Afghanistan Digital Library

adl1163

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9

This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

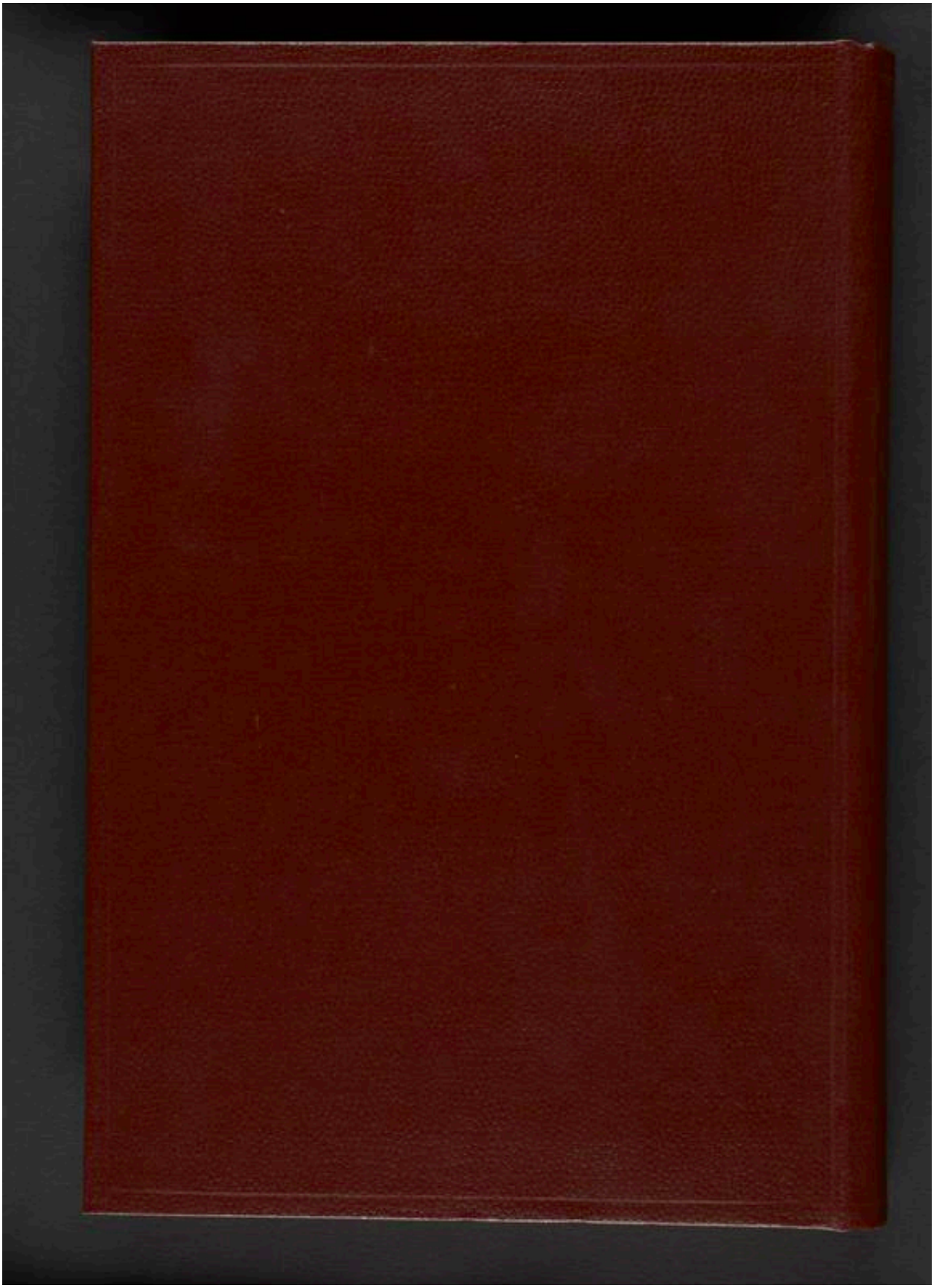

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 2 of 1140

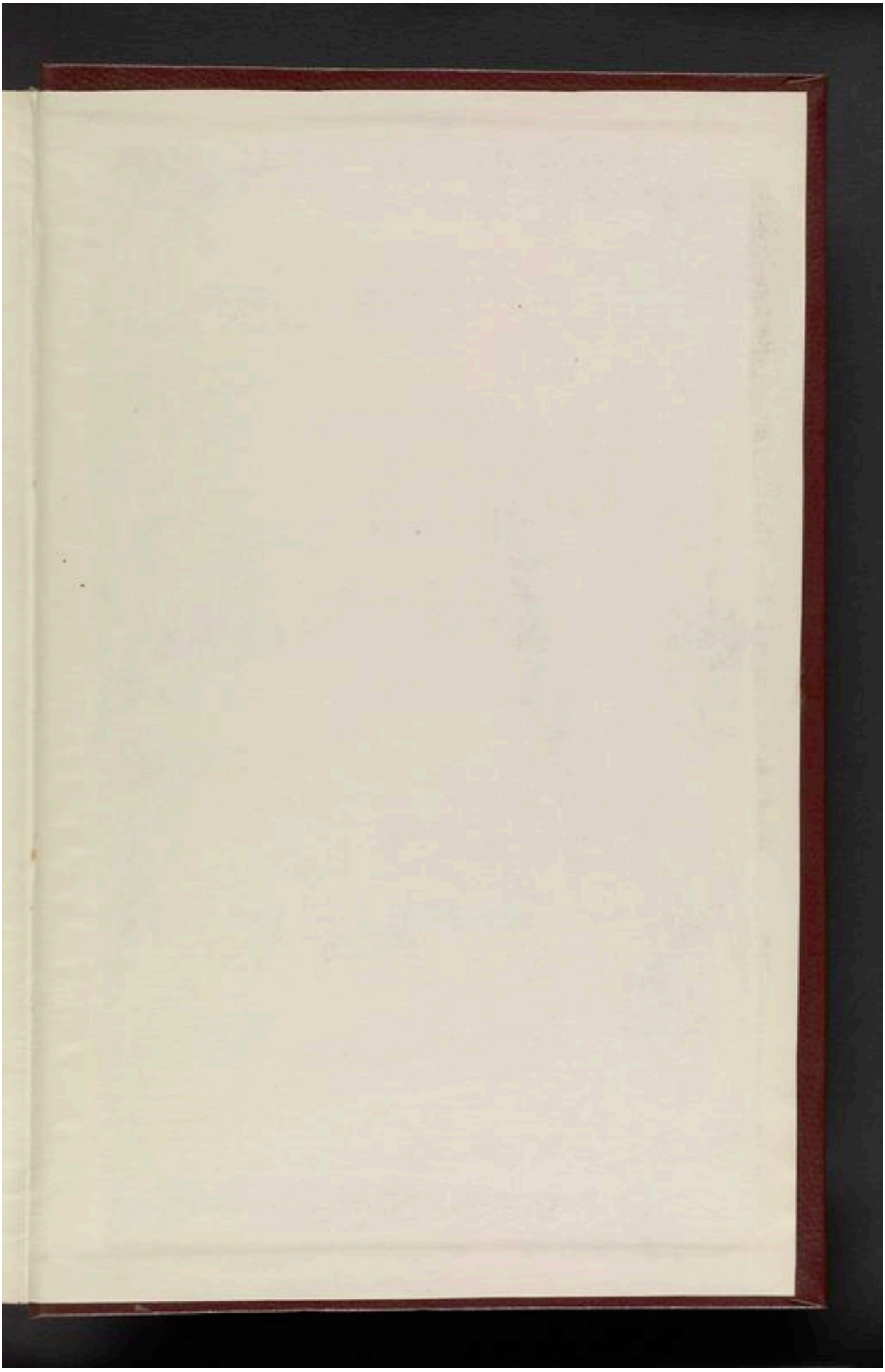

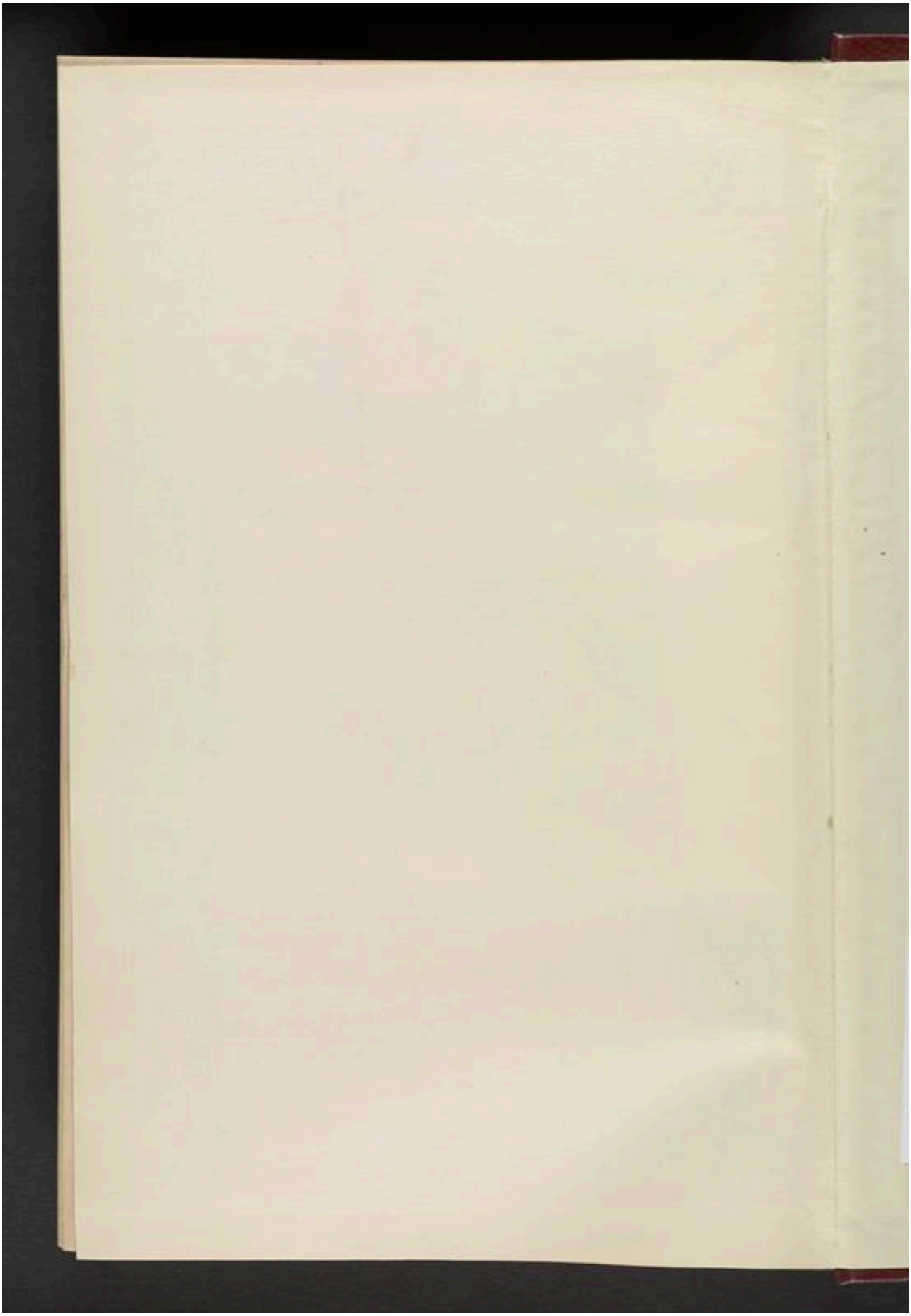

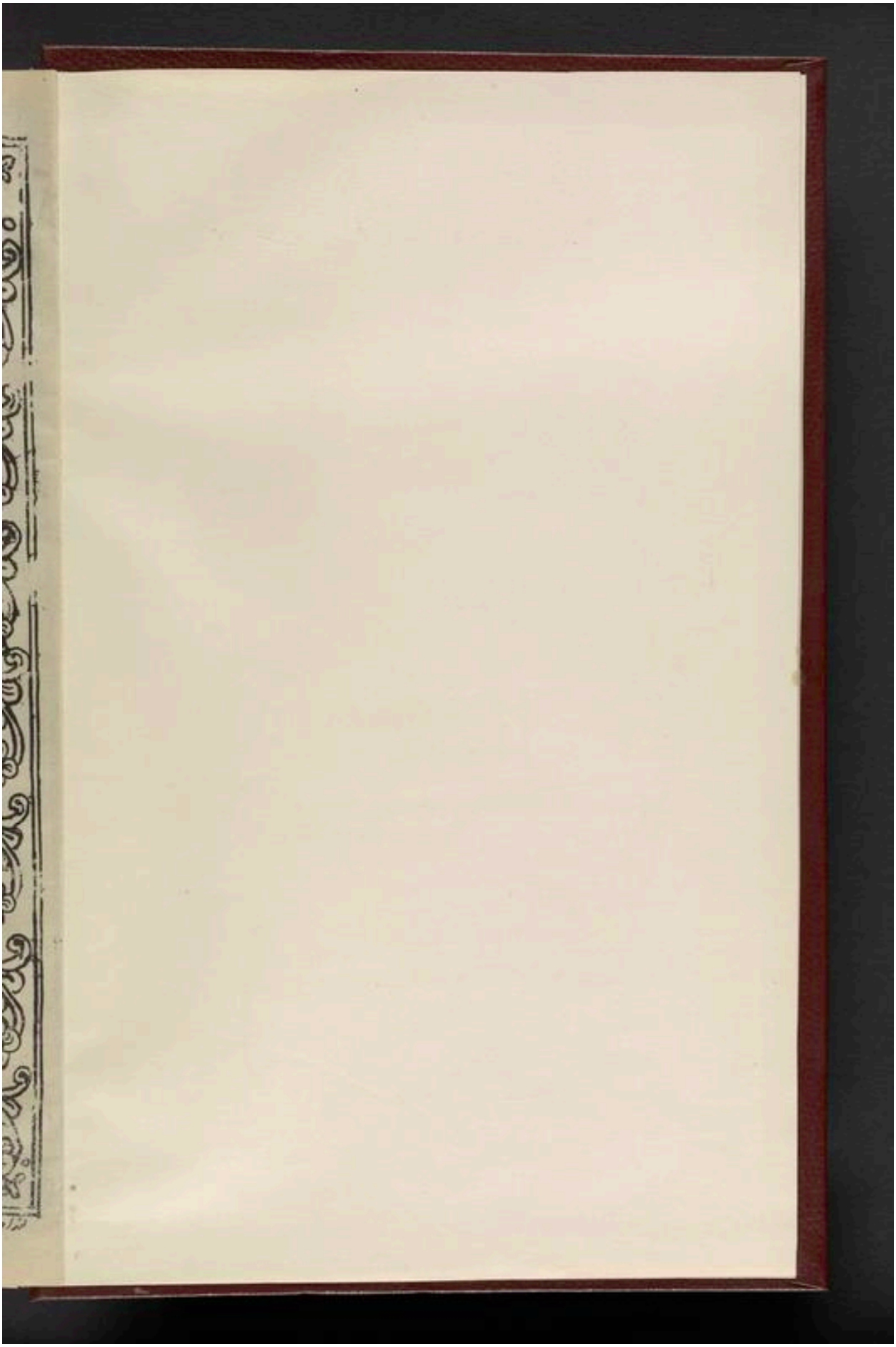

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 5 of 1140

الحمد لله والمنه که درین زمان سعادت توامان بهون وفضل بایزدمنان در عهد عدالتمهد
پادشاه افغانستان سلطان المسلمین محمد نادر خان غازی خلدالله ملکه وسلطانه بسعی وهمت جناب
جلالتمآب عبدالرحیم خان نایب سالار لشکری ووکیل نایب الحکومه کشوری کتاب لاجواب

سنه ۱۳۴۸ هـ ق

تاریخ حروب اسلامیه

جلد اول

سنه ۱۳۰۹ هـ ش

بعد مضی فتوحات نبویه صلی الله علیه وسلم از سوانح دنیا سید احمد بن سید زینی دحلان
اسکنه الله بحبوحة الجنان مصنفه زمان سنه ۱۳۰۲ بترجمهٔ علماء کرام دارالقصرت هرات صانها الله تعالی
عن الآفات تحت نظار فخرزمان رحمدشاه عبدالسبحان باهتمام ملا فخرالدین خان سلجوقی

در مطبعهٔ فخریه چهار باغ هرات طبع شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 6 of 1140

فہرست ترجمہ فتوحات اسلامیہ بعد مضی فتوحات نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
خطبہ وافتتاح کتاب	۱	بیان فتح قیساریہ ومحاصرۂ غزہ	۵۳
ذکر فرستادن جیش اسامہ رضی اللہ تعالیٰ	۴	بیان فتح بیسان وواقعۂ اجنادین	۵۴
ذکر واقعۂ اول سوق جیش اسامہ رضی اللہ عنہ	۸	بیان فتح بیت المقدس	۵۵
ذکر فرستادن ابوبکر خالد بن الولید رضی اللہ عنہ را بعراق علیہ [illegible]	۱۰	بیان اخبار حمص وقتیکہ بر قبل مسلمانان آنجا قصد کردند	۵۸
ذکر جاح بنت الحارث	۱۲	بیان فتح جزیرۂ وارمنیہ	۵۹
ذکر فرستادن خالد بن الولید رضی اللہ عنہ بعراق وحکایت مسیلمہ کذاب	۱۴	فتح مصر واسکندریہ	۶۳
بیان فرستادن خالد بن ابو الولید رضی اللہ عنہ بطراف عراق	۲۰	بیان فتوحات عراق	۸۱
بیان فتوح ماورا رحیرہ	۲۴	بیان جسر نمارق	۸۳
ذکر فتح عین التمر	″	بیان واقعۂ کتائب وشہادت ابی عبیدہ رضی اللہ عنہ وقوم	۸۴
بیان واقعۂ دومۃ الجندل	۲۵	بیان واقعۂ بویب	۸۶
بیان واقعۂ ثنی وزمیل	″	بیان خبر خانفس وسوق بغداد	۸۷
بیان واقعۂ غراض	۲۶	بیان خبر امر قادسیہ وتوجہ آن بپادشاہی یزدجرد	″
بیان ارتداد قبائل بنی عامر وہوازن وسلیم	″	بیان روز ارماث	۱۰۳
بیان ارتداد اہل بحرین	۲۸	بیان روز اغواث	۱۰۶
بیان ارتداد اہل عمان ومعرہ	۳۰	بیان وقایع بعد فتح قادسیہ تا فتح مدائن کسریٰ	۱۱۴
ذکر ارتداد اہل یمن وفتح مسلمانان	″	بیان فتح مدائن کہ ایوان کسری در آن بود	۱۱۵
بیان فتح ولایات شام	۳۴	بیان مقدار غنائم وتقسیم آن	۱۱۷
بیان واقعۂ اول بملک شام	۳۶	بیان واقعۂ جلولاء وفتح آن در سال ۱۶	۱۲۰
بیان واقعۂ اجنادین	۴۳	بیان شہر سابور ہرمزد کوفہ	۱۲۲
فتح دمشق	۴۴	شرحی فتح تکریت وموصل	۱۲۳
غزوۂ فحل	۴۶	بیان فتح اسبذان	۱۲۴
فتح بیسان وطبریہ	۴۸	بیان فتح قرقیسا سال ۱۶	″
واقعۂ مرج الروم	″	غزوۂ فارس از بحرین	″
بیان فتح حمص وبعلبک وغیرہ	۴۹	بیان خبر فتح اہواز ومناذر ونہر تیری	۱۲۵
بیان فتح قنسرین ودخول شدن ہرقل قسطنطنیہ	۵۰	بیان فتح رام ہرمز وتستر واسیر شدن ہرمزان	۱۲۶
بیان فتح حلب وانطاکیہ وحصنات آن	۵۱	بیان فتح سوس	۱۲۹

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 7 of 1140

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
مصالحۂ لشکر نیشاپور	۱۲۹	بیان صلح ارمینیه و آذربیجان	۱۵۸
بیان رفتن مسلمانان بکرمان وغیره	۱۳۰	بیان غزا کردن حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه دوم	۱۶۰
بیان واقعهٔ نهاوند	〃	بیان غزا در افریقیه	〃
فضیلهٔ نهاوند	۱۳۲	بیان غزوهٔ کابل	〃
بیان فتح دینور وضمیره وغیره	۱۳۹	بیان فتح افریقیه	〃
بیان فتح همدان و دامغان وغیره	۱۴۰	ذکر انتقاض عهد افریقیه و فتح آن ثانیاً	۱۶۲
بیان فتح اصفهان	〃	بیان غزوهٔ اندلس	۱۶۳
بیان فتح زویله	۱۴۱	بیان غزوهٔ قسطنطین	〃
بیان فتح همدان مرتبهٔ ثانی و بیان فتح غزوین و زنجان	〃	بیان فتح قبرس در خلافت حضرت عثمان و غزا کردن معاویه رضی الله تعالی عنه	۱۶۳
بیان فتح قومس جرجان و طبرستان	۱۴۲	ذکر انتقاض عهد اهل فارس	۱۶۴
بیان فتح طرابلس غرب و برقه	〃	ذکر غزا کردن سعید بن العاص رضی الله عنه طبرستان را	〃
بیان فتح آذربیجان	۱۴۳	بیان غزوهٔ صواری	۱۶۵
بیان فتح باب	۱۴۴	ذکر قتل یزدجرد بن شهریار ملک فارس را	〃
بیان فتح موقان	〃	بیان رفتن عبدالله بن عامر رضی الله عنه بجانب خراسان و فتح آن	۱۶۶
بیان غزاے ترک	۱۴۵	بیان فتح کرمان	۱۶۸
بیان فتح خراسان	۱۴۶	بیان فتح سجستان و کابل وغیره از آن	۱۶۹
بیان فتح شهر زور و صامغان	۱۴۹	ذکر غزوهٔ بیضق قسطنطنیه	۱۷۰
بیان غزا کردن معاویه رضی الله تعالی عنه بولایت روم	〃	ذکر غزوهٔ بلخ	〃
بیان فتح توج	〃	ذکر خروج رکان هرات با پادشاه خود قارن نام	۱۷۱
بیان فتح اصطخر وجور وغیره	۱۵۰	ذکر غزوهٔ حصن المراه	۱۷۲
بیان فتح فسا و دارابجرد	۱۵۱	ذکر شکستن اهل قومس عهد را و ای شان را در ۳۳ سنه	〃
بیان فتح کرمان	۱۵۴	ذکر فتح رودس در ۳۵ سنه	۱۷۳
بیان فتح سجستان	〃	ذکر غزوهٔ سند	۱۷۵
بیان فتح مکران	〃	ذکر غزوهٔ قسطنطنیه	۱۷۶
بیان فتح بیروز و اهواز	۱۵۵	ذکر خواستن عبدالله بن عامر بلاد سکوس را و بیان بسیاری تابعان در لشکر	۱۷۹
بیان قصهٔ سلمه بن قیس الاشجع و اکراد	〃	ذکر صلح کردن عبدالملک بن مروان با ملک روم	۱۸۵
بیان وفات حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه	۱۵۷	ذکر غزوهٔ مهلب با ازارقه و اظهار شجاعت و دلاوری او در آن غزوه	۱۸۶
بیان مخالفت اهل سکندریه	〃	ذکر فرستادن لشکر جانب قبل ابراهیم بن الاشتر و گشتن او	۱۸۷

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 8 of 1140

مضمون	صفحه
فتح قالی قلا	۱۹۴
ذکر غازمودن قتیبه رضی الله تعالی عنه بولایت سیکند	۱۹۵
ذکر فتح طوانه که از بلاد روم ست	۱۹۶
ذکر غزوهٔ نومشکث و رامشه	۱۹۷
غزا کردن قتیبه رضی الله تعالی عنه شهر بخارا را و فتح آن	〃
ذکر صلح قتیبه رضی الله عنه با اهل صغد	۱۹۹
ذکر ذهب نرشک و فتح طالقان	〃
ذکر فتح هند و شتن زابر ملک آن	۲۰۳
ذکر غزوهٔ سند و فتح آن	۲۰۵
ذکر فتوحات موسی بن نصیر در افریقیه	۲۰۶
در بیان غزا کردن قتیبه بن مسلم کش و نسف را	۲۰۷
ذکر فتح اندلس	۲۰۸
ذکر غرق شدن مسلمانان که نایب و عامل اندلس فرستاده بود	۲۱۰
ذکر غزوهٔ بسطان	۲۱۱
ذکر صلح خوارزم شاه و فتح خام جرد	〃
ذکر فتح سرقند	۲۱۲
ذکر غزوهٔ قتیبه رضی الله تعالی عنه شهر شاش و فرغانه را	۲۱۴
ذکر غزوهٔ شاش	〃
ذکر فتح کردن قتیبه رضی الله عنه شهر کاشغر را	۲۱۵
ذکر شهید شدن قتیبه رضی الله تعالی عنه	۲۱۶
ذکر والی شدن یزید بن مهلب در خراسان	۲۱۷
ذکر فتح جرجان و طبرستان	〃
ذکر فتح ثانی جرجان	۲۲۰
بیان محاصرهٔ قسطنطنیه	۲۲۱
ذکر غزوهٔ ترک	۲۲۳
ذکر غزوهٔ صغد	۲۲۴
ذکر واقعه که در بین جرشی و صغد واقع شد	۲۲۵
ذکر غزای مسلمانان در بخزر و ظفر یافتن اهل خزر	۲۲۷
ذکر غزوهٔ دیگر در خزر	۲۲۷
ذکر فتح بلنجر	۲۲۸
ذکر غزای مسلم بن سعید کلابی با ترکان	۲۳۱
ذکر غزوهٔ که در اندلس واقع شد	۲۳۲
ذکر غزای ولایت غور	〃
ذکر غزوهٔ خثل و غور	〃
ذکر وقایع اسد بن عبدالله سلمی با اهل سمرقند و غیره	۲۳۳
ذکر غزای ماوراء النهر	۲۳۵
ذکر واقعهٔ جنید بن عبدالرحمن مری در سعب	۲۳۶
ذکر قتل عبدالرحمن عافقی امیر اندلس	۲۴۱
ذکر امارت مروان بن محمد در ارمینه و آذربیجان	۲۴۲
ذکر کشته شدن خاقان ملک روم	۲۴۵
ذکر غزوات نصر بن سیار کنانی در ماوراء النهر	۲۴۶
ذکر غزوهٔ مروان بن محمد بن مروان	۲۵۱
ذکر صلح نصر بن سیار با اهل صغد	۲۵۲
ذکر تصرف رومیان در ملاطیه	۲۵۳
ذکر غزوهٔ کش	〃
ذکر غزوهٔ طرستان	۲۵۵
ذکر شکستن اسپهبد عهد مسلمانان را	۲۵۶
ذکر نقض عهد نمودن دیلم	۲۵۷
ذکر خروج استاد سیس	〃
ذکر فتح مدینهٔ بار بد از بلاد سند	۲۵۹
ذکر غزای مهدی با نصارای روم	۲۶۰
ذکر غزوهٔ هارون الرشید با نصارای روم	۲۶۱
ذکر غزاب بخزر در بلاد سلبن	۲۶۳
ذکر غزای روم	〃
ذکر فتح مدینه هرقله و قبرس و غیرها	۲۶۵
ذکر قتال فرنگیان به اندلس	۲۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 9 of 1140

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
ذکر غزوه در اندلس تا بلاد فرنگ	۲۶۶	قصهٔ مالک شدن رومیان بلاذکرد را	۳۱۶
ذکر غزوهٔ مامون الرشید بار دوم	۲۶۸	قصهٔ آنچه کردند رومیان با اهل جزیره	〃
ذکر خروج روم بر زبطره	۲۶۹	ذکر شکست خوردن رومیان و اسیر شدن دکی	〃
ذکر فتح عموریه یعنی بروسیه	〃	ذکر غزوه های هندوستان	۳۱۷
ذکر غزوات زیادة الله بن ابراهیم عامل افریقیه	۲۷۱	ذکر محاربه نمودن امیر ابوالقاسم کلابی با رومیان	۳۱۸
ذکر غزواتی که در افریقیه واقع شد	۲۷۲	ذکر داخل شدن روسیه در دین نصرانیت	〃
ذکر غزوات و فتوحات باذ افریقیا	۲۷۵	استطراد	۳۲۰
ذکر فتح شهر قصریانه	۲۸۱	ذکر دولت فرنسیس	۳۲۷
ذکر رفتن رومیان بطرف مملکت مصر	۲۸۲	دولت انگلیز که آنرا انگلتر امیگویند	۳۲۹
ذکر غارت کردن صحرانشینان برزمین رومیان	۲۸۳	دولت نمسا	۳۳۰
ذکر فتوحات و غزوات باذ افریقیا	۲۸۶	ذکر دولت روسیه	〃
ذکر غزای بزرگ باندلس و شهرهای فرنگیان	۲۸۷	اما دولت روسیه که مسکوف نامیده میشود	〃
ذکر مقاتله با پادشاه زنگیان	۲۸۸	اما دولت اسپانیا که اسپانیول نیز گفته میشود	〃
بیان مالک شدن پادشاه روم شهر اولاذرا	۲۹۲	اما دولت پرتوغال	۳۳۱
ذکر مالک شدن مسلمانان شهر سرقوسه را	۲۹۳	اما دولت هولانده که فلنگ گفته میشوند	〃
ذکر جنگ رومیان و وفات یافتن بازمار	۲۹۶	اما دولت دینمارک	〃
ذکر محاصره کردن مقابله قسطنطنیه را	〃	اما دولت بلجیک	〃
ذکر حرب بین مسلمانان در رومیان	۳۰۱	اما دولت سویسره	〃
قصهٔ بیرون شدن روسیه بشهرهای اسلام	۳۰۶	اما دولت باداریا	〃
قصهٔ حرکت کردن مرزبان بن محمد بن مسافر بدیار روم	۳۰۷	فائدهٔ اول	〃
ذکر غزوهٔ بصقلیه	۳۰۸	فائدهٔ ثانیه	۳۳۲
ذکر استیلاء روم بر شهر رزیه	۳۰۹	تتمیم کلام	۳۳۳
ذکر فتح طبرمین از صقلیه	۳۱۱	ذکر غزوهٔ یمین الدوله سلطان محمود بن سبکتکین بجانب هند	۳۳۵
ذکر محاصره نمودن رومیان دمیاط را	۳۱۳	ذکر غزوهٔ دیگر ایضاً بطرف هند	〃
ذکر استیلاء رومیان بر مصیصه و طرسوس	〃	ذکر غزوهٔ بهاطیه از بلاد هند	۳۳۶
ذکر بیرون شدن نصاراء روم بر شهرهای اسلام	۳۱۴	ذکر غزوهٔ ملتان	〃
ذکر مالک شدن رومیان شهر انطاکیه را	۳۱۵	ذکر غزوهٔ کوالیر	۳۳۷
ذکر مالک شدن رومیان شهر حلب و باز گشتن	〃	ذکر غزوه بطرف هند	〃

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 10 of 1140

مضمون	صفحه
ذکر غزوهٔ بهیم نغر	۳۳۸
ذکر غزوهٔ بهند	〃
ذکر غزا نمودن یمین الدوله بلاد غور وغیره	〃
فتح یمین الدوله ناردین را	۳۳۹
ذکر غزوهٔ تایسر	۳۴۰
ذکر غزوه بجانب هند	〃
ذکر غزوهٔ کشمیر وقنوج وغیره	۳۴۱
ذکر برآمدن ترک جین بقصد تسخیر بلاد اسلام	۳۴۳
غزوهٔ یمین الدوله سلطان محمود در بلاد هند و فتح آنجا	〃
بیع قلعهٔ دیگر از بلاد هند	۳۴۵
ذکر توجه سلطان محمود بجانب سومنات و فتح آن	〃
ذکر غرق شدن کشتی بجزیرهٔ سقطره	۳۴۸
ذکر غزوهٔ سلطانان بلاد هند	۳۴۹
ذکر برون شدن پادشاه روم بجانب بلاد اسلام	〃
ذکر غزای فضلون کردی بهراه خزر	۳۵۰
ذکر مالک شدن رومیان مدینهٔ رها را	〃
ذکر مالک شدن رومیان قلعهٔ افامیه را	۳۵۱
ذکر فتح قلعهٔ سرستی وغیر آن از بلاد هند	〃
ذکر مالک شدن روم قلعهٔ برکوی را	۳۵۲
ذکر مالک شدن مودود پسر مسعود بسنگین قلعهٔ هند	۳۵۳
ذکر روم ورزدیه	۳۵۴
ذکر غزا نمودن سلجوقیان بشهرهای روم	〃
ذکر غزوهٔ دیگر سلجوقیان	۳۵۵
ذکر فتح الب ارسلان آنی وغیر آن از بلاد ارمینیه	۳۵۶
ذکر خروج پادشاه روم بجانب بلاد و اسیر شدن آن	۳۵۹
ذکر کشته شدن سلطان الب ارسلان	۳۶۱
ذکر فتوحات دیار بکر	۳۶۲
ذکر فتح الطاکیه و انتزاع آن از روم	۳۶۳

مضمون	صفحه
ذکر استیلاء فرنگیان بر جزیرهٔ صقلیه را	۳۶۴
اتمام کلام در غزوات اندلس	۳۶۹
ذکر غزوهٔ از غزوات محمد بن ابی عامر اعنی منصور الوزیر	۳۷۷
حکایت عجیبه از حکایات منصور بن ابی عامر	۳۷۹
ذکر غزوهٔ دیگر از غزوات او	〃
ذکر غزوهٔ دیگر از غزوات منصور	۳۸۰
ذکر غزوهٔ دیگر از غزوات منصور	۳۸۲
ذکر اول شهر که طاغیان از اندلس گرفتند	۳۸۵
ذکر مالک شدن دشمنان بر شتر بهر قسطه که آن	〃
ذکر بر گرفتن مسلمانان بر شتر و بر قسطه را	۳۸۸
ذکر مالک شدن طاغیه طلیطله را	۳۹۰
ذکر غزوهٔ ذلاقه	۳۹۶
ذکر آنچه بعد از غزوهٔ ذلاقه واقع شده	۳۹۹
ذکر خروج افرنج بجانب الجزیره از دیار یوسف بن تاشفین	۴۰۰
ذکر قیام محمد بن تومرت که ادعا میکرد که مهدی منتظر است	۴۰۱
ذکر اول استیلای عبد المؤمن در مملکت اندلس	۴۰۷
ذکر فتوح مهدیه	۴۱۱
ذکر فتوحات یوسف بن عبد المؤمن	۴۱۵
بیان فتوحات امیر یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن	۴۱۷
ذکر محاربهٔ دیگر از بنی مرین در ولایت اندلس	۴۲۹
غزوهٔ دیگر	۴۳۰
غزوهٔ دیگر از بنی مرین در اندلس	〃
ذکر محاربهٔ امیر یعقوب منصور بن یوسف بن عبد المؤمن با بنی مرین	۴۲۳
ذکر دولت بنی مرین و غزوات شان با اندلس	۴۲۴
ذکر عبور کردن لشکری بسیار از تنگهٔ اندلس و مصاف بنی عبد المؤمن	〃
غزوهٔ دیگر	۴۳۱
مقدمهٔ دیگر	〃
غزوهٔ دیگر از بنی مرین به اندلس	۴۳۳

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 11 of 1140

مضمون	صفحه
غزوهٔ دیگر	۴۳۵
غزوهٔ دیگر	۴۳۶
ذکر سفارت رفتن طاغیه پرامیر المسلمین	۴۳۷
غزوهٔ دیگر	۴۳۸
غزوهٔ دیگر	۴۳۹
غزوهٔ دیگر	〃
غزوهٔ عظمی	۴۴۳
ذکر استخلاص جبل فرغ از دست بعضی	۴۴۶
ذکر غزوهٔ سلطان ابوالحسن بجانب اندلس	۴۴۷
ذکر ابتدای جنگهای صلیبی	۴۵۴
ذکر مالک شدن فرنگ قونیه وانطاکیه را	۴۵۶
ذکر تملک فرنگ معرة النعمان را	۴۵۸
بیان مصالحهٔ اهل عرقه وحمص با فرنگیان	۴۵۹
بیان تملک فرنگ بیت المقدس را	〃
بیان مالک شدن فرنگ شهر روح یعنی ادیسا را	۴۶۰
ذکر فتح لاذقیه	۴۸۲
ذکر فتح صهیون	۴۸۳
ذکر فتح عدهٔ چند از قلعه ها	۴۸۴
ذکر فتح قلعه برزیه	۴۸۵
ذکر فتح دربساک	۴۸۹
ذکر فتح بغراس	۴۹۰
ذکر مصالحهٔ مسلمانان با صاحب انطاکیه	۴۹۱
ذکر فتح قلعهٔ کرک وحاور آن	۴۹۲
ذکر فتح قلعهٔ صفد	〃
ذکر فتح کوک	۴۹۳
بیان رفتن فرنگیان بحوالی شهر عکا ومحاصره کردن آن	۴۹۸
ذکر واقعهٔ دیگر	۵۰۱
ذکر واقعهٔ بزرگ در عکا	۵۰۲

مضمون	صفحه
ذکر کوچ کردن سلطان اسلام الدین صلاح الدین بار دیگر بجانب فرنگیان بعکا	۵۰۴
ذکر سوختاندن رجها وواقعهٔ اسطول	۵۰۶
آمدن پادشاه المان بشام ومردن	۵۰۹
ذکر واقعهٔ مسلمانان وفرنگیان بر عکا	۵۱۰
ذکر بیرون شدن فرنگیان از خندقهای خود	۵۱۲
ذکر کمک رسیدن ملیب پادشاه دانمارک وبعد از آن پادشاه انگلیس	۵۱۴
ذکر مالک گردیدن فرنگیان شهر عکا را	۵۱۶
ذکر کوچ کردن فرنگیان بطرف عسقلان	۵۱۹
ذکر کوچ کردن فرنگیان بشهر نطرون	۵۲۱
ذکر رفتن سلطان صلاح الدین بشهر قدس	۵۲۲
ذکر مصالحه با فرنگیان	۵۲۵
ذکر مالک شدن فرنگ قسطنطنیه را	۵۴۴
ذکر غارات فرنگ بشام وحصر الاکراد	۵۴۶
ذکر ظهور فرنگ بطرف شام وفرستادن ایشان بطرف مصر	۵۴۷
ذکر محاصرهٔ غوندفرنگ دمیاط را تا اینکه مالک شدند	۵۴۹
ذکر مالک شدن مسلمانان دمیاط را از فرنگ	۵۵۳
ذکر وفات ملک العادل	۵۵۶
ذکر پس آمدن بیت المقدس بدست مسلمانان	۵۵۸
ذکر مالک شدن فرنگ دمیاط را بار دگر	۵۵۹

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 12 of 1140

اسامی علمای کرام که کتاب فوائد اسلامیه را مرقوم خاطر عاطر خلیل خان نامی سالار حشمت دانند فراهم است

شماره	اسم	شغل	من	الی	ملاحظات
۱	خطبهٔ کتاب بارقیم آقای خلیل الله خان	خواهرزادهٔ پسر صاحب	صفحه ۲	صفحه ۳	
۲	جناب ملا عبد الغفار خان	خطیب دستان	″ ۴	″ ۶۳	
۳	جناب آخند ملا میر ابراهیم خان	مدرس	″ ۶۴	″ ۸۷	
۴	جناب خواجه ملا عبد الرحمن خان	″	″ ۸۸	″ ۱۲۰	
۵	جناب آخندزاده ملا عصمت الله خان سلجوقی	″	″ ۱۲۱	″ ۱۴۴	
۶	جناب آخندزاده ملا عبد الله خان ″	″	″ ۱۴۵	″ ۱۷۰	
۷	جناب آخندزاده ملا میر عطا محمد خان	″	″ ۱۷۱	″ ۱۹۵	
۸	″ ″ ″	″	″ ۳۸۹	″ ۳۱۲	
۹	جناب آخندزاده ملا عبد الغفور خان سلجوقی	″	″ ۱۹۶	″ ۲۲۳	
۱۰	جناب آخندزاده ملا نعمت الله خان ″	″	″ ۲۲۴	″ ۲۴۷	
۱۱	جناب حاجی ملا عبد الباقی خان	″	″ ۲۴۸	″ ۲۷۵	
۱۲	جناب حاجی ملا محمد صدیق خان	امام ارگ	″ ۲۷۶	″ ۲۹۹	
۱۳	جناب آخندزاده ملا محمد صدیق خان	مدرس	″ ۳۰۰	″ ۳۲	
۱۴	″ ″ ″	″	″ ۳۶۵	″ ۳۸۱	
۱۵	جناب ملا عبد الله خان	شاعر	″ ۳۲۱	″ ۳۴۰	
۱۶	جناب آخندزاده ملا عبد الوهاب خان سلجوقی	مدرس	″ ۳۴۱	″ ۳۶۴	
۱۷	جناب آخند ملا میر غلام رسول خان	خطیب جامع شریف	″ ۴۳	″ ۴۲۸	
۱۸	جناب آخند ملا صلاح الدین جان	مدرس	″ ۴۲۹	″ ۴۴۰	
۱۹	جناب ملا غلام رسول خان	کاتب	″ ۴۴۱	″ ۴۶۴	
۲۰	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	مدرس	″ ۴۶۵	″ ۴۸۸	
۲۱	جناب ملا محمد سعید خان مرحوم	″	″ ۴۸۹	″ ۵۰۶	
۲۲	جناب قاضی شمس الدین جان	″	″ ۵۰۷	″ ۵۳۰	
۲۳	جناب آخندزاده ملا محمد اکرم خان سلجوقی	″	″ ۵۳۱	″ ۵۶۰	

ازانیکه جنابان فضائل آگاهان علمای گرامم فوق ترتیب اسامی شان بلحاظ صفحه آمده امید عفو است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 13 of 1140

انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالكم وانفسكم فى سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون

الحمد لله که در این زمان سعادت توامان بعون و فضل ایزد منان در عهد عدالت مهد
پادشاه افغانستان سلطان المسلمین محمد نادر خان غازی خلد الله ملکه و سلطانه و بسعی و
همت جناب جلالتمآب عبدالرحیم خان نایب سالار لشکری و وکیل نائب الحکومه کشوری کابل

سنه ۱۳۴۸ هجری قمری

تاریخ فتوحات اسلامیه

سنه ۱۳۰۹ هـ ش

بعد مضی فتوحات بنویه از مؤلفات مولینا سید احمد بن سید زینی دحلان اسکنه الله بحبوحة الجنان
مصنفه زمان ۱۳۰۴ تبویب علماء کرام دام النصرت هرات حماها الله عن الآفات تحت نظارت فرمانده قشون شاهانه
باهتمام ملا فخر الدین خان سلجوقی

در مطبعه فخریه جهار باغ هرات طبع شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 14 of 1140

﴿بسم اللہ الرحمن الرحیم﴾

مبارک ہست بنام تو افتتاح کلام ـــــ تبارک اسمک یا ذا الجلال والاکرام

اولین نوری کہ سواد دیدۂ بینش را بہ پرتو قبول مقدمات معرفت کسب انوار کان بخشد و آخرین فروغی کہ ظلمتکدۂ آفرینش را بہ زیب استعداد علم و حکمت شرف قبول ہدایش و نیایش حضرت خداوندی بانند ہست جلت عظمتہ و تعالی جدہ کہ ارواح پاک، روان ہای مقدس، آن اصناف ستارہ گان درخشان، کوہای بلند، درہ ہای وسیع، محیط فراخ، زمین ثابت، بہ عظمت طواف عرش ابہت و جلال او سرگرم طلسم کار و بار و مدہوش نیرنگ انتخار ند۔ نالہ ہای سحری بلبل، جلوہ ہای بیخی گل، بہار خرم و دلگشا، نسیم لطافت انگیز حیات بخشا بہ آہنگ دنوای ترانہ ہای عشق و ادای او مشغوف عجز و انکسار اند۔ شمشیر آبدار جوانان عرب تا بوسہ بر رکاب عبودیت او نزدی، عروس فتح و ظفر را بہ آغوش مرام نکشیدی و ارواح گلگون شہدا تا بہ قطرات یاقوتی لعل فام خونابۂ خویش نک راہ محبت او نشدی ہم چو مژگان بہشتی با انجمہ قرمزی در غرفات فردوسین پر و بال نگشودی۔ آری تا پرتوی از فروغ جمال بی مثالش نمی تافت اشعۂ سنان بارقہ و شمشیر ہای برہنہ عرب کران تا کران محیط را بقعۂ نور و حوضۂ جیون نمیگردانید۔ و اگر ہمای فضل و مرحمتش سایہ نمی گستر د سر تا سر دنیا بسایہ لوای سعادت التواء اسلام فرقد فرسای اسلام نمی پناہید ـــ و ہمچنین بہترین پیرایۂ کہ رخسار شاہد دلفریب سخن را مشاطہ گی باید و خوش ترین غازہ کہ عذار معانی را آراستہ گی بخشد نہضت بعثت حضرت خاتم النبوت ﷺ ہست۔ کہ نہال برومند اسلامست در ریشہ ہای مسعود دیانت و سعادت در ساحۂ عبر ابہ ابیاری سحاب فضل و کرمت او نشو و نما یافتہ و دیوان معالی و مقدمات مقدسہ اخلاق بنام نامی آن سرور فخر گرامی زینت اکمال و شرف اجلال پذیرفتہ ہست۔ و مدحت آل عظام و اصحاب کرام او ہست کہ مقدمۃ الجیش جنود مجندۂ اسلام و قلب و جناح عساکر فیروزی مآثر مسلمانند۔ پرتو نزول برحمات و افاضۂ برکات از پیشگاہ اجابت حضرت قاضی الحاجات نثار روضۂ مطہرۂ و روح فتوح بیگانیات و منفتح موجود ت و برآل و اصحاب آنجناب او تا ماد امی کہ سپانبر و مند باد در ورش ہست و شاخہ ہای رخسان سبز در جنبش۔ تا دمی کہ لالہ ہای یاقوتی سرخ رساقہ ہای مردین سبز از پرچم فتح و سعادت بر سنان عزم و ارادت اسلام نشانی دہد در خسار زرین خورشید توی پردہای خونین شفق و ہر صباح و مسا از انتشار جمال شہدا زیر نقاب گلناری خون بیانی کند آمین۔

اما بعد از آنجا کہ علم در تاریخ گذشتہ گان و دانستن موجبات ارتقاء و انحطاط عالم اسلام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 15 of 1140

برای کافه مسلمانان و خصوص اهل حرم محترم رشید امروزه شان امر بسیار مهتم و فریضه لازم و اکتساب این علم مغتنم باعث بقای روح شجاعت و ادامه دهنده حیات و سعادت این ملت شناخته میشود و یادگار روزگار زندگانی و دوره های مسعود و درخشان ائمه دین و حفظ آثار و صیانت شاه کارهای ادوار سلف صالحین فرض و منت از ارباب دیانت و افتخار بهت شمرده میشود هم در زبان پارسی هم چه تاریخی که آن سرگذشت های مقدس و شیونات مبارک ایرا اندازه مهم عامه بطور تفصیل و تسهیل شرح داده موجود نبود لهذا تاریخ مقدس فتوحات اسلامیه بعد از گذشتن فتوحات نبویه تالیف فرید العصر و الاوان علی الهمة عظیم الشان شیخ الاسلام اقطار حجاز به مفتی سادات شافعیه در مکه مکرمه مولانا سید احمد ابن سید زینی دحلان اسکنه الله بحبوحة الجنان که مشتمل بر اولین فتح زمان خلافت سوق جیش اسامه بن زید رضی الله تعالی عنه تا فتوحات سلطان عبد الحمید ثانی از حیث جزالت کلام و طلاقت بیان و صحت اخبار و اتقه و دقت اطلاعات تا به تاریخی صحیح و جامعی تقلم میرود در سال ۱۳۰۴ هجری قمری تالیف شده از زبان عربی بفارسی که فارسی بان را افادتی دهد و ابنای وطن را بقدر افزاید در نوروز سال ۱۳۰۹ هجری شمسی مطابق ۱۳۴۸ قمری که نوروز فتوحات تاجداری شاهی سرتاسر افغانستان را بهار الطف و موهبت بخشوده و کران تا کران وطن ابوب سعادت و امنیت را گشوده بود بحس کوشش و اسلامیت گستری و صفای عقیدت و دین پروری جناب مستطاب شجاعت مآب عبد الرحیم خان نایب سالار هرات پسر مرحوم عبد الغفار خان کوهستانی قوم صافی در حالیکه اداره نظم و نسق امور ملکی و کفایه مهمات عسکری این ولایت را داشتند بصرف پول زیاد از مال شخصی خود شان مخلصانه و خالصا بخدمت خلق هم از طرف علمای هرات بامر و احکام موجی الیه ترجمه و تالیف گردید و این ترجمه بنام تواریخ اسلام که نام معنوی و تاریخی آنست نامیده شد — ارزومیرود و بصدای بلند این نفیر و ناله های حزین این تاریخ خوانان های افسرده و حسار شده ما از خواب غفلت بیدار و از مستی خود آن هشیار گردد و بدانند زمین های را که گذشته ها بخون سرخ خویش گلزار نموده و میراثی را که اسلاف با قربانی اولاد بدای جان به مرگ جوانان خود حاصل کردند و خاکی را که چندین بار با دیده تر نموده و بخون دل آبیاری چون نوبت بما رسید با کمال ذلت و پستی اعاده نموده و به نهایت ذلت و زبونی به دست دشمن سپردیم — (هیچ دشمن نکند آنچه بخود ما کردیم)

دیباچه کتاب بقلم خلیل الله المتخلص بخلیلی کوهستانی تحریر شد

و بعد مولف موصوف میفرماید که میگوید بنده فقیر خادم طلبه العلم بالمسجد الحرام کثیر الذنوب و الاثام المرتجی من ربه الغفران احمد بن زینی دحلان غفر الله له و لوالدیه و مشایخه و محبیه و المسلمین اجمعین که این چند ورقیست جمع کردم به غایت اختصار در ان فتوحات اسلامیه را که اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و کسانیکه بعد از ایشان از خلفا و ملوک آمده اند بآنچه در زمان سیدنا ابی بکر رضی الله عنه واقع گردید بود شروع نمودم این کتاب فتوحات اسلامی بعد مضی فتوحات نبوی نام نهادم پس اول ان فتوحات سوق جیش اسامه بن زید است که نامیده شود اللهم اغفر المؤلف و والدیه و مشایخه و محبیه و لسایر المؤمنین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 16 of 1140

ذکر فرستادن جیش اسامہ رضی اللہ عنہ

حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در آخر زمان حیات خود لشکری در تحت قیادت اسامہ بن زید رضی اللہ عنہ آراستہ کردہ امر نمود ضیعہ پدرش زید بن حارث شہید گردیدہ بود رفتہ با کفار مقاتلہ نماید اطراف و اکناف سرحد بلقا و دارم[2] را کہ از قتین فلسطین و شرقی شام است پایمال سم ستوران اسلام نماید لیکن پیش از رفتن لشکر اسامہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدار بقا رحلت نمودند انا للہ وانا الیہ راجعون لہذا وقتیکہ حضرت ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ بر مسند خلافت نشست[3] بانکہ بعضی از اصحاب رائی بہ تعطیل سوق عسکر دادند و از طرف دیگر بسیاری قبایل عرب مرتد شدند حضرت صدیق رضی اللہ عنہ باعزم متین و فکر رزین فرمودند اولین امری کہ اجرا بایم ہمانا سوق جیش اسامہ رضی اللہ عنہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حین حیات خود تجہیز نمودہ اند اگر درندہ گان وجودم را پارہ پارہ نماید از ارادہ خود منصرف نخواہم شد بنابران اسامہ و متابعینش را برای سرکوبی اہل ارتداد بجانب بلاد قضاعہ فرستادند بعد از قتل و غارت و اسیر نمودن اہالی ابنی[4] در ظرف چہل روز مراجعت نمودند الحق فرستادن جیش اسامہ رضی اللہ عنہ یکی از اعظم و انفع امور اسلام بود چہ اعراب بہ قوت و سطوت مسلمانان پی بردند از عزمہائیکہ بدل می پروراندند انصراف ورزیدند پس از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسیاری اعراب مرتد شدند مگر قریش و بنی ثقیف کہ خداوند آنہا را بدین مبین اسلام ثابت گردانید۔ لیکن بگانہ ذریعہ ثبات قریش سہیل بن عمرو عامری شد کہ مانند حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بوسطہ خطبہ ہدایات کافی خود مردم مدینہ منورہ را از وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خبر دادہ بہ پایندی اسلام توصیہ نمود۔ زمانیکہ خبر مصیبت اثر رحلت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمکہ مکرمہ رسیدہ از اثر جانگاہش متزلزل و مضطرب بیقراری شدند و نزدیک بود اہالی مکہ از اسلام عودت نمایند سہیل بر درب کعبہ ایستادہ فرمود اہل مکہ باطراف گرد آمدند بعد از حمد و ثنای خداوند نبی تمام مردم را از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آگاہ گردانیدہ فرمود ای مردمان کسیکہ معبودش محمد صلی اللہ علیہ وسلم بود او بفردوس اعلی صعود نمودہ و ہر کس کہ حقتعالی معبودش میباشد خداوند بصفت حیات موصوف است کہ ہرگز نمی میرد آیا نمیدانید کہ حق جل و علا شانہ در قرآن مجید خود فرموده اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّاِنَّهُمْ مَّيِّتُوْنَ و نیز در جای دیگر فرموده وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ الی آخر الآیہ ایہا الناس بخداوند قسم تا وقتیکہ

بلقاء شہریست از اعمال دمشق واقع بین شام و وادی القری معجم

دارم[2] قلعہ ایست از نواحی شام معجم

قضاعہ[3] پدر قبیلہ ایست از یمن

ابنی[4] موضعیست بشام معجم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 17 of 1140

که آفتاب و مهتاب در طلوع و غروب خود مدام و مستمر رونق این دین مبین ممتد خواهد بود. وای
اهل مکه همچنین نباشید که آخر تر از همه ایمان آورید و اول مرتد شوید. والله که حق جل و علا
این دین را بنهایت کمال میرساند چنانچه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را در همین مقام تنها
ایستاده دیدم که بمیغ مومنان ندای مردمان با من بگویید لا اله الا الله تا در رحمت و سعادت ابدی
داخل گردیده تمام قبایل عرب شما را مطیع گردند و جمیع طوایف عجم بشما جزیه پردازند قسم بالله تعالی که گنجهای
قیصر روم و کسری فی سبیل الله انفاق خواهیم نمود لیکن بعضی مردمان قول را تصدیق میکنند و در حق
استهزا می پندارند اکنون خبر از آنها بمعرض ظهور رسیده سوگند بخدا که باقی هم وقوع می یابد
بعد سهیل رضی الله عنه خبر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه را
بیان نموده گفت این خلافت باعث تقویت اسلام است من بعد اگر کسی را دیدیم
که مرتد شد البته سرش را از بدن جدا خواهیم ساخت یا معشر المسلمین بخداوند توکل
نمائید که دین اسلام حق و قایم است و کلمه اش کامل باشد که خداوند کسی را نصرت میدهد
که او تعالی نصرت نماید { مقصد از نصرت نمودن خداوند تعبد و تسلیم است }
الله تعالی مقوی دین شما که اسلام است میباشد که شما را بواسطه بهترین شما یعنی حضرت
ابا بکر صدیق رضی الله عنه جمع نموده است حاضرین از استماع خطبه سهیل رضی الله عنه متاثر
و متنبه گشته خود را از انچه اراده داشتند ممانعت نمودند. بلی این خطبه سهیل رضی الله عنه
همان مقام و مرتبه است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه بدر اسیر از فرمودند
سهیل رضی الله عنه در ان غزوه از جمله اسارای قریش بود که بدست مسلمانان گرفتار شد
دارای فصاحت و بلاغت زیادی بوده قبل از مشرف شدن بدین اسلام بذریعه خطابه
فصیح و بلیغ خود کفار را بهیجان آورده بمحاربه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحریص مینمود
لهذا زمانیکه اسیر دست مسلمانان گردید عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
مرا اجازه دهید که دو دندان پیش دهان سهیل رضی الله عنه را بکشم تا دوباره در زبان بطعن شما
نگشاید زیرا لب بالای او مشقوق بود چنین شخصی را اگر از دو دندان پیشین محروم سازند
تکلم کرده نمیتواند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یا عمر رضی الله عنه مگذار سهیل رضی الله عنه را
چرا که او مقامی را صاحب میشود که تو وی را مدح نموده مذمت ننمائی - این بود که سهیل
رضی الله عنه اهل مکه را بواسطه خطبه خود از کفر باز داشته بدین اسلام ثابت قدم ساخت
این خطبه همان مقام موعود است که صحابه رضی الله عنهم از زبان معجز بیان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شنیدند سهیل در وقت فتح مکه مشرف باسلام آورده در غزوه تبوک سنه ۱۲
از هجرت بدرجه رفیعه شهادت فایز شد بقول بعضی مورخین در سنه ۱۸ از هجرت بطاعون عمواس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 18 of 1140

دینار او داع گفته بدار عقبی شتافت. نسبش در لوی بن غالب بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع میشود زیرا که سهیل رضی الله عنه از بنی عامر بن لوی بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بنی کعب بن لوی لهذا از اشراف قریش بوده در فصاحت و تقریر وسعت تام داشت — بنی ثقیف خود را بذریعه عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه باسلام ثابت ساخت که او هم مانند سهیل رضی الله عنه قوم خود را وعظ و نصیحت نمود بر اثر آن قومش بدین اسلام ثابت و راسخ ماندند :— ظهور مسیلمه کذاب یمامه و طلیحه بن خویلد اسدی ربنی اسد و غطفان اسود عنسی در ولایات یمن و دعوای نبوت نمودن ایشان قبل از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقوع یافته بود خدا تعالی فیروز دیلمی را بر اسود عنسی مسلط کرده که او را مقتول ساخت خبر قتلش را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حین حیات شنیده و در عهد خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه بین مردم انتشار یافت احوالات مسیلمه و طلیحه انشاء الله بیان خواهد شد. بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه که اکثر از قبایل عرب مرتد گشته بودند مصیبت مسلمانان عظیم گشت یهود و نصارا سرهای تعرض خود را بالا نموده نفاق عام گردید و مسلمانان مانند گوسفندان بی شبان در شبهای سرد گردیدند آتش اضطراب در بین آنها شعله ور گشت ارتداد قبایل عرب تخلف بود. بعضی میگفتند که اگر محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر می بود موت نمیداشت و برخی عقیده داشتند که نبوت او بموتش منقضی گردید و من بعد ما کسی را اطاعت نمیکنیم و بعضی از ایشان میگفتند که به خدا تعالی ایمان داریم و بعضی معتقد برین بودند که ایمان داریم بخداوند و شهادت میدهیم بر اینکه محمد صلی الله علیه وسلم رسول الله است و نماز را ادا میکنیم لیکن اموال خود را به شما یان نمیدهیم یعنی زکوة را ادا نمی سازیم اما حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که زکوة مانند نماز است بخداوند قسم که اگر یک زانو بند اشتری را که بر آر رسول الله صلی الله علیه وسلم میداد از من باز دارند حتی المقدور با ایشان مقاتله خواهم نمود. در اینباب حضرت عمر رضی الله عنه و ابو عبیده رضی الله عنه آزاد کرده ابی حذیفه و تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم همراه حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه مجادله نمودند و این گفته حضرت عمر رضی الله عنه از جمله مقالات و مجادلات شان است که بخدمت حضرت صدیق رضی الله عنه فرمودند که — مردمان بمنزله وحشیانند با ایشان رفق و الفت نمائید ابو بکر صدیق رضی الله عنه بجواب ایشان فرمودند که یا عمر رضی الله عنه من از تو امید نصرت داشتم و حال آنکه تو آمده مرا از قتل تدین باز داری چه مناسبت دارد که در حین جاهلیت نهایت شجاعت و در وقت اسلامیت ضعف و سستی در صورتیکه وحی منقطع و دین باکمال یافته باشد چه گونه زنده گانی نمایم که دین بنقصان یابد بخداوند

یعنی اسامه موضعیست نزدیک بمدینه منوره در سه روزه راه بحرین مسکن مسیلمه کذاب در یمن خلافت حضرت ابا بکر صدیق بیست و نه ماه و سیزده روز مقتول گردید معجم البلدان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 19 of 1140

قسم تا وقتیکه بدست شمشیر گرفته بتوانم همراه اهل ارتداد جهاد می نمایم اگرچه یک زانو بند اشتری از من ممانعت نمایند . حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرمودند چون اعراب بواسطه اموال خود بخل میکنند اگر از زکوة بنده اسسنه معاف شان فرمائید شکوست حضرت ابی بکر از تمام اینها ابا نموده فقط قصد مقاتله کردند عمر رضی الله عنه گفت که بکدام جهت همراه مردمان مقاتله مینمائید وحال انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها یعنی از طرف خداوند مامورم که همراه مردمان مقاتله نمایم تا حینیکه بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله بعد از گفتن این کلمه طیبه محفوظ و مصئون میگردند از طرف من از ریختن خونها و اخذ اموال شان ابو بکر رضی الله تعالی عنه گفت که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفرموده اند الا بحقها واز جمله اتمام حقوق کلمه طیبه خواندن نماز و دادن زکوة است بخداوند قسم اگر تمام مردم مرا ترک گویند و از مقاتله منعم کنند در مقابل ندادن زکوة اگرچه یک زانو بند شتر باشد تنها بنفس خود همراه شان جهاد می نمایم حضرت عمر رضی الله عنه گفت والله این دیگر چیزی نیست مگر دیدم که تعالی سینه ابو بکر رضی الله عنه را برای قتال منشرح گردانیده و با صحاب فرموده که ایمان ابا بکر رضی الله عنه ترجیح دارد بر ایمان تمام امت در جهاد با اهل ارتداد عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که مایان بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مقامی بودیم که اگر خداوند حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه را بر ما منت نمیگذاشت نزدیک بود که هلاک شویم زیرا ما اجماع نموده بودیم که بسبب امتناع بنت مخاض و بنت لبون با اهل ارتداد قتال نمائیم همین بود که خداوند حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه را بقتال مرتدین هدایت نمود و تمام احتجاج ما را صواب دانسته اتفاق نمودند انس بن مالک رضی الله عنه گفته است که اصحاب گفتند قتال با نعی زکوة مکروه است و ایشان اهل قبله اند اما حضرت صدیق شمشیر خود را قلاده نموده برای مقاتله با اهل ارتداد تنها برامد اصحاب هم بجز از متابعت چاره ندیدند معلوم است که اینحرکات و افعال حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه ناشی از کمال شجاعت شان بوده ابا بکر بن عیاش میگوید از اباحصین شنیدم که میفرمود بعد از انبیا هیچ احدی افضل تر از حضرت ابا بکر رضی الله عنه تولد نیافته و در قتال با اهل ارتداد و در مقام نبی از انبیا قیام فرموده رضی الله تعالی

۱ بنت مخاض شتر ماده یکساله که از سال حیوت پنج شتر واجب میشود

۲ بنت لبون شتر ماده دوساله از زکوة سی و شش شتر واجب میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 20 of 1140

ذکر واقعهٔ اول

وقتیکه این بلای ارتداد دامنگیر مسلمانان گردید بعضی از مرتدین جهت استیلای مدینه منوره و استیصال صحابه رضی الله عنهم کمر بستند بنابران جمعی عازم شدند که امور مسلمانان را زمان جاهلیت رجعت دهند و این جمعیت عبارت از بنی عبس و ذبیان بود که بموضع ابرق[1] نزول نمودند و بعضی از ایشان همراه قومی از بنی اسد و بنی کنانه موضع ذی القصه[2] اشغال کردند جماعتی اتفاقاً بسفارت نزد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه فرستادند که بادای نماز بر ما اقتصار و اکتفا نموده گرفتن زکوة را از ما ترک نمائید حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه ابا کرده تدارک حرکت شهر را نمودند حضرت علی کرم الله وجهه و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنهم و غیره را جهة حفاظت شهر به نقب ها ارسال نمود وقتیکه سفرا برگشته از قلت اهل مدینه قوم خود را آگاه نمودند آنها براثر شنیدن قلت مجاهدین و ردسوال خود بر مسلمانان نیکدر نقب ها متمکن و متحرس بودند حمله برده آنها نزد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه کسی را فرستادند تا امداد فرماید و آنحضرت رضی الله عنه بمجرد شنیدن با اصحاب از مسجد خارج و بر شترهای آبکش سوار شده یکسر بطرف نقب یاروان گشتند اهل ابتدا از مشاهدهٔ احوال روبفرار گذاشته مسلمانان ایشان را تا موضع ذیخشب[3] تعقیب نمودند و مرتدین بموضع ذیحسی رسیده ممر مسلمین کمین گرفتند مسلمانان درحالیکه ایشان را تعقیب مینمودند بان موضع رسیدند کفار فجار مشکهای خشکی که دمیده و مابین آنها را پر از ریگ کرده بودند بر گذر شتران آنها انداخته بر وی زمین می کشیدند شتران از ترس آنها رو بطرف مدینه منوره گریختند از فضل خداوند کسی از مسلمانان را اذیتی نرسید گمان کردند که اصحاب رضی الله عنهم را ضعف و سستی عارض گردیده بنابران این خبر را بذی القصه باقوام خود ارسال نمودند اهل ذی القصه نیز درین موضع آمده همه جمع گردیدند درهمین شب حضرت امیر المومنین خلیفة رسول رب العالمین خود را تعبیه و آراسته نموده برای سرکوبی آنها شافت پیش از طلوع فجر بادشمنان دین بلائی رشته و هنوز آن جهال از خیال پر ملال خود آگاه نگشته بودند که خود را در زیر شمشیر مجاهدین اسلام یافتند و هنوز آفتاب از افق سر نکشیده بود که آن دشمنان حقیقت را بفرار گذاشتند و جیوش با هوش ابابکر بر آنها غالب گشته اکثریه آنها را قتل نمودند و حضرت صدیق رضی الله عنه با همراهان خود تا ذی القصه ایشان را تعقیب نمودند این اولین فتحی بود که در زمان سعادت اقتران آنحضرت رضی الله عنه واقع شده بود مقرن با جمعی از مسلمین

[1] برق موضعیست در راه مکرمه و منزلیست از منازل ذیال
[2] معجم البلدان ذی القصه منزلیست از منازل عمره جعرانه معجم البلدان
[3] ذیخشب موضع چوب داریست از منازل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 21 of 1140

طلیحه امر خود لشکر را گویند تاموس

بزاخه موضعیت از قبیله بنی اسد

در آنموضع متقرر فرمود باین واقعه حضرت ابابکر مشکار دلیل مسلمان عزیز و مسرور گردیده بعد از انکه اسامه رضی الله عنه مراجعت نمود حضرت ابابکر رضی الله عنه اورا در مدینه منوره خلیفه ساخت و خود همراه جمعی و یکصد و ذی القصه را سیر کرده بموضع ابرق سید نزول کردند و بامرتدین مقاتله کردند مشرکان را شکست داده طلیحه را اسیر ساختند و دو قبیله بنی عبس و بنی بکر بر اثر گمراهی خود تنزل و تذلل یافتند و حضرت ابی بکر رضی الله عنه چندروزی در ابرق توقف کرده و اکثریه از بلاد بنی ذبیان را غلبه نموده بمدینه شریفه مراجعت کرد قبیله بنی عبس و بنی بعد از هزیمت بموضع بزاخه جانب طلیحه اسدی متوجه گشتند ابوبکر رضی الله عنه از شنیدن این قضیه لشکری ترتیب داده و یازده بیرق افراشته و بر هر بیرقی امیری نصب کرد و خود بشخصه بر آمقاتله کفار خارج شده مردم را بجهاد امر فرمود مسلمین بر آحتال جهال آمده گشتند و در بیرون دیار مقصود یعنی بزاخه خود حضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه با صد نفر از مهاجرین و انصار بیرون گشت لوا را بحضرت خالد رضی الله عنه سپرده سیر کنان بموضع ذی القصه فرود آمدند و چندی انتظار با مسلمین میکشیدند درین حین بقبایل: اسلم، غفار، مزینه، اشجع، و جهینه که در آن حوالی بودند کس فرستادند تاکه برای جهاد آماده شوند مسلمین از دیدن رسول حضرت صدیق رضی الله عنه و شنیدن پیغام شان مهیا گشته از هر ناحیه وی آوردند تاکه عدهٔ ازان کثیر گردید چون حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما دیدند که خود شان بنفسه آماده سیر و جهاد میباشند در رجعت شان بسوی مدینه منوره مکالمه کردند حضرت عمر رضی الله عنه فرمود یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آئی قوت و مدد رسان باش را اگر گشته شوی اسلام را از مصیبت خود محزون می سازی و مردم مرتد شده حق از باطل پست میگردد مع هذا بقدر معارضه سیدنا ابوبکر رضی الله عنه چنان ظاهر میساخت که خود شان بانفسه خود اراده سیر دارند. دار قطنی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که چون حضرت صدیق رضی الله عنه بعزم مقاتله بر مرکب خود سوار گشت سیدنا علی کرم الله وجهه عنان راحله شان را گرفته گفت یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم کجا سیر میفرمائی و آن قولی که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز غزوهٔ احد فرموده بودند میگویم شمشیر را بغلاف کن و ما را به مصیبت خود مبتلا مساز و بمدینه منوره مراجعت فرما سوگند بخدا که اگر از نفس شما بر ما مصیبتی برسد هرگز نظام اسلام تکوین نمی یابد بنا بر الحاح ایشان مراجعت بمدینه منوره نموده و امرا را برای مقاتله اهل ارتداد بهر طرف معین و موظف فرمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 22 of 1140

ذکر مسیر خالد ابن ولید رضی الله تعالی عنه بطرف بزاخه برای مقاتله طلیحه بن خویلد الاسدی که از قبیله بنی اسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بود

طلیحه مذکور قبل از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دعوی نبوت کاذبانه خود قیام نموده میگفت که جبرئیل علیه السلام بر من نازل میگردد و بعضی کلمات بیهوده مسجع می نمود که سامع از شنیدن آن متنفر میگردد و مسجعات آنیه از اکاذیب اوست.

والخیام والیمام ونعم والصوام قد ضمن قبلکم باعوام لیبلغن ملکنا العراق والشام.

بعد اتباع او از بنی اسد و غطفان کثرت یافته تبعه خود را از سجده در نماز منع نموده میگفت سجده نمودن و بخاک آلوده کردن روی قبیح نمودن پشت بار اخداوند پسند ندارد حق تعالی را باید در قیام ذکر و عبادت نمود بعد ابوبکر رضی الله عنه خالد ابن ولید را با عدهٔ زیادی از مهاجر و انصار که عدی بن حاتم را همراه هزار نفر از قبیله طی نیز با او ضمیمه گردانیده بود بمقاتله طلیحه فرستاد طلیحه قبلاً ایمان آورده بود لیکن در حین حیات آنحضرت مرتد گشته بواسطه که در زمن کهانت مهارت داشت دعوی نبوت نمود بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کار طلیحه انتشار یافته قبایل بنی غطفان و هوازن و غیره به او گرویدند. عیینه بن حصن فزاری نیز مرتد شده بطلیحه ملحق گردید تمام اهل ارتداد بموضع بزاخه اجتماع نموده خالد رضی الله عنه مع اصحاب خود ایشان را قصد نمود بعد از مقاتله شدیدی مرتدین هزیمت یافته بعضی مقتول و بعضی بدین اسلام عودت کردند خود طلیحه از مشاهدهٔ احوال بر اسپ خود سوار و زنش را ردیف ساخته و زود بشام آورده از تهلکه نجات یافت

نقل است که چون طلیحه انهزام یافت بر جمعی از اصحاب خود ملاقی گردیده گفت چه موجب شکست تان گردید مردی سجوا پیش اظهار نمود که مایان دوست داریم رفیق مان قبل از خود مان کشته شود لیکن با قومی مقابل شدیم که تمام شان آرزو دارد قبل از رفیق خود مقتول گردد این بود سبب هزیمت ما خالد رضی الله عنه پیش از مقاتله و مقابله عکاشه بن محصن اسدی و ثابت بن اقرم انصاری را بصورت طلیحه فرستاد تا که از احوال شمه وقوف یابند و ایشان بجنال برادر طلیحه مقابل شده او را کشتند زمانیکه این خبر بطلیحه رسید همراه برادر خود سلمه برآمده عکاشه را طلیحه و ثابت را سلمه شهید نمود بعضی گفتند که آن دو نفر به جنال برادر طلیحه مقابل شده اراده کردند که او را به نزد ابابکر رضی الله عنه ارسال نمایند مگر خود جنال گفت کردن مرا قطع نمایید بهتر است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 23 of 1140

از اینکه آن محمدی خ در ایمن دیت نمی‌بیند چون قتال ابتدا از طرف طلیحه واقع شده
رضی الله عنه هم مسلمانان را بمقاتله تحریض نموده فرمود یا معشر الانصار الله الله و داخل
مشرکین شده صفوف فریقین مخلوط و مبارزه شدت یافت . حضرت خالد رضی الله عنه
دران روز باد و شمشیر چنان مقاتله نمود که هرد و شمشیرش شکست و عیینه بن حصن با قوم
که هفتصد نفر بودند از طرف طلیحه محاربه می نمودند بالآخره خداوند مسلمین را نصرت
داده قوم طلیحه انهزام یافتند عیینه و قره بن هبیره اسیر شده مجاهدین اسلام ایشانرا
نزد ابی بکر رضی الله عنه فرستادند بحضور حضرت صدیق رضی الله عنه رسیده پس
بدین اسلام رجعت کردند طلیحه بعد از هزیمت قوم خود بجانب شام رفته نزد قبیله
بنی غسان مکث نمود تا انیکه ابا بکر رضی الله عنه وفات نمود و قبیله بنی اسد و غیره اسلام
آوردند طلیحه نیز بدین اسلام مشرف شده خدمت حضرت فاروق رضی الله عنه آمده بیعت
نمود عمر رضی الله عنه فرمود یا طلیحه تو قاتل عکاشه و ثابت رضی الله عنهما بیاشی نخداوند قسم که ترا
دوست ندارم طلیحه بجواب گفت شهادت آن دو مرد شمارا محزون نسازد زیرا که آنها بدست
من بدرجه شهادت مکرم گردیدند و من در حال کفر مقتول نگشتم طلیحه از پهلوانان مشهور
و در فتح عراق با اهل فارس آثار جمیله از و ظاهر شد در سنه بیست و هم از هجرت بولایت نهاوند
برتبه شهادت فایز گردید چون حقتعالی این خذلان را بر بنی اسد واقع گردانید و هزیمت یافتند
خالد رضی الله عنه لشکرهائے اندکی اطراف پراکنده ساخت تا بر هر که قادر شوند بگیرند
بنابران مردم بسبب رغبت باسلام یا از بیم شمشیر ابجانب خالد رضی الله عنه می آمدند بعضی
خالد رضی الله عنه را هم ترک کرده نزد ابا بکر رضی الله عنه میرفتند خالد رضی الله عنه بعد از
فراغ امور بنی اسد عنان عزیمت را جانب بنی تمیم منعطف نموده به بطاح که از زمین
البحاست وارد گشتند هیچ جمعیتی در ان موضع ندیده لشکرهای خود را بنواحی بنی تمیم متفرق
ساخت درین حین مسلمانان به دوازده نفر از بنی تمیم که مالک بن نویره تمیمی از انجمله بود
مقابل شدند این جمعیت از زمره مرتدین و مانع الزکوة بوده ایشانرا نزد خالد آوردند
ضابطان اسیر کننده گان مالک اصحابش اختلاف کردند جمعی گفتند که ایشان
اسلام آورده اند کاری با نها نداریم و قومی برین بودند که اینها داخل دین اسلام نگردیده
قتل و سبی شان بر ما حلال است رائے خالد رضی الله عنه همچنین بود لهذا بقتل ایشان
امر فرموده مسلمانان آن دوازده نفر را گشتند و خالد رضی الله عنه زوجه مالک را
بنکاح خود در آورد بعضی گفته اند از مالک خالد رضی الله عنه کلامی شنید که دلالت بر گردش
مینمود که این جمله از اقوال مالک بود: ان صاحبکم قد قال بنی صاحبنا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 24 of 1140

به تحقیق وفات نموده ذکلفت صاحب او غیره حضرت خالد رضی الله عنه فرموده ای اک محمد صلی الله علیه وسلم صاحب باست و صاحب تو نیست بعد از تکرار بیان قصدش را دانسته مقتولش ساختند و بعضی میگویند که مالک را با مع یازده نفر دیگر بقسم محبوس به فرار بن ازور سپردند و در ان شب باران می بارید منادی حضرت خالد رضی الله عنه در بین مسلمانان ندا کردند که محبوسین خود را رها کنید و وفاره لغت بنی کنانه کنایه از قتل بود لذا ضرار رضی الله عنه که از بنی کنانه بود محبوسین را مقتول ساخت و قتیکه حضرت خالد رضی الله عنه این ندا شنید تاسف کنان برامد لیکن در آنوقت مسلمانان از قتل فارغ گشته بودند و حضرت خالد رضی الله عنه فرمود چیزی اکه خداوند اراده نماید اجرا میشود .. بعد از انکه خالد رضی الله عنه خدمت حضرت ابابکر رضی الله عنه مشرف شد ازوی درباره مالک استفسار نمود خالد رضی الله عنه کیفیت را بیان نموده معذرت خواست و عذرش قبول شد حضرت عمر رضی الله عنه میخواست که خالد رضی الله عنه بقصاص خود برسد اما حضرت ابابکر رضی الله عنه فرمود یا عمر رضی الله عنه زبان خود را در باره خالد رضی الله عنه نگهدار زیرا او شمشیریست از طرف خداوند کفار مقرر گشته و من آن سیف را بخلاف نمیکنم بعد حضرت ابابکر رضی الله عنه اولیا مالک را باو تفری ادیت داد - مالک حین حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف بحضور شان شده و دین اسلام را قبول نمود بعد ازان برای انذار قوم خود مامور شده بود وقتیکه خبر رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم را شنید اموال ماخوذه را پس بصاحبانش داد و چون استعذار خالد رضی الله عنه پذیرفته گشت حضرت ابابکر رضی الله عنه او را بر متن یمامه جهت سرکوبی مسیلمه کذاب امر فرمود بنابران همراه اصحاب خود بانطرف متوجه شد . قبلا ماذکر خبر سجاح بنت حارث تمیمیه را که دعوی نبوت نموده مناسب میدانیم .

ذکر سجاح بنت حارث

سجاح بنت حارث از جزیرة همرای قوم خود و جمعی از بنی تغلب بقصد محاربه با قبایل عرب برابره و تبعه گراه خود را با لغاط متفق خود ذریعه ره براه گذاشتند و قبیله بنی تغلب که بادی معاون نموده بود ایشان با مخیلهای آن بودند با عساکر خود یکسر رو بطرف قبایل اعراب می آمدند مانند مسیلمه و طلیحه کلمات مسجعی ساخته که عبارات آینده ازان دروغ بافیهای او میباشد اعدوا الرکاب واستعدوا للنهاب ثم اغیروا علی الرباب فلیس دونهم حجاب سجاح اراده داشت که همرای جیش خود رو بطرف مدینه بیاید اما قوم او و رئیس اگرد نیده او را وادار نمودند تا که برای مقابله و مقاتله مسیلمه کذاب بطرف یمامه برود و او قوم خود را بذریعه ابیات مسجع که معنی و قفی فارسی آن قرار ذیل است بطرف یمامه

۱ جزیرة موضعیست بر یمامه از قبیله بنی تغلب منجم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 25 of 1140

سوی او: رو آرید بجانب یمامه سرکشا بید مانند حمامه، زیرا که این غزو دست سرامه محق نمی شود شمایان را بعد ازین غزو یمامه، وقتیکه این خبر به مسیلمه رسید حیلتی نموده بفرستادن هدایا شخصا از وی امان خواست سجاح امان او را قبول نمود بعد ازان مسیلمه با چهل نفر از بنی حنیفه بطرف روان گشته خبر فرستاد تا که از اصحاب خود کناره کند سجاح از شنیدن خلوت فرحت نموده خیمه سرپا کرده آنرا از دواج معطر خوشبوی نموده در ان خیمه با مسیلمه بگجا گشت سجاح مسیلمه را سوال نمود که خدای تو برایت چه وحی فرستاده او در جواب این کلمات را بر ایش خواند. الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمه تسعی من مغاق وحصی سجاح بر سید دیگر چه مسیلمه گفت ان الله خلق للنساء افراجا وجعل الرجال لهن ازواجا فتولج فیهن ایلاجا وتخرجها اذا شاءت اخراجا فینجبن لهن سخالا انتاجا سجاح از استماع این کلمات گفت اشهد انک نبی وگفت مسیلمه آیا میگذاری که با تو ازدواج نمایم و با تفاق قوم خود و تو بسیاری از قبایل عرب را محو و نابود سازیم سجاح گفت بسیار خوب مسیلمه باز این ابیات سجاح را خطاب نمود الا تقومی الی البیتک فقد هئی لک المضجع وان شئت ففی البیت وان شئت ففی المخدع وان شئت سلقنالک وان شئت علی اربع وان شئت بثلثیه وان شئت به اجمع قالت بل باجمع مسیلمه گفت نیز چنین وحی شده است بعد از سه روز بطرف قوم خود رجعت نمود وقتیکه سجاح نزد عساکر خود رفت از وی پرسیدند که مسیلمه را چگونه دیدی او جواب داد که او را بسی دیدم و خواهش او را پذیرفتم یعنی با او بشوهریت قبول کردم قومش گفتند برایت چه مهر داد. گفت هیچ او را دلدار ساختند تا که برای اخذ مهر خود بطرف مسیلمه رفت مسیلمه از دیدن سجاح در حصار را بسته و از وی پرسید برای چه مقصد آمده: گفت برای اخذ مهر خود، گفت مؤذن تو کیست، جواب داد که شبث بن ربعی یاحی مسیلمه او را طلب نموده گفت برای آدم خود بگو نماز صبح و خفتن را که محمد صلی الله علیه وسلم امر فرموده من بر سجاح قرار دادم و شما از خواندن آن معافید بعد ازان سجاح بطرف قوم خود متوجه گشت و بعضی از اصحابش این بیت را بر ایش سرودند: امست نبیتنا انثی نطوف بها واصبحت انبیاء الناس نوکرانا پس ازان مسیلمه با سجاح چنین مصالحه کرد که نصف غلات یکساله یمامه را از آخذ و عمال آن گرفته و نصف دیگر را واگذار شود درحینیکه سجاح غلات را گرفته بجانب قوم خود میرفت که ناگاه شیر بیشه اسلامیت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 26 of 1140

سیف اللہ الاعظم خالد بن ولید رضی اللہ عنہ بآنہا رسیدہ اہل ارتداد از مشاہدہ انجال و نفرار گذاشتند وقتیکہ مسیلمہ مقتول گردید سجاح نزد طایفہ بنی تغلب کہ خالوہای او بودند رفتہ در آنجا مرد و بعضی میگویند کہ سجاح اسلام آوردہ و بولایت بصرہ انتقال نمود و در آنجا وفات یافت سمرہ بن جندب رضی اللہ عنہ کہ از طرف حضرت معاویہ رضی اللہ عنہ امیر بصرہ بود بر او نماز جنازہ خواندہ اینواقعہ قبل از آمدن عبید اللہ بن زیاد از ولایت خراسان و والی بودن بصرہ وقوع یافتہ

رفتن خالد رضی اللہ تعالی عنہ بجانب یمامہ بمقاتلہ مسیلمہ کذاب بن حبیب الحنفی

حضرت ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ برای مقاتلہ مرتدین سریہ ہا بہر طرف سوق نمودہ از آنجملہ عکرمہ بن ابی جہل را رضی اللہ عنہ ہمراہ عسکری بطرف یمامہ بمحاربہ مسیلمہ فرستادہ شرحبیل بن حسنہ تمیمی یا کندی کہ حلیف قبیلہ زہرہ بود بمتابعت او تعیین داشت عکرمہ با شرحبیل تمام بطرف گروہ مرتدین شتافت بر او سخت گرفتند بنابران منہزم گشت شرحبیل از استماع این خبر در ہمان آن ہمان مکان توقف نمود عکرمہ از انہزام خود خبر بحضرت صدیق رضی اللہ عنہ ارسال نمود آنحضرت جواب فرستاد یا عکرمہ مبادا مراجعت کنی زیرا کہ آمدن تو ضعف و سستی مسلمانان را نشان میدہد بطرف عمان و مہرہ برای مقاتلہ عزیمت نما پیشتر برای قتال این دو موضع خذیفہ بن محصن و عرفجہ بن ہرثمہ را فرستادہ بودند و عکرمہ را نیز بملحق شدن آنہا امر فرمود — بعد از واقعہ افک خالد بن نوبرہ وقتیکہ حضرت خالد رضی اللہ عنہ مشرف حضور منیف ظہور حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شد او را بمقاتلہ مسیلمہ بیمامہ مامور ساخت — مسیلمہ از قبیلہ بنی حنیفہ است بنی حنیفہ قبیلہ ایست از قبایل ربیعہ ابن نزار بن معد بن عدنان — مسیلمہ رئیس قوم خود بود لذا با وفد خود بحضور حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوال نمود کہ بعد از رحلت خود آیا امر بمرحمت بمن میگذارید، در آنوقت چوب باریکی خرما بدست آنحضرت بود فرمودند یا مسیلمہ اگر از من این چوب و حقیر خرما را طلب نمائی نمیدہم و وقتیکہ مسیلمہ مراجعت نمود آن دشمن خدا مرتد گشت و او عای نبوت نمود و بر اقوم خود گفت با محمد صلی اللہ علیہ وسلم در امر نبوت شرکت نمودم بنابرین بنو حنیفہ او را متابعت کردند مسیلمہ این مکتوب با خدمت حضرت نبی اکرم فرستاد من مسیلمہ رسول اللہ الی محمد رسول اللہ اما بعد فانی قد اشرکت فی الامر معک وان لنا نصف الارض ولقریش نصفہا ولکن قریش قوم یعتدون این مکتوب چون بآنحضرت رسید دو نفر

۱ عمان شہریست در ناحیہ شام ولایتیست در جنوب شرقی جزیرۃ العرب کہ بحر عمان آنرا میشوید

۲ مہرہ ولایتیست در جنوب عمان بما چہار راہ مسافت دارد

معجم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 27 of 1140

از قوم خود ارسال نمود و بعد از قرأت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآن دو نفر فرمودند آیا شہادت میدہید کہ من رسول اللہ ہستم جوابدادند بلی و نیز سوال کردند کہ شہادت در رسالت مسیلمہ میدہید نیز گفتند بلی، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند بخدا و ند قسم کہ اگر قتل سفرا منع نمی بود کردنہاے شما را قطع میکردم و این مکتوب را برای مسیلمہ فرستادند بسم اللہ الرحمن الرحیم من محمد رسول اللہ الی مسیلمۃ الکذاب السلام علی من اتبع الھدی اما بعد فان الارض للہ یورثھا من یشاء من عبادہ والعاقبۃ للمتقین وقد ھلکت اھل الحجر اباد لک اللہ ومن صوت معک مسیلمہ پس از قرأت مکتوب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آنرا مخفی کرد و یک مکتوب گاذبانہ از طرف خود نوشتہ کہ مشعر بر شرکت نبوت بود در بین مردم انتشار نمودہ لہذا قوم او متوقش گردیدند و این حادثہ مطابق اواخر سنہ از ہجرت واقعشد ـ علامہ زمخشری در کتاب ربیع الابرار از حافظ نقل نمودہ کہ: ـ مسیلمہ قبل از ادعاے نبوت در بازارہاے بلاد عرب گردش نمودہ تعلم حیلہ و نیرنگہاے اصحاب نجوم را نمود از انجملہ آن بود کہ بیضۂ مرغ را در بین سرکہ تندی میگذاشت تا کہ باندک فشاری باشکال مختلف متشکل شود آنرا از دہان شیشہ داخل نمودہ بعد از چند ساعت کہ بحالت اول خود رجعت میکرد آنرا نزد اقوام صحرانشین می برد و بہا از مشاہدہ آن بحیرت افتادہ و بر نبوتش اقرار کردہ جمیعا بوی ایمان آوردند و او نماز را از قوم خود وضع نمودہ آشامیدن شراب و خمر را و مانند انہا بسی از افعال خسومہ را حلال گردانید تمام قبیلہ بنی حنیفہ او را متابعت نمودند بجز از بعضی ذوی العقول بعد ازان بتالیف مسجعات مضحکی مشغول گردید و گمان میکرد با قران مجید معارضہ میکند این کلمات از اسجاع او میباشد الفیل وما الفیل وما ادریک ما الفیل لہ ذنب وثیل ومشفر خرطوم طویل ان ذلک من خلق ربنا القلیل ـ دیگر ـ یا ضفدع کم تنقنقین اعلاک من الماء واسفلک فی الطین لا الماء تکدرین ولا الشارب تمنعین ایضا یا ضفدع بنت ضفدعین نقی ما تنقنقین لا الشارب تمنعین ولا الماء تکدرین امکثی فی الارض حتی تاتیک الحقاش بالخبر الیقین لنا نصف الارض ولقریش نصفھا ولکن قریش قوم یعدلون در مقابلہ سورہ انا اعطیناک الکوثر نیز سجع نمودہ انا اعطیناک الجواھر فصل لربک وھاجر ان مبغضک لفاجر و بعضی چنین نقل کردند انا اعطیناک الجماھر فخذ لنفسک وادر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 28 of 1140

واحذر ان تحرص او تکاثر بطور دیگر - انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر فی اللیالی الفوادد - وقتیکه آن لعین سوره مبارکه والنازعات غرقا را شنید باراده مقابله چنین متفنی نمود - قال والله دعوات زد عافا لحاصلات حصدا والذاریات قمحا والطابحات طبخا والحافرات حفرا والخابزات خبزا فالثاردات ثردا فاللاقمات لقما والاکلات اکلا لقد فضلتهم علی اهل الوبر وما سبقکم اهل المدر

این خرافات او دلالت میکند برخفت عقلش و کسانیکه او را متابعت می نمودند روزی نزد او آمده گفت بحق تعالی دعا کن که تا کثرت در انفاس و اشجار و برکت بر آب چاهای مان بشود چنانچه محمد صلی الله علیه وسلم برقوم خود دعا میکند که آبهای چاههای شان عذب و کثرت یافته مسیلمه از وی پرسید که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چگونه این عمل را اجرا میکند گفت دلو آبی را طلب کرده و قدری از ان آب را مضمضه نمود در دلو می انداخت پس از انکه آن آب بجاهای خود میریزند از فیضان آن محظوظ و مستفید میشوند مسیلمه نیز چنین عمل نموده از نخوست او در هر چاهی که آب دهان می انداخت خشک میگردید و نیز شنیده بود که روز فتح خیبر محمد صلی الله علیه وسلم بر چشمهای حضرت علی کرم الله وجهه که درد میبود قدری آب دهان مالید شفا یافت این لعین هم بر چشم بینائی آب دهان مالید آن بیچاره کور شد از شومی او و بر پسران کوسفند شیر دهنده مماس کرد شیرش قطع شد بنو حنیفه چاهی حفر نموده بودند که بدون دلو و ریسمان از انها استفاده میکردند آن ملعون در ان آب دهان انداخت فورا خشکید مسیلمه آب وضوی خود را در نهالستان شخصی پاشید آن نهالستان تماما صوت خزانی بخود گرفته و خشک شد شخص نزد او آمده گفت برای اولادم دعا نما مثلیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق اولاد امت خود دعا مینماید و دعایش باجابت مقرون میگردد هر وقت مولودی را که نزدش می آوردند و او بر سرش مماس مینمود الطفل اقرع یعنی کل و هرگاه کامش را بالا مینمود گنگ میشد شخصی نزد او آمده گفت که من قدری اموال زیادی میباشم لیکن هرگاه اولادی برایم متولد میشود بعد دو سالگی نابرسیده میمیرد و حال فقط فرزندی دارم که سنش بیست و دو روز نیز مولودی برایم خداوند عطا کرده از تو استرجای عاد ارم مسیلمه گفت برو که من اکنون دعا میکنم تا که فرزندت چهل سال عمر نماید آن بیچاره شادان و خندان بر سپار خانه خود گردیده که ناگاه آواز گریه عیال خود را شنیده چون داخل خانه شد دید نهال باغستان امیدش در چاه افتاده پدر را بمرگ خود متالم ساخته و طفلش نیز در حالت

نزع است قضیه مسیلمه را بعیال خود گفت آن ضعیفه فریاد زد که بخدا قسم اگر مسیلمه را نزد خدا منزلتی باشد مانند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که در بارگاه صمدیت مقبول ودعایش باجابت مقرون است مسیلمه قبیح الخلقه وبدشکل بود برعکس حضرت رسول الله مقبول صلی الله علیه وسلم یعنی هرچند که نور جمال باکمال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دلربا بیننده اهل حقیقت بود صورت آن ملعون منفور وندموم نام اصلی وی هارون بن حبیب وکنیتش ابو ثمامه ولقبش مسیلمه ورحمان یمامه اورا نیز مینامیدند بعضی گفته اند که مسیلمه میگفت کسیکه نزد من می آید نام او رحمان است واین دال است برتعنت کفرشان :— وقتیکه حضرت خالد رضی الله عنه از حضور پرنور حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه بمقاتله مسیلمه مأمور گردید رو بجانب یمامه چون شیر برمیشه شجاعت نموده بموضع بطاح توقف کرد تا معاونین که از طرف حضرت صدیق رضی الله عنه معین وارسال میشوند برسند پس از رسیدن مجاهدین او بطرف یمامه نموده رفتند وعدد عساکر ظفر مآثر بالغ بر چهار هزار نفر بود چون این خبر برای مسیلمه رسید صف را عسکرگاه خود نموده تمام قوم خود را برای مقاتله مسلمین تحریص نمود حضرت خالد رضی الله عنه شرحبیل بن حسنه را سرعسکر جیوش مجاهدت خروش خود ساخته درشب اخیر ماه جمادی الاولی بر حضرت شرحبیل حمله نمودند مگر مسلمانان بضرب شمشیر آن مردود دین را بدار البوار فرستادند پس از ان خالد آن شهریار مملکت شجاعت وآن مایه افتخار اسلامیت در نزدیک قبیله بنی حنیفه آستین ها بمردانه گی بالا زده مقاتله را شروع نمود چنان جنگی شدیدی رویداد که مانند آن را هرگز مسلمانان مشاهده نکرده بودند انهزام وتغلب گاهی از کفار وگاهی از اسلام بود تا انکه حضرت احدیت مسلمانان را نصرت داده وآن کفار نابکار که قبلا یکدیگر را بمقاتله تشویق مینمودند بلجی بباغی گشته بازخود آمادهٔ قتال وجدال نمودند مسلمانان هم داخل آن باغ گردیده داد مردانه گی را دادند تا که مسیلمه مقتول گردید واین محاربه که در باغ وقوع یافت نسبت بمحاربه قبل خیلی شدید تر بود صورت قتل مسیلمه این بود درحینیکه آتش جنگ شعله ور گردید وحشی آزاد شده جبیر بن مطعم قاتل عم معظم نبی اکرم درزمان جاهلیت خود بآن ملعون رسانیده حربه خود را بر سینه او فرو برده آن مرد انصاری که نزدیک وی بود چنان شمشیر براو زد که رو حش از ظهرش نمود — درباب مرد انصاری اختلاف است بعضی میگویند عبد الله بن زید بوده . درین اثنا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما با واز بلند فریاد زد که مسیلمه را عبد الاسود بقتل رسانید ونیز جاریه از بالای بام ندا زد که یا امیر المومنین

(۵) جلد ۱ آیت در ریاض نجدیه بن خزیمه

سر لیف نبی اکرم در ریاض نجدیه آیت و علف در ریاض نجدیه آیت و موضع لیف گویند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 30 of 1140

مسیلمہ را عبدالاسود گشت بنو حنیفہ از مشاہدہ این حال ایں حال خمور و بگریز نہادند جمعیت
زیادی از ایشان مقتول گشت بجز از آنانکہ در حصار پناہ بردہ بودند و حضرت خالد رضی اللہ عنہ
با ایشان چنان مصالحہ نمود کہ بجز از نفسہای شان ہر انچہ از آنہا مطالبہ شود بدہند و بروایت
دیگر بدادن نقود و حیوانات صلح کردند و حشی فریاد زنان میگفت در جاہلیت خود افضل
مردمان و در حال اسلامی اشر الناس یعنی مسیلمہ را کشتم بعد از انکہ در غزوۂ احد وحشی حضرت
حمزہ رضی اللہ عنہ را شہید نمود و مردمان برائے ادائے امر آں تغریت خدمت حضرت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم می آمدند میگفتند و بیاد وحشی ہا را بدوزخ آنحضرت منع نمودہ میگفت کہ او قاتل
مسیلمہ کذاب ہست و اجل عم حمزہ بقضا یافتہ بود این بود یکی از معجزات آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم تعداد شہدا در ین محاربہ از صلح تا شام بطور اجمال از انصار مدینہ سیصد و شصت نفر
و از مجاہدین غیر مدینہ سیصد مرد و از باقی مسلمانان ششصد نفر کہ جملہ ہزار و دو صد و شصت
میشود از مسلمانان بدرجہ اعلی شہادت فایز و نام نیک خود را در لوحہ اسلامیت منقوش
ساختند مقتولین کفار بیست ہزار کس کہ بعدہ ہزار آن در باغ و باقی در خارج باغ
مقتول گردیدند حضرت خالد رضی اللہ عنہ در ان روز فرمودند کہ عساکر زیادی دیدم
لیکن قومی اطاقت دار تر بزیر شمشیر از بنو حنیفہ ندیدہ بودم رافع بن خدیج رضی اللہ عنہ
فرمودہ با وجود انکہ چہار ہزار نفر بودیم با طایفہ مقابل شدیم کہ خداوند در بارہ شان
فرمودہ سَتُدْعَوْنَ اِلٰی قَوْمٍ اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ و بر اسیلمہ شان موفق
گشتیم در تاریخ ابن خلدون ذکر ہست کہ این واقعہ در شہر ربیع الاول ۱۲
از ہجرت شد چنانچہ در تاریخ ابن اثیر و حسین نیز چنین مذکور ہست و این حقیقت دارد
زیرا کہ حضرت خالد رضی اللہ عنہ پس از فتح یمامہ بمقابلہ اہل عراق رفت و رفتن شان بعراق
مطابق بود باسنہ دوازدہ ——— قبل از اعزام حضرت خالد رضی اللہ عنہ بجانب
یمامہ حبیب ابن زید فرزند ارجمند ام عمارہ از یمن بطرف مدینہ منورہ آمدہ خیال سیدن
بخدمت حضرت ابا بکر رضی اللہ عنہ داشت مسیلمہ از قصد حبیب مطلع شدہ چند نفر از قوم
خود را فرستاد تا او را دستگیر نمودہ بیاورند و قتیکہ حبیب رضی اللہ عنہ را بنزدش
بردند از وی سوال نمود کہ آیا شہادت می دہی کہ من رسول اللہ ام حبیب گفت
من ہرگز بر رسالت کاذبانہ تو اقرار نمی نمایم پس گفت بر رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم
بطور جوابداد البتہ کہ شہادت میدہم زیرا کہ او پیغمبر برحق ہست مسیلمہ ملعون
از استماع این کلام نخشم شدہ حکم داد تا کہ دستہا و پاہائے او را قطع نمایند پس
از انکہ دستہایش را از مرفق و پاہایش را از سرین بریدند از وی سوال نمود کہ در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 31 of 1140

شہادت بہ نبوتم چہ میگوئی بجز از انکار راز و چیزی نشنید تا انکہ وجودش را در بالای آتش افروختہ گذاشت و ہر ساعت از و سوال می نمود و آن مسلمان تا ساعت آخرین کہ در بین آتش بید او مسیلمہ پر سوز و گداز بود و جان بجان آفرین تسلیم کرد با و از بلند میگفت کہ من ہرگز بہ نبوت تو اقرار نمیکنم و پیغمبر برحق محمد صلی اللہ علیہ وسلم را میدانم زمانیکہ مسلمانان بمقابلہ طرف یمامہ میرفتند آن زن بادیانت نزد حضرت ابابکر رضی اللہ عنہ رفتہ اجازت خواست تا بمقابلہ مسیلمہ رود حضرت صدیق رضی اللہ عنہ فرمود یا ام عمارہ چون تو زنی کہ بصفات شجاعت موصوفہ باشد از رفتن جہاد ممنوع نیست و من جرأت تو را بکار بہ دانستم۔ بنابران ام عمارہ ہمراہ مجاہدین اسلامی بطرف یمامہ جہت اخذ خون فرزند خود رفت آن جاہدہ عفیفہ در مقابلہ داخل گشتہ مشغول قتال و جہاد بود تا حینیکہ کفار بباغی ملتجی گشتند و این زن باہمت بکوششش زیاد خود را داخل باغ نمود و ہر طرف کہ گوش میداد بخر صدائے شمشیر چیزی نمی شنید و جہد نمود تا کہ خود را بمسیلمہ ملعون برساند ناگاہ یکی از متابعین مسیلمہ شمشیر بدست او زدہ دستش را قطع نمود آن شیر زن باغیرت چندان اعتنائی بدست بریدہ خود نمود رفت تا کہ خود را بمسیلمہ برساند و از و انتقام گیرد وقتیکہ نزدیک شد دید کہ نعشش بخاک شقاوت افتادہ و پسرش عبد اللہ کہ از پستان پاک او شیر نوشیدہ و در آغوشش بزرگ شدہ کار را تکمیل کردہ شمشیر خود را بر لباسہایش پاک مینمود فریاد زد فرزند عزیزم عبد اللہ آیا مسیلمہ را تو بقتل رسانیدی جواب داد بلی ام عمارہ سجدۂ شکر بجا آورد۔ پس از مراجعت محاربہ بحضرت خالد رضی اللہ عنہ بلیبی از اعراب طلب نمودند تا دست او را معالجہ نماید آن طبیب دست ام عمارہ را بروغن داغ نمودہ بداوا کرد خودش میگوید بخداوند قسم اینقدر درد کہ از داغ نمودن روغن رویت دیدم وقت قطع شدن آن احساس ننمودم و حضرت خالد رضی اللہ عنہ بہترین غمخوار و ہم صحبت من بود و او حقوق ما را می شناخت و وصیت نبی ما را می نظلت میکرد یحیی بن حبان میگوید ام عمارہ را در آن روز یازدہ زخم شمشیر و نیزہ و تیر رسیدہ بود غیر قطع گردیدن دست آن و وقتیکہ بمدینہ منورہ مراجعت کرد حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ با وجود شغل خلافت ہمیشہ از و عیادت نمودہ و اتفاقات جنگ را می پرسید از جملہ اشخاصیکہ در آن روز شہید گردیدند یکی ثابت ابن قیس ابن شماس خطیب حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ ہرگاہ اعراب نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخطبہ خوانی خود افتخار مینمودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نیز بہ خطبہ ثابت مفاخرہ مینمودند در آن روز ثابت رضی اللہ عنہ بیرق انصار را گرفتہ بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 32 of 1140

بعد از شہادت زمانیکہ او را دفن مینمودند از قبر او این کلمات را شنیدند محمد رسول اللہ ابو بکر صدیق عمر الشہید عثمان البر الرحیم مستمعین در اشتباہ افتادہ در او نظر نمودند او را مردہ یافتند این خبر را قاضی عیاض در شفا خود ذکر نمودہ — مردی از مسلمانان او را بخواب دید کہ باو میگوید — ترا وصیتی میکنم زینہار این را خواب شیطانی ندانی و توصیہ مرا ضایع نکنی در روز شہید گردیدم مردی از اہل نجد کہ بر زرہ من علم داشت آمدہ آنرا برداشت در زیر دیک سنگی خود پنہان نمودہ و بالای آن متعہ خود را گذاشتہ کہ از نظر مخفی باشد و خیمہ آن در انتہا عسکر و در جنب خیمہ اش اسپ ابلقی کہ در طول خود بزرگ جثہ باشد فردا کہ صبح شود نزد خالد رضی اللہ عنہ رفتہ وصیتم را بیان نمائی تا کہ زرہ مرا بگیرد چون نزد خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بروی بگوی کہ اینقدر دین از مردمان بر ذمہ من و از من بر ذمہ ایشان است سعد و مدرک کہ غلامان اند آزاد شوند این خواب را شیطانی ندانی و بوصایایم عمل کنی چون صبح شد آن مرد نزد حضرت خالد رضی اللہ عنہ خواب خود را عرض نمودہ عینا عمل کرد دید از پنہان مکان زرہ را گرفتند و این اولین شخصی است کہ وصایایش را بعد از موت بیان نمودہ اجرا شد — بعضی میگویند کہ صاحب رؤیا بلال بن حارث رضی اللہ عنہ بودہ — بعد از صلح حضرت خالد رضی اللہ عنہ بعضی از مردمان یمامہ را جمع کردہ در باب مسجعات مسیلمہ از ایشان سوال نمود آنہا آن ابیات را خواندند حضرت خالد رضی اللہ عنہ فرمود سبحان اللہ سخنان مسیلمہ از (ال و بر) بیرون نشدہ و خیالات شیطانی شمارا تا کجاہا سوق دادہ حضرت ابا بکر رضی اللہ عنہ در بارہ اہل یمامہ میفرمایند کہ تا روز قیامت بباعث این کذب خود از بلیہ جدا نمی شوند مگر خداوند آنہا را عفو نماید این بود واقعات محاربہ یمامہ کہ بطور اختصار بیان شد عجایب و کرامات کہ از معجزہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و از اصحابش بظہور رسیدہ ما از شرحش بہمین قدر اکتفا کردیم.

بیان رفتن خالد رضی اللہ عنہ بطرف ولایات عراق

پس از فراغ حضرت خالد رضی اللہ عنہ از امور یمامہ بتاریخ سنہ ۱۲ دوازدہم از ہجرت حضرت صدیق رضی اللہ عنہ رسولی نزدش فرستادہ امر نمودند کہ بطرف ولایات عراق برود بعضی میگویند کہ حضرت خالد رضی اللہ عنہ بمدینہ منورہ رفتہ از آنجا عزم عراق کرد ابتدا بقریہ سواد رسیدہ بگرفتن دہ ہزار دینار و تقرر جزیہ اکتفا کردہ بولایت حیرہ رسید اشراف آن مع قصہ طائی کہ بعد از نعمان بن منذر امیر حیرہ بود نزد حضرت خالد رضی اللہ عنہ رسیدہ بہ یکی از سہ امر ذیل مخیر شدند (۱) دخول در دین اسلام (۲) ادائے جزیہ (۳) آمادہ شدن برائے محاربہ اما اہالی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 33 of 1140

حیره فقط دادن جزیه را اختیار کردند و خالد رضی الله عنه بعوض نود هزار درهم با ایشان مصالحه نمود و بطرف ابله کرد ابا بکر رضی الله عنه مثنی بن حارث شیبانی را که قبل از اعزام خالد رضی الله عنه غزا نمودن با اهل عراق را از حضرت صدیق رضی الله عنه خواهش نموده بود همراه هشت هزار نفر بکمک خالد رضی الله عنه فرستاد تا که ملحق گشته با کفار مقاتله نماید جیوش مسلمانان که با هشت هزار نفر مثنی مرکب از هژده هزار نفر بودند به موضع حفیره نزول نمودند و این در بندی بود بین اسلام و کفر یکی از بزرگ ترین در بندهای فارس که از حیث عظمت با سم والی حفیره مستمی به هرمز بود - هرمز از شنیدن قصد اعراب بر املاک کسری اردشیر خبر فرستاده خودش به تعجیل بمواظم آمده عساکر خود را باز نجیرها بسته نمود که فرار ننمایند زیرا آنها چنان رسم داشتند که در حین مقاتله لشکر خود را باز نجیر یا ریسمان بسته میکردند تا که نمیرند گریخته نتوانند هر مزقوم خود را در موضعی نزول داد که منبع آب بود اما لشکر گاه مسلمانان بی آب و خشک بود بران مجاهدین نزد حضرت خالد رضی الله عنه از عدم آب شکایت نموده خالد رضی الله عنه فرمود بمرگم قسم آب نصیب فریقه ایست که صابر تر باشد و بطرف کفار خود را آماده می ساختند ناگاه ابر رحمت از دی نمایان وچنان بارید که عقب مسلمانان غدیری تشکیل داد اهل اسلام از مشاهده آن با قلبهای متین آماده مقاتله گردیدند ابتدا هرمز بمیدان در آمده حضرت خالد رضی الله عنه بمبارزه خود طلب نمود خالد رضی الله عنه پیاده از عسکر خارج شده داخل میدان گشت هرمز نیز از مرکب پیاده شده مشغول محاربه گشتند بعد از آنکه یکدیگر را چند زخم زدند حضرت خالد رضی الله عنه آنرا بغل زد و لشکر هرمز از مشاهده این حال سر خالد هجوم نمودند قعقاع بن عمرو رضی الله عنه بر انجا هرمز حمله کرده از جانب خالد رضی الله عنه ایشان را دور نمود بعد از ان خالد رضی الله عنه هرمز را مقتول ساخته عساکر فارس و بگریز نهادند حضرت خالد رضی الله عنه البسه او را برداشته تصرف نمود کلاه هرمز صد هزار درهم یا دو بنار قیمت داشت زیرا مرسوم ایشان بود که شرف انسان کامل نمی گردد مگر بدشتن کلاه صد هزار درهمی حضرت خالد رضی الله عنه بشارت فتح را مع خمس غنایم خدمت حضرت صدیق رضی الله عنه بمدینه منوره فرستاد و این واقعه را ذات السلاسل می نامند مثنی را برای تعقب سلمان فرستاد و او حصن المرء که صاحب آن زن بود محاصره نموده فتح کرد و آن زن دین اسلام را قبول کرده مثنی او را بنکاح خود در آورد

رفتن خالد رضی الله عنه بطرف بصره

چون مکتوب هرمز که قبلا ذکر یافت به اردشیر رسید عسکری عظیم بکمک او فرستاد و گریختگان جیش هرمز در راه با ایشان ملاقی گشته باتفاق بموضع مثنی که اسم نهر بیست آمدند لذا این

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 34 of 1140

واقعه به ثنی معروف است حضرت خالد رضی الله عنه بمجرد شنیدن جانب آنها متوجه گشته وقتیکه بیکدیگر رسیدند مقاتله شدیدی شروع گشته عساکر فارس پس از دادن ۳۰۰۰۰ سی هزار تلفات روبه انهزام نهادند غنائم عظیمی مسلمانان را حاصل شده از داخلین و کرامه کشان جزیه گرفته ایشان را تحت ذمت مسلمانان قرار داده پدر حضرت حسن بصری که نصاری بود در ضمن اسرا گرفتار شد — چون خبر انهزام لشکر فارس بگوش اردشیر رسید دیگر لشکر بزرگی برای مقاتله مسلمانان فرستاد حضرت خالد رضی الله عنه نیز بجانب آنها رفته تقابل مهیی رخ نمود اهل فارس از شکست خورده عده کثیری از ایشان مقتول شد اهل کفار پس از انهزام در موضع ملیس[1] جمع شده عده زیادی از نصاری با ایشان معاون بود خالد رضی الله عنه بعقب ایشان رفته وقتیکه مقابل گشتند مالک بن قیس او را مبارزه طلبیده حضرت خالد رضی الله عنه رفته سرش را از تن جدا نمود قتال مهیی رخ نمود که از خون کفار نهری جاری گشت که بنهر الدم معروف است و عده کشتگان بالغ به هفتاد هزار گردید خالد رضی الله عنه بطرف مفیشار رفته پیش از انکه اهل آن اموال خود را انتقال نمایند مسلمانان حمله کردند و غنایم زیادی بدست شان رسید وقتیکه این خبر بحضرت صدیق رسید فرمودند که عجزت النساء ان یلدن مثل خالد یعنی زنها عاجزند از انکه مانند خالد پسری بیاورند بعد ازان حضرت خالد رضی الله عنه بطرف حیره رفته خواست مسلمانان و اموالشان را در کشتی بگذارد مرزبان سردار حیره بمقاتله خارج گشته عرصتین را عسکرگاه خود ساخت و پسر خود را فرستاد تا که آب را از کشتی مسلمانان قطع کند این خبر بحضرت خالد رسید فوراً بطرف مشار الیه متوجه گشته پسر مرزبان را با همراهانش بقتل رسانیدند مرزبان چون ازین قضیه آگاه گشت بمقاتله رو بگریز نهاد و قبیصه نیز از حضرت سیف خارج شد و عمرو بن عبد المسیح که یک شخص معمر بود نیز خارج شد خالد پرسید یا عمرو چقدر عمر داری در ان عرصه کدام چیز عجیبی مشاهده کرده گفت عمرم صد سال بروایتی چهار صد سال — و چیزی عجیبی را که دیدم این بود از دمشق تا حیره چنان آبادی بود که اگر زنی از آنجا بحیره عازم میشد فقط یکنان او را کفایت میکرد حینیکه عمرو سخن میگفت ملازم او کیسه در دست داشت خالد رضی الله عنه فرمود در تحریطه چیست گفت این سم الساعه است که انسان را بمجرد خوردن در ظرف یک ساعت هلاک میگرداند و این لکن همیشه با خود دارم که هرگاه خودم یا قومم را بلیه عارض گردد میخورم زیرا مرگ نظرم محبوب تر است از اکراهی که بر قومم عارض شود انگاه حضرت خالد آن زهر را گرفته فرمود بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ یعنی میخورم این

[1] ملیس موضعیست در دو منزلی حیره بجانب بصره

زهر را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 35 of 1140

زهر را بنام خداوند یکه همراه اسم او هیچ شئی مضر نمیست و در ساعت آن زهر را خورد
عمرو عبد المسیح از مشاهده این کرامت گفت بخداوند سوگند تا وقتیکه یکی از شما
چنین باشد هرچه را خواهش کنید حصول خواهید هر چند اهالی حیره با حضرت خالد آبزوی
مصالحه نمودند خالد شرط گذاشت که اگر امنیت عبد المسیح را به سویل نه سپارید صلح نمیکنم
بعضی از مورخین کرامه را با شماد سویل را شریک گفته اند و شرحی این قضیه چنین بود
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از فتح حیره مسلمانان را بشارت داد چنانکه
داخل شهر گردید کرامه را خواهید دید که بر مرکبی سوار و چادر سیاهی بر سر دارد سویل گفت
یا رسول الله بشرطیکه کرامه را بمن ببخشید چون در ایام جوانی او را دیده بود دلش بالا او
بود حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کرامه را تو بخشیدم بنابران زمانیکه خالد حیره را
فتح کرد سویل اظهار مطلب کرده شاهد باخود را حاضر نمود خالد کرامه را با و سپارید او لیا
کرامه هزار درهم باز پس او را از سویل خریدند بعوض دو صد و نود هزار درهم یا و نیاه
اهل حیره مصالحه کرده و بعد ازیادی بخالد فرستادند خبر فتح را مع آن بدایا خالد
نزد حضرت صدیق رضی الله عنه ارسال داشت ابا بکر مکتوبی بر آخالد فرستاد که بدایا را
عوض جزیه قبول نموده باقیمانده جزیه را از آنها اخذ نماید - قصه سویل و کرامه را میری
از بیان طبرانی و ابو نعیم که از زبان خود او بیان نموده اند چنین است که بعد از
غزوه تبوک خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف شدم که میفرمودند
ولایت حیره بشما تعلق میگیرد و بزودی شما در افتح میکنید در حین فتح کرامه را
بالای قاطر ابلقی که سفیدی آن از سیاهیش اضافه تر است سوار و چادر سیاهی بر سر دارد
ظاهر میشود من گفتم یا رسول الله اگر مایان بچیره داخل شدیم آنرا بمن می بخشید آنحضرت
فرمودند بتو بخشیدم بعد ازان سویل میگوید که در روز فتح حیره اول کسی که دیدم
همان مسمات شما تبت بقیله که باختلاف اسم کرامه ذکر شده بود بهمان صفت
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بود بالای قاطر ماده ابلق و چادر سیاهی بر سر دارد
دیدم فوراً دویده عنان مرکب او را گرفتم گفتم این را رسول الله صلی الله علیه وسلم بمن
بخشیده حضرت خالد از من شاهد طلب کرد (قرار گفته طبرانی) من دو شاهد که یکی
محمد ابن مسلمه و دیگری عبد الله بن عمر بود حاضر نمودم پس از ابراز شاهدین او را بمن اعطا
نمود بعد ازان برادر کرامه نزد من آمده گفت که آیا خواهر من را نمی فروشی گفتم بخداوند
قسم اگر از هزار درهم کم باشد نمیدهم و آن مبلغ را پرداخته کرامه را بدو واگذار کردم
پس ازان اصحاب نزد من آمده میگفتند چرا اضافه تر طلب نمودی حال آنکه اگر صد هزار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 36 of 1140

درهم طلب مینمودی میداد گفتم من نمیدانستم که از هزار درهم اضافه ترهم مبلغی است این قصه یکی از معجزات آنحضرت است که دلالت بر صدق نبوت میکرد.

بیان فتوح ماوراء حیره

چنیکه حضرت خالدؓ مشغول محاربه و مصالحه اهالی حیره بود دیگران اطراف انتظار مینمودند که اخر قضیه بکجا منجر میگردد دیدند که حضرت خالدؓ با مردم حیره مصالحه نموده اقامت ورزیدند لهذا ایشان هم به دادن دولک نیار صلح نمودند حضرت خالدؓ سریه ها را به اطراف فرستاد تا کفار را قتل و غارت نمایند مدت توقف خالدؓ بیکسال انجام یافت اگرچه در ظرف اینمدت خیال حرکت نمود لیکن باز بنابر مصلحت مکث کرد در ینوقت اوضاع فارس بکلی مختلف گردیده بود از یکطرف فوت پادشاه و از طرف دیگر هجوم مجاهدین عرب در مملکت شان خیلی آنها را مضطرب ساخته حضرت خالدؓ برای شان مکتوبی فرستاد که یا دین اسلام را قبول یا باد جزیه بپردازند بنابر عدم جواب بمکتوب حضرت خالدؓ عنان عزیمت را متوجه بطرف فارس نمود تا نیکه به انبار رسید و انبار را محاصره نموده فرمود که تیراندازان چشمهای اهل انبار را هدف سازند ایشان چنان نمودند باز دفعه ثانی همه یکمرتبه تیرها را رها نموده چشم هزار نفر را از بینائی محروم ساختند اهالی حیره از مشاهده اینحال بدآمال خود خواستگار صلح گردیدند چون طلب صلح شان مطابق میل حضرت خالدؓ نبود بنابران اشتران ضعیف عسکر را انحر نموده و خندق اندخته راهی ساختند اینجا حضرت خالدؓ بعد ازان مجاهدین عبور کرده با کفار مقابل گشتند آنها از مشاهده این فعل او انچه حضرت خالدؓ طلب نموده قبول نموده طلبگار مصالحه شدند و چون همه کفار بجز از امتعه چیزی نمیخواستند لذا ایشان را با امن شان فرستاد و این مقاتله چنانکه قبلا تذکار رفت بذات العیون مسمی گشت اهالی کلواذ هم مانند انباری ها با خالدؓ مصالحه کردند.

ذکر فتح عین التمر

در نیموضع جمعی از عجم و اعراب بنی تغلب برای مقاتله با مسلمانان خود را آماده ساخته بودند بعد از فراغت از قضیه انبار و کلواذ حضرت خالدؓ بطرف عین التمر متوجه گشتند اعراب بعضی بعضی را تحریص و تهییج نموده گفتند مبادا که عرب بر عجم با قتال در قتال اعراب بنسبت بشما عالیجم و برای جنگ پیش شدند حضرت خالدؓ امیر شانرا بقتل رسانیدند و باقی عساکر شان اشکست فاحشی داده عده زیادی را اسیر ساختند اهل فارس منهزم گشته از حصار گریختند اما اعراب متحصره دران حصار سنگری گشتند و حضرت خالدؓ هم تعقیب نموده آنها طلب صلح کردند قبول نگردیده بحکم حضرت خالدؓ تمام شان را خارج نموده مقتل

حیره
شهریست خاصه سریانی دارد
بموضع کوفه نزدیک نجف میشود
در اصطلاح اهل تحقیق
فارس هم

فارس
دولتیست معروف
اولا مقر سلطنت عجم
ازعراق و از افغانستان گرفته تا بحر
جنوب شرقی آن واقع است
بیشتر

انبار
شهریست مشهور در اوائل اسلام
بغداد بفاصله فرسخی
فارس آنرا خرسابور میخواند

کلواذ
ناحیه ایست قریب بغداد
بغداد مخففه بغ داد
بغ بمعنی خدا
داد یعنی عطا
موضعیست کوفه و بغداد

عین التمر
شهریست غربی کوفه
انبار هم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 37 of 1140

رسانیدند بجز بعضی که بحصار پناه برده بودند اسیر گشتند و جمیع اموالی که در قلعه بود غارت نمودند و در معبد شان چهل غلام بود که انجیل می آموختند آنها را نیز اسیر کرده براهل بلاد تقسیم کردند گویند که سیرین والد محمد ابن سیرین و نضیر پدر موسی بن نصیر و حمران غلام عثمان از آنجمله بودند پس از انجام امور حضرت خالد بشارت فتح مع خمس غنایم خدمت حضرت ابابکر رضی عنه بمدینه شریفه ارسال نمودند.

بیان واقعه دومة الجندل

عیاض بن غنم که در دومة الجندل برای قتال اعراب متنصره مامور بود مکتوبی جهت استمداد خدمت حضرت خالد فرستاد حضرت خالد چون از امور عین التمر فارغ شده بودند بدد گاری عیاض بطرف دومة الجندل شتافته بیکطرف آن نزول فرمودند و عیاض از طرفی دیگر بر اعراب حمله نموده منهزم شان ساختند و آنها بحصاری پناه بردند از طرف مسلمین قهر آخارج شده و بقتل رسید و ذریاتشان اسیر گشتند حضرت خالد در دومة الجندل اقامت گزید در نیوقت عجم خیال تصرف شهر حیره را کرده جمعیتی زیادی از اهل فارس و عربهای نصاری بموضع حصید جمع گشتند قعقاع بن عمر که از طرف خالد امیر حیره شده بود در حصید با آنها مقاتله کرده آنها را منهزم ساخته عده کثیر شان مقتول شدند و غنائم زیادی نصیب مسلمانان گشت اعاجم گریخته از انجا بموضع مضیح بنی البرشا جمع گشته عده شان کثرت یافت اخبر بسمع خالد رسید برای قعقاع خبر فرستادند که در فلان شب بغلان ساعت یکجا گشته مستعد غارت گردید حضرت خالد هم برای معاونت مسلمانان از دومة الجندل خارج شده در موضع مذکور در ساعت موعود خود را بمسلمانان رسانیده در حالیکه کفار پابند خواب غفلت بودند از سه طرف حمله نموده بسیاری شان را مقتول ساختند عبد الغزی بن ابی رهم و لبید بن جریز که از سابق اسلام آورده کتابی از حضرت صدیق برای اسلامیت خود داشتند نیز در ان شب خطا کشته گشتند و حضرت صدیق رضی ویت شان را از بیت المال معین کرده باولاد شان دادند حضرت عمر قبل این دو نفر و مالک بن نویره را که قبلا ذکر یافت بخالد نسبت میدادند اما حضرت ابابکر فرمودند عاقبت کسی که با مشرکین منزل کند چنین است

بیان واقعه ثنی و زمیل

ربیعه بن بجیر ثعلبی بموضع ثنی و زمیل که بشرف رصافه واقع است با جمعیت کثیری برای کشتن حضرت خالد آماده شده بودند قعقاع بن عمرو هم برای جمعیت زیادی از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 38 of 1140

از مسلمانان بمقابله ایشان از طرف حضرت خالدؓ مامور گردیدند و خود شان نیز بعد از انجام امور مفوضه بلشکر مسلمانان رفته در همین شب بان کفار حمله نمودند چنان مقاتله نمودند که یکنفر از ایشان باقی نماند مسلمانان را غنایم و اسارا آزیادی بدست آمد بدین عمران که در بین اسرا اهل مفوضه بود گرفته بعسکر عظیمی که در تشر بود ملحق گردید حضرت خالدؓ شب ایشان را مورد حمله قرار داده اکثریه را مقتول ساختند بعد از ان غنایم را جمعت کرده خمس آنرا خدمت حضرت صدیق رضی اللہ عنہ فرستاد خود خالدؓ بطرف ثنی و ثنی متوجه گشتند جمعی از عرب ضباری که در آنجا بودند از آمدن خالدؓ اطلاع یافتند و بگریز نهاده هیچ مقاتله رخ نداد.

بیان واقعهٔ غراض

بعد از فراغ امور رضاب حضرت خالدؓ عنان عزیمت بطرف غراض که موقعیت بین شام و عراق و الجزیره منعطف نمودند و بسبب اتصال غزوات و وزه رمضان را افطار کردند اهل روم از عزیمت مسلمانان مطلع گشته بغیرت و ننگ آمدند از قبایل قریبه فارس استعانت نمودند اهل فارس و قبایل بنی تغلب و ایاد و نمر بمعاونت شان برآمده روی بخالدؓ آوردند بعد از مقاتله شدید شکست یافته خالدؓ امر فرمودند که مسلمانان شمشیر را برندارند در تعقیب شان بکوشند در نتیجه از کفار نقد صد هزار نفر مقتول گردید حضرت خالدؓ عساکر مسلمین را پس از بخروز توقف بر فتح جیره امر نمودند و خود شان چون ده روز از شهر ذیقعده مانده بود خفیتاً از بیره براه برای حج بیت الله الحرام روانه گردیده پس از ادای حج بطرف حیره رفته با مسلمین در یک وقت داخل گردیدند از این مسافرت خفیه غیر خود شان و اشخاصیکه خود حضرت خالدؓ بدیشان گفته بود کسی مطلع نبود حتی حضرت صدیقؓ هم پس از مراجعت شان خبر شده بوی عتاب نمودند و او را از عراق بطرف شام بامداد مسلمانان در یرموک امر فرمودند و تمام این غزوه حضرت خالدؓ در عراق کمتر از یکسال بود چرا که در شهر محرم سنه دوازدهم بطرف ولایات عراق توجه نموده بودند.

بیان ارتداد قبایل بنی عامر و هوازن و سلیم

حال قبیله بنی عامر چنین بود که گاهے یکقدم بطرف ارتداد پیش و گاهی یکقدم پس میگزوند و انتظار می نمودند تا عاقبت بنی غطفان و بنی اسد چطور و طلیحه اسدی چه میشود تا انیکه خالدؓ چنانکه مذکور شد کردشان را گرفته منهزم ساخت علقمه بن علاثه در زمان حیات حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اسلام آورده در همان ایام مرتد شده پس از فتح طایف بشام فرار کرد بعد از انکه حضرت نبی اکرم وفات نمود از شام آمده قبیله بنی کعب را بعسکر گاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 39 of 1140

خود ساخت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ بمیرید و اگر قعقاع بن عمرو امیرش بود بمقابله علقمه بن علاثه فرستاد قعقاع در نزدیکی که علقمه منزل گرفته بود نزول نموده غارت را پیشتر بر اهل و اولاد علقمه مسلمان شده قعقاع انهارا نزد ابابکر برده ایشان اظهار داشتند که در امور معموله علقمه شرکت و تعلقی ندارند بنابران حضرت صدیق آنهارا رها نموده خود علقمه اسلام آورده بدرجه قبول رسید سنبو عامر بعد از هزیمت بزاخه بخدمت خالد آمده دست بیعت بدو داد و گفت بدین اسلام داخل گردیدم و حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم را برسالت قبول داریم اما حضرت خالد بیعت احدی از بنی اسد و بنی غطفان و طی و سلیم و عامر قبول نفرمودند مگر آنکه اشخاصی را که دندان ارتداد مسلمین بر امثله دسوز نهیده بودند تسلیم نمایند لهذا اجانبت کاران قوم خود را بدست مسلمین سپردند مسلمانان بعضی را مثله و برخی را محروق و بعضی را به سنگ قتیل کردند و نیز عدده سیزده گون پنجاه و چندی از کوه اند هفتند خالد این اخبار را به ابابکر فرستاد عمرو بن العاص زمانیکه از عمان بعد از وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مراجعت مینمود قره ابن هبیره باو گفت که از اخذ زکوة بگذرید و اگر نه اعراب تا نقطه آخر با شما انقیاد خواهند نمود وقتیکه عمرو بن العاص نزد ابابکر رسید گفته او را بیان نموده حضرت صدیق مقوله او را بر آخالد نوشت خالد رض او را دستگیر کرده نزد ابابکر فرستاده ابن هبیره اسلام آورده معذرت خواست حضرت صدیق قبول فرموده از ریختاندن خونش امتناع کردند قبایل غطفان هوازن سلیم ملی و اسد در جواب نزد سلمی بنت مالک بن حذیفه بن بدر جمع گردیدند - اخبر بعد از فراغ بزاخه بسمع خالد رسید بمقابله شان شتافت سلمی در عین محاربه که در بین هودج بالای شتری نشسته بود تا وقتیکه شترش را پی کردند سواره بود بالآخر با صد نفر مرد که در رکابش بودند بقتل رسید متفقین از مشاهده این حال دیگر نه ایستادند لیکن از قبیله بنی سلیم فجاه ابن عبد یالیل دین اسلام را قبول کرده از حضرت صدیق مقاتله با اهل ارتداد را رجا کرد آنحضرت مطلب او را اجرا کردند فجاه بطرف جون رفته مرتد شد و نجبه بن ابی المشنی را که از قبیله بنی شرید بود فرستاد تا که از هر طرف مسلمانان را قتل و غارت نماید حضرت ابابکر رض نزد طریفه بن حاجز و عبد یهه بن قیس عباسی جهت مقاتله فجاه کس را فرستادند آنها بر اثر فرمود صدیق جانب فجاه رفته او را اسیر آنجبه ملاقی شدند نجبه مقتول و فجاه گرفتار گردید طریفه و یزید تعقیب کرده اسیرانه بحضور ابابکر آوردند حضرت ابابکر در مصلی مدینه آتشی افروخته فجاه را با دست و پای بسته در ان انداخت لهذا کار از دست بنی سلیم رفته دین اسلام را قبول نمودند ابو بجره بن عبد العزی سلمی ابن خطل از جمله ایشان بود مگر ابو بجره باز مرتد گشته شعر میگفت این بیت از اشعار آنست :- فرویت دینی من کتیبة خالد
انی وادم من یزید خود را از لشکر خالد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 40 of 1140

والی لا۔ جوا بعد ھا ان اعمرا مرتبہ دیگر ابو شجرہ نزد ابا بکر رضی اللہ عنہ آمدہ ایمان آورد
(مرتبہ اسید در زمان بعد ازان نزد عمر آمد) (منورہ)
اعمالش قبول گردید در زمان خلافت حضرت عمر رضی اللہ عنہ بمدینہ آمدہ دید کہ حضرت عمر مالی اتفاق
مینماید گفت یا عمر منہم جا جتمنہ آبرایم چیزی عطا نما حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند تو کیستی گفت
ابو شجرہ حضرت عمر گفتند یا عدو اللہ تو نبودی کہ این شعر را گفتہ فرد یت یحی الی آخرکہ قبلا
مذکور شد دررہ را بلند نمود انملعون گریخت و بناقہ خود سوار گشتہ بطرف قوم خود رفت و استعارہ
خواند کہ این بیت یکی از آنجملہ میباشد: ضنت علینا ابو حفص بنائلہ وکل
(حضرت عمر از بخشش خود) (دہر)
مختبط یومالہ ورق
(سائل زر ایم روزی چیزی است)

بیان ارتداد اہل بحرین

عبد القیس و بکر بن وائل و غیر ایشان کہ از قبیلہ ربیعہ بود بعد از رحلت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در بادیہ گمراہی راہ ارتداد را می پیمودند کہ عبد القیس را جارود بن معلی بدین اسلام عودت
داد عبد القیس در حین حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطور سفارت آمدہ پس از مراجعت
قوم خود را بدین اسلام دعوت کرد و ایشان ایمان آوردند لیکن زمانیکہ خبر رحلت آنحضرت
شنیدند مرتد گشتہ گفتند اگر محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر می بود موت نیدشت جارود فرمود
ای قوم خداوند قبل از آنحضرت پیغمبران متعددی فرستادہ کہ همہ وفات نمودند حضرت
محمد صلی اللہ علیہ وسلم نیز رحلت نمودند من شہادت میدہم کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
قومش نیز باو ہم آواز گردیدہ باز دین اسلام را قبول نمودند امار بیعہ در بحرین بحال ارتداد
خود باقی ماند لحطم بن ضبیعہ باعدہ زیادی مشرکین در نزد بکر بن وائل خروج نموده پس از دیدن
بمعیت در قطیف و ہجر نزول کرده با اہل آنمواضع کہ نیز مرتد بودند متفق گشتہ عسکری
بہ دارین و جوا ثا فرستادند تا مسلمانیکہ در آنجا بودند محاصرہ نمایند حضرت ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ
از استماع این علاء بن حضرمی را ہمراہ جمعیتی بسر کوبی اہالی مرتدین بحرین فرستادند ابتداء
بہ ہجر رسیده مکتوبی بجارود فرستاد تا کہ بہ نزد عبد القیس و حطم بن ضبیعہ نزول نماید علاء رضی اللہ عنہ
ہمراہ مسلمانان باطراف خود خندق حاضر نمودند و با مرتدین بمحاربہ اشتغال نموده پس از انہزام
و تغلب متوالی کہ مدت یکماہ بطول انجامید شبی شور و غوغای زیادی از لشکرگاہ کفار شنیدند
یکی از مسلمانان را فتہ بعلاء رضی اللہ عنہ خبر آورد کہ مرتدین در حال مستی میباشند علاء فوراً مرہوم داده
بر آنہا شبخون زدند و با شمشیرہای برہنہ ہمراہ آن بہوشین قتال و جدال نمودند
کہ مجزی از ایشان باقی نماند و خداوند مسلمین از شر آن اشرار نجات بخشید غنایم
غنایم و اسرا را در بین خود تقسیم کردند حضرت ابی العلا برای مسلمانان گفتند کہ خداوند
ایات خود را در بیابان بر شما آشکار ساخت بشتابید کہ تا در بحر چہ با نوہیم دید خودش

عنان عزیمت

عمر رضی اللہ عنہ در زمان خلافت خود از اتراف دنیا از شہر یابکر مرد جلیل القدر ہمنام راقم این سطور بود رحمہ اللہ تعالیٰ

لطیف شہر است در بحرین

ہجر قصبہ ایست در بحرین

دارین موضعیست از اعمال بحرین

حواثا شہر عبد القیس از اعمال بحرین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 41 of 1140

عنان عزیمت را بطرف عدا سوق داده متابعینش نیز پیروی کردند بین مسلمین و دار دین دریا بود
که بدون کشتی عبور ازان ممکن نبود لهذا امر کب داران بر اسپان و شتران و خران خود سوار و پیاده
بهان حالت به آب زدند و در حین عبور علاء در صدد این استمداد بار تعالی اقرب بیکرد یا ارحم
الراحمین یا کریم یا حلیم یا احد یا صمد یا حی یا محی الموتی یا حی
یا قیوم لا اله الا الله انت یا ربنا بامر خدا مسلمانان ازان خلیج که همرا گشتی در
شبانه روز می پیمودند بساحل خود در رسانیده همرا کفار مقاتله را آغاز کردند مسلمانان بجدی
کفار را قتل کردند که احدی باقی نماند و بعضی اسیر ساختند و غنایم را در بین خود تقسیم نمودند بعضی کار
کنان خود را در آنجا مقیم و کنار ساحل آمده مانند اول از آب گذشتند درین محاربه از غنایم برخوردی
از سوار شش هزار درهم و بر پیاده دو هزار رسید خبر فتح و انهزام مشرکین بحضرت ابابکر رضی الله عنه
فرستادند همرا مسلمانان راهی از هجر گذشته دین اسلام را قبول نمود ازوی سوال کردند
که آیا چه ترا وادار باسلام آوردن نموده گفت سه امر (۱) جاری شدن آب شدت ازین گیاها
(۲) بلند شدن سطح بحر در حین عبور شما (۳) شنیدن دعا که وقت سحر از طرف مسلمین خوانده
میشد بر حقانیت مشربتان پی برده ترسیدم که اگر ایمان نیاورم مسخ شوم و گفتم که اگر مسلمانان
بطریق حق نمی بودند بدریه ملائکه مدد نمی یافتند بعد از محاربه با اصحاب این دو عا را از و شنیدند
اینست اللهم انت الرحمن الرحیم لا اله غیرک البدیع فلیس قبلک شئی و انت
غیر الغافل الحی الذی لا یموت و خالق ما یری و ما لا یری و کل یوم انت فی شان
علمت کل شئی بعلیم معلم حضرت علاء یکی از اصحاب کرام و مستجاب الدعوات بود در سنه ۱۴
هجری وفات نمودند اهل شان از حضرموت اما جداد و در مکه معظمه سکنا گزیده همرا حضرت ابی
هم عهد بودند درین غزوه انار محمد نوه از ایشان بظهور رسیده یکی از کرامات شان این بود که
مسلمانان ربیا بی آبی از تشنه گی مضطرب گشتند و حتی در ان خوف هلاکت بود بنابر آن
علاء دو رکعت نماز خوانده دست را بدرگاه قاضی الحاجات بلند نموده بخواندن دعا توسل
مسئلت آب نمود و دعایش این بود یا حلیم یا علیم یا علی یا عظیم اسقنا
که ناگاه ابری ظاهر شده چنان بارید که مسلمانان و دواب شان سیر آب گشتند راوی
میگوید وقتیکه کنار دریا رسیدیم کفار کشتیها را بر آب منع عبور مسلمین سوزانیده بودند
و بدون کشتی گذشتن ازان ممکن نبود باز حضرت علاء دو رکعت نماز خوانده خداوند را بدین اسم
یاد نمود یا حلیم و یا علیم یا علی یا عظیم اجزنا بعد عنان مرکب خود را گرفته گفت جواز
باسم الله تعالی در آب داخل شد چنانچه قبلا بیان گشت عموم مسلمین عبور نمودند حضرت
ابا هریره میگوید ما بر روی آب مشی نمودیم حتی که پاشتران و سم دواب ما تر نگشت

ابراهیم بن حبیبه میگفت در حین عبور ما آب حبس گردید و تعداد مسلمین در نجار به چهار هزار نفر بود.

ارتداد اهل عمان و مهره

جیفر و عیاذ پسران جلندی از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم عامل عمان و مهره بودند بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی از قبیله ازد که موسوم به لقیط بن مالک ازدی بود پیدا شده ادعای نبوت نمود و بر مردم عمان دست یافت لیکن جیفر و عیاذ او را فرصت نداده تعاقب او را رفع نمودند این خبر را جیفر خدمت حضرت ابابکر صدیق رسانیدند و آنحضرت حذیفه بن محصن عمیری را به عمان و عرفجه بارقی را به مهره حرکت دادند و بآن دو امیر مقرر نمودند تا که همراه جیفر مکاتبه نموده در معامله ارتداد رای بگیرند قبلاً مذکور شد که حضرت ابابکر صدیق عکرمه بن ابی جهل را برای مقاتله مسیلمه به یمامه فرستاده بودند مگر در انجا منهزم شده مامور به رفتن عمان و مهره نمودند تا که با اتفاق حذیفه و عرفجه با اهل انجا مقاتله نمایند اما قبل از انکه حذیفه و عرفجه به عمان برسند عکرمه بآنها ملحق گشته و حضرت ابابکر صدیق برای تمام عساکر مسلمین و جیفر خبر فرستادند که در محاربه و مقاتله از عکرمه اخذ رای نمایند — لقیط چون بر عزیمت مسلمانان مطلع شد شهر دبا را عسکرگاه خود ساخت و جیفر و عیاذ موضع صحار را معسکر نمودند و عکرمه و عرفجه را نیز به صحار طلب کردند و بارئیس لقیط جیوش مسلمین مکتوب فرستاده استعانت خواستند و لقیط هم مسلمین تکمیل شد لقیط نیز انتظام عسکر خود را نموده عبالش را در عقب صفوف ایستاده نمود در ابتدا مسلمین شکست خوردند تا انکه از طرف بنی ناجیه که حریث بن راشد از قبیله عبدالقیس و سیمان بن صوحان بریاست شان منصوب بودند مدد رسید و بر کفار حمله نمودند و انها را چنان منهزم ساختند که تعداد تلفات شان بالغ بر ده هزار رسید زنان و اولاد شان را اسیر ساختند پس از تقسیم غنایم خمس آنرا مع خبر فتح خدمت حضرت صدیق فرستادند و خمس غنایم مشتمل بر اس بود حذیفه در عمان اقامت نموده عکرمه بطرف مهره رفت و پس از قتل رئیس شان مرتدین آنجا را منهزم ساخته دین اسلام را اختیار نمود و مسلمانان دو هزار اشتر سرخ و سیاه بدست آمد عکرمه خبر فتح را با خمس غنایم خدمت حضرت صدیق فرستاده مسلمانان بطرف یمن متوجه گشتند.

ذکر ارتداد اهل یمن و فتح مسلمانان

اسود عنسی قبل از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در یمن دعوی نبوت کرده جمع کثیری را مرتد ساخت و وقتیکه فیروز و دیلمی وی را کشت نفرهای زیادی باز بدین اسلام عودت نمودند

عمان ۱ شهریست در کنار بحر عمان که بحر عمان بنام آن یاد میشود

مهره ۲ موضعیست بین عمان و حضرموت بفاصله یکماه راه

دبا ۳ شهر و بازاریست از بازارهای عرب واقع عمان

صحار ۴ شهریست کثیر الغوغا که وسیع الصحت خوشهوا له مانند آن در آبادی و بزرگی و نواحی نیست معموره ۱۵ فرسخه شهر از خشت پخته چوب ساج چنانچه داخل شهر کمال آبادیست دارای بازارهای مختلف الصنف رهگذر بلند و پهناور چنانچه نامیده میشود به خزانه ثروت و خزانه عراق و دربلیز چین و معونیه یمن واقع عمان تبع البلدان

زبانیکه اهل عمان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 43 of 1140

زمانیکه اهل یمن خبر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شنیدند بجزعده معدودی همه مرتد گشتند حضرت ابی بکر صدیق فیروز دیلمی را بامارت صنعای یمن منصوب نموده واو بر هر طایفه از مرتدین که قادر میشد مقاتله مینمود. حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در حیات خود مامور نیکه بولایات و بلاد یمن ارسال نموده بودند قرار ذیل است: عمرو بن حزم مامور نماز به نجران وابوسفیان را بن حرب باهمرای عمرو بامور زکواة وصدقات مامور ساختند. درین ولایات زمع وزبید و نجران خالد بن سعید بن عاص را باجرای امور شرع و بر کل شهر همدان عامر بن شهر همدانی را و بر لشکر همدان یعلی بن امیه را منصوب بر ولایت مارب ابوموسی اشعری در ولایت عک طاهر بن ابی هاله بر حضرموت زیاد بن لبید ابیاض و عکاشه بن ثور غوث در ولایت کنده مهاجر بن ابی امیه مخزومی را عامل نمودند معاذ بن جبل در بلاد سواد یمن کاسبی نزد هر طایفه آنطایفه را بقدر تعلم قرآن مجید میکرد و تفتیش که اهالی یمن مرتد گشتند عمرو بن حزم و بعد ازان خالد بن سعید بدینه شریفه مراجعت نمودند اما مهاجر بن ابی امیه را که حضرت رسول صلی الله علیه بجانب کنده فرستاده بودند لیکن بیماری مریض بودن خود نتوانست که بموضع مامور فیه خود برود زیاد بن لبید به نیابت او در آنجا اقامت میورزید حضرت صدیق ابتدا اهل ردة را بواسطه مکاتیب سهل تهدید نموده و بعد ازان افرستادن مهاجر و نصاری بالاخره بمسلمانی نیکه ——— بامرتدین قریب بودند امر مقاتله داد و تلقین کرد از آخر کارهای مردم فراغت یافت ازیک مرتد طلب معاودت نه نموده بعد حضرت ابابکر صدیق توجه بمکه مکرمه عتاب بن اسید و به طایف به عثمان بن ابی العاص مکتوب نفرستاد که خارج شوند مسلمینکه مرتد نگشتند بمقاتله اشخاصیکه مرتد شدند بعضی از باشان برزمین مکه از بنی جمح جمع شده بودند عتاب سریه بطرف آنها فرستاده که آنها را متفرق و مقتول ساختند بعیتی نیز از بنی ازد و خثعم و بجیله در شنوه اجتماع نموده بودند عثمان ابن ابی العاص هم جمعیتی برای سرکوبی آنها فرستاده ایشان را منهزم نمود و در راه ساحل زمین تهامه جماعاتی از قبایل عک و اشعری مجتمع گشتند طاهر بن ابی هاله همرای مسروق علی بجانب ایشان حرکت نموده مشرکین را هزیمت دادند طاهر در اجناد اقامت ورزیده اخبار ارتداد حضرت ابابکر را مینمودند حضرت صدیق سریه به نجران ارسال نموده مکتوبی برای عثمان ابی العاص فرستادند که مضمونش این بود بر مخالفین اهل طایف فوج لشکر بفرستد و بر هر مخالف بیست نفر مقرر نماید و مجرد قرائت مکتوب چنان عمل کرده عبدالرحمن برادر خود را بر آنها امیر مقرر نمود بر عتاب نیز مکتوبی فرستاده امر نمودند که بالاتفاق هر یک از مخالیف مکه و سواد و قرا آن پنجصد نفر مقرر نماید عتاب امر شان را بجا آورده خالد بن اسید برادر خود را بر آنها امیر

Mohammad Hussain Collection

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 44 of 1140

ساخت این رؤساء را منتظر امر ابابکر بودند المهاجر بن امیه مخزومی که سابق از حضرت رسالت
به کنده مقرر شده بود و بباعث مرض خود رفته نتوانست حضرت ابابکر او را بولایت یمن فرستاد
که اصلاح امر خود را نموده بموضعیکه رسول صلی الله علیه وسلم او را مقرر نموده بودند برود و نیز
بمقاتله نجران و اقصی یمن وی را مامور داشتند تمام این امور را اجرا نموده ولایات مکه
وطایف را سیر کرده عبدالرحمن بن ابی العاص و خالد بن اسید مع اصحاب خود بهمراه المهاجر
میرفتند و به نزد عکاشه بن ثور و جریر بن عبد مرور نموده آنها هم با وی منضم گردیدند عمرو
بن معدیکرب و قیس بن مکشوم که از مرتدین بودند المهاجر بر آنها غالب گشته ایشان را اسیر
نزد حضرت ابابکر فرستاد و آنها توبه کردند توبه شان را قبول نموده بیعت بار شان فرستاد
چون المهاجر بولایات یمن مواجه نمودند و بر هر قومی از اهل ارتداد که مظفر میشد بقتل رسانید
و هر کس از کفار که خیال قتال داشت با او مقاتله مینمود و هر که توبه مینمود توبه اش را قبول
میفرمود تا اینکه بولایت صنعا رسید بعد مکتوبی بحضرت ابابکر از دخول خود بصنعا ارسال
نمود جوابش را حضرت صدیق فرستاده امر نمودند که همراه عکرمه بطرف کنده برود عکرمه
که با وی عده کثیری از ناحیه عمان و قبایل مهره و ازد ناجیه و عبدالقیس وغیره بود که
بالمهاجر وصول یافته بودند تمامی باهم بطرف کنده عزیمت نمودند زیاد که قایم مقام المهاجر
در کنده بود مکتوبی برای مهاجر فرستاده او را بآمدن کنده ترغیب و تاکید نمود و این مکتوب
در مغاره که بین مآرب و حضرت موت واقعست بمهاجر رسید پس از مطالعه عکرمه
بر مسلمین امیر ساخته خود بطرف زیاد شتافت چون اهالی آنجا مرتد گشته بودند بر آنها
شدت نموده اشعث بن قیس سکسکی مرتد گشته اهل ارتداد او را بر خود امیر ساخته
بودند المهاجر همراه آشان مقاتله نموده مرتدین را منهزم ساخته عده زیادی از ایشان
مقتول گردیده منهزمین از مشاهده انجال بطرف نجیر که قلعه شان بود شتافته
محصور گشتند و مسلمانان آنها را تعقیب نموده محاصره کردند و راه عبور و مرور
بر آنها بستند درین حین عکرمه همراه مسلمانان بالمهاجر ملحق شده اشعث از عکرمه
استدعای امان نموده عکرمه او را امان داده نزد المهاجر برد او نیز قبول نموده مال
و ال او را بانه نفر امان داده و گفت بهر طریق که میخواهید امان نامه خود را مرقوم
دارید که امضا نمایم تا محفوظ بمانید و آنها شرط کردند که بعد از حصول امان نامه حصار را
بر مسلمین بکشایند پس از اختتام امان نامه درب حصار را کشوده مجاهدین اسلامی داخل
قلعه گردیده مقاتلین را مقتول و باقی را اسیر ساختند و هزار نفر زن و بچه اسارا بود
اشعث در حین نوشتن امان نامه اسم خود را فراموش و نام نه نفر دیگر را مرقوم نموده

معاودة قریه نجیر از دست مسلمین بتصرف مجرم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 45 of 1140

بود پس از فراغ قتال و جدال المہاجر صحیفہ اطلب نمودہ قرأت نمود دید کہ اشعث نام خود را نوشتہ
المہاجر اشعث را خطاب نمودہ گفت :- الحمد للہ الذی اخطاک یا اشعث یعنی حمد
مسکنم خدائی را کہ بخطا کردن تو مارا توفیق داد یا اشعث یا عدو اللہ از سابق از تو دانستہ کہ خداوند
ترا فضیحت و رسوا کند اکنون خوب شد بعد کتفین اشعث را بستند بعضی مسلمانان گمان کردند کہ
مہاجر ارادہ قتلش را دارد لہذا گفتند اشعث تاخیر نماز یرا کہ حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ حکم اشعث
دانا تر میباشد المہاجر او را ہمراہ اسیرہای بدینہ شریفہ خدمت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ فرستادہ
و در راہ مسلمانان و اسیران قومش او را لعنت میکردند و زنان قوم وی او را عرف النار یعنی خیانت
کار نام نہادند حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ از و سوال نمود کہ آیا در بارہ خود چہ را امیدے کہ اجرا نمایم
گفت بمیدانم آنحضرت فرمود کہ من ترا میکشم اشعث گفت من بہ امان گرفتن دہ نفر قوم خود
راضی نمودم حالا ریختاندن خونم حلال نیست حضرت ابابکر گفت صحیح ہمراہ آن کسانیکہ نامشان در
صحیفہ مرقوم است واجب گردیدہ و تو قبل از کتابت صحیفہ خیر خواہی قوم خود را نمودی چون
اشعث برگشتن خود یقین نمود بہ ابابکر گفت آیا در بارہ من نیکی مینمائی یعنی اسیرم را رہا کردہ
از خطایم در گذری و زوجہ ام یعنی خواہر خود را بمن بدہی و بر من چنان عسل نمائی کہ بر دیگران
کردہ چون در زمان حیات حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدینہ منورہ آمدہ ایمان آورد
و بر جواہر حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ خواستگاری نمودہ عقد و مناکحت را بعد فعہ دوم آمدن
خود تاخیر نمود لیکن پس از مراجعت از خدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خبر وفات شان را شنید
مرتد گشت بعد نزد حضرت ابابکر عہد نمود کہ اگر تو در حکم چنین مرحمتی فرمائی گرائتدین بدین اسلام
از بہترین افراد قوم خواہے یافت تابران حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ از قتلش عفو — و استدعایش را
اجابت نمودہ ہمشیرہ خود را بعد و تزویج نمودند اشعث بدیانت مجدد بدرجہ علیا کوشش نمود تا وقت
فتح عراق بدینہ منورہ اقامت گزیدہ و در محاربات قادسیہ و یرموک شامل گردیدہ مقاتلہ عنید در غزوہ
صفین با حضرت علی کرم اللہ وجہہ ہمراہ بود در سنہ چہل و دویم ہجرت بولایت کوفہ وفات نمود
و بعضی میگویند بعد از شہادت حضرت علی کرم اللہ وجہہ بچہل روز دنیا را وداع گفت رضی اللہ تعالیٰ
عنہ و حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ بر او نماز خواند قرار گفتہ ابن اثیر در تاریخ محاربات مسلمانان با اہل ارتداد
اختلاف است ابن اسحق میگوید فتح یامہ یمن و بحرین و فرستادن عساکر بشام در سنہ دوازدہم
ہجرت واقعہ شدہ ابو معشر و یزید بن عیاض و ابو عبیدہ بن محمد بن عمار یاسر گفتہ کہ تمام فتوحات
خواہ در تحت امارت خالد و یا غیرہ بہ سنہ یازدہم از ہجرت وقوع یافتہ و سیر خالد بولایات عراق از
ابتدا است سنہ دوازدہم ہجری تا ماہ ذی القعدہ سال دوام پذیرفتہ و این تحول خبر معتبر است

بیان فتح ولایات شام

چون حضرت ابابکر صدیق از محاربات اهل ارتداد فارغ و تمام قبایل عرب مطیع گردیدند همیشه خیال جهاد با اهل روم را بدل صفا منزل خود می پرورانیدند و علی الدوام درین تصور بودند که کسی آگاه نبود شبی شتر جلیل بن حسنه در عالم خواب فرستادن مجاهدین را بطرف روم مشاهده نموده صبح خدمت حضرت صدیق آمده گفت یا خلیفة المسلمین آیا در باب جهاد بالروم میان اراده داری فرمودند بلی و من احدی الامرین خود آگاه نساختم تو از کجا دانستی شتر جلیل گفت که در خواب سوق عساکر مسلمین را بطرف روم دیدم آنحضرت تعبیر خوابش را به فرستادن لشکر مسلمین بطرف روم و فتح نمودن شان کردند حضرت ابابکر صدیق حضرت عمر و عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح در وسط مهاجرین و انصار از اهل بدر وغیره رضی الله تعالی عنهم اجمعین را در یکجا جمع نموده در باب مشوره نمود تمام حاضرین رای حضرت ابابکر را پسندیده گفتند هر آن رائی را که شما صواب بدانید امضا نمائید زیرا که ما سامعون و مطیعون میباشیم و هرگز از امر شما تخالف نمیکنیم حضرت علی کرم الله وجهه که از آن جمله بود تکلم نمی نمود حضرت صدیق فرمود یا اباالحسن تو چرا رای نمیفرمائی فرمودند که من رای میدهم که تو مبارک الامر و میمون النقیبه باشی زیرا که اگر خود شما بالنفس بدفع عدو بدیانید ربقه امر اجیش ارسال دارید نصرت می یابید انشاء الله بعد ابابکر گفت یا علی خداوند ترا خیر دهد که مرا بنصرت تبشیر نمودی آیا از کجا دانستی حضرت علی کرم الله وجهه فرمودند که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفتند لا تزال هذا الدین ظاهرا علی کل من ناواه حتی تقوم الساعة و اهله ظاهرون یعنی همیشه این دین غالب میشود بر هر کس که از دین دور باشد تا حینیکه قیامت برپا گردد حضرت ابابکر فرمودند سبحان الله چقدر خوب است این حدیث یا علی مرا مسرور نمودی خداوند ترا بدنیا و آخرت مسرور گرداند بعد ازان حضرت ابابکر صدیق در میان مردمان بپا ایستاده خطبه ایراد نموده مسلمانان را بجهاد کفار ترغیب کردند و بلال را امر نمودند که در بین مردمان ندا کند که بجانب دشمنان روی بطرف شام خروج نمایند حضرت صدیق رضی الله عنه بفرستادن جیوش مشغول گردیدند و این واقعه مطابق بوده است در ابتدای سنه ۱۳ هجری و نیز مکتوبهای حضرت ابابکر رضی الله عنه بولایت مکه و یمن و طایف وغیره ارسال نمودند که بدینمضمون بود بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیکم حمد میکنم خدائی را که غیر آن معبودی نیست و درود میفرستم بر نبی او که محمد صلی الله علیه وسلم میباشد بعد بدانید ای مسلمانان که اراده دارم که شما را بسوی ناحیه بلاد شام متوجه سازم تا آن اصقاع را از دست کفار طغاة

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 47 of 1140

بگیرید هر کس از شما که حریص بجهاد باشد باید از دون کوشش آن در دین آماده شود بطاعت ملک علام و در آخر
مکتوب این آیه را نوشتند انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم
فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی بیرون شوید برای اغزا سوار
و پیاده و جهاد نمائید بمال و نفس خود در راه خدا زیرا که این کار نیکوست از برای شما اگر از فضیلت جهاد
عالم باشید این مکاتیب را بقبایل عرب ارسال نموده منتظر آمدن مجاهدین بودند از انجمله
مکتوب اهالی یمن را بذریعه اشعث بن مالک فرستادند پس از مدت اندکی مشار الیه آمده
بحضرت ابابکر صدیق بشارت داده گفت یا خلیفة رسول الله وحق علی بهم که هدایت
نامه شما را بر هر کس که خواندم بگوش اطاعت شنوده اجابت نمودند خود را با تجهیز و متاع شما را
چیده و حلقه های زره را بهم انداخته با کمال شوق و ذوق مهیا ایستادند شما را بشارت میدهم
که عنقریب بنجاعان رجال مشرف بحضور تان میگردند حضرت ابابکر صدیق از این مژده خورسند
گشته چیوش را مرتب ساخته لواها را عقد نموده و بر هر کدام امیری مقرر کرده جانب شام فرستاد
و نظر باینکه جماعتی میرسید مجاهدین سابقه الحاق مینمودند از جمله امرای که بآنها بیرق داده
شد بود ابو عبیده بن جراح و یزید بن ابی سفیان و شرحبیل بن حسنه
خالد بن سعید و عمرو بن العاص وغیره بودند که آنها را باطراف معین فرستادند از انجمله ابو عبیده را
امیر الامرا مقرر کردند و هر زمان که امیری الطرف شام میفرستادند وصایای نیکو یاد داده نموده
وداع میکردند بعضی از توصیه های شان این است پرهیزگار باشید و برای مسلمان بحسن خلق رفتار
نمائید نماز های خود را بجماعت ادا و قائش بجا آرید هر یک نفس های خود را اصلاح کنید تا که
خدا تعالی امر دوم را برای شما بصلاح آرد و سفر آدمیان را اکرام نمائید و نگذارید که در بین شما
زیاد توقف کنند زیرا که بر نواقص تان مطلع گشته استفاده نمایند و عساکر خود را از کمالات
شان منع نمائید امیر ها محافظ لشکر خود باشند و بگیرانیکه در حرمت و صیانت سفر اکوشش
ورزیده نگذارید که در بین عساکرتان متفرق گردند و نیز از پاسبانان سفر اگاه گاهی بدون اطلاع
شان خبر گیر بوده غافلین را بدون ادنی رحم عقوبت نمائید حراست و پاسبانی را بین خود ها ترتیب
کرده حصه اول شب را نسبت بآخرش زیاده نمائید زیرا که نوبت اول شب آسانتر و اخیر
شب دشوار تر میباشد زنهار از احوال عساکر خود غفلت نورزید که از بی خبری شما ایشان
فاسد میگردند اسرار شان را تجسس نمائید که فضیحت میگردند و اگر بر سرایر شان وقوف
یابید اظهار ننمائید بلکه باقتضای احوال علانیه شان اکتفا ورزید با اهل صدق و صفا و فضائل
کرده در امور خود از ایشان مشورت نمائید. یا معشر الامرا کمدلی و بی جرأتی ننمائید زیرا که از کم
جرأتی شما یان لشکر بیدل میگردند در مال غنیمت خیانت نکنید که فقر را قریب و نصرت را بعید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 48 of 1140

میسازد و فرمود - زود دست که شما اقوامی را می بینید که در صوامع منزوی بیاد شما از خشان نگردیده بحال شان واگذار شوید دعیره وصایا مفیده میفرمودند و ایشانرا بدین قسم دعا میفرمودند - اللهم احفظهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم واحفظ اولادهم واعظم اجورهم یعنی الهی محافظت نما ایشان را از مصائب و شدائد یکه از پیش روی ایشان و از عقب سرشان و از طرف است و چپ ایشانست و محو نما گناهان ایشانرا و بزرگ کن مزدهای شان - چون خبر اهرام عساکر مسلمین بگوش هرقل رسید در فلسطین تنظیم جیوش خود را کرده و اهل آن دیار را بمقاتله مسلمانان تحریک و تحریص نموده و خودش به شهر دمشق و از آنجا به حمص و از حمص به انطاکیه آمده تمام اهالی آن ولایات را مانند مردم فلسطین بمحاربه مجاهدین اسلامی بشور آورد و مکتوبی باهل روم فرستاده آنها را نیز بمقاتله باعراب دعوت نمود چنان مردم روم آمدند که احد افزون و از شماره بیرون بودند وقتیکه ابوعبیده بجابیه رسید شخصی نزد او آمده کم و کیف جیش کفار را بایشان نمود و او این خبر را بحضرت ابابکر فرستاده و حضرت صدیق اکبر جوابی که مشعر بر نوید - نصرت و اعتماد بوعده خدای و فرستادن مجاهدین بکمک شان بود ارسال نمودند بعد ازان حضرت ابابکر صدیق لشکر مجهز کرده همراه هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و سعید بن عامر و جیش دیگری در تحت قیادت معاویه به مدد برادرش یزید بن ابی سفیان فرستادند در همین وقت از هر طرف مسلمین که برای جهاد می آمدند حضرت صدیق ایشانرا بمدد مجاهدینیکه سابق شام فرستاده بودند سوق میداد.

بیان واقعهٔ اول بملک شام

اول واقعه که در شام واقع شد در عربه از زمین فلسطین بود شش قاید که در تحت قیادت هر یک پنجصد نفر که جملتاً سه هزار نفر میشدند از اهل روم در موضع عربه برای مقاتله مسلمانان آمدند یزید بن ابی سفیان ابوامامه باهلی را همراه پنجصد نفر بمقابله او فرستادند ابوامامه بمجرد رسیدن بکفار حمله نموده ایشانرا هزیمت داد تعداد کثیری بالکنتر امیری شانرا بقتل ساند بازده فقه ثانی جمعیتی از کفار در موضع دثنه بمحاربه مسلمانان آمدند ایندفعه هم مجاهدین غیور اسلام بر آنها هجوم نموده شکست فاحشی بآنها داده نزدیک ملک شام رسیدند اهل روم از مشاهدهٔ اینحال پر ملال خود خوف نموده بملک خود خبر فرستادند ملک شان برای استمداد جمعیتی زیادی در تحت قیادت شقیق برادر مرتان بموضع اعلی از فلسطین که ازانرا غزه خلق میگفتند فرستاده وعدهٔ آنها بالغ بر نود هزار نفر بود که اهالی شام در روم مجتمع بودند خود هرقل نیز از شهر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 49 of 1140

حمص نزول نمود ـ در امور فلسطین امیر عمرو بن العاص همراه تبعه خود مقرر بود هر قل شصت هزار نفر تهیه کرده به جابیه بمحاربه و مقابله ابوعبیده بن جراح رضی فرستاد و شصت هزار بطرف یزید بن ابی سفیان رضی که در بلقاء متمکن بود نیز ارسال نمود و حبشی به بصری بمقابل شرحبیل رضی گسیل داشت مسلمانان از مشاهده کثرت کفار مصلحت برین نمودند که یکجا شده با کفار مقابله کنند بنابران در یرموک که وادی است از ناحیه شام جمع گردیدند اهل روم نیز در آنجا اقامت گزیده هیچ امری قادر نگردیدند و هر وقت که اهل روم از ان وادی خارج میگشتند مسلمانان بر آنها غلبه مینمودند در نیدت در بین فریقین زد و خوردی شیر روید مسلمانان از کثرت کفار بحضرت صدیق رضی عنه خبر فرستاده امداد طلبیدند بنابران حضرت ابی بکر صدیق رضی عنه مکتوبی ملک عراق بر آخالد فرستاده امر نمودند که همراه نصف عسکر خود بطرف یرموک متوجه شده و بالای نصف دیگر مثنی بن حارث شیبانی را امیر گردانند حضرت خالد رضی بعد از قرائت مکتوب با نه ۹ هزار نفر و بقولی شش هزار عازم یرموک گردیدند و همین راه باطوایف بادی از مشرکین مقابله نموده اسیر ساختند و در عرصه راه بمشقات زیادی مقابل گردیدند روزی در بیابانی رسیدند که آب در آنجا نبود الوجود بود حضرت خالد رضی رو سایه هر جماعت را امر نمودند تا که شتران سالخورده خود را پس از عطش شدید چند مرتبه آب داده لبهایش را بسته بندند تا که آب از شکم شان خارج نگردد و ایشان چنان نمودند بعد از یکشبانه روز طی مسافت اسپان را تشنه گی زیادی مستولی گشت حضرت خالد رضی امر فرمودند تا که شکمهای شتران پاره نموده آنها معده آنها را همراه شیر شان مخلوط ساخته با سپان خورانیدند و چهار شبانه روز را بهمین طریق سیر نموده تا اینکه بموضع ثنیة العقاب که از زمین شام است وصول یافتند در همین موضع رایت سیاه خود را برافراشته نمودند و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آن بیرق را عقاب مسمی نموده بودند بعد ازان حضرت خالد رضی اصحاب خود بقبیله غسان که از انصار اعراب شام بودند فرستاده و آنها با اهل قبیله غسان مقابله کرده ایشان را منهزم و اسیر ساختند و سر یه را به کنیسه غوطه فرستادند مسلمانان مردان آنها را کشته اهل و عیال شانرا اسیرانه خدمت حضرت خالد رضی آوردند بعد ازان خالد رضی بطرف یرموک متوجه گشته به بصری رسیدند و همراه اهالی آن مقابله نموده مگر آنها ظفر یافتند بعد از استیلاء همراه شان صلح کردند این اولین شهری از شام بود که بدست خالد رضی الله عنه و اهل عراق فتح گردید بقول بعضی بعد از فتوح یرموک بتصرف مسلمانان آمد بعد ازان خالد رضی بطرف مسلمانان حرکت نموده در ربیع الاخر به یرموک رسیدند ـ قبلا حضرت ابابکر مکتوبی بخالد رضی فرستاده که مضمونش این بود از

بلقاء ... بصری ... ثنیة العقاب ... غوطه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 50 of 1140

ملک عراق بجانب شام بر سود چنیکه به ابی عبیده و مسلمانان رسیدی تو امیر جماعت مسلمانان
باش و السلام - حضرت خالد بعد از قرائت مکتوب حضرت صدیق رضی الله عنه خطی نوشته
بذریعه عمرو بن طفیل ازدی بخدمت ابا عبیده ارسال فرمود مشعر بر این بود که من از
خداوند امنیت او در روز خوف و عصمت را در دار دنیا از هر بدی برای خود ها و تو مسئلت
مینمایم - مکتوبی از خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم بر من وصول یافت که مرا بر فتن بلک
شام و قیادت جیوش آن و ولایتش مامور نمودند بخداوند قسم از وقتیکه حضرت ابا بکر
مرا والی گردانیده تا حال این امور را من از آنحضرت طلب نمودم و تو بر هر حالی که بودی
باش که هرگز مایان ترا نافرمانی نمیکنیم و نه مخالفت میورزیم و نه امری را بدون اجازت
تو قطع مینمائیم تو سید مسلمانی قضایایت را امیدانیم و منکر نیستم و از رایت استضای
مایان ممکن نیست حق تعالی امور ما و تو را باحسان ختم نماید و از وصول آنش چنم رحمت
روشن نماید والسلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت ابی عبیده بعد از قرائت مکتوب خالد رضی الله عنه
فرمودند برکت بدهد خدا تعالی خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم را به آنچه رای داده است
و خداوند حیات ابدی بخشد خالد را حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه مکتوبی مینضمون آنرا عبیده
فرستاده بود که حضرت خالد را بمقاتله شام والی بود نشود در آنچه فرستادم او را مخالفت
نکرده قول او را بشنوی و اطاعت ورزی و او را فرستادم نه انیکه تو در نزد من از خالد افضل
نیستی بلکه من گمان میکنم که خالد در محاربه چنان صاحب نظافت و درایت است که تو نمی باشی
ارشاد الله بنا و بایشان خیرا - حضرت خالد بعد از رسیدن به مجاهدین غیور اسلامی تعلیمات انرا
نموده عدهٔ عساکرشان بدون شش هزار نفر و بقولی چهار هزار نفر که بمعیت عکرمه بودند بالغ
برسی و نه یا سی و شش هزار نفر و مجموعا چهل هزار بودند که از انجمله هزار نفر از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم که یکصد نفرشان از اهل بدر بودند و جیوش اهل روم مرتب از دو صد و چهل هزار
که هشتاد هزارشان مقید و چهل هزار مسلسل و چهل هزار مربوط به عمامه ها بودند که تا وقت مرگ گریخته
نتوانند و بقدر هشتاد هزار نفر پیاده بمقاتله حاضر گردیده بودند و جنگ مسلمانان با کفار بطریق تساند بود
یعنی هر امیری بقوم خود تکیه نموده قوم خود را منفرداً اداره مینمود حضرت خالد این امر را نه پسندیده
محاربه بطور جمهور و در تحت قیادت یک شخص مقرر کردند قسمیکه در میان مدت یکماه تمام
مشرکین را بمحاربه مسلمانان تحریص نموده بعد از ماه جمادی الثانی بمقاتله که بعد از آن چنان قتالی
رخ نداده است بمحاربه مسلمانان خارج گردیدند وقتیکه مسلمانان خروج رومیان را شنیدند
اراده نمودند که مانند سابق بطریق تساند محاربه نمایند حضرت خالد از این فعل ایشان را منع نموده
در بین مسلمانان داخل گشته پس از حمد و ثنا بیان فرمود ای مسلمانان امروز روز نیست

سنه فتح

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 51 of 1140

که افتخار و سرکشی مناسب نیست حالا که مهیا شدید جانهای خود را در راه ترقی و اعلای اسلامیت فدا کنید و از خونها با حرارت خود چنستان دیانت را سرسبز سازید خالصا لله باشید و خداوند را از عمل خود راضی سازید ای گروه مسلمین امروز روزیست که نفع و ضرر آن منوط و مربوط دنیا بعد است تساندانه جنگ نمائید که در پیش روی خود واقعه دارید که اگر بدانید مضطرب گشته از کار می مانید پس در امریکه مامور نباشید برای کسی کار کنید که صاحب فکر باشد مسلمانان که این نصایح خالد را شنیدند گفتند آن امر چیست بفرمائید حضرت خالد فرمود که حضرت ابابکر رضی الله عنه ما را فرستادند و گمان نمودند که بر یکدیگر آسان میگریم اگر امید است که چنین میکنیم هرگز ما را جمع نمی نمودند این خصلت شما سخت است بر مسلمانان از آنچه که فرو گرفته است ایشان را و بر مشرکین بهترین امداد ایست که برایشان برسد و من میدانم که این تفرقه را جیفه دنیا در بین شما یان انداخته اگر به امر این مسلمانان انقیاد نمائید البته از رتبه آنها چیزی نقصان نمی پذیرد و اگر اطاعت نورزید هم بمناصب شان از دیادی نمیگردد و ای بحال بعضی از شما یان مرتبه تان را در نزد خداوند و خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقص نمیکنند ای مسلمانان بیائید خود را آماده حرب سازید زیرا که دشمنان بمقاتله خود را مهیا ساختند و امروز روزیست که نتایج آن بعد ازین است اگر امروز کفار را نخندقهایشان رد نمودیم همیشه ایشان را منهزم خواهیم ساخت و اگر نه نعوذ بالله پس پا شدیم من بعد روی رستگاری را نخواهیم دید بیائید امارت بین خود به نوبت تقسیم کنید بعضی امروز و برخی فردا و پس فردا امارت نمائید تا که همه تان بمنصب امارت برسید و امارت امروز را بمن واگذار کنید مسلمانان نصایح خالد را قبول نموده او را امیر خود ساختند و گمان نموده بودند که این مقاتله هم مانند سایر محاربات است وقتیکه جیوش اهل روم را دیدند چنان تعبیه و ترتیب شده اند که کسی تا الوقت مانند آنرا ندیده بود حضرت خالد هم عساکر خود را چنان مرتب و منتظم ساخته بود که هیچ بیننده ندیده بود تمام مسلمین را به سی و شش قطعه تقسیم نموده قلب لشکر را که مرکب از چند قطعات بود بحضرت ابا عبیده سپردند میمنه را نیز از چند قطعه مرکب ساخته عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه را نصب نمودند و بمیسره لشکر ازبن ابی سفیان را مقرر نمودند عنبر جیش ابی سفیان بن حرب بود و بفرقه مقدم جیش قیات بن ایثم و به ترتیب و تفتیش عبدالله بن مسعود موظف بود در نیوقت شخصی نزد خالد آمده از کثرت کفار و قلت مسلمانان بیان نمود و آنحضرت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 52 of 1140

بجواب فرمودند اینطور نیست بلکه عسکر مسلمانان کثیر میباشد آیا نمیدانی که نصرت خداوند جمعیت قلیل را اکثیر و خذلانش کثیر را قلیل میسازد بخداوند قسم که اگر اسپم از علت سورگی خود صحت کردد و تعداد معاندین رو چند شود باکی ندارم بعد عکرمه بن ابی جهل و قعقاع بن عمرو را امر قتال دادند سواران بریکدیگر ریخته مجادله و مقاتله شدت یافت که ناگاه قاصدی از طرف مدینه منوره که نام آن محمیه بن هاشم بود رسید و مسلمانان از وجود او استبشار نمودند و او ایشان را بدادی از جانب مدینه منوره نوید داده اما خبر مصیبت اثر فوت خلیفة المسلمین یعنی حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه و خلافت حضرت فاروق رضی الله عنه و عزل خالد و نصب ابی عبیده را خفیة بحضرت ابی عبیده و خالد بیان نموده و در حین این مکالمه شخصی شجاعی موسوم به جرجه از لشکر کفار برآمده در بین میدان ایستاده خالد را طلب نمود حضرت خالد بطرخش رفته آن دو شجاع یکدیگر را امان دادند جرجه بخالد گفت براستی مرا مطلع گردان و دروغ مگوی برا که از آدم تا حال هرگز دروغ نمیگوید و مرا فریب نداده چرا که شخصی کریم که کسی را کستاخ و ناموس نمود فریب نمیدهد که آیا خداوند از آسمان شمشیری بر پیغمبر شما فرستاده و پیغمبر شما آن شمشیر را بتو عطا نموده که بر هر قومی رو می آری غالب میگردی و آنها را هزیمت میدهی حضرت خالد جواب داد که خداوند شمشیری از آسمان نازل ننموده جرجه گفت پس چرا به پیغمبر شما مسمی گشتی خالد گفت وقتیکه خداوند حضرت محمد مصطفی را به نبوت مبعوث گردانید من در بین طایفه بودم که رسالت او را تکذیب نموده با وی مقاتله مینمودند خداوند مرا بدین اسلام هدایت نموده مسلمان گشتم و حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بر ایم فرمودند که خالد تو سیف الله میباشی خداوند ترا بالای کفار مقرر نموده و بر من دعا نمودند و این صفاتی که تو میگوئی از اثر دعای آنحضرت میباشد جرجه گفت پس حالا مرا بکدام امر دعوت مینمائی خالد گفت آنرا یکی از سه امر (۱) قبول دین اسلام (۲) ادای جزیه (۳) بمحاربه جرجه گفت اگر کسی دعوت شما را قبول نموده ایمان آرد منزلت او در نزد شما چیست خالد فرمود منزلت ما و او یکیست جرجه گفت اجر آخرت هم مانند شما باو داده میشود خالد گفت بلی بلکه زیاده از ما بر او داده خواهد شد زیرا که ما بر پیغمبر و در حالی ایمان آوردیم که ما را از اخبار غیب مطلع میساخت و عجایب خارق العاده که مخصوص بپیغمبر است از وی مشاهده نمودیم و بسی آیات بینات از زبان معجز بیان شان شنیدیم و شما در حالیکه چنین افعالیکه باعث ازدیاد ایمان میگردد ندیده از صدق ایمان آرید البته ازما افضل میباشید جرجه تمام بیانات خالد را بدقت شنیده بطرف مسلمانان رفته دین مبین اسلام را قبول نموده حضرت خالد ارکان اسلام را بدو آموخته جرجه غسل نموده دو رکعت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 53 of 1140

نماز ادا نمود و همراه خالد با اهل روم مقاتله نمود در نیوقت اهل روم بر فرقه مسلمانیکه
در تحت قیادت عکرمه بن ابی جهل و عمش حارث بن هشام بود چنان هجوم بردند
که از موضع توقف شان تا مخیمه عقب راندند عکرمه از مشاهده این حال فریاد زد که من
با رسول الله صلی الله علیه وسلم محاربه نمودم حال از مقاتله کفار بگریزم آیا کدام یک از شما
ای مسلمانان نادم مرگ موفقت میورزد عکرمه و ضرار بن ازور و چهار نفر
از معتبرین مسلمانانیکه آواز او را شنیدند با عکرمه تا موت خود مبایعت نمودند
و در پیش خیمه خالد چنان محاربه نمودند که تماما مجروح گشتند بعضی شهید و برخی صحت یافتند
حضرت خالد همراه آنچه هم مقاتله شدیدی نمودند که در اخیر در حرجه از جمله شهدا محسوب
گردید و درین روز مسلمانان از شدت محاربه نماز ظهر و عصر را باشاره ادا نمودند
و اهل روم ذلیل گردیدند حضرت خالد چنان بر قلب لشکر کفار حمله نمود که خود را میان
سوار و پیاده دشمن رسانید سواران از مشاهده این حال به مال خود رو بگریز نهادند
پیادگان مسلمانان که انجا را دیدند بر عسکر پیاده دشمن تیر اندازی نمودند و آنها
شکست خورده بخندق خود در آمدند و مسلمانان آنها را تعقیب نموده داخل خندق گردیدند
در آنجا هشتاد هزار زنجیر بسته و چهل هزار رها بودند و اشخاصیکه در معرکه مقتول
گردیده بودند غیر از اینها بودند قیقار که رئیس بود و جمعیتی از اشراف روم جامه های
بالا پوش خود را بر سر انداخته نشستند و دست نگردن یکدیگر مقتول گردیدند
و حضرت خالد بخیمه برادر خود قیقار نزول فرمود چون وقت صبح شد سر عکرمه بالای
زانو و سر عمر پسر عکرمه را که مجروح گشته بودند بالای ساق پای خود گذاشته بدهان شان آب
میچکانیدند و روی آن و شجاع دست میکشیدند و درین وقت زبان بزیادی همراه مسلمانان
بود که با کفار مقاتله بسی شدیدی مینمودند در سیرة الحلبیه گفته که ابی سفیان در این روز
محاربه عمیق و سلین را بقتال تحریص میکرد ناگاه چشمش باصدمه سنگ کور گشت و چشم
دیگر او هم در غزوه طایف کور شده بود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد در آن وقت آمده
گفت یا رسول الله دعا کن که خداوند چشم را صحت بخشد آنحضرت فرمودند آیا صحت چشم را
بهتر میدانی یا اینکه خداوند در جنت نعمت عظیم تری عنایت فرماید ابی سفیان چشم خود را دور
انداخته گفت من نعمت آخرت را بر صحت چشم افضل میدانم انس بن مالک میگوید که در زمان
خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه ابی سفیان را دیدم که با چشمها نابینا شخصی عصا در گرفته نزد
حضرت عثمان می برد القصه چون رومیان شکست خوردند هرقل درین محاربه بشهر حمص بود
از استیلای نصرت مسلمانان از حمص خارج گشته آن را بمحاصره مسلمانان طایل گردانید در آنجا دو

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 54 of 1140

دمشق از طرف خود امیری مقرر نمود - عدهٔ شهدا درین محاربه به بیست هزار رسید که از آنجمله عکرمه
بن ابی جهل و عمر پسران و عمویش حارث بن هشام عمرو بن سعید - ابان بن سعید
طفیل بن عمرو - طلیب بن عمرو - هشام بن عاص - برادر عمرو بن عاص عیاش ابن ابی ربیعه
سعید بن حارث - ابن قیس ابن عدی سهمی - و سعیم بن نحام - نضیر بن حارث عبدری
برادر نضر بن حارث که در غزوهٔ بدر بحالت کفر مقتول گردید - و ابو الروم بن عمیر عبدری
برادر مصعب بن عمیر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که اینها در غزوه
اجنادین شهید گردیدند - ابن عساکر از زهری روایت کرده که عکرمه بن ابی جهل در روز
غزوهٔ یرموک مجروح ترین مردان بود آن شجاع غیور بان حالت خود مردانه و از به مقابله
سنان ما با کفار مقابله مینمود تا که از طرف نیزه ها - وی سینه اش مجروح و شکافته گردید
بعضی گفتند یا امیر از خدا به ترس و بر نفس خود رحم نما عکرمه جواب داد که من و پدرم معاویت رسول الله
صلی الله علیه وسلم از بدترین مردمان بودیم و برای لات و عزی جانها فدا ساختیم حال چگونه نفس
خود را از وصول بالله تعالی و پیغمبرش منع نمایم نه والله هرگز این را مرتکب نمیگردم این را
گفته چند قدمی بطرف مقابله نرفته بود که افتاده جان بجان آفرین سپارید و حسن بحیات
نعیم پرواز نمود بعد که جراحاتش احساب نمودند هفتاد و چند زخم شمشیر و نیزه و تیر بود
ابن مبارک از بیهقی روایت کرده که عکرمه از مرکب خود پیاده گشته مقابله مینمود حضرت خالد رضی الله عنه
گفت یا عکرمه چنین مکن که قتل تو بر مسلمانان مصیبتی عظیمی است عکرمه گفت مرا واگذار یا خالد رضی الله عنه
زیرا که تو را با رسول الله صلی الله علیه وسلم سابقیتی بوده اما من و پدرم از شدید ترین دشمنان
آنحضرت بودیم این را گفته و بطرف محاربه روان گشته مقابله نمود تا اینکه به بهشت عنبر سرشت
وصول یافت و او قرآن شریف را چنان تعظیم مینمود که امام محمد غزالی رحمه الله در آداب تلاوت
قرآن به احیاء العلوم بیان نموده که هر وقت عکرمه قرآن شریف را میکشود میگفت این
کلام پروردگار منست این کلام پروردگار منست گفته غشی مینمود ابو نعیم و ابن منده
و ابن عبد البر از حبیب بن ابی ثابت گفته اند که حارث بن هشام و برادر زاده اش
عکرمه بن ابی جهل و عیاش بن ربیعه و برادر مادری هشام مجروح گردیده از نهایت جرحت
ضعف نموده از محاربه ماندند و تشنگی بر آنها غالب گردید شخصی از نزد حارث بن هشام
آبی آورد تا که بیاشامد عکرمه بطرف آن آب نظر نموده حارث آن آب را نوشیده
گفت بعکرمه دهید و قبلیکه عکرمه مخواهست بیاشامد - عیاش بجانب آن آب نظر کرد عکرمه
گفت این آب را به عیاش بدهید هنوز آن آب به عیاش نرسیده بود که روحش بجنت طیران
نمود و هیچ کدام ازان بزرگواران آن آب را نوشیدن و ارواح مبارکشان از انهار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 55 of 1140

جنات تجری من تحتها الانهار شاد باش بادی گردیدند این امر مضمایاز مدی که ایشان
بظهور رسید بر صدق کمال ایمان و شجاعت و سخاوتشان دلالت میکرد ابن مبارک از ابی جهیم بن
حذیفه عدوی روایت نموده که در یوم یرموک مشک خود را از آب نموده بطلب برادر خود رفتم
که اگر رمقی از حیاتش باقی باشد او را سیراب نموده و پیش او بشتابم و قتیکه او را دیدم در حالی بود
که قی نموده و خون از دهان و بینیش می ریخت گفتم یا پسر عم ترا آبی هم گفت و با نگاه مردی
از انطرف نام آب را شنید آواز کشید پسر عم اشاره نمود تا که آب را بر آنشخص ببرم بر آنشخص رفتیکه
نزدیک شدم دیدم که هشام بن عاص بن امیر عمرو بن العاص است گفتم آب میخواهی جواب داد می باز
شخصی از آنطرف آواز کشید هشام اشاره نمود تا که آب را برای آنشخص آواز کشنده به برم هنوز نرسیده بود
آن مرد نرسیده بود م که جانش در اهل جنان گردیده بود بطرف هشام باز گشتم دیدم که روحش
به فردوس شتافته از آنجا نزد پسر عم خود رفتم ملاحظه نمودم که چشم از آب دنیا پوشیده شربت
شهادت را نوشیده رحمه الله تعالی رضی عنهم و این وقایعیکه ذکر گردید از صحیح ترین اقوال است
که در وقایع یرموک وقوع یافته و غزوه یرموک قبل از اجنادین و بقول بعضی بعد از آن واقع گردید
زیرا که غزوه یرموک در سنه ۱۳ سیزدهم هجری و اجنادین در سنه پانزده بوده تعداد جیوش
کفار در یرموک بالغ به ششصد هزار و بعضی ده لک گفته اند که از انجمله شصت هزار از قبایل
غسان و لخم و جذام بودند و جمله اهل روم و عرب متنصره ده لک و شصت هزار بودند
که در روایات واقدی مذکور است و قبلا هم مسلمین با عرب متنصره مقاتله نموده بودند
پس از انهزام آنها اهل روم بمقاتله مسلمانان خارج گردیدند عدهٔ مقتولین مشرکین
از شمار بوده فقط بعضی گفته اند که یکصد و پنجهزار بودند و اسیرهای ایشان چهل هزار لیکن
تعداد شهدای مسلمین بچهار هزار رسید بعد از امور حرب مسلمانان غنائم را بین خود قسمت
نمودند بر هر سوار بیست و چهار هزار مثقال طلای احمر و بیست و چهار هزار مثقال نقره
و بر هر فرد از پیادگان را هشت هزار مثقال طلا و هشت هزار مثقال نقره رسید بعد
ازین حضرت خالد رضی الله عنه مشرکین را تا قریب دمشق رانده عده کثیری را مقتول نمود
و این غزوه یرموک یکی از بزرگترین وقایع اسلام است و از معجزاتیست که بر صدق نبوت
آنحضرت دلالت میکند

واقعهٔ اجنادین

بعضی از مورخین غزوه اجنادین را بعد از یرموک و برخی قبل ازان ذکر کرده اند و هر
صورت مشرکین عدهٔ کثیری که بالغ بر نود هزار بود بموضع اجنادین که از زمین
فلسطین است جمع نمودند و امیر ایشان تذارق برادر هرقل و بقولی دیگر قیقلان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 56 of 1140

مسلمانان رسم اجماع کرده موضع بالاتر شان را اشغال نمودند قیقلان امیر رومیان مردی را اجته جاسوسی مرین عساکر مسلمین فرستاده و او بعد از یکشبانه روز توقف بقیقلان چنین بیان نمود که ای قیقلان بقومی برخوردم که شبها را بعبادت پروردگار بی نیاز بسر می برند و روزها را بسواری و شجاعت چنان مردانه خود ثابت قدم میباشند که اگر فرزند پادشاه شان سرقت نماید دستش را قطع و اگر زنا کند او را هم فیما قیقلان از استماع این خبر گفت خوبیدن زیر خاک من بهتر است از آنکه با چنین قومی ملاقی گردم بعد مقاتله شروع شد شدت یافت و مجاهدین عبور اسلامی عالم گشته تعقیب شان نمودند تا آنکه آن گریخته گان بر شهرهای بزرگ خود مانند دمشق و حمص و ایلیا و قیساریه پناهنده گردیدند تعداد مقتولین مشرکین سه هزار و بروایت پنجاه هزار رسید و عده شهدای مسلمین چهار صد و هفتاد و شش نفر که فضل ابن عباس بن عبد المطلب و ضرار بن خطاب فهری از انجمله بودند بقول بعضی تدارق برادر هرقل درین محاربه یا در غزوه یرموک بقتل رسید.

فتح دمشق

بعد از انهزام اهل روم در غزوه اجنادین بحضرت ابی عبیده خبر رسید که رومیان بموضع فحل جمع گردیده اند و نیز از شهر حمص بر دمشق امداد رسید حضرت ابی عبیده مکتوبی خدمت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بمدینه شریفه فرستاده و حضرت از قضیه آگاه نموده هدایت طلبید از طرف حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بمضمون جواب رسید بجنگ با اهل دمشق آغاز نماید زیرا که دمشق قلعه اعالی شام و پایتخت پادشاه شان میباشد مجتمعین موضع فحل را بسوی مقابل شان مشغول نموده بعد از فتح دمشق مقاتله شان بروید چون دمشق را فتح کردید خود ابی عبیده همراه خالد بطرف حمص و شرحبیل بن حسنه و عمرو بن عاص بار دن و فلسطین بروند ابی عبیده تمام فرمایشات حضرت عمر فاروق را قبول فرموده جمعیتی از مسلمانان بفحل ارسال نموده قریب فحل نزول کردند رومیان بر آمدن عبور مسلمین آبهای انهار را در اراضی و معابر اطراف فحل جاری ساختند که زمین گل گردید لیکن عزم متین مسلمین آنها را به تریه رومیان رسانده فرود آمدند و اول محاصره که از شام نمودند همانا محاصره اهل فحل بود و بعد از فراغ آن اهل دمشق و فلسطین را محصور ساختند ابو عبیده جیشی را بین دمشق و حمص و لشکر گران را مابین دمشق و فلسطین فرستاده و در دمشق از طرف هرقل حاکمی معین بود خود با عبیده و خالد نیز بطرف دمشق آمده مسلمین را باطراف شهر پراکنده نموده خود وی از یکطرف خالد بطرف دیگر عمرو بن عاص و یزید بن ابی سفیان از دو طرف دیگر اطراف شهر را محاصره نمودند و تا مدت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 57 of 1140

هنگام شبانه روز بدریعه منجنیق ها محاربه میکردند در نیوفت سواران را هر قبل بامداد اهالی دمشق
فرستاد اما مسلمانانیکه از طرف ابی عبیده رض به حمص رفته بودند اینها را ممانعت کردند بنابر آن
اهالی دمشق پریشان گشتند مسلمانان بر اسوار شان قدرت یافتند حضرت خالد رض بر دروازه شرقی
کمندها را گرفته اند آهنه و نردبانهای مصنوعی ساخته منتظر شب بودند چون آفتاب اقبال مشرکین رو بغروب
یاس فرو رفته تاریکی شب عالم را فرا گرفت خالد رض همراه قعقاع بن عمرو و ندعور و عمرو بن عامر نزدیکیشان
که در تحت امارت آنها بودند بطرف دیوار شهر شتافته خود حضرت خالد رض آن نردبان مصنوعی را گرفته
بکنگره دیوار شهر انداخته بالا رفت و این حصه شهر از محکم ترین حصص آن بود بعد ازان باقی مسلمان
هم بر فراز دیوار شهر بر آمدند حضرت خالد رض چند نفر را برای حراست آنجا مقرر کرده بطرف دروازه
آنها راه پکیر گفتن امر نمود چون مسلمان صدای تکبیر آنها را استماع نمودند بعضی بطرف نردبان و عده
بطرف دروازه دویدند حضرت خالد رض مشیر کین را که در نزدیکی بودند قتل نموده و بطرف شهر
روان گردیده دروازه بان را کشته دروازه را کشاد اهل دمشق از مشاهده آنحال وحشت نموده
ندانستند که چه کیفیت است مسلمان داخل شهر گردیده مشغول قتال و تاراج گردیدند رومیان از دیدن
حال اینحال خود پریشان گشته طرف دروازه دیگر که حضرت ابی عبیده رض آنرا محاصره داشت رفته
طلبگار صلح گردیدند آنجناب قبول فرموده رومیان آمدند بآنکه بجانب ابو عبیده بودند و گشودند و
خواهش کردند از حضرت ابی عبیده رض که داخل شهر گردیده مسلمانان را از قتل شان منع نماید و تا چند
در بهار گشوده بطریق صلح داخل شهر شدند مگر فرقه که از دروازه متوجه خالد رض می آمدند زیرا
که آنها قهرا داخل شهر شده بودند حضرت ابی عبیده رض از کردار خالد رض خبر نبوده می آمد تا آنکه دروازه
شهر بهم دیگر ملاقی شده مگر خالد رض کفار را قتل و غارت و ابی عبیده رض تسکین و حمایت نمود خالد رض فرمود
که من بهر ایشان صلح کردم جواب داد که من بغلبه و شمشیر گشودم لهذا ایشان را قتل نمایم
در همین موضوع بین شان منازعه واقع گردیده بالآخر حصه متصرفه خالد رض هم صلح برقرار گردید
بطریق مصالحه شان بر مقاسمه بود بدین سبب مسلمانانیکه بطرف محل و حمص رفته بودند و باقی
مسلمانانیکه آنها را کمک میکردند قسمت نمود و خبر صحیحیکه در باب دخول حضرت ابی عبیده رض بدمشق
مذکور گردیده همین است پیشتر ذکر شد که خبر رحلت حضرت ابا بکر صدیق رض عنه و خلافت حضرت
عمر رض عنه و عزل خالد رض و تقرر ابی عبیده رض در سنه سیزدهم هجری بجهاد به یرموک بمسلمین رسید و
فتح دمشق در ماه رجب سنه ۱۴ هجری بزمان خلافت حضرت عمر فاروق رض عنه وقوع یافت لیکن
بعضی میگویند که دمشق در حیات حضرت ابا بکر صدیق رض عنه مفتوح گردیده خبر وفات حضرت ابا بکر
بعد از فتح دمشق بمسلمان رسید در سنه ۱۳ و بقول ایشان شب وفات حضرت ابا بکر مسلمانان بهر بانگ
که مسلمانان داخل شهر دمشق گردیدند و کسانیکه قایلند که خبر وفات بعد از فتح دمشق بود و نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 58 of 1140

معتقد برفتند که غزوه یرموک در ۱۵ سنه هجری بعد از فتح دمشق وقوع یافته لیکن قول اول صحیح تر است — حضرت عمر رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را بسبب قتل مالک بن نویره که قبلاً مذکور شد از سپرد عراق معزول نمودند و سفر مودند که هرگاه شاعری خالد رضی الله عنه را مدح زیده عطایا بسیار ان بدو می بخشد و مجاهدین حضور خود را زاید از استحقاق شان عطا می نماید لاجرم بفقرا و مسکینان چیزی باقی نمی ماند و این کار حضرت عمر رضی الله عنه و افعال حضرت خالد رضی الله عنه هر دو بر سبیل اجتهاد بود و هر یک شان در اعمال خود مستحق مأجورند زیرا که غیر از حق جوئی اراده نداشتند چون حضرت خالد رضی الله عنه خبر عزل خود را شنید قبول نموده و حضرت ابی عبیده رضی الله عنه بدون مشوره او عمل کرده حضرت خالد رضی الله عنه همیشه مستشاری وی بود و آن هر دو امیر بودند که قدر دانی یکدیگر کرده فضایل مشخصه هر یکی را مراعات مینمودند حضرت ابا عبیده رضی الله عنه بشارت فتح از خدمت حضرت فاروق رضی الله عنه فرستاده حضرت عمر رضی الله عنه با اهل مدینه از استماع فتح دمشق خوشوقتیها میکردند — بعد حضرت عمر رضی الله عنه مکتوبی با بو عبیده رضی الله عنه فرستادند که بدینمضمون بود جیوش اکه خالد از عراق آورده پس بدانجا ارسال و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص را بر آنها امیر گردان و خود در آنجا متمکن باش و وی با خالد رضی الله عنه در آنجا بوده باشد زود است که کلام انشاء الله در بیان بقیه فتوحات عراق مذکور گردد

غزوه فحل

بعد از فتح دمشق حضرت ابی عبیده رضی الله عنه یزید بن ابی سفیان رضی الله عنه را عوض خود در آنجا حاکم مقرر نمود خود شان بطرف فحل متوجه گشتند حضرت خالد رضی الله عنه را بمقدمه جیش و دمنالای مجاهدین شرحبیل رضی الله عنه مقرر نمود و سپه سالار عمرو بن عاص رضی الله عنه بین و یسار لشکر را بعهده گرفته بر سواران ضرار بن ازور و بر پیاده گان عیاض بن غنم رضی الله عنه امیر منصوب نمودند — قبلاً مذکور شد که اهالی فحل برای منع عبور مسلمین آبرا بر اراضی خود جاری ساختند و قتیکه مسلمان نزدیک فحل نزول نمودند آن زمین گل آلود ما بین فریقین حایل گردید مسلمان از مشاهده اینحال مکتوبی بر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه فرستاده انتظار جوابش را میکشیدند رو میان مسلمین را فریب داده بر آنها حمله بردند و امیر شان سقلار بن حارث بود لیکن مسلمان همیشه باحذر بودند شرحبیل رضی الله عنه هر صبح و شام عسکر خود را تعبیه نموده آماده مقاتله میساخت و قتیکه مسلمان هجوم اهل روم را مشاهده نمودند فوراً مشغول قتال گردیده شب و روز را بمقاتله گذرانیده تا انکه بازنشب و روزگار آن کفار تاریک ساخته رو به انهزام گذاشتند و سقلار امیر شان با نسطوس مقرر خود مجروح و مقتول گردیدند و مسلمان منصور و بر آنها غلبه نموده ایشان از نهایت ترس و رعب راه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 59 of 1140

گریز خود را مفقود نموده در بین گل و لای که تهیه نموده بودند افتاده و در دام گسترده خود گیر آمده مسلمان چنان ایشان را ذلیل ساختند و نیزه ها خود را از خون ایشان گلگون ساخته از معرکه دور نمودند که موقع هزیمت شان محل بود بموضع روغ بقتل رسانیدند و اهل روم که اینحال را دیدند باوجودیکه هشتاد هزار نفر بودند بجز از گریختن گان ایشان کسی خلاصی نیافت در ان آب و گلی که خداوند خیر مسلمانان در ان حصر نموده بود و مسلمین اکراه مینمودند مجاهدین از ان گل و لای معاونت شایانی دیدند بعد از فراغ محاربه مجاهدین اموال غنیمت را قسمت کرده حضرت ابی عبیده بطرف یزید بن ابی سفیان که از طرف ابا عبیده والی دمشق مقرر گردیده بود دحیه کلبی را بطرف تدمر و ابالاذا هر قشیری را به حوران ارسال نمود این دو امیر که بطرف مواضع مامور فیه رفتند اهالی انجا از طریق صلح پیش آمدند یزید بن ابی سفیان ایشان را در ان موضع والی مقرر نمودند یزید خود ش بطرف تعبیداء و عرقه و جبل و بیروت که بسواحل دمشق رفته برادرش معاویه نیز در مقدمه او میرفت پس از رسیدن بمواضع مذکوره آنها را باسانی فتح نموده معاویه در عرقه والی گردید و طوایف بادی را از انجا فرار نمودند در زمان وفات حضرت عمر رضی الله عنه و ابتدای خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه اهل روم بر بعضی از ین ولایات غلبه نمودند بنابران حضرت معاویه قصد ایشان را نموده دوباره در تحت تصرف مسلمانان آورده آباد گردانید و از افراد مردان کاری مملو ساخت بعد از انکه حضرت عثمان رضی الله عنه بر تخت خلافت نشستند معاویه را بولایت تمام شام مقرر و منصوب گردانیدند و حضرت معاویه سفیان بن نجیب ازدی را بجانب طرابلس فرستاد و طرابلس عبارت از سه شهر که بیکدیگر قریب و مجتمعند و سفیان در مرج که از طرابلس بفاصله چند میل دور است حصاری بنا نموده که موسوم به حصن سفیان است ابی سفیان چون بطرابلس رسید برا و بحرا آنرا محاصره نمود چون محاصره شدت یافت تمام اهالی آن به یکی از سه شهر رفته محصور گردیدند و مکتوبی ملک روم فرستادند که یاری امداد نماید یا برای کشتی بفرستید تا که فرار نموده برویم بیائیم ملک شان از مطالعه مکتوب دانسته گشته و کشتی زیادی برایشان فرستاد چون کشتی ها بدیشان رسید در عین شب سوار گشته فرار را برقرار ترجیح دادند سفیان چنان عادت داشت که شبها اجرای عسکر خود در حصار خود گذرانیده علی الصباح بطرف دشمن سیر مینمود فردای آنروز که اهالی طرابلس فرار نموده بودند سفیان بطرف دشمنان شتافته شهر را از دشمنان خالی یافت لهذا خبر فتح را بمعاویه فرستاد و معاویه جمعیتی از یهود را برای سکونت در طرابلس

نقشه ممالک اسلامیه موضوعه
از ترجمات دمشق معجم
خوران
از ترجمات دمشق معجم
از ترجمات دمشق معجم
از ترجمات دمشق معجم
از ترجمات دمشق معجم
از اسماء اعلام دمشق معجم
از اعلام دمشق معجم
از اعلام دمشق معجم
طرابلس معرب طرابلس
طرابلس
از اعلام دمشق معجم
از اعلام دمشق معجم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 60 of 1140

و انحصاریست که اکنون بنیاد نهاده است بعد ازان عبدالملک بحصار را محکم ساخت باز در زمان خود عبدالملک اهل آن حصار عهد شکنی نمودند و پسرش ولید آنرا فتح نمود.

فتح بیسان و طبریه

حضرت ابی عبیده رض بعد از فتح فحل بطرف حمص متوجه گشته شرحبیل بن حسنه را بجانب بیسان فرستاد شرحبیل رض همراه اصحاب خود بطرف بیسان رفته بعد از مقاتله شدیدی که عده زیادی از اهالی آنجا مقتول گشت آنها هم مانند اهل دمشق طالب صلح گردیدند و حضرت شرحبیل رض مطلوب شان را قبول فرمودند.

طبریه — ابی عبیده رض اما عمر سلمی را نیز بطرف طبریه ارسال فرموده بودند اما عمر طبریه را محاصره نموده آنها هم مثل اهالی دمشق طلبگار صلح گردیده منازل خود را همراه مسلمین مناصفه نمودند تا که روساء سواران اقامت ورزیدند مسلمان خبر فتوحات را بمدینه شریفه نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستادند بنابر قرب زمان در بین غزوات در تقدم و تاخر اختلافست در هر صورت اصل مقصد ضایع نمیگردد.

واقعه مرج الروم

حضرت ابا عبیده رض بعد از فتح فحل همراه خالد رض و کسانیکه با ایشان بود بطرف حمص عزیمت نمودند این خبر به هرقل رسید لشکری مجهز نموده توزر بطریق را بر آنها امیر ساخت بمقاتله مسلمان فرستاد انبخیش بمرج الروم طرف غربی دمشق نزول نمودند حضرت ابی عبیده رض در موضع مرج منزل ساخته در همین روز شغش رومی هم همراه لشکری مانند سیاه توزر بامداد او و معاونت اهل حمص در انجا منزل نمود چون صبح شد مسلمان توزر را ندیدند خالد رض مقابل توزر و ابو عبیده رض بمقابل شغش بود توزر در عین شب طلب دمشق همراه عسکر خود خارج گردیده بود خالد رض چون از قصدش واقف گردید او را تعقیب نموده همچنین یزید رض هم از دمشق از عزم توزر خبر شده بمقابله اش خارج گردیده آغاز قتال و جدال نمودند خالد رض هم از عقب سیدچیان مشرکین را مقتول ساخته که بجز یکنفر خبر برنده کسی باقی نماند و تمام اموال شان متصرف مسلمان آمده یزید رض آنرا بین اصحاب خود و خالد رض تقسیم نموده بدمشق مراجعت کرد و خالد رض بطرف ابا عبیده رض معاودت نمود ابو عبیده رض هم باشغش مقاتله را شروع کرده جماعت کثیری را از ایشان بقتل رسانیدند خود شغش هم مانند توزر در محاربه بقتل رسید و مسلمان اهل روم را تا حمص تعقیب نمودند چون هرقل انخبر را بشنید سرهنگ حمص را که در نزدش بود بمقاتله مسلمان فرستاد و آن سرهنگ بطرف رها رفت و ابا عبیده رض بجانب حمص نهضت فرمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 61 of 1140

بیان فتح حمص و بعلبک[1] و غیره

مسلمانان بعد از فتح مرج بطرف حمص عطف توجه نموده تا انیکه بر اطراف دیوار های حمص منزل گزیدند و همرای اهالی آن مقاتله را آغاز نمودند مسلمانان درین حین از صبح تا شام مشغول محاربه بودند دران ایام سرما شدت نموده بود مدت محاصره بطول انجامیده هرقل[2] اهل روم خبر فرستاده وعده امداد نمود و تمام نفری جزیره را امر تجهیز داده برفتن حمص و امداد اهالی آن امر نمود مردم جزیره بطرف حمص روان گردیدند تاکه مسلمانان را از فتح حمص ممانعت نمایند درینوقت سعد بن ابی وقاص رض سریه را از عراق بطرف هیت[3] سوق داده هیت را محاصره نمود و بعضی مسلمانان به قرقیسیا[4] رفتند بنابران اهالی روم متفرق گشته از امداد اهل روم صرف نظر نمودند اهل حمص بایکدیگر میگفتند که در حفاظت و صیانت شهر خود بکوشید زیرا که عرب پا برهنه اند از شدت سرما پاهایشان قطع میگردد ولی حرارت مردانه گی چنان در وجودشان سریان و جریان داشت که تا اختتام فتح سر انگشتی را از ایشان صدمه نرسید و قدم های رومیان قطع گردید و قتیکه هوای برودت انتهای زمستان گذشت شیخی از اهل روم نزد اهالی حمص آمده ایشان را به صلح مسلمین دعوت نمود لیکن آنها قبول نکرده مقاومت نمودند باز شیخی دیگری ایشان را بمصالحه مسلمین توصیه نمود اجابت نمودند بنابران مسلمانان مقاتله را آغاز نموده چنان تکبیری باواز بلند گفتند که اکثریه از منازل حمص منهدم گردید باز دفعه ثانی تکبیر گفتند ایندفعه از تموج صوت مردانه شان دیوار ها به تزلزل آمده عمارت شان فرود آمد اهل حمص از مشاهده اینحال سخت اشتعال خود پریشان و مضطرب گشته از شهر خارج گردیده استدعای صلح نمودند مسلمانان حادثه که از صدای تکبیر شان بر آنها وقوع یافته بود مطلع نبوده دعوت شان را اجابت کرده مانند اهل دمشق با ایشان مصالحه نمود ابی عبیده سمط بن اسود کندی را مع بنی معاویه همراه اشعث بن قیس بطرف شمال و مقدار را بجانب جنوب فرستاده باقی عساکر ظفر مآثر را در داخل شهر حمص امر نزول فرمود ابی عبیده بعد از انکه از امور حمص فراغت یافتند خمس غنایم را بتوسط عبد الله بن مسعود بمدینه منوره خدمت حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه مکتوبی بدین عبارت برایشان نوشت بشهر خود یعنی حمص اقامت نموده اقویای عرب ملک شام را به نزد یک خود طلب نما و منهم فرستادن عسکر را از جانب ترک نکنیم ابی عبیده بعد ازان عباده بن صامت رض عوض خود در حمص مقرر نموده خود بطرف حماه رفتند

[1] بعلبک شهریست مشهور بنواحی دمشق بفاصله سه روزه و قریب است از دمشق
[2] هرقل دوران از امپراطوران روم بود
[3] هیت قریه ایست بر فرات
[4] قرقیسیا معجم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 62 of 1140

اهل چارا اطاعت کرده و آن ها امیر مسلمانان را فرمان برداری نمودند ابی عبیده بدادن جزیه و خراج از اهالی شان مصالحه نمودند و از آنجانب شیر ز توجه نموده اهالی آنجا از شنیدن عزم مسلمان مطلع گشته باستقبال شان از شهر خارج و مانند اهل حماطلبگار مصالحه گردیدند مطلوب شان قبول گردید از انجا بطرف معره یعنی معره نعمان که بنعمان بن بشیر انصاری منسوب شده — توجه فرمودند اهل معره مانند مردم حمص طالب مصالحه گردیدند ابا عبیده اموال شان را پنج قسمت بعد ازین ابا عبیده غنائم غنیمت را بجانب لاذقیه معطوف نمودند مردم لاذقیه صلح نموده آماده مقاتله گشتند و قلعه شان دارای درب عظیمی بود که بواسطه جمعیتی کثیری گشوده میگشت ابی عبیده بفاصله بعیدی نزول نموده مسلمانان را امر نموده تا که حفره های بر آخود بکنند که خیلی عمیق بود سواران ان در ان پنهان گردد بعد ازان با اهل لاذقیه عودت خود را ظاهر ساختند بعد از آنکه تاریکی شب عالم را فرا گرفت جمیع مسلمان عودت نموده به حفره تا خود قرار گرفته پنهان گردیدند و تعقیبه آفتاب از افق نمایان گشت اهالی لاذقیه: ——— مسلمانان را بطرف حصار خود ندیدند در فتن یوم گذشته شان را یقین نمودند بنابران در حصار را گشوده حیوانات خود را برای چرا خارج نمودند هنوز حیوانات شان نچریده بود که مسلمانان از مامن خود خارج شده بطرف قلعه شتافتند اهالی لاذقیه از مشاهده این حال بطرف قلعه خود گریختند و مسلمانان هم همرای آشان داخل شهر گردیده بقهر آنرا تصرف کردند و یکطایفه از نصاری گریختند بعد ناچار گشته طلب امان نمودند که باوای خود مرجعت نمایند و دوسای شان خواه قلیل یا کثیر باشند خراج معین را مسلمین بپردازند و مسلمانان کنیسه شان را واگذار گردند و مسجد جامع خود را که عباده به لاذقیه تاسیس نموده بود آباد و وسیع نمودند بعد از فتح لاذقیه مسلمانان مردم روم را از جبل لاذقیه فراردادند و معاویه در عهد ولایت خود حصاری خارج از لاذقیه بنا نمودند و آن حصار را از رجال نیادی مملو ساختند بعد از فتح لاذقیه همرای عباده بن صامت انطرسوس را که قلعه محکمی بود فتح نموده اهالی انجا را کوچانیدند معاویه انطرسوس را شهری ساخته و رجال مقاتل را اجازه دخول دادند و بابیاس را نیز مانند لاذقیه عمل کرد و فتح سلمیه نیز درین ایام وقوع یافت.

بیان فتح قنسرین و داخل شدن هرقل به قسطنطنیه

حضرت ابی عبیده چون از فتوحات که قبلاً مذکور شد فراغت یافت بطرف قنسرین عطف توجه فرمود بقریه حاضر که از مضافات قنسرین است نزول فرمودند اهل روم در تحت قیادت یلیاس که بعد از هرقل بزرگترین رجال روم بود بمقاتله مسلمان لشکری فرستادند فریقین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 63 of 1140

بیکدگر ملاقی شدہ معاملہ شدیدی دیدہ اد مسلمانان بیاس المقتول ساختہ از حسد و رشک چنان قتلگاہے ساختند کہ تا آنوقت ندیدہ بودند و تمام مشان چون نفس واحد مردند حضرت خالدؓ رفتہ در قنسرین فرود آمدند اہالی قنسرین از نہایت خوف خود را محصور ساختہ مسلمین بر سر شان گفتند اگر بر ابر ما جا بگیر شوید مرا دند ما را بر شما حمل میکنند یا آنکہ شما را در نزد ما فرود مے آورد مردم قنسرین چون حالت مسلمانان را مشاہدہ کردند مشورہ ہائے شجاعت را از ناصیہ ہائے شان دیدہ یاد خود را از احوال پر ملال اہالی حمص آوردند ناچار مانند اہل حمص با مسلمانان مصالحہ کردند خالدؓ صلحشان را البشرط تخریب شہر قبول کردند و آنہا نیز راضی گشتند مسلمانان داخل شہر گشتہ عمارتش را منہدم ساختند در این ایام ہرقل بہ قسطنطنیہ داخل گردید و سبب رفتن ہرقل بہ قسطنطنیہ این بود کہ خالدؓ از ملک شام قصد اردنو دو عمر ابن ملکؓ از ولایت کوفہ حرکت کردہ از ناحیہ قرقیسیا خارج شدند و عبد اللہ ابن معمرؓ از ناحیہ موصل حریص آن گشتہ اما بعد از عزم مرجعت نمود بنا بر این ہرقل خوف نمودہ داخل قسطنطنیہ گردید چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ از افعال خالدؓ باخبر شد گفت خالدؓ خود را امیر ساخت حقیقتاً حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ را متہم کند کہ نسبت بمن در معرفت رجال اعلم بود چونکہ سابق حضرت عمر رضی اللہ عنہ خالد و مثنی را از امارت عزل نمودہ بودند تحریر نمودند کہ من این دو را بسبب شک یا خیانت شان معزول ننمودم لیکن خوف نمودم کہ سبب عظمت آنہا مردم اعتماد خود را بدیشان نمودہ امر خلافت در انظار بیقدر گردد ہرقل بعزم قسطنطنیہ از ہا خارج گردیدہ بہ شمشاط نزول نمودہ از انجا بطرف قسطنطنیہ رفتہ در موضعی مرتفعی ایستادہ رو بطرف شام نمودہ گفت السلام علیک یا سوریہ سلام وداعیہ کہ من بعد بین ما و تو جمعیت حاصل نمیشود و ہیچ رومی بسوی تو آمدہ نمیتواند الا بخوف تا کہ متولد شود مولود مشئوم کاشکی متولد نمی شد بعد از ان امروی و متعلقین آن در روم کوار انشد بعد رفتہ داخل قسطنطنیہ گردید و اہل قلعہ ہا نیکہ بین اسکندرون و طرسوس بودند گرفتہ با خود بردند تا آنکہ مسلمانان در عمارت بین انطاکیہ و روم نروند و قلعہ ہا را خاک آلود و ویران کرد چنانچہ در آنجا کسی را نمی یافتند بسا بود کہ رومیان در آنجا کمین کردہ بر متخلفین اصابت نمودند مسلمانان از مواضع احتیاط بر داشتند۔

ذکر فتح حلب و انطاکیہ و قصبات آن

ابا عبیدہؓ بعد از انتظام امور قنسرین بطرف شہر حلب متوجہ گشتند و مین غرضت ہرا شان خبر رسید کہ اہل قنسرین نقض عہد نمودہ بنائے کرد اند بنا بر ان ابو عبیدہؓ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 64 of 1140

سمط کندی را بسرکوبی شان ارسال نمود سمط آمده قنسرین را محاصره نموده فتح کرد مسلمانان
کاوہا و گوسفندان زیادی را غنیمت نمودند و سمط غنائم را بین عسکر خود تقسیم و باقی را
در غنیمتگاه مسلمین نهاد۔ لیکن ابو عبیدہؓ رفتند تا اینکه بموضع حاضر که قریب شهر حلب
واقع است رسیده و در انجا عده کثیری از اعراب متنصره جمع شده بودند ابو عبیدہؓ
همراه شان باداء جزیه مصالحه نمودند بعد ازان آنها دین اسلام را قبول نمودند از انجا
ابو عبیدہؓ نزدیک شهر حلب آمده اهالی شهر از مشاهده مسلمین خود را محصور ساخته
مسلمانان هم اطراف شان را گرفتند لیکن فوراً اهل حلب از نفس ها و اولاد ان خود و شهر
و کنائس و حصار خود طلب صلح نمودند مسلمانان هم موضع مسجد را استثنا نموده همه را قبول نمودند
ابو عبیدہؓ از انجا بطرف انطاکیه توجه نمودند و جمعیت کثیری نیز از قنسرین همراه اهالی
آن محصور گشته بودند مسلمانان بدانجا رسیده اطراف را محاصره نمودند اهالی ان چار
گشته باداء جزیه و جلاء وطن طلبگار صلح شدند ابو عبیدہؓ بعضی افراد برخی را اجازه
اقامت داده مامون گردیدند بعد ازان باز اهالی انطاکیه عهد شکنی کرده بنابغاوت
گذاشتند لهذا ابو عبیدہؓ عیاض بن غنم و حبیب بن مسلمہ را برای سرکوبی شان ارسال
نمودند وقتیکه آنها بانطاکیه رسیدند بمصالحه اول انجا را فتح نمودند در نزد مسلمانان امر انطاکیه
نیز هم بود چون این خبر بحضرت عمر رضی اللہ عنہ رسید بابو عبیدہؓ مکتوب فرستادند
حاجتی از مسلمین را به انطاکیه مربوط ساخته برای شان عطا و بخشش فراوان نمودند
به ابو عبیدہؓ خبر رسید که اهل روم مابین معره ۱ ـــ مصرین ـ و حلب جمع گردیدند
بنابران ابو عبیدہؓ بطرف شان متوجه گشته بعد از مقاتله ایشان را منهزم
ساخته و عده از روساى را مقتول و اسیر نمودند و همراه مردم معره مصرین ماندند
حلب صلح نمودند و از انجا بطرف توقا سیر کرده جمیع قریه های حومه ۲ سرمین
تیرین ۳ را مفتوح ساختند و بر جمیع ارامنی قنسرین و انطاکیه غالب گشتند
ابو عبیدہؓ باز بطرف اهل حلب رجوع نمودند زیرا که آنها مسلمانان را در نزد ملک خود
بدگوئی و سرکشی نموده بودند لهذا مسلمین آنرا فتح نموده در تحت انقیاد آوردند
از انجا بطرف قورس ۴ روان گشته رهبانان آنجا با ابو عبیدہؓ ملاقی
گشته استدعای صلح نمود ابو عبیدہؓ مانند انطاکیه همراه شان صلح نموده سواران را باطراف
فرستاده آنها بر تمام زمین قورس غالب گشته تل عزاز را نیز فتح نمودند ابو عبیدہؓ بجانب
منبج ۵ سیر اهالی آنجا مانند انطاکیه مصالحه کردند و عیاض بن غنم را بناحیه دلوک ۶ و عینتاب
فرستادند بعد از رسیدن عیاض مردم آنجا مانند منبج طلب صلح نمودند ابو عبیدہؓ هر شهر و

۱ معرہ مصرین
۲ حومہ
۳ تیرین
۴ قورس
۵ منبج
۶ دلوک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 65 of 1140

قصبہ را کہ تصرف مینمود عاملی از مسلمین بر او در آنجا والی میگردانید و جماعتی از مسلمین نیز همراه آشان ضمیمہ ساخت و مواضع مخوفہ را از اشخاص دلاور پر مینمود بعد خود بطرف بالس حرکت نموده حبیب بن مسلمہ را همراه جیشی بطرف قاصرین ارسال نمود وقت کہ او بدانجا رسید همراه آشان مصالحہ نموده شرط کرد کہ یا فرار کنند یا جزیہ را قبول نمایند بعد ازان اکثریہ از اهالی آنجا بجانب بلد الروم و ارض جزیره و قریہ حمص فرار و مسلمانان ازین نامبر فراط را استیلا نمودند و حضرت ابا عبیدہ بجانب فلسطین عودت نمود حبیب بن مسلمہ بطرف اهل جرجومہ کہ شهریست در کوه لکام و اهل آنرا جراجمہ میگفتند رفت و با آنها بشرط انکہ با مسلمان معاونت نمایند مصالحہ نمود و شهر شان را فتح کرد و دیگر جیشی ابو عبیدہ همراه عمیر بن سعد انصاری بجانب بلاد روم فرستاد و میسرہ همراه مسلمین داخل درب بغراس کہ از نواحی انطاکیہ است گردیده و بلاد روم را قصد نمودند همراه جیشی از اهل روم کہ از طایفہ عرب متنصره بنی غسان و تنوخ و ایاد مرکب بودند و خیال متحد شدن با هرقل داشتند لیکن میسرہ آنها را فرصت نداده آغاز مقاتلہ نمودند و از کشتن ایشان مضایقہ نکرده ساختند و مالک بن حارث اشتر نخعی نیز با مداد میسره از طرف با عبیدہ آمد و مسلمانان مالک را سلام کرده عودت نمودند ابو عبیدہ جیشی دیگری تحت قیادت خالد بجانب حمص فرستاده خالد بعد از رسیدن حمص اهالی آنرا امان داده فرار نمودند و شهر را خراب ساختند و ایضا حبیب بن مسلمہ را با جمعی بر اطراف قلعہ حدث ارسال فرمودند حبیب بعد از وصول بدانجا آن قلعہ را مالک گشت تمام این فتوحات از سنہ ۱۳ الی سنہ ۱۵ پیاپی و قریب الوقت یکدیگر وقوع یافتہ و فتح قیساریہ و محاصرہ کردن عزہ نیز در این ایام واقع شده

فتح قیساریہ و محاصرہ عزہ

در سنہ ۱۵ حضرت عمر رضی اللہ عنہ مکتوب برای یزید بن ابی سفیان فرستاد کہ معاویہ را بہ قیساریہ ارسال نماید و نیز مکتوب جداگانہ برای خود معاویہ فرستاد و او را بمقاتلہ اهل قیساریہ امر نموده بودند بنابران معاویہ بجانب قیساریہ نهضت فرمود و چون قیساریہ رسید آنرا محاصره نموده و اهالی آن همیشہ بمقاتلہ معاویہ خارج گشته مدتها بمقاتلہ میگشتند لیکن مرتبہ آخر بنام خود امر کرده نهاده بمقاتلہ معاویہ برآمدند این مرتبہ هم مسلمین شکست فاحشی بدانها دادند کہ عدہ قتلای شان بالغ بر هشتاد هزار گردید و بهمرای کسانیکہ در حین هزیمت بقتل رسیدند صد هزار نفر از انها مقتول گشتند و معاویہ قیساریہ را فتح نمودند - درین ایام علقمہ بن مجزز قیقار اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 66 of 1140

رو وساکنان بود در ولایت غزده محاصره نمود هرچند که علقمہ پیش نهاد حرب صلح برایش میفرستاد احدی بآنچه معهود وی بود به قیقار نمیرساند لاجرم خود علقمہ بصورت رسول خود نزد قیقار رفت قیقار چون علقمہ را دید شخصی را مخفیته فرستاد تا که در همین راه علقمہ نشسته و علقمہ را در حین عودت بقتل رساند علقمہ این عذر را آگاه شده گفت ای قیقار همرا من چند نفر دیگر میباشند که در رایم شرکت دارند حال میروم تا انهار ا بیاورم قیقار از شنیدن این سخن شخصی را نزد آن مرد فرستاد که علقمہ را مقتول سازد چون علقمہ از قلعه خارج گشت دوباره به نزد آن عودت نمود فعل آن مانند فعل عمرو بن العاص است که با ارطبون نموده چنانچه در غزوۂ آتی ذکر میشود.

فتح بیسان و واقعۂ اجنادین

وقتیکه ابا عبیدہ و خالد بجانب حمص رفتند عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه را بطرف اهل بیسان فرستادند و آنها بیسان را فتح و همرا اهل اردن مصالحه کردند در نیوقت عساکر روم به غزه و اجنادین و بیسان جمع گردیده بودند ابو عبیدہ ابو اعور سلمی را به اردن خلیفه ساخته عمرو و شرحبیل بجانب ارطبون و متابعینش که در اجنادین بوده متوجه گشتند ارطبون شخصی زیرک و کاردان بود عسکر عظیمی به ایلیا و چند کشتی بر ملہ تهیه کرده بود چون این خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید فرمودند که ما ارطبون رومی را با ارطبون عرب یعنی عمرو بن العاص مقابله میکنیم تا کدام یک از ایشان غالب میکردند معاویه اهل قیساریه را از توجه عمرو بنجو مشغول گردانیده از امداد اهل روم باز داشت عمرو علقمہ بن حکیم فراسی و مسروق مکی را بمقابله ایلیا فرستاد و آنها اهالی انجا را از عمرو باز داشتند و ابا ایوب مالکی را به رمله نیز بالای اهل روم مقرر ساختند تا که آنها را مشغول ساخته نگذاشتند باهل روم کمک رسانند حضرت عمر رضی الله عنه کمک نامی در پی به نزد عمرو میفرستادند عمرو در این ایام با اجنادین بوده و با ارطبون هیچ فعل کرده نمیتوانستند و از فرستادن قاصدها فائده حاصل نمیگردید ناچار آ عمرو خودش قصد رفتن به نزد ارطبون را نموده رفت و خود را لباس رسولی جولان داد لیکن ارطبون از نهایت ذکاوت خود فهمید که این امر بیست باشی میباشد که عمرو بدون رأی آن کار نمیکند بنابرین شخصی را فرستاد که در همین راهش توقف نموده در حین مراجعت او را بقتل رساند لیکن عمرو مکر ارطبون را درک نموده گفت ای ارطبون تا و تو مکالمه یکدیگر را شنیده مقصدت را فهمیدم و من از جمله ده نفر میباشم که عمرو رأی مرا پسندد و اکنون مرا به نزد تو فرستاده حالا میروم تا آن ده نفر را آورده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 67 of 1140

با ایشان مکالمه نمود در صورتیکه هرامری را قبول نمودند آنست که امیر و کل عسکر آنرا قبول نمودند و اگر نه پذیرفتند ایشان را آنجا بمنزلشان بفرست ارطبون این گفته عمرو را پسندیده او را رخصت نمود و شخصی دیگری را فرستاد که بآن شخص که کین کشتن عمرو را نموده بود بفهماند و او را از کشتن عمرو باز دارد حضرت عمرو پس بمنزل خود عودت نمود بعد از آن ارطبون رومی دانست که مدین کار عمرو او را فریب داد بنابران ارطبون گفت که این مرد عرب کار دان ترین و زیرک ترین خلق است چون حضرت عمر رضی الله عنه از این قضیه مطلع گشت گفت (لله در عمرو) درین مکالمه عمرو با ارطبون بر اینش طرز بهتری درخنگ معلوم گردید بنابران در اجنادین مقاتله شدیدی شروع گشته ارطبون بطرف ایلیا هزیمت نمود و از بین مجاهدین که اطراف بیت المقدس را محاصره نموده بودند رسکافته داخل شهر گردید و عمرو در اجنادین منزل گزید.

بیان فتح بیت المقدس

فتح بیت المقدس سنه ۱۵ هجری بزمان سعادت آوان حضرت عمر رضی الله عنه وقوع یافته و بقول بعضی در سنه ۱۶ هجری مقنوح گردیده سبب فتح بیت المقدس چنین بود که ارطبون چنانچه قبلا مذکور شد از اجنادین شکست خورده به بیت المقدس رفت عمرو بن العاص در تعقیب آن غزه و سبطیه را فتح نمود که مرقد حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام در سبطیه است بعد ازان نابلس را به امان و جزیه و شهر لد و عمواس و بیت جبرین و یافا را فتح نمودند بعضی برآنند که این مواضع را معاویه استیلا نموده عمرو باز مرج عیون را نیز فتح کرد پس از انکه این فتوحات تکمیل یافت مردی را به نزد ارطبون به بیت المقدس فرستاده مکتوبی نیز باو سپرد امر نمود که مکالمات او را بخوبی استماع نماید و شخص بزبان رومی هجر از ارطبون مکالمه نمود و وقتیکه رسول عمرو نزدش رسید مکتوب را رسول حقیقی ارطبون در آنجا حضور داشت مکتوب را ارطبون گفت بخداوند قسم که عمرو بعد از اجنادین کوچکترین حصه را فتح نخواهد نمود و نزد ایشان از دلیل این سخن را استفسار نموده گفتند آیا تو از کجا دانستی ارطبون گفت که فاتح این قوم مردیست که صفاتش چنین و چنانست و صفات حضرت عمر رضی الله عنه را تماما بیان نمود بعد رسول نزد عمرو رسید تمام سخنان مسموعی خود را بیان نمود بنابران عمر مکتوبی مزا نوشته بمدینه منوره خدمت حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد مضمونش این بود من دشمنان سختی را معالجه مینمایم و بلادیست که از آمدنش خیره گردیده رای شما در بنیاب چیست ازین مضمون حضرت عمر رضی الله عنه دانست که این مقوله را خود عمرو نگفته بلکه از اهالی روم شنیده لهذا حضرت عمر رضی الله عنه از مدینه منوره خارج گشته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 68 of 1140

ابل قدس متوجه شدند بعضی گفته اند که اهل روم از مسلمانان طلب نمودند که امیر خود را به نزد ما حاضر نمایید تا که ایشان را ببینیم ابا عبیده خالد را که از جمیع مسلمان مشابه بر بخرت عمر رضی الله عنه بود بدانها ارائه دادند آنها گفتند که ما شهر خود را بهیچ کدام از شما دو امیر تسلیم نمیکنیم اگر چه ده سال ما را محاصره نمایید تا شخصیکه بدین صفات موصوف نباشد هرگز در شهر را بر دیش نمیگشائیم و صفات حضرت عمر رضی الله عنه را بیان نمودند بنابران ابو عبیده با سایر امرای که در خدمت حضرت فاروق رضی الله عنه ارسال داشتند چونکه ابو عبیده آنها را محاصره نموده گفت مانند اهالی شام با مردم بیت المقدس مصالحه نمایید آنها گفتند تا متولی صفحات عمر نباشد هرگز با شما صلح نمیکنیم این خبر را هم ابو عبیده نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد لهذا حضرت عمر از مدینه شریفه برآمده به بیت المقدس رسیدند در تاریخ ابن وردی مذکور است که حضرت خاتم النبیین به عمر فرمودند که عنقریب شهر بیت المقدس را بدون مقاتله فتح می نمائی این بود که قرار گفته حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون محاربه حضرت عمر رضی الله عنه بیت المقدس را مفتوح ساختند و این یکی از معجزات اخبار بغیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود وقتیکه حضرت عمر رضی الله عنه از مدینه منوره خارج میگشتند حضرت علی کرم الله وجهه عوض خود خلیفه مقرر نمودند و حضرت علی فرمودند از برای حضرت عمر که شما نفس خود کجا میبرید و ما را اراده دشمن کلب دارید حضرت عمر فرمودند من بتعجیل میروم بجنگ کفار قبل از موت عباس زیرا که اگر عباس از نزد ما مفقود گردید مثلیکه ریسمان گشاده میشود شیرازه امور نیز پراگنده می نماید و حضرت عباس شش سال بعد از خلافت عثمان وفات نمودند و بعد از رحلت شان مسلمان متفرق و متلاشی گشتند عمر رضی الله عنه با شتری سوار گشته و دو جوال که یکی دارای آرد گندم و دیگری خرما داشت و مشک آبی در مقدم و کاسه بر عقب سر خود توشه دان قرار داده همراه اصحاب خود روان گشتند و حضرت عمر را چنان عادت بود که در هر منزلے فرود می آمدند تا نماز ضحی را ادا نمی نمودند حرکت نمی نمودند بعد از ان کاسه بزرگ را پر از سویقها نموده خرما ها را بر طرف چیده نزد هر یک از مسلمان برده میفرمودند کلوا هنیئا مریئا و خودشان میخوردند و بر مسلمین می خورانیدند و بعد از ان از منزل حرکت مینمودند و بهمین منهج عمل میکردند تا انیکه بشام رسیدند بعضی میگویند که عمر چون بجابیه رسیدند بالای اسپی سوار بودند لیکن آنحضرت چهار مرتبه بشام تشریف برده بودند مرتبه اول سواره اسپ مرتبه دوم راکب شتر و دفعه سوم بر استری سوار بودند اما درین مرتبه جهت طاعون مراجعت کرده بودند و مرتبه سیوم خبر رسید که امرای لشکر با مکتوب فرستاده اند که برعساکر از طرف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 69 of 1140

خود خلیفه مقرر نموده خودشان بجابیه بیایند و اول کسی که بحضورشان مشرف گشت یزید
بن ابی سفیان و بعد ازان ابو عبیدهؓ و خالدؓ بر بالاے اسپها با لباس ہاے دیباج و حریر نزد
عمرؓ نزول نمودند ایشان را بسنگها زده فرمودند که بچه زودی از رای خود
مرجعت نمودید و مرا بدین لباس استقبال نمائید ایا جز این نیست که دو سال
دیگر خلیفه شکم ہاے شما سیر شده قسم بالله تعالا اگر شما بعد از ده سال چنین میشدید
عوض شما یان دیگری را منصوب مینمودم مسلمانان گفتند یا امیر المؤمنین این لمعه اسلحه
که آویخته ایم حضرت عمر فرمودند باید صلاح درخشان باشد وقتیکه مسلمانان داخل
بجابیه گردیده بودند ارطبون بمصر گریخته بود و اهالی بیت المقدس حضور حضرت عمرؓ آمده
باداے جزیه مصالحه کردند و در ب شهر را بر ایشان گشادند و روایت کرده اند که اهل روم از
گشادن در ب شهر ممانعت مینمودند تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه را بچشم سر مشاهده نمودند
و انصافی را که در کتب خود خوانده بودند از جمال و کمال در یافتند حضرت عمرؓ فرمودند که شتری
در نزدم حاضر کنید و آنحضرت بر ان اشتر سوار گشته و بمرقع که چارده پیوند داشت ملبس
و غیر آن جامه دیگری نپوشیده بودند و بر سر خود قطعه کپین قطوانی پیچیده و به این هیئه بطرف بیت المقدس
روان گشتند و غیر از ابا عبیدهؓ که بمقدم شان میرفت دیگر همراهشان نبود و بقرب دیوار
شهر ایستادند تا که از عقب دیوار اهالی شهر به بینند بعد از دیدن آنها شهر باوا از بلند فریاد
فریاد زدند که بخدا وند قسم این همزدیست که صفاتش را بکتب خود مطالعه نمودیم و بین آن
شخصیت که فتح بلاد الشام بدست اوست بعد سردارشان فریاد زد و آبادشارا بشتابید
بجانب او و نزول کنید و همراهش عقد امان و ذمیت نمائید بنابران اهالی بیت المقدس
فرود آمده از وی عهد و میثاق و عقد ذمه و جزیه را مسئلت نمودند حضرت عمر رضی الله عنه
برا بجا آوردن سجده شکر بر خود ابرد ی بالان شتر نهادند و بعد ازانها به نزد اهالی بیت المقدس
نزول نموده گفتند هر یک از شما از شهرهای یکدیگر میباشید بشهر خود بروید و همان روز که از
عهد و میثاق مسئلت نمودید همراه شما باداے جزیه مصالحه نمودم بعد از ین حضرت
فاروقؓ بمعسکر خود رفته مردم بیت المقدس ابواب شهر خود را نه بستند و چون فردا
شد با مسلمین داخل شهر گردیدند صخره را کشف نموده بالاے آن ساختن مسجد را امر
نموده بعد از ده شبانه روز بطرف مدینه منوره متوجه گشتند علقمه بن حکیم را
به نصف فلسطین والی ساخته و رمله را مقر او معین نمودند و علقمه بن مجزز را به نصف
دیگر فلسطین والی و به بیت المقدس مسکن دادند و عمرو را همراه شرحبیل بعلقمه ضمیمه
نمودند عمرو و شرحبیل بحضرت عمر رضی الله عنه را در جابیه ملاقات نموده و در حال سواره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 70 of 1140

زانوهای شان را بوسیده بغل گرفته بودند بعد ازان حضرت عمر رضی الله عنه بطرف بیت المقدس رفته و انگشته در اسپ خود قدر لنگی مشاهده نموده پیاده گشتند و مسلمانان اسپ غیر عربی را آورده آنحضرت سوار شده دیدند که اسپ گردن بلندی و شوخی میکند بنابران ازان اسپ نیز نزول فرموده بر ولیش سیلی زدند که این سرشوخی که بر اسپ تعلیم نموده بعد ازان بآن قسم اسپ سوار نگشتند ازین وقت ارطبون بمصر بود تا چنیکه مسلمانان در آنجا رفته او را مقتول نمودند درین سنه و سال مابعدش فتوحات کثیری بلاد عراق مسلمانان کردند که بعد بیان میشود.

بیان اخبار حمص و قتیکه هرقل مسلمانان آنجا را قصد نموده بود

در سنه ۱۷ اهل روم مسلمانانی را که در شهر حمص بودند قصد کردند و تحریک اهالی روم از طرف اهل جزیره بود که آنها بر آملاک روم مکتوبی فرستادند لشکری بسیر مسلمانان شام تحریص نمودند و به او از طرف خود وعده معاونت دادند ملک روم قول شان را پذیرفته تهیه عسکر نمود چون مسلمانان از عزم اهل روم خبر گردیدند قفاد شهر روم را عسکرگاه خود نمودند در نیوقت خالد هم از قنسرین بمسلمانان حمص ملحق گردیدند ابو عبیده همراه مسلمانان مشورت نمود که آیا فی الحال محاربه نمائیم یا اینکه تا رسیدن امداد متحصن گردیم خالد محاربه نمودن فوری را آداد و باقی مسلمین بمحصور شدن تا رسیدن امداد ابو عبیده را آسے مسلمانان را اطاعت نموده بجانب حضرت عمر مکتوبی فرستادند حضرت عمر رضی الله عنه تمام امرای جنود که در عراق بودند مکتوب فرستاد تا که حبشی بامداد ابو عبیده ارسال نمایند عمر رضی الله عنه در هر شهری مقدار مناسب سپاه تهیه نموده بود که درین واقعه ناگهانی مردمان بالا آنها سوار شده بدافعه دشمن و مخابره مسلمانان اشغال ورزند از انجمله چهار هزار اسپ در کوفه بود که سرپرست آنها سلمان بن ربیعه باهلی بود و نیز در باقی بلاد مسلمین بمقدار مردم آن اشخاص تهیا بود مکتوبی بر آسعد بن قاص حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد که مردم خوانده در تحت قیادت قعقاع بن عمرو بدابو عبیده بفرست تا بر آکه رومیان آورا احاطه نموده اند و سهیل بن عدی را با عسکری شهر رقه ارسال نما زیرا که مردم جزیره رومیان را بدین امر تحریک کرده و عبد الله بن عتبان را بجانب نصیبین روانه نما خود نیز بآنها قصد کنند ولید بن عقبه را بمحاربه اهالی جزیره و ربیعه و تنوخ گسیل کن عیاض بن غنم بر امرای جزیره والی باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 71 of 1140

قعقاع همراه چهار هزار مجاهدین در همان روز وصول مکتوب بطرف حمص حرکت نمود عیاض
با سایر امرا بمواضع مامور فیه خود شتافتند حضرت عمر رضی الله عنه هم برای امداد
ابو عبیده از مدینه شریفه بطرف حمص خارج گردیدند اهالی جزیره یعنی معاونین
رومیان از عزم مسلمانان خبر شده از اهل روم فرقت جستند و ابو عبیده
رومیان را منهزم ساختند و بعد از گذشتن سه روز از واقعه قعقاع همراه
مجاهدین خود بحمص رسید ابو عبیده خبر فتح را همراه تقدیم امداد برای حضرت عمر رضی الله عنه
ارسال نمود حضرت عمر رضی الله عنه بعد از قرائت مکتوب برای ابو عبیده نوشت که اهل
امداد خود را بغنائم شرکت دهید زیرا که انهزام رومیان بر اثر شنیدن رسیدن
ایشان بود و نیز خداوند اهل کوفه را جزای خیر دهد که کفایت حوزه خود را نموده اهل مصر را
نیز مدد نموده رسانند حضرت عمر رضی الله عنه درین سفر تا جابیه رسیده بودند لیکن از استماع
هزیمت رومیان مکتوبی بابو عبیده فرستاده بمدینه شریفه مراجعت فرمودند خالد رضی الله عنه
همراه آنچه خود با امیر المومنین مصاحب گردید چونکه سهیل بن عدی برقه رفت ولید بن عقبه
بجانب اعراب که بجزیره بودند حرکت نموده رقه را از هرقل گرفته همراه سهیل بن عدی
بطرف ایاد بن نزار که باغی شده به ارض روم رفته بودند حرکت کردند حضرت عمر رضی الله عنه
مکتوبی بدین مضمون به هرقل ارسال داشتند که قبیله از قبایل عرب دار ما ترک نموده
بدیار تو آمدند قسم بخداوند که ایشان را از ملک خود خارج یتیمانی یا مایان طوایف نصارا را
از ملک خود بجانب تو اخراج میکنیم چون مکتوب به هرقل رسید آن قبیله را از ملک خود
خارج نمود و چهار هزار کس قریب شام و جزیره متفرق شدند

بیان فتح جزیره و آرمینیه

جزیره بلادیست که دیار بکر و منصور ربیعه بین دجله و فرات را شامل است (امام
جزری گوید جزیره نسبت داده) ارمینیه شهریست که از اهل روم بود وقتیکه سعد رضی الله عنه
بجزیره عسکر فرستاد اهالی آنجا از امداد اهل روم دست کشیدند زمانیکه اعزام
جیشی از کوفه را بجانب خود درک نمودند بشهر خود رفته سهیل بن عدی بایشان
رسیده محاصره شان نمود تا اینکه طالب صلح گردیدند عبد الله بن عتبان بموصل
و نصیبین رسیده اهالی آنجا هم مانند رقه مصالحه نمودند ولید بن عقبه نیز به نزد
اعراب جزیره نزول نمود غیر از ایاد ابن نزار مسلم و کفار همرای ولید اقامت
در زیدند زیرا که آنها به ارض روم داخل گردیده بودند ولید این واقعه را
بحضرت فاروق رضی الله عنه خبر داد و آنحضرت مثل سابق به هرقل مکتوب فرستادند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 72 of 1140

بعد از انکه مسلمانان رقه و نصیبین را تصرف کردند عیاض و سهیل و عبدالله بن عتبان با ولید همراه گشته بطرف حران رفتند اهالی انجا بدادن جزیه رضا دادند ولید قبول فرمود بعد ازان عیاض و سهیل و عبدالله به نزد اهل رها فرود آمدند مردم انجا نیز بدادن جزیه آماده شدند - مجاهدین انچه که قهراً از اهل جزیره گرفته بودند بعقد ذمه شان اجرا نمودند ملک جزیره از تمام شهرها سان ترفح گردید سهیل و عبدالله بکوفه مراجعت کردند چون حضرت عمر رضی الله عنه از جابیه بمدینه شریفه عودت کرد خالد را همرای خود بردند لهذا ابو عبیده مکتوب بحضرت فاروق فرستاد که عیاض بن غنم را بمن ضمیمه فرمائید حبیب بن مسلمه را به امور محاربات اهل عجم که در جزیره بودند عامل و ولید بن عقبه به امور عرب آنجا مقرر گردانید اما ولید از قبول جزیه بنی تغلب اباورزیده گفت که از شما بجز اسلام آوردن چیزی نمیخواهم حضرت عمر رضی الله عنه نیز مکتوبی فرستاده بود که از جزیره غیر از اسلام آوردن چیزی قبول نشود و عرب جزیره (یا بنی تغلب) را بگذارید که نه ولید بر انصرت دهند و نه احدی از دخول دین اسلام منع نمایند چون در قبیله بنی تغلب امتناع و سرکشی بود لهذا ولید ایشان را قصد نموده بود حضرت عمر رضی الله عنه خوف نمودند که مبادا همرای شان قهراً اعمال درزند بنابران او را معزول - فرات بن حیان و هند بن عمر جلبی را بر آنها مقرر فرمود

روایت صحیح که اکثر مورخین بر انند فتح جزیره از جمله فتوح شام شمرده نمیشود و در سنه ۱۷ هجرت وقوع یافته و بعضی گفته اند که از جمله فتوح عراق و در سنه ۱۹ از هجرت واقع شده سابقاً مذکور شد که حضرت عمر رضی الله عنه خالد را از جابیه همراه خود آورده و از امارت لشکر او را معزول نمودند زیرا که در اموال از و تبذیر و اسراف مشاهده نموده بودند از انجمله یکبار انبه باشصت ابن قیس ده هزار بخشیده بسی دیگر عطایا میدل میداشت خالد چون بمدینه شریفه رسید در مجمع عام بحضرت عمر رضی الله عنه گفت شاد حقم رفتار نیک نه نمودید عمر رضی الله عنه گفتند این اموال بسیار تو از کجاست خالد جواب داد که حصه من از غنائم است آنچه که از شصت هزار اضافه شد از شما باشد بعد ازان حضرت عمر رضی الله عنه اموالش را قیمت نمودند بالغ بر هشتاد هزار گردید بیست هزار آنرا تحویل بیت المال نموده فرمودند ای خالد بخدا و ند قسم که تو در نزد من بزرگ و دوست میباشی و بجمیع بلاد مکتوب فرستاده اعلام فرمودند که من خالد را از غضب و خشم و بالعوذ بالله از ظهور خیانتی از امارت عزل نه نمودم بلکه مردمان در تفخیم نموده مفتونش گردیده بودند خوف نمودم که توکل و اعتماد خود را به او ننمایند لهذا خواستم که مردم بدانند که صانع

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 73 of 1140

امور خیر و شر الله تعالی میباشد حضرت عمر رضی الله عنه عوض آن بیست هزار که از و ضبط نموده
بودند دیگر اموال بر ایش عنایت فرمودند خالد پسر خالوی حضرت عمر رضی الله عنه بود زیرا
که والده حضرت عمر حنتمه بنت هاشم ابن مغیره و خالد ابن ولید ابن مغیره بوده گویند میان
کلاهی که خالد در حین محاربه بسر میگذاشت مویهای مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
موضوع بود و بذریعه آن مویهای متبرکه طلب نصرت مینمود و به برکت آنحضرت در هر
مقاتله مظفر و منصور میگردید خالد فرموده من همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه معظمه
که عمره بجای آورده بودم بعد از ادای عمره آنحضرت سر مبارک خود را تراشیدند و مردم برای
بدست آوردن مویهای شان سبقت می جستند منهم بجانب موی ناصیه آنحضرت پیش
دستی کرده قدری بدست آورده کلاهی برای خود ساخته آن مویها را در مقدم آن
موضوع ساختم بهیچ واقعه مواجه نمی گردم که آن مفتوح نمی گشت و از برکت آن
مویهای متبرکه منصور می شدم حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم او را شمشیری از شمشیرهای
الله تعالی در غزوه موته خوانده بودند و قتیکه غزوه موته شروع شده بود رسول الله
صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره اصحاب خود را از قضایای موته مانند شهید شدن زید بن
حارثه و جعفر ابن ابیطالب و عبد الله ابن ابی رواحه رضی الله تعالی عنهم اخبار مینمودند در آن
حین گفتند بیرق را شمشیری از شمشیرهای الله تعالی گرفت آن شمشیر خالد ابن ولید بود
و خداوند آن غزوه را بدست او فتح نمود مناقبش بسیار است که ترجمه فضایل آن
وسیع میباشد در سنه ۲۱ در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بولایت حمص وفات نموده
و بعضی گفته اند بمدینه منوره رحلت نموده و قتیکه حضرت خالد مرگ را مشاهده نمود بود
فرموده بتحقیق که صد هجوم لشکر دشمن را مثل آن را حاضر گردیدم و در بدن من موضع یکوجب
از جراحات خالی نیست و ای کاش مانند کم دلها در بالای فرش جان - و دم خواب نباشد چشمهای
بیدلان را و هیچ عمل از اعمال در نزد من از کلمه طیبه لا اله الا الله امیدوار تر نیست
و این کلمه طیبه را بخود سپر گرفتم و در سنه ۱۸ بملک شام طاعون واقع شد که بطاعون عمواس
مسمی یافته بیست و پنج هزار نفر هلاک شدند ابو عبیده نیز در این طاعون وفات نمود معاذ بن جبل
عوضش خلیفه شد او هم بمرض طاعون رحلت نمود حضرت عمر رضی الله عنه عمرو بن العاص را
بعوض شان مقرر گردانید یزید ابن ابی سفیان نیز به طاعون وفات کرد معاویه بولایت
دمشق و خراج آن مقرر شد و شرحبیل بن حسنه بگرفتن خراج و امور عسکر اردن موظف
گردید و قتیکه طاعون در میان مردم سریان و جریان یافت ابو عبیده در بین ناله
خطبه خواند میفرمود ای مردم این مرض رحمت پروردگار و دعوه نبی شماست و اثر

موی شریف
قریه ایست از قرای بغداد در دجله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 74 of 1140

صالحین باقبل شمایان میباشد ابو عبیده از خداوند سوال کرده است که حصه در ازین طاعون نصیب فرماید بعد ازان ابو عبیده را طاعون عارض گردیده بدار بقا شتافت معاذ بن جبل چون خلیفه گردید مانند ابو عبیده در بین مردم خطبه میخواند و بهمان قسم مردم را انتباه مینمود و میگفت معاذ از خداوند مسئلت می کند که باو لاد معاذ نصیب فرماید عبد الرحمن پسرش مبتلای طاعون گشته داعی مرگ را اجابت نمود معاذ نیز در حق خود طلب نمود و در کف دستش طاعون عارض گردیده کف دست خود را بوسیده میگفت یا احب الی مما فیک شیئا من الدنیا یعنی دوست نمیدارم بمقابل تو چیزی از دنیا پس ازان بموضع بشارت شتابید وفات کرد چون عمرو ابن العاص خلیفه گردید همرای مردم بطرف جبال شام رفتند و خداوند طاعون را ازبین شان برداشت درین طاعون مردمان کثیری تلف گردید که کسی مانند آنرا ندیده بود و مدت درازی گذشت نمود لاجرم دشمنان بر ایشان طامع گردیدند عمر ابن الخطاب رضی الله عنه درین ظهور طاعون با جمعی از مهاجرین و انصار بقصد شام از مدینه شریفه خارج گردید چون به شرغ که موضعیست قریب شام ما بین مغیثه و تبوک رسیدند با ابو عبیده و امرای لشکر ملاقی گردیدند امر اجنود از شدت مرض طاعون در شام ایشان را اطلاع گردانیدند باوی از مهاجرین و انصار بسیار بودند حضرت عمر رضی الله عنه همرای اصحاب خود مشوره نمودند بعضی گفتند ما محض برای غزا برآمدیم ازجهت طاعون عودت نمی نمائیم و برخی میگفتند که بلا و فنا را مانند فتن را مصلحت نمیدانیم حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند شما توقف نمائید مهاجرین فهرا از قریش طلب کردند و از ایشان استشاره نمودند آنها رای حضرت عمر رضی الله عنه را متابعت نمودند بنابران حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند در حین صبح معاودت مینمایم و بنو ابو عبیده فرمود آیا از قدری بپروردگار فرار مینمائی حضرت عمر رضی الله عنه جواب داد که یا ابو عبیده اگر این سخن را غیر از تو می شنیدم از اقدام میگرفتم لی من ازین قدر الله تعالی فرار کرده به آن قدر خداوند میروم مثلا اگر تو چند شتر داشته به وادی فرود آئی که یکطرفش سرسبز و طرف دیگرش بی آب و علف باشد و تو با نظر سرسبز بروی قدری خداوند منیت یا بالعکس علی ای آنهم قدری الله تعالی نیست عبد الرحمن بن عوف در نیوقت غایب بود وقتیکه حاضر شد گفت در بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث را شنیدم — اذا سمعتم بهذا الوبا ببلد فلا تقدموا علیه و اذا وقع ببلد و انتم فیه فلا تخرجوا فرارا منه یعنی اگر شنیدید که در شهری وبائی واقع شده شما بآن شهر نروید و اگر در شهری که شما در آنجا بودید عارض گردید از آنجا فرار نکنید این حدیث

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 75 of 1140

شریف موافق رأی حضرت عمر رضی الله عنه شده بنابران بمدینهٔ منوره منصرف گردیدند
درین طاعون عدهٔ کثیری از مسلمانان وفات نمودند که حارث بن هشام و سهیل
بن عمرو رضی الله عنهما از انجمله بودند بعد از رفع طاعون عمرو بن العاص رضی الله عنه
از امرای مسلمین مکتوبی برای حضرت عمر رضی الله عنه فرستاده که اکثریه از مسلمانان وفات کرده اند و اموالشان در نزد ما میباشد
لهذا حضرت عمر رضی الله عنه حضرت علی کرم الله وجهه را بمدینهٔ شریفه خلیفه مقرر نموده بطرف
شام متوجه گشتند و چون بشام رسیدند آن اموال را بمستحقین شان تقسیم نموده سرحدات شام را
سدود و محکم ساخته تمام ولایت را سیر کرده در ماه ذی القعده بمدینهٔ شریفه مراجعت نمودند در سنهٔ
در شام جمعی از مسلمانان گرد آمده وقت نماز شد از حضرت عمر رضی الله عنه درخواست نمودند که بلال
مؤذن حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اذان گوید حضرت عمر رضی الله عنه بلال را فرمود که اذان
بگوی همینکه بلال صدا بلند کرد اصحاب یادی از عصر مسرت عصر و زمان سعادت اوان حیات
آنحضرت آورده اینقدر گریستند که دیشها تر گشت و خود حضرت عمر رضی الله عنه مافوق همه
گریه نمود و آن مسلمانیکه در زمان حیات آنحضرت ندیده بودند از سوز گریه اصحاب نیز
گریان شدند .

فتح مصر و اسکندریه

ابتدای فتوح در سنهٔ ۱۸ شروع و به سنهٔ ۲۰ اختتام پذیرفته و بعضی گفته اند که فتح مصر
در سنهٔ ۱۶ وقوع یافته چراکه در قحط ماده که در سنهٔ ۱۸ واقع گشته بود عمرو بن العاص
اطعمه را از راه بحر ملزم از مصر بمدینهٔ شریفه می آوردند جلال الدین سیوطی در کتاب
حسن المحاضره خود اخبار مصر و قاهره را بدین قسم بیان نموده در سنهٔ ۱۸ هجری حضرت
عمر رضی الله عنه بجابیه رفته در انجا عمرو بن العاص رضی الله عنه ملاقات همرانشان صحبت نموده گفت — یا
امیر المؤمنین مرا اجازه دهید تا که بجانب مصر بروم و از فتح مصر اعوان و یادی بر مسلمانان
تهیه گشته استفاده تا کثیری میشود حضرت عمر رضی الله عنه را در ینباب خیلی تحریض نموده
نگفت که از تمام ممالک اموال در مصر زیاده تر و مردم آن در قتال از جمیع ملل عاجز تر اند
لیکن حضرت عمر رضی الله عنه از محاربه مسلمانان با اهل مصر خوف نموده این امر را بعید میدانستند
لیکن عمرو اخبار مصر را بیان نموده این کار را مهم عظیم شمرده فتح آنرا خیلی سهل محسوب مینمود
تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه را به این امر مایل ساخته در فتن خود را بجانب مصر اجازه
گرفت — دلیل استقامت و امیدواری عمرو بفتح مصر قصه ایست که در زمان جاهلیت
بر او وقوع یافته بود و این قصه را جلال الدین سیوطی در کتاب خود بیان نموده اگرچه
از تذکار آن سخن بطول می انجامد لیکن جهة تکمیل و تفهیم مطلب ذکر میکنیم . سیوطی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 76 of 1140

میگوید که ابن عبد الحکم از خالد ابن یزید چنین روایت نموده که عمرو ابن العاص همراه
چند نفر از رفقا به عزم تجارت به بیت المقدس رفت روزی بر فراز کوهی اشتران خود
و رفقایش را میچرانید به طریق نوبت که ناگاه شماس رئیس ترسایان که اهل اسکندریه
و هر سال نماز در بیت المقدس آمده بود در بعضی کوها سیاحت میکرد بحالت عطش که مرض
از حیاتش باقی مانده بود به عمرو مقابل شده گفت به جرعه آبی حیاتم را خریداری نما
عمرو مشک خود را گشوده شماس را سیراب نموده شماس پس از آشامیدن آب بخواهید
خوابید در پهلویش سوراخی بود عمرو ناگاه دید که ماری کلانی از ان سوراخ برآمد
عمرو تیری بجانبش انداخته او را مقتول ساخت شماس وقتیکه سر از خواب برداشته
به اطراف خود نظر انداخت چشمش بمار افتاد گفت این چیست - عمرو گفت
وقتیکه تو خواب بودی این مار از ان حفره خارج شده من او را به تیر زده کشتم
شماس سر و روی عمرو را بوسه زده گفت تو امروز دو مرتبه باعث نجاتم از مرگ گردیدی
اول آب مهربانیت را بر آتش عطشم ریختی و ثانی از گزیدن مار نجاتم بخشیدی ایا در این
ملک برای چه آمده؟ عمرو گفت برای تجارت که اراده بنایم شماس سوال نموده که آیا چه
مبلغی امیدوار نفع میباشی عمرو جواب داد که قیمت شتری زیرا که دو شتر دارم میخواهم
که یکی دیگری هم داشته باشم - شماس گفت آیا میدانی که دیت یکمرد چقدر است در نزد
شما عمرو گفت دیت یکمرد ما صد شتر است شماس گفت ما مالک شتر نیستیم بلکه دارا
و نانیر میباشیم عمرو گفت که دیت یکمرد ما هزار دینار یعنی طلا میباشد شماس گفت من
مرد غریب و مسافر میباشم آمده ام که در کنیسه بیت المقدس نماز کنم و من اراده خود را
بجا آوردم اگر تو با من بشهرم روی دیت دو مرد را برایت می پردازم عمرو فرمود که آیا
شهر تو کجاست شماس گفت شهری که در ان سکنی دارم اسکندریه میگویند عمرو گفت
هرگز من آن شهر را نمیدانم و داخل نگردیده ام شماس از برای وی گفت اگر اسکندریه را
مشاهده نمائی آنوقت میدانی که نظیرش در عالم نیست عمرو فرمود که آیا بوعده خود وفا
میکنی شماس گفت هر آینه تو بالله تعالی عهد و میثاق مینایم و بر ذمه خود ادای آن را
لازم دارم و ترا بس بر فقایت ملحق میسازم عمرو گفت مدت مسافرت چقدر طول
خواهد داشت شماس گفت یکماه ده روز رفتن و ده روز ماندن و ده روز دیگر آمدن
و محافظت تو در عهده من میباشد که در حین رفتن مواظب باشم و وقت برگشتن شخصی را
با تو همراه نمایم عمرو فرمود که مهلت ده مرا که با اصحاب خود مشوره نمایم شماس او را مهلت
داد عمرو نزد رفقای خود آمده تمام کیفیت را بیان نموده گفت که کیفر از شماها باشد بروم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 77 of 1140

و شما تا آمدن من از اینجا خارج نشوید شرط میکنم که نصف آنچه بمن داده برای شما هم بسپارند
قبول نموده یکنفر با او همراه گشت عمرو با رفیق خود و شماس بطرف مصر رفتند تا اینکه باسکندریه
رسیدند عمرو از مشاهدهٔ عمارات و اموال و نفوس اسکندریه بحیرت افتاده فرمود
که من هرگز ملک معموری و کثیر الاموال مثل مصر ندیدم. شماس عمرو را تعظیم و تکریم زیاد
نموده بلباس دیباج ملبس گردانید روزیکه عمرو داخل اسکندریه گردید آنروز عید بود
که در آن روزها لے آنجا مجتمع گشته کره (گوی) مرتبی را از طلا ملوکشان باین یکدیگر
می زدند و به آستین تاخود میگرفتند از حکام و قدماشان که واضع آن کره بودند بایشان
خبر رسیده بود که هرگاه این گره به آستین شخصی رسد لامحاله او پادشاه خواهد شد و نمی میرد
تاکه بر سریر سلطنت مصریان جلوس ننماید عمرو همرای شماس به آن مجلس رفته نشستند
که ناگاه مردی آن کره را انداخت و او به آستین عمرو واقع گشت مردم آن مجلس گفتند
هرگز این کره دروغ نگفته مگر این بار آیا ممکن است که این مرد اعرابی برپا پادشاه گردد
هیچگاه ممکن نیست و خیلی تعجب میکردند - در نیوقت شماس با اهل اسکندریه گفت که این
مرد دو مرتبه مرا از مرگ نجات داده و مبلغ دو هزار دینار از او بر ذمه من میباشد در بین
خود وجه آن را جمع آوری کنید آهالی اسکندریه آنمبلغ را جمع نموده به عمرو دادند
عمرو مراجعت نمود شماس کال تعظیم و تکریم نموده و توشهٔ راه شان را تهیه نموده شخصی را
همراه آشان ملازم مقرر نمود. بعد از آن عمرو همرای رفیق و رسول شماس آمدند تا اینکه بنیل
نزدیک قفاع خود رسیدند بنابران عمرو مدخل و مخرج آن بلد را مشاهده کرده معرفت پیدا نمود
و بنا بوعدهٔ خود نصف آن طلاها را بر آن قفاع خود داد و خودش فرمود اولین مالی که کسب
نمودم همین بود. لهذا و قتیکه بدین اسلام مشرف گردید اکثر بلاد شام را فتوح نمود
امیدوار بود عمرو بن العاص که آن کره که به آستین او داخل شد اثر خود را بخشیده مالک مصر
گردد و نیز مضمون این حدیث را امیدوار بش می افزود - لتفتحن علیکم بعدی
مصرا فاستوصوا بقبطها خیرا فان لکم منهم صهرا و ذمة یعنی
بعد از من مفتوح میگردد مصر برای شما پس معامله نمائید بقبطیان به احسان یکو چراکه مابین
قبطیان و شما خسر داماد و ذمت هست. لهذا عمرو حضرت عمر رضی الله عنه بجانب مصر
ترغیب نمود تاکه رای آنحضرت را گردانیده اجازه حاصل نمود و بیرقی همرای چهار هزار و بقولی
بعضی سه هزار و پنجصد نفر از قبیله عک انعقاد نموده بطرف مصر روان شدند عمر فرمود
که دیدن من از خداوند برای شما طلب خیر میکنم عنقریب مکتوب من بشما میرسد اگر پیش از رسیدن
شما بحوزه مصر رسید که بیاز گشتن شما را امر نمودم برگردید والا در زمین مصر بوده یاد خداوند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 78 of 1140

یاری خواسته در اجرای مقصد خود بکوشید عمرو بعد از شنیدن هدایات در عین شب با دوازده هزار
از خروج شان خبر نشد در نیوقت حضرت عمر رضی الله عنه در باب عزیمت سلمانان استخاره کرده
و از توجه شان بمصر خوف نمودند فوراً مکتوبی برای انصرف شان ارسال فرمودند و آن
مکتوب چون برای شان رسید که عمرو و همرای اصحاب خود به رفح بودند عمرو از ترس آنکه
مبادا در این مکتوب امر انصرف باشد و من همرای حضرت عمر رضی الله عنه عهد نموده بودم
که پیش از دخول بخاک مصر بر اثر امر شان برگردم بنابر آن مکتوب را نگشوده آمدند تا آنکه
بقریهٔ بین رفح و عریش رسیده از اهالی آنجا مطلع گشتند که این قریه متعلق بمصر است
بعد ازان مکتوب حضرت عمر رضی الله عنه از رسول گرفته قرائت نموده برای مسلمانان گفت
که آیا میدانید که من همرای حضرت عمر رضی الله عنه عهد نموده بودم که هرگاه بخاک مصر داخل شدم
و مکتوب شان رسیده به انصراف مرا امر نماید برنگردم مسلمانان گفتند بلی و باز پرسید
که این قریه متعلق بمصر نیست گفتند چرا هست بنابران عنان عزیمت را بطرف مصر
معطوف داشتند چون خبر قدوم عمرو به مقوقس رسید قصد فسطاط نموده تجهیز لشکر را
بر مقابله عمرو مینمود عمرو بعزم مقابله بسویه عسکر نمود در میان مدتی یکماه مقابله کردند بعد
حقتعالی فتح را روزی گردانید اولین محاربه که سلمانان بمصر نمودند بموضع فرمی
همرای اهل روم بود که خداوند مجاهدین اسلام را نصرت داد در میان شکست خورده
در اسکندریه بین قبطیان مقوقس بود که او را بلومیامین میگفتند او لدی استماع رسیدن
عمرو برای قبطیان مکتوب فرستاده اعلام نمود که برای ومیان دولت و قدرتی نیست
و پادشاهی شان قطع گردید همرای عمرو ملاقات نمایید چنانچه قبطیان عرفا همرای مسلمانان
معاون شدند عمرو بطرف قوصر متوجه گشته اهالی بین راه را باندک امری مدافعه
نمودند تا که به قواصر نزول نمودند در آنجا قبطیان بیکدیگر میگفتند آیا تعجب نمیکنید به
این عدهٔ قلیل اعراب که بجماعات کثیره حمله می برند مردی از میان آنها گفت نمیدانید این
قوم عرب بجانب بطائح رومی آورند مگر آنکه غالب گردند تا آخر شان را قتل نمایند عمرو در نیمروز
با اهالی مصر مدافعه خفیفی نمودند تا آنکه به بلبیس رسیدند و در آنجا مدت یکماه با اهالی
مصر مقابله نمودند بالآخر خداوند فتح را برای شان عنایت فرموده از آن موضع عمرو مانند شاهین
محاربه خفیفی نموده سیر کنان رفتند تا که به ام دنین رسیدند و همرای اهالی آنجا مقابله شدیده
نمودند لیکن فتح آن بطول انجامید بنابر آن مکتوبی بدینه شریفه فرستاده از حضرت عمر رضی الله عنه
استمداد نمود حضرت عمر رضی الله عنه بفرستادن چهار هزار نفر امداد نمود در نیوقت عدهٔ
مسلمانان به هشت هزار رسیده متحداً رفته نزد حصار اهل مصر نزول فرمودند و مردم مصر را

رفح ۱۲ میل
فرمی ۳ میل
قواصر ۴ میل
بلبیس ۳۰ میل
ام دنین ۲۰ میل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 79 of 1140

بقصری که مسمی بباب الیون حینا بود مدتی محاصره نمودند صبح و شام مقاتله شدید میکردند
فتح انجا هم بطول انجامید بمدینه شریفه مکتوب فرستاده طلب امداد نمود حضرت عمر
چهار هزار دیگر که بر هر هزاری یکی از شجعان و اکابر مسلمانان امیر بود ارسال نمود به عمرو
مکتوبی نوشتند که چهار هزار مرد که بعضی از ایشان مقابل با هزار مرد ست بدد تو فرستادم
که از انجمله زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و عباده بن صامت و مسلمه بن مخلد رضی الله عنهم
میباشند و بدانکه همراهی تو دوازده هزار نفر میباشد و اینمقدار لشکر از جهة قلت مغلوب نمیگردند
محاصره اهل روم بدین جهة طولانی گردید که اطراف حصار خود را خندق کنده و دران دروازه
نصب نموده به تحصن آنچنین محکم ساخته بودند چونکه این چهار هزار مرد شجاع و مدد رسیده
رسید بجانب قصر آمده منجنیقی نهادند دران قصر مردی از اهل روم موسوم به اعرج حاکم
شهر و زیردست و تحت ملک مقوقس بود عمرو مانند رسولی نزد صاحب آنحصار
رفته مکالمه نموده و مناظر آنجا را معلوم کرفته گفت میروم که با اصحاب خود مشورت
نمایم صاحب قلعه دروازه بان خود را گفته بود در حینیکه امیر عرب میخواهد از در حصار
بیرون رود سنگ بزرگی بر سر او بیندازند تا کشته شود لیکن عمرو در حین خارج شدن
با خود گفت سلامت داخل شدیم مبادا ابرا آقل من مکری اندیشیده باشند لهذا به نزد
مالک قلعه بازگشته گفت میخواهم چند نفر از اصحاب خود را بیاورم تا سخنت را بشنوند
آن گبر با خود فکر نمود که از کشتن یکنفر قتل جماعتی بهتر است دروازه بان را از انداختن
سنگ و مقتول ساختن امیر لشکر عرب منع نمود عمرو به اینطرف خود را سلامت از قلعه کشید چون
مدت محاصره انحصار امتداد یافت زبیر گفت بهر صورت من امروز نفس خود را
نجات دهند بخشید در فتح این حصار میکوشم و شاید خداوند نفس مرا بپذیرد و بواسطه من این
قلعه را بگشاید همراهان مسلمانان نردبانی را بوده بر یک پهلوی حصار که آنرا سوق الحمام میگویند
نهاد و با اصحاب خود گفت زمانیکه آواز تکبیر مرا شنیدید شما هم بصدای بلند تکبیر گویید بعد ازان
زبیر بر فراز قلعه برآمده شمشیر خود را بدست گرفت و باواز بلند تکبیر گفت اصحاب او ندای
او را از خارج تکبیر گویان بر فراز آن برآمدند عمرو ایشان را منع مینمود که مبادا نردبان
از کثرت نفری بشکند چند نفر بازیر در داخل حصار گشتند و باقی مسلمانان بر اثر تکبیر زبیر
متوجه حصار شدند اهل حصار چون داخل شدن مسلمانان را فهمیدند رو بگریز نهادند
زبیر همراه اصحاب خود بطرف دروازه حصار دویدند دروازه را گشاده عموم لشکر
مسلمین داخل حصار شدند مقوقس از مشاهده اینحال از مسلمانان خوف نموده طلب
صلح گشت بدینصورت که هر قبطی و طلا بدیشان بدهند خراج قبول نموده مدت محاصره

باب الیون حصن قلعه سه کرور طلا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 80 of 1140

و فتح باب الیون هفت ماه بطول انجامید و بقول ابن عبد الحکم یکماه بود و گفته که جماعتی
از بزرگان و اشراف قبطی و امیر شان مقوقس که در باب الیون بودند چون استقامت
و حرص مسلمانان را در فتح حصار دیدند ترسیده از باب القصر القبلی خارج گردیدند و جمعیتی
از ایشان همراه اعراب طایه میکروند آن ها به جزیره ملحق شدند حکم نمودند تا که پل را قطع نمایند
امیر قصر اعیج در قلعه ماند بعد از مقوقس اعرج هم از ترس مسلمانان بکشتی که مربوط آن حصار
بود سوار شده همراه اشراف قوم خود به ملک مقوقس ملحق شد در این وقت مقوقس رسولان
خدمت عمرو ابن العاص فرستاد و آنها آمده بدین قسم بیانات نمودند که شما قومی
هستید که مدتی میباشد در بلاد ما داخل شده بر قتال الحاح نمودید و توقف شما بطول انجامید
پادشاه روم برای قتال شما لشکری عظیمی مجهز نموده که همه دارای اسلحه و آلات میباشند
و عدهٔ شما قلیل است از یکطرف دریای نیل معبر شما امده و ساخته حقیقتا شما ها محبوسیند
و دست ما لهذا اشخاص صاحب رای خود را بجانب ما بفرستید که با ایشان مشوره
نموده شاید امری درین پیدا شود که منفعت جانبین باشد و اگر چنین نکنید پشیمان
خواهید شد و لشکر روم بنا غالب خواهند گشت چون رسولان مقوقس نزد امیر
مسلمانان آمده رسالت خود را گفتند عمرو ایشان را دو روز محبوس ساختند تا که در ظرف
اینمدت حمیت و غیرت مسلمانان را دیده برای ملک و قوم خود خبر دهند مقوقس از بیان
رسولان خود پریشان گشته گفت رسولان ما را بندی نمودند یا انکه گشته اند و این
له دین و آیین شان است عمرو بعد از دو روز آن رسولان را رها ساخته به مقوقس
چنین پیغام فرستاد که در هر صورت باید یکی از ین سه چیز را بپذیرید (۱) اسلام
آورده با ما برادران گردید (۲) اگر مسلمان نمی شوید جزیه بدهید تا که در نزد ما ذلیل
و اهل ذمت باشید و اگر یکی از ین دو امر را قبول ندارنی شوید برای جنگ مهیا باشید
و خداوند خیر الحاکمین است — وقتیکه رسولان برگشتند مقوقس از ایشان سوال نمود که عرب
در چه حال دیدید رسولان جواب دادند قومی را دیدیم که مرگ را دوست تر میدانستند
از حیات تواضع را بهتر میگفتند از سربلندی کسی از ایشان بدنیا رغبت نداشت
و غم دنیا را هم نمیخورند در روی زمین می نشستند و به دوزانو طعام میخوردند امیر شان
ممتاز نبوده فرق و شریف در بین شان نمی شد و نیز مولی از غلام تفاوت نداشت
و در هر اری که امیر شان حاضر می شد مخالفت نمی نمودند و دستهای خود را
می شستند تا زه را به کمال خشوع ادا میساختند ملک مقوقس چون این بیانات را شنید
گفت سوگند به آن کسی که به او قسم میخورند که این قوم اگر بکوه هجوم بیاورند کوه را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 81 of 1140

زایل می کنند اکنون که عده شان نسبتاً قلیل و راه شان را نیل مسدود ساخته نهایت
استقامت داشته مهیای قتال اند اگر امروز صلح را با آنان غنیمت ندانیم فردا که قدرت
یابند حال ما چه خواهد بود بنابران مقوقس سولان را واپس فرستاد که با امیر مسلمین بگویند
چند نفر نماینده بفرستد که تعیین و تصفیه معامله را نموده صلح را برقرار سازند عمرو ده نفر را که یکی
از آنها عباده بن صامت بود که مهارتی قدوی ده شبرد یکی از دلاوران مشهور فصیح کلام بود
و عمرو امر نمود که با قوم دی تکلم نماید فرستاد و بدو گفت اگر غیر از یکی از سه شرط چیزی را که بگویند
قبول منما و بگو که امیر المسلمین گفته که یکی ازین سه امر را باید قبول نمائید چون عباده نزد مقوقس
رفت او از سیاهیش ترسید گفت دور کنید این سیاه را دیگری بیاید و با من سخن گوید
رسولان گفتند این بهترین ما نیست از حیث علم و عقل و سردار ما یان میباشد و هر آنچه را
که او بپسندد اطاعت میکنیم و اگر نپسندد مخالفت مینمائیم امیر ما این را از بین ما انتخاب
نموده بنابران مقوقس بعباده گفت ای اسود پیش ما و با من به نرمی سخن بگوی زیرا که از
سیاهی تو بسیار میترسم عباده گفت ای مقوقس آنچه گفتی شنیدم و دانسته باش که در بین ما
هزار نفر میباشند که از من سیاه تر و هولناک میباشند اگر آنها را ببینی چه خواهی کرد
اکنون من پیر شدم و الحمد همرا این از صد نفر دشمن باکی ندارم اگرچه همه یک بار حمله آرند
و همین قسمند یاران من زیرا که مطلوب ما جهاد در راه خداوند و حصول رضای اوست
و غرا نمودن با دشمنان برای طلب دنیا نیست لیکن آنچیزی را که خداوند بما حلال نموده
یعنی غنیمت باکی نیست اگر قنطارها طلا داشته باشیم و یا اینکه مالک هیچ نباشیم مطلب ما از دنیا عبارت
از طعامی است که دفع گرسنگی ما یان را کند و لباسی است که ما را بپوشاند اگر قنطارها طلا با
در رضای خداوند انفاق نمائیم زیرا که نعمت و فراخی دنیا چیزی نیست هر چه هست آخرت است
چنین فرموده است حق تعالی و پیغمبر ما که بجز دفع گرسنگی و ستر عورت از تحصیل دنیا زحمت
نکشیم و در آرزوی رضای خداوند با دشمنانش جهاد نمائیم - ملک مقوقس از استماع این صفات
که سرمایه ترقی و تعالی هر ملت است بحیرت افتاده گفت ای حضار چنان بیانانی دیگر هم شنیده
بودید من از شنیدن این مرد ترسیدم و حال آنکه معنویات آن زیاده تر صلابت و هیبت
دارد خداوند این مرد را برای خرابی مملکت ما فرستاده عنقریب است که پادشاه شان
بر تمام روی زمین غالب گردد - بعد ازان بعباده متوجه گشته گفت ای مرد آنچه که از
صفات خود در حمایت بیان نمودی شنیدم و دانست سبب غالبیت شما و دنیا دوستی است
باعث مغلوبیت دشمنان شما اما از مرد لشکری عظیم مجهز و مکمل روی قصد شما نموده که ملت
شما با کثرت آنها در ترازوی خیال سنجیده نمی شود مدت یکماه است که شما در وطن ما

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 82 of 1140

بسختی میگذانید ما بسیاری و مشقت شما و آسایش خودمان وقت نمیبینیم چراکه شما ان ضعیف و دست تنگ میباشید بنابران شما بنحوی مصالحه نمائید که بهتر فردا از شما و ما و امیر شما را صد و خلیفه شما را هزار طلا میدهیم ان مبلغ را گیرید و پیش از انکه لشکر بی پایان روم شوید بسوی ملک خود باز گردید عبادہ فرمود ای مقوقس فریب مخور که ما از تمام اهل روم ذره خوف نداریم هر گاه قسم اگر جمیع روم میان جمع شوند جمعیت ما را متفرق ساخته نمی توانند سخن او ند قسم که رغبت ما اضافه تر است بقتال و جهاد زیرا که ازین بهتر چیست که بار دیگر ما که از خون شهادت سرخ باشد بجانب خدا و رسول بشتابیم و بگوئیم صدای نیاز اجسام و جانی را که بود بیعت با سپاریده بودی در آرضایت فدا نمودیم و اینک بدرگاه کبریائی تو رجعت نمودیم و خداوند ما را بجنت الماوی نعمت ابدی بخشد بلی چقدر در نظر ما عزیز است که در جهاد فی سبیل الله بخاک نیاز افتاده با تن پاره پاره بوصال دوست برسیم ای مقوقس آگاه باش که ما در محاربه یکی از دو چیز را مالک می شویم اگر مظفر گشتیم غنیمت غلیظی باحاصل میگردد و اگر شما غالب شدید زهی سعادت که غنیمت آخرت نصیب ما میگردد آیا نمیگوئید جانهای خود را فدا نسازیم حال انکه خداوند فرموده کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ کسی در جمعیت ما پیدا نمی شود مگر انکه مجوانده و منسلمت نمیاید از خداوند هر صبح و شام می که شهادت را نصیب او گرداند و پس زنده به عیال و اولاد خود باز نگردد در روز یکه ما از خانمان خود بجهاد بر آمدیم اهل و عیال خود را بودیعت خداوند سپردیم و از عیال و اولاد شیرین زبان خود چشم پوشیدیم و کشته شدن در راه خدا بهترین امال ما است مقصود ما است انچه در پیش روی ماست در تنگی و سختی نیستیم بلکه در انتها درجه فراخی و استراحت میباشیم چراکه ما از اطعمه دنیا بخرمائی و از لبسه آن غیر ستر عورتی زیاده نمی خواهیم و اکنون تو رای خود را بیان نما مصالحه ما بین ما دشما برقرار نمیگردد مگر بقبول نمودن یکی از این سه امر زیرا که پیغمبر ما را بدان امر نموده و او از حضرت عمر رضی الله عنه مامور است و خلیفه ما از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دستور گرفته اگر قبول کنید این دین را که افضل ادیان و دین انبیا و رسل و ملائکه است و نمی پذیرد خداوند غیر این را البته نفع شما و با ما برادر میشوید در نفع و ضرر یکدیگر شریک میگردیم و نیک بختی دنیا و آخرت نصیب شما میگردد ای مقوقس اگر تو را صحابت مسلمان شویم به از زر دن شما و ادا نمی شویم و تعرض شما را حلال نمیدانیم و اگر از قبول این اسلام سر باز می زنید باید جزیه را بدست خود باید دهید تا که در نظر ما خوار و ذلیل باشید بعد از ان هر ای شما بر آنچه که راضی باشیم معامله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 83 of 1140

بنیامیم هر آنکسی که قصد شما کند از شما حمایت بنیامیم و هر که بقصد زمین و مال و خون شما آید تا وقتیکه در تحت ذمه ما باشید عوض شما قتال بنیامیم و اگر بادای جزیه هم نمی پردازید پس بین ما و شما شمشیر است یا تمام ما قتل شویم یا اینکه اراده خود را درباره شما عملی سازیم در باب دین حق پس مکر کنید بهر کدام از این سه امر که مصلحت خود را میدانید اقدام ورزید ملک مقوقس گفت این امر محال است که شما بدهید ما اغلام خود بگیریم یا ما اجابت نمائیم داری غیر از این سه خصلت یا عبادة هر دو دست خود را بالا نموده گفت بقسم بخداوندیکه آفریننده تمام مخلوقات است که ما گز نمیدهیم بقبول نمودن یکی از این سه امر مقوقس بیا ران خود گفت رسول عرب سخن را تمام نمود آیا شما چه میگوئید آنها جواب دادند که ما چنین خواری تن نمیدهیم اولا از دین مسیح بدینیکه معرفت نداریم متدین نمی گردیم ثانیاً جزیه را هرقدر که میخواهند یک بار ادا می سازیم اگر قبول نمیکنند مرگ بر ما آسان تر است از اینکه مانند غلام همه ساله بدیشان جزیه دهیم مقوقس بعبادة گفت چنین است رأی قوم من بر دو با میر خود بگوی که ما جزیه خود را یکبار تا دیه نمائیم و شما به ملک خود برود عبادة همراهان خود برخواستند و در حین مقوقس گفت ای قوم اطاعت کنید مرا و قبول نمائید یکی از این امور ثلاثه را اگر اجابت نکنید امروز برضا آخر یک امر سختی را جبراً بشما قبولانند حاضرین بجوابش گفتند کدام یک را اطاعت نمائیم مقوقس گفت شما را امر میکنم که عنیزه بن خود را بیندید و بدهید شما را بمقابل دشمان طاقت قتال را دارید پس امر سوم باقی ماند حاضرین بخلوتش گفتند که غلام همیشه شان باشیم مقوقس بایشان گفت که بلی هزمان برداری شان را کرده در ملک خود صاحب اختیار و از نفسهای خود در امان باشید بهتر است از اینکه همگی شما کشته شوید و اهل عیال شما را غلام ساخته متفرق سازند قومش گفتند ما ابداً قبول نمیکنیم بلکه مرگ آسان تر است از آن حال لهذا امر نمودند به برداشتن جسری که بین فسطاط و جزیره بود در آن قصر عذیر یادی از رومیان و قبطی بودند مسلمانان شروع بقتال نمودند خداوند ایشان را نصرت بخشید بعضی از اهالی آن قصر مقتول و برخی فرار و چندی اسیر گشتند داکنه بشان بکشتی سوار گشته به جزیره رفتند مسلمانان را آب مانع گردید ملک مقوقس گفت ای قوم پیش از این شما را نصیحت نمودم قبول ننمودید اکنون یکی از آن سه امر را به رضا یا سخت تری را بزور باید اطاعت ورزید بنابران جزیه را قبول نمودند ملک مقوقس برای امیر مسلمانان خبر فرستاد که ابتدا میل داشتم به اطاعت و پذیرفتن یکی از آن امور ثلاثه صلح نمایم و قوم خود را نصیحت نمودم ایشان نصایح مرا نشنیدند و آنچه که باید به بینند دیدند حال اجازه بدهید که با تو و چند نفر از اصحاب تو بکلیسا گشته بدانگرات نمائیم و دیگر قوم را تا زمان مصالحه امان بدهم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 84 of 1140

چنانچه اگر صلح نمودید خوب والا باز میگردیم بآنچه قصد ما بود عمرو همرای اصحاب خود مشوره نمود
و آنها گفتند نه صلح و نه جزیه شان را اجابت چنانیم بلکه مقاتله میکنیم که مانند اهل قصر تمام شان
عنینیت ما گردند لیکن عمرو گفت قرار فرموده امیر المؤمنین یعنی عمر رضی الله عنه مجبوریم که صلح
نمائیم با ایشان اگر اطاعت نمایند یکی ازان سه امر را بنابران باوجود یکه آب دریا مابین
شان سد بود یکجا شده بدین قسم صلح کردند اعلی و ادنی و وضیع و شریف اهالی مصر و قبطی
به استثنای اشخاص بسیار پیر و اطفال نابالغ دو طلا بدهند و به این شرط که بر آ مسلمانان
منزل داده ضیافت نمایند و اگرچه یکنفر یا اضافه باشند و مدتی شش روز دوام داشته باشد
بعد ازان برارضی و اموال قبطیان مسلمانان تعرض نمایند این امتیاز برای قبطیان داده شد
و اسامی شان یعنی آنانیکه جزیه می دادند نوشته عدهٔ شان بالغ بر شش ملیون شد که سالانه
دوازده ملیون طلا و هشت ملیون خروار غله به پردازند و اینده وسای شان عهد و میثاق
گرفتند مقوقس بر ومیان را مخیر ساخت که هرکس بود و باش در اسکندریه و حوالی آن را
از زمین مصر دوست دارد سالانه جزیه خود را بدهد و اگر خارج میگردد بسوی زمین روم نیز
اختیار دارد علاوه انیکه مقوقس در باب ومیان مسکونه اسکندریه اختیار داد که بملک
شان صورت صلحنامه را نوشته به فرستاد تا چه میگوید اگر قبول نمود اهالی روم در اسکندریه
باشند و جزیه خود را بدهند و اگر ابا نماید مردم روم بحال سابقه خود باشند مقوقس
اورا از چگونگی معامله اعراب با ایشان خبر داد — چون مکتوب مقوقس به پادشاه روم
رسید از قرائت آن اندوهناک و خشم آلود گردید و رایش را پسند نه نموده رد کرد
و باین مضمون مکتوبی تحریر نمود — بدان ای مقوقس که لشکر مسلمانان از دوازده هزار
بیش نبود در نزد تو هیچقدر قبطی وجود داشت که از شماره بیرون و اگر آنها جنگ را قبیح دانست
اعراب را بر ما ترجیح میدادند و جزیه را قبول می نمودند در صورتیکه در شهر اسکندریه و مصر
از صد هزار رومی مسلح و مجهز اضافه تر بود و تو ضعف مسلمانان را دیده عاجز گشتی
و رضا شدی بر انیکه تو داشتی صلح کنند با تو اندازه ایشان را جزیه داده اطاعت نمائی چرا مقاتله
نکردی بالآخر تا اینکه همه کشته می شدید و یا ظفری یافتید و حال آنکه آن عدهٔ قلیل عرب
بقدر یکطعام چاشت شما بود قتال می نمودید و درهم می شکستید و غیر این دیگر رای را اجرا
نمی نمودی و مانند این مکتوب های دیگر به جماعه روم میان فرستاد و وقتیکه مکتوب پادشاه روم
بملک مقوقس رسید پس از خواندن گفت بخداوند قسم که اینقوم عرب باوجود قلت خود
قوی تر هستند از جمعیت ما یان و هر مرد از ایشان مقابل است با صد نفر ما یان چرا که اینها قومی هستند
مرگ را فضیلت میدهند بر زندگانی و قتال میکنند روی برو ی آرزو میکنند که باز نگردند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 85 of 1140

بسوی اهل و عیال و بلاد خود و میگویند اگر کشته شویم داخل بهشت و نعمت ابدی
اینها طایفه ایست که بلذایذ دنیا رغبت ندارند و فقط برای رفع جوع معاش و برای
ستر بدن لباس میخواهند و حال آنکه ما کروهی هستیم که از مرگ خود بیشتر میترسیم و زندگانی
دنیا را دوست میداریم پس چگونه با انگروه مقابله می توانیم بدانید ای معشر رومیان
که من از آنچه صلح نمودم عربان را سرباز نمی نامم و من میدانم که فردا بگفته در ای من برگشته
کرده آرزوی اطاعت مرا خواهید نمود زیرا که آنچه من دیده و دانسته ام پادشاه روم ندیده و نداند
حکم میکنند امروز که قول مرا نمی شنوید فردا تاسف کنان اطاعت خواهید نمود و خواهید گفت
ای کاش ترا پیروی می نمودیم آیا رضی نمی شود کسی که در سالی بدادن دو طلا بر جان و مال
و اولاد خود امین باشد بعد ازان ملک مقوقس نزد امیر سلمانان عمرو رفته گفت ملک روم
این کار مرا قبیح شمرده برای من و جماعت روم مکتوب فرستاده که من باین امر راضی نمی باشم
و اهل روم را امر نموده که با شما قتال نمایند تا وقتیکه ظفر یابند و یا مغلوب و مقتول گردند
ای عمرو من در اشخاصیکه مرا اطاعت نمودند همانطور یکه مصالحه نمودیم بر معاهده خود ثابت
قدیم و وفا میکنیم همرای قبطی ها بر آن چیزیکه با ما مقرر نمودی من از مردم روی برگردانم
و از تو سه حاجت دارم اگر اجابت نمائی عمرو گفت بیان کن چیست آن سه امرای ملک
مقوقس — گفت (۱) اینکه با قبطیان عهد شکنی ننمائی و مرا با ایشان لازم دانسته
و هر آنچه به آنها ضرر و ایذائی برمن نیز اعمال نمائی چرا که رای من و ایشان در مصالحه شما متفق
بوده و آنها هر آنچه که شما دوست میدانستید جهد نموده اتمام نمودند (۲) اگر
رومیان از تو طلب صلح نمایند نپذیری تمام شان را غنیمت نموده غلام سازی
زیرا که سزاوار میباشند هر چند نصیحت نمودم قبول نکردند در حق شان شفقت
کردم متهم ساختند (۳) پس از مرگم امر نمائی که مرا در ابی جنتی به اسکندریه
دفن کنند — عمرو خواهش او مقوقس را اجابت نموده بدین شرط که متعهد باشند
به بستن هر دو جسر و تعین منزل و تهیه ضیافت و ترتیب و تنظیم بازارها و بستن بلهائیکه
باین خساط در اسکندریه است مقوقس و قبطیان چنان نمودند و قرار فرموده
حدیث شریف برای مسلمانان قبطی ها یار و مددگار گشتند رومیان خود را آماده
قتال مسلمانان ساخته لشکری معظم و مجهزی نیز از ملک روم بدد ایشان رسید از موضع
بسلطیس رفته با مسلمانان مقابله سختی کرده شکست خورده در کربون گریختند
در آنجا باز صف آرائی نموده همرای مسلمانان آغاز جدال نمودند که مدت دو روز دوام
ورزید سر عسکر مسلمانان در نیوقت عبد الله بن عمرو بن عاص قدار وردان آزاد کرده

ابی جنتی
جزیره ایست در اسکندریه

بسلطیس
ذیرا ایست از توابع مصر قدیم

کربون
ذیرا ایست در اسکندریه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 86 of 1140

عمرو بود عمرو در ان روز نماز خوف خواند. بالآخره خداوند مسلمانان را نصرت و کفار را
بزیمت بخشید عده کثیری از رومیان و مجاهدین اسلام مقتول ساخته گریخته گان را
تعقیب نمودند تا جنیکه به اسکندریه رسیده محصور گشتند قلعه ای آن چنان محکم بود که کسی
ازان پیش آمدنی شد مسلمانان باین حلوه و قصر فارس و پس آن فرود آمدند و
روسا قبطیان همراه مسلمانان یکی بوده معاونت میکردند به ما یحتاج شان مانند طعام و علوفه
وغیره رسولان ملک شام هم بذریعه کشتی رفت و آمد میکردند در حینیکه مسلمانان در ملک
شام و اسکندریه مشغول قتال و جدال بودند در ان وقت عید رومیان بود. پادشاه
روم میگفت تسلط اعراب در اسکندریه موجب انقطاع رومیان است و هلاکی شان
چراکه برای طایفه روم در بزرگی مانند کنایس اسکندریه نیست. غلبه اعراب بر اسکندریه
باعث بربادی و خرابی روم است امر نمود که عسکر را راسته نمایند و خودش با نفس نفیس آماده
قتال با اعراب در اسکندریه گردد و تمام رومیان را بمقاتله مسلمانان تحریص کرد زیرا که
بعد از فتح اسکندریه بر اهل روم حرمت و اعتباری نمی ماند بعد از تجهیز لشکر خداوندا دران
برمن صرع مبتلا ساخته بدیار عدم شتافت و تاریخ مرگش در سنه ۱۹ هجری بوده لیکر
لیث ابن سعد گفته که مردن هرقل در سنه بیستم وقوع یافته بعد از مرگ آن شوکت
و دبدبه رومیان رو بزوال گذاشته ازین اسکندریه پراگنده شدند مسلمانان
مدت نه ماه بعد از مرگ هرقل و پنج ماه پیش از ان اهل اسکندریه را محاصره کردند و قتال
شدیدی نموده تا انکه در یوم جمعه شهر محرم الحرام سنه بیستم فتح شد. عبد الحکم
میگوید که عمرو مدت زیاد و ماهای بسیاری را صرف محاصره اسکندریه نمود — چون
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازین خبر مطلع گشت فرمود که سبب تاخیر مسلمانان بر
احداث امریست که در بین خود کرده اند. لهذا مکتوبی به عمرو به این مضمون نوشته فرستاد
تعجب میکنم ازین تعطیل و تاخیر شما در فتح مصر مدت دو سال است که شما با اهل مصر قتال
میکنید تاخیر شما از هیچ جهة نیست مگر احداث امری که در بین خود نموده اید شما
دوستی دنیا را اختیار کرده اید مانند دشمنان خود بدانید که خداوند قوی را که بصدق
کار میکنند نصرت می بخشد و من چهار نفر از اصحاب کبار را بمدد شما فرستاده گفته که
هر یک مقابل است با هزار نفر حقیقتا اگر لشکری در حال شان عارض نشده باشد
همانطور مقتدر میباشند. زمانیکه مکتوب من بتو رسید خطبه خوانده مسلمانان را
به جهاد و قتال کفار ترغیب و تحریص نما و ان چهار مرد و لیدر اصحاب کرام
بر مقدم لشکر منصوب نما ان چهار مرد زبیر بن عوام — و مقداد بن اسود و عبادة

حسنه
نام صحابه رضی الله عنهم

قصه خادم
موقعیت اسکندریه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 87 of 1140

بن صامت و مسلمة بن مخلد بودند. و مردم را چنان در مقاتله امر نماکه ما تند یکدیگر قتال نمایند اقدام شما این کار روز جمعه بعد از زوال باشد چرا که دران ساعت نزول رحمت و وقت اجابت دعاست شما هم که در آنوقت دست دعا برافراشته تضرع و التجا نموده طلب نصرت نمائید. و قتیکه مکتوب بدایت اسلوب حضرت عمر رضی الله عنه به امیر مسلمانان عمرو رسید چنانکه مرقوم بود معمول داشت و خداوند فتح را نصیب مسلمین ساخته اسکندریه را استیلا نمودند — ابن عبد الحکم میگوید که پدرم روزی برایم چنین فرمود که چون مدت محاصرهٔ اسکندریه بطول انجامید عمرو خود را به پشت انداخته در بحر بی پایان تفکر اندکی فرو رفت بعد از لحظه برخواسته نشست گفت هر چند من در باره فتح نمودن اسکندریه فکر میکنم مصلحتی نمی بینم مگر اشخصی که ابتدا امر آن را به اصلاح آورد. پس از ان عباده بن صامت را صدا زده او را بفتح اسکندریه مامور ساخت این بود که خداوند تبارک و تعالی اسکندریه را بدست او فتح نمود و از امام مالک نیز شنیدم که میگفت در سال بیستم از هجرت که اسکندریه فتح شد اهالی روم به بیانها دود یا ها گرنخته عمرو هزار نفر از اصحاب خود را در شهر اسکندریه گذاشته و خود بطرف گرنخته گان متوجه گشت بعد از رفتن عمرو و میانیکه بطرف دیا ها بگودند پس اهل شهر شد مسلمانان متوقف شهر را گشتند مگر برخی از آنهاکه گرنخته زنده ماندند چون این خبر بعمرو رسید مراجعت نموده دوباره اسکندریه را فتح نموده اقامت کرد و مکتوب بشارت فتح بحضرت عمر رضی الله عنه فرستاد که اسکندریه را به قهر و غلبه فتح نمودم و باقی کوفیه را نیز تحریر نمود حضرت عمر رضی الله عنه مکتوب را قرائت نموده بجوابش نوشتند که اسکندریه را مقر خود ساخته تجاوز نکند و تعقیب گرنخته گان را صحیح دانستند عدهٔ تمام مقتولین مسلمانان از ابتدا محاصره الی زمان فتح به قهر و غلبه بیست و دو نفر بودند بعضی روایت کرده اند که عمرو بیستی هزار معاویه بن خدیج برآر سانیدن بشارت فتح نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد معاویه گفت یا عمرو چرا مکتوبی نمی نویسی که با خود به برم امیر عمرو گفت ایا تو شخصی عربی با فصاحت نیستی — انچه را که به چشم دیده بیان نماید قتیکه آن وفد بحضور حضرت عمر رضی الله عنه مشرف شدند و واقعات را بیان کردند حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه سجدهٔ شکر را بجا آورد الحمد لله را بر زبان جاری ساختند و بقول بعضی از اهل خبر عمرو بذریعه رسول الله تفهمودن مکتوبی فرستاد شهری را فتح نمودم که صفت آنرا بیان نمیتوانم غیر از انیکه دیدم چهار هزار مدینه (جای رفیع و محکم) و چهار هزار حمام و چهل هزار یهودی چهار صد موسیقی خانه برای ملوک (بقول ابن عبد الحکم) در اسکندریه دوازده هزار بقال بود که بسبزیجات

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 88 of 1140

منفر و خستند هفتاد هزار یهودی در آن شب از ترس دخول عمرؓ از شهر کوچیدند بعضی
از اهل خبر سبب فتح را چنین گفته اند که دروازه بان اسکندریه مردی بود موسوم بابن
بسامه از حضرت عمرؓ استدعای امان خود و عائله و اموالش را نمود بشرط آنکه در ب را
گشاید عمرؓ دعوت او را پذیرفته و ابن بسامه در ب شهر را گشود عمرؓ با لشکر
اسلام داخل شهر گشتند عدهٔ رومیان مسکونه شهر بالغ بر دو صد هزار نفر بود که
به زمین روم رفته به اهالی آن ملحق گشتند در اسکندریه صد کشتی کلان بود که
اشخاص صاحب قدرتشان بر آن کشتیها سی هزار نفری سوار شده حتی المقدور
امتعه و اموال خود را بردند و باقی ماندگان که محکوم بدادن خراج شده بودند عدهٔ
شان شش صد هزار می رسید غیر از کودکها و زنان شان مردمان در باب تقسیم آنها را نزد
عمرؓ اختلاف نمودند عمرؓ گفت من قدرت این کار را ندارم تا از امیر المومنین عمر رضی الله عنه
اجازه نگیرم. بعد مکتوبی از فتح چگونگی احوال مردم و تقاضای مسلمانان در تقسیم آن شش صد هزار
نفر نوشته بدینه شریفه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه بجوابش مکتوب فرستاد که بگذارانان را
که بحال خود باشند و جزیه بر ایشان مقرر نمایند زیرا که قوتی میباشند از برای مسلمانان
در حین جهاد با دشمنان عمرؓ قرار فرموده حضرت عمر رضی الله عنه اعمال نمود هر آ
اهالی شهر مصر به انقسم مصالحه نمودند که هر مردی در سالی دو طلا زیاده نباشد اگر تقدیری
که توسعه در زمین دکشت لازم شود لیکن با اهالی اسکندریه که بدون صلح و عهد قهرا
و تحت تصرف مسلمانان در آمده بودند چنین رفتار نمود بلکه بان مقدار خراج و جزیه
که والی آن مقرر کند می بایست در هر سالی به پردازند زیرا که اسکندریه بقهر و غلبه
فتح گردیده بدون عهد و عقد بر اهل آن صلح و ذمه نمیباشد روایت نموده بن
عبد الحکم از یزید بن ابی حبیب اینکه اهالی بعضی قراء مصر مقاتله و عهد شکنی هر آ مسلمانان
کرده بودند که از آنجمله قریه های - بلهیت - و خیش و سلطیس و قرطیس بودند
آنها را اسیر انه بدینه منوره و دیگر جاها نقل دادند لیکن حضرت عمر رضی الله عنه آنها را اسیر
بدیهای شان فرستاده مانند جماعه قبطیان اهل ذمه و جزیه ده مسلمانان گردانیدند به
یحیی بن ایوب اهل سلطیس و بلهیت و حصیل و میان را معاهدت می نمودند
بر علیه مسلمانان پس از غلبه آنها را اخلال خود دانسته در زمرهٔ اهالی اسکندریه محسوب
مینمودند. چون عمرؓ کیفیت حال شان را به حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد آنحضرت نهی فرمودند
از بچه ساختن و غلام نمودن اطفال و اولاد شان امر نمودند که مانند اهالی اسکندریه
تحت ذمه مسلمانان باشند تا که در حین ضرورت مثل قبطیان قوه اسلام گردند حضرت عمر

بلهیت ۱ قریه ایست از قرای مصر

حنس ۲ کوره و قصبه ایست از مصر

سلطیس ۳ از قرای مصر قریبه

قرطیس ۴ قریه ایست از قرای مصر

حصیل ۵ قریه ایست از قرای مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 89 of 1140

مرقومه حضرت عمر رضی الله عنه را قرائت کرده بر طبق آن تعمیل کرد — ابن عبد الحکم از هشام ابن ابی رقیه اللخمی روایت کرده انیکه: زمانیکه عمرو شهر مصر را فتح نمود اعلان کرد بر اعوام قبطی ها که هر کس را گنج باشد و پنهان نماید او را مقتول خواهم نمود مرد شخصی قبطی موسوم به بطرس که از صعید بوده بر عمرو معرفی نمودند عمرو رسولی نزد او فرستاد تا که در باب گنج مخفیش از و سوال کنند بطرس انکار داشتن گنج خود منکر شد لهذا او را محبوس ساختند عمرو از اهالی آنجا پرسیدند که آیا بطرس با که مساله و نزاع دارد آنها گفتند ما ندیدیم که بطرس جز با وسائل کسی باشد مگر راهب گوشه نشینی که در کوه طور میباشد — عمرو شخصی را فرستاد که گشتری بطرس را بیاورد بعد ازان مکتوبی بر راهب مذکور نوشتند که هر انچه از بطرس مزدوتست تادیه نما مهر بطرس را نموده و آن نامه را بدست رسولی داده بسوی راهب فرستادند پس ازان رسول از نزد راهب صندوقچه سربسته را آورد عمرو آنرا گشاده از بین آن صحیفه یافتند مشتمل برین بود که هر انچه لزوم دارید از زیر فاسقیه کبیر (حوض کلان) بردارید عمرو چند نفر را بموضع مذکور فرستاد آنها سد آب را نموده حوض را از آب ولای تخلیه نمودند و تحت آن را حفر نموده پنجاه و دو اردب طلای مسکوک یافتند — اردب پیمانه ایست در مصر مطابق بابیست و چار صاع — بعد ازان عمرو سر بطرس را از بدن جدا نمود باقی قبطیان از مشاهده آن حال خوف نمودند که مبادا کسی مخزن مخفیه ما را اطلاع دهد و مانند بطرس از نعمت حیات محروم گردیم بنابران گنجها و دفینه ها خود را بیرون آوردند جلال الدین سیوطی در کتاب حسن المحاضره اختلاف علماء در فتح مصر بیان نموده که آیا بطریق مصالحه بود یا بقهر از لیث بن سعد و یزید بن ابی حبیب شنیده چنین است که تمام مصر بصلح فتح گردید مگر اسکندریه و از عون بن حطان نقل شده که از اهالی قرا متعهده موسوم یحیی به ام دنین بود — و یحیی بن ایوب و خالد بن حمید روایت نموده اند که حقتعالی تمام مصر را بطریق صلح بمسلمانان مفتوح ساخت مگر اسکندریه و سه قریه سلطیس و حصیل و بلهیت که معاندین اهالی روم بودند — ابن هبیره گفته شهر مصر بقسم قهر و غلبه بتصرف مسلمانان گردید عبد الرحمن ابن یاد نیز مانند ابن هبیره ذکر کرده که از مشایخ و بزرگان خود شنیده ام که شهر مصر بدون صلح و معاقده بلکه قهرا در تحت استیلای مسلمانان در آمد (ابی العالیه) میگوید که از عمرو رضی الله عنه شنیده ام که میفرمودند برزمینی نشسته میباشم از مردم قبطی مصر نه بر من عهد بیست و نه عقدی مگر اهالی ایظابیش که با آنها معاهده نمودم می بایست که بعهد خود وفا

اظابیش شهریست بین اسکندریه و برقه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 90 of 1140

نمایم ۔ ابن لہیعہ روایت نمودہ کہ عمروؓ گفت اگر نجواہم قتال میکنم واگر نجواہم حبس میکنم واگر میل داشتہ باشم میفروشم ۔ در یکروایت ربیعہ بن عبد الرحمن بن عمرو بن العاص گفتہ کہ حضرت عمرؓ بہ جہۃ شفقت بامسلمانان امر نمودند کہ گاوان و شتران خارج نگروند ۔ از زید بن اسلم گمروایست کہ در نزد عمر رضی اللہ عنہ صندوقی بود کہ عہد نامہ ہا ممالک و اشخاص در ان بود غیر از عہد نامہ مصر صلت بن عاصم مکتوبی را کہ عمر بن عبد العزیز بجہان بن شریح فرستادہ بود بدیں مضمون معاینہ و قرائت نمودہ بود کہ مصر بقہر و غلبہ فتح گردید بدون عقد و عہد و ابی سلمہ بن عبد الرحمن و عراک پسر مالک و سالم بن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہم نیز چنان گفتہ اند ۔ ابن عبد الحکم و محمد ابن ربیع الجیزی از سفیان بن وہب الخولانی چنین روایت کردہ اند کہ میگفت بعد ازان کہ شہر مصر را بقہر فتح نمودیم زبیر بن عوامؓ گفت یا عمروؓ مصر را بر ما یان تقسیم نما چنانکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیبر را قسمت کرد عمروؓ بجواب او گفت کہ من بدون اجازہ امیر المومنین ہرگز چنین اقدامی نمیکنم لہذا در نمودضوع مکتوبی بحضرت عمر رضی اللہ عنہ ارسال نمود حضرت عمر رضی اللہ عنہ امر نمودند کہ واگذار شوید مردم مصر را کہ جزیہ بدہند خودشان و اولادہای شان نسل بعد نسل ۔ ابن عبد الحکم از ابن شہاب روایت نمودہ کہ اہل مصر بعضی بغلبہ و برخی بمعاہدہ فتح گردید عمر رضی اللہ عنہ امام شان را اہل ذمہ مسلمانان ساختند کہ تا الیوم دوام دارد ۔ مقصد از الیوم روزیست کہ مؤلف تصنیف این کتاب را نمودہ ۔ امام قضاعی گفتہ کہ فتح در روز جمعہ ماہ محرم سنہ بیستم از ہجرت وقوع یافت در ربیع الاول یا جمادی الاخر ہمان سنہ عساکر مسلمین بطرف اسکندریہ توجہ نمودند و در ذیقعدہ ہمان سال عمروؓ باسکندریہ اقامت نمود لیث بن سعد میگوید کہ عمروؓ در اسکندریہ اقامت ورزید و مدت محاصرہ شان در اسکندریہ شش ماہ طول کشید بعد ازان بفسطاط نقل مکان نمودہ آنرا دار الاقامہ خود ساخت یزید بن حبیب بر ین است کہ عمروؓ چون اسکندریہ را فتح نمود از مشاہدۂ قصور عالی آن میلد اشتند کہ در ان سکنی گیرد لہذا برای استجواز مکتوبی بجانب عمر رضی اللہ عنہ فرستاد حضرت عمر رضی اللہ عنہ از قاصد سوال نمود کہ آیا در بین اتصال بسوی شان آبی ما بین من و آن مسلمانان موجود میگردد گفت بلی دریای نیل حائل میشود بنا بر آن عمر رضی اللہ عنہ نوشت کہ دوست ندارم کہ خود نمایند مسلمانان بمنزلی کہ زمستان و تابستان ما بین من و ایشان آبی ایجاد باید عمروؓ از قرائت نامہ عمر رضی اللہ عنہ از اسکندریہ کوچیدہ بفسطاط رفتند پسر عبد الحکم نیز چنین گفتہ است کہ در ان زمان امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بجانب سعد بن وقاص

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 91 of 1140

که در مدائن کسری بود و بسوی عامل او در بصره و بطرف عمرو ابن العاص که در اسکندریه سکنی داشت
با مضمون مکاتیبی فرستاد که مابین من و شما آبی نباشد که هر وقت اراده آمدن از نزد
شما داشته باشم اشتر خود را سوار شده آمده بتوانم. لهذا سعد از مدائن کسری بکوفه
و صاحب بصره از مکان خود به خود بصره و عمرو از اسکندریه به فسطاط نقل مکان نمودند
پیش از آنکه عمرو از مصر اراده اسکندریه نماید در مصر سراپرده داشت در منزل نهاده و قتیکه
مجاهدین غیور اسلامی قصد اسکندریه نمودند عمرو امر نمود آن سراپرده اش ابرد
در ان حین ملاحظه نمودند که کبوتری در آنجا آشیانه ساخته و جوجه نموده عمرو فرمودند
که بانباه آورده تا که آن جوجها پرواز را بیاموزند سراپرده برقرار باشد و بر صاحب
آن منزل نیز تاکید کرد که روا نیست لانه کبوتر مظلوم بزحمت برپا ساخته و میوهای
قلب خود را که بنجون دل پرورده نابود سازم و بعد از ان بجانب اسکندریه سوق
عسکر نمودند چون از اسکندریه باز گشتند اصحاب گفتند کجا نزول نمائیم عمرو گفت موضع
فسطاط در موضع وضع شده بود که امروز بدار الصنا مشهور است عمرو عظیمی در مقابل
سراپرده خود برپا ساخت که اکنون در آنجا محراب و منبر است و منزلی برای عمر رضی الله عنه
تعمیر نموده متولی بحضرت عمر رضی الله عنه فرستاد استحضرت بجوابش نوشتند که من بکنفر حجاز
میباشم در مصر خانه حاجت ندارم امر نمود که آنرا بازار برای مسلمانان بسازند روایت است
که خارجه پسر حذافه قصر بلندی بنا نمود این خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید بعمرو بن العاص
خبر فرستادند که می شنوم خارجه پسر حذافه قصری بلندی انشا نموده که همسایگان از آن
تصرف دیده میشود بمجرد وسیدن نامه ام باید که آن را ویران سازی عمرو پس از قرائت
مکتوب حضرت عمر رضی الله عنه در تخریب آن اهمال نورزید - روزی ملک مقوقس از عمرو
استدعا نمود که دامنه کوه مقطم را به عوض هفتاد هزار اشرفی بفروش عمرو از این
خواهش مقوقس تعجب نموده. قضیه را برای امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نوشت عمر رضی الله عنه
بجانب عمرو جواب فرستاد که مقوقس بادی را آنموضع نه کشت و زرع میشود و نه چشمه
ساریست که استفاده میشود برای چه آنمنابع کثیر را بها آن می دهی. ملک مقوقس جواب داد
که در کتابها خود دیده ایم که در تحت دار بهشت است و بروایت دیگر گفته در
کتب ان مرقوم است در همین این کوه و جای نزول شما اشجار جنت می روید عمرو مکتوبی
که مشعر بر بیانات مقوقس بود بحضرت عمر رضی الله عنه فرستاد. حضرت عمر رضی الله عنه تصدیق
نمود قول مقوقس را و فرمودند که ما یقین نمیکنیم در خان بهشت را مگر از برای مسلمانان
در آنجا مقبور گردیده اند و در اینجا قبیحی نفرستی و مقبره مسلمانان بسازی اولین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 92 of 1140

کسیکه در آنجا مدفون گشت مردی از مغافر موسوم بعامر بود که در حین دفنش مردم گفتند
یا عامر این زمین را آباد ساختی عمرو بن العاص از حضرت عمر رضی الله عنه روایت نموده
که من از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میفرمودند خداوند چون مصر را بر آنشما
مفتوح نماید عساکر زیاد از آنها بگیرید که همان اجناد بهتر است و وی مین است حضرت
ابابکر صدیق رضی الله عنه پرسید که بکدام سبب یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمودند چرا که خودشان و ازواج شان تا روز قیامت در رباطند یعنی در سرحد مطیع و مقیم
میباشند بعد ازان عمرو ابن العاص فرمودند که ای گروه مسلمانان بر آنچه شما را
خدا تعالی داده است شکر نمایید چون ماه مئونه که از ماههای عجم است بسیدا های مصر
نزد عمرو جمع گردید گفتند یا امیر دریای نیل را عادتیست که اگر بجاری آورده نشود آبش خشک
گردیده استفاده نمی شود عمرو فرمود که آیا آن عادت چیست گفتند چون دوازده شبانه
روز ازین ماه بگذرد دختری کنیزک باکره میابیم و قتیکه کنیزک موصوف بدست آید
پدر و مادرش را راضی ساخته البسه فاخره باو میپوشانیم بعد ازانرا به قعر نیل می اندازیم
عمرو فرمود که دین اسلام ناسخ عادات ماقبل خود است و شما بر آجرا این امر مجاز
نیستید مردم ماندند بعد از گذشتن ماههای مئونه ابیب مسری نیل کلی خشک گردید
مردم از بی آبی اراده جلا و وطن نمودند عمرو از مشاهده احوال مکتوب بحضرت عمر رضی الله عنه
فرستاده تمام ماجرا را بیان نمود عمر رضی الله عنه رایش را تصدیق داده گفتند بلی چنین امری
در دین اسلام نمی باشد بلکه دین اسلام تا دم این عادت سخیفه میباشد اینک مرقومه
بر آیت فرستادم زمانیکه مکتوبم بتو رسید آنمرقومه را در نیل انداز و مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم از طرف عبد الله عمر ابن الخطاب امیر المؤمنین بسوی نیل مصر
اما بعد دانسته باش ای رود نیل اگر از طرف خود جریان می شوی جاری مشو و اگر از جانب
خداوند واحد قهار جاری میگردی از ان خداوند جریانت را مسئلت مینمایم عمرو مکتوب را
قبل از یوم الصلیب آن مرقومه را بدریا انداخت صبح آنروز که مصریان از ترس تلف معاش
بواسطه قلت آب نیل مصر آماده سفر بودند نیل را در حالت فیضانی که شانزده زرع ارتفاع
آب بود مشاهده نمودند از میمنت مرقومه حضرت عمر رضی الله عنه آن عادت بد اهالی
مصر مهدوم و معدوم گردید یزید بن حبیب گفته موسی علیه السلام بر آنبلیه فرعون دعا نمود
که آب نیل محبوس گردد و خداوند آب نیل را خشک گردانید اهالی مصر تا سفر اگذاشتند حضرت
موسی برای اینکه شاید ایمان بیاورند از خداوند جریانش را رجا نمود خداوند دعایش را
مستجاب نموده آب نیل به ارتفاع شانزده گز فیضان کرد حقتعالی چنانچه دعای خود را قبول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 93 of 1140

نموده استدعا حضرت عمر رضی اللہ عنہ را ہم اجابت نمود بمصداق فرموده آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

بیان فتوحات عراق

قبلاً مذکور شد که ابابکر رضی اللہ عنہ خالد ابن ولیدؓ را از عراق بطرف شام بمعاونت ابی عبیدہؓ فرستادند خالدؓ مقداری از عساکر عراق اباخود برده و باقیماندہ جیش مثنی بن حارثہ شیبانی را خلیفہ مقرر نمود مثنیؓ از اصحاب رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بوده از نسل ذہل بن شیبان و نسبش بہ ربیعہ بن نزار منتہی میگردد و در سنہ نہم از ہجرت ہمراہ سفرای قوم خود بحضور بابرالنور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمده مسلمان گشت حضرت ابابکر رضی اللہ عنہ در ابتدا خلافت خود قبل از خالدؓ او را بعراق فرستاد او شخصی بود که ابابکرؓ و سایر مسلمانان را بقتال دم فارس تحریص مینمود و آن مقاتله را سہل نشان میداد مثنیؓ مہتر، فرمان گذار، جری و پہلوان و نیکو رأی بود در مقاتله اہل فارس بمشقاتی مبتلا گشت که احدی از مسلمانان ندیده بود و خالدؓ بہ اجازہ حضرت ابابکرؓ او را بعسکر عراق خلیفہ ساخت این واقعہ مطابق باسنہ سیزدہم از ہجرت بود مثنیؓ در حیره اقامت نمود — درین اوان چنانکه قبلاً در باب فتوحات عراق مذکور شد کسری یادشاه فارس مرده بود پسر از دختر ابن شہریار ابن سابور را ملک خود ساختند شہریار لشکری عظیم تحت قیادت هرمز جاذویه بجانب مثنیؓ ارسال نمود. مثنیؓ هم از خبر بمقابل شان خارج گشته در — بابل اقامت گزید هرمز نیز بدانصوب متوجه گشت درضمن آن ملک فارس انیمضمون مکتوبی هم برای مثنیؓ فرستاد که عسکری را که بمقابلت فرستادم همه از وحشیان اہل فارس میباشند کسب شان چرانیدن مرغان و خوکان بوده من همرآنان غیر این وحشی دیگر عسکر محاربه نمی نامیم مثنیؓ هم بجواب ملک کسری این مکتوب را تحریر نمود — بدیہیست که تو یکی ازین دو خصلت را مرتکب شدی (۱) یا باغی میباشی که بر تو مضر و بر ما مفید است — یا انکه دروغگوی هستی که بدترین و مغتضح ترین کاذبین در نزد خدا و خلق پادشاه کاذب است یقیناً شما باین لشکر خود زیان می یابید خداوند را سپاس گذاریم که این مکر شما هنگیر را اعیان مرغ و خوکتان گردید فارسان ازین مکتوب بہ جزع افتادند بعد ازان فریقین در بابل بیکدیگر ملاقی گشته قتال شدیدی رویداد درین لشکر کفار فیل بود که مردمان را متفرق میساخت بنابرآن مثنیؓ باجماعتی قصد او نموده به تیراندازی او را مقتول ساختند لشکر فارس هزیمت یافته روبگریز نهادند و مسلمانان تا مدائن این اشیا را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 94 of 1140

تعقیب کرده اکثر به شان را مقتول نمودند در نیوقت شهرزان پادشاه فارس مرد و مادون
دجله بتصرف مثنی رض آمد اهالی فارس اجتماع کرده (دخت زنان) نواده کسری را ملکه خود
گردانیدند چون از وکار گرفته نشد لهذا وی را خلع نموده سابور پسر شهرزان را بملک خود
انتخاب نمودند به تدبیر اسروی فرخ زاد بن بندوان اقدام نموده کشته گردید آتش
فتنه و فساد در بین مردم مشتعل گشته سابور را محاصره کرده نیز مقتول ساختند بعد از آن
ازرمیدخت دختر دیگر کسری را بر خود ملکه ساختند بآن فتنها مشغول بودند در بین این
مدت مدیدی اخبار حضرت ابی بکر رضی عنه بر مثنی رض نیامد لهذا مثنی عزم رفتن مدینه منوره
نموده بشیر ابن خصاصیه رض را که صحابی و از نسل سدوس ابن شیبان از دی بود جانشین خود خلیفه
گردانید نسبت به جده اش خصاصیه از دست و پدرش یزید بن سعید بوده بشیر
همراه وفد قبیله خود بحضور باهر النور حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رفت نام اصلیش زحام
بود آنحضرت او را بشیر مسمی نمودند سبب رفتن مثنی رض بمدینه منوره این بود که ابی بکر
رضی عنه را از کم و کیف احوالات دشمن مطلع ساخته استمداد نماید وقتیکه
مثنی داخل مدینه مشرفه گردید حضرت ابی بکر رضی عنه مریض بودند در آن روز شفا یافته بودند
لهذا مثنی از اخبار کفار وی را مستحضر نموده ابی بکر رضی عنه عمر رض را طلبیده فرمودند یا عمر
من امید دارم که امروز چشم از دنیا پوشیده بدار بقی بروم پس تو لازم است امروز را
شام نکنی تا همراه مثنی رض جیشی بفرستی مصیبت فوت من شمارا از امر دین و اطاعت پروردگار
باز ندارد یا عمر آیا ندیدی که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه وسلم که استاد مصائب مخلوقات بود
چه نمودم وقتیکه خداوند شام را بر مسلمانان فتح نمود عساکر عراق را واپس بملک
شان عودت بده زیرا که ایشان اهل و والیان امر شهرهای خودند ابا بکر رضی عنه
انشب وفات نموده بجنت وصول یافتند حضرت عمر رضی عنه وی را دفن نموده
همراه مثنی رض لشکری از مسلمانان بطرف عراق سوق دادن را عزم نمودند و سوق مسلمانان
بمقابله اهل فارس بسیار سخت می آمد زیرا که در شوکت و سطوت اهل فارس از سایر امم
ممتاز بودند تا سه روز عمر رضی عنه مشغول بیعت مردمان بود روز چهارم مسلمانان را جمع
و بر فتن عراق ترغیب و تحریص نموده اول کسیکه اقدام به رفتن نموده و از دیگران سبقت
جست ابو عبیده پسر مسعود ثقفی پدر مختار بود که در زمان حیات رسول صلی الله علیه وسلم
ایمان آورده بود بعد از ان سعد بن عبید انصاری و سلیط پسر قیس انصاری
از جمله غازیان غزوه بدر بودند جهیاً سفر عراق گشتند بعد مردمان متابعت کردند
مثنی نیز بواسطه بیانات خود مردم را تشویق مینمود و میگفت یا معشر المسلمین نحن

شما این امر زیرا که ما فتح نمودیم گشتنی ار و مزارع بسیاری از اهالی فارس و تصرف نمودیم بهترین سواد دو طرف عراق را ما راست که دلیر گردانیم بر ایشان و غلبه نائیم بر آنها بنابران مردمان زیادی جمع گشتند و از حضرت عمر رضی اللہ عنہ استدعا کردند که بر ما امیر گردان یکی از سابقین مهاجر و انصار را امیر المؤمنین فرمود که بخداوند قسم بلند نگردانیده حق تعالی احدی از مهاجر و انصار را مگر از حیث سبقت و مسارعت در قتال با کفار لہذا امیر نمیگردانم بر مسلمانان مگر آنکسی را که در اینجا سبقت نموده پس از ان امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ طلب نمود ابو عبیدہؓ و سعدؓ و سلیطؓ را برای سعد و سلیط گفت که اگر نیست به ابو عبیدہؓ پیش قدمی مینمودید بسبب سبقت عالیه و فضیلت سابقه خود را حاصل مینمودید زیرا که آن ها در غزوه بدر حاضر شده بودند بنابران ابو عبیدہ را امیر مسلمانان ساخته توصیه نمود که از ان و نفر استعانت رای تمامی امور خود ایشان را شریک سازی زیرا که اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چیاشنده مرا چیزی مانع امیر ساختن سلیط نگشت مگر شتابی او در حرب زیرا که این خصلت موجب ضیاع عرب است صلاحیت حرب را شخصی دارد که درنگ کننده و احتیاط کار باشد این اولین سوق عسکر بود که عمر رضی اللہ عنہ بطرف عراق دادند بعد ازان قرار توصیه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که فرموده بودند دو دین جمع نمی شود در جزیرهٔ عرب لہذا ایلی بن امیہؓ را بطرف یمن و به فراردادنی قبیله نجران امیر گردانید — در حین عزل نمودن مثنی عمر رضی اللہ عنہ تقاضا خواست که عزل نمایند مثنی و خالد را از امارت شان بواسطه حدوث عیبی گر نکه مردمان بر آستان اعتماد فوق اتعاده و تعظیم زیاد می کنند دوست ارم بدهند مردمان که خداوند کارساز بوده عزت و ذلت بدست اوست

بیان حربی نمازرق

ابو عبیدہؓ ثقفی و سعد بن عبیدؓ و سلیط بن قیسؓ با همراهان خود و مثنی بن حارثؓ نوم جهار با کفار رفتند عمر رضی اللہ عنہ مثنی را به پیش قدمی امر نمود تا که اصحابش جمع گردند و آنها را مامور به بیرون نمودن اهل ارتداد که اسلام خود را نیکو گردانیده بودند نموده و مسلمانان قرار فرموده حضرت عمر رضی اللہ عنہ عمل نمود مثنیؓ همراهی قبیله خود رفت تا که به حیره رسیدند در نیوقت اهل فارس بسبب انقلابات داخلی از امور مسلمانان باز مانده بودند بر ان دختر کسری را بدین شرط بر خود ملکه ساختند که ده سال رستم پسر فرخ زاد پادشاهی میکند بعد از ان پادشاهی متعلق باولاد کسری باشد خواه ذکور و خواه اناث نمایند بوران رؤسای فارس اطلاع کرده باطاعت رستم توصیه نمود و بدست خود تاج پادشاهی بر سر رستم نهاد و اهالی فارس قبل از آمدن ابو عبیدہ ثقفی رستم را انقیاد نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 96 of 1140

بعد از یکماه رسیدن مثنی به حیره ابو عبیده هم وصول یافت. رستم در نیوقت بهر قریه از قریه
فارس شخصی را فرستاد که مردم را بمقاتله مسلمانان بروز معینی خارج نمایند و لشکر عظیمی
مثنی ارسال نمود. مثنی بر اثر این خبر حرکت نموده به خفان نزول نمود جیش فارس
به نمارق منزل گزیده بودند ابو عبیده بمقاتله شان شتافته بعد از قتال شدیدی
خداوند مردم فارس را شکست فاحشی داد و امیرشان که موسوم به جابان بود اسیر
دست مسلمانان گردید منهزمون رو بفرار گذاشته به کسکر که نرسی نام پسر خاله کسری حاکم
بود رفتند ابو عبیده تعقیب شان نزا کرده با اهالی کسکر نیز قتال شدید نمود باز اهل فارس
شکست خورده نرسی رئیس شان بگریخت و مسلمانان غنایم زیادی بدست آوردند
وقتیکه خبر هزیمت جابان به رستم رسید لشکری در تحت قیادت جالینوس بهزار فیله
مسلمانان فرستاد و جالینوس با لشکر خود آمده بباقسیاثا نزول نموده ابو عبیده بمقاتله
او شتافته او را شکست داد و آن بلاد را تصرف نموده به حیره مراجعت نمود قبلاً
عمر رضی الله عنه برای ابو عبیده فرموده بودند که تو بر سر زمینی پیش میروی که اهالی آن غدار
و مکار میباشند لهذا ترا لازم است که در کتمان اسرار خود بکوشی زیرا که مخفی داشتن سر
حصاریست که کمتر بدیها بر گنگره آن نمیرسد بنابران ابو عبیده مردی بود دارای عزم
ثبات و ضابط در افشای اسرار خود توصیه های حضرت عمر رضی الله عنه را شعار خود ساخته
بکار می برد.

بیان واقعه قس الناطف و شهادت ابی عبیده رضی الله عنه

(موسوم به جسر)

جالینوس پس از هزیمت همراه عسکر خود بجانب رستم رفت و گفت ای رستم کدام پهلوانست
که بر اعراب قدرت داشته باشد رستم بهمن جاذویه مشهور بذی الحاجب را که از پهلوانان
شهیر بود با فیلش بمقاتله مسلمانان فرستاد و جالینوس را نیز با او همراه ساخته بهمن
توصیه نمود که هرگاه اینده همه جالینوس بگریزد گردنش را قطع نماید بهمن کفار را
بجسر فرود آمدند - ابو عبیده به بروحه آمده دو مرتبه از نش جواب دیدکه دو شخصی با جام
شرابی از آسمان فرود آمد ابو عبیده فرمود که درین غزوه من از آن چند قطره جام شهادت را
خواهیم نوشید و براصحاب خود گفت هرگاه کفار مرا شهید گردانند فلان شخص بر شما امیر
گردد و بعد ازان که او هم کشته شود دیگر شخصی و همان کسانیکه در عالم خواب از جام
جام آشامیده بودند به ترتیب معین کرد و بالآخره که همه آنها شهید گشتند لواء
اسلام را مثنی بن حارثه بدست بگیرد - بعد ازان ابو عبیده با عسکر خود از پل گذشته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 97 of 1140

ہمرآہ دشمنان خود آغاز مقاتلہ کردند چون آتش قتال درین فریقین شعلہ ور گشت
فیلہا اہل فارس داخل میدان جنگ گشتہ بر مسلمانان حملہ نمودند ابو عبیدہؓ فریاد
زد کہ ای مجاہدین باغیرت اسلام بر جہید بر پشت فیلان و تنگہای شان پارہ
سازید تا انچہ کہ بر پشت ایشان است بیفتد و خود ابو عبیدہؓ بر یک فیل سفید
حملہ نمودہ با شمشیر تنگش را درید آنچہ بر فیل بود افتاد آنفیل با دست خود
ابو عبیدہؓ را زدہ ابو عبیدہؓ بر زمین افتاد فیل بر بالائے بدنش ایستاد چون مسلمانان
ایں حال را مشاہدہ نمودند و ابو عبیدہؓ را زیر پائے فیل دیدند لوای اسلام را شخصی معین
گرفتہ جسد ابو عبیدہؓ را از زیر پائے فیل کشیدند باقی مسلمانان ہم فیل ہا را متفرق
ساختہ تنگہای شان را بریدند و صاحبان شانرا مقتول ساختند درین حین امیری
کہ لوا را بعد از ابو عبیدہؓ بر داشتہ بود نیز کشتہ گشت شخصی دیگر بہ امارت قیام نمود
و ہمان ترتیبکہ ابو عبیدہؓ فرمودہ بود ہفت نفر از بنی ثقیف امیر کشتہ و بدرجہ شہادت نائل
شدند رضی اللہ تعالیٰ عنہم مثنیؓ در نیوقت بیرق مسلمانان را بلند ساخت مردمان از نزدش
رو بفرار نہادند عبد اللہ پسر مرشد ثقفی دید کہ مسلمانان بسبب قتل ابو عبیدہؓ شکستہ یافتند
بشتاب رفتہ جسر را قطع نمود و خطاب کرد ای گروہ مسلمانان اکنون با مشرکین قتال کنید
کہ یا ظفر یابید یا انیکہ مانند امیر خود کشتہ شوید کفار ناہنجار احاطہ کردند مسلمانان را بعضے
از مسلمانان بی صبری کردہ خود را بدریا انداختند و غرق شدند و بر آنجا کہ جائے
ثبات را بر قتل مشرکین گذاشتہ صبر نمودہ بودند کفار حملہ آور گشتہ مثنیؓ با بعضی سوار
کاران و پہلوانان سر راہ را بر آنہا گرفتہ فریاد زد کہ ای مسلمانان من در نزد شما یم
بدہوش نشوید و خود را غرق نسازید بآرامی عبور نمائید عروہ بن زید الخیل و ابو محجن
ثقفیؓ مقاتلہ شدید و شایانی کردند ابو زید الطائی و حال آنکہ نصرانی بود بر آخر آمری بہ جبر
آمدہ بود محض جہت ننگ و عار عربیت مردانہ وار جنگید درین حین آواز مثنیؓ بلند شد کہ ای
گروہ مسلمین ہر کس کہ عبور کند نجات میابد و امر نمود تا کہ جسر را ببندند و مسلمانان ہمراہ
مثنیؓ گذشتند در نیوقت عدۂ کمی از مسلمین بدور مثنیؓ باقیمانده بودند آخرین کسی کہ از
مسلمین شہید شد سلیط بن قیسؓ بود۔ جراحات زیادی بوجود مثنیؓ رسیده بود حتی کہ حلقہ
زرہ بہ بدن نازنینش چسپیده بود عدہ مقتولین اسلام با مفروتین چہار ہزار و از
کفار شش ہزار بود اگرچہ بعد از عبور مجاہدین اسلام از پل لشکر فارس دست از قتال
کشیدند لیکن بہمن برخلاف آن میل داشت کہ عقب مسلمانان عبور نمایند گاہ بر ایش
خبر رسید کہ مردم فارس پراگنده گشتند و از اطاعت رستم سر باز زدند بدو دست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 98 of 1140

منقسم شده اند - یکی فیلوج طرفدار رستم و دیگری اهل فارس بهمراه فیرزان متفق گردیده بنابران بهمن بسمت مداین حرکت کرد.

بیان واقعۂ البویب

چون حضرت عمر رضی الله عنه حادثۂ ابو عبیده را بلبه جسر شنیدند مردمان را بطرف مثنی تحریص و ترغیب نمود مثنی قبلاً طایفه بجیله را در تحت قیادت جریر پسر عبد الله بجلی تشویق نموده بود و آنها جمعیت کثیری گردیده بودند عمر رضی الله عنه ایشانرا بجانب عراق امر نمود آنها سر باز زده گفتند ما بطرف شام نمی رویم بالآخره عمر رض بوعده دادن ربع خمس آنها را راضی نموده بطرف عراق فرستاد بعد ازان بر قبایل اهل ارتداد نیز خبر فرستاد و هر کس که می آمد او را بجانب مثنی رض میفرستاد و خود مثنی هم رسولانی بقبایل قریب اعراب ارسال نموده زیادی همراه رسولان نزد مثنی رفتند اناس بن هلال نمری که از اعراب متعره بود با جمعیتی از انصاری نیز نجانب مثنی رفته گفتند که جمعیت قوم خود جنگ ما نیم چون خبر جمعیت مسلمانان بگوش رستم و فیروزان رسید در پشت فرات لشکر خود را جمع نمودند امیر شان موسوم به مهران همدانی به مثنی خبر فرستاد که از فرات گذشته به انطرف بیا و یا انکه می هم مثنی خبر فرستاد که شما یان از فرات گذر کنید و به انطرف بیائید بنابران مهران با عسکر خود از فرات عبور نموده در کنار فرات نزول کرده مهیای جنگ شدند مسلمانان بسبب ماه رمضان روزه داشتند مثنی اصحاب خود را برای کسب قوت و قدرت امر بافطار نمود در انوقت لشکر فارس در حالیکه سه صف منقسم بودند و بر هر صفی فیلی بود بجانب مسلمانان نزدیک گشتند و صدا های عجیب و غریب مینمودند مثنی رض بر جیشی خود گفت که این آواز ها ناشی از بزدلی ایشانست شما را خموشی لازم است چون عرصه بین فریقین قریب گشت مثنی رض در بین صفوف خود قدم زنان بیانات نموده بجنگ ایشانرا تیز میکرد و گفت که من سه تکبیر میگویم شما خود را آماده جنگ سازید بعد از تکبیر چهارم بر دشمن غدار خود حمله نمائید وقتیکه تکبیر اول مثنی رض در طبقات هوا به اهتزاز در آمد لشکر فارس مختلط گشته نایره قتال بلند شد چون مقاتله اشتداد یافته بطول انجامید مثنی رض بر انس گفت من قصد مهران میکنم اگرچه تو بر دین ما نیستی لیکن بکنیز عرب میباشی لهذا مرا یاری کن انس خواهش او را قبول نموده لهذا مثنی رض بر مهران حمله نموده او را دور ساخت تا انکه در میمنه لشکر داخل گردید و هر دو قلب لشکر بیکدیگر گرد و غبار اطراف شان را در آنرفت میمنه و میسره لشکر نیز با مقابل خود مقاتله نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 99 of 1140

وهیچکدام ازطرفین عساکر فریقین امیر خود را کمک داده نمیتوانستند مسلمانان وقتیکه دیدند امیرشان قلب عسکر دشمن را زایل ساخت لهذا اجناحین جیش مسلمان برجنبتین لشکر کفار حمله کرده بعد از قتال شدید عسکر فارس را هزیمت دادند مثنی منسبت برسیدن مشرکین بجسر سبقت جسته مانع عبورشان گردید لشکر فارس ازمشاهده آن متفرق گشته بعضی بطرف بالای فرات و برخی بجانب سفلی آن متوجه گشتند مجاهدین باشجاعت اسلام ایشان را فرصت گریزنداده بضرب شمشیر تا خود عدهٔ زیادی را کشتند که اکثر انها از آن مشرکین تا مدت مدیدی باقی بود تلفات کفار صدهزار شد و این غزوه موسوم به یوم اعشار گردید زیرا که صد نفراز مسلمانان را شمار نمودند که هریک ده نفراز مشرکین را مقتول نموده بودند مسلمانان هانشب دفعه اشب کفار را تعقیب نموده غنایم زیادی حصول کردند قرار فرموده عمر بجیله را اجاریک خمس غنایم دادند

بیان خبر خنافس و سوق بغداد

بازار خنافس موضعیست که تاجران بلاد امصار کسری و سواد در بعه و قضاعه در آن موضع جمع شده امتعه خود را معرض خرید و فروش می آوردند مثنی با اصحاب خود سوار شده تمام اموالیکه دران بازار موجود بود غارت و البسه ها سبز را گرفته بجانب انبار متوجه گشتند اهالی آنجا از ترس محصور شدند زمانیکه مثنی را شناختند نزد او آمده کلید و متاعها خود را تقدیم کردند مثنی چند نفراز ایشان را برای راه بلدی بازار بغداد همراه خود برده سوق بغداد موضعی بود که منصور دانقی بعد ازان در انجا بنای شهر نمود و صبحی بود که آفتاب سعادت اسلامیان سراز غرفه فلک کشیده و شعاعات زرین خود را نثار مجاهدین مسلمین میکرد که عسکر مثنی داخل بازار بغداد گردیده از برق شمشیرها خود آتش برخرمن کفار زده آنچه که منج هستند ازان بازار گرفته به انبار مراجعت نمودند سواران در اطراف و اکناف غارتها کثیری کردند گروهی را برقبیله تغلب و ضعفین ارسال نمود آنها هم قرار فرموده مثنی اهل عین را غارت مقاتلین شان را مقتول و اولادشان را اسیر نمودند و جمعیتی را اسیر کوی و چپاول تغلب و نمر که در حوالی حلوان سکنی داشتند فرستاد آنها از عزم مسلمان اطلاع یافته رو بگریز نهادند مسلمانان ایشان را تعقیب نموده به تکریت آنها را بدست آوردند هرانچه از نعمت با که میلد شتند بر مجاهدین حاصل گردید.

بیان خبر امرقادسیه و مشورت مشرکان در باب جنگ با مسلمانان

اهالی فارس از استماع انهزام خود تغلب مسلمانان بر سواد عراق بهیجان آمده اطراف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 100 of 1140

رستم و فیروزان را گرفته گفتند از اختلاف بین شما دو نفر فارس دگرگون رفته دشمنان را
بطمع انداخته موجب بادی ما گشتید و میخواهید که بعد از بغداد و سباط و تکریت اهل
مداین کسری و فارس را در معرض هلاکت بیندازید قسم بخداوند که بایکدیگر متفق گشته
برای نجات امیکوشید یا اینکه هر دو نفر شما را بدست خود مقتول ساخته با اطمینان خاطر
اماده قتال می شویم از اولاد کسری فقط یک پسر بیست و یکساله بود موسوم به یزدجرد
او را پادشاه خود ساخته تمام اهالی فارس از این امر خورسندیها نموده والیها نیز
بطیب خاطر اطاعت یزدجرد را میکردند لشکر عظیمی برای صیانت مملکت خود و دفع
اعراب مهیا ساختند مثنی و مسلمانان از این خبر مطلع گشته مکتوب بطرف امیرالمؤمنین
عمر رضی الله عنه فرستادند و درین حین خبر ارتداد مسلمین سواد و نقض عهد متعهدین
آنجا نیز بر مسلمانان رسید چون مکتوب مسلمانان بحضرت عمر رضی الله عنه رسید فرمود
که بخداوند قسم میزنم پادشاهان عجم را بضرب شمشیر به پادشاهان عرب نگذارم درین
شان رئیس یا صاحب تشریفتی و متمولی و یا خطیب و شاعری را اگر که مقتول و مقهور عرب
گردانم و بر مسلمانان نوشت که از بین عجم ها برآمده بر سر آنها قریب متفرق گردند
نگذارند کسی را از سوار و پیاده قبیله رجعه و مضر و خلفاشان اگر که برضا یا جبر اقتیاد
اسفار فارس آماده گردند مسلمانان قرار گفته حضرت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه عمل
ورزیدند اینواقعه در ماه ذی القعده سنه سیزدهم هجرت بود در ماه ذی الحجه زمانیکه عمر
برای حج بطرف بیت الله الحرام از مدینه خارج شدند بوالیان زمین عرب مکتوب
فرستادند که نگذارید شخصی صاحب قدرت و مالک اسباب و رای و سلاح را اگر انیکه
بدد مثنی رضی الله عنه بعراق بروند بنابران مردمان قریب عراق اجتماع نموده به مثنی رضی الله عنه ملحق شدند
مسلمین مجاهد نزدیک به بیست و بالای اصناف عرب که از طرف والیها فرستاده شده بودند
بعد از مراجعت عمر رضی الله عنه از حج نزد حضرت جمع شدند عمر رضی الله عنه بمدینه منوره حضرت
علی کرم الله وجهه را عوض خود خلیفه ساخته همراه شان بعزم جهاد رفتند تا انیکه
بسر آبی موسوم به ضرار نزول فرموده تنظیم عسکر را نمودند متقارن با اتمام سنه ۱۴
مردمان عزم حضرت عمر را شنیدند که ایا اقامت میورزند یا با ایشان میروند لهذا
عثمان رضی الله عنه از وی استفسار نمود عمر رضی الله عنه مسلمین را جمع ساخته در بنموضوع
استشاره نمودند در آخر عامه بر این شد که همرای شان بروند بعد از ان حضرت عمر رضی الله عنه
گفت که ای گروه مسلمانان خود را آماده دارید تا رفتن نمایند منهم با شما میروم
مگر انیکه رای بهتر پیدا شود دران وقت اشراف اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 101 of 1140

جمع کردہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ را از مدینہ منورہ طلب نمودند لہذا اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کرد آمدند و عثمانؓ و زبیر و عبدالرحمن بن عوفؓ و طلحہ رضی اللہ تعالی عنہم در رفتن خود
امیر المومنین مشورت کردہ براین اتفاق کردند کہ شخصی دیگری را از اصحاب رسول اللہ
بفرستند و آن شخص ہمراہ لشکری مسلمین بہ اہل عراق حملہ نمایند در صورتیکہ غلبہ نمودند
فبہا المراد والا شخصی دیگری را اعزام نمایند در ہر صورت بہتر ازینست کہ امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ نرود کہ درین کار نفع اسلام و غبن کفار ہست بعد ازان عمر رضی اللہ عنہ
مردم را باطراف خود جمع کردہ فرمود کہ ارادہ داشتم باشما متفقا بمقابلہ دشمنان
بروم لیکن صاحبان آراء شما رایم را گردانیدہ اقامت مرا در مدینہ منورہ مصلحت
دیدند اکنون شما در انتخاب امیری برخود فکر نمائید کسی را کہ سزاوار میدانید منتخب
سازید قبلاً حضرت عمر رضی اللہ عنہ سعد بن وقاص را برای اخذ صدقات ہوازن
فرستادہ بودند درین اوان بیشتر جمع آوری مردمان صاحب رائے و صلاح مکتوبی
برایش ارسال نمود بودند درین مشورہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ با مسلمانان در باب
انتخاب و انتصاب امیر از طرف سعد مکتوبی باینمضمون رسید کہ ہزار سوار مسلح
و لادر سنجہ محاربہ تہیہ نمودم مسلمانان از استماع نام سعد گفتند یافتیم امیر خود را
حضرت عمر رضی اللہ عنہ سوال کردند آن مرد کیست۔ جوابدادند کہ سعد بن ابی
وقاصؓ حضرت عمر رضی اللہ عنہ انتخاب شان را پسند کردہ برای جلب سعد شخصی را فرستاد
و او را بر حرب عراق مقرر ساختہ وصایا شایانی برایش ارشاد فرمود عدہ عسکری
کہ با سعد رفتند چہار ہزار و بعد ازان دو ہزار مرد از یمن و دو ہزار از اہل نجد
بکمک شان نیز فرستادند ہمراہ اغنیاء ہشت ہزار کس بود سعد بن ابی وقاص از قبیلہ
امنہ مادر مہر گستر حضرت خاتم انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم یعنی از قبیلہ زہرہ ابن کلاب بود
نسبش سعد پسر مالک پسر وہب پسر عبد مناف بن زہرہ ابن کلاب پسر مرہ ابن کعب
بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان — و امنہ والدہ ماجدہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
دختر وہب پسر عبد مناف پسر زہرہ پسر کلاب بودند نسب سعد رضی اللہ عنہ بہ عبد مناف
بن زہرہ با امنہ و در کلاب ابن مرہ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع میگردد او از جملہ
سابقین در اسلام و یکی از عشرہ مبشرہ بیاستہ و از شجعان مشہور بود اول کسی کہ
خونی فی سبیل اللہ ریخت و نخست شخصی کہ تیری در راہ خدا انداخت او بود در غزوہ
بدر و احد و باقی غزوات ہمراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود چنانچہ در غزوہ احد مستقل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 102 of 1140

بزرگی گرفتار گشت تا نفس آخرین حضرت پیغمبر اکرم از وی راضی بوده نوید جنت بر آن
دادند و در حقش دعا نمودند که دعوتش اجابت گردد لهذا مجاب الدعوه نیز بود فضایل
و مناقبش بسیار است حقیقتاً بذریعهٔ او عراق را فتح نمود — زمانیکه حضرت عمر رضی الله عنه
از دست ابو لولو مجوسی زخمی شده آثار رحلت از جبین مبارکش ظاهر گشت سعد را
از جمله آن شش نفر اصحاب مشوره که مستحق خلافت بودند محسوب داشت از جمله و
صیاتی که حضرت عمر رضی الله عنه در حین انتصاب سعد بامارت لشکر عراق ایراد فرمودند یکی این است
که ای سعد خداوند ترا مغرور نسازد که مردم ترا خالوی رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب
نمایند زیرا که خداوند گناه را بگناه محو نمیکند بلکه گناه را به نیکوکاری عفو مینماید بدانکه
بین خداوند و بندگانش مناسبتی نیست مگر از روی طاعت وی تمام مردم در نزد
حقتعالی مساویست خداوند پروردگارشان و ایشان بندگان خدایی اند امروز
مردمان عافیت را فضیلت خود میدانند پس هر آنچه از رسول الله مشاهده کردی بر آن
پای بند باش و صبر و ثبات را از دست مده مثنی که پیش رفته بود در این
اوقات انتظار آمدن سعد را مینمود لیکن از شدت جراحاتیکه بوجودش عارض
گردیده بود پیش از رسیدن سعد دنیا را وداع گفت [انا لله وانا الیه راجعون] بعد از قدوم سعد به عراق عموم عسکر را مرتب ساخته از طرف
امیر المؤمنین متعاقباً برایش امداد می رسید تا انکه یکصد و شصت هزار نفر نزد سعد جمع
گردیدند مثنی در وقت رحلت برادر خود معنی بن حارثه را طلب کرده توصیه نمود
که چون سعد برسد برایش بگوی که نزدیک حجر که خطهٔ فارس است با اهالی انجا محاربه
نمائید نه در داخل مملکت شان زیرا که در صورت اول اگر غالب شوید ما وراء
آن نیز در تصرف شماست و اگر لاسمح الله پسپا شدید به جمعیت خود رسیده میتوانید
مثنی آن شهید راه دیانت و آن نابغهٔ دیار شجاعت در بلدیت مواضع و معابر
شان کمال مهارت را دارا بود سعد از استماع وصیت مثنی برادر و اصحاب او احترام
نمود — همراه سعد بود و نه نفر از اهل بدر و سیصد قدری زیاده از اهل بیعة الرضوان
و سیصد نفر از فاتحان مکه و هفتصد نفر از اولاد اصحاب بعد درین حین مکتوبی از
جانب امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مانند آنکه مثنی در موضوع موضع جنگ سعد ظریف
گفته عمر رضی الله عنه مکتوبی بر سعد نوشت که فرستادم برایت دو نفر که مقابل است
با دو هزار و آن دو شخص عمرو بن معدیکرب و طلیحه بن خویلد میباشند ایشان را امیر
مگردانی زیرا که شدیدالاقدامند و بالشکر مدارا نمی نمایند در حرب درنگ نمیکنند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 103 of 1140

از کثرت شجاعت شان عمر رضی الله عنه آنها را بمقیاس نصف با هزار نفر مقابل نموده
بود برای دلالت قولشان عنقریب از شجاعت و مردانگی شان ایراد خواهد گشت
در بحیره ملک عرب از جانب کسری عامل بود که اورا قبیصه پسر ایاس طائی میگفتند
چون از آمدن سعد خبر یافت استفسار حالش را نموده عبد الله بن سنان اسدی
در آنجا حاضر بود و گفت سعد مردیست از قریش قبیصه گفت قسم بخداوندی که
به تنهائی با وی مقاتله میکنم زیرا که مردم قریش غلام غالبین خود هند و در وقت
خروج از بلاد خود بجز از جفت موزه چیزی دیگری را مالک نیستند عبد الله از شنیدن
این کلام عرق قریشیت آن در حرکت شد بغضب آمده صبر نمود تا آنکه قبیصه
داخل مامن خود گردید در آنوقت او را مقتول ساخته باسعد ملحق گشت و اسلام
در همان بقادسیه که قریب کوفه است آمد حضرت عمر رضی الله عنه بطرف سعد
این مکتوب را نوشتند که ای سعد زمانی که بر دشمنان غالب شدی و کسی از شما
بطور باز یچه شخصی از آنها را به اشاره یا بزبان امان داد باید که بآن عهد خود باوجود
آنکه امان و ملاعبه بوده وفا نمائید زیرا که این افعال نزد مردم عجم دلالت بر امان
دارد شما را لازم است که ایشان را امان دهید چرا که وفا کردن به عهدی که خطا در آن
متعهد شده باشد موجب بقاء و خطا به فریب عهدیکه بسته شده باشد سبب هلاکت میگردد
و از این غدر شما ضعیف و دشمنان شما قوی میگردند سعد رضی الله عنه زهره پسر عبد الله پسر
قتاده بن حج به تمیمی را که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و قسیم سفارت نزد آنحضرت آمده بود همان
آورده بود مقدم الجیش منصوب نمود همان روز شب نگشته بود که زهره قطعه از
عسکر خود را همراه سی نفر از اشخاصیکه معروف و مشهور بدلاوری و کارکنی بودند
بغارت نمودن حیره فرستاد مسلمانان چون از سلحین گذشتند تا شب عالم را فرا گرفت
خموشی عمیقی آن محیط را کالبد فرمابود از دور آواز رفتار حیوان را شنیدند لهذا توقف نمودند
تا که آن رهندگان مقابل شان آمدند ناگاه دیدند که نخجیر از اندرون آزاد به دام
حیره که موسوم به شیرزاد بود بر مرکب سوار بجهة زفاف جانب شهر حنین که قریب
کوفه است نزدستوهرش که والی آن شهر بود می بردند و او از جمله اشراف عجم بود در حیوة
بکر بن عبد الله لیثی که امیر آن سریه بود حمله نمود استخوان کمر شیرزاد را کوبید اسبش
او را بر زمین انداخته بگرفت مسلمانان هفتاد و نظر دو سی نفر از همراهان او کشتند
و صد نفر از توابع آن را غنیمت نمودند هیچقدر اموال نزد شان بود که تمیز آنها
دانسته نمیگردید بکر تمام آن اموال را همراه خود نزد سعد آورد و سعد تمام آنها را بر مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 104 of 1140

تقسیم نمود و مدت یکماه در قادسیه مکث کرد در ظرف این مدت کسی از اهل فارس نزد
ایشان نیامد و سعد رض اطراف را بسیار غارت نموده غنایم کثیری بدست می آوردند
بنابران عیش و عشرت در لشکر مسلمین گردید بعضی مسلمانان که همراه سعد رض بودند اقوام
اوراکه در بین عسکر بودند به نزد حجاج بن یوسف صفت مینمودند که مادر دنیا از اقوام
سعد رض زاهد تر و شدید البغض تر ندیدیم و آنها نیکوکار و متقی بودند و در بین شان
کم دل و کم جرأت و غدار پیدا نمی شود — القصه مردم سواد بجانب یزدجرد خبر فرستاده
استغاثه نمودند و او از دخول عرب بقادسیه اعلام کردند اظهار نمودند که کاری
نمانده که عرب نکرده باشند عرصه بین خود و فرات را خراب ساخته اند طعام ها و چهار
پایان را نهب و غارت نمودند و به این مضمون مکتوب فرستادند که اگر به تعجیل بما
امداد ننمائی البته رضاء خود را بایشان می سپاریم امروز مادر وادی هلاکت سرگردانیم
ازین قبیل بیانات نمودند تاکه یزدجرد رابفرستادن عسکر بسر مسلمانان بهیجا آوردند
لهذا یزدجرد بر اثر استغاثه شان رستم رطلبیده گفت تو امروز یکی از پهلوانان و سوا
کاران بوده مصائبی که بر اهل فارس از دست عرب حاصل گردیده نیز مشاهده نمودی
اکنون اراده دارم که ترا بمقاتله مسلمانان بفرستم رستم گفت او را گوش داده
گفت مخواهم مرا بجنگ نفرستی چراکه عرب همیشه از عجم ترسانند تا زمانیکه من
بمقابله شان نرفته باشم شاید دولت مامصئون و محفوظ ماند و خداوند شر شان را
برگرداند محقق است که حمله نمودن در بعضی مواضع بهتر است از ظفر و دور اندیشی نافع تر
از تعجیل و مقاتله نمودن با لشکر بعد لشکر مفید تر است از یکبار شکست خوردن و بهتر
رفتار بر دشمنان دشوار تر است — یزدجرد از رای رستم ابا ورزید رستم باز
دوباره شروع بگفتار کرده گفت من از ناچاری خود را عظمت و ستایش نمودم در
صورت داشتن چاره هرگز بجواب تکلم نمی کردم حالا ترا بخداوند سوگند میدهم
که مرا واگذار شوکه بالشکر خود باشم جالینوس را بفرست اگر فتح گردید مقصود حاصل
والا شخص دیگری امیر رستم تا زمانیکه چاره بامنحصر گردد در اینوقت گردشان اگر فته
پراکنده میکنم تا من شکست نخورده ام همیشه در اهل فارس امید است یزدجرد
سخنان او را قبول نکرده امر خروجش فرمان داد بناران رستم بالشکر خود خارج
شده لشکرگاه را در ساباط تعین نمود جالینوس را با چهل هزار بر مقدم جیش
و خود او همراه شصت هزار و ساقه لشکر بیست هزار که جمله یکصد و بیست هزار بود
خارج شدند سعد رض از استماع مقدار لشکرشان بجانب امیر المومنین عمر رضی الله عنه مکتوب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 105 of 1140

فرستاد امیرالمؤمنین بجواب نامه سعد نوشت که خبر آنها شما را مشقت نیندازد
چند نفر اشخاص صاحب رائی و بصیرت بر آنها بفرست که ایشان را بطرف خداوند
دعوت نمایند زیرا که خدتعالی دعوت را سبب ضعف آنها گردنیده بعد ازان سعد
چند نفر قابل کار را بسویش ارسال نمود آنها از رستم اجازه خواستند که بحضور یزدجرد
بروند رستم ایشان را اذن داده از بین لشکر گذشته در جنیکه یزدجرد وزرای خود را
بار رستم گرد خود جمع کرده مشورت میکردند که چه جواب بهند داعیان راه حق رسیدند
مردمان از هر طرف برای تماشای شان جمع شدند عجمیان بر ایشان سرسبز شهر زنان
و شاطران که بدست هر یک سلاحی بوده ایستاده ترجمانی را طلب نموده گفت ازین سوالان
سوال نماکه برای چه آمده مهیای غا شده حریص بلاد ما گشته اند وبسبب آنچه غرض دارشان
نشدیم برما دلیر شدند نعمان بن مقرن رض برفیقان خود گفت ایا اجازه میدهید
که من با ایشان تکلم نمایم یا دیگری سخن میگوید همه گفتند تو جواب آنها را بده نعمان گفت
الحمدلله بر ما رحمت کرد که پیغمبری فرستاد ما را براه خیر هدایت داد از شر نهی فرمود
و ما را بر اجابت او امر خود خبر داد و آخرت را وعده نمود بعضی از ما طوایف ایمان آوردند
و برخی مخالفت کردند لهذا پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ما را امر فرمود که ابتدا کنیم بر مخالفین
عرب پس ما شروع بمقاتله شان نموده داخل شدیم بایشان بدو قسم منکرین که بضرب
شمشیر ایمان آوردند بعد ازان افسوس میخوردند و طائعین که راضا مند بودند
بر مسرت و سعادت شان افزود گشت پس داد استیم فضیلت آنچه را که رسول خدا
برای ما بیان آورده بود بسبب چیزیکه سابق متمسک بودیم از دشمنی و تنگی خود بعد
ازان بقبایل ملوک قریب خود مامور شدیم که آنها را بدین خود دعوت نمائیم
و اکنون شما را بدین خود آن دینیکه اشخاص نیک او انخوب و کسانیکه بدنام او را
بد میدانند دعوت میکنیم اگر قبول نمیکنید و ایمان نمی آورید شما را بامر سهل تر تکلیف میکنیم
یعنی جزیه را بدهید و اگر از انهم سر باز می زنید باشما مقاتله میتائیم در صورتیکه
ایمان بیاورید کتاب خدا را نزد شما گذاشته می ایستیم بحکمیکه از احکام آن کتاب
باشد و بملک خود عودت نموده شهر ها شما را واگذار میشویم اگر جزیه میدهید از صدر
شما دست بردار میشویم والا قتال خواهیم کرد ترجمان مقوله نعمان را بایزدجرد
گفت من در روی زمین طایفه از شما شقی تر و از حیث عده کمتر و از مصلحت
بد اندیش تر نمیدانم زیرا که تفویض نمودیم بشما ملکی را که دران قربانها میشود
و گفتیم شاید شما را از ما باز دارد باید بفارس طمع نکرده پیش نیائید اگر برای شما یان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 106 of 1140

عزور رسیده فریب نخورید و اگر مشقت گرسنگی بر شما عارض شده طعام شما را تا ایام ارزانی فراهم نمائیم و بزرگان تان را اکرام و خود شما را به پوشانیم و بر شما ملک مقرر فرمائیم که رفق و مدارا نماید چون سخنان او تمام شد مغیره بن زراره اسدی از جای برخواست و گفت ایها الملک این ها که می بینی رؤساء و اشراف عرب مرسوم است که اشراف را از اشراف می شمرند و یکدیگر را تعظیم می نمایند اینها بر آنچه که مامور بودند نگفتند و نه سخن ترا اجابت نمودند اکنون کلامی را که برایت میگویم و رفیقانم شهادت میدهند جواب بگوی در موضوع بدحالی هر چند که فرمودی صحیح بلکه از آن شدیدتر است بعد ازان مغیره شرح مشقات اعراب را مع فرستادن حقتعالی نبی اکرم را مانند نعمان بیان نموده گفت ایملک اختیار کن جزیه را که ذلیل باشی یا قتال که را آماده شو یا انیکه اسلام آورده باعث نجات خود و رعیت گردد یزدجرد از استماع این کلام بغضب شده گفت افسوس که قتل سفرا جایز نیست والا گر نه شما را میکشتم بروید حق از شما نزد ما نیست بعد ازان توبره خاکی را طلب کرده گفت بر شریف ترین شان حمل نمود برند تا انیکه از دروازه مدائن بر آیند و بر رسولان سعد گفت بروید بجانب صاحب خود انیک رستم را فرستادم که شما یان را بخندق قادسیه دفن نماید و بعد ازان به شهرهای تان داخل گردیده چنان بشمادشوار بگیرد که بخود در مانید سخت تر از کرد اسابور شاه پور عاصم پسر عمر کنانی لبیتی برجسته گفت من اشرف و سید تیم بده خاک را عاصم خاکبار را بردوش گذاشته بر مرکب خود سوار شده نزد سعد آمده گفت بشارت باد ترا که خداوند زمام مملکت شان را بداد بعد ملک ستم گفت نمیدانستم که در عرب چنین اشخاصی باشند که از شما در جواب دادن نیکو تر باشند برا امری وعده دادند که باید آنرا دریابیم و یا انیکه بر سر آن کشته شویم لکن من رئیس شان را احمق تر دیدم که خاک را بر سر خود حمل نمود رستم گفت ای ملک او دانا تر شان بود که ترا بفال نیک تعبیر نمود یعنی وطن مان را گرفت و بر اصحاب خود نشان داد بعد رستم با حالت غضبناک از نزد یزدجرد بر آمده شخصی را عقب قاصدان سعد فرستاده باشخصی معتمد خود گفت که اگر رسول ما آنها را دریافت البته تلافی زمین خود را نمودیم والا گر نه یقین بدانید که زمین شما را گرفتند ساعتی گذشت رسول رستم آمده ندیدن قاصدان برستم گفت رستم گفت که زمین شما را بردند زیرا که او در علم نجوم و کهانت مهارت تامی داشت بعد ازین واقعه سواد بن مالک تمیمی بنجاف و خراض غارت نموده سیصد راس خر و قاطر و گاو را بدست آورده ماهی بار نموده بطرف لشکر آمد چون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 107 of 1140

صبح شد سعد آنها را بلشکر تقسیم نمود و این روز را به یوم الحیتان موسوم ساختند سعد سهریه دیگری فرستاد آنها شتران بنی تغلب و نمر را گرفته بجانب عسکر سوق دادند سعد شتران را نحر کرده بتقسیم نمود فراوانی طعام بین مسلمانان کار فرما گردید و گرد این بحار نهرین را غارت کرده مواشی زیادی را بطرف مسلمانان سوق داد - بعد رستم از ساباط خارج شده آلات حرب را جمع آوری نموده بر آملاک حالیکه اوراد اوراد می ساخت گفت اگر خداوند ما را فتح داد داخل مملکت شان گشته نزد پادشاه شان میرویم چنان اهل و اولاد شان را پریشان میکنیم که ناچار دادن مال را قبول شوند چون رستم از ساباط برآمد بطرف بندوان برادر خود مکتوب فرستاد که قلعه ها و حصارهای خود را محکم نمائید زیرا که چنان معلوم میگردد که اعراب شما را از وطن و اولادتان فرار خواهند داد رائی من این بود که با ایشان مدافعه و مطاولة نمایم چنانچه از نحوست انجم هویدا است (ماهی آب را تیره نموده نغامه و زهره نیک شده اند) و میزان معدل گردید و بهرام رفت نمیدانم غیر از اینکه اعراب با ما نزدیکی ما غالب میشوند چیز دیگر نیست آنچه که مرا باین محاربه باعث شد همانا امر ملک بود که گفت اگر تو نمی روی من نفس خود بمحاربه میروم بعد ازان رستم جابان را برپل ساباط ملاقات نمود که هر دوی شان منجم بودند جابان برستم گفت آیا نمیدانی که اوضاع کواکب دلالت بر نحوست دارد رستم جواب داد که من بطرف خشاش و زمام لشکر میکشیدم بنا بر حسب الامر ملک چاره جز این ندیدم بعد ازان حرکت نموده به کوثی فرود آمد در انجا مردعربی را بحضور رستم آوردند از عرب پرسید که چه چیز موجب آمدن شما در اینجا شد و چه می طلبید آن مرد عرب گفت ما بطلب آنچیزی که خداوند ما وعده داده آمده ایم اگر شما از دین اسلام سر باز زنید مملکت و اولاد شما را تصرف خواهیم نمود رستم گفت اگر پیشتر ازان کشته شدید چه میکنید جواب داد که هر کس از ما کشته شود بجنت میرود و کسیکه باقی بماند مالک آنچه را که به ایشان وعده نموده عنایت میفرماید و ما در بخصوص یقین داریم رستم گفت خوب بدست شما افتادیم مرد عرب گفت اعمال شما شمار ابدست ما داد خداوند شما را بوسطه اعمال شما سالم سازد فریب ندهد ترا و کسانیکه باطرف خود می بینی تو همرا انسانها جنگ نمیکنی بلکه باقدر رنجه میدهی رستم بخشم آمده گردنش را زد بعد ازان کوچیده به برش فرود آمد لشکر یانش مال و اولاد آن موضع را غصب نموده بازنان یکجا شده شراب نوشیدند مردم نزد رستم آمده داد و فریاد کردند رستم گفت ای گروه قسم بخدا که آن مرد عربی راست گفت والله که سلامت نمیدارد ما را مگر اینکه اعمال خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 108 of 1140

نیکو سازیم و اعراب مع خواری و مشقت خود از روی خصلت از شما بهتر اند سابق شما را
خداوند بواسطه خوبی اخلاق و اجتناب از ظلم و وفا و احسان شما به خلق خدا بود
که شما را بر بلاد و امصار مالک گردانیده نصرت می بخشید اکنون که تغیر حالت داده صفات
ممدوحه را شعار خود نسازید خداوند شما را یاری نخواهد نمود در نیوقت شخصی را بحضورش
آوردند که قبلاً از رفتار بدش شکایت شده بود بنابران رستم گردنش را قطع کرد و
بعد بجیره رفته مردم را به طرف خود جمع نمود تخویف و تهدید نموده قصد باز خواست شان را
نموده پسر بقبیله گفت چنین کن با ما در صورتیکه از نصرت مایان عاجزی و از عدم دفع
ما را ملامت میکنی و قتیکه رستم به نجف[1] رسید بخواب دید که فرشته از آسمان
نزول نمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نیز با ایشان بود فرشته
تمام اسلحه و یراق اهل فارس را گرفت و مهر نمود به پیغمبر سپرد و آنحضرت به عمر رضی الله عنه
داد صبح رستم با حالت غمناک از خواب بیدار گشت درین حین جالینوس بین
نجف و سلیحین[2] بود حضرت سعد سریه ها را طرف اطراف سواد سر دادند به سواد و حیض
صد نفر فرستاده بهرین را غارت نمودند چون اخبر به رستم رسید سواران را طرف
شان فرستاد سعد بر اثر آن عاصم بن عمرو و جابر اسدی را کمک سریه ها خود ارسال
نمود درین حین سواران فارس اطراف انهار افراگرفته تردد میبود که ایشان را غارت
نمایند که ناگاه عاصم با ایشان ملاقی شد مردم فارس از مشاهده عاصم گریختند و مسلمانان
با غنیمتهای زیادی مراجعت نمودند حضرت سعد عمرو بن معدیکرب و طلیحه اسدی را الی
ده نفر جاسوس قرار داده بجانب اهل فارس فرستاد آن ها سه کرور زیاده نرفته
بودند که اسلحه خانه شان را مملو از سلاح و پل و پشته ها را پر از عسکر دیدند عمرو و طلیحه
و یاران شان پس مراجعت نمودند مگر طلیحه که از رفتن سر باز زده گفت من پیش میروم
عمرو و رفیقانش چون دیدند که طلیحه مراجعت نکرد گفتند که ای طلیحه تو حقیقتاً عذر خواهی
اراده داری آگاه باش که پس از قتل عکاشه ریشکار نخواهی شد بیا با ما عودت نما
طلیحه سخن شان را اجابت نکرده عمرو و رفیقانش بازگشته سعد از کیفیت قوم خبر دادند
بعد طلیحه خود را بقصد تجسس و تفحص به لشکر رستم رسانیده شب را بعلم آوری گذرانیده
طناب یک خیمه شخصی را برید و آن خیمه بر سر صاحبش فرود آمد و او را کشید برد با
دو شخصی دیگر همین معامله را اجرا نموده بر اسپ خود سوار شد و بهر طرف میدوانید
و مردم را می ترسانید سواران فارس او را تعقیب نمودند تا وقتیکه صبح شد یکی از
به او ملحق شد طلیحه او را بقتل رسانید و سوار دیگر نیز دوچار شده مقتول شد

[1] نجف دهیست که مشهور است قبر علی رضی الله عنه در آنجا است
[2] سلیحین قریه ایست نزدیک نجف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 109 of 1140

شخصی سوم خود را باو رسانید از مشاهده دو نفر مقتول که پسران عم وی میشدند غضب در آمده
به طلیحه حمله نمود طلیحه او را اسیر ساخته با خود برد اهالی فارس از کشتن دو نفر خود و اسیر شدن
یکنفر دیگر رعب بر آنها غالب گردیده مراجعت نمودند طلیحه با آن مرد فارسی اسیر نزد
سعدؓ رفتند طلیحه قصه را بیان نموده ترجمان خواستند از فارسی سوال کردند از سعدؓ
استدعا نمود مطلوبش اجابت گردید بعد ازان اسیر از سعدؓ اجازه شرح واقعه را
خواسته گفت پیش از نیکه از طرف خود چیزی بگویم ازین رفیق شما خبر میدهم از زمان
صغارت خود تا اکنون جنگها را طی نمودم بسی پهلوانان نامدار و ذوی الاقتدار را
دیده و شنیده ام لیکن مانند این رفیق شما ندیده بودم - بطرف طلیحه اشارت نمود
که بعد از طی کردن دو فرسنگ داخل لشکری شود که در ان هفتاد هزار پهلوان که هریک
دارای پنج الی ده نفر خدمتگار باشد حمله برده راضی نباشد که مانند آهن خود تنها دست
برگردد دو اسپ از ایشان را گرفته طناب خیمه شان به برد و چون او را اسیر گردیم
اول شخصی را که بهزار نفر مقابل بود بقتل رسانده و شخصی دیگر را نیز بهمانصورت مقتول
ساخت نیکه از مشاهده آن دو نفر مرگ بر خود یقین دانسته از شجاعان سبقت نموده
به او او یختم مرا اسیر نمود بعد در ضمن اخبار لشکر فارس را بیان نموده بدین اسلام مشرف شد
سعدؓ او را به مسلم موسوم ساخت طلیحهؓ او را ملازم خود ساخت آنمرد فارسی از اهل قادسیه
بود - خلاصه رستم حرکت کرده جالینوس دهمن ذوالحاجب اقدام نمودند جالینوس به حوالی
زهره بن حویه ذوالحاجب به ظفر ناباد و رستم به خزاره نزول نمودند بعد ازان رستم سیر
نموده در قادسیه فرود آمد مدت آمدن او از مدین تا قادسیه چهار ماه کشید در ظرف
اینمدت بجنگ پیش نشد تا شاید اعراب بسختی مانده مراجعت کنند و اگر از طرف پادشاه
مامور بحرب نمی شد هنوز جنگ را تاخیر می نمود امیر المومنین عمر رضی الله عنه ندیعه کتوبی
سعدؓ را نیز حکم صبر نمود لهذا سعدؓ هم مستعد اقامت ایام دراز گردید و طول مدت
بر اسلامیان مضر نبود هر آرستم سی سه فیل بود که یکی از انها موسوم به فیل سابور
ابیض بود که تمام فیلها با او الفت داشتند رستم هژده راس انها را به قلب لشکر و پانزده
دیگر را به میمنه و میسره لشکر مقرر نمود رستم چون شب را صبح نمود سوار شده رفت تا انکه
به آخر لشکر سلمانان رسید و بعد ازان بالا رفته تا انیکه بپل رسید در موضعیکه قریب سلمانان
بود تامل نمود برزهره رئیس لشکر پیغام فرستاد که توقف نماید تا بواسطه دادن
چیزی سلمانان را راضی سازد که پس به ملک خود بروند و از جنگ صرف نظر نماید و بدین
تصریح که با انها چنین بگوید بلکه به انقسم اظهار کرد که ما و شما همسایه ایم و بشما احسان

حسال ۱
ملرزناباد ۲
موضعیست در قادسیه
عبرای ۳
موضعیست در قادسیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 110 of 1140

نموده ایم دنگهداشت شمار اکرده ایم اعمال خود را باعرب بیان میکرد زبره در جواب رستم
گفت که امر ما و شما مانند عربان سابق نیست که برای طلب دنیا آمده باشیم بلکه برای آخرت جزف
همت مینمائیم بلی سابقا ما میل شمار فتار مینمودیم تا انیکه خداوند بما پیغمبری فرستاد کرما را ایجاب
پروردگار دعوت نموده اجابت نمودیم خدا تعالی به پیغمبر خود گفت که به قوم مسلمانان
مسلط ساختم بر مردمانیکه ایمان نیاورند و بواسطه مسلمانان از آنها انتقام میگیرم و غنایم را
بمسلمانان عطا نمودم تاکه بر مسلمانی خود ثابت باشند همین دین اسلام حق است هرکه
ازان روگردان شود خوار و برباد و کسیکه به آن ایمان آورد معزز و دلشاد است
رستم گفت چیست ارکان آن دین در جواب رستم بیان نمود که هرچه ستون آن که بدون
آن اصلاح ممکن نیست شهادت بکلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله است رستم
سوال کرد که دیگر چیست گفت بیرون نمودن مخلوق از عبادت بندگان
بعبادت خداوند تعالی مردمان همه اولاد آدم و حوا میباشند و برادران یکدیگر
و مادر اند رستم گفت چه خوب سخن میباشد اگر من و قوم من این سخن را قبول نمائیم
کار ما و شما بکجا میانجامد آیا پس میگردید گفتند بلی رستم بیان نمود که تو راست
فرمودی لیکن از زمانیکه مردم فارس یزدجرد را بادشاه گردانیدند نمیگذارد
که هیچ زیردستی از خدمت خود دست بکشد میگوئید که اگر انها از عمل خود بیرون
شوند بر بزرگان و اشراف خود سرکشی می نمایند زبره فرمود که ما مسلمانیم و دین ما
اشرف ادیان است این کفار شمار ا به نسبت ما بردستان نمی پسندیم باکفار مدارا
و اگر کسی بواسطه عبادت خداوند ما را اطاعت ننماید بعد ازان زبره رفته رستم
اهالی فارس را جمع نموده همه آشان مکالمه نموده در باب دین اسلام مگر آنها سر باز
زدند لهذا رستم بطرف سعد قاصدی فرستاد که چند نفر از تابعان خود را بفرست
تاکه با ما مذاکره نمایند سعد جمعیتی را انتخاب نموده که بفرستد ربعی ابن عامر گفت
تا چند جماعتی برویم با ایشان گفتگو کنیم بفرست یکنفر را که آنها را تابع سازد سعد او را
بانها فرستاد ربعی بطرف ایشان شتافت تا انیکه رسید بر پلی که قادسیان میگذاشتند ربعی را
توقیف نموده از آمدنش به رستم خبر دادند رستم از شنیدن آن محفل خود را آراسته
کرسیها زرنگار نموده فرشهای زرین گسترانیده دستگاهی تهیه نموده خود بر کرسی طلا نشسته ربعی را
امر حضور داد ربعی در حالیکه بر اسپ خود سوار و شمشیرش بخزه مغلوف نیزه اش
به پارچه دستمال کهنه چیده و جل اسپ خود را زره ساخته پوشیده بود چون بنوشها
رسید بوی گفتند که از اسپ خود فرود آی او اعتنائی ننموده رفت در میان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 111 of 1140

اسپ خود را به دو مشکاست چیزی به او نگفته مدارا کردند گفتند سلاح خود را بگذار
جواب داد که من نیامدم که بحکم شما خلع سلاح کنم شما خواسته اید مرا - بعد ازان
برستم خبر دادند اجازه ورود داده چون رعی اجازه یافت با نیزهٔ خود عصا زمان
و با قدمهای خود خورد رفت هیچ فرش و مشکائی نماند که از نوک نیزهٔ او پاره نگشت
تا نزدیک رستم رسید نیزهٔ خود را بر فرش خلانیده بر زمین نشست رستم از
وی سوال نمود که برا یچه بر فرش نه نشستی گفت من دوست ندارم که بر زینت
شما به نشینم پس ازان ترجمان رستم سوال نمود چه باعث شد که شما در ین بلاد
بیائید گفت خدا یتعالی ما را آورده که بیرون کنیم کسی را که او میخواهد از تنگی بسوئے
فراخی و از شدت بجانب فرج و از ظلم ادیان باطله ابطرف عدل اسلام کسی که دعوت
مان را اجابت نمود باز میگردیم و مملکتش را او گذار میشوم و اگر قبول نکرد با او مقاتله میکنیم
تا فایض جنت گردیم یا اینکه منظفر شویم رستم گفت اراده شما را دانستم آیا مدت مهلت
میدهید که مصلحت نائیم گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم سنت است که دشمنان را
از سه روز اضافه تر مهلت ندهیم حالا ما تا سه روز شما را مهلت دادیم شاید کار خود
مصلحت کرده یکی از ین سه فعل را اختیار نمائید یا اسلام آرید که شما و ملک شما را
واگذار شویم یا جزیه دهید که باز دارنده خود را از شما و در صورت لزوم حمایت کنیم
و نصرت نمایم و یا مهیا قتال شوید در روز چهارم بگرا بتدا شما اقدام محاربه کنید
و من در ین مدت عهده از طرف یاران خود کفیلم گفت مگر تو سردار اینها نی گفت نه
مسلمانان با یکدیگر جسد واحد اند که اجازه میدهد ادنای شان بر اعلای شان بعد
رستم با روسای قوم خود خلوت نموده گفت آیا سخن مانند این سخن عزیز تر و واضح
تر شنیده اید قوم نافهم او گفتند معاذ الله که ما بدین این کلب رغبت کنیم آیا جاهل
مندرس او را ندیدید که چه بود رستم گفت وای بر شما ای قوم جاهل او را دیدید
و رای و خصلتش را مشاهده نکردید مرسوم اعراب است که از جاهای خود تخفیف
و بر اخلاق خود می افزایند - نه مثل شما که برخلاف آن عمل میکنید چون صبح شد
رستم مردی را نزد سعد فرستاد که آن مرد را بفرست سعد حذیفه بن محصن را بسوئے
شان ارسال نمود حذیفه بلباس مردادلی آمده سواره نزد رستم ایستاد رستم گفت
پیاده شو حذیفه جواب داد که نمی شوم رستم سوال کرد که تو چرا آمدی و شخصی اول
نیامد حذیفه گفت امیر مان دوست دارد که در سختی و آسانی بین ما عدالت باشد این بار
نوبت من است رستم پرسید که شما در ین بلاد چه آورده حذیفه مانند شخص اول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 112 of 1140

جواب گفت رستم استفسار کرد که موعده تا کدام روز است حذیفه گفت بلی تا سه
روز پس وی را رخصت کرد روی باصحاب خود نموده گفت وای بر شما چیزی را که من
دیروز و امروز مشاهده کردم شما ندیدید و ایشان بر زمین ما غالب گردیدند شخصی
دیروزی آنچه را که ما عزت می پنداشتیم تحقیر نمود و این مرد امروزی سواره در مقابل ما
ایستاده و آن را بفال نیک تفسیر نمود یعنی بر ما و بر زمین ما غالب آید چون فرد شد رستم
به سعد خبر فرستاد که شخصی را بسوی ما بفرست مغیره بن شعبه را فرستاد و او با ایشان
روی آورد در حالیکه انها تاجهای مکلل بر سر و جامهای حریر در بر و مسلح تیر اندر
مفرد وش ساخته بودند مغیره از روی فرشها گذر نموده بر کرسی رستم نشست قوم
رستم بر او آویخته از کرسی فرود آوردند مغیره گفت ما شنیده بودیم که شما مردم عاقل
لیکن امروز از شما نادان تر قومی را ندیدم ما مردم هرگز بعضی بر بعضی عبادت نمیکنیم
اکنون گمان کردم که در بین شما سیادت است در حقوق مانند مایان پس خوشحال شدم که از
اخلاق شما مطلع شدم که بعضی از شما مالک و صاحب دیگر میباشید این خصلت را نشی
نمیکنند عنقریب از شما هم دور خواهد شد من خودم نیامده ام بلکه شما من را خواسته بودید
دانستم که شما مغلوب مملکت بر شما از این خصلت و عقول باقی نمی ماند رعایا گفتند راست
راست گفت مرد عرب دهقانان گفتند قسم بخداوند که غلامان ما همیشه در این موضوع
منازعه دارند خداوند سلف ما را کشد که امر دین مردم را مهمل نهشتند بعد ازان
رستم آغاز سخن کرده قوم خود را ستایش نموده گفت که ما بر بلاد مستولی و بر دشمن
غالب و بر طوایف عالم اشرف میباشیم هیچکس مانند ما عزت و سلطنت ندارد ما
همیشه بر اجانب نصرت می یابیم و دیگران بر ما غالب نمیگردند مگر یکی دو روز چنانکه یکماه
بسبب گناه پس از رسیدن کیفر اعمال خود که خداوند از ما راضی شد دشمن خود را
مضمحل ساخته غالب میگردیم و فتح هیچ طایفه مانند شما نزد ما آسان تر نبود شما دوی
بودید بد معیشت و بد حال که شما را منظر نداشتیم زمانیکه قحط بر شما مستولی میشد قصد
میکردید برای شما جو و خرما میدادیم اکنون میدانیم که چیزی شما را به آمدن اینجا واداشته
است گرسنگی و مشقت که در شهرهای شما وقوع یافته پس امر میکنم که لباس و قاطر سوی
و هزار درهم بامیر شما بدهند و یکبار خرما بهر یکی شما داده شود بشرط انکه از مقاتله و محاربه
منصرف شوید چرا که من بقتال شما شایق نیستم بعد ازان مغیره را آغاز سخن نمود
بعد از ستایش خداوند گفت خدا تعالی خالق جمیع مخلوقات و رازق آنها میباشد
و انچه که عمل نمایند خداوند با ایشان رفتار می نماید و انصافی که از احوال خود و با

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 113 of 1140

شهر ها پیغام ذکر نمودی میدانیم همان کار یار اخداوند به شما کرده و بغفت ما مین شما نهاده و خیر یک
در بدجائی الفتی انکار ندارم خداوند یار ابتلا ساخته بود از انجا که دنیا ماند دو دولت است
که یکی بالا رفته دو دیگری نزول میکند و باز بالعکس فلو بالا پایان و دیگرش بالا می شود
همچنین ملت بختی کشیده را سعادت و استراحت استقبال میکند و کره عباش را محنت
تعقیب مینماید و شما هر چند که شکر میکردید به سبب این نعمتیکه درین زمینه داد ذات خداوند
بشما عطا نموده بود یکی از هزار و شتی از خروار آنرا ادا نموده نمیتوانستید لهذا ناشکری شما
موجب تغیر حالت شما گردید و نهایت ابتلا ما سبب سعادت و رحمت خداوند گردید که بغیر خود
در مین ما فرستاد بعد ازان ما نند قبل از ذکر سه خصلت را بیان کرد که یا اسلام آوردن
و یا جزیه دادن و یا مقاتله است بس و نیز عالمه اطعمه شهر های شما را خورده لذت
برده اند میگویند که ممکن نیست این شهر ها را واگذار شویم رستم گفت خواهید مرد بد
و اطعمه یار انخواهید خورد مغیره فرمود که هر کس از ما کشته شود به بهشت می رود
و اگر از شما به قتل برسد دوزخ منزلگاه و خواب جاودست و کسیکه از ما باقی بماند بما
شما مظفر و منصور خواهد شد رستم خشم آلود گردیده گفت که فردا هنوز صبح
نشده باشد شما را قتل خواهیم نمود مغیره بهمه عودت نموده رستم بالائی دارس خلعت
نموده گفت این قوم با شما چه نسبت دارند قسم بخداوند که این مردم مرد آمیاشک
خواه بدروغ یار استی و الله اگر به این عقل کامل و ضبط اسرار خود مختلف نگردند هیچ طائفه
بر اینها کامیاب نمی گردند و اگر صادق باشند جامعه شان خلل ناپذیر خواهد شد لیکن
قوم رستم لجاجت نموده اظهار دلاوری کردند رستم مردی را نزد مغیره فرستاد که
برایشان بگوید که اگر پل قطع شد چشمت کور میکنم چون قاصد این سخن را بمغیره رسانید
گفت مغیره رو بجواب قاصد فرمود که مرا بشارت بزرگ دادی و اگر اراده جهاد
بمثل شما مشرکین نمیداشتم که بعد از نیهم ما نند شما مشرکین را بقتل برسانم کور شدن
چشم دیگر خود هم حاضر بودم و لیکن قاصد ما جزاء بر ستم بیان نمود گفت ای مردم فارس
اطاعت مرا بخود لازم بدانید چرا که واقعه می بینم که شما بدا قوه مدافعه آزاندارید بعد سعد
مستشاران را که دو سه نفر بودند نزد او فرستاد گفت ای رستم امیر ما ترا بسوی
امری دعوت میکند که سراسر بنفع شماست بعد ازان تا واپس بملک خود نمیروم شما
میدانید و مملکت و ملت شما و اگر کسی قصد شما کند البته معین شما میباشم ای رستم
از خدا بترس و قوم خود را بدست خود هلاک مکن میان تو و این امر چیزی نیست غیر از دخول شما
باین امر پس شیطان را از خود دور کن رستم گفت از کلای شما بخوبی ظاهر است که کرسنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 114 of 1140

و قحط بر شما مستولی گردیده نه انصاف دارید و نه منع کرده می شوید - ما لحاظ همسایه گی را
فراموش نداریم برای شما غله ها میدادیم و احسان ها میکردیم چون لطمه ما را خوردید و مشروبات
ما را اشامیده نزد قوم توصیف کردید لهذا برای تحصیل آن طایفه خود را وعده داد نزد
ما آمدید مثل شما مانند شخصیست که روباه را در باغ خود دیده گفت روباه نیست بنا
بران روباه بخاطر جمعی عده اژدر و باهان را با خود آورد باغبان سوراخ مدخل شان را
بسته تمام را بقتل رسانید الحال میدانم چگانه باعث آمدن شما در اینجا گردیده است
اکنون بروید هرچند غله میخواهید بشما میدهم زیرا که کشتن شما یان را دوست ندارم
و دیگر مثل شما به مثل آنست که مگسی عسل را دیده میگوید دور هم میدهم هرکس مرا
بآن برساند چون رسید غرق شده میگوید چار در هم میدهم اگر کسی مرا رهائی بخشد
باز گفت مردی قدری طعام را بجامه پیچیده در گوشه نهاد موشان آمده جامه را
سوراخ ساخته داخل شدند صاحب جامه آن حال دیده سوراخ را مسدود ساخت
بوی گفتند سوراخ را مبند زیرا که جای دیگر را دیده بیرون میشوند بلکه بی مجوزی را
در ان جامه داخل نا موشان از درون آن بی یک یک خارج میشوند و تو آنهارا بقتل برسان
الحال منهم همان میکنم نمودم که تمام راهها را مسدود و فقط پل امیر ساختم که هریک
بیرون شوید مقتول سازم با وجود آن شما را چه داد ار ساخته که چندان نفری و تجهیزی
هم بشما نمی بینم - مسلمانان سابقه گذشته خود را مانند بد خازمان جهالت و بعثت
آنحضرت و اخلاف اول خود را و مشرف شدن بدین اسلام را ذکر نموده گفتند خداوند
ما را به جهاد با کفار امر نموده و مشاهده کار اکه تو گفتی حقیقت و مناسبتی ندارد بلکه حالت
شما مانند دهقانان خائن آن مردیست که ارضی خود را نهایت شاداب نموده در خشتها به برسر
جویها جاری و قصرها تعمیر کرده بود و دهاقین را داد آنجا سکنی داد که بعمل باغ و بوستان
به پردازند لیکن آنها بر خلاف خواهش مالک باغ عمل نمودند صاحب باغ ایشان را مدتی
مهلت داد مگر آنها از خیانت خود صیانت نکردند لهذا دهقانان دیگری آورده
ایشان را بحکم خراج داد اکنون نگاه از آنجا بروند چنگ مردم افتاده هلاک میگردند و گر
توقف کنند دهاقین جدید آنها را خوار داشته برزمین گور خواهند نمود قسم بخدا اگر
ما بخل نمی بودیم در رغبت دنیا میداشتیم هرگز شما را باین عیشهای خوب و زندگانی
مرغوب و اگذار نشده خوب میگوئید - رستم گفت شما بطرف ما می آئید یا اینکه ما بجانب
شما بیائیم مسلمانان جواب دادند که شما بیائید در نیوقت فتاب اقبال مشرکین در پس
کوهها ثقاوت غروب نموده مسلمانان بطرف لشکر خود مراجعت نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 115 of 1140

باخبر ساخت که برجای خود متمکن باشند و بسوی لشکریان فارس قاصد فرستاد که شما میدانید و عبور شما انها اراده نمودند که از پل عبور کنند چون قبلا جسر را مسلمانان متصرف شده بودند لهذا گفتند شما اراده عبور نسبت پل را که ما مالک شدیم مپندارید نمیگذاریم درین شب تا صبح آن را رخنه عمیق از کیاه و خاک و پالان چنان میسازند که راهی ساخته شود درین شب رستم خواب دید که ملکی از آسمان فرود آمده تا نهای لشکرش امر نموده به آسمان برد چون از خواب متنبه شد بعضی از مصاحبان رویا خود را بیان کرده گفت خداوند مارا پسند میدهد اگر ما پسند بگیریم و چنیکه رستم بر آمد قتال سوار اسپ گردید دو زره و کلاه خود پوشیده اسلحه برداشت هنوز پای در رکاب نکرده بود گفت فردا ایشان را محکم میزنم مردی از برابرش گفت انشاء الله گفت بدون انشاء الله از جنیکه شیر یعنی کسری از میدان رفت روباهان بمیدان در آمدند من می ترسم که این سال بوزینه گان باشند این سخنان از جهه حقیر شمردن فارسیان مسلمانان را بر زبان می آورد و اگر نه حقیقتا از مسلمانان می ترسید چنانچه بر معتمد خود این سخن را اظهار میکرد.

بیان روز اول مآث

چون لشکر بی پایان فارس از دریای عتیق گذشتند رستم بر سر بر خود نشسته سیاهان را بر سر او بر پا کردند هژده فیل که بر آنها صندوق مهامه موضوع و مردان کاری سوار بودند برقلب لشکر دهشت الی هشت فیل بر جنبتین تعبیه کردند جالینوس بطرف راست و فیروزان جانب چپ سپاه ایستادند ملک یزدجرد برای استخبار بین خود و رستم عده کثیری را پی در پی ایستاده نموده بود که یکسر آن بر در ایوان یزدجرد و دیگر سر نزد رستم بود کاری را که رستم می نمود شخصی اول بدویم و سیم متوالی خبر میدادند مدت قلیلی یزدجرد از تمام واقعات حرب واقف میگشت مسلمانان صف ارائی نمودند لیکن امیرشان سعد بواسطه عرض دمل یا دعرق النساء طاقت نشستن نداشته بر بام قصر قریب مسلمانان سینه خود را بر بالشی تکیه داده که صف شان در بیخ قصر ایستاده بودند چنان نزدیک بود که اگر فرضا شخصی برناقه سوار می بود سعد از آنجا نیزه او را گرفته میتوانست اینموضوع در شجاعت او نقصان ندارد و اگرچه بعضی مبغضین وی درین کار رش عیب گرفته گفتند

نقاتل حتی انزل الله نصره — وسعد بباب القادسیه معصم
جهاد میکنیم تا فرود آرد خداوند نصرت را — و حالیکه سعد بدروازه قادسیه خود را گرفته است

فاسلم قد امت نساء کثیره — ونسوة سعد لیس فیهن ایم
چرا دارند همه زنان بیواری بجا بدمن شوندان — و زنان سعد از بیوه شدن بیوه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 116 of 1140

سعد این ابیات را شنید گفت خدایا اگر این شخص کاذب است و از روی غرض ابیات را میخواند زبانش را از من کوتاه کن چون مستجاب الدعوه بود ناگاه در همان روز در بین صف تیری بدهان آن شخص رسیده موجب بند شدن زبانش گردید روز دوم خود از نطق محروم شد در نیوقت سعد نزد لشکر فرود آمد زخمهای ران و سرین خود را نشان داد اهل سپاه او را معذور داشتند بنابران چون از سواری عاجز بود خالد بن عرفطه را عوض خود خلیفه ساخت لیکن بعضی اختلاف نموده بنای شور و غوغا گذاشتند از انجمله چند نفری را در حصر محبوس ساختند که ابو محجن ثقفی از آن زمره بود بقول بعضی سبب محبس ابو محجن جهته اشامیدن خمر بود بعد از آن سعد بمردم خلیفه نمودن خالد را اعلام نموده و بر منبر برآمده خطبه خوانده مردم را همان روز دوم محرم سنه ۱۴ مسلمان را به جهاد کفار تشویق و تحریص کرده وعده های خداوند را در باب فتح شهرها و مشقتهای که سابقا از اهل فارس بایشان رسیده بود یاد آوری نموده همچنین هر امیر قوم خود را وعظ و ترغیب کردند سعد چند نفر صحابین و صاحب رای را مانند معبد، حذیفه، عاصم، طلیحه، قیس اسدی، و عمرو سعد یکرب و امثال شان دار شعر استماع و طیبه، و اوس بن مغراء و عبیده بن الطبیب را فرستاد که مردم را به اشعار خود تحریص بمقاتله نمایند صف مسلمان مقابل دیوار قدسیه و خندق ایستاده فریقین بین خندق در وعمیق واقعشده بودند سابقا مذکور شد که اهل فارس یک لک بیست هزار و مسلمان سی و چند هزار بودند چرا لشکر فارس سی هزار زنجیر دار معین بود در نیوقت سعد مسلمان را بقرائت سوره جهاد یعنی سوره انفال امر نمود چون خوانده شد قلبها دیدگانشان مانند ابر بهاری گریسته از اثر تحریک آن آرامی دل و ثبات قدم را داشتند بعد از فراغ قرار سعد گفت که برجا خود باشید تا نماز ظهر را ادا ساخته پس از نماز تکبیر میگویم به تکبیر اول خود را مستعد سازید از استماع تکبیر ثانی همه تان تکبیر گفته اسلحه های خود مهیا سازید چون سوم را شنیدید همه تکبیر گفته سواران مردم را بجلالگی نشاط آورند به تکبیر چهارم بیکبار تمام (لاحول ولا قوة الا بالله) گویان حمله نمائید هنوز تکبیر دوم را سعد نگفته بود که دلاوران پیش شده قتال اشروع کردند اهل فارس هم چنان نموده ضرب شمشیر و نیزه میان شان بسا دله گردید بالآخره غالب بسیر عبد الله اسدی پیش شده چند بیت را خوانده مبارز طلبید از لشکر کفار هرمز که پهلوان مشهور و از ملوک باب بود تاج بر سر نهاده با کمال هیبت و صلابت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 117 of 1140

بمقابل غالب بر آمده مغلوب گردید او را اسیرانه نزد سعد برده بازگشت عاصم بن عمر
تمیمی بمیدان نبرد در آمده سواری را شکست داد اسنوار گریخته در بین صف در آمد
اگرچه عاصم او را تعقیب نمود لیکن صف حمایتش را نموده شخص اشتر سواری اسیر کرده
باخود آورد و آن مرد که اسیر دست عاصم گشته بود خباز ملک و بادی چیزی از طعام
پادشاه موجود بود سعد آن طعامها را بحاضرین بحضور خود تقسیم کرد بعد ازان هیلوای
از لشکر فارس خارج شده مبارز خواست عمرو معدیکرب ازین مسلمانان بمقابل او
برخواسته او را بخاک مذلت خوابانیده کشان کشان سرش را از تن جدا ساخت و یورتمایش را
گرفت در همین وقت فیلهای لشکر فارس بر مسلمانان حمله نموده متفرق ساخت جماعت بارا
واسپان از مشاهده فیلها رمیده رو بفرار گذاشتند گفته اند که هفده فیل عقب بچیله را
گرفت اسپ او چنان گریخت که نزدیک بود بچیله هلاک گردد سعد بر بنی اسد نهیب زد تا
که از بچیله و همراهانش حمایت کنند طلیحه پسر خویلد دحمال بن مالک که در لشکر خود بودند
فیلها را دفع نمودند از انجمله فیل بزرگی قصد طلیحه کرد لیکن طلیحه او را بضرب تیر مقتول
ساخت اشعث بن قیس بر فیل کوهه ایستاده بآواز بلند گفت ای گروه عرب هر قوم
لازم است که قریب خود را محافظت نمایند و شما انتظار می کشید که دیگری معاونت
نماید شما را خداوند خیر دهد بنی اسد را به بینید که بکدام طرف میروند و بکدام جا از
موضع خود حرکت میکنند و من شهادت میدهم بر اینکه شما بر سرداران عرب قوم محمد
تکلی کردید بعد ازان اشعث با همراهان خود مردانه وار با مقابل خود مدافعه کرده پرا کنده
ساختند آن ها را چون اهل فارس بقرض بنی اسد را بر مردم و فیلان مشاهده
نمودند لهذا بایشان حمله برده بجانب شان تیر باز دند ذوالحاجب جالینوس
هم در بین آنها بود در همین وقت هنوز تکبیر چهارم لفته نشده بود که لشکر فارس
با فیلان خود بر بنی اسد جمع گردیدند بنی اسد پای ثبات را بر زمین کوفتند که ناگاه
تکبیر چهارم سعد بلند شد مسلمانان بیکبار حمله کردند جنگ بنی اسد دایر بود
فیلان بر میمنه و میسره لشکر حمله میکردند اسپان ترسیده فرار نمودند سعد بعاصم
بن عمرو التمیمی گفت یا معشر بنی تمیم در دفع فیلان چاره نمایید عاصم گفت چرا
میدانیم بعد ازان تیر انداز ان خود را طلب نموده در مقابل و مابعد شان اشخاصی
چست و چالاک تعین کرده گفت ای گروه تیر اندازان فیل سواران را شما بیندازید
و ای جماعت چالاکان شما عقب فیلان رفته تنگهای شان را به برید و خود عاصم
هم بیرون شده حمایت میکرد هنوز آتش قتال و جدال در بنی اسد تیران نبوده که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 118 of 1140

اصحاب عاصم بر میمنه و میسره فوج جولان نموده بر فیلان هجوم کردند و نیزه صندوقها گرفته تنگهایشان را بریدند - صدای فیلان بلند گردید فیلی نماند که آوازش بلند نشد و صاحبش مقتول نگشت لشکر فارس از بنی اسد منصرف شده بجای خود بازگشته مقاتله نمودند تا زمانیکه روز امید مشرکین به آخر رسیده و آفتاب امانشان از افق ناپدید گشت دست از قتال نکشیدند و تا وقتیکه ظلمت اطراف شان را احاطه نموده حصه از شب گذشت بعد ازان طرفین مراجعت کردند و در از قبیله بنی اسد پنجصد نفر شهید گردیدند و عاصم امر حمایت را بدوش داشت این روز اول به یوم ارماث موسوم گشت

بیان روز اغواث

علی الصباح که نسیم حیات بخشای سحری بر خیل مسلمانان عبور نمود مجاهدین غیور چشمهای خواب آلود را گشادند سعد شخصی را برای نقل دادن مجروحین مقرر نمود و آن زخمی ها را بزنان مجاهدت سپاریدند که پرستاری نمایند و شهدای راه حق را بر سرزمین شرف که نام وادی بین عذیب و بین الشمس است بخاک اختفا دفن نمودند چون این امر را فارغ شدند ناگاه از طرف شام سواران ظاهر گردیدند این سواران اشخاصی بودند که بفتح شام رفته بودند - فتح دمشق قبل از قادسیه وقوع یافته بود - امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مکتوبی بجانب عبیده بن جراح سر عسکر مسلمانان در شام فرستاد که جیشی و تحت قیادت هاشم بن عتبه پسر ابی وقاص که از پهلوانان مشهور وقت و اصحاب حضرت صلی الله علیه وسلم و در فتح مکه بدین اسلام شرف شده بود بطرف عراق بفرست لهذا عبیده رضی الله عنه قرار فرموده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه لشکر منظمی بعراق ارسال نمود در مقدمه آن جیش قعقاع پسر عمرو تمیمی رضی الله عنه منصوب شد که از جمله اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و در وقت وفات شان حضور داشت قعقاع صبح در اغواث بتجیل تمام آمده متابعین او که هزار نفر بودند ده ده تقسیم کرده گفت هر ده نفر یکه بطرف مسلمانان رفته ده دیگر از عقب شان روان شوند خود قعقاع با ده نفر از اصحاب خود تعجیل نموده پیش تر از باقی مردم نزد مسلمانان آمده سلام داد و بشارت نمود ایشان را برسیدن لشکری دیر کرد آنها را بجنگ گفت مانند مردان کار کنید بعد ازان جنگ جوئی های شایانی را ابراز نموده درباره قعقاع گفته اند که حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرموده اند شکست نمیخورد لشکری که در بین آن مانند قعقاع شخصی باشد - بعد ازان قعقاع مبارز خواست و ذوالحاجب از مردم فارس بمقابله اش بیرون شد قعقاع او را شکست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 119 of 1140

فریاد زد که ای خویشان داران ابی عبید و سلیط و اصحاب جسر اشاره بواقعات گذشته
نموده بهم آویختند بالاخره قعقاع اورا از نعمت حیات محروم ساخت پس
ذوالحاجب از خوف تا شب میگریخت مسلمانان از مشاهده این حال مسرت اشتمال
چنان فرحت نمودند که گویا روز قبل مصیبت نکشیده بودند لیکن عجمیان غمناک گشته
شکست خوردند قعقاع مانند شیر نری در میدان جولان کرده باز مبارز طلبیدن گرفت
مقابله کنند فیرزان و نبرزوان از لشکر فارس خارج شدند لهذا مارشنماس
هم با قعقاع رفیق شد بایکدیگر جنگیدند تا اینکه قعقاع فیرزان را و مارشنماس نبرزوان
بقتل رسانیدند قعقاع بقوم خود ندا کرد که ای گروه مسلمانان جنگ کنید با ایشان
بشمشیرها خود چرا که در دیدن مردمان بدریده شمشیر است پس فریقین قتال کردند تا نزدیک
شب درین روز فارسیان امری ندیدند که باعث بمسرت شان شود بلکه بسیاری
آنها بقتل رسیدند بسبب شکستن و برهم شدن صفوف تا گاه روز قبل واقع شده بود
هر آ فیلان خود نه جنگیدند و مشغول ترمیم آنها بودند که ناگاه قعقاع و همراهانش
رسیده شکاف در ملت آنها انداختند هر زمانیکه طایفه از اصحاب قعقاع ظاهر میشد تکبیر
و مسلمانان با او در گفتن تکبیر و هجوم موافقت می نمودند و ده ده نفر بر شتران که مانند
فیلان آنها اجل نموده رو بند بسته بودند سوار شده بر کفار حمله میکردند و بر
اطراف آن شتران فیل مانند آنها سواران مقرر نموده قعقاع پسر عموهای
خود را امیر نمود تا اینکه بر آنها اهل فارس حمله کنند خلاصه در روز اغوث مسلمانان
به مردم فارس چنان رفتار نمودند که آنها در یوم ارماث فعل نموده بودند اسپهای فارس
از دیدن شتران مجلل یعنی فیلهای مصنوعی گریختند و همراهان مسلمان تجویز دیدند
آنواقعه را دیده خورسند گشتند اینقدر ضرر که از فیلان مصنوعی بر کفار حاصل شد
از فیلهای مردم فارس بمسلمانان نرسید در نیوقت مرزبان آزینی متمم اراده کشتن رستم را
کرده اما در نزدش شهید شد و شخصی از اهل فارس آمد جنگجوئی می نموده تا اینکه
از دست اعرف ابن اعلم عقیلی بقتل رسید شخصی دیگر بر آمد او هم مقتول گشت بعد
ازین مردم فارس اطراف اعرف را گرفته از اسپ فرود آوردند و اسلحه او را بردند شتند
لیکن او مشت خاکی بر چشمشان زده بطرف اصحاب خود رجعت نمود همان روز
قعقاع سی مرتبه بدشمن حمله نمود هر وقت که هر طایفه از دشمن بمیدان جنگ میامد
طلب میشد او بر ایشان حمله نموده بعضی را مقتول میساخت آخرین شان بزرجمهر
بود که با اعور جنگجوئی کرد هر دو را کشتند اعور پسر قلیچه مشهریار سیستان بود تا نصف روز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 120 of 1140

جنگ دوام داشت بعد ازان هجوم نموده بجنگ اشتغال ورزیدند تا انکه نیم از شب گذشت لهذا شب ارماث را ابتداء ولیل اغوث را اسواد نامیدند در روز اغوث مسلمانان کامیاب شده اکثر به اشرف فارس را بقتل رسانیدند سواران قلب لشکر هر طرف بجولان در آمده پیاده گان صبر و ثبات نمودند چنانچه از گریختن همان مردم فارس قبلا مذکور شد که اگر سواران واپس نمی آمدند رستم نیز دستگیر میشد مسلمانان شب را در انجا گذرانیدند مانند که شب قبل مردم فارس در انجا اقامت نموده بودند پیشتر گفته شد که ابو محجن ثقفی در قصر بدست سعد محبوس بود روز اغوث که مسلمانان و کفار قتال میکردند عرق غیرت و شجاعتش بحرکت آمده از سلمی بوجه سعد درخواست نمود که مرا از بند رها کرده اسپ شوهرت را بمن بسپار که جهاد نمایم اگر زنده ماندم پس آمده مانند سابق محبوس میشوم سلمی سر باز زد خلاصه ابو محجن اصرار نمود تا وقتیکه سلمی تراضی ساخته سلمی بند از پایش برداشته و اسپ سعد را که موسوم به بلقام بود به او داد ابو محجن بر اسپ سوار گشته با یک قلب پر از جوش و خروشی بر همین لشکر رفت و از انجا تکبیر گفته بطرف چپ فارسیان حمله نمود بعد ازان عقب لشکر مسلمانان تاخت و باز بطرف راست عسکر اهل فارس حمله کرده شکست میداد لیکن کسی او را نمی شناخت و تعجب میکردند بعضی گفتند که شاید از اصحاب هاشم یا خود هاشم باشد و برخی گمان کردند که خضر علیه السلام است و گروهی گفتند که اگر این نمی بود که ملائکه خود شان جنگ نمیکنند یقینا میگفتیم که ملک است سعد فرمود اگر ابو محجن محبوس نمی بود میگفتم که سوار ابو محجن و اسپش بالهام است چون شب نیمه شد و فریقین دست از قتال کشیدند ابو محجن باشتاب تمام خود را بقصر رسانیده و پایش را بند آورده بخدمت سلمی پرسید که سعد شوهرم را بسبب چه محبوس ساخت ابو محجن گفت بخداوند سوگند که مرا بواسطه شرب خمر حبس کرده لیکن در زمان جاهلیت با شامیدن شراب عادی بودم و شاعر نیز بیاشم بسبب این دو بیت که بر زبانم جاری شد مرا محبوس نمود.

اذا مت فادفنی الی اصل کرمة ... تروی عظامی بعد موتی عروقها
چون بمیرم مرا در پیش تاک دفن کن ... تا ریشه اش استخوانهای مرا سیراب کند

ولا تدفنی فی الفلاة فانی ... اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها
یعنی اگر بمیرم در بیخ تاک مرا دفن کنید تا که ریشه اش استخوانهای مرا آب دهد
و در بیابان ها مرا بخاک مسپارید چرا که می ترسم که بعد از مردن نخشم مشروب را
چون صبح شد سلمی به نسبت محزونی خود با سعد آشتی نموده کیفیت ابو محجن را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 121 of 1140

شرح داد سعدؓ فوراً ابو محجن را رها کرده گفت من بعد اگر هر چه بسر تو آرم متعرض نشوم
گرانیکه علی نامی ابو محجن هم با خود متعهد شد که بعد ازین زبان را به چیزهای قبیح نیالاید
عده شهدا در جنگی های مسلمانان دو هزار نفر و مقتولین اهالی فارس ده هزار بودند مسلمانان
شهیدان را به قبرستان نقل داده مدفون نمودند و مجروحین را از نهاسپاریدند که پرستاری
کنند زنان دکودکان قبرهای ساختند جانب یزدگرد اشتغال شد امقرر نموده بودند لیکن
مردگان کفار در بین صفین افتاده عبارتهای شقاوت بر اجسام شان نشسته بود مسلمانان
از دیدن آنها قوی دل شدند قتقاع شب را دران موضع گذرانیده اصحاب خود را
در جائیکه روز قبل جدا شده بودند فرستاده گفت که چون فردا آفتاب طلوع نماید صد
صد نفر به تغیر لباس بیائید تاکه مردمان شما را نشناسند اگر با شما همراه اصحاب خود
آمد آن هم چنان کنند زیرا که مسلمانان از مشاهده شما دلاور و کفار بیدل میگردند
فردای آنشب که آفتاب جهانتاب افتخار مسلمانان از افق نمودار شد اصحاب قتقاع
آمده تقسیم شدند اهل فارس در آنشب صندوقهای شکسته خود را درست کردند که
مانند یوم ارماث از فیلان خود کار بگیرند وقتیکه شب را صبح کردند فیلها را مجهز ساخته
محافظی با آنها مقرر نمودند که باربندهای شان را مسلمانان قطع نکنند لیکن مانند روز
قبل استفاده ننموده اسپان از وحشت فیلها نمی گریختند چرا که محافظین اطراف
فیلها بودند و فیل در صورت تنهائی وحشی تر است چون جنگ شدت یافت
مسلمانان تکبیر گفته پیش شدند و زخمهای زیادی بر یکدیگر میزدند که ناگاه هاشم
همراه لشکر خود رسیده آنها را منقاد و تقسیم کرده و بر دشمنان هجوم نمود درین
حین عمرو بن معدیکرب حمله نموده بر اسبش زخمی رسید و بخاک افتاد کفار بر سرش هجوم
آوردند لیکن او باهمان حال با شمشیر خود مدافعه مینمود اصحابش آمده دشمنان را از اطراف
دور ساختند چون ضربت سختی بر اسبش رسیده از کار افتاده بود لهذا دست و پای
پای اسپ عجمی را گرفته اسپ از رفتار ماند مرد عجمی از اسپ خود را انداخته بجانب اصحاب خود
گریخت و عمرو بر آن اسپ سوار شد بعد سواری از لشکر فارس آمده مبارز خواست بشر
بن علقمه که مرد قصیر القامت بود بمقابلش بر آمد سوار با نظر تحقیر او را دیده پیاده شد
و او را بر زمین افکنده بر سینه اش نشست چون عنان اسپ بکمر بند خود بسته بود در وقت
کشیدن شمشیر بر او کشتن بشیر اسپش رمیده او را به پشت انداخت بشیر از جا جسته آن
کافر را بقتل رسانید و اسپ او را برآورده بود دوازده هزار فرو دخت چون سعدؓ دید که فیلها
مانند یوم ارماث بین فوج جاده نهل شده کار میکنند بسوی قتقاع و عاصم خبر فرستاد انیکه فیل ابیض

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 122 of 1140

که در مقابل شان میباشد و باقی فیلان به او آموخته اند کفایت نمایند و نیز بر حمال زبیل فرمود که فیل مقابل خود موسوم به اجرب را علاج نماید بعد قعقاع و عاصم با نیزه های خود داخل مردم گردیده هر دوی شان بضرب نیزه دو چشم فیل سفید کور نمودند فیل از ضرب آن سر خود را جنبانیده فیلبان را بر زمین انداخته خرطوم خود را بویران نمود قعقاع تیری بجانبش انداخته فیل به پهلو افتاد و اشخاصی را که بر او سوار بود کشتند - همچنین حمال زبیل قصد اجرب را کرده حمال در چشمش تیر زده او را کور ساخت و زبیل خرطومش را برید فیلبان از مشاهدهٔ این حال بطرف زبیل متوجه شده با طبر زین پیشانی و بینیش را شق کرد و زبیل به آن حمال رهائی یافت فیل زخمی بحالت حیران بین صفین ایستاده هرگاه بطرف مسلمانان میرفت او را بشمشیر و نیزه می زدند و چون بجانب مشرکین میل مینمود او را سیخ می نمودند بالآخره پشت گشانده در حالیکه یک چشمش از حمال کور نموده بود خود را به نهر عتیق انداخت باقی فیلان هم متابعت او را نموده صف مردم فارس را دیدند باصند و قهای خود بیدا این آمدند و اشخاصیکه در صند و قها بودند همه هلاک شدند بعد از فتن فیلان فریقین دست از قتال کشیدند تا نصف روز بعد ازان مسلمانان حمله برده جلادت کردند تا که شام شد و مقاتله شدت یافته دوام ورزید این شب را لیلة الهریره یعنی شب سکوت نامیدند چرا که تاریکی و خموشی عالم را فرا گرفته بجز آواز شمشیر و عمود و فریادهای مجروحین صدای شنیده نمی شد بعد ازان سعد رضی الله عنه شب طلیحه اسدی و عمرو معدیکرب را در پایان لشکر بامر حراست مامور ساخت که مبادا دشمنان شبیخون زنند و وقتیکه آن دو نفر بگذرآب رسیدند مختلف شدند طلیحه گفت باید باب داخل شده از راهی عجمیان فتنه انداشان را تعقیب نمائیم عمرو فرمود نه بلکه باید از پایان تر عبور نمائیم طلیحه عقب لشکر را گرفته سه بار با آواز بلند تکبیر گفت مسلمانان متعجب نمودند و عجمیان متوحش گردیده هرچند جستجو نمودند او را نیافتند لیکن عمرو زیر گذر را غارت نموده بازگشت در نیوقت دسته از کفار بطرف مسلمانان آمدند جماعه از مسلمین به ممانعت آنها قیام ورزیدند دیدند که ایشان غیر از حمله نمودن مقصدی ندارند لهذا مسلمانان بدون امر سعد رضی الله عنه حمله کردند اول کسیکه باین کار اقدام نمود قعقاع بود چون سعد رضی الله عنه او را دید فرمود خدایا قعقاع را بیامرز و او را مغفرت بده اگرچه از منازعه نگرفت و مرا اجازه داد بعد ازان قبیله بنی اسد به ایشان ملحق شد سعد رضی الله عنه فرمود اللهم اغفر لهم وانصر هم از عقب آنها قبیله نخع و بجیله دگنده هجوم کردند سعد رضی الله عنه در باره هر کدام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 123 of 1140

عفو و نصرت می طلبید روسای عرب هم داخل رزم شدند لیکن اسپاه عرب بی قبیله قطع بکال شدت و دولت در گردش بود حضرت سعدؓ فرموده بود که من سه تکبیر میگویم شما حمله نمائید درین قتال و تکبیر گفت چون مردم تکبیر سوم را شنیدند بیکدیگر چسپیده مخلوط شدند بعد از نماز خفتن که سیاه شب در ان محیط کار فرما و خموشی وحشت آوری آن سرزمین را مستولی شده بود صدای تیر و شمشیر مانند گرز آهنگران او از میداد شنیده میشد همان شب را تا صبح مشغول مقاتله بوده خداوند صبر و ثبات را بر ایشان عنایت فرموده بود سعدؓ چنین شبی هرگز سحر ننموده بود و عرب و عجم هیچوقت این قسم کاری ندیده بودند اوازهای سعدؓ در ستم قطع گردید سعدؓ روی بمحراب دعا آورده بدرگاه قاضی الحاجات دعای نمود چون صبح شد مردم پدیدار گشتند درین شب کلی مسلمانان محاربه از جهت تغلب و تعرض خوابشان و شب هریرا ازین شبها لیلة الهدیر میگویند و درین شب الی صبح چشم برهم نزدند درینوقت قطع باین مردمان سیر کرده دلداری میداد و میگفت که دیره مغلوبیت از برای اشخاصیست که در جنگ پیش قدمی نموده اند شما صبر نموده یکساعت تحمل ورزید زیرا که بنصرت و صبر قرین یکدیگر ند و سپاه قبایل نزد قطع جمع شده بر رستم و اطرافیانش حمله نمودند چون قبایل بحرکت آمدند کلان کلان هر طایفه میان قبیله با خود ایستاده خطاب نمودند که ای قوم روسای ما نسبت بشما در استرضای خداوند جاهد تر نیستند و نه کفار از شما شایق تر بمرگ میباشند پس چرا انتظار میکشید بنابران بر کسانیکه قریب شان بود حمله برده مخلوط شدند مقاتله دوام داشت تا که آفتاب سعادت اسلامیان بوسط اسمار رسید اول کسیکه از لشکر فتد پس باشد فیروزان دهرمزان بود که عقب آمده بر جای خود ایستاده در قلب لشکر شان درهم شکست درین حین غبار ادبار مردم فارس را احاطه نموده باد شدیدی مانند تهدید عاد بر کفار وزیده عظمت و حشمت شان را بباد فنا داده بآینده شقاوت اثر نهالها تهدید نمود و سایه بان رستم را از تخت کنده به بحر عمیق انداخت این باد مغرب بود که خاک ندامت را بر فرق مردمان فارس پاشید درینوقت قطع با چند نفر بطرف رستم متوجه گشتند و او بعد از انکه سایه بانش از سر برکنده شده بدریا افتاده سایه بسایه بار قاطری که قریبش بود نشست که ناگاه هلال بن علقمه بر ان بار رسید با شمشیر خود بار بند را برید بار بر سر رستم افتاد هلال از حال رستم مطلع نبود اتفاقا حرکت نمود چشم هلال باو افتاده چنان ضربتی باو نواخت که بوی مشک از کلای او بلند شد رستم گریخته خود را بدریای عمیق انداخت هلال نیز در تعقیب نموده خود را بالایش انداخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 124 of 1140

پای او را گرفته از دریا بیرون نمود و با شمشیر چنان بر پیشانیش زد که از حیات محروم شد
بعد ازان جد پلیدش از زیر پای استران انداخته بر تخت بالا شده فریاد زد منم برسم
کعبه که رستم را کشتم بشتابید یار انش بدور او جمع شدند و سعد لباس رستم را بهلال
داد و کلاهش مفقود گردیده گفته اند که قیمت کلاه آن صد هزار بود بعضی بر انند که چون هلال
قصد رستم نمود او یا خود او در رکاب ثابت نموده هلال را به تیر زد هلال بر او حمله کرده
بیک ضربت وی را بجهنم فرستاد بعد ازان سرش را جدا ساخته آویزان کرد و فریاد
میزد که اینک رستم را کشتم لشکریان از نیو قعه دل خود را باخته جالینوس بن سرینه در پا استاده
و اهل فارس را بعبور نمودن نداد و به اینطریق خداوند ایشان را شکست داد مسلمین ایشان
که به زنجیر بسته شده بودند و عدهٔ شان سی هزار بود فرار نموده خود را بدریا انداختند
و همه هدف تیر مسلمان گشت ضرار ابن الخطاب لوای بزرگ لشکر فارس را گرفته بعوض
سی هزار درهم فروخت و قیمت اصلی آن در نزد مردم فارس دوازده لک درهم بود عدد تلفات
مشرکین غیر از انهاییکه قبلا کشته شده بودند ده هزار کس و از مسلمانان قبل از شب
هریر دو هزار و پنجصد و در لیلة الهریر و روز قادسیه شش هزار نفر و اهل جنت گردیدند
بعد ازان اسبه و امتعه را جمع نمودند چنان اشیای مسلمانان بدست آوردند که بیاد
دیده بودند و نه بعد ازان دیدند سعد قعقاع و شرحبیل را بتعقیب گریخته گان
فرستاد تا انجاییکه مقدار راهی پیمودند پس ان زهره بن حویه تمیمی با سیصد سوار
در تعقیب منهزمین شتافته در حالیکه جالینوس گریخته گان را جمع آوری می نمود رسیده
او را بقتل رسانید و لباسهایش را گرفت و هر قدر نفری که بین سلحین و فراره و نجف
یافتند کشتند بعد ازان باعده اسارا مراجعت نمودند نقل است که یکنفر جوان
شجعی هشتاد مرد اهل فارس را اسیر کرده می راند سعد کالای جالینوس را زیاد
دانسته بجانب عمر رضی الله عنه مکتوب فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه بجوابش نوشت
که آیا از دادن آن اسبه را باندازه شخصی خودداری میکنی - وحال انکه ازین
فعل خود قلب او را آزردی در صورتیکه هنوز محاربه باقی خواهد بود لهذا ترا لازم است
که او را به نسبت دیگران بدادن پنجصد فضیلت دهی روایت نموده اند که چون
مسلمانان کفار را تعقیب نمودند به پنجاه قسم آنها دلیل شده بودند که شخصی را اشاره
میکردند او آمده در نزد شان می ایستاد بعد از ان او را قتل می رسانیدند و بسا بود که
بسلاح خود شان میکشتند و بعضی اوقات دو نفر را امر مینمودند که یکدیگر را بکشند
و آنها همدیگر را میکشتند سلمان بن ربیعهٔ باهلی و عبدالرحمن بن ربیعه با طایفهٔ ملاقی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 125 of 1140

شدند که بیرقی نصب نموده خیال جمعیت داشتند و میگفتند که متفرق نشوید سلمان و همراهانش تمام شان را بقتل رسانید سی و چند فوج کفار از سر نگرفتند سی و چند نفر از روسای مسلمانان قصد آنها را نموده بهر بهر یک فوج رسید قتال فوجها دو شم بود بعضی میگریختند و برخی ایستاده بقتل میرسیدند از جمله امیران فوج هرمزان گریخت و قتیکه از تعقیب اهل فارس مسلمانان مراجعت نمودند مؤذن شان شهید شده بود لهذا وقت اذان بین مسلمانان منازعه پیدا شده نزدیک بود که قتال نمایند تا انکه سعد قرعه انداخته مردی مؤذن مقرر شد - وقت تقسیم غنایم رزم قادسیه را که بیست و پنجهزار بودند پنجهزار پنجهزار و شخاصیکه پیشتر آمده بودند سه هزار زیاده از دیگران دادند به سعد گفتند که پیش آمدگان و متاخرین قادسیه را مساوی سهم بدهد سعد فرموده چسان کسیکه عمر تبه آنها نرسید با ایشان برابر نمایم باز گفتند فضیلت بده آنانی را که منزل شان دور است بنسبت اشخاصیکه قریب مکان خود مقابله نموده اند سعد فرمود هرگز بتفضیل نمیدهم انانیکه قریب اند بدست دشمن گرفتار میباشند ایا مهاجرین یا انصار اینقسم فضیلت گذاشتند عربان متوقع بودند که واقعه عرب و فارس قادسیه بین عذیب و عذب بهتر ظاهر میشود نسبت بین ایله و ایله و معتقد بر این بودند که ثبات و زوال ملک فارس بقادسیه مربوط است و در هر شهر آوازه قادسیه شایع بود و منتظر بودند که عاقبت امر آن چگونه خواهد شد پس از انجام امر قادسیه خبر آن بین مردمان شایع شد سعد بجانب امیر المومنین عمر رضی الله عنه مکتوبی که مشعر بر خبر فتح و شمار مقتولین و مجروحین بود فرستاده اشخاص معروف را در ان مکتوب مرقوم نموده بذریعه سعد رض پسر عمیله فزاری ارسال نمود حضرت عمر رضی الله عنه علی الدوام وقت صبح از خانه برآمده از هر سواری استفسار امر قادسیه می نمود وقت ظهر پس بمنزل خود مراجعت می نمود تا انکه یکروز بافیروز امیر المومنین عمر رض به بشارت دهنده شتر سواری ـــــ ملاقی شده پرسید از کجا می آئی گفت از قادسیه می آیم به نزد امیر المومنین بشارت می برم فرمود بسیار خوب بشارت بده مرا آن بشیر باک ضمیر گفت خداوند مشرکین را شکست داد حضرت عمر رضی الله عنه پی در پی از او استفسار می نمود او بسبب ناشناسی جوابی نگفته شتر خود امیر المومنین و عمر رضی الله عنه پیاده برکاب او می آمد تا حیکه داخل شهر مدینه شده مردمان گفتند السلام علیک یا امیر المومنین قاصد متعجب شده سوال نمود که شما امیر المومنین میباشید پس چرا من را خبر نساختید عمر رضی الله عنه فرمود برادر چندان باکی نیست - چون مسلمانان بقادسیه انتظار قاصد را می بردند لهذا امیر المومنین عمر رضی الله عنه مجلا امر نمود انیکه مردمان قادسیه بر متصرفات خود مانده امور را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 126 of 1140

اصلاح نمایند و محاربین شام را از کسانیکه واقعه یرموک و دمشق را حاضر بودند فرستاد تاریخ واقعه قادسیه را در سنه چهارده بعضی پانزده و برخی شانزده گفته اند واللہ اعلم۔

بیان وقایع بعد فتح قادسیه تا فتح شدن مداین کسری

بعد از فتح قادسیه سعد رض مدت دو ماه در آنجا اقامت نموده برای سرشته خواستن در امور خود بجانب خلیفة المومنین عمر رضی اللہ عنه مکتوب نوشت حضرت عمر رضی اللہ عنه بجوابش باین مضمون نامه فرستاد که زنان و عیال را در عتیق گذاشته خود طرف مداین عزیمت نماید و همراه بازماندگان عتیق لشکری انبوه مقرر و اشخاصی را که به پرستاری محافظت عائله های مسلمانان انتخاب کردی از اموال غنیمت به آنها قرار تقسیم سهم بده سعد رض بعد از قرائت مکتوب قرار فرموده امیر المومنین در اخر ماه شوال از قادسیه به رستم رح رخصت بالشکری از مردم فارس مقابل شده مقاتله شدیدی نمودند بالاخره کفار شکست خورده به بابل که در آنجا جمعیت زیادی در تحت امارت فیرزان بود گریختند مسلمانان بر اثر آنها رفته بالشکری فیرزان نیز محاربه کرد بسیاری شان را بقتل رسانیدند و باقیمانده پراگنده گردیدند در نیوقت هرمزان به اهواز و نهاوند رفته تمام خزاین کسری را گرفته همرای بخیرخان و مهران رازی به بابل رفته جسر را قطع نمودند لهذا سعد رض در بابل اقامت ورزیده زهره پسر حویه را بجانب نهر شیر که مقابل شهر واز مداین غربیه است فرستاد و هاتین سابا طه ادعا ملاقات نمودند زهره ایشان را بسوی سعد رض آورد سعد رض سالار نمود و همراه شان باداء جزیه مصالحه نمود بعد ازان سعد رض مع مسلمانان بقصد مداین کسری برآمدند چون به نهر شیر قریب گشتند ایوان کسری را از دور شاهده نموده ضرار بن الخطاب گفت اللہ اکبر ابیض کسری این وعده است که خدا و رسول باداده مسلمانان باداد در گفتن تکبیر موافقت کردند و این عادت مسلمانان بود که چون بطایفه مقابل میشدند تکبیر میگفتند پس ازان باطراف شهر فرود آمده محاصره کردند نزدیل شان در ین شهر ذی الحجه بود مدت دو ماه محاصره کرده بیست منجنیق نصب نموده بواسطه دبابه ها که لایت در خرد نقب بردم نزدیک گردیدند سعد رض سوارانی برای غارت اشخاصیکه متعهد شده بودند فرستاد و آنها بزار عینکه تعداد شان یک لک بود مقابل گشتند در نیموضوع سعد رض بسوی امیر المومنین مکتوب فرستاد حضرت عمر رضی اللہ عنه بجوابش نوشت زار عینکه نزد تو آمده اند در صورتیکه بکفار معاونت نرسانیده باشند در امانند و کسیکه گریخته و شما او را بدست آورده شما میدهید در امرش را بنابران سعد رض ایشان را امانموده بسوی دین اسلام و جزیه دعوت کرد و همرای شان عهد نمود و آنها بعد ازان مراجعت کردند خلاصه از مغرب دجله تا عرب اهل سوادی باقی نماند که داخل امان نگردیده و بمسلمانان نشکند

قادسیہ ۱۲ موضعیست بین حیرہ و قادسیہ

مرداین ۳ شهرهاند بین آن و بغداد

رستم فرخ ۴ بهم

مداین ۵ جمع مدینہ گفته میشود و گاهی اطلاق بر یکی از آنها میکنند

بابل ۶ نام شهریست قدیم

واز ۷ نام شهریست

دهستان ۸ بفتح اول و ثانی و سکون سین و فتح تا نام ولایتیست بین بغداد و واسط

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 127 of 1140

محاصرهٔ مدائن غریبه بجدی اشتداد یافت که سگها و گربه ها را خوردند درین حین قاصدی
از طرف پادشاه آمده بمسلمانان خطاب نمود که پادشاه میگوید مصالحه کنید باید بصورت
که از نزدیک بامین دجله و کوه باشد و از قریب شما بین دجله و کوه بشما زیرا که شما
میرنمی شوید خدا شکمهای شما را سیر نکند ابو سفرن اسود بجوابش مقاله گفت که خداوند
به آن سخن او را متهم ساخته بود بعد ازان نه خودش و نه رفیقان او فهمیدند که چه گفته شد
قاصد مراجعت نمود مسلمانان دجله را قطع نموده به مدائن شرقی که ایوان کسری در انجا بود در نقطه
ورفیق مقرن ازو پرسید که در جواب قاصد چه گفتی مقرن گفت بخدا یکه محمد را الحق فرستاده
نفهمیده خورد اندانستم امید میکنم که بخیر مسلمانان نطق نموده باشم حضرت سعدؓ و مردمان نیز
ازو پرسیدند دانست چه گوید بعد ازان سعدؓ فرمود که ای مسلمانان بشتابید بسوی
کفار فجار کسی از شهر ظاهر نشد و نه مردی بمقابل شان بر آمد مگر شخصی از دور فریاد میزد
که الامان - الامان - مسلمانان او را امان دادند شخص گفت بیائید کسی در شهر نمانده
که شما را ممانعت نماید لهذا مسلمین داخل شهر شده نه چیزی دیدند و نه کسی را یافتند بجز ازین
و آنمرد ازوی سوال کردند که برای چه اینها گریختند - گفت پادشاه بجانب شما لشکری فرستاد
شما در جوابش گفتید که بین ما و شما مطلقا صلح نیست تا به آفریدون آمده تریج عوض را
نخوریم پادشاه گفت و او یلا فرشته بزبان آنها تکلم نموده جواب ما را میدهند بنابران
بدینه قصوی رفتند سعدؓ بدینه غریبه داخل گردید هر لشکری را بمنزلی مقرر فرمود.

بیان فتح مدائن که ایوان کسری در آن بود

چون مسلمانان داخل مدائن غریبه گردیدند بین آنها و مدائن شرقیه شط دجله حایل شد
بسبب نداشتن کشتی نتوانستند که ازان عبور نمایند - سعدؓ بخواب دید که سواران اسلام
مسلمانان داخل دجله گردیده عبور نمودند لهذا سعدؓ برای تعبیر خواب خود مردم را جمع کرده
پس از حمد خداوند گفت - دشمنان شما بوهطه دریا محفوظ شده بطرف شان رفته نمیتوانند
و آنها بذریعه کشتیهای خود میتوانند شما را فرا گیرند در عقب شما هم کسی نیست که بشما بیاید
و خوف داشته باشید توقف شما در بیقدر مدت کافیست، دشمنان شما سر حد
خود را مطلق نمودند رای من اینست پیش از اینکه شغل دیگر پیش گیرد شما گرد بر کفار جهاد
نمائید و ازین دریا برای عیش برد مقصود خود عبور کنید مسلمانان در جواب گفتند جانهای ما
بر آنچه که ما را امر فرمائی بنا بر آن سعدؓ امر بگذشتن از دریا نموده فرمود که ایا کدام
شخص متقدم میشود که موضعی گذر را محافظت و صیانت کند تا باقی مسلمانان بدون
ممانعت بساحل برآیند عاصم پسر عمرو ندا کرد اشخاصی صاحب شجاعت و قوت را و خودش

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 128 of 1140

بامشت سوار پیش شده سواران را برباد پا نهاد اسپان رکاب ساخت عاصم داخل
در بار شد و باقی سواران خود را باو رسانیده چون نزدیک ساحل گردیدند عاصم
گفت ای مسلمانان نیزه های خود را مستعد ساخته چشم دشمنان را به نظر گیرید و قتیکه
از دریا بالا شدند بکبار حمله نموده اکثر یه شان را کشتند و باقی مانده که رهائی یافته گریختند
همه از ضرب نیزه دار ای یک چشم شدند ششصد سوار دیگر هم بدون زحمت بآنها رسیدند
چون سعد داخل شدن عاصم را بگذرها دید و باقی مسلمانان در تحت حمایت بود نتظار
اجازه سعد نمیکشیدند لهذا تمام شان را بدخل شدن دریا امر داده و گفت بگوئید
نستعین بالله و نتوکل علیه حسبنا الله و نعم الوکیل و بخداوند
قسم که او تعالی دست خود را بنصرت مسلمانان دراز میدارد و دین خود را ظاهر میسازد و شکست میدهد
دشمنانش و لا قوة الا بالله العلی العظیم مردم داخل جلگه گردیده تغیری در حالت
شان پیدا نشد مانند بکه در بیابان مشی نمایند باگذ گیر سخن میگفتند کسیکه سعد را از دجله
میگذرانید سلمان فارسی رضی الله عنه بود اسپان شان چنان در آب غرور رفت که از نظر
غایب شدند و سعد این کلمات را خوانده میگفت حسبنا الله و نعم الوکیل
قسم بخداوند که دوستان خود را البته طبقه بفوج عصیانی نکنند و دشمنان خود را بهیمت
میدهد و دین مبین اسلام را بر باقی ادیان غالب میگرداند سلمان در جواب گفت
اسلام تو است دریا مانند بیسا بانها او را مطیع گردیده سوگند بخدائی که نفس سلمان
بید قدرت او ست مسلمانان چنان از دریا میرانید مانند که داخل آن نشده بعد از آن
قرار گفته سلمان از دریا بسلامت بیرون شدند مگر از نزد مالک بن عامر عنبری قدحی
افتاده آن را آب برد سلمان بمالک گفت تقدیر بهلاک قدح رفته بود مالک باین سخن کوه
نیفتاده گفت از خداوند چنان استدعا دارم که قدح مرا از بین مردم مفقود نگرداند
چون از دریا بالا شدند مردم دیدند که باد مهر خداوندی بقدحش رسیده بکنار ساحل رسانید
و مالک قدح خود را گرفت خلاصه کسی ازان عبور غرق نگردید مگر عرقده بارتی از پشت اسپ
خود که موسوم به اشقر بود لغزیده بدریا افتاد قعقاع فوراً خود را بدریا رسانیده بنجاتش داد
اهالی فارس هرگز چنین کاری را رائگان نمیکردند بعد از انکه سلمانان سالم از آب برامده
اسپان شان آبهای خود را می افشاندند مردم فارس از مشاهده آنحال بهر سو فتاده بجانب
حلوان گریختند یزدجرد قبلاً عیال خود را بجانب حلوان فرستاده بود و مهران و نخیرجان را
عقب گذاشته حفظ و صیانت بیت المال را به نخیرجان واگذار نموده حتی المقدور متعه
و البسه و ظروف نفیس و اشیای نفیسه قیمتی را همراه لشکر برده و سایر لوازمات

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 129 of 1140

حصار داری و قطعه بندی از قبیل گاو و گوسفند و اطعمه را گذاشتند بیت المال شان در ان زمان بالغ بر سیصد هزار ملیارد بود که نصف آنرا رستم همراه لشکر خود برداشت و نصف دیگر در آنجا باقی بود چون مسلمانان داخل مدائن گردیدند سعدؓ بقصر ابیض نزول نمود جمعی از اهل فارس نزد وی آمده بدادن جزیه عقد ذمه نمودند حضرت سعدؓ جاعتی را برای غارت نمودن اطراف وجوانب فرستاد و گفت اشخاصیکه طلب امان نمایند امان بدهند و اموال کسری را بدون تغیر مسجدی ساخته در حین دخول این آیه شریفه را قرائت فرمود۔ کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّٰتٍ وَعُیُونٍ الی قوله قَوْمًا اٰخَرِیْنَ۔ و نیز هشت رکعت نماز فتح را در انجا ادا نمود در فتح مدائن چیزی عجیب تر از گذشتن آب نبود آنرو ز را یوم الجراثیم نام نهادند زیرا هر سپاهی که ذله میگردید متقابل میشد با یک حصه که از آب برآمد و ان استراحت می نمود و آب به تنگ اسپ نمی رسید۔

بیان مقدار غنائم و تقسیم آن

زمانیکه سعدؓ داخل مدائن کسری گردید اموال و امتعه غنیمت را که بی شمار بود نزدش جمع نمودند در ان شهر قبه ها بود مسلمانان گمان کردند که در بین شان طعام است و قتیکه گشادند بسی ظروف طلا و نقره از ان یافتند برای تبدیل و فروش طلا بنقره بقیمت برابر میکشیدند و مشتری جستجوی نمودند۔ وقتی مقدار کافوری دیده گمان کردند که نمک است قدری از ان را بین خمیر مخلوط ساختند بعد از چشیدن از طعم تلخش فهمیدند که کافور است عده جویندگان مسکین هم از همرهٔ جاعتی از مردم فارس دیدند که بر سر پل هر دان از دحام نمودند از ان پل استری از ایشان به نهر افتاد و تعجیل خود از عقبش اند خفتند مسلمانان درک کردند که درین قضیه چیزی مضمر است لهذا استر را گرفته دیدند که حامل زور آکسری و حامل وزره مکلل بجواهر بود که با افتخار آنرا پوشیده بر سریر سلطنت جلوس مینمود کلاهی به دو استر رسید که دو نفر با او بود آن دو شخص را بقتل رسانیده بران دو یکدانه یافتند که در یکی تاج مرصع کسری و بر دیگری جامه های دیباج که زربافته و مروارید کشیده و البسهٔ غیر دیباج زری مروارید کشیده بود قطاع الطریق مرد از اهل فارس ایافته گشت که در نزدش دو صندوق بود در یکی پنج شمشیر و در دیگری شش شمشیر وزره ها بود که از انجمله زره و کلاه خود کسری و زره هرقل و زره خاقان پادشاه ترکیه و زره نعمان و زره داهر پادشاه هند که اهل فارس زمان جنگ کردن همراه خاقان و هرقل و داهر در روز گریختن نعمان از دست کسری این زره و شمشیر ها را از ایشان گرفته بودند تمام اینها را قطاع نزد سعدؓ آورد و در آنها انتخاب بعضی از آنها فیر گشت قطاع شمشیر هرقل را اختیار کرده و سعدؓ زره بهرام را هم

شرح استر ... هرمزان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 130 of 1140

باقی را تقسیم کرده شمشیر کسری و نعمان را بخدمت عمر رضی الله عنه فرستاد برای اینکه طایفه عرب این را ببینند و تاج کسری را با سایر اسبابش نیز بحضور حضرت عمر رضی الله عنه ارسال نمود و تا مسلمانان به بینند عصمت پسر خالد ضبی به دو نفر مقابل شد که دو مرکب داشتند یکی از ایشان را کشت و دیگرش گریخت بر یکی از خران دو صندوق بود مابین یکی مجسمه اسپی از طلا که زینش نقره و بر لجام و سینه بند و پهلوانش دانه های یاقوت و زمرد نشانده و بران مردی از نقره علل بجواهرات سوار بود در صندوق دیگر مجسمه ناقه از نقره که کفل پوش و تنگش از طلا مرصع بیاقوتها و بر بالایش مردی از جواهر سوار بود و کسری هر دو را بر ستونهای تاج خود می نهاد بهر اسم متعه فراوانی بدست آورد شخصی با اموال فراوان و قیمت نزد قسمت کننده غنایم آمد شخصی قاسم از مشاهدهٔ آن متاع حیران شده گفت در بین تمام اموالیکه در نزد ماست شیئی که مثل یا قریب به متعه تو باشد ندیدم آیا از اینها چیزی گرفته آنمرد گفت اگر بهم خداوند نمی بود هرگز مالهارا در نزد شما نمی آوردم قاسم غنایم و همراهانش از وی پرسیدند که تو کیستی گفت قسم بخداوند که هرگز نام خود را نمیگویم تا مرا صفت نکنید بلکه ستایش میکنم خدای خود را و قائم بثواب و بعد ازان مرد آورنده رفت و یکی تعقیبش را نموده معلوم شد که عامر بن عبد قیس بود سعد از مشاهدهٔ این حال مسرت اشتمال فرمود بخداوند قسم که این اشکار صاحب امانت است اگر خداوند توصیف اصحاب را نمی نمود میگفتم که اینها در فضیلت مانند اهل بدر اند حقیقتاً خصلتی از ایشان ندیدم که گمان ندارم جابر ابن عبد الله فرموده قسم بخدا که غیر او مستحق عبادت نیست ندیدم و نشنیدم کسی را از اهل قادسیه که اراده دنیا را همراه اراده آخرت داشته باشد مگر سه نفر را که متهم دانستم بعد ازان کسی را مانند ایشان این ندیدم آن سه نفر طلیحه، و عمرو بن معدیکرب، و قیس بن المکشوح بودند، چنان منقول است که وقتیکه شمشیر و کمربند و زیر جد کسری را نزد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آوردند فرمود که تو می ادا کردند این را باصحاب امانت حضرت علی کرم الله وجهه دران مجلس حاضر بوده فرمود یا عمر تو عفت و تقوی کردی. لهذا رعیت نیز پرهیزکاری نمودند چون غنایم جمع گردید سعد بعد از وضع خمس آنرا قسمت کرد در بین مجاهدین که عدهٔ شان شصت هزار سوار بود و پیاده در بین شان نبود حصه هر یک سواری دوازده هزار شد بر سهم مشقت سینه گان از خمس غنایم افزود منزلهارا نیز تقسیم نموده عیالهارا در ان سکنی دادند تا حین حصول فراغت از امور - جلولا - حلوان - تکریت - و موصل - در مدت این اقامت نموده بعد ازان بجانب کوفه رفتند - سعد از خمس غنایم اشیائی را خدمت حضرت عمر رضی الله عنه منفرستاد که اعراب ابجیرت اندازند از انجمله فرش کسری موسوم به تطیف که از اشیای عجایب فارس

۱ جلولا ناحیه ایست از نواحی سواد بین آن و خانقین هشت فرسخ فاصله میان

۲ تکریت شهر نسبتاً بزرگ بین بغداد و موصل

۳ موصل شهر معروف دجله بر شرقی آن واقع است و پل بر آن بسته اند و بآب عبور میکنند ۱۲ منه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 131 of 1140

بود طولش شصت ذرع و عرضش نیز شصت ذرع بود که پادشاه برای تفریح روح و تنشیط
قلب در زمستان که بادهای خزانی بر سرو و ریاحین چمن زار وزیده نابودی نمود ساختند
در آن یک مجسمه گلستان خوش نمای فصل بهار بود که بلا تمیز نشسته شراب می آشامیدند
و نظاره میکردند و لذت می بردند از نهایت نقش گلهای رنگ رنگ سبزه زارها و مجاری و
میاهی که در آن بود گویا که در میان بوستان بودند در آن رطابت رسم نموده بودند و مانند جوی
نگین ها نصب کرده بودند فرش مذهب و غیر آن نگین ها مانند در بود کنار هایش مانند سبزه زارها
برگهای ابریشمی پر شاخسارهای طلا شکوفه های از طلا و نقره و میوه ها از جواهر داشت
سعد ابتدا اراده خمس آنرا نمود لیکن برابر نشده برای مردمان گفت آیا خوش میشوید
و میگذارید از چهار حصه خود از این قطیف که بغرستم بسوی حضرت عمر رضی الله عنه تا در هر جا
که بخواهد نهد چون این کم است بنابران در تقسیم آن مصلحت نمی بینم گفتند بسیار خوب بعد
ازان سعد قطیف را بحضور امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرستاد چون خمس غنایم را نزد امیر المؤمنین
آوردند در مواضع لایق تقسیم نمود و در موضوع قطیف استشاره کرد بعضی رای دادند که برای
ملک ذخیره نمای برخی بخود حضرت عمر رضی الله عنه رای و تعویض دادند حضرت علی کرم الله وجهه
فرمود که در بین مسلمین تقسیم ناچار که اگر باقی بماند فردا کسی انتخاب نیافت که چیزی انداشته
مستحق باشد حضرت عمر رضی الله عنه تصدیق نموده فرمود راست گفتی و نصیحت نمودی مرا
یا علی لهذا پارچه پارچه ساخته تقسیم کرد از انجمله قطعه بحضرت علی کرم الله وجهه رسید
ابن اثیر گفته علی کرم الله وجهه حصهٔ خود را به بیست هزار دینار فروخت در سیرت الحلبیه
نیز بیان شده که به بیست هزار فروخته بودند رسول الله صلی الله علیه وسلم در حین هجرت بمدینه
منوره از براء سراقه بن مالک کنانی که اراده تعرض رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده بود فرمود
چه احوال خواهد بود ترا وقتیکه پوشی زینت تاکسری را و به بندی کمر بند او را میان خود
و بنهی تاج وی را بر سر خود بنابران وقتیکه آنها را با دیگر اموال غنیمت نزد امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه آوردند سراقه بن مالک را طلب نموده پوشانید براو همان تاج و کمر بند با زیور ها
مویها فزاوان داشت حضرت عمر رضی الله عنه فرمود بر سنه کن بازوهای خود را و تکبیر گوی
و شکر کن خدای خود را که آنها را از کسری پسر هرمز که میگفت منم پروردگار مردمان
گرفت و بمرد عربی از قبیله بدلج پوشانید و عمر این جملات را با واز بلند میگفت بعد
ازان سراقه را سوار نموده بشهر مدینه منوره گردش دادند تا که اظهار معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم
بشود زیرا که اخبار نموده بودند خود حضرت عمر رضی الله عنه هیچ شی را از مال غنیمت اختیار نکرده
این آیت را میخواند زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ الی آخر آیه و میگفت خداوندا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 132 of 1140

ما طاقت نداریم که محبت کنیم غیر آنچه را که تو بازینت قرار دادی و توفیق بده مرا تا این اموال را بمصرف برسانم میگریست و بیان می نمود که خدا تعالی نگاهداشت از رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحب او و مفتوح ساخت از برای من می ترسم که استدراج باشد امام بخاری در کتاب رقاق گفته که حضرت عمر رضی الله عنه میفرمود خداوندا نمی توانیم که خورسند نباشیم بران زینت ها که بر ما عطا نمودی و می نمائی بار خدایا استرجا میکنیم که مرا موفق کنی بر انکه نفقه نمایم این اموال را بمستحقینش — دار قطنی اضافه تر تفصیل داده میگوید چون خمس غنایم کسری را نزد عمر آوردند فرمود که برزمین ریخته بالایش را بپوشید بعد ازان مردم را طلب نمود چون جمع شدند امر نمود که پرده را از رویش بردارند عمر رضی الله عنه گریه نموده خدا را حمد کرد اصحاب پرسیدند که چه باعث گریه شما شد یا امیر المؤمنین و حال انکه این غنائیست که خداوند از کفار گرفته با عنایت فرموده بجواب شان فرمود هرگاه خداوند بهر قومی این اموال را فراوان نمود آنطائفه خون ریزی و حرام خواری مینمایند — زید ابن اسلم گفته دفتیکه غنایم تقسیم شد نگذشت که یک دینار باقی مانده تقسیم نگردید — عبد الله ابن ارقم گفت تا کی این اموال را تقسیم نمیکنید حضرت عمر رضی الله عنه فرمود چون فارغ شدم خبر کن تا تقسیم کنم بنابران وقتی عبد الله حضرت عمر رضی الله عنه را فارغ دیده خوش مزه بر درخت گستردند و مالها را دیدند زنبیل آورده روی فرش ریخت حضرت عمر رضی الله عنه آمده فرمود خدایا تو گفتی که زینت از برای مردان داده شده محبت الشهوت که زنان و پسران و مال کثیر طلا و نقره، اسپان سره، وگاوان و گوسفندان و کشت زارها باشد و آیت زین للناس حب الشهوات را تا آخر قرائت نمود و گفت الله العالمین قدرتی عدم محبت چیزهای اگر بر ما زینت قرار دادی نداریم حالا که عنایت نمودی پس محفوظ دار ما را از شرش و توفیق بده مرا تا که انفاق نمایم از جای برنخواست تا دفتیکه چیزها باقی نماند و همه را تقسیم نمود رضی الله تعالی عنه.

بیان واقعه جلولا و فتحش در سال شانزدهم

چون مردم فارس از مداین بجلولا گریختند یزدجرد بجلوان رفت اهالی جلولا در تحت قیادت مهران رازی متفق گشته باطراف خود خندق حفر و از حسک الحدید مملو نمودند برای عبور و مرور خود فقط معبری را گذاشتند (حسک الحدید بشکل گیاه خاردار بیست از آهن که در حالات حرب استعمال میشود و برای دفع هجوم دشمن به اطراف لشکر میباشد) سعد از استماع خدعه شان مکتوبی بحضرت عمر رضی الله عنه نگاشت جواب رسید که هاشم بن عتبه را با دوازده هزار نفر که مرکب از اکابر مهاجر و انصار و مشهوران عرب باشد بفرست و قعقاع را بر مقدمه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 133 of 1140

لشکر قرار بده اگر خدا تعالی کفار را شکست داد در ابر سواد و جبل مقرر نما سعدؓ فرموده حضرت عمر رضی اللہ عنہ را بجا آورده هاشم را بجلولا فرستاد چون هاشم به بابل رسید گشتمندان باد مصالحه نمودند بدین صورت که در بدل صلح جریب نی را از درهم فرش نمایند هاشم استدعا شان را پذیرفته رفتند تا انکه بجلولا رسیده محاصره نمودند کفار را دو نهاد نیتوانستند که خارج شوند هر وقت که اراده برآمدن را می نمودند مسلمان ایشان را ممانعت میکردند به این طبق هشت ماه روزگذشت در ظرف این مدت یزدجرد بهمن را از جانب سعدؓ بمسلمانان معاونت میرسید بالاخره آتش نفاق و مخالفت در بین شان شعله در گشته بیرون شدند و باد خداوندی عادسان بر ایشان وزید عالم را تیره و تار ساخت که شهر را نمی دیدند سواران شان بخندقها افتاده ناچار برای سوادان خود در خندق راهے ساخته حصار را خراب کردند چون این خبر بمسلمانان رسید بمقابل شان ایستاده چنان مقاتله شدیدی نمودند که مانند آن دیده نشنیده بود در نیوقت قعقاع خود را بدر خندق رسانیده تمنای ۱۱ مر نمود که ندا کنند ای مسلمانان اینک امیر شما داخل خندق گردیده متصرف شده است بشتابید و خود را به امیر خود رسانید پیش از انکه بین شما امیر شما دشمنان حایل گردیده مانع وصول تان بشوند سبب ندا اکرون این بود که مسلمانان قوی گشته حمله نمایند ناگاه مجاهدین عنیور بقعقاع رضی اللہ عنہ در حینیکه در خندق را گرفته بودند رسیدند و شکست دادند مشرکان را و آنها بطرف راست و چپ رفته بذریعه خارهای که بر خندقها گنده نموده بودند هلاک میشدند و جهار پایان شان هم کاملا تلف شد بنابران پیاده رو بگریز نهادند مسلمان تعقیب شان نموده بجز اندکی نجات نیافتند عده مقتولین شان در بین هفتاد هزار بود که تمام معرکه و اطراف و جوانب پر شده بود از بین جمله بواقعه جلولا یعنی حادثه بزرگی که درین گشته بسیار شده بود موسوم شد قعقاعؓ در طلب یزدجرد بهمن تا خانقین رفت - چون خبر هزیمت اهل فارس بیزدجرد رسید بجانب ری رفته خسرسنوم را در حلوان خلیفه ساخت قعقاعؓ هم با لشکر اسلام جانب حلوان متوجه شد خسرسنوم در مینی که در بین گشتمندان بود بمقابله مسلمانان بیرون شدند زمینی مقتول و خسرسنوم گرفتار شده حلوان بتصرف مسلمانان آمد قعقاعؓ در انجا اقامت کرده تا زمانیکه سعدؓ بکوفه آمد بعد قبادراکه صلاخرهانی بود عوض خود خلیفه ساخته نزد سعدؓ رفت و خبر فتح الجمله عمر رضی اللہ عنہ نوشته استدعای اجازه تعقیب کفار را نمودند مگر حضرت عمر رضی اللہ عنہ اجازه نداده فرمود که من مایل بودم بین سواد و جبل سدی باشد تا دشمنان بما نرسند

۱۱ حسب اتفاق در زبان بعضی از راویان واقعه مذکور است که سعد رضی اللہ عنہ بعد فتح مدائن بر سواران خود حکم نمود که بر اسپان سوار شده بتعاقب گریزندگان بروند و بعضی از سواران بعد از عبور از دجله بر اسپان سوار شده بتعاقب گریزندگان رفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 134 of 1140

ستوانند دنه ما باشان زمیهار زخیر سواد بر ما کافیست و سلامت ماندن مسلمانان بهتر است
از مال غنیمت قطاع درحین تعقیب کفار مهران و فیرزان را در خانقین یافته مهران را
بقتل رسانید و فیرزان فرود آمده بطرف کوه گریخته خود را پنهان نمود و قطاع بعضی
زنان کفار را اسیر ساخته نزد هاشم فرستاد و او بر غازیان قسمت کرده والده شعبی
از آنجمله بود بعد از تقسیم اموال غنیمت بر هر سوار نه هزار نقد و نه زن دایه رسید
بقول بعضی را و یان مال غنیمت سه کرور بود خمس آنرا نزد حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
فرستادند آنحضرت فرمود بخداوند قسم که در هیچ خانه نمیگذارم تا تقسیم نکنم عبد الرحمن
بن عوف و عبد الله بن ارقم آنشب را در مسجد پاسبان بودند چون صبح شد حضرت عمر رضی الله عنه
غنایم را ظاهر ساخت و از شادی ده یاقوت و زبرجد و جواهر گریست عبد الرحمن
بن عوف گفت یا امیر المؤمنین از چه سبب گریستید و حال آنکه جای شکر است حضرت
عمر رضی الله عنه فرمود که قسم بخداوند گریستن من ازین جهت است که حق سبحانه و تعالی هر قومی
که این مالها را داد بحسد و بغض مبتلا شدند و قومی که بغض و حسد در بین شان کار فرما باشد
همیشه با همدیگر در جنگ و جدال اند عمر رضی الله عنه تقسیم سواد را بانجمله و شواری تقسیم بیشه ها
و نخلستانها و حق آبها ممانعت نمود و نیز از قسمت کردن اموال انشکده ها و چاه های آب
و باغ و اقعه مخصوص کسری و مقتولان بواسطه دفع فتنه و فساد خودداری نموده خرید آنها را
نیز منع فرمود لهذا اموال مذکور را توقف نموده برای تقرر متولی که خلق رضایت بدهند
اقدام ورزید رضامندی و اتفاق مسلمین فقط در باره امر ابود بنا بر تبین فوق از خلوان
تا قادسیه ارضی سواد فروخته نمی شد از آنجمله جریر در جنب فرات زمینی را خریداری نمود
حضرت عمر رضی الله عنه فسخ بیعش را نموده و نقش را شنیع شمرد.

بیان شهر ساختن بصره و کوفه

در شهر گردانیدن بصره اختلاف است بعضی گفته اند که در ۱۶ سنه بعد از فتح جلولا سعد رضی الله عنه
عتبه بن غزوان رضی الله عنه را حسب الامر حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد که در ولایت بصره شهری بسازد
اهالی ابله بمقابله اش بر آمده بعد از مقاتله شدید شکست یافتند مردم دستبی نیز
نیز جمع آوری نموده آماده قتال و جدال گردیده عتبه رضی الله عنه نیز آنها را غالب شده حاکم شان را
اسیر نمود یسار ابو الحسن بصری و ارطبان جد عبد الله پسر عون بن ارطبان نیز از جمله اسیران
بیسان بودند برخی بر انند که عتبه در ۱۴ سنه و بعضی در ۱۵ سنه بصره را شهر گردانید لیکن
کوفه در ۱۷ سنه تعمیر شده است زیرا که سعد رضی الله عنه مطابق طبیعت عرب نیفتاده
سعد رضی الله عنه مردم را بر انتخاب موضع مناسبی فرستاد آنها زمین کوفه را نشان دادند این

بصری ۱۲ فرسخ شهر بین آن دو جا علامت

دستبی ۱۲ بیسان ۱۵ بغداد

تعلیقه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 135 of 1140

ابن بقیله رسعد گفت که بر آیت زمینی از زمینهای خداوند نشان بدهم که از ارمنی قبه مرتفع تر و از فلات نشیب تر باشد و آن زمین را نمایان نمود بعد ازان سعد همراه اصحاب خود در سال هفدهم از هجرت در آنجا رفتند.

شرح فتح تکریت و موصل

در سال شانزدهم بعد از فتح جلولا انطاق نام برای حفاظت و صیانت زمین تکریت از موصل برآمده اطرافش را خندق حفر نموده جماعت کثیری از طوایف روم ایاد تغلب نمر و شهارجه را با خود متفق ساخت سعد چون ازین خبر مطلع گشت صورت واقعه بحضرت عمر رضی الله عنه نوشت جواب رسید که عبدالله بن معتم را با تکریت فرستاده بر مقدمه الجیش ربعی بن افکل و بر سواران عرفجه بن هرثمه را مقرر نما عبدالله بجانب تکریت رفته مدت چهل روز انطاق و همراهانش را محاصره نمود و در مدت بیست و چهار مرتبه حمله نمودند بالاخره عبدالله شخصی را نزد عربانیکه با انطاق متفق بودند فرستاد تا آنها را بمعاونت مسلمانان دعوت نماید عربان دعوت عبدالله را پذیرفته برای اینمان شخصی را نزد او فرستادند عبدالله گفت اگر راست میگوئید پس ایمان بیاورید آنها اسلام قبول نمودند چون عرب در کمان آن اعتنا نمودند و میان از ماجرا مطلع شدن بنابران غلبه مسلمانان را یقین دانسته امیران خود را ترک و اموال را بکشتی ها نقل دادند عبدالله کسی را نزد عرب فرستاده گفت هرگاه آواز تکبیر ایشان را شنیدید بدانید که در بهای خندق را گرفتیم لهذا اشعار الازم است که ابواب طرف دجله را محافظه نموده بر هر کسی از کفار که قدرت داشتید بکشید بعد عبدالله همراهی مسلمانان بالا شده در خندق را گرفتند و تکبیر گفتند اهل تغلب و نمر و ایاد بر اثر آن تکبیر گفته در بهای دجله را گرفتند و میان مشتبه گشته گمان کردند که مسلمانان از طرف دجله بایشان هجوم آوردند بنابران بطرف مسلمانان گریخته خود را بر شمشیر مسلمانان یافتند و از طرف دیگر اهالی تغلب و نمر و ایاد حمله کردند خلاصه بخر شخاصیکه اسلام آوردند از مهلکه جان کسی نجات نیافت. عبدالله ربعی بن افکل را همراه تغلب نمر و ایاد بجانب قلعه عینوای و موصل فرستاده گفت بزودی خبر فتح را بفرست. ربعی بران دو قلعه هجوم نموده بر اهالی آنجا امان خواسته جزیه را قبول نمود بعد ازان پسر افکل بشتاب خبر فتح را مع غنایم فرستاده تقسیم نمودند سهم هر سوار سه هزار و از پیاده هزار درهم شد عمر رضی الله عنه فرستادند از طرف امیرالمومنین ربعی والی حرب موصل و عرفجه بر اجمع خراج مقرر گردیدند بعد ازان باقی علاقه های موصل فتح و توابع اکراد و بابل مسلمان گردیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 136 of 1140

بیان فتح ماسبذان

ماسبذان نیز در سنه شانزدهم فتح شده بعد از واقعه جلولا به سعدؓ خبر رسید که آزین پس هرمزان با جمعیتی بطرف ریگ ارماسبذان بیرون گردیده سعدؓ ضرار ابن خطابؓ را با لشکری بمقابله شان فرستاد و فریقین بر یک ارماسبذان ملاقی شده مسلمانان باکمال شتاب مقاتله کردند ضرار ازین راه گرفته بقتل رسانید بعد ازان مطلب مشرکین برآمده تا رسید بسیروان — ماسبذان ابقهر و غلبه استیلا نمودند اما ایشان بطرف کوها گریخته آنها را پس نجسته اجابت نمودند ضرار در آنجا اقامت ورزید تا وقتیکه سعدؓ بکوفه آمده او را خواست ابن هبیرا سدی اعوض خود خلیفه ساخته رفت ماسبذان یکی از دربند های کوفه بود.

بیان فتح قرقیسا در سال شانزدهم

بعد از انقضای فتح جلولا سعدؓ عمر بن مالک بن عتبه بن نوفل بن عبد مناف را با لشکری بجانب — هیت — که مردمان طرف در آنجا جمع شده بر اطراف خود خندق کنده بودند فرستاد — عمر بن مالک چون دید که آنها در خندقها ی خود پناه گرفته اند خیمه ها را بحال خود گذاشته حارث بن یزید را خلیفه گردانید که اهل هیت را محاصره نماید و خودش با نصف لشکر رفته غفلتا قرقیسا را بغلبه تصرف نمود اهالی جزیه را قبول کردند حارث نیز مکتوبی به اهل هیت فرستاد آنها نیز دادن جزیه را بر ذمه گرفتند. کوفه چهار سرحد داشت (۱) حلوان که براه قعقاع (۲) ماسبذان که در راه ضرار بن خطاب (۳) قرقیسا که در ان عمر بن مالک (۴) موصل که در ان عبد الله ابن معتم مقرر بود هرگاه بعضی از ایشان بطرف میرفت عوض خود خلیفه مقرر میساخت.

غزوهٔ فارس از بحرین

علاء حضرمیؓ در زمان خلافت حضرت ابا بکر رضی الله عنه بر بحرین مقرر گردیده در عهد خلافت حضرت عمر رضی الله عنه نیز مقرر بود بسبب غزا نمودن با فارس مردم را جمع نموده امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه سفر دریا را از جهت خوف غرق شدن مسلمانان نهی نموده بود لیکن علاء مخالفت کرده برای جهاد دعوت نمود بسیاری مردم اجابت نمودند لشکر ها متعدد شکیل دادند — هر یک جارود بن معلی — وسوار بن همام را بر لشکری مقرر خلید بن منذر بن ساوی را که او هم بر لشکری امیر بود امیر الامرا ساخت بکشتی ها سوار شده بدون اجازه حضرت عمر رضی الله عنه از بحر عبور نموده به اصطخر برآمدند اهل فارس در تخت ریاست هرمز بمقابله شان شتافته بموضع طاوس مقاتله شدید واقع شد سوار و جارود شهید گردیدند از مردم فارس عدهٔ زیادی بقتل رسید بعد ازان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 137 of 1140

مسلمانان اراده بگرفتن بصره را کرده رایه بجانب او نهادند جمعی از مردم فارس را از برایشان گرفته مانع عبور مسلمانان شدند چون عمر از اعزام لشکر بجانب فارس مطلع گردید بعتبه بن غزوان خبر فرستاد که میدانم حوادث زیادی بر مسلمانان آنجا رخ میدهد پس بزودی پیش از آنکه هلاک گردند با لشکر بزرگ عزیمت نما عتبه دوازده هزار نفر جنگی را زیر امارت ابوسبره بن ابی رهم که یکی از پسران عامر بن لوی است فرستاد ابوسبره همراه مسلمانان بکنار دریا رفته تا باخلید ملاقی گردیدند در این عرصه هیچ با اهل فارس متعرض نشدند زیرا دیدند چنیکه اهل اصطخر راه مسلمین را گرفته بودند اهل فارس از هر طرف بسوی شان جمع گردیده بود اهل فارس و ابوسبره بعد از موضعی حاد و دس باهم ملاقی شدند چون مسلمانان کمک رسیده مقاتله نمودند حق تعالی مسلمانان را فتح و کفار را شکست داد در نیوقت غنائم کثیری بتصرف مسلمانان آنچه که میخواستند آمد در این غزوه بهترین جوانان شهرها داخل محاربه شده از سبب اموال غنیمت مسرور میشدند بالاخره مسلمانان مظفر و مصئون به بصره مراجعت نمودند.

بیان وجه فتح اهواز و مناذر و نهر تیری

اهواز و مناذر و نهر تیری در سال هفدهم فتح گردیده موجبش این بود که چون هرمزان روز قادسیه که یکی از خانه نشینگانه فارس است شکست خورد قصد خوزستان نموده آنجا را مالک گردید و همه آنجاییکه با او اراده مخالفت داشتند مقاتله نموده غارت کردن دستجیان و قیسان را از مناذر و نهر تیری پیشه خود ساخت در اینحال عتبه بن غزوان از سعد مدد خواسته لشکرهای زیادی بمعاونتش رسید فریقین بین نهر تیری و دلب بایکدیگر ملاقی شده عتبه بعضی از لشکرها را بجانب مناذر و نهر تیری متوجه ساخت و در حین محاربه بخبر فتح آن دو موضع بهرمزان رسید قلب او همراهانش شکسته هزیمت یافتند مسلمانان عده زیادی از ایشان را بقتل رسانیده غنایم کثیری بدست آوردند تا کنار دجیل کفار را تعقیب کرده آنعرصه را اگر فتند و برمقابل سوق الاهواز لشکرگاه ساختند هرمزان از خبر سوق الاهواز گذشته مقیم شد مابین اسلام و کفار دجیل حایل گردیده هرمزان دانست که تاب مقاومت مسلمانان ندارد بنابران خواستار صلح گردید در نیاب از عتبه رم طلب امر نمودند گفت صلح مینمایم بشرط انکه بدون مناذر و نهر تیری بر تمامی اهواز متصرف باشیم و هر قدر حصه که از سوق اهواز بتصرف مسلمانان است رد نمی شود - لهذا بین مسلمانان و هرمزان در موضوع حدود زمین مناقشه پیدا شده محاربه نمودند و هرمزان اذا ناله کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 138 of 1140

طلب معاونت نمود عتبه کیفیت را بحضرت عمر رضی الله عنه نوشت جواب رسید که برای مجدد عل نا ولشکری بدوش فرستاد بعد ازان در حسر سوق اهواز بایکدیگر ملاقی شده هرمزان شکست خورد و برام هرمز رفت مسلمانان سوق اهواز را تصرف کرده دایرهٔ ملک شان فراخ گردید تمام شهرها را تا بتستر بعد ازان مابین انها جنگ قایم بود تا زمانیکه هرمزان طلب صلح نمود و عمر رضی الله عنه بدین طریق قبول فرمود که متصرفات مسلمانان متعلق بخودشان باشد و اهل اسلام رفت و آمد بین آکراد و هرمزان را منع نمودند.

بیان فتح راهرمز[1] و تستر[2] و اسیر شدن هرمزان

راهرمز و تستر و سوس[3] سال هفدهم فتح شد سبب این بود وقتیکه یزدجرد تولایت مرو بود محرک بغاوت اهل فارس گردیده بهر از دست فتن مملکت ایشان را متاسف می ساخت بنابران مردم حرکت کرده با اهالی اهواز بنا خطه نوسیی اگذاشتند و باهدیگر عهد بستند کیفیت را امر اسعد داد بامیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نوشت عمر رضی الله عنه جواب فرستاد: ——— نهیکه لشکر بزرگی همراه نعمان بن مقرن بجانب اهواز بفرست و آنهار الازم است که بمقابل هرمزان فرود آمده تحقیق کارشان را نمایند و نیز مکتوبی بطرف موسی اشعری که به بصره مقرر بود فرستاد که لشکر بزرگی تهیه نموده سعد بن عدی برادر سهیل را امیر ساخته براه بن مالک و معجرت بن ثور و عرفجه بن هرثمه را با او همراه کرده بجانب اهواز بفرست و بر بالای تمامی اهل کوفه و بصره ابو سبره بن ابی رهم را قرار بده نعمان بن مقرن همراه اهل کوفه بجانب هرمزان که برام هرمز بود روان شد هرمزان از قصدشان مطلع شده امیدوار بود که مسلمانان را برهم خواهد کرد زیرا که مردم فارس بسیار باادب بودند خلاصه نعمان و هرمزان مقابل شده بعد از قتال شدیدی خدا تعالی کفار را شکست داد و هرمزان رام هرمز را ترک داده به تستر رفت و نعمان برام هرمز نزول نموده بطرف اندج رفت شروبه همراهش صلح نموده مراجعت نمود اهل بصره به اهواز فرود آمده از قضیه مطلع شدند بقصد هرمزان جانب تستر رفتند نعمان و باقی امرا نیز در انجا مجتمع گردیدند هرمزان با اهل فارس و جیال اهواز اطراف خود را خندق کنده بودند ابی موسی و ابو سبره هم بلشکر مسلمانان رسیده مدت چند ماه کفار را محاصره کردند و عده زیادی القتل رسانیدند در تستر لشکر کفار هشتاد فرقه بود هفتاد مرتبه بجنگیدند گاهی مسلمانان و گاهی مردم فارس شکست میخوردند در مرتبه آخرین

[1] راهرمز شهرستانی خوزستان
[2] تستر شهریست خوزستان
[3] سوس شهرستانی خوزستان
[4] اندیمشک شهریست بین خوزستان و اصفهان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 139 of 1140

مسلمانان به براء بن مالک برادر انس رض گفتند که یا براء دعا کن که خداوند کفار را شکست دهد
چون مستجاب الدعوات بود گفت خدایا کفار را شکست بده و من را بدرجه رفیعه شهادت
فایز گردان حقتعالی مردم فارس را منهزم ساخت تا انکه بخندق قهقرا رفتند و مسلمانان
خود را در عقب شان می انداختند بالاخره داخل شهر شده محصور گشتند از امتداد
محاصره به تنگ آمده شخصی از اهل شهر بطرف نعمان بیرون شده طلب امان نمود بشرط
انکه مدخل شهر را نشان بدهد شخصی دیگر تیر بجانب ابوموسی انداخت که در آن نوشته
بود مرا امان دهید زیرا که باید داخل شوید بشما نشان بدهم او را هم آویزش
بذریعه تیر امان دادند تیر دیگر را نوشته انداخت که از جانب مخرج آب داخل شهر گردید
بنابران مردم بصره بر آن داخل شدن شهر دعوت شدند عامر بن قیس با جمعی اجابت کرده
آماده رفتن شدند بوقت شب از طرف دیگر نعمان هم اصحاب خود را بر فتن امر کرد که همراه
آن شخص راه بلد بروند اصحاب نعمان با اهل بصره در نزد مخرج آب ملاقی شده داخل
سرداب گردیدند و تکبیر گفتند مسلمانان خارج حصار هم صدا به تکبیر نمودن بلند نموده
در بها شهر را گشادند مسلمانان به شهر در آمده هر قدر مقاتلین را که بجواب بودند
هرمزان داخل قلعه گردیده محصور شد عساکر ظفر مآثر اسلام اطراف قلعه ندکور را گرفتند
هرمزان از قلعه فرود آمد به این شرط که هرچه حضرت عمر رضی الله عنه در باره اش
بفرماید همان باشد لهذا او را بسته نموده غنیمت بار را تقسیم کردند سهم سوار
سه هزار و از پیاده هزار شد اشخاصیکه بواسطه تیر امان طلبیده بالا آمده بودند یکه
خودش نزد نعمان آمده بود همراه اشخاصیکه با آنها در خانه خود بسته بودند
مامون گردیدند از مسلمانان نیز اشخاص زیاد شهید شدند از جمله آنانیکه از دست
خود هرمزان بشهادت رسید مجزاة بن ثور و براء بن مالک بود ابوسبره تعقیب
منهزمین را تا تستر نمود نعمان و ابوموسی نیز با او بودند و مکتوب نوشت
بجانب حضرت عمر رضی الله عنه جواب رسید براء ابوموسی از سوس که به بصره مراجعت
نماید و اربن عبد الله تمیمی بجانب لشکر سابور رفت ابوسبره جاعتی را بطریق رسالت
جانب عمر رضی الله عنه فرستاد که انس بن مالک رض و احنف بن قیس از آنجمله بودند هرمزان
نیز با ایشان همراه نمود چون هرمزان را بمدینه منوره آوردند او را بجامه های خود
او که از دیباج طلا بافت بود ملبس و تاجش را که مکلل بیاقوت بود بر سرش نهادند و مانی
حلیه اش را برا دپوشیدند تا بدانند عمر و مسلمانان که این هرمزان است آن جماعت
جویای عمر رضی الله عنه گردیدند مردم جواب دادند که امیر المؤمنین در مسجد نشسته میباشد

چون رسولان داخل مسجد شدند دیدند که حضرت عمر رضی الله عنه جامه خود را بالش ساخته تکیه نموده ـــ رسولان در نزدش نشستند در حالیکه آنحضرت ـــ بخواب بود و دره وی بدستش بود هرمزان پرسید که حضرت امیر المؤمنین در کجاست گفتند اینست که می بینی سوال کرد که پس کجاست پاسبان او جواب دادند که از برایش پاسبانی و دربانی نیست گفت مناسب است که این نبی باشد گفتند که نبی نیست بلکه عمل میکند به فعل انبیا از گفتگوی شان امیر المؤمنین بیدار شده نشست و به هرمزان نظر نموده پرسید که این هرمزان است گفتند بلی فرمود حمد باد خدایرا که این مانند ش از کفار بواسطه اسلام خوار گردانید امر نمود بکشیدن لباسهایش بعد ازان لباسها درشتی برا و پوشانیدند حضرت عمر رضی الله عنه گفت ای هرمزان دیدی اخر مکر و فریب و عاقبت کار خدا تعالی را ـ گفت یا امیر در زمان جهالت ما غالب بودیم و اکنون شما عمر رضی الله عنه پرسید دلیل غدر تو در عهد چند مرتبه چیست چرا عقد شکنی نمودی جواب داد که می ترسم پیش از بیان کردن مرا بکشی حضرت عمر رضی الله عنه فرمود مترس از من هرمزان طلب آب کرد در بین ظرف درشتی برایش آب آوردند گفت اگر بمیرم ازین قدح آب خورده نمی توانم امیر فرمود دیگر آب بیاورند گفت می ترسم که در حین آب خوردن مرا قتل برسانی حضرت عمر رضی الله عنه فرمود باکی نیست ترا تا آشامیدن آب هرمزان آبها را ریخت باز عمر رضی الله عنه فرمود دیگر آب بیاورید تا که تشنگی و کشتن در دو برا و یکجا جمع نشود هرمزان اظهار نمود که من آب نمیخواهم بلکه امان حاصل نمودم عمر رضی الله عنه فرمود که من ترا نمیکشم هرمزان فرمود که مرا امان دادی حضرت امیر انکار نمود ـ انس بن مالک فرمود یا امیر هرمزان راست میگوید او را امان دادی فرمود ای انس من کشنده مجزت بن ثور و برادر بن مالک را امان میدهم بخداوند قسم اگر عذر یا دلیل برخلاصی خود نیاوردی تو انیز سزا میدهم انس گفت یا امیر المؤمنین خود فرمودی تا شرح خبر در امانی و نیز گفتی که باکی نیست ترا تا آشامیدن آب حاضرین بتصدیق قول انس را نمودند عمر رضی الله عنه بطرف هرمزان رو آورده فرمود که مرا فریب دادی بخداوند قسم که فریب نمیخوردم تا اسلام را قبول نمائی رهائی نخواهی یافت هرمزان اسلام آورده مانند کسانیکه مشرف بدین اسلام میشدند دو هزار برایش عطا گردید و در مدینه منوره او را جا دادند تا زمان آمدن ترجمان مغیره بن شعبه بین حضرت عمر رضی الله عنه و هرمزان ترجمان بود چرا که او لفظ فارسی را میدانست .

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 141 of 1140

بیان فتح سوس

وقتیکه ابو سبره بسوس آمد در آنجا شهریار براده هرمزان بود مسلمانان ایشان را احاطه کرده چندین تبه بشدت مقاتله نمودند درحین محاصره ناگاه خود را ابدرب رسانیده داخل شهر گردیدند مشرکین از مشاهده آنحال هرچه بدست داشتند انداخته فریاد زدند الصلح الصلح مسلمانان باوجودیکه قهرا بر آنها مسلط گشته بودند استدعای ایشان را پذیرفتند هرقدر مال غنیمت که بدست آورده بودند قسمت کردند بعضی در فتح سوس گفته اند که یزدجرد بعد از واقعه جلولا به اصطخر رفته دوست سیاه نام خود را باعتقاد نفر از بزرگان جانب سوس و هرمزان را به تستر فرستاد سیاه درین را مهرمزد تستر آمده همراهان خود را طلب نمود و گفت دانستید وقتیکه مابین خود میگفتیم که این قوم بزودی مملکت ما را غالب میشوند و اسپهانشان در ایوان اصطخر سرگین می انداز د و بسته می کنند مرکبهای خود را بدرخت ان او دیدید که اکنون بتحقیق غالب شدند حالا مشوره کنید بخیر خود گفتند رای ما رای تست گفت من مصلحت میدانم که بدین شان داخل شویم بنابران شرویه را نزد ابو موسی فرستادند که ده نفر دیگر از بزرگان فارس نیز با او بود ابو موسی همراهشان شرط نمود که متفقا با اهل عجم جنگ کنند و با اعراب مقاتله ننمایند هرگاه کسی از عرب با ایشان جنگ کند مانع شوند بهر کجا که اراده کنند رفته بتوانند و به بهترین بخششها سرافراز گردند و نیز حضرت عمر رضی الله عنه عقد نمود که اگر ایمان بیاورند هرچه بخواهند برای شان بدهد بعد ازان اسلام آورده نزد مسلمانانیکه تستر را محاصره داشتند آمدند سیاه بجانب قلعه که آن مسلمانان محاصره نموده بودند رفته البسه عجمی خود را خون آلود ساخته به پای حصار ایستاد محصورین قلعه آن را از اهل فارس و طرفدار خود دانسته برای اینکه وی را داخل قلعه کنند در ب را گشادند مگر سیاه حمله برده جنگید تا که اهالی قلعه گریختند و مسلمانان قلعه مذکور را مالک گردیدند .

مصالحه لشکر نیشابور

قبلا گفته شد که ازرتبن عبد الله بطرف لشکر نیشابور رفته بود باقی مسلمانان هم بعد از فتح سوس به آنجا رفتند درینوقت از جانب مخالف تیره ها برای امان انداخته شد مسلمانان ناگاه بدرها هجوم نموده داخل شهر گردیدند اهالی شهر بازارهای خود را بیرون آورده بحال امنیت بودند مسلمانان استفسار حال شان را نمودند آنها گفتند که شما را بواسطه تیر امان دادیم و ما دادن جزیه را قبول نمودیم

مسلمانان از کمد یگر پرسیدند که ایا که امان داده ایشان را معلوم شد که غلامی موسوم به کشف و اصلاً از آنها بود این امر را نموده بود مسلمین مخالفت و رزیده گفتند این بنده است قولش اعتبار ندارد لیکن ایشان جواب دادند که ما فرق غلام و آزاد را نکرده خود امان دادیم پند اشتیم اکنون ما را فریب میدهید اختیار دارید لهذا صورت واقعه را بحضرت عمر رضی الله عنه نوشتند جواب داد که امان شان قبول است و مسلمانان آنها را واگذار شدند.

بیان رفتن مسلمانان بکرمان وغیره

حضرت عمر رضی الله عنه مسلمانان را از رفتن فارس منع نموده بود احنف بن قیس گفت یا امیر المؤمنین تو ما را از رفتن شهرها نهی نمودی دحال انکه کفار تا وقتیکه پادشاه شان در بین آنها باشد با ما مقاتله میکنند تا زمانیکه ما را بر رفتن بلاد و امصار شان اجازه ندهی بقتال خود اشتغال دارند در شهرهای شان میرویم و پادشاه شان را بیرون میکنیم تا امید آنها قطع شود حضرت عمر رضی الله عنه فرمود بخدا قسم راست گفتی بنابران اذن داد ابو موسی را مامور ساخت که از بصره تا انصای خطه اهل فارس رفته الی رسیدن امر ثانی اقامت نماید و از برای اشخاصیکه به صوبها مقرر بودند بدست سهیل بن عدی لواها فرستاد منجمله لوای خراسان را به احنف بن قیس و لوای اردشیر و سابور را به مشاجع بن مسعود سلمی و لوای اصطخر را بعثمان بن ابی العاص ثقفی و لوای فساو دارابجرد را به ساریه بن زنیم کنانی و لوای کرمان را بسهیل بن عدی و از سجستان را بعاصم بن عمرو و لوای مکران را بحکم بن عمیر تغلبی داد که بیرون شوند لیکن خارج شدن شان در یوقت میسر نشد و از مردمان کوفه برای شان مدد داده شد کیفیت شان در آینده بیان میشود.

بیان واقعه نهاوند

در تاریخ این واقعه بین مورخین اختلاف است بعضی در سال هژدهم و بگفته برخی بسال نوزدهم یا بیست و یکم وقوع یافته ـــ سببش این بود که چون مسلمانان از فتح جند العلاء که یکی از شهرهای فارس است فارغ شده اهواز را استیلا نمودند مردم فارس به پادشاه خود که در مرو بود خط نویسی نموده تحریک بجنگ نمودند و نیز ملوک باب و سند و خزران و علوان با یکدیگر مخابره کرده باجمعیت زیادی بطرف نهاوند حرکت نمودند سعد از واقعه خبر شده مکتوبی بحضرت عمر رضی الله عنه نوشت درین حین بعضی از عمال با سعد رضی الله عنه مخالفت نموده بنای پرخاش را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 143 of 1140

گذاشتند مع حدوث اینواقعه منع نشدند - از جمله کسانیکه محرک این امر شده بودند
جراح بن سنان اسدی بود و بحضرت عمر رضی الله عنه از سعد شکایت ورزیدند امیرالمؤمنین
فرمود بخداوند قسم پیش آمد اینواقعه مرا از تصفیه امورتان مانع نمی شود و محمد بن مسلمه را
که در عهد عدالت مهد حضرت عمر رضی الله عنه مفتش عاملها بود فرستاد ارسال مفتش مقارن
باوقتی بود که مردمان مهیا از برای مقابله و مقاتله اهل فارس بودند — محمد بن مسلمه
باسعد رض بر اهل کوفه گردش کرده از رفتار سعد رض استفسار می نمود همه طوایف
و قبایل بجواب مدح سعد رض را می نمودند مگر اشخاصیکه طرف دار جراح بن سنان
اسدی بودند سکوت کردند تا اینکه به بنی اسپدر سیده سوال کرد اسامه پسر قتاده
گفت دیگر چیزی نمیگویم مگر که سعد رض مساوات در تقسیم اموال و عدالت در اجرای
احکام نمیکند و همراه لشکر بجنگ نمی برآید — سعد رض از استماع سخنان دلخراش
گشته فرمود خدایا اگر دروغ میگوید چشمهایش را کور و عائله اش را زیاد و بفتنه
گرفتارش نما براثر درخواست سعد رض چشمهای او کور گردید و ده دختر بر او پیدا
شد چون آواز زنی را می شنید رفته جانش امساس میکرد مردم و قبیله او را
عیب می نمودند بجواب میگفت چکنم دعای سعد رض است که مرا باین مصیبت
مبتلا ساخته — و نیز سعد رض در حق اشخاصیکه با او عناد داشته مخالفت نموده بودند
نفرین فرموده بود که الهی اگر این فعل شان ناشی از شر و تکبر و ریا بود بمشقت
گرفتار شان نما لهذا جراح بن سنان چنانکه بقتل حسن ابن علی رض مبادرت کرد
بضرب شمشیر پاره پاره گشت همچنین قبیله بواسطه سنگ باران بذریعه مشت و
و غلافهای شمشیر کشته شد — سعد رض مستجاب الدعوت بود زیرا که پیغمبر ص
درباره وی به استجابت دعا فرموده بود سعد رض از جمله ده یار بهشتی و سابقین
در اسلام و از خالوهای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود — اولین کسیست که در
راه خدا تعالی تیر انداخته و خون مشرکان را ریخته چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم
فرمود که پدر و مادر فدای تو باد یا سعد — بعد ازان محمد ابن مسلمه
همراه سعد رض اشخاصیکه شاکی بودند بحضور حضرت عمر رضی الله عنه
آمده کیفیت را بیان نمود حضرت عمر رضی الله عنه سوال کرد که نماز را چه
قسم ادا میکنی یا سعد — گفت دو رکعت اول را طولانی و دو ی آخری را
کوتاه می خوانم امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود گمان میکنم که سبب پرخاش
شان همین باشد یا ابا اسحاق اگر احتیاط نمی بود ملامتی شان ظاهر بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 144 of 1140

بنابر دفع شرارت از سعدؓ پرسید که خلیفه تو کیست:- سعدؓ گفت عبداللہ بن عتبان لہذا حضرت عمر رضی اللہ عنہ او را امیر گردانیده بسعدؓ فرمود که تو با ما در مدینه منوره توقف نما- زمانیکه امیرالمومنین از دست ابولؤلؤ بدرجه رفیعه شهادت رسید او از جمله آن شش نفر که امر خلافت در بین شان بمشورت گذاشته بود مقرر نمود و آن شش نفر اشخاصی بودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت رحلت از ایشان اظهار رضایت نموده بود حضرت عمر رضی الله عنه در وقت احتضار فرمود که اگر سعدؓ را خلیفه نمایند لایق است واگر دیگری را انتخاب کردید باید که بمعاونت سعدؓ کار نماید چراکه من او را بسبب ضعف یا خیانت معزول ننمودم.

قضیهٔ نهاوند

قبلاً از عزیمت جمعیت فارس که گرد شد در تحت قیادت فیرزان یک لک و پنجاه هزار نفر به نهاوند فرود آمد سعدؓ بواسطه مکتوبی حضرت عمر رضی الله عنه را اطلاع داد بعد از انکه خودش هم به نزد حضرت عمر رضی الله عنه آمد زبانی هم صورت واقعه بیان کرده گفت مردم کوفه اذن میخواستند که ما ابتدا اینکنیم بمقابله شان تا صاحب هیبت گردیم چون حضرت عمر رضی الله عنه مطلع شد مسلمانان را برای مشورت جمع نموده فرمود که ای مسلمانان امروز روزیست که نفع و ضررش در آینده است اراده دارم که همراه کسانیکه برای من کفالت در جهاد کنند و من در تجهیز شان قدرت یابم بین کوفه و نهاوند فرود آمده از انجا بطرف دشمن لشکر فرستم و خودم معاون شان باشم تا انیکه خداوند مسلمانان را فاتح گرداند یا چیزیکه قضای او باشد وقوع یابد در صورت فتح مسلمانان را در شهرهای شان پراکنده می سازم طلحه بن عبداللہ به پا خواسته گفت یا امیرالمؤمنین کارها بوجود تو محکم شده بلیلان در نزد زبان آوری تو گنگ اند وجودت از کثرت تجربه ها ممدود و مشحون است تو میدانی شان در رعایت این امور سپر دست امر کن تا اطاعت کنم بفرما تا اجابت نمایم حکم نما بسوار شدن تا سوار شوم برافروز ما را که برافروزیم چه تو دلی این امر بیباشی از مایش و تجربه نمودی و بکرات امثاله کردی باز اقتضای قضای خداوند غیر بهتر بنیش برایت بروز نمیکند بعد ازین بیانات طلحه نشست امیرالمؤمنین مرتبه دیگر مشورت نمود حضرت عثمان رضی الله عنه گفت یا امیرالمؤمنین رای من اینست که بنویسی بمردم شام و یمن تا از ممالک خود برخیزند و شما همراه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 145 of 1140

اهل حرمین جانب کوفه و بصره رفته لشکر اسلام را با فرقه کفار ملاقی نمایند هرگاه خودت بمقدمه جیش رفتی جمعیت زیاد کفار در نزدت اندک میشود زیرا که غالبی از حیث جنگیدن و کثیری از روی جمعیت یا امیر المؤمنین بعد از خود کسی را در عرب باقی نمیگذاری تو دنیا را عزیز نگرفتی و لذتی نبردی و جامه خوبی نپوشیدی امروز روزیست که آثارش فردا بعد ظاهر میگردد پس غافل نبوده رأی و دعوت را حاضر داشته باش حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از تبیین این جملات نشست حضرت علی کرم الله وجهه گفت یا امیر المؤمنین اگر اهل شام را از ولایت شان بیرون کردی رومیان بر اولاد ها ے شان هجوم میکنند و اگر مردم یمن را از ملک شان بیرون کردی اهل حبشه داخل مملکت آنها میگردند و نیز خود اگر از این مین بیرون شوی اعراب از اطراف و جوانب بعقب تو می تازند در آنوقت حال بازماندگان و اهل و عیال مسلمانان پریشان گشته نسبت باین پیش آمد کارت سخت تر خواهد شد - لهذا مسلمانان را در ولایات شان استوار داشته به اهل بصره بنویس که سه فرقه شوند - بعضی محافظت آل و اولاد خود را بنمایند - و جمعی متوجه اهل ذمه خود باشند که عهد شکنی ننمایند - فرقه دیگر بدو برادران خود بکوفه بروند - چرا که اگر اهل عجم بسوی تو بیایند فرار میکنند که این امیر در اصل عرب است این امر موجب زیادت شدت آن سگ مشرک بر بالای تو میشود - از آمدن کفار اندیشه نکنید چه خدا تعالی در آمدن ایشان غضب ناک تر و برد فع شان قوی تر است از بسیاری دشمن نیز اندیشه مکن زیرا که ما سابق هم بجهت کثرت مقاتله نمی نمودیم بلکه بنصرت و معاونت خداوند مبارزه میکردیم - حضرت عمر رضی الله عنه فرمود رأی همین رأی است دوست داشتم که کسی مرا باین رأی متابعت نماید نشان بدهید کسی را که شایان بولایت این امر بوده عراقی باشد - مردم گفتند همه در نزد شما جمع اند و خود شما از احوال لشکریان خود دانا ترید حضرت عمر رضی الله عنه فرمود نجداوند قسم فردا شخصی را والی گردانم که در حین ملاقات با کفار اول نیزه زننده باشد - پرسیدند یا امیر المؤمنین آن کیست - فرمود که نعمان بن مقرن مزنی میباشد - مردم گفتند لایق است در همان روز نعمان با جمعی از اهل کوفه بر لشکر مسوس و سابور هجوم نموده بود حضرت عمر رضی الله عنه بر ایشان نوشت که بطرف ولایت ماه برود تا لشکر مسلمانان بمتابعت او جمع گشته بمقابله فیروزان بر بندد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 146 of 1140

و دیگر مکتوبی بعبدالله بن عبدالله بن عتبان فرستاد انیکه مسلمانان را نزد نعمان به نهاوند بفرستد مسلمین امر حضرت عمر رضی الله عنه را پذیرفته از ایشان رد و در اجابت سبقت کرد شتاب آنها فقط از نقطه استقبال رحمت و نیل ثواب بود مسلمانان زیر ریاست حذیفه بن یمان بیرون شدند که نعیم بن مقرن برادر نعمان نیز با ایشان بود - بر لشکر اهواز هم حضرت عمر رضی الله عنه مکتوبی نوشت تا لشکر کفار را از رفتن بالای مسلمانان منع نمایند و بر سر ایشان مقرب - و حرمله - و وزرفارمه - را نصب نمود - آنها در سرحد اصفهان، و فارس جای گرفته - مدد اهالی فارس را از نهاوند قطع کردند مسلمانان تبعه نعمان جمع شدند که حذیفه ابن یمان، و عبدالله بن عمر، و جریر ابن عبدالله البجلی و مغیره ابن شعبه و دیگر بزرگواران در ضمن ایشان بود - نعمان، طلیحه بن خویلد اسدی، و عمرو بن معدیکرب و عمرو بن شنی رضی الله عنهم، و شنی پسر ابی سلمی را برای معلوم کردن احوال دشمنان فرستاد آنها تمام روز را تا شام سیر کردند لیکن عمرو بن شنی مراجعت نمود از وی پرسیدند که چرا پس آمدی گفت در زمین عجم بلدیت ندانستم بساست که زمین جاهل خود را هلاک میگرداند - و زمین را عالم زمین هلاک میکند - طلیحه و عمرو بن معدیکرب رفتند و در آخر شب عمرو باز گشت سوال کردند که چه آوردی گفت یک شبانه روز گشتم لیکن چیزی را نیافتم اما طلیحه رفت تا انیکه بنهاوند رسید فاصله بین مسلمانان و نهاوند بیست و چند فرسخ بود مسلمانان از تاخیر طلیحه بگمان شده گفتند شاید دو مرتبه بکفر رجوع کرده باشد - چون مراجعت نمود از بدگمانی مسلمانان در باره خود خبر گشت و مسلمین بمجرد دیدنش تکبیر گفتند پرسید که چه بخیال شما رسید بهت از گمان خود او را باخبر ساختند - گفت قسم بخداوند اگر غیر دین عرب دینی هم نمی بود کیش عجم ها سه لکنت زبان را نمی گرفتم نعمان رضی الله عنه دانست که بین شان و نهاوند کمینی از دشمنان نیست و راه از آسیب خالی میباشد - لهذا اصحاب خود را که سی هزار نفر بودند تعبیه کرده رفت نعیم برادر خود را بر مقدمه لشکر حذیفه بن یمان و سوید بن مقرن را بر طرفین مقرر نموده قعقاع بن عمرو را بر سواران و مجاشع بن مسعود را در آخر لشکر قرار داده جیوشی که از مدینه منوره فرستاده شده بودند نیز موافقت کردند که مغیره بن شعبه رضی الله عنه در بین شان بود - زمانیکه به اسبیدان رسیدند لشکر فارس خود را مهیای حرب ساخته امیر شان فیرزان بر طرفین لشکر زردق و بهمن جاذویه عوض ذی الحاجب موظف گردانیده بود مسلمانانیکه در محاربه قادسیه نبودند نیز جمع آوری کرده بدد باقی مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 147 of 1140

آمدند چنیکه نعمان رض ایشان را دید همراه مجاهدین چنان تکبیر گفت که اضطراب
بر عجمیان طاری شد مسلمانان بارهای سنگین خود را انداخته خیمه نعمان رض را نصب
کردند - اشرف کوفه شتاب کرده خیمه های خود را برپا ساختند - محاربه شروع
شده روز چهارشنبه و پنجشنبه را بقتال گذرانیدند در ظرف این مدت غلبه و هزیمت
مختلف بود گاهی کفار و گاهی مسلمانان غالب میگشتند - بالآخره
اهل فارس بخندقهای خود پناه جستند مسلمین تا زمانیکه خداوند مقدر
نموده بود در محاصره شان اقامت کردند - لیکن محصورین هر وقت که فرصت
می یافتند بیرون میشدند و در غیر مجال بحصارهای خود می رفتند کار باختیار
شان بود مسلمانان خوف کردند که مبادا این امر بطول انجامد - لهذا جمعه
از جمعه ها اشخاص صاحب رای جمع گشته گفتند در صورتیکه خروج
و دخول محصورین باختیار شان باشد البته موجب اطاله مدت خواهد
شد برای مشوره نزد امیر خود نعمان رض رفتند او نیز درین اندیشه
بود بعد ازان با قی بزرگواران را جمع کرده گفت آیا می بینید
که اهل فارس بخندقها و شهر خود پناه گرفته هر وقت که بخواهند بیرون میشوند
و زمانیکه ما اراده جنگ را داشته باشیم ایشان را اخراج کرده نمی توانیم
در نصورت کار مسلمانان سخت گردیده در بیرون نمودن شان برای
و تحریص کردن شان بمقاتله چه مصلحت میدانید تا کار بطولانی نشود
عمرو بن معدیکرب که از همه مسن تر بود شروع به سخن گفتن نمود زیرا قاعده مسلمانان
چنین بود که شخصی بزرگ تر آغاز کلام میکرد گفت محصور بودن برای
شان سخت تر است از آنکه مدت محاصره بر مسلمانان دراز شود
بگذارید که در حصارهای خود باشند هرکس که بجنگ برآمد همراهیش مقاتله کنید
رای او را قبول نکردند عمرو بن معدیکرب فرمود مترس از آنها بلکه حمله نموده
جگرهای شان را بزن - رای او را پسند نه نموده گفتند دیوارهای شان
بر ما سختی دارد - طلیحه گفت رای من اینست که سواران را بفرستی تا بجنگند
چنیکه بایکدیگر مخلوط گشتند بطریق حیله گریخته جانب ما بیایند - مشرکین این واقعه را
دیده بطمع می افتند زیرا که گریختن ما را دیده اند و از حصارهای خود می برآیند
در آنوقت مقاتله میکنیم هم ایشان تا آنچه که خداوند بخواهد وقوع یابد - نعمان رض
این رای را پسندیده قعقاع رض بن عمر را که بر سواران مقرر بود امر کرد که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 148 of 1140

جنگ را بر پا نماید چون جنگ تیره شد مانند کوههای آهن از خندق
خارج شدند و برای آنکه نگریزند خود را بیکدیگر بسته بودند هر هفت
در یک قید بوده در عقب معرکه حسک الحدید ریخته بودند تا شکست
نخورند بعد از بیرون شدن شان از حصار با قعقاع رض خود را اندک
اندک عقب میکشید مانند رای طلیحه مسلمانان را غنیمت خود
دانسته همه از حصار خارج شدند که بجز از دربانان کسی باقی نماند
تمام بر اسپان خود سوار شده تعقیب میکردند تا حینیکه قعقاع رض مسلمانان
رسیده و مشرکین از ملجا خود ها قدری دور شدند اینواقعه در اول روز
جمعه وقوع یافته بود — مسلمانان همه آماده و مهیای جنگ بودند
لیکن نعمان رض همراهان شان عهد کرده بود که بدون امر او از جایهای
خود حرکت نکرده جنگ ننمایند آنها نیز امرش را اجابت نموده خود را
به سپرها پناه میکردند و مشرکین بجانب شان تیرها می زدند تا انیکه عده
مجروحین بسیار شد نزد نعمان رض شکایت نموده گفتند که آیا نمی بینی چه
بر سرما آمده اجازه بده که قتال نمائیم او میگفت آهسته باشید آهسته
باشید و آن ساعتی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست میداشت
انتظار میکشید که همراهان دشمن مقاتله نماید و ساعت مذکور نزدیک
زوال است (چون آن ساعت سعید نزدیک شد) نعمان بر اسپ
خود سوار شده داخل لشکر مسلمانان گردیده و بر هر بیرقی ایستاده
وعظ و نصیحت میکرد. نوید ظفر داده تحریض مینمود — گفت من سه تکبیر گفته
حمله میکنم شما هم هجوم نمائید اگر کشته شدم — بعد از من حذیفه رض امیر شماست
و بهمین طور هفت نفر را معین کرده که آخرشان مغیره بود — بعد ازان دعا
نمود خدایا دین خود را عزت و بندگانت را نصرت بده و نعمان رض را اول
شهیدی از شهدای راه اعزاز دین و نصرت بندگان خود بگردان
و بعضی گفته اند که چنین دعا نمود بار الها — استدعا میکنم که امروز چشم ما بفتحی
که باعث عزت مسلمانان باشد روشن گردان و مرا شهید نما مردمان ازینکلمات
این سخن گریه نمودند بعد ازان بمرکز خود باز گردیده سه تکبیر گفت مسلمانان
شنیده مهیای حرب شدند خود نعمان ابتدا حمله کرده باقی هم هجوم بردند در آنحین
مانند عقاب آواز میکرد خود نعمان رض بقبا و کلاه سفید نشانه دار بود خلاصه

چنان مقاتله کردند که مثل آن را کسی نشنیده بود و بجز صدای آهن چیزی
مسموع نمی شد مسلمین صبر عظیمی کردند تا اینکه عجمیان شکست خوردند مابین
زوال الی سیاهی شب آنقدر از مشرکین بقتل رسید که تمام معرکه پر از خون
شده مردمان و بهائم می لغزیدند بعد از آنکه دعای نعمان مستجاب شده چشمش
بفتح روشن شد بواسطه تیری که در تهی گاهش اصابت نمود از اسپ افتاده
شهید گشت برادرش نعیم او را بعمامه پیچیده برداشت و بیرقش را بحذیفه رض
سپرد حذیفه رض بمقام امارت قیام کرده نعیم را عوض خود معین نمود مغیره رض
گفت بپوشید امیر خود را که مسلمانان از مشاهده آن سست نگشته
قتال نمایند نه بینند که خداوند اخر کار با دشمنان راچه میکند چون تاریکی
شب آن محیط را استیلا نمود کفار شکست خورده حقیقتخانه خان آنها را
گمراه نمود که راه فرار خود را ترک کرده میان آتش های افروخته بودند می
افتادند هرگاه یکنفر به آتش می افتاد شش دیگر ببینیکه بایکدگر در یک قید بودند
می سوختند - از طرف دیگر حلقات الحدید هائیکه در عقب لشکر خود انداخته
بودند اکثریه شان را بقتل رسانید غیر از کسانیکه در میدان جنگ کشته
شدند صد هزار بلکه زیاده تر با آتش تلف گردید بقول بعضی هشتاد هزار نفر
در نایره عذاب راه عدم را پیمودند غیر از اندکی که گریخته بودند کسی نجات
نیافت فیرزان از بین مقتولین بطرف همدان گریخت نعیم بن مقرن رض
او را تعقیب نموده از طرف مقابل قعقاع رض رسید او را در گشته همدان
یافتند در آن ساعت از بدبختی و ادبار فیرزان وادی را قاطر ها و خران
که متحمل بار های سنگین عسل بودند فرا گرفته مانع عبور آن گشتند ناچار از مرکب
خود فرود آمده بر کوه بالا رفت قعقاع رض پیاده در عقب او بالا شده او را گرفت
مسلمانان فیرزان را در آن پشته بقتل رسانید بار های عسل را رانده گفتند
اینها هم لشکر یست از لشکر های خداوند و آنموضع را وادی عسل نامیدند
مشرکان داخل همدان شده مسلمانان هم بهمدان فرود آمده طرف شان را محاصره
کردند چون خسرو سنوم این واقعه را دید از مسلمانان امان طلبید مسلمین بعد از مظفریت
جویای امیر خود نعمان بن مقرن رض شده از برادرش معقل استفسار کردند گفت
امیر شما که خدا تعالی چشمش را بفتح روشن نمود و خاتمه اش را بشهادت
گردانید ما را لازم است که حذیفه رض را متابعت نمائیم - بعد از آنکه مسلمانان مشرکین را شکست

حسبنا الله ونعم الوکیل
یا رازقات حسبنا الله ونعم الوکیل

دادند داخل نهاوند گردیده آنچه از متاع و اموال جنگ و اثاث که در آنجا بود جمع
نمودند صاحب اشکده نزد حذیفه رض آمده گفت امان میدهی من و اشخاصی را که خواسته
باشم در مقابل بیرون نمودن ذخیره که کسری بسبب حوادث روزگار در نزد من گذاشته
حذیفه گفت آری بعد ازان جواهر نفیسه را در بین دو خریطه خارج کرده تسلیم نمود حذیفه رض
آندو کیسه را مع خمس غنایم نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد و عادت حذیفه رض
چنان بود که از خمس غنایم برای اشخاصیکه صلاحیت داشت بخشش مینمود
و باقی را بتوسط سایب بن اقرع بمدینه منوره میفرستاد سایب حساب دان
و نویسنده ماهری بود حضرت عمر رضی الله عنه او را فرستاده گفته بود اگر خداوند
فتح را نصیب شما نمود حصص مسلمانان را تقسیم کرده خمس آنرا به نزد من بیاور
و اگر هلاک شدی برو که زیر زمین بهتر است از روی زمین — سایب رض روانه
نموده که چون خدا تعالی فتح را نصیب مسلمانان کرد و آن مرد فارسی دو کیسه
جواهر را که مملو از مروارید و زبرجد و یاقوت بود آورد من بعد از فراغ
تقسیم غنایم آن دو کیسه را برداشته نزد حضرت عمر رضی الله عنه رفتم
زمانیکه واقعه نهاوند بحکم خداوند انفصال پذیرفته بشبی ازین بین گذشت
حضرت عمر رضی الله عنه بیرون شده مضطرب می نمود و انتظار خبر را میکشید
درین حین مردی از مسلمانان جهت رفع حوایج بیرون شده پس بمدینه مراجعت
میکرد سواری را دیده پرسید از کدام طرف می آئی گفت از نهاوند
خبر فتح آنرا مع شهادت نعمان بن مقرن بیان نمود چون صبح شد و این
خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید او را طلب نموده استفسار کرد بعد از
اظهار او فرمود که آن قاصد جن بوده است و آن روز سیم از واقعه
بود — بعد ازان قاصد آمده بفتح نهاوند حضرت عمر رضی الله عنه را تبشیر
نموده از شهادت نعمان رض چیزی نگفت و سایب رض گفت فردای
آنروز که قاصد آمده بود حضرت عمر رضی الله عنه بیرون شده منتظر اخبار
بود که من رسیدم فرمود چه خبر داری — گفتم خیر یا امیر المؤمنین خدا تعالی
بزرگ ترین فتحی را بایت عنایت نموده — نعمان بن مقرن رض شهید
گردید حضرت عمر رضی الله عنه از استماع خبر شهادت نعمان رضی الله عنه
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ — گفته انقدر گریست که حلق مبارکش
بند گشت و سر خود را چنان فرو آورد که بین دو شانه اش ظاهر شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 151 of 1140

ازمشاهدهٔ اینحال گفتم یا امیر المؤمنین دیگر کسی را که از سادات عرب معروف باشد آسیبی نرسیده حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که آنها ضعفای مسلمانانند وکسیکه خداوند او را بشهادت مکرم گردانیده سادات عرب وبنیهاشیان را می شناخت معرفت من در حق شان چه فائده دارد — بعد ازان وبرا ازدو کیسه جواهر خبر دادم فرمود در بیت المال بگذار تا سلم آوری نمایم وتو فوراً بلشکر خود ملحق گرد من برطبق امر شان عمل نموده رفتم - بعد از گذشتن شب علی الصباح رسولی در عقبم فرستاد رسول مذکور تا حینیکه بکوفه رسیده شتر خود را خوابانیدم بمن نرسید در آنوقت او هم وصولیافته شتر خود را خوابانیده گفت امیر المؤمنین مرا بطلب تو فرستاده بنابران همراهش بحضور باهر النور حضرت عمر رضی الله عنه رفتیم آنحضرت مرا دیده فرمود از برای چه حالست یا سائب گفتم از کدام جهة یا امیر المؤمنین فرمود وای بر تو بخداوند قسم شبیکه بطرف کوفه رفتی در عالم خواب دیدم ملائکه مرا بطرف آندو کیسه در حالیکه مانند آتش ازان شعله می برآید کشیده میگفتند ترا بآن داغ میکنیم گفتم بزودی آنها را بین مسلمانان تقسیم می نمایم اکنون آن دو کیسه را گرفته بمصارف مسلمانان بفروش - من کیسه مذکور را در مسجد کوفه بمعرض بیع آوردم عمرو بن حریث مخزومی بمبلغ بیست لک درهم خریده در زمین عجم به چهل لک فروخت — مال کوفه همیشه در تزاید بود از اموال غنیمت نهاوند سهم هر سوار شش هزار واز پیاده دو هزار شد مسلمانان فتح نهاوند را فتح الفتوح می نامند چرا که بعد ازان مشرکین بجمع آوری موفق نشده تمام شهرهای شان بتصرف مسلمانان آمد - اصحاب اقبال یزدجرد همیشه رو بزوال بود - چنانچه در هر شهر یکه پناه می برد آن شهر را مسلمانان استیلا می نمودند تا اینکه در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه سنه سی ویکم از هجرت بقتل رسید - تفصیلش انشاء الله در آینده بیان خواهد شد.

بیان فتح دینور[1] وضمیر[2] وغیره

ابو موسی امیر لشکر اهل بصره که بمدد مسلمانان در نهاوند رفته بود پس از مراجعت جانب دینور رفته بعد از اقامت پنجروز همرای اهالی آنموضع در بدل قبول جزیه مصالحه نمود از آنجا بشیروان[3] رفته مانند دینور همرای اهالیش مصالحه نمود و

[1] دینور
[2] ضمیر
[3] شیروان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 152 of 1140

بن اقرع ثقفی را بطرف ولایت مهرجان قذف فرستاد او شهر صمره را بصلح فتح کرد.

بیان فتح همدان وماهین وغیره

مشرکان چون از نهاوند شکست خوردند داخل همدان شده نعیم بن مقرن وقعقاع بن عمرو را ایشان را محاصره نمود خسرسنوم از مشاهده آن حال امان خواسته جزیه را قبول کرده از جانب اهالی همدان و دستبی ضامن گردید که مسلمانان به نظرف نروند وخود خسرسنوم شخصا جزیه را ادا نماید مسلمانان راضی شده او و متابعینش را امان دادند بنابران گرنجیه گان هم نزد او جمع گردیدند درینوقت خبر استیلای مسلمانان بر همدان به اهالی ماهین رسید آنها نیز به خسرسنوم اقتدا کرده جهت ایشان مکتوبی به حذیفه رض نوشتند مطلوب شان اجابت شده متفقا جزیه را قبول کردند.

بیان فتح اصفهان

امیرالمومنین عمر رضی الله عنه عبدالله بن عبدالله بن عتبان را که مرد شجاع واز اشراف صحابه و صاحب رسوخ انصار بود جانب اصفهان فرستاد ابوموسی را نیز بکمک تعین نمود. سرکرده لشکر اصفهان اسبیدان و برمقدمه جیش شهریار بن جاذویه مقرر بود شهریار که شخصی مسنی بود باجمعیت کلانی در رستاق اصفهان همراه مسلمانان ملاقی شده بعد از جنگ شدیدی شهریار مبارز خواسته عبدالله بن ورقاء ریاحی بمیدان درآمده او را کشت اهالی اصفهان براثر قتل شهریار شکست خوردند و آن قریه شیخ مسمی شد زیرا که در آنموضع شیخ شان یعنی شهریار مقتول رسید تا کنون بآن اسم یاد میشود لاجرم بداون آن قریه مسلمانان مصالحه نمود و این اول ده است از اصفهان که تصرف مسلمانان آمد بعد ازان عبدالله جانب شهر جی که اصفهان است رفت و پادشاه اصفهان فاذوسفان بود عبدالله فرود آمده شهر را محاصره کرد پس از مقاتله فاذوسفان بر اصفهان بدینصورت مصالحه نمود هر شخصیکه مال خود را ادای جزیه نماید اختیار داشته باشد و کسانیکه زمین های شان جبرا گرفته شد نیز داخل صلح باشند و کسیکه سرباز زند برود و زمینش متعلق مسلمانان باشد مردم از جی برآمده بکرمان رفتند و بجز از سی نفر باقی داخل ذمه گردیدند درینوقت مکتوب امیرالمومنین رسید که عبدالله را بمعاونت سهیل بن عدی شعر بود تا که در جنگ کرمان او را یاری نماید لهذا سایب بن اقرع را در اصفهان خلیفه ساخته خود بکرمان فرود آمده بسهیل ملحق شد تا زمانیکه کرمان را فتح نمودند که شرح آن در ضمن فتوحات سنه بیست و سه بیان میشود

مهرجان قذف — قریه صعبه بود در ماسبذان
صمره — صمغر صمره بالفتح بلده است
دستبی — شهر ایست بزرگ
ماهین — شهر کرمان
اصفهان — شهر بزرگ و مشهور که مردم آن فقیه و دانشمند اند و فرقان در تجوید قرآن و نیکان و نکوکار و دولتمند بکثرت یافته میشوند
جی اصفهان — شهر ایست در کنار رودخانه زاینده رود که در زمان سابق معمور بوده و گفتار ایران بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 153 of 1140

بیان فتح ذ و ق ی ل ه

در سال بیست و یکم از هجرت عمر بن العاص عقبه بن نافع را با لشکر از مصر فرستاد او ذویله و عرصه بین آن و برقه را بطریق صلح تسلیم گردید

بیان فتح همدان مرتبهٔ ثانی

قبلاً مذکور شد که همدان بدست نعیم بن مقرن و قعقاع بن عمرو مفتوح شد لیکن پس از رجعت آنها اهالی همدان نقض عهد نموده از جزیه سر باز زدند لهذا در سنه بیست و دو نعیم بن مقرن ایشان را محاصره کرده طالب صلح شدند همگی آنها شان را پذیرفته جزیه را از ایشان قبول نمود بقول بعضی فتح دویم همدان در سنه بیست و چهار بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه وقوع یافته چون مدت شش ماه از شهادت آنحضرت گذشت نعیم همرای لشکر بزرگی بطرف همدان رفته مقاتله شدیدی که باد اقعه نهاوند برابری نمود کار فرما شده کفار شکست فاحشی یافتند عدهٔ زیادی که بشمار نمی آمد از آنها کشته گردید و برخی گفته اند چنیکه مغیره بن شعبه در کوفه عامل بود جریر بن عبد الله بجلی را بطرف همدان فرستاد اهالی آن بادی مقاتله نموده تیری بچشم جریر رسید گفت این را در راه خدا بتعالی حساب میکنم چه با عطای آن صورتم را زینت بخشیده بود و اکنون آنرا گرفت بعد ازان با لشکر نهاوند فتح کرد قهراً زمین شان را استیلا نمود بقول بعضی فتح همدان بدست خود مغیره انجام یافت که جریر بر مقدمه لشکرش بود - و جمعی میگویند که قرظه بن کعب انصاری آنرا مسلط شد

بیان فتح قزوین و زنجان

بعد از فتح همدان مغیره براء بن عازب را همرا لشکری جانب قزوین فرستاد انها قلعه ابهر رسیده بعد از مقاتله امان خواستند همرا آنان صلح نموده بطرف قزوین رفت چون این خبر با اهالی انجا رسید از دیلم استمداد نموده دیلم ها ایشان را وعده نصرت دادند و قتیله مسلمانان بر ایشان رسیدند بمقاتله برآمده اهل دیلم بر سر کوه ایستاده دست خود را بطرف شان دراز نمی نمودند مردم قزوین از مشاهده آن واقعه مانند ابهر طلبگار صلح گردیدند بعد ازان با دیلمی ها مبارزه نمود تا انکه بتسلیم گردیدند و نیز همرا اهل خیلان و طیلسان جنگیده زنجان را بقهر و غلبه فتح نمود چنانکه ولید بن عقبه والی کوفه گردید او هم با اهل دیلم خیلان موقان هیرد طیلسان مقاتله کرده مراجعت نمود

بیان فتح ری

در سنه بیست و دویم از هجرت نعیم بن مقرن رض بعزم غزا جانب ری رفت زینبی ابو الفرخان از ری برآمده با نعیم ملاقی گردیده بر خلاف پادشاه ری که سیاوخش بن مهران بن بهرام بود

ذ و ق ی ل ه موضعیست از آن تا مکه پانزده منزل است

ابهر شهریست بنا دهم از قزوین

قزوین بنا دهم از ابهر

زنجان بنا دهم از قزوین

دیلم بلاد کوهستانی

خیلان

طیلسان

موقان

هیرد

ری شهریست بنا دهم از قزوین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 154 of 1140

طالب صلح گردید و پادشاه از مردم دنباوند و طبرستان و قومس و جرجان مدد خواسته آنها از ترس مسلمانان دعوتش را پذیرفته در کنار کوه قریب شهر همراه مسلمانان مقابل شده مقاتله کردند زینبی به نعیم گفت که عدهٔ آنها زیاد و از شما اندک میباشد لهذا چند نفر از سواران لشکر را با من بفرست تا آنها را از موضعی که اهل بلد ندانند داخل شهر نمایم چراکه در اینصورت بمقابل مقاومت توشت کرده نمیتوانند نعیم عده از سواران لشکر را در تحت امارت منذر برادرزاده خود با او فرستاد زینبی آنان را بطریق داخل شهر گردانید که محل نشین بدانستند بعد ازان نعیم بر ایشان شبخون زده اهالی ری از عقب خود نیز آواز تکبیر شنیده هزیمت یافتند و مسلمانان عدهٔ زیادی از کفار بقتل رسانیدند خداوند آنقدر غنیمت از ری بایشان داد که از مدتها بدست آورده بودند در اینوقت زینبی با نعیم رض به ری و زمین هائی که بغلبه گرفته بود مصالحه نموده کیفیت را بمصمغان توشت و نیز متعهد شد که در عوض دنباوند چیزی بطریق ندیه بدهد نعیم رض اجابت کرده مصالحه نمود بعضی گفته اند که فتح ری در سنه بیست و یکم از هجرت واقع یافته.

بیان فتح قومس جرجان طبرستان

چون نعیم بشارت فتح را مع خمس غنایم نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه بذریعه مکتوبی دیزاام نمود که سوید برادر خود را مع هند بن عمرو جملی وغیره بجانب قومس بفرستد بناء علیه سوید بطرف قومس رفته بدون مقابله و مبارزه بصلح آنجا را مشرف شده کسانیکه از قومس بطبرستان پناه برده بودند مع مردمان بیابان نشین بسویدد استیمان نامه فرستاده بدون جزیه همراه آنان صلح نمود بعد ازان جرجان لشکر برده اهالی آنموضع نیز برادای جزیه مصالحه کردند. بعضی گفته اند فتح جرجان در سنه سی ام هجرت بزمانه خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه واقع شده.

بیان فتح طرابلس غرب و برقه

در سنه بیست و دوم هجرت عمرو ابن العاص از مصر بجانب برقه رفته بدادن جزیه همراه آنان صلح نمود از آنجا طرف طرابلس غرب متوجه گشته مدت یکماه محاصره نمود در ظرف اینمدت مسلمانان ظفر نیافتند و عسکرگاه مسلمانان بطرف شرقی شهر بود روزی مردی از مسلمانان بنی مدلج با هفت نفر جهت شکار بیرون شده جانب غربی شهر رفته وقت مراجعت بسبب شدت گرمی هوا از کنار دریا آمده دیدند که شهر متصل بدریا نیست بلکه بین باره شهر و دریا فاصله گشاده میباشد نابران از همانجا داخل شهر شده تکبیر گفتند رومیان از استماع او از تکبیر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 155 of 1140

درون شهر گان کردند که مسلمانان داخل شهر شدند و بجز از کشتی ایشانرا ملجأ و پناهی نبود وقتیکه عمرو و مسلمانان آواز تکبیر را شنیدند دیدند که شمشیرها در حرکت است هجوم آورده بغلبه داخل شهر شدند و از رومیان بجز کسانیکه مرکبهای شان سبک بار بود کسی نجات نیافت - وقتیکه عمرو جانب طرابلس رفته بود اهل قلعه سبره خود را محصور ساخته دیدند که قضیه طرابلس بطول انجامیده فتح نشد لهذا ایمن گردیدند بعد از فتح طرابلس عمرو جانب سبره متوجه شده حین صبح در انجا رسیدند اهالی سبره از فتح طرابلس بی خبر بوده در قلعه شان مفتوح و مواشی خود را برای چرا بیرون نموده بودند که ناگاه مسلمانان رسیده متغلبانه داخل حصار شان گردیده هر قدر اموالیکه بود غنیمت گرفتند - بعد ازان عمرو طرف برقه برگشته باعده از مردم بربر که در انموضع جمع شده بودند با او در بدل سیزده هزار دینار که بطریق جزیه به پردازند مصالحه نمودند و نیز شرط کردند که در عوض جزیه هر کدام از اولاد خود را که مسلمانان خواهش داشته باشند بفروشند

بیان فتح اذر بیجان

نعیم بعد از فتح تری سماک بن خرشته انصاری و لیبس و ابی دجانه را جهت معاونت بکیر بن عبد الله رض باذر بایجان فرستاد بکیر را قبلاً عمر باذر بایجان ارسال نموده نعیم را بفرستادن خرشته بمعاونت وی امر نمود - هنگامیکه بکیر جانب اذر بایجان میرفت در کوههای جرمیذان اسفندیار بن فرخ زاد بر سر شان هجوم نموده بعد از مقاتله اهل فارس منهزم گشته بکیر اسفندیار را اسیر نموده اسفندیار از بکیر پرسید که آیا صلح را دوست تر میداری یا حرب را فرمود صلح را دوست دارم اسفندیار گفت پس مرا در نزد خود نگهدار چه اگر من نزد قوم خود رفته صلح را برآنها جاری نگردانم برای تو اقامت نمیکنند در جبال اطراف خود متفرق گشته کسانیکه داخل حصارها باشند حصار داری خود را غنیمانند بنابران او را در نزد خود نگاهداشت تمامی شهرها را بجز اندکی متصرف شد که در انوقت سماک بمعاونتش رسید چنیکه سبره در امان بود و بکیر جانب خود را فتح و عتبه بن فرقد ابی خود را مسلط گشته بود بکیر بحضرت عمر رضی الله عنه نوشته در رفتن باب اذن خواست حضرت عمر رضی الله عنه او را ماذون نموده امر کرد که بر ملک ها مفتوحه خود خلیفه مقرر نماید بکیر عتبه بن فرقد را خلیفه ساخته داد سماک بن خرشته را بر مواضع که بکیر فتح کرده بود مقرر نمود و عمر تمام آذربایجان را بعتبه تفویض کرد - چنیکه عتبه جانب آذربایجان میرفت و بکیر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 156 of 1140

اسفندیار را محبوس کرده بود بهرام بن فرخ زاد در بین راه بدو ملاقی شده مقابله نمود و هزیمت یافت چون این خبر باسفندیار رسید گفت اکنون صلح کامل و آتش جدال منطفی شد بعد ازان همرای بکیر رض مصالحه کرده جمیع اهالی آذربایجان صلح او را قبول کردند بکیر و عتبه خبر فتح را مع خمس غنایم نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستادند.

بیان فتح باب

باب شهر بزرگیست که کسری بنا کرده در همین سال بیست و دوم حضرت عمر رضی الله عنه سراقه بن عمرو را که ملقب بذی النور بود امر کرد که بطرف باب رفته عبدالرحمن بن ربیعه باهلی را که از جمله اصحاب او در اینوقت ذی النور میگفتند بر مقدمه لشکر و حذیفه بن سعید عفاری و بکیر بن عبدالله لیثی را بر طرفین مقرر نماید و بر اموال غنیمت سلمان بن ربیعه باهلی را موظف کنند بکیر پیشتر از مکتوب حضرت عمر رضی الله عنه جانب باب رفته زمان خارج شد سراقه از آذربایجان بشهر باب رسید و پادشاه آنولا شهریار از اولاد شهریارهای بود که بنی اسرائیل را برهم کرده و در شام جنگ نموده بود چون کار عبدالرحمن بن ربیعه در ولایت باب بطول انجامید شهریار مکتوبی فرستاده طلب امان نمود که کسی عرض شما نشود تا بلاقات بیاید عبدالرحمن او را امان داده اجابت کرد چون شهریار بحضور آمد گفت من مقابل دشمنان سک سیرت میباشم که آنها گرده مختلفه بوده حسب ندارند هرگاه شما با ما مقابله کنید ایشان بر ما یان قوی میگردند از برای اشخاصی عاقل لایق نیست که معاونت کند آنها را بمقابل اشخاصی صاحب حسب که اهل زمن و فتح بلاد شان بر ما شما هیچ فائده نیست و شما بر بلاد و گرده من غالب گردیدید من از شما میباشم قوه من قوه شما متحد است جزیه ام بشمار سید نصرت میدهم در آنچه که رضا باشید حاضرم بواسطه جزیه چنان سختی و مشقت بر ما نمایند که در نزد دشمنان ضعیف گردیم عبدالرحمن او را نزد سراقه فرستاد شهریار بخانه خود در عرض گرد سراقه گفته های او را قبول نموده فرمود هر کس که اقامت داشته با دشمن محاربه نکنند باید جزیه بدهد شهریار را اجابت نموده سراقه او را باجرا را بحضرت عمر رضی الله عنه نوشت بحضرت اجازه داده تحسین نمودند

بیان فتح موقان

سراقه بعد از فتح باب بکیر بن عبدالله و حبیب بن مسلمه و حذیفه بن اسید و سلمان بن ربیعه را باجناد اهل جبال که بطرف ارمینیه بودند فرستاد منجمله بکیر را بطرف موقان و حبیب را جانب تفلیس و حذیفه را بسمت جبال و سلمان را بطرف دیگر روانه نموده مکتوبی که مشعر بر فتح باب و سوق نفری که کرده بود بحضرت عمر فرستاد چون مکتوبش بحضرت عمر رسید امر سوق نفری بجهاد فوق برادگران آمده گمان نمود که این ربیعه و مشقت انجام نخواهد یافت

موقان ۲ دو بیشه زار در آذربایجان نزدیک تفلیس

تفلیس ۳ دار السلطنه قاقازیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 157 of 1140

چه مواضع مزبور کلان و دارای لشکرهای بزرگی بود وقتی که مسلمانان از فتح فارغ گردیدند سراقه رض فوت گردیده عبدالرحمن بن ربیعه را عوض خود خلیفه ساخت و او را مامور نمود تا بلنجر رفته و از جمله لشکر کفار اسلام را فتح نموده بکیر رض بود که اهل موقان را هزیمت داده و خبر را بایشان باین طریق جاری ساخت که هر شخص بالغی یک دینار بدهد چون خبر فوت سراقه رض و خلیفه گردانیدن عبدالرحمن بن ربیعه بحضرت عمر رض رسید عبدالرحمن را بر فرج مقرر کرده بغرای ترک امر نمود.

بیان غزای ترک

چون عمر رض عبدالرحمن بن ربیعه را بغرای ترک مقرر نمود و مردم ترک در بلنجر و اقصی ولایت باب جماعت بسیار بر اشکیل میداوند عبدالرحمن بیرون شده از ولایات باب گذشت شهریار پرسید چه اراده داری گفت عزم غزای ترک را در بلنجر دارم شهریار گفت بهتر آنست که انها بطرف ما نزد ما بیایند و تو در انجا با ایشان جنگ نمائی عبدالرحمن فرمود ما راضی نیستیم تا در شهرهای آنها با ایشان بجنگیم بخداوند قسم همراه ما مردهائی هستند که اگر امیر مایان اجازت اذن جنگ دهد اتراک را در روم فرار میدهند گفت آنها که اند عبدالرحمن فرمود انها اقوامی هستند که بصحت سوی صد رض رسیده بنیت خالص در جمله لشکر داخل شده همیشه از برایشان فتح است مگر زمانیکه در احوال آنها تغیری پیدا شود بین اهالی بلنجر در زمان عمر رض غزا نموده اهل بلنجر گفتند که کسی جرئت در بالای ما ندارد مگر گروهی که ملائکه معاون آنها بوده ایشانرا از مرگ محافظت نماید بنابران اهل ولایت بلنجر گریخته بحصارها محصور گشتند مسلمانان و سواران باشکوه اسلام مظفر و منصور بهمراه غنیمت تا بپضام راجعت کرده کسی از ایشان کشته نشد بعد ازان با مسلمانان در زمان خلافت حضرت عثمان رض به بلنجر غزا نموده مظفر و منصور گشتند چنانچه همیشه ظفر همراه شان بود تا اینکه باهل کوفه تغیر پیدا شده اختلاف در میان شان کار فرما گشت عبدالرحمن بن ربیعه با ترکها جنگیده اتراک و اوغلبه غنیمت در بیابانها جمع شدند و یکی از ایشان مردی از مسلمانانرا بفریب تیر زده بقتل رسانید رفیقانش از نزد وی گریخته مسلمانان هجوم کردند بعد از مقاتله شدیدی ناگاه منادی از هوا ندا کرد صبر کنید که وعده عبدالرحمن و شما جنت است عبدالرحمن از آن صدا مقاتله نموده تا شربت شهادت نوشید رایت امارت را برادرش سلمان بن ربیعه گرفته مشغول مقاتله و کارزار گردیده منادی از هوا

از انجا بجانب شهر بست و زابلستان و غزنین و قندهار و بلخ و بدخشان و وخی و جیحون و ماوراء النهر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 158 of 1140

آواز داد که ای متابعین مسلمان صبر کنید سلمان با صاحب خود خطاب کرد که آیا
شنیدید این فریاد را بعد ازان همراه مسلمانان و ابو هریره الدوسی بطرف جیلان
متوجه شده الی جرجان رفتند از نجات دادن جد عبد الرحمن چیزی مانع
شان نشد و مسلمانان تا کنون بواسطه شهد اطلب باران مینمایند .

بیان فتح خراسان

بنابر قول صحیح فتح خراسان در سنه بست وسه از هجرت واقع گردیده سبب
این بود که یزدجرد بعد از هزیمت اهل جلولا عزم رفتن توس را نموده چون به آنجا
رسید آبان جاذویه که حکمران ری بود حمله نموده یزدجرد را گرفت یزدجرد
بای آبان مرا فریب داد ی آبان در جوابش گفت نمی بندادم لکن تو بکمک خود را
شرک نمودی که اکنون بدست غیرت حالا من میخواهم چیزی بتو بیم بعد آبان بشهر جود
گرفته در کاغذ هایش چیزی که خواطرش داشت نوشته مهر کرده بآشپزش داد یزدجرد
عزم اصفهان نموده از انجا بسوی کرمان رفت و آشپزی که پرستش میکرد همراهش بود
بعد از انجا بخراسان رفته در مرو عبادت خانه برای آتش معبود خود تعمیر نموده متمکن گردید
چیزیکه مطمئن بود که مانع عجم متعلق اوست و برای هرمزان مکتوب نوشته اهل فارس شرح
کرده نقض عهد نمودند همچنین اهالی جبال فیروزان بعد از شورش و طغیان عهد شکنی کردند
پس ازان عمر ۳ مسلمانان را بداخل شدن بلاد فارس اذن داده برای احنف بن قیس
که صاحب لوا بوده نوشت تا بطرف خراسان برود احنف همراه پنج هزار لشکر زیاد
از جانب طبسین روان شده بخراسان نزول نمود و هرات را بطریق غلبه فتح نموده صحاریان
قلان عبدی را خلیفه ساخته مطرف پسر عبد الله بن شخیر را به نیشابور و حارث بن حسان را بطرف
مرو شاهجان فرستاد خود جانب دستاه جان متوجه شد یزدجرد از استماع آمدن احنف
طاقت نیاورده بسوی مرو روذ رشتافته در انجا مسکن گزید احنف با جیش خود آمده مرو
شاهجان را متصرف گردید چون چاره بر یزدجرد تنگ شد کتوپی بسوی خاقان ترک و
صغد و پادشاه چین نوشته از ایشان مدد خواست در بین احنف از مرو شاهجان بیرون
شده حارث پسر نعمان باهلی را خلیفه مقرر ساخت در ینوقت لشکر زیادی از اهل کوفه بمعاونت
رسیده بطرف مرو روذ عزم نمود چون یزدجرد غلغله آمدن احنف را شنید طاقت وی
طاق شده به بلخ گریخت احنف داخل مرو روذ گردید مردم کوفه نزدیک یزدجرد رسیده احنف هم
بعقب شان آمد مردم کوفه و یزدجرد در بلخ ملاقی گشته بعد از مبارزه یزدجرد منهزم گشته از
نهر عبور نموده احنف هم دم کوفه رسیده بلخ را فتح کرده شادیانه نموده حمد خدا بجا

طبسین
دو شهر است از دو اه
جنابذ و کسکه خابه
مرو شهر
شهر مشهور کابنست از
دو شهر های خراسان
مرو شاهجان هم گفته اند
مرو روذ هم گفته اند
خوابیدن ابو هریره
خواب بردن ابو هریره
مروشاه جهان
این مرو علی مشهور
خراسان بزرگ است
بلخ دارالملک
بعد ابوه مرخص
خهوم بمعنی خواب
مرو روذ
شهر بست فرسخی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 159 of 1140

بجا آوردند فتح بلخ یکی از فتوحات اسلام است که بعد از ان اهل خراسان پی در پی مغلوب مسلمانان
گردیده از نیشابور تا طخارستان بعضی گریختند و برخی در صلح ثابت گشتند احنف ربعی بن عامر
در طخارستان خلیفه ساخته عزم مرو و زمود و خبر فتح را بعمر نوشته حضرت عمر فرمود دوست
داشتم که بین ما و ایشان دریائی آتش میبود حضرت علی کرم الله وجهه فرمود چرا یا امیر المؤمنین عمر
گفت که اهل خراسان سه مرتبه بنای عهد خود را خراب میکنند و محتاج میشوند مرتبه سوم که باید فرار
شوند نزد من آن من برای ایشان بهتر بود از اینکه تصرف مسلمانان باشد بناء علیه نامه احنف
نوشت که از نهر عبور نکنید چون یزدجرد بهزیمت یافته از نهر عبور نمود خاقان و اهل فرغانه و صغد
او را معاونت دادند بنابران یزدجرد بهمراه خاقان بطرف خراسان مراجعت کرده
در بلخ فرود آمد و اهل کوفه به مرو و نزد احنف باز گشتند همچنین متسرکین قصد احنف نموده
بمرو روز آمدند احنف چون گذر نمودن یزدجرد و خاقان را از نهر و آمدن ایشان را بسوی خود
شنید شبی از جستجو آمد تا شاید تدبیری که مفید باشد بشنود ناگاه بدو نفر که علف پاک میکردند
گذشته یکی از ایشان رفیق خود میگفت که اگر امیر ما را اینجا گوه نگیرد بدهد نهر بین ما و دشمنان ما
مانند خندق حایل گشته و کوه از عقب سد گردیده جنگ از یکطرف میشود در آنصورت امید است
که خداوند ما را ظفریاب گرداند بعد ازان احنف باز گشته علی الصباح مردم را جمع نموده رنج
همان کوه استوار را کوچ داد و عدهٔ متابعینش عبارت بود از دوازده هزار اهل بصره و ده هزار از مردم کوفه
و ترکها هم روآورده صبح و شام همراه شان جنگیده شب گذشته میگرفتند یکشبی احنف جبهه آگاه شد
اصحاب خود برآمد تا انکه لشکر خاقان نزدیک شده ایستاد چون قریب صبح بود سواران ترک
همراه پیرق خود برآمده نقاره های خود را مینواختند یکی از ایشان در موضع معین ایستاده احنف
براو حمله کرده با یکدیگر کارزار نمودند بالآخره احنف او را بقتل رسانیده پرچمش را گرفته قیام نمود
شخص دیگری از ترکان جارچ شده همان قسم عمل نمود احنف با او نیز مقتولش ساخت و پرچمش گرفته ایستاد
شخص سوم بهمان طریق پیرون شد احنف او را هم کشته بطرف لشکر خود مراجعت کرد و این عمل
ترکان بود که ابتدا سه نفر مانند یکدیگری برآمدند و باقی لشکر از عقب شخص سوم اقدام میکردند در شب
چون نزد سواران خود آمدند سه نفر را کشته یافته خاقان اجوار را به بدفالی گرفته گفت سواران
کشته شدند و جنگ با عرب کار آسان فایده ندارد بنابران پس گشتند فردا که آفتاب برآمد
مسلمانان کسی را از ایشان ندیدند و خبر مراجعت خاقان را شنیدند زمانیکه خاقان بطرف مرو رو
بمقابله مسلمانان نهضت نمود یزدجرد بجانب شاه جلان رفته حارث بن نعمان را همراه لشکر انبوه
نموده جهت ایشان روان کرد یزدجرد بعد از جمع نمودن لشکر انانکه در شهرها شان
بسیار بود اراده کرد در بلخ خاقان ملحق شود اهل طارس از و پرسیدند که چه عزم داری گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 160 of 1140

اراده دارم که نزد خاقان رفته با او باشم یا چین رود قومش گفتند که این بد فکریست بهتر آنست که
نزد همین قوم رفته با ایشان صلح نمائیم چه آنها اهل دین بوده وفا دارند اگر دشمن ما را در جائیکه
شهرهای خود باشیم تصرف نماید بهتر است از اینکه در بلاد دشمن گرفتار باشیم و آنقوم نیز
دارای دین و خوفی باشند یزدجرد از گفته ایشان اعتنا نمود گفتند پس تقسیم کن بر ایمان سپاه را
تا سپاه خود و اشخاصیکه ما را تصرف نمایند دفع نمائیم گفت همینکه از بلاد ما خارج شوید یزدجرد
این را هم قبول کرد قومش با او طرف شده مقاتله نمودند و خزانه های خود را اخذ کرده و عازم
گشتند بعد ازان یزدجرد متوجه ماه بخاقان ملحق شده از نهر گذر کرده بفرغانه رفت و مقیم شد
زمان خلافت حضرت عمر رض یزدجرد در بلاد ترک بوده اقامت کرد تا اینکه در عهد عثمان رض مردم خراسان
کافر شده ما او آغاز مراوده و خط نویسی را گذاشتند که کیفیت آن در آتیه بیان میکردد بعد از
هزیمت یزدجرد اهل فارس با احنف آمده صلح کردند و خزینه و اموال را تسلیم نمودند
شهرهای خود را جمعیت کرده به بهترین آمالی که در زمان اکاسره مقصود شان بود مایل
گشتند بر هر سواری از مسلمانان بیست هم یوم قادسیه رسید بعد از عبور یزدجرد از
نهر احنف با بلخ نزول نموده اهل کوفه شهرهای چهارگانه را اشغال کردند و احنف از انجا به
مرو در آمده چون فتح خاقان و فرار یزدجرد را به عمر رض نوشت زمانیکه یزدجرد و خاقان از نهر عبور
کردند با رسول خود که بطرف شاه چین فرستاده بود ملاقی شده آنشخص گفت که شاه چین از من پرسید
که بگوی صفت آن کسانی را که شما را از بلاد شما بیرون نموده و حال انکه می شنوم عده ایشان قلیل و از
شما کثیر است غلبه آنها ممکن نیست مگر بچه صفت چونی که در آنها و خصلت و بدی که بشماست
شاه چین گفتم که سوال کن از من در باره ایشان تا جواب گویم پرسید آنقوم بعهد خود وفائی میکنند گفتم بلی
سوال نمود که پیش از آغاز جنگ چیزی بشما میگویند جواب دادم که بلی ما را بسه امر دعوت مینمایند
(۱) بقبول دین خود چنانچه اگر قبول نمودیم ما را در منزلت و رشته خود مساوی میدانند (۲) بدادن جزیه
(۳) برای مقاتله تکلیف مینمایند گفت در میان ما بداری امور خود چگونه هستند گفتم که فرمان
بردار ترو رشید تر از تو امند پرسید کدام چیز ها را حلال و چه چیز ها را حرام میدانند او را گفتم
گفت با چیز های را که حرام است بر ایشان حلال و چیز هائی را که حلال است حرام میدانند
گفتم نه گفت این قوم هیچ باظفر هم آغوش نمانده تا وقتیکه حلال ندانند حلالهای خود را و حرام ندانند حرامهای
خود را از البه شان سوال کرد او را مطلع ساختم بعد ازان از مراکب سواری شان استفسار کرد
اسبهای عربی شان را صفت کردم گفت خوب حصار هاست و وصف نمودم اشتران
ایشان و خواندن و برخواستن آنها را همراه بارهای خود گفت صفت چهارپایان در گردن
همین است و مکتوبی به یزدجرد نوشته بذریعه رسولش فرستاد که ایشان نیستند بفرستادن لشکری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 161 of 1140

یکسر شش در مرو و اصفهان چین باشد بگلک تو مگر معلوم تا نیکه از اخلاق و اطوار شان از رسول تو نمودم اگر آنگروه قصد کوهها را نمایند یقیناً هموار خواهند نمود اگر شتران شان سبک دوش گردند مرا از جایم خارج میکنند لهذا تا وقتیکه انها بصفات خود موصوف باشند همراه ایشان صلح نما و از صلح کردن شان رضا باش پس ذجرد در فرغانه مقیم شد و اولاد کسری نیز با او بودند چه با خاقان عهد نموده بودند چون خبر فتح به عمر رسید مردم را جمع کرده خطبه ایراد نمود مکتوب فتح را قرائت کرده خداوند را بوفا نمودن وعده اش ثنا گفت و فرمود آگاه باشید که با دشاه مجوس هلاک شده یک شهر از شهرها را متصرف شده نمیتواند که بمسلمانان ضرر برساند و بدانید که خداوند گذاشته برایشا اراضی و اسارا و اموال و بچه هایشان را تا به بینند که چگونه عمل مینمایید و شما شعائر خود را بدل نگنید زیرا که خداوند در انصورت بر شمایان غیر شما را بدل مینماید و من از آمدن اگروه خوف ندارم مگر از تغیر حال شما .

(بیان فتح شهرزور و صامغان)

عزره بن قیس که امیرالمومنین عمر او را بولایت حلوان مقرر نموده بود قصد شهرزور نمود و بر فرخش قادر نگردید بعد ازان عتبه بن فرقد را بعزم غزا به انموضع رفته پس از مقاتله فتح نموده همراه اهالیش بطور یکه با اهل حلوان مصالحه شده بود صلح کرد و در آنجا عقرب ها بود که مسلمانرا نیش میزد و انها از اثر زهر آنها وفات مینمودند و با مردم صامغان و دارا بدینطریق مصالحه نمود که باج و خراج بدهند و عده زیادی از مردم کرد را نیز تقبل رسانیده به عمر نوشت که فتوح من تا آزربایجان رسیده و عمر او را والی آزربایجان گردانید و او هرثمه بن عرفجه را بر موصل و شهرزور والی مقرر نمود و همیشه شهرزور بسته بموصل بود تا نیکه در آخر خلافت هارون الرشید علیحده گردید .

بیان غزا کردن معاویه در ولایت روم

در سال بیست و دوم از هجرت معاویه رضی الله عنه همراه ده هزار نفر داخل روم گردیده عده زیادی از مشرکین را بقتل رسانیده سالم و غانم بازگشت .

بیان فتح تومج

اهل بصره و امرا که بر اهل فارس مقتدر بودند ساریه بن زنیم کنانی نیز از انجمله بود بطرف فارس رفته در آنوقت اهل فارس بموضع تومج جمع شده بودند مسلمانان به ایشان اعتنائی نکرده هر امیر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 162 of 1140

بموضع مامور نیسه خود متوجه شد چون اهل فارس از قدوم مسلمانان مطلع شدند بطرف ولایات خود مانند آنها متفرق گشتند - و این نقره اول شکست آنها بود مجاشع بن مسعود سلمی قصد شاپور و اردشیر را نموده در توج با کفار ملاقی گشته مقاتله نمودند و اهل فارس تاب نیمت یافته مسلمانان عده کثیری از ایشان بقتل رسانیده هرچه دراموالی که در لشکر آنها بود غنیمت گرفتند مشهر توج را بعد از محاصره فتح کرده نفری زیادی را بقتل رسانیده آنچه امتعه که در آنجا بود نیز غنیمت گرفتند این فتح دوم توج و در سنه بیست سوم وقوع یافته مراتبه اول را قبل بیان نمودیم که سوق داد عسکر خود را علاء حضرمی از راه بحر در زمان طاس بعد ازان کسانیکه مقرر شده بودند جزیه را قبول نموده مراجعت باقامت گزیدند و مجاشع بشارت فتح را مع خمس غنایم خدمت امیر المومنین عمر فرستاد.

بیان فتح اصطخر و جور وغیره

حضرت عمر رضی الله عنه وقتیکه رفتن ولایات فارس را اذن داده بود لواها ترتیب داده و بر هر سپهسالاری لوائی معین کرده رایت اصطخر را عثمان بن ابی العاص سپرد لهذا در سال بیست و سوم از هجرت عثمان جانب اصطخر رفته با اهالی آن در جور ملاقی گشته مخالفین را هزیمت دادند بعد ازان مسلمانان ابتداءً جور و پس ازان اصطخر را فتح نموده عده بسیاریرا از ایشان بقتل رسانیدند و بقیه گریختگان را عثمان بادای جزیه و ذمه دعوت نموده هردو جزیه را قبول نموده باز گردیدند عثمان اموال غنیمت را که در انهزام مشرکین جمع نموده بود خمس انرا بعمر فرستاده و باقی را در میان مجاهدین تقسیم نمود کنرون و نوبندجان را فتح نموده ارض نوبندجان را متصرف گردیده شیراز و ارجان را بهراه ابوموسی فتح کرد و سپس تیرباد را خراج حج نمود بعد ازان عثمان قصد جنابا را نموده دجهرم با اهل فارس ملاقی گشته کفار را هزیمت داده دجهرم را فتح نمود در آخر خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و ابتدای عثمان شهرک ـــــ از تحت اطاعت مسلمانان برآمده بنای بغاوت را گذاشت عثمان بن ابی العاص پسر خود را بمحاربه او فرستاده از جانب بصره نیز جیشی در تحت امارت عبد الله بن معمر و سهیل بن معبد بمدد ش رسیده در زمین فارس با طاغیان ملاقی گشته شهرک شخصا در بین معرکه بوده با پسر خود گفتگو میکرد که ای پسرک من غذا را در کجا بخوریم یا در شهرک (القصه) را نیز شهرک میگفتند که بفاصله سه فرسنگ از معرکه مسافت داشت) پسرش گفت اگر ما را بگذارند در اینجا ناشتا میکنیم ورنه در شهرک بلکه در منزل ناشتا می نمائیم

فتح اصطخر

شهرک خاصه پسر

جور

شهرک خاصه پسر

کنرون

نوبندجان

شیراز

ارجان

تیرباد

جنابا

دجهرم

شهرک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 163 of 1140

لیکن گمان میکنم که ما را واگذار شوند هنوز از مقاله فارغ نشده بودند که مسلمانان جنگ را آغاز نموده مقاتله شدیدی کار فرما شد شهرک و پسرش هر اه عده زیادی بقتل رسیدند قاتل شهرک عکر بن ابی العاص برادر عثمان بود و بعضی میگویند که سوار بن همام عبدی را بو حمله کرده چنان بقتل رسانید که پدر و دو حیات نمود پس شهرک جهت اشغام در ربوا حمله بود سوار او را مقتول ساخت اهل فارس منهزم شده در شهر شابور محصور گشتند و پادشاه سابور موسوم بر انبلان از طرف ها بای آنجا معالجه نمود ابو صفره پدر مهلب در بین لشکر اسلام بوده روایت شده که عبد الله عمر امیر بیان لشکر که از بصره جهة معاونت آمده بود بر این خبر رسید که ارزنبان اراده فریب دارد لهذا عبد الله ابن عبد الله را نزد او فرستاد و گفت که مایلم مرا مهمان نموده طعامی بر اصحاب تهیه کرده گاو بریان کرده استخوانهایش را در ظرفی جدا نموده بگذار زیرا خوش دارم مغزهای آنرا بیرون کرده گوشت آنها را بدندان بگیرم ارزنبان قبول نموده عبد الله را بجا آورده طعامی مهیا ساخته استخوانها را در ظرفی علیحده نزد عبد الله گذاشت و عبد الله بعد از آن استخوانها را که بر شکسته بود بدست خود شکسته مغزشان را میگرفت و او از قوی ترین دلیران بود چون ارزنبان این قوت و شجاعت او را دید برخواست قدمهایش را بوسه داده گفت این مقاتلیست که هر کس باید بتو پناه بطلبد هر اهش معاهده نمود.

بیان فتح فسا و دارابجرد

قبلا مذکور شد که عمر اعلام ترتیب داده باشخاصیکه ماذون بر فتح بلاد فارس بودند سپرد از انجمله لوائی را بساریه بن زنیم کنانی جهة غزا نمودن با اهل فساد دارابجرد داده در سنه سیم بساریه بجانب شان رفته شهر کین را محاصره نمود و آنها در بین محاصره معاونت خواسته اکراد بدیشان آمده کار مسلمانان دشوار شد چه جمعیت های کثیری از اطراف و جوانب بجهت معاونت کرد آمده بودند حضرت عمر در صورت اطلاع بخواب دید که در فلان ساعت از روز چنین معرکه بوده بر عهده دشمنان غلبه و وقوف یافته فردا مسلمانان را ندا کرد الصلوة جامعه - چون مسلمانان جمع شدند - حضرت عمر در آن ساعتی که در خواب دیده بود که ساریه و مسلمانان در بین صحرا قریه کوهی بوده که اگر در صحرا اقامت میکردند لشکر فارس اطراف شان را احاطه نموده از هر طرف بهجوم می نمودند لیکن اگر بکوه تکیه مینمودند در آن صورت کفار بدون از یکطرف مقابلت کرده نمیتوانستند - چون واقعه بحضرت عمر رضی الله تعالی عنه معاینه گردیده بود به منبر برآمده گفت ای مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 164 of 1140

کیفیت ساریه و لشکر فارس را بخواب دیده ام صورت واقعه را بیان کرده در
پس خطبه خواندن گریاد زد که یا ساریه بن زنیم الجبل، الجبل یعنی ای ساریه
بطرف کوه بشتاب بعد ازان متوجه مردمان شده فرمودند که خداوند را
فکرهاست شاید که بعضی از ایشان سخن را بساریه برسانند ساریه و لشکریان
انصدار اشنوده بطرف کوه شتافته مقاتله کردند تا اینکه حضرت سبحانه تعالی کفار را
منهزم نمود. همچنین در کتاب کامل که تصنیف ابن اثیر است میباشد. و از باقی محدثین ما سا
صحیح این واقعه روایت شده از جمله آنکه که این قصه را روایت نمودند بیهقی
و ابو نعیم، و ابن مردویه، و طالکانی، و ابن عساکر، و خطیب میباشند اگرچه
روایات شان لفظاً مختلف است لیکن معناً قریب میباشند. منجمله روایات یکی روایت
ابن عساکر است که فرمود عمر رض فرستاد لشکر را و مردی موسوم ساریه را بر ایشان
امیر ساخت روزی خطبه میخواند و در حین خطبه خواندن سه مرتبه ندا کرد که یا ساریه الجبل
بعد ازان رسولی آمده عمر رض از وی استفسار کرده رسول بجواب گفت که ما شکست
خورده بودیم ناگاه سه مرتبه آواز بر استنیدیم میگفت یا ساریه الجبل. بعد ازان خود را
بکوه رسانیدیم و خدا تعالی کفار را منهزم و مغلوب گردانید روایت شده است
که در حین ندا کردن عمر ساریه را در منبر از برابرش گفتند تو ساریه را از اینجا ندا میکنی و
حال انکه آن کوه در نهاوند که از ولایات عجم است و در روایت دیگر از ابن عمر رض مذکور است
که عمر رض در روز جمعه خطبه میخواند در حین خطبه او را اعرابی عارض شده فرمود یا ساریه
الجبل - من استرعی الذئب فظلم - یعنی ای ساریه بطرف کوه بشتاب کسیکه گرگ را
شبان برمه نماید ظلم کرده است چون عمر رض در حین خطبه این کلمات را شنید فرمود
مردمان بعضی بر بعضی نظر نموده حضرت علی کرم الله وجهه گفت - در این سخن
حکمتی خواهد بود بعد از فراغ ازدی سوال نمودند فرمود که بخاطرم افتاد که لشکر
برادران ما را شکست داده گذر شان بکوهی می افتد که اگر در آنجا استقامت
کنند لشکر فارس از یکطرف به ایشان مقابل میشوند — و اگر ازان کوه بگذرند
هلاک میگردند لهذا اختیار این سخنانی را کرده شنید یدازمن صادر شد - بعد از مدت یکماه رسنده
دهنده از جانب لشکر آمده بیان نمود که آنحضرت را در همانروز شنیده بطرف کوه شتافتم
و خدا تعالی از برایمان فتح نمود عمر رض حارث گفته که در روز جمعه عمر رض خطبه میخواند ناگاه خطبه را ترک کرده دو یا
سه مرتبه فرمود یا ساریه الجبل بعد ازان بخطبه خود مراجعت کرد بعضی گفتند دیوانه شده است عبد الرحمن
بن عوف رض که عمر رض بر او اطمینان داشت داخل شده به عمر رض گفت که مردمان میگویند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 165 of 1140

در بن خطبه او آزمنوده یا ساریه الجبل این چه معنی دارد عمر فرمود قسم بخدا چون او چوب
مسلمانزاد یدم که در نزد کوهی عقاله می نمودند و لشکر فارس از طرف مقابل عقب سر
برادیشان هجوم میکنند خود را نگاه داشته تواسته بدون اختیار فریاد زدم که یا ساریه الجبل تا
انیکه بکوه ملجی شوند مدتی نگذشت که رسولی آمده مکتوب ساریه را آورد که باین مضمون بود
که در روز جمعه با کفار ملاقی شده مقاتله نمودیم تا انکه وقت نماز جمعه او آزیر اشنیدیم که
ندا کرد یا ساریه الجبل دو مرتبه - لهذا بجانب کوه ملجی گردیده بر دشمنان غالب
گشتیم و بحانه تعالی ما را فتح داده کشریه شانرا بقتل رسانید - بعد ازان
کسانیکه بعمر طعنه میزدند - گفتند که بگذارید این شخص را زیرا که کارش را خدا راست
بعد ازانبرالمشکر فارس - اموال غنیمت را جمع نموده در بن ان خریطه مملو
از جواهر یافتند ساریه از مسلمانان خواهش نمود که دانه های قیمتی را
بدو بخشند مسلمانان اجابت کردند - ساریه آن جواهرات را بحضرت
عمر فرستاد چون رسول ساریه رسید عمر مردمانرا طعام میداد او را بخوردن
طعام امر نمود نشسته طعام خورد - وقتی که عمر بخانه مراجعت نمود او هم در عقب
وی روان شد عمر گمان کرد از طعام سیر نشده - بنابران او را در خانه
برده غذای مقرره خود را که عبارت از نان و زیت و نمک میبود
کرده بود نزدش آورده با یکدیگر تناول کردند - چون از خوردن غذا
فارغ شد گفت یا امیر المومنین من رسول ساریه میباشم عمر
فرمود - مرحبا اهلاً او را در نزد خود نشانده از مسلمانان
استفسار کرد آن مرد رسول خبر مسلمانان را بیان نموده
گفت این خریطه را که در بن آن دانه های قیمتی است ساریه
رضی الله عنه بشما فرستاده حضرت عمر رضی الله عنه فرمود قبول نمیکنیم
ترا لازم است که این را پس به بری تا بر لشکر تقسیم نمائی
او را از نزد خود خارج نمود رسول گفت یا امیر المومنین شتر
خود را لاغر نموده به امید بخشش قرض کردم پس چیزی
برایم عنایت فرما که کفایت قرضم را بنماید عمر رضی الله تعالی عنه
امر نمود تا شترش را به یکی از شتران صدقه عوض نمایند
و رسول ساریه مغضوب و محروم مراجعت نمود
اهالی مدینه از وی سوال نمودند که در حین واقعه آوازی شنیدید گفت آری یا ساریه الجبل الجبل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 166 of 1140

استماع نمودیم و نزدیک بود هلاک گردیم که بکوه پناه گرفته بر دشمنان غالب شدیم و خداوند نارا فتح داد.

بیان فتح کرمان

سهیل بن عدی که حامل لوای کرمان بود - و بر فتح و غزا نمودن آنموضع مامور بود در سال بیست سوم بطرف کرمان عزیمت نمود عبد الله بن عبد الله بن عتبان نیز باو ملحق گشته اهل کرمان هم از مردم نفض معاونت خواستند لشکر اسلام قریب زمین کرمان باکفار ملاقی شده خدا تعالی مشرکان را منهزم و مغلوب ساخته مسلمانان راه ایشانرا گرفتند بشیر بن عمرو عجلی حاکم آنجا را بقتل رسانیده در همانروز عمرو از طرف قزی و عبد الله بن عبد الله از راه بیابان بکرمان رفته داخل شدند و غنایم بسیاری مسلمانان را مسرور و مسفد حاصل شد و آنهارا باعتبار قیمت تقسیم نمودند چرا که شتران نجبی نسبت بشتران عربی بزرگتر و ذیقیمت تر بودند و نیز از تفاوت حصه بعضی بر بعضی ابا نمیورزند و بعمر مکتوبی در موضوع تقسیم غنایم از حیث قیمت نوشتند - امر نمود که زیادتی قیمت بنجبی محسوب گردد.

بیان فتح سجستان

در حین تقسیم لواهای عمر لوای سجستانرا به عاصم بن عمرو داده او را بر فتن سجستان امر نمود و اینواقعه هم در سال بیست سوم وقوع یافته عاصم بموضع مامور فیه خود متوجه شد عبد الله بن عمیر نیز باو ملحق شده در قریه سجستان همراه اهالی آن ملاقی شدند مسلمانان بعد از نبرد و محاربه اهل سجستانرا هزیمت داده تعاقب نموده آنهارا در زرنج و فرزه که از زمین سجستان است محاصره نمودند محصورین در مقابل زرنج و اراضی متصرفه مسلمان مصالح گردیده شرط نمودند که صحراهای شان از آمدن مسلمانان محفوظ باشد که مبادا آنها ضرر برسد و در مصالح خود منفعل گردند مسلمانان بعد از آن از فتح صحراهای محصورین چشم پوشیدند تا که نقض عهد نشود و اهل سجستان هم بدادن خراج ثابت ماندند سجستان از خراسان بزرگتر بوده هیئت اهل آنرا [illegible]

بیان فتح کرمان

حکم بن عمر تغلبی که لوای کرمان باو داده شده بود بجانب کرمان روان شد و این واقعه نیز در سال بیست و سوم واقع گردیده شهاب بن مخارق و سهیل بن عدی و عبد الله بن عبد الله بن عتبان نیز باو ملحق شده رهسپار شدند تا اینکه بنهر رسیدند اهل کرمان نیز در کنار نهر بوده پادشاه شان ارماسبند مدد طلبیده بود و ملک سند لشکر کثیری بمعاونت فرستاده مسلمانان با انها ملاقی گشته مقاتله نمودند تا اینکه خدا تعالی کفار را هزیمت داده لشکریان شان در معرکه جانبقتل رسیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 167 of 1140

مسلمانان باقی شار التعقب نموده مدت چند روز مشغول کار میکشتند تا اینکه آنها را به نهر رسانیدند
و بعد ازان مسلمین بسیر گران مراجعت نموده حکم بخبر فتح رابعه خمس غنایم بذریعه سحار عبدی
بعمر فرستاده و قتیکه صحابی بمدینه منوره رسید عمر کیفیت گران را ازوی سوال نمود
گفت یا امیر المومنین گران سرزمینی است که بهوا این حیوان و آب این نهر خراب و دشت
دلاور است لشکر ش قلیل و لشکر ش کثیر بسیار در انجا اندک و چیز اندک ضایع است عمر
آن از خود شنیده تر است عمر فرمود که تو سچ گوینده یا مجنبی بخدا و ند قسم لشکر من هرگز با وجود
ازاله آنگونه و بسهیل حکم رسانوشت که کسی از مسلمانان متجاوز نمایند و فیلهای خود را که غنیمت
گرفته در بلاد مسلمانان قیمت از اهالی ازان تقسیم نمایند.

بیان فتح پیروز و ابهواز

چون لشکر اسلام بشهرها متفرق شدند جمعیت زیادی از اکراد در ولایه پیروز جمع گردیدند عمر ابو موسی
را امیر نمودن اخر علاقه های بصره امر فرموده بود — تا مشرکین بر مسلمانان از عقب هجوم نمایند
و خوف نمیبود ندکه مبادا بعضی لشکر اسلام هلاک گردد و یا مراجعت نمایند رفتن ابو موسی بطول انجامید
کردها به پیروز گرد آمدند و ابو موسی رفته بمقابل شان فرود آمد و در ماه رمضان بین نهر تیری
و مناذر پیکار سختی گرفت مهاجرین زیاد در خوشبوئی نموده بودند درخواست مسلمانان را بخوردن
روزه تاکید نموده روزهای خود را افطار کرده بمقاتله پیش شدند و مهاجر در حین مقاتله
شهید شد و قتالی مشرکان است و ضعیف گردانید تا اینکه محصور گشتند ربیع بن زیاد
برادر مهاجر بر اثر شهادت برادر خود جزع شدید نموده ابو موسی بروی رفت آورده
او را بر لشکر خلیفه ساخت بعد ازان خود ابو موسی بیرون شده رفت تا مسلمانان
چاره اجاره دیدند ملجی گردیده بعد از فتح آن موضع به بصره مراجعت نمود و ربیع بن
زیاد حارثی پیروز و نهر تیری را فتح نموده اموال شان را غنیمت گرفت.

بیان قصه سلمه بن قیس الاشجعی و اکراد

چون نزد حضرت عمر رضی الله عنه لشکری از مسلمین جمع گردید شخص
وقیهی را بر ایشان امیر می ساخت — لهذا سلمه بن قیس الاشجعی را
به امارت لشکر مقرر نموده گفت برو با کفار در راه خدا تعالی مقاتله
کن هرگاه با دشمن ملاقی شدی ایشان را بدین اسلام دعوت کن
اگر اجابت نموده بدار خود ثابت شدند زکواة بر ایشان
واجب شده و از مال غنیمت برایشان حقی نیست و اگر
باشما همراهی کردند مانند شما نیز در مال غنیمت ذی حق بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 168 of 1140

ضرر ایشان ضرر شماست اگر اسلام را قبول نموده سر باز زدند پس ایشان
بداد جزیه دعوت نما در صورت مخالفت از جزیه مقاتلکن همراه شان و
اگر محصور گشتند و درخواست فرود آمدن نمودند بر حکم و عهد خدا تعالی اجابت
نکنید چه شما نمیدانید که آیا حکم و عهد خدا تعالی و رسول او را همراه شان بطریق
صواب بآخر میرسانید یا خیر فریب نکنید و طفلان را نکشید و مثله نمایید
ایشان را - و صبایا را بدل و جان شنیده روانه شدند تا اینکه بجماعه از پهلوانان کرد طلایه
انها را به اسلام و جزیه دعوت کردند قبول نموده مقاتله کرده ایشان را منهزم ساخته
مقاتلین را بقتل رسانیدند ذریه شان را نگهداشته در بین خود قسمت نمودند سلمه جواهری
در بین حقه دیده از مسلمانان استرضا حاصل نموده به امیر المومنین عمر رض فرستاد که
بشارت فتح را و حقه را همراه گرفته نزد عمر رض آمده آنحضرت از امر مسلمین پرسید یکایک را
گفت تا انکه از حقه جواهر خبر داده امیر المومنین نهایت شدت بروی غضب
نموده امر نموده که حقه را بگردن او آویزند و فرموده که اگر تاخیر کردی و پیش از تو
مردمان متفرق شده بودند و به ایشان سلمه درست تقسیم نکرده بود جزای
خود را خواهی دید قاصد بشتاب حقه را گرفته رفت تا اینکه بسلمه رسیده گفت
بیان نموده سلمه جواهرات را فروخته به لشکریان تقسیم نمود تعینی که چست هزار قیمت
پنج درهم فروخته می شد در همین سنه معاویه رض بار و میان غا نموده عقلان
مصالح فتح گردید در اینجا فتوحات زمان خلافت امیر المومنین عمر رض به اشهار رسید و چهار ماه از سنه بیست
از هجرت باقی مانده بود که آنحضرت شهید گردید رضی الله تعالی عنه مدت خلافت شان ده سال شش
و چهار روز بود قصه شهادت ایشان مشهور است که حاجت بیان ندارد ابو یعلی از عمار بن یاسر رض روایت کرده که روزی
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحال جبرئیل آمده گفتم از فضایل عمر رض برایم حدیث کن گفت اگر بیان فضیلتهای عمر رض
تمام مدتی که نوح علیه السلام در بین قوم خود بود کفایت نمیکند و در عرصه آنقدر تمام نخواهد شد عمر رض
خصلت حسنه است از حسنات ابو بکر رض و بس باشد که عقول قاصره از کثرت فضایل عمر رض استعفا نماید
لیکن شخصیکه صاحب بصیرت باشد و غور کند در چیزیکه خدا تعالی بقدر خاص گردانیده فضایلیکه در نفس مبارک او بود و آنچه
که خداوند بدست او جاری ساخته و اشیائیکه بواسطه او بر مسلمان حاصل شده در ابتدا اسلام با عزیز گردید و کثرت فتوحات
و دخول امم را بمذهب وی منقوع ساخت و اینکه علم کثرت اسلام و وسعت بید اکرد برای او واضح میگردد هر چیز یکه از
ترقی حضرت او بالای روز قیامت برای اهل اسلام حاصل شده از فضایل و حسنات او بوده و خدا تعالی فرموده
جزای وی را مزد و ایشان و این فضیلت بزرگ است که امکان ضبط و شمار را ندارد اگرچه بنده بقدر طاقت
علیه السلام در بین قوم خود بود نمکند عمده آن تمام احمد رض ایده سند خود از انس رض روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 169 of 1140

ارادت خود در محبت ابی بکر و عمر امید وارم چنانچه در کشف لا الہ الا اللہ امید وار م پیاشم ابوذر رضی اللہ عنہ روایت نمود
اینکہ رسول اللہ صلعم فرمود عمر با من و من با عمرم و حق بعد از من با عمر است در ہر جا کہ باشد این باشد آن یعنی اگر رسول اللہ
در بارہ حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود (واد ار الحق معہ حیث دار) یعنی حق با علی میگردد ہر جا کہ گردد و ہر کدام از عمر و علی رضی اللہ عنہما کہ حق بود
از این جہت حضرت علی رضی اللہ عنہ با حضرات خلفا ثلاثہ کہ پیش از او بودند منازعہ نکرد چون میدانست آنہا با حق اند حضرت علی
با ایشان رضی اللہ عنہم چون بحث خلافت بود ی سید منازعہ کردند مقاتلہ کردند با کسیکہ ہمراہش منازعہ نمود پس صحیح نیست
نسبت کردہ شود باو کہ سکوت و زید رضی اللہ عنہ با حضرات خلفا ثلاثہ بطریق تقیہ بود حاہ اللہ من الکبابات فی این مہ
واللہ سبحانہ و تعالی اعلم.

بیان فتوحات در زمان خلافت حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ تعالی عنہ

بیعت برای حضرت عثمان رضی اللہ عنہ روز اول محرم سنہ بیست چہار ہجری بود مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ را
از کوفہ معزول نمودہ سعد بن ابی وقاص را بر قرار فرمودہ عمر رضی اللہ عنہ والی گردانید چہ عمر رضی اللہ عنہ گفتہ بود
کہ خلیفہ بعد از خود را وصیت می نمایم کہ عامل سازد سعد را چہ من او را جہت بدی و خیانت معزول
نکردم — پس اول عاملی کہ عثمان رضی اللہ عنہ فرستاد سعد رضی اللہ عنہ بود.

بیان مخالفت اہل اسکندریہ

در سال بیست پنجم از ہجرت اہل اسکندریہ مخالفت و نقض عہد نمودند چرا فتح کردن مسلمانان
اسکندریہ را بر رومیان گران آمدہ گمان کردند کہ بعد از برآمدن اسکندریہ از تصرف شان
دیگر امکان اقامت بشہرہای خود ندارند پس رومیان کہ داخل شہر اسکندریہ بودند نامہ نوشتند
آنہا را بشکستن عہد دعوت کردند رومیان مسکونہ شہر اجابت نمودہ و لشکر بسیاری را بطریق
تیز بجانب شہر روان شد و امیر ایشان (منویل الخصی) بود تمام رومیان داخل شہر ہمراہ
شان اتفاق کردند مگر مقوقس کہ بصلح خود ثابت ماند چون خبر بعمرو بن العاص رسید بطرف
ایشان رفتہ با یکدیگر ملاقی گشتند بعد از مقاتلہ شدیدی اہل روم شکست خوردہ رو بگریز
نہادند مسلمانان بتعقیب ایشان رانمودہ داخل اسکندریہ شدند جماعت بزرگی از انہا را
در ہر قتل رسانیدند کہ منویل الخصی از انجملہ بود اہل روم چون آمدن از اسکندریہ بالہای
اہل قریہ ہا را کرفتہ بعضی موافقت و برخی مخالفت کردند چون مسلمانان ظفر یافتند اہل
قریہ ہائیکہ مخالفت نمودہ بودند نزد عمرو بن العاص آمدہ گفتند اہل روم بہایم و اموال ما را بزور گرفتند
و ما شما را مخالفت کردہ فرمان بردار بودیم بعد ازان حصہ اموال خود را شناختہ و شاہد برپا
نمودہ گرفتند عمرو رضی اللہ عنہ دیوار اسکندریہ را منہدم ساختہ شہرہا پی دیوار گذاشت و ہمین سنہ
بہ سعد بن ابی وقاص خبر رسید کہ اہل ری قصد نقض عہد نمودہ اند بسوی شان لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 170 of 1140

فرستاده مصالحه نمودند و نیز با دیلم جنگیده مراجعت کردند.

بیان صلح ارمنیه و آذربایجان

در همین سنه اهل آذربایجان نقض عهد نموده حضرت عثمان ولید بن عقبه بن معیط را از کوفه بغزا بدان ناحیه امر نمود سبب ولایت ولید در کوفه این بود که سعد در کوفه همراه عبدالله بن مسعود مخاصمه نمود عثمان عزل سعد را چشم بخشش مخاصمه مصلحت ندیده ولید را عوض وی بکوفه والی ساخته بود و بمقاتله آذربایجان آمد عبدالرحمن شهبل الاحمسی که پیشقدم لشکر بود اهل موقان و بیرو طیلسان را غارت کرده فتح نمود اموال شارا غنیمت و اولاد شارا اسیر گرداند اهل آذربایجان طلب صلح نمودند عبدالله سه صد هزار درهم مصالحه نمود و مبلغ معین را قبض کرده بعد ازان لشکر را پراکنده نموده سلمان بن ربیعه باهلی ابریاست دوازده هزار جانب ارمینیه فرستاد چون بارمینیه رسید اهل انرا مقتول و ماسور و غارت کرده اموال شارا غنیمت گرفته مراجعت نمود نزد ولید آمد ولید که فاتح گردیده و غنیمت گرفته بود بطرف کوفه از راه موصل سپاه گردید تا اینکه بقریه حدیثه نزول نمود مکتوب حضرت عثمان در اجابه او رسید مضمونش این بود که معاویه بن ابی سفیان مرا خبر داده بر اینکه روم لشکر فراوانی بر بالای اسلامیان سر شاده رای من اینست که برادران شان اهل کوفه آنها را مدد بدهند لهذا مرد کاری و دلیر را با هشت هزار نفر انانجای که نامه من بتو میرسد بجانب طائفه روم بفرست والسلام. چون مکتوب حضرت عثمان بولید رسید از کیفیت مردم را مطلع گردانیده ایشانرا بغزا دعوت نمود سلمان ابن ربیعه باهلی با هشت هزار اهل کوفه متوجه روم گردیده رفت و اهل شام را با خود همراه ساخته داخل زمین روم گردید بعد ازان غارت کنان داخل روم شده آنچه میخواستند غنیمت گرفته کهشریه از بلاد را فتح کردند بعضی گفته اند کسیکه سلمان بن ربیعه را بمعاونت حبیب بن مسلمه فرستاد سعد بن عاص بود در زمانیکه والی کوفه بود بعد از معزول شدن ولید و سبب آن فرستادن مکتوب عثمان رض بجانب معاویه بود بدین مضمون که حبیب بن مسلمه را همراه اهل شام جانب ارمینیه بغزا فرست چنان ارمینیه که باز آذربایجان است پس متوجه ارمینیه شده به قتالی قلاع سعاش را برایشان تنگ گردانیده بر فرار خود یا دادن جزیه طلب امان نمودند حبیب امان شانرا پذیرفته بسیاری آنها فرار نموده بشهرهای روم ملحق گردیدند حبیب بن مسلمه با همراهان خود مدت یکماه در انجا اقامت نموده بر ایش خبر رسید که سرهنگ مملکت ارمینیا قس بسراه هشتاد هزار از لشکریان روم متوجه او گردیده و نام سرهنگ مملکت مذکور موریان بود و مملکت ارمینیا قس عبارت از شهرهائی بود که بعد ازان بست اولاد سلطان طغرل ارسلان سلجوقی آمد و آن شهرها ملاطیه و سیواس و قیصریه و قونیه و شهرهائیکه متصل است تا ساحل قسطنطنیه بنابران حبیب نامه بمعاویه نوشته و از ین کیفیت داد معاویه عثمان را خبر داد بمکتوبی بسعید بن العاص فرستاد او

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 171 of 1140

بعد در رسانیدن جیبه نمود سعید سلمان را مع شش هزار لشکری بمدد وی فرستاد جیب اتفاق نمود که شب خود را بروم برساند
منکوحه آن اعرابیه بنت یزید کلبی را شنیده و پرسید که وعده جای کجاست جیب گفت سراپرده
موریان بعد جیب و لشکریان شب رسیده هر کس در آنجا بود بقتل رسانیدند سراپرده داخل شده
منکوحه خود را دید که بروی سبقت نموده و از سراپرده برخود جای گرفته آن بیگانه زنی از عرب بود بعد
از انهزام روم جیب بن مسلمه بجانب قالی قلا عود نموده در ارزن نزول نمود رئیس غلاط شناخته
نامه عیاض بن غنم را آورده تسلیم جیب نمود جیب اما را در اقبول نموده رئیس غلاط آنچه اموال که برادرش
شده بود حمل نموده جانب جیب فرستاد بعد ازان جیب داخل غلاط گردیده پرون شد صاحب کس از اکابر
توابع بسفرجان بود ملاقات کرده او را بشهر ها یش مقرر ساخت پس بطرف ازدشات (که قریه ایست
محل نک قرمز) متوجه شده بر نهر دیل نزول نموده سواران خود را در آنجا ها کرده دیل امان
نمودند اهالی شهر حصار داری کرده جیب تحقیق را بر یا نمود اهالی دیل امان خواستند بیشتر از امان
داده لشکر را پراکنده نمود بعد ازان سواران بدات اللجم رسیدند وجه تسمیه انموضع بدات اللجم آنست
که مسلمانان لجام اسپان خود را برداشته هنوز اسپها را لجام نموده بودند که اهل دمخقیت بر ایشان
حمله نموده بودند و مسلمانان اسپان خود را لجام نموده بار دیگر میان مقاتله کرده ظفر یافتند لشکر اندک را
جانب شراج طیر و بغرند سوق داده رئیس ارمانیه موضع بدادن تاوان جنگ مصالحه نمود نمد
بعد ازان رئیس بسفرجان آمده بدادن شهر های خود نیز صلح نمود و جیب بطرف بسکان
رفته با اهل آن محاربه نمود و آنها را شکست داده دیر شهر ها یشان غلبه کرده متوجه جزران
گردید چون جزران رسید رسولی از طرف رئیس ایشان جهت طلب صلح آمده بادی صلح
نموده جانب بقلیس که از نواحی جزران است شتافته با اهل آن نیز مصالحه نمود و
شهر های مجاور جزران را نیز بصلح فتح کردند سلمان بن ربیعه باهلی متوجه ارزان
گردیده پیلقان را بصلح بدین طریق صلح گردانید که اهل آنرا از خون و اموال شان امین گردانیده
و سلامت گذاشتن دیوار های شهر شان را شرط کرده جزیه و خراج را
مقرر ساخت بعد ازان سلمان بشهر برزغه ــ داصل شده نهر ثولور را که بفاصل
یک فرسنگ از برزغه است لشکر گاه خود ساخته با اهل برزغه چند روز مقاتله نمود
نهب و غارت را کار فرما گشته با اهل آن مانند پیلقان مصالحه نموده داخل شهر شد
سوار لشکر اجانب قریه های ولایت متوجه ساخته فتح نمودند پهلوانان بلاشجان را به اسلام
دعوت نموده با او مقاتله کرده بر ایشان غالب گردید که بعضی جزیه را قبول
کردند و بعضی که اندک بودند زکوات را ادا نمودند و جماعه را بطرف شکور فرستاده بموضع راضح کرده و
سلمان بن ربیعه جانب مجمع ارس و لشکر رفته مجمع ارس را فتح و با صاحب سکر و سخیره بر دان جنگ مصالحه نموده بمغن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 172 of 1140

ملک شیروان و باقی ملوک جبال اہل سقط و شبران و مدینۃ البتا (غیر از انکہ در عراق ہست بلکہ این مدینہ دیگر است) بقرب جانب آمد با مسلمان مصالحہ نمودند۔

بیان غزا کردن معاویہؓ در روم

معاویہ رضی اللہ عنہ در سنہ ۲۵ با اہل روم غزا نمود چون بعموریہ کہ مسمی بروساست رسید بلاد چین انطاکیہ و طرسوس را خالی یافتہ جماعت کثیری از اہل شام و جزیرہ را دران شہر تا حین مراجعت از غزا گذاشت یزید بن جُرَیش را بمقاتلہ اہل صالفہ فرستادہ سکنا دادن غازیہا را امر نمود یزید بر طبق اولمر معاویہؓ عمل نمود و وقت مراجعت تمام قلعہ ہا را تا انطاکیہ ویران کرد۔

بیان غزای افریقہ

درین سال ۲۵ عمرو بن العاص و عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح را حسب الامر سیدنا عثمان رضی اللہ عنہ بطرف اطراف افریقہ فرستاد عبد اللہ از لشکر بود چون بموضع مامور فیہ خود رفت عمرو بن العاص لشکر را بعبد اللہ داد و فرستاد عبد اللہ بعد از مراجعت غزوہ مذکور از حضرت عثمان رضی اللہ عنہ در غزا نمودن افریقہ اذن خواستہ و عثمان اجابت نمود۔

بیان غزوہ کابل

درین سنہ عثمان عبد اللہ بن عامر را بطرف کابل کہ از توابعات سیستان است فرستاد و او ہا را آنجا را تبلغ نمود (بقولی کابل از خراسان بزرگتر بود) بعد از وفات معاویہ اہل آن بوم باز زدند

بیان فتح افریقہ

قبلاً بیان شد کہ بن ابی سرح در غزا کردن افریقہ از حضرت عثمان اذن خواستہ عثمان اجازہ داده وعده نمود کہ اگر حق تعالی افریقہ را بدست تو فتح نمود خمس از خمس غنیمت را بر انعام میدہم و عبد اللہ بن نافع بن عبد القیس و عبد اللہ بن نافع بن الحارث را بر لشکر امیر گردانیده کہ با عبد اللہ بن ابی سرح متحد گردیده بر صاحب افریقہ حمله برند عساکر نصرت مآثر مسلمانان بیرون شده از مصر عبور نمود افریقہ را پامال نمودند عدہ لشکر شان بالغ بر دہ ہزار شجاعان اسلام بود با اہل آن بدادن مال مصالحہ نموده بجهة بسیار بودن اہل افریقہ اقدام بدخول و توغل دران نکرده و عثمان عبد اللہ بن ابی سرح را والی مصر گردانیده او نامہ بحضرت عثمان فرستاد کہ شمہ بر استیذان غزوہ افریقہ دبسیار نمودن جماعت تا عثمان رضی اللہ عنہ همراه کسانی کہ از اصحاب نزدی بود دران امر مشورت نموده ایشان رای دادند پس لشکر را تجهیز نموده بسوی افریقہ روان شدند در مدن نهاجا عنی از اشراف انجا و کہ از انجلہ عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ غیره بود بعد از رسیدن عبد اللہ بن ابی سرح همراه شان بطرف افریقہ سیر نمود چون بہ برقہ رسیدند با عبد اللہ بن نافع و جماعتی از مسلمانان کہ در انجا بودند ملاقات نموده جانب طرابلس غرب حرکت نمودند و ہر کس از رومیان کہ در انجا سکنی و اشتغال داشتند بعد از انجانب افتد

مسقط شہریست از ولایت عمان بساحل بحر واقع شبران شہریست از شہرهای یمن قرب آن شہر کوهی است مدینۃ البتا شہریست از شہرهای یمن طرسوس شہریست بر ساحل بحر روم صالفہ موضعیست در میان ارمینیہ و آذربیجان کہ بیکروز و دو شبانروز راه است

در صفحہ پیش نشان مذکور افریقہ کہ مقابل جزیرہ صقلیہ واقع است

ابی سرح از سیاه و برقہ گذشتہ چاشت دوم بساط کابل رسیدند

رتبیل اسم مفعول

دو روز کابل شہر شہریست بغایت کثیر کابل در آنجا واقع و طرف زمان افغانستان میباشد ۱۲ منہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 173 of 1140

رفته لشکر را بهر طرف پراکنده نمودند پادشاه موسوم به جرجیر بود که از طرابلس غرب تا طنجه تصرف وی بود
هرقل پادشاه روم او را تولیت داده همه ساله خراج را به روم میفرستاد چون جرجیر
خبر آمدن مسلمانان را شنید اما دگی نموده لشکری و کشوری را جمع نموده عده لشکرش
بیکصد و بیست هزار رسید و مسلمانان را در موضعیکه بین آن و سبیطله یکشبانه روز
مسافت است و همین شهر در ان اوان پایتخت مملکت بود ملاقات کرده اقامت ورزیدند
و همه روزه مقاتله میکردند عبدالله بن ابی سرح قاصدی بسوی وی فرستاده او را
باسلام یا جزیه دعوت نمود از هر دو ابا کرده تکبر نمود و درین محاربات حضرت عثمان
رضی الله عنه و مسلمانان قطع گردید بعد ازان امیر المومنین عثمان رضی الله عنه عبدالله
بن زبیر را با جماعتی بطرف شان فرستاد تا او را از حال مسلمانان مطلع گردانند
عبدالله بن زبیر کوشش کنان مسافت بعیده را طی نمود خود را لشکر مسلمانان رسانید
چون مسلمانان بهم رسیدند غلغله داد از تکبیر مسلمانان بلند شد جرجیر پرسید چه خبر است
لشکر با مداد مسلمانان رسید لرزه بر بازو های وی افتاد عبدالله بن زبیر رضه مقاتله
نمودن مسلمانان را هر روز از صبح تا پیشین مصلحت دیدند و قتیکه اذان ظهر گفته
میشد فریقین بسوی خیام خود مراجعت میکردند چون فردا عبدالله بن زبیر حاضر
قتال گردید ابن سرح را در بین لشکر مسلمانان نیافت از حال وی استفسار
نمود بوی گفتند شنیده است که منادی جرجیر میگوید هر کس که عبدالله بن ابی سرح را
کشت برایش صد هزار دینار انعام و دختر خود را به تزویج وی در می آورد عبدالله
بن ابی سرح خوف نموده که مبادا کشته شود عبدالله بن زبیر بر اثر این نزد وی
رفته گفت تو نیز منادی را بفرمای که ندا کند هر کس که سر جرجیر را بحضورم بیاورد
صد هزار دینار و دختر خود را باو میدهم و در بلاد وی او را والی میگردانم ابن ابی
سرح چنان نمود ترس جرجیر از عبدالله زیاده تر شد بعد ازان عبدالله بن زبیر
برای عبدالله بن سرح گفت که کار ما با این طایفه بطول می انجامد چه انها در بلاد
خود بوده پی هم بایشان کمک میرسد و ما از مسلمانان و بلاد خود دور یم من مصلحت
می بینم که فردا جماعه از پهلوانان مسلمانان را در خیمه گذاشته و همه باقی مسلمانان
بار و میان مقاتله میکنیم تا انکه دلتنگ و ذله شوند چون هر دو فریق بخیمه های خود
باز گشتند با کسانیکه در خیام بوده و بقتال حاضر نشده رحلت میکردند غفلتا ایشانرا
قصد نمائیم شاید که حق تعالی ما را بر انها نصرت دهد بعد ازان جماعتی از اشراف
صحابه را طلب نموده مشورت کرد آنها درین رای وی موافق شدند چون فردا شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 174 of 1140

چون فرزند شد عبدالله دلاوران اسلام را در خیمه ها گذاشته بسایشان زن کرده بیشتر بود باقی رفته بار دوم میان تا ظهر مقاتله سختی نمودند چون اذان ظهر داده شد اهل روم برعادت خود قصد بازگشتن نمودند ابن نبیر واگذارنشده برقتال شان کوشش نمود تا اینکه خوب پا نده شدند بعد ازان با مسلمانان مراجعت نمود فریقین سلاح خود را انداخته مانده و ذله افتادند در ینوقت عبدالله بن نبیر کسانی را که در خیمه ها گذاشته بود گرفته قصد رومیان نمود در حالیکه آنها بی خبر بودند و حمله نمودند مانند یکمرد و تکبیر گفتند رومیان بر پوشیدن اسلحه خود قدرت نیافته مسلمانان زدند ایشان را و جرجیر کشته شد قاتل آن عبدالله بن نبیر بود و مقتله بزرگی از آنها بر پا گردید و دختر ملک که اسیر بود با صد هزار دینار بوی داده شد - بعد ازان عبدالله بن ابی سرح فرود آمده شهر را محاصره نمودند تا اینکه فتح کردید و در ان شهر اموالی دیدند که مانند آن در دیگر شهرها دیده نشده بود غنیمت را قسمت نموده سهم فارس سه هزار و حصه پیاده دو هزار دینار گردید - چون عبدالله شهر سبیطله را فتح کرد لشکریان خود را در بلاد مجاور آن پراکنده نمود به قفصه[1] رسیده اسیر و غنیمت نمودند و جیشی را به حبش الاصم فرستادند در حالیکه اهل شهرها در آنجا جمع شده بودند آنرا محاصره نموده بامان فتح نمودند اهل افریقیه همرای عبدالله بن ابی سرح در بدل دو ملیون و پنجصد دینار مصالحه نمودند عبدالله بشارت فتح را نزد حضرت عثمان رضی الله عنه فرستاده جانب مصر مراجعت نمود و مدت اقامتش در افریقیه یکسال و سه ماه بود از مسلمین غیر سه نفر دیگر تلف نشد که یکی از انجمله ابو ذئب الهذلی شاعر بود که در آنجا دفن گردید.

ذکر انتقاض عهد افریقیه و فتح ان ثانیا

هرقل پادشاه قسطنطنیه را پادشاهان نصرانی مانند ملک مصر - افریقه - اندلس خراج میدادند چون ملک افریقیه متصرف مسلمانان آمد بعد ازندی سرهنگی را بطرف افریقیه فرستاده امر نمود مانند آنچه که مسلمانان گرفته اند از ایشان بگیرد سرهنگ در قرطاجنه[3] فرود آمده نصاری که در افریقیه بود جمع نموده ایشان را از امر ملک خبر داد آنها قبول ننموده گفتند ما ادا میکنیم آنچه را که از ما گرفته شد بلکه مناسب این بود که با ما مسامحت میکرد انچیزی را که بوی رسیده که مسلمانان از ما گرفته اند بعد از قتل جرجیر مرد دیگری از رومیان با افریقیه قایم شده بود سرهنگ او را طرد نموده رومیان بزور با افریقیه غلبه کردند آنمرد بشام در حینیکه حضرت علی کرم الله وجهه بشهادت رسیده بود و امر معاویه قرار گرفته بود نزد معاویه آمده خواهش نمود

[1] قفصه شهریست بالای قرطاجنه
[2] حبش الاصم نام سردار
[3] قرطاجنه شهریست در افریقیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 175 of 1140

که همرای او لشکری با افریقیه فرستد حضرت معاویه رضی معاویه بن خدیج السکونی را با او فرستاد و وقتی با افریقیه رسیدند که زمینش از جنگ باتش شعله می‌زد و همرای معاویه لشکری بزرگی بود در نزد قونیه فرود آمد (بطریق) بسوی وی سی هزار مرد جنگی فرستاد چون حضرت معاویه رضی شنید لشکر بطرف شان فرستاد بعد از مقاتله رومیان را مسلمانان شکست داده پس ازان قلعه جلولار امحاصره نموده قدرت نیافتند و بوارش ویران شده آن شهر را مالک شدند و هرچه در ان بود غنیمت گرفتند لشکر را پراکنده نموده مردم ساکن گشته اطاعت کردند و بعد ازان بمصر باز گشت.

بیان غزوهٔ اندلس

چون افریقیه در زمان حضرت عثمان رضی عنه فتح گردید آنحضرت عبدالله بن نافع بن الحصین و عبدالله بن نافع بن عبدالقیس را امر نمود که بطرف اندلس بروند از طرف دریا باندلس آمده حضرت عثمان رضی عنه نوشت بسوی کسانیکه همرای شان فرستاده شده بود اینکه قسطنطنیه فتح میگردد از طرف اندلس بعد ازان بیرون شدند و همرای اشان طایفه از بربر بود پس فتح نمود حقتعالی بر مسلمانان فتوحات بسیاری از زمین افریقیه و اندلس فتح نگردید مگر در زمان خلافت ولید بن عبدالملک چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی.

بیان غزوهٔ قبرس

در سنه بیست و هفت حضرت معاویه رضی به قبرس غزا نموده گشت و اسیر نموده و غنیمت گرفته مراجعت نمود و در سنه بیست و هشت فتح قبرس بدست معاویه رضی واقع گردید

بیان فتح قبرس در خلافت حضرت عثمان رضی و غزا کردن حضرت معاویه رضی در سنه ۲۸

درین غزوه همرای معاویه رضی جماعتی از صحابه بودکه از انجمله ابوذر رضی و ابو درداء رضی و عباده بن صامت رضی الله تعالی عنهم در وجه دی ام حرام بود حضرت معاویه رضی سابقا اذن خواسته بود از حضرت عمر رضی عنه در غزا کردن دریا اذن نشده بود بسبب خوف مسلمانان از سواری دریا چونکه حضرت عثمان رضی عنه بر مسند خلافت نشست باز حضرت معاویه رضی الحاح نموده اذن خواست حضرت عثمان رضی عنه اورا اجازه داده گفت مردمان را باختیار خود انتخاب نموده قرعه بیندازین شان بلکه مخیر گردان ایشان را کسیکه برضا آماده غزا شد با خود بردار و معاونت نما معاویه رضی چنان کرده مسلمانان از شام بطرف قبرس رفتند و عبدالله بن ابی سرح از مصر آمده در انجا جمع گشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 176 of 1140

بعد از قتل و غنیمت بسیار با اهل آن مصالحه نمودند که نهصد هزار دینار بدهند
و همین قسم بپادشاه روم میدادند و در همین غزوه زوجه معاویه ام حرام بنت ملحان رضی الله عنها
فوت نمود سبب این بود که قاطری در جزیرهٔ قبرس رسیده آن را از خشت گردن
وی شکسته بعد ازان فوت نمود رضی الله تعالی عنها بتصدیق گفته نبی صلی الله علیه وسلم
که خبر داده بود ام حرام اول کسیست که غزا میکند در دریا چنانچه در صحیح البخاری مذکور است

ذکر انتقاض عهد اهل فارس

در سنه چهل و دوم اهل فارس عهد خود را شکسته عبید الله بن معمر بجانب شان رفته بباب اصطخر
با اهل فارس تلاقی شده مقاتله نمودند عبید الله شربت شهادت نوشیده لشکر اسلام
شکست یافت چون خبر به عبد الله بن عامر بن کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس رسید
که بعد از عزل ابو موسی بر بصره مقرر و از جمله اصحاب بود رسید اهل بصره را جمع کرده
نفیری خواست و همراه آشان جانب فارس متوجه شده چون به اصطخر رسید مقاتله شدت
داده اهل فارس منهزم و اصطخر بقهر و غلبه فتح گردیده جماعت کثیری از ایشان بقتل رسید
بعد ازان جانب دارابجرد که اهل ان غدر و فریب نموده سر از اطاعت کشیده بودند
رفته انجا را فتح نموده جانب شهر زور رهسپار گردیدند درین حین خبر نقض عهد اصطخر
بر او رسیده پس گشته خود را بجور رسانید اهالی آنرا محاصره کرده فتح نمود سبب فتح
چنین بود که بعضی از مسلمانان شب بر آواز مرغ خانگی و انبانی که در اوان و
گوشت بود به پهلوی خود گذاشته مشغول نماز گردید سگی آمده آن انبان را برداشته
اندر خلی که کسی بران علم نداشت داخل شهر گردید مسلمانان آن مدخل را لازم گرفتند
تا انکه انان داخل شهر شده شهر را بقهر و غلبه فتح گردانیدند چون عبد الله بن عامر
ازین امر فارغ شد جانب اصطخر عودت نموده اصطخر را محاصره کرده مقاتله را شدت داده
بسنگ و منجنیق خلق بسیاری از عجمیان را بقتل رسانیده اکثریه اهل خواندها و اشخاصیکه
به پناه دیوارها بودند فنا ساخته بقهر و غلبه فتح نمود.

ذکر غزا کردن سعید بن العاص طبرستان را

در سنه سی ام از هجرت سعید بن العاص که بعد از عزل ولید بن عقبه بر کوفه مقرر شده بود
با اهل طبرستان در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بهر آن سوید بن مقرن برداون مال
مصالحه نموده بودند بعد ازان عهد خود را شکسته ثانیا سعید بن عاص با ایشان مقاتله نمود
و همراه پیش حضرت امام حسن و امام حسین و ابن عباس و ابن عمر و ابن زبیر و عبد الله بن
عمرو بن عاص رضی الله عنهم و حذیفه بن الیمان و دیگر اشخاص از اصحاب رسول الله صلی الله علیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 177 of 1140

از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند ابن عامر برامده اراده خراسان دهشت برسعید سبقت نموده به نیشابور تزول نمود سعید قومس را منزل گاه خود ساخته اهل جرجان در نزد او امده بدو صد هزار صلح نمودند بعد ازان متوجه طبرستان شده با اهل آن مقاتله کردند سعید روزی بشانه مردی شمشیری زد که از آن بخش برامد اهل طبرستان ترسیده طلب امان کردند ایشان را بخشیده نامیه را نیز فتح نمود و در همین سال حذیفه در باب باد اد عبد الرحمن بن ربیعه غزا نمود و درین غزوه حذیفه اختلاف بسیاری در بین مردم در قرآن شریف مشاهده نمود وقت مراجعت چون نزد حضرت عثمان رضی الله عنه رسید مشورت داد به جمع نمودن قرآن شریف در مصحف با حضرت عثمان رای او در ایک رشته قرآن شریف را جمع نمود. قصه جمع کردن آن مشهور است گه حاجت بیان ندارد.

بیان غزوه صواری

در سنه سی و یک معاویه همراه اهل صواری غزا کرد سبب این بود که چون مسلمانان با اهل افریقیه رسیدند کشتند و اسیر نمودند ایشان را قسطنطین برادر هرقل با جماعتی که از اول اسلام مانند آن طایفه روم جمع نشده بودند با پنجصد یا شش صد کشتی بیرون شدند مسلمانان نیز بیرون شدند و هر جمعیتی از مسلمانان امیری داشت معاویه بن ابی سفیان بر اهل شام و عبد الله بن ابی سرح بر اهل مصر مقرر بود در راه دریا باد بطرف مسلمانان میوزید چون مسلمانان کشتی های اهل روم را مشاهده کردند فریقین ارام گرفته باد ساکن گردید مسلمانان گفتند شب در بین با دشمنان است و شب بتلاوت قرآن و نماز و دعا گذرانیدند در وقت اذان ناقوس را می نواختند چون فردا شد اهل روم کشتی های خود را بمسلمانان نزدیک نموده مسلمانان هم قریب کشتی ها را بهم بستند بعد ازان بشمشیر و خنجر مقاتله نموده جماعت بسیاری از مسلمانان بقتل رسید و عدد مقتولان رومیان به شمار نمی آمد فریقین چنان صبر و ثباتی نمودند که در هیچ موضعی نکرده بودند بالآخره حق سبحانه و تعالی مسلمانان را نصرت داده قسطنطین زخمی شده اهل روم شکست خوردند کسی از ایشان نجات نیافت مگر خبر برنده بعد ازان قسطنطین جانب صقلیه رفته اهل آن را استفسار نمودند قسطنطین ماجرا را بیان نمود گفتند نصرانیان را هلاک و مردان شان را فنا نمودی اگر عرب بطرف ما بیایند کسی نیست که مانع ایشان بشود قسطنطین را داخل حمام نموده کشتند و کسانی را که با او بودند بر فتن قسطنطنیه اذن دادند.

ذکر قتل یزدجرد بن شهریار ملک فارس

قتل یزدجرد در سنه سی و یک واقع گردیده در کیفیت قتلش اختلاف بسیار است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 178 of 1140

چون از فارس بخراسان گریخت مسلمانان تعقیبش را گرفته در آنجا رفتند و او شهر به شهر میگریخت مسلمانان پیاپی او بودند تا اینکه جماعتی از مشرکان براو شبیخون زده بقتلش رسانیدند بعضی گفته که در نزد (آسیابانی) خوابیده بود و دیگران گویند در جای دیگر قسم گفته اند مدت پادشاهی وی بیست سال بود از آنجمله چهار سال را با آسوده حالی گذرانید و در شانزدهم سال دیگر از حرب و غارت اعراب محزون بوده او آخرین پادشاهیست از اولاد اردشیر بابک بعد ازان مملکت خاص بر آن طایفه عزیز القدر عرب تعلق گرفت.

بیان رفتن عبد الله ابن عامر جانب خراسان و فتح ان

بعد از شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه اهل خراسان علم بغاوت را برافراشتند عهد خود را شکستند چون ابن عامر فارس را فتح نمود حبیب بن اوس تمیمی برخواسته گفت ای امیر شهرهای نیادی در پیش روی تو هست و تو هنوز چندان فتح نکرده چون خدا تعالی حافظ است کوشش نما و جانب بلادی که باخته ایم مرکب بران شاید بمقصد فتح کامیاب شویم ابن عامر گفت چگونه برویم و حال انکه مامور نمی باشیم بقول بعضی احنف بن قیس بحواب ابن عامر گفت دشمن از تو نرسان و گریزان و شهرهای غیر مفتوحه بسیار است اقدام نما که خدا تعالی ناصر تو و معین و معتز دین خود است لهذا عامر رفته خود را بکرمان رسانید چون نقض عهد نموده بودند مجاشع بن مسعود سلمی را که از صحابه بود جهة محاربه آنولا معین نمود و بر سجستان ربیع بن زیاد حارثی را نیز جهة محاربه عامل ساخت از انجاده نیشاپور رفته احنف بن قیس را بر مقدم لشکر مقرر کرده جانب طبسین روی آورده و آن دو قلعه ایست که در سر حد خراسان گفته میشود چون بانجا رسید اهل آنجا دادن شش صد هزار درهم صلح نمودند بعد لشکر اندک جانب دستاق زاذ که از توابع نشابور بود فرستاده بقهر و غلبه آنموضع را فتح نمودند - جوین و باخرز که نیز از توابع نشابور بود فتح گردید بعد اسود بن کلثوم عدوی را جانب بیهق فرستاد چون قریب شهر رسید از رخنه که بر دیوار آن بود جمعی از مسلمانان قصد داخل شدن را نمود دشمن پیش دستی کرده در رخنه مذکور کمین نموده بعد از مقاتله شدیدی اسود و جمعی مسلمین خلعت شهادت پوشیدند ادهم برادر اسود قیم و لشکرکش مسلمانان گردیده بفضل خداوند جل جلاله ظفریاب گردیده بیهق را فتح نمود اسود از فرط شهادت و فداکاری در دین مبین از خدا تعالی درخواست نموده بود که جسدش طعمه درندگان و مرغان شود لهذا برادر وی جسد مبارکش را دفن نکرده در تدفین باقی اجساد شهداء مبادرت نموده بود در همین غزوه ابن عامر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 179 of 1140

بشت را از نیشابور فتح نموده استیلا بر خواف و اسفراین و ارغیان نیز در این غزوه وقوع یافت ابن عامر پس از فتح توابعات نیشابور قصد خود نیشابور را نموده آنرا محاصره کرد و در چهار محله ان چهار مرزبان بود که محافظت محلات را مینمودند شخصی دلیری از ایشان به نزد ابن عامر آدم فرستاد که من درب شهر را میگشایم بشرط انیکه مرا امیر گردانی ابن عامر قبول نمود شبی داخل شهر گردیده سردار نیشابور همرای جماعتی که حصاری شده بود بدادن ده لک درهم بر تمام نیشابور طلب امان وصلح نموده عبدالله صلح را اجابت کرده قیس بن هیثم سلمی را بر نیشابور والی گردانید لشکری را جانب نسا و ابیورد فرستاده آن بصلح فتح گردید و لشکری اندکی را جانب سرخس در تحت ریاست عبدالله بن حازم سلمی فرستاده ایشان با اهل آن مقاتله نموده اما بی سرخس طلب صلح کردند برامان دادن یکصد نفر از جانب مسلمانان اجابت گردیده مرزبانی که صلح مینمود نام آن صد نفر را یک یک نامیده خود را از جمله ایشان محسوب نکرد عبدالله را در القتل رسانیده به قهر و غلبه داخل شهر گردیدند در نیوقت مرزبانی طوس سر وادی آمده بر ششصد هزار صلح نمود بعد ازان عبدالله بن عامر جیشی را بریاست عبدالله بن حازم جانب هرات فرستاد چون خبر بمرزبان هرات رسید نزد ابن عامر رفته با او از هرات و بادغیس و بوشنج صلح نمود و بروایت ابن عامر همرای لشکر جانب هرات رفته اهل آن بادی مقاتله نموده بدادن ده لک درهم صلح نمود چون ابن عامر بر بین بلاد غالب شد مرزبان مرو رسولی نزد وی فرستاده به پیست و دو لک درهم خریدار صلح گردید عبدالله بن عامر حاتم بن نعمان باهلی را جانب مرزبان مرو فرستاده قریه سنج را بقهر و غلبه فتح کرد سبب این بود که تمام در تحت صلح داخل بود مگر این قریه بعد ازان ابن عامر احنف بن قیس را جانب طخارستان فرستاد بر شاق که بعد ازین مشهور بر شتاق احنف و آنوقت سومنجرد گفته میشد رسید اهل آنرا محاصره نموده بر سه لک درهم همرای شان صلح نموده گفت صلح مینمایم باین شرط که شخصی از ما داخل قصر شده اذان بگوید و در میان شما اقامت نماید تا وقتیکه باز گردد باین امر راضی گردیدند احنف بطرف مرو رود رفت اهل آن بادی مقاتله نمودند پس از کشتن اکثریه شان منهزم و محصور گردیدند مرزبان از خویشاوندان باز ان والی ین بود نوشته کرد بسوی احنف که مرا اسلام باز ان بسوی مصالحه باعث شد بر شش صد هزار صلح نموده بعد احنف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 180 of 1140

سریه را فرستاد آنها بر رستاق بغ غالب گردیده مواشی را سوق داده آوردند
و با اهلش مصالحه نمودند اهل طخارستان وجوزجان وطالقان وفاریاب
وکسانیکه در ان نواحی بودند گرد آمده خلق بسیاری جمع نموده مقاتله کردند ملک
صغانیان بر احنف حمله برده احنف نیزهٔ او را برده مقاتله شدیدی روی داد
بفضل الهی شکست خورده مسلمانان ایشان را بهر قسم که میخواستند کشتند احنف
جانب مرورود مراجعت نموده بعضی از دشمنان در جوزجان ملاقی شد اقرع
بن حابس التمیمی را با سوارانی بطرف ایشان متوجه ساخته گفت یا بنی تمیم
با یکدیگر دوستی نمائید وبذل کنید که کارهای شما خوب شود ابتدا با شکمها فدای
خود جهاد نمائید که باصلاح آید — شما دین شما خیانت نکنید تا انکه سلامت باشید
جمیع شما بعد از ان اقرع سیر نموده بجوزجان همراه دشمنان ملاقات نموده مسلمانان
بجولان آمده مشرکین را شکست داده جوزجان را بغلبه فتح نمودند واحنف
طالقان را بصلح فتح نمود بعد از ان فاریاب را استیلا کرده جانب بلخ که مدینه
طخارستان بود رفته با اهل آن با چهار صد هزار وبقولی بمقصد هزار مصالحه کرده
اسید بن متشمس را بران عامل نموده بعد از ان بسوی خوارزم که نهر جیحون واقعست
حرکت نموده قدرت نیافت همرای یاران خود مشورت نموده عضین به ضاد معجمه
بن المنذر گفت که عمر در این معرکه گفته — اذا لم تستطع شیئا فدعه
وجاوزه الی ما تستطیع — بعد احنف جانب بلخ باز گردیده دید که اسید
با ایشان صلح نموده وقتیکه فتح بر ابن عامر کامل گردید مردم بوی گفتند آنچه بتو
فتح گردیده مانند فارس وکرمان وسجستان وخراسان بکسی میسر نگشته است
گفت لاجرم شکر نعمت خدا تعالی را بر خود لازم گردانیدم که از جائی که احرام دارم
برایم بعد احرام بسته به عمره از نیشابور نزد حضرت عثمان رضی الله عنه آمد قیس
بن هیثم را بر خراسان والی گردانید قیس بعد از تعین خود در زمین طخارستان
بهر شهری که آمد اهل آن شهر با وی مصالحه نموده اطاعت کردند تا انکه به سجستان
آمد اهل آن سر باز زدند ایشان را محاصره کرده بغلبه فتح نمود.

بیان فتح کرمان

ابن عامر از کرمان جانب خراسان رفته مجاشع بن مسعود سلمی را بکرمان والی ساخته
امر نمود که آنرا فتح نماید چرا که اهل آن نقض عهد وفریب نمودند بعد از ان مجاشع
موضع هیدرا بغلبه فتح نموده اهل آن را امان داده بر جاشان باقی گذاشت بعد ازین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 181 of 1140

که بدینه کرمان بود آمده چندروزی اقامت نموده اهل آن حصاری بودند بعد بغلبه آنرا فتح نموده اکثر به از اهالیش را فراز کرده جیرفت را نیز بغلبه فتح نمود و بسوی کرمان رفته بر ایشان هم غالب شد بعد ازان به قفص ده حالیکه خلق بسیاری از عجمیان گریخته ـــــ ده آنجا گرد آمده بودند آنها هم بر ایشان مقاتله نموده ظفر یاب گردید و بسیاری از اهل کرمان گریخته و بکشتی ها سوار گشته به بحر گریختند بعضی بکران و برخی به سجستان ملحق شدند اعراب اراضی و منازل شان را بین خود قسمت نموده آباد ساختند و کاریز ها حفر نمودند عشر دادند.

بیان فتح سجستان و کابل و غیره از ایشان

پیشتر فتح سجستان در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه مذکور شد بعد ازان نقض عهد نمودند چون ابن عامر بسوی خراسان متوجه شد ربیع بن زیاد حارثی را از کرمان بطرف سجستان فرستاد. ربیع از طی بیابان نا بقلعه زالق رسید آنروز روز مهرجان بود بر اهل آن قلعه غارت برده رئیس دهقانان را گرفت وی نفس خود را بانیطریق خریدار گردید که نیزه خوردی را بر زمین نصب نموده آنرا از طلا و نقره غایب سازد و مانند اهل فارس با ایشان مصالحه نمود بعد ازان بشهر کرکویه آمده همرای شان صلح نمود جانب زرنج متوجه گردیده به شهر روشت که قریب زرنج است فرود آمده با اهالی آن مقاتله نموده مرده ها از مسلمانان در اینجا شهید گردید بالآخره مشرکین شکست خورده عده زیادی از ایشان بقتل رسید بعد ربیع به ناشروذ آمده فتح نمود و بر شیرواذ غالب گردید از شیرواذ حرکت نموده بر زرنج فرود آمده اهل آن بار بیع مقاتله کرده ربیع ایشان را مغلوب ساخت در حصار داخل گردیده مسلمان آنرا محاصره نمودند مرزبان آن جانب ربیع قاصدی فرستاده که او را امان بدهد تا به نزد وی جهت مصالحه حاضر شود ربیع آن را امان داده چون حاضر شد ربیع بر جسد کشته نشسته بر جسد دیگر تکیه نموده و باقی اصحاب خود را فرموده که چنان نمایند مرزبان از مشاهده این حال غرامت اشتمال خوف نموده بر هزار غلام که با هر یک طلا باشد مصالحه نمود مسلمانان داخل شهر گردیده بعد ازان بطرف قریه ها حرکت نموده در ان قریه که آخذ اسپ رستم پهلوان بود رسیده اهل آن مقاتله کردند ربیع بر ایشان غالب شده جانب زرنج باز گردید مدت یکسال در آنجا اقامت گزیده بعد عامل را بشهر خلیفه گردانیده خودش بسوی ابن عامر مراجعت نمود اهل زرنج عامل مذکور را بیرون کرده از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 182 of 1140

اطاعت کشیدند - ولایت ربیع یکنیم سال شد - در نیدت چهل هزار نفر را اسیر نمود
وکاتب وی حسن بصری بود - بعد ابن عامر عبد الرحمن بن سمره بن حبیب بن عبد شمس
بر سجستان عامل مقرر گردانید وی جانب سجستان حرکت نموده چون بزرنج
رسید آنرا محاصره نموده مرزبان آن بردد ملیون درهم و دو هزار غلام صلح کرد
وعبد الرحمن برابین زرنج وکش از ناحیه هند غالب گردید از ناحیه زرنج براچه
مابین آن دو آبگون بود متصرف شد چون بسوی داون رسید اشیان آنرا در کوه زور
محصور ساخته مصالحه نمود و در زور داخل گردید آن بتی بود از طلا هر دو چشمش
دو یاقوت بعد ازان عبد الرحمن دست آن بت را قطع نموده آن دو یاقوت را
گرفت و بمرزبان گفت بگیر یاقوت و طلا را من میخواستم ترا دانا کنم چه این بت نفع و ضرر
قادر نیست کابل و زابلستان را که ولایت غزنه است فتح نموده بسوی زرنج بازگشت
و آنجا اقامت نمود بعد ازان امیر بن احمر شکری را بردی خلیفه ساخته مراجعت
نمود بعد اهل آن امیر بن احمر را بیرون کرده از اطاعت سر باز زدند.

ذکر غزوه مضیق قسطنطنیه

در سنه سی و دو غزا نمود معاویه بن ابی سفیان قسطنطنیه را گذاشته و اسیر نمود و غنیمت
گرفت بعد ازان رجوع نمود

ذکر غزوه بلنجر

چون پی سپی گردید غزوات به خزر و ترک بر انگیختند و تیز نمودند یکدیگر خود را
بجنگ و گفتند که مایان بقسمی بودیم که کسی بر ما مایان همسری و کامدار کرده
نمی توانست تا انکه آمد این کرده اندک دمایان باین کرده مسلمان تهور نمایان
اگرچه اندک اند مقاومه کرده نمی توانیم زیرا که چون کمال غیرت مسلمانان ابشانرا
نمودند بعضی میگفتند که این کرده نمی میرند چنانچه در غزوات باتها سیح آسیبی رسید
با وجود انکه مسلمان قبل ازین با کفار غزوات بسیاری نموده واحدی از ایشان
مقتول نگردیده وچون کفار فجار این حال را از ایشان دیدند گمان بردند که اینها
نمی میرند - وبعضی از ایشان گفتند که تجربه حاصل نمایید در مغاک تا که گذرگاه
سیل بوده برای قتل آنها کمین کردند چند نفر لشکری شان را اغفلتا بقتل رسانیدند
و بعد ازان روساشان با یکدیگر وعده ضرب آنها را بروز معین نمودند و حضرت
عثمان رضی الله عنه برای عبد الرحمن بن ربیعه در حالتی که به بولایت باب بود مکتوبی
نوشت که مضمون هدایت مشحون آن این بود که رعیت را پری معده ایشان را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 183 of 1140

سرگشته و غافل گردانیده مسلمانان را بمقاتله ایشان داخل کن می ترسم از انکه مبادا مقتول و مجروح گردند — حضرت عبدالرحمن مصلحتاً از مقصد خود باز گردید بجانب بلنجر غزا نمود درین حال ترک و خزر اجتماع کرده بهراه مسلمانان مقاتله سخت نمودند وحضرت عبدالرحمن رحمه الله بجوحة الخان که لقب شان ذوالنون بود شهید گردید وذوالنون نام شمشیران بوده پیت زهوش غلاطون دمش تیز تر — زابروی دلدار خون ریز تر — وجسد مبارک شان را اهل بلنجر در صندوقی نموده طلب باران از درگاه حضرت قادر ذوالمنان بوجود مبارک شان مینمودند — وچون حضرت عبدالرحمن با جماعتی از لشکری خود مقتول گردید مردمان منهزم شده دو فریق گردیدند فرقه بجانب باب رفته سلمان بن ربیعه برادر عبدالرحمن را که سعید بن عاص بامر حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه آن را در کارزار یار و مددگار مقرر فرموده بود ملاقات کرده با یکدیگر نجات یافتند — و فرقه دیگر بمعیت سلمان فارس و ابوهریره رضی الله عنهما در طرف جیلان و جرجان رفتند.

ذکر خروج ترکان بهمراه پادشاه خوقار نام

در سال سی و دو جماعتی از ترکان که عده آنها چهل هزار دقارن نام پادشاه آنها بود از ناحیه خراسان برآمده بولایت طبسین رسیدند و اهل بادغیس و هرات و جهستان از برای دافعه آنها جمع آوری نمودند و قیس بن هیثم سلمی در آنوقت از جانب ابن عامر در خراسان خلیفه بود که در زمان احرام باحترام خود بزیارت بیت الحرام زادها الله تعالی شرفا و تعظیما آن را متمکن سند خلافت گردانیده بود و در جهات و اطراف اماکن خراسان مستولی و غالب گردید و ابن عم آن عبد الله ابن خازم که همراه آن بود بر ابن عامر گفت بنویس معاهد خلیفه در زمانیکه قیس از ولایت خراسان بیرون میشود من بعوض آن والی باشم ابن عامر قبول نموده و در زمان روی آوردن جماعت ترکان قیس بابن خازم گفت که چه مصلحت می بینی ابن خازم فرمود که مصلحت دید من انست که از شهرها برآئی زیرا که عهدنامه ابن عامر بوالی بودن من در خراسان در نزد من است قیس منازعه را ترک کرده در نزد ابن عامر رفت و بعضی گفته اند که مشورت داد ابن خازم به برآمدن قیس بسوی ابن عامر جهت مدد خواستن چون قیس برآمد عهد ابن عامر را بولایت ابن خازم در زمان غیبوبت قیس اشهرت داد و ابن خازم بمعیت چهار هزار نفر بملاقات ترکان روان گردید و مردمان را نیز امر نمود که روغن و حریق برداشتند و در زمانیکه بقارن و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 184 of 1140

و نزدیک شدند ابن خازم لشکری خود را امر نمود تا هر کدام شان خرقه یا پنبه بروغن الود کرده بجهته مشعل در سر نیزه های خود ها مربوط نمایند و شش صد کس را مقدمة الجیش مقرر فرموده رفتند تا وقت شام شد لشکری خود را از پی فرستاده امر باشتعال مشاعل نمود در سیم شب نفری موصوف بلشکرگاه قارن رسیدند بر ایشان حمله برده کارزار کردند نامردان همه متحیر و دهشت نمود زیرا که از این شبخون غافل بودند و چون ابن خازم نزدیک رسید در دستی مشاعل را که در چپ و راست و پس و پیش کوتاه و بلند متسد مشاهده نمودند این هیئت ایشان را ترسانیده منهزم نمود در ان حال مقدمة الجیش ابن خازم با کمال غیرت با لشکر قارن مقاتله میکردند بعد ازان خود ابن خازم - و باقی لشکریان آن ها را از پیر شمشیر گرفته کشتن بسیار کردند و قارن با سیاری مشرکین لشکر خود مقتول گردید و بقیه انها منهزم شدند و مسلمان شجاعت نشان عقب گیری مشرکان را نموده همه ی ایشان را مقتول و آواره صحرای عدم و اسارت گردانیدند بعد ازان ابن خازم کوایف فتح و نصرت لشکر اسلام را بخدمت خلفا رابرای ابن عامر تحریر نموده ابن عامر بعد از تشکرات و اظهار خرسندی بلا نهایات ابن خازم را بر استقامت تولیت خراسان قرار داد.

غزوه حصن المرة

در سنه سی و سه حضرت معاویه رضی الله عنه با اهالی حصن المره که از ارض روم و مناحیه ملاطیه میباشد غزا کرده و بسیاری آنها را مقتول و اسیر نموده و اموال شان را غنیمت ساخته مراجعت کرد - در غزوه عبد الله بن سعد بن ابی سرح با افریقیه نوبت ثانی که اهالی آن نقض عهد نموده بودند نیز در همین سال بوده

ذکر شکستن اهل قبرس عهد را و غزای ایشان در سنه ۳۳

قبرس که نام جزیره کلان است از ولایت روم در همین سال اهل قبرس عهد خود را شکستند و اهل روم را بغزای ربا بذریعه کشتیها که برای انها داده بودند یاری نمودند و حضرت معاویه رضی الله عنه بهمراه اهل قبرس غزا نموده قبرس را بقهر و غلبه و لیراندفتح و اهالی آن را بعضی مقتول و بعضی را اسیر گردانید و بعد ازان با ایشان صلح کرده آنها را بر منازل شان قرار داد - و دوازده هزار نفری بولایت شان فرستاد تا بنای مساجد شهر نمودند - در تاریخ جنابی گفته که در سنه سی و پنج عبد الله بن ابی سرح که امیر مصر بود از ولایت اسکندریه بدریا سوار گردید و قصد غزای ولایت قسطنطنیه را نموده و پادشاه روم با هزار کشتی ایشان را استقبال کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 185 of 1140

و مسلمانان در آن ممالک صد کشتی بودند و باسکله قنکه که مغرب انطاکیه است باهم رسیدند و تنگ دم خوابی ایده و تغییر کرد (از مجموع حروفی) الفاظ خواب خود بیرون نمود که ترجمه الخروف این بود که - لا تطلب الغلبه - یعنی طلب غلبه منمای با وجود این بمقتضای خواب خود عمل کرد و طلب غلبه مسلمانان را پیشتر نمود و با ایشان مقاتله کرد حضرت خداوند متعال فتح و نصرت را برای مسلمان کرامت فرمود و کفار از محاربه پشت گردانیده روی بگریز نهادند و بعض کفار در دریا غرق و بعضی بشمشیرهای مسلمانان مجروح و اسیر شدند و مسلمان کشتی های بیشماری از کفار غنیمت گرفته رجوع بجزیره برودس نمودند و لشکری مسلمانان در آن جزیره هجوم آورده غارت کرده و اندرین زمانی فتح کردند و جزیه بر اهالی آن مقرر کرده آنها را امان دادند

ذکر فتح رودس در سنه ۳۵

در کتاب تاریخ ابن اثیر مذکور است که در سنه پنجاه و سه در زمان خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه جنادبن ابی امیه ازدی ولایت رودس را فتح نمود - و بیان فتح آن نزدیک است که در مابعد مفصلا ذکر شود و وجه آن که بعد ازان فتح این فتح ثانی باشد فتوحات زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه تمام شد - بعد ازان در میان مسلمانها در شان امر اختلاف واقع گردید تا آنکه حضرت عثمان رضی الله عنه شربت شهادت را نوشید و قصه پر غصه شهادت شان مشهور است حاجت بذکر نیست - و شهادت شان در روز جمعه هجدهم ذی الحجه سنه سی و پنج بود و مدت خلافت ایشان دوازده سال بگرد و دوازده روز و بعضی گفته اند هفت روز و بعضی گفته اند که شهادت معلی در حجت ایشان در ایام تشریق و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و بعضی گفته اند نود سال بوده بعد ازان بخلافت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه بیعت نمودند و در میان صحابه کرام در شان کشندگان حضرت عثمان رضی الله عنه اختلاف واقع شد و صحابه کرام کوشش کنندگان بودند در طلب حق بعضی ایشان مصیب و بعضی مخطی گردیدند از برای مصیب دو اجر و ثواب و از برای مخطی یک اجر و ثواب حاصل شد - و آنچه ما بین آن زمان در میان صحابه کرام رضی الله عنهم واقع گردید حمل آن باحسن محامل و تاویل آن باحسن تاویل بر هر مسلمان واجب است که خود را از آنچه واقعشده نگاهدارد - در هفدهم شهر رمضان المبارک سنه چهل حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه شربت شهادت را نوشید مدت خلافت ایشان پنج سال گرسه ماه و مدت عمر شصت سال بود و بعد ازان بخلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه بیعت شد - بعد از مدت شش ماه از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 186 of 1140

سبب حضرت معاویه رضی الله عنه و حفظ خونهای مسلمانان و تحقیق مضمون این حدیث
شریف حضرت سید الانس و الجان صلی الله علیه وسلم که در شان حضرت امام حسن
رضی الله عنه فرموده اند که بدرستیکه این فرزند من سردار است و زود است
که اصلاح نماید خداوند جل جلاله باین فرزند من در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان
حضرت امام حسن رضی الله عنه خلافت را گذاشتند و صحابه کرام رضی الله عنهم بر خلافت
حضرت معاویه رضی الله عنه در ماه ربیع الاول و بعضی گفته اند در ماه ربیع الاخر در سال
چهل یک اجماع نمودند و در همین سال عمرو بن عاص که بر مصر بود عقبه بن نافع بن قیس را
بر افریقیه عامل مقرر نمود و رسید به لوبیه و فزانه و آنها را دلالت اطاعت او را نمودند
و بعد ازان کافرشدند عقبه در همان سال بهمراه آنها غزا نمود و ایشان را کشت
و اسیر کرد و در سنه چهل و دو غدامس را فتح و اهل آن را کشت و اسیر نمود
و در سنه چهل و سه ولایتی را از ولایات سودان فتح نمود و نیز فتح نمود دوان را که از برقه است
و برقه نام دهی است از ولایت افریقیه و نیز فتح نمود عامه بلاد بربر را و در سنه
پنجاه عقبه قیروان که نام شهریست بمغرب را بنا فتح نموده و در سال چهل و دو غزا
نمودند مسلمانان الان را و نیز رومیان را شکست فاحش دادند و کشتند
جماعتی را از سپه سالاران و سرهنگان آنها و در سنه چهل و سه غزا نمود بسر بن
ابی ارطاه روم را و پر کنده شد در ولایت شان تا انکه رسید در قسطنطنیه و در همین
سنه فرستاد حضرت معاویه عبد الله بن عامر را بسر حد ولایت بصره و تفویض نمود
بآن ولایت خراسان و سجستان را و عامل مقرر نمود ابن عامر عبد الرحمن بن
سمره را بسجستان و امیر جیش آن عباد بن حصین مقرر شده بسجستان آمدند بهمراه
اهل شهرها از سبب کفر شان غزا می نمودند و فتح میکردند تا انکه رسید بشهر کابل
و چند ماه کابل را محاصره نمود و منجنیق ها بر پا کرد و دیوارهای شهر را از خنه کلان
نمود و عباد بن حصین بران رخنه شب را گذرانید و مشرکان را میزد تا انکه
صبح شد و اهل آن نتوانستند که رخنه ها را بسته نمایند لاعلاجا فردای همان
از شهر بر آمده با مسلمانان مقاتله کردند و مسلمانان غیور و شیر مردان حسور
بیاری خداوند کفار را شکست دادند و بقهر و غلبه داخل شهر شدند و بعد ازان
مسلمانان بولایت بست رفتند و آن را نیز بقهر و غلبه فتح نمودند و بولایت
زران رفتند اهل آن گریختند مسلمانان بران غالب شده فتح کردند و بعد ازان
بهمراه اهالی ولایت خشک مصالحه نمودند و بولایت رخج آمدند و مقاتله کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 187 of 1140

و بزاهیل آن ظفر یافته فتح نمودند - و بزاهیل بن بار رفتند که آن عزنه و طرف آن بست
و اباها آن با مسلمانان مقاتله کردند و عهد خود بار اشکستند و مسلمان فتح کردند
و کابل هم بجهت نمودند از سبب اینکه اهالی آن عهد خود بار اشکسته بودند و کابل را ثانیا
فتح کردند و ابن عامر عبد الله بن سوار عدی را بقندهار بشنه مقرر نمود و غزا کرد با اهل
قیقان و نایل غنایم بسیار گردید و باز ثانیا همراه شان غزا نمود و اهل قیقان بهمراه
ترکان موافقت و دلیری کردند و عبد الله را بقتل رسانیدند و عبد الله موصوف شخصی
کریم و بسیار سخی بود که کاملا مخارج لشکری خود را میداد تا اینکه احدی از لشکر قیقان
با تش افروختن نبود یکشبی عبد الله موصوف آتشی افروخته دید و پرسید که این چه
آتش است گفتند که عیال نصائی برای خود خبیص پخته مینماید و خبیص طعامی است
که از روغن و خرما می سازند بعد ازان عبد الله امر نمود تا در مطبخ آن سه روز برای
جمیع لشکری خبیص مهیا نمودند بیت پاسبان حصن دولت غیب جز دست کرم
ایمن از آفت بود بام که دارد تا دوان .

ذکر غزوهٔ سند

سند نام شهر یست بمغرب زمین و ناحیه بست باندلس در سنه چهل و چهار مسلمانها
عبد الرحمن بن خالد بن ولید داخل بلاد روم گردیدند و در طرف پراکنده شدند
و بسیر بن ابی ارطاة غزا نمود بدریا و مهلب بن ابی صفره غزا نمود بثغر السند
و از انجا به نبة و اهواز که در میان ملتان و کابل است رفتند و ملاقات نمود دشمن را
و بهمراه آن مقاتله کرد و نیز ملاقات نمود مهلب بلاد قیقان هژده سوار ترکان را
و مقاتله نمودند با مهلب و مهلب جمیعا را بقتل رسانید و در سال چهل و شش
مالک بن عبد الله بار دمیان غزا نمود و در ولایت ایشان متفرق شد و بعضی گفته
که عبد الرحمن بن خالد بن ولید بود - و بعضی گفته اند که مالک ابن هبیره سکونی بوده
و در سنه چهل و هفت جای اقامت مالک بن هبیره بزمین روم بوده و جای عبد الرحمن
یعنی بانطاکیه و حکم بن عمرو غفاری که بر خراسان بود با اهالی کوهستان ولایت غور
از سبب اتحاد آنها غزا نموده بزور شمشیر و قهر و غلبه ایشان را مغلوب
و منکوب گردانیده - فتح نموده نایل غنایم بسیار و اسیرهای بی شمار گردید و مهلب
بن ابی صفره بهمراه حکم در خراسان بود و بهمراه آن بعضی کوه نشینان ترکی غزا
نمودند و اموال غنیمت گرفتند و ترکان حصارهای کوه در راه را محکمه ساخته بر مسلمان
مسدود نمودند تا اینکه کار زار بر حکم دشوار گردید بعد ازان مهلب از جنگ بیت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 188 of 1140

گردانید اقسام حیله را اختیار کرد تا آنکه باقسام حیل شخصی کلانی را از عظماء ترک اسیر نمود
و برای او گفت که یا مسلمانان را ازین تنگی کوهستانها بیرون نمائی و یا ترا بقتل
میرسانم پس شخص مذکور ناچار شده برای مهلب گفت که بمقابله یکی ازین راه ها
آتشی برافروز و گران باری های خود را بطرف همان راه بفرست یا آنکه کفار بطرف
متوجه انطرف بشوند و دیگر راه ها را تخلیه نمایند بعد از آنکه متوجه انطرف شدند
شمایان از دیگر راه بروید تا برای شما مزاحم شده نتوانند مهلب همچنین کرد همه مسلمانان
باغنایم بی کران خود ها بسلامت رسته نجات یافتند و در سنه چهل و هشت در غزای
مسلمانان بار دیگر در فصل زمستان عبدالرحمن قینی سر کرده بود و در تابستان
عبدالله بن قیس فزاری و بدریا مالک بن هبیره سکونی و عقبه بن عامر جهنی بامصر بدریا بغزا
میکرد و یزید بن شجره رهاوی در دریا به همراه اهل شام غزا می نمود.

ذکر غزا و لا قسطنطنیه

در سال چهل و نه و یا چهل و هشت حضرت معاویه رضی الله عنه لشکری بزرگی را انفروه بلاد
روم فرستاد و سفیان بن عوف ازدی را بریاست ایشان مقرر فرمود و عبدالله
بن عباس و ابن عمر و ابن زبیر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم و یزید بن معاویه نیز
در ان لشکر بودند بی باکانه داخل بلاد روم شده قسطنطنیه را محاصره کردند و بار دیگر
مقاتله شدید نمودند حضرت ابو ایوب رضی الله عنه شربت شهادت را نوشیده در نزدیک
دیوار قسطنطنیه مدفون گردید و در سال پنجاه بسر بن ابی ارطاط و سفیان بن عوف را
اجازه غزا از حضرت معاویه رضی الله عنه در زمین روم و فضاله بن عبید رضی الله عنه انصاری را اجازه
غزا داد بدریا - و در همین سال حضرت معاویه رضی الله عنه عقبه بن نافع فهری را بر افریقیه عامل
مقرر نموده در حالی که عقبه رضی الله عنه به برقه و زویله که در ایام عمر بن عاص فتح نموده بود
مقیم بود و در ان بلاد جهاد و فتوحات زیاد کرده بود چون حضرت معاویه رضی الله عنه او را
بریاست مقرر نموده ده هزار سوار نیز برای آن فرستاد عقبه باسواران موصوف
داخل افریقیه شد و مسلمانان بر بر لشکر عقبه ملحق گردیده هیئت اجتماعی لشکر اسلام
بسیار شد و عقبه شمشیر بر اهل بلاد افریقیه گذاشت زیرا که مردمان مجبول بودند و در
زمانیکه امیری از مسلمانان ببلاد ایشان داخل میشد — اطاعت و انقیاد را پیشه مینمودند
بعضی اظهار اسلامیت خود را مینمودند و امیر موصوف که از بلاد ایشان مراجعت میکرد عهد خود را
شکسته مسلمان ایشان مرتد میشدند و العیاذ بالله بعد ازان مصلحت امر چنان شد که بنا
نماید شهری را که لشکر مسلمانها در آنجا بوده اهل و اموال شان از شورش که از اهل بلاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 189 of 1140

واقع میشود مصون باشند بنابران حضرت عقبه موصوف قصد موضع قیروان نمود در زیر آن بیشه های بسیار درهم پیچیده بود و در آن بیشه ها انواع حیوانات و اصناف درنده ها و افعی ها مار ها و دیگر اشیای مخوف موجود بودند چون حضرت عقبه رض از اصحاب کرام حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و مستجاب الدعوه بود روی نیاز بدرگاه حضرت معبود بنده نواز آورده دعا نمود بعد ازان آواز کرد که ای مار ها و ای درنده ها من از جمله اصحاب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشم بیرون شوید شتابان ازین بیشه که مایان در بن موضع نازل می شویم و بعد از ترول گران شما یارا در اینموضع یافتیم البته او را بقتل میرسانیم بعد ازین آواز مردمان میدیدند که اصناف حیوانات سوا کن آنجا اولاد های خود ها را برداشته جیغا از بیشه کوچ کردند چون قبایل بربر این حال را مشاهده کرده در حال مسلمان شدند حضرت عقبه حکم نمود که درخت ها را قطع نمودند شهری و مسجد جامع در آنجا بنا کردند و باقی مسلمانان بیشه مساجد و مساکن مخصوصه برای خود ساختند تا انیکه مساحت آبادی مجموع حریمی ایشان سه هزار ششصد باع شد (و باع مقدار درازکردن هر دو دست را گویند) و در اثنای عمارت شهر غزا مینمودند و پیوسته فوجهای لشکری خود را بغنیمت و غارت میکردند تا انیکه بسیاری بر بر اسلام آورده حلقه اسلامیان وسعت قوی گردید دلهای لشکر باشنده قیروان مامون و مطمئن خواطر گردیده و در قیروان ثابت ماندند و در سنه اربع و یک فضاله بن عبیده سرکرده غزاة مسلمانها بود بولایت روم در تابستان و بسر بن ارطاه در تابستان و در سال مذکور ربیع بن زیاد و حارث به بلنج غزا نمودند و صلحا فتح کردند زیرا که اهالی آن بعد از مصالحه با احنف بن قیس عهد خود را شکسته بودند و ربیع فهستانرا بقهر و غلبه فتح نمود و در کل اطراف و جوانب راگشت مگر نیزک طرخان باقی ماند و قتیبه بن مسلم در زمان ولایت خود نیزک و طرخان را بقتل رسانید و در سال پنجاه و دو در غزای مسلمانان بار و میان و فصل زمستان سفیان بن عوف و بسر بن ابی ارطاه سفر کرده و در تابستان محمد بن عبد الله ثقفی مقرر بودند و در سال پنجاه و سه به لشکر مسلمانان در زمستان عبد الرحمن بن ام حکم ثقفی بطرف روم سرکرده بود و در همین سال رودس را که جزیره ایست در میان دریا جناده بن امیه اورا وی فتح نمود و مسلمانها در آنجا فرود آمدند و پیوسته از رومیان حذر داشتند زیرا بودن ایشان بر ومیان بسیار سخت میگذشت همیشه بر و یا بار ومیان کارزار نمود و کشتی ایشانرا میگرفتند و حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه مسلمانان انعام و بخششهای بسیار مینمود و میان بنهایت ازایشان ترسناک بودند بعد از وفات معاویه رضی الله تعالی عنه یزید پسر شان مسلمانانرا از محاربه باز داشته پس خواست و از رومیان خراج و جزیه میگرفت و در سال پنجاه و چهار محمد بن مالک در فصل زمستان به لشکر مسلمانان با رومیان سرکرده بود و معن بن یزید سلمی در تابستان و در همین سال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 190 of 1140

جزیره اروادرا که نزدیک قسطنطنیه است مسلمانان فتح نمودند وجنادبن ابی امیه لشکرکش بود
وبازدهمین سال حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه عبدالله بن زیاد را بخراسان مقرر نمود وی با بارانتاکوه های
بخاری برسواری شتران گذشته تارامنی و نسف و بیکند که از علاقه بخاراست فتح نمودند وغنائم
بسیار گرفتند وترکان را در زمان ملاقات شکست دادند عیال پادشاه ترکان باشوهر خود
بود خواست که بسرعت موزه های خود را بپای کند یکموزه را پوشیده بود که مسلمانان او را
دستگیر نموده با کمال جاهت وحسن وصد هزار درهم بقیمت رسید در سال پنجاه هجری عمرو
بن محرز سرکرده لشکر اسلام بوده در ارمستان ونیز گفته شده که عبدالله بن قیس فزاری بوده ودر
سال پنجاه وشش بغزوه روم بلشکر اسلام جنادبن ابی امیه مقرر بوده ویزیدبن شجره بدریا
وعیاض بن حارث درصحرا غزا نمودند ودرهمین سال حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه سعید
بن عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنهما را بجمع آوری خراج ومحاربه خراسان مقرر نمود وی
چیحون را تا سمرقند وصغد قطع نموده کفار را شکست داد وترمذ را بصلح فتح نمود - درسال
پنجاه وهفت بارض روم در فصل زمستان عبدالرحمن بن قیس افسر بوده ودر سال پنجاه وهشت
مالک بن عبدالله خثعمی بارض روم سرکرده لشکر اسلام بوده وبدریا سرکرده عمر بن مره جهنی بوده و
بعضی گفته که جنادبن ابی امیه ودر سال پنجاه ودو لشکرکش اسلام وبارض روم عمرو بن مره جهنی بوده و
خشکه وبدریا جنادبن ابی امیه وبعضی گفته که بهمین سال بدریا غزا نموده ودر همین سال مسلمانان بجهت
فتح که از بلاد روم است غزا نمودند وعمیر بن حباب سلمی نیز همراه شان بوده وعمیر بفصیل شهر بالا
رفت درحالتی که بسپاهی خود با اهالی شهر مقاتله مینمود تا اینکه اندرون شهر برای او ظاهر گردید
وبعد ازان مسلمانها بدیوار شهر بالا شده وبواسطه پیش قدمی عمیر فتح گردید ومان فتح مفاخرت
مینمود - درسال شصت مالک بن عبدالله در سوریه غزا نمود ودر سنه مذکوره حضرت معاویه
رضی الله تعالی عنه وفات یافته ودر سال شصت ویک مسلم بن زیاد را بخراسان مقرر نمود مسلم
مذکور از نهر چیحون گذشته بصاغانیان آمد وشهر یرغلتر دیک خوارزم بود
وپادشاهان در انجا جمع بودند ومسلمانها همیشه از امرا وخود مطالبه غزا را با اهالی انشهر می نمودند
وامراء شان ابا مینمودند دراین وقت مهلب بمسلم التجا اجازه توجه بشهر را نمود وبهیئت شهر از لشکری
انشهر شده محاصره نمود واهالی شهر مذکور طلب مصالحه را بشرط فدیه از نفس خود ها نمودند مهلب در
خواست ایشان را اجابت کرده زیاده از بیست هزار گوسفند وصد ملک میشود با او مصالحه نمود و
در عوض حین المصالحه چنان مذکور بود که از انها متاع واسباب وانواع حیوانات بگیرند وانها اشیای
مذکور را بنصف قیمت یعنی بقیمت از ایشان خریداری کردند که درحقیقت قیمت آنها پنج هزار بود مسلم موفق
بسمرقند غزا نموده ولشکری خود را بجند فرستاد اهل جند را مغلوب کرد ویزید برادر خود را بسختان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 191 of 1140

مقرر نمود و اهالی کابل غدر نموده نقض عهد کردند و با عبیده ابن زیاد را اسیر کردند بعد ازان یزید بن زیاد با لشکری خود بهمراه شان مقاتله نمود مسلمانان مغلوب شده بسیاری مقتول گردیدند چون این خبر وحشت اثر بسلم بن زیاد رسید فی الحال طلحه بن عبید الله خزاعی را که موسوم به طلحات بود فرستاد دویست هزار درهم فدیه داده ابا عبیده بن زیاد را رها نمود و طلحه موصوف از کابل بسجستان بطریق والی بودن رفت و اموال بسیار که آورده شده بزواران خود میداد بسجستان وفات نمود و در مدح ان قبایلی گفته که رحم کند خداوند جل جلاله بزرگی را که بسجستان دفن کرده اند که ان نام طلحه طلحات است

ذکر غزا نمودن عقبه بن نافع به بلاد سوس و بیان بسیاری وقایع افریقیه

در سال شصت و دو حضرت عقبه بن نافع رضی الله تعالی عنه لشکر را با اموال و اولاد خود در ولایت قیروان گذاشت و در آنولا زهیر بن قیس بلوی را خلیفه گردانیده اولاد خود را جمع کرده و بر ایشان گفت که من نفس خود را بخدای عزوجل فروخته ام و پیوسته مجاهده می نمایم بهمراه انانکه بخداوند کافر میباشند و اولاد خود را مانچه بعد ازین کرده شود وصیت نمود و بهمراه لشکر بزرگی رفت تا انکه داخل بلاد شهر باغایه[1] را که جماعت بزرگی از اهالی روم در آن شهر جمع شده بودند و بهمراه آن مقاتله سخت نموده عقبه انها را شکست داد و کشته شد از روم میان کشته های فاحش و اموال بسیاری را غنیمت گرفت و جماعت شکست خورده داخل شهر شدند و عقبه انها را محاصره نمود بعد ازان بودن آن شهر بروی تنگ گردیده به بلاد زاب[2] که شهرهای فراخ و قریه های بسیار بود رفت و حضرت عقبه قصد شهر اربه که شهر کلانی بود نمود و اهالی انشهر گروهیان و نصرانیان بودند ایشانرا از دخول شهر منع نمودند و بعضی سلاح بگوه ها کریختند و مسلمانان و مردمان شهر چندمرتبه مقاتله کردند باوجود آن نصرانیها مغلوب شدند و شکست خوردند و بسیاری سواران شان مقتول شدند و حضرت عقبه گردیده بولایت (تاهرت)[3] رفت چون این خبر برومیان رسید رومیان از مردمان بربر استعانت خواسته آنها هم اجابت نموده رومیانرا نصرت دادند و جماعت کثیری اجتماع نموده مقاتله سخت نمودند چنانچه از بسیاری دشمن کار بر مسلمانان سخت گردید حضرت خداوند کریم بمضمون کلام قدیم خود که والله یؤید بنصره من یشاء مسلمانانرا فتح و نصرت کرامت فرموده رومیان و بربریانرا شکست داده و بشمشیرهای خون ریز خود بسیاری آنهارا کشته اموال و اسلحه آنهارا غنیمت گرفتند بعد ازان حضرت عقبه رضی الله عنه بولایت طنجه[5] فرود آمد و در میان راه بلیان نام سرهنگی از اهالی روم با عقبه ملاقات نموده و برای عقبه هدیه بسیار خوبی او و حسب الحکم آن فرود آمد حضرت عقبه از اشخص احوال اندلس را پرسید کار حضرت عقبه بزرگ گردانید بعد ازان از احوال بربر پرسید در جواب گفت که نفری بربر بسیار است که شما

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 192 of 1140

آنهارا بجز خداوند دیگری نمیدانند و آنها کافر و بولایت سوس ادنی میباشند ولیکن داخل نفرات نشده اند و در کارزار بسیار جرار میباشند حضرت عقبه چون این مضمون را شنید بمقاتله آنها بسوس اقصی که مغرب طنجه است رفته تا بابتدای بربر رسیده بجماعت بسیاری بر خورد که آنها را از آنها کشت حضرت عقبه سوار اخ را بجمیع مواضع که آنها گریخته بودند فرستاد و خود آن وقت تا اینکه بسوس اقصی رسید و مردم بربر را مجمع آوری نمودند جماعتی از حد آن از شماره بیرون بود حضرت عقبه بآنها رسیده مقاتله نمود تا انکه از کشتن بامان آمدند و بتوفیق خداوند عالم جل جلاله همه را شکست داده غنایم بسیار و اسیرهای بیشمار گرفت بعد ازان بمالیان رفت دریای محیط را دید باز سر عجز و نیاز بدرگاه حضرت معبود بنده نواز التجا نمود که ای رب العالمین اگر این دریا مانع نمیشود البته میرفتم و در راه تو با کفار مجاهده میکردم و بعد ازان باز گردیده روم آمد بری که در بین راه بود ندارد خوف آن گرفت حضرت عقبه بموضعی رسید که امروز بماء الفرس مشهور است و در آنجا فرود آمد چون آب بهمراه خود نداشت مردمان را سختی تشنگی غالب شد بدرجه که در معرض هلاک رسیدند حضرت عقبه دوگانه از برای خداوند یگانه گذارده دست دعا برداشت در این حال اسب سواری حضرت عقبه رضی الله تعالی عنه زمین را بسم خود کاوید و ازین جای بامر خداوند کریم چشمه آب خوشگوار روان گردید — گاهی ز سنگ چشمه آب آورد پدید — گاهی ز آب چشمه کند سنگ ذره سا بعد حضرت عقبه در میان مردمان آواز نمود که ای مردمان حفر نمائید حوض های بسیار و بیاشامید از این آبهای خوشگوار و آن چشمه را ماء الفرس نام نهادند یعنی آبی که بکاویدن سم اسب بقدرت کامله خداوند متعال از زمین بر آمده چون حضرت عقبه بطنجه رسید (بین طنجه و قیروان مدت هشت روز مسافت بود) امر کرد اصحاب خود را که پیش شوند فوج فوج تا اینکه احدی باقی نماند و متعقد باشند بآن چیزیکه از خداوند جل جلاله نایل شدند و حضرت عقبه بمعیت نفری اندک بجانب تهوذا رفت تا اهالی شهر را نظر نماید که باوی چه معامله میکنند رومیان او را با لشکری اندک دیدند طمع در وی نموده دروازه های شهر و حصار را بسته آغاز دشنام و مقاتله کردند حضرت عقبه آنها را بدین اسلام دعوت می نمود و آنها اجابت نمی کردند و رومیان شخصی را از جانب خود بسوی کسیله بن کرم بربری فرستادند تا بطریق سرعت بمقاتله حضرت عقبه رضی الله تعالی عنه حاضر شود آن هم مبادرت کرده و کسیله مذکور که از اکابر بربر بود پیش از حضرت عقبه در زمان امارت ابی المهاجر به افریقیه اسلام آورده بود و اسلام او پسندیده و نیکو گردیده و ابی المهاجر را مصاحبت نموده بود بنابران چون ولایت بحضرت عقبه رسید ابو المهاجر

کسیله را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 193 of 1140

کسیله را شناخت و امر باعزاز و اکرام کسیله نموده بود حضرت عقبه قبول نکرده بکسیله اسلام
نمود روزی گوسفندی بخدمت حضرت عقبه آوردند آنحضرت کسیله را امر نمود که گوسفند
ذبح نموده باسلاخین پوست کند کسیله در جواب گفت که همین گروه حاضر همه ملازمان
و غلامان من می باشند و مشقت ذبح را از من برمیدارند حضرت عقبه کسیله را دشنام داد
و امر نمود که بدست خود ذبح نمای - ابوالمهاجر این مضمون را از حضرت عقبه قبیح
دانسته عرض نمود که این شخص را هرگاه اعزاز نکردی محبوس نمازیرا که من می ترسم که
مبادا از طرف آن ضرری برای شما عاید گردد حضرت عقبه عرض ابوالمهاجر را
سهل شمرد کسیله ازان روز غدر را مرکوز خاطر خود نموده بود تا در این وقت
که رومیان چون لشکر حضرت عقبه را اندک دیدند شخصی را در نزد کسیله فرستاده
او را آگاه کردند کسیله داخل لشکر حضرت عقبه بود و فریب شان را بخاطر خود
پنهان داشت و رومیان را از مافی الضمیر خود دانا کرد و آنها را طمع گار ساخت
و وقتی که با کسیله ارسال و مرسول نمودند انوقت مافی الضمیر خود را اظهار نمود و اقوام
خود را جمع آوری کرده قصد حضرت عقبه نمود ابوالمهاجر گفت که شتاب نمای پیش از
از جمعیت کسیله حضرت عقبه با او کارزار کرد کسیله از مقابله حضرت عقبه گریخته شد و جمعیت
او زیاد شد و چون لشکر کسیله جمع شد بهمراه عقبه مقاتله کرد و لشکر حضرت عقبه را شکست
داد حضرت عقبه و باقی مسلمانان غلافهای شمشیرهای خود را شکستند و بشجاعت
بر بربها رفته با آنها مقاتله کردند و مسلمانها تا آخر مقتول گردیدند محمد بن اوس انصاری
با چند نفر اسیر شد لیکن صاحب قفصه آنها را رها نموده ایشان را بولایت قیروان فرستاد
و زهیر بن قیس بلوی در زمان که خلیفه حضرت عقبه بود بولایت قیروان عزم قتال نموده و
لشکر صنعانی باز زهیر مخالفت کرد بولایت مصر آمدند و اکثر مردمان متابعت آنها را
اختیار کردند زهیر ناچار بمعیت ان نفری بسوی برقه باز گردیده در انولا اقامت نمود
و جماعتی از اهل افریقه با کسیله جمع شده قصد افریقیه نمودند و چون اولاد و ذریه مسلمانها در
افریقیه بودند از کسیله امان طلب امان کردند کسیله انها را امان داد و داخل قیروان شده
بر افریقیه غالب شد و در آنجا اقامت نمود و در میان عبدالملک بن مروان و حضرت عبدالله بن
زبیر رضی الله تعالی عنه فتنه موجود شد و چون کار عبدالملک قوی گردید ما فریقیه لشکر فرستاد و زهیر
بن قیس بلوی که در افریقیه بود نامه نوشت و در سال شصت و نه لشکر خود را برقه عازم افریقیه گردید چون
خبر به کسیله رسید لشکر خود را جمع آوری نمود بر بر و روم را نیز خبر داده فراهم آورد و اسرای عصر را و محاربان
خود را حاضر ساخت و برای آنها گفت که مصلحت اید چنان است که بطرف ولایت مغرب روم و در آنجا باشیم چرا که قیروان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 194 of 1140

مسلمانان بسیار اندکه با مایان معاهده دارند و فریب دادن شایان خوب نیست و مبادا از ستم با مایان مقاتله کنند و آنها در عقب ما بیایند و چون به مش فرود آئیم از مسلمانها دامان می یابیم و مایان همراه زهیر مقاتله می نمائیم و اگر مایان ظفر یافتیم و غالب شدیم عقب گیری آنها را فراهم می نمائیم و نیج آنها را از افریقیه می کشیم و هرگاه آنها بر مایان غالب شدند از دست شان بکوهستانها میرویم و نجات می یابیم قوم آن این مصلحت او را پسندیدند و بولایت مش رفت چون این خبر بزهیر رسید داخل قیروان نشده سه روز در نواحی آن اقامت نمود تا اینکه از کسالت و ماندگی سفر راحت یافت و بعد ازان در طلب کسیله روان گردید چون به کسیله نزدیک شد اصحاب خود را آماده و مهیا نموده سوار شد تا اینکه هر دو لشکر مقابل شده مقاتله سخت گردید و از طرفین بسیار کشته شد تا اینکه مردمان از حیات خود ناامید شدند و اتش کارزار تا آخر روز شعله ور بود تا خداوند کریم از فضل عمیم خود مسلمانها را فتح و نصرت کرامت فرموده کسیله و اصحاب آن مغلوب و منکوب گردیدند کسیله با جماعتی از کلانهای اصحاب خود بولایت مش کشته شدند و مسلمانها عقب گیری روم و بربر نموده آنها را شکست داده هر کدام راکه می یافتند بقتل میرسانیدند تا اینکه بربر و روم با کوک خود متفرق شدند و زهیر به قیروان مراجعت نموده و بعد ازان آگاه شد که در افریقیه یک مملکت بزرگ دیگر هم هست لهذا از زهیر رض اقامت قیروان را ترک نموده فرمود که من کمر همت خود را بجهاد فی سبیل الله بمیان بسته ام و هرگاه در اینجا اقامت نمایم مبادا میل و محبت دنیا مرا هلاک کند چون زهیر عابد زمان و زاهد دوران بود و اهالی قیروان از خوف دشمن در امان بودند چیزی لشکر را بقیروان گذاشته با لشکر بسیاری اراده مصر نمود در اینوقت چون خبر رفتن زهیر از برقه بسوی افریقیه بجهت مقاتله کسیله در قسطنطنیه بر رومیان رسید رومیان ولایت برقه را فارغ و خالی دانسته فرصت را غنیمت شمردند با کشتی های بسیار و قوت بیشمار خود از جزیره صقلیه خروج کرده بر برقه هجوم نموده غارت کردند و روزیکه زهیر از افریقیه متوجه برقه میشد در همین روز رومیان بر قه را قتل و غارت کرده چون این خبر بزهیر رسید به لشکر خود امر نمود که بسرعت به مقاتله شان روان گردند خود او با کسان خود کوچ نموده و مسلمانها چون رومیان را دیدند که نفری و لشکری بسیار دارند بزهیر استغاثه نمودند و زهیر چون رجوع از کارزار را صواب ندید ناچار شده مقاتله نموده کار بر مسلمانان سخت گردیده کارزار بزرگ شد رومیان بر ایشان غالب شدند و زهیر و اصحاب او را بقتل رسانیدند و حتی کسی از ایشان نجات نیافت و رومیان با غنایم بسیار بقسطنطنیه واپس رفتند و عبد الملک بن مروان چون این خبر وحشت اثر را شنید بسیار سخت ناگوار آمد و یقینی که بهر حضرت ابن زبیر رض و بعد از قتل ابن زبیر رض و اجتماع مسلمانها بر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 195 of 1140

لشکر جرار و نفری بیشمار را آماده نمود حسان بن نعمان را سرکرده ایشان مقرر کرده بجانب افریقه فرستاد که تا آنزمان چنین لشکر بزرگ بتشوکت در افریقیه هرگز داخل نشده بود چون داخل قرطاجنه شدند از انجا بسوی قرطاجنه روان گردیدند و پادشاه انولا بزرگ ترین ملوک افریقه بود و هرگز مسلمانها با انولا مقاتله نکرده بودند و در ولایت قرطاجنه که رسیدند از مردمان رومی و بربر بلاهایه دیدند با آنها مقاتله نموده ایشان را محاصره و بسیاری آنها را مقتول و اسیر و محصور نمودند و از مسلمانها نیز بسیار مقتول گردید چون این حال را مشاهده نموده اجتماع آرا ایشان بگریختن شد بناچار بر کشتی های خود سوار شده بعضی بصقلیه و بعضی به اندلس رفتند و حسان با شمشیرهای تیز داخل قرطاجنه شده قتل و غارت نموده اسیر بسیاری گرفتند و لشکری خود را بگرداگرد انولا فرستاده بکمال سرعت قتال مینمودند مردمان از ترس نزد حسان آمدند حسان ایشان را به خراب کردن قرطاجنه امر نمود و انها بقدر طاقت از قرطاجنه خراب و ویران کردند بعد از آن خبر به حسان رسید که روم و بربر در شهر صطفوره و بنزرت اجتماع نموده اند حسان بسوی آنها رفته با ایشان مقاتله های شدید نمود و هر قدر که بمسلمانها سختی رسید صبر کردند تا آنکه رومیان را شکست دادند و بسیاری آنها را کشتند و بر شهرها ایشان غالب شدند حسان جمیع بلاد ایشان را پایمال نمود تا انیکه اهل افریقیه از حسان بسیار ترسناک شدند در میان شکست خورده بشهر باجه رفته بربریان بشهر تونس محصور شدند و حسان به قیروان واپس آمد زیرا که زخمی های لشکریان بسیار بودند و در آنولا اقامت نموده تا مجروحین صحت یافتند در وقتیکه مردمان آمدند حسان فرمود که بزرگترین ملوک افریقیه را که باقی مانده بمن بنمائید پس عیالی را که ملکه بربر و بامر کهانت عالم و مشهور بود و مردمان را باشیار پوشیده خبر میدادند و مسمی بکاهنه و بربریه الاصل بود و بکوه اوراس جای داشت و مردمان بربر بگرداگرد آن بعد از قتل کسیله اجتماع نموده بودند برای حسان نشان دادند و حسان از اهل افریقیه احوال کاهنه را پرسید و ایشان بزرگی مقام او را بیان کردند و برای حسان گفتند که اگر کاهنه را بقتل رسانیدی بعد ازان بربر بجنگ تو را نمیکنند چون حسان این سخن را بسوی کاهنه نزدیک شد کاهنه حصار باغایه را ویران کرد بگمان انیکه حسان از حصارها را دارد حسان از خیال او دریافته بسوی کاهنه رفت و نهر مینی با او ملاقی گشت و بهمراه کاهنه مقاتله سخت نمود و مسلمانها شکست خورده و خلق بسیاری از مسلمانها کشته و اسیر شدند حسان منهزم گردیده شکست خورد بعد ازان کاهنه همه اسیران را رها نمود مگر خالد بن یزید قیسی را که شخصی شریف و شجاع بود و کاهنه خالد موصوف را فرزند خواند و حسان از افریقیه رفت و بموضعی اقامت نمود و جای اقامت خود را مکتوبی بعبد الملک نوشته فرستاد تا انیکه امر عبد الملک برسد و مدت پنج سال در توابع برقه اقامت نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 196 of 1140

ازین سبب آن موضع را تا این زمان قصور حسان می نامند و کاهنه تمام افریقیه را مالک شد و با اهل افریقیه بنوعی
و بیداد و ظلم را پیشه نمود بعد عبد الملک لشکر و اموال بسیاری بحسان فرستاد و آنها را امر بمقاتله کاهنه در
افریقیه نمود حسان شخصی را از طرف خود پنهانی با مکتوبی در نزد خالد ارسال نمود تا احوال را از نزد خالد که
بحضور کاهنه بود معلوم نماید خالد احوال تفرقه بر برار قعه نوشت و در میان نان پنهان کرده تسلیم شخص
مذکور نموده بسرعت نزد حسان فرستاد بعد ازان کاهنه پریشان و ژولیده موی برآمد و میگفت
که ملک ما یان در میان طعام مردمان رفت و هر قدر شخص مذکور را جستجو نمود نیافت و آن شخص نزد حسان
رسید و همان رقعه در میان نان سوخته شده بود باز همان شخص حسان در نزد خالد و اپس فرستاد خالد
ثانیا تیر رقعه را بمضمون سابق تحریر نموده در میان قاش زین اسب کرده به حسان فرستاد حسان خوشنود گردید
چون کاهنه رفتن شخص مذکور را بهمراه رقعه دانست گفت که مردمان عرب اراده تصرف شدن شهرها و طلا و نقره
ندارند و ما یان اراده کشت زارها و چراگاهها را داریم و دیگر مصلحتی نمی بینم بجز اینکه خراب نمائیم بلاد
افریقیه را تا اینکه آنها ازین بلاد مایوس شوند پس مردمان را بجهة تخریب بلاد امر و مقرر نمود
بناها و حصارها را خراب کردند و اموال آن ولا را غارت کردند و این
خراب شدن اول افریقیه بود چون حسان به بلاد افریقیه نزدیک شد جماعتی
از اهل روم حسان را ملاقات نموده و از جور کاهنه به حسان استغاثه نمودند و
از ظلم کاهنه شکایت کردند حسان از استغاثه و شکایت ایشان خوشنود
گردیده بطرف قابس[1] رفت اهل قابس با اهل و اموال خود حسان را
ملاقات کردند و اطاعت نمودند و اهل قابس سابق ازین از دست امراء
خود محصور بودند و حسان در قابس عاملی مقرر نموده خود بطرف نفزاوه[2] و قصور[3]
جهة اینکه راه نزدیک شود و اهالی قفصه[4] او را اطاعت کردند حسان بر
ولایت قطیلیه[5] غالب شد چون احوال قدوم حسان بکاهنه رسید پسران
خود و خالد را که بچه خوانده او بود بحضور خود خواست و برای آنها گفت
که من کشته میشوم و شما یان در نزد حسان رفته و ازان امان بخواهید
بعد ازان هر سه نفر در نزد حسان آمده و بهمراه او بودند و حسان به مقاتله
کاهنه رفت و کارزار سخت نمود تا اینکه مردمان گمان ضعف مسلمانها را
نمودند حضرت خیر الناصرین مسلمانها را فتح و نصرت کرامت فرموده
بربری ها مغلوب گردیدند و لشکر کاهنه شکست خورده کاهنه دستگیر و کشته
شد و بربری ها از حسان طلب امان کردند حسان امان ایشان را قبول نموده بشرطانیکه دوازده
هزار نفر عسکر از مردمان بربر بیشه باتفاق لشکر اسلام مشغول مقاتله و مجاهده با دشمن باشند و بربریها این شرط را

قبول

[1] قابس بر ساحل بحر روم واقع است و از افریقیه بسمت مشرق واقع است
[2] نفزاوه بضم نون و سکون فا و ضم زا و واو و الف و هاء
[3] قصور بضم قاف و صاد مهمله و واو و راء
[4] قفصه بضم قاف و فا و صاد مهمله و هاء
[5] قطیلیه بضم قاف و طا مهمله و یا و لام و یا و هاء

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 197 of 1140

قبول کردند حسان همین هر دو پسر کاهنه را بهمین دوازده هزار نفر عسکر سر افسر مقرر نمود و در ایام
در بربر شایع گردید و حسان بولایت قیروان مراجعت نموده آنجا اقامت ورزید و تا سنه
هشتاد و شش که عبدالملک وفات نمود کسی با حسان منازعه و مقاتله نکرد بعد از وفات عبدالملک
ولید پسر او والی نمودند و آن برابل افریقیه عبدالله بن مروان که عموی او بود والی ساخته
حسان را معزول نمود و ولید در سنه هشتاد و نه موسی بن نصیر را بحکومت بر افریقیه مقرر نمود
و بیان حال آن در غزوات ما بعد ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی.

ذکر صلح کردن عبدالملک بن مروان با ملک روم

در زمان وفات حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه از جهة حدوث فتنه و فساد در میان مسلمانها
صوایف از ولایت شام معطل گردید (صوایف لشکر یا گویند که فصلی با بستان جهة سد ثغور و حرب
کفار میشود و این امر از ابتدای اسلام تا اخیر دولت عباسیه مستمر بود) و چون فتنه و فساد در
میان ابن زبیر رضی الله تعالی عنه و عبدالملک شدت نمود رومیان فرصت یافته در سال
هفتاد جمع آوری نموده بر سر مسلمانهای ولایت شام لشکر کشیدند عبدالملک از جهة دفع
ضرر ایشان از مسلمانها بهمراه بادشاه رومیان مصالحه نمود مشروط بر اینکه در هر جمعه هزار
دینار برای او بدهند و در سال هفتاد و سه رومیان از ناحیه ارمینیه باشصت هزار نفر بر
آمده و در آنزمان محمد بن مروان از طرف برادر خود عبدالملک بر ارمینیه حاکم بود و با رومیان
مقابله نموده ایشانرا شکست داده بسیاری کشته شدند و در سال هفتاد و چهار امیه بن
عبدالله بن خالد بن اسید را عبدالملک بخراسان حاکم نمود و چون امیه بولایت کرمان رسید
پسر خود عبدالله را بولایت سجستان حاکم نمود چون عبدالله بسجستان رسید با پادشاه
ترکان رتبیل غزا کرد و رتبیل ترسانده مسلمانها بود و عبدالله که بولایت نشست
رسید رتبیل طلب صلح و بذل هزار هزار دینار و هدیه ها و غلام های بسیار برای عبدالله
ارسال نموده گفت اگر این خانه را از طلا پر کند خوب والا مصالحه نمیکنم و شروع بغزا نمود رتبیل
بلاد را برای او تخلیه کرده و سرکوه ها و تنگیها را برای خود محکم ساخت عبدالله مضطر شده طلب
تخلیه راه را برای خود و مسلمانها نمود مشروط باینکه ازان چیزی گرفته نشود رتبیل قبول نکرد و گفت که
هزار درهم از شما بطریق مصالحه میگیرم و بهمراه یکو شیقه خطی که تا زمان امارت من شهرهای من غارت نکنید و مسلمانها
مارا نسوزانید و بلاد ما را خراب نکنید عبدالله مجبوراً قبول کرد چون این خبر به عبدالملک رسید عبدالله
معزول گردید و در همین سال محمد بن مروان بمعیت عسکر مهمه بغزا نمود و رومیان از طرف مرعش بر آمده
و پنجمین در سال ما بعد و در سال هفتاد و پنج مجاعه بن سعد تمیمی از طرف حجاج مقرر سرحد سند بود غزا و فتوحات
اماکن را از تقدا پیل نموده و در سال هفتاد و شش محمد بن مروان با رومیان از طرف ملطیه غزا نمود و در سال هفتاد و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 198 of 1140

عبد الملک بصایفه غزا کرد درسال هفتاد و هشت حجاج عبید الله بن ابی بکره را بسجستان
والی نمود و رتبیل ملک ترکان متصالحه بود و خراج را ادا مینمود و از ادای خراج کاه کاهی
امتناع مینمود حجاج شخصی را بسوی عبید الله بن ابی بکره فرستاد و او را امر نمود به قوری گرفتن
خراج از رتبیل و انیکه واپس نگردد تا انیکه بلاد او را تصرف و قلعه های او را ویران و مردمان
او را اسیر نگرداند بعد ازان عبید الله با اهل بصره و اهل کوفه در زمانیکه شریح بن هانی که از اصحاب
حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه و سرکرده اهل کوفه بود
رفت تا داخل بلاد ملک رتبیل شد و غنایم بسیار گرفت و حصارها بیشمار خراب کرد و بریک سر
زمین ایشان غالب شد ترکان و اصحاب رتبیل منازل ممتنع را برای ایشان واگذار می شدند
تا انیکه عبید الله با عسکر خود در بلاد آنها نزدیک رسیدند و شهر بود باش ایشانرا اتا شهر دو
فرسنگ نزدیک شدند بعد ازان ترکان بر مسلمانان شعبها و عقبها و سر کوه ها راگرفتند
مسلمانها گمان کردند که بلاک خواهند شد عبید الله با ایشان بهفتصد هزار درهم که به رتبیل
برساند مصالحه نمود تا انیکه مسلمانها را واگذار شود که از سرزمین آن بروند و شریح علیحده را
ملاقات نموده باو گفت که شمایان بچیزی مصالحه نمائید مگر انیکه پادشاه از جمله بخششهای شما
داند من عمر بسیار نموده ام مدت مدیدیست که طلب شهادت را می نمایم امروز اگر شهید
از من فوت شود و نایل آن نگردم تا زمان مرگ شهادت را نخواهد یافتم بعد ازان شریح
آواز کرد که ای اهل اسلام غیرت نمائید و یاری بخواهید از پروردگار خود و بسر دشمن خدا و عبید الله
بن ابی بکره چه شریح گفت تو پیر شده و بس خرافت رسیده ئی شریح در جواب او گفت که بس است
از برای تو همین نام که بستان عبید الله و حمام عبید الله بگویند بعد ازان شریح بآواز
بلند گفت که ای اهل اسلام هرکدام از شما که اراده شهادت را دارید بمن نزدیک شوید
پس جوانان قوی هیکل و سواران دل آور و پیاده گان حمله ور با شریح یک جای شدند
مقاتله نمودند تا انیکه اکثر ایشان مقتول و مجروح شدند و شریح نیز مقاتله نمود تا انیکه با
جماعتی از اصحاب خود شهید شده بعضی نجات یافتند و از بلاد رتبیل برآمدند و در همین
سال اهل انطاکیه بر اهل روم رسیدند و بر ایشان ظفر یافتند درسال هفتاد و هشت
امیه بن عبد الله را عبد الملک از خراسان معزول نموده خراسانرا بسپهدکاران
حجاج کرد و بخراسان مهلب بن ابی صفره را والی نمود.

ذکر غزوه مهلب با اهالی ماوراء النهر در زمانیکه والی خراسان بود

درسال هشتاد مهلب نهر بلخ را قطع کرد و بتوقانکش که نام شهریست فیروز آمد سپس عزم ملک ختل در نزد او
آمد و بغزای ختل که شهریست بماوراء النهر تکلیف کرد و نام پادشاه ختل شبل بود و مهلب با سپهر عزم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 199 of 1140

ملک پسر خود یزید را همراه نموده متوجه طرف ختل نمود و یزید بیک گوشه ملک فرود آمد و ابن عم ملک بطرفی نازل شد ناگاه شبیل بر ابن عم خود شبخون زده او را گرفته بقتل رسانید و یزید قلعه شبیل را محاصره نموده تا آنکه بفرستادن فدیه مصالحه کرد بعد ازان یزید آمده مراجعت نمود و مهلب جیب نام پسر خود را با چهار هزار نفر بطرف والی بخارا فرستاد یعنی از دشمنان بقریه نازل شدند و جیب با همراه چهار هزار نفر بقاتله شان رفته بهزیمت داد و آنقریه را سوخانید از انوقت آنقریه محترقه نام شد بعد جیب بتردید رخود آمد مهلب بمدت دو سال در کش مقیم شد شخصی برای او گفت کاش پیش می آمدی بغیر این وقت مهلب در جواب گفت کاش از ازین غزوه و نصیبی بهره از سلامتی لشکر میبود مهلب با اهل کش بفدیه گرفتن از ایشان مصالحه نمود ناگاه مکتوب ابن اشعث بخلع نمودن حجاج دیرا باو رسید که او را بمساعده خود طلبیده بود بعد ازان مهلب از طرف خود مکتوبی بحجاج فرستاده خود او بولایت کش مقیم گردید.

ذکر فرستادن لشکر جانب رتبیل بهمراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث

بیان احوال مسلمانها در زمانیکه پسرانی بکره بشهرهای رتبیل داخل گردیده ماقبل گذشت بعد ازان حجاج در فرستادن لشکر بجانب رتبیل از عبدالملک اذن خواست و عبدالملک حجاج را اذن داده حجاج شروع در سررشته کار حل و نقل لشکری نموده و بیست هزار لشکر را اهل کوفه و بیست هزار را اهل بصره حواله نموده در انجام کار کوشش بسیار نمود و خواه لشکری را کالا برای ایشان داد بیست هزار درهم بهم بطریق بخشش بلشکری داده لشکر خود را دلیر گردانیده بسواری اسپهای رهوار و اسلحه نیکو ارایش داد بقسمی که هر نفری از لشکری آن بشجاعت و بی نیازی موصوف میشد و لشکری مذکور را از نهایت زیب و آرایش و کمال جلوه طاوسی خیر الطواویس یعنی لشکر طاوس ها میگفتند - این هر جلوه طاوس و خر لنگ بار دیگر نگر چه تو بر شمار آئی - چون حجاج فارغ گردید از سررشته لشکر عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را امر عبدالملک بر ایشان رئیس گردانید حجاج عبدالرحمن را امیدوار ساخت از اکه بهین لشکر امیر گردانیده حرکت داد به امر عبدالملک بود عبدالرحمن لشکر را برد تا داخل سجستان شد و خبرشان برتبیل رسید جهة معذرت شخصی را فرستاده و دادن خراج را قبول نمود و عبدالرحمن مذکور قبول نکرده بسوی او روان شد تا داخل بلاد آن گردید رتبیل زمین بزمین و قریه بقریه و حصار بحصار را برای او واگذار شده عبدالرحمن یک یک را تصرف شده و هر شهر را که مالک میشد در آنجا عامل اعوان مقرر مینمود و در عقب شان از نگهبان و جاسوس در هر موضع مقرر میکرد و برای اشخاص مسلح از نهضه عسکر داشت اینکه از زمینهای عظیمه گذشت عساکر او از کثرت اموال غنایم متمول شدند بعد ازان مدتها از آمدن بزمین رتبیل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 200 of 1140

منع نموده گفت امسال آنچه از بلادشان تصرف نمودیم ما را بس است تا اینکه بلاد ایشان را بدین در آوریم و لاحاصل کنیم و مسلمانها در گشتن اطراف و جوانب این بلاد صاحب همت شوند در سال آینده انشاء الله تعالی باقی بلاد را هم تصرف می نمائیم بعد ازان مکتوبی که مشعر بر بیان فتوحات و کاریرا که بعد ازان اراده اجرای آنرا داشت بحجاج نوشت چون مکتوب آن بحجاج رسید حجاج در جواب آن نوشت که مکتوب شما مانند مکتوب شخصی است که صلح را دوست داشته باشد و بمواعده استراحت نماید و دشمن را کم کرده باشد و دریافته باشد از مسلمانها لشکریکه دریافت غنیمتهای خوب و غنایم بزرگی را نموده باشد من دوست میدارم که منع داری از دشمن و بخش نمائی باشخاصی که از طرف مسلمانها بآنها رسیده و آنچه ترا امر نمایم اجرا نمائی چون داخل شدن ناگاه در زمین کفار و خراب نمودن حصارها و مقتول نمودن و اسیر کردن اولادهای کفار بعد از آن نیز حجاج مکتوب دیگر بمضمون مکتوب سابق نوشت اینکه ای عبدالرحمن مسلمانها نیکه در نزد تو میباشند امر نمای بمحاربه و اقامت بآن سرزمین تا خداوند فتح و نصرت را نصیب ایشان نماید و نیز تاکید هم حجاج برای عبدالرحمن نوشت که اگر مضمون مکتوب مرا اجرا کردی خیر الابرار در تو و سحق بن محمد امیر مسلمانها باشد بعد ازان عبدالرحمن دماز را جمع نموده برای ایشان گفت ای دمان من برای شما نصیحت میکنم و خوبی شما را دوست دارم و نظر بر نفع شما دارم و خیال من در باب ما و شما و دشمنان آن چیزیست که خیال جوانان و دانشمندان شما باشد و بین مضمون را بحجاج که امیر شماست نوشته نمودم و از طرف امیر مکتوبی بمن آمده بدین مضمون که اظهار ضعف و عجز من را نموده و امر کرده مرا باینکه پی مهما با سرزمین شان بهراه شمایان داخل شویم و آن زمین جائیست که برادرهای مسلمان شما بمحاربه در آنجا دیروز هلاک شده اند من شخصی هستم که اگر شمایان امضا نمائید من امضا میکنم و اگر ابا کنید ابا مینمایم پس دمان شورش نموده گفتند که ما ابا میکنیم بر دشمن خدا و سخن او را نمی شنویم و اطاعت او را نمی کنیم و اول کسی که این سخن را گفت ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی که از جمله صحابه بود رضی الله تعالی عنه و گفت بعد الحمد و الصلواه بدرستی که حجاج گمان میکند بشما آنچه قائل اول گمان میکرد که گفت سوار کن غلام خود را بر اسب اگر هلاک شد از برای تو ست و اگر نجات یافت هم از تو ست بدرستی که حجاج باک ندارد اینکه بخطر اندازد و داخل سازد شما را بطیه و زحمات تشنگی و تنگی ها و شعله های آتش شمشیر و مقاتله اگر شمایان ظفر یافتید و مال غنیمت گرفتید حجاج هم بلاد را تصرف و هم اموال را مالک میگردد و شوکت سلطنت او خلافه میگردد و اگر دشمن غالب شد بر شما شمایان بعوض آن میگیرید هیچ برادر شفیق و قسم و رحمت شما نمیکند حجاج را که دشمن خداست از امارت خلع نمائید و همراه عبدالرحمن بیعت امارت را بنمائید و من شما را شاهد میگیرم که اول کسیکه خلع کننده حجاج است منم بعد مردمان از هر طرف آواز کردند که ما یان هم بعبدالرحمن بیعت کردیم و دشمن خدا را خلع نمودیم بعد عبدالمؤمن بن سلمت بن ربعی بر خواست و گفت ای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 201 of 1140

بنده های خدا اگر شما اطاعت حجاج را نمودید این بلاد را بلا شما گردانید تا ما دام الحیوة مانند فرعون
شما را در این سرزمین دشمن محبوس می نماید زیرا که اول کسیکه لشکر را بسر زمین دشمن محبوس کرد فرعون
بود و تا وقت مرگ از دیدن دوستان و اقوام خود ها محروم میشوید پس البته بهمراه امیر خود بیعت نمایید و در
دشمن خود حجاج را بقهر و غلبه از بلاد خود بیرون کنید بعد ازین قضیه مردمان از جای خود برجسته رفتند و
بهمراه بیعت کردند بشرط خلع حجاج از امارت و فرار نمودن آن از زمین عراق بنصرت دادن عبد الرحمن و در
این میان عبد الملک را یاد نکردند عبد الرحمن موصوف عیاض بن همیان شیبانی را بدشت مقرر نمود و
عبد الله بن عامر یمی را بر زرنج مقرر کرد و بار تحمیل مصالحه کرد برانیکه اگر ابن اشعث غالب شد خراج آن سه سال
ابدا تا زمانیکه باشد و اگر منهزم و اراده منع او شود رجوع به عراق کند و عبد الرحمن عطیه بن عمرو تغلبی را
مقدمة الجیش خود نموده و عریبه بن عمر یمی را بر کرمان مقرر کرد چون عبد الرحمن بفارس رسید در آنجا
اجتماع نموده گفتند که اگر حجاج عامل عبد الملک را خلع نمودیم گویا که خود عبد الملک را خلع کردیم در نزد
عبد الرحمن اجتماع کردند اول کسی که خلع عبد الملک را نمود تیجان بن ابجر که از بنی تیم اللات بن ثعلبه بود
برخواست و گفت ای مردمان من خلع نمودم اما بازمان را از امارت و اما بازمان کنیت
عبد الملک بود دستار خلع قمیص خود بعد اکثر مردمان او را خلع نمودند مگر اندکی و بعبد الرحمن بیعت کردند
و بیعت شان چنین بود که بیعت نمودیم بر کتاب الله و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بر جهاد با
اهل ضلالت و خلع ایشان از امارت پس چون حجاج خبر خلع آن را رسید کیفیت امارت عبد الرحمن
بعبد الملک نوشت و اینکه بزودی بر سر عبد الرحمن لشکر بفرستد چون خبر امارت عبد الرحمن بعبد الملک رسید
از خراسان بحجاج نوشت که اما بعد بدرستی که اهل عراق دی بطرف تو آوردند مانند سیل که تا مقرار گاه
خود نرسد چیزی او را مانع شده نمیتواند و در اول برآمدن اهل عراق شدت دارند اما بجهت
شوق به اولاد و عیال خود دارند ایشان را واگذار شو تا گرفتار اهل خود شوند و اولاد خود را بوی کنند
بعد بر آنها واقع شو که خداوند ناصر تو است برایشان چون حجاج مکتوب را خواند فحش و دشنام
داد و گفت شفقت بمن نکرده بلکه به ابن عم خود مهربانی کرده که عبد الرحمن باشد زیرا که مهلب و
عبد الرحمن از قبیله قحطان میباشند بعد از وقوع بعض وقایع در مابین عبد الرحمن و حجاج به کتاب
مهلب تحسین نموده نوشته او را صواب دانست و گفت که خیر کثیر دهد خداوند او را ـ زمانیکه نوشته
حجاج به عبد الملک رسید ترسناک گردیده خالد بن یزید بن معاویه را طلب کرده مکتوب را باو
خواند خالد گفت که ای امیر المؤمنین اگر این واقعه از سجستان شده تو هیچ ترس و اگر از خراسان
من هم او را میرسانم بعد عبد الملک لشکر بحجاج فرستاد بهراه صد نیزه سوار که یا زیاد تا خبر عبد الرحمن را به عبد الملک
برساند بعد حجاج بصره نازل شد بعد از اجتماع لشکری از بصره حرکت نموده بعبد الرحمن رسید و عقب شاه اگر رفت تا
خود رسیدند بقرار نوشته مهلب حجاج به دستور فرود آمد و مقدمة الجیش او جمیل فرستاد طلایه از لشکری عبد الرحمن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 202 of 1140

با نهاملاقی نبود و اصحاب حجاج را مقاتله شدید نمود و شکست داد و این واقعه در روز عید اضحی
و یک بود و بسیاری کشته شدند چون خبر شکست بحجاج رسید بطرف بصره مراجعت نمود و لشکر
عبدالرحمن غنیمتی او را نمودند بعضی از لشکری او را گذاشتند و اموال غنائم را گرفتند حجاج بصره را ترک نمود و بکنار
اهل عراق رو آورده داخل زاویه شد اهل زاویه در نزد او طعام آوردند بعد عبدالرحمن داخل بصره
شده مردمان بصره با و بیعت نمودند جوان دیگر بصره بمقاتله حجاج و اهل شام کمر بستند بعد
عبدالرحمن داخل کوفه شده مردمان کوفه با و بیعت کردند تا اینکه لشکر عبدالرحمن بصد هزار رسید
که در میان شان صحابه و اولاد شان و علماء تابعین و غیرهم بسیار بودند و در لشکر او سعید بن
جبیر و شعبی و عبدالرحمن بن ابی لیلی کبار علماء تابعین و از جمله صحابه کرام ابو طفیل عامر بن واثله بودند
در میان ایشها و لشکر حجاج وقایع بسیار شد - در اکثر وقایع فتح و نصرت از لشکر عبدالرحمن بود
بعد ازان عبدالملک و اهل شام با خود گفتند که اگر اهل عراق عزل و موتی حجاج رضا باشند ما حجاج
معزول میکنیم و هرگاه او را معزول نمودیم محاربه آسان میشود و حفظ دماء میشود بعد عبدالملک پسر خود
عبدالله و برادر خود محمد بن مروان را در نزد حجاج فرستاد با لشکر بسیار و امر کرد ایشان را که کیفیت عزل
حجاج را براهل عراق بگویند و بر سر ایشان عطیات ایشان را اجاری نمایند چنانچه براهل شام جاری
نمودند و الیکه نازل شود عبدالرحمن شعث بهر شهر که بخواهد از بلاد عراق چون فرود آمد والی آنجا بود
تا مدت حیات عبدالملک خلیفه باشد اگر اهل عراق این مضمون را اجابت نمودند حجاج امیر جماعت
و والی قتال باشد و محمد بن مروان و عبدالله بن عبدالملک اطاعت او را نمایند هیچ کاری بود
تر و سخت تر بدل حجاج ازین مضمون نیامد و تهدید ایشان کرد که اهل عراق مبادا عزل او را قبول نمایند
و از سر ایشان عزل شود پس مکتوبی بعبدالملک نوشت که مضمون مکتوب این بود که بخداوند قسم است که اگر او
اختیار عزل مرا باهل عراق مفوض نمودی یکلحظه درنگ نمی نمائی بلکه اکثر شان مخالفت تو میکنند و
جرئت خواهد کرد بر سر تو اضافه نمایند و کارهای که اهل عراق در وقت خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه نمودند
بود بیاد او داد و گفت حجاج که آهن آبدار و صیقل میشود سخت است اصلاح آرد چون آهن خوار و بعاریت
و عبدالملک بجز از اظهار قبول و براهل عراق چیزی نداشت در وقتی که عبدالله بن عبدالملک و محمد بن مروان بر او حجاج
گیجا شدند عبدالله بن عبدالملک بر آمده گفت - ای اهل عراق من پسر امیر المومنین میباشم و پدرم خلیفه چنین و چنان علماء نمود
و محمد بن مروان پسر دوم شد گفت من برادر امیر المومنین میباشم و او شما چنین و چنان اظهار نمایند و خصایل
بیان نمود آنها در جواب گفتند که مایان بقبیله خود رفته شب دیگر دیم رفتند و پس آمدند و اهل عراق در نزد
ابن شعث جمع شدند ابن شعث برای ایشان گفت که امروز بشما امر رسیده که وقت و فرصت قیام است اگر
امروز گذشت کار فوت میشود امروز شما منصف و شیک اگر آنها تجاوز نمودند بر شما یان روزی شما یان
بهمانروز بر آنها تجاوز کرده میتوانید قبول نمایند آنچه بر شما عرض شد شما یان قوی و غالب میباشید بسر قومی که از شما ترسناک

شما یان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 203 of 1140

و شما یان شکست دهند ایشان میباشید قسم بخداوند که شما را آنها صاحب جرئت و غالب میباشند تا زمانیکه با شما بطرف آنها
روی آورند و مردمان از هر طرف جستند و گفتند که خداوند ایشانرا هلاک گرداینده و بسختی و کرستگی افتادند ایمان ضایع عدهٔ
بیشمار میباشیم و گذران خوب داریم و قسم بخداوند که روی بمی آوریم ثانیاً او را خلع نمودند و این خبر را بعبدالله بن عبدالملک
و محمد بن مروان رسانیدند آنها گفتند حجاج که تو میدانی شان لشکر تو و لشکر تو بفکر خود کار کن ما مومیم که سخن ترا بشنویم
و اطاعت ترا بکنیم حجاج گفت که من گفتم که باین کار بجز از شمایان دیگر چیزی اراده ندارند و آنها تسلیم نمودند حجاج امارت
و حجاج بآنها تسلیم علم نمود امارت را بعد ازان مقاتله را عود نمود مکار سخت شد چنانچه تفصیل آن مع حالات بیکرد
مدت یکصد و سه روز مقاتله کردند و اصحاب عبدالرحمن شکست خوردند حجاج بفکر کوفه رجوع نمود و محمد بن مروان نیز مع
عبدالله بن عبدالملک بشام رفت حجاج نفری عبدالرحمن را بیعت مینمود باین قسم که بیعت نمیکرد کسی را مگر اینکه میگفت که
شهادت بدهد که بیعت عبدالرحمن کافر شدی اگر میگفت آری بیعت میکرد والا او را بقتل میرسانید شخصی
قدخشم که از مردمان گوشه گرفته بود در نزد حجاج آمد و از حال او سوال نمود مردمان از اعتذال او خبر دادند
گفت تو انتظار می کشیدی گفت که آیا بکفر خود شهادت میدهی شخص در جواب گفت من بنده ام اگر مرا
هشتاد سال خدا را عبادت کنم و خود شهادت بکفر خود بدهم حجاج گفت الحال ترا میکشم شخص گفت اگر
چه مرا بکشی. ولیکن بعد از قتل او جمیع اهل شام و عراق او را ترحیم میکردند بعد در نزد حجاج دیگر شخصی را آوردند
گفت من می بینم مرد پیر اگمان نمیکنم که بکفر خود شهادت بدهد آنمرد در جواب گفت که میخواهی که من
دین خود را بگذارم و کافر تر از فرعون حجاج خندیده او را گذاشت بعد در نزد حجاج محمد بن سعد بن
ابی وقاص را حاضر کردند برای او گفت که ای سایه شیطان و ای متکبر ترین دمان ایا تو آن
یزید بن معاویه را بامیکنی که خود را مشابه بخلفای یعنی مع عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما و موذن ابن اشعث
میکردی سر او را بچوب می آلود کرد بعد امر بقتل او نمود بعد در نزد او عمر بن عبیدالله بن معمر
آوردند گفت یا ابن الفاعله بر سر تو استاد میشود ابن اشعث دمی اشامی بهراه او در حمام در جواب گفت
که خداوندا امیر را باصلاح آورده بود که شامل نیکوکار و بدکار بود که ما داخل آن شدیم و تو اخذ او ندیدی با
قدرت داری اگر عفو کنی باعث آن مهربانی تست اگر باز خواست کنی عقوبت می کنی که کار ترا
حجاج گفت اینکه گفتی که فتنه شامل نیکوکاران است دفع کفی لیکن فتنه شامل فاجر است و ابرار را آن
معانی نمیخواهند و اقرار تو شاید که برای تو نفع و سلامتی برساند پس امید سلامتی نمود بعد از آن
امر نموده آنرا کشتند بعد در نزد حجاج دو نفر مجوس را آوردند امر بقتل ایشان نمود دیگری از ایشان مجوس
حجاج را گفت که من را در نزد تو حقی می باشد حجاج گفت آن حق چیست گفت این است که یک
عبدالرحمن ابن اشعث مادر ترا بدی یاد میکرد من او را مانع شدم حجاج گفت که این را که گفت
گفت این مجوس دیگر حجاج از انشخصی مجوس سید و آن شهادت داده تصدیق نمود بعد از آن
حجاج بوی گفت که چرا انکردی علی را که رفیق تو کرد گفت من انستم که صدق در نزد تو نفع دهنده است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 204 of 1140

بعد ازان حجاج گفت که صدق تو غضب من را دفع نمود از تو و قوم تو حجاج امر نمود که این محبس را
از سب کرده او رها نمایند و این دیگر را از سبب صدق او رها کنند حجاج در روز شکست
از کسانیکه گرفتار کرده بود ده هزار کس را کشت و وقتی که اصحاب عبد الرحمن بن اشعث نمودند منادی
حجاج ندا نمود که هر که ملحق شد بقتیبه بن مسلم باهلی او در امان است و قتیبه را در آنزمان والی ری
گردانیده و بری رفته بود مردمان بسیار به او ملحق شدند که از انجمله یکی شعبی بود حجاج یکروز احوال
شعبی را پرسید گفتند که او ملحق به قتیبه شده و بولایت وی باشد حجاج به قتیبه نوشت که شعبی را
بفرست شعبی گوید وقتی که در نزد حجاج آمدم یزید بن ابی مسلم را ملاقات کردم آن دوست
من بود به او مشورت کردم یزید گفت تو قدر میتوانی عذر خود را در نزد حجاج بنمای و باقی امور
و خیر خواهان نیز اشاره کردند که در نزد حجاج معذرت خود را بنمایم شعبی گفت چون در نزد حجاج داخل
شدم مصلحت دیدم غیر آن چیزها یکه بمن گفته شده بود بیان کنم بر حجاج بامارت سلام نمودم و
گفتم انها الامیر مردمان مرا امر نمودند تا عذر نیابم غیر او چیزی که خداوند سزاوار نیست بخداوند قسم است
که درین مقام بجز از سخن حق چیزی نگویم بتحقیق بخداوند قسم که بر تو سرکشی کردیم و کارزار کردیم و
کوشش نمودیم و لی از روی ترس و خوف و انتقامی بر تو نبود بر ما خداوند ترا بر ما فتح و نصرت داد
اگر بر ما قهرمانی سبب آن چیزیست که دستهای ما بر ما جاری کرده و اگر عفو نمائی از سبب حلم
تو می باشد و ممنون میشویم حجاج گفت بخداوند قسم است که تو درست ترین مردمانی از دو
گفته از کسانیکه بر من داخل میشوند و خون همه از شمشیر شان میریزد و بعد ازان میگویند نکردم و حاضر نبودم
بگوی ای شعبی انچه نمودی تو در نزد من ایمن باش و بگوی که چگونه مردمانرا بعد از ما یافتی شعبی گفت که
خداوند امیر را باصلاح بالغه باشد بعد از تو پیدا خواهیم کشید یم و گرما و زحمت دیدیم و بگلیم خوف
نشسته بودیم و برادران صالح خود را گم کردیم و بامیر قایم مقامی نیافتیم حجاج گفت ای شعبی از گرد من
باز گردیم و سعید بن جبیر پنهان شد و بعد بولایت خراسان گریخت و پنهانی بهر موضع رفت تا
انیکه بمکه معظمه مجاور شده و بعد از مرگ عبد الملک چون خالد بن عبد الله قسری امیر مکه مبارکه شد و با
ولید بیعت نمود بسعید این خبر گفته شد که خالد مرد بدیست از انکه مبارکه بر تو خوب است گفت بنقدر
فرار کردم که از خداوند شرم دارم و بتحقیق دوست دارم که انچه مقدر است بمن برسد و وقتی که خالد داخل
مکه مبارکه شد ولید برای او نوشت که اهل عراق را باز بفرست بسوی حجاج پس سعید بن جبیر را گرفت
و بهمراه دو مستحفظ با فرستاد یکنفر از مستحفظ با بعقب کار خود رفت مستحفظ دیگر گفت که من ترا نزد خداوند از خون تو
بهرام ای سعید زیرا که من خواهیدم که برایم گفته شد که از خون سعید بن جبیر دست بدار پس ای سعید بهر جای که میخواهی برو من
عقب گیری تو را ندارم سعید از رفتن بهر باز زد و مستحفظ آن سه مرتبه این خبر را دیده سعید را امر بر رفتن مینمود و سعید بر نگشت
تا انیکه بکوفه رسیدند و بسرای خود فرود آمد و قرا کوفه در نزد او آمدند و برای ایشان قصه میکرد و می خندید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 205 of 1140

و دختر ک او در کنار او بود و قتیکه قید را در پای او دید بگریه شد چون در نزد حجاج آورده شد حجاج
روی بجانب وی کرد گفت آیا ترا در اماده خود شریک نکردم ایا بتو احسان نکردم و ترا عامل
مقرر نگردانیدم سعید در جواب گفت چرا نکردی حجاج گفت پس چه باعث شد ترا بر سر
من سعید گفت من یکی از جمله مسلمانهایم گاهی خطا مینمایم و گاهی صواب ازین گفته خشمناک
شد بعد ازان حجاج از وی سوال دیگر نمود سعید گفت آن بیعت در گردن من بود حجاج
غضبناک شده گفت ای سعید ایا من در مکه مبارکه نیامدم و گفتم ابن زبیر را و بیعت اهل
مکه را گرفتم و بیعت ترا با امیر المومنین عبد الملک نفرستادم سعید گفت بلی بعد حجاج گفت
بعد از انکه بکوفه والی شدم تا نا بیعت ترا با امیر المومنین نفرستادم سعید گفت چرا نفرستادی
حجاج گفت چرا دو بیعت خود را شکستی و بیک بیعت جولاه ابن جولاه وفائی نمودی بخداوند
قسم که ترا میکشم سعید گفت اگر مرا بکشی سعید میگردم چنانچه پادرم مرا سعید نام نهاده پس
حجاج امر کرد گردن او را زدند چون سر مبارک سعید بزمین افتاد سر مبارک او سه مرتبه
لا اله الا الله گفت ازین حال حجاج دیوانه وار گردیده قیود نا قیودنا گفت مردمان
گمان کردند که قید سعید را او دارد هر دو پای سعید را از نصف ساق قطع نمودند و زنجیر را
از پای او کشیدند و بعد ازان حجاج هر وقتیکه خواب میشد می دید که سعید میگیرد جامه او را
و میگوید که ای دشمن خدا چرا مرا کشتی و حجاج در جواب خود میگفت که سعید ابن جبیر از من چه
میخواهد و چه حالت است مرا و ابن جبیر را و بعد از چند روز حجاج هلاک شد امام شعرانی در
طبقات خود گفته که سعید در ماه شعبان کشته شده و حجاج در ماه رمضان المبارک هلاک گردید
مدت پانزده روز در میان شان فاصله شد ابن خلکان در تاریخ خود گفته که حجاج را شخصی
بعد از مرگ بخواب دیده ازان پرسید که خداوند با تو چه کرد گفت که بعوض هر کشته یکبار
کشته شدم و بعوض سعید هفتاد بار کشته شدم و مدت عمر سعید چهل و هفت سال بعضی گفته پنجاه
و هفت سال بوده گفته شده که حضرت سعید دعا نموده که ای بار خدایا حجاج را بعد از من بر دیگری
مسلط مکن و حجاج تا زمان مرگ خود کسی دیگر را کشته نتوانست امام احمد گفته که حجاج
سعید را کشت و بر روی زمین کسی نیست که محتاج بعفو خود نباشد قتل سعید در سال نود
و چهار بعضی گفته در نود و پنج بوده در میان قتل سعید و آخر فتنه ابن اشعث یازده سال
بوده ابتدای فتنه ابن اشعث در سنه هشتاد و یک و انتهای آن در هشتاد و سه بوده
و ابن اشعث چون شکست خورد خود آن به نزد رتبیل پادشاه ترکان رفت رتبیل
او را اکرام نموده جاداد بعد ازان حجاج آدم بجانب رتبیل فرستاده او را ترسانید
پس رتبیل او را کشته سر او را نزد حجاج فرستاد بعضی گفتند بمرض خود مرد بعد از مرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 206 of 1140

سراورا قطع نموده بحجاج روان کرد حجاج بعبدالملک فرستاد و عبدالملک سراورا در شام گردانید تا مردمان به بینند بعد بمصر به برادر خود عبدالعزیز سال شصت و هم سراورا بمصر گردانید و این واقعه در سال هشتاد و پنج بود.

فتح قالی قلا

در سال هشتاد و یک عبدالملک بن مروان پسر خود عبید را فرستاده قالی قلا را فتح نمود در همین سال جماعتی از دیلم برقزوین هجوم آوردند و مردمان را بغریاد آورده در حصار بسته گردند و مقاتله سخت نمودند مسلمانها ظفر یافتند بایشان چنانکه کسی از ایشان رهائی نیافت در همین سال یزید بن مهلب بهمراه شصت سوار در بیابان نسف به ۸۰۰ سوار ملاقات نموده از ترکان و مقاتله کرده بایشان اکثر آنهارا کشت تا ترکان مغلوب شدند در سال هشتاد و دو مهلب وفات یافت و یزید پسر خود را بر جرجان خلیفه گردانید و حجاج او را بر خلافت او اقرار داد. در سنه ۸۳ یزید بن مهلب قلعه تیرک بادغیس را بعد از محاصره و قتال فتح نمود مالک شد آنچه در آن قلعه از اموال و ذخایر بود و از محکم ترین قلعه ها بود و تیرک هر زمان که قلعه را میدید سجده تعظیم بآن قلعه مینمود و در همین سال عبید بن عبدالملک بردع غزا نموده مصیصه را فتح کرده حصاری بنا نمود و سه صد نفر اشخاص دلاور جنگی را در آن قلعه مقرر نمود و قبل ازین مسلمانها در آنجا سکونت نداشتند و مسجدی نیز بنا نمود. در همین سال محمد بن مروان بارمینیه غزا نموده آنهارا شکست داده و بایشان مصالحه کرد در سال هشتاد و پنج یزید بن مهلب را حجاج معزول نمود. برادر آن فضل بن مهلب را والی گردانیده ببادغیس غزا نمود. اموال غنیمت بسیار گرفته مسلمانان قسمت کرد که بهر کدام هشتاد رسید بعد ازان بآخرون و شومان غزا نموده و اموال غنیمت گرفته قسمت نمود و فضل مذکور بیت المال نداشت زیرا که هر وقت چیزی پیدا میشد مسلمانها قسمت مینمود. در همین سال محمد بن مروان بارمینیه تابستان و زمستان را غزا نمود. در سال هشتاد و شش عبدالملک وفات کرده پسر خود را والی گردانید و حجاج را در ولایت آن قرار داد و حجاج قتیبه بن مسلم باهلی را بخراسان والی نموده و فضل را معزول گردانید (باهله از قبیله قیس عیلان بن مضرست) و قتیبه خوارزم و سمرقند و بخارا را فتح نمود زیرا که بعد از فتح اول کافر شده بودند. بزمین رسید که نه مهلب و نه غیران رسیده بودند در وقت آمدن خود لشکر را ببرآ غزا میها نمود چون بطالقان رسید دهاقین بلخ در نزد او آمدند و بهمراه او رفتند و نهر بلخ را قطع کردند. پادشاه صغانیان با هدیه ها و کلید قلاع در نزد او آمد او را بشهر خود دعوت نمود قتیبه بهمراه او رفته مملکت او را تسلیم شد نذر براکه ملک آخرون و شومان باجوار خود بدی مینمودند بعد قتیبه بآخرون و شومان که از جمله بخارستان بود رفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 207 of 1140

وبهمراه پادشاه او مصالحه نمود بقدیه که برای او ببرد وقتیبه هدیه را قبول نمود بعلتان برگشت
منصرف شد که یکی از قواعد چهارگانه خراسان است (قواعد خراسان مرو وهرات وبلخ و
نیشابور است) — برادر خود صالح بن مسلم را بلشکری خلیفه خود کرد. و بعد از رجوع قتیبه صالح
مذکور کاشان و اورشت را که از فرغانه است فتح نمود و اخشیکت که شهر قدیمه از فرغانه است
نیز فتح نمود و مسلمه بن عبد الملک بهمین سال بارض روم غزا نمود و در سال هشتاد و هفت قتیبه
به نیزک طرخان والی باد غیس نوشت اینکه مسلمانها که در نزد او محبوس نام را نماید. از نوشته مخوف
آن نیزک مذکور ترسید بندی هارا رها کرد ایشان را از نزد قتیبه فرستاد قتیبه برای او نوشته
کرد بدست سلیم ناصح مولی عبید الله بن ابی بکره طلب نمود او را بصلح دامان نوشته نمود که قسم
بخداوند که اگر بیائی بهمراه تو غزا می نایم و بهر موضع که باشی ترا طلب میکنم تا اینکه ظفر بیابم
یا بمیرم در نزد تو سلیم مذکور نوشته را بوی تسلیم نمود. نیزک برای او گفت بطریق نصیحت
که ای سلیمان نمیکنم در نزد صاحب تو خبر را که برای من بکتوبی نوشته که با مثال من نوشته نیشود
سلیم برای او گفت که قتیبه شخص صاحب اقتداری میباشد در کار خود آسان میگیرد اگر برای او
آسان گرفته شد و سخت میگیرد اگر برای او سخت گرفته شد مضمون غلطت مکتوب او ترا
از رفتن منع ننماید و در نزد آن مال خود را خوش دارد و عقد صلح از برای خود و اهل باد غیس نما
برین شرط که قتیبه بباد غیس داخل نشود و در همین سال مسلمه بن عبد الملک با اهل روم
غزا نموده نفری بسیاری از آنها بقتل رسانید بولایت سوسنیه که از نواحی مضیصه است
و بعضی گفته که شخصی که در بن سال غزا نموده هشام بن عبد الملک بود و فتح کرده حصار بوقا
و حصار اخرم و حصار بولس و قمقم را و تقریبا هزار نفر را از عرب مستعربه کشت و عیال و اطفال
انهارا اسیر کرد.

ذکر غزا نمودن قتیبه بولایت بیکند

بیکند که از ادنی شهرهای بخارا است در سال هشتاد و هفت قتیبه بالشکری خود باباهلی بیکند
غزا نمود و قتیبه به بیکند فرود آمد اباهلی بیکند از مردمان صغدی و طرف وجوانب خود طلب
نصرت و خواهش مدد نمودند و نفری بسیار و جماعت بی شماری بمدد ایشان آمده راه ها را
بر قتیبه گرفتند تا اینکه مدت دو ماه رسولی و خبری به قتیبه نرسید و حجاج از احوال قتیبه واقف
نگردید بر لشکری های خود ترسید مردمان را امر کرد تا در مساجد برای آنها دعا نمایند و قتیبه
کنیزکی از مردمان عجم داشت که او را بلقب تندر میگفتند یعنی رعد غرنده و مردمان بخارا
برای او مالی بسیار دادند تا قتیبه را از ایشان رد نماید بعد تندر مذکور پنهانی در نزد قتیبه آمد
و بر او گفت که حجاج معزول شده و دیگری عامل بجر جهان آمده اگر تو با نفری خود واپس

بردی بهتر خواهد بود قتیبه از خوف اینکه مبادا این سخن را افشا نماید و مردمان را بفتنه اندازند
شتر مذکور را کشت و اصحاب خود را امر ـــــ بمقاتله نمود تا اینکه مقاتله سخت نمودند. کفار
شکست خورده اراده دخول شهر را نمودند و مسلمانها عقب گیری شان نموده بعضی را کشته
و بعضی را اسیر کردند بهر قسم که خواستند و بقیه آنها داخل شهر شده محصور گردیدند و حضرت قتیبه
حکم نمود تا اینکه نردبان گذاشته دیوار حصار را ویران نمایند بعد طلب صلح نمودند پس
قتیبه با انها صلح نموده عامل بسر شان مقرر نمود و از انجا حرکت کرده اراده بازگشت را
نمود و چون پنج فرسنگ مراجعت نمود کفار نقض عهد نموده عامل مذکور را با مصاحبان
او کشتند و چون این خبر وحشت اثر بقتیبه رسید واپس گردید و حصار کفار را سوراخ
نموده کفار طلب صلح کردند قبول نکرد و بقهر و غلبه داخل شهر شده ایشان را کشت و در آن
شهر شخص یکچشم بود که لشکر کش تر کان بر سر مسلمانان بود بر او قتیبه گفت من از نفس خود پنجهزار
حریر که قیمت آن هزار هزار درهم باشد فدیه میدهم قتیبه با مسلمانها مشورت نمود
مسلمانها گفتند این فدیه را بگیر و بر غنیمت بیفزای زیرا که کید یکنفر چیزی نیست قتیبه
گفت قسم بخدا و ند که هیچ مسلمانی را بتو نمی ترسانم. آنرا نمود تا امور مذکور را گذاشتند و غنائم
و سلاح و ظروف طلا و نقره بسیار که مثل آن تا آن زمان بخر هان نرسیده بود بمسلمانها قسمت نمود مسلمانها
قوی تر شدند و چون قتیبه از فتح یکند فارغ شد رجوع بمرو نمود.

ذکر فتح طوانه که از جمله بلاد روم است

در سنه هشتاد و هشت مسلمه بن عبد الملک و عباس بن ولید بن عبد الملک بشهر روم غزا نمودند
و ولید پادشاه ارمینیه نوشت و امر نمود که نوشته نامه پادشاه روم که خرز و غیر هم از بلاد
جبال ارمینیه جمع آوری نموده قصد شهرهای آن را دارند و آن هم نوشت و ولید هم لشکر را
از اهل شام سبوی ارمینیه قطعی نمود و سر رشته سامان و اسباب حمل و نقل لشکر را نموده
بسوی جزیره رفتند و از انجا بطرف روم گشتند. اهل جزیره در میان آمدند
در میان شکست خوردند بعد باز گردیدند و مسلمانها را شکست دادند عباس در میان نفری
باقیماند که از انجمله یحیی ابن محریز جمحی بود عباس بر او گفت که بجا بیند اهل قرآن که اراده
دخول جنت را داشتند ابن محریز گفت که آواز نمای در نزد تو می آیند بعد حضرت عباس آواز
نمود که ای اهل قرآن چون این آواز را شنیدند همه اهل قرآن جمع گردیده رومیان را شکست دادند
بتوفیق خداوند تا اینکه داخل طوانه شدند و محاصره نموده فتح کردند و در همین سال ایضاً
مسلمه بن عبد الملک غزا نمود بروم و در همین سال مسلمه بن عبد الملک غزا نمود روم را قلعه را
فتح کرد قسطنطین، غزاله، حصن آخرم، دهزار نفر از مستقر به کشت و مال بسیار گرفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 209 of 1140

ذکر غزوه نومشکث[1] وداشنه

درین سال غزا نمود قتیبه بن مسلم رضی الله تعالی عنهما نومشکث[2] او خلیفه گردانید بر مرو[3] بسیار برادر خود را چون قتیبه با اهل نومشکث ملاقات نمود بادی مصالحه کردند بطرف داشنه[4] شتافت با اهل آن نیز مصالحه کرده بازگردید ترک با اهل صغد[5] و فرغانه[6] بعده و دویست هزار کس بعیت خواهر زاده خاقان[7] چین بر قتیبه محاربه را پیش کردند بر لشکر مسلمانان حمله آورد عبدالرحمن برادر قتیبه را که در ساقه لشکر مسلمانان بود ملاقی شده آتش جنگ شعله در گردید کار بر مسلمانان دشوار آمد عبدالرحمن به جانب قتیبه که در مقدم لشکر دیگ میل مسافه بود کس فرستاده خبر داد قتیبه به سرعت خود را رسانید چون نظری مسلمانان به قتیبه افتاد خوشوقت گردیده بدلاوری تا ظهر مقاتله کردند در آنوقت نیزک منافق با قتیبه بود اسباب فتنه را بدل می پروراند غمناک گردید بنصرت خداوندی رسید لشکر ترکان شکست و مسلمانان ظفر یاب شدند قتیبه از نهر زرنگ[8] گذشته داخل مرو شد در سنه ۸۹ هشتاد و نه مسلمه بن عبدالملک[9] و عباس بن الولید بغزای روم رفتند مسلم قلعه عموریه و عباس حصن ارزدلیه را فتح نمودند درین فتح عباس با جمعیت از رومیان ملاقات کرده بضرب شمشیر آن را شکست داد و نیز روایت شده که مسلم بن عبدالملک چنانکه قصد عموریه را نمود با لشکری بسیار از رومیان مقابل شده[10] بهزیمت داد بعد ازان مسلم هرقله و قتیبه را فتح نمود عباس هم قلعه را که جانب بدندون است غزا کرده فاتح شد.[11]

غزا کردن قتیبه شهر بخارا را و فتح آن

درین سال فرخ خال نامه از طرف حجاج در گرفتن (وردان خداه) پادشاه بخارا برای قتیبه رسید قتیبه نبا بفرموده او جانب بخارا توجه نمود از محاذی رم[12] از نهر مکه بین راه واقع بود گذشته با طائفه صغد[13] در کش[14] و نسف[15] در راه بیابان ملاقی شده ایشان را مغلوب و منهزم ساخته جانب بخارا حرکت کرد در خرقانه سفلی[16] که طرف ربط[17] وردان بود نزول کرد درین محل با جمعیت بسیاری دوچار شده دو شبانه روز مقاتله کرد بتوفیق الهی آنها را مغلوب ساخت بعد عزم غزای وردان خداه پادشاه بخارا را نموده از لشکر و محکمی حصار بران قدرت نیافته طرف مرو بازگشت کیفیت حالات را نزد حجاج فرستاد حجاج به قتیبه نوشته فرستاد نیکه نقشه و صورت آن مواضع و بلاد را بر کاغذی ترسیم نموده بفرست قتیبه صورت و نقشه را فرستاد چون حجاج [illegible] قتیبه نوشت که ای قتیبه به حدای باز گرد و توبه نمای از آنچه تقصیری که از تو واقع شده از فلان فلان موضع بخارا را داخل شو و دیگر نیکه کس بکش و انصف بنصف

[illegible]

و ردّ و مردان و اتاك و التحویط و دعنی من شتیات الطریق یعنی کش را محکم کوب
بنای سقف را از بیخ برکن دردان خذار ا باز گردان از گرد آوردن بر خود پرهیز نا مرا
از بلندی و پستی بار آسوده بگذار چون نوشته حجاج به قتیبه رسید از علی برخواست
به عزم غزا بیرون شد این واقعه در سنه نود بود القصه چون خبر بوردان خذا رسید
از اهل صغد و ترک و اطراف خود لشکر جمع آوری نموده قتیبه پیش رسی نموده دور بخارا را حاصره
کرد چون لشکر دردان رسید مردم شهر هم برآمده بطرف مسلمانان مقاتله بردند آتش قتال
مشتعل شد درین میان طائفه از دکه یک حصه از لشکر ذمی مسلمانان بودند برای قتیبه
گفتند که ما را یکطرف ساخته با ایشان بجنگ گذار قتیبه آن را اجازه داد پیش شدند
آن مردان شجاعت نشان بکمال غیرت و مردانه گی با دشمنان مقاتله نمودند اما از سبب
کثرت دشمنان ظفریاب نشدند سوار های مشرکین آن ها را حمله آورده تعقیب کردند
تا انیکه داخل لشکر مسلمانان شدند زنان لشکر مسلمانان بروی اسپ های شان میزدند
و میگریستند فریاد و غوغا بلند گردید مشرکان روی گردانیدند ناگاه لشکر مسلمانان
که پراگنده بودند چون روی گردانیدن شان را مشاهده کردند از هر دو طرف
بر آن ها حمله بردند تا انیکه ایشان را بموقف شان رسانیدند آن ها موضع بلندی را
محل قرارگاه خود قرار داده بودند قتیبه فرمود کیست که ایشان را از ان موضع دور
کند از عرب کسی اقدام نکرد پس قتیبه نزد نبی تمیم آمده فرمود که امروز روز شماست
وکیع بن حسان بن قیس تمیمی هریرق را گرفته گفت ای بنی تمیم آیا تسلیم می شوید مرا امروز
گفتند نه یا ابا مطرف وکیع لوار ابه هریم بن ابی طلحه که یکی از سواران او تابعان او بود
داد هم گفت ای هریم پیش کن اسپ خود را هریم پیش شد وکیع پیش روی پیادگان لشکر
میرفت چون هریم به نهر یکه بین ایشان و ترک بود رسید توقف کرد وکیع آواز داد
که پیش شو یا هریم هریم مانند شتران جنگی حمله آورده گفت که آیا بیندازم اسپ خود را
درین نهر اگر برهنه داخل آب شود هلاک میگردد ای احمق وکیع را خشم آمده با چوبی
که بدست او بود هریم را زده گفت یا ابن اللخناء امر مرا رد میکنی هریم با سواران عبور
نمود وکیع چون بکنار نهر رسید جسری از چوب تنها بالای نهر گذاشته بمردم خطاب
کرد گفت کسی که تن بمرگ نمیدهد با من بگذرد و اگر تن بمرگ نمی دهد به جای خود ثابت بماند
این بگفت و هفت هشت صد نفر از نهر گذشته باقی بر جای خود ماندند چون بلشکر ترک نزدیک
شدند وکیع به هریم گفت که من با ایشان به تیر مقاتله میکنم تو با سواران خود ایشان را
از من مشغول کن وکیع بر ایشان حمله نموده تا انیکه بر آن ها خلط گردید و هریم با سواران

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 211 of 1140

خود مخالفین را دفع مینمود به نیزه مقاتله میکردند تا انیکه انهارا از بلندی فرود آوردند قتیبه بر اشخاصیکه از نهر گذشته بودند او داد که آیا نمی بینید دشمنان خود را شکست خورده هیچ از ایشان اثر نشد تا انیکه لشکری دشمن به کلی شکست خورد — بعد ایشان از نهر عبور نمودند قتیبه ندا کرد که هرکس یک سر بیاورد بوی صد درهم انعام داده میشود بعدازان سرهای بسیار آورده شد یازده نفر از قبیله بنی قریع هریک سر یرا آوردند چون بهریک گفته میشد کیستی تو میگفت قریعی ام درین میان مرد از قبیله ازد سر آورد قتیبه گفت کیستی جواب داد قریعی ام جهم بن زحر گفت قسم بخدا دروغ میگوید این ازدی میباشد قتیبه گفت چه چیز ترا باعث بدروغ گفتن کرد گفت دیدم که هرکس می آید میگوید قریعی ام گمان کردم که این قول مناسب است برای هرکس که سری آورد قتیبه خنده کرد خاقان و پسران مجروح گردیدند حقتعالی مسلمانان را فتح داد قتیبه خبر فتح را برای حجاج فرستاد.

ذکر صلح قتیبه با اهل صغد

چون واقعه بخارا به قتیبه باهل بخارا اشهرت یافت اهل صغد را دهشت گرفته ترسید طرخون ملک شان با دو سوار نزد لشکر قتیبه شده کسی را طلب نمودند که بادی مکالمه کنند قتیبه جهان نبلی را فرستاد طرخون طلب صلح کرده باین طریق که فدیه بدهد اهل خود را قتیبه خواهش او را قبول کرد طرخون بسوی بلاد خود بازگردید نیزک منافق همراه قتیبه بود قتیبه او را بخارا مراجعت فرمود.

ذکر فرستادن نیزک و فتح طالقان

چون قتیبه از بخارا بازگشت نیزک که یاد بود انچه از فتوحات میدید بر خود میترسید یاران خود را گفت من همراه قتیبه میباشم دلی ازدی این نیستم اگر اجازه و رخصت بگیرم خوب است درین وقت به اهل بودند یاران او را آواز دادند پس ازان نیزک رخصت خواست قتیبه او را رخصت داد نیزک به عزم رفتن طخارستان به شتاب رفت میکرد تا انیکه به نوبهار رسید یاران خود گفت شک ندارم انیکه قتیبه برادن دادنی پشیمان شده زود است که بمغیرهٔ بن عبدالله پیغام فرستد و امر به حبس من نماید همین بود که قتیبه از رخصت دادن نیزک پشیمان شده خبر در نزد مغیره فرستاد که نیزک را گرفته محبوس نماید زمانیکه خبر بمغیره رسید نیزک از انجا عبور کرده بود مغیره نیزک را تا شعب جلم عقب گیری کرده نیزک دستیاب نشد مغیره واپس مراجعت نمود بعد ازان نیزک بغی و مخالفت خود را اظاهر نموده به پیهسالار بلخ و بازان ملک ترمذ و ملک طالقان و ملک فاریاب و ملک جوزجان مکتوب ها فرستاد و مضمون انیکه مخالفت کنید قتیبه را و بیعت خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 212 of 1140

خلع نمائید جمع شوید که باوی مقاتله کنیم و نیزبه کابل شاه نوشت انیکه باوی معاونت نموده
در وقتی حاجت او را پناه داری نماید کران بار نیها او را جای بدشاه کابل خواهش او را قبول
کرد و نیزک که غلام جبغو به ملک طخارستان بود چون مولای خود را ضعیف دید آن اسیر عمود
قید طلای در پای او انداخت و عامل قتیبه را از بلاد متصرفه جبغو بکشید چون خبر خلع و نفاق
نیزک و تابعین آن پیش از زمستان در حینیکه لشکریان اسلام متفرق بودند به قتیبه
رسید عبد الرحمن برادر خود را با دوازده هزار کس بطرف بروقان فرستاد فرمود که عزم
دار اده خود را اظهار نسازد تا انقضاء فصل زمستان در آنجا مقیم باشد بود به جانب طخارستان
برود و فرمود بدانکه من هم بشما قریبا ملحق میشوم عبد الرحمن امر او را سمعا و طاعتا گفته قبل
نموده متوجه صوب مقصود شد چون زمستان باخر رسید قتیبه از نیشابور دیگر بلاد
متبوعه خود لشکر خواست قشون ناصر نمون پیش از میعاد مقرره به جوش و خروش در نزد
قتیبه جمع شدند قتیبه با ایشان طرف طالقان که ملکش در خلع بیعت با نیزک متفق شده بود
شتافت چون بطالقان رسیدند قتیبه فرمان جنگ داد چنان معرکه عظیمی بر اهل طالقان
واقع شد که چشم روزگار ندیده چنانچه از ایشان دو صد و بدر ازی چهار فرسخ بدار
کشید بعد قتیبه عمرو بن مسلم برادر خود را در طالقان مقرر کرده خود متوجه فاریاب گردید
ملک آن چون ماجرای طالقان را شنید باستقبال قتیبه برآمده خواهشات آن را قبول
شده احدی را ازان شهر نگشت مردی از اهل فاریاب بر ایشان عامل گردانید خود بجانب
جوزجان رهسپار شد چون ملک جوزجان آوازه قتیبه را شنید راه حیال اگریز گاهی
خود قرار داده تسلیم نخیت اهل جوزجان سری اطاعت فرود آورده تکالیف را قبول دار شدند
کسی از ایشان مقتول نگردید عامر بن مالک حمانی را بر ایشان عامل ساخته متوجه بلخ گردید
اهالی بلخ باستقبال او آمدند با نها هم معامله مصالحه را اجرا نموده بطلب عبد الرحمن برادر
خود عازم شعب طخارستان گردید در بلخ یکروز بیش توقف نکرد چون این قضیه را نیزک نسبت
به خیانت و نفاق خود پیش بینی کرده بود با لشکری خود جانب بغلان رفته قلعه محکمی را
که به عقب شعب طخارستان بود استحکام خود قرار داده تابعین خود را بدهان تنگی شعب مقرر
نمود که ممانعت نمایند قتیبه چند روز توقف کرده از دهان تنگی با ایشان معامله نمود بر
گرفتن قلعه قادر نشد بجز از همان راه شعب و راه بیابان که بر لشکریان صعب و دشوار
می آمد دیگر راهی نمیدانستند متحیرانه بر جای خود ثابت ماندند تا انیکه شخصی از اهل بغلان
طلب امان کرده جانب قتیبه آمد قتیبه برآ انیکه اطلاع بر راه قلعه حاصل کند آن را امان
داده با چند نفر طرف قلعه فرستاد آن ها بشب رفته به قلعه رسیدند در حالیکه دشمنان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 213 of 1140

بی خبر بودند بر آن باشیخون زدند بسیاری را کشتند باقی با همراه نیزک گریختند و کسانیکه بدان
تنگی شعب سد راه بودند هزیمت نمودند قتیبه همراه باقی لشکر مسلمانان داخل شعب جلم گردید
به قلعه در آمد از آنجا گذشت به سمجان رفته در آنجا اقامت نمود باز بعد از چند روز
قتیبه با لشکر ظفر پیکر متوجه نیزک شد عبد الرحمن برادر خود را با دوازده هزار کس به طلیعه نیزک
پیش فرستاد چون نیزک از کابل شاه اطمینان حاصل کرده بود با مال و کرا باری خود
از رود فرغانه گذشته بجانب کابل شاه متوجه شد در بین راه به کرز نزول نمود عبد الرحمن
مانند شیر شکاری تعقیب وی نموده آن را با طایفه ترک در آنجا محاصره کرده الی دو ماه
در کرز متحصن بود از هیچ طرف راه خروج و دخول نبود تا اهل کرز بمرض وبا مبتلا
و معاش بر ایشان تنگ گردید قتیبه هم از ترس رسیدن زمستان سلیم ناصح را
که یکی از دوستان معتمد نیزک بود امر کرد که نیزک را بحیله بدون امان و اگر بکرو حیله میکرد
او را امان داده نزدش حاضر آورد و سلیم را گفت بدان ای سلیم اگر نیزک را بیاوری
و ترا بی او مشاهده کردم ترا بدرخواهم کشید از دستم سلامت نخواهی ماند در بن امان
قتیبه دو فرسخ مسافه از برادر خود عقب منزل داشت سلیم ناصح گفت به برادر خود عبد الرحمن
نوشته کن که با من موافقت کرده ما یحتاج مرا فراهم آورد قتیبه مکتوب وصیت سلیم را
بدست خود او داده نزد برادر خود عبد الرحمن فرستاد — سلیم به عبد الرحمن گفت که عدد
از سواران بفرست که بدان دره منتظر باشد چون من و نیزک از دره خارج شویم از عقب
بر آمده بین ما و شعب حائل گردند بعقب ما مراجعت کنند عبد الرحمن سوار ها را فرستاد
سلیم خروار طعام و خرما بار کرده نزد نیزک رفت چون با و خلوت کرد گفت فریب خوردی
که نزد قتیبه نرفتی نیزک سلیم را گفت چه رای میدهی گفت رفتن ترا نزد قتیبه نیک میدانم
زیرا که وی از این سرزمین نمی رود و عزم نموده که زمستان را بماند اگرچه هلاک شود یا سلامت
ماند نیزک گفت اگر بدون امان بروم قتیبه بمجرد دیدن حکم بقتل من میکند سلیم گفت
قتیبه چنان بر تو خشمگین است که گمان نکنم ترا امان دهد ولی رای من اینست که چنان
بروی تا هنگیکه دست خود را بدست او نهی بر تو وقف نشود در آن وقت امید میکنم که حیا
کرده ترا عفو کند نیزک گفت نفس من از این رای ابا میکند گمان من اینست اگر مرا ببیند
می کشد سلیم گفت من برای خیر و مصلحت تو آمدم اگر بر رأیم کار کنی شاید سلامت بماند
و حال تو مانند سابق شود هرگاه سخنم را شنوی باز میگردم بعد ازان اطعمه را که با خود
برده بود حاضر کرد چون اصحاب و اتباعان نیزک را با چنان طعام ها معرفت نبود چور
و غارت کردند سلیم را از مشاهده این حال بدآمده برای نیزک گفت من از دوستان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 214 of 1140

و نصیحت کنند گان توام چنان گان میکنم تا بعان ترا که اگر چند روز دیگر حصار بر ایشان بگذرد
از تخت فرمان تو بیرون شده بر تو حمله خواهند نمود صواب دید من آنست که ازین جا
دل برکنی و نزد قتیبه روی نیزک گفت ایمن نیستم که بی امان نزد قتیبه روم اگرچه
میدانم در صورت امان هم مرا میکشد ولی امان در نزد من عذار بزرگیست — ابن خلدون
در کتاب خود می نویسد که سلیم هرچند سر و کردن نیزک را با یکدیگر می تافت یعنی مکر و حیله میکرد
در نیزک اثر نمود — سلیم گفت قتیبه ترا امان داده است مراد ازین سخن تو هم میداری نیزک
گفت نه یاران نیزک که حصار داری بر ایشان دشوار شده بود برای نیزک گفتند که نصیحت
سلیم را قبول کن که نمیگوید مگر سخن حق را نیزک قبول کرده همراه سلیم و جغویه پادشاه جوزجان
و سپهسالار طرخان و میرشب و کوتوال و شقران برادرزاده نیزک متوجه قتیبه شدند
چون از دره برآمدند ناگاه سواران را که سلیم مقرر کرده بود از عقب شعب برآمده
بین لشکر ترکان و انها حجاب شده عقب گیری کرده می آمدند چون نظر نیزک بر سواران
افتاد گفت این اول فریبست که مشاهده کردم سلیم گفت عقب ماندن لشکریان تو
خیر توست چون نزد قتیبه رسیدند ایشان را محبوس نمود مکتوبی که مشتمل بر اجازه قتل
نیزک بود نزد حجاج فرستاد آنچه نفوس و اموال و متاعی که در گرز بود به حضور قتیبه حاضر
اوردند منظور حجاج بود بعد از چهل روز که از طرف حجاج امر بقتل نیزک صادر
شد قتیبه مسلمانان را جمع کرده بقتل نیزک مشوره نمود در بین مسلمانان اختلاف واقع شد
صزار بن حصین به قتیبه گفت از تو شنیدم که بقتل نیزک عهد کردی نزد پروردگار خود اگر تو
بیابی حال اگر او را بقتل نرسانی هرگز خداوند ترا نصرت نخواهد داد قتیبه نیزک را خواسته
بسبب عهد خود او را بدست خود گردن زد سری او را نزد حجاج فرستاده تنش را بدار
کشید و سپهسالار و شقران و تابعان او را نیز کشت حاصل آنکه دران روز مقصد
کس و بر دایتی دوازده هزار کس بقتل رسیدند جغویه ملک طخارستان با تابعانش بنجاب
شام فرستاده نزد ولید پسر دان در شام بودند تا آنکه ولید فوت گردید — زنیر مولی عباد
باهلی حقه را از نیزک گرفت که دران گوهری بود که قیمت آن بیشتر بود از مال و اراضی
که دران بلاد بود — چون قتیبه نیزک را کشت پس بجانب مرو مراجعت کرد ملک جوزجان
بذریعه رسول خود از قتیبه طلب امان نمود قتیبه او را امان داده بشرط آنکه خود ش بحضور
بیاید ملک جوزجان از قتیبه طلب کرد که دی نیزک و بها بدهد قتیبه حبیب بن
عبدالله بن حبیب بن محمد را داد ملک جوزجان گرد بها از اهل بیت خود داده بعد از مراجعت
در طالقان دو چار اجل گردیده مردم اهل جوزجان بگمان آنکه قتیبه ملک ایشان را زهر داده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 215 of 1140

حبیب بن عبد الله را که در نزد ایشان گروی بود بقتل رسانیدند چون خبر به قتیبه رسید گروهای که از اهل جوزجان نزد او بود همه را کشت این واقعه در سنه ۹۱ نود و یک بوقوع آمد

ذکر فتح سند و کشتن داهر نام ملک آن

بدانکه اول غزا کردن مسلمانان سند را در سنه چهل و سه در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه و انیکه عبد الله بن عامر بر سر حد سند عامل ساخت عبد الله بن سوار عبدی او در سنه چهل و چهار غزا نمود مهلب بن ابی صفره سر حد سند را در حینیکه عامل بود حکم بن عمرو غفاری را که والی خراسان بود در سنه هفتاد و پنج عامل بود بر سر حد سند مجاعه بن مسعر التمیمی از طرف حجاج دگر گردید فتح باقی سند برای مسلمان کبدست محمد بن قاسم بن حکم بن ابی عقیل ثقفی پسر عم حجاج صحیح گردید بیان اینها ئیم — حجاج محمد بن قاسم را بر هند سند عامل ساخت او را با لشکر هزار لشکر و انچه حوالجی که متصور میشود تا چهل دوزد و سوزن و نخ آماده کرده همراه او فرستاد — چون محمد بن قاسم به مکران رسید چند روز توقف کرده متوجه قزدار شده او را فتح کرده بطرف ارمائیل رفته فتح کردند بعد بجانب دیبل شتافت در روز جمعه قدم آورد از عقب وی کشتیها مملو از اسلحه و مردان کاری بوی رسید بعد ازان خندق حفر کرده هر کدام در جای خود قرار گرفته منجنیق را که مسمی به عروس بود بچهار نفر کشیده میشد نصب کردند در شهر دیبل مناره بود مرتفع بر سری آن مناره چوبی عظیمی بر آن چوب بیرق سرخی منصوب چون باد بر آن حرکت دادی در تمام شهر دور خوردی زیر آن مناره بت بزرگی ساخته اهل شهر هر کدام در نزد خود بتی داشتند که عبادت مینمودند در حقیقت این شهر یک بتکده بود در نزد بت پرستان محترم بود محمد بن قاسم مدتی دیبل را محاصره نمود —

چوب بیرق شان را به سنگ منجنیق شکسته منار را منهدم گردانیدند کفار ازین مسئله بدفالی گرفته غضبناک شدند خشم آلوده از شهر بمقابله بیرون شدند لشکر نصرت اثر مسلمانان آن ها را شکست داده داخل شهر گردیدند بعد نزدیکان ها بسیاری ابر دیوار شهر نصب کرده بالا رفتند شهر دیبل را فتح نمودند چون بقهر و غلبه داخل شدند سه روز بین شهر قتل عام جاری بود عاملیکه از طرف ملک اهر پادشاه سند در انجا مقرر بود گریخت محمد بن قاسم چهار هزار نفری از مسلمانان در شهر اقامت داد مسجد جامع بنا کرده بعد بطرف بیرون رفت اهل بیرون پیش از ورود محمد بن قاسم رسولی نزد حجاج فرستاده برای خود امان خواسته مصالحه کرده بودند چون محمد بن قاسم رسید استقبال نموده و بر ابشهر خود برده صلح نامه را اظهار نمودند محمد بن قاسم از انجا حرکت کرده رفت خلاصه انکه بهر شهریکه میگذشت فاتح میگردید تا انکه از نهر سر بلیس عبور کرده اهل سر بلیس نیز خراج و مخالفت را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 216 of 1140

برخود لازم گرفته مصالحه کردند بعد محمد بن قاسم از نهر مهران گذشته عزم سند نمود زاهر
بن صعصعه که پادشاه سند بود مستعد محاربه گردیده بر نهریکه قریب سند بود پل بسته
خود بر فیل سوار گشته باقی فیلها و سرداران سند دور آن جمع شده با لشکری فراوان
بمقابله لشکر اسلام بیرون شد چنان مقاتله شدت کرد که گوش روزگار نشنیده آخر زاهر
نام پیاده گردیده به شمشیر و نیزه تا بعد از شام مقاتله میکرد ناگاه نسیم نصرت و ظفر خداوندی
بر مسلمانان وزید زاهر نام ملکشان در بین معرکه کشته لشکر یانش هزیمت نمودند لشکر
ظفر پیکر اسلام ازان تا هر چه که میتوانستند کشتند چون زاهر مقتول شد زوجهٔ آن
گرمچته به شهر راور ملحق شد مسلمانان تعقیب آن را نمودند آن زن از خوف خود را
وکنیزان و ملک آن شهر را آتش زده سوخت بالفتح بعد ازین بشهر برهمناباد رفتند مسلمانان
آن شهر را نیز فتح کرده مردمان را کشته شهر را خراب کردند بعد ازان بشهرهای سند
غلبه کرده یک یک را فتح کردند بعد از نهر بیاس گذشته ملتان را محاصره کرده آب از ایشان
قطع کردند اهل ملتان بر حکم شان فرود آمده مردان کاری شان را کشته زن و بچه ها را اسیر نمودند
بتی در انجا بود که شصت هزار دربان و خدام داشت از جوانب اطراف مردم بقصد زیارت
وی آمده هدیها می آوردند سر و ریش خود را می تراشیدند بگمان شان که این بت ایوب
علی نبینا و علیه السلام است آن بت را شکسته خدام و دربانان را کشته اولاد شان را
اسیر نمودند از انجا طلای بسیاری استعراف آوردند گویند که انجا خانه بود که بطول ده
زرع و عرض هشت زرع از سقف آن طلا پرشده بود چنانچه ملتان را فرج الذهب
می نامیدند مسلمانان غنیمت گرفتند درین زمان فتوحات محمد بن قاسم وسعت گرفت
چون خمس ان نزد حجاج فرستاده شد دوازده کرور بود حجاج تخارج و نفقه لشکریان
وغیره را سنجیده شش کرور شد گفت نصفا نصف باید کردیم هم درین فتح قصاص
خود را که سزاوار پادشاه باشد هم گرفتیم چون حجاج در ۹۵ فوت گردید محمد موصوف ملتان را
خبر فوت رسانیدند بطرف رور و بغرور که از مفتوحات او بود مراجعت کرد اهل آن
بخشش سرافراز کرده لشکر خود را بطرف پیلان سوق داد اهل شهر با او مقاتله کرده
جزیه را قبول دار شدند بعد بطرف کیرج آمده دوباره با شاه آن خروج نموده مقاتله کرد
طاقت نیاورده شکست خورد بعضی گرفته اند کشته شد اهل مدینه کیرج فرود آمده مقتول و اسیر
شدند — درین زمان ولید بن عبد الملک فوت گردید سلیمان برادر او خلیفه شد محمد
بن قاسم را از حکومت سند معزول و یزید بن ابی کبشه سکسکی را والی سند مقرر کرد و
موصوف محمد بن قاسم را قید کرده بجانب عراق فرستاد اهل سند بر محبوسی و معزولی محمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 217 of 1140

بن قاسم گریستند چون بعراق رسید صالح بن عبد الرحمن بواسطه وی را حبس نموده معذب داشت تا کشت زیرا که حجاج ادم نام برادر صالح را که طرفدار خوارج بود کشته بود صالح نیز محمد بن قاسم که بنی عم حجاج بود به خون برادر خود بقتل رسانید یزید بن ابی کبشه بعد از قدوم برین سند به مجده روز فوت شد سلیمان بن عبد الملک حبیب بن مهلب را برسند عامل گردانید چون حبیب برسند قدوم آورد پادشاهان سند که از ترس محمد بن قاسم گریخته بودند بمملکت های خود مراجعت نموده برسند غلبه کردند حبیب برکنار رود مهران فرود آمده اهل ور را جزیه داد حبیب طایفه دیگری را محاربه کرده بر ایشان نیز مظفر گردید درین زمان سلیمان بن عبد الملک فوت گردید عمر بن عبد العزیز خلیفه شده بملوک سند نوشته ایشان را باسلام و اطاعت دعوت کرد و چنان نوشت که هرگاه اطاعت کردند نفع و ضرر ایشان نفع و ضرر ما میگردد بر اثر مکتوب شان جیشبه بن زاهر و باقی سلاطین سند مسلمان شدند و ناصحای عرب از خود گذاشتند درینوقت عمرو بن مسلم باهلی از طرف عمر بن عبد العزیز برسر حدود هند عامل مقرر شد.

ذکر غزوه هند و فتح آن

عمرو بن مسلم بر بعضی از بلاد هند غزا نموده ظفر یاب گردید بعد ازان جنید بن عبد الرحمن مری که در زمان خلافت هشام بن عبد الملک والی سند گردیده بود درینوقت نیز از طرف عمر بن العزیز والی سند مقرر شد جنید مذکور تا کنار رود مهران آمده جیشبه بن زاهری از عبور منع نمود کس فرستاده خبر داد که من اسلام آورده ام از نزد مرد صالح بمملکت خود والی مقرر شدم بر تو این نیستم جنید جهت اطمینان برادری گروی فرستاده جیشبه نیز عوض خراج شهر های خود گروی داده از هم گذشتند بعد ازان جیشبه کافرشده محاربه نمود بعضی گفته اند که محاربه نکرد بلکه جنید بادی خیانت کرد جیشبه به هند رفت جماعتی کشتی بار ابرای حرب اماده کرد. بعد ازان جنید بکشتی های خود سوار شده بجانب جیشبه رفت جیشبه را در رنگ زار قریب سند دستگیر کرده بقتل رسانید صعصعه بن زاهر گریخته اراده داشت که در عراق رفته از غدر جنید شکایت نماید جنید باو امنیت داده دلجوئی کرده او را پس گردانید تا انکه دست خود را بدست او نهاد چون مطمئن شد دیر اکشتا این قضیه در سنه یکصد و هفت از هجرت وقوع یافت جنید شهر کیرج را که از هند بود و نقض عهد نموده بودند کافر شده بودند غزا کرد باین قسم که از هند بر کیرج لشکر کشیده حصار شهر را با بیل و کلند وغیره آلات منهدم نمودند داخل شهر شده اهل شهر را قتل و اسیر کرد از طرف خود بجانب قندهار و مندل و دهنج و برودج عاملها مقرر گردانید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 218 of 1140

لشکری به جانب ازین سوق داده ازین بر اغارت کرده حصار آن را سوختند پیلان را نیز فتح کردند در نزد جنید غیر از خزانه که همراه او بار می شد هشتاد لک از مال غنیمت حاصل شد بعد ازان جنید تمیم بن زید قینی را بر سند والی گردانید چندی بعد ضعیف و سست گردید فوت شد در ایام ولایت او مسلمانان از بلاد سند بیرون شدند مگر خود هارا داگذار شده از سند خارج شدند اهل سند کافر گردیدند مگر اهل قصه بعد حکم بن عوام کلبی را در سند والی نمودند شهری را مسمی به محفوظه بنا کرده مسلمین را در آنجا قرار دادند عمر بن محمد بن قاسم که همراه وی بود و کارهای عمده را بوی تفویض می نمود او را بجنگ وان کرده چون مظفر و منصور قدوم او را در آنجا شهری امرداد وی شهری که مسمی به منصوره ست بنا کرده که تا حال منزل امرا میباشد بعد موضعی را که دشمنان غالب شده بودند از دست شان خلاص در هائی داد بعد ازان حکم مقتول گردید مردمان بولایت عمر بن محمد بن قاسم رضامند شدند هر یک از عاملان طرفی را مقابله میکردند انچه بر آشان میسر می شد می گرفتند بعد ازدست شان میرفت زیرا که دولت بنی امیه ضعیف شدند تا انکه دولت عباسی روی کار آمد

ذکر فتوحات موسی بن نصیر با فریقه

در سنه هشتاد نه ولید موسی بن نصیر را بر افریقه عامل مقرر نمود موسی مذکور رفته بافریقه رسید که طایفه بربر با فریقه طامع شده بودند و خبر رسید که باطرف شهرها اقوام پیدا شدند که خارج از اطاعت میباشند عبدالله پسر خود را بآن طرف متوجه ساخت عبدالله مقاتله نموده ظفر یاب گردید هزار کس را اسیر آورد همچنین از راه دریا به جزیره میورقه رفته چور و غارت کرد مال بی نهایتی را با خود آورد هارون پسر دیگر خود را بطرف دیگر متوجه نمود بصرت یافته مال غنیمت بسیار آورد و خود او نیز با طایفه دیگر متوجه شد همین قدر مال وغنیمت و اسیر آوردند که خمس اسیران شان شصت هزار کس شد گویا صد لک نفوس را اسیر کرده بودند چنین اسارت بزرگی کس نشنیده بود بعد ازان افریقه را قحط غالب گشته معاش بر ایشان تنگ گردید موسی بن نصیر بطلب باران برامده خطبه خواند ولید خلیفه را ذکر کرد بوی گفتند که خلیفه را در خطبه ذکر نکردی گفت این مقام نیست که بجز از ذکر خداوند دیگری گنجایش ندارد همین بود که خداوند جل شانه بر ایشان باران داد نرخها ارزان گردید بعد ازان موسی بعزم غزا کردن باقی بربر بجانب طنجه حرکت کرد اهل طنجه از خوف گریختند ایشان را تعقیب کرده تا به سوس سفلی رسیدند ازایشان بسیاری کشته شدند هیچکس از ایشان مدافعه نکرد امان خواسته اطاعت را اختیار نمودند بعد موسی غلام خود طارق بن زیاد را بر طنجه عامل گردانیده لشکری بسیاری با معلمانیکه تعلیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 219 of 1140

فرایض و قران شریف را بنمایند برلنجه فرستاد خود با فریقه عودت کرد چون مرور او بقلعه مجانه افتاد اهل قلعه خوف کرده خود را احصاری کردند موسی بن نصیر جماعت را بر حصار سابق مقرر نمود که با نها مقاتله کردند تا فتح شد خلاصه آنکه در نیوقت در افریقه عامل ساخته بود در همین سال ۸۹ غزا نمود مسلم بن عبد الملک ترک را از ناحیه آذربیجان قلعه و شهر بار را فتح کرد در سنه نود مسلم مذکور زمین روم را غزا کرد پنج قلعه را فتح نمود و نیز عباس بن ولید غزا نمود تا به ارزن رسید که موضعست سه فرسنگی شیراز .

در بیان غزا کردن قتیبه بن مسلم شومان را و کشته شدن او در سنه ثانیا

در سنه نود و یک بود که ملک شومان شومیت خود را اظاهر کرده عامل قتیبه را از نزد خود طرد و موقوف کرد قتیبه نزد او دو نفر که یکی عیاش و دیگر شخصی خراسانی بود برای انکه طلب خانه بیندازد ملک انکه ادا نماید آنچه را که بادی مصالحه شده بود چون قریب شومان شدند اهل آن برامده آن دو نفر را لت و کوب و دشنام نمودند خراسانی طاقت نکرده مراجعت کرد عیاش با ایشان مقاتله کرده شصت زخم با و رسید آخر شربت شهادت نوشید چون خبر به قتیبه رسید خود بجانب شومان حرکت کرد و صالح بن مسلم برادر خود را در نزد ملک فرستاد با نیکه امر نماید ملک را باطاعت و دیگر ضامن شود از برای ملک رضای قتیبه را اگر مصالحه همچنان باقی بماند صالح کس فرستاد ملک سر باز زده گفت می ترسانی مرا از قتیبه با وجود یکه من محکم ترین پادشاهانم از روی حصار چون خبر به قتیبه رسید آمده او را محاصره کرده منجنیق بر پا کرد چنان سنگ بداخل قلعه می انداخت که قلعه را شکسته شخصی از مجلسیان ملک کشته گردید ملک را خوف غالب شد مال و جواهر خود را در چاه میان قلعه که از عمیقی منتها او داشته نمی شد انداخت درب قلعه را گشوده بجانب قتیبه بعنان جنگ برامد مقاتله شدیدی کرد اخر ملک کشته شد قتیبه قلعه را بقهر و غلبه مالک گردید لشکریان را در کشته زریه شان را اسیر نمود بعد متوجه کش و نسف شد آنها را فتح کرده اهل فاریاب که از اطاعت سر باز زده بودند آن را کامل سوخت ازان وقت فاریاب به محترقه موسوم گشت بعد از کش و نسف برادر خود عبد الرحمن را بگرفتن بدل مصالحه به جانب طرخان ملک صغد فرستاد عبد الرحمن به صغد رفته بدل صلح را قبض و گروی که با او بود تسلیم ملک صغد نمود در بخاری که قتیبه از کش و نسف به بخارا رفته بود عبد الرحمن نزد او رسید بعد قتیبه با برادران خود بطرف مرو مراجعت کردند زمانیکه قتیبه در بخارا بود خداه غلام خود را که جوان نورسیده بود در بخارا تصرف داد وی اشخاصی را

که خوف مخالفت داشت گذشت ـ بعضی چنین گفته اند که قتیبه زمانیکه جهة گرفتن بدل صلح به صغد رفت چون باز گشت اهالی صغد طرخون را گفتند که رضا نخواهی داده جزیه را به خواهش خود میدهی تو پیر و کلان سال شده ذلت را رضا مند میباشی ما را احاجت بتو نیست او را محبوس و عوذک را بجای آن والی گردانیدند طرخون ازین ننگ خود را بقتل رسانید در همین سال عزا کرد عبد العزیز بن ولید صائفه را و نیز در همین سال ولید بن عبد الملک محمد بن مروان را که عموی آن بود از جزیره و ارمنیه عزل کرده بعوض آن مسلم بن عبد الملک را عامل گردانید مسلم طائفه ترک را از ناحیه آذربیجان تا باب که شهریست از حلب غزا نمود و مدائن و باقی قلعه ها را فتح کرده بدریعه منجنیق ها و نیز مسلم بن عبد الملک در سنه نود و دو بزمین روم غزا نموده سه قلعه را فتح کرد اهل سوس را به شهرهای روم قرار داد.

ذکر فتح اندلس

در بیست و هشتم رمضان سنه ۹۲ زمان خلافت ولید بن عبد الملک طارق بن زیاد موسی بن نصیر با هفت هزار کس عزم غزا نموده باجمعیت خود به جبل طارق نزول کرد بعد ازان موسی بن نصیر پنج هزار کس بمدد او فرستاد که جمله دوازده هزار نفری بودند بعد از انکه جیوش خود را درشد و ند جمع آوری نموده بملک اندلس ملاقی شد پادشاه اندلس نیز با صد هزار لشکر بجنگ آمد با یکدیگر حمله بردند مدت هشت روز مقاتله بین شدت داشت تا انکه بنصرت الهی طارق پادشاه اندلس را بدست خود کشت حق تعالی نصرت داد لشکر طارق ایشان را تعقیب نموده جماعتی از لشکریان جمعیت کرده بودند برای مقاتله راگذاشتند با آن ها مقاتله شدیدی کرده ثانیا شکست خوردند بعد ازان چنان حربی بمسلمانان اتفاق نیفتاد شهر بشهر و دشمن برجا قرار نگرفتند بلکه بر آوازه طارق شهر شهر و قریه قریه را واگذار شده میرفتند تا انکه طارق در بلاد اندلس داخل شده اندلس را شهر بعد شهر فتح میکرد کلام در انجا بطول می انجامد قصه طارق در تواریخ بطریق تفصیل مذکور است بنجا حاجت ندارد خلاصه انکه کار او انجا مستقیم و اسلام بلند گردید کشتگان کفار از اول فتح تا اخر انقدر بسیار بود که بشمار نمی آمد شهدای مسلمانان بنسبت بآن نهایت کم بود اما غنیمت طلا و نقره و جواهر و اسباب و اساس و باقی اشیا را نقدر بود که عقل از شماره و ضبط آن عاجز بود نصیب مسلمانان گردید و نیز فرش یافتند که بشاخهای طلا و مروارید بافته و یاقوت و زبرجد دانه نشانی شده بود چون لشکر ظفر اثر آن را امید یدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 221 of 1140

طاقت حمل آن را نداشتند بدیعه بران را از میان جدا کرده هر یک نیمی آن را می بردند از جمله یکصد و هشتاد تاج از طلای سرخ مرصع از در و اقسام جواهر قیمتی بود و هزار شمشیر سلطانی جواهر نشان و پیمانها از در و یاقوت و ظروف طلا و نقره بی اندازه بود و در مجلسه که یافتند و سریر خان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود گفته اند که آنها از جهاز بلقیس است سخت لبضر وقتی که بیت المقدس را خراب کرده بود بدست آمد بعضی گفته اند که از سلیمان علیه السلام نبود بلکه در وقتیکه عجمان ثروت داشتند هرگاه شخصی از ایشان می مرد وصیت میکرد بعضی مال خود را بکنیسه ها و عبادتخانه ها از همان مال ها بین ظروف ساخته میشد آن مائده از طلا ساخته شده بود از در و یاقوت و زمرد مرصع بود که چشم مانند ندیده بود دیران سه طوق بود از مروارید و یاقوت و زمرد که تمامی آن مکلل بجواهر بود و کنار ها و سایه از جواهر بود سیصد و شصت پایه داشت بعضی شصت و پنج پایه گفته اند آن مائده را باقی هزار اسیر و از طلا و نقره و جواهر دم متعه نفیس که مقدار آن اندازه نمی شد بطرف ولید بن عبد الملک بردند ابتداء مقاتله و فتح در شب باقی مانده اند رمضان سنه نود و دو موسی بن نصیر مولا خود طارق بن زیاد در رمضان سنه نود سه ملحق شد و همراه آن هژده هزار نفری بود داخل شدند در بلاد اندلس تا نیکه بشهر های فرنگ رسیدند چون خبر بجانب ولید بن عبد الملک رسید بر مسلمانان ترسیده باضطراب افتاد بسوی شان فرستاد و امر بازگشتن نمود بعضی گفته اند که چون مسلمانان در همین سفر خود در بیابانی کلانی رسیدند زمین های نرمی دیدند قدیمه یافتند از آدمی و پرنده در انجا اثری نبود بتی کلانی با ستون بر پا ایستاده دیدند که در ان خط نقره بعربی نوشته بود که یا بنی اسماعیل چون در اینجا رسیدید بزودی بازگردید اگر به پرسید که چرا بازگردیم خبر میدهم شما را که بازگردید بلکه من شما اختلاف میشود بعضی گردن بعضی را می زنند در سنه نود و پنج بازگشتند موسی بن نصیر بر افریقیه عبد العزیز پسر خود و بر اندلس عبد العزیز و بر ملجه عبد الملک نام پسران خود را والی ساخت جمیع اندلس و مغرب تا اولاد او متصرف شدند بعد ازان موسی بمعیت طارق مولا خود حسب الامر خلیفه بازگردیدند بروایت پیش از وفات و بروایت بعد از وفات ولید زمان ولایت سلیمان بن عبد الملک و بروایت در مرض موت ولید قدوم آورد بعد ازان امر مسلمانان در اندلس وسعت یافت تا نیکه تمام اندلس برای شان ملک وسیعی گردید بعد ازان نصاری اندک اندک بر ملک اندلس غلبه کرده تا سنه نه صد و چهار اندلس را کاملا متصرف و مستولی شدند مگر عده قلیلی از مسلمین که معاون و مددگاری نه داشتند باقی بودند که بعضی کوه ها را اقامتگاه ساخته بودند بخلاف نصاری اقدام مینمودند نصاری بر ایشان قوت یافته در سنه یکهزار و ده از ملک اندلس کشیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 222 of 1140

انا لله وانا الیه راجعون - از حضرت خداوندی نیاز میکنیم که ناصری برای اسلام مهیا سازد تا آن مواضع و کنه نفیسه را از کفار فجار استرداد نماید که مسلمانان تغلب سابق متصرف و مستولی گردند.

ذکر غرق شدن مسلمانانیکه خیانت در غنائم اندلس کرده اند

چون موسی بن نصیر شهرهای اندلس را فتح کرد طایفه از لشکریان که اراده خیانت در مال غنائم داشتند به جزیره سردانیه که جزیره بزرگی جزایر روم پر اشجار و اثمار بود داخل شدند اهل جزیره ظروف طلا و نقره در بالائی که آنجا بودند و باقی اموال خود را در میان دیوار سقف کنیسه کلانی دفن نمودند شخصی از مسلمانان در تالاب غسل میکرد ناگاه کاسه کلانی نقره به پای او رسیده برآورد بعد مسلمانان شروع نموده تمام اشیائیکه در تالاب بود برآوردند در آن خیانت کردند همچنین دیگری از مسلمانان داخل کنیسه شد کبوتری در سقف کنیسه دیده تیر بجانب آن انداخته تیر خطا رفت به سقف کنیسه خورد تخته شکست چیزی از طلا که آنجا متواری بود در نخست مسلمانان دانستند پوشش ثانی معبد را جستجو کردند هرچه در آن مخفی نموده بودند غنیمت گرفتند بعضی مسلمانان خیانت را زیاده نمودند چنان حیله میکردند که بعضی گربه را ذبح کرده پوست میکندند بعد پوست آن را از طلا و نقره پر کرده میدوختند آن را از پای گرفته بیرون می انداختند که رفیقان او ندانند بعد به بهانه بیرون شده میگرفت بعضی علاف شمشیر خود را از طلا پر میکرد چون همچنین بدریا سوار شدند آوازی شنیدند که میگفت اللهم اغرق الخائنین در دریا طلاتم کرده همه شان غرق شدند اکثر نقش های شان که ظاهر میشد دینارهای مغلوله از گردن های شان موجود میشد در سنه یکصد پنجاه و سه همین جزیره را عبد الرحمن بن حبیب فهری غزا نموده قتل بسیاری به ساکنین آن اجرا داشته بدادن جزیه همراه شان مصالحه نمود بعد ازان از جزیه ابا کرده بر حال خود باقی ماندند کسی همراه شان غزا نکرد تا اهل روم جزیره را آباد کردند در سنه ۳۰۳ منصور بن نایم علوی رئیس دولت افریقیه کشتی ها را از مهدیه بطرف سردانیه بیرون کرده بر نهر جزوه که از توابع جزیره بود مرور کرده آن را فتح ناگاه بر اهل سردانیه واقع شدند آنها را کشته و اسیر نمودند کشتیهای بسیاری را سوختند جزوه را خراب و آنچه در آنجا بود غنیمت گرفتند باز در سنه چهار صد و شش مجاهد عامری زمانیکه والی اندلس بود والی جزیره را صد و بیست کشتی مدد دریا بود از دریا غزا نموده جزیره را فتح و مقاتله را کشته ذریه و زنان را اسیر کرد این خبر بسمع پادشاهان روم رسید ایشان جمعیت کرده با جمعیت زیادی از طرف بر کسیر بر سری مسلمانان آمده مقتله عظیمی برپا نموده مسلمانان را شکست داده از جزیره سردانیه کشیدند بعد ازان کسی با ایشان غزا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 223 of 1140

نکرد بحال خود ماندند.

ذکر غزوه سجستان

درسنه نود و دو غزا نمود قتیبه بن مسلم سجستان را اراده رتبیل که بزرگ شان بود داشت چون به سجستان نزول کرد رتبیل قاصدان متوالی فرستاده طلب مصالحه کرد قتیبه خواهش او را قبول داشته عبدالبر بن عبدالله لیثی را ایشان عامل گردانیده باز گشت.

ذکر صلح خوارزم شاه و فتح خام جرد

درسنه نود و سه قتیبه بن مسلم همراه خوارزم شاه صلح نمود سبب مصالحه این بود که ملک خوارزم ضعیف گردید برادر او خرزاد اگرچه در سن خورد تر بود بر او غلبه کرد چنانچه اگر او را گوش بند شدی که شخصی از حضور ملک دارای کنیزی یا مال یا دختر یا خواهر یا زنی خوب صورت است او را فرستاده میگرفت کسی قدرت منع آن حتی خود ملک هم نداشت چون ملک عرض میکردند بجواب میگفت که قدرت منع ندارم و همیشه ملک وی به خشم دارد دست او متادی بود چون این قضیه بطول انجامید ملک جانب قتیبه نوشته او را بر بلاد متصرفه خود دعوت کرد بشرط اینکه خرزاد برادر او و باقی مخالفین را گرفته تسلیم او نماید تا بخواهش خود درباره شان حکم کند و این مسئله را کسی از حکام و کارداران ملک مطلع نگردند قتیبه گفته او را قبول کرده اسباب غزا مهیا نمود بنام اراده صغد از مرو رفت خوارزم شاه لشکری و دهقانان را جمع کرده گفت قتیبه اراده صغد را دارد باشتا مقاتله نمیکند بیائید که درین بهار به نخجیر و استراحت مشغول بوده تفریح نمائیم ایشان جمع گردیده بخوردن و شامیدن مشغول بودند ناگاه شنیدند که قتیبه با لشکریان خود به موضع هزار اسپ فرود آمد خوارزم شاه ظاهرا خود را آشفته ساخته یاران خود را جمع نموده گفت درین موضوع چه رای میدهید یاران او گفتند رای آنست که با وی مقاتله کنیم خوارزم شاه گفت این رای پسند من نیست زیرا که قوی ترین و باشوکت ترین مردم نزد او زبون و عاجز گفتند علاج چیست گفت من قتیبه را به چیزی باز میگردانم یاران او این سخن پسند آمده قبول کردند خوارزم شاه به مدینه اصیل از شهرهای ماوراء النهر که محکم ترین شهرها او بود نزول کرده کس بجانب قتیبه فرستاد زیرا قتیبه از نهر عبور نکرده بود برده هزار سر و عین و متاع و اینکه قتیبه را در فتح خام جرد معاونت نماید مصالحه کردند بعضی بر ملک سر گفته اند بعد ازان برادر خود عبدالرحمن را بطرف خام جرد که یکی از دشمنان خوارزم شاه بود و با خوارزم شاه مقاتله میکرد فرستاد خام جرد بمقاتله بر آمد عبدالرحمن ان را کشته بر زمین وی غالب گردید با چهار هزار اسیر نزد قتیبه قدوم قتیبه آنها را مقبول

هزار اسپ نام موضعی است در سمرقند آن نزدیک بیابانی است که خوارزم شاه در آنجا نخجیر میکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 224 of 1140

ساخت برادر خود خوارزم شاه و مخالفین او را تسلیم خوارزم شاه کردند خوارزم شاه آن همه را کشته اموال شان را به قتیبه داد.

ذکر فتح سمرقند

چون قتیبه صلح خوارزم شاه را گرفت محشر بن مزاحم السلمی را پانوهست گفت ای قتیبه اگر ترا صغد را داری امروز وقت است زیرا که ایشان از آمدن عامل مطمئن بین ما و ایشان ده روز مسافت است قتیبه گفت درین سخن کسی ترا اشاره کرده گفت نه گفت کسی از تو شنیده گفت نه قسم بخدا اگر کسی این سخن تکلم کرده دانستم که از تو شنیده تر اگر دن میزنم برو آرام باش چون فرداشد برادر خود عبدالرحمن را امر کرد که با سواران و تیراندازان و گران باریها طرف مرو بروند امر فرمود فتند چون شب شد قتیبه مکتوب خفیتا بدست قاصد به برادر خود فرستاد که چون صبح کردی گران باری را طرف مرو فرست و خود با سواران و پهلوانان طرف صغد متوجه شو این خبر را پوشیده دار من هم در عقب شما یم والسلام چون قاصد رسید مکتوب را عبدالرحمن مطالعه کرد و فردای آنها حسب الفرموده قتیبه عمل نمود بعد ازان قتیبه در میان لشکریان خود خطبه خوانده گفت اما بعد بدانید که طایفه صغد پا از کلیم خود کشیده و عهد یکه بین ما و ایشان بود شکستند و کردند آنچه به شمار سده امید میکنم که خوارزم و صغد مانند قریضه و نضیر که در عهد نبوی غنیمت مسلمانان گردید همچنان شود بعد ازان حرکت کرده به صغد آمد بعد از برادر خود به سه روز یا چهار روز صغدیان در سمرقند یکماه محاصره نمود آن ها به ملک شاش و اخشاد خان و پادشاه فرغانه طلب لشکر و امداد نمودند و با ایشان چنان نوشتند که اگر عرب بر ما ظفر یافتند بر شما هم مانند ما معامله میکنند بخود فکر نمائید هر قدر قوت که دارید درین جا دریغ مصروف سازید آن فکر نموده گفتند که ما خود از عهده ایشان میتوانیم زیرا که ما مانند ما در محاربه جدی نیستند طاقت مقاومت ما را ندارند پسران ملوک و پهلوانان و حاکمان را انتخاب نموده پسر خاقان را بر ایشان والی نموده بمقابله لشکر قتیبه فرستادند و امر نمودند که آن ها به حصار دری سمرقند مشغول شدند بر آنها شبیخون نزنید آن ها روان شدند چون خبر به قتیبه رسید از لشکر خود شش صد سوار دلاور را انتخاب کرده همراه برادر خود صالح بن مسلم بطرف دشمن فرستاد آن ها حرکت کرده برده در سمتی لشکر دشمن بر راه شان فرود آمدند صالح آنها را دو فرقه ساخته برد و طرف راه کمین نمودند چون نیمه از شب گذشت دشمنان رسیدند صالح را دیده بوی او نیختند چون مقاتله شروع شد کمین کنندگان از دو طرف جهیدند ازین ها قوم در جنگ شدید تردیده نشده بود بعضی از نفریان صالح افتادند در گاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 225 of 1140

شب با ایشان مقاتله میکردیم ناگاه دیدم قتیبه را که پنهانی آمده چون یکی را از دشمنان ضربتی زدم
که از ضربت خود تعجب کردم قتیبه را گفتم چه می بینی پدر و مادرم فدایت گفت سکوت کن و هیچ
خاک با خلاصه آنکه با ایشان مقاتله کرده شکست داد ایشان را تا شب کشتند و این خاقان نیز کشته گردید
حاصل آنکه غیر از خبر برنده کسی از ایشان خلاص نشد اسلاب و اسلحه شان را جمع کرده سر های
بریدند بعضی را که اسیر نمودند اسامی کشته ها را پرسیدند گفتند شما نکشتید مگر پادشازاده
و بزرگزاده و پهلوان زاده را که هر مردی از ایشان بصد مرد بشمار میرفت نامهای شان را
بگوش های شان گوشتند بعد ازان در وقت صبح داخل لشکر خود شدند کسی مانند ایشان کشته ها
و اسیر ها و کمربند های طلا و اسلحه نیاورد آن شخص میگوید قتیبه جماعتی دیگری را اکرام کردگان من
انیکه چیزی را از شجاعت که از من دیده بودازان نا نیز مشاهده کرده چون اهل صغد این قضیه را
دیده ترسناک شده حصار خود را محکم تر کردند قتیبه منجنیق ها را بالای شان نصب نموده بذریعه
سنگ منجنیق حصار را سوراخ کردند شخصی از اهل صغد بر زخمه ایستاده قتیبه را دشنام میداد
بعضی از تیراندازان قتیبه تیر بر دهان آن بعین نواخته او را بقتل رسانید قتیبه آن پهلوان را
ده هزار انعام بخشید بعضی از مسلمانان قتیبه را گفتند که به سمرقند خطاب کرده میگفت
ای سمرقند تا کی شیطان وسوسه شانه میگیرد چرا شاهبازان اوج قدس و طاووسان گلشن
انس در هویت طیران نکنند قسم بخداوندی که اگر صبح کردم خرابی ترا با ها تو قصد دارم خاک
او بار را بر فرق سالکینت خواهم بخت مرد شونده بازگردیده یاران خود را گفت که فردا نفوس
بسیار کشته خواهد شد چون صبح شد قتیبه مردم را بقتال تحریص نموده با ایشان مقاتله سخت
نمودند لشکریان خود را امر نمود که خود را بر زخمه دیواری شهر رسانند پردلان غیور اسلام
سپر ها را بر روی ها خود گرفته الله اکبر گویان بیکحمله خود را بدیوار شهر رسانیده بر زخمه توقف
کردند از اطراف اهل صغد ایشان را به تیر می زدند چون اهل صغد عجز خود را دیدند بسوی قتیبه
فرستادند که امروز از ما باز گرد فردا با تو مصالحه میکنیم قتیبه گفت خوب بشرطیکه نفری ما بر زخمه
باشند آنها قبول کردند چون صبح شد باین قسم مصالحه کردند که در هر سالی دوازده لک مثقال طلا بدهند
و در همین سال سی هزار سر برای مسلمانان بدهند و اینکه شهر را از لشکریان خالی بسازند تا اینکه قتیبه
در شهر سمرقند مسجد جامع بنا نموده خطبه بخواند و طعام بخورد بعد بیرون شود چون عقد مصالحه
تمام گردید اهل صغد شهر را خالی نموده مسلمانان مسجدی بنا کردند قتیبه با چهار هزار منتخبین از لشکر
خود داخل شده نماز را ادا کرد بعد از صرف طعام کس بجانب صغدیان فرستاد که برای شان
بگوید اگر کسی از شما یان اراده دارد که متاع خود را بگیرد بگیرد که من از شهر بیرون می شوم
و از شما نمی گیرم مگر بدل صلح را لکن لشکریان من در شهر مقیم باشند این سخن ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 226 of 1140

بدآمد بروایت دیگر گفته اند که قتیبه آتش خانها و بت خانه ها نیز شرط کرده بود که زیور آن ها را بگیرد چون داخل شد زیور ها را گرفت بت های را آورد که مانند قصر بزرگی بود آنچه زیور داشت گرفته امر بسوختن آن داد غوزک نزد وی آمده گفت شکر تورا بر خود واجب میدانیم میکوئیم باین بت ها تعرض مکن که بعضی بت ها سوزنده خود را اهلاک میکنند قتیبه گفت من این بت ها را بدست خود می سوزانم پس آتش خواسته تکبیر گویان بت ها را سوزانید پنجاه هزار مثقال منج طلا از بت ها موجود شد از صغد دختر کی را از نسل یزدجرد یافتند نزد حجاج فرستادند حجاج خدمت خلیفه ولید ارسال داشت یزید بن الولید از آن جاریه متولد شد چون قتیبه خبر فتح را بسوی حجاج فرستاد بر سمرقند ایاس بن عبد ربه را خلیفه نمود خود بمرو عودت کرد بعد از آن اهل خوارزم ایاس را ضعیف شمردند بروی جمعیت نموده اراده قتل آن را داشتند چون خبر به قتیبه رسید جماعت ها را اسیر کرده گی مغیره بن عبد ربه بطرف خوارزم متوجه نموده ایاس را عزل نمود برادر خود عبد ربه بن مسلم را والی مقرر کرد چون مغیره بر سمرقند قدوم آورد ملکشان از بزرگ پسر انیکه پدر های شان را کشته بود طرف شهر های ترک گریخت مغیره آمده کشته اسیر کرد خوارزم را نا لاک دیده باقی ها را بر خدمت صلح نموده

ذکر غزوه قتیبه شهر شاش و فرغانه را

در سنه نود و چهار قتیبه نهر را قطع کرده از اهل بخارا و کش و نسف و خوارزم بیست هزار مرد جنگی خواست همراه شان بطرف شاش متوجه شد بعد ازان لشکریان را طرف شاش روان کرد خود بطرف فرغانه روی آورده به خجنده آمد اهل خجنده جمع گردیده بادی مقاتله کردند چند بار حمله ها واقع شد هر من بطرف طرف مسلمانان بود بعد قتیبه به کاشان که پایتخت فرغانه بود لشکر بانکیه طرف شاش فرستاده بود بعد از انکیه شاش را فتح کرده در اکثر آن اسوخته بودند رسید بعد قتیبه بطرف مرو باز گشت در همین سنه عباس بن الولید زمین دوم را غزا نموده فتح کرد و در همین سال ولید بن هشام معیطی برج الحمام و یزید بن ابی کبشه زمین سوم را فتح کردند

ذکر غزوه کاشان

حجاج در سنه نود و پنج لشکر ظفر اثر را از عراق به جانب قتیبه فرستاد قتیبه بعیت شان ولایت شاش را غزا کرده در شاش با به کشتار شان بود که خبر فوت حجاج در ماه شوال او رسیده او در انجمن ساخت بجانب مرو مراجعت کرده مردمان متفرق شدند درین بین مکتوب ولید خلیفه رسید مضمون انکه امیر المومنین کوششها و مجاهده ترا باد شمنان دین دیده و شناخته رتبه ترا بلند گردانیده انچه لایق و مقصود تو باشد رفتار میکنند مطمئن بعد غزوت خود را تمام کن منتظر ثواب پروردگار باش احوالات خود را ترک کرده بهوا مر سلات جاری ارمن ناظر احوال توام بهر سر حدیکه باشی و السلام - در همین سنه عباس بن الولید بطرف دوم غزا کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 227 of 1140

هر قلعه را فتح نمود و نیز عباس مذکور در همین سال آخر هند را غیر از کیرج و منذل را فتح نمود سابق مذکور شد و همچنین در همین سنه قفسرین را اغزا نموده فتح کرد.

ذکر فتح کردن قتیبه شهر کاشغر را

در سنه نود و شش قتیبه عزم غزای کاشغر را نموده متوجه آنصوب شد عیالها و حوایج مردم را برای اینکه در سمرقند نهند بار کرده با خود بردند از نهریکه درمیان بود عبور کرده بر گذرگاه دریا عاملی مقرر کردند که کسی بدون اجازه مرجعت نکند و خود بجانب فرغانه رفته به شعبه های عصام عده را فرستاد - اینکه راه کاشغر را که از ادنی ترین شهرهای چین است هموار و نرم نمایند بعد ازان کبیر بن فلان لشکری را طرف کاشغر فرستاد کبیر از ایشان غنیمت و اسیر گرفته گردن های ایشان را مهر و زنجیر کرد تا اینکه قریب چین رسیدند پادشاه چین مکتوبی کبیر فرستاد مضمون این بود که بطرف من مرد شریف ۱۱ ارسال نما که مرا از مسلک و دین شما مطلع گردند کبیر نوشته را خدمت قتیبه فرستاد قتیبه ده نفر مرد صاحب جمال و سخنور و عاقل با اصلاح رغنچب نمود که از جمله شان هبیره بن مشهر کلابی بود قتیبه ایشان را به پوشیدن جامهای خوب از قبیل خز و دیباج وغیره لباسهای نفیس و سوار شدن بر اسپان هموار امر نموده برای شان گفت که چون به پادشاه چین داخل شد بداد و دانسته باشید که قسم خوردم تا اینکه شهرهای چین را پامال و گرد نهای ملوک شان را مهر و از ارامنی شان خراج نگیرم بار نمیگردم ان ها وداع کرده جانب ملک چین هشیار گردیدند هبیره برانها امیر بود چون بدر چین نزول نمودند ملک ایشان را خواست آنها خوشبوئی کرده جامهای سفید لطیف در بر نعلین در پا پوشیده نزد ملک حاضر شدند ملک با بزرگان قوم نشسته بود آن ها هم در مجلس نشستند ملک و مجلسیان کسی همراه شان تکلم نکرد آن ها از مجلس برخواسته پس بمنزل خود رفتند ملک حضار مجلس را پرسید که ایشان را چه دیدید گفتند ایشان را به هیئت زمان دیدیم چنانکه مجلسیان با آن ها مایل شدند چون فردا شد ملک ایشان را خواست امروز جامهای رنگین را پوشیده عمامها ابریشمی بسر بسته کمرهای مرصع را بکمر کرده داخل مجلس پادشاه شدند ترجمان ملک بایشان گفت باز گردید پس بمنزل خود آمدند ملک یاران خود گفت امروز ایشان را چه دیدید یاران او گفتند این هیئت شان مشابه تر بود بمردان چون روز سوم شد ملک ان ها را طلبید لباس سفید پوشیده کلاه خود بر سر نهاده شمشیر حمایل تیر و کمان را بدست گرفته بر اسپان خود سوار جانب ملک متوجه شدند ملک چون بطرف شان دید ماند کوه بنظرش آمد نیزه ها بزمین فرو برده دامن برچیده گان جانب ملک متوجه شدند ملک بایشان گفت باز گردید ایشان باز گردیده اسپان خود را سوار نیزه های خود را اگرفته ماند منع شوندگان بسرعت می راندند ملک بمقسم سابق از مجلسیان خود پرسید چه دیدید گفتند مانند ایشان کسی را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 228 of 1140

ندیدیم چون شام شخصی نزد شان فرستاد که رئیس خود را نزد من بفرستید هبیره بن مشرح
کلابی را فرستادند چون نزد ملک رسید ملک دید که فراخی و وسعت ملک مرا مشاهده نمودید
و اینکه نیست کسی که شما را از دست من برهاند بدانید که شما مانند بیضه مرغ در قبضه من
میباشید از امری سوال میکنم اگر صدق نگفتید شما را میکشم هبیره گفت سوال کن ملک
گفت در روز اول و دوم و سوم به لباسهای خود چه صنع نمودید گفت لباس ما در روز اول
لباس بود که در خانه و اهل خود می پوشیدیم و در روز دوم جامه بود که بحضور امیران خود می پوشیم
روز سوم لباس بود که برای دشمن می پوشیم ملک گفت چه نیک کرده است زمانه برای
شما و گفت به صاحب خود بگوئید که باز گردد زیرا که من قلت آن را داد انسته ام اگر باز نگردد
بزودی میفرستم کسی را که ایشان را هلاک نماید هبیره گفت کسی که اول سواران او در نزد تو
و آخرشان در شام باشد چه گونه عده شان کم است و اینکه ایلک ما را از قتل می ترسانی
هیچ گاه از قتل نمی ترسیم چرا که ما را اجل هاست زمانی که برسد خوب ترین آن را قتل میدانیم
تا یان بدهنده و خوف کننده از مرگ نیستیم امیر یا یان قسم کرده که تا زمینهای شما را پایمال
و گردونهای ملوک شما را مهر نکنند و خبر به از شما نگیرد از ملک شما باز نگردد ملک گفت شما را از قسم خلاص
میکنم باینکه میفرستم خاک زمین خود را تا پایمال کنند و بچه های وطن خود را تا گردونهای شان مهر کنند
خبر میفرستم تا راضی شود بعد از ان چهار نفر از پادشاه زادگان را با هدیه های
بسیار و اندک خاک مملکت خود را با جازه هبیره و یاران او نزد قتیبه فرستاد
درین زمان خبر فوت ولید رسید قتیبه خاک را پایمال و گردنی بچه ها را مهر و جزیه را قبول
نموده مراجعت نمود.

ذکر کشته شدن قتیبه رضی الله تعالی عنه

قتیبه بن مسلم شجاع و مردانه ترین دولت بنی امیه و حجاج بن یوسف متمرد آن دولت بود
قتیبه مدت سیزده سال بر خراسان توقف کرده بسیاری شهرها که سابق فتح و بعد از ان
اهالی آن کافر شده جزیه را از خود منع نموده بودند با انها مقاتله کرده فاتح شد دیگر شهرها
نیز فتح کرد چنانچه مذکور گردید قتیبه در سنه نود و ششم سن چهل و هفت سالگی مقتول
گردید سبب قتل آن چنین بود که عبد الملک بن مروان امر خلافت را بعد از خود به پسر
کلان خود ولید بعد از ان به پسر خورد خود سلیمان توصیه نموده ولید در زمان خلافت
می خواست که سلیمان برادر خود را عزل و به عبد العزیز پسر خود بیعت بگیرد غیر از حجاج
و قتیبه درین امر کسی او را موافقت نکرد بعد از ان ولید فرصت خلع سلیمان را
نیافت حجاج و ولید هر دو فوت گردیدند مردم به سلیمان بن عبد الملک بیعت کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 229 of 1140

قتیبه ازین قضیه خایف گردید بگمان آنیکه سلیمان او را معزول و یزید بن مهلب را که دوست سلیمان است عوض وی والی میگرداند قتیبه وکیع بن حسان را از ریاست بنی تمیم عزل و ضرار بن حصین حنبی را بجای آن منصوب نمود درین وقت قتیبه ارادهٔ خلع سلیمان را نمود وکیع باوی موافقت نکرده جماعت کثیری از اقوام باو متفق شدند فتنهٔ عظیمی در خراسان بلند گردید که بیان آن در اینجا باعث تطویل است درین فتنه قتیبه و همراهان او و اهل بیت او عبد الرحمن، و صالح، عبد الله، حصین، عبد الکریم کثیر بن عبد الکریم وغیره یازده نفر از اهل بیت آن به قتل رسیدند عمر بن مسلم برادر قتیبه جهة آنیکه سری قتیبه را باسرهای دیگر نزد سلیمان بن عبد الملک برده از کشتن نجات یافت۔ وکیع بن حسان بامارت خراسان مقرر گردیده مدت نه ماه امیر بود چون قتیبه کشته گردید مردی از اهل خراسان گفت ای گروه عرب بقتل رسانیدید قتیبه را بقسم به خدا تعالی که اگر قتیبه از مامی بود هر آینه جسد مبارک او را در تابوت کرده میگردانیدیم و طلب باران مینمودیم بوسیله او و طلب فتح میکردیم بروحانیت او در همین سنه سلیمان بن عبد الملک اسباب جهاد را مهیا نموده جیوش را جانب قسطنطنیه فرستاد و او در پسر خود را بر غزای صایفه والی گردانید قلعه مرنه را فتح کرد در همین سال مسلم بن عبد الملک در وضاحیه غزا نموده وضاحیه را که وضاح بنا نموده بود نیز فتح کرد در همین سال عمر بن هبیره از جانب دریا زمین روم را غزا کرد مسلمان را به زمین روم گذرانیده

بیان والی شدن یزید بن مهلب در خراسان

سلیمان بن عبد الملک یزید بن مهلب را در عراق والی گردانیده بود بعد از قتل قتیبه به نه ماه او را به خراسان والی گردانید یزید از عاملان خود کسی را به عراق مقرر نموده خود متوجه خراسان شد۔

ذکر فتح جرجان و طبرستان

در سنه نود و هشت زمانیکه یزید بن مهلب والی خراسان بود در جرجان و طبرستان غزا کرد سبب غزا کردن این بود که در وقتیکه یزید بن مهلب در حضور سلیمان بن عبد الملک بود هر زمانیکه خبر فتح قتیبه میرسید سلیمان به یزید میگفت به بین به فتحی که خداوند به قتیبه عطا فرموده یزید بجواب او میگفت چه میکنی جرجان را این فتوح چیزی فتح جرجان ذی شان است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 230 of 1140

که راه را مسدود و قومس و نیشابور را فاسد گردانیده است جرجان در آن
زمان شهر نبود بلکه کوه ها و شعبه ها و دره ها بود هرگاه در سر شعبه گرفته شدی کسی را
قدرت داخل شدن نبودی چون سلیمان او را والی خراسان گردانید یزید بجز از
فتح جرجان دیگر عزم و قصدی نداشت — بعد ازان صد هزار لشکر از مردم
شام و عراق و خراسان غیر از اشخاصیکه بدون تکلیف عزم کرده بودند جمعیت
داده متوجه جرجان شدند — چون به قهستان رسیدند آن را محاصره کرد اهل آن
اطاعت را ترک کرده بیرون شدند و با لشکر اسلام جنگیدند در هر نوبت فتح و ظفر
نصیب مسلمانان بود ایشان شکست خورده داخل شهر شدند لشکر مسلمانان اطراف
شهر را گرفته آذوقه را از ایشان قطع کرده حصار بر ایشان دشوار گردید فرستادها قین
قهستان طلب صلح نمود باین قسم که او را بر نفس و اهل و مال او امین دارد و آن بعوض
امان شهر را با آنچه مال و خزاین است تسلیم یزید نماید یزید قبول کرده داخل شهر شد
گرفت مال خزاین را که در شهر بود اسیر بسیار ساخت چهارده هزار اهل ترک را در مکتب
بقتل رسانید خبر فتح را به سلیمان نوشته خود بجانب جرجان متوجه شد اهل جرجان
که همراه سعید بن عاص صلح کرده بودند گاهی صد هزار و گاهی دو صد هزار
الی سه صد هزار برای امیر مسلمانان جمع آوری نموده می دادند و بعضی اوقات
منع میکردند رفته رفته سر باز زده کافر شدند خراج را از خود منع کردند —
از سعید کسی در جرجان غزا نکرده بود راه را اهل آن قطع و مسدود ساخته بودند
که کسی مگر از راه فارس و کرمان به خراسان نرود قتیبه بن مسلم اول کسی بود که راه را
از قومس طرف خراسان ساخت زمانیکه متوجه خراسان شد بعد ازین اهل جرجان همچنان
باقی ماندتا آنیکه یزید بن مهلب عزم غزای آن را نموده متوجه جرجان شد — اهل
جرجان یزید را استقبال کرده طلب صلح نمودند از آنچه در سابق میدادند زیاده
کرده یزید را هدیها فرستادند یزید خواهش شان را اجابت نموده همراه شان
مصالحه کرد چون قهستان و جرجان فتح شد یزید اراده فتح طبرستان را نمود
عبد الله بن معمر لشکری را با چهار هزار نفری در ساسان و قهستان گذاشته
خود با خر جرجان نزدیک طبرستان موضع ایذو سا نزول کرد راشد بن عمر را با چهار
هزار نفر کامل آنجا مقرر کرده خود داخل طبرستان گردید اسپهبد طبرستان کس
فرستاده طلب صلح کرد باین شرط که یزید از بلاد متصرفه برود یزید بن مهلب ابا نموده
گفته او را قبول نکرده ابا عیینه برادر خود را از یکطرف پسر خود خالد را از دیگر طرف ابا جهم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 231 of 1140

کلبی را از دیگر جانب متوجه ساخته آن ناحیه یکباره لشکری بسیار روآوردند یزید گفت
هرگاه یکجا شعید ابا عسینه بر مردم امیر مقرر است یزید بر لشکرگاه ثابت ماند ابو عسینه
متوجه گردید اسپهبد از اهل جیلان و دیلم لشکر جمع کرده در پایان کوه با یکدیگر ملاقی شدند
مقاتله شدت یافت مشرکین شکست یافته در کوه پراگنده شدند مسلمانان ایشان را
تعقیب نموده تا بدامان شلته رسیده داخل شلته شدند مشرکان بکوه بالا رفته مسلمانان را
بتوک ها سے نیزه ها و سنگ ها زدند لشکر مسلمانان شکست خورده بعضی بر بعضی افتاده
از کوه فرود آمدند مشرکان تعقیبشان را نمودند تا نیکه به لشکر یزید رسیدند یزید با لشکری
خود ایشان را از تعاقب مسلمانان باز داشت اسپهبد طبرستان مسلمانان را ترسانیده
خایف ساخت مرزبانی که رئیس اهل جرجان بود اهل جرجان را بر مسلمانی که در نزدشان
بودند بر شبیخون داد نیکه راه و آذوقه را بر لشکریان یزید منع کنند و در آنکه بین او و اهل
اسلام بهت مسدود نمایند بر این کار ایشان را انعامات بسیار و عده نمود اهل جرجان
بخون کفار برانشفته در شهر بر مسلمانان هجوم برده ایشان را بقتل رسانیدند چنین بتاریخ
اول باسلام رخ نداده بود عبد بن معمر تابعین او بدرجه شهادت فائز شدند اهل
جرجان باسپهبد مکتوب فرستادند بر انیکه سر راه و تنگی ها را بر ایشان بگیرد که کسی جان بسلامت
نه برد واقعه شبیخون خود را نیز نوشته کرد یزید بن مهلب و یاران او این قضیه را شنیدند
بر ایشان دشوار گردیده ترس غالب شد ـ حیان نبطی که از رئیسان لشکر یزید بود او را
خواسته به طلب صلح نزد اسپهبد فرستاد حیان نزد اسپهبد رفته گفت من شخصی ام
از شمایان اگرچه بین ما و شما دین فرق است من از راه نصیحت بشما میگویم و تو در نزد
من از یزید بن مهلب عزیزتری بدانکه یزید استمداد خواسته زود است که یاری
دهنده گان از هر طرف به او ملحق شود همین نیستم که با و طاقت مقاومت آری نفس خود را
شاد کرده با وی صلح نما اگر با او صلح کردی شدت و غلظ او نسبت به اهل جرجان به تیشه
غریبت و کشتن یاران او مصروف خواهد شد ـ اسپهبد بر رفت گفته هم و چهار صد پیاده
از عقران یا قیمت آن و چهار صد مرد بر هر مردی سپری و طیلسانی و همراه هر مردی علم از قرمز
و قباد لباس ابریشمی صلح کرد حیان بجانب یزید بن مهلب آمده گفت بفرست شخصی را
که بدل صلح را بار نماید یزید گفت از طرف ایشان یا از طرف ما حیان گفت از نزد ایشان
زیرا که یزید اراده داشت که هر چه ایشان خواهش کنند در بدل صلح بدهد و به جانب
جرجان باز گردد بعد ازان یزید کسی را در گرفتن بدل مصالحه جانب اسپهبد فرستاده
خود بجانب جرجان باز گردید .

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 232 of 1140

ذکر فتح ثانی جرجان

در سنه نود و هشت که یزید بن مهلب قهستان و جرجان را فتح کرده بود اهل جرجان غدر نموده در حین غزای آطبرستان مسلمانان را اقتل و غارت نموده بودند بیان شد سال فتح ثانی آن بیان میشود چون یزید بن مهلب با سپهبد طبرستان صلح نموده پس به جانب جرجان متوجه شد سجده تعالی عهد کرد که اگر اهل جرجان ظفر یافتم تا از خون شان آسیاها را برواز آرد آن آسیا نخورم شمشیر از ایشان برندارم ناگاه در جرجان آمده اهل جرجان را هفت ماه محاصره کرد ایشان در روز بطرف لشکر یزید برآمده مقاتله میکردند شب پس میگردیدند خود را بکوه ها و تنگی ها پناه داری نمودند ناگاه مردیکه راه قلعه را بلدیت داشت حاضر شد یزید دیت او را داد تا آنیکه ایشان را از راه قلعه رهنمائی کند - یزید سه کس را از لشکری خود منتخب نموده خالد پسر خود را بر ایشان امیر ساخته بامر در نهان فرستاده از وی پرسید که چه وقت بقلعه میرسی آن شخص گفت فردا بوقت عصر چون فردا شد بوقت ظهر یزید آنچه هیزم و چوب که نزد ایشان بود آتش زدند که شعله آن بلند گردید اهل جرجان به طرف آتش متوجه شدند ایشان را خوف گرفت درین زمان که به تماشای شعله آتش ها مشغول بودند خالد با نفری خود از طرف دیگر بر اهل جرجان ازین قضیه آگاهی نداشتند جز آنکه آواز تکبیر را از عقب خود شنیدند میدان را قطع کرده تامی بطرف شهر گریختند مسلمانان بعقب شان سوار شده داخل شهر شدند خالد هم از طرف دیگر داخل شده بود شهر را تسلیم شدند - یزید آن ها را بدار ازی دشت راست و چپ سل کشیده اولاد شان را اسیر کرد بعد ازان شروع بکشتن نمود آسیا به خون شان دایر گردانیده آرد نمود ازان آرد نان پخته قسم خود را راست کرد بعضی گفته اند شماره کشته گان یزید چهل هزار کس بود چنانچه عمر بن عبد العزیز آن را از یزید جبار میگفت تا انیوقت جرجان شهر نبود یزید بن مهلب شهر جرجان را بنا نمود - حکم بن رجوعی را بر جرجان عامل مقرر و خود بطرف خراسان رجعت کرد خبر فتح را به سلیمان بن عبد الملک نوشت خواست که خمس مال غنیمت که عبارت از شصت ملیون بود در ضمن مکتوب خود جبر بدهد مغیره بن ابی قره که کاتب او بود بوی گفت مقدار مال را نزد سلیمان ظاهر مگردان زیرا اظهار تو از دو حال خالی نیست یا آنیکه بنظر دی بسیار آمده ترا بفرستادن آن امر میکند یا آنیکه نفس او جوامرد ی کرده برای تو می بخشد تو باید به نزد وی بخشش ها و هدیها روان کنی بخشش های تو نسبت بمال غنیمت در نظرش حقیر می آید هرگاه نوشته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 233 of 1140

مقدار آن در دفتر باقی ماند و من ترا میدانم که مال را در غیر موقع خرج میکنی موقع خرج آن معین نیست هرگاه دیگری بعد از سلیمان خلیفه گردد ترا بآن مال مواخذه میکند اگر کسی را برای بار کردن اموال نفرستاد اگر دو چند از ان بار کنی رسیگی نمی شود اگر مصلحت باشد بمکتوب خود از خلیفه اجازه حضور میگیریم هرگاه اجازه شد بحضور رفته زبانی آنچه لازم باشد میگوئیم - یزید رای آن را نه پسندیده مقدار خمس را نزد سلیمان نوشته فرستاد - چون سلیمان فوت گردید عمر بن عبد العزیز مال را چنانچه کاتب او گفته بود در سنه نود و نه از یزید طلب کرد از این حیث وی را از ولایت معزول زنجیر نموده محبوس ساخت بعد ازان یزید را محبس گرفت در ایام که عمر بن عبد العزیز مریض بود فوت گردید بعد ازان یزید بن عبد الملک والی گردید یزید بن مهلب مردم را جمع کرده یزید بن عبد الملک را خلع کرده به خود بیعت گرفت صد هزار کس جمعیت داده با یزید بن عبد الملک امر مقاتله را پیش کرده اخر الامر خود او با اهل بیت او و بسیاری از برادران او را بقتل رسانید این واقعه در سنه یکصد و بود تفصیل آن در کتب تواریخ مذکور است ذکر آن باعث اطالت است گفته اند که یزید بن مهلب در بین غنایم جرجان تاج جواهر نشانی را دریافت نموده به یاران خود گفت کسی خواهد بود که زهد نماید این تاج را باو بخشم او قبول نکند گفتند کسی نیست محمد بن واسع ازدی را خواسته گفت بگیر این تاج را محمد گفت حاجت ندارم یزید گفت قسم میدهم این تاج را قبول کن محمد تاج را گرفته بیرون شد - یزید مردم را گفت به بین چه میکند محمد سائلی را ملاقات کرده تاج را بوی داد شخص مذکور سائل را گرفته همراه تاج نزد یزید آورد قصه را بیان نمود یزید تاج را گرفته مال بسیاری برای سائل عوض داد.

بیان حاصره قسطنطنیه

در همین سال نود و هشت سلیمان بن عبد الملک به جانب دابق رفته لشکری برای رفتن قسطنطنیه همراه برادر خود مسلمه تهیه نمود سبب این بود که پادشاه روم فوت گردیده از ازین جهان مردن ملک را به سلیمان خبر داده ضامن فتح روم شده بود لهذا آن لشکری مخبر را معیت مسلمه برادر خود به جانب قسطنطنیه متوجه ساخت چون نزدیک شدند مسلمه لشکریان را به برداشتن هر سواری دو تن طعام به فتراک خود امر نمود چون به قسطنطنیه رسیدند غله را انداختند مانند کوه غله بلند شد به مسلمانان گفت که غله ها را کشت و از چوب برای خود خانه بسازید زمین هم را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 234 of 1140

غارت نمائید باقی غله ها را بخود ذخیره نمائید در انجا زمستان گذرانیده
کشت کردند چون تابستان شد غله ها سے شان باقی ماند زیرا از سر زمین
روم انچه بدست شان آید غارت کرده نفقه میکردند مسلمه بن عبد الملک
با چند نفر از اعیان خود ظاهر روم را منزلگاه ساختند اهل روم بجانب
مسلمه کس فرستاده بر هر سر از نفوس خود دیناری را قبول دار شدند مسلمه را
این سخن پسند نیامد — اهل روم به الیون گفتند و عهد دادند انیکه اگر
مسلمانان را از ما گردانیدی ترا ملک خود مقرر میکنیم — الیون نزد مسلمه بن
عبد الملک آمده گفت اهل روم دانسته اند که تا کابایشان مقاتله نمی کنی
و مادامیکه طعام نزد شما موجود باشد ایشان را مهلت میدهی پس اگر طعام ها را
بسوزانی آن ها ناچار شده جزیه را خود میدهند مسلمه در اسوختن طعام ها
امر کرد الیون طعام ها را سوخت ایشان را فریب داده ازین سبب اهل روم
قوت یافته مسلمانان را قریب هلاکت رسانیدند و خود بر حال سابق خود باقی
ماندند — سلیمان در سنه نود و نه وفات کرد — بروایتی گفته اند که الیون
باین قسم مسلمه را فریب داد که مقدار آذوقه یکشبه را با خود برداشته داخل روم
شوند تا انیکه تصدیق نمایند که امر الیون و مسلمه یکیست در امان دادن و بیرون
شدن از بلاد شان باقی طعام را گذارند الیون در شب کشتیها و مردان را
مهیا کرده انچه طعامیکه بود شب بار کرده از دریا عبور داده داخل روم کرد چون
صبح شد الیون به محاربه برآمد مسلمه را چنان فریب داد اگر زنی چنین فریب
خوردی بروی عار بودی — لشکریان را احوال رسید که هیچ لشکری را نرسیده
بود تا انیکه خوف می نمود مرد یکه تنها از لشکر برآید از گرسنه گی چهارپایان
و مال ها بارکش و پوسته ها و ریشه ها سے درخت و برگ ها را خوردند درین زمان
سلیمان بداین بود چون زمستان رسید قدرت بامداد شان نیافت
تا انیکه فوت گردید چون بیعت به عمر بن عبد العزیز گردید عمر بن عبد العزیز
مکتوب به مسلمه فرستاده او را با تابعان او امر بازگشتن داد اسپان سرو خوراک
بسیار باستقبال شان فرستاد و مردم را بر معاونت شان تحریص نمود در سنه
نود و نه ایشان بازگردیدند در سنه یکصد یک محمد بن مروان و عمر بن عبد العزیز
فوت گردیدند یزید بن عبد الملک بیعت کرده شد در مدت خلافت وی همان محاربه
که بین یزید بن مهلب و او واقع گردید دیگر محاربه نشد ۔

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 235 of 1140

ذکر غزوه ترک

در سنه یکصد و دو بعد گشتن یزید بن مهلب عامل ساخت بر عراق و خراسان یزید بن عبد الملک
برادر خود مسلمة بن عبد الملک را و مسلمه عامل ساخت سعید که ملقب به خزینه بود
یعنی خوانه پرورده زیرا که وی مردی نرم طبیعت و راحت پرورده بود آن سعید
بن عبد العزیز بن الحارث بن الحکم بن ابی العاص جد آن حارث برادر مروان
بن الحکم بود مردم وی را ضعیف دانسته خزینه نامیدند ترکان بهر طمع افتاده خاقان
ایشان را جمع نموده متوجه صغد نمود ترک دران وقت صاحب شوکت بودند رفته
تا انجا که به قصر باهلی فرود آمدند قصر را محاصره کرده مسلمانانی را که در صغد بودند در ین
قصر اهل صد خانه از مسلمانان بودند همراه ذریه های خود و برسمرقند عثمان
بن عبد الله بن مطرف بن الشخیر که سعید خزینه وی را عامل گردانیده مقرر بود
مسلمانان از وی مدد خواسته بوی نوشتند و ترسیدند انجا که مدد بایشان
دیر خواهد رسید صلح نمودند ترکان را بر چهل هزار و هفده مرد که گروی بهند
عثمان مردمان را جمع کرد چهار هزار همراه مسیب بن بشر ریاحی از تمامی قبایل حاضر
شدند بعد ازان مسیب برای شان گفت کسیکه اراده جهاد و صبر نمودن بر مرگ را
دارد پیش شود ازین سخن هزار نفر پس گردیدند بعد از یکفرسخ باز سخن خود را
عود نمود هزار دیگر رجعت کردند بعد از دیگر فرسخ سوم بار کلام خود را تکرار کرد
هزار نفر دیگر گوشه گرفتند چون دو فرسخی به دوشنبه نزدیک شدند بعضی از دهقانان
وی را خبر داد بانیکه باقی قوم را ملک ترکان آمده با ملک دهقانان بیعت نمودند مگر من
و بهیک من یا سیصد نفر جنگی باشیم و من از حال مسلمانان باخبرم انجا که مسلمانان با ترکان مصالحه
نموده هفده نفر گروی را دند چون رفتن شمار ایشان ترکان شنیدند گردی را گشته
فرد او عده مقاتله شان و فتح نمودن قصر باهلی را که در انجا صد خانه اهل بیت مسلمانان است
پیدا چون مسیب خبر را شنید دو نفر مرد عجمی و عربی را بسوی قصر مذکور جهة آوردن خبر فرستاد انها رفتند
تاریک شده در حالیکه ترکان آب را گرد قصر جاری کرده بودند تا انجا که کسی به قصر نرسد رسولان
نزدیک قصر شده دربان بر ایشان آواز نمود بوی گفتند سکوت نمائی فلانی را که از مسلمانان قصر است
بخوان وی را خواند آن را به نزدیک شدن لشکر عثمان خبر داد و وی را سوال نمودند که آیا فردا توانند
که از مقاتله سر باز زنند تا لشکر برسد آن شخص فرمود که مایان در معرض موتیم و اجماع نمودیم
بر تقدیم نمودن زنان خود را بر مرگ پیش از خود تا انجا که فردا تمامی به میریم چون شنیدند بسوی
مسیب باز گشته وی را خبر دادند بعد ازان مسیب باکسان که با او بود گفت که من حرکت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 236 of 1140

گفته ام بسوی دشمنان که قصر را محاصره نمودند کسیکه میخواهد بامن برود برود ازدی کسی
حرکت نکرد بموث بادی هیبت نمودند چون صبح کرد سیر نمودند قصر بواسطه آبی که ترکان جاری
کرده بودند محکم ترشده بود چون در موضعیکه بین ایشان و ترکان نیم فرسنج مانده بود نزول
کردند اجماع بر شبیخون کردند چون شب شد اصحاب خود را بر صبر نمودن امر نموده بر شبیخون
تیز کرده گفت باید خصلت شما این باشد که یا محمد گوئید و گریخته را از پی نروید و چارپایان
شان را گرفته پی نمائید چون روم بایشان پی گردد بر ایشان سخت تر از شما می آید
و خواهد رجوع باشد که شما یان کم نیستید زیرا که هفتصد شمشیر یک مرتبه در لشکری زده نشود
مگر اینکه سست میگردد ایشان را اگرچه اهل آن بسیار باشند چون بایشان نزدیک شدند
تکبیر گفتند و آن در وقت سحر بود ترکان بشورش آمدند ایشان را مسلمانان خلط شدند
در داب رایی نمودند سیب پیاده گردیده با مردان که با او بودند مقاتله شدیدی نمودند
تا اینکه گویند دست راست یکی از مسلمانان قطع شد شمشیر را بدست چپ خود گرفت
آن نیز قطع گردید شروع نمود بدفع کردن تا اینکه شهید گردید بسیاری را از ترکان و جز
از بزرگان شان کشتند بعد ترکان شکست خوردند منادی سیب ندا کرد که تعقیب شان
نه نمائید بطرف قصر متوجه شده جهت رهائی دادن کسانیکه در قصر بودند از مسلمانان سعی نمائید
بردارید کسانیکه در قصر اند باید از متاع شان غیر از آب چیزی ندارید کسیکه از شما یان زنی یا کودک
یا مرد ضعیف را که قدرت رفتن نداشته باشد خالصا لله بردارد مزدی بر خدا است
و کسیکه ابا نماید مزدی را چهل درهم میدهم و اگر در قصر کسی از اهل معاهده شما هم بود
و برا بردارید بعد ازان آمدند قصر را برداشتند کسانیکه بودند بیرون کردند
و بسوی سمرقند رفتند چون ترکان فردا برگشتند در قصر کسی را ندیدند کشتگان خود را
یافتند گفتند کسانیکه دیروز ما را آمدند از انسان نبودند بعضی از کسانیکه در قصر مانده بودند
گفتند که چون با ما برابر شدند گمان کردیم که قیامت برپا شده از شنیدن همهمه روم و واقع شدن
شمشیرها و آواز ایشان در همین سنه غزا کرد عمر بن هبیره روم را از جانب یزید و عمر مذکور پیش از والی شدن
بر عراق در جزیره بود طایفه روم شکست خورده خلق بسیاری از ایشان را اسیر گرفت هفتصد نفر اسیر را کشت
در همین سنه غزا نمود عباس بن الولید عبد الملک روم را دلسه را فتح کرد.

ذکر غزوه صغد

در همین سنه سعید خزینه از نهر عبور نموده اهالی صغد را غدر کرد که آنها عهد شکنی کرده ترک را بر مسلمانان معاونت نمودند
بعد ازان مسلمانان بر اس سعید گفتند که تو ما را بر دریای آخیتار کرده جهاد و غزا را فراموش کرده
و حال اینکه ترک عادت اهل صغد دست قتل و غارت را بر مسلمانان دراز کرده است سعید را
این سخن بغیرت آورده عازم صغد شد چون از نهر گذشت در بین راه طایفه از اهل صغد ترک را ملاقی
شد و ایشان محاربه نمود چون طایفه ترک شکست خورده سعید گفت تعقیب شان نکنید بقول رشاچه پیشاذ و پادشاه اسلام آنند
که از ایشان مال میگیرند و در قتل شان همان تال ضایع میشود و در روایت آمده است که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 237 of 1140

ایشان باغ بادشاه اسلام اند که از ایشان فایده میگیرد چون شکست خوردند قصد تباهی شما نکنند ای اهل عراق عمل کنید آنچه خلفای مسلمانان با شما معامله میکردند تا زمانیکه مقابله میکردید بقاتل قایم میبودند وچون شکست میخوردید بگرفتن جزیه اکتفا مینمودند پس ازان مسلمانان در وادی که در بین شان و (مرج) بود متفرق سیر شدند و بعضی پیش متسلم بودند و ترک ها در آخر وادی کمین بود چون وادی مذکور را قطع نمودند ترک ها کمین کرده بر ایشان حمله آوردند چون خبر دار گشته بودند رو بعقب آورده خود را بایکدیگر ملحق ساخته باتفاق امیر بر دشمن حمله آوردند بفضل و عنایت خداوندی ایشان را انهزمیت فاحش دادند عادت سعید چنان بود که هر لشکر را که بدعوی میفرستاد و اسیر و مال می آوردند اسیر را رها نموده لشکر را سرزنش میکرد این امر بر سلاها گران آمد و سعید را بیدل گمان کرده در عزلش کوشیدند در سنه پنجصد و سی معزول شد بعوضش سعید حرشی بامارت مقرر شد (حرشی بحای بی نقطه و شین نقطه دار از بنی الحریش بن کعب بن ربیعه بن عامر بن معصع است) نسبش به قیس بن عیلان ابن مضر میرسد در سنه ۱۰۳ عباس ابن ولید با رومیان محاربه کرده شهر دلسه را فتح نمود.

ذکر واقعه که در بین حرشی و صغد واقع شد

چون سعید حرشی بخراسان آمد و مسلمانان از محاربه دشمن واپس آمده بودند بر منبر نشسته بعد از حمد و ثنا مردم را میل بر جهاد داده گفت که شما بر کثرت نفوس و شمشیر و نیزه مقاتله نمی کنید بلکه بنصرت و عزت که خدایتعالی باسلام داده است مقاتله میکنید پس بگویید که ولاحول ولاقوت الا بالله یعنی نیست باز ایستادن از جهاد و دیگر عبادات و نه قوتیست بجهاد و غیره مگر بتوفیق خدایتعالی چون اهل صغد از آمدن حرشی خبر شدند ترسیدند از سبب اینکه در جنگ کردن حذیفه معاون ترکها شده بودند و سای شان قصد بر قرار نمودند پادشاه شان گفت که فرار نشوید بلکه بروید تا امیر را خراج سنه گذشته و بر عهده گیرید خراج سالهای آینده را و عهد کنید و بگویید که من بعد اگر میخواهی همراه تو در محاربه تمام معاونت می کنیم و راضی آباد میگیریم و توبه کنید از کارهای گذشته خود و برای او گروی بدهید در این خصوص گفتند میترسیم که راضی نشود و این عهد را از مایان قبول ننموده گوید پیدا دمیریم بسوی خجنده پناه میبریم به ملک او و میفرستیم او را بسوی امیر که شفاعت کند تا از تقصیرهای مایان در گذرد و عهد میکنیم با او که من بعد از مایان کار کما در نشود که خلاف خواهش امیر ملک گفت که من هم یکی از شما می باشم آنچه صلاح دیدن بود کردم باقی خود مختارید ایشان بمشوره ملک خود عمل نموده به خجنده رفتند و بسوی ملک فرغانه کس فرستادند و سوال کردند اینکه امیر را از ایشان منع کند و ایشان را در شهر خود جای دهد چون خواست که چنین کند مادرش گفت که این گروه شیاطین را در شهر خود راه مده لشکر به را از قفا بر ایشان فرستاده ایشان را از میان

صغد بعد از آمدن حرشی واقع غزو
بیکرد رفت و اقع غزو
بخارا را تا تخوف بسیار کرد
دلالت شد بر آنکه بسیار
مبارشد بر ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 238 of 1140

شنوند پس فرستاد شخصی را که سوال کند از ایشان که کدام ده را خواهش دارند که جهة شما خالی کنیم و موقت
کنید جهة خالی نمودن قریه برایشان چهل روزه مهلت را بعضی گفته اند بیست روزه ایشان
این امر را قبول نموده شعب عصام بن عبدالله باهلی را خواهش کردند شخص مذکور برایشان گفت که
شما مدت مذکور نگذرد و شما داخل نشوید برمایان حق جوار و معاونت ندارید و اگر پیش از داخل شدن
غزوه بر شما پیش شد برما حق معاونت ندارید قبول نموده قصد دخول شعب را نمودند امیر از این امر
خبر شتی خبر شد شتابی کرده پیش از دخول شان بشعب همراه شان مقاتله نمود اهل صغد خندق ها حفر
نموده از خاک و خاشاک پوشیده بودند که اگر مسلمانان اراده محاربه شان را داشته باشند در آن خندقها
افتاده هلاک شوند بعد ازان روبمحاربه نمودند چون شکست خوردند راه را گم کرده از قضای خداوندی
بجای شانه دران خندق درافتادند بعد ازان مسلمانان ایشان را محاصره نموده منجنیق ها در اطراف شان
ایستاده کردند درین بین اهل صغد از ملک فرغانه مدد طلبیدند او بجواب شان گفت که معاونت من
مشروط بگذشتن مدت مذکور است پیش از گذشتن مدت از من معاونت طلب نکنید چون ناامید
شدند مطالبه صلح را از امیر مسلمانان نمودند برانیکه اسیرهای مسلمانان را رها کنند و خراج که مقرر فرمایند
بدهند و بنجنده کسی از ایشان رفت و آمد نکنند و چوروچپاول نکنند کسی را و اگر این کارها از ایشان
صادر شود دریحین خون شان حلال باشد امیر مسلمانان صلح را قبول نمود و گروه بنجنده برآمده در عسکر
داخل شدند چون خبر رسیده بود به حرشی که ایشان یکهزار از اسیران مسلمانان کشته بودند قاتل آنرا
معلوم کرده قصاص فرمود پس ازان بعضی از روساء رسیده بانفری خود عهد را شکست و بسوی مسلمانان
آوردند بعضی از مسلمانان را به شهادت رسانیده داخل عسکر شدند و صف عسکر را پر کنند ساخته غیرت
ابا ثابت بن عثمان رسید ثابت آنرا بقتل رسانید و اهل صغد یکصد و پنجاه نفر اسیر را که از مسلمانان
در نزدشان بود به قتل رسانیدند چون امیر ازین امر خبر شد فرمود تا تجار را از صغد بیرون نمودند
تا اهل صغد را به قتل رسانیدند و اهل صغد سه هزار کس بودند در روایت دیگر هفت هزار کس بودند
همراه شان اسباب جنگ بود حفظ بجوب مقاتله میکردند تا رجال شان مقتول و اموال شان
غنیمت مسلمانان شد و گرفتند از مال ایشان چیزیرا که خواهش داشتند امیر مسلمانان خبر فتح صغد را
بسوی یزید بن عبدالملک فرستاد و لشکری اندک را بسوی قلعه که گرداگرد آن وادی صغد بود فرستاد
چون مقدار یک فرسنگ رفتند بآن قلعه رسیدند مقاتله نموده ایشان را شکست داده ایشان را
محاصره نمودند چون ناچار شدند طالب صلح گردیدند به انطریق که عیال و اولاد شان با مان بلشکر خلیفه
تسلیم نمایند امیر این امر را قبول فرموده بسوی قلعه جهة قبض نمودن اموال نفری فرستاده ایشان را
قبض نموده تقسیم نمودند پس حرشی بسوی کش رفته بدون مقاتله مصالحه نمودند بداون ده هزار سر
نفر بن سیار را به قبض کردن بدل المصالحه مامور گردانیدند چون امیر شنید که در سغد خلیفین بسیار است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 239 of 1140

سربال بن حریث را که رفیق ملک لنف بود روانه آنصوب کرد چون آمد و ملک را از کار او آگاه نمود امیر و غلبه مسلمانان خبر داد ملک ترسیده گفت برای من چه مشوره میدهی سربال گفت صلاح کار تو آنست که در امان امیر درآئی و بادی محاربه نکنی ملک گفت تابعان خود را چه کنم سربال گفت ایشانرا نیز داخل امان خود گردان ملک این امر را قبول نموده همراه تابعان خود داخل امان شدند بعد ازین در شهر بابش داخل شده ملک را بقتل رسانیده بدار کشید باوجود امان این واقعات در سنه ۱۰۴ واقع شد در همین سال سعید حرشی از حکومت خراسان معزول شده بعوضش مسلم بن سعید کلابی حاکم خراسان گردید.

ذکر غزاء مسلمانان بر شهرهای خزر و ظفر یافتن اهل خزر بر ایشان

در همین سال لشکر مسلمانان همراه امیر خود وثیبت نهرانی داخل بلاد خزر شدند اهل خزر که طایفه ترکمان اند جمع آوری نموده با تفاق طایفه جیغاق و دیگر طوایف ترک جمع کثیری شدند و در موضع که آزامج الحجاره می نامیدند با مسلمانان ملاقی شده مقاتله شدیدی درین میان واقع شد و نفری بسیاری از مسلمانان بخلعت شهادت سرافراز گردید ترک ها گرد شانرا گرفته مالهایشانرا غارت کردند چون خبر همین بیعت ثبیت نزد یزید پسر عبدالملک که در شام بود آمد یزید ایشانرا سرزنش کرد ثبیت گفت ای امیر مسلمانان درین غزوه من سهل انگاری نکردم از ملاقات دشمن نترسیدم چنانچه سوار را بسوار پیاده را به پیاده مقابل گردانیدم محاربه میکردیم تا تیرها شکسته گردید لیکن آنچه خداوند جل علی اراده داشت جاری گردید.

ذکر غزوه دیگر در خزر

اهل خزر از شکست مسلمانان در طمع خام افتاده بعزم قتال تجهیز عسکر مشغول شدند بعد ازان یزید بن عبدالملک جراح بن عبدالله حکمی را برارمینیه والی نموده لشکر بسیار برای او مهیا ساخته سوی آنصوب فرستاد جراح مذکور با نفری خود رو به غزای خزر آورد چون اهل خزر این خبر را شنیدند همه شان جمع شده باب الابواب کردند چون جراح در برز عه چند روز استراحت کرد پس از ان روی سوی خزر نهاده از نهر کر در گذشت چون خبر شد که بعض از همراهان او که از اهل ارمان کوهستان ها بودند اخبار لشکر را بیومیه ملک خزر میفرستند منادی را امر فرمود تا ندا کنند که بدانید و آگاه باشید که امیر با لشکری چند روز درین موضع استراحت میکند باید خرجی را فراوان داشته باشید این خبر را نیز برای ملک مذکور نوشتند و مشوره دادند که تو هم چند روز استراحت نموده حرکت نه نمای چون شب شد امر کرد جراح عسکر خود را که بار کنند و بشتابند بسوی خزر همان شب را کوشش کردند تا بشهر باب الابواب رسیدند در حین غفلت خزر داخل مدینه شدند از اهل خزر کسی را در شهر نیافتند نظر براجته غارت در اطراف فرستاد چون صبح شد مال بسیار آورده داخل شهر شدند اهل خزر با ملک خود سوی شان آمده در نهران با یکدیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 240 of 1140

طاقی شده و محاصره بشدید نمودند ایشان را اگر نجاندند بعقب ایشان رفته میکشتند و اسیر میگرفتند چنانچه نفری بسیار را از ایشان بقتل رسانیدند و تمامی مالهای ایشان را غنیمت گرفتند پس از انجا حرکت کرده رسیدند بقلعه که از احصین می نامیدند اهل آن قلعه با چیزی از مال های خود از قلعه فرود آمده امان طلبیدند امیر ایشان را امان داده بدیگر مواضع نقل داد بعد ازان بقلعه یوعنه رفته شش روز در آنجا اقامت نموده با اهل قلعه خیلی مقاتله شدید کرده تا انکه طلب امان نمودند ایشان را نیز امان داده و قلعه شان را تسلیم شدند و اهل از ایدیگر جای نقل دادند.

ذکر فتح بلنجر

بعد ازان سپاه بسوی بلنجر که مشهورترین شهرهای بلاد خزر بود آمده در آنجا نازل گردید ایشان سه صد گرد و نرا بایکدیگر بسته در اطراف شهر خود کرده بودند تا مسلمانان از دخول منع شوند و ایشان گردون ها را قتال ابر مسلمانان شوار نمود بعد ازان سی نفر از ایشان نشسته عهد کردند که تا دم مرگ روی گردان نشوند پس غلاف های شمشیرهای خود را شکسته بهدستی یکدیگر حمله آوردند رفته رفته خود را بگرد و نهاتر دیک گردانیدند و کفار کوشش نموده بجدی تر میزدند که از کثرت تیرها مانند ابر بر مسلمانها سایه افتاده بود باوجود این و گردان نشسته خود را بگرد و نهار ساخته بزور بازو بسیاری گردون ها را قطع نموده کشیدند تا همه کرده و نهاد دستگیر شد بعد ازان آتش محاربه مشتعل گردید بدرجه که نزدیک بود که دلهای ایشان از دهشت ایشان بیرون آید مسلمانان غلبه نموده شهر را متصرف شده غنیمت بسیار گرفتند بنحویکه هر سوار را سه صد طلا رسید نفری شان سی و دو یاسی و سه نیزه گرفتند پس بعد ازان جراح صاحب بلنجر را حاضر نموده مال و اهل قلعه را بوی واپس داده و در آخر کار مقرر نمود که خبر کفار را بمسلمانان برساند بعد ازان رفت بسوی قلعه الونبند[3] و در آنجا چهل هزار خانه ترک سکونت داشت و ایشان بدادن مال مصالحه نمودند بعد ترکها و ترکمانها جمع آوری نموده سر راه مسلمانان را اگر فتند این خبر را صاحب بلنجر بجراح رسانیدند جراح بمسلمانان پیوسته خود را بقریه علی رسانیدند چون وقت زمستان رسید مسلمانان در انجا مقیم شدند پس جراح کوایف فتح را به یزید بن عبدالملک نوشت و از جمع آوری ترک و ترکمانها نیز رایش آگاهی داده و خواهش مدد نمود یزید را این سخن قبول افتاده بگوایش نوشت که مطمئن باش که برای تو بزودی مدد میرسد چون اجل یزید نزدیک شده بود پیش از فرستادن مدد در سنه یکصد و پنج فوت شد مردمان به برادرش هشام بن عبدالملک بیعت نمودند و او برای جراح نوشت که در کار خود مقرری و قریب است که برای تو مدد برسد پس ازان مدد فرستاد باندازه که قوت برای جراح حاصل شده همراه اهل لان خارجه در سنه یکصد و شش و اهالی لان را مغلوب نموده بقبول ارشده دادند در سنه یکصد و هفت

هشام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 241 of 1140

بشام جراح را معزول ساخته برادر خود مسلمه را والی ارمینیه نمود و ثانیا در سنه یکصد و یازده برادر خود را
از ارمینیه خواسته جراح را والی آنجا مقرر نمود جراح در ارمینیه رسیده شهر های خزر را از جانب قفقاز فتح
شده مدینه بیضا را فتح کرده صحیح و سالم باز گشت بعد خرج آوری کرده لشکری بسیار برای دفع ملاطیه
بلاد اسلام را از طرف لان داخل شد جراح با کسانیکه از شامیان با او بودند با ایشان ملاقی
شد چون نفیری ترک بسیار بود محاربه سخت شدیدی که سخت ترین محاربه که مردم دیده باشند واقع
شد جراح رحمة الله علیه با رفقای خود که در مرج وارد پیل با او بود بشهادت رسید جراح در وقت بر
شدن به غزا برادر خود حجاج بن عبد الله را خلیفه خود ساخته بود چون جراح کشته شد خزر طمع نموده
در شهر ها نزدیک موصل پیشقدمی نمودند و کار بر مسلمانان دشوار و بزرگ گردید چون جراح شخص
فاضل و خیر خواه بود و اول عامل های عمر ابن عبد العزیز بود شعار ابریشمی شیه ها ساخته
خبر بسمع هشام رسید اضطرابی عظیم نموده در باب دفع مخالفین با بزرگان و نزدیکان خود مشوره
کرده از ایشان پرسید که کدام کس را به محاربه ترکهار روانه کنیم بعد از استشاره قرعه اختیار نمود قرعه
حرشی افتاد هشام سعید را خواسته گفت که برایم خبر رسیده که جراح از محاربه کفار کوشه گرفته سعید گفت
چنانست که گفتی ای امیر مسلمانان جراح خدا شناس است هرگز از محاربه کفار روگردان نمیشود
پس صد هزار درهم برو بخشیده گفت چه خواهش داری از اسباب جهاد گفت من را بفرست همراه چهل
والی بفرست بسوی من هر روز چهل مرد و بفرست سفارش خاصه هر یک از امیران لشکر خود تا معاونت
کنند مرا بعد هر چه متمنی بود هشام مبذول داشت سعید حرشی با کثره تمام از شام بروون آمده بهر شهر
که میرسید محاربین آنشهر امرش را اجابت کرده همراهش میشدند تا رسید بشهر ارزن و ملاقی شد جمعی
از رفقای جراح که اندوهگین بودند چون گریه کنان احوالات شهادت جراح را و مشقتها ی که در این
نمودند سعید را رحم آمده برایشان خرجی داده باخود مصاحب و همراه کرده و در این راه با هر کدام از
رفقای جراح که ملاقی میشد باز گردانیده باخود همراه میکرد تا آمده خلاط را که آن سرحد زده کان بودند
انها محصور نموده بعد فتح کرده غنیمت را بین احقاب خود تقسیم کرد بعد از ان رفته رفته بهر قلعه و شهر
که میرسید بفضل خداوند جل جلاله فتح مینمود تا رسید به برزعه و نازل شد در آنجا چون خبر شد که سپر عالم
در آذربایجان جبل و غار ریه اردو شهر ورثان را محاصره دارد ترسید که مبادا اسلامیان سست دل
شده و شهر را تسلیم نمایند یکی از نفر بهای خود را طلبیده گفت که میتوانی خود را بخدا تعالی بخشیده در پایان
شهر ورثان رفته بگوئی که ای مسلمانان مردانه باشید شهر را تسلیم نسازید که انیک برایشما مدد میرسد
آن مرد دلیر بکمال پردلی سوی ورثان روان شد در بین راه جمعی از ترکمان او را گرفته کیفیت را پرسیدند
گفت سردار لشکر عرب مرا فرستاده تا خبر او را باهل ورثان برسانم آن بدبختان بی خبر گفتند
که اگر خلاصی خویش را میخواهی در پایان قلعه رفته با هالی آن بگوی که بیهوده زحمت نکشیده حصار را

ارمینیه ۲۰ ارزن ۲۰ ملاطیه ۲۰ ورثان ۲۰ برزعه ۲۰

بسپارید که مدد شما در راست انشخص بخن شما را قبول نموده رفت تا دروازه ورثان نزدیک شد آنجا
که آواز ما را میشنیدند آواز برکشیده گفت من ای شناسید گفتند بلی تو فلان میباشی گفت بشتاب
باد شمارا که سعید بن عمر حرشی با سپاه فراوان در فلان موضع می باشد درین دو روز بدو شما میرسد
امر میکند به محافظ شهر مسلمانان آوازهای خود را تکبیر بالا کردند ترکها آن مسلمانرا پاره پاره کرده
بشهادت رسانیدند واز اطراف ورثان کوچیدند چون حرشی با لشکری خود آمد هیچکس از ترکها را
ندید بعد تعقیب شانرا نموده رفته رفته تا اردبیل رسیدند چون از انجا نیز کوچیده بود مصادف شان
نشده به ارجوان نازل گردیدند درین اثنا سرخنک سواری در پیش سعید آمده بروی سلام کرد
سعید جواب سلام او را داده پرسید که تو چه کسی گفت یکی از بندگان خدایم ای سعید اگر طالب غنیمت
وغنیمت می باشی خیز که ده هزار کس از اهل خزر با پنجهزار مسلمان اسیر در فلان موضع که بعد شش چهار
فرسنگ است فرود آمده اند سعید فرمود تا ندا کردند که هر کس که کامل سلاح است با امیر همراه
شود و دیگران به لشکرگاه باشند چهار هزار کمر بسته کامل سلاح با سعید در شب روان شده با آخر
شب بایشان نزدیک شدند سعید لشکر را چهار تقسیم نموده از چهار طرف بشبخون زده تیغ را بر
ایشان نهاد هنوز صبح طلوع نکرده بود که تمامی ایشانرا بقتل رسانیدند مگر یک شخص که از جنگ جای
سلامت گرفت بعد ازان حرشی اسیرهای مسلمانرا رهائی داده با خود همراه کرده سوی حرشان
آمد هنوز در انجا قرار نیافته بود باز همان سرخنک سوار امد باد سلام کرد و گفت اینک لشکری از اهل
خزر با مال کثیر از مسلمانان همراه عیال و اولاد جراح ابن عبد الله رحمة الله علیه بولایت خود میروند اگر
آهنگ ایشان میکنید وقت است سعید سپاه خود را جمع آوری کرده متوجه مخالفان شده ناگاه
بر ایشان حمله آورد که هیچ آگاه نشدند اکثر شانرا بقتل رسانیده اموال مسلمانان و اهل و عیال
جراح را رهائی داده و بایشان نوازشها نموده همراه خود سوی ماجروان برد چون بسر ملک خزریان ازین
قضیه مطلع شد جهان بر وی تنگ و تاریک شده لشکری خود را بر پی غیرتی سرزنش نموده ایشانرا
جانبیت گرفته مشوره بجمع آوری لشکر دادند پس آهنگ جنگ نموده روی باستقبال سعید آورد و پس سعید
لشکری خود را جمع آوری نموده جانب بسر ملک سوق داده در ارض زرجه بایکدیگر ملاقی شدند و محاربه
شدیدی نمودند چون مسلمانان اندکی سست شدند قصد برگشتن را نمودند سعید حاضر شده ایشانرا امر
بصبر و ثبات فرموده ثانیا بطرف دشمن سوق داد مسلمین بمجرد ملاقات بدشمن حمله آوردند درین بین که
امیران مسلمانان که در نزد خزریان بودند فریاد نموده بتکبیر و تهلیل و دعا هم آواز شدند این امر همه مسلمانانرا
بغیرت و مروت آورده گریه کنان بقتال و پایمال خزریان پیش از پیش کوشیده ایشانرا شکست داده تا
نهر ارسق عقب شان رفتند بعد ازان رهائی اسیرهای مسلمانان تمامی مالهای دشمن را گرفته سوی ماجروان آمدند بعد
بسر ملک خزریان با لشکریان که باو همراه بودند واپس گردیده روی بقتال آوردند چون بنهر ملقان رسیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 243 of 1140

عرشی از این خبر شنده همراه لشکری خود واپس گردید دران موضع با خزریان ملاقی شده بآواز بلند امر بحمله فرمود مسلمانان چون شیر غران حمله آوردند و صفهای لشکر دشمن را همی شکستاند ند درین روز خزریان صبر عظیم نمودند لیکن چون مسلمانان را نصرت و تقویت خداوندی دگار بود ایشان را گریخانده جمع کثیر را بقتل رسانیدند و اکثر ایشان در نهر مذکور غرق شدند پس امیر غنیمتهای بسیار جمع کرده در باجروان واپس آمد و بعد آن غنیمت را تقسیم نموده خمسش را نزد هشام بن عبدالملک فرستاد و از فتوح مذکور او را مطلع ساخت و او خط شکریه بجانب حرشی فرستاد چون در باجروان خط مذکور رسید دران نوشته دید که عوض تو مسلمه برادر خود را بتولیت ارمینیه و آذربایجان مقرر فرمودم و ترا لازم که ملازم اینولا شوی پس مسلمه شهرها را طی نموده در زمستان شدید بتر کیه رسید تا اینکه شهرها را مد بنای خود گذاشت و در سنه یکصد و سیزده مسلمه لشکری خود را اطراف جوانب ساخته هر طرف را نامزد بشهر از شهرهای خاقان نموده جهت محاربه فرستاد پس بفضل خداوندی قلعه ها و شهرهای بسیار فتح نمود اکثر اهالی شان را مقتول و اسیر گردانیده و شهرهایشان را آتش زده میرفت تا از دشت کوه های بلنجر آمده ابن خاقان را بقتل رسانید چون مسلمه از بلنجر در گذشته خبر شد که خزریان دیگر طوایف بعزم مقاتله مسلمانان جمع آوری کرده اند بعد دو که شاره شان را خدا میداند پس مشعلها افروخته خیمه و سنگین باری خود را ترک کرده فرار را بر قرار اختیار کرد باین هیئت که ضعفا و پیرها مقدم و جوانها مؤخر و منزله میر فشند تا بکمال فرمانده گی در باب الابواب آخر رسیدند درین هنگام برادر خود را ثانیا از ارمینیه معزول و بعوض مروان بن محمد را والی گردانیده فتوحات و کارروایهائی که مروان نموده است انشاء الله تعالی بیان کرده خواهد شد چون این فتوحات که بیاید گیر مناسبت داشت از سببی که همه در ارمینیه و آذربایجان واقع شده بود تا سنه یکصد و سیزده بیانی بیان کرده شد والحال رجوع میشود بفتوحات که در غیر ارمینیه و آذربایجان از سنه یکصد و پنج تا سنه یکصد و سیزده واقع شده است پس میگویم که در سنه یکصد و پنج سعید بن عبدالملک بحیناکیه زار مرد جنگی باجانب روم فرستاده کامیاب نگردیدند و در سنه یکصد و چهار مسلم بن سعید کلابی بعوض حرشی بتولیت خراسان مقرر گردید و در سنه یکصد و پنج همراه ترکیها باوراء النهر محاربه نموده فتحیاب نشده و باز گشت طایفه ترک تا چون تعاقب شان نمود پس عبدالرحمن بن مسلم باچند سوار در عقب لشکر ایستاده محاربه میکرد تا مسلمانان از چون بسلامت گذشتند و در همین سال نیز مسلم با اهل فشین محاربه نموده ایشان بداد ن شش هزار سر مصالحه نمودند و قلعه را نیز تسلیم گردیدند و در همین سنه یکصد و پنج مروان بن محمد غزا صایفه بسی کرده قونیه را از ارض روم و کنج را نیز فتح کرد .

ذکر غزاء مسلم بن سعید کلابی باترکان

در سنه یکصد و شش مسلم همراه بعضی اصحاب خود از نهر عبور نمود چون در بخارا رسید مکتوب خالد بن عبدالله بوی رسید مضمونش این بود که ترا در عراق والی گردانیدم و باید که امر قتال و جهاد را کماهی کی در هیچ گاه از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 244 of 1140

غزا دست برداری پس از آنجا بار کرده رو بفرغانه آورد رفته رفته تا خود را در آنجا رسانید چون خبر شد که خاقان در فلان موضع آمده مستعد محاربه است براه آورده چنان کوشش نمود که سد راه راه را دیگر ره طی کرد بعد خاقان قصد ستانرا نموده با بعض مسلمانان ملاقی شده خیلی از ایشانرا بشهادت رسانیده دوابشانرا مالک شد بعد چون مسلمانان در پیش عسکر خاقان پراگنده شدند خاقان در پیش عسکر خود در آمده مسلمانرا اخراج نموده گریخته اند هشت روز کامل مسلمانان گریزان و ترکان متعاقب شان بودند چون بنهایت عطش رسیدند سنگین بارهای خود را که گرد هر یک قیمت داشت آتش زده سوختند چون بخجنده رسیدند و گرسنگی بر ایشان غلبه کرده بود خواستند که از نهر عبور کنند از ترس آنکه مبادا ایشان احاطه داشته قدر بر عبور نیافته مسلم یا چار آبر مسلمانان امر فرمود تا شیشه های خم را کشیده با قاقم حمله آورند خدا تعالی در چشمهای ترکان چنان نشان داد که تمام عالم را سپه گرفته پس راه مسلمانان تخلیه نموده کناره شدند و مسلمانان از نهر عبور نمودند در این اوان از جانب خالد بن عبد الله خط آمد که مضمونش معزولی مسلم و منصوبی اسد بن عبد الله قشیری برادر خالد مذکور بود و در سنه یکصد و هفت جنید بن عبد الرحمن بعضی از بلاد سند را مالک گردید تفصیل این در سابق گذشته است.

ذکر غزوه که در اندلس واقع شد

عنبسه بن شحیم کلبی که از طرف هشام عامل اندلس بود در سنه یکصد و هفت عزم غزا جانب شهر فرنج جامع کشتری برادره رفته رفته تا در اطراف شهر قرقونه نازل گردید بعد از محاصره و محاربه اهل آن شهر بدادن جزیه و نیمه محصول املاک و رعایای ادنی پیرامون مسلمانان باکامی شان راضی شده مصالحه نمودند و باقی مونه وغیره را بتحویل کردند و قرار داد شد بر اینکه با دوست مسلمانان دوست و با دشمن شان دشمن باشد بعد ازان عنبسه از ایشان مراجعت کرد.

ذکر غزا ولایت غور

اسد بن عبد الله مذکور در همین سنه با اهل غور محاربه نمود غور کوهیست در جانب شرقی هرات اهالی آنمحل خود را به غاریکه راه آن معلوم نبود پنهان کردند بعد امیر فرمود تا هیمه و قهما ساخته بر گیرها بستند و دران اشخاص فرستاده از سر کوه آویختند تا مجازی غار شده و بهر ذریعه که بود بعضی از مال هارا از غار کشیدند.

ذکر غزوه ختل وغور

اسد در سنه یکصد و هشت از نهر گذشته به خاقان ملاقی شد بروایتی با محاربه بازگشت و بروایتی بعد از محاربه شکست خورده واپس گردید در ظاهر هر قریه ای در اجانب سرخ دره متوجه ساخت مردم گمان کنند که عازم سرخ دره است زنستان در انجا خواهد ماند و از انجا تجاوز نخواهد کرد چون شب تاریک بسرخ دره رسید مردمان او خود را به تکبیر بالا کردند اسد پریشان شد و پرسید که آیا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 245 of 1140

چنین واقعه است گفتند که عادت مسلمانان این است که در وقت بازگشتن از غزا تکبیر میگویند پس امیر فرمود تا منادی ندا کرد که امیر اراده غور را دارد فوراً مسلمانان روبراه آورده تا در آخر رسیده یکروز محاربه نموده شبانه در رحال خود باز گردیدند چون صبح شد بعد از محاربه شدیدی مشرکین شکست خورده مسلمانان بلاد شاز را مالک شدند و لشکر ترکان مغلوب مسلمانان گردیده اکثر شاز را اسیر ساختند و مسلمانان همراه غنیمت بسیار واپس آمدند در همین سال مسلمه بن عبد الملک از نزدیک جرزه بار و میان محاربه نموده قیساریه را که شهر مشهور است فتح کرد و نیز در همین سال ابراهیم بن هشام قلعه را از قلعه های روم فتح کرد ابن خاقان ملک روم در سنه مذکور بعضی از شهرهای آذربایجان محاصره نمود چون حارث بن عمرو طائی خبردار شده رفته تا خود را بوی رسانیده مقاتله نمود چون ترکان پس پا شده عقب شاز را گرفت تا به برذعه رسیده نمود بعد ابن خاقان روبوی آورده ثانیاً آتش حرب را مشتعل گردانیدند نفری بسیار از ترکان بقتل رسیده ابن خاقان منهزم گردید در سنه یکصد و شش بن عبد الملک تولیه خراسان و عراق را از یکدیگر جدا ساخته هریک را تحت والی علیحده گردانیدند پس خراسان را تحت ولایت اسد برآورده اشرس بن عبد الله سلمی را بران والی گردانیدند غزوا نیکه اشرس سمرقند کرده است بیان خواهد شد انشاء الله تعالی عبد الرحمن فهری نیز در همین سال در دریا غزا نموده و نیز در همین سال معاویه بن هشام طیبه را که قلعه از قلعه های روم است فتح کرده محاربه مسلمه بن عبد الملک با ترکان از ناحیه آذربایجان اتفاقیان نمودیم و نیز در سنه مذکور بشر بن صفوان عامل افریقه بر جزیره صقلیه حمله آورده و غنیمت بسیار برا گرفته جانب قیروان رجوع نمود.

ذکر وقایع اشرس بن عبد الله سلمی با اهل سمرقند وغیرها

در سنه یکصد و دو اشرس جماعتی را جانب سمرقند و دیگر بلاد ماوراء النهر فرستاد تا دعوت کنند ایشان را بدین اسلام بر اینکه جزیه از ایشان برداشته شود باینطریق ایشان را دعوت باسلام کردند اسلام را قبول نموده ایمان آوردند بعد ازان جزیه باشرس رسید که در خراج کسر واقع شده است اشرس به عامل خود نوشت که جزیه را از کسی ندارد تا معلوم نشود که ایمانش از دل است یا از جهت دفع جزیه هرکدام شان که ختنه میکنند و اقامت فرایض می نمایند و قرآن میخوانند و ادای جزیه آزاد باشند والا جزیه را بدهند اشرس آن عامل را معزول ساخته این حالی را مقرر نموده از برای اشرس نوشت که اهل سمرقند اسلام آوردند و مساجد بنا کردند اشرس بجواب نوشت که باوجود ایمان جزیه را از ایشان رفع نمای چون اهل سمرقند ازین امر مطلع شدند در موضعیکه بفت سنگ از شهر دور بود رفته اراده مقاتله نمودند پس اشرس خراج را از ایشان برداشته چون خاطر جمع شده واپس آمدند ایشان را مجوس ساخته به انواع عذاب و احتقار جامه های ایشان را دریده و کمربندهای شان را گرد نهایشان بسته در کوچه ها گشتان میگردانیدند تا جزیه را کاملاً از مسلمانان اخذ نمودند بعد ازین واقعه اهل صغد و بخارا کافر شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 246 of 1140

و با ترکها اتفاق نموده در جمع آوری لشکر کوشیدند اشرسن بعزم محاربه برآمده در آمل نازل گردید یکماه
در انجا مقیم شد و قطن بن قتیبه بن مسلم را با ده هزار کس پیش فرستاد چون از نهر عبور کردند با ترک و اهل صغد
و بخارا که خاقان هم بملاقات ایشان بود ملاقی شده ایشان اطراف خندق را گرفته مسلمانرا محاصره نمودند
و اسب و یساق را که در چراگاه بود غارت کردند پس اشرسن سواران آگاه تا مالهای مسلمانرا از دست اعدا
واپس گرفتند بعد با قوای خود از نهر عبور نموده قطن با ترک ملاقی شده ایشانرا منهزم ساخت بعد
ازان بقلعه تاپسکند رسید مردمانرا که در انجا بود محاصره نمودند اهل شهر آب را از مسلمانان منع نمودند
چون لشکر بر مسلمانان مستولی شد باتفاق و بشهر آوردند کفار بجلوگیری شان برآمده مقاتله شدید
بین شان واقع شد در اطراف ترکان آب گاه را پنهان نموده رو بگریز نهادند مگر جاعتی که عهد بر موت
کرده بودند از قتال و گردان نشده باتفاق قایم بودند تا قطن بر ایشان حمله آورده ایشانرا منهزم
گردانید مسلمانان تا شب بعقب شان رفته ایشانرا بالقتل میرسانیدند بعد اشرسن بخارا آمده لشکر را
جهت محاصره اش تهیه ساخته در ایوان خاقان که شهریرا از خراسان که گرچه نام داشت محاصره نمود
جمعی از مسلمانان که در انجا بود تخته پل را کشیده دروازه ها را قفل کرده تا کفار را در داخل شدن منع کردند
بعد ازان خاقان امر فرمود تا از خندق عبور نمایند چون ممکن نبود ناچار درختهای تازه را بریده در خندق
می اندختند تا مساوی این گردیده صلاحیت عبور پیدا کند بعد مسلمانان در سر هیزم های تازه
هیزم خشک انداختند و در آن افروخته خداوند جل جلاله بمحض فضل عمیم خود باد شدیدی را حرکت
داد تا آتش را بر هیزم ها مشتعل ساخت در یکساعت بقدر نیزه هیزم را که جمع کرده بودند سوخت
بعد ازان خاقان گوسفند بسیاری را بر لشکر خود تقسیم نموده امر فرموده تا گوشت شانرا خورده پوست
شانرا خاک پر کرده در خندق انداختند بلطف خداوندی بر را امر فرمود تا باران شدید نموده سیلاب
انچه را در خندق بود برداشته در نهر عظیمی که در انجا بود در آورد مسلمانان خبر رسیده گردیده کوشش نمودند
و تیری انداختند از انجمله یک تیر بر ناف گاه مارغی که سردار لشکر ترکان و اهل مشوره خاقان بود
و هیچگاه خاقان از رای او تخلف نمی نمود کارگر گردیده در آنشب بدار شد این امر بر ایشان دشوار
و اندوه عظیم روی داد چون امر قتال در انروز ممتد گردید کفار یکصد نفر اسیر را که از مسلمانان در نزد شان
بود حاضر کرده بقتل رسانیدند مسلمانان نیز دو صد نفر اسیر را که از اولاد کفار بطریق گروی در نزد شان
بود بقتل رسانیدند بعد طرفین از قتال کوشیدند اهل گرچه در ایران جان بودند تا نیکه جنود عرب در
فرغانه آمده مقیم شدند خاقان از طول مدت ملول گردید قوم خود را امر زنش نموده گفت که شما تان
میگردید که بخجنده شهر را فتح میکنیم الحال پنجروزه شش ماه کامل میشود که در اطراف شهر جد و جهد میکنیم
و هیچ ثمری حاصل نشد بطرغتاب دشنام قوم خود را امر بر رحیل نمود پس قوم شش خواهش کردند که ما را تا
فردا مهلت بده و بدین که با ایشان چها میکنیم چون فردا شد خاقان ملک طارسند را مقدم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 247 of 1140

لشکر گردانیده جانب شهر سوق داده ملک مذکور مقاتله نموده میرفت تا هشت نفر از مسلمانان را شهید کرد
خود را در رخنه که در جنب خانه که آرد بی تخمیر بوده رسیده ایستاد پس آنمریض ابر را سویش انداخته به زره بی
او یکبت بعد ازان آواز نمود تا زنها و بچه ها آمده دیر اکشیدند تا بروی خود افتاد یکی از مردمان سنگ را
در بنا کوشش زد تا مدهوش شد و دیگری بضرب تیزه او را بالقتل رسانید خاقان ترکستان قاتل ملک مذکور
بغضب آورده اهل شهر را گفتند که عادت در رای ما چنان است قلعه را که محاصره نمودیم بدون فتح باز
نمیگردیم شما خود را ازین پیشتر تسلیم نداده شهر را واگذار شوید مسلمانان گفتند که دین ما این است که
خود شهر خود را تسلیم کنیم تا دم مرگ با شما مقاتله میکنیم هرچه بخیال شما هست تقصیر نکنید بعد ترکها گفتند
که خاقان شما را امان داده از طرف شهر کرجه شما از شهر برآمده سوی سمرقند یا دیوسیه بروید مسلمانان
چون صعوبت حصاری بود نزادیدند باین امر راضی شدند گفتند که باید در نزد ما از جمله شما چند نفر گرو باشد
تا در وقت بیرون شدن از شهر با ما مزاحم نشوند و نیز خواهش کردند اینکه کورصول ترکی با جماعتی
از ترکها تا حدود دیوسیه با ایشان همراه باشد تا ایشان را از تعرض ترکها محافظه کند ترکها هم از
ایشان گرو خواستند چون طرفین گروهای خود را تسلیم نمودند و خاقان از ایشان کوچ نموده بعد
مسلمانان از شهر برآمده جانب دیوسیه روانه شدند ترکها که همراه کورصول بودند گفتند که در
دیوسیه ده هزار مرد جنگی از ایشان است چون در آنجا برسیم با ما مقاتله خواهند نمود مسلمانها ایشان را
مطمئن ساخته گفتند که اگر اهل شهر با شما مقاتله نمودند ما هم با ایشان مقاتله میکنیم چون مقدار یک فرسنگ
به دیوسیه قریب شدند اهل دیوسیه گمان کردند که این سواران خاقان است گرچه رایت نموده عازم
شهر ما شده است پس جهت محاربه خود را آراستند بعد ازان مسلمانان واقعه را برای اهل شهر اطلاع دادند
ایشان آمده زخمی و ناتوانهای شان را بار نموده با خود بشهر بردند بعد طرفین گروهای خود را یکایک رها نمودند
تا سباع بن نعمان از مسلمانان نزد ترکها باقی ماند و از ترکها نزد مسلمانان یک ترک باقی ماند چون
سباع با مسلمانان گفت که گروی ترک ها را رها کنید ایشان او را رها کردند سباع در نزد ترکها ماند
کورصول گفت که ترا چه باعث شد که این چنین کردی خود را با مسلمانان نرسانیدی سباع گفت
من تو و قوت را شتم و میدانستم که تو فریب دوستی دشمن تو از فریب دادن بعید است کورصول سلاح پیرا
داده دیگر روز اسب تیز روی بخشیده او را رها نمود بدان که مدت محاصره کرجه پنجاه و هشت روز
بود و بعضی گفته اند سی و پنج روز شتران ایشان را آب میسر نشد در همین سال اهل کرج مرتد شدند پس اشرس
سویشان لشکری فرستاد ظفریاب گردیده ایشان را مغلوب گردانیدند غزاء معاویه بن هشام هم در سنه
مذکور بود و غزاء عبدالله بن عقبه فهری هم صایفه را همین سنه واقع شد حسن بصری رحمة الله علیه که عمرش
هشتاد و شصت بود و نیز محمد بن سیرین که عمرش هشتاد و یک بود در سنه مذکور برحمت حق پیوستند.

ذکر غزاء ماوراء النهر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 248 of 1140

هشام بن عبدالملک در سنه یکصد و یازده اشرس بن عبدالله را از خراسان معزول و بعوضش جنید بن عبدالرحمن مری غطفانی قیسی را عامل گردانید چون جنید بخراسان رسید جانب ماوراء النهر عزم قتال بخارا و صغد روی آورد و ترسید که راه بروی قطع خواهد شد از اشرس مدد طلبید اشرس عمار بن مالک حانی را بمعاونش فرستاد در بین راه عامر مذکور با قوای خود و چار ترکان و اهل صغد گردیده بقلعه محکم پناه برده از خنه و دیواری محاربه میکردند و همراهش واصل بن عمرو قیسی و عاصم بن عمر سمرقندی بودند ایشان با جماعت خود دور خوردند تا اینکه بپشت جوئی که در انجای بود رسیدند رفته خوب نانی جمع کرده در بالای جوی مذکور پل ساخته عبور نمودند و چون غفلت خاقان ناگاه تیکبر گویان حمله آورده نفری زیاد را همراه رئیسی از رؤسای کان تقبل رسانیدند و ترکها منهزم گردیده راه راه گذار شدند رفته خود را بجنید رسانیده باو روی براه آوردند چون فرسنگ بهم نزدیک شدند با سواران ترک تصادف کرده مقاتله شدیدی کردند بحدیکه نزدیک بود که جنید با نفری خود هلاک شود لیکن بتوفیق خداوند تعالی پیش قدمی مینمود تا خود را بلشکر رسانیده جمع کثیری را از ترکان قتیل رسانید در این حین خاقان عازم محاربه شده و در زمان که شهریست از شهرهای سمرقند با یکدیگر ملاقی شدند جنید برادر زاده خاقان را اسیر ساخته سوی هشام فرستاد و بعد از ظفر یابی سوی مرو مراجعت نمود در همین سال غزوات ذیل وقوع پذیرفت :- (۱) محاربه معاویه بن هشام صائفه لیسری را (۲) غزوه سعید بن هشام صائفه تهی تا خور را به قیساریه رسانید (۳) غزوه عبدالله بن ابی کریم در بحر و در سنه یکصد و دوازده جراح بن عبدالله حکمی در بلاد خزر بعزم غزا در آمده خلعت شهادت پوشید این واقعه در سابق ذکر شد.

ذکر واقعه جنید بن عبدالرحمن مری در شعب

در سنه یکصد و دوازده جنید از مرو بعزم غزا طخارستان بر آمده عماره بن حریم را با شهزده هزار سوار منصوب گردانید و ابراهیم بن بسام لیثی را با ده هزار دیگر جانب اغزام فرموده در این اوان خاقان با قوای ترکیه خود قصد قتال سمرقند را نمود سوره بن عرکه والی سمرقند بود برای جنید نوشت که من را تاب مقاومه خاقان نیست فوری برای من مدد بفرست بنابران جنید لشکر را امر فرمود که جانب سمرقند رفته برادران خود را معاونت کنند جماعتی از لشکریان گفتند که ترک مثل دیگر طوایف نیست که باندک نفری با او مقابله شویم و در این زمان عساکر تو در اطراف متفرق میباشند در نک نماو بنویس تا عماره و دیگر مسلمانان از اطراف و جوانب واپس آیند تا اقلاً پنجاه هزار کس باشند که از نهر عبور نموده فی الجمله تاب مقاومت ترکها را داشته باشند جنید گفت که من هرگز راضی نمیشوم که سوره و دیگر مسلمانان اسیر دست ترکها بشوند و من در بستر راحت خوابیده باشم اگر کسی از شمایان با من همراهی نکند خود من با قوم خود و اشخاصیکه همراه من آمده بودند عازم آنصوب میشوم بعد همراه لشکریکه در آنجا حاضر بودند از نهر عبور نموده در کش نازل شدند و در انجا لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 249 of 1140

کوشید بدجون ترکها از آمدن جنید خبردار شدند چاه ها یکه در پیش راه کش بود عمیق ساختند بعد جنید گفت که کدام راه سمرقند بهتر است گفتند راه مخرقه اصلح است بشرین مزاحم سلمی گفت که مرگ بشمشیر بهتر است از مرگ با تشنگی راه مخرقه پر درخت و پر گیاه است و سالها مشهود کشت و زراعت نشده است اگر خاقان را در آنجا ملاقی شویم میترسم که در انجا تلف شویم و تا ما از تشنگی هلاک شویم از راه کوه ها می رویم چه ما و خاقان در راه کوه مساوی میباشیم جنید این مشوره را قبول نموده روبراه آورد چون در سر کوه رسید مجشر خان اسیر خود را گرفته گفت که یکشخص کش از طایفه قیس پیدا شد که یک لشکر از جنود خراسان بسبب او هلاک میشود میترسم که آنشخص تو باشی چه در میان مایان مثل تو در سرکشی کسی نیست جنید گفت که خدا تعالی این حرف را از دل تو برآرد مجشر گفت اگر شل تو پیش مایان باشد ترس خواهد بود شب را در مایان کوه خوابیدند چون روز شد باز نموده و رفتند تا داخل شعب گردیدند که بعد برش از سمرقند مقدار چهار فرسنگ است چون صبح شد خاقان با جمع عظیم بعزم و سه آمد و اهل صغد و فرغانه و شاش و طایفه از ترکان تیز بمعاونت وی آمده روبجاربه جنید نمودند مقدمة الجیش مسلمانان را ملاقی شده برایشان حمله آورد چون اندک بودند رجوع نموده خود را بمیانی عسکر ملحق ساختند و ترکها بتعقب شان از هر جانب تعرض مینمودند بعد جنید عسکر خود را مستقر ساخته بهر جانب سرکرده شجاع مقرر کرده از انجمله یکی نضر بن سار بود او بهمراه نفری خود محاربه شدیدی با ایشان کرده ایشان را متفرق ساخت بهمچنان حمله نمودند برایشان و از روز از طایفه ازد هشتاد نفر را بقتل رسانیدند طرفین بقتال میکوشیدند بحدیکه دستهایشان مانده شد شمشیرها کند گردیده و را انداخته بعد ازان بهجوم محاربه مینمودند اخر الامر از جوب هم دلگیر و ملول شده بمکشتی مرافعه مینمودند تا انیکه گردسم سواران ظاهر گردیده منادی جنید ازین شان نداکرد که پیاده شوید و باشید در جای خود و بعد ازان از اسب فرود آمد جنید سواران را نیز فرود آمدند اگر دتا هر کدام در جای خود نشسته خنق حفر نماید درین محاربه شدیدی شد بحدیکه یکصد و نود نفر از طایفه ازد مجروح و مقتول گردیدند و این محاربه در روز جمعه بود چون روز شنبه شد خاقان بوقت ظهر قصد مسلمانان نمود بعد از تامل دانست که ازان موضع که قبایل بکر بن وایل در آنجا سکونت گرفته شد موضع آسان برای قتال ندید از جهت پیش ایشان را قصد نمود چون قریب شان رسید طایفه بکر مذکور بزور حمله آورده صف لشکر را پراگنده ساخت از انجهت جنید سجده شکر بجا آورده باز قتال شدت کرده امر حرب جنید را پریشان ساخته از اسپ خود در جنگ مشوره نمود عبدالله بن حبیب گفت یکی ازین دو را اختیار نما یا هلاک خود یا هلاک سوره بن جر را جنید گفت که هلاک سوره برمن آسان تر است گفت بخواه ویرا که با اهل سمرقند سوی تو آید چون ترکها از آمدن خبردار شوند بتعجیل او توجه می نماید جنید مشوره اش را قبول نموده سوره را طلبید چون سوره قصد بر حیله کرد طیس شیبانی گفت که ترکها دین ندارند اگر از سمرقند خارج شوی پیش از رسیدن تو در ترجنید تو را هلاک خواهند ساخت پس سوره سوی جنید نوشت که مرا قدرت خروج از سمرقند نیست جنید بغضب آمده خطاب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 250 of 1140

آمیزی نوشت که بزودی از راه نهر بسویم آی والاشداد بن خلیل باهلی را که دشمن توست بتو مسلط
خواهم کرد سوره بزودی غوغ و موسی بن اسود حنظلی را مقرر نموده خود با دوازده هزار کس از سمرقند برآمده
باصحاب حج دلگفت که راه نهر بعید است که بدت دو روز هم بمطلب نمیرسیم دامن کوه گیرکشیب پیش چون
مردمان جواب وساکن گردیدند ازین راه بار خواهم نمود تا پیش از اطلاع ترکها باجنید ملحق شویم باسوسان
ترکها گفتند سوره را خبر بردند چون خاقان از قصد سوره مطلع گردیده روبراه آورده در وقت صبح بسوره
در سر کوهیکه تا رسیدن بجنید یک فرسنگ مانده بود ملاقی شده محاربه شدید نمودند غوزک برای
خاقان گفت که چون امروز شدید الحرارت است محاربه را معطل نما تا اینکه اسلحه برایشان داغ گردد
خاقان موافقت کرده علفهای صحرا را آتش زدند بین خاقان و ایشان آب حایل شد تا از شدت حرارت
توانای حمل سلاح را نداشته باشند بعد سوره از عباده مشوره نموده عباده گفت که رای من چنانست
که ترکها اراده غنیمت را دارند پس اگر دوبار اعتصر کنیم و باقی اموال را بسوزانیم بعد شمشیر ابرهنه ساخته رو
براه آوریم اگر راه ما را تخلیه نمودند خوب والا با ایشان تیره مقاتله نموده یک فرسنگ راه را قطع نمود
بجنید خود را الحق میسازیم سوره گفت من در فلان فلان از این قدرت نیست لیکن سوار از را جمع کرده جا
شان سوق میدهم خواه هلاک شدند خواه سالم ماندند چون حمله آوردند ترکها راه را خالی ساخته
کناره گرفتند و از سم ستوران غبار برخواسته که هیچ راه را ندیده همه شان بالبعضی از ترکان در شب
گریز پشت ترکها بود واقع شدند و سوره نیز در شب واقع گردید رانش شکسته ریزه
ریزه گردید و در آن حا خلعت شهادت پوشید بعد مسلمانان متفرق گردیده همه شان
شهید ظلم ترکها گردیدند مگر دو هزار کس و بر وایتی هزار کس که گریخته خود را از جنگ جای
کناره ساختند و از جمله نجات یافتگان عاصم بن عمیر سمرقندی بود و مهلب بن زیاد
بعمل با هفتصد کس از مسلمانان در قریه که مسمی بمرغاب است جای گرفتند بعد از ان
اشکنند که در قصر لنف حاکم بود باغوزک مذکور نزد شان آمده گفت در امان من
در آمده جانب خاقان روید قریش بن عبد الله گفت که امان ویرا اعتبار نیست
و جای خود ثابت قرار گیرید چون شب تاریک شد بیرون می شویم و جانب سمرقند میرویم
مسلمانان برای قریش عمل نه نموده از قریه نازل گردیده باغوزک نزد خاقان
رفتند بعد خاقان گفت که امان غوزک را قبول داریم پس وجف بن خالد بهدستی
مسلمانان بمقاتله شروع نمود بحدیکه همه شان مقتول گردیدند غیر از هفده نفر و بعد
ایشان نیز مقتول و شهید شدند مگر سه نفر بعد جنید شیبانی از شعب برآمده عازم
سمرقند گردید خالد بن عبد الله بوی گفت که نعجیل نامی تازود بمقصد رسیم مجنر گفت
از اسپ فرود آی و لجام اسپ خود را بگیر چون فرود آمد سواران دیگر هم بادی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 251 of 1140

موافقت نمودند هنوز فرود آمدن دیگر سواران تمام نشده بود که ناگاه عساکر ترکها ظاهر گردیده مجتمر رو بجنید آورده گفت که اگر پیش از منزل کردن به ترکها ملاقات میکردیم آیا هلاک نمیشدیم؛ در آنموضع شب راگذرانیده چون صبح شد مسلمانان جانب ترکان جلوه گر شدند جنید گفت باز گردیده و در آتش نروید پس مسلمانان باز گردیدند بعد جنید آواز کرده که هر غلام که مقاتله کند آزاد است غلامان رو بمقاتله آورده چنان مقاتله نمودند که ترکها مقهور و روبعقب نهاده، مسلمانان مسرور و متعجب شدند پس مجتمر برقرار گفت یا خوش میشوید از قتال غلامان وحال اینکه امروز شما بر ایشان ریاست داده اید- بعد جنید در سمرقند آمده عیال های مسلمانان که همراه سوره شهید شده بودند باخود در مرو آورده و چهار ماه در صنعد اقامه کرده کوایف واقعه سوره را جانب هشام فرستاد و نوشته نمود که سوره مخالفت امر من را کرده راه نهر را ترک کرده خود را و مسلمانرا در هلاکت انداخت چون هشام از شهادت سوره خبر یافت گفت انا لله و انا الیه راجعون شهادت سوره در خراسان و شهادت جراح در باب الابواب واقع شد و نصر بن سیار امروز به بلائی گرفتار می باشد بعد بجواب جنید نوشت که بده دو توده هزار از اهل بصره و ده هزار از اهل کوفه فرستادم و تیز همراه این قوم سی هزار شمشیر و سی هزار سپر و سی هزار نیزه هم فرستادم و ماذون می باشی که تا پانزده هزار درهم را بهر کس که خواهی بخشش کنی بعد جنید شبی مرد در شعب نشسته گفت به بین مردم بچه حال اند و چه میگویند شخص مذکور از شعب بالا آمده گفت که اهل شعب جمع رسیده بوده تلاوت قرآن شریف می نمودند و شعا میخواندند جنید را از این خبر مسرت کلی روی نمود عبید بن حاتم بن نعمان گفت دیدم بخواب خیمه هائی را در بین بین آسمان برسیدم که صاحب این خیمه ها کیست کسی گفت که از عبید الله بن بسطام و یاران اوست چون فردا شد عبد الله مذکور با یاران خود شربت شهادت نوشیدند شخصی باز مسلمانان گفت که بعد از مدتی از مشهد عبد الله و یاران او میگذشتم که بوی مشک از آن موضع بمشام من رسید القصه چون جنید مذکور عازم سمرقند شد و خاقان بعزم بخارا بر آمد و در آن زمان حاکم بن مسلم در آنجا والی و حاکم بود جنید از یاران خود در این خصوص استشاره نمود بعضی گفتند از سمرقند بیرون نیایستی و معطل می باشیم تا مدد برای ما برسد و بعضی گفتند میرویم جانب بخش و از آنجا به کش و از آنجا به نسف و از آنجا به زم پس نهر را قطع کرده در آمل نازل نموده سر راه شما را میگیریم و خبر داد کسی را که عبد الله بن ابی عبد الله مولای بنی سالم را بمشوره حاضر کنند و بیان کرد باو آنچه که ایشان گفته بودند او گفت که مشوره من مشورت طیر چیزاست:- (۱) اینکه در هر جا که نازل میشوید فوراً سنگر برای خود بسازید (۲) اینکه در حمل آب تکاسلی نورزید اگر چه در کنار دریا باشید (۳) اینکه کوچیدن و فرود آمدن و محاربه تابع امر من باشد چون جنید شروط مذکوره را قبول نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 252 of 1140

عبدالرحمن فرمود که مصلحت چنین می بینم که هر شخص را که جهة محافظه سمرقند سیکداری یک اسپ و هزار درهم برای او
بخشش کنی بعد او اولاد و عیال اشخاص را که همراه سوره شهید شدند با خود همراه کرده با هر کدام قومش را قسمت
مقرر نمائی تا شاید که خداوند ببرکت ایشان نصرت را نصیب ما بیان گرداند پس از راه فراخ و راست جانب دشمن
روی عملی تا رعب شما در دل خاقان افتد و مسلمانان بخارا دلیر و ثابت قدم گردند چون سید ان در راست
معطلی شما را مصلحت نمی بینم و اینکه گفته اند که از راه کش و نسف جهة قطع طریق شان بروید این هم مصلحت
نیست چه هرگاه راه راست را ترک کرده و بر اجه بروید خاقان را جرئت پیدا میشود و اگر تجسس برای مسلمانان
جانبازی نمود تا حال بخارا را محافظه کرده اند بر سد ضعیف بقلعه گریده تسلیم خاقان خواهند شد پس جنید بنا
برای عبدالرحمن بن ابی عبدالرحمن را با چهار صد سواره و چهار صد پیاده در سمرقند مقرر نمود و اهل و عیال شهدا را
خود گرفته روبراه آورد و اشعث بن عبید حنظلی را پیشتر فرستاد و گفت که در هر منزل که رسیدی مقرر
روانه دار تا خبر ما را بر سانند و در این دوران عبدالرحمن شنام میداد ند و میگفتند که وی اراده هلاک ما
دارد و چون جنید در رفتار عجلت و سرعت مینمود عطاء دبوسی گفت که باید حرکت تو بقدر ضعفای لشکر باشد که با وجود
پیری حال انتقال میباشند از پیل و نیزه و شمشیر و سپر و تیردان ما ضعفار توانائی نیست
که با سرعت سیر و قتال و آویز چنین راه سخن رسیده آمده بعد ازان با ضعفار فق مینمود تا از مواضع خشک و سلات
گذشته بطواویس یک شنبه در اول رمضان در کرمینیه بخاقان طائی گرویده مقاتله نمودند در این اثنا عبدالرحمن
بشاشت کنان جانب جنید آمد جنید تعجب کنان از این حالت بشاشت و خندهٔ چه معنی دارد عبدالرحمن گفت که این خنده و شکر است
الحمد در مواضع خشک به کوهستان با خاقان طائی نشدیم در وقتی طائی شدیم که ایشان مانده و ما تازه
با توشه و در سنگر چون آخر روز بود مقاتله قلیلی کرده در حال خود بازگشتند عبدالرحمن برای جنید گفت که از اینجا بازگردید چرا که شاید
خاقان آمده بر شما احاطه کند پس از اینجا بازگرده روان شدند و عبدالرحمن در ساقه لشکر بود چون قدری راه را پیمودند بامر
عبدالرحمن نازل گردیده شب را گذرانیدند و در وقت صبح بازنمودند عبدالرحمن گفت امروز خاقان ساقه لشکر را صدمه خواهد
رسانید پس مصلحت چنانست که ساقه را بمردهای جنگی تقویت دهیم جنید فرموده عبدالرحمن را روانه نمود و عبدالرحمن راه را پیموده تا گاه
ترکها در ساقه لشکر حمله آورده مقاتله شدیدی نمودند چون مسلمین از جوزیک پیش از رؤسای ایشان بقتل رسانیدند ایشان
بدفالی گمان کرده از طواویس باز گردیدند مسلمانان رفته در روز اول میزان قریب بخارا رسیدند اهل بخارا با شکوه و شکار فی
باستقبال شان آمده برای هر یک از ایشان هزار درهم پیش کش دادند عبدالرحمن بن خالد گفت من عبدالرحمن ابن ابی عبدالله ابعد
از موت آن در خواهیم که میگفت که در رای من دهان در روز شعب سخن نمیگویند یعنی در میدان رای من خانه
گردیده است جنید همیشه خالد بن عبدالله را یاد میکرد و میگفت اینکه خالد بزرگی است از بزرگهای یگانه است از یگانه ها و شجاعت
از شجاع ها و در این جنگ بهای گرفته فهره آمدند جوزه بن زیغیر را با کسانیکه همراه جنید بودند دان کرده جنید را مدتی دنبال
بکصد و شانزده ملت انداخته چنانچه در سابقه تذکار یافته و در همین سال معاویه بن هشام بعزم قتال صائفه رفته خرشنه را فتح نمود
در سنه یکصد و سیزده عبدالله البطال بقصد قتال بجانب روم رفت و عبدالوهاب بن عبدالله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 253 of 1140

بوی همراه بود چون مردمان منهزم گردیده بطلیطله رانجا گذاشتند عبدالوهاب بادشمن حمله اورده خود را مخاطب ساخته میگفت مارایت فرسا اجبن منک سفلک دمی ان لم اسفک دمک یعنی ندیدم اسپی ابیدل تر از تو - خداوند خون مرا بریزد اگر من خون ترا نریختم - بعد ازان کلاه خود را از سر خود انداخته وندا کرده انا عبدالوهاب بن نخبت امن لم تجبه تفرون - یعنی منم عبدالوهاب پسر نخبت آیا از جنبت میگریزید ای مسلمانان درین بین شخصی از تشنگی فریاد میکرد عبدالوهاب گفت پیش رو که سیر آبی پیش روی تست یعنی شهادت که مرغوب سیر آبی جنبت است پس ازان داخل لشکر دشمن گردیده تا خودش شهید و اسپش قتیل گردید درهمین سال مسلمه بن عبدالملک لشکر خود را در بلاد خاقان پراکنده ساخته قلعه ها و شهرهای بسیاری را فتح نموده بعضی رجال شان را اسیر و بعضی را مقتول گردانید و ما در اجبال البخر همه فرمان بردار او گردیدند - چون پسر خاقان را قتل رسانید طوایف بسیار مثل خزر و غیرهم بر خاقان جمع آمدند بمقداری که عدد شان را غیر از خدا تعالی دیگری نمی دانست بعد ازان مسلمه از جمع آوری خاقان خبردار گردیده اصحاب خود را امر فرمود تا اتش فتنه نشنوند پس از ان خیام و اثقال خود را گذاشته جریده با اصحاب از انجا برآمده دو منزل سیر نمودند باین صفت که ضعیفان پیش و دلاوران از عقب تا به باب الابواب رسیدند این واقعه سابقا هم ذکر شده بود لیکن جهت ارتباط کلام اعاده نمودم.

ذکر قتل عبدالرحمن غافقی امیر اندلس

عبیده بن عبدالرحمن سلمی که از طرف هشام بن عبدالملک بحکمرانی اندلس و افریقه مقرر بود در سنه یکصد و سیزده عبدالرحمن بن عبدالله غافقی را بامارت اندلس مقرر نموده عبدالرحمن موصوف شخصی نیکو خوش خصال بود با قوام خود بعزم غارت خانه بشهرهای فرنگ داخل شده غنایم بسیاری جمع نموده از انجمله صورت پائی از طلا مکلل بدر و یاقوت قیمتی درین غنایم بود از مروارید و یاقوت و زمرد او را شکسته بر مسلمانان قسمت نموده ازین کار عبید خبردار گردیده خلی غضب آلود که مضمونش وعید و سرزنش بود برای عبدالرحمن فرستاد عبدالرحمن بجوابش نوشت که اما بعد ان السموات والارض کانتا رتقا فجعل الله للمتقین منها مخرجا یعنی اگر آسمانها و زمین ها سخت و بی منفذ باشد خدا تعالی قادر است که از برای متقین راه خلاصی بدهد مرادش انکه من خود را بخداوند سپردم شاید که بعنایت او تعالی ازین وعید تو خلاص شوم پس ثانیا جانب شهرهای فرنگ جهت غزا برآمده او و اصحابش خلعت شهادت پوشیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 254 of 1140

ذکر امارت مروان محمد در ارمینیه و آذربایجان

در سنه یکصد و چهارده هشام بن عبد الملک مسلمه برادر خود را از امارت ارمینیه و آذربایجان معزول ساخته بعوضش مروان بن محمد بن مروان ابن عم خود را مقرر فرموده از جهته که مروان مذکور در وقت غزای خزر داخل عسکر مسلمه بود چون از غزا باز گردیدند بی خبر و اجازه مسلمه خود را بهشام رسانیده گفت که سبب آمدن من نزد تو آنست که اوضاع مسلمه را ناپسندیده دلتنگ گردیدم بدل گفتم خودم نزد امیر المؤمنین میروم تا کیفیت را بحضور ش عرضه دارم هشام گفت آنچه میخواهد دل تنگت بگوی — مروان گفت سبب قتل جراح و دیگر مسلمانان و دخول خزریان در بلاد اسلام و هن و طعن عظیمی بر مسلمانان واقعشده بود پس امیر المؤمنین جهته انتصار و دفع عار برادر خود که مسلمه فدائی اسلام گمان کرده بمقاتله خزریان فرستاد قسم بخدا تعالی که رفتن مسلمه باعث ازدیاد طعن بر مسلمانان گردید چه پامال لشکر و گماندگی از شهرهای شان را بعد ازان کثرت مسلمانان او را شایق گردانیده اعلان جنگ با خزریان نموده مسلمانان ازین بشارت خورسند گردیده مستعد قتال شدند بعد ازان سه ماه قتال امعطل نموده چون مدت مذکور گذشت داخل بلاد خزر گردیده اندکی محاربه نموده پس متارکه ورزیدند منظور نظرش غیر از تن پروری و سلامتی چیزی دیگر نبوده الحال من آمده ارادہ دارم که از طرف تو مجاز بمحاربه خزر شوم تا غبار عار را از رخسار اسلام بآب شمشیر بشویم هشام گفت که تو از طرف من بامارت ارمینیه مقرر و بقتال کفار مجاز میباشی مروان گفت شرط اینست که یکصد و بیست هزار مرد جنگی را از من گردانی و این امر را پوشیده داری تا کسی خبر نشود هشام شرط مذکور را قبول نموده با مروان وداع کرده او را جانب ارمینیه فرستاد بعد ازان لشکرهای شام و عراق و جزیره را جمع نموده همراه الجاری یکصد و بیست هزار مستعد گردیدند در ظاهر چنان نشان داد که بقسم بلاد لان را دارم بعد ازان از ملک خزر مطالبه صلح را نموده ملک مذکور شخصی را فرستاد تا بدل المصالحه را متعین گردند هشام امر صلح را تاخیر کرده رسول را نزد خود نگاه داشته در تجهیز عسکر کوشید چون عسکرش مهیا گردید جواب رسول را درشتی داده اعلان بر جهاد کرد پس همراه رسول بدربند مقرر نموده تا از راه بعید او را برساند رسول به بدربند رسیده همراهی نکرده به شتابی خود روبراه قریب آورده هنوز بلاد خود نرسیده بود که مروان را دید که بعزم قتال برآمده نزدیک رسیده است که داخل شهر شود ازین سبب کوشش و التهابش پیش شده بزودی خود را بملک رسانیده ازین امور مطلع ساخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 255 of 1140

ملک را این خبر مرتعش گردانیده از اصحاب خود استشاره نموده اصحابش گفتند که مشوره چنانست
که از بلاد قریبهٔ خود کوچیده اقصای بلاد را محکمه گردان و ایشان را بگذار که هرچه خواهند
بکنند چراکه تو تاب مقاومته لشکر انداری و چندان فرصتی بجمع آوری لشکر هم باقی
نمانده است ملک مشوره شان را پسندید در اقصای بلاد خود رفت بعد مروان
داخل بلاد شان گردید قتل غارت و خرابی های بسیار نموده چند روز اقامت
نموده ایشان را ذلیل و خوار گردانیده رفته رفته خود را در پای تخت ملک رسانیده
قلعه های بسیاری را فتح کرد بعد ملک نزد یکش آمده بدادن هزار سر بخصید غلام
و پنجصد کنیز جوان و صد هزار مدگندم که موضع تسلیمش باب الابواب باشد
مصالحه نمود۔ اهل قرمان نیز بدادن صد سر غلام و کنیز و بیست هزار مدگندم راضی
گردیدند بعد ازان در ارض زریگران نیز بطریق مصالحه داخل گردید۔ چون جانب
ارض خمرین آمد ایشان را سر صلح نبوده پس بزور بازوی عسکر ظفر اثر خود شهر
شان را مسخر گردانید۔ بعد ازان صغد را تصمیم کرده بدون قتال فتح یاب شد
و در طیر شاه ده هزار مدگندم بطریق خراج موظف فرمود که سال بسیال بار
نموده در باب الابواب برسانند بعد ازان جانب قریه صاحب اللکز روآورده از بیهقد
که ملکش از اعطاء خراج مقرره خود سر باز زده بود چون ملک قریه از تقسیم مروان
خبردار شده از قریه مذکور برامد باراده التجا جانب ملک خزر روی آورده سیکرنجت
درین بین بکجائی او را راه زن گمان کرده بقتل رسانید پس اهل لکز از مروان
مطالبه صلح نمودند مروان صلح شانرا قبول فرموده برای شان عامل تعین کرده
جانب قلعه شروان رفت (آن قلعه بر در یاست) اهل شروان را مطیع و فرمان
پذیر دانست روی بدربند آورده با اهلش مقاتله کرده واپس گردید درین
سال معاویه بن هشام غزای صایفه بسیری را تصمیم کرده رفت و حصار اقون را
متصرف گردید و نیز عبد الملک بطال بعزم محاربه رومیان برامده قسطنطین را با جمع
از عسکرش مصادف گردید پس از محاربه قسطنطین را اسیر و عسکرش را منهزم
و نیز سلیمان بن هشام بعزم صایفه یمنی برامده غزا نموده خود را در قیساریه
رسانید و در سنه یکصد و پانزده معاویه بن هشام بارض روم رفته محاربه کرد
و نیز عبد الملک بن قطن عامل اندلس ارض بشکنس بعزم غزا رفته سالم و غانم
واپس آمد و در سنه یکصد و شانزده معاویه بن عبد الملک بارض روم رفته صایفه
غزا نمود در همین سال هشام بن عبد الملک و جنید بن عبد الرحمن مری را از حد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 256 of 1140

معزول و عاصم بن عبید الله را بعوضش منصوب گردانید و سببش این بود که جنید فاضله بنت یزید بن مهلب را بنکاح خود در آورد و هشام را با یزید عداوت سابقه بود چون او یزید بن عبد الملک برادر هشام را از امارت خلع کرده بود چنانچه پیش گذشت چون جنید در این اوان بمرض استسقا گرفتار شده هشام عاصم را گفت که اگر ما رسیدن تو جنید مرده بود خوب والا در اقبال سان چون عاصم در خراسان رسید جنید را در قید حیات نیافت و در همین سال هشام عبید الله بن حجاب موصلی را عامل افریقه گردانید پس او لشکری را جانب صقلیه فرستاد در بین راه با سواران روم ملاقات نموده پس از قتال شدید پس باشدند مگر اسیرهای مسلمانان را رها نموده با خود بردند از انجمله عبد الرحمن بن زیاد بود که در نزدشان تا سنه یکصد و بیست و یک اسیر بود و در سنه یکصد و شانزده نیز عبید الله بن حجاب لشکری را انگیخته نموده با حبیب بن ابی عبیده جانب ارض سودان فرستاد و اهل سودان را چنان منکوب و مقهور گردانیدند که کسی چنین ظفر نیافته بود و رسید ایشان را آنچه میخواستند بعد ازان در بحر محاربه نموده سالم و غانم باز گردید و در همین سال ابن حجاب جیشی را جانب سوس فرستاد ایشان نیز ظفر یاب و کامیاب باز گردیدند و در سنه یکصد و هفده معاویه بن هشام غزا صائفه بسیری را نموده و سلیمان بن هشام غزا صایفه یمنی را از طرف جزیره پیش رفته لشکرهای خود را در ارض روم پراکنده ساخت و در همین سال مروان بن محمد والی ارمینیه دو لشکر را بمحاربه فرستاد یکی جانب لان رفته سه قلعه را فتح کرد و دیگر در تومانشاه رفته با هلش مصالحه نمود در همین سال هشام بن عبد الملک عاصم مذکور را از خراسان معزول ساخته امر خراسان را کماکان سابق در تحت ایالت خالد بن عبد الله قسری والی عراق در آورد - بعد ازان خالد مذکور برادر خود را که اسد نام داشت بحاکمی خراسان مقرر کرد و این دومین امارت بود که اسد در خراسان نمود احوال مجاهدت و محاربات او را در مابعد بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی و در همین سال عبید الله بن حجاب حبیب بن ابی عبیده بن عقبه بن نافع را بمحاربه مغربیان فرستاد نامبرده بلاد مغرب را یکایک فتح کرده - تا سوس قصبه ارض سودان رسیده چون هر قوم را که محاربه می نمودند ظفر یاب میگردیدند در دل اهل مغرب رعب عظیم از ایشان واقع گردید با اسیر و غنیمت بسیار بسلامتی باز گردیدند از جمله اسیرهای شان دو کنیز بود از طایفه بربر که هر کدام شان را یکپستان بود بعد ازان در سنه یکصد و هفده تدبور جانب جزیره سردانیه که جزیره ایست کلان در بحر مغرب لشکری فرستاد ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 257 of 1140

نیز فتح یاب و غانم واپس گردیدند ـ و در سنه یکصد و بیست دو جانب صغلیه لشکر فرستاد ایشان نیز با علی رحبه ظفر یاب گردیده میرفتند باسر قوسه که بزرگ ترین شهرهای صغلیه بود رسیدند و اهلش را محاصره نموده مجبور بر قبول جزیه گردند و در سنه یکصد و هژده معاویه و سلیمان پسران هشام بار دیگر میان محاربه نمودند و در همین سال معاویه وفات یافت و هنوز هشام پدرش در قید حیات بود ـ از جمله اولاد معاویه متوفی عبدالرحمن داخل بود که در حکومت اندلس مقرر بود و پس از وفات عبدالرحمن حکومت با اولادش تعلق گرفت ـ و در همین سال اسد بن عبدالله قسری والی خراسان با اهل طخارستان غزا کرد بعد ازان با اهل جوزجانیه محاربه کرد غنیمت و اسیر کثیر جمع کرد و در همین سال مروان بن محمد بن مروان بارمینیه رفته محاربه نموده از سه دروازه در ارض درنیس هجوم آورد خود درنیس فرار نموده بقلعه حرزیان پناه برد پس مروان بعقبش رفته قلعه مذکور را محاصره نموده و منجنیق ها برپا کرد درین بین درنیس را والی قلعه گردانید و رجال جنگی قلعه را کشته زنها و اولادشان را اسیر ساخت

ذکر کشته شدن خاقان ملک ترک

در سنه یکصد و نزده اسد بن عبدالله قسری در بلاد ختل کارزار نموده قلعه های بسیاری را از بلاد مذکور مقرف شد گوسفندان شان غنیمت و رجال شان اسیر دست مسلمانان گردید چون این خبر بسمع خاقان رسید تهیه لشکر کوشید درین بین اسد مسلمانان را بسوی بلاد خود مراجعت داده از نهر عبور کردند خاقان بعقب شان برآمده در تنگ راه مصادف شان گردید چون قتال شدید نمودند و خاقان منهزم گردید آرزقه خود را به بلخ رسانیده زمستان را در آنجا گذرانید بعد ازان خاقان با قومی خود بعزم قتال جانب بلخ روی نمود مسلمانان بجلوگیری اش برآمده قریب جوزجان بدو فرسخ بیکدیگر ملاقی شده پس از قتال خاقان و عسکرش دگرگون شده نهادند اسد مقدار سه فرسخ تعقیب شان را نموده پنجاه هزار گوسفند و تیغهای بسیار غنیمت گرفته جانب بلخ مراجعت نمود خاقان نیز در پایتخت خود رفته مشغول تجهیز لشکر شد درین اثنا در بین اودا سپهبد در نرد بازی اختلاف واقع گردیده مشاجرت نمودند دست خاقان بلطمه اسپهبد شکست ازین سبب خاقان بغضب درآمده سوگند خورد که هر آینه دست اسپهبد را خواهم شکست اسپهبد بشتاب جمع آوری کرده بر خاقان شبخون زده او را بقتل رسانید و قلعه ترک را پر کنده ساخته بنای قتل و غارت را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 258 of 1140

در بین خود نهادند - چون خبر قتال خاقان با اسد بر آهشام فرستاد مسرور گردید سجده شکر بجا آورد بعد ازان ثانیا اسد بغزا ختل آمده لشکر خود را بر اطراف ختل آکنده کرده غنایم و اسیر بسیاری را جمع کردند اهل ختل جانب چین گریخته در آنجا قرار گرفتند و در همین سنه یکصد و نزده مذکور ولید بن تعقاع بار دیگر میان محاربه کرد - و نیز محمد بن مروان در همین سال از ارمینیه بر آمده بلاد لان و خزر و دبلنجر و سمندر را قطع نموده خود را در بیضاء که جای خاقان بود رسانید و در نیوقت هنوز خاقان در قید حیات بود - چون خاقان از رسیدن مروان مطلع گردید رو بفرار نهود و در سنه یکصد بیست اسد بن عبد الله در شهر بلنج وفات یافت - و در همین سال هشام خالد بن عبد الله از عراق معزول و یوسف بن عمر ثقفی بعوضش منصوب گردانید و نیز نصیر بن سیار کنانی را بعد از موت اسد والی خراسان گردانید - و در همین سال نیز سلیمان بن هشام بن عبد الملک بغزای صائفه رفته سنده را فتح کرد و اسحق بن مسلم عقیلی جانب طخارستان رفته خرابیها بسیار در ارض شان بنا کرد و چند قلعه را نیز فتح نمود و در همین سال مسلمة بن عبد الملک وفات یافت در سنه یکصد بیست و یک مسلمة بن هشام مطامیر را از بلاد روم فتح نمود،

ذکر غزوات نصر بن سیار کنانی رحمة الله علیه

نصر بن سیار شخصی عاقل باصلابت و شجاع و مدبر بود در باب حکومت حق را سخ و دقیق نظر بود تحصیل خراج را بدرستی و رضامندی رعایا می نمود بطریق که هم المال بدست آید و هم یار نرنجد - خراسان را چنان آباد نمود که تا آن زمان کسی چنین تعمیر ندیده بود مدت ولایتش از سنه یکصد و بیست تا سنه یکصد و سی بود پیش از ولایت خود امیری بود از امیرهای لشکر خراسان و در بعضی شهرهای خراسان حکومت هم کرده بود - چون اسد در وقت فوت خود جعفر بن حنظله را در خراسان خلیفه کرده بود جعفر مذکور نصر را طلبیده حکومت بخارا را بدو عرض نمود نصر امر را از نجتری بن مجاهد مولا آل بنی شیبان استشاره کرده نجتری گفت حکومت بخارا ترا نشاید چرا که تو ریش سفید و رئیس طایفه مضر - عیاشی و حکومت بخارا نسبت بشان تو امر قلیل است صبر نمای شاید که اسمی تو از طرف هشام فرمان تولیت خراسان صادر گردد - نصر بمشوره نجتری عمل نموده حکومت بخارا را از جعفر قبول نکرد و در ان اوان خبر فوت اسد بسمع هشام رسیده در تردد شد که ایکدام شخص را بعوض او بامارت مقرر نماید باعبد الکریم بن سلیط حنفی که عالم بود درین امر مشوره کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 259 of 1140

عبد الکریم گفت یا امیر المؤمنین اگر شخصی باصلابت و شجاع در خراسان لازم است پس کرمانی را مقرر فرمای هشام بطریق تعرض گفت نامش چیست عبد الکریم گفت که نامش جدیع بن علی است هشام گفت مرا حاجت بدو نیست چه او بدیمن و بدبخت است بعد ازان عبد الکریم گفت اگر شخصی پیر و باتدبیر میخواهی یحیی بن نعیم بن هبیره شیبانی را مقرر فرمائی هشام گفت ربعیه را اینقدر صلابت نیست که سد ثغور و سرحداری را بخوبی انجام کند - عبد الکریم گفت که بدل گفتم که از طایفه ربعیه و یمن کار نموده بیا تا قوم مضر را بادی عرض کنم تا معلوم گردد که چه میگوید - بعد ازان گفتم عقیل بن مقتل لیثی را مقرر نمای اگر از عدم غفلتش چشم می پوشی گفت هرگاه پاک دامن نباشد بکار نیست پس گفتم منصور ابن ابی الخرقاء سلمی را مقرر فرمای اگر اندکی از بختی او چشم میپوشی گفت دیگر را بگوی گفتم مسجر بن مزاحم سلمی را مقرر نمای که آن شخص عاقل و شجاع و صاحب رای میباشد لیکن سخنش از کذب خالی نیست هشام گفت که سچ خبری او کذب نیست بعد ازان گفتم یحیی بن حصین چه عیب دارد گفت ایا گفتم که طایفه ربعیه از عهده سرداری برنمی آید در اخر گفتم که نصر بن سیار گفت آن خوب است گفتم آن عاقل و مجرب و عفیف میباشد اگر از یک نقره آن چشم بپوشی گفت چیست گفتم او در خراسان قومی او قلیل است هشام گفت که پدرت مباد قوم و قبیله او من میباشم ایا کدام کس از من قبیله و قوم بیشتر دارد بعد ازان هشام فرمان تولیت خراسان را باسمی نصر امضا کرده محبوب عبد الکریم فرستاد چون عبد الکریم فرمان را بنصر رسانید وی بخال نشاشت فرمان را گرفته مبلغ ده هزار درهم تبشیرانه برای عبد الکریم عطا کرد - بعد ازان سوی نجتری کس فرستاده او را طلبید چون رسول نزد وی آمده گفت که نصر تورا طلبیده است روی باصحاب خود آورده گفت که معلوم است که فرمان تولیت خراسان باسمی نصر صدور یافته است بعد ازان روان شد چون نزدیک نصر رسید گفت السلام علیک یا والی خراسان نصر گفت که از چه دانستی که من در ولایت خراسان مقرر شده ام نجتری گفت که ازین رفتار که برخلاف سابق کرده چه در سابق شخص خود نزد من می آمدی و امروز بذریعه ملازم خود من را طلبیده بعد ازان نصر حال خراسان را معزول ساخته بعوض شان مروانی از قبیله مضر مقرر نموده تا مدت چهار سال غیر از طایفه نصر بدیگر طوایف کار نمی داد در سنه یکصد و بیست و یک نصر موصوف سوی ماوراء النهر دو مرتبه به قتال رفت از بلخ برآمده از جانب ترمذ داخل گردید پس از مرجعت در مرو آمده بر منبر نشست بعد از حمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 260 of 1140

در رود گفت که من از ظلم حکام خبردار گردیده جهة تفتیش مظالم در شوه ستانی منصور بن عمر بن ابی الخرقار را در نیولا مقرر نمودم تا داد مظلوم را از ظالم بستاند و نیز جزیه را از اشخاصیکه مسلمان شده بودند برداشته بر مشرکین که در جزیه شان تخفیف بود افزودم مسلمانان ازین امر خورسند گردیدند و کفار را غیرت تمام بدین اسلام حاصل شد هفته نگذشته بود تا اینکه جمع شد نزد وی سی هزار نفر مسلمان که اداء جزیه می نمودند و هشاد هزار نفر از مشرکین که از دادن جزیه معاف شده بودند پس جزیه مسلمانان را بر مشرکین انتقال داد از مسلمانان وضع نمود و بر خراج افزود کرد و بر موقش صرف رسانید و مرتبه دوم به زرشغر و سمرقند بغزا رفت و مراجعت نمود و دفعه سوم از مرو بطرف شاش هزار رفت اسپهبد باپانزده هزار نفر در مقابل او برآمد و در بین مسلمانان و عبور از نهر شاش حایل گردید و حارث بن سریج که از امراء جند خراسان بود و بواسطه وقوع فتنه از بین جند خراسان اعتزال نموده — باخاقان ملحق گردیده بود و در آخر باکور صول ملحق گشته همراه وی بمقابل مسلمانان برامد — کور صول شبی با چهل سوار از نهر عبور نموده بالشکر مسلمانان شبیخون زد پادشاه بخارا با اهل بخارا او کشتن گرفت که جمله سبعیت هزار مرد بودند درین غزوه با نصر همراهی داشتند در وقت شبیخون نصر آواز کرد که ای لشکریان برجای خود ثابت باشید و هیچ یک از موقف خود خارج نشوید عاصم بن عمیر سعدی که امیر جند سمرقند بود جماعت ترکان را که گذشتند حمله برد و یکنفر از ترکان را اسیر گردانید و باقی گریختند چون از وی نام و نشان پرسید گفت من یکی از ملوک ترکانم که چهار هزار خیمه در تحت تصرف من است آخر الامر معلوم شد که این اسیر همان کور صول است که بمقابل مسلمانان برآمده و پیاده نزد نصر بردند پرسید که تو کیستی گفت منم کور صول نصر گفت الحمد لله که مرا بر تو قدرت و نصرت داد وی گفت چه فائده است شمار اکشتن چون من پیر و ناتوان و البته فدیه میدهم برای شما چهار هزار شتر ترکی و هزار اسپ ترکی که قوت یابند بر جهاد لشکریان تو مهیا میسازند نصر با یاران خود مشورت کرد همه رضی شدند و اشارت بفدیه دهانی کردند نصر با ایشان موافقت نکرد نصر از کور صول پرسید که عمر تو چند است گفت نمیدانم فرمود چند غزوه مسلمانان حاضر شده باشی گفت هفتاد و دو غزوه بانفرمود که آیا در غزوهٔ یوم العطش حاضر بودی گفت نعم نه فرمود که بخدا سوگند که اگر نه آفتاب بردی تافته بمن دهی از دست من خلاص نشوی بعد ازین که ترا مشاهده را حاضر شدی این بگفت و عاصم بن عمیر سعدی را اشارت کرد که برخیزد و بردارش بیاویزد کور صول گفت ای امیر من را که امیر نمود نصر خنده کرده گفت یزید بن قران

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 261 of 1140

خنظلی ترا اسیر گردانیده وی گفت باور ندارم که شخصی که مقعد خود را شسته نمی تواند مرا چگونه اسیر کرده باشد راست بگوئید که مرا کدام کس اسیر کرده فرمود عاصم بن عمیر سعدی کور صول گفت اکنون نمی یابم بر خود الم تنل الکه سواری از سواران عرب مرا اسیر کرده باشد پس عاصم وی را کنار نهر برده بردارش آویخته رجان کور صول کشته گردید ترکان از غایت غیظ و غصه بناهای ویرا سوختند و گوشها و بینی خود را بریدند اسپان خود بریدند و نصر در حین مراجعت امر فرمود تا استخوانها و اعضای کور صول را سوختند مقصود نصر شدت غیظ ترکان و منع از عمل استخوان های کور صول بود — و بعد ازان نصر بفرغانه رفت و هزار نفر را از آنجا اسیر گردانید و یوسف بن عمر که امیر عراق بود برای نصر مکتوبی نوشت که اکنون باید بقتال این غادر و مخرب دین یعنی حارث بن سریج بروی و اگر ظفر داد ترا خداوند بردی و بر اهل شاش پس خراب گردان بلاد ایشان را و نگاه دار خود را از اهلاک مسلمانان نصر مکتوب امیر عراق را بر مردم قرارت کرد و از ایشان مشورت خواست — یحیی بن حسین گفت ای امیر بیندیش که این حکم از امیر المؤمنین است یا از امیر عراق نصر گفت ای یحیی در ایام عاصم نیز سخنی گفتی و بسمع خلیفه رسید و بآن سبب رتبه تو افزود و بمناصب علیه مخصوص شدی اکنون هم اراده کردی که بکوئی مثل آن کلمه را چاره نیست برخیز و ترا مقدمه لشکر گردانیدم پس سلامت کردند مردم یحیی را بر مقاله وی و یحیی با لشکر عزیمت شاش کرد حارث بن سریج با لشکر خود بمقابل ایشان برامد و دو عراده منجنیق نصب کرد همه مسلمانان بمقاتله شد و اجزم که یکی از سواران ترک بود بر مسلمانان غارت آورد مسلمانان حمله کردند و اجزم را کشتند و سرش را در میان ترکان انداختند ترکان چون سر اجزم را دیدند فغان کرده هزیمت خوردند و نصر بطرف شاش رفت چون ملک شاش شوکت مسلمانان را دید صلح آمد و هدایا و گروی فرستاد و نصر بروی شهر کرد که حارث بن سریج را از ملک خود اخراج کند وی قبول نمود و حارث را بطرف خارث فرستاد و او انجا به بلاساغون رفت و تا سنه یکصد و بیست و شش در آنجا بود بعد ازان با مسلمانان بمصالحه پیش آمد — و در سنه یکصد و بیست و هفت بجر جان مراجعت نمود و مدت مقام قتش از مسلمانان دوازده سال شد — بعده نصر آنچه از وی گرفته بود واپس بخشید — و نیزک بن مزاحم مولی عمر بن عاص از طرف نصر بعد از مصالحه قتش والی شاش گردید بعد ازان نصر بطرف ارض فرغانه رفت و بقباء نزول فرمود اهل فرغانه چون از وصول او خبر یافتند طعام را از ایشان قطع کردند و حشیش دکلاء را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 262 of 1140

سوختند - پس نصر متوجه صاحب فرغانه شد و ویرا محاصره نمود صاحب فرغانه
در حین غفلت مسلمین از حصن برآمد و مرکب مسلمانان را غارت نمود - و ایشان برای
خروج ترکان کمین کردند که ناگاه جماعه از ترکان بقصد غارت دواب مرکب
ایشان رسیدند ایشان بیکبار حمله بردند و ترکان را هزیمت دادند دو همقان را
کشتند و اسیر نمودند این همقان را با جماعهٔ دیگر - بعده نصر این همقان را نیز
کشت اخر الامر اهل فرغانه التماس صلح نمودند - نصر سلیمان بن صول با کتاب
صلح نزد صاحب فرغانه فرستاد صاحب فرغانه سلیمان را بجزاین دفعات
خود فرستاد تا تماشا کند بعد از سیر جزاین ویرا به نزد خود خواست و پرسید
که چگونه دیدی طریق را که بین بلاد ما و بلاد شماست - گفت راهی است بسیار
نرم و پر آب و علف صاحب فرغانه را این سخن گران کرده نمود بعد گفت از چه
میدانی سلیمان گفت من طبرستان و غرستان و غور الختل را غزا کردم چگونه
نمیدانم گفت چه دیدی اسباب و ادوات حرب را گفت عده نیکی است ولی
ندانستی که مجهور را از چندار گزیر نیست - یکی اینکه امین نمی باشد از اقرب
و اوثق مردمان بخود - دیگر اینکه هر چه ساز آنچه جمع نموده باشد و تسلیم سازد
دیگر مبتلا میگردد بمرض که جمله هلاک میسازد او را - ازین سخن نیز صاحب
فرغانه را کره آمد فرمود حاضر کنند کتاب صلح را چون قرئت شد اجابت
نمود و مادر خود را که صاحبه امر و مشورت وی بود نزد نصر فرستاد تا تاکید
صلح نماید مادرش چون نزد نصر رسید و اجازت دربار یافت کلماتی چند
گفت که بعضی از انها این بود پادشاهی بی کمال نمی باید و پادشاهی گفته نیشی
الا بعد از حصول شش چیز - اول وزیری معتمد که مافی الضمیر خود را با وی بتوانی
در میان نهد و مشورت نماید و بنصیحتش اعتماد کند - دوم طباخی که در حین
عدم اشتها چیزها بسازد آنچه در وقت اشتها بکار آید - سوم زنی
که چون غمناک بخانه آید از دیدنش غم زایل گردد و سرور افزاید - چهارم آبی
که در حین اضطرار چون بوی رسد او را از دست دشمن برهاند - پنجم شمشیری
که در وقت قتال از خیانتش نترسد - ششم ذخیره که در هر موضع و مکان
دیرا بکار آید - بعد ازان نمیم بن نصر بمجلس آمد زن پرسید که این کیست گفتند
جوان خراسان نمیم بن نصر زن را از وی خوش نیامد و گفت درین جوان نه شرف
و وقار کبیر است و نه حلاوت صغیر - بعد ازان حجاج بن قتیبه بن مسلم باهلی در آمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 263 of 1140

پرسید که این کیست گفتند حجاج بن قتیبه - زن را از وی خوش آمد و احوال پرسی نمود بعده گفت ای معشر عرب شما را وفا نیست و بعضی از شما صلاحیت ندارد مر بعض دیگر را - قتیبه آن است که رام و مسخر گردانیده بر اسب شما آنچه می‌بینم و این پسرش می‌نشیند به نزد تو حق وی این است که بر جای تو نشیند و تو بر جای وی بعده عقد صلح منعقد شده زن باز گشت.

ذکر غزوهٔ مروان بن محمد بن مروان

در سال یکصد و بیست و یک مروان بن محمد در حالیکه والی ارمینیه بود در ارمینیه غزا نمود و در قلعهٔ بیت الشریر داخل شد و مقاتله کرد و اسیر ساخت کفار را و بعد نهب و غنیمت که قلعه دختر ملک بود و سریری وی نیز آنجا بود در آمد - ملک از انجا گریخت و در حصار خیرج که تختی از ذهب در آنجا داشت پناه برد - مروان آنجا رفت و در موضع جاسے زمستانی و تابستانی نزول کرد آخر الامر ملک مضطر شد و بجزیه هزار سر و صد هزار مد در هر سال مصالحه خواست پس مروان بادی مصالحه نمود و از انجا بارمن ارزد، و بطرآن، در آمد و ملک آن ارض نیز با وی مصالحه کرد و از آنجا بارض تومان رفت و مصالحه کرد و از انجا بجارة بحمرین رفت و بلاد اخرب کرد و قلعه دی ایکماه محصور کرد و در اخر بادی مصالحه کرد بعد ازان بارض مشکاره رفت و بطور مصالحه آنجا را فتح نمود و بعده در گیران نزول کرد پس صلح کرد با دی اهل طبرستان و فیلان و جمیع ایشولایات در کنار دریاست و از بلاد ارمینیه است تا طبرستان و درین سال سلمة بن هشام بغزای روم رفت و درین غزوه مطامیر را فتح نمود و درین سال بطال عبد الله ابی الحسین انطاکی با جماعتی از مسلمانان در بلاد روم کشته شد و این بطال عبد الله بسیار غزا نموده بود بار دیمان و غارت ها نموده بود از ایشان و همیشه بین و میان بلاد روم کار شده اینکه آورده اند که در بعضی غزوات خود با اصحاب خویش به بلاد روم رفت و در اثنا بقریه از ایشان در آمد و شب گذرانیدند شنید که زنی مر پسر خود را که گریه میکرد میگفت که خاموش باش و گرنه ترا به بطال می سپارم درین بیان طفل از بر داشته و بطرز تخویف میگفت بگیر ای بطال بطال در انجا حاضر بود دست اندخته طفل را گرفت و زن از خانه بیرون آمد بطال خبر یافت و عبد الملک بن مروان مر او را با سلمه پسر خود بطرف بلاد روم و یکمرتبه امیر گردانید او را بر روساء اهل جزیره و شام و وصیت کرد پسر خود را که بگیرد او را و او را بر تقدمه و طلیعه لشکر و گفت مر پسر خود را که نگهداری کن جانب راست را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 264 of 1140

که مردیست شجاع و پیش رو و معتمد و مسلمه بزرگ را بگرفتند برده هزار سوار و دیرا قصص و وقایع بسیار هست که ذکر آن موجب تطویل است.

ذکر صلح نصر بن سیار به همراه صغد

در سنه یکصد و بیست و سه نصر بن سیار با صغد صلح نمود و سبب صلح آن بود که چون خاقان در ولایت اسد بن عبدالله کشته شد ترکان متفرق شدند و یکدیگر را غارت مینمودند و طریق فساد پیش گرفتند اهل صغد بطمع رجعت افتادند دعوی از ایشان و شاش جمعیت کردند و چون نصر بن سیار والی شد شخصی را بر ایشان فرستاد تا دعوت کند ایشان را بحق و بخواند آن مرد را بسوی بلاد ایشان بشرط آنکه حاصل کند مرادات و مطالب ایشان را و آنها شرایطی گذاشتند که امر اخراسان را بسیار ناپسند آمد یکی آنکه مرتد از دین اسلام باید معاقب نشود و از هیچ دین مواخذه و متعرض نگردد و اسیران مسلمانان که در دست ایشان باشد بدون حکم قاضی و شهود عدول گرفته نشود پس مردم عیب کردند نصر بن سیار را بر قبول این شرایط و در خشم دی سخنان گفتند نصر گفت ای برادران من معذورم بر قبول این صلح زیرا که اگر شما شوکت و عدت این تا را بمثل که من معاینه کرده ام میدیدید البته راضی میشدید و انکار نمیکردید پس کیفیت حال را بامرا و شرایط را بهشام بن عبدالملک نوشت هشام مطلع شده اجابت فرمود و در سنه یکصد و بیست و چهار سلیمان بن هشام بغزای روم رفت و با ملک روم الیون نام ملاقی شد و قتل و غارت نمود و اسیران و غنایم بسیار بدست آورد و در سنه یکصد و بیست و پنج هشام بن عبدالملک وفات یافت و ولید بن یزید بن عبدالملک بخلافت نشست و نصر بن سیار را بایالت خراسان قرار داد بعد ازان بین اولاد عبدالملک فتنه و محاربه واقع شد و ولید بن یزید در سنه بیست و شش کشته شد و یزید بن ولید بن عبدالملک بخلافت نشست و بعد از شش ماه وفات یافت و برادرش ابراهیم بن ولید خلیفه شد و بعد از هفتاد یوم خلع گردید و مروان بن محمد در سنه یکصد و بیست و هفت خلیفه شد و نصر بن سیار را بایالت خراسان قرار نمود و مدت پنج سال و دو ماه خلافت کرد و بعد ازین اولاد بنی العباس فتنه و خونریزی ظهور آمد تا آنکه کشته شد و در سنه یکصد و سی و دو سال عمر داشت بعد ازان بر پا شد دولت عباسیه و تفصیل این سخنان در تواریخ مذکور است و لیکن مقصود ما بیان فتوحات اسلامی است فقط و در نیمه ذکر شد جهاد با کفار و فتحهای عظیمه مین مسلمانان در هر قطر و اقلیم.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 265 of 1140

ذکر تصرف روم میان در حدود ملطیه

از جمله فتنها که در آن ایام بین مسلمین واقع شد این بود که رومیان در طمع تصرف بلاد اسلام افتادند و در آن اوان خلافت بسفاح که اولین خلفاء عباسیه بود منتقل شده بود و قسطنطین ملک روم با جمعی کثیر در سال یکصد و سی و سه قصد ملطیه و کمخ کرد و بعد از طی مسافت در کمخ نزول نمود اهل کمخ از رسیدن قسطنطین مضطرب شدند و از اهل ملطیه بنصرت خواستند اهل ملطیه مستعد مردم مقاتل تهیه کرده بدد ایشان فرستادند و هر دو طایفه بالاتفاق با روم میان مقاتله کردند و در آخر مسلمانان شکست یافتند و رومیان به ملطیه نزول نمودند و محاصره کردند قسطنطین شخصی را با اهل ملطیه فرستاد و پیغام داد که محاصره نکردم شما را مگر بعد از آنکه علم دانی یافتم که مسلمانان باختلاف عقیده داخلی خود گرفتار اند و مدد ایشان بشما نمیرسد حالا باید که شما امان بمن دهید و شهر را بمن واگذارید و خود به بلاد مسلمین مراجعت کنید اهل ملطیه گفته او را اجابت کرده رضا بحرب دادند کفار غضب مجانیق نموده بر اهل ملطیه سخت گرفتند تا آخر ناچار شدند شهر را بدوی تسلیم کردند و به بلاد اسلام مراجعت کردند و آنچه از اموال که می توانستند بردند و برخی را در چاهها و مکانها پنهان کردند و پادشاه روم بطرف قالیقلا رفت و در مرج الحضی نزول کرد و کوشان ارمنی را با جمعی قالیقلا فرستاد و دو نفر براادران ارمنی از مردم شهر بیرون بلده را نقب کردند و کوشان با لشکر خود بشهر در آمد و قتل و تاراج نموده اطفال و نسوان شهر را اسیر گردانید و با غنایم و اموال کثیره بروم فرستاد و درین سال ابو مسلم هزیمانی که به دعوت عباسیان قیام داشت و الی خراسان بود ابو داود و خالد بن ابراهیم را با جمعی بدفع او فرستاده بود چون خالد داخل گردیده بارض فرغانه رسید در آنوقت پادشاه فرغانه با ملک شاش قتال کرده بود و از پادشاه چین بر اهل شاش مدد خواسته بود صد هزار نفر از اهل چین بمدد فرستاده فرغانه آمده بودند ملک شاش را محاصره کرده بودند و ملک شاش مضطرب گشته بحکم پادشاه چین نزول کرده بود ابا مسلم از نیوا که خبر شد زیاد بن صالح را بجهت ایشان فرستاد و به نهر طراز در میان هم ملاقی شدند و محاربه سخت شد آخر مسلمانان ظفر یافتند و پنجاه هزار کس از اهل چین کشته شد و بیست هزار اسیر گردید و باقی گریختند بطرف چین.

ذکر غزوه کشف

در سنه یکصد و سی و چهار خالد بن ابراهیم کش را غزا نمود و ملک ایشان را با اصحاب وی بکشت و غنیمتی گرفت طرفها منقش چینی درین ها دانسته عجیبه چینیه مثل بساط وغیره که در صفحه روزگار دیده نشده بود و در آن کرد بر آبا مسلم در سمرقند و کشت عده بسیاری را از دهاقین و ابو داود و خالد بلخ مراجعت کرد و در سنه یکصد و سی و پنج عبد الله بن حبیب بعد از غزوه تلمسان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 266 of 1140

بغزای جزیره صقلیه رفت و غنایم و سبایا گرفت و در سنه سبع و ستین سفاح وفات شد و برادرش
منصور خلیفه شد و در سنه تسع و ستین ابا مسلم خراسانی کشته شد و ایالت خراسان بخالد بن برمک
ذهلی مفوض گردید و در سنه یکصد و سی و هشت قسطنطین ملک روم بطرف بلاد اسلام خروج کرده در
ملطیه آمد و بقهر و غلبه متصرف شد و قتل و تاراج نموده دیوار ملطیه را ویران کرد و مقاتله و زاری
ملطیه را عفو فرمود منصور عباس بن محمد بن علی بن عبد الله عباس که برادر شیر بود با صالح بن علی و عیسی
بن علی بمصاحبت جیش عظیمی بملطیه رسیدند و مخروبه ها را آباد کردند و سور ملطیه را
بحالت اصلی رسانیدند بعده در سنه یکصد و سی و نه از درب حدث بعزای روم رفتند و در ارض روم
داخل شدند و ام عیسی و لبابه که خواهران صالح بودند درین غزوه همراه داشتند زیرا که باخود نذر کرده
بودند که اگر مملکت بنی امیه زایل گردد فی سبیل الله مجاهده میکنیم و نیز جعفر بن حنظله از درب
ملطیه بعزای روم رفت و بهمدستی سال بین منصور و ملک روم فدیه و تعشیر و مفصوله اسیران قالیقلا و غیرها را
از دست روم خلاص گردید و قالیقلا را آباد و تعمیر فرمود و اهل او را بمساکن شان دعوت داد
و لشکر عظیمی از اهل جزیره بحمایت و حفاظت قالیقلا تعیین نموده مقیم گردانید و بعد ازین بار و میان
قتل حرب واقع نشد تا سنه یکصد و چهل و شش زیرا که منصور مشغول بود بفتنه ها که واقع شده بود
و بنی عبد الله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب درخواست نیافت برای جهاد کفار و بعضی گویند حسن
بن خطبه با عبد الوهاب بن ابراهیم امام در سنه چهل بعزای روم رفت و قسطنطین ملک روم با صد هزار
کس بمقابله ایشان برآمد چون به حمحان رسید کثرت مسلمانان را مشاهده کرده نادم شده برگشت
و بعد ازین دیگر غزوه واقع نشد تا سنه چهل و شش و لکن در سنه اثنتین و اربعین و مائه بسیار در جهان
بوقوع آمد زود است که بیان شود - و در سنه یکصد و سی و نه عبد الرحمن بن معاویه بن هشام
بن عبد الملک باندلس رفت و متملک شد آنرا و اندلس از ولایت و تصرف بنی عباس برآمد و قصه ملک
عبد الرحمن مر اندلس را طولانی است ملخص این بود که چون دولت عباسیه بر پا شد از بنی امیه
هر کس بدست ایشان می افتاد می کشتند و از اطراف و اکناف بنی امیه را تجسس مینمودند عبد الرحمن
مذکور از خوف عباسیه پنهان شده میرفت تا باندلس رسید و در آنجا از عمال بنی امیه دعوای سلطنت
بسیار بودند و اعانت کردند او را بعد از محاربات و مقاتلات شدید اندلس را از دست
عمال بنی عباس انتزاع کرده استقلال یافت ملک اندلس و بعد از وی اولاد او اندلس را مالک شدند
و دخول و تصرف دیگری در اندلس در زمان منصور خلیفه عباسی نبود و منصور از معامله او تعجب میکرد و او را
صقر قریش می نامید و رغبت نکرد که اندلس را از تصرف او بیرون کند تمکن نیافت و اندرین باب
سخن دراز است قصه را بطول نه کتاب تاریخ اندلس ملخص از فتح الطیب نقل نمودیم و چون کار
سلطنتش قرار یافت و دولتش متمکن شد از بعض معاندین خود شنید که در خفیه میگفت که این ملک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 267 of 1140

اگر من نبودی هرگز متصرف دنیا نمی‌آمد و سلطنت او وحی بن یکوکب سیار دور بود و دلگیری میگفت که باری او را
بخت او نه عقل و تدبیر او پس باعث شد این سخنان او را بانکه گفت شعر — لا یلعب مرمن علینا
قابل لولا ما ملک الامام الداخل سعد و خیر و الهند و القنا و مقادیر بلغت
و حال حابل ان الملوک مع الرحمان کواکب نجم بطالعها و نجم افل الخ
ان لا یغفلوا ابروم تدبیر الیه غافل و یقول یوم سعده لا عقله حین السعاده
ما حواها العاقل ابنی امیه قد جمعنا صیدکم نالغرب رغما و السعود تنابل مادا
من ابنی امام قائم فالملک فیکم ثابت متواصل و پادشاهی او تا مدت سی و سه
سال و چهار ماه استمرار یافت و در سال یکصد و هفتاد و دو وفات یافت و عمری یافت
و نه سال بود و بعد از وی پادشاهی بادلاوشن قرار گرفت تا آخر قرن رابع و عقرب
غزوات او و فتوحات اولادش از کرخواهیم کرد و اکنون بر سر اصل سخن رویم و فتوحات
بنی عباس را ذکر نمائیم در سال یکصد و چهل خالد بن ابراهیم ذهلی که عامل خراسان بود وفات یافت
و عبد الجبار بن عبد الرحمن ازدی بجای او عامل خراسان شد و بعد ازان ازدی عصیان و خیانت
بظهور آمد و خلع بیعت منصور را خواست پس در سال یکصد و چهل و یکم منصور خلیفه مهدی
پسر خود را که پانزده ساله بود محبوب لشکری بر سرش فرستاد و مهدی عبد الجبار را
اسیر گردانیده بمنصور فرستاد منصور او را مقتول گردانید و ایالت خراسان بمهدی منصور قرار
گرفت و در حین تغیر دولت عباسیه بسیاری از اهل خراسان نقض عهد نمودند بعض کفار خزر
از بلاد خود را و اپس گرفتند منصور بمهدی فرمان داد تا بغزای اهل طبرستان رود

ذکر غزوه طبرستان

در سنه یکصد و چهل و یک منصور خلیفه به پسر خود مهدی که والی خراسان بود فرمان نوشت که بغزای
طبرستان رود و به شهرری منزل سازد و ابا الخصیب و خازم بن خزیمه را با جنود مسلمین
بطرف اسپهبد روانه کند و اسپهبد در ان ایام با مصمغان ملک دنباوند محاربه داشت
و بمقابل او لشکر فرستاده بود چون از دخول ابی الخصیب با جنود مسلمین در بلاد خود واقف
شد مصمغان را اطلاع داد مصمغان با خود اندیشید که اگر جنود اسلام اسپهبد را مقهور
کنند البته وارد بلاد من خواهند شد و مرا نیز مغلوب خواهند کرد اولی آنکه با اسپهبد
در محاربه لشکر اسلام اتفاق کنم پس با اسپهبد از طرف خود اطمینان داده در محاربه مسلمین
با وی اجتماع کرد و اسپهبد با لشکر خود مراجعت نمود و با مسلمین بنیاد محاربه کرد و مدت محاربه
فریقین طول کشید منصور عمر بن علاء را که باحوال طبرستان عالم بود با جنود جرار متوجه
ساخت عمر قصد بلده رویان نمود و بعد از فتح رویان قلعه طلق را با جمیع ما فیها متصرف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 268 of 1140

شد و حرب طول کشید خازم بن خزیمه در مقاتله کوشش بسیار نمود تا طبرستان را فتح
کرد از اهل طبرستان خلق کثیری را کشت و اسپهبد فرار نموده در قلعهٔ پناه برد و از مسلمین
امان خواست مشروط بانکه قلعه ها را با جمیع ذخایر و دفاین بتسلیم مسلمانان کند مهدی
بمنصور صورت حال عرض کرد و اسباب و امتعه بمقدار انکه از طرف منصور آمده بودند تسلیم
کرده فرستاد و اسپهبد در شهرهای جیلان که از مملکت دیلم بود داخل گردید و دختر ش
بدست مسلمانان اسیر گردید بعد ازان لشکر مسلمانان قصد بلاد مصمغان کردند خرداد بر
بروی ظفر یافتند و به جیره ظفر یافتند که ام منصور بن مهدی نیز درین موقع گرفتار شد
و در سنه یکصد و چهل و دو عیینه بن موسی که عامل سند بود از اطاعت منصور
سر کشید منصور عمر بن ابی حفص را بسند و سند عامل گردانید وی بعد از محاربه
و مقاتله عظیم بر بلاد سند و سند مستولی شد.

ذکر شکستن اسپهبد عهد مسلمانان را

در سال یکصد و چهل و دو اسپهبد معاهده که فیما بین او و مسلمانان شده بود نقض و نکث نمود و قتل
کرد مسلمانانی را که به بلاد وی بودند چون خبر بمنصور خلیفه رسید مولا خود ابا الخصیب
و خازم بن خزیمه و روح بن حاتم را بسروی فرستاد ایشان وی را در قلعهٔ او
محاصره نمودند و مدت مدید محاصره استمرار یافت آخر الامر ابو الخصیب
در بیاب حیلتی نمود و با یاران خود گفت که در نظر مردمان مرا ضرب و تحقیر کنید
و سر و ریش مرا بتراشید و از نزد خود برانید چون بفرموده او عمل کردند
وی باحالتی منکر خود را باسپهبد رسانید و بنیاد تظلم نمود که اصحاب من در حق من
بدگمان شده اند و مرا در باطن از هواخواهان و طرفداران تو دانستند
و با من چنان تحقیر و سوء معاملت نمودند و حقیقتاً من از دوستان
و فاداران توام و عنقریب بمکافات عمل ایشان ترا بر عورات
و غلل های عسکر ایشان دلیل خواهم شد اسپهبد بسخنان
چرب و دلفریبش از راه رفت و ویرا از خواص خود گردانید و بادی
لطف و مرحمت نمود و قلعهٔ ایشان را دری بود از سنگ به نهادن و
کردن سنگ قلعه باز و بسته میگردید و اشخاص معتمد را بر دروازهٔ قلعه موکل
داشت که باجازت ایشان بسته و گشاده می شد و بعد ازان که
اعتماد وی به ابی الخصیب واثق شد ویرا بر دروازه موکل گردانید
چون ابی الخصیب برگشادن و بستن باب قلعه ممارست یافت مکتوبی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 269 of 1140

بگذارم و روح دیار اخ و نوشت که انیک حیلت من بسیار مند شد و کلید دروازه قلعه را مالک شده ام در فلان شب دروازه را باز خواهم گذاشت و شما داخل شهر شوید بعد و مکتوب را در سهمی پیچیده به یاران انداخت ایشان در شب معهود بشهر هجوم کردند و مردان جنگی را که در قلعه بودند کشتند و اتفاقا نوشزاد اسیر کردند و اسکلا امام ابراهیم بن مهدی بدست شان اسیر شد و اسپهبد از غایت اضطرار خود را به دادند هلاک گردانید.

ذکر نقض عهد نمودن دیلم

در سال یکصد و چهل سه اهل دیلم نقض عهد کردند و بمقابله مسلمانان فتنه برانگیختند و کشتند از مسلمانان کشتنی بسیار بزرگ چون خبر بمنصور رسید مردم را بقتال دیلم تحریص کرده ترغیب نمود پس مقتتل مسلمانان و مقاتله کردند با ایشان تا اینکه آنها را در سنه یکصد و چهل چهار ذلیل و مطیع گردانیدند و در سال یکصد و چهل پنج منصور خلیفه بغداد را بنا نمود و در سال یکصد و چهل و شش انتقال نمود به بغداد و از اقصر خلافت گردانید و در همین سال ترک و خزر به باب الابواب خروج کردند از مسلمانانیکه بارمینیه بودند جماعت کثیر را کشتند و در همین سال جعفر بن حنظله بهرانی بغزای روسیان رفت و مالک بن عبد الله خثعمی نیز بارمینیان غزا نمود و غنایم کثیره دستیاب کرد و در سال یکصد و چهل و هفت استرخان خوارزمی با جماعتی از ترکان بسلامی نواحی ارمینیه خروج نموده غارت کردند و خلقی کثیر از مسلمانان اسیر گردیدند ترکان در تفلیس درآمدند منصور خلیفه جبرائیل بن یحیی و حرب بن عبد الرحمن را با جنودی کثیر بمحاربه شان فرستاد چون بمقابله شان شروع نمود جبرئیل هزیمت خورد و حرب بن عبد الرحمن کشته شد و از یاران ایشان خلق بسیار کشته گردید و در سال یکصد و چهل و نه عباس بن محمد با حسن بن قحطبه و محمد بن اشعث در ارض روم بغزای کفار رفت و محمد الرحمن داخل صاحب اندلس آزاد کرده خود که بدر نام داشت بطرف دشمن برای جهاد فرستاد وی رفت و از کفار اخذ جزیه نموده سالم و غانم مراجعت کرد.

ذکر خروج استاد سیس

در سال یکصد و پنجاه شخصی بود که ویرا استاد سیس میگفتند و او جد مادری المون بود و گویند دعوی نبوت کرد و با فسون و نیرنجات جمعی مردمان خراسان را گمراه نمود و با شاعیق و فجور راغب بود و در این سال با اهالی و سکنه هرات و بادغیس و سیستان و غیره نواحی خراسان فریب سی صد هزار مرد جنگی جمع نموده عامه بلاد خراسان را متصرف شد تا رسید بالشکر ابنوه بمرو و چون اهل مرو و دا رسیدن او وقوف یافتند با اجتمع مروزی که سر کرده و رئیس شان بود بجلوگیری او مقابله شان پیش آمدند و با یکدیگر قتال سخت کردند اخر الامر اجتمع با بسیاری از اصحاب خود کشته شاند و زمامداران لشکری هزیمت خوردند و چون خبر هزیمت و قتل اجتمع بمنصور خلیفه رسید خازم بن خزیمه را نزد مهدی پسر خود فرستاد تا صورت واقعه را باو بگوید و آنچه پسندیده او باشد

راویان و مستاردات
اصفهان و ارمینیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 270 of 1140

دارد مهدی بعد از وقوف یافتن خازم را مستقل محاربه استاد سیس گرداینده ویرا بریاست عسکر
مقرر گرداجاعت کثیر را از منصبداران و سپاهیان یاور نمود خازم با لشکر انبوه که دوازده هزار مرد جنگی
بود و بست و هزار مرد از هر بیت جمع رودگان سابقه بودند برای محاربه روان شدند از هر بیت خواه
ششهزار مرد و انتخاب نمود و همراه فوج لاحقه خود مقدمه گردانیده و باقی را در عقب برای سواد و کثرت
لشکر تعیین فرموده لوا را بدست زبرقان داد و از راه مکر و خداع لوا را از یکموضع بدیگر موضع نقل و از
خندق یاین خندق گذشت تا لشکر را متفرق و قطعه قطعه گردانید خازم غدر او را دریافته در یکموضع
با اصحاب خود نزول فرمود و اطراف خود را خندق عظیم حفر نموده و چهار مدخل برای او قرار داد
و در هر مدخلی هزار نفر از اصحاب خود مقرر کرد تا دشمنان را مانع گشتند لشکر استاد سیس پایل و کلنبد و دیگر
از در بند یکه بکار بن مسلم و دیگر اصحاب وی حراست میکردند بهجوم تمام در آمدند و اصحاب بکار را شکست
دادند بکار خود را بدرب خندق انداخته مذاکره کرد که ای مسلمانان شرم دارید از این که از طرف بابسلمانان بیائید
والبته باید که ضبط کنید طرف خود را پس از اهل اقوام وی با او موافقت کردند و حمله ای شدید بردند تا دشمنان
از در بند خندق درانداختند بعد ازین وی از اصحاب استاد سیس که نام او حریش دزی ای صاحب بدیر قوم خود بود
متوجه در بند که خازم آنجا بود گردیده و حمله آورد خازم چون حلادت او و دیگر اصحابش را دید از راه دیگر
در آمده با هشیم بن شعبه که در میمنه لشکر بود خبر فرستاد که تو با نفرهای خود از در بند یکه بکار بن مسلم آنجا هست
بیرون شو زیرا که کسانیکه مقابل در بند مهیا شدند از هجوم فارغ اند در صورتیکه ترا دشمنان نبینند از لشکر گاه
شده بسافتی بعید از جانب خلف دشمن متوجه لشکر باش و باید که چون رایات و اعلام شما از آن جانب
نمودار شود بکار و اصحاب وی صدای خود را به تکبیر بلند نمایند و غلغله نمایند که اینک لشکر طخارستان بند
مایان رسید و قبلا نیز گفتگوی لشکر طخارستان در مابین شان بود هشیم حسب الفرموده عمل فرموده و خازم
در قلب لشکر خود در آمده و حریش و اصحاب او را بقتال مشغول گردانیدند و تعلل و مصابره تا نهار غلطت
میداد که ناگاه صدای الله اکبر بلند شد و بکار و اصحاب وی آواز نمودند که لشکر طخارستان آمد اصحاب خازم
بر دشمنان حمله نمودند تا نهار او پس کردند و اصحاب هشیم رسیده اینان را به تیرها و نیزه ها زدند و
طرف میسره نهار بن حسین امداد کرده یکبار بر دشمنان حمله کردند و شمشیر از نیام کشیده بقتال
افتادند و بفرصت قلیل اعدا را هزیمت دادند و از دشمنان هفتاد هزار مقتول شد و چهارده هزار اسیر
گردید و استاد سیس با جمع قلیل فرار کرده در کوه پناه برد خازم اسیران را کشت و با مسلمانان اطراف
استاد سیس را محاصره کردند درین اثنا ابو عون و عمرو بن مسلم با اهل طخارستان رسیدند و استاد سیس بی
شک آمده نزول فرمود و قرار داد که هرچه ابو عون درباره من حکم کند قبول دارم ابو عون حکم کرد که
استاد سیس با پسران و اقوام وی قید شوند و دیگر اصحاب وی که سی هزار کس بودند امان داده شود
خازم حکم او را نفاذ داد و برامان داده شدگان خلعت دفعت بخشید و قصه را بمهدی نوشت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 271 of 1140

مهدی منصور حالت قضیه را اطلاع داد و مدرین سنه مهدی از خراسان متوجه موصل شد
او از شام و بصره و کوفه استقبال کردند و تهنیت فرمودند و مهدی بر یک را صله و جایزه بخشید
و منصور تیز موافقت کرده هر یک البطیه مخصوص گردانید و بنا ساخت از برای وی مصانعه را که بهتر
در شام دیتر نام محله ایست در بغداد و در این سال عبد الوهاب بن ابراهیم و امام بن محمد بن علی غزا کرد بیاس
و در سال یکصد و پنجاه و دو عامل گردید بخراسان حمید بن قحطبه از طرف منصور غزا کرد اهل کابل را
و در این سال ایضاً غزا کرد بار و میان عبد الوهاب مذکور و در سال یکصد و پنجاه و سه معیوف بن یحیی غزای روم
رفت و چون بقلعه از قلاع روم رسید بر ایشان شبیخون زد و اسیر گردانید هر کرا در قلعه بود و بعد از ان قصد
کرد لاذقیه بحرب او اسیر کرد از اهل آنجا شصت هزار نفر را غیر از مردان بالغ و در سال یکصد و پنجاه و چهار
رفر بن عاصم هلالی بغزای روم رفت و رسید تا لب فرات و در سال یکصد و پنجاه و پنج یزید بن اسید سلمی بغزای
روم رفت و ملک روم ناچار شده با منصور مصالحه نموده و در سنه پنجاه و ششم زفر مذکور بجهاد اهل روم
رفت و در سال پنجاه و هفتم یزید بن اسید بغزای اهل روم رفت و غنیمت بسیار گرفت و اسیر نمود
و در سنه یکصد و پنجاه و هشت منصور خلیفه وفات شد و مسلمانان بپسر وی محمد مهدی بیعت کردند
و معیوف بن یحیی را بغزای روم فرستادند و چون بدربند (حدث) که نام شهریست در روم
رسیدند ملاقی شد عساکر دشمن و قتال سخت کردند و بالآخره متارکه نمودند و در سال یکصد و پنجاه و نه
عباس بن محمد با اهل دمیه غزا نمود و چون رسیدند در انقره قتال کردند و فتح نمودند مدینه الروم را
و مظموره را و باز گشتند سالم و غانم و مسلمانان معیتی نرسید

ذکر فتح مدینه بار بذ از بلاد هند

فتح بار بذ در سنه یکصد و شصت واقع شد قصه او چنان بود که فرستاد مهدی خلیفه در سنه پنجاه و نهم
لشکر را از راه دریا بسمت بلاد هند و امیر گردانید بر ایشان عبد الملک بن شهاب مسمعی را و لشکر
او جماعت کثیر بودند از سپاهیان و الجاریان و با ایشان بود ربیع بن صبیح پس رفتند تا نزول کردند
بدروازه شهر بار بذ و محاصره نمودند شهر را از جمیع اطراف و ترغیب و تحریص کردند مسلمانان
یکدیگر را بر جهاد و ثبات قدم سخت گرفتند بر اهل شهر و بند نمودند راه آمد و رفت خود را که دلوا از آنجا
را تا بالآخره فتح نمودند شهر و غلبه تام و در آمدند شهر را از هر طرف تا اینکه مضطر شدند اهل شهر
و پناه جستند بهتی که از برایشان معبود پس سجده آوردند و مسلمانان تا اینکه رسید اثر احتراق بدشمنان
و سوخت جمع کثیر را از ایشان و کشته شدند بر جمع ملت الاوران اسلام را از مسلمانان از بست و
چند نفر کم یا زیاد بدرجه شهادت فایز شدند مال و غنیمت زیادی بدستیاب شان شد و در سنه شصت
جهاد کرد بانصاری روم شامه بن عبس از طرف مهدی خلیفه غزا نمود در این سنه عمر بن عباس خثعمی بر
کنار بحر شام و در سنه شصت و یکم شامه بن ولید بغزای روم رفت و رومیان در این غزوه هشتاد هزار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 272 of 1140

مرد جنگی بودند و قتال طرفین در موضع دابق واقع شد پس آمد تمامه قصبه مرعش و کشت خلقی کثیر را از نصاری
واسیر گردانیدند و بعد در مرعش آمده محاصره نمود آنها را و مقاتله شدیدی واقع شد پس یقین دانسته که
خلق بسیاری از مسلمانان در پیش لشکر اسلام در محاصره مرعش عیسی بن علی بود نصف البطرف چون بر آنشب
غزو ناتمام ماند و چون خبر بمهدی رسید از ناکامی مسلمانان بسیار دلتنگ گردید و گفت شوم علی فخیمه
لشکر نمود از برای قتال و میان او و اشتار الله تعالی عنقریب ذکر خواهد کرد در سنه شصت و پیرون شد
روم میان بطرف شهر حدث و خراب گردانیدند دیوار شهر را و بهدین سال حسن بن قحطبه با هشتاد هزار
مرد جنگی غیر از الجاریان بغداد نصاری روم رفت چون به آذنه رسید بعضی از بلاد نصاری را سوخته
و خراب نموده هر قلعه را که فتح مینمود جمع کثیر را از نصاری شکست میداد مسلمانان از این غزوه سالم
و غانم بازگشتند و در این سال ولید بن اسید سلمی از ناحیه قالی قلا بغزا رفت از برای مروی سه قلعه از قلاع
کفار فتح شد و اسیر گرفت از ایشان.

ذکر غزای مهدی با نصاری روم

در سنه یکصد و شصت تهیه نمود مهدی خلیفه برای قتال روم و بیرون شد با جمعی کثیر از لشکرهای خراسان
و غیرهم و در قریه برزان جمع شده و از آنجا حرکت نمود پسر خود موسی هادی را به بغداد خلیفه نمود
موسی هادی در آنوقت بیست سالگی بود و با خود برد هارون الرشید پسر دیگر خود را و او ده ساله
بود با لشکریان خود از راه موصل و جزیره از دریای فرات گذر نموده رسید حلب و آنجا اقامت نمود
و در آنجا دو جماعتی از زنادقه باعث جواری و کراهی مردم شده بودند پس حرمان داد تا ایشان را از هر گوشه
و کنار دستیاب کرده حاضر نمودند و کشت ایشان را و پاره نمود کتب مزبوره ایشان را و چون از مهم زنادقه
فارغ شد سفر کرد از حلب بهمراهی پسر خود با لشکر کثیری از درب گذشته به جیحان اقامت نمود و او را
پسر خود را همراه لشکریان در قلعه سماالو نزول نموده مدت هشت و شصت روز محاصره
کردند منجنیق ها برای ویرانی دیوار کندن شان نصب نمودند اخر الامر خدا تعالی قلعه را بر ایشان فتح نمود کفار امان
خواستند و در این غزوه فتوحات بسیار مسلمانان را حاصل شده بوطن خود فتح و ظفر باز گشتند و مهدی
در حین رجعت زیارت بیت المقدس رفت و در سال یکصد و شصت و چهار عبد الکبیر بن عبد الحمید بن
زید بن خطاب از درب حدث بغزا رفت پس هنگی از سرهنگان نصاری مینیائیل نام با نود هزار مرد جنگی بجلو
گیری مسلمانان آمدند چون عبد الکبیر بسیاری عدد کفار و قوت و شوکت ایشان را دریافت کرد از ایشان
پشیمان شده و مردم را از جهاد منع گردانید و فرمان بازگشتن داد چون خبر بمهدی رسید حکم کرد تا عبد الکبیر را
بکشند لکن بعضی از ارکان دولتش شفاعت پیش آمدند از خونش درگذشته حبس فرمود و بهدین سال عبد الرحمن
اموی که حاکم اندلس بود بجهاد بلاد فرنگ غارت نمود اموال بسیار و اسیر بسیاری را از
ایشان به قلهره رسید و فتح کرد شهر فکیره را و خراب کرد قلعه هائی را که در آن ناحیه بود و رفت بسمت بلاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 273 of 1140

بشکنند واقامت فرمود به قلعه شمین اقرع وبعد از چندی فتح نمود قلعه را بعد ازان بقتال بلادتون بن
اطلان تجهیز عسکر نمود لشکر بافش قلعه بلادتون مذکور را محاصره نمودند اهل قلعه تنگ آمده پناه بکوه بردند ومنقطع
واقع شدند مین مسلمانان و کفار اخر الامر مسلمانان غالب آمدند اهل آن قلعه را مالک شدند وخراب
نمودند قلعه را وباز گشتند بوطن های خود .

ذکر غزوه هارون الرشید بانصاری روم

ودر سال یکصد وشصت مهدی خلیفه پسر خود هارون الرشید را با نود هزار ده صد ونود سه نفر مرد جنگی
بغرای روم فرستاد لشکر مسلمانان بلاد روم را داخل گردیده بافقیطا که امیر الامرا روم بود ملاقی
شدند چون آتش قتال برافروخته شد نقیطا از لشکر خود برآمده مبارز طلب کرد یزید بن مزید شیبانی
از لشکر اسلام برآمده به مبارزه پیش رفت لحظه باهم آویختند یزید کین کرده شمشیر بر فرق زده بلاکش
گردانید چون رومیان امیر الامرا خود را کشته دیدند یکبارگی شکست خوردند مسلمانان بر لشکر
روم غالب آمدند وتعاقب ایشان کرده تا رسیدند به تردستق نام که سرحد دار بلاد روم میان
بود دستق یکصد ونود سه هزار وچهار صد وپنجاه دینار ودو صد ودلک وچهار
هزار وشصت صد درهم برای مسلمانان تسلیم کرد وهارون الرشید بلاد روم را اسیر نموده
تا رسید بخلیج قسطنیه ودران وقت البون نام بادشاه روم مرده بود وپسر صغیر ازوی مانده
بود ورومیان زنش غطسه نام را به بادشاهی گرفتند واوتاب مقاومت لشکر اسلام را نیاورده
از هارون الرشید استدعای مصالحه کرد هارون نیز در موقع مخوف ومدخلی ضیق با لشکریان خود افتاده
بود احتیاط نموده بمصالحه راضی شد مشروط براینکه ملکه روم در هر سالی هفتاد هزار دینار بامیر المومنین
تسلیم کند ودر طریق مراجعت هارون لشکر اسلام را نمانیده کان ها بازارها برای آسانی عبور اهل
اسلام مقرر فرماید وچون مهم صلح بین استحکام یافت هارون الرشید قصد مراجعت نموده
وباغنایم بسیار عازم دار الخلافه شد ومقدار غنایم پنجهزار وششصد وچهل وسه نفر اسیر زر وسیم
هزار اسب واشتر با جهاز واسباب بودند انچه ذبح کرده بودند از اشتر وگوسفند بیش از صد هزار
بود ورومیان تا حین انعقاد صلح نهصد وچهار هزار کس کشته شدند واز اسیران بیست دو هزار و
نود کس را کشتند ومدت بقای صلح الی سه سال طول کشید ودر سنه یکصد وشصت
هشت رومیان آغاز شکستن عهد نمودند علی بن سلیمان که در جزیره وقنسرین
حاکم بود یزید بن بدر بن بطال را با لشکر انبوه بقتال روم فرستاد مقاتله نموده
ظفر یافتند وغنیمت آوردند ودر سنه یکصد وشصت ونهم مهدی سومات یافت
مسلمانان پسرش موسی هادی را بخلافت پذیرفتند ودر سنه یکصد وشصت ونه معیوف
برجی از طریق راهب بغرای روم رفت ورومیان پیشتر از رسیدن معیوف با لشکر خود در شهر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 274 of 1140

حدیثه در آمدند و حاکم و اهل شهر حدیثه روبگریز آورده فرار را بر قرار اختیار کردند و شهر حدیثه در دست رومیان ماند تا اینکه رسید بصیوف در بلده اشنه بار رومیان مقاتله کرده بعضی اکشت و بعضی اسیر گرداینید و غنیمت کثیر بدست آوردند و در سنه یکصد و هفتاد وفات یافت مسلمانان به برادرش هارون الرشید رحمة الله علیه بیعت نمودند مدت خلافت وی تا سنه یکصد و نود و سه امتداد یافت و در مدت چهار سال خلافت خود یک سال برای مناسک حج مرفت و یکسال بغزای کفار مشغول میبود و در سنه یکصد و هشتاد و یک عبد الرحمن بن معاویه بن هشام که پادشاه اندلس بود وفات یافت و مدت سی و سه سال پادشاهی کرده بعد از وفات وی پسر شش هشام برادر که سلطنت نشست و در سنه یکصد و هشتاد و چهار عبد الملک بن صالح هاشمی از طرف هارون با جمعی کثیر از مسلمانان بقتال روم رفت و نیز در سنه یکصد و هشتاد و پنج عبد الرحمن پسر عبد الملک مذکور بار رومیان مقاتله شدید نمود و هم در این سال هشام بن عبد الرحمن ملک اندلس بجهاد بلاد فرنگ رفت و قصد داشت مدینه البته و قلاع را تا آنکه علمای مشهد دشمنان و با یکدیگر مدت مدیدی مقاتله کردند و از دشمنان جمعی پشته ها کشته گردید و مسلمانان فاتح گشته براعداظفر یافتند و در سنه بعد از این عبد الملک بن عبد الواحد نیز بغزای فرنگ رفت از مقاتله و محاربه مثل آنچه عبد الرحمن کرده بود عمل آورد و نیز در سنه یکصد و هفتاد و هفت عبد الملک مذکور با لشکر انبوه به بلاد فرنگ در آمده رفت تا رسیدند شهر اربونه و جرنده و از این دو موضع حامیه و پناه های فرنگیان بودند مسلمانان دار و گیر شانرا کشتند دیواره و برجهای قلعه جرنده را ویران نمودند تا آنکه مشرف بر فتح قلعه مذکور شدند بعد از آن عزیمت بلده اربونه نمودند و در آنجا نیز دست قتل و غارت دراز کردند و هدم جمع کفار راحسب الخواهش عمل آوردند و دیگر بلاد فرنگ را داخل شده پایمال گردانیدند تمام زمین برطانیه را تا مدت چند ماه در حصون و قلاع شان کار زار میکردند و خرابی و ویران می ساختند و دیار شان را تا بتوفیق الهی اهالی فرنگ را نموده با فوز و فلاح و غنایم بی حساب بجهت کردند و فرنگیان شکستی سخت خورده پراکنده شده در شکنها و مغاره ها پناه بردند این غزوه از مشهور ترین غزوات مسلمین است تعداد غنیمت این غزوه از حساب و شمار بیرون بود و ناگاه فرنگ در دوشنبه غیر بعد از زوال متقل معاوده مذکوره نمودند در بلاد شان از ابهت و شوکت چنین برانگیخته شد فخر الدوله ظهیر و الکنی فی فردوس الجنان هشام رحمة الله علیه در سنه یکصد و هشتاد و نه وفات یافت و بعد از وی پسرش حکم بر سریر حکومت اندلس نشست و در سنه هشتاد و نهم هارون الرشید بغزوه زمین روم رفت و قلعه صفصاف از بلاد روم فتح نمود و این غزوه نیز از غزوات مشهیره هارون است و در این سال عبد الملک بن صالح برای جهاد بار زمین روم

دفتر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 275 of 1140

رفت و رسیده تا انقره[1] و فتح نمود مطموره[2] را و درین سال از روم سه هزار و هفتصد نفر اسیر بدست مسلمانان افتاد و میان خدیه داده اسیران خود را باز ستدند و در سنه یکصد و هشتاد و دو عبد الرحمن بن عبد الملک بن صالح بقتال رومیان رفت تا بشهر افسوس[3] که مدینه اصحاب کهف است رسید

ذکر قتال خزر در بلاد مسلمین

در سنه یکصد و هشتاد و سه اهل خزر از باب الابواب[4] برای قتال مسلمین خروج کردند و فتنه عظیمی مسلمانان واقع شد و خلق بسیار کشته و زیاده بر صد هزار نفر از اهل بلاد اسلام را اسیر ساختند چنان مصیبت عظیمی بر مسلمانان واقع شد که مثل آن دیده و شنیده و نشنیده بود درین وقت هارون الرشید یزید بن مزید شیبانی را بحکومت ارمینیه تا بلاد آذربیجان مقرر کرد او را با لشکر عظیم بغرای ولایت اهل خزر فرستاد چون یزید مذکور با مسلمانان آنجا رسید و مقاتله شروع نمودند حضرت سبحانه تعالی مسلمانان را نصرت داده اهل کفر منهزم شدند و در سنه یکصد و هشتاد و شش کفار یعنی اهل مدینه برشلونه[5] را که از بلاد اندلس است از دست مسلمانان گرفته و تصرفات نمودند و سرحد داران خود را از مقر اصلی سرحد پیشینه تجاوز داده پیش قدمی نمودند و مسلمانان از در بندهای اصلی خود پس ماندند و سبب غلبه فرنگ آن بود که فتنه عظیمی واقع شده بود درین مسلمانان و ایشان نهایت داخلی خود گرفتار بودند و کفار فرصت یافته غلبه کردند و بر مسلمانان که به بلای نفسانی خود گرفتار بودند استیلا یافتند.

ذکر غزای روم

بدانکه مراد از نصاری روم که در اینجا و در ماسبق ذکر نموده ایم یونانیانند که در آن عصر بلاد قسطنطنیه را مالک بودند و قوت شان از همه نصاری بیش بود و این غیر از انگلیس و فرانسیس و انگلترا بودند چون اغار سنه یکصد و هشتاد و هفت شد قاسم بن رشید باعساکر خود به ارض روم رفت و شهر قرة را محاصره سخت نمود و عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث را بجا مره قلد سنان فرستاد وی در امر محاصره شدت و اجتهاد نمود تا لشکر کفار روم به تنگ آمدند و سه صد و بیست نفر اسیر که از مسلمانان بچنگ ایشان افتاده بود بزمان ملک روم نزد عباس فرستادند تا عباس دست از محاصره باز داشته و اسیران خود را باخود ببرد عباس مصلحت اندیشیده با ایشان مصالحه کرد و ملتمس شانرا مبذول فرموده لشکر را از قلعه شان کوچ داد پادشاه روم دران عصر زنی بود رینی نام و در میان او را به خفت عقل و عدم کیاست موسوم و اخراج الامر او را عزل نمودند

[1] انقره قریست معروف بایالت آماسیه از توابع اقونیه ۱۲

[2] مطموره از توابع اقونیه در ساحل بحر اسود ۱۲

[3] افسوس شهریست معروف در ساحل بحر اسود ۱۲

[4] باب الابواب بلدیست معروف در ارمینیه ۱۲

[5] برشلونه بلدیست معروف در ساحل بحر اندلس ۱۲

[6] سنان قلعه ایست نزدیک ۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 276 of 1140

وشجعی دیگر برا که نقفور نام داشت به پادشاهی گرفتند چون نقفور به تخت سلطنت
روم نشست به هارون الرشید مکتوبی نوشت به این عنوان که من نقفور ملک
الروم الی هارون ملک عرب اما بعد ای هارون بدانکه قبل از من در روم
ملکه بود که خود را چون بیدق و تراچون رخ قرار داده بود و پوسته اموال روم
برای تو میفرستاد و باج و خراج میداد با وجودانیکه روم بایستی نظر بقوت و
شوکت خود اضعاف آن اموال را از شما اخذ نمودی اما چون آن ملکه ضعف
وحماقت بنوانی داشت قضیه برعکس افتاد البته باید که بمجرد رسیدن فرمان من
انچه از اموال وامتعه رومیان اخذ نموده اید و مالک گشته اید واپس برایم بفرستید
والاحنک را آماده باشید فقط چون مکتوب وی به هارون رسید و ملاحظه کرد
یکبار آتش غضب وی بحرکت آمد و دریای قهرش در طلاطم شد چنانچه هیچکس از
ندما و وزرا و دیرا یارای نظر کردن و حرف زدن نماند یکایک از مجلس برگران شدند
پس قلم و دوات خواست و بر پشت مکتوبش نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
من هارون امیر المومنین الی نقفور کلب الروم اما بعد ای نطفه کافره وای سگ رومی
رسید بمن هذیانات تو و ملاحظه نمودم کاغذ ترا جوابت انست که به بینی نه انیکه بشنوی
فقط و مکتوب را بر سبیل استعجال بدست قاصد فرستاد و در آن روز لشکر عظیم ترتیب
داد و بنفس خود با لشکر خروج نمود تا رسید بهرقله[1] و قتال عظیمی بین ایشان و رومیان واقع
شد و مسلمانان فاتح شدند و غنیمت بسیاری بدست آوردند و بسیاری را از بلاد و
قرای شانرا خراب نموده سوختند و نقفور از مقاومت عاجز شد و بمصالحه پیش آمد و
برقرار نمود آنچه که اداکرده میشد از طرف رومیان بمسلمین از باج و خراج در هر سال
کما فی السابق و اجابت کردند ملتمس او را و چون هم مصالحه قرار یافت هارون به بلاد
خود مراجعت نمود با عسکر اسلام به بلده رقه رفت و اطمینان یافت نقفور از جهت سرد
شدن هوا و شدت زمستان از نا بازگشت لشکر اسلام ایمن شد عهد نمود و عهد خود را
شکسته بی باکی و سفاکی پیش گرفت و در این اثنا خبر نقض عهد مسلمانان رسید از خوف برودت هوا
و معاودت به بلاد کفار هیچکس جرئت نکرد که بهارون اظهار نماید که مبادا فرمان بازگشتن روم
داده موجب تلف شان گردد عاقبت شاعری از لشکریان در نزد هارون ابیاتی چند انشاد کرد که بعضی از انها این
بیت ها بوده ـ نقض الذی اعطیته نقفور فعلیه دائره البوار تدور بشر امیر المومنین فانه فتح اتاک
به الله کبیر فتح یزید علی الفتوح یومنا بالنصر فیه نواک المنصور ترجمه و حاصل بیت شکست نقفور
نعهد که داده بودی بوی پس او میگرد دائره هلاک خوش وقت باش ای امیر المومنین زیرا که فتح بزرگ خدا دیگر

[1] قرقیسیا

تو داده فتحیکه بر سایر فتوح زیادت دارد قصد با نموده و لوای منصور تو در بن بخترین بقرست ا
چون هارون ابیات را از زبان شاعر شنید بتاب شده از خواص خود پرسید که آیا
نقفور خیانت نقض عهد نموده گفتند آری این بغضب در آمده علی الفور قصد مراجعت کرد و
و شتاید بسیار خود را بارض روم رسانید و مدتی در انجا اقامت نمود و مقالات
واقع شد عاقبت نصرت و عون الهی مددگار و شفای قلوب مسلمانان حاصل گشت و انچه مقصود
داراده شان بود بوقوع پیوست و سالم و غانم باز گشتند و در همین سال فرنگیان بدیار اندلس هجوم
کردند و شهر طلیطله را که بر اندلس است از تصرف مسلمانان بیرون کردند حاکم اندلس حکم نام بجهیز عسکر نمود
و پسر عم خود را بسپهسالاری عسکر نامزد فرمود و برای جهاد فرستاد و مسلمانان با فرنگیان ملاقی شدند و قتال
تا انیکه شکست شد جمعیت شان از هزیمت افتادند بعضی را کشتند و بعضی را اسیر نمودند و در سنه یکصد و
هشت ابراهیم بن جریر بقتال رومیان رفت با لشکر انبوه داخل ارض روم شد و نقفور ملک روم
برآمد و حربی عظیم واقع گردید تا انکه از دو میان جمعی کثیر کشته شد و در سنه یکصد و هشتاد و
واقع شد معاودت نمود در خلال این و میان مسلمانان اسیران مسلمانان اندلس و میان خلاص گردید
تا انیکه یکنفر از مسلمانان بارض روم نماند.

ذکر فتح مدینه هرقله و قبرس و غیرها

در سال یکصد و نود خلیفه هارون الرشید با یکلک و سی هزار سپاه جرار موظف غیر از اتباع
اتباع غزای روم بر آمده با ابهت و شوکت تمام هرقله را فتح نمود و بر روم نصاری روم خراب و
ویران گردانید و داود بن عیسی را با هفتاد هزار مرد جنگی فرستاد تا ارض روم سیر نموده هر جاکه دست
خراب نماید و غارت کنند خداوندا ما را برای جهاد بلاد و نواحی کثیره را مفتوح ساخت و شرا چیل بن معن
بن زائده را با عسکر خود قلعه صقالیه و دلسه را فتح نمود و یزید بن مخلد بلاد صفصاف و مقدونیه را فتح کرد
و حمید بن معبوف سواحل شام و مصر عامل گردید و اهل جزیره قبرس عهد را که با مسلمانان کرده بودند شکستند
حمید مذکور به ترتیب لشکر امر فرمود و بقبرس رسید و کرد و سید ایشان را محاربه بست و از هدم و احراق تقصیر نفرمود و اسیر
گردانید از اهل قبرس هفده هزار کس را و سر لعین را هارون الرشید بطوانه رفت آنجا نزول نمود و نقفور از
محاربه و غلظت ایشان بتنگ آمد از راه عجز پیش آمده به هارون الرشید باج و خراج فرستاد
تا انیکه از سر خود چهار دینار داد از فرزندان و امیران ملک خود هر یک دو دینار جزیه تادیه نمود
مصالحه عنهم باین نمط قرار یافت در ایام محاربه بهرقله دختری بود که ویرا نقفور برای فرزند خود
نامزد کرده بود اتفاقا بدست مسلمانان اسیر گردید نقفور التماس نمود که مسلمانان منکوحه پسرش را
از اسارت رهائی بخشند و در خلاصی او بر رومیان منت نهند خلیفه ملتمس او را مبذول داشت
و زن پسرش را بوی سپرد والحمد لله علی ذالک.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 278 of 1140

ذکر قتال فرنگیان به اندلس

در سنه یکصد و نود یک رزیق شاه فرنگیان به اندلس تجهیز لشکر نموده جماعتهای بسیار با خود متفق ساخته قصد محاصره شهر طرطوشه را نمود چون خبر ساخته گی و اعداد وی بحکم والی اندلس رسید فوراً تجهیز عسکر نموده و بسر خود عبد الرحمن الامیر گردانیده بالشکریان بجانب فرنگیان فرستاد عبد الرحمن خلق کثیر را از مسلمانان جمع نموده و از مردم اطراف یاریشان موافقت کردند تا اینکه قبل از رسیدن کفار به بلاد مسلمانان فوج فوج از یاران خود را به بلاد ایشان رسانیدند و به ایشان ملحق شدند و بین الفریقین محاربه عظیمی واقع شد و حق الوسع در محاربه کوشش نمودند و دقیقه مرعی نگذاشتند اخر الامر خداوند فتح و نصرت بمسلمانان عطا فرموده کفار هزیمت نمودند قتل و اسارت بسیار از کفار واقع شد و اموال شان بغارت رفت و مسلمانان مظفر و منصور به بلاد خود ها مراجعت فرمودند و بعد ازین سال یزید بن مخلد سپهری باده هزار کس از مسلمانان بقرای ارض روم رفت و در میان محاربه پیش آمدند و در موضع شکب مسلمانان را اخراج کردند یزید بن مخلد را بانجاه نفر از مسلمانان کشتند و باقی مسلمانان سلامت دانسته مراجعت کردند و بعد ازین سال هارون الرشید فرمانداد به خراب کردن کلیساهای نصاری در سرحدات و حکم کرد اهل ذمه را تا در لباس سواری مخالفت هیئت مسلمانان باشند و در سال یکصد و نود و دو طایفه خرمیه در اطراف آذربایجان شورش و انقلاب کردند هارون الرشید بعد از وقوف عبد الله بن مالک را با ده هزار کس به محاربه ایشان نامزد کرد جمعی را اسیر نموده مراجعت کرد و چون اسیران بخدمت هارون الرشید رسانیدند هارون فرمان داد که اسیران بالغ کشته شوند و زنان و کودکان بفروشند و بعد ازین سال در ما بین مسلمانان و رومیان فدیه ثانیه اسیران واقع گردید و اسیران مسلمانان نه هزار و پنجصد کس بودند مسلمانان بعد از ادای فدیه اسیران خود را رها نمودند و در سال یکصد و نود و سه هارون الرشید وفات کرد مسلمانان پسرش امین الرشید را خلیفه نموده بیعت کردند بعد از جلوس وی امر خلافت مامون برادر بزرگ وی را مخالفت و از گرفت و مقاتلات بزرگی در بین هر دو برادر واقع شد تا اینکه در سنه یکصد و نود و هشت امین الرشید کشته گردید در این وقت مامون الرشید بخراسان بود اهل خراسان با وی بیعت کردند با لشکر عظیمی روانه عراق شده بعد از آنجا بخلافت نشست.

ذکر غزوه در اندلس تا بلاد فرنگ

در سال سنه دو صد هجری حکم والی اندلس لشکری ترتیب داده عبد الکریم بن مغیث را که وزیر وی بود بامارت لشکر مقرر نمود وی با لشکر مسلمانان با شکوه تمام به بلاد فرنگ در آمد و در هر ناحیه که برسید خراب کرده غارت می نمود تا اینکه بسیاری از قلعه ها یشان را ویران ساخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 279 of 1140

و خزاین و دفاین کثیر از کفار بدست مسلمانان افتاد چون پادشاه فرنگیان هجوم و ازدحام مسلمانان مشاهده نمود خوف و رعب دلش مستولی گشت و هریک از ملوک طوایف و اطراف مملکت خود مکتوبی مشتمل بر تقلب و استیلای مسلمین نوشت و از ایشان مدد و نصرت خواست چون احوام نصاری از مضمون مکتوب بی اطلاع یافت بغیرت آمده از جمیع اطراف جوانب مجتمع شده بمقاتله مسلمین پیش آمدند و مدت چند روز محاربه و قتال بین فریقین واقع شد چون در میان لشکر اسلام و کفار نهر عظیمی بود که عبور از آن دشوار می نمود از این سبب بهم کامیابی مسلمانان متعذر شد و هر مرتبه مسلمانان قصد عبور از نهری نمودند کفار از دحام و هجوم میکردند و از عبور ایشان را مانع می شدند تا اخر الامر مسلمانان اندیشه کرده راه فریب و تخدیع کفار را بکار آوردند خدعته اختیار نموده فرار اختیار کردند چون مقداری از نهر پس پاشدند کفار بزعم شکست مسلمانان در عقب شان شتافته از نهر گذشتند تا انکه هیچ یک از ایشان در آن جانب نهر باقی نماند درین حین مسلمانان فرصت را غنیمت دانسته یکبار بر کفار حمله آوردند و مقاتله عظیم واقع شد و کفار شکست خورده میدیدند که خود را از نهر بآن جانب بگذرانند و مسلمانان از پی ایشان در آمدند و شمشیر ها از نیام کشیده خود را در میان لشکر کفار انداختند و خلق عظیم را از ایشان کشتند و برخی را اسیر نمودند و چند نفر از ملوک و رؤسای نصاری اسیر گردید از ایشان کسی نماند مگر انکه از نهر عبور نموده خود را بآن جانب کشیده بود بعده هزیمت خورده کان کفار در آن حدود نهر مجتمع شدند و مسلمانان را عبور از نهر منع میکردند و مدت سیزده یوم مقاتله ایشان متعاقب شده طول کشید آخر الامر باران شدیدی نازل شده آب نهر افزون گشت و عبور فریقین از امکان برآمده محاربه دشوار گردید عبد الکریم مصلحت چنان دید که مراجعت فرماید با لشکریان خود مشورت نمود مصلحت به بازگشتن ندادند باغنایم و دفاین بدیار خود مراجعت نمودند و در سال دو صد و یکم در بلاد دیلم القص عهد بوقوع آمد خلیفه مامون الرشید عبد الله بن خرداذبه را که حاکم طبرستان بود با جمعی کثیر بر سر اهل دیلم فرستاد وی باعساکر خود جبال طبرستان را فتح نمود و پادشاه دیلم را اسیر گردانید و بخدمت خلیفه مامون الرشید فرستاد و در سال دو صد و شش حکم رحمة الله علیه که حاکم و فرمان فرمای اندلس بود وفات شد و پسرش عبد الرحمن اوسط بجای او بر حکومت قایم گشت و در این سال مسلمانان در بلاد افرنجیه بغزای کفار بجزیره سردانیه رفتند و بعد از تلاقی فریقین محاربه وقوع یافت و از فریقین کشته و مجروح بسیار شد و مسلمانان غنیمت با و نعمت بسیار بدست آورده و به بلاد خود رجوع کردند و در سال دو صد و هشت عبد الرحمن بن حکم فرمانده اندلس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 280 of 1140

لشکری را بجانب فرنگ فرستاد و وزیر خود عبدالکریم بن عبدالواحد بن مغیث را امیر لشکر ساخت وی با لشکر اسلام بعد از چند یوم به بلاد البه و قلاع رسید و مسلمان بلاد البه را غارت کردند و برجی را سوختند و چند قلعه دیگر را نیز غارت کردند بعضی را فاتح شدند و بعضی را به ادای خراج اموال و اطلاق بندیان مسلمانان مصالحه نمودند بالجمله درین غزوه اموال جلیلة القدر را غنیمت گرفتند و اسیران و بندیان خود را از دست کفار رها نمودند و سالم و غانم به دیار خود مراجعت کردند در سال دویست و ده عبدالرحمن بن حکم بسمت بلاد فرنگ لشکر فرستاد و پسر خود عبدالله بن بلنسی معروف بود سردار لشکر گردانید و او بعد از طی مسافت به بلاد دشمن در آمده غارت و اسارت نمود و در ماه ربیع الاول به اعداء مقابله شد قتالی عظیم نمودند و قتل بسیاری از کفار بوقوع آمد در آخر هزیمت خوردند برای مسلمانان فتحی عظیم بود و هم درین سال لشکریان عبدالرحمن که بطرف حصن قلعه فرستاده شده بودند فاتح و مظفر شدند و در غیبه شهر رمضان غارت و نهب اموال کفار را نمودند و در سال دویست و دوازده عبدالرحمن دیگر باره بطرف بلاد فرنگ لشکری ترتیب داد چون به برشلونه و جرنده رسیدند با اهل جرنده مقاتله کردند و مدت دو ماه کشتن و اسیر نمودن و خرابی مینمودند بعده مظفر و غانم باز گشتند درین سال زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب که در افریقیه از طرف مامون عامل بود لشکر بر اه دریا بجزیره صقلیه فرستاد و اهل روم این جزیره را تغلب نموده بودند چون لشکر اسلام رسیدند بسیاری از جزیره را متصرف گردیدند و رومیان قسطنطین ملک خود را به لشکرهای عظیم امداد و معاونت کردند و وقایع بسیار و مقاتلات عظیمی بین فریقین واقع شد و عاقبت مسلمانان نصرت یافته دار رومیان خلقی را کشته گردیدند.

ذکر غزوه مامون الرشید بار دوم

در سال دویست و پانزده مامون در محرم این سال عنان عزیمت بسمت روم معطوف ساخت بشهر طرسوس رسیده در ماه جمادی الاول بلاد روم در آمد پسر وی عباس از طرف ملطیه داخل گردید مامون حصار قره را محاصره نمود و بقهر و غلبه آنرا مفتوح ساخته منهدم گردانیدند و بعضی گویند اهل قره خود امان خواسته و تسلیم نمودند و قبل ازین قلعه ماجده را فتح کرده بود و اشناس را با چند تن بقلعه سندس فرستاد و ایشان سردار قلعه را دستگیر کرده بحضور رسانیدند و عجیف بن عنبسه و جعفر خیاط را نیز حاکم قلوسناد فرستاد حاکم سمع و اطاعت کرده منقاد گردید مامون بسلامتی فتح رجوع نموده در سنه دویست و ده شانزده مامون بطرف بلاد روم معاودت فرمود و سبب معاودت این بود که پادشاه روم نکیفور از اهل طرسوس و مصیصه کشته بود و ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 281 of 1140

به مامون استغاثه نمود و بودند و بعضی گویند سبب این بود که پادشاه روم مکتوبی بمامون فرستاده بود و در صدر مکتوب اسم خود را مقدم داده بود چون ملاحظه کرد کتاب را انداخته حرکت کرد چون بارض روم داخل شد بالطبع اقامت کرد و اهل آنموضع بصلح پیش آمدند بعد ازان به هر قلعه رفت مردم آنجا به مصالحه کردند معتصم را دید خود را با عسکر متوجه گردانید وی سی قلعه را بمطموره از بلاد کفار مفتوح گردانیدند و یحیی بن اکثم را بطوانه فرستاد و او غارت و قتل و احراق بسیاری از اهل آن دیار نمود و جمعی را اسیر گردانیده و اپس مراجعت نمود بعد ازان بمامون پیوست رفت بدو روز آنجا اقامت نمود و از انجا بدمشق شتافت و از شام بمصر رفت و در سنه دویست و هفده برروم مراجعت نموده در قلعه لولو سه ماه و ده روز اقامت کرد عجیف نامی را بامارت در انجا گذاشت و از انجا بقلعه لولو باعجیف عذر و غریب نمود و مدت هشت روز اسیر نمود و بعد خلاصش کردند ملک روم فرصت یافته با لشکر انبوه عجیف را محاصره نمود مامون بحقیقت امر وقوف یافت و بمدد عجیف لشکر فرستاد اهل لولو چون قوت و عدت مسلمانان را دیدند ناچار شده از عجیف امان خواستند و ملک روم تیز از راه عجز پیش آمده شخصی را برای طلب صلح نزد عجیف فرستاد مهم صلح قرار نیافت در سنه دویست و هفده مامون خلیفه وفات یافت و درین وقت در بلاد روم قریب بیست بدندون بود جنازه او را از انجا بطرسوس برده و آنجا دفن کردند و بمضمون وصیتش معتصم برادر او را بخلافت نشاندند و درین سال بسیاری از سکنه جبال و اهل همدان و اصفهان و ماسبذان و غیرهم بدین و کیش مجوسیان در آمدند و دین اسلام را گذاشته اجتماع در همدان کردند معتصم از واقعه ایشان مطلع شد اسحق بن ابراهیم بن مصعب را با لشکر عظیم بسر وقت ایشان فرستاد در اعمال همدان با ایشان ملاقی شد معرکه عظیم بوقوع آمده جمعیت هزار کس از ایشان کشته شد و باقی بروم گریختند و جزیه خرقه لیست از مجوس که اعتقاد تناسخ ارواح دارند و نکاح مادر و خواهر و دختر را مباح میشمارند و دین شان بابک خرمی است و معتصم را باین قوم محاربات و وقایع عظیم بوقوع آمده که در ذکر آن وقایع کتاب بتطویل می انجامد والله الهادی الی الرشاد.

ذکر خروج روم بر بطبره

در سال دویست و سی و پنج پادشاه روم بعضی بلاد مسلمانان کرد و بر زبطره و غیرهم غلبه و استیلا نمود گویند باوی صد هزار مرد جنگی بود و بعضی اکثر بر آنند والله اعلم و بهر تقدیر از اهل زبطره مردان را از اقصی و اطفال و زنان را اسیر گردانید و بعد ازان اهل ملطیه و غیرها از قلعه های مسلمین را نهب و غارت نمود و زنهای مسلمان را اسیر گردانید و هر کس از مسلمانان بدست او می افتاد مثله مینمود و شهیدان ایشان را کور میکرد و کوشهای ایشان را می بریدتا اینکه مسلمانان را بصبر عام کردند بعد اهل شام و جزیره بمقابله ایشان خروج نمودند الا کسی که اسب و سلاح نداشت در خانها مانده بود.

ذکر فتح عموریه یعنی بر وسه

چون پادشاه روم خروج کرد و مسلمانان بلای عظیم احداث کرد معتصم از این واقعه وقوف یافت و لشکر بسیار بردی گران آمد و بزرگان روم دو خبر رسید بوی که زنی هاشمیه در دست رومیان اسیر بود از اعماق آسیه گفته و امعتصماه معتصم از این قصه در هم آمده بر پای خاسته بود روی بانطرف کرد و میگفت لبیک لبیک و حال از جای خواسته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 282 of 1140

بلند گفت کہ یا معشر المسلمین النفیر النفیر مسلمانان جمع آمدند و غریب و روم نمود و ناعیان و نفیر گفتند کہ یا امیر المؤمنین
عموریہ بہتر از چشم نصاریٰ است و قسطنطنیہ اشرف و اعز میدانند ہرگاہ باید بقصد عموریہ رویم ساختگی راست
بنائیم پس معتصم بہ تہیہ اسباب حرب کوشید و اسلحہ و قوای غیر معہودہ ترتیب داده بشوکت تمام روانہ سفر شد
عسکر خود را سہ فرقہ گردانید و ہر فرقہ را از سمتی بارض روم فرستاد پس عساکر ہمہ بلاد روم را گرفتند
خلق بسیار را اسیر ساختند بنا ہر اتا بانقوریہ رسیده جمع گشتند عموریہ را محاصرہ کرده منجنیق ہا نصب نمودند
عموریہ در غایت حصانت و محکمی بود از ہیبت فتح آن طمع کسی نکرد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی در کتاب سلوک در
فتح عموریہ آورده کہ معتصم در سنہ دویست و سی و یک در ماہ رمضان عموریہ را فتح نمود و سبب فتحش آن بود
کہ شخصی آمده نزد معتصم ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین در عموریہ بودم کنیزکی او دیدم از مسلمین در غایت صورت
و سیرت و از اجلہ نساء و بنات دست گبری اسیر بود و آن گبر بر روی وی طمع ہا میزد کنیزک فریاد کنان
متصاعد گردید گفت کہ اگر معتصم قدرت دارد بر اسب اہلیق خود بیاید و ترا نصرت دہد و از دست
من برہاند این گفت و برفت کنیزک زیادت کرد معتصم ہوش بر آمده گفت عموریہ در کدام طرف است و راہ
کرده گفتند باین طرف است معتصم برخواسته در ہوا نظر نمود و گفت لبیک لبیک ایتہا الجاریہ ہذا المعتصم قد اجاب
این بگفت و دوازده ہزار ابلق سوار تجہیز و ترتیب داده قصد عموریہ نمود و ہم درین باب ابو تمام طائی
قصیده انشاء کرده کہ یک بیت از ان این است

لبیک صوت ناطق اتی ہرقلۃ — کاس الکری و ربما ضاب الخزی العرب

چون بعموریہ رسید سخت محاصرہ کرد و مدت زیادی گذشت و فتح میسر نشد پس جمع نموده منجنیق ہا راہ
استکشاف نمود ایشان گفتند کہ امیر ما در میان ما از وضع ظاہر معلوم میشود کہ فتح این شہر حاصل نمیشود
مگر در ایام پختگی انگور و انجیر معتصم از سخن ایشان غمناک شده مدت فتح را دراز دید شبی بطرز رجا
سوسان در میان لشکر خود میگشت ناگاہ بخیمہ آہنگری رسید کہ برای ستوران نعل میساخت
و پیش روی وی پیری بود اقرع و قبیح صورت و گرزی بدست داشت و بر نعل میزد و میگفت
علی و سر المعتصم معلمش گفت ای احمق چہ میگوئی و با امیر المؤمنین چہ کارداری گفت ای استاد
معتصم بسیار شخصی ذی تدبیر است از مدت حین شہر را محاصرہ دارد و فتح کرده نمیتواند اگر مرا
صاحب امر سازد و اختیار دہد شب بروی نخواہد گذشت الا در شہر عموریہ معتصم چون گفتہ غلام
بشنید در تعجب رفت و علی الصباح غلام را نزد خود طلبیده گفت ای غلام با دو داری کہ دیشب چہ
میگفتی گفت ای امیر گفتم و سخن من حق است غیر از خیمہ تو ہمہ عسکر مرا والی گردان و میین فتح را ضامن
گفت و الی کردم ترا آنچہ میگفتی بمن وفا نمای بخشید و نعمت داد غلام از میان تیر اندازان جماعتی را کہ
بفن تیر اندازی ماہر بودند جدا کرد و در یک بدنہ شہر استاد و بر روی بدنہ از اول تا آخر خط سیاہی از
چوب مقدار سہ شبر میخ با جوانان گفت کہ ہر کس از ان خط تجاوز کند و سہمش خطا رود و اگر دو میر نیم بیفتد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 283 of 1140

تیرها را به آتش گرم کرده بدست جوانان داد و گفت بزنید بسم الله اتفاقا آنچوب از ساج بود بجرد تمام تیرها رسیدن عمارت بوی اشتعال کشید و یکبار بیفروخت و آن بدنه از اول تا آخر فرو افتاد و مردان کار و جوانان نامدار از هر طرف دویدند و شمشیرها کشیده بشهر تاختند و همدران روز فتح نمودند و این واقعه قبل از مدت مدید عود منجنان بوقوع آمد و ابو تمام طائی در قصیده که بمدح معتصم انشاء کرده در این باب ذکر کرده

السیف اصدق انباء من الکتب — فی حده الحد بین الجد و اللعب
بیض الصفائح لا سود الصحائف فی — متونهن جلاء الشک و الریب

چون معتصم عموریه را فتح کرد و مدویر اگر نصف جاریه را دادی کشته بود طلب داشت و فرمود مرا نزد آن جاریه برگه حدیث دی کردی پس بمراه او نزد آن جاریه رفت و باو گفت ای مستغیثه آیا نصرت ادنی ترا معتصم اجابت کرد یا نه جاریه گفت واعمکاه یا امیر المومنین از تو راضی شدم و تحقیق نصرت دادی مرا نصرت دهی ترا خدا بعد ازان بخشید مولی آن کنیزک را با مال اسباب برای جاریه و آوردند مسلمانان اسیران و بندیان بسیار و بخشید بعضی از اسیر انرا بسرداران لشکر و باقی را قسمت نمود و از ارض روم ببطرسوس و از انجا ببلاد الملک خود مراجعت کرد جزاهم الله خیرا و ایانا

ذکر غزوات زیادة الله بن ابراهیم عامل افریقیه

بعضی از غزوات دی که واقع شد در سنه دوصد و دوازده هم پیش ازین ذکر نمودیم و در سنه دوصد سیزده و چهارده تا دوصد و بست و سه نیز غزوات متعدده و ازدی بوقوع آمده در جمیع این غزوات نصرت مسلمانان بود و اگر ما هریک را تفصیل کنیم موجب تطویل کتاب میگردد و زیاده الله مذکور در سنه دوصد و بست و شش وفات یافت و بعد ازدی برادرش غلب بن ابراهیم والی شد و در سنه دوصد و بست و چهار بجانب صقلیه سریه فرستاد و بازگشته غنیمت آوردند و در سنه دوصد و بست و پنج حصون بسیاری از صقلیه بامان مسلمانان آمد مگر حصن بلوط و قرلون و مرو و کشتی جنگی مسلمانان تا قلوریه رفت و فتح نمود آنجا را و بعد بازگشتی جنگی قسطنطین ملاقی شده بعد از مقاتله او را شکست داده فتح عظیم مر مسلمانرا حاصل شد و در سنه دوصد و بست شش سریه ها از طرف مسلمانان تا بقصر یانه رفتند و غنیمت و سبی آوردند و سوختند در مقابل شان هیچکس نه برآمد و همچنین رفتند تا بقلعه عبیران که دارای چهل غار بود همه را غنیمت گرفتند و سالم بازگشتند و در سنه دوصد و بست و سه عبد الرحمن بن حکم صاحب اندلس بجانب البته و قلاع جیش عظیمی فرستاد رفته در حصن فراگ نزول کردند غنیمت گرفتند انچه در قلعه بود اسیر کردند زنان و اطفال نهار ابعد باز گشتند و نیز عبد الرحمن مذکور در سنه دوصد و بست و چهار لشکری بجانب مشرکان فرستاد محاربه عظیم بین طرفین واقع شد بعده مشرکان هزیمت چرده روند از ایشان جماعتی کثیره کشته شد و مثل این غزوه در سنه بست و پنج نیز واقع شد و در سال دوصد و بست و چهار اهل طرسنان نقض عهد کردند و معتصم بر سر ایشان لشکر فرستاده مقاتله نمودند و از اهل طرسنان کشته و اسیری بسیار شد و بالاخره اطاعت نمودند و در سنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 284 of 1140

دوصد و سی و هفت معتصم وفات یافت و مسلمانان بپسرش واثق بالله بیعت کردند و در این سال عبدالرحمن بن حکم بجانب دشمنان لشکر فرستاد چون میان اربونه و شرطانیه رسیدند و میان جمع مشرکان و بر لشکر اسلام حمله آوردند و ازهمه اطراف احاطه کردند و چنانچه صبح بین فریقین مقاتله بود چون صبح شد حضرت سبحانه تعالی مسلمانان را نصرت داده اعدا را شکست خورده و همدرین سال عبدالرحمن بن حکم بجانب دشمنان لشکر فرستاد و عبدالله ابن بلنبی را امیر لشکر گردانید چون به البیره و قلاع رسیدند مشرکان در مقابل ایشان بجمعی انبوه برآمدند محاربه عظیمی بین فریقین واقع شد و آخر دشمنان هزیمت خورده از جمع مشرکین انحساب پیوستند تا انکه توده های بلند از کله های دشمنان ساختند که از پس توده ها سواره مقابل خود را نمیدیدند و درین سال از ریق ملک کفار با لشکر گران خروج نمود و قصد غارت مدینه سالم که از بلاد اندلس است نمود در مقابله وی فرتون بن موسی با لشکر جرار و کارزار دیده پیرون شده با الذریق ملاقات کرده مقاتله سخت نمودند آخر الذریق فرار اختیار از لشکر وی کشته مثل اشته گردید فرتون بجانب قلعه که اهل البیره درین فتور مسلمین پناه کرده بودند شتافته از وی نمود بعد ازان قلعه را مفتوح ساخته بوم و خراب نمود.

ذکر غزواتی که با فرنقیه واقع شد

در سنه دوصد و بیست هشت فضل بن جعفر همدانی از راه دریا با فرنقیه غزا نمود و در مرسی سینی نزول کرده و سریه ها را در بلاد کفار پراکنده کرد در اقطار بلاد کفار پراکنده کرد در اقطار بلاد کفار درآمدند غنایم بسیار گرفتند و اهل نامان شان درآمده متفق شدند فضل بن جعفر مار و میان که ساکن این دیار بودند بنای مقاتله را گذاشت مدت اقامت وی تا دو سال امتداد کرد قتال سخت نمود لیکن درین مدت فتح بر وی تقدیر نبود تا انکه طایفه از لشکر اسلام در پس کوهی که قریب شهر بود رفتند و از اطراف کوه بالا شدند و در غفلت اهل شهر و شغل ایشان بقتال فضل بن جعفر از کوه بشهر فرود ریختند اهل شهر ازین قسم هجوم مضطرب شده و فرار بر قرار اختیار کردند شهر بر مسلمانان مفتوح شد و بتصرف شد مدینه مسکان در سنه دوصد و بیست نه عباس بن فضل با لشکر ناحج و خروج نمود تا در شره رسیده با ایشان مقاتله شدید نمود تا انکه از رومیان زیاده از ده هزار کس کشته و از مسلمانان سه نفر شهید شدند باقی دشمنان هزیمت خورده مثل این واقعه در صقلیه دیده نشده در سنه دوصد و سی و دو فضل بن جعفر مسینی را محاصره کرد لشکر در رسید اهل مسینی چون از بطریق صقلیه مدد خواسته اند و وی اجابت نموده و قرار داده که علامت رسیدن من بشما اینکه در فلان کوه مدت سه شب آتش بلند میگردد چون آتش را مشاهده کردید بدانید که من رسیدم و بر مسلمانان حمله آرید فضل بن جعفر نگریسته فرستاد و گفت سه شب در انکوه آتش بفروزند خود تن تهیه اسباب حرب شده جاسوسی را بجهت فرستاد که در فلان موضع درکمین باشید و باقی عسکر با اهل شهر مقاتله کنند اهل مسینی چون آتش را مشاهده کردند گمان کردند که بطریق صقلیه است در روز چهارم صغیر کبیر شان از شهر برآمده منتظر قدوم بطریق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 285 of 1140

بمقاتله پیوستند چون قتال گرم شد مسلمانان بوفق تدبیر فضل فرار نمودند وکفار تعقیب
شان کرده از موقع کمین گذشتند درین اثنا مسلمانان از کمین جسته وهزیمت خود وکفار
مسلمان روی بعقب کردند از خلف وقدام کفار را درمیان کردند کشتند تا آنکه
باقی نماند از کفار الا مقداری قلیلی - بعد ازان از مسلمانان بر نفس ومال خود
امان خواستند بر آنکه تسلیم شود شهر بایشان مسلمانان امان شان را پذیرفته اهل
ونفس شان را تعرض نکردند وشهر را بایشان تسلیم کردند ودر سنه دوصد وسی و
ده کشتی از جانب روم بقصد غارت اهل عسقلانی آمدند چون کشتیها را در کنار
دریا استوار کردند اتفاقا راه بفضل الهی از ایشان گم شد هرچند تلاش نمودند فائده
نکرده نومید بازگشتند چون بوسط دریا رسیدند بهفت قطعه از کشتی ها
غرق شد ودر سال دوصد وسی چهار اهل مدینه رعوس با مسلمانان صلح کردند ودیدند
بمسلمانان تسلیم کردند مسلمین شهر را آبادم کردند آنچه مال ایشان ممکن الحمل بود برداشتند
ودر سنه دوصد وسی پنج جماعتی از مسلمان بجنگ اهل قبرطانه رفتند مقاتله واقع شد
وباغنایم وسیاه بسیار مراجعت کردند - وامیر بلاد صقلیه بر مسلمان محمد بن عبدالله
بن اغلب بود وخود او در پلرم مقیم بوده از انجا خارج نمی شد همواره سرایا وبعوث
کفار میفرستاد فتوحات برای وی حاصل میشد ومدت ازانش در صقلیه نوزده سال بود
ودر سال دوصد وسی وشش وفات یافت ودر سنه دوصد وسی وهشت عبدالرحمن
بن حکم که والی اندلس بود لشکری برای قتال فرنگ ترتیب داد وحارث بن بزیغ را امیر لشکر
گردانید چون بمیدان مقاتله رسیدند وقتال گرم شد حارث را ضربتی سخت رسید
وچشمش ازان ضربت کشنده گشت وبعد ازان اسیر شد عبدالرحمن بن حکم ثانیا لشکری
ترتیب داده فرستاد وپسر خود محمد را امیر لشکر گردانید ووی با فرنگیان مقاتله سخت
نمود وملک ایشان عرسیه نام را با بسیاری از اقوام او بقتل رسانید وحارث بن
بزیغ را از اسارت رهائی داد ودر سنه دوصد وسی چهار جماعتی از مجوسیان از راه دریا
اندلس بر مسلمانان خروج کردند ودر اکثر شهرهای مسلمین فتنه های عظیمی برپا کردند
عبدالرحمن بن حکم لشکری عظیم بقتال ایشان فرستاد وسپاه مسلمان بر ایشان ظفر مزد گردید و
لشکریان اسلام جلادت کردند وبسیاری از مجوس را کشتند وجماعتی شان را متفرق ساختند
وهزیمت کلی دادند ودر سنه دوصد وسی یک اتش باز برای قتال روم لشکر فرستاد
پس قصد کردند جلیقه را وکشتند از اهل جلیقه واسیر گرفتند وغنیمت یافتند
بعد ازان قصد مدینه ابیون کردند ومحاصره نمودند اتیون را مدتی سخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 286 of 1140

و نصب مجانیق کرده میزدند تا آنکه بتنگ آمدند اهل مدینه الیون و شهر را باجماعی اسباب و اموال واگذاشته فرار کردند گریخته گان بیرون گردیدند مسلمانان آنچه خواستند از ایشان غنیمت گرفتند و شهر را خراب کردند مگر دیوارهای شهر را از بسکه عریض بود و هفده ذرع پهنائی دیوارها بود و در دیوارها رخنه های بسیار نموده واگذاشته رفتند و در همین سنه خلیفه واثق بالله امر نموده بود که مسلمانان هدیه بدهند مسلمانان مرو میان بر نهر لاس اجتماع نمودند مسلمانان اسیران گرفتار آوردند و مشرکان اسیران مسلمانان را نهر مذکور مابین هر دو فریق بود یک اسیر از مسلمانان را میگردند و یک اسیر از مشرکان این دو اسیر در میان نهر با همدیگر ملاقی میگردیدند و از هم گذشته هر یک به رفیقان خود آمده میرسیدند چون اسیر مسلمانان میرسید مسلمانان جمعا تکبیر میگفتند و چون اسیر بر و میان میرسید صدا بلند میکردند تا آنکه اسیران هر دو فریق خلاص گردیدند و نهر گذرگاهی داشت که از آن گذرگاه اسیران عبور میکردند - چهار هزار و چهار صد و شصت نفر اسیران مسلمانان بود و هشت صد نفر زن و کودک بودند که رها شده رسیدند و صد نفر از اهل ذمه بطرف مسلمانان آمده بودند - چون از کار فدیه فارغ شدند - احمد پسر سعید پسر مسلم باهلی - که بکار فدیه مقرر بود در فصل زمستان بعزم رفت بر دامغان برف و باران بسیار رسید دو صد نفر از مسلمانان مرد و همین مقدار اسیر گردید و به بدندون خلق بسیاری غرق گردیدند و سرهنگ دمیان دربایم میداد چند نفر مردم کلان رشونده آمده بسلطان احمد عرض کردند که لشکر آنها هفت هزار نفر زیاد نمی باشد از بنقدر لشکر خوف نمی نمائیم بیائید که با قوم مقابل شویم در آنها شهر را بلدیت داریم سلطان احمد بالای شان رفت دهزار گاو از آنها غنیمت گرفت و ده هزار گوسفند گرفته و پس آمد درین بین خلیفه واثق بالله او را معزول کرد و نصر بن حمزه خزاعی را بجای آن مقرر فرمود و خلیفه واثق بالله در سنه سی و دو وفات یافت و برادر آن متوکل پسر معتصم بیعت واقع گردید و در سنه سی و پنج عبدالرحمن بن حکم والی اندلس لشکر بزرگ بمقاتله فرنگیان روانه نمود تا رسیدند به البه و غنیمت بسیار گرفته بران ظفر یافتند و در سنه سی و شش لشکری به برشلونه روانه نمودند بسیاری اهالی آن را کشتند و جمعی کثیری را اسیر گرفتند و غنیمت بسیار بدست آوردند سلامت و پس آمدند و همچنین در سنه سی و هفت مقاتله نمودند و در سنه سی و هشت حکم وفات نمود - بعد ازان امر سلطنت به پسری آن محمد قایم گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 287 of 1140

ذکر غزوات و فتوحات با فریقا

پیشتر ذکر کردیم که ابتدا فتوح مسلمانان با فریقا سنه بیست از هجرت در وقت خلافت سیدنا امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه بدست عبد الله بن سعد بن ابی سرح واقع گردید و در وقت خلافت هارون الرشید سنه صد و هشتاد و چهار بر افریقا ابراهیم بن اغلب تمیمی حاکم بود و بعد از وی مملکت افریقا باولاد وی میراث رسید که عاملان خلیفه های بنی عباس بودند. تا سنه دو صد و نود و شش مملکت بدیشان باقی ماند تا وقتیکه ملک افریقا باولاد حضرت بی بی فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها و عنهم که آنها را عبیدیان میگفتند انتقال نمود دولت بنی اغلب از افریقا زایل گردید مدت پادشاهی بنی اغلب دوازده سال شد و پایتخت شان شهر قیروان بود مملکت فراخی بسیار یافت و با فریقا قوت گرفتند خزانه بسیار حاصل نمودند و لشکرهای وافر بدست آوردند و مملکت عظیم و کشتیهای جنگی دریائی بسیار آثار خوب از آنها باقی اند و موضعهای مشهور و غزاهای بسیار و فتوحات بی شمار از آنها مشهور گردید که بسیاری آنها را پیشتر ذکر کردیم بعد ازین هم ذکر خواهد گردید و پیشتر فتحهای افریقا بدستهای اولاده شان حاصل گردید و پیشتر ذکر شد اول کسی که شهر قیروان را تعمیر کرده عقبه پسر نافع فهری بود رضی الله تعالی عنه که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم متولد شده بود لیکن صحابی بودن آن ثبوت نزد شخصی صالحی بود از بزرگان تابعین و اخبارشان بود در سنه پنجاه از هجرت وفی که امیر بود بر افریقا در خلافت معاویه رضی الله تعالی عنه در آن وقت پایتخت افریقا گردید و مقر سلطنت افریقا شد بعد از سالها بسیار شهر تونس بعوض قیروان پایتخت گردید و افریقا بسیار شهرهای بزرگ و فراخ دارد. در کتاب قاموس گفته است که افریقا قبالهٔ اندلس غرب میباشد و سید مرتضی در شرح قاموس گفته است که افریقا به پیش رو جزیره صقلیه بایل بطرف مشرق است و شهر اندلس بایل بطرف مغرب میباشد و صقلیه بسیار جزیره بزرگیست بسمت مغرب زمین بسیار شهرها و قریه جات و مال و مواشی بسیار دارد مسلمانان غزاهای بسیار نموده بسیاری شهرها و دیهات را فتح نمودند اول غزائی که واقع گردید در افریقا در وقت خلافت حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه در زمانیکه از طرف وی بر افریقا معاویه پسر حدیج والی بوده تمام آن را فتح نمود و غزاهای بسیار پی در پی بطرف افریقا در زمان ولایت بنی اغلب از اول دولت شان تا آخر جاری بود و بیشتر جزیره ها را مالک گردیدند و همیشه فتحها مینمودند و بغزای آنطرف مشغول بودند فتح آنها تمام نشد تا در سنه دو صد و نود و شش ولایت بنی اغلب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 288 of 1140

منتقضی گردید و جزیرهٔ صقلیه الحال داخل مملکت ایطالیا است ـ سمت مغرب سه مملکت
بزرگ دارد که آنها را مغرب ادنی، و مغرب اوسط، و مغرب اقصی میگویند قیروان و تونس
و طرابلس غرب و توابع آنها را مغرب ادنی می نامند و تلمسان و جزایر و توابع آن ها را
مغرب اوسط میگویند که الحال بدست فرانسه میباشد که از سنه هزار و دو صد و چهل و شش
هجری بتصرف آوردند فاس و مراکش و سوس و توابع انها را مغرب اقصی میگویند که الحال
بدست سلطان فارس میباشد و آن شهرها را مغرب اقصی میگفتند بسبب انکه از دار الخلافه
در ابتدا اسلام بسیار دور بود و پیش از بناشدن شهر تونس در آنجا بسیار شهر بزرگ موجود
بود که آن شهر را قرطاجنه میگفتند از شهرهای عجایب مشهوره دنیا بود در نزدیکی رومیان
مثل شهر روم میدانستند بسیار پادشاهان فرنگ در آنجا بودند و طایفه های بی نهایت
فرنگیان در آنجا سکونت داشتند مسلمانان در سنه ۹۰ شصت و نه هجری در آنجا
بغزا مشغول گردیدند بهمراه چهل هزار نفری لشکر که امیرشان حسان پسر نعمان در زمان
خلافت عبد الملک پسر مروان بود حسان پسر نعمان بهمراه لشکر خود محاصره کرد تا ان شهر را
فتح نمود و بسیاری اهل آن شهر را کشت و بعضشان در کشتیها خود را انداخته بجزیره
صقلیه بعضی بطرف اندلس رفتند چون حسان پسر نعمان از انجا رفت جماعت بسیاری
از محاربین دران شهر داخل گردیده قلعه بندی نمودند حسان پسر نعمان پسر شان را پس گردیده
بهمراه شان محاربه سخت نموده قهرا و غلبه شهر را فتح نموده حکم کرد که شهر را خراب کنند دار
ازان باقی نگذارند و کار بزنا و وی اشکستند و خراب نمودند چنان خراب گردید که گویا نبود
و باقی نماند ازان مگر اندک اثری که بر عجایب صنعت آن و نهایت محکمی دی دلالت مینمود
بعوض آن شهر تونس که قریب آن بود تعمیر نمودند و از جمله غزاهای بنی اغلب غزا کردن
زیادة الله پسر ابراهیم پسر اغلب بود در سنه دو صد و دو لشکری ساخته نمود در کشتیها
دریائی بطرف شهر سردانیه که جزیره بزرگی در دریای مغرب و تسلط رومیان بود آن شهر را
غنیمت گرفتند و بسیاری اکشتند و سلامت و اپس آمدند در سنه دو صد و هفت
لشکری روانه نمود بسیاری جاها را از جزیرهٔ صقلیه فتح نمودند در سنه دوازده
باز لشکری روانه نمود مواضع بسیاری را ایضا از جزیره صقلیه فتح کردند ـ بعد میان پادشاهان
روم که در صقلیه بودند اختلاف واقع گردید بعضی از پادشاهان از امیر زیادة الله پسر اغلب
کمک خواسته وعده دادند که جزیره صقلیه را بشما میدهیم لشکری ماه ربیع الاول سنه دو صد
و دوازده بکمک رسانده شده بشهر مازر از توابع صقلیه رسیدند بعد رفتند تا بجاعه رومیان
ملاقی شده مسلمانان بهمراه شان مقاتله سخت نموده رومیان شکست فاحش یافتند و بسیاری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 289 of 1140

شان کشته گردید و مسلمانان اموال و چارپایان شان را غنیمت گرفتند و مسلمانان برچند
قلعه جات جزیره استیلا یافتند بعد بطرف حصار قصریانه از جزیره صقلیه توجه نمودند و مسلمانان
جماعت های غازیان را بهر طرف روانه نمودند غنیمت های بسیاری را گرفتند و آبادی ها بسیار را
از توابع سرقوسه فتح کردند و سرقوسه را از اطراف بیابان و طرف دریا محاصره سخت نمودند
و کمکی و مددها از افریقیه بدیشان ملحق گردیده بر سرقوسه کار را سخت گرفتند کشتیهای جنگی
از قسطنطنیه رسید جماعه بسیار رومیان بدد و کمک اقوام خود ها آمدند درین بین بمیان
مسلمانان وبا سخت افتاده بسیاری شان هلاک گردیدند این واقعه نهصد و صد و سی و دو بود
چون مسلمانان دیدند که وبا هم شدت آمد و رومیان کمکی هم رسید خواستند که کشتیهای
خود را سوار گردیده بروند و محاصره را ترک کنند رومیان خبردار شده در کشتیهای خود
به دروازه ایستاده مسلمانان را از خروج مانع شدند مسلمانان چون این حال را دیدند
کشتیهای خود را سوخانده واپس گشتند و بطرف شهر مینا کوچیده رفتند سه شبانه
روز شهر را محاصره نموده قلعه بتسلیم شان در آمد و جماعه از مسلمانان بطرف حصن بجرجنت
رفتند تا اهالی آنجا مقاتله نموده آن حصن را مالک گردیدند و در آنجا جای گرفتند و نفوس
مسلمانان بسبب این فتح قوت زیاد گرفته بسیار خوشحال شدند بعد بطرف شهر قصریانه
رفتند و لشکری بسیاری از قسطنطنیه بمدد اهل جزیره رسید هر دو فریق کارزار
صف کشیدند رومیان شکست خوردند و خلق بسیاری از آنها کشته گردید و کسانی
که شهر قصریانه را تسلیم نموده بودند داخل کشته گان شدند جماعت از مسلمانان بجهت
دریافت غنیمت رفتند جماعت رومیان بر سرشان خروج کرده مقاتله نمودند مسلمانان
شکست داده و مسلمانان فردای آن روز بسر رومیان واپس گشتند و جمعی از عسکر
مسلمانان بدیشان ملحق گردید رومیان هم بطرف شان خروج کردند هر دو فریق
بکارزار مقابل شدند صفها آراستند با یکدیگر مقاتله سخت نمودند مسلمانان شکست
یافتند و نزدیک بهزار نفری از ایشان کشته گردید باردو و عسکر جای خود واپس گردیدند
و بدور خود ها خندق کندند رومیان بدور شان آمده مسلمانان را محاصره نمودند
دو ماه میان ایشان مقاتله بود تا انیکه توشه های مسلمانان تنگی گرفت عزم نمودند
که بسر خیمه های رومیان شبخون زنند رومیان خبردار شده از خیمه ها مفارقت ورزیدند
چون مسلمانان خروج کرده بسر خیمه های رومیان ریختند هیچکس را در خیمه ها نیافتند و در میان
از هر طرف بسر مسلمانان جمع آمده قتل بسیار کردند و باقی مسلمانان شکست خورده بشهر
مینا در داخل گردیدند رومیان آنها را محاصره کردند و محاصره امتداد یافت تا انکه شهر مینا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 290 of 1140

و باقی چهارپایان و سگان را خوردند مسلمانان شهر جرجنت چون این واقعه شنیدند شهر را
ویران نموده بطرف مازر رفتند و بر نصرت یزدان مسلمان خود قدرت نیافتند و این
مدا ومت گرفت تا سنه دو صد و چهارده داخل شد مسلمانان نزدیک بهلاکت رسیدند
که بناگاه کشتیهای جنگی مسلمانان اندلس که بجهت غزا خروج کرده بودند رسیدند و ایضا
در نیوقت کشتیهاے بسیار افریقا بدد مسلمانان رسید که عدد تمام کشتیها سه صد
گردید تماماً بجزیره پالرمن شدند رومیان چون مشاهده کردند از محاصره مسلمانان
هزیمت یافتند تعالی مسلمانان کشایش داده مسلمانان بطرف شهر بلرم که تصرف
رومیان بود رفتند آن شهر را محاصره نموده براهالی آن خوب سخت گرفتند و اهالی
آن شهر از مسلمانان بنفس خود و اهل و مال خود امان خواهست امان و برا قبول کردند
کمشتی در پائی نشسته بشهرهای روم رفت و مسلمانان در ماه رجب سنه دو صد
و شانزده هجری داخل شهر گردیدند در شهر کمتر از سه هزار نفری ایشان باقی مانده بود
و در ابتدا محاصره هفتاد هزار نفری بودند هنگی بدت محاصره مرده بودند و مسلمانان
تا سنه دو صد و نوزده آنجا ماندند بعد مسلمانان بطرف شهر قصریانه رفتند و رومیان
آنجا بمقابله مسلمانان خروج نموده سخت ترین مقاتله کارزار نمودند تعالی مسلمانان
فتح نصیب نمود رومیان شکست یافته بلشکرگاه خود رفتند بعد در وقت بهار
واپس آمده بامسلمانان مقاتله نمودند خدا تعالی ایضا مسلمانان را نصرت داد
بعد مسلمانان در سنه دو صد و بیست بطرف شهر قصریانه رفتند رومیان بهراه
مسلمانان مقاتله کردند خداوند آنهارا شکست داده مسلمانان بالای ایشان
نصرت ارزانی فرمود بطریق سرهنگ شان و پسران اسیر گردیدند مسلمانان انچه در
عسکرجای شان بود هنگی را غنیمت گرفتند و واپس بشهر بلرم رفتند بعد از آن
لشکر بطرف شهر طبرین روانه کردند غنیمت های بسیار بدست آوردند
بعد بعض لشکریان مسلمان یاغی شده بالای امیر المسلمین محمد بن سالم آمده او را کشتند
و مرتد شده به رومیان ملحق گردیدند امیر زیادة الله پسر اغلب از افریقا
بعوض آن فضل پسر یعقوب را روانه نمود امیر فضل با همراه جماعت اندک بطرف
سرقوسه رفت غنیمتها بسیار بدست آورده واپس گشتند درین بین پادشاه صقلیه بهمراه
جماعت بسیار رومیان بدیشان برابر شد مسلمانان در جاهاے سخت و درخت
زار جاگرفته قلعه بند شدند پادشاه بمقاتله شان دسترس نیافت و تا وقت عصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 291 of 1140

مقابل ایستاد چون دید که بمقاتله پیش نمی شوند از ایشان واپس گشت لشکر وی متفرق گشت و آماده گی خود را ترک داد چون مسلمانان دیدند که متفرق شدند بیکبار بر سر شان حمله سخت نموده محاربه سخت واقع گردید رومیان شکست خوردند پادشاه تیر خورده بجراحتها کمر مجروح گردید و از اسپ خود افتاده کارکنان لشکر نزد وی آمدند وی را مجروح برداشتند و از جنگ جای خلاص نمودند و مسلمانان آنچه با ایشان یراق و اسباب و چهارپایان بود همگی را غنیمت گرفتند این قسم واقعه عظیم پیدا و گردیده بعد امیر زیاده ۵۰ از افریقا ابوالاغلب ابراهیم پسر عبد الله را بر لشکرها امیر مقرر نموده بطرف صقلیه روانه نمود نیمه ماه رمضان بدانجا رسیده کشتی جنگی در یابی فرستاد باکشتیهای جاعه رومیان ملاقی گردیدند مسلمانان آنچه مالی که در ان کشتیها بود همگی را غنیمت گرفتند و نفری آن را اسیر گرفته نزد ابوالاغلب آوردند همگی گردن زده بهار دیگر بطرف قوصره بموضع حرقه رفته ظفر یافتند و نفری دویست که در آنجا بودند بهراه یکنفر مرد مسلمان از اهل افریقا که نصرانی شده بود آوردند همگی گردن زدند جاعه لشکری بطرف جبل النار و قلعه ها انطرف روانه فرموده کشتیها را سوختند و بسیار غنیمت گرفتند و قتل بسیار کردند بعد در سنه دوصد و بیست و یک امیر ابوالاغلب جمعی لشکری بطرف جبل النار روانه فرمود غنیمتهای عظیم گرفته و بدست آوردند تا اینکه غلام و کنیز بکم قیمت فروخته میشد و سلامت واپس گشتند و در همین سال امیر ابوالاغلب ایضا سریه بطرف قسطلیاسه روانه فرمود غنیمت بسیار فراگرفتند و اسیرها بدست آوردند و دشمن با ایشان ملاقی شد محاربه بین هر دو فریق پیش گردید که رومیان استظهار زیاد نمودند و در همین سنه ایضا جهاز جنگی ساخته نگی گردیده بطرف جزایر رفتند غنیمتهای عظیم گرفتند و شهرها و مواضع بسیار فتح نمودند و سلامت واپس گشتند و در همین سنه ایضا سریه بطرف شهر قصریانه روانه نموده دشمن بطرف ایشان خروج کرده مقاتله نمودند مسلمانان شکست خوردند و جماعتی تلف گردیدند بعد واقعه دیگر بین مسلمانان و رومیان واقع گردیده رومیان شکست خوردند و مسلمانان از ایشان نه کشتی بزرگ بهراه نفری کشتی غنیمت گرفتند چون زمستان آمد شب تاریکی بود که از مسلمانان شخصی غفلت اهل قصریانه را مشاهده کرده به شهر تردیک گردید در آبه در شهر دریافت کرده ازان راه در شهر اندرون گردید کسی بحال وی آگاهی نیافت بعد بطرف لشکر خود بازگشته لشکریان را خبر داد بهراه وی آمدند و از همان موضع داخل گردیده تکبیرها گفتند و برج و باره شهر را فراگرفتند مشرکان شهر متحصن گردیده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 292 of 1140

طلب امان نمودند آنها را امان دادند و مسلمانان غنیمت بسیار فراگرفتند و به شهر برم واپس گشتند و در سنه دوصد و بیست و سه بسیاری و میان از راه دریا به شهر صقلیه رسیدند و مسلمانان جلوزی را محاصره داشتند و محاصره شان بدرازا کشیده بود چون بدو میان رسیدند مسلمانان از آنجا کوچ کردند میان مسلمانان و رومیان نوآمادگی محاربه های بسیار بوقوع انجامید بعد مسلمانان خبر وفات امیر افریقیا امیر زیادة الله پسر ابراهیم پسر اغلب رسید در امورات خود قدری سست شدند بعد خود را دلاور گرفتند و نگاه داشت خود را نمودند به سرقوسه و بلرم و میاو و جرجنت و قصریانه و غزوه تا هین شهرها که در ورق پیشتر مجملاً ذکر گردید خواستیم که مفصلاً هم ایراد نمائیم چونکه فایده ها بسیار داشته دارد چون در سنه سی و شش امیر شهر صقلی محمد بن عبدالله وفات یافت چنانچه پیشتر ذکر یافت مسلمانان اتفاق نموده عباس پسر فضل پسر یعقوب بر خود والی ساختند و امورات خود را بوی مفوض ساختند و با امیر افریقیا امیر محمد بن اغلب نوشته کردند امیر نامه روانه فرموده عباس بن الفضل را والی گردانید عباس از هر طرف سریه ها روانه می نمود و غنیمت ها می آوردند تا اینکه نامه ولایت آن از طرف امیر افریقیا بوی رسید بعد خود عباس بنفس خود بغزا بیرون گردید و سریه بطرف قلعه ابی ثور فرستاد غنیمت بسیار آوردند و اسیرها بسیار گرفته واپس گشتند و سریه ها گشت بطرف شهر قصریانه متوجه شده غارت نمود و بعضی جاها را سوختانید و خراب کرد تا اینکه سرهنگ شان بمقابل بیرون شود سرهنگ بیرون نگردید عباس واپس گشت در سنه دوصد و سی و هشت خروج کرده تا به شهر قصریانه که پای تخت ملکشان بصقلیه بود و پیشتر به سر جای اشتند رفت چون مسلمانان بعضی جزیره را فتح نموده مالک گردیدند پای تخت خود را بشهر قصریانه که جای مستحکم بود انتقال دادند بعد عباس والی با جماعه عزم خروج کرد قطانیه و سرقوسه و توطس و رغوش آمده از تمامی همین شهرها غنیمت گرفت و بر شیره نزول نمود و پنج ماه محاصره کرد اهالی آن به پنج هزار اردس اسپ مصالحه نمودند و در سنه چهل و دو عباس با لشکر عظیم رفته شهرهای بسیار را فتح نمود و در سنه چهل و سه بطرف شهر قصریانه رفت اهالی آن بیرون شده ملاقی شدند آنها را شکست داد و قتل بسیار نمود و سرقوسه و طبرمین و غیره را قصد نموده غارت کرده خرابی نموده سوختانید و بر قصر جدید نزول نموده محاصره کرد و به رومیانی اهالی آن شهر صلح گرفت پانزده هزار دینار سرخ بوی میدادند قبول نمود محاصره را امتداد داد تا اینکه گفتند حصن را تسلیم میکنیم بشرط اینکه دوصد نفر از ما نائید قبول کرده مالک گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 293 of 1140

و تمامی نفوس شهر را فروخت غیر دو صد نفر که وعده کرده شرط گذاشته بود و قلعه حصین را خراب نمود.

ذکر فتح شهر قصریانه

در سنه دو صد و چهل و چهار هجری مسلمانان شهر قصریانه را فتح نمودند و همین شهر پایتخت صقلیه بود و پیشتر در سابق سرقوسه پایتخت بود چون مسلمانان بعضی جزیره را تصرف شدند پای تخت را بجهة محکمی آن بشهر قصریانه نقل دادند و سبب فتح شهر قصریانه چنین بود که امیر عباس بهراه لشکر مسلمان بطرف شهر قصریانه و شهر سرقوسه رفت و لشکری بدریا روانه نمود لشکر دریائی با چهل کشتی جنگی رومیان ملاقی شدند مقاتله سخت نمودند شکست بر رومیان افتاده ده کشتی با بهراه نفری شان گرفتند و امیر عباس بطرف شهر خود واپس گردید چون فصل زمستان شد جمعی لشکر بطرف قصریانه روانه نمود در آنجا رسیده غارت کردند و واپس گشتند شخصی بزرگ صاحب قلعه رومنرلتی از رومیان باخود گرفته اسیر آوردند امیر عباس امر بقتل وی داد آن شخص گفت مرا نکشید و باقی گذارید از طرف من به شما فایده خواهد رسید امیر عباس گفت چه فایده بمنمائی گفت شهر قصریانه بتصرف شما درمی آورم بدین طریق که الحال زمستانست و برفها بسیار بارید است و اهالی آن از طرف شما ایمن میباشند و پناه داری خود را کامل نمی نمایند بهمراه جمعی از عسکر خود روانه میدارید ایشان را بشهر داخل مینمایم امیر عباس دو هزار سوار دلاور جرار و عموی خود ـ رباح را بهم با دلاوران بهراه وی فرستاد رفته نزدیک رسیدند در جائی کمین کردند در شب پنهانی رفتند و شخصی رومی هم در دست رباح مقید بود آن شخص رومی موضعیکه مناسب تملک شهر بود بایشان نشان داد نردبانها نصب کرده بالا رفتند نزدیک بصبح بشیراز های شهر رسیدند و پهره داران هم خواب بودند دروازه خوردی بود که از آنجا آب بشهر میرفت و قاذورات می افکندند از انجا مسلمانان تماما اندرون شهر رفتند و شمشیر را به رومیان نهادند و دروازه ها را گشادند امیر عباس بهراه باقی لشکریان آمده داخل شهر گردیدند روز یکشنبه نماز صبح را در انجا خواندند فی الحال در آنجا مسجدی بنا کردند و منبری نصب نمودند روز جمعه نماز جمعه و خطبه خواندند اشخاص محارب را یافته می کشتند و دختران پیرزنان آنجا را بازیب و زینت شان فراگرفتند و پادشاه زادگان را بدست آوردند و غنیمتی گرفتند که زبان توصیف از بیان آن عاجز بود و مشرکان در آن روز بمصیبه خواری و ذلت عظیم افتادند و چون رومیان این واقعه را شنیدند پادشاه شان از قسطنطنیه سرتنگی بهراسه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 294 of 1140

ولشکر بسیار روانه نمود بشهر سرقوسه رسیدند امیر عباس از شهر بطرف ایشان خروج کرد و بهمراه رومیان ملاقی گردیده مقاتله نموده و آنها را شکست داد در کشتیهای خود سوار گردیده رو بجزیره نهادند مسلمانان یکصد کشتی از آنها غنیمت گرفتند و بسیاری از ایشانرا قتل کردند و در آن روز از مسلمانان غیر سه نفر که تیر خوردند زیاده تلف نگردید در سنه دوصد و چهل و ششم بسیاری از قلعه های صقلیه عهد شکنی نمودند امیر عباس بطرف ایشان خروج کرده با ایشان مقاتله نموده رومیان را شکست داد و بسیاری ایشان را کشت و بعضی قلعه های که تسلیم نشدند آنها را محاصره نمود که ناگاه بامیر عباس خبر رسید که لشکرهای بسیار از رومیان رسیدند بطرف ایشان کوچ نموده رفت و مقاتله سخت بین امیر عباس و ایشان جاری گردیده ایشان را شکست داده و باپس بشهر قصریانه آمده شهر را استحکام خوب نمود و لشکریان بسیار در شهر جمع آورد در سنه دوصد و چهل و هفت امیر عباس به شهر سرقوسه رفت و غنیمت بسیار گرفت و بطرف غیر آن فرقه رفته در آنجا با خوشی سخت گرفتار شده بعد از سه شبانه روز وفات یافت رومیان وی را از قبر بیرون کرده و سوختاندند ایام ولایت امیر عباس یازده سال شد و دائما در زمستان و تابستان بجهاد اشتغال داشت و بمملکت قلوریه و الکبرده غزا نمود و مسلمانان را در آنجا جا داد.

ذکر فتن رومیان بطرف مملکت مصر

در سنه دوصد و سی و نه در زمان خلافت متوکل سیصد کشتی از رومیان بهمراه رئیس آنشان بهمراه صد کشتی مقابل شهر دمیاط نزول کردند بین شهر دمیاط و شط بغدادی دریاچه بود آب آن تا سینه میرسید هرکس از آن دریاچه میگذشت بطرف زمین از کشتیهای دریائی بامان میشد بعضی از آن دریاچه گذشتند سلامت ماندند و بسیاری زنان و کودکان غرق گردیدند و هرکس که قوت و استعداد داشت بطرف مصر رفت و عقبه پسر اسحق ضبی والی مصر بود چون ایام عید شد لشکر و سپاه را حاضر نمود که بمصر حاضر گردند از انجا رفته بودند که رسیدن رومیان اتفاق افتاد و لشکر دمیاط نبود آنجا را غارت کردند و چیزی را سوختانیدند و بعضی را اسیر گرفتند و مسجد جامع سوختاندند و آنچه براق و متاع و غیره که در آنجا بود گرفتند و از زنهای مسلمات نزدیک به شش صد زن را اسیر نمودند و کشتیهای خود را از آسیران پر کردند و عقبه والی مصر پسر بن الاکشف را در دمیاط محبوس نموده بود در نبودن قید خود را شکسته بیرون شده با رومیان مقاتله نمود و همی بهمراه خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 295 of 1140

رفیق کرده جماعه رومیان را کشتند رومیان بطرف اشنوم طنیس رفتند که حصار ودر
دروازه آهنین داشت که خلیفه معتصم ساخته بود آنچه یراق که در آن بود غارت کرده
وهرچه اسب آهنین را نیز بردند رفتند وکسی با یشان تعرض نکرد ودر همین سنه علی
پسر یحیی ارمینی به صایفه غزا نمود در سنه چهل مقاتله میان محمد بن عبدالرحمن والی
اندلس ومیان فرنگیان واقع گردید بر فرنگیان نصرت یافت داز فرنگیان نزدیک
به هشت هزار نفری قتل نمود ودر سنه چهل ویک تدوره ملک رومیان از امپراطور مسلمانان
دوازده هزار نفر بقتل رسانیدند که باسیران مسلمانان حکم نصرانیت کرده بود هرکدام نصرانی
میشدا ورا میگذاشت وهرکس از نصرانیت ابا می نمود وی را میکشت داز باقی مسلمانان
فدیه طلب نمود خلیفه متوکل فدیه شان را داده خلاص نمود بمقصد دویشاد پنج مرد وصد
بیست وپنج زن بود.

ذکر غارت کردن صحرانشینان بر زمین مصر وبر زمین نوبه

در سنه چهل ویک مردم بجاه بر زمین مصر غارت اندا ختند وپیشتر ازین تاریخ به شهرهای
اسلام جنگ نمیکردند سببی که در قدیم با آنان مصالحه داشتند بهمان صلح قدیم ایشاده بودند
ودر شهرهای شان معدنهای طلا بود خمس باهل مصر از ان معدنها میدادند تا زمان خلیفه
متوکل منع نمودند ومسلمانان آنجا را کشتند چون خبر بخلیفه متوکل رسید وزیر بوگمود را
خواسته در باب ایشان با وزیران خود مشورت نمود وزیران گفتند که این مردمان اهل
صحرا اند وشتر دارو مال آنرا کوسفند دارند بشهرهای شان رسیدن دشوار است
چونکه بیابانهای غیر مانوس بسیار دارد میان شهرهای شان وزمین اسلام گماشتها راست
که زمینها خالی وکوهها سخت است لشکرها اگر بروند نمیاید بهمین مدت توشه خودها را
از همه چیزها برداشتند تا انکه به شهرها برسند اگر در مدت چیزی ندا شتند هلاک میگردند
وآن مردم اینان را بدست میگیرند واهل آن زمین هیچکس چیزی نمی دهند خلیفه متوکل
خودرا از آمدنگاه هشت طمع شان زیاده گردید وشر شان بسیار شد تا انکه مردم
مصر بر نفوس خودها از شر ایشان بخوف گردیدند خلیفه متوکل - محمد بن عبدالله قمی را
امیر محاربه شان گردانید وبه عنبسه بن اسحق امیر جنگ مصر نامه نوشت که امیر محمد را
همدست لشکر وغیره چیزی که بکار است بده عنبسه سامانگی کار آن را نموده متوجه بطرف
زمین بجاه گردید که باوی عاملهای معدنها وغیره یکعالم خلق ملحق گردیدند تقریب سیصد
هزار نفر سوار وپیاده شد متوجه بدر یا ملزم گردیده هفت کشتی پر از اطعمه وذخیره
بار کرده روانه فرمود وکشتی بانها را گفت که نزدیک شهرهای بجاه در کناره دریا میرسانند

بجاه نام شهرهای در سمت دریای قلزم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 296 of 1140

رفتند تا از معدنهای طلا گذشتند به حصن ها و قلعه های شان رسیدند پادشاه شان بطرف امیر محمد خروج نموده با خود بتجنگی داشت بشکل بچه خوردکه آن را سجده میکرد و لشکر بسیار دو برابر لشکر امیر محمد با خود بود داشت و آنها همه شتردار بودند چند روز محاربه نمودند و اهل بجاه مدت دریا ماندند تا آنکه توشه و علوفه مسلمانان خلاص شد نزدیک گردید که آن ها را کفار بدون محاربه دستگیر نمایند که کشتیهای اقوات دریائی رسید امیر محمد قمی لشکریان تقسیم نموده وسعت بدانها پیدا گردید پادشاه بجاه دیدکه اینان بصدق در راستی بمقاتله ایستاده اند بمقابله شان جمع گردید بمحاربه ملاقی شد و مقاتله سخت نمودند لکن شترهای شان وحشی بود که از هر چیز رم میخوردند چون امیر محمد قمی تمامی زنگهاکه در لشکر وی بود همه را جمع نموده بگردن اسپان بسته نمود بر سر آن بجاه حمله آور گردیدند شترهای شان آواز جرسها را شنیده نفرت سخت نمودند و نفریان سوار خود را برداشته بکوهها و وادیها اندرون کردند مسلمانان بعقب شان هر قدر خواستند کشتند و بندی گرفتند تا شب تاریک گردیده بلشکرجای خود باز گشتند کشتگان از بسکه بسیار شده بود شمار کرده نتوانستند پادشاه بجاه امان طلب گردیده در بملکت و شهرهای وی امان دادند مدت چهار سال خراج را منع نموده و بود خراج همین مدت را کاملا ادا نمود امیر محمد قمی بخدمت خلیفه متوکل فتح خلیفه امیر و لشکریان وی را تماما خلعت و انعام داد ــ و در همین سنه رومیان به عین زربه غارت کردند آنچه اسیر از قبیله زط از زنان و ذریه و چهارپایان که در آنجا بود همه را اخراج گرفتند ــ و در همین سنه ایضا ــ محمد والی اندلس ــ لشکرها بغزای فرنگ روانه کرد به شهرهای شان داخل گردیدند و تا شهر البه و قلاع رسیدند و بعض حصن های شان را فتح نمودند و واپس گشتند و در سنه چهل و دو رومیان از طرف سمیساط بیرون گردیدند تا شهر آمد نزدیک گردیدند و از سرحدات جزریه بیرون شدند آنجا را چپاول اندختند و قریب به ده هزار کس اسیر گرفتند و باز گشتند قوم ایلجاری در عقب شان بیرون گشتند بدشان نرسیدند و خلیفه متوکل به علی بن یحیی ارمینی نامه نوشت که ثانیا به شهرهای شان برود ــ علی بن یحیی هم امر بجا آورد ــ و در همین سنه محمد بن عبد الرحمن والی اندلس لشکری بطرف شهرهای فرنگ روانه نمود باطرف برشلونه داخل گردیدند و قلعه های آن محاربه نمودند و از آنجا گذشتند به قلعه های متعلقین آنها بسیاری را فتح نمودند و در سنه چهل و چهار خلیفه متوکل بغا کبیر که در لشکرهای صائفه بود فرستاده در شهرهای روم داخل گردیده آنها را رد نمود و عاجز ساخت از باقی طرف و باز گشت و در سنه

۱۵ الجزیره دقلاع دروخوانند
۱۶ بغا کبیر بغا الخاص

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 297 of 1140

چهل و پنج روز میان غارت نکنند بر شهر سیمساط کشتند خلق بسیاری اسیر گرفتند و علی بن یحیی ارمنی بصایفه غزا نمود و اهالی قلعه (لولوه) رئیس شان را از بالا شدن قلعه منع کردند پادشاه روم بطریقی فرستاد که بهر نفری شان هزار دینار تاوان بدهد که قلعه لولوه که قلعه متقالبه است تسلیم وی بکنند بطریق را قلعه بالا بردند آنچه خواستند بطریق بدیشان داد بعد بطریق و قلعه لولوه را به بلکاجور تسلیم نمودند و بلکاجور بطریق را به خلیفه متوکل روانه نمود پادشاه روم بعوض فدیه آن هزار مسلمان بندی داده او را خلاص نمود و در سنه چهل و شش ایضا عمر بن عبد الله اقطع به صایفه غزا نموده هفده هزار سر آوردند و فضل بن قارن غزا نمود حصن انطاکیه را فتح نمود و بلکاجور غزا نموده غنیمت و اسیر زیاد گرفت و علی بن یحیی ارمنی غزا نموده پنج هزار سر بیرون کرد و چهار پایان و مادیان با و خرها قریب به ده هزار سر گرفتند و در همین سنه فدیه بدست علی بن یحیی ارمنی بود بوی دو هزار و سه صد و شصت و هفت نفس افدیه دادند — و در همین سنه و سنه قبل مجوسیهٔ از شهرهای اندلس کشتیها بطرف شهرهای اسلام خروج کردند محمد بن عبد الرحمن والی حکم نمود که لشکرها بمقاتلهٔ مجوسیان بیرون گردند کشتیهای مجوسیان بطرف اشبیلیه رسیدند به جزیره بیرون شدند و بمقاتلهٔ شان داخل گردیدند و مسجد جامع سوختاندند بعد بطرف عدوه رفتند بعد به دیوار فرنگیان پیش شدند و غارت افگندند چهار اندختهٔ اسیر بسیار گرفتند و واپس گشتند کشتیهای محمد بدیشان ملاقی گردیده با ایشان مقاتله نمودند دو کشتی مجوسیان را سوختاندند و دو کشتی دیگر بهمراه مال و نفری غنیمت گرفتند مجوسیان به تنگ و غیرت افتاده در مقاتله کوشش کردند جمعی از مسلمانان را شهید کردند بعد کشتیهای مجوسیان رفت تا به شهر بنبلونه رسیدند والی آن شهر غرسی فرنگی بدست شان افتاده نفس خود را نود هزار دینار فدیه داده خلاص نمود و در همین سنه عامل طرسوس به شهر بنبلونه غزا کرده حصن بیلسان را فتح نموده و اهالی را اسیر نمود بعد در روز دوم بر مسلمانان واقعه پیش شد که جماعتی شهید گردیدند و در سنه چهل و هفت محمد والی اندلس بلشکرهای بسیار بمملکت بنبلونه غزا نموده شهرهای آنرا پامال کرد و آنهارا درو نمود و خراب کرد و غارت نمود و قتل در آنها افگند بسیاری را اقتل نمود و حصنها را فتح کرد و فرتون پسر غرسی را اسیر گرفت وی را به قرطبه بیست سال محبوس ساخت بعد رها کرد — و در همین سنه خلیفه متوکل را ملازمان ترک وی کشتند و به پسروی منتصر بیعت کردند پسر آن بعد از شش ماه وفات یافت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 298 of 1140

وبه مستعین پسر معتصم بیعت واقع گردید.

ذکر فتوحات و غزوه ها با فریقا

چون امیر صقلیه عباس بن الفضل وفات یافت در سنه چهل و هفتم مردمان پسری عبدالله را بخود والی مقرر نمودند و با امیر افریقا هم نامه نوشتند عبدالله بهر طرف سرایه ها بیرون کرده قلعه ها بسیار فتح نمود و بعد از پنج ماه خفاجه پسر سفیان از نزد امیر افریقا بر صقلیه امیر مقرر گردید در سنه چهل و هشت رسید غزاها بسیار نمود و سریه ها به سر رومیان هان اطراف روانه نمود و بهر طرف غارت افکنده حصن ها بسیار فتح نمود تا سنه پنجاه و پنج مداومت نموده بعد وفات یافت و بعد وی پسرش محمد والی گردید در رومیان شهر مالطه را محاصره نمودند در سنه پنجاه و شش لشکر روانه نمود چون رومیان شنیدند کوچ کردند بعد در سنه پنجاه و هفت محمد بن خفاجه کشته گردید، وی اخواجه سرایان وی کشتند و گرختند مردمان آنها را جستجو کردند دریافت نموده همه را کشتند و در سنه دو صد و چهل و هشت لشکر مسلمانان به اندلس بالا فرنگیان بطرف شهر برشلونه رفتند بسراغ والی آن خود را افکندند والی شهر برشلونه به پادشاه فرنگیان مراسله فرستاده مدد طلبید پادشاه فرنگیان لشکر بسیاری روانه نمود و مسلمانان نیز مراسله روانه کرده مدد طلبیدند مدد بدیشان رسید باطراف برشلونه نزول کردند و مقاتله بسیار سخت نمودند تا آنکه شیرازه آن دو برج را از بر جا شهر گرفته بتصرف در آوردند از مشرکان خلق بسیار قتل گردید و مسلمانان سلامت مانده غنیمت بسیار گرفته واپس گشتند — و در سنه چهل و هشت وصیف ترکی به شهرهای روم غزا نمود و دوازده هزار لشکری بادی بود به شهرهای روم داخل گردیده حصن فروریه را فتح نمود و در سنه چهل و نه محمد والی اندلس لشکری بطرف شهر البیره، و قلاع، شهرهای فرنگیان روانه نموده سواران در همان سرحد بجولان در آمدند و غنیمت بسیار گرفتند و حصن ها بسیار را فتح نمودند و در سنه چهل و نه ایضا جعفر بن دینار به شهر صایفه غزا نمود حصن مطلیره را فتح نمود و عمر بن عبید الله انقطع از جعفر اذن خواست که به شهرهای روم برود جعفر وی را اذن داده بهراه خلق بسیار از اهالی مطیره رفت پادشاه بهم اجمع عظیم در میان به مرج اسقف بادی ملاقی گردیده محاربه سخت نمودند و از هر دو فریق خلق بسیار مقتول گردید بعد رومیان که نه چاه هزار بودند دوره یه احاطه نمودند و عمرو دو هزار مسلمان از لشکریان وی کشتند چون عمر بن عبید الله کشته گردید رومیان بطرف سرحدات جزیره خروج نمودند و سختی کردند بر سرحدات و بر اهالی مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 299 of 1140

و مسلمانان را محروم ساخت این خبر به علی بن یحیی رسید در زمانیکه از ارمنی بطرف میافارقین واپس گشته می آمد بهمراه جمعی از اهالی ارمنی و از اهالی سلسله علی بن یحیی بهمراه جماعه خود بالای او میان رفت و مقاتله نمود خود وی بهمراه چهار صد نفر لشکری کشته گردید چون این خبر به بغداد رسید و مردمان قصه کردند که عمر بن عبید الله و علی بن یحیی کشته گردیدند و این هر دو نفر از دلاوران اسلام بودند محاربه شدیدی واقع و قار و استعفارشان از طرف مسلمانان عظیم بدل کفار بود در سرحدات اسلام بر مسلمانان بسیار سخت آمد با انیکه مردم ترک که خلیفه متوکل را کشته بودند و بر امورات مسلمانان استیلا پیدا کرده بودند از نیو واقعه بدل مردمان هم عقده پیدا گشته بود عموم مردمان به بغداد اجتماع نمودند او از ندا جنگ را بلند نمودند و بعضی لشکریان تنخواه خود مطالبه نمودند فتنه های پی در پی بر پا گردید که اگر ذکر کنیم دفترها ملو میگردد فتنه مستمر گردید تا انیکه خلیفه مستعین خلع گردید و در سنه دو صد و پنجاه و یک به خلیفه مقر بالله اتهنا متوکل بیعت نمودند مستعین بالله در سنه پنجاه و دو کشته گردید و در سنه پنجاه و سه زمانه خلیفه مقر بالله محمد بن معاذ بطرف ملطیه غزا نموده شکست خورده اسیر گردید

ذکر غزاء بن رک به اندلس شهرهای فرنگیان

در سنه پنجاه و یک به یک روایت پنجاه و دو محمد بن عبد الرحمن الی اندلس همه پسر خود منذر بطرف شهرهای فرنگیان لشکر روانه نمود رفتند و شهر طلیطله را قصد نمودند و اموال فریق پادشاه فرنگ بطرف شهر البه و قلاع بود چون خرابی و غارت کردن مسلمانان در شهر فرنگیان شایع گردید فریق لشکرهای خود را جمع نموده باراده مسلمانان رفتند تا بموضع نخ المرکوین باهد یگر ملاقی گردیدند مقاتله نمودند فرنگیان شکست خوردند لکن دور نرفتند و بموضع بلندی قریب معرکه جای جمع گردیدند مسلمانان عقب شان گرفته بر ایشان حمله نمودند و مقاتله شدید گردید فرنگیان برگردیده شکست خوردند که به چیزی چیش نکردند و در عقب شان مسلمانان رفته می کشتند و اسیری نمودند تا انیکه عدد سرهای فرنگیان به دو هزار و چهار صد و نود و دو در اس سید بسیار فتح عظیم روی نمود و مسلمانان غنیمتهای بسیار واپس گردیدند و در سنه مابعد ایضا لشکر روانه کرده شهر البه و قلاع و شهر مانه را قصد کردند و از اهالی آنها عدد بسیار قتل نمودند بعد سلامت واپس گشتند و در سنه پنجاه و سه ایضا لشکری روانه نموده حصن ها حریق را فتح نمودند و بیشتر آنها غلبه کردند و در سنه دو صد و پنجاه و پنج خلیفه مقر بالله خلع گردید بعد کشته شد و بیعت به خلیفه مهتدی پسر واثق بالله واقع گردید و در سنه سی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 300 of 1140

خلع گردید بعد کشته شد و به خلیفه معتمد علی الله پسر متوکل بیعت کردند و در سنه دویست و پنجاه و نه لشکرهای روم خروج کرده به سمیساط نزول کردند بعد به ملطیه نازل گردیده بهراه اهالی آن مقاتله کردند و میان شکست خوردند و یک سرهنگ شان کشته گردید و در همین سنه سریه مسلمانان افرقیا بطرف سرقوسه روانه گردید اهالی آنجا مصالحه نمودند بشرط اینکه اسیران مسلمانان را رها نمایند و آنها سیصد و شصت اسیر بودند چون آن هزار ها گردند از بالای شان واپس گشتند.

ذکر مقاتله به همراه پادشاه زنگیان

ابتدا اظهور پادشاه زنگیان در سنه دویست و پنجاه و پنج بود و مقاتله آنها بهراه کفار ذکر گردید بسبب اینکه اگرچه ادعای مسلمانی داشت لکن معامله وی با اهل اسلام از معامله کفر قبیح تر و شنیع تر گردید چنانچه دانسته خواهید شد و قصه آن در تواریخ به بسط تمام ذکر یافته است خلاصه اینکه مردی از قبیله بنی عبدالقیس نام علی بن محمد بن عبدالرحیم در سر من رای و در اصل از مملکت ری متصل کناره مملکت خلیفه منتصر پسر متوکل بود باشعار خود مدح شان میگفت و از بخشایش شان صله ها میگرفت بعد این شخص از سر من رای در سنه دویست و چهل و نه بطرف بحرین آمده نسبت بنسب خود را بسیدها ادعا نموده گاه میگفت من علی پسر محمد پسر احمد پسر عیسی پسر زید پسر علی پسر حسین پسر علی بن ابیطالب رضی الله عنهم میباشم و گاه میگفت از اولاد حسن بن عبید الله بن العباس ابن علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم میباشم و بموضع هجر مردمان را بخلافت خود میخواند جماعت بسیاری از قوم او و از غیره متابعت وی نمودند و دیگران بر خلاف وی شدند میان این دو طایفه تعصب و قتال جاری شد جماعتی کشته گردید بیشتر اهل بحرین وی را مجال پیغمبر قرار می دادند و خراج شان را جمع کرده حکم خود در ایشان جاری کرد و با لشکر سلطان بسبب وی مقاتله کردند جمعی از انها قایم ماندند و جمعی از وی کنار کردند بدین سبب بطرف احسا رفت و جمعی از اهالی بحرین بادی مصاحبت کرد و بعد بطرف بادیه انتقال نمود و میگفت درین روزها به بادیه علامات امامت من بر مردمان ظاهر گردید بعض از ان علامتها این بود که چند سوره از کلام مجید شریف تلقین شدم که در یک ساعت زبان من بدان سوره ها جاری گردید و بیک نفعه حفظ نمودم سوره سجان و سوره کهف و سوره مس را و یکی از ان علامت ها چنین بود که در موضعی تفکر نمی کردم و قصد کردم شهرها سبز گردید و در انجا امر مرا سایه نمود و خطاب شدم که برو به شهر بصره و دیگر سخن ها خرافات میگفت — و در کتاب تاریخ الخلفا تصنیف مولانا جلال الدین سیوطی آورده است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 301 of 1140

که ادعا مینمود که وی از نجلهٔ رسول فرستادند و رسالت را قبول نکرده رد کرده است
و منبری نماند بود بالای رفت و حضرت عثمان و علی و معاویه و زبیر و طلحه و بی بی عائشه
رضی الله عنهم را دشنام میداد — و در کتاب تاریخ ابن الاثیر و ابن خلدون آورده است
که اعتقاد مردم خوارج گرفته بود و این سخن تاریخ تسبب سیادت وی که سابق بحضرت
علی رضی الله عنه رسانیده بود باطل مینماید و ابتدا ظهور آن در سنه دوصد و پنجاه و پنج
بود و در ابتدا امر خود غلامهای زنگیان که در سباخ طرف بصره سکنی داشتند دعوت
مینمود خلق بسیار از غلامان جمعیت کردند و آن ها را وعده آزادی داده بود و باحسان بسیار
بدیشان گفته بود هریک از مولاهای شان که مطلب غلامان خود می آمدند بغلام حکم
مینمود که مولی خود را بزند و مولی شان را حبس مینمود و بازرها میکرد و مولاهای زنگیان
از طلب بنده های خود ها منع شدند و بغلامان و غیره تابعان خود هر وقت خطبه خوانده
و آنها را مایل می ساخت و همین کار ها را عادت گرفته بود زنگیان بزودی بسیار
می آمدند و متابعت وی میکردند و در تحت امروی داخل میشدند و بیرق برای وی
ساخته بودند و به بیرق آیت شریفه انوشته ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة تا آخر آیت مضمون آیت شریفه
اینکه حقتعالی نفس و مالهای مومنان را خریده بعوض که بهشت را بدیشان داده و میدهد
بنابران لشکرهای وی بسیار شد و امر آن مستحکم گردید و هر طرف غارت و چور و چپاو
انداخت و اصحاب وی بهرجا منتشر گردیده چور و چپاو مینمودند لشکر کشید بطرف
ایله رفت چهار هزار نفری بمقابل آن بیرون شدند آنها را شکست داد و ایله را
متصرف شد بعد به قادسیه رفت آن را نیز مالک گردید و چور کرده مال و یراق
بسیار پیدا نمود جمعی از اهالی بصره بقتال وی بیرون شدند آنها را شکست داد
و قتل نموده یراق های شان را گرفت بعد طایفه دیگر بیرون شدند همچنان نمود
بعد دو فسر از بصره با لشکر بمقابل وی بیرون گردیدند هردو را شکست داد و بهمراه
آن دو فسر کشتیها بود که باد ایشان را کنار دریا انداخته بود آنچه اموال در کشتیها
بود همه را غنیمت گرفت و غوغا و فساد آن زیاد گردید — و ابو هلال از لشکرکش های
ترکان به چهار هزار لشکری جنگی آمده با وی ملاقی شده ابو هلال اشکست داد و بسیاری
از اصحاب وی را کشت — بعد ابو منصور که یکی از آزاد کرده های هاشم بود با لشکری
عظیم بمقابل وی بیرون گردیده آنها را شکست داد و از اعیان اصحاب وی یحیی بن محمد
ازرق بحرای و سلیمان بن جامع که لشکرکش وی بود و ریحان که یکی از غلامهای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 302 of 1140

سورجبین واول مصاحب وی بود قصہ نمودہ میگفت کہ موکل بغلامہای مولی خود بودم وآرد بخاندان مولی خود می بردم کہ اصحاب وی مرا گرفتہ نزد وی نبودند مرا حکم نمود کہ بامارت وی تسلیم شوم بحکم وی تسلیم شدم مرا از جای کہ می آمدم پرسید بیان نمودم از خبرہای بصرہ پرسید گفتم علم ندارم از غلام ہای سورجبین واز احوال شان واوضاع شان پرسیدہ ہمہ را بجواب گفتم بامر خود مرا دعوت نمودہ اجابت کردم بعد ما امر نمود کہ بر غلامان زنگیان بہر قدر قدرت بامم طریق حیلہ پیش گیرم وآنہا را نزد وی بیاورم ووعدہ نمود کہ ہر قدر بوی آوردم بدآنہا نمیں باقسم رفتم وفردای روز جماعہ زنگیان بہ نزد وی آوردم وجمعی ازغلامان او باشان بہ نزد وی آمدند کہ ہمیشہ غلامہای بصریان وغیرہ را دعوت مینمود بسبب غلامی شان از غلامی وزحمت دعوت وی قبول مینمودند بنابران خلق بسیار نزد وی جمع گردید بغلامان خطبہ میخواند ووعدہ منصب بآنہا میداد ومال ہا بملک ایشان درمی آورد وبا ایشان قسم مینمود کہ خیانت ننماید وبا ایشان بدرفتاری ننماید وچیزی از احسان شان ترک ندہد وبہر کسی کہ نزد وی غلامان بیاورد وبعض مولاہای بندہ ہا نزد وی آمدند وبہر بندہ پنج طلا بوی دادند کہ بندہ شان را بتسلیم شان نماید مولاہای شان را غضب نمود وبغلامان امر نمود کہ مولی ہای خود ہا را بزنند ہر یک مولی اش چند تازیانہ زدند وہر وقت کہ غلامان میخواندند احوالات بد شان را ذکر مینمود ومیگفت کہ خدا تعالی شما را از ان احوال بدبختی دور گردانید ومن میخواہم قدر شما را بلند گردانم واین غلامہا را صاحب بندہ ہا واموال گردانم کار بجائی رسید کہ شخصی از جملہ رئیسان زنگیان ابی صالح نام سر بفلک زنگی آورده نزد وی حاضر کرد چون بسیاری آوردند لشکرکش ہا ہم از خود شان مقرر مینمود وبرای شان وعدہ میداد کہ ہر کس ہر چند نفری بیاورد منصبدار ایشان ہم خود او باشد بنابران لشکرہای او بسیار گردید از زنگی وغیرہ تا انیکہ فوج شان ہزاران در ہزار رسید واعداد شان نا شمار شد وبدیہات وشہرہا چور وچپاول کنان قتل وغارت بسیار کردند وخلیفہ لشکرہای بسیار ساختگی نموده پی در پی بالای ایشان روانہ مینمود واو لشکرہا را شکست میداد بسیاری امیکشت وبسیاری زن ہا وذریہ ہا را از دیہات وشہرہا اسیر مینمود وہمچنان چہارده سال امارت مستقل داشت تا آخر الامر بوی ظفر یافتند ودی را کشتند وامروی را منحل ساختند جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء گفتہ است کہ مقاتلہ بہرائچ پادشاہ زنگیان امتداد داشت از زمان خلیفہ معتمد علی اللہ پسر متوکل پسر معتصم پسر ہارون الرشید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 303 of 1140

سنه دویست و پنجاه و شش الی سنه دویست و هفتاد که رئیس زنگیان کشته گردید و مولی ذکر نموده
که پانزده لک مسلمان را کشت و بیکروز در شهر بصره سه لک مسلمان کشت و چون امر پادشا
زنگ قوت گرفت مباشر قتال آن رئیس لشکرهای مقاتلین با ایشان موفق طلحه پسر
متوکل که برادر خلیفه معتمد علی الله پسر متوکل بود و ایضا رئیس بعض لشکرها پسر دی ابو العباس
احمد بود که بعد از معتمد علی الله خلیفه گردید ولقب دی معتضد بود - و مسعودی در کتاب
تاریخ خود بنام مروج الذهب گفته که موفق مجاربه زنگیان در شهر صفر سنه دویست و هفتاد
و هفت مشخص گردید و خلیفه موفق پسر خود ابو العباس را در شهر ربیع الآخر بلشکر کشی پیش
نمود مردی از رئیسان پادشاه زنگ که دی را شعرانی میگفتند در جمع بسیار زنگیان
قلعه بند گردید - ابو العباس پسر موفق آن موضع را فتح نمود و تا آنچه در دی حال
و متاع بود غنیمت گرفت بعد بسیار جاها را فتح نمود در زنگیان که در ان موضع بودند
قتل نمود و موفق بطرف اهواز رفت آنچه خرابی که زنگیان در آنجا کرده بودند اصلاح
نمود و بعد ازین به بصره آمد همیشه بالای پادشاه زنگ نزول مینمود تا پادشاه زنگ را
کشت مدت زمان پادشاه زنگ چهارده سال و چهار ماه بود و در ان حوزه و نزدیک
و نزدیک در کشت و می سوختاند و خرابی مینمود در یک واقعه به بصره آمده سه لک مردم را
کشت و بهلبی از رئیسان پادشاه زنگ بعد از همین واقعه به بصره منبری نصب
نمود و نماز جمعه بمردمان میخواند و بر همان منبر خطبه میخواند و بحق پادشاه زنگ دعا میکرد
و ابی العباس و بسیاری صحابه را لعنو میکرد و باقی ماندگان اهل بصره اجتماع کردند و از
کردند که پسر بهلبی خروج کند تا دی را بکشند و باراده شان واقف گردیده
شمشیر بدیشان نهاد نفری مقتول و نفری غریق و نفری سلامت نجات یافت بسیار
مردمان در سراها و جاها پنهان گردیدند در شب بیرون گردیده سگها را میکشتند و میخوردند
و موشها و گربه ها میخوردند تا انکه اینها نیز تلف شد بعد ازان هر یک از ایشان که می
میخوردند و آب شیرین هم نمی یافتند میخوردند - قصه میکنند که نفری همراه زن خود
منازعه مینمود که خواهر این زن در نزد آن زن دیگر بود مردمان انتظاری میبردند
بمیرد و گوشت او را بخورند آن زن میگفت هنوز مرده بود که پیش دستی کرده
او را پاره پاره نمودیم و خوردیم خواهر آن زن حاضر شده آمد گریه مینمود از خواهر
آن کله باقی مانده بود بوی گفتند چرا گریه میکنی گفت چرا گریه نکنم که مردم بر خواهر
من جمع گردیده نماندند که خوب بفس وی بیرون شود تا بخیدا و را قطعه قطعه نمودند
سبحق من ظلم کردند که از گوشت وی من چیزی نگذاشتند که بخورم مگر سر آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 304 of 1140

واز ظلم شان در باب خراج هر خود شکایت مینمود و مثل این واقعه بسیار بود و کلانتر از این که مابیان کردیم اینست که مسعودی گفته است که امر شکریان والی زنگ بجدی رسید که بهازار زنهای اولاد امام حسن و امام حسین و اولاد حضرت عباس و بنی هاشم و قریش و باقی عرب و اولاد دیگر مردمان دخترهای شان بدو درهم و بسه درهم فروخته میگردید و بیانبار ها نداشتند به نسبت شان که میگفتند این فلانه دختر است دختر فلان فلانی قبیله و هر زنگی از اینها ده و بیست و سی داشت که بطریق کنیزی آنها را نگاه میداشتند و خدمت زنهای زنگیان را می نمودند چنانچه خدمت بی بی ها را کسی نماید یکی از اولاد امام حسن پسر حضرت علی پسر ابیطالب رضی الله تعالی عنهما که به نزد زنگی بخدمت بود استغاثه نمود به حاکم زنگیان که مرا از نزد این زنگی نقل بدهید یا مرا از نزد این آزاد نمائید که نهایت بسر من جور می نماید حاکم در جواب آن زن گفت که همان زنگی مولای تست و اولاد دیگر زنگی آن اولاد تر است — بعد مسعودی گفته است که مردمان در خصوص کشته گاه درین سالها بسیار سخن تکلم کرده اند بعضی زیاده گفته اند و بعضی کمتر گفته اند آنان که زیاده تر گفته اند میگویند که اینقدر مردمان درین سنوات فانی گردیده اند که بشمار و حساب نمی آید بغیر از خداوند کسی بعلم آن احاطه ندارد و بسیاری شهرها را فتح نمودند و اهالی آنها را از بیخ کندند و آنهاکه تکلم بکمتر میکنند میگویند نیچاه کرور خلق درین سالها فانی گردیدند و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا میگوید که چون این خبیث ملعون کشته گردید سردی را بسر نیزه آورده در بغداد داخل نمودند شهر را مزین کرده چراغان نمودند و مردمان آواز بلند در حق خلیفه موفق طلحه دعا ها می نمودند و شاعران مدح خلیفه را لازم گرفتند و آن ورگه سردی را آوردند هم روزی از روزها شادمانی بود و مردمان بشهرهای سابق که رفته بودند مراجعت کردند و شهرهای بسیار بود مثل واسط و بصره وغیره و خلاصه کلام آنکه قضیه زنگیان مصیبت عظیمی بسر مسلمانان در زمانه ها گذشته بوده است اینجا کوتاه بیان کردیم اگر تفصیل واقعه ها و جنگهای این قصه را کسی خواسته باشد در تاریخ های بزرگ مطالعه نماید و الله سبحانه و تعالی اعلم.

بیان مالک شدن پادشاه دهم شهر لؤلؤه را

در سنه دو صد و شصت و سه صفاریان قلعه لؤلؤه را بدو میان تسلیم کردند و همین تا این زمان بتصرف صفاریان بود و سبب تسلیم کردن شان این بود که احمد بن طولون پیش از ولایت مصر بنای خراب شهر طرسوس نموده بود بعد کمدر شهرستان مصر در سنه پنجاه و پنج والی گردید از خلیفه درخواست کرد که وی را به شهر طرسوس تصرف بدهند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 305 of 1140

تا بغزا مشغول گردد درخواست وی قبول نگردید و عاملهائی که بشهر طرسوس مقرر میشدند بسیار بد رفتاری میکردند کاربدان انجامید که رومیان قلعه لؤلؤه را تصرف نمایند برای اینکه شهر طرسوس بسیار سخت آمد چونکه بعد از گرفتن قلعه ندکوره شهر طرسوس بکلی در دشمنان می افتاد و رومیان در بیابان یا در دریا که بیرون میگردیدند آن قلعه را میدیدند و از آن بیم بسیار مینمودند و این خبر بخلیفه معتصد علی الله رسیده تصرف شهر طرسوس را به احمد بن طولون داد و شخصی را در آن شهر عامل گردانید که بغزای دشمنان و محافظه سرحدات و مجاهده قیام نماید و در همین سنه محمد والی اندلس پسر خود منذر را بسپهسالاری لشکری بزرگ روانه نمود و راه آن بشهر مارده بود چون از آنجا تجاوز نموده بزمین دشمنان رسید نهصد سوار لشکری بادی بود بسیاری فرنگیان بادی خروج کرده مقاتله بسیاری بهمراه وی نمودند و آنها نیز بمقاتله صبر کردند و نفری بسیاری از فرنگیان کشته گردید بعد مشرکان بالای نهصد نفری غلبه کردند و شمشیر بر ایشان نهادند ایشان اتماماً شهید گردند حقتعالی آنها را رحمت فرماید و در سنه شصت و چهار به صایفه عبد الله بن رشید بن کاوس بهمراه چهل هزار نفری از اهالی سرحدات شام غزا نمود و رومیان پریشان ساخت و غنیمت گرفت و واپس گشت چون از بدندون کوچ نمود جمعی رومیان بالای وی خروج کرده بمسلمانان احاطه نمودند مسلمانان مرکب ابر خود گرفته نزول کردند و چهارپایان خود را بند کرده مقاتله سخت کردند تا انکه بهگی کشته شدند مگر خصید نفری که بیک حمله سخت حمله آور شدند و بهمراه چارپایان خود نجات یافتند و رومیان هر یک بجنگ شان آمد کشتند و عبد الله بن رشید را بعد از چند زخم که بوی رسیده بود بعد از حمله سخت که بسر پادشاه روم نموده بود اسیر گرفتند وی با همراه اسیران بسیار بوالی مصر (احمد بن طولون) فرستادند و چند عدد کلام الله شریف به ابن طولون بطریق هدیه فرستادند.

ذکر مالک شدن مسلمانان شهر سرقوسه را

در سنه دویست و شصت و چهار شهر سرقوسه که بزرگ ترین شهرهای صقلیه بود مسلمانان متصرف شدند و سبب مالک شدن آن شهر این بود که جعفر بن محمد امیر صقلیه بدان شهر غزا کرد زراعتهای شان را تباه کرد و زراعت نزدیک شان از شهر صقلیه که بحیز روم بود نیز خراب و تباه نمود و به سرقوسه نازل گردید و آن شهر را برا و بحرا محاصره نمود و بعض از شیراز های شهر را متصرف شد بعد کشتیهای دم بکمک آن آمده یک جهاز جنگی روانه نمودند و از اهالی آن هزارها کشتند و غنیمتهای بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 306 of 1140

بدست مسلمانان افتاد که در دیگر شهر چنان غنیمت نرسیده بود واز نفری آن شهر کسی نجات نیافت مگر اندک بعد فتح آن شهر دو ماه در آنجا ایستادند بعد ان شهر را ویران کردند بعد خراب کردن شهر از قسطنطنیه جهاز جنگی رسید بهمراه مسلمانان ملاقی گردید مسلمانان بدانها ظفر یافتند و چهار قطعه از آنها فراگرفتند انچه در آنها بود کشتند و مسلمانان بشهرهای خود باز گشتند و در همین سنه محمد بن عبدالرحمن والی اندلس پسر خود منذر را بهمراه لشکر بشهر بنبلونه روانه نمود وراه گذر آن به سرقسطه بود اهالی آن را قتل کرد بعد قتال کرد به تطیله و در چند مواضع جولان نمود بعد به بنبلونه داخل گردیده بسیاری حصن های آن را خراب کرد و در اعتبهای آن را احراق نمود و سلامت واپس گشت و در سنه شصت و پنج سرهنگ رومیان بشهر اذنه خروج کرد کشتار کرده بندیها گرفتند قریب به هزار و چهار صد نفری کشتند و چهار صد نفری اسیر گرفتند — ارجوز والی سرحدات بود معزول گردید و در سنه دو صد و شصت و شش سریه رومیان بطرف مملکت ربیعه وارد گردید قریب به دو صد و پنجاه نفر اسیر گرفتند و بمسلمانان مقابل ایستادند اهالی موصل و نصیبین بمقابل شان بغرابیرون شدند رومیان واپس گشتند و در همین سنه کشتی های مسلمانان بکشتی های رومیان در صقلیه ملاقی گردیدند رومیان بمسلمانان بعد از مقاتله سخت بظفر یاب گردیدند و مسلمانانیکه سالم ماندند به شهر بلرم از صقلیه ملحق گردیدند و در همین سنه ایضا از طرف ابن طولون عامل سرحدات شامی همراه سه صد نفر از اهالی طرسوس با چهار هزار نفری رومیان مقابل شده مقاتله سخت نمودند مسلمانان از دشمنان خلق بسیار را کشتند و جماعتی از مسلمانان تلف گردید و در سنه شصت و هفت حسن بن عباس بجزیره صقلیه والی گردیده بهر طرف سریه ها روانه نمود و بطرف قطانیه خروج کرده زراعتهای انجا را تباه نمود و زراعت طبرمین و درختان انموضع را قطع کرده بطرف بقاره رفته زراعتهای آنجا را تباه نمود و واپس به شهر بلرم آمد رومیان نیز سریه ها بیرون کرده بسیاری مسلمانان را تلف نمودند — در سنه شصت و هشت از صقلیه سریه فرستادند بهمراه لشکر رومیان ملاقی گردیدند مسلمانان غیر هفت نفر همگی شهید گردیدند حسن بن عباس از ولایت صقلیه معزول گردید و بجای آن (محمد بن الفضل) والی گردیده سریه ها بهر طرف از صقلیه روانه نمود و خود آن با لشکر بسیار خروج کرده بطرف شهر قطانیه آمده زراعت های آنجا را تباه گردانید بعد بطرف امیر کشتی ها رحلت نموده با ایشان مقاتله نمود مصیبت بدیشان رسانیده و قتل بسیار کرد بعد ازان بطرف طبرمین رحلت کرده زراعتهای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 307 of 1140

شان تباه گردانید بعد ازان کوچید بلشکر روميان ملاقی گردیده مقاتله نمود روميان شکست
یافتند واکثر شان کشته گردیده قتیل های شان به سه هزار رسید وسر های شان را به شهر
بلرم آوردند بعد مسلمانان بطرف قلعه رفتند که روميان جدیدًا بنا نموده بودند
وآن را مدینة الملک نام نهاده بودند مسلمانان قهرًا مالک گردیدند وافواج جنگی شان
کشتند وباقی را اسیر کردند درین سنه پادشاه روم که معروف به ابن صقلیه
بود خروج کرده به ملطیه نزول نموده اهالی مرعش و حدث با ایشان معاونت
نموده بعد از مقاتله پادشاه روم شکست خورده وعامل ابن طولون از صایفه
از طرف سرحدات شامی فرغانی غزا نموده از روميان قریب پانزده هزار نفری کشت
ومردمان غنیمتهای گرفتند تا انکه حصه یکنفر به چهل دینار رسید ودر سنه شصت و نه
محمد بن الفضل امیر صقلیه بهمراه لشکر خروج کرده بطرف رمطه رفت
ولشکر به قطانیه رسیده بسیاری روميان را کشتند واسیر کردند وغنیمت گرفتند
بعد واپس به شهر بلرم رفتند ودر سنه هفتاد یک لک نفری روميان جمع گردیدند
وبه قلعه که شش کروری طرطوس بود نزول کردند بطرف مقابل شان بازما
عامل طرسوس از طرف ابن طولون در شب خروج کرده لشکر شان شبخون کرده
هفتاد هزار نفری شان را کشت وجمعی سرهنگان ورئیس شان هم کشته شد وهفت
صلیب طلائی ونقره ئی از ایشان غنیمت گرفتند وصلیب بزرگ طلائی که مکلل بجواهر
بود غنیمت شد وپانزده هزار چهارپا بهمراه زینها وشمشیرها غنیمت گرفته شد
وچهار کرسی طلا ودو صد کرسی نقره وبیست بیرق دیبا وظرفهای بسیار وقریب
به ده هزار علم دیبا ودیباهای بسیار وغیره همگی غنیمت گرفته شد ودرین سنه
اسمعیل بن موسی که از جمله امیران اندلس بود اراده کرد که شهر ماردة را
بنامید فرنگی والی برشلونه چون شنید جمعیت نموده جمع آوری بسیار نمود
که آن را منع نماید اسمعیل چون شنید قصدی نموده بهمراه آن مقاتله نمود
وآن را شکست داد وبیشترشان را کشت که در همان زمین نقش های مردگان
مدت ها باقی ماند ودر سنه هفتاد ویک سریه مسلمانان بصقلیه بطرف رمطه
رفت خرابی کرد وغنیمت واسیر بسیار گرفت وواپس عودت کردند ولشکر بسیار
از صقلیه بطرف قطانیه رفت انچه در وی بود همه را هلاک گردانید وبطرف
طبرمین رفته با اهالی آن مقاتله نمود ودر اکثر جاها شان تباه کرد وخواست که به شهر
قدوم کند ایلچی سرهنگ روميان آمده صلح طلب گردید که فدیه بدهد بادی سنه

صلح نمودند که سه صد اسیر مسلمانان را بدیشان بدهد. بعد لشکر واپس گشت و در سنه دویست و
صایفه بازمار غزا نمود و سریه ها از صقلیه بطرف رومیان که بآنجا بودند خروج کردند
غنیمت گرفتند و عودت نمودند و در آنجا از قسطنطنیه سرهنگی خروج کرده با لشکری
بزرگ قدوم نموده بشهر سرنیه نزول کرده آنرا محاصره نمود و بالای مسلمانان
آنجا سخت گرفت تا بطریق امان شهر را تسلیم کردند و بصقلیه رفتند بعد لشکر سرهنگ
بطرف شهر منتیشه رفته آنجا را محاصره نموده تا اهالی آنجا بطریق امان تسلیم شدند
و در سنه هفتاد و سه به صایفه بازمار غزا کرد و بزمین رومیان غلو کرده گشت
و غنیمت و اسیر بسیار گرفت و بطرف طرسوس عودت کرد و در همین سنه محمد بن
عبدالرحمن والی اندلس وفات یافت و مدت پادشاهی آن سی و چهار سال شد
و بعد ازان پسر آن منذر والی گردید و بعد از یکسال و یازده ماه وفات نمود
و به برادر وی عبدالله بیعت نمودند.

ذکر جنگ رومیان و وفات یافتن بازمار

در سنه هفتاد و هشت بازمار بهراه لشکر بغزا بیرون گردید به شکنده رسیده
در آنجا نزول کردند قطعه از سنگ منجنیق به بازمار رسیده سخت مجروح گردیده
واپس گشت و براه وفات یافت و به معتضد پسر موفق ابن متوکل بیعت جاری
گردید و در سنه هشتاد اسمعیل پسر احمد سامانی والی خراسان بهراه شهرهای ترک
غزا نمود و شهر پادشاه شان را فتح نمود و پدر پادشاه را اسیر گرفت و زن وی
خاتون اسیر شد و قریب به ده هزار نفری اسیر شدند و خلق بسیار از آنها کشت
و چهار پایان بی نهایت غنیمت گرفت و بهر سوار از مال غنیمت هزار درهم رسید
و در سنه هشتاد و یک مسلمانان بار و میان بغزا مشغول گردیدند و دوازده روز
میان شان محاربه امتداد یافت مسلمانان ظفر یافتند و غنیمت بسیار گرفته واپس
گشتند.

ذکر محاصره کردن صقالبه قسطنطنیه را

در سنه هشتاد و سه صقالبه بطرف روم رفتند و قسطنطنیه را محاصره کردند
و از اهالی آن خلق بسیار کشتند و شهر را خراب کردند پادشاه روم از دست
خلاصی نمیدید اسیرهای مسلمانان که در نزد وی بود همگی را جمع نموده آنها را ایراق
داد و از ایشان درخواست نمود که با لای صقالبه همراه شان معاونت نمایند
مسلمانان بسبب آنکه صقالبه کفار بودند قبول کردند و با صقالبه مقاتله نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 309 of 1140

آنهارا از قسطنطنیه زایل گردانیدند پادشاه روم دلاوری مسلمانان را دید برخود ترسید
و ایشان را ارد کرده براق شان را گرفت و در شهر ایشان را متفرق ساخت از خوف
اینکه مبادا بروی غلبه کنند - و در همین سنه مابین مسلمانان و رومیان فدیه دادن
جاری گردید تمام نفوس مسلمانان مردها و زنها و کودکان که بفدیه خلاص گردیدند
دو هزار و پنجصد و چهار نفری شدند - و در سنه هشتاد و پنج رغبت ازاد کرد خلیفه موفق
غزای دریائی نموده کشتیهای بسیار غنیمت گرفت و سه هزار رومیان که در کشتیها بودند
گردن زد و کشتیها را سوخت و حصن مامیسار را فتح نموده سلامت واپس گشت
و در همین سنه ابن الاخشید والی مصر باهالی طرسوس غزا نمود حق تعالی فتح نصیب وی
گردانید بدست وی فتح شد تا به اسکندرونه رسید - و در سنه هشتاد و هفت ابو العباس
احمد بن الاغلب به شهر بلرم براو بحر اغزا نمود و اهالی شهر خروج نموده با وی مقاتله
نمودند بعد شکست خوردند قتل بدیشان واقع گردید و شهر را مالک شد بعد بطرف
طبرین کوچ نموده رفت با نهای آن را قلع نموده رفت و با ایشان مقاتله کرد بعد
کوچیده بطرف قطانیه رفت آن شهر را محاصره نموده کامیاب گردیده و بطرف
صقلیه آمد تا اینکه در سنه هشتاد و هشت داخل گردید ساختگی غزا نموده زمانه خوب گردید
و جهازهای جنگی را ساخته نموده بطرف قطانیه فرستاده منجنیقها نصب نموده چند
وقت اقامت کرد بعد واپس گشت بطرف مسینی به شهر رقوسه رسید بسیاری رومیان
اجتماع نمودند با ایشان بدروازه شهر مقاتله نمود و آنهارا شکست داد شهر را بشمشیر
مالک گردید و طلا و نقره بی نهایت غنیمت گرفت و کشتیها را به آرد وغیره
متاع پر گردانیده بطرف مسینی رجعت نمود دیوارهای شهر را ویران کرد کشتیها
آنجا یافت که از قسطنطنیه رسیده بود سی کشتی فراگرفت و بطرف مدینه رجعت
نمود - و در سنه دوصد و هشتاد و هشت خلیفه معتضد لشکر بطرف صائفه روم
روانه فرمود حصن مامیسار فتح کرد و با اسیرهای بسیار رجعت نمود - بعد رومیان
در راه خشکه و دریا بطرف کیسوم رفتند از مسلمانان زیاده از پانزده هزار
نفوس گرفته عودت کردند - و در سنه هشتاد و نه خلیفه معتضد وفات یافت
و به پسری مکتفی بالله بیعت کردند و در سنه دوصد و نود و یک ترکان بطرف
ماوراء النهر با خلق بسیار خروج کردند والی خراسان اسمعیل سامانی لشکر بسیار
بطرف ترکان متوجه ساخت و از غیره مردمان خلق بسیار با لشکر ملحق گردید بطرف
ترکان رفتند و در حالت غفلت شان بدیشان رسیدند بسر شان شبیخون کرده و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 310 of 1140

صیح خلق عظیم بی نهایت ناشمار از ایشان کشتند و باقیان شکست خوردند و لشکریان
مستقر گردید و مسلمانان سالم و غانم عودت کردند — و در همین سنه ده صلیب
که به همراه هر صلیب ده هزار نفری بود که عبارت از صد هزار رومی باشد بطرف
سرحدات جماعتی از ایشان قصد شهر حدث که شهری از روم بود نموده غارت
کردند و اسیرها گرفتند و سوختاندند — و در همین سنه از شهر طرسوس لشکرکشی
که مشهور به غلام زراقه بود غزا نموده شهر انطاکیه را به شمشیر فتح نمود
و پنج هزار از رومیان کشت و همین قدر اسیر نمود و پنجهزار اسیر را اخلاص نمود
و شصت کشتی رومیان بهمراه مال و متاع غنیمت گرفته بهمراه غنیمتهای شهر
انطاکیه قسمت نموده هر سهمی هزار دینار سرخ شد — و در سنه نود و دو
رومیان بالای مرعش و اطراف آن غارت میکنند اهالی مصیصه و اهالی
طرسوس مقابل شان بیرون شده آنها را جلا کردند و جماعتی از مسلمانان
تلف گردید — و در همین سنه فدیه جاری گردید هزار و دو صد نفری اسیران
مسلمانان بفدیه خلاص شدند — و در سنه نود و سه رومیان بر بالای قورس از
مملکت حلب غارت میکنند اهالی شهر با ایشان مقاتله سخت نمودند بعد شکست
خوردند و رومیان بیشترشان را کشتند و به شهر قورس اندرون گردیدند
مسجد جامع آن را سوختاندند و باقی اهالی آنها را از شهر بیرون کردند و در سنه
نود و چهار ابن کیغلغ از شهر طوس غزا نموده چهار هزار راس اسیر و چهارپایان
بسیار و متاع بسیار بدست آورد و یک سرهنگ از سرهنگهای رومیان
در امان داخل گردیده اسلام آورد و در همین سنه ایضا ابن کیغلغ غزا نموده
به شکند رسید و حق تعالی بوی فتح روزی نمود و بطرف لیس رفت
غنیمت بسیار گرفتند قریب به پنجاه هزار اسیر کردند مقاتله عظیم با رومیان
نمودند و سلامت واپس گشتند — و یک سرهنگ از طرف رومیان بر محاربه
اهل سرحدات مقرر بود همین بطریق به خلیفه مکتفی بالله ایلچی روانه نموده طلب
امان نمود خلیفه وی را امان داد از حصن خود بیرون گردیده و بادی در حصن در
اسیر مسلمان بود و پادشاه روم فرستاده بود که او را بگیرند سرهنگ مذکور مسلمانان
یراق داد بادی بیرون شدند و همان نفری که پادشاه روم بجهت گرفتن سرهنگ
فرستاده بود آنها را گرفتند و خلق بسیار از آنها کشتند و آنچه در لشکرشان بود
غنیمت گرفتند رومیان محاربه سرهنگ را جماع نمودند جمعی از مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 311 of 1140

بطرف شان رفتند که سرهنگ واسیران مسلمانان را خلاص نمایند مسلمانان بشهر قونیه رسیدند
خبر به رومیان رسید سرهنگ را واگذار شده واپس گشتند سرهنگ بهمراه مفخری
خود واپس به بغداد آمد و مسلمانان قونیه را خراب کردند و پادشاه روم به خلیفه
مکتفی بالله - ایلچی روانه نموده فدیه طلب نمود - در سنه نود و سه نوائی جزایر
اسمعیل سامانی از شهرهای ترک دویلم شهرهای بسیار فتح نموده و در سنه نود و پنج
خلیفه مکتفی بالله وفات نمود و به برادران مقتدر بالله پسر معتضد بیعت عامی
گردید و در همین سنه فدای مسلمانان سه هزار نفوس مردها و زنها داده شده خلاص شدند
و در سنه نود و ششم از دولت عبیدیان با فریقا گردید و بیان قصه دولت شان
تفصیل بسیار داشته در کتابهای تواریخ مذکور است - و در همین سنه مقتدر بالله
لشکری بغزای روم فرستاده مونس خادم بلشکر امیر بود ظفر یافته غنیمت گرفت
و جمعی از رومیان را اسیر نموده عودت کرد - و در سنه نود و هفت خلیفه مقتدر
افسری مشهور به ابن سیمان را بغزای صائفه متوجه نمود و همچنین در سنه نود و هشت
و در سنه نود و نه به صائفه رستم امیر سرحدات از طرف طرسوس غزا نموده حصن
ملیج ارمنی را محاصره نمود بعد به شهر آن داخل گردید و شهر را سوختانید و در سنه
سه صد عبدالله بن محمد والی اندلس وفات یافت و به جیره آن عبدالرحمن ناصر
پنجاه سال مستقل والی بود و از ناصرین اول کسی که امیرالمؤمنین نام نهادند وی بود
چون دیدند که در خلیفه های بنی عباسی ضعف ظاهر شد و پیش از ان والی ها را امیر
فلانی میگفتند و عبدالرحمن ناصر در شهرهای فرنگیان غزوه های بسیار نموده شوکت
شان را شکسته تا انکه پیش وی عاجز گردیدند و وی افوق خود امید داشتند
و رعب دیرا التماس مینمودند و کلام بذکر و بیان و تفصیل تمام غزوه های وی دراز میگردید
بعضی آنها را ذکر مینمائیم - و در سنه سه صد دو وزیر خلیفه مقتدر علی پسر عیسی بغزای
صائفه رفته بدان مسیر نگردیده مرتبه دوم در زمان خلیفه سخت و برف غزا نمود
و ایضا بشر خادم والی طرسوس به شهرهای روم غزا نموده فتح کرد و غنیمت و اسیران
گرفت و صد و پنجاه سرهنگ را اسیر نمود و قریب به دو هزار سر اسیر گرفت و در سنه
سه صد و سه در میان بسر حدات - جزریه - غارت میکنند و بالای حصن منصور
آمدند و نفری که در ان حصن بود اسیر گرفتند و بجز دمان امر عظیم جاری گردید و در میا
ایضا ظهور کردند و خود را بجمع مقاتلین و غازیان شهر طرسوس انداختند
قریب به شش صد سوار آنرا نهاکشتند - و در همین سنه از بسکه فتنهای بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 312 of 1140

در بغداد در زمان خلیفه مقتدر بوقوع آمد طایفه از دست مسلمانان بیرون گردیدند
و در همین سنه (یلخ ارمنی) بطرف مرعش خروج کرده در شهر آن داخل گردیده جماعتی را
اسیر کرد - و در سال سیصد و چهار مونس خادم که وزیر مقتدر بالله و در اصل از غلامان
او بود بسوی شهرهای روم جهت غزای صایفه همراه لشکرهای بسیار رفت و قلعه های بسیار را
از روم گرفت پس به بغداد آمد مقتدر آن را عزت داده خلعت پوشانید در سنه سیصد و
پنج الچیهای از طرف پادشاه روم به نزد مقتدر بالله بجهت طلب صلح و فدیه آمدند
خلیفه خواهش آنها را قبول نموده همراه وزیر مونس بجهت فدیه یک لک و بیست هزار
دینار فرستاد ـــــ پیش ازین جمعی صفوانی شهرهای روم را غزا کرده غنیمت آورده
و غارت کرده پس سالم آمده بود و در بغداد همان منشورها بر منبرها خوانده شده بود بعد از آن
رسول ملک روم برای مصالحه رسید، و در سنه سیصد و هشتم عبد الرحمن ناصر صاحب
اندلس بسوی جلیقیه غزا کرد یکدیگر را امکان درنگ معاونت کردند عبد الرحمن
ایشان را مغلوب ساخته و قلاع ایشان را خراب کرد - و در سنه سیصد و دوازده
بنبلونه را غزا نمود تصرفات زیاد کرد که کلام بدان کرآن بطول می انجامید - و در سال دهم
بنهایت رسید مصالحه که در بین خلیفه مقتدر بالله و ملک روم بود - مسلمانان بسیاری
در یا غزا کرده ظفر و نصرت یافتند مال غنیمت گرفته سالم پس آمدند اهل طرسوس
شهر ملیطیه را داخل شدند مسلمانان ظفر یافته گرفتند از شهرها آنقدر که گمان نداشتند
در سال یازدهم مونس خادم همراه لشکر سلام شهرهای روم را غزا نمود و
قلعه های بسیار را فتح کرده غنیمت بسیار با خود آورد و نیز شمال را غزا کرده
غنیمت گرفت از اسیران هزار رس و از دوب هشت هزار راس و از گوسفند دو صد
هزار راس و از زر و سیم بسیار - و در سنه دوازدهم رسول ملک روم در حال طلب
صلح را و تقریر فدا را آمده با خود هدیه ها بسیار آورد مقتدر بالله همراه ایشان
صلح نموده و فدا را مقرر نمود بعد ازین صلح بعضی طایفه همراه مسلمانان غدر نمودند
مسلمانان داخل شهرهای روم شده تباه کردند زمین شانرا و مال هارا غارت کردند
و نفس شان را اسیر کردند سالم پس آمدند - و در سنه سیزدهم نوشت ملک روم بسوی
اهل ثغور از مسلمانان در حالیکه اسیر میکرد ایشان را بقبول کردن خراج که اگر قبول
نکنند بکشد مردهارا و اسیر کند خردانرا و گفت که برای من معلوم است سستی
و الیهای شما چون قبول نکردند رفت بسوی شان و خراب کرد شهرهای شان را و اسیر کرد
ذریه های شان را - و در سنه چهاردهم فتح کرد رومیان ملطیه را داخل شدند از دیوار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 313 of 1140

شهر و مقاتله کردند ایشان را از شهر بیرون کرده شهر و دیها بسیاری را ویران کردند و بردند
کردند غش مردگان را و مثله کردند ایشان آمدند اهل ملطیه بغداد را جهة استعانه پس فرستادند
نگرد آمدن شان و باز گشتند و غزا کرد اهل طرسوس صائفه را مال غنیمت گرفته باز آمدند

ذکر حرب بین مسلمانان و رومیان

در سنه سیصد و پانزده لشکری مسلمانان از طرسوس بسوی شهرهای روم برآمده آنها را دشمن
ملاقی شده مقاتله کردند با یکدیگر رومیان غالب آمدند از مسلمانان چهار صد مرد اسیر
کرده کشتند دستق که والی رومیان بود همرای لشکری بسیار رفته شهر بیل را محاصره نمود
بر اهالی آن شهر سخت گرفتند با دستق الاب بسیار از حرب بود چنانچه کسی با او مقابله
کرده نمی توانست و تیر انداز آن شجاع تر و پهلوان تر بود آن پهلوان یعنی را مردی
از مسلمانان به تیر زده کشت خدا تعالی مسلمانان را از شر آن نجات داد دستق
در موضع بلندی نشسته بود اهل شهر و لشکر را نظاره میکرد بعد لشکر خود را به حرب آن
نمود مسلمانانی که در شهر بودند بقتال وی صبر کردند تا آنکه لشکری شهر رسیدند دیوارها
شهر را سوراخ نموده در آمدند مسلمانان شهر همراه لشکری جنگ شدیدی کردند
الله تعالی نصرت داد مسلمانان را تا بیرون کردند اهل روم را و از ایشان ده هزار مرد
کشتند ـ در همین سال نیز غزا کرد شمال از طرسوس صائفه را با جماعت از رومیان
ـ مقاتله کردند با یکدیگر پس تعالی نصرت داد مسلمانان را بر رومیان و کشتند خلق
بسیار را از رومیان مالهایشان را با سیر و اسب و اسلحه گوسفند غنیمت گرفتند ناگاه
ابن ضحاک و آن شخصی بود که مرتد و نصرانی شده بود و قلعه داشت که آن را اعفری
میگفتند سخدمت ملک روم رفته ازان انعام و املاک بسیار گرفته بود با او ملاقی
شد مسلمانان آن لعین را همراه اهل قلعه او اسیر کرده کشتند و اموال آنها غنیمت
گرفتند و در سنه سیصد و شانزده دستق همراه لشکر روم خروج کرده و محاصره
شهر خلاط را که شهر مسلمانان بود محاصره کرده گرفت بصلح صلیب بر جامع خلاط نصب نمود
از آنجا به شهر بدلیس رفته و در آنجا نیز همچنان کرد اهل ارمن و غیر ایشان ترسیده از شهرهای خود
فرار کردند و اعیان شان به نزد خلیفه بغداد جهة استعانه رفتند اما فائده نکرد ایشان را
در همان سال هفتصد نفر از روم وارمن آمده اظهار نمودند که مایان بزرد و رتی مدیم
و همراه شان بیل و کلند بود داخل شهر ملطیه شدند بعد معلوم شد که ملیجای ارمنی
ایشان را طریق مکر روان کرده که در هر جا نجا باشند که هرگاه لشکر ملیجا شهر ملطیه را
محاصره کنند آن نفری شهر را بدست دهند چون مسلمانان شهر ملطیه کید شان را دانستند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 314 of 1140

هنگی شان را گرفته کشتند در سنه سیصد و هفت مقتدر بالله معزول با برادر او قاهر بالله
بیعت کرده شد باز پس از دو روز مقتدر به خلافت نشست قاهر بالله مخلوع شد
چون درین ایام فتنه بسیار شد و ارکان خلافه سست شد حجاج آمدند الی تعور جزیره
که ملطیه و آمد و ارزن و غیرها باشد از مدافعه نصاری دوم عزم کردند که تسلیم شوند و اطاعت
کنند پادشاه روم را کسان را جهت استغاثه در بغداد به نزد خلیفه فرستادند که کمک
دهد ایشان را از طرف خلیفه معاونت ندیدند مراجعت نموده همراه پادشاه روم مصالحه
کرده شهرهای خود را تسلیم رومیان کردند و در همین سال شد واقعه هائله قرامطه لاعنهم
_____ و قرامطه طائفه است از شیعه و آن چنان بود که رئیس شان دشمن
خدا یتعالی و رسول علیه السلام ابو طاهر قرامطی علیه اللعنه با نفری بسیاری در همین سال
داخل مکه معظمه شد ظاهر نمودند که مایان بقصد حج آمدیم در حقیقت بقصد کشتن حجاج
آمده بودند چون روز هشتم ذی حجه شد حاجیان را کشتند و مالهای شان را
غارت کردند تا آنکه در حرم محترم کسی زنده باقی نماند حجر اسود شریف را کندند بر شتران بار کرده و بستند
بهجر که وطن شان بود و آن ناحیه بهت از عراق عرب دری خانه کعبه را کندند کسی بر بام
کعبه معظمه جهت کندن نا بود آن که آن از طلا بود بالا کرده آنرا از جبل ابو قبیس بر زمین انداد
و مرد دیگری را بالا کرد او نیز از بام کعبه معظمه بزیر افتاد چنانکه مغز سر او بیرون شد مرد بعد از ان
کسی دیگر جرئت نکرد که بر بام کعبه معظمه برآید جمله شهیدان مظلومین که قتل رسیدند تقریبا سی هزار
نفر بودند همچنین از زنها و کودکان که اسیر کرده بودند سی هزار کس شد این مصیبتی بود اهل اسلام را که
این چنین مصیبت را اهل اسلام ندیده بودند خود آن لعین کافر باسپاره شمشیر بدست داخل
کعبه شده است خود را بطرف خانه کعبه تا خت بعد ساده کرد سپ خود را صفیر کرد تا آنکه سپ او
بوا در سر گین انداخت و پچاز مزم را از سر شهیدان پر کرد این قصه ها که بتفصیل در کتب تواریخ مسطور
مقابله کرد هر آنرا قرامطه لاعنه خلفای بنی العباس و دران وقایع بسیار است آنکه ذکر آنها طول می کشد
ابتدا ظهور قرامطه سنه ۲۷۸ دو صد و هفتاد و هشت بود اگرچه خود را اهل اسلام می شمردند در کفر شان
شکی نیست آن طایفه مردم را دعوت میکردند به بیعت مهدی منتظر و گمان میکردند که مهدی
محمد بن عبد الله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق است و سخن شان دروغ و باطل است
این آخر در کامل مینویسد که نبود از برای محمد بن اسمعیل پسری که هم او عبد الله باشد حجر اسود شریف در
نزد شان در هجر مدت بیست و دو سال بود اراده کردند قرامطه نقل دادن حج را بسوی هجر
چون نا امید شدند باز بردند حجر اسود شریف را که بمعظمه و نصب کردند آن النفعی المومنین
میدانند که حجر اسود شریف را خلیفه مقتدر بعد از ایشان گرفت و این بود و الله اعلم و این پس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 315 of 1140

بردن حجر اسود شریف در سال سه صد و سی و نه بود و ابو طاهر لعین بمرض آکله گرفتار شد تا نیکه
گوشت و پوست جسیث او همراه کرمان می ریخت مدتی باین عذاب گرفتار بوده مرد بدترین
مردنی و لعذاب الاخرة اشد و ابقی و قصهٔ شانزادر جمله قصه های کفار ذکر کردیم زیرا که
ایشان بدترین کافرند اگرچه ادعای اسلام دارند چراکه ایشان مباح می شمرند خون
مسلمانان را و جمیع اهل اسلام را کافر میدانند از عقاید فاسده که کفر ایشانست انکه
نماز دو رکعت است قبل از طلوع آفتاب و دو رکعت بعد از غروب آن دیگر فرض
نیست دیگر انکه شیره خرما حرام است و شراب حلال و غسل جنابت نیست مگر وضو
و دیگر انکه محمد بن حنیفه پیغمبر خدا است بعد از محمد صلی الله علیه وسلم و غیر این عقاید
فاسده دارند که ذکر آن موجب تطویل است و شوکت قرامطه تا به اسنه سبعمائة و بیست
و هشت باقی بود بعد ازان نام شان از صفحهٔ روزگار برداشته شد فقطع دابر
القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین — تنبیه بذکر الان در حجر
اسود شریف ظاهر است که آزان پاره جدا است و بر روی وی چسپیده است و نزد اکثر
مردم سبب آن شکستن بردن قرامطه است حجر را و لکن این چنین نیست بلکه سبب شکستن
آنست چنانچه ذکر کرده است آن اسبجاری در تاریخ مکه معظمه که در سنه چهار صد و چهارده یوم
جمعه بود که داخل شد در حرم شریف مرد سرخ رنگی از زرق چشمی یک دست و یک شمشیری بود بر هنه
در دست دیگر کرزی از آهن بعد از فراغ امام از نماز جمعه پیش آمد به نزد حجر اسود و آن را زد
بکرز آهنین و گفت تا کی پرستیده میشود این سنگ محمد صلی الله علیه وسلم و علی کرم الله وجهه پس
منع کند مرا صاحب خانه که من اراده آن دارم اکثر حاضرین ازان ترسیدند میخواستند آن لعین
که بگریزد برخواست مردی و آن را به خنجر زد و کشت مردم آن را ریزه ریزه پاره پاره کرده سوختند
پس از تاثیر آن ضربت چند ریزه از حجر شریف جدا شد آن ریزه ها را امیر مکه معظمه خدام حرم محترم
بالای در روی حجر شریف چسپانیده اند و اثر آن تا الحال باقی مانده است باز میگردیم بسوی آنچه ما صدد
او بودیم در سنه سه صد و نزده غزا کرد شمال الی طرسوس شهر روم را تاخت و غارت کرد و دیار ایشان را
ایشان بر فرار بسیاری دیدند که تا سینه بهم میرسید ایشان را جماعت بسیاری از روم تصادف کردند
خدا تعالی نصرت داد لشکر اسلام را بر رومیان از رومیان شش صد نفر را کشتند و سه هزار کس را اسیر
غنیمت کردند از زر و نقره و ابریشم و باقی امتعه های بسیار غنیمت گرفتند شمال الی
طرسوس پس آمد و داخل شد شهرهای طائفه روم را جماعه بسیار از سواره و پیاده تا عموریه رسیدند
پیش از آمدن شمال در آنجا بسیاری مردم از رومیان جمع شده بودند چون خبر آمدن شمال را
شنیدند گریختند مسلمانان بعموریه داخل شدند در ان شهر طعامها و متاعهای بسیار یافتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 316 of 1140

غارت کردند و آبادیها را خراب کردند و داخل شدند باقی شهرهای روم را آنها را نیز همچنین کردند تا آنکه
رسیدند به شهر انقره که آن را الحال انکوریه نامند پس مراجعت کردند لشکر اسلام بسوی بغداد
و هیچ آفت و مضرت بایشان نرسید پس قیمت اسیران به یک لک و سی و شش هزار دینار رسید
در همین سال نوشت ابن دیرانی وغیر او از ارمنی ها که نزدیک ارمینیه جای داشتند به اهل روم
روم میان را بقصد شهرهای اسلام تحریص نموده و عده کرد مدد و نصرت شان را بعد لشکر
روم باخلق بسیار رفته بزکری و شهرهای خلاط و مجاور آن را ویران کردند بسیار را از اهل اسلام
کشتند بسیار را اسیر نمودند چون خبر این واقعه برای مفلح که والی آذربیجان بود رسید با لشکر بزرگ
و بجاریان بسیاری بسوی شهر ارمینیه رفته قصد شهر ابن دیرانی و نواحی آن را نمود شهر را
خراب اکثر از مینها را کشته اموال شان را غارت کرده عدد مقتولین بیک لک رسید و ابن دیرانی
در قلعه خود محصور شد در همین سال اهل روم بسوی شهر سمیساط که مسلمانان بودند رفته شهر را
محاصره کردند مسلمانان استغاثه به سعید بن حمدان که والی موصل و دیار ربیعه بود کردند
سعید مذکور ساحته کاری اسباب عزا را نموده بکمک شان رفت و وقتیکه نزدیک
بود که رومیان فتح کنند سمیساط را چون نزدیک شد سعید و لشکر رومیان از آن شهر
گریختند پس از آن سعید بن حمدان بسوی شهر ملیطیه رفت در حالیکه مسلمانان آن شهر ضعیف
شده بار صیان مصالحه کرده تسلیم شده بودند در ملیطیه جمع از نصاری روم و از لشکر ملحی
ارمنی بودند آن شهر را بنفس کسیل که وزیر مقتدر و نصرانی شد بنصاری روم ملحق شده بود
اقامت داشت بامدن سعید دانستند رسید از شهر گریختند سعید داخل شهر شد و در شهر
نایب الحکومه نشاند خود او بعزم کردن اهل روم متوجه شده داخل شهرهای روم گردید
دو لشکر از رومیان وی را مقابل شدند اهل اسلام از رومیان خلق بسیاری را کشتند در
سنه سیصد و بیستم خلیفه مقتدر بالله کشته گردید ـ علامه قطبی در تاریخ خود فرموده
که مقتدر در هر سال روز عرفه از اشتروگاو و چهل هزار راس و از گوسفند
پنجاه هزار در راه حرمین شریفین سه صد و پانزده هزار دینار
انفاق میکرد در سرای او جهة خدمت یازده هزار غلام حبشی غیر از صقالبه
و رومی و سودان بود از اولاد خود پنج نفر را خشنه کرد در ختان شان
شش صد هزار دینار را خرج کرد و قتی الجیان رومی همراه هدیها جهة طلب صلح قدوم آوردند
جهة ترسیدن شان دبدبه و شوکت بسیار تکلان مهیا کرد چنانچه یک لک و شصت هزار
لشکری همگی مسلح بدو صف از درب شماسیه الی دار الخلافه بقدم جهة مرور کردن قنصلان
در بین صفین ایستاده کرد و در پس پشت شان خدم را که ایشان هفت صد آغلام بودند در خلف شان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 317 of 1140

معتضد در آن ایستاده بنمود که بر دیوارهای دارالخلافه سی هزار پرده ابریشمی الصب کرده بودند
الخلافه بیست و دو هزار فرش گسترانیده در بارگاه معتضد در نده را که بر تخت طلا و نقره محبوس بود نصب
او را از جمله زینت دارالش درختی ساخته بود از طلا و نقره و جواهر که شاخهای درختان حرکت میکرد
بحرکات مصنوعی در شاخهای آنها ساخته بودند که باد داخل کالبدشان میشد بنغمهای مختلفه خوش
آوازی میکردند و این بدیعه بعد از سست شدن دولت عباسی بود آیا در وقت شوکت چقدر
بوده است فتحان من لا یزول و لا یزال و لا یفنی ملکه و ما یعتریه الزوال در خاتمه ذکر میکنیم قصه قتل مقتدر را
چرا که در آن قصه عبرتست برای صاحبان بصیرت و دلالت میکند بر زشت و ناپسندیدگی و حقارت دنیا
حاصل قصه اینست که مونس خادم در اصل از غلامان خصی معتضد بالله پدر مقتدر بالله بود چون خلافت
بمقتدر رسید رتبه او را بلند کرد و او امیر الامرا شد لشکری عظیم را تحت تصرف او کرد در سنه ۳۲۳
سیصد و بیست و سه در بین خلیفه و وزیر مونس منافرت و وحشت پیدا شد مونس از بغداد بیرون شد و
بموصل رفت خلیفه اولاد و اموال و اتباع مونس را محبوس نمود بعد بامراء موصل نوشت که
مونس را بموصل راه ندهید و با او مقاتله کنید امراء موصل با مونس مقاتله کردند مونس غالب آمد و لشکر
موصل برای وی تسلیم شدند مونس بهمراه لشکری بسیار عازم بغداد شد چون ببغداد رسید با لشکر خود
نزد باب سامیه نزول کرد مقتدر با باقی لشکر که همراه او مانده بود بمقاتله بیرون شد چرا که
بیشتر لشکر از آن جدا شده بلشکر مونس ملحق شده بودند چون مقتدر بیرون شد بهر پیش
روی آن علماء قراء بودند که بدست آنها قرآنهای شریف نهاده در این وقت جرقه بنویسه
صلی الله علیه وسلم را پوشیده بر تل بلندی ایستاده شد یاران او درخواست کردند از آن پیش
شد تا بجنگ مقتدر در صف قتال پیش شد یاران او کریخته آنرا تنها گذاشتند طلایه از لشکری
مقتدر نزد وی رسیدند گفت که من خلیفه ام و سپر چنین دراز میکنید گفتند که ما نمیشناسیم ترا
ای سفله تو خلیفه ابلیسی یکی از لشکری آنرا زده و بر زمین افتاد خلیفه را ذبح کرد و سر او را از تن جدا
بر سردار برکشیدند و همه لشکر گفتند از آن من میکردند و جمیع لباسهای او را کشیدند تا اینکه زیر جامه او را آلوده
العوره شده در همان جای کشتن گذاشتند و از آن موضع رفتند و نا پدید گردیدند آن موضع را سر او را بسوی مونس بردند
او بر اشید به بود چون مونس سر مقتدر را دید بر روی خود طمانچه زده گریه کرد بعد از قتل مقتدر
اهل بغداد بهمراه برادر مقتدر که قاهر بالله باشد بیعت کردند چون قاهر بخلافت متمکن شد مونس را در
بقصاص پدر خود کشت و دراز شد مدت خلافت قاهر بالله خلع شد در سنه سیصد و بیست و دو
چشمهای او را کور کردند مدت درازی کور و محبوس در دارالخلافه بود بعد رها کردند او را و روزی در
جامع منصور در باین صفوف استاده شده بآواز بلند گفت ایها الناس مرا بشناسید که من خلیفه ام
برایم تصدق کنید و آن در ایام مستکفی بود بجهة انکه مردم مستکفی را تشیع کنند بعد از او بیرون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 318 of 1140

شدن مانع شدند تا انکه در سنه سه صد و سی و نه مرد و عمر او پنجاه سه سال بود بعد از انکه خلع کردند قاهر را و بیعت کردند همراه راضی باللہ بن مقتدر و در همین سال دمستق لفرانی بسوی سمیساط همراه پنجاه هزار لشکر رفته در ملطیه فرود آمده محاصره کرد مدتی دراز تا انکه هلاک شدند و مستق و خیمه را برپا کرد در بکی صلیبی را نصب کرد و نوشت که هر کسی که اراده دارد نصرانیت را برود بسوی خیمه صلیب با اهل و مال او پس داده شود و هر که اراده داشته باشد اسلام را جمع شود بسوی خیمه دیگر برای او امان داده میشود لشکر مسلمانها بسوی خیمه صلیب آمدند جهت طمع اولاد و اموال خود و همراه شهر سمیساط رفت که برساند ایشانرا بجایشان پس از ان فتح کردند رومیان شهر سمیساط را و بسیار فساد کردند دران در تخریب عمران کردند کارهای شنیعه را و متصرف شدند اکثر شهرها را و فتح کردند شهر جنوه را و گذشتند شهر سردانیه فساد کردند به اهل آن بعد از ششصد به قریبا از کناره شام و سوقلیه کشتیهای آنها را و آمدند در سنه بیست و ششم اجراء فدیه شد میان مسلمانها و نصاری روم شماره اسیران مسلمانان ششهزار سه صد نفر از مرد و زن و در سنه سه صد و بیست و نه راضی باللہ فوت کرد و بیرون همراه برادر او متقی بن مقتدر بیعت کردند در سنه سه صد و سی و میان او نزدیک حلب و سیواس غارت کردند و نزده هزار کس را اسیر نمودند در همین سال اغراکرد تمال از ناحیه طرسوس بسوی شهرهای روم از ومیان بسیار را کشت و اسیر کرد و از شهرهای ایشان نیز بسیار را اسیر نموده سالم بس آمد در سنه سه صد و سی و یک ملک روم بسوی متقی باللہ پیغام فرستاد که در کنیسه الرها در رومیال بوده است که حضرت مسیح بدان رومال روی مبارک خود را خشک نموده و عکس صورت مبارک او در ان رومال افتاده و باقی مانده نزد شما اگر آن رومال را بما تسلیم کنید اسیرهای شما را رد میکنیم متقی باللہ علماء را حاضر نموده از ایشان استفتا نمود علما اختلاف نمودند بعضی رای دادند تسلیم کردن رومال و خلاصی اسیران او بعضی گفتند که این رومال سالها بدست مسلمانان بوده و هیچ پادشاه از ملکان روم طلب نکردند از او الحال اگر ما تسلیم کنیم در ان ظاهر میشود ضعف مسلمانها و علی بن عیسی وزیر گفت که خلاصی مسلمانان بهتر است از نگاه داشتن رومال پس امر کرد خلیفه به تسلیم کردن آن بسوی رسول ملک روم و دران گرد کسان را بهته پس آوردن اسیران نزد ملک روم اسیران را شده باز گشتند .

قصه برون شدنی و سیه بسوی شهرهای اسلام

در سنه سه صد و سی و دو طایفه از روسیه بسوی نواحی آذربیجان بکشتی ها سوار از بحر کر که بحر لانیت که گذشته شهر زرعه گذر افتاد بر آذربیجان است بکشتی ها سوار شده بملک آذربیجان باجماعتی از دیلمها تخمینا زیاده از پنجهزار نفر مقابل روسها برآمده مساعی نگذاشت که مسلمانان مغلوب و کشته گردیدند عده سیف گریخته طرف شهر رفتند و روسها تعاقب نموده چون مسلمانان طاقت مقاومت نداشتند هر کدام که بال سواری داشت سوار شده شهر را ترک داده گریختند مجاهدین اسلامی از هر طرف بای ایشان آمده روسها با مقاومت شدید عامه اهل شهر برون کردند روسها بسنگ میزدند بر آنها او از ها میکردند هر چند روسها نهارا منع میکردند منع نمیشدند بمنازل و سهالها آمده خود را

[illegible]

اگر عاقلان که مآل کار را اندیشیده خود را نگهداشت بیکر دند اهل شهر امان خواسته روسها داخل شهر شده
گوشه شهر منادی شان ندا کرد که ای اهل شهر تا سه روز مهلت شما است که از شهر بیرون شوید بعد از سه روز هر کس
کی از شما در شهر باشد جزای او کشتن است پس بعضی که توانائی بر آمدن داشتند بیرون رفتند و اکثر بیرون نتوانستند
نتوانستند روسیان ظالم شمشیر در میان ایشان نهاده اکثر ایشان را شهید نمودند آن ملعونان که دیدند تقریبا
ده هزار کس از ایشان اسیر نمودند بقیه مسلمانان را در مسجد جامع شهر جمع نموده خطاب کردند که نفسهای خود را
بخرید و الا تمام شما را قتل میکنیم شخصی نصرانی از جهة خلاصی بایشان شد و سعی نمود که هر یک بیست درهم بدهند و را به قبول کردند
اگر عاقلان شاخ چون روسها دیدند که از چه و اینها که نیست بیرون آن کشند زنان و اطفال را اسیر نمودند و باقی را غلام
و کنیز کردند و اموال شان را بغارت بردند انا لله و انا الیه راجعون .

قصه حرکت کردن مرزبان بن محمد بن مسافر پادشاه دیلم بطرف ری

چون روسیان در ملک مسلمانان این همه افعال وحشیانه ناشایسته چنانچه ذکر نمودیم اجرا نمودند مسلمانان اطراف
را بسیار ناگوار آمد نفیر عام نمودند مرزبان بن محمد بن مسافر مردم را جمع نموده عده نفری از اتباع بسیج از ارشد با ایشان
بطرف روسها حرکت کرده شروع بمقاتله نمود روسها بر وی شدند با قتلها نمودند بعضی از ایشان را اسیر کردند
تا اینکه بتوسط الهی شکست داده امیر شان را کشت باقیها بطرف حصن شهر گریختند مرزبان اینها را محاصره نمود تا اینکه
قدرت واشتند از اموال خود بر داشته شب فرار نمودند حقتعالی شهر بعه را از وجود خبیث شان پاک نمود و دایره بیرون
سال و سهمار آن حرکت علی بن الغلب نموده بودند بر روز مکو چور داده اعراب جمع بالایشان مقاتله نموده منهزم شدند شهر را
واگذار شدند فالحمد لله علی ذالک و در سنه سیصد و سی و سه متقی لله بن مکتفی بن مکتفی بن معتضد که یکسال و چهار
ماه کمتر خلع شده در سنه سیصد و سی و چهار مطیع الله بن مقتدر بن معتضد بیعت کرده شد در حینیکه بنو بویه بطرف
تغلب کرده بودند بنو بویه نسب شان بملوک فارس میرسد چون بر بلاد دیلم ها بسیار مدت ایام حکمرانی نمودند
ایشان از دیلم بر سلطنت اینها از خلافت عباسی خلفا بودند چون امر شان بحدی رسید که خلفا تغلب نمودند تا
تصرف در ملک کلا دست شان از خلفا را انحراف اسم خطبه و سکه و مهر فرامین دیگر تصرف نبود و قصه شان مطلع تاریخ
مذکور است خلاصه اینکه در سنه سیصد و سی و چهار معز الدوله بن بویه با لشکری فراوان داخل بغداد شد خطبه مستکفی را
و مطیع الله را عوض آن منصوب کرد و باید ابتدا ظهور سنه سیصد و بیست و دو بوده و آنکه اندکی ملک عباسیه تغلب
نموده تا در سنه سیصد و سی و چهار در بغداد تغلب کردند ملک بالطبع آل بویه تغلب تا سنه چهار صد و سی و هشت ایام
در این مدت دولت سلجوقیه قایم گردید خلفا بنو بویه تغلب کردند در عقد دویم در سنه سیصد و سی و پنج امر دادار است
محاربات بین مسلمانان و رومیان بسیار است یکی از ایشان در حدود آن طرف سیف الدوله بن حمدون والی حلب و حمص واقع گردید
عده اسیران دو هزار و چهار صد و هشتاد نفر زن و مرد که از رومیان نسبت بمسلمانان و سیصد و سی اسیر زیاد
بود با بسیار شان سیف الدوله داده و اسیران مسلمانان را از والی داد از همین تاریخ امر مصالحه منعقد
سیف الدوله بن حمدون والی حلب و حمص بود در سنه سیصد و سی و دو و هفت
سیف الدوله با ده دوم بقرار فت رومیان ملاقات کرده مقاتله کردند سیف الدوله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 320 of 1140

خورد رومیان قلعه مرعش را گرفته خود را برابل طرسوس انداختند باز در سنه سه صد و سی و شش سیف الدوله بغزای رومیان رفت و رومیان چون باز آمده ناگاه بر ایشان داخل گردید قلعه های بسیار بر افتح و اسیر و غنیمت گرفت چون اراده کرد که از بلاد روم بیرون شود رومیان تعاقب نموده اگر فتند آنچه همراه او از مسلمانان بودند بطریق قتل و اسیر هلاک گردیدند رومیان اسیران و غنایم خود را با آنچه گرانباری از اموال مسلمانان بود پس گرفتند سیف الدوله با جماعت اندکی بسلامت رفت،

ذکر غزوه بصقلیه

در سنه سه صد و چهل حسن بن علی کلبی که عامل منصور عبیدی بود بغزای رومیان بصقلیه رفت از جانب قسطنطنیه لشکری بدد ایل روم بصقلیه رسیده با مسلمانان محاربه شدیدی نمودند عاقبت مسلمانان را نصرت داده رومیان منهزم گردیدند مسلمانان بر ایشان غالب آمده روز را ناشب بکشتن و اسیر نمودن مشغول بودند جمیع اطفال و اموال و اسلحه شمار از غارت کردند در سنه سه صد و چهل و یک باز رومیان شهر سرج را مالک گردیده آن و اموال شمار از غارت کرده مساجد را ویران نمودند در سنه ۳۴۳ سیف الدوله ابن حمدان بغزای رومیان بروم رفت کشت و اسیر و غنیمت گرفت از جمله کسانیکه از رومیان کشته شدند قسطنطین بن دستق و از انسب کلار بن دستق بزرگ رومیان ناگوار آمده دستق لشکریان خود را فرستاد و در بلاد روم و درب الحدث غارت و غیره جمع آوری نموده قصد سرحدات مسلمانان نمود سیف الدوله چون شنید بطرف دشمن حرکت کرده در برابر حدث که شهریست با هم ملاقی شدند آتش قتال چنان شعله ور گردید هر دو فریق در مقابله صبر کردند بعد از آن عاقبت مسلمانان را نصرت بخشیده رومیان منهزم گردیده بسیاری از ایشان کشته شده و بقیه السیف دستق با بسیاری از سرهنگان او اسیر شدند دستق شکست خورده بدیار خود برگشت در سنه ۳۴۵ سیف الدوله چون خواست بطرف بلاد روم رفته انتقام آن غزا نموده باشد به خرشنه رسیده چند قلعه را فتح نمود گفتار در اسیر نمودن قلعه باسوخت و ویران کردن آن و رفتن بدیار اخت و از آنجا پیش آمده و در آنجا چند روز اقامت نموده بعد سوی حلب باز گشت چون رومیان این واقعه را شنیدند لشکری بسیار جمع کرده بطرف ثغور ملطیه آمدند سیف الدوله چون از آمدن ایشان خبر یافت با لشکر خود بر ایشان تاخته شهر را آتش زده آبادیها را ویران نموده اموال شمار از غارت کرده اسیر گرفته از کشته و اسیر رومیان از اندازه و شمار بیرون بود از ایشان هزار و سیصد مرد کشته و قریه های اطراف را سوخته در سنه ۳۴۶ بار دیگر بطرسوس آمده باین عزم عازم روم شد در سنه ۳۴۷ سیف الدوله با لشکری بسیار بغزای رومیان رفت و در شهر مالاطیه بسیاری گذاشت جاهای بسیار بر اسوخت چند قلعه را فتح نموده اسیر اموال بسیار گرفته ناگاه رسید رومیان در بندها را بر دی گرفتند چون عزم بازگشتن کرد قال طرسوس گفتند که رومیان بندرها و تنگی ها را گرفته اند رفتن صلاح نیست و آنست که همراه ما باز گردی سیف الدوله قبول نکرد سیف الدوله چنان عادت داشت که همراه کسی مشوره نمیکرد میخواست که بر رای خود مستقل باشد اینکه گفته شود که بر رای خود کار نمیکند الحاصل سیف الدوله از همان درب که داخل شده بود اراده مراجعت نمود رومیان کوه را حلقه کرده بسیاری همراهان او را بشهادت رسانیدند مال غنیمت را گرفتند خود او با سه صد مرد بعد از سختیهای بسیار بسلامت رفت این قضیه بفکر شخصیست که جهل پندارد فکرهای مردمان عاقل را چه عاقل را شبهه باشکی کار نکند عقل کرد یا عقل خود دیار در سنه سه صد و پنجاه و اندی انطاکیه همراه جماعت بزرگی بطرف طرسوس خروج کردند که بر رومیان بر مسلمانان کمین کرده ناگاه بر ایشان حمله برند بسیاری از مسلمانان کشته گردیده و اندی

انطاکیه مجروح شده گریخت درین سنه غلام سیف الدوله شهرهای روم را از طرف میافارقین غارت نمود و غنیمت وافر سلیم نموده سالم بازگشت.

ذکر استیلاء روم بر شهر زربه

آن سر حدیست نزدیک مصیصه که شهریست در شام درسنه سه صد و پنجاه و یک دمستق بار دوم بیان دین رزبه که در دهنه کوه برزگی نزدیک شهر زربه است فرود آمد جماعت آن انبوه بودند بعضی لشکریان او بکوه برآمده کوه را مالک شدند چون اهل شهر دیدند که کوه را تصرف کردند اینکه دمستق بر ایشان بتاخت گرفته بدریه دیابات بشهر قریب شده عزم سوراخ کردن دیوار شهر را دارند برخود بترسیده طلب امان نمودند دمستق ایشانرا امان داد بعد دروازه شهر را گشادند دمستق داخل شهر گردیده لشکریان خود را دید که پیکسر از کوه جانب شهر فرود آمدند بر امان دادن خود پشیمان شد در اول شب بشهر ندا نمود که جمیع اهل شهر در مسجد جامع جمع شوند کسیکه در زمان خود مانده بود کشته میشود کسیکه قدرت بیرون شدن داشت بیرون شدند چون فرداشد نفر جمع در آن مسجد بودند حکم داد که بمنزل های خود رفته هر کس را که یافتند بکشند آن ظالمان سیدار گرفتند بیرون آوردند و زنان و کودکان معصوم کشتند و آنچه اسلحه که در شهر بود جمع کردند بعد ازان کسانیکه در مسجد جامع جمع شده بودند امر کرد از شهر بیرون روند هر طرف که میخواهند بروند اگر فردای آن بمانند کشته میشوند مسلمانان از طریق ازدحام از دروازه بیرون آمدند که جماعتی ازایشان بسبب ازدحام مردمان هلاک شدند چون همه مردمان شهر برآمده بروی جمع دمستق شمشیر کشیدند کسانیکه میرسیدند میزدند و میکشتند و مسلمانان راه فرار پیش گرفتند و آخر روز رومیان هرچه ازایشان یافته کشتند آنچه مال و متاع که زنان مانده بود گرفتند دیوار شهر را ویران کردند دمستق در شهر اسلام پیست و یکروز ماند گرد اگرد و حشیه بود که عبارت از پنجاه و چهار قلعه از مسلمانان بود بعضی را بامان گرفتند از جمله قلعه ها یکه بامان فتح کرده بودند قلعه بود که اهل انرا بخروج امر کرده بودند ایشان بیرون شدند یکی از ارامنه خائن از حرم های مسلمانان تعرض کرد مسلمانان را غیرت اسلامی بجوش مده شمشیرها برکشیدند دمستق بغیظ آمده امر بکشتن تمامی مسلمانان قلعه داد که آن چهار صد نفر بودند از زنان و کودکان هرگز کسی را رقیت داشته نگهداشته باقی را کشتند این وقت زمان صوم نصاری رسید دمستق بازگردید بانطریق که بعد از عید مراجعت کند لشکر خود را بقیساریه گذاشت ابن زیات والی طرسوس با چهار هزار مرد بطرسوسی بیرون شد دمستق بر ایشان واقع گردیده اکثر شانرا با برادر ابن زیات کشتند بقیه اهل طرسوس خطبه را از نام سیف الدوله بن حمدان قطع کرده بنام ابن زیات میخواندند چون ابن زیات بطرسوس آمد خطبه را بنام خود کرد اهل طرسوس ضعف او را مشاهده کرده خطبه را بنام سیف الدوله خواندند او را بخود خواستند چون ابن زیات بحقیقت کار واقف شد خرقه تصوف بالا رفته از انجا خود را بدریا انداخته غرق شد اهل ثغر از ین بر دمستق مسلط شده بسیار مردم بوی قتل کردند دمستق ایشانرا واگذاشت متعرض نشد (ذکر غلبه نمودن رومیان بر شهر حلب و بدون سبب بازگشتن) درین سنه رومیان شهر حلب غلبه کردند بر قلعه آن سبب این بود که دمستق دانست که مسلمانان بیخبر بوده بطرف حلب سیر نمودند زیرا که لشکریان خود را بقیساریه گذاشته بلاد خود رفته بودند چون دمستق نصف شب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 322 of 1140

جریده بسوی لشکر خود در شهرها روان شد کسی از احوال او نمیدانست آنها را از هر شهر جمع کرده همراه شان میرفت تا گاه بحلب رسید در وقت رسیدن مردمان خبردار شدند شهر حلب را رفته و گرفت سیف الدوله از این واقعه بیخبر بود چون سیف الدوله را خبر دادند در صدد جمع آوری عسکر و اسباب بیشمار خود با کسانیکه همراه او بودند بمقاتله شان بیرون شد و مقاتله آنچنان کی طاقت نیاورده اکثرشان کشته شدند چنانکه از اولاد داود بن جراح کسی نماند همه کشته شدند سیف الدوله با نفری اندک شکست خورده دستق بدار سیف الدوله که خارج شهر بود و داریان نا امید شدند ظفر یافته اینها سیف الدوله که عبارت از سه صد بدره از دراهم و هزار و چهار صد استر و از خزاین اسلحه که بشمار نمی آمد گرفته و دار را خراب کرده انچه موجود بود بالکشته شهر را محاصره کرده اهل شهر بادی مقاتله میکردند رومیان دیوار شهر را رخنه کردند رخنه بر اهل شهر میگیدند مردمان حلب بسیاری از رومیان بار رخنه بقتل رسانیدند چنانچه آنها هم از رخنه دور کردند چون شام شد طرفین از مقاتله ایستادند اهل حلب بتاریکی شب رخنه را تعمیر کردند چون رومیان این صورت شنیدند بسوی کوه جوشن که نزدیک شهر بود پس رفتند از قضای الهی زمانیکه مسلمانان برج و باره شهر ایستاده حراست میکردند اهل شهر بود قصد متاع های مردم و کاروانسراها و تجار را نمودند بنای غارت گذاشتند چون مسلمانان این سر بر جهادیدند سوی شهر رگذاشته خود را بخانه های خویش در میان چون رومیان این واقعه را شنیدند آنکه فرود آمده بدیوار شهر بالا شدند کسی را ندیدند بعد فرود آمده دروازه های شهر را گشاده داخل شهر شدند که هفتصد هنوز بیش مردمان بر یا بود کسی را که یافتند کشتند خلاصه اینکه تا زمان مانده شدن آفتاب از ایشان برداشتند در شهر حلب هزار و چهار صد اسیر از رومیان بود همه را رها کردند انها سلاح گرفته مردمان را می کشتند ده هزار پسر و دختر را اسیر کردند انچه را که بتعریف نمیگنجد غنیمت کردند انچه را که رومیان از مال غنیمت برداشته نتوانستند دستق حکم سوختن داد مسجد ها را نیز سوختند بعد ازان کافی اهل شهر امان داد شهر سه هزار دختر و پسر و مالی اتر بیان نمود که مسلمانان تادیه کنند داد قبول کرده و از ایشان باز گردد و بر الحاب گردند ایشان را چنانچه ذکر نمودیم ملک گردید عده عسکریان او دو صد هزار مرد بودند که از انجمله سی هزار جوشن پوش و سی هزار نفری استحکام جهته ویران کردن و اصلاح نمودن راه از برف و غیره بود و باوی چهار هزار استر که مشک الحدید بار داشت چون رومیان داخل شهر شدند مردمان شهر بقلعه درون شهر پناه بردند هر کس که داخل حصار شدنی انجا رسید زنده گی باقی برد دستق نوزده روز در شهر اقامت نمود غرض کرد که همراه انچه غنیمت که دارد نزد خواهر زاده باد شاه روم که همراه او بود گفت باید شهر بتصرف آمده کنی بیت که مبادا رفع کند بچه سبب باگر دیم دستق گفت بخیر را که ملک در روز پنجم داخل شدیم چنانچه غنیمت و قتل و خراب و احراق نمودیم اسیر ها خود را خلاص کردیم اشیای الادراک نمودیم که مشغول آنچنان نشده بعد بودن ما چه فایده دارد خلاصه کلام در بین شان رد و بدل شد تا اینکه دستق بوی گفت تو دای قلعه حلب را محاصره کن من همراه لشکری خود بدروازه شهر اقامت میکنم خواهرزاده ملک بخشم آمده بطرف قلعه قدم نهاد و در حالیکه شمشیر بسر دست گرفته رومیان متعاقب وی بودند چون نزدیک قلعه رسید از سر قلعه سنگ چوب انداختند شد بر سر و دست رسیده کشته گردیده الحق زاده را برداشته بخدمت دستق آوردند چون دستق دید اسیران مسلمانان

زیاده هزار دو صد مرد بودند کشته شهرهای خود باز گردیدند با اهل سواد حلب متعرض نگردیدند ایشان از اعت و عمارت امر نمود بگمان اینکه بسویشان عودت خواهد کرد .

ذکر فتح طبرین از صقلیه

در همین سال لشکر مسلمانان که امیرشان احمد بن حسن بن علی بن ابی الحسن علیدین عامل بود بطرف قلعه طبرین از صقلیه حرکت کردند طبرین متصرف رومیان بود لشکر اسلام آنرا محاصره نمودند چون این قلعه از محکمترین قلعه ها بلکه محکمترین قلعه ها بود اهل قلعه امتناع نموده مسلمانان حصار دادند و آمد و شد چون مسلمانان بسختی قلعه را دیدند اندیشه فرو رفتند بعد ازان بطرف آبیکه داخل قلعه میشد قصد نمودند ابرا ازان قطع کرده گردانیدند کار بر ایشان دشوار آمد امان خواستند مسلمانان اجابت کردند بعد باز گردیده طلب نمودند که انها را بر نفسهای شان ایمن سازند که خود شان غلام مسلمانان و مالهایشان غنیمت باشد مسلمانان قبول کرده ایشان را از شهر بیرون کردند مدت حصار داری هفت نیم ماه بود در قلعه نفری از مسلمانان سکنی داد آنقلعه را معزز نامیدند پس بعد علیدی والی افریقیه حسن بن علی را با لشکری بطرف مطره رفته محاصره کرد و سخت گرفت چون رومیان دیدند ترسیدند بطرف ملک قسطنطنیه کس فرستادند که دیر از حال شان آگاه نماید تا مدد بر ایشان بفرستد ملک قسطنطنیه لشکری بالغ بر چهل هزار از راه دریا بطرف شان فرستاد چون خبر بامیر احمد رسید سیاه موجود او بقیه احوال فرستاد مقصود اینکه نزدوی بعد دوی لشکر بفرستد و خود امیر احمد بساختن جهازهای بحری جنگی جمع نمودن مردم جنگی و خشکه در پا شروع نمود اما سعر لشکر یانرا جمع کرده مالهای ایشان را تقریق کرده ایشان را بسر کردگی حسن بن علی برادر خود احمد فرستاد و در رمضان بصقلیه رسیدند ازانجا بطرف کسانیکه رمطره را محاصره داشتند رفته در حصار داری بنی نهادند و در میان تیر ماه شوال بصقلیه رسیدند نزد شهر مسیلی منزل نمودند ازانجا باچنان جماعت که هر زر صقلیه را گرفته بود بر رمطره حمله بردند حسن بن علی لشکری حصار بود طایفه را از لشکر خود بر حصار مقرر کرد که اهل ان از شهر بیرون نشوند خود او بهمراه باقی لشکر بمقدم رومیان که قصد بیوت خود کرده بودند بیرون شد رومیان رسیدند بر مسلمانان حمله کردند اهل رمطره هم از عقب شان بیرون شدند نمودند مستحفظان اسلام آنها را منع کردند رومیان با عده زیادی بمقابله لشکر اسلام تکبیر گویان بهوس الهی جنگ آغاز نهادند طرفین حمله بردند چنان کار بر مسلمانان شدت آورد که نزدیک بود از کثرت هجوم کفار مغلوب شوند دشمنان بغنیمهای مسلمانان رسیدند و میان بکثرت عدد خود مغرور بودند چون مسلمانان سختی جهاد ندیده بودند دل مرگ بسته مصلحت دیدند که بفرار تسلیم شده قول شاعر را کار بندند شعر

تاخرت استبقی الحیات فلم احد لنفسی حیاة مثل ان اتقدما
(تاخیر مقدم جهاد حیات جستن) (بنا لطم آمدن برای خود زندگی را مانند چشیدن شدن)

چون حسن بن علی امیر شان این حال را دید بکمال غیرت تنور جنگ را برافروخته لشکریان خود را بر مقاتله پیش کرد ازان طرف نیز سرهنگان رومیان بجوش آمده لشکر خود را بتخریص قتال نمودند از آواز تیر و شمشیر و گرز آهنین گوش فلک کر شد درین بین منویل رومیان که سراپا در آهن غرق بود خود را در میان لشکر اسلام انداخت هر چند تیر و نیزه بطرف وی میریخت کارگر نمی شد تا اینکه یکی از مسلمانان اسب ویرا به نیزه از اسب افتاده منویل پیاده گردید

مسلمانان گرد آن گرفته با چند نفر از سرهنگان و در اکشتند چون رومیان شیخ دراکت دیدند به بدترین حالی
شکست کردند مسلمانان بنصرت خداوندی ظفریاب شده شکستیان را تعقیب نموده می کشتند تا
شهر بکنار خندق عمیق رسیدند که قعر آن به ده ذرع منتهی می شد کفار نابکار از خوف در آن بعضی بعض
افتاده تسلیم هلاک و ذبح کردیدند تا اینکه از کثرت افتاده ها آن خندق مملو گردیده هنوز نفره اهل ...
محاربه از صبح تا عصر امتداد داشت پهلوانان جنود اسلامی تمام شب را بقتل و غنیمت مشغول
بودند از اسب و اسلحه و اصناف مال غنیمت بی شمار بدست آوردند از جمله مال غنیمت شمشیری
یافتند که بر آن این نوشته بود هذا سیف هندی وزنه مائة وسبعون مثقالا طالما ضرب به بین
یدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن شمشیر را با اسیران و سرهنگان بحضور معز فرستادند بقیة السیف
رومیان بطرف ریو گریختند اما اهل رمطه نفوس شان ضعیف خوراک شان قلیل گردیده ضعفا و اطفال
نیاورده بیرون شدند مردان جنگی شهر باقی بودند مسلمانان بطرف شان حمله برده تا شب مقاومت
میکردند در شب هم جنگ را لازم گرفته اخر نردبانها را بر دیوار قلعه نصب کرده بالا رفته قلعه را
بقهر و غلبه مالک شدند آنجا از مردان جنگی که در شهر بود کشته زنان و کودکان را اسیر نموده مال
بسیاری که در آنجا بود غنیمت گرفتند از مسلمانان جماعتی را برای آبادی و حفاظت آن مرتب کرده بعد از آن
از رومیان کسی که نجات یافته بود جمع شده و کسانی که در صقلیه و جزیره ریو بودند با خود برداشته در کشتی های
خود سوار شده خود را باهل قلطه میکردند چون امیر احمد شنید با لشکریان و اصحاب خود به کشتی ها نشسته در آب بایستان جل
برده بسخترین مقابله بهم اراده شان جنگید جماعتی از شناوران دلاور اسلامی کشتیها خود را در آب انداخته به کشتی های رومیان
رسانیده بدر بسیاری کشتیها را پاره کردند کشتی تا کسانی که در کشتی بود غرق شدند قتیل بسیاری از رومیان شد باقی
شکست خورده هر یکی بر دیگری نظر کرده متفرق شدند باقی سریه های مسلمانان شهرهای روم پراکنده شده غنیمت
میکردند اهالی شهرها اموال بسیاری داده مصالحه میکردند این وقایع در سنه سیصد و پنجاه و سه و مصالحه
در سنه سیصد و پنجاه و چهار بود این وقایع اخیره را دفعة الحجاز می نامند بسوی تمام کلام در حوادث سنه سیصد و
پنجاه و یک باز میگردیم در سنه سیصد و پنجاه و یک رومیان قلعه دلوک را با قلعه مجاور آن گرفتند در حین سیف الدوله
حاجب خود را با لشکری بطرسوس بسوی روم فرستاد قتل و اسیر نموده سالم و غانم بازگشته باز رومیان قلعه ...
... مالک شدند ... نجا نام غلام سیف الدوله و با لشکر جانب حصن زیاد رفت جماعتی بسیار از اوقات که ... داده ...
... شوال ... رومیان ... فراس بن سعید ... که شخصی ...
... حالیکه والی منبج بود اسیر کردند ... پنجاه و پنج اسیر بود ... سیف الدوله ... داده ... گرفت ...
سیصد و پنجاه و یک لشکری از روم بطرف جزیره ... حرکت کرده جزیره ... سعید ... فرستاده ...
با امداد شان لشکر فرستاد بار رومیان مقابله کرده مسلمانان نصرت یافتند کسانیکه از رومیان در جزیره بود اسیر کردند در سنه سیصد و پنجاه و
طرسوس ... داخل شهرهای روم شدند نجا غلام سیف الدوله ... ... داخل شد اهل طرسوس در غزوه خود ...

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 325 of 1140

تا قونیه رسیده باز گشته و درین سنه جماعتی از اهل ارمن بقصد شهر ها اجتماع نموده بران شهر غارت برده اسیر و غنیمت گرفته بوطن مألوف باز گردیدند.

ذکر محاصره نمودن رومیان مصیصه را و رسیدن غازیان از خراسان

در سنه سبعمائه و پنجاه و هشت رومیان مصیصه را محاصره کرده با اهل آن مقاتله کرده دیوار شهر را سوراخ نمودند اهل شهر برقعب مقاتله سختی با رومیان کردند تا آنها را از نقب باز گردانیدند و رومیان رستاق مصیصه را سوختند و غله آنرا آتش زده سوختند و بر سر حصار هم بمساعدت اهل طرسوس آتش زده نماز مسلمانان را نزدیک بود هزار شهادت سانیده ندرومیان در بلاد اسلام پانزده روز اقامت نمودند کسی بمقاتله ایشان مانع نشد بعد ازان بسبب گرانی نرخ و کمی اقوات رومیان متفرق شدند درین وقت میمنی از خراسان همراه پنجهزار نفر بعزم غزا بشام رسید که راه شان را ارمنیه و میافارقین گرفته بودند چون در ملطیه خبر سیف الدوله آمدند سیف الدوله آنها را بطرف شهرهای روم فرستاد که رومیان را از مسلمانان دفع باید کرد غازیان روان شده بقونیه رسیدند گرد رومیان عجمت کرده بودند غزات خراسانی چنه گرانی سیر حدات متفرق گردیده واثر شان نبود و از انجا بجانب خراسان آمدند مستق اراده بازگشتن نمود به اهل مصیصه داد نه و طرسوس گفت که من بسبب عجز و ناتوانی از شما باز میگردم از جهة کمی علوفه و شدت گرانی عودت میکنم باز پس میگردم هر کس از شما اگر موضع خود را گذاشته رفت بخانهای او اگر بعد از عودت خود کسی را یافتم دیرا بقتل میرسانم بعد ازین قصد ملک روم بر طرسوس نازل نموده آتش جنگ گرد بین اهل شهر و رومیان جنگ های مستعد و جاری شد گرد و بعد از جنگ ها مستق بر زمین افتاد زدیک بود که اسیر شود رومیان بروی جمع شده مقاتله کردند تا او را ازین بلا دادند اهل طرسوس هیکلی از سر هر کسان روم اسیر نمودند رومیان از ایشان کوچیده لشکر را همراه مستق بر مصیصه گذاشته و مستق مصیصه را محاصره نمود که کسی ایشان را مانع گردید بعد ازان بامر الهی قحط بر ایشان غالب گردید مرض وبا بسیار شد که بسیاری از ایشان مردند تا آنکه ناچار شده کوچیدند.

ذکر استیلاء رومیان بر مصیصه و طرسوس

در سنه سبعمائه و چهار بقصور ملک روم بطرف قیساریه رفت تا آنکه نزدیک شهرهای اسلام گردیده اقامت نمود اهل طرسوس بطرف بلاد اسلام نقل دادند اهل طرسوس مصیصه نزد او سورستان دوان گردانیدند عجم او بطرف شان نگریست تا اهل شهر اقامه نماید بقصور خواهش شان را قبول نموده درین بین بقصور خبر رسید که مسلمانان شهر ضعیف و عاجز گردیده اند بقصور گرسنگی بر ایشان غلبه نموده که سگان مرده را خورند و باد ایشان خمان شدت کرده که روزی سه صد نفر میمیرند بقصور خبر یافته از اجابت ایشان باز شده قاصد را خواسته مکتوب را بسروی گشوده بسوخت بیش از آنرا نوشته گفت بایشان بازگردید که هرشهر را بشمشیر مفتوح گردانیده ام و بزور بدیگ برک میرسد چون شهری را گرفته بوی لحسان نمی دهد و او را گرم گذاشته محکمت امده شخص را بیش میزند شما چه شهر مرده و زبون نزدیک برک میرسید چون شهری را گرفته بوی لحسان نمی دهد و او را گرم گذاشته محکمت امده شخص را بیش میزند شما چه مصلحت می بینید چون شما را واگذارشدم که باحوال خود مستقیم شدید بشما ستانی عشوم بعد ازین اطاعت می نمائید چون شما را واگذارشدم که باحوال خود مستقیم شدید بشما ستانی عشوم بعد ازین قاصد را پس گردانیده لشکر رومیان را جمع کرده همراه شان بطرف مصیصه رفته محاصره نمود بقصور شمشیر فتح گرفته شد و رومیان را از ایشان نهاد از مسلمانان قتلگاه بزرگی برپا کرد بعد ازان شمشیر را از ایشان برداشته کشتار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 326 of 1140

که در شهر بودند تقریباً دو صد هزار نفری از شهر روم نقل دادند بعد ازان بطرف طرسوس حرکت کرده چون سد آنرا محاصره نمودند اهل طرسوس باطاعت پیش آمده امان طلبیدند دروازه شهر را کشادند ایشان از نجوشخوئی ملاقات نموده وامر نمودند که انچه از اسلحه و اموال خود دارند که طاقت برداشتن دارند باقی را گذاشته از شهر بروند اهل طرسوس چنان کردند و بجزو برپراکنده شدند همراه شان محافظ مقرر کردند تا انطاکیه برسند بقصور ملعون شهر داخل شده مسجد جامع را طویله دواب خود ساخت منبر را سوزانیدند طرسوس را تمیر و محکم ساخت غله را از اطراف به طرسوس جلب نمود تا اینکه نزدیک از ان گردید مردمان فراری بسرحد گذشته باطاعت ملک داخل شدند بلکه بعضی ازان بصرانی شدند نعوذ بالله من ذالک بعد ازان تقفور بادشاه شان در انجا عزم اقامت نمود تا اینکه به بلاد اسلام نزدیک باشد باز رای آن تبدیل شده بطرف قسطنطنیه بازگردید و مشتاق اراده نمود که قصد میافارقین نماید زیرا که سیف الدوله در انجا بود و پادشاه او را با اتباع به قسطنطنیه خواست همین سال طایفه از ترک شهرهای خود فرود آمده اهل — خوارزم مدد خواستند اهل خوارزم آنها را کمک نداده گفتند شما گر اسلام آورید شما را نصرت میدهیم ایشان اسلام آوردند مگر ملکشان اهل خوارزم آنها را نصرت داده ترکان را از جای دور کردند بعد ازان ملکشان هم اسلام آورد الحمد لله.

ذکر بیرون شدن نصاری روم از شهرهای اسلام

در ماه شوال سنه سه صد و پنجاه و پنج رومیان بقصد شهر آمد برآمده انرا محاصره کردند فتح آن میسر نشد با اهل آن مقاطعه کردند از ایشان بعده سه صد مرد کشته و چهار صد اسیر گردیدند چون بر فتح قادر نشدند بطرف شهر دارا باز گردیدند بنصیبین نزدیک شدند ناگاه کاروانی از میافارقین بر ایشان فرود آمده قافله را گرفتند مردمان نصیبین چون این خبر شنیدند از ترس چنان گریخته بیرون شدند که کراهه هر دابه بصد درهم رسید سیف الدوله که در نصیبین بود با اعراب مراسله نمود که همراه شان گریزد اتفاقاً رومیان پیش از گریختن باز گردیدند و بمکان خود ثابت ماندند نصاری روم از دیار جزیره بطرف شام رفته به انطاکیه نزول نمودند مدت طویلی اقامت نموده با اهل آن مقاطعه کردند فتح میسر نشد شهر انطاکیه را ویران کرده غارت کردند بعد بسوی طرسوس عزیمت نمودند در سنه پنجاه و شش جماعت کلان از روم با نطاکیه رسیده در سواد انطاکیه قتل و غارت نمود دوازده هزار از مسلمانان را اسیر کردند در سنه سیصد پنجاه و شش ملک روم داخل شام گردید کسی با او مقاتله نکرده منع نشدند در بلاد سیر نموده تا طرابلس شام رفته شهر آنرا سوخت قلعه عرقه را حصر نموده بعد ازان مالک گردیده چور و چپاول نمودند کسانی را که در عرقه بودند والی طرابلس پیش تر بواسطه ظلم اولاد طرابلس او را بیرون کرده بودند قصد قلعه عرقه را نموده بود بار رومیان ملاقی شده رومیان آن را همراه اهل آن که بسیار بود گرفتند — بعد ازان ملک روم قصد حمص را نموده آن را حمص را خالی نموده رفته بودند ان را گرفته سوخت بعد بطرف شهرهای ساحل رجعت کرد بران شهرها غارت و تحریق نموده شهر ملبر را با قریه های بسیاری مالک شد در شام دو ماه مکث نمود هر جا را که میخواست قصد میکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 327 of 1140

وهر جا را میخواست ویران میکردند کسی ایشان را مانع نمی شد مگر بعضی عربان که در اطراف او غارت میکردند جماعتی از اعراب بنزد او آمده نصرانی شدند بر مسلمانان نزدیک شدند عرب از قصد شان امتناع نمودند بعضی عربان از رومیان بقلب مسلمانان افتادند بعد ازان ملک روم اراده حصر انطاکیه و حلب را نمود بوی خبر رسید که اهالی آن اسلحه و ذخایر و ما یحتاج الیه خود را آماده کرده اند از شنیدن این خبر باز گردیده هم الحال صد هزار سر بود وی نگرفت مگر دکانداران و دختران و جوانان را اما میانه سالان و پیران و عجوزان بعضی را کشته بعضی را رها میکرد در حلب قرعویه غلام سیف الدوله والی بود بروی چنان معامله کرد باز گردیدند بطرف شهرهای خود بعضی کشته اند سبب باز گشتن شان بسیاری مرض مردن بود بعضی کشته اند ازرای سفر و غایب بودن از بلاد خود دلتنگ شده باز گردیدند بر قصد پس آمدن ملک روم جماعتی را بطرف جزیره فرستاده آنجا را قتل و غارت و اسیر و سوختن نموده باز گشت

ذکر مالک شدن رومیان شهر انطاکیه را

در سنه سه صد و پنجاه و نه رومیان شهر انطاکیه را مالک شدند سبب آن بود که رومیان قلعه لوقا که نزدیک انطاکیه بود و اهل آن مطاری بودند محاصره کردند اهالی لوقا با ایشان چنان اتفاق نمودند که از لوقا کوچیده بانطاکیه رفته اظهار نمایند که از ترس رومیان قلعه خود را ایم تا اهل انطاکیه آنها را جای دهند چون رومیان بطرف انطاکیه آیند انها را در فتح انطاکیه معاونت کنند بعد از موافقت رومیان قلعه شانرا واگذار شوند در اثر همین اتفاق اهل لوقا در انطاکیه تبر دک کوه که در انطاکیه بود فرود آمدند بعد ازان اتفاق و تقلخود دون رومیان همراه برادر بقفور ملک روم که عده چهل هزار بود آمده دور انطاکیه را احاطه نمودند بکوه بالا رفته در طرفی که اهل لوقا بودند چون اهل شهر دیدند که ازان ناحیه را مالک شدند خود ها را از دیوار شهر انداختند رومیان شهر را مالک شده شمشیر را باهل آن نهاده بعد ازان بیران و عجوزان و اطفال را از شهر کشیده گفتند بروید هر جا که خواهید چون از مردان و زنان و دختران و کودکان را گرفته بطرف بلاد خود اسیر بردند که از بیست هزار زیاد بودند

ذکر مالک شدن رومیان شهر حلب را و باز گشتن

چون ملک روم انطاکیه را مالک گردیده لشکری انبوه را طرف حلب روان کرد چون قرعویه غلام سیف الدوله والی حلب بقلعه که ده بود ابو المعالی شریف بن سیف الدوله آمده را محاصره داشت چون ابو المعالی خبر رومیان شنید حلب را واگذارشده بطرف بیابان رفت تا از رومیان دور شود قرعویه در شهر بود که رومیان آمده شهر را محاصره نمودند اهل شهر خود را بحصار درون شهر محکم نمودند رومیان شهر را مالک گردیده حصار را محاصره نمودند بطرف رومیان جماعتی از حلب بآمده میان قرعویه را مصالحه واسطه شدند سوگندان تردد نموده آخر امر بین شان بمصالحه قرار گرفت بر اینکه قرعویه بدل المصالحه را بطرف شان بفرستد هر گاه رومیان اراده جنگ داشته باشند قرعویه اهالی حلب را گذارد که جلا شوند تا رومیان هر چه بخواهند از اینشان خرید اری کنند و بین مصالحه همراه حلب، قلعه جعبا، حمص، کفرطاب

لوقا نام قریه ایست در نواحی انطاکیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 328 of 1140

و معزه، افامیه، شیزر، و مابین آن از قلعه ها و ده ها بود گرویها بر رومیان زدند و میان از حلب باز گردیده مسلمانان شهرهای خود را تسلیم شدند.

قصه مالک شدن رومیان ملاذکرد را

درین سال ملک روم لشکر برابوی ملاذکرد فرستاد که از مضافات ارمینیه است از امی محاصره نمود و ممالک بر مسلمانان شک گرفتند تا آنکه به غلبه مالک شدند شوکت رومیان چنان زرگ گردید که مسلمانان در اخراجهم خود از ایشان عاجز شدند چنانچه رومیان هر جایکه میخواستند رفته هرچه میخواستند میکردند سبب ضعف ملوک اسلام از مدافعه شان بواسطه بهم افتادگی انها بود.

قصه آنچه کردند رومیان با اهل جزیره

در ماه محرم رومیان شهرها و اطراف آنرا غارت کردند از انجا بدیار جزیره رفته تا رسیدند بشهر نصیبین آنرا تیر غارت کردند و تخریب نموده بدیار بکر رفته همچنین کردند جماعتی از گریختگان اهل آن بلاد بسوی بغداد رفته در مسجد جامعها و راه ها پیاده شده نفیری در شان جمع گردیده از انچه رومیان از قتل و غارت و اسیر نمودن با ایشان نموده بودند اظهار کردند مسلمانان این کار را بزرگ دانستند نفیری کردند اهل بغداد را از گشادن راه ها و طمع رومیان نخوفانیدند اهل بغداد با ایشان جمعیت ننمودند و بطرف دار الخلافه مطیع بالله رفته استغاثه اراده هجوم نمودند دربانان ایشانرا نزدیک دار الخلافه رابت ایشانرا منع کردند انها از بیرون در سخنانی بالنسبت خلیفه گفتند و شنوانیدند که ذکر آن قبیح است

ذکر شکست خوردن رومیان و اسیر شدن دمستق

در سنه سبعمائه و دو واقعه عز الدوله بن ناصر الدوله بن حمدان با رومیان و مستق در ناحیه میافارقین واقع گردید سبب این واقعه ذکر کردیم که رومیان چون بلاد اسلام را تصرف نموده دانستند که مسلمانرا قوت نیست جمع شان در گرفتن آمد قوی گردیدند لهذا دمستق بطرف آمد سیر نمود و در آمد هزار مرد نام غلام ابی الهیجا بن حمدان را دید کیفیت این تغلب بن ناصر الدوله نوشته از وی درخواست ناصر الدوله برادر خود عز الدوله ابو منصور را بسوی او فرستاد هر دو در شک دمستق یکجا شدند همراه دمستق نفری زیاده بود آنها و نفر بر سر دمستق به موضع شکی که اسب گذشته نمی توانست و حالیکه رومیان بیخبر بودند هجوم بردند و رومیان شکست خورده مسلمانان بعون الهی دمستق را اسیر نموده محبوس کردند تا سنه سبعمائه و شصت و سه مریض گردید ابو تغلب در معالجه او سعی و کوشش نمود فایده نکرد تا اینکه مرد در سنه سبعمائه و شصت و سه خلیفه مطیع الله را مرض فالج رسید زبان او از حرکت افتاده خود را خلع نموده طائع الله پسر او بیعت کردند در سنه سبعمائه و شصت و شش حکم بن عبد الرحمن ناصر فوت گردید بعد از ان پسر وی هشام بامر ولایت قایم گردیده لقب مؤید بود چون خرد سال بود کار امارت او را منصور بن ابی عامر تولیت میکرد مشغول غزا گردید بسیاری از شهرها را از تردشمنان گرفت شهر اندونش را با غنیمت و اسیران عظیم نمود در این اوقات منصور بکار خود قایم بوده بیست و شش غزا کرد در این مدت پنجاه و شش غزوه که کلام بذکر آن بطول می انجامد اجرا نمود از خوبی های غزوه های او این بود که داخل

شهرهای فرنگ گردید و در سند نشان که بیانش و کوه بود تجاوز کرده به شهرهای فرنگ داخل شده و در قتل و اسیر نمودن و خراب کردن بلاد فرنگ مبالغه نمود چون عبد الرحمن کثرت آنها دید که فرنگیان آن را محکم کرده متحصن شده اند در ایشان امداد کردن بر شهر عزم اقامت در آن پیدا او لشکرها جمع و تعمیر ستانها ... نمود و خود و هیزم ها و آنچه ... خود تهیه نمود چون فرنگیان عزم او دانستند مصالحه نمودند میل کردند بر لشکر اموال غنیمت که در آن گذاشته بود به گفت مرا اقامت ... از غرض نیست فرنگیان رضا دادند که با غنایم برود قبول کرد آخر گفتند ... قبول کرده و در ب ابروی کشادند غنایم را بدستور ایشان ما کرده همراه عسکر بشهر خود باز آمد.

ذکر غزوه های هندوستان

جاری کننده غزوات هند سلطان سبکتگین بعد از آن پسر او سلطان محمود غزنوی علیه الرحمه بود و سبکتگین در اصل غلام ابی اسحق البتکین امیر لشکر غزنی از طرف سامانیان ملوک خراسان که ایشان از جانب خلفای عباسی عامل خراسان بودند مقرر بود چون ابو اسحق وفات کرد در میان رعایا او شخصی که مستحق باشد به امارت نبود چون سبکتگین عاقل و متدین و صاحب مروت و دلاور و بهادر بود با رضا و اتفاق بود در سنه سیصد و شصت و شش غزنه والی گردید و به اعصار آثار عدالتش در وقت سلطنت آن ظاهر گردید بعد از فوت او پسر او سلطان محمود سلطنت او را پیش رفت به کابل و هند و خراسان سلطنتش تا نهایت حد عمل بیست و نه دولت و ولایت شان سیصد و سیزده سال شد ملوک شان بیست و یک بودند و نود روزی سر جمع ما سلطان محمود را جهاد بود و کارهای نیکو ازو بسیار باقی ماند دار السلطنت شان غزنه بود که مشهور است ... شد و در سنه سیصد و شصت و شش سبکتگین پدر سلطان محمود به غزا رفت بلاد های محکم را که در کوه بود فتح کرد و مساجد ... چون جیپال ملک هند مرا اگر حرکت ... یعنی شهرهای او را سبکتگین تصرف کند ملاحظه نمود لشکر و فیلها جمع کرده رفت تا به ولایت سبکتگین رسید سبکتگین نیز با لشکر بسیار از لشکر ... مقابل او بیرون شد چند روز ... رسیدند و در نزدیک ... کار را ... یکی ... که در نزدیک شان چشمه کوه بود ... آب ... نجاست ... کسی ... پلیدی ... حتی ... چون ... از آن آسمان ابر و رعد و برق پیدا شد ... سبکتگین ... امر نمود ... رعد و برق و باران ... هندیها چون ... گویا ... ایشان ... متفرق شدند ... رعد و برق ... ایشان ... از شدت سرما بسیاری از ایشان هلاک شدند ... ایشان خود را نزد سبکتگین فرستاده صلح طلب شدند رسولان امر مصالحه رفت و آمد نمودند بعد از سعی مصالحه بدین قسم قبول نمود که ملک هند مال بسیار با پنجاه فیل داد و چند شهر را وعده کرد و چند تن از اعیان خود نزد سبکتگین گرو نهاد و چند کس از مسلمانان با خود برد که شهرها را تسلیم کنند ... نمود چون ملک ... به ولایت خود رفت ... خلاص دیده مسلمانان را که با خود برده بود ... نمود ... چون سبکتگین این خبر را شنید لشکر اسلام را جمع کرده بطرف هند رفت اهل ... ویران نمود و رفت تا لمغان رسید و آن بهترین قلعه هایشان ... بود و ... را فتح کرد و بتخانه ها را ویران ... شکسته احکام اسلام را در آنجا برپا کرد و از آنجا حرکت کرده شهرها را فتح کرده اهل آنجا را ... ساخت ...

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 330 of 1140

خود کامیاب شده بغزنه باز آمد چون این خبر بملک سبکتگین رسید لشکر بهنود که صد هزار بودند جمع نموده آمد سبکتگین ملاقی شد سبکتگین لشکر اسلام را فرمود تا بنوبت جنگ نمایند لشکر هنود از درازی جنگ ملول شده بیکبار حمله شدیدی نمودند چون کار بر مسلمانان دشوار شد همه بیکبار حمله کردند و لشکر بهم ریختند بفضل الهی هنود شکست فاحش خورده ششصد از هر طرف ایشان را احاطه کرده بسیاری از ایشان را مقتول و اسیر و مال ها یشان و دواب شان غنیمت مسلمانان گردید بعد ازین واقعه طایفه هنود برای مسلمانان ذلیل و مطیع گردیده بخواهش مسلمانان رفتار میکردند بهمین بعد ازین واقعه هرقشان بلند نکردید راضی شدند که در اخرین شهرهای خود محفی بوده طلب نشوند چون بسلطان سبکتگین قوت یافت ما فغانهاد خلیج نیز اطاعت کرده رعیت شدند.

ذکر محاربه امیر ابوالقاسم کلی امیر صقلیه

در ماه ذیقعده سنه سه صد و هفتاد و یک امیر ابوالقاسم امیر صقلیه بر آمده اراده جهاد کرد سبب آن بود که پادشاهان از فرنگ دویل نام با لشکری بزرگ برای تصرف صقلیه برآمده دو لشکر مسلمانان را همراه قلعه مالطه تعلب نموده بود امیر ابوالقاسم جهت کوچ دادن کفار از قلعه مالطه رخت چون نزدیک قلعه شده بنزدیکی رسیده اعیان لشکر را خواسته گفت فکر من چنین شده است که باز گردم رای من را خلاف نکنید با لشکر خود باز گشت در اثنای راه گشتی کافران با مسلمانان برسیر نمود کافران دیدند که مسلمانان باز میگردند ویرا اعلام نمودند که مسلمانان از تو میترسند ایشان را عقب گیری نمای مظفر عشوی پادشاه فرنگ گرانبارها را از لشکر خود مجرد نمود مسلمانان را تعاقب کرده کوشش نمود تا اینکه به بیستم محرم سنه سه صد و هفتاد و دو بمسلمانان رسیدند مسلمانان جهت غرابان گردیدند هر دو لشکر جنگی شدیدی نمودند طایفه از فرنگ بقلب لشکر حمله نموده پرتقالها را از هم متفرق ساخت مسلمانان از دور امیر دور شدند نظام شان مختل شد فرنگیان بامیر رسیده ضربتی بفرق او زدند از آن سبب شهید شد چون امیر باجماعی از اعیان شهید گردید مسلمانان شکست خورده باز گردیده تصمیم نمودند که تا کاه نشته شوند یا ظفر یاب شوند مسلمانان غیور بیکبار بر فرنگیان حمله برده مقابله شدیدی کردند توقف نتوانسته فرنگیان شکست خورده ندا از ایشان چهار هزار اسیر گرفتند سرهنگان مقتول گشته گردید مسلمانان تا شب آنها را می کشتند مالهای بسیار بر اغنیمت گرفتند پادشاه فرنگ شخصی یهودی که از خواص او بود گرفته اسب پادشاه را رفتن باندان یهودی گفت که اسب مرا سوار شو اگر کشته شدم اسب مرا به پسر من ده اسب یهودی را سوار شده گریخت یهودی کشته گردید چون امیر ابوالقاسم شهید گردید پسری جابر همراه او بود بعوض پدر خود امیر شده با مسلمانان کوچ کرده جهت گرفتن غنیمت توقف نکرده مال بسیار را ترک کردند والله اعلم.

ذکر داخل شدن روسیه در دین نصرانیت

داخل شدن روسیه در دین نصرانیت بعد از باقی فرنگهای اروپا شاه است داخل شدن آنها در سنه صد و هفتاد و نهج بود سبب این چنین بود که میان ملوک روم اختلاف واقع شد بعضی از پادشاهان شان مدد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 331 of 1140

میخواست از پادشاهان اسلام از انجا در دروی که از سرحدیان و لشکرکشان و میان بوطرح پادشاهی کرد
قوت و معاونت همراه دیگران نداشت پس از ابا تغلب بن حمدان که والی حلب و موصل بود معاونت بخواست
امیر خواهش او را قبول کرد و لشکر بزرگی از بندر رمانه جانب او فرستاد امیر مذکور قصد محاربه دروی میان او نمود لشکر
کشید هر لشکر که از رومیان می آمد مسلمانان او را شکست میدادند ازین سبب قوی دل شده و قصد شهر قسطنطنیه را
نمود همراه لشکر او در دروی که خواهان پادشاهی قسطنطنیه بود حاضر بود و رومیان هم لشکر بسیاری جهت مقاتله
او فراهم آورده مادی مقاتله سختی کردند اینکه شکست چند دفعه بعد ازان در دروی بسوی بلاد اسلام بازگشت
قصد دیار بکر نموده بظاهر میافارقین نزول کرد و با عضد الدوله بن بویه که بر خلفا ریاغی شده بود عزم قتال
نمود بود مکتوب نوشته وعده اطاعت داده بود که دیر انصرت دهد عضد الدوله در جواب نگوئی وعده و
نصرت دهکت داین خبر بملوک روم رسید چون در آنجا دو ملک باهم برادر بودند در ملکیت قسطنطنیه شریک
بودند با عضد الدوله مکاتبه کردند و هدیه ها فرستادند و استمالت نمودند نفس عضد الدوله ترجیح جانب دو ملک
تقویت گرفت از نصرت دادن در دروی اعراض کرد از برای نائب خود ابو علی التمیمی که در دیار بکر بود نوشت
که در دروی یاران او را بکشید ابو علی سر رشته کردن سواران شروع نمود درین خبر بعضی یاران در
رسید بود گفتند که ملوک روم با عضد الدوله مکاتبه نمودند و در امر ما دیر امر اسلام نموده اند شک نیست که
آنها عضد الدوله را به مال غیره راغب می سازند ما را بایشان تسلیم میکند مصلحت آنست که بسوی ملاطیه
باز گردیم و با ملوک روم مصالحه نمائیم اگر قبول کنند و یا محاربه نموده کوشش خود در امر صرف داریم ما ظفر یابیم
یا به نیکنامی بمیریم در گفت این مصلحت نیست الا از عضد الدوله غیر از خوبی چیزی ندیدیم روا نیست انکه
پیش از انکه ازوی چیزی بدانیم ازوی اعراض کنیم چون در دو برادران این کلمات را بیان کرد بسیاری از لشکر
وی جدائی کرده رفتند چون نائب عضد الدوله ابو علی التمیمی قلت یاران او را مشاهده نمود بروی حریص شد
بحضور خود در دو را خواست در دو اجابت نموده حاضر شد چون بحضور ابو علی التمیمی جمع شدند در دو را با پسر
برادر و بعضی از اصحاب او گرفتند این واقعه در سنه سه صد و هشتاد بود ابو علی نهار را میافارقین حبس نموده در بغداد
بحضور عضد الدوله فرستاد در حبس ماندند تا سنه سه صد و هفتاد و پنج که عضد الدوله فوت کرد و ملک
صمصام الدوله تقلل کرد در دو روی را و کسانیکه با او محبوس بودند با نمود و شرط نمود بروی تا کردن اسپهای
مسلمانها را و اینکه برای وی بهفت قلعه سر حد را از بلاد روم با دیربه ها آن تسلیم نمایند و اینکه قصد نکنند بلاد اسلام را و بجز او
یاران او تا زمان حیات وی مساعدتی نمایند دیر اجیر که محتاج است بمال او غیره وعده آن داده و سوگندها یاد نمود
مردم میافارقین از خوف دیالمه ساخته در بخشش و غنیمت بطمع انداخت تا انکه جمع شده با لشکری بعدد فت تا انکه نزول کرد
بملطیه و ملک ملاطیه را بدانسبب قوت گرفت و قصد نمود که آنجا را بگیرد و آن حاکم بود از پادشاهی از ملوک روم و دیس بر گذشتن نام راهی
را سلوا استمالت و پیشکشها می گردید چنان قرار داده نمودند که قسطنطنیه و مجاور آن از شمال خلیج از دروس اشده جانب اخی او دو
با یکدیگر این فیصله سوگند کرده باهم یکی شدند و دروس در اگر فتنه بیند بگرد و نزدوی از کرده خود پشیمان شده و دیرا را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 332 of 1140

ورد یس از طبیع عبور نموده قسطنطنیه را محاصره نمود در آنجا دو ملک بودند بر آنها تاخت گرفت آنها با ملک روسیه مکاتبه نمود
از وی مدد خواستند و نکاح خواهر خود را بوی عهده داد و آنها مطالبه بدد آنها را اجابت نموده خواهر شان را بنکاح نفس خود را
بکسی که مخالف دین باشد تسلیم نماید برباز رد ملک روسیه ناچار شد بنصرانی گردید این اول داخل شدن روسیه بود در دین نصرانیت
بعد خواهر شان را بنکاح گرفته با لشکر خود بمقابله ورد یس رفت باهم کارزار نمودند و دیس کشته گردید پس ورد ملک در ملک
خود قرار گرفته و بلاد ورد ملکانه و مصالحه نموده و دیار به ممالک که بتصرف وی بود قرار داد تا زمانهای متمادی
بود بعد از ان فرو داده شده هلاک گردید .

استطراد

بر گاه بعضی وقتی ابتداء دخول روسیه را در دین نصرانیت ذکر کردند چنین مناسب دیدیم که ابتداء دخول غیر روسیه را از دول در
در دین نصرانیت بیان نمائیم این نیز کار سو قوفست بر بیان کردن ابتداء هر دولت و کیفیت تدین شان
قبل از دخول در دین نصرانیت بدانکه قوی ترو قدیم ترین دول نیاد دولت فارس بود که دولت های اقطار
اکناف زمین ایشان مطیع و منقاد بودند نسب ملوک فارس به وشهنج که آن مهلائیل بن قینان
بن شیث بن آدم علیهما السلام میرسد وشهنج بادشاهی مسلمان صالح بود تقرب وسیع و آثار حمیده
داشت بعد کسانیکه از عقب او آمدند دین پاک را تغییر داده مجوسیت را اختیار نمودند چنانچه بعد از اشتهار ذکر خواهد
نور و ظلمت باشد نور را لهذا نامیده بود ند ظلمت را شیطان گفته نور کرامت است و قدیما ایزدان نامیدند
و ظلمت که مخلوق دان شیطان است اهرمن نامیدند پس اصل دین شان مبنی بر تعظیم نور که یزدان باشد و تحقیر
ظلمت که اهرمن باشد بود چون نور را تعظیم می نمودند ازین جهة آتش را پرستش کردند بعضی گفته اند که نسب ملوک فارس
به فارس بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام میرسد بعضی فرموده اند که ایشان از نسل یافث بن نوح علیه السلام
خود شان میگویند که ما از نسل کیومرث که آن آدم ست می باشیم و بادشاهی از وی رسیده بادشاهی را ایشان تا
بود تا اینکه در ابتداء ظهور اسلام سلاطان ایران این سلطنت را از ایشان سلب نمودند در زمان قوت ملک شان
در مشرق و مغرب بادشاهان بسیار بودند لکن آنها قوی تر این ملوک بودند اکثر ملوک منقاد شان بود تحت اطاعت شان داخل می
شدند از جمله ملوک منقاده شان ملک یونان و ملوک روم بود تا اینکه سکندر بادشاه یونان گردید سلطان سکندر بر ایران
شان مقاتله نموده قهر بادشاهی را از ایشان سلب نمود بعد ازان ملوک شان از کلان شونده کان گردیده تحت اطاعت سکندر
بودند لکن ملوک الطوایف میگفتند که آنها ایست نفی بودند همچنین سکندر ملوک روم را قهر نموده تحت اطاعت گرفت بعد ازان
اینکه سلطان سکندر ملوک فارس را مغلوب ساخت ملوک یونان قوی تر ملوک گردیدند سپس یونانیان بر یافث بن نوح
علیه السلام میرسد ابتداء بادشاهی یونان عجم از سلاد ابراهیم علیه السلام بود لکن زیر ملوک فارس بود تا زمان علیه سلطان
سکندر بر فارس بعضی گفته اند اول کسی از یونان خروج کرد مردی بود الکس نام که در سنه هفتاد و چهار از مولد حضرت
موسی علیه السلام تولد شده بود - بعضی گفته اند تاریخ ظهور ملک یونان سنه پنجصد و شصت
هشت از وفات موسی علیه السلام بود تاریخ غلبه سکندر بر فارسیان در میان بعد از انقضای پنجهزار و صد و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 333 of 1140

هشتاد یکسال از هبوط آدم علیه السلام و نیز بعد از گذشتن سه هزار سی و نه سال از طوفان
نوح علیه السلام که مطابق بمضی هزار و نهصد و پنجاه و هشت از مولد ابراهیم علیه السلام
و بعد از گذشتن هزار و شش صد سیزده سال از وفات حضرت موسی علیه السلام اما تولد
حضرت عیسی علیه السلام بعد از غلبه اسکندر به سه صد و سه سال بود مردمان پیش از میلاد
عیسی علیه السلام غلبه اسکندر را تاریخ قرار داده بودند بعد از میلاد عیسی علیه السلام
تاریخ غلبه اسکندر را ترک داده میلاد عیسی علیه السلام را تاریخ گرفتند چون زمان
بعثت نبینا و سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم رسید در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
مسلمانان چنان مصلحت دیدند که هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تاریخ مقرر نمایند بین
هجرت و میلاد شش صد و سی و یکسال و بعضی شش صد و بیست و یکسال گفته اند اما
یونان چنان بود که ستاره را عبادت میکردند تبها داشتند بصورت کواکب پرستش
می نمودند از یونان طایفه فلاسفه بودند که علم طب یونانی را تصنیف کرده بودند
بیشتر شان منکر حدوث عالم بوده بقدم آن قائلند تاثیرات طبعی را معتقدند چون اسکندر
بر ملک فارس و روم غالب گردید پادشاهی نیرو نفر از ایشان در مدت دو صد و هشتاد
و دو سال باقی بود بعد ازان رومیان بر ایشان غالب گردیده مملکت را از ایشان گرفتند
بعد ازان غلبه برای پادشاه رومیان حاصل شد این اسکندر یکه بر فارس و روم غالب گردید
غیر از اسکندر یکه مذکور در قرآن شریف است و آن ذو القرنین میگویند چنانچه جمهور
مفسرین تحقیق کرده اند که اسکندر یکه در قرآن شریف شخص مسلمان و صالح ملک بعضی
پیغمبرش میدانند قبل از پیغمبری خود هم مرد صالحی بود بزمانهای دراز پیش از اسکندر
رومی بوده و میگه بر یونان غلبه کرده ملک را از ایشان کشیدند از نسل روم بن عیص
بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلام است بعد از دو صد و هشتاد سال از غلبه اسکندر
رومیان بر یونان غلبه کرده ملک روم را از تصرف شان کشیدند بعد ازان پادشاهی
باشان رجوع کرد در شهر مورویه سکنی گرفته رعیت دیگر پادشاهان بودند در سنه هزار
و دو صد و سی و شش سلطنت سلطان محمود ثانی عثمانی از اطاعت عثمان بر آبای
مقاتله را گذاشتند آخر الامر باقی دل و بسلطه شدند بر آنکه این نامیزد دولت مستقل
باشند تا این وقت در شهر مورویه بهمان استقلال اند ند. امارومیان در سنه هشت صد
و پنجاه و هشت بعد از فتح کردن سلطان محمد قسطنطنیه را دولت شان قطع گردید
پادشاهی شان رجعت نکرد بلکه رعیت دولت عثمانیه بودند تا الآن بتوالی پادشاهی
یونان در رومیان پیش از میلاد عیسی علیه السلام صد و چهل و پنجسال بوده است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 334 of 1140

تدین رومیان ستاره پرستی بوده تبهاگه بصورت کواکب تراشیده عبادت میکردند در عبادت
نیز تابع یونانیان بودند زیرا که اکثر مردمان بدین پادشاه خود میباشند بهمان دین باطل
متدین بودند تا زمانیکه به نصرانیت داخل شدند بعد از دو صد و سی شصت سال از
ولادت حضرت عیسی علیه السلام بعضی ملوک بعد از داخل شدن بدین نصرانیت بآئین
بت پرستی عود نموده متابعان عیسی علیه السلام را می کشتند و بعضی علیه السلام را
قبول میکردند بهمین قسم رفتار میکردند تا وقتیکه قسطنطین بشان املاک گردید
بعد از ان ملت مسیحی را تحسین نموده در ملت نصرانیت داخل شده مردمان را امر نمودند
بدخول و تمسک بان بعد از میلاد عیسی سیصد شش تمام رومیان نصاری شدند
پایتخت پادشاه روم شهر رومه بود تا زمانیکه قسطنطین شهر قسطنطنیه را بنا نموده پایتخت
سلطنت را از رومه بقسطنطنیه داد این واقعه بعد از سنه صد و دوازده سال
از مولود عیسی علیه السلام بوده چنانچه گفته اند تاریخ بنای قسطنطنیه نیز همین است
نقل تخت سلطنت به قسطنطنیه بتاریخ سه صد و سی سال از مولد عیسی علیه السلام
بوده بنای شهر روم را ملکی از ملوک روم رومس نام که وی را رومه و رومیه نیز میگفتند
پیش از غلبه یونان بنا نمود قبل از میلاد به پنجصد و پنجاه و سه سال اما بیان کیفیت
یونان بر فرس و غلبه رومیان بر یونان و وقعات شان طویل است حاجت تذکار
ندارد - چون روم بر یونان غلبه کرده پادشاهی را از ایشان سلب نمودند بسیاری
از ملوک اطاعت شان را نمودند مانند ملوک فرنگ که در اروپا بودند و بسیاری ملوک شرقیه
و آسیا خلاصه اینکه پادشاهی روم قوی ترین پادشاهان روی زمین گردید تا سنه چهار صد
و هفتاد و شش عیسوی که قبل از هجرت به یکصد و چهل و شش سال بود باقی ماند بعد از ان
ملک ایطالیا بر رومه تغلب نموده از تصرف پادشاه قسطنطنیه جدا کرده از ممالک ایطالیا
گردید اما دولت شان مستقل نگردید بلکه بسیاری از دولت های اروپا نزاع نموده
مابین شان زد و خورد واقع گردید که کلام بذکر آن طویل میگردد خلصا اینکه ملک ایطالیه را
استقلال تام دست نداد مگر در سنه یکهزار بیست و بعثت عیسوی مطابق سنه چهار صد
هجده هجری استقلال شان در ملک تا همین وقت ماند اگرچه نسبت باصل ملک بشان متقدم
بودند که پیشتر دولت یافته بودند اما وجه اینکه اول کسیکه رومه را از تصرف روم کشید
آنها بودند اگرچه کمال استقلال شان اخیر بود لیکن اول استقلال در سنه چهار صد و هفتاد و
شش مسیحیه پیش از هجرت به یکصد و چهل و شش سال بلکه پادشاهی شان پیش از ان
بود اما تحت اطاعت ملک روم بودند گفته اند که اول هجوم شان در زمین ایطالیا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 335 of 1140

وسکنی دران سرزمین قبل از میلاد هزار و پنجصد سال بود همین است دلیلی که میگویند آن پیشتر بودند از ملوک افرنج اروپا بیه دران زمان رئیس شان نسبت بمنزله ملک ما دخول شان در نصرانیت بعد از میلاد بپنجصد سال شد بعد ازان دین نصاری شایع شد در طایفه فرنگ ساکن اروپا تا سنه پنجصد و نود و شش از ولادت عیسی علیه السلام بعد زیاد گردیدند تا انکه عام گردید دخل شدن اکثر شان در نصرانیت مگر دخل شدن روسیه در دین نصرانی از همه مؤخر تر در سنه سیصد و هفتاد و پنج هجری چنانچه ذکر نمودیم واقع گردید چون ایطالیا مقدم تر اروپائیان بودند ازان سبب اساس دین و مقرر کلیسهای بزرگ شان شدند نصاری بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام به آسمان چنانچه در زمان خودشان مقر بوحدانیت حق تعالی و رسالت حضرت عیسی علیه السلام که او بنده خدا و رسول اوست بودند اما بعد از اندک زمانی تفرقه میان شان حاصل گردیده سه طایفه شدند ملکانیه نسطوریه یعقوبیه ملکانیه قایل بتثلیث گردیدند چنانچه گفته است الله سبحانه و تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة آنها میگفتند که خدا سه است اله و مسیح و والده او همین قوم میگفتند که مسیح ناسوت کلی است قدیم و ازلی است و میگفتند که مریم زاییده است خدای ازلی را و نیز اطلاق پدری بر خدا و لفظ پسری بر عیسی علیه السلام باطلاق حقیقی از عقائد فاسده شان است تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا — اما نسطوریه قایل بامتزاج نیستند بلکه میگویند کلمه بر وجود عیسی علیه السلام مانند طلوع آفتاب بر روزن یا بلور طلوع نموده یعقوبیه قایل بامتزاجند میگویند کلمه بر وجود عیسی علیه السلام گوشت و خون گردیده یعنی آله مسیح کرده چنانچه حقیقتا عقیده باطله شان را تقبیح نموده میفرماید لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم اما مسلمانان بقرار فرموده الهی که در قرآن معجزبیان گفته ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون معتقدند مراد همین کلمه کن است که عیسی علیه السلام کلمه الله گفته میشود از جمله موهومات و شبهات که نصاری را بر الوهیت عیسی علیه السلام قایل کرد بنیاد تندرست کردن کور مادرزاد و مبروص و زنده کردن اموات بود نمیدانستند که تمام انها بامر و قدرت او تعالی بوده بقوه حضرت عیسی بلکه بفعل و ایجاد خدا است که بدست عیسی جاری نمود حق تعالی بر الزام و ابطال گمان شان فرموده ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة کانا یاکلان الطعام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 336 of 1140

وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

این فرموده الهی که یاکلان الطعام دلیل قاطع است بر محتاجی هر دو بسوی طعام مانند سایر حیوانات پس چگونه کسیکه طعام میخورد و زنده گی او بطعام موقوف است خدا باشد و دیگر آنکه طعام خورند به بول و غایط محتاج است کسانیکه بول و غایط کنند چگونه خدا میباشد خوردن طعام کنایه از بول و غایط است جهة فحش الفاظ به بول و غایط لفظ نشده پس اگر کلام الهی در نهایت پاکی و شیرینی است با کمال فصاحت و بلاغت دیگر از جمله اشتباه شان بودن حضرت عیسی علیه السلام بی پدر و مادر ـــــ که وی را خدا میدانند حق تعالی شانه شان را باطل نموده میفرماید قوله تعالی إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ یعنی مثل خلقیت حضرت عیسی علیه السلام در نزد خداوند مانند خلقیت آدم است که وی را از خاک خلق نموده بعد ازان برای وی گفت بشو باش پس موجود شد بعد از زمانها طویل نصاری و فرقه گردیدند یک طایفه را کاتولیکیه و طایفه دیگر را پروتستانیه می نامند با وجود این بین شان در امور دین اختلاف کثیر واقع گردیده مذاهب مختلفه منشعب شده که این مختصر جای تفصیل آن نیست تمام ایشان بعث را اقرار دارند مگر بعضی میگویند که بعث بارواح و اجساد است و بعضی میگویند بعث بارواح است نه باجساد در تاریخ امام محمد بن جریر طبری مذکور است که قیام قیامت را جمیع اهل اسلام و اهل تورییت و انجیل و مجوس ایمان داشته مقر ند غیر از نه اهل توحید منکرند و نیز تمامی شان بفنای جمیع عالم اقرار ند غیر از واحد قدیم کسی باقی نمی ماند و اینکه حق عزوجل زنده کننده بعد از فنا و برانگیزنده بعد هلاک شان است مگر قومی بت پرستان که بفنای مقرر و به بعث منکرند ـــ ملکانیه را کاتولیکه می نامند این صفت مدح است در نزد شان چنانچه تسمیه اهل سنت و نزد مسلمانان امامیه یعقوبیه و نسطوریه یکی از ایشان در بلاد فرنگ موجود نیست مگر در زمانه سابق وجود داشتند ناپدید شدند در نصاری شام و مصر و عراق و حبشه ندرتاً یکی از انها اگر موجود شود حسن کلام اینکه اهل مذهب کاتولیکی تا ملکانیه اند رئیس مذهب کاتولیکی سقف عظیم و دانشمند کبیر و نفس فخیم است که آن را بابا می نامند در سنه هفتصد و بیست و شش مطابق سنه یکصد و شصت هجری تخت ریاست او دولت جمهوریه قرار دادند ابتداً امر بابا از همان تاریخ بود مقر و سکنی او صورومه نزد دولت ایطالیاست بر هر کس که متمسک مذهب کاتولیکی باشد بابا ریاست دارد یعنی که در اجراءات احکام دینیه باطنیه وی نظر است آن بمنزله قطب است در نزد مسلمانان و اراضی که تحت سلطنت او بوده در اسیا از طرف خود مقرر داشت زیرا اکثر ایالیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 337 of 1140

بر مذهب کاتولیکی بودند تا در سنه مذکور دولت جمهوریه تحت ریاست وی گردید امرا باباها
پیشه در ترقی بود تا نیکه سطوت دین و دنیای شان مربوط به بابا بود چنانچه برای شان
ممالک وسیعه در زمین بود ریاست شان بدرجه بود که عزل و نصب ملوک از دست مشیت
آنها بود سطوت خود شان بر همه ملوک شان زیاده بود چنانچه باقی پادشاهان را یکتاج بود
بالای گیدیگر که بر کمال و سلطنت و علو مقام شان دلالت کند اعتبار شان بجائی رسید
که در وقت سواری اکثر ملوک رکاب آنها را میگرفت اگر مجاز به مادر شان ام میکرد مخالفت
نمی کردند اگر کسی از گفته شان تخلف کردی وی را زنده باتش می سوختند یکبار امپراطور
که بطلب آمرزش به خدمت بابا آمده بود حکم نمود که سه روز در ایام زمستان پای
برهنه پیش روی قصر بابا ایستاده شد یکدفعه ملک جرمانیا پیش روی بابا آمده طلب غفران
میکرد بابا را خوش نیامده تاج او را به پا خود زد — بعضی از مورخین متاخرین فرنگ
گفته اند که جهالت آن عصر چنان چشم قبایل را کور نموده بود که خطا را در لیس دین تصور
نمی کردند بر هر حکم شان مزعن و بر هر چه رای شان قرار گرفتی منقاد بودند گویا وی
از طرف خدا نازل شده از هر عیب مبراست چون شوکت آنها باین درجه رسید در
اروپا مملکت نماند گر از افعال شان مضطرب و پادشاهی نماند گر از طمع شان بلرزه و تخت نماند گر از شوکت
آن بشورش ازین امر فتنه های بسیار تولید گردید کار بابا ها اندک اندک تنزل کرد
تا سنه هزار و هشتصد و هفتاد و یک مطابق هزار و دو صد و هشتاد و هشت هجری امر شان
بالکلیه ساقط شد تا نیکه ایطالیها به پایتخت مملکت بابا دست اهل گردیدند آن را اخذ نمودند
و برابر کاتولیکه محض رئیس مقرر کردند مقرا و در کنیسه روضه گردید غیر ازین دیگر تصرف
با و نماند تا اینوقت امر شان همچنین باقی ماند احکام رعایا و انچه تعلق به سیاست و تدبیر
ملک داشت قوانین بفکرهای خود وضع نموده بر هر نوع از کارها مجلس مخصوصه مرتب
کردند همچنین کردند باقی دول اروپا اگرچه در نزد شان از انجیل و کتب مقدسه احکام
مدونه که تعلق به عبادات و معاملات و نکاح وغیره بدون و موجود بود بسیاری را
ترک کرده بقوانین موسسه خود که در تثبیت ملک اقوا امید انستند رفتار میکردند
بعد ازان ملکانیه که مسمی به کاتولیکیه بودند بر مذهب کاتولیکی مستمر بودند تا قرن نهم
چون منکرین ریاست بابا بسیار شدند آن ها را برتستانت نامیدند این تسمیه
در نزد شان مانند تسمیه مبتدعین که خارج از مذهب اهل سنتند از اهل اسلام نیز
اهل اسلام مخالفین را مبتدعه می نامند این اصطلاح شان در قرن نهم هجری شایع
شد این فرق بزرگ است بین دو طایفه نصاری با انکه بر آشان لقب قبیح است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 338 of 1140

بسیاری ازین تسمیه بد نمی برند لکن اکثری شان استنکاف می ورزند چنانچه برای شان
گفته شود که تو پروتستانی اما نموده میگوید من پروتستان نیستم من کاتولیکیه ام
اگرچه معترف به ریاست بابا نباشد نیز بین این دو فریق اختلافات بسیار است
اعظم اختلاف اینکه اقرار بریاست بابا ندارند بلکه میگویند باباهم از جمله روسای اساقفه
ریاست اساقفه منحصر به بابا نیست بلکه ریاست بین او و اساقفه قسطنطنیه و اسکندریه
مشترک است یکی را ازین اساقفه ثلاثه بر دیگری مزیت و فوقیت نیست اما
کاتولیکهای اصلیه میگویند که ریاست محقق بابا است — دیگر از جمله اختلاف شان که بعضی
پروتستان مخالف لکانیه اصلیه اند در اعتقاد تثلیث چرا که ایشان در کتب اهل اسلام
دلایل وحدانیت شان نظر کرده اقرار بصحت دلایل کرده بر وحدانیت حق تعالی معترف شده اند
لکن برسالت سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم معترف نشده و برسالت عیسی علیه السلام چو اهل
عیسی علیه السلام بنده و رسول خدا است اقرار دارند در بقیه دیانت خود با نصاری
متفقند — چون باینموضع موضع بیان مخالفت بین پروتستان و کاتولیکیه بود
چنان ذکر شد لکن تمامی پروتستان هم قایل بوحدانیت الله تعالی نیستند بلکه
مانند کاتولیکی قایل بتثلیثند از جمله که اقرار بریاست بابا ندارند پروتستان
گفته میشوند بعد ازان تمامی فریقین را عبادت و مشروعات مختلفه است باختلاف
بسیار تمامی شان در یک امر اتفاق ندارند مگر در امر دعا که همه آن نادر مشروعیت
دعا متفقند اما در نماز و روزه اختلاف بسیار دارند از انجمله که روزه را کاتولیکی
فرض و پروتستان سنت میدانند روزه مذکور در سالی چهل روز بفصل بهار که اخیر
روزه باخر بهار تمام شود تعیین روز بین شان متفق علیه است لکن اکثر کاتولیکی
که اهل دیانت قویه اند میگویند که روزه امساک از طعام و شراب از طلوع صباح
تا غروب در چهل روز اما پروتستان و بعضی کاتولیکیه میگویند که روزه امساک
از انواع گوشت هاست غیر از گوشت ماهی تناول باقی اطعمه را جائز میدانند مگر آنچه
از حیوان پیدا شود مانند شیر و روغن هم تناول آن را جائز نمیدانند نان و حلوا
و خرما و آب را در حالت روز تناول میکنند — دیگر فرق بین شان آنکه برای شان
اولیاست که اعتقاد داشته در امورات خود وسیله می سازند لکن بین شان اختلاف
در بعض اولیا که بعضی اعتقاد دارند بعضی منکرند و همچنین فرقه دیگر اولیائی را که معتقد
کاتولیکست کسی از پروتستان بوی اخلاص نمی آرد در پروتستان فرقه ایست
که ایشان را الاتنیه و فرقه ایست که اهل دیانت وسیه (از خود کس) می نامند این نام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 339 of 1140

بسبب کہ اعتراف بریاست باباندارند اگرچہ باجمیع دیانات و اعتقادات باکاتولیکیہ
متفقند بسیاری از لاتینیہ و اہل دیانت روسیہ میگویند ماکاتولیکیم جہۃ فخر
کردن بلقب بر اے اشان گفتہ میشود کہ دروغ میگویید شما لاتینیہ یا اہل دیانت اوسیہ
زیرا شما بریاست باباعترف ندارید در آنجا فرقہ ہای بسیار و مذاہب مختلفہ است
کہ بعضی بعضی را کافر میداند حاجت بذکر آن نیست مدعا اینکہ فرق مین کاتولیکی
و بروتستان در نزد آن ہا اقرار بریاست باباو عدم اقرار است بیشتر شناختی
کہ اہل اصل در نزد اروپائیان دارند تاسیس دیانت و اقدمیت در پادشاہے دولت ایطالیات
باوجود این بعضی اشان منکر بریاست باباند در نزد شان بروتستان گفتہ میشوند
لکن اکثر شان معترف بریاست باباند اقرار دارند کہ اشان کاتولیکی اند بعضی
از فرنسیس و انگلیز و غیرہم بالکلیہ از ملت نصاری برآمدہ اند در باطن اگرچہ
در ظاہر آزاد گاے نصرانیت می نمایند آنہا مانند زنادقہ در نزد مسلمانند آنہا در
باطن بہ چیزی از دیانات خود بلکہ بہ نبوت عیسی علیہ السلام و باقی انبیا علیہم السلام
اقرار ندارند تا اینکہ بعضی از اشان منکر صانع و بعث و نشور ند میگویند دیگر چیزی
نیست مگر انکہ رحم ہا مارا دفع و زمین مارا فرو می برد ما را دہر ہلاک میکند ہم طایفہ
ملعونہ ند و ہر یہ میباشند لکن عقاید خود را ظاہر نساختہ خود را بر ملت نصاری شان
میدہند۔ قاتلہم اللہ بفضلہ اللہم طہر الارض من اجسادہم الخبیثہ
آمین۔ اینقدر از بیان دیانت نصاری کفایت است کلام را بذکر بقیہ دولت ہاے
شان و کیفیت امتداد ہر دولت و تاریخ دخول شان در نصرانیت تمام میکنم۔ اما
دولت فرنسیس اصل اشان شعب و قبیلہ ہاے مختلفہ ژرمان و قاف مختلفہ داخل آن بلاد گردیدہ
در سرزمین کہ حال متصرف ند وطن گرفتند اخص و اشہر آن قبایل قوم بودند کہ آن ملک را گلیتیین
می گفتند فرنک ہم می نامیدند بعض گفتہ اند کہ اصل آن فرنگ است کاف سین
بدل گردیدہ در تاریخ ابن خلدون در نزد ذکر فرنسیس گفتہ اینطایفہ کہ مشہور بافرنجہ
و عامہ آن را فرنسیس می نامند نسبت شان بطرف شہر یست از مہات بلاد شان
کہ افرنسہ نامیدہ میشود نسب اکثر شان بہ یافث بن نوح علیہ السلام میرسد باوجود
این بسیاری از غیر جنس شان ہمراہ آن ہا خلط شدہ بآن ہا ملحق گردیدند غالب
اینست کہ ہرگاہ فرنگ مطلق ذکر شود مقصود فرنسیس است گاہی ہم فرنگ بر غیر اشان
از طوایف باشندگان اروپا نیز اطلاق میشود چنانچہ در ہمین زمان شایع گردید
ابتدا پادشاہے در فرنسیس از سنہ چہار صد و بیست میلادی آن پیش از ہجرت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 340 of 1140

به دوصد و دوسال بود این تاریخ ابتدأ انتظام ملک و استقلال شان بود اما پیش ازان برای
شان ملوک بود مگر امرشان منتظم و استقلال نداشتند بلکه گاهے مستقل و گاهی تحت غیر خود
بودند و اگر ابتدأ اصلی شان اعتبار کرده شود پیش از میلاد عیسی علیه السلام به پنج قرن
بودند تحت اطاعت پادشاه یونان بعد از رفتن ملک یونان زیر طاعت و قهر رومیان
زنده گانی میکردند ملک مستقل در ان مانها برای شان گان نبود دیانت شان عبادت
بتها بود که بصورت کوکب ساخته شده بود بعضی از دیانت شان ما قبل از دخول در دین نصرانیت
تعبیر نموداند که عبادت شان مانند عبادت هنودیت پرستی بود بعد ازان در سنه
چهار صد و نود شش داخل نصرانیت شدند اول کسیکه در نصرانیت داخل شد ملک
کلویس بود - بعضی از ایشان بهیچ دینی متدین نشدند بلکه منکر بعثت انبیاء علیهم السلام
و منکر صانع بوده حال خود را می پوشیدند بیشتر شان ادعاء مذهب کاتولیکی مینمودند
بسیاری از ایشان بمذهب پروتستانی بودند از پادشاهان مشهور فرنسیس
کارلوس کبیر یعنی به شارلمان در ترقی علوم عقلیه و فنون ادبیه و صناعیه
که دولت شان اتساع بیابد و آوازه آن شایع و ذکر آن در عالم منتشر شود سعی
بود چهل و پنجسال در پادشاهی مکث نمود معاصر هارون الرشید بود بین او و هارون
مکاتبات جاری بود هارون الرشید یکبار شطرنج قیمتی و ساعتی نقلی از مخترعات
بلاد مشرق بوی هدیه فرستاد و هم انواع کثیره از تخم های زراعتی که در بلاد
افرنکیه پیدا نمی شد فرستاد کلیدهای کنیسه که در بیت المقدس بود هم نزدش تقدیم کرد
عمال که از طرف هارون الرشید در بیت المقدس بودند امر داد که زوار هیکه از بلاد فرنسیس
به زیارت می آیند همراه شان بهترین معامله رفتار کنند شارلمان مذکور در سنه
هشتصد و چهارده عیسوی مطابق سنه یکصد نود و نه هجری بعد از فوت هارون الرشید
فوت کرد اما عدد سکان زمین شان و شماره رعایا و عساکر و غیره از اموال
و سلاح شان احاجت ذکر کردن نیست و هم انچه بین ایشان و باقی دول افرنج
از محاربات و تغلب بعضی بر بعض واقع شده حاجت بیان نیست جنگ بین ایشان
و انگلیز مقدار یکصد شانزده سال دوام کرد که گاهے غلبه از فرنسیس و گاهے
از انگلیز بود چنانچه ابتدأ آن محاربه از سنه هزار و سه صد و سی و هفت مسیحیه
مطابق سنه یکصد و سی و هشت هجری و اخر مصالحه محاربه به سنه هزار چهار صد و پنجاه و سه
مطابق سنه هشتصد و پنجاه و هفت این حکایت در تاریخ شان بطریق بسط بیان شده
که آن را حرب صد ساله میگویند استیلاء فرانس بر جزایر افریقیه سنه هزار دو صد و نود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 341 of 1140

شش محاکم تونسیه در حمایت شان داخل شد.

اما دولت انگلیس که انها را انگلترا یا بن طانیا میگویند

اول ظهور شان پیش از میلاد عیسی علیه السلام به پنجاه و پنجسال بود میان آنها و فرنگیان دول اروپا محاربات بسیار واقع گردید ملک و استقلال شان منتظم نبود تا سنه هشتصد و بیست و هفت مسیحی موافق دویست و سی و سه هجری اول خولشان در نصرانیت سنه بخصید و نود و شش مسیحی مطابق بیست و شش سال قبل از هجرت آنها هم مانند فرنسیس گا تولیکیه و پرتستانی و دهریه بودند اما اصل آنهاکه نسب شان بآن میرسد نیز از قبایل مختلفه جمع گردیده و نیز در ایشان جماعتی از کلتیین و طایفه ایست که نسب شان به یافث بن نوح علیه السلام میرسد آنها را دو جزیره است یکی را بریطانیا دیگری را ایرلند میگویند بواسطه این دو جزیره دولت شان بدولت بریطانیا وایر لند مشهور است. در اول امر خود وحشی بودند پوست و خوش می پوشیدند مسکن های شان از چوب و برگ درخت و گاهی از گل بود کار شان شکار حیوانات معیشت شان هم از همان شکار بود در معیشت خود مانند فرزمایه گان اعراب بودند سنگ و چشمه آب را پرستش میکردند ارشان رو ظهور و قوت بود تا انکه دولت شان قوی گردید ابتدا غلبه در اقلیم هند سنه ۱۷۵۷ مسیحیه مطابق سنه ۱۱۷۳ هجری تمام غلبه شان بر هند بعد از جنگ ها و سختیها سنه ۱۸۱۶ مسیحی موافق سنه ۱۲۰۸ هجری اما غلبه شان بر جبل طارق که در مغرب است و از اسپانیول و فرانسیس چند بار قصد نمودند که جبل طارق را از تصرف انگلیز ها بگیرند میسر نشد اسپانیول ها جبل مذکور را در سنه هشتصد و شصت و هفت از تصرف مسلمانان سلب نموده بودند این کوه از بزرگترین قلعه های عالم کلید بحر متوسط گفته میشود آن مقابله جزیره خضرا که از بلاد اندلس فاصل بین جزیره و افریقیه است آن را جبل الفتح و جبل طارق می نامند طارق بن زیاد شخصیست که سنه نود و دو از هجرت اندلس را فتح نمود وی آزاد کرده موسی بن نصیر موسی مذکور آزاد کرده عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان پدر عمر عبد العزیز آن جبل باسم او منسوب بود زیرا وی چون قصد اندلس نمود بر آن جبل نزول کرد بهمین سبب جبل فتح نامیده میشود عامه آن را جبل طار میگویند که صحیح آن جبل طارق است.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 342 of 1140

اما دولت نمسا

که اوستوریا نیز میگویند انها نیز مرکب از اصناف پراکنده اند اکثری شان از تتار اند ابتدا دولت شان از سنه ۳۳ میلادی مسیحیه بود بعضی دول اروپا بران تغلب نموده تحت اطاعت خود داخل میکردند در سنه ۹۸۲ مسیحی مطابق سنه ۳۷۲ هجری برای شان استقلال تام حاصل گردید دخول در نصرانیت در حدود سالهاییست که تذکر یافت قبل دران سال ها داخل نصرانیت شده اند همچنین کسانیکه بعد ازین ذکر میشود در سالهای قبل داخل نصرانیت شدند مگر روسیه که از همه اخر تر نصرانی گردیدند در سنه ۳۷۵ سیصد و هفتاد و پنج چنان پیش ذکر گردید.

اما دولت بروسیه

آنها قسمت کلانی از جرمانیا میباشد جرمانیا را المانیا نیز میگویند المانیا قطعهای بسیار بزرگ است شان ملوک متفرقه است بروسیه طایفه از ایشان بودند ابتدا دولت شان از سنه پنجاه و چهار میلادی مسیح علیه السلام استقلال تام از سنه ۱۳۱۵ مسیحیه موافق سنه ۷۱۸ هجریه بود بعد ازان بسیاری از دول خورد جرمانیا تحت حمایت شان داخل شدند دولت شان بزرگ دیده متسع شد.

اما دولت روسیه که موسکوف نامیده میشود

آنها نیز از اجناس مختلفه مرکبند بعضی از ایشان نسب او به یافث نوح علیه السلام میرسد قبل از استقلال خود تحت اطاعت رومانیا بودند قبل از میلاد مسیح علیه السلام چون بعضی دول اروپا قوت یافتند بر ایشان تغلب نمودند تحت اطاعت شان بودند استقلال تام داشتند مگر در سنه ۸۰۲ مسیحی مطابق سنه ۲۴۸ هجری مستقل گردیدند مانند باقی اروپائیان بت پرستی میکردند دخول شان در نصرانیت سنه ۳۷۵ بود.

اما دولت اسپانیا که اسپانیول نیز گفته میشوند

ایشان نیز از اجناس مختلفه جمع شده اند ملوک شان در قدیم تابع دولت یونان بعد ازان تابع رومانیان بودند بعد ازان از ملوک اروپا کسی که از ایشان قوی تر بود بر آنها تغلب نمود. بعد چون مسلمانان اندلس را که تا سنه ۹۲ نود و دو هجری بتصرف اسپانیا بود فتح نمودند بر اکثر ممالک شان مستولی شدند تا انکه ملک ضعیفی در اخر اندلس بر آشان باقی ماند بین شان و مسلمانان جنگ های بسیار واقع گردید اندک اندک از اندلس را تا آخر سنه ۹۰۰ هجری از تصرف مسلمانان کشیدند بعد ازان بتعقیب مسلمانان را از اندلس کشیدند در سنه یکهزار و ده دولت شان استقلال یافت و نیابت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 343 of 1140

شان مانند کسانیکه پیش گذشت بت پرستی بود در زمانه که مذکورین پیش داخل نصرانیت شدند این ها هم داخل شدند.

امادولت پرتوغال

آنها نیز تابع رومانیون بودند مملکت های شان در آخرهای اندلس بود چون مسلمانان بر اندلس مستولی شدند مملکت شان را به اندلس ضمیمه کردند چون در سنه ۸۹ ۴ هجری اسپانیول ها اندلس را از تصرف مسلمانان کشیدند بعد بر توغالها مملکت خود را از تصرف اسپانیولها کشیده در سنه هزار و نجاه هجری مستقل شدند.

امادولت هولاند که فلمنک گفته میشوند

دولت هولاند زیر اطاعت اسپانیا بود بین شان هشت سال جنگ های بسیار واقع گردیده امتداد داشت تا اینکه در حدود سنه نهصد و هشتاد و هفت هجری بدست شان خود مستقل شدند در سالهای مذکوره استیلای شان در بلاد جاری بود دخول شان در نصرانیت مانند کسانی که پیش تر ذکر گردید.

امادولت دین مارک

در سنه ۱۳۹۶ مسیحی موافق سنه ۷۹۹ هجری در ملک خود استقلال یافتند.

امادولت بلجیک

آن هم از ممالک جرمانیا بودند استقلال نیافتند مگر از سنه ۱۹۱۳ مسیحی مطابق ۱۳۳۱ هجری.

امادولت سولیس ۵

نیز ملوک اروپا تصرف شان را اول میکردند تا در سنه ۱۲۴۸ مسیحیه مطابق ۶۵۸ سنه هجری در ملک خود مستقل شدند.

امادولت باوار یا

دولت شان ملوک بسیاری را جامع بود که بر آهریک از ملوک مملکت صغیره بود آن ممالک و ملوک تحت اطاعت کسیکه قوی بود از ملوک اروپا زندگانی میکردند بعد ازان ممالک باواریا در سنه ۵۳ مسیحی مطابق قبل از هجرت به نود و دو سال مستقل شدند بعد در همین سالها این ممالک تابع ملک بروسیه شد حال ما را از بیان کردن دو فائده ضروریه ناگزیر آمد زیرا منفعت های بسیار درین دو فائده مندرج است.

فائده اول

اینکه بسیاری از مسایل فقهیه شریفه بر معرفت دخول این طوایف در نصرانیت منوط

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 344 of 1140

ومو قوفست و آن اینست که اگر دخول شان در دین نصرانی قبل از منسوخ شدن آن
آن ملحق باهل کتاب میگردند در حلال بودن ذبیحه شان و روا بودن نکاح شان بر
مسلمانان اگر دخول شان در نصرانیت بعد از منسوخ شدن دین نصرانیت باشد آنچه
ذکر شد باهل کتاب ملحق نمیشوند نسخ دین شان به بعثت نبینا محمد صلی الله علیه وسلم
میباشد امام رازی در تفسیر خود عند قوله تعالی والمحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم تصریح فرموده آنکه بسیاری گفته اند که نکاح کتابیه حلال آن
که به تورات و انجیل قبل از نزول قرآن شریف متدین شده باشد بدلیل قوله تعالی
والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم پس قوله من قبلکم دلالت
میکند بر انکه هرگاه کسی بعد از نزول قرآن شریف بکتب ما قبل متدین باشد
از حکم اهل کتاب بیرون است انتهی - خطیب شربینی در تفسیر خود در حلال بودن
ذبیحه شان نیز چنین گفته - مولف گفته آنچه ذکر شد مذهب شافعی رحمة الله علیه است
اما مذاهب ائمه ثلاثه باین تفصیل قایل نشده مطلق حکم به حلیت نکاح و ذبیحه اهل کتاب
می نمایند اگرچه بعد از نسخ داخل دین اهل کتاب شده باشند.

فائده ثانیه

دولت فرنگ پیش از ظهور اسلام در نهایت وحشیت بودند چنانچه به حرب و ضرب
و انواع سیاست و تدبیر جنگها و انواع علوم عقلیه و آنچه بایشان حال موجود می شد
معرفت نداشتند بعد از ظهور اسلام و مخالطت شان همراه مسلمانان از ایشان تعلیم
گرفته متمدن شدند بعض مورخین شان در نزد حرب صلاح الدین ایوبی که محاربه
بین مسلمانان و آنها در قرن سادس جاری گردیده و مسمی به حرب صلیبیه شده بیان نموده
که در آن محاربه ها اگرچه نفوس بسیار هلاک و اموال نا شمار تلف شده و مقصود حاصل نگردید
اما برای فرنگیان نتایج نافعه بخشیده یکی آنکه فرنگیان از آن وقت شروع به تنظیم
عساکر نمودند و بواسطه مواصلت مسلمانان صناعت تجارت و زراعت را آموختند
و بسیاری از علوم عقلیه و فلکیه را تعلیم گرفتند تواریخ نافعه تالیف و علم معرفت
فلک توسعه نمود مولفات ابرازداشته باخلاق حسنه خوی گرفته در سفرهای بر و بحر برای
استکشاف احوال اقطار زمین عادت گرفتند امریکا را در سفرهای خود به سنه ۹۰۰ هجری
کشف نمودند که پیش برای کسی معلوم نبود از مسلمانان انواع سوارکاری و لعب
به اسپان و نیزه بازی را اکتساب کردند معانی غزلیه و اشعار مسلمانان را از کلام شان
اخذ نمودند خصوصا کسانیکه از ایشان با مسلمانان در اندلس مخلوط بودند و نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 345 of 1140

مشورت در احکام را از مسلمانان تعلیم گرفته دانستند که ملک باستبداد و عدم مشوره فاسد میشود پرآخود احکام و قوانین تدوین نمودند که در امورات بآن رجوع میکردند کتب اسلامی را بسیار جمع کرده بزبان خود ترجمه کردند تا معانی آن را دانسته آنچه در آن صلاح ملک شان باشد اخذ نمایند مدارس برآ تعلیم و فنون تاسیس نموده شناختند که ملک منتظم نمی شود مگر بهمین ها از مقالات بعضی مورخین شان که میگویند مکنی در شهری صاحبیت ندارد که شریعت از سلطان قوی تر باشد مراد شان به شریعت چیزیست که برآ احکام و سیاست ملک خود از قواعد عقلیه تاسیس نموده اند هرگاه این سخن در احکام عقلیه باشد پس چگونه نیک است و تمثیله مسلمانان به شریعت مطهر خود که تاسیس آن بوحی الهی شده مرجع نمایند و بآن تمسک در زند تا حکم سلطان تابع حکم شریعت شان باشد شک نیست که شریعت از سلطان قوی تر است - نیز بعضی مورخین فرنگ گفته اند که ملت از ملتها نهایت استقامت نمی رسد مگر به احترام قوانین احکام موسسه بر عدالت چنانچه عدم احترام قوانین منشا رجعت نهضتیست در عالم توحش گمان نشود که این استقامت به برکت قوانین عقلیه شان است بلکه آن مبنی بر تجربه های عادی در عرفیات اسباب دنیوی است اما شریعت مطهره از تمامی آنها قوی تر است زیرا که وحی بنی بر وحی الهیست که اتباع آن کمال برکت تولید میکند هرگاه آنها مخالفت قانون عقلیه را موجب انحطاط به بینند شک نیست که مخالفت شریعت مطهره کما انحطاط را حاصل نموده عذاب آخرت را هم بعقب دارد بعضی مورخین شان گفته اند که حاصل سخن اینست که بسبب مخالفت اروپائیان با مسلمانان که در تمدن متقدم بودند ابتدا تمدن اروپائیان گردید

تتمیم کلام

بدانکه اکثر مفسرین کلام شریف و بسیاری از مورخین گفته اند که سه فرقام دنیا را از مشرق تا مغرب مالک گردیده اند دو مسلمان و یک کافر - اما دو مسلمان یکی حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام و یکی سکندر ذوالقرنین و کافر نمرودی که در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بود - بعضی کافر چهارم را زیاد کرده اند که بخت النصر بابلی بخت النصر تمام دنیا را مالک نشد نمرملکتی وسیعی داشت - بخت النصر کسی است که بیت المقدس را خراب کرد بنی اسرائیل را کشته مهاد هزار را از ایشان اسیر کرد زیرا که در بنی اسرائیل معاصی و مخالفت بسیار شد حق تعالی بخت النصر را بر ایشان مسلط گردانید بخت النصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 346 of 1140

از مجوسیهای بابل بود بدروی معروف نیست بر عراق فارس عامل بود میان بخت النصر پادشاه بابل و تخریب بیت المقدس نزده سال بین هجرت و تخریب بیت المقدس هزار سیصد و نه سال گذشت بیت المقدس مدت یکصد سال خراب ماند بعد ازان بعضی از ملوک فارس بار مغیر آن وقت ارمیا علیه السلام که از جانب حق تعالی نبی مبعوث شده بود آباد نمود بعد ازان مرتبه ثانی بعد از رفع عیسی علیه السلام به چهل سال که قبل از هجرت النبی صلی الله علیه وسلم به پنجصد و پنجاه و چند سال باشد ویران گردید سبب این تخریب چنان بود که چون یحیی بن زکریا علیهما السلام را کشتند حق تعالی طایفه فارس و روم را بر ایشان مسلط کرد که ایشان را قتل و اسیر نموده از دیارشان نفی و اخراج کرده بیت المقدس را خراب کردند این تخریب در قرآن شریف در سوره مبارکه اسرا مذکور است درین قول خدا تعالی وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تا آخر آیه مرتبه ثانی را درین قول خود ذکر نموده قوله تعالی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ یعنی ایشان را فرستادیم و مسلط نمودیم تا آنکه بدی کنند وجوه شما را چنان کردند همچنان خراب ماند تا آنکه پادشاه از پادشاهان روم بعد از مضرت خود تعمیر نمود و نیز کنیسه قمامه را بر قبری که نصاری گمان میکردند که عیسی علیه السلام در آنجا مدفون است بنا نمود شکل بیت المقدس را بر زمین هموار نموده امر کردند که در موضع آن خاک و خس و زبالات شهر انداخته شود تا کسی بیت المقدس را نیابد موضع صخره شریفه مزبله گردید همچنان بود تا آنکه در سنه شانزده از هجرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بشام تدوم آورده بیت المقدس را فتح نمود از مزابل پاک کرده موضع صخره شریفه را بحالت اصلی آورد و بهد سبحانه اعلم سخن بطول شد باز میگردیم بسوی آنچه بصدد بیان آنیم از فتوحات اسلامی میگوئیم در سنه ۳۸۱ طایفه غلم گردیده باقاده بالله احمد بن اسحاق بن مقتدر بیعت کرده شد در سنه ۳۸۲ ملک روم بارمینیه نزول کرده شهر خلاط را ملاذ کرد دارجیش را محاصره نموده مردمان اظهار ضعف کردند ابو علی حسن بن مروان کردی ده ساله با ایشان مصالحه نموده روميان بعد از مصالحه به بلاد خود باز گردیدند در همین سال خان ایلک ملک ترک بطرف بخاری بمقاتله حرکت کرد امیر نوح بن منصور سامانی والی بخاری لشکری بسیار بملاقات او بیرون کرد ملک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 347 of 1140

ایشان را شکست داد لشکریان امیر نوح به بخاری عودت کردند و ایلک در عقب شان بود چار امیرزاده باقی لشکریان خود بمقاتله از شهر بیرون شد مقاتله شدید کردند تا اینکه بعون الهی معرکه از شکست ایلک بزرگ گردید شکست خورده به شهرهای خود باز گردیدند باز در سنه ۳۸۳ پادشاه ترکان لشکری بسیاری جمع کرده بطرف بخاری رفت چون در بینوقت اختلاف که باعث هلاکت بهت بین مسلمانان واقع شده بود ترکان بخارا را مالک شدند در سنه ۳۸۷ سبکتکین والی غزنه پدر سلطان محمود وفات کرد بین اسمعیل و محمود پسران او در امر خلافت اختلاف واقع شد بعد ازان پادشاهی برای سلطان محمود کامل گردیده برخراسان و غیره مستولی پادشاهی آن کلان گردید از خلیفه قادر بالله فرمان ولایت بالقب یمین الدوله بوی رسید

ذکر غزوه یمین الدوله سلطان محمود بن سبکتکین صاحب غزنه

در سنه ۹۲ لشکری بسیاری سلطان محمود برای غزای هند تجهیز نموده برشور که از بلاد هند بهت قصد نمود دشمن خدا چیپال ملک هند بالشکری انبوه بمقاتله وی آمد یمین الدوله از لشکری خود پانزده هزار مردی جرار را انتخاب نموده بطرف وی رفت با یکدیگر ملاقی شده مقاتله آغاز گردید فریقین در کارزار صبر نموده پایداری کردند چون نیم روز شد بنصرت الهی سیده لشکر هنود منهزم گردید ندار ایشان قتلگاه بزرگی برپا شد ملک هند با جماعتی بسیار از اهل و عشیره خود اسیر گردید مسلمانان اموال جلیله و جواهر نفیسه را از ایشان غنیمت گرفتند از جمله آن طلا از گوهری مثل که دو صد هزار طلا قیمت داشت بگردن ملک شان بود و دیگر قلاده های قیمتی در گردن رئیسان اساری بود گرفتند پنج لک غلام اسیر کردند از بلاد هند شهرهای بسیار را فتح کردند چون از غزوات خود فارغ گردید منجو است که ملک هند را که اسیر نموده بود رها کند تا اینکه هنودی را به خصلت خواری به بینند با آنچه بردی قرار داد کرده بود ازدی گرفته رها کرد از عادات هند و هاچنان بود که هر کس از ایشان در دست مسلمانان اسیر میگردید بعد از خلاصی او را ریاست قبول میکردند چون ملک هند بعد از خلاصی حال خود را دیده ناگوار آمده سری خود را تراشیده خود را باتش انداخت قبل از اتش آخرت باتش دنیا سوخت الحمدلله.

ذکر غزوه دیگر ایضا بطرف هند

چون یمین الدوله از امر چیپال فارغ شد مصلحت دید که بغزای دیگر برود بطرف دیهند عزیمت نمود ان شهر را محاصره نموده اقامت کرد تا آن را قهرا فتح نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 348 of 1140

بعد وی را خبر رسید که جماعتی هندیان به شله های آن کوه ها جمع گردیده غرم فساد و عناد دارند طایفه را از لشکریان خود بآن طرف سوق داد بر ایشان واقع گردید کشتن بسیاری را ایشان اجرا نموده که از ایشان یکی نجات نیافت مگر تنها خبر برند بعد ازان بطرف غزنه سالم و ظافر بازگشت.

ذکر غزوه بهاطیه از بلاد هند

در سنه سیصد و نود و پنج یمین الدوله بهاطیه را که از اعمال هند است قلعه محکم دیوار بلند عالی داشت و در آن خندق عمیق تعبیه شده بود غزا نمود حاکم شهر امتناع نمود بیرون شهر بر آمد با مسلمانان سه روز متوالی مقاتله کرد روز چهارم از فضل الهی شکست خورده عزم داخل شدن شهر را نمود مسلمانان از وی سبقت کرده شهر را گرفته مالک شدند تمشیر مسلمانان از پیش و پس ایشان را احاطه نمود مقاتله برداشته زر به هاران اسیر نموده بال هاران گرفتند اما ملک هند چون هلاک خود را معاینه کرد جماعت از معتبرین ثقات خود گرفته سر آن کوهاران را پناگاه خود ساخت سلطان محمود لشکر انبوه را خفیتا بر ایشان فرستاد آن راه وقتی خبر شدند که لشکریان اسلام در رسیدن را احاطه نموده شمشیر داد ایشان حکم ساختند چون مالک بهلاکت خود یقین کرد خنجر را گرفته خود را تسلیم مالک دوزخ گردانید سلطان محمود در بهاطیه اقامت نمود تا یکه امر آن باصلاح و قواعد آن را مرتب کرده بطرف غزنه بازگشت کسی را بر ایشان خلیفه نمود که بر مسلمانان انجا انچه واجب باشد از احکام دین تعلیم نماید در بازگشتن خود بحدی بسیاری را از کثرت و زیاده شدن آب دریاها دید آنچه همراه او بود با جماعت عظیمی از لشکریان در آب غرق شدند خود بسلامت بغزنه عودت کرد.

ذکر غزوه ملتان

در سنه عشر و اربعمائه سلطان محمود بطرف ملتان بغزا رفت سبب این بود که والی آن اسلام آورده بود بعد ازان اعتقاد وی خبیث گشته ملحد گردید اهل ولایت خود را هم بمعتقد خود دعوت کرد مردمان وی را اجابت کردند سلطان محمود مصلحت دید که باوی جهاد نموده از گمراهی برا فرود آورد طرق وی حرکت کرد نهر بائیکه در راه وی بود دید که از کثرت آب ولای امکان گذشتن ندارد خصوصا سیجون که طرف آن مانع عبور است بطرف اندبال کس فرستاد که وی را از میان بلاد خود بطرف ملتان راه داده مانع نشود اندبال گفته وی را قبول نکرد سلطان محمود پیش از ملتان به اندبال آمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 349 of 1140

محاربه کرد شهرهای وی را داخل شد قتل و تاراج کرده بناهای آن را آتش زد اندبال از زنده وی طرف شهر ملتان گریخت سلطان در عقب وی مانند شهاب در اثر شیطان از تنگی به تنگی میرفت تا به کشمیر رسید چون ملک ملتان خبر سلطان را شنید عجز خود را از ایستادن بمقابل آن دانست مال های خود را به سرندیب نقل داده ملتان را خالی کرد بین الدوله بملتان رسیده نزول گردید که اهل ملتان در گمراهی خود کورانه از اطاعت ندارند ایشان را محاصره نموده کار را بر ایشان سخت گرفت مقاتله را متوالی کرد تا انکه شهر ملتان بقهر و غلبه گرفت بیست هزار مرد هم از سزای نافرمانی شان اخذ نمود.

ذکر غزوه کواکیر

بعد ازان رفت از ملتان بسوی کواکیر در انجا شش صد بت بود شهر را فتح و تهام سوخت والی شهر بسوی قلعه خود گریخت بین الدوله به عقب آن رفت آن قلعه آنقدر وسعت داشت که پنجصد هزار نفر در ان می گنجید و در ان قلعه پنجصد فیل و بیست هزار داب و در انچه که کفایت کند تمامی اقامتی میان قلعه موجود بود بین الدوله در شهر اقامت نمود بین قلعه و شهر هفت فرسخ بود متصلاً پشه بود که مانع رفتن راه مشاهده می شد کسی را طاقت رسیدن نبود سلطان بقطع کردن آن امر داد و در راه آن وادی عمیق بود که قعر آن دیده نمیشد حکم نمود که پر کرده شود از وی مقدار که بیست سوار عبور نمایند پوست ها را از خاک ملو نموده در آنجا انداخته پر کردند بین الدوله خود را بقلعه رسانیده آن را مدت چهل و سه روز محاصره نمود صاحب قلعه با بین الدوله مهلت نموده طلب صلح کرد سلطان اجابت نکرد درین بین خبر اختلاف خراسان رسید قصد مراجعت نمود ملک هند را بر پنجصد فیل و سه هزار روپیه نقره مصالحه نمود چون از بستن منطقه استعفی کرد بین الدوله بوی خلعت داد پوشید آن خلعت را از گشت خورد خود را قطع کرده به خدمت بین الدوله فرستاد که بر اقرار و اعتقاد وی وثیقه باشد بین الدوله جهة وقوع اختلاف به خراسان باز گردید قصد داخل شدن هند را تصمیم داشت.

ذکر غزوه بطرف هند

در سنه سه صد و نود و هفت بین الدوله طرف هند حرکت کرد سبب این بود که بعضی پادشاه زادگان هند بدست سلطان اسلام آورده بودند ایشان ابر شهرهای که فتح کرده خلیفه نموده بود درین حال خبر رسید که پس مرتد و میل بکفر و طغیان نموده اند سلطان به جهت بان طرف سیر نمود چون نزدیک سیدهندی از

پیش وی گریخت آن ولایت را پس گرفت و حکم اسلام را بر ایشان اعاده گردانید بعضی اصحاب جوی را بران خلیفه نموده بسوی غزنه بازگشت.

ذکر غزوه بهیم نغر

در سنه نود و هشت عزم غزا نمود یمین الدوله و رفت تا رسید ساحل رود سند آنجا ابرهمن پال بن انندپال با لشکرهای هند و پیلان مقابله نمود زمانها از روز مقاتله کردند نزدیک بود که هندیان بر مسلمانان ظفر یابند حق تعالی مسلمانان را نصرت داد مسلمانان بر ایشان ظفر یاب گردیدند هندیان شکست خورده پس پا شدند مسلمانان آن ها را از سر شمشیر گرفتند یمین الدوله ابرهمن پال را تعقیب نمود تا بکنار رسید به بهیم نغر که بر کوه بلندی بود که هندیان آن موضع را خزینه بت بزرگ گردانیده بودند. پس نقل میدادند بسوی او انواع ذخیره ها و بسته های جواهر ها را هر قرن و این گروه را دین عبادت معتقد بودند از این حیث بدست رسید در آنجا چیز با جمع شده بود که مثل آن شنیده نشده بود یمین الدوله آن موضع را فرود آمده محاصره کرد چون طایفه هندو جمعیت و حرص آن را بر قتال و حمله های پیاپی دیرادیدند بیدل شده ترسیدند و طلب امان نمودند و در ب قلعه را کشودند مسلمانان قلعه را مالک شدند یمین الدوله باخواص اشخاص معتمد خود بالا رفته از جواهر بیرون از شماره و از درهم نود هزار درهم شاهیه و از ظرفهای طلا و نقره با هفت هزار و چهار خروار گرفت در آنجا خانه بود مملو از نقره که طول آن خانه سی گز و عرض آن پانزده گز و غیر از این متعه همراه این غنایم به غزنه آمد آن جواهر را در صحن سرای خود فرش نمود هرگاه ایلچیان ملوک پیش وی می آمدند ایشان را در آنجا داخل میکردند میدیدند چیزی را که مانند آن را نشنیده بودند و همه اعلم.

ذکر غزوه بهند

در سنه چهار صد جمع آوری نمود یمین الدوله به عزم هند به غزای نارین بعد حرکت نمود با نجار رسید هنیه را سوخت حکم اباحت نمود بت های شان را نگون سار کرد چون ملک هند دید که قوت مقاومت ندارد بادی باصلح مرهله نمود و معاهده کرد بر مالیکه ادا نماید و پنجاه فیل و انیکه بر خدمت وی زیاده از دو هزار سوار نباشد آنچه را بذل نموده از وی گرفته بسوی غزنه عودت نمود.

ذکر غزا غودن یمین الدوله بلاد غور و غیره

در سنه چهار صد و یک یمین الدوله شهرهای غور را غزا کرد و آن بلاد پست نزدیک غزنه در جانب غرب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 351 of 1140

کافرانی بودند که قطع طریق و تخویف مینمودند و شهرهای شان کوه ها و شوار و تنگی های بسته
و خود را بآن حمایه و معصوم میدانستند از جهته دشواری راه آمدن آن چون این حرکات
از ایشان بسیار گردید یمین الدوله را غیرت گرفت اینکه چنین مفسدین مجاوری بود
و ایشان بر کفر و فساد خود ثابت باشند لشکری جمع آوری کرده بر سری شان رفت
تا اینکه مقدمه لشکری بمضیق رسید در حالیکه پر بود بمردان جنگی شروع نمودند
مقاتله را و دو فریق در جنگ صبر نمودند چون یمین الدوله این حال را شنید بکوشش
بطرف شان رفته راه های شان را مالک گردید غوریان تفرقه شدند بعد بسوی عظیم
والی غوریه رفتند والی از شهر خود با ده هزار مرد جنگی بمقابله بیرون شد مسلمانان
با ایشان تا نصف روز مقاتله نمودند غوریان شکست خورده کمان کرده ایشان را
تعقیب نمودند تا اینکه از شهر خود دور شدند بعد ازان مسلمانان بر ایشان روی
آورده شمشیر را در ایشان نهادند آن ها را بقتل و اسیری هلاک کردند در میان اسیران
کلان و سردار شان بود مسلمانان شهر را داخل شده مالک گردیدند و انچه در ان
شهر بود غنیمت گرفتند قلعه ها و حصون که از آنها بود جمیعا را فتح کردند چون کلان
شان کارزار مسلمانان را دید همراه خود زهر داشت آن را اشامید مرد ــــ
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ــ یمین الدوله در ان
دیار شعار اسلام را اظاهر ساخت و کسی که شرایع را بایشان تعلیم کند بر ایشان
مقرر گردانیده بازگشت بعد ازان بطرف طایفهٔ دیگر از کفار رفت بآن یک را
قطع نمود لشکریان وی تشنه گی سخت رسید که نزدیک بود ند که هلاک شوند حق تعالی
برای شان لطف کرده باران فرستاد که سیراب ساخت ایشان را و آسان نمود بر ایشان
رفتن ریگ را بسوی کفار رسیدند که ایشان جماعت بزرگی بودند و همراه شان شش صد
فیل بود مقاتله نمود ایشان با به سخت تر مقاتله صبر کردند در مقاتله بعضی بر بعضی
بعد ازان مسلمانان را خدا تعالی نصرت داد و کافران شکست یافتند گرفت
غنیمت ها شان را و قتل بر ایشان بسیار شد بعد ازان سالم و مظفر و منصور بازگشت

ذکر فتح یمین الدوله فاردین را

باز در سنه چهار صد چهار یمین الدوله در جماعتی بزرگی و حشم بسیار قصد شهرهای هند
نموده بطرف هند سیر نمود دو ماه رفت تا اینکه بمقصد خود نزدیک شد اصحاب
و عساکر خود را مرتب نمود کلان هند شنید لشکر کش ها دیاران خود را که نزد او بودند جمع
کرده بسوی کوهی که بالا رفتن آن شوار و راه آن تنگ بود بیرون شد در آنجا خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 352 of 1140

حمایہ نمود در ازشکار بر مسلمانان عظیم ہند بطرف ہندو ممتوز فرستادہ ایشان را از ہر ناحیہ خواست ہر کس کہ اسلحہ برداشتہ میتوانست بحضور وی جمع گردیدند چون عدشان کامل گردید از کوہ فرود آمدہ با مسلمانان مصاف نمودہ جنگ شدت و کار بزرگ گردید بعد ازان خدا تعالی مسلمانان را قوت داد کفار را شکست دادند بسیاری را کشتند و آنچہ کہ ہمراہ شان از مال و فیل و سلاح و غیر ذلک بود غنیمت گرفتند چون یمین الدولہ فارغ گردید خبر این فتح را بہ خلیفہ قادر باللہ عباسی فرستاد خلیفہ برآوی فرمان و عہدنامہ امارت بولایت خراسان و آنچہ در دست وی از ممالک بود فرستاد و نظام الدولہ ویرا لقب نہاد.

ذکر غزوہ تانیشر

در سنہ چہار صد و پنج برای یمین الدولہ گفتہ شد کہ بناحیہ تانیشر فیل ہست از جنس فیلہای صیلمان کہ موصوف است در حرب و حاکم تانیشر در کفر و طغیان غلو نمود و عناد بر مسلمانان دارد یمین الدولہ بر غزا کردن و پامال کردن دیار وی و آنکہ بہ چشاند او را شربت ازجام قتال خود بہمراہ لشکر و سپاہ و ایلچاریان عزم نمود رفت در راہ وی وادیہای بسیار عمیق و دشوار گذر و زمینہای کیاہی وسیع اطراف وی یدہ میہای کم آب و دراز آبادی کمتی را ملاقی و شدت را چشیدند تا آنکہ یمین را قطع نمودند چون بمقصد خود نزدیک شدند در یای را ابر پر شدند کہ جریان آن شدید و گذر نمودن ازوی دشوار بود والی آن بلاد با لشکر خود بآن طرف ایستادہ بود کہ مسلمانان را از عبور نمودن منع مینمود و بادی فیلہا بود کہ بآن ناخوذ نماز ش مینمود - یمین الدولہ دلاوران لشکر خود را انگذشتن از دریا امر داد بر ہیکہ کفار را بہ محاربہ مشغول نمایند کہ باقی عسکر از دریا عبور نمایند چنان کردند نمود آن جانب نہر را بمقاتلہ مشغول نمودند و ہمہ را از محافظہ نہر باز داشتند باقی عسکر از گذرہای آب عبور نمودند تا آخر روز از ہمہ اطراف با ایشان مقاتلہ نمودند ہندیان شکست خوردہ مسلمانان ظفر یافتند و آنچہ کہ با ایشان از مالہا و فیلہا بود غنیمت گرفتند بسوی غزنہ بکمال ظفر یابی عودت نمودند.

ذکر غزوہ بجانب ہند

یمین الدولہ سلطان محمود بنا بر اشتیاق زیادکہ در غزای کفار داشت عزیمت غزوہ ہند را کرد در سنہ چہار صد و شش از خراسان با جمعی کثیر بر آمد چون بہ بیابان وی رسید راہ را غلط نمودند با لشکری خود بآب ساحل دریا غوطہ خورده اکثری شان بغرق ہلاک شدند سلطان تا چند روز در آب بود بعد نجات یافتہ بخراسان واپس عودت نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 353 of 1140

ذکر غزوهٔ کشمیر و فتح لج وغیرهما

چون یمین الدوله سلطان محمود پسر سبکتگین قصد تسخیر دیار هند را نموده در سنه چهار صد هفت - بابیست هزار ایلچاری از نفوس بادار الهبر و دیگر بلاد از غزنین برآمده عزیمت کشمیر را نمود زیرا که بر شهرهائیکه بین آن و کشمیر از بلاد هند متصرف شده بود واز غزنین تا آنولایات سه ماهه راه بود لهذا سه ماه دائما سیر نمودند چون از نهر سیحون وجیلوم که دو نهر عمیق شدید الجریان بودند گذشت و بنواحی دیار هند رسید رسولان از طرف پادشاه هند باستقبال شان آمده اظهار اطاعت و بذل مصارف جنگ را نمودند بعد که ازان موضع گذشته بدرب کشمیر رسیدند والی آن نیز بخدمت پیوسته کلمه اسلام را عرضه کرده برسم پیشقلاوری در مقدمه لشکر روان شده تا که ایشان را در بیستم رجب بموضع مقصود ماجون رسانید بعد که سلطان ولایات فراخ و قلاع محکم اطراف ماجون را فتح کرده بقلعه هودب که اخیر پادشاهان هند است رسید چون هودب از سر قلعه کثرت لشکر را مشاهده نمود خوف و رعب بر وی غالب شد زانست که غیر از اسلام نجاتی نیست با ملازمان و اتباع خود که تخمینا ده هزار کس بود باستقبال برآمده زبان را به کلمه اخلاص بر آخلاص خود گشودند و سلطان از انجا متوجه قلعه متصرف کلجند گردید و کلجند پر کروحیله از ایشان واشرف هند محسوب بود در راه قلعه کلجند بیشه واقع بود که از تشابک اشجار و بسیاری اغصان وادراق قطع آن متعذر مینمود و کلجند فیلان کوه پیکر و لشکری عفریت منظر خود را بگرد بیشه جمع آورده از رفتن بسوی قلعه تکلیمنودند یمین الدوله اندکی از لشکر خود را بجهار به شان گذشت خود او با بقیه لشکر از راه کوتاهی خفیتا متوجه قلعه گردیده همراه شان محاربه شدید آغاز داد بعد نسیم اقبال سلطان در تنسیم آمده لشکر کفار را شکست فاحش دست داد مسلمانان دست به نیام شمشیر کرده تعقیب شان را نموده تا که ایشان را نهر عمیق متصادف گردید چون بقصد عبور در ان در آمدند اکثری شان غریق گردیدند و برخی دیگر بضرب تیغ کشته شده و تخمینا پنجاه هزار کس از ان ملاعین در عرصه فنا افتادند و کلجند خنجر کشیده زن خود را کشت و بعد ازان سینه خود را دید و داخل دوزخ شد پس از ان مسلمانان قلعه را باغنایم بسیار مالک گردیدند و چون سلطان از مهم کلجند فارغ شد متوجه خانه عابد گشت که عبادت کننده او بزرگ تر اهالی هند بود و بنا و آن فوق نهر تعلیبه شده و محکم ترین ابنیه دیار هند محسوب بود و در ان خوانه اصنام زیاد بود و از جمله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 354 of 1140

پنج بت بود که از زر سرخ ساخته و جواهر و یاقوت بر او نشانده بود و وزن طلا که در ان صنم بود تخمیناً سه لک تولد و سه هزار و سه صد مثقال طلا بود و اصنام سیمین آن تخمیناً دو صد
و دو بودند سلطان بتان زر و سیمین را اگرفته فرمود تا اتش به بتخانه زدند و بجانب
قنوج کوچ کردند در رئیس قلعه که راجپال نام داشت از توجه سلطان خبر یافته
بی مقابله و مقاتله خود را کوشه کرده از نهر گنگ که اعتقاد هنود بر انست که منبع آن
جوی از جنت است و هر که خود را در ان غوطه دهد از گناهان پاک شود در گذشت
و سلطان در ماه شعبان بقنوج رسیده آن را با هفت قلاع دیگر که بکنار آب
گنگ بود و در ان قلاع نزدیک صد هزار بتخانه بود و در اعتقاد هنود چنین
رسوخ یافته که از تاریخ عمارت دی یک لک یا سه لک سال گذشته است سلطان
جمیع آنها را غالب گردیده متصرف شد بعد از غارت و تاراج بجانب قلعه
براهمه نهضت فرمود اهل حصار دروازه بار ا بسته کرده اظهار تمرد کردند چون
دیدند که تاب مقابله و مقاومت را ندارند ناچار التسلیم شدند مسلمانان اکثری از آنها
کشته کسی نجات نیافت عنان از خبر آوری داز آنجا بقلعه آسی رفت چون سلطان
بقرب قلعه رسید جندبال ملک آن صولت لشکر اسلام را دید قلعه را گذاشته
روی بگریز آورد سلطان حصن را با اموال فخر و نه آن متملک شده متوجه قلعه شرونه
گردید جندرآی ملک قلعه از توجه سلطان خبردار شده خزاین و فیلان خود را
بجبال پنهان کرده خود را نامعلوم ساخت بعد که سلطان تخت و اموال و متعه
او را گرفت به تنهائی خود سوار شده قصد جندرآی را نموده بسلامتی شبانه در قلعه
شده در بین او و سلطان حرب شدید وقوع یافت سلطان اکثری لشکر جندرآی را
مقتول و اسیر ساخت و مال و فیلان آن غنیمت گرفت خود جندرآی با چند نفر از
مصاحبان خود گریخته نجات یافت و کثرت اسیران سلطان در غزده مذکوره
بحد رسید که بهار هر یکی از اسیران ازده درهم نگذشت چون سلطان از بلاد هندوستان
سالم و ظفر باز گشت جامع قدیم غزنین را و سیع نموده انچه اموال که غنیمت
گرفته بود مصروف عمارة مسجد مذکور داشت و چون در سنه مذکوره بسلطنه بنی امیه
باشندگان اندلس ضعف و فتور عاید گردید ممالک اندلس پارچه پارچه گردیده
هر ناحیه بدست متغلب افتاد نایره شقاق و خلاف در بین بنی امیه و بنی ادریس
پسر عبدالله پسر حسن مثنی اشتعال یافت قصه آن در تواریخ اندلس مفصلا مذکور است
بذکر آن کلام طویل میشد زیرا ما بصدد اختصار فتوحات میباشیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 355 of 1140

ذکر برآمدن ترک چین بقصد تسخیر بلاد اسلام

ترکان چین با عدد کثیر که زیاده از سه هزار خرگاه بود و آن را طایفه ها بودند و از جمله شان طایفه خطابیه بود که سابق ممالک ماوراء النهر را متملک شده بودند در سنه چهار صد هشت بعزم تسخیر بلاد اسلام از چین برآمدند چون بلاساغون که نزدیک است به بلاد اسلام و پادشاه آن صالح و دین دار و محب علم و علما بوده طغانخان نام داشت بمرض مبتلا شده امتداد مرض او ترکان را بطمع انداخته قصد ممالک او را کرده بعض بلدان متصرفه او را مالک شده اموال و اهالی را اسیر و غارت ساختند بعد که بقرب بلاساغون رسیدند و در بین شان و بلده مذکوره زیاده از هشت شبانه روز مسافت باقی نماند صورت واقعه بسمع طغانخان رسید از درگاه احدیت عافیت و صحت را مسئلت نموده که بعد ازین که تیغ کین را از کفار گرفته و ناموس اسلام را محافظه کرده آنچه تقدیر قضا و قدر باشد در باره وی مجری شود چون دعای وی بهدف اجابت رسید حق جل و علا او را شعار داد عساکر زیاد جمع آورده با کناف و اطراف دیار اسلام خط فرستاده استدعای مدد و همدردی را نمود یک لک و بیست هزار الجاری از مسلمانان به نزد او جمع شد بعد که ترکان از صحت پادشاه و اجتماع اهالی اسلام مسبوق شدند بوطن خود واپس مراجعت نمودند طغانخان سه فرقه راه تعقیب شان نموده تا که ایشان الحاق شده شبیخون زده دو تخمیناً دو لک را قتیل و یک لک را اسیر ساخت و از ظروف طلا و نقره ساخت چین و دواب و خرگاه و غیرها باندازه غنیمت گرفت که حصار آن متعذر بود بعد که سلطان بوطن خود بلاساغون مراجعت کرد مرض او عودت نموده اشتداد یافت تا آنکه سبب فوت وی شد رحمة الله علیه قصه وی مثل قصه سعد پسر معاذ رضی الله تعالی عنه است که در غزوه خندق مجروح گردید دعا نمود که حق جل و علا او را باقی گذارد که انتقام خود را از بنی قریظه بگیرد حق جل و علا دعا او را مستجاب کرده پس از انتقام جرح آن سیلان کرده جرعه شهادت را نوشید پس از فوت طغانخان سلطنت و امارت وی به برادر اصلاتی او قرا گرفته ملقب بشرف الدوله شده

غزوه یمین الدوله سلطان محمود در بلاد هند و افغانیه

چون یمین الدوله بعزم تسخیر کجرات که از دیار هند محسوب است و پادشاه آنرا بیدا نام داشت و ممالک و عساکر زیاد در تحت تصرف داشت سنه چهار صد نه از غزنین برآمد و در بین راه طایفه افغانیه که جمیع شان کافر و کوه نشین بوده

سکنی داشتند قطاع طریقی و فساد پیشه گی که در طریق غزنین بعمل می آوردند او لا سلطان
قصد بلادشان کرده درهای تنگ شان را در آمده در ب بار گشاده عمران و اخرب
و اموال را یا در غنیمت گرفته اکثری آنهارا قتیل و اسیر ساخت بعد ازان روی
براه آورده رفته رفته خود را بجائی رسانید که آن زمان در دیگر غزات خود در آنجا نرسیده
بود چون از نهر کنک که سابق گذشته بود عبور نمود قافله را ملاقی شد که عبارت از نهزار
بار اجناس گران بهار مثل چوب عود و عنبره بود تمامی را غنیمت گرفته بجد و جهد تمام
می پیمود که ناگاه بوی خبر رسید که ملک از ملوک هند که نامش پرو چیپال است از مملکت
خود بر آمده بعزم التجا جانب بید آمیرود تا خود را حمایه کند پس بین الدوله کوشش نموده
مراحل بسیار را قطع کرده خود را به پرو چیپال و تبعه اش در چهار دهم شعبان رسانید
و در بین بین الدوله و هنود نهر عمیق واقع بود بین الدوله برخی از عسکری خود را
پیش از خود از جوی عبور داده بمقاتله امر داد بعد خود او با بقیه لشکر از نهر عبور کرد
تمامی روز — بمجاربه شان اشتغال ورزید پرو چیپال خم بر داشته با لشکری خود
رو بگریز آورده مال با و اهالی خود را تسلیم کرد مسلمانان اکثری شان از اقتیل و اسیر در آورده
جواهر و اموال و متعه زیاد با دو صد فیل غنیمت گرفته روی براه آوردند بعد چند
پرو چیپال طلب امان را نمود سلطان بین الدوله امان نداده و بغیر از اسلام آوردن
بدیگر چیز قانع نگردید پرو چیپال مایوس گردیده رفت که به نزد بید او پناه گیرد هنود
او را از لشکر جدا کرده مقتولش ساختند چون بقیه ملوک هند از فتوحات بین الدوله
خبردار شدند رسولان فرستاده اظهار اطاعت و بذل تاوان جنگ نمودند بعد چند
چون بین الدوله مدینه باری را که از بزرگ ترین و محکم ترین دیار هند است
از نفوس خالی یافت قصد وی کرده امر تخریب دی باده قلاع دیگر که متصل آن بود
نمود اکثری نقوس آنهارا قتیل رسانید بعد جستجوی پیدا کرده او را در کنار
جوی دید که سنگر گرفته قدام و خلف خود را آب راه داده تا که مرور ممکن نباشد
و از طرف راست و چپ خود راه خشک گذاشت که از ان طریق مقاتله نماید و عدد
لشکری بید از پنجاه و شش هزار سوار و یک لک هشتاد چهار هزار پیاده و هفتصد
چهل و شش فیل بود بین الدوله برخی را از لشکری خود بمقاتله بید افرستاد
بید انیز مثل آنرا بمقاتله شان بیرون آورد و هریک از ین دو پادشاه لشکری
خود را مدد و محکم ساخته تا که جمعیت طرفین زیاده از شماره گردید نایره حرب در بین شان
اشتعال یافته یکدیگر را بنوک نیزه و برچه مجروح و مطعون ساختند تا که شب در آمده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 357 of 1140

درین پرده گردید چون صبح شد یمین الدوله شهر را خالی از اهل و سکان یافت که هریکی از اهالی شهر از راه مخالف راه آخر فرار نمودند یمین الدوله شهر را که متصرف شده خزاین اموال و سلاح را جای بجا دیده همه را غنیمت گرفته بتعقیب متنمرین را کرده ایشان را بقرب جنگلها و بیشه ها ملاقی شده بدیشان جنگیده اکثری آنها را بالمقتول و اسیر ساخت بیدا منفرد اگر نیخته نجات یافت بعد یمین الدوله منظفر و منصور به غزنین مراجعت نمود.

فتح قلعه دیگر از بلاد هند

در سنه چهار صد و چهارده یمین الدوله بغزای یار هند رفته مقاتله شدید نمود و غنایم کثیری جمع کرده همچنان بکمال دلیری و شدت رفته تا خود را نزدیک قلعه رسانید که در سر کوه بلند بود و غیر از یک راه دیگر جوانب آن راه نبود آن قلعه وسیعی بود در ان خلقی کثیری سکونت داشتند و پنجهد فیل در آنجا بود و اهل آن قلعه جمیع ما یحتاج خود را داشتند چون یمین الدوله ایشان را محاصره نمود مقاتله شدید کرده نفری زیاد از ایشان بقتل رسانید ناچار مطیع شده امان طلبیدند یمین الدوله ایشان را امان داده در ان قلعه تقرر داده خراج شان را تعیین نمود بعد اهل قلعه برای یمین الدوله هدیه ها کثیر پیش کش بردند از انجمله یکمرغ مانند قمری بود و خاصیت او آن بود که هرگاه در مجلس طعام زهر آلود حاضر میشد از چشم مرغ اشک میریخت و سنگ میگردید و خاصیت آن سنگ آن بود که چون می سائیدند و در زخم مرحم میکردند التیام و شفا می یافت.

ذکر توجه سلطان بمحمود بجانب سومنات و فتح آن

چون یمین الدوله سلطان محمود سنه ۴۱۶ چهار صد و شانزده قصد تسخیر دیار هند را عزیمت کرد و شهرها و قلعه ها آن را فتح نمود و بتی را که معروف بسومنات بود متصرف شد. قصه آن چنان است که آن بت بزرگ ترین بتان هند بود و اهل هند در شب خسوف در حوالی آن بتخانه زیاده از ده هزار کس جهت زیارت مجتمع میشدند و معتقد شان چنین بود که ارواح بعد از مفارقت ابدان بخدمت سومنات آمده ارواح مجتمعه را بابدان متفرقه برسبیل تناسخ حواله میکنند و از اقصای هند نذور و صدقات بآن می آوردند و قریب بده هزار قریه معموره وقف خدام آن بتخانه بود و چندان جواهر گران بها در ان بتخانه مجتمع شده بود که عشر آن در خزینه هیچ پادشاهی نبود اهل هند را هرگز امنیت که کنک گفته میشود هندویان تعظیم می نمایند آن را

دگران دارند انیکه چون مرده خود را بسوزانند و خاکسترش را بدان آب ریزند
آنهارا آب بجنت میرساند و مسافت آن جوی از سومنات دو صد فرسنگ بود
و این تیره رایان هنود مقرر کرده بودند خلقی زیادی را که هر روز از ان جوی آب
آورده سومنات را بدان آب بشویند و هزار کس ادمی برهمن نیز در ان بتخانه مشغول
عبادت و پیش بردن زائرین را بسوی بت مقرر بودند و سه صد کس دیگر جهة رقص
سرودیش را بر سه صد کس جهة خوشخوانی و پنجصد کنیز جهة رقص بدر بتخانه
مذکور نیز مهیا بود و از برای هریکی ازین خدام روزانه اجرتی معین بود چون سلطان
مذکور هر وقت که فتح بلادی از بلاد هند می نمود و بتان انجائی را می شکست
اهل هنود میگفتند که برین بتان خشم سومنات شده است زیرا که اگر او را
رضامندی بود کسانی که بدی بتان را اراده کرده بودند هلاک مینمود چون این سخن
گزاف بسمع سلطان رسید قصد سومنات را تصمیم کرده گفت که هرگاه هنود
این بت را نیابند بطلان ادعاشان محقق گردد شاید که بدین اسلام میل نمایند
پس استخاره بخداوند جل و علی نموده دهم شعبان سنه مذکوره با سی هزار سوار
جرار غیر الجاری از غزنین بیرون شده در راه ملتان روان شد و پانزدهم
رمضان بملتان رسید و از آنجا قصد هندراکرد و در بین هند و ملتان بیابان
بی آب و علفی واقعست و باشنده هم ندارد خوراکه موجود نیست سلطان بقدر
کفایت راه طعام و آب جهة خود و لشکری خود برداشت بلکه اضافه از حاجت
احتیاطاً بیست هزار شتر آب و طعام بار نمود و قصد انهلواره را نمود
چون از ان صحرا خونخوار گذشت قلعه های محکم در اطراف آن صحرا مردان جنگی سلاح
ملائی شد با وجود انیکه قلعه های مذکوره محیط بخندق های عمیق بود و گرفتن
آنها متعذر مینمود هرگاه مسلمانان بقرب قلعه رسیدند حق جل و علی رعب بدل شان
جاے داده مجموع انقلاع را تسلیم کردند و بموجب فرمان سلطان مردان شان را
بقتل رسانیده بت بار اشکستند انچه طعام و آب و غیره که محتاج شان بود
بار نموده بجانب انهلواره رفتند در غره ذی القعده بدانموضع رسیدند و حاکم آن
که بهیم نام داشت شهر را گذاشته فرار را برقرار اختیار نمود و بقلعه کده داشت
خود را حصاری نمود بعد سلطان شهر را تصرف نموده محتاج خود را مرتب ساخته
بر سمت سومنات عزیمت کرده در بین راه قلعه های پر از بت را مصادف شد
که مانند سومنات دارای دربان و نقیب بودند با اهل قلعه مقاتله نموده قلعه ها را متصرف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 359 of 1140

شده منهدم ساخت و بتان را شکست بعد بجانب سومنات از بیابان کم آب و علفی روان شد
در بین راه بیست هزار مرد جنگی ساکن آن بیابان بدیشان تصادف نموده مقاتله
نمودند لشکر سلطان آنهار اشکست داده مالهاشان را غنیمت گرفتند و ازایشان
گذشته خود را به دبوله رساندند و آن مسافت دو منزل است از سومنات
اهل قلعه بر جای خود ثابت ماندند بی جا شدند برگمان که سومنات ایشان را از دشمنان
رهائی میدهد تا انکه سلطان مذکور قلعه را متصرف شده اهل آن را بقتل رسانید
اموال شان را نهب و تاراج نموده قصد سومنات را کرد در روز چهشنبه پانزدهم
ذی القعده بنواحی سومنات رسید در کنار دریا قلعه بود که موج دریا بفصیل آن
میرسید مشاهده نمود که خلقی بسیار بر دیوار قلعه برآمده اند و امید فتح را بر مسلمانان
دارند زیرا که جمله واثق اند که معبود شان جمعی را که قاصد آن دیار شده اند هلاک
خواهد کرد روز دیگر که روز جمعه باشد لشکر اسلام بپای قلعه بحرب مشغول درزیدند
هندویان چنان حربی را مشاهده کردند که هرگز بخیال شان نگذشته بود بالجمله
سر دیوار را از تیر باران خالی گذاشتند غازیان نردبانها نهاده بدیوار
حصار برآمده باواز بلند تکبیر گفتند هندویان چون آواز تکبیر را شنیدند جنگ
سخت آغاز نمودند و جمعی از ایشان بپیش سومنات رفته در خاک غلطیده بالتضرع
و زاری ازان نصرت و یاری خواستند چون شب آمد از یکدیگر جدا شدند بعد
که صبح شد مسلمانان باز روی بمقاتله نهادند اکثری هندویان را قتل نمودند تا انکه
ایشان گریخته داخل بتخانه گردیده بدرب بتخانه مشغول حرب شدند و افواج انبوه
بر سبیل نوبت داخل بتخانه شده بت را در بغل گرفته بدر خواسته و بیرون آمده
محاربه مینمودند و کشته میشدند تا بسیاری شان بقتل رسید و بقیه شان در کشتیها
نشسته رو بگریز آوردند مسلمانان تعقیب شان را نموده بعضی شان را اهل بعضی را
غرق نمودند — و آن بتخانه که سومنات در ان بود طول و عرض تمام داشت چنانچه پنجاه
و شش ستون و قایه سقف آن را کرده بود در دور آن ستونان از قلعی بود سومنات
از سنگ تراشیده طولش مقدار پنج زرع بود سه زرع آن ظاهر و دو زرع آن در بنا
مخفی و صورت مصوره هم نداشت چون یمین الدوله آنرا گرفت و شکست بعضی را
سوختاند و بعضی را بار نموده فرمود تا به غزنین برند در آن بتخانه مسجد جامع بنیاد زدند
و خانه بتخانه تاریک بود در روشنائی آن از قنادیل جواهر معلقه بود و در آن خانه زنجیر
طلائی آویزان بود و در ان زنجیر زنگ بوده که چهل و پنج من وزن داشت هر گاه پاره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 360 of 1140

از شب بر فتی خادم های بتخانه آنرا حرکت داده تا باواز آن برهمنه که بدانجا مقیم عبادت بودند از خواب برخواستی و دران بتخانه خزانه بود که دران بتان طلائی بود و بر ان بتان پرده ها ز یور ناک کرده شده بجواهر آویزان بود و هریک از پرده ها منسوب به بزرگ از بزرگان شان میشد و قیمت اشیا که دران خزانه مجتمع بود زیاده از دو لک طلا رسرخ بود ـ یمین الدوله تمامی شانرا متصرف شده بتحقیق انچه هزار کس شانرا بقتل رساند درین اثنا خبر رسید که بهیم صاحب انهلواره قصد قلعه کند بهرا نمود که در بین دریا میباشد سلطان را هوس تسخیر آن قلعه پیدا شد عزیمت بصوب آن نمود چون بدان نواحی رسید قلعه را دید که آبی عظیم بر اطراف آن محیط شده از عوامان انجائی دو شخصی را بدست آورده از عمق آن استفسار نمود ایشان گفتند که گذشتن ممکن است اگر هوا اندک حرکت نماید و موج پیدا شود همگی را هلاک خواهد کرد ـ سلطان بعد از استخاره توکل بر عنایت الهی کرده با لشکریان خود باب داخل شده بسلامت بپای قلعه رسیدند چون اهل قلعه این حال را مشاهده نمودند رو بگریز آوردند مسلمانان داخل قلعه شدند مسلمانان دیدند که بهیم قلعه را فارغ ساخته از ان قلعه باز گردیده تعرض نکردند ـ بعد یمین الدوله قصد منصوره را نمود چون ملک منصوره خبر یمین الدوله را شنید به سبب کبر سابق اسلام آورده بود و باز مرتد شده تاب نیاورده قلعه را گذاشته به جنگل اشبه پناه برد لشکری یمین الدوله جنگل را از دو طرف احاطه کرده آنرا به همراه لشکری او بقتل رسانیدند بعد قصد بهاطیه را کرده اهل آن در مقام اطاعت آمده جزیه را قبول دار شدند سلطان مذکور منظفر و منصور بدار السلطنه غزنین مراجعت نموده بدهم صفر سنه چهار صد و هفده به غزنین رسید.

ذکر غرق شدن کشتی بجزیره صقلیه

در سنه چهار صد شانزده رومیان با جمع کثیر بقصد جزیره صقلیه برآمدند هرگاه به قرب جزیره قلوریه که متصل جزیره صقلیه است رسیدند جزیره را مالک شده آنچه اموال و امتعه که از مسلمانها بدانجا بود گرفتند و بساختن ابنیه مشغول شده انتظار مدد را از خواهرزاده پادشاه خود داشتند که با جمعی عظیم و کشتیهای بسیار بمعاونت شان خواهد آمد تا انکه خبر به سمع مظفر پسر بادیس عامل افریقیه که از طرف عبید یها مقرر بود رسید کشتیهای کلان که مرکب از چهار صد قطعه بود ساخته خلقی بسیاری از الجاری و غیره که در آن جهاد امید ثواب داشتند سوار کرده به کانون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 361 of 1140

ثانی که ماه رومی است بدشان فرستاد هرگاه به نزدیک خربره قوصره که قریب بیابان افریقیه است رسیدند باد و باران شدیدی گرفت که کشتی ساغرق کرد و اکثری اهل کشتی هلاک شدند و نجات نیافت مگر اندک از ایشان رحمهم الله تعالی عنهم.

ذکر غزوه مسلمانان به بلاد هند

در سنه چهارصد و بیست و یک امیر احمد پسر ینالتکین نایب یمین الدوله بهرام صد هزار کس سواره و پیاده مجاربه مدینه نرسی که بزرگ ترین شهرهای هندوستان و از قصبات دیار هند شمرده میشد بیرون شد در بین راه چاولی بر شهر انداخته چور و اسیر نموده قتل بسیار کردند هرگاه امیر مذکور به شهر رسید از یکجانب داخل شد مسلمانان اهل و اموال شهر را اسیر و غارت نمودند از صبح تا شام از غارت و نهب بازار عطارها و جواهر فروش ها رهائی نیافتند و باقی اکناف شهر از دخول ایشان مطمع نگردیدند زیرا که طول و عرض شهر مسافت یکمنزل راه بود چون شام شد لشکری مسلمانان از سبب کثرة نفوس شهر جرئت نه نمودند که شب را در انجا گذاره کنند از خوف از شهر بیرون آمده در موضعی خارج از شهر اردو گرفتند و از بسکه اموال بسیاری غارت کرده بودند طلا و نقره را به پیمانه تقسیم مینمودند و قبل از ایشان هیچ لشکر از اسلامیان در ان موضع نرسیده بود سلطان مذکور ثانیا قصد مراجعت هجوم را بر شهر مذکور کرد موفق نگردید زیرا اهل شهر او را مانع شدند در همین سال سلطان محمود پسر سبکتکین فوت نمود سلطان موصوف شصت و یکسال عمر داشت مدة سلطنتش سی و چهار سال بود سلطان معظم عادل محب مکرم علماء بود جهاد را بسیار دوست داشت بعد وفات او بین محمد و مسعود پسران وی بامر خلافت اختلاف افتاد اخر الامر با رامارت و سلطنت بدوش مسعود گذاشته شد.

ذکر بیرون شدن پادشاه روم بمحاربه شامیان و شکست خوردن آن

در سنه چهارصد و بیست و یک پادشاه روم از قسطنطنیه بهم دستی سیصد هزار کس جنگی بقصد محاربه شامیان بیرون گردید و بمعیت لشکر خود رفته بقرب حلب رسیدند چون لشکر این برعلیه پادشاه خود بودند ایشان را خوش شدید هم مستولی شد هرگاه لشکری از عرب باوجود کمی عدد شان بدیشان ملاقی شدند بنظرشان آمد که اینها مقدمه لشکر خواهد بود که بجهة شبیخون آمده اند ایشانرا خوف زیاد غالب گردیده فرار را بر قرار اختیار نموده از ان موضع کوچ کردند و عرب

و اهل سوا تعقیب شانرا نموده تا مرز گذاشت نکردند و قتل و غارت زیاد بر آشان رسانیدند و چهار صد قاطر بار کرده از نقد و جنس از نزد شان گرفتند بلکه اکثریه شان از سبب تشنگی بهلاکت رسیدند و کسی از لشکریان نجات نیافت مگر خود پادشاه که به تنهائی خود به تغییر لباس گریخته اموال و امتعه خود را مسلمانان غنیمت گذاشت و حق جل علی بکرم بی نهایت خود مسلمانان را از شر شان رهائی داد.

ذکر غزا فضلون کردی همراه خزر

چون فضلون کردی یک قطعه از آذربیجان را مالک و متصرف شد در همان سال محاربه خزر را تصمیم کرد و بسیاری اهل خزر را کشته اموال شان را گرفت چون قصد مراجعت بلاد خود را نمود جهت عودت خود تکاسلی ورزید بر گمانیکه اهل خزر بسبب رسیدن مدت که بدشمنان رسیده قوه تعقیب گیری شان را نخواهند داشت که ناگاه اهل خزر جدارد کوبی شان را نموده شبیخون بر لشکر او زدند و اکثر لشکری و الجاری که همراه آن بود بقتل رساندند و عدد مقتولین فضلون زیاده از ده هزار کس گردید و اموال و امتعه که مسلمانان از ایشان گرفته بودند و اپس گرفته بوطن خود عودت نمودند.

ذکر مالک شدن بر قصبیان مدینه رهارا

چون در سنه چهار صد و بیست و دو ارمانوس پادشاه روم مدینه رهارا مالک گردید و رهارا دو برج بود که یکی کلان و دیگر خورد کلان را ابن عطیر متصرف بود و خورد را ابن شبل ابن عطیر خطی بارمانوس ملک روم فرستاده برج مسکونه خود را به بیست هزار طلا و چند قریه بدو فروخت بعد که ارمانوس برج را مالک گردید و داخل شهر شد تبعه ابن شبل برج خود را تخلیه کرده فرار را اختیار نمودند رومیان مسلمانان را مقتول و مسجد را خراب کردند که خبر بسمع نصر الدوله پسر مروان پادشاه گردیان رسید قصد محاربه رهارا نموده لشکری خود را بدانصوب فرستاده شهر مذکوره را محاصره نموده قهراً فتح کرد رومیانی که در آنجا بودند بآن برج پناه برده مدافعه نمودند نصاراکه غیر رومی بودند در کنیسه که بزرگ ترین و آبادترین کنیسه های شان بود خود را نگهداری کرده جای گرفتند لشکری مسلمانان آن را محاصره نموده اهل بیعه را بیرون آورده بقتل رساندند و تمامی اموال اهل شهر را نهب و تاراج کردند رومیان در آن دو برج محصور ماندند تا انیکه ابن مروان لشکری را بمدد مسلمانان فرستاد که عبارت از ده هزار مرد جنگی بودند ایشان همراه اهل برج مقاتله نمودند تاب مقابلت را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 363 of 1140

بیاورده شکست خورده بوطن خود مراجعت نمودند پس از ان رومیان از برج بیرون آمده شهر را متصرف خود در آوردند و دیگر شهرهای که از مسلمین بقرب ایشان بود نیز مالک شدند و پسر دوناب منیری که مالک بقعه از بقاع اسلامی بود مصالحه نمود همراه رومیان شد بطریق که حران و سروج که اسم دو شهرست بدیشان واگذار شده خراج خود را بدیشان برساند و در همین سال خلیفه قادر بالله فوت نمود و مدت چهل و یکسال و سه ماه خلافت نمود بعد از فوت او همراه پسر او قائم بامر الله بیعت گردید.

ذکر مالک شدن رومیان قلعه افامیه را

چون در سنه چهار صد و بیست و دو قلعه افامیه که از قلعه های شام شهره میشد بسبب که عاملهای شان بر علیه یکدیگر بودند اهل روم سنه مذکوره قلعه را مالک و متصرف شدند بعد حسان پسر مفرج طائی از نزد دزبری از طرف خلیفه مصر عامل شام بود گرسخته به نزد پادشاه روم رفته از ان خلقی و نشانی که بران نقش صلیب بود گرفته همراه لشکری بسیار بجانب افامیه آمده اهل قلعه را شبیخون زده مال اهل آنرا غارت و اسیر کرد.

ذکر فتح قلعه سرستی و غیر آن از بلاد هند

سلطان مسعود پسر سلطان محمود سبکتکین قصد قلعه سرستی را نموده و این قلعه از محکمترین قلعه های دیار هند بود و سابق نیز سلطان قصد تسخیر آنرا نموده فتح یاب نشده بود بعد که در سنه چهار صد و بیست پنج سلطان موصوف قصد قلعه مذکوره را نموده در انرا محاصره کرد صاحب قلعه بجانب سلطان خطی نوشت بدادن مال و عده داد و سلطان نیز صلح را قبول دارشد چون صاحب قلعه قصد گرفتن بدل المصالحه را از تجاران کرد که بسلطان بدهد تجاران رقعه بسلطان نوشته بذریعه تیرکمان بجانب او انداخته از ضعف هندویان ایشان را خبردار کردند که اگر چند روز دیگر بمحاصره خود استقامت ورزید انشاء الله تعالی فتحیاب میشوید پس از ان که سلطان مکتوب تجاران را دید از مصالحه خود رجعت نمود خندق محیط قلعه را از خاک و چوب وغیره پر ساخته قلعه را فتح نمود و تمامی اهل قلعه را مقتول و اسیر ساخت و شهرهای قریب آن را نیز مالک و متصرف شد بعد قصد قلعه نغنتی را نمود و آن قلعه بسیار بلندی بود که چشم از دور بلندی آن عاجز بود و در محاصره آن یادداشت نمود که ناگاه عجوزه ساحره از قلعه برآمده بزبان هندی چیزی گفت بادو ریگ تاب تر کرده بجانب لشکر سلطان پاشید بعد سلطان را مرض شدید عارض شد که سر خود را از بند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 364 of 1140

مرض برداشته نمیتوانست بعد که از قلعه مفارقت کرد مرض آن زایل گردیده فی الحال صحت و عافیت یافت بعد به غزنین روان شد.

ذکر مالک شدن بر روم قلعه برکوی

قلعه برکوی قلعه بزرگ و از قصبات ارمن است مالک آن ابی الهجا پسر ربیب الدوله خواهر زاده و هوران پسر مملان بود چون بین ابی الهجار و خالوی آن و هودان مخالفت افتاد خالوی آن به پادشاه روم خط فرستاده ایشان را به تسلیم نمودن شهر بشارت داد پس ازان پادشاه مذکور از روميان جمعی عظیمی را بطرف قلعه مذکوره فرستاده قلعه را در سنه چهار صد و سبیست و پنج مالک و متصرف گردیدند بعد که خبر بخلیفه رسید کسی را بابی الهجار فرستاد که ادرا به و هودان خالوی او مصلح و متفق سازد که ایشان قلعه را از روميان واپس گرفته بتصرف خود در آرند بعد که متفق شده باسترداد آن قلعه موفق نشدند بعد الجاری یاد جمع آوری نمودند هم فتحیاب نشدند در ثانی پسر ثاب دلیر عطیر هم متفق گردیده با معاونت نصر الدوله ابن مروان در سنه چهار صد و سبیست و هفت بسوی سیواس و قصبه از قصبات رها هجوم آوردند باد جود که اکثر روم در انجا بناهای محکم نموده و لشکر زیادی از قریه های قریب آن را انجای فراهم آورده بودند مسلمانان آنرا محاصره کرده قهرا فتح کرده سه نیم هزار کس از اهل شهر بقتل آوردند مال و اهالی شهر را غنیمت و اسیر کرده قصد مدینه رها را نمودند پس از محاصره و قطع آب طعام شده تو شنگی و گرسنگی ایشان را مجبور ساخت رئیس مدینه خفیتا گریخته خود را بپادشاه روم رسانده حقیقت حال ابدو بیان نمود پادشاه روم اورا با پنج هزار کس بجانب لشکری مسلمانان فرستاد چون خبر قریب جمع پسر ثاب و لشکری نصر الدوله رسید چیزی از لشکری خود در بین راه در سنگرها پنهان نمودند هرگاه لشکر روم بدیشان قریب شد ایشان از سنگرهای خود برآمده ——

اکثری شان را قتیل و اسیر ساختند و همان رئیس را اسیر کرده با اسیران دیگر بدرب شهر رها آوردند و اهل شهر را تخویف دادند که اگر درب شهر را نگشایند رئیس را با اسیران خواهیم کشت بعد ایشان عاجز آمده درب شهر را گشوده روميان اهل شهر بقلعه تحصن نموده مسلمانان داخل شهر گردیده ما یحتاجات شان را غنیمت و اهالی را قتیل و اسیر ساختند بعد پسر ثاب کعید و شصت اشتر از سیم و زر شان بار کرده با لشکری بجانب آمد یه فرستاد و خود با چیری از لشکر خود بحصار داری همان قلعه که روميان پناه گاه خود قرار داده بودند اقامت ورزید پس ازان که حسان پسر جراح طائی با پنجهزار سوار از عرب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 365 of 1140

در روم بمعاونت مسلمانها قصد نمود چون قریب رسیدند پسر ثاب بالشکری از لشکری خود باستقبال شان تا حران آمده رومیان هرگاه شهر را خالی دیدند از قلعه برآمده همراه مسلمانان محاربه نمودند چون خبر وحشت انگیز بسمع پسر ثاب رسید بسرعت برگشته رومیان را مقاتله نموده اکثری شانرا مقتول ساخت و بقیه السیف شکست خورده داخل حصار شدند و درب های شهر را محکم نموده خود را متحصن نمودند بعد که پسر ثاب خبر را از گرفتن مدینه رها عاجز دیده تا مقابله بر نداشت همراه اهل روم صلح نمود و قصبه که از ایشان گرفته بود و اپس تسلیم شان کرد رومیان در آنجا بسیار شده آبادی زیاد نموده شهر را محکم نمودند بعد در سنه بیست و نهم در بین مستنصر بالله عبیدی پادشاه و پادشاه روم معاهده کردند بدین شروط که پادشاه روم پنجهزار اسیر مسلمانان را رها نماید و پادشاه بیعه قاهره را تعمیر نماید پادشاه ندکور مال زیادی بمصرف بیعه رساند و پادشاه روم اسیران را رها نمود بعد در سنه سی و دو معاهده شان برهم شد و رومیان جمعی کثیری را بمحاربه مسلمانان فرستاده در بین مدینه رحاه و اقامیه بمسلمانان ملاقی شدند در بین شان حرب عظیم وقوع یافت حق تعالی مسلمانان را نصرت داد و اکثری کافران را بقتل رساندند پسر عم پادشاه شان را اسیر ساختند تا اینکه کافران بفدیه آن مال بسیاری تادیه کرده و جماعت کثیر از اسیران مسلمانان را رها کردند و در سنه مذکور احمد برادرزاده مسعود بقتل رسانیده بامر سلطنت بدوش مودود پسر او نهاده شده بعد در سنه سی و پنج رومیان مسلمانان دغربارا از قسطنطنیه بیرون نموده اعلان کردند که من بعد کسی زیاده از سه سال بقسطنطنیه اقامت نماید بدادن مال کثیری مجبور است اکثری اهل شهر فرار شدند غیر از دوازده کس که بضمانت رومیان باقی ماندند.

ذکر مالک شدن مودود پسر مسعود پسر محمود سبکتکین چند قلعه از قلاع هند را

در سنه چهارصد و سی و پنج سه پادشاه از ملوک هند اتفاق نموده لشکری بسیار فراهم آوردند و بلاهور را قصد نموده محاصره کردند لشکری اسلام که در لاهور بودند رسولان بغزنین فرستاده استمداد نمودند مودود سپاه زیاد بمدد شان فرستاد پیش از رسیدن او از غزنین در بین ملوک هند که بمحاصره مشغول بودند اختلاف واقع شده بعضی از ایشان با مودود متفق شده در تحت اطاعت او در آمدند و با اهل شهر یار شدند دو پادشاه دیگر گرفته متوجه بلاد خویش گشتند لشکر اسلام عقب یکی ازین دو پادشاه را گرفته پادشاه را با جمیع لشکری در قلعه وسیع و محکم که در کوه بود محاصره کرده اطراف و جوانب را فرو گرفته شبی و روز مقاتله کرده بسیاری آنها را بقتل آوردند و بقیه السیف امان طلبیده راهی شدند که قلعه را بسپارند مسلمانان گفتند که اگر میخواهید که شمارا امان دهیم هر قلعه که در تخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 366 of 1140

تصرف پادشاه شماست بما باز گذارید هندویان از عدم قوة دخوف جان مجموع انقلاع را تسلیم نمودند چون مسلمانان از تسخیر این نواحی فارغ شدند قصد ولایات پادشاه دیگر نمودند بعد که پادشاه ازین قضیه خبردار شد بمقاتلة مسلمانان بیرون آمده درمین ایشان ومسلمانان حرب شدید وقوع یافت بعد پادشاه هندویان بقتل رسید ولشکریان او رو بگریز آوردند وتخمیناً پنج هزار کس شان مقتول واسیر شد وجمیع اموال واسلحه شان بدست مسلمانان غنیمت افتاد بعد که باقی ملوک هند ازین فتح مبین خبردار شدند بقدوم اذعان وانقیاد پیش آمده بدادن مال رضامند شده طلب امان کردند مسلمانان نیز بصلح راضی شده بلاد شان را بر آنها تسلیم کرده دادن مال اندمه شان گذاشتند.

ذکر اخبار روحر وروسیه

در سنه چهار صد وسی وپنج روسیه باجمعی کثیر اراده محاربه اهل روم برآمده از راه دریا داخل قسطنطنیه شدند حالتیکه بعضی شان از کشتیها فرود آمده وبعضی هنوز در کشتیها بودند که اهل روم بمحاربه شان برآمده کشتیهای شان را آتش زدند چون دفع آتش ممکن نبود اکثری شان بحرق وغرق هلاک شدند وکسانیکه از کشتی برآمده بودند بعد از محاربه چون پناه نیافتند تابع شده بغلامی شان درآمدند وکسانیکه سرکشی مینمودند قهراً آن اتابع ساخته دست وپاشان را قطع کرده ورشهای خود تشهیر میکردند وکسی ازیشان سلامت نماند مگر اندکی که با پسر پادشاه روسیه نجات یافته گریختند ودر سنه سی وسه خفرین بادیس ملک افرنقیه لشکر کشتی نشانده بجانب جزایر قسطنطنیه فرستاد بعد از ظفر یافتن مالی کثیری غنیمت گرفته بوطن خود عودت نمودند.

ذکر غزا نمودن سلجوقیان به شهرهای روم

اولاً ذکر مینمائیم ابتدا ظهور دولت سلجوقیه را سلجوقیان که از قوم ترک اند واز نهر اند وجد شان سلجوق شاه باجمعی کثیر اسلام آورده از دار حرب بدار اسلام مهاجرت کرده همیشه اوقات خود را بمحاربه کفار میگذرانید ودرین سلجوق شاه وپادشاه خزران محاربات بزرگ وقوع یافته که بذکر آن کلام طول میگردد واز برای وی اولاد باشد پس از وفات او اولادش نیز مجاهدات زیادی کردند تا اینکه ممالک خزران وعراق را تسخیر کرده جمعیت شان بسیار وشوکت شان قوی گردید طغرلبیک پسر میکائیل پسر سلجوق شاه وطغرلبیک بضم طاء وسکون غین نقطه دار وضم راء وسکون لام وفتح باء یکنقطه بعد آن کاف طغرل اسم وبیک بمعنی امیر است. ودر سنه چهار صد وچل وهفت داخل بغداد شده سلطنت را از بنو بویه ربوده بغداد را مانند بنو بویه مالک متصرف شدند واین واقعه در زمان خلیفه قائم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 367 of 1140

قایم بامرالله پسر قادر بالله پسر اسحق پسر مقتدر بود و چون در سنه چهار صد پنجاه و پنج طغرلبیک فوت نمود برادر زاده اش الب ارسلان محمد پسر داود پسر میکائیل پسر سلجوق بر سریر سلطنت نشست و ابتدا ممالک که سلجوقیان متصرف شدند بعضی طوس را گویند و بعضی ری را و مدت مملکت ایشان یکصد و شصت سال بود و این غزوه را که در قید قلم می آوریم قبل از تملک بغداد بود که در سنه چهار صد و چهل و نوع پذیرفت در سنه چهار صد و چهل سلجوقیان لشکر بریاست امیر ابراهیم اینال برادر طغرلبیک بجانب روم فرستاده بودند و بر ایشان غالب آمده اموال امتعه آن دیار غنیمت گرفتند تا اینکه ملازگرد و ارزن روم و قالیقلا و طرابزون و تمام نواحیات آنرا مالک گردیدند بعد لشکری از رومیان که عدده آن پنجاه هزار کس بود بمحاربه آمده با ایشان حرب را آغاز دادند بین فریقین واقعات گذشت لشکر امیر ابراهیم گاه غالب و گاه مغلوب شده آخر الامر مسلمانان غالب آمده رومیان را بگریز آورده مسلمانان کثری شان را بقتل رساندند و قاریط پادشاه روم را با جمعی از رئیسان آنها اسیر کردند و قاریط سه هزار طلا با خود داشت که صد هزار طلا قیمت داشت فدیه داده که خود را های و هر فدیه آن قبول گردیده از قید رهائی یافت بعد سلجوقیان شهر ماندکور را تجسس میکردند تا اینکه بین ایشان قسطنطنیه باقی ماند و مسلمانان در ان نواحی بنا رنهب و غارت را گذاشتند تا اینکه جمیع اموال اهل شهر ها را گرفته صد هزار کس شان را اسیر ساختند اموال و امتعه و دوابی که الحجه کرده بودند از شماره بیرون و از جمله شان ده هزار زره بود و جمیع این ها را بده هزار عراده بار کرده بولایات خود فرستادند بعد رومیان به تنگ آمده در سنه ۴۴۱ پادشاه شان هدیه بسیار بسلطان طغرلبیک فرستاده امان و صلحرا درخواست نمود سلطان بدرآیا در قبول کرده با او مصالحه نمود بعد پادشاه روم مسجد جامع در قسطنطنیه بنا کرد که نماز جمعه را مسلمانان باسم طغرلبیک بخوانند مسلمانان در آنجا بسیار بودند خود را بسلطان مذکور رسانیده او را بطاق جای دادند و اکثری بلاد را پیش از رسیدن او ببغداد متصرف شد.

ذکر غزوه دیگر سلجوقیان

در سنه چهار صد و چهل چهار سلطان طغرلبیک بار مینیه رفته قصد بلاذکرد که متصرف رومیان بوده نمود بعد از محاصره و قطع آب و طعام از اهالی مدینه را فتح کرده اکثر را خراب و منهدم ساخته بعضی را مقتول و بعضی را اسیر نموده جمیع اموال شان را غنیمت گرفتند بلکه بلاد قریب شان را نیز نهب و غارت نمودند و سلطان را در سیواس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 368 of 1140

زخم رسید وارزن رومرا ملک گشت چون زمستان قریب شد باذربیجان عودت نمود
در اثنا که سلجوقیان در اطراف و اکناف عالم پویان بودند و جستجو تسخیر بلاد را مینمودند قلمش
پسر عم طغرلبیک داخل بلاد روم گردیده قونیه و اقصرا و نواحی آنرا فتح نمود و بعد فوت
قلمش سلطنت بادلاد تا ظهور دولت عثمانی باقی ماند سپس عثمانیان آنديار را
بادیار دیگر مثل سیواس و توقات و انقوره، و ملطیه، و بلادستان و قیساریه
و نیکسار، و اماسیه را نیز مالک شدند.

ذکر فتح الب ارسلان مدینه انی و غیر آن از بلاد نصاری

در سنه چهارصد و پنجاه شش سلطان الب ارسلان قصد تسخیر بلاد نصاری کرده
ازری بار سفر را بسته تا انکه باذربیجان رسید بعد بابتنکی داخل شد رفت تا به نقجوان
رسید چون اراده عبور نهر ارس را کرد بساختن کشتی امر فرمود بعد ازاندک
چنان مصلحت دادند که اول متمردین خوی و سلماس که از قصبات آذربیجانست
به تحت اطاعت خود در آورده بعد ازان محاربه دیگر به شهر تقسیم نماسلطان
حمید خراسانرا با جمعی بجانب آن دو ولایت فرستاده که شاید را باطاعت سلطان
توصیه نمایند چون ایشان بدان موضع رسیدند اهالی خوی و سلماس طوق انقیاد در ابدوش
نهاده سر اطاعت ابقدم سلطان نهادند پس ان ان لشکری نهایت به اجمع آوری
کشتیهای بسیاری تهیه نمود قصد دیار گرجستان را نموده واندکی از لشکر را
با ملکشاه و نظام الملک پسر و وزیر خود بجانب قلعه که جمعی بسیار از روميان انجا
سکونت داشتند فرستاد اهل قلعه فرود آمدند و چیزی از عسکر نبود و نداشتند
مسلمانان گروه بسیار بر ملکشاه و نظام الملک فرود آمدند قلعه را هجوم نمودند
بر ایشان تاکشتند ملک قلعه را پس از تلفات زیادی که بطرفین رسید بدست
روميان فرارا اختیار کردند مسلمانان قلعه مذبوره را متصرف گردیده از انجا رحلت
نموده عزیمت قلعه سرمادی که موضع پر آب و با طراوت بود نمودند پس از مقاتله آن را
نیز مالک شده و اهل آن را اخراج کردند سپس ملکشاه مذکور متوجه تسخیر قلعه که بجوار
قلعه اولی گردید و آن را نیز فتح نمود اراده تخریب آنرا نمود نظام الملک او را مانع شد
گفت که این بندر اسلام است لازم است که محکم باشد و اسلحه زیادی انجا تهیه کرد
قلاع مذکوره را بامیر نقجوان سپرده بجانب مدینه مریم نشین عزیمت فرمود و اندیشه
که در ایشان و نشستین زیاد در آن سکونت دارند نصاری آن را موضع متبرک
می شمارند و آن را دیوار سنگی که با آهن و قلعی محکم شده بود محیط بود و طرف شهر را احاطه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 369 of 1140

عظیم احاطه داشت که تسخیر آن صعب مینمود بعد نظام الملک قوه بر تسخیر آن از کشتی
و سلاح وغیره مهیا کرده بمحاربه شان شب و روز مداومت نمود و لشکری خود را دو قسمت
نمود که بر سبیل نوبت محاربه نمایند کار بر کفار سخت شد تاب مقابلت نیاورده مسلمانان
خود را بدیوار رسانده نردبانها نهاده بسر دیوار بالا رفتند چون اهل شرف ایشان را
مشاهده نمودند ضعف بر ایشان مستولی شده تاب مقابلت را نیاورده ملک شاه
و نظام الملک داخل شهر گردیده بیعه های شانرا سوخانده خراب نمودند و بعضی
اهل شهر را اقتل در آورده و بعضی دیگر بشرف اسلام در آمده خود ها را از قتل رهائی دادند
بعد سلطان الب ارسلان پسر و وزیر خود را خواسته شهر مذکوره را داخل گرجستان
نمود و ملک شاه در بین راه که بوطن خود عودت مینمود چند قلاع دیگر را فتح نموده دیگر
اهل آن قلعه را اسیر نمود تا انکه بخدمت پدر خود الب ارسلان رسید و پدر او از
فتوحات پسر و وزیر خود خوش شده با ایشان بجانب شهر تسبیذ عزیمت فرموده
در بین او و اهل شهر حربی شدید وقوع یافته اکثریه مسلمانان بشهادت رسیدند بعد حق
جل و علا مدینه را بدست الب ارسلان فتح داده الب ارسلان مذکور قصد شهر عال لال
که شهر محکمیست و دیوارها محکم دارد و دو طرف شرقی و غربی انرا کوه عال که بران
کوه چند قلعه هاست و دو طرف دیگر آن را جوی آب کلانی محیط که فتح آن بغایت
صعب مینمود کرد پادشاه قلعه گرجستانی بود چون مسلمانان خود را از فتح قلعه عاجز
دانستند سلطان الب ارسلان جسری بر آن جوی بنا کرده چون مسلمانان ازان
عبور نمودند در بین شان و اهل شهر حربی عظیم وقوع یافت بعد دو کس از شهر
برامده از سلطان طلب امان کرده التماس نمودند که چیزی از لشکری خود همراه شان
بشهر فرستد سلطان عده از اشخاص درست و معتمد همراه شان به شهر فرستاد
مسلمانان نهوز از شیرازه شهر بیرون نرفته بودند که ملک شاه با جمعی از اهالی شهر بمقابله شان
آمدند چون عده مسلمانان قلیل بود در راه گریز ـــ ندشهند جهت تنگی راه خلعت
شهادت را پوشیده جنت را بنفسهای خود خریدند پس از ان ملک با انبوه
از شهر برآمده قصد مسلمانان را نموده با ایشان حرب را آغاز داد درین وقت
سلطان بنماز مشغول بود هر چند که قضیه را باو معروض داشتند نماز را قطع نه نمود
بعد که از نماز فارغ گردید اسپ را سوار شده شخص خود بمحاربه کفار اقدام نمود
مسلمانان آوازهای خود را بکلمه طیبه الله اکبر بلند کرده اهل شرک ارعب افتاده
شکست خورده از معرکه پشت دادند سلطان با لشکر خود داخل شهر گردید شهر را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 370 of 1140

متصرف شد و کسانیکه از اهل شرک در شهر بودند در برجی از برجهای شهر پناه برده تحصن نمودند
سلطان پس از مقاتله شان امر فرمود که هیزم بسیار جمع آورده در گرداگرد برج انداخته
برج را همراه اهالی آن بسوزانند هرگاه برج با اهالی خود سوخت سلطان بلشکرگاه خود
آمده مسلمانان بغارت کردن شهر اشتغال نموده مال بسیاری را که از شمار بیرون
بود بدست آوردند چون شب آمد باد شدید وزیدن گرفته بقیه آتش برج را بدیگر مواضع
شهر نقل داده تمامی شهر را سوختاند بعد سلطان قلعه که در یکناحیه شهر واقع شده بود
ازانیز مالک شده قصد فرس و آنی را نمود در بین راه نزدیک آنها دو قصبه دیگر
که دسکل و رده، و نوره نام داشتند واقع بود سلطان عزم نمود که اولا تسخیر این دو قصبه را
کرده بعد اراده آنی را نماید چون بقرب آن دو موضع رسیدند اهل آن باستقبال برآمده
اظهار انقیاد و اطاعت را نمودند پس از تعمیر مساجد و تخریب بیعه ها عزیمت آنی را نمودند
و این مدینه بسی محکم بود و اهل بسیاری داشت و بیعه ها آن تخمینا پنجصد بود و سه
طرف آن را نهر ارس و طرف دیگر آن جوی بسیار عمیق شدید الجریان بود که هر قدر
سنگهای کلان در ان انداخته میشد استاد نداشت در راه قلعه از خندق که دیوارهای
سنگی بلندی داشت بود چون مسلمانان پس از محاصره از فتح آن مایوس شدند
سلطان برجی از چوب ساخته و آن را بر دوان دلیر نمود اهل شهر را از سر دیوار
شهر بضرب منجنیق و تیر کمان دور کرده مسلمانان خود ها را بدیوار شهر رسانده بپاسوراخ
دیوار را داشتند که بلطف و مرحمت حق جل و علا قطعه کلانی بدفن سبب اندیوار جدا گردیده
مسلمانان داخل شهر شده اکثریه اهالی را بقتل رسانیدند بجهت یکه بسبب بسیاری
مقتولین امکان سکونت نداشت چون خبر فتح باطراف رسید مسلمانان از سرور
زیاد رخ داد بعد سلطان مکتوبی بدار الخلافه بغداد فرستاده خلیفه را از فتح مطلع
ساخت چون خبر بسمع خلیفه رسید او را ثنا گفته در حق وی دعای خیر نمود سپس
سلطان اسیر بالشکری جرار بدانجا موتب ساخته خود آن بوطن خود مراجعت
نمود درین اثناء ملک گرجستان خطی بسلطان فرستاد طلب صلح را نمود سلطان
صلح را بدادن جزیه سالیانه قبول دار شد در سنه چهار صد و شصت و دو پادشاه
روم با جمعی کثیری از قسطنطنیه بقصد شام بیرون شده بدینه منبج نزول نموده
شهر را غارت نمود و اهالی شهر را کشت و جمعی از عربان شکست خورده پادشاه
روم از شدت گرسنگی طاقت اقامت نیاورده رحلت نموده به شهرهای خود عودت
نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 371 of 1140

ذکر خروج پادشاه روم بجانب خلاط و اسیر شدن آن

در سنه چهارصد و شصت و سه که سلطان الب ارسلان عزیمت عراق عرب کرده بقریه خوی رسید خبر بسلطان رسید که ازمانوس پادشاه روم لشکر عظیم که عبارت از دویست هزار کس از مردم روم و فرنج و روس و کرج و غیره در هم کشیده باگرو فرزیاد آمده قصد بلاد اسلام را در خاطر دارند رسیده تا ملاذ کرد که از اعمال خلاط است چون سلطان این جمع لشکر بزودی میسر نشد بنظام الملک در زیر خود فرمود که احمال و اثقال و اهل بیت مرا بهمدان فرست و خود او باجمعی که عدد آن پانزده هزار سوار احرار بود برآمده لشکری را توصیه داد که مجاهده من حسبته لله است اگر سالم ماندم نعمتیست از حق جل و علا و اگر شهادت نصیب باشد ملکشاه پسر من ولی عهد من است بعد چونکه بدشمنان قریب شدند لشکری را دو دسته کرده جمعی باسم قراولی از پیش فرستاده مقدمه لشکر روس که عبارت از ده هزار کس بود باخلاط ملاقی شده همراه شان مقاتله کرده آنها را شکست داده سر عسکر شانرا اسیر نموده بخدمت سلطان تقدیم کردند سلطان اسلحه و امتعه انرا بنظام الملک بخشید و امر فرمود که پوز آن را قطع کرده در بغداد تشهیر نمایند قبل از مبارزه صفین سلطان قصد مصالحه و معاهده رومیان کرده عزیمت خود را بملک شان ابراز نموده ملک سخن سلطان نه پرداخته گفت که تاری اگه از قصبات مملوکه تست مستعرف نشوم را مصالحه نیست سلطان از این سخن بد آمده با وزرا و ندماء خود مشوره کرده امام پادشاه و فقیهه آن ابو نصر محمد پسر عبد الملک بخاری حنفی سلطان را گفت که مجاهده و مقاتله بجهته نصرت دین حق است و حق جل و علا نصرت دین خود را وعده داده چنانچه فرموده - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی محمد رسول خدا است فرستاده است او را خداوند جل و علا بر هدایة و دین حق تا ظاهر سازد دین اسلام را بر جمیع ادیان عالم اگرچه بد آید کافران را و امید از حضرت باری عزت نصرت انست که فتح این دیار را باسم تو مثبت کرده بنا گاه علیه در روز جمعه بعد زوال که خطبا اسلام بر منابر برآمده زبان بالکلمة اللهم انصر جیوش المسلمین و الموحدین کشاده باشند و خاص و عام دست این را برداشته اند بدین تدبیر حمله باید کرد و مستظهر باید بود که حق جل و علت نعمة فتح و ظفر را روزی گردانند چون روز جمعه آمد سلطان بر منبر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 372 of 1140

بالا رفته گریه کنان بتضرع دست دعا برداشته از درگاه احدیت فتح و نصرت را مسئلت
نمود و مسلمانان نیز بجوش و خروش آمده از گریه او بگریه آمده در دعا موافقت نمودند
بعد سلطان لشکری را با آواز بلند مخاطب کرده گفت که هر کدام از شما یان اراده
برگشتن دارید بگردید من امروز خود را سلطان شما یان نمیدانم بلکه مرا یکی از خود
دانید و از من بیم ندارید و کمان و تیر را از دست انداخته شمشیر و گرز آهنین را
گرفته دم اسپ را بدست خود گره کرده جامه های سفید خوش بو را پوشیده و با سپ
خود سوار شده روی بمخالفان آورده گفت که اگر کشته شوم همین ثیاب کفن
من باشد چون لشکریان این حال را از سلطان مشاهده کردند باو موافقت کرده
بجانب کفار صف کشیدند هرگاه سلطان بصف قتال نزدیک رسید از اسپ
فرود آمده روی بر خاک نهاده بتضرع و زاری نصرت را از درگاه ربوبیت مسئلت
نموده با لشکر خود بجانب کفار حمله آور شد درین زمان غباری کثیف برخواسته
دشمنان را محیط ساخته حامیان راه دین شمشیر کین را از نیام کشیده جمعی کثیر و جم
غفیر را بقتل آورده حضرت نصرت خود را بر مسلمانان نازل نموده چنان کشتند که زمین
از نعش های کشته ها پر گردید صفوف لشکر روم بر هم شده راه انهزام را پیش گرفتند
دامیرشان اسیر گردید غلام از غلامان که سابق مولی او آن را بنظام الملک وزیر بخشیده
بود و وزیر او را از جمله حقارت قبول نکرده بود هر چند مولی آن ستایش کرد نظام الملک
بطریق استبعاد گفت بلی سلطان روم را اسیر خواهد آورد چنان شد که گفته بود
آن غلام دیرا اسیر کرد بخدمت مولی خود آورده مولی سلطان را از قضیه خبر کرده
سلطان امر باحضار آن نموده مولی قیصر را با هانت و مذلت تمام به نزد پادشاه اسلام
رسانید سلطان بدست خود او را سه لطمه زده زبان توبیخ و تعزیرش را کشوده
و گفت من بتو عزم صلح داشتم چرا با نمودی قیصر بخدمت سلطان عرض نمود گفت
سرزنش را بگذار بکن انچه منجواهی سلطان قیصر را مخاطب کرده گفت که اگر فرضاً
من بدست تو اسیر میشدم همراه من چه میکردی جواب داد که با تو بدی میکردم انچه
از دست من بیشد تقصیر نمی نمودم سلطان گفت حال گمان تو چیست که من با تو چه
خواهم کرد قیصر جواب گفت که سلطان نسبت بمن یکی از سه کار اقدام خواهد نمود
اول کشتن دوم تشهیر ساختن در بلاد سوم اگرچه بعید می نماید رقم عفو بر جرائد جرایم
کشیدن و دیگر فتن مال الکتفار نمودن و مرا نایب خود ساختن سلطان گفت
که غیر ازین دیگر اراده نداشتم بعد سلطان همراه او پنجاه ساله معاهده کرده و مشروط

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 373 of 1140

بدینشرط نمود اول آنکه هر وقت سلطان را بدد احتیاج افتد از لشکر روم بفرستد
دوم آنچه مسلمانان که در بلاد روم اسیر ند رها نماید سوم پانزده لک طلا سرخ بدهد
چون معاهده بر بنقرار گرفت سلطان قیصر را بخیمه فرستاده رئیسان روم را بدو بخشید
از قیدرها نمود و ده هزار طلا نیز برای او انعام کرد که بخهیز سفر نماید و خلعت بخشید
بعد قیصر فردا بخدمت سلطان آمده پرسید که خلیفه کدام طرف بهت ویرانشان
دادند سر خود را برهنه کرده تعظیمات بجا آورده اظهار اطاعت و خدمت گذاری
نمود سلطان او را با جمعیت لشکر بقوم او رساند و خود سلطان نیز تقریبًا یکفرسنگ
بمشیعت او رفت و چون رومیان خبر واقعه و اسیر شدن ملک را شنیده بودند بنجائیل
دست بیعت داده او را بسریر سلطنت نشانده بودند بعد که ارمانوس ملک شان
به قلعه دوقیه رسید جا بجا تشمین پوشیده زهر را نمودار کرده خطی به نجائیل
فرستاده او را از معاهده سلطان خبردار نمود و خیار حل و عقد را بدو تفویض
نمود نجائیل نیز معاهده را امضا کرده بتقریب سلطان ابو سهل را او سیلت
نمود بعد ارمانوس دو صد هزار طلا که در نزد او بود جمع کرده باطبق طلائی
پر از جواهر نموده که تحفتًا نود هزار طلا قیمت دارد بخدمت سلطان
فرستاده سوگند نمود که زیاده تر ازین قوه ندارم و الا مضایقه نمی نمودم ارمانوس
بر بلاد ارمن و اعمال وی استیلا یافت شعرا زبان الب ارسلان را بمدحی سلطان الب ارسلان
گشوده محاربات و فتوحات او را تحسین نمودند .

ذکر کشته شدن سلطان الب ارسلان

چون سلطان بآواخر ایام دولت خویش در سنه چهار صد و شصت و پنج بجارب به
شمس الملک حاکم ماوراء النهر که از زیر حمایت سلطان بیرون شده بود رفت
بعد که بقرب جیحون رسید جسر بران بسته بالشکری خود که عبارت از دو صد هزار
سوار جنگی بود بظرف بیست و چند روز گذشته طایفه از غلامان او بقلعه که در کنار
آب بود شبیخون بردند و کوتوال قلعه را که یوسف خوارزمی نام داشت اسیر کرده
بارد وی همایون آورده دو غلام آن اقرب سریر سلطان استاده کردند سلطان
بسبب خیانتی که از یوسف صادر شده بود بغلامان فرمان داد که چهار میخ در زمین فرو برده
دست و پای یوسف را محکم نمایند چون یوسف بدین حالت را مشاهده کرد از کمال
وحشت و حیرت کلمات پریشان آغاز کرد و سلطان ازین کلمات بغضب رفته
غلامان را بالفت ازدی دور شوید چون تیر وی همواره بهدف مطلوب آمده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 374 of 1140

هرگز خطا نشده بود صواب چنان بد که او را بدست خود هلاک سازد بنابرین تیر را از کمان کشاده تا بران دشمن باک فرو نشاند اتفاقا خطا شده یوسف فرصت یافته پیش تخت رسید چون سلطان از جای برخواست بیک طرف خود افتاد یوسف بر سینه سلطان زانو زده کارد را از ساق موزه کشیده به تهگاه سلطان فرو برد بعد ترکان لشکر سلطان یوسف را گرفته بقتل رساندند و سلطان را برداشته به خیمه بردند سلطان فرمود که این زخم را از دشمن نرسیدم بلکه دیروز که بران پشته ریگ بالا شدم انبوهی لشکر و کثرت عسکر را مشاهده کردم که زمین را بجنبش در آورده در ضمیرم خطور رسید که تمام دیار عالم را تسخیر شده کسی از ملوک تاب مقابلت ترا ندارد لذا خداوند عالم من را عاجز گردانده ضعف مخلوقات خود را بر من مسلط نموده که بدین حالتم رسانید بعد استغفار نموده از خداوند عفو خطرات خود را مسئلت نموده رخت حیات را بدار بقا کشید — آن مصر معدلت که تو دیدی خراب شد — وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد — گویند که چون اهل سمرقند عبور سلطان را از نهر شنیدند جمع شده ختم خواندند که حق تعالی ایشان را ازدی کفایت کند دعاشان مستجاب شد بعد از فوت سلطان موصوف ملکشاه پسر او بر سریر سلطنت نشست و نیز در سنه چهارصد و شصت و هفت خلیفه قایم بامرهه فوت شده بانواده او مقتدی بامرهه بیعت شد بعد مدینه هیچ از تصرف دیمان برآمده در تصرف نصر پسر محمود پسر مرادس در آمده یعنی پس از سلطان شد.

ذکر فتوحات دیار هند

سلطان ابراهیم پسر مسعود پسر محمود سبکتگین پادشاه غزنین شاه عادل مجاهد صاحب رای و تدبیر بود یکی از تدبیرهای وی این بود که چون سلطان ملکشاه سلجوقی لشکری زیادی جمع آوری کرده عزیمت یورش غزنین را تصمیم داد که ممالک متصرفه سلطان ابراهیم را تسخیر نماید این خبر به سمع ابراهیم رسیده نامهای بامراء ملکشاه نوشت مضمون همه آنکه بغایت محتمل افتاد که شما ملکشاه را باین کامشته باشید که متوجه این صوب گشته و وظیفه شما اینکه سعی نمایید که زودتر باین ولایات در آید تا بالکل از وی خلاصی یابیم و درباره شما یان عاطفات بیکران مبذول خواهیم داشت و این مکتوبات را بدست پیکی داده گفت که ملکشاه اکثر اوقات بعید مشغول است فرصت نگاه داشته تا ترا در شکارگاه به نزد او برند مقصود سلطان ابراهیم آن بود که در محلی که امرا ملازم ملکشاه نباشند مکتوبات ظاهر شود در زمانی که ملکشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 375 of 1140

بقصبه اسفزار نزول فرموده بود وعزم شکار کرد پیک بان نواحی رسید او را گرفته به نزد سلطان بردند ملکشاه استفسار احوال نمود پیک بکار آمد و سلطان فرمود تا که او را تازیانه زنند تا اقرار کند بموجب فرموده پیک را دولت کشیدند مکتوبات را اظهار نمود چون ملکشاه بر نامها مطلع گردید صلاح ندید که قضیه را بامر اظهار کند تدبیر بسیار با امرا کرده از سر آن غریمت گذشته بوطن خود عودت ورزید بعده بین سلطان ابراهیم وملکشاه ارسال مرسول یاد وقوع یافت تا آنکه دختر ملکشاه را به پسر خود مسعود خطبه خواند ودر سنه چهار صد هفتاد ودو سلطان مذکور بجانب هندوستان لشکر کشیده بسی از مواضع را فتح نموده واز آنجمله یکی قلعه اجود بود که از لاهور بمقصد و بیست فرسنگ مسافت داشت وقلعه بزرگی بود که در آن ده هزار کس جنگی اقامت داشت پس از محاصره با اهالی قلعه محاربات زیادی کرده که از نهایت شدت حرب دلهاشان از خوف رعب جا گرفته قلعه را تسلیم نمودند ودیگر قلعه روپال که بر سر کوهی رفیع واقع بود که از دیگر طرف آن امکان وصول نداشت وراه آن از موضع ضیق بود که مشحون از پیلان کوه پیکر ومقاتلان عفریت منظر بود وعده مقاتلین آن از شماره بیرون سلطان محاربات گوناگون بوقوع آورده قلعه را مفتوح گردانید وایشان را از قلعه اخراج کرده بعد متوجه دره نوره که در آن جماعت از کفار جا گرفته بودند گردید اول ایشان را باسلام دعوت کرد چون استنکاف شان را مشاهده کرد با ایشان محاربه کرده اکثری شان را بقتل آورد وبقیه السیف بدیگر بلاد متفرق شدند واز زنان وفرزندان کفره صد هزار کس اسیر گرفته قصد دره را کرد ودر بین راه عقبات لاتعد ولاتحصی ومشتمل بر اشجار درهم پیچیده بود در آن امکان سه ماه توقف کرده با ایشان مقاتله نمود حق جل وعلی او را ناصر ومنصور گردانیده اکثری آنها را بقتل آورده اموال شان را غنیمت واولاد شان را اسیر نمود بعد سالما غانمین مراجعت کرده

ذکر فتح انطاکیه وانتزاع آن از روم

مدینه انطاکیه که از بدو تسعه صد وپنجاه وهشت سال بدست رومیان بود در سنه چهار صد هفتاد ونهصد پسر قتلمش سلجوقی ملک تونیه دشام قصد مدینه مذکوره را کرده با لشکر خود در محاصره نمود نردبانها بردیوار شهر گذاشته بران بالا رفته داخل شهر شدند ودر بین شان داخلی شهر محاربات زیاد وقوع یافته اهل شهر شکست داده اکثری شان آنها را بقتل آورده بقیه شان منقاد گردیده بعد سلطان رقم عفو بر جرایم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 376 of 1140

کشیده بانها موسات رزیده شهر را بایشان تسلیم کرده مرجعت نمود.

ذکر استیلاء فرنگیان بر جزیره صقلیه را

چون در سلطنت خلفاء ضعف و فتور واقع شد امرا که از طرف خلیفه به تصبات صقلیه حکم فرما بودند هریک برخلاف اخر شده از زیر حمایت خلیفه بیرون گردیده دعوی استقلال و استبداد را نمودند چون فرنگیان تفرقه مسلمانان را مشاهده نمودند در سنه چهار صد و هشتاد و چهار با لشکر لا تعد و لا تحصی بر آمده همراه مسلمانان محاربات شدیدی کرده جزیره صقلیه را متصرف شدند بعد که حکومت خود را بر جزیره صقلیه قایم نمودند تدریجا یگان یگان مملکت را از مسلمانان گرفته بتصرف خود می آوردند تا انکه غیر از قصریانه و جرجنت دیگر بلاد بمسلمانان باقی نماند و این دو بقعه را نیز در سنه مذکوره با انبوه زیادی محاصره کردند کار بمسلمانان بغایتی دشوار شد که از گرسنه گی اموات را تناول نمودند چون چاره بر ایشان حصر گردید لابد منقاد گردیده آن دو موضع را نیز تسلیم نمودند بعد فرنگیان لعنهم الله رجار فرنگی را که از پادشاهان ایطالی بود در انجا حاکم مقرر کردند چون در سنه چهار صد و هشتاد و پنج سلطان ملک شاه [illegible] در بین اولادش بامر امارة و سلطنت اختلاف افتاد و بعقب آن در سنه چهار صد و هشتاد و هفت خلیفه مقتدی بامر الله نیز فوت شد و بار سلطنته بدوش پسر او مستظهر بالله نهاده شد فرنگیان بطمع افتاده که دیگر ممالک افریقیه را نیز مالک شوند بعد جمع غفیری از مشهورین دولا در ان شهر خود بکشتی کلانی نشانده متوجه مدینه جربه شدند چون در ان نواحی رسیدند در میدان قریب شهر فرود آمده کشتیها را بدور آن گرد انیدند شهر را محاصره نمودند اهل شهر از شهر بر آمده مقاتله زیادی بوقوع آورده آخر الامر فرنگیان غالب شده اکثری مسلمانان بقتل آورده بقیه شان گرسنیته فرنگیان جزیره را مالک شده اموال فراوان مدتها مسلمانان را نهب و غارة کرده اکثری رجال جزیره را مقتول ساختند بعضی از مسلمانان از نزد پادشاه صقلیه امان خواسته اموال و زنان اسیر کرده شده خود را استراد کردند چون مدت گذشت فرنگیان صقلیه بکشتیها سوار شده قصد مدینه طرابلس غرب را کرده آنرا محاصره نمودند در اثنائیکه دیوار شهر را با گلنه و غیره آلات سوراخ مینمودند ناگاه لشکری از عرب بمدد اهل شهر رسید مسلمانان قوت حاصل شده با فرنگیان محاربه کرده آنها را شکست فاحش دادند اکثری شان را بقتل آورده بقیه فرنگیان اسلحه و اثقال و دواب خود را بمسلمانان غنیمت گذاشته در کشتیهای خود سوار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 377 of 1140

شده بجانب صقلیه فرار شدند بعد فرنگیان آلات و اسلحه خود را مهیا کرده وقت شام بجبل رسیدند اهل شهر کثرت شان را مشاهده کرده تاب مقابله را نیاورده فرار جبال و بیابان شدند چون فرنگیان شهر را از نفوس خالی یافتند داخل شهر گردیده کسانیکه در شهر باقی مانده بود اسیر نموده قصریکه بنام امیر یحیی پسر عبد العزیز پسر حماد بود که جهت تفرج ساخته بود خراب و منهدم ساختند سپس بازگشته کشتیهای بسیار تهیه نموده بجانب طرابلس غرب عودت کرده بندرگاه دریای و بیابان طرابلس را گرفتند اهل مدینه مذکوره بمقابله شان برآمده در بین مسلمانان و فرنگیان نایره حرب تا سه روز اشتعال داشت در روز چهارم میان اهالی طرابلس مخالفتی افتاد که عاقبت آن بمقاتله انجامید فرنگیان این را حس کرده فرصت را غنیمت شمرده نزد بانها را بدیوار شهر گذاشته بالا رفتند بعد از مقاتله زیادی شهر را قهرا و غلبة گرفته مردان شهر را بقتل آورده زنان را اسیر کرده اموال شان را غارت کردند کسانیکه پای گریز را داشتند گریخته به بربر و عرب پناه بردند بعد که فرنگیان اعلان امن و امان را انتشار کردند مسلمانانی که گریخته بودند و پس ماکن خود آمده سکونت گرفتند فرنگیان نا شش ماه در انجا سکونت داشته دیوار شهر را آباد و خندق نار احفر نمودند گروی از اهل شهر گرفتند و یکی از اهالی شهر در انجا حاکم مقرر کرده از نزد او رهائن بسیار گرفتند گرو یها باقی ها را واپس دادند خود آنها بوطن خود مراجعت نمودند امر مدینه محکم گردید ملک شان اهل صقلیه در روم را بمدینه طرابلس حکم سفر داد به سرعت مدینه آباد گردید بعد که امیر قابس علی نام باحسن پسر علی پسر یحیی پسر تمیم امیر افریقیه بر خلاف شد به پادشاه صقلیه خط فرستاده اظهار انقیاد و اطاعت کرده استعانه خلعت و تولیت قابس را بطریق نیابت آن نمود پادشاه صقلیه خلعتی با منشور تولیت و عهد بدو فرستاد امیر قابس خلعت را پوشیده منشور را بمجمع عموم قرائت نمود چون حسن امیر افریقیه از صورت قضیه خبردار شد لشکری گران بجانب قابس فرستاده آن را محاصره نمود بعد اهل شهر همراه خود که شهر را به پادشاه صقلیه تسلیم نموده بود مخالف شده دعوی خون بهاء مقتولین خود ها را کرده پس از مقاتله زیادی او را بند کرده بخدمت امیر افریقیه فرستادند امیر مذکور بعد از انواع عذاب ذکر او را بریده دهان او کرده مقتولش ساخت و معز پسر رشید را والی قابس نمود اقارب امیر اول بصقلیه گریخته به نزد امیر صقلیه آمده صورت واقعه را بدو گفتند او در غضب آمده تخمینا دو صد و پنجاه کشتی جنگی تهیه کرده پر از مردان جنگی و اسلحه نموده بجانب

مهدیه که پایتخت حسن پسر علی آخر بقیه بود فرستاد از قضا و خداوند جل علی بهمان سال در بقیه
قحطی و گرانی زیادی بود که اکثری اهالی شهر و قری از گرسنگی فرار صقلیه شده بودند
چون امیر حسن از رسیدن فرنگیان خبردار شد علماء و اعیان شهر را جمع کرده با ایشان
مشوره کرد علماء و اعیان مقاتله دشمنان را پسندیدند امیر حسن بمقاتله رأی نداده
گفت که من بسلامت مسلمین را از مال و مملکت دوستدارم میترسم که اگر بدیشان محاربه
نمائیم بندر بکنار دریا و بیابان را گرفته طعام و آذوقه را از ما مانع شوند و حال که بایشان آذوقه
یکماهه خود را نداریم بعد که ما را ناچار سازند ممالک ما را بقهر و غلبه متصرف شوند پس
بهتر چنین است که با اهل و اولاد از شهر بیرون شده شهر را تخلیه نمائیم هر کس که خواهد
بمن موافقت نماید والا خیر فی الحال امر کوچیدن کرده کسانیکه از تبعه او حاضر بودند
با مال اندک خفیف الوزن از شهر فرار نمودند پس از بیرون شدن اکثری اهل شهر مانل
و اهل از شهر خارج شدند مگر اندکی که در خانه های کنایس نصاری پنهان گردیدند چون
شهر خالی ماند فرنگیان فرصت دیده بآسودگی حالی بدون از جنگ و تدافع شهر را مالک
گردیده داخل مصر امیر حسن شدند خزاین و ذخایر را مشاهده نمودند که مثل آن در
خزینه هیچ پادشاه نه بود فرنگیان خزاین را مهر نهاده متملک گشتند و کنیزان ام ولد
حسن را جمع کرده شهر را تخمیناً دو ساعت نهب و غارت نموده بعد اعلان امن
و امنیت را انتشار ساختند اشخاص مختفی شهر برآمده کسانیکه از شهر خارج شده بودند
بعد از هفته بشهر مراجعت نمودند و خود امیر حسن به نزد عبد المؤمن پسر علی پادشاه
مراکش پناه برده در نزد وی مکرم و معزز بود تا انکه امیر عبد المؤمن مدینه مهدیه را
فتح نمود چنانچه ذکر آن خواهد آمد چون حکومت فرنگیان بمدینه مهدیه قایم
و محکم گردید کشتی پر از مردان کرده بجانب سفاقس و کشتی دیگر بمدینه سوسه
و اطراف آنها فرستادند اهل سوسه چون خبر مهدیه را شنیدند امیر شان علی بن
الحسن امیر افریقیه بیرون شد به پدر خود حسن ملحق شد مردم هم جمله بیرون شده خارج
گردیدند فرنگیان شهر را بی قتال داخل شدند اهل سفاقس بمقاتله شان برآمده بدنیا
حرب شدید آغاز دادند بعد فرنگیان به حیله شکست خورده را ارائه کرده گریختند تا که
مسلمانان از شهر دور شدند پس بر وی گشتانده مسلمانان را هزیمت داده اکثری
شان را بقتل در آوردند بقیه السیف بعضی بجانب شهر گریخته و برخی فرار بیابان
گردیدند بعد که ندا امنیته را بلند نمودند فراریان شهر به شهر مراجعت کرده اسیران
و زنان خود ها را از امیر ها بستدند و فرنگیان قابس را نیز بدین دستور مالک شدند بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 379 of 1140

فرنگیان لشکر تهیه نموده قصد قلعه قلبیه که قلعه بسی عظیم و محکم بود تصمیم کرده متوجه آنصوب شدند هرگاه بقرب قلعه رسیدند خلقی بیاد از عرب جمع گردیده با فرنگیان مقاتله ورزیدند تا که فرنگیان را شکست داده اکثری شان را مقتول ساخته بقیه شان ناکام بمهدیه مراجعت کردند ثانیاً فرنگیان بندر مهم اسلام را که صقلیه باشد متصرف شدند در فتح و غارت ممالک افریقیه بر دی شان گشاده شد که تا هنگیکه الجزایر و مالطه و جربه و طرابلس و نطاون و غیر آنها از طرابلس غرب تا تونس و قیروان متصرف شدند و این وقایع بتسلسله تا سنه پنجصد و چهل و سه انتها یافت و در سنه پنجصد و چهل و چهار در بین پادشاه صقلیه و پادشاه قسطنطنیه منافقیت و ضدیت پیدا شده واقع شد در بین ایشان جنگهای بسیار تا انیکه بواسطه دشمنی بهدیگر از امر مسلمانان باز ماندند و اگر همچنین نمیشد ممالک میشد پادشاه صقلیه جمیع شهرهای افریقیه را و جنگهای شان همیشه جاری بود در بیابان و دریا غلبه همیشه از برای ملک صقلیه بود تا انیکه داخل شد ملک صقلیه در سنه مذکور او گرفت چند کشتی را از قسطنطنیه و اسیر کرد بسیاری از بضاری روم تا انیکه اندخت فرنگ قصرهای قصر ملک را به تیر آنچه با مسلمانان در روم کار زار میکرد جرجی نام وزیر پادشاه صقلیه بود بعد ازان هلاک شد جرجی چون صاحب صقلیه دیگر چنین شخصی کاری نداشت همراه ملک قسطنطنیه دعم صلح نموده فتنه ارام شد در سال پنجصد و چهل و هشت رجار نام ملک صقلیه گشت او در یک بهشت سال بود هلاک شد بعد ازان پسر آن غلام نام پادشاه شد و او شخصی بی تدبیر بود که رفتار میکرد طریقه پادشاهان اسلام را چون مقرر کردن دربان ها و کشیدن اسپان بدک و غیر آن و جاداد در صقلیه فرنگ را همراه مسلمانان مسلمانان را اکرام کرده تقرب میداد تا بیرون شد از حکم آن چند قلعه صقلیه در سیدگار خروج تا افریقیه و در سال پنجصد و پنجاه و یک طمع مردم دران قوی شد از اطاعت او جزیره جربه و قرقنه بیرون شد و ظاهر کردند خلاف را از اهل افریقیه و سفاقس را بجای پدر آن چون متصرف کرده بود این شهر سفاقس را والی گردانیده بود بر آن ابو الحسین عربانی را که آن از علما صالح بود و آن اظهار عجز و پیری کرده گفته بود که عمر پسر مرا والی گردان که جوان رائی است پس پسر او را عامل کرده بود و خود ابو الحسین به نزد خود کرد نگاه داشته بود در صقلیه چون ابو الحسین قصد رفتن صقلیه کرد بود بر آ پسر خود عمر گفته بود که من کلان سالم و اجلم نزدیک است پس چون وفات کند فرصت یافتی بر دشمن دین خلاف کردن را دریغ مدار و مترس کشتن مرا و مرا مرده فرض کن پس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 380 of 1140

فرصت یافت باعث شد اهل شهر را بخلاف ملک و گفت جماعتی از شما بان باره با شهر را پاس
بانی کنید و برخی دیگر داخل شوید خواهی نصاری فرنگ او بکشید آنها پس گفتند ان مسلمانان
سید ما و شیخ ما که والد تست به نزد غلام است و میترسم که آن را به شهادت رساند گفت
پدرم مرا چنین امر کرده است و هرگاه عوض یکنفر هزاران کافر کشته شود گویا آن زنده است
بعد ازان مسلمانان شروع بکشتن نمودند چون آفتاب طلوع کرد هفتاد فرنگ کشته شده
بود بعد ازان یحیی بن مطروح در طرابلس همچنین کرد بعد ازین هردو محمد بن رشید
بقابس همچنین مخالفت کرد و لشکر عبد المومن بسوی تونس رفته آنرا ملک شدند جمیع
افریقیه غیر از مهدیه و سوسه از غلبه فرنگ بیرون شد و فرستاد عمر بن ابی الحسین بسوی
زویله و آن شهریست که در مابین آن و مهدیه مانند میدان اسپ است جهة آنکه
آنها انیز تیز کند بر خروج و کشتن نصاری فرنگ که در ناحیه شان است پس اهل
زویله هم فرنگ را کشتند و عربان نیز قدم آورده زویله را واگذاشتند
کردند مسلمانها او قطع کردند غله را از مهدیه - چونکه این خبر بغلام ملک صقلیه
رسید حاضر ساخت ابو الحسین پدر عمر را که صاحب سفاقس بود و آگاه کرد آن را
بکار پسر او عمر امر کرد او را که به پسر خود بنویسد که نادم شود از بغاوت خود و اطاعت
کند ملک را و اگرنه مر ملک میکشد پس گفت ابو الحسین بجواب غلام که کسی همچنین
کار ها کرده باشد البته بمحض خط و نصیحت من از کار خود برنمی گردد پس ازان فرستاد
کسی را به نزد عمر و آن را تهدید کرد که اگر از بغاوت خود باز نمیگردی همین است
که پدر ترا میکشم چون رسول ملک به سفاقس رسید رسول را عمر شب در شهر اجازه
نداد چون صبح شد رسول دید که اهل شهر جنازه را بیرون کرده به قبر دفن کردند و باز
گشتند پس عمر فرستاد کسی را بسوی رسول که این جنازه که دیدی پدرم بود که آنرا
دفن کردم و بعزا او نشستم یعنی بکشتن پدر خود باک ندارم فرض کردم که مرد
بجنازه آن رسول باز گشت بسوی غلام و آنرا خبر داد چون بسمع عمر بن ابی الحسین
پس ازان غلام حکم کرد که ابو الحسین را بدار بر کشند چنان کردند و ابو الحسین
مشغول بذکر خدا تعالی بود ای مسلمان به بین که مسلمانان چه قدر صلابت در دین
داشتند که چه تقویت ملت خود را تقبل میدادند اما اهل زویله جماعتشان بعرب و اهل
سفاقس و غیره قوی شده محاصره کردند مهدیه را و تنگ کردند معاش را بر ایشان
چونکه ملک انحالت را شنید فرستاد بیست کشتی که در ان مردان جرار و طعام مصلاح
بود داخل مهدیه شدند به نزد عربان مال بسیار فرستاده بایشان دادند که بگسیوشوند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 381 of 1140

واعانت نکنند مسلمانان را آخر آن بیرون شده اهل زویله را هزیمت کردند و باقی ماند اهل زویله و اما اهل سفاقس پس ایشان سوار کشتیها شدند و در پارفته نجات یافتند اهل زویله تنها ماندند فرنگیان بر ایشان حمله کردند اهل زویله طاقت نیاورده بشهر زویله گریخته در بارا بسته یافتند ناچار مقاتله کردند در بارها شهر و صبر کردند تا آنکه کشته شد اکثر شان و نجات یافت اندکی از ایشان پس متفرق شدند اهل زویله بعضی شان بسوی عبد المومن رفتند چون کشته شدند کسانیکه شهادت نصیب شان بود آنچه سلامت ماندند از زنان و کودکان و پیران به مالهای خود ملتفت نشده در بیابان گریختند و داخل شد فرنگ زویله را گرایافتند در آن شهر نهاد اطفال و غارت کردند مالهای شان را و قرار یافت فرنگ مهدیه تا آنکه گرفت مهدیه را عبد المومن و زود است که بیاید باقی قصه انشاء الله تعالی آنچه بیان شد حاصل آنست که فرنگ در افریقیه کرد است اما آنچه در بین سالها در دیار شام کردند زود است که بیاید ذکر آنها در بیان حرب الصلیب انشاء الله تعالی لکن می شاید که ذکر کنیم بقیه آنچه شد است در اندلس از فتوحات و غزوات شهر به تعالی بعد از ان جنگ صلیب را ذکر کنیم

اتمام کلام در غزوات اندلس است

پیش گذشت بعض غزوات اندلس باختصار و باقی ماند است بسیاری از غزواتی او که ذکر نشده است پس می شاید که تمام کنیم سخن را بذکر آن بسیاری از امور حین ترک کردند آن غزوات را با آنکه مسلمانان در آن غزوات فتوح بسیار و وقایع بی شمار شد است پس در این سکنیم کتاب خود را بذکر آن وقایع تحقیق که پیش گذشت که اندلس فتح شد است در خلافت ولید بن عبد الملک در سنه نود و دو در دست طارق بن زیاد مولی موسی بن نصیر و موسی مولی عبد العزیز بن مروان والد عمر بن عبد العزیز بن مروان بود عبد العزیز برادر عبد الملک بن مروان است - بدانکه اندلس مشتمل بود بر علما بسیار متبحرین و جامعین فنون کثیره و مشتمل بود بر عجایب و معادن بسیار و غیر ذلک در کتاب نفح الطیب نقل از لسان الدین بن خطیب گفته که خاص کرد است خدا تعالی اندلس را در بسیاری غله و جوبها بسیار و نعمتهای لذیذ و بسیاری حیوانات و میوها و آبادیها و لباسهای فاخره و آوندهای سرد و بسیاری یراق و خوشی هوا و سفیدی و ندا نهاد تیزی ذهنها و خوبی صنعتها با آنچه زبان قاصر است از ذکر آن حقیق آن روزی گردد ثانیا آن بقعه را سبب آسایش مسلمانان به برکت النبی صلی الله علیه وسلم و نیز گفته است در فتح الطیب که از جمله اندلس شهر سیت که آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 382 of 1140

شتره و خوانند از خواص آن شهر است که گندم وجو و چغندر و زعفران بسیار میشود و دوره سیب
آن شهر سه شبر است یا بیشتر و گزنده در ان شهر موجود نمیشود گفته است ابن الرقیع که گفته است
برای من ابو عبیده باکوری که آن شخصی معتمد بود دیدم نزد معتمد بن عباد مردی از اهل
شتره که هدیه آورده بود برای او چهل سیب که هیچ کدام زیاده از ان برداشته نمیتوانست
دوره هر سیبی پنج شبر بود و در اندلس بسیار است از معادن و شهرهای محکم و قلعهای
حصین و طول اندلس سی روزه راه است و عرض آن هفت روز و در این چهل نهر
کلان است و بشمار شهر کلان است و سیصد شهر میانه و در ان دیها و قلعها بیشمار
تا انجا که گفته شده است آنچه در کناره نهر تاجه است دوازده هزار قریه است
و گفته شده است که طول اندلس چهل روزه راه است و عرض آن هژده روزه
و فرموده ست بعضی علما که نصاری محروم شدند از جنت آخرت و عوض داده است
آنها را جنت دنیا یعنی دیار اندلس را و فرموده است بعضی علما که مر به شهریست
از دیار اندلس که در ان سیصد کارخانه است از حریر و از حلل نفیسه هزار
و از کلاباطون بافی هزار و از ثیاب جرجانی هزار و از ثیاب صفهانی هزار
و از حمامهای کلان هزار و ـــ دوره شهر قرطبه از اندلس چهارده میل
و عرض آن دو میل و عدد سراهای رعایا که در اهل قرطبه است یک لک و سیزده
هزار است و شماره سراهای اهل دولت شش هزار و سیصد است و در ان
سه هزار و هشتصد و سی مسجد است و شهر قرطبه قبة الاسلام است و دار الخلافه
مروانیه است و آن شهر معدن علما است و قرطبه نسبت باندلس بمنزله سر است
نسبت به بدن و مسجد جامع قرطبه در دنیا بی نظیر است طول آن سیصد
و سی ذرع است و عرض آن دو صد و پنجاه ذرعه و بارهٔ آن هزار و چهار صد
و آن مسجد مزین است بسنگ رخام و مرمر و آب طلا و لاجورد و بخارج قرطبه سه هزار
قریه است در هر قریه یک عالم فقیه کرسی نشین است که مرجع افتاء احکام
شریعت غرا است و شرط است که آن فقیه حافظ موطاء امام مالک باشد یا انکه
ده هزار حدیث باکتب مدونه حفظ داشته باشد و هر یک ازین سه هزار فقیه در روز
جمعه بهراه خلیفه در مسجد جامع قرطبه حاضر میبودند و خلیفه را خبر میدادند باحوال شهرهای
خود و پیش گذشت که اول ملوک بنی امیه در اندلس عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن
عبد الملک بن مروان بود و آن را عبد الرحمن داخل ملقب میکردند ابتدا تصرف او در
اندلس در سنه یکصد و سی هشت بود و آن چنان بود که گریخت از شام به نهانی در ابتدا دولت بنی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 383 of 1140

در حالیکه میکشتند بنی العباس بنی امیه را و خود را باندلس رسانید لشکر جمع نموده غالب آمد
بر عمال بنی العباس تا متصرف شد بر اندلس و قوی شد سلطنت آن و آن واقعه
در زمان منصور دوانقی بود که آن ثانی خلفاء بنی العباس است و منصور آن را صقر
قریش می نامید چنانچه روزی منصور خلیفه گفت برای اندیمان خود خبر دهید مرا
از صقر قریش که آن کیست گفتند که امیر المومنین است قصد داشتند خود او را
که اصلاح کرده ست ملک او ساکن کرده ست فتنه ها را او هلاک کرده ست و دشمن را
گفت منصور نه نیستید آنرا گفتند پس معاویه است گفت این هم نیست گفتند
پس عبد الملک بن مروان است گفت این هم نیست گفتند پس کیست ای
امیر المؤمنین گفت عبد الرحمن بن معاویه بن هشام است که گذشته است از دریا
و قطع کرده است بیابانها را و داخل شده ست شهر اعجمیان را تنها تا جمع کرده است شهرها را و بسیار
کرده است لشکرها را و نظم آن را و دستی در فتحها را و قوی کرده است پادشاهی را بعد از سست
شدن آن بحسن تدبیر و هیبت سیاست خود چرا که معاویه سوار شد بمرکب که بهیار ام
کرده بود آن را حضرت عمر فاروق و عثمان ذی النورین رضی الله تعالی عنهما و عبد الملک
به بیعتظلک شد و امیر المؤمنین که من باشم بطلب دیگران و جمع شدن کردهی
من خلیفه شدم اما عبد الرحمن به تنهائی خود در آی و عزم خود متصرف شد
اندلس را و مدت سلطنت عبد الرحمن داخل سی و دو سال و پنج ماه بود در سنه
یکصد و هفتاد و دو فوت شد و عمر آن پنجاه و نه سال یا پنجاه و هشت بود و از
عقب آن خلیفه شد عبد الرحمن ناصر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الاوسط
بن الحکم بن هشام بن عبد الرحمن الداخل متصرف شد خلافت را در سنه سیصد
و فوت شد در سنه سیصد و پنجاه و در مدتی او فراخ شد پادشاهی در اندلس از جمله
کارهای او اینست که بنا کرد در مقابل قرطبه شهر براو نامید آن را از هرا رخمه سکونت
خود که آن شهر از عجایب دنیاست بنا آن شهر دلالت میکند بر عظم قدرتی و صرف
کرد جمله بنا آن شهر یکصد و هفتاد و پنج هزار طلا و غلامانیکه در شهر زهرا بود سیزده
هزار و هفتصد و پنجاه است گوشت خوراکه آنها در هر روز سیزده هزار رطل بود و غیر از
گوشتها و نانهای عدد زنهائیکه در شهر زهرا بود از خادمه و مخدومه شش هزار و سیصد و چهار
بود و عدد سگهای سالبه سه هزار و هفتصد و هشتاد و هفت بود و خرج ماهیان در یا چه زهرا در
هر روز دوازده هزار زنان بود و نخود که خرج ماهیان در هر روز میباشد شش پیمانه بود و طول
شهر زهرا طویل است باعث طالت سامعین میشود بعد از ان چون فتنها در اندلس بسیار شد منهزم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 384 of 1140

شد شهر زهرا و از عجایبات که حکایت از خلیفه ناصر است آن است که روزی قصد فصد کرد
نشست در عمارت کلان که واقع بود در اعلای شهر زهرا و طلب کرد طبیب را جهت فصد چون
گرفت نیشتر را و می‌الید دست خلیفه را در این اثنا داخل شد ساری در مجلس خلیفه و بر طرفی
از طلا نشست و خواند این بیت عربی را در حضور مجلسیان چنانچه تعجب کردند همگی

ایها الفاصد رفقا بامیر المؤمنینا — انما تقصد عرقا فیه محی العالمینا

یعنی ای فصاد نرمی کن با میر المومنین ناصر زیرا که فصد میکنی رگی را که در آن زندگی عالم است
و این بیت را اگر رمیگفت از این خواندن خلیفه ناصر بسیار خوشوقتی نمود تعجب کرد
و پرسید که که تعلیم کرده است این سار را گفتند که ام ولد شما حکم تعلیم کرده است و مهیا
کرده است برای همین سال پس انعام داد برای همان ام ولد سی هزار اطلاو مدتی پادشاهی
ناصر پنجاه سال شد و عادتی خلیفه ناصر بود که هر روزی که بروی خوش میگذشت در آن
روز خواطر دی ملول نیشد آن روز را انبخط مینوشت بعد از فوت آن خط را دیدند
که در تمام پنجاه سال سلطنت ایام سرور آن چهارده روز بود - پس ای عاقل
که دل بدین بی‌وفا نبندی از عین حماقت است و بود بعد خلیفه ناصر هشام بن عبد الرحمن
داخل اقتدار میکرد در روش خود به عمر بن عبد العزیز رحمه و تفتیش میکرد احوال رعیت را بهر طریق
که چند نفر از ثقات میفرستاد در میان رعایا که عمال همراه رعایا چه روش دارند هرگاه میدانست
جور کمی از اعمال آن را معزول میکرد و مال رعیت را از ان میگرفت و آن را فضیحت میکرد
و چونکه وصف کرد آن را زیاد بن عبد الرحمن برای حضرت امام مالک رحمة الله تعالی
فرمود حضرت امام از خدا تعالی مسئلت میکنم که زینت دهد موسم ما را بمثل همین امیر
و چونکه رسید هشام را این قول حضرت امام و جلالت قدر او و بسیاری علم و تقوی
حضرت امام پس باعث شد هشام رعایا را در اقتدا به مذهب حضرت امام و بیشتر مردم
اندلس بمذهب او زاعی بودند پس هشام مذهب امام را در مغرب نشر کرد غزا کرد
هشام اهل اربونه را و فتح کرد آن را و شرط کرد بر معاهدین اهل جلیقه که برند خاک را
از باره شهر اربونه به باب القصر قرطبه جهت بنا مسجد جامع پس بنا کرد از ان خاک
مسجدی را در پیش باب الجنان و مناقب هشام بسیار است در کتاب عقد الفرید
در وصف هشام گفته هشام از روی وجاهت و شرافت از باقی مردم نیکوتر و شریف‌تر
کامل المروة و تابع کتاب و سنت بود در حکم زکاة اموال را زیاده از مقدار شرع
نمیگرفت و در جوانی از ان لغزش ظهور نرسید و میفرستاد کسیه‌ها را در راه‌ها
تاریک بمسجدها و با اهل آن تقسیم میکرد و اراده داشت در این فعل خود آبادی مسجدها را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 385 of 1140

بعلم و عبادت و وصیت کرد مردی در زمان آن عمال خود برای خلاص کردن اسیران شهرهای
کفار هرچه جویا شدند موجود نشد اسیر مسلمانان بدست کفار از کمال حرمتی که آن در بندر ها
در ایام دولت او منجم ماهری بود که آنرا ضبی میگفتند روزی از ان منجم پرسید ایام
دولتی من چند است خبر داد او را که هشت سال ساعتی متفکر شد پس از ان گفت عجب
ترسانیدی مرا انکه بیم کنند هٔ تکلم کرده باشد مرا بزبان تو قسم بخدا یتعالی که در همین مدت
اگر کسی در سجده باشد به نزد خدا یتعالی هنوز کم است پس از ان زیاده کرد زهد را از دنیا
و بسیار کرد خیرات را و در سنه یکصد و هشتاد فوت گردید و والی گردانیده شد
بعد از ان پسر او حکم بن هشام حکم شاه بابی جعفر منصور از خفاء بنی عباس و محکم
کردن دولت و شدهٔ ملک و بیخ کندن اعدا بود روزی حکم بر یکی از خدام خود غضب
نمود امر بقطع دست او نمود زیاد بن عبد الرحمن در ان مجلس حاضر بود زیاد گفت صاد
گرداند خدا یتعالی امیر را امام مالک مرا بخبر مرفوع حدیثی روایت کرد که هر کس فرو خورد
خشم خود را در حالیکه قادر بود بر تنفیذ آن پر میکند او را خدا یتعالی از امن و ایمان در روز
قیامت هشام بمجرد شنیدن امر کرد که دست از خادم باز داشته دیر اعفو کرد بر او
زیاد بن عبد الرحمن گفت ترا سوگند بخدا که مالک حدیث کرد ترا باین حدیث زیاد گفت
سوگند بخدا که مالک حدیث کرد مرا باین حدیث و از چیزهائیکه حکایت میشود از حکم
بن هشام امیست که عم آن سعید الخیر بن عبد الرحمن الداخل بر آن اعتمادی
بود با ابن بشیر و با سعید الخیر وثیقه بود که در ان شهادت تهابود از جمله شاهدان حکم
بن هشام بود که پیش از خلافت خود تحمل شهادت کرده بود پس عم آن سعید الخیر
آمده از خلیفه طلب شهادت کرد در حالت خلافت خلیفه ترسید که قاضی شهادت
او را رد خواهد کرد پیش از ادای شهادت ورقه را بخط خود نزد قاضی فرستاد و خبر داد او را
که من بهمین عادله شاهدم اگر قاضی شرع قبول نمیکند قاضی شهادت خلیفه را
رد کرده غضب نشد از رد شهادت خود و از اخبار عبد الرحمن بن حکم بن هشام است
که روزی غضب کرد جاریه خود را طروب نام که محبوبه آن بود و آن اطرد
کرد چون خشم آن ساکن شد کسان خود را جهت استرضاء طلب آن فرستاد
طروب از اجابت خلیفه ابا نموده در ب مجلس خود را بسته کرد خلیفه بی طاقت
شده امر کرد که بدره ها بر در ایم را بیرون در ب خوانده و بانداختند
چنانچه در ب از بیرون بسته شد خلیفه آمد و ایستاده شد به در طروب را گفت
اگر از من راضی شوی همین در ایم همگی از ان تو باشد طروب اجابت کرد در را باز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 386 of 1140

کرد پس خود را بر پای خلیفه انداخت و جمع کرد و هم ما را و ابرام میکرد بسیاری کار ما را
و رد نمیکرد خلیفه چیزی را از عبد الرحمن مذکور یکصد و پنجاه پسر و پنجاه دختر ماند و را
عبد الرحمن اوسط نامیدند از اخبار عبد الرحمن ناصر است که چون بنا کرد زهره را
برای خود قبه ساخته مزین کرد آن را بطلا و جواهر طعام را مهیا کرده علماء را
دعوت نموده در آن غرفه نشست چون علماء حاضر شدند همراه شان قاضی منذر
بن سعید بلوطی بود چون قاضی مذکور قبه را دید اشک قاضی بر ریش او جاری گردید
گفت یا امیر المومنین گمان میکنم که شیطان لعین بر سیده باشد به رتبه تو و تمکن
یافته باشد باین تمکین علاوه آنکه داده است ترا خدا تعالی از نعمت ها که کسی را
نداده است تا آنکه نازل کرد ترا منازل کافران پس ملول شد عبد الرحمن ناصر و گفت
نظر کن ای قاضی که چه میگوئی و چگونه نازل میکنی مرا در منازل کافران پس گفت قاضی
منذر آیا نگفته است خدا تعالی در قرآن مجید ولولا ان یکون الناس امة
واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج
علیها یظهرون — پس متفکر شد خلیفه و اندکی سر فرو داد خجلت در اشکهای او
فرو ریخت بر ریش او از جهة ترس خدا تعالی پس از آن بمنذر روی گردانیده
گفت جزا دهد ترا خدا تعالی — ای قاضی بهترین جزا و بسیار گردانند خدا تعالی
امثال ترا — بعد امر کرد به تخریب سقف قبه و باز بنا کرد قبه را بطرزیکه خلاف
شرع شریف نباشد قاضی مذکور صاحب علم بسیار و جامع جمیع فنون و عالم
و متقی و زاهد و خطیب بسیار بلیغ بود که هر کس وعظ او را شنیدی ترسناک
و گریان میشد و حاضر جواب و صاحب منظر نیکو و خلق جمیل و متواضع و فروتن بود
قاضی مذکور در سنه دو صد و شصت و پنج متولد در سنه سیصد و پنجاه و پنج
وفات نمود رحمة الله علیه و عمر او نود سال شد ناصر آن را تولیه قضاء انقضات
داد تا انقضاء اجل در قضاء مقرر بود از برای آن مؤلفات بسیار است از آن جمله
کتاب احکام القرآن والناسخ والمنسوخ و غیر آن از کتب فقه است و پیش گوئی کرد
غزوه عبد الرحمن ناصر علاالله را در سنه سه صد و هشت و خراب کرد عبد الرحمن سپاه
شان را و فتح کرد در بندرهای شان را بعد از ان غزا نمود عبد الرحمن بنبلونه را
در سنه سه صد و دوازده و داخل شد دار حرب را و خراب کرد قلعه ها کفار را و جمیع
قریه ها و قلعهای اسلامان مسخر نمودند و هیچ کس همراه شان مقاومت نمود مگر نفس سلامان
بعد از مدتی بغاوت نمود بادی و استعانت خواست از کفار آنها را گرفت و کشت و انتقام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 387 of 1140

نمود وکشت کسیکه همراه او بود از نصاری و اهل البه وفتح نمود سی قلعه را از ایشان و مردم
شنبس پادشاه نمودند برخود زنی را که نام آن طوطره بود او لاور ما بین ناصر دآنها صلح
واقعشد بعد ازان بنقض عهد نموده برگشتند پس غزا کرد ایشان را و گرفت شهرهای شانزا
و باز گشت بسوی قرطبه پس غزا نمود حلالقه را در سنه سه صد و بیست و هفت در
همراه لشکر بنفس خود پس نازل شد دار الملک حلالقه را که مسمی است به سموره و آن
از عجیب شهرها بود که هفت باره داشت در بین بارها آبادیها و منازل وسیعه بود
پس فتح کرد ازان شهر دو باره را و عدد غازیان تقریبا یک لک بود همراه ملک حلالقه
که اسم آن میر فرنگی و همراه لشکر انبوهی از فرنگ بود ملاقی گردید جنگ شدید
در بین مسلمانان و فرنگیان واقع شد و نصرت اولا بر مسلمانان بود ثانیا رجوع
کردند نصاری و حمله شدید نمودند بر مسلمانان تا انیکه به شهادت رسانیدند
درین حمله از مسلمانان پنجاه هزار کس بعد ازان غزا بار همراه شان متوالی
نمود تا انیکه کشت از ایشان و چند مسلمانان — علامه احمد ابن عبد ربه اندلسی
که معاصر وی بود در کتاب عصر الفرید بیست و دو غزوه را به نظم بیان کرده گفت و سخر
گردانیدند مسلمانان جمیع شهرهای نصارا تا انیکه جمیع ملوک نصاری هدیه آوردند
و جزیه شدند بر آنشان و نیز هدیه آوردند جهة صلح از روم و قسطنطنیه
و جزیره ملوک اندلس که به سرحدات بلاد اسلام بودند باطراف شمالیه و بنبلونه
بودند به بارگاه وی آمده دست او را بوسیده و میکوشیدند در تحصیل رضای او
بعد مالک شد سبطه و فارس و اطاعت نمود او را نجوا در پس امیرهای عدوه
و ملوک زناته و بربر تا انیکه پادشاهی او بسیار قوی شد و گذشت انچه مدت
پادشاهی او پنجاه سال بود در سنه سه صد و پنج وفات کردند — مسلمانان
بعد از فوت آن به پسر آن که مسمی بود بحکم مستنصر بالله بیعت نمودند پس برداشت
پسر او بر پادشاهی او چون فوت شد ناصر ملک که پسر آن سید جمع نمودند حلالقه
در بقور حکم بنفس خود همراه شان غزا نموده داخل شد شهر فرد لند بن اپس نازل شد شنب
اشتیر را فتح کرد آن را بزور و بمقاتله گرد آن او پس ایشان دوشنابی کردند صلح بعد ازان
به غزا میفرستاد مولای خود را و رفت بسوی شهر سالم جهة انکه برساند خود را از انجا بدار الحرب
و مقاتله کردند او را حلالقه پس شکست داد آنها را و پایمال کردند لشکرهای اسلام شهر فرد لند
چون بشنبس نقض عهد نمودند حکم به غزای آنها صاحب سرقسطه را با لشکر بسیار فرستاد و پیش
خود احکم کرد لشکر مسلمانان از طرف آن جناب نمودند پس از ان فرستاد حکم المستنصر بن محمد ابن عبد الرحمن
بسوی شهر بر شانزده

هفده سطر پایین دریا کاوش ۱۲
از اطلس اندلس
از جزیره اندلس
دولت
مدت
نام موضع است
ذکر نام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 388 of 1140

تباه کردند نواحی شهر را و فرستاد جهة غزا هشیل بن هاشم
مولای خود و غالب را بسوی شهرهای قوس فاسد نمودند طرف شهرها را و مراجعت نمودند و بیا
شد فتوحات حکم و از اعظم فتوحات آن فتح قلمریه بدست غالب مولای ان که از شهرها بشکنس است
پس آباد کرد حکم آن را پس فتح کرد بعض عمال او قطونیه را و از انجا غنایم بسیار حاصل کرد
از قوت و اثاث و چارپایها و اسیران هنگی این غزوات باندک فرصتی شد و در سنه صید
پنجاه و چهار تجهیز نمود لشکر را همراه مولی خود غالب بسوی شهر البه همراه او یحیی بن محمد
و قاسم بن مطرف بودند داخل شدند شهرهای شان را و باز گشتند همراه غنیمت بسیار
و در همین سال ظاهر شد کشتیهای مجوس در بحر کبیر پس قاصد کردند طرف اشبونه اندلس را و مردم
همراه شان هماس جنگ نمودند و مهیا کرد حکم لشکر ها را جهة پاسبانی سواحل بعد خبر آمد
که عساکر از طرف بیرون کردند مجوس را تا انکه در کشتیها سوار شده باز گشتند پس ازان
پس ازان اردون بن اذفونش ملک جلالقه ایلچی بسوی حکم فرستاده و ازان درخواست
کرد که مرا نصرت ده بر این عم من که خروج کرده است بر من حکم او را اکرام کرده و وعده
نصرت داد و خلعت برای ملک مذکور فرستاد بعد ازان نبی عم او نیز اکسان خود را
بسوی حکم برای طلب بیعة و اطاعت روان کرد بیعت آنها را قبول نموده شرطها بسیار
نهاد بعد ازان ملک برشلونه و ملک طرکونه و غیر آنها از ملوک فرنگ هنگی طلب معاهده
و اطاعت را برای حکم نمودند هدیها گران بها برای حکم فرستادند آنها را قبول نموده صلح
کرد همراه شان بشرط انکه نسازند قلعه های که ضرر دارد بدر بندهای مسلمانان
و انکه معاونت نکنند اهل بلنسیه را بر مسلمانان بعد ازان مکتوبهای غریبه ملک اشکنس
که مشتمل بود بر طلب صلح و اطاعت برای مسلمانان رسید حکم بیعت شان را قبول نمود
شادمان شده باز گشتند بعد ازان رسید ام لذریق بخدمت حکم و لذریق سرهنگ
کلان تر بود و حکم بقدوم مادری لذریق محفل عالی ساخت و عقد کرد صلح را برای پسر خود
لذریق و باز گشت حکم برای قدوم این پادشاهان محفل های عالی ساخت و سخت اکرام
کرد ایشان را و بر اشان شوکت و عزت اسلام را نشان داد چنانچه در باقی تواریخ
مذکور است و ملوک نصاری در وقت داخل شدن بحضور حکم سرهای خود را برهنه میکردند
کلاه خود را میکشیدند جهة تعظیم حکم و بوسه می زدند دست حکم را و بزبان میگفتند که ما
غلام امیر المؤمنین هیباشیم و هر یک که از مجلس بر میخواست بدین پشت میرفت و دعای
خیر مینمود و امیر المؤمنین حکم عالمی متبحری بود و برای علما جهة تعظیم و تکریم موضع و محفلی
بزرگی مهیا ساخته بازار علم را گرم نموده بود و از خزاین کتب انقدر جمع نموده بود که هیچ یک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 389 of 1140

از سلطانها گذشته اینقدر جمع نموده بودند - گفته است ابن حزم عدد فهرستهای کتاب قصر جهار
بود که هریک مشتمل بر بیست ورقه بود کتب که از باقی علوم بود لاتعد و لاتحصی بود بعضی از علما
فرمودند که عدد کتب او چهار لک مجلد بود و در اکثر کتب دستخط و حاشیه او بود معلوم
میشد که همگی از نظر و مطالعه او گذشته و چون ابو الفرج اصفهانی کتاب اغانی را تالیف
نمود فرستاد یک نسخه را برای او حکم جایزه فرستاد حکم برای او هزار دینار را حکم خلافت را
در سنه سیصد و شصت و شش تولی نمود و مدتی امارت او شانزده سال گردید رحمه الله علیه
بعد از ان پسر او هشام موید خلیفه شد زمانیکه بهشام نه ساله بود و حکم او را ولیعهد خود
گردانیده محمد بن ابی عامر را که ملقب است به منصور معافری - و معافر بطنی است از حمیر
و خدمت میکردام هشام را اولا پس حکم آنرا ترقی داد تا انیکه منصب قضا رسید بعد از آن
که بنجابت او ظاهر شد ترقی نمود تا انکه وزیر رکوه شد پس از ان برای پسر خود آن او وزیر
الوزرا ساخته بود و وزیر مذکور تدبیر سلطنت را می نمود و دارای اوصاف حمیده بود در اول
خلافت هشام - در میان نصوی اهل اسلام حرکت کردند تجهیز کردند جهة سلطان
لشکرهای بسیار تا انیکه نصرت داد خدا تعالی اهل اسلام را بر ایشان چون این وزیر
احسان و کرم او جمیع مسلمانان را شامل شد حب او در دل مسلمانان جای گرفت
آوازه او بخوبی بلند شد و بلند گردانید مرتب علما را و جمع نمود معین او عطایا را
توسعه داد برای عساکر مسلمانان و این وزیر صاحب عقل و رای و شجاعت و کرم
و بصیرت بحروب و متدین و عالم متقن بود و هلاک کرد متغلبین و سرکشان را و مستقل
بود در کارهای سلطنت تا انیکه نام کسی از اولاد خلفا بر زبان نمی شد و خلیفه مجبور بود
این حالت بیست و هفت سال استمرار یافت و در هر سال دو غزا میکرد یکی
در زمستان و یکی در تابستان - در نفح الطیب گفته که منصور بن ابی عامر واقع شد
بلاد اهل شرک و طغیان را و خوار کرد ایشان را انیقدر که هیچ کس نکرده بود

ذکر غزوه از غزوات محمد بن ابی عامر اعنی منصور الوزیر

سبب غزوه این بود که بعضی از سولان وزیر منصور نصوی قریه ملک شنجس ابن شانجه
رفته ملک بسیار اعزاز و اکرام کرد این رسول را مدتی پس رسول سیاحت میکرد
و هر روز به نزهت گاهی میرفت تا انیکه روزی در کنیسه کلان ترانجا میگذشت
و تفرج میکرد ناگاه ملاقی شد زنی پیر مسلمانی را چون سخن گفت زن این رسول را
شناخت و گریه کرد و گفت چگونه خوش میگذرد منصور را خوابیدن در بستر راحت
و من سالها در ادار الکفر ماسور باشم و این رسول را قسم داد که هر وقت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 390 of 1140

رفتی عرض مرا بمنصور بنمائی چون رسول مراجعت نمود به نزد منصور قصه نمود از
شهر و اظهار فرحت میکرد منصور گفت ایا دران شهر امری مستکره ندیدی ناگاه یاد
او ازان زن آمد و گفت دیدم قضیه آن زن را گفت - منصور چون شنید
بر شفقت و تغیر کرد و گفت چرا در اول این قصه را نگفتی پس ازان جنجهیز نمود لشکری
عظیم بسوی غرسیه جهة انتقام چون آوازه لشکر بابن شانجه رسید ترسید فورا
رسول با مکتوب بسوی منصور فرستاد که من بر گناه خود نمیدانم که لشکر بسر من
بیاید پس منصور رسل ابن شانجه را پس فرستاد و گفت گناه تو اینست که با من
معاهده کردی که اسیر ها را زن و مرد پس میفرستم و حال ظاهر شده است که یک پیر
زنی در شهر تو از ما سورت باقی مانده در فلان کنیسه چون خبر بابن شانجه رسید همان
زن را خواسته و همراه آن زن دیگر را همراه کرد و ستم یاد کرد که این زن را ندیدم
و خبری او را نشنیدم و عرض کرد که آن کنیسه را خراب کرده ام پس منصور لشکر را
ازان شهر باز گردانید آن زن را با اهل او رسانیده بوی احسان بسیار کرد و ظلیفه
شام نجوی فراموش شد که هیچ کس آن را ندیده و ازان بیم و امید نداشت
مگر انکه اسم او در سکه بود و در منابر خوانده میشد و گاه که سوار میشد و تفرج مینمود
آن را نقاب میکردند با چند زن نجو یکه شناخته نمیشد و سکه که پیش او میدوید
و راه باز میکرد و سکه که قصد مراودت با وی مینمود آنرا محبوس میکردند و منصور
پنجاه غزوه کرد که هر یک فخر اسلام است و اگر مفصلاً آن را بیان کنیم کلام بطول
می انجامد و هیبت او در دل کافران بسیار متمکن شده بود و بعضی از حکایات
آن اینست که در بعضی از غزوات لشکریان بسیرق را فراموش کرده بودند
مدتی مدیدی خلانیده و کفار از ترس مطلع نمیشدند که کستی همراه بیرق
هست یا نیست و این از مفاخر اهل توحید است بر اهل شکیت چون میدانستند
که ما را قوت مقاومت اهل اسلام نیست ناچار فرار بر قرار اختیار کرده
در قلاع و جبال متحصن و متمکن میشدند و از مفاخر منصور در بعضی غزوات اینست
که گذشت با لشکر خود از مابین دو کوه کلان در بلاد فرنگ و غیر آن مضیق دیگر راه
نداشت و در ان شهر ها بسیار بود قتل و غارت نمود و کسی حوصله مقابلت نداشت
چون مراجعت نمود که از ان مضیق بگذرد دید که لشکری زیادی از فرنگ در ان مضیق
مهیا گردیده آن تنگ نای اگر فتنه است و وقت زمستان بود پس مراجعت
در بلاد شان و لشکر گاه برای عسکر خود معین کرد و برای خود منزلی گرفت و امر کرد لشکر را به بنا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 391 of 1140

کردن سراها و قصرها و مهیا کردن اسباب زراعت را و فرنگیها را چنان نشان داد که در آن شهر اقامت میکنند و برگشته کرد لشکر را که قتل و غارت کنند چون از لشکر اسلام بسته آمدند عرض صلح کردند که ما غنایم و بی اسیران برند و کسی غرضدار نشود منصور قبول کرد گفت من نمیروم و بنجارا حاجت میکنم از بسکه بسته آمدند گفتند غنایم و اسیر ایرا باخود به بر و برد گفت من پاکش ندارم که غنایم را به برم و بروم آخر الامر راهنمی شدند که برای شان راحله و بارکش بدهند بشرطیکه بروند پس فرنگ بر حیوانات خود غنایم و اموال ایا کرد و توشه برداشته و جبه های مرده گان را بدوش خود گرفته از راه دور کردند ایشان را از شهرهای اسلام رسانیده اند

حکایت عجیبه از حکایات منصور بن ابی عامر

و از اخبار منصور اینست که وقتی قدوم آورد بری رسول ملک روم که بزرگ پادشاهان روم بود و قصد ملک از ارسال این بود که کوائف اهل اسلام را معلوم نماید پیش از آمدن رسول منصور حال را دانست پس امر کرد که در مجازی قصر او تخمیر بزرگ در میان بستان مزرعه را نیلوفر کارند و امر کرد که بقدر این مزرعه چهار قطار قطعاتی از طلا و نقره بسازند بعد از ان فرمود تا پر کنند آن نیلوفر را از آن طلا و نقره همچنان کردند چون رسول ملک روم قدوم آورد حاضر کردند او را پیش از همه در بارگاه ملک که مسمی بود بزراهره چون قریب طلوع فجر شد هزار غلام که قبا های طلا و نقره کار پوشیده بودند در میان شان کمر بند طلا و نقره بسته بود بدست بعضی طشت طلا و بدست بعضی طشت نقره آمدند چون رسول اینها را دید تعجب نمود از حسن صورت و خوبی سیرت شان - اما ندانست که مقصود از یشان چیست چون آفتاب طلوع کرد ظاهر شد نیلوفر از آب پس شتابی کردند برای چیدن طلا و نقره از نیلوفر چنانچه میوه را از درخت میچینند تا انیکه همگی طلا و نقره را چیده بحضور ملک آورده تودہ کردند پس تعجب کرده رسول ملک روم از دیدن این امر و بزرگ همت آنرا و گمان کرد که این طلاها و نقره ها میوه اینجا درخت است و طلب کرد صلح را از مسلمانان و به سرعت باز گشت سوی ملک روم و گفت که هرگز دشمنی مکن با این قوم مسلمان زیرا که من دیدم که زمین خدمت اینها را میکنند و گنجهارا با یشان میدهد و این جمله غلطی بود جهته شوکت اسلام و منصور بن ابی عامر از نشانهای دین بود در نصرة اسلام

ذکر غزوه دیگر از غزوات او

سبب این غزوه این بود که روزی ملاقی شد منصور را زنی و گفت ای منصور بشنو عرض مرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 392 of 1140

که تو در خوشی عیش خودی و من گرفتار غم و مصیبت پس رحم کن برایم پرسید آن را از مصیبت او آن زن گفت که بود برایم پسری و آن در غزوات اسیر شده الحال در فلان شهر بدست کفار گرفتار است پس منصور آن را تسلی نموده اظهار رفتن کرد فورا امر بتجهیز لشکر بطرف آن شهر نموده همراه لشکر بسوی آن شهر رفته داخل شد آن شهر را و قتل و غارت نمود تا انکه خلاص کرد پسر زن و باقی اسیران اسلامی را و باز گشت بسوی دار الملک خود منظفر و منصور و پسر آن زن را تسلیم نمود بآن همچنین با همت سلطانیه و غیرت ایمانیه و از جمله مناقب او که باقی ملوک را میسر نشده این بود که اکثر لشکر او از اسیران دشمنان بود که بزور احسان ندوی بیشدند و خدمت میکردند و از محاسن آن است که مصحف شریف بدست خود نوشته و آن را در سفر همراه خود میبرد و از ان تلاوت مینمود و از قوت و جاه او این بود که غبار یکه در دست غزا بروی او می نشست انرا بر دو بال گرفته در خریطه میکرد و وصیت نمود که آن را همراه او در قبر گذارند و همچنان کردند و از جمله سعادت او این بود که در هیچ غزا برنگشت و منهزم نشد بلکه نصرت نصیب او شد و گفته شد بر او که فلان خادم نحس است آن را ترک کن گفت نحوست او سعادت مرا نمی پوشد پس شوم آن بهیچ مضرت نرسانید فالحمد لله.

ذکر غزوه دیگر از غزوات منصور

از جمله غزوات مشهوره منصور غزوه شهر شنت یاقب است و آن شهر در اخر غلیسیه است و اعظم مشاهد نصاری ست از اندلس و کنیسه آن شهر نزد نصاری بمنزله کعبه مشرفه است در نزد مسلمانان آن شهر سوگند میکنند و بقصد حج آن شهر میروند از شهرهای روم و اطراف آن و گمان میکنند که در آنجا قبر یاقب است و آن یکی از دوازده حواریین عیسی علیه السلام و همراه بود او را در حضر و سفر و بمنزله برادر بود — و یاقب بلقب نصاری یعقوب است — و متولی در بیت المقدس بود بعد از ان بیرون شد و اسم او وجوانب عالم را میگشت و مردم را بدین حضرت عیسی علیه السلام دعوت مینمود تا انکه رسید باین شهر و بعد از مدتی مراجعت نمود بسوی شام در آنجا فوت شد و عمر او بصد و بیست سال رسید پس برداشتند نعش او را و بردند بکنیسه مذکور در آنجا آن را دفن نمودند و هیچ ملکی از ملوک اسلامیه قصد دخول آن کنیسه را ننمود جهة صعوبة مدخل آن و در شتی زمین آن منصور با عسکر بسیار در غزای ابستان از قرطبه در ماه جمادی الاخر در سال صد و هشتاد و هفت بیرون شده داخل شهر قوریه گردید چون رسید در شهر غلیسیه نزول کرد از اشراف ترسکان که تحت اطاعت او شده بودند آمده در عسکر مسلمین داخل شدند و منصور

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 393 of 1140

سابق امر کرده بود به بنا کردن کشتی بزرگی در قصر آبی و نزدیک بندر بلی اندلس در انجا
تجمیز رجال کرده و حمل نمودند دران قوتها و ذخایر اقبا جته پشیبانی نفوذ عزیمت تا انکه
بیرون کرد آن اسطول را بموضع برقال بر نهر دوس بود پس داخل شد دران نهر
بسوی موضع که معین کرده بود منصور برای شان جته گذشتن از انجا پس ساخت در انجا
پلی به نزدیک قلعه و متصل باسطول ساخت پس هر چه در آنجا غله و خوراکی بود آن را نقل
دادند بقلعه و از انجا رسانیدند به عساکر منصور باشکری از انجا حرکت نموده عزم
شنت یاقب را نموده زمین های بسیاری را قطع کرده گذشت چند نهر کلان را و خلیجهای
که بکناره دریای اخضر بود بعد ازان رسانید لشکر را بسوی شهرهای فرطاس بعد رسیدند
لشکر بهار ابکوهای بلندی که از هیچ طرف راه نبود دران پیش کرد منصور
کارگیرها را تا راه ساختند و لشکر گذر نمود بعد ازان از وادی ینبه عبور کرده
بفراخی هموار ی رسیدند و قطع کرد زمین های بسیار دیر تشان را و زمین بلنبور اکه در کنار
بحر محیط است غارت کردند قلعه شنت بلایه را واقع نموده مال های بسیار غنیمت گرفتند
تا رسیدند به جزیره از بحر محیط که پناه گرفته بود در انجا خلق بسیار و غنیمت کردند مالهای
بعد ازان از خلیجیکه رهنمایان برای او نشان داده بودند عبور کردند و از نهر ابله نیز گذشتند
پس ازان رسیدند بزمین های آبادی پر فائده بعد رسیدند به موضعی از مشاهد یاقب که قبر
آن قبر هست نزدیک برتبه قبر او در تعظیم کردن نصاری میباشد که زوار ان از شهرهای دور دراز
شهرها قبط و نوبه وغیره در آنجا می آیند پس گریه نمودند آنها را مسلمانان بمثل زمین هموار بعد ازان
نزول کردند از انجا بر شنت یاقب در آن زمان شب سوم بود از ماه شعبان پس یافتند
مسلمانان آن کنیسه را خالی از اهل آن پس جمع کردند مسلمانها اموال نفیسه را از انجا و حرز کردند
قصر او کنیسه را و مقرر کرد منصور محفظین را که نگاه بانی کنند آن قبر را و پاک کنند پلیدیها آن را
و عمارت های خوب محکم را هموار و به خاک برابر کردند و برکنده شدند لشکریان در اطراف و جوانب
پس ازان رسیدند مسلمانها بسوی شهر شنت ماکش در کناره بحر محیط که در نیجا هیچکس از مسلمانها نرسیده
بود بعد ازین مجال فتن حیوان و انسان ——— بنود برگشت منصور از درب شنت یاقب
بعد گردانید قصد خود را در حین باز گشتن بر قال بر مندبن اردون لشکرهای او در تخریب و فساد عمل
میکردند تا واقع شد مجال شهر ف معاهدین که بودند همراه او در لشکری او پس امر کرده به باز داشتن جود را
از تخریب آن موضع پس از آنجا گذشت و بیرون شد بسوی قلعه بلیقیه سرکان الاکرام خلعت پوشانیدند و ایشان را در شهرهای ایشان رخصت داد و عدد انچه خلعت داد در ین غزوت بر آملوک با
مردم دو هزار و دو صد و هشتاد و پنج از جاده ها خرطازی و بهیت یک از پشتین دریای آبوری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 394 of 1140

و یازده صد و پانزده مرشیه و هفت اغاط دیباج و دو جامه از دیباج رومی و یک پوستین فنک و مراجعت کرد بسوی قرطبه سالم و غانم و بسیار کرد نعمت از بر مسلمانان و بنافت در شت یا مگر پیر مردی سوال کرد او را از جای او گفت او قس یعقوب و بر اگذاشته مزاحم نشدند.

ذکر غزوه دیگر از غزوات منصور

سبب این غزوه این بود که جماعه از ضنها جه که فرقه ایست از بربر قدوم آوردند بر منصور بن ابی عامر از مغرب بسنه سیصد و هفتاد و سه و نازل شدند بر وبه قرطبه پس اکرام کرد آنها را و وظایف مهمانداری بجا آورد پس پرسید از ایشان سبب انتقال از فریقیه بسوی اندلس گفتند ما ترا خوش داریم و قصد داریم که بهمراه تو جهاد کنیم فی سبیل الله پس تحسین کرد از ایشان و وعده کرد ایشان را چند روزی توقف کردند بعد از عرض ساییدند که ما یان مشتاق جهادیم پس گفت منصور بر آ شان که اختیار کنید از لشکر هر چه میخواهید که همراه شما کنم گفتند که داخل نشود همراه ما یان زمین دشمن را مگر نبی اعمام ما از بربر و غلامهای داد بر آ شان هر چه میخواستند از اسپ و براق و مال فرستاد همراه ایشان راه نما را ــ و راه زمین دشمن تنگ بود و وارد شدند زمین تجلیقه را در شب داخل باغ کلانی گردیده کمین کردند آن باغ نزدیک شهر بود نیز گشتند کسانیکه در باغ و نواحی باغ بود و قطع کردند اشجار را چون صبح شد بیرون آمد جماعتی از شهر آنها نیز گشتند و باز گشتند بباغ دشمنان این واقعه را شنیده سوار شدند در عقب ایشان چون مطلع شدند بدین حال در پس پشته کمین کردند دشمنان از آنها گذشتند ناگاه در عقب دشمنان بیرون شده تکبیر گفته ساقه دشمن را احاطه نموده کشتند چون شنید دشمن تکبیر ایشان را ترسیدند و گمان کردند که ایشان بسیار غیاثا منهزم شدند و ضنهاجه تعقیب ایشان را نموده کشتند از ایشان خلقی بسیار را و غنیمت کردند براق های ایشان و دوبیان را و باز گشتند بسوی قرطبه پس بلند شد رتبه ایشان نزد بن ابی عامر دید شجاعت ازان زیاده از لشکر اندلس پس احسان کرد بایشان و مقرب گردیدند چون اهل اندلس فعل ضنهاجه را دیدند حسد کردند بایشان و میل کردند در جهاد و گفتند بر آ منصور که یان را ضنهاجه بنشاط آورده اند بر آ غزا کردن پس منصور تجهیز کرد لشکری بسیار را از جمیع اقطار و بیرون شد خود او هم لشکر و همان شب خواب دید که نیزه بر آ او اسپراج داده است و منصور گرفته است آن اسپر را از دست آن کس و خورده است آنرا و اسپراج نام سبزی است پس طلب تعبیر کرد خواب را علی ابن ابی جمعه که یکی از علماء وقت بود پس گفت در تعبیر خواب که بیرون شو بسوی شهر البون پس زود باشد که فتح کنی آن شهر را پس گفت منصور که از کجا دانستی این را گفت ابن ابی جمعه که اسپراج در لسان اهل مشرق بلیون است پس فرشته خواب گفته است بر آ تو که تا البون یعنی بگیر شهر البون پس بیرون شد منصور همراه آن لشکر

و نازل شهر البیون او آن از اعظم شهرهای نصاری بود و اهل آن شهر استمداد طلبیدند از فرنگها
پس فرنگها آنها را کمک دادند با لشکرهای بسیار و مقاتله نمودند هر دو لشکر در شب و روز نار
حرب بسیار مشتعل شد و از فرنگها نفوس بسیار کشته شد و صبر عظیم کردند صناجه در میدان
حرب پس بیرون شد سرهنگ کلانی از فرنج که مثل آن هیچ کس نبود در زور و شجاعت و جولان
مینمود در ما بین هر دو صف مبارز میطلبید پس بیرون شد جهة مبارزت او جلالة بن
زیری صناجی پس حمله کرد هر یکی بر صاحب خود سرهنگ فرنگی با نیزه بر کمین خود بلای جلالة حمله
برد جلالة خود را از نوک نیزه آن منحرف ساخته چنان ضربه از شمشیر با تاثیر خود به شاه فرنگی
زد که یکبار هیکلش سر از زیر و بخاک ذلت یکسان گردید در این موقع مسلمانان بلای
فرنگیان هجوم آورد فرنگیان طرف سه بعد شکست خوردند بسیاری از ایشان که به شمار نمی آمد
حتی ملک البیون را بقتل رسانیدند از این مرحله غنم ابن ابی عامر مال بسیاری که باندازه
آن دیده نشده بود غنیمت گرفته وعده سی هزار کس را اسیر گردانید بعد از ان حسب الامر
ابن عامر کشته ها را بر یکدیگر انداخته مانند کوهی بلند گردانیدند ابن عامر موذنی را بالای نعش ها
استکانیده امر بگفتن اذان شام داد بعد از ادای نماز شهر قامونه را و اسرا و لشکر و
ظفر اثر خود سالم و غانم مراجعت نمود در نفح الطیب آورده که منصور ابن عامر در هیبت
تمام و ضبط و ربط مالا کلام را به لشکری خود کار فرما بود که مانند آن به ترتیب و تنظیم
لشکر کمتر شنیده چنان بود که عسکر در آن را احاطه کرده با اسپان خود خموش در موقف خود
قرار داشته منتظر امر امیر خود بودند و در اه ها اسپان شان نیز مانند صاحبان خموش که هیچ صحیه
از ایشان بظهور نمی آمد مرتبه یکی از لشکریان ظفر توامان که با قصای
میدان حرب بود قصدا یا سهوا شمشیر خود را از غلاف کشید بگمان اینکه نظر منصور بر او
مستولی نخواهد شد ناگاه نظر منصور ابن عامر بر برق شمشیر او فتاده حکم بر احضار آن نموده
در حال پیش روی آن حاضر گردانیدند منصور از او آن گفت چه چیز تر ا در بر هنه کردن شمشیر
باعث گردید در موضعیکه بدون اذن بر هنه نمیشود مرد لشکری گفت که من به شمشیر خود
به جانب رفیق خود اشاره کردم پوش آن لغزیده و شمشیر در دست من بر هنه ماند منصور
ابن عامر گفت مانند این بدعوی جواز ندارد هر کرد که گردن آن را بزنند و سر آن را
بین لشکری طواف داده گناه آن را بر مردم ندهند تا دیگران عبرت گیرند امر او را تعمیل نمودند
و نیز بیان کرده است که پای منصور دردناک بود محتاج داغ گردید شخص داغ کننده پای آن را
داغی گذاشته و خود منصور در نزد اهل مملکت خود نشسته ایشان را امر بمعروف و نهی از منکر مینمود
و در امور مملکت خود تدبیر میداشت و مردم از داغی گذاشتن پای او هیچ اطلاع نداشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 396 of 1140

تا انیکه بوی گوشت کباب بمشام شان نرسیدا زمنصور هیچ اثری انتزاع نمی شد که مشعر بر الم و سوزش
آن باشد مردمان ازین حال متعجب شدند در نفح الطیب بسیاری ا از خبرهای کرم و عفو و حلم
و حسن خلق آن در معرض بیان آورده فرموده که خبار منصور را اگر در قید قلم آوریم کتابها
خواهد شد ولی عنان بیان انگاه داشت میگنیم منصور ابن ابی عامر بعد از انقضای بیست
و هفت سال از سلطنت خود سنه ۳۹۲ شهر صفر المظفر در حین غزوه فرنگ بشهر سالم بیک
اجل البیک گفته وفات یافت پسران آن عبد الملک و عبد الرحمن متعاقبا در سلطنت
قیام ورزیده اول عبد الملک امر سلطنت را اقامه داشته سیاست و غزا را مانند پدر
خود بمفاد الولد سر لابیه الی مدت هفت سال مرعی و جاری می داشت مدت آن در نظر مردم
عید بود بعد ازان پسر دیگر آن عبد الرحمن در امر سلطنت ثابت گردیده مانند پدر و برادر
خود در منع کردن خود را از تحت حمایت خلیفه هشام و استقلال خود اقدام می ورزید تا انکه
رای آن بگرفتن سلطنت مستقله تصمیم یافته قضای ولی عهدی خلیفه هشام را نمود
چون خلیفه هشام تغلب و استبداد او را بر خود مشاهده کرده بود خواهش او منظور کرده
اهل شورا دار باسب جمع و عقد را در نزد خود حاضر داشته عبد الرحمن را ولیعهد گردانیده
و خطی بولیعهدی آن نوشته قضات دوزرا و سایرا اهالی آن را دستخط کردند بعد
ازان بسیاری از بنی امیه و غیره سعی در نقض ولیعهدی عبد الرحمن کرده فتنه عظیم
برانگیختند تا انیکه عبد الرحمن را در سنه سه صد و نود و نه کشتند
بعد خلیفه هشام را خلع کرده و با محمد پسر هشام ابن عبد الجبار بن امیر
المومنین ناصر بیعت کردند بعد هشام دوباره آمده شد و در
سنه چهار صد و سه مفقود گردید و بعضی گفته اند کشته شد
و ازین مرحله فتنه های بسیار موجود گردید که کلام در ذکر
آنها طویل میگردد و عاقبت آن ها درین بین به زوال مملکت
آنها انجامید و کلمه شان متفرق گردید و روزانه خلیفه خلع
میگردید و بدیگر بیعت واقع میشد تا انکه در مملکت
اندلس والی آن خود را خلیفه میگفت و امیر المومنین بلقب میگردید
و جماعت مملکت های اندلس متفرق مبدل گردید و مملکت در
طوایف متغلب قرار گرفت و در هر طرف پادشاه ذی استقلال صاحب
تغلب بود که حاجت بذکر نامهای شان نیست درین بین امر مردم بتاری قوت پیدا کرد
در مملکتهای اندلس تغلب مینمودند پی مواضع را مالک میشدند و امر تغلب را هر طرف پیش می بردند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 397 of 1140

و پادشاهان طائفه های اندلس از احوالات یکدیگر پرسش نمی نمودند و حمایت یکدیگر نمی کردند و هر کدام شان از نفس خود فی الجمله مدافعه مینمود و بسیاری اوقات با همدیگر خود ها مقاتله میکردند و بعضی بر بعضی تغلب می نمودند.

ذکر اول شهری که طاغیان از اندلس گرفتند

اول شهریکه طاغیان مالک گردیدند شهر (بلنسیه) بود که در سنه (۵۰۶)، بتصرف شان درآمد و این طائفه مشهور بواقعه (بطرنه) است که نام آن موضع می باشد و سبب این بود که فرنگیان لشکر بزرگی فراهم آورده در سنه مذکوره بشهر بلنسیه نزول نمودند و اهالی آن از محاربه بیخبر بودند و چندان بعیش و عشرت مشغول و شرب مشغول بودند که مطلقا امر محاربه بخیال شان نمی گشت چون فرنگیان بدانجا فرود آمدند برباهای آنجا پیشانی خود را از آمدن ظاهر کردند و بآنها می فهمانیدند که مایان تاب مقاومت شما نداریم بدین سبب آنها را فریب زیاد دادند و آن ساده لوحان فریب خوردند و فرنگیان آنها را بالای خود بطمع انداختند آنها نیز بطمع افتادند و مغلوب گردیده در آنجا از پادشاهان طوایف عبد الغزیز ابن عامر معافری بود بعد دشمنان در چند مواضع بیرون شهر کمین ها مقرر داشتند و بهر جا بهر جاسوسان ایستاده کردند اهالی شهر گمان کردند که دشمنان متفرق شدند و از سرشان بکوچ و باری باشند اهالی شهر بهمراه امیر خود با کمال زینت و شوق از شهر بیرون گردیدند که ناگاه کمینهای دشمنان ظهور کردند تا اینکه مردمان شهر تماما بشوق بسیار بیرون گردیدند ناگاه کمینهای دشمنان بر سرشان هجوم کردند و سواران بر ایشان فرود یختند قتل بسیار کردند و اسیران بسیار گرفتند تا اینکه دمارشان کشیده شد کسی نجات نیافت مگر که اجل آن باقی بود خود امیر خلاصی یافته دشمن بر بلنسیه مستولی شد بلنسیه در شرقی اندلس از شهرهای بزرگ شرقی اندلس بلنسیه، مرسیه، تطیله، سرقسطه، لاردة، دانیة، سهلة، ثغر الاعلی، برای هر یک از شهرها مضافات وسیعه است ابو ایوب سلیمان بن محمد بن هود جزامی پادشاه مستقل بود به شهر تطیله بعد ازان فرنگیان باقی شهرهای مذکور فوق را مالک گردیدند استیلاء دشمنان اول در بلنسیه بود در سنه مذکوره و ذکر پس آمدن آن بدست مسلمانان و باز گرفتن آنرا انصاری بار دگر در آینده بیان می شود انشاء الله تعالی.

ذکر مالک شدن دشمنان بر شنتبر و سرقسطه که آن قصبه بر طائیه است

از جمله مالک شرقی اندلس شنتبر و سرقسطه، و ثغر الاعلی، و شهر تطیله، و مرسیه، و بلنسیه و غیر ذالک ملوک الطوائف بنو سلیمان بن محمد بن هود جذامی تغلب کرده بود از سنه (۴۳۱) پشت از ایشان بنو منذر بن مطرف بخیبی تغلب کرده در سنه مذکور بنی سلیمان از ایشان گرفته بودند چون سنه ۵۰۴ شد لشکر اردلیش روان نمود آنها محاصره کردند امیر یوسف بن سلیمان در حمایه شهر تقصیر کرد اهالی آنرا اغشته نفوس شان کرده چهل روز دشمنان محاصره داشتند تا اینکه بین اهل شهر در باب جنگ را که نزاع افتاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 398 of 1140

چنین کم بودن آن این خبر بدشمنان رسید محاصره و قتال را برا هالی شدت دادند این شهر حقیقتا بین هم دو شهر بود یکهزار نفری زره پوش شهر اول را داخل شدند مردم وحشت نموده شهر دوم را خلی نمودند جنگهای سختی بین شان واقع گردید و پنجصد نفر فرنگی کشته شد بعد چنان اتفاق افتاد که کاریز آب آن در جوی شهر می آمد به زیر زمین در سرداب موزون بود کاریز خراب و فاسد گردیده سنگ بزرگی بدهن سرداب افتاد سرداب بسته آب از شهر منقطع شد مردم از زندگی ناامید شده ناچار شده طلب امان کردند خاصه برنفسهای خود دون مال و عیال و دشمنان ایشان را امان دادند چون بیرون شدند غدر و عهد شکنی کردند تمامی را کشتند مگر ابن الطویل که لشکر کش بود و قاضی بن عمی و آن چند نفری دیگر از کلان شونده گان رسید برای دشمنان از مال و امتعه آنچه زبان از شماره آن عاجز است علاوه بر انیکه آنچه بعضی مقدم های دشمنان به هزار و پنجصد دختران بکر اختصاص یافتند و از خروار ها علی و پوشاک نپنجصد تجاوز شد و مقدار کشته گان و اسیران صد هزار نفر شدند انا لله و انا الیه راجعون از عجایب که در این شهر اتفاق افتاد این بود که چون قنات و آب قطع گردید زنان بر دیوار شهر ایستاده به کسانی نزدیک خود ندا میکردند که جرعه آب برای اولاد او داده شود آن بی رحم میگفت که هرچه بخود داری بده که ترا آب بهم زن بیچاره از شدت تشنگی پوشاک و زیور خود را تسلیم میکرد تا قطره آبی میگرفت سبب کشتن شان این بود که دشمنان از مدد رسیدن شان مایوس بودن شان میرسیدند چون از ایشان زیاد بر شهر را گشتند پادشاه امر کرد که ندا کنند که باقیها امان باشند و امر نمود که باقی مانده ها از شهر بیرون شوند مردمان چنان بدروازه ها هجوم کردند که از کثرت ازدحام خلقی مردند بلکه از دیوار های شهر بذریعه ریسمان فرود آمدند و با شامیدن آب مبادرت کردند در شهر مقدار هفتصد نفر از معتبرین جای گرفته بیرون نشدند اما منتظر بودند که چه بلا بر سر شان نازل خواهد شد چون شهر از کشته گان و اسیران و فراریان خالی گردید در باقی ها امر کرده شد که هریک از ایشان بطرف دار خود با اهل خود بروند و در امان باشند جمع گردیده و شافتند چون هریکی شان با اهل خود در منزل جمع شدند فرنگیان علیهم اللعنه بامر پادشاه خود آن ها را تقسیم کردند و هریک از ایشان را با حویلی و آنچه در وی بود بتصرف گرفتند نعوذ بالله من هذا الافعال جماعتی از اهل شهر گریخته سر کوه را پناه قرار داده بمواضع محکمی متحصن شده بودند نزدیک بود که از تشنگی هلاک گردند پادشاه برنفوس شان امان داده از غایت تشنگی بر صورت مرده گان بیرون شدند راه شان را واگذاشتند چون اندکی راه رفتند جماعتی از کفار انیکه حاضر حادثه نبودند ملاقی شده ایشان را کشتند مگر کسیکه اجل او نرسیده بود فرنگان بعنهم الله تعالی که در شهر داخل شدند — بناموس امی مسلمانان افعال قبیحه را معمول داشتند که قلم از تحریر آن می شرمد خلاصه اینکه مسلمانان چنین غالبی در هیچ زمانی مشاهده نکرده بودند بعضی نان محنت کش را که خوش میکردند بغلامان حج دمیدند چون ملک شاعم دیا خود نمود زنان و دختران صاحب جمال و از کودکان زیبا با خود داشت به افوقان خود هدیه می برد در شهر (برنشتر)

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 399 of 1140

هزار و پنجصد سوار و دو هزار پیاده گذاشت از جمله چیزهائی که بدین جا دفینه بود اینکه بعضی تجار یهود در بشتر بعد از حادثه آمده اراده فدیه دادن دختران بعضی معتبرین که خود شان نجات یافته بودند داشتند که آن دختران در سهم سرهنگی از ایشان شده بود که تاجر و دیرا می شناخت تا برگشت رفتم بمنزل وی آن جا دیدم که بر موضع صاحب سرا نشسته و بر فراش ابریشمی که کرده در بهترین جامه و تخت و سریر وی خرامان میکند اسباب فرد شش چنانچه گذاشته رفته بودند بهمان هیئت متکل بود و خدمتگاران وی مضروم بر بها بر سر آن ایستاده در خدمت وی سعی میکردند چون مرا دید مرحبا گفته از مقصد من پرسید بادی گفتم و به بسیاری چیزیکه بوی رسیده بود اشاره کردم بعضی دخترانی که بر سر او ایستاده بودند کنایه آن جاریه داشتم تبسم کرده بزبان خود گفت چقدر زود طامع شدی در چیزهائیکه بر تو عرضه شد از بنها اعراض کن که چیزی نخواهی یافت کنایه قلعه من بسی اسیر ندارد از قریب های تو خواهش کن گفتم رای من در داخل شدن قلعه نیست بعرب توانس و پهلوی تو البیان من است یعنی ایشان را بمن بده من آنچه خواهش داری تو بمن بدهم گفت چه چیز است در نزد تو گفتم زنهای بیار پاک و بضاعت رفیع غریب گفت گویا مرا با آرزوی اندازی بچیزی که در نزد من نخواهد بود یا بلیه یعنی خدمتگاران که بوی نام داشت بزبان بدی وی تغیر خورده بلیه میگفت برخیز آنچه در صندوق است پیش من بیار بطرف صندوق برخاست همیان طلا و کیسه های دراهم را آورد و بسته های نوید را برسنه کرده پیش روی کافر ریخت تا اینکه نزدیک بود شخص آنرا پنهان کند بعد ازان برای آن خادمه گفت نزدیک کن چیزی هم ازان تخت ها را نزدیک کرد بوی قطعه از قطعات حمائل و خز و دیباج فاخر تا اینکه بصر من خیره شد و حیران شدم آنچه در نزد من بود ذلیل شمردم بعد ازان گفت هر نزد من دریغا هر چیزی هست که بآن لذت بگیرم بعد ازان بمن قسم خورد که آنچه در نزد من بود و کسی برای من بموش این جاریه که از من خاستی میداد قبول نمیکردم زیرا که این دختری صاحب این منزل و در قوم خود دیب و صاحب جاه است که بخود اختیار کردم تا ازان اولاد شود ما این کارها را بموش آنچه زنان ما در دین دولت خود میکردند امر امیداریم فبهان ما اعظم شانه وجلله بعد ازان گفت زیاده کنم این کنیزک لطیف جابین اشاره بجاریه دیگری کرد که برای والده خود گاهی خوانی میکرد گفت ای فلانه بگیر ساز را دختر برابر نشسته ساز را گرفته و من فکر میکردم اشکهای ویرا که بر رخساره آن پیچیده آن کافر بسرعت کرده اشک او را بدست خود پاک میکرد تسلی میکرد که من معنی آزادی فهمیدم چه جای که آن کافر چون ازدی نا امید شدم رخانه رفته و از ساری بال و اسیران که در دست خان بود تعجب کردم در نفع الطیب آورده که

اینها قناعت بخش ابیات برای کسی که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 400 of 1140

فکر کند و پند گرفتن است برای کسیکه پند گیرد که حق تعالی تغییر نمیدهد احوال قومی را تا اینکه تغییر دهند آنچه در نفسهای شان است چون اهل اندلس نعمتها بر ایشان متوالی شد در لذات و شهوات فرو رفتند قطع صله رحم و الفت کردند بر کنار وادی هلاکت رسید ند نفس های خود را بر باطل مطلق داشته به نعمتهای فانی غرا می کردند از طاعت خالق و رد وصیت نبی صلی الله علیه وسلم خود را متروک از سند بندر های حق و غافل شدند تا اینکه دشمنان شان در میان دیار آنها غلط گردید و شکست بسویشان بازگشت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

ذکر پس گرفتن مسلمانان بربشتر و سرقسطه را

چون سنه چهار صد و پنجاه و هفت شد احمد مقتدر بن هود که تقصیر کرده و در نزد اهل آن متهم بود و اهالی بطرف برادر آن منحرف شده بودند آهنگ آن نمود همراه مدد های معتمد بن عباد والی قرطبه برای اینکه نام بدوی خواموش شود و حق تعالی بروی ثبت کرد انچه را که محو می کند یعنی عفو حق جل ذکره باجاعتی از مسلمانها قصد بربشتر را نمود کفار را به جلادت جهاد که هر جبان از وی نشک افتاد اهل حقیقت و دلاور ان غیر گردیدند تنور حرب بالغ روخته گردید تا اینکه حق تعالی دوستان خود را نصرت داد و دشمنان خود را نقمت رسانید دشمنان پشت گردانیده داخل شهر شدند مسلمانان بر ایشان داخل شدند تمامی شان را هلاک شدند مگر کسی که از جای واقعه گریخته بود شمشیر در میان کفار به جولان آمد مارشان را گشیدند مگر کسی که از فرومایه گان غلام و بزرگان فدیه دادند و آنچه در شهر عیال اطفال بود همه را اسیر کردند شهر را بقدرت خالق باری متصرف شدند طایفه از مسلمانیکه حامی کوشش کنان در تصرف دین خداوندی بودند در میدان بخشش نصرت مقدار پنجاه نفر شهید شدند و از دشمنان خدا مانند هزار سوار و پنجهزار پیاده کشته شدند مسلمانان بهر را از ولیدی شرک شستند و از زنگ افک مصیقل صفا صاحقه مامون بن ذالنون بلنسیه را پس گرفته ابو بکر بن عبد العزیز منصور را بران والی کردانیدن هود در انتقاض مداخله کرده به بلنسیه استبداد نموده ویرا ضبط کرد بعد ازوی پسروی قاضی عثمان بن ابو بکر به تصرف آورد تا سنه ۴۷۶ بدست او باقی بود چون طاغیه در همین سال طلیطله را مالک گردید چنانچه ذکر آن می آید از قادر ابن ذالنون تسلیم شدند از طرف قادر مذکور بشرط اینکه بلنسیه را وی تسلیم نماید بعد طاغیه بمعیت لشکر های خود رفته تا اینکه بلنسیه را به تملک وی در آورد و سبب تملک آن این بود که چون قادر مذکور را جیوش طاغیه متوجه آنج دیدند مسلمان های آن ولایت هم تملک جیوش طاغیه قاضی عثمان بن ابی بکر را مخلوع نموده بلنسیه را تسلیم قادر نمودند و این واقعه در سال چهار صد و هفتاد و هشت بود و قادر تا سال چهار صد و هشتاد و سه در انولا بوده و این امر بعد از دخول یوسف ابن تاشفین باندلس و تغلب آن بر ملوک الطوایف شده چنانچه در مابعد مذکور خواهد شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 401 of 1140

و یوسف مذکور بجهة تخلیص بلنسیه از تصرف قادر تجهیز لشکر نموده امارت آنرا از برای قاضی ابی احمد
جعفر بن عبد الله بن حجاف گردانید و قاضی مذکور قادر بن ذی النون که طلیطله را تسلیم او نموده
امیر طاغیه نموده بود در شهر بلنسیه محاصره کرده باجماعتی از نصاری وابسته خود بر قادر هجوم آورده
او را بقتل رسانید و این واقعه در سال چهار و هشتاد و سه بود و ابن حجاف بلنسیه را مالک
گردید بعد ازان جماعتی از طایفه که بوجود آن جماعت طلب فتح و نصرت می نمود در زمان
تملک بلنسیه بآن معاونت و یاری نموده بودند از نزد آن باز گشته و قاضی مذکور از استیلای
طاغیه بر سر خود خائف و متوحش گردیده از امیر المسلمین یوسف بن تاشفین را به امداد خواست تا
برای آن فریاد رسی و معاونت نماید و در نصرت آن تعطیل کردید در این اثناء یوسف
بن احمد بن هود صاحب قسطله لذریق رئیس طاغیه را بر استیلاء بلنسیه به حرکت آورد
لذریق با لشکریان خود داخل بلنسیه شده قاضی بن حجاف بهمراه آن معاهده نمود بشرط اینکه
ذخایر قادر مذکور را حاضر نماید و این عهد را موکد به قسم نمود که اگر ذخایر مذکوره در نزدان یافت
و موجود شد او را بقتل برسانند اتفاقا ذخایر مذکوره را از نزدان یافتند قاضی موصوف را
به آتش سوختند در بلنسیه حمله کرده آنرا ویران کرد این استیلا در سال چهار صد و شصت
و شش بود بعضی گفته اند که در سال سابق ازین بوده و این طاغیه را قنطیو میگفتند و
پیش از گرفتن بلنسیه بیست شهر را محاصره نمود بعضی گفته که بلنسیه را اصلحا داخل و بعضی گفته که
بقهر و غلبه داخل شده و او را سوخته تباه کرد و از جمله اشخاصی که دران ولا سوخته شد ادیب
ابا جعفر بن بناء شاعر مشهور بوده بعد ازان لشکر امیر المسلمین یوسف بن تاشفین متوجه آنولا
شده در حالیکه ابا محمد مزالی امیر لشکر بوده و در سال چهار صد و نود و پنج حضرت خیر الانام مرین
جل سلطانه بلنسیه را بدست آن فتح نمود تا سال ششصد و سی بلنسیه بتصرف مسلمانها بود
بعده دشمنان از نزد مسلمانان گرفتند و وقایع ما بعد آن عنقریب مذکور خواهد شد
از جمله مواضعیکه دشمن بآن غالب گردیده یکی شهر مریه که از جمله شهرهای مشهور و بزرگ
اندلس است بوده که در سال پنجصد و چهل و دو دشمن بران غالب شده بقسمی که عدد اسارا آنجا
باکره به چهارده هزار رسیده ابن جشیش که از اخرین حفاظ اندلس بوده گفت که در زمانیکه دشمنان خدا و
بر مسلمانان قلعه مریه غالب شدند من انجا بودم در نزد سردار نصاری که نواسه دختر
او فونش بوده رفته برای او گفتم که نسبت بتو اسلاً بعد نسل تا هر قل یاد دارم و میر
سانم سردار برایم گفت بگوی بیان کردم برایم گفت که فارغ البال با اهل و عیال و
مصاحبان خود بکمال آسوده حالی بدون بند و قید ازین دیار برآمدم و بعد از
اینکه قلعه مریه در سنه مذکوره گرفته شد باز در سال مذکوره تیر گرفته شد باز در سال هفتصد و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 402 of 1140

و دو مسلمانها قلعه مذکوره را تصرف شده در دست ایشان بود تا اینکه باز کفار فجار آن قلعه را گرفتند و زود است که انشاء الله تعالی در مابعد بیان کرده شود .

ذکر مالک شدن طاغیه طلیطله را

در کتاب نفح الطیب گفته که اندلس منقسم میگردد به سه قسم مشرق و مغرب و متوسط و هریک ازین اقسام ثلاثه مشتمل است بر شهرهای عظیمه که هرکدام آن مملکت مستقله می باشد که در برگیرنده اماکن وسیعه و منازل رفیعه و دوحه ها و کشت زارهای بی اندازه و بوستان های تر و تازه و مردمان متمول منعم از حد افزون که از فاه حال شان از شماره و اندازه و حساب بیرون میباشد چنانچه قرطبه و طلیطله و جیان و قسطله و غرناطه و مریه و مالقه و دیگر مواضع که ذکر و بیان آن موجب طالت و طوالت خواهد گردید از جمله بلاد مشهوره متوسط میباشد مریه و بلنسیه و شاطبه و دانیه و سهله و تعر الاعلی و سرقسطه و تطیله و دیگر اماکن و اقطار یکه ذکر آن از حیطه بیان افزون است از جمله بلاد مشرق می باشد و اشبیلیه و مارده و اشبونه و شلب و شریش و لبله و الحمرا و تطیلوس و دیگر اماکن و دیار که ذکر شان موجب اطناب میشود از جمله بلاد غرب اندلس میباشد چون امر خلافت مسلمانان ضعیف گردید ملوک اندلس متفرق شدند و اختلاف بسیار در میان شان واقع و فتنه و فساد شایع گردید ممالک مذکوره در قید تصرف و تملک پادشاهان بسیار در آمده از انجمله ملوک الطوایف نام نهاده حکمرانی هر یک پادشاه در خطه قلمرو آن مستقل و جمله او امر و نواهی آن در اطراف و اکناف مملکت آن ساری و جاری بوده چنانچه شاعر خطاط گفته پادشاه ممالک خطیم صفحه مشق با قلم و ماست . لیکن سلاطین موصوفه در اتساع و عدم اتساع ممالک مملوکه خود مختلف الاراء بودند و ابتدا در تفرق ممالک مذکوره و استبداد ملوک طوایف موصوف از سنه چهارصد و هفت بوده که ملوک مذکوره پیوسته با یکدیگر منازعه و مجادله نموده هرکدام غالب و مغلوب بر هم گردیدند که عده شان یازده و بیان اسامی شان محتاج الیه نیست و بزرگترین ممالک در نزد آنها قرطبه که دار الخلافه و پایتخت فیروزی بخت و دار السلطنه بوده که از جمله ملوک الطوایف معتضد بن عباد بر آن مستولی و غالب شده بود و پیش از تغلب عباد مذکور بر آنها اولاد قبضه اقتدار ملوکانه ابی جهور بن محمد بن جهور بن معافری کلبی بوده و ابتدای تصرف آن از سنه چهارصد و بیست و دو و بعد از موت آن تصرف اولادان او تا اینکه در سنه شصت و یک ابن ذی النون صاحب طلیطله بقهر و غلبه از نزدشان گرفت تا سنه چهارصد و شصت و نه متصرف آنها بود و معتضد بن عباد مذکور بعد از مقاتله بسیار ولایت مذبور را از نزد ابن ذی النون انتزاع

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 403 of 1140

نموده در جمله باقی ممالک متصرفه خود ملحق و منضوم گردانید ابن عباد بزرگترین ملوک طوایف بوده که دیگر ملوک به هدیه و تحفه برای او میفرستاد تواضع و تملق او را پیشه نموده از سطوه و هیبت آن ترسان و لرزان بودند و ابو المعتضد همان شخص است که تاسیس این ملک برای او شده بعضی گفته که از قبیله لخم بوده و نسب آن به نعمان بن منذر که ملک حیره در جاهلیت بوده منتهی میشود و معتضد مذکور در سنه چهار صد و یک وفات یافته و بعد ازان پادشاهی به پسر آن معتمد محمد بن عباد تعلق گرفته پادشاهی او وسعت یافته و سلطنت آن از سلطنت پدر آن بلند تر و افزون تر گردید و دیگر از اعظم ممالک طلیطله است که بتصرف بنی ذی النون بود قبل ازان از اول فتنه و تفرقه تا سنه چهار صد و بیست هفت بتصرف یعیش بن محمد بن یعیش بوده که از نژاد اسمعیل طافر بن عبد الرحمن بن سلیمان بن ذی النون که در اصل خود از بربر و از قبیله هواره بوده تغلبا انتزاع نموده و در تحت تصرف مالکانه خود در آورده در جمله ممالک متصرفه خود داخل کرده تا مملکت ان وسعت یافت و در سنه چهار صد و بیست و نه وفات یافت و بعد پسر آن مامون ابو الحسن یحیی والی آنجا گردید و پادشاهی او قوی شد تا اینکه در میان ملوک الطوایف سلطنت ان بزرگ تر گردید در سنه چهار صد و شصت هفت وفات یافت و بعد ازان نواده آن قادر بالله یحیی بن اسمعیل بن مامون یحیی الی آنجا گردید و طلیطله که از جمله بلاد متوسط اندلس بود طاغیه از نژاد قا بالله مذکور انتزاع نمودند طلیطله و اطراف انرا انتزاعا دنی و سرقسطه و جهات آنرا انتزاعا علی می نامیدند و نیز طلیطله را مدینة الاملاک مسمی نمودند زیرا که در حیطه تملک هفتاد پادشاه در آمده و گفته شده است که حضرت سلیمان بن داود و حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام طلیطله را بقدوم سعادت لزوم خود ها مشرف فرموده و حضرت ذو القرنین قدس الله تعالی اسراره العلیه نیز بورود ابتهاج آمود مبارک خود نیز مفتخر ساخته و طلیطله شهر و حصین حصین و معموره قدیمی و از بنا کرده عمالقه و جمیع جهات آن شامل اقالیم رفیعه و قراء و چراگاه های آباد وسیعه و کشت زارهای عجیبه و قلعه های محکم و استوار میباشد و نیز در آنجا بنای عجیب البنائی است که زبان بیان و وصف واصفان از تفصیل آن عاجز است که مشتمل بر یک طاق که طول آن سه صد باع و عرض آن هشتاد باع می باشد که اب شدت در آن طاق در آمده و بشدت می بر آمد و در آن جوی ناعوره بود که بار تفاع نود ذرع آب از دریا بر آورده و در اعلی پل موصوف جریان میداد تا آب از آنجا داخل شهر مذکور می شد و مامون الرشید در آنجا قصری بجمال محکمی بنا نموده و مال بسیار نفقه کرد و در وسط آن دریچه و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 404 of 1140

در میان آن قبه ساخته که بتدابیر مهندسانه و تعمقات حکیمانه آب در اعلی قبه صعود نموده و ازان در میان قبه مایان شده بطوریکه گویا قبه در زنجیری آبی بوده وباوجود آن مامون در وسط آن نشسته واز لایش و ترشح آب بر وجود آن مامون واگر خواستی شمع در آن می افروخت روزی در آنجا مامون بحال فرحت آسوده نشسته بود که این شعر را از قایلی شنود که میگفت شعر

ای بنی بناء الخالدین و انا بقایا نک فیها لوعلمت قلیل لقد کان فی ظل الاراک کفایة من کل یوم یعتریه رحیل

معنیش اینکه - شاها بنای قصر مشید چرا کنی گر دانی آنکه بهست بقایت دران قلیل - در سایه اراک اقامت کفایت است آنرا که میرسد همه دم بانگ الرحیل - بعد ازان بدت اندک زمان حیات مامون در سنه چهار صد و سی و پنج انجام یافته بعد ازان نواده ان یحیی قادر بالله والی گردید تا اینکه ولایت از نزدان گرفته شد و تیر بلنسیه بواسطه طاغیه بان تعلق گرفته تا زمانیکه گشته شد چنانچه سابقا گذشت و در ولایت طلیطله باغ و بوستانهای فراوان و جوبهای آب روان و ریاض و جنان و میوه های خوب بحدیکه الطعم والالوان و نیز ایوان کلانی که گویند اسب دوانی دران می شد و در طلیطله بوده از برای اولاد ذی النون ملوک طلیطله دولت بسیار بوده که در عزو رفعت گی آسایش بکمال رسیده تا انکه طاغیه مسمی باذفونش در گرفتن سلطنت آن طمع کرده باین طور که قادر بحی مشغول فسق و فجور و نافرمانی و شوخی و بی باکی و لهو و لعب و اکثر اوقات و مصاحبات غیر مشروع شان مشغول و گرفتار شد تا اینکه از لهو و لعب مستلذ شده دست تعدا به مال رعیت دراز نمود و درین اثنا پیوسته شیطان فتنه پرداز اطراف مملکت او را بتصرف خود ها آورده تا اینکه طلیطله را نیز گرفته مملکت او را تصرف نمود و در وقت اراده گرفتن آن ممالک اذفونش با لشکری خود در آنولا رفته اندک اندک ده ها و ولایات آنجارا در حیطه تملک خود در آورده و دایره سلطنت او را تنگ مینمود و این تدابیر اذفونش در مدت هفت سال بوده و چون کار بر اهالی انولا دشوار و حصار بر ایشان تیره و تار گردید مسلمانها رضا بقضا داده از حصار فرود آمده اکثر انها اسیر و مقتول و غارت گردید اما کرج دیارشان تاراج و تباه شد و ابن بسام واقعه بطریقه را ذکر کرده که ما پیش ذکر نمودیم و بیان نمود انچه رسیده بود برای مسلمانان در نزد گرفتن آن و همچنین بر اهل طلیطله جاری شد زیرا که دشمن را خداوند خوار و ولی اعتبار نماید مسلمانها غالب گردیده جماعات مسلمانرا بقتل رسانیده و از جلا اموال غارت کرده افرنج در زمان قهر و غلبه بر اهل آنولا هزار جامه دیبای فاخره سرخ رنگ بوده بجز دیگر اشیاء ذی قیمت و در سنه چهار صد و هفتاد و هشت طاغیه طلیطله را گرفته و قادر بالله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 405 of 1140

و دیگر مسلمانان آن ولارا اولاً امان دادند چون طاغیه آن ولارا مالک شد رویه عدل و انصاف
جاری کرد و بقیه اهل آنجا صورت عدل و امانها مشاهده نموده مردمان فرومایه بنصرانیت
مایل و خورسند شدند و برای پادشاه ایشان گفتند که چنانچه ملوک سابقه این ولارا تاج
خسروی بسر بود ترا نیز باید تاج ملوکانه بسر باشد در جواب گفت تاج بسر نمودن بی موقوف
گرفتن قرطبه ایشان است و یکچند این مدعا ناقوسی مقرر نمود و تدارک استعداد ملک
قرطبه را کرد و از جمله چیزهائیکه دلالت بر بزرگی طلیطله و استحکام حصارآن می نماید این است
که چون مسلمانها طلب و انبس گرفتن ولایات متصرفه اعدا را نمودند از گرفتن طلیطله چنان عاجز
شدند که در تصرف دشمن تا آخر مدت باقی ماند چون مسلمانها در اول کار اندلس را فتح
نمودند حضرت خیر الناصرین جل سلطانه در دلهای نصاری ترس و بیم انداخت تا خود مردمان
نصاری ازان دیار فرار نموده بقسمی که احدی از نصاری در اول واقعه که در مابین انها و
مسلمانها واقع شد در انولا باقی نمانده طلیطله را تخلیه نمودند که مسلمانها طلیطله را از مردمان
نصاری بالکلیه فارغ یافتند و نیز مائده وخوان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوٰة
والسلام را یافتند و بعضی گفته که آن مائده حضرت سلیمان علیه الصلوٰة والسلام نبوده
بلکه از ملوک خودشان بوده که نهایت شادمانی مینمودند در ساخت آن که بآب طلا
مرنگ شده و بجواهر شاهوار و مروارید آبدار و یاقوت و زمرد پیشمار محلل و مرصع بوده که مثل
آن دیده نشده بود که سه صد و شصت و پنج پایه های آن از جنس خود مائده بوده و طارق بن زیاد
فاتح اندلس مائده موصوفه را گرفته و بطریق هدیه و تحفه در نزد ولید بن عبد الملک برد
ذکر انچه بعد از غالب شدن دشمن بر طلیطله در مابین ایشان و معتمد بن عباد صاحب قرطبه واقع شد
و سابقاً گذارش یافته که ابن عباد بزرگترین ملوک الطوایف بوده بدلیل اینکه با بسیاری
ملوک الطوایف مقاتله نموده و اکثر ممالک ایشانرا در حیطه تصرف خود در آورد و مثل قرطبه و
واشبیلیه و بطلیوس و شنترش و قرمونه و رنده وغیرهم و باقی ملوک الطوایف از نزد آن ترسان
و لرزان بوده پیوسته التماس رضامندی او را مینمودند و چون ابن عباد قوت و شوکت
اذفونش طاغیه را مشاهده نمود بطریق نفاق برای او هدیه میفرستاد و فروتنی میکرد و بر ذمه
خود مقرر نهاد که همه ساله برای او تادیه نماید و در زمانیکه اذفونش طلیطله را مالک
شد معتمد مقرره معتاد خود را که همه ساله برای اذفونش میداد اذفونش هدیه او را قبول
نکرده شخصی در نزد ابن عباد فرستاد تا اینکه شوکت و هیبت آن ملعون رساند و وعده
آمدن او را بقرطبه بطریق قهر و غلبه نمود که قرطبه را فتح می نمایم مگر اینکه حصارهای
محکم و استواری که من اراده آنرا دارم برای من واگذار شود و معاهده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 406 of 1140

بمسلمانان باقی بماند و بهراه فرستاده از فونش در نزد معتمد جماعتی از نصاری متابعان از فونش
بود که عدد ایشان تقریبا پنجصد سوار می شد و چون در نزد معتمد رسیدند معتمد موصوف
رسول مذکور را به شتابی در نزد خود فرود آورده جایداد و باقی سوارانرا
متفرق باوطاق و منازل لشکری خود تقسیم نمود و لشکری خود را حکم داد تا اینکه سوار
های نصاری که بهراه رسول از فونش آمده بودند همه را بالقتل رسانیدند و رسول
مذکور را معتمد در نزد خود چنان طپانچه و مشت بر قفای او زد که هر دو چشم او از کاسه
سرش برآمد و سه نفر از همان نصاری در نزد از فونش سلامت واپس رفتند و این قصه را برای او
خبر دادند از فونش چون از این مضمون واقف شد تجهیز لشکری که بجانب قرطبه بجهة محاصره آنولایت
بود خود او واپس بطلیطله آمد تا در تجهیز و آلات حصار و لشکری بپردازد و چون خبر اهتمام تجهیز طلیطله
بمعتمد رسید بجهة تدبر مدافعه این کار بجانب اشبیلیه روان گردید و مشایخ و علماء
قرطبه این مضمون را شنیدند و تحقیق این ماجرا نمودند و از قوة افرنج
ضعف مسلمانها واقف گردیدند در کوائف حال و گذارش احوال ملوک طوائف
تامل نموده دیدند که همه شان در لذات نفسانی و شهوات حیوانی مستغرق و فرو رفته اند
و همیشه با یکدیگر خود ها مقاتله و از افرنج در این باب استعانت می نمایند علماء موصوف
بجهة مشاوره و معالجه این کار اجتماع نمودند بعضی گفتند که مردمان افرنج در بلاد اندلس غالب شده
و اکثر مواضع را متصرف شده اند و اگر این کار بهمین قسم که می بینیم برقرار بماند البته نصرانیت عود
می نماید چنانچه بود و قوت و شوکت آنها روز افزون میگردد بعد ازان علماء موصوف در نزد قاضی
القضات که در نزد شان ملقب بقاضی الجماعه و مسمی بقاضی عبد الله بن محمد بن ادهم بود رفتند و
برای او گفتند که چرا بحال صغار مسلمانها نظر نمیکنی که بخاری افتاده برای طاعیه جزیه میدهند بعد ازان
که دایا از نزد طاغیه خبر به میگرفتند و مایان مصلحتی دیدیم که در نزد تو عرض می نمائیم قاضی موصوف
پرسید که آن مصلحت چیست گفتند که بمردمان افریقیه خط میفرستیم که اگر در ولایت مایان حاضر شوند مناصفه
اموال خود ها را بایشان صرف نمائیم و معیت آنها بجهاد فی سبیل الله بروند می شویم قاضی موصوف در
جواب علماء ممدوح گفت که عرب افریقیه اگر بدیار مایان بیایند بلاد مایانرا خراب میکنند و در ما طمع میکنند و مانع
با افرنج با محاربه میکنند و اموال مایانرا به بلاد خود میبرند مایانرا بدون اصلح و اطمعه با افرنج واگذار می شوند و در انحال
قوت افرنج بر مایان افزون میگردد و انچه فکر و رای است این است که
اشخاصی که تبعه و وابسته یوسف بن تاشفین پادشاه مراکش بمایان نزدیک تر اند
از مردمان عرب افریقیه و یوسف بن تاشفین پادشاهیست که وی را ملک
قوت است در مراکش و فارس و اطراف آن علمای ممدوح رای قاضی را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 407 of 1140

موصوف را پسندیدند قاضی مذکور در نزد معتمد بن عباد رفت و آنچه علماء برای او گفته و از نزد او شنوده بودند در نزد معتمد عرض نموده معتمد تحسین کرد و برای قاضی مذکور گفت که تو نامه رسالت مقرری که در نزد یوسف بن تاشفین بردی قاضی از آن امر اباء و امتناع نمود تا غرض خود را از تهمت اگر برد واقع شود و بری سازد معتمد عذر قاضی را پذیرفته در نزد قاضی معذرت و الحاح زیاد نمود تا قاضی را رضامند فرموده عازم رفتن گردید و زود است که بیان آن در ما بعد کرده شود قاضی از رفتن بگذارید پیش از رفتن قاضی ذکر نمایم آن چیزها که تعلق بدولت یوسف بن تاشفین پادشاه مراکش داشته باشد و چگونه گی ابتداء حکومت آن و سبب ترقی دولت و زمان رسیدن آن بکمال قوت و تحکمی مشهوری دولت از ابدولت مرابطین و ملثمین که بپوسته خاک بوسی می نمودند و آنها چند قبیله بودند مشهورترین قبایل قبیله ملثمه بود و یوسف بن تاشفین نیز از آن جمله بوده و دیگر قبیله جدآله و لمتونه و اشهای نسب ایشان اختلاف بسیار شده و مختار بعض اثیر آنست که منسوب بحمیر میشوند و بالبعثه ابن اثیر از عرب می باشند و اول حرکت آنها از ولایت یمن بسوی ولایت شام زمان فتوحات شام در وقت خلافت حضرت ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بوده و از شام بولایت مصر انتقال نمودند بعد ازان بمغربت موسی ابن نصیر داخل مغرب شدند و بعد ازان بمصاحبت طارق بن زیاد فاتح اندلس توجه نمودند و بعد ازان بنهایی ما پسندیده داخل بیابان و صحرا شده در انجا وطن گرفتند و بعد پراگنده شدند و از ایشان تمام قبایل بسیار گردید و مختار ابن خلدون بر آنست که ایشان از عرب نیستند بلکه از بربر می باشند و نسب انها بیافث بن نوح علی نبینا و علیه الصلوات و السلام منتهی میشود چون در صحاء و بیابان پراگنده و متوحش شدند از احکام اسلامیت بجز از کلمه شهادتین و نماز جمعه دیگری نمی دانستند در سال چهار صد و چهل و هشت یکشخصی از قبایل مذکوره بزیارت حج بیت الله الحرام زاد ها الله تعالی تشریفا و تعظیما مشرف شد بعد از مراجعت از حج عبد الله بن یاسین کزولی را که شخص عالم فاضل و فقیه متدین کامل بود بهمراه خود آورد و مقصد اصلی و مطلب کلی آن از آوردن آن عالم فاضل آن بود که تعلیم شرایع و احکام دین مبین را بقبایل و عشایر آن بنماید و بعد از رسیدن عالم موصوف اخوازد اکرام بلا نهایه بعالم ممدوح نموده و عالم معظم الیه تعظیم شرایع و احکام را بایشان مضاحت و بلاغت بآنها نموده تا اینکه ابو بکر بن عمر را بر خود ها امیر تقرر نمودند کار نتوانست و بعض قبایل دو با اهل بغی و فساد که نزد شان حج و شروع بمقاتله نمودند و کار آنها قوی و شوکت مستوی گردید بعد ازان بجانب سوس اقصی روان گردیدند تا اینکه کار زار و مقاتله در میان شان واقع گردید و اهالی سوس را مطیع و منقاد خود ها نمودند بعد با اهالی سلجاسه مقاتله کردند و آنها را نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 408 of 1140

در تحت تصرف خود در آورد بعد ازان ابوبکر بن عمر که امیر شان بود برادر زاده خود ابابکر بن ابراهیم بن عمر را خلیفه خود کرده وفات نمود بعد در سنه چهار صد و شصت و دو ابابکر مذکور نیز وفات کرد وطوایف شان اجتماع نموده پسر عم آن یوسف بن تاشفین را بر خود امیر مقرر کردند او ملقب به امیر المسلمین نمودند جماعت شان بسیار گردید و کار شان قوت یافت یوسف موصوف بعقل و کیاست و فهم و درایت معروف و مشهور و در صلاح و حسن تدبیر موصوف بود تا اینکه بلوشان و سلطنت و ظهور امر آنها ظاهر شده قصد مواضع شهر مراکش را نمودند که سرزمین نرم و هموار بی عمارت و آثار بوده یوسف موصوف خط عمارت و بنای شهر مراکش را کشید و با قبایل مصاحب خود در انجا فرود آمده و شهر بشهر شهرهای مغرب را در حیطه تملک و تصرف بلوکانه خود داخل نمود تا اینکه قوت و حشمت او چنانچه در تواریخ مسطور و مذکور است شایع و مشهور گردید و میان این کلام مهوب جلالت میکرد و شروع بقصه نمایم چون اهل اندلس بلیه مزاحمات کفار نازل شد قصد او نمود قاضی عبید الله بن محمد بن ادهم که قاضی قرطبه و ملقب بقاضی الجماعه بود با مکتوب که از معتمد بن عباد صاحب اشبیلیه قاضی ماضی بود در نزد یوسف موصوف فرستادند قاضی موصوف تبلیغ رسالت جهه او نمود و کوایف ترس و بیم که از طرف او فوشش در میان مسلمانان واقع شده بود بیان نمود امیر المسلمین در وقت بشهر سته بود چون حال امیر ممدوح حکم بر رفتن عساکر بسیار و لشکر بیشمار بجانب اندلس نمود و آدم در عقب بقیه عساکر از مراکش نیز فرستاده و عساکر مذکوره بجانب او روان گردید بعضی از بعضی دیگر می آمدند چون لشکری در نزد او کامل مجتمع گردیدند از دریا عبور نموده روان شدند تا اینکه نوالات اشبیله در نزد معتمد بن عباد جمع شدند و این غزوه مشهور بغزوه زلاقه گردید.

ذکر غزوه زلاقه

چون یوسف بن تاشفین بهراه معتمد بن عباد بولایت اشبیله بمکانی مجتمع گردیدند که معتمد مذکور نیز عساکر خود را جمع آوری نموده و در میان لشکری او از مردمان ولایت قرطبه بسیار بوده و بهراه شان از ایلچاری و باقی بلاد اندلس نفری بسیار و خلق بیشمار بوده و بعد از اجتماع این جمع و فریقین ظالمین ازین اخبار شان به اذفونش طاغیه رسید اذفونش مذکور نیز لشکری خود را جمع آوری نموده و اطلاع او ان شد و مکتوبی برنبان عربی به امیر المسلمین یوسف بن تاشفین نوشت مکتوب را بعضی از گماشتگان که خود را باسلامیت منسوب میساختند اقوال غلیظه را باصفت جمعیت و کثرت عدد و اسلحه طاعیه بلکه در مبالغه از حد تجاوز کرده تحریر نموده بودند ابن تاشفین چون مکتوب او را ملاحظه فرمود شی خود را امر نموده که جواب نامه اذفونش را تحریر نماید شی آن جواب طغیانی تحریر نمود و چون امیر المسلمین یوسف جابر اخبار گفت که این نوشته تو طویل است ای شی نوشته اذفونش از دهن جعفر دار چون شی نوشته او نوشته را حاضر نمود امیر المسلمین در پشت کاغذ اذفونش بقلم مشکین رقم خود کوتاه و خلص نوشت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 409 of 1140

اینکه زود باشد که جواب خود را ببینی نه اینکه بخوانی در وقتی که کاغذ باذ فونش رسید و
خوانده نوشته آن لرزان گردید و دانست اینکه مبتلا شده بشخصی که صاحب عزم واستوار
و فراهم آورنده کار خود است اذ فونش در استعداد و قوای عساکر خود افزود و سه صد هزار لشکر
مهیا نموده که از انجمله چهل هزار نفر زره پوش بوده و بکمال استعداد مستعد قتال بودند و اذ فونش
خوابی دیده که بر سر فیل سوار است و در پیش روی آن فیل خوردنی گذاشته و آن فیل را میکوبد این خواب را بر
قسیسین یعنی علماء خود بیان نموده همه شان از تعبیر این خواب عاجز و حیران ماندند اذ فونش لعلاج شده
یکی از علماء مسلمین را حاضر آورده خواب خود را بمجرد آنجناب عرضه نمود عالم موصوف از تعبیر خواب و معانی
خواست اذ فونش معاف نکرد عالم ممدوح از نزد اذ فونش طلب امان نمود اذ فونش امان داده برای اذ فونش گفت که
تعبیر این خواب تو از کتاب الهی جل سلطانه اخذ میشود که فرموده اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ الی آخر
السورة المبارکه و نیز خداوند ذوالجلال در کلام قدیم خود فرموده جل جلاله فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ
عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ و بعد از خواندن این آیات بینات عالم معظم الیه برای اذ فونش گفت که از این تعبیری
نظیر شکست و هلاک لشکر تو دانسته میشود اذ فونش برای عالم معبر گفت که آله محمد صلی الله علیه وسلم که صاحب کتاب شما
میباشد با این لشکر اقدام نموده و با این لشکر جن و انس و ملائکه سماوی مقاتله نمایند بعد معبر موصوف از نزد اذ فونش بر گردید
برای بعض مسلمانها گفت که اذ فونش با لشکر خود هلاک شد و بعد از آن عالم موصوف این حدیث شریف حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها را خواند که ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ
هَوًى مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ یعنی سه چیز از جمله مهلکات شخص میباشد یکی بخل اطاعت کرده شده و
یکی آرزو و هوای متابعت کرده شده و یکی عجب و خود بینی نمودن شخص نفس خود و چون این هر سه باذ فونش موجود
است پس البته انشاء الله تعالی با لشکری خود هلاک میشود بعد اذ فونش جمیع اهل بلاد دور و نزدیک بلاد خود را
آواز نموده جمیع زاهدان و عالمان و کلان شوندگان سپاهای خود را بالا کرده اخیلهای خود را پراگنده نموده و
بسیاری لشکری و قوت استعداد خود ها مغرور گردیده فتح و نصرت را برای خود ها تعین کرده نشسته که لگام
توسن فتح و نصرت بمضمون هدایت مشحون وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بکف کفایت و قبضه درایت
خیر الناصرین جل علا سلطانه میباشد و نیکبختی عاقبت از برای سلطانان پرهیزگار است بعد ازان امیر
المسلمین و معتمدین عباد با لشکرهای خود ها و لشکرهای ملوک الطوائف روان گردیده تا البسر زمین که از جمله بلاد
شان و مسکن و ذلاقه بود رسیدند اذ فونش با لشکرهای خود آمده و بموضعی که در میان آنها و مسلمانها مسافت
هژده میل راه بود فرود آمده و در اندلس از ملوک الطوائف کسی باقی نماند که بعبادت مسلمانها سعادت یافته حال خود نکرده باشد
با وجود این عدد ایشان سادی تعداد لشکری دشمن نگردید در خیال برای امیر المسلمین گفته شد که ممکن است که این
عباد بذل نصیحت و نفس خود را در نزد تو نماید و امیر المسلمین چون این مضمون را شنید ابن عباد
را امر نمود که در مقدمه لشکر باشد ابن عباد امر ک العالی مطاع را گفته همچنان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 410 of 1140

نموده واذ فونش خیمه های خود را بدامن کوه زد ومعتمد در دامن کوه مقابل آن سنگر داده بموضعی که یکدیگر خود را عسکرین متقابلین می دیدند وامیر المسلمین در عقب کوه سنگر گاه معتمد فرود آمد اذفونش بجهة تعیین مقاتله آدم فرستاد وگفت روز دوشنبه معتمد با نفری خود مضطر بشبه وسخن باین قرار یافت اذفونش بطریق غدر در شب جمعه وقت سحر سوار شده ولشکر او بلشکری معتمد در وقت صبح وقت رسیدند و گمان اذفونش این رسید که جمیع عساکر اسلام همین خیمه ها می باشد ولیس مقاتله در بین شان واقع شده مسلمانها پای صبر را بدامن دانگی چیده اذفونش بالشکری خود مسلمانها را از چهار طرف احاطه نموده کارزار سخت وآتش مقاتله شعله ور گردیده کار بر اصحاب ابن عباد دشوار شد وابن عباد بوجود بیجود خود چنان مجاهده نمود که مثل آن دیده نشده بود و وجود آنرا جراحات بسیار رسید وبر سر وچشمانش اوضربتی واقع شد که جراحت آن تا گوش وچشم آن رسید ونیز دست راست او مجروح شد ویکی از دو طرف او تیره زدند وسه راس اسپ در زمان سواری او پی شدند که هر اسپ که هلاک میشد دیگر اسپی را سوار میگردید وبحوض های گ شناوری می نمود وبچپ وراست شمشیر میزد وابن عباد در نزد امیر المسلمین آدم فرستاد ونفع ونصرت او را بر انگیخته تیز نمود ودرین میان که مشغول مقاتله بودند ناگاه امیر المسلمین بالشکرهای خود بعد ازینکه مسلمانها نزدیک بانهزام وشکست رسیدند بمعاونت ومدد مسلمانها رسید وقصد خیمه های افرنج وجای بود وباش اذفونش را نموده واخل سنگرهای شان شدند وهمه را سوختاند وغلتا همدرا گرفت وکشت وطبلهای شادیانی نصرت را نواخته وبوق ها آواز برآورده به نحوی که زمین جنبیدن گرفته از کوه ها وآفاق واطراف آن جواب صداهای شادیانی در رسید ورومیان بعد ازینکه دانستند که امیر المسلمین درمیان شان است بحملات خود مراجعت نمودند وبر امیر المسلمین حمله آوردند وامیر المؤمنین ایشان را کوفتن گرفت وبر کفار حمله آورد وایشان را از مواضع آن بیرون کرد وباز کفار بر امیر المسلمین حمله نموده از مواضع شان حرکت دادند تا اینکه چند مرتبه بطرفین شکست وضعف واقع گردید تا اینکه انقلاب لشکری امیر المسلمین را بخشم آورده چهار هزار کس از مسلمانها از اسپهای خود پیاده شده با سپرهای دلیرانه وشمشیرها شجاعت نشانه ونیزها مردانه داخل جمعیت دشمن شدند وبسوار وپیاده شان شروع بزدن کردند تا اینکه بران اسپها چنان نیزه میزدند که از پهلو ادبیرون می شد واهالی اندلس قطعاً اشتر را ندیده ونمیشناختند زیراکه در بلاد شان اشتر نبوده وبهراه امیر المسلمین شترهای بسیار بود که اسباب فتح ونصرت شان گردید زیراکه اسپهای کفار از اشتران رم وترس داز آوازهای آنها بر گشته توقف دباقی میشدند تا اینکه حمل وحامل خود ها را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 411 of 1140

بهر سو برده و زمین انداخته بسیاری تلف و هلاک شدند و دیگر منافع اشتران آن بود که در وقت فرود آمدن عسکر را اگر دشمن قصد نمودی در وقت محاربه آوازهای سخت میکشیدند و بعد طایفه از لشکر امیر المسلمین در موضع مقاتله آمده آنها را ملاقات نموده شمشیرها در میان کشیدند تا اینکه کفار فرار را برقرار اختیار نمودند و حضرت خیر الناصرین جل سلطانه فتح و نصرت را بمسلمانان عطا نموده و سکینه را بر قلوب ایشان نازل گردانید و کفار روی بشکست آوردند و مسلمان شمشیرهای خونریز آبدار را از هر طرف گرفتند مسلمانان شجاعت نشان و شیر دلان تهور نشان بر کفار فجار یکبارگی حمله آوردند که از سم اسپهای ایشان زمین جنبیدن گرفت و روز روشن از گرد و غبار تیره و تار گردید و اسپها در دریای خون شنا میکردند و غزات مسلمان از این جمله دلیرانه خود بهره و برگردیده کفار فجار شکست خورده روی بگریز و فرار آوردند و در نافهای فرنوس ترسی رسید که اثر آن باقی بوده بانفری اندک از میدان محاربه گریخت و اگر کفار کشته و تلف گردیدند در میدان مقاتله باوجود اینکه موضع کلان بیکران و وسیع و بی پایان بود بقدر موضع یکقدم از مرده و خونهای روان خالی نبود و در سرای کفار را بمقدار پشته ها جمع نموده نهایت افتضاح سوخاندند و گفته شده که از جمله سه صد هزار لشکری افرنج کفار بجز از سه صد سوار که آنها هم روی بفرار آوردند دیگر کسی زنده باقی نماند و مسلمانان شجاعت نشان جمیع اموال و اسلحه و دواب کفار را غنیمت گرفتند و امیر المسلمین غنائم مذکوره را جمع نموده خود داد پرهیز کرده بصرف خود از غنائم چیزی نرسانید و بر ملوک اندلس تقسیم نمود و برای شان بیان حال خود را کرد که مقصد اعلی و مطلب اقصی من جهاد فی سبیل الله و اعلاء کلمة الله میباشد و چهار روز معین بجمع کردن غنایم کرد و این عباد با اشبیلیه واپس رفت و امیر المسلمین بجزیره خضراء رجوع نمود از سته عبور نموده بمراکش رفت و اخوتش چون بلاد خود رسیدند از ملاذان و شجاعان اصحاب خود پرسیدند و اثر از نیافتند و بحر از نوحه و فریاد در بلاد خود چیزی نشنیدند و ناک شده از کمال غمناکی از اکل و شرب باز مانده از غم واندوه هلاک گردیده قصد لامه و دیار نموده عازم دخول جهنم شدند و این واقعه در روز جمعه ده اول رمضان المبارک سنه چهار صد و هفتاد و نه بود و این غزوه از اعظم غزوات مسلمین و بزرگ ترین فتوحات شان می باشد

ذکر آن چیزیکه بعد از غزوهٔ زلاقه واقع شده

چون امیر المسلمین یوسف بن تاشفین از غزوهٔ زلاقه فارغ گردید چند روزی باندلس اقامت گزین شد و چون اراده توجه مراکش را نموده لشکر عظیمی بجهة قصد غزای افرنج به اندلس گذاشت و بسیاری علماء اندلس از جور و ظلم ملوک خود که اندلس را تقسیم نموده بودند لذات نفسانی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 412 of 1140

و شهوات شیطانی و انواع معاصی فرو رفته بودند در نزد امیر المسلمین یوسف شکایت
نمودند امیر المسلمین ملوک مذکوره را موعظه و زجر و توبیخ کرده از ظلم و جور و توغل در لذات
و شهوات منع نمود رجوع بمراکش کرد و ثانیا برای امیر المسلمین خبر رسید که ملوک اندلس
در جهاد باکفار تکاسل و تقاعد مینمایند و مستغرق لذات و ظلم شان از سابق زیاده شد امیر
المسلمین چون این احوال را شنید از علماء عراق استفتا نمود علماء موصوف معزولی و موقفی
ملوک ظالم را فتوا دادند امیر المسلمین در سال چهارصد و شصت و دران دیار عبور نموده ایشان را
معزول و بر اندلس غالب گردیده بعضی متملکین آنجا مقاتله نموده بعض آنها را مقتول و
بعض را اسیر کرده بمراکش برده آنها را محبوس نمود تا در محبس هلاک شدند و جمیع ممالک اندلس
در حیطه تصرف امیر المسلمین و عمال او در آمده بدیگر ولایات مغرب اقصی متصرفه خود را
مضاف نمود بالشکری خود باندلس فرودآت بسیار نموده در سنه پنجصد از دار الغرور دنیای
فانی بدار السرور عقبی جاودانی شتافت چون حسن سیرت امیر المسلمین بعده و الاقران
امام غزالی قدس الله سره العزیز رسید قصد دیدن او را نموده از عراق بشام شریف عازم گردید
و چون در میان راه از وفات یوسف واقف گردید واپس مراجعت نمود و یوسف بن تاشفین
برای بنی عباسیان خطبه میخواند و خواهش تقلید و اطاعت شانرا داشت زیرا که برای او
گفته شده بود که اطاعت و تنفیذ احکام تو جایز نیست تا اینکه ولایت تو از خلیفه وقت باشد
بعده چند نفر رسولان خود را با هدایا در نزد خلیفه فرستاد و طلب تقلید را نمود و مستظهر بالله
عباسی بن مقتدی بامر الله بن قائم بامر الله بن قادر بالله بن اسحاق بن مقتدر بالله بن معتضد مکتوبی
بیوسف موصوف نوشت و او را در اندلس و باقی ممالک زیر دست او مقرر و او را
ملقب بامیر المسلمین و ناصر دین لقب نموده و بعد از وفات یوسف موصوف پسر او علی
بن یوسف بیعت نمود و یوسف موصوف شخص حلیم و هشیار و صالح و عادل نامدار بود
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ذکر خروج افرنج بجانب اندلس بعد از وفات یوسف بن تاشفین

چون یوسف بن تاشفین وفات یافت طمع نصارا بر غلبه نمودن اندلس زیاد شد و در سنه پنجصد و پنجاه و شش
فرنگی برآمده و خویش ولایات متصرفه مسلمانان را از ممالک اندلس نمود لشکر جمع آوری کرده بیرون شدند علی بن
یوسف بن تاشفین از مراکش با لشکر و جمعیت خود برآمده او را ملاقات نموده مقاتله سخت کردند و
مسلمانها مظفر و منصور شدند و افرنج منهزم گردیده کشته های بسیار و اسیرهای بیشمار و غنایم بیکران از اموال
گوناگون بدست مسلمانان نامل شد بعد ازین بکثرت فاحش کفار تر نگار شدند در سنه پنجصد و
چهار و دو سه که از ملوک افرنج بولیجاعت کثیری برآمده بجماعت امیر المسلمین علی بن یوسف ملاقی شد و هزیمت بر مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 413 of 1140

رسیده بعد ازین بدیر به بلاد خود رجوع کرد و امیر المسلمین یا مرد ابنه محمد بن تومرت که او دعای مهدیت می نمود مشغول شد و در اندلس فتنها بسیار شایع گردید و امیر المسلمین تاشفین نام پسر خود را بجهت جهاد کفار بامارت اندلس فرستاد و در بین او و ابن رد میر وقایع بسیار برپا شده که بر بعض وقایع بر ابن رد میر مظفر و منصور شده و ابن رد میر بعد از مدت بیست روز از غم واندوه هلاک شد و از سخت ترین ملوک افرنج بود بر مسلمانها و حضرت حافظ حقیقی مسلمانان را از شر آن کافر فاجر دفایت و کفایت نمود و از جمله ملوک افرنج اذفونش که تمامی طلیطله را نموده باقی ماند در میان او و مسلمانها وقایع بسیار شد تا عقد مصالحه بین سالمه منعقد نمودند.

ذکر قیام محمد بن تومرت که ادعا مینمود که مهدی منتظر میباشم

بدانکه این قضیه را کیفیت و کلام طویلی میباشد که در کتب تواریخ مذکور است و خلاصه آن اینست که محمد بن تومرت مردی بود از جبل سوس و او ادعا مینمود که من شریف و سید حسینی میباشم و تحصیل علوم را بولایات مغرب نموده از انجا به مشرق و عراق رفته و بسیاری علما اجتماع نموده و از نزد هر کدام چیزی اخذ کرده و گفته شده که یکی از علما حضرت امام غزالی علیه الرحمه بوده و بعضی گفته که بخدمت امام غزالی علیه الرحمه نرسیده و خوابها بسیار می دید و تاویل آن را بقیام امر امامت مینمود بعضی از خوابها او این بود که آب باو بسیار می ریزد و آشامیده و بعلم رمل و نجوم نیز دست رسی و دانستگی داشته و خیال نموده که من مهدی منتظر میباشم و این خیال را در اول امر خود پنهان داشته و اظهار کار خود را در آخر نموده و نماز و روزه بسیار و عبادات فراوان مینمود و بجامه های درشت و چرکین بسر می برد و چند اشر و ع بامر معروف و نهی منکر نمود و جماعتی بجهت تعلم علوم او را امید داشتند و بمعیت او اجتماع بذکر می نمودند از اعظم تابعان محمد بن تومرت و بزرگ ترشان عبد المؤمن پسر علی کومی نفسه و ابو حفص عمر بن یحیی هنتاتی و موحد بعد الواحد بسی که هر نوع علم بود وی را امر نمود که علم خود را پوشیده خود را گنگ بگرداند و بخدمت شیخ قایم باشد و دیر اگفت علم های خود را پوشیده داشته باش تا محتاج به بیرون کردن علم نشوم در وقتیکه بیرون کردن علوم تو بمثل معجزه و دلیل بگردد باتمام مقصد مایان حکم وی را قبول نموده خود را میان مردمان گنگ و ابله گردانید چنانچه لعاب دهن ها وی بر دی سینه وی جاری بود و هیچ سخن نمیگفت مگر هر شیخ در وقت خلوت — بعد به مراکش داخل گردیدند عیالها دیدند بر خاطرها سوار و در بهای شان ظاهر و هویدا بود و عادت آنها در همان شهرها چنین بود این کارشان را — انکار نمودند و بعض خاطرها از دند تا از بالای وی کیزنی افتاد دیدند خواهر امیر مسلمانان بود فغرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 414 of 1140

این امر را با امیر مسلمانان بردند و امیر را خبر دادند که همین شخص در تغییر دولت کلام می نماید وی را با متعلقات وی حاضر نمودند نزد امیر مسلمانان جماعت علما حاضر گردیدند میان علما و میان ابن تومرت مجادله های بسیار واقع گردید - ابن تومرت - بالای شان دلیل و حجت قایم کرد ایشان بانیقسم که بسیاری کار های بد در میان شان موجود میباشد و آن کار ها را بد نمیدانند و امیر مسلمانان را نیز موعظه بسیار نمود تا انکه امیر را بگریان آورد مالک بن وهیب که عالمی صالحی بود و با امیر مجالسه بسیار مینمود بلکه یکی از وزیر های وی بود با امیر گفت در رای من نصیحت و خیر خواهی هست اگر قبول نمائی عاقبت آن خیر خواهد بود انشاء الله امیر مسلمانان فرمود چه نصیحت است بگوی مالک گفت من ازین مرد ترس میباشم و می بینم که این مرد اراده امر معروف و نهی منکر ندارد و اراده فتنه انگیزی دارد و خیال دارد که بر بعض اطراف غلبه نماید این شخص را بکشید و خون این شخص را از من بگیرید و اگر نمی کشید حبس دائمی نمائید بعض حاضرین مجلس امیر گفتند بسیار قبیح است که امیر به موعظه این مرد گریه نماید و بهمین مجلس باز بادی بدی کنند و امیر با بزرگی مملکت خود از وی اظهار خوف نماید و امیر دفعتا سد جوع خود نمی تواند چون پادشاه این سخن را شنیدند و بر اعزت پادشاهی فراگرفته امر فقیر را خوار دانست و از ان صرف نظر کرد و از وی عاجز استه آن از خصت نمود چون از نزد پادشاه بیرون گردید به رفیقان خود گفت به مرکش نشسته نمی توانیم باوجود مالک بن وهیب به اغمات رفتند بعد رفتند بطرف کوه تینمل و آن کوه عظیمی بود که قبایل بسیار در انجا بودند و بسیار مزروع و میوه های بسیار در انجا بود تا به شهر سوس متصل گردیدند و اینوقت سنه ۵۱۴ پنجصد و چهارده بود خلق بسیاری بران جمع گردید و آوازه وی اطراف را فرا گرفت و این شخص به موعظه کردن شروع نموده پند های بسیار و شرایع اسلام و تغیرات احکام اسلامی و احداث ظلم و فساد را بدیشان بتکرار مینمود و میگفت طاعت دولت های اسلامی چکدام واجب نیست چرا که انها بر باطل میباشند بلکه واجب است که بدنها مقابله شود و این قاعده مانع شوند قبیله های بسیار متابعت وی کردند وی تابعان خود را موحدین نام نمود و بدیشان گفت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشارت داده اند که مهدی پیدا میگردد و زمین را از عدل مملو می نماید و جا بیرون شدن مهدی مغرب قصی بیان داده نفر از جای برخواست که یکی از ایشان عبد المومن بود و گفتند که همین بشارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تو موجود است و تو مهدی میباشی و بادی بیعت کردند خبر این شخص بامیر مسلمانان رسیده لشکری ساخته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 415 of 1140

نموده با بعض اصحاب خود بسر وی روانه نمود و مهدی اصحاب خود را بغیرت و عده داد بلشکر
امیر سلمانان ملاقی گردیده لشکر را شکست دادند و کالاهای شان را غنیمت گرفتند گان مردمان
در صدق مهدی قوی گردید و نوجهای قبیله های گرداگرد وی شر تاوغ را بطرف وی روی
آوردند و باوی بیعت کردند و برای شان کتاب بی توحید تصنیف کرده طریق ادب
بعضی بعض بدیشان مقرر نمود و میگفت برجامه ها کوتاه کنید قیمت اقتصار نمایند و در دنیا
زاهد و بی رغبت باشید و قوت آن شخص در هر روز بکمان و قدری زیت و روغن بود
و مردمان را بر مقاتله دشمنان تحریص مینمود و بنیکه شر را از بین خود بیرون کردند
و جوانان و صاحبان آبرو را بطرف خود مایل میگردانید ولکن صاحبان عقول اهالی مدینه
از طرف وی منع میکردند و از متابعت وی مردمان را ای ترسانیدند و از قهر و سطوت
پادشاه نیز چون بدین علم آورد ترسید که تابعان وی بحق وی فساد کنند و بر ابه پادشاه
تسلیم نمایند از هر طرف سوال نموده تجسس میکرد از اشخاصیکه اولاد و قبیله های خود را
نمیگذاشتند که متابعت وی کنند نامهای شان را در جریدهٔ نهانوشته نزد خود نگاه
میداشت و هیچکس باین خبر نبود مگر عبدالله الونشریسی گنگ که خدمت وی مینمود و کارهای
وی را مرتب میکرد که پیشتر ذکر نمودیم که وی را امر کرده بود که علم و معلومات خود را پنهان
دارد و خود را بعقل و البله و گنگ ظاهر نماید تا وقت فرصت — در یوقت وی را گفت که الحال
وقت ظاهر کردن معلومات نیست و وی را امر نمود که آنچه پنهان میداشتی الحال بفعل بیاور
بعد مهدی یکروزی جهت ادای نماز صبح بیرون گردیده در جانب مغرب شخصی دید بکو لباس
طیب الرایحه خود را ناشناس ظاهر ساخته پرسید این شخص کیست شخص گفت من الونشریسی
میباشم مهدی گفت قصه و حال تو چیست شخص گفت من گنگ بودم و هیچ سخن
گفتن نمی توانستم درین شب فرشته از آسمان نزد من آمده قلب مرا شست و قرآن را
بمن تعلیم داد و کتاب موطا و غیره علمها — و احادیث را بمن تعلیم نمود مهدی بخندید
مردمان بگریه افتاد گفت ما ترا آزمایش نمودیم علم خود را بفعل بیاور تا بدانیم شخص ندکور
شروع نموده بقرارت خوب قرآن را خوانده از هر موضعیکه می پرسیدند میخواند
و همچنین کتاب موطا و غیره کتابهای فقه و اصول و بانی علمها را امتحان کردند مردمان
بسیار تعجب نمودند و این شخص را تنظیم بسیار یکا آوردند — بعد بر آمردمان گفت که
خداوند برای من نوری عطا کرده است که بدان اهل جنت و نار را ای شناسم و شما یان
امر مینمایم که اهل نار را بکشید و اهل جنت را نکشید و خدا تعالی فرشتگان نازل
کرده است در جائیکه در فلان موضع میباشد که گواهی بصدق در استی من میدهند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 416 of 1140

در همان چاه سه نفر وضع کرده بود که شهادت بصدق وی بدهند بعد مهدی مردمان بادی رفته تا بچاه رسیده در راه گریه می نمودند و در سر چاه مهدی دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز گفت ای فرشته های خداوند عبدالمومن الونشریسی چنین و چنان میگوید مردمانی که در چاه بودند گفتند راست میگوید چون این سخن از میان چاه گفته گردید مهدی گفت شک نیست که همین جایه پاک و مقدس است که فرشتگان درین چاه فرود آمده اند مصلحت چنان می بینم که این چاه پر شود تا بناست و چیز ناروائی درین نیفتد و این سخن را گفت تا مردم چاه ظاهر نکردد و سر وی فاش نگردد و تدبیر امری که نموده بود فاسد و تباه نشود بعد در چاه سنگ و خاک انداخته چاه را پر نمودند و مردمان را هلاک کردند — بعد ندا نمود اهالی جبل اگه در نیموضع حاضر گردید حاضر شدند تا انیکه اهل جبنت از اهل نار متمیز گردند — بعد الونشریسی قصه می نماید بطرف شخصی که مهدی از عاقبت آن بیم داشت و در جریده مهدی نوشته بود الونشریسی اطلاع داشت وی گفت این شخص از اهل نار است کشته میگردید و بطرف جوان ها نرسیده و کسانیکه از وی بیم نبود قصد نموده میگفت که این شخص از اهل جنت است آن شخص را بر طرف بین خود نگاه میداشت و همیشه مردمان را جمع مینمودند در روزهای متتابع چنین فعل مینمودند تا انیکه تمام اشخاصیکه از آن ها بیم بود کشته گردید — ابن اثیر در کتاب تاریخ مسمی به کامل خود گفته است که شماره کشته گان بهفتاد هزار رسیدند و باقی ماندگان بر بلندیها و صادقه و دلهای متفق در تحت طاعت وی بودند از آنان لشکری ساخته گی نمود و عبدالمومن بن علی را بر ایشان امیر مقرر نمود و لشکر را روانه نمود بمقابله مجاهدین اقوام امیر المسلمین علی بن یوسف بن تاشفین و مقاتله میان فریقین مرارا پی در پی گردید و شرح این بطول می انجامد خلاصه انیکه تصرف وی مستمر گردید رو به ترقی بود تا سنه بیست و چهار بعد مهدی بمرض سخت مریض گردید و عبدالمومن که بهمراه لشکرهای که با اهل مراکش محاربه مینمود وصیت نمود که خلیفه من است و مردمان را بمتابعت وی امر نمود و انیکه امر خود را تسلیم وی داشته مطیع و منقاد وی باشند بعد ازان وفات کرد چون عبدالمومن از مقابله باز گردید مردمان بوی بیعت کرده انصیاد نمودند دولت وی دولت موحدین نامیده شد ——— زیرا مهدی چنانچه پیش گذشت موحدین نامیده و بعد ازان عبدالمومن لشکرها را ساخته گی نمود و نصرانی نبی تاشفین را بالکل محو و زایل کرد و شهرها را فتح نمود و بسیاری از شهرهای مغرب را مالک گردید و تمامی اینها در کتابهای تواریخ مفصلا مذکور است و بر اعبدالمومن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 417 of 1140

مملکت بسیار عظیم در دیار مغرب و اندلس مهیا گردید که با ولادی میراث میرسید الی سنه
شش صد و شصت و هشت تا اخر الامر مملکت را بنو مرین از دست شان کشیدند
و مدت دولت بنی عبد المؤمن بهراه مهدی شان صد و پنجاه و دو سال امتداد یافت
در کتاب نفح الطیب گفته است که دولت بنی عبد المومن از جمله بزرگترین دولتهای
اسلامی است و هریک از پادشاهان وی خود را امیر المؤمنین لقب می نهادند و رفتار شان
در مملکت بسان رفتار خلیفه ها بود و بر سر منبرها بنام محمد بن تومرت مهدی خود دعا می نمودند
و سکه ها باسم وی رامیزدند و عبد المؤمن در سنه پنجصد و پنجاه و شش وفات یافت
و عمر وی شصت و هشت سال و مدت پادشاهی وی سی و سه سال بود بسیار شخصی عاقل
و محتاط کار خوب فکر حسن السیاسه جواد طبیعت بود مگر بسیار بیباک و خون ریز بود بر گناه
خورد و امر دین ابزرگ می شمرد و مردمان را در تمام شهرهای خود باقامت نماز لازم داشت
و هر که نماز را ترک مینمود میکشت و در مجلس وی دائما علماء و اهل دین حاضر بودند از سخاوت
وی منقول است که شاعری بمدح وی قصیده آورده که بیت اول این بود

ما هز عطفیه بین البیض و الاسل مثل الخلیفة عبد المومن بن علی

چون این بیت خواند اشاره نمود که بدین بیت اقتصار نماید یعنی نجنبید در خشکه
در جنگلی و دست سخا مثل ابن علی و قصیده را تماما نخواند و حکم نمود که هزار
دینار به شاعر دهند از مجلسیان شخصی به عبد المؤمن گفت حکمت چیه بود که قصیده را تمام
نشنیدی عبد المومن گفت آنچه درین بیت مبالغه در مدح نموده بود ازین زیاده
گنجایش نداشت و در کتاب مونس در اخبار تونس علامه ابی القاسم رعینی
قیروانی آورده است که همین شاعر بعد ازین که هزار دینار را قبض نمود فردای آن
روز آمده و بیت ندکور را خوانده ساکت نمود و حکم کرد که هزار دینار دیگر بوی بدهند
بعد هر روزه شاعر آمده و این بیت را خوانده حکم مینمود که هزار دینار بوی بدهند
تا اینکه بچهل هزار دینار رسید شاعران بوی حسد برده او را گفتند تا چند میروی
و هزار دینار میگیری مگر از تغیر مزاج امیر المومنین نمی ترسی شاعر خوف نموده فورا
رحلت نموده به شهر خود رفت بعد خلیفه عبد المؤمن از وی پرسیده گفتند که چند روز شد
خلیفه گفت لاحول ولاقوة الا بالله افسوس که بعد بار ما خلاف اراده ما بگمان وی
رسید اگر زیاده اقامت مینمود البته بروی زیاده ازین می بخشیدیم و عبد المومن بعلم اشعار
و علوم ادبیه معرفت زیاد داشت چنانچه ازوی حکایت کنند که به بعض راه های شهر
مراکش میرفت و وزیر وی ابو جعفر ابن عطیه بادی بود دختری دید بسیار خوب جمال که سوی

نوشته است که سر خود را از چهره بیرون کرد عبدالمومن گفت ع قد بدت قوادی
من الشمال انوار ظهرت ابن علیقمه گفت حورا تتوالی العشاق
بالمقل بعد عبدالمومن گفت کانما یخطها فی طلب عاشقها
ابن علیه گفت ع سیف الموید عبدالمومن بن علی عبدالمومن را
قیسی هم میگفتند چراکه نسبت آن بقیس ابن عیلان بن مضر بن نزار میرسید
و عبدالمومن را کومی نیز میگفتند چونکه نسبتی داشت بکومه که قریه ایست
تلمسان و محمد بن تومرت مهدی به عبدالمومن میگفت که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده که خدا تعالی نصرت میدهد همین دین را در آخر الزمان بمردی از بنی
قیس و امید میدارم که شخصی مضمون حدیث شریف تو باشی و پدر عبدالمومن
مرد لشکری بود که کاسه های سفالین تیار نموده میفروخت در تاریخ ابن خلکان
در ترجمه عبدالمومن آورده است که در زمان کودکی پیش روی پدر خود خواب
بود و پدر وی مشغول بساختن ظروف گلین بود که پدر وی آوازی شنید سر خود را
بالا نمود مانند برسیلین دید از زنبور که بالای حویلی افراگرفته اند تمامی آنها بر بالای
پسر وی عبدالمومن نزول نمودند وی بخواب بود بالای کودک افراگرفتند که از
زیر زنبوران ظاهر نمیگردید و نه کودک بیدار گردید مادر وی فرزند خود را در انگاه
دیده بر فرزند خود خوف نموده فریاد برآورد پدر وی اشاره بسکوت عیال نموده گفت
می ترسم گفت باکی نیست بلکه من تعجب میدارم که بدین فرزند علامه عجمی مشاهده
میکنم بعد پدر وی دستهای خود را از گل شسته جامه خود پوشیده ایستاده
که امر زنبوران بچه قرار میگیرد تا انیکه زنبوران تمامی پریدند و کودک بیدار گردید
هیچ دردی بکودک نبود هرچند مادری وی در جسم کودک جستجو نمود اثری نیافت
و به نزد یکی از مردی بدانائی مشهور بود بدر وی پیش آن مرد رفت و کیفیت
زنبوران و کودک را بروی عرض نمود آن مرد گفت بعزیزند تو حالتی بنظر می آید
که تمامی اهل مغرب بر اطاعت وی مجتمع گردند تا انیکه شد کار وی چنانکه شد بعد بیشتر
ذکر شد که از جمله اصحاب مهدی عمر پسر یحیی هنتاتی بود که بعضی گفته اند
نسب وی بامیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه میرسد بعد از مهدی
از وزیرهای عبدالمومن گردید و اولاد عبدالمومن باولاد عمر مذکور ولایت شهر
تونس را دادند و اولاد عمر را خصمین مسعی گردند ملک تونس را و اولاد
عمر مذکور مستمر ماند الی سنه نهصد هفتاده یک که دولت عثمانی ملک را از آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 419 of 1140

انتزاع نمودند آنها ملقب به حفصیین بودند و مدت ملکشان به تونس سه صد و هفتاد و هشت سال بود و آنها از شعبه های دولت مهدی محمد بن تومرت بودند و مردمان در امر ابن تومرت اختلاف دارند بعض علما میگویند که این مهدی اراده اظهار حق داشت باجتهاد خود خطا شد و بعضی میگویند بر امت محمدی بدتر از ظلم حجاج و یزید پیدا گردید و الله اعلم بحقیقة الحال و الحال چیزی از فتوحات که در زمان عبد المومن و اولادوی و در زمان حفصیین پادشاهان تونس بوقوع آمده است ذکر مینمایم

(ذکر اول ساختگی لشکر عبد المومن بر مملکت اندلس)

ابن الاثیر در کتاب تاریخ خود مسمی به کامل در حلقه حوادث سنه پنجصد و چهل و یک آورده است که در همین سنه عبد المومن ابن علی لشکری بطرف جزیره اندلس روانه نمود انچه در جزیره از شهر ها بر اسلام بود همه را مالک گردید و سبب این بود که عبد المومن چون مراکش را محاصره نمود جمعی از اشراف اندلس نزد وی آمدند و مکتوب در باب بیعت همین مردمان بعبد المومن و داخل شدن ایشان در زمره موحدین اصحاب عبد المومن و قبول کردن امر آنها انشان اوند عبد المومن بیعت شان را قبول نمود و اظهار خوشی کرد و دلهاشان را بجا آورد و از عبد المومن امداد طلب کردند بالای فرنگیان عبد المومن لشکر بسیاری ساخته گی نموده با ایشان روانه نمود و اسطولی تعمیر کرده بدریا فرستاد اسطول بطرف اندلس رفته شهر اشبیلیه را قصد نمودند به بندر آن بالا رفتند و بدو لنجا لشکری از ملثمین که تابعان یوسف بن تاشفین و آنها را امرابطون میگفتند یافته لشکر های عبد المومن آنها را محاصره نمود بر او بحرا و آنها را مالک گردیدند به قهر و غلبه و جمعی کشته و مردمان را امان داده مردمان آرام گردیدند و لشکریان بر شهر ها استیلا زیاده پیدا کردند مردمان شهر ها تابع عبد المومن گردیدند و لشکر های عبد المومن بسیاری شهر های اندلس که زیر طاعت ملثمین بودند شهر شهر را از انها انتزاع نموده فراگرفتند در ضمن محاربه ها بسیار گذشت ذکر آنها تطویل می انجامد و در سنه چهل و دو فرنگیان واقع گردید شهر مریه اندلس را محاصره نموده از ایشان بر او بحرا گرفته بقهر و غلبه مالک گردیدند و کشتار بسیار نمودند و غارت زیاد کردند و همچنان شهر شاطبه و ولایت حیان را بتصرف در آوردند و انها تا باندلس میباشد و در سنه چهل و سه فرنگیان باندلس شهر طرطوشه را مالک شدند و با آن شهر تمام قلعه ها و حصن ها که در و اطراف آنرا مالک گردیدند و مسلمانان در همان طرف چیزی باقی نماند که از استیلا فرنگیان خلاصی یافته باشد و در سنه چهل و پنج سلیطین که او را از نونش میگفتند

که پادشاه طلیطله و مضافات آن بود و این شخص از پادشاهان جلالقه که نوعی از فرنگیانند
بود بهراه چهل هزار سوار بطرف شهر قرطبه رفته آن را محاصره نمود و این شهر در حالت
ضعف و گرانی بود ناگاه بر آتش خبر به عبدالمومن رسید لشکری بسیار ساختگی نموده
ابا زکریا یحیی بن مرموز - وا مقدم شان گردانیده بطرف شهر قرطبه روانه فرمود چون
نزدیک به شهر گردیدند قدرت نیافتند که بلشکر سلیطین ملاقی گردیده پامال نمایند
اراده نمودند که با مسلمانان که به شهر قرطبه محاصره میباشند مجتمع گردند بنابران بکوههای
سخت و جاده را بهای تنگ پیشنهاد خود نموده میست و پنجروز در کوههای سخت و چهار روز
در مسافت فیما بین نرم رفتند تا اینکه بکوه نزدیک به شهر قرطبه رسیدند
چون سلیطین آنها را دیدند و امرشان را تحقیق نمودند از قرطبه کوچ نمود که بطرف شان
برود رئیس شهر ابو الخطر السایب از اولاد قاید بن غلبون بود که از دلاوران
اهل اندلس و امیران شهر محسوب میشد چون فرنگیان کوچ کردند فوراً از قرطبه بیرون
گردیده بطرف ابن برموز بالا رفته و لغت بزودی نزول نمایند و در شهر داخل
گردیده شب آمدند و شب را گذراندند چون صبح گردید لشکر سلیطین را بر قله کوهی
که لشکر عبدالمومن در آنجا بود دیدند ابو الخطر بدیشان گفت دانسته بودم که سلیطین
به طلب شما یان از اینجا کوچ کرده است چونکه از موضع منزلگاه وی تا کوه راه خوب
و نرم میباشد و اگر در آنجا بشما ملحق میگردید برادخود از طرف شما یان واز بابت
شهر قرطبه نایل میگردیدید چون سلیطین دیدند که در کوه نبودند دانست که بشهر قرطبه
داخل گردیدند طمع وی از شهر قرطبه بریده گردید کوچیده و بسوی شهرهای خود
عودت نمود و محاصره وی شهر قرطبه را مدت سه ماه بود - و در سنه چهل و شش
عبدالمومن لشکر بزرگ قریب به بیست هزار سوار بطرف اندلس بهراه ابو حفص
عمر هنتانی روانه فرمود و عیالهای شان را هم روانه نمود لیکن عیالها جدا از لشکر
میرفتند چادرهای سیاه داشتند غیر غلامان و خدمتگاران کسی بهراه شان نبود
چون شخصی بطرف عیالها می آمد آن را غلامان بتازیانه میزدند - چون خلیج را
قطع نمودند بطرف شهر غرناطه رفتند و آنجا جمعی از مرابطین جاعه
ابن تاشفین بودند و لشکر وی شهر را محاصره نموده خوب بدیشان سختی و تنگی
نمود احمد بن ملحان والی شهر و داعی اش چون مضافات آن باجاعه خود
بطرف وی آمدند و از جمله موحدین و اصحاب وی بودند و ابراهیم بن یسک
خسر ابن مردنیش والی جیان آمده از جمله موحدین در فیقان وی بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 421 of 1140

لشکریان را یاد گردیده عمر را تحریص نموده گفتند که بزودی بطرف ابن مردنیش
پادشاه شهرهای سمت شرقی اندلس برود که قبل از ساخته گی لشکر وی ما محاصره
نمائید چون ابن مردنیش این خبر شنید بر نفس خود ترسیده به پادشاه شهر برشلونه
شهرهای فرنگ قاصد روانه نموده وی را خبر داد و کمک طلبید و برسیدن بزودی
وی را برانگیزانید فرنگی باده هزار سوار بطرف وی آمدند و لشکر عبد المومن
رفته بشهر بلقواره رسیدند لشکر عبد المومن رجعت نموده شهر مریه که از فرنگیان
بود چند ماه محاصره نمودند در لشکریان گرانی اقوات پیدا گردیده و طعامها معدوم
گردید از انجا کوچیده بطرف شهر اشبیلیه عودت کردند و در آنجا اقامت نمودند
و در سنه پنجاه و یک عبد المومن پسر خود ابو سعید عثمان را در شهر سبته و جزیره
الخضرا مالقه عامل گردانید ابو سعید از دریا عبور نموده بطرف مالقه اندلس رفته
مالقه را برای خود جای اقامت قرار گرفت و میمون ابن بدر ملتونی والی
شهر غرناطه باوی مکتوب فرستاده تقاضا نمود که از جمله موحدین اصحاب وی
گردد و شهر غرناطه را بوی تسلیم نماید ابو سعید از وی قبول فرموده و شهر غرناطه
تسلیم شد میمون بطرف مالقه با اهل و ولد خود رفته با ابو سعید
ملاقی گردید وی را اعزاز و اکرام نموده به طرف شهر مراکش به نزد پدر
خود عبد المومن فرستاد عبد المومن باستقبال وی بیرون گردیده وی را
اکرام زیاد نمود و دولت مرابطین به سعادت میمون طلعت منقطع گردید
و مرابطین را ملثمون نیز میگفتند چنانچه پیشتر ذکر یافت و بمرابطین
جائی باقی نماند مگر جزیره میورقه که متصرف احمد بن غانیه بود چون
شهر غرناطه را مالک گردید لشکرها را جمع نموده بطرف شهر مریه که
فرنگیان از مسلمانان مدت سابق گرفته بودند در سنه پنجصد و چهل و دو
بر قه نازل گردید درین بین اسطول از سبته هم رسید و در اسطول
مسلمانان بسیار بودند شهر مریه را برآ و بحرا محاصره نمودند فرنگیان
ناچار شده به قلعه بندی تن در دادند آنها را محاصره نمود
و لشکر خود را بر کوهی که نزدیک آن شهر بود صعود داد ابو سعید دیوارها
بر کوه مذکور تا مدت یکشید و خندقی بر ان تیار نمود شهر و حصن جای
فرنگیان بهمین دیوار و خندق بوجه خوب محاصره گردید و جای
گمان نماند که بدیشان امداد و کمکی برسد از فونش پادشاه فرنگیان اندلس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 422 of 1140

که مشهور به سلیطین است جهاز فرنگیان را که تا دوازده هزار سوار رسید
جمع نمود و بهراه وی محمد بن سعد ابن مردنیش با شش هزار سوار مسلمانان
خواستند که خود ها را به شهر برسانند تا انکه مسلمانان را از شهر مدافعه نمایند
میسر گردیده خود را رسانیده نتوانستند سلیطین و ابن مردنیش نا امید
شدگان و خجالت کشیده گان مراجعت نمودند سلیطین در بین عودت خود
پیش از انکه به طلیطله برسد وفات نمود و محاصره شهر مریه مدت سه ماه
شده غله باب تنگی نموده و اطعمه بر فرنگیان نهایت قلیل گردید طلب امان
نمودند تا انکه حصن را تسلیم نمایند ابو سعید امان شان را قبول نموده حصن را
تسلیم گردید فرنگیان فردای آن کوچ نموده بطرف شهر های خود عودت
نمودند شهر مریه مدت ده سال بتصرف مسلمانان بود در سنه پنجصد و پنجاه
و هفت اهالی شهر غرناطه که از شهر های اندلس است داز عبد المومن فود
قاصد بطرف امیر ابراهیم بن همسک خسران مردنیش فرستادند و وی را
بطرف خود ها استدعا نمودند که آمده شهر را تسلیم مینایم و امیر مذکور
چنانچه پیشتر ذکر شد از جمله موحدین و تابعان عبد المومن گردیده زیر طاعت
وی بود و وی را بالای این مردنیش برانگیزانیده بود درین بین چون
قاصد های اهالی غرناطه نزد امیر مذکور رسیدند بامیر طمع ملک پیدا
شده با قاصد ها آمده به شهر داخل گردید و بدانجا جماعه اصحاب عبد المومن
بود حصن خود ایشان را امتناع نمودند به شهر مالقه خبر بابو سعید عثمان
بن عبد المومن رسیده لشکری که در نزد وی موجود بود جمع نموده متوجه شهر
غرناطه گردیدند تا نصرت اصحاب مسلمانان که در غرناطه میباشند نمایند ابراهیم
بن همسک بدین مسلم آورده از ابن مردنیش پادشاه شهر های شرقی اندلس
استمداد نموده است ابن مردنیش دو هزار سوار از دلاوران اصحاب خود
و از فرنگیان که لشکر شان بادی بود روانه نمود باطرف شهر غرناطه اجتماع
نمود اینها و لشکریان عبد المومن که به غرناطه بودند بایکدیگر ملاقی گردیدند
قبل از رسیدن ابو سعید مقاتله بین شان اشتداد پذیرفته لشکر عبد المومن
شکست خورده ابو سعید با همراهان خود قدوم نموده بار دیگر مقاتله پیش نمودند
بسیاری اصحاب ابو سعید شکست یافتند و طایفه از اشراف و سرداران
مشهور و پیادگان دلاوران بادی ثابت ماندند تا انکه تماما کشته گردیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 423 of 1140

در همین وقت ابو سعید نیز انهزام یافته به شهر المقه ملحق گردید چون کیفیت این خبر به سمع عبدالمومن رسید وی الفور پسر خود ابو یعقوب یوسف را به همراه بیست هزار دلاور ان جنگی روانه نمود که در میان لشکر جاعه شیخهای موحدین نیز بودند در رفتار خود کوشش زیادی نمودند چون این خبر بابن مردنیش رسید خود به نفس خود بهراه لشکر بطرف شهر غرناطه روانه گردید تا به این همشک اعانت تمام نماید جاعه کثیر به غرناطه جمع گردیدند و ابن مردنیش بجاے آب و شهر به بیرون شهر نزول نمود و دو هزار سوار لشکریان که اولا باعانت ابن همشک مقرر نموده بود به بیرون قلعه الحمرا نزول کردند و خود ابن همشک باندرون قلعه الحمرا نزول نموده بود و لشکر عبدالمومن بکوه نزدیک شهر غرناطه نزول نموده چندروز در دامنه کوه اقامت نمود بعد چهار هزار سوار بطریق سریه روانه نموده بلشکر بیرون قلعه الحمرا شبیخون نمودند و از جمیع اطراف با ایشان مقاتله کردند بسوار شدن لشکریان فرصت نیافته همگی کشته گردیدند و لشکر عبدالمومن تاما اقبال نموده باطراف غرناطه نزول نمودند ابن مردنیش و ابن همشک دانستند که با ایشان تاب مقاومت نیارند در شب دوم گریخته به شهرهای خود ملحق گردیدند و موحدون به شهر غرناطه استیلاء تام یافتند و در سنه پنجصد و پنجاه و هشت عبدالمومن وفات یافت موحدون به پسر وی بیعت کردند بعد از چهل و پنج روز وی را خلع کردند و به برادر وی یوسف بن عبدالمومن بیعت نمودند وی امیرالمومنین آن لقب گذاشتند در تاریخ ابن خلکان آورده است که یوسف عالم فقیه بود و حافظ کلام شریف بسیار دلاور محکم در مقدمه میان سوارکاران دلاوران بود در وقت گفتگوی علم میان علماء شناسا تر مردم بود بعلم هر قسم که عربان تکلم می نمودند و تمام ایام جاهلیت و اسلام بحفظ وی بود و میگفتند که صحیح البخاری شریف را بخط خود داشت و کلام مهدی شریف را به همراه بسیار از علم فقه حفظ داشت و فتوحات وی گرخواهد گردید الحال فتوحات پدر وی عبدالمومن درغیر اندلس بیان میگردد

ذکر فتوح مهدیه

مهدیه شهریست از شهرهای افریقیه این شهر به تصرف حسن بن علی بن محمد بن تمیم صنهاجی بود و وی از عاملین عبیدیین پادشاهان مصر بود بعد بر شهر قیروان غلبه کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 424 of 1140

مالک گردیدند واز تصرف وی در سنه پنجصد وچهل وسه انتزاع کردند وامیر ایشان گریخته به نزد عبدالمومن رفته وی ۱۱ اکرام زیاد نمود ونجوب وتهیه جاداد واهالی مغاتیر و زویله بافرنگیان بجهت خلاصی شهر مهدیه مقاتله زیاد نمودند قدرت برخلاصی کردن نیافتند وچندبار شکست خوردند وبسیاری از آنها کشته گردید این واقعه در سنه پنجصد وپنجاه ویک بود بعد فرنگیان در شهر زویله داخل گردیدند وقتل عام نمودند تا اینکه زنها وطفلان خود را کشتند ومالهاشان را غارت نمودند جماعه از اهالی زویله نزد عبدالمومن به مراکش رفته از وی استمداد نمودند عبدالمومن ایشان را اکرام نمود وعبدالمومن را از کیفیت واقعه که بر مسلمانان آمده بود خبردار کردند وگفتند که از پادشاهان اسلام کسی نیست که نصرت ما بیان را بنماید غیر از جناب شما چشمهای عبدالمومن از اشک پر آب گردید وگفت خواهر جمعدارید که شمار النصرت میدهم بوقت فرصت وحکم بهمانداری شان نمود ودو هزار دینار بدیشان بخشید بعد لشکرها ساخته گی نموده بسه سال خود را مستعد گردانید بادی صد هزار مرد جنگی اجتماع نمودند وهمین تعداد از اهل سوق واتباع همراه لشکری ملحق شده در ماه صفر سنه پنجصد وپنجاه وچهار متوجه شده رفتند وچنان لشکر خود را به ضبط ونگاهداشتی می برد که درمیان زراعتهای مردم میرفتند واحدی از اهالی رعیت از لشکریان متاذی نمیگردید واز زراعت شان چیزی تلف نمیشد وهرگاه بجائی منزل میکردند تمامی لشکریان بیک امام بیک تکبیر جماعت مینمودند وهرقدر بودند از لشکریان احدی از امام از ترس بازخواست وی تخلف نمی نمود زیرا که هریکی از ایشان تخلف مینمود کشته میگردید وپیش روی امیر افریقیا حسن بن علی بن محمد بن تمیم صنهاجی که از دست فرنگیان فرار کرده بود در مقدم لشکر میرفت وهمچنین سیر مینمودند تا در ماه جمادی الاخر سنه مذکوره در شهر تونس رسیدند ومملکت تونس بتصرف احمد بن خراسان بود درین میان اسطولهای عبدالمومن در دریا پدیدار گردیده رسید هفتاد شینی وطریده وغیره بود چون بمملکت تونس نازل گردید قاصد روانه نموده اهالی تونس را باطاعت خود تکلیف نمود از اطاعت وی امتناع نمودند فردای آن روز با ایشان مقاتله سخت نمود که باقی نماند مگر گرفتن شهر ودخل کردن اسطول از طرف شهر که درین بین یاد سخت وزیدن گرفته موحدین را از دخل شدن شهر مانع گردید بار دوم مراجعت کردند تا اینکه فردا بمقاتله مشغول گردیده شهر را مالک گردیدند چون تاریکی شب عالم را فرا گرفت هفده نفر از اشراف اهالی تونس به نزد عبدالمومن آمده طلب امان با اهالی شهر خود نمودند وباقی اهالی شهر را نیز بنفس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 425 of 1140

و اهل و عیال ایشان داد و مال و املاک ایشان منا صفه باشد و والی شهر خود او و اهل و عیال او شهر بیرون گردد امر شان بدو تفویض استقرار یافت و شهر را تسلیم نمودند و هر یکی لشکریان را از دخول شهر مانع میگردید وی را فراگرفته نزد وی میفرستادند چند نفر اشخاص امین فرستاد تا مالهای ایشان را احتمت نماید و سه شبانه روز اقامت نمود و بر یهودیان و نصاری که آنجا بودند اسلام عرضه نمود هر یک که اسلام آورد سلامت ماند هر کدام که از اسلام امتناع نمود کشته شد و اهالی تونس هر کدام که کراهه نصف جویلی خود را میدادند اقامت مینمودند عبد المومن بطرف مهدیه روانه گردید و اسطول به محاذی وی در دریا میرفت تا انکه بچهارم ماه رجب به مهدیه رسیدند و پادشاه نزادگان فرنگیان و سوارکاران لاذر در انجا بودند و شهر زویله را نیز خالی ساخته بودند و از زویله تا مهدیه مقدار یک تیر انداز بود عبد المومن در زویله داخل گردید و زویله را بلشکریان و بازاریان و دکان دار ان ملو نمود شهر زویله در نظر بکساعت آباد و معمور گردید و هر یک از لشکریان که بشهر جای نمی یافت به بیرون شهر منزل میگرفت و از صنهاجه و عربان و اهالی شهرها بیقدر آمدند که از شمار و حساب بیرون گردید بعد متوجه مهدیه گردیده چند روز مقاتله نمودند کامیاب نگردیدند چونکه بسیار شهر محکم و دیوارهای آن قوی و موضع مقاتله آن بسیار اندک بود بسبب انکه در یا اکثر آن را احاطه داشت و شهر بسان کف بردی در یا بود و یکباز وی شهر به بیابان اتصال داشت و اول کسی که شهر مهدیه را بنا نموده بود معز فرنگیان و لاذران خود را بیرون نموده باطراف لشکریان سید مصفی آلمف میکردند و بشتاب بمواضع خود واپس میرفتند عبد المومن حکم نمود که بطرف غربی شهر دیواری بنا نمایند تا ایشان از خروج منع نماید و اسطول در دریا بشهر احاطه نمود — روزی عبد المومن در زور و قچه همراه حسن بن علی که سابق والی شهر مهدیه بود نشسته گشت در یا میکرد استحکام زیاده آن شهر را دید معلوم وی گردید که این شهر بمقاتله برا و بحر افتح نمیگردد غیر انکه محاصره را مدت دراز نماید حسن خطاب نموده گفت چه باعث گردید که انچنین جای محکم را ترک داده آمدی گفت چند سبب بود نفری معتمد به من بسیار کم بود و اطعمه ذخیره هم نداشتیم و تقدیر خداوند هم بدین رفته بود عبد المومن گفت راست گفتی و از در یا عودت نموده حکم بجمع کردن غله و اطعمه بسیار نمود و مقاتله را ترک داد و باندک زمانی غله و اطعمه در لشکر انقدر جمع گردید که بمقدار دو کوه گندم وجود پیدا میگردید هر کدام نفری که از دور بار دوی لشکر میرسید میگفت که این کوهها از کجا پیدا شده است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 426 of 1140

میگفتند که این کوه ها کندم و جو است بسیار تعجب می نمودند و مدت مدیده از کشتن
در نیدت اهالی سفاقس و طرابلس و جبال نفوسه و قصور افریقیه و مضافات آن باطاعت
عبد المومن در آمدند و شهر قابس بشمشیر فتح گردید چون اهل قفصه اینحالت دیدند
عبد المومن را اطاعت نمودند و فرنگیان که شهر صقلیه را در سنه چهار صد و هشتاد
و چهار مالک گردیده بودند جماعه ها بسیار آمده آن را از تصرف عامل عبیدیان
انتزاع نمودند و در تصرف فرنگیان باقی ماند و بسبب شهر صقلیه قحوه عظیمه
بدیشان پیدا گردید مجبوران شهر مهدیه مدد میرسانیدند در شهر شعبان
سنه مذکوره که پنجصد و پنجاه و چهار باشد اسطول والی صقلیه پادشاه فرنگ
با صد و پنجاه زوروقچه غیر کشتیهای بادی از جزیره خشکه آمده بود از شهرهای
اندلس که اهالی آن را اسیر کرده بودند بطرف آن اسطول پادشاه فرنگ قاصد
فرستاده آنها را بآمدن مهدیه امر نموده بود در تاریخ مذکور قدوم آوردند
چون بمهدیه نزدیک رسیدند در بین بین اسطول عبد المومن بطرف شان بیرون
گردیده لشکریان عبد المومن تماما با سطول سوار گردیده بر کنار دریا ایستادند
فرنگیان لشکرهای بسیار دیده بسیار بر آنها عظیم آمد و ترس و رعب در دلهای
شان داخل گردید و عبد المومن روی خود بزمین مالیده گریه و تضرع بدرگاه حضرت
مینمود و دعاء بنصرت مسلمانان از دل جان میکرد بعد در دریا مقابله نموده
شانی های فرنگیان شکست فاحش خورد و کشتیهای آب کننده را واپس
به شهرهای شان عودت دادند موحدان ایشان را عقب گرفته از آنها هفت
شانی گرفتند و اگر دیگر شانی بهمراه شان می بود اکثر شان را میگرفتند و امر عجیب
و فتح قریب ظاهر و هویدا گردید و اسطول مسلمانان مظفر و منصور عودت نمود
و عبد المومن بدیشان مالهای بسیار بطریق جایزه تفریق نمود و اهالی مهدیه از کمکی
نا امید گردیدند و بمحاصره شش ماه تا آخر ذی الحجه سنه مذکوره صبر نمودند درین
بین از سوارکاران فرنگیان ده نفر بطرف عبد المومن آمده سوال امان کردند
بفرنگیان شهر نفس و مال شان تا انیکه از شهر بیرون کردند و به شهرهای خود عودت
نمایند که خوراکه شان خلاص گردیده بود تا انیکه اهالی خود را خورده بودند بدیشان
اسلام عرضه نمودند و آنها را باسلام دعوت کرد اجابت نکردند و چند دقه به سخنهای
نرم و شیرین بطرف عبد المومن تردد مینمودند تا بدیشان اجابت نموده امان
داد و بدیشان کشتیها داد تا سوار شده بروند لکن فصل زمستان بود بیشتر شان

غلبه فرنگیت از کشتن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 427 of 1140

دوم یا غرق گردیدند و اندک نفری بصقلیه رسیدند و والی صقلیه میگفت که اگر عبدالمومن فرنگیان شهر مهدیه را کشت مسلمانان ساکنین جزیره صقلیه را میکشیم و ملک و مال شان را غارت میگیریم همین بود که حق تعالی کشتی های مهدیه را بدیار بکت خودشان غرق گردانید و مدت تملک شان شهر مهدیه را دوازده سال بود و عبدالمومن بشهر مهدیه صبح روز عاشورا سنه پنجصد و پنجاه و پنج داخل گردید و بیست روز آنجا اقامت نموده احوال شهر را مرتب نموده درخنه های دیوار های شهر را اصلاح کرد و ذخیره های خود را که بشهر رسانید و نفری را آماده گی ها بشهر نقل نمود و بعضی اصحاب خود را بشهر عامل گردانید و حسن بن علی که سابق والی شهر بود بادی مقرر فرمود عامل امر نمود که در افعال خود اقتدا بر ای حسن بن علی داشته و حسن بن علی نخواه خوب بر عامل مقرر نمود و سر آغاز بسیار خوب بجهة سکنی بوی داد و عبدالمومن در اول ماه مضر سنه مذکوره از شهر مهدیه کوچ نموده متوجه شهر های مغرب گردید لشکر ها بطرف اندلس ساخته گی نمود.

ذکر فتوحات یوسف بن عبدالمومن

چون بعد از وفات پدر روی عبدالمومن بیعت به یوسف استقرار یافت و برادر خود را اخلاع نمود و طرق پدر خود را فراگرفت و به روش پدر خود رفتار نمود و لشکر ها را بسیار گردانید شهر ها از ملک پدر داد زیاده بتصرف آورد چنانکه از منتهای افریقا تا بلاد قبله و اندلس استقرار شده از برای او خراج می آوردند بدون نقصان و تظلم و خزاین بیت المال و بتزاید گذاشت و اهلیت کامل در او جهة عبور و مرور در مترددین حاصل شد و بجهة کشف بر مصالح امور مملکت و پرسیدن احوال رعایا همراه صد هزار سوار بسوی اندلس روانه شده در اشبیلیه فرود آمد و باسترداد بلاد مسلمانان که در دست فرنگیان بود شروع کرد تا که ملک او منبسط شد از فونش را در طلیطله محاصره نمود بعد چندی از محاصره عرصه بروی تنگ شده بحضور امیر یوسف فرستاد که شهر را تسلیم تو میکنم نفس بایان ۱۱ امان ده امیر یوسف بامان آنها را فرستاد و آب را از ایشان منع کرد چون نهایت تشنه گی بر آن ها غالب شد و چاره نیافتند رو بدرگاه حضرت قاضی الحاجات آورده چندان فغان و زاری نمودند که مسلمانان از بیرون حصار آواز ناهموار خروشهای عظیم شان را میشنیدند که یکمرتبه در دریای فضل خداوندی موج زن شد چنان باران بر ایشان ریخت که حوضها و سردابه های شان پر آب شد سیراب و صاحب قوة گردیدند و باز طالب صلح شده امیر یوسف هفت ساله همراه شان مصالحه نموده و به اشبیلیه رفت و اشبیلیه از جمله شهر های بود که همه ساله بدون از دیگر خراج

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 428 of 1140

او یکصد و پنجاه بار قاطر خراج می آوردند در سنه ۵۶۵ پادشاه شرقی اندلس که مشهور بان بر دنیش بود
با فرنگیان بر ضرر امیر یوسف اتفاق کردند همراهم خلط شد اتفاقا چنان افتاد که شد امیر یوسف از واقعه خبردار شده
بتجهیز لشکری نموده بجهة سرکوبی ممالک ابن مردنیش فرستاد لشکر امیر یوسف بملک ابن مردنیش
هر جا تفحص و تجسس کرده خرابی ها یاد کردند و شهرهای شهر را در تصرف خود آوردند و لشکر
او را از مقابله ترسانیدند مدت ها در ان شهر اقامت کردند در بیشتر قطع و نقل ما بهتاشان را بخود
مینمود تا انکه در سنه ۵۶۷ امیر محمد بن سعد بن مردنیش که متاشهرهای شرقی اندلس بود وفات یافت
در حین وفات برادر خود متابعت و منقاد بودن امیر یوسف را وصیت کرد امیر یوسف بهمان سال
قبل از مردن ابن مردنیش با صد هزار از مقاتلین بطرف اندلس تجاوز کرد پسران ابن مردنیش تا بر دست
پدر خود بعد از فوت او در قریب دیار اندلس بصحبت امیر یوسف رسیدند و امیر از آمدن ایشان
خوشنود شده و آمدن شان را فال نیک داشته ملک شان ابر ایشان بخشید و دختر خود را بهم یکی از ایشان
بنکاح گرفت تعظیم و اکرام زیادی کرده مالها بسیار بر ایشان بخشید انها نیز همراه او استقامت نمودند در سنه ۵۶۹
امیر یوسف با عسکر ظفر اثر خود متوجه اندلس شده در اشبیلیه فرود آمد و از انجا لشکر فرستاده قصد بلاد فرنگ نمود
و حصار ترینده را محاصره کرد فرنگیان بر این قلعه که رئیس شان بود جمع آوری زیاد نمودند با وجود ان
جرات ملاقات مسلمانان نیاوردند لاکن از کثرت لشکر و نابودن خوراکه بر مسلمانان قحط شدیدی
رخ داد که مسلمانان ناچار گردیده برگشتن ملک فرنگ بسوی اشبیلیه عودت نمودند باسران چون
باشبیلیه آمدند متعاقب لشکر تهیه میکردند و بر سر فرنگیان میفرستادند چنانچه در هر عودت غزوه متعدده
ظهور رسید عربان شیردل در ان غزوات آن قدر شجاعت و مردانه گی کرده اند که صفحه بیان از تحریر
آن عاجز است چنانچه کمتر از عرب میدان و لشکر پیاده نشده و مردان شهور فرنگیان با جنگ خود طلب میکرد و کسی از فرنگیان
جرات بیرون شدن میدان را نمیکرد بعد از ان امیر یوسف از اشبیلیه بسوی مراکش رفت که بغیر امیر یوسف و انها
در افریقیه بادی محاربه کردند بسیار بهت چون ذکر آن در تواریخ مذکور بهت بنابر حاجت تنگ کار آن نیست در سنه ۵۷۰
ملک فرنگ پادشاه متقلیه بسوی او رسول فرستاده طلب صلح نمود امیر یوسف با و بمدت ده سال مصالحه کرد
در سنه ۵۸۰ یوسف بسوی غرب اندلس با لشکرهای عربی بیاده رفت و شهر نشتر را که یکی از شهرهای فرنگ است محاصره نموده در انجا
دو چار مرض شده و از ان مرض محمد در ماه ربیع الاول سنه مذکور در گذشت.

بعضی گفته اند که بضربت کهه باد سند بود فوت شده و تابوت او را بسوی اشبیلیه برداشتند و از اشبیلیه تابوت او را در صل تین ملل
برده در نزد پدر او عبد المومن بجانب قبر مهدی محمد بن تومرت دفن کردند و در سایر مسلمین منتشر شده بر یعقوب پسر
امیر یوسف بیعت نموده و او را امیر منصور لقب گذاشتند لطیفه حکایت شده که ابو یعقوب احمد بن عبد السلام گوید که
از غرفان صاحبان عبد المومن بود بعد از عبد المومن نزد پسر او یوسف و به نزد پسر یعقوب بود اتفاقا روزی
بحضور یوسف بن عبد المومن حاضر بود که طبیب سعید غماری هم آمد یوسف گفت که شاعران کورند و طبیبان غمار
از جمله عجایب دنیا است کورانی در جواب گفت و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قسم بخدا که عجب تر از نبودن
بودن طبیب است از کوری امیر یوسف در دل خود گفت که او را بعفو و حلم عقوبت کنم نه بهتر است
از شمشیر چرا که در عفو محمدتی است و ست عفو کرد او را و عذاب نکرد او را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 429 of 1140

بیان فتوحات امیر یعقوب بن یوسف بن عبدالمومن

امیر یعقوب شخصی فرخ دین دار که تنفیذ احکام و اقامه حدود می نمود و قتیکه دولت بخاندان
المومن بوی تقرر یافت ـــــــــــــ مساطراف مملکت بونی
منقاد شدند و با هر یک شیوه خوب و گذاره مرغوب می نمود در امورات مملکت
شخصی عالی و مدبری بود علم جهاد را بلند نمود و در بندهای اسلام را پیرو محکم ساخت
بمردان کاری و امور جهاد در باقی بلاد اندلس مرتب کرد و از بسیاری محبت که
به علما داشت معاجت و مشاورت او دایم بایشان بود و خود او نیز در کثیر
علوم عالم بود و طبعی ظریف داشت و این هم از انجمله است که وقتی به بعضی
از عاملان خود نامه نوشت که یکنفر عالم جهت تادیب اولاد او فرستند عامل از
دو نفر بانامه فرستاد بدین عنوان که دو نفر فرستادم یکی شان بجراست در علم
و یکی براست در دین بعد از امتحان مرغوب خاطر امیر یعقوب نیفتاد هر دو را
پس فرستاد و در پشت نامه عامل خود نوشت که:- ظهور الفساد فی البحر والبر
در سنه ۵۸۶ با امیر یعقوب خبر رسید که فرنگیان بر شهر و تلب طرف شدند امیر
لشکری زیاد آماده کرد بعیت خود شهر تلب را محاصره نموده از نزد فرنگیان
گرفت و درهمان وقت لشکری از عرب وغیره بجهاد فرستاد چهار شهر را که فرنگیان
قبل یکسال از مسلمانان گرفته بودند استرداد نمود چون واقعه را پادشاه طلیطله
دید ترسیده طلب صلح نمود امیر یعقوب پنجساله معاهده صلح را با و نموده بسوی مراکش
مراجعه کرد بعد از گذشتن مدت مصالحه فرنگیان لشکر عظیم بر بلاد مسلمانان
دادند چنانچه قتل و غارت بسیاری رخ نمود خبر با میر یعقوب رسید در مراکش
لشکر بسیار بجهت مقاتلها آماده ساخت در سنه ۵۹۱ فرنگیان از تجهیزات امیر یعقوب
شنیده و لشکر از دور و نزدیک جمع آوری نموده بطرف ابنیر رو کردند امیر یعقوب
بعد از جمع آوری لشکر در حین خروج بسوی جهاد به چار مرض سختی شد که طبیبان
از علاج آن مایوس شدند بواسطه شدت مرض از رفتن باز ماند و در اثر
این اعراب وغیره که در اطراف بودند فساد و تباهی و غارت در آنجا
کردند همچنین از فوتش پادشاه طلیطله هم در شهرهای مسلمانان شروع به قتل و
غارت و فساد کرد امیر یعقوب لشکر خود را بواسطه رفع اختلاف و دفع فساد
در آن بلاد متفرق ساخت تا اینکه فساد داخل را رفع کند از فوتش طمع بلاد
مسلمین را نموده با میر نامه نوشت و در نامه خود تهدید و وعید زیادی کرده طلب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 430 of 1140

بعضی از بلاد مسلمین را از امیر کرده و رسالهٔ از انشاء بعضی از ملاحده که ادعای ملت اسلام میکردند
تحریر بدین عنوان نمود باسمک اللهم فاطر السموات والارض وصلی الله علی سید المسیح روح الله وکلمته
الرسول الفصیح اما بعد ایها الامیر پوشیده نیست بر صاحبان عقل و هوش انکه تو امیر ملت
اسلامی چنانچه از فحوش امیر ملت نصاری است و نیز پوشیده نیست بر تو احوال
رؤسای اندلس که اشخاص عیاش و راحت طلب و بیخبر اند از احوال رعایا و کوشش
بر جهاد و غرا فیستادیشان را بحکم غلبه سیاست و ریاست می کنم چنانچه خالی می سازم
از ایشان دیار و اوطان شانرا اسیر میکنم و جوانان شان را می کشم و میلیاتها
شانرا مثله میکنم و ترا عذر بر مخالفت نصرت ایشان نیست باید ضرور ایشانرا
نصرت کنی و از طرف من نیز مجاز و مختاری قدرت و کمنت دادم ترا بر قتال
خود با آنکه شما مسلمانان معتقدید که یکنفر شما برده نفر یا یان جهاد کنید چون درین
شمایان ضعفا و ناتوانان بودند در ثانی فرض شد که یکنفر شمایان برده نفر یا یان قتال
کنید اکنون یکنفر یا یان برده نفر شمایان قتال میکنند قدرت دفع دارید نه استطاعت
اجتماع و رسیده است نزد من که شروع نموده اید بیرون آمدن بعنان قتال و تاخیر
میکنی از یکسال بدیگر سال یکبار پیش میکذاری و یکبار پس می نهی گویا متردد در امر
قتال شنیدم که از پیدلی تاخیر میکنی و یا از کذیب بوعده خدا که بر شما وعده فتح
داده است و رسیده است از تو بسوی من که هدایت نمیشوی و راه نداری
بسوی قتال و ممکن است که روانداری داخل نمودن خود را در میدان محاربه پس مدان
واکاه باش که من میکویم برای تو انچیزیرا که براین مقاتله است از نفع
و ضرر و عذر جوئی میکنم از طرف تو اکر روی آوری بطرف من بهمه قوای
خود از سوار و پیاده با جوانان دلیر و پیران باتدبیر و من نیز بیایم بسوی تو بهمه
قوای خود کارزار کنم ترا در عزیز ترین نقاط مملکت تو هرگاه باشد شوکت
و غلبه از طرف تو برسد ترا غنیمت بسیار و صلح متسلسل و متشکل در نزد تو و اکر
شوکت و غلبه از طرف من باشد قدرت و شوکت بلندی بر تو مستولی میشود
و مالک میشوم امارت و ملت را یعنی ملت اسلام و نصاری را و امام میشوم بر هر
دو کروه و ناخذا محکم میشوم برین را واحد یوفق الاراده و یوضح السعادت لارب
غیره و لاخیر الا خیره وقتی که رسید نامه او نزد یعقوب و خواند نامه را در بلند مکتوب
ملک نصارا نوشت که پس کرد بسوی لک نصارا و نبرای او بلو - فلنا تینهم بجنود
لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون (ترجمه) هر آینه میایم نصرانیانرا به

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 431 of 1140

لشکر با نیکه نیست مقابلت مر نصرانیان را بدان لشکرها هرآینه پرون میکنم نصرانیان را
از شهرهای ایشان خوار و بیمقدار در حالیکه ایشان خوار شونده گانند جواب آنست که
بچشم خود بینی نه آنکه بگوش بشنوی یا از نامه بخوانی و نوشت مین بیت مشهور را
ولا کتب الا الشر فی نحو القنا ——— ولا رسل الا الخمیس العرمرم
یعنی نمیست نامه را الطوس کر شمشیر تیز ——— و نیست رسولی مگر لشکری پایان
و فرستاد نامه را بسوی او و جمع کرد لشکر بسیاری بسوی اندلس با لشکریکه صحرا از ان تنگ
گردید فرنگیان از آمدن لشکر شنیدند دور و نزدیک مملکت خود را جمع کردند و بسوی او به
جدیت تمام رو آوردند بعزم قتال از بسیاری لشکر خود اعتماد ظفر را داشتند در نهم ماه
شعبان در شمالی قرطبه با مسلمانان ملاقی شدند جنگ های کلان در بین شان واقع شد
مسلمانان بسیار شهید شدند دایره شکست در ابتدا بر مسلمانان واقع گردید بعد
ازان مسلمانان پس گشتند و حمله بر فرنگیان آوردند فرنگیان شکست فاحش خوردند
و مسلمانان نصرت یافتند (وجعل الله کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا)
یعنی گردانید خداوند دین کافران را بسبب هزیمت شان پست و گردانید دین
اسلام را بسبب نصرت مسلمانان بلند خداوند غالب است بر همه اشیاء و حکیم
است بتدبیر خلق خود، در آن غزوه از فرنگیان یکصد و چهل و شش هزار بقتل رسیدند
و سیزده هزار شان را اسیر نمودند (بقولی سی هزار اسیر شدند) مال بسیاری
از ایشان مسلمانان غنیمت گرفتند که از انجمله یکصد و چهل و سه هزار خیمه و چهل و شش هزار
یا هشتاد هزار اسب و صد هزار قاطر و صد یا چهار صد هزار مرکب بود زیرا که
اسب نابودن شتران اکثر به بارکش اهل اندلس مرکب بود بدون انچه مسلمین
از هنگام جدال برای خود گرفته بودند شصت هزار زره هم تسلیم بیت المال مسلمانان
گردید و حساب طلا و نقره که تسلیم بیت المال مسلمانان شد از حد افزون بود چنانچه
خرید و فروخت اسیران و چهار پایان بیک درهم رسید یعقوب حکم ان لشکر مال
های غنیمت را در بین لشکری بطریق انصاف قسمت نمود بدون (فتش) نام بادشاه
نصاراکه در بدترین احوال نجات یافت دیگری از اهل کفار باقی نماند زیرا که بادشاه
نصارا در طلیطله که حصار محکم است رفت بعد از جهته مصیبت که به بادشاه اندلس
رسید سر خود را تراشید و صلیب را سرنگون کرد و سوگند خورد که بر فراش نخسبد و
نزدیک نشود و بر چهار پایان سوار نشود تا انیکه انتقام خود را از مسلمانان نگیرد باثر
این ملاحظه بجمع کردن مردمان از شهرها برای آماده نمودن قتال شروع کرد این خبر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 432 of 1140

امیر یعقوب رسید مرتبه ثانی قصد او کرد تا اینکه باز در طلیطله حصاری شد چون
طلیطله حصار محکم بود که فتح آن متعسر بود بذریعه منجنیق حصار را سنگباران نمودند
تا نزدیک بفتح شد زنان و مادران و دختران و اطفال خود ملک نصارا نزد
یعقوب گریه کنان بطلب عفو آمدند که ما را عفو نما و حصار طلیطله را از برای ما به
بخش یعقوب بعد از قدرت بر ایشان رحم آورده عفو شان نمود و مال فراوان
همراه قصر طلیطله بر ایشان بخشید بسوی قرطبه عودت کرد در آنجا یکماه بتوقف
و تنعم بسر برد مال های غنیمت مانند فرش ملک نصاری بسوی یعقوب رسول
خود را فرستاد و طلب صلح از همه طوایف نصرانی نمود بعد از رسیدن ملک نصارا یعقوب
مستعد صلح شده پنجساله برایشان مهلت صلح گذاشت و رفع قتال را از بین درمیان
نمود منادی ندا کرد هر کسیکه کالای مقتولان را گرفته است از آن او ست بعد
ازان شمرده شد کالای که از مقتولان غنیمت گرفته شده بود زیاد بر هفتاد هزار شد
این همه واقعه را مورخین واقعه درگ میگویند بجهت وقوع آن در موضع درگ بعد از دو
فلاقه کوه ست امیر مسلمانان یوسف بن تاشفین شنیده بود مثل این واقعه درگ
شنیده نشده است بلکه بعضی از مورخین درگ را از (فلاقه) بزرگتری نویسند و
واقعه ارک بتعداد بیست هزار مسلمانان بشهادت رسیدند بعد ازین واقعه امر
اسلام در اندلس بزرگ شد و مدح کردند شاعران یعقوب را بقصاید بسیار و
بعطاهای ممتاز جایزه یافتند بعضی از شعرا نیکه یعقوب را مدح کرده است ابن عقدا
که شاعر بلیغ و مشهور است چنین گفته است .

سما شکر بحر آذا عباب قطعته ——— الی بحر جود ما لاخره ساحل
شکر میکویم خدایرا که قطع کردم دریای موجدار را ——— بسوی دریای بخشایش که نیست دیگر طرف ایرا

الی معدن التقوی الی معدن الندی ——— الی من سمت بالذکر منه الفضائل
بسوی معدن پرهیزکاری و معدن بخشایش ——— بسوی کسیکه بلند شده است بسبب ذکر او نام فضائل

الیک امیر المومنین و لا تزل ——— الی بابک المامول ترجی الرواحل
بسوی ای امیر المومنین همیشه باشد ——— بسوی دروازه تو قافله ها میاندازند دوای خود را

قطعت الیک البر و البحر موقنا ——— بان نداک الغمر مانجح کافل
قطع کردم بسوی تو دریاها بیابانها را ——— بگمان اینکه احسان تو نظر از همه ضامنان است

و حرت بقصدک الغنا قطعنها ——— وادنی عطایاک الغنی و الفواضل
طی کردند بقصد تو دنیا را در سیدند بهر تو ——— کمتر بخشش تو بلندیها بزرگیها است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 433 of 1140

فلا زلت للعلیاء والمجد راقیا ——— تبلغک الآمال ما انت آمل
همیشه باشی بجهت بلندیها و بخشش اباقی ——— برسد ترا آرزوها چیزیرا که تو آرزو کننده

عدد ابیات قصیده چهل بیت است هر قتی ازان یعقوب هزار درهم صله داد و از اندلس به افریقیه رجعت نموده بسبب فتنه و خروج مرابطین بمراکش فرود آمد آتش فتنه را فرو نشاند و دفع کرد گویا بسبب صلح و مهلت اهل اندلس را شنیدند ازین خروج مراکشیان بود [لطیفه] شیخ محی الدین بن عربی رض در فتوحات گفته است که در سنه ۵۹۱ بشهر فاس بودم لشکر مسلمانان گذشته بود بخاک اندلس بجهت قتال دشمنان دران وقت دستی از دوستان خدا را ملاقی شدم پرسیدکه در حق این لشکر داخل خاک اندلس شده چه میگوئی آیا درین سال اندلس را فتح خواهند کرد یا نه من در جواب گفتم از علم این در نزد تو چیست و تو چه میگوئی گفت خداوند کریم در کتاب عظیم خود برای حبیب خود بشارت داده و فرموده انا فتحنا لک فتحا مبینا موضع بشارت فتحا مبیناست که در حساب جمل فتحا مبینا پنجصد و نود و یک میشود از غیر تکرار الف در مبینا زیرا که آوردن الف در مبینا بجهت اشعار بر تمام آیه است نه انکه از اصل کلمه است پس لابد فتح در سنه ۵۹۱ که همین سنه است میباشد بنا بو عده همان مرد گوا رجدا شدم از وی و رفتم بسوی اندلس در همان سال فتح کردند مسلمانان اندلس را و آن فتح خداوی بود که راست گوی کرد خداوند روست خود را در سنه ۵۹۵ بود که امیر یعقوب در شهر (سلا) یا مراکش بسن چهل و یکسالگی فوت شد ابن خلکان می گوید که در سنه ۵۸۰ جماعت بسیاری از اهل دمشق بمن روایت کرده اند که بشام و بقاع عزیزیه قریه ایست که او را اجاره خمار میگویند یکطرف قریه مشهدیست که بقبر امیر یعقوب مشهور است و همه اهل آن نواحی متفق اند که قبر امیر یعقوب در آن مشهد است در نفح الطیب میگوید وفات سلطان یعقوب در شهر (سلا) سنه ۵۹۵ و مدت امارت او پانزده سال بود و آنچه بعض گفته اند که امیر یعقوب خود را از خلافت خلع نمود و بسیاحت ارض مشغول شد تا که بشام رسید و در انجا فوت کرد در بقاع دفن شد اصلی ندارد شریف غرناطی) در شرح مقصوره عازم بطلان این قول را تصریح کرده گفته است که اینها از هذیان عامه است ـ از نهایت ـ که سلطان مذکور حریص بود و ـ در تاریخ ابن خلکان ـ می نویسد ـ که از امیر یعقوب حکایتی شنیده شده است که تذکار آن در این جا لازم است گوید که :ـ امیر عبد الواحد بن ابی حفص عمر (هنتانی) خواهر امیر یعقوب را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 434 of 1140

بنکاح گرفته بود - وقتی در بین زن و شوهر منافرت و نشوز واقع شد خواهر امیر یعقوب نزد برادر خود آمد امیر عبد الواحد بدو طلب زن خود رفت زن اخ را از رفتن باشوهر منع کرد امیر عبد الواحد شکایت در نزد قاضی ابو عبد الله محمد بن علی بن مروان برد قاضی نزد امیر یعقوب رفته ماجرا باز گفت امیر در جواب سکوت نمود بعد چندی باز امیر عبد الواحد نزد قاضی آمد و گفت تو قاضی مسلمانانی اهل من را از من منع کرده اند باز قاضی نزد امیر رفته قصه باز گفت در این مرتبه هم امیر یعقوب سکوت کرد و جواب قاضی را نگفت بعد چند گاه امیر عبد الواحد نزد قاضی آمد و گفت این مرتبه سیم است که نزد تو آمده ام و تا حال زن من را نیاورده اند قاضی مرتبه سوم نزد امیر یعقوب رفت و اظهار مطلب را چنین نمود که این سه مرتبه است نزد تو آمده ام یا زن امیر عبد الواحد را بخانه اش فرست یا مرا از قضا دست عزل کن بعد امیر یعقوب خادم خود را سرا فرستاد که اهل امیر یعقوب در خانه اش روانه کنند و بجهت عدم شرع شریف بدین تغیرات قاضی هیچ نگفت اینهم از جمله اخلاق شریفه امیر یعقوب و دیانت قاضی بشمار میرود .

ذکر محمد ناصر بن یعقوب منصور بن یوسف بن عبد المومن و جنگهائیکه در امارت او واقع شد

چون امیر یعقوب وفات یافت اهل حل و عقد یعنی رؤسای مسلمانان پسر او امیر محمد ناصر بیعت کردند و ناصر ملقب ماندند امیر محمد ناصر بجهة کم سنی که بسن نوزده سالگی بخت سلطنت نشست به بسیاری از وزرای پدر خود تغیر منتی نمود و در امارات خواطر مردان جنگی اندلس را نمود تا اینکه بسیاری از مردان جنگی اندلس را کشت و دل شکست بعضی را بواسطه گرفتن مال هایشان بنابران فرنگیان بسیاری از حصار و قلعه های اندلس که بتصرف مسلمانان بود تغلب کرده و این تقایص بگردن تدبیری بد بینی او و محکمی عهد فرنگیان را انتصار ظلم او و قتیکه بر محمد ناصر خبر قوت نهضه فرنگیان و طمع شان در تغلب بر بعضی حصار ها بلکه گرفتن بعضی حصار ها رسید شروع کرد در تجهیزات جنگ چنانچه مهیا ساخت شصد هزار مرد جنگی چنانکه از بسیاری لشکری او عجب و غرور براو پیدا شد طرف مقابل تیز تجمع کردن بسیاری لشکر با نداد او آماده ساخت در ماه صفر سنه ۶۰۹ شروع بمقاتله نمودند در این جنگ مسلمانان را شکست اعتداد و بسیاری از انها بقتل رسید و محمد بن یعقوب عده کمی که عدد شان به هزار نفر نمیرسید نجات یافتند این واقعه را تمامه لشکری می گویند گویا قیامت در اندلس بلکه در تمام مغرب بپا شده جهة بد فکری و اعتماد او بر قوت بسیاری لشکر نه بر خداوند جل جلاله والله غالب علی امره غلبه کردند دشمنان بر بسیاری اندلس این واقعه را واقعه عقاب نامیدند بعد از این واقعه هرج و مرج زیاد بجهة بسیاری خون خواهان و خارجیان در دیار مغرب رخ نمود در سنه ۶۱۰ محمد بن یعقوب فوت گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 435 of 1140

بنی عبد المومن در بین شان متفرق شد چنانچه اختلاف و قتل و فتنه های بسیار در میان شان
پیدا شد که هر روز برای تحصیل بیعت میکردند و باز او را خلع کرده بروی آن بیعتی شدند تا که دولت
منقضی شد بعد ازان خطبه و سکه و دراهم بنام محمد بن تومرت که در سابق دعوی مهدویت
نموده بود کردند مگر شخص دهم از خلفای ابو العلی ادریس که مامون بن یوسف بن عبد المومن
ملقب بود امر کرد باسقاط نام محمد بن تومرت از خطبه و سکه و در رساله فصیح و بلیغی در تکذیب
و اضلال مهدی مذکور تالیف و لغت میکرد او را از جهته که ادریس مامون عالم بود در اصول
و فروع و شخصی ماهر بود در نظم و نثر لاکن خونریز بود از غایت سفاکی به حجاج مغرب نامیده میشد
چنانچه صد نفر از شیوخ موحدین را بقتل رسانید و خون بسیاری از خوارج را ریخت
در یکروز چهار هزار نفر از ایشان را کشت و سرهایشان را بمکنکره شهر مراکش آویخت
در ۶۳۰ فوت شد بعد ازان دولت بنی عبد المومن رو بضعف گذاشت در ۶۶۸ که
کلی منقضی گشت مدت دوام دولت شان همراه مهدی شان یکصد و پنجاه و دو
سال بود از جمله کسانیکه همراه مهدی شان ولایت کرده شانزده شخص بود (فسبحان المالک
الباقی الذی لا یعتری ملکه الزوال والنقصان) تفصیل و فتنه هائیکه در بین شان واقع
شده در تاریخ اندلس که تصنیف مصنف کتابست مذکور می باشد سبب اتراع ملک
بنی عبد المومن جماعتی از بنی مرین شد که بعد ازین ذکر شان باغوائی که بهرا
کفار اندلس خواهند می شود انشاء الله تعالی لاکن در اینجا تقدیم ذکر (حفصیون) پادشاهان
تونس اولی است زیرا که ایشان از تتمه دولت موحدین و از شاخه های دولت محمد
بن تومرت بودند و ایشان اولاد ابی حفص عمر الهنتانی، بود و عمر مذکور وزیر دوم
محمد بن تومرت است زیرا که در اوایل دعوی مهدویت او سه نفر از طلاب
او قائم بامر او بودند: عبد المومن بن علی، عبد الله و ابو البشر یس، و ابو حفص الهنتانی ذکر
عبد المومن و اولاد او که ملک را میراث برده اند گذشت و عبد الله و ابو
البشر یس هم در بعضی جنگهای اول ظهور محمد بن تومرت کشته شده ابو حفص عمر الهنتانی،
وزیر عبد المومن و ولیعهد او بود عبد المومن او را بحیله خلع نمود و محمد پسر خود را ولیعهد ساخت بعد ازان یوسف
پسر خود را ولیعهد گردانید در ابتدا عبد المومن ابو حفص مذکور را خلیل و مشیر در جمیع امور خود قرار داده بعد از عبد
المومن اولاد او ابناء ابی حفص را مانند عبد المومن از برای خود وزیر و مشیر میساختند تا ۶۴۸ که در مدت
خلافت محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبد المومن ولایت تونس را بر ای عبد الواحد بن ابی بکر بن ابی
حفص حنتانی قرار گرفت و بعد از عبد الواحد اولاد او ولایت تونس را ازان میراث بردند تا در
سنه ۹۸۱ سلاطین آل عثمان ولایت تونس را از انها گرفتند و مدت ولایت تونس از برای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 436 of 1140

ابی حفص ۳۷ سال بود شمار پادشاهان شان ۲۸ نفر بوده است دولت شان از شاهان دولت محمد بن تومرت شروع شده است ملک بسیار داشتند غزوات وفتوحات بشمار که بعد از ذکر دولت بنی مرین میشود نمودند.

ذکر دولت بنی مرین وغزوات شان باندلس

بنی مرین قبیله ایست از بربر بدو امتوحش وصحرانشین ومالدار بودند رفته رفته برایشان قوت وشوکت حاصل شد وقتیکه ملک بنی عبدالمومن رو بضعف واختلال نهاد بنو مرین از صحراها بیابانها در اطراف شهرها وآبادیها جایگیر شدند واز برای خود اسباب والات حرب آماده ساخته از اطاعت بنی عبدالمومن سرکشیدند وبرایشان خروج نمودند چنانچه بسیاری از رعایای بنی عبدالمومن بسبب جور وظلم او به بنی مرین التجا نموده ملحق شدند ازین جهته درین شان اختلافات ومحاربات زیادی پیدا شد تاکه بنی عبدالمومن روز بروز رو بزوال گذاشته ودولت بنی مرین قوی شده میرفت واول کسی که در بنی مرین بعد از پنجصد وپنجاه سال از هجرت رئیس شد محیو بن ابی بکر بن حمامه بود در سنه ۵۹۱ فوت شد بعد ازان پسرش عبدالحق وابازخود رئیس کردند در سنه ۶۱۲ وفات یافت بعد ازان عثمان بن عبدالحق بریاست رسیده در سنه ۶۳۵ فوت شد بعد برادر عثمان محمد بن عبدالحق در سنه ۶۴۲ فوت شد بعد ازان ابو یحی بن عبدالحق درین شان رئیس شد در سنه ۶۸۵ فوت شد بعد ازان برادر او یعقوب بن عبدالحق درین مدت گذشته محاربات زیاده بین بربریان وبنی عبدالمومن واقع شد تاانکه امر بربریان قوت پیدا کرده وآوازه شان در اطراف واکناف ممالک مشهور شد ودر شهرها ودهات بسیار مثل دکمناسه فاس، تلمسان، طنجه، سبته، وغیر ذالک غلبه کردند مگر تونس ومضافات آن که در دست حفصیون بود ومالک شدن بنی مرین فاس را در سنه ۶۴۸ بود ودر سنه ۶۶۸ (مراکش) را مالک شدند وابا بوسف راکه ملقب بواثق وآخرین ملوک بنی عبدالمومن است بقتل رسانیدند بعد ازان انهم بنی مرین ملک در دست یعقوب بن عبدالحق قرار گرفت یعقوب اگرچه آخر شان بود ولی شخص اول بنی مرین گفته می شود چراوقتی که بر مراکش غالب شد اهل اندلس همه بر ایشان جمع نمودند وبسیاری از اهل اندلس بطلب نصرت بر نصاری که غلبه کرده بودند بر اندلس نزد او آمدند وزود است که اماده گی شان از برای غزوات اندلس ذکر شود انشاء الله تعالی.

ذکر غلبه کردن نصاری بر بسیاری از شهرهای اندلس در وقت ضعف بنی عبدالمومن

چون دولت بنی عبدالمومن ضعیف شد وعاملان در اطراف شهرها بر آکنده بودند ونایره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 437 of 1140

فتنه مشتعل شد در بین خود آنها و در میان بنی مرین و ایشان و مشغول شدند بقتال خود ها
و نصاری فرصت را غنیمت شمرده بسیاری از شهرها و طایفه ها و قلعه ها را قطع نمودند
و مستولی شدند بر آنها و در اندلس از لشکری و مردان جنگی کسیکه دفع کند دشمن را و منع
کند بادی نبود و بسیاری بتصرف نصرانیان به اندلس در مدت ضعف بنی عبد المومن
بود و بعضی شهرها را هم قبل از ضعف بنی عبد المومن تصرف شده بودند مثل تطیله و
و برشونه را که در سنه ۵۳۴ پنجصد و سیت چهار تصرف بودند و آن سنه اول دولت بنی
عبد المومن و آخر دولت مرابطین بود بلکه پیش ازان ——— در سنه ۵۴۸
چهار صد و هفتاد و هشت بر طلیطله تصرف کرده بودند چنانچه گذشت تا انکه
یوسف بن تاشفین وقتی که به اندلس عبور نمود دران زمان واقعه (دلاقه) در
پیش بود از خلاص کردن طلیطله از دست گروه طاغیه عاجز شد و گروه طاغیه
بر (شرقسطر) مستولی شدند و در سنه ۵۵۶ بر (بلنسیه) غلبه کردند بعد ازان
مسلمانان باز از نزد شان استرداد نمودند همچنین استیلاء کفار و استرداد
مسلمانان مکرر شد تا که دشمنان بر شهر بلنسیه غلبه کردند باز دیگر او را گرفتند
و بر حصار (روطه) بسنه ۵۲۹ پنجصد و بیست و نه غلبه کردند و حصار (روطه) از محکمترین
حصار ها بود که بر صاحب (طلیطله) ابن هود در وقتی که از مقاتله عاجز
شده بود تسلیم نمود و در شهر (مریه) بسنه ۵۴۳ پنجصد و چهل و دو دشمنان
غلبه کردند و پیش ازان بسنه ۵۲۲ پنجصد و بیست و دو بر شهر (الوشه) غلبه کردند
بودند بعد ازان بر شهر (مریه) را در سنه ۵۵۳ پنجصد و پنجاه و دو موحدین استرداد
نمودند و سالهای بسیار در دست مسلمانان بود پس ازان کفار
شهر (مریه) را بار دیگر از نزد مسلمانان گرفتند و بر شهر (مارده) بسنه ۶۳۷ ششصد و
سی و هفت و بجزیره (شقره) بسنه ۶۳۹ و بداراخلافه (قرطبه) بسنه ۶۴۳ و بر شرقی
اندلس (شاطبه) و غیرها بسنه ۶۴۵ غلبه کردند و بسنه ۶۴۶ به شهر (طرطوشه) غلبه نموده
و تصرف کردند جمیع بقاع و قلعه های اورا و بر حصار (لاره) و (اخر اقتا)
و در سال مذکور در (مرسیه) غلبه کردند بطریق صلح و محاصره کردند (اشبیلیه) را
در سنه ۶۴۶ و مالک شدند او را در سنه ۶۴۶ اگر بخواهیم تشریح گرفتن گروه طاغیه شهرهای
را بنائیم سبب طوالت سخن و قایع حسرت آور شان باعث پاره کردن جگرها و روان نمودن
خون از چشمها می شود وقتی که طایفه طاغیه اصول شهرهای اندلس مثل قرطبه و اشبیلیه
و طلیطله و (مرسیه) وغیرها را گرفتند جمع شدند اهل اسلام بیک قطعه از اندلس که در دست

تطیله شهریست از بلاد شرقی اندلس ۱۲
طلیطله شهریست از شهرهای اندلس ۱۲
متوسطه اندلس ۱۲ شهریست از شهرهای شرقی
مرتله شهریست از شهرهای اندلس ۱۲
دانیه شهریست از شهرهای اندلس ۱۲
بلنسیه شهریست از شهرهای اندلس ۱۲
واقع شرقی تدمیر و طلیطله ۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 438 of 1140

مسلمانان بود مثل محمد بن یوسف بن هود جزامی که پدران او از جمله ملوک الطوایف اندلس
بود و در ابتدا محمد بن یوسف بمرسیه که در شرق اندلس واقع است بود و در
انجا از طرف بنی عبد المومن عاملان بود ند که محمد بن یوسف باستعانت بعضی از
اهل اندلس و علماء اعیان بر ایشان غلبه کرد و ایشانرا اخراج کرد و در آنجا
والی شد و از برای بنی عباس خطبه خواند و مردم را برای ایشان ترغیب کرد تا
تا انیکه بسیار شد منازعون و خون خواهان بردی از مسلمانان با و فرنگها سخت
شد بردی کار و از جمله کسانیکه او را منازعه میکرد از مسلمانان (بنو الاحمر) بود و
ایشان قومی اند که بسوی سعد بن عباده انصاری سید الخزرج منسوب میشوند
و در تصرف ایشان بود بعضی از شهرهای غربی اندلس را و گرفتند انچه در تصرف
محمد بن یوسف بود و ضم کردند بسوی ملک خود و اول کسیکه بریاست از بنی
احمر برخواست محمد بن نصر بود و پدر او نصر در دولت بنی عبد المومن از امراء
لشکر بود و لهذا محمد شیخ نیز میگفتند و در سنه ۶۲۹ برای او بیعت کرده و او بنام
ابی ذکریا بن عبد الواحد بن ابی حفص عمر (هنتاتی) صاحب (تونس) خطبه خواند
غرض اینکه جمع کند ملک خود را (بتونس) و افریقا و کشید خود را از اطاعت بنی
عبد المومن و مردم را به اطاعت خواند و به امیر المومنین موسوم شد بعد از آن
از مردم بنام ابی ذکریا بیعت گرفت تا انیکه بیعت گرفتن ابن هود را از برای
بنی العباس فاسد کند و اهل (جیان) و (مرسیه) در بیعت ابن احمر و ا
بیعت کردند گروه طاغیه در این وقت محاصره داشتند شهر بلنسیه را که در سنه ۶۳۶
بود بعد از ان احمر فرستاد بیعت اندلس را بیعت اعیان و اشراف
اندیار به ابی ذکریای (تونسی) و بیعت را به حضور وی آوردند و اظهار بیعت
کردند بر غلبه نصاری (بلنسیه) را و طلب از وی برخواستن را بجنگ نصاری
او نیز طلب ایشانرا اجابت کرد و عقد کرد با بو ذکریا روز رسیدن بیعت را
بروز سرور و جمع شدن مردمان آنروز در موضع خلافت و انشاد کرده
است شاعری از اهل اندلس قصیده مشهوری که اولش

انجد بخیلک خیل الله اندلسا — ان السبیل الی منجاتها درسا

یعنی نظر بعصبه لشکر خود کن لشکر خدا است اندلس را — بدرستیکه راه بسوی نجات اهل اندلس منحصر است

وهب لنا من عزیز النصر ما التمست — ولم یزل منک عز النصر ملتمسا

بخش ما را برای ما از نصرت غالب خود چیزرا که التماس میکنیم — همیشه از تو نصرت غالب التماس کرده شده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 439 of 1140

این قصیده ایست بسیار دراز بلیغ و فصیح که در نفح الطیب مذکور است
بود که بیعت ایشان را ضعیف و دعوت شان را پذیرفت
و مهیا ساخت برایشان اسطول ها که در آنها مالها و مردان جنگی بود
وقتی که به اندلس رسیدند دیدند که عده طاغیه شهر (بلنسیه) را
محاصره نموده مالک شده است و همچنین (مرسیه) را نیز بطریق
صلح گرفته است و از جمله کسانیکه در آنوقت به اندلس مقیم بود
ابو محمد (اشقیلوله) بود ابو محمد مذکور بر ولایت قارش و وادی آش غلبه نمود
چون میان محمد مذکور و ابن احمر خویشاوندی و دوستی باطنی بود لهذا ابن احمر از ابو محمد
علیه بسیر بود استمداد خواست زیرا که ابن هود بیش از مغلوب شدن او فرمانی از طرف خلیفه
عباسی مستنصر بالله ابن ظاهر ابن ناصر در هر حکومت رسیده بود از انسبب کار ابن هود قوت
گرفته ابن احمر بوی بیعت کرده خطبه را از نام او کرد یا حاکم تونس افریقیه موقوف داشت بعد
ازان ابن احمر در نزد ابو مروان باجی که والی اشبیله بود برای خواستگاری دختر
او رفت ابو مروان دختر خود را بنکاح وی در آورد بعد ازان ابن احمر ابو مروان را
خفیتاً مقتول نموده خود را والی اشبیله ساخت بعد از یکماه اهل اشبیله با ابن هود
مراسله نموده بفرمان وی داخل شده ابن احمر را از ولایت خود کشیدند بعد در
۶۳۵ زمانیکه ابن احمر بولایت جیان بود خط اهالی غرناطه در موضوع اتفاق و بیعت
شان به ابن احمر بقرار گفته مردم غرناطه بر شهر غرناطه تغلب برده از پایتخت خود
قرار داد بعد ازان مالقه را تصرف کرد درین مدت که فتنه های
مسلمانان در ولایت اندلس واقع گردید نصاری قوت یافته
در بلاد اسلامی طامع شدند به سرعت بسیاری شهر و قریه های
اندلس که بتصرف مسلمانان بود داخل شدند چنانچه شاعر فرموده
چو در لشکر دشمن افتد خلاف تو شمشیر خود را مکش از غلاف
ابن هود نیز نصاری را انقیاد نموده در بلاد خود راه داد
بطمعی که ابن احمر را از و دفع نمایند ازاین سبب ابن هود بسیاری
از سر حدات و قلعه ها ییکه اندلس را به نصاری واگذارشد چنانچه گفته اند ابن هود سی قلعه را تسلیم نصاری
نموده فی سالی چهار صد هزار دینار به ایشان داد تا
بعد ازان وزیر او مشهور به ابن رمیمی بروی شوریده او را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 440 of 1140

گفتیم بعد ازان ابن احمر به بلاد که بتصرف ابن رمیمی بود غلب گردید در سنه ۶۴۳ مردم ولایت میورقه همراه ابن احمر بیعت نمودند در سنه ۶۴۳ درین وقت بین اولاد ابن هود و ابن احمر وقایع جاری شد که کلام آن طویل میگردد تا اینکه اولاد ابن هود نیز ابن احمر را اطاعت نمودند بعد ابن احمر از طرف خود ابن اشقیلوله برای گرفتن شهر مرسیه را از نزد شان فرستاد ابن اشقیلوله شهر را از ایشان گرفته دران شهر باسم ابن احمر خطبه خواند بعوض قلعه از ولایت خود به اولاد ابن هود داد این واقعه در سنه ۶۶۸ بود بعد ازان حکومت بنی هود کاملا قطع گردید ابن احمر در ابتداء حکومتی خود در نزد نصرانیان رفته برعداوت ابن هود از ایشان یاری میخواست چون ابن هود نصاری را در بلاد خود داخل کرده قلعه های مذکور را به ایشان داد و مبلغ مذکور را جزیه بر خود ثابت گردانید نصاری خود را از معاونت ابن احمر نگهداری کرده معاون ابن هود شدند ابن احمر چون قوت نصاری و اتفاق شان را با ابن هود مشاهده کرد ترسید که مبادا نصاری بر مملکت من دست تصرف دراز نمایند ایشان را دشمن گرفته عهدیکه همراه شان بسته بود شکست مملکت خود را از ایشان محافظه می کرد ابن احمر شهر های مغرب اندلس و بعضی از شهر های وسط که من جمله آن ها غرناطه و شهر (مریه) و (مالقه) و مانند آن ها بود در مملکت خود داخل کرد ابن احمر محمد شیخ بن یوسف بن نصر در سنه ۶۷۱ وفات نمود بعد ازان همراه پسر او محمد الفقیه بن محمد الشیخ بیعت کرده شد کسانی که از نسل پادشاهان اندلس باقی ماند پسران اشقیلوله پیشکاران ابن احمر بودند که با وی خویشی و دوستی داشتند کلان ترشان ابو محمد حاکم (مالقه) و برادر او ابو اسحق حاکم وادی (اش) و قارش بود ابن احمر موسوم به محمد الفقیه اشخاصی را بحضور بادشاه بنی مرین جهت استمداد و معاونت نمودن او را در قتال نصاری فرستاد زیرا در آن وقت سلطنت بنی مرین در (مراکش) و مغرب تقویت یافته بادشاه شان یعقوب بن عبد الحق مرینی بود.

ذکر فرستادن بنی مرین لشکر را بمقاله نصاری در اندلس

چون نفرے ابن احمر برائے استمداد رسیدند سلطان یعقوب بن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 441 of 1140

عبد الحق لشکرهای بسیار از فاس و مراکش تهیه نموده همراه بعضی از اولاد خود بطرف اندلس فرستاد بنصاری تصادف کرده مقاتله شدیدی درین واقع گردید آخر مسلمانان بنصرت الهی بر نصاری غالب گردیده نصاری به بدترین احوال شکست نمودند نصاری را در شهرهای شان محصور نموده مال و سلاح نصاری را غنیمت گرفتند بنی مرین سالم و غانم باز گردیده در آین مقدمه چیزی از شهرهای نصاری را مسلمانان متصرف نشدند.

ذکر محاربه دیگر از بنی مرین در ولایت اندلس

در سنه ۷۰۷ پادشاه مسلمانان سلطان یعقوب بن عبد الحق لشکرهای بسیار را جمع آوری نموده مسلمانان را از هر طرف اعلان جهاد داد مردمان حاضر شدند خود سلطان همراه لشکریان بطرف اندلس حرکت کرد چون بولایت طریف رسیدند ابن احمر مذکور حاکم غرناطه و سردار ابو محمد ابن اشقیلوله حاکم مالقه به استقبال سلطان برآمده سلطان را اعزاز و اکرام نموده در محاربه شریک ساخت و برفتن بسوی شهرهای خود شان امر داد ابن احمر بسبب که از ابن اشقیلوله سخنانی داشت شنید بطرف بلاد خود غضبناک باز گردید هنوز سلطان یعقوب در طریف بود که خبر بوی رسید که صرهنگ نصاری لشکر بسیاری را مهیا نموده آماده محاربه است چنان لشکری که از کثرت دشت و صحرا را گرفته سلطان نیز لشکر خود را بطرف نصاری سوق داد چون با هم مقابل شدند آغاز کارزار نمودند جنگ بین شان شدت داشت تا اینکه حق جل جلاله کفار فجار را شکست داد مسلمانان بنصرت یافتند مورخین گفته اند که از شکست خوردن و عقاب مانی دولت موحدین در حکومت محمد بن یعقوب بن عبد المومن دیگر نصرت نیافتند وقت داخل شدن سلطان یعقوب بر اندلس خلاصه اینکه درین محاربه اهل اندلس بسیاری از رئیس لشکر نصاری مقتول گردیدند که نام آن زنده نبود و از لشکر نصاری نیز یاد از چهل هزار نفر کشته شد و بقیه السیف گریختند سلطان یعقوب از مملکت اندلس رفته جزیره الخضرا طریف جبل طارق و غیره اماکن را متصرف آمد و سلطان یعقوب سر سردار نصاری را بعد از کشتن نیز ابن احمر فرستاد بعضی گفته اند که ابن احمر آن سر را خوشنود نمی شد به اعزاز تمام نزد نصاری فرستاد برای اینکه دوستی خود را با نصاری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 442 of 1140

وقطع دوستی را از سلطان یعقوب نشان بدهد ابن خلدون نموده که اشراف
بعد از چند وقت ظاهر شد امیر المسلمین سلطان یعقوب بعد از مقدمه سوی
جزیره رجعت کرده در سنه مذکوره نیمه ربیع الاول بعد از ان
غنیمت ها را از مال و اسیران تقسیم نموده خمس را جدا کرده که
موافق کتاب الله در موقع آن صرف شود اموال غنیمت درین
وقت یک لک بیست چهار هزار رکاب و هفت هزار شتر صد و سی اسیر
چهارده هزار اسپ از گوسفند و اسلحه بیرون از شماره بود سلطان
یعقوب مذکور بعد از تقسیم غنایم چند روزی در انجا توقف کرد.

غزوه دیگر

بعد از فارغ شدن از غزوه سابق و رجوع سلطان بطرف جزیره
چند روز اقامت کردن از جزیره بعزم غزا بطرف اشبیله رفت بیاران
و یارشان را و اقطار و نواحی آن ولایت را جستجو کرده قتل و غارت
را در جهات و آبادی های آن انداخت بعد از آن جا کوچیده بطرف
شریش رفت اهل آن را نیز وبال حمله های سختی چشانیده شریش
را چاروب کرد بعد از دو ماه بطرف جزیره آمده در سنه
مذکور چون از ترتیب لشکری که در اندلس مقیم باشد تا اینکه غزاه
جهاد را با کفار ادامه داده فارغ گردید بطرف مغرب رجعت نمود.

غزوه دیگر از بنی مرین در اندلس

در سنه سلطان یعقوب بن عبد الحق لشکری تجهیز نموده
رفت در آخر محرم الحرام به (طریف) نزول نموده
از ان جا کوچیده به طرف (رنده) حرکت کرد درین اثنا
ابو محمد بن اشقیلوله والی اسالقه و برادر او ابو اسحق والی
قمارش که بقصد غزا به مصاحبت سلطان اراده
داشتند به سلطان مذکور رسیدند ابن احمر محمد الفقیه
صاحب غرناطه نیامد بعد ازان سلطان با
مصاحبان و لشکریان خود از (رنده) کوچیده
به طرف منزل های (اشبیله) رفت در این
وقت در (اشبیله) ملک جلالقه ابن اذفونش

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 443 of 1140

بود از شنیدن ورود سلطان پدل شده همراه اهل خود جهت نگهبانی خود از شهر برآمد سلطان مسلمانان لشکر خود را مرتب نموده پسر خود یوسف را در مقدمه لشکر مقرر کرد بمجرد مقابله لشکر کفار گریخته طرف شهر رفتند لشکری مسلمانان آنها را تعقیب نمودند تا شب بسیاری از ایشان کشتند همین شب را لشکر اسلام سواره دور قلعه را گرفته بطرف قلعه تیر می انداختند آتش در آن کفار برافروختند آخرالامر لشکریان دور قلعه را احاطه کرده تا آن قلعه را مالک شدند قلعه قطیانه، و جلیانه، و قلیعه را بزور غلبه کردند و از نصارے قتل و اسیر بسیار نمودند آبادی ها را ویران نمودند بعد ازان سلطان یعقوب با مال های غنیمت به طرف جزیره مراجعت کرده اموال را بین غازیها قسمت کرد.

غزوه دیگر

در نیمه ربیع الثانی سنه مذکور سلطان یعقوب از جزیره بعزم غزا طرف شریش برآمد اهالی اطراف شریش را مقاتله کرده سختیهاے جنگ را چشانیدند شریش را پی گیاه ساخته اشجار را قطع کرده عمارت ها را ویران کرد اهل شهر از لشکر سلمانان ترسیده در شهر خود را قلعه بند نمودند سلطان مذکور اراده اطراف شهر را نمود تا گرفتن حصار شهر آسان شود بعد ازان پسر خود یوسف را با عده از لشکریان جانب قلعه های اطراف اشبیله فرستاد آن ها رفته در غارت کردن کوشش نمودند تا اینکه تمام مالهاے قلعه روطه[1] و شلوفه[2] و غلیانه و قنطره[3] را گرفته در وقت صبح بحضور پدر خود در اشبیله حاضر شد سلطان با لشکریان خود طرف جزیره مراجعت کرده اموال غنیمت را میان مسلمانان قسمت نمود.

مقدمه دیگر

سلطان مذکور لشکری خود را طرف قرطبه که آبادی بسیار و مردم شان متمول و نرخ اشیاء اوزان بود تخریص و استمالت نمود مسلمانان به طرف قرطبه

[1] روطه قلعه ایست از اعمال اشبیله
[2] شلوفه قلعه ایست در ۱۲ میلی اندلس
[3] قنطره شهر ایست در ۱۲ میلی اندلس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 444 of 1140

میل نمودند سلطان یعقوب رسولی نزد ابن احمر برائے رو
گردون نفری فرستاد میان سلطان و ابن احمر در این قضیه
کتابت ها جارے شد بواسطه تبادل مکتوب ها چیزی که در
دل ابن احمر بود از عداوت زایل گردیده به ملاقات
سلطان بیرون شد سلطان موصوف به اول جمادی
الاول سنه مذکور از خضرا حرکت کرده به ارشذونه به ابن احمر
تصادف کرده ابن احمر را عزت داد به اتفاق یکدیگر بتوفیق
خداوندی با لشکریان خود بالائے قلعه بنی بشیر حمله برده قلعه را
بقهر و غلبه مالک گردیدند مردهای جنگی را کشته زنان و کودکان را اسیر
نموده اموال را غنیمت نمود قلعه را خراب کردند بعد ازان لشکر مارا
در ولایت بسائط پراکنده ساخته اموال بسائط را در حوزه تصرف
آوردند تا اینکه لشکریان عینور اسلامی متمول شده منزل ها و آبادیها را
مسکن گرفتند پس بمیدان قرطبه آمدند مقاتلین و معاونین کفار خود را در پس کوه
شهر جابه سیکردند لشکر مسلمانان در اطراف قرطبه پراکنده شدند و امر دانگی را دادند تا اینکه
خاک قرطبه را بر باد و آبادیهای او را ویران کرده کشت و دهات او را بجا
نمودند قلعه برکونه و ارجونه را بقهر و غلبه مالک شدند دشمنان از محاربه مسلمانان
ترسیده شکست خود را یقین کرده بمصالحه مایل شدند رسول جهت مصالحه خدمت
سلطان فرستادند سلطان امر مصالحه بجهته احترام به ابن احمر مفوض
فرمود ابن احمر بعد از اذن سلطان مصالحه شانرا اجابت کرد سلطان از راه
غرناطه جهت خوشنودی ابن احمر که غرناطه پایتخت او بود مراجعت
کرد تمام اموال غنیمت را به ابن احمر بخشیده گفت نصیب بنی مرین
در غزوه ثواب است و بس مانند یوسف بن تاشفین
در وقعه زلاقه که همراه اهل اندلس کرد سلطان مذکور در اول
رجب داخل جزیره الخضرا گردیده بندرها را اصلاح نمود
پسران اشقیلوله چنانچه ذکر شد همراه سلطان بودند بعد ازین
غزوه جدا گردیده بطرف ولایت خود رفتند ابو محمد حاکم مالقه مریض گردیده
در غره جمادی سال مذکور وفات نمود بعد از ان پسر او که نامش
نیز محمد بود مردمان بوے بیعت کردند در آخر رمضان المبارک بحضور سلطان یعقوب

ارشذونه شهریست بزرگ از اعمال ریه غرناطه میشود ۱۲ منه

بسائط ولایت از اعمال اندلس ۱۲ منه

ارکونه قلعه ایست بالای کوه ۱۲ منه

ارجونه شهریست از نواحی جیان ۱۲ منه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 445 of 1140

به جزیره آمد برای سلطان گفت که مالقه را در مملکت خود داخل کن و الا بفرستادن لشکر تمام این
مالک نشود زیرا که ابن احمر اراده داشت که مالقه را از تصرف خود بکشد چون این کلمه قبل از
آن در اندیشه سلطان مالقه را از محمد قبول نموده باز بان پسر خود در احاطه مالقه کرد و خود
بعد از گذشتن رمضان خود سلطان بطرف مالقه حرکت کرده در رفته تا به ششم ماه شوال
به مالقه رسید مردم مالقه در روز معین باستقبال سلطان آمده اظهار خوشوقتی نمودند
گویا آن روز ورود سلطان بر مردم مالقه عید سرور بود و سلطان تا آخر سال انجا اقامت
نمود بعد ازان عمر بن یحیی که از کاردانان ولایت بود حاکم ولایت ساخت و باز بان
پسر خود ابی عباد بن عبد الحق را با سلحه فراوان و طایفه از دلاوران در انجا مقرر فرموده عمر مذکور را
به نیکونی کردن همراه محمد بن اشقیلوله وصیت فرموده بطرف جزیره باز گشته از انجا
در ۷۷۷ به بسوی مغرب حرکت کرده مسلمانان از ورود سلطان در نصرت دین اسلامی
بی اندازه گردند چون ابن احمر از تصرف نمودن سلطان شهر مالقه و عودت نمودن
بطرف مغرب شنید بدعای خود کامیاب شده بروی گران آمد از طاغیه نصاری
معاونت خواسته باهم اتفاق نمودند که بعد ازین دغه سلطان را از داخل شدن اندلس
ممانعت نمایند طاغیه بمعاونت ابن احمر فرصت یافته معاهده که همراه سلطان
نموده بودند شکستند جزیره خضرا که جای لشکر و اسلحه سلطان بود بندر بعنوه گشتی
متاقله کرده اما ابا کنشتند ابن احمر بحیله و فریب مالقه را از حاکم مالقه گرفت بعضی لشکر را
کشته کشتی را بطرف سلطان مغرب فرستاده بر عناد و ویران نمودن سرحدات
تحریص کردند و مانند طنکه امیر المسلمین سلطان یعقوب همراه کشتی بود این خبر دلخراش
و اینکه مسلمانان جزیره در شدت میباشند که دور حصارشان را تنگ گرفته اند شنیده
برای پسر خود لواء و عَلَم را منعقد و جهازهای جنگی را مهیا برای جهاد تعبیه نمود.

غزوه دیگر بنی مرین به اندلس

چون خبر عهد شکنی طاغیه به پشتی و معاونت ابن احمر به امیر المسلمین رسید عقد لوا را
بنام پسر خود نموده فرستاد در ماه صفر ۷۷۸ به طنجه رسید در بلاد بحیره نیز جهاز
مهیا نمودن کشتیهای جنگی مانند سبته و طنجه و سلاد داخل گردید مردمان با نواحی
و بخشیها سر افراز فرموده نفری خواست همت مسلمانان در امر جهاد بجوش در دلش
آمده نیت های خود را بر مرکز صادق نمودند. از ابن احمر بشنوکه چون سختی های
که از طاغیه بر مسلمانان جزیره الخضرا رسیده دید غیرت اسلامیت او را بهیجان آورده خواست
که مسلمانان در دست کفار قلعه بند بود نزدیک به گرفتن باشند دوازده عدد

جهاز بای دریائی بمدد مسلمانان جزیره آماده کرده فرستاد تا به فریادشان برسد جهازهای جنگی
امیر المسلمین هفتاد و بعضی نهصد و دو گفته اند بحرکت آمد امیر نزدیک چهل و پنج جهاز
جنگی فرستاد اما جهازهای طاغیه که چهار صد بالغ می شد با تهتر از آمد مسلمانان دشمنان
ملاقی شده سنجلوس نیت و صدق عزیمت در حالیکه ایشان اخطبا نر غیب جهاد میفرمودند
بیلدی الهی شروع بمقاتله کردند صبر و پاداری بر آغازیان و لاوری از جانب
ناصر مطلق نزدیک کرد ساعتی نگذشت که پهلوانان تجمیع اسلامی آنهارا هدف ساخته
یکسو شده بدریا افتادند مسلمانان بشمشیر دمار شان را کشیده دریا بفرمان الهی
دهدردی مسلمانان آنهارا فرو برده صفحه زمین را از اجساد خبیثه شان پاک گردانید
مسلمانان کشتیهای جنگی شان را مالک شده بر بندر و گذر جزیره بغلبه داخل شدند
لشکر طاغیه که محاصره جزیره را داشتند مختل شده ترس بر ایشان غلبه گردید مسلمانان
که در شهر محصور بودند مسرعانه برآمدند زنان و کودکان بساحت شهر پر کنده شده گندم
و میوه و رزق بسیار از لشکرگاه طاغیه غنیمت کرده چنان گرفتند که بازارهای خود را مملو
نمودند بعد لنان امیر بطرف اندلس بیرون شده دشمنان را بهر طرف به ترس انداخت
در این وقت فتنه ابن احمر را از توسعه در بلاد مانع آمد سلطان چنان مصلحت دید که همراه
طاغیه مصالحه نماید تا بیکه بذریعه مصالحه فی الجمله تصرف یابد که در غرناطه پایتخت ابن
احمر نزول کنند طاغیه از ترس قافله سلطان و کینه ابن احمر که امداد بمسلمانان جزیره
نموده بود بر دشمنی ابن احمر پشتیبان شده اساقفه خود را برای مصالحه بحضور امیر یوسف
بن سلطان یعقوب فرستاد امیر یوسف اساقفه را با کیفیت بخدمت پدر خود
معروض داشت سلطان از این واقعه خشمناک گردید که بر پسر خود انکار کرده باراده
او رضا نداد روی رضا از وی چید اساقفه را خفقان آلود بسوی طاغیه شان
رجعت دادند اهل جزیره بزمین سوس بحضور امیر المسلمین آمدند پسر خود را با یرغال
مندیل امیر ایشان والی ساخته بجزیره خود آمد صلح را با طاغیه اتمام داد بعد از آن
در مریه که از متملکات ابن احمر بود از طرف دریا خشکه نزول کردند گرفتن مریه
بر ایشان دشوار شد اهل قلعه ها قریه از ترس طاغیه باطاعت شان در آمدند
ایشان را قبول نمود لشکر طاغیه در غرناطه بر ابن احمر فرود آمده او را محصور نمودند
ابن احمر ناچار شده به مصالحه بنی مرین مراجعه کرده بطرف ابازیان امیر مصالحه
کس فرستاد ابازیان واقعه را بحضور پدر خود عرض کرد سلطان امیر مسلمانان و نجات
بر ابن احمر از غلبه طاغیه رسیده بود شفقت آمده به پسر خود نوشت انکه مصالحه با

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 447 of 1140

با ابن احمر تحمیل نموده طاغیه را از غرناطه کوچانید بشبر طلبکه ابن احمر ملقه را که ابن احمر تغلب نموده بود پس به سلطان استرداد نماید

غزوه دیگر

یکی از مهر بانیهای حضرت تعالی بر مسلمانان دینی مرین این بود که خدا تعالی مخالفت را بین طاغیه اذفونش و پسر او شانجه واقع کرد تا اینکه بر ممالک پدر خود غالب گردیده او را از پادشاهی انداخت بعد ازان سرهنگان طاغیه و وکلای دولت او به نزد سلطان کس فرستادند و او را خبر نمودند بر اینکه پسر طاغیه شانجه نام بر پدر خود تغلب نموده بمعاونت طایفه از نصاری پدر خود مغلوب ساخته حال میخواهم که باستمداد امیر مسلمانان مملکت از تصرف پسر او برآمده تسلیم خود او شود امیر مسلمانان از شنیدن این واقعه خورسند گردیده زبر سلطان میخواست که بعزم جهاد و ولایت اندلس داخل شود چه عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد امیر مسلمانان قاصدهای طاغیه را اکرام کرده جواب کافی و وعده وافی داد بر اینکه همراه طاغیه در استرداد مملکت او سیکوشم از جانب من مطمئن باشید قاصدان رخصت گرفته مراجعت کردند بعد سلطان بمسلمانان اعلان جهاد نموده لشکرها را مهیا نموده در جزیره الخضرا آمد در انجا ماه ربیع الثانی سنه ۸۱۰ اقامت نمود تا لشکریان سرحدات اندلس با اسلحه به نزد وی جمع شدند از انجا حرکت کرده رفت تا بقصبه عباد فرود آمد طاغیه بنفس خود ذلیلانه برای عزت اسلام و امیدواری امداد بملاقات سلطان رسید قدر سلطان را بزرگ شمرد - ابن خلدون و ابن خطیب در تاریخهای خود گفته اند که طاغیه در وقت ملاقات دستهای سلطان را بوسه داد سلطان بسبب تحقیر کفر او خواسته بحضور مسلمانان و فرنگیان دست خود را بوسه داد نشست طاغیه از سلطان خواهش نمود که بچیزی مال وی را معاونت کند سلطان وی را صد هزار از مال مسلمانان امداد کرد بعوض آن مالها طاغیه تاج خود را وی تسلیم نمود که آن تاج تا مدتی در دست مسلمانان برای فخر آیندگان باقی بود بعد ازان سلطان همراه طاغیه ده شهرهای کفر داخل شده تا رسیدند بولایت قرطبه که شانجه در انجا بر پدر خود خروج نموده تصرف کرده بود در انجا چند روز محاربه نموده بعد ازان در اطراف قرطبه و اطراف طلیطله در اطراف آن تباهی نموده آبادیها را ویران کرد تا اینکه بقلعه مجریط که آخر سرحد اندلس است رسید چنان دست های مسلمانان از مال غنیمت پر گردید که در لشکرگاه گنجایش نداشت بعد ازان سلطان بطرف جزیره بازگشته ماه شعبان سنه مذکور اقامت نمود - چون ابن احمر اتفاق سلطان با طاغیه دانست ترسیده بدوستی شانجه پسر طاغیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 448 of 1140

میل کرد همراه او عقد نمود آتش فتنه را اندلس افروخت لکن برای شانجه دوستی او فائده نکرد سلطان همراه طاغیه متفق بود تا انیکه شانجه مغلوب گردید سلطان سابق استرداد مالقه را از ابن احمر شرط کرده بود ابن احمر مالقه را وعده کرده نداد در ابتدای سنه ۸۳ سلطان بعزم گرفتن مالقه بطرف مالقه رفت تا انیکه به قلعه های نزدیک وی رسیده غالب گردیده مالقه را محاصره کرد چون امر ابن احمر دشوار گردید بسوی امیر یوسف پسر سلطان پناه برده همراه او نزاری گفتگو کرد امیر یوسف عجزاد را دانسته سخن او را قبول کرد بعد ازان امیر یوسف در ماه صفر با لشکر پدر خود در مالقه رفت طلب صلح همراه ابن احمر از پدر خود استغاثه نمود سلطان آرزوی پسر خود را برآورده همراه ابن احمر مصالحه کرده بطرف جزیره بازگشت سریه دار حرب هر طرف پرکنده نمود آن ها رفته قتل و غارت نمودند بعد ازان خود سلطان بعزم الطلطله در غره ربیع الثانی سنه سیصد و شتاد و دو بیرون شد رفت تا نزدیک قرطبه شد قتل و غارت نموده آبادی ها را ویران کرده چند قلعه را فتح نموده در ماه رجب به جزیره باز گردیده غنائم را تقسیم نموده در ابتدای سنه ۸۳ بطرف مغرب بازگشت در نیوقت خبر هلاک ازفونش طاغیه و جمع شدن پسر او شانجه که بر پدر خود خروج نموده بود رسید عزیمت های خالصانه سلطان به جهاد کفار در حرکت آمد.

غزوه دیگر

در سنه ۸۲ سلطان بعزم جهاد دشمنان دین در اندلس لشکر جمع کرده از مراکش حرکت کرده در نیمه شعبان به ربانط فتح رسید در آنجا روزه را گذرانید بعد ازان بفرستادن به جزیره الخضرا شروع نموده تا آخر سال لشکر منتظر ستاد بعد در غره صفر سنه ۸۴ از دریا عبور کرده چون به جزیره رسید در بلاد دشمن رفته لشکریان را هر طرف اندخته غارت نمودند قتل و تخریب و اسیر نمودن زنان و کودکان را تعمیل داشتند خود سلطان با سپاه خود سواره در همین اطراف غزا میکرد علیاتی که درین غزوات از تعداد جهات و قلعه ها بنیکه ویران کردند و انچه در ان قلعه بود گرفتند اگر بقلم آورده شود کلام طویل میگردد عنان قلم بطرف اصل غزوه منعطف نمودیم خلاصه انیکه نصاری از مشاهده انحال چنان در قلعه های محکم خود متحصن شدند که قدرت مبارزه و بیرون آمدن را نداشتند طاغیه شانجه و اهل ملت او یقین نمودند که شهرهای شان خالی و زمین های شان خراب گردیده از مدافعه و نگهبانی خود ها عاجز اند لهذا میل به مصالحه و تضرع نمودند بسوی امیر المسلمین انیکه تجاوز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 449 of 1140

خود را از ایشان باز دارد و نیز جماعت نصاری بطرف شانجه شک بیرون آمده معروض داشتند که طایفه را از کلان های نصاری بطرف امیر المسلمین جهت غرت اسلام و ذلت کفر ایشان را امید پس گردانید چون در نزد طاغیه آمدند طاغیه ایشان را پس فرستاد بر آنکه هر چیزیکه سلطان در غرت دین و قوم خود شرط میکند رغبیم چون ذلت شان برای غرت اسلام مشاهده گردید دیگر شنید که بعضی مفسدین مغرب از اطاعت خارج شده بعضی را یاغی فاسد نموده اند اراده بازگشتن برای اصلاح شان داشت مقصود شان را انجام داده باطاغیه نصاری عقد مصالحه کرد و آنچه مراد او بود بایشان شرط نمود کما سایر ملوک همجوار خود با در دوستی و دشمنی بوفق رضای امیر المسلمین رفتار نمایند و تجار مسلمانان داخل دار حرب از مملکت شان باید از تعرض و نقصان در امان باشند در میان ملوک اسلامی خلل اندازی را ترک کرده بطریق فتنه در کار شان مداخلت نکنند.

ذکر سفارت طاغیه بر امیر المسلمین

چون رسولان طاغیه بعد از مصالحه سلطان بطرف او باز گردیدند رسولان جانب امیر بطریق سفارت رسید بر آنکه همراه او مصالحه کند — و آنکه باهم بر ضرر سلطان دست باشند طاغیه شانجه ایشان را بعقد نمودن همراه سلطان خبر کرد بعد از آن گفت این امیر المسلمین را که می بینم نه طاقت مقاومت و نه قوه مدافعه او را از شما دارم شما بولایت خود باز گردید بعد ازان مردان دولت او با مر سفارت طاغیه همراه سلطان مشوره دهند تا آنکه الفت و اتحاد بین دولتین مستحکم شود مشورشان قبول نمود خود طاغیه بنمان سفارت بطرف سلطان روان گردید پیش از ملاقات سلطان ولیعهد سلطان که امیر یوسف پسر او بود و به دو فرسخی شهر پیش نزول کرد ملاقات کرد. شب بر لشکرگاه مسلمانان گذرنیده فردای آن برای ملاقات کوچیده سلطان آمدن او را شنید مسلمانان را به حسن ملاقات طاغیه و قوم او برای اظهار شعار اسلام و شوکت اسلامیان امر داد مسلمانان سلطان شهر را آئین بستند و چون عمده عزت ملت و شدت شوکت و کمال حمایت را ظاهر ساختند امیر المسلمین وی را به خوب تر خلق و کامل تر کرامتی که لایق شان او و عظماء ملل باشد ملاقات نموده تحفه های سنیه بر آسلطان و پسر او تقدیم کرده سلطان قبول نموده بمضاعف و کامل تر از ان هدیه ها عوض داده مکافات کردند بعد ازان عقد مصالحه کامل کردند طاغیه باقی شروط را قبول نمود با عزاز اسلام رضا داده بطرف قوم خود باز گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 450 of 1140

در وقت وداع نمودن سلطان از وی کتابهای اسلامی که تصاری بران مستولی شده اند بحضور سلطان بفرستد چون باز گردید شانزده بار کتاب اسلامی در نزد سلطان فرستاد امیر المسلمین در آخر شعبان داخل جزیره گردیده در آنجا صوم رمضان را ادا کرد بعد ازان در تحکمی سرحدات و ترتیب اسلحه نظر نمود بعد از چند روز مریض گردید مرض آن استمرار داشت تا انکه در اخر محرم ۶۹۵ وفات کرد رحمة الله علیه مدت پادشاهی آن مبیت و نه سال شد نام او ابو یعقوب یوسف بن یعقوب بن عبد الحق که ولیعهدی او بود و پدر او چنانچه تفقد کارها و قضی مغرب فرستاده بود وزراء پدر و عظماء قوم او در غیاب او برای او بیعت گرفتند بعد ازان در ماه صفر خود او حاضر شد خاص و عام برای او بیعت کردند اول کاریکه کرد این بود که قاصد نزد ابن احمر فرستاده وقت برای لقای او معین نمود در اول ماه ربیع در موضع مریاله ویرا ملاقات نمود ولیعهد او را باعزاز و اکرام ملاقات کرد از جمیع بندرهای اندلس که در مملکت والد سلطان یعقوب بود برای ابن احمر واگذار شد غیر از جزیره و طریف بهترین احوال دولت از هم متفرق شدند سلطان یوسف بطرف جزیره باز گشت طاغیه شانجه به جزیره آمده عقد مصالحه که سلطان یعقوب همراه او نموده بود تجدید کرد سلطان یوسف اجابت نمود.

غزوه دیگر

در سنه ۶۹۷ بسلطان یوسف خبر رسید انکه شانجه نقض عهد کرده بر اهل بندرها غارت برده و از سرحدات تجاوز نموده خیال غاباری دارد سلطان یوسف به سپهسالار لشکر خود که در اندلس بود حکم داد که با لشکر خود داخل بلاد کفر گردیده در ولایت شرلیش نزول نماید و لشکریان خود را در شهرهای شانجه غارت کنان متفرق سازد بعد ازان انچنان کرده بقرار فرموده سلطان همراه لشکر خود داخل بلاد کفر گردیده هر طرف قتل و غارت بسیار کردند خود سلطان یوسف در ماه ربیع الثانی سنه ۹۹ از دلایت تازی عزم غزا نموده اهل مغرب را اعلان جهاد نموده همه کی برای جهاد حاضر شدند سلطان با لشکریان از دریا عبور نموده شانجه کشتیهای خود را بمقابله مسلمانان فرستاد و با کشتیهای مسلمانان ملاقات واقع شد در ماه شعبان بایکدیگر مقابله کردند لشکر مسلمانان شکست خورده بسیاری از آنها شهید شدند نوبت بمقدمه کردند لشکر شانجه از حمله مسلمانان بیدل شده ترسیدند کشتی ها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 451 of 1140

سلطان کشتیهای شانجه را گرفت آن ها مغلوب شدند.

غزوه دیگر

بعد ازان خود سلطان در اخیر ماه رمضان سنه ۹۱ حرکت کرده در طریف نزول نمود بعد ازان بعزم غزا داخل دار حرب شد تا رسید به قلعه بلندی که دیوارهای او از محکمی گویا از آهن و فولاد ساخته شده مدت سه ماه در آنجا محاصره داشت بر اهل قلعه سخت گرفت سر بسر بار ابر زمین دشمنان برای غارت پراکنده کرد چپاول بر شرزیش و شبیلیه و نواحی آن کنند تا اینکه در تعذیب و قتل دشمنان بغایت رسیدند لکن فصل زمستان و قطع شدن غله و خوراکه لشکر با او مزاحمت نموده قلعه را او گذارشده در ابتدای سنه ۹۲ بطرف مغرب رخت.

غزوه دیگر

در سنه ۹۲ ابن احمر با طاغیه عهد بست شده اتفاق نمودند بر اینکه اگر سلطان دوباره اراده آمدن اندلس را نماید در انمیگذارم سبب این بود که در سنه ۹۱ که سلطان بطرف اندلس آمده بود زحمات بسیار بدشمنان رسید این واقعه طاغیه بوم اندلس از پایال کردن سلطان ترسیده بر او گران آمد - ابن احمر هم از غائله سلطان خبر نموده و دانست که آخر کار سلطان استیلا بر اندلس و غالب شدن بروی کشیدن ملک اوست لهذا با طاغیه معاوضه نموده با هم صحبت کردند چنین گفتند که داخل شدن کشتی های مسلمانان بولایت اندلس بواسطه قرب راه دریای زقاق است و برابر بودن بندرها بهدف گاه اسطول های مسلمانان درین دریا درین راه اسان میکنند گذشتن کشتی های مسلمانان را بطرف اندلس و محکم ترین بندرهای مسلمانان طریف است اگر بندر طریف از آنها گرفته شود آمدن مسلمانان در ولایت اندلس دشوار میشود بعد از مشوره چنان اتفاق کردند که شانجه بندر طریف را قصد نماید و ابن احمر باوی معاونت نموده طعام وغیره به لشکریان برساند بشرطیکه بندر مذکور را بعد از گرفتن با ابن احمر دهد بعد ازان شانجه لشکر خود را باتهیه اسباب جنگ بطرف طریف فرستاده کشتیهای جنگی را در دهانه زقاق استاده کرد که خبر مسلمانان را از پادشاه مسلمانان منع نمایند خلاصه مسلمانان در بندر طریف مدت چهار ماه محاصره بودند تا اینکه دچار زحمات بسیار شدند بعد مسلمانان ناچار شده قاصدی نزد شانجه فرستادند که با ابن احمر مصالحه نموده شهر را تسلیم نمایند شانجه قبول کرده بندر را تسلیم شد ابن احمر

طریف در دهنه زقاق مدخل بحر اندلس متصل

انتظار داشت که شانجه بقرار وعده خود شهر طریف را بعد از گرفتن باو تسلیم دهد مگر شانجه در وعده خلاف نمود شهر را بوی نداد باوجودیکه ابن احمر بعوض طریف شش قلعه به شانجه میداد ازین سبب بین شان نفاق افتاده ازهم جدا شدند ابن احمر سعید پسر عم خود و وزیر خود ابا سلطان را همراه کلان های قوم خود برای عذر تقصیر و مصالحه خدمت امیرالمسلمین فرستاد ——— امیرالمسلمین عذر او را قبول کرده از تقصیرات او گذشت عقد مصالحه را محکم نمودند و فدند کور بمقصد خود کامیاب شده در نزد ابن احمر مراجعه کردند سابقاً ذکر شد که یک عده از لشکر بنی مرین برای جهاد کفار دایماً در اندلس مقیم بودند اتفاقاً در وقت انقلاب امیر لشکر مذکور فوت شد سلطان یوسف پسر خود ابا عامر را به بندر های اندلس جهت سرپرستی لشکر های مقیم اندلس امر داد که با لشکریان در قصر المجاز اقامت نماید ابن احمر پسر سلطان را در موضع مذکور استقبال نموده هدیه های بسیاری به پسر سلطان تقدیم کرد پسر سلطان احترام او را بجا آورده از ابتدا گذشته باهدیه های واقعی خدمت سلطان مشرف شده و باب جنایت بندر طریف و دیگر تقصیرات پیری خجالت سابق بین نیاز نهاده سلطان از تقصیر او گذشته جزیره ورنده و غریبا با بیست قلعه دیگر از قلاع اندلس بوی بخشید ابن احمر با لشکریان سلطان بطرف اندلس بازگشته برای مقابله در بندر طریف نزول کردند سلطان تجار به بندر وزیر خود عمر باشا فرستاده بود بندر را چند مدت محاصره کردند فتح آن میسر نشد از بندر برآمدند بعد ازان پادشاه نصاری هلاک شد که ملقب بطاغیه بود در سنه ۹۱۳ نصاری بر پادشاهی پسر او اذفونش همدیگر اجتماع نمودند بعد ازان میان مسلمانان فتنه و شورش پیدا شده در ولایات تا انیکه از اطاعت سلطان بیرون شدند سلطان عزم نمود که برای دفع فتنه بطرف تلمسان برود سلطان با لشکریان بولایت تلمسان رفته فتنه مذکور تا سنه ۷۳۱ امتداد یافت در سنه مذکور ابن احمر بولایت اندلس فوت گردید پسر او که معروف به محمد مخلوع ابن محمد الفقیه ابن محمد الشیخ ابن یوسف ابن نصر بود به حکومت منصوب گردید محمد مذکور پسر خود را بسوی ولایت تلمسان جهت تجدید عهد فرستاد امر عهد بین شان محکم گردید در سنه هفتصد و دو سلطان بمردانی که مقیم بندر اندلس بودند نوشته کرد که بایشان معاونت و کمک به نفری ننمایند این کار باعث پیمان شکنان گردید بعد ازان رای ابن احمر محمد که مشهور به مخلوع است چنان قرار یافت که با مهرانده بن شانجه که مشهور به طاغیه بود دست اتحاد بهم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 453 of 1140

لهذا بادی مکاتبات نمود. عقد مصالحه بین شان محکم گردید سلطان در حینیکه به محاصره تلمسان مشغول بود این خبر را شنید به خشم آمد منادی را فرمود که نفری را جمع نماید ابا سالم پسر خود را جمعیت بستن این رخنه با لشکریان فرستاد - ابن احمر هم برای مدافعه پسر سلطان مستعد گردید - اهل ستیته را در قلع سلطان و گرفتن عامل آن مداخله کرد باین ارکان میباشد ابو سالم پسر سلطان با لشکری خود بطرف ستیته رفت یکبار آن را محاصره نمود بعد بر لشکریان او شبیخون بردند معسکر آن مختل گردید از انجا هزیمت نموده پس گردیدند این فقره سلطان را خیلی به خشم آورده به نفس خود حرکت را باین امر اعزام نمود چونکه بر فتح تلمسان مشرف بود واگذاشتن تلمسان را ممکن ندید آن را محاصره داشت در این بین به تقدیر خداوندی در وقتیکه سلطان یوسف محاصره تلمسان بود به پیش گرده گی وزیری از وزرا سلطان غلامی از غلامان او غفلته ویرا به نیزه هلاک گردانید فتنها یکدیگر متصل شد این امر تا سنه هفتصد و شش منجر شد بعد ازان اختلاف بسیار بین اولاد سلطان واقع گردید نومرین در موضوع پادشاهی اختلاف میکردند چنانچه بعضی شان را بیعت میکردند هنوز تمام ناشده ویرا خلع کرده بدیگری بیعت میکردند باز دیرا خلع کرده بدیگری بیعت مینمودند کلام طویل است حاجت بذکر آن نیست خلاصه اینکه بین شان فتنهای بالکه واقع شد این کار را تا سنه هفتصد و ده استمرار داشت بعد امر ملکت برای ابو سعید عثمان بن یعقوب بن عبد الحق برادر سلطان یوسف ملعون قرار گرفت درمیان همین فتنه در اندلس ابو الجیوش نصر بن محمد الفقیه برادر خود محمد المخلوع بن محمد الفقیه بن الاحمر را کشت اینواقعه سنه ۷۰۸ بود ابن عم آن ابو الولید اسمعیل بن فرج ملقب برئیس ابن سعید بن اسمعیل بن یوسف بن نصر بخون گرفتن آن قیام نموده قبل اینکه ملکت از اولاد محمد الشیخ بن یوسف بن نصر قلع در اولاد ابن سعید فرج الرئیس بن اسمعیل بن یوسف بن نصر قرار گرفت زیرا که چون ابو الولید ابو الجیوش را بخون برادر او گرفت ابو الجیوش بادی مصالحه نموده در سنه ۷۱۳ برانیکه از اندلس به آمده بسوی وادی الحجر برود چون بوادی اش ملحق شد برای خود ملک تجدید نموده تا اینکه در سنه ۷۱۳ هفتصد و سیزده در آنجا فوت گردید ابو الولید غرناطه را داخل گردیده بخود و اولاد خود پادشاهی تاسیس نمود در نیدق که این فتنها بین شان برپا بود طاغیه فرصت یافته بر جزیره خضرا نزول کردند بعد از انکه اهالی آن را از راه حیله ها چشانیده همراه شان صلح کردند از آنجا کوچیده بر جبل الفتح که مسمی به جبل طارق است

ملعون یعنی پدر نسبت ۱۲

خلع خلع نسبت ۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 454 of 1140

فرود آمدند سابق گذشت که طارق اول کسیست که اندلس را فتح کرد عامه الان آن را جبل الطارق میگویند طاغیه بران تغلب نموده آن را املاک شدند این امر در ۹۳ هـ بود - هرانده ابن اذفنوش همراه صاحب برشلونه مراسله نموده وی را امر نمود که اهل اندلس را از عقب شان مشغول نماید صاحب برشلونه بر مریه فرود آمده آن را محاصره نموده آلات حرب ابران نصب کرد دشمنان بزیر زمین نقبی دند که پست سوار دران سیر میکرد مسلمانان مریه امر را دانسته خالاگی کردند از پیش روی شان نقب زده داخل شدند تا انیکه بهم رسیدند در تحت زمین مقاتله کردند ابن احمر عهد طاغیه را شکسته لشکری بامداد اهل مریه فرستاد آن ها جماعت نصاری که طاغیه ایشان را محاصره مرشانه فرستاده بود ملاقی شدند - لشکر ابن احمر ایشان را از بر تیغ گذرانیده شکست دادند و به نزدیک لشکرگاه طاغیه فرود آمدند لشکر طاغیه بر سمانیه و اسطونه اقامت درزیدند - عسکر بنی مرین که برای جهاد در اندلس اقامت داشتند بر عسکر اسطونه حمله بردند سر لشکر آنش را با سه هزار از قوم وی مقتول کردند بعضی لشکری مسلمانان بر دو برج اسطونه داخل شدند جماعت نصاری ایشان را محاصره کردند مدد برای مسلمانان رسیده جماعت نصاری را پراگنده ساختند طاغیه در ظاهر جزیره بود از انجا کوچیده به عزم آنکه مدد مسلمین را جلوگیری نماید اهل شهر به لشکرگاه وی ریختند محلات و خیمه های شان را غارت کردند برای مسلمانان غلبه حاصل شد بسیاری غنایم و اسیر بدست شان آمد در میان این شکست طاغیه هلاک گردید در سنه ۷۱۳ هـ وان هرانده بن شانجه بود بعد ازان هنشه پسری والی شد چونکه آن طفل صغیر بود زیر نظر عم وی دون لطره بن شانجه گرفته با وکیل نصاری که نام آن جون بود کفالتش را بدوش گرفتند امر شان استقرار یافت اما سلطان ابو سعید عثمان بن یعقوب بن عبد الحق پادشاه مغرب به فتنه پسر خود علی مشغول گردید زیرا آن ناخلف بر پدر خود خروج نموده بود بذکر ماجرای شان کلام طویل میگردد - نصاری در نبوقت فرصت یافته کار شان قوی گردید در اندلس قدرت یافته غرناطه که پایتخت سلطنت ابن احمر بود در سنه ۷۱۸ هـ تحت حمله و غلبه گرفتند - اقوام و عساکر خود را در آنجا خوابانیدند اهل اندلس استغاثه خود را به سلطان ابو سعید موصوف رسانیدند سلطان بچاره به فتنه خوانندگی دوچار بوده از معاونت اعتذار نمود و بوجود عثمان بن ابی العلاء رئیس لشکر اندلس ایشان را امید وار نمود چنانچه سابق مذکور گردید که بنی مرین همیشه لشکری را برای جهاد و مدافعه لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 455 of 1140

دشمن در اندلس مهیا داشته رئیس آن عثمان بن ابی العلا بود که سلطان ابو سعید نظر به قوت و شوکت وی از تغلب او بر سلطنت خود ترسان بود چون جمعیت بنی مرین متفرق شدند بر آنها شرط نمود که عثمانه ابی العلا را دستگیر نموده بوی تسلیم نمایند که آن از نزد خود نگاه داشته دیگر هیچ باکه به تدبیر جیوش بنی مرین در اندلس اقامه نماید ارسال دارد و آنچه عسکر که قدرت داشته باشد بهر کاری رئیس نفرستند بعد ازان که امر جهاد کامل گردید ابی العلا به جا خود عودت نماید جهت احتیاط بر مسلمانان و متفرق نباشد بنی جماعت شان چون عثمان ابی العلا دارای قوت و ریاست و حمیت قومی بود اهل اندلس بر قبضه نمودن او قادر نشدند خلاصه آنکه سعی و فریاد استغاثه کنندگان سلطان به ناامید گشته کمک و مدد بر آشان حاصل نشد در نیوقت جماعت های نصارا حصار داری از غرناطه اطاله داده لشکرهای بسیاری را جمع آوری نموده در ملک شدنی غرناطه چشم طمع را دوخته اما حق جل و علی محنت و زحمت شان را به ید قدرت خود از سری مسلمانان دفع نموده چنانچه بزودی غزوه عظمی مذکور میگردد ـــــ در نا امیدی بسی امید است ـ پایانی شب سیه سفید است

غزوه عظمی

چون خداوند عزوجل خواهست مسلمانها که در بحر محاصره دشمن به غرناطه در سال هفتصد و هجده غرق بودند بساحل فتح و نصرت برساند عثمان بن ابی العلا که از قبیله بنی مرین مقیم اندلس و معروف بشیخ افزاده بود بتوفیق خداوند در راه جهاد نایل و به سبب دعا نت او بر آ جمیع غزات نصرت حاصل گردید و این نصرت و ظفر مسلمانان بر دشمن خیلی از عجایب و غرایب بنظر می آمد بلکه از بزرگترین معجزات حضرت رسالت پناهی در اعطای نصرت خداتعالی بر آ است. او شمرده میشد اگرچه قصه طویل است ولی برای دفع ملال به تلخیص آن پرداخته شود در همین سال فوق الذکر نصاری بر آ ریشه کنی در مسلمانان و اخراج ایشان از اندلس بنحویکه دست اسلام در اختیار داشته اندلس نیآمده باشد عزم نمودند ـ لهذا برای کامیابی خود لشکری که از شما آن تصور عاجز بود به سرکردگی طاغیه که معروف به دون نظره و بیت ملک از ملکان فرنگی بود تجهیز و آماده حمله بر علیه غزوه غرناطه که رئیس آنها ابو الولید اسمعیل بن احمر بود ساختند و پیش از انکه حمله نمایند رفتند بسوی پاپ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 456 of 1140

صاحب ذمه که در امور دیانت شان مرجع و ملجا بود دون بطره که فوقاندکور و ملک
طلیطله بود با قدم احترام پیش رفته سجده عبودیت را مرعی و با نهایت تضرع
و انکسار طلب تخریب عمارت مسلمانهائی را که در اندلس باقی مانده بود نمود و میخ
غرم را بر سینه پر کینه خود فرو تر بود - از انجاکه حق تعالی فتح و ظفر را نصیب مسلمین
کرده بود جماعه مسلمین مقیمین غرناطه و غیرها از عزم ایشان مطلع شدند فوری
برای استعانت و کمک خواستن نزد سلطان فاس و مراکش ابی سعید
عثمان بن یعقوب بن عبد الحق مرینی قاصدها فرستادند سلطان از سبب
خروج پسر اودر مقابلش چنانچه پیشتر ذکر شد از معاونت و مرافقت با آنها
معذرت خواست و اینها بعد از نومیدی بر آمدادی ایمرض به بهترین دوائی
که التجا بذات پاک خداوند است با خلوص نیت و صمیمیت رجوع نمودند و از طرف
هم فرنگیها با لشکری بسیار که مجموع لا تحصی بود مقابل شدند که ناگاه
قضای نصرت اثر یار ناصر من لا ناصر له سواه به نسبت شکست لشکر کفار صادر شد
که طاغیه ایشان یعنی دون بطره و همراهان او همه به تیغ نصرت اسلامی مقتول شدند
و آن نصرت جلیل عزیز و روز آن هم در صفحه عالم شهرت بعنوان یادگار مرقوم ماند
و در همین وقت پادشاه اندلس ابو الولید اسمعیل بن رئیس ابی سعید فرج بن اسمعیل
بن یوسف بن نصر معروف بابن احمر بود و شیخ الغزاة از قبیله بنی مرین شیخ العالم
ابو سعید عثمان بن ابی العلاء ادریس بن عبد الحق مرینی در اندلس مقیم بود
ابن احمر که پادشاه اندلس است در استحکام شهرها و بندرها صرف اجتهاد مینمود
چون این خبر به نصاری رسید برآفروده آمدن در جزیره خضرا عازم شدند و از طرف
ابن احمر برای رد ایشان جمع آوری و آماده ساخت کشتیهای جنگی و مردان دلاور را
چون نصاری این اوضاع را دیدند تیشه غضب را بر ریشه اسلامیان تیز تر و برای
تکمیل لشکر و غیره در طلیطله مراجعت و برای محاربه منجنیقها و آلات محاصره و جهازات
جنگی و ارزاق و غیره مهیا و به غرناطه مرکز حکومتی ابن احمر وصل شدند ابن احمر
چون ساحت زمین را از لشکر کفار پر دید برای استعانت و مدد خواستن بسوی
شیخ الغزاة ابی سعید عثمان بن ابی العلاء رجوع و خواهش نمود که بهمراه غازیها
و پهلوانان برای جنگ بیرون شوند همان بود که در روز پنجشنبه ۲۰ ماه ربیع الاول
سنه ۷۱۸ هفتصد و نوزده روان شدند و در شب یکشنبه بهم رسیدند عده
از عساکر کفار بر عده از لشکریان اسلامی غارت نمودند که ناگاه جماعه از سواران تیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 457 of 1140

اندازان اسلامی مقدم از لشکر قریش حمیت و غیرت بر اورده میدان محاربه نهادند و آن عده مذکور را
از لشکر شان جدا می برداشتند انها را نزد سلطان ایشان و تا صبح آنها را تعقیب مینمودند
تا انکه به تیرهای شجاعت و غیرت خود سینه های پر کینه آنها را هدف ساختند و نشان
شان را از ساحت زمین معدوم نمودند این اولین نصرت اسلامیان بود و باز چون
آفتاب اقبال فتوحات مسلمانان از افق فتح و نصرت بروز یکشنبه طلوع و جهان
مسلمین را منور ساخت شیخ الغزاة برای قتال دشمن با پنجهزار پهلوانان مشهور اسلامی
سوار و مقابل شدند چون فرنگیها دیدند که این لشکر قلیل با دشمن عظیم در مقابله اقدام
میکنند تعجب نمودند و سلاح جنگ را بدست گرفته با مسلمانان در محل محاربه شدند
از انجا که اراده حقجل و تعالی در فتح اسلام و شکست کفر بود دست معاونت را
با مسلمانان همراه و تیر شکست را بر بازوی کفار جایه دار ساخت و تا سه روز قتل
و اسارت کفار در دریای مواج محاربه غوطه می خورد و پادشاه نصاری (دون بطره)
با بیست و پنجفر از ملک از ملکان همراهان او بقتل رسیدند و اهل غرناطه برای جمیع مایحتاج
و گرفتن اسیران بیرون شدند و مالک گردیدند چهل و سه قنطار طلا و یکصد و چهل قنطار
نقره و هفت هزار اسیران که از انجمله زن طاغیه و اولاد آن بود در آنجا
نفس خود بدینه طریف و جبل الفتح و پنجده قلعه را برای مسلمانان می بخشید
و آنها قبول کردند و عده مقتولین نصاری در همین غزوه از پنجاه هزار زیاد شد
و همچنین تعداد کشتگان بیابانها و آنهائیکه زخم هلاکت آور کوه ها و غیره
چشیده بودند از شماره خارج بود - فروش اسیران و اسپان و دواب نصاری
تا مدت شش ماه امتداد داشت - و بشارت و نوید این نصرت به تمام شهرهای
اسلامی عزور و رود سخشید و تعجب بر اینست که در همه عوالم قتل و خونریزی
از لشکر اسلامی جز سیزده نفر سوار و یک قول ده نفر دیگر چیزی هلاک نگردیده بود
عسکر مسلمانان همه پنج هزار و پنجصد نفر بودند که از انجمله یکهزار و پنجصد نفر سوار
و چهار هزار دیگر پیاده بودند و تعداد جمیع غنیمت فوق تصور بود بعد طاغیه
یعنی (دون بطره) را پوست کرده و پوست آن را از پنبه پر در دروازه
غرناطه آویزان نمودند تا انکه سالها معلق و مورد عبرت باقی کفار بود
بعد نصاری طلب صلح نموده مسلمانان در مقام مصالح حاضر شدند و رشته مراوده در بین منعقد
گردید - این غزوه در سنه ۷۱۹ اختتام یافت و وفات شیخ عثمان بن ابی العلاء رحمة الله علیه
در سنه ۷۲۳ هفتصد و سی شد و عمر شریفش هشتاد و هشت سال بود و مشهور است که شیخ الغزا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 458 of 1140

در هفتصد و سی و دو غزوه وفاتی کرد رحمة الله تعالی عنه بعد از فوت آن ترجمه مفصلی را که دلالت بر علو شان و علم و عمل و اخلاص او در جهاد و غزا میکرد بر قبر او نوشتند و ابن احمر در سنه ۷۲۷ فوت نمودند و بعد از فوت او امور ولایت باسپرش ابو الحجاج یوسف بدوش خود گذاشت و سلطان عثمان المرینی در سنه ۷۳۱ وفات نمود و ولایت بعد از آن بر آسپرش ابو الحسن علی بن عثمان بن یعقوب بن عبد الحق مرینی تفویض شد

ذکر استخلاص جبل فتح از دست نصاری

چنانچه پیشتر ذکر شده که جبل فتح را طاغیه در سنه ۷۰۹ مالک گردید و این کوه برای مسلمانان از خوب ترین بندها بود و گویا یک خاری در حلق دشمن بود و در بین اهل طریقه و اندلس فاصل و شان آن کوه در نزد مسلمانان خیلی مهم بود ابن احمر بر آمذاکره در موضوع استخلاص کوه مذکور در سنه ۷۳۲ سی و دو نزد سلطان رفت سلطان بر آی استقبال او اکرام و احترام نمود و پذیرائی او را بخوبی مراعات کرد و مذاکره مطلب نمودند نتیجه به اتفاق در استخلاص کوه مزبور منجر شد سلطان ابو الحسن بر آ فراهم آوردن وسایل استخلاص آن به امیر ابی مالک پسر خود که بر لشکری از بنی مرین رئیس بود امر داد و او را با ابن احمر برای منازله در کوه فرستاد و چون به جزیره رسیدند کشتیهای جنگی بمتابعت و مدد ایشان رسیدند ابن احمر برای جمع آوری نفری غزاة گماشتگانی در اندلس فرستاده نفری زیادی با کمال شوق و شغف حاضر جنگ شدند و در میدان کوه جمع گردیدند - خلاصه اینکه مسلمانان زحمت ها و رنجهای بزرگی بردند تا اینکه به فتح جبل فتح نائل شدند تملک اسلامیان کوه را در سنه ۷۳۳ هفتصد سی و سه شد مسلمانان به کمال قهر و غلبه در کوه داخل شدند کسانی را که از نصاری در کوه بودند کشتند و اسباب را که با آنها بود به غنیمت گرفتند چون سه روز از فتح گذشت طاغیه با لشکری بسیار بمدد و نصرت اینها آمد مسلمانان تمام قوت و خوراکه کوه جزیره بود با سپاهیان خود تا بار کرده در جبل نقل دادند چون طاغیه با لشکری خود واصل شد ابو مالک با عساکر خود در میدان مبارزه بمقابل او حاضر شد همچنین لشکر اندلس بمقابله طاغیه آمده دشمنان را در جای شان محاصره نمودند بعد ابن احمر به ملاقات طاغیه شتاب نمود و مردمان بدر خیمه دی پیش رفتند طاغیه به حالت عجز و انکسار بیرون شده رو به احترام را مرعی داشت - ابن احمر باو گفت دست از دامن این کوه بدار از این بیشتر صدمه را بر خود روا مدار - طاغیه چون مالک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 459 of 1140

کوه و انتزاع آن از دست مسلمانان امر مشکلی میدانست ناچار گفته ابن احمر را قبول نموده تحفه ها بسیار زیادیکه با خود داشت تقدیم کرد فورا بلده رحلت بربست بعد ابو مالک برای بستن رخنه ها و استحکام بندرها اقدام نموده محافظین مقرر و ارزاق مکفی برای شان رسانید این فتح سلطان ابوالحسن قلاده فخری بر گردن زمانه انداخت مدتی فرود آمدن مسلمانان بر جبل و متصرف شدن شش ماه طول کشید بعد سلطان عزم نمود که دامنه کوه را حصاری که کوه را احاطه نماید تا انیکه برای نزول دشمن موقع نماند و در محاصره آن راه نباید ساخته شود مردمان این عزم را مشکل دانستند سلطان موصوف به اجرای رای خود دست کرم را به خزانه سخاوت برده مال بسیاری را صرف و عمال ارضی ساخت دیوار محاط کوه را عینا چون هاله بدور قصر ساختند بعد از سلطان مرحوم ابو عنان راه پدر را در تحصین بندرها و سد ثغور از دست نموده

ذکر غزوه سلطان ابوالحسن بجانب اندلس

سلطان ابوالحسن بعد از استیلای جبل فتح مشغول مقاتله شد با کسانیکه در تلمسان بادشورش آورده بودند بمقاتله تا سنه ۷۳۹ بقصد سعی و نه امتداد داشت بعد از همه شورش ها سر بخط اطاعت سلطان نهادند سلطان هم از بمقاتله دست کشیده همت را برای غزوه نصاری در اندلس متوجه ساخت اولا قصد نمود که پسر خود ابو مالک را بر سرحدها والی مقرر نماید نتیجه عزم خود را عملی ساخته و در اجمال مقصود عازم نمود در مدتیکه سلطان ابوالحسن بمقاتله اهل تلمسان اشتغال داشت طاغیه مسلمانان اندلس را در شکنجه سخت گیری گرفتار نمود چند بار طاغیه بر سلطان ابوالولید ابن احمر به غرناطه فرود آمده بر ابن احمر جزیه مقرر نمود ابن احمر هم از سبب عدم قدرت بر دفاع جزیه را قبول نمود طاغیه بر فروکوفتن مسلمانان در اندلس روی آورد چون سلطان ابوالحسن از شغل اهل تلمسان فراغت یافت نفس خود را برای جهاد آماده امیر ابی مالک پسر خود را در وصیت نمود حالیکه وی را الی سرحدات بود انیکه برای جهاد داخل ارض حرب شود و لشکرهای بسیاری بمعیت وی مرتب نمود و بعد به شخص خود متوجه غزا گردید در شهرهای طاغیه فرود آمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 460 of 1140

بفضل الهی و بازوی مردانه ان بلاد را از مشرکین جاروب کرد که قتل و اسیر بسیار
نمود و عسکر ظفر پیکر مان بسیاری را به غنیمت گرفتند چون عزم مراجعت از زمین شان نمودند
خبر رسید که نصاری لشکر زیادی را به تعقیب شان جمع آوری نموده سلطان مشورت نمود
در اول مستشاران وی چنین رای دادند که از زمین شان باید خارج شویم در شهرهای اسلام
خود محافظه خود و وطن خود را بنمائیم سلطان را غیرت و شهامت او مانع از قبول فکر انها شد
اگر خودش یک شجاع و پهلوان در دول محاربه جنگیار اکثر دیده بود زیرا که پسر جد خود بود لهذا عساکر
نصاری در خوابگاه شان بالشکر اسلامی واصل و فرود آمدند پیش از انکه امیر سوار شود
امیر را در بستر راحت گرفتار و تخجیر کنند و غضب جبار او را بریده مقتولش ساختند حق جل و علا
نام نامی او را در دفتر شهداء ثبت فرمود خلاصه انکه نصاری بسیاری از مسلمانان را
شهید بیدار و اموال شان را غارت و برباد کردند و مراجعت کردند سلطان
ابوالحسن از شنیدن واقعه مطلع شد آتش غم و الم عکرش را کباب کرد بر اثر خود استرجاع و استرحام
نمود اجر و ثواب از درگاه خداوندی مسئلت نمود بعد عسکر ها را برای
جهاد اجازه خروج داد کشتیهای جنگی و غیره را اماده ساخت دیوان خود را گشوده
با لشکری زیاد جمع آوری کرد نواقص که بود تکمیل نمود ندا از هر طرف بغزای خود استند
بعد بطرف سبته کوچیدند تا جهاد را بر کفار جاری دارند طلایعه بفرمایش ابوسعید
شتابیدند برآمد اتفاق مستعد شدند طلایعه جهاز های جنگی خود را بموضعیکه معروف بوادی
بود بیرون کردند تا سلطان را از عبور نمودن مانع شود سلطان جهاز های خود را بمقابله
جهاز های دشمن برانگیخت بسوی ملوک بنی حفص در افریقیه پیغام فرستاد که جهاز جنگی خود را
بمدد سلطان مجهز نموده بفرستد بیست جهاز که مملو از لشکریان بود بجانب سلطان
فرستاد و جهاز ها را هم نزدیک نموده بمصاف مشغول شدند اندکی انگذشت که نسیم فتح
و نصرت وزیدن گرفت حق تعالی مسلمانان را ظفر بخشیده بکشتیهای شان داخل شده
بضرب شمشیر و نیزه مارشان را کشیدند زخمی های شان را بدریا انداختند لشکر
کش آن ها را گشته جهاز های شان را به بندر سبته کشیده مردمان شهر تماشا بر دیدند
سرهای دشمنان را در اطراف شهر گردانیدند اسیر های نصاری را از نجیر
گشیده بدار الشفاء محبوس کردند فتح عظیم گردید سلطان ابوالحسن برای
تهنیت و تبریک بر تخت جلوس نموده شعرا قصائد تهنیت را به حضوری انشاد
کردند این روز عزیز تر ایام بود فلله الحمد و المنه سلطان در فرستادن
غازیان شجاعت نشان و لشکر های تیخواهی و بلجاریان شروع نموده خودش با جهاز های خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 461 of 1140

دخواهی دختر خود در آنجا ستند حرکت کرده در ساحت طریف که در دست نصاری
بود نزول کرد لشکرهای خود را در آنجا خواباند و عسکرهای دیگر طریف احاطه نمودند
این الاحمر چون خبر رسید طریف را مانند گرفتند احاطه کردند آلات و اسباب
جنگ را بران نصب نمودند طاغیه دیگر جهاز در آبهای زقاق پیش آورد
که مرافق و حوائجی که مسلمانان میرسید مانع شود حصار داری مسلمانان
بطول انجامید خوراکه و علوفه شان تمام گردیده احوال لشکر مختل شد
درین بین طاغیه لشکر با جمع کرده بر تقالة والی اشبونه و غرب اندلس و بر الگ
داد طاغیه با قوم و مددهای خود از منزل خود مدت شش ماه حمله میبردند چون
لشکرگاه خود نزدیک شدند قطعهٔ از لشکر نصاری بطرف طریف فرستادند
آنها شب با نعلت عسس داخل شدند در آخر شب دخول آنها را دانستند از
مرصدهای خود بر ایشان شورش آوردند و نبالههای شان را قبل از عیش داخل
شدن شهر دراکندند ازان عدهٔ را مقتول کردند از سیاست سلطان رسیده
این امر را مخفی داشتند برای سلطان گفتند که غیر شان کسی داخل شهر نشده فردای
آن طاغیه با جماعتهای خود حمله درگردید سلطان موکب مسلمانان را صفوف
آراسته حمله نمودند قتال بچه انداخت برای دشمن لشکری کمین کرده بود چون عسکر
بمحاربهٔ مسلمانان رفتند لشکرگاه خالی مانده لشکری دشمن بر آنها تاختند به خیمهٔ سلطان
قصد کردند کسانیکه در نزد خیمه جهت حراست بودند آنها را دافعه کردند حارسان را کشتند
همراه سلطان درین غزوه بعضی زنان وی بودند این طایفه هجوم کنند بزنان رسیدند
آنها هم فی الجمله مدافعه نمودند مگر آن بی رحمان وحشی صفت آنها را کشته هجوم های سلطان
بنت عم آن ابی یحیی ابن یعقوب و فاطمه بنت سلطان از قبیلهٔ ابی یحیی حفصی و غیره ایشان
از حرم های رسیده را کشتند و آنها لحظه نموده باقی خیمه ها را غنیمت کردند و لشکرگاه را
آتش زدند مسلمانانیکه بمقاتلهٔ کفار مشغول بودند بعقب خود باخبر شدند مصاف شان
مختل گردید بعقب خود پس گردیدند بعد ازینکه پسر سلطان با طایفهٔ از لشکر خود مشرکان
را بهجوم آورده بر ایشان خلط شده بودچون دشمنان لشکر مسلمانان را باین حال دیدند
بر پسر سلطان احاطه نموده و بر اگرفتند و خود سلطان روی گردانیده در میان
جماعت مسلمانان جا گیر شد بسیاری از مسلمانان شهید گردید رضی الله تعالی عنهم
خود طاغیه به خیمهٔ سلطان رسید بجز زنان و اولاد بر عسکر خود انکار کرده بدبرد
تا آخر کار خود در آنجا متوقف بود بعد ازان بطرف بلاد خود باز گشت ابن احمر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 462 of 1140

غرناطه پای تخت خود رفت سلطان بسوی جزیره از آنجا بطرف کوه بعدانان به
شبستر فرود آمده قشقائی مسلمانرا یاک نمود قواب شان را بزرگ گردانید
چون طاغیه از طریف بازگشت بر مسلمانان بانند شیر گردید طمع در هلاک شان نمود
لشکر های نصرانیه را جمع نمود تقلعه بنی سعد سر حد غرناطه کمینگاهی آن فرود آمد آلات
و قوا را بر محاصره آن گماشته تخت فشار آورد اهل قریه را مشقت عطش رسید املان
خاسته برحکم او فرود آمدند این قصه در سنه ۷۴۲ بود پس بسوی شهرهای خود مشرف
شد اما سلطان ابوالحسن بعد از رفتن به سبتته نفس خود را به بازگشتن بطرف جهاد
الزام نمود بطرف فاس رفته در شهرها برای جمع نفری آدم فرستاد قوای خود را به
ساحل بحر جهة تجهیز نمودن کشتی ها جهة بردن کرده تا اینکه عدهٔ بسیاری آنها حاصل
گردید از آنجا بسوی سبتته جهة نزدیکی آن کوچ کرد وزیر خود را با لشکر جانب عدوه
فرستاد بعضی اقارب وزیر را بطرف جزیره روان کرد مدد بما ایشان فرستاد چون
خبر بطاغیه رسید جهاز جنگی خود را برای مدافعه در بحر زقاق اجاری نمود کشتی ها
باهم ملاقات کردند قشقائی مسلمانرا رهائی داده پاک ساخته از ایشان
عدهٔ شهید گردیدند اسطول طاغیه در بحر زقاق تغلب نموده دار های مسلمانرا
مالک شدند طاغیه با لشکر نصرانیه از اشبیلیه روی آورد تا اینکه لشکر خود را در
جزیره خضرا مقابل کشتی های مسلمانان جا بانید و آرزو کرد که جزیره را با بحیره
آن طریف در مملکت خود منضم نماید بعد ازان غله و صناعت گران و اسباب را
جمع کرده قوای خود بر محاصرهٔ جزیره دراز کردانید تا اینکه جهة مطاولهٔ لشکریان
خانه چولی برای خود ساختند سلطان ابوالحجاج ابن احمر با لشکر های اندلس آمده در
بروی طاغیه بر جبل فتح بعنوان حمایت فرود آمد سلطان ابوالحسن در سبتته
متمکن شده اینکه امداد از سواران و مال و غله را به لشکر برساند اینها فائده نکرد حصار بر
ایشان سخت و مشقت حاصل شد سلطان ابن احمر را برای مصالحه همراه طاغیه اجازه
داد بعد ازینکه طاغیه بطریق مکر و حیله اذن و اجازه داده بود بعضی کشتی های خود را در راه
شان مترصد ساخته مسلمانرا بمقابله پیش آمدند بعد از خشک شدن گلوی شان برحمت
بسیار بساحل رسیدند احوال جزیره و کسانیکه از لشکر سلطان بودند تنگ گردید از طاغیه
امان خاستند بر اینکه از شهر فرود آیند بر ایشان داده بسوی مغرب برآمدند و آن سنه ۷۴۳
بود فرود آورده ایشانرا سلطان ابوالحسن بشهر بلی خود و عطوفاتی کرامت که از ایشان
فوت شده بود سلطان عوض داد به جایزه های خوب آنها را نوازش کرد که همیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 463 of 1140

مردمان میگفتند سلطان بدربار خود باز گشته یقین بظهور امر خدا واز اسخار وعده در رجوع
کردن فتح ونصرت مینمود وعلو دین را مد نظر داشت والله متم نوره ولو کره الکافرون
بعدازان برابوالحسن شورش کنان بمغرب شتوریدند فتنه های بسیار متوالی شد تا اینکه در
سنه ۷۵۲ هفتصد وپنجاه دوت گردید بعداز وی ابوعنان پسر وی والی گردید بعد ازو برادران
او فتنه ها بسیار واقع گردید اما سلطان اندلس ابوالحجاج ابن الاحمر در نماز عید فطر بسود که دشنه
بروی بضرب نیزه هلاک گردانید بعداز وی محمد الغنی بالله ابن وی والی گردیده در سنه ۷۵۵
بعد در سنه شصت خلع گردید و در سنهٔ شصت وسه پس والی شد کلام در تخاطویل است
حاجت بذکر آن نیست در بادشاهی خود مقرر بود تا اینکه در سنه ۷۹۳ وفات شد در حالی که
ملک وسلطنت وی قوی شده بود بعد عودت سلطنت او سنه ۷۶۲ تا اینکه پادشاه مغرب
وسلطان بنی مرین بحقا مروی گردیده بودند در همین سال در اندلس فتنه ها بین نصاری
واقع شد سبب این بود که فش ملک نصاری در سنه هفتصد وپنجاه ویک هلاک ابن
لوبطره والی گردید فتنه ها وجنگ ها بین برادران او برانگیخت ابن الاحمر فرصت یافته جوش
مسلمانان را برای جهاد جمع آوری نموده باایشان بزمین نصرانیه داخل گردید قتلاق وشهری
شان راخراب نمود بعدازان بسوی غرناطه بازگشت آن در سنه ۷۶۷ بود مسلمانان
خواهش نمودند که جزیرة الخضرا مسلمانان رجعت داده شود ابن احمر همراه ملک مراکش
وفاس مراسله نمود سلطان درین وقت سلطان عبدالعزیز پسر سلطان ابی الحسن بود
چنان اتفاق نمودند که ابن احمر همراه لشکریان خود بر دشمنان مقاتله نمایند وسلطان آنرا
بمال وکشتی مدد برساند زیرا که جمع کردن لشکر بر سلطان دشوار بود جهة فتنه ها که با
او بود سلطان مغرب بجهازهای خود مشغول شده آماده نموده بامال بسیار روان کرد
وابن الاحمر با لشکریان حمله رایش برد وآلات حصارداری را آماده کرد نصاری بهلاک
خود جهة دور بودن شان از کمک یقین کردند واز ندد ملوک خود مایوس شدند
دست بدامن ابن الاحمر انداخته فرود آمدن را بحکم مصالح تقاضا کردند سلطان ابن الاحمر
اجابت نموده از شهر نزول کردند شعائر ومراسم اسلام درآن شهر پیدا گردید کلمهٔ کفر وسالم
آن محو شد وآن در سنهٔ ۷۰ بود ابن احمر از طرف خود برآنجا والی مقرر نموده همیشه زیر نظر آن
بود تا اینکه رائیش قرار گرفت که آنرا از ترس استیلای نصاری منهدم سازد ودر سنه هفتصد
هشت آنرا خراب کرد بیابان گردید گویا هیچ بود بقا برای ذات خداوند جل جلاله تنهاست
فخنا بالله محمد بن ابی الحجاج یوسف بن الاحمر در سنه ۷۹۳ فوت شد پسر وی یوسف والی
گردید فتنه ها متوالی شد در سنه ۸۱۴ فرنگیان برتقال مدینه سبته را در کشتی های بسیاری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 464 of 1140

قصد کردند اهل شنبته با ایشان مقاتله کرده فرنگیان بر آنها غالب گردیده شنبته را مالک
شدند و صد و پنجاه سال بتصرف شان بود بعد ازان اسپانیول ازیشان گرفت
القصه بعد ازان فشاد بین بنی احمر همراه یکدیگر واقع شد در اندلس ذکر اموریکه درین شان
جاری شد کلام بطول می انجامد تا اینکه کشید امر به بیرون شدن ملک اندلس از دست
مسلمانان دشمنان مالقه سنه هشتصد و نود و سه و غرناطه را سنه هشتصد و نود و هفت
گرفتند پادشاهی بنی حمر سنه هشتصد و نود منقطع گردید ملک بوزارشان بنی مطاس
منتقل شد بعد ازان از برای اشراف سعدین رسید کلام درینجا طویل است
چونکه دشمنان غرناطه را محاصره نمودند مسلمانان از دوقت حصار دشمنان شدت گرسنگی
رسید و کار بجانشان دشوار شد در امر مصالحه بدشمنان نوشتند و شرطهای را گذاشته و شقه
ها مقدر نمودند دشمنان قبول کرده مسلمانان آنها را غرناطه جای دادند شرطها شصت و هفت
فقره بود که یکی از آنها امان دادن خورد و کلان در نفس و مال و اهل آنها و یکی از ان سه
باقی گذاشتن مردمان و جایها و سراها و زمینهای شان و دیگر اقامت شریعت شان
بقسمیکه بود و حکم نکنند بر کسی مگر مطابق شریعت شان و دیگر باقی ماندن مساجد و اوقاف بقراره
سابق و اینکه داخل نشود نصاری دار مسلمانی را و اینکه عفو نکنند کسی را و اینکه والی
نسازند بر مسلمانان در احکام نصرانی و یهودی را و اینکه رها کنند اسیران مسلمانان را و هم
کسی که اراده رفتن طرف مغرب را دارد مانع نشوند و دیگر اینکه بسته نصاری را
در وقت محاربه گشته باشد مواخذه نباشد و غیر ذالک من الشروط بعد ازان
نصاری اکثر شروط را در پنجا شکستند و اندک اندک نقض عهد نمودند تا اینکه مسلمانان را
بر نصرانیت باعث شدند تا اینکه چنان گردیدند که بعضی مسلمانان میگفتند که جد ما نصرانی
بود در وقت زمان اسلام آورد باید تو نصرانی شوی مثلی که اجداد سابقه تو بودند چون امر فاحش شد
جماعتی از مسلمانان بموضعیکه آنرا بیازین میگفتند ایستاده شده نصارائی که در نزد شان
بود کشتند بعد ازان امر از طرف پادشاه شان صادر گردید بقتل مسلمانان هر کسی که نصرانی
شده باشد اکثر از کشتن خلاص شدند ازین سبب مردم بسیاری در شهر و بیابان
نصرانی شدند جماعتی از نصرانیت سر باز زدند از نصاری گرفته در بعضی دهها جمع شدند
متحصن گردیدند دشمنان برای شان جمعیت کرده آنها را از هیچ کنده تا آخر شان بقتل
دسپی را اجرا دادند جماعت باقیمانده مسلمانان بکوه بالا رفته خود را حمایه میکردند دشمنان
همراه آنها مقاتله کردند خلق بسیاری را از دشمنان کشتند بعد ازان بطریق امان بیرون شده
با اهل و اموال خفیف خود بطرف رفتند بعد ازین کارها کسانی از مسلمانان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 465 of 1140

بودند که بظاهر نصرانیت خود را هویدا میکردند و در باطن خدای را بحقیت عبادتی
نمودند و نماز میخواندند تا اینکه نصاری بر ایشان سخت گرفته کیفرهای میکردند تا اینکه بسیاری
از مسلمانان را بآتش بیداد سوختند و ایشان را از برداشتن کارد ضعیف مانع شدند چه جایکه
از دیگر اسلحه آهنی مسلمانانی که در بعض جبال متحصن شده بودند بر نصاری چندبار برخاسته
نصاری بر ایشان تغلب نمودند حتعالی ظاهر نکرد برای شان ناصری تا اینکه در آخر
وقت نصاری ایشان را در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده بیرون کردکه هزارها نفراز مسلمانان
جانب فاس و هزارها نفر بلسان و در آن بیرون شدند و تمام شان بطرف تونس حرکت
کردند بر بساری شان اعراب و خدانا ترسان مسلط شده مالهای شانرا در بادیه ها
در راه ها گرفتند بیشتر غارت و گرفتن اموال واقع بر کسانی شد که طرف فاس و تلمسان رفتند
و کسانی که به تونس رفتند اگر شان سلامت ماندند همین جماعت که از اندلس برآمدند بسیاری
موضع های ویران را که آنجا رفته آباد نمودند بعضی از ایشان جماعت کبیره سلاطین
و اکابر سلطان مغرب از ایشان عساکری را استخدام نمود و جماعتی از ایشان به
قسطنطنیه عظمی و بطرف مصر و شام وغیره رفتند زیرا که ایشان عدد کثیری بودند که شمارهٔ
شان را غیر از خدا کسی نمیداند وَاللّٰهُ وَارِثُ الْاَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَهُوَ خَيْرُ
الْوَارِثِينَ در نفح الطیب گفته که سلطانی که غرناطه از وی گرفته شد آخر سلاطین بنی الاحمر
که منقرض شد با انقراض دولت او مملکت اسلام در اندلس و محو گردید رسوم سلطنت
آن سلطان ابو عبد الله محمد بن سلطان ابی الحسن ابن سلطان سعد ابن الامیر
علی بن سلطان یوسف بن سلطان غنی بالله محمد که واسطه عقد ایشان و
مشید مبانی شان بود و سلطان دولت شان بر حقیقت ابن سلطان ابی
الحجاج یوسف بن سلطان اسماعیل بن الرئیس ابی سعید فرج بن اسماعیل
بن نصر بن قیس الانصاری خزرجی رحمهم الله جمیعا و رفت سلطان
مذکور بسوی مدینهٔ فاس با اهل و اولاد خود عذر کنان آنچه از وی گذشته و
افسوس کنان با آنچه از وی ماند در فاس قصرها بنا کردند در نفح الطیب
گفته زیرا شان در فاس تا حال که سنه ۱۰۳۷ یکهزار و سی و هفت است
موجود اند که مال های فراوان و مساکین را می گیرند از حلهٔ سائلین بشمار میروند
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابن خلاصه
واقعهٔ اندلس بکمال اختصار بود حالا باز میگردیم بسوی اتمام کلام بر آنچه
در دیار شامیه وغیره واقع گردیده ابتداء بذکر حرب سلیم نمودیم

از تعرب بنی اسمان در بلاد مغرب
سلطان سلیم شاه
که سلطان مصر است با قبض مغرب
آوردن خبر فتح مصر بدارالخلافه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 466 of 1140

(ذکر ابتدای جنگهای صلیبی)

بدانیکه از هنگامی که مسلمانان شام را فتح نمودند در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه قتال شان در آن سرزمین با رومیان با دشمنان قسطنطنیه بعد از باقی خلفا و امرای اسلامی غزواتی که صادر شد و فتوحات کثیره واقع گردیده از ممالک روم بود میان آن گذشته چون آخر قرن پنجم شد و ضعف در خلفاء بنی عباسی پدیدار گردید بعضی سلجوقیین بر مصر و بعضی از شهرهای شام غالب گردیدند و عاملان فرنگ که برای شان دولت در اروپا پیدا شد بعد از ضعیف شدن ملوک رومیه که طمع در بلاد شام نموده بودند بر اکثر ممالک اسلامیه تغلب نمودند پس جمع آوری نمودند جماعتهای فرنج ملوک اروپا برای تملک ممالک اسلامیه که در شام و مضافات آن بود و این در سنه چهار صد و نود و پنج هجریه بود از اسباب قیام در میان این جنگها این بود که مردی از ایشان پطرس نام ناسک که از اهل خود جدا شده رهبانیت مینمود بعزم سیاحت و ادای نسک بزیارت بیت المقدس آمده در خلاص کردن آن اماکن را از دست مسلمانان دی را حمیت و غیرت گرفت چون ببلاد ایطالیا رجعت کرد همراه پاپ، والی رومیه مصاحبت نموده و او را در این امر امر خطاب نمود پاپ در اموافقت نموده بر خوبی فکر و رای وی استحسان نمود در حال برای گرفتن اسباب و وسائل که مقتضی این امر است شروع نمود پطرس را امر نمود که برای بیداری نصاری و استخلاص آن اماکن را از دست مسلمانان در اقطار بلاد جولان نموده در هر قبیله منادی و مبشر باشد پطرس بعنوان ترغیب استمالت دلهای نصاری را برای این اشتراک در هر مکان رفته تبلیغ مینمود از ایطالیا گذشته به فرانس رفت از آن جا به اکثر ممالک اروپا رفته پیش نهادات مفسدانه خود را در میان شان انداخته برای نهوض و قیام این امر تمام را به شور آورد از آن طرف پاپ چند مجلسی را در ایطالیا و فرانس برپا کرده این مسئله را بحضور جمهور انداخته همت شان را برای شتابی و استعداد این امر به حرکت آورد و بر عاملانی که در این امر قیام نمایند انعامات تعیین و مالیات و خراج از آنها رفع کرد در این بین یکی از اساقفه عالم و پیشوایان برخاسته از پاپ تمنی کرد که اول کسی که در این راه جهاد نماید وی باشد پاپ وی را تحسین کرده بیرق صلیب را تسلیم وی کرده جماعتی از رؤسای دین نصرانیت و عامهٔ مردمان را تابع وی ساخت و تمامی شان بر سینه های پرکینهٔ خود صورت صلیب را برنگ سرخ رسم نموده بودند و همین نشان را بر اسلحه و لواها و بیرقها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 467 of 1140

دعلمای بزرگ مصور نمودند ازان وقت به صلیبین موسوم و آن جنگ‌ها را حروب صلیبیه نامیدند چون حق جل وعلی امری را اراده داشته باشد اسباب آنرا فراهم می آورد ازین جهت برای شان اسباب واموری ظاهری شد که عزم شان در ارادهٔ شان یوماً فیوماً قوی میگردید ازان جمله آنچه مؤرخین ذکر کرده اند اینکه در اثنای این اعلانات برای این جنگها وتجهیز مردمان بدخول این امر کارهای عجائب در آسمان وزمین ظاهری شد ازان جمله افتادن بعضی ستاره ها از آسمان برزمین و با ستقبال آنها خلایق مرغ خونین دراوج بوجود داری بر شکل حربهٔ ذات حدید بقریب آفتاب مشاهده می شد و در جو هوا صورت شهرها و سواران و اسلحه و اسپان منقش بصلیب ها دیده می گردیدازان جمله اینکه مدت شش روز متوالی برجامه های مسیحیه صورت صلیب های روشن و مرسم دیده می شد بطرزیکه کس نمی توانست بآب یا آتش آنرا محو کند همین دیدنیها که برای شان عارض می شد چنان عزم شان را محکم ساخته که از سفر خود داری نکرده روزانه استعداد مینمودند تا اینکه عدهٔ شان به سیصد هزار مردان جنگی بالغ شد پادشاه کلان شان که مقدم در لشکر کشی بود (برودیل) بین آن وصاحب صقلیه خویشی ودوستی بود بعد ازان ملک مذکور اراده کرد که گذر لشکرهای آن بر افریقیه باشد چون آنجا را مالک شدند بطرف شام سیر نمایند بعد بصاحب صقلیه پیغام فرستاد که من جمعیت کثیری را آماده کرده بسوی تو میرسم اما از نزد تو گذشته بطرف افریقیه رفته آن را فتح کرده بعد تو می شوم صاحب صقلیه اصحاب خود را جمع نموده درین امر با ایشان مشوره نموده همه گفتند که قسم باجمل این کار برای ما و ایشان خوب است که تمام بلاد شهرهای نصرانیت میگردد پس پای خود را بالا کرده برای شان ظرفهٔ مخملی اهدا نمود گفت قسم بحق دین من که این بادار سخن شما بهتر است گفتند چگونه گفت چون به طرف من برسید احتیاج به کلفت زیاد میگردم باید که کشتی های خود ایشان را بطرف افریقیه برسانم بالشکرها از نزد خود مهیا کنم اگر شهرها فتح شد شهرازان ها و مؤنت از مقلیه میگردد آنچه از بهای غله ها و اموال که سالانه بمن میرسید قطع می شود و اگر فتح نکردند بسوی بلاد من باز گشته متاذی میشوم علاوه اینکه تمیم امیر افریقیه میگوید که بمن عذر و عهد شکنی کردی و صلحی که میان ما بود قطع می شود باوجود اینکه شهرهای افریقیه برای ما باقی است هروقت که قوت یافتیم بخود میگیریم بعد ازان رسول برودیل را خاست گفت هرگاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 468 of 1140

شما به مقاتلهٔ مسلمانان عزم دارید بهتر فتح بیت المقدس است که از دست
شان رهائی داده برای خود فخر مباهات کسب نمائید هرچه از طبقه
است بین من و اهل آن عهد و پیمان است که قادر به شکستن آن نیستم چون
صاحب صقلیه ایشان را بر مرور صقلیه اجازه ندادند توجه را بطرف
شام از راه قسطنطنیه منعطف ساخته ملک روم نیز ایشان را از عبور مانع
شد بشرط اینکه قسم نمایند براینکه هرگاه انطاکیه را فتح نمودند بملک روم
تسلیم نمایند و گمان شان این بود که آنها قدرت بر تصرف شهرهای شام ندارند
زیرا که در آنجا لشکریان اسلام است و آن اراده هلاک فرنگ را داشت از ترس
اینکه بر آن غلبه میکنند زیرا که وی میدید که روز بروز قوت شان زیاد میگردد چون بر
ایشان شرط کرد که انطاکیه را بوی تسلیم نمایند چون مالک شدند اجابت نموده شرط
آنرا قبول کردند بعد از طی عبور کرده طالب قسطنطنیه گردیدند تا اینکه جمع گردند و آنها
اجناس مختلفه و فرقه های بسیار بودند از ایطالیاها و فرانسویها و غیرایشان از ساکنین
اروپا بطرس ناسک که پیش ذکر آن شد و ملتین بجامهٔ رهبانیت قائد فرقهٔ اول گردیده همراه
شان براه المانیا و هنگاریا و بلغاریا رفت در حین رفتن خود ها چور و چپاول بر ساکنین شهرها
و سواحل انداختند و اهالی بر ایشان حمله آورده با ایشان مقاتله کردند از انها عدهٔ بسیاری را
کشتند بعد از یکه هول های سخت را دیده بطرف قسطنطنیه رفتند پادشاه قسطنطنیه آنها
اذن داد که در شهر مقیم باشند تا رفقاشان حاضر شوند بعد ازان ملک قسطنطنیه
به کشتی های خود آنها را به سواحل آسیا نقل داد چون در آنجا رسیدند لشکر
مسلمانان در قونیه به آن ها ملاقات کردند آن عساکر ملوک سلجوقیه بودند که ممالک
شان در روم بود لشکر مسلمانان بر آن ها احاطه نموده قتال سخت را پیش کردند
بتوفیق خداوند مسلمانان غالب گردیده بر اسباب و ذخائر آن مستولی شدند
از ایشان نجات نیافت مگر اندکی همین بود آخر واقعه اول اما بطرس ناسک
پیش از رسیدن این واقعه به قسطنطنیه رجعت کرده بود زیرا که در انتظام صلیبیین
و تا فرمانی دهد از انقیاد صلیبیین بر رؤسای خود شک افتاده بود این خبر دهشت
ناک بوی رسید قسم کرد که هرگز از قصد خود باز نگردد تا حرب صلیبی ثانی را شاهد نکند

(ذکر مالک شدن فرنگ قونیه و انطاکیه را)

پیش بیان شد که روم بر انطاکیه در سنه ۴۵۸ غلبه کرده تا سنه ۴۷۷ بتصرف شان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 469 of 1140

سلیمان بن قتلمش سلجوقی از ایشان کشید چون سنه چهارصد و نود گردید امیر که عامل بر انطاکیه بود با عیسان الترکمانی بود اهل اردو با آنچه را که از زحمات مصاحب شان رسیده بود شنیدند بنهایت غمناک شده عزیمت های خود را برانتقام گرجین حرکت دادند و استیلا بران دیار را نظر گرفتند لشکر جراری را از خود منظم کرده مانند اولی سیر کردند تا اینکه به قونیه رسیدند لشکرهای اسلام با آنها ملاقات کرده معرکه های شدیدی بین آنها واقع گردید غلبه برای فرنگیان گردیده بر شهر قونیه استیلا نمودند و ملک آن بدست قلج ارسلان سلجوقی بود که با جماعت خود با ایشان مقابل شده شکست خورده قونیه را متصرف شدند بعد ازان اطراف انطاکیه رفته آنرا نه ماه محاصره نمودند در جمادی الاولی سنه ۴۹۰ مالک شدند از والی آن باغیان ترکمانی گرفتند بعد از انکه شجاعت یاغیسن را احتیاط ازوی ظاهر گردیده بود که از کسی دیده نشده بود زیرا که ایشان چون بانطاکیه قدوم آوردند باغیان ایشان چون به لشکرهای خود مقابله شد و با ایشان قتال سختی را اجرا کرده وقایع متعدده و حمله های بایله را دافع شدند چون عاجز گردید گریخت بعد ازان گشته شد چون فرنگیان انطاکیه را داخل شدند هر کس از مسلمانان که در آنجا بود کشتند و مال های شان را غارت کردند چون والی موصل مملکت شانرا استیلا لشکرهای خود را جمع کرده بطرف شام رفت و آن امیر قوم الدوله ابو سعید کربوقا بود همراه لشکرهای خود بمرج دابق مقیم شد عساکر ترک دوب و خام بادی جمع گردیدند غیر ازکسانی که به حلب و حمص و دمشق بودند و بسیاری از امرا اجتماع نمودند مصیبت بر فرنگیان بزرگ گوید به سوی کربوقا فرستاده ازوی امان خاستند وقتیکه بر لشکرهای خود بر انطاکیه روی آوردند گفت بیرون نمی شوید مگر به شمشیر - بعد ازان کربوقا مذکور با ملوک و امیران که همراه او جمع شده بودند بدستوری را پیش گرفته بر ایشان تکبر نمود آنها نیز نیات خود را با او بدکردند خلاصه آنکه کار بر فرنگیان تنگ گردید و خوراکه شان تمام شد ناچار از انطاکیه برآمده همراه مسلمانان مقاتله کردند با ایشان راهب زیرکی بود که گفته وی را اطاعت میکردند قبل از بیرون شدن شان بمقاتله برای شان گفت که از حضرت مسیح علیه السلام در قیسان انطاکیه حربه مدفون است اگر آن را یافتید هرآینه بر دشمنان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 470 of 1140

خود ظفر یاب میگردید و اگر بیافتد آماده هلاک باشید پیش ازین خودوی حربهٔ را در مکانی از قبیان مدفون نموده اثر آن را نا معلوم ساخته بود ایشان را بروزه و توبه امر فرمود سه روز روزه گرفتند چون روز چهارم شد تمام شان را در موضع داخل کرده و بیل داران را با خود برده هر طرف را حفر نمودند تا اینکه حربه را از موضعیکه پنهان کرده بود یافتند ایشان را بفتح و ظفر بشارت داد بروز پنجم از دروازه متفرق پنج و شش بیرون می شدند مسلمانان به کربوقا گفتند که بدروازه ایستاده میشویم هر کس برآمد آنرا بقتل میرسانیم حالانکه متفرق اند کارشان سهل است گفت بگذارید که کاملا بیرون شوند بعد ازان ایشان را می کشیم که بر معالجه نمودن قادر نباشند قومی از مسلمانان جماعت بیرون شونده نگهان آن ها را گذاشتند خود کربوقا بطرف شان رفته منع کرد چون خروج شان کامل گردید که در شهر یکی از ایشان نماند کارزار بزرگی را برپا کردند مسلمانان شکست خورده گریختند از معامله که کربوقا با ایشان از راه بیقدری و اعراض کردن پیش میبرد ثانیا که ایشان را از کشتن منع کرد همین بود که هزیمت بر مسلمانان افتاد تمام که یکی از مسلمانان کسی را به شمشیر یا نیزه یا به تیر نزدند بلکه خود سرانه شکست کردند کربوقا هم با ایشان منهزم گردید چون فرنگیان این واقعه را دیدند کید و مکر پنداشتند زیرا که مقاتله نشد که چنین شکست داشته باشد ترسیدند که مسلمانان تعقیب شانرا خواهند کرد جماعتی از مسلمانان برجای خود ثابت مانده حیتاً و طلباً للشهاده مقاتله کردند فرنگیان از ایشان هزاران را کشته آنچه در لشکرگاه خوراکه و مال و اثاث و جهاز بود همه را غارت کردند حال شان باصلاح آمده پس قوی گردیدند .

(ذکر قتال فرنگ معرهٔ نعمان را)

بعد ازان فرنگیان با لشکرهای خود طرف معرهٔ نعمان رفته آنرا محاصره نمودند اهل معره با ایشان مقاتلهٔ شدیدی کردند فرنگیان که از آنها شدت و مشقت دیدند و آنها را در مقاتله کوشان و ساعی یافتند برجی را از چوب موازی دیوار شهر ساخته قتال بر بالای آن میکردند مسلمانرا ازان مضرت نرسید چون شب شد قومی از مسلمانان که محافظت سور

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 471 of 1140

را مینمودند ترسیده حرص وخوف با ایشان تداخل کرده بجان اینکه اگر بچولی های کلان متهتن شوند البته نگهبانی خود را خواهند کرد - لذا موضع های راکه محافظه مینمودند واگذارشده از سور شهر فرود آمدند طایفه دیگر که اشارا دیدند نیز چنین کردند مکان خود را واگذارشدند تا اینکه عقب بعقب فرود آمدند تا اینکه سور را کاملاً خالی کردند بعد فرنگیان بذریعه نردبان ها بسور بالا آمدند چون مسلمانان دیدند متحیر شدند سراهای خود را داخل شدند فرنگیان بر ایشان سه روز سمشیر ها واگذاشتند زیاد بر صد هزار را به تیغ بیداد شهید کردند إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اسیر بسیاری گرفته معزا مالک شدند وچهل روز اقامت درزیدند .

(بیان مصالحه اهل عرقه حمص با فرنگیان)

بعد از تملک معرة نعمان بطرف عرقه رفته آنرا چهار ماه محاصره نمودند سور آن را چند سوراخ نمودند با وجود آن بر تملک آن قادر نشدند منقذ والی شیزر بمراه شان مراسله نمود بداون عرقه بآن با مصالحه کرد بعد ازان بطرف حمص رفته محاصره نمودند والی آن جناح الدوله بمراه شان مصالحه کرد بعد سوی عکا سیر نموده بر آن قدرت نیافتند .

(بیان تملک فرنگ بیت المقدس را)

بعد بطرف بیت المقدس حرکت کردند در ینوقت عدده شان یک ملیون، که عبارت ده لک باشد بود در بیت المقدس شخص مشهور بافتخار الدوله از طرف عبید بن یا دشاهان مصر والی بود که از خلفاء عباسی گرفته بودند چون فرنگیان رسیدند آنرا چهل وچند روز محاصره نموده در بیست وسوم شعبان ۴۹۲ مالک شده مردمان را از بر شمشیر گرفته یک هفته در شهر درنگ کرده مسلمانان را بقتل می رسانیدند فرنگیان در مسجد اقصی زیاده بر هفتاد هزار را شهید کردند که ازان جماعت بسیاری از امام های مسلمانان وعلماء وعباد وزهاد بودند رحمهم الله تعالی از نزد صخرهٔ مبارکه چهل وچند قندیل نقره که از هر یک سه هزار وششصد درهم بود اخذ کردند وتنور از نقره که وزن آن چهل رطل شامی واز قندیل های زرد یکصد وپنجاه قندیل نقره ئی واز طلا بیست وچند قندیل را قلب نمودند خلاصه چنان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 472 of 1140

غنیمت بردند که از شمار و حساب بیرون بود گرفتگانی که از شام در بغداد به صحبت قاضی ابی سعید هروی وارد شده بودند در دیوان خانه خیابان کلامی را ایرادی نمودند که چشمها از اشک سیلان و دلها بریان می شد روز جمعه در مسجد جامع ایستاده شده فریاد کردند گریستند و مردمان را بگریه آوردند و آنچه که مسلمانان را مشقت رسیده بود از کشتن مردان و اسیر نمودن عیال با اطفال و غارت نمودن اموال چنان فجیعه بائی را تذکار نمودند و خبرهای مصیبت اثری بیان کردند که مردمان از شدت مصائب مبهوت گردیده با اینکه روزه دار رمضان بودند روزه ها را افطار کردند شعرا نیز درین موضوع قصائد حزن آوری انشاء نمودند که چشمها خون ریز و جگرها پاره پاره گردید این مصیبت در خلافت مستظهر باللہ ابن مقتدی بامر اللہ عباسی وقوع یافت و درین وقت بین سلاطین سلجوقی در عراق تنها و اختلافات بسیاری واقع گردید که از ایشان و خلیفه عباسی فائده برای مسلمانان نرسید مگر مصریون لشکری را بامتال فرنگیان فرستادند اما چون جزیره قدس بایشان رسید و با فرنگیان مقاتله آغاز یدند شکست خورده فرنگیان ایشان را بعسقلان محصور نمودند کار را بر ایشان چنان تنگ گرفتند که بفرنگیان دوازده هزار دینار و برد ایتی بیست هزار دینار داده اند بعد از ایشان کوچیده به قدس مراجعت کردند آنرا پایتخت قرار دادند بعد ازان فرنگیان بر اکثر سواحل شام مستولی شده یا فاد غیر آن از قلعه ها و حصن ها را مالک گردیدند این محنت و مصیبت کلانی بود بر مسلمانان بعد ازان در سنه ۴۹۴ بسوی شهر نکار رفتند برفتح آن قادر نگردیدند مدینه بانیاس را آباد کرده به قمص نام تسلیم نمودند بملک قدس دیگر فرنجی مقیم شد گفته اند که خود بردویل در انجا اقامت کرد بیت المقدس مدتی نود و یکسال بدست فرنگیان بعد و هزیمت جماعت آن از سواحل شام پادشاهان اسلام از پس گرفتن آن عاجز بودند تا حق جل و علا بدست سلطان صلاح الدین ایوبی فتح گردانید سنه ۵۸۰ چنانچه ذکر آن در ما بعد می آید انشاء اللہ تعالی

بیان مالک شدن فرنگ شهر سروج و حیفا و قیساریه را

در همین سنه پادشاهی فرنگ شهر سروج را که از جزیره سقلیه طرف نمود و بسیاری از اهل آنرا کشته حریم شانرا اسیر و اموال شانرا غارت نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 473 of 1140

و همچنین شهر حیفا قریب عکا که بر ساحل بحر است مالک گردید شهر قیساریه را مالک شده اهل و مال آنها را قتل و غارت نمودند در سنه ۴۹۵ بسوی طرابلس شام سیر نمود اهل طرابلس با ایشان مقاتله کرده نحو سیصد نفر را از ایشان کشتند آخر فرنگیان بر مال و اسپ با ایشان مصالحه کرده از آنجا رسیده به طرسوس که از اعمال طرابلس است رفتند آنرا محاصره نموده مالک شدند و از آنجا که از مسلمانان در آنجا بودند شهید گردیدند بعد ازان بطرف قلعه عکو بآن رفتند ابن العریض که والی آن بود با ایشان مقاتله کرده سواری را از اکابر فرنگیان اسیر گرفت که فرنگیان که ده هزار دینار و هزار اسیر فدیه میدادند ابن العریض قبول نکرد در همین سنه نیز فرنگیان بسوی حمص رفتند و لشکرکش شان پادشاهی از ملوک فرنگ بود مخیل نام شهر را محاصره کرده مضافات آنرا مالک شدند قس که سابق مذکور شد بر شهر بلاد آمده بران باکار را تنگ گرفتند نزدیک بود شهر را قبضه نمایند منجیق باد بزرگ باکه شانزده قطعه در میان دریا تهیه کرده بودند بر شهر برای نمودند مسلمانان از نواحی سواحل جمع شده بطرف منجیق باد بسوی شان آمدند و منجیق باد بر جهای دریائی را سوختند این قصه نصرت عجیبی بود برای مسلمانان حق تعالی کفار را ذلیل گردانید شکست خوردند در همین سنه قس فرنگی بطرف بیروت حرکت کرده آن را محاصره کرده براهل آن مضایقه نمودند مقام محاصره برایشان دراز گردید طمع خود را از آن نبریده کوچیدند در ماه رجب همین سنه لشکر باز از مصر بطرف عسقلان آمد برای اینکه فرنگیان را از آنچه در تصرف شان از شهرهای شام باقی مانده منع نماید بردویل والی قدس این خبر را شنیده بطرف شان حرکت کرده بنای مقاتله را گذاشت حق تعالی مسلمانان را نصرت بخشید فرنگیان شکست خوردند مسلمانان بسیاری شان را قتل کردند خود بردویل منهزم گردیده در میان پیشه نی مخفی شد و مسلمانان آن پیشه را آتش زدند آتش بوی رسیده بعض جداد را سوخت بزحمت بسیار از آنجا نجات یافته بر ملا رفت مسلمانان تعقیب ویرا نموده براو احاطه کردند حال وی بدگردیده از آنجا گریخته بیافا رفت کشتن و اسیر نمودن براصحاب وی بسیاری و در سنه چهار صد و نود و شش جنگ مسلمانان از مصر رسید بین فریقین وقایع پیش شد که ذکر آن طویل است نصرت در بعضی این وقایع برای مسلمانان و گاهی مر کفار را بود در همین سنه که بیرون گردیده است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 474 of 1140

فرنگیان لعنهم الله بیت المقدس و فلسطین غیر انوعسقلان و همچنین یافا و اسوف و قیساریه حیفا، طبریه، لازقیه و در جزیره رباسروج صیحل مذکور طرابلس شام را محاصره نمود و کمک بوی میرسید و در طرابلس فخرالملک بن عمار والی بود لشکری خود را در کشتی ها سوار کرده در شهرهائی که بدست فرنگیان بود میفرستاد که همراه شان غزا نموده هرکس را یافتند بکشند در سنه ۴۹۷ فرنگیان از ربا بر مرج الرقه و قلعه جبر غارت بردند مواشی و کسانیکه از مسلمانان بدست شان افتاد اسیر نمودند در همین سنه کشتی ها از بلاد فرنگ بلازقیه رسید که دران کشتی ها لشکر با و تجار ها بودند بر حصار طرابلس از ایشان برآمد بجز امعادنت خاستند طرابلس را تنگ گرفته چند روز همراه شان مقاتله نمودند قتال سختی را مگر از گرفتن طمع شان قطع گردید طرف شهر جبل کوچیده آنرا محاصره کرده با اهل آن مقاتله شدید نمودند چون اهل شهر عجز خود را ملاحظه کردند از فرنگیان امان خاسته شهر را بایشان تسلیم نمودند فرنگیان باهل خود وفا نکرده مال های شانرا گرفته بانواع عذاب و عقوبات ایشان را عذاب نمودند چون از جبل فارغ شدند بطرف شهر عکا سیر نمودند از ملک خود والی قدس معادنت خاستند بران نزول نموده طرف خشکه و دریا محاصره نموده بالآخر آن را مالک گردیدند اهل آن چنان افعال شنیعه را اجرا نمودند که زبان از تکلم اعراض میکند بعد ازان بطرف حوران شتافتند میان شان و مسلمانان قضیه ها واقع گردید که سخن بذکر آن طول می گردد مگر نصرت از مسلمانان بود دوازده هزار از فرنگیان کشتند و قمص را اسیر گرفتند فرنگیان بهسی و پنجهزار دینار و شصت نفر اسیر مسلمانان وی را فدیه دادند در سنه ۴۹۸ فرنگیان بسوی قلعه ارتاح رفتند بین ایشان و مسلمانان قتال شدیدی واقع گردید مسلمانان منهزم گردیده بسیاری شان کشته و اسیر شدند فرنگیان قلعه را مالک گردیدند در سنه ۴۹۹ درین ایشان و مسلمانان در قلعه که بدست فرنگ بود بین آن و دمشق دو روز مسافت داشت قتال واقع گردید مسلمانان این قلعه را مالک گردیده کسانی را از فرنگیان که در قلعه بودند کشتند بعضی از سواران شان اسیر ماندند که دو صد سوار بودند همچنین قلعه رفنیه که از قلعه شام هست مالک شده پنجصد نفر فرنگیان را کشتند در همین سنه فرنگیان قلعه افامیه را که از محکمترین قلعه های شام بود مالک گردیده مسلمانانی که در آنجا بود شهید کردند و در سنه ۵۰۰ وحشتی بین ملک قسطنطنیه و فرنگیانی که در شام بودند واقع شد بعد ازان بین شان مقاتله سختی واقع گردید که فرنگیان شکست یافتند و همیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 475 of 1140

فرنگیان حصار را بر طرابلس شام و بیروت استیلا میداشتند سخن در بنیاد آن
است کوتاه میکنم خلاصه اینکه این دو شهر را مالک گردیدند در سنه ۵۰۲
بسیاری مردان را کشته و زنان و اطفال را اسیر مال ها را چور و چپاول
کردند بعد ازان بانیاس صیدا صور قلعهٔ ارتاب که نزدیک حلب است و غیر
ذالک را مالک شدند در سنه ۵۱۸ هجریه بروایت ۱۴ برد ویل با لشکرهای
خود قصد گرفتن دیار مصر به را نمود رفت تا بغزه رسید آنرا داخل شده خراب
کرد مساجد آنرا سوخت از انجا کوچیده در راه مریض شده هلاک گردید حاصل
اینکه فرنگیان همیشه مملکت های شامیه را متصرف می شدند تا اینکه بدست سلطان
غیر از حمص حماه شام حلب و بعضے قریه های حوالیش باقی نماند حال همین قسم
استمرار داشت تا سنه ۱۱۲۸ مسیحیه مطابق سنه ۵۲۲ هجریه حلب و موصل
برای سلاطین سلجوقیه گردید که از بعضی امیرهای مسلمین که تغلب نموده بودند
انتزاع نمودند عماد الدین زنگی پدر سلطان نور الدین محمود که آتیه ذکر میشود در آنجا
اقامت نمود عماد الدین شخص دلاور و باشهامت و صاحب عزم شدید بر جهاد کفار
بود بر فرنگیان غارت انداخته غزوات را متوالی گردانید که اکثر ممالک را پس
گرفت اما افسوس که از دست یکی از غلامان خود کشته شد در سنه ۵۴۱ پدرود
آق سنقر غلام سلطان ملک شاه سلجوقی بود چون عماد الدین کشته شد و مملکت
حلب برای پسر وی نور الدین محمود گردید بر فرنگیان شدید تر از پدر خود گردید
قتال و کشتن زیاده نمود از اهل علم و تقوی و استقامت جود بهای آن اوصاف
طویل است که در ما بعد ذکر میشود اول آنچه را که در ولایت خود آغاز نمود همانا لشکر را
برای مقاتلهٔ فرنگ تجهیز کرده شهر ارتاح و امد کا و موضع دیگر را فتح کرد در سنه ۱۱۴۷
مسیحیه مطابق ۵۴۲ هجریه جنگهای نور الدین محمود شدت و زیاده غزوات و فتوحات
آن متوالی شد فرنگیانی که در ممالک اسلامیه بودند از فرنگیان امداد یاری استمداد نمودند
آنها مدد های عظیم فرستادند تحت قیادت پادشاه جرمن و النها و پادشاه فرانس
لویز هفتم پیش از قدوم ملک فرانس بروزهای اندکی ملک جرمانیا به فلسطین بحوالی
رسید که بروی گریه کرده می شد زیرا که بیشتر از نصف لشکر از رود میان را از تحت
گرسنگی و مرض هلاک و بعض دیگر بضرب شمشیر در معرکه ملاقی که دشمنان در اثنای راه بر
آن تا خفته مقتول شدند چون بسواحل سوریا رسیدند موکب سلطان نور الدین با
لشکریان خود با آنها رسیده بلشکر خود الیشان نواچیان کوفته که بر اه باقی لشکر منهزم گردیده در اثنا که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 476 of 1140

پس میگردند بمملکت فرانس و لشکرهای وی ملاقات کردند که ملک فرانس در بهتر
حالتی رسیده بودند لشکر اسلام در نواحی انطاکیه همراه شان مقابل شدند آتش جنگ
بین شان مشتعل گردید مدت چهار روز قتال استمرار داشت مغلوبیت طرف
ملک فرانس لشکریان وی بود بهرگاه چاره ندید همراه بقیهٔ لشکرکشان لشکریان
بازگشته بکشتی ها سوار شده جانب قدس رفتند بقیهٔ این عساکر با لشکریان جرمانیه
منضم شدند در سنه ۵۴۱ فرنگیان طرابلس غرب را مالک شدند و در سنه ۵۴۲
نورالدین در نواحی انطاکیه با فرنگیان غزا نمود پرنس صاحب انطاکیه را کشت فرنگیان
شکست قبیح یافتند جماعت بسیاری از ایشان دستگیر گردیدند شعرا قصائد بسیاری
را مدح و تهنیت وی انشاد کردند در همین سنه و ما بعد آن سلطان نور
الدین بسیاری از قلعه ها را فتح نمود فرنگیان چند بار دمشق را تزول نموده محاصره
کردند اما قدرت بر ملک آن نیافتند قتال و غزوات بین سلطان نور
الدین و فرنگیان استمرار داشت تا سنه ۱۱۷۳ مسیحیه مطابق سنه
۵۶۹ هجری سلطان صلاح الدین ابن ایوب که از اتباع سلطان نور
الدین محمود بود وی را سلطان موصوف بطرف مصر سنه ۵۶۴ مجهز
نمود مصر را از تصرف عبید بمن کشیده مالک شد قصهٔ آن طویل ست
و مذکور در تواریخ ست سلطان صلاح الدین در علم و صلاح و تقوی
مانند سلطان نورالدین محمود بود چون سلطان نورالدین در سنه ۵۶۹
وفات کرد سلطان صلاح الدین ملک مصر و شام را جمع کرده
پادشاهی بزرگ و راسخ گردید غزوات را بر فرنگیان جهت
خلاصی آنچه در دست شان بود از شهرهای مسلمانان متوالی
ساخت از این مقاتله که بین او و فرنگیان واقع شد در
سنه ۵۸۵ در حیات سلطان نورالدین محمود بود سبب این
بود که جمعیت های بسیاری از فرنگیان آمده شهر دمیاط را
محاصره نمودند و بر کسانیکه در شهر بودند تنگی گرفتند سلطان صلاح الدین با مصر
با لشکرهای انبوهی رسیده با ایشان کارزار سخت کرد سلطان نورالدین از عقب
لشکرها مدد وی فرستاد سلطان نورالدین در اطراف شام غارت را بر ایشان انداخت و بر خبرها
ئی که بدست شان بود غزوه ها پی در پی کرد فرنگیان از دمیاط کوچیده خائب و خاسر با
گشتند در سنه ۵۶۵ سلطان صلاح الدین از مصر حرکت کرده بر فرنگیان غفلتاً وارد
غارت پیش برده دیر باره غ[illegible] هجوم کرده آن را چپاول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 477 of 1140

خود پادشاه فرنگ لشکریان خود برای تردید شان آمد با ایشان مقاتله کرد شکست داد و پادشاه شان بعد از ایکه نزدیک بود که گرفته اسیر شود از چنگ شان باشد صلاح الدین بمصر باز گشت بعد ازان ایلدرا از جانب خشکه و دریا غزا نمود از دست فرنگیان گشاد و سنه ۵۶۵ بعضی اهل مصر تا بعان عبید مین که دولت شان منقرض شده بود به فرنگیان که در شام و صقلیه بودند نوشتند که با نها لشکر بفرستند که بمعاونت لشکر سلطان صلاح الدین از دیار مصر به بیرون کنند لهذا فرنگیان بمعاونت شان دو صد جهاز جنگی که پر از مردان و سبی آب کوت حامل پیلان و شش کشتی کلان که از آلات حرب بار و چهل کشتی که خوراکه را متحمل بود فرستادند که در ان جهاز ها از مردان جنگی پنجاه هزار و از سواران هزار و پنصد در بیست و ششم ذی الحجه سنه ۵۶۵ به اطمینان کامل غفلته بر اسکندریه نزول نمودند اهل اسکندریه باسلحه و عده خود بیرون شدند که ایشان را از فرود آمدن منع نمایند مگر وای شان منع کرده اهل اسکندریه را لازم گرفتن دیوار شهر امر نمود فرنگیان در زمین خشکه نزدیک فرود آمده بسوی شهر پیش شده منجنیق ها و دبابات بر شهر نصب کردند سخت ترین مقاتله را جاری داشتند مردم شهر بر مقاتله شان صبر نمود باوجود که در نزد شان از لشکریان عده کمی بودند فرنگیان از شجاعت شان و خوبی اسلحه شان ترسیدند مگر اهل اسکندریه در حال مکتوب بطرف مصر به سلطان صلاح الدین فرستاده خواهش نمودند که فوری خود را برساند تا شر دشمنان را ازان ها منع فرماید خلاصه کارزار از اول روز تا آخر روز دوام نمود چون شام شد فرنگیان باز گشتند کوشش نموده و حمله بیرون الازم گرفتند تا دبابات شان به قریب دیوار شهر رسیدند در ان روز لشکر های اسلامیه که قریب اسکندریه بودند بمعاونت مسلمانان رسیدند نفوس اهل اسکندریه تقویت یافته به خوبی قتال نموده صبر کردند چون روز سوم شد مسلمانان دلاور به کمال شجاعت دروازه گشوده از هر طرف بر فرنگیان خروج نمودند آواز های تکبیر بلند گردیده فرنگیان ترسیدند مقاتله سخت گردید مسلمانان به دبابات و منجانیق رسیده آن ها را سوختند بمیدان مقاتله صبر نمودند حق تعالی نصرت خود را بر ایشان نازل علامات نصرت ظاهر گردید کارزار تا آخر روز دوام داشت چون آفتاب غروب کرد طرفین از مقاتله دست کشیدند اهل شهر به کمال خوشوقتی و مسرت داخل شهر شدند نظر بر آثار بشارت فتح را مشاهده میکردند فرنگیان کشته و زخمی بسیار گردیده غمناک بودند

دیباچه تاریخ سلاطین مملوک مصنف ۴۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 478 of 1140

اما سلطان صلاح الدین که خبر فرود آمدن فرنگیان اسکندریه را شنید با معدل لشکر خود حرکت کرده طایفه را از لشکر جانب دمیاط برای احتیاط فرستاد غلام خود را به جانب اهل اسکندریه روان کرد که آن ها را بقدوم سلطان و لشکر بشارت دهد غلام سلطان بوقت عصر که مردم از مقاتله باز گشته بودند رسید در شهر ندا کرد که اینک سلطان و عسکریان فوری بشام میرسند بعد ازان سلطان صلاح الدین از عقب غلام رسید اهل اسکندریه بقدوم وی خوشوقت گردیده بسوی قتال عودت کرده انچه از رنج قتال و الم زخمها بان ها رسیده بود همه زایل گردید و هریک از ایشان چنان گمان مینمود که صلاح الدین همراه اوست و چنان قتال میکرد که گویا منحواست که صلاح الدین مقاتله آن امشاهده کند چون فرنگیان آمدن سلطان صلاح الدین بهمراه لشکر باشنیدند دست باز شان از قوت افتاده بقهقرا و سستی شان زیاد گردید مسلمانان در وقت تاریکی شب بآن ها خلط گردیده بخیمه شان رسیدند انچه اسلحه کثیره و تجملات عظیمه که در آن خیمه ها بود غنیمت گرفتند قتل را بر فرنگیان بسیار کردند بسیاری شان طرف دریا گریخته شوانی خود بساحل نزدیک کردند که بران ها سوار شوند بعضی شان سلامت سوار گردیدند بعضی از پریشانی بدریا غرق شدند بعضی مسلمانان بدریا غوطه زده بعضی کشتیهای فرنگ را پاره نموده غرق شد باقی ها ازین کار ترسیده پشت گردانیده باشوانی خود ها گریختند سه صد نفر از سوار کاران فرنگ خود را بر سر تل حمایه کرده بودند مسلمانان تا صبح همراه شان مقاتله کردند جنگ تا نیمه روز دوام داشت اخر اهل شهر بر ایشان غالب گردیده مقهور نمودند میان کشته و اسیر باگردیدند حق تعالی شر ایشان را از مسلمانان کفایت کرد در ۵۷۱ھ بتصرف صلاح الدین بمدرگ گردیده فرنگیان بادی المکاتبه نمودند از وی طلب صلح و معاهده کردند بر شرطهای معلومه همرای شان صلح کرد در ۵۷۲ھ جهت بعضی امور که جاری شد صلح شکسته شد سلطان صلاح الدین بالشکری خود از مصر قتال فرنگیان را عزم نموده برآمد این کار در ـــ اول سنه مذکوره بود خود سلطان و لشکریان در بیست چهارم ماه در عسقلان رسیده قتل و غارت و اسیری سوختن بر ایشان اجرا نمود در مضافات آن غارت کنندگان را متفرق ساخت چون دیدند که فرنگیان لشکری ظاهر ندارند و نه کسیکه شهر ها را حمایت کند جمع گردیده بلاد شان را قلع نموده باطمینان در اراضی شان سیاحت میکردند صلاح الدین بر ملة رسید عازم بود که بعضی قلعه شان را محاصره نماید به نهری رسیدند مردمان در عبور

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 479 of 1140

از دحام نمودند که ناگاه فرنگیان با لشکرهای خود بایشان نزدیک شدند در این وقت بود که سلطان صلاح الدین بعضی لشکر بود زیرا که اکثر شان در طلب غنیمت تفرقه شده بودند چون فرنگیان را دید همراه کسانیکه با او بود توقف نمود ایشان با مقاتله کرده جماعت از فرنگیان بقتل رسیدند پسر تقی الدین برادر زاده سلطان شهید گردید بعد شکست بر مسلمانان واقع شد بعضی از فرنگیان بر خود صلاح الدین حمله برده وی را نزدیک شد که برسد آن فرنگی پیش روی وی کشته شد فرنگیان بر سلطان بسیار شده از انجا سنهر ها گذشت اندکی میرفت باز می ایستاد تا انیکه لشکریان او ملحق شوند تا انیکه شب داخل گردید در بیابان رفت تا به نفر اندکی بصر رسید در راه بایشان مشقت زیاد رسید که توشه شان کم شد آب نیافتند تا انیکه بسیاری از دواب شان از گرسنه گی و تشنه گی هلاک شدند اما لشکری که متفرق شده بودند برا ے غارت آنها شان مابین کشته و اسیری افتادند از جمله کسانیکه اسیر شدند فقیه عیسی بکاف که در مقاتله از شدیدترین مردمان و جامع بین علم و دین و شجاعت بود و برادر او ظهیر نیز اسیر گردید بر اگه چون منهزم گردیده بودند میر نقدر راه را گم کردند آن بار اگر فتند سالها در اسیری ماندند تا انیکه صلاح الدین فقیه عیسی را بقصت هزار دینار فدیه داد و همچنین اسیرها بسیاری افدیه داد چون این خبر بمحبت مسلمانان حاصل گردید فرنگیان به شهر حماه رفتند آن را محاصره نمودند پسران صلاح الدین حاکم بود امیر و اهل شهر با ایشان مقاتله کردند نزدیک فرنگیان شهر را مالک شوند قتال شدید و کار بزرگ گردید فرنگیان بر بعضی اطراف شهر هجوم کردند قتال شب و روز دوام کرد مسلمانان اراده نقل نمودن را داشتند بر نفس و مال و اهل خود محاربه میکردند که ناگاه بنصرت خداوندی بر ایشان فرود آمد کشتن را بر فرنگیان بسیله نموده ایشان را از شهر بیرون کردند از انجا نا امید گردیدند حق شهر شان با از مسلمانان کفایت کرد بعد ازان رفته حارم را محاصره نموده قدرت گرفتن آن نیافته ازان گردیدند در سنه ۵۷۴ نی شهر ربیع الاول رفت جماعه بسیار از فرنگ بسوی شهر حماه و بسیار شد جماعه شان از سوارها و پیاده و طمع شان در غارت و چپاول بود پس اختیار کردند چور و غارت را خراب کردند همه ها نیکه در راه شان بود و کشتند و اسیر کردند مسلمانان آنجا را چون لشکریکه مقیم حماه بودند این خبر را شنیدند بعد حالیکه پیشان ماندک بودند نزول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 480 of 1140

بر خداوند تعالی نموده بطرف مخالفین حرکت کرده ایشان را ملاقات نمودند در بین شان
کارزار واقع گردید چون مسلمانان از صدق وجدیت جنگ میکردند حضرت الهی
ان ها را نصرت و فیروزی بخشید و طایفه فرنگ رو بگریز نهادند و کشته و اسیر
از ایشان بسیار شد و انچه غنیمت که از قریه ها گرفته بودند مسلمانان از ایشان
پس گرفتند در ینوقت صلاح الدین به حمص بود پس سرهای بعضی کشته گان را همراه
اسیران و اموال به حضور شان روند امر بکشتن بندیان نمود زیرا که پادشاه مخیرات
بود اسیران که از کفار آورده میشود میان سه کار هر کدام خواهد اختیار نماید یا کشتن
یا فدا یا منت بدون فدا و در ماه ذی القعده همین سال اجتماع نمودند فرنگیان
همراه پادشاه خود و رفتند سوی دمشق پس قتل و غارت نمودند و اسیر گرفتند
بسیار چون خبر به صلاح الدین رسید برادر زاده خود فرخ شاه را با لشکر فراوان
بان طرف فرستاد و مشغول جنگ شد حق تعالی لشکر اسلام را نصرت داد و کشت
بسیاری از ایشان را و پهلوانان و پیش خبگان که یکی از انجمله همفری بود
که در شجاعت و کارزاری نظیر به بوی مثل میزدند در شجاعت و تدبیر جنگ و
شر او مسلمانان نجات یافتند در سنه ۵۷۵ فرنگ قلعه محکم و بلند نزدیک
به بانیاس نزد خوانه یعقوب علیه السلام بنا کردند و مشهور به مخاضة الاحزان
بود چون این خبر بگوش صلاح الدین رسید شصت هزار دینار بان مرد سپرد
که در مقابله و جدل بنای خود را خراب نمایند او شان سر باز زده
قبول نکردند پس از دمشق جانب بانیاس حرکت کرد بعد از رسیدن در انجا اقامت
نمود و بر انگیخت غارتها را بر ایشان بعد با لشکر ظفر پیکر جانب قلعه شتافت و محاصره
کرد قلعه را و کارزار میکردند کسانی را که در میان قلعه بودند و خود صلاح الدین
به بانیاس پس گردید در حالیکه جماعت سواران او در شهرهای دشمنان غارت
میکردند پس فرستاد جماعه را از لشکر خود همراه گیرنده گان غله اگاه نشدند
مگر انیکه فرنگیان همراه پادشاه خود ناگاه خروج و طغیان نمودند بر ایشان فرستادند
خبر را بسوی ملک صلاح الدین و او را مطلع ساختند پس بسرعت تمام خود را
بلشکر ها رسانید در حالیکه ایشان در مقاتله و زد و خورد بودند پس فرنگیان سخت
مقاتله با کرده و بر مسلمانان حمله های بسیار نمودند که نزدیک بود آن ها را از جا های
شان بر خیزانند همین بود که بنصرت خداوند بر مسلمانان فرود آمد مشرکان را
شکست کردند و بسیاری از ایشان کشته گردید و پادشاه شان تنها نجات و بسیاری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 481 of 1140

شان اسیر گردیدند که از جمله اسیران ابن بیزان والی رملة و ناقلس که بعد از پادشاه بزرگ تر فرنگیان بود و ایضا برادری والی جبیل و والی طبریة وغیره که از مشهوران سوار کاران شان بود اسیر گردید ابن بیزان خود را خلاص نمود بشرطیکه یصد و نجاه هزار دینار و هزار اسیر مسلمانان را بدهد پس سلطان صلاح الدین از موضع جنین جای به موضع بانیاس عودت نمود و به جهت داخل شدن و محاصره همان قلعه ساخلی کرد و احاطه نمود بران قلعه و لشکریان خود را برای غارت کردن بر فرنگیان در همان اطراف روان کرد بعد ازان هجوم نمودند مسلمانان بران قلعه و سخت و بزرگ شد کار مقاتله و سوراخ کردند قلعه را و آتش ها در وی افروختند و انتظار می بردند افتادن دیوار شهر را که بود بهنای آن نه زرع بخاری بعد از چند روز دیوار افتاد داخل شدند مسلمانان قلعه را بطریق قهر و غلبه و کشتند هر کس را که دران شهر بود از کافران و هلاک کردند اسیران مسلمانان را و کشت سلطان موصوف بسیاری از اسیران فرنگ و باقی ها را در بندی خانه و مشق انداخت و خود سلطان صلاح الدین در انجا اقامت نمود تا انکه ویران شد قلعه و محو شد اثر آن و با زمین برابر گردید و بودند تمام فرنگیان جمع آوری نمودند در طبریه برای غلبه قلعه چون خبری گرفتن و ویران نمودن را شنیدند همه متفرق شدند و در سنه ۵۸۳ فتح کردند مسلمانان شقیف را و از فرنگیان گرفتند و آن از مضافات طبریه نزدیک سواد است و بر مسلمانان ازان طرف اذیت سخت میرسید و هرگاه رسید طایفه فرنگ را خبر رفتن سلطان صلاح الدین از مصر بسوی شام جمعیت کردند و جمع شدند سوار ها و پیاده ها به کرک که نزدیک راه است بامید انکه ایشان بیابند فرصتی را برای بازار مسلمانان در رفتن بانکه کمین کنند در تنگی ها چون چنین کردند شهر های شان از نواحی شام از عسکر خالی ماند فرخ شاه برادرزاده سلطان صلاح الدین این خبر را شنید جمع کرد در نزد خود از لشکر های شام و قصد کرد انچه بدست های شان بود از شهر ها پس چور و غارت کردند آن ها دبوریه را و نزدیک آن از بلاد را اسیر کرد و کشت مردان و اسیر نمود زنان و غنیمت گرفت اموال فراوان و فتح کرد ازیشان بلده شقیف را پس خوشوقت شدن مسلمانان از فتح شدن آن زیرا که بمسلمانان اذیت بسیار ازان طرف میرسید چون سلطان صلاح الدین به دمشق رسید بلا توقف ازانجا به طبریه رفت و فرنگیان تمام در طبریه جمع شده بودند پس فرود آمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 482 of 1140

سلطان موصوف به نزدیک طبریه و غارت کرد برادرزاده سلطان بر پسران
و قتل و غارت نمود و غنیمت گرفت و اسیر نمود و غارت کردند لشکریان و عربان ان دیار
تا انیکه نزدیک شدند مرج عکا را در یافتند جماعت از فرنگیان از طبریه فرود آمدند
بر کوه کوکب پس مقاتله کردند با ایشان مسلمانان کارزار بسیار سخت پس ناچار پس گردیدند
و سلطان صلاح الدین پس در عقب ایشان روان شد و از انجا به بیروت که اراده فتح و تسخیر
داشت درین بین وی را خبر رسید که کشتی رسیده در دریا جماعتی عظیم از فرنگیان
سوار شده به طرف دمیاط میروند قصد زیارت بیت المقدس دارند پس
اسیر کردند مسلمانان آن ها را بعد از انیکه اکثری شان غرق شدند شمارهٔ بندیها
فرنگیان هزار و شش صد و هفتاد و شش نفر گردید پس این سبب بشارت
مسلمانان شد و دیگر انیکه کشتی کلانی از مسلمانان از جانب مصری آمد در میان
دریا ملاقات کرد یکشتی از فرنگیان که در وی سه صد نفر بودند و همراه شان
اسلحه و اموال بسیار بودند فرنگیان ساحل می آوردند مسلمانان همراه شان
مقاتله کردند به یاری خداوند تعالی بر ایشان ظفر یافتند فرنگیان را اسیر کرده
بعضی را کشتند و بعضی را باقی گذاشتند و اموال و اسلحه شان را غنیمت گرفتند
بعد ازان سلطان صلاح الدین بر ایشان ظفر یافت اهل و اموال غارت کرد
بیشان را سوخته و خراب کرد بعد بر کرک و اطراف آن غارت نمودند بعد به نابلس
رسید بسوخت و خراب کرد و کشت و اسیر نمود و همواره از هر طرف بر فرنگیان
غارت صادر میشد و ذکر وقایع فرنگ کلمهٔ کلام را ملول میگشت تا انیکه
فتح شد طبریه بعد از مقاتله های بسیار سخت و واقعه های هولناک خلاصه
انیکه کشتن و اسارت در فرنگیان بسیار شد و هنگام که سلطان صلاح الدین طبریه را
محاصره نمود شماره لشکریان او هشتاد هزار بودند پس ناگاه نزدیک طبریه
شدند و آن را محاصره نمود پادشاه فرنگیان که به بیت المقدس بود با لشکرهای
فراوان بی حد و اندازه رسید و نگذاشت اهالی طبریه را چرا که طبریه در نزد ایشان
از لازم ترین مرکزها بود و در انجا لشکر بهم رسیدند و درین اثنا کثرت
لشکر موج میزد و مقاتله بین طرفین واقع شد و ظفر و نصرت خداوندی طرف
مسلمانان را دریافت و بدبختی طرف مخالفین را فرا گرفت اهل صلیب روی
بگریز نهادند بعد از انیکه از لشکریان شان مقدار بسی هزار تلف و مفقود
شمه و پادشاه فرنگیان مع خواص ارکان و کلان ترسداران اسیر شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 483 of 1140

در آخر جنگ سلطان صلاح الدین دو صد و سی نفر را از اعیان فرنگ که داخل سور شهر بودند بقتل رسانید و پادشاه را بندی کرده جانب دمشق فرستاد و خود سلطان بطرف بلده عکا رفته آن را محاصره نمود اهل آن به نفاق آمده امان خواستند ایشان را بر نفس ها و اموال شان امان داد و مخیر گردانید میان رفتن و اقامت کردن چون از مسلمانان خوف داشتند رفتن را برماندن اختیار کردند و متفرق شدند و هر چه امکان بردن داشت همراه خود بردند و باقی را گذاشتند و داخل شدند مسلمانان شهر عکا را روز جمعه اول ماه جمادی الاول سنه ۵۸۳ پنجصد و هشتاد و سه بعد ازان فتوحات پی در پی واقع شد بعد از فتح طبریه و عکا و آن ها دو فتح بزرگ بودند و در حقیقت همان دو اول فتوحات بود و آنچه پیش از آنها بود محض غارت کردن اطراف و غزوات و سریه ها کوچک بود سبب تاخیر فتوحات الی سنه ۵۸۹ با وجودیکه سلطان نورالدین در سنه ۵۶۹ وفات نموده و مملکت بعد ازان به تصرف سلطان صلاح الدین آمد آنیکه بسیاری از عمال و کارکنان سلطان نورالدین که زیر حکم ایشان بسیاری از مملکت بود از اطاعت سلطان صلاح الدین سر باز زدند و حکم او را قبول نکردند میان سلطان و ایشان محاربات بسیار واقع شد که از ذکر آن کلام بطول می انجامد تا درین سالها که همه شان تحت اطاعت او داخل شدند و کار مملکت برای او صافی و متعین شد و پیش ازین زمان برای او فرصت نبود که بمقاتله فرنگیان برسد درین سنه ۵۸۳ برای او فرصت کلی حاصل شد و بکمال توجه متوجه فتوحات شد هرگاه فرنگیان از عکا کوچیدند مسلمانان داخل شهر شدند آنچه باقی بود از اسباب که فرنگیان طاقت بردن ندا شتند مسلمانان غنیمت کردند و از بسیاری آن عاجز می آمد شمار نکنان پس آنجا دیدند از جواهرات و تفنگ ها و اسلحه و متاعهای بسیار زیرا که تاجران فرنگیان در میان بنا به مقصد تجارتی درین جا فراهم آورده خزانه کرده بودند جهة کساد و ناتوانی نقل دادن خودشان سفر کردند اموال مذکور بطریق غنیمت کاملا به تصرف مسلمانان آمد و خود سلطان صلاح الدین بر عکا چند روز اقامت نمود جهة اصلاح حال و مقرر نمودن قاعده آن شهر بعد ازان از انجا کوچید عساکر خود را متفرق نمود بسوی قیصاریه، و ناصریه، و حیفا، و صفوریه و اشقیوف و القوله وغیرها از شهرهای که نزدیک عکا بودند پس مالک شدند آن بلاد را و غارت کردند و اسیر نمودند مردان و زنان و اطفال شان را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 484 of 1140

وقت دوم نمودند بقسمی که مسدود نمودند فضای آن دیار و بعد فرستاد برادر خود سیف الدین را
بطرف شهر یافا محاصره نمود و مالک گردید آن شهر را و آنچه در انجا بود غنیمت گرفتند
و مردان و زنان را اسیر کرد و جاری کرد بر ایشان چیزی که بر هیچ جانشده بود از اهل ان
بلاد و رفت سلطان صلاح الدین همراه برادر خود تقی الدین و بسیاری از لشکریان بطرف
شهر قنیس و محاصره نمودند آن شهر را و سخت گرفتند و آن شهر از قلعه های محکم بلندست
بر سری کوه چون کار بر آن ها سخت شد و محاصره اشتداد نمود در ها نمودند اسیران
مسلمانان را که در نزد شان بود و اسیران زیاد کس یاده بودند بعد از ان اشخاص را
بطلب امان فرستادند پس سلطان ایشان را امان داد و بر امن شان
قرار داد - بعد از انجا کوچیده به جانب صیدا رفت و این شهر از شهر های مشهور
سواحل است پس رسید در راه موضع شرفند آن موضع را بدون مقاتله
تصرف نمود اهل آن را عفو و بخشش نمود بعد ازان به شهر صیدا رفت
چون والی شهر صیدا آمدنش را شنید طاقت نیاورده آن موضع را
ترک نموده خود او رفت سلطان صلاح الدین شهر را بدون موانع و مدافع
تسلیم شد بعد از انجا به طرف بیروت حرکت نمود و این شهر محکم ترین شهر های
ساحل بود پس هرگاه رسید سلطان موصوف به نزدیک شهر دید
که مردمان شهر به بر جها برآمده و اظهار قوت و جلادت می نمایند و بدشمنان
خود را نشان میدهند و بر دیوار شهر مقاتله سخت نمودند و بحکمی شهر مغرور گردیده
و تصور نمودند که قدرت بر تسخیر شهر دارند حمله نمودند مسلمانان
بر ایشان بار بار در حین که فرنگیان به مقاتله مشغول بودند که ناگاه از میان
شهر آواز بزرگ و غلغله از حد زیاد شنیدند یکی بایشان خبر آورد که شهر را مسلمانان
از دیگر طرف زور آورده گرفتند پس فرستاده اند که خبر صحیح را معلوم
نمایند دیدند که صحت ندارد و مردم به وحشت افتادند و تسکین شان نمکان
نداشت به جهته بسیاری جمع شدن اهل سواد در میان همین بین در میان
اختلاف و اقتحام بر هلاک خود ها ترسیدند ایلچی فرستاده طلب امان نمودند پس سلطان
موصوف خود شان را و مال ها شان را امان داد و شهر را در ۲۹ ماه جمادی الاول
سنه مذکور تسلیم گردید و مدتی محاصره شهر بیروت هشت روز بود بعد ازان
سلطان صلاح الدین قصد رفتن بطرف جبیل نمود و آن از جمله شهر ها که
دمشق فرستاده شده بود در زمان محبوسی خود همراه نایب سلطان صلاح الدین بدمشق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 485 of 1140

در باب تسلیم نمودن جبیل بشرط رها کردن وی گفتگو نموده بود سلطان صلاح الدین باین فقره راضی شد حکم نمود که دیرابیاورند آن را مقید حاضر نمودند درین هنگام لشکریان به بیروت بودند و آن والی قلعه را تسلیم نمود و از مسلمانان آنچه در شهر بودند رها کرد و خود والی را سلطان موصوف بنا بشرط نخود رها فرمود و این والی که صاحب جبیل بود از اعیان فرنگ و از جمله صاحب رایی و مکر و شریر بود که بان در شرارت مثل زده میشد و برای مسلمانان دشمنی خیره چشمی بود که رها کردن آن باعث ضعف و سستی مسلمانان بود چنانچه بعد ازین به تفصیل بیان خواهد شد الحاصل همه هرگاه به تصرف آورد ملک صلاح الدین شهر بیروت و جبیل وغیره را از عسقلان و قدس به نزدیک به چند سبب جعلی لازم و اهم بود اول انکه این دو شهر در بین راه مصر و شام واقع بودند سلطان موصوف محتاج است که ولایات بهم پیوسته شود تا انکه خبر روح و دخول لشکریان بطریق سهل میسر شود دیگر انکه در فتح قدس از ذکر جبیل و اوازه بزرگ است دیگر اغراض که داشت پس از بیروت جانب عسقلان حرکت نمود و با برادر خود سیف الدین که مشهور به عادل بود همراه لشکریان و انچه همراه او از لشکر مصر بود پیوست و فرود آمده عسقلان را روز یکشنبه شانزدهم جمادی الثانی و حاضر نمود سلطان صلاح الدین پادشاه فرنگیان را که در مقدمه طبریه اسیر شده بود و آن را بدمشق فرستاده بود و همراه او مقدم الداویه یعنی رئیس داویان بود و گفت با آنها اگر بلاد را بمن تسلیم نمایند فرنگیان قبول نکردند و بدترین جوابی بانها رد کردند که از جواب آن ناخوش آمد ایشان را چون سلطان دید بخشم شده و کوشش در مقاتله شهر نمود و منجنیق ها بران ایستاده کرد و حمله ها پی در پی برد و پیش فرستاد نقب کننده گان را که سوراخ نمایند دیوار شهر را و چیزی را نقب نمودند و ملک شان همه وقت بان ها پیغامات میفرستاد که شهر را تسلیم نمایند و اشاره کرد و وعده نمود ایشان را بر انکه هرگاه شما شهر را تسلیم کردید و من از قیدها شدم شهرهای مسلمانان را انشاء الله می افروزم و کمک میکنم و هم از فرنگیان از طرف دریا دمی عظیم سواران و پیادگان از اقصی بلاد فرنگ هرچند اصرار نمود اهل شهر گفته ملک را قبول نکردند و نشنیدند چون دیدند که هر روز در سستی و خواری شان زیاد میشد هرگاه یکی از ایشان کشته شدی عوض آن موجود نمی شد و نه بر آشان کمک که انتظار داشتند میرسید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 486 of 1140

بسوی صلاح الدین رسول فرستادند که شهر را تسلیم میکنیم بشرط هائیکه درین گذاشتند
صلاح الدین شرطهای شان را اجابت کرد شهر را در سلخ جمادی الاخر سنه مذکور
تسلیم نمودند مدت محاصره شهر چهارده روز بود سلطان صلاح الدین خود شان
ومال واولاد های ایشان را جانب بیت المقدس فرستاد وبامان شان وفا
کرد بعد ازان سلطان صلاح الدین به بیرون شهر عسقلان اقامت نمود
وبراکنده کرد لشکر ها را باطراف شهر ها که در نزدیک عسقلان بودند پس
فتح کردند رمله، و دارم، و غزه، و الخلیل، و بیت جبرئیل
و نطرون، و هر جائیکه برای بیابان ها بود بعد ازان هرگاه فارغ شد از امر
عسقلان و انچه نزدیک او بود از شهر ها متوجه فتح بیت المقدس گردید و حال انکه
کشتی ها را در دریا بقطع کردن راه فرنگیان فرستاده هر وقت کشتی فرنگیان را
میدیدند غنیمت میکردند و زورق های شان را میگرفتند و در بیت المقدس
عالمی بزرگ نزد ایشان بود که از ملک شان معظم تر معلوم می شد و همچنین
در بیت المقدس بالیان ابن بیرزان والی رمله بود و مرتبه او نزد ایشان
بمرتبه ملک بود و همچنین در بیت المقدس از سوار کاران خاص بسیار بودند
وجمع شدند و جمع نمودند اهل عسقلان وغیره را پس مردم بسیاری
جمع شدند که غیر از زنان و کودکان که آن ها نیز متابعت میکردند شماره
شان سوار ده و پیاده شصت هزار بودند تمام ایشان مرگ را بر خود اسان تر
میدیدند از تصرف مسلمانان بیت المقدس اگر فتن آن از دست شان
و میدیدند بر خود — اینکه صرف کنند نفس و مال و اولاد خود را جهة حفظ بیت المقدس
از جمله واجبات وعلمه نمودند درین ایام هرچه دران راه می یافتند
و برآمدند به برج ها شهر به شمشیر ها و اسلحه های خود جهة محافظه و دور کردن
ازان بکوشش های بسیار فرم ها — خود را اقرار توانائی خود بر تیر
اندازی مصروف داشتند منجنیق ها را نصب نمودند که گهی بآن ها نزدیک شده
فرود نیاید پس سلطان موصوف بان ها نزدیک شد و بدا از مردان بسیار
انچه در وهم اندخت او را و شنید غلبه اهل شهر و غلظه شان را
که دلالت بر بسیاری شان میکرد و نچوز صلاح الدین دور اورد و
شهر میگردید تا اینکه به بیند که از کدام طرف مقاتله نماید زیرا که شهر در کمال
محکمی بود پس نیافت در وی جای مقاتله مگر از طرف شمال جانب دروازه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 487 of 1140

عمودا و کنیسه صهیون پس بهمان طرف در بستند رجب متوجه شد در همان شب منجنیق ها را ایستاده کرد فردای آن که از برپا کردن منجنیق فارغ شد شروع باندا ختن نمود و فرنگیان نیز بر دیوار منجنیق ها برپا کرده می زدند و مقاتله سخت بین فریقین واقع شد که هر طایفه این مقاتله را بر خود بین و واجب میدانستند که درین حرب محتاج بامر سلطانی نبودند بلکه اگر سلطان شان منع و زجر میکرد منع نمی شدند و بودند سواران فرنگیان همه روز به بیرون برامده مقاتله و جنگجوئی میکردند فریقین بقتل میرسیدند و شخص که از اکابر امرا و دوست داشته خاص و عام مسلمان بود درینجا شربت شهادت نوشید امیر عزالدین بن مالک بود پس هرگاه دیدند مسلمانان کشته شدن او ابرد لهای ایشان بسیار گران آمد و بر هم شوریدند و بیکبار حمله بردند فرنگیان را از جای شان دور کرده داخل شده نمودند و از خندق گذشتند بدیوار شهر رسیدند پس نظر بحفظ و حمله بردند و بیرزنده گان ایشان حمایت میکردند ایشان را و منجنیق ها را انداخته میشد تا انیکه دور کنند فرنگیان را از دیوار شهر تا قدرت بیابند مسلمان بر نقب زدن چون دیدند فرنگیان سختی مقاتله مسلمانان را و کار فرمای منجنیقات شان را و قدرت نقابین را از نقب زدن و انیکه خود ایشان نزدیک رسیدند بر هلاک جمع کردند سپاه خود را مشورت پس متفق شدرای ایشان بر طلب امان و تسلیم کردن بیت المقدس را برای صلاح الدین پس فرستادند جماعتی از کلان ها و اعیان خود را بحضور سلطان صلاح الدین برای طلب امان آمدند سلطان موصوف اجابت شان را رد کرد و گفت نمیکنم با شما مگر بهمان چیزی که کردید با اهل این بلده در وقت تصرف خود در سنه ۹۲ هـ از کشتن و اسیر کردن وجزاء السیئة بمثلها چون رسولان نا امید و محروم برگشتند بالیان بن بیرزان شخصی فرستاد که امان برای او طلبد تا بحضور صلاح الدین رفته درین امر گفتگو کند سلطان موصوف اجابت کرد بالیان در حضور سلطان حاضر شده او را در امر امان ترغیب نمود و التماس کرد هر چند استرحام و استعطاف نمود سلطان اجابت نکرد چون از حضور سلطان نا امید شد گفت ایها السلطان درین شهر خلقی اند که شمار ایشان را غیر از خدا کسی نمیداند با مید امان از مقاتله دست بکشیدند بجان انیکه امان ایشان را اجابت خواهی کرد مثلیکه اجابت کردی غیر ایشان را در حالیکه ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 488 of 1140

از مرگ آگاه و بزنده گی را غبت بخود ند پس هرگاه مرگ را بر خود ناچار دیدیم قسم نخواهد بود
که کودکان و زنان خود را بدست خود میکشیم و اموال و متعه خود را آتش می زنیم
و برای غنیمت بشما رهی و دینار ی نمی گذاریم که شما اسیر کنید مرد یا زنی را چون
فارغ شدیم صخره و بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب میکنیم بعد ازان میکشیم بندهای
مسلمانان را که بیجز ارند بلکه نمیگذاریم برای خود و ابه و حیوانی را بعد ازان بیرون میشویم
بسوی شما و مقاتله میکنیم با شما مثل مقاتله شخصی که قصد ریختن خون خود
داشته باشد کشته نمی شود مردی از ما تا انیکه کشد مثل خود را از شمایان بطریق
غزت خواهد مردیم و یا بطریق کرمت ظفر خواهیم یافت چون سلطان
این سخنان را شنید باندیشه فرو رفت و اصحاب خود را برای مشوره طلب کرد
بعد از گفت و شنید امان ایشان را پسندید ند بر اینکه از شهر بیرون نشوند
تا انیکه دانسته شود که عاقبت کار از چه چیز منکشف خواهد شد و فرمودند
که آن ها در دست ما اسیر ند ایشان از خود شان میفروشیم با نچه در بین ما
و ایشان قرار گیرد پس درین هنگام صلاح الدین امان دادن فرنگیان را اجازت
کرد که از مرد مقتدر و غنی علی السویه ده طلا و از کودکان نزدیک ده و طلا و از زنان
پنج طلا گرفته شود بر این شرط که هر کس تا چهل روز این فدیه خود را ادا نجات
یافت و اگر از چهل روز تجاوز کرد و فدیه خود را ادا نکند علام کرده
پس بالیان بن بیزان در حال سی هزار دینار از مال خود از جانب فقرا
ادا کرد و اجابت کرده شد غنیا خود ادا کرد ند تسلیم شد بیت المقدس
روز جمعه ۲۷ شهر رجب سنه ۵۸۳ و بود آن روز روز مشهور در سیر های
اسلامیه را بر دیوار های شهر بلند کرد ند و بر دروازه شهر سلطان موصوف
امینی از امراء مقرر نموده تا انیکه انچه بر ایشان قرار گذاشته اند بگیرند پس خیانت را
پیشه کرد ند و ادای امانت را بد رستی نکرد ند و قسمت کرد ند اصنا اموال را
اگر بد رستی امانت را ادا میکرد ند هر اینه خزاین پر دعوم مردم را میرسید
بعد ازین کار تمامی ایشان چنان در ماند ند که نبود همراه ایشان چیز یکه فدیه خود را
ادا کنند و شانزده هزار مرد و زن و کودک اسیر کرده شد و سلطان از علو همت
و شفقت و مرحمت خود ظاهر کرد بر ایشان چیز یرا که امکان زیادت ندا شت
چنانچه از فقراء و محتاجین اندک چیزی میگرفت تا انیکه رها کرد سه هزار مرد
بدون فدیه درین شهر بلکه بودن پادشاه ماسور یعنی اسیر کرده شده سابقه چون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 489 of 1140

به صلاح الدین مقابل شد از لطف و حسن خلق و مهربانی آنچه حق است درباره آن زن ظاهر ساخت چنانچه در وقت مکالمه اشکهای سلطان جاری بود و برای آن زن مال و حشم و خدم او را باز کرد و اذن داد او را در رفتن بسوی شوهر او که در قریه نابلس محبوس بود و پس رفت بسوی شوهر خود و بیرون آمد از شهر عالم بزرگی که از فرنگیان در آنجا بود و بهمراه او مال ها عبادت خانه بود از آنجمله بالای صخره واقعی و قامه و غیر ها که نمیدانند آن را غیر خداوند تعالی و از مال خود او نیز همچنان بسیار بود صلاح الدین بران مال التفات نکرد اگرچه به سلطان گفتند که مگر و آنچه با او ست تا مسلمانان بان قوت گیرند سلطان فرمود که من خیانت نمیکنم نگرفت از وغیر از ده دینار مقرره را و فرستاد تمامی شان را بهمراه کسانیکه نگهبانی میکردند ایشان را بسوی شهر صور بعد ازان سلطان حکم فرمود که مسجد و صخره را از پلیدیها پاک نمایند و چون جمعه دیگر که چهارم شعبان بود خواندند مسلمانان نماز جمعه را بهمراه سلطان در مسجد بعد ازان سلطان خطیب را امام برای آنها بنهج گانه مرتب و مقرر فرمود و امر نمود که منبری جهت مسجد ساخته شود گفته شد که نور الدین محمود منبری جهت بیت المقدس ترتیب داده و صنعت گران به تحسین آن امر نموده بود به خوبی ساخته شده که در اسلام مثل آن دیده نشده باشد امید آنکه حق تعالی بیت المقدس را بدست او فتح نماید آورده در مسجد نهند الان منبر مذکور در حلب است پس سلطان به حاضر کردن آن امر داد و به بیت المقدس نصب کردند از ساخت منبر تا آوردن او بیست سال گذشته بود و این یکی از کرامات خوبی مقاصد او بود رحمة الله تعالی بعد ازان سلطان به آبادی مسجد اقصی و صرف کردن طاقت در تحسین آن و دور کردن آنچه را احداث کرده بودند فرنگیان از صورت ها حکم داد و فرنگیان بالای صخره را فرشش رخام کرده صخره را غایب نموده بودند بیش ازینکه تسخیر فروخته بودند پیشتری را از صخره برای دارین زیرا کسانیکه داخل میباشده جهت زیارت می آمدند میخریدند بوزن طلا امید برکت و هرگاه اندکی را از صخره بشهر های خود می بردند برای او کلیسا ساخته در ندیج می آویختند پس بعضی از ملوک شان ترسید که صخره تمام میشود پس حکم داد که فوق آن رخام را فرش نمایند تا صخره محفوظ بماند سلطان موصوف فرمود که صخره را ظاهر سازند پس هرگاه ظاهر شد مصحف های جمعه و ربعات جیده را در آنجا نقل داد و قاری ها قرآن شریف در انجا مرتب و وظایف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 490 of 1140

بسیار بر آنشان مقرر نمود پس عود نمود اسلام در آنجا تر و تازه این کرامت که فتح بیت المقدس
بمشد جد از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه غیر از سلطان صلاح الدین کسی را
حاصل نشد رحمه الله علیه برای فخر و شرف او همین کار بسنده است و فرنگیان
که در آن شهر بودند و عزم رفتن داشتند اموال و متاع و ذخایر که امکان بردن
نداشت به قیمت ارزان میفروختند و تجار عسکریان و دیگر صاری که از اهل
قدس بودند و از زمره فرنگیان نه بودند در وقت فتح بیت المقدس خویش
کرده بودند که از آن تا سیزده گرفته بر مکان خود ثابت باشد سلطان قبول نمود
بود اموال فرنگیان را که ترک کرده بودند بسیاری خریداری کردند از قسم صندوق
و غیره و گذاشتند از رخام که مانند آن موجود نمی شد چون ستون ها و طوق ها و غیر
ازین ها بسیار و رفتند و تفریق نگشتش نمود سلطان بر یتیمان و بیوه زنانیکه از گذشته
فرنگیان بود مال فراوان را و انعام و بخشش نمود برای کسانیکه جهة طبابت
و معالجه داخل مملکت شده بودند و التماس نمود آنیکه سال دیگر باز شهر جهة معالجه و
تیمارداری مریض ها و عاجزها باشند بعد ازان سلطان صلاح الدین به بیرون مدینه
قدس تا بیست و پنجم شعبان اقامت نموده احوال امور شهر را مرتب نمود و ابتدا
بتاسیس بناها و مدرسه ها اقدام کرد پس گردانید دار الاستبشار مدرسه شافعیه
ساخت و آن در نهایت نکوئی بود مدت غلبه فرنگیان بر بیت المقدس نود و یکسال
بود زیرا که تصرفشان در سنه ۴۹۲ بود و در سنه ۵۸۳ از تصرفشان بیرون شد
هرگاه فارغ شد سلطان موصوف از امر بیت المقدس جانب بلده صور
حرکت نمود در حالیکه جمع شده بودند درین شهر مردم بسیار از فرنگیان و مرکبیش
که تاجری از تاجران فرنگیان بود در ان شهر صاحب دوالی گردیده بود سیاست
به کمال خوبی اجرا میداشت و سعی و نگهبانی شهر ظاهر میکرد در هنگامیکه سلطان
صلاح الدین به شهر عکا رسیده بود در آنجا چند روز اقامت ورزید و خبر آن
به مرکیش رسید وی در محکمه شهر صور سعی بلیغ نمود چنانچه دروازه شهر را دو برج
بلند گردانید و خندق ها عمیق تعبیه نمود و از طرف دیگر بدر یا متصل ساخت
گویا شهر مانند یک جزیره در میان آب بود که امکان رسیدن بآن نداشت
و نزدیک شدن محال بود سلطان موصوف از عکا کوچیده به نهم شهر رمضان
به شهر یکه نزدیک شهر صور بود نزول فرمود چنانچه شهر دیده میشد تا آنیکه تمام
لشکریان او جمع گردیدند و مردم دیوار ملحق شدند در بست و دوم رمضان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 491 of 1140

موضع کومیده بر تل که نزدیک بدار اقامت ایشان بود بار اقامت افکندند بنحو که تمام بدیده میشد مقاتله را در بین لشکریان خود تقسیم نمود برای هر فرقه وقتی تعیین نمود که در آنوقت بکارزار مشغول باشند تا نیکه جنگ بر اهل شهر بطریق دوام و اتصال باشد بنابر نیکه موضعیکه مقاتله قریب المسافه بود که جامه کی از شهریان برای محافظه آن کفایت میکرد و بران خندقها بود که از دریا بدریا دیگر متصل شده بود که مرغ از بر بدین بر آنها عاجز بود شهر چون کعبی در میان دریا بود دیکطرف شهر متصل خشکه و باقی بدریا اتصال داشت و مقاتله بهمین طرف خشکه بود پس مسلمانان بعون حضرت الهی جل شانه حمله آوردند به یکبار به منجنیقها و عرادها و کلوله های سنج - دیم ها - و اولاد خود سلطان موصوف بمقاتله مشغول بودند مانند افضل و ظاهر غازی پسران سلطان و عادل بن ایوب برادر وی و تقی الدین برادر زاده سلطان و همچنین سایر امرا کارزار اشتغال داشتند برای فرنگیان کشتی و زورقهای آشنان بود در میان دریاکه از پشت غازیان غیر میکردند و مقاتله مینمودند و این امر بر مسلمانان خیلی دشوار آمد که اهل شهر از پیش روی و اهل شوانی از عقب میزدند و تیرهای آشان از یکطرف بطرف دیگر نفوذ میکرد و پیش می آمد و کشتیهای مسلمانان بسیار شد و امکان نزدیک شدن به شهر نبود سلطان موصوف دو قطعه شوانی که از مصر آمده در بلده عکا بود همراه مردان و کاردانان شان خواست و در دریا مقرر نمود که کشتیهای فرنگیان را از خروج و تعدی بر مسلمانان منع میکردند اینجا مسلمانان قدرت یافتند که فی الجمله به شهر نزدیک شوند پس مقاتله شدیدی در دریا و خشکی نمودند چنان بر آشیان تنگ گرفتند که نزدیک بود ظفر یابند درین بین از قضا و قدر کاری افتاد که در حساب نمی آید و آن واقعه چنان بود که پنج قطعه کشتیهای مسلمانان که شب در میان دریا نگهبانی داشتند مقابل بیناصور که فرنگیان را از دخول و خروج مانع میشدند شبی تا سحر حراست نمودند چون وقت سحر شد دیدند که از طرف فرنگیان اثر نیست مطمئن گردیده بخواب رفتند بیدار نشدند مگر نیکه دیدند که کشتیهای فرنگیان بر آشیان فرود آمده اند پس تنگ گرفتند و مقاتله نمودند و کشتند کسانی را که میخواستند و باقی را همراه کشتیهای شان اسیر کرده درون شهر بردند و مسلمانان از خشکی طرف شان میدیدند و قدرت رهائی نداشتند جماعتی از مسلمانان از کشتیها خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 492 of 1140

بدریا اند فتند کسانیکه شناوری دانستند نجات یافته بعضی از ایشان غرق شدند
سلطان چون مشاهده کرد که به باقی زورق ها نفع برداشته نمیشود بسبب کمی شان
حکم داد که به بیروت پس برگردند در نیوقت که زورق ها طرف بیروت
سیر میکردند کشتیهای فرنگیان تعقیب شان را نموده چون مرد مانیکه در شوانی
مسلمانان بودند دیدند که فرنگیان در طلب شان کوشش می نمایند خود ها را
بیرون به خشکی انداخته شوانی ها را ترک کردند پس گرفت آن ها را صلاح الدین
و شکست و باز گشت و خشکی بمقابله دایین کار بی قاعده بود جهته تنگی موضع قتال
و بعضی ایام فرنگیان بیرون شده از ورا خندق با مسلمانان را جنگ میکردند
و بقتل میرسانیدند پس کار زار بین فریقین تا آخر روز بشدت دوام داشت
و بود بیرون شدن شان پیش از عصر و از ایشان سوار کلان و مشهور سیزده
بعد از قتال بسیار زمانیکه از اسپ خود افتاد و کار زار بین فریقین چند روز
بهمین منوال گذشت چون صلاح الدین دید که امر بلده صور بطول انجامید
از انجا کوچیده و از آنچه از وی تقصیر شده بود پشیمان شد و آن چنان
بود که هر شهر را که فتح کرده بود و اهلش را بفرنگیان امان داده همراه مال
و رجال جانب صور مفرستاد مانند اهل عکا و عسقلان و قدس و غیره
باین سبب سوار کاران فرنگ با مال های خود و تجار و غیره شهر را محفوظ
ساختند و از فرنگیان داخل در باند خواستند و ایشان را اجابت کرده بنصرت
و ظفر وعده دادند و ایشان را بنگهداری شهر صور امر کردند تا انکه دار هجرت
و ملجا و پناه جای شان باشد پس حمایت و پناه بردن بان شهر را لازم دانستند
چون فرنگیان داخل شهر وصیت شان را شنیدند حرص شان در نگهبانی و حفظ
شهر زیاد شد در دفع مخاصمین متفق شدند - خلاصه انکه نمی شاید سلطان را
که در امور ترک احتیاط نماید زیرا که در حین احتیاط اگر تقدیر و برا مساعدت نکند
بهتر است از انکه احتیاط را ضایع ساخته نصرت یابد چه در اول مغرور
شمرده میشود و در ثانی معذور سلطان موصوف در اخر شوال از نیجا کوچیده بسوی
شهر عکا رحلت کرد و چنان امر فرمود که لشکریان بسوی وطن های خود باز گشته
زمستان را بر احت گذرانیده در موسم بهار پس آیند پس مجاهدین شرق و موصل
و غیره و لشکریان شام و مصر باز گشتند و نفری خاصه سلطان همراه او مقیم عکا شدند
و پیش از ین سلطان موصوف جماعه را برای محاصره شهر هونین فرستاده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 493 of 1140

در حینیکه سلطان مشغول محاصره شهر صور بود ایلچی بحضور سلطان فرستاده امان طلبیدند سلطان امان شان را اجابت کرده ایشان تسلیم شدند و از شهر فرود آمدند سلطان بامان شان وفائی نمود چون ماه محرم ۵۸۳ هـ داخل گردید سلطان موصوف از شهر عکا همراه لشکریان که باقی مانده بودند به قلعه کوکب که از اردن بود بگمان اینکه به تصرف آورد دبی آن قلعه نجحه کی لشکر ان اسان است نزول فرمود چون دید که حصار قلعه بسیار محکم و بلند و رسیدن بدان دشوار است زیرا که در نزد دالی آن قلعه از خود آن دشر صفد و شهر کرک مردمی بسیار آنجا مقیم بودند و شهر هاے ساحل را سلطان موصوف از عکا الی طرف جنوبی غیر از همین قلعه ها موصوف اکاملا مالک گردیده بود و مردم همین قلعه ها را مرور بر گذرنده گان قطع می نمودند پس سلطان موصوف بر تصرف این مواضع بسیار حریص و شدید بود تا راه عابرین ایمن باید لکن چون محاصره نمود دید که بسیار محکم است و تصرف آن بزودی میسر نمیشود از انجا کوچیده و همی را بر محاصره آن باقی گذاشت و خود آن طرف دمشق رفت و مکتوبها به شهر ها تا تا جهة اجتماع لشکریان فرستاد و از دمشق به نیمه ماه ربیع الاول حرکت کرده به شهر حمص رسید و بر چند موضع که از فرنگیان بود غارت برد تا رسید به نزدیک شهر طرابلس و دید شهر را دو است که از کدام جانب داخل شود بعد ازان بلشکر گاه سلامت باز گشت و لشکریان او از چهار پایان مختلف النقدیر غارت کردند که از حساب بیرون بود و فرود آمد بر حصن الاکراد جانب شرقی حمص بود و در انجا تا آخر ربیع الاخر اقامت کردند و شهر جبله که از توابعات انطاکیه است به تصرف فرنگیان بود و در ان بسیاری از مسلمانان بودند قاضی آن شهر منصور بن شبیل بود که بر مسلمانان حکم میفرمود و سخن او در نزد کافر و مسلمان شنیده میشد نام برده را غیرت و حمیت دین گرفت پس به حضور سلطان آمده فتح جبله، و لاذقیه، و بلاد شمالیه را ضامن و متعهد شد سلطان قاضی موصوف را با خود برداشته به چهارم جمادی الاول حرکت نموده به ششم ماه مذکور به انطرسوس فرود آمدند دیدند که فرنگیان شهر مذکور را تخلیه کرده و بدو برج که هر یک قلعه محکم و حصار بلند بود پناه برده اند پس مسلمانان سراو خانه های شان را با دیوار شهر ویران کرده آنچه از ذخیره و دفینه یافتند بغارت بردند و یکی از ان دو برج را محاصره نمودند کسانیکه در برج بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 494 of 1140

امان خواسته فرود آمدند و برج را تسلیم کردند سلطان برج را خراب و سنگ های
آن را بدریا انداخت و گذاشت کسانی را که در برج دیگر بودند سلطان ولایت نطرسوس را
ویران نمود از انجا کوچید و آمد مرقبه را و اهالی ازان کوچیده به مرقب سنگر نمود
بودند و آن از محکم ترین قلعه ها بود که قصد تصرف آن باراده کسی به جهت آنکه عالی و بلند
بود نمی آمد زیرا که راه در زیر و خود قلعه طرف راست راه در کوه و دریا طرف چپ
وراه بنهایت تنگ بود که غیر از یکنفر زیاده مرور امکان نداشت ـ و دیگر از امور
اتفاقی آنکه صاحب صقلیه شصت قطعه کشتیهای جنگی بکمک فرنگیان ساحل
فرستاده بود و آن کشتی ها در طرابلس بودند چون به سیر سلطان واقف شدند
آمدند در میان دریا زیر مرقب ایستاده گذرندگان را به تیرهای خود مانع شدند
چون بر سلطان دیدار نمود که فوق کوه تنگ چوب و تخته انداخته از زیر
دریا تا اینکه راه چون دالانی گردید از او تا آخر بعد ازان مردان کار را
با تیرها پس این نشاندند که فرنگیان را از نزدیک شدن
مانع آمدند پس مسلمانان کلا داخل معبر گردیده خود را به
جبله رسانیدند بمجرد رسیدن تسلیم شدند وقت آن بود از دهم
جمادی الاولی بود اول شخصی که پیش قدمی کرد داخل شهر شد قاضی
مذکور بود چون سلطان رسید لواهای اسلامی را بر دیوار
نصب و بلند گردانیدند الحمد لله رب العالمین فرنگیانی که در شهر بودند
خود را بقلعه شهر سنگری بردند پس همواره قاضی موصوف می
فرستادند و ترغیب میدادایشان تا اینکه فرود آورد ایشان بشرط امان و اینکه بگیرند
گروی خود را از جمله که در نزد او بود تا اینکه رها کنند فرنگیان کرو بیهای مسلمانان را
از جمله که در انطاکیه بودند و مقرر گردانید احوال جمله را و امیری دران معین نمود

(ذکر فتح لاذقیه)

چون از کار جبله فراغت حاصل شد سلطان طرف لاذقیه رفت
فرنگیانی که در شهر بودند از محافظه شهر عاجز شدند شهر را واگذاشتند
در دو قلعه محکم که در کوه آن ولا بود سنگری شدند و بالا رفتند
مسلمانان داخل شهر شدند و هر دو قلعه را محاصره نمودند و حمله های مردانه بردند
و دیوارها را نقب زدند و امر مقاتله بزرگ و سخت گردید تا رسیدند
بدیوار شهر هرگاه فرنگیان هلاکت را پیش چشم خود دیدند درین بین قاضی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 495 of 1140

جبله برایشان داخل شد از مسلمانان ایشان را ترسانیدند آن با
طلب امان کردند سلطان ایشان را امان داده بیرقهای اسلامیرا
بردیوار هر دو قلعه بپاکردند سلطان لاذقیه را به برادرزاده خود تقی
الدین تسلیم و آن را امیر گردانیدند چون سلطان صلاح الدین به لاذقیه
نزول کرد کشتی های صقلیه که پیش ذکر شده بود رسید و در تالاب لاذقیه
توقف نمود پس هرگاه فرنگیان که در شهر بودند شهر را به صلاح الدین تسلیم
نمودند اهل کشتی های جنگی خشم و غضب شان آمد قصد نمودند که هر کس
از اهل فرنگ که از شهر برآمدند آنرا گرفته سزا بدهند زیرا که
شنیدند که آن شهر را بزور دی تسلیم کردند پس بآن سبب فرنگیان
در شهر اقامت نموده بدادن جزیه راضی شدند بعد ازان رئیس کشتی
از سلطان امان خاست که بحضور سلطان شود سلطان امان داد
چون رئیس حاضر شد و زمین ها بوسید و گفت این چه معنی است
که تو پادشاه رحیم و بخشنده و کردی بطایفه فرنگ آنچه کردی و
خواهش کردند پس بگذار ایشان را که غلامان و لشکریان تو باشند تا
شهرها و مملکت ها را بذریعه شان فتح کنی و ردکن بر ایشان شهرهای
ایشان را والا اگر سخن را شنوی همین است که از جانب دریا چیزی
تراخواهد آمد که طاقت مقاومتش نیاوری و امر بر تو بزرگ
و کار دشوار خواهد شد پس جواب را صلاح الدین بماند سخن او و اظهار
قوت و توانائی و بی پروائی دریایان بیان نمود و فرمود که اگر از دریا ایشان
برون شده بطرف ما بیایند هر آینه می چشانیم ایشان را چنانچه رفیقان
شان نوشیدند از کشتن و اسیر شدن پس رئیس کشتی ناامید و خاسر
بازگشته نزد یاران خود رفت (ذکر فتح صهیون)
بعد ازان سلطان صلاح الدین در بیست و هفتم جمادی الاولی از انجا کوچیده
بقصد قلعه صهیون روانشد و آن قلعه بود بسیار بلند در کوه که به دشواری بآن
بالا رفته می شد و در کوه وادی عمیق بود و بعضی مواضع تنگ
که سنگ منجنیق از آنجا بدیوار شهر میرسید و دور ادور آن خندقی عمیق
تعبیه کرده بودند که از چوری بسیار قعر آن دیده نمی شد و پنج
دیوار بلند برآن گردا گرد بوده بود پس صلاح الدین در کوهی که بآن قلعه اتصال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 496 of 1140

داشت فرود آمد و منجنیق ها را بر آن نصب کردند و شروع بزدن نمودند
و کس فرستاد نزد پسر خود ظاهر که والی حلب بود پس فرود آمد ظاهر
بر مکانی که تنگ بود از وادی بجان بر پا نمود منجنیق ها را و دیدار آنجا
قلعه را بهراه او بسیاری از مردان پهلوان حلب بودند که در شجاعت و
تیر اندازی شهرت داشتند تیر اندازی از کمان ها بی دست و تیغ ها
دیزه دوام داشت اگر کسانیکه در قلعه بودند جهت مقاتله برآمده اظهار شجاعت
و جلادت می نمودند که مسلمانان یکبار حمله بردند و بشاخهٔ از کوه
در پس سنگها خود را پنهان داشته تا رسیدند بپای قلعه از سه دیوار گذشتند
و مالک شدند و غنیمت گرفتند آنچه از گاوان و چهارپایان و دیگر ذخائر
بود نگهداری کردند فرنگیان خود یک حصه از قلعه مسلمانان همراه شان مقاتله
نمودند پس ندا کردند و امان خواستند سلطان اجابت نکرد پس اینها
هم بر نفسهای خود مانند کرده بیت المقدس خبری مقرر نمودند و قلعه را تسلیم
نمودند و تصرف نمود سلطان قلعه را و سپرد آن قلعه را بامیری که آن را
ناصر الدین میگفتند پس محکم و استوار گردانیدند تا اینکه محکم ترین قلعه ها گردید.

(ذکر فتح عدهٔ چند قلعه ها)

هرگاه مسلمانان مالک شدند صیهون را متفرق شدند در آن نواحی پس مالک شدند
قلعهٔ (بلاطنوس) و قلعهٔ حصن العبد و حصن الجا هیر را پس فراغ پیدا کرد مملکت
اسلامیه بهمان ناحیه بعد از سلطان صلاح الدین سوم جمادی الآخر صیهون رحلت
کرده قلعهٔ کاس فرود آمد دید که فرنگیان آنرا خالی گذاشته بقلعهٔ شقیف رفته
اند پس قلعهٔ کاس را بدون مقاتله مالک شد و بسوی قلعهٔ شقیف پیش آمد و حالیکه
این هر دو قلعه بر کوه هموار و آسمان بر دوش بسوی لاذقیه و جبله و شهرهائی را که
سلطان فتح کرده بود از بلاد شام اسلامیه بود پس هرگاه فرود آمد قلعهٔ شقیف
را دید آن قلعه را بسیار بلند و محکم که هدف نمی شد واحدی برای از راه بادبان
نمیرسید امر نمود بکارزار کردن و بر پا کردن منجنیق ها پس بر پا کردند و زدند از سنگهای منجنیق
چیزی بقلعه نمیرسید مگر اندکی که اذیت نمیرسانیدند پس مسلمانان چند روز در
آنجا ماندند و از تصرف شدن طمع شان قطع گردید و اهل آن قلعه اهتمام بمقاتله می
کردند زیرا که از ضرر ایمن بودند و از نزول ملامتی ترسیدند پس روزی
صلاح الدین نشسته و اصحاب نزد او جمع بودند در ذکر قلعه و حیلهٔ رسیدن آن سخن میکردند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 497 of 1140

بعضی گفت این قلعه مثل آن ست که خداوند جل وعلا فرموده فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا یعنی این آن شهری ست که قدرت غالب شدن و نقب زدن نداشتند پس گفت صلاح الدین أَوَيَأْتِي اللهُ بِنَصْرٍ مِنْ عِنْدِهِ و فتح درین بین که سخن میراندند ناگاه فرنگی برایشان نزدیک شد و ندای طلب امان نمود برای رسولی که در نزد سلطان حاضر شود پس سلطان اجابت نمود بعد ازان رسولی بحضور سلطان فرود آمد و سه روز مهلت خواست که هرگاه تا سه روز برای شان کمک و مدد شهر را ما آنچه در شهر ست از چهارپایان و باقی ذخیره ها تسلیم نمایند پس سلطان گفته او را اجابت نموده و ازایشان گروی گرفت که بران عهد وفائی کنند و هرگاه سه روز گذشت شهر را تسلیم نمایند و سبب مهلت خواستن این بود که اهل این قلعه رسولی صاحب انطاکیه فرستاده بودند و این قلعه هم با وتعلق داشت و چنان گفته بودند که ما محصوریم از تو می خواهیم که مسلمانان را ازما دور کنی و الا قلعه را تسلیم شان ننمائیم زیاده طاقت نداریم این کار بسبب بیم و ترس بود که مگر حضرت خداوند دلهای شان انداخته بود و اگر نه تا زمانه دراز اگر میبودند دست کسی بایشان نمیرسید و مسلمانان کامیاب نمی شدند چون سلطان قلعه را تصرف شد تسلیم کرد آن را با میری که آنرا قلج می گفتند و آنرا بعمارت شهر امر فرمود و ازانجا کوچید و پسر خود ظاهر غازی والی حلب را بطرف منبج فرستاد پس محاصره کرد و تنگ گرفت بر اهل آن تا فرود آورد ایشان بر قطعه دیگر که برای شان مقدر کرده بود بعد ازان قلعه را ویران و اثر آن را نابود کرد درین قلعه با جماعه بسیاری از اسیران مسلمانان بودند ایشان را رها کرده نفقه و پوشاک بآنها دادند و فتح این قلعه ها در شش جمعه اتفاق افتاد با وجودیکه در دست شجاع ترین و دشمن ترین مسلمانان بودند سبحان پاک ست خداوندی که بخواهد دستواری را آسان میکند و تمام این قلعه ها از اعمال و توابع انطاکیه بودند و برای انطاکیه غیر از قصیر و بزاعه و درب ساک دیگر باقی نماند و زود ست که باید دگر ایشا را انشاء الله تعالی

(ذکر فتح قلعه برزیه)

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 498 of 1140

هرگاه سلطان صلاح الدین از قلعهٔ شقیف رحلت کرده بسوی قلعهٔ
(برزیه) رفت دو صف شد سمت آن قلعه باین که دری مقابل قلعهٔ (افامیه)
و مناصفه بود و آنرا در مابین هر دو دریاچه بود که آب آن از آب عاصی
و چشمه هائیکه از کوه برزیه و غیره روان بود جمع شده بود و اهل این
قلعه مضرترین بر مسلمانان بودند که قطع طریق و کوشش در آزار مسلمانان
داشتند چون سلطان بدان موضع رسید طرف مشرق را منزل ساخت
در بیست و چهارم جمادی الآخر فردای آن سواره دور قلعه را طواف
نمود تا موضع برای قتال بیابد پس نیافت مگر از جانب مغرب پس
در آن طرف خیمهٔ خوردی برپا کرد و در آن خیمه نزول فرمود همراه او بعضی
لشکریان پیاده بودند چه تنگی جای و طرف شمال و جنوب این قلعه امکان
مقاتله نداشت البته زیرا که از نهایت ارتفاع قسی قدرت
نداشت که بر کوه بالا رود و طرف شرقی اگرچه بالا رفته می شد
اما از نهایت ارتفاع و دشواری مقاتله نمی شد ولی طرف
مغرب وادی که در آن بود اگرچه مرتفع بود و لیکن نزدیک
قلعه بود که ازان موضع سنگ منجنیق میرسید و تیرها بآن واصل
می شد پس مسلمانان بآن موضع فرود آمدند منجنیق ها برپا نمودند
و اهل قلعه هم بر اطراف منجنیق ها نمودند که منجنیق مسلمانان را باطل نماید
و ابن اثیر صاحب تاریخ درین غزوه جهت جهاد همراه سلطان صلاح
الدین بود وی گفته که دیدم من برحالیکه بر سر کوه بلند بودم که تیر
بآن موضع نمیرسید زنی را که از منجنیق قلعه بطرف منجنیق مسلمانان
سنگ می انداخت و منجنیق شان را خراب میکرد چون صلاح
الدین دید که از منجنیق فائده نیست قصد بر حمله بردن و هجوم
آوردن نمود پس لشکر خود را سه حصه کرده حصهٔ اول را امر هجوم
آوردن بر قلعه نمود چون حمله بردند چندے بعد رنج برده
و ذلیل شده باز گردیدند قسمت دیگر اهل قلعه را هجوم آورده
ایشان نیز تعب و تنگی یافته واپس گردیدند قسمت سوم نیز حمله
برده باز واپس آمده متعاقبا حمله ها بردند
تا اینکه اهل فرنگ برنج و مشقت افتادند و در نزد ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 499 of 1140

لشکر بسیاری نبود تا مانند صلاح الدین تقسیم و سر رشته میکردند چون
گرفتار مشقت و مانده شدند قلعه را تسلیم نمودند هرگاه فرداکه بیست و نهم
شهر جمادی الآخر بود یک جمعیت را از همان سه تقسیم بهجوم داده
اهل فرنگ از قلعهٔ خود برآمده با ایشان شروع بقتال نمودند مسلمین
ایشان را از پس چغری ها و پشته ها و جاده راه ها به تیر زده به
جانب ایشان میرفتند تا اینکه بجانب کوه نزدیک شدند چون به
فرنگیان نزدیک گردیدند از ملحق شدن برایشان از حیث سختی
بالا شدن کوه عاجز گردیدند فرنگیان بسبب ارتفاع جای شان
برایشان به تیر و سنگ تسلط یافته چون ایشان سنگ های
کلانی را می انداختند پایان کوه غلطیده فرود می آمد چیزی در
مقابل آن مقاومت نمیکرد تا این حصه از لشکر ذلیل گردیده
حصهٔ دیگر که بمعیت صلاح الدین نشسته و انتظار داشتند شتاب کنان
متصاعد کوه شده زمانی بود که شدت حرارت او شان را خسته
کرده مشغول مقاتله گردیده و صلاح الدین با سلاح خود برایشان
گردش بقتال نیز میکرد و تقی الدین برادرزادهٔ
آن نیز این رویه را فروگذاشت نکرده الی ظهر مقاتله کرده
بعد ازان برنج و مشقت افتادند و باز گشتند چون صلاح الدین
ایشان را دید که باز گشتند حماق بدست گرفته بطرف شان رفته ایشان را
رد میکرد حصهٔ سوم را که نوبت خود را انتظار می بردند فریاد
کرد پس ایشان از جای خود برجسته تکبیر گویان خود را به
کمک برادران خود بار رسانیدند و همراه شان حمله بردند
پس آمد از فرنگیان آنقدر که حد نداشت چون همت اول
که استراحت میکردند ایخال را دیدند انها نیز
برخاسته متفق شدند درین هنگام کار بر فرنگیان سخت گردید
و دلهای شان بمنجره رسید نوبان ها از کفتار و چشمها از
کثرت غبار از دیدن ماند از جمله دلاوران غیور اسلامی
راه گریز برآنها مسدود و از هجوم و احاطه لشکریان
طفر قوامان گویا به زنجیرها مشدود بودند از مقاتله دست کشیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 500 of 1140

وحالیکه بشتر رنج و مشقت ماندگی بایشان رسیده بود پس عجز
وضعف نشان از مقاتله ظاهر شد از شدت گرمی اسلحهٔ خود را
برداشته نمی توانستند پس مسلمانان با ایشان مخلوط شدند
فرنگیان بازگشته داخل قلعه گردیدند مسلمانان نیز همراه شان
داخل شدند و طایفهٔ قلیلی که در خیمه ها بسے جانب مشرق بودند
دیدند که فرنگیان آن طرف واگذار شده زیرا که در آن جانب مردم جنگی
ندیدند تمام شان در طرف صلاح الدین هجوم برده بودند پس
آنطایفه لشکر بالا رفتند و ایشانرا کسی مانع نشد ایشان از طرف بالا
رفته داخل قلعه شدند و همراه مسلمانان لشکر با فرنگیان داخل شده
بودند ملاقی شدند پس قلعه را بطریق قهر و غلبه مالک گردیدند فرنگیان
داخل حصار که میان قلعه بود شدند مسلمانان دور حصار را احاطه کرده
ارادهٔ نقب نمودند درین بین اسیران مسلمانان که نزد فرنگیان بودند و آنها
را بر بام قلعه برده زنجیر و گنده کرده بودند چون آواز تکبیر مسلمانانرا از نواحی
قلعه شنیدند آواز تکبیر را در بام قلعه بلند کردند فرنگیان گمان نمودند که مسلمانان
بر سطح قلعه برآمده اند همگی تسلیم شدند و خود را بدست خود اسیر نمودند
پس مسلمانان بطریق غلبه آن حصار را مالک گردیده و آنچه در آنجا بود غارت
و مالها را اسیر نمودند و والی آنرا همراه اهل آن گرفتند چنان خالی گردید که
در آنجا نماند مسلمانان بعضے خانه ها را آتش زده سوختند ابن
اثیر گفت چیزی عجب را که از سلامت حکایت میکند اینکه
مردے از مسلمانان درین واقعه دیدم که از طایفهٔ مؤمنین
شمالی قلعه بسوے طایفهٔ جنوبی سے آمد و ان در پهنای
کوه میدوید پس سنگ بر آن انداخته شد و سنگ کلانے
بر دو آمد که اگر او را میرسید بر آینه آن را میگوییدند پس مردم
وی را انداکرده بیم دادند پس متوجه شده نظر میکرد که چه چیز
بپاے او لغزیده بر روافتاد پس مردم استرجاع کردند درینوقت
سنگ رسید چون بر روی افتاده بود سنگ از وی گذر کرده
سنگی که از بلندتر از جاے مرد بود خورد و سنگ بهوا بلند شد
از مرد تجاوز نمود و بطرف دیگر بزمین رسید باین شخص ضرر و اذیت

۱۲ استرجاع کلمه انا لله و انا الیه راجعون گفتن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 501 of 1140

نرسید تا اینکه بیاران خود ملحق شد پس افتادن او سبب
نجات او گردید پس بلاک باد مادر کم دلی صاحب برزیه
همراه اولاد و عیال و اصحاب خود اسیر گردید و از انجمله دختر
ملک با زوج خود بود که لشکریان آنها را تفرقه کرده بودند درحال
سلطان صلاح الدین بجستجوی شان نفری فرستاد و آنها را خرید
و بعض شانرا بیکدیگر جمع کرد پس هرگاه نزدیک انطاکیه
رسیدند ایشان را رها کرده با نطاکیه فرستاد و زن صاحب
انطاکیه خواهر زن صاحب برزیه بود و زن صاحب انطاکیه
بحضور سلطان مراسلات و هدیه ها میفرستاد و او را
در بسیاری کارها تعلیم میداد که نتیجه آن معلوم می شد پس سلطان بخاطر
داشتن اسیران صاحب برزیه را رها نمود بعد از فتح برزیه سلطان فرمود
آنرا از انجا حرکت کرده به جسر حدید که بر دریای عاصی قریب انطاکیه
است نزول فرمود تا اینکه رسیدند و ملحق شدند کسانیکه از لشکریان پس مانده بودند

(ذکر فتح درساک)

بعد از آنجا حرکت کرده در هشتم رجب بدرب ساک فرود آمدند و آن از
قلعه های محکم بود که در وقت سختی جهت نگهبانی خود ذخیره کرده بود مدتیس بر
گاه بدان موضع فرود آمدند منجنیق ها را برپا و زدن را پیاپی نمود چنانکه
از دیوار شهر ویران شد کسانیکه در شهر بودند بآن باک نکرده بعد ازان
به حمله کردن و هجوم آوردن امر داد پس عسکر همایون یکبار حمله برده
مقاتله را شدت دادند مردمان را از دیوار شهر دور کردند
نقب زنان پیش شدند برجی را نقب زده معلق
کردند بعد ازان برج افتاد و مکانیکه مجاهدین اراده
دخول داشتند گشاده گردید آن روز پس گردیدند
فردای آن روز بوقتی حمله بردند فرنگیان متجوی
والی انطاکیه فرستاده بودند و مدد خاسته صبر و
اظهار مردانگی می نمودند و منتظر جواب بودند
یا به کمک دادن و ازاله نمودن و یا به واگذار
شدن شهر برای شان تا در تسلیم شدن معذور باشند

به درب ساک شهری
است از اعمال انطاکیه

پس بارگاه عز صاحب انطاکیه را در نصرت دادن دانستند و از هجوم
مسلمانان و گرفتن شان بضرب شمشیر و اسیر نمودن و غارت نمودن
مال ها بے خود ترسیدند طلب امان نمودند پس سلطان ایشان را
امان داد بشرط اینکه بیرون نکنند کسے مگر جامه که بر تن اوست
نه مال و نه سلاح و نه فروش و اسباب خانه و نه چهارپایان و نه
دیگر چیز که در شهر ست بعد ازان بیرون کرد ایشان را و بسوی انطاکیه
فرستاد و فتح آن نزدهم ماه رجب سنه ۵۸۴ میسر شد ۰

(ذکر فتح بغراس)[1]

بعد ازان سلطان صلاح الدین از درب ساک حرکت کرده
بقلعهٔ بغراس فرود آمد پس اصحاب برای محاصره نمودن بغراس
اختلاف نمودند بعضے از ایشان بمحاصره رائے داد
و بعضی گفت این حصار بلند و قلعهٔ محکم ست فرقی میان این و انطاکیه
در محاصره نیست و قریب انطاکیه ست و محاصرهٔ این لازم دارد
که اکثر لشکری را قرار اول طرف انطاکیه مقرر نمائیم
چون چنین شد مقاتلین اندک شده رسیدن بقلعه دشوار میشود
پس سلطان استخاره نمود حق جل و علی را دیباری الهی بطرف قلعه
سیر نمود و بیشتر مجاهدین را طرف انطاکیه قرار اول مقرر نمود که بر توابعات
آن غارت برند و از اهل انطاکیه حذر داشتند جهة نزدیکی
اگر از ایشان غافل شوند و خود صلاح الدین با یاران خود
بر قلعه مقاتله و منجنیقها برپا کردند اما تاثیر نمیکرد جهة بلندی آن
پس فتح شدن برگمان ها دشوار آمد و تشنگی بر مسلمانان سخت
شد سبب کمی آب امر سلطان حوض ها نصب کرد و بردن
آب را به حوض ها فرمان داد باین سبب امر ایشان تخفیف
شد پس ایشان در خیال بودند که ناگاه در قلعه گشاده و مردی
از شهر بیرون آمد و طلب امان نمود پس سلطان اجابت
کرد آن مرد حاضر شد طلب امان کرد برای اهل قلعه تا اینکه
قلعه را و آنچه در آن ست مانند قلعهٔ درب ساک پس آنچه خاسته
بود سلطان اجابت کرد پس آن رسول بازگشت و لواهای اسلامیه را خود برد

[1] بغراس شهرکیست میان انطاکیه و حلب از انطاکیه ۲۱ میل است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 503 of 1140

بر سر قلعه بلند نمود و کسانیکه در قلعه بودند فرود آمده قلعه را تسلیم کردند و متصرف شدند مسلمانان قلعه را و آنچه از اموال و اسلحه و ذخائر که در آن قلعه بود و امر نمود سلطان به خراب کردن پس خراب کردند قلعه را بعد ازان پشیمان گردیدند زیرا که ازین سبب بر مسلمانان ضرر عاید شد جهة اینکه این الیون والی ارمن از ولایت خود بر آنجا خروج نمود چون نزدیک او بود عمارت آن را تجدید نمود و محکم ساخت و جماعتی را از عسکری خود در انجا جای داد که بر شهرها غارت می بردند پس مضافات حلب از ایشان منادی شدند.

ذکر مصالحهٔ مسلمانان و صاحب انطاکیه

چون سلطان از فتح قلعهٔ بغراس فارغ شده بسوی انطاکیه متوجه شد و آن را محاصره نمود صاحب انطاکیه ترسید از سلطان مصالحه طلبید و هر اسیری که از مسلمانان نزد او بود رها کرد پس سلطان یاران خود را برای مصالحه خاسته اکثرشان بقبول کردن امان رای دادند مصالحه را پسندیدند تا اینکه مجاهدین عودت نموده استراحت نمایند و اشیاء لازمه را تجدید دارند سلطان قبول کرده هشت ماه مدت مصالحه واقع شد سلطان رسول خود را نزد صاحب انطاکیه فرستاد تکلیف نمود و رها کرد هر کس از اسیران مسلمانان و صاحب انطاکیه در آنوقت بردن فرنگیان از روی شان بود و اکثر ولایات متصرف او بود زیرا که فرنگ طرابلس و توابعات آنرا بعد از مردن تولا بالی آن خود طوعی تسلیم کرده بودند چون طرابلس بوی تسلیم شد پسر کلان خود را در انجا نائب خود مقرر نمود چون سلطان صلاح الدین از آنجا بازگشت به سوم ماه شعبان داخل حلب گردید و از آن جا بدمشق رفت و لشکریان خود را تفرقه نمود و همراه صلاح الدین امیر عزالدین ابوفلیتة قاسم بن المهنا العلوی الحسینی امیر مدینة النبی صلی الله علیه وسلم بود که در معرکه ها حاضر و در مشاهد و فتوحات معیت داشت و سلطان بدیدن او بتمن و تبرک معیت و همراه او انبساط نموده در کار بار رجوع بگفتهٔ وی مجهود و در اول ماه رمضان داخل دمشق گردید از لشکریان هر کس با او بود بهر یکی نفقه داد بعد ازان گفت عمر کوتاه است از اجل کسی ایمن نیست به تحقیق باقی ماند بدست فرنگیان از قلعه ها کرک و صفد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 504 of 1140

و کوکب وغیره ناچاری هست که از آنها فارغ شویم زیرا که درمیان شهرهای اسلام هست که ایمن از شر آنها نیستیم اگر غفلت کنیم پشیمان در ما بعد خواهیم شد والله اعلم.

(ذکر فتح قلعهٔ کرک و مجاوران)

سلطان صلاح الدین سابقاً عسکری جهت محاصرهٔ کرک مقرر نمود آنها در مدت دراز محاصره را لازم داشتند تا اینکه خوراکه و ذخیرهٔ فرنگیان تمام شد بعد ازان چهارپایان خود را خوردند و صبر کردند تا اینکه طاقت شان طاق شد بخدمت برادر صلاح الدین (ملک عادل) که آن باجمع عسکریان بمحاصرهٔ قلعهٔ کرک مسلط بود و بگرفتن شهرهای این ناحیه و آنچه دورتر بود تا دمشق پس ایلچی فرنگیان خدمت او از کرک رسید که آنها قلعه را تسلیم دامان می طلبند ملک مذکور اجابت نمود و سر عسکر یکه محاصره داشت امر فرمود که قلعه را و آنچه نزدیک آنست از قلعه ها مانند شوبک و هر مزبو وغیره، سلاح را ازیشان گرفتند و لهذا فارغ شد سلطان از تمام ناحیه و خدمت اقامت بینداخت و نیز فارغ شود قلوب کسانی که در ان طرف از شهرها بودند مانند قدس وغیره زیرا که اهل این شهرها از کسانیکه بآن قلعه ها مترسان و از شر شان دریم بودند.

(ذکر فتح قلعهٔ صفد)

چون صلاح الدین به دمشق رسید و رای داده شد بر او که تفریق باقی ماندهٔ لشکریان نماید سلطان فرمود که هر آینه فرنگیان صفد و کوکب وغیره را معدوم می سازم تا بقیهٔ رمضان در دمشق اقامت ورزید بعد ازان از دمشق طرف صفد حرکت کرده آن را محاصره و مقاتله نمود و منجنیق ها برپا کرد و شب و روز بزدن تیرها و انداختن سنگ ها دوام داشتند و اهل قلعه توشه ها و ذخیره های شان در ین مدت نزدیک سایر محاصره داشتند چون این خبر بسلطان صلاح الدین رسید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 505 of 1140

شان جدیت دارد تر سیدند اینکه سلطان اقامت خواهد کرد تا چیز اندکی از خوراکه که مانده بود تمام شود و آنها را بعینه گرفته هلاک نماید یا خود شان پیش از تمام شدن قوت شان ضعیف شده ایشان را بگیرند پس قاصد فرستاده طلب امان نمودند پس ایشان را امان داده قلعه را گرفتند پس فرنگیان برآمده بسوی قلعه مصور رفتند و کفایت کرد خداوند تعالی مومنین را از شر شان زیرا که ایشان در وسط بلاد اسلامیه بودند .

ذکر فتح کوکب

هرگاه سلطان صلاح الدین صفد را محاصره نمود کسانیکه از فرنگیان در صور بودند اجتماع نمودند و گفتند که اگر مسلمانان قلعه صفد را فتح نمودند کوکب باقی نمی ماند اگرچه صفد هم از تعلق کوکب است درین هنگام طمع ما از بلاد این طرف قطع می شود پس رای شان متفق شد بر اینکه یک خفیه از مردان مسلح درین دو کا ـ جاری دارند پس بیرون کردند از دلاوران و پیادگان دو صد مرد که شب خفیه سیر و روز کمین میکردند از قدرت الهی خان اتفاق افتاد که شخصی از محاصره داران کوکب بعزم شکار بیرون شد مردی را از کمینگاهان دید عجب آمد او را از وی پرسید حقیقت را پنهان کرد بزدن شروع کرد تا اینکه حقیقت را بیان نمایدیس در حال اقرار شد و آن را بر اصحاب خود دلالت نمود آن مرد لشکری اسلام به سوی رئیس لشکر بازگشت و فرنگی هم با او بود و ناگرداینده ایشان را به این واقعه فی الحال جماعتی از لشکریان سوار شده به کمین گاه شان رفته ایشان را فرو گرفتند تعقیب شان نموده از شکه و غارها کشیدند خلاصه اینکه یکی از ایشان رهائی نیافت همراه شان دو سر کرده سوار بودند آنها را بسوی صلاح الدین که در صفد بود بردند پس ایشان را حاضر کردند سلطان امر بکشتن شان داد یکی از ان دو نفر گفت که در حالیکه ما بردی مبارک در دوش تو دیدیم گمان نمیکردیم که بدی بما خواهد رسید طلب اعتذار و استرحام می نمودند چون سلطان سخنان شان را شنید از از کشتن دست کشیده امر به حبس نمود چون از فتح صفد فارغ شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 506 of 1140

بسوی کوک نزول فرمود و محاصره نمود آن را و بسوی کسانیکه از فرنگیان
در قلعه بودند فرستاد و فرمود اینکه اگر تسلیم شوند امان برای شان
داده میشود و اگر سر باز زنند قتل و غارت و اسیری میشوند فرنگیان شنیدند
گفتهٔ او را و بر امتناع دوام ورزیدند پس مسلمانان بر قتال شان کوشیدند
و مجانیق را نصب کرده زدن رابی دینی کردند و حمله ها متوالی بردند درین
روز ها باران بسیاری بود که شب فردا تنظیم نیشد مسلمانان مقاتله را بطریقی
که اراده داشتند پیش برده نمیتوانستند و مدت بر ایشان دراز شد
و در آخر کار در دیگر روز نوبت حمله های پی دری نمودند و رسیدند بفصیل قلعه
و همراه شان نقب زنان بودند و نیز زنان هم با ایشان معاونت میکردند
از کمانهای دستی و جرخ پس کسی قدرت نداشت که سر خود را از بالای
دیوار قلعه بیرون نماید پس فصیل را نقب زدند افتاد بعد ازان بدیوار اعلی
نزدیک شدند هرگاه فرنگیان این کار زار را دیدند یقین کردند بتسلیم شدن
بعد طلب امان نمودند پس ایشان را امان داده قلعه را از ایشان گشودند
در نیمهٔ ماه ذی القعده کوچانیدند ایشان را بطرف قلعهٔ صور چون
رسیدند و اجتماع نمودند در آنجا از مکاران و شیاطین فرنگیان از هر رئیس پس
شوکت و حمیت شان محکم شد خاصه ان بی دینی بسوی فرنگیانیکه در اروپا و اندلس
و صقلیه و غیرها از جزیره های دریا بودند فرستادند استغاثه نمودند و مدد خاستند و در
اندک زمانی هم رسیدند اینها همه تقصیر صلاح الدین بود بر ما کردن هر کس را که محاصره
میکرد در وقتی انگشتان خود را از پشیمانی و تاسف میگزید که فائده نداشت جمع
شد برای مسلمانان بسبب فتح کوک و صفد از حد ابله تا آخر مضافات بیروت
غیر از مدینهٔ صور دیگر فاصل نبود و جمیع مضافات انطاکیه را سوای قیصر
هرگاه صلاح الدین صفد و کوک را مالک شد و رفت بسوی بیت
المقدس در آنجا عید اضحی را عید کرد بعد ازان از آنجا بسوی عکا رفت
در آنجا اقامت کرد تا سنهٔ ۵۸۴ گذشت و سنه ۵۸۵ داخل شد و
سنهٔ عیسوی ۱۱۸۹ بود پس در ربیع الاول همین سال در شقیف ارنون رفت
و این از سخت ترین قلعه ها بود تا اینکه آنرا محاصره کند در اهرج عیون آمد
آمد ارناط والی شقیف که آن والی صیدا بود خبر سلطان را
شنید نیز در آنجا نزول کرد و این ارناط از روی مکر و فریب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 507 of 1140

از بزرگترین مردمان بود بر سلطان داخل شده همراه او صحبت نموده
وطاعت ومحبت خود را اظهار کرد وگفت من دوست... ومعترف احسان
توام تمیرسم که اگر مرکیش والی صور بداند آنچه بین من وتست هرآینه بایل
واولاد من که در نزد او ست آزار میرساند لیس میخواهم که مرا مهلت
دهی تا رفته اولاد خود را حاضر کنم واین قلعه را برای تو تسلیم نمایم من واولاد
من در خدمت تو باشیم قناعت کنیم بآنچه بدهی ما را از ملک سلطان
راستی او را گمان کرده اجابت نمود امر در بین شان چنان
مقرر شد که شقیف را در ماه جمادی الاول تسلیم نماید وسلطان ببرج
عیون اقامت نموده منتظر وعده بود لشکر در پریشان بود جهت نزدیک
شدن وعدهٔ مصالحه که در بین سلطان وملک انطاکیه واقع شده
بود بعد ازان امر نمود تقی الدین پسر برادر خود [illegible] را اینکه برود همراه
کسانیکه از لشکر با او ست وکسی غیر ایشان با او نیایند ومقابل انطاکیه
باشند تا اینکه در نزد انقضاء مصالحه صاحب انطاکیه بر بلاد مسلمانان غارت
نکنند وهمچنان پریشان خاطر وبسیار مغموم بود از انچه رسیده بود او
را از اجتماع فرنگیان در مدینهٔ صور وآنچه که با ایشان متصل شد از مددهای
دریائی ودیگر اینکه ملک فرنگیان را که سلطان صلاح الدین اسیر کرده
بود وبعد فتح بیت المقدس رها کرده رفته همراه صاحب [illegible] وبعد از اختلافی که
در بین شان بود بقصد مسلمانان با یکدیگر اجماع نمودند که بتجاری آمده بیرون
شدند از مدینهٔ صور در ظاهر ان بین کار و مانند آن پریشان نمود وسلطان
در نرساند از ترک نمودن شقیف را بعقب وپیش شدن بسوی صور ودر انجا
جماعتهای بسیار بود پس قطع میشود از انها غله مگر اینکه همراه همین چیزها برعهدی که
با صاحب شقیف معاهده کرده بود ایستاده شد وخود از صاحب شقیف — از
بازار عسکر واسلحه وغیره را از چیزهائیکه محکم شقیف بود خریداری
میکرد وصلاح الدین باو گمان نیک داشت واگر بسلطان گفته شدی
از مکر آن وانیکه مقصد طول دادن ست تا از صور ظاهر شود [illegible] فضیحت
او ظاهر شود سلطان بتصدیق نمیکرد هرگاه انقضاء مصالحه نزدیک شد سلطان از لشکر گاه خود نزدیک
شقیف آمد وناظر را نزد خود حاضر داشت از مدت [illegible] روز مانده بود بتسلیم شقیف
شقیف او را گفتگو کرد الی شقیف باز بسبب اهل وعیال خود اعتذار نمود که اگر بروم ملک صور از آنان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 508 of 1140

می شود مدت دیگری را هم تاخیر خاست درین هنگام سلطان بمکر وخیانت
او دانست او را گرفته حبس نمود و بتسلیم شقیف امر داد وی قبول را
نامبرده خاست تا وصیت او را بکسانیکه در شقیف بودند رسانیده
قلعه را تسلیم نمایند قسیس را حاضر کردند با او سر گوشی کرد بچیزی که
اینها نه انستند آن قسیس رفت بسوی شقیف اهل آن نافرمانی را ظاهر
ساختند چون صلاح الدین دید ارناط والی شقیف را بسوی دمشق فرستاده
بندی کرد بعد ازان بسوی شقیف پیش رفت و آن را محاصره نموده
بر اهل آن تنگی گرفت و گرد انیدو مقرر نمود بر آن کسی را
که نگهبانی نماید از دخیره کردن و برای شان کمک رسیدن درین وقت
مکتوبی از یاران او که قسطل بر مقابل فرنگیان صور مقرر بودند رسید مضمون
اینکه فرنگیان بر لد رسیدن جسر صور اجماع نموده قصد صیدا دارند اطلاع
عرض شد بمجرد شنیدن سلطان بریده همراه پهلوانان یاران خود بدون
کسانیکه بر شقیف مقرر نموده بود حرکت کرده بایشان رسید در حالیکه کار گذشت
بود و آنچنان بود که فرنگیان از صور برآمده طرف مقصد خود حرکت دارند قراولان
سلطانان در جایی تنگی با ایشان ملاقی شدند همراه ستان جنان تقاتله وه واقعه
جاری شد که کودک از دیدن پیر می شود از فرنگیان جماعتی کشته وجماعتی را اسیر
نمودند از مسلمانان هم جماعتی شهید شدند ازان جمله غلام سلطان که از دلاور
ترین مردمان بود تنها بر صف فرنگیان حمله نمود با ایشان خلط شد بشمشیر خود براست و
چپ میزد آخر یکبار بر رو بهوم برده آنرا شهید کردند رحمه الله تعالی بعد ازان فرنگیان باز رسیدند
بصیدا عاجز آمده بمکانهای خود باز گشتند چون صلاح الدین بقراولان خود رسید واقعه گذشته
بود سلطان در خیمه صغیر اقامت نموده منتظر باز گشتن فرنگیان بود که از ایشان انتقام
خون کسانیکه از مسلمانان کشته شده بود بگیرد سلطان در بعضی روزها جماعتی اتراک سوار شده میگردید
از کوه برعیه فرنگیان نظر می انداخت تا بمقتضی شاهدات خود تعمیل دارد و کسانیکه از غزات عجم فرنگ
بران عرب بودند گمان کردند که سلطان قصد کارزار در زمین دشمنان اراده دارد بجدیت تمام حمله
کردند احتیاط را ترک نموده رفتند و سلطان را عقب خود گذاشتند سلطان صلاح
عده از امرا فرستاد که آنها را عودت دهند و حمایت کنند ایشان را تا
بیرون آیند آنها نشنیدند و قبول نکردند در خیال فرنگیان یقین
داشتند که عقب شان کمین کننده گانند باز کس فرستادند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 509 of 1140

که حقیقت را بایشان خبر دهد پس بایشان خبر رسید که از مسلمانان در اماده و عقب
شان هم کسی نیست که ازان ها ترسیده شود فرنگیان به یکبار حمله بر ایشان
حمله بردند و درنگ نکردند که ایشان را خوب برد مقاتله کردند جماعتی از انتخابیں
معروف هم در انجا کشته شدند آنچه بر ایشان جاری شد بر سلطان و باقی مسلمانان
دشوار آمد این فقره از تقصیر کردن خود شان بر نفس های شان رضی الله تعالی
عنهم و رحمهم و این واقعه در نهم جمادی الاول واقعشد چون صلاح الدین دید
از کوه اشتابان خود را بلشکری خود رسانیده بر فرنگیان که برجسر بودند حمله
بردند و گرفتند راه شان را انها خود را در آب انداختند که غیر از انچه کشته شدند
صد زره پوش در آب غرق شد سلطان بر مصابره و محاصره شان امر فرمود
آن با فرمان را شنیدند خلق بسیار با سلطان جمع شدند چون فرنگیان معامله را
دیدند پس بسوی شهر صور عودت نمودند چون فرنگیان باز گشتند صلاح الدین
نیز بسوی تبنین بعد ازان بطرف عکا باز گشت تا انکه حال شان را شاء الله
کند بعد ازان بسوی لشکرگاه و خیمه ها باز گشت چون صلاح الدین باز آمد او را
خبر رسید که جماعتی از فرنگیان جهة هیزم و علف بیرون شدند پس نوشت
بسوی کسانیکه در عکا بودند از لشکریان و وعده داد ایشان را که دوشنبه
هشتم جمادی الاخر از هر دو جانب ملاقات شود و در موضعی از همان دادیها
و کوشه کنار ها کمینی مقرر کرده و جماعه را اذ لاوران لشکر خود جدا نموده بدیشان
حکم نمود که هرگاه فرنگیان بر لشکریان حمله نمودند شما با فرنگیان بکارزار
مشغول شوید و نخوی اندک با ایشان کارزار نموده بجنگ و گریز مشغول گردید
و خبر خود را از مقاتله بدیشان ظاهر کنید هرگاه فرنگیان در پی شما افتادند
آنها را کشش دهید تا انکه ایشان را از موضع کمین بگذرانید بعد دلیرانه با انها
مقابل گردید و کمین از عقب بر سر ایشان بیرون کردند جماعه دلاوران حکم را
قبول نموده برهمین عزم بیرون شدند چون هر دو جانب همدیگر را دیدند باهم
ملاقی گردیدند سواران مسلمان بر خود عار دانستند که نام شکست
بر سری خود گذارند و هزیمت را اظاهر کنند ثابت بمقاتله ایستادند و بعضی
بعضی صبر کامل نمودند و مقاتله اشتداد پیدا کرد و امر عظیم گردید و محاربه دوام
نمود و بر جماعه اهل کمین انتظار دراز کشیده و بر یاران خود ها ترسیدند بطرف
شان برامدند در وقتیکه لشکریان سلطان صلاح الدین مشغول کارزار بودند

چون از احوال ایشان خبر یافتند شتابان از جایهای خود بیرون شدند تا خود را بسر وقت ایشان برسانند و آنها بسختی جنگ و کارزار بودند و کار ایشان شدت بر شدت می افزود و چهار امیر بر لشکریان مقرر بود از قبیله ربیعه نبی طی از اتفاقات زمان چون اینها بدیت بدان زمین در شتند بر اه رفیقان خود ها نا رفته تحت و داد افتاد و اینها بگمان که از نیجا بطرف یاران خود میروند و یکی از غلامان سلطان صلاح الدین در پی ایشان افتاد میرفت چون فرنگیان آنها را دیدند علم شان رسید که اینها غلطی و ناد انسته گی با نیطرف افتادند بسر انیها رسیده کشت و خون بسیار نمودند و غلام سلطان صلاح الدین خان از اسپ فرود آمده بسنگی نشسته گان خود را بدست گرفته دنگاه داشت خود انموده تیره های بسیار بطرف شان انداخته جماعتی از ایشان را مجروح نمود و اینها نیز غلام را تیر باران نموده زخم بسیار بدان رسیده افتاد چون نزد غلام آمدند باندک رمقی بود گمان کردند که مرده است اورا مانده رفتند فردا سے آن روز بدان موضع مسلمانان آمدند کشته ها را دیده و غلام را زنده یافتند او را در جامه پیچیده تیمارداری کردند و غلام از زخمهای بسیار کسی او را نمی شناخت بعد از حیات غلام نا امید گردیده کلمه شهادت بدان تلقین کردند او را مژده شهید شدن داده در انجا ماندند بعد چند روزی که آمدند دیدند که صاحب قوت گردیده شر تهای مقوی بدان داده تا بعافیت شد بعد ازان همچنان که حاضر میگردید اثر همان زخمها و جراحتها در وی مشاهده می شد.

بیان رفتن فرنگیان بجوالی شهر عکا و محاصره کردن ایشان

چونکه اجتماع فرنگیان به شهر صور چنانچه پیشتر ذکر کردیم بسیار گردید با انکه صلاح الدین چنان قاعده داشت که هر شهر و قلعه را که فتح می نمود اهالی آن را امان داده با مال و عیال و اولاد شان را به مدینه صور میفرستاد ازین سبب مردم بسیار لاتعد و لا تحصی در ان شهر جمع گردیدند و از مال ها انقدر جمع شده که با وجود نفقه کردن سالهای بسیار تمام نمی شد بعد ازان عابد ها و ملاها و مردم بسیار رئیسان و مشهورین ایشان و سوار کاران شان جامه های سیاه پوشیدند و اظهار عزم واندوه کردند بسبکه بیت المقدس از دست شان رفته بود و عالم بزرگ شان که به شهر قدس بود همین مردمان اگر فته بشهرهای فرنگیان بهمراه خود میگردانید و از اهالی آنها کمک میطلبید و آنها را بر می انگیختند بمکافات تلف بیت المقدس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 511 of 1140

و مسیح علیه السلام را تصویر میگرفتند و صورت مرد عربی تیار میکردند که مرد عربی مسیح را میزند و خونها بسر روی صورت مسیح علیه السلام میگردانیدند و میگفتند محمد پیغمبر مسلمانان میزند اینچنین مسیح را و مسیح را مجروح کرده است و دو برا کشته است تا انیکه به فرنگستان بسیار سخت آمده جمع آوری نهایت نمودند تا انیکه زنان شان بمعاونت بیرون کردند حاصل انکه مردهای کاری با مال بسیار که به حساب و شمار گنجایش نداشت جمع گردید تا انیکه بعض اسیران شان حکایت میکرد که والده وی یک فرزند داشت و از مال دنیا یکخانه زیاد نداشت آن یک خانه را فروخته و بها آن را گرفته ساخته گی کار یک فرزند خود را نموده او را بجهة خلاص کردن بیت المقدس روانه نموده بدست مسلمانان اسیر شد تا بدین حد باعث دینی و نفسانی فرنگستان در محاربه مسلمانان رسید بدین احوال بیابانهای سخت و دریاها را طی نموده خود را کلی کردند تا به عکا رسیده سه سال محاصره کردند تا اخر الامر عکا را مالک گردیدند (مورچگان گر بکنند اتفاق — شیر ژیان را بدر اند پوست) و ابتدا اجتماع شان و همین رفتار شان سنه هجری ۵۸۵ بود و سنه مسیحی ۱۱۸۹ بود و در نیمه ماه رجب همین سال در عکا آمدند و هر وقت مدد تا مالی و نفری بدیشان میرسید و مسلمانان همراه شان کارزارهای سخت مینمودند و در سنه ۱۱۹۰ مسیحی که سنه ۵۸۶ هجری بود تجدید سوم برای شان قایم گردید و لشکری بسیار از شهرهای اروپا بیرون گردیدند در ماتحت سرقی فلیپ پادشاه فرانس و فرید پادشاه جرمن بر یکاردوس اول پادشاه انگلتر اکه او را قلب الاسد میگفتند و دیگر امیرهای شان تماما برخواستند و اراده شهر فلسطین و شامات را نمودند در دو صد کشتی که از لشکریان و باقی اسباب و مقاصد شان پر بود تا انیکه رسیدند به شهر صور که در دست شان باقی مانده بود و از انجا تماما پیش شدند به شهر عکا و شهر عکا را محاصره کردند به همراه کسانیکه پیشتر از ایشان آمده در محاصره اشتغال داشتند تا انیکه عدد نفری اینها به شش صد هزار که شش لک باشد رسید و هر مسلمان درین محاربه بنهایت سختی انجا میدید و ابتدا حرکت کردن شان از شهر صور هشتم ماه رجب سنه ۵۸۵ هجری بود که لشکرهای شان در حین رفتار بمثل دریا بیکران امواج عظیمه می نمود و ما لهای بسیار همراه شان بود و کشتیهای دریائی اطعمه و خزانه و لشکری از شهرهای مملوکه شان بدیشان مدد میرسانیدند و اینها در رفتار خود با کناره دریا الازم گرفته بودند و هیچ مواضع از کناره دریا دوری نشدند

وکشتیهای دریائی شان در مقابله آنها آمده اسلحه وذخیره ایشان را بهمراه شان می آورد
وتسلیم شان می نمود وباز واپس رفته دیگری می آورد تا اینکه استعداد ایشان از شمار
وحساب بیرون گردید ودر وقت رفتار اردوی شان مسلمانان آماده بودند که اگر
بعضی انها از اردو قدری دور میشدند مسلمانان چپاو نموده میگرفتند تا اینکه کنیز شان
از اردو تنها می شد بچنگ مسلمانان گرفتار میگردید وچون خبر کوچ شان بسلطان
صلاح الدین رسید بیرون شده آمد تا نزدیک شان رسید بعد امیرهای خود را جمع
نموده به بهراه شان مشورت نمود که آیا براه راست بمقابله شان برویم یا براه های
جاده وبیراهه رفته خود را بسر شان بیفگنیم امیران گفتند چه حاجت که در بیراهه
وراههای جاده خود را از زحمت ومشقت اندازیم چرا که راههای جاده کوه وسنگ
وتنگ است میشود که بمقصد خود ها کامیاب نگردیم فکر همین است که در راه رهنت فراخ
میرویم ودر عکا بهمراه شان مقابل شده آنها را متفرق کرده پارچه پارچه میسازیم
سلطان دید که میل امیران بر جهت رفتار است ناچار با امیران خود موافقت نمود
ولکن رای سلطان چنین بود که بهمراه دشمنان که در حین رفتار شان که هنوز بکائی
جا گیر نشده اند بمقابله وکارزار برابر شوند وسلطان فرمود که قاعده فرنگیان
چنین است که اگر بموضعی رسیده منزل نمودند استحکام برای خود ها مهیا میکنند
کارزار بهراه آنها سخت میگردد ومقصود بایان حاصل نمیشود رای وفکر این است
که قبل از رسیدن به عکا بهراه شان مقابل گردیده مقصود حاصل نائیم چون رای
امیران برخلاف این بود براه فراخ واسع رفتند لکن فرنگیان بدینها سبقت
نمودند وسلطان صلاح الدین همچی از امیران خود مقرر فرمود که بکناره های اردوی
فرنگیان رفته بقتل وغارت وچور وچپاو وکارزار نظری شان مشغولی داشته باشند
لکن فرنگیان باوجود قلت مسلمانان بکارزار مسلمانان اقدام نمودند درین مجاربه
اگر لشکریان متابعت رای سلطان صلاح الدین در رفتار وکارزار خود ها
می نمودند البته مسلمانان کامیاب میگردیدند وفرنگیان به شهر عکا نمیرسیدند
لکن امری را که خداوند تعالی اراده فرماید اسباب همچنان برابر میگردد چون
لشکر سلطان صلاح الدین به عکا رسیده دیدند که فرنگیان پیشتر از جانب دریا
آمده ازین دریا تا دریای دیگر تمام زمین عکا را فراگرفته اند وبرای مسلمانان
راهی بطرف عکا باقی نمانده است سلطان صلاح الدین بمقابل فرنگیان
نزول فرموده خیمه خود را به تل کیسان برپا نمود ومیمنه لشکر را به تل قیاظیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 513 of 1140

و میسره لشکر خود را بر نهر جاری مقرر فرمود و هم بجانب نگرانبای آرده را بموضع صفوریه فرود آورد و باستداد خود بهر طرف نامه ها ارسال فرمود و مردمان از تمامی شهرها بمدد مسلمانان می آمدند از راه خشکه و مدد فرنگیان از راه دریا می رسید در مدت اقامت هر دو فریق در عکا کارزارهای بسیار از محاربات خورد و بزرگ واقع گردید و از وقت نزول سلطان قدرت بکارزار او نیافتند و بموضع عکه هم نرسیدند تا اینکه ماه رجب گذشت در روز غره ماه شعبان کارزار سخت واقع شد و کامیاب نگردیدند و شب دوم را مردمان معسکر لشکر برون آوردند چون لشکر فردای روز بر سر شب شبیخون نمود هر دو فریق بجمع آوری بسیار مشغول کارزار گردیدند و بر سر دشمنان از باقی اطراف از صبح تا وقت ظهر حمله آور شدند و هر دو فریق چنان بر محاربه ثابت قدم گشتند که بینندگان را بحیرت افکندند چون وقت ظهر داخل شد تقی الدین برادرزاده سلطان صلاح الدین از طرف میمنه لشکر بر مقابل خود بجمله سخت حمله آور گردید چنانچه دشمنان را از مواضع شان بیرون گردانید که بعضی بالای بعضی افتادند تا اینکه برادر به برادر خود نرسید در رفته بسیار از خود پنا گزین شدند و بنصف طرف شهر رارا کردند تا اینکه امیر تقی الدین موضع شان را گرفته متصل شهر گردید و رعاکردگی شان بدست وی آمد و مسلمانان به شهر داخل شدند و مسلمانان داخل شهر بیرون شدند در اینها متصل شد و محاصره این مواضع زایل گردید و سلطان صلاح الدین هریک را از لشکریان که میخواست داخل شهر گردانید و آنچه از خزانه و مال و اسلحه وغیره که میخواست بشهر درون کرد و اگر مسلمانان محاربه را تا شب برخود امیگرفتند البته بوجه خوب باراده خود کامیاب میشدند چونکه اول کارزار ترس و رعب و ظفر یابی خوبی دارد لکن بهمین قدر کامیابی کفایت نموده استراحت پیش گرفتند و محاربه را ترک دادند و گفتند فردا انشاء الله بیخ شان را قطع نمائیم و درین روز از فرنگیان جماعه بسیار کشته گردید

ذکر واقعه دیگر

بعد ازان مسلمانان فردا که ششم ماه شعبان المعظم بود با فرنگیان بنای کارزار گذاشتند و قصد نمودند که امروز به بیخ کندن فرنگیان نهایت سعی و طاقت خود بکار صرف می نمائیم — بعد بوضعیت خوب به تعبیه صفوف پیشی گرفتند دیدند که فرنگیان بنهایت ترس و احتیاط خود بلد اگرفته اند مسلمانان به تقصیر در کارزار روز گذشته خود پشیمانی بسیار نموده و فرنگیان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 514 of 1140

در حفظ اطراف و استحکام جوانب خود مشغولی داشتند و در کندن خندق با طراف خود شروع نموده بودند که امکان وصول بدیشان گنجایش نداشت — بعد مسلمانان هر چند بمقاتله الحاح نمودند فرنگیان بکارزار پیش نشدند و از جای خود مفارقت نکردند چون سلطان این احوال را دیدند بازگشته و باین مواضع خود بازرفتند — بعد خبر به بعض عربیان رسید که جماعتی از فرنگیان از طرف دیگر بجهة هیزم وغیره کارهای خود بیرون میکروند شانزدهم ماه شعبان بود جماعتی از مسلمانان رفته در کنارهای جویها و اطراف شان پنهان شده کمین نمودند فرنگیان بعادت همیشه بیرون شدند که عربان بر سرشان هجوم کرده حمله آور شدند ایشانان انا مالکشتند و آنچه همراه شان بود غنیمت گرفتند و سرهاشان را بر سر نیزه ها نموده بخدمت سلطان صلاح الدین آوردند سلطان خوشوقت گردیده بدیشان جایزه ها و خلعتها انعام نموده.

ذکر واقعه بن برک در عکا

بعضازان واقعه که ذکر کردیم مسلمانان تا بیستم ماه شعبان هر روز صبح و شام با فرنگیان گفتگوی محاربه مینمودند و فرنگیان از لشکرجای خود نمودار نمی شدند و نه از مواضع خود مفارقت میکردند — بعد فرنگیان بمشوره اجتماع نمودند و گفتند تا حال لشکر مصریان نیامده اند و احوال با صلاح الدین چنین است هرگاه آن لشکر حاضر شوند بر سرمایان چه سختی پیش خواهد شد رای همین است که پیش از اجتماع لشکر و رسیدن مدد ها بمسلمانان فردا بهمراه مسلمانان ملاقی گردیم امید که بایشان ظفر یابیم و بسیاری از لشکر سلطان صلاح الدین غایب بود و بعضی مقابل نطاکیه بودند که اگر بالای حلب بیایند آنرا محاصره نمایند و بعضی در شهر حمص مقابل طرابلس بودند تا آن سرحد محافظه شود و لشکری بجهة نگاهداشت در مقابل صور بود و لشکری بمصر محافظه سرحد دمیاط و اسکندریه وغیره مینمود و باقی ماندگان لشکر مصر بسبب درازی راه و گرانی لشکر هنوز نرسیده بودند تا آنکه فرنگیان از سبب نارسیدن لشکر مصر بمقاتله مسلمانان طمع افتادند و در آن روز مسلمانان بنا بر عادت خود ها بعضی بمقاتله بودند و بعضی در خیمه های خود و بعضی برفت و آمد همدیگر خود و حاصل کردن ما یحتاج خود در میقان و چهار پایان خود اشتغال داشتند که ناگاه فرنگیان از لشکرگاه خود ها بیرون گردیده مثل موج بحر روی زمین را گرفته حمله نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 515 of 1140

در حالت بمینه لشکر مسلمانان که تقی الدین عمر برادرزاده سلطان صلاح الدین امیر
لشکر بود هجوم سخت آوردند امیر دید که فرنگیان قصد ایشان کردند فوراً یاران خود را
خسته نده بمحاربه پیش شدند و وقتیکه نزدیک ایشان رسیدند و هجوم سخت دیدند
قدری واپس شدند سلطان صلاح الدین که در قلب لشکر بود چون احوال دید
مردان کاری که در نزدیکی بودند بمدد امیر تقی الدین روانه فرمود تا او را قوت
بدهند فرنگیان دیدند که در قلب لشکر مردم کم میباشد و بسیاری شان
بطرف میمنه لشکر بمدد رفته اند حمله گی بهدست گردیده به هیئت واحد بر قلب
حمله آور شدند لشکریان در پیش روی فرنگیان شکست خورده مهاجمه نمودند
و بعضی ثابت بر جا ماندند جماعتی از ایشان شهید گردید و پیش روی فرنگیان
در قلب کسی باقی نماند که آنها را دنبال نماید بدان تل که خیمه سلطان صلاح الدین
بود قصد کردند و بهر کس که میرسیدند کشتند و غارت کردند و جماعتی را
در پیش خیمه سلطان صلاح الدین کشتند و بجانب دیگر تل شتابی کرده
بهر کس که بدیشان میرسید شمشیر می نهادند — بعد فرنگیان بر اوخود ها
نظر کردند دیدند که مدد بدانها نمیرسد ترسیدند که از لشکریان خود منقطع
نگردند ازین سبب واپس گشتند در حالت واپس گشتن شان میسره
لشکر مسلمانان در بالای شان حمله آوری کردند سلطان صلاح الدین
دید که قلب لشکر شکست کرده است در پی ایشان رفته آواز سخت بر آنها
نمود و آنها را بباز گشتن و مقاتله و حمله نمودن امر فرمود جماعتی از انها دور گرد
سلطان جمع گردیدند و بر بالای فرنگیان از پس پشت شان حمله نمودند
در حالتیکه فرنگیان بهمراه میسره لشکر مسلمانان بکار زار اشتغال داشتند
شمشیرهای خداوند جل شانه از هر طرف ایشانان را فرا گرفت تا حدی که کمتر
از دست مسلمانان خلاصی نیافت بیشتر ایشان را کشتند و باقی را اسیر گرفتند
عدد کشته شده گان شان به ۱۰۰۰۰ ده هزار رسید غیر آنکسانی که بطرف
دریا کشته گردیده بودند — بعد سلطان حکم فرمود تا قتیل همراه در جوی که فرنگیان
ازان آب میخوردند فکنند — درمیان اسیران سه نفر زن فرنگی بود که سوار
اسپ کار زار می نمودند و اگر لشکریان بهزیمت متفرق نمیگردیدند البته
فرنگیان را بهلاکت و استیصال میرسانیدند علاوه براین که باقی
لشکریان طاقت خود را صرف کردند و در کشت و بست کوشش بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 516 of 1140

کردند تا انکه بافرنگیان در لشکرگاه شان داخل گردیدند بامید انکه فرنگیان را بجدی برسانند که بالکل از کار شان فارغ گردند که ناگاه در میان سلطانیان آوازه افتاد که اموال و محافظین اردو بچور و غارت شدند - سبب این بود که چون مردمان دیدند که کار لشکر شکست انجامید گران باریهای خود ها را بجای پایان بار کردند درین میان مردمان اوباش و غلامان بسیار که در لشکر بودند بسر شان تخته چور و چپاول بسیار کردند و قصد داشتند سلطان صلاح الدین چنین بود که فردای امروز در مقاتله و محاربه پیش شده کار را بنهایت برساند دیدکه مردمان پیرو ی مالهای خود کرده در جمع و تحصیل مالهای خود مشغول گردیده از کار ماندند حکم فرمود که هر چه اموال که چور کرده اند همگی را حاضر نمایند بنابران آنقدر فرشها و سراپرده ها و جاجم و دیراق وغیره آوردند که روی زمین را فراگرفت مالهارا تماتر بر صاحبانشان واپس داد - اراده و قصد حضرت سلطان فوت گردید. فعلا کار مقاتله معطل گردید درین بین ترس و رعب فرنگیان ارامی پیدا کرده باقی ماندگان شان کارهای خود را بصلاح آوردند.

ذکر کوچ کردن سلطان صلاح الدین و قدرت یافتن فرنگیان بر محاصره عکا

چون از فرنگیان همین عدد بسیار که ذکر نمودیم کشته گردید زمین از بدبوی شان تعفن و فساد پیدا کرد و هوا متعفن گردید و مزاجهای مردمان فساد پیدا کرده برهم شد مزاج سلطان صلاح الدین متغیر شد مرض قولنج عادتی در ذات به سلطان پیدا گردید - بعد امیران نزد سلطان حاضر آمدند و مشورت نمودند که ازین موضع نقل فرمائیم و از کار تنگ گرفتن بر فرنگیان باز ایستیم و طریق احسان بدانها پیش گیریم و امیران گفتند که اینقدر بر فرنگیان کار تنگ ساختیم که اگر خواسته باشند که از جایهای خود جدا شده بیکطرفی بروند قدرت ندارند فکر همین است که قدری از ایشان دوری گزینیم تا انکه بتوانند کوچ نموده بوطن های خود باز گردند هرگاه مایان مواضع را تبدیل دادیم اگر فرنگیان کوچیده رفتند از شر همدیگر خلاصی یافتیم و اگر محاربه ایستادند دوباره بسر ایشان آمده کار را تمام کنیم الحال مزاج سلطان متغیر است و در سخت میباشد و خدانخواسته اگر آفره واقع شود مردمان هلاک میگردند بر هر تقدیر رای همین است که ازین مواضع دور گردیم طبیب حاذق هم بهمین رای متفق گردیدند سلطان رای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 517 of 1140

ومشوره آن ها را قبول فرمود تا ارادهٔ خداوندی بحصول انجامد آیهٔ شریفه است
وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهٗ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ مِنْ وَّالٍ
معنون اینکه هرگاه خداوند بقومی سختی و بدی اراده فرماید هیچکس ارادهٔ خداوند
را رد کرده نمیتواند و غیر از خداوند کسی را ناصر و پناه جائی نیست چهارم ماه مذکور
بود که ازین موضع کوچ نموده بموضع خرد به منزلگاه گرفتند و مسلمانان عکا
قاصد فرستادند که محافظ خود ها را بوضعیت خوب داشته باشید و دروازه ها را
بند نمائید و احتیاط خود را بخوبی وجه بگیرید و آن ها بعلت کوچ کردن
خود اطلاع دادند — چونکه سلطان و لشکریان وی کوچ کردند فرنگیان ایمن
شدند و در ان زمین طریق انبساط پیش نهاد نمودند و پس آمده شهر عکا را
محاصره کردند و گرد شهر را ازین دریا تا آن حد بافراگرفتند و کشتی های بحری
شان نیز محاصره نموده و بنا کردند خندق تهاد و در خود ها را دیوار نمودند علاوه کردند
که در حساب نمی آمد و بخیال هیچکس نبود — و قراولهای لشکر مسلمانان هر روز بسر پشان
می آمد و فرنگیان نه با ایشان کارزار میکردند و نه از جای خود حرکت مینمودند تنها
به اعتماد تمام دور خود خندق میکندند و دیوار میکردند که اگر سلطان صلاح الدین
و اسپین بمقابله شان بیاید از دست او محفوظ باشند — در ین وقت مسلمانان
دانستند که آن فکر کوچ کردن ایشان صواب نبود قراولهای سلطان
صلاح الدین روزانه خبر کارهای فرنگیان را بوی می آوردند و کار بسلطان سخت
گردید و سلطان مریض که توانائی بر اقامه حرب نداشت حیران ماند بعض
امیران مشورت دادند که خود اعلیحضرت سلطان در همین موضع باستراحت
باشد و لشکرها را جمعا ارسال فرمایند تا هر! فرنگیان مقابله نموده آنها را
از خندق و دیوار نمودن منع شوند سلطان فرمود که من همراه نباشم کاری
نمیکنند و از خیر آیهم بهتر اضافه نگردد امر معوق ماند تا سلطان چون بصحت
شد درین بین فرنگیان قدرت یافته کاری که میخواستند کردند و امور خود را
استحکام دادند و بهر قسمی که میدانستند خود را متحصن نمودند — درین اوقات
مسلمانان عکا روزانه بطرف شان بیرون میشدند و با ایشان در بیرون شهر
مقابله میکردند تا وقتیکه سلطان از مرض خود شفا یافت و زمستان شد
در همو موضع اقامت نمودند تا زمستان گذشت قراولهای جاسوسان سلطان
از دور فرنگیان انقطاع نداشته باخبر بودند در نیمهٔ ماه شوال لشکرهای مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 518 of 1140

و پادشاه شان شهزاده عدلت قرین سیف الدین برادر سلطان صلاح الدین بود
دلهای مسلمانان بدیشان تقویت گرفت بهمراه لشکریان مصر از هر اشیا بسیار بود
از اسباب مجاصره سپرها و شبروها و مشعله ها و تیر و کمان های بسیار و بهمراه شان
پیاده های بسیار و بعد از ایشان اسطول مصری رسید و پادشاه آن امیر لؤلؤ بود که
بسیار تیرانداز و دلاور و پیشرو هر کارزارهای دریایی باخبر و بمحاربه بسیار مبارک
قدم در راه بجمع بزرگ فرنگیان برابر شدند همگی بغنیمت گرفتند و اموال غلبه
بسیار بچنگ آوردند سنه هشتاد و شش هجری داخل گردید چون خبر شد
فرنگیان شنیدند که سلطان صلاح الدین به شکار رفته است و دیدند که در اردو
لشکری کم میباشد وکیل دلای در گرد عکا بسیار است که خود را بقرار اول بار رسانیده
نمیتوانند این وقت را غنیمت دانسته از خندقهای خود بر سر قلاوران وقت نماز
دیگر بود که بیرون شدند مسلمانان بمقابله گرفتار آمده به تیرهای بسیار نفوس
خود ها را محافظه نمودند و فرنگیان بر سرشان هجوم کردند تا تیرهای مسلمانان
خلاص گردید همگی بر سر مسلمانان رخنه حمله کردند مقابله شدت کرد و کار سخت
گردید مسلمانان دانستند که نجات ایشان بصبر کردن و پرستی در محاربه ایستادن است
بعد ثبات قدم ورزیده ایستادند تا هنگامیکه شب خوب تاریک گردید و از هر دو طرف
جمع کثیر کشته گردیدند فرنگیان واپس بخندق خود رفتند چون سلطان
صلاح الدین بار دوم واپس آمد خبر این واقعه را شنید مردم را بعد برادران
سلطان شان حکم داد خبر آمد که فرنگیان واپس بخندق خود ها رفته اند مردم خود را
جمع گردیده برجا ایستادند — بعد سلطان دید که زمستان رفته و لشکرها از شهرها
قریبه آمده اند از دمشق و شهر حمص و حماه وغیره اردو را از خروبه کوچ
دادند بطرف عکا و به تل کیسان فرود آمدند و با فرنگیان هر روزه بمقابله اشتغال
ورزیدند تا روی ایشان را از جنگ مسلمانان شهر عکا گردانیدند درین اوقات
هر دو فرقه شب ها و روزها با همدیگر مقابله و محاربه می نمودند و بجنگ عادت
گرفته ملالت هم بدیشان نمیرسید.

ذکر بهم ختاندن برجها و واقعه اسطول

فرنگیان در مدت تعطیل خود سه برج از چوب طیار کردند بسیار بلند که هر برج شصت
زرع درازی آن بود و در هر برج پنج طبقه ساختند هر طبقه را از مردان جنگی مملو
نمودند و همگی را به پوست ها گرفتند و سرکه و کل و دواهای مانع سوختن بچوبهای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 519 of 1140

برجها مالیدند و راههارا بر جها آراسته کردند و از سه طرف بشهر عکا پیشی گرفتند
بیستم ماه ربیع الاول بود که ازدحام کردند و بر دیوار شهر نزدیک گردیدند شهریان
مقرری دیوارها با فرنگیان مقاتله کرده تا از جنگ ایستادند و بنای پر کردن خندق
شهر گذاشته نزدیک شد که شهر را بقهر و غلبه بتصرف فایند شهریان قاصدی مقرر
کردند که از دریا بشنادری گذر کرده به نزد سلطان خود را برساند و وی را از
جمیع احوالات شان اطلاع بدهد و اینکه نزدیک است که مایان گرفته و کشته گردیم
چون خبر بسلطان رسید فورا سلطان و لشکریان سوار گردیده بالای فرنگیان آمدند
و از جمیع اطراف شان مقاتله عظیم دائمی پیش کردند تا ایشان را از یورش
آوردن شهر مشغول ساختند فرنگیان دو فرقه شدند یکفرقه به همراه سلطان
بکارزار ایستادند و فرقه دیگر بهمراه شهریان لکن در مقاتله همراه شهریان سبک
گردید و همین مقاتله هشت روز پی در پی گردید که آخر روز ها بیست و هشتم
ماه ربیع الاول بود و شب و روز در کارزار بودند تا اینکه هر دو فریق از جنگ
ملال گرفت و یقین مسلمانان شد که فرنگیان بر بالای شهر استیلا خواهند
یافت چون دیدند که از دفع کردن برجها عاجز آمدند که مسلمانان شهر هر چیل
در دفع برجها کردند فائده ننمود و کارهای برجها را از سر مسلمانان دفع نکرد هر چند
روغن های نفط پراندند تاثیر نکرد مسلمانان بهلاکت خود ها یقین کردند
که درین بین بنصرت خداوندی ظهور نمود شخصی که بر جها را می سوختاند
اجازه بسوختاندن یافت. و این قصه چنان بود که شخصی از اهل دمشق مدام
اسباب استعمال روغن نفط را جمع مینمود و قسم ادویه از نباتات که تقویت
باتش افروختن میکرد ترکیب مینمود هر چند رفیقان وی را ملامت میکردند
و بروی انکار داشتند آن شخص میگفت که این کار خود را تا الحال شخصا بنفس
خود تجربه نکرده ام لکن بسیار اشتهادارم که این هنر من بروی کار آید و شناخته
تا از وی کار گرفته شود و این شخص بسبب ظهور اراده خداوندی سابقا در شهر
عکا جا داشت — این شخص دید که بر جها بر بالای شهر عکا منصوب شد بهمان عمل
مستعمله خود شروع کرد و ادویه جات ترکیب نمود که کل مسرکه وغیره
مانع سوختاندن نمی شد چون از کارهای خود فارغ گردید بدربار امیر قراقوس
که صاحب اختیار و حاکم شهر عکا بود حاضر گردید و عرض کرد منجنیق سازان را بفرمایند
که در مقابله برج منجنیق تیار کنند و هر چه بکار من باشد بدهند که برج را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 520 of 1140

بسوزانم و امیر قراقوس را چندان خشم و ترس فرا گرفته بود که نزدیک بود خود را
بکشد از غرض این شخص خشم امیر زیاده تر گردید و بروی غضب کرد و گفت
اهالی این حرفه در نفطاندختن بسیار سعی کردند و هیچ فائده نکرد تو از کجا پیدا شده
چنین میگوئی حاضرین دربار گفتند امید هست که حقتعالی بدست این شخص کشایشی
مقرر کرده باشد چه ضرر دارد که بگفته آن موافقت نائیم امیر اجابت نموده
منجنیق را حکم فرمود که کارهای این شخص را برابر کنید - فوراً منجنیق را ساختند و چند
دیگ پر روغن نفط نموده بهمراه ادویجات - آتش در برج انداختند فرنگیان دیدند
که دیگها چیزی نسوختاند در بام برج بالا شده رقصها و بازیها و صداهای خوشوقتی
کردند آن شخص دانست دیگها را که انبوه است در برج رسیده خوب جا گیر شده است
سبب یکه اگر آتش شعله ور گردیده بچوبهای برج میرسد که دیگ دوم و سوم را پی در پی
بشکنند تا تمام اطراف برج را آتش فرا گرفت و اشخاص که در پنج طبقه برج بودند
گریختن و خلاصی خود شتابیدند لکن نمانده نکرده تمامی شان سوختند و در برج
جامه های زره جنگی و اسلحه و یراق بسیار بود و در ابتدا فرنگیان دیدند که
گیاهای ادویجات عمل نکرد بطمع آرائی افتادند و در خلاصی خود ها سعی نمودند تا اینکه
حقتعالی پیش از نار آخرت شتابا آن ها را ببار دنیا سوختانیدند چون احتراق
برج اول شعله ور گردیده هوا را فرا گرفت آتش انتقال کرده همچنان تا ثانی سوخت
حاصل کلام انکه چنان روزی شاهد گردید که مردمان نظیر آن ندیده بودند
و مسلمانان که بهمراه سلطان صلاح الدین در بیرون شهر بودند این حالت را می دیدند
و خوشحالی میکردند و بعد از مشقت بسیار روحهایشان تازه گردید بنصرت خداوند
و خلاصی مسلمانان از کشتن خوشوقتی بسیار نمودند چرا که لشکریان بهمراه شهریان
هر کدام شان نسبتی و دوستی داشتند و آن شخص را به نزد سلطان صلاح الدین
آوردند سلطان بدان شخص اموال بسیار انعام نمود وظیفه و تنخواه بزرگ بروی
مقرر داشت لکن یکجبه و دینار قبول نمود و گفت این عمل را محض برای خدا نموده ام
و مزد عمل خود را غیر از خداوند از کسی دیگر نمیخواهم بعد سلطان نامه های خوشخبری
بتمام شهرهای خود روانه فرمود و لشکرهای سمت مشرقی را طلب نمود اول کسی
که خود را رسانید پادشاه سنجار بود با عساکر خود و ملک های جزیره بعد پادشاه
موصل با لشکریان خود رسید بعد ازان پادشاه اربل با لشکریان خود ها
رسیدند و هر کدام که می آمدند دیگران بهمراه شان متفق شده بمقدمه پیش گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 521 of 1140

بهمراه فرنگیان محاربه خوب مینمودند بعد ممنزلگاه سلطان فرود آمدند - درین بین اسطول مصر رسید چون فرنگیان خبر اسطول مصر شنیدند که نزدیک شده میرسد اسطولی بمقابل آن ساخته گی نمودند که بدان ملاقی شده مقاتله نماید بعد سلطان صلاح الدین فوراً سوار گردیده بهمراه عساکر خود جمعاً از طرف شان محاربه پیش نمودند تا انیکه بمقاتله انیان از مقابله اسطول صرف نظر نمایند تا اسطول به عکا سلامت برسد فرنگیان از اراده خود باز نماندند میان هردو فریق چندان مقاتله پیش شد که بیابانها و دریاها را فراگرفت چنان روزی مشاهده گردید که تاریخ مثل آن را یاد نمیدهد و مسلمانان از فرنگیان یک کشتی مملو از مردان جنگی و اسلحه گرفتند و فرنگیان از مسلمانان همچنین لکن کشته شدگان فرنگیان از کشته های مسلمانان بسیار زیاده بودند و اسطول اسلامیان سلامت برسید.

امدن پادشاه المان بشام و موته

درهمین سنه پادشاه المان از شهرهای خود خروج کرد (المان طایفه فرنگی است که از باقیان هم در عدد زیادند و هم در قوت) چونکه رسیدن مسلمانان به بیت المقدس و تصرف و دریافت کردن شان نفر فرنگیان بسیار سخت آمد علی الخصوص بر پادشاه المان بناران لشکرهای خود را جمع کرده آن هارا مدلل گردانید و از مملکت خود ها بیرون گردیدند و راه شان بر بالای قسطنطنیه بود و پادشاه قسطنطنیه بهمراه سلطان صلاح الدین عقد مصالحه داشت و مدام آدمان مرسول مینمود و اظهار دوستی میکرد در نیوقت بسلطان قاصد روانه نموده خبر بقدوم پادشاه المان داد و وعده نمود که آن هارا در شهرهای خود راه عبور نمیدهم چون پادشاه المان بقسطنطنیه رسید پادشاه قسطنطنیه نتوانست که آن هارا از عبور منع نماید بسبب بسیاری لشکر لکن آذوقه را از ایشان منع نمود و رعیت خود را انگذشت که بدانها چیزی برسانند ازین سبب خوراکه بدیشان بسیار تنگی پیدا کرد و سختی رفت تا انیکه از خلیج قسطنطنیه گذشت و در شهرهای اسلام داخل گردیدند که مملکت پادشاه قلیج ارسلان سلجوقی بود از پادشاهان اسلام چون در سرحد شهرهای اسلام داخل گردیدند مسلمانان بسرشان هجوم کردند و همراه شان رفته هریکه که از اردو تنها میشد می کشتند و بهرچه اموال شان قدرت می یافتند میگرفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 522 of 1140

فصل زمستان بود و دران شهرها خنکی سخت میگردید و برف بسیار میشد سبب خنکی
و گرسنه گی و کشتن و گرفتن مسلمانان بعضی هلاک گردیدند چون بشهر قونیه
نزدیک شدند بالای شان پادشاه قطب الدین پسر قلج ارسلان سلجوقی
خروج کرد تا ایشان را منع نماید قوت وی بدانها نرسیده واپس بشهر قونیه
بازگشت اینها سیر کردند تا بشهر انطاکیه رسیدند چهل و چند هزار بودند
درمیان ایشان مرض وبا افتاد بسیاری شان مردند و پادشاه شان درجوی پاهین
شد بجهة غسل غرق شده مرد پسر وی بجای آن بر سر خود پادشاه مقرر داشته
گردند همچنین رفتار کرده تا نزدیک عکا رسیدند مشقتهای بسیار دیده بسیاری شان
قصد کردند که واپس به شهرهای خود باز گردند بسیاری در کشتیها سوار شده
غرق گردیده مردند واز ایشان کم باقی ماند — چون خبر آمدن شان بسلطان
صلاح الدین سید امیران خود را جمع نموده بهمراه شان مشورت کرد بعض
امیران مشوره داده گفتند که پیشتر برویم و هنوز که لشکریان دور عکا نرسیده
با ایشان محاربه نمائیم سلطان فرمود در همین جای میباشیم چون نزدیک شدند
با ایشان محاربه میکنیم تا هنگامیکه لشکریان مسلمانان عکا تسلیم شوند لکن بعض
لشکر را بمملکت حلب گسیل فرمود تا سرحدات شهرها را از ظلم آنان محافظه نمایند
و احوال مسلمانان سخت گردیده بدین آیه شریفه موافق آمد - قال الله تعالی
إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ
وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ
الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا — مضمون اینکه یاد کنید وقتی که کفار
بیایند بالای شما یان از جمیع اطراف و چشمهای شما خیره گی کند و دلها بگلوگاه برسد
و بخدای خود گمانها نمایید در آنوقت مسلمانان آزمایش شوند و باضطراب سخت
گرفتار شوند - لکن شر ایشان را خداوند کفایت نمود و عدد شان بسبب عارضه
و حادثه ها و بلاها که در راهها گرفتار آمدند کم گردید.

ذکر واقعه مسلمانان و فرنگیان بر عکا

درهمین سنه ۵۸۶ در هیجدهم جمادی الاخر فرنگیان پیاده و سواره
از پی خندقها خود بیرون گردیده بطرف مسلمانان بمقدمه تیش شدند و قصد
لشکریان مصر را کردند و بزرگ لشکر پادشاه عدالت قرین برادر سلطان
صلاح الدین بود — بعد مصریان سوار گردیدند و بمقابل فرنگیان صف کشیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 523 of 1140

مقاتله شدید نمودند — مصریان از بالای فرنگیان کناره شدند ناگاه فرنگیان بخیمه های
مسلمانان در آمدند و مالهای شان را غارت کردند مصریان را غیرت گرفته
واپس حمله نمودند و باز گردیده در میان خیمه ها با ایشان مقاتله نموده ایشانرا
از خیمه ها بیرون کردند و طایفه از مصریان بطرف خندقهای فرنگیا ان
متوجه گردیدند و مدد را از لشکریان بیرون قطع کردند در حالتیکه بمثل مورچگان
متصل همدیگر بودند چون مددهای شان قطع گردیده بدیشان نرسید بچنگ
مسلمانان افتادند و شمشیرهای مسلمانان از هر طرف آنهارا فراگرفت
که هیچیک از ایشانان نجات نیافت مگر کدام شخص خبر برنده و قتلگاه
عظیم در آنها پیدا شد که کشته ها به پشته ها انجامید و عدد قتیلها برده
هزار زیاد گردید — و چون این حادثه بدیشان رسید آتش شوکت شان
فرو و طبیعت شان نرم گردید بعد از دو روز مدهای دریائی شان رسید
بهراه کندی از لندها ے دریائی که مشهور به کندی هنری بود و
برادرزاده پدری پادشاه فرانس و برادرزاده مادری پادشاه انگلستان
و اموال بسیاری که از شماره بیرون بود با خود آورد بمجرد رسیدن لشکرها را
مرتب نمود و مالها صرف کرد نفوس شان واپس قوی گردید و آرامی
یافتند و بدیشان خبر دادند که مددهای دیگر پی میرسد بعد نگاه داشت خود را
نمودند و جایهای خود را محافظه کردند و اظهار نمودند که اراده داریم تا بمقابله
مسلمانان بیرون گردیده با ایشان محاربه نمائیم و مواضع مسلمانان
از بوی کشته ها نهایت بدبو شده بود نقل خود را بموضع خروبه مصلحت
دیده از آنجا بمنزل حزوبه در بیست و هفتم جمادی الاخر انتقال فرمودند
بعد کندهنری منجنیق ایستاده کرد و دبه ها و عراده ها و حصیله ساخت
که به شهر عکا اندرون گردد که مسلمانان شهر عکا بیرون شدند سپاهیان را
فراگرفتند و بسیاری را همانجا از فرنگیان کشتند بعد کندهنری بعد
از گرفته شدن منجنیقهاے وی خواست که منجنیق دیگری نصب نماید
قدرت نیافت بسبب اینکه مسلمانان بسجود پردها تیار نموده آن هارا از
عمل منجنیق و تیرزدن از منجنیق منع داشتند — بعد دور از شهر تل خاکی
تیار کرد که فرنگیان آن تل را بسجود سپر نموده بتدریج آن را نقل داده
بطرف شهر پیش می آوردند چون نزدیک گردید بشهر بحدیکه از آن تل

سنگ منجنیق بشهر میرسید در پی تل و منجنیق تیار کرد و تل را منجنیقها سپر گردانید
در نیوقت به شهر عکا غله هم کمی کرده است سلطان صلاح الدین باسکندریه
امر روانه کرد که اطعمه و لحوم و غیره بکشتیها بار کرده به شهر عکا برسانند چون
رسیدن اقوات از اسکندریه سر انجام نیافت سلطان به شهر بیروت بنا
خود قاصد فرستاد که خود را روانه نمایند آنها یک کشتی کلان از هر چیز که میخواست
پر کرده روانه نمودند و اهل کشتی را امر کردند که لباس فرنگیان به پوشند
و خود ها را مشابه بانها نموده چلیپا ها بر سر خود بگیرند همچنان کرده چون به عکا
رسیدند فرنگیان به گمان اینکه از آنهاست پریشان تعرض ننمودند چون برابر
دروازه شهر عکا رسیدند فی الفور تمام اشیای کشتی را اندرون شهر بردند
مسلمانان از اندازه بیرون خوشحالی کردند و نفوس شان نهایت قوت
گرفت تا اسکندریه غله بدشان برسد درین بین ملکه از فرنگیان دریائی
هزار شخصی جنگی همراه خود گرفته بیرون شده اطراف اسکندریه را فراگرفت
و غله های که همراه داشتند همه را گرفت — بعد بفرنگیان نامه بابا رسید
که این شخص بزرگ شان است که هیچکس از سخن وی و امر او بیرون نیست
و گفتار وی نزد شان بسان گفته پیغمبران خلاف نمی شود و هر یکی را از نزد خود
رانده رانده است و هر که را با خود قرب داد مقرب است و وی پادشاه
روم کبری نامه و امر روانه کرده بود که عمل جنگ را عمده لازم داشته
باشند و آن ها را اطلاع داده بود که فرنگیان را قاصد فرستاده امر بدو
رسانیدن شان نموده ام از راه خشکه یا دریا فرنگیان عکا را هم اعلان
نمود که مدد ها به شما یان پی در پی میرسد پریشانان قوت و طمع زیاده گردید

ذکر بیرون شدن فرنگیان از خندق و صلح

چون مدد و کمکیان فرنگیان پی در پی رسیده و میرسید کند هری مالهای
بسیاری که با خود آورده بود صرف نموده لشکری بسیاری مرتب نمود
فرنگیان اراده گردند که از خندقهای خود ها بیرون شده با مسلمانان مقابل
شوند بعد همین مقدار از لشکر که بمحاصره عکا و مقاتله با اهل عکا کفایت
میکرد ها نجا گذاشتند و باقی لشکر جمعا یازدهم ماه شوال بود از سنه مذکور بیرون
گردیدند بعددی مثل ریگ روان و بشعله بسان آتش سوزان چون صلاح الدین
این احوال دید گران باری های اردوی مسلمانان را بطرف میمون که سنگی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 525 of 1140

عکا بود نقل داد بر مقابل فرنگیان لشکر را بسر رشته خوب تعبیه نمود اول خود را (افضل علی)، و (ظاهر غاری)، و (ناظر)، را نیز در یک قلب لشکر جا داد و برادر خود (عادل ابوبکر) را در میسره لشکر و لشکرهای مصر و ضمیمه های شان بادی مقرر فرمود و در میسره لشکر (عماد الدین)، پادشاه سنجار و (تقی الدین)، پادشاه حماه (معز الدین)، پادشاه جزیره ابن عمر را با جماعتی از امیران مرتب داشت و از اتفاقات زمان در خیال مرفر منصف عادلی سلطان صلاح الدین دیرا فراگرفت بجهة سلطان بموضع بلندی نزدیک لشکر خیمه خوردی منصوب نمودند سلطان در آنجا نخست پایمین شده بطرف لشکریان نظر میفرمود فرنگیان سمت شرقی جوی (عنک) را گرفته رفتند تا برابر سرجوی رسیدند بعد لشکرهای سلمانان و بسیاری ایشان را مشاهده کردند ترس و رعب در دلهای شان جایگیر شد بعد مردم حاشیه با فرنگیان ملاقی شدند بجدی ایشانان را تیر باران کردند که از بسیاری تیر در هوا پیش روی خورشید گرفته شد فرنگیان چون اینحالت را دیدند آنطرف را یلاکرده بسمت غربی جوی مذکور انتقال کردند و مردم حاشیه آنها را لازم گرفته با ایشان مقاتله نمودند و فرنگیان باهم دیگر جمع گردیده بعضے با بعضی ملازم شدند مقصود (حاشیه) این بود که فرنگیان بالاے شان حمله آور شوند و سلمانان از آنطرف با آنها ملاقی گردند شاید که محاربه بهم آمده فیصله شود و مردمان باستراحت شوند فرنگیان از مفارقت خندقهای خود پشیمان گشتند جایها سے خود را لازم گرفته همین شب را گذرانیدند چون فردا گردید و ایس بطرف عکا رفته بخندقهای خود پناه آوردند و مردم حاشیه در عقبهای شان مقاتله نموده گاهی بشمشیر با دگاه بنیزه ها دگاه بتیر زدن آنها را نهایت عاجز ساختند و هر قدر از فرنگیان کشته میگردید بهمراه خود برمیداشتند تا اینکه سلمانان بکشته گان شان خبردار نشوند اگرچه دعادلی بسلطان صلاح الدین عارض نمیگردید البته امر محاربه فیصله نمیافت لاکن هر کار خداوند حکمتهاست و هر امری را خداوند بخواهد شدنی است و بیکس ارادهٔ خداوندی را رد کرده نمیتواند چون فرنگیان بخندقهای خود رسیدند و بعد ازان طهوشان بوجود نیامد سلمانان دایس بخیمهای خود رفتند و از فرنگیان مردم بسیار کشته بودند و در بیست و سوم ماه شوال بود که جمعی از سلمانان کمین کردند و جمعی دیگری از سلمانان بکارزار بفرنگیان برآمدند چهار صد سوار فرنگیان بمقابل شان بیرون گردیدند سلمانان قدری بهمراه شان جنگ دگریز نموده فرنگیان بسر سلمانان تیز گردیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 526 of 1140

دریائیان آمدند تا بموضع کمینگاه رسیدند که ـــ ناگاه مسلمانان از کمینگاه بیرون شدند بر سر ایشان ریختند و تمام شان را قتل نمودند که یکنفر از پیش شان خلاص نگردید و گرانی قیمت بر فرنگیان اشتداد نمود بمجیدیکه اندک مقدار گندم قیمت آن از صد سلای (صوری) زیاده بود در همین صبر نمودند چون فصل زمستان شد و بادهای سخت وزیدن گرفت فرنگیان بر کشتیهای خود ترسیدند که از کثرت باد طوفانی گردیده بدیشان نخواهد رسید کشتیها را بشهر (صور) که متصرف شان بود روانه نمودند بعد راه دریائی (عکا) بمسلمانان فارغ گردید اهل عکا بسلطان صلاح الدین ازراه دریا قاصد فرستادند و گله و شکوه بسیار از سختی و ملالت و تنگ آمدن خود با و اطلاع دادند و امیر مسلمانان بر عکا (امیر حسام الدین ابو الهیجاء السمین) بود سلطان صلاح الدین حکم فرمود که امیر شان خسته شود و عوض آن دیگری برود و اهالی عکا هم بیایند و عوض آنها دیگر لشکری بجای شان بروند و پادشاه عادل برادر خود را بدین امر مقرر نمود برادر سلطان بکنارهٔ دریا آمده بپای کوه جیفا نزول فرمود تمام کشتیها و زورقچه ها را جمع نمود هر جمعی از لشکر باکه در نزدیکی می آمدند بشهر عکا روانه مینمود و عوض آنها از شهر بیرون می شدند تا اینکه بیست امیر در شهر درون گردیدند لاکن بیرون شوندگان شهر از آمدنیان شهر زیاده شد و نوآب ترتیب لشکر با را فروگذاشت کرده برسانیدن لشکر پرداخت نموده مردم بسیار متفرق گردیدند در همین حالت زمستان گذشت و کشتیهای فرنگیان واپس بجا عودت نمودند و راههای دریائی مسلمانان قطع گردید مگر قاصدی بطریق شناوری اگر نامه میرسانید بعد سنه پنجصد و هشتاد و هفت داخل گردید

ـــ ذکر کمک رسیدن فلیپ پادشاه فرانس بعد آن بپادشاه انگلیس ـــ

در همین سنه که پنجصد و هشتاد و هفت بود دوازدهم ماه ربیع الاول مددهای فرنگیان از طرف دریا بفرنگیان رسیدند اول کسیکه رسید ـــ فلیپ پادشاه فرانسوی و بهمراه آن شش بست کلان بزرگ بود فرنگیان عکا قوت گرفتند و سلطان صلاح الدین هر روز سوار میگردید و قصد فرنگیان مینمود تا اینکه همراه شان بنظر ف مشغول گردیده ببالای شهر چهار میل و قاصد بوالی شهر بیروت نه نمود که تمام کشتیهای کلان و خود را ساختگی نموده از اشخاص گزیده جنگی پر کرده در راه دریا روانه نماید تا فرنگیان را الکشتی های ملک رسیان منع نمایند و اسلے شهر بیروت بچنان حکم سلطان را قبول نموده ـــ کشتی های بسیار ساختگی کرده روانه نمود در حین آمدن شان بپنج کشتی بزرگ فرنگیان عسکری مقابل گردیدند و این کشتیها از لشکریان پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 527 of 1140

انگلترا که لقب وی (قلب الاسد) بود و نام وی (ریکلدوس) اول میگفتند این کشتی ها راه پیش قرار داده بود و خود او در عقب بجزیره قبرس ایستاده که جزیره را از روم یا بگیرد بعین کشتیهای مسلمانان بهمراه کشتیهای فرنگیان انگلترا مقابله خوب نمودند و بالای شان غالب گردیدند و بر ایشان استظهار خوب کرده آنچه بهمراه شان مال و متاع و اقوات بود همه را غنیمت گرفتند و مردهای شانرا اسیر کردند فرنگیان عکا با اهالی شهر مقاتله را باخود ها لازم گرفته بودند و در چهارم ماه جمادی الاولی بعنت بخیق نصب کرده کارزار مینمودند چون سلطان صلاح الدین ایخبال را مشاهده نمود از موضع خود انتقال نموده نزدیک بخندقهای فرنگیان نزول فرموده مقابل شدند تا آمدن لشکر بهر روزه بلشکریان نقب و مشقت لازم نیاید که از اردو بیاید و باز واپس بروند لهذا سلطان بدیشان نزدیک پایان شهر وقت که لشکریان بمقاتله حرکت مینمود خود سلطان بنفس نفیس خود سوار میشد دیده و بهمراه شان از اینجا خندقها مقاتله مینمود فرنگیان را بمقاتله خود مشغول میگردانیدند تا مقاتله شان از بالای شهر بک میکردید بعد پادشاه انگلترا در سیزدهم ماه جمادی الاولی بهمان سینه رسیده بعد ازانکه در راه جزیره قبرس را بگرفت و قریب بسیار از دست و میان فراگرفته بتسلیم فرنگیان در آورد بدینقسم که برادر آن جزیره رسید والی و پادشاه جزیره را باقسام مکر و فریب ازی داده جزیره را بتصرف در آورد و گرفتن این جزیره در ملک و قوت فرنگیان زوده بر زیاده افزود از گرفتن آن چون فارغ گردید بطرف فرنگیان عکا متوجه شده رسید بهمراه صد و پنج قطعه کشتی بزرگ که از رجال و اموال مملو بوده در بحال تسر فرنگیان بر مسلمانان عظیم گردیده بمن شان بالای مسلمانان اشتداد پیدا کرد و همین پادشاه انگلترا در شجاعت و مکر و چالاکی و استقامت در کار یگانه زمانه خود بود و مسلمانان را ببلای سخت چون خبر آمدن پادشاه انگلترا بسلطان صلاح الدین رسید سلطان صلاح الدین حکم فرمود که بار کشتی کلان که از مردان جنگی و اسلحه و اقوات مملو باشد ساختگی نمایند بنا بحکم سلطان ساختگی نموده اند از بیروت روان کردند مقصد مرد مقاتل در آن بود در راه بهراه پادشاه انگلترا بغتتاً مقابل شده مقاتله شدید نمودند و صبر و ثبات کامل در زیدند بعد که از خلاصی نا امید شدند صاحب کشتی پایین گردید و کشتی را به سبب اینکه فرنگیان بالای آن ظفر نیابند و اسبابها و ذخیره هائی که در کشتی است متصرف دریا و رند کشتی را پاره نموده شکستن فاحش نمود که تمام آن کالا غرق گردید و اهالی شهر عکا بنهری بسیار محتاج بودند بعد فرنگیان دیوارهای بسیار ساختند و بشهر هجوم نمودند مسلمانان از شهر بیرون گردیدند و در بیرون شهر مقاتله سخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 528 of 1140

نمودند و چیزهائی که از دیه با ساخته بودند آنها را تماما گرفتند فرنگیان دیدند که جمیع کارهائی که کرده بودند آنها بهیچ نفع نمود تل کلان دراز خاکی ساخته بعراده سوار کردند و بتدریج آرا پیش نمودند بطرف شهر میبردند و زوار آن تل مقاتله مینمودند که ایذای شهر بدانها نرسد پیش برده تا بنصف تیر انداز رسیدند آن تل را بخود سایبان نمودند و از پی آن مقاتله میکردند مسلمانان در بالای تل هیچ حیله نتوانستند نمود نه با آتش و نه بغیره در نیوقت مسلمانان شهر عکا بمصیبت سخت گرفتار شدند سلطان صلاح الدین قاصد فرستاده ویرا باحوال خود اطلاع دادند بر نفع و منع شان قادر گردید

ذکر مالک گردیدن فرنگیان بر شهر عکا

روز جمعه هفدهم ماه جمادی الآخر سنه پانصد و شصت و هفت بود که فرنگیان بر شهر عکا استیلا یافتند و اول سستی که برا هالی عکا پیدا گردید چنین بود که والی شهر (سیف الدین علی) پسر احمد بکاری بود که ویرا مشطوب میگفتند و امیران بسیار ما تحت آن بود و بزرگ و حاکم همه ایشان مشطوب بود نزد پادشاه فرانس رفت و وعده نمود که شهر را تسلیم نماید بشرطی که راه مسلمانان را بنماید که بیرون شوند و بسلطان صلاح الدین ملحق گردند پادشاه فرانس این سخن را قبول نمود و امیر سیف الدین بشهر واپس آمد با هالی شهر سستی پیدا شد و فنوس شان ضعیف گردید و سیاه مغموم شد بعد دو نفر امیر از امیران عکا فکر کردند که بهراه مشطوب بهر معامله پیش شد و فرنگیان ما را بهم قبول نکردند همین دو امیر نصف شب سوار گردیده پنهان از رفیقان خود با بیرون شدند و بلشکر مسلمانان ملحق شدند و جمعی بهراه شان جدا شده بیرون گردیده آمدند چون صبح شد مسلمانان شهر واقعه را دانستند و بهن و ضعف شان زیاده گردید و بهلاکی خود یقین نمودند بعد فرنگیان ایلچی نزد سلطان صلاح الدین فرستادند که شهر را تسلیم نماید سلطان قبول نمود و شرط گذاشتند که بعدد شهریان سلطان از اسیران فرنگیان رها نماید تا اینکه فرنگیان راه مسلمانان شهر را واگذارند که باردو برسند (صلیب الصلیوت) فرنگیان بهم سلطان تسلیم نماید باین شرط بهم فرنگیان قانع نشدند سلطان قاصد فرستاد بمسلمانان عکا که هنگی بدست گردیده از عکا بیرون شوند و شهر را بالکل واگذار شوند و بدیشان وعده داد که از همین طرف که شما یان بیرون میگردید بهراه لشکرهای خود بکنار آمده میباشیم بعد شهریان کار شروع نمودند و تمامه متعلقات خود را باربندی نمودند هنوز که از کار فارغ نگردیده بودند که صبح سفید گردید و تملکین شان ظاهر گردیده عزم شان بالطل شد چون مردمان از عکا بدامنت شهر عاجز بودند و فرنگیان تماما بشهر هجوم آورده شهر شده بدیوارهای شهر بالا شده بیرقهای خود را حرکت میدادند که مسلمانان بیرون شهر ببینند و علامه شان همین بود که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 529 of 1140

چون کار را قطع میکردند پیر قهای خود را حرکت میدادند چون مسلمانان این احوال
را دیدند بگریه و اندوه آواز ها بلند نمودند و از چهار طرف بالای فرنگیان حمله
آوردند که شاید فرنگیان از مسلمانان عکا بدین طرف مشغول گردند و سلطان
صلاح الدین در اول لشکر گردیده آنها را بحاربه کوشش میفرمود و فرنگیان از
خندقهای خود هجوم کرده بطرف شهر میل کردند مسلمانان بخندقهای شان بیش
گردیده نزدیک شدند که بخندقها داخل گردند و شمشیر با بدیشان فرود آرند که در
میان فرنگیان آوازه اینواقعه رسید واپس گردیده مسلمانان را مانع آمدند در
مقابله شهریان همینقدر که بمقاتله شان کفایت کند باز گذاشتند چون (مکتوب) دید
که سلطان صلاح الدین قادر بر نفع شان نیست و شهر را بهم از دیشان در نمی گردد بخدمت آمده
پیش فرنگیان رفت و بدیشان تسلیم شهر را مقرر نمود که اهل شهر خاصی سوای دهم حق خود
بیرون کنند و بعوض این بدیشان دو هزار دینار بدهد و چند اسیر مشهور شان را رها کند
و صلیب الصلبوت را واپس بدیشان بدهد و چهارده هزار دینار به (مرقیش) والی صور
بدهد این مصالحه را قبول کردند و بدین قسم سوگند خوردند و مدت گذاشتند که تا مدت
دو ماه مال و اسیران حصول گردد بعد که سوگند خوردند شهر را بدیشان تسلیم نموده سلامت
بشهر اندرون شدند بعد ازان که شهر را مالک گردیدند بنای عذر گذاشتند و بر مسلمانان
و مالهای شان دست درازی کردند و مسلمانرا بندی کردند و بر دم اظهار داشتند
که این معامله پیش نمودیم تا آنچه وعده کرده اند برسانند و با سلطان صلاح الدین
مراسله نمودند که مالها و اسیران و صلیب را که وعده کردید روانه نمایید تا مسلمانان
شهر را رها کنیم بعد سلطان بدادن مال شروع نمود چون صد هزار دینار جمع گردید
امیران را جمع نمود با ایشان مشورت کرد امیران مشورت دادند که هیچ روانه
نمی کنیم تا اینکه دوم مرتبه سوگند خورند که مسلمانان شهر را رها کنند و طایفه
(داویه) را بما ضامن بدهند (داویه) جمعی فرنگیان بودند که وفا عهد شان معلوم
بود بعد سلطان صلاح الدین بتقسیم مشورت امیران بدیشان مراسله فرستاد مردم
داویه گفتند ما نه سوگند میخوریم و نه ضامن میشویم سبب اینکه از عذر فرنگیان جهت سیم دیناری
فرنگ گفتند همین مال جمع شدگی و اسیران و صلیب را فرستاده تسلیم نمایید اما
مسلمانانی که بحبس ما میباشند باختیار ما میباشد در ینوقت سلطان صلاح الدین
دانست که فرنگیان عزیمت بر عذر و فریب دارند چیزی روانه نمود و بطریق
سابق بدیشان نامه فرستاد و گفت همین مال و اسیران و صلیب را تسلیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 530 of 1140

بنمائیم و بعوض باقی گروی میدهیم مسلمانان را رها نمائید و مردم (داویه) گروی ما را هم ضامن میشوند و بر وفاء عهد هم سوگند نمایند فرنگیان گفتند ما سوگند نمیخوریم شما یکان مبلغ صد هزار دینار که جمع گردیده است بفرستید همچنین اسیران و صلیب را روانه کنید یاران مسلمان شما را هر قدر که بخواهیم رها مینمائیم و هر کدام که خواهش باشد نگاه میداریم تا باقی مال برسد مردم دانستند که خیال غدر و فریب را دارند لشکریان غلامان و فقیران و اشخاص غیر معتمد روانه خواهند نمود و امیران و دولتمندان را نگاه خواهند داشت و از ایشان فدیه طلب خواهند نمود بنابرین سلطان جواب شان نفرستاد یوم سه شنبه بیست و هفتم ماه رجب بود که فرنگیان سوار و پیاده در بیرون شهر خروج کرده مسلمانان هم سوار گردیده قصد شان کردند و بالای شان حمله سخت نمودند تا اینکه فرنگیان را از مواضع شان شکست داده واپس کردند فرنگیان بمیروت بشیر را بالای مسلمانان محبوسین حوزه نهاده با اینکه مردم بسیار بودند اکثر را قتل نمودند و امیران و معتمدین و دولتمندان را باقی گذاشته دیگران را هم گشتند سلطان صلاح الدین چون بدین احوال علم آورد مبلغی که جمع آورده بود بخرج رسانید و اسیران و صلیب را بقبضه در آورده بشام فرستاد و پادشاه فرانس قبل ازین مجموعه (صور) گردیده بجهة ترتیب امور آنجا رفته بود و پادشاه انگلتره (عکا) باند تا استیلای شان بر شهر عکا تمام گردد و بمسلمانان غدر و فریب بسیار نمود و معامله ناشایست را که ذکر کردیم با مسلمانان پیش کرد و در تاریخ دهم ماه شعبان بطرف (عسقلان) رحلت کرد و شهر عکا بعد از استیلای شان یکصد و سه سال بدست شان ماند تا سنه شش صد و نود و در همین سنه مذکوره سلطان الملک الاشرف صلاح الدین خلیل پسر سلطان الملک المنصور قلاوون از دست فرنگیان انتزاع نموده فتح نمود و این قصه ذکر خواهد گردید که سلطان مذبور لشکرهای بسیار آورد و منجنیق های بسیار نصب نمود و سخت ترین محاربه با ایشان کارزار نمود تا شهر عکا را مالک گردید و تمام فرنگیان آنجا را قتل کرد و مالهای بی نهایت شانرا غنیمت گرفت و ابتداء نزول سلطان بمملکت (عکا) اول ماه جمادی الاولی سنه مذکور ۶۹۰ بود و فتح آن روز جمعه هفدهم ماه جمادی الاخری سنه مذکور بود و از عجائب اتفاقات زمان بود که وقت پیشین روز جمعه هفدهم ماه جمادی الآخر سنه ۵۸۷ بود که فرنگیان بر شهر عکا استیلاء نمودند و از سلطان صلاح الدین سابق گرفتند و مسلمانان را قتل نمودند و در علم قدیم خداوندی رفته بود و تقدیر خداوندی شده بود که با

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 531 of 1140

فتح گردد در روز جمعه سیزدهم جمادی الآخر سنه ۵۹۰ ششصد و نود بدست
(سلطان صلاح الدین قلاوون) و همان روز همان ماه که استیلاء فرنگیان
شد همان روز همان ماه و این بدست مسلمانان فتح گردید ولقب سلطان
صاحب فتوح مثل لقب سلطان سابق که فرنگیان ازوی گرفته بودند چونکه هریک
هرگاه ازین دو سلطان را لقب صلاح الدین بود و در هرکار سداد و حکمتی است در
نزد خداوند هر چیز باندازهٔ مقرره هست مقدم نمیگردد و نه مؤخر نه زیاده و نه کم تقدیر خداوند
را هیچکس رد کرده نمیتواند بعد سلطان صلاح الدین قلاوون باقی شهرهائی که ازین شام
بدست فرنگیان افتاده بود همگی را فتح نمود و بیخ شانرا قطع کرد و زمین شام و سر حدات
آنرا از ایشان پاک نمود و لله الحمد علی ذالك .

ذکر کوچ کردن فرنگیان بطرف عسقلان

چونکه فرنگیان از اصلاح امورات عکا فارغ گردیدند غرهٔ ماه شعبان بود که از آنجا کوچ کرده
قصد (عسقلان) نمودند و متوجه گردیدند از طرف راه حیفا کنارهٔ بیابان نزدیک
دریا که از دریا دوری نمیگرفتند و کشتیهای شان در دریا محاذی ایشان روان بود
چون خبر کوچ شان بسلطان صلاح الدین رسید بلشکریان خود ندای کوچ داد لشکریان
کوچ نموده رفتند و راه بر فرنگیان تنگ کردند و فرنگیان را تیر باران کردند بحدیکه از
بسیاری تیر پیش روی خود نمیدیدند گرفته شد و بر ساقهٔ لشکر فرنگیان واقع گردیدند
جمعی را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند چون فرنگیان بحفار رسیدند همانجا پایین کردند
و مسلمانان نزدیک شان نزول نمودند بعد از آنجا رفتند به قیساریه و مسلمانان در برابر
شان رفته بهرکدام شان که قدرت می یافتند میکشتند چون نزدیک قیساریه رسیدند
مسلمانان بدیشان مستقل گردیده بهر او شان مقاتله سخت نمودند و خوب
معضودهٔ خود را از فرنگیان حاصل کردند و چون فرنگیان بقیساریه پایین کردند مسلمانان
نزدیک شان منزل گرفتند درین میان جمعی از فرنگیان بیرون گردیده از اردوی
خود دور شدند مسلمانان بسر ایشان واقع شده بعضی را کشتند و بعضی را اسیر
گرفتند بعد فرنگیان از قیساریه به ارسوف رفتند و پیشتر از ایشان مسلمانان بدانطرف
رفته بودند و بجهة تنگی راه رفتار فرنگیان خوب سخت گردید چون فرنگیان بمسلمانان
رسیدند مسلمانان بجمله سخت بالای شان حمله آور گردیدند تا اینکه ایشانرا از گذشتن
بدریا رسانیدند و بعضی بدریا درون شدند و بسیاری شانرا کشتند چون فرنگیان
اینحال را دیدند اجتماع کردند و سواران شان بر سر مسلمانان بکبارگی حمله سخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 532 of 1140

کرده آنها را متفرق ساختند که یکی بیکی نرسید شکست خورندگان بقلب لشکر نزد
سلطان صلاح الدین رسیده پناه گزین گردیدند اگر فرنگیان میدانستند که مسلمانان
بشکست خوردگی رفتند از پی ایشان می آمدند شکست خوردن مسلمانان شهرت
یافته و مسلمانان هلاک نگردیدند لاکن نزدیک مسلمانان قطعه درخت زار بود
مسلمانان در آن قطعه داخل گردیدند فرنگیان بگمان کمین و مکر افتاده از سر مسلمانان
واپس گشتند و تنگی از سر مسلمانان زایل گردید بعد فرنگیان بطرف آیاقا رفتند
از لشکریان مسلمان کسی در آنجا نبوده آنرا مالک گردیدند سلطان صلاح
الدین بطرف رمله رفت و جمله امیران را جمع نموده از ایشان در کار خود مصلحت
خواست امیران مشورت دادند که عسقلان خراب گردد و گفتند دیروز دیدی
بر سرمایان چه روز آمد و چون فرنگیان بعسقلان بیایند و مردی شان با لشکر و آذوقه
را بگردانیم بی شبهه بهراه ما مقابله ننمایند و مایا را از آنجا زایل میگردانند
و عسقلان را بتصرف می آورند همان حالت عکا بر سرما واقع گردیده ناکام شده و
پس میگردیم کار بر ما سخت میگردد چونکه دشمنان بسبب گرفتن شهر عکا و بدست آوردن
اسلحه و اسباب وغیره عکا را قوت زیاد گرفته اند و مایان بسبب بیرون شدن آن
اشیا از دست ما ضعیف گردیدیم و اینقدر مدت زیاد شد که از دیگر جا کمک بجوا سیم
سلطان صلاح الدین خراب نمودن (عسقلان) را صلاح ندانسته اجازه خراب کردن
نداد و امر فرمود که بعسقلان اندرون گردیده از انگا بداشت نمایند هیچ یک
قبول نکردند و گفتند اگر نگا بداشت آنرا بجای خود بهراه مایان اندرون شو یا بعضی
اولاد بزرگ شما بهراه ما اندرون گردند والا کسی از مایان اندرون نمیگردد تا بر سرما مثل
مصیبت سلطانیه اهل عکا وارد نگردد سلطان چون حالت چنان دید بعسقلان رفته
حکم بخراب کردن آن فرمود نزدیم ماه شعبان همین سنه ۵۸۷ عسقلان را خراب
نمودند و سنگهای آنرا در دریا انگندند و آنچه مال و متاع و ذخیره سرکاری و رعیتی
غیر ممکن الحمل که در آن بود همگی هلاک گردید و آثار آنرا بالکل محو گردانیدند تا اینکه طمع
فرنگیان از آنجا تماما قطع گردیده قصد و ارادهٔ آنجا بدیشان باقی نماند چون فرنگیان
خراب کردن آن شنیدند بجای خود ایستادند و بطرف آن نرفتند و مرکس پادشاه
شهر صور در موضع عکا احساس نمود که پادشاه انگلتر بعد دو فریب میخواهد شهر
صور را مملک گردد از موضع عکا گریخته شهر صور آمد و شهر را قلعه بند کرده بحکام
تمام نمود و پادشاه انگلترا در شجاعت و فکر خوب میان فرنگیان مشهور زمان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 533 of 1140

و تمام همین جنگها آثار دی پیدا گردید چونکه عسقلان خراب گردید پادشاه انگلترا
پیادشاه صور مراسله فرستاد گفت تو نه مناسب پادشاهی داری و نه لیاقت
لشکرکشی شنیدی که سلطان صلاح الدین عسقلان را خراب مینماید و تو بجای
مانده نشستی ای نادان چون خبر شدی که سلطان شروع بخراب کردن نموده
بست میبایست بزودی میرفتی و آنها را کوچ داده درست دیا گیره آنها را مالک
میگردیدی بدون مقاتله و قلعه بندی چرا از خراب کردن آن معلوم بود که از
نگاهداشت آن عاجز بودند اگر بجای تو من میبودم امروز عسقلان بدست ما
میبود مگر یک برج چیزی از دی خراب نمیگردید و فرنگیان در ماه حرم سنه
پنجصد و هشتاد و هشت عسقلان را مالک گردیده مجدداً آباد نمودند بعد چون
سلطان صلاح الدین عسقلان را خراب کرد بطرف رمله و قلعه آن را خراب
نمود و کلیسایی (لد) را خراب کرد بعد بطرف شهر قدس رفت و آن را بسحکام
تمام نمود و جمیع ذخیره و یراق آنها را بسنجید و قواعد و اساب و تمام ما یحتاج
آنرا مقرر فرمود و شتم ماه رمضان واپس بازدو آمد و در مدت مقیم بودن
فرنگیان بیافا پادشاه انگلترا از اردو بیرون شد چند نفری از لشکریان وی
همراه بودند که نفری مسلمانان بسروقت شان رسیده بدانها مقاتله سخت نمودند
پادشاه انگلترا اسیر گردیدی از لشکریان خود را فدای وی نموده پادشاه را خلاص
نمود و خود لشکری بجای پادشاه اسیر شد و اندران مدت واقعات میان
جماعت مسلمانان و جماعت فرنگیان واقع گردید لاکن نصرت برای مسلمانان بود

ذکر کوچ کردن فرنگیان بشهر نظرون

سلطان صلاح الدین دید که فرنگیان (یافا) را الزام گرفته و تعمیر نموده در تعمیر آن
شروع کردند سیزدهم ماه رمضان بود که از منزل خود کوچ کرد بطرف نظرون
رفت و همه جا خود را بدانجا فرود — پادشاه انگلترا بخدمت سلطان ایلچی فرستاد
صلح طلب گردید چنین ایلچیان میفرستادند نزد پادشاه عادل برادر سلطان
تا اینکه قاعده گذاشتند که پادشاه انگلترا خواهر خود را به پادشاه عادل بزوج
بدهد و شهر قدس و شهرهای ساحل که بدست مسلمانان میباشد بپادشاه
عادل واگذار باشند و شهرهائی که بدست فرنگیان است بجای
پادشاه انگلترا بدهند زیاده بر مملکت دریائی که از شوهر اول آن بدان میراث
رسیده بود (عادل) این سخن را بپذیرفت و خود سلطان صلاح الدین عرض

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 534 of 1140

نموده سلطان قبول کرد ملا با دعا یدان وزاهدان فرنگیان بخواهر پادشاه انگلتر
اجتماع نموده بروی انکار نمودند خواهر انگلتر اهم ازین سخن گردان تافته قبول نمود و
پادشاه عادل در مدت ذکر مصالحه بعض اوقات بهمراه پادشاه انگلتر انشست
و برخاست مینمود و در باب صلح مذاکره میکردند باری پادشاه انگلتر از پادشاه
عادل طلب نمود که خوشخوانی مسلمانان راشنوم زن مطربه را حاضر آورده چنگ
را ساز نموده شبی مجلس کردند پادشاه انگلتر اخوب سپندید بعد چون خواهر پادشاه
انگلتر اسخن تزویج را قبول نمود سخن مصالحه تمام نگردید معلومات حاصل شد که این معامله
را پادشاه انگلتر اپیش نموده فریب و مکر بوده ست بعد فرنگیان اعلان کردند بر
قصد بیت المقدس سلطان صلاح الدین لشکر را باخود همراه گرفته به رمله رفت و
گران باری ها را بنطرون گذاشتند و بفرنگیان نزدیک گردید و بیست روز به
انتظار ماندند فرنگیان از جاے خود بیرون نشدند در ینمدت چند واقعه بین الفریقین
پیش گردید لاکن مسلمانان بربالای فرنگیان ضرتی یافتند و سلطان صلاح الدین
واپس بنطرون آمد ششم ذی القعده بود که فرنگیان باراده بیت المقدس از یافا
کوچ کرده برمله رفتند فریقین بعضی بعضی نزدیک شدند و کار بزرگ گردید و
بهر دو طرف اشتداد نمود که هر ساعت آوازه در هر دو لشکر می افتاد ازین احوال
شدت بالای شدت بطرفین میرسید فصل زمستان شد و برف و باران و سردی هوا
درین شان حائل گردید

ذکر رفتن سلطان صلاح الدین بشهر قدس

سلطان صلاح الدین دید که زمستان هجوم کرده ست و باران عقب بعقب
میبارد و مردمان از شدت سرما در سختی و حوج میباشند و براق پوشیدن و
بیدار خوابی شان دائمی شده ست و بیشتر لشکریان از بیکاری ملول شدند لشکر را رخصت فرمود تا بروند بشهرها ے خود باستراحت شوند و خود سلطان
بهمراه نفری که باقی مانده بودند به بیت المقدس رفت و تماماً اندرون شهر
پایین گردیدند و درین بین لشکر مصر قدوم آورده رسید مسلمانان که بشهر قدس بودند
قوت گرفتند و فرنگیان سیم ماه ذی الحجه قصد بیت المقدس کرده از نطرون رفتند
میان فرنگیان و میان قراول ها ے مسلمانان واقعه های بسیار پیش شد که
در یک واقعه پنجاه و چند نفر از سواران مشهوری فرنگیان و دلاوران شان بدست
مسلمانان اسیر گردید و سلطان صلاح الدین چون بشهر قدس داخل گردید حکم

له فرنگی فرنگیان یعنی
القدس بالف ولام داخل شده
است ۱۲ منه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 535 of 1140

فرمود که دیوارها را آباد نمایند وجاهائی که برهم ست نو تیار کنند مواضعی
که از انجا بشهر یورش آورده می شد استحکام تمام داد وبهمه جای شهر را
محکم نمود وحکم داد که بردن فصیل شهر خندق کنند هر برج را با امیرے تسلیم نمود که
کارآن برج را بوجه خوب بنماید بعد سنگ بکار کنان کمبودی کرد خود سلطان
صلاح الدین یا بوناے خود را گرفته برده از جاهای دور سنگ بار کرده
می آورد امیران ولشکریان سلطان را دیده بغیرت آمدند بیکروز بهمین قدر سنگ
آوردند که بچند روز خلاص نمیگردید بعد فرنگیان در بیستم ماه ذی الحجه از رمله واپس
گردیده رفتند سبب واپس گشتن شان این بود که نزدیک بدریا بودند وهرچه که می
خاستند از کشتیهای بحری خود میگرفتند چونکه از دریا دور شدند بجهة غله هر کس
بدانا غله می آورد مسلمانان راه شانرا گرفته قطع میکردند وغله های شان را
میگرفتند بعد پادشاه انگلترا بفرنگیان شام که همراه وی بودند گفت که شهر
قدس رانیده ام نقشه آنرا بکشید که از روی نقشه بدان علم بیاورم نقشه را کشیده
حاضر کردند در نقشه دیدکه دریائی بدان شهر احاطه دارد مگر اندک راهی از طرف
شمال از دریا پرسید واز عمق دریا گفتند بسیار عمیق ست پادشاه بعد از تامل
گفت تا وقتی که سلطان صلاح الدین زنده باشد محاصره کردن شهر ممکن نیست
مسلمانان هم بخوب وجه اجتماع دارند مایان اگر در طرف نزدیک شهر پائین
لنیم دیگر جانهاے شهر فارغ میماند ازان طرفها ذخیره وهرچه احتیاج داشته
باشند بانها میرسد واگر مایان متفرق شویم بعضی از طرف دریا وبعضی مایان از طرف
دیگر سلطان لشکریان راجمع نموده بسر یکطایفه میریزد طائفه دیگر را ممکن نمیباشد که بمدد
آنها برسند چراکه اینها هرگاه از جای خود پا دور شوند مسلمانان شهر بارد و
ریخته تمامارا غنیمت میگیرند واگر همین قدر محافظین بمانند وباقی بروند تا زمانی که
از دریا خلاص شوند وبدانها برسند سلطان صلاح الدین آنها را تمام ساخته
از کار آنها فارغ میگردد علاوه برین که بسیار دشوار ست رسانیدن باسحاق
خود ها را از علوفه چهارپایان وطعام خودی وغیره چون پادشاه انگلترا این
سخنا را گفت همگی تصدیق کردند ودیدند که غله هم بسیار کم دارند واز دست مسلمانان
نمیتوانند بخود غله برسانند مشورت دادند که واپس به رمله برویم خانب وخاسر
واپس رفتند بعد سنه ۵۸۸ پنجصد وهشتاد وهشت داخل گردید فرنگیان شهر
عسقلان را چنانچه پیشتر بدست مسلمانان آباد بود همچنان تعمیر کردند ودر آن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 536 of 1140

آبادی مقاتلهٔ شدید میان مسلمانان و فرنگیان جاری گردید و دیگر واقعات
بسیار گاهی جمع مسلمانان بر سر فرنگیان میریختند و گاهی غله را از ایشان قطع
میکردند و قافله هائے بزرگ شانرا میگرفتند و در ماه ربیع همین سنه سلطان
صلاح الدین ده هزار طلا بدو شخص که مذهب باطنی اسماعیلی داشتند داد که پادشاه
انگلتر را با مرکیش پادشاه صور را بکشند بر کیس پادشاه صور ظفر یافته او را کشتند و خود
آن دو نفر هم کشته شدند شهر صور را (کندی هنری) مالک گردید و پیشتر ذکر کردیم
که کندی هنری خواهرزادهٔ پدری پادشاه فرانس بود و خواهرزادهٔ مادری پادشاه
انگلتر او در نیم ماه جمادی همین سال فرنگیان قلعهٔ دارو م استیلا یافته او را
خراب نمودند بعد بطرف بیت المقدس رفتند و سلطان صلاح الدین در آنجا بود
علت طمع فرنگیان این بود که سلطان صلاح الدین پیشتر لشکرهای خود را از جهت
زمستان بسبب راحت شان متفرق گردانیده بود فرنگیان بگمان افتادند
که کامیاب خواهند شد چون سلطان صلاح الدین شنیدند که نزدیک رسیدند
برجهائے شهر قدس را برامیران تقسیم نمود و خود آن بهراه لشکر بپیش ——
ردی فرنگیان بحدود فرسخی شهر بفرنگیان رسیده بلا را بر سر ایشان ریختند و جمع
جمع مسلمانان را پی پی بر سر شان روانه فرمود فرنگیان دانستند که چون
بشهر قدس پائین شوند بدی و سختی بر سر شان فرو میریزد و تسلط مسلمانان
بر سر شان زیاده هایگیر میشود بناچار واپس گردیدند مسلمانان از عقب
شان تیرها و نیزه ها بر ایشان ریختند چون فرنگیان از شهر یافا دور گردیدند
سلطان صلاح الدین جماعه از لشکر ملطرف فرنگیان روانه فرمود که نزدیک فرنگیان
شدند و در موضعی کمین کردند چون جماعت سواران فرنگیان بهراه قافله از ایشان
میگذشت که مسلمانان بر سر شان خروج کردند و بسیاری را کشتند و بعضی
را اسیر گرفتند و غنیمت بسیار گرفتند و اینواقعه در آخر ماه جمادی الاول بود که فرنگیان
بقافلهٔ بزرگ مصر رسیدند فرنگیان بطرف شان رفته بعض قافله را بنواحی
شهر خلیل گرفتند و بعضی تسلیم شدند بعد فرنگیان یقین کردند که چون از دریا جدا
گردیده دور شوند طاقت مسلمانان ندارند واپس گردیده بشهر عکا رفتند و در
آنجا اقامت کردند چون سلطان صلاح الدین دانست که واپس رفتند
لشکری را جمع نموده بطرف شهر یافا رفت که بدست فرنگیان بود در آنجا
پائین گردید و بهراه شان مقاتله سخت نموده تا اینکه بزور شمشیر قهراً

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 537 of 1140

شهر را مالک گردیده در بیستم ماه رجب دو تمام مال شارا غنیمت گرفت و بسیاری را کشت و بسیاری را اسیر گردانید و بیشتر مالهائی که از قافله مصر گرفته بودند در آنجا بود و باقی فرنگیان قلعه بندی کردند مسلمانان دو قلعه را گرفتند که بدیشان از شهر عکا استمداد رسید که پادشاه انگلتر ابهراه شان بود مسلمانان یافا را بردند و از شهر عکا پای دیگر فرنگیان استمداد میرسید و تنها پادشاه انگلتر ابپیش روی شهر آمده با مسلمانان مقاتله پیش گرفت و بر مسلمانان حمله نمود و هیچکس از مسلمانان با وی پیش نگردیدند ما بین هر دو صف ایستاده و از مسلمانان طعام درخاست کرد و با ین شد و طعام خورد و واپس بشهر یافا رفت

(ذکر مصالحه با فرنگیان)

در بیستم ماه شعبان همین سنه عقد مصالحه میان مسلمانان و فرنگیان منعقد گردید بمدت سه سال و هشت ماه و سبب مصالحه این بود که پادشاه انگلتر با لشکر بسیار رسیدند و از کناره دریا در شده هم نمیتوانند و در کناره هم مسلمانان شهری ندارند که طمع کرده بگیرد و دیر مدت شده بود که از شهرها یکی خود آمده بود بنا بر آن مراسله و ایلچی نزد سلطان صلاح الدین در باب مصالحه روانه نمود سلطان جواب نداد بگفت که از ما و شما جنگ است و لیکن فرنگیان فرنگیان درین باب پی در پی ایلچی روانه نمودند و پادشاه عدالت قرین برادر صلاح الدین هم ایلچی در باب مصالحه روانه نمود برادر سلطان و جماعت امیران در باب جواب مصالحه مشورت دادند که بنود و بخدمت سلطان عرض نمودند که لشکریان بحق و ملالت بسیار پیش گردیده است و اسلحه و مال چهارپای ما بسیار تلف گردیده است و خزانه تمام شده است و گفتند همین فرنگی که صلح طلب شده است میخواهد بکشتیهای دریائی سوار گردیده و واپس بشهرهای خود بروند تا قبول صلح را مطل نمودید زمستان میآید و سواری کشتیهای دریائی منقطع میگردد مایان را میباید بکمال دیگر جایم و ضرر مسلمانان عظیم میگردد و در باب گفتگوی بسیار کردند بعد از دلیل و برهان بسیار سلطان مصالحه را رضا داد ایلچیان فرنگیان حاضر گردیده مصالحه را منعقد نمودند و بر همین قاعده قسم کردند و از جمله فرنگیان که بمجلس سلطان در نیاب حاضر بودند (بالیان امیر مذکور) که پادشاه رمله و نابلس بود و از جمله سخنانی که بسلطان صلاح الدین گفت این بود معاملهٔ که شما با اسلام بهراه مایان پیش نمودید کسی نکرده است و نه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 538 of 1140

اینقدر فرنگیان که در ینمدت تلف شده و هلاک گردیده اند بمدت تبا هلاک نشده بودند لشکریان که از کشتیهای دریائی بیرون گردیدند مردان جنگی براق دار را که شمار نمودیم ششصد هزار بودند الحال از برده نفر یکنفر بشهرهای خود واپس نمیروند بعضی را کشتند و بعضی مردند و بعضی غرق گردیدند و چون امر مصالحه انفصال یافت فرنگیان از سلطان اجازه زیارت بیت المقدس درخاست کردند سلطان اجازه فرموده زیارت کردند و هر طایفه شان بشهرهای خود با واپس گشتند و پادشاه انگلترا واپس بشهرهای خود رفت و باصل شامات بسر فرنگیان و بر شهرهائی که به دست فرنگیان بود (کذهبری) متعیم گردید و سلطان صلاح الدین بشهر قدس رفت و ماه رمضان آنجا روزه گرفتند بعد در ماه شوال بدمشق رفت و مردمان چون مدت بسیار شده بود که سلطان را ندیده بودند خوشحالی بسیار نمودند به سبب بلاقات سلطان و بسبب که دشمنان دین شهرهائے اسلام را واگذاشته واپس رفتند فرحت بسیار بمسلمانان روی نمود و همین مصالحه از لطفهائے خداوندی بمسلمانان بود چون وفات سلطان صلاح الدین نزدیک گردیده بود از مرحمت و لطف خداوند همین واقعه مصالحه مقدر گردید و الا اگر در زمان محاربه سلطان وفات میکرد طمع فرنگیان زیاد گردیده در شهرهائے اسلام دشمنان انتشار می یافت و ممکن بود که بعد از وفات سلطان کسی موجود نمی شد که بجای وی مقرر گردیده جنگ و غزا و جهاد را پیشنهاد خود مینمود در بیست و هفتم ماه صفر المظفر سنه ۵۸۹ پنجشنبه و بشتاد و نه بدمشق بعد از چند روز ناخوش بودن وفات یافت تعالی وی را رحمت کناد سلطان بسیار شخص خوبی بود عالم و صالح و حلیم و نیک اخلاق متواضع صابر بسیار صفتهای نیک و افعال جمیله داشت غازی و بسیار جهاد کننده بود با کفار فتحهای بسیار روی دلالت بجهاد کردن بسیار روی دارد بعد از وی یکدختر زاده وی مانده و سراوار امنی از وی باقی نماند و در خزینه وی بعد از وی چهل و هفت درهم و یک طلاے دهوری، یافتند تولد وی در سنه پنجصد و سی و دو بود و عمر وی قریب به پنجاه و هفت سال مدت پادشاهی وی بملک مصر بیست و چهار سال و تصرف وی در شامات قریب به نوزده سال بخرج کردن مال در راه خداوند تعالی بسیار حرص داشت تا اینکه اگر اسپ یکی از لشکریان در راه خداوند تعالی تلف می شد یا مجروح میگردید اسپ عوض میداد و زیاده هم چیزی می بخشید حساب کردند چیزی اسپانی که بمدت سه سال بجا بدین همراهی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 539 of 1140

خود بخشیده بود دوازده هزار راس اسب بشمار آمد بسیار سخی وجواد طبیعت
وخراج — بود خصوصاً نثار زیان ومجاهدین کفار اسپ ملکی نداشت
که سوار شود واسپی که سوار میگردید یا بخشیده گی یکی از مجاهدین
بود یا وعده به بخشش آن داده بود وصاحب آن بطلب وی بود وقتی
که بکارزار حاضر میگردید اسپی عاریت میگرفت ومقاتله مینمود چون از
اسپ پایین میگردید صاحب آن آمده میگرفت مجلس های آن
مدام از علماء واهل دین وصاحبان فضل پر بود بحث
وگفتگوی علماء را در پیش خود بسیار دوست میداشت
ودر مباحثه با ایشان شریک میگردید خصوصاً در مسئله-
های باریک ومشکل از بسکه مداومت بمجلس علماء
نموده بود از خود شان بعض احکام فرعی فقهی و
دلیل های شرعی داناتر گردیده بود علماء
را بسیار گرامی میداشت
وبرای ایشان تواضع زیادی مینمود
به هیچ وقت نماز مداومت زیاد داشت که هیچ
نماز را — از وقت آن تاخیر نمی نمود ومدام نماز-
به جماعت می خواند در جمیع کار های خود توکل
بخداوند خود مینمود که یکروز بروز دیگر در ارادهٔ خود
اضافه نمیکرد از گناهان خدمتگاران واتباع
خود واز لغزش های شان بسیار تغافل مینمود وسخن
مکروه وخلاف طبع از ایشان شنیده بدل نمی برد و
متاثر نمیگردید گناه خطاکاران را گاهی بزبان
نمی آورد تا حدیکه بعض غلامان وی یکی را به سر موزه زده از
وی خطا خورد ونزدیک بسلطان واقع گردیده میخواست بخود
سلطان برسد بدیگر طرف التفات نموده بهراه شخص دیگر بسخن
مشغول گردیده از کار آن غلام تغافل اختیار نمود وبسیار
پاک مجلس وپاک زبان بود مشی وی فرموده سنت بموت سلطان
مردها مردند وبفوت وی صاحبان فضیلت فوت گردیدند دستهای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 540 of 1140

دوستان فرود افتاد و چشمهای دشمنان اشک ریخاند
و روز بیا قطع گردید و عالم تاریک شد و زمانه بتعزیت
شد و اسلام را مصیبت اگرفت مجلس های وی مجلس
های آخرک بود سبب اینکه در مجلس خود یا عدل را بر
پا نموده انتشار میداد یا ساختگی جهاد می نمود یا
حدیث های پیغمبر صلے الله تعالی علیه وسلم می شنود یا کار
نیک اختیار می نمود یا بصاحبان حاجات احسان
میرساند یا کار محتاجان برمی آورد اقسام خوبی ازوی
بوجود می آمد و در بای عبادات بروی وی
گشاده بود با آنکه شامل صفتهای بزرگ بود و بسیار
پاک و نیک اخلاق بود و بسیار زیادداشت و سخائی
داشت که هیچ سخی بدان نمیرسید بسیار می بخشید و بخشش
خود نمیدید بلکه فضیلت گیرنده را اعتبار میداد مدام تازه
روی و صاحب تبسم بود سائل را گاهی رد نمینمود و ظاهر سیده
را از درگاه باز نمیداشت گوینده را خجالت نمیداد و امید
کننده را نومید نمیکرد بعض امیران از یک غزوه تخلف
نموده همراه وی نرفته بود سبب نارفتن پرسید امیر
گفت از قرضداری بغزوه آمده نتوانستم قرضخواهان دیرا
خاسته حاضر کردند قرض با را حساب کردند دوازده
هزار طلا شد همه را بر ذمه گرفته امیر را از دین خلاص
فرمود تمامی غلامان و مقربان و امیران جمعا و لشکریان وی
در اخلاق و سخا و کرم و صفتهای نیک با سلطان اقتدا داشته
تماما نیک اخلاق بودند هیچگی از زاهدان زمان زاهدتر
و از عابدان وقت بیشتر عبادت می نمودند (عماد) منشی
سلطان گفت دوات قلدان من اندک نقره کوب بود در روزی از روزها سلطان دیده
انکار نموده طبیعت وی بدفتاد عرض کردم امام ابا محمد جوینی در جواز اینچنین چیز با وجهی بیان کرده است
سلطان را این گفت رخصتهای شرعی کار کردن بتقوی منافات دارد بهتر آن است که پرهیز نمائی
بعد ازین فرموده سلطان بدان دوات چیزے ننوشتم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 541 of 1140

اوقات او تمام به تلاوت قرآن و اوراد و اذکار مصروف و مستغرق عبادت بود علناً و عملاً قلباً و لساناً لذت و زینت دنیا را ترک کرده محبت و بهجت آن را از دل خود بیرون کرده در این دنیا مانند اسیری بود از زندگانی خود در اگر بدار القرار در دوستی سماع حدیث نبوی علی قائله افضل الصلوة و السلام بحدی مشغوف بود که بین صفین محاربه خود را از سماع حدیث بی نصیب نمیکرد سبب این بود که برای وی گفته شده بود که یا مولنا تو در هر موضع سماع حدیث نمودی مگر در صف مقاتله جزء حدیث را حاضر کرد در حالیکه خود او با لشکری به پشت اسپان سواره گاهی میرفتند و گاهی می ایستادند گاهی سرای خود را فرود گاهی بالا کرده سماع حدیث میکردند بر همین کار مداومت داشتند این امر سبب نصر عظیم و فتح مبین میگردید از اعظم دلاوران قوی قلب شدید لباس بود ثبات بزرگ داشت که از هیچ چیز نمی ترسید تا اینکه با جماعت اندک با لشکری فراوان فرنگ مقابل میشد با وجودیکه امداد فرنگیان متصل و لشکریان شان متوالی بود با این همه قوه نفس و صبر او در جهاد زیاده شده میرفت در محاربه مکاد یک شب زیاده بر هفتاد کشتی جنگی از فرنگ با مردان و اسلحه بمقاتله او رسید که بعضی اتباع او جهاز جنگی دریائی را از وقت عصر تا بعد غروب شمرده و برا خبر دادند قوهٔ نفس و شجاعت و شهامت او زیاده تر گردید قاضی ابن شداد فرموده که چون مصالحه بین او و فرنگ منعقد گردید بعضی ملوک فرنگ که پیش وی سلطان نشسته بود در روز قطع مصالحه از وی پرسیدم که در این محاربه عدهٔ شما چه قدر بود گفت پنجهزار گفتم چه قدر از شما هلاک گردید گفت تقریباً صد هزار کشته گردید اما آنچه بموت و غرق تلف گردید این قدر بسیار بود که شمار آن را نمیدانم مگر بسوی بلاد خود اندکی باز گردیدند از فضلت وی رحمة الله علیه این بود که در وقت شدت جنگ میان دو صف گردش کرده صفوف لشکری را از میمنه به میسره گاهی ایشان ابتقدم و گاهی بایستادن امر میداد بدشمنان نزدیک شده با ایشان پهلو به پهلو میشد بمقتضی حال تدبیر میکرد وی رحمة الله به تدبیر جنگ مهارت کامل بود هر گز دشمنان را بسیار و بزرگ نمی شمرد از کمال توکل که بر خدا جل شانه داشت و اعتماد او قوی بود گاهی در ایام مقابله کفار وی را رحمة الله علیه مرض عارض میشد عوارض مرض چیزی از لوازم او مزاحم نمی شد در ایام محاربه بگاه گاهی بسیار از کمزوری او را غشه عارض شد که قدرت نشستن نداشت بر پهلوی خود تکیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 542 of 1140

میکرد در خیمه بر طعام خوردن همراه نفری نمی نشست نزد اقدرت جلوس نداشت
با وجود این از صبح تا پیشین با سپ سواره بر اطراف طواف نموده سر شته جیوش را
نموده بر در دصابر بود والم دخلش دلهارا بخود نمی آورد مردمان از شدت صبر
او تعجب میکردند بردمان میگفت چون سوار می شوم الم آن بر او دریافت نمیکنم
تا انیکه از اسپ خود فرود آیم این هم کرامت عظیم بود که حق تعالی در برابان کرام
نموده بود و بود رحمه الله علیه چون او ان زمستان رسیدی بلشکریان
فرمان رخصتی دادی متفرق میشدند خود با طایفه اندکی از لشکریان بمقابله
دشمن توقف میفرمود تا بگذرد شمنان از همراهان او اضعاف مضاعف بودند
وی رحمة الله علیه شعایر دین خدا را بسیار تعظیم نموده بر مبتدعین و اهل فلسفه
شدید بود در راه خدا از ملامت کننده باک نداشت - بود رحمة الله علیه
که عشرت خوب و اخلاق نظیف مجلس نیکو خوش محضر بود حافظ نسب های
عرب و واقعه های شان و با خلاق و احوال عرب با عارف بود چنان بعجایب
و نوادر عالم باخبر بود که از مجلس او چیزها استفاده میشد که از غیر او شنیده
نمی شد از خوبی اخلاق او با خدمه این بود که یکروز آب خواست حاضر نشد
تا نیا طلب کرد بلکه در یک مجلس پنج بار آب خواست حاضر نکردند آخر گفت
ای اصحاب من تشنه گی مرا کشت بعد ازان آب حاضر شده آشامید بر تاخیر
آوردن بر کسی انکار نکرد - مرتبه مرض سختی بوی عارض شد که قریب الموت گردید
چون از مرض صحت یافت داخل حمام گردید آب حمام بسیار گرم بود آب سرد
خواست خادم او آب را حاضر کرده دستش حرکت کرد آب بر زمین ریخت
چیزی ازان بر بدن او رسید بواسطه ضعیفی در دناک شد باز آب سرد خواست
خادم او آبے احاضر کرد این دفعه طاس از دست خادم افتاده تمام آب بروی
رسید نزدیک بهلاکت شد ازین زیادتر بغلام نگفت که اگر اراده کشتن
مرا داشتی مرا خبر میکردی غلام عذر نمود وی سکوت کرد از کرم او این بود
که در مدت اقامت عکا از رو بروی فرنگیان هژده هزار دابه از اسپ و قاطر
غیر از شتر از مال جامه و اسلحه آنچه به شمار نمی آید بیرون کرده روز فوت او در خزانه
او غیر از یکدینار صوری و چهل درهم ناصریه دیگر چیزی موجود نشد با وجود یکه از وی ملایم
پسر و دختر ماند بر اینکه ازوی چیز بورثه او نخواهد ماند باک نداشت از غایت زهد و در دنیا
سراو زمین و باغ و دکان از و نماند زیرا کمال وثوق و اعتماد بر خدا تعالی داشت چون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 543 of 1140

دولت عبیدیین در مصر منقضی شد وی بر مصر مستولی شد از انواع ذخایر که از شماره بیرون
بود گرفته تا ما تقسیم نمود برای نفس خود چیزی اختیار نکرد - از تواضع وی رحمه الله علیه این بود
که بر کسی از یاران خود تکبر نمیکرد بلکه ملوک متکبرین را عیب می نمود در نزد او فقرا و
صوفیه مجتمع گردیده سماع معروف صوفیه را تعمیل میکرد هرگاه یکی از صوفیه برای وجد
برمیخواست وی بموافقت آن ایستاده شده نمی نشست تا آنکه آن صوفی فارغ میشد
جامه که در شرع جایز نبود می پوشید چون برمرض موت گرفتار شد شبی از ان شبها
قاضی فاضل که وزیر او بود با بعضی از اولاد او و عماد فقیه بر بالین او حاضر شدند
عماد گفت وی را نشانده تکیه نمودیم آب نیم گرم خواست که عقب شربت برای
لینت طبع بیاشامد چون آب آورده شد بسیار گرم بود از نهایت گرمی آب
شکوه نموده تغییر خورد ثانیا آب آوردند از بسیاری سردی آب شکوه
نمود برآشفته و غضبناک نگریدیم جز این قدر که گفت سبحان الله یکی بر تعدیل آب
قدرت ندارد - عماد گوید من و قاضی فاضل از نزد او گریه کنان برآمدیم
زیرا شدت مرض او را مشاهده کردیم قاضی مذکور گفت این اخلاق را
به بین که نزدیک است از مسلمانان مفارقت کند اگر در بحال دیگری بودی
قدح آب را بر سری خادم میزد برای وی رحمة الله علیه امام رئیسی ملازم
و مداوم بود چون غایب شدی کسیکه از اهل علم تقوی و اجتناب معروف
بودی بادی نماز خواندی بقول مجهم گوش نمیداد آن را الفو میدانست
شومی و بد فالی نمیگرفت در کارها متحیر نمی شد بلکه چون قصد نمودی به توکل
علی الله اجرا میداشت هیچ روز را بر روز دیگر و زمانه را بر زمانه دیگر فضیلت
نمی داد مگر به تفضیل شرع همیشه ناصر اهل توحید و قامع مبتدعین بود
در اصول و فروع و معقول و منقول شافعی المذهب بود با اهل تنزیه نزدیک
و از اهل تشبیه دوری میجست علماء در عدل او و علماء در مرحت او در شرق
و غرب او وزراء در احسان او طمع می بردند - و بود در حمه الله علیه شخص
نیک اعتقاد شیخ امام قطب الدین نیشاپوری رساله که در وی اعتقاد است
اهل سنت و جماعت را جمع نموده برای او ساخته آن را حفظ نموده اولاد
خود را به حفظ آن مامور داشت در شب ها به تهجد قیام داشت سماع
قرآن شریف را دوست داشت کسی را که امام اتخاذ میکرد شرط مینمود
که عالم به علوم قرآن و متقن حافظ باشد بود رحمة الله علیه نرم دل دگریان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 544 of 1140

چون استماع قرآن عظیم نمودی قلب وی خاشع و اشک وی روان شدی بر جای شدید الخشیة و الهیبة و اهتمام نمودی بمود مولف فرموده اگر شخصی قسم خوردی که در وقت بیرون شدن بطرف جهاد یکدینار و درهم بغیر از امر جهاد صرف نمیکرد هر آینه در قسم خود صادق بودی چنان در جهاد محبت داشت که اهل و اولاد و وطن و مسکن خود را واگذار شده در گوشهٔ خیمه که باد با از راست و چپ میوزید قناعت نمود تا آنکه در شبیکه باد شدت داشت خیمه بروی افتاده نزدیک به هلاکت رسید با وجود این زحمات رغبت و اهتمام در سیر نمودن او در جهاد زیادت میشد مناقب وی بسیار است مولف گفته که علیحده رساله در منقبت او تالیف کردم اللهم اجعل مقره فی جنات النعیم و اقرعینه بالنظر الی وجهک الکریم یا ارحم الراحمین و اجمع بیننا و بینه فی دار کرامتک مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و آن با وجود صفات جامعه حسنه بود از حسنات سلطان محمود نور الدین بن زنگی زیرا که سلطان محمود نور الدین کسی بود که آسوده کرده بود وی را تا آنکه وی از کاملین و از بندهای مقربین خداوند گردید سابقا مناقب سلطان محمود نور الدین را نزد وفات او که در سنه ۵۶۹ بود وعده نموده بودم چون مناقب و ترجمه او بسیار بود رساله علیحده در سوانح او تصنیف شده اما اندکی را تبرکا و اینکه شاید به برکت سلاطین عادل با انواع تشریفات نایل شویم در اینجا ذکری نمائیم - سابق تذکار شد که سلطان نور الدین وی ابن عماد الدین زنگی بن قسیم الدوله آق سنقر که از غلامان ملکشاه سلجوقی بود که ویرا ولایتهای جلیله داده بعد از وی پسر او عماد الدین نیز ولایات بسیاری والی و اعظم فتوحات را فائز گردید بعد از وی امر حکومت به پسر وی سلطان محمود نور الدین قرار گرفت که والی حلب و موصل و غیره بوده ممالک بسیار برا که بضاری بران استیلا یافته بود فتح نمود آنچه در ترجمه سلطان مذکور است اینکه وی عالم و فقیه و تابع مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه و عابد و پرهیزگار و زاهد بود از جمله زهد و پرهیزگاری وی این بود که اکل و شرب و لباس او از ملک خاصه که از سهم غنیمت گرفته بود میفرمود و قتی زوجه او از تنگی معاش شکوه کرد ویرا در حمص سه دکان بود که فی سال بیست دینار کرایه داشت محصول آن را بوی داده گفت غیر از این دیگر ندارم تمامی آنچه در دست من است

بعد از آن قرار گاه او را در جنت النعیم و مقر کرامت قرار دهد و چشم او را بچهره کریم خود روشن گرداند و او را با انبیاء و صدیقان و شهداء و صالحین محشور گرداند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 545 of 1140

مال مسلمانان و من خازن مسلمانم خیانت کرده نمیتوانم و بواسطه تو خود را داخل جهنم نمیکنم
و شب نماز بسیار میگذارد و اوصاف حسنه داشت و بود چنانچه در صفت او گفته شده

جمع الشجاعة والخشوع لربه — ما احسن الجمع الشجاعة والمحراب

جمع کرده مردانگی و ترس خدا را چه قدر خوب جمع است جنگ جای و محراب

عارف بفقه امام ابو حنیفه بود حدیث استماع میکرد و برای حصول ثواب بدیگران
می شنواند — عدل او چنان بود که در مملکت خود با وجود کلانی باج گیرد عاشر
نگماشت در مصر و شام و خزیره و موصل و غیره امر باج گیری را باطل نمود والی های
پیش از و در ین خصوص بسیار جور میکردند تا در جه رسیده بودند که از صد
چهل و پنج میگرفتند سلطان موصوف تمام آن ها را باطل کرد از ان سبب
حق تعالی در غنایم او برکت داده فتوحات زیادی برای او حاصل شد تا انکه او
و سلطان صلاح الدین بسیاری از ممالک شامیه وغیره را از تصرف نصاری کشیدند
که تقریبا صد سال بر آنها مستولی شده بودند بیان آن بطریق اختصار گذشت
و بود رحمة الله علیه که شریعت را تعظیم و در احکام آن توقف مینمود یعنی برای خود از ان
نمیگذشت و برا در ین باب قصه های عجیبه است از ان جمله حکایت است
که بعضی رعیت او بروی دعوی ناحق کرده بر قاضی که خود او برای شافعیه احکام
مقرر نموده بود شکوه برد قاضی سلطان را خواست سلطان در محکمه حاضر
گردیده بقاضی گفت که من بر ای محاکمه آمده ام با من چنان سلوک نمائی که با غیر من
مینمائی خصم آن او در مجلس مساوی آن نشانده بادی محاکمه کرد حق بر ذمه سلطان
ثابت نگردید ملک بر ای سلطان نور الدین ثابت شد سلطان گفت ای خصم
گواه باشید که چیزی را که خصم با من محاکمه میکرد بوی نبخشیدم اگرچه میدانستم که حق
برای من است لکن با او حاضر شدم تا نگویند که بروی ظلم کرد حالانکه حقیقت ظاهر
شد حق خود را با و نبخشیدم این نهایت عدل و انصاف بلکه غایت احسان است
که از عدل فوقیت دارد حق تعالی این نفس زکیه طاهره فرمان بردار حق را
رحم کناد این فقره از ملوک متاخر با وجود فساد و تفرقه جماعات بسیار عجیب
مینماید و الا اجماعه از متقدمین مجلس حکم را منعقد شده حاضر محکمه شده اند مانند
امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب و علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما — از عدل
وی رحمه الله علیه این بود که عقوبت که ملوک این زمان بظلم و مظنونیت
در باره اشخاص جاری میدارند وی عذاب نمیکرد بلکه بر متهم شاهد میخواست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 546 of 1140

اگر بینه شرعی بر پا می شد بوفق شرع شریف سزا داده از شرع تجاوز نمیکرد حق تعالی
بهمین خصلت او از شرور که در غیر ولایت او واقع میشد مردمان را محافظت نمود
وی را شیخ بود که معتقد و محب او بود نام او شیخ عمر ملا بود سلطان وی را ملا لقب نهاد
شیخ مذکور برای قوت خود تنور ساخته اجرت میگرفت از کسب دست خود
میخورد منزل شیخ در موصل بود سلطان از حلب نزد او شخصی فرستاد که چیزی
برای افطار سلطان در رمضان بفرستد که از مرسوله شیخ افطار نماید شیخ عمر
ملا چند کیسه نان های ریزه و خشک خدمت سلطان میفرستاد سلطان نوالید
از همان حریطها افطار میکرد ... چون سلطان بموصل قدوم آورد وی غیر از طعام شیخ چیزی
نمیخورد قول شیخ را قبول و بارادهٔ او عمل میکرد حال خود را که در موصل و جزیره بودند
توصیه نمود که بگفته شیخ و مشوره او عمل نمایند بواسطه علم و صلاح و دیانت و تقوی
شیخ اتفاقا فساد و غدار پیشه گان در موصل و جزیره بسیار شدند که کار بدون
سیاست و قتل جلوگیری نمی شد عمال و حکام جزیره و موصل در نزد شیخ حاضر شده
معروض داشتند که فساد و لایت را خراب کرده اند زیرا که در بیابان
مال شخصی را میگیرد شاید کجاست اگر شما به سلطان نوشته اجازه بخواهید
که اشخاص مفسد سیاسته بقتل برسند شیخ با ایشان متفق شد به سلطان نوشت
سلطان مکتوب شیخ را ملاحظه کرد در ظهر آن بقلم خود نوشت اینکه چون حق تعالی مردم را
خلق کرد و او مصلحت شان را دانسته شریعت که اصلاح شان در آن بود فرستاد
اگر بغیر شریعت دیگر — امری مصلح حال مردم می بود هرگز مضایقه نمیکرد پس ما را
با آنچه بر شریعت زیاده کند احتیاجی نیست — چون مکتوب بشیخ رسید مردمان
موصل را جمع کرده گفت به بینید مکتوب زاهد را بسوی پادشاه و مکتوب
پادشاه را بسوی زاهد دانستند که آنچه سلطان فرموده حق است و اصلاح
به عمل کردن شریعت است — سبب ساقط کردن باج در اسکیران این بود که وزیر
او موفق الدین خالد بن قیسرانی در خواب دید که سلطان جاههای خود را میشوید
بر سلطان قصه کرد سلطان ساعت متفکر شده بعد ازان به ساقط بودن باج
گیران امر داد گفت این تعبیر خواب بست پیش ازان در تهجد خود میگفت
اللهم ارحم العشار و الجمالین بعد از — بخشش خود در آنچه گرفته شده
بود از مردمان کسبی میخواست و میگفت بیرون نکردیم آن مال را مگر برای جهاد
مسلمانان و شمنان دین را از ایشان عذر میخواست از عادات او چنان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 547 of 1140

که هیچ عمل او از نیت صالح بیرون نبود از انجمله یکی این بود که با لشکریان برآمد اسپان را به صورت لعب جریان میدادند به این کار را امتحان چابکی و جلدی عسکری و اسپان منظور داشت که بمقابله دشمنان بکار آید قرجولان مانند شیخ مذکور بوی نبوشت که گمان نداشتم که ملهو و لعب مشغول باشی می شنوم که اسپان را بدون فایدت غیبائی سلطان بوی مختصر پرفرمود که قسم بخدا که من بر این کار لهو و لعب باعث نکرده ام بر سرحد دشمنان افتاده ایم و با ایشان نزدیکیم ناگاه آواز دشمن را شنیده در طلب آن سوار می شویم و چنین لازمت جماعت شب و روز تموز و زمستان برای لشکری متصور نیست راحت جندیان لازم است هرگاه اسپان را براخوران شان آسوده گذاریم سرکش میشوند که قدرت بر ادهم رفتار ندارند برای سوارکاران خود به چابکی اطاعت نمی ورزند در محاربه معرفت ندارند قسم به خدا چیزیکه مرا باعث باین کار رشده همین تربیت اسپان است برای محاربه و جهاد نه دیگر چیز ابن اثیر فرموده که سبوی این ملک عظیم فی مثل نظر نهای که در گوشه گیران منقطع برای عبادت مانند او انبانی زیرا از شکیکه لعب را به نیت صالحه اجرا دارد تا از بزرگ ترین عبادت گردد در عالم کم است این کار دلیل است که نیت او در هر کار خالص بود این خصلت علماء صالحین و عاملین به علم خود ها بود — کتب دینیه را بسیار مطالعه میکرد تابع آثار نبوی موجب نماز ها به جماعت بر قرارت قرآن مداومت بر فعل خیر حریص پاکدامن و عفیف بود — در مخارج میانه رو در خوردن و شامیدن و لباس احتیاط در بود در وقت رضا و خشم از دو کلمه فحش شنیده نشد نیکو تر و خوب تر چیزی در نزد او کلمه حق اگر شنیدنی و یا بطریق سنت کسی او را نشان دادی بود ابن اثیر گفته که تواریخ ملوک متقدمین پیش از اسلام تا این زمان مطالعه کردم بعد از خلفاء راشدین و عمر بن عبد العزیز نیک خصلت تر از ملک عادل نور الدین ندیدم در عدل و انصاف از وی فرو رفته تر ندیدم که شب و روز خود مصروف داشت که عدل او منتشر شود یا برای جهاد تجهیز لشکر یا ازاله ظلم یا عبادت که بران قیام داشت یا احسان و انعام که بآن دوستی مسدد شود میکرد اگر در این امت مانند او کسی می بود باو فخر میکردم اما زهد و عبادت او بدرجه بود که با وجود وسعت ملکت و بسیاری خزاین و اموال خوردن و اشامیدن و لباس او از ملک خود او بود که از سهم غنیمت خود خریده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 548 of 1140

از اموال بیت المال اگر وقتی ضرورت شدی بدون فتوی علما نمیگرفت انچه اگر علما
گرفتن آن را احلال میدانست زیاده نمیگرفت قصه شکوه زوجه او در موضوع
تنگی معاش و دادن کرایه سه دکان حمص پیش تر ذکر یافت حاجت به تکرار
نیست لباس که شرع نهی کرده نمی پوشید مانند ابریشمی و طلا اشامیدن خمر
و بیع آن را در تمام بلاد خود منع نمود شارب خمر را حد شرعی میزد هر کس
که بود وقتی عمامه مصری قصب رفیع بوی آوردند که مذهب بود از خوف
در حضور شش نیاوردند مگر توصیف نمودند ملتفت نگردید ناگاه مردصوفی
در نزد او آمد آن عمامه را بوی ارمغان داد بعضی گفتند که برای این مرد
صلاحیت ندارد اگر به غیر آن بدهی بهتر خواهد بود گفت بدهید که بفروشد
و ثمن آن نفع بردارد زیرا امیدوارم که در اخرت عوض میگیرم آن عمامه
بصوفی تسلیم شد به بغداد برده به شش صد دینار یا بمقصد بفروخت بعضی
گفته اند بهمدان برده به هزار دینار فروخت ملوک پیش از وی مانند حاجات
همت کمی شان شکم و فرج بود نه معروف را میدانستند و نه منکر را انکار میکردند
تا انکه نوبت دولت بوی رسید با امر و نواهی شرع اتباع و تبار او نیز
بوی اقتدا کردند عمال او خصال او را اخذ کردند ازان سبب اجر او بلکه اجر
من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة
اگر کسی گوید چه گونه موصوف برهد میشود باین همه عملکت های وسیعه و
اموال کثیره میگوییم سلیمان علی نبینا و علیه السلام را یاد آور که بان پادشاهی
سید الزاهدین زمانه خود بودند و حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم با وجود یکه
حضرموت و یمن و حجاز و تمام جزیره العرب بتصرف شان بود او شان
در حقیقت سید الزاهدین تمام عالم بودند زیرا که زهد خالی بودن قلب است
از محبت دنیا اما عدل وی که بهترین ملوک و اعدل ملوک بود از روی حسن
سیرت و حکم از عدل او چنان بود که مذکور شد که در تمام شهرهای خود باج گیر
و عشر گیندده را انگذاشت انصاف مظلوم را از ظالم میگرفت هر کس بوی
قوی و ضعیف در نزد او یکی داری مساوی بودند شکوه مظلوم را شنیده
کشف حال او را به نفس خود میکرد به حاجب و امیر خود اعتماد نداشت ازین
سبب ذکر او در مشرق و مغرب منتشر گردید وصیت عدلش آفاق را
احاطه کرد حکایت شده است که وی روزی داخل خزانه شد در انجا مال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 549 of 1140

دید که وی را بسیار نیامد پرسید گفتند این بیچاره است که قاضی کمال الدین از فلان سبب فرستاد و گفت این مال نه از ماست و نه از بیت المال — امر فرمود که آن مال پس به قاضی بدگورد شود تا بصاحبان او برساند خزانه دار آن مال را به قاضی کمال الدین فرستاد قاضی موصوف بسیج خزانه دار ارسال کرد گفت چون ملک عادل پرسید از طرف من بگویید که این از خود شماست دفعه ثانی که ملک عادل داخل خزانه شد آن مال را دید بر خزانه دار قهر نمود و گفت نگفتم که مال ابله قاضی و نمائید چرا تطفیل کردید قول کمال الدین را عرض نمودند ملک مال را بذریعه رسول نزد قاضی فرستاد و گفت کمال الدین بگوئید که تو قدرت بر تحمل این بار داری اما من گردن من باریک است طاقت حمل و مخاصمه آن را بحضور خدا بتعالی ندارم دیگر از عدل وی بعد از موت وی حکایت عجیب است که مرد غریبی در دمشق وطن گرفته اقامت نمود عدل سلطان نور الدین رحمة الله علیه را دید چون سلطان وفات کرد بعد از وی بعضی لشکریان بروی ظلم کردند هر چند شکوه کرد کسی بداد وی نرسید از قلعه فرود آمده فریاد کنان گریبان میکرد جامه خود را چاک کرده میگفت ای نور الدین اگر مرا در خیال هلاکت آل مظلوم مانند مشاهده میکردی هرآئینه بر ما رحم مینمودی امروز عدل تو کجاست قصه غربت نور الدین نموده باد و خلقی بباد بودند که تا گریه و فریاد میکردند خبر صلاح الدین رسید بوی گفتند که شهر و رعیت را محافظت نمودالا بزودی مملکت از دست تو رفت در نزد آن مردی که بسر تربت نور الدین رفته و باوی مردمان بسیاری همراهی کردند شخصی را فرست و برا خواسته ظلم را از وی در دل آن را خشنود گردان سلطان چنان کرد اضافه هم چیزی بوی بخشید آن شخص از دفعه اول بیشتر گریست سلطان صلاح الدین گفت چرا گریه میکنی گفت بر سلطانی میگریم که بعد از موت خود بر ما عدل و احسان میکند صلاح الدین گفت راست گفتی هر بار یکه از ما عدل مشاهده کردی از وی تعلیم گرفته ایم دیگر از عدل سلطان نور الدین این بود که داری برای کشف معالات بنا نمود دار العدل نامید در هفته دو روز همراه قاضی و فقها برای فیصله خصومات در انجا جلوس میکرد اما شجاعت و حسن تدبیر آن مرد محاربه نجدی بود که گویا هر دو بوی ختم شده بود زیرا که در جنگ صبر کننده تر و در کید در آی دانا تر و با مهد احوال لشکریان ملازمه عارف تر بود چنان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 550 of 1140

مثل زده میشد مردمان میگفتند که در خانه زین از وی کسی نیکو تر دیده نشد چنانکه
گویا بر پشت اسپ خلق شده که در وقت رفتن حرکت و تزلزل ندارد چون
حاضر میدان جنگ شدی دو کمان و دو ترکش گرفته مقاتله را بنفس خود جریان
میداد و همیشه میگفت که با آرزوی شهادت بمعرکه پیش میشوم ولی بادراک
آن نائل نمی شوم امام قطب الدین نیشاپوری فقیه شافعی از سلطان این سخن را
شنیده جواب گفت ای سلطان نفس خود و اسلام و مسلمانان را به خطر میانداز
زیرا تو ستون ایشان اگر عیاذا بالله تو در معرکه مصاب شوی از مسلمانان یکی
باقی نماند مگر به زیر شمشیر و شهرهای اسلامی از تصرفات مسلمانان خارج میگردد
سلطان فرمود ای قطب الدین محمود کیست که این سخن در باره او گفته شود
پیش از من کسی که بلاد اسلام و مسلمانان را حافظه نموده است خداوند است
که لا اله الا هو صفت اوست انواع حیل و مکر و فریب را با فرنگیان بسیار اجرا
میکرد اکثر بلاد فرنگیان خذلهم الله را بحسن تدبیر و حیله مالک گردید ارزای
جیتدی آمده بود که با سنج بن ایون پادشاه من رفتار کرد زیرا که همواره او را خدعه
و استمالت میداد تا آنکه او را در سفر و حضر بخدمت خود گردانید که بذریعه
آن بفرنگیان مقاتله نماید فرنگیان را باو میزد سلطان میگفت امری که مرا
باستمالت او مجبور دارد همانا شهرهای محکم و سختی را بها و قلعه های محکم اوست
که ماداه بطرف او نداریم داد و بهر وقت که خواسته باشد بلاد اسلام را میگیرد
چون منع کردن او را بچیزی نمیتوانیم بردی قدرت نداریم چون حال را چنین دیدم
ناچار چیزی از اقطاع را دستانه بوی دادم تا آنکه بطاعت و خدمت ما
اجابت نموده بر مقاتله فرنگیان مساعد باشد چون سلطان نور الدین
وفات یافت و دیگری پادشاه گردید طریقه سابق را تغییر داد و الی ملک ارمن
بعد از سلیح بسیاری از شهرها و قلعه های اسلام را مالک گردید ضرر عظیمی بارد گی
مزاحی به مملکت اسلامی رسید که امکان رفو نداشت ... و بود رحمه الله علیه که علماء
اکرام نموده با ایشان احسان میکرد و چنان در تعظیم شان مبالغه میکرد که هرگاه عالم
یا صوفی یا فقیر ژنده پوش بر وی داخل شدی به تعظیم او بر پای میخواست
و پیش روی او رفته و او را گرفته پهلوی خود می نشاند گویا وی نزدیک
ترین مردمان نزد بسوی او با وجود یکه چنان هیبت او در دل ملوک و امرای
گرفته بود که یکی را از ایشان قدرت نشستن بدون اذن نبود بدست خود با

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 551 of 1140

مکاتبه نموده با ایشان انبساط میکرد قول شان را در هیچ امری رد نمی کرد اگر چیزی
به علما و فقرا دادی میگفت که این طایفه را در بیت المال حقوق است و گاه
به اندکی قانع شوند بامنت دار ایشانیم مجلس وی چنانچه روایت شده
مجلس رسول صلی الله علیه وسلم بود یعنی مجلس حلم و حیا که در آن حرمت یکدیگر
نمی شد غیر از علم دین و احوال صالحین و مشورت در امر جهاد و قصد شهرها
دشمنان دیگر مذاکره نمی شد روایت شده است که حافظ ابن عساکر مجلس
صلاح الدین را زمانیکه پادشاه دمشق گردید داخل شد در مجلس وی از مجلس
نشینان لغط و بی ادبی بسیاری دید شروع نمود که با صلاح الدین
حدیث نماید چنانچه با نور الدین میکرد از کثرت اختلاف سخن گویان
و ناشنیدن حدیث وی قدرت نیافت از مجلس برخواسته مدتی در مجلس
صلاحی حاضر نگردید صلاح الدین یکرز او را طلب میکرد وی از حاضر شدن تعلل
می نمود چون حاضر شد سلطان دیر را بر عدم حضور عتاب کرد گفت قصد خود را
از مجلس تو باز داشتم زیرا مجلس تو به مجلس بازاریان می ماند که کسی به سخن گوش
نمی اندازد جواب متکلم را کسی رد نمیکند دیروز که مجلس سلطان نور الدین حاضر
می شدیم چنانچه گفته میشود که گویا از غلبه هیبت و وقار مرغ بر سر ما نشسته
بود چون تکلم میکرد سکوت میکردیم چون ما را به سخن می آورد گوش میداد
بعد از ان صلاح الدین اصحاب خود را امر نمود که در وقت آمدن حافظ ابن
عساکر عادت شنیعه خود را ترک نمایند — ابن اثیر فرمود که همچنین جمیع
حالات او مضبوط و محفوظ بود — اما اصول دینیات را بیشتر محافظه مینمود
که دقیقه را نامرعی نمیگذاشت کسی قدرت نداشت که مخالف حق را اظهار
نماید هرگاه کسی به خلاف حق اقدام کردی وی را چنانچه مناسب بود تادیب
میکرد در بخصوص بسیار مبالغه مینموده میگفت ما راه ها را از دزدان
و قاطعان طریق ما مون میداریم چگونه راه دین را که اصل طریق است
از مخالف شرع محفوظ و مصون نداریم — حکایت آورده اند که شخصی در دمشق
شهور به یوسف بن آدم بود زهد و عبادت را اظهار کرده اتباع وی بسیار
شدند مگر از احوال او چیزی از تشبیه و تجسم پدید میکردید که یعنی خداوند
جل و علا اجسم میداند نعوذ بالله خبر او به سلطان نور الدین محمود رسید
وی را احضار نموده به خزانه سری دیر را برهنه کرده در تمام شهر گردانیدند بروی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 552 of 1140

ندا کرده شد که این جزای کسیست که در دین حق بدعت اختراع نماید بعد ازان وی را به گران اخراج کرده در آنجا بود تا فوت شد در مجلس سلطان نورالدین کتب حدیث بسیار قراءت میشد یکروز باجاعت علماء تلاوت میکرد روایت حدیث برآمد که رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون شد شمشیر قلاده کرده عادت لشکریان چنان بود که شمشیر ها را کمتر می بستند چون حدیث راشنید کار لشکریان را باطل شمرد فردای آن روز شمشیر قلاده کرده بیرون شد لشکریان نیز روی اقتدا کردند این کار دلیل است برینکه هر حدیثی که بوی رسیده در تعمیل آن تقصیر نکرده رحمة الله علیه دیگر اینکه امر نمود به ساقط کردن القاب که برای دعای او در منبرها میخواندند از ابن قیسرانی که عالم متجر بود خواهش کرد که صورت دعائیکه مناسب وقت باشد بنویسد تا بر منبرها خوانده شود ابن قیسرانی تحریر نمود که چون خطیب اراده خواندن دعای سلطان دارد این دعا را بخواند اللهم اصلح عبدك الفقير الى رحمتك الخاضع لهيبتك المعتصم بقوتك المجاهد في سبيلك المرابط لاعدائك ذبيتك ابا القاسم محمود بن زنكي بن اق سنقر ناصر امير المؤمنين سلطان نورالدین چون مسوده را دید بر سری رقعه به خط خود نوشته مقصود من این بود که بر منبر دروغ گفته نشود بلکه هر چه گفته شود به علمی که کردم خوشنود نمیکردم در اخر رقعه نوشت که ثم تبدا بالدعا اللهم ادم الحق اللهم اسعده اللهم انصره اللهم وفقه ازین قبیل کلمات نوشت — بعضی عیالان او که در حلب بود بوی نوشت که فلان ناجر متمول فوت نموده ولد صغیر و مال بسیار ازوی مانده که بیت هزار دینار باشد مصلحت میدانم که مال او تسلیم خزانه شود و به پسر او اندکی نفقه باقی به بیت المال نگاه داشته شود رای سلطان چه باشد و السلام سلطان برقعه او نوشت اما میت اخداوند بیامرزد و پسر را خداوند به کمال رساند و مال را برکت دهد و عامل را اجر عنت کند همین منقبت سلطان کافی است که علامه سید سمهودی در تاریخ مدینه منوره رساله مسمی به خلاصة الوفا فی اخبار دار المصطفی تالیف نموده در انجا ذکر کرده که سلطان نورالدین در یکشب سه بار حضرت خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم را بخواب دیده که بوی متغیر بودند که ای محمود ما را از چنگ این دو شخص رهائی ده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 553 of 1140

آن دو ملعون اشخاص نه دموی سرخ چهره بود نظر و بروی آنحضرت ایستاده سلطان
چون از خواب بیدار شد وزیر خود را پیش از جمیع خواسته واقعه رابوی اظهار
نمود وزیر گفته البته در مدینه منوره حادثه پیش شده باشد که رفتن تو
ضرور خواهد بود مقدار هزار راحله را مهیا نمود با یاران خود بیرون گردید
در حال غفلت اهالی مدینه منوره داخل گردید بعد بنام نویس مردمان مدینه
امر داد برای اینکه پریشان بدست خود صدقه میدهم اموال بسیاری را
بدست خود تصدق کرد چون آن شخص نظر میکرد با امید که آن دو نفر
اشقر را دستیاب کنند از مردمان کسی باقی نماند آن دو نفر را ندید آخر
پرسید که کسی خواهد بود که در اینجا حاضر نشد گفتند نه مگر آن دو مرد
مجاور که در سرای طرف قبله حجره مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام اوقات
کوشش نمودند تا اینکه آن ها را حاضر نمودند چون چشم سلطان بریشان
افتاد بوزیر خود گفت همان دو نفر است که بخواب دیدم سلطان از حال
شان پرسید که شما برای چه اینجا آمده اید گفتند برای مجاورت سلطان
گفت راست بگوئید ایشان حقیقت را پوشیدند سلطان آنها را تعذیب
فرمودند تا اقرار دادند که ما نصاری ایم باین مقصد آمده ایم بگفته ملوک خود
تا کسیکه در حجرهٔ منبر که است نقل داده به بریم چون تجسس کردند که زمین را
در زیر در بولم مسجد قبله طرف حجره مطهره کنده یافتند خاک آن را در جایکه
میان رباط ساخته بودند می انداختند بعضی گفته که خاک را در توبره های خود
کرده به خارج می انداختند سلطان هر دو ملعون را در نزد پنجرهٔ شرقی حجره
مطهره بیرون مسجد گردن زده نعش های پلید شان را با آتش سوخت بعد
ازان حوالی حجره شریفه را خندق حفر نموده از رصاص و مس گداخته آن را
پر نموده محکم کرد بعد ازان سلطان سوار شده بطرف شام بازگشت سلطان
مذکور به بسیاری صفات حمیده متصف بود ملک وی چنان فراخ گردید
که در شام و مصر و حرمین و یمن خطبه بنام او میخواندند اسم وی بعد از خلفای
عباسی و سلطان سلجوقی ذکر میکردند مناقب وی بسیار است که مصنف
رساله علیحده به ترجمه او تالیف نموده فرموده که همین قدر در اینجا کفایت است
ترجمه نور الدین و صلاح الدین را که مخصوص بمولفه علیحده کرده ام برای
اینکه وجود چنین اشخاص در زمانه که جور سلاطین و حکام بسیار بود از عجایب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 554 of 1140

ونوادر است نابدانند که ایشان بلاد را فتح واز دست نصاری کشیدند بدین جهت عمل بود خصوص در بیت المال و دیگر آنکه خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بواسطه عدل در بیت المال فاتح گردیدند بسیاری علماء فرموده اند که دعا نزد قبر سلطان نورالدین و صلاح الدین مستجاب است اللهم اجعل مقرهما جنات النعیم وقرة عینهما بالنظر الی وجهك الکریم یا ارحم الراحمین واجمع بیننا وبینهم فی دار کرامتك مع الذین انعمت علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین حال باتمام کلام در آنچه بصدد ذکر آن از فتوحات بیاشم رجوع بنماهم میگوئیم که بعد از وفات صلاح الدین اختلاف بسیار بین اولاد او واقع گردید که اینجا محل ذکر آن نیست مملکت او بین اولاد وبرادر او ملک عادل تقسیم گردید بعد ازان برادر او بر پسران او تغلب نموده ملک را از دست بعضی کشیده وبعضی شان فوت گردیده ملک مصر از پسر او ملک عزیز عثمان شد همراه فرنگیان مصالحه را تجدید نموده در مدت آن زیاده کرد تا سنه ۵۹۳ امراو امتداد داشت ملک الافضل علی بن صلاح الدین بعد از فوت پدر خود پادشاه دمشق بود برادر او ملک العزیز عثمان حاکم مصر دمشق را از تصرف او بیرون کرده عموی خود ملک العادل را ادان تصرف داد عموی آن بعوض دمشق حران را به ملک الافضل داد در بیشتر بیروت امیر معروف باسامه کشتی ها را فرستاده راه دریا را بر فرنگیان قطع میکرد فرنگیان از تعدی او بر ملک العادل برادر صلاح الدین شکوه بردند در حالیکه ملک عادل در دمشق از طرف ملک العزیز پادشاه مصر والی بود اسامه را از عمل آن منع نکردند بعد فرنگیان بطرف پادشاه دریائی خود استغاثه نموده از آنچه مسلمانان با ایشان رفتار میکردند شکوه نمودند و گفتند اگر ما را کمک وامداد نرسد همین است که مسلمانان شهرهای ما را میگیرند ملوک لشکری بسیاری به امداد شان در سنه ۵۹۳ فرستادند که اکثری نفری از ملک المان بود چون ملک عادل شنید بطرف ملک العزیز بمصر خبر فرستاد که لشکرها آماده شود همچنین از باقی اطراف لشکر جمع آوری نمودند برعین جالوت یکجا شدند ماه رمضان وبعضی از ماه شوال سنه ۵۹۳ را در انجا اقامت کردند از انجا به طرف یافا کوچیدند چون به یافا رسیدند شهر را مالک شدند کسانیکه در شهر بوده به قلعه شهر داخل شده از اطاعت سر تافتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 555 of 1140

مسلمانان شهر را ویران کرده قلعه را محصور نمودند آخر بضرب شمشیر قلعه را نیز قهراً
فتح کردند هر کسی را که در قلعه بود بطریق سبی و اسارت گرفتند درین بین فرنگیان
از شهر عکا به قیسارییه رسیدند که مسلمانان را از یافا مانع شوند چون
خبر فتح یافا را شنیدند باز گردیدند مسلمانان نیز بطرف عین جالوت
مراجعت کردند بایشان خبر رسید که فرنگیان بر قصد بیروت یلغا شدند
مسلمانان برحرب نمودن بیروت قصد کردند ملک العادل با جمع از
لشکریان رفته دیوار شهر را ویران کرد این واقعه در سنه ۵۹۳ هفتم ذی حجه بود
بعد از ویران کردن سور شهر شروع بویران نمودن سراها و قلعه نمودند
اسامه که در آنجا بود مانع شده محافظت شهر را متحمل شد طایفه فرنگ
از عکا کوچیده بطرف صیدا آمدند لشکر مسلمانان از بیروت باز گشته
در نواحی صیدا باهم ملاقی شدند میان هر دو فریق محاربه واقع گردید
جماعتی از فریقین مقتول شدند تا انکه شب میان شان پرده شد
از یکدیگر جدا شدند درین شب فرنگیان رفته به بیروت رسیدند
چون نزدیک شهر بیروت شدند اسامه با تمامی مسلمانانیکه در شهر بودند
گریختند فرنگیان بدون زحمت محاربه و قتال شهر را مالک گردیدند
غنیمت گوارا بدست آوردند ملک العادل نفری بطرف صیدا
فرستاد که آن را ویران کنند باقی مانده که سابق صلاح الدین ویران
کرده بود خراب کردند لشکر اسلامی بسوی صور حرکت کرده درختان را
قطع و برج و باره آن را خراب کردند چون فرنگیان شنیدند از بیروت
کوچیده بطرف شهر صور رفته در آنجا اقامت نمودند مسلمانان
برابر قلعه هونین نزول کردند بعد بایشان خبر رسید که فرنگیان
اراده دارند که قلعه تبنین را محاصره نمایند ملک العادل لشکری را
برای محافظه آن فرستاد فرنگیان از صور کوچیده در اول صفر
سنه ۵۹۴ در قلعه تبنین نزول کردند باکسانیکه در قلعه بودند به جدیت
مقاتله کرده از اطراف نقب زدند چون ملک العادل دانست قاصد
بطرف ملک العزیز پادشاه مصر فرستاد خواهش کرد که خود او بنفس خود
حاضر شود ملک العزیز با لشکریان خود کوشش کنان حرکت کردند
چون فرنگیان خبر رسیدن او را شنیدند بطرف عکا کوچیده رفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 556 of 1140

ملک العزیز نیز بطرف مصر عودت کرد و عادل باقی ماند رسولان بین او و فرنگ رفت و آمد
گردند تا مصالحه واقع گردید بعد از اطمینان عادل بسوی دمشق مراجعت نمود.

ذکر مالک شدن فرنگ قسطنطنیه را

در ماه شعبان سنه فرنگ شهر قسطنطنیه را مالک شده از تصرف رومیان کشیدند
سبب این بود که پادشاه روم خواهر ملک فرانس را بنکاح گرفت ملک فرانس از کلانتر
ملوک فرنگ بود از وی پسری متولد شد پادشاه روم برادر داشت آن برادر بر پادشاه
شورش کرده و برا به قبضه خود در آورد چشمهای پادشاه را کور کرده در زندان
نمود پسر پادشاه به نزد خالوی خود ملک فرانس گریخته برعم خود نصرت و کمک
خواست اتفاقا در آن وقت لشکر فرنگ را جمع آوری نموده بود که برای
رهائی بیت المقدس بطرف شام حرکت کنند پسر ملک را با خود گرفته برای
اصلاح او دعم او را خود را بر قسطنطنیه گردانیدند دیگر طمعی نداشتند چون
به قسطنطنیه رسیدند عموی آن با لشکرهای روم به عنان محاربه بیرون شد
در ماه ذی قعده سنه ۵۹۹ قتال بین هر دو فریق واقع شد رومیان شکست خورده
داخل شهر گردیدند فرنگیان نیز با ایشان داخل شهر شدند پادشاه روم با طرف
شهر ها گریخت بعضی گفته اند که ملک روم با فرنگ در ظاهر شهر مقاتله نکرد بلکه
محاصره شد در رومیان کسی بود که بآن پسر مراوده داشت آتش در میان
شهر انداخت مردمان با آتش مشغول شدند دی دروازه را گشاده فرنگیان
داخل شدند پادشاه روم گریخت فرنگ آن پسر را پادشاه نموده مکرر حکم
بوی نمود که در چیزی تصرف ننماید پدر او را از زندان کشیدند حاکمان شهر
فرنگیان بودند پایمالی را بر اهل شهر نکنند مالهای را از ایشان منجواستند
که مردمان از ادای آن عاجز بودند چنانچه مال ها گنیسه و آنچه طلا و نقره و غیر
ذلک که در آنجا بود تا هنگه زیور های صلیب ها و آنچه بر تصویر مسیح علیه السلام
و حواریین و آنچه بر انجیل ها از زر و زینت بود همه را گرفتند این کار بر رومیان
گران آمده متحمل بلائی عظیم گردیدند جمعیت نموده قصد آن پسر را کرده
کشتند فرنگیان را بزور شمشیر از شهر کشیده دروازه ها را بستند ملک گریخته
خود را حاضر نمودند این قضیه در ماه جمادی الاول سنه ۶۰۰ بود فرنگیان در بیرون
شهر برای محاصره رومیان اقامه نموده مقاتله کرده جنگ شب و روز لازم
گرفتند - رومیان بسیار ضعیف شدند قاصدی بطرف سلطان زکی الدین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 557 of 1140

سلجوقی که صاحب قونیه و دیگر شهرها بود برای امداد فرستادند چون بآن طرف
راه نبود فائده نکرد در شهر قسطنطنیه فرنگیان بسیار تقریبا سی هزار مقیم بودند
بحجة کلانی امرشان ظاهر نمی شد با فرنگیان بیرون متفق شده ثانیا به شهر اش
زدند تا انیکه ربع شهر سوخت دروازه ها را کشاده داخل شهر شدند سه روز
متوالی شمشیر را در ایشان نهادند شروع به قتل و غارت نمودند تا انیکه تمام
رومیان قسطنطنیه کشته یا فقیر شدند که مالک چیزی نبودند جماعتی از رومیان
روم داخل کنیسه عظمی که دیرا یا صوفیا میگفتند شدند فرنگیان عقب شان افتند
جماعتی از قسیسین و اساقفه در میان انجیل ها بدست گرفته صلیب ها را در بر
نموده توسل مینمودند که مزاحم شان نشوند بطرف شان ملتفت نشده همه را
کشته کنیسه را چور کردند رئیس آن فرنگ که قسطنطنیه را مالک شد مدت سه نفر
بودند دوقس البنادقه آن صاحب کشتیهای دریائی بود که بسواری کشتیهای
او بطرف قسطنطنیه آمده بودند دیگر مرکیس کنت فرنسویان بود سوم
راکند هلند میگفتند همه آن از همه بیشتر بود چون بر قسطنطنیه غالب گردیدند
بر پادشاهی آن قرعه انداختند بنام کنت هلند بیرون آمد قرعه دفعه ثانی
و ثالث انداختند هم بنام او برآمد وی را مالک قسطنطنیه ساختند والله
یؤتی ملکه من یشاء و ینزع ممن یشاء چون قرعه وی بیرون شد
او را بر قسطنطنیه و مجاور آن مالک گردانیدند برای دوقس البنادقه جزیره ها
دریائی مثل جزیره آقریطش و جزیره رودس و غیر آن ها دادند برای مرکیس
فرانسوی بلاد نزدیک خلیج مثل ازنیق و ولزیق لکن برای یکی از ایشان غیر از انکه
قسطنطنیه را گرفته بود چیزی نرسید اما باقی ها انچه بدست شان بود سلامت ماند
زیرا رومیان مدافعه نموده ما از تصرف آن ها کشیدند اما شهر ها نیکه از ملک قسطنطنیه
شرقی خلیج مجاور شهرهای رکن الدین سلجوقی که از جمله آن زنیق بود سرهنگی
از سرهنگان روم که نام او مسکوی بود بران تغلب نموده در تصرف او باقی
بود از همین تاریخ شش صد و شصت هجوارده قسطنطنیه بتصرف فرنگ بود
تا انیکه رومیان جمعیت نموده قصد آن را کرده با فرنگیان مقاتله کردند قسطنطنیه
از تصرف فرنگ کشیدند پس بلاد روم متعلق گرفت چون فرنگ رسیده قسطنطنیه
مالک گردید تملک او در شام واقع شد بسیاری شان از قسطنطنیه براه دریا بشام آمده
به بندر عکا بالا آمده بزیارت القدس قصد نمودند چون به عکا رسیدند از انجا شهرهای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 558 of 1140

اسلامی نواحی اردن را چپاول و غارت افکندند جماعت های مسلمانان را متفرق ساختند و دیگر جهاز جنگی دریای شان به هر که از دیار مصر بسوی شام آمد بران استیلاء یافته پنج روز غارت میکردند اما لشکر مسلمانان در مقابل شان ایستاده بواسطه آنکه دریای نیل بین شان حایل بود و دارای کشتی ها نبودند رسیدن شان ممکن نبود درین وقت ملک العادل به دمشق بود جماعت لشکریان را از شهرهای شام و مصر فرستاد آن گمراه فته به نزدیک عکا فرود آمدند تا اینکه فرنگ را از قصد نمودن شهرهای اسلام ممانعت کنند فرنگ به مرج عکا فرود آمده بر بعضی اطراف آن غارت بردند کسی را که در آنجا بود گرفتند کار غارت ها بین ایشان و مسلمانان دوام داشت تا اینکه سنه ششصد و شصت و یک داخل گردید مصالحه بین ایشان و ملک عادل باین طریق منعقد گردید که دمشق و مضافات آن با آنچه در تصرف ملک عادل است از شام متعلق ملک عادل باشد و بسیاری از مناصفات که در رمله است با آنها واگذار شود ناصره و غیرها از مصرای فرنگیان داد بطرف دیار مصر رفت و فرنگیان قصد تصرف شهر حماه را نمودند ناصر الدین محمد بن تقی الدین ابن اخی صلاح الدین ابن ایوب همراه فرنگیان با لشکری قلیل که داشت محاربه نموده چون فرنگیان بسیار بوده شکست خورده بسوی شهر آمدند عامه مسلمین از برای مقاتله فرنگیان بیرون شدند بسیاری از فرنگیان را قتل و اسیر نمودند مابقی فرنگیان پس رجعت بسوی ولایت عکا نمودند و درین صاحب حماه و فرنگیان صلح منعقد گردید در سنه ششصد و سه ملک غیاث الدین سلجوقی شهر انطالیه را که شهریست در کنار بحر روم غیر از انطاکیه باجاف به تصرف خود در آورد بعد از نیکه مقاتله و محاصره زیاد با فرنگیان نموده تمامی فرنگیان که در شهر انطاکیه بودند قتل نمود.

ذکر غارات الفرنج بالشام وحصن الاکراد

در سنه ششصد و چهار فرنگیان بطرابلس شام بسیار جمع شدند و شهر حمص و ولایات آن را بغارت بردند و داخل شدند مدینه حمص را و اسد الدین شیرکوه صاحب حمص قوت و نصرت موجود نبود که فرنگیان را دفع نمایند طلب نصرت و قوت نمود از ملک الظاهر غازی بن صلاح الدین صاحب حلب و غیره از پادشاهان شام کسی برای وی نصرت نرسانید غیر از ملک الظاهر غازی که لشکر فرستاد که در نزد وی اقامه نمایند و منع کنند فرنگیان را از ولایت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 559 of 1140

وی بعد ازان ملک عادل از مصر با لشکریان بسیاری بیرون شد و قصد نمود که شهر عکا را
از تصرف فرنگیان بیرون کند و غارت نمود اطراف عکا را و فرنگیان را بسیار
قتل و غارت نمود فرنگیان که در عکا بودند همراه وی مصالحه نمودند بر انکه قدری
معلوم از نقدین بدهند و رها کنند اسیرهای مسلمین را بعد بسوی حمص
واز حمص بسوی طرابلس رفت و محاصره نمود بعضی مواضع طرابلس را که مسمی
به قلیعات بود و بعد ازان مالک شد شهر مذکور را بصلح و صاحب آن را
از اسیری رها نمود و غنیمت بسیار از دواب و سلاح نموده و قلیعات را
خراب نموده بطرف طرابلس رفتند و غارت اموال فرنگ را بسیار نمودند
و بسیار قلعه های شان را سوختانده و بسیاری از فرنگ را اسیر نموده
و غنیمت بسیار نموده در بین مسلمانان و فرنگیان جهة صلح گفتگوی بسیار
نمودند و صلح شان تمام نگردیده که فصل زمستان رسید بعض لشکریان
خود را در شهر حمص پیش صاحب حمص گذاشته و همراه بعض لشکری خود به دمشق
رجعت نموده زمستان را به دمشق گذرانید و سبب خروج ملک عادل
از مصر بمقاتله فرنگیان این بود که فرنگیان قبرس چند قطعه اسطول مصر اگرفته
کسانیکه در میان آن از مسلمانان بود اسیر کرده بودند ملک عادل فرستاده
بود بسوی صاحب عکا که اسیران مسلمانان را رها کنند و انچه از مسلمانان
گرفته اند از اموال رد کنند از برای صاحب عکا گفتند که ما همراه شما قصد صلح
داشتیم شما چرا غدر نمودید صاحب عکا غدر نمود که مرا بر اهل قبرس هیچ تسلط
و حکم نیست و مرجع فرنگیان قبرس فرنگیان قسطنطنیه میباشد بعد ازان
اهل قبرس بطرف قسطنطنیه رفتند به سبب شدة و کم بودن طعام پس رجعت
نمود حکم قبرس به والی عکا ثانیا ملک عادل بصاحب عکا مرسله فرستاد
هنوز فیصله و گفتگوی قطع نگردیده تا انکه انیوا قعه را ملک عادل بولایت عکا
پیش نمود بعد ازان اساری را رها نمود در بین شان گاه صلح و گاه جنگ
بود تا انکه داخل شد سنه ششصد و چارده بعد ازان وقایع مختلفه بروی نمود

ذکر ظهور الفرنج بطرف دمشق و رفتن شان بطرف مصر و مالک شدن دمیاط

بدانکه اول این حادثه تا آخر آن چهار سال به یکماه کم گذشت حاصل انکه
در سنه ۶۱۴ ششصد و چارده امداد فرنگ در دریا از روم کبری و غیره از بلاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 560 of 1140

فرنج در غرب و شمال سید مگر متولی این امر با صاحب دمیه بود زیرا که در نزد فرنگیان بدرجه عظیم بود که مخالفت امر و عدول از حکم وی را جائز نمی دانستند در امری که خوش می آمد یا بد می آمد ایشان لشکرها را از نزد خود باجائی از رئیسان فرنگیان بجهت ممنوعی دیگر امر نمود هریک از ملوک فرنج را انیکه خود بنفس خود بیرون شود یا لشکری بفرستد مطابق امر وی اجرا نمودند تمامی شان از ساحل شام به عکا جمع گردیدند در نیوقت ملک عادل بن ایوب بمصر بود از انجا بطرف شام سیر نموده به رمله رسید و از انجا به (دوبرز) فرنگیان از عکا برآمده وی را مقصود داشتند ملک عادل بطرف شان حرکت کرده به نابلس رسید به عزم انیکه سبقت نماید ایشان را باطرف شهرهائیکه نزدیک عکا بود تا انیکه نگهبانی نماید شهرها را از فرنگیان آن ها نیز سیر نموده ملک عادل را پیش دستی نمودند ملک عادل بر بیسان که از توابع اردن است فرود آمد در ماه شعبان به عزم محاربه فرنگیان بسوی وی تقدم کردند چون مید انستند که نسبت به فرنگیان لشکری اندک است زیرا که لشکر یا وی در شهرها متفرق بودند چون ملک عادل نزدیکی شان را دید مصلحت ندید انیکه با جماعه که با او دست بایشان ملاقات نماید از ترس شکست خوردن زیرا که ملک عادل احتیاط کار و کثیر الحذر بود از بیسان بطرف دمشق مفارقت کرد تا انیکه بقرب دمشق اقامت نموده در جمع کردن لشکرها بسوی شهرها احوال به فرستد به مرج الصفر فرود آمد چون اهل بیسان و توابعات آن ملک عادل را در نزد خود دیدند مطمئن گردیدند از بلاد خود ها متفرق نشدند گمان شان انیکه فرنگیان بر ایشان قدوم نخواهد کردند چون قدوم کردند در حالیکه مردم بی خبر بودند از ایشان نجات نیافت مگر اندکی گرفتند فرنگیان آنچه ذخیره ها که در بیسان جمع شده بسیار بود و اشیا ر بسیار را غنیمت کردند شهرها را از بیسان تا بانیاس چور و چپاول نمودند لشکریان اندک را به قریه ها پراگنده نمودند تا خسفین و نوی و اطراف سواد رسیدند بر بانیاس فرود آمده برآنجا سه روز اقامت کردند از انجا بازگشتند به مرج عکا با ایشان از غنائم — و اسیر غیر از انچه کشته و سوخته و هلاک کرده بودند آنقدر بود که بشماره نمی آمد در انجا چند روز استراحت نمودند بعد از ان بطرف صور آمدند قصد شهر شقیف را نموده نزول کردند که بین ایشان تا بانیاس دو فرسخ بود. شهرهای شقیف و صیدا را غارت کردند بسوی عکا و بس رفتند این کار از نصف رمضان تا عید بود

انچه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 561 of 1140

انچه از شهر اکه پوشیده بود قدمت در حجابت یافتند — چون ملک عادل به مرج الصفر رفت
در راه خود مردی را دید که چیزی را بدوش خود برداشته گاهی میرفت و گاهی می نشست
و راحت میکرد ملک تنها بسوی وی رفت گفت یا شیخ تعجیل کن به نفس خود مدارا کن
آن مرد وی را نشناخته گفت یا سلطان المسلمین تو تعجیل منمای هرگاه ما ترا
دیدیم که بطرف بلاد خود رفتی و ما را با دشمنان گذاشتی چه گونه تعجیل نکنیم ان
شر گفته تا الجمله کار یکه ملک عادل کرد همان احتیاط و مصلحت بود که با تفرقه بودن
لشکرها خود را به مخاطره ملاقات دو دشمن نیفگند اخت و چون ملک عادل به مرج الصفر
فرود آمد ملک المعظم عیسی ولد خود را که والی دمشق بود در قلعه صالحه از لشکر بسوی نابلس
فرستاد که فرنگیان را از بیت المقدس منع نماید چون فرنگیان برج عکا فرود
آمدند سر برداشته نمودند و اسباب حصار از منجنیق و غیره را با خود گرفته قصد
قلعه طور نمودند آن قلعه محکم بود بر سری کوه نزدیک به عکا که ملک عادل
عنقریب آن را بنا نموده بود بسوی آن قلعه نزدیک شده محاصره کردند و بر آن
حمله بردند در ان کوه بالا رفتند تا انکه بدیوار قلعه رسیدند نزدیک بود
که قلعه را مالک شوند اتفاق چنان افتاده که بعضی مسلمانانکه در قلعه بودند
بعضی ملوک فرنج را کشتند ازین حیث قلعه را ترک نموده بازگشتند قصد عکا
نمودند مدت اقامتشان به طور هفده روز بود چون از طور جدا شدند
اندکی اقامت نمودند بعد ازان به راه دریا در مصر رفتند بعد که
به طرف قلعه طور متوجه شده آن را چنان خراب نمود که باز همین برابر کرد زیرا
که قلعه مذکور قریب عکا و محافظت آن دشوار بود

ذکر محاصره نمودن فرنگیان دمیاط را تا انیکه مالک شدند

چون فرنگیان از محاصره طور بازگشتند تا انکه در شهر عکا داخل گردید در عکا اقامت
نمودند از راه دریا بطرف دمیاط رفتند در ماه صفر رسیدند ثابت شدند
بر الجزیره که بین شان و دمیاط رود نیل بود چنان بود که بعضی نیل بر ان
و میاط بدریای شور میریخت مسلمانان در ان موضع برج کلانی محکم بنا کرده
از همان برج زنجیرهای گلفت آهنین را تا سوی دمیاط کشیده تا انیکه
منع نماید کشتیهائیکه از دریای شور میرسید در نیل داخل شده بدیار مصر
بالا آید اگر این برج و سلاسل نمی بود کشتیهای دشمنان را از اقامتی دادانی آمل
مصر کسی نبود که قدرت منع نمودن را داشته بودی چون فرنگیان برابر الجزیره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 562 of 1140

فرود آمدند در خود را دیوار و خندق کشیدند تا از تیر دشمنان محفوظ مانند بعد ازان
بمقابله کسانیکه در دمیاط بوده شروع نمودند آلات و برج ها ساختند که مذبعه
کشتی ها بطرف برج مسلمانان که در نیل بود حمله می بردند تا انیکه قتل نایند کسانی را که بر جنبه
و مالک شوند برج را و آن برج از مردان پر بود ملک کامل پسر ملک عادل که صاحب
دمیاط و جمیع دیار مصر بود به منزلی قرب دمیاط که آن را عادلیه میگفتند نزول
نموده بود تا انیکه دشمنان را از عبور به زمین مصر منع نماید از عادلیه تا دمیاط
لشکری های وی متصل بودند فرنگیان بر مقابله برج دوام داشته پی در پی قتال
میکردند به چیزی ازان ظفر نیافته آلات و اسباب شان شکسته گردید باوجود
این هم ملازم قتال بوده واگذار نشدند تا انیکه چهار ماه ماندند برگرفتن قلعه نشدند
بعد از ۴ ماه برج را مالک شده زنجیر ها را قطع نمودند تا کشتی های شان
از دریای شور در نیل داخل شده درخشکه تحکم نایند ملک کامل عوض سلاسل
جسر کلانی را نصب نمود که از داخل شدن دشمن جلوگیری نماید فرنگیان بر ین جسر
هم مقابله شدید متوالی نمودند تا اخر الامر جسر را قطع کردند بعد ملک کامل چند
کشتی های کلان را گرفته پر کرده در همان موضع نیل حرق نموده غرق کرد کشتی ها
از رفتن منع شدند چون فرنگیان این حال را دیدند خلیج مسمی به ازرق که مجرای
قدیم نیل بود قصد نمودند آن خلیج را حفر نموده عمیق کردند آب را تا دریای شور
در وی جاری ساختند کشتی های خود را به طرف موضع که بوره می نامیدند بر زمین
بمقابل منزلیکه ملک کامل بود بالا کردند تا ازینجا با کسانیکه در منزل ملک است
مقابله نایند زیرا که اشیان را بر آب مقابله راهی نبود که دمیاط بین ایشان
و مالک پرده بود چون در بوره رسیدند آن را برابر شده از میان آب مقابله
کردند بردی چند بار حمله بردند بفائده کامیاب نشدند چیزی را بر اهل دمیاط
تغییر داده نتوانستند زیرا که خوراکه و امداد بر ایشان متصل در یای نیل هم بین
ایشان و فرنگیان پرده محکمی بود ایشان فارغ بودند که آزار بدیشان نمیرسید
دروازه های آن نیز کشاده بود از محاصره بدیشان ضرر و تنگی نبود ناگاه از اثنای
جلد علا متفق گردید انیکه ملک عادل پدر ملک کامل در شام در جمادی الاخر شنه
وفات نمود چون خبر وفات وی به ملک کامل پسرش رسید نفوس مردمان ضعیف
گردیده زیرا که سلطان در حقیقت خود ملک عادل بود اولاد او اگرچه ملوک بودند
لیکن تحت حکم امر وی بودند و آن کسی بود که اولاد خود را بر شهر ها مالک گردانیده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 563 of 1140

درین حال که دشمن بمقاتله ایستاده بود اتفاق افتاد از جمله امرا مصر امیری
که آن را اعماد الدین احمد بن علی میگفتند ملقب به ابن مشطوب بود و آن از گروه
هکاریه و کلان تر امیرهای مصر بود دوستان بسیار بواشت باقی امرا انقاد
و مطیع وی بودند خصوصا کردها این امیر با باقی امرا اتفاق نموده که ملک کامل را
از پادشاهی خلع و ملک فایز بن عادل برادر ویرا پادشاه سازند تا انیکه
حکم بروی و بر شهرها مفوض به خودشان باشد چون خبر به ملک کامل رسید
در شب همراه بعضی اصحاب خود از منزله جدا گردیده بطرف قریه که آن اشمون
طناح میگفتند سیر نموده در انجا فرود آمد چون لشکریان صبح کردند سلطان
خود را نیافتند هر انسانی بر هوای خود رو بگردیدند طرف دمیاط که برادر خود
واقف نشد و بر گرفتن چیزی از خیمه ها و ذخیره ها و اموال و اسلحه قادر نشدند
مگر اندکی که حمل آن خصوصا بود و باقی مانده غله و دواب و خیمه ها و غیر ذلک را بحال
وی باقی گذاشتند و خبر را به ملک کامل رسانیدند از فرنگیان بشنوکه چون
صبح نمودند کسی را از مسلمانان در کناره دریا ندیدند بقرار عادت شان حیران
ماندند نمیدانستند چه خبر است ناگاه ایشان را کسی از حقیقت خبر آگاه کرد چون
خواطر جمع شدند از نیل بطرف بر دمیاط بطریق امن بدون مانع و منازع
عبور کردند عبور شان در بیستم ذی القعده شائعه غنیمت نمودند آنچه در لشکرگاه
مسلمانان بود که از شمردن آن محاسبان عاجز می آمدند ملک کامل از دیار مصریه
بغارقیه خود زیرا که اعتماد بکسی از عسکر خود نداشت و فرنگ بی رنج و مشقت
تمام را مالک گردیدند از مهربانی خدا تعالی به مسلمانان چنان اتفاق افتاد
که ملک معظم عیسی صاحب دمشق و بیت المقدس ابن ملک العادل بعد ازین حرکت
بدورود بطرف برادر خود کامل رسید در حالیکه مردمان در امر دشوار افتاده
پس بواسطه وی والی ملک کامل قوت پشت وی محکم و قصد وی ثابت گردید
به منزل خود اقامت نمود ابن مشطوب را بطرف شام بیرون کردند ملک الاشرف
موسی ابن ملک عادل والی جزیره و دیار بکر متصل گردید نگذاشت خبر سلطنت
ابن مشطوب اگرفت وی را بگرفتن زود زیرا که بعد اتصال به ملک الاشرف
و التحاق به جندیان وی از نامبرده خیانت واقع شد که آن را گرفته محبوس
گردند چون فرنگیا به زمین دمیاط عبور نمودند قبایل مختلفه اعراب جمع گردیدند
بنای چپاول کردن شهرهای قریب دمیاط را گذاشتند و راه ها را قطع کرده بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 564 of 1140

کوشش ورزیدند بر مسلمانان اشد و بر اهل دمیاط ضرر ناک تر از فرنگیان شد زیرا
که در دمیاط کسی از عسکریان نبود زیرا که سلطان و عسکریان در نزد دمیاط بودند که دشمن را
ازان منع میکردند که ناگاه این خبر با ایشان رسید کسی از لشکریان داخل دمیاط نگردید
فرنگیان بر دمیاط احاطه نموده سجاور مقاتله را پیش بردند و بر دمیاط خندق
تعبیه نمودند که ایشان از مسلمانان باز دارد زیرا که این عادت شان بود قتال را
بر اهل دمیاط سخت گرفته ادامه دادند خوراکه وعیزه بدیشان دشوار گردید
از قتال و ملازمت آن ملول گردیدند زیرا که قتال را بر مسلمانان جهت بسیاری
خود به نوبت اجرا می نمودند در دمیاط اینقدر نبود که مقاتله را نوبت بکنند
لهذا چنان صبری نمودند که مثل آن شنیده نشده بود قتل و جرح و مرض در مرضها
در ایشان بسیار شد و حصار بر ایشان مدت هشت ماه طول کشید از آخر ذی القعده
تا بیست و هفتم شعبان سنه ۶۱۸ شش صد و شانزده کسانیکه از اهل دمیاط
باقی بودند بسبب کمی خود از محافظت شهر عاجز آمدند قوت هم در نزدشان
دشوار شد از همین تاریخ مذکور شهر را بطریق امان تسلیم نمودند قومی بیرون
شدند و قوم دیگر جهت عجز شان از حرکت در انجا مقیم ماندند مسترق شدند.

ذکر مالک شدن مسلمانان دمیاط را از فرنگ

چون فرنگیان دمیاط را مالک گردیدند اقامت نمودند و لشکریان خود را در اطراف
مجاور بلاد پراکنده نمودند قتل و غارت میکردند بعد ازان اهل دمیاط جلا شدند
فرنگیان در عمارت شروع نمودند و در محکم کاری سعی بلیغ نمودند تا انکه باقی چنان
ماندکه امکان قصد کردن دشمن نداشت. اما ملک کامل در اطراف بلاد خود نزدیک
ایشان اقامه نمود که بلاد خود را حمایه کنند چون فرنگیان که در شهرهای خود بودند
فتح دمیاط را بدست اصحاب خود شنیدند روی آوردند شتاب کنان
از هر فج عمیق و انجا دار هجرت شان گردید ملک معظم صاحب دمشق سوی شام
عودت نموده بیت المقدس را خراب نمود در ذی القعده سنه ۶۱۸ این فعل را از
حیث انکه کافه مردم از فرنگیان ترسیدند اسلام و کافه اهل و بلاد آن در خطه
خسف افتاد در شرقی زمین و غرب آن زیرا که تاتاریان روی آوردند
از مشرق تا رسیدند به نواحی عراق و آذربیجان و ایران و غیره و فرنگیان
از مغرب روی آوردند مالک شدند مانند دمیاط را و دیار مصریه با بودن
قلعه های محکم که بدان از عدو ممانعت توان نمود و نزدیک گردید باقی بلاد مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 565 of 1140

انیکه بتصرف شان در آید کافه مردم چنان از یشان ترسیدند که صبح و شام متوقع و منتظر بلا بودند
اهل مصر جلا را از بلاد خود از ترس دشمن اراده نمودند لکن وقت کریختن را نمی یافتند
دشمنان از هر طرف بایشان احاطه نمودند اگر ملک کامل مردم را برای جلا واگذار
میشدند شهر ها را افتاده بر سقف ها ترک میکردند چون منع کردیدند ثابت ماندند
ملک الکامل مکاتبات خود را در باب درخواستن به برادران خود ملک المعظم صاحب دمشق
و ملک الاشرف موسی صاحب جزیره و دیار بکری درپی نمود و ایشان را به حاضر شدن
خود شان تاکید فرمود اگر آمدن خود شان امکان نداشت در فرستادن
عسکر مضایقه نکنند بنا بران ملک المعظم به نفس خود بسوی ملک الاشرف رفت و بر اشغول
دید بانچه عارض شده بود از اختلاف بروی وزایل شدن طاعت مطیعان
پس وی را معذور داشته ازوی باز گردید و همراه فرنگیان بهمین طور بود تا سنه ۶۱۹
بعد ازان از ملک الاشرف اختلاف دور شد و ملوک که از طاعت او خارج شده
بودند پس رجعت نموده کار ها وی مستقیم شد و ملک کامل مقابل فرنگیان بود
چون سنه ۶۱۸ داخل گردید در نیوقت ملک کامل به زوال مانع مدد از طرف اشرف
داشته شد به طلب دفرستاد از برادر مذکور خود که صاحب دمشق بود ملک الاشرف
با لشکر های خود طرف دمشق سیر نموده از انجا بطرف مصر رفت و فرنگیان سواره
و پیاده از دمیاط بقصد ملک الکامل سیر نمود بمقابل سلطان فرود آمدند درین
شان خلیج از نیل بود که آن را بحر اشمون می نامیدند فرنگیان به منجنیق و چرخ
بطرف مسلمانان میزدند خود شان و تمامی مردم یقین نمودند که دیار مصر به را ملک
گردیدند چون ملک کامل به نزدیک شدن برادر خود ملک الاشرف شنید خوشحال
گردید چون به مصر رسید توجه نمود بسوی وی دانشمندی استبشار نمود باگاه مسلمانان
جمع شدنی هر دو ملک را و انیکه شاید خدا تعالی حادث نماید باین جمعیت نصرت
و ظفر خود را املک المعظم صاحب دمشق بسوی دمیاط حرکت و دنگان آنکه بر دو
برادر وی با عساکر خود ها به دمیاط نزول نمودند بعضی گفته که در راه خبر دادند
که فرنگ به دمیاط توجه نموده اند بر ایشان سبقت نمود تا انیکه ملاقات نماید ایشان را آنکه
و برادران وی از پس پشت چون ملک الاشرف با کامل جمع گردیدند رای شان
باقدام نمودن بسوی خلیج از نیل که بحر المحله میگفتند قرار گرفت به خلیج مذکور پیش شدند
فرنگیان مقابله نمود نزدیک شدن شان زیاد گردید و کشتی های مسلمانان از نیل رسید
با کشتیهای فرنگیان مقابله نموده سه قطعه با انچه مردان و حمال ها و اسلحه که در ان بود گرفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 566 of 1140

مسلمانان خوشوقت گردیده باهم دگر بشارت داده آزادان بر نفوس شان قوت یافت
بر دشمنان همه از دستی نمودند و رسولان بین شان تردد داشتند در مقرر کردن
قاعده مصالحه مسلمانان تسلیم بیت المقدس و عسقلان و طبریه و صیدا و جبله
ولاذقیه و جمیع آن را که صلاح الدین فتح کرده بود غیر از کرک ابراز نمودند بعوض
انیکه دمیاط را تسلیم نمایند پس رضا شدند و صد هزار دینار عوض تخریب
بیت المقدس طلب کردند که آن را تعمیر کنند این صلح بین شان تمام نگردید میگفتند
از دادن کرک چاره نیست امین ایشان باین قسم بود و ایشان از مصالحه امتناع
میکردند مسلمانان بمقاتله مضطر گردیدند و فرنگیان بهو سطه آنکه بر خود داشتند
خوراکه چند روزه خود را برنداشته بودند به گمان شان انیکه عسکرهای مسلمان
قوت ندارند که همراه شان مقاتله کنند و دیگر انیکه سواد و قریه ها تمامی بدست شان
باقی میماند انچه بخواهند از ایشان غله میگیرند این غفلت بهو سطه امر بود که به تعالی
بهایشان اراده داشت طایفه از مسلمانان خفیه بزمین که فرنگیان بودند عبور نمودند
نیل را بر ایشان کشاده چند موضع را بر ایشان غرق کردند تا انیکه از نیل آب
فراوان برآمد سیل نمود مانند دریا آب اکثری آن زمین را گرفت برای فرنگیان جای
نماند که در آن سلوک نمایند غیر از یکطرف که در آن تنگی بود در این هنگام ملک
بر پل در نزد اشمون نصب کرد لشکرها را بران عبور داد طریق را که بان فرنگیان رفت
و آمد میکردند مالک گردیدند مقصدی بود که اگر فرنگیان اراده بازگشتن دمیاط را
می نمودند از برای شان خلاصی باقی نمی ماند به این حال چنین اتفاق افتاد که بسوی
ایشان کشتی کلانی که از اعظم کشتی های فرنگ بود رسید و گرداگرد او چند زورق
آتشین جهت مقرری آن با مقرر بود و تمامی از غله و اسلحه پر بود کشتی های مسلمانان
بر او هجوم شده مقاتله کردند به کشتی مذکور و دیگر حرامات که با او بود ظفر یافته گرفتند
چون فرنگیان دیدند که آن بدست شان مانند و خود شان سیاه صورت گردند که از دمیاط
مفارقت کرده و در زمین کج نمیدانند آن را فرود آمدند و عساکر مسلمانان با ایشان محاطه کرده به تیر
میزدند و حمله بر اطراف شان مینمودند چون نگاه بر فرنگیان شوار شد خیمه های خود و بخیه های او گران
باری خود بار اسوخته حمله را بر مسلمانان و مقاتله شان را اراده نمودند شاید که ایشان
بقدرت بازگشتن بطرف دمیاط را دارا باشند آنچه را که امید کرده بودند بعید داشتند
بین ایشان و آنچه را که آرزو داشتند بسیاری گل و لای حایل شد و طرقی را که قدرت
بر فتن داشتند مسلمانان مالک گردیدند چون یقین کردند که احاطه کرده شد بر آن ها از همه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 567 of 1140

طرفها دانیکه خوراکه شان دشوار شد در سید آن و انیکه موت ظاهر کرد پریشان و دندان های
خود را خورد و کردند نفوس شان و سرنگون شد صلیب ها شان شبحان شان گریخت
با ملک عادل مراسله نمودند طالب صلح گردیدند که شهر دمیاط را بای عوض تسلیم نمایند درین که
مراسلات جاری بود ناگاه غباری بزرگی بلند و دیده بغلیمی دیدار گردیده دیدند که لشکری
بسیاری از طرف دمیاط متوجه شده می آید مسلمانان پریشان شده گمان کردند که لشکر
به امداد فرنگیان خواهد آمد ساعتی نگذشت که معلوم کردند که ملک المعظم وای دمشق بود
که به سر وقت شان رسید از بلای دمیاط آمده بودند غلبه مسلمانان محکم تر گردید فرنگیان
مخذول گردیده سست ترشدند بعد ازان تمنای صلح را کرده دمیاط را تسلیم نمودند
این معاهده و ایمان شان در هفتم رجب ۶۱۸ واقع گردید ملوک فرنگ وکلان های شان
بطریق گردی برای تسلیم نمودن دمیاط نزد ملک الکامل و ملک الاشرف نقل خوردند ملوکیکه
گروی شدند بیشتر شان غلیب ملک فرنسیس و نایب باب صاحب رومه و ملک عکاو
کندریش وغیره بودند قسیسین و رهبان های خود را که به دمیاط بودند برای تسلیم نمودن دمیاط
مراسله کردند کسانیکه در دمیاط بودند سر باز نزده شهر را به مسلمانان تسلیم کردند در نصف
شهر رجب این اتفاقات عجایب انیکه در وقتیکه مسلمانان شهر دمیاط را تسلیم میشدند کهک
فرنگیان بدربار سید اگراندکی سبقت میکردند از تسلیم کردن شهر ابامی نمودند لکن
مسلمانان سبقت نمودند تا انیکه امری را که خداوند جل و علا خواسته باشد اجرا شود
از جمله اتفاقات این بود که چون پادشاه فرنسیس و پادشاه فرنگ برای عقد مصالحه
بحضور ملک الکامل محمد رسیدند در مجلس ملک الکامل محمد هردو برادر او ملک المعظم عیسی
و ملک الاشرف موسی و بسیاری از ملوک اسلام حاضر بودند راجع الی شاعر از جا برخواسته
قصیده بلیغی در تهنیت ملک الکامل محمد انشاد فرمود که در وی در بیت ظریف بود
و آن اینست - اعباد عیسی ان عیسی و حزبه وموسی جمیعا بعد و محمد
اشاره بسوی ملک الکامل محمد و هردو برادر او بود چون ملوک فرنج اراده حضور ملک الکامل
محمد را نمودند خواهش کردند که از ملک نیز کردی در نزد شان باشد ملک الکامل محمد
پسر خود ملک صالح را که سن او پانزده ساله بود برای شان فرستاد و چون مصالحه تمام
گردید و شهر دمیاط را تسلیم نمودند غلیب ملک فرنسیس با ملوک خود کوچیده بطرف شهرهای
خود رفت مدت پادشاهی غلیب فرنسیس چهل و سه سال در سنه ۶۲۰ عشش صد
و بیست هجری هلاک گردید چون مسلمانان داخل دمیاط شدند و بسیار محکم یافتند
که فرنگیان در محکمی او بسیار مبالغه کرده بودند نجوکیه امکان رسیدن و گرفتن نداشت اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 568 of 1140

تق سبحانه بحضرت محمد و آن ابه مستحق آن رسانیده مسلمانان اظفر روزی گردانید که گمان نداشتند زیرا که غایة مقصود شان این بود که شهرهای شام را تسلیم نمایند تا دمیاط را بگیرند حق تعالی اعاده دمیاط را بدون شهرهای شام روزی کرد شهرهای شام هم بتصرف شان ماند حق تعالی محمود و مشکور است که بر اسلام و مسلمین انعام کرد بر انکه تعدی این دشمنان را از ایشان باز داشت چنانچه شرح آن را که در آیه ذکر میشود از ایشان گردانید.

ذکر وفات ملک عادل

سابقا تذکار گردید که سنه ششصد و پانزده داخل شد فرنگیان براه دریا بطرف دمیاط رفته در ماه صفر رسیدند در انوقت ملک العادل در شام بمرج الصفر بود از انجا نقل خورده به مالقین آمده مریض گردید در هفتم جمادی الثانی سنه ۶۱۵ وفات نمود نعش او را به دمشق بردند و انجا دفن گردید پسر او ملک الکامل که در مصر به نیابت خود مقرر نموده بود در وقت وفات پدر خود بقتال فرنگیانیکه به دمیاط هجوم آورده بودند مشغول بود چنانچه پیش بیان گردید — عمر ملک العادل چون وفات نمود هفتاد و پنج سال و اولادت او سنه ۵۴۰ بعضی پنجصد و سی و هشت گفته اند پادشاه عظیم صاحب رای و معرفت کامل بود که بتجربه ها حاصل نموده خوش خوی و خوش حرکات عقل کامل داشت الامر صاحب احتیاط بود نماز ها را بر اوقات آن محافظت میکرد متابعت کننده سنت محب علماء انیکه امام فخر الدین رازی کتاب تاسیس التقویس را برای او تالیف نموده نام او را در خطبه نامیده از خراسان بوی فرستاد و ملک العادل در حیات برادر خود صلاح الدین تابع و تحت اطاعت او بود که او را در ولایات نقل میداد بعد وفات صلاح الدین سنه ششصد و هشتاد نه بین او و اولاد برادر او واقعه ها گردید که کلام بذکر آن بطول می انجامد تا انیکه مملکت دیار مصریه و شامیه استقلال یافت و استقلال او بمملکت دیار مصریه سنه ۵۹۶ و بدیار شامیه سنه ۵۹۸ بود در سنه ۶۱۲ ع بلاد یمن متصرف شده نواده خود ملک المسعود بن ملک العادل اولی ساخت بعد از ان ملک العادل چون ملک را از اولاد برادر خود صلاح الدین انتزاع نموده مستقل گردید مملکت خود را بین اولاد خود تقسیم نمود مردی هیکفت گذشت اولاد همچنین بودند تا انیکه از یکی از ملوک ماندند آن اولاد انجابت و بسالت و معرفت و علو همت خلف ماند چنانچه عباد فرمان بردار و مختار بلاد را مالک گردیدند تا انیکه خود او بین ایشان تردد نموده از یک مملکت بدیگری با طمینان نقل میخورد غالبا در ایام تابستان بهتره خورمیوه با ... ن و آب سرد بشام و در زمستان بوسطه

عادل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 569 of 1140

اعتدال وقت وقلت سردی بمصر میرفت بسوگوارترین عیش زندگانی میکرد — از قدر معتاد اضافه میخورد تا انیکه گفته اند چنانچه ابن خلکان در تاریخ خود ذکر نموده که در هر وقت یک بره بریان را تنها میخورد ازوی شانزده پسر غیر از دختر ها ماند رحمة الله علیه

ذکر خروج فرنگ بسوی شام وگرفتن بیت المقدس وقعمی غوان صیدا

چون ملک المعظم عیسی ابن ملک العادل وفات یافت بمشق و بیت المقدس در ماه ذی قعده سنه ۶۲۴ ششصد و بیست و چهار در ولایت شام فوت نمود فرنگیان بگرفتن شام طامع شدند بعد از فوت ملک معظم ولایت دمشق بتصرف پسر او ناصر بود ملک الکامل عم وی از تصرف وکشیده کرک را عوض داد درین بین فرنگیان از شهر های دور خود به شهر های که در شام داشتند مانند عکا و صور نزول نمودند جمع آوری نمودند چو میدان نزشیران تهی یافتند سکان فرصتی رو بهی یافتند بهراه جماعت شان امپراطور آلمان فرد و یک نام بود (امپراطور بلغت فرنگ امیر الامرا میباشد) خلاصه رفتند تا به شهر صیدا که بین فرنگ و مسلمانان مناصفه بود غلبه کردند شهر را مالک شده بقهر مسلمانان را از اهل نمودند چون شهر خراب شده بود دیوار های آن را آباد کردند بعد شوکت شان بزرگ وطمع شان قوی تر گردیده عازم بیت المقدس شدند در راه خود به خبر رسید که متصرف اکلتر ابود تغلب نمودند چون خبر بملک کامل رسید که فرنگیان دمشق و بیت المقدس را قصد نمودند با لشکریان خود از مصر بیرون شد رفت و آمد قاصدان میان او و امپراطور متردد گردید تا انیکه قاعده مصالحه منهما جاری شد باین شرط که مسلمانان بیت المقدس را با مواضع اندک بفرنگ تسلیم نمایند باقی بلاد مثل خلیل نابلس غور طبریه باقی بدست مسلمانان باشد چون فرنگ بیت المقدس را مالک شدند بر ایشان شرط شد که سور بیت المقدس را که ملک المعظم خراب کرده بود چنانچه ذکر گردید آباد نکنند خلاصه انیکه مالک شدن فرنگ بیت المقدس را بر مسلمانان گران آمده این امر را مصیبت کلانی شمرده ازدی الم و سستی مشاهده نموده بودند که بوصف نمیگنجید تسلیم شدن فرنگ بیت المقدس را ۶۲۶ بود در همین سنه تاریخ ابن اثیر که مسمی به کامل است بآخر رسید مولف در سنه ۶۳۰ در بشهر های خود موصوف وفات نمود رحمه الله علیه در همین سنه ۶۲۶ شش صد و بیست و شش فرنگیان که در شام بودند قصد مدینه جبله که از شهر های مضافات حلب است نمودند داخل شدند حلب بدست شهاب الدین اتابک که تابع ملک العزیز بن ظاهر الغازی بن صلاح الدین و غلام سلطان ظاهر غازی بود چون خبر داخل شدن فرنگ مدینه جبله را شنید لشکر را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 570 of 1140

طرف شان فرستاد با فرنگ مقاتله کرده بسیاری را از انها کشته از شهر خارج نمود اسیران وغنیمت را از ایشان بس گرفت در ۶۳۴ء شش صد و سی و چهار بر شیرازه دیر سیاک که تعلق صاحب حلب بود غارت بردند لشکر حلب بر آن ها واقع شده فرنگ شکست خورده از معرکه پشت داد ند کشتن و اسیر از انها بسیار گردید لشکریان حلب با اسارای وسرهای فرنگیان به حلب عودت نمودند این واقعه بزرگ ترین وقایع بود در ۶۳۵ء شش صد و سی و پنج ملک الکامل و برادر او ملک الاشرف موسی وفات یافتند اختلافات بسیاری میان اولاد ملک الکامل واقع گردید که اینجا ذکر آن مناسب نیست ملک الکامل از اعظم ملوک بود در علوم مشارکت داشت چهل سال در مصر حکومت نمود بیست سال را به طریق نیابت پدر خود و بیست سال باستقلال در وقت وفات عمر او شصت سال بود.

ذکر بیرون امدن بیت المقدس بدست مسلمانان

در ۶۳۷ء شش صد و سی و هفت ناصر داود بن ملک المعظم شهر قدس را قصد نموده آن را محاصره کرد تا فتح نمود ناصر داود کرک را که عم او به عوض دمشق داده بود مالک بود چون بیت المقدس را فتح کرد آن نیز بتصرف او بود سابقا تذکار شد که مالک شدن فرنگ بیت المقدس را در ۵۸۳ء پنجاه و شش بود لهذا بقای آن در دست فرنگیان مدت یازده سال شد از عجایب اتفاق اینکه ناصر صلاح الدین اول بیت المقدس را از دست فرنگ کشید ناصر داود ثانیا خلاص کرد از همین حیث جمال الدین بن مطروح گفته المسجد الاقصی له ایة [illegible] ان یعیث اله ناصرا فناصر طهرا

وناصری طهرا در ۶۳۹ء چهل و دو بین ملک صالح اسمعیل بن ملک عادل ابی بکر بن پسر برادر او ملک صالح ایوب ابن ملک الکامل والی مصر اختلاف واقع گردید که منجر بقتال شد چون مقاتله بین شان واقع گردید صاحب دمشق از فرنگیان که در عکا بودند کمک خواسته با ایشان جزوی از بلاد مصر وعده نمود فرنگیان سوار و پیاده بیرون گردیده با لشکر دمشق اجتماع نمودند همین بود که لشکر مصر بسرکرده گی رکن الدین ـــــ که از غلامان ملک صالح ایوب صاحب مصر بود بمقاتله شان رسید هر دو فریق در بیرون غزه باهم رسیده مقاتله کردند فرنگیان با لشکر دمشق پس پا شده گریختند ملک صالح ایوب به غزه و سواحل غالب شده بیت المقدس را از ناصر داود گرفت چون بندیها و سرهای فرنگیان بمصر رسید چند روز طبل شادمانی را نواختند بعد از ان ملک صالح ۶۴۳ء شش صد و چهل و سه بر دمشق

مستولی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 571 of 1140

مستولی شد آن را از تصرف عموی خود صالح اسمعیل ابن ملک العادل گشید در سنه شش صد چهل و پنج عسقلان و طبریه را ملک صالح با لشکریکه همراه فخر الدین ابن الشیخ تجهیز نموده بود فتح کرد و گرفتن این دو شهر را فرنگیان در سنه شش صد و چهل و یک بود و همچنان بتصرف شان بود تا این زمان که فتح شدند.

ذکر هالک شدن فرنگ دمیاط را بار دیگر

در سنه ۶۴۷ شش صد و چهل و هفت لویز پادشاه فرانس با پنجاه هزار نفر قصد دمیاط نموده آن را محاصره کرد بعد ازان در ماه صفر مالک گردید و مدت سلطنت ملک صالح نجم الدین ایوب ابن ملک الکامل وقوع یافت جماعت از مسلمانان بقصد مقاتله فرنگیان سواحل ایشان را محاصره نموده محاصره ایشان را دوام داد تا انیکه در شعبان وفات نمود پسر او در ان شاه بوفات پدر حاضر نبود به قلعه کیفا رفته بود شجرة الدر زوجه پدر با مر سلطنت قیام نمود تا انیکه پسر او توران شاه حاضر شده بمقام پدر خود ایستاده شد فرنگ از دمیاط بسوی منصوره پیش رفته بین آنها و مسلمانان در ابتدا در مضان مقاتله عظمی جاری گردید بعد فرنگیان بر شهر مساح نزول کرده بر مسلمانان نزدیک شدند مسلمانان بر منصوره فرود گرفتند بعد ازان مقاتله میان آن ها و مسلمانان در خشکه و دریا شد اد نمود اخیر آنصرت بنصیب مسلمانان شد اگرچه اول کار فران غالب شدند که کشتی ها در دریا گرفتند مولانا جلال الدین سیوطی در کتاب حسن المحاضره فرموده که شیخ عز الدین بن عبد السلام در میان لشکری مسلمانان بود با علی صوت به باد خطاب کرده گفت ای باد دیگر شما را باد شدید آمده بر کشتی ها وزیدن گرفته همه را بر هم زده شکست بان سلیب ها و نصرت برای مسلمانان حاصل گردید م کثر فرنگیان بدریا غرق شدند آواز کنند در میان مسلمانان ندا کرده میگفت الحمد لله الذی اراناقی امة محمد صلی الله علیه وسلم رجلا سخر لها الریح یعنی حمد مر خدا یرا که در میان امة محمد صلی الله علیه وسلم مردی را که باد را بفرمان او نموده ما را نشان داد مسلمانان بر فرنگیان حمله برده ان عقب نشاندند مسلمانان سی و دو کشتی از آن ها گرفتند که ازان جمله نه عدد شواتی بود یعنی جهاز های جنگی دریائی فرنگیان ضعیف گشته قاصد فرستاده انیکه قدس و بعضی سواحل شامیه را خواسته دمیاط را ترک میکردند همس شان مقبول نیفتاد زیرا که توشهای شان تمام و کمک از دمیاط قطع شده بود که مسلمانان راه دمیاط را قطع کرده بودند بر مقام خود صبر کرده نتوانستند متوجه دمیاط گردیدند مسلمانان بعقب شان سوار شده شمشیر باد ایشان نداده همه کس را ایشان نگماندی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 572 of 1140

سلامت ماند عدهٔ مقتولین که داخل کلات سوزخ شدند بالغ برسی هزار شد پادشاهان
همدیگر ملوک که باادبودند بشهر یکه در آنجا بود پناه برده طالب امان شدند طوماشی
محمد صالح ایشان را امان داده بعد ازان برایشان احاطه نموده منصور حاضر کردند پادشاه
شان را بنجیر کرده برشتری نشانده برمنصور گردانیده شد بعد ازان در دار این لقمان
محبوس ساخته طوماشی جیح را بروی موکل گردانید بعد ازان صلح با او منعقد گردانید
بر انکه رها شده دمیاط را تسلیم نماید و هشتصد هزار دینار بدهد بعضی گفته اند
که نفس خود را به قنطارهای طلا خرید که به هفت ملیون فرنگ میرسید بعد ازان خلاص
گردیده به بلاد خود رجعت نمود بمجرد رسیدن بلاد خود در مهیا نمودن اسباب محاربه با
مسلمانان شروع کرد به نیت انکه برود به جنگ مسلمانان بیاید مسلمانان بعد
ازان از رهای او پشیمان شدند جمال الدین این مطروح قصیدهٔ انشا نموده نوشته
فرستاد قاصد ایستاده شده به پیش روی ملک فرنسیس میخواند که از جمله این
ابیات ذیل است قیل للفرنسیس اذا جئته وقال صدق عن فؤاد
تصیح ایتیت مصر بیضتی بیدها عجبت من الزمر یا طل
وکل اصحابک اودیتهم بیدی بطعن الصعدة الشرع
الفلای عن صمیم عجم قتل واسیر جوع وقیل لهم ان عدوا
کالجنبا را وقیل فتح دار ابن لقمان علی حالها والبقیة
والعواشی صیح چون ملک فرنسیس این مقاله را شنید نفس خود را از قتل شمرده از
خوف بطرف مصر بازماند بعد ازان اراده کرد که کینهٔ خود را از توسن بگیرد و بواسطهٔ کاریکه بین او
وملک تونس واقع شده بود ملک توسن ابو عبد الله محمد ابن ابی زکریا حفصی ملقب به مستنصر بالله
بود حاصل آنچه بین او و ملک فرنسیس جریان یافته این بود که روزی مهمانی نزد مستنصر بالله نامه رسید
مستنصر وی را شکست نموده گفت آن کیست این نامه او را اسیر کرده رها کرده و اشاره
بعضی ترکان که بحضور او خدمت میکردند نمود این مقاله مستنصر به ملک فرنسیس رسیده بروی
کینه گرفت لشکر بر انجهیز نموده اراده گرفتن تونس را نمود این واقعه سنه ۶۶۸ شش صد
وهشت بود با وی سی هزار لشکر جرار و سه صد کشتی از کلان و خورد روان گردیده
تونس را شش ماه محاصره نمود بعضی از شعرا در لوم تونس گفت یا فرنسیس هذا اخت
مصر فتهیأ لما الیه تصیر لک دیار ابن لقمان قهر وطواشیک منکر
ونکیر خذلهما الله تعالی در حالیکه ملک فرنسیس تونس را محاصره داشت او را هلاک گردانید
بعضی گفته که بواسطهٔ تیری که با و رسید مقتول شد و بعضی بمرض با گفته اند هلاک او

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 573 of 1140

در سنه ۹ ع شش صد و شصت و نه بود بیماری شکری او مبرض بافوت گردید بعد ازوی
پسر او پادشاه گردید با اهل تونس عقد معالجه نموده از ایشان بوجید حق تعالی شر آن را
کفایت کرد اگرچه قصه تونس پیش از موضع خود ذکر کردید زیرا مناسب آن بود
که در وقعات سنه ۹ ع آورده میشد لکن برای اینکه این قصه را به قصه ماقبل
مناسبت هست ازین سبب بقصه پیش متصل گردید — والله اعلم وعلمه
احکم وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی اله واصحابه اجمعین.

تمام شد ترجمه جزء اول فتوحات اسلامیه با تواریخ اسلام در ۱۶ شهر صفر المظفر
۱۳۴۹ — مطابق ۲۲ سرطان ۱۳۰۹ — الان شروع میشود به صبع
جزء ثانی که آغاز آن ذکر مصیبت اثر خروج تاتاریان و انقراض دولت عباسیه
از بغداد است.

الحمد لله به تائید عنایات ایزدی و توفیق الطاف خداوندی به طبع جلد اول تاریخ فتوحات
اسلامی در دوره درخشنده فرمانفرمائی اعلیحضرت امجد اشرف محمد نادر شاه غازی بحسن توجهات
جناب جلالتمآب عبدالرحیم خان نایب سالار و وکیل نایب الحکومه هرات کامیاب آمده و تواسیتم
به سایه طبع و نشر این مجلد دوازدهی تجدید سرگذشته های عالم اسلام خدمتی ارباب
اتقان و هدیه به اصحاب علم و عرفان تقدیم داشته و برای افغانستان و افغانیان از عصر درخشان
نادری که دوره طلوع سعادت و بختیاری ماست یادگاری گذاشتیم تاریخ طبع کتاب
بمناسبت تصادف وقوع به عصر اعلیحضرت شهریاری فتوحات اسلامیه نادری گذاشته شد
ترجمه علماء کرام هرات و تصحیح اول فضایل اقا نان اخندزاده ملا عبدالغفور خان سلجوقی و حاجی ملا محمد صدیق خان
و حاجی ملا تاج محمد خان و محمد سرور خان عبارت نویس بدخشی تحت نظارت فرزند ارشد نایب سالار موصوف
آقای عبدالعلیم جان و باهتمام اخندزاده ملا فخرالدین خان سلجوقی مدیر مطبعه و تصحیح ثانی حاجی ملا تاج محمد
در مطبعه و تعلم هر یک کاتبان اخندزاده ملا محمد امان و اخندزاده ملا عبدالفتاح خان سلجوقی و عبدالله
ملا محمد غلام پسر زاده ملا محمد خان ——— اتمام طبع خلیفه غلام حسین خان هراتی و معاون او

محمد رحیم صورت انتظام و سمت اختتام پذیرفت امید است بطبع جلد ثانی عا
قریب برآمده و آنرا هم در پیشگاه نظر صاحبان ذوق جلوه دهیم و انایان
اگر زلتی در ترتیب کلام یابند و سخن پژوهان اگر لغزشی
در ترکیب کلمات بینند آنرا بقلم اصلاح
تصحیح خواهند فرمود العفو
عند کرام الناس
مقبول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 574 of 1140

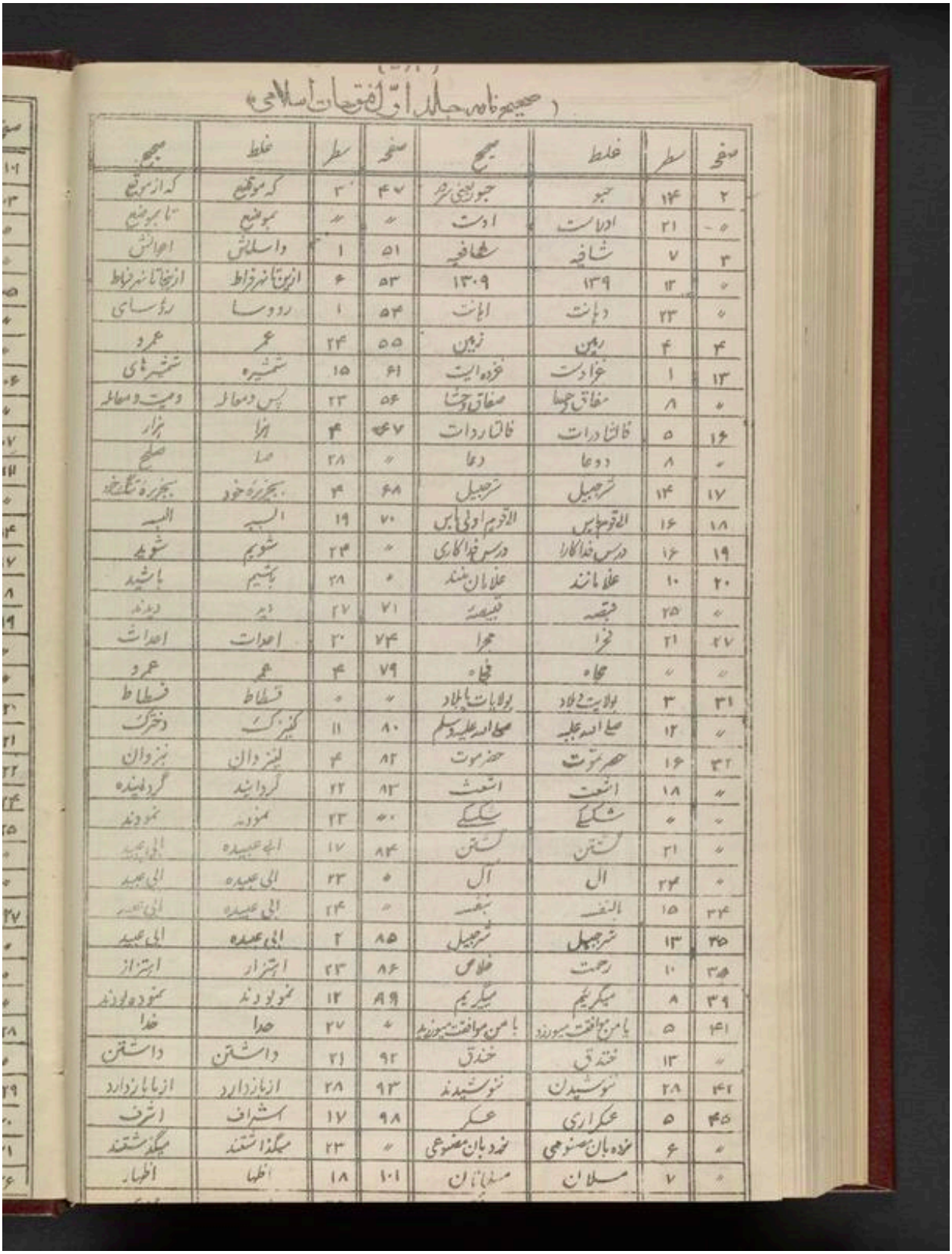

صحیفہ نامہ جلد اوّل افتتاحات اسلامی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۴	جبو	جبو یعنی سرحد	۴۷	۳	کہ موقع	کہ از موقع
۵	۲۱	ادبات	ادبت	″	″	بموضع	تا بموضع
۳	۷	شافیہ	شافعیہ	۵۱	۱	واسلیش	احوالش
″	۱۳	۱۳۹	۱۳۰۹	۵۳	۶	ازین تا نہر خاط	از نخاتا نہر خاط
″	۲۳	دہانت	اہانت	۵۴	۱	رووسا	رؤسای
۴	۴	رہین	زہین	۵۵	۲۴	عمر	عمرو
۱۳	۱	عوادت	غرورایت	۶۱	۱۵	شمشیرہ	شمشیرہای
″	۸	مفاق وحیا	صفاق وحشا	۵۶	۲۳	پس ومعالہ	وصیت ومعالہ
۱۶	۵	فالشادرات	فالتاردات	۴۷	۴	ہزا	ہزار
″	۸	دوعا	دعا	″	۲۸	صا	صلح
۱۷	۱۴	ترجہیل	ترجیل	۶۸	۴	بجزرہ تنگ خود	بجزرہ خود
۱۸	۱۶	الاقوم	الاقوم اولی بس	۷۰	۱۹	السبہ	السبہ
۱۹	۱۶	درس خداکارا	درس خداکاری	″	۲۴	شویم	شویم
۲۰	۱۰	علامانند	علامان ہند	″	۲۸	باشیم	باشید
″	۲۵	قبصہ	قبیصہ	۷۱	۲۷	دہد	دہند
۲۷	۲۱	فخرا	ہجرا	۷۴	۲۰	احدات	احداث
″	″	جاہ	فجاہ	۷۹	۴	عم	عمرو
۳۱	۳	ولایت ولاد	ولایات بلاد	″	″	قسطاط	فسطاط
″	۱۲	صلی اللہ علیہ	صلی اللہ علیہ وسلم	۸۰	۱۱	کنیزک	دخترک
۳۲	۱۶	حضرموت	حضرموت	۸۲	۴	لینزدان	نیزدان
″	۱۸	انبعث	انبعث	۸۳	۲۲	گردانید	گردنیده
″	″	شکیکے	شکیکے	۸۰	۲۳	نمودہ	نمودند
″	۲۱	لشتن	لشتن	۸۴	۱۷	ابی عبیدہ	ابی عبیده
″	۲۳	ال	ال	″	۲۳	ابی عبیدہ	ابی عبیده
۳۴	۱۵	البقہ	بقہ	″	۲۴	ابی عبیدہ	ابی عبیده
۳۵	۱۳	شرجہیل	شرجیل	۸۵	۲	ابی عبیدہ	ابی عبیده
۳۵	۱۰	رحمت	خلاص	۸۶	۲۳	ابتزاز	ابتزاز
۳۹	۸	میگریم	میگریم	۸۹	۱۲	نمودہ بودند	نمودہ بودند
۴۱	۵	یامن موافقت میورزد	یامن موافقت میورزند	″	۲۷	حدا	خدا
″	۱۳	خندق	خندق	۹۲	۲۱	داشتن	داشتن
۴۲	۲۸	نوشیدن	نوشیدند	۹۳	۲۸	ازمابازدارد	ازمابازدارد
۴۵	۵	عسکاری	عسکر	۹۸	۱۷	اشراف	اشرف
″	۶	نوہ بان مصنوعی	نوہ بان مصنوعی	″	۲۳	میگذاشتند	میگذاشتند
″	۷	مسلان	مسلمانان	۱۰۱	۱۸	اظہا	اظہار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 575 of 1140

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۱	۲۶	گد	کید
۱۰۳	۱۶	جنبدن	جنبیدن
۰	۲۶	بیاب	بیاب
۰	۲۷	نانا دقدامت	نانیا دقدامت
۱۰۵	۱۷	گردپراکنده	گرد پراکنده
۰	اول	عمر	عمرد
۰	۱۹	تیرہا	تیرہا
۱۰۶	۱۶	عبیده	ابو عبیده
۰	۱۹	عبیده	ابو عبیده
۱۰۷	۲۷	آخوین	آخوین
۱۱۱	۱۰	هریرا	هریررا
۰	۱۴	اطرافیانش	اطرافیانش
۱۱۴	۷	عاملہ	عایلہ
۱۱۷	۲	طیاره	طیار
۱۱۸	۱۸	ابن	ابین
۱۱۹	۲	سرودرباجین	سررباجین
۰	۲۱	و ج	تاج
۰	۲۸	اوندا	خداوندا
۱۲۰	۰	موکب	مرکب
۱۲۱	۲۶	اصلا	اصلاً
۱۲۲	۱۶	رضایت	رضائیت
۱۲۴	۲۲	نمودبود	نموده بود
۱۲۵	۱۵	هرمزان	هرمزان
۰	۲۵	ام	میلح
۰	۲۷	تعرف	تبصرف
۱۲۷	۷	۰	رایی که باید داخل تبصره شود
۰	۸	اندخت	انداخت
۰	۱۴	مذکور	مذکور را
۰	۲۷	هرمزان	هرمزان
۱۲۸	۲	صلے اللہ علیہ وسلم	رضی اللہ تعالے عنہ
۰	۴	کریس کجاست	گرباسانش کجاست
۱۲۹	۲۵	تیره ها	تیرها
۱۳۰	۱۷	دارالجرد	دارابجرد
۱۳۱	۱۸۴	قیصه	قبیصه
۱۳۶	۵	طلیعه اجاجم سلانا نزا	طلیعه اجاجم سلانا نزا
۱۳۷	۱۹	دادی راقاطرها	دادی پرسیدکه قاطرها
۰	۲۵	خمر سنوم	خشر شنوم
۱۴۶	۱	متابعین سلطانان	متابعین سلطان
۱۴۸	۲۱	امورخود	امرای خود
۱۵۱	۱	ردوع	شروع
۱۵۵	۲۴	ابتدا سلام	ابتدا اسلام
۱۵۷	۱۰	درادل محرم	درادائل محرم
۱۵۸	۲۷	اقسرلی	اقتصرای
۰	۲۸	گفت	گفنیت
۱۵۹	۹	بان	امان
۰	۱۰	الیشان	ایشان
۰	۵	کنه	کردند
۰	۱۴	رئیس این دو موضع	رئیس این دو موضع
۰	۱۵	ریس	رئیس
۰	۱۷	خرزان	جزان
۰	۱۸	خورران	جوزان
۰	۱۹	خورران	جزان
۰	۲۱	فح	فتح
۰	۲۷	موضع	آن موضع
۱۶۰	۱۸	حسن گوحس	حسن حسن
۰	۲۵	هن	بین
۱۶۱	۲۲	ابن سرح	ابن ابی سرح
۰	۲۸	فرد	فردا
۱۶۴	۲	سامان	سلمان
۱۶۷	۱۵	هرا	همراه
۰	۰	بوشیخ	بوشیخ
۰	۱۸	نغان	نغان
۰	۱۹	سیخ	سیخ
۱۷۰	۲۷	بهولایت	بولایت
۱۷۳	۲۷	شصت رسال	شصت درسال
۱۷۶	۹	هیره	بهیره
۱۷۸	۱۷	مراد	برای او
۰	۱۸	هاین	باین
۱۸۵	۳	بالسان	باایشان
۱۸۷	۴	جاعتی	دجماعتی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 576 of 1140

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۷	۲۱	شفت	اشفت	۲۲۵	۱۳	خوشی	خوشی
″	۰	فرستاد	فرستاد	۰	۲۴	تاداد	باداد
″	۲۲	سدست	سیدانست	۲۲۶	۱۸	تاباثابت	تاثبات
۱۸۹	۷	مگر ابن شفت	مگر ابن اشفت	۰	۲۱	اواد	اولا
″	۸	فتری	عنبری	۲۳۵	۲۵	مغلوب	مغلوب
۰	۹	عم	عمرو	۲۴۱	۲	علاآورده اسپ خودرا	علاآورده خودرا
۰	۱۰	دزفرد	دورنرد	۲۴۲	۱	مروان محمد	مروان ابن محمد
۱۹۱	۴	ماموریم	ماماموریم	″	۴	بازگرد	بازگردید
۱۹۴	۱۱	ذخایر	ذخایر	″	۱۴	عزز	عزز
۱۹۷	۲۸		فلان موضع بخاآ دهل خ	۲۴۵	۱۷	لشکر	لشکر
″	۱	راشنه	راشته	۲۴۶	۹	عم	عمرو
۱۹۸	۷	لشکری	لشکر های	″	۰	سیار	سیار
۱۹۹	۲۱	گت	حرکت	″	۱۹	تامیکصد سی	تامنه یکصدی
۲۰۳	۲۰	خصناک میشوند	خصناک شدند	۲۴۸	۱۰	ئل	حائل
۲۰۴	۲	مردمان	مهربان	۲۴۹	۲۴	مغارقس	مغارفقس
″	۰	عرسید	عزم سند	۲۵۶	۱۲	خودرا	خودرا
″	۶	گشته	گشته شد	۲۵۷	۲۶	ـــ ه	شدند
″	۱۲	زدیه	فدیه	۲۵۸	۱۰	شدیدی	شدیدی
″	۳۱	باشدم گرفتیم	باشه گرفتیم	″	۲۱	بیتیرها	بیتیرها
″	۲۴	دوبرنا	دوبرنام	۲۵۹	۵	ابل	کابل
۲۰۵	۳	سته	سنه	″	۱۳	بدرسند	بدرسند
۲۰۶	۱	ازمن	ازین	۲۶۰	۱۷	نمودند	نمودند
″	۱۲	شدند	شده بودند	۲۶۱	۱۲	دوصدوگلک	دوصد دوگلک
۲۰۷	۳	دراقبه حاصل ساخته بود	دراقبه کسی باکراه وی خ	۲۶۲	۲۳	غزده	غزده
″	۶	ازدن	ازدن	۲۶۳	۱	هزار	هزار
″	۲۱	زدیه	فدیه	″	۷	مزبد	مزبد
۲۰۹	۹	پابا	پایه بای آن	″	۹	نزت	نصرت
″	۱۳	زوان	زمان	۲۶۴	۱۰	ظلاظم	ظلاظم
۲۱۰	۱۷	ظلاتم	ظلاظم	″	۲۵	اباتی	ابایتی
۲۱۲	۲۶	صا	صالح	۲۶۶	۱۶	ابرازا	ابیرازا
۲۱۴	۱۵	نف	نسف	۲۶۷	۱	ازدحام	ازدحام
۲۱۸	۱۰	ایمن	ایمن	″	۲۰	خدیار	بدیارخود
۲۱۹	۲۰	ایمن	ایمن	۲۷۳	۱۵	ارماتش	اماراتش
۲۲۳	۱۸	مصرا	اهل نصرا	۲۰۹	۱۹	چهل گونه	چهل ونه
۲۲۵	۱۰	لاحول ولاقوة الا بالله	لاحول ولاقوة الا بالله	۲۸۷	۰	فج المرکدین	فج المرکوبین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 577 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۹	۱۱	کاربارا	کارهارا
〃	۲۵	باباربزار	باچهاربزار
〃	۲۶	دی داشت	دی داکشت
۲۹۰	۲	بودند	بروند
۲۹۱	۱۴	می سوختاند	می سوختاند
۲۹۷	۵	آزاد نمود	آزاد کرده
۲۹۹	۲۶	درومیان	درومیان
۳۰۰	۹	غارت کرده سالم	غارت کرده سالم و
〃	۱۸	فضاررا	فضاری را
〃	〃	شمال	شمال
〃	۱۹	رس	راس
〃	۲۸	زرینه	زرینه
〃	۱	ایشان از	ایشانرا از
〃	۲۱	نود	نمود
〃	۲۳	ارزن	ارزان
۳۰۴	۱۰	بود	بودند
۳۰۵	۶	دلایقی	دلایقی
〃	۲۱	کسوف	مکشوف
۳۰۶	۲	سیاط	سیساط
〃	۵	باابل دمال او	تاابل و مال او
〃	۸	معرف	متصرف
〃	۹	قرقیا	قرقیا
〃	۲۰	داست	داشت
〃	۲۵	نقیه الف	نقیه السیف
〃	۲۷	مقابله	مقاتله
〃	〃	رودسیا	رودسارا
〃	۲۸	باردیا	باردسیارزدوزد
۳۰۷	۵	نعه	نقیه
〃	۶	مابخی	مابخی
〃	۷	اختیار	اختیار
〃	۱۷	مطیع امد	مطیع امد
〃	۲۳	اسارات	اسیران
〃	۲۴	بین	بین
۳۰۸	۸	شک	شک
〃	۲۲	سلمانان	سلمانان را

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۸	۱۶	کر	کرد
۳۰۹	۲	نمودہ	گرفته
〃	۱۳	بیردی	بردی
〃	۱۷	نجانهای ازحرم	نجانهای حرم سلطان
۳۱۱	۱	کرهد	کرهده
〃	〃	ایشا	ایشانرا بند
〃	۱۶	هنده	نموده
〃	۱۹	هده	ماهده
۳۱۲	۲۰	دقة الحاز	دقة الحجاز
〃	۲۶	بطرف	بطرف سر حیدری
〃	۲۳	سیمه ند	میمونه
〃	۲۵	زول	زبون
۳۱۴	۲	یارند	دادند
〃	۶	عب	جلب
〃	〃	کردند	کرده
〃	۱۰	کا دند	کافرند
〃	۲۴	کردبودند	کرده بودند
۳۱۵	۱۹	جوانان را	جوانان را
〃	۲۶	دار	قرار
〃	۲۸	حا	جاه
۳۱۸	۱۶	بقتادو	بقتادند
۳۱۹	۲۶	خوامن	خوامن
〃	۷	عضدوله	عضدالدوله
〃	۱۳	ست	تمیت
〃	۲۴	درد	دید
〃	۲۸	فصد	قصد
۳۲۰	۳	لسیار	بسیار
۳۲۱	۱۷	سلانان	سلطان
۳۲۳	۲۴	تندرست	تندرست
۳۲۴	۱۱	کاتولیکید	کاتولیکه
〃	۲۳	تاآ	تا
۳۲۵	۳	اردیا	اردیبل
〃	۱۱	نرمن	نرمن
〃	۱۹	یارغاند	بلوغاند
〃	۱۸	کیسه	کنیسه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 578 of 1140

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۷	۱۵	ملعونہ	ملعونہ
۳۲۸	۷	نمودانند	نمودہ اند
"	"	نمودبت	نمودبت
"	۱۰	صانع	صانع
۳۳۰	۸	چنانہ	چنانچہ
۳۳۴	۷	نہودان	یہودان
۳۳۶	۱۰	زریہ	ذریہ
"	۲۷	غیر	غیور
۳۳۷	۱۳	پشمہ	چشمہ
۳۴۲	۱۵	حرونہ	مخزونہ
۳۴۶	۲۲	الضلاع	آن قلاع
"	۲۷	مصارف	مصادف
۳۴۸	۲۵	ہ در	ہ در
"	۲۷	چاصد	چارصد
۳۵۰	۲	توشہ گی	نشہ گی
"	۱۴	مدینہ ہارا	مدینہ رہارا
۳۵۲	۱۷	توشہ گ	نشہ گ
۳۵۸	۹	دوضع	دو وضع
۳۶۰	۱۸	مادہ شاہ	پادشاہ
"	۲۶	بعیدی نماید	بعید ننماید
۳۶۲	۲۳	تحسن	مستحسن
۳۶۳	۲۵	فلش	فلتش
۳۶۴	۲۳	استراد	استرداد
۳۶۵	۱	جہل	نشہ جہل
"	۶	جریان	بیابان
"	۱۲	گریخند	گریختہ بودند
۳۶۶	۱۶	انتار	انتشار
۳۶۸	۲۵	جہہ	جہۃ
۳۶۹	۱	اہل ذولہ راعربان	اہل قبیلہ عربان را
"	۲۰	موسی	مولا موسی
"	۲۴	ابن خطیب	ابن خطیب کردہ
۳۷۰		سعید	سعید
"	۲۳	یا اینکہ	یا اینکہ
۳۷۱	۱۰	یکصد ہفتاد ہزار	ہفتاد و نہ ہزار
"	۲۷	شد	می شد
۳۷۲	۳	نشتر	بنشتر
"	۱۴	عمال	اعمال
"	۲۰	پشتر	بشتر
"	۲۳	خود	خودرا
"	"	نام را	نام
		زہرا	زہرا
۳۷۴	۳	دہندہای	دربندہای
۳۷۵	۱۹	زنانہ	زنانہ
"	"	قوریہ	قورسیہ
۳۷۷	۲۸	دہدار الکفر	دراداد الکفر
۳۸۰	۱	برمن	برایم
۳۸۱	۳	دوین	دوس
۳۸۲	۲۰	شان را	ازان
۳۸۳	۹	آورند	آورد
۳۸۴	۱۵	امویین	امیین
۳۸۵	۵	واقعہ	یاقعہ
"	"	خودا	خوف
۳۸۷	۱	کہ درین حادثہ	دہلی د
"	۱۸	ذلیل	ذل
۳۸۸	۱۹	معتقل	مصیقل
"	"	بلنیہ	بلنیسیہ
۳۸۹	۴	چہارصد و ہفتاد و سہ	چہار دستناد
۳۹۰	۲۶	اولبودہ تا اینکہ	اولبود تا اینکہ
۳۹۱	۳	سطوت	سطوۃ
"	۱۶	قادر باللہ	قاہ باللہ
"	۱۸	ہفتاد و دو پادشاہ	ہفتاد و دو پادشاہ
"	۱۹	عیسے ابن مریم علیہ السلام	عیسے بن مرا
"	۲۲	حصن حصین	حصن حصین
۳۹۲	۱۴	اینکہ	اینکہ
"	۲۵	خوار	خار
"	۲۸	دیگر	ر
۳۹۴	۲۲	نمایم	نمایم
"	۲۴	اسلحہ	اصلحہ
۳۹۵	۵	الحجاج	الحاہ
۳۹۷	۲۴	اوہسلمان	ادا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 579 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۹	۳	یقین	یقین
۴۰۱	۲۵	لعاب دین ہای	لعاب دین ہای
۴۰۶	۲	من الشمال	من الشمال
۴۰۷	۲۱	رابطین	مرابطین
″	۲۲	تطویل	بطول
″	۲۴	شاشہ	شاشہ
″	۲۵	حیان	جیان
″	۲۶	طرطوسہ	طرطوشہ
۴۰۸	۲	محامرہ	محامرہ
″	۲۷	ہمسک	ہشک
۴۰۹	۱۷	سعادت میمول	سعادت میمول
۴۱۱	۱۰	دانہ	دامنہ
″	۲۷	مناجی	ضہاجی
۴۱۲	″	گردیدند	گردند
۴۱۴	۹	زورانچہ	زورقچہ
۴۱۵	۷	خداکہ	خوراکہ
″	۱۴	خلف	ضلع
۴۱۶	۲۸	شاعوان	شاعوازگوران
۴۱۸	۱۱	مخطار	ضعفار
″	۲۰	مسہ	نہمہ
۴۱۹	۴	مخیس العرم	مخیس العرم
″	۲۵	مصیب	مصیبت
۴۲۰	۵	بسیار	بسیار
″	۱۲	درک	دارک
″	۱۳	دلاقہ	ذلاقہ
″	۱۵	ارک	تارک
″	۲	فہلغیا	فہلغیا
۴۲۳	۶	لعت	لعت
۴۲۵	۲۳	لقاء	لقاع
۴۲۶	۱۵	باطاعت خواند	باطاعت خودخانہ
۴۲۷	۲	لودکریا	لوذکریا
۴۲۹	۲۴	زرنہ	زندنہ
۴۳۳	۲۱	مریم	مرین
۴۳۴	۲۱	ابایان	امازیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۱	۱۱	ابن او	ابن او
۴۵۳	۲	گمکادی	گمکادی
″	۱۲	رای	عسکرگزاری
″	۲۴	زربہ	ضربہ
۴۵۵	۲۰	مرطہ	مرطہ
۴۵۶	۹	تقلب	تقلب
۴۵۷	۷	قوانیہ	قونیہ
″	۲۱	خاستند	خواستند
۴۵۸	۲۰	ماب	ثابت
۴۶۰	۱	برد	بردند
۴۶۱	۲۳	بغض	بعض
۴۶۹	۲۴	دربوریہ	بودیرا
۴۷۰	۱۲	ساخراوان	فراوان
″	۲۳	مراضہ	مرافعہ
۴۷۱	۱۴	مجاربات	محاربات
۴۷۵	۱۱	شروع بسوراخ	شروع بسوراخ کردند
۴۸۰	۲۳	اول مغرور	اول معذور
″	۲۴	ثانی معذور	ثانی معذور
۴۸۱	۵	آسان ست	آسان تر ست
″	۲۷	خوانہ	خانہ
۴۸۲	۱۹	ایشال	ایشان را
۴۸۳	۱۹	فہت	قوت
۴۸۴	۵	تیزاندازی	تیراندازی
۰	۹	دخار	ذخائر
″	۱۸	قیون	قیون
″	۲۲	راہ ہا بدان	راہہا بدان
۴۸۸	۱۱	حصار احاطہ	حصار را احاطہ
″	۲۳	میکوید	میگوید
۴۹۱	۱۳	پسندند	پسندیدند
۴۹۳	۱۳	قطہ	قطعہ
۴۹۴	۹	یا ایشان	با ایشان
۴۹۷	۵	شان بود رضی اللہ	شان بود رضی اللہ
۴۹۹	۵	گردید	گردیدند
۵۰۱	″	عکا	عکا
۵۰۴	۴	گریم	گردیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 580 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۸	۱۵	شاباً	شاباً
۵۰۹	۲۶	قلیچ	قلیچ
۵۱۱	۱۰	رسید	رسید
۵۱۲	۲۷	رمدً	ریگ
۵۱۳	۲۲	فیسله	فیصله
۵۰۴	۳	سلای	طلای
″	۲۶	ملک رسان	لک رسان
۵۱۵	۱۷	کشی	کشتی بزرگ
۵۲۱	۱۱	وآن استحکام	وآنرا استحکام
۵۲۷	۳	سوا	سوار
۵۳۱	۷	سی	شی
″	۱۵	رابتی ملازم	رابت و ملازم
۵۳۴	۱۱	عذار	عذار
۵۳۶	۲۴	بوی	بودی
۵۳۷	۲۸	بابراحوال	باموراحوال
۵۳۸	۲۴	عالی	عالم
″	۲۷	آی	جاے
۵۴۵	۳	کلانی امرشان	کلانی قلعظیه امر
″	۷	دیرایا صوفی	دیراصوفیا
″	۲۳	لسکوی	کسکوی
۵۵۰	۱۵	اررق	ارزیق
۵۵۱	۷	منزله	منزل
″	۲۷	خزنگیان	خزنگیان
″	۲۸	فا	فساد
۵۵۳	۲۰	حامیه	حمایه
۵۵۳	۱۷	چرخ	جوخ
۵۵۴	۱۱	امر	امری
۵۵۶	۲۸	میوه‌ادرف	میوه‌ادویه
۵۵۷	۲۵	دری شهرهای	دهشهرهای
۵۵۸	۲	دیرسیاک	دیرسیاگ
۵۵۹	۱۳	شهرساح	شرساح
″	۲۸	موده	مودده
۵۶۰	۱۰	رهای	رهائی

بعد ازانکه از طبع و ترجمه جلد اول این کتاب فراغت حاصل شد بتصحیح و تنقیح آن پرداختیم کلماتی که از اصل اصطلاح لغوی آن تباین داشت اصلاح شد ترتیب جملات و ترکیب قضایا که در بعضی جاها با اصل کتاب عربی موافق واز مصطلحات زبان فارسی اندک تفاوتی دارد بنابر وثوق اخبار تاریخی و مطابقت با اصل نسخه بحال خود گذاشته شد دانایان اگر لغزشی بینند باصلاح آن کوشند. محل امضای خلیل الله خان پسر مرحوم محمد حسین خان مستوفی الممالک سابقاً افغانستان | دستخط محمد صدیق حامی | امضا صحیح صحیح

محمد حسین خان مستوفی الممالک سابقاً افغانستان | دستخط محمد صدیق حامی | امضا صحیح صحیح

محمد رسول الله یا محمد یا الله یا محمد یا ای یا عمر یا

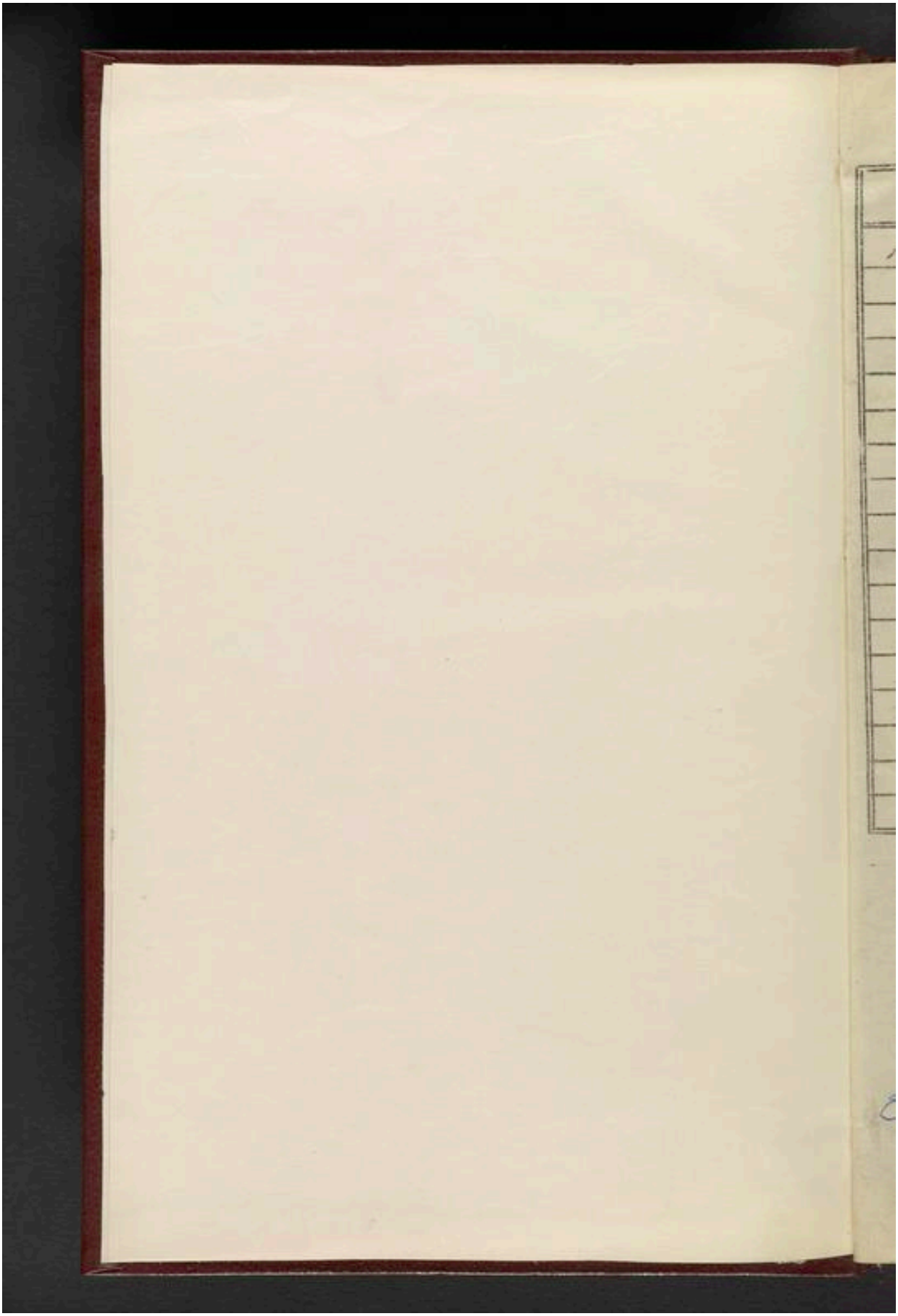

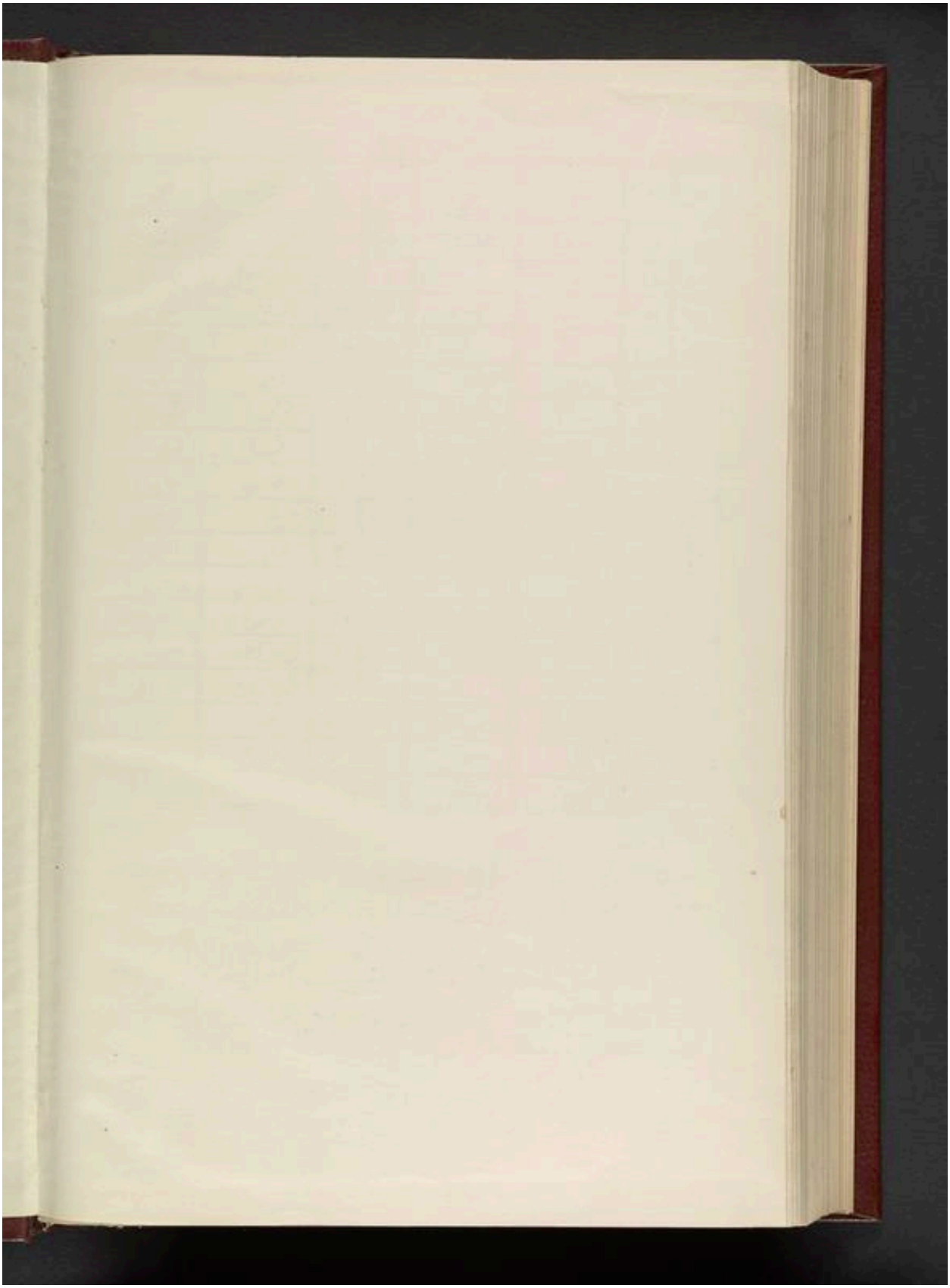

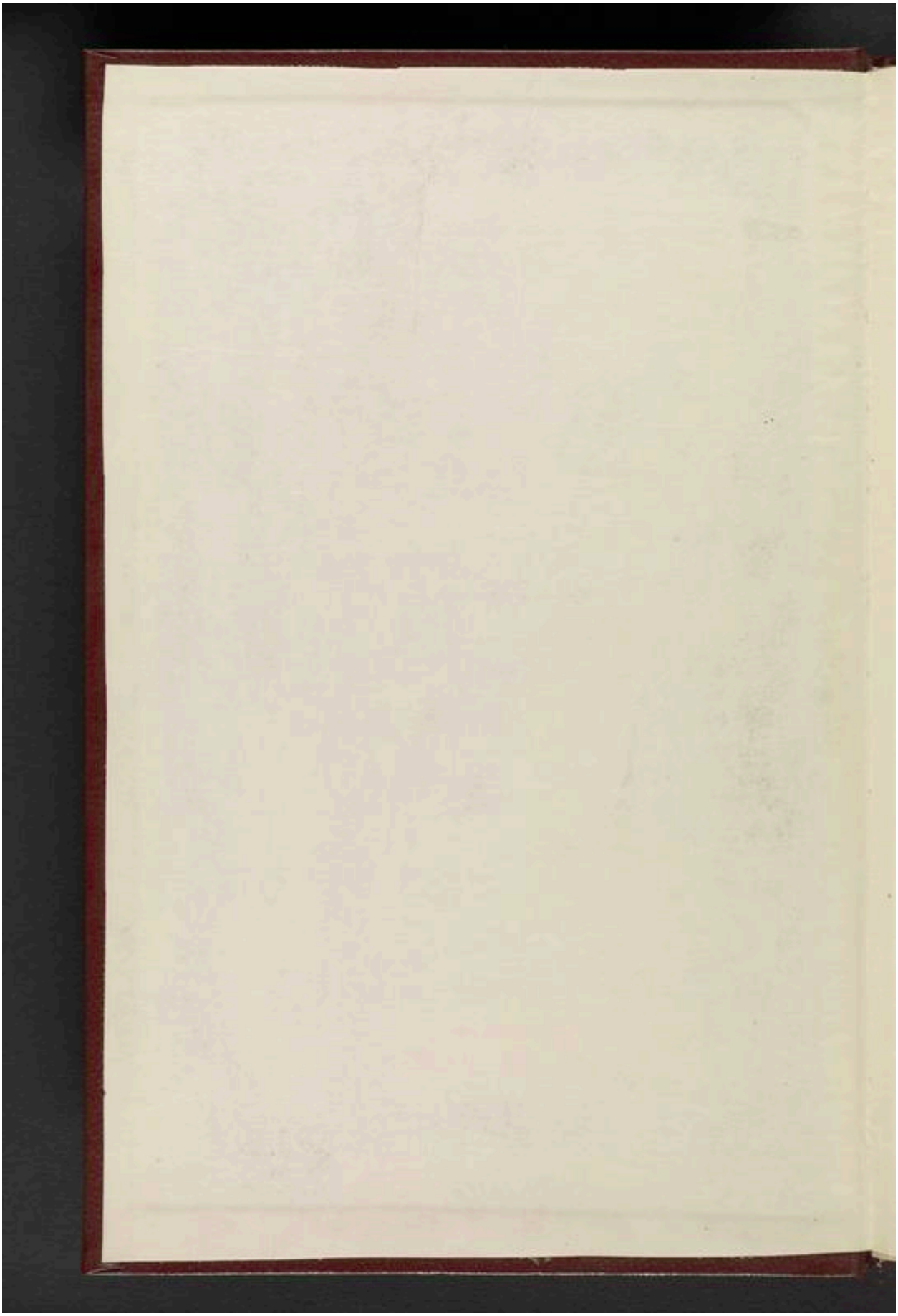

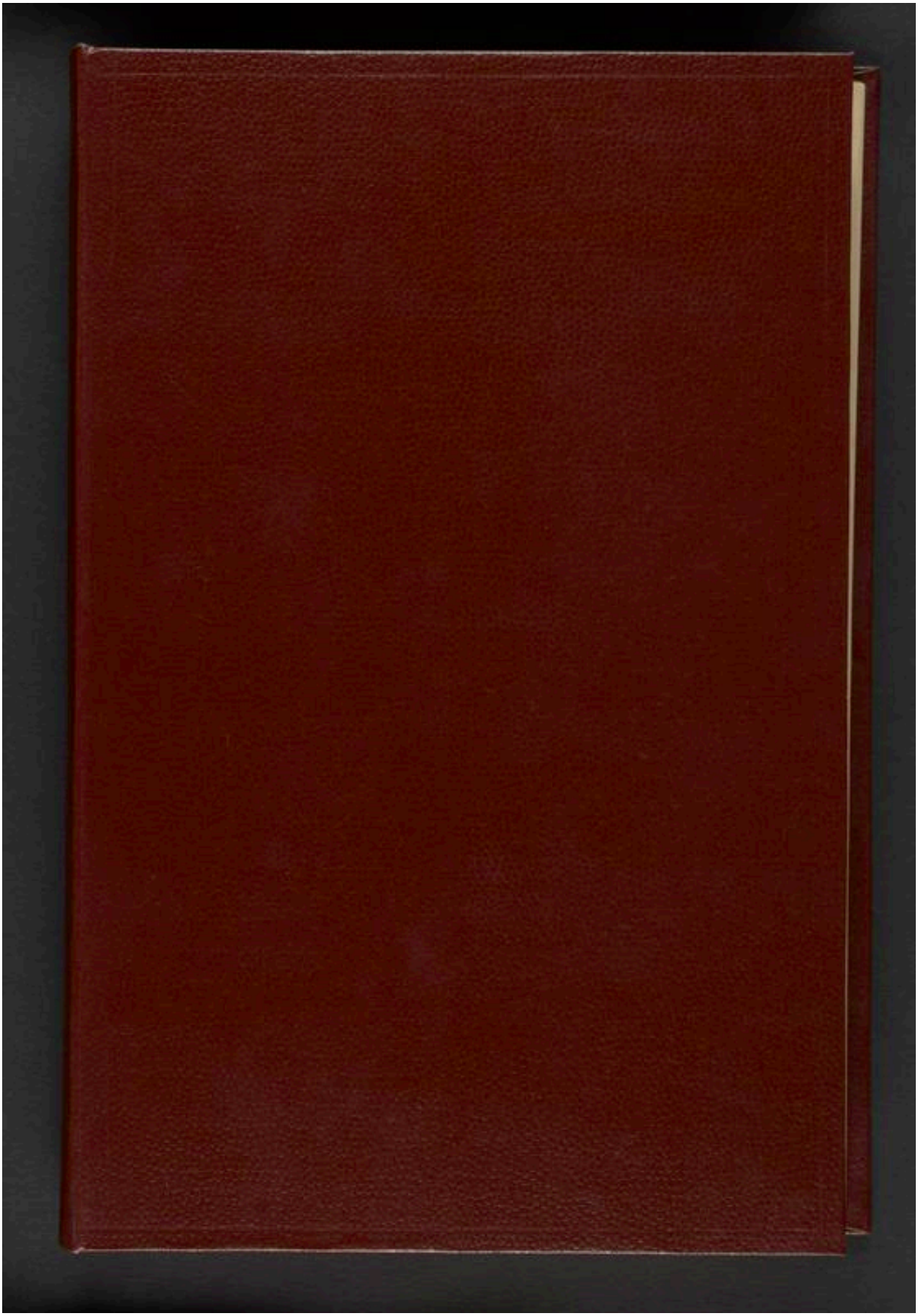

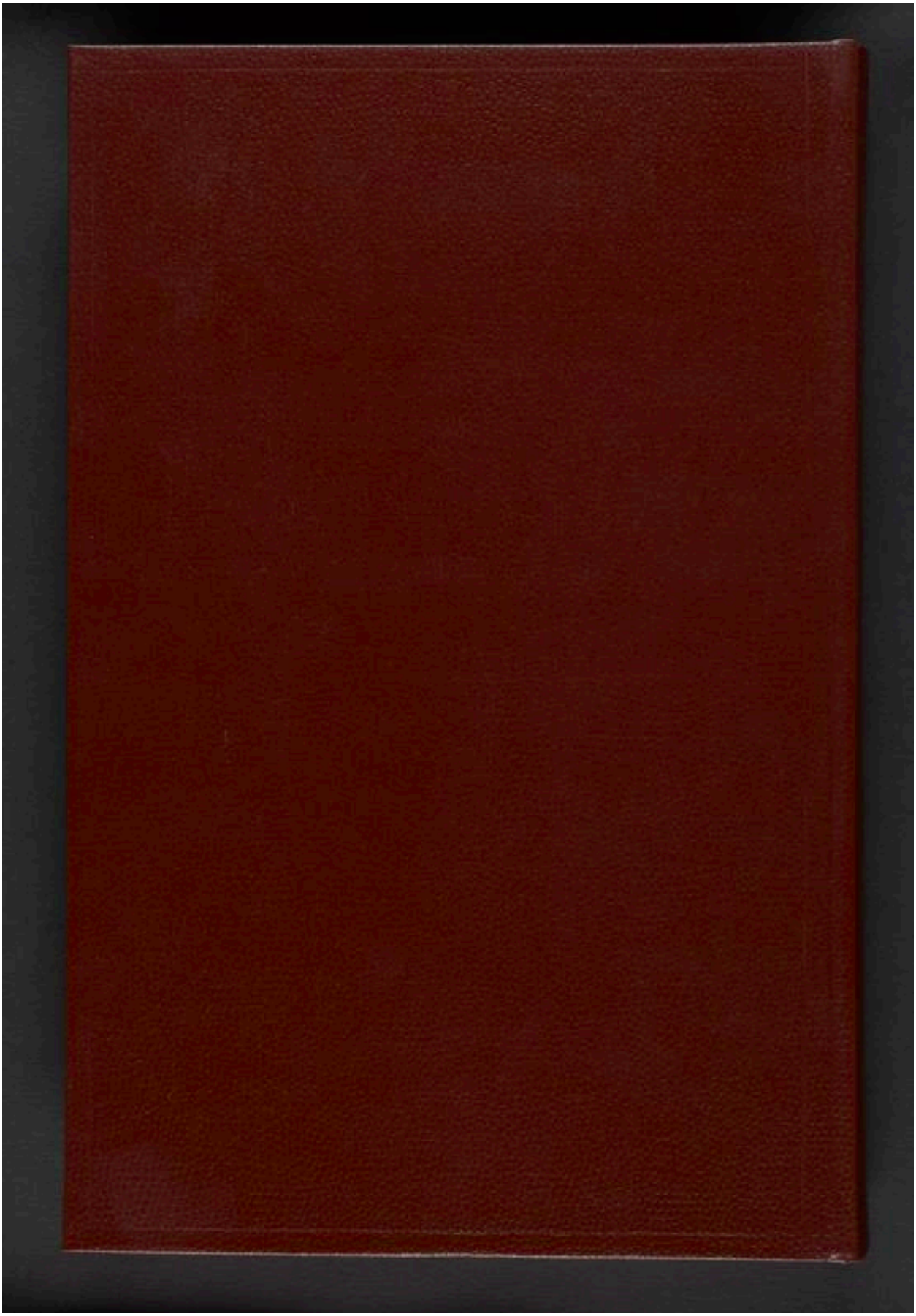

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 586 of 1140

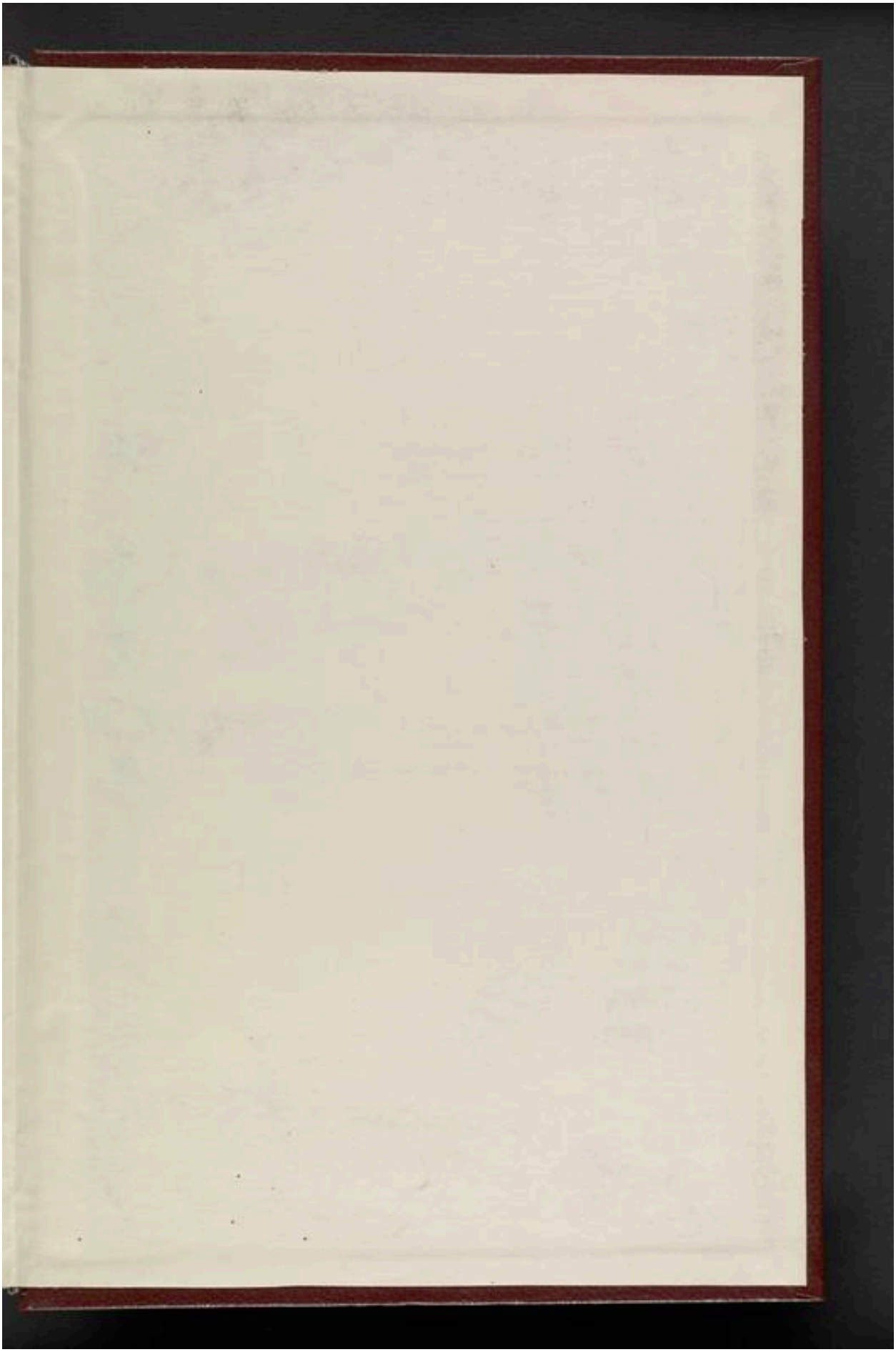

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 588 of 1140

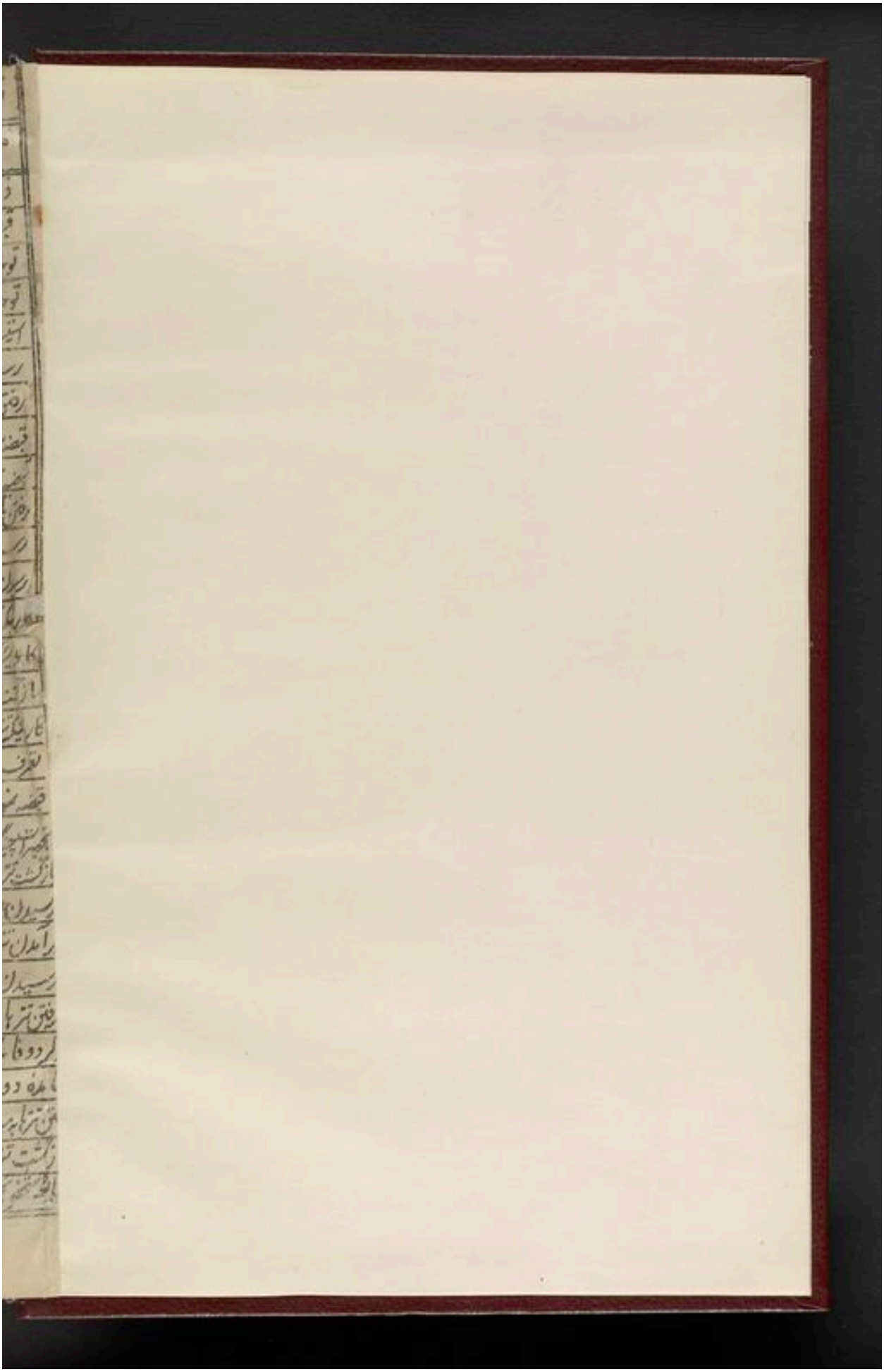

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 589 of 1140

فهرست ترجمهٔ فتوحات اسلامیه بعد مضی فتوحات نبویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
ذکر هجوم تاتارها	۱	فتح یازه و انطاکیه و عکا	۵۱
قبضهٔ چنگیزخان بر بخارا	۷	فتح عکا	۵۷
توجه چنگیزخان به سمرقند	۸	فتوحات بعضی حصارها	"
توجه تاتارها جانب خوارزم شاه	۹	فتح قلعه روم	۵۸
استیلای تاتارهای مغرب بر ماوراءالنهر	۱۰	داخل شدن ترکمانان شام و شکست خوردن ایشان	۵۹
رسیدن تاتارها بری و همدان	۱۱	جنگ روم و نصرت تمامیان	۶۰
رفتن تاتارها جانب آذربایجان	"	غارت نمودن عسکر حلب بلاد سیس را	۶۱
قبضهٔ تاتارها بر عراق	۱۳	فتح طرطوسه که بدست ارمن بود	۶۲
بعضی نمودن تاتارها بر همدان و فعل ایشان	۱۵	غارت نمودن شهرهای سیس	۶۳
رفتن تاتارها جانب آذربایجان و قبضه نمودن اردبیل	۱۷	فتح اياس و آزاد شهرهای سیس	"
رسیدن تاتارها بگرجستان	۱۸	غزوهٔ عسکر حلب بر بلاد سیس	۶۴
رسیدن تاتارها بدربند شروان	۱۹	واقعهٔ اسکندریه سنه ۷۶۲	۶۵
هجوم اینکه ترکان قبچاق نمودند	"	انقراض دولت ارمن	۶۶
باز هجوم اینکه ترکان قبچاق بروس نمودند	۲۰	ظهور امیر تیمور	۶۷
گذاشتن ترکان قبچاق بروس	۲۱	مراسلهٔ تیمور بسلطان برقوق	۷۱
هجوم اینکه ترکان بولایت ماوراءالنهر بخارا و سمرقند کرد	"	توجه سپاه تیمور بقصد شام	۷۴
تصرف تاتارها خراسان را	"	داخل شدن تیمور بدمشق	۷۹
قبضه نمودن ترکان خوارزم دوران سلطان	۲۳	جنگ نمودن تیمور با سلطان و برمدن مراد	۸۲
توجه چنگیزخان جانب غربی بجنگ جلال الدین	۲۵	لشکرکشی برای جنگ اهالی قبرس	۸۳
گذاشتن ترکان بری و همدان وغیره	۲۷	سوقیات عسکر جانب روس	۸۶
رسیدن جلال الدین ابن خوارزمشاه بخوزستان و فرار	"	ذکر دولت عثمانیه و فتوحات آن	۸۷
برآمدن ترکان جانب آذربایجان	۲۹	فتح روسا	۹۲
رسیدن جلال الدین از هرات آمده بنهرم تسلط	۳۰	ذکر فتوحات ورخان در مملکت یونان	"
رفتن ترکان بغداد و داد کشته شدن خلیفه	۳۹	جنگ بسواحل اهل گلیبولی	۵۹
گردو فائده فائدهٔ اول	۴۲	فتح ادرنه و دیانوپل	"
فائده دوم	۴۴	ابتدا و اختراع عسکر انکشاریه	۹۶
گذشتن ترکان بسیاکار تین خط شام	۴۵	شهادت سلطان مراد اول	۹۷
گذشت ترکان بالشام	۴۸	غزوهٔ بزرگ	۱۰۲
توجه تیمور بخلافت و اثبات بسیان	"	غزوهٔ دیگر	۱۰۳

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 590 of 1140

مضمون	صفحه
فتح قسطنطنیه	۱۰۴
داخل شدن مسلمانان قسطنطنیه	۱۰۶
غزای بوسنه	۱۰۹
غزوهٔ سلطان محمد بممالک های عرب و سوریا	″
عزم عجم با دنا تار یاریجور و غارت	۱۱۰
غزوهٔ بغدان	۱۱۱
ظهور شاه اسماعیل شاه عجم	۱۱۳
جنگ و خونریزی بین سلطان بایزید و پسران او	۱۱۶
جنگ بین سلطان سلیم و شاه اسماعیل	۱۱۹
جنگ سلطان سلیم با سلطان غوری	۱۲۱
دو فائده که فتوحات غزوات بطوق از دفائده اولی	۱۲۲
فائده ثانیه	۱۲۳
اولین فتح و نصرت سلطان سلیمان	۱۳۰
عزوات مولانا السلطان سلیمان	۱۳۱
غزوهٔ دوم غزوهٔ رودس	۱۳۲
ذکر عصیان احمد پاشا والی مصر	۱۳۴
غزای سوم بطرف خانکر دس	۱۳۷
غزوهٔ چهارم بممالک نمسه و دراوز	۱۳۸
غزوهٔ پنجم بزمدمار نمسه	۱۳۹
غزوهٔ ششم بطرف ممالک آلمان	″
غزوهٔ هفتم بطرف ممالک عرب	۱۴۰
غزای هشتم بطرف ممالک عجم	″
غزای نهم جانب ممالک اسپانیا و مراکوب	۱۴۱
غزوهٔ دهم جانب بغدان	۱۴۲
غزای یازدهم جانب سلیمور از شهرهای عجم	″
غزوهٔ دوازدهم غزوهٔ اسپته اون	″
غزای سیزدهم بطرف سند	۱۴۴
غزای چهاردهم بشهرهای عجم	″
غزوهٔ پانزدهم بزمه ممالک عجم	۱۴۵
غزوهٔ شانزدهم جانب سلطان المغرب	″

مضمون	صفحه
غزای هفدهم که سلطان سلیمان بنفس خود رفت	۱۴۶
غزای هژدهم	۱۴۷
غزای نزدهم	″
غزای بیستم	″
یکخبر عجیب	۱۴۹
غزوهٔ بیست و یکم که سلطان بنفس خود رفت	۱۵۰
تنبیه	۱۵۱
فتوحات معنوی سلطان سلیمان	۱۵۲
فتوحات سلطان سلیم بن سلطان سلیمان	۱۵۴
اولین غزوهٔ سلطان سلیم	″
غزای ثانی سلطان سلیم بطرف قرس	″
غزوهٔ سوم نیز بطرف قرس	۱۵۶
غزوهٔ چهارم بطرف بغدان	″
غزوهٔ پنجم بطرف تونس	۱۵۷
اولین غزوهٔ سلطان مراد خان عجم	۱۵۹
غزوهٔ دوم نیز بلاد عجم	۱۶۰
غزوهٔ سوم نیز بلاد عجم	۱۶۱
غزوهٔ چهارم بممالک بخارستان	۱۶۲
غزوهٔ اول سلطان محمد ثالث	۱۶۳
غزای ثانی بممالک انگردس	۱۶۴
غزای سوم سلطان محمد	۱۶۵
غزای چهارم سپاه کشی سلطان محمد	″
غزوهٔ پنجم بمخارستان	″
غزای ششم بممالک عجم	″
یکی از غزوات سلطان احمد	۱۶۶
غزوهٔ دیگر	″
غزوه بلاد عجم	۱۶۷
غزوهٔ دیگر بلاد عجم	″
غزوهٔ دیگر نیز بلاد عجم	″
اولین غزوهٔ سلطان عثمان	۱۶۹

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 591 of 1140

مضمون	صفحه
غزوه ثانی بطرف بغدان	۱۷۰
غزوه سوم بطرف ولونا	″
[illegible]	″
[illegible] بغداد	۱۷۳
فتح بغداد	۱۷۶
سلطنت سلطان ابراهیم بن احمد	۱۷۸
غزوه دیگر آن را جنگ جزره گویند	″
قابله	۱۷۹
سلطنت سلطان محمد بن ابراهیم	۱۸۰
غزوه سلطان محمد بطرف ممالک اردل	۱۸۱
دو غزوه دیگر	″
غزوه ادرار	۱۸۲
غزوه بزرگ بطرف کرید	″
غزوه بلاد قره که بعد ازان غزوه پولونیا است	۱۸۳
غزوه بزرگ بطرف چرین	″
غزوه نمسه	۱۸۴
قابله	۱۸۶
سلطنت سلطان سلیمان ثانی	۱۸۷
غزوه سلطان سلیمان ثانی	″
غزوه بیلد نمسه	۱۸۸
غزوه دیگر	″
سلطنت سلطان احمد بن ابراهیم [illegible]	″
غزوه که در سلطنت سلطان احمد واقع شد	۱۸۹
سلطنت سلطان مصطفی ثانی وغزوات او	″
غزوه از غزوات سلطان مصطفی	۱۹۰
غزوه بزرگ	″
غزوه دیگر	″
غزوه که در زمان سلطان احمد سوم واقع شد	۱۹۱
غزوه بارو سیم	″
غزوه بزرگ	۱۹۲

مضمون	صفحه
غزوه	۱۹۳
غزوه دیگر	″
جنگ باعجم ها	۱۹۴
ولایت سلطان محمود اول	۱۹۵
جنگ باعجم ها	۱۹۶
ایضاً جنگ باعجم ها	″
غزوه باروس ها	۱۹۷
غزوه دیگر	″
غزوه بطرف ممالک روس	″
سلطنت سلطان عبدالحمید اول	۱۹۹
غزوه سلطان عبدالحمید اول	″
غزوه دیگر	۲۰۰
غزوه دیگر	″
غزوه دیگر	۲۰۱
غزوه دیگر	″
ذکر سلطان سلیم سوم وبعضی از غزوهای او	″
غزوه در عهد سلطان سلیم سوم	۲۰۳
غزوه بطرف روس	″
ذکر فتنه دجاییه وملک نپلیس باریصر	۲۰۵
در بیان ضابطه چلوکیان که بر مصر مستولی بودند	۲۱۹
ذکر حمله فرانسیس مصر	۲۲۳
ذکر داخل شدن فرانسیس در مصر	۲۳۵
ذکر ترتیب دیوان برای فصل خصومتها	۲۳۶
ذکر بیرون شدن فرانسیس از مصر	۲۴۹
ذکر استعداد فرانسیس	۲۵۱
ذکر خلع سلطان سلیم	۲۵۵
ذکر ولایت سلطان مصطفی بن عبدالحمید	۲۵۷
خلافت سلطان محمود بن عبدالحمید	۲۵۹
بحث جنگ نموده	۲۶۲
ذکر کشته شدن لشکر انگلیس	۲۶۴

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 592 of 1140

مضمون	صفحہ
ذکر مخاربہ بادولت روسیہ	۲۶۵
ذکر علیہ بمودن فرنسیس بار برابل خیرہ با	۲۶۷
ذکر مخاربہ نمودن محمد علی پاشاہ مصر با سلطان	″
ذکر سلطنت سلطان عبد المجید	۲۷۰
ذکر جنگ سلطان عبد المجید بار وسیہ	۲۷۱
ذکر سلطنت سلطان عبد العزیز خان	۲۷۵
ذکر سلطنت سلطان مراد خان	۲۷۶
ذکر سلطنت سلطان وقت طول اللہ عمرہ	۲۷۷
خاتمہ	۲۹۸

مضمون	صفحہ
ذکر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقتصاد و حسن سیرت	۲۹۸
ذکر کیفیہ اقتصاد و حسن سیرت سیدنا ابی بکر رضی اللہ عنہ	۳۰۵
ذکر اقتصاد و حسن سیرت سیدنا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ	۳۶۵
ذکر مقتل امیر المومنین سیدنا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ	۴۸۵
ذکر اقتصاد و حسن سیرت سیدنا عثمان رضی اللہ عنہ	۴۸۸
ذکر اقتصاد و حسن سیرت سیدنا علی رضی اللہ عنہ	۵۰۱
ذکر اقتصاد و حسن سیرت عمر بن عبد العزیز	۵۱۷
در مدح سلطان وقت	۵۳۵

اسامی علماء کرام اہلکار و فرقجات اسلامیہ حسب فرمایش عبد الحی خان صاحب ناشر اسلامی محمد پور

نمبر	اسم	شغل	من	الی	ملاحظہ
۱	جناب مولوی صلاح الدین خان صاحب	مدیر مطبوعات و اخبارات	صفحہ ۷	صفحہ ۲۰۵	
۲	جناب حاجی ملا عبد الباقی خان	خزینہ جواہر العلم کامل	″ ۲۰۶	″ ۲۳۱	
۳	جناب سادات مآب آقای میر غلام حیدر خان	صوبہ زادہ اعلیٰ حضرت اعلیٰ حضرت [illegible]	″ ۲۳۲	″ ۲۵۸	
۴	جناب آقای خلیل اللہ خان	بیرسٹری الاکورٹ جاجہ افغانستان	″ ۲۵۹	″ ۲۸۵	
۵	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	مصحح کتابخانہ فرقجات اسلامیہ	″ ۲۸۶	″ ۳۱۳	
۶	جناب آخند زادہ ملا عبد الغفور خان	سلجوقی	″ ۳۱۴	″ ۳۳۰	
۷	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	مصحح کتابخانہ فرقجات اسلامیہ	″ ۳۳۱	″ ۳۷۶	
۸	جناب حاجی ملا احمد داد خان	مدرس	″ ۳۷۷	″ ۴۱۵	
۹	جناب حاجی ملا محمد صدیق خان	امام غندہ داری	″ ۴۱۶	″ ۴۳۰	
۱۰	جناب آخند ملا سید ہاشم خان آقای میر عبد الحی خان	مدرس	″ ۴۳۱	″ ۴۸۱	
۱۱	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	مصحح کتابخانہ فرقجات اسلامیہ	″ ۴۸۹	″ اخیر کتاب	

از اینکہ خیالات فضائل آگاہان علمای کرام فوق ترتیب اسامی شان بلحاظ صفحہ آمدہ نمودہ شد فقط۔

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 593 of 1140

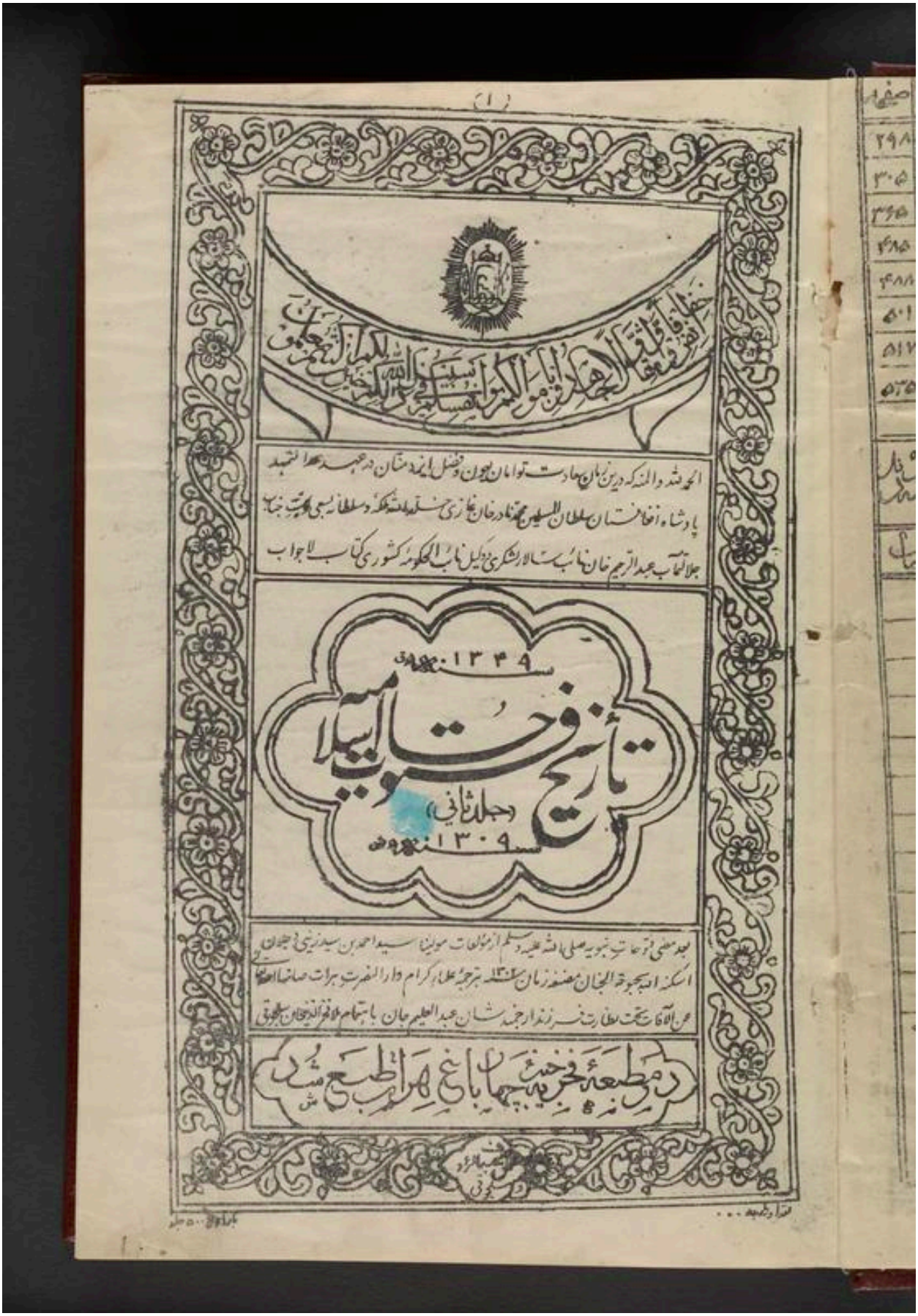

(۱)

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

الحمد لله والمنه که درین زمان سعادت توامان بیمن وفضل ایزد منان در عهد سعادت نهد
پادشاه افغانستان سلطان السلطین محمد نادر خان غازی خلد الله ملکه وسلطانه بسعی وکفایت جناب
جلالتمآب عبد الکریم خان نائب سالار لشکری ووکیل نائب الحکومه کشوری کتاب لاجواب

سنه ۱۳۴۹ هجری

تاریخ حرب افغان

(جلد ثانی)

سنه ۱۳۰۹ الی ۱۳۰۹

بعد صلی وتوحات نبویه صلی الله علیه وسلم از مولفات مولینا سید احمد بن سید زینی دحلان
اسکنه الله بحبوحة الجنان مصنف زمان سنه ۱۳۰۴ بترجمهٔ علماء کرام دار الهجرت هرات صانها الله
عن الآفات تحت نظارت فرزند ارجمند شان عبد العلیم جان باهتمام ملا فخر الدین خان سلجوقی

در مطبعهٔ فخریه چمن باغ هرات طبع شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 594 of 1140

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له وما لهم من دونه من وال

ذکر خروج نمودن تاتارها و تملک شان بغداد را و انقراض دولت

عباسی ان بغداد

ابن خلدون در تاریخ خود فرمود که تاتار از شعبه های ترک و ترک کلهم از نسل گومر بن یافث بن نوح علیه السلام و مسکن شان شهرهای چین بادراء النهر سیحون و ایشان گردهای بیابانند در سیحون سر سیت بادراء النهر قریب تجند بعد از سمرقند و آن شهر در حدود بلاد ترک است سیحون را بر هر جا مطلق مینامند اما سیحون سر خوارزم و جیحان سر سیت بشام اگرچه در سنه ششصد و پنجاه و شش تاتاریان بر بغداد غالب گردیده دولت عباسی منقرض شد لکن پیش از ان تذکار ابتداء امر تاتار و کیفیت خروج ایشان بر مسلمانان لازم است که مفصلا بیان شود عامه مورخین بیان نموده اند که حادثه تاتار حادثه عظیمی و مهیبه کبری بر عموم خلایق بود مگر مسلمانان به شدت بلائی آن محفوظ بودند اگر کسی گوید که عالم از هنگامیکه حق تعالی آدم علیه السلام را پیدا نموده تا حال چنین واقعاتی را غیر از واقعه تاتار متضمن نیست زیرا که بزرگ ترین حوادث همان بود که بخت النصر به بنی اسرایل از قتل و تخریب بیت المقدس اجرا نمود نسبت بیت المقدس بشهرهائیکه این ملعون ها ویران کردند که هر شهر اضعاف بیت المقدس بود و نه اشخاصیکه این وحشیان بی رحم بتیغ بیداد کشته نسبت به بنو اسرائیل مساوی میشود زیرا که اهل یک شهر از مقتولین شان بیشتر از بنی اسرایل بود مؤلف میگوید که شاید مردمان مانند این حادثه را تا انقراض عالم و فنای دنیا نه بینند مگر فتنه یاجوج و ماجوج دجال اگرچه کافر و بی رحم است اما تابعان خود را گذاشته مخالفین خود را میکشد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 595 of 1140

این طایفه یکی را از علما و صلحا و عباد و زهاد و خواص عوام مردان زنان اطفال را باقی نمانده کشتند بلکه شکم های زنان حامله را شق نموده جنین ها را کشتند فانا لله و انا الیه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم برای این حادثه که شر وی طیران و ضرری وی عام گردید به سرعت مانند ابری که باد شدید از عقب او باشد جهان را فرا گرفت زیرا که قومی از شهرهای چین خروج نموده از نهر جیحون عبور کردند شهرهای ترکستان مانند کاشغر و بلاساغون را قصد نموده از آنجا به بلاد ماوراء النهر مثل سمرقند و بخارا و غیر ایشان رفته مالک گردیدند با اهل آنها افعال هائیکه ذکر میشود اجرا داشتند بعد از این طایفه از ایشان بخراسان عبور نموده از طبرستان و قتل و تخریب فارغ گردیده بطرف ری و همدان و بلاد جبال دارند آنجا تا سرحد عراق تاخت و تاز کردند بعد از این شهرهای از ریجان و ارمینیه و غیره را قصد نموده کشتن و خرابی را مضاعف نموده اکثر شان مقتول که غیر از جنبرنده باطرف زنده سر نگذاشتند این واقعه ها همه در کمتر از یکسال بود که مثل آن شنیده نشده بعد از ان چون از آذربیجان و ارمینیه فارغ شدند بطرف بندر شروان رفته شهرهای آن را مالک گردیدند غیر از زمین بلندی که موضع پادشاه شان بود دیگر سلامت نماند از بندر عبور کرده بطرف شهرهای لان و لزک رفته در فرقه های مختلفه انجا قتل و غرب نمودند وسعت دادند بعد از ان قصد شهرهای قپچاق که عده شان از ترک اضافه بود نمودند هر کس که بروی شان ایستاده شد کشتند باقی ها طاقت نیاورده بطرف بیشه ها و سری کوه ها گریختند از بلاد خود متفرق شدند این طایفه تاتار بر ایشان در اسرع زمان یعنی مقدار مسیر خود مستولی شدند طایفه دیگر غیر از این طایفه تتر بطرف غزنه و مجاور آن از بلاد هند و سیستان و کرمان رفته مانند طایفه اولی فعل نمودند که سخت تر از ان هیچ گوشی نشنیده زیرا که سکندر یکه مورخین گفته اند تمام دنیا را مالک گردیده بهمین سرعت مالک نشد بلکه مدت ده سال متملک شده کسی را نگشت بمحض اطاعت از مردم خشنود میگردید و این طایفه ملاعنه اکثری معموره زمین و احسن و اکثر شهرها را از روی عمارت و اهل و اعدل اهل زمین را از روی خلق و سیرت در کمتر از یکسال گرفته و کشت کسی نبود از اهل بلاد که شب با سودگی بخوابد بلکه ترسان بوده منتظر رسیدن شان و واقع شدن بود ایشان محتاج به غله و مدد نبودند بلکه گاهی دو کوه

و اسپان ایشان همراه بوده غیر گوشت آن هادیگر چیزی نمیخوردند چهارپایان سواری چرائی شناختند
زمین را به سمها خود داکاویده ریشه های نباتات را بیرون کرده میخوردند چون بمنزل
فرود می آمدند محتاج چیزی از خارج نمی شدند دیانت ایشان این بود که شمس را
در وقت طلوع آن سجده تعظیم بجامی آوردند و چیزی را حرام نمیدانستند و میخوردند
تمامی حیوانات را تا انکه سگ و خوک و حشرات و انسان بار از خود منع نمیکردند
و نمی دانستند نکاح را بلکه بر هر زنی چند نفر از مردان جمع می آمدند چون اولاد
پیدا شدی پدر خود را شناختی در بین اوان متبلا شد اسلام و مسلمین به مصیبتهای
که هیچ یکی از امت ها دوچار نشده بود پس اهل تاتار قهرهم الله تعالی رو آوردند از جانب
مشرق و کردند کارهائی را که هرشنونده می شنید ها در نزد او بزرگ می آمد در هرگاه
شهریرا مالک شدی علماء صلحا و زهاد و کلان شونده گان و عامه مردم را بقتل
رسانیدی قرآن ها را آتش زدی مسجد جامع ها را خراب کردی و کردند کارهائی را
که گوش روزگار مثل آن نشنیده و نیز در ان هنگام فرنگیان از جانب مغرب
بطرف شام بیرون شده بعد متوجه مملکت مصر گردیده و فتنه های بسیار
در مملکت های اسلامیان منتشر گردانیدند انا لله و انا الیه راجعون
ابن اثیر گفته است بدرگاه خدا تعالی نیاز میکنیم اینکه آسان کند از برای اسلام
و مسلمین یاری دادن را از نزد خود زیرا که یاری دهنده و دفع کننده اسلام
موجود نیست و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم من
دونه من وال و همان گروه تاتار قومیستند از ترک کوه های طمغاج که
از شهرهای چین است مسکن ایشان بود در بین ایشان و شهرهای اسلام زیاده از
شش ماه مسافت بود و مملکت چین فراخ بود که دور او در آن شش ماهه
راه دو شش تقسیم و هر تقسیم آن تمامه راه و بران حاکمی مقرر بود که باصطلاح
اهل شان خان گفته میشد و بر تمام قسمت های چین یکنفر رئیس مقرر بود
چون امر ریاست بیکنفر قرار گرفتی او را چنگیز خان گفتندی و ابتدا خروج
ایشان در شهرهای اسلامی در سنه ششصد و شانزده بود زمان خلافت
ناصر لدین الله عباسی و مستضی بامر الله و ولد مستضی بالله و ولد معتضی لامر الله بن مستظهر
بالله و ولد مقتدر بامر الله و ولد قایم بامر الله ولد قادر بالله و ولد اسحق و ولد مقتدی
و ولد مقتضد مدت خلافت ناصر لدین الله چهل و شش سال و ده ماه از سنه ۵۷۵
الی سنه ۶۲۲ بود بعد وفات کرد اکثر فساد تاتار در زمانه آن بود و سبب بیرون شدن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 597 of 1140

ایشان در شهرهای اسلامی آن بود که ملکی از ملک‌های اسلام بر خراسان و ماوراءالنهر و ولایت
که خوارزم شاه نامیده میشد در میان ایشان و تاتار نزاع افتاد و با یکدیگر مقاتله کردند
امر تاتار وسعت یافت تا آنکه آمد از دست ایشان آنچه از خوارزم شاه نسبت نوشتکین
تکین که غلام بعض امیران سلجوقیه بود می رسید و نهایت خوش اخلاق بود تا آنکه
مقتدا و مرجوع الیه گردید بعد از برای نوشتکین فرزندی تولد شده محمد خوارزم شاه
نامیده شخصی عارف و ادیب روشن ضمیر باتدبیری گردید تقدیر خداوندی در سنه
۹۰ ع فتنه را در خوارزم واقع گردانید امیر خوارزم را که تخت حکم سلاطین
سلجوقیه و خلفاء عباسیه بود بقتل رسانید بعد از ان مملکت خوارزم را از برای
محمد خوارزم شاه بن انوشتکین تفویض او ساوالی گردانیده پس از ان مملکت را
پسران او میراث برده بر ایشان وسعت یافت کار ایشان بزرگ گردید هر یک
از اوشان ملک شدی خوارزم شاه نامیده میشد و روز بروز مملکت ایشان
قوت یافته وسعت میگرفت تا انکه بر مملکت های دیگر غلبه کردند از سر حد عراق
تا ترکستان متصرف ایشان بوده مالک شدند تمام خراسان و غزنه و کابل
و بعض هند و سجستان و کرمان و طبرستان و جرجان و بلاد الجبل را و بعض
فارس را همیشه این ممالک از یکدیگر میراث می بردند تا سنه ۶۱۷ ه
که ملک این مملکت محمد خوارزم شاه بن تکش بن ارسلان بن اطسز بن محمد
خوارزم شاه بن انوشتکین مذکور بود و مملکت آن بنهایت فراخ گردیده
بود عزم مالک شدن بغداد را داشت مولانا جلال الدین سیوطی صاحب تاریخ الخلفا
در وصف خوارزم شاه بن تکش می نویسد که هلاک کرد پادشاهان را و گرفت
مملکت ایشان را و عزم کرد بر قصد خلیفه که در ان زمان بود پس مهیا نشد
از برای او مدتی و خوارزم شاه را چهار پسر بود مملکت ها را بین پسران خود
تقسیم نمود و برای هر یکی از ایشان نوبت می زدند مانند نوبت دزی در زمان او
بیست و هفت پادشاه بود که برای هر یکی نوبت در وقت های نماز میزدند
و خود به نوبتی اختصاص داشت که آن نوبت ذوالقرنین بود که وقت طلوع
آفتاب و غروب آفتاب بود از جمله اسباب نوبه بیست و هفت طبل کلان
و بیست و هفت نای مرصع بجواهر از طلا بود چون امر مملکت باین درجه انتظام
رسید امر تاتاریان چین به نظر ایشان حقیر آمد تا انکه همراه شان کار زار نموده بر شهرهای
شان غارت می برد آمدن ها نیز جنگ و خصومت میکردند بعد از ان مصالحه و معاهده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 598 of 1140

در بین شان جاری گردید کیفیت نزاع چنان بود که سوداگران تاتار در شهرهای خوارزم
به تجارت می آمدند و بر اخر مملکت خود نزدیک به تاتارها عاملی مقرر نمود که صاحب
قوت و خالوی خوارزم شاه بود همراه آن بیست هزار سوار مرتب بود آن بی مروت
دیده حرص را بمال تجار دوخت اتفاقا در موضع مستقر نه او بسیاری از سوداگران
و تجار داخل شدند که همراه شان مال ها تجارت تاتارها و مال های پادشاهان شان
بود عامل مذکور بسوی خوارزم شاه نامه نوشت مضمون انکه انها طایفه به عنوان
و لباس تجارت آمده اند و قصد شان غیر از تجسس چیزی نیست اگر اجازه باشد
این قوم را دست گیر نمایم سلطان بر آن اذن داد تا تجران را با مال ها شان
به قبضه خود در آورد بعد ازان مرسلات مابین پادشاه تاتار و خوارزم شاه
در خصوص رها کردن تجار جاری گردید اخر مکتوب پادشاه تاتار مبنی بر تهدید
و تخویف جهت رها کردن تجار رسید پس خوارزم شاه به غضب آمده امر
بکشتن شان فرمود آن عامل تاجران را کشت و مال هائی شان که بسیار بود
چیزی را به حضور خوارزم شاه فرستاد شاه مذکور مال ها را به تجار بخارا دسم قند
تقسیم کرده نیمت را گرفت چون خبر به چنگیز خان رسید جماعتی را به نزد خوارزم
شاه فرستاد تا آن را تهدید نماید و بگوید که جماعتی مرا کشتی مستعد جنگ باش
که اینک رسیدم بسوی تو با لشکری که حد آن هویدا نیست پس خوارزم شاه
کلان این جماعت را کشت و امر نمود به تراشیدن ریش های جماعت که همراه او
بودند و پس فرستاد بسوی چنگیز خان برای او گفتند که خوارزم شاه میگوید
که من آینده ام بسوی تو اگر باخر دنیا باشی تا انیکه انتقام کشم از تو و با تو آن کنم
که با اصحاب تو کردم پس خوارزم شاه بتجهیز لشکر نمود و بعد از رسول سیر نمود در حالیکه
شتاب کننده بود تا انیکه به خبر سبقت کند و فراگیر دشمن او دمادم سیر میکردند
پس مسافت چهار ماهه را قطع میکردند تا رسید نجوانه گشان و ندیدند مگر
زنها و کودکان را بر ایشان واقع شده زنان و ذریه های شان را اسیر و غنیمت
گرفتند و سبب غایب بودن مردان کفار این بود که رفته بودند جهت مقاتله پادشاه
از پادشاهان ترک آن را مقاتله نموده شکست داده مال های شان را غنیمت گرفته
و باز گشته بودند که در بین راه خبر آنچه خوارزم شاه به باز مانده گان کرده بود واقف
شدند پس بکوشش سیر کردند و در یافتند ایشان را پیش از بیرون شدن از زمین
شان صف بستند برای جنگ و سه شبانه روز مقاتله کردند که مثل آن شنیده نشده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 599 of 1140

وخون چنان برزمین جاری شد که اسپان می لغزیدند شهیدان اسلام را تعداد کردند بیست هزار شد و از کفار شماره آن بحساب نمی آید بعد ازان کفار بسوی بلاد خود و مسلمانان بطرف بخارا باز گشتند و مستعد آمدن چنگیز خان بودند

قبضه چنگیز خان بر بخارا

بعد از پنجاه چنگیز خان با قوای خود جانب بخارا شتافته در حالیکه خوارزم شاه در شهر متحصن بود شهر را محاصره نموده سه روز متوالیا قتال از طرفین امتداد داشت اما قوای خوارزم شاه تاب مقاومت نیاورده بمعیت شاه بطرف خراسان هزیمت نمودند اهالی شهر که خود را بی شاه و سپاه معرض یغمای چنگیز مشاهده نمودند شیخ بدر الدین قاضی خان را برای مطالبه امان جانب چنگیز خان روانه نمودند حکم امان برای شان داده شد مگر یکعده از سپاه خوارزم شاه که راه گریز شان مسدود شده بود مجبورا به قلعه شهر متحصن شده بودند بعد ازان که به چهارم ذی حجه سنه ششصد و شانزده دروازه های شهر باز گردید کفار داخل شهر شده بکسی غرض از نگردیده بمردم اعلان نمودند که ذخایری که از شاه گذشته نزد شما جا شد حاضر کرده و برای جنگ قلعه گی ما با ما مساعدت نمائید درین حال با هموم بنای عدالت و حسن سیرت را گذاشته چنگیز شحنه داخل شهر شده قلعه را محاصره کرده بشهر اعلان نمود که کسی از حکم شاهی تخلف نکنند و اگر مخالفت شود کشته شود همه مردم باطراف آن حاضر شدند و از طرف آن به پر کردن و هموار نمودن خندق مامور گردیدند خندق را بچوب و خاک پر نمودند در نیوقت کفار سپارهای و اجزاء قرآن کریم را گرفته در خندق می انداختند انا لله و انا الیه راجعون بعد بر قلعه مذکور که در ان قریبا چهار هزار مسلمان متحصن بودند هجوم آورده دوازده روز قلعه گیان را حصار کلی نمودند آن ها نیز با کمال فعالیت کفار و اهل شهر می جنگیدند تا انیکه نقب زنان شبرازه قلعه را سوراخ کرده و در نیوقت جنگ شدت گرفته مسلمین قلعه تیر و آتش و سنگ پل هر چه در دست شان می آمد بر مقاتلین خود می کشیدند چنگیز از ینحال بغضب آمده اتباع خود را غنا نموده ایشان نیز بحدت و جدت فوق العاده در کارزار کوشیدند قلعه گیان که خسته و مانده شده بودند و کاردهم بدین حمله اخیر بر ایشان دشوار گشته بود مغلوب گردیده نتوانستند از سیلاب دشمن جلوگیری کنند کفار داخل قلعه شده مع ذلک مسلمانان از مقاتله باز نمی ایستادند تا انیکه کلا بقتل شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 600 of 1140

پس از فتح قلعه چنگیز خان فهرست اسامی رؤسای شهر را طلبیده پس از تهیه فهرست حکم باحضارشان نموده بایشان امر نمود که همه آن اموالی را که خوارزم شاه از بخارا که ایشان را در اول امر بقتل رسانیده چنانچه ذکر شده و آن اموال را بمردم فروخته بود همه آن را حاضر کنند و میگفت این اموال از من و لشکریان من گرفته شده است بعد از احضار اموال رؤسای مذکور را دست خالی از شهر اخراج نموده قتل و تاراج در شهر حکم فرما گردیده بر مسلمانان مذکور که خارج شهر بودند هم حکم قتل داد گویا قیامت در بخارا اقیام نموده ناله و زاری زنان و اطفال دل سنگ را میگداخت چنگیز باین هم قانع نشده بر زنان نیز حکم قتل داده ظلم و فساد خود را بدرجه ای برای نوع بشر نمایان نموده بخاری ایکه شت و حشت و ویرانی ساخته بر زنان بعضی اقدامات شنیع را حکم فرماشده و مردها بدون اینکه بحسرت بر نهای خود نظر کنند و خون بگریند دیگر کاری کرده نمیتوانستند و بعضی ها که خون غیرت بیشتر در عروق شان موج میزد و نمیتوانستند همچه نظاره را مشاهده کنند موت را بر حیات اختیار نموده خود را شهید بیداد آن وحشیان نمودند که از ان جمله جناب فقیه رکن الدین امام زاده و پسرشان و جناب قاضی صدر الدین خان بودند که از حرم های خود بکمال غیرت مدافعه نمودند تا بشهادت رسیدند و آن ها که تسلیم میشدند و مدافعه نمی کردند نیز رهائی نداشته اسیر میشدند پس ازین مظالم چنگیز خان آتش را در شهر انداخته مدارس و مساجد را سوخته مردم را به قمع مال با نواع عذاب معذب مینمود.

توجه چنگیز خان به سمرقند

بعد از خاتمه یافتن امر بخارا چنگیز با اتباع خود در حالیکه ضعف حال خوارزم شاه را که در بین سمرقند و ترمذ متمکن بود میدانست جانب سمرقند شتافته اسیران بخارا را هم به بدترین حال با خود گرفته پیاده آورده بود و هرکدام که اظهار عجز و ناتوانی در بین راه می نمود آن را بکمال بی رحمی بقتل میرسانید همینکه نزدیک سمرقند رسیدند سواران را پیش فرستاده و برای هر ده نفر اسیر یک بیرق دادند که مردم سمرقند اسیران را هم به جمع عساکر آن گمان کنند رفته رفته سپاه چنگیز باطراف سمرقند که در ان پنجاه هزار سپاه خوارزمیه اقامت گزین و مردم رعیت هم از شمار بیرون بودند پیاده ها و دلاوران سمرقند برای تقدم را گذاشته سپاهیان خوارزمیه که مغلوبات شان شکسته بود از ترس بیرون نشدند و متوالیاً عساکر چنگیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 601 of 1140

پس پاشده شهری با بر ایشان هجوم می آوردند تا انکه از شهر جلا شدند که ناگاه عساکر کمین کرده چنگیز در بین شهری ها و شهر حایل شده همه آنهارا که هفتاد هزار نفر بودند بشهادت رسانیدند بقیه سپاه که در شهر بودند بار عایا به خوف و دهشت شده سپاهیان خوارزمیه بتصور اینکه با هم ترک و از نسل مغول با ایشان طالب امان شده دروازه ها را کشودند و رعایا هم نتوانستند که مدافعه کنند و مجبور را با اهل و اموال خود بطرف کفار رفتند - چنگیز ها ازان ها مطالبه اموال و دواب و اسلحه نموده و ایشان هم بدون مضایقه موجودیت خود ها را بان ظالمان تقدیم نمودند چنگیزی ها بعد از اخذ اسلحه شمشیر در ایشان گذاشته همه را شهید و خواری خود ساخته اموال و دواب و زنان ایشان را به یغما برده روز چهارم حکم داد که تمامی اهالی شهر اجتماع کنند بعد از اجتماع مردم همان مسالی که در بخارا حکم فرما شده بود درین ها هم کار فرموده از قتل و تاراج ذره فروگذاشت نمودند داخل شهر شده آن را نهب و تاراج نموده مسجد جامع را سوخته بردند شهر گان تطاول نموده انواع عذاب را بر مردم چشانیدند و این واقعه در محرم سنه ششصد و هفده واقع شده بود خوارزم شاه در مقام خود بجمع عساکر مشغول می بود مگر هر دفعه که یکعده عسکر مهیا نموده جانب سمرقند روانه مینمود عساکر آن قبل ازان که به سمرقند برسند مراجعت می نمودند یکدفعه ده هزار سوار و دفعه دیگر بیست هزار تهیه نموده فرستاد مگر این قوم که معنویات شان شکسته بود قبل ازان که بنواحی سمرقند برسند مراجعت مینمودند.

توجه تاتارها جانب خوارزم شاه و شکست خوف خوارزم شاه

همینکه چنگیز ملعون سمرقند را قبضه نمود بیست هزار سوار بطلب خوارزم شاه روانه نموده حکم داد که اگر شاه بآسمان هم برود آنرا گرفتار کنید این حصه فوج چنگیز را تاتار مغربی و تشدید را یعنی ره سپارنده غرب میگویند چه اینها جانب غرب خراسان پویان شدند شهرها توغل نمودند اینها اولا براه افتاده در پنجاب رسیدند این پنجاب از غان تورکستان و غیر از پنجاب مشهور هند است (مترجم) و در اینجا گشتی که ایشان را از جیحون عبور دهد موجود نبود مجبورا از چوب حوض های کلان ساخته و طرف بیرون آن ها را از پوست گاو پوشیدند که آب بدان نفوذ نکند و اسلحه و اموال خود را در ان حوض ها انداخته و اسپهای خود را در جیحون سوق داده سپاهیان از دم های اسپ گرفته و حوض را بر خود بسته بودند اسپ ها ایشان ها را و حوض ها را کش نموده بیکدفعه از جیحون گذشتند عبور نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 602 of 1140

بدون مسبوقیت خوارزم شاه خود را در معسکر آن رسانیدند اتباع شاه که دفعة خود را عرضه بلادیدند تدبیر از کف شان گسیخته هر جماعه بطرفی فرار نموده شاه هم با جمعی جانب نیشابور شتافت و در اینجا هینکه بعضی لشکریان میخواستند اجتماع کنند که باز تاتارهای مغربه نزدیک شدند این جماعه چونکه مقصد شان شخصی شاه بودند در راه به نهب و قتل کسی تعرض نمی کردند بلکه بکمال عجلت از بیم اینکه مبادا شاه فرصتی یافته و تهیه قوی بکند همیشه بفوری آن را تعقیب مینمودند شاه که خبر وصول تاتار استشنید بدون درنگ جانب مازندران که از ممالک او بود شتافته تاتارها بدون اینکه در نیشابور نزول کنند او را تعقیب نمودند و همچنین متعاقبا او را تعقب گیری مینمودند تا اینکه شاه بیکی از لنگرگاهای بحر طبرستان استراباد که آن را باب سکون میگفتند رسید و از انجا به کشتی نشست جانب قلعه که در دریا داشت رفت تاتارها که رسیدند و دیدند که بدریا رفته مایوس شده جانب ری قریب طهران حاضره — شتافته و ازان هم گذشته چنانچه در معرض ذکر میشود بعضی میگویند که شاه از مازندران به ری و از انجا به همدان رفته تاتارها او را تعقیب نموده از همدان هم با جماعه اندکی که حال آن پوشیده بماند جانب مازندران رفته و از انجا بدریا نشسته به قلعه خود رفته است و هم در انجا با اهل خود فوت شده است رحمة الله خوارزم شاه عالم در فقه و اصول و باقی علوم بوده به علما محبت و اکرام مینمود بصحبت ارباب فضل و محاورات و مناظرات شان متمایل بوده بر محنت و تعب خیلی جگردار و صابر و از تنعم و لذت مجتنب و بر تدبیر و عدل و اقدام خیلی مایل و بر اهل دین مقبل بود ممالک آن از عراق الی ترکستان و غزنی و بعض حصص هند امتداد داشت.

استیلاء تاتاریان مغربه بر مازندران

چون تاتارها از گرفتاری خوارزم شاه مایوس شدند جانب مازندران شتافتند و آن را در زمانی که با اینکه خیلی مستحکم بود تصرف نمودند قلعه مازندران در سابق و لاحق به وجه استحکام داشت که مسلمانان با اینکه اکاسره را مغلوب نموده در تمامی خلات ایران حکومت داشتند باز هم در این دیار سلطه مطلقه نداشته تنها اج میگرفتند مگر تاتارهای ملعون چونکه اراده خداوندی رفته بود خیلی به سهولت آنرا فتح نموده قتل و سبی و تاراج را در آن دیار حکم فرماشده آن مایحتاج بیداد سوختند بعد از فراغت مازندران جانب ری منسلک شده در بین راه با والده خوارزم شاه و زنان و اموال و ذخایر آن که خیلی بیش بها بودند متصادف شدند چه والده شاه بعد از انکه باجرای فرزند خود مطاع شد خوارزم را ترک نموده با خاندان و حرم شاهی عازم ری شد که از انجا باصفهان و همدان و بلاد جبل پناه گزین شود که ناگاه تاتارها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 603 of 1140

با آن ها متصادف شده قبل از رسیدن آن ها به ری اموال شان را از چشم زنانه بیجه جوار شین و امتعه نفیس ندیده بود تصاحب نموده و چشم شان تیر شده مادر شاه را با عائله شاه و اموال آن به سمرقند نزد چنگیز بردند.

رسیدن تاتار ها به ری و همدان

در سنه شتصید و هفده تاتار ها بطلب خوارزم شاه به ری رسیدند چه شنیده بودند که در حال گریز از انجا رفته است در این وقت عده زیادی از عساکر مسلمانان و کافران و یک جماعه بزرگی از فساد پیشه گان که اراده یغما و تاراج داشتند با ایشان اتحاد نموده عازم ری بودند در وقتیکه اهالی ری کاملا بیخبر بودند تاتار ها به شهر ریختند و بنای نهب و بی سرقی را گذاشته اطفال را برای غلامی بردند و بجایی حرکت نمودند که گوشتی جهان نشنیده بود در هیچ جا توقف ننموده بطلب شاه برآمده در هر قریه که رسیدند زیاده از دو فجایع را اجرا نموده احراق و تخریب و قتل عام را در مرد ها و زن ها و اطفال حکمفرما شد کسی را باقی نگذاشته والی همدان را همین و تیره جریان دادند و همینکه بهمدان نزدیک شدند رئیس همدان هدایا و تحف را باستقبال شان روانه نموده برای ساکنین شهر امان خواسته و بمطلب خود که مامونیت باشد فایز شد تاتار ها باین متصدی شده عجالتا از شهر گان رفتند و در انجا ذره از اعمال وحشت کارانه خود دریغ نکرده خود را به قزوین کشانیدند اهل قزوین در شهر خود متحصن شده به نهایت متانت جنگیدند و بالاخره تاتار ها به عنف داخل شهر شده قتال شدیدی بین شهر واقع شده تا انکه جنگ از تیر و سنان به کارد و برچه قرار گرفت و از طرفین تعدادی که تحت شمار نمی آید بقتل رسید از اهالی قزوین زیاده بر چهل هزار نفر شهید شدند بعد ازین کارزار تاتار ها از قزوین مفارقت نمودند.

رفتن تاتار ها باذربایجان

چون در همدان و بلاد جبال زمستان خیلی شدید شد برف انبوه هر جا بلا در اگرفت تاتار ها متادی شده جانب آذربایجان شتافتند در بین راه و قصبات آنان اعمال فجیعه ناک خود را کار فرما شده خراب کرده و سوختانده به نواحی تبریز رسیدند رئیس آذربایجان ازبک بن پهلوان که شب و روز بباده نوشی و تن پرستی مشغول بود اصلا به تاتار ها عصبیتی اظهار نکرده چیزی اموال و امتعه برای شان فرستاده و به سهولت با ایشان مصالحه نموده ایشان هم بدون تخریب آذربایجان را ترک نموده عزم ساحل دریا را که در انجا هوا اطبا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 604 of 1140

ملایم وچراگاه ها برای چهارپایان شان مهیا بود نموده به موقان وارد شدند وبهمان
طرز تقیه خود جاری بوده تا بلاد گرجستان که کنون از جمله ایالات قفقاز و بنام جارجیا
مشهور است رسیدند گرجی ها به قتال قیام نموده ده هزار لشکر بجنگ
فرستادند وبعد از کارزار گرجی ها شکست یافته اکثرشان کشته شدند بعد گرجی ها
وفدی بطرف اوزبک رئیس آذربایجان فرستاده خواهان صلح ورفع کدورت
سابقه شده وخواهش نمودند که باایشان در دفع تاتارها معاضدت نماید مردم
آذربایجان هم باگرجی اتحاد نموده قرارداد دند که بعد از رفع سرما در فتن زمستان
برعلیه تاتارها بجنگند وهمچنین جانب شاه اشرف ابن شاه عادل شاه خلاط
ودیار جزیره روانه نموده آنرا نیز دعوت کردند واینها تصور میکردند که تاتارها
جای بجای خواهند بود ودر بین زمستان جنگ نخواهند کرد مگر تاتارها فوراً
جانب گرجستان حرکت نموده یک حصه نژاد ترکی بسرکرده گی اقوش از مملکت
اوزبک مذکور هم باتاتارها ملحق شده مردمان کوهی وصحرائی آن حصه از ترکمان
وکرد ها محض بنام وحدت نژاد باتاتارها جمع شده در مقابل لشکر چنگیز بر گرجستان
هجوم نبرد ند ویک برج مستحکم را مالک شده قتل وسبی وتاراج را در اهالی نهاده
وبهمین طور اجرات الی تفلیس که کنون پای تخت قفقاز است رسیدند اینجا
گرجی ها بتعداد کثیر برای مقاومت حاضر شده بودند اقوش که با اتباع خود
در مقدمه لشکر تاتارها حاضر بود باگرجی ها داخل جنگ شده جنگ شدید
در بین شان واقع شده از تبعه اقوش خلقی زیادی تلف شد در بین
اثنا تاتارها رسیدند وباگرجی ها که از جنگ زیاد خسته شده بودند داخل
کارزار شده باین هم مدتی گرجی ها با تاتارها مقاومت نموده
شکست فاحش نیافتند وبعد از شکست از هر طرف زیر شمشیر گرفته
شده تعداد کثیری از ایشان کشته شد وابنوقعه در ماه ذی قعده همین
سال ششصد وهفده واقع شد این تاتارها کارنامه را کار فرما شدند
که در زمانه نود کهنه کسی یاد آور نیست یک طایفه که از حدود چین برآمده
وهنوز یکسال بر ایشان نگذشته که بعضی از ایشان بحدود ارمینیه ازین حدود
رسیده اند وبرخی دیگر از حدود همدان به عراق داخل شده اند علامه
ابن اثیر که در آن زمانه موجود بود در کامل که نام کتاب اوست میگوید
بخدا که من یقین دارم کسی که بعد از ما باید در زمانه بسیار هم در بین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 605 of 1140

حاصل شده باشد و این حوادث را در کتب مطالعه کند انکار خواهد نمود و تا کید در حقیقت هم خواهد داشت اگر باور نکند باید که نظر کند که ما و همه مورخین معاصر ما در وقتی این حوادث را نوشته ایم که این حوادث از کثرت شهرت خود به عالم و جاهل سیما ناواضح بود خداوند برای مسلمانان امر را اسان کند کیست امروز که بحال مسلمانان واقف شده بر حفاظت شان بکوشد مسلمانان از دست دشمن به بلیه عظمی افتاده همت پادشاهان ایشان از شکم و شهوت شان زیاده تر جولانی ندارد - مسلمانان از زمان بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تاکنون بهیچ بلیه و هیچ دشمن دوچار نشده بودند این کافرهای تاتاری دیار ماوراء النهر را باد سعت آن خراب و پایمال نموده یک حصه شان جانب خراسان شتافته آن را املاک نموده بالتش ماوراء النهر سوخانده به ری و بلاد جبل و آذربایجان رسیده بدیار کرجستان راه یافته بر ایشان نیز غلبه نمودند از طرف دیگر دشمن دیگر شان فرنگ که از اقصاے بلاد روم در بین شمال و غرب باشد خروج نموده بمصر رسیده دمیاط را یکی از شهرهاے مصر تصرف نموده و مسلمانان بر طرد و اخراج شان مقتدر نمی باشند باقی شهرهای مصر نیز عرصه خطر شان است انا لله و انا الیه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دبزرگ ترین مصیبت مسلمانان اینست که پادشاه شان محمد خوارزم شاه مفقود شده حقیقت آن معلوم نیست گاهے میگویند که در همدان مرده و مرگ آن را پنهان نموده اند و گاهے گفته میشود که در نواحی بلاد فارس داخل شده و آنجا فوت شد و امر مختفی مانده و این مصیبت بزرگی است که امثال خراسان و عراق عجم وغیره بی صاحب شده هیچ مالک و عمگساری ندارد و دشمن افغان مانیشاپور گشته هرچه میخواهد میگیرد و هرچه میخواهد رها میکند دشمن هم بکمال قساوت بشهری نیست که قدم بگذارد و گر نکیه اهل آن خراب کند و بسوزاند کار شان بجائی رسیده که ابریشم را بصورت پشته از بین مسلمین جمع نموده میسوزانند چنین حال بلاد متصرفه تاتارها بین مراغه

قبضه تاتارها بین مراغه

در صفر سنه ششصد و چهده تاتارها شهر مراغه را که از شهرهای مهم آذربایجان است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 606 of 1140

فتح نمودند چون تاتارها در سنه شش صد و هفده گرجستان را فتح نمود ه
سال بر اوردند انجا گذشتاند ند در اول سال شش صد و هجده دیدند که بعضی قوت ها
و فشارها ایشان را بجنگ و جدال تهدید میکنند و چون عادت شان بود که اگر
در موضعیکه جلوگیری سخت میدیدند از انجا منصرف شده عزم جای دیگری
مینمودند ازین سبب گرجستان را رها نموده جانب تبریز شتافتند رئیس
تبریز مهدایا و تحف با ایشان مصالحه نموده ایشان هم تبریز را رها نموده جانب
مراغه رفته آنرا محاصره کردند در مراغه رئیسی که از ان دفاع کند موجود نبود
تنها زنی در ان دیار ریاست داشت که قلعه رویذ جای داشت حضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم میفرمایند رسته کار نخواهد شد قومی که ولایت امور خود را
بزنی بسپارند بعد از محاصره جنگ از طرفین جاری و تاتارها بتحقیق ها را بران نصب نمودند
بنای هجوم را گذاشتند از جمله عادت این قوم یکی این بود که اسیران مسلمانان را با خود
می بردند و پیش جنگ می ساختند و اگر اسیران مذکور از جنگ مراجعت و یا ابا می نمودند
ایشان را میکشتند گویا مسلمانان مجبور بودند که برادران خود جنگ کنند تاتارها از پشت
سر مسلمانان جنگ مینمودند گویا خطره جنگ و کشتار از طرفین مسلمانان توجه مینمود جنگ در مراغه
چند روز مداومت نموده و اخیرا شهر در چهارم ماه صفر بدست شان مفتوح شد تیغ را بر اهالی
گذاشتند و تا بدست شان آمد کشتند و اموالی را که کار آمد شان بود به یغما برده بقیه را
سوختاندند در همین وقت بر آشان معلوم شد که بعضی نفری از نزد شان پنهان شده اند
غلبه باین هم مساعدت نکرده اسیران را مجبور نمودند که بر دروازه ها بایستند و ندا کنند
که تاتار کوچ نمودند مسلمانان که این ندا را میشنیدند از کمین ها می برآمدند و بقتل میرسیدند
علامه ابن اثیر میگوید بمن گفتند که زنی از تاتارها در یک خانه از مسلمانان داخل شده
یک جماعه مردان را بقتل رسانید و ایشان او را مرد تصور می نمودند بعد از انکه یراق خود را
گذاشت معلوم شد که زنست و بدست یکی از اسیران خود کشته شد ابن اثیر میگوید
از بعضی اهالی مراغه شنیدم که یکی از تاتارها بدروازه داخل شد که در انجا صد نفر از اهل
مراغه موجود بودند و آن تاتار بنای کشتار را گذاشته یکه یکه از ایشان را بقتل رسانید
تا تمام شدند و یکی در بین شان نبود که دست خود را به بدی بران ظالم دراز کند چنان دلیری
بمردم رسیده بود که یمنی تو انستند کم یا بیش از خود دفاع کنند نعوذ بالله من الخذلان
بعد ازان از مراغه برآمده قصد شهر اربل نمودند علامه مذکور میگوید این خبر در موصل برای ما
رسید و ما سخت پریشان شدیم حتی بعضی از مردم قصد فرار را نمودند درین فرصت خطوط

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 607 of 1140

مظفرالدین رئیس اربل برای بدرالدین لؤلؤ موصل رسیده استمداد قوت نمود این هم یک
بعیتی هنگفتی از سپاهیان برای کمک آن روانه نموده بدرالدین شخصا بسرحد ملاذ
خود که معرض سوقیات عسکری تاتار ها بود آمده تنگی ها را محافظه نمود چه درین سرحد
کوه های سخت و تنگی های صعب المرور است که دو سوار پهلوی هم نمیتوانند عبور کنند
درین اثنا خلوط خلیفه ناصر لدین الله بغداد پیک های آن بموصل و بمظفرالدین رسید
ایشان را امر نمود که با لشکریان خود شهرزور و قوقارا که در سرحد عراق واقع است
محافظه کنند چه ممکن است که تاتار ها کوهستان اربل را بهانه عبور آن گذاشته
ازین راه بعراق حمله ور شوند ازین سبب مظفرالدین از اربل یکصد و پنجاه افواج
جانباز و قوقا شناخته از موصل نیز قوای عسکری رسیده از الجمار یان نیز نفر راندند
شاه اشرف نیز از طرف خلیفه امر باحضار شد که با قوت خود برای جنگ تاتار
حاضر شود مگر ملک المعظم ابن شاه عادل از دمشق خواهش نموده بود که اشرف
با آن در رفعه فرنگ که بمصر حمله ور شده بودند مدد کنند ازین رو اشرف نتوانست
که با خلیفه مدد کند ازین جهت به تجهیزات عسکری و سفر شام مشغول شد از خلیفه
معذرت خواست - چون مظفرالدین بدقوقا رسید خلیفه هم یکی از غلام های
خود را مستعمر که بزرگ ترین امرای عراق بود با برخی از امرای دیگر و هشتصد نفر سوار
روانه نمود ایشان در نجا توقف نمودند تا که باقی عساکر خلیفه با ایشان ملحق شود
سرعسکر بزرگ شان مظفرالدین بود نتوانست از کمی عسکر خود با تاتار ها حمله ور
شود مظفرالدین میگوید من به خلیفه گفتم که دشمن قوی است و باین قوه
نمی شود با ایشان مقابله نمود اگر افلا ده هزار سوار با من باشد میتوانم ممالک
منصوبه خلافت را از ایشان استرداد کنم خلیفه مرا امر داد که بهمین عده حرکت کنم و مرا
بکمک ادن وعده نمود و من حرکت نمودم و قوای من به هشتصد نفر نمی رسید
تاتار ها که اجتماع عساکر اسلامی را شنیدند نخیال اینکه عساکر اسلامی ایشان را
تعقیب خواهد نمود رجعت تهقری نمودند و چونکه دیدند کسی عقب شان نیامد
واپس قیام نمودند لشکر اسلامی هم در نزدوقا قیام ورزیده چون دیدند
که نه دشمن قصد شان میکند و نه کمک بدشان میرسد معاودت ترک نموده بوطن خود

قبضه نمودن تاتار ها بر همذان و قتل اهالی

مولف میگوید همذان که بفتح میم و ذال معجمه و بعد از ان الف و نون است اسم شهریست که در احیا ابن الفلوج
ابن سام ابن نوح بنا نموده است اما همذان بسکون میم و دال مهمله و بعد از ان نون و سم تحتیه است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 608 of 1140

بعد از تفرق عساکر اسلامی تاتارها بهمدان عودت نموده در نزدیکی آن نزول نمودند در همدان یکنفر از شحنه
از طرف تاتارها از جمله سابق که مقرر بود و حکومت می نمود تاتارها بحاکم خود نوشتند که اردو
طلب بنال و کالا نماید چه در نیمدت اموال و کالای تاتارها دوی کمی گذاشته بود رئیس همدان
شخصی شریف و علوی و از خاندان ریاست قدیمه این شهر بوده و همیشه در بین تاتارها
و اهل شهر باصلاح میکوشید اکنون که تاتارها طلب مال نمودند مردم چیزی که قابل
اهمیت باشد نداشتند که نزد رئیس حاضر کنند لاجرم خودشان نزد رئیس حاضر شده
و نزد رئیس یکذات فقیه موجود بود که دایم در اتحاد کلمه بر علیه کفار میکوشید
و بکلمات مرضی خویش همیشه بر علیه دشمنان دین موعظت مینمود مردم بحضور
رئیس و این شخص فقیه عرضه نمودند که این کافران اموال ما را فنا نموده کنون
از ظلم شان و ظلم نایب شان یعنی شحنه چیزی نمانده که بدیشان تقدیم کنیم شریف
گفت گاه گاه قوت مقابله نداریم بدون تسلیم و دادن مال چه چاره کنیم مردم
غلغله نموده گفتند که تو از کافران بیشتر دشمنی میکنی و همچنین سخنان درشت بردی
آن استعمال نمودند شریف گفت من هم یکی از شمایم هرچه میکنید بکنید فقیه خطاب
نموده گفت بیرون کنید این شحنه کفار را و جهاد نمائید با این کافران بی رحم
مردم شورش نموده شحنه را کشته دروازها را بسته نمودند تاتارها هم تقدم
نموده شهر را محاصره کردند ارزاق هم بواسطه حلههای تاتار و قتل و قتال خیلی کم
شده بود هیچکس در شهر قادر بر خوراک خود نبود نگرانی - مگر تاتارها باین مجلی اعتنائی
نداشتند چه ایشان هر گونه موجود بشری ایشان به کمال رغبت میخوردند
و گاهی برخوردن بنی آدم هم اقدام می نمودند چهارپایان ایشان هم
بدون علف دیگر چیزی نمی خوردند بلکه در همین سختی زمین را بسمهای
خود شکافته ریشه های علف را بیرون نموده میخوردند مردم همدان
با رئیس و فقیه خود در حالت محاصره با ایشان محاربه نموده عده زیادی را از تاتارها
تلف نمودند مگر در آخر جناب فقیه چند زخم برداشته و مجاهدین
متفرق شدند و فردا باز جمع شده نسبت بروز گذشته بیشتر جنگیدند
و بیشتر ازان وحشان تلف نمودند امروز نیز جناب فقیه باز چند زخم
دیگر برداشتند مگر بقوه غذائی هنوز صابر و جاهد بودند روز سوم هم میخواستند
مگر جناب فقیه قوت قیام نداشته بر بستر افتادند رئیس هم گرفته در سردابه که برای خود
باشند عائله آن هم در یک قلعه محکم در کوه بلند حصاری شده بودند مردم که امر و فقیه و رئیس خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 609 of 1140

منعقد دیدند حیران گشته خیلی مشوش شدند مگر جوش اینها باز ایشان را بر اجتماع کلیه متحد ساخته تا بمرگ ایستاده شدند مگر امروز از شهر آمده در شهر قیام نمودند تاتار ها هم درین شهر تلفات زیاد داده بودند بنای گرجیدن را داشتند اما چون دیدند که کسی از شهر برای مقاتله شان بیرون نشد باز طمع شان حرکت نموده و بیرون نشستن مردم را علامه ضعف حال شان دانسته حمله و جنگ را گذاشتند و در ماه رجب سنه شش صد و بیست و شش بشهر داخل شده و شهر را خالی نهاد مردم هم بکمال متانت دروازه ها بدرجه مدافعه نمودند که اسلحه از کار افتاده و کار بکارد و ناخ کشید و از طرفین نفری لاتحصی بقتل رسیده و بالآخره تتر ها چیره و غالب شده صلای قتل عام در دادند و بدون از کسانیکه در سردابها پنهان شده بودند همه اهالی تباه شدند و تا چند روز قتل در اهالی بود و بعد شهر را سوخانده عزم اردبیل نمودند یک سبب شدت تاتار ها این بود بعد از انکه مردم از شرارت تاتار ها بر رئیس شکوه نموده بودند رئیس مراتب را بخلیفه عرضه نموده و مدد خاسته بود و بعضی حقیقت را به تاتار ها خبر داده ایشان قاصد ها را از راه گشتانده و جانب شهر آمده از رئیس شکوه نمودند رئیس هم بشدت انکار نموده تاتار خطوط و امضاے رؤسا اهالی را برایشان عرضه داده بناے جدال را گذاشتند.

رفتن تتر ها بجانب آذربایجان و قبضه نمودن اردبیل و غیره را

چون تاتار ها از همدان فارغ شدند عازم آذربیجان گشته باردبیل رسیده آنرا قبضه نموده اکثر اهالی را کشته اکثر مواضع را ویران نموده و از انجا جانب تبریز شتافتند اکنون در تبریز زمام امور بدست شمس الدین طغرائی است که مردم را بجنگ تتر متحد الکلمه ساخته است اوزبک بن پهلوان که شخص دائم الخمر و سست عنصر بود و ماه ها مست لایعقل افتاده از امور طریق اگاهی نداشت همین که نام تتر را شنیده تبریز را مفارقت کرده عائله خود را بانجوی فرستاده و خود به نخجوان فرار نموده و در عوض آن شمس الدین مذکور قیام نموده است لاکن طغرائی با مردم شهر قیام کرده در اتحاد کلمه و تشجیع مردم بذل همت نموده ایشانرا از وقاحت عاقبت نتاوان و سست عنصری ترسانده بقدر وطاقت خود شهر و باره ها را مرمت کرده اهالی را بجنگ مستعد ساخت تاتار ها که نزدیک شدند از اتحاد کلمه مسلمانان و مرمت های شهر و خندق واقف شده بجنگ اقدام نکرده بلکه مال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 610 of 1140

نمودند شمس الدین یک اندازه با ایشان مصالحه نموده و ایشان از تبریز منصرف شده جانب شهرزاد رحلت نموده اورا تاراج و سکنه او را قتل رسانیده از آنجا عازم سلقان که از جمله بلاد ارمان ست شدند و در هر قریه و قصبه که آن گذر نمودند تاراج و خراب و قتل نموده خود را الشهر سلقان رسانیده ازا[illegible] شهر از ایشان کیفر نمایند برای انعقاد صلح درخاست نمودند مغول با هم یک شخص مهم خود را بنام نماینده گی بشهر روانه نمودند آن شخص بخود داخل شدن از دست شهریان تلف شد و مغول بعد از اطلاع مسئله بر شهر هجوم نموده قرا شهر را در ماه رمضان همین سال شش صد و پنجاه و شش فتح نمودند و بعد شمشیر را در اباقی گذاشته کسی را باقی نگذاشتند حتی صغار را تلف نموده و جنین بارا از شکم زنهای باردار بیرون کرده دو بچه نمودند باز نبا اول فجور نموده بعد میکشتند و کیفر از ایشان که یک خانه اسیر یک جماعت میرسید یک از ایشان همه را تمام مینمود و کسی در آن مجلس نبود که دست خود را به بدی بطرفش دراز کند بعد از فیصله شهر دست تطاول باطراف آن نیز دراز کرده در آن نواحی نیز از تاراج و تخریب مضایقه نکردند بعد عازم شهر گنجه که ام البلاد اران ست شده چون از کثرت نفوس و شجاعت مردم آن (که در جنگ گرجستان دیده بودند) واقف شده بودند بجنگ اقدام نکرده طلب مال و امتعه نموده بچیزی مال امر مصالحه انجام یافته ازان صرف نظر نمودند.

(در سیدن تاتارها بگرجستان)

بعد از انکه تاتار با از شهرهای مسلمین که آذربایجان و اران باشد بعضی را بتصرف و بعضی را بصلح فارغ شدند عازم گرجستان شده گرجی ها هم لشکر وافری در مقابل شان برای جلوگیری سوق داده بودند بحص رسیدن تترها و مقاتله های شدید گرجی ها عاجز شده و منهزم شدند و تترها شمشیر را در آنان گذاشته کشتار زیادی از ایشان نمودند علامه ابن اثیر میگوید بمن خبر داده اند که بقدر سی هزار نفر از گرجی ها تباه شدند و تترها هرچه را یافتند تاراج و خراب نموده خانه های خود را به پیمانه وسیع درین دیار طعم فرما شدند و چون شکستی با تفلیس رسیدند شاه گرجستان که در تفلیس میبود باز خم زیاد را از عساکر جمع نموده به پیش باز مغول باز ستاد که شاید ایشان را از توسط دیار خود مدافعه کند و چون این عسکری با دیدند که هیچ یک از تنگیها و کوه با و عساکر دشمنی با این طایفه را مانع شده نتوانسته هراس بر ایشان قبل از جنگ نمود و ع هزیمت یافته به تفلیس واپس رفتند تاتارها هم هجوم آورده هر قدر وحشت و بشیت که میخواستند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 611 of 1140

کار فرما شدند و چون این ملک را دارای تنگ ... در بندها و گردنه ها دیدند از این جرأت نکرده بیشتر در آن دیار توغل ننموده عودت نمودند و چون خوف ایشان در دل گرجیها جای گزین بود علامه ابن اثیر مینویسد من از یکی از اکابر گرجستان که جهت رسالت آمده بود شنیدم که میگفت اگر کسی بشما بگوید که تتار را شکست خورده یا اسیر شده اند باور نکنید و اگر بگوید که ایشان کشتند و تاراج کردند باور کنید چه اینها اینطور گریزند و ما یکروز با ایشان یک اسیر گرفته بودیم خود را از چهارپای خود انداخته دست خود را بسنگ زده خود را کشت و خود را برای اسارت تسلیم ننمود .

(— رسیدن تتر ها در بند شروان و کارهای شاک)

بعد از عودت از گرجستان تترها جانب بند شروان رهسپار گردیده شهر شماخی را محاصره کرده جنگیدند و اهالی شهر پایداری نمودند تا اینکه تترها بذریعه نردبانها بدیوار صعود نمودند و بعضی میگویند که تترها شتر با دکاوا دگوسفندها را با باقی مواد دفنش ای مقتول خود و دشمن جمع کرده زیر دیوار شهر انداخته و مانند تلی ساخته از روی آن بدیوار شهر صعود نمودند مردم این شب را نیز صبر و تحمل نمودند تا اینکه این جنیه با مستعفی و منهزم شده بلندی خود را از دست داده و سلطه تترها که بواسطه این نردبان بود از شهر کم شد لاکن تترها باز جنگ و حمله را تجدید نموده و تعب و ماندگی اهالی زیاده شد اخیرا تترها داخل شده قتل و تاراج عادتی خود را نمودند بعد از ذراعت از شماخی اراده عبور در بند را نمودند لاکن عبور نتوانسته قاصدی جانب شروان شاه روانه نموده درخواست کردند که رسولی روانه کند تا در راه صلح قدمی گذاشته شود شروان شاه هم دفعه برای رسالت بطرف تترها فرستاد تترها بگفتار آنها اکتفا نکرده و بنفر دیگر گفتند که راه عبور را نشان دهید با شما را با ندرفیق شما قتل میرسانیم رسول ها گفتند که در بند بسته است و راه ندارد لاکن ما یان بشما راه دیگری نشان میدهیم که عبور از آن نسبت بعبور از در بند آسان تر باشد و همان بود که تترها بذریعه همین رسولان از آن راه عبور نموده در بند را پشت سر انداختند .

(کارهائی که تتر در آلان و قپچاق نمودند)

چون تاتارها در بند شروان را عبور نمودند در آن سوحدود آن موده با امتهای زیاد اسمال یالان و لگز و بعضی طوایف ترک مصادف شده از مسلمین و کافرین لگز عده زیادی را تلف نموده بالان رسیدند چون آنها قوم دسیسی بوده و هم از حملات تترها مسبوق شده بودند با خود جمعیت زیادی را از قپچاق ها گرد آورده بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 612 of 1140

بجنگ آغاز نمودند مگر چون ہر دو در قوہ برابر بودند سیع کدام غالب نشدہ تترہا بہ قپچاقہا فرستادند کہ ما ہر دو از یک جنس و یک نژادیم و اقوام الآن از ما و شما بقومیت و دین جدا میباشند میخواہیم کہ شما در بین مداخلہ نکردہ ما و الآن را بہم بگذارید البتہ از مال و امتعہ ہر چہ بخواہید بشما میدہیم و تعہد میکنیم کہ دیگر بشما و مسیع گاہ متعرض نشویم قپچاقہا باین مسئلہ راضی شدہ چیزی اموال از نزد تاتارہا گرفتہ و خود از بین برآمدند تاتارہا بالان حملہ بردہ و قتل و تاراج زیادے در ایشان نمودہ جانب قپچاق در حالی کہ قپچاق ابدی خبر و آرام بودند رسپار شدہ داخل شہر و دیار شان شدہ چندین متقابل آنچہ داده بودند از آنہا استرداد نمودند قپچاقہا ئے کہ در حواشی ملک خود بودند بجردی کہ خبر را شنیدند بدون اینکہ معارضہ کنند بنای فرار را گذاشتہ بعضی بکوہہا و بعضی بجنگلہا متواری شدہ و بعضی بملک روس رفتند و تاتارہا بملک قپچاق کہ دارائے چراگاہ ہای وسیع ہم در زمستان و ہم در تابستان است و نیز در زمستان بمواضع گرم و در تابستان منازل سرد دارد و چراگاہ ہائے خوب در سواحل بحر دارد متمکن شدہ خود را بہ سوداق کہ مرکز قپچاق و منشاء ثروت آن است رسانیدند چہ سوداق بہ بحر خزر مجاورت دارد و کشتیہای تجارتی کہ حامل البسہ است بدیشان میرسد و در عوض تجارت کنیزک ہا و غلام ہا و قندر و سنجاب را حمل نمودہ میبرد و بحر خزر مستقل است بخلیج قسطنطنیہ (۱) و چون تاتارہا بسوداق رسیدند آنرا تصرف نمودہ شمشیر را در اہالی گذاشتہ اہالی را متفرق نمودند بعضی از اہالی با مال و عائلہ خود بکوہہا صعود نمودہ و برخی بدریا نشستہ بروم کہ بدست مسلمانان و زیر فرمان خاندان قلیچ ارسلان سلجوقی بود گریختند۔

(کارہائی کہ تترہا در قپچاق و روس نمودند)

چون تترہا بسر زمین قپچاق مستولی شدند و قپچاق ہا متفرق گشتہ جمع کثیری از ایشان چنانچہ گفتیم بطرف روس کہ ملک وسیع و مجاور شان و بدین نصرانیت متدین است رفتند و بحدود رسیدند بار روس ہا متفق الکلمہ شدہ عزم نمودند کہ اگر تاتارہا بطرف روس بیایند از ایشان دفاع کنند تاتارہا ہم در قپچاق مدتی سکونت نمودہ در سنہ ششصد و بیست بہ جانب روس عزیمت نمودند روس ہا تاتارہا کہ مستعد آمدن شان بودند بہ پیش باز شان بیرون شدند تا اینکہ از ایشان جلوگیری نمایند تاتارہا کہ از این واقعہ خبر شدند واپس مراجعت نمودند روس ہا این مراجعت شانرا دلیل ضعف و خوف شان پنداشتہ جدا ایشان را تعقیب نمودند و بمدت دوازدہ شبانہ روز تترہا رجعت و در سہ تعقیب مینمودند کہ یکبارگی دفعۃ تترہا برگشتہ بر روسہای مغرور کہ بخیال خود دشمن را ضعیف و

(۱) بحر خزر کہ بنام دریای سپین معروف است بحر طبرستان و گیلان و آذربائیجان و شروان و خزران و دربند و بحر قلزم خزر و بحر جرجان و بحر گرگان و بحر آبسکون و بحر خوارزم و بحر اخضر و بحر سیاہ مشتمل است بخلیج شاہ بدین مسئلہ سوداق کاتب بندہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 613 of 1140

خود را مامون می پنداشتند حمله در شدند در روسها و قبچاق فراری عسر پایداری نموده طرفین آنقدر پافشاری کردند که تاریخ نظیر آنرا یاد نمیدهد بالآخره تتر با غالب و روس و قبچاق سخت شکست خورده همه مال شان غارت و اکثرشان زیر تیغ رفتند و یکی از ایشان زنده مانده بوطن خود بحال بسیار اسفناک مراجعت نمود جماعتی از تتر با نیز ایشانرا تعقب کرده دیار و مقبسات شانرا در ان قتاراج نمودند.

« بازگشت تتر از بلاد قبچاق و رفتن بمملک خود »

بعد از انکه تغلو بلاد روس را تاراج کردند بنای مراجعت نهضت بلغار را در اواخر سنه شش صد و بیست نمودند بلغاریها که از این مسئله واقف شدند برای دفاع شان برآمده و کمین نمودند همین که تتر ها از مواضع کمینگاه شان عبور نمودند بلغاریها از هر طرف ایشانرا زیر تیغ گرفته اکثرشانرا تلف نموده عدهٔ قلیلی از ایشان باقیمانده و بسوی فرمانده خود چنگیز خان مراجعت نمودند قبچاق های فراری هم بعد از انکه دلهای خود از ایشان پاک یافتند بوطن مراجعت نمودند راه تجارتی قبچاق که درین مدت بواسطهٔ تترها مسدود شده بود هم بعد از فرار تترها باز شده بازار سنجاب و قندز و باقی امتعه باز گرم شد این سبب آخر کار دوباره تاتارهای مغرب که برای اینکه سلسلهٔ سخن گسخته نشود اولا ایشان را تذکار نمودیم.

کارهائی که تتر بعد از واقعهٔ نهر بعد بخارا مرتکب شده

کارهائی را که تتر مغرب که حسب حکم چنگیز خان به تعقیب محمد خوارزم شاه روانه شده بودند کاملا تذکر نمودیم اما چنگیز خان پس از انهزام خوارزم شاه و فرستادن تترهای مغرب لشکریان خود را بچند حصه تقسیم نموده یک حصه را بدیار فرغانه و حصهٔ دیگر را بجانب ترمذ و یک دسته را بجانب کلانه که حصص بسیار مغنی در ساحل جیحون بود فرستاد هر کدام از اینها بطرف مرجوعهٔ خود رفته دفاع شده و بکال قساوت همه اخلاقیات وحشت خود را در حصهٔ خود کار فرما شده و همه بعد از فراغت نزد چنگیز خان بسمرقند مراجعت نمودند که چنگیز خان از اینها فوج دیگری ترتیب کرده و ایشان را از جیحون عبور داده متوجهٔ خراسان ساخت.

(تصرف تاتارها خراسان را)

پس از انکه سپاه عازم خراسان از جیحون عبور نموده قصد بلخ را نمودند اهل بلخ از ایشان امان خاسته و در سنه ششصد و هفده امان یافته کسی متعرض شان نشد تنها یک دسته از طرف خود در انجا مقرر نموده بسوی روزان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 614 of 1140

ومیمنه واندخوی و فاریاب (اکنون میمنه جای نشین آن است) شتافته همه را تصرف نموده و دالی های خود را در آن جا مقرر نهب و تاراج نکردند و فقط از آنها رجال برای عسکری گرفته با خود برد تا اینکه بطالقان که دارای شهرهای سخت و مضافات زیاد و مردم قوی پنجه و شجاع است رسیدند چون قلعه که موسوم به منصور کوه و حصاری منیع و مستحکم و مرتفع و مسکن عدهٔ دلاوران بود اهالی بقتال قیام نموده محاصره شدند و مدت شش ماه شب و روز مدافعه نمودند در آخر چنگیز خان فرستادند و او را بضعف آن اخطار نموده بشجاعت و کثرت عدت خود با او را تهدید نمودند چنگیز هم عصبانی شده شخصاً با مرتقال مباشرت نموده اسیرهای مسلمانان را که با خود بتعداد کثیر آورده بود پیش جنگ خود ساخته خیلی شدت بجهار ماه دیگر هم با ایشان جنگیده از ترها مردم زیادی تباه شدند مگر چون شاه آن دیار ترها را خیلی ثابت قدم مشاهده نمود امر کرد که چوب بسیار جمع کنند و یک صف چوب و یک صف از خاک بالای هم دیگر تکرار نموده در پهلوی قلعه یک تل بلندی ساخته و بدان ذریعه بنای فرار را گذاشته سواران شاه کامل نجات یافته بکوه ها گریختند لاکن پیاده گان طعمهٔ تیر و سنان ترها شده و ترها بقلعه داخل شده مرد و زن و اطفال بحلقهٔ تطاول تاتار ها در آمدند پس ازان چنگیز خان از اسیرها دیر عمل های شهرهائی که امان داده بود لشکری لبسر کرده گی بعضی اولاد خود ترتیب داده جانب مرو فرستاد در آنجا نیز از عرب ها و ترک ها و بعضی فراری های دیگر نقاط اسلامی قریب دو صد هزار کس جمع شده بود بحفاظت مرو قیام کرده و خود را برای مبارزهٔ ترها آماده ساخته و چنین خیال مینمودند که ترها تاب مقاومت ما را ندارد ترها رسیدند و بنای کارزار را گذاشته مردی با خیلی پایداری نمودند ترهائی که شکست خوردن را نمی دانستند منهزم شدنی بودند و بصورتی که بعض اسیران ترها پیش مسلمانان میگفتند و گرشنیدید که ترها غالب شده باور کنید و اگر شنیدید که شکست خورده تصدیق ندهید ترها پای فشرده مسلمانان که استقامت ترها را دیدند متزلزل شده شکست خوردند و ترها بواسطهٔ قتل وسبی و تاراج دیارشان را گشیده از دهات اطراف شان مرد حواله نموده و آنها را محاصرهٔ شهر گذاشته دروازه مفتوح شدن شهر خیلی جدیت و فعالیت بخرج دادند قلعه گیان هم بواسطهٔ قتل و غارت سپاهیان شان که در خارج شهر شده بودند طاقت شان طاق شده بود که ترها در روز نخم نزول خود ببرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 615 of 1140

نزد شاه فرستاده گفتند که چه حاجت که خود و ملت خود را تباه میکنی بیرون شو
که ما ترا و ایل شاه این دیار مقرری کنیم و از نزد تو رخصت می شویم شاه امان
طلبیده بعد از اجابت شهر را باز نموده برآمدند در بدو امر پسر چنگیز خان با او احترام
نموده او را خلعت داده باو گفت میخواهیم که همه همراهان خود را نزد من حاضر کنی
که تا از ایشان بعضی ها را برای خدمت انتخاب کنم همینکه همه جمع شدند آنظالم
بر ایشان قبضه نموده ایشان را شانه بند نمود و بعد از فراغت از ایشان گفت
فهرست اسامی تجار و رؤسا و مال داران شهر را در یک ورقه و فهرست اسامی
اهل صنعت در ورقه دیگر نوشته نزد من حاضر کنید پس از انکه ورقه ها را خواند حکم
داد که اهل شهر کالا برآیند بعد بر کرسی طلائی نشسته حکم داد که بندی های شانه بند
را حاضر کرده گردن بزنید مردم شهر این نظاره بحضور خود میدیدند و می گریستند و
مردم شهر هم در آخر خودشان با زنها و اطفال خود در بین فوج مغول تقسیم شدند
ناله و فریادشان بعنوق رسیده بود مال داران را تعذیب مینمودند و مال
های شانرا میگرفتند و بعضی از شدت تعذیب ترک حیات مینمودند پس از ان
شهر را آتش داده قبر سلطان سنجر سلجوقی را خراب نموده قبرها را بطمع مال نبش
می نمودند و تا سه روز این مسئله دوام نموده بروز چهارم حکم قتل عام در شهر
کار فرما گشته قتل عام نمودند و اخیرا بشمار نمودن مقتولان حکم داده هفتصد هزار کشته
را یافتند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ چه خداوند بی نیازی است بهر صورتی
که اراده دارد ملک خود را اداره میکند و هیچ از اراده خود تشویشی ندارد بلی
همه بنده او ئیم و بقضای او راضیئیم از ین گذشته بجانب فیتاور شتافته و
او را بمدت پنج روز محاصره داشتند و با اینکه در آن جای عساکر کافی موجود بود باز
هم تاب مقاومت تتارها را نیاورده مغلوب شده تتارها شهر را مالک و اهالی را از
شهر بصحرا بیرون نموده قتل عام و تاراج کرده ارباب اموال را تعذیب ساختند
و پانزده روز در آن جا اقامت کرده از تفتیش خانه تا که مال یجستند صرف نظر
نکردند چون بعد از مراجعت از مرو بعضی ها بایشان خبر رسانیده بودند که بعضی
کشته های مرو کامل نمرده بودند و بعضی ها صحت یافته بدیگر بلاد رفته اند از آنرو در نشاپور
حکم شد که باید سر کشته گان از تن جدا شود که تقتیل اطفال یابیم پس از ین رستاخیز
یکدسته فوج را جانب طوس (مشهد) فرستاده و آنها در آن دیار چنان وظیفه بجا
خود را جریان داده مشهد امام ثامن حضرت علی ابن موسی الرضا رضی الله تعالی عنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 616 of 1140

را با تیر خلیفه بارون الرشید خراب نموده و ازان جا جانب هرات که محکم ترین همه شهر ها ست شتافته آنرا ده روز محاصره نموده و اخیرا آن را مالک شده اهالی را امان داده و بعضی را کشته والی خود را در آنجا نشانده بطرف غزنی رفتند جلال الدین پسر خوارزم شاه که فرمانفرمای این دیار بود بمقابل شان برآمده ایشان را شکست داد چنانچه این واقعه را مفصلا بیان می کنیم همینکه اهل هرات ازین واقعه مستحضر شدند بر والی مغول با شورش نموده او را کشتند شکستی های تتر ها که نزد چنگیز مراجعت مینمودند درین راه باکمکی ها ے خود که از طرف تتر ها آمده بود ملحق شده این دفعه بقهر و شدت هرات را تصرف و قتل عام و تاراج را کار فرمانشده همه سوار را آتش ظلم سوخته بجانب شاه مرو خود چنگیز خان که در طالقان بود و سریه ها بخراسان میفرستاد روانه شد و این بود تباهی خراسان که از ایشان دید و هیچ مهتر آن از آفت وحشی ها نجات نیافت و کان ذلک سنه ست عشر و ستمائه

(- قبضه نمودن تتر ها بر خوارزم و دوران بنمودن شان)

هر لشکری که چنگیز بطرف خوارزم روانه نموده بود بزرگ ترین شهر های تتر محسوب می شد چه ملک خوارزم هم اهمیت بزرگی داشت این ها که بخوارزم رسیدند لشکر بسیاری که در آنجا بود با ایشان بمقابله قیام نموده مردم آن سرزمین که بشجاعت موصوف بودند بسیار بشدت که ظهر آن شنیده نشده بود مدافعه نمودند محاصره مدت پنج ماه امتداد کرده از طرفین خصوصا از طرف تتر ها خلق زیادی بقتل رسیدند چه مسلمانان در حصار و تتر ها در میدان بودند تتر ها به تنگ آمده از چنگیز خان مدد خواستند آن تعداد زیادی ایشان روانه نموده و لشکری فوت یافته حمله ها ے متعدد بر شهر آورده یکطرف را مالک شده اهالی شهر هم جمع شده از ایشان دفاع مینمودند و ایشان هم قدم بقدم در شهر پیش رفته ببهر ها که میرسیدند مسلمانان هجوم دیگر از همه دیگر بایشان می جنگیدند تا اینکه شهر کاملا فتح شده و همه اهالی زیر شمشیر گرفته شدند پس ازان تتار ها همان بندی را که آب چون را از شهر منع می نمود باز نموده و آب در شهر در آمده شهر را مانند دریا پر آب نموده هیچ متنفسی را در شهر نگذاشت در شهر های دیگر اگرچه قتل عام می شد باز هم ممکن بود بعضی خود را پنهان کنند و یا فرار نمایند و یا خود را درین گوشه و کنار بیندازند مگر درین شهر که آب به نیزه ها از سر شهر بلند شده بود و همه شهر را خراب نموده بود ممکن نبود ذی حیاتی در آن باقی بماند انا لله و انا الیه راجعون

علامه ابن اثیر میگوید مثل این واقعات در زمانه ها ے سابق و لاحق شنیده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 617 of 1140

نشده بخدا پناه میجوئیم از ضعف بعد از قوت و از خذلان بعد از نصرت این بلیه تمام اسلام و مسلمین عام شده از خراسان وغیره بسیار کشته شدند چه در خراسان علاوه بر خراسانی ها بسیار تجار وغیره موجود بودند که زیر شمشیر رفتند تر ا بعد از فراغت خراسان و خوارزم بسوی شاه خود چنگیز خان بطالقان ستاختند

تجهیزات چنگیز خان جانب غربی بجنگ جلال الدین ابن خوارزم شاه

بعد ازان که تاتار از خراسان فارغ شدند سپاه بیکرانی جانب غربی که جلال الدین در آنجا حکومت داشت و علاوه بر سپاه بومی آنجا شصت هزار سپاهی پدرش هم نزدش حاضر بود همین تر ها رسیدند جلال با سپاه خود در موضع بلق پیش از آنها برآمده در انجا مشغول کارزار شدند سه روز جنگ شدید جاری گشته در نتیجه فتح نصیب اسلام شده کفار را منهزم و بهزاران زخم کاری رسانیدند آنهائی که زنده ماندند بطرف طالقان گریختند مردم هرات که از واقعه شکست تر خبردار شدند بر والی شورش نموده او را کشته علم طغیان برافراشتند مگر لشکر لگی چنگیز با منهزمین شان یکجا شده چنانچه گفتیم هرات را فتح و قتل و تاراج نمودند جلال الدین بعد از انکه تر ا شکست فاحش داد بچنگیز خان نوشت بهر جائی که انتخاب میکنی من با تو میجنگم چنگیز خان زیاده بر اول فوجی ترتیب داده بطرف غزنی روانه نمود فوج جلال الدین هم مقابل برآمده فریقین در کابل مقابل گردیده جنگ شدید واقع شد تاتار ها اینجا هم بیشتر از اول شکست خورده و تعداد کثیری از ایشان تلف شده اموال زیادی که خیلی زیاد و معنا بها بود از ایشان بدست مسلمانان افتاد و اسیرانی که بتعداد زیاد با خود آورده بودند کلا رها گشتند درخیال بین مسلمانان نزاع واقع شد باینطور که امیر سیف الدین غزاق که از نژاد اتراک و شخص شجاع و مقدام و صاحب رای جنگی بود هم جنگ را خودش بر افروخته و خودش پیش برده بود و همیشه بسپاهیان جلال الدین میگفت که شما به دنبال باشید که پراگنده شده اید و این شخص بود که حقیقتا چنگیزی ها را شکست داده بود او را با امیر ملک خان والی هرات که از خویشاوندان جلال الدین بود در مسئله غنیمت نزاعی افتاد و این نزاع بجدال انجامیده برادر غزاق مذکور کشته شد سیف الدین بغضب آمده گفت آیا جزای آنهمه خدمات من این است که برادرم کشته شود این را گفته و بطرف هندوستان رفت بقیه آن که سی هزار نفر بودند هم او را متابعت نموده رفتند جلال الدین شخصا پیش روی او رفته و هر چند عذر نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 618 of 1140

عفو فاسته گریه بنمود لاکن مؤثر نیفتاده و آن شخص رنجیده رفت و چنگیز خان
که از مسئله واقف شد با سپاه بیکران شتافته آمد خبر اینواقعه که بجلال الدین رسید
نامبرده ضعف حال مسلمانان را دیده غزنی را وداع نموده با حشم و عدّه خود جانب
هند گریخته خود را بدریای سند رسانیده چنگیز خان هم بسرعت او را تعقیب مینمود جلال
الدین که بخواست در سند عبور کند کشتی نیافته مضطر شده مجبوراً بمدافعه چنگیز خان
قیام نموده جنگی واقع شد که همه جنگهای گذشته چنگیزی نزد این جنگ بازیچه حساب
میشد این جنگ سه روز دوام نموده امیر ملک خان مذکور هم بهمراه بسیاری از مسلمانان
بشهادت رسید لاکن قتل و جرح کفار بارها بیشتر شده کفار مراجعت نموده دور شدند
مسلمانان که برای خود دیگر مدد ـــ از هیچ طرف نمی دیدند و بواسطه کشته های
خود ضعیف شده بودند و از مصیبت آثار با هم اطلاعی نداشتند طلب کشتی ها شده و
بکشتی ها سوار شده با جلال الدین از دریا عبور نمودند و بعضی میگویند که مسلمانان بدون
کشتی عبور نموده جلال الدین و لشکر آن خود را بدریا انداخته و بدون چهار هزار پیاده از
دریا دیگر کسی از فوج آن نجات نیافته و جلال الدین را با سه نفر اصحاب او موج بساحل
انداخته سه روز مفقود بودند بعد از سه روز که بغزنی خود رسیدند نفری آن حدود بسیار با
شکوهی نمودند پس ازین هم در بین جلال الدین و مردم این دیار بعضی مناقشه با ظهور
رسیده و نصرت بجلال الدین نصیب شده تا لاهور بتصرف خود در آورد چنگیز خان که
از دوری جلال الدین قوی القلب شده بود نفری آمده و آنرا بی مدافعه یافته اهالی شهر
و سواد را قتل و تاراج و سبی نموده علما و صلحا را بقتل رسانیده شهر و سود
را با آتش بیداد سوختاند و خطهٔ غزنی را ویران و سوخته محض ساخته بجانب ملک
خود شتافت ممالکی را که چنگیز خان خراب نموده بود و در آن با حاکم از
طرف خود نشانده بود بعد از رفع غائله مردم آن دیار واپس آمده و آنرا مشروع
آباد نموده شابان سابقه شان حکومت خود را بدست گرفته بودند قصه عجیبه
زمانی که جلال الدین بساحل دریای سند رسیده و کشتی نمی یافت چنگیز هم باو نزدیک
رسیده بود زمین بآن وسعتی که دارد بجلال الدین تنگ آمده مادر او و ام ولد
او با باقی اهل حرم او دست بدامان او انداخته گریه و زاری می نمودند
که بهای خدا ما را بکش و یا از اسارت نجات ده جلال الدین هم ایشان را
بدریا انداخته غرق نمود این هم از بلیه های عجیب و مشقت های غریب
ست که بانسان رخ میدهد ۰

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 619 of 1140

بازگشتن تاتار بها به ری و همدان و غیره

در سنه ششصد و بیست و یک طایفه از تتر با که غیر از تتر های مغرور اند بحکم چنگیز خان بطرف ری که نفری ره در آنجا فرار شده بودند باز جمع شده آماده نموده بودند روانه شده و قبل از انکه مردم واقف شوند بر ایشان تاخته قتل و غارت نموده بعد از خراب آن بطرف ساوه رفته در آنجا نیز همچه اعمال نموده بجانب قم و کاشان که از حملهٔ تاتار مغرب کامل سلامت یافته و آن تتر ها بطرف این دو شهر هیچ نرفته بودند رفته در آنجا نیز مثل شهر های دیگر قتل و غارت و تاراج و خراب را کار فرما شده جانب دیگر بلاد شتافته و همین آتش را در آنها هم افروخته بهمدان که در آن جا لشکری از نفری که سلامت مانده بودند جمع شده بودند ابالی را قتل و غارت و بسی و اسارت تباه نموده شهر را خراب کرده بطرف ری رفتند در آن جا لشکر زیادی از خوارزمیه هم رسیده بود که تتر ها در آن ریخته و ایشان را قتل و تاراج نموده بقیه السیف در آذربایجان فرار نموده در اطراف آن منزل نموده بودند که ناگاه تتر ها بایشان رسیده شمشیر را در آنها گذاشتند و باز بقیهٔ شان گریختند یک طایفه از تتر ها جانب تبریز رفته و نزد رئیس شهر اوزبک بن پهلوان روانه نمودند که اگر با ما مخالفت و دشمنی نداری باید که هر قدر خوارزمی که بشهر ست بما بفرستی در نه ترا دشمن تصور نموده ما هم دشمنی میکنیم اوزبک هم برخوارزمی ها قبضه نموده بعضی را کشته و بعضی را اسیر نموده و اسیران را با سر های مقتولین و تحف و هدایا نزد تتر ها روانه نمود تتر ها آن دیار را ترک نموده سوی خراسان مراجعت نمودند این بود - عملیات این طایفهٔ تاتار با وجودیکه تعداد شان از سه هزار نفر زیاد نبود و خوارزمی باشش هزار سوار بودند که ترس بر ایشان غالب از نزد آنها فرار نمودند بلکه لشکری ها ـــــے اوزبک بن پهلوان از هر دو فریق بیشتر بود با وجود آن نه اوزبک و نه خوارزمیه هیچ کدام نتوانستند که معارضه کنند ابن اثیر میگوید از خداوند استرحام میکنم که بمسلمانان آسان کند که بلا ـــــے عظیم گرفتار شدند نفوس شان قتل و اموال شان تاراج و اولاد شان غلام و حریم شان بی پرده و شهر های شان خراب می شود .

رسیدن جلال الدین ابن خوارزمشاه بغوریستان و عراق

در اول سال ششصد و بیست و دو جلال الدین بغوریستان و عراق رسیده والی از طرف خود بهند و ستان مقرر نموده بر کرمان و باقی اصفهان و عراق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 620 of 1140

عجم و فارس متولی شده سپاه آن به بغداد نزدیک شد بدرجه که اهل بغداد ازان هراس نمودند بعد ازان به تبریز و آذربایجان رفته کار آن بزرگ شد بدرجه که ممالک را از دست مالکان شان گرفته ضمیمه مملکت خود میساخت قصه کوتاه در بعضی ممالک که فاتح می شد عیناً عملیات تترا از قتل و تاراج کار فرما میگردید در همین سال خلیفه الناصر در حالی که چهل و هفت سال خلافت نموده بود فوت نمود و بعضی ها میگویند که فتنهٔ تاتار بواسطهٔ مراسلهٔ آن که بایشان نوشته و ایشانرا بر علیهٔ خوارزم شاه بواسطهٔ آنکه ادرا از عملهٔ عراق باز دارد بروی کار آمده بود و الله اعلم.

بعد از ناصر پسرش الظاهر بامرالله خلیفه شده نُه ماه خلافت نموده بعد از فوت آن پسر آن المستنصر بالله ابو جعفر منصور خلیفه گشته و بعد ازان مستعصم بالله آخر خلفاء بتخت جلوس نمود چنانچه ذکر خواهد شد و چون جلال الدین تخت گرفته ملک آن وسیع شد در سنهٔ بیست و چهار برایش اطلاع رسید که یک طایفهٔ بزرگ تتریهٔ دامغان رسیده اند و خیال حمله دارند جلال الدین با سپاه کافی بمقابل ایشان ایستاده و خوب مدافعه نموده ایشان را شکست فاحش داده تا چند روز ایشان را تعقیب نموده از ایشان عدهٔ نهایت کثیر ے را قتل رسانیده و بعد خود بنواحی ری قایم و رزیده از جماعات دیگر تترها بهراس بود تا اینکه بسال بیست و پنج خبر دادند که جمع بزرگے رسیدند و همین بود که قتال جاری شد و در چند حمله ظفر بطرف تاتارها بود لاکن در حمله اخیر جلال الدین غالب شده و ایشان را پراگنده ساخته آخرین شکست را برایشان ایقاع نمود و این ها اشخاصی بودند که چنگیز خان ایشان را از سپاه طرد و از ملک خود خارج نموده بود که ایشان قصد خراسان را نموده او را خراب یافتند و ازان جا خیال ری بسته و این جا رسیده بودند از تولی خان پسر چنگیز خان هم خطی بجلال الدین رسید که این تاتارها وابسته گان ما نمی باشند فقط اشخاصی هستند که از طرف ما طرد شدند جلال الدین ازین مکتوب ایمن شده جانب آذربایجان روانه شد و این زمانی است که چنگیز خان در سال بیست و چهار هلاک شده بیست و سه سال سلطنت نموده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 621 of 1140

زمانی که مرگ خود را تیقن دانست اولاد خود را جمع نموده و ممالک را در بین شان تقسیم نموده تخت را بر ئیس شان تولی خان تفویض نموده تولی خان هم نبرد یکی با مرده سلطنت هیلاکو خان که فاتح بغداد است انتقال نمود .

برآمدن تاتارها جانب آذربایجان

در اوّل سال بیست و هشت تترها از ماوراء النهر بسوی آذربایجان روانه شدند و جلال الدین هم درین آوان مملکت آن بواسطه بد خلقی آن که بر همه شاهان مجاور خود بدسلوکی نموده و با همه جنگیده و در آخر از دست بعضی با شکست خورده و شوکت خود را باخته بود روی بضعف آورده بعضی از شاهان مجاور آن تتارها حقایق ضعف جلال الدین را نوشته و تاتارها را بآمدن تشویق نموده بودند تاتارها هم حسب ارشاد همسایگان آمده جلال الدین که بران خوف استیلا نموده بود تقتال تترها بیرون نشده تترها بری و همدان و قصبات بین این دو شهر قتل و تاراج کرده قصد آذربایجان را نموده درین راه خود قتل و ویرانی نمودند جلال الدین که از خوف و ترس قادر بر حرکت نبوده باز از اختلاف عساکر آن بیشتر ضعف بر آن طاری گشته بود چه یکی از وزراء آن با یک حصّه از عساکر آن از اطاعت آن بر آمده بودند سبب این واقعه را امر غریبی نوشته میکنند که خیلی بر سخافت عقل جلال الدین دلالت میکند و میگویند که غلام اخته داشت قلج نام و جلال الدین بران عشق مفرطی داشت روزی از قضا قلج مذکور مرد جلال الدین باندازهٔ جزع و فزع در مردهٔ آن نشاندادکه هیچ کسی مثل آن از او ندارد قلج که درچند فرسنگی تبریز مرده بود جلال الدین همه عساکر و امراء خود را امر داد که پیاده با جنازهٔ او به تبریز برند جلال الدین هم شخصاً پیاده میرفت تا اینکه وزراء بگوشش زیاد او را سوار نمودند قبل از وصول جنازهٔ خادم بمردم تبریز اعلان نموده بود که تماماً باستقبال آن خادم بروند شوند و مردم نیز کاملاً برآمده بودند جلال الدین که مردم شهر را دید بنای عتاب را گذاشت که چرا از زینکه نمودید بیشتر گریه و فریاد بمرگ این خادم نکردید بلکه ازان گذشته نخواست که اینشان را جزا دهد لاکن وزراء آن درین آمده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 622 of 1140

معذرت نمودند بعد از ان مرده را اسم دفن نکرده بهر جا که میرفت آنرا با خود
میبرد و پیاسنج بروی خود زده می گریست و از اکل و شرب افتاده هرگاه که
طعام بر و عرضه میکردند میگفت برای قلیچ ببرید و کسی را یارا نبود که بگوید قلیچ مرده
است چونکه را باین سخن گشته بود و خدام طعام را میبردند و باز میآمدند می
گفتند که قلیچ رین ادب نیست داده و میگوید من بهتر شده ام امرا و وزرا جلال
الدین را از ین حال خبط — دامن گیر شده بران طغیان نموده بهان وزیر متمرد
پیوستند اما بعد از انکه تتر بارسیدند جلال الدین غلام اخته خود را دفن نموده بنای
استمالت وزیر را گذاشته او را طلب نمود و بعد از ان که وزیر نزد او رسید و چند
روزی ماند او را بقتل رسانید این قصه مثالی است که امثال شان شنیده
نشده و دلیلی است که خداوند خذلان او را اراده نموده بود .

(در رسیدن جلال الدین به آمد و متهزم شدن آن)

در سنه سیت و ستمائة تاتار خ مراغه را از آذربایجان محاصره نموده و بامان تسخیر
کرده کشتار بسیاری نکردند مگر مردم آذربایجان بسیار هراس بودند جلال الدین
که عملیات تاتار را باضعف خود مشاهده نمود آذربایجان را وداع نموده عزم
نمود که از خلیفه و ملوک اطراف خود معاضدت بخواهد و هم در آنجا رفته ایشان را
از تاتار تحویف کند تا باخبر باشند همین بود که بقرب (آمد) رسید غرانه تتر با به
سکر و خیمه گاه او ان داخل شدند جلال الدین فوراً روی بگریز نهاده از یک جای
بجای دیگر میگریخت و بعد از ان بمه عزت با نهایت ذلت بدل شده بود یکی
از دهات میافارقین پناه برد که ناگاه تتر با بران ریختند بیچاره در آن حال نیز
فرار نموده خود را بکوهی که در ان بعضی اکراد بودند رسانید اکراد او را گرفته اذیت
نموده اراده قتل او را نمودند جلال الدین بیکی از ایشان گفت که من ترا بهم و
اگر مرا حفاظت کنی ترا ملک این دیار می سازم گردنکور او را گرفته و نزد زن
خود برده و بطریق حفاظت گذاشته خود بکوه رفت گردیگری آمده بزن گفت
که چرا این جوارمی را نمی کشید زن گفت شوهر من این را امان داده گردنکور به
جواب گفت این جان شاه است که در خلاط بهتری را از خود کشته است
این را گفته و حربه خود را کشیده او را بقتل رسانید و این روز
بنجم شعبان سنه ششصد و بیست و شش بود پس پاکست آن ذاتی که
ملک آن لایزال است و فی ذالک عبرة لاولی الابصار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 623 of 1140

واز مسائلی که باید درین کتاب ذکر شود تا بدانیم که خداوند در ملک
خود بهر صورت که بخواهد تصرف میکند مسئلهٔ صندوقهاست که از پدر جلال
الدین باقی مانده بود زانے که خوارزم شاه از حملهٔ ترتار گریز نموده چنانچه
قبلاً مذکور شد و وقتی که بعراق عجم میرفت و به بسطام رسیده بود بذریعهٔ کاتب
خود ده صندوق سربمهر قطعه از دین که محکم ترین قلعه های عالم است روانه
نموده و سربمهر رسید گرفته بود وحین روانه نمودن چنین اظهار داشته بود که اینها
همه پر از جواهر است خصوصاً دو صندوق آنها که قیمت شان برخراج روی زمین
برابری میکند زمانی که چنگیز درین دیار مستولی شد جان ده صندوق سربمهر را
نزدش حاضر و بآن تسلیم نمودند گویا خوارزم شاهی که آنها را بصد زحمت جمع
نموده بود ازان هیچ منتفع نشده و بکمال عزیمت سجین گریز ترک حیات نمود
این اثیر میگوید پاک است آن ذاتی که مأموریت شانرا بخوف و عزت شانرا به
ذلت و کثرت شانرا بقلت مبدل نموده فتبارک الله احسن الخالقین زمانی که
ترتار بدیار بکر و جزیره بطلب جلال الدین داخل شدند آنقدر فساد و تاراج و قتل
و تخریب بمذمت شان تولید شد که فوق تحمل آنها بوده بسواد آمد و از زن و بچا
فاجعین را تاراج نموده قصد شهر اسعرد کردند اهل این شهر بمقاومت بذل همت
نموده لاکن ترتار برای شان امان دادند مردم هم واثق شده تسلیم
شدند و بعد ازانکه ترتار متمکن شدند شمشیر را در اهالی گذاشته بدون از عدهٔ
قلیلی که کدام جای مخفی شده بودند کسی بسجات نیافت این اثیر میگوید بعضی
تاجران که از آمد مجبور نموده بودند بمن حکایت کردند که تعداد کشته گانرا شماره
نموده از پانزده هزار نفر زیاده دیده بودند و بهمراه همین تاجر کنیزکی از
اسعردی بود و میگفت من کنیزکے ازان مردم بودم که میخواست
بجهاد برآید و مادرش که تنها همان فرزند را داشت پسر را از جنگ
منع می نمود پسر نشنیده و مادر الحاح می نمود همینکه چند قدم بدروازهٔ
خانهٔ خود قدم زدند هردو از دست ترتار کشته شدند و مرا
برادر زادهٔ مادر مذکور بمیراث برده و باین تاجر فروخت
این کنیزک هم در تعداد قتیلان سخن دهشت ناکی میگفت
مدت حصار این شهر پنج روز بود که بعد از فتح آن بجانب
طرزه شتافته و دران نیز همین افعال را کار فرما شده سوی وادی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 624 of 1140

قریشیه که مامن اکراد و اراسے لساتین و آبهای جاری و یک راه
بسیار تنگ بود رسیدند اکراد در آن تنگنای با ایشان متصادف
شده ایشان را از دیار خود منع نموده بسیار نفری شان را کشتند تتر ها
هم ناکام شده بطرف شهر بائی که صاحب و مدافع نداشت شتافته
بماردین رسیده هرچه یافتند بیغما بردند و رئیس ماردین هم خود را بقلعهٔ ماردین
متحصن نموده پس ازان تتر ها به نصیبین و حزیره رفته و سواد آنها را تاراج
کرده و هر کس که بدست شان آمد کشتند لاکن دروازه های آن بسته
شده و تتر ها جانب سنجار رفته بکوه های آن داخل شده و بعراباں تاراج و قتل
نمودند و یک طایفهٔ شان جانب موصل بقریهٔ مونسه که نزدیک موصل
ست رفته تاراج نمودند و اهالی که بیک موضع پناه برده بودند
کامل بقتل رسیدند ابن اثیر میگوید یکے ازان مردم بمن حکایت
نمود که من از دست شان بیک کاهدان پنهان شده بودم اگرچه
مرا نمی آمدند مگر من ایشان را از سوراخ خانه می دیدم که هرکه را میخواستند
بکشند آن بیچاره لا باالله میگفت و زمانی که ده را تاراج و مردم را
قتل نموده ایشان را در کوچه که براسپان خود بازی میکنند دیده
کرده بلغت خود سرود میخوانند و لا باالله میگویند نصف طایفه
شان جانب نصیبین رو م رفته قتل و تاراج کرده و ایس آمده باز شهر ایس
معاودت نمودند اهل بدلیس بقلعه و کوه ها متحصن شدند تتر ها هم اندکی قتل نموده
شهر را آتش زدند ابن اثیر میگوید یک مردی ازانها بمن حکایت کرد که اگر چهل
نفر سوار میداشتیم یکی از تتر از نزد ما زنده نمی رفت چه راهها تنگ و کوهستانی
بود دعوهٔ کمی در آن جا بر نفری زیاد هم غالب شده میتوانست بعد ازان جانب
خلاط رفته یکشبرا ازانکه باگرمی میکشتند محاصره کردند که محکم ترین شهرها بود و آنرا
بقوه فتح نموده همه ساکنین آن را قتل نموده قصبهٔ شهرا از جیش که آن نیز از
اعمال خلاط ست کردند خلاط شهر بزرگی ست و همان رویه خود را درین شهر
نیز در ماه ذی حجه سنه ششصد و بیست و هشت حکم فرما شدند ابن اثیر
سے گوید بر اے من ازان مردم حکایت
ها نمودند که ممکن است کسے ما در
نکند چه آنقدر خوف که خداوند در دلهاے آن مردم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 625 of 1140

انداخته بود از عقل دور است میگویند یکنفر تاتاری در یک دو میلیک
دروازه داخل میشود و نفری را یکی بعد دیگری میکشت والی تمام شدن شان
یکی به بدی بطرفش دراز میکرد . و نیز حکایت میکنند که یک مغول یکی را از آن مردم
گرفته و آله را که او را بکشد نداشت بدان شخص گفت که سر خود را بزمین بگذار شخص
سر خود را بزمین گذاشته و هیچ برنداشت تا آن تری رفته و شمشیر بیدا کرده و امده این
ست عنصر را بقتل رسانید یکی بمن حکایت کرد که پایان نهده نفر براه سیفر فقیم کنیفر
سوار در مقابل ما برابر شده و چیزی بلد ازبان خود امر مینمود و ما معنی آنرا ندانستیم کرکیکو
شایان یکدیگر خود را شانه بند کنید هفده نفر رفیق من قبول نموده نزدیک بود معلمات
اقدام کنند من گفتم اخر ما نهزده نفریم چرا بیکنفر تسلیم شویم بیاید که از اینکشیم رفقا گفتند از جمعیت
مسئله می ترسیم گفتم این شخص اکنون شمارا می کشد و اگر شما بکشید ممکن است خداوند
شمارا نجات دهد با این هم رفقا حوصله خود را ندیده و شبهاش جسارت نموده از انکار
گشتم و گریختیم و خداوند ما را از شرارت شان نجات فرمود امثال این واقعه بسیار است
این حوادثیست که تاکنون در سابق و لاحق چشم زمانه مثل آنها را ندیده خداوند
بجانه مسلمانان رحم و لطف و دشمن را از ایشان دفع فرماید عجب تر اینکه دشمن ها درین مرتبه
هر چه میخواستند کردند و باز و اپس رفتند و کسی نبود که با ایشان مزاحمت
کند و یا بروی ایشان به ایستد فبحان من بیده ملکوت کل شئ یعز من یشاء
و یزل من یشاء وچون تترها بآذربایجان رسیدند اهالی آن ایشان را اطاعت
نموده اموال و کالا و امتعه بطور تحفه تقدیم نمودند و سبب این اطاعت
فقط این بود که جلال الدین وقتی که منهزم شده به آمد رسید عساکر آن مقتدر
و تباه شدند تترها هم بدیار بکر و جزیره اربل و خلاط کمال خونریزی را
کار فرما شده کسی در مقابل شان ایستاده نشد بادشاهان اسلام هم در حجره ها
و سوراخ ها پناه گزین گشتند . گمنامی جلال الدین و مفقود شدن اثر
آن هم باین اطاعت مؤید شد لاجرم ایشان بوفق خواهش تترها اطاعت
نموده هر چه خواستند ستادند تبریز نیز همچنان کرد چه شاه تترها
به نزدیک آن فرود آمده طلب مال و اطاعت نموده و بواسطه
عدم قبول ایشان را بکارهائی که میکردند تهدید نموده بود
ایشان هم هر قسم اموال و تحفه ها لذرقم کالاها و ابریشم و حتی
خمر نزدش روانه کرده آن هم از ایشان اظهار ممنونیت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 626 of 1140

نموده فرد اول شان را بحضور خود طلب نمود اینها همه قاضی شهر و رئیس
را با جماعتی از اعیان اعزام نمودند لیکن شمس الدین طغرائی که مرجع کل بود
تخلف نموده نیامد شاه ترها از ان پرسید که چرا نیامده گفتند که آن شخص
بی جا و پا یه است و بدون اینکه به ملوک سابقه تعلقی داشته
دیگر بزرگی ندارد و اصل و مرجع الیه مردم ما یانیم که بحضور آمده ایم شاه
از این مسئله خاموش شده صنعت گران قالا را طلب
نموده بعضی جامه های خطائی برای شان سفارش نمود و هم از
مردم خرگاه برای شاه طلب نمودند صنعت گران نیز خرگاه های خیلی
عالی که مثل شان دیده نشده بود ساختند و بیرون آن را از اطلس
اعلی زرکش و درون آن را از قندز و سنجاب ساخته چند دانه تقدیم
نمودند ترها هم از ایشان به خراج نقدی و جنسی که عبارت
از کالا باشد طلب نموده قاصد هایی خود را به دیوان خلافت و
باقی شاهان فرستاده خواهش نمودند که بعد از جلال الدین خوارزم شاه
را معاونت نکنند ابن اثیر میگوید من بر مکتوب تاجری که از ری بود و بموصل
آمده و مدتی با رفقای خود اقامت نموده و باز بری رفته در آنجا که هنوز تاتار ها بودند
رسیده و با ایشان به تبریز رفته و از انجا برفقای خود این مضمون را نوشته
تعداد لشکر این کافر را بواسطه که دلهای مسلمانان را شکسته اندازه نمیکنند
مسئله خیلی مهم است گمان نکنید طایفه که به پسین و خابور و طایفه دیگری که با اربل
بود و قرار سیده اند مقصد شان یکانه تاراج صرف است بلکه عیناً همچنین خواهند بود
آیا در مردم قوه مقابله با ایشان هست یا نه بعد لزان که برو مند و شاه خود را از ضعف
مردم واقف کنند شبهه نیست که در بهار آینده باز قصد این دیار را می کنند و
برای شما جائی نمیگذارند مگر حصه ها شبیکه بجانب غرب باشد چه مقصد شان تصرف
تمامی اماکن است پس خود فکر کنید و سر گریبان خود فرو برید انا لله و انا الیه راجعون
در این سال ششصد و بیست و هشت تاریخ کامل که از علامه ابن اثیر بود اختتام
می یابد و شخص مذکور در ششصد و سی وفات یافته اند جناب شیخ صوفی را امام غزالدین علی بن عمر شیبانی
معروف بابن اثیر جزری میگویند در سنه پنجصد و پنجاه و پنج در جزیره ابن عمر تولد شده و بموصل رفته از
شیوخ بسیاری که در انجا بودند تربیت شده بعد بغداد و شام و بیت المقدس رفته در آن
اماکن بتحصیل کرده و باز در خانه خود بموصل آمده و از زاویه بر مطالعه و تالیف اینها فرموده است شخص موصوف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 627 of 1140

امام حدیث و حافظ تواریخ متقدمین و متاخرین و دانای انساب و اخبار عرب است تالیف بسیار دارد
یکی از انجمله اسد الغابه فی تاریخ الصحابه بزرگ و یکی تاریخ کبیر بسی کامل است و دیگر تصنیفات نیز دارد
علامه ابن خلکان هم از جمله شاگردان این علامه است جزیره مذکور که مسقط الرأس علامه است
ازان سبب ابن اثیر مشهور شده که شخص موسوم بعبد العزیز ابن عمر که از اهالی مرقعه از توابع موصل است جزیره
بنا نموده است عساکر خوارزمیه که نزد جلال الدین بودند دیار بکر و موصل و حلب متفرق شده بجانب شرع شتافته
فساد را نموده زنا و فواحش و قتل را کار فرما شده کار مسلمانان خیلی دشوار شده بود این قصه بسیار طویل است که
بقصد اختصار از ان عطف نظر میکنیم در سنه ششصد و چهل و یک تتر با قصد ممالک غیاث الدین کیخسرو سلجوقی
رصاحب طالقان بود برآمدند غیاث الدین از حلبی گاستوار نموده آنها ناصح الدین خادم را با جمعی روانه کردند
دیگر اطراف هم بآن کک رسید بنای جلش از طرفین گذاشته شد لاکن عساکر روم خیلی بدی شکست خورده تلفات
زیادی از قتیل و اسیر بدست تتر ها آمده بر علاء الدین آمد استیلا نموده غیاث الدین هم دریکی از قلعه ها گریخته
از تتر ها طلب امان نموده در اطاعت شان داخل شد در سنه ششصد و چهل و سه تاتار ها قصد بغداد کردند
عساکر بغداد بمقابل شان برآمده تتر ها در شب منهزم شدند لیکن چون تقدیر ازلی باستیلاء تتر بر بغداد و
انقراض دولت بنو العباس رفته بود خداوند جل شانه برای این امر اسباب و برای اسباب علاماتی بخشیده
متحقق فرموده بود بزرگترین این اسباب این بود که مسلمانان از استقامت برآمده در معاصی و شهوات
منهمک شده از جمله علامات نیز این بود که در انروز ها بعضی امورات احداث میشد که بدیدن
آنها مردم گمان میکردند که قیامت در این سال ها قایم می شود مگر در آخر معلوم شد که آن امورات
مقدمات زوال دولت عباسیه و ضعف اسلام است جلال الدین سیوطی در الحاضره میگوید
برای انقراض دولت عباسیه پریشانی مردم مقدماتی بود که علماء بیشتر بران استدلال مینمودند یکی از انجمله
بود که در یوم سه شنبه هژدهم ربیع الآخر باد شدیدی در مکه مکرمه وزیده پوشش خانه کعبه را قدر شبر فاز
دیست بکرو بعد ازان کعبه شریفه عریان میبود حافظ عماد الدین بن کثیر میگوید این خبری بود که بر زوال دولت
عباسی و فتنه تاتار دلالت مینمود ابن کثیر مذکور میگوید در سنه چهل و هفت آب دجله طغیان نموده بسیاری
از محله ها و خانه های مشهوره را برده حتی نماز جمعه هم خواندن ان دشوار شده و در همین سال در بغداد
رد و سیاط هجوم آورده نفری بسیاری کشتند در سال ششصد و پنجاه آتش زدگی در حلب
احداث شد که ششصد خانه سوخت میگویند فرنگی ها سبب آن شده بودند در سنه پنجاه و دو
اشتی در بعضی کوه های عدن دیده شد که ستاره های آسمان شب بدریا میافتاد و در روز ان دود بر زمین
می آمد مردم باین نظاره بخوف افتاده توبه و رد مظالم نموده بافعال حسنه شروع نمودند در سنه پنجاه و
چهار دجله طوفان نموده خلق زیاد بر اثر آن تلف شده خانه های زیاد در اویران ساخت در هم بغداد باسوار شده
تلفات مردم را دیده بخداوند استغاثه مینمودند آب بدیوار های شهر داخل شده خانه وزیر را با سه صد پنجاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 628 of 1140

... و خزانه سلطنتی مخزن اسلحه را تباه نمود سبکی در طبقات میگوید این هم از جمله امور یست که مقدمه عمده محسوب میشد و در دوشنبه غره جمادی الآخر همین سال در مدینه منوره صدائی پیدا شد مانند صدای رعد از دور گاه گاهی شنیده میشد و همین صدا دو روز دوام نموده در شب چهارشنبه صدای مذکور بر زلزله عظیم انجامیده زلزله هم کسب شدت نموده شهر و دیوارهای حجره شریف را بلرزه آورده الی روز جمعه چهم ماه دوام نموده و بعد در تعقیب آن از زبان آتش بزرگی ظهور نموده در مجراهای سیل وادی ها جاری شده از کوه ها نیز سیلان کرده تا براهی که حاجیان از عراق می آمدند رسیده در انجا توقف نموده بنای خوردن زمین را گذاشت و هر روز بطرف اخیر شب صداهای مهیب نموده و کاشنکاه خاموش می شد مردم دوچار وحشت شده به پیغمبر پاک خود استغاثه نموده از مساهی تو نمود رد مظالم مینمودند و آتش تا اخیر ماه دوام نموده شب دوشنبه نیمه ماه قمر خسوف نموده فردا آن خورشید کسوف کرده چندروز کم نور بود مردم فوق العاده بترس شده علماء به نصیحت نموده میرراه وعظ گشاده امهم مال های مردم را بدیشان رد نمود مخبرین را بیش بغداد بردند ... زبیر رسیده که شراره این آتش بکدام جهت طرف یرناب بلند گشته بجهت شرقی مدینه غره رمضان این سال مسجد نبوی ... آتش گرفته راصل آتش از یک خزانه که بطرف جنوب شمال بود و یک خادم که بهمراه او آتش بوده دران خزانه داخل شده بود تولید شده و بآلات سیده بسقف و ازان بدیگر سقفها سرایت نموده همه را سوخته خود را یک ساعت به بعضی آستانه ها رسانیده و از زیر ها گذاشته سقف حجره همایون را با غیر یک انخضرت بران خطابت میفرمودند تیر طعمه خود ساخت اینها به مسند رانی بود که از مضایب بسال آینده خواهد شعار میکرد این بود کلمات جلال الدین سیوطی سید سهوری در حسن الوفا بسبب حریق را زیاده تر واضح میکنند و میگوید ـــــ که سبب جمعه اول رمضان سنه پنجاه و چهار مسجد نبوی ... در اول شب بسبب اینکه ابوبکر بن وحد فراشی در خزانه که در زاویه غربی شمال بود برای بیرون آوردن فتیل های مناره های مسجد داخل شده و بدستش دشنائی بود و از ان دریلی از فتیل های فتیله که در آن اده مشتعل بود اخته و آن فتیل مشتعل شده ابوبکر از اطفاء آن عاجز آمده و التهاب به بعضی از ده ها رسیده بسقف بالا شده امیر شهر با خالد آغا علی هم برای اطفاء حاضر شده کامیاب نشده توانستند با اینکه بسرعت فوق العاده آتش خزانه را بتمامی سقفها همه محتویات آن که عبارت از منبر نبوی ... دروازه ها و حوائج حجره ها و صندوق ها باشد رسانیده یک قطعه چوب را درست نگذاشت و همچنین کتب و مصحف ها را سوخته آتش خود را بسقفی که بالای حجره همایون بود رسانیده هر دو سقف بذرون حجره بروی تربتهای مقدسه افتادند در انوقت برتبرهای مقدسه قبه موجود نبود اول قبه که ساخته آن است که در زمان سلطان قلاوون صالحی در سنه ششصد و هفتاد و هشت بنا شده که یک قبه خورد که بالین آن مربع و بالای آن بذریعه چوب هائیکه بر چهار دیوار محیط متکی شده بود منقش پوشیده شده بود و قبه کلان قبه سلطان قانصوای که در سنه هشتصد و هشتاد و هفت ساخته شده قبه ایست که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 629 of 1140

خیلی بلند و یک پوشش از خشت پخته و دارای پایه های بزرگ پخته است که بر بدن مسجد منصل است
و علامه سمهودی سخن را در باب آتشی که بجرم ظاهر شده تطویل نموده و آنرا از حیث آنکه از معجزات
حضرت پیغمبر است خیلی مفصل بیان نموده چه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
قبلاً ازان خبر داده بودند امام بخاری و مسلم در صحیح های خود میگویند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرمایند قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه از حجاز آتش ظاهر نشود آتش حجاز در یک روایت بخاری آمده
بیرون میشود از زمین حجاز و بصری گردن های شتران را از نور آن ظاهر و روشن میگردد در مسند فردوس دیلمی
ابن عدی از عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که قیامت برپا
نخواهد شد الا وقتی که وادی از وادیهای حجاز با آتش سیلان کند دگر در بنای شتر در بصری نور آن ظاهر شود باز هم را
در این باب امتداد داده میگوید نوودی گفت علم در ظهور این آتش در نمامی مردم شام متواتر
شد و نووی هم دران زمانه بود ابتدا این در غره جمادی الآخر سنه پنجاه و دو یک زلزله خفیفی بود که
باکثر از خود هم بعضی ادراک نکردند و در روز سه شنبه شدت گرفته ثبات ظاهر شد بعد ازان
شب چهارشنبه سوم ماه مذکور اخیر شب زلزله عظیمی تولید شد که همه مردم سخت هراس نمودند که الامان
بلکه تا روز جمعه امتداد داشت صدای آن باز صدای رعد شدید تر بود و در اثر آن زمین متموج
دیوار ها بحرکت آمده حتی در یک روز بدون شب آن هژده حرکت بظهور رسید از ابی شامه که
آن از کاشانی روایت کرده نقل است که روز جمعه زمین بلرزه در آمده زلزله بزرگی شد که مناره ها
مضطرب شده از سقف مسجد آواز عظیمی بلند شد در روز جمعه نیم روز این آتش ظاهر شده از محل ظهور آن
یک دود کثیف که سیاهی آن افق را پوشیده بود که ظلمت چراغ در شب پیدا نشد تحقیق آتش خیلی بروشنی ظهور
نموده و بمانند شهر بزرگی در جهت شرقی عرض نموده کردوقرطبی میگوید که تو آتش مذکور را بمثل شهر
بزرگی که محاط بدیوار یکه دارای کنگره ها و برج ها و مناره ها باشد میدیدی و اشخاصی که آنرا تعجب
مینمودند میدیدند که آتش مذکور بر هر کوه که میرسید آنرا محو و گداز نموده و از مجموعه سنگ های آن مثل کوه
سرخ و سبز برآمده و بمانند رعد عرض نموده سنگ را بسر بر میدانست و سوختگی های آن مثل کوه
بزرگی جمع شده بود آتش مذکور بنزدیکی مدینه شریف با آخر رسیده باین هم بدینه شمال شرقی میرسید
و ازین آتش علیائی که مشابه غلیان دریا باشد دیده می شد راوی مذکور میگوید بعضی از رفقا
با میگفتند که آنرا در مدت پنجروز در هوا متصاعد دیدیم و شنیدیم که از نکه دکوه بصری روشنی آن دیده میشد
قطب قسطلانی که در آن عصر موجود بود و جد قسطلانی شارح صحیح بخاری است میگوید که نور آن آتش بر اشیاء
ظاهر و مختی مستولی شده تصور میشد که بجرم و مدیر خورشید طلوع نموده بود حتی بود که از شعلهای آن
آتش متاثر میشد شعاع خورشید که بر زمین میرسید بزردی آمیخته می شد مگر شعاع آن
سرخی ممزوج بود و اجتناب بصورتی معلوم میشد که گویا گرفته بود ابو شامه میگوید که شعاع آن آتش از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 630 of 1140

سلکه زلات و منبوع دیده شده ابو شامه میگوید کسی که بآن وثوق داشتیم بمن گفت که من آنشرا در مدینه دیده بودم و بمن رسیده که در موضع تیما بروشنی آن خط نوشته شده تا مدتیکه آن آتش دوام داشت خورشید و ماه بآن بصورت گرفتگی طلوع مینمودند ابو شامه میگوید در دمشق برای ما اثر این منوری خورشید از یکنوع آن بدیوارها کم رنگ می افتاد معلوم می شد میان این مسئله حیران بودیم تا از قضیه خبردار شدیم قطب قسطلانی میگوید جماعتی بمن خبر دادند که آتش مذکور را از کوه های شامیه دیده ایم بلکه یکی گفت که نور آنرا از تیما و بصری که بعد شان از شامیه مثل بعد شامیه ست از مدینه دیده ام عواد بن کثیر میگوید که قاضی القضات صدر الدین حنفی بمن گفت که پسرم شیخ صفی الدین مدرس مدرسه بصری از زبان بسیاری شنیده که در صبح آن شبی که آتش ظهور نموده بود آنها بیاض گردن های شتر های خود بنور آن آتش دیده بودند پس ثابت شد که این همان آتش موعود است و معجزه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باین بحث تمام در سیدن نور آتش باین اماکن بعید وضوح مسئله انداز شده ست مگر اختصاص رو در جمعه مسئله ایست که ظاهر ست این آتش نعمتی بود در صورت و لباس بلا از حیث اینکه معجزه حضرت پیغمبر دلالت کننده بر صدق دعوت شان بوده و هم از حیث اینکه سبب توبه و انابت خلق گشته بود نعمت گفته شد اما از حیث اینکه باعث خوف و ترس دلها شده بود بلا و نقمت محسوب میگشت امیر مدینه سنوده عز الدین یوسف بن شیخه همه غلامهای خود را آزاد و مظالم مردم را رد نموده خود در مسجد نبوی آمده شب جمعه و شنبه را در مسجد بهمراه اهل مدینه و اهل نخل که حتی زنها و اطفال هم آمده بودند دگریه و زاری نمودند سرها را برهنه کرده بگناهان خود اقرار و به پیغمبر شفیع خود صلی الله علیه وسلم التجا مینمودند همه بدینسان ترحم نموده این آتش بزرگ را بطرف شمال متوجه گشته اندازه عرض این طرف شمال در حوزه بقدر سه ماه در آنجا میبود خداوند همه مدت آنرا دراز نموده بود که تا همه مردم ازان واقف شوند انابت کنند برای آن شدت و عظمت داده بود تا ازان بآتش آخرت استدلال نمایند امیر شهر یکعده سوارا برای تحقیق حال آن روانه نموده لاکن اسپها نزدیک شدن آن اقدام نمی نمودند سواران پیاده شده بآن نزدیک شده میدیدند که شراره های بزرگ ازان بهوا میشود و از آن بیشتر نتوانستند که بحقیقت آن مطلع شوند لاکن امیر باین قانع نشده عزم خود برای کشف حال مصمم نمود بقدر دو سنگ دست نزدیک شده از حوالت زمین که فوق العاده بود و سنگ هائی که مثل منجم تیز بود و آتش از زیر شان جریان و در مقابل آن شعله ها و زبانهای آتش بلا میشدند نتوانست که بیشتر برود و میدید که آتش مانند کوه های بلند و پشته ها متقارب سیار سنگ ها را مثل کف بروی گرفته مثل دریائی متواج بحرکت ست و زبانه آن دافع عابر را مشتعل داکه میشده گمان میشود که ماه و خورشید گرفته شده چه در همه ارجا آن روشنی شعاف آنها باقی نمانده بود قطب قسطلانی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 631 of 1140

میگوید آن آتش همیشه بر راه خود بیابان بوده هرچه را از پیش پای می یافت و بهر چه متصادف میشد خواه سنگ خواه چوب بگداخت و در طرف شرقی آن کوه ها شروع شده و کوه حایل آن شده از او قف مراد لاکن طرف شامی آن که نزدیک حرم بود بکوه غیر که نزدیک شرقی کوه احد بود متصل میشد و در شنطاه که کنار آن وادی حمزه رضی الله عنه بود بنای رفتار را گذاشته روی بروضه سر مبنوی صلی الله علیه وسلم توقف نموده منطفی شد شخص مذکور میگوید از زبان شخصی که بان اعتماد داشتم شنیدم که میگفت من دیدم که سنگ بزرگی از سنگهای حرم که بعضی پهلوهای آن با حرم بیرون آتش بهان حصه پرتی رسیده از آگذار نموده بهمین که از آن حصه درونی سحوا است برسد منطفی شد ابو شامه میگوید که سیلان بهمراه وادی شنطاه جاری شده تا مجازی کوه احد رسیده و نزدیک بود که به بیابان عریض تقرب ورزد مگر آن جهاتی که نزدیک مدینه بود متوقف شده و در نزدیکیهای عریض منطفی گشته سر خود را طرف شرق سیلان داد بسیاری از مورخین میگویند که این آتش یک سیلان بسیار وسیعی در یک وادی که طول آن چهار فرسنگ و عرض آن چهار میل و عمق آن قدیکه دو نیم انسان است نموده است و این سیل در میان وادی در روی زمین سیلان نموده سنگ را مانند قلعی بگداز می آورد و همیشه در آخر وادی در نزدیکیهای حرم یعنی در مشرق مجتمع میشد تا اینکه از وسط وادی شنطاه بجانب کوه عیر قطع شده وادی مذکور را بیک سد عظیمی از سنگ گداخته مسدود ساخت سید سمهودی میگوید آثار آن تاکنون در انجای موجود است که انرا محبس میگویند وادی شنطاه بسبب این سد منقطع شده و سیل آتش در پشت سر آن محبوس گشته مانند دریای طویل و عریض شده بود و اینکه میگویند این آتش گرمی نداشت شاید که در خاتمه امر انرا دیده باشند این علامات همه مقدماتی بود که تتار باید بغداد را تصرف و دولت عباسی را منقرض نموده برای اهل اسلام ضعف و خلل احداث نمایند امام قرطبی میگوید که این تتر ها آنهائی می باشند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم درباره شان فرموده اند: باشا سقاته خواهند نمود قومی که دارای چشمهای خورد و رویهائی که مانند سپرهای چکیش خورده است و در روایت دیگر رویهایشان پهن و مثل ها یشان پهن و بزرگ امام مذکور در روایات صحیحه سخن را دراز نموده و گفته است این امر یکه پیغمبر از ان خبر داده است فقط بهمان کیف ظهور نموده و بهمین لحق از حافظ بن وحیه وغیره روایت نموده و خیلی تطویل کرده است والله اعلم.

گرفتن تتر ها بغداد را و کشتن ایشان خلیفه را

بحر اله تتار ها از ممالک اسلامی تصرف نموده بودند در سال ای گذشته گذشت انها بعد از قبضه ممالک اسلامی بقصد حمله بغداد شده از زیادی عساکر خلیفه هراس بوده چاره ها می اندیشیدند در سنه ششصد و چهل و سه قصد حمله نمودند لیکن منهزم شده عزم شان شکست و چون فیروزی شان را دیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 632 of 1140

منوط باعلم خداوند مرهون بوقت موعود بود در قضیه اسباب هم مهیا شده رسیدن وقت
بظاهر می کشید از جمله اسباب یکی این بود که وزیر خلیفه شخصی رافضی بود و همیشه کوشش میکرد
که خلافت از بنی العباس بعلویین منتقل شود و بخیالش رسیده بود که این مسئله را بذریعه تاتار
میتواند انجام دهد یعنی بعد از هجوم شان ممکن است با ایشان مصالحه نموده و یکی از علویین را مسند
خلافت مستقر سازد این جهت همیشه با انها مکاتبه نموده و در پیاده آمدن تاتار امیها و ترغیب خود بملت
نسبت آمدن است بلاد ایشان نشان میداد خلیفه هم امر خلافت را بآن وزیر تفویض نموده
در جمیع مسئله از انقیاد و مشوره آن بیرون نمی شده اگرچه خلیفه شخصی پاک عقیده و اهل سنت
شخصی فاضل و محب علماء بود باز هم از نقطه عقل و تدبیر قدری ضعیف شخصی است نمرود مال دو
[illegible] محمد بن علقمی معوض نمود تا اینکه خود و رعیت خود را بدست بخود
بهلاکت اندازد چنانچه در آن به هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان نوشت که تو یک حرکت نموده
سوی بغداد شتاب و من سلطنم که شهر را بتو تسلیم کنم و یکی از جمله اسباب این بود که در ازروز بغداد
اهل رفض و اهل سنت واقع شده صدمات مالی و جانی به بعضی رفضه رسیده باعث غیظ
و غضب اهل علقمی شده بود که هلاکو خان را از عراق تیمور وزیر نزد کور بهلاکو نوشت که ساکنان
بغداد بسیار جامع بیشمار و من طرف تو کار میکنم هلاکو در جواب نوشت که عساکر خانه یاد
اگر چه بسیار و صادق باید که عساکر را متفرق کنی وزیر باثر این مکتوب نزد خلیفه رفته گفت که الموک
تاتار باهل رعیت نموده و تو هم احتیاجات زیاد به مال داری لازم نیست که صد هزار لشکر داشته
باشی فقط امروز پانزده هزار لشکر کفایت میکند خلیفه بدبخت هم قبول نموده وزیر را به اجرای
این امر اذون نموده وزیر به چند دفعه نفیر را از دیوان وضع نموده و ایشان را جواب داده از شهر
بیرون نمود و هلاکو خان صورت اجرا آت خود را نوشت تصور وزیر این بود که همین که تاتار
بغداد برسند خلیفه را با خاندان آن کشته و چیزی خرابی کرده و اپس میروند و در آنوقت بغداد از
من کسی دارای قدرت باقی نمی ماند من قیام میکنم و یکی از علویین را که رافضی باشد خلیفه نموده
خلیفه می سازم و به اهل سنت حکم قتل عام میدهم هلاکو که از این واقعه خبر شد بهمراه عسکر زیادی
با گرجی ها و سپاه موصل جانب بغداد شتافته در سنه ششصد و پنجاه و شش عازم بغداد شده و در
آن نزول نمود خلیفه هم کماهی تهیه نموده و مردم بغداد را بجنگ دادار نموده و مردم هم بر جنگ
اهم تالیف نموده بعد از مقاطر شدید تاتار ها شهر و مسلمانها فاتح شدند تاتار ها شکست خیلی
فاحش یافته نفری زیادی از ایشان بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و ایشان را یکاندازه
ایشان را تعقیب کردند و خیلی تباهی ایشان را نمایند و بفیروزی و اطمینان بخیمه گاه
خود مراجعت نمودند این علقمی که خلافت آرزوی آن شده و نزد ولی النعمتی خود هلاکو منفعل

گشته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 633 of 1140

گشته بود چاره دیگری ندیده و چند نفر اصحاب خود را روانه نموده شط بغداد را بریده آب را
متوجه معسکر خلیفه ساخت و سیلاب مدهش در شب آمده و هشت عظیمی در لشکر پیدا
شد و یک بخت در آن شب کسی بود که یک سواری نیافته خود را از طوفان نجات داد بعد
از انجا را اجرا آت خود در خائن مذکور هلاکو خان را از واقعه خبر داد نموده مراجعت نمود
مسند شد تتر ها هم بکمال اطمینان آمده و هیچ کسی نبود که از ایشان دفاع کند صبح که چند نفری از عساکر
مصادمت نمودند هم ناکام شدند و تتر ها اطراف بغداد را گرفتند ابن علقمی نزد خلیفه آمده گفت
من میروم و از طرف تو مصالحه میکنم و باو خلیفه رفته با هلاکو بوده تا عیسای شخصی گرفته و ایشان
نزد خلیفه آمدند که هلاکو خیال دارد دختر خود را به پسر تو داده و او را بر تخت نشانده و او ایشان
گفت خلیفه بدبخت هم اعیان و اکابر و علماء شهر برآمده به استقبال رفتند همین که نزدیک سفاک
رسیدند حکم بر گرفتاری شان نموده همه را گردن زد خلیفه و پسر آنرا در بارهای پشم انداخته و
مالیدند یعنی میگویند غرق نموده و بعد در شهر داخل شده سی چهار روز شمشیر را در اهالی گذاشته
هر کسی را هم که دیده شیوخ و اطفال را هم مستثنی نموده و را از خلافه را از محل باقی محلات کهنه و تازه کردند
شهر را بعد از واقعه اکثر اهالی را کشته بودند نداشتن ذمه میگویند تعداد کشته گان از دو ملیون و سی هزار
زیاده بود ـــــ بعد ازان بغداد در امان داده و سلطنت بنو العباس را منقرض نموده و اسلام
را مدت سه و نیم سال بی خلیفه گذاشتند ایام خلافت مستعصم باز ده سال و هشت ماه و عمر او سی و پنج
هفت سال بود ابن علقمی هم بمقصد خود کامیاب نشده بعد از چند روز هلاکو خان او را گرفته و با نهایت
خیلی توهین او را نسبت نموده گفت در حالی که تو مخدوم خود را و دین را خیانت نمودی تر از تو چه
امید کنده بعد او را خیلی با قتضاح بقتل رسانیدند ابن علقمی تصور میکرد که بعد از خلیفه خود شریاست خواهد
نمود لاکن تتر ها چند روز بر ایش ریاست داده و اخیرا آزار کشتند بعضی میگویند که بعد از قتل خلیفه یکروز
بریاست وزیر بعضی از تتر های ذلیل و فرومایه براسب نشسته و سوار شده و سواره به بساط وزیر حاضر شده
و سواره وزیر را طلب نموده بالا و صرف میزد که اسب تاتار مذکور در بساط بول نموده و قطرات
آن بکلاه وزیر پاشی می شد اما وزیر برای اینکه بمقصد رسیده و این بعد از ان او ان نگیرد
تار کرده هلال ظاهر نکرده بعجوبه قلب یا آن تاتار مکالمه می میکرد لاکن روزی که کار و بار بر آن
معکوس شد پشیمان شده و فایده بر نیداشت و بیاران که انواع خدا یرا از روی تتر ها
میبرید افسوس کرده میگفت ـــ قضا و قدر طلبی آن چیست استم جریان نمود مردم بغداد
که چه جرای آن بان مصادف شده میگفتند ـــ و اتفاق گفتم تو کدام کار را برای دست داده
شیعه نموده بودی من جمله این قتل سادات اشراف فاطمیین نبیاد بسیار دانی قتل رسیده
تتر ها در بیستم محرم سنه ششصد و پنجاه و شش داخل بغداد شده خلیفه را کشتند ابن علقمی هم اوایل محرم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 634 of 1140

سنه ثلاث و ستمائة در قید حیات بود گویا یک سال تمام بعد از خلیفه زنده گی کرده است و بعضی میگویند
و دیگر مذکور چندی و زبعد از خلیفه زنده گی کرده و از دست تتر ها بقتل نرسیده بل چون واقعه را بمفاد خود دیده
از غصه مرده و دستهای خود را گزیده و بر خود لعنت نموده است در تاریخ ابن کثیر از شیخ عفیف الدین یوسف
بن بقال که یکی از زنها بود روایت است که میگوید من بمصر بودم و از واقعه بغداد خبر شدم مگر بدل خود گفتم
نمیدانم و میگفتم خدایا چگونه اینطور قتل عام در بلاد اسلام بعمل می آید و حال اینکه در آن دیار اطفال معصوم
اند همان شب در خواب دیدم که مردی در دست خود کتابی دارد و من کتاب را از دست آن گرفته رباعی
ذیل را در آن خواندم رباعی:

دع الاعتراض عما لا یحل ولا تحکم فی حرکات الفلک ولا تسئل الله عن فعله فمن خاض لجة بحر هلک

ترکه کن اعتراض را نیست روا از برای تو در حرکات فلک سوال مکن خدای را کاین کیست که در میان قعر یابد ره فرد فلک

مگر اعتراض کنی را نیست روا از تو نیست ندای که افلاک در حکم کیست زفعل خداوند پرسان مکن بدیا بزور فرشته کی یافت

جلال سیوطی در حسن المحاضره بعد از اینکه این مسئله را ذکر میکند میگوید. گفتم خداوند عادت جاری
میکند تردم وقتی که فساد را از حد متجاوز نمودند و بجرام های خداوند اعتنائی نکردند و بحدود خدا
تجاوز نمودند خداوند علامات را یکی از بعد دیگری بدیشان روانه می نماید تا بوسیله آنها پند گیرند
بیشتر از بعد آن مبتلا میکند که نتوانند از آن برگران کنند جلال الدین مذکور میگوید در این سالها
علاماتی مثل علامات مقدمه ستار پیدا شده و من از اینها سخت به هراسم خداوندا تو ما را بحفظ
خود و بهرکاه در زمانه آن که قرن نهم هجری است هیچ اعمال کار فرما باشد و هیچ ابلیسه در آخر
معاصی انهار اتهدید کند پس بزمانه ما که قرن چهارده و محیط فساد و تجاوز ذات است چه
خواهد شد پس از خداوند جل جلاله سلامت و حسن استقامت را استرحام می کنم.
حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه در بعضی خطبه های خود میفرماید. - آخر حال این امت
را خداوند اصلاح نمی نماید مگر بآن طریقه که اول آنرا اصلاح فرموده است.

دو فایده

فایده اول

بخصوص استیلا تتر ها در بغداد و انقراض دولت بنو العباس خبر های ماثوره قبل از وقوع آنها
روایت شده از علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده که میگفت که خلافت
نقل می شود تا وقتی که علم از خراسان آمده خلافت را از انها سلب نماید و معلوم است که
امثال این خبر از سرچشمه رای و حدس و یا تخمین نشئت نمیکند بلکه از آن حضرت صلی الله علیه
وسلم اتکا نموده از انجا معجزات شان محسوب میشود و این سخن که گفتم از علی ابن عبد الله
عباس رضی الله عنهما مانور است که بسیاری از مورخین که از انجمله یکی ملک مؤید صاحب حماه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 635 of 1140

دیگی ابن وردی میباشد آنرا روایت کرده اند عبارت ابن وردی این است که بعضی
خلفاء بنی امیه رسید که علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما میگوید که خلافت به پسر من میرسد
و آن خلیفه علی مذکور را در شتر سوار نموده میبرد و بشهر میبرد و میگفت این است جزای کسی که آنرا
کند و خلافت را از غیب به پسر خود دهد علی در حین رفتن میگفت آری سنجد اختلافت در اولاد من خواهد
بود تا زمانی که علیج از خراسان آمد ملک از اولاد ان سلب نماید و علیج هلاکو است در تاریخ آن خلکان
میگوید که آن خلیفه اموی که علی را باین سخن رنجانیده بود ولید بن عبد الملک بود باز ابن وردی میگوید
گفتم که ابن خلکان در تاریخ خود گفته که حضرت علی کرم الله وجهه روزی در وقت نماز پیش حضرت
عبد الله بن عباس را حاضر دیده باصحاب خود فرمودند که کجاست ابن عباس که نماز آنرا ندیدم اصحاب
فرمودند که بجانه آن بچه شده و بعد از نماز حضرت علی رضی الله تعالی عنه فرمودند برویم و رفتند ابن
عباس را تهنیت گفته حضرت فرمودند خداوند نجات دهنده را شکر نمودم و در بخشش آن برکت داده
شد چه نام نهادی او را ابن عباس گفت آیا روا است که با شما فرما شد او را نام
بگذارم حضرت علی رضی الله تعالی عنه باین عباس رض فرمودند که برو و آنرا بیار و ابن
عباس رفته بسر خود را بحضور آن حضرت آورده انجناب او را در بر گرفته و بآن دعا
فرموده او را بطرف پدرش دراز کرده گفتند بگیر این پدر شما را تا که من او را علی نام
و ابو الحسن کنیت نهادم روزی علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما نزد هشام بن
عبد الملک داخل شد و هر دو نوا سه آن که سفاح و منصور پسران محمد بن علی مذکور را با او دیدند
هشام برای علی مذکور جای فراخ نموده آنرا بتخت خود جای داده مطلب آنرا جستجو نمود
علی گفت سی هزار درم مقروضم هشام فی الفور قرض او را ادا نمود بعد علی هشام گفت که
هر چند وصیت داری باین دو فرزند من بگوی هشام هم چیزی وصیت نموده و علی شکرانه
ادا نموده گفت صله رحم را ادا نمودی بعد از انکه علی از مجلس برخاست هشام با صحاب
خود گفت این مرد خرف و مختل العقل گشته میگوید که امارت به پسر من نقل میخورد و این سزا با
تعلی رسیده گی گفت که سنجد اهیچ نشود و همین سفاح و منصور ملک رانی میکند علی
بن عبد الله در نزد اهل حجاز موقعیت خیلی بزرگی را دارا بوده آنرا (سجاد) میگفتند و گل
هم روزی هزار رکعت نماز ادا مینمود باین طریق که با نصد نخل زیتون داشت بپای هر نخل
دو رکعت نماز میخواند علی مذکور جمیل ترین و مشار الیه ترین قریشی های مدنی زمین
بود و هر وقت که بطریق حج و یا عمره بمکه مکرمه می آمد قریشی با مجالس و مواضع مجلسهای
خود را ترک داده برای اکرام و تجلیل آن سجت آنرا اختیار نموده در نشست و برخاست و حرکت
و سکون متابعت او را مینمودند و هر زمان که طواف مینمود مردم گمان میکردند که

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 636 of 1140

خودش سواره و همراهان پیاده اند چه دارای قد موزون بود میگویند با این قد تمام شانه پدر خود عبدالله بود و عبدالله تا شانه پدر خود حضرت عباس رضی الله عنهما و عباس تا شانه عبدالمطلب میرسید علی بن عبدالله مذکور در سنه صد و هفده در حالی که عمرش شصت سال بود فوت شد مدت خلافت بنو العباس پنجصد و بیست و چهار سال بود چه ابتدا سلطنت شان سنه صد و سی و دو و انتهاء ایشان سنه ششصد و پنجاه و شش بوده تعداد خلفاء به سی و هفت نفر رسید فسبحان الملک الحی الذی لا یموت

(فائدهٔ دوم)

اول خلفاء بنی حرب بن امیه معاویه رضی الله عنه و آخر شان نیز معاویه نام داشت اول خلفاء بنی الحکم مروان ابن الحکم و آخر شان مروان بن محمد خلافت کرده اول خلفاء بنی العباس عبدالله سفاح و آخر شان عبدالله مستعصم و اول ملوک بنی الاحمر که سلطنت اندلس را در آخر مدت در بین خود تداول نمودند محمد بن یوسف بن نصر و آخر شان محمد بن سعد بود. اول ملوک بنی مرین که پادشاهان مغرب اقصی بودند عبدالحق و آخر شان نیز عبدالحق نام حکومت کرد بین که چطور اسامی اول و آخر این سلسله مطابقت نموده این هم از تدبیر و تقدیر حق جل جلاله است زیرا از خداوند در هیچ چیز عبثی نیست و هیچ ذره در عالم از حکمت بلکه از حکمت ها خالی نیست و این همه از صنع کامل آن ذات بیچون است ملک بائی را که تاتار بعد از بغداد تصرف نمودند بعد از این ذکر خواهد شد هلاکو خان در سنه ششصد و شصت و سه هلاک شده پانزده پسر بعد از خود گذاشت و مملکت پدر آن به الباخان پسر او منتقل شد و آن مملکت عبارت است از خراسان که پایتخت آن نیشابور و اقلیم عراق عجم که بغداد و جبل مشهور بود و پای تخت آن اصفهان و اقلیم عراق عرب که پای تخت آن بغداد و اقلیم آذربائیجان که پایتخت آن تبریز و اقلیم خوزستان که پایتخت آن شستر که عامهٔ مردم شوشتر میگویند و اقلیم فارس که پای تخت آن شیراز و اقلیم دیار بکر که پای تخت آن موصل و اقلیم روم که پای تخت آن قونیه است و غیر ازان دیگر ممالکی که شهرت ندارند هلاکو ده سال حکومت نمود ابن وردی میگوید هلاکو بمرض صرع فوت کرده در قبر آن قبله طلا بنا نمودند در تاریخ ابی السطور است که هلاکو در سال ششصد و شصت و چهار مرده در تاریخ کرمانی هم بشل ذهبی منصوص یافته و هم ذهبی آورده که هلاکو خون یک بلیون نفوس بلکه زیاده ازان ریخته آیا مقدار خون میرانند که افعال زشت آنرا جمع و ترتیب کنند و با وجود آن هم خداوند هلاکو را برای دین اسلام تأدیب نماید مگر کافران مغولیه آنرا از اسلام منصرف نموده در دین مجوسیت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 637 of 1140

ترغیب او نه آن بدبخت هم فرمان چنگیز را به ممالک اسلامیه مبسوط و نافذ نمود کرامتی از جناب
نقل میکنند که خداوند جل جلاله بعضی اولیای خود الهام نمود که رفته چیزی از کرامات محمدیه را به
هلاکو بستان و همه از آنجمله ابو یعقوب و محمد خواجه ورسندی قدس سرهما نزد هلاکو آمده
و نزد آن در آتش درآمده زیان و ضرری نکشیدند چون هلاکو این واقعه را
مشاهده نمود از کفر رجوع نموده و از اولیاء ترسیده ملت اسلامی را بچشم احترام دیده
مسلمان شده و عرض صرع در مداغه مرده و به قلعه تلامرده ان منتقل شد و دفن شد که بران
مذکوره را بنا نهادند لاکن ابن خلدون و ملک مؤید ابن سخنه از مسلمان شدن هلاکو خان
سبان نکرده مسلمان شدن احمد بن اباقا خان بن هلاکو را ذکر نموده و الله اعلم جلال الدین سیوطی
در تاریخ الخلفا میگوید چون هلاکو از قتل خلیفه و اهل بغداد فارغ شد بر عراق نواب خود را تعیین
نمود و هر چند ابن علقمی کوشش کرد که یکنفر از علوی ها را خلیفه سازند تتر ها با او موافقت نکردند
سخن او را نفهمیدند خود تتر هم مانند خود و غلام ها با ایشان بود و از غصه مردند خدا بیامرزد
بران رحم نکنند و از اعمال زشت آن عفو نفرماید بعد از تصرف بغداد هلاکو برای ملک الناصر
صلاح الدین یوسف بن ملک العزیز الظاهر غازی بن صلاح الدین بن ایوب که ملک دمشق
بتصرف ناصر مذکور بود به سه دفعه خط نوشته اطاعت از او خواهش نموده ایشان از وسعت
ملک و قوت خود خبر داده تهدیدات زیاد نمود ملک الناصر هم با آن لعین جانب نشان داد
هدایا و تحف با او مصالحه کرده چه میدانست که با او مقابله نمودن نمیتواند.

رفتن تاتار ها به میافارقین در خطه شام

در سنه پنجاه و شش نیز تاتار ها بعد از تصرف بغداد قصد میافارقین را در حالی که رئیس آن ملک الکامل
محمد بن ملک مظفر غازی بن ملک عادل ابوبکر بن ایوب بود نموده آنرا محاصره کرده بران سخت
گرفتند اهل میافارقین هم با شاه خود نهایت پایداری کرده از گرسنه گی و سختی ها دو
سال متزلزل نشدند و اخیرا مجبور شده تسلیم نمودند میافارقین و بلاد و جزیره
فتح شد هلاکو بعد ازین سپاه خود را به حلب و ملک شام سوق داده زمین و مردم از
نهیب شان بلرزه درآمده در سنه پنجاه و هفت عزالدین کیکاوس و رکن الدین
قلج ارسلان پسران کیخسرو سلجوقی شاه روم نزد هلاکو آمده و مدتی با آن بوده و باز بملک
خود برگشتند و همچنین بدرالدین لولو رئیس موصل با هلاکو معامله نموده بعد از فتح
بغداد نزد آن آمده چیزی اموال برایش تهدیه نمود در سنه پنجاه و هفت هلاکو شبانی
قرات و حران رفته پسر خود (اسموط) بن هلاکو را جانب شام روانه نموده نامبرده
در اواخر ذیحجه سنه پنجاه و هفت جانب بیرونی حلب رسید حاکم حلب ملک اعظم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 638 of 1140

توران شاه بن سلطان صلاح الدین بود که از طرف برادر خود ملک الناصر یوسف نیابت
میکرد عساکر حلب بمقابل تترها قیام نموده ملک المعظم نیز رجال که رای بیرون شدن نمی داد
شد و تترها در دروازه که معروف به باب الله است کمین نموده و از مقدمه لشکر مسلمین
عده افتاده مینمودند تا لشکر کاملا از شهر بیرون شدند بعد ازان یک بار بر لشکر مسلمین
ایشانرا شکست داده کمین کرده های تاتار هم بر ایشان ریخته مسلمانان شکست خورده
خواستند که واپس بشهر داخل شوند لیکن در حین دخول شهر بسیاری شان کشته و عده
شیر در شکنای دروازه از کثرت هجوم خفه شدند بعد ازین واقعه تترها عازم اعزاز شده
بطریق امان او را تصرف شدند در نهم صفر سنه پنجاه و هفت تترها بر حلب مستولی
شدند بهمین طور که هلاکو آنرا با سپاه خود محاصره نموده و انرا فتح کرده نفری زیادی
از مسلمانان بقتل رسیده و تترها به قلعه صعود کرده قتل و تاراج تا یکهفته جریان داشت
و بعد بدربعه منادی که از طرف هلاکو ندای امان میشنود مردم امان یافتند و کسی در
شهر بجز انانیکه فرمان امان هلاکو را در دست داشتند نجات نیافت بعد از فتح
حلب اکابر حلب به همراه کلید های حلب نزد هلاکو حاضر شده اظهار تسلیم نمودند هلاکو
هم ایشانرا امان داده یکنفر شحنه (بالکسر کوتوال دیار مصر) بلدیه و یا حاکم یعنی
سید هو و یا صلاح امروز قونسل عالی انا فارسی زبانها انرا بفتح تلفظ میکنند
ملک الناصر که بدمشق بود چون از سقوط حلب واقف شد بهمراه عساکر خود در حماه
که منصور صاحب حماه نیز با او بود بطرف مصر رفت تترها به ناملیس رفته او را تعاقب
نمودند بعد دمشق را با سائر بلاد شام الی غزه بتصرف در آورده شحنه های خود را
در انها مقرر نمودند صاحب حمص به استقبال هلاکو شتافته و هلاکو او را واپس
به مملکت آن مقرر نموده بجانب حارم و قلعه حلب رفته حارمی ها بواسطه فخر الدین
امتناع ورزیده و اخیرا قلعه فتح شده قتل و تاراج و اسارت تترها از طرف هلاکو در آن
جا حکم فرمانده و باز هلاکو بطرف شرق جانب میافارقین رفته بعد از دو سال
محاصره انرا فتح نمود صاحب میافارقین در انوقت ملک الکامل محمد بن المظفر غازی بود که صبر و ثبات
ورزیده و بالاخره همراهان آن از جنگ خسته شده و مغلوب گشته و بدست تترها بشهادت رسید
انها هم سر او را بسته کرده در اطراف و اکناف گشتانده و بدروازه فراویس که از دروازه های
دمشق است آویزان نمودند و پس ازان که مسلمانان باز در آن شهر تملک ورزیدند سر او را در مشهد حسین
که داخل همین دروازه مذکور است دفن نمودند مگر دمشق را که با امان فتح کرده بودند از انجهت نه قتل کردند
تنها قلعه کیان که مخالفت نموده بودند مدتی محبوس ها از امتنزل ساخته انها نیز امان خواسته تسلیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 639 of 1140

شدند لاکن بعد از تسلیم شدن دیوار از خراب و اموال و اغارت و آلات ایرا سوخانده بقدر
نماند بطریک عطف عنان نموده از اینجا ملک و مخرب بجوزند و چون قبلاسر افسر قلعه دمشق را با حاکم
آن محبوس نگه داشته بودند بعد از ده ماه آنها را گردن زدند عساکر اسلامی را ... مربوط بودند با ملک مظفر قطز که آنها
مصر بودند بجنگ تتر عازم شام شدند این خبر که به کیتغا خان نایب هلاکو رسید تتر های خود را جمع نموده
بجنگ مسلمانان شافته در نزدیکی عین جالوت باهم متلاقی شده بعد از جنگ شدید تتر ها خیلی
قباحت منهزم شده و زیر تیغ مسلمانان در آمدند لشکر گرانبار کشان کیتغا خان نیز مدرک اسفل
روانه شدند مسلمانان هم به ممالک خود بعد از اینکه کامل مایوس شده بودند و تتار ها قوه مقاومت
متصرف ابدی این دیار می پنداشتند رجوع نمودند این فتح نمایان مسلمانان روز جمعه بیست و پنج
رمضان سنه ششصد و پنجاه و هشت واقع شد چون شاه قطز به تهیه و تجهیزات جنگ تتار در
مصر مشغول شد میخواست که از مردم رعیت تر چنده و اعانه جمع نماید علماء در این خصوص رجوع نمودند
شیخ عزالدین ابن عبدالسلام حاضر شده گفت تا وقتی که در بیت المال چیزی باشد روا نیست از رعیت
گرفته شود گفت که باید دولت اگر بیسه نداشته باشند زینت و آلات باقی مانده را بفروشند هر یک
سپاهی به یراق و اسب و قناعت نموده آنها و عامه در این صفت مساوی شوند اینکه در دست
سپاه اموال و آلات فاخره موجود باشد در عین حال از رعیت هم گرفته شود روا نیست این چنین در حین الحاجه
سپوتی گرفته و نیز از امام نووی روایت شده که برای سلطان پیرس که بعد از قطز جای نشین بود بصورت
فتوای عزالدین مع صوف فتوی داده و از شام فتوا را برایش فرستاده تصریح نمود که تا وقتیکه اموال از نقد
متاع حتی ضیاع و عقار موجود باشد روا نیست که مال رعیت گرفته شود و گفت مع علمائی که در ممالک سلطان
موجود ند به این فتوا استفتا از جلال الدین سیوطی میگوید چون سلطان ظاهر پیرس میخواست که جانب شام بجنگ
برآید از علما فتوا گرفت که اعانه از رعیت جمع کند و بجنگ کفار برود فقهاء شام هم بدین مضمون فتوا داده و
روانه نمودند بعد از جمع فتوا ها گفت آیا کسی از علماء باقی مانده گفتند آری شیخ محی الدین باقی مانده است
شیخ را بحضور شاه حاضر کردند و شاه از ان مطالبه نمود که امضا کند اگر شیخ قبول نکرد و مدتها شاه سبب علم
قبول را پرسید شیخ در جواب گفت من می شناسم که تو غلام امیر بندقدار بودی و از خود مال نداشتی لاکن خداوند
بر تو منت نهاده و به شاهی رسانیدم که نزد تو هزار غلام است که هر کدام مملوک های ملوک دارند و نیز هزار کنیز کرد ای
که هر کدام مقدار هنگفتی از زیور دارند مانی که غلام او کنیز ک اطلاع و دیعت های خود را برای این مسئله داد ند
و لباس های ساده زیست نمودند الوقت برای تو فتوا میدهم که از مال رعیت هم بگیری سلطان پیرس از سخن آن
غضب شده برایش گفت که از ملک من برای شیخ صوف هم سمعاً و طاعتاً گفته از نزدش چون شده جانوی
از ملک خود شود رفع فقها نزد پادشاه عرض نمودند که شخص موصوف از کبار علماء مقتدای مایان است فرا هر چه شخص
از روحانیت بیرون نیست شاه برای شیخ بعد از عرض مان در اجابت اعظام نمود لاکن شیخ امتناع ورزیده گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 640 of 1140

ناظاهر مذکور در آن شهر باشد من در آن شهر داخل نمیشوم و همین بود که بعد از یکماه بیرس مذکور فوت شد محاظ
میگوید سلطان ظاهر بیرس اگر قدری ظلم نمیداشت شایسته خلیفه بود و میگوید خداوند بر او رحمت و مغفرت کند
او را در اسلام روزهای خوش و موفقیت های بزرگ و فتوحات مستعده بود و هم در حسن المحاضره میگوید ظاهر بیرس
میگوید بهادر و با دل شام ظلم های زیادی نمود است یکمرتبه بجماعه اوزابو افق هوای نفس او فتواد هم
گر شیخ محی الدین روی آن قیام نموده کفت تو باطل فتوی داده شیخ مذکور در مصر خیلی نافذ الکلمه بوده حتی اینکه
روز فوت شیخ شاه گفت که اکنون مملکت من مستقر شد چه کسی در مصر از حرف شیخ بیرون می تواند
علة محاسن بیرس مذکور یکی این است که ابن کثیر در تاریخ خود تذکار میکند که شیخ مذکور در محاکمه وجاه با خود
خود نزد قاضی تاج الدین فاسنه دختری اخر حاضر شده و بدون قاضی حسب اشاره پادشاه نشسته بود و
مردم پیش روی آن قیام نمودند شاه با مدعی خود یکی از امراء بود نزد قاضی نشسته و چون حق بجانب
بیرس بود و شاهان عادل داشت دعوی را برد از محاسن بیرس آن است که مسجد نبوی را بعد از حریق
مدینه تکمیل نموده منبر مسجد نبوی را ساخت و در سنه شصت و سبعمائة حج رفته غلاف کعبه را بست محمود در
کتاب شست و شو نمود و هم در مدینه منوره مشرف شده چون دید که مردم خود را به تربت پاک می چسپانند
اطراف حجرت پاک را بدست خود اندود کرفته و در سال آینده حجری ساخته برای کتاره اطراف قبر مقدس را نمود

بازگشت تاتار ها بشام

چون خبر شکست تاتار ها در فتن شام از دست شان به ایشان رسید در همان سال لشکر عظیمی تشکیل
داده در همین سال بنجاه و شش بطرف حلب سوق داده از فرات نموده شمشیر را در آن گذاشتند و اکثر شانرا
کشته عده قلیلی از ایشان نجات یافت لاکن در حمص اسلامیان هم اجتماع نموده و قریبا بنجاه
شان شناخته به پنجم محرم سنه ششصد و پنجاه و نه در بیرون حمص با هم متلاقی شدند و قریبا
با اینکه بارها از مسلمانان پیشتر بودند شکست فاحش خورده و از طرف مسلمانان
تعقیب و قتیل و اسیر می شدند بقیة السیف شان بطرف اخامیه گریخته
و در انجا هم از کشتار مسلمانان بجانب شرق هزیمت نمودند .

مبایعه شخصی بخلافت و اثبات نسب

در رجب سنه ششصد و پنجاه و یک شخصی از بنی العباس ها که از بغداد نجات
یافته و اسم احمد بن الظاهر بن الناصر بود بمصر آمده و جناب عزالدین بن
عبد السلام وغیره از ازعلماء بر ایش مجلس منعقد نموده سلطان بیرس هم در
ان جمله که شامل شده نسب آنرا با اینکه عم خلیفه
مستعصم بالله می شود ثابت نموده و یک جماعه
اعراب که بر نسب شان عارف بودند هم بهمین اسلوب شهادت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 641 of 1140

داوند سلطان مذکور با علما و مردم بآن بیعت نمود او را خلیفة المسلمین شناخته با سپاه
بسیار ان او را مجهز ساخته روانه گرفتن بغداد و جهاد با تاتار ها نمودند مراسلات آن هم
مشعر بر اینکه با عساکر خود برعانه و حدیثه قبضه نموده بمصر رسید و مکاتیب اهل عراق
بدو رسید که او را اقدام بر عراق و بغداد تحریص مینمودند بدو رسید و پیش از اینکه
خلیفه به بغداد برسد تاتار ها بدو رسیده جنگ نمودند و خلیفه با تمام اصحاب خود
کشته و اموال شان بغارت رفت و در اخر سنه مذکوره خبر بمصر رفت و در ذی حجه
اخر سنه شصت نیز شخص دیگری از بنی العباس پیدا شده و سلطان بیبرس با علمای
له احمد بن حسن بن ابو بکر بن علی بن حسن بن راشد بن المسترشد بن المستظهر نام ثابت
النسب بخلافت شناختند و بان سلطان مذکور با علما بیعت نموده و بحاکم بامر الله
لقب دادند لکن این خلیفه بمصر مانده و همه سلاطین او را بیعت نموده چیزی از سلطنت
بدستش نبود و این مسئله تا سنه هفصد و بیست و دو که سلطان سلیم مصر را فتح
نمود جریان داشت و در سنه شصت و یک الملک الظاهر عساکر خود را مجهز نموده
از مصر بر عکا و نواحی آن که بدست فرنگ بود غارت انداخته غنیمت زیاد نموده
و باپس عودت نموده و باز ملک الظاهر با عساکر شخصا با جماعتی از دلیران بر عکا و نواحی
آن تاراج انداخته یک برج بزرگ بیرون شهر را با کلیسای بزرگ و صومعه
که از بزرگترین مواقف عبادت نصاری بوده و آنرا بنجادین بنصرانیت ظهور
نموده بود خراب نموده و یکدسته بزرگ سپاه را بجانب انطاکیه و بلاد آن
که بدست فرنگ بود روانه نموده بر اطراف آن غارت نموده شهر را نیز در شام
و مضایقه گرفتند و باز بهمراه زیاده از سه صد اسیر مراجعت کردند در سنه
شصت و سه الملک الظاهر بیبرس به عساکر زیادی از مصر جانب شام حرکت
نموده بساحل طرابلس شام توجه نموده به قیساریه نزول کرده و بعد از شش ماه
محاصره آن را فتح نموده و ویران ساخت و باز بطرف ارسوف توجه
نموده آن را نیز فتح نمود و در سنه شصت و چهار بهمراه عساکر زیادی
از مصر جانب شام حرکت نموده به ساحل طرابلس شام که بدست فرنگ بود
واصل شده قلعه چه ها و عکا را فتح نموده و خود به صفد نزول نموده و چهل
شدت نموده بدیعه سخت گیری و آلات حصار بعد از ان که بسیاری از مسلمانان
قتل شدند آن را فتح نموده کاملا در قتل عام نموده و یک حصه بزرگ عساکر را
به بلاد سیس روانه نموده و ایشان هر قدر که توانستند قتل و اسارت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 642 of 1140

نمودند در سنه شصت و نه هلاکو خان بن طولی خان بن چنگیز خان هلاک شده ابقاخان
جای نشین آن شده و تا سنه هشتاد و یک بر بلاد پدر حکمرانی نموده و آن نیز در آن سنه
فوت شده برادرش تکدار بن هلاکو مسلمان شده برخود نام مبارک احمد را گذاشت
تخت نشین شده بعد از اسلام مسلمه را بهمه سلاطین خاطرنشان نموده از مصر نیز طلب
مساعدت نمود لاکن تاتار بر احمد مذکور از روی تعصب شوریده او را بقتل رسانیدند و بعد از
ارغون خان بن ابقا در سنه هشتاد و دو تخت نشسته از دین اسلام عدول نموده
دین بودا را اختیار نمود اخیرا بمرض صرع در سنه ششصد و نود هلاک شد
و بعد ازان گیخاتو خان بن ابقا الی سنه نود و سه حکمرانی نموده کشته شد و بعد
پسر او طرغای بن هلاکو تخت نشست و به سال نود و پنج آن نیز کشته شده
غازان بن ارغون بن ابقا بن هلاکو در سنه هفتصد و سه جای نشین او شد و
بعد ازان برادرش خربندا بن ارغون پادشاهی نموده و اسلام آورده خود را
محمد نام و غیاث الدین لقب نهاد و باز بنا بمصاحبت رفض اعتقادش خلل
نموده نام شیخین را از خطبه وضع نموده ائمه اثنا عشر را در سکه خود نقش نمود
نموده در بین قزوین و همدان شهری بنام سلطانیه بنا نهاده و در ان خانه خیلی بزرگی
که از خشت های طلا و نقره مرکب بود بنا کرده در مقابل آن بوستانی که درختهای
آن طلا و ثمر آن مروارید و دیگر احجار کریمه بود ترتیب داده جوهای شیر
و شهد در ان جای داده حواری و غلمان را در ان جای داده و در ان موضع که مشابه
جنتش میدانست در تعزیه حرکاتی خود انهماک نمود تا انکه در سنه هفتصد و هفده
به شرب زهر ترک حیات نمود پسر سیزده ساله اش ابو سعید به عوض پدر
تخت نشسته و بواسطه وزیر پدر خود چوپان نام امور جهانبانی را خیلی استقامت
داد و در سنه هفتصد و سی و شش که حالیکه در بین او و ملک الناصر قلاوون شاه مصر
صلح منعقد شده بود چه بعضی از اقارب ابو سعید تاتاری به عزم حج رفته در عراقین
مقدمات صلح را با شاه مصر تهیه نموده بودند و بعد از انکه ابو سعید وفات یافت چون
وارثی نداشت اهل دولت آن مختلف شدند و سلطنت از خاندان هلاکو منقرض
شده ایالات سلطنت متفرق شده در خراسان و عراق عجم و فارس و آذربیجان
و همچنین در ممالک روم ملوک الطوایف قیام نمودند و بعد از فوت ابو سعید امرا
قوم او وزیر غیاث الدین و ملک موسی خان را که از اسباط تاتار بودند نصب نمودند
و شیخ حسن بن حسین بن ینبغا ابن ایلکان که پسر عمه ابو سعید مذکور بود بدولت

آن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 643 of 1140

آن نموده تغلب و تمکن حاصل نموده حل و عقد امور سلطنتی را بدست گرفت تا اینکه در سنه هفتصد و پنجاه و هفت فوت پسرش اویس وارث آن شده اویس نیز در سنه هفتصد و هفتاد مرده پسرش حسین بن اویس تخت نشین شده لاکن برادرش حسن بر و متغلب شده در سنه هفتصد و هشتاد و یک بر ان غالب شده او را کشته احمد تا سنه هفتصد و نود و پنج حکومت مینمود تا امیر تیمور لنگ با لشکر خود آمده عراق و بغداد را فتح نموده احمد بن اویس نزد سلطان برقوق شاه مصر طلب معاونت رفته در انجا بنا هنگ شد در بهار سنه هفتصد و نود و شش سلطان برقوق نیز او را پذیرفته عساکر خود را برای انجام مقاصد آن مجهز نموده چنانچه در قصه تیمور این مسئله ذکر خواهد شد و با ملوک تاتار برای ربط سخن متتابعا ذکر نمودیم اکنون بقیه فتوحات ملک الظاهر را با بقیه محاربات تاتار و ملوک مصر که بشام شده ذکر مینمائیم.

فتح یافه و انطاکیه و عکا

در سنه شش صد و شصت و شش ملک الظاهر بیبرس با عساکر بیشمار خود بشام متوجه شده یافه را از فرنگ گرفته بطرف انطاکیه شتافت و آن را محاصره کرده بزور شمشیر فتح نموده شمشیر را در ان مردم گذاشته از قتل و اسارت زن ها و اطفال نیز مضایقه نکرده اموال مغتنمی را به غنیمت برده جانب بغراس سپار شده آن را نیز مالک شده در سنه شصت و نه به حصن اکراد توجه نموده آن را متصرف شده به حصار عکا روی آورده و بجدت تمام آن را فتح نموده و باز بحصار قرن عطف عنان کرده آن را نیز قبضه نمود و در سنه شش صد و هفتاد تاتار ها بر غیتاب و سروج و قیطون غارت نموده و خود را به نزدیک انامیه رسانیده و از ان رجوع نموده به بیره نزول کرده منجنیق ها را بران نصب نموده اهالی را بمضایقه آوردند ملک الظاهر بیبرس جانب شان شتافته در زمانی که منجم است از فرات بگذشت بیره عبور کند که تاتار جلوگیری آن را نموده جنگ شدید واقع شده در خاتمه بیبرس از فرات عبور نموده و تاتار ها شکست خورده الات حصار بابیره بدست مسلمانان باقی ماند در سنه هفتاد و سه بیبرس متوجه علاقه جات شیس و بعساکر وافره خود آنرا فتح نموده غنایم زیادی بدست آورده و از انجا بدمشق مراجعت نمود در سنه شش صد و هفتاد و چهار باز تاتار ها قصد بیره را نموده در انجا نزول نمودند مگر بمجرد که نام بیبرس را شنیدند که متوجه شان شده از انجا کوچ نمودند. در سال شش صد و هفتاد و پنج ملک الظاهر با عساکر وافره خود جانب روم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 644 of 1140

سوقیات عسکری نموده در بین راه بیک جمعه سپاه تاتار متصادف شده و ایشان را
شکست داده حصه زیادی را از ایشان تلف نموده سر عسکرشان را نیز کشته و بسیاری
اسیر نموده جانب قیساریه متوجه گشته آنرا نیز تاراج نمود پس ازان در عمق
حارم داخل شده قتل و اسارت زیادی کرده بطرف دمشق مراجعت نمود در سنه
پنجاه و هفت مسئله محل بردی کار آمده در مدت سلطنت ملک الظاهر انرا برای
تشویق مردم بحج در کوچه ها مصر طوف میدادند و بعد همراه نفری حجاج بطرف
خانه کعبه معظمه رفته و بعد از طوف زیارت مدینه منوره شده و باز بمصر
مراجعت مینمود در سنه هفتاد و شش ملک الظاهر شخصا بحج آمده و بزیارت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم مشرف شده بر حرمین صدقات زیاد نموده خانه کعبه را
بدست خود بگلاب غسل داده و بمصر رجوع کرده در بیست و هشتم محرم سنه
شش صد و شصت و هفت وفات یافت و قریبا هفده سال سلطنت نموده
پسرش سعید برکت جانشین او شده در سنه هفتاد و هشت خلع و بردرس
صلاحس تخت نشسته این هم بعد از دو ماه خلع شده و عوضش الملک
المنصور قلاوون صالحی پادشاه شد این سلسله را ملوک های بحریه و سلطنت
شان را دولت ترکیه می نامند که بعد از اینها الی آمدن سلطان سلیم جراک
سلطنت نمودند و بالجمله بعد از فاطمیین در مصر ملوک ایوبیه سلطنت نمودند
اول شان صلاح الدین - و آخر شان ملک اشرف موسی بن یوسف بن ملک مسعود
قسیس بن ملک کامل محمد ابن ملک عادل ابو بکر بن ایوب و ملک عادل برادر
صلاح الدین که ملک را فرزندان او الی سنه شش صد و چهل و هشت بمیراث
بردند و چون از غلامان دربای زیاد داشتند غلامان بران ها غالب شده
و بعد از آقایان خود سلطنت نمودند و سلطنت در خاندان ممالیک مدت
یکصد و سی و شش سال از سال شش صد و چهل و هشت الی سال هفتصد
و هشتاد و چهار امتداد یافت و تعداد سلاطین شان بیست و چهار بود
و ایشان غلامان جراکسه داشتند که بر سلطنت استیلاء و دادل پادشاهان
ممالیک بحریه عز الدین ایبک و آخر شان ملک صالح شعبان بن حسین بن الناصر
قلاوون شاهان جراکسه که غلامان غلامان بحریه بود و دادل شان ملک الظاهر
برقوق و آخر شان قانصوه غوری است و مدت سلطنت شان صد و سی و شش
سال بود که از سال هفتصد و هشتاد و چهار الی سال نهصد و بیست و دو امتداد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 645 of 1140

یافته بیست و دو نفر تعداد سلاطین این سلسله بود سبب سلطنت ممالیک بحریه
که خداوندان ایشان اجای نشین اقایان شان نمود این بود که در اخر دولت ایوبیه
فرانسیس با بر دمیاط مصر هجوم و مبضه نمودند و ملک معظم در دست صالح نجم الدین
ایوب بن ملک کامل محمد بود که نام برده مریض و فوت شده سلطنت را بنام
فرزند خود توران شاه که غایب در یک قلعه متحصن بود وصیت نمود زن
صالح مذکور که شجرة الدر نام داشت ام ولد خلیل بود همیشه در تدبیرات امور
مداخلت مینمود و بعد از مرگ شاه مرگ آن را مخفی داشته خود با دام دوا
اقدام می ورزید تا انیکه توران شاه حاضر شده با فرستنده بنای خشکیدن را
گذاشته ایشان را شکست و بقدر صد هزار کس از ایشان کشته پادشاه
شان را اسیر گرفت و بعد ازان بطرد غلامان که از آباد آن بامارت های
بزرگ مقرر شده بودند قیام نمود غلامان هم چون خطر خود را احس نمودند بقتل آن
اتفاق نموده او را کشتند و سلطنت را به شجرة الدر تفویض کردند که نام او را
بر فرامین امضا نموده خطبه هم بنام او خوانده میشود این طریق که خطیب بعد
از دعای خلیفه الفاظ آتی را میگفت اللهم احفظ الجهة الصالحة
ملکة المسلمین عصمة الدنیا والدین المعتصم صاحبة السلطان
ملک الصالح سکه هم بقدر هشتاد روز بنام شجرة الدر زده شده ملکه
موصوف عز الدین قطز را که از غلامان ملک صالح بود نایب خود مقرر نموده
شاه فرستنده را بشروطی که ذکر شد رها نموده نایب خود را به نکاح گرفت
درین حال مکتوبی از خلیفه واصل شده مردم را بر انیکه چرا زن را پادشاه
نمودید توبیخ نموده اظهار نموده بود که اگر در ملک شما مردی نباشد که این
شاهی را داشته باشد بگوئید که من برای شما مرد روانه کنم مردم هم اتفاق
نموده از خاندان ایوبی الملک الاشرف موسی مذکور سابقا را که صغیر بود
بپادشاهی منتخب نموده و شجرة الدر را با او شریک ساختند و عز الدین
هم به نیابت خود مقرر بود و بعد از زمانی ملک الاشرف را خلع نموده و عز الدین
قطز را بپادشاهی قبول نمودند و پس از مدتی که عز الدین مذکور
منجوحه بادختر پادشاه موصل تزویج کند شجرة الدر بغیرت شده باطوا
محسن جوهری متفق شده بر عز الدین در حمام هجوم برده او را کشتند
و همینکه غلامان آن از قتل آن خبر شدند بنای انتقام را گذاشتند گمرزن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 646 of 1140

عزالدین برایشان سبقت نموده باکنیزه های خود داخل شده او را کشتند و نورالدین
ولد عزالدین ایبک را که دارای ده سال عمر بود بتخت نشانده یکی از غلامان
پدر را که قطز باشد نایب او نمودند لکن بعد از نیکه تاتارها بر شام استیلا
نمودند اهل حل و عقد مصر چنان صلاح دیدند که نورالدین صغیر را خلع کنند
و امیر قطز را مستقلاً پادشاه نمایند که بخاطر جمعی با تاتارها جنگ نماید - درین
هنگام شاه مستقل شده و به شاه مظفر او را لقب داده و بعد ازان او را
به جهاد روانه نمودند انهم در شام نزدیک چشمه جالوت بارض کنعان به تاتارها
مقابل شده و آن ها را شکست داده تعداد زیادی از ایشان اسیر نموده تاتارها
هم به قلل کوه فرار نموده در انجا هم زیر شمشیر مسلمانان در آمدند و بیبرس را
به تعقیب مفردین شان روانه نموده الی اطراف بلاد آنها را تعقیب نمود در بین
جنگ تاتارها درین جنگ کشته و پسر آن اسیر شد قطز با عساکر خود به دمشق آمده
لشکر مسلمانان را بجانب خود جذب نمود چه از دست تاتارها بعالم اسلام نقاط
زیادی رسیده و در هر جاکه میرسیدند فتح بدست شان بوده و ازین نقطه مسلمانان
مایوس شده هر هیچ امیدی بدیشان نمانده بود این پیروزی در جمعه بیست
و پنجم رمضان سنه شش صد و پنجاه و هشت واقع شد و همینکه قطز بدمشق
داخل شد یکجا عده را که به تاتارها معاونت نموده بودند بردار کشید - چون
قطز کارهای شام و حلب را انتظام داد با عساکر خود عزم مصر را نمود امیر
بیبرس از قطز خواهش نمود که او را والی حلب بسازد قطز قبول نکرده
و بیبرس با بعضی امرا قطز بان سوء قصد نموده بهراه او از دمشق رهسپار
شده انتظار فرصت می بردند و همینکه بیک منزلی صالحیه رسیدند و هم
نایب قطز که بمصر بود با عده مستقبلین از صالحیه برآمده بودند و حینیکه قطز
بسواری رهسپار بود که خرگوشی برامده بنای گریز را گذاشت و شاه
به تعقیب آن اسپ را مهمیز نمود بیبرس و خلفاء آن نیز با قطز
تاختند تا از سپاه دور شدند بعد ازان یکی از نفری به نزد آن آمده
و بخصوص یکنفر مجرم شفاعت نمود قطز حرف آن را قبول نموده آن شخص
هم خیلی اطمینان اظهار داشته و آمد که دست های او را به بوسد و حین بوسیدن
او را محکم گرفت و بیبرس به شمشیر او را زده از اسپ پایین نموده کشتند
و این واقعه بهفتم ذی قعده همین سال واقع شد - پس از انجام قتل بیبرس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 647 of 1140

با همراهان خود جانب حلب آمده بمسکر مستقبل رسیدند نایب سلطنه که از قضیه قتل واقف
شده بود از بیبرس پرسید که قاتل قطز کیست بیبرس گفت منم آی خوند یعنی بزرگ
بنشین که سلطنت ازان تست بعد بیبرس در آنجا نشسته از عساکر بیعت
گرفته پادشاه شد و عساکر را به قلعه کوه روانه نموده و بر ایشان بازشده داخل
شد مصر که برای قدوم قطز تزئین شده بود بهمان زینت خود جهت استقبال
باقی ماند فسبحان الذی یدبر ملکه کیف یشاء بیبرس در اصل خود
غلام ایدکین بندقدار صالحی بوده و ملک صالح نجم الدین بن ایوب آنرا خرید
بود این مردی میگوید که ملک الظاهر بیبرس در دیانت ثابت قدم بود و
نمازهای پنجگانه را در اوقات آنها محافظه می کرد و بلکه همه وابستگان خود را
بصلوات پای بند داشت خمر نیاشامیده و مسکرات را منع نموده بود بلکه
ازان از محصول خمر روزانه هزار دینار عاید میشد که بیبرس ازان صرف
نظر نموده منعش نمود در روز حج آن را دیدند که احرام بسته بر دروازه
کعبه ایستاده و دست ضعفاء رعیت را گرفته بالا شدن کمک می نمود خانه
کعبه و حجرهٔ همایون نبوی را پوشش نمود یکدفعه در موعظه محمد اسمعیل واعظی
حاضر شد و آن مرد در خطبه خود شاه را مخاطب ساخته گفت ای پشاه تو
در روز قیامت بنام سلطان مخاطب نخواهی شد و فقط ترا مانند یک شخص
رعیت بنام ندا خواهند نمود در آن روز هریک از نفس خود مسئول خواهی
بود تمر تو که از عالمی مسئولیتی داری پس باید بزرگان رعیت خود را پدر
و متوسطین شان را برادر و خورد ان را فرزند بخوانی این وعظ بر شاه
متاثر شده و بر واعظ احسان نموده بر فقراء احسان زیادی نموده اوقاف
زیادی به فقرا مقرر نموده طریقه های عمرین را یعنی حضرت عمر رضی الله عنه را
و عمر عبد العزیز رحمه الله پیش نهاد ساخته انطاکیه، بغراس، قصیر، حصار
کوران، حصار عکا، قرین، صافیتا مرتبه را فتح نموده از نهیب آن
راه ها کاملا مامون شدند و در فصل آن تنها واقعه تاتار را که چند مرتبه انهارا
شکست فاحش داده و مسلمانان را از شرارت شان نجات داد کافی است
درین کتاب مبدء دولت ممالیک بحریه و چراکه را تا آخر برای آنکه فائده
برای مطالعه کنندگان عاید گردد و سلسله را مطرد سازیم و برای قارئین
آئینه عبارت را نمایش دهیم تذکر نمودیم ورنه آن با خارج بحثند کنون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 648 of 1140

به بحث خود که واقعات سنه شش صد و هشتاد باشد رجوع مینمائیم درین سال
سپاه تاتاری بجانب شام در عهد سلطان منصور قلاوون مصری توجه نمودند
سلطان مذکور هم در مقابل شان تجهیزات نموده در حمص فریقین متقابل شدند
و خداوند مسلمانان را در حالی که مایوس بودند فاتح ساخته تاتارها را در حال
که هشتاد هزار بودند مغلوب ساخته و بسیاری شان قتیل و اسیر شدند و سلطان
بعد از فتح با اسیرها و سرهای دشمن بدمشق رجوع نمود و در سنه هشتاد و چهار
سلطان قلاوون با سپاه خود جانب حصار مرقب رفته و بدان قلعه بسیار منیع
و سخت که هیچ یک از شاهان گذشته امید فتح آن را نداشته بل اراده هم نکرده
بودند هجوم برده امر نقب نمودن و منجنیق نهادن نموده و بمجرد تکمیل نقوب
قلعه گیان امان خواستند و سلطان هم برآنیکه قلعه حرب نشود ایشان را
امان داده اجازه داد که بدون اسلحه اموال خود را از انجا بیرون کنند
بعد خود بامر و تنظیم قلعه مذکور توجه نموده جانب ساحل آمده به مروج متوقف
و از انجا به زیر حصن اکراد رسیده نزول کرده و از انجا به دریاچه حمص
آمد در سنه هشتاد و شش به قلعه صهیون آمده منجنیق ها را بران نصب کرده
براهالی فشار آورده و اخیراً آن را بامان متصرف شده و بطرف لاذقیه
که در ان جا قلعه از فرنگ ها موجود بود که از همه جهات بآن محاط بود مگر
سلطان از سنگ ها که در دریا انداخته بود بر ایشیش راهی ساخته از انجا حمله
کرده و بامان انرا فتح نمود و بعد از تخریب آن جانب مصر رهسپار شده
سپاهی جانب نوبه روانه ساخت آن هم رفته و باغنایم مراجعت نمودند در سنه
هشتاد و هشت سلطان مذکور با سپاه خود جانب طرابلس شام که بدست فرنگ
بود رفته و منجنیق های خرد و بزرگ بران ها نصب کرده و اخیراً بقوه شمشیر
آن را فتح نموده بعضی اهالی بذریعه کشتیها گریختند و غالب اهالی کشته شدند
و زن های شان با مال زیادی بدست مسلمانان افتاد — در دریا نزدیک طرابلس
مذکور جزیره بود که بسیاری نفری علاوه بر ساکنین بومی انجا از طرابلس
در انجا گریخته و بکلیسای مشهوری که در ان بود پناه گزین شده بودند عساکر
مسلمین بذریعه اسپ ها از دریا عبور نموده و بر قلعه داخل شده همه رجال را
کشته و همه زنان و اموال را بغارت بردند فرنگ ها در سال پانصد و سه
طرابلس را فتح نموده تا این سال بدست شان بود — ملک منصور قلاوون

در سنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 649 of 1140

در سنه هشتاد و نه وفات یافته پسرش ملک الناصر صلاح الدین خلیل جای نشین تخت پدر شد.

فتح عکا

در سال ششصد و نود صلاح الدین خلیل بن قلاوون سپاه جانب عکا با منجنیق ها و آلات حصار روانه نموده بر عکا شدت نمودند و فرنگ ها هم از دروازه ها را بسته نکرده از درون می جنگیدند تا آنکه در پیشین روز جمعه هفدهم جمادی الاخر خداوند مسلمانان را فاتح شهر ساخت دیگر جماعه از شهر بذریعه کشتیها فرار نموده بقیه از شمشیر مسلمانان نجات نیافتند غنیمت هم از حد بیرون بدست مسلمانان افتاد و از عجایب اتفاق اینست که این شهر در پیشین روز جمعه هفدهم جمادی الاخر سنه پنجصد و هشتاد و هفت بدست فرنگی ها از نزد سلطان صلاح الدین ایوبی گرفته و مسلمانان آن قتل عام کشت و بعد از یکصد و سه سال در همین روز و همین ساعت و همین ماه باز بدست صلاح الدین خلیل مفتوح شد و کفار قتل عام شدند.

فتوحات بعضی حصارها

بعد از فتح عکا ترس و رعب در دل های عموم فرنگیان ساحل شام افتاده صیدا و بیروت را تخلیه نموده فرار کردند و مسلمانان آنها را تصرف کرده اهل شهر صور نیز گریختند و سلطان نیز عده را برای اشغال آن ارسال نموده عثلیث[1] و انطرطوس[2] نیز فتح شدند برای این سلطان بدون تکلیف و زحمت خداوند آنقدر اسباب فتوحات میسر نموده بود که برای هیچکدام از سلاطین مهیا نشده از قبیل شهرهای بزرگ بکوشش هیچ پادشاه بدست نیامد چه فتح این دیار شامی امر متعسری معلوم میشد که هیچکس تصور آن را کرده نمیتوانست فرنگی ها بدرجه قوت داشتند که ممالک مصر به را تهدیدی نمودند از فتح حلب که در سنه شصت و چهار شده و تاتار ها قلعه آن را خراب نموده بودند مسبوق شده اید آنکه این سلطان در سنه نود و شش حکم آباد آن را داده و بعد از سی و سه سال خرابی باز بتوجه این شاه آباد شد.

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 650 of 1140

فتح قلعه روم

این قلعه ایست که بکنار فرات بنهایت حصانت و رزانت ساخته شده و صلاح الدین قلاوون در سنه نود و یک با توپ زیادی بفتح آن بیرون شده آن را محاصره کرده بذریعه منجنیق ها کار را بر ایشان دشوار نمود ایشان طلب امان نمودند این هم بشرطیکه تنها جان شان را امان داده بعد سلطان بعمارت نمودن قلعه فرمان داده بدمشق مراجعت نمود و بعد ازین در سنه نود و سه صلاح الدین مذکور بدست بعضی غلامان خود هلاک شده و برادرش الملک العادل جای نشین او شد در سنه نود و هفت عساکر مصری جانب شام رفته بلاد سیس نزول نموده و بران غارت و تاراج نموده و پس آمدند و باز مرتبه دیگر آمده بر حمص نزول نموده آن را محاصره و مضایقه نمودند و ارمنی ها که در آن بودند پایداری میکردند و بعد ازان که مسلمانان آب بر ایشان منع نمودند زن ها و اطفال از تشنگی بنای هلاکت را گذاشته ارمنی ها هزار و دو صد زن و اطفال را از شهر بیرون نمودند و در بین لشکری ها تقسیم شدند حصار هم مداومت کرده عده زیادی از حصاری ها بذریعه قتل و عطش هلاک شده غنایم زیاد هم بمسلمانان نصیب شده اخیرا امان خواسته حمص و حموص و تمامی قصباتی که بجنوبی نهر جیحان بود همه بتصرف مسلمانان در آمد تل حمدون با باقی حصارها در شوال سنه شش صد و نود و هفت در قبضه شان داخل گشته والیان و حاکمان اسلامی در آنجاها مقرر شدند در سنه شش صد و نود و نه تاتارها بجمع های زیادی توجه نموده و از فرات عبور جانب حلب و حماه شتافته مسلمانان این دو شهر هم بمقابل شان اجتماع کرده بعد از جنگ مسلمان منهزم شده مال زیادی بغنیمت تاتارها گذاشت و بعد مسلمانان تا غزه و قدس و بلاد کرک تعقیب کرده اهالی دمشق از ایشان امان خواسته و قلعه دمشق طغیان را گذاشته خیلی استقامت نموده تسلیم نمودند تاتارها هم خانه ها و مدارس گرد اگرد قلعه را سوختند عساکر مصر همین که بمصر رسیدند تنخواه های خود را باانعامات شاهی گرفته و شرجانب خود را خوب کرده و باز بنای جمع شدن را گذاشته در ده اول رجب سنه نود و نه از مصر بیرون شده با مسلمانان شام بنای مکاتبه ستری را نهادند و همینکه خبر عساکر مصری را شنیدند خود را بنای حرکت را گذاشته بشهرهای شرقیه شتافته شام را تخلیه نمودند عساکر مصریه هم رسیده حکام خود ها را بشام و حلب و حماه مقرر نمودند و زمانیکه تاتارها داخل شام شدند ارمن ها هم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 651 of 1140

بطمع افتاده عزم استرداد ممالک خود را از مسلمانان نمودند مسلمانان که ضعف
خود را معاینه مینمودند شهرهای شان را از نفری و سپاهی خود خالی ساخته وارمن ها
هم حموص و تل حمدون و کوپر و سرفند کار و نفیر وغیره را واپس گرفته برای
مسلمانان غیر از قلعه حجر شعلان دیگر جائی نماند و دیگر ممالکی که به جنوب نهر جیحان
بود بدست ارمن ها در آمد در سنه هفتصد باز تاتار ها قصد شام را نمودند در
ربیع الاخر از فرات عبور نموده مسلمانان را بخوف انداخته حلب را تخلیه نمودند
تاتار ها هم بلاد سرمین و معره و تبرلین و عزاز وغیره را تمامت نموده قتل
و تاراج مینمودند صلاح الدین قلاوون که دوره سلطنت آن بود با لشکری
مصری حرکت نموده به عوجا رسیدند مگر بارانهای شدید حادث شده راه ها
و حل و بی گذر گشته صلاح الدین نتوانست خود را به تاتار ها رساند ولاجرم به مصر عودت
نموده به دهم جمادی الاول همین سال بمصر رسیدند تاتار ها در حلب و قصبات آن بدت
سه ماه تردد داشته مردم آزاری میکردند تا اینکه خداوند تاتار ها را عودت داده در ۲۵
جمادی الاخر این سال خود شان فرات را عبور نموده واپس رفتند عساکر حلب
به حلب و گرد و نواحی ها ماکن خود ها مراجعت نمودند در اول این سال هنگامیکه
خبر رسیدن تاتار ها به شام شایع شده بود اکثر اغنیا شام و مصر ثلث اموال
خود را برای جهاد بیرون کرده در اماده بودند در سنه هفتصد و یک عساکر سلاحی
برای جنگ ارمن ها برآمده در شهرهای سیس پراکنده شده کشت ها را
سوخته و هرکه را می یافتند می کشتند و غنیمت بسیاری هم بدست شان
آمد در سنه هفتصد و دو مسلمانان بر جزیره ارواد که در بحر روم مقابل
انطرطوس و نزدیک ساحل و بسیاری فرنگیان در ان متمکن بوده حصار
و دیوار های بزرگ و حصار ها ساخته و خود را محکم نموده بودند و همیشه
از حال مسلمانان در ان جزیره مطلع شده راه ها را بر مسلمانانیکه
بساحل تردد داشتند هجوم آورده از مصر براه بحر روم هم انجا
شتافته محاربه نموده بعون خداوند جزیره مذکور را فتح
کرده تمام اهالی را قتیل و اسیر ساخته و سور ها و شیرازه ها
قلعه را خراب نموده با غنایم و اسیر ها بدیار مصری عودت نمودند.

داخل شدن تاتار ها بشام و شکست های متواتر ایشان

در سال هفتصد و دو تاتار ها قصد شام را نموده به فرات بدی متمکن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 652 of 1140

شده یک دسته ده هزاری را به تاراج نمودن قرتبین مقرر نمودند عساکر اسلامی هم به جاه جمع شده یکدسته را بمقاتل تاراج کننده گان قرتبین روانه نموده فریقین در موضع کوم ملاقی شده بعد از پایه داری مفرط طرفین مسلمانان فاتح و تاتارها شکست خوردند و یک حصه بزرگ تاتارها از اسپ ها پیاده شده و مسلمانها اطراف شان را گرفتند هر چند مسلمانان آنهارا امان میدادند آن ها قبول نکرده و زین های اسپ های خود را پیش روی خود ها سنگر ساخته از پشت آن ها از صبح الی آخر ظهر به تیرها جنگ نموده و اخیراً مسلمانها بر ایشان حمله نموده کاملا ایشان را هلاک ساختند و این عنوان نصرتی است که آینده ذکر میکنیم مسلمانها هم بعد ازین فیروزی در هشتم شعبان به جاه مراجعت نمودند.

جنگ رحبه و فضیحت تاتاریان

بعد از واقعه کوم تاتارها به جمعیت های بزرگ خود جانب جاه در بیست و سوم شعبان سال مذکور آمده تعداد زیادی از عساکر مسلمانان هم در مقابل شان از دمشق حرکت نموده سلطان ناصر با عساکر مصری هم رسیدند هر دو فریق در دوم رمضان متلاقی شده نصرتی زیادی از مسلمانان بشهادت رسید و بالآخره خداوند نصرت را نصیب مسلمین کرده تاتارها شکست خورده بسیار کشته شدند و بطور فرار میگردند که یکی از حال دیگری مطلع نمی شد در وقت شب در بین مسلمانها و تاتارها حایل شده تاتارها در کوهی نزدیک مرج الصفر توقف نموده آتش افروختند مسلمانان هم بدان آتش برایشان راه یافته و اطراف شان را بطور خموشی در همان شب گرفتند صبح چون تاتارها بیدار شده و از وضعیت احاطه و کثرت مسلمانان واقف شدند بنای فرار را گذاشته و مسلمانان از پی بنای کشتار شان را نهاده مقدار زیادی از آن ها کشتند و یک مقدار از گریزی ها در بین راه شان دجله آمده نصرتی بسیاری در آن غرق شده بعضی اسیر و بعضی نیز قتیل شدند و یک حصه از مسلمانان تاتارهای شکست خورده را که بطرف قرتبین گریخته بودند تعقیب می کردند تاتارهای مذکور بلب فرات که در نهایت طغیان بود رسیده نتوانستند عبور کنند و آنهائی که قصد عبور نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 653 of 1140

غرق شدند و آنهائی که عبور نکردند لب لب دریا جانب بغداد شتافتند
و در آنجا بماندند بعضی از گرسنگی هلاک و بعضی بدست عرب پامال شدند
و خداوند انتقام مسلمانان را که در سنه ششصد و نود و نهم [illegible] دست
تاتارها دیده بودند از ایشان گرفت در سنه هفتصد و سیصد عساکر مصر
برامده و داخل بلاد سیس شده و تل حمدون محاصره کرده و بامان او را
فتح نموده از ارمنی ها و اپس گرفتند و بزمین هموار ساختند

غارت نمودن عسکر حلب بلاد سیس را

ارمن قومی است که به ملت نصرانی داخل شده مواطن اصلی شان ارمنیاست
بعد ازان که مسلمانان شهرهای شان را فتح نموده و جزیه بر ایشان گذاشته
خلاط را که پای تخت شان بود از ایشان گرفت ایشان بجانب سیس
نقل نموده برای مسلمانان جزیه میدادند بعد از انکه تاتارها پیدا
شدند ارمن ها تبعیت شان را قبول نموده در جنگ های شان
معاونت و رفاقت میکردند و هم شاهان مصر هم بر ایشان حمله و غارت
می نمودند در اوائل محرم سنه هفتصد و پنج عساکری از حلب برآمده عزم
غارت بلاد سیس را کرده دران داخل شدند مگر امیر لشکر شان
ضعیف العقل و قلیل التدبیر و دایم الخمر بوده و در امر سپاه داری تهاون
ورزیده و از اخبار دشمن غافل نشسته صاحب سیس جمعیت های
بزرگ از تاتارها و ارمن و فرنگ جمع نموده به غزه رسیده و به نزدیک
ایاس فریقین متلاقی شدند و چون جلبی ها با حریف خود تاب مقاومت را
نداشتند روی براه نهادند و تاتارها و ارمن ها دست بر ایشان یافته
اسیر و قتیل زیادی ازان ها نمودند و عده که در کوه ها فرار نموده بودند بعضی
از ایشان تو انستند که بدون اسپ و یراق و پا برهنه به حلب برسند
در همین سال لشکری از دمشق بکوه های طسس که مردم شان باغی
و از دین متمرد بودند رسیده دران کوه های بلند لشکری مذکور
بر ایشان احاطه نموده تمامی باشنده گان آن دیار را قتیل و اسیر
نموده بنیاد تعمیر به طسس را کنده این کوه ها بین دمشق
و طرابلس بوده جبلی ارتفاع دارند و آن راهی که از دست قطاع الطریق
این اقوام مختل شده بود باز بعد از فتح مسلمانان مامون شدند چه اینها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 654 of 1140

برو در دی مال مسلمانان را نیز دیده به کفار مسخر ساختند - در سال هفتصد و هشت فرنگ شهر رودس را فتح نمودند - حافظ ابن عجر در تاریخ خود میگوید رودس در وقت خلافت معاویه رضی الله عنه فتح شده و بامر آنجناب یک جماعه از مسلمانان در آنجا متوقف شدند - چون یزید پادشاه شد ترس خورده و مسلمانان مذکور را امر نمود که خود را از آنجا بیرون کنند و بر اهل آن جا جزیه و خراج گذاشت - در میان بعد از نیو واقعه بران قبضه نموده و فرنگ ها آن را از رومی ها گرفتند در سنه هفتصد و دوازده تاتار ها به جمعیت زیاد باز آمده و اهل حلب و اطراف آن بمجرد شنیدن خبر مذکور بنای تزلزل و فرار را گذاشتند تاتار ها به بلاد سیس و باز به فرات رسیده به رحبه نزول نموده آن را محاصره کرده و منجنیق ها را بر ایشان نصب نموده بنای نقب زنی را نهادند اهل قلعه هم به نهایت مردانه قیام نموده صبر زیاد و جنگ شدید نمودند عساکر اسلامی هم از هر طرف برای نجات مردم رحبه مجهز و عازم شدند تاتار ها هم از یکطرف به قحط و غلاء گرسنه گی مبتلا و از طرف دیگر خبر هجوم عساکر اسلامی را شنیدند بعد از انکه یکماه رحبه را حصار شدید نموده بودند ناکام بر حسرت مراجعت نموده منجنیق ها و آلات حصار را در پنج قلعه ترک کردند مردم رحبه هم برآمده و آن ها غنیمت گفته به اهل شهر نقل دادند و کفی الله المومنین القتال.

فتح ملطیه که بدست ارمن بود

در سنه هفتصد و پانزده ملطیه که از شهر های مشهور ارض روم و دارای آب و درختان زیاد و جاے سرحد و بسیار سخت و محاط بکوه ها فتح شد سبب انکه عساکر را طرف آن سوق دادند اینست که یکجا مسلمانان که به نصاری مخلوط شده و حتی تزویج و تزوج در بین شان از طرفین جاری بود در ان مواضع موجود بودند و عساکر مسلمان ها هم در بلاد روم همیشه غارت و حمله نموده راه شان قریب ملطیه میبود اتفاقا یکدفعه مردم ملطیه بر ان سپاهیان متردین تاخته و بعضی را اسیر گرفته یک جماعه را نیز کشتند سلطان ناصر الدین قلاوون که از واقعه مطلع شد لشکری زیادی از مصر براه دمشق فرستاده و فرمان داد که تمام عساکر شام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 655 of 1140

بلکه عساکر حماه و حلب نیز با عساکر مصری همراهی کرده بردند اینها همه در بیست و دوم محرم سال مذکور به ملطیه رسیده آن را محاصره شدند و یکدسته مردم از شهر برآمده برای خود امان خواستند و امان داده شدند مگر از تصادف همان دروازه که برای بیرون شدن نفری مستامن باز شده بود مقابل لشکر حماه بوده و عساکر بدون درنگ بر دروازه مذکور داخل شده کار از اختیار برآمد و این لشکر طماع که از حد زیاده بودند تمام اموال شهر را خواه از مسلمانان و خواه از غیره چور کرده فرق نکردند و همچنین تمامی اهالی خواه مسلمان و خواه نصاری برای خود برده ساختند مگر در اخیر غلامان اسلامی از نزدشان گریخته در ها شدند لاکن مال ها رفت و کسی تدارک آن را کرده نتوانستند - نصاری کامل غلام شده و تا اخر همان حال ماندند بعد آتش را در شهر انداخته اکثر حصص شهر را سوخانده و بقدر امکان از دیوارهای آن نیز خراب نموده بعد از توقف یکشبانه روز به مملکت خود عود کرده به مالک شهرهای سیس نوشتند که شهرهای جنوبی جیحان را پس بدهد و خراج را نیز اضافه نماید خراج زیاده شده به هزار درهم رسید.

غارت نمودن شهرهای سیس

در سنه هفتصد و بیست فرامین سلطان ناصر فلاوون باجتماع عساکر قاهره شهرهای سیس صادر شده عساکر از مصر و شام و حماه و حلب جمع شده در نصف ربیع الآخر به قلعه سیس نازل شده هجوم برده غنایم زیاد بدست آورده شهرها و زراعت ها را تلف نموده مواشی زیادی را بغارت برده تاراج نمودند و خراب کرده سالم و منصور واپس رفتند

فتح ایاس که از شهرهای سیس است

در سنه هفتصد و سی و پنج عساکر به ایاس نزول نموده و محاصره کرده بزور فتح نمودند لکن قلعه که در دریا بود پایداری نمودند مسلمانان در این منجنیق بزرگی نصب نموده و از دوراه بکشتیها سوار شده بآن طرف شتافتند و همینکه نزدیک قلعه شدند ارمن ها شهر را خالی نموده آتش زدند مسلمانان که داخل شدند و بهر اندازه که خواستند خراب کردند و همه عساکر بموطن خود رجوع کردند - در رمضان سنه هفتصد و بیست و هفت چهل و دو

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 656 of 1140

از بلاد فرنگ آوردند و سبب آن این بود که جلال الدین قاضی القضات اعلان نموده بود که هرکه اسیری را حاضر کند یک مبلغی که معین شده بود برایش میدهد فرنگ ها که ازین مسئله واقف شدند تجارت اسیران را نموده و ایشان را دران موقف می فرستادند و همان بود که از مصرف اسیران شصت هزار درهم داده و اسیران را رها نمودند

غزوه عساکر حلب بی بلاد سیس

در سنه هفتصد و سی و پنج عساکر حلب با شهرهای سیس بنای جهاد را گذاشته در ادنه و طرسوس خرابی نموده کشت ها را سوخت و مواشی را بردند و دو صد و چهل اسیر گرفتند و از مسلمانان بدون یکنفر که آنهم در نهر غرق شده بود دیگر تلفاتی رخ نداد نفیری عسکری بدون ایلچاری و ملحقین خود ده هزار کس بودند همینکه اهل ایاس ازین مسئله واقف شدند هرقدر تجار مسلمانی که دران دیار موجود بود جمع نموده در یک کاروانسرای داخل نموده انجا را آتش زدند و قریب دو هزار تاجران بغدادی در روز عید فطر هلاک شدند انا لله وانا الیه راجعون

در سنه هفتصد و سی و هفت عساکر مصر و شام برای غزای ملک ارمن برآمده و در دوم شوال به بندر ایاس رسیده سه روز آن را محاصره کردند بعد قاصدی از ارمن ها از دمشق آمده خطی از نایب شام با خود داشت که باید ارمن ها قلاع شهرها و شهرهائی که در شرقی نهر جیحان است برای مسلمانان واگذار شوند مسلمانان هم ممالک مذکور را که ملک دسیمی بود تسلیم شدند مصیصه، کوپرا، هارونیه، سرفندکار، ایاس، بانا س بجیمه، نقیر، از شهرهای مشهور این ممالک است مسلمانان برج ایاس که درمین دریا بود خراب نموده و دران ممالک نوابی مقرر نموده و آمدند و این فتح نمایانی بود که اوحیات ارمن ها حاصل نمود در سنه هفتصد و چهل و یک ملک الناصر محمد بن قلادون فوت نموده عوضش پسر آن الملک المنصور ابوبکر جانشین شد در سنه چهل و چهار ترکمان ها چندین مرتبه بر شهر سیس غارت و کشتار نموده خاطر از منی ها را تسلی دادند سنه چهل و شش ترکمان ها قلعه کمان که منیع ترین قلعه ها سیس بود به حیله گرفته مردان را کشتند و اطفال بغداد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 657 of 1140

واقعهٔ اسکندریه سنه هفتصد و شصت و هفت

ابن خلدون میگوید اهل قبرس از امت های نصرانی و باقی مانده های رومیه
باشند و این دور را ازان سبب دور فرنگ می گویند که در نیوقت فرنگیان
بر باقی ملت های نصرانی غلبه و کثرت یافته اند اهل قبرس هر ساله جزیهٔ سلوی بصر
میداد و این جزیه از زمان حضرت معاویه رضی الله عنه که این جزیره فتح شده
بود بر آنها مقرر بوده و هر زمان که تمرد میکردند کشتی های اسلامی از طرف شام
آمده و بنادر شانرا خراب نموده و بنای تقدم را دران میگذاشتند تا دفعه
برای ادای جزیه راضی شدند بر سر سنه ششصد و هفت و نه یک اسطول
کشتی جانب آن روانه نموده در شب بسنگ با لشکرگاه خورده و شکست و در آن وقت
بازنگ بار جزیره رد و دس هجوم آورده او را از لشکری شاه قسطنطنیه در سنه هفتصد
و هشت گرفتگانی آنرا تصرف کردند اهل قبرس هم با ایشان در بین جنگ
و آشتی گذاره میکردند و بالآخره جنگیدند جزیره قبرس در سواحل شام و مصر
روی بروی طرابلس در میان دریا یکشبانه روز از ساحل دور است آنها بطنی
اوقات حالات اسکندریه را مراقبت نموده و فرصت را انتظار میکشیدند
یکدسته جهاز راکه بهگویند بالغ بر هفتاد جهاز میشد از پیاده و سوار پر کرده به
ساحل پیاده شدند مردم شهر که بهیچ نوبت از شهر برآمده از کید دشمن بخبر
بودند و هم سالها جنگ را فراموش کرده بودند بر جهاز بارده با هم ارسیاهی
خالی دنایبی که بامر صلح و جنگ قیام داشت هم دین روز با خلیل بن عوام
بوده بکارهای دیگر مصروف بوده و حاضر نبود این شاهین هم بنای تعبیه را گذاشته
و چون دروازه بر ایشان بسته شده بود از دیوار بالا شدند مردم شهر
مضطرب شده تا توانستند اهل و عیال خود را جانب دشت بیرون نموده و خود
بجیرت و دشت جانب بیابان میرفتند و بدست اعراب بدوی گرفتار می
شدند مهاجمین هم بشهر ریخته دوکانهای امتعه و نقدی را و اوطاق های تجاری
را جور کرده کشتی خود را از اموال و ذخائر پر کرده بقدر وسع خود اسیر با از زنان
و اطفال گرفتند و همین فریاد عرب بلند شد ایشان بکشتی خود رسیده بار
گیری خود را کرده بوده بقیهٔ روز را در دریا توقف کرده و فردا رفته بودند چون
این خبر به کفیل دولت مصر امیر سیفا که کفیل سلطان اشرف شعبان صغیر
بود رسید آن پادشاه و سپاه برآمده و نایب اسکندریه ابن العوام نیز از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 658 of 1140

حج مراجعت نموده بود و با آن امراء و عساکر زیاد بودند و علی الفور با سکندریه رفته چیزی تعدیلات و اصلاحات در مهمات جنگی آنجا نموده و با دلی پر از کین بجانب مصر شتافته فرمان داد که صد کشتی بسازند تا با سپاه مصر جانب قبرس رفته انتقام گیرد و با اینکه همه مهمات حرب را کامل نموده بود باز هم بر مطلب خود الی سنه هشتصد و بیست و نه موفق نگردید کامیاب شود چنانچه ذکر میشود انشاء الله تعالی سبب این تاخیر آشوب ها و اختلاف امراء مصر بین خودشان بوده است

«انقراض دولت ارمن و استیلا بر سیس»

در سنه هفتصد و هفتاد و شش مهدودت شاه اشرف شعبان بن حسن بن ناصر قلاوون سپاه زیادی برای غزای ممالک سیس تهیه شده امیر لشکر باردینی نائب طب بود که ایشان را در ماه محاصره نموده و بضیق ها را برایشان نصب نموده اصناف ترکمان را برای جنگ دعوت کرد و بعد از شدت و مضایقه زیاد تکفور که رئیس ارامنه بود برای امان پائین شده و بجانب مصر فرستاده شد ابن خلدون میگوید نائب طب سنه هفتاد و شش با عساکر خود جانب ارمن روانه شده باقی قصبات آنرا تصرف کرده بر شاه آن تکفور، بامان تصرف نموده آنرا با بلاد و اولاد آن بنده شاهی فرستاده در آنجا برایشان جیره مقرر شده سلطان بر ممالک متولی شده سلطنت ارامنه منقرض شده و سلطان یعقوب شاه را در آنجا نائب مقرر ساخته و آذنه و ایاس وغیره نیز بآن بلاد منضم گشت در سنه هفتصد و هشتاد فرنگ با بطرابلس شام نزول نموده سلطان چند کشتی بهمراهی بلبغا الناصری فرستاده و فرنگیان بعد از تلاقی بهدیگر منهزم نموده و بعد بعساکر خود امر دادند که پس نشینی کنند فرنگی با هم بطمع افتاده آنها را تعقیب نمودند که باز مسلمانان رجعت نموده بسیاری شانرا کشته و بقیه فرار نموده به کشتی های خود نشسته رفتند در سنه هفتصد و هشتاد و پنج فرنگیها به بیروت با بیست کشتی نزول نموده نائب شام هم از آنها بهانه اینکه فرمان سلطان بخصوص جنگ نمودن بدست ندارم از آنها متعاهد شده بسلطان نوشت اینال یوسفی بران جهاد عودت نموده و جماعتی را با خود متحد ساخته در بین فرنگی ها و دریا حامل آمده بسیاری را از زنگیان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 659 of 1140

بقتل رسانیده و بقیهٔ شان از کشتی با فرود آمده بر آنها ریختند اما خازیان
بای فشرده اینها را نیز منهزم کرده و بساری شانرا کشته شش کشتی شانرا بغنیمت
گرفتند و انهم یکروز سر در وقت شاط مسلمانان بود از سنه هفتصد شناد و هفت —
مسلمانان کشتیهای جنگی بسیاری برای جنگ فرنگ در بحر روم ساخته و خیلی
در اخت ان کوشش نمودند و بجانب دمیاط رسپار شده بساحل دمیاط
یک کشتی بزرگ فرنگی را دیده و آنها را بغما نموده باشندگان اورا اسیر نمودند
در سنه هفتصد و نود در ناحیه سیواس درمین مسلمانان و ترکها واقعهٔ عظمی احداث
شده فتح با مسلمانان بود درین سالها امیر تیمور لنگ در ممالک هند و هرات و عراق
میداشت و از شدید ترین بلیه ها ے این ملت کشته در زمین فشار نموده
و باعث هلاک نسل و زراعت گردید که ما ملخص وقایع آنرا تذکر مینایم و باز به
فتوحات شاهان مصر مراجعت میکنیم که سیر تیمور جانب شام در سنه هشتصد
و سه واقع شده و علامات منذره برین بلاء عمومی سبقت نموده
اولین این علامات منذره همان حریقی است که در مسجد حرام در سنه
هشتصد و سه واقع شده سخن ابن فهد میگوید اهل معرفت گفتند که این
علامه بیک حادثهٔ بزرگی اشعار میکند و واقعاً همین طور بود چه از
قدوم تیمور لنگ در ممالک شام و روم زحمت ها و پریشانیها به
مسلمانان خود شان گشته و زنهای شان اسیر و مال های شان غارت
و خانه های شان ویران گشت حریقی که در مسجد حرام حادث شد
در اواخر شوال سنه هشتصد و دو در عهد سلطنت ناصر فرج بن برقوق بوده و
از جهته غربی مسجد شروع شده به سقف رسیده و انجا تمام جانب غربی هم
آتش گرفته به بعضی رواق های جانب شام تا محاذی باب واسطیه
سرایت نموده سقوف و آستانه ها را که از چوب ساج بود سوخانده و بعد
ازان در سال هشتصد و چهار زمانی که امیر مکه شریف حسن بن عجلان بود
تعمیر سوختگی ها تجدید شد. (ظهور امیر تیمور)
ما از انجا امیر تیمور را در اینجا ذکر نمودیم که شاه مذکور اگرچه دعوی اسلام مینمود اما قتل و
نهب آن از کفار هم زیاده تر بمسلمین رسیده است و هم آنقدر شهرها را خراب نموده که
در هیچ جا نشده بود و خودش هم رافضی شدید الرفض بوده با مسلمانان مخالفت داشت
سبب خروج آن این است که ملوک ترا بعد از انکه ممالک را در بین خود با تقسیم

دریاب اصلی کتاب دیده شده
نسخه دین کتاب بوده گرداده
چه آن نقطی بوده که
سلسله و جلالت خود را
نموده و علاوه سلطنت و دولت
تا تاریخ نموده است ۱۲ منه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 660 of 1140

نمودند فتنه وجنگ دربین شان شدت نموده بغاوت ها وفتنه ها بدی
داده موجب ضعف دولت تتر وقیام تیمور شد بعضی ها میگویند نسب تیمور
به چنگیز میرسد ابن خلدون اورا بهمراه قوم آن از دودمان جغطای خان
بن چنگیز خان محسوب مینماید وبعضی تعمیم کرده اند که از طرف مادر به جغطای مذکور
میرسد اول ظهور آن در سنه منتصد وهفتاد وسه ست که مادهٔ تاریخ آن کلمهٔ
(عذاب) راگرفته اند وآن یکی از دجالین موعود پیست که اخبار بنوعی آمده ست
وآنهم در ممالک اسلامی از قتل وافساد حرث ونسل وتخریب بلاد مسابقه
نکرد ابتدای کار او ویدر او همین بود که هر دو فقیر بودند ویدرش کفش دوز بوده
در یکی از قراء کش از ممالک ماوراالنهر زیست مینمودند تیمور از ابتدای
شخص چالاک وقوی بوده وجثهٔ بزرگ داشت واز شدت قدرت دزدی می نمود شبی
گوسفندی دزدیده واز طرف چوپان دو تیر بآن اصابت کرده یکی بران راست
او ودیگری به کتف راست رسیده ویک حصه بدن آنرا مجروح ساخت
وازین جهت اورا نصف انسان گفته اند وباین هم از سرقه دست بردار نشده و
افساد واهلاک مینمود تا اینکه سلطان حسین شاه هرات باآن ظفر یافته
اورا بضرب ولعد ازان بدار کشیدن آن امر نمود مگر پسر آن ملک غیاث الدین شفاعت
تیمور را نموده هرچند سلطان بکشتن آن ابرام نموده گفت از نصف یکی ازان
چه میزاید وبدین بهانه اورا خلاص نموده در جرگ ملازمین خود نگاه داشته و
خواهر خود را باآن داده واورا از جمله وزرار خود ساخته وبعد از مرگ شاه حسین
وسلطنت غیاث الدین کار تیمور بالا گرفته باآن درجه رسید که توانست بر مولای
خود بغاوت کند وسبب آن این بود که دربین تیمور وزن آن که خواهر ملک غیاث
الدین باشد مناقشه واقع شده وتیمور زن مذکوره خود را کشته وهیچ به دلی النعم
خود احترام نکرده وبعد چون ردی برای خود نمیدید مجبور شده بغاوت اختیار نمود
وباآن سپاهی که بدست آن بود تمام ممالک ماوراالنهر را تصرف نموده بفتح دیگر بلاد
کوشیده درجه عالم جانسوزی که شیطان در حق بنی آدم نفوذ میکند ویا زهر در بدن
حلول میکند نفوذ یافت وبعد به سلطان غیاث الدین شاه هرات برای اینکه اورا
بمقابل احسانهای او جزای بد دهد وحدیث مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
را که فرموده اند (بر همه نفس های خبیثه خداوند فرض گردانیده که باید از دنیا بیرون نشوند
تا اینکه باشخاصی که بایشان نیکی نموده اند بدی نکنند) نوشته نموده طلب اطاعت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 661 of 1140

نمود غیاث الدین در جواب نوشت که آیا تو خادم من نبودی که بتو احسان نموده و نعمت داده ترا از کشتن نجات دادم اگر تو انسان نیستی و نیکی را نمیدانی باری از سگ هم کمتر مباش مگر تیمور این را نشنیده از چون عبور و عزم هرات نمود و چون غیاث الدین قوه مقابله آنرا نداشت خود را در قلعه محاصره نموده و از طرف تیمور سخت فشار یافته امان طلبید و بعد از امان بچنگ تیمور افتاده در حبس خانه از گرسنگی و تشنگی مرد بعد ازان بجانب خراسان رفته و باستقامت شمشیر را در سیستان گذاشته یکی از دست آن نجات نیافت و شهر را هم خراب نموده و بهمین خصلت آن تا هم ممالک و ملوک عجم نزد آن خضوع نمودند بعضی ها او را چنین تصویر مینمایند که شخص بسیار بلند قامتی بود که گوئی از بقیه قوم عالقه است سر دیشانی آن بسیار بزرگ و دارای قوت و باس شدید بوده رنگ سفید مائل بسرخی و اطراف بزرگ و کتف های عریض داشت بنیه آن کامل و ریش آن آویزان و دست و پای راست آن لنگ و هر دو چشم آن بماند تمع در خشان و صوت آن بلند بوده از مرگ نمیترسید عظمت و هیبت آن بدرجه بود که ملوک اطراف و سلاطین اکناف با اینکه استقلال تامه میداشتند چون باو پیام یا تحف نزد آن می آمدند بر آستان عبودیت آن می افتادند و هر وقت که بخت کدام از آنها بیدار می شد و تیمور آنرا بحضور خود نمیخواست خادم رفته و از بین مردمان آن شاه را بنام دعوت مینمود و آن شاه جلیل به کمال استقلال از جای خاسته و بمفاخرت جانب سرا پرده در عقب خادم میرفت سلاطین سبزوار قوینه بصورتی که ما تحت تر با بودند در اطاعت تیمور داخل شدند بعد از تملک اصفهان و عراق عجم و ری و فارس و کرمان پس از جنگهائی که شاهان دیار مذکور در آنها تلف و جماعت ها پراکنده و زنها اسیر و بلاد خراب شدند سلطان احمد بن اویس شاه بغداد هم ترسیده عساکر خود را جمع نموده و خود را مستعد ساخت و بعد ازان این شیوه را نیز ترک نموده بنای جنگ آشتی را گذاشت مگر این هم فائده نکرده تیمور با آن همیشه بنای فریب را نهاده چرب زبانی و مراسله مینمود تا اینکه عزم احمد سست و عساکر آن متفرق شدند و تیمور بناگهانی خود را بممالک آن انداخته خطاب خود را بایلچی رسانیده و از انجا نفری بسلطان احمد خبر داده و نامبرده در شب خود با متاع و سفائری که میتوانست حمل کند کوچ نموده کشتی های پل را گذاشته و خود را از نهر حلله عبور نموده صبحگاه خود را بمشهد حضرت علی رضی الله عنه رسانیده و عساکر تیمور در یازدهم شهر شوال بقصد نود و پنج لب حلل دجله رسیده چون کشتی نیافتند خود را بدجله انداخته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 662 of 1140

ببغداد نازل شده عساکر را بتعقیب سلطان احمد بن اویس روانه نمودند عساکر چون پل
حله را بریده و ویران مشاهده نمودند خود را بدریا انداخته سلطان احمد ابمشهد حضرت علی
رضی الله عنه یافته بر اموال آن استیلا نمودند سلطان احمد باجمعیت خود بر ایشان هجوم
نموده و امیر لشکر تیمور کشته شده بقیه عسکر بنای رجعت را گذاشتند سلطان احمد نجات
یافته و جانب رحبه از خطه شام بهت گریخته در آنجا راحت نمود نائب شام هم خبر آنرا
بسلطان ظاهر برقوق شاه مصر فرستاده و سلطان مذکور بعضی خواص خود را باز اد و توشه
نزد آن فرستاد و احمد بپذیرائی های زیاد بمصر رسیده سلطان باستقبال آن تمامی
امراء برکاب او رفته او را بخلعی اکرام نمودند احمد هم سلطان مصر را از اینکه تیمور عراق
عجم و عرب را گرفته و قاصدان خود را بمصر میخواهد روانه کند سلطان مصر هم بنائب رحبه
نوشت که قاصدان تیمور را بقتل رسانیدند و این مسئله هم شد احمد بعد ازین
از سلطان مصر اعانت خاسته و برای استرداد ملک خود از آن مدد خواست و از
طرف سلطان برقوق دعوت آن اجابت شد آمدن سلطان احمد نزد شاه مصر در
ماه ربیع الاول سنه هفتصد و نود و شش بود چه دیده برای احمد چیزی مرض رسیده و آمدن
آن نظر بهموم آن مؤخر شده بود سلطان احمد در بغداد برای خود نائبی مقرر نموده
و بعد واقف شد که تیمور در روز عید اضحی داخل بغداد شده و افساد نموده از مسلمانان
قربانیهای زیاد و قتل بسیار کرده و بعد برای عساکر خود حکم داده بود که هر کدام دو سر مرد را
حاضر کند و چون این مسئله بواسطه هموم دل و تباه شدن مردها بر لشکری آن دشوار بود سر
زنها و اطفال را بریده و میبردند مالهای سلطنت را برده و اهل بغداد را نیز از یکسر
مصادره کرده موجودیت بغداد را سلب نمود و بعد از فتح بغداد جانب تکریت روانه شده
آنرا چهل روز محاصره نموده تا اینکه بامر آن دروازه را گشودند و مردم را کشته آنرا خراب
ساختند و عساکر آن دیار بکر تا علاقه ربا رفته و یک ساعت روز آنجا توقف نموده آنرا
چاپو و مردم آنرا متفرق ساختند اخبر که بشاه ظاهر برقوق مصری رسید لشکر خود
دعوت نموده و آنها را بجانب شام مجهز ساخته و ایشان انعام داده دیگر صنوف عسکری
خود را مجهز ساخته و خود با آنها که سلطان احمد نیز با ایشان بود جانب شام رسپار شدند
تیمور درین روز ها حصار ماردین را اشغال کرده و چند ماه هم در آنجا اقامت
نموده و شهر را ویران و اطراف را خراب و از آنجا ببلاد روم متوجه گشته و در
بین راه قلعه هائی که بود هم را غارت نموده و نواحی آنرا نیز تاراج
خراب کرده بهت و در همین مدت سلطان برقوق عساکر خود را بهمراه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 663 of 1140

سلطان احمد بغداد روانه نموده و آنرا فتح کرده چنانچه علامه ابن شحنه میگوید
سکه را بنام سلطان برقوق زده است سلطان برقوق هم در شام عساکر زیادی
جمع نموده منتظر است که تیمور رجوع کند و بران یکدفعه حمله نماید تیمور که از مسئله
واقف شد قوهٔ خود با عسکر برقوق ندیده جانب خراسان رفته و نتوانست که جانب
شام توجه کند مگر بعد ازان که برقوق فوت شد چنانچه ذکر میشود انشاء الله تعالی

(مراسلهٔ تیمور بسلطان برقوق)

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک
فیما کانوا فیه یختلفون بدانند که ما در زمین خداوند سیاه آن و از غضب آن خلق
گشته بر هر کسی که مورد غضب آن شده مسلط شده ایم به بیچارگان رحم و باشک و
آه گریه کنندگان رقت و شفقت نداریم خداوند رحمت در قلب را از دلهای
ما بکلی سلب نموده وای بر آنکس که از حزب ما نباشد ما شهرها را خراب و بسا اولاد
را یتیم ساختیم اسب های تیزرو و شمشیرهای مانند صاعقه و تیرهای ما بسیار شگافنده
و دلهای مانند کوه محکم و شمارهٔ ما مانند ریگ بیشمار است ملک ما مصون و سپاه
ما مأمون است هر که با ما صلح کند سالم و هر که جنگ کند پشیمان میشود اگر شما شرایط
ما را قبول نموده اوامر ما را مطیع شدید مال و جان شما مأمون میشود و اگر ابی نموده
بر بغاوت اصرار نمودید در آنوقت غیر از خود دیگری را مسئول ندانند چه این
کاری است که خود بخود کرده اید چه در آن روز قلعه های شما مانع و سپاه شما دافع و دیوار
شما مقبول نخواهد بود زیرا شما حرام خاری کرده جمعه را ترک و گلبان را متروک شده
اید و من بدین واسطه شما را بذلت و خواری هم میدهم فالیوم تجزون عذاب الهون
بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تفسقون اگر شما ما را کاذب گمان
میکنید ما شما را فاجر میدانیم و آن کسی که امور مدبره و احکام مقرره بید قدرت اوست
ما را بر شما مسلط نموده پس کجا نزد شما ذلیل و کثرت شما نزد ما قلیل است ما سخن را
برای شما واضح نمودیم شما هم بر جواب پیش از آنکه پرده از
روی کار برداشته شود و جنگ شرر افشانی کند و شما هم به بلیهٔ بزرگ ما
دوچار شده کسی از شما باقی نماند و منادی فنا این ندا در دهد هل
تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا جواب ما بدانویسید و کنون ما شما
را منصف ساخته قاصدهای خود را روانه نمودیم شما هم قاصدان ما را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 664 of 1140

بهرا بجواب نفرستید والسلام بعد ازانکه برقوق اینمراسله راخواند غضب شده
امر بتحریر جواب نموده واین فصل — عمری جواب آنجواب انشا نمود برنوشتکه
رسید واقف شدیم اینکه میگوئید از غضب مخلوق شده در کسی که محل غضب است
مسلط میشویم و بمظلوم دیگریه بیچاره رقت و رحم نداریم خداوند حس رحمت
را از دل شما بیرون نموده بلکه ایشها همه از بدترین عیوب است که دارید جلد اینطور صفات
صفات شیاطین گفته میشود و اوصاف سلاطین قُلْ یٰٓاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ لَآ اَعْبُدُ
مَا تَعْبُدُوْنَ پس شما در هر کتاب ملعون و در زبان هر پیغمبر بدی یاد و بهر قباحتی که
موجود شود موصوف شده اید و ما ازهمین آغاز بشما میگوئیم که شما بطوری که
خود را نشان داده اید کافرید و لعنت خدای بر کافران باد ما اگر مسلمانیم که
نه عاجزیم و نه مدلهای ما شکی است قرآن بر پیغمبر ما نازل شده و خداوند
همیشه با مهربان است آتش برای شما خلق و از پوست شما فروخته میشود
تا وقتیکه آسمان برافتد شود عجب این است که شما شهر را بر دریاها و دریاها را به
کنار مهدید میکنید ما اسپ های دونده و تیرهای جگر دوز و شمشیرهای برنده
مشهدی در شرق و غرب داریم اگر شما را کشتیم چه بیک سر مایه است
و اگر کشته شدیم در بین ما دوشت ساعته راه بهشت است وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ
قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُوْنَ و اینکه گفته اید لشکر
ما مانند کوه است و شماره ما مانند ریگ است میگوئیم که قصاب از زیادتی
گوسفند نمی هراسد و بیزم هر قدر باشد یک شراره آتش برای لهب آن کافی
است کَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیْرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ
الصّٰبِرِیْنَ اگر از مرگ نمی ترسید از فضیحت ترسید لاکن بالطبع عادی
مطمئنیم اگر کشته شدیم شهید و اگر زنده ماندیم سعید بالآخره حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ
الْغَالِبُوْنَ آیا امیر المومنین و خلیفه رسول رب العالمین سلطان
عباسی که در آن روز با مصر بود) از ما دور شده که شما از ما معیت و طاعت
میخواهید حاشا و کلا اینکه از ما قبل از انکه برده برداشته شود و خطا
از شما برسد توضیح خاسته بودید این سخن ریکی بود که لایق شنیدن نبود
آیا بعد از ایمان کفر و قبول نمودن خدای دیگری هم ممکن است
لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئًا اِدًّا تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ
الْجِبَالُ هَدًّا برای کاتب خود که نوشته خود را ترتیب و مقاله خود را توصیف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 665 of 1140

نموده بگوکه برای ما خطی [illegible] از خانه و یا مانند آن از کس رسید
فسنکتب ما تقول ونمدّ له من العذاب چون این جواب برای تیمور
رسید چنین بنظر گشته دندان خائی با نمود لاکن چند اوند عمر سلطان برقوق را
بسر آورده بعد از چندی فوت شد و چون ترس برقوق در دل تیمور جای
جای گزین شده بود بمجردی که خبر وفات او را به تیمور رسانیدند خیلی مسرور
شده و برای مبتر انعاماتی زیاد داد برقوق در سنه هشتصد و یک فوت
نموده و پسرش شاه ناصر فرج بعوضش بر تخت جلوس نمود تیمور بنای تجهیز آ
را گذاشته قصد شام را نمود و هم از اینکه سلطان برقوق قاصد های او را
کشته بود و هم از اینکه برقوق مذکور احمد بن اویس متصرف بغداد آنحانت نموده
بود و هم از اینکه سلطان بایزید عثمانی ملک های زیادی را از سلطان سلجوقی
تصرف نموده و حال اینکه سلطان سلجوقی با تمام مکاتبه نموده و از ترس بایزید
عثمانی اطاعت آنرا قبول نموده از این ها همه بعضی خطره ها در دل داشت این
ممالک از فتح ارسلان سلجوقی بود که اینطایفه آنها را فتح نموده دعوت اسلام
را در آنها کار فرموده از دست شاهان روم اهل قسطنطنیه گرفته بسیاری ممالک
را از ارمن و دیار بکر با آن ضمیمه نموده مملکت شان وسیع شده و پایتخت شان
قونیه بوده اقصر و انطاکیه و علایا و طرسوس و مرعش و قراحصار از توابع آن و آذر
بایجان بود و آق شهر و کاهج و قلعه کوینه از اعمال آن و نیز از ممالک شان قیسار
با اعمال خود نکراوفلیه و منتال و نیز سیواس با اعمال خود نیکسار و ماسیه
و توقات و کنکره و کوریه و سامسون و صفوی و کسوینه و طرخواد بلا
بودند و نیز از ممالک ارمن ملاطیه و ارمینه کبرا و وان و سلطان
دار و بیس با اعمال آن و از دیار بکر خربوت و ملطیه و سمیساط و مسار
در تصرف شان می بود گویا این بلاد با ممالک متصل شمالی خود
الی شهر روسیه و خلیج قسطنطنیه از آنها بود ملک شان بزرگ و
دولت شان معظم شده شاهان مصر با ایشان منازعه داشتند
بعد ازان در دولت سلجوقیه پیری و نقاوع به طور [illegible] که بهمه ملت
پیدا می شود و زمانی که تاتار ها بر ممالک اسلامیه
مستولی شدند بر بسیاری ممالک اینها نیز استیلا یافته و
غیاث الدین سلجوقی با اهل و عیال خود بقونیه رفته در اطاعت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 666 of 1140

داخل شده ممالک آنهم بین ترها تقسیم شده بمیراث آنها باقی مانده بود تا تیمور دعوای سلطنت نموده و هم درین اوقات قوت سلطان بایزید افزوده خسته بر بسیاری ممالک سلجوقیه مستولی شده بود باقی ماندگان ملوک سلجوقیه به تیمور مکاتبه نموده اطاعت آنرا قبول نموده برای استرداد ملک خود از تردد بایزید از تیمور معاونت خاسته بودند مگر تقدیر خداوندی درین روزها بمرگ بعضی سلاطین سلجوقی انجامیده و ضعف بیشتری در آنها تولید بقیه ممالک شانرا نیز تصرف شده بود و ازین سبب بود که بیشتر باعث مزید کینه تیمور شده قصد قوی برای جنگ سلطان بایزید نموده بود تفصیل اینواقعه در آینده می آید انشاء الله تعالی ۰

(تجهیز سپاه تیمور بقصد شام)

ما گفتیم که تیمور برگ برقوق خیلی خوش گشت بعد ازان در سال هشتصد و سه بنای تجهیزات را گذاشته قریبا هشتصد هزار فوج تهیه نموده و اولا بسیواس رسیده در آنجا حاکم سلطان بایزید موجود میگویند یکی از اقارب آن حاکم بود و بهمراه مردم قسم کرد که شمشیر را در ان نگذارد مردم هم اطاعت نمودند بعد ازانکه قرار گرفت حکم نمود که حمزه ها بکنند و آنها را که قریبا سه هزار مسلمان بودند زنده دران چوری ها دفن نموده و شهر سوخته و ویران نموده جانب تبین روانه شده و همینکه رسیدند که مردم قبلا کوچیده و رفته اند آنرا نیز خراب و احراق نموده بسلطیه شتافته و آنرا از مردمی که کوچیده بودند خالی یافته خراب نمود و به سیسی رسیده آنرا محاصره کرده و منجنیق ها را بر آن نصب کرده بعضی قلعه های او را ویران ساخته و بعد او را بطریق صلح مالک شده در نهم ربیع الاول همین سال بحلب که در آنجا نفری بسیاری از سپاه مسلمانان از قبیل دمشقی و طرابلسی و از حماه وغیره وغیره موجود بودند رسیدند مردم درین وقت مختلف الرای شدند بعضی گفتند باید همه سپاهیان بشهر داخل شده و از دیوار ها بجنگند و بعضی گفتند همه نفری از شهر برآمده در بیرون شهر خیمه ها بزنند امیر حلب هم در آن روز نائب السلطان و مردانش خاصکی بود و چون اختلاف را مشاهده نمود فرمان داد که شهر را خالی کرده بروند هر جائیکه میخواستند و این خوب رائی بود اگر اجرا می شد و بعد ازان که بامر آن کار فرما

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 667 of 1140

نشدند خیمه‌های خود را بظاهر شهر در مقابل دشمن زدند قاصدی نیز از تیمور
بدین معسکر آمده داورا با امیر لشکر قاقا ضعیدون اینکه از ان چیزی پرسیدا دراکث
داین کاری خلاف بود و در دهم ربیع الاول یک جنگ آسانی واقع
در یازدهم تیمور با سپاه و فیل های خود هجوم آورده و مانند امواج بحر بر
مسلمانان ریختند مسلمانان فرار نموده بشهر توجه کرده از کثرت ازدحام
خلق زیادی در زیر دروازه ها تلف شدند دشمن هم از پشت سر بنای
قتل و اسارت را گذاشتند امیر لشکر مسلمانان با جمعیت بزرگی
تعلقهٔ خود را محکم نمودند لشکر تیمور بشهر داخل شده دست خود را بهمه اطراف
آن دراز نموده و اسپ های شان در بازار با جولان کرده از قتل و نهب
و اسارت چیزی کوتاهی نکردند زنهای محذره و دوشیزگان و اطفال مساجد
داخل شهره و انجا پناه گرفتند لاکن سپاه تیمور برنها هم هجوم نموده و
آنهارا نیز در لسیان بانبسته بیرون نمودند و در قتل مردان و اطفال دتاراج
مال ها و تخریب منازل و افتضاح ابکار و هتک ناموس ها خیلی اسراف
نموده سه روز هیچ فجایع در شهر جریان داشت و مع ذالک از غب زدن
قلعه و پر کردن خندق منصرف نشده مردم نیز اکثر اموال خود را بقلعه
پنهان نموده بودند و چون در مدانش امیر حلب کارزارا سخت دید بهراه
طایفهٔ از امرا، نزول نموده امان خاست تیمور هم در اول امر از اخلعت
داده مامون ساخت تا اینکه بقیه هم خاطر جمع شده برآمدند و بعد تیمور
هر دو نفر را از ان دریک زنجیر نموده در بین قوم خود تقسیم نموده و بعد از
آن حکم بدر قلعه را داد ابن الشحنه میگوید بذریعهٔ امان را یمانی (بالفتح یعنی قسما
گرفته شد که بهراه آن ایمان نیست و در دای آن تیمور شحنها قلعه
داخل شده قریبا یک ماه در ان شهر می بود و سپاه آن در جور نمودن
شهر و قریجات و قطع نمودن درخت ها و غلطاندن بنا با مشغولیت
میداشتند و بعد از ان حکم نمود که از سرهای مقتولین مناره ها
بسازند و بطول هشت گز از تفاع و چیزی بیشتر بیست گز محیط دهٔ مناره از
سرهای مقتول باساختند که روی شان بطرف بیرون
کار شده و پس سر بطرف بدون و بسیاری از علماء که پنهان شده
بودند از کشتن نجات یافتند چه بعد از برآمدن ایشان را امان داده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 668 of 1140

بود ابن شحنه میگوید وقتیکه روز دوم در قلعه صعود نمود آخر روز علمار
طلب را طلب نموده و ایشان حاضر گشته یکساعت ایستاده و باز بامر آن
نشستند تیمور هم علمائی را که بهراه آن بودند طلب نموده امیر با هر یکی از آنها
مولای عبدالجبار رکن عبدالله نعمان الدین حنفی که نعمان الدین از علمار مشهور سمرقند
محسوب می شده بود تیمور همان عبدالجبار را که یکی از امرار آن بود گفت
بایشان بگو که من از شما مسئله را سوال میکنم که اند علمار سمرقند و بخارا و هرات
و سائر ممالکی که فتح نموده ام پرسیده ام دیگی جواب واضح نداده و باید
کسی از شما جواب بگوید که عالم تر و فاضل تر باشد و باید بعض خود متوجه شده
بگوید چه من با علمار مخالطت نموده و با ایشان اختصاص واقفی دارم و علم
را از قدیم طلب مینودم این سخنه میگوید ما شنیده بودیم که این مرد علما را در
سوال اذیت میکند و آخر هم از آنها بهانه گرفته و بقتل میرساند و یا تعذیب
میکند درین حال شیخ قاضی شرف الدین موسای انصاری شافعی به
جانب من (یعنی ابن شحنه) اشاره نموده گفت اینک این مرد مدرس این
دیار و نقیب و مرجع الیه آن سمت ازان بپرسید و الله المستعان عبد
الجبار مذکور روی خود را باین شحنه نموده و بطور ترجمانی از طرف تیمور
گفت که شاه ما میگوید که دیروز فتری زیادی از ما و شما گشته شد آیا این
دو کدام شهید گفته میشوند بعد ازین سوال همه بدل گفتند همین مسئله است
که شنیدم با علمار بهانه گیری می کند همه سکوت نمودند و خداوند راه
جواب را بر ابن شحنه باز نموده و بداهتاً این جواب عجب را گفت که ازین
سوال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال و من بدان سوالی که
حضرت رسالت پناهی جواب فرموده اند جواب میدهم قاضی شرف الدین موسی
الانصاری بعد از انقضاء حادثه برای ابن شحنه گفت قسم بخدای بزرگ
همان وقتی که گفتی من جواب میدهم بجوابی که پیغمبر داده است عقل من مختل شد
و با اینکه قاضی شرف الدین محدث زمان خود بود و بواسطه آن حادثه هائی
که درین ایام دیده بود معذور بوده و ممکن بود بواسطه سطوت امیر تیمور
خصوصاً با شخاصی که مخالف مرام او باشند هیچ جوابی بدهد در دل امیر
عبدالجبار هم بمثل این کیفیتی حادث شده برای ابن شحنه بطور تمسخر گفت چطور
از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد و چطور جواب فرمود ند تیمور

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 669 of 1140

هم چشم و گوش خود را باین سخنه کرده متوجه بود ابن سخنه گفت روزی اعرابی بحضور حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت ای رسول خدا مرد برای حمیت و برای شجاعت و برای اینکه موقفش شناخته شود جنگ می کند پس کجاست در راه خدا حضرت رسول علیه السلام فرمودند کسی که جنگ کند برای اینکه کلمهٔ خدا بلند شود این جنگ برای خداست و هر کس از ما و شما برای بلندی کلمهٔ خدا بجنگد آن شهید است تیمور بعد از دانستن این جواب گفت خوب و تحسین کرد عبد الجبار هم گفت که چه خوب جواب گفتی بعد ازین مسئله دروازهٔ موالست باز شده تیمور گفت من نصف یک آدم و اینچنین ممالک را امثال ممالک عجم و عراق و هند و ممالک تتر را گرفتم من گفتم پس لازم است که بشکرانهٔ این نعمت از بندگان خدا عفو کنی و کسی را نکشی گفت قسم بخداوند اگر من کسی را قصد کشته باشم مگر خود شما خود را در دروازه کشتید یعنی از ازدحام و قسم بخدا که نمی کشم از شما یکی را (یعنی اکنون) و شما با تخاص و اموال خود با مامون میباشید و بعد ازین سوال های تیمور و جواب های علما متکرر شده و هر کدام از علماء حاضرین در جواب بنای تقدم را گذاشتند و چنان تصور می شد که تیمور در مدرسه بین طلبای خود بمباحثه مشغول است لاکن قاضی شرف الدین علماء را منع نموده گفت ساکت باشید که این مرد یعنی ابن سخنه جواب بگوید چه آن بلغتهٔ تیمور میداند و آخرین سوالی که تیمور نمود این بود که در باب علی و معاویه و یزید چه میگوئید درین وقت قاضی شرف الدین که بپهلوی ابن سخنه نشسته بود باین سخنه خفیتاً گفت که میدانم چه باید بگوئی چه این مرد شیعی است و بهر کسی جواب نداده بود که قاضی علم الدین قنصی صیفی مالکی سخنی گفت معنیش چنین بود که همهٔ اینها مجتهد اند تیمور ازین سخن برآشفته و خیلی غضب نموده و گفت علی برحق و معاویه و یزید فاسق است و شما حلبی ها تبعهٔ مردم دمشق و آنها یزیدی باشند که حضرت حسین را بشهادت رسانیدند ابن سخنه بنای ملا طفت را گذاشته واز علم الدین معذرت نموده گفت این ملا یک چیزی در یک کتابی که معنی آنرا نمیدانسته خوانده بود تیمور بعد ازین معذرت قدری خوش شده عبد الجبار هم بنای خوش طبعی را گذاشته گفت که ابن سخنه عالم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 670 of 1140

ملیح و شرف الدین مرد فصیح است تیمور از ابن شحنہ پرسید کہ عمرت چند
است ابن شحنہ گفت تولد من در سنہ ہفتصد و چہل و نہ شدہ و اکنون پنجاہ
و چہار سالہ ام و از قاضی شرف الدین پرسید کہ تو چند سال عمر داری قاضی گفت
من یک سال از ابن شحنہ بزرگ ترم تیمور گفت شما در عمر فرزندان خیدہ من
امروز ہفتاد و پنج سالہ ام درین وقت نماز شام پیش آمدہ عبد الجبار
امام گشتہ و تیمور بپہلوی ابن شحنہ بنماز ایستادہ شدہ و بعد از نماز زراگندہ
شدیم در روز دوم تیمور بہمہ باشندگان قلعہ خیانت و جمیع مال ہا را کہ در
قلعہ بود از متاع و قماش ہمہ را قبض نمودہ و میگویند این قدر ثروت کہ ازین
قلعہ حاصل شد از ہیچ شہر بر نیامدہ خود مسلمانان قلعہ ہم بانواع عقوبات -
معاقب شدہ بانواع حبس در قلعہ محبوس گشتند تیمور ہم از قلعہ نزول نمودہ
بسرای حکومتی جلوس کردہ و بطور مغولی ولیمہ دادہ ہمہ ملوک و امرا
بخدمت آن استادہ شدہ جامہای شراب را در بین آنہا بگردش
آورد در حالی کہ مسلمانان در عذاب و عقوبت و کشتن، و اسارت و
تاراج گرفتار و مسجد جامع با مدرسہ ہا و خانہ ہا در غلطانیدن و خراب شدن
و سوختن بود در آخر ماہ ربیع الاوّل باز ابن شحنہ و قاضی شرف الدین
را طلب کردہ و باز در خصوص علیؓ و معاویہؓ و یزید از ایشان سوال
نمود ابن شحنہ در جواب گفت حق بدست حضرت علیؓ بودہ و معاویہؓ
از جملہ خلفاء محسوب نمی شود چہ از حضور حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بصحت روایت شدہ کہ خلافت بعد از من سی سال است و آن سی
سال یعنی و حسن تمام تیمور برای ابن شحنہ گفت بگو کہ علی بر حق و معاویہؓ
ظالم است ابن شحنہ گفت کہ صاحب ہدایہ گفتہ است تقلید قضاوت از
حکام جور کنندہ ہم روا است چہ بسیاری صحابہ و تابعین قضاوت را از
معاویہؓ تقلید نمودہ و حال اینکہ حق نبوت خود در دست علیؓ بود ازین
سخن تیمور مسرور شدہ امرا را خود را کہ در حلب تعیین نمودہ بود طلبیدہ در بارہ
ابن شحنہ و قاضی شرف الدین چنین توصیہ نمود کہ در حق این مرد و رفقایشان
و ہر کسی کہ با ایشان الصاقی داشتہ باشد نیکی کردہ ہیچ اذیتی بنا باید بایشان
برسد و برای حکومت مقرر نمودہ در قلعہ ایشان را نخواہید بلکہ اقامت شان
در مدرسہ یعنی سلطانیہ کہ مقابل قلعہ است باشد امرا آن ہم حسب وصیت تیمور

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 671 of 1140

باین دو نفر رفتار نمودند لاکن ایشان را نگذاشتند بدون قلعه جائی اقامت کنند و حاکم شهر بدیشان گفت من از شما میترسم و ازان جهته در قلعه باشید این سخنه میگوید چیزی که — من از نسق تیمور در مملکت آن بود دانستم این است که اگر بکار ربدی امر کند علی الفور بعمل می آید و اگر با هر یکی حکم نماید بعد ازان اختیار بدست حاکم آن است در اول ربیع الآخر از شهر بیرون آمده متوجه دمشق شده باز در روز دوم علما را طلب نموده مردم افواه نمودند که تیمور میخواهد سرهای مسلمانان را قطع کند علما هم که بعسکر آن حاضر شده بودند سوال نمودند که خبر چیست و چرا احضار شده ایم گفتند که تیمور از سپاه خود چنانچه عادت اوست خواهش نموده که سرهای مردم را قطع کند علما با اینکه امان داده شده بودند باز هم ترسیده قاصدی روانه نمودند که از احضارشان نزد تیمور اطلاعی دهی کند تیمور دران هنگام بخوردن گوشت کباب مشغول بوده و قدری ازان بعلما رهم روانه نموده بود و بعد یکی از امرا نزد علما آمده و اعتذار نمود که در طلب شما سهو و تفاهم شده و امیر حکم بقطع سرهای مردم نکرده و فقط حکم نموده که سرگشتگان بریده شود و هم بالای تیمور قبه بجهته احترام آن ساخته شود اکنون شما مرخصید هر جائیکه میخواهید بروید تیمور هم بدان ساعت سوار شده جانب دمشق پویان شده علما رهم جانب قلعه عودت نمودند مصلحت خود را در اقامت قلعه دیدند و امیر موسی نائب حلب درباره شان احسان نموده شفاعت شانرا قبول و احوال شانرا تفقد مینمود و تیمور قصد دمشق را نموده ملک الناصر فرج بن برقوق از مصر با عساکر خود و خلیفه عباسی که بمصر بود و متوکل علی الله لقب داشت آمده و دو روز بدمشق اقامت نموده روز سوم از شهر برآمده در قبه یلبغا خیمه زدند .

((داخل شدن تیمور بدمشق))

در دهم جمادی الاول سنه هشتصد و سه عساکر تیمور باطراف دمشق داخل شده یعنی عساکر آن بریگ کوهی که بهلوی پشته دمر است ظاهر شدند و اینها مرتبا هزار هزار سوار بودند و از عسکر ملک الناصر کمتر از صد نفر برآمده و باین سواران تیمور متصادف شده هم جنگیدند که ناگاه هزار سوار تیمور منهزم شده هزار نمودند و در حین فرار بر عسکر ملک الناصر رجوع نموده سه نفر سپاهی های ناصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 672 of 1140

را با خود گرفته نزد تیمور آوردند تیمور هم درین شب بعساکر خود امر نمود که در مواضع متعدده آتش های زیاد بیفروزند واز دیدن این آتش ملک الناصر گمان نمود که همین میدان وسیع کامل معسکر آن ست وعساکر آن از شمار بیرون ست وهم تیمور همان سه نفر بندی را که از سپاهیان ملک الناصر بدست آمده بود طلب نموده دو نفر را بسیخ کشیده بروی آتش بریان نموده دیگری را رها نمود که خبر را بملک الناصر برد این شخص هم خبر را بملک وسپاه رسانید از آتش شب وکار امروز تیمور دل سپاهیان شکسته وسلطان درهمان شب فرار نموده بطرف مصر شتافت خلیفه هم با امرا که باهرکدام دو نفر یا بیشتر غلام باقی مانده بود بدون اسپ وکالا فرار نموده بقیه سپاه هم لخت وپای برهنه پراگنده شدند اهل دمشق که از فرار خبر ندارند صبح برخاسته بجنگ مستعد الکلمه اند بر دیوارها شهر بالا شده همدیگر را برجهاد تحریص میکنند دیانتر با لشکر تیمور جنگیده وعده از ایشان کشته غنایم بدست آورده درین جنگ قوت تاکی بعمل آمد تقریبا هزار نفر از تتر ها کشته شدند در آخر روز دو نفر از اصحاب تیمور آمده یکی از ایشان خواهش نموده درخواست کرد که یکنفر از عقلاء شهر نزد امیر تیمور حاضر شود مردم هم قاضی ابن مفلح حنبلی را اختیار نمودند وآن رفته وباز آمده از ملاقات خود با تیمور — که درباره آن نموده بیان نمود گفت تیمور این شهر را شهر انبیاء گفته بصدقه اولاد خود آزاد کرده ست — ابن مفلح در تبلیغات کوشیده ومردم را دو فرقه ساخت حصه اهل علم طرفدار ابن مفلح واطاعت شده فرقه دیگر عوام الناس باشد طرفدار جنگ گشتند بعد از گذشتن شب فرقه ابن مفلح قوت گرفت وعادت تیمور چنان بود که از هر شهری که بامان فتح میکرد خواهش مینمود که از هر نوع نه چیز حاضر کنند وانرا تحفات میدانستند ازینها هم خواهش نموده وازینها هم میخواستند که آن اشیاء را از دروازه قصر بیرون کنند اگر یکراتبه نایب قلعه ایشان را منع نموده وبسوختاندن شهر تهدید نمود ایشان بهمان راه اعراض نموده از بالای دیوار در خیمه گاه تیمور بشب راگذرانیده وصبح درحالی که از ایشان قضاة وزیر ومالیاتی مقرر شده فرمانی که دارای هشت سطر ومتضمن امان مخصوص برای اهل دمشق بود بشهر رجوع کرده وفرمان را در بر خوانده ودروازه صغیر را باز نمود امیری از امراء

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 673 of 1140

تیمور نشسته در اتمام اموالیکه بر ایشان نهاده بود دو یک ملیون دینار بالغ شد
اشتغال نمود و بعد از انکه این مبلغ حاضر شد امیر بغضب شده و گفت که من
یک ملیون تومان و بتاریخ نوشته ام یک تومان دینار ده هزار دینار است
باز مردم بنای جمع نمودن پیسه را نموده بلاء بزرگی بگردن شان افتاد
و در بین جمع نمودن پیسه بود ند که باین جامع و قلعه ما با تش سوختند
و این قرینا ثلث شهر بود بعد از سبیت و نه روز قلعه کیان نیز تسلیم شد
چنانچه ثانیا حکم داده بود ند نیز جمع شده حاضر گشت باز امیر برای آنان
مفلح و رقعتا آن گفت این مبلغ مساوی سه هزار دینار ملک ماست
اکنون هفت هزار ملیون دینار بر شما لازم است که حاضر کنید و میدانم که خلاص
شده نمیتوانید و بعد برای شان گفت که متروکات عساکر را هرچه باشد
حاضر کنید و بعد از ان تمامی اموال و دواب شهر را که دوازده هزار بود
طلب نموده و باز اسلحه را جلب نموده و بعد اسامی قراء و قصبات را
طلب نموده و هر قریه را برقعه نوشته و بدست امراء خود داد و هر امیر بقصبه
و قریه رفته و اهالی را بیرون نموده مال زیادی از ایشان میخواست و اگر
عاجزی شد آن را با نواع عذاب معذب نموده مایملک ان را میگرفت
و بعد زن ها و دختران آن را کشیده بی ناموسی مینمود و بدین شیوه نوزده
روز دوام کرده و بعد از ان که دانستند چیزی درین دیار نمانده از شهر
بیرون شدند و عساکر خود را به شهر انداخته و این باقیه را چور نموده حتی
زنان را نیز برده و اطفال را گذاشتند و بعد شهر را اتش زده آن را یک
تل خاکستر ساختند در سوم شعبان تیمور عزم حلب را نموده خواست که بملک
خود رجوع کند مدت اقامت آن بدمشق هفتاد و چار روز بود و بعد از
رفتن تیمور باز اهل بادیه و گشت کاران بر بقیه مصیبت زده گان هجوم اوردند
این هم بمثل تیمور نهب و تاراج نمودند در هفدهم شعبان تیمور به عمول
شرقی طلب رسیده و به شهر داخل نشده و نفری خود که در حلب مقرر بود ند
به خراب نمودن قلعه و سوختاندن شهر و کشتن مردم امر داد مامورین آن هم
امر او را اجرا نموده از قلعه پایان شدند این سخنه میگوید اتش در همه شهر عیسوی
و بعد از سه روز هیچیک از اتباع تیمور در شهر نمانده همه رفتند و کسی از تفص
نه بخانه خود گذاشته بیتوته نه در کوچه رفته میشد بعد طلب آباد شده پس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 674 of 1140

بخانه های خود آمده امیری از سلطان هم نشست در سنه هشتصد و چهار باز تیمور
برای جنگ سلطان بایزید بن مراد حرکت نمود.

جنگ دویم تیمور با سلطان بایزید بن مراد

رفتن تیمور به جنگ بایزید آن است که چون از اوک الوس بروم که ممالک ایشان
بذریعه بایزید تصرف شده بود بطرف تیمور رفتند از بایزید شکوه نمودند و آن را
بطرف روم ترغیب کرده ازان در رد ممالک خود استمداد خواستند تیمور هم
خواهش شان را قبول نموده در سنه هشتصد و چهار بجانب روم شافته و چنانچه
عادت آن بود که همیشه مکر و فریب مینمود به سلطان بایزید نوشت که تو مردی
غازی سبیل الله جهاد میکنی و من با تو جنگیدن آرزو ندارم و ببین کدام یک
از شهرها از اجداد تو بتور سیده آن را گیر و باقی را من تفویض کن سلطان
که مکتوب آن را خواند بقاسیه های آن گفت که آیا مرا هم شاهان عجم و یا
تاتارهای وحشت کوسفندان تصور نموده مرا باین ترهات و شطحیات فریب میدهد
آن را قصور میکند که من او را نمی شناسم که اول آن حرامی خون ریز همان
شکن است و از امثال این سخن بسیار گفته و بهمین منوال جواب هم نوشت
درین روزها بایزید بمحاصره قسطنطنیه مشغول بوده نزدیک بود آن را فتح کند
که از آن منصرف شده بجنگ تیمور متوجه شده عساکر خود را مانند سیلهای
بنیاد کن متوجه ساخت و چون در نظام بایزید عده زیادی از تاتارها
شامل بوده و بل اکثریت فوج آن را احراز نموده بودند تیمور در خفا امرای
تاتارها نشکر بایزید پیغام فرستاده و جنسیت خود را با ایشان ثابت نموده
وعده های زیاد کرده آن ها را بطرف خود مایل ساخته بود و آن ها هم وعده
معاونت نموده بودند تیمور هم به انقره نزول نموده سلطان بایزید با عساکر
خود بدو رسیده جنگ شدید واقع شد و تاتارها خود را بلشکر تیمور داخل
ساخته و جنگ از چاشتگاه الی عصر بشدت جریان نموده و در آخر بقیه عسکر سلطان
بایزید شکست نموده و بایزید شخصا بدست تیمور اسیر شده تیموری ها قتل
و فساد زیادی نمودند و این واقعه روز چهارشنبه هفدهم ذی حجه هشتصد و چهار
واقع شد تیمور هم بهمراه بایزید بطرف تبریز رفته و بایزید در آنجا در ۴ شعبان
سنه ۵ " بمرض فوت شد تیمور هم شهرهای روم را بر شاهانی که از ان
یاری طلب نموده بودند تقسیم نمود که سلطان محمد پسر بایزید زمانیکه سلطنت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 675 of 1140

بران استقرار یافت و پس آن ها را ضمیمه ملک خود نمود در سنه هشتصد و پنج
در بین تیمور و سلطان مصر صلح منعقد شده یک رابطه دوستانه پیدا شده
و تیمور به سلطان مصر بعضی هدایا و فیلها روانه نمود در سنه هشتصد و شش قرا
یوسف حاکم آذربایجان بر بغداد حمله نموده بغداد را از دست احمد بن اویس
گرفت و احمد مذکور در لباس فقیری به حلب رفت و بعد عساکر تیمور بر بغداد
رفته و بغداد را نهب و چور نموده تصرف کردند و قرا یوسف جانب شام
رفته حسب فرمان شاه مصر محبوس شد و بعد ازان فرمانی بطلب سلطان
احمد رسیده و حسب آن فرمان احمد مذکور به دمشق روانه شده و بمنطوق
فرمان دیگری که رسید این نیز محبوس شد - در سنه هشتصد و هفت امیر تیمور
به شهر (نزاد) وفات یافته نعش آن به (سمرقند) منتقل شده در آنجا
دفن شد و عمر آن از هشتاد سال متجاوز شده سی و شش سال سلطنت
نموده بود و بعد از و نواسه آن خلیل بن امیر شاه بن تیمور تخت نشسته
قدری درنگ نموده و هلاک شده مملکت شان بدست متغلبین تقسیم
گشت بغداد را ملوک ترکمانی تصرف نموده و بعد شاه اسمعیل صفوی
از نزد آن گرفته و از نزد آن هم سلاطین عثمانی واپس گرفتند و برای
تیمور بعضی از زنده گان باقی ماند که از ان جمله سلاطین هند اند - و باید باتمام
سخن خود که درباره فتوحات سلاطین مصر بود رجوع کنیم و بعد ابتدا دولت
عثمانی و فتوحات شان را تذکر نمائیم - بعد از سلطان برقوق در بین سلاطین
مصر بر اطلب سلطنت نزاع ها و فتنه ها ایجاد شده تا سنه هشتصد و بیست
و پنج این زد و خورد ها دوام نمود و بعد ازان الملک الاشرف سیف الدین
ابو نصر برسیای متسلط شده سپاهی بزرگ که برای عساکر قبرس مجهز نموده

لشکر کشی برای جنگ اهالی قبرس

علامه قطبی میگوید قبرس بسین نهصاد جزیره است در بحر شام مسافت
آن شانزده روز دوران دهات و کشت ها و درخت ها و مواشی و معدن
زاک قبرسی هست که از انجا به باقی ممالک میرود دوران سه شهر است
و از قبرس تا طرابلس شام دو مرحله در دریا موجود است تصرف مسلمانان
دران تکرار شده و باز کفار آنرا گرفته اند چنانچه گفتیم اولین کسی که آنرا
فتح نمود معاویه رضی الله عنه بود که با اهل آن بجزیه که بالغ بر هفت هزار دینار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 676 of 1140

میشد مصالحه نمود و کفار بعد ازان عهد را شکستند باز دفعه ثانی با اوشان غزا نمود
قتل و اسارت زیادی نمود و میگویند وقتیکه شهرهای قبرس فتح شده و مسلمانان
به تقسیم غلامان و کنیزکان مصروف بودند حضرت ابوذر در ارضی بهم عنه گریسته و از آنها
خود را گوشه نموده بجای شمشیر خود خود را مشکی ساخته اشک های آن بر رخسار آن
سپید دیده بد و گفتند آیا در روزی که خداوند اسلام را معزز و کفر را خوار گرداند گریه
میکنی حضرت معزی الیه دست های خود را بزانوهای خود زده گفت چقدر خلق بر مر
خدای سهل انگاری میکنند در حالیکه این یک قوه ظاهری است که بر مردم
یافته اند اینقدر اسارت و اهانت میکنند مقصود جناب ابوذر در اینست
که شخصی مجاهد باید که محض مقصد آن اعلاء کلمه الله باشد نه تاراج و مال دوستی
چنانچه این مسلمانان در قبرس نموده بودند - در بین قبرس و ساحل مصر مسافت
پنج روز و در بین آن جزیره رودس یک روزه راه است و این جزیره را
ازان سبب قبرس میگویند که در ان بت بزرگی است که آن را آفا بر میس
میگفتند و کفار آن را خیلی تقدیس نموده اهل جزیره را هم بران تقریب تحمید
میکردند عیش رفاه و خیر درین جزیره بسیار و اهل آن غالبا متمول اند
درین جزیره معدن های مس و لادن های خوشبوی که از بعض آن نها
که از سر درختان جمع میشود بوی عود می آید و اینها به قسطنطنیه حمل میشود
و آن هائی که بر روی زمین می چکد برای مردم فروخته میشود او زاعی میگفت
ما می بینیم نیطانیه را یعنی اهل قبرس که اهل عهد ند و صلح بطوری واقعشده
که بعضی شروط بر له شان و بعضی بر علیه شان است و اینشان قدرت ندارند
که این عهد را بشکنند مگر یک امری که نزد شان بزرگ و مهم باشد عبدالملک
بن صالح در واقعه که ایجاد نمودند میگوید این نقض عهد شان محسوب میشود
و این فقره را اجماعی از فقها بطور مشوره نوشت که از انجمله لیث ابن
سعد و سفیان بن عیینه و ابو اسحاق فزاری و محمد بن الحسن باشند و گرام
بفکر خود چیزی گفتند تا انیکه خراج قبرس که بعد از دو صد سال هجرت بمسلمانان
می پرداختند به چار ملیون و هفتصد و چهل هزار منتهی شد و چون ملک الاشرف
سیف الدین ابو نصر برسبای الملقب سلطان بود سلطان مصر بر فرنگیان
بسیار غزا می نمود در سنه هشتصد و بیست و شش خبرها وصل شد
بانیکه فرنگیها بطرف مسلمانها حرکت نمودند لاجرم سیف الدین مذکور چند قطعه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 677 of 1140

عسکر تهیه نموده و بسوا حل فرستاده یک عده را بدمیاط و یکدسته را باسکندریه و یک حصه را بدگر جوانب روانه نموده دو کشتی که یکی از بیروت و دیگر آن از صیدا بودند نیز مجهز ساخته به جزیره ماغوص در سنه ۸۲۲ فرستاده آن ها را نهب و احراق نموده دهات و کشتی های ساحلی آن را نیز سوختند و بعد از قتل و اسر سالم و غانم مراجعت کردند تعداد اسیران شان بکنزار و شش صد نفر بودند و در سنه بیست و هشت چند لشکری زیادی ترتیب نموده و هم از شان (بلجار) بسیاری مصاحب ساخته ایشان را متوجه دمیاط ساخت و چون شاه قبرس ندکشتی را بدانا زدمیاط روانه نموده ایشان را امر نموده بود که آن دهانه را بگیرند که کشتی های مسلمانان نتوانند داخل دریای شود و چون آنها کشتی های مسلمانان را دیدند بدون جنگ شکست خورده رفتند — پس از ان مسلمانان از طرف قبرس توجه نموده به ماغوصه رسیده سواران با بسیاری از پیاده گان به خشکه نزول نموده و خیمه های خود را نصب نمودند رئیس ماغوصه قاصد فرستاده طلب امان نمود و ایشان هم او را امان داده ذلی الحال سوار شده و بر هرکس که دست یافتند و ما ازان برآورده احراق و تخریب را به تمانه و سیع کار فرموده و دادند ترس در دل های کفار انداخته هر سه نفر از مسلمانان بر زیاده از صد نفر کفار نصرت یافتند برادر رئیس جزیره قبرس بهمراه هزار سوار و سه هزار پیاده برای مقابله آمده و بدون اینکه جنگ کند شکست خورده و فرار نمود و چون در ماغوصه فتح برای مسلمین شد عزم ملحه را نموده و بر هرچه گذشتند سوختند تا بموضعی رسیدند که آنرا (اس عجوز) میگفتند در آنجا خیمه زده و تایک اندازه غنایم خود را مجهز ساخته و بعد ازان بکشتی ها رفته یک حصاری را که آنجا بود محاصره کرده بزور فتح نموده و از غنایم و غلامان دست های خود را پر کرده حصار مذکور را سوختند درین دو ماه عده کشته گان فرنگ بالغ به پنجهزار نفری و از مسلمانان از سیزده نفر کشته زیاده نشده و مسلمانان واپس مراجعت نمودند — و باز به اشرف خبر رسید که رئیس قبرس از شاهان فرنگ کمک خواسته و از مصری ها و مظالم ایشان شکوه نموده و هرکدام به چهل کشتی ها سوار شده وارد نموده اند اشرف هم فرمان داده زیاده از صد کشتی ساختند و اموال زیادی بذل نموده مردم را هم بجهاد دعوت نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 678 of 1140

وبسیاری از امرا دعاکرد ایلچاری دعوت را قبول نموده وبطرف منصوره شتافتند
هشتصد وبیست و نه متوجه شدند چون به لمسون رسیدند دیدند آن
حصاری را که خراب نموده بودند واپس اصلاح شده وبمقاتله ایستاده است
اینها هم بران احاطه نموده ودیده بانها بالا شده برج اول را گرفته فرنگیان را
شکست دادند وبعد یک قریه از دهات قبرس احاطه نمودند واهل قریه
امان خواسته دامون شدند وباز مسلمانان قاصد بشاه قبرس روانه
نموده طلب اطاعت نمودند شاه مذکور قاصد را کشته واز اطاعت ابا نمود
مسلمانان را سخت بهیجان آورده واینها به سپاه آن ملاقی شده جنگ بسیار
شدیدی واقع شد - واز حسن اتفاق اینکه شاه قبرس میخواست بگریزد
وباسپ خود سوار شده از اسپ افتاد وباز آن را سوار نمودند که باز افتاد
ومرتبه سوم با اسپ یکجا افتاده قوم آن از این واقعه متدهش شده بنای
شکست را گذاشتند شاه هم بدست بعضی اتراک افتاده ومیخواستند
درجمع نفری بکشند که فریاد نموده وخود را معرفی نموده بود واتراک او را
اسیر نموده بودند مسلمانان هم عقب فرنگ را نگرده تعقیب مینمودند
تا اینکه آفتاب غروب نمود گویا درین روز از فرنگیان شش هزار کس کشته
وشده قبرس وبرادر شاه مقتول شده وکسی از فرنگی تا بدون اینکه خود را
بدریا رسانیده باشد نجات نیافت مسلمانان بسیاری را از کشتی های شان
بتصرف درآورده شاه قبرس را با غنایم بمصر برده وآنرا در کوچه ها گردانیدند
وبالآخره در بدل دو صد هزار دینار که نصف آن را اقبلا در حالیکه بمصر
برساند ونصف دیگر را بعد ازان که بوطن برسد روانه کند آن را رها نمودند
وهم اهل قبرس قبول نمودند که سالیانه بیست هزار دینار وهزار جامه کتانی
برای سلطنت مصر به پردازند فرنگی تا که طمع خود را درین سواحل تیز نموده بودند
چون این فتح را دیدند طمع شان قطع شده دیگر هیچ خیال نکردند ومقریزی
در مناقب اشرف برسیای میگوید که نام برده مالک قبرس را فتح وشاه
آنرا اسیر نمود وحال اینکه خودش در پای تخت مملکت خود بمصر بوده وهیچ
حرکت ننموده است

سوانحات عسکری جانب روس

در سنه هشتصد وچهل وچهار ملک الظاهر حقیق شاه مصر شانزده کشتی از عسکری

پر نموده برای جنگ روس مهیا نمود و در سنه چهل و پنج در خصوص توجه زیاده نموده در سنه چهل و هفت کشتی های مذکور حرکت نموده به قشتیل نزول نمود با کفاری که در آنجا بودند جهاد نموده از طرفین تعدادی زیادی بقتل رسید مگر مسلمانها درین دفعه بکارهای نالایق امثال زنا وغیره مشغول شده چندان دست بردی نکردند و قریباً صد بلکه زیاده از مسلمانان کشته و قریباً پنجصد نفر زخمی شدند بدرعینی میگوید این سفر شان بازیچه بوده بعضی از ملوک در ین سفر مرتد شدند و چون مسلمانان به جزیره روس رسیدند اهالی آن را بجنگ خیلی مستعد و مجهز یافته آلات و اسباب شان را فوق العاده مشاهده نموده بعد از اندک جنگ مسلمانان بدون استفاده مراجعت نمودند در تاریخ کرمانی مخالف این نوشته میگوید - در سنه چهل و پنج سپاه که جانب روس مجهز شده بود غالب شده و با دختر شاه روس از اسیران و زنان و اطفال و هجده صندوق طلا و خالص که همه آن را بسه قنطار طلا بالغ میشد و نیز دوازده دلمی مسی که از قلعی پران مهر شده و در هر کدام یک نیم قنطار - طلا بود با جواهرات و دیگر اقمشه وغیره بوطن مراجعت نمودند در سنه هشتصد و شصت و شش الملک الظاهر غوش قدم خان سلطان مصر یک حصه عساکر را بطرف قبرس برای اینکه شاه قبرس را در ان متمکن ساخته متعلقه را ازان دور کند روانه نموده و آن ها رفته و بسلامت و کامیابی مراجعت نمودند درین سالها فتنه ها و آشوب زیادی بیش از پیش در مصر ایجاد شده امیران آن برای مقصد سلطنت در بین خود ها منازعات نموده امر غزا و جهاد در آن دیار ضعیف شده و دولت عثمانی در ارض روم ظهور قوت نموده امر غزا و جهاد پیش قدمی ها نموده و بسیاری از شهر ها را فتح نمودند و ما معلومات خود را که درین باب داریم بطور اختصار بیان میکنیم و بهمه استعانت

دولت عثمانیه و فتوحات آن

علماء متفق اند که اگر کسی بر تاریخ اسیر دول اسلامی وقوف داشته باشد قطعاً میداند که سیرت دولت عثمانی بعد از خلفاء راشدین بهترین سیرت های سلطنت های اسلامی است چه این سلسله کاملاً مذهب اهل سنت و اشخاص صحیح العقیده و مددکار ان سنت و تعظیم کنندگان صحابه و اهل بیت و علماء و صالحین بوده هیچ گرفتاری و بدعت کاری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 680 of 1140

ند اشتند غزا باد جهاد تا زیاد نموده و فتوحات وافره درین باب نصیبشان شده
به شعایر اسلام خصوصا بحرمین شریفین خدمات زیاد نموده در شعایر حج
و تامین طرق حجاج و زوار بذل همت نموده اوقات و صدقات زیادی
در حرمین نمودند پس برای هر مسلمان لازم است که تثبیت و تائید و اعانت
و نصرت و توفیق برای شان دعا کند - و این مشهور است که ایشان
از طوایف ترکمان و نسب شان به یافث بن نوح علیه السلام میرسد و بعضی میگویند
که از نسل عرب اند علامه شجاری در تاریخ خود از صاحب درر الاثمان
فی اصل منبع آل عثمان نقل میکند که اصل شان از عرب حجاز و اشیلان از مدینه
منوره اند که جد بزرگ شان از بلاد حجاز هجرت نموده است - خیر الله افندی
که مورخ دولت عثمانی است میگوید ما اراده نداریم که درین مباحثه
داخل شویم لاکن اینقدر میگوئیم که این عائله شریف از شریف ترین
عشایر اسلامی است و بعد ازان گفته که جد ایشان عثمان که اول کسی است
که بروم استیلا یافته بود پسر ارطغرل بن سلیمان شاه بود که سلیمان
شاه در دیار ماهان نزدیک بلخ سلطنت داشت و بعد ازان که تاتار ها
بنای فساد را در زمین گذاشتند و بلخ و توابع آن را خراب کردند سلیمان شاه
بهراه باقی ملوک که بمعیت آن بودند دیار را ترک نموده و چون از دولت
سلجوقی های روم و بزرگی شوکت و کثرت جهاد شان با کفار خبر بود با خلق
زیادی بسوی شان رفت و در بین راه در آذربایجان با کفار مصادمه
نموده و مقاتله کرده غنایم زیادی بدست آورده ناحیه را پیش گرفتند
و هنگامیکه بفرات رسیدند چون گذر ایمنی داشتند آب بر ایشان غلبه نموده و سلیمان شاه
در آب غرق و شهید شد که آن را برآورده در قلعه جعبر که هنوز قبر آن زیارتگاه
مسلمانان است دفن نمودند بعد از سلیمان شاه سه پسر باقی ماندند که اسامی
شان سنقور، کون طوغدی، ارطغرل بود و چون این سه نفر در موضعی
که آن را یسین اوسی میگفتند رسیدند سنقور و کون طوغدی پسران
سلیمان شاه جانب بلاد عجم رفتند و ارطغرل جد شاهان عثمانی با سه پسر خود
که گوندز الب و صاروبی و عثمان باشد ازان ها تخلف نمود ارطغرل
در ان موضع مکث نموده با کفار بنای مجاهدت را گذاشت و بعد پسر خود
صاروبی را به نزد سلطان علاء الدین سلجوقی رئیس قونیه و سیواس

روانه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 681 of 1140

روانه نموده طلب دخول نموده درخواست که علاء الدین برایش موضعی بجهة اقامت معین کند علاء الدین هم برایش جبال طوماليج وجبال ارمنک را که درین شان موضعی برای اقامت بود معین نموده ارطغرل به همراه چهارصد خانه قوم خود رفته در قره جه طاغ متوطن شدند در سنه شش صد و هشتاد و پنج سلطان علاء الدین با لشکر زیادی که ارطغرل هم بهمراه شان بودند به قلعه کوتاهیه که دران روز بدست کفار بود نزول نموده امر قلعه را بدست ارطغرل تفویض نموده وخود به جنگ تاتارها که به بعضی ممالک آن تعرض نموده بودند شتافت ارطغرل هم جد وجهد زیادی نموده وتیر اقلعه را بزور فتح نمود اموال زیادی بغنیمت برده قرب زیادی به نزد علاء الدین پیدا کرده وهمیشه با تحت علاء الدین مجاهدت کفار اشتغال نموده در سنه شش صد وهشتاد وهفت فوت گردید علاء الدین از مرگ آن متاسف شد عثمان را که پسر آن بود بجایش مقرر نموده وچون علاء الدین جهد واقدام آن را در غزا وجهاد مشاهده نموده نجابت آن را در فتح شهرها دید آن را اکرام نموده او را در سلطنت مشارک خود ساخته وعلم شاهی ونقارت های فاخره وطبل شاهی بآن روانه نمود - وهمینکه طبل در پیش روی سلطان عثمان برای تعظیم نواخته میشد عثمان برای تعظیم علاء الدین بدو پای خواسته وبا اختتام سلامی نمی نشست وازین جهت که تاکنون در عیدها وسفرها وقتی که طبل نواخته میشود عساکر برپا ایستاده میشوند سلطنت عثمان در سنه شش صد ونود وشش شروع شده در ممالکی که پدر آن وخود آن فتح نموده بود قبل از تسلط خود سلطنت مینمود که از جمله آن هاشهر قره حصار وحصن قراءو تقبه وینی کوی، وقلعه بلاجک، وشهر ینی شهر وغیره بلیاد وبعد از تسلط خود پای تخت خود را قره حصار نموده از انجا به ینی شهر نقل داد بسیاری از تاتارها بر بعض ممالک سلجوقیه هجوم می آوردند که پدر آن وخود آن در دفع شان میکوشید وآن ها را دور نموده ملک را از دست شان میگرفت - وبدین مسایل منزلت آن به نزد علاء الدین زیاده شده میرفت - بعضی مورخین میگویند که دانستن ترجمه حال این شاهان وفتوحات عجیبه شان موجب آن است که بگوییم آن ها بزرگ ترین شاهان اسلام اند چه هرکدام از آنها کارهای درخشان وغزوات نمایان نموده اند که کارنامه

های این پادشاهان باید بر اجراآت اکاسره و قیاصره و باقی شاهانی که سامی
شان در کتب تاریخ ثبت شده است مقدم باشد و هرکه تاریخ این پادشاهان
مطالعه کند عظمت دکارها و شجاعت و بطش شان را که در باره دشمنان خود
نمودند مشاهده میکند و می بیند چطور شهرهای بزرگ و قلعه های محکم را فتح نمودند
و چطور جبایره پر قوت را مقهور ساخته براد بحر اممالک را مسافت های
دور مسخر نموده از سطوت شان دل های تمامی دول فرنگ در هراس بوده
اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند سلطان عثمان اول که جد بزرگ
شان است باعث تاسیس دولت شان گشته بود چون سلطان
علاء الدین پیر و منحنی شده و عثمان را به همراه خود در سنه شش صد و پنجاه
و چهار شریک ساخته و تا حین مرگ این شریک با او فداکاری مینمود در سنه
هفتصد که علاء الدین فوت و ممالک آن بدست فرزندان دنی اعمام
آن مانده و روی بضعف نهاده آخرین پادشاه شان سلطان مسعود
کیکاوس بوده و آن نیز در سنه هفتصد و دوازده فوت شده سلطنت
شان مضمحل شده و چون ایشان از تاتارها لشکر زیاد داشتند و تاتارها
بر همه غالب بودند سلطان عثمان و پسران آن با آن ها غلبه نموده
تمامی مملکت بدست شان افتاد - و از ممالکی که سلطان بعد از سلطنت
خود فتح نمود یکی حصن صفصاف است که بقلعه بلجیک مشهور است
و خلیفه هارون به نفسه بار دو سیها غزا نموده و این قلعه را گرفته و بعد
کفار بران مستولی شده و تاکنون که عثمان آن را فتح نمود بدست کفار
بود باقی فتوحات هم ذکر خواهد شد سلطان عثمان شاه عادل و در
دنیا خیلی زاهد و بآخرت نهایت رغبت داشت شجاعت و میل جهاد
آن برای خدا نهایت زیاد دلیران را اکرام و به بیوه گان و صغیران
احسان می نمود و از جمله زهادت آن یکی اینست که بعد از وفات
آن چیزی از متاع دنیا باز مانده گان آن نمانده تنها چیزی آنچه
و چیزی از کوسفند که تاکنون از نسل آن بنام سلاطین عثمانی در نوا حی
بروسا دیده میشود و یک قفطان و یک عمامه و بعضی کمر بند کاپنبه گی
و لمعقه و نمک دان از ان بمیراث ماند این سلطان مبارکی بود که از
صلب آن بساشاهان بزرگ که ذریعه تشیید ارکان اسلام شد بوجود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 683 of 1140

آمدند عقیده آن خیلی صحیح و به عقیده اهل سنت و جماعت که محب صحابه و اهل
بیت و علماء صلحا و محسن بایشان بود در استی می نمود شعایر دین و قرآن
مجید را احترام میکرد میگویند قبل از تسلط خود بیک موضعی مسافرت
نموده و بیک انسانی که او را مسافر گفته دعوت نموده بود مهمان شد
و چون وقت خواب رسید و صاحب خانه شب بخیر خواب را تعیین
نموده و عثمان در ان خانه داخل شده دید که قرآنی در دیوار خانه معلق است
عثمان بر خود گوارا ندید که در ان خانه خواب شود لاجرم دست بسینه
بسته در روی بروی قران بپای الی صبح ایستاده شده خواب نکرد عثمان
به حضور شیخ عارف (رده مالی) کرمانی رحمه الله تردد زیادی نمود شبی
سلطان عثمان بخواب دید که ماهتابی از اغوش شیخ مذکور بر آمده در اغوش
خودش داخل شد و از ناف او عثمان درخت بزرگی که شاخهای آن
آفاق را گرفته بود روئیده و در زیر آن درخت کوه های بلند که در آن
چشمه و جوها جریان دارند مردم هم از جوی و چشمه ها نوشیده و انتفاع
میگیرند و همینکه بیدار شد بحضور شیخ رسیده خواب خود را بحضورشان
عرضه نموده شیخ که از جمله مکاشفین بود بر ایش گفت که ترا بمنصب
سلطنت بشارت میدهم که مردم بواسطه تو و اولاد تو منتفع شده کار تو
بالا خواهد گرفت اینک من دختر خود را بتو دادیم سلطان عثمان هم دختر را
قبول نموده ازان فرزندانی تولد شد که از انجمله سلطان اورخان جد
سلاطین ال عثمان است و تفصیل فتوحات سلطان عثمان غازی
و غزوات آن در تواریخ مفصله خصوصا تواریخ که بزبان ترکی است
مذکور است اگر کسی بتفصیل فتوحات و مناقب و سیرت آن را خواسته
باشد بدان ها رجوع کند و ما هم شمه ازان را ذکر میکنیم از جمله غزوات
و فتوحات آن یکی قلعه حصار است که آن را پای تخت سلطنت خود
الی زمان فتح نیچی شهر کرده بود چنانچه گفتیم و نیز یکی از فتوحات آن
ماردحصار و قصبه آینه گول و نیچی شهر که در این هاشعایر اسلام را برپای
نموده است میباشد - در سنه ۷۰۰ قصد به جنگ کفار قیام نموده نیچیال
در اطراف ازنیق کارزار نموده ایشان را عاجز نمود تا اینکه رئیس ازنیق
به شاه قسطنطنیه توسل نموده از طرف آن بکمکی با دسپاه بسیاری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 684 of 1140

کمک یافت وچون کمکی از طرف یلاق اوه بساحل رسیدند مسلمان را برای
شان کمین کرده از ایشان کشتار زیادی نمود بدون عده قلیلی که زنده
ماندند دیگران کاملا تباه شدند در خلال اینحال سلطان علاء الدین سلجوقی
در سنه هفتصد فوت شده وهرج ومرج در مملکت آن پیدا شده اکثر سپاه
آن بغازی سلطان عثمان پیوستند وهمچنین در سنه هفتصد وهفت سلطان
عثمان ناحیه مرمره را فتح نمود ودر همین سال یکی از شاهان روم بر جنگ
سلطان عثمان اتفاق نمود وبقدر سی هزار لشکر در مقابل قسون حصاری
با مسلمانان جنگیدند آن روز که روز خلاصت کفار بود از ایشان ورد سپاه
شان نفری بسیاری کشته شده باقی فرار نمودند وبیک حصاری از حصارهای
(بروسا) متحصن شدند مسلمانان غنایم بسیاری یافته بر حصار کستل
نیز فایز گشتند وباز بطرف الوبار رفته بران نیز غلبه نموده رئیس آن
بواسطه دادن خراج با مسلمانان مصالحه نمود در همین سال بر حصار
کته وملحقات آن مستولی شده ممالک ابر فرزندان خود تقسیم نموده هر کدام
به طرفی روانه کرده وخود در ینی شهر متمکن شده ودر آن آبادی با قلعه
ساخته معسکر را نیز در انجای قرار داد در سنه هفتصد وهشت حصار اقلکه
واقع (هشار هد فوق حصار) را فتح نموده مسلمانان را در آنجا سکونت داده
شعایر دین را در آن جا بها نصب نموده ودرین سال بار ودیگر بروسا
آمد اما تو بب در سنه هفتصد وشصت دو دو استقلال یافتند در سنه
هفتصد ودوازده حصار کیوه وحصار طرقلوی جه سی وحصار
تکور بیکاری وغیره فتح گردید ودر هفتصد وسیزده حصار اوفوس
وتوابع آن وعینه گل در ینی شهر حصار وغیره مسخر شد در سنه
بیست ودو غازی سلطان عثمان شهر بروسا را محاصره نموده ودوقتی
که امر اشتداد نمود حکم داد که دو قلعه در پهلوی شهر مذکور بنا کنند بعد
سپاهی را در آن قلعه جای داده حکم نمود که به شهر خیلی تضییق نمایند
وآذوقه را از ایشان منع کنند ودر یکی از ین قلعه بنی عم خود را ودر دیگر
آن یکی از بندگان دلاور خود را مقرر نموده وخود به ینی شهر رفت در سنه
هفتصد وبیست وسه قلعه مذکوره با توابع خود وممالک ملاونی وممالک
اقبازی مفتوح گشت ودر سنه بیست وشش یلاق آباد وحصاقاندی

کته نیها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 685 of 1140

که این ایام روز بنام فوجه که نام فاتح شان است یاد میشوند فتح شد ودرین سال حصارهای زیادی که از انجمله حصار یولی و حصار صحا نور با توابع خود فتح کشتند شهرهای قره مرسل هم درین سال بدست امیر قره مرسل مفتوح شدند این نصبات که خیلی وسیع و دارای میوه جات وافره است که فواکه آن تا به قسطنطنیه حمل میشود نیز بنام فاتح خود یاد میشوند درین سال سلطان عثمان پسر خود اورخان را با سپاه زیاد بطرف بروسه روانه نموده و خود به علت مرض نقرس درینی شهر ماند و در اثنای حصار پسرش سلطان عثمان برحمت حق پیوست و بعضی میگویند بعد از فتح شهر ند کور چند روز نیز زنده بود بهرحال در سال هفتصد و بیست و شش وفات نمود تولد آن در سنه ششصد و پنجاه و شش شده شصت و نه سال عمر و بیست و شش سال حکمرانی نمود در وزی که فوت میشد ممالکی که خودش و پدرش از طغرل فتح نموده و ممالکی که سلجوقی ها فتح نموده بودند همه در دستش بود که متدرجا به سالها مالک شدند و آن ممالک حسب آتی است، قونیه وان، اقصرا، قیساریه، سیواس، بلاد آیدین، منیسا، صاروخان حمید، کرسان، برسطمونی، انگوره، ملطیه، مرعش، البستان توقات اماسیه، نیکسار، آندخان، سامسون، جانیک، غنتاب، و بعد از پدر خود اورخان در ابتداء سال بیست و هفت بعد از انکه پدرش فوت شده بود و خودش بمحاصره شهر بروسا قیام داشت و خبر بدو رسید پادشاه شد.

فتح بروسا

بعد ازان در محاصره بروسا بذل مجاهدت نموده و بقوت بران استیلا یافته مسلمانان را در آنجا جای داده آن تبکده را مسکن اسلام و بای تخت ملک خود هم آنجا را ساخته و در انجا مسجد جامع و مدرسه و تکیه که در ان برای فقراء و ایتام و غرباء طعام پخته میشد بنا نهاد و این شهر از بزرگ ترین شهرهای اسلامی و معمور ترین آنها و شهریست که دارای میوه جات و چشمه های زیاد است.

ذکر فتوحات اورخان در مملکت یونان

بعد از انکه اورخان پای تخت را به شهر بروسه نقل داد تهیه و اهتمام های

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 686 of 1140

برای فتح شهرهای جدید نموده بر شهرهای یونان بعد از تجهیز قوا هجوم کرده اکثر شهرها آن را فتح و بهمراه اهالی شفقت و رحمت سلوک نمود حتی که بسیاری زنهای رومی که مردها و فرزندان شان در جنگ تباه شده بودند نزد آن می آمدند و خود را بپای آن انداخته از ان مساعدت و مراعات طلب مینمودند و آن هم بزر و مال بر ایشان ملاطفت نموده در بدست آوردن دلهای شان میکوشید و ازین سبب دل های مردم بطرف آن مایل شده و فتوحات آن رو تزاید بود تا انیکه به خلیج قسطنطنیه دبوغاز (کلیپولی) که کلید قسطنطنیه است نزدیک شد در سنه هفتصد و سی و یک سلطان اورخان با سپاه خود رفته حصار قیسون حصار، باازمید، و شهر ازنیوب که از بزرگترین شهرهای کفار بود فتح نموده و مسلمانان غنایم زیادی بدست آورده حصاری زیاد دیگری نیز کشودند و در سنه هفتصد و پنجاه و هشت سلطان اورخان پسر خود سلیمان را امر داد که از دریای سفید عبور نموده در روم ایلی جهاد کند و چون کشتی ها نداشتند لاجرم بصورت کشتی تخته ها و لوح ها ساخته از موضعیکه آن را کلمر میگویند شب در ان تخته سوار شده به خشکه داخل گشته بحصاری که حمیا نام داشت متصادف شده بران مستولی گشتند و بعد ازان به چند قلعه دیگر هم متصادف شده آن ها را نیز تصرف شدند.

جنگ بهمراه اهل کلیپولی

امیر سلیمان بن اورخان دارای شهامت و عدالت فوق العاده و هم چون کفار از ین اخلاق آن واقف شدند بدان راضی گشته اطاعت نمودند کار اسلام هم درین اوقات بالا گرفته شهامت و عدالت آن مشهور شد تنها رئیس کلیپولی با عساکر زیاد برای جنگ مسلمانان قیام نموده سپاه مسلمانان با انیکه خیلی کم بود باز هم توکل بخداوند و توسل بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده داخل کارزار شده و بفضل خداوند بر کفار غالب گشته چند حصار را ازان ها گرفتند که ازان جمله یکی کلیپولی است که شهر بزرگ و بر ساحل دریا واقع و مسافه بین آن و قسطنطنیه هشتاد و شش و نیم میل است - و یکی قلعه قره جک و قلعه خیره پول که اینها هم ملک های فراخ است و یکی قلعه درکور و یکی کفور طاغی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 687 of 1140

وغیر ذلک است سلیمان کلیساهای این دیار را خراب کرده در عوض آنها مسجد بنا نمود در سنه هفتصد و شصت امیر سلیمان برای شکار بر آمده و از اسپ افتاده در حال فوت شد پدرش بر آن پسر نیکو سیر خود ناله و فریاد زیاد نمود و در سال امیر مراد غازی بن سلطان اورخان از ادرنه باعبور نموده از خلیج گلیپولی بر دم ایلی رفته شهر جورلی را که متعلق قسطنطنیه است فتح کرده بیسته شهر را محاصره و با کافران مقاتله مینمود تا که به شهر دیمتوقه که از شهرهای بزرگ اسلامی است رسیده آن را فتح کرد در سنه هفتصد و شصت و یک سلطان اورخان در حالیکه عمر آن هشتاد و سه و مدت سلطنت آن سی و پنج سال بود فوت شده به شهر بروسه مدفون شد اورخان شاه بزرگ و دارای سیرت نیکو و جوانمرد و عادل و نیک عتقاد و سلیم القلب بوده بدشمنی اهل کفر و الحاد و جهاد و غزا خیلی مایل بوده جوامع و مدارس بسیار را بنا نموده خیرات و اوقاف زیادی در آن ها نموده رحمة الله علیه و بعد از آن فرزندش سلطان مراد اول جلوس نموده در اول جلوس خود شهر انکوره را که عصیان نموده بود بند فتح نمود و چون این خبر بان کرمان صاحب شهر لارنده رسید هراس نموده دسته جات زیادی از طوایف تاتار و ترشق و طور غور و ترکمان جمع نموده و به تعداد بیشمار بجنگ سلطان مراد شتابیده در بین شان جنگ شدید شده و در آخر به شکست ابن کرمان و فتح سلطان امر روشن شد.

فتح ادرنه و دریا نق پل

در همین سال نیز سلطان مراد فوجی برای فتح ادرنه روانه نموده و لالاشاهین اتابک را امیر لشکر ساخت این افواج جنگ شدید نمودند لالاشاهین از فتح عاجز شده از سلطان کمک خواست سلطان هم بایشان زیادی از مجاهدین بدان طرف متوجه شده. و چون کفار از آمدن آن مخبر شدند متزلزل گشته مسلمانان که از بی ثباتی کفار باخبر شدند قبل از آنکه سلطان برسد هجوم آورده و شهر را فتح نموده به سلطان مژده فرستادند سلطان هم آمده شهر را داخل شده و ان شهر که از جمله شهرهای بزرگ دنیا و در بین آن جوی های بزرگ و بین آن و قسطنطنیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 688 of 1140

هفتاد میل است مدتی اقامت نموده لالاشاهین را به فتح قلعه دزغره روانه کرده و آنی هم این دو شهر را با توابع آن فتح نموده و تماماً به بروصه رجوع کردند از جمله غزوات آن یکی این است که به اقلیم های صرب و بلغار توجه نموده و در آن ممالک فتوحات زیاد کرده بسیاری را قتیل و اسیر نموده و هم در بین اناطول بعضی امرا اتراک موجود بودند که دارای استقلال بودند تن به تبعیت نمیدادند با ایشان نیز محاربه کرده و آنها را خاضع ساختند در سرزمین کرمیان و غیره ولایات قبضه کرده و بعد به شهر کوتاهیه قبضه نموده تمام سرزمین کمد و نیا و ممالک ارناود با ایشان خضوع کرده از لکسیونان هم بسیاری را گرفته و از بحر مرمرا عبور نموده در ان سو شهر ملو قلعه ها را از طرف تا سالیا تصرف آوردند.

ابتداء اختراع عسکر انکشاریه

در سنه هشتصد و شصت به خلیل پادشاه به سلطان استشاره نمود که از اسیران که مانند سیل به یا از روم ایلی می آوردند پنج یک را سلطنت گرفته و از آن ها فوجی تشکیل دهد و همین بود که تعداد کثیری از انها نزد سلطان جمع شدند و از طرف سلطان به تعلیم تفنگ چی گری مامور گشتند و بعد از منظم شدن سلطان آن ها را امر داد که به حضور شیخ عارف بالله حاجی بکتاش رفته و علامه خود را از نزد آن حاصل نموده و هر آمی که شیخ منجواهد آن را انام بگذارند و بر ایشان بخیر و ظفر دعا نماید و چون به نزد شیخ جمع شدند شیخ یک آستین قبا و ندی خود را بریده و بسر رئیس شان کرده و بر ایشان دعا نموده این قطعه را نیک چری (یعنی فوج جدید نام نهاد که کنون از تصرف استعمال انکشاریه شده است چرا که سلطان عثمان اکثری سپاهی آن از سواران ترکمان بوده به ضبط و ربط عسکری معرفتی نداشته در حین جنگ انتظامی هم نداشت سلطان اورخان عزم نمود که بیک صورت منظم افواج خود را ترتیب دهد و همین بود که فوج انکشاریه را ترتیب داده و بدست پسر آن مرادخان اتمام شده و تا سنه هزار و صد و چهل و پنج بحال خود مداومت نموده و از دست سلطان محمود ثانی رفته گشت چنانچه ذکر شود و هنگامی آن فوج موجوده کنونی را بروی کار آورده در سنه ۷۸۳ سلطان مرادخان از مکسیونان حمید یلج قلعه را که یواج دینی شهر و آن شهر و قره آغاج رسیده همی شد خریداری نموده و در ۱۶ سلطان مرادخان جنگ میس کفار این الزقاکه بر آجنگ اخان این یونان و اهل صرب و اولاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 689 of 1140

و بعد از ان داخل ماعن و تجسر — و بلغاریها جمع نمود و بعزم اتحاد بی سمع بر علیه آن تشکیل داده ت اقدام نمودند و در روم ایلی در یک موضعی که آنرا قصوه میگویند جنگ واقع شده و در آخر نسیم فیروزی بر سلمانان وزیده و رئیس کفار کشته شده آن جماعت بزرگ نهایت بخت منهزم شدند.

(شهادت سلطان مراد اول)

بعد از نهریمت کفار یکی از امرارشان که یلواش نام داشت بهمراه پیاده و سوار خود بنام اطاعت بحضور سلطان آمده قصد بوسیدن دست اورا نمود و همین که دست آنرا گرفت بخجری که در آستین داشت بشکم سلطان زد و از همین سبب است که تاکنون کسی که بطور وفد بحضور سلطان ها می محمدی می آید و خیال مصافحه میکند دو نفر از چاوشان آستین های اورا گرفته بحضور می آورند سلطان در اثر این ضربت که رودهای آهن برآمده رودهها در آن جا و محل آن نقل یافته بخیر برو ساؤ فن شده بود به تاریخ هفتصد نود و دو فوت شده و آن کافر هم بخون آن کشته و قطعه قطعه شد سلطان مراد رحمه الله شاه جلیل عادل و دارای معرفت بود که عمر خود را بجهاد و غزا مصروف نموده فوق همیان شجاع و مقدام بود سی و یک سال سلطنت نموده بعمر شصت و پنج سالگی مرد و پسرش سلطان السعید یلدرم بایزید خان جای نشین پدر گشت و بعد از جلوس سلطان بایزید متوجه حرب ها که پدرش با ایشان جنگ داشت شده و قوای او زیاد شد تا اینکه بشهر ودین رسیده شهر اسکوب را گرفتند شاه صرب هم متحمل شد که خواهر خود را برای بایزید بنکاح بدهد و سالیانه خراج تادیه نماید از جمله فتوحات آن این است که جزیره رودس که از مسلمانان بود کفار او را گرفته بودند و بچنین رده بدل های زیاد شده و حاضر این سلطان آن را تملک نمود در سنه هفتصد و نود و دو سلطان مذکور علاقه قرطوه را که در آن کان نقره خالص است و نظیر آن هیچ جای نیست فتح نموده اسکوب که کنون از شهرهای جلیل اسلامی است با ودین تصرف نمود این آیدین که این فتوحات را مشاهده نمود تر سیده و کلید های قلاع او را سلطان روانه نموده اهل بلاد قرسی ۰ صاروخان هم برای خضوع کردند صاحب قسطونی که این فتوحات

خداوند آفرت شد را خوب کند برای لازم است که کتب را مطالعه کرده برای دوی اکنند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 690 of 1140

باشد فرار نموده سلطان هم برای ضبط آن قلعه ها آدم فرستاد چون
علاء الدین رئیس کرمان نقض عهد نموده و سلطان خبر رسید که نامبرده
بر بعضی بلاد انا طولی غارت انداخته است سلطان بر آن هجوم نموده
و علاء الدین گریخته در موضع اق چای بدست آمده و با برادر پسر خود محبوس
شد سلطان بسواران بشهر قونیه که پایتخت آن بود نزول نموده و آنرا محاصره
نمود و چون وقت رسیدن غلجات و حاصلات بود سلطان بلشکر
خود امر داد که بجا صلات مردم عوضدار نشده کسی را اذیت نکنند
و هم برای اهل قلعه اطلاع داد که هرکس که میخواهد غلجات خود را جمع
کند و برای عسکر ما بفروشد بیرون شود مردم از قلعه برآمده بدرو جمع غله
خود مشغول شده و بعد از بدست آوردن غله بهر نرخی که میخواستند به
رضای خود بلشکر سلطان فروختند و بعد که قلعه رفتند خود رجوع نموده گفتند
شاهی که باین عدالت در رعیت پروری باشد چرا بر وعصیان کنیم بعد ازان
جمعا نزد آن آمده گفتند که تو از همه شاهان باطاعت سزاوارتری و کلید های
قلعه را بدان تسلیم نموده و خود اطاعت نمودند باقی قلعه جات که وضعیت قونیه
را که بزرگ ترین شهرهای قرمان بود دیدند آنها نیز تقلید نموده و کلید های آن
سرای و بنگه و دفینه و دولی قره مگر از نزد سلطان آورده و تسلیم نمودند سلطان
هم بکمال اطمینان به بروسه رفته علاء الدین را کشته و پسران آنرا مجبوس نمود تا
اینکه امیر تیمور آنها را از حبس رها کرد در سنه هفتصد و نود و پنج سلطان مذکور بر
بریسوا آس و اماسیه و شهر توقات و نیکسار و جانیک و صاسوق مستولی شده
و همه را از دست سلجوقیان و امرا رشان گرفت در آخر همین سال برایش خبر رسید
که رئیس قسطمونی بر بعضی بلاد سلطان تاراج انداخته تخریبات زیاد کرده
است و اینخبر زمانی برایش رسید که برای جنگ کفار از دریا تجاوز نموده عازم
روم ایلی رسیده بود سلطان هم ازین جنگ صرف نظر کرده جانب قسطمونی
شتافت مگر قبل از رسیدن سلطان رئیس قسطمونی فوت شده و پسرش جایش نشین
گشته و برای سلطان چنین پیام داد که پدرم جنایت نموده و مرد و من برای ادای
آقای خود حضرت سلطان فرمانبردارم و خود را از جمله غلامان آن میشمارم و از
عدالت شان امید دارم که مرا بگناه دیگری نگرفته و شهر سینوب را که شهر پدرم و مستقر
الرأس خودم است برایم واگذار شده مرادان نائب مقرر فرمایند سلطان هم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 691 of 1140

دعوت آنرا اجابت نموده جانب او سه رفت واز انجا بصاحب قسطنطنیه نشت که یا
از ملک بیرون میشوی وشهر را تسلیم میکنی ویا اینکه من آمده وهرچه بخواهم میکنم صاحب
قسطنطنیه هم خیلی ترسیده وبعد از گفت وشنید باین قرار شد که صاحب قسطنطنیه
سالیانه ده هزار طلا بدهد وبرای مسلمانان محله جداگانه تعمیر نموده برای شان مسجد و
قاضی که حضومات را بدین اسلام فیصله کند اجازه دهد وطرفین باین راضی شده معاهده
عقد شده وتا زمان آمدن تیمور این فقره دوام داشت امیر بجر داستیلار تیمور مسجد را
خراب نموده ومسلمانانرا بروم اخراج نموده از شهر کشید حافظ ابن حجر در کتاب خود
انباء الغمر فی ابناء العمر میگوید بایزید بلدرم بغزا وجهاد مشهور شده حتی سید فرج
برقوق سلطان مصر هم بآن هدیه فرستاده یک امیر بعد دیگری بطریق وفد بجانب آن روانه نمود
دیچ یک از شاهان روی زمین نمانده بود که باآن هدیه وندر روانه نکرده باشد
میگوید که از شیخ خود ابن خلدون شنیدم که میگفت جای ترس است که سپاه عثمان
مصر را تصرف کنند ملک برقوق هم میگفت من از کفار نمیترسم چه هرکس را بجنگ
با ایشان مساعدت میکند وفقط ترسی که دارم از ابن عثمان میباشد وبالجمله امن پادشاه
ایالت های زیادی در اناطول ورُوم ایلی تصرف نموده بر شهر سلانیک نیز مستولی
شده بر شهرهای مجارستان نیز غارت نموده بر سپاه فرنگ غالب شد وبعد عزیمت
خود را بفتح قسطنطنیه مصروف نموده در تدبیر فتح آن مصروف شده آنرا محاصره کرده
بود که ناگاه تیمور ظاهر شده آنرا بطرف خود مصروف ساخت در سنه هشتصد ودو سپاهی
از سلاطینی که سلطنت شانرا بایزید گرفته بود بطرف تیمور رفته شکایت واستغاثه نموده
او را بفتح شهرهای بایزید تشویق نموده استرداد ممالک خود را ازان درخواست کرده
بودند تیمور هم سوال شانرا قبول کرده وبا فوج زیادی جانب سلطان آمده مکاتبات
زیادی در بین شد چنانچه گذشت سلطان بایزید هم محاصر قسطنطنیه بوده ونزدیک
بود فتح کند که برای جنگ تیمور ازان منصرف شد اکثر سپاهیان سلطان ترکها بودند
وتیمور بروسای شان نوشت که ما دشمنان یک جنس میباشیم وباید باهم معاونت کنیم و
من هم در آینده بشما احسان می کنم اینها هم وعده کمک معاونت نموده در انقره فرنگیان
با هم ملاقی شده جنگیدند وبعد از جنگ شدید تاتارها منهزم شده بسیاری از سپاه
ترکها را متابعت نموده سلطان بایزید تنها مانده دو شخصا جنگ مینمود تا اینکه شخصا
دستگیر شد این سلطان خیلی مجاهد ومرابط فی سبیل الله وشهرهای کفار را فتح
کرده بهترین شاهان گفته می شد شهرهائی که این مرد نامی از کفار فتح

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 692 of 1140

نموده بود ممالکی بود که موزهٔ مسلمانان یا ستم اسپ شان همچیگاه دران جایها
نرسیده بود سلطان مذکور قوی القلب و شدید البطش بلند همت بود و روزی که بدست
همور اسیر شد با آن مصاحب شده تا ممالک عراق رفته قاصد خراسان بودند که سلطان
در تبریز در سنه هشتصد و پنج وفات نموده و بعد ازان در ارض روم بین اولاد بایزید نزاع
و فتنه پیدا شده الی سنه هشتصد و ده امتداد نموده و اخیراً سلطنت برای سلطان
محمد اول بن بایزید بالا یکه خورد ترین برادران خود بود تمام شد این شاه هم به
جنگها خیلی تمایل میداشت و از جمله کسانیکه بران عصیان نموده بودند قره و یلقتاق
تتاری در نواحی اماسیه بود که سلطان بطرف آن شتافته آنرا شکست داده و جمع
آنرا پریشان نموده و بعد قصد جنگ صاحب سینوب را نموده درین دو فریق جنگ
شدید شده و بالآخره سلطان محمد فاتح آمده صاحب سینوب خبر نفیاحت شکست یافته
و سلطان محمد بر همه ممالک آن قابض شده بعد ازین واقعه مملکت برایش صفا گشته
کسی در ملک او باقی نماند که با او منازعت نماید و بعد ازان شهر ازمیر را تیز فتح نموده
پایتخت سلطنت را به اورنه نقل داده و فدهای شاهان فرنگ نزدش حاضر شده
هدایا و تحف آورده مبارکباد میگفتند و بهر ایش از ترس آن علمنامه با منعقد می
گردند در یوقت رونق سلطنت خیلی بالا شده و کمر بند آن وسعت یافته بود و در خلال
این احوال باز برایش خبر رسید که ابن قرمان عهد را شکسته و برای گرفتن بعضی شهرها تعرض
نموده ست سلطان با یکدسته سپاه جانب آن تاخته و آنرا شکست داده او را
با دو پسر آن اسیر نموده نزد خود حاضر نموده بر افعال قبیحهٔ شان اینها را معاتب
ساخت و بعد آنها را بخشیده بعض ممالک شانرا بایشان پس داده و از
ایشان بیمان تا نوی که دیگر هیچ حرکت نکنند گرفته و ایشان را بممالک شان
روانه نموده و برچند قلعه از قلعه ها ے ابن قرمان مالک شد که عبارت
انداز صوری حصار و قلعهٔ قیر شهر و قلعهٔ نیکده و قلعهٔ اق شهر و قلعهٔ سیدی شهر
و قلعهٔ اوغازی و قلعهٔ بنی شهر و قلعهٔ سعید ایلی و بعد ازان حرکت نموده بر صاحن
و اکثر این شهر ها را که آنها را سلطان بایزید فتح نموده بود و باز تیمور آمده
اینها را بصاحبان شان رد کرده بود و اکنون سلطان محمد از صاحبان
آن استرداد نموده تصرف نمود سلطان محمد مذکور پادشاه جلیل
با هیبت دوست دارندهٔ علما و صلحا بوده اول کسی ست که به
حرمین شریفین و اهالی آن اوقاف زیادی داده در ملک خود هشت سال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 693 of 1140

زده ماه دوام نموده سه هشتصد و بیست و چهار سال در حالی که عمر آن
چهل و هشت سال بود فوت شده و پسر خود مراد ثانی را ولی عهد خود
ساخت مراد ثانی در همین فوت پدر در اقصای روم ایلی رفته بود و وزرا امر
سلطان محمد را چهل و یک روز پنهان نمودند تا اینکه مراد ثانی از روم ایلی
نموده و بتخت نشسته و فوت پدرش را بیست و سه هشتصد و بیست و پنج
شخصی پیدا شده دعوی نموده که من مصطفی پسر سلطان بایزید میباشم و مصطفای
مذکور در جنگ تیمور مفقود شده این شخص بسمت تمن همال مصطفا بم
در نواحی سلانیک قیام نموده خلق زیادی باطراف آن جمع شده و بر
جمیع شهرهای روم ایلی مادر زمستان شده و بعد اندک باعبور نموده عازم
ادرنه گردیده که سلطان مراد بجنگد و سلطان مراد وزیر خود بایزید ملقب
را با عسکر زیاد بطرف این شخص روانه نموده و مردیک ادرنه بایزید تا آن
بنای جنگ را گذاشته و بایزید شکست خورده عسکریان و بایزید
پاشا بدست این شخص اسیر افتاده کشته شدند و بعد سلطان مراد شخصا
با عسکر زیادی بجنگ این شخص برآمده و از تقدیر خداوندی برای
مصطفای مذکور اعانت بخت حادث شده و بعد از سه روز جوانان خون
عمل آن مختل گشته ارکان دولت آل محمدیت آرا ابقان نموده خوف بر آنان
مستولی شده متفرق شده مصطفای مذکور که خود را تنها دید اسبی فرار را
گذاشته فوج سلطان مراد که از قضیه خبردار شدند شتابی نموده
آنی را گذاشته و اسیر نموده اموال و دواب زیادی از ترکستی بالغنیمت
گرفتند سلطان هم بعضی از امرا را بتعقیب خاچ مذکور روانه نمود
اورنه اور اگرفتند و کشتند و باز تمامی ممالک سلطان مراد رجوع نموده و
کار آن سامان شده سلطان مراد مذکور بفتح قسطنطنیه خیلی حریص بوده و بدو صد
هزار سپاهی آنرا محاصره کرده خیلی شدت نمود لاکن اهالی سخت مقاومت
نموده و سلطان مراد محاصره را رفع نموده بواسطه دفع فتنه هائی که روسیان
در آن نواحی برپا نموده بودند بوطن رفته و بدفع آن فتنه ها مجاهدت نموده
تا اینکه آنها را خاموش نموده آن شهرها را خلاص نموده و همیشه پیش قدمی
نمود تا اینکه بممالک موره داخل شد و چون نزد فرنگ خبر
این شخص شایع شد پاپ روم قیام نموده و عهد نامه با دین شاهان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 694 of 1140

فرنگ منعقد ساخته وهمه را بجنگ سلطان دعوت نمود وحکومتهای فرانس
وجرمنی وهنگاریستان بدولتی اجابت نموده بین سلطان واین دو دولت جنگ
شروع شده در بعضی جنگها میبردند و در بعضی ها میباختند وبعد ازان در سنه هشتصد
وچهل وهشت بهراه خان مصالحه نمود و در سنه چهل ونه سلطان مراد از
تخت پائین شده وتخت برای فرزند خود سلطان محمد رها نموده وخود شهر دیمتیقا
را برای خود جای عزلت ساخت بجردی که اینخبر در آفاق شایع شد
شاهان کفار درین خود با گفتند که شاه مسلمانان شیخ بزرگی شده از ملک
استعفا داده وپسر آن جای نشین او شده صغیری ست که نباید ازان ترسید
پس قرال انگورش وقرال آسمان وقرال چه وقرال له وامیر لاطین وایمپراطور
ورئیس افلاق وبغدان وطوایف فرنگ باهم متحد شده تصمیم نمودند که از
ملک مسلمانان سنگی را نگذارند که سالم باشد اینخبر که بارکان سلطنت
عثمانی رسیده ترسیدند ومصمم شدند وسلطان مراد را از منفیا طلب کرده
بکار اندازند چه نام آن باعث دل شکنی کفار میشود وآرا دعوت نموده
خواهش کار نمودند وآن شخص راضی نشده میگفت شاه شما باشما
ست واگر را بکار اندازید واز من بگذرید مگر ارباب حل وعقد ما آن رفت
وآمورزاد والحاح فوق التعاده نموده واخیرا او را راضی ساختند.

(غزوهٔ بزرگ)

سلطان مراد با پسر خود محمد جانب دشمن شافته آتش جنگ از
طرفین اشتعال نموده واز هر دوجانب شدت نمود ورفته رفته مسلمانان
منهزم شده خیلی بقوت از طرف کفار طرد وقتل میشدند تا اینکه در قلب سپاه
بدون از سلطان مراد خان کسی باقی نماند سلطان مذکور دست دعا
بحضور حضرت خالق بی نیاز بالا نموده ودست توسل بروحانیت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم برای مسلمانان دعای فتح نمود وهنوز
ساعتی نگذشته بود که قرال انگردس که قوماندان عمومی اردوی متحدین
بود مغرور شده واز پس عسکر خود منفرداً برآمده وشخصاً با سلطان مراد
طلب مبارزه نموده وبر مسلمانان هجوم آورد که ناگاه اسپ آن
پیش پائی خورده ومسلمانان بدور رسیده اورا قطع ولبر نیزه برافراشته
منادی بانگ برداشت که لعین ست سر قرال انگرش بعض شروع

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 695 of 1140

اینجز کفار هزیمت یافته میگریختند واز دست مسلمانان که تعقیب شان مینمودند قتل واسیر می شدند واین روز مصیبت مسلمانان بود که خداوند بسرور برای شان مبدل نمود غنایم مسلمانان درین جنگ از تقدیر و تخمین بیشتر بود وبعد ازان که سلطان مراد ازین جنگ فراغت یافت بازبه سرخود سلطان محمد را بتخت نشانده وخود بر مغنیسا مرروی گشته وبه همین طور می بود تا اینکه یک طایفه از نیک پوری ها خودت نموده وبرخانه هاے امرا ووزرا هجوم برده غارت نمودند واین واقعه درسال هشتصد وپنجاه بود.

(غزوهٔ دیگر)

دریخال بازوزرا وسائر ارکان سلطنت تقسیم نمودند که سلطان مراد در تخت بنشانند تا آنکه طوائف نیک پوری ازان تریده آرام شوند سلطان مراد هم آمده وتخت نشسته وسلطان محمد بجای او در شهر مغنیسا رفته ودران جای بود تا بدر آن فوت شده سلطان مراد هم بنای جهاد را گذاشته شهرهای بزرگ کفار را بتصرف آورده تا شهرهای موزه وباقی اقالیم مجاورهٔ او رفته وآنها را تابع نموده برایشان خراج مقرر نمود وبر تعقیب این جنگ ها جنگهای زیادی بهراه ارناوود وتجارستان نموده ودر سال هشتصد وپنجاه وپنج درحالی که عمر آن چهل ونه سال ومدت سلطنت آن سی ویک سال بود فوت شد سلطان مذکور شاه بزرگ وینکوکار ودوست دارندهٔ علم وعلماء ومشائخ وصلحاء بوده مملکت را آباد وراه ها را مامون کرده شرع ودین را احیاء وکفروالحاد را خوار نموده شخص شجاع ومقدام وجواد بود وبرای حرمین شریفین از اموال خصوصی خود سالیانه سه هزار وپانصد طلا تهدیه نموده وبرای شرفا از خزینهٔ خود بهمین مقدار که ذکر کردیم بخشش میکرد اولین وصیت او برا ے فرزندش سلطان محمد این بود که قسطنطنیه را فتح کند وبعد ازان سلطان محمد آن مرد عالی مقدار فاضل وهوشمند که از روی توکل وجهاد وشجاعت و اعتماد بنفس بزرگ ترین شاهان عثمانی است بجای پدر نشسته اساس ملک بنی عثمان را بنیاده ووضع قوانین نموده مانند طوق زرنگار گردن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 696 of 1140

زمانه را بوجود خود زینت داد این مرد بزرگ دارای آنقدر مناقب جمیله و مزایای فاضله هست که بجا و یدان در صفحات شب و روز مرتسم شده و هیچ گاه تعاقب سنین و ایام بل دست غدار زمانه هم نمیتواند که کلمات را از جبین زمانه محو نماید زمانی که بتخت سلطنت قیام نمود دارای هژده سال عمر بوده و بجنگ صاحب قران شتافته صاحب قران ازان ترسیده و با آن مصالحه نموده و سلطان محمد جانب وطن شتافت.

(فتح قسطنطنیه)

برای سلطان محمد حیث ایای پدر بدون فتح قسطنطنیه دیگر غمی و هیی نبود واز ابتداء بمهمات آن شروع نموده تهیه ذرایع مینمود شهر مذکور از بزرگ شهرهای عالم و دارای نفوس زیاد و حصار محکم بود سه طرف آنرا دریا و فقط طرف غربی آن خشکه بود که آن هم خیلی تنگ بوده و بذریعه سه دیوار و چند خندق که در آن با آب شور دریا را سوق داده بودند و در دیوارها توپ های بزرگ نصب نموده بودند خیلی محکم شده بود و در سنه هشتصد و پنجاه و شش پادشاه قسطنطنیه بنای صلح را گذاشته و یک قطعه زمینی از ملک آن که قدر یک پوست گاو باشد صلح نمود شاه قسطنطنیه هم چون این مقدار زمین را بی اهمیت میدید رضا داده و صلح منعقد شد بعد سلطان محمد باشاره مهندسین پوست گاو را باریک ساخته و امتداد داده و معمار های خود را با پوست گاو از خلیج داخل دریای بنطش (دریای سیاه) بحر روم عبور داده و آن جلد گاو را که خیلی وسیع شده بود بر دهانه خلیج بر زمین پهن نموده و بهان مساحت یک برج خیلی متین و مرتفع ساخته و توپ های بزرگ و زنبورک های کاری بر آن نصب نمودند و بعد ازان بمقابل این برج در خاک خود که زمین اناطولی باشد هیچ یک برج ساخته و همچنین او را با آلات ناریه مجهز نموده و بدین ذریعه دهانه خلیج را ضبط نموده راه دریای سیاه را از قسطنطنیه و بحر روم بسته نمود و بعد خود متوجه شهر اورنه شده محله در سعادة جدیدرا بنا نموده بنای ساختن توپ های بزرگ و زنبورک ها را برای فتح قسطنطنیه گذاشته تعداد زیادی از انها ساخته آلات و اسباب و ذرائع را مهیا نمود و بعد به تقدیر ات خداوندی اسبابی تولید شده و ذریعه نقض معاهده گشته و شاه قسطنطنیه بنا بر غرور و تهدید نمودن را نهاده سخنان غلیظ را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 697 of 1140

در مقابل سلطان استعمال نمود بر عزم و ارادهٔ سلطان بدرجات
بیفزود شاه قسطنطنیه که عزم متین سلطان را مشاهده نمود جانب شاهان فرنگ
فرنگ دست توسل دراز نموده وعده کرد که کلیسای روم شرقی را بکلیسای روم
غربی (ایطالیا) ضم میکنم پاپ که این سخن را شنید خیلی مسرور شده شاهان فرنگ
را بمعاونت شاه قسطنطنیه (قسطنطین) مجبور نموده عدهٔ را برای مدافعه قسطنطنیه
اعزام نمود و این هم فائده نداشت چه مردم — شرقی بواسطهٔ تباین
مذهب با انضمام کلیسای خود با کلیسای روم غربی رضا مند نبودند و ازین سبب
از شاه قسطنطنیه رنجیده و از معاونت آن دست کشیده حتی بعضی از اکابرشان
گفت از نیکه تاج پاپ را در قسطنطنیه حکم فرما ببینیم برای من خوشتر میگذرد که
تاج سلطان عثمانی را درین شهر بحکومت ملاحظه نمایم سلطان محمد در اوائل
جمادی الاول سنه هشتصد و پنجاه و دهنت با سپاهی که بده صد و شصت هزار
بالغ می شد با یک عزم متین و ارادهٔ رزین بخداوند توکل نموده بطرف شمالی
قسطنطنیه حرکت زد و چون سلطان محمد بجد خود و پدر مرحوم خود بچهار صد کشتی
مالک بود آنها را نیز از راه خشکه که از پوست گاو ساخته بود و آن راه
به بوغاز کسن موسوم بود روانه نموده و بقوهٔ تدبیر و شهامت خود دسپاه
خود آن کشتی را عبارت بگذ های چوبی داده و از دریا بخشکه کش نمودند
و تصادفاً باد شدیدی هم توافق نموده و بادبان های کشتی را باز نمود
بقوهٔ باد و قوهٔ باز و آن کشتی ها را در خشکه رانده در خلیجی که جانب شمالی شهر
از طرف شهر غلطه واقع بود انداختند خلیج ازین کشتی ها مملو شده و آنها را
سپاهی باقطار ساخته بذریعهٔ زنجیر ها باهم وصل نموده و بروی این خلیج صورت
پلی ساخته معبر فوج خود قرار دادند مردم شهر که تنها از طرف خشکه هراس
داشتند و آنطرف را محکم نمودند ازین طرف کامل مامون بوده بهیچ استحکامی
درین جانب نمودها بودند که ناگاه مسلمانان از طرف خشکه و دریا بنای قتال
را گذاشته بچاه و یک روز جنگیدند اگرچه این مدت مسلمانان را خیلی
مانده و خسته ساخته بود با زآنها صبر و تحمل نموده معاونت داشتند شاه قسطنطنیه
که حال را بچشم مشاهده نموده مردم شهر و کلان شونده گان را طلبیده نطق مفصل
کرده ایشان را بجنگ تحریص نمود آنهم خیلی متاثر شده گریه ها نموده و
یکدیگر را معانقه نموده و وداع کرده بدیوار های شهر رفته و در آن جا بی سنگر نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 698 of 1140

در داخل شدن مسلمانان به قسطنطنیه

روز فتح کرعساکر عثمانی هجوم نموده داخل شدند شاه بارعیت جنگ شدید نمود
وخود را در معرکه کشته و با آن هم جیش زیادی از انطرف هلاک شد و مسلمانان
داخل گشته و این آنرا اسیر نموده مکاتب آنرا سوختند و میگویند صد و بیست هزار
مجلد درین کارزار تلف شد و پیشتر ازین سلطان محمد وزیر خود احمد پاشاه
بن ولی الدین پاشاه را بخدمت شیخ عارف باللهی شمس الدین و بخدمت شیخ آق
بیق روانه ایشان را بجهاد دعوت نموده بود که بفتح قسطنطنیه مجاهدت فرمایند
ایشان نیز حاضر شده و فتح شمس الدین برای وزیر مذکور بشارت داده
بود که درین سال این جنگ و فلان روز از فلان موضع و ساعت چاشت گاه
روز قسطنطنیه بدست مسلمانان فتح می شود وزیر بهم سخنان شیخ را بحضور سلطان
بطریق تبشیر گفته بود وچون وقت وعدهٔ شیخ رسیده و شهر فتح نگردید
برای وزیر مذکور از طرف سلطان هراس شدید واقع شده و بحضور شیخ
شتافت وچون بزمان شیخ پردهٔ خیمه را انداخته بودند. دو وزیر را اجازهٔ دخول
ندادند وزیر طناب های خیمه را بالا نموده دید که شیخ بر روی خاک بسجده
افتاده و سر بر بهنه بحضور خداوند گریه و تضرع میکند و هنوز وزیر سر خود را
از طناب های خیمه بالا نکرده بود که دید شیخ بپای ایستاده و تکبیر گفته
فرمود ستایش میکنم خدای را که فیروزی را نصیب مسلمانان کرده بها
بفتح شهر منت نهاد وزیر گوید بجانب شهر نظر نمودم دیدم که عساکر
داخل شهر شده و ببرکت دعای شیخ بهمان موعدی که اشاره فرموده
بود مفتوح گردید شیخ ازان ذوقی بود که دعوت آن آسمان
را پاره می نمود و بعد ازان که سلطان بشهر داخل شد وزیر
مذکور خود را به پهلوی خود دیده و گفت این ست نتیجهٔ خبر شیخ
که شهر فتح شد و باز گفت من باینطور فتح ها چندان مسرور نمی شوم و
مسروریت یگانهٔ من آن است که اشال فتح ذوات تبرکی در
عصر من وجود دارند از مناقب این شیخ میگویند که بصورتی که طبیب
روحانی مردمان بود اجسام را نیز علاج میفرمود و گیاه ها اورا
ندانموده فوائد خود را با مراض می گفتند فتح شهر قسطنطنیه در اول
روز چهارشنبه بیستم جمادی الآخر سنه هشتصد و پنجاه و هفت بعد از پنجاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 699 of 1140

دیگر روز محاصره واقع شد سلطان این شهر آنقدر خیمه گرفتند که مثل
آن در هیچ جا شنیده نشده بود چه سلطان بعد از آنکه دید که لشکر آن
خته و مانده شده و قدری فتور با آنها راه داده صلا داد که من از
شهر شما بقهر آمد خانم اموال و غنائم از آن شما باشد چون کاری
با ازین جبر واقف شدند بفداکاری قیام نموده و اخیر الامر گردند و چون
خبر فتح قسطنطنیه بافاق شهرت یافت سلاطین عالم ترسیده و تهنیت نامه ها
از طرف ملوک مصر و ملوک عجم و ملوک عرب بپایه سلطان رسیدن
گرفت جای شبهه نیست که این فتح از جمله فتوحات بزرگ
اسلام است و لبسازنام داران از حفاظ روشنایان که قصد این
شهر را نموده همت خود را صرف وجهد و مال خود را بذل و عمر و عساکر
خود را فانی نمودند و بمطلب نرسیدند که خداوند برای این شاه
جلیل و سلطان جلیل عطا فرمود چه نیت این مرد خالص و سیرت
این نیک تر بود بعضی با این بیت راد تاریخ فتح گفته اند
و تاریخ لفظ (آخرون) هست . وآخرین الفتح قوما اولین
حازه بالنصر قوما اخرون و بعضی تاریخ را (بلده طیبه) گرفته
اند و آن هم همین است و چون سلطان شهر قسطنطنیه داخل شد از همه
بیشتر به کلیسای ایاصوفیا توجه نموده و در آن داخل شده از آنرا -
خانه کفر پاک کرده و در آن جا نماز کرده شکر و حمد خداوند را به
جای آورده آنرا مسجد جامع مسلمانان ساخته برایش اوقاف و معاش
با مقرر نمود و بعد سلطان از شیخ شمس الدین موصوف درخواست نمود
که مرقد جناب ابو ایوب انصاری رضی الله تعالی عنه را برایش نشان
دهد شیخ فرمود که من در یک موضع این خاک نوری مشاهده میکنم شاید
تربت آن جناب ازان جا باشد و بعد شیخ رفته ساعتی توجه کرده گفت
با روح آن جناب ملاقات نمودم و مرا بایشان تهنیت گفته فرمود که خداوند سعی
شما را مشکور گرداند که مرا از ظلمت کفر نجات دادید سلطان که ازین امر
واقف شد شخصا در آنجا حاضر شده و از حضور شیخ التماس نمود که برای
اطمینان دل او یعنی علامات بآن نشان داده شود شیخ بعد
ازین سوال ساعتی توجه نموده گفت احجار را حفر کنید و این طرف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 700 of 1140

سر آن بند گوارست و بعد از خفر نمودن از سر قبر مقدار دو گز بین سنگ مرمری ظاهر
میشود که باین شهادت صد و هفده سال از گذشتن دو گز سنگ مذکور ظاهر شد
و بدین سبب جماعه الی نوشته و دو لک سکه بخط مذکور اطلاعی داشته
چنین خواندند که این مرقد ابو ایوب انصاری رضی الله عنه است و بمجرد
مشاهده این حال سلطان محمد خانی پیش شد که اگر او را نمی گرفتند
بر زمین افتاده بود و بعد از ان امر داد که بر بن تربت قبه بنا کنید امام احمد
در مسند خود از ابن عمر و عاصم از ابن عنبری روایت میکنند (مفتح خواهد شد
قسطنطنیه دبلک امیری هست امیران و بنک سپاهی ست پس ان)
این حدیث یکی از معجزات حضرت صلی الله علیه وسلم و یکی از علائم
نبوت ان است که از غیب خبر داده اند و این حدیث بر سلطان محمد خان
صادق مده ست چه با وجود انکه در زمانه اصحاب هم غزا بطرف قسطنطنیه شده و
در عهد جناب معاویه رضی الله عنه یکطرف آن فتح شده و حضرت ابو ایوب
هم در این واقعه بشهادت رسیده بود مگر رومی ها واپس آنحضه را فتح نموده
و ملک خود را مصاحب نموده بودند پس گویا فتح تمام در عهد سلطان
محمد واقع شده و این حدیث بشارت بمنقبت سلطان محمد
است امام رحمه و امام بخاری و امام مسلم از ام حرام بنت ملحان
رضی الله عنها روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
در اولین لشکری که از امت من در شهر قیصر غزا کنند آمرزیده اند این حدیث
بهمان غزوه که در سال پنجاه و دو در عهد حضرت معاویه رضی الله عنه شده دلالت
صادق میآید که در آن غزوه بسیاری از صحابه موجود بودند که از ین جمله ابن
عباس و ابن عمر و ابن زبیر و ابو ایوب انصاری و غیره رضی الله عنهم میباشند یزید بن معاویه
هم در این غزوه موجود بود و بعضی میگویند امیر لشکر او بود بعضی میگویند که این غزوه
بامارت سپاه راه داشت و انکه فرموده آمرزیده اند مشروط است بر اینکه از اهل
مغفرت باشد و سلامان بمیرد و از الطیاف ذاته یی از ان فوج ارتداد کند این
مغفرت بیرون است و بچنین است در هر چیزی که وارد شده که هر کسی چنین کند آمرزیده
میشود و یا بجنت داخل میگردد باینطور احادیث هم مشروط است که یا بمان وفات
کند و باینطور مجمل یا گاهی در عبارت اولیا رهم وارد میشود چنانچه بعضی فرمودند
هر که مرا بیند داخل بهشت میشود یا طعام مرا بخورد بهشت میرود یعنی این

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 701 of 1140

مقوله با هم مشروط است که بیننده و خواننده بایمان فوت شوند و باین توهم جای هیچ اشکال نیست سلطان محمد به بهنوی قبر حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه جامع بزرگی بنا نموده و بعد از تمام بنا از آن بیک موک بزرگی آنجا رفته نماز ادا نمود و از انجا بعد از ادای صلوة خباب آق شمس الدین بدست خود شمشیری بسلطان قلیده نموده و ازان وقت عادت گشته که هر کدام از سلاطین عثمانی که بتخت سلطنت می نشینند باید درین مسجد رفته و بعد از نماز شمشیر در گردن حمائل کند و این بمنزله تاج پوشی انهاست.

(غزاے بوسنه)

سنه هشتصد و پنجاه و هشت سلطان محمد بهراه عساکر زیادی بقصد بوسنه برآمده و با آنشان جنگ شدیدی نموده بر عموم شهرهای شان مالک شد و بعد ازان در ان ممالک قوتی از کفر باقی نماند و در سنه هشتصد و شصت یک همت خود را بفتح جزیره رودس مصروف نموده اهل آن را تهدید نموده مطالبه خراج کرد اهالی جزیره ابا نموده و بنزد پاپ روم شکایت نمودند پاپ شاهان فرنگ را بجنگ عثمانی ها تحریض نموده تشویقات کرد سلطان محمد که ازین مسئله واقف شد بهراه صد و پنجاه هزار عسکر بشهر بلغراد حمله کرد آنرا محاصره و اهالی را به تنگی دوچار نموده از خشکه و دریا بفشار آورد و نزدیک بود آنرا فتح کند که یکی از یاوری بغیرت شده و مسیحیان را بشدت تحریض نموده بمدافعه مصروف ساخت و در نتیجه چهل هزار فوج نمساوی بسرکردگی یکی از نفر مجارستان جمع شده بکشتی های سلطان صدمه و نقصان رسانیدند سلطان محمد هم چهل روز حمله های مکرر باین شهر نمود و بالآخره از انجا کوچ کرد مگر بسرکرده گی مجارستانی کفار زخم شدیدی که باعث هلاک آن شد درین جنگ برداشت و بعد ازین جنگ سلطان محمد به شهر (لاتس) از شهرهای یونان (پای تخت آن) حمله برده که آنرا که حصه معتنابه آن است فتح نمود

(غزوه سلطان محمد بمملکت های سرب و بوسنا و ارناوود)

در هشتصد و شصت و سه جانب بلاد سرب شتافته فتوحات زیادی در ان جا بنموده در سنه شصت و شش ایالت طرابزون و ولایت اینور را فتح کرده رئیس ینسوب را باسارت به قسطنطنیه حاضر کرده و چون رئیس ینسوب بر شاه عجم خط نوشته و ازان معاونت خاسته بود و آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 702 of 1140

نفر فرزندان او سلطان محمد تقبل رسانید در سنه هشتصد و شصت و هفت
سلطان محمد باتمام فتح بوسنه قیام بر ولایات افلاق و بغدان و صقالیه
غارت انداخته و عزم خود را بتصرف ممالک ارناودط که کانفیر از قصای
بود مردم زحمت کش و رنجبر بودند معطوف ساخت بعضی ها میگویند که ارناودط
از نسل عرب های شام و از نژاد بنی غسان اند که بعد از دعوت اسلامی از
شام کوچ کرده ازین دیار آمده اند و بعضی عقیده دارند که آنها از نژاد بربرند که
که از طرف مغرب آمده و دریا را عبور نموده اینجا متوطن گشته و رفته رفته
جهل بر ایشان تسلط یافته و دچار عقیدهٔ نصرانیت شده اند سلطان
محمد شهرهای ارناودط داخل شده بنای نهب را گذاشته بر چند قلعه
استیلا نموده امر داد که در آنجا یک قلعهٔ بزرگ در سرحد مهم آن بسازند که
در بین مسلمانان و کفار مانند سدی گردد و بعد از اتمام قلعه آنرا به توپها و
زنبورک ها و سپاهی با مجهز نموده آق حصار نام نهاده هشتصد و هفتاد و
دو سلطان محمد بر ئیس قونیه دارنده غضب نموده حکومت را از نزد آن
گرفته به پسر خود سلطان مصطفی تفویض نموده و بر چند قلعه های متمرد مانند قلعهٔ
ارکلی و قلعهٔ اق سوای و قلعهٔ کولک و قلعهٔ کولی مستولی گشته همه را بغزند مذکور
خود پسرد و در سنه هفتاد و پنج جزیرهٔ ارغبوز را که از توابع بندقیه بود بعد از قتل
و تاراج زیاد فتح نموده بر بقیهٔ شهر با و علاقه جات ارناودط قبضه نمود .

ذکر عزم عجم ها و تاتارها بر جور و غارت

در سنه هشتصد و هفتاد و شش رئیس عجم حسن بک طویل و یوسنجه بک با عساکر متراکم
بتاراج مملکت عثمانی توجه نموده شهر توقات را غارت نموده آتش دادند
و بعد یوسنجه بک غزه شده بر شهرهای قرمان هجوم برده غارت نمود و در آن
والی این صوب سلطان مصطفی بود و بشجاعت فوق العاده بود با یوسنجه
بک معارضه نموده فوج آنرا منهزم و شخصی یوسنجه بک را اسیر نموده و با
قید آهنین بهراه باقی اسیران بحضور پدر روانه نمود و این ابتدا فیروزی
شان بود در سنه هشتصد و هفتاد و هفت درین سلطان مصطفی و
زینل شاه ولد حسن طویل جنگ واقع شده و نصرت عثمانی بالضیب
گشته و عجم ها را تعقب کرده قتل و طرد و اسیر مینمودند تا اینکه زینل
شاه هم گرفتار شده بقتل رسید و بعد سلطان مصطفی بطرف قره حصار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 703 of 1140

شرقی که از شهرهای حسن طویل بود رفته و آنرا فتح کرده ضمیمه ممالک خود نمود و در همین سال سلطان محمد وزیر خود کدک احمد پاشا را بفتح شهرهای کفه روانه نموده و وزیر آنها محاصره کرده و فتح نمود و بعد ازان چند قلعه دیگر را نیز متصرف در آورد.

(غزوهٔ بغدان)

در سنه بفتاد و نه سلطان محمد به جنگ کفار بغدان شتافته رئیس بغدان (استفان) ترسیده باقصای ممالک خود رفت سلطان محمد هم داخل ملک آن شده بر هر که قدرت یافت کشت و خلقی بیشمار قتل و اسیر و غارت شدند تا اینکه استفان مذکور مجبور شده مطیع گشت و جزیه را قبول نمود در سنه هشتاد و پنج سلطان محمد تصمیم نمود که جزیرهٔ رودس را فتح کند و صد هزار لشکری را در کشتی ها انداخته سه ماه جزیره را محاصره نمود لاکن بواسطه محکمی جزیره بفتح کامیاب نشده واپس گشت در سنه هشتاد و شش دو سپاه بزرگ ترتیب نموده میخواست یکی را بسمت قبرس دیگری را بسمت عجم روانه کند که ناگاه قبل از انجام مقصد خود در شب جمعه پنجم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش درحالیکه پنجاه و یک سال عمر داشت و بعد از پدرسی و یک سال سلطنت نموده بود وفات یافت سلطان مذکور پادشاهی بود که وصف از شمارهٔ فضائل آن عاجز است همت آن از فتوحات عجز و ماندگی نداشت رحمه الله علامه قطبی از بعضی اوصاف سلطان محمد چنین بیان میکند سلطان مذکور در کردن تمام مسلمانان طوقهای منت بیشماری انداخته خصوصاً علماء که تا روز قیامت نمی توانند از زیر بار احسان آن برآیند اگر من مناقب آنرا ذکر کنم باید یک مجلدی را پر کنم خداوند او را در بهشت برین جای دهد و بر قبر آن ابرهای رحمت ببارد بعد ازان پسر آن سلطان بایزید ثانی تخت نشست برادر آن سلطان جم با آن منازعه کرده جنگها ئی که اگر ذکر کنیم کلام بطول می انجامد درین شان واقع شده در آخر فتح نصیب بایزید شاه مملکت او را مسلم آمد این مرحوم هم ملازم جهاد فی سبیل الله و شاه مظفری بود که بخیرات مائل و دوست دارندهٔ علماء و صلحا بود در سنه هشتصد و هشتاد و هشت به همراه عساکر خود جانب شهر آغزه بغدان رفته قلعه کلی و قلعه آق کرمان را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 704 of 1140

باقلعهٔ لوان و قلعهٔ متون و قلعهٔ طرطوس و قلعهٔ نقشیر و قلعهٔ کهک
فتح نموده بر بسیاری شهرهای بغدان و اطراف او غالب آمد در سنه هشتصد
دلود و هفت وزیر یعقوب پادشاه برای غزای بوسنه برآمده شاه آنرا که در تخیل
نام داشت اسیر نموده مجوسا نزد سلطان بایزید فرستاد در سنه هشتصد و
سه سپاهی مجرم دیار ارناوود روانه نموده از طرف خشکه و دریا ایشان بولایات
نموده خود با سپاه بسیار پس ازانها بیرون شده عزم ممالک سرب و ممالک
ارناوود را نموده درین جنگ ناپولونیا نیز مقاتله نموده یک حصهٔ بزرگی را ازان فتح
کرده ده هزار اسیر نمود و باز مرتبهٔ ثانی برایشان نکبت های عظیمی ایجاد نمود
بود در سنه هشتصد و پنج سلطان بایزید باعساکر خود بقلعهٔ اینه بختی و قلعه قرون
رفته و فتح نمود سلطان بایزید ثانی از جملهٔ کسانی بود که همیشه برای خدا و
برای اعلاء کلمة الله جهاد مینمود و همیشه بر دشمن های دین مظفر می شد
در زمان آن کلمهٔ اسلام جمع و اهل گمراهی پریشان می بودند بخیرات و
صدقات مائل بعلما و مشایخ و اولیا رحمن بوده و بطریقهٔ صوفیه داخل گشته
حکومت گزین و جلوه نشین و مانند صلحا رسالکین دیانت کش شده و
با پدر مولانا ابی السعود مفسر که مولانا شیخ محی الدین افندی باشد داخل خلوت
می شد سلطان بایزید مذکور مسجد جامع ها و مدرسه ها و عمارت ها و مهمانخانه ها و تکیه ها
و خلوتخانه ها و خانقاه ها و شفاخانه ها و حمام ها و پلها بنا نموده بنای مفتی بزرگ و
علما رهم رتبه آن سالیانه ده هزار عثمانی و برای هریک از مدرس های هشت
گانه پدر خود سالیانه هفت هزار عثمانی و برای هریک مدرس شرح مفتاح
چهار هزار عثمانی و برای هرکدام از مدرس های شرح تجرید دو هزار عثمانی و بهمین
طریق برای مشایخ سلوک و مریدان شان مردم عزلت گزین بقدر مراتب شان معاش نموده
پوشاک تموزی که از پشم وغیره میبود و پوشاک زمستانی که از پوستین
وغیره میبود میگرفت ما درای این معاش ها بودایین مصارف و معاش مستمری میشود
اهل حرمین شریفین احسان نموده علاوه بر آنچه از طرف پدران بزرگ آن متعذر
بود از طرف خود انعام نموده بقدار حرمین شریفین سالیانه چهار ده هزار
دینار طلا روانه نموده نیمه آنرا بفقهاء مکهٔ معظمه و نیمه را بفقهاء مدینهٔ منوره بخشش نمود
در آنزمان حرمین شریفین تحت حکم آن بودند مگر این الطاف و مرحمت ها را ای دیده و بایل
دعا نمودند تا عهد حکمرانی این قبعه ها ـــــ شریف ها هم نصیب سران سلطان سلیم شد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 705 of 1140

چنانچه ذکر میشود انشاء الله هرکس که از حرمین شریفین نزد بایزید می آمد بغایت درجه اکرام واحسان دیده واخیراً به صله ها وبخششها بوطن مراجعت می نمود.

ظهور شاه اسمعیل شاه عجم

از عجایبات زمان سلطان بایزید اینست که شاه اسمعیل در ملک عجم در سنه نهصد وپنج ظهور نموده استیلاء بداهتی برشاهان عجم نمود که از جمله عجایب محسوب میشود این شاه رفته رفته مشهور گشته وصیت آن منتشر گشته در ممالک اسلامی بنای سفاکی وبیباکی را نهاده مذهب رفض وطغیان را ساخته موجب تغییر عقاید مردم گردیده مردم را به فساد وسوء عقیدت دعوت مینمود واز جمله تبعه اسمعیل شاه شیطانی منبعث شده وبدوم مسلط گشته کشت ونژاد در اهلاک ساخته موجب فساد وخونریزی شده روز بروز شوکت آن زیاد وپریشانی مسلمانان از دست آن مضاعف شده رفیع سلطان بایزید وزیر اعظم خود علی پاشاه را با یک سپاه زیاد جانب آن روانه نموده علی پاشاه به شهادت رسیده آن شیطان نیز کشته وعساکر آن منهزم گشت صغیری زیادی از ایشان بقتل رسید وشرارت شان از مسلمانان رفع شد واین واقعه در سنه نهصد وپانزده واقع شد اسمعیل شاه مذکور بن حیدر بن جنید بن ابراهیم بن سلطان خواجه بن علی بن صدرالدین موسی بن صفی الدین اسحق اردبیلی میباشد وخاندان شان را خاندان صفوی میگویند وبه شیخ صفی الدین مذکور نسبت میدهند این خاندان از مردم اهل سنت وجماعت واز مرده اهل ولایت وصلاح وشیخیت وسلوک ودارای طریقه وسلسله بودند ودر طریقت به سلسله امام احمد غزالی برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی مربوط بودند وبعضی میگویند که نسب شان بامام موسی کاظم میرسد - بهرحال جد شان صفی الدین در سلوک وطریقت شهرت تامی داشته در سنه اثنتین وسبعمائة وپنج وفات یافته شیخوخت به پسرش صدرالدین وبعد ازان در پسران علی وبعد ازان به سلطان خواجه وبعد ازان به ابراهیم وبعد ازان به جنید وبعد ازان به حیدر منتقل گشت در زمانی که شیخیت در جنید منتقل شد اتباع آن زیاد شده شهرت آن از حد گذشت وهمیشه بکفار بامریدان خود جهاد مینمود ودر ایام اوان جهانشاه ترکمان سناه شروان واخذ بایکان کرد برعراق وبغداد متغلب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 706 of 1140

گشته بود از قوت و شهرت جنید بهراس افتاده جنید را با اتباع آن از دیار خود فرار نمود
و آن ها بطرف دیار بکر توجه نموده و در آن دیار بقوت شان بوده اتباع
و مریدین زیاد شده باشاه شروان بنای قتال را گذاشتند و در نتیجه
زد و خورد شیخ جنید منهزم شده و بقتل رسیده مریدان آن متفرق شدند
و بازپس از مدتی مریدان باطراف پسر جنید حیدر جمع شده و به شاه شروان
حمله در گشتند درین حمله نیز شیخ حیدر بقتل رسیده و فرزندان آن که شاه
اسمعیل هم در ان جمع بود محبوس شدند اسمعیل درین اوان صغیر بوده
مع برادران آن در سنه هشتصد و نود و شش از حبس گریختند و بعد
بسال سنه نهصد و شش در حالیکه سیزده ساله بود گریخته و بعد از فرار
آن از حبس خلق زیادی از مریدان پدرش با آن جمع گشته و چون خودش
مذهب رفض میلان نموده بود نظری را هم سنی العقیده ساخته باتمام
سران پدرهای خود اگرچه دین آن ها را ترک نموده بود قیام نموده میگویند مذهب
رفض را در حبس خانه تعلیم گرفته بود در تاریخ ظهور آن این کلمه را میگویند
مذهبنا حق ۹۰۷ و بعضی اهل سنت و جماعت این جمله را فارسی
میخوانند باین طریق مذهب ناحق که نا در فارسی ارات نفی
گفتن میشود یعنی اسمعیل شاه با همراهان خود بطرف شروان رفته و بهر منزل
اتباع آن زیاده شده بر شاه مذکور حمله نموده او را منهزم ساخته و دستگیر
نموده نزد شاه اسمعیل حاضر کردند شاه اسمعیل هم او را بامر خود در یک دیگ
مملو از آب داغ انداخته و گوشت آن را پخته کرده باتباع خود خورانید و بعد از آن
با همراهان خود جانب شاهان عراق و خراسان شتافته آن ها را که متغلب
آن دیار و از طوایف ترکمان وغیره بودند یک بعد دیگری منهزم
ملک را بزیر شمشیر و تاراج گرفت و بهمین دیره تقدم میرود و ایلچه تبریز
و آذربایجان و بغداد و عراق عرب و خراسان را متصرف نموده و کاران
بدرجه بالا گرفت که میخواست دعوی خدائی کند ظلم آن بدرجه بود که تعداد
کشته گان دست آن که در دست ها و اقوام نموده از شماره بیرون بود عساکر آن
در وقت برآمدن آن او را سجده مینمودند علامه قطبی در تاریخ خود میگوید
اسمعیل مردم بی شماری را کشت که نزدیک بر یک ملیون میرسند که نه در اسلام
و نه در جاهلیت و نه در مردم گذشته همچو خلایق تباه نشده بودند از علماء بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 707 of 1140

خلق زیادی را قتل رسانیده و علماء سنی و جماعت را که در ملک عجم بودند
کامل فنا ساخته کتب و قرآن های شان را بنام اینکه این قرآن های اهل سنت
وجماعت است سوختانده بر قبر مشایخ که میرسید حکم نبش آنها را داده و
و استخوانهای مرده گان را میسوخت هر کدام از امرا آن که به قتل میرسید
زن و جایداد آن را برای شخصی دیگری می بخشید از جمله خرافات این شاه
که بر سفاهت عقل و جهالت دیگر آن دلالت میکند اینست که سگی را از سگان
شکاری خود رتبه امیری داده خدم و حشم و قصر و بساط و سماط و ارکان
و فراش امیری را برایش مهیا نموده زنجیر طلائی و متکای حریری بآن
مخصوص کرده یک عصه از خدام خصوصی خود را بخدمت آن مقرر نموده
بود - و میگویند روزی بر یک کوه بلندی که بساحل دریا واقعشده بود بیشتر
بستمال خود را بدریا انداخته خدم و لشکریان آن بگرفتن دستمال خود بدریا
نگذارند تا آن را آورده خود را بذریعه مساس آن دستمال که بدست
شاه رسیده متبرک سازند و بحضورش تقرب جویند و میگویند یکهزار نفر
بطلب دستمال در ان دریا غرق شدند بعض میگویند که سپاه آن بر آن
عقیده الوهیت می پرورانیدند و اعتقاد داشتند که عسکر آن منهزم
نمیشود - حکایت میکنند که سپاه اسمعیل شاه در اول امر هیچ پایداری
نکرده و منهزم گشتند و آن هم به تبع سپاه همیشه شکست می خورد تا اینکه
روزی با اتباع خود در یک قریه گذشت و زنی فاحشه او را بمهمانی دعوت
نموده طعام بسیاری گرمی را در طبق آورده نزدش گذاشت شاه هم
از وسط طبق شروع کرده بنای خوردن گذاشت زن از تجلا گفت
که ای مهمان عزیز تو به شاه اسماعیلی که درین روزها خروج نموده خیلی
مشابهت داری آن مرد هم تصور نموده که قوت و عظمت در مرکز بلاد است
و بآن جا حمله برده ناکام میشود و این خطا ظاهر است چه باید ان شاه
اطراف مملکت را بگیرد تا مرکز خود به نحو سپرد شود تو هم ای آقای مهمان
از اطراف طبق نوش جان کن تا وسط طبق خود بنحو سرد شود شاه از گفته
زن متنبه شده بنای مقابله با اطراف مملکت گذاشته کار آن بالا گرفت
و بتمامی ممالک عجم مستولی شده تشیع را در ان بلاد انتشار داد سلاطین
امروزه عجم از نسل آن میباشند - در آینده قریب وقایعی که بین اسمعیل شاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 708 of 1140

و بین سلاطین عثمانی وقوع یافته و هم حوادثیکه بین آن دو زیده آن روی داده ذکر خواهد شد - و ما ازان سبب خصوصیات اسمعیل شاه را مفصل ذکر نمودیم تا بدانند که برای سلطان سلیم مشروع بود که بهمراه این طاغی سرکشی بکند و ما انشاء الله وقعات جنگشان را با عداوتی که در بین شان بود تذکر میکنیم

جنگ و خونریزی که در بین سلطان بایزید و پسران سلطان سلیم واقعشد

ما پیش از همه چیز اسباب خفیه خداوندی را که علت اصلی اسباب ظاهره است و خداوند از ازل آنهارا مقدر نموده است ذکر میکنیم - علامه قطبی در تاریخ خود میگوید منجم حاذقی که در عصر بایزید بود خداوند او را مطلع ساخته بود و سلطان بایزید قبل ازین چند فرزند داشت و سلطان سلیم هنوز بدنیا نیامده بود - سلطان سلیم یکی از زنان قابله را که خیلی صالحه و عاقله و امر ولادت تمام حرم سرای بدان محول بود طلب نموده و خیلی آن را تاکید نمود که بعد ازین اگر از زنان و کنیزکان من پسری تولد شد بهر صورت باید آن را بقتل برسانی — و اگر دختر باشد غرض دار آن نشوی روزی از یکی حرم های سلطان پسر تولد شده و همینکه قابله بصورت زیبای آن که خداوند بر اش داده بود نظر نمود محبت آن و معصومیت این طفل خوشگل رقت نموده گفت اگر این را بکشم جواب خداوند را چه بگویم لاحرم بنای دروغ را گذاشته آن را بنام دختر مشهور ساختند و سلطان هم خبر داد که بخانه شاهی از فلان حرم دختری خوشگل تولد شده سلطان هم ازین خبر مسرور گشته او را سلیم نام نهاد — این سخن مدت ها پوشیده مانده و سلیم روز بروز به نمودن اوصاف مردانه گی بران غلبه میکرد و هر روز بر دختران غالب گشته ایشان را لوب داده بازیچه ها را از نزدشان تاراج مینمود و دختران هم از نزد آنها خیلی هراسان بوده هیچ با او مقابله نمی توانستند سلطان در یکی از اعیاد بحرم سرای آمده و دختران را طلبیده بحضور خود نشاند و چیزی حلویات پیش شان گذاشته مشاهده اولاد خود را می نمود ناگاه سلیم (پسر) هم بنوبت خود حاضر شده و بنای همان تعلب با خود را گذاشته دختران از گمان آن دو چار دهشت شدند سلطان بایزید از حرکات این دختر (پسر) به حیرت رفته در احوال آن متفکر بود که ناگاه یک دانه یعسوب بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 709 of 1140

شاه زبوران در بین پیدا شده دختران بنا گرفتن آن ها را نهادند مگر همین که چند
نفر آن ناگزیده همه ترسیدند و بنای فرار را گذاشتند درین بین سلیمه اقدام نموده
و آن را بدست گرفته و کف مال نموده برزمین مرده آن را انداخت سلطان ازین
امر متعجب نموده بزنان گفت تصور میکنم این پسر است دامن آن را بالا کنید فایده کرد
نزدیک شده و به سلطان عرضه نمودند این پسر است سلطان بدو گفت چرا از
فرموده من تخلف نموده او را زنده گذاشتی قاسمه گفت از خداوند ترسیدم
خود و ذمه ترا از یک خون ناحق و کشتن یک بیگناه خلاص نمودم سلطان
مدتی تفکر نموده گفت هرچه خداوند خواسته باشد همان واقع میشود و بعد
به تربیت آن توصیه نموده امر داد که آن را لباس مردانه بپوشند
و نام آن را هم سلیم گذاشت تا اینکه رفته رفته مقدراتی که بدست
بود بروی کار آمد ماشاء الله کان وچون مشیت ازلی میخواست که مقدرات
آن بروی کار آید و سلطنت بایزید بدست پسرش سلیم داخل شود
اسباب جنگ را بدرایی که هیچ عقل حکم نمیکند که باین منازعه در بین پدر
و پسر نزاع واقع شود بروی کار آورد داین است که سلطان بایزید پیر شده
و پای های آن بواسطه مرض نقرس از حرکت افتاده میخواست که سلطنت را
برای فرزند خود احمد که بزرگ ترین و محبوب ترین فرزندان او بود و قبل
ازین هم آماسیه شده بود واگذار شود و باین تقریب وزراء و اعیان
دولت را جمع نموده با ایشان پیمان نمود که احمد را بولایت عهد بشناسند
سلیم که دران وقت والی ترنه بود بخشم آمده عساکر تهیه نموده برروی پدر
عازم قسطنطنیه شد اما بهانه اینکه من میخواهم بحضور پدر حاضر شده دست پای
ان را ببوسم و هم اظهار می نمود که من بسلطنت برادر خود رضامندم و دعوی
سلطنت را ندارم پدر هم از قرائن این مکنونات خاطر سلیم را دانسته با یک فوج
زیاد از قسطنطنیه بیرون شده بین آن و ادرنه جنگ واقع شده و سلیم شکست
خورد و سپاهیان خواستند که سلیم را تعقیب نموده بران قبضه کنند که سلطان
مخالفت نموده گفت بگذارید شاید خود اصلاح شود سلیم هم بحالت گریز بدیار باشته
و بملک خود شتافت سلطان بایزید پسر خود احمد را طلب نموده تخت را
بآن تکلیف نمود احمد عذر آورده از اینکه حضرت پدر زنده باشد از سلطنت
ابا نموده و هم درعین حال از شورش سپاه انکشاری که طرفدار سلیم بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 710 of 1140

می ترسید و چون سلطان بایزید دید که خداوند سلطنت را نصیب احمد کرده است
و هم ترسید که مبادا بواسطه کشاکش ها اجانب بملک دست نیابند بجانب
سلیم قاصد روانه نموده او را برای سلطنت دعوت نمود سلیم هم برای
همین آمده نزدیک قسطنطنیه رسید سلطان امرا و وزرا و عساکر را
باستقبال آن روانه نموده او را بملکت تهنیت گفتند و آن هم داخل
شده دست پدر را بوسید و پدر برادر را گفته ملک را تسلیم آن نموده
محمد وصیی که سلطنت آن وقت مینمود توصیه فرمود سلیم هم امرداد
اسباب سفر پدر را به شهر دیمتوقه مهیا نمود و گفت دو شمشیر در یک
غلاف جای نمی شوند - و چون بایزید از شهر بیرون آمده در راه بود میخواست
برای نماز پیشین وضو سازد که زهر را در آب وضوی آن مخلوط
نمودند و بعد از وضو چون دید که موی ریش آن بنای ریختن گذاشت
مسمومیت خود مذعن شده و از عزم قسطنطنیه نموده و به شهر نزیدیه ترک
حیات گفت و نعش آن را به شهر نقل داده در مقابل مدرسه که در شهر
مذکور بنا نموده بودند دفن نمودند و بدت سی و یکسال سلطنت کرده
شصت و دو سال عمر داشت و وفات آن در سنه نهصد و پنجده واقع
شد این شاه دارای مناقب زیادی بود که بعضی از آنها تذکر یافت
و از جمله مناقب آن یکی اینست در هر منزل که از غزوات خود مراجعت مینمود
امر میداد که غبار راه را از کالای آن بگیرند و جمع کنند و زمانی که اجل
آن نزدیک شد حکم نمود که آن غبار را خمیر نمایند و از آن خشت امران
یک خشت خورد خام ساخته و زیر تخته سر او راست آن در قبر گذاشتند
و گویا سلطان بایزید میخواست بدین امر خود را در زمره اصحاب این
حدیث شریف داخل کند حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید
که هر کس که پایهای آن در راه خداوند غبار آلود شود آتش بران —
حرام میگردد و چون بایزید فوت نمود و سلیم بجایش نشست احمد
برادرش با آن بنای قیام نموده و سپاه بیکرانی از طرفین بجنگ شروع
نمودند و بعد ازین عسکر که در سنه نهصد و نزده وقوع یافته بود احمد
منهزم شده و بدست برادر خود مختنق و خفه گشته پسران احمد برخی بطرف
سلطان غوری و برخی بطرف شاه اسمعیل که طرف دار پدرشان بود پناه بردند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 711 of 1140

سلطان سلیم برادرزاده خود را از شاه اسمعیل طلب نموده و شاه اسمعیل روانه نموده علاوه بر مظالم دفاع و پدر شاه اسمعیل که سلطان سلیم را بدشمنی خود وادار میکرد این هم یکی از اسباب نزاع گشت - سلطان بایزید غیر از احمد دیگر پسران هم داشت که آنها هم به سلطان سلیم شوریده و مغلوب شده اند و حاجت نیست که انطور مسائل را تذکر کنیم.

جنگ دربین سلطان سلیم و شاه اسمعیل

بسیاری از مورخین میگویند که سلطان سلیم شاه قاهر و شدید البطش و بزرگ سیر و پرجستجو بوده به جنگ جویان و بهادران توجه زیاد داشته از حال مردم و حالات شهرها خیلی تفحص میکرد خودش هم گاهی تغییر لباس کرده در شب و روز بر خبرها مطلع شده اسرار را کشف نموده چند نفر معتمدین آن که جنبه اعتماد آن واقع شده بودند نیز در زیر قاعده و بازار ها و مجتمعات گذشته خبرها را در مجلس مصاحبت برایش میگفتند و آن هم حسب سیاست خود هر اثر آن خبرها فعالیت مینمود و بعد ازان که از مسائل برادر خود فارغ شد در جنگ پادشاهان و تصرف شهرها قیام نموده و از همه بیشتر به جنگ شاه اسمعیل بن حیدر صفوی در سنه نهصد و بیست مبادرت نمود و سبب جنگ این بود که بعضی برادرزاده های سلطان سلیم بشاه اسمعیل پناه برده و بعد از مطالبه سلطان سلیم شاه اسمعیل آنها را تسلیم نکرد و نیز بعضی عوامل دیگری که بیان نمودیم سلطان سلیم با عسکر زیادی از مرکز سلطنت حرکت نموده جانب شرقی شتافته در موضع چالدران باهم ملاقات نمودند لشکر شاه اول ازان بیرون شدن یکصد و چهل هزار بوده و بعد ازان چهل هزار دیگر هم بآن پیوسته یکصد و هشتاد هزار شد و بعد از تلاقی فریقین جنگ شروع شده شدت گرفته سپاه عجم بسیار به قباحت شکست خورده تمام اموال و خزاین شان بدست ترک ها افتاده بدون از عده قلیلی همه سپاه آن بقتل رسید شاه اسمعیل هم گریخته و خود را به قلل کوه متحصن نموده اموال و خزاین و خیمه ها و زن های آن بدست سلطان افتاد و سلطان سپاه را تعقیب اسمعیل نموده با سپاه داخل تبریز که پایه تخت مملکت عجم بود شده نماز جمعه را در انجا خواند و منجمین است که مدتی در ان شهر اقامت کرده تا تمامی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 712 of 1140

شهر را فتح نماید لاکن چون سلطان غوری با اسمعیل معاهد بوده و آذوقه را از لشکرهای سلطان سلیم منع نموده کسی را ایمنی گذاشت که چیزی به برد و بیاورد قحط در شهر جای گرفته بدرجه رسیده بود که یک توبره علوفه بدو صد در هم و یک دانه نان بصد در هم رسیده بود چه اسمعیل در حین گریز گدام های خود را سوخته و غله بواسطه مخالف شدید سلطان غوری که بعضی ها میگویند آن هم مذهب رفض را اختیار نموده بود از دیگر طرف نمی رسید — علامه قطبی میگوید من یک جماعه را از مصاحبین مولانا — سلطان سلیم دیدم و از ایشان حسن مصاحبت و لطف معاشرت و شدت بیداری و کثرت ذوق و حدت فهم و قوت حافظه و وفرت مطالعه سلطان را در تواریخ شنیدم و هم شنیدم که در لغت فارسی خیلی بینائی داشته در فارسی و رومی شعرهای بلیغ انشاد میکرده و علامه قطبی میگوید در بالای طاق قصری که سلطان بعد از فتح مصر امر بنا و آن نموده بود دو بیت عربی بخط سلطان سلیم دیدم و این است آن دو بیت.

الملک لله من یظفر بسل منی — یرده فسرا دیضمن بعده الدرکا
ملک از خداست هر که گرفتش ز من بتیر — رد میکند بزور بود ضامن درک
لو کان لی او لغیری قد اعملته — فوق التراب لکان الامر مشترکا
گر بودی فوق ارض من یا غیر من — مقدار انمله بودی این امر مشترک

و در زیر این دو بیت امضای سلطان سلیم بود — علامه قطبی میگوید بجان من قسم اگر این دو بیت انشا کرده سلطان مرحوم باشد چون بدرجه اعلای تفوق و اقتدار صنعت است میتوانم بگویم که سلطان مذکور در زبان عربی هم سلطنت داشته چه این دو مصرع از بلند ترین طبقات شعر عربی فصیح بلیغ مسجع است — و اگر این است که سلطان این دو بیت را بطریق تمثیل از دیگری اقتباس نموده این هم یک رتبه بلندی است که در حسن تمثیل و لطف استحضار و فهم اشعار عربیه داشته و همچنین قدر استحضار برای علماء متوغلین علوم عربیه غریب است تا سلاطین چه رسد و چون سلطان از جنگ شاه اسمعیل فارغ شده و قحط بر ایشان غالب نمود و اپس مردم مراجعه نموده در شهر اماسیه زمستان را گذاشته و در بهار و اپس بطرف شرق شتافته قلعه کاخ را که از منیع ترین حصارهای آن صوب بود با شهر بیورد فتح نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 713 of 1140

وزیر خود فرهاد پاشا را با عسکر زیادی بجنگ شاه مرعش البستان روانه نموده و فرهاد پادشاه نصرت یافته در آن دیار مالک شده و در همین سال اهالی آمد باطاعت سلطان سلیم میل نموده و والی شاه عجم را از ملک کشیده و دروازه ها را بسته نموده از سلطان سلیم تحواهش فرستادن والی نمودند سلطان هم پیلقو محمد بک آمدی را در آن جا روانه نموده و آن شهر ماردین را مدت چهل روز محاصره نموده و فتح کرد و بعد شهرهای موصل را فتح نموده جانه و حدیثه و هیت و سنجار و حصار کیفا و جشنک و حصار سوران و باقی شهرها اکراد و عامه جزیره اکراد هم در تصرف سلطان سلیم در آمدند این شهرها هیچ وقت از عثمانی نبوده بعضی از ملوک عجم و بعضی از دیگران بود که عثمانی ها برین ممالک غالب آمدند.

جنگ سلطان سلیم با سلطان غوری

در سنه نهصد و بیست و دو سلطان سلیم عزم نبرد سلطان غوری که صاحب مصر و شام و حلب گفته میشد برای اینکه بصراحه شاه عجم موافقت نموده و آذوقه قطع نموده و از قسطنطنیه با سپاه بسیاری که عبارت از یکصد و پنجاه هزار سپاه باشد جانب غوری شتافت و سلطان غوری هم سپاه زیادی برداشته و هر دو فریقین در مرج دابق نزدیک حلب باهم ملاقی شده بعد از جنگ زیاد سپاه غوری شکست خورده و سلطان غوری هم کشته شده سلطان سلیم بشهر حلب داخل شده علماء و صلحا و عامه مردم شهر قرآن ها را بر فرق خود نهاده باستقبال برآمده او را بفتح تهنیت گفته از او عفو درخواست نمودند سلطان با ایشان ملاطفت نموده به شهر داخل شد و قبل از آن خطباء حلب در مناقب سلاطین مصر خادم الحرمین الشریفین میگفتند خطیب حلب نیز برای سلطان سلیم این لقب را در خطبه گفت سلطان سلیم این کلمه را فال نیک گرفته امید گرد که خدمت حرمین شریفین هم بآن محول خواهد شد و برای خوش خبری خطیب خلعت شاهانه خود را که پنجاه هزار غروش ارزش داشت بخشیده جانب شام شتافت اهل شام هم او را باکرام و احترام استقبال نموده عفو و الطاف آن را درخواست نمودند و آن بدیشان هم خوش رفتاری نموده و با ایشان نماز جمعه را خوانده و خطبه را باسم خود کرده سه نیم ماه به شام مکث نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 714 of 1140

وبعد عزم دیار مصر بدیه نموده در بین راه شهر بیت المقدس را فتح کرده وباز رفته شهر غزه و طبریه، وصفد، وبحون، وحلب را تصرف کرده در سیزدهم محرم سنه نهصد وسی وسه بمصر رسید وه درین روزها بعد از سلطان غوری که کشته شده بود سلطان اشرف طومان بای که میگویند خواهرزاده غوری بود بتخت نشسته وچهل هزار حربی با آن بودند این هم بمقابله سلطان سلیم برآمده وبعد از جنگ شدید عساکر آن منهزم واکثر آنها کشته شد طومان بای هم بدست سلطان سلیم اسیر افتاده وبعد از ده روز از طرف سلطان سلیم بدروازه زویله بدار کشیده شد. سلطان سلیم هم از طرف خود خیر الدین بک چرکسی را نایب مصر مقرر نموده سلطان سلیم در شعبان سال مذکور از مصر برآمده رهسپار دمشق شده برای امارت آن وتوابع آن امیر جان بردی مقرر کرده بر شهرهای بلطیه و یورکی ودارنوه وبهشنی وکرکرد. کاختة البیره، وعنتاب، وانطاکیه، وقلعة الروم قبضه کرده قبایل عرب که بجا در شام ومصر بودند نیز اطاعت اورا قبول نمودند وچون سلطان به قسطنطنیه رجوع نموده در تزیید مهمات وتهیه جنگ ها وغزوه های جدیده مشغول شد که ناگاه دملی در پیشانی آن ظاهر شده وروز بروز بزرگ شده زخم وسیعی شده سلطان از حرکت افتاده وحاذق ترین اطباء از معالجه آن عاجز شدند ومیگویند ماکیان ماده زخم آن میگذاشتند که خفته میشد این مرض دراز شده تا اینکه در سنه نهصد وبیست وشش در نهم شوال درحالیکه پنجاه وچهار ساله ودست سلطنت آن نه سال وهشت ماه بود فوت گردید.

در فایده که بفتوحات مذکوره تعلقی دارد

فایده اولی

بسیاری از مورخین میگویند که علامه ابن کمال پادشا از قرآن مجید اشاراتی بدولت عثمانی ونصرت سلطان سلیم وانیکه در سنه نهصد وبیست کار آن بالا میگیرد وهم اینکه دولت عثمانی از بندگان صالح خداوندند وسلطان سلیم نیز از ایشان است استخراج نموده است ابن کمال پاشاه میگوید همه اینها بطریق رمز وایماء وشاره ازین آیه وافی معلوم شد. وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 715 of 1140

بانیطریق که کلمه ولقد اگر بحساب ابجد شمارند شود صد وچهل میشود - و لفظ سلیم
بآن درین عدد مساوی میباشد و از کلمه من بعد الذکر هم اشاره میکنند که
بعد از نهصد وچهل سال چه الذکر بعد از انکه بقاعده حساب جمل از حرف
تعریف مجرد شود تنها ذکریائی و آن از حساب نهصد وبیست است و
عباد الله الصالحین دولت عثمانی است که طبعا سلطان سلیم هم از ایشانست و
بلکه اختصاصی هم دارد - وچون ازین استخراج سلطان سلیم را اوقات
نمودند خیلی مسرور شده و معنویات آن محکم شده به جنگ مصر اشتافت
و همان بود که بقرار این وعده فتح هم نمود و این فتح قوت و صحت استخراج
این کمال باشا معلوم میشود در قران مجید اسرارها معلوم میشود و خدا و بندها
کتاب خود بهتر میدانند

فائدهٔ ثانیه

بعد از انکه سلطان سلیم ممالک مصر و شام را کامل در حیطه تصرف در آورد میخواست
که فوجی انتظام داده و بطرفین حرمین شریفین برای اینکه آن دیار را از تصرف
حکام سلطان غوری بیرون کند روانه نماید در آن وقت امیر مکه شریف
برکات بن محمد بن برکات بن حسن بن عجلان بود که در سنه نهصد و هجده
پسر هشت ساله خود را نزد سلطان غوری فرستاده خواهش نموده بود
سلطان پسرش را اکرام نموده و در امشارک پدرش در امر شرافت ساخته
بود - سلطان غوری در آن وقت یک جماعه اشراف مکه را با علامه قاضی
صلاح الدین ابن ابی سعود ابن ظهیره در مصر حبس نموده بود و سبب حبس
شان هم این بود که سلطان غوری ازین ها مبلغ ده هزار دینار بطریق
مصادره طلب نموده و آن ها که ازین مبلغ عاجز بودند بمصر خواسته
و حبس نموده بود و بعد از قتل سلطان غوری فرمان آن ها را رها نموده
و بعضی میگویند سلطان سلیم نشان را رها کرد و چون سلطان سلیم
میخواست فوجی بطرف حجاز روانه کند قاضی صلاح الدین با یکی از وزراء
سلطان ملاقی شده و چنین رای دادکه محتاج بروانه نمودن فوج نیست
و تنها شریف برکات که شخصی عمده و دارای نفوذ برای فتوحات ما کفایت
میکند و این مرد شریف و فاضل از همه پیشتر بیعت نموده بیعت دیگران را
هم حاصل میکند و فقط همینکه از طرف سلطان فرمانی نوشته آید کار تمام میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 716 of 1140

سلطان هم که از این واقعه خبر شد خیلی پسند نموده فرمانی برای شریف برکات و پسرش ابو نمی امشارک آن مقرر کرده دو دست خلعت های فاخره برای خودش و پسرش فرستاد و قبل از روانه گی خلعت ها و فرمان قاضی صلاح الدین هم شریف برکات را مطلع ساخته و شریف برکات هم با پسر خود و اشراف مکه باستقبال فرامین و خلعت که با مجمل و خلعت کعبه به صحابت امیر مصلح بیک روانه شده وادان حج هم نزدیک بود تا موضع زاهر شریف برآمده و با آنها تقابل نموده خلعت ها را پوشیده داخل مکه گردیده خطبه را بنام آن خوانده و از مردم بیعت گرفت روانه نمود و بعد شریف برکات پسر خود ابا نمی را بخدمت سلطان در مصر روانه نموده و از طرف سلطان مورد اکرام گشته بمشارکت پدر باز مقرر و موید گشت در سنه بیست و دو و باز در سنه سی و یک شریف برکات فوت شده و پسرش ابا نمی مذکور بجای پدر از طرف سلطان مقرر شده الی سنه نهصد و نود و دو که هشتاد سال عمر داشت و مستقلا امارت خود را اداره میکرد فوت شد و مدت حکومت آن هم بمشارکت و هم باستقلال هفتاد و سه سال بود که هیچ مدت برای هیچکسی از شرفاء مکه وفائی نکرده بود و این ابا نمی جد اشراف مکه است — وزمانی که امیر مصلح بیک بمکه وارد شده محمل و فرمان و لباس کعبه و آن دو خلعت بهراه آن بوده و بعد از حج با مر سلطان سلیم در آنجا اقامت نموده خیرات بسیاری را دران دیار حکم فرمانشد از آن جمله برای شریف برکات پنجصد دینار علاوه بر آنچه سلاطین مصر میدادند مقرر نمود و یک دفتری ساخته اسامی مجاورین را دران دفتر ثبت کرده برای هرکدام صد دینار وظیفه گویا بخشید که از خزانه مصر بگیرند و نیز سی نفر حفظه را معین کرده که روزی یک ختم قران بخوانند و برای هریک دو دینار مشخص کرد و نیز امیر مصلح ذخیره که برای صدقه از خزانه مصر بیرون میشد و سلاطین مصر برای بیچاره گان و فقیران حرمین خصوصا مکه مخصوص نموده بودند تقسیم نمود و هم این صدقه از طرف سلطان سلیم منظوری یافته و هفت هزار اردب گندم برای حرمین شریفین که پنج هزار برای اهل مکه و دو هزار برای اهل مدینه باشد سلطان سلیم منظور نموده امیر مصلح برای توزیع این در حرم نشسته مفتی ها و علماء و اعیان را

نحو رئیسه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 717 of 1140

خواسته و فرمان شاهانه را برایشان قرائت نموده در تقسیم آن مبلغ از ایشان
مشورت خواست ایشان امر را برای جناب شریف محول نموده منتظر فرمان
او شدند آن هم باجرای امر سلطان تاکید نموده امر تقسیم بامر امجلس
اعیان مذکور مفوض کرد ایشان هم یکمقداری از گندم فروخته صرف
کرایه آن که از جده بمکه نقل میبافت نموده بنام نویسی نفری محلات
شروع نمودند و بدون تاجران و اهل بازار و عسکریان بتعداد نفری
دوازده هزار نفر شدند و برای هر نفر شش باعی از کیل ربع کبیر که چهار
ربع از بیست و چهار میشود وکیل هم مصری است دادند و برای هر یک
از مفتی های چهارگانه سه ارب داده برای نقل آن از جده برای هر نفر
دینار از قیمت گندم مذکور ادا نمودند - علامه قطبی میگوید این صدقه
اولین صدقات سلطانی است و برای هر مسلمان عموماً و برای اهل
حرمین خصوصاً واجب که بدوام سلطنت ال عثمان خلد الله ملکهم
دعا نماید چه دولت شریفه شان به عموم مسلمانان و خصوصا بهتشاگان
خانه خدا و همسایه گان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیده است
چه این زمره در بین دولت درخشان با نعامات وافره و در نوبت این
سلطنت قاهره بصدقات متکاثره واصل شده اند که بدیگر سلطنت
نظیر آن را ندیده بودند خداوند بصورتیکه احسان شان را عام فرموده
سلطنت شان را نیز همیشه بدارد — علامه ابن علان میگوید
که سلطان سلیم پیش از گرفتن مصر نیز با اهل حرمین محبت فوق العاده
می پروراند بعد ازان اولاد سلطان سلیم همان هفت هزار اردب را بهمان ترتیب
تزئید نمودند تا اینکه برای اهل مکه دوازده هزار اردب و برای اهل
مدینه هفت هزار اردب بالغ شد خداوند عزت و بقای این سلطنت را
ادامه نموده همه شاهان آن را بدین خصایل نیکو موفق بدارد و از کارهای
خیر امیر مصلح یک یکی است که مقام حنفی را در مکه معظمه مجدد و وسیع
نموده و بران قبه ساخت و حال انکه قبل ازان سقفی بود که بر چهار
پایه ایستاده و بر صدر آن محرابی بود و آن را در سنه هشتصد و دو
سلطان فرج بن برقوق انرا بنا نموده و درین سال نهصد و بیست
و سه امیر مصلح آن را قبه ساخته و بعد از بیست و چهسال دیوان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 718 of 1140

شده و مقام به شکل مربع ساخته شده طبقهٔ بالای آن برای اکابرین مخصوص گشته
موضع اصلی این مقام در جاهلیت خانه بود که قریش برای مشورت در ان
جای جمع شده آن را دار الندوه میگفتند و آن را حضرت معاویه در وقت
خلافت خود خریده منزلگاه خلفا ساخته بود که حین آمدن حج در ان نزول
نموده و از انجا برای نماز و طواف بیرون میشدند بعد ازان خراب گشته
در عهد خلافت معتضد بالله در سنه دوصد و هشتاد آباد شده و در اصل
مسجد گشته و اطراف آن باز شده بر پایه ها سقف آن ایستاده شد و بعد
ازان در سنه سه صد و شش این بنا از عود شده بوضع بهتری آباد شد
و باز در سنه هشتصد و دو تغییر یافته و باز بدست امیر مصلح قبه دار شده
و بیست و پنجسال بعد باز تجدید گشت و بعد ازین همه تغییرات آن نگاشته شود
بذاهب ائمه چهارگانه از بدو ظهور شان در حرمین شریفین عمل و اعتماد بوده
و ائمه مجتهدین زیاد بودند مگر از بین آن ها چهار مذهب را باقی گذاشتند
و این به تحریر در آمده محل انظار و بحث علماء گردیده بدرجه که اهل سنت
و جماعت بر کسی که مجتهد نباشد واجب میدانند که یکی ازین چهار را پیروی
کند و هرگز از ان خروج نکند که حرام است — علامه سنجاری
از تقی فاسی نقل میکند که نماز این ائمه برین ضبط قدیمی است مگر نمیدانم
از کدام وقت ابتدا شده و بعد علامه مذکور نقل میکند که از ان
چنان استفاده میشود که در سنه چهارصد و نود و هفت حنفی و مالکی
و شافعی موجود بوده و حنبلی وجود نداشت و فقط امام زیدیه بود
و باز علامه مذکور میگوید که من دلیلی یافتم که حنبلی در سنه پنجصد و چهل
موجود شده — در بحر العمیق میگوید که این مقامات در سنه هشتصد و هفت
بهمین حالت موجود بوده مگر کیفیت نماز درین مقامات اینست
که به ترتیب میخواندند اول شافعی و باز حنفی و باز مالکی و باز حنبلی
از سخن این جبیر معلوم میشود که مالکی پیش از حنفی نماز میخواند و بعد
از سنه هفتصد و نود حنفی بران سبقت جسته است کلام ابن
جبیر در باب حنفی و حنبلی مضطرب است چه در بخصوص از سخن آن
معلوم میشود که هر کدام ازین ها پیش از دیگری نماز میخواندند این
ترتیبات در باقی نماز ها بدون نماز شام بود چه درین نماز همه یک وقت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 719 of 1140

میخواندند و این مسئله در سنه هشتصد و یازده تا امیر ملک ناصر بن برقوق
موقوف شده و تنها شافعی نماز شام را میخواند و این مسئله تا زمان
ملک موید شاه مصر که آن را موقوف نموده هر سه مذهب را اجازه
داد که شام را در یک وقت بخوانند امتداد داشت و لغط حکم ملک
موید در شب ششم ذی حجه سنه هشتصد و ده جریان یافت و چنین
این تقدم و تاخر همیشه جریان داشته و بعد از خروج و بنای ها از
مکه و باز جاری شدن احکام دولت عثمانی در حجاز در سنه هزار و دو صد
و بیست چنین قرار یافت که در نماز صبح اول شافعی بعد مالکی بعد
حنبلی بعد حنفی بخواند و در باقی نمازها اول حنفی بعد شافعی بعد مالکی
و لاکن در نماز شام بدون حنفی اولا و شافعی ثانیا دیگری بخواند و حنبلی
در مقام خود بدون از صبح دیگر فقهی نخواند در سنه هزار و سه صد و یک
از شریف عون الرفیق بن شریف محمد بن عون واز والی ولایت حجاز
سید عثمان نوری پاشا فرمان رسید که حنبلی هم بدون از نماز شام دیگر
نماز ها را بخواند و نماز آن بعد از نماز مالکی باشد و این سخن در بین مردم
حنبلی مستحسن شد چه در مکه خلق زیادی بوجود آمده بسیاری به نمازهای
ائمه ثلاثه نمی رسیدند و در این نماز رسیدن میتوانستند - علامه قطبی
هم این سخن را تائید نموده میگوید بوجود دولت عثمانی نفری حرمین زیاد
شده اند و میگوید - من در عبادت حرم شریف و طواف گاه را خالی
مید یدم و بنا شده که طواف را تنها نمودم و بلکه بسیار وقت ها بجهت کثرت
ثواب برای تنهائی طواف گاه انتظار میکشیدم و میگفتم این مسئله
ثواب زیاد دارد که یکنفر در تمام دنیا تنها باین عبادت قیام کند و این مسئله
نظر بانسان است چه ملائکه هیچگاه از طواف گاه خالی نیست و هم ممکن است
از اولیاء خداوند که خود را از چشم مردم پنهان میکنند خالی نباشد و چون
این دو مسئله خلاف ظاهر است بسیاری از صلحا کوشش مینمودند
که در این عبادت تنها باشد چه در دنیا عبادتی که یک شخص بآن منفرد شود
وجود نیست بهر طواف که اگر با انسان دیگری نباشد بحسب ظاهر این
عبادت یگانه است - پدرم من بمن روایت میکند که یکی از اولیاء
چهل سال شب و روز انتظار می برد که طواف را تنها ادا کند و همینکه فرصت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 720 of 1140

دیده و به طواف اقدام نموده دید که ماری نیز درین طواف با او شرکت دارد
این ولی بمار خطاب نموده گفت تو کیستی گفت من یکی از جنی هایم و آنچه را که تو
چهل سال انتظار میکشیدی من صد سال پیش از تو انتظار می بردم ولی مذکور
بار گفت چون تو از اشتیاقی باشی گمان مکنیم که طواف خود را تنها نمودم و میگویند
که پیر سالخورده از اهل مکه بمن گفت که من دیدم که آهوان از کوه ابو قبیس
نزول نموده و بصفا آمده از دروازه صفا بمسجد داخل شده و از مسجد بیرون
میشدند و آن پیر مرد باعتقاد من آدم راست گوئی بود - و ما میدیدیم
که بازار سعی در وقت چاشت از مرور کنندگان خالی بوده و قافله ها
گندم بار نموده از بجیله می آمدند و کسی را نمی دیدند که از ایشان تمام
اشیاء شان را خریداری کنند و مجبور می شدند که به نسیه
فروخته بروند و باز وقت دیگر آمده وجه امروز را میگرفتند و با اینکه
غله کم بود باز هم بواسطه نبودن پیسه ارزان بود. اما کنون هم مردم
زیادند و هم انداق زیاد و هم خیرات وافر و هم مردم زیر سلطنت
علیه آرام و در دریای انعام و احسان و نعمت بی پایان آن غرق اند
خداوند این سلطنت درخشان و دولت قوی و خلافت روشن را
ادامه داشته باشد لاکن بنای این مقامات چنان است که مقام حضرت
ذکر نمودیم حنفی ها بمقام ابراهیم علیه السلام نماز میخوانند مقام مالکی
و حنبلی را در حجر عمیق چنین تذکار میکنند که ساخت این مقامات در سن صف
سنه هشتصد و هفت شده است. در تاریخ قطبی بعد از تذکر عمارات
حریقی که در زمان سلطنت سلطان فرج بن برقوق واقع شده بود
میگوید که فراغت از آبادی مذکور در سنه هشتصد و هفت زمان
امارت شریف حسن بن عجلان به عمل آمد و درین تعمیر هر چه در صحن
مسجد بود حتی مقامات اربعه را نیز بهیئت سابقه ساختند و
اینکه گفته بر هیئت قدیمه ساخته شده است معنیش این است
که قبل ازین تاریخ هم موجود بوده است و در هیچ کتاب نخواندم که این
بنا در سابق را ذکر نموده باشد و یا از کار و یا تاریخ ساخت آن اطلاع
داده باشد عبارت بحر عمیق اشاره میکند که تعمیری که در سنه هشتصد
و هفت واقع شد همان اول مرتبه که مقام مالکی و حنبلی احداث گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 721 of 1140

بحر عمیق میگوید ساخت این مقامات بهمین صفت در سنه هشتصد و هفت
واقعشده و مقام مالکی در بین رکن یمانی و رکن غربی و مقام حنبلی در مقابل
رکن که در ان حجرالاسود است بود در سنه هزار و سه صد بسیاری از مردم
گفتند که مقام مذکور از قبله منحرف است و سببی که از انحراف آن انحراف
صفوف آن بعمل می آید و این سبب عدم تحقق استقبال قبله در بعضی صف ها
شده موجب انحراف صف شافعی که پشت سر مقام ابراهیم علیه السلام است
میگردد چه صف مذکور شافعی که در مقابل آن مقام حنبلی است در ان
قدری میلان حاصل میشود اگر مقام حنبلی در وسط رکن یمانی و حجرالاسود
بصورتی بنا شود که انحراف نداشته باشد بهتر خواهد بود ایمسئله بجنود
شریف عون پاشا و والی ولایت حجاز سید عثمان نوری باشا رسیده
علماء و اشراف و مهندسین هم در خصوص رأی و پیشنهاد دادند
و بعد از ان که واقعه بحضور سلطان عبدالحمید ثانی رسید در سنه هزار
و سیصد امر بهدم بناء اول و متوسط نمودن مقام مذکور رسیده
و بصورت امروزه در بین آن دو رکن متوسط گشت و هم شکایتها
رفع شد چون این فوائد که برای ارتباط سخن عرض نمودیم بانجام رسید
اکنون بسر سخن برمیگردیم و میگوئیم که امیر مصلح بیک بعد از ان که امور مکه را
انجام داد جانب مدینه منوره رجعت نموده صدقات انجا را نیز باحسن
وجه تقسیم کرده و بعد از عملیات بسیار نیکی باز بطرف پای تخت سلطنت رسپار
شد . و بعد از فوت سلطان سلیم سلطان سلیمان که ولی عهد آن وقت
سروخان بود در آنجا حکمرانی مینمود و در زمان مرگ سلطان را پنهان
نموده و بعد از آمدن آن مرگ پدرش رسمی شده و سلیمان بر تخت
نشست و این شاه در مملکت خود هیچ منازع و مخالف نداشته دوست
دارنده جهاد و بر خاک رزنده دماغ دشمنان خدای بود در هر طرف
که میرفت نصرت با او بود سپاه و فوج آن با قصای شرق و غرب رسیده شهرهای دور را
فتح کرده کفار و ملاحده را بزور شمشیر خاضع ساخته دین حنیف و ملت منیف و شعائر
شریعت را بقوه بازوی خود در دشمن نموده چراغ کفر و زندقه را از خطه متصرفه خود
خاموش ساخته بود سلطان مذکور خیلی بلند پایه و عالیجناب و در حرب و سلم خوش
بخت علم و حلم و حزم موصوف بود علامه قطبی در وصف آن میگوید - صدین قران دهم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 722 of 1140

سلطان سلیمان مجدد دین است محمدیه است و در هر قرنی مجددی است که شان آن
آشکار است این مرد که دارای فضل مبرهن و علم وافی و ادب فائق که هر شاعر
و ادیب از وصف آن عاجز است می بود با این همه زبان فارسی عربی ترکی
میدانست و بآن ها شعر میگفت - در حال رعیت و حکومت همیشه تفکر نموده
در زبان فارسی دیوانی و در ترکی نیز دیوانی دارد که بلغاء زمان آن را تمجید
رافت و شفقت و صداقت آن فوق العاده بوده هرچه میگفت راست
بود و اگر راست به نزدش گفته میشد غل و فریب را در آن نمیدانست
از بدنیتی و مکر و نفاق بدور بوده با مبدء خلاقان الفت نموده صاف دل است
عقیدت روشن ضمیر ایمان دار صاحب دل بوده و کسی در کمال دیانت آن
اندک شبه هم نمی پرورد چنانچه علامه قطبی بعد ازین - میگوید -

وما تناهیت فی بیتی محاسنه — الا واکثر ما قلت ما ادع

در سنه نهصد متولد شده و به نهصد و بیست و شش تخت سلطنت را در ماه
شوال جلوس کرده چل و هشت سال سلطنت و هفتاد و چهار سال عمر نموده مرحوم
شجاع و کریم و در صورت و سیرت جمیل بوده موسس قواعد دولت عثمانیه
گشته ملک را ممهد و امور را آسان ساخته شهر را فتح کرده و به طبق شرع
قوانین نافعه ساخته جهاد و غزا را با کفار دوست میداشت -

اولین فتح و نصرت سلطان سلیمان

اولین فتح سلیمان آن بود که بوالی دمشق که بعد از مرگ پدر آن شورید
و میخواست که بسر خود سلطنت کند بود و اصل این واقعه چنان است که سلطان
غوری شاه مصر باد و نفر امیر خود یکی جان بردی بیگ غزالی و یکی خیر الدین بیگ
در باطن چیزی عداوت داشت در وقت جنگ با سلطان
سلیم این دو امیر را پیش از سپاهیان بجنگ روانه نموده اراده
داشت که اینها در اولین جنگ تلف شوند جان بردی و خیر الدین
که ازین واقعه خبر بودند به سلطان سلیم پیغام روانه نموده امان
خواستند سلطان هم با ایشان وعده نموده ولایت شام را بیکی
و مصر را بدیگری وعده داد و وقتی تلاقی فریقین خیر الدین بگ با
میمنه سپاه و جان بردی غزالی از میسره جانب سلطان سلیم
فرار نموده شاه با قلب لشکر تنها مانده بعضی فرار و بعضی هلاک شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 723 of 1140

سلطان غوری هم در بین سم ستوران کشته شده ملک بدست سلیم افتاد و جان بردی بیگ غزالی را والی دمشق و خیر الدین پاشا والی مصر ساخته کارشان را بلند ساخت ـ و بعد ازان که خبر مرگ سلطان سلیم بجان بردی بیگ غزالی رسید بنای بغاوت گذاشته مخوجات که تمام شام را بتصرف در آورد و لشکری تهیه نموده بطرف حلب شتافت والی حلب در ان وقت قرجه احمد پاشا بوده به کمال متانت ازان مدافعه کرده و جان بردی مذکور مایوس شده بطرف دمشق شتافته و آن را محکم نمود سلطان سلیمان هم وزیر خود فرهاد پاشا را با لشکری زیاد بسرکوبی جان بردی روانه نموده هر دو لشکر در مضیقیکه مصطبه میگویند با هم ملاقی شده جان بردی با لشکر خود منهزم گشته و بزیر سم های سواران فرهاد اثری از آنها باقی نماند ـ علی بیگ طبلی میگوید که جان بردی هم بدست آمده سرا ورا بریده و به باب عالی روانه نمودند فرهاد پاشا بعد از فتح داخل شام شده و امور آن را مرتب ساخته و باپس پای تخت رفته از طرف سلطان خلعت ها و اعزاز ها یافت

غزوات مولانا السلطان سلیمان

غزوه اول جنگ قزال المردس لارش است که والی مجارستان بود از خوش بختی های سلطان سلیمان اینست که در عهد آن بین فرانسه و اسپانیا و ایطالیا نزاع و تعشده و سلطان هم موقع مغتنم دانسته با یکسپاه جرار در سنه نهصد و بیست و هفت بطرف شان شتافت سلطان سلیمان خیلی غزا را دوست میداشت مال و جان خود را برای اعلاء کلمة الله وقف نموده بیرق اسلام در سریر پادشاه انقدر برافراخته بلا نشده که پسر این شاه شد سلیمان با سپاه خود بمشخصا از قسطنطنیه برآمده و شب بیست و یکم جمادی الاخر سنه نهصد و بیست و هفت راه خشکه را پیش گرفت و از طرف دیگر امر داد که از طرف دریا پنجاه کشتی برای چهار پایان و بارها روانه نمایند این کشتی ها هم به نهر طونه داخل شده و آنها نزدیک بلغراد که شهر محکم است و دو نهر دارد دیبان و نهر بزرگ که یکی نهر طونه و دیگری نهر منارده میباشد احاطه نموده بهت لشکر انداختند سبب این جنگ این است که مجبرها مامور سلطان را که برای جمع خراج

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 724 of 1140

از طرف سلطان آنجا مقرر بود بقتل رسانیده بودند و سلطان از این واقعه بغضب شده بود
سلطان حرکت خود را براه وانهاده لشکری بسیاری با خود گرفته و یک حصه از آنجا صرف
قلعه بوکرد لوه که قلعه متینی بر ساحل نهر صاده واقع است روانه نمود آنرا
محاصره و تصرف نمودند و بعد بطرف بلغراد روانه شده سلطان نیز با ایشان
رسیده بمحاصره بلغراد مشغول شدند تا اینکه خداوند آنها را فیروزی داده
و شهر را مفتوح نموده خلق زیادی را کشته و مال بسیاری را بغنیمت بردند
و سلطان همه توابع آن را فتح نموده ویرانی زیادی کرد کفار که اینحال را
مشاهده نمودند ترسیده باکلیسا هشت قلعه محکم دیگر بحضورش آمده
امان خواستند سلطان هم در آنجا قاضی و حاکم مقرر نموده و امر بتعمیر خرابی ها
داده سالم و غانم در ماه ذی قعده همین سال بمرکز سلطنت خود مراجعت نمود

غزوه دوم غزوه رودس

رودس جزیره ایست که در بین قسطنطنیه و مصر میان دریا افتاده و کفار در آن
حصار محکم بسیار متینی ساخته اند آنرا خیلی پخته و آنرا خیلی بلند نموده بودند و از سران
قلعه همیشه مواظب نموده و اگر کشتی های آینده را از مسلمانان میدانستند بنای
تحسین نموده که آن کشتی ها را میگرفتند و نصاری امعه امعه اموال
زیادی مصرف نموده و در استحکام بنای آن میکوشیدند دیوارها را از پایین تا بالا
سوراخ نموده توپ های بزرگ در آن وضع نموده و این توپ ها بهر طرف
که میخواستند گلوله باری میکردند و بر این قلعه دروازه آهنی ساخته
بودند که یا زنجیری در پیش روی دروازه بسته نموده بودند که کشتی نتواند از آن
تجاوز نماید و بقلعه برسد و چند کشتی پر از یراق و مقاتلین و آلات مهیا نموده
وقتی که کشتیهای حجاج و یا تجار را در دریا مشاهده نموده این کشتی ها را روانه
میکردند و آن مسافران را با کشتی شان می بردند و باین طریق قطع طریق میکردند
و باز باینطور مال ها را صرف جنگ ها بر خلاف مسلمانان می نمودند شاهان مسلمان
هم از دفع شان امین نبوده عاجز شده و بعد از چند مرتبه تصرف باز نقض عهد
نموده و این دفعه خیلی قوت گرفته بودند وچون سلطان سلیم از این واقعه
جان گاه و این بلیه عظیم واقف شد در دهه آخر ماه رجب سنه نهصد و بیست
و هشت اسکدار اخیمه گاه خود ساخته و عزم رودس را نموده در ماه رمضان
این سال برودس رسیده دو صد هزار سپاه و چهار صد کشتی با خود داشت شار رودس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 725 of 1140

که از قضیه خبر شد از شاه فرانسه و اسپانی کمک طلبیده و آنها بواسطه اغتشاشات
باطنی خود جواب ندادند و باز از باب ردوم کمک طلب کرده و آن هم بشان
دولت التماس نموده و آن هم ناکام گشت در چهارم رمضان سلطان
سلیمان بر یک محل بلند بالا شده و حصار شهر را دید که خیلی محکم ساخته شده
و مهندس آن خیلی ماهر بوده سنگرها را تحت الارضی ساخته و خندق را خیلی
پهن و عمیق ترتیب داده برای شهر دو دیوار بعرض هفت گز بنا کرده
و مابین آن ها را از سنگ و خاک پر کرده است و این شهر از طرف دریا بندر
دارد مدور و این بندر دروازه مخصوص دارد و در بین دریا بمقابل آن
زنجیر درازی ساخته از آمدن کشتی ها بدان ذریعه دفاع نموده اند
و هم بعضی برجها بلند در آن طرف ساخته اند که در بلندی و استحکام همان
برابری میکرد خیرالدین بک هم از مصر با بیست و چهار کشتی بکمک مسلمانان
آمده بود و مسلمانان بنای جنگ را به توپ و تفنگ گذاشته بدت سی
روز و بعضی میگویند شش ماه جنگ نمودند لاکن کاری از پیش نبردند
علامه قطبی میگوید امکان نداشت که از طرف دریا به حصار کشتی نزدیک
شود چه خندق و توپ ها از یکطرف و زنجیر از طرف دیگر با آتش فشانی
توپ ها سخت مدافعه مینمود توپ های شان مسلمانان را میگرفت لاکن
توپ های مسلمانان بایشان بواسطه محکمی دیوار کاری کرده نمیتوانست
درین وقت سپاه خشکه قدری خود را پشت سر نموده و یک دو خاک را
آورده و مانند کوه در پیش روی خود انداخته مانند سپری ساختند تا اینکه رفته
رفته این را پیش برده به خندق رسانیده و آن را پر کرده و به دیوار وصل نمود
از دیوار هم بلند نمودند درین حال مسلمانان بالا دست و کافران زیر آنش
شدند و بفرمان سلطان خندق ها هموار و از زیر دیوارها نقب برید و آن را دود
پر شده و بذریعه در دادن با رود بعضی حصه های دیوار غلطیده راه عبور
باز گردید چون کفار این حال را مشاهده نمودند طلب امان کرده و از طرف
سلطان مامون شدند و چون از طرف فرنگ چند کشتی بکمک آن ها بشب رسیده
بود باز رجوع نموده و بجنگ قیام ورزیدند و باز مسلمانان به جنگ شروع نمودند
بعضی ها میگویند درین دفعه مسلمانان دو صد و بیست هزار گلوله توپ بشهر
زدند تا شهر خراب گشته و کفار بامان خواستن دوباره مجبور گشتند و امیر طرعه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 726 of 1140

پنجاه نفر از بزرگان را بطور قاصدی نزد سلطان روانه نمود سلطان هم ایشان را
امان داده اجازه رحلت فرمود و گفت که محبوسین مسلمانان را رها کنند و آن
تعداد بزرگی از اعیان و اشراف مسلمانان که مدت بزنجیر و قید محبس آنجا
بسر می بردند یک دفعه خلاص شدند رئیس رودس با چهار هزار اهالی از ملک
اخراج شده و پاپ او ماشهر او و تیسر به را که از ممالک ایطالیا بدیشان
داده بود آنجا سکنی نمودند تا اینکه مشرکان امپراطور اسپانیا ایشان را به جزیره
مالطه نقل داده و در آنجا بنام شقالریه مالطه یاد شدند و زمانی که بونا
پارت عازم مصر در سنه هزار و دویست و صد و ده بود ایشان را اخلاص نمود و بعد
عساکر سلطان سلیمان داخل شهر رودس گشته کلیساها را اخراب نموده دو جامع
تبدیل داده جزیه را بر باقی ماندگان آنجا گذاشت فتح رودس در ششم شهر سنه
نهصد و بیست و نه واقع شده اهل اسلام بدین موهبت جسیم مسرور
و شادان شدند و مورخین مواد تاریخی زیادی ساخته و بهترین شان این است
یفرح المؤمنون بنصر الله ۹۲۹ و در همان سال چند قلعه دیگر نیز
فتح شده و سلطان به قسطنطنیه سالم و غانم بازگشت

ذکر عصیان احمد پاشا والی مصر و خلع او از طرف سلطان

سلطان سلیمان وزیری داشت که آن از خدمت خود توصیه نموده و نامش
ابراهیم پاشا بود و پدرش سلطان سلیم نیز همچه وزیری داشت که باحمد پاشا
مسمی بود و این وزیر بعد از فوت سلطان سلیم هم منصب صدارت را باو میدهد
لاکن سلطان سلیمان وزیر خود را که ابراهیم پاشا باشد صدارت داده و همیشه
احمد پاشا بوظایف ابراهیم مداخلت نموده و موخر الذکر دایما از نزد آن
بحضور سلطان شکوه نموده رفع و ازاله او را می اندیشید تا اینکه سلطان
سلیمان احمد پاشا را والی مصر نموده ممالک زیادی را تحت فرمان او آورد
هم او را از حضور خود دور و هم خاطر آن را آسوده سازد مگر ابراهیم پاشا
باین هم قانع نشده دایما بنای اسباب را گذاشته
موجبات قتل او را نزد سلطان فراهم می آورد تا اینکه فرمانی
از سده سنیه بنام بعضی مستحفظین مصر جریان یافت که به نزد
احمد پاشا حاضر شده او را بقتل برسانند و یکی را بجای آن معین
نمایند تا عوض آن از حضور حضرت سلطان مقرر شود فرمان که بعصر

حاضر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 727 of 1140

حاضر شد قبل از همه بدست احمد پاشا والی مصر افتاده و او همان نفری را
که بقتل او مامور شده بودند بدیوان خود طلب نموده بدیشان گفت که فرمان
سلطانی بقتل ما حاضر شده بود و بعد حکم قتل ایشان را داده و بعد از قتل شان
بنای بغاوت را گذاشت و خیلی بخود مغرور شده خطبه و سکه را بنام خود
نموده و بیعت اهالی را گرفته و مردم را مصادره کرده لشکری بمقابله سلطان
تهیه نمود مگر اهالی قلعه کوه بران طغیان نمودند و این هم پهلوان آن را بمقابله
شان روانه نموده و اخیرا ایشان را مغلوب ساخته عسکرهای سلطان را
که در بین قلعه مذکور بودند بقتل رسانیده آتش فتنه و فساد را در شهر بپا
کرد و از جمله کسانیکه مصادره نموده بود یکی جانم خمرادی و یکی خوجه بیک
بودند که ایشان محبوس و محکوم بقتل بودند مگر خداوند اجل شان را موخر نموده
محبس می ماندند و فرصت قتل شان نمی آمد روزیکه احمد پاشا به حمام
رفته بود داودین و نفر از حمام رفتن آن واقف شدند محبس را شکسته
و بر آمده بیرق سلطانی را نصب نموده ندا دادند که هر که طرف دار
سلطان است زیر این بیرق جمع شود خلق زیادی این دعوت را اجابت
نموده و محمود بیک سمت ریاست و سرداری این فوج را گرفته جانم خمرادی
با نفر دیگر و معادن آن بزیر دست آن قیام نموده و با لشکر خود بکام
هجوم بردند احمد پادشا که نیم سر خود را تراشیده بود از حمام بسلاح آن گرفته
و از انجا خانه بخانه مختفی گشته خود را به بیابان به نزد یکی از مشایخ عرب
رسانیده و نزد آن که نامش عبد الدائم بود پناه گزید عساکر سلطان
که قوت گرفته بودند اموال احمد پاشا را بباد بوده و ذخایر آن که بظلم از مردم
جمع نموده بود تاراج نموده و به تعقیب آن به نزد عبد الدائم رسیده
او را تکلیف نمود احمد پاشا را از نزد آن گرفته سرش را بریدند
در بازارهای مصر گشانده بدروازه زویله آویزان
کردند و بعد بحضور سلطان فرستادند و این واقعه در سنه
نهصد و بیست و نه واقع گشته و محمود بیک و جانم خمرادی
مصر را ضبط نموده منتظر بودند تا قاسم پاشا از دار السلطنه بولایت
مصر آمده و نشست و این قاسم پاشا که وزیر اعظم بود برای
انتظام مصر نهایت درجه کوشیده آمده و انتظامات کرده قاسم پاشا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 728 of 1140

در موضعش نشانده و بکمال اجلال و اکرام رفته در حضور سلطان به نهایت تقرب و اقتداری بود مگر رفته رفته غنج در اول آن زیاد شده و مغرور گشته استبداد و استقلال خود را بامور مملکت نشان داده و بدسیسه حاسدان سلطان را غیرت گرفت و بلکه بحضور سلطان رسانیدند که ابراهیم پاشاه خیال قتل سلطان و غصب سلطنت دارد سلطان بجهت تفتیش و آزمایش را گذاشته روزی ابراهیم پاشاه را در خلوت گفت من میخواهم سلطنت را بتو تفویض کنم ابراهیم در جواب گفت استغفرالله بنده را هیچ نمی رسید که مرتبه مولای خود برسد سلطان باز تکرار نموده گفت باید همینطور شود ابراهیم گفت اگر حضرت سلطان مرحمت فرمایند همین کفایت میکند که یکطرف سکه را بنام مبارک خود و دیگر آنرا بنام خادم ضرب بفرمایند و همین برایم بس است که در سکه سلطنت شریک باشم و چون سلطان این سخن را شنید و بعضی قراین دیگر هم نزد آن واضح شده بود در یک شبی از شب های آخر رمضان او را نزد خود دعوت نموده و بطور عادت بران خیلی انعام فرموده بلکه هر قدر نظر در موضعی که در ان نظر داشت برایش بخشیده در خوشی طبیعت این وزیر خود فوق العاده گوشید و حین التوا مجلس برایش گفت میخواهم که امشب با من باشی وزیر هم این مسئله را لطف بیکران سلطان تصور نموده بکمال تفاخر قبول نمود و همینکه جواب بر چشمانش هجوم آورد سلطان برای جلاد های خود امر داد که او را ذبح کنند مگر ذبح کننده گان موضع ذبح را غلط نموده کارد را بجای انداخته و ابراهیم فریاد کشیده استغاثه نمود مگر سلطان نشنیده تکمیل ذبح را امر داده و او را برای ابد خاموش ساخت - و شاید احسان زیادی که این وزیر با مردم نموده بود در اخرت برایش سبب خیر گردد و ممکن است نیت آن در بعضی امور صادق بوده از نزد خداوند درجه یافته باشد و بسا اعمال صالح است که سبب نجات انسان از آتش میشود و صاحب خود را در جمع شهدا و ابرار داخل می نماید فوت این وزیر در شب بیست و ششم رمضان سنه نهصد و چهل و یک واقعشد - در قصه این وزیر و حریف آن احمد پاشا برای همه دانشمندان عبرت هاست . چه نیکو گفته است آن مرد عرب

رمضان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 729 of 1140

وصاحب السلطان مثل سفینة ـــــ فی البحر تو عد دائما من خرقه
ان ادخلت موجا بها فی جوفها ـــــ ادخلها دماء هانی جونه

مدد خواستن شاه فرانسه از سلطان سلیمان

در سنه سی و دو مکتوبی با قاصدان از طرف شاه فرانس نزد سلطان رسیده و از بعضی سلاطین که دشمن آن بودند شکوه نموده و از سلطان کمک خواسته و در آن مکتوب خیلی از سلطان تمجید نموده بود سلطان هم دعوت او را اجابت نموده از دریا و خشکه فوج زیادی بکمک شاه فرانسه روانه نموده و دشمن او را منکوب ساخت و از آن وقت مردم فرانس خود را خدم و اتباع دولت عثمانی محسوب می نمودند.

غزای سوم بطرف انگرس

در سنه سی و دو و بعضی میگویند سی و چهار بسلطان خبر رسید که طایفه انگردس مجرا بنای فساد و طغیان را گذاشته مکرر ابغاوت ها نموده و هیچ از تهدید و تخویف هراس هم نمی کنند ازین سبب سلطان با دو صد هزار و بعضی میگویند سه صد هزار فوج متوجه شان شده به بغداد رسید و همیشه قلعه باد حصار ها را فتح نموده و مردم هم امان خواسته کلید های قلعه جات را نزد آن حاضر میکردند تا آنکه بلب دریاے صاوه که یکی از بزرگترین بندر های عالم است رسیده و امر داد که بر آن جسری در مقابل قلعه هرک به بندند و بعد از بسته شدن جسر دو مرد عساکر بطرف کفار امر داد که جسر را بردارند و این هم از فرط شجاعت سلطان سلیمان بود که گویا هیچ از دشمن نمی ترسید و هم راه فرار را بر عساکر خود بسته نموده بود و چون قرال لارش که شاه مجر بود از نیت او خبردار شده با لشکری زیادی از پاے تخت خود برآمده و به پنج منزلی خیمه زده عزم هجوم را به مسلمانان نهاد و به عساکر خود خیلی عزه شده و از موضع مذکور که موسوم به صهارج بود خیال جنگ بست. مسلمانان هم میمنه و میسره و قلب لشکر را تنظیم نموده بر پشته جنگ نزدیک شدند. سلطان سلیمان هم بحضور حضرت خلاق قاهر نالیده و بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم التجا نموده و پیش روی عسکر خود

[illegible] از آب دریا قوری [illegible] دریا [illegible] دریا [illegible]

بطور سنگر و حجاب میکصد و پنجاه گادی که توپ های بزرگ بران سوار
بود و آن گادی ها بذریعه زنجیر ها باهم متصل شده بودند قرار داده
و عساکر بکساری خود را بطوری که عادت بود بنه صف ساخته
بمقابل حمله کفار ایستادند کفار که ابتداءً بقلب هجوم آوردند دیدند
که راه نفوذ و دخول شان بواسطه گادی های مذکور بسته است
جانب میمنه را محل حمله قرار داده و در بین شان و نفری میمنه که مردم
روم بودند جنگ بزرگی رخ داد و چون کفار دیدند که ازین سمت
هم فتوحاتی ندارند بطرف مجاهدین اناطولی متوجه شده با این ها هم
جنگ شدید کردند که ناگاه در بین گیرودار قرار لارش به گلوله توپ
مسلمانان هدف شده علی الفور تلف شده و همت کفار ضعیف گشته
مع ذلک الی غروب شمس می جنگیدند و بعد ازان به طبق کانَ لَهُمْ
حُمُرٌ مُسْتَنفِرَةٌ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ بنای گریز را گذاشته از طرف
مسلمانان تعقیب گشته نعش های شان مانند کوه افتاده و خون های
شان مانند جوی جریان یافت و اموال و دواب زیادی به غنیمت مسلمانان
دادند بعضی میگویند بیست هزار نفری از کفار هلاک شدند و بعد سپاه
مسلمانان بر شهر های انگروس مدت ده روز غلو نموده مال و اسیر زیادی
بدست آوردند و هم حضرت سلطان تمام حصار ها و قلعه های جنوبی این
مملکت را بتصرف درآورده و در اواخر ماه ذی قعده سال مذکور سالماً غانماً
به قسطنطنیه مراجعت فرمود.

غزو کاچهارم به ممالک نمسه و قراداغ

در سال نهصد و سی پنج کفار نمسه و آلمان و قراداغ اجتماع نموده
قلعه ابدون را که از مسلمانان بود به حیله و غفلت اهالی
آن تصرف نمودند این خبر که بسمع همایونی رسید خیلی
بغضب شده امر به تجهیز عساکر داده از دار السلطنه در دوم
رمضان همین سال لشکر زیادی به خیمه گاه عالی جمع شدند
درین حال زنی از شاهان انگروس به حضور سلطان آمده
برای قوم خود از حضور حضرت سلطان امان خواسته و خراج را
قبول دارشد سلطان هم او را پذیرائی نموده قوم او را امان و خودش را خلعت داد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 731 of 1140

بوطنش مرخص فرموده عساکر زیادی را برای محاصره قلعه دون روانه نموده آن را محاصره کرده در چهارم محرم سنه سبع و ستین فتح کرده اهالی محتدول و منکوب و اسیر و قتیل ساختند و بعد قلعه تیاق حصاری را نیز تصرف کرده عساکر خود را بفتح یک قلعه بزرگی که نزدیک پای تخت نمسه بود روانه نموده و عساکر قلعه مذکور را محاصره نمودند اهالی هم امان خواسته کلید بار احاضر نمودند و چون قلعه مذکور از خاک اسلام خیلی دور بود و عرضه هجوم های کفار بود لاجرم آن قلعه را ویران نموده غنایم و اسرای زیادی از آنجا بدست آورده و حضرت سلطان سلیمان در اوایل ماه ربیع الاول سنه تسعمائه و سی و شش بمرکز سلطنت خود عودت فرمود الحمد لله.

غزوه پنجم نمسه به دیار نمسه

در سنه تسعمائه و بیست و هفت سلطان سلیمان شخصاً با یکصد و بیست هزار سپاه و چهارصد توپ عزم جنگ نمسه را نموده و به شهر دین پای تخت اوستریا نزول نموده آن را محاصره نموده بسیار بشدت جنگ نمود مگر بناگاه باران های زیادی باریده و دریا هم سیلان نموده خیمه های مسلمان را با بعضی از سپاهیان برده و بعضی بدرخت ها بالا شده دو روز و دو شب بدین مشقت ها بودند تا اینکه باران تخفیف نمود سلطان که این حال را دید بنای بازگشت را نموده و عساکر نمساری هم اسیرانی را که بدست داشتند بقتل رسانیدند و چون به شهر موهکز رسیدند حاکم آن استقبال نموده اطاعت نمود سلطان هم او را بطرف راست تخت خود نشانده اکرام نمود روز ثانی که شاه منجوست مرخص شود سلطان او را خلعت های گران بها داده و سه اسپ تازی را بازین ها مرصع بان بخشیده و سلطان نیز بسلامت بوطن مراجعت فرمود.

غزای ششم بطرف مملکت المان

در بدو سال نهصد و سی و هفت بسلطان خبر رسید که شاه نمسه عده را از المان ها جمع نموده خیال طغیان و فساد دارد سلطان هم نهضت کرده در شعبان همین سال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 732 of 1140

احمد پاشا بقصد آن که جهة حفظ دریا از تصرف ایشان کشتی جنگی که از دلاوران پر بود ندروانه نموده و این ها هم چند قلعه را فتح نموده قتل و اسیری زیادی کرده ترس بسیاری در دل های فرنگیان انداختند و از طرف خشکه سلطان در رمضان سنه مذکور با فوج زیادی حرکت نموده و خود را بمملکت المان رسانیده حصار ها و قلعه های زیادی را در احاطه عساکر خود گرفته بر آن خیلی فشار آورده دهات و املاک شان را تاراج نموده اموال زیاد و اسیران بی شماری گرفتند نفری بسیاری را کشتند اهالی هم اغنیا و امرا و گرنجیته و بیچاره گان را گذاشته از ملک بدر رفتند و چیزیکه از اموال در آن دیار باقی مانده بود همه را در بدل امان که سه ساله طلب نموده بودند بسلطان تقدیم نمودند سلطان هم اموال را گرفته دعوت شان را اجابت کرده در اواخر ربیع الاخر سنه نهصد و سی و نه بوطن منظفر و منصور رجعت نمود.

غزای هفتم بطرف مملکت سرب

در سنه سی و نه سلطان سلیمان با دو صد هزار سپاه برای جنگ سرب رفتند در راه خود چهارده قلعه را فتح کرده بر اکثر حدود و نمسه مستولی گشته واپس به قسطنطنیه مراجعت نموده و در سنه چهل با اردو پائیان صلح نموده خود را برای جنگ عجم که مخالفت شان زیاده شده بود آماده ساخت

غزای هشتم بطرف ممالک عجم

در سنه نهصد و چهل در اوایل ربیع الاول سلطان سلیمان سپاهی زیادی با صدر اعظم بطرف ممالک ایران روانه شده قلعه ها و حصار ها زیادی را مالک شد و بعد در هشتم ذی قعده سلطان شهر آمده به تبریز رسیدند و قبل از دخول سلطان به تبریز صدر اعظم او را استقبال نموده و همه یکجا باستیصال مملکت عجم قیام ورزیده شاه هم بنای گریز را نهاده باطراف مملکت سیر مینمود تا آنکه بخراسان رسید و چون سلطان به تبریز رسید اهالی آنرا استقبال نموده پذیرائی ها کردند و همینکه رمضان داخل شده سلطان عزم بغداد را که بدست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 733 of 1140

سلاطین عجم بود نموده و بکلو محمد خان که حاکم آنجا بود اطاعت اظهار
نموده و خود با یران فرار نمود سلطان هم بشهر داخل شده به زیارت
حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه رفته و چون اورا شاه اسمعیل خراب
نموده بود سلطان اورا آباد ساخته در جنب آن تکیه ساخت
که دران مطبخی ساخته که برای فقرا طعام حاضر میشود و بعد
در بغداد قلعه محکمی ساخته و توپ های کلان دران وضع کرده ادزنا
خیلی محکم ساخت و این حوادث در هشتم جمادی الاول سنه نهصد
و چهل و یک واقعشد و همینکه بهار رسید سلطانی بطرف صارو جه
قش توجه نموده عزم تعقیب شاه عجم را در دل پرورانیده و آرائی
الی شهر درگزین شاه را تعقیب میکرد و از طرف شاه قاصدهای
صلح می آمد آخر مرتبه درین شهر نضری شاه آمده و خط شاه را آورده
طلب عفو نمود که رعایا از پای ماندند دیگر طاقت ندارند از مروت
حضرت سلطان امید واریم که دیگر با متقابله نکنند مالکی که گرفته اند
از ایشان و ما همیشه بخدمت حاضر بعد هیچ گاه مخالفت نخواهیم نمود
سلطان هم بدین مضمون راضی گشته و با شاه عجم صلح نموده
و سلطان با سپاه خود بنای کوچ را گذاشته بطرف مرکز
سلطنت شتافت اهالی قسطنطنیه بدوز آمدن او را جشن نموده خیلی شادمانی
نمودند و بهترین تاریخیکه درین خصوص ساخته شده بهترین است

فتحنا العراق.

غزای نهم جانب مملکت اسپانیا و جزایر عرب

این غزوه در سنه نهصد و چهل و سه و اقعشد تاریخ قطبی هم همین سنه را
تایید میکند لاکن بعضی مورخین آن را بسال چهل و پنج منسوب میکنند بهر
حال سلطان شخصا با عساکر زیادی از طرف خشکه روانه شده و پنجصد کشتی
جنگی را بهراه سپاه و ذخایر و آلات یادز یر قیادت خیر الدین پاشا روانه نمود از طرف
بر و بحر بعد از جنگ های زیاد قلعه ها و حصارها که تعداد حصارها سی و چهار و تعداد جزیره ها
که از جزایر بندقه گرفته بودند به بیست و پنج بالغ میشد فتح نمودند و نیز یکصد و شصت و هفت
کشتی بندقی ها را پریشان و خراب و دستگیر نموده سلطنت بندر برای سلطان قلعه ها
تابلی و رومانیاد غیره را تسلیم نموده و سه صد اسیر را نیز سلطان تسلیم نمود و سلطان بازگشت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 734 of 1140

غزوه دهم جانب بغدان

در سنه نهصد و چهل و چهار سلطان شخصا با عساکر زیاد جانب بغدان رهسپار شده قتل و تاراج زیادی نموده قلعه ها را فتح نموده و اموال و اسیران را به غنیمت گرفته و در اواخر ربیع الاول همین سال سالم و غانم بدار السلطنه خود مراجعت فرمود.

غزای یازدهم جانب اسطبور از شهرهای مجر

سبب این غزوه آن است چنانچه عرض نمودیم سلطان بر یکی از زنهای ملیکه انعام نموده و قوم او را امان داده بود و بعد از فوت آن زن قرال نمسه میخواست دیار آن را متصرف خود در آورد سلطان که از نیوا قعه خبر شد در سال نهصد و چهل و هشت با سپاه زیادی بدان طرف شتافت و چون قرال نمسه از واقعه خبردار شد [illegible] بکوه ها فرار نمود سپاه اسلام هم در آن دیار جوان نموده اهالی یعنی وطنیان را قتل و اولاد و زنان را اسیر نموده قلاع شان را کامل ویران نموده و با غنیمت ها و اسیران زیادی بعد ازان که اسطبور را نیز با قلعه رستوت فتح نموده بود در سلامت بدار خود مراجعت نمودند.

غزای دوازدهم غزوه استی عون

این غزا در سنه نهصد و پنجاه واقعشده و سبب آن چنین بود که سلطان همت خود را به ممالک روملی متوجه نموده و میخواست آن ها را از لوث کفر بشوید و ازین سبب از پای تخت خود با سپاه بیکران برآمده قلعه والیوه و قلعه شقلا و لاشور را که از محکم ترین قلعه ها مشهور بودند محاصره نموده در غره ربیع الاول سال مذکور آنها را فتح نمود و باز بر قلعه استرغون که یکی از بزرگ ترین قلاع و دارای ذخایر و مهمات جنگی استیلا نموده قتل و تاراج و اسارت زیادی نموده قصبات و قراء اطراف آن را نیز فتح نموده قلعه استولین بلغراد را که خیلی مستحکم بود نیز تصرف کرده و بهر کدام ازین ها حاکم های بیدار و عاقل و قاضی ها و دبیرق های سلطانی نصب نموده و کلیساها را بمسجد مبدل نموده منظفر و منصور بپای تخت ملک خود رجوع نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 735 of 1140

غزای سیزدهم در سنه نهصد و پنجاه و چهار

این غزوه بطرف هند است که سلطان درین غزوه حاضر نشده است سبب آن است که شاه هند از تاخت و تاز دریائی پورتغالی ها به تنگ آمده و از حضور سلطان معاونت خواست سلطان هم سفاین زیادی را بکشتی ها نشانده و متوجه هند ساخته هند بهار از شر آن قوم نجات داده و سلاطین هند را نیز از جمله منتسبین دولت عثمانی ساخت.

غزای چهاردهم به شهرهای عجم

این جنگ در سال نهصد و پنجاه و چهار در ملک عجم واقع شد و سبب این بود که شاه عجم طهماسب میرزا برادری داشت قاسب میرزا که او را بملک شروان والی نموده بود و بیکبارگی در بین شان اختلاف افتاده چون قاسب میرزا قوه مقاومت برادر را نداشت بروم گریخته نزد سلطان پناه آورد و سلطان سلیمان هم او را اکرام نموده طلا و اسپ و جامه های زیاد بخشیده و بیرق و نقاره بآن داده برایش مدد کمک نمود و خود سلطان با سپاهی هم برآمده و قاسب میرزا را با جماعه حکم به تقدم نمود و در هشتم ماه صفر سنه نهصد و پنجاه و پنج سلطان سلیمان شخصا متوجه ملک عجم شده به نزدیک آذربایجان به شهر برهان نزول نموده و شروان را از دست طهماسب خلاص نموده و در بیستم جمادی الاخر این سال به تبریز رسیده و آن را به قاسب میرزا برادر طهماسب تسلیم برایش سپاه و توپ های کلان بقدر کفایت و همینکه قاسب میرزا والی تبریز شد بنا بعادت عجم ها بنای ظلم و مصادره رعایا را گذاشت سلطان که از اوضاع قاسب واقف گشت او را با خود مصاحب ساخته قصد تسخیر شروان را که قبلا سلطان آن را تصرف نموده بود باز نواب طهماسب آن را داپس گرفته بودند نمود و در دهم رجب بدانجا رسید مگر عجم ها این شهر ها را بذریعه سپاهی ها و توپ های کلان ساخته آن را خوب ضبط نموده بودند سلطان هم توپ های بزرگ را در آن حصار کشیده دا کثر دیوارهای او را خراب نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 736 of 1140

مردم شهر چون عجز خود را دیدند به نزد قاسب میرزا راه جسته داور انزد
سلطان شفیع آورده امان خواستند و از طرف سلطان امان
یافته از شهر بیرون شدند مردم اهل سنت و جماعت یعنی سپاهیان
سلطان دران داخل شده بیرق های سلطانی را دران نصب
نمودند و سلطان اسکندر پاشای دفتری امیر الامرا در انجا والی
نموده و چون نزدیک زمستان بود سلطان بطرف دیار بکر
شتافت و همینکه به شهر آمد داخل شده و خیمه زده بود که خبر رسید
که عجم بمجردی که از عودت سلطان خبر شدند به شهر آذربایجان
داخل شده و آن را سوخته و کشتار زیادی کرده گشت ها را سوخته اند
همینکه خبر بسلطان رسید وزیر خود احمد پاشا را با یک دسته
افواج بدان طرف گسیل نمود و کشاف ها با احمد پاشا خبر دادند که عجم ها به قرب
تبریز اجتماع دارند و خیمه زده اند لاجرم احمد شاه بر سپاهیان شبیخون نموده انها را
پراکنده نمود بعد ازان قاسب میرزا از حضور سلطان خواهش
نموده گفت که اکثر اموال و خزاین برادرم طهماسب به اصفهان و قم
و کاشان است میخواهم یکدسته افواج برای بدست آوردن آن ها
از طرف سلطان بمن سپرده شود سلطان هم دعوت او را اجابت نموده
یک حصه فوج اکراد و اعجام را بدان سپرده و سلطان از نهر فرات عبور نموده
به حلب رفت قاسب هم همراه سپاهی خود به حدود عراق عجم رسیده
چور و سوختن و خراب نمودن دیار توغل نموده و خود را به نزدیکی های
فارس رسانیده خانه ها و کشت ها را خراب کرده زنان و طفال را با سارت
برد و باز برای گذاره زمستان به بغداد رفته و در انجا بین آن و بین
محمد پاشا والی بغداد که از طرف سلطان مقرر بود مناقشه واقع شده
محمد پاشا به سلطان سلیمان نوشت که قاسب میرزا نقض میکند
و میخواهد بر سلطان خروج کند اگرچه این سخن حقیقت نداشت و محض
تعصب محمد پاشا را بدین سخن وادار نموده بود باز هم قاسب میرزا
از باز خواست سلطان ترسیده و از انجا فرار کرده به کردستان آمد
و در آنجا متوقف بود تا اینکه برادرش طهماسب بان دست
یافته و او را بیک صورت فجیع بقتل رسانید .

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 737 of 1140

(غزوه پانزدهم نیز ممالک عجم)

در سال نهصد و شصت سلطان عجم اظهار مخالفت با نموده بر رعایای خود نیز خیلی ظلم نموده واز داخل دیار آن شکایت زیاد نزد سلطان رسید سلطان رسکید سلطان هم با عساکر خود عزم عجم را نموده و در غره ذی حجه بحلب داخل شده و همینکه باذربایجان رسید شاه عجم نوشته واو را بمبارزه دعوت نموده و برگوشه گیری و پنهان شدن او را غار نموده و بطرف شهر وان که از بهترین و خوش هواترین شهرهای دنیاست توجه کرده و آنرا خراب ساخت و همین طور خراب نموده به بیست و ششم شهر سنه نهصد و شصت و یک بشهر سنجخان که پایتخت شاه عجم بوده و در آن سراها و قصرهای شاهی و خاندان و امرا و اعیان دولت واقع گشته بود رسیدند و همینکه سپاهیان در انجا داخل شدند آنرا کاملا خالی یافته و کسی را در آن جای ندیده آنرا کاملا خراب و حتی الشجار را آنرا قطع نموده و او را یک دشت بی گیاه ساختند و هم بعضی سپاهیان شهر ترز را غارت نموده کشتار زیادی کرده و نیز بر مراغه قتل و تاراج انداخته هزاران نفر را از رعیت شاه عجم بقتل رسانیده تا جهای مرصع و طیل ها و بیرقهای شاه را گرفتند و در این اثنا از طرف شاه عجم قاصدی آمده با خود مکتوبی که محتوی بر ندامت و عفو جرایم او و طلب امان بود بحضور سلطان رسیده و سلطان بعد از مطالعه مکتوب بر قاصد خلعت پوشانیده از انجا منصرف شده و زمستان را بشهر ماسیه گذشتانده و باز به پایتخت سلطنت خود رجعت فرمود.

(غزای شانزدهم جانب سلطان مغرب)

این یک خبر عجیب و در تاریخ های شرق نوشته نشده بر قوت سلطنت و علو همت سلطان سلیمان دلالت میکند و اگرچه سلطان در ان بیرون نشده باز هم لازم است او را در جمع غزوات انوشته کنیم این واقعه در تاریخ های مغرب که از آن جمله تاریخ نزهة الحادی فی اخبار اهل القرن الحادی و تاریخ شاهان مغرب و از تصانیف علامه شیخ محمد افرانی مراکشی میباشد و انچه را در ترجمه سلطان شیخ ابی عبدالله مهدی ابن ابی عبدالله قایم و سوم نفر سلسله خلفاء سعدیان که سلاطین مراکش و فاس بودند نوشته است و حاصل این خبر چنان است بعد از انکه سلطان مذکور مغرب را کلا تصرف شد طمع آن بطرف مشرق شده و میگفت برایم ضرور است که بمصر بروم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 738 of 1140

واتراک را از آنجا از غارهای آنجا بیرون نموده واپس بملک شان روانه
کنم واین خبر بحضور سلطان سلیمان رسید ابو عبد الله مذکور سلطان های عثمانی
را بواسطه که بهیئه سفرهای دریائی میکردند سلطان های گران میگفت سلطان
سلیمان در اول برای این سلطان وفدی بهمراه مکتوبی روانه نمود
لاکن ابو عبد الله بآنها اعتنائی نکرد و گفت شاه خود را بفهمانید که من بشهر
های آن داخل شدنی و بدیدن آن آمدنی میباشم این خبر که باز بسلطان
رسید بیضی وزار خود که در الجزائر بودند نوشت که سر ابو عبد الله را بحضورش
روانه کنند ایشان نیز یکی از بهادران لشکر خود را با یک حصه افواج جانب
آن روانه نموده وایشان هم بشهر ابو عبد الله داخل شده وچنین اظهار
نمودند که مایان از خدمت سلطان عثمانی بیزار شده وبخدمت شما مایل
شده ایم مگر معتقدشان فقط فریب و غدغه بود سلطان ابی عبد الله که
ازین مسئله واقف شد خیلی مسرد گشته وچون یکدسته اتراک نزد آن از
سابق بودند وآنها هم بحضورش تقرب داشتند و بهیئه با ایشان سواری شد
واعتماد داشت واین دسته را نیز باآن یاوصل نموده واتراک سابقه هم
چون غریب بودند بآبدان انیسا خوش گشته وهمه بحضورش خدمت میکردند
اتراک جدید چون وظیفه مخصوص نداشتند خیلی بخدمت قیام نموده وخیلی
امتنال اوامر میکردند وبرای فرصت کمین داشتند تا اینکه روزی برای سر
کوبی باغیان بالشکر برآمده ودر بین کوه های درنه در یک موضعی آنرا اتلاقه
بجائیکه ابو عبد الله خواب بود که اتراک غفلتا دران داخل شده و به
یک حربه سرش را جدا کرده ودر توبره انداخته وتا ریکی شب جانب
سجلاسه بنام اینکه قاصدها ئیم که بطرف تلمسان میرویم شتافتند ودر
بعضی موضعها هم دوچار شده وجنگیده وبعضا هلاک شده بقیه شان
تا نزد سلطان رسیده وهر ذریعه که بود سر ابو عبد الله بحضور سلطان سلیمان
بقسطنطنیه رسانیده وبحکم آن تا روزی آن سر متلاشی شده آویخته شده بود
واین واقعه در بیست ونهم ذی حجه سنه نهصد وشصت وچهار واقع شده
وجسد آن در مراکش در قبرستان اشراف دفن گشت .

(غزای هفدهم که سلطان شخصا بیرون نشده است)

در سال شصت وچهار سپاه سلطان سلیمان جانب یمن شتافته متغلبین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 739 of 1140

را از ایشان دفع کرده و اصلاحات را کار فرما شده و بور تقالی ها را که دریا را قطع کرده و بشهرهای اسلام غارت مینمودند دفع کرده و پس مراجعت نمود

(غزای هژدهم)

در سنه نهصد و شصت و هفت کپطان سنان پاشا با لشکر زیادی بطرف جزیرهٔ حرماکه در افریقا واقع بود شتافته و بعد از حصار سه ماهه آنرا فتح و شاه آنرا اسیر بقسطنطنیه فرستاد چون این خبر بشاه اسپانیا رسید سه مذکور بطرف ملک الجزائر سوار شده بعضی قلعه ها و کشتی هائی را که از دولت عثمانی بود تملک نمود سلطان سلیمان از شنیدن این خبر بغضب شده بعزم تصرف جزیرهٔ مالطه مصمم شده در نهصد و هفتاد و سه کپطان سنان پاشا را از بندرگاه قسطنطنیه با یکصد و چهار ده جهاز که محتوی بر یکصد و هشتاد و یک کشتی بود بسرعسکری مصطفی پاشا بجزیرهٔ مذکور روانه نموده و بعد الوصول عساکر آنجا هم برآمده در کندن خندق ها در پیش روی قلعه بنا نموده در حصار قیام نمودند تا اینکه قلعه را با اسیرهای زیاد گرفته و بعد چوب بارا با هم وصل نموده در دریا پیش روی شهر انداخته آنرا نیز زیاده محاصره نمودند و چون قبلاً عدهٔ از عساکر انکشاریه بدست حاکم شهر گرفتار شده درین وقت حاکم سرهای آنها را بریده و در توپها انداخته بر محاصره کننده گان فیری نمود عساکر اسلامی هم در اثر این واقعه حملهٔ شدید متواتر نموده و بسیاری نفری خود را عرضه هلاک یافته فتح شهر را غیر ممکن دانسته از آن منصرف شده بوطان خود مراجعت نمودند

(غزوهٔ نوزدهم)

در اثنای این مدت در بین دولت عثمانی و مجارستان جنگ واقع شده و عساکر اسلامی بسیاری شهرهای مجارستان را گرفته و آن مردم طالب صلح شدند و چون قبلاً خراج مقرره را نداده بودند سلطان بغضب شده قاصد شانرا محبوس و شخصاً عزم نمود که بطرف شان سفر نماید و چون این خبر بدیشان رسید اظهار خضوع نموده و خراج را با ضعاف متضاعفه ادا نمودند

(غزوهٔ بیستم)

در سنه نهصد و شصت و چهار سلطان سلیمان برای فتح شهری که از اعظم مجارستان و سگدوار نام داشت قیام نموده در حالیکه پیر و معنی گشته مرضی نفرس آن هم خیلی شدت کرده و حکماء او را از سفر ممانعت می نمودند لاکن از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 740 of 1140

از مجتی که بجهاد داشت و میخواست که بجالت غزا بمیرد سخن اطبا را قبول
نکرده در هم شوال سنه فوق با عساکر زیادی که مانند امواج دریا تلاطم مینمودند
حرکت کرده وزیر خود برتو پاشا را بفتح قلعه کوله فرستاده و وزیر قلعه را
بزودی فتح نمود سلطان هم بعد از مشقت زیادی که از مرض تحمل مینمود
به بلغراد رسید بارا نهای زیاد کم عساکر را زحمت میداد با این هم سلطان و
بسیاری شهرها و قلعه های دیگر را فتح نمودند لاکن سکه ولد که نهایت محکم بود
واز سه جهات خندق با و نهرها و دخل با داشته دیوارهای آن نهایت
بلند و محکم و آلات جنگی و سپاهیان هم برای اهمیت بودند سلیمان
این شهر را محاصره نموده و لشکرهای او از نهایت محکمی قلعه دو چار مشکلات
گشته و مرض سلطان او را بحال احتضار نزدیک نمود سلطان بحضور
خداوند مناجات نموده فتح معجل قلعه را دعا نموده گفت من یقین دارم که
انشاء الله فتح این قلعه آسان میشود و مکتب تاریخ نوشته میشود که سلیمان
درحالی که مرده بود این قلعه را فتح نمود و بعد ازین سلطنت را به امیر خود سلیم
ثانی توصیه و فوت شد رحمه الله درین حال وزیر اعظم محمد پاشا از ترس اینکه
مبادا فوج آن مثلاشی شوند مرگ او را پنهان نموده رئیس اطبا را دعوت نمود
نموده و شکم او را شق کرده در روده های او را آنجا دفن نموده و جوف او را از
ادویه گرم و خشک پر کرده و بعد در امر فتح جدیت نمودند و بعد از سه روز
از فوت آن شاه مرحوم این قلعه را فتح نموده شاهی آنرا با سه هزار
همراهان او کشتند یکی از اسباب این فتح آن ست که آتش در خزینه باروت
شان در گرفته درین قلعه تباهی های زیادی بعمل آورده و یک حصه قلعه را
همان برآینده نوری زیادی را بلاک ساخته بود و این واقعه معنویات
انظار را شکسته و مسلمانان را برایشان چیره ساخت مسلمانان هم بشهر
داخل شده و شمشیر را در ان مردم گذاشتند قتل عام نمودند و اینکه گفتیم
فتح قلعه بعد از فوت سلطان واقع شده ست در بعضی تاریخ ها نه گر
یافته ست لیکن در تاریخ قطبی مذکور ست که فتح قلعه قبل از وفات سلطان واقع
شده و گفته در بستر مرض بود که خبر فتح را بدو رسانیدند و آن پیر مرد حمد خدا را
بجای آورده و گفت اکنون مرگ تو را راست و بعد برحمت خداوند پیوست
فتح این قلعه روز شنبه هفتم ماه صفر بعین سلطان واقع شده و عساکر اسلام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 741 of 1140

در آن شهر مانده و بنای اصلاحات قلعه را گذاشته و وزیر اعظم عقب سلطان سلیم روانه نموده او را به (سکدوار) طلب نمود و سلیم که والی کوتاهیه بود بمجرد واقف شدن بفحوای احوال پادشاهی بقسطنطنیه داخل شده به تخت جلوس نمود و نهم ربیع الاول سال مذکور بود بعد ازانکه بیعت تمام شده بود در سیار سکدوار گذاشته بعسکر خود پیوسته و هیچ خللی از ایشان بعمل نیامد و بعد نعش سلطان سلیمان غازی در گادی انداخته و بقسطنطنیه کوچ کرد و سلطانزاده را انجا دفن نمودند عمر سلطان سلیمان هفتاد و چهار سال و مدت سلطنت آن چهل و هشت سال بود سلطان سلیم بماه جمادی الاخر همین سال از سکدوار بقسطنطنیه مراجعت نمود جنگ همیشه در بین عساکر عثمانی و شاه عجم جاری میبود و از عجایب تدبیر وزیر اعظم ست که وفات سلطان سلیمان را پوشیده و از نزد آن بیرون شده انعامات و جائزه ها را برافواج همت نموده و امراء را ترقی داده و خوش خبر ها را باطراف از فتح قلعه روانه نموده و سلیم را به پنهانی دعوت کرده و مسئله را از تمامی امراء و وزراء پوشیده و به خوبی تدبیر در حالی که بوطن هم نبود و بملک کفر متوقف بود همه امور را بنهایت انتظام از فکر صائب نگهداشته و در حین جنگ سلطان سلیم را به تخت پدرش نشاندند و بعد ازان در بند صلح هشت ساله در بین دولت عثمانی واقع شد که سلطان هنگ سالیانه سیصد هزار لیره بخزانه عثمانی تادیه نماید و بعد ازان سلطان سلیم بمرکز سلطنت خود رجوع نمود و شعار مرتبه های سلیمان را نشاوکرده و سپاهیان باوطان خود رجوع نمودند

(یک خبر عجیب)

این واقعه خیلی بر دیانت و تورع سلطان سلیمان مرحوم دلالت میکند چون سلطان بمرگ خود اذعان نموده امر داد که یک بسته را از صندوق خصوصی آن بیرون نموده حاضر نمودند و گفت این بسته را با من بقبر بسپارند و بعد از فوت آن جناب شیخ الاسلام مولی ابی السعود عمادی رحمه الله که حین تدفین آن حاضر بود گفت باید من باین بسته واقف شوم و آن بسته را باز نموده دید که در آن کاغذ هائی که سلطان از (یعنی شیخ الاسلام مذکور) در هر واقعه سوال نموده و شیخ الاسلام در یا جواب نوشته است شیخ الاسلام را ازین مشاهده گریه دست داده گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 742 of 1140

سلطان میخواست که ازین واقعات وقتی که ازان سوال شود ابراز
ذمه کند واین مسائل تشخص فتوا دهنده توجه نماید و من ازخداوند خلاص وفجارت
خود را نیز مسئلت میکنم

غزوهٔ بلیت دیگر که سلطان شخصاً حاضر نشده بود

این غزوه بحجاز واقع شد ومناسب هست که آنرا غزوات سلطان
سلیمان نامی سازیم اگرچه مباشر این غزوه مولانا شریف ابانمی شده بود
لمحق اینکه طایفهٔ قتال چنانچه عادت شان بود که در دریا یا و بندر با تجارت
میمودند عزم سواحل عربستان را نموده و بسیاری را خراب نموده در سنه
نهصد وچهل وهشت با هشتاد و پنج کشتی در لنگرگاه جده که ابوالدوائر نام
دارد نزول کردند مولانا شریف ابانمی که امیر مکه بود فریضهٔ حج را وداع
گفته و با یک سپاه زیاد عازم جده شده وندای جهاد در داد که هر کس از
اهل اسلام خیال این جهاد اکبر را داشته باشد امارت مکه یراق وذخیرات
آنرا میدهد وهمین بود که مجاهدین بیشمار حاضر شده و بذریعهٔ خدم وحشم شریف
موصوف بتجولی سر رشتهٔ آذوقه رسانی شان شد بطوری که اکفار ایشان
را دیده در آسوده حالی و آذوقه رسی شان غبطه و تعجب مینمودند وامر بدین صورت
مدتی دوام نمود تا اینکه جبوبات کاملاً افناشده و موجود نمی شد بعد شریف
امر داد که شتران را کشته وایشان را بدان وسیله آذوقه دهد و برای هر صد
نفر یک شتر روزیک شتر داده میرسید و بدینمنوال گذارهٔ شان میشد تا اینکه
بعضی ها برای شریف گفتند که این مسئله همه شترهای مکه را فنا میازد به
جواب گفت بعد ازانکه این شترها تمام شدند من شترهای خود را می کشم وبعد
اسپ ها و بعد هرچه حیوان مارکول اللحم که باشد درین راه قربان میکنم واز
طرف دیگر بفرزند خود شریف احمد امر داد که در موقف حج بصورت یک امیر
امورات حج را جریان دهد و خلعت های وارده را بپوشد وحجاج وامرای
شانرا پذیرائی نماید و شریف احمد هم این وظیفه را بطرز وافی اجرا نموده
وبعد از اتمام حج برای پوشاندن خلعت ها و ملاقات شریف ابانمی
طرف جده رهسپار شدند و آنرا دیدند که مانند یک سیاهی مسلح شده
وزره پوشیده مردانه وار بمیدان ایستاده ست وابانمی باستقبال
این ذوات حکم فیر توپ داده وسیصد توپ فیر نمودند وبعد این حضرات

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 743 of 1140

امرا و اعیان بحضور رسیده خلعت با را برشریف موصوف پوشانیده بعد از اعزاز و اکرام دهر بانی ها که دیدند مرخص شدند گفا رنیز که صبر و استقامت جناب شریف را ملاحظه نمودند بکمال محرومی ترک جنگ گفته مراجعت کردند وچون این خبر بجناب سلطان سلیمان رسید خلی از شریف ابانمی اظهار امتنان نموده نیم محصولات جده را بدو بخشیده و دیگر انعامات هم عنایت نمود اینست یک صحیفه که بنام جناب شریف ابانمی درجمع کتاب مجاهدین ثبت افتاد .

تنبیه

علامه فاسی در کتاب خود الاعلام باخبار بلد الله الحرام میگوید که حبشه در خلافت رسید در سنه صد و شصت و سه بجده حمله ور شده و مردم آن گریخته بمکه آمده و خبر دادند اهل مکه که امیرشان در آنوقت عبدالله بن محمد بن ابراهیم مخزومی بقیادت امیر مذکور بمقابل حبشه بیرون آمده وچون حبشی با این حال را دیدند بنا بے فرار را گذاشته بذریعه کشتی با خود بدریا رفتند و اهل مکه هم در دریا بنای تعقیبات شانرا نهادند و بعضی میگویند اینواقعه در سنه یکصد و هفتاد و سه واقع شده در فضیلت سرحد جده حدیث های بسیار روایت شده است شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب خود لسان المیزان از ابن عمر رضی الله عنهما و آن از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت میکند وقتی که لشکر یکصد و هفتاد برسد جهاد جده بهترین جهاد های عالم است و در یک روایت ابن عمر نیز آمده است که روزی بر مردمان خواهد آمد که بهترین جهاد با جهاد جده باشد و نیز از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت شده که حضرت رسول فرموده اند چهار دروازه از دروازه های بهشت در دنیاست - اسکندریه - عسقلان - قزوین - عادان و جده برین چهار — فضیلت دارد که خانه خدا بر دیگر خانه ها - در شفاء الغرام از علامه فاسی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چنین تذکر یافته که (مکه جهاد و جده غزا میباشد) عطای گفت که جده خزانه مکه است و هرچه بمکه میآید بدون از جده راهی ندارد ابن جریج روایت نموده که مجاهدین جده بر باقی مجاهدین آنقدر فضیلت دارد که مکه بر دیگر شهرها و نیز از فرقد سبخی روایت شده که در آخر الزمان بجده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 744 of 1140

شهدائی میباشند که در روی زمین همچو شهدا موجود نباشد امام حجة الاسلام غزالی در احیاء علوم الدین میگوید بعضی اولیا در مکاشفه دیده اند که بهمه سرحدات اسلام نزد عباد آن سجده و عباد آن بسجده سجده مینماید نویسنده کتاب السلاح والعده میگوید لازم ست برای هر کس که داخل این سرحد مبارک (جده) میشود که نیت غزا و جهاد و مدافعهٔ اعدا در مکه را بنماید و چیزے بهم همراه خود برای دفع اهل کفر و عناد داشته باشد و صرف بدین نیت ثواب معنوی خود را که جهاد باشد میابد چه عبادات موقوف ست به نیت چرا که حضرت رسول هاشمی صلی الله علیه وسلم میفرماید انما الاعمال بالنیات

(فتوحات معنوی سلطان سلیمان)

بدیهی ست که خیرات و مبرات و مساجد و عمارات و مدارس و خانقاه ها و بنا و چشمه ها و قلعه ها و کاروان سراها و غیره اقسام خیرات که برای مسلمانان خدمت کند از جمله فتوحات محسوب میشود و ازین قسم فتوحات نیز بکثرت برای سلطان سلیمان موجود شده ست و بزرگ ترین آنها آن ست که در حرمین شریفین رخ داده ست ازان جمله آن ست که در سنه نهصد و سی و پنج جای تولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تعمیر نموده و در سنه نهصد و سی و شش منبری از سنگ مرمر بمکه شریف روانه نموده که اکنون موجود ست و از جمله کتبه های عالم بشمار میرود و بر روی آن نوشته شده ست إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم و یکی نیز بهرنگ این منبر بمدینه طیبه فرستاده ست و در سنه شصت میزاب کعبه را تجدید و در مسجد حرام دو مناره یکی نزدیک باب علی و دیگری نزدیک باب دریبه و باب الزیاده بنا کرده که هر دو را مناره های سلیمانیه میگویند و بهترین بنا های مسجد حرام بشمار میرود و نیز چهار مدرسه برای چهار مذاهب در بین باب دریبه و باب زیاده تعمیر نموده در کعبه شریفه نیز تعمیرات بسیاری کرده سقف آنرا تجدید نموده دروازهٔ کعبه را انطباق کرده سنگ های مرمر مطاف را اصلاح کرده ست و نیز در سنه شصت و چهار امر تجدید باب کعبه نموده آنرا ساخت و در سنه نهصد و شصت و هفت عزم تعمیر چشمه زمزم نموده و آنرا داخل مکه ساخته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 745 of 1140

مردم راکه برنج کم آبی مدت ها گرفتار بودند آسوده نموده واین تعمیر در
عصر پدرش سلیم ثانی اتمام یافت مفصل تذکر این تعمیرات درکتب مبسوط
تواریخ مذکور است و باجمله مفاخر دولت عثمانی وفتوحات وخیرات آن از
شمار بیرون است خصوصاً آنهائی که بقوهٔ بازو ونیروی اسلامیت سلطان
سلیمان بروی کار آمده واین مخصوصاً دردانه ایست که بتاراج دولت عثمانی
قرار گرفته خداوند او را غرق رحمت کناد از جملهٔ فتوحات سلطان سلیمان
آن است که صدقات و وظائف را برای اهل حرمین زیاد و مضاعف
نموده آن قوم راکه بدون این امر دیگر مادهٔ حیات و نشاء ارتزاق ندارند
خیلی برای خود دعاگو ساخته بود این مدد معاش اگرچه از پدرهای
گرام سلطان برای شان مقرر شده بود مگر سلیمان آنها را مضاعف
ساخته واز خزائن خاص خود هم بران افزوده بود و ما گفتیم که صدقه — راجبات
پدرش سلطان سلیم مقرر نموده بود مگر سلطان سلیمان بران افزوده
وچند قریه را در مصر خریداری کرده وآنها را برای حرمین شریفین وقف کرد
دخل را بدانجا روانه مینمود که از حاصل آن قریه جات سه هزار اردب
گندم برای اهل مکه ودو هزار برای اهل مدینه میرسید و زمانی که این
قریه جات را میخرید وقف نامهٔ آنرا نوشته وقاضی های عسکر حکم صحت
آن در دیوان عالی نمودند واز جملهٔ فتوحات وخیرات آن صدقات جوالی
است (جوالی جمع جالیه وآن وجهی است که از اهل ذمه بمقابل — توطن
شان در دار اسلام گرفته می شود) واین یک مبلغ هنگفتی است
اگر بمقیاس حقیقی آن گرفته شود و بواسطهٔ حلال بودن آن مال وظائف
علماء وصلحاء وکبار متقاعدین را ازان مقرر نموده وچون سلطنت آن
پایدار شد درباره این صدقه تفحص نموده دید که سلاطین چراکه کامل آنرا
بدست نمی آورند لاجرم در ضبط آن ودفاتر آن بذل همت نموده وچیزی
هم از خود زیاد کرده بدان طبقات که عرض نمودیم بمصرف رسانید ونیز در
جوالی مصر وشام وحلب وغیر ذالک توجه کرده وعلماء وصلحاء وفقراء را
بدان ذریعه دستگیری نموده وبهر کدام بقدر لیاقت شان عطا نموده یکی
باو عمارتهاکه در آن با طعام برای فقراء پخته میشد ساخت واز نیکو نه خیرات
ومبرات شان زیاد است خداوند این سلطنت خیرخواه را دایم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 746 of 1140

داشته باشد و از جملهٔ خیرات سلطان سلیمان آن ست که اوقاف زیادی متفرقه را در ممالک اسلامی وقف نموده برای مدرسین و طلبهٔ علوم در تمام خطهٔ اسلامی خود وظائف مقرر نموده و برای وظائف شان دخل با ترتیب داده ست و برای هر کدام بقدر رتبه و لیاقت علمی شان چیزی مشخص کرده بود اگر ما بخواهیم که کیفیه محسنات این سلطان و این سلطنت را شرح دهیم تسوید مجلدات میکشد خداوند سعی شان را مشکور نماید

(فتوحات سلطان سلیم بن سلطان سلیمان)

جلوس آن بعد از مرگ پدرش در سنه نهصد و هفتاد و چار شده و در قسطنطنیه در نهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکور یوم دوشنبه واقع شده و بازگشت آن از شهر سکداوار بموضع فوت پدرش در ماه جمادی الآخر بحصول انجامیده بود سلطان سلیم مرد شجاع باشهامت و بزرگ و مائل بتقوی و اعمال نیک بود چهرهٔ خوب داشت لاکن مذهب عقیدهٔ آن خیلی صحیح و حنفی المذهب و مکرم علماء و صلحا بوده بر صلوات خمسه مواظبت داشت که بجماعات ادا می نمود پیش از سلطنت خود با اهل حرمین احسان زیاد داشت و بعد از سلطنت خود آن را دو چند نمود

(اولین غزوهٔ سلطان سلیم)

در اول جلوس سلطان سلیم شهرت نمود که بنی علیان که در جزیره سکونت داشتند برای طغیان را گذاشته از طاعت بیرون شدند سلطان هم سپاه زیاد بدفع شان روانه نموده و بعد از جریان جنگ با برادران نستولی شده و قلعه های بزرگ شانرا تصرف نموده و خانه های شانرا ویران ساخته و بسلامت در اواخر سنه نهصد و هفتاد و پنج بوطن بازگشتند در سنه هفتاد و شش سپاه سلطان سلیم برای اصلاح و رفع متغلبین جانب یمن بمصاحبت خسان پاشا شتافته و بسنان پاشا هم از عقب آمده متغلبین و متمردین پرتقال را از انجا دفع نموده صنعاء و غیره را تصرف کردند

(غزای ثانی سلطان سلیم بطرف قبرس)

چون اهالی قبرس همیشه تمرد نموده از طاعت بیرون میشدند همت سلطان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 747 of 1140

معطوف سرکوبی شان شده عساکر زیادی را با سیصد و شصت کشتی بهراه
وزیر مصطفی پاشا در سنه نهصد و هفتاد و شش بدان طرف فرستاد و چون عساکر
بدان سمت رسیدند آوازه همه بران قرار گرفت که قلعه اولا قلعه نقوسیه
را که شهر بزرگ شان است بگیرند و بعد از محاصره یک روز تصرف نموده
و بسیاری ازانرا کشته و سرهای ستاره سقوط نموده به
قلعه کرینه روانه نمودند اهل این قلعه که احوال را دیدند خوف بدیشان
غلبه نموده طالب امان گشته و کلید های قلعه روانه کردند و قلعه از طرف
مسلمانان اشغال شد و بعد و زیر مذکور به پایه شهر نقوسیه راگذاشته و
خرابها را آباد نموده بحصار قلعه ماغوسه که از جمله اسخ برین حصاریست بنا
بوده و آنرا به توپ ها و سپاهی با محکم نموده بودند و خندق فراخ عمیق
بوده دیوار آن یکصد و ده گز قطر دیوست و در گرداگرد خندق داشت و درین
قلعه نهصد و شصت و چهار توپ بزرگ و آنقدر تفنگ که شمار آن خداوند
معلوم است برای دفاع حاضر بوده مسلمانان این شهر را محاصره نموده و
بدیده آلات ناری و سنگ های منجنیق بنا ـــــ حمله نموده
همین شق باوقت باز دند اهالی قرس بناهان اروپا فرستاده و چون
کمک نیافتند مجبور شده امان خاستند و زیر مذکور ایشان
امان داده دلسباری ازان بردم خواستند که بوطن های خود
بروند و وزیر آنها را اجازه داده و مسلمانان شهر ماغوسه داخل شده
بیرق های اسلام را درآن افراشته و خرابها را آباد نموده مسلمانان
غنیمت های زیادی بدست آوردند بعد ازان سپاه اسلام بجزیره کندیه
رفته آنرا تاراج کرده بنیان آنرا ویران ساخته و بطرف جزیره کورفس توجه
کرده و آنرا که کلید ممالک بنا دقست چند روز محاصره کوده و درین بعد از فتح
خیلی تباهی بچور و احراق نموده و همین جریانات را در چند جزیره آنجا کار فرما
شدند و چون در روی دریا کمک شان امتداد یافته بودند که دشمن با
ایشان قوه مقابله ندارد لاجرم بر تو باشا حکم داد که سپاهی با متفرق
شوند و درین حال غالب لشکریان متفرق شده و همه کشتی ها را با اسباب
مغتنمه برگرده و بیخبر بودند که بدیشان خبر رسید که کفار ازین تفرق شما واقف شده
و بجمعیت های زیاد از ملل های متقدده که با پاپ بهراه شاه اسپانیا و اهالی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 748 of 1140

بندقیه بجنگ عثمانی اتحاد نمودند شما میرسند اینجا مسلمانان بعضی با بعضی مشورت
نمودند تو باشا وزیر اعظم چونکه قدری جبان و تا یکدرجه در نوقت ذیحق هم بود
گفت نباید کنون با ایشان جنگ و مقابله کنیم لاکن کاشف باشا که
شخص شجاع و با غیرت بود گفت که عار از آتش بدتر است و باید با ایشان مقابله
کنیم چون خداوند ما را باسلام مؤید فرموده و برای ما قوت و مکنت داده اگر
کشتی های ما خالی شده باز هم جواب کفار را داده میتوانند و این مناظره دو روز
داشت تا رای کاشف پاشا غالب شده و همه بجنگ نمودن رای دادند
و در سیصد و هم جمادی الاول سنه سبعمائه و هفتاد و نه طرفین باهم مقابله نموده و
بادها بر علیه مسلمانان وزیده بعد از جنگ شدیدی که از طلوع خورشید
تا غروب آن ادامه نمود مسلمانان بطرف خشکه شکست یافته و علی پاشا
مرحوم بشهادت رسیده و نفری زیادی که از شمار بیرون است مشتمل از
مسلمانان شهید شدند و مالهائی که بدست مسلمانان بود با اسباب و کشتی ها و هر
چه در آن ها بود بدست کفار افتاده و کمی از مسلمانان بسلامت ماند کفار
خیلی مسرور شده و این روز را عیدی قرار داده و هر سال آنرا
اجرا می نمودند فسبحان القادر الذی یفعل ما یشاء

(غزوه سوم برین بطرف قرس)

بعد ازین واقعه سلطان سلیم صبر نموده و بر ساختن کشتی ها غایت کرده
و بمدت هفت ماه بمقصد خود نائل گشته بدون تلف یکصد و پنجاه کشتی با
توپ های لازمه آن ها ساخته و این هم عنایت خداوند بود و در سنه نهصد
و شش و جهار از دهانه خلیج قسطنطنیه برآمده بهمراه کاشف البحر
قلیچ علی پاشای قپودان با یکصد و پنجاه کشتی بدون از آن کشتی ها که با ایشان
منضم شده بودند روانه شده و شهرها را از هجوم دشمن حمایت مینمودند همینکه به
بعض اطراف شهرها رسیدند باجازات دشمن مصادف شده چند گلوله توپ
شان به بعضی کشتی های کفار رسیده و آنها را غرق نموده و بعد هر یک از طرفین به
واسطه زمستان بطرف ملک خود باز گشته رفتند و در همین سال بزرگان
بندقیه طالب مصالحه شدند و چون مصالحه و شرائط آن بشرف دولت
عثمانی تمام میشد حکم سلطانی باظهار آن صادر شده و جنگ توقف نمود

(غزوه چهارم جانب بغدان)

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 749 of 1140

درین روزها حاکم بغدان بنای عصیان را گذاشت و چون واقعه به سلطان رسید سپاه خود را بعزم تسخیر بغدان روانه نموده و آنها رفته حاکم را دستگیر نموده بحضور سلطان حاضر نمودند و از طرف سلطان سرش بریده شد

(غزوهٔ پنجم بطرف تونس)

این غزوه در سنه نهصد و شانزده واقع شده و جهازات بزرگ با مرد با و آلات جنگ بسیار بسرداری وزیر شهیر سنان پاشا بدان طرف روانه شده و کاشف البحر علی پاشا برادر با او شان همراهی نموده مقدم فتح حلق الواد و خلاصی شهر تونس را نمودند و بحر رسیدن حلق الواد را که محکم ترین حصار بود محاصره کرده و بعد ازانکه از طرفین خلق زیادی بقتل رسید شهر را مفتوح نموده کفاری را که درآن حاسکونت داشتند بقتل رسانیده رئیس فرنگی آنرا با رئیس اصلی آن محمد خفی که از ترس عثمانیها به نزد اسپانیول پناه برده بود محبوس نموده هر دو را بقسطنطنیه حاضر نمودند و تونس نیز از ممالک عثمانی شد این قضیه خیلی عظیم الشان و مهم است که بعضی مورخین آنرا مختصر نموده و تنها علامه قطبی سخن را بتفصیل گفته و میگوید که سلاطین تونس از نسل حفص اند و سابق ذکر شد که ایشان از شاخهای دولت ابن تومرت مهدی میباشند و سلطنت شان بذریعهٔ تولیت اولاد عبدالمؤمن در سنه ششصد گرفته و زوال شان بدولت عثمانی شد قطبی میگوید زمانی که حفصی با ضعف شدند بین شان اختلاف خانگی پیدا شده و هر کدام بمخالفت دیگری بفرنگی پناه بردند و بذریعهٔ سپاه کفار با اهل تونس جنگ نمودن زنان با اطفال مسلمانان را بینهای کفر سپردند و رفته رفته سپاه کفار را در ملک خود نفوذ داده و برای شان قلعه ها بنا می کنند و رفته رفته حکم کامل بدست کامل افتاده و ازان حفص بمخالفت بظاهر داری سلطنت مکفر نموده و مسلمانان را اذیت میکنند و نزدیک تونس در حلق الواد قلعه بسیار محکمی ساخته اند که آنرا از آلات حرب و سپاهی آراسته و آنرا مرکز جنگی قرار داده و ازانجا کشتیها را بممالک سلمانان سوق داده قتل و تاراج میکنند و هم درین دریا قطاع الطریقی مینمایند و کشتیها را بطور قاچاق میگیرند قبل ازان وقتی که خیرالدین پاشا الجزائر را تصرف نمود رشتیکی از شاهان تونس ازان معاونت خاسته و خیرالدین محض به

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 750 of 1140

واسطهٔ اجابت دعوت آن بارشید مذکور به تونس حمله ورشده آنرا تصرف نمودند
وقصهٔ آن طویل ست بعد ازان حسن بن محمد حفصی از اسپانیا طلب معاونت
نموده وآنها بعساکر خود خیرالدین را با عساکرش از انجا بیرون نمودند این قصه
هم طویل ست وچون سلطنت بسلطان سلیم ثانی رسید سپاه زیادی
مجهز ساخته وبهمراه سنان پاشا با دوصد کشتی که دارای توپ ها وآلات
زیادی بود ذخائر بجایی بودند در سنه نهصد وشتاد ویک جانب تونس
روانه نموده واورا محاصره کرده بقشار آورده توپهای زیادی قیر نموده وجنگ
زیاد کرده وخندق آنرا که شصت ذرع عمق داشت وعمق آن بدریا متصل
بود بدریه خاک وخیلی مشقت پر نموده وبعد وزیر با بهادران بیکدفعه حمله سخت
نمودند که کوه با بلرزه می آمد وبدین شدت قلعه را فتح نموده وقتل عام نمودند
واین فتح عظیم در شیشم ماه جمادی الاول سنه مذکور واقع شده واز عجایب اتفاق
این ست که قلعه را نصارا در سنه نهصد وسی وهشت بنا نموده در چهل ور
سال آنرا کامل نموده بودند ووزیر مذکور اورا در چهل وسه روز فتح نمود گویا یک
روز فتح آن بمقابل یکسال بنا را آنیان ایستاده شده بود وچون وزیر قلعه
را فتح نمود تصور نمود که ترمیم واستحکام این قلعه زحمت ومخارج فوق العاده
دارد که بسهولت ممکن نیست لاجرم حکم بتخریب آن ازینکه دیگر ملجا نصاری
مغلوب نگردد خاطر خود را آسوده کرد وبهمینکه وزیر از مسائل قلعه حلق الوادخلاص
شد متوجه تونس گشته ودران قلعه دیگرے نیز بود که اورا نیز محاصره نموده
وفتح کرده رئیس فرنگی آنرا با رئیس حفصی آن بدارالسلطنه روانه نموده تونس
نیز از ممالک عثمانی شده وخاندان حفصیه بعد ازانکه سیصد وهفتاد وهشت سال
سلطنت نموده بودند منقرض گشتند این ست حاصل این فتح که بطور اختصار بیان
نمودیم ونیز از فتوحات مغوی سلطان سلیم ثانی این ست که خیرات وبرات
حرمین شریفین را مضاعف نموده وتعمیر مسجد حرام را که چوب پوش بوده و
عرضهٔ حریق ها میشد وهمین روی بخرابی گذاشته بود تجدید نموده وبطور قبهٔ
چنانکه امروز هست بنا نمود وامر تجدید این بنا در سنه نهصد وهشتاد ونه صادر
شده وشروع در نیمهٔ محرم سنه نهصد وهشتاد ویک آمد سلطان سلیم در اثنای
تعمیر وفات یافته وپسرش سلطان مراد آنرا در سنه نهصد وهشتاد وچهار
تمام نموده باعث سرور بیننده گان ساخت سلطان سلیم سنه نهصد وهشتاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 751 of 1140

در دو فوت شده عمر آن پنجاه و دو و مدت سلطنت آن بیست سال و پنج ماه بوده سبب فوت آن فقط همین شد که در دار العماره حمام عجیبی که کسی مثل آنرا ندیده بود بنا نموده و پس از اکمال آن برای استحمام اولین دفعه داخل شده پای او لغزیده افتاده بود سیاه گشته و سلطان چند روز بستری شده فوت نموده و پسرش سلطان مراد ثالث که دران وقت در مغنیسا بوده با آمدنش یازده روز مرگ سلطان را پنهان نموده بودند یکجا لیش قیام نموده سلطان مراد پادشاه جلیل القدری بود که در آغوش سعادت پرورش یافته و تحصیل علم نموده بر بسیاری اسلاف خود فائق گشته و بعلم تصوف نیز اشتغال نموده و بهیچ کدام از کبائر که اختیار کرده باشد ازان نقل نشده بعلماء و صلحاء و فقراء اکرام نموده محبت شان را میداشت و همیشه برای درگاه خود قیام نموده بتقوی و عدل و احسان کوشش مینمود و دائم بنصرت دین و حمایت اسلام و تقویه بازوی مسلمانان قیام نموده و اگر بدون از بنا مسجد حرام دیگر عمل خیری نداشته باشد همان تنها برگزاست آن برهان قاطعی است در زبان عربی و ترکی و فارسی نظم فائقی انشاد مینمود

(اولین غزوه سلطان مراد جانب عجم)

در حین جلوس آن مهم ترین چیزی که پیش سلطنت روی داد جنگ عجم بود چه عجم با عذر و خیانت نموده عهد شکنی نموده بودند طهماسب مذکور هم مرده و عوضش پسرش خدابنده بسلطنت در سنه نهصد و شصت و چهار نشسته بود سلطان مراد مصطفی پاشا فاتح فرس را با عساکر زیادی در سنه نهصد و شصت و شش بطرف مشرق روانه نموده و ایشان قلعه فارس را بنا نموده و آنرا بذریعه ابنیه و آلات محکم نموده بسلاد عجم و گرجستان رفته حصار گرجستان محاصره و فتح نمودند و بعد با لشکر عجم مقابل شده بعد از جنگ شدید آنها را شکست داده و اکثر شیر آنها را کامل نموده برمال ها و اسیرهای شان قبضه کرده بر چند قلعه شان استیلا یافته و آنها را بتوپ ها و زنبورک ها مستحکم ساخت و بعد حصار تفلیس را محاصره و فتح نمود مسلمانان پیشتر هم این قلعه را فتح کرده بودند لاکن باز گرجی ها آنرا استرداد نموده بودند بعد از فتح قلعه تفلیس باده منوجهر گرجی که ملکه آن دیار بود اظهار اطاعت نموده کلید هشت قلعه دیگر را بدست پسر خود نزد وزیر روانه نمود پسرش بحضور وزیر آمده و اکرام زیاد دیده و پس بکار خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 752 of 1140

مقرّر شد وزیری از آنکه امیری از طرف خود بتفلیس مقرّر نموده وعساکر
خود را باطراف روانه کرده وکامیابی شان حاصل آمد وعثمان پاشا
این ازدا مررا والی آنجا مقرر نمود قصد شروان را کرده وبعد از فتح آن
آمده بود وزیر بطرف ممالک سلطان مراجعت نمود که زمستان را
بگذارند وبهار بر ملک عجم تاخت وتاز کند مگر ناگاه باین خبر رسید که
رئیس قدیم شروان دوازده هزار سپاهی را برای جنگ عثمان پاشا
حاضر نموده ودرمیان هر دو جنگ شدید واقع شده وعثمان پاشا ظفر یافته
درئیس شروان باحصهٔ بزرگ سپاه خود بقتل رسیده ونیز درین عثمان پاشا
ولشکر شاه عجم قریباً بیست جنگ حادث شده ودرهمه اینها بفتح بدست
عثمان پاشا بوده ودراخیر سی هزار لشکری شاه بطرف شروان شتافته وباعثمان
پاشا مقابله نموده ودرنتیجه چهار روز جنگ درین وقعه نیز عثمان پاشا مظفر گشت
پس ازین مظفریت ها عثمان پاشا جعفر پاشا را از طرف خود بشروان گذاشته
خود برای اینکه دعوی صدارت عظمی کند بطرف قسطنطنیه مراجعت نمود ودرین
راه باچند اقوامی که با آن مخالفت نموده جنگیده وبآنان ظفر یافته وچنانکه
بکه رسیدشنیدکه خاقان تترها برسلاطین آل عثمان طغیان نموده ست علی
الفور بجنگ آن شتافته وبعد از نصرت بر آن اقطع نموده باخود برد.

(غزوهٔ دوم بنیز ببلاد عجم)

درسنه نهصد ودوهشتاد وهشت سلطان مراد وزیر خود عثمان پاشا را بجنگ عجم
روانه نموده وباعساکر زیادی بسرحدّ ملک عجم رسید شاه عجم که باین واقعه خبر
شد وزیر خود ابراهیم خان را با هدیه های زیاد نزد عثمان پاشا روانه نموده
خواهان صلح گشت عثمان پاشا تصوّر نمود که باین مسئله سلطان ازمن منحرف
خواهد شد وصلح نمود مگر از نتیجه بالعکس داده وباین فقره از حضور سلطان معزول
شده وعوض فرهاد پاشا مقرر شده درسنه نهصد ونود ویک وزیر
فرهاد پاشا متوجه عجم شده ودرآذربایجان توصل نموده وشروان
مستولی شده ودرآنجا قلعهٔ تفنسی ساخته ویوسف پاشا را والی گذاشته
درسنه نود ودو فرهاد پاشا باعساکر زیاد بطرف گرجستان رفته
ودرآن جا چند قلعه بنا نموده درین سال وزیر
اعظم عثمان پاشا با لشکر زیادی به جنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 753 of 1140

عجم روانه شد و در قسطمونی زمستان را گذاره نموده در سنه نهصد و نود و
ممالک عجم با عساکری که شما را آنرا خدا میداند توجه نموده و عساکر عجم را که
در بین راه با او مقابله مینمودند پراگنده ساخته نفری زیادی از ایشان
کشته در آخر زمستان سال مذکور به تبریز روانه شده اهالی تبریز با اعیان
خود و قرآن با او را استقبال نمودند وزیر هم با ایشان ملاطفت نموده
در بنا قلعهٔ جدیدی توجه کرده و حکم داد که دیوارهای شهر نیز بنا نمایند و هم
این مسائل در مدت سی و پنج روز تحمیل گشت لاکن از طرف بعضی
تبریزی ها چیزی چیانت ها در فقرات عسکری نمایان شده و عساکر
سلطانی بر آنها هجوم نموده قتل عام و تاراج نمودند که بدون زنها
کسی نجات نیافت و بعد وزیر مریض شده و جانب روم توجه کرده
و جعفر پاشا را بهمراه سی هزار کس در آن شهر گذاشته و در روز
چهارم مسافرت آن همراه میرزا ابراهیم شاه محمد خدابنده با عسکر زیادی
پیش روی وزیر را گرفت وزیر با اینکه مریض بود خود را بجنگ آماده
نموده و براستهب خود سوار شده (و این آخرین سواری او بود) از
روشنی صبح تا ظهر جنگ جاری شد و چون وزیر دید که مسئله
بطول انجامید حکم فیر توپ های بزرگ را که هشتصد توپ موجود
بود داده و این توپ ها قیامت را برپا نموده خلق زیادی را
از عجم با هلاک نموده و شکست فاحش نمودند و بعد وزیر در این محل
نزدیک نموده دروازه های اوطاق خود را باز نموده برای عساکر
خود ترفیعات رتبه داده و جواهر را تقسیم نموده و در نصف شب دوازده
هزار او اسپ بسته برحمت حق پیوست و در شهروان سنان پاشا بجای آن قیام نمود
و بعد از کوچ دشمن از طرف چپ و راست بر ایشان هجوم برده خود را میرسانند
و چون نزدیک قلعهٔ سلماس و سرحد عثمانی رسیدند باز همان خمزه میرزا با سی هزار
نفر بر ایشان حمله نموده و بعد از آنکه نفر مذکور غالب گشته شد عجم ها اگر نخلند

(غزوهٔ سوم نیز بلاد عجم)

در سنه نهصد و نود و چهار سلطان مراد فرهاد پاشا را با لشکر زیاد بطرف
عجم روانه نموده و بشهر تبریز رسیدند و قلعهٔ آنرا محکم نموده و دیوارها را ترمیم کردند
عجم با چند مرتبه درین روزها بر ایشان هجوم آورده و محاصره کرده بودند و نزدیک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 754 of 1140

بود آنرا فتح کنند ونیز فرهاد پاشا بین شهروان وتبریز دو قلعه جنگی بنا نموده وهر دو را بیراق باد سپاهی ها مجهز نموده وهمیشه وزیر مذکور زمستان را بملک روم وتابستان را بملک عجم گذاره نموده تا اینکه ملک هائی راکه ازگرجی ها گرفته بودند انتظام داده وقلعه باد حصارهای زیاد بنا نموده باقره باغ محمد خان مقابله کرده وبعد از تحت دادن اموال اورا تاراج کرده وانیس بملک روم رفت وبالجمله جنگ دربین عثمانی وعجم همیشه جریان داشته ونزاع برطرف نمیشد تا اینکه دربین شان صلح اقرار گرفته وبرای هرکدام سرحدی مقرر شده که هیچ کدام ازان تجاوز نکنند واین صلح دردفعت شاه محمد خدابنده منعقد شده ودرسنه نهصد ونود ونهم شاه مذکور بعلت کوری از سلطنت مخلوع شده وعباس شاه پسر آن بعوض آن شاه گشت .

(غزوه چهارم بمملکت مجارستان)

درسنه هزار ویک سلطان وزیر نشان پاشا برای جنگ محمد با عساکر زیادی روانه نموده ودر آن سال قلعه بیشتریم وقلعه طاجه را فتح نموده زمستان را بشهر بلگراد گذرانیده ودرسال دوم قلعه قرآن (بضم قاف) وقلعه پانق راکه ازمحکم ترین قلعه ها وآب از هر طرف آن احاطه نموده وپادشاهان مجر سابق آن مرده بودند فتح نمودند نصارا ازین قلعه خیلی خاطر جمع بوده فتح آنرا ازجمله محالات میدانستند مسلمانان هم بفتح این شهر زحمتهای زیاد کشیدند ومیگویند یکی ازگلوله های توپ شان به پیرق مبارک محمدی رسیده ویکی ازبهادران پیش ازانکه پیرق سقوط کند آنرا گرفته نگذاشت بزمین بیفتد وبعد از چند روز جنگ شدید دربین کفار مرگ افتاده وخود بخود بدون جنگ درپستر خود مردند ورفته مسلمانان شهر را گرفته دران داخل شدند ودیدند که شهر از مرده کامل پر شده است درسنه هزار وسه سلطان مرادخان فوت شده پنجاه سال عمر وبیست سال ودشت ماه سلطنت نموده بود وبعد از فوت آن پسرش سلطان محمد ثالث جای نشین او شد درخلاصه الاثر وقتی که این شاه بزرگ جلیل الشان را ذکر میکند میگوید که سلطان عالیجناب وباهیبت وسخی طبع وبلند همت وسفید رکاب بوده بصلاح وعابدی وسعی دراقامت شعائر دینیه عمر میگذرانید احکام شریعت را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 755 of 1140

مراعات نموده باوامر الهی مطیع بوده بجماعت وصلوات خمس و
اداب وسنن مداومت میورزید از جملهٔ عادات حسنه آن یکی این بود
هر زمان که نام مبارک حضرت رسول ﷺ کرده میشد از جای خود برمیخواست
کرانی در تاریخ خود میگوید که سلطان کامل الاوصاف و عادل و
منصف بوده بعلماء و صلحاء محبت و اکرام نموده جهاد و غیرت برای اسلام
را خیلی دوست میداشت.

(غزوهٔ اول سلطان محمد ثالث)

این غزوه در مجارستان در اول سلطنت آن واقع شد چون منجائل
شاه افلاق از اطاعت خروج نموده شاه نمسه دلبلا دار دل هم با آن
اتفاق نموده در ممالک روم ایلی بنای طغیان گذاشته بودند سلطان
محمد سپاه زیادی تحت قیادت فرهاد پاشای وزیر اعظم بجانب مجارستان
روانه نموده درین غزوه فوج اسلام شکست فاحش خورده و بسیاری از آنان
کشته شد سلطان بعد ازین واقعه فرهاد پاشا را کشته و بعوض آن سنان پاشا
را صدر اعظم مقرر نموده این پیر مرد نیز شکست خورد و سلطان او را معزول
نموده و باز والیس بصدارت مقرر نموده و سنان پاشا بسلطان رای
داد که شخصاً بجنگ برود سلطان در سنه هزار و چهار بسپاه زیادی بطرف
مجارستان رفته و به بلگراد رسیده شهر لگرامی را محاصره کرده و فتح نمود
و در آن قلعه بسیار محکمی موجود بود که اطاعت نمی نمودند سلطان هم در آن
توپ های زیاد دیگر نموده و کار زار بر ایشان دشوار ساخته آنها را مجبوراً اطاعت
نموده در اخر صفر سنه ۱۰۰۵ قلعه را بسلطان تسلیم نمودند و چون این خبر بشاه
انگردوس رسید بنای غضب و کف نمودن را گذاشته و برین قلعهٔ نهایت متین
خود افسوس خورده از شاهان نصارا امداد خاست شاه نمسه و حاکم اردل
و حاکم بغدان و حاکم افلاق و باشندگان جزائر و فرمان فرمایان دریا
بیاری شاهان دیگر فرنگ دعوت او را اجابت نموده و بهفت
کمپو شکر که نصارا دارند نموده بودند رسیدند سلطان محمد هم بعد از فتح سابق
خود بقلعه رفته بود که در آن معدن بارود بنا گاه درین مرحلهٔ سوم خود بود که
نصارا از هر طرف بران هجوم آورده او را احاطه کردند سلطان و سپاه آن وقت
برای جنگ آماده گی نداشته و فوج خدا زدهٔ فرنگی ها از شمار بیرون بود در آن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 756 of 1140

روز که پنجشنبه بود الی آخر شب در تمام روز جنگ رشته و شب متفرق شدند و فردا که روز جمعه سوم ربیع الاول بار جنگ شروع گشته و نصف را از روز سابق داده و استعداد کفار زیاده شده در فولاد غرق بودند و یکبارگی در لشکر سلطان هجوم نموده سپاهیان سلطان را متفرق ساخته و خود را بآنجا که سلطان رسانیدند سلطان نیز خواجه سعد الدین معلم خود را که در سفر بود طلب نموده دعوات او را تشجیع نموده و سلطان لشکریان خاصه خود را جمع کرده و بخداوند پناه برده توکل خدا آغاز بر کفار غلبه نموده در میان شان داخل شدند شکستی های لشکر سلطان هم واپس آمده خود را بر کفار انداخته و آنها را شکست فاحش داده تعقیب کردند شکست خورده از وادی خطائی همه دیگر خود را کشته نفری زیادی از ایشان تلف و خداوند مسلمانان نصرت دائمی داده بدون از گریخته گیها از لشکر کفار کسی زنده نماند غنائم زیادی بسلطان و همراهان او رسیده و خیلی مسرور شدند شهیدان مسلمانان از قلعه ها بچهار صد نفر دار بیرق برداران چند نفر و لذا اسیران بزرگ چهار نفر بلمبر میرسید لاکن از کفار کشته شان بجت شمار می آمد و اینطور نصرت بهیچ کدام از سلاطین آل عثمان رخ نداده بود و فقط این نصرت از فضل خداوند محسوب می شد میگویند که شاهان فرنگ این سلطان را (صاحب اقبال) میگفتند و این لقبی بود که برای دلاوران فوق العاده اطلاق می نمودند و هم ملوک عجم عادت داشتند که صورت سلاطین آل عثمان را نزد خود مرتسم داشتند و صورت این سلطان را بر همه صورتهای شاهان مقدم میگذاشتند و همه این مسائل بواسطه این نصرت عظیم بود در خلاصة الاثر تذکر یافته که بعضی علماء اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که در خصوص این غزا مذاکره می کنند و در بین شان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میفرماید که در این غزوه متقدمان بودند که مسلمانان شکست خورند لاکن چون سلطان محمد سعید بود خداوند او را اکرام نموده بلا تکلف نصر او را اندلد کرده ظفر و تائید را نصیب آن ساخت سلطان در سوم جمادی الآخر سنه یکهزار و پنج بدره و شکوه بپای تخت خود مراجعت نمود.

(غزای ثانی بممالک انگروس)

درین سال سلطان محمد پادشاه ساطورجی را سر داد ممالک انگروس مقرر نموده و آن با فوج زیاده بهمراه کوه رفته مقابله شده بنبرد و آویز مشغول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 757 of 1140

بوسنه در وظیفهٔ خود اهمال نمی نمود یکی از کفار را از زیر شمشیر خلاص نمی شد

(غزوهٔ سوم سلطان محمد بهمراهی محمد پاشاه روانه می کند)

در سنهٔ هفت محمد پاشای مذکور قلعهٔ دار دار را فتح نموده و در همان سال کفار بر قلعهٔ بافق و بعضی قلعه های دیگر مستولی شدند و در همین سال میخائیل ملعون بغفلت نزدیک نیکپولی رسیده و احمد پاشا محافظ آنرا شکست خورده گریخت میخائیل هم قلعهٔ نیکپولی را مدتی محاصره نموده و باز از آن کوچ نمود سلطان بحر دستیدن این واقعات بر محمد پاشای مذکور جهت آنکه در امر جنگ اهمال ورزیده و عساکر را در امر جنگ بر زحمت انداخته و در مصارف اسراف نموده بافق و چند قلعهٔ دیگر در عهدهٔ او سقوط نمود بغضب شده برای قتل او آدم فرستاد.

(غزوهٔ چهارم سپاه کشی سلطان محمد)

در سنه یکهزار و هشت قلعهٔ قایسره را فتح نموده وزیر اعظم ابراهیم پاشا آنرا نموده این فتح نیز معادل فتح اکرامی شمرده می شد مسلمانان بدین فتح خیلی مسرور شده و بدون تقریب سه شبانه روز شهر را آذین نموده بودند در آوان محاصره اضطرابات و پریشانیهای زیاد به مسلمین و عساکر رخ داده بود و در آنوقت بعضی صلحاء شیخ الاسلام شیخ منبع الدین جعفر را بخواب دیدند که ایشان را بخواندن این دعا امر میکنند اللهم قو قلوب المؤمنین بقوة البرة و ألق الرعب في قلوب الكفرة و الفجرة این دعا در بین مردم شائع و همه بخواندن آن مداومت ورزیدند با اثر آن بفضل خداوند ظاهر شد الحمد لله و درین سال قصارا بر استون بلگراد مستولی شده و باز از ایشان واپس گرفته شد.

(غزوهٔ پنجم بمجارستان)

در سنه یکهزار و ده سلطان سلیمان پاشا ابن جغال را بمجارستان روانه نموده و درین سال قلعهٔ قنجه را فتح نمود.

(غزوهٔ ششم بممالک عجم)

در سنه یازده خبر رسید که شاه عجم عهد شکنی و محافظ تبریز را بندی نموده و مسلمانان مضطرب شده تبریز در امانت خود به دو آن سیوست گشته و بهرد به قیادت نصوح پاشا دو آتی حلب محول گشتند سلطان نیز عسکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 758 of 1140

زیادی بقیادت بضوح پاشای مذکور تهیه نموده و پیش از اتمام این امر سلطان مذکور فوت گشته و تمام این مسئله در آوان سلطنت پسرش سلطان احمد اول صورت گرفت سلطان محمد در سنه یکهزار و دوازده و در نهی و نه سالگی فوت شد نه سال و دو ماه سلطنت نمود و بعد ازان سلطان احمد اول که چهاردهم سلطان این سلسله است بجایش نشست و چون ماه بچهاردهم بدر می شود بعضی گفتند که سلطان احمد بدر سلسلهٔ آل عثمان است بعد از تسلط سلطان احمد چونکه باغی یا وخارجی یا دراد اخر سلطنت پدر آن زیاد شده بودند سلطان احمد در دور نشاندن و قطع نمودن پنج شان جدیت نموده و ایشان را دفع نموده و این سلطان مرد عالیجناب و نیکنام و دوست دارندهٔ علما و اهل بیت و صحابه بوده با عتقاد دینک و سنت نبوی متمسک بوده ارباب فضائل را دوست میداشت سخاوت و انعام آن بمستحقین آن زیاد بود و در تاریخ جلوس آن این ترکیب را گفته بودند (هو خیر السلاطین) و از جمله کار های بنک آن یکی این است که در سال ۱۰۲۴ دو نگین الماس که قیمت شان هشتاد هزار دینار بود برای حجرهٔ همایون نبوی صلی الله علیه وسلم روانه نموده و هر دو را در بالای کوکب دری (ستارهٔ درخشان) نصب نمودند و آن میخی است از نقره و مطلا کاری و بر دی سنگی سرخی نصب شده و در موضعی از دیوار که مقابل روی مبارک نبوی است چسپانیده شده است و هر که بدان ستاره روی میآورد گویا روی آن بطرف روی پیغمبر است و نیز این سلطان باهل حرمین شریفین احسانها نموده است

(یکی از غزوات سلطان احمد)

در ابتدا از سلطنت خود لشکر کشی نموده و بهمراه علی پاشا لشکری بجانب مجارستان روانه کرده و علی پاشا در بین راه وفات یافت و بجای آن محمد پاشا که سردار روم ایلی بود قیام نموده و در بین سلطان و مجارستان برای بیست سال مشارکه صلح نموده و بدار السلطنه بازگشتند و آن مجرد هدیه و تحفه های شان داخل شده و از طرف سلطان هم اجراآت آن منظور شد،

(غزوهٔ دیگر)

در سنه یکهزار و سیزده سپاهی را بهمراه محمد پاشای بوسنوی که یکی از وزرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 759 of 1140

آن بود برای فتح استرغون روانه نموده و دران سال نتوانستند که آنرا فتح کنند و سال یکهزار و چهارده آنرا فتح نمودند.

(غزوهٔ بلاد عجم)

در سنه یکهزار و چهارده سپاهی بقیادت سنان پاشا بن جعفال بجنگ عجم روانه نموده و در اول امر عجم بار اگرفته شکست دادند و در آخر بواسطه آنکه بعضی از همراهی بود از امر آن تخلف نمودند لشکر عثمانی هزیمت یافته نفوس زیادی زایشان تلف شد.

(غزوهٔ دیگر بلاد عجم)

در سنه یکهزار و شانزده فوج زیادی را بقیادت مراد پاشا بطرف عجم روانه نموده و چون مراد پاشا پیر و ضعیف و مریض بود بدیار بکر مانده و آنجا فوت شده و عوض آن بضوح پاشا بقیادت فوج مذکوره و عزیمت سخت بایران نهاده و تبریز را گرفتند شاه عجم شاه عباس فرار نموده بکوه ها متواری گشته و از استخوانیان صلح شد بضوح پاشا هم خواهش نمود که نام سلطان در خطبه های ایرانی خوانده شود و شاه عباس نادان و خانهٔ جنگ را رابدید و بعد از قبول شاه عباس باین منوال صلح منعقد شده و عساکر عثمانی خاک ایران را ترک نموده بملک خود بازگشتند.

(غزوهٔ دیگر بلاد عجم)

در سنه یکهزار و بیست و پنج شاه عباس این عهد را شکسته و ثانیاً اسباب جنگ بین این دو دولت شروع شده عثمانی ها عساکر خود را بضوح پاشا روانه و بمضرت یافته بر قلعه بالبداز جنگ شدید قبضه نمودند و بعد بواسطه برف شدید جنگ معطل شده و از سپاه هم مقدار زیاد مردند و این سخن هم افواه شد که شاه عباس فقط بواسطه مراسله بضوح پاشا که بآن نوشته و وعده کمک بآن نموده عهد شکنی کرده است ازین سبب سلطان احمد حکیم بقبل بضوح پاشا نموده و در سنه مذکور او را کشت و در سنه یکهزار و بیست و شش سلطان احمد در حالی که بیست و پنج سال عمر داشته و چهار سال سلطنت نموده فوت شده و بعد از خود به برادر خود مصطفی بن محمد وصیت نمود و بچه فرزندان سلطان احمد خورد بوده و هم پدرش سلطان محمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 760 of 1140

همچنین وصیت نموده بود و بعد از انکه مصطفی سلطنت نشست هم بوهمه
کار شخصی زاهد و عزلت نشین بود و بهیچ سلطنت پرداخت کرده نمی توانست
از انجا و بیموقع صرف نموده ولا اما لیاز بهر طرف میگشت بعد از سه ماه
معزول گشت این مرد ترک دنیا گفته و در مدت سلطنت خود یک چند
سبز پوشیده چربی را مطلقا نخورده تنها کاک خشک و بادام و فندق
و میوه جات خورده و مادرش کنیزکان گلچهره را نزدش حاضر نمودند و
هیچ در آنها رغبت نکرده و نیز از احوال سلطنت چیزی نمیدانست مگر آنچه
که باو تعلیم مینمودند چون ارکان دولت دیدند که کار بدین شخص اجرا
نمی شود مفتی مولا اسعد بن سعد الدین باسکدار بحضور شیخ محمود معتمد
صالح عالم عامل رفته و ازان در خصوص عزل این سلطان استشاره
نموده و شیخ هم بخلع آن رای داده اشاره نمود که عثمان بن سلطان احمد
بجایش مقرر شود مفتی مذکور از انجا مراجعت نموده و قایم مقام وزیر
مصطفی آغا ضابط حرم را نزد یک شام چهارشنبه سوم ربیع الاول
خبر داده و قائم مقام به صوباشی اطلاع داد هر زمانی که فرد اخط رسته
تو برسد باید که آنرا بکهی و بر دروازه ها پاسبانی کنی صوباشی هم سمعا و
طاعة گفت صدر اعظم محمد پاشا نیز بطرف جنگ عجم رفته و تمام مدت
سلطنت سلطان مصطفی در ان جا بود مصطفی آغا بعد ازان که شش ساعت
از شب چهارشنبه گذشته بود بدروازه های سرپه های شاهی رفته و
یکایک را قتل زده و نیز خانه های باشی های حرم را تنقل کرده و کلیدها
را گرفته و در آن دهلیزی که تخت سلطنت در آن گذاشته بود و شمعها را
روشن نمودند بهترین فرشها را در ان گسترده و در همان ساعت بنزد
سلطان عثمان رفته در اوطاق آن او را ملاقات نموده عثمان در
اول امر خیلی ترس خورده و گمان نمود که این شخص از طرف سلطان
مصطفی برای قتل من آمده مصطفی آغا برایش گفت نترس که تو امروز
سلطان باشده عثمان هنوز باور نکرده و او را قسم میداد و آن هم بان
تاکید نموده و بعد لطفت او را بخانه تخت و سانیده و کالای سلطنت به
آن پوشانیده و بر تخت نشانده دست های او را بوسه داده و
یکایک دروازه های سرپه ها باز نموده و بر یک از حرم های شاهی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 761 of 1140

آنرا مبایعه نموده و کسی باقی نماند و سلطان مصطفی هنوز نزد والده خود خواب است و بعد مصطفی آمده نزد مفتی و قائم مقام وزیر روانه شده آنها نیز آمده معیت کردند و بعد اینها نزد سلطان مصطفی پیش از بامداد رفته و آنرا اطلاع نمودند و آن هم بیرون شده گفت چه خبر است که باین وقتی آمده اید اول کسی که تکلم آغاز نمود شیخ الاسلام اسعد بود که گفت امروز سلطنت مختل گشته و دشمنان بر ما مسلط شده و ما از ضائع شدن سلطنت خجل بترسیم و هر چه میگریم می بینیم که تو لایق سلطنت نمی باشی سلطان مصطفی در جواب گفت من همگذ از اشما سلطنت نخواستم و نه اراده کردم و نه مصلحت خود را بدان می بینم نفری مذکور گفتند که ما باین سخن اکتفا نمی کنیم و باید که تو با مادر و برادرزاده خود (عثمان) که آنرا بر تخت نشانده ایم بیعت کنی سلطان مصطفی (با شهامت) گفت خداوند بآن مبارک کند من با او مخالفتی ندارم این را گفته و رفته باآن پشت نمود نفری مذکور گفتند که اکنون میرویم و کلام وزراء و ارکان سلطنت را دعوت میکنیم و باید تو بر خلع خود شهادت دهی سلطان مصطفی این را نیز قبول نموده وزراء و قاضی عسکر حاضر شده و بحجت خلع آنرا بامضاء شخص سلطان مخلوع رسانیده و قائم مقام اسمی صوباشی ورقه را که گفته بود نوشته و در آن او را امر نموده بود که بخصوص عزل سلطان مصطفی و سلطنت سلطان عثمان در شهر چارشد و این جار هم وزده شد و کسی نبود که مخالفت کند و این روز چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و بیست و هفت بود سلطان عثمان از بهترین سلاطین بوده صورت و سیرت با طبع و خصلت آن بی نظیر بوده ادب و حیا و عرفان و شجاعت و سوارکاری آن در هیچ کدام اماثل و اقران آن وجود نداشت در ترکی شعر خوب میگفت

(اولین غزوه سلطان عثمان)

گفتیم که محمد پاشا صدر اعظم بجنگ عجم رفته بود چون از خلع سلطان مصطفی واقف شد از آن جا برای اینکه از عزل کننده سلطان مصطفی انتقام بگیرد بدار السلطنه شتافت و چون بدار السلطنه آمده و از حقیقت مسئله واقف شد سکوت نموده و بوقت سلطنت سلطان عثمان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 762 of 1140

نیز در سنه یکهزار و بیست با فوج مذکور بجنگ عجم و الیس رفته و کامل ظفر یافته و آن حصه هائی که عجم مسترد نموده بودند از نزد شان گرفته و عباس شاه طالب صلح گردیده بشروطی که مصلحت سلطان بود صلح انجامید.

(غزوهٔ ثانیه بطرف بغدان)

رئیس بغدان در بین اهالی پولونیا و دولت علیهٔ عثمانی فتنه انگیزی نموده و ایشان را به بغاوت تحریص نموده بود سلطان عثمان اسکندر پاشا را به جنگ روانه نموده و امیر ده بر ایشان غلبه یافته بیست هزار نفر را کشته و ده هزار اسیر بدست آورده بقتل رسانیده و سر همان رئیس را که همراه را بعصیان وادار نموده بود اهالی پولونیا بر خود لازم گرفته که سالیانه صد هزار لیره خراج گویا بپردازند و همان جنگ را نیز بدوش نهند.

(غزوهٔ سوم بنین بطرف پولونیا)

در سنه یکهزار و سی سلطان عثمان شخصاً برای جنگ پولونیا که قراق ها باشند با شش صد هزار سپاهی برآمده اهل پولونیا استمداد نمودند و ایشان را اشغاله نموده کمک خواستند دولت روسی ذ فرقه صاحب روم و مجارستان و سه بالا آن کمک نموده و بعد از جنگ جلی شدید و دراز که دو صد هزار نفر از طرفین کشته شدند سلطان عثمان بالاشان نصرت یافته و چند قلعه را گرفته و غنیمت های زیاد بدست آورده و بعد ازین اثنا صلح واقع شده و جزیه را نامزد نمودند و الیس بدار السلطنه خود عودت نموده همه شاهان دنیا ازان ترسیده و شوکت سلطنت آن جیلی زیاد گشته دائرهٔ تصرفات آن خیلی وسعت پیدا نموده بود این سلطان جیلی ضعیف بوده و در آوان سلطنت این دوکان های شراب تقل شده و شخصاً از انها نگرانی مینمود و فروشنده گان شراب را کامل طرد کرده بود.

(عزم بیت الله شریف و آن سبب قتل و گردیدن)

در ماه رجب سنه یکهزار و سی و یک سلطان عثمان بعزم حج نموده و عساکر از راه خشکه و بالای شام به بیت الله شریف برود و خیمه ها در سراپردهٔ سلطانی در هفتم رجب جانب اسکدار رفت و سلطان عزم رحیل نمود عسکری ها باین مسئله رضامند نشده و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 763 of 1140

فتوائی بیرون نمودند که سلطان را بین سبب نمودن مکلف بقتل اند این
سخن که بسلطان رسید منقلب شده و بسخن مفتی اعتنائی نکرده مفتی
هم با اصحاب خود بنای مشورت عسکر را گذاشته و عسکر در جائی که آنرا
آت میدانی میگفتند جمع شدند و همه بر قتل وزیر اعظم دلاور پاشا
ضابط حرم سلطانی و دفتردار و معلم سلطان مولا عمر حیرتخیال
عسکریان این رسیده بود که همین اشخاص سلطان را بر قتل حاضر
نموده اند و درین روز عسکر بیا لبد از ظهر بر خانهٔ معلم سلطان هجوم
نموده اموال آنرا تاراج نموده میخواستند خودش را نیز بکشند مگر
او را نیافتند در وقت عصر علماء بزرگ نزد سلطان آمده و ازان خواهش
نمودند که وزیر اعظم و ضابط حرم را بدست عسکریان دهد و یا خود
بکشد شاید که فتنه آرام شود و باین مسئله خیلی ابرام نمودند مگر سلطان
این سخن را نشنید درین روز عسکر جمعاً متفرق شده و فردای آن که روز
پنجشنبه باشد کاملاً مسلح اجتماع نموده و بمسجد جامع جدیدی که آنرا
سلطان احمد تعمیر نموده بود جمع شده قاضی عسکر و قاضی شهر را نزد
سلطان روانه نموده و همان جماعه را که خیال قتل شان را نموده بودند
درخاست نموده و سلطان قبول نکرده این رفت و آمد الی ظهر دوام
داشته عسکریا از انتظار زیاد ملول شده بردار الخلافه هجوم نمودند
و دران جا سلطان مصطفی را دیدند که در موضع حبس بر یک قرش
کهنه خواب است و دو نفر خادمهای لنگ پیش رویش و خادم آن
که درویش آغا نام داشت هم نزدش ایستاده است مصطفی که بیدار
شد و آن حال را دید تصور نمود که برای قتلش آمده اند و آن هم بکمال
تسلیم گلوی خود را نزد شان دراز کشیده که من بقتل حاضرم سپاهیان بر پای
هایش افتاده و فریاد نمودند که ای سلطان لشکریان تو در بیرون برای
تو انتظار میکشند بخیز و با ما برو و آنرا گرفته در میدانی جنینه حاضر نموده بر
اسپ مقبی سوار کرده و آنرا بطرف مسجد جامع بردند و چون سلطان عثمان
ازین واقعه خبر شد متحیر گشته و حسین پاشای وزیر اعظم سابقه را با خود گرفته
و بخانهٔ ضابط سپاه برده و برایش گفت میروی خاطر سپاهیان را
بدست می آوری و برای هر سپاهی پنجاه شریفی و پنج گز چوخه عیدی و این

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 764 of 1140

سخن را بگردن ضابط لشکر نشانیده او را بسراغواج روانه کردند و همینکه این سخن
را بدینسان گفت دیگر جوابی ندادند بدون اینکه او را کشتند دیگر خانه او رفته حسین
پاشا را قتل رسانیده و سلطان عثمان را بحضور سلطان مصطفی حاضر نمودند
و سلطان مصطفی او را بطرف یدی قله روانه نموده بعد عسکر بیادلار
باد ضابط حرم را حاضر نموده و سرهای شاهزادگان را بریده و سرهای تمامی را به مسجد
جامع سلطان بایزید اویزان نموده بیعت کامل برای سلطان مصطفی
بعمل آمد و در همان وقت سلطان مصطفی شوهر خواهر خود داود پاشا را وزیر
اعظم الستفاده نموده و بعد از عصر امروز داود پاشا به یدی قله رفته و سلطان
عثمان را بدون اینکه مصطفی واقف باشد خفه نموده و شسته و کفن کرده
ازان موضع بران نماز خوانده نزدیک پدرش سلطان احمد او را دفن نمودند
این مسئله در روز هشتم رجب واقع شده و بسبب حوادث هولناکی درین روز رخ
داده و بسیاری خانهای ارکان دولت درین روز تاراج گشت در تاریخ
قتل آن این قطعه را گفته اند.

مات سلطان البریا فهو فی الاخرای سعید قال لی الهاتف تاریخ ان عثمان شهید ۱۰۳۱

ولادت آن سنه یکهزار و سیزده و فوت آن سنه یکهزار و سی و مدت سلطنت آن
چهار سال و یکماه و عمر آن هفده سال بود و بعد از دو روز از تمام شدن بیعت
سلطان مصطفی از عساکر یراق گرفته و نزد خانه داود پاشای صدر اعظم آمده
ازان سوال نمودند که چرا سلطان عثمان را کشته و ازین اجتماع فتنه ها
خاسته و اخیراً بعد از بیعت روز داود پاشا هم کشته شد و نیز در اطراف قتل
آن مباحثه ها بعمل آمده و مباشرین و ذیعدخل های قتل عثمان پاشا نیز بقتل رسیدند
و امور سلطنت و وزارت خیلی مضطرب گشته اهالی اناطول و امراء و لوا های
آن قیام نموده طالب خون سلطان عثمان شده و دعوی استقلال نموده بیعت سلطان
مصطفی داخل نشدند و این مسئله روز بروز شدت نموده و بعزل سلطان مصطفی
انجامیده و در چهارم ذی قعده سنه یکهزار و سی و دو خلع شده و بعد ازان هم بسیار
زنده گی نکرده بحال دچار شاه سلطنت نمود و ولادت سلطان مصطفی در سنه یکهزار و شش
بود بعد از سلطان مصطفی سلطان مراد چهارم که برادر سلطان عثمان بود بتخت
در خلاصة الاثر میگوید عمر سلطان مراد هیجده سال و هفت ماه بوده در تاریخ
ولایت آن این جمله را گفته اند (مراد خان العادل) و با اینکه خیلی خورد سن بود

۱۰۳۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 765 of 1140

عقل ثاقب ورای سدید بران علامات شجاعت و قوت فلک ظاهر بود چنان
معلوم میشد که از دلاوران عصر خود و فقط سکندر دوم بود و در مقدار از همه
سلاطین فایق و در همت و اقتدار بطور سلاطین عثمانی بوده در پیشگاه
عظمت آن کسر اپا سر تسلیم خم نموده بودند رای آن خیلی محکم بوده و از همه نخست
بدفع مفسدین داخلی قیام نموده عساکری را که برادرش راگذاشته بودند از هر طرف
جمع نموده تلف نمود قوت آن بدرجه بود که روزی ... ن تیری انداخته
و در یک چوبی زده و تیر فرو رفته بود کسی از لشکریان روم و مصر نتوانست
آنرا بکشد

(استیلاء عجمها بر شهر بغداد)

چون عجم با از شورش عثمانیها و قتل سلطان عثمان و جلوس سلطان مصطفی و اضطراب
مملکت ترکی واقف شدند دست تطاول بر ممالکی که عثمانیها از ایشان گرفته بودند
دراز نموده و بسیاری ازان ممالک را استرداد نمودند که ازان جمله شهر بغداد است
که بولایت یوسف پاشا مفوض بوده و در بین آن و یکی از سرکردگان لشکری نزاع
شده و آن سرکرده که بکر صو پاشا نام داشت با لشکر خود یوسف پاشا را در قلعه محاصره
نموده و یوسف پاشا بذریعه اصابت یک گلوله کشته شده بکر مذکور بر بغداد مستولی
شده و چون از اضطراب دولت عثمانی واقف شد بنای عصیان را گذاشت دولت
عثمانی هم یک حصه عساکر را با حافظ پاشا بسرکوبی آن عاصی فرستاده و چون
این خبر به بکر مذکور رسید علی الفور شاه عجم نوشته و ازان خواهش نمود که حاضر شود
و شهر را مالک شود شاه عجم خیلی مسرور شده اداشتخاصی را که کلید را ببرند با سیصد نفری
روانه کرده و علاوه بر اینها نیز برای انعام به بکر مذکور ارسال نمود پیش ازانکه عجم به
بغداد برسند حافظ پاشا با عساکر خود با طراف شهر رسیده آنرا محاصره نمودند بکر مذکور برای
حافظ پیغام فرستاد که اگر مرا لقب پاشا لقب دهی من عجمها را دفع میکنم حافظ پاشا
این را قبول نکرده و از طرف دیگر ایرانیها رسیده بحافظ پاشا پیغام نمودند که
بکر صو باش از بندگان خاص شاه ایران است اگر تو میخواهی که حفظ صداقت دولتین
را بنمائی پس بهتر است که ازین ... کسی این مسئله که بحافظ پاشا رسید
غضب شده و جواب سخت داده جنگ در بین طرفین شد و چون حافظ پاشا
دید که حصار شهر محکم است لشکر ... را ... میرده برای گرفتن
راه موصل را پیشگل گرفته به بکر صو باش نوشت که تو والی بغداد باش و من

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 766 of 1140

آن بود که آزاد خالفت شاه ایران بسازد بکر مذکور هم بدین سخن خوش خود را بمقصد
خود کامیاب دیده نفری شاه عجم را بقتل رسانیده و سرهای شانرا بکنگره های شهر
آویزان نمود و نیز عمامه شاه را پایمال نموده و بحافظ پاشا آدم فرستاده ازان
تشکر نمود شاه عجم که ازین واقعه مطلع شد با لشکر زیادی شخصاً بطرف بغداد آمده
از بکر مذکور خواهش تسلیم شهر را نمود بکر قبول نکرده گفت که اگر شاه — مانند
شاه عباس با سپاه خود بیاید بغداد را از دست من گرفته نمیتواند لشکر شاه
عباس هم واصل شده و شهر را احاطه نمودند بکر مذکور از درون شهر حکم فیر توپ
ها را داده و جنگ شروع شد بکر بحافظ پاشا اطلاع داده وازان جنگ
خاست حافظ پاشا هم یک فرقه عسکری را با کورحسین پاشا روانه نموده و انها
در موضع کردان سرای نزول نمودند و چون عجم ها از آمدن فوج عثمانی باخبر شدند
بنای فریب دادن را گذاشته به کورحسین نوشتند که میخواهیم در خصوص صلح
باشما گفتگو نمائیم کورحسین با رؤسای عسکر خود بطرف اعجام رسیار شده
و در بین راه یک جماعهٔ سیاه عجم که در راهش کمین نموده بودند بر آنها حمله نمودند
وانشانرا کشته سرهای شانرا بعوض خون آن عجم هائی که بکر در بغداد کشته بود در
نزد شاه حاضر نمودند حصار در بغداد سه ماه طول کشیده و مردم شهر از گرسنگی شکوه
نمودند و حصار بدرجه شدت کرد که آدمی با همدیگر خود را میخوردند و بعضی با مجبور از
شهر بیرون شده بلشکر عجم با میرفتند بکر صوباشی پسر داشت که در جوانی مانند پدر بوده شاه
عباس نزد آن قاصد فرستاده دادرا وعدهٔ ولایت بغداد داده ازان خواهش نمود که
بغفلت پدر خود دروازه بروی عسکر ایران باز نموده و آن پسر خلف که محمد نام داشت و
محافظ شهر بود در شب آینده دروازه ها را بروی لشکر ایران باز نموده و ایرانیها با غلغله و غوغا
داخل شهر شده بر مناره ها بالا شده اعلان نمودند که شاه عباس شهر را گرفت مردم مطمئن
باشند و یکدسته نفری بطرف بکر صوباشی رفته و آنرا که قبلاً از آوازشان بطور که مذکور
از خواب بیرون شده بود با توپ های شان نزد شاه حاضر نمودند و چون بحضور
رسید که تبرش با قدام نزد شاه نشسته و بنای سرزنش پدر را گذاشته او را
بر خیانتی که بشاه نموده بود ملامت مینمود شاه هم امر نموده و اموال پدر
را به پسر تسلیم کردند و بعد بکر را در قفس آهنی نموده پسرش را محافظ آن قرار
داوند و در روز هفتم این قفس را در یک احاطه آتش گذاشته او را تعذیب
می نمودند که اموال مدفونهٔ خود را نشان دهد و بعد قفس را از انجا گرفته در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 767 of 1140

میان زدرتی که پر از زفت و گوگرد بود گذاشته و آن زورق را بحضور مردم
در میان دجله سر داده و آتش زدند و ازین واقعه و سایر عداوت سابقه جنگ
شیعه و سنی شروع شده خون در کوچه های بغداد موج میزد و بحکم بایزید و خطیب شهر
اهل سنت و جماعت را که یکی نوری افندی و دیگرش را عمر افندی میگفتند بدست
آورده و ایشان را دار میکرد که سب شیخین کنند و آنها که امتناع ورزیدند به
یک رخت عزا آویزان و تیر باران شدند شاه عباس که برای محمد بن هبره عهده
والی گری بغداد را نموده بود محمد مذکور را بخراسان روانه نموده در آنجا او
او را بقتل رسانید و بعد ازین شاه عباس مدتی در بغداد حبوس نمود و با یک
سپاه بطرف موصل برای جنگ حافظ پاشا شتافته و مدتی او را در موصل محاصره
نموده و چون نتوانست شهر را بگیرد ببغداد مراجعت نموده و حافظ پاشا هم بطرف
قسطنطنیه رفته و بهمراه بیست هزار لشکر واپس آمده نخصا بغداد مشغول شده و ایام
محاصره خیلی طول کشیده و عساکر مانده شده بر حافظ پاشا شورش نموده او را معزول
نموده و محبوس کرده مراد پاشا را بعوض آن بر خود مقرر نمودند و باز مراد پاشا را
معزول ساخته حافظ پاشا را واپس آوردند و باز بحافظ پاشا شوریده میخواستند
او را بکشند مگر حافظ گریخته خود را بقلعه امام محقق و باز انجا با عساکر خود صلح
نموده و واپس آمده متوجه شد شاه عباس نزدیک حصه فوج خود را عقب آن
انداخته امر نموده بود که او را در راه بکشند مگر حافظ پاشا با آن ملاقی شده
و آنها را شکست عده کمی از نزد آن نجات یافته ببغداد رفت و بعد
حافظ پاشا بر مراد پاشا اقدام نموده و آنرا که سبب این شورش
با بود بقتل رسانیده و با سپاه خود بطرف موصل شتافت در آن
جا از طرف مرکز سلطنت برایش امر رسید که با سپاه خود بجانب
حلب برود و در آن جا منتظر کمک باشد و بعد از مدتی حافظ پاشا
معزول شده و عوض آن خلیل پاشا مقرر شده و این هم
فوت شده خسرو پاشا جای نشین آن شده و با خرد یکصد و
پنجاه هزار لشکر بوده و با لشکری خود بغداد را محاصره نمود و چون بعد
از جنگ های زیاد نتیجه بدست نیامده واپس بموصل مراجعت
نمود. و در آنجا مهمانی ترتیب داده و بسیاری از امرای عسکری را دعوت
نموده و بعد از احضار حکم بقتل شانرا نمود و ایشان بخیال آنکه اینها سبب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 768 of 1140

اردو می شدند بقتل رسانیدند و صد هزار سپاه را از مرکز دور نموده و حوادثی زیادی اتفاق افتاد که سخن بطول انجامد شاه عباس نیز سنه یکهزار و سی و شش مرده و بغداد الی سنه یکهزار و چهل و هشت بدست عجم باقی مانده و سلطان مراد شخصا آنرا فتح نمود.

(فتح بغداد)

در سنه یکهزار و چهل و هشت سلطان مراد برای فتح بغداد برآمده صد هزار مرد جنگ باخود داشته و رفته رفته بسیصد هزار نفر رسیدند شاه هم لباس عربهای قدیم را پوشیده و خود در خانی که از اطراف آن شال سرخی بر شانه آن افتاده بود بسر کرده با سپاه خود بغداد را احاطه نموده شاه عجم هم بعد از وقوف به احوال با لشکر جرار برای مدد عساکر بغداد خود شتافت و هر دو لشکر در پای هم مقابل شده و عجم شکست فاحش یافته و روز بروز سختی بود که بر ایرانی گذشت ایرانیها بعد ازین شکست بغداد را محکم نموده توپهای سلطان بنای شهر رفتانی مانده و بر دو صد برجی که بغداد داشت گلوله میبارید تا اکثر برجها ویران گشت و هم سلطان مراد که دیگ بسیار بزرگ زیر دیوار کشیده و آنرا پر بارود نموده و آتش دادند دیگ بزرگ برج بهوا شده راه پیدا شد مردم بغداد که اینحال را دیدند بشاه فرستاده و از آن اجازه خاستند که شهر را بسلطان تسلیم نمایند شاه بحضور سلطان وفدی روانه نموده خواهان صلح شدند و سلطان قبول نکرده در محاصره استداد نمود تا اینکه روز جمعه بیستم شعبان بعد از چهل روز محاصره شهر را فتح نموده و عساکر پیش و سلطان و سلطان از پس داخل شهر شده و از عجم زیاده از بیست هزار نفر بقتل رسانیده و بسیاری از دوسای شانرا محبوس نمودند بعضی ها میگویند که درین جنگ پنجاه هزار نفر از عجم ها کشته شدند و سی هزار باقی ماندند که ازینها هم بعضی خودرا بدجله بغداد انداخته و بعضی ها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 769 of 1140

در بیابانها آواره گشتند سلطان نیز حکم داد که اگر کسی شخصی عجمی را نزد خود جای داده بود کشته میشود در اثر این حکم نیز قریب هزار نفر عجمی را دستگیر نموده نزد سلطان حاضر نمودند و سلطان انها را حکم به کشتن نمود از سپاهیان سلطان درین جنگ ده هزار نفر ضایع گشته بود بعد سلطان تعمیرات مشهد امام اعظم رح و مقبره حضرت شیخ عبد القادر را تجدید نموده و خسارات عجم را که در این دو رفته مطهره رسانیده بودند رفع ساخته دیوار شهر و قلعه را مرمت نموده سپاهی با آلات جنگی در انها وضع نموده ۱۰ هزار نفری عسکری در بغداد گذاشته یکی از زرا را بولایت آن خطه مقرر نموده و خود سالما به قسطنطنیه رجوع نموده و در انجا برای قدوم آن احتفالات جشن های بزرگ نموده بودند سلطان هم با پنجاه نفر خان ها که مقید بزنجیر ها بودند در حالیکه بدست خود یکدسته یراق گرفته و بر شانه های آن پوست پلنگ کشیده خود را بوضعی سلطنتی بود که سکندر وقتی از فتح بابل آمده و همین وضع لباس را اختیار نموده بود این سلطان از جمله پادشاهان عظیم الشان آل عثمان بوده در مدت سلطنت آن فتوحات نمایان شده و دفاینات اقدا غن نموده بود از جمله سعادت های بزرگ یکی این است که حرمین شریفین خیلی توجه نموده و همیشه کوشش مینمود که از طرف علمای دین مبین مسئله بگوش او برسد و نیز از احوال رعیت واقف بوده از حالات حکام نیز بدرجه کافی علم آوری نموده در عهد آن پنجاه نفر مستحفظ مجاورانی کنند و از جمله سعادت های بزرگ آن تعمیر کعبه است و سبب آن چنین بوده که در سنه ۹۳۹ سیلی بدرش آمده و مسجد حرام داخل شده بعضی جوانب کعبه را ویران نموده علماء و مهندسین اتفاق نمودند که باید تمام بنای خانه تجدید شود این مسئله را بحضور سلطان مراد خان عرضه نمودند و از طرف آن تجدید تعمیر آن صادر گشته لاجرم معماران همه خانه را غلطانده و از نو تعمیر نمودند در دور شعبان سنه ۱۰۴۰ تعمیر تمام شده در این بار امروزه همان بنا و سلطان مراد خان امیر که در ابتدا تعمیر شریف مسعود بن ادریس بن حسن ابو عمی بوده و در اثنا تعمیر فوت شده و عوض آن شریف عبد الله بن حسن بن ابی نمی که جد شریف محمد این عون است مقرر شده تعمیر آن تمام شد مؤرخین تاریخ این بنا را چنین نوشتند رفع الله قواعد البیت (۱۰۴۰) و بعضی ها چنین گفته اند مراد بنی بیت الاله زاده ساد بهایزدهی زید مجده بعد از بنای کعبه دروازه اول نزا نصب نمودند لاکن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 770 of 1140

در سنه ۱۰۴۵ امر سلطان به تجدید دروازه نیز صادر شد دروازه مدینه ساخته زینتهای دروازه اول را نیز بدان افزوده و دروازه اول را به پای تخت حاضر عاذده تخت اند دولت میرفند دروازه عالیه نام سلطان نوشته است ولادت سلطان مراد خان سنه ۱۰۲۱ و مرگ آن در نهم شوال سنه ۱۰۴۹ او اقع گشته عمر آن بیست و نه و مدت سلطنت آن شانزده سال و ده ماه و پنج روز بوده است

سلطنت سلطان ابی المعالی بن احمد و آن غزوه از غزوه های او

سلطان مراد خان فرزند نداشت از برادران آن سلطان ابراهیم باقی ماند و بعد از وفات برادر به آن بیعت نمودند در خلاصة الاثر میگوید که ابراهیم سلطان معظم و پادشاه جواد بوده زمانه آن منصورترین زمانه ها و عهد آن بهترین ادوار سلطنت این خاندان گشته جیعا از اطاعت کرده و یمین دولت آن همه بقعه ها خاموش گشته و تمامی جریانات دوران معتدل شده بود و بعد از دو سال سلطنت عزم سپاهی برای جنگ قزاق ها روانه نموده و آن سپاه کامیاب نشدند و بعد باز لشکری فرستاده و این دفعه اذوقه را محاصره کرده و اهالی را بمضایقه گرفته و بعد از ناچار شدن اهالی شهر را سوخته و شکست خورده فرار نمودند و بعد عساکر سلطان داخل شده و آنرا تعمیر نموده یک حصه فوج ساخلو در ان مقیم ساختند

غزوه دیگر ان برای جنگ جزیره کریت

در سنه ۱۰۵۵ سلطان ابراهیم چهارصد کشتی جنگی پر از سپاه نموده با صد هزار مرد جنگ بدان طرف روانه شدند و سبب چنان بود که کشتی های مالطه بعضی کشتی های عثمانی تجارتی نموده و بعد نزد روسای روحانی بندقیه که در گریت بودند پناه گرفته بودند بعد از وصول عساکر دولت عثمانی بدانجا شهر قندیه کاندی را که از بزرگ ترین شهرهای این جزیره است محاصره نموده و خیلی بعجلت آن را فتح کرده و کلیساهای او را مساجد ساخته و چیزی فوج ساخلو در انجا انداخته و واپس به مرکز سلطنت رجوع نمودند به تعقیب این واقعه روسای روحانی بندقیه یکدسته بزرگ عساکر را فرستاده و متصرفات عثمانی را که در ان جزیره بود واپس گرفته حصه بزرگی را از نفری شان اسیر کردند سلطان از این مسئله بغضب شده و باز فوجی فرستاده و ایشان را بیرون نموده بر شهر مستولی شده قلعه رتمو را که خیلی محکم بود محاصره و فتح نمودند و درین خلق زیادی از کفار تلف شده

بقیه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 771 of 1140

بقیه جزیره را بتصرف نمودند و تنها قلعه بدست کفار مانده و حصار آن بطول انجامید و سپاه اسلام آنرا ترک نموده رفتند چنانچه ذکر خواهد شد و اما سلطنت سلطان محمد بن ابراهیم این نیز فتح گشت جزیره کریه از بزرگ ترین جزایر و دارای شهرهای بسیار و دهکده های زیاد است بعضی از اشخاصی که در آن داخل شده اند میگویند که دارای سی و چهار هزار ده است دور آن در حدود مسافت پانزده روز مسافت میباشد و چون نام آنرا یاد دارد بعد از بیان احوال سلطان ابراهیم بوصف آنکه عشرت دوست و لذت پرور و مسرف بود در شمار اغزل نمودند حال سلاطین ال عثمان مختص از حیث زهد و عدالت و بیت المال خلیل القدر و گرامی میدانند و میگویند که از سلاطین شان همراه شیخ الاسلام عهد خود وعده نموده بود که یکی از مساجد جامع باشد بواسطه بعضی مصالح سلطنت حاضر شده ملاقات نماید سلطان بوعده خود وفا نموده بساعت معینه رسید و شیخ الاسلام در آنوقت نیامده ساعتی بعد حاضر شد سلطان که او را دید آمدن شیخ الاسلام را از ان استفسار نمود شیخ الاسلام معذرت خواسته گفت چون از سلام من چرکین شدم بخلاف حرمت بود که ما آن را ستار بحضور سلطان حاضر شوم از ان سبب گفته بودم آن را بشویند و خشک شدن آن قدری ملول گشید سلطان گفت من هم بدون ستار موجوده خود دیگری ندارم در نه بحضور شما قدم رنجه می نمودم چه بسیار سلطان و شیخ الاسلام یک دولت بزرگ بچه اندازه تقوا و زهد بودند بیت المال را محافظه میکردند خلفاء راشدین رضی الله عنهم که ممالک را فتح و دینار آبادان نمودند بواسطه زهد دنیائی و عدالت بیت المال بوده است نه اینکه نماز زیاد و روزه بسیار میگرفتند و چون ملت ترک سلطان ابراهیم را مسرف دیدند گفتند این بخلاف اسلاف خود رفتار میکند و این احوال را پسندیده نموده او را خلع و پسرش سلطان محمد را نشاندند مدت سلطنت سلطان ابراهیم هشت سال و نه ماه بوده در روز سوم خلع آن اورا بقتل رسانیدند عمر آن مرحوم سی و سه سال بود سلطان مذکور خیلی سفید رنگ و خوش طالع بود بهیچ طرف لشکر نفرستاد که آنرا فتح ننموده برگردد یک عیب داشت که مسرف بود باقی سلاطین ال عثمان که پس از ان آمده اند از نسل این سلطان اند .

فایده

در خلاصة الاثر آورده که امروز برای این سلطان جوانی اتفاق افتاده که هرگز دیگر نشده است چه این سلطان سلطنت پدر و سلطنت عم و سلطنت دو برادر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 772 of 1140

وسلطنت پسر خود را بچشم دیده است، دهم در کتاب مذکور میگوید هرچند جستجو شده
کسی یافت نشده که متصرف امری بوده و نام آن ابراهیم باشد آن کار را به اتمام میرساند
باشد راغب در محاضرات خود میگوید که ابو علی نظام گفته مهدی پسر خود ابراهیم را
خیلی دوست میداشت مادر ابراهیم بر اینش گفت که نه بینی که این پسر بعد از تو خلیفه
خواهد شد مهدی گفت نه هیچگاه ابراهیم نام متولی امور شده نمی تواند چه حضرت ابراهیم
خلیل علیه السلام اولین پیغمبر بود که به آتش نمرود معذب شد و ابراهیم
پسر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زندگی نکرد و ابراهیم بن مهدی اگرچه به آن بیعت
نمودند مگر کار آن تمام نشد و ابراهیم امام امر سلطنت احکم نمود با میدانکه اولین خلفا
بنی عباس باشد مگر از وحشت مروان بن محمد بن مروان کشته شد و نیز ابراهیم بن عبد الله بن
حسن مثنی طلب خلافت نموده و کشته شد خلیفه متوکل برای پسر خود المعتز بیعت نمود این
هم بقتل رسید پاک است خدائی که حکمتها دارد در مروج الذهب مسعودی آورده که ابراهیم
بن مهدی گفته که من و هارون رشید که خیال رفتن موصل را داشت شطرنج می نمودیم و چون
از شطرنج فارغ شدیم رشید گفت ای ابراهیم باری بگو که کدام یک از اسمها بهتر است
گفتم اسم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت بعد ازان کدام اسم خوب است
گفتم هارون اسم امیر المومنین هارون گفت چه میگوئی مگر ابراهیم که نام خلیل الرحمن است
فراموش کردی گفتم اسم صاحب خود را تباه می کند آیا خبر نداری
از حضرت ابراهیم از نمرود چها که ندید هارون گفت ابراهیم این
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفتم چون به این نام موسوم شده
بودند وفات یافتند گفت ابراهیم امام گفتم بواسطه
همین نام بود که مروان جعدی اورا در جوالی نوره به قتل رسانید
و هنوز ای امیر المومنین از دو ابراهیم دیگر خبر نداری
ابراهیم بن ولید که از سلطنت خلع و ابراهیم بن عبد الله بن حسن
کشته شد و من ای امیر المومنین شخصی هستم که به این نام مسمی باشد بجز
اینکه کشته و یا از دیار رانده شود و همین که سخن من تمام شد
دیدم که ملاحی ندا می کند که ای ابراهیم چنین و چنان
و من بطرف رشید دیدم و آن خندیده بطرف پاهای خود نظر نمود

سلطنت سلطان محمد بن ابراهیم

بعد از خلع پدر خود در سنه ۱۰۵۸ در حالی که هفت ساله بود

بسلطنت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 773 of 1140

سلطنت گشت امور سلطنت دراین زمان خیلی مختل بوده حساد و تمام
سلطنت نیز زیاد شده افساد و یات کامل بر هم گشته سپاه بمنصب دار
اطاعت نکرده وکلاء دولت در تنفیذ اوامر سلطنت بی مبالات بوده
وازاین سبب آشفته وفساد زیاد و مضطر بروزراء واکابر رقوت یافته یک
وزیر بوزارت مقرر می شد و باز معزول می شد تقدیر ده
سال این مسئله دوام نموده سلطنت متزلزل بود سلطان باخورد سالی خود
جستجو می نمودند که کسی پیدا کنند که لیاقت صدارت عظمی را داشته باشد
تا اینکه محمد پاشای کوپرلی را که پیر مرد حاذق بادرایت وسیاستی بود پیدا
نموده بصدارت عظمی انتخاب نمودند وآن هم در سنه ۱۰۶۱ صدر اعظم
ودر رفع خلل عمده که دولت را بانحطاط نزدیک نموده بود کوشیده
ودر یک مدت کوتاه امور دولت بنظام کافی منتظم نمود.

غزوه سلطان محمد بطرف مجارستان وعراق

این غزوه به تدبیر محمد پاشای کوپرلی واقع شده سپاهی برای سرکوبی
مجار ـــــ وعراق مجهز نمود همه انها و باقی باغی های خارجی را ازپیش
برداشت ودر سنه ۱۰۶۸ بر چند کشتی های بندقیه قبضه نموده
جزیره بتغداس ونیمرس را تصرف کرد.

دو غزوه دیگر

ولشکری بجنگ سرب روانه نموده دفعتاً پیاصد وپنجاه هزار
نفری ایشان کشته وغالب شدند ویزیک جماعه ازاورام
که در ملک افلاق بودند عصیان ورزیده وصدر اعظم سپاه
تهیه نموده روانه کرد وایشان رانیز مغلوب ومطیع ساخت
وهم یک سپاه بجنگ بندقیه مجهز نموده لاکن پیش از
اتمام این مسئله در سنه ۱۰۷۲ فوت شده صدارت را پسر خود
احمد پاشای فاضل که از پدر خود در حذاقت وسیاست بلند
بلند تر بوده پدرش همه علوم را براو خوانده وخیلی امر
گشته وفطرتاً صاحب رای صائب وصیت نموده واحد پاشا صدر
اعظم شد از فراست این شخص روایت می کنند که روزی
کسی یک توقیع (دستخط) را نزد آن آورد صدر اعظم دانست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 774 of 1140

که این دستخط ساختگی است و آنرا حیلی از خواص و ده وامر بحفظ آن نمود
و بعد از آنکه ازین واقعه شش سال گذشته بود که روزی شخصی دستخط دیگر در یک
رقعه بود نزد شش آورد و همین که این دستخط را دید فی الفور همان دستخط
را طلب نموده با هم مقابله نموده دانست که همان خط است و بعد از مقابله
رقعه کاتب از اخواسته و توقیع اول را نزد آن گذاشته حقیقت
امر را سوال نمود آن شخص انکار نتوانسته اقرار کرد بعد وزیر
حکم قطع ید او را داده معاش آنرا از بیت المال مقرر نمود.

غزوه ایوار

از غزوه هائی که در ایام وزارت ان واقع شده بود غزوه ایوار
بود که سلطان محمد صدر اعظم را برای فتح آن مقرر نمود
وان هم با لشکر زیادی رفته جنگ سختی در بین روی داده
وچند مرتبه مجرها با عسکرش کرها نموده بودند مگر خداوند به
تدبیر این وزیر از همه آن مکرها مسلمانان را نجات داده و در سنه
(۱۰۷۰) انرا فتح نموده و به نزدیک آن قلعه را که کفار بنا نموده آنرا
قلعه حدید نام نموده بود بجهت انکه کفار در آن متحصن نشوند
ویران نمودند.

غزوه برزگ بطرف کرید

در سنه هفتاد و هفت با یک سپاه زیاد به جزیره کریت
برای اینکه شهر قندیه را که تهنوز فتح نشده بود فتح نماید
وچون نزدیک انجا رسیدند یک موضع ویرانرا که در ان جا بود
برای مهمات جنگی تعمیر نموده بنای محاصره را گذاشت شهر
قندیه را هم کفار بدرجه محکم نموده و یک دیوار بداخل آن
علاوه بر دیوارهای آن کشیده بودند که فتح آن خیلی دشوار بود جنگ
مدتی در بین امتداد یافته و درین حال بنا بخواهش اهالی قندیه از طرف
فرانسه یازده هزار نفر به کشتی نشسته به کمک آمدند و نیز از طرف مالطه و پاپ
روم نفری زیادی رسیدند این کمکی ها با لشکر اهالی قندیه بر لشکر
سلطان هجوم برده جنگ سختی رخ داد و مسلمانان نصرت یافته دشمن را
شکست فاحشی داده کمی از ایشان زنده باقی ماند کشتی های فرنگ بنا امیدی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 775 of 1140

دایس مراجعت نموده و اهالی قشدیه نزد وزیر فرستاده خواهان صلح شدند و وزیر هم اهالی را لازا انجا کشیده لشکر خود را در انجای کشتی های مالطه که بغنیمت برده بودند باغنایم زیاد دیگری بوطن مراجعت نمود و در غزه جمادی الاول سنه هزار و هشتاد بشارت به اطراف رفته و شهرها را تزئین نموده شعرا قصاید و سوانح تاریخی نوشته و از جمله بهترین شان این تاریخ لفظی و معنوی است که فاضل محترم شیخ احمد صفری فرموده - (فی عام الف و ثمانین عام)

غزوه بلاد قرم که بعد ازان غزوه پولونیا واقع شد

در سنه هشتاد و چهار وزیر سپاه زیادی بکنک قرم روانه نموده قلعه قنچه را فتح نمود و در سنه هشتاد و پنج عساکر خود بطرف پولونیا صوف و شهر کیناکره که بمتانت قلعه خود مشهور بود فتح کرده و بعد ازان بسیاری شهرها و حصارها را تصرف نمود و بهمراه اهالی پولونیا صلح نموده خراج سالیانه بر انها گذاشت و بعد از انکه عساکر اسلام رجوع نمودند برایشان خبر رسید که اهالی پولونیا بدسایس نمسه و پاپ روم بنای شورش را گذاشته باغی های مالطق و بغدان و قزق هم برایشان پیوسته دعوای بغاوت وسیع شده است درین حال که سنه هزار و هشتاد و هفت باشد صدر اعظم احمد پاشای فاضل فوت شده و سلطان با تمامی مردم بمرگ آن اندوهگین گشت و بعد ازان مصطفی پاشا که بحضور محمد پاشا و پسرش احمد پاشا فاضل خدمت نموده و در اثر خدمت خود ترقی یافته و از سیاست انها چیزی اموخته و اگرچه بمرتبه آنها نرسیده بود باز هم جای نشین شان بصدارت شد.

غزوه بزرگ بطرف جهرین

اولین سفری که بطرف جهرین بود که پیک سپاه بیکران انجا توجه و بزرگ نگساری که نزدیک آن شهر و از جمله سرچشمه های بزرگ آنطرف محسوب میشده و حکومت ماسکو و قزق کامل از انجا نیک برای خود طلب مینمودند قبضه نموده شهر را نیز فتح نمودند بعد از فتح این قلعه مسلمانان شادمانی نمودند چه فتح این قلعه از جمله محال دانسته می شد بدرجه که نصارای روم به وزیر مذکور که عزم فتح ان را نموده بود استهزا می نمودند و هنگام جنگ نیز اخبار شکست مسلمین را نشر نموده شماتت ها می کردند و میگفتند این قلعه تابع شاه ماسکوست که آن از همه نصاری قوت و سپاه و مملکت بیشتر دارد و با جمله فتح این قلعه از بزرگترین

فتوحات اسلامیه شنده دسه رو قسطنطنیه ترین شد درین حال سلطان محمد
به شهر سلستره روم ایلی بوده به قایم مقام سلطنت نوشت که من به
دارالسلطنه می ایم و باید چون ترین شهر را ـــ ندیده ام دو مرتبه
شهر را ترین کنند و همان بود که بعد از آمدن آن شهر را به اصولی ترین
نمودند که هیچ گاه نظیر ان دیده نشده بود و بعد ازان حریقی در
قسطنطنیه عارض شده دوازده هزار خانه سوخت و باین هم اکتفا نشده
در آن سال قریبا نود حریق دران شهر واقع گشته بعد ازان سرور
همچنین سوگواری اتفاق افتاد .

غزوه نمسه

بعد وزیر مصطفی پاشا از سلطان اجازه سفر ممالک انگروس و فتح شهر
وین پایتخت نمسه را خواهش نموده بعد ازادن در تهیه اسباب و ذخایر
متوجه شده و به حکام اطراف نوشته سپاه بیکرانی که تحت حد و حصر نمی آمدند
جمع نموده و وزیر با جند زیادی بعزم فتح نصاری از قسطنطنیه برآمده و سفر میکردند
تا اینکه روز پنجشنبه دوازدهم رجب ۱۰۶۳ به قلعه یانق رسیده و بعد ازان دو
شنبه بقلعه بج واصل شده امر داد که همه قریه جات بین راه را تاراج
کنند و عساکر هم بهر قریه که میرسیدند تاراج کرده او را با کشت و زرعش
سوخته و خراب می نمودند و قریبا یکصد قریه را با توابع
آن ویران می ساختند و هر قریه ازین ها که گفتم بمثل یک شهری
بوده قریبا هزار خانه دران می بود و هر کدام به نهایت درجه محکمی و
خوش بنائی بوده خانه های آن ها بدرجه وافی خوش ساخت و به
سنگ مرمر هموار گشته دارای سه طبقه بوده طبقه بالائی بخوبی محکم شده بود
عساکر تا تردیکی منزل الماکه در محل انگروس و مشهور به پاب است
رسیده تاخت و تاراجی نموده بر هر چیه دست یافتند یغا نموده سوختاندند و ازین واقعات عجیب
که عساکر بهر قلعه که داخل می شدند نقری بسیار و نهایت زنها و مردهای
در انجای میدیدند انها را القتل رسانیده و بقلعه داخل شده آتش دران می افکندند
و بیشتر از اهل قلعه این حال را حکم فرا شده غنیمت بشمار را با صد هزار اسیر بدست اورده
بدرجه که زن بهراه فرزند خود بسه قروش فروخته می شد عساکر نصاری از بیم گریخته و بسیاری
از اموال را با خود برده بودند لاکن یک دسته لشکر با ایشان رسیده غنایمشان را غالبا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 777 of 1140

بقتل رسانیدند و چون وزیر به قلعه بچ که شهروین است رسید و نمسه ها او را سخت
محکم نموده بودند و این قلعه ایست که از سه جانب بخانه ها و بناها و عمارات و باغها
محاط است و از آنجمله بفده قصر شاهی است که طرفه مزین است و آنقدر فواکه و
نباتات و بناهای سنگ مرمر و ساق دارد که نظیر آن دیده نشده است و با نهضتی
که عسکر بچ گریخته و همچنین اهل خارج شهر که رعیت ها باشند نیز فرار نموده و بدون پست نزدیک
مرده و ده هزار عسکری و ده هزار رعیتی در داخل قلعه کسی نمانده بود ازین سبب وزیر اعظم
محاصره قلعه را داد بطوپ ها را در ان نصب نمودند و باندک زمانی خانه ها و کلیسا
ویران شده و مردم به شمار آمده اطاعت اظهار نمودند وزیر از ترس اینکه مبادا
عسکر آزاد داخل شده چور کنند و اموال را ببرد راضی شد و زر او عساکر آمده خانها
دخول شدند وزیر گفت بشرطی که ضامن شوید که عساکر اموال را تاراج نکنند انها هم این
ضمانت را نکرده مسئله دو روز یا سه روز دوام نزدیده و کسی از عاقبت امور فکر
نبود مگر شاهان نصارا اجتماع و اتحاد کلمه کرده و از طرف دیگر شاه نمسا از مرکز
مملکت خود گریخته به بعضی قلعه های سخت مملکت خود پناه برده و از انجا بشاه پروسیا
اتحاد جنگی کرده المان و نمسه و بسیاری از فرنگی ها به تحریص پاپ نیز بر علیه اسلام
اتحاد نموده بودند حصار قلعه مذکور که چهل و پنج زرع دوام نموده بود و درین دو روز هم
صدر اعظم با وزراء و بدریای عسکر غوطه ور بودند که آیا شهر را بصلح بگیرند و یا بزور که طلایع
عسکر کفار نمایان شده و به تعقیب آن سپاهی رسید که فضا بران تنگی کرد و بدواً شروع
بجنگ نموده بلدول های هیچ جنگ خود از هیچ چیز هراس نکرده و پیکبارگی بر عسکر
سلطان که مهیای جنگ نبودند هجوم آورده و مقدم لشکر سلطان بنای فرار را
گذاشته هر کس که بچنگ افتاد کشته شد کفار بر سراپرده ها و اسباب تصرف نموده
وزیر هم بهمراهان خود بنای فرار را گذاشته عسکر در آن دستپاچگی ها متفرق
شده و توشه شان خلاص و پریشان و سراسیمه بهر طرف رفتند و باز بسیاری از عسکر
در بلگراد با وزیر جمع شده و نصاری افلاق و بغدان و از دل بنای عصیان را گذاشته
و کفار بر ممالک اسلام حمله آوردند مصطفی پاشا هم در بلگراد مانده بود منتظر اوامر سلطان
که درباره آن چه حکم می شود تا اینکه حکم بقتل ان صادر شده و در محرم ۱۰۹۵ بجزای
سوء تدبیر خود بقتل رسیده و بعد ازان ابراهیم پاشا ببلگراد مستعین شده و بعد ازین
واقعه شدیده و جنگ های هول ناک پاپ روم شروع نموده و اهالی اروپا از هر طرف
مسلمانان از دیار اروپا تشویق داده عساکر زیادی از هر طرف جمع شده نمسه بلگراد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 778 of 1140

مشکفل پولونیا و بندقیه و سایر سواحل دریای سفید شده و از هر طرف بدولت عثمانی هجوم می آوردند پاپ هم ایشانرا بصبر و استقامت امر نموده و بدیشان کمک روانه مینمود درین وقت تدبیر ابراهیم پاشا هم کوتاهی نموده و در ۹۰۲ سنه امعزول شده سلیمان پاشا صدر اعظم شد این شخص باعساکر خود ببلاد مجر رفته میخواست بطور محمد پاشای کوپرلی کار کند لاکن آن شیوه را اجرا نتوانسته و لشکریها اراده قتل او را نمودند و آن گریخته بقسطنطنیه آمده و در آنجا بحکم سلطان بقتل رسید سنه ۹۰۸ و بعد ازان سیواس پاشا بوزارت معین شده سلطان هم عمر خود را بشکار و بازی مصروف نموده بدبختی از هر طرف بدولت عثمانی متوجه شده قحطی و حریق های متواتر بملک واقع شده ارباب حل عقد اتفاق نموده و در سنه ۹۰۹ او را خلع نمودند و در سنه ۹۱۰ فوت شده چهل سال و پنج ماه سلطنت نمود.

لطیفه

در آوان سلطان محمد مذکور یهودی پیدا شده دعوی نمود که من مسیح می باشم و از طرف دیگر درهمین سال مسلمانی پیدا شده ادعا نمود که من مهدی می باشم و درین سال ۹۰۲ یهودی در ازمیر ندا بلند نمود یهودیها که در کتاب خود در آخر الزمان مسیح را انتظار داشتند و حضرت محمد و حضرت عیسی علیهم السلام را تکذیب نموده منتظر دیگری بودند باین یهودی که فصیح زبان و نیک صورت بود گرد آمدند و آن بیچاره القدس آمده بنای فریب یهود و مسلمانرا گذاشته و به یهودیهای ممالک عثمانی مخابره نموده همه بان ایمان آوردند و به تعداد بسیار بروش او آمده ازان تبرک می جستند و ازان خوارق و عجایب روایت می نمودند و آنهم بعضی شعبده ها را بروی کار آورده و آنها را معجزه خود قرار میداد در مدت سلطنت سلطان محمد اتباع آن زیاد شده نام آن بلند شد وزیریکه متولی دمشق بود میخواست برآن قبضه کند لاکن اتباع آن زیاد بود و هم این یهودی در اثر مکاتبه یهودیهای قسطنطنیه میخواست بدان طرف برود که صدر اعظم بران گشتی که این مسیح یهودیان بود قبضه نموده و او را در بندی خانه انداخت یهودیها نزد صدر اعظم می آمدند و اجازه رفتن بندی را برای ملاقات آن یهودی میخواستند صدر اعظم چون نفرین زیاد و شوق مشتاز ایشان ملاحظه نمود اجازه داده و برای رونده گان زندان محصول زیادی قرار داده و ازان وجه زیادی بخزانه دولت عاید شد روزی سلطان محمد این مسیح را نزد خود حاضر آورده با آن بزبان ترکی کلام نموده و بدو گفت که تو مسیحی و باید خیلی فصیح باشی پس چرا اینقدر بضعف و گنگی تکلم می کنی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 779 of 1140

و بار سلطان بر این نهج گفت که آیا میتوانی بعضی از عجایب را بمن نشان بدهی یهودی گفت بلی و بعضی اوقات بی توهم سلطان گفت بخواهم یکی از عجایب را بمن نشان بده و حکم نمود که کالای آنرا بکشند و آنرا در میدان ایستاده نموده چواری بر آن بندند و اگر زنده ماند معلوم است که راست میگوید چون یهودی این امر را شنید گفت اگذاشته و گفت من تا این معجزه را ندارم سلطان بنکم خود اصرار نمود یهودی مذکور خود را بپای سلطان انداخته خود را تکذیب نموده و توبه داده ایمان آورده مسلمان شد سلطان هم توبه او را قبول نمود این مسیح بعد ازان بنای تبلیغات اسلامی را گذاشته بسیاری را از یهود با خود مسلمان نمود مگر آن شخص سلطان دعوی مهدی بودن نمود شخصی بود از اکراد و در همین سال در نواحی موصل شده و خلق زیادی بدان تابع شده بودند انرا گرفته بحضور سلطان آوردند سلطان عینا همان معامله یهودی را با آن نمود لاکن نفس شوم کش این شخص معترف شده و بران دعوی باطل خود اصرار نمود تا انیکه بحکم سلطان چنواری (تیرباران) شده و با تراصابت آن گلوله های بارنده ترک حیات نمود و بعد ازین واقعه سلطان محمد مذکور نیز از سلطنت خلع گشته برادرش سلطان سلیمان ثانی ابن ابراهیم بجایش

سلطنت سلطان سلیمان ثانی

سلطنت را در حالی که امور دولت خیلی درهم بود قبول نموده و عساکر باغی طغیان نموده سر عسکر خود را کشته قصد بعضی وزرا را برای کشتن نموده صدر اعظم شیوانش پاشا را نیز کشته بودند که بعد ازان اسماعیل پاشا صدر اعظم شد همسه تیز بساری ممالک دولت مستولی شده بندقیه تیر حیره گرفته بود و بعد از سه ماه اسماعیل پاشا نیز از صدارت معزول شده و عوض ان نکفور خائنی مصطفی پاشا در سنه ۱۰۱۰ مقرر شده و در همین سال عساکر عثمانی به ناحیه ادرنه توجه نموده و در همین وقت عساکر همسه بلگراد را محاصره کرده و درین سال انرا بعد از محاصره طویل مالک شدند.

غزوه سلطان سلیمان ثانی

و همین که سلطان سلیمان از فتح بلگراد واقف شد عسکر زیاد را برای تهیه گذاشته خود هم عزم برآمدن بایشان نموده در این حال خزینه دولت خالی شده اهل قسطنطنیه حکم دادند که ایشان هم کمک کنند و در خلال این حال ایلچی دولت بطرف (وین) پای تخت همسه ذوالفقار افندی برای خطبه صلح همسه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 780 of 1140

شده چون نزدیک صوب مقصود رسید امپراطور نمسه حکم داد که باید سفیر عثمانی در دروازه قلعه و هم در وسط آن و هم پیش تخت امپراطور سجده نموده دامن او را ببوسد و مراسله سلطان را بحضورش بگذارد و باز سجده کنان واپس برود ذوالفقار افندی از این امر سر تابی نموده ده ماه این کشمکش فیصله نشد و چون سلطان دید که این منازعه بطول انجامید حکم جنگ داده و عساکر به ملک مجرش رفته و محاربه نموده قلعه های شانزا خراب و بر اکثر شهرها مستولی شد درین حال جرنال سکویش بر عساکر دولت عثمانی به نواحی یونان خروج نموده انهارا منهزم نموده بودند مگر عساکر نمسه که در نواحی طونه بودند از دست عساکر عثمانی گشته و پراکنده شدند و قلعه ها و حصارها را ترک نموده گریز کردند.

غزوه بلاد نمسه

چون ذوالفقار افندی از ملک نمسه به قسطنطنیه آمد و سلطانرا بجریان امور واقف ساخت مصطفی پاشای صدر اعظم تخواست که از این مسئله چشم پوشی کند از این رو حکم تجهیز عساکر داده در بدست آوردن دلهای مردمی که تحت حمایه نمسه بودند کوشیدن گرفت تا اینکه خود را بحمایت سلطان انداخته و بعد هر قدر ظروف زر و سیم که نزد او و سلطان بود جمع نموده بدار الضرب داده سکه زده با صد هزار عسکر بطرف نمسه روانه شده بیاوودین و سمندیه و بلگراد را فتح نموده منظفر و منصور بقسطنطنیه مراجعت نمود.

غزوه دیگر

در سنه ۱۱۰۳ برای دولت خبر رسید که نمسه پیش قدمی نموده است مصطفی پاشا با عساکری بطرف شان شتافته و سلطان سلیمان در رمضان این سال بمرض استسقاء در حالی که عمر آن پنجاه سال و مدت سلطنت آن سه سال و نه ماه بود فوت شد.

سلطنت سلطان احمد بن ابراهیم و اولین غزوه او

سلطان احمد بن ابراهیم بعد از برادر خود بتخت سلطنت نشست و صدر اعظم مصطفی پاشا با عساکر برای جنگ نمسه رفته و عساکر دولت تا قریب بزرزدین رفته و جنگ هم بین فریقین اشتداد نموده از سپاه مسلمانان رئیس عساکر کردها به شکست نمود و چون مصطفی پاشا این حال را مشاهده نمود بر سپاه بصدای بلند او

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 781 of 1140

داده در وسط معرکه خود را داخل نموده و شمشیر بدست گرفته لشکری بار بحمله تحریص نمود که ناگاه گلوله بسر آن اصابت نموده و شهید شد عساکر اسلام هم از مرگ آن شکست خورده و نمساویها غلبه یافته مسگویند بقدر بیست و هشت هزار کس از مسلمانان درین واقعه بشهادت رسیدند درین وقت عساکر بحری مسلمانان بر فرنگیها غالب بوده و بعد از مرگ وزیر عریجی علی پاشا قایم مقام آن شده در سنه چهار معزول گشته مقلو مصطفی پاشا بجایش نشست و درین سال حریقی در قسطنطنیه واقع شده چهار یک شهر سوخت.

غزوه که در سلطنت سلطان احمد واقع شد

در ذیقعده امسال وزیر بطرف بلگراد برای محاربه که بمحاصره بلگراد مشغول بود متوجه شد و چون نمساویها از رسیدن عساکر عثمانی خبر شدند محاصره را ترک نموده گریختند وزیر با عساکر خود رسیده اماکنی را که نمساویها خراب نموده بودند ترمیم نموده و واپس باز نه متوجه شده و در انجا سپاه دولت ایستاده چون انگلیس با دولت هولند در معاهده صلح پین باب عالی و نمسه داخله نموده بودند صلح تمام نشد و در سنه ۱۱۰۵ عساکر عثمانی برای محاربه مجارستان برآمده و بواسطه بارانهای شدید به بلگراد مراجعت نمودند و در سنه شش سلطان احمد بعمر چهل و چهار سالگی فوت شده سه سال و هشت ماه سلطنت نمود.

سلطنت سلطان مصطفی ثانی و غزوات آن

بعد ازان سلطنت سلطان مصطفی ثانی ابن سلطان محمد رابع ابن ابراهیم سلطان شد و بعد از جلوس آن مسئله صلح را برای امضا نزد آن حاضر نمودند آن سلطان باشهامت قبول نکرده فرمانی بدین مضمون صادر نمود «برای بندگان خدا در عالمی که بخت سلطنت هم باشند روا نیست که از راحت و تلذذ تمتع حاصل کنند پس از امروز حکم میکنم که تلذذ و کسالت از دولت علیه من رخت سفر بربندند چه اعدا گرد اگرد دولت را احاطه نموده مسلمانان را اسیر ساختند و انشاء الله عنقریب انتقام از کفار خواهم گرفت و بسنت جد خود سلیمان بزرگ که بوی مشک از تربت آن بیرون میشود من هم پیش روی لشکر خود رفته فخر و شرف آنرا اعاده خواهم نمود» این اطاعت گیند امیر مومنان را سلطان مصطفی مذکور دوست دارنده علوم و معارف بود و به تدین و عدالت زیست مینمود و خیلی رقیق القلب و حاذق بود هرچند ارکان دولت آن باعث شدند که سلطان باید نفس خود را بخاطره نیندازد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 782 of 1140

مگر سلطان شجاع باین سخنان گوش نداد.

غزوه از غزوات سلطان مصطفی

بعد از این با عساکر خود عزم حرب روج را نموده سپاهی را جمع نموده یکدسته جهاز را از راه دریا روانه نمود و این جهازها به نزدیک شاقس کشتی های بندقیه را شکست داده در جهات دریای سفید پراکنده نموده عساکر دولت جزیره شاقس را تصرف نمودند سلطان هم شخصا با عساکر خود از دریای ملونه عبور کرده با عساکر نمسه جنگ نموده تمامی شهرها و قلعه ها را مالک شده سر حزال نیتر انی را که عساکر آن نج برار عساکر عثمانی بود بریده توپ ها و مهمات جنگی آنرا به غنیمت برده قلعه ها و حصارها غلطانیدند و چون زمستان رسید سلطان با یک حصه عساکر خود بادرنه مراجعت نموده بقیه را ترک نمود که با نمسا دیها جنگ کنند و بعد با عساکر خود بی خاطر شوکت درخشان داخل شده اسیران یاد و توپ ها و سرقی های منقشه بیشمار که از نمسه اخذ نموده بود با خود آورد در خلال این حال اشاه ماسکو قلعه ازوف را تصرف نموده و عساکر دولت آن ها نا زیر دیوارهای شهر ندکور شکست داده و قریبا سی هزار نفر از عساکر آن تقتل رسانیده و شاه ماسکو بعد از محاصره شدید شهر را رها نموده مگر دریای ازوف را بقبضه در آورده در سواحل آن قلعه ها بنا نمود.

غزوه نوشرات

سلطان خبر رسید که نمسه عساکر جمع میکنند و چین فرانسوی که خیلی جنگ آزموده است سر عسکر ساخته است سلطان در سنه ۱۱۰۸ با صد هزار سپاهی بطرف شهر ادرنه رفته و از انجا سپاه را برای جنگ نمسه روانه نموده جنگ سختی که در نتیجه فتح بر اسلامیان واقع شد که از نصاری تعداد زیادی کشته و آنها را در اطراف پراکنده نمود سلطان به پای تخت خود رجوع نمود.

غزوه دیگر

در سنه ۹ به باب عالی خبر رسید که عساکر نمسه لشکر کشی جهان آرا چین فرانسوی باز شروع نمودند سلطان شخصا با عساکر خود بر آمده و صدر اعظم محمد الماس پاشا را با خود گرفته در راه خود به چند قلعه تصرف نموده و فوج نمسه که از چین فرانسوی کمان فرمانروایان بود ملاقی شدند و بعد از چند جنگ شکست در مسلمانان افتاده و صدر اعظم موصوف در میدان جنگ کشته شده عوض حسین پاشا صدر اعظم شد این هم منهزم شده در ملک مجارستان رجعت نمود در خلال این حال دولت انگلیس و هولاند فرانسه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 783 of 1140

در امر مصالحه کوشش نموده شهر کولوفرا امقر انجمن صلحیه قرار دادند وچون دولت علیه عثمانی هم بواسطه کثرت جنگ ها وخلاص شدن نقود مانده شده بود این جمعیت صلحیه را منظور نموده ونماینده گان دولت علیه ودولت فرنسه وانگلیس ودر دنمسه وبندقیه وپولونیا وهولند جمع شده وبعد از سی وشش جلسه در مدت هفده ودوروز در ماه رجب سنه ۱۱۳۰ صلح تام وشروط آن یکی متارکه جنگ بود برای مدت بیست وپنجسال دیگر روس ها این مدت را قبول کرده شهادو سال متارکه جنگ نمودند بعد از انعقاد صلح مردم وعساکر بان واسطه شوریده وفتنه بزرگی پا شد تا اینکه بر سلطان قیام ورزیده آنرا خلع وشیخ الاسلام فیض الله افندی را قتل رسانیدند وبعضی ها میگویند که سلطان چون دانست که او را خلع میکنند بر برادر احمد داخل شده وآنرا توقیف ساخته تخت را بر او واگذار شد مدت سلطنت سلطان مصطفی هشت سال وچهار ماه بوده وخلع آن در سنه ۱۱۱۵ اجل آمده در سنه بعد فوت نموده چهل ویکسال عمر نمود وبعد از ان برادرش سلطان احمد ثالث ابن سلطان محمد رابع ابن ابراهیم سلطان شده از جمله سلاطین غازی دوست وحق شناس بود واولین مقصدان بعد از جلوس این بود که از ان فتنه جوی ها که سبب این واقعه شده بودند قصاص بگیرد وسیاسی شان را بقتل برساند.

غزوه که در زمان سلطان احمد سوم واقع شد

بعد از ان یک سوقیات دریائی نمودند بطرف خلیج بندقیه در طرف موره شتافته اکثر جزایر را تصرف نموده وبسیاری بندقی را اسیر ساخته بر کشتیهای شان قبضه نمودند در سنه ۱۱۲۳ ناگاه یک جنگ مشت وگریبان در بین پطر کبیر روسی وچارلس شاه سویدن شروع شده یک سال طول کشیده اخیرا چارلس مذکور شکست خورده در حدود دولت علیه داخل شد سلطان احمد امرداد که او را اکرام نموده ومصارف آن را وتبعه آن را از خزانه دولت بدهند ومدتی در پناه دولت مانده وهمیشه برای انکه سلطان بار دوس جنگ کند واو را یاری دهد الحاح مینمود ومعرض قبول نمی افتاد.

غزوه با روس

بعد از ان سلطان در سنه ۱۱۲۳ خواهش سویدان [illegible] یاری دهد سلطان

جنگی داد و سپاه زیادی تحت قیادت محمد پاشای بطنجی مجهز ساخته روانه نموده
وجنگ بین فریقین در نزدیکی نهر پرت مشتعل شده و بعد از جنگ شدید عساکر روسی
پس پا شده قیصر بخطر افتاد که اگر ملکه کاترینا بجذاقت و رأیت خود بسر وقت
شوهر خود نمی رسید پطر کبیر بدست ترکها اسیر می شد در بن حال بین صدر
اعظم و پطر کبیر صلح بشرط اینکه بحر ازوف و اپس بتصرف عثمانی بیاید و قلعه
های نکوراز دست حرب کند دولت عثمانی را دران جا بها بگذارد و هم
اینکه روسیه در امور مختصه قزاق ها مداخله نکرده و روسیه متعهد شود که شاه
سویدن باز آذی بملک خود رجوع نماید و بعد از اتمام شروط وزیر اعظم مذکور سلطا
ازین قرارداد مطلع ساخت سلطان بمجرد شنیدن این مسایل
بغضب شده وزیر اعظم مذکور را عزل نموده و بعوض آن یوسف
پاشا را صدر اعظم مقرر ساخت و صدر اعظم سابق بعد از یک ماه
فوت شد رجال دولت کاملا رأی دادند که این مصالحه باطل شناخته
شود بعد از انکه همه رأی دهندگان این صلح را که با صدر اعظم
بودند مالکه باطل دادند با روسیه اعلان جنگ نمودند مگر یوسف پاشای
صدر اعظم جدید هم در امر جنگ تاخیر نموده میخواست باز به متارکه
بیست و پنجساله با روسیه صلح نماید که سلطان ازین اراده در اقف شده
در این اثنا میزول نموده سلیمان پاشا را عوضش صدر اعظم
در سنه ۱۱۲۴ مقرر نمود بعد ازان شاه سویدن دانست که بملک
خود رجوع کند و از دولت هزار کیسه نقود خواست
و منظور شد و باز شاه مذکور هزار کیسه دیگر طلب نمود وزیر ازین درخواست
بغضب شده میخواست شاه مذکور را اقتهرا از ملک بیرون کند و در بن شاه سویدن و صدر
اعظم واقعاتی رخ داد که باعث تطویل کلام میشود در این حال سلطان سلیمان
پاشا را از صدارت معزول نموده و ابراهیم پاشا را بجایش نشاند و باز این را نیز معزول
ساخته داماد علی پاشا را صدارت داد و این صدر اعظم بار و سیه صلحی که متضمن بیست و پنجساله
متارکه جنگ بود منعقد ساخت و در اثنار این حال خطی از خواهر شاه سویدن بدو
رسیده و احضار آزادر ملک برای ادامی مملکت خواهش نموده بود شاه بجهز سلطان
آمده مرخصی خود را خواهش نمود سلطان هم او را اذن داده ششصد چاوش برای
محافظت آن در راه با آن همراه نموده و هشت اسپ نامدار و شمشیر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 785 of 1140

دانه نشان بان بخشش نموده و شاه مذکور در سنه ۱۱۲۶ بحالت شکران دامستان از دولت عثمانی کوچ نموده با آن همه عزت ها و مساعدت ها و انعام ها که در دلش از طرف دولت نقش شده و لایق بود در صحیفه عالم ثبت شود بوطن خود رفته و تاکنون اهل سوید آنها را فراموش نمی کنند

غزوه بندقیه

در سنه بیست و ششم دولت عثمانی با بندقیه جنگ نموده بر اکثر شهرهای موره و جزایر بندقیه در سال ۱۱۲۷ مستولی شد مگر اعیان بندقیه از شاه نمسه که در آنوقت امپراطور المان محسوب میشد معاونت خواست و آن هم دعوت او را اجابت نموده بدولت عثمانی آدم روانه نمود که دولت باید معتمدی روانه کند که مجارستان حاضر شود تا بهمراه آن بخصوص جمهوری بندقیه محاربه شود و اگر دولت از فرستادن معتمد ابا نمود جنگ شدید را از طرف من منتظر باشد دولت عثمانی این را اجابت نکرده رد نمود.

غزوه

بلکه بعجلت تمام صدر اعظم را بهمراه صد و نخاهزار نفری برای جنگ المان روانه نموده هشتاد هزار نفری المانی تحت قیادت اوجین مذکور بمقابل برآمده در نزدیکی کارلوفیز جنگ شروع شد چند روز دوام نمود داماد علی پاشا که از شجاع ترین نفری زمانه خود بود در میدان جنگ برآمده شجاعت مینمود تا اینکه ناگاه صدر اعظم مذکور بشهادت رسیده و کفار چیره شده مسلمانان را شکست فاحش داده بر مهمات جنگی و توپ های شان قبضه نمودند و بعد از فتح به شهر تیمغار تقدم نموده و بمدت دو ماه او را محاصره نموده در آخر آن را نیز فتح نمودند.

غزوه دیگر

و بعد از ان خلیل پاشا صدارت را احراز نموده سپاهی برای جنگ دشمن مهیا نموده و بطرف ادرنه و از انجا بطرف بلگراد شتافت و در سنه ۱۱۲۹ جنگ شروع شده و بواسطه سوء تدبیر این وزیر باز هزیمت بمسلمانان رخ داده و کفار بلگراد را فتح نمودند درین حال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 786 of 1140

صدر اعظم مذکور معزول شده داماد ابراهیم پادشاه بجایش صدر شد
ودر نوبت یک حصه عسکر بهمراه دشمن بجنگ در اطراف ادجین مذکور
شروطی پیش نمود که متضمن بود تا دان جنگ ودادن شهر بلگراد وتمغار
ومملکت های بوسنه وسرب که در طرف راست نهر دینوب واقع است
وهم ملک افلاق از حدود بغدان را تا به نهر دنیستر است وهم در پایان
شروط قرار داد که باید جزیره مورده به بندقیه استرداد شود سلطان
احمد که این شروط بران گران آمد دادن تخت وتاج را به تسلیم این
شروط ترجیح می داد که درین دولت های انگلیس وهولند مداخله نموده
بوضع مخالفت کوشیده چنین امضا نمودند که هر دولت در حین مصالحه
هرچه در دست دارد بدستش باشد ومورده بدست دولت علیه عثمانی
باشد در سنه ۱۱۳۳ حریق هولناکی در قسطنطنیه رخ داده قریباً
ربع شهر سوخت وبعد از اختتام وتکمیل صلح مذکور دولت عثمانی
بهمراه روسی وپولیند هم عقد مصالحه نمود.

جنگ با عجم ها

در سنه سی وهشت جماعتی از اهل سنت که در حدود عجم سکنی پذیر بودند
نزد سلطان احمد آمده از مظالم مردم شیعه که بایشان مینمودند شکوه
کرده خلاصی خود را خواستند سلطان احمد هم سپاهیان بدان طرف روانه
نموده چند قلعه وحصار را با شهرهای دمغان ودهاوند وتبریز فتح نموده
عجم ها را پراگنده ساختند شاه درین فرصت بسلطان پیغام نموده
خواهان صلح شد وازطرف سلطان به شروطیکه ممالک متصرفه دولت
عثمانی برایش ارجاع شود منظور شد در اثنای این حال شاه حسین
فوت شده وپسرش طهماسب بجایش نشسته وبسلطان نوشته
نمود که املاک پدرش را واپس بدهد ودرین حال تبریز را محاصره
کرده بر شش صد بار شتر که امتعه دولت بود قبضه نمود سلطان
بمجرد واقف شدن امر به تجهیز عسکر نموده ودرعین حالیکه عساکر مذکور
در سنه ۱۱۴۳ بحال سفر بودند که عساکر نمساری شوریده دار سلطان
احمد بواسطه بعضی شکایت های خود قتل ابراهیم پاشاه شیخ الاسلام
باش وکتخدای اخوانان عقد ند سلطان این مسایل را قبول نکرده دهها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 787 of 1140

از شیخ الاسلام در گذشته ابراهیم پاشا دکتخدا بیک را بقتل رسانیدند و بعد از آن بعضی از عساکر منکر شده گفتند شخصی که بقتل رسانیدیم ابراهیم پاشا نبود شخصی دیگر بوده است و به نزد سلطان رفته حضار ابراهیم پاشا را اخواهش نمودند در عین حال بنای فریاد را گذاشته سلطان محمود را اجو باشده دان را حاضر نموده بدیوان آورده و تخت نشاندند بآن بیعت و غش سلطان احمد را در سنه مذکور فوق خلع نمودند که در ۱۱۴۹ ه عمر شصت سالگی که مدت سلطنت آن بیست و هفت سال و ده ماه بود فوت گردید

ولایت سلطان محمود اول

این بر در زاده آن که تخت سلطنت نشست سلطان محمود اول بن مصطفی بن ابراهیم و بهمین صورت که ذکر نمودیم در بسیاری تواریخ مسطور است در تاریخ نعمه که از تالیف رضی است نگاشته چنین نوشته که در نوزده ربیع الاول سنه ۱۱۴۳ جلوس سلطان اعظم و خاقان اکرم سلطان محمود اول بن سلطان مصطفی بن محمد واقعشده دهم سلطان احمد ابن سلطان محمد که در سنه ۱۱۱۵ مستولی سلطنت شده بود از سلطنت برطرف شد و این عزل و جلوس در نتیجه شورشی واقعشد که طغا مورث فتنه و فساد است از آن جمله از طرف ابراهیم پاشا صدر اعظم و اتباع آن مظالم زیادی بملت واقعشده و از طرف عسکر دوازده نفر برآمده ده روز متواتر بیرون میشدند و طلب همراهان از باقی مردم می نمودند و کسی بشان را اجابت نمی نمود در روز یازدهم بر آن ها جمع شدند و از آن دوازده نفر یازده نفرشان برآمده معلوم نشد که کجا رفتند و همان یکنفرشان بر اسپی سوار شده امیر آن نفری که جمع شده بودند گردیده زیاده از ده هزار کفر جمع شدند و در عین حالیکه سلطان احمد محافظت وزیر را داشت و امیر الجه که آن الکبطان میگفتند در نهایت خواری بود که امیر باغیان برای شان فرستاد که صدر اعظم و دکتخدا را بما تسلیم کنید که مظالم مردم را از نزدشان باز یافت کنیم از این مسئله سلطان پریشان شده نوکرهای سلطان هم بامر آن سر صدر اعظم و کبطان و دکتخدا را بریده نزدشان فرستاد آن ها گفتند که کشتن کبطان ظلم صریح شده است و ما از آن شکایتی نکرده بودیم و آن را کفن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 788 of 1140

نموده و نماز بران خوانده دفن نمودند و هم گفتند که مابرک صدر اعظم و کتخدا کاری نداشتیم آن هارا زنده میخواستیم که مظالم را از نزد شان ابستانیم بعد ازین مسئله از سلطان انکار نمودند اسلطان هم سلطنت پسر خود سلیمان را برای شان عرضه نمود و ایشان آن را هم قبول نکردند سلطان و باقی اهل حل و عقد دیدند که این اتش گل نمیشود ناچار شده رفتند و سلطان محمود را از حبس آورده به تخت نشانیدند و به سپاه پیغام نمودند که حال مقصد شما برآمد بروید و بچهادنی های خود ارام بگیرید سپاه قبول نکرده عزل و تبدیل بعضی منصب دارها را با قتل بعضی نفری و فرار نمودن بعضی ها را خواهش نمود ند این مطالب شان نیز ایفا شده سلطان محمود از ایشان خواهش نمود که میدان ها را کنند و باز این عساکر میدان را رها نکرده قیام داشتند درین وقعه شیخ الاسلام نزد شان پیغام فرستاده گفت که اگر از پیش قیام نمودید یقین بدانید که بیرق نبوی صلی الله علیه وسلم را بیرون میکنیم و بر خلاف شما فتوی داده جهاد میکنیم بعد ازین سپاه متفرق شده و همینکه امیر این جمعیت را خواهش نمودند از ان خبر و اثری نیافتند و دانستند که کجا رفته است بعد ازان سلطنت برای سلطان محمود اول استقرار یافته داد امر آن در تمام ممالک صادر شد شهر ها را تزئین نمودند و مادهٔ تاریخ این واقعه شریفه را تحریر نموده اند

فاعتبروا یا اولی الابصار.

جنگ با عجم ها

و چند سال در مدت سلطان محمود درین آن و المان در روس و همچنین بین آن ها ایران جنگ ها اتفاق افتاد.

جنگ با عجم ها

عجم ها سپاه مجهز نموده بر حصه هائیکه بدست عثمان بود غارت نموده تصرف نمودند و بعد ادرانیز تحت محاصره گرفتند سلطان محمود در سنه ۱۱۴۶ سپاهی مردانه نموده عجم را از محاصره دور کرده انهارا پراگنده نموده جمعیت بسیاری از آن ها کشت و یک حصه از عساکر و ملت بطرف کردستان برای اینکه آن را از دست عجم ها خلاص کنند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 789 of 1140

شتافته وجنگ شروع شد درین حین رئیس عساکر عثمانی طوپال عثمان پاشا در میدان جنگ کشته شد وهم در سال گذشته درین عثمانی وعجم صلح منعقد شده بود که تبریز بدست عجم باشد سلطان محمود ازین صلح غضب شده بعدم رضایت خود در افشان داده وبعد از قتل طوپال عثمان پاشا عساکر عثمانی شکست خورد چون این خبر بباب عالی رسید سلطان سپاه دیگری برای جنگ عجم ها روانه نموده وبهمکه نزدیک بهر کوبان رسیدند عساکر روسی آن ها را اجلو گیری نموده وآن ها مرجعت نموده روسی ها به پولونیا داخل شدند درین وقت عثمانی ازاردو مشوره خواسته واین حرکت روس را خلاف معاهده آن شناخت روس ها معذرت نمودند که این سوقیات ما ازین سبب شده که فرانسه ازطرف پولونیا منصرف سازیم دولت عثمانی این عذر را نشنیده وبار دوس اعلان جنگ نمود.

غزوات با روس ها

عساکر عثمانی در سنه ۱۱۴۹ بعد ازان که بهمراه عجم با صلح جدید غیر از صلح گذشته منعقد نموده حدود دولت عثمانی را احیا نمودند در ایام سلطان مراد رابع مقرر داشتند در اثنا صلح عساکر روس بقدم تعدی حدود دولت را گرفته بود سلطان هم عساکر خود را بطرف کرمه کریمیا متوجه شده بار دوس ها در انجا جنگ نموده روس ها را شکست دادند وحدود تا المان ونمسه که در آنوقت المان تابع نمسه بود متحد شده واین جنگ داخل شده قلعه ازوف را تصرف شده وعساکر عثمانی را پیش روی این قلعه شکست داده عساکر نمسه بر تمام شهرهای سرب داخلاق قبضه نموده شهر نیش را هم تصرف نمودند.

غزوه دیگر

بار عساکر عثمانی اقدام نموده وسپاه نمسه را در پیش روی بالونا شکست داده وراطرف پراکنده ساخته ونصرت عثمانی روز افزون شده تا انیکه عساکر نمسه را از اخلاق وبغدان دار صوفیا پیش صرد کرده وهفت کشتی جنگی شان را در دریا ردی بردی قلعه البرات سوخانده فرانسه درین هنگام برای صلح میانجی گشته وسلطان قبول نکرده وفرانسه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 790 of 1140

چند مرتبه کوشش نموده و اخیرًا مصالحه شده بنیکه نمسه بلکراد را برای دولت
واگذار شده هرچه از اقلاق و سرب و غیره لک گرفته است نیز داده پس
بدهد و حد فاصل بین دو دولتین نهر طونه باشد و هم مدت بیست و هفت
سال در بین جنگ متارکه شود و نیز دولت عثمانی بار دوسی چنین پیش نهاد
نمود که کشتی های جنگی و تجارتی روس بلدریای اسود و دریای ازوف
حرکت نکنند و روس املاکی را که حین جنگ گرفته است واپس بدهد و قلعه
ازوف را خراب کند و بهمین بین روس و عثمانی صلح قرار گرفت و بعد
ازین صلح دولت سویدن یک معاهده جنگی که هرکدام با دشمن طرفین
خود بجنگند با دولت عثمانی نموده کار سلطنت عثمانی درین وقت بالا
گرفت این است خلاصه واقعات عصر سلطان محمود اول که از جمله بزرگترین
سلاطین عثمانی هم از روی عقل و هم از روی همت بوده دوست دارنده
جهاد و دین و تعظیم کننده شریعت و شعائر الله بوده در سنه ۱۱۶۷ در سیکه
شصت سال عمر داشت و بیست و چهار سال سلطنت نموده بود فوت
شد ـــ و بعد ازان برادرش سلطان عثمان ابن سلطان مصطفی بن محمد
بن ابراهیم سلطان شده و چهار سال زنده گی نموده و در سنه ۱۱۷۱
فوت شد ـــ و بعد ازان سلطان مصطفی سوم ابن احمد سوم ابن محمد
چهارم ابن ابراهیم سلطان شده بعد از استقرار خود در تمام مملکت
و تقویت سستی های دولت شروع نموده و بیاری وزیر اعظم عالم و عامل
خود و روسی حادث شد و درین سال کاترینا ملکه روسی شوهر خود را از سلطنت
خلع نموده و خودش بجای شوهر به سلطنت نشسته و شوهر را حبس نموده
بنا کرده با نیکه یونان بعد از اطاعت سلطنت عثمانی بیرون کند یونانی ها
هم در موره و ارناوود بنای حرکت را گذاشته خود را برای جواب سلطان
عثمانی ها مستعد می ساختند و از طرف دیگر علی پاشا در مصر نهوض نموده
بر مصر و شام تغلب نموده اراده استقلال را نمود دولت عثمانی هم چهل هزار
لشکر فرستاده را برای محافظه شهرها و سواحل نهر طونه روانه نمود یونان
هم به نزد کاترینا ملکه روسی آدم روانه نموده ازان ملک خواسته و کاترینا
چیزی فوج بملک آن روانه نمود لاکن این افواج کاری کرده نتوانستند
واز دست عساکر عثمانی شکست خوردند مگر عساکر روسی که در حدود طونه

بودند

۲ محمد رفعت پاشا در رابچوک نیده و در ۱۱۷۱ رفعت پاشا فوت شده بعد ازان حکمت پاشا صدارت عظمی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 791 of 1140

بودند بر عساکر عثمانی غلبه یافته بر بندر دالگرمان و اسمعیل و چند قلعه دیگر که بسواحل دریا بود قبضه نمودند چون بباب عالی این خبر رسید امر داد که در تزئید افواج ششصد نفری شود و در سال آینده سپاه دولت بر لشکر روسی غلبه نموده و انها بممالک خود گریخته رفتند و اکثرشان بواسطه جنگ و هم بواسطه مرض طاعون هلاک شدند در نیوقت دولت نمسه و بروسیا در بین مداخله نموده میخواستند جنگ را متارکه کنند لاکن چون سلطان میدید که شرایط صلح خاطرخواه آن نیست بدلن مداخله اعتنائی نکرده باز اعلان جنگ داد.

غزوه بطرف ممالک روس

در سنه ۱۱۸۶ صدر اعظم محسن پاشا با لشکر برای جنگ روسی برآمده در نزدیکی نهر طونه روس ها را شکست داده شش صد اسیر از ایشان گرفته و حسن پاشا کبطان پاشی هم با لشکری از عساکر شاهانیه به نزدیکی نهر طونه لشکر شان را شکست داده توپ و مهمات جنگی شان را گرفته در بین انها سلطان مصطفی سنه ۱۱۸۷ بعمر پنجاه و شصت سالگی و بعد از شانزده سال سلطنت فوت شد.

سلطنت سلطان عبد الحمید اول

بعد از ان برادرش سلطان عبد الحمید اول ابن احمد سوم ابن محمد چهارم ابن ابراهیم بجای آن نشست و گویا برادرش اتمام جنگ روس را بعهده اش گذاشته فوت شد این هم به تزئید جیوش از همه امور زیاده تر پرداخت.

غزوه سلطان عبد الحمید اول

بهمراه صدر اعظم چهار صد هزار سپاه روانه نموده جنگ در بین شان و سپاهیان روسی جاری شد و روس ها ظفر یافته مسلمانان در شمله قلعه بند شده در دشوار ها مشکل افتادند سلطان هم در استرجاع قوای دولت بذل همت نمود مگر فوج عثمانی کاملا خسته شده بودند در بین سپاه انکشاری فتنه برپا شده صدر اعظم را بلجده کمی از سپاهیان در میدان جنگ اند اخته بودند آن هم به شمله مرجعت نموده و باب عالی را از قضیه واقف نمود و از انجا حکم بمصالحه داده شده و مصالحه که موسوم بمعاهده کوچیک قینرجا است برادی کلد آمد این مصالحه استقلال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 792 of 1140

تترها را در ممالک کرم و بوچک دکویان اثبات نموده و سیر سفاین روسی را در دریای دولت علیه جواز داده ازدف وکیل بیرون و بعضی قلعه ها را بروسی ها تملک نمود و از طرف مقابل اغلاق و بغدان و جزایر دریای سفید که در دست عثمانی بود بر ایشان واگذاشته شد بعد از امضا شروط مذکور صدر اعظم محسن پاشا با عساکر همراه خود بطرف پای تخت مراجعه نموده و در بین راه در ادرنه فوت شده بجایش محمد عزت پاشا صدر اعظم شد سلطان عبدالحمید در اصلاح امور سلطنت توجه نموده باغی های داخله را سرکوب نمود اما روسی ها باین مصالحه راضی نشده بنای تعدی و تخطی را رفته رفته در خاک دولت عثمانی نهاده روز بروز پیش می آمدند تا انیکه بر کرم غارت نموده و تصرف کردند سلطان عبدالحمید هم این تعدیات را بناگواری تحمل نموده و سلطنت خود را مشرف بر سقوط خیال نموده علاج را از عهده خود خارج میدانست و چون بسیاری ممالک خود را در دست تصرف اجانب مشاهده نمود مجبور شده برای جنگ جدید تهیه میکرد

غزوه دیگر

چند دسته افواج سوقیات نموده و یکی از انجمله سپاهی است که بهمراه حسین پاشا کبطان روانه نموده و این فوج بسیاری باغی ها را شکست داده سر ظاهر العمر را که در جانب سوریه تغلب نموده بود و هم سر حاکم بغدان را که نیز سرکشی داشت فرستاد.

غزوه دیگر

بعد از ان حسین پاشای مذکور برای تادیب یونان که به جزیره مورا سکونت داشتند شتافته اشخاصی مفسد را کشت و چون از این مسئله دادیکیرا شکسته شده بودند اظهار طاعت نمودند حسین پاشا هم از طرف شان عفو از باب عالی برای شان طلب نمود مگر ملکه کاترینا همیشه در متهور نمودن قوای عثمانی کوشیده و به تصرف کرم هم قانع نشده همیشه اشخاص خود را روانه نموده فتنه و فساد در ملک عثمانی تولید نمود سوج سویدن و پولیند هم بر ممالک اسلام ایستاده بودند دبروسیا هم بمقاومت نمسه وعده داده بود.

و این غزوه بهمان سال دولت سنه ۱۱۸۷ در نهایت دیگر طرف دریای سفید واقع شده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 793 of 1140

غزوه دیگر

ازان سبب امر سلطان صادر شده و صدر اعظم یوسف پاشا برای جنگ روسی و نمسه شتافته بلکه کاترینا شخصا با کرم با لشکری زیادی آمده بود و امپراطور نمسه هم با سپاهی زیادی روی آورده و جنگ عثمانی با روس اتحاد نموده بود فرانسه هم باطنا با روسی متفق بود اول عثمانی با با نمسه ها در موضعیکه آن را فتح الاسلام و الجزیره الکبیره میگویند بجنگ شروع نموده عساکر اسلام منصور شده چند حصار و قلعه را از ایشان تصرف نمودند

غزوه دیگر

حصه دیگری از لشکر دولت بطرف روسی تحت ریاست شاهین علی پاشا روانه شده و چنیکه عساکر عثمانی بر عساکر نمسه غالب شده بودند و نزدیک بود که امپراطور نمسه اسیر شود که عساکر روسی تقدم جسته بر بغدان و بسیاری از قلعه ها و حصار ها مستولی شده و کسی از باقی دولت با نکیه وعده معاونت نموده بودند حاضر نشده و معاونت نتوانستند و چون صدر اعظم این حال را مشاهده نمود به باب عالی کیفیت را نوشته اجازه عقد صلح را خواهان شد و درین اثنا سلطان عبد الحمید در سنه ۱۲۳ فوت شده عمر آن شصت و شش و مدت سلطنتش شانزده سال بود.

سلطان سلیم سوم و یکی از غزوه های آن

و بعد ازان برادر زاده آن سلطان سلیم سوم ابن احمد سوم ابن محمد چهارم ابن ابراهیم به تخت نشسته همت خود را در اصلاح حال عساکر و قوای بحری خود متوجه ساخته از همه اطراف مملکت جمع آوری لشکر نموده در یک وقت نزدیک یکصد و پنجاه هزار سپاه جنگی در نظر صوفیه جمع شدند عساکر روسی با عساکر نمسه قبلا برای جنگ عساکر دولت که تحت ریاست یوسف پاشا و کبطان باشی حسین پاشا بودند رفته و در بغدان جنگ تعین فریقین جاری شده عساکر عثمانی شکست خوردند و توپ ها و مهمات جنگی شان بدست کفار افتاد و ازین سبب صدر اعظم مذکور معزول شده رتبه صدارت به کتخدا حسن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 794 of 1140

نقل یافته و بعد ازین هم معزول گشته بکاری حسن پاشا در سنه ۱۲۴ جای نشین آن شده و این هم فوت شده شریف حسن پاشا صدر اعظم شد ولاکن عساکر روسیه بی بنای پیش آمد را گذاشته بقلعه بلگراد و قلعه بندر وایانش افلاق و سرب مستولی باقی شهرهائیکه بسواحل نهر طونه بودند نیز متصرف گردده و نزدیک بود قلعه اسمعیل را که از بزرگ ترین قلعه های دولت ازین حصه هاست فتح نمایند که ناگاه امپراطور المان فوت شده و بجایش برادرش نشسته و این شخص معاهده را که المان با روس بر علیه دولت عثمانی داشت فسخ نموده و بواسطه دولت انگلیس و بروس با دولت عثمانی معاهده نمود و چنین قرار دادند که باید نمسه هرچه ارامنی را که از عثمانی فتح نموده برآد دولت عثمانی بدهد و همچنین شد و فقط ساست آن دو کنیم تا زمان تمام صلح بین دولت روسیه باقی ماند و هم کوشش نمودند که صلح بین عثمانی و روسی عقد شود لاکن ملکه کاترینا قبول نکرده و بجنگ مداومت می نمود تا اینکه عساکر آن به قلعه اسمعیل نزدیک شده آن را محاصره نمود در قلعه مذکور سی هزار فوج موجود بود که توشه را بر ایشان قطع نموده و به عساکر خود گفت که یا میرید یا قلعه را فتح می نمائید و بعد عساکرشان بر قلعه هجوم نموده و آن را فتح کرده و جنگ بین فریقین شدت نموده لعش های کشته گان خندق ها قلعه را پر نموده و جنگ شدید نمودند و چون شب شد روسی ها بر لعش های کشته گان بالا شده و از آنجا به قلعه داخل و جنگ شدید از هر صف و اتعشد زنها و اطفال شهر هم یراق های کشته گان را گرفته و بردی عساکر مسلمین جنگ مینمودند تا اینکه تمیس عساکر اسلامی با همه ان با اینکه از اسلام داخل قلعه بودند کامل بقتل رسیده و هیچ کمی از آن ها بدون از یکنفر زنده نماند که آن هم از شهر برآمده و خود را بدریا انداخته و به قسطنطنیه رفته و خبر بهای قوج اسلام را بدانجا برد چه در انجا سه شبانه روز شمشیر در بین شان داشته شد و خون مانند جوی روانه شده بود و پانزده هزار زن و طفل در بین همه کشته شده بود و چون این خبر به قسطنطنیه رسید عساکر هیجان نموده از دولت سر صدر اعظم حسن پاشا را خواهش نمودند و با اینکه حسن پاشا از بهترین مردان جنگ زمانه خود بود و شکست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 795 of 1140

و نصرت از طرف خداوند است باز هم برای رفع این هیجان آن مرد را کشته و سر آن را به نزد عموم روانه نمودند و به عوض حسن پاشا صدارت به یوسف پاشای معزول واپس دادند و بعد در سنه ۱۲۵ عساکر روسی در جهة دوم نهر طونه تقدم نموده و با عساکر دولت جنگ نمود که دولت انگلیس و پروسیا درین توسط نموده تا اینکه معاهده درین دولتین در سنه ۱۲۶ تمام شد و شروط آن فقط این بود که دولت روسی همه شهرهایی را که از عثمانی فتح نموده برایش واپس بدهد بدون اکراکوف دارالصنی که درین نوع وسیستره واقع است چه ملکه کاترینا در سنه ۱۲۰۲ در انجا شهر بزرگی برای یادگار فتح خود بنا نهاده و آن را اوسانام نهاده و آن شهر بزرگی است که چهل هزار جمعیت دارد و در اکثر سکان آن بصاری میباشند و بعد ازان سلطان سلیم در ترقی دادن اسباب پیشرفت مملکت خود کوشیده و از فرانسه مهندسین و معلمین صنایع و ضابطان عسکری خواسته و نفری زیادی ازین قبیل آمدند و بعد ازان بواسطه که فرانسه در سنه ۱۲۱۳ مصر را تصرف نمودند و تا سنه ۱۲۱۶ ماندند چیزی که درین دورت تولید شده تا اینکه بر فرانسه انگلیز اعلان حرب داده و ایشان را ازان ملک بیرون نمود چنانچه ذکر میشود.

غزوه در عهد سلطان سلیم سوم

در سنه ۱۲۱۴ جهازات جنگی عثمانی و با جهازات جنگی روسی بر آمده هفت جزیره را از بند فرانسه تصرف نمودند و در سنه درین وقت ها بر بند قیه توانی و قیمومت دادند این اولین مرتبه است که این دو دولت با هم اتفاق نموده اند و در سنه ۱۲۱۵ نیز بین این دو دولت اتحاد بعمل آمد که این هفت جزیره دولت مستقله بسازند و ضمناً آن را بر سلطه عثمانی قرار دهند و در سنه ۱۲۱۷ معاهده صلح بین عثمانی و فرانسه نیز بعمل آمد

غزوه بطرف روس

در سنه بیست و یک دولت عثمانی بهمراه فرانسه بجنگ روس اتحاد نموده دشمنی انگلیس را سبب شد چه انگلیس نمیخواست که شوکت ناپلیون بر اطور فرانسه بواسطه کمک ها زیاده شود مگر سعایت آن فائده نکرده سلطان سلیم چون دید که روس با ما معاهده و حدود عثمانی تجاوز نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 796 of 1140

به اخلاق و بغدان داخل شده اند مجبور شده فوجی تحت قیادت صدر اعظم
مصطفی پاشا چلپی و مصطفی پاشای بیرقدار به مملکت های اخلاق و بغدان
روانه نموده و آن ها با روس ها جنگ کرده قوت روس ها را از آن
سرزمین جلوگیری نمودند و چون انگلیس از اینکه بتواند میان دولت علیه
و فرانسه دشمنی تولید کند مایوس شد کشتی های جنگی خود را با سکندریه
روانه نموده و آن را تصرف نمود که باز محمد علی پاشا حاکم مصر آن را از آنها
از اسکندریه بیرون نمود و سبب این حسارت انگلیس فقط این بود که درین
بیرق های متغلبه مصر و بین محمد علی پاشا اختلافات پیدا شده و محمد علی
آن ها را پراگنده ساخته بود که یکی از بزرگان آن ها که محمد بیک الفی
بود از انگلیس مدد خواسته و کشتی های انگلیس در اول محرم سنه ۱۲۲۲
به تعداد چهل و دو کشتی که پر از سپاه بودند حاضر شده و به توپ ها و بم ها
هولناک از بین دریا غیر نمود قصبه بزرگی را از برج بزرگ و برج های
گرد و دیوار شهر ویران نمودند درین حین اهالی اسکندریه با مدد خواسته
و انگلیس ها حرب و ضرب را ترک نموده داخل شهر شده یک دسته عسکر را
برسید روانه نمودند این ها که به رسید داخل شدند اهالی بر ایشان
شوریده و اکثری شان را قتل رسانیده باقی شان واپس با اسکندریه
گریخته آمدند محمد علی از طرف دیگر بنای تهیه گذاشته در تعمیر قلعه ها
کوشیده دمادم هم بجنگ انگلیس اقدام نموده و مسلسل تا اواخر جمادی الاخر
سال مذکور استمداد از محمد علی لشکر خود بطرف کیره اسکندریه توجه
نموده بین آن و انگلیس که در اسکندریه بودند مکاتبات واقعشده
و صلح با شروط خود درین منعقد گشته و انگلیس از ان بیرون شده
در اوایل رجب سال مذکور آن را انجلیه نمودند تفصیل این قصه
بطوالت می انجامد که مختصر آن را تذکر نمودیم و محمد بیک الفی
که با انگلیس ها دست توسل دراز نموده پیش ازین واقعه فوت شده
بود درین سال فتنه های زیاد بدار السلطنه احداث شده و سلطان
سلیم را از سلطنت خلع نمودند که قصه آن نیز خیلی دراز است
که محض آن را در آتیه تذکر مینمائیم لکن مناسب است اینکه ذکر نمائیم
شیائی را در مدت سلطنت سلطان سلیم واقع گردید از جمله آن ها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 797 of 1140

فتنه وهابی ها در حجاز و فتنه فرانسیس ها در داخل شدن آن ها مصر را ابتدا میکنیم بذکر وهابی ها زیرا که مبدأ آن ها بر فرنسیس ها مقدم بود اگرچه منتهی آن موخر بود.

ذکر فتنه وهابیه و قتال فرنسیس ها در مصر

بدانکه در مدت سلطنت سلطان سلیم سوم فتنه های بسیاری احداث شد بعضی از انها آنچه پیش ذکر شد بعضی آن ها فتنه وهابی ها در حجاز چنانکه بر حرمین غالب گردیده اند حجاج مصری و شامی را مانع شدند و از انجمله فتنه فرنسیس چون بر مصر از سنه سیزده الی سنه شانزده غلبه کردند ما ذکر مینمائیم انچه تعلق بفتنتین مذکورتین دارد بطریق اختصار زیرا که هریکی ازین هم بطریق تفصیل مذکور در تواریخ است و هریک ازین ها به تالیف رساله مفرده مخصوص است اما فتنه وهابی ها ابتدا آن آن که قتال مین ایشان و مین امیر مکه مولینا الشریف غالب بن مساعد نایب سلطنه علیه بر اقطار حجاز به سال پنجم بعد از هزار و دو صد و نیو قعده در ند سلطنت سلطان سلیم سوم بن سلطان مصطفی سوم ابن احمد هرچه که ابتدا ظهور وهابیه است پیش ازین بسال ها بسیار بود قوت و شوکت شان اول در بلاد خود شان بود بعد ازان شر آن ها بسیار و ضرر آن ها تمام گردید ملک آن ها وسعت پیدا کرد مردمان بی حساب کشتند و مال شان بسیار دانسته حکم چوردسبی عیال ها را دادند موسس مذهب شیخ شان محمد بن عبد الوهاب که اصل آن از مشرق از بنی تمیم بود و آن محمد نام از معمرین تا هنگامیکه نزدیک بود که از عمر بن بشمار برود زیرا که وی تا نزدیک صد سال زنده گی کرد تا هنگامیکه گمراهی شان منتشر گردید ولادت وی در یکهزار و یکصد و یازده بود و در ۱۲۰۶ هلاک گردید و بعضی مورخین بر اهلاک انجنیث تاریخ قرار دادند در ابتدا امر خود از علمیه علم مدینه منوره علی ساکنها افضل الصلوة و السلام و پدر وی مرد صالحی بود از اهل علم و همچنین برادر وی شیخ سلیمان و پدر و برادر و مشایخ وی نفرت در وی میدیدند که زود است زیغ و ضلال از وی واقع گردد زیرا که اقوال و افعال آن را مشاهده مینمودند که بر ضلال و گمراهی مشعر بود و براسر زنش نموده مردمان را ازان بیم میدادند حق تعالی فرهست شان را در وی محقق کرد زیرا که کرد انچه کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 798 of 1140

از زیغ وضلال واغوای جاهلین امه دین را مخالفت نمود بذریعه اغوای خود تکفیر
مؤمنین را نمود وگمان کرد انکه زیارت النبی صلی الله علیه وسلم وتوسل بان
حضرت صلی الله علیه وسلم وباقی انبیا واولیا وصالحین وزیارت قبورشان شرک است
وانکه ندا نمودن نبی صلی الله علیه وسلم در نزد توسل چنانچه یا محمد یا رسول الله
وندا نمودن غیر ایشان از انبیا واولیا وصالحین در نزد توسل شرک است وانکه
اگر اسناد شی بسوی غیر خدا تعالی کرده شود اگرچه مجازی باشد نهاد کننده
آن را مشرک میدانند مثل انکه گوید نفع داد مرا این دوا واین ولی
فلانی در وسیله جستن بان در چیزی وتمسک نمودند بادله که مقصودشان
فایده نمی رساند وعبارتهای نادرست وبیهوده را در دی کار آورده بر عوام
تلبیس نمودند تا انکه دی امتابعت کردند وبر آنشان رساله تالیف نمود
تا انکه اعتقاد نمودند بکفر اکثر اهل ایمان در توحید ودر طیه را بامیران شرق اتصال
وعلاقه پیدا شد وابن عبدالوهاب مدتی نزد امیران شرق مکث نمود وایشان را
تحدیج کرد تا بنصرت دی برخواستند وبدعوتش قیام ورزیدند ودعوت او را
وسیله تقویت واتساع ملک خود خیال کردند وبر عرب داخل بعادی که از حقیقت
شناسی دور بودند تسلط یافتند تا غایتی که اعراب مجانا نوکری وخدمت
گذاری شان را اختیار می نمودند وکسی را که بمعتقدات ابن عبدالوهاب
نمی بود تکفیر وتضلیل میکردند وخون ومال او را هدر میدانستند وابتدا ظهور
در سنه هزار یکصد وچهل وسه بود ودر سال هزار یکصد ونجاه امر دی انتشار
وباقطار عالم رسید وعلماء رحمهم الله بر دی معتقدات وی رساله ها وکتابها
تالیف نمودند چنانچه شیخ سلیمان برادرش با مشایخ دیگر نیز معتقدات
واهیه او را اعتراض وانکار شدید نمودند واز جمله امیران شرقی که بنصرت
ودعوت او قیام بلیغ نمود محمد بن سعود امیر درعیه بود وبعد از دی پسرش
عبدالعزیز وبعد از ان سعود پسر عبدالعزیز واین سعودیان از نسل بنی
حنیفه قوم مسیلمه کذاب بودند وبعضی از مشایخ ابن عبدالوهاب
که در مدینه مطهره بودند در ابتدا ان تعلم دی میگفتند که این شخص عنقریب گمراه
میگردد وگمراه میگرداند بسانی که اقلم بعد وشقاوت بر ایشان رفته
والحق چنان شد واین محمد بن عبدالوهاب میگفت که مراد من از زین عقیده
ودعوت مردمان این است که از شرک خلاص شوند وبتوحید خالص گرایند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 799 of 1140

چون مدت شش صد سال است که مردم بر سوم شرک گرفتار ند خواستم تا مجدد
دین محمدی را نموده مردم را بطریق مستقیم رسانم و نیز میگفت که قوله تعالی
ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة
یعنی کیست گمراه تر از کسی که بخواند از غیر خداوند ان کس را که اجابت او را
تا قیامت نخواهد کرد وقوله تعالی ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک
ولا یضرک یعنی بخوان غیر از خداوند چیزی را که نافع وضار نباشد وغیرها
من امثال هذه الایات محمول بر کسانی است که توسل باموات میکنند ودر
حاجت وحاجت میخواهند — ونیز گفتند که استغاثه بحضرت محمد صلی الله علیه وسلم یا دیگر
انبیا یا اولیا وصلحا نمایند یا ندا میکنند پیغمبر را بمثل یا رسول الله یا محمد
ویا سوال شفاعت می نمایند از مرده مشرکانند ودر عموم این ایات داخل اند
ونیز میگفت که زیارت قبر پیغمبر علیه السلام وقبور دیگر انبیا واولیا داخل
واثره فوق الذکر است عیاذا بالله واستدلال مینمود بر مذهب باطل خود
بانکه مشرکان بطریق اعتذار از عبادت اصنام میگفتند که ما ایشان عبادت
نمیکنیم بتان خود را مگر برای انکه مقرب سازند ونزدیک کنند ما را به پروردگار
چه این بتان حقیقة به نزد خداوند مرتبه عظیم دارند وعبادت این ها وحدت
ایشان موجب تقرب بدرگاه الهی است او خداوند اعتذار ایشان را
به پیغمبر حکایت نمود که یقولون ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی
وایشان را ذم وتخطیه نمود وهمین اعتقادشان را شرک وکفر اثبات نمود
باوجود آن که کفار بتان خود را خالق ورازق وقادر نمی دانستند چنانچه
حق تعالی میفرماید ولئن سالتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله وخالقیت را منحصر بخداوند میدانستند وقدرت را باو تعلق
نمیدادند معذا حکم الهی بکفر وضلال شان نیست مگر از جهة توسل نمودن
به بتان وانها را وسیله بقرب خداوندی انگاشتند کذلک توسل
باموات وقبور انبیا واولیا بهمین علت گرفتار ند توسل را موجب قرب
وقضای حوایج میدانند پس در زمره کفار واهل شرک میباشند وبالجمله استعانت
وتوسل به پیغمبران واولیا وصلحا در نزد توسل مشرکین است باصنام وموجب
شرک است انتهی ماقصوه وابتدع به وعلماء حقانی در دشبهات وهابیه رساله ها تالیف
کرده اند وهمین اعتراض را نیز جواب شافی داده اند بانکه استدلال ابن عبد الوهاب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 800 of 1140

و مسئلہ فوق باطل و مردود است زیرا کہ کفار اگرچہ بہ بیان خود خالقیت و رازقیت
اثبات نمیکنند و لیکن ان را در استحقاق عبادت و اسم الوہیت شریک میدانستند
و مستحق تعظیم الوہیت می پنداشتند چنانچہ اطلاق اسم الٰہ و شریک و رب
و غیرہ از ایشان بر بتان شایع و معروف است و عبادت ایشان مر بتان را
صریح و ظاہر است و اہل توحید ہرگز بعبادت غیر خداوند قایل نیند و مستحق عبادت
جز خدا را نمی دانند و تعظیم غیر خداوند را مثل تعظیم خداوند نمی نامند و بہیچ
صفتی ایشان را بخداوند شریک نمیکنند و اطلاق اسم شریک و الٰہ و رب بر انہا
تجویز نمیکنند و نافع و ضار و موثر در ہیچ چیز نمی دانند بلکہ آن را محض بندہ
خدا می دانند و از خداوند بہ برکت ایشان رحمت و مغفرت می طلبند بخلاف مشرکین کہ
را مستحق عبادت و الوہیت پنداشتند و بلین سبب بشرک افتادند و موقع ذم
و تضلیل گشتند نہایہ بمجرد قول خود کہ ما نعبدہم الا لیقربونا الی اللہ زلفی موجب
مذمت گشتہ باشند زیرا کہ چون اقامہ حجت شد بر انیکہ مستحق عبادت نیست
مگر خدا و بتان مستحق عبادت نیستند مضطر شدہ براہ اعتذار پیش آمدند کہ
ما نعبدہم الا لیقربونا الی اللہ زلفی یعنی نیست عبادت ما ایشان مر بتان را
مگر بغرض تقرب الی اللہ فقط انتہی جواب الکتاب و لا یخفی ما فیہ و میگوید مترجم مسکین
تبتہ اللہ علی الیقین کہ کفار در وجہ اعتذار اعتراف نمودند بہ عبادت اصنام و لیکن
بہ غرض قرب خداوند و این اعتذار شان فائدہ نمی کند در دفع شرک از ایشان
زیرا کہ عبادت و اثبات استحقاق عبادت بہ غیر خدا بہر غرض کہ باشد شرک است
پس ازین سبب مورد طعن و تضلیل و تکفیر گردیدند نہ از حیثیت نفس عرض
و اما متوسلین بانبیاء و اولیاء چون از عبادت و استحقاق عبادت بغیر خدا بری
و در دایرہ توحید اند فقط و تقرب الی اللہ را کہ قصد میکنند از وجہ مشروع
و مندوب است نہ از وجہ عبادت غیر اللہ سوال تعظیم و عبادت بچہ کیفیت است
جواب تعظیم و عبادت کہ لائق شان الوہیت است بہ غیر خدا نمودن موجب
کفر است نہ مطلق تعظیم چون تعظیم کعبہ و قرآن و مسجد و غیرہ اہ عجب از ان
عبد اکواب کہ آیات قرآن شریف را کہ مخصوص کفار و مشرکین ورود یافتہ از محل
نزول آن صرف نظر نمودہ و بر مسلمانان موحدین متعلق ساختہ و موحدین را در عبود
عبدہ اصنام تصور کردہ نمی بیند کہ امام بخاری رحمہ اللہ از ابن عمر از آنحضرت روایت
میکند کہ آنحضرت در وصف خوارج فرمودند کہ ایشان قومی باشند کہ میرند نسر آیاتی کہ نازل در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 801 of 1140

مشرکین دحل میکنید آنهارا ابو منین در روایت دیگر از ابن عمر آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام
مخوف ترین امری که می ترسم از دو بر امت خود مردی است که تاویل میکند قرآن را
و وضع میکند اورا در غیر محل وضع آن و این هر دو حدیث صریح الدلالة است در شان
محمد بن عبد الوهاب و اتباع وی و نیز اگر توسل و استعانت شرک می بود هرگز صحابه
نمی شد از ان حضرت و صحابه کرام و سلف و خلف امت چنانچه روایت شد در امت
از ان حضرت که در دعوت خود میگفت در تعلیم میکرد صحابه را و امر میفرمود که بگویند
اللهم بحق السائلین علیك و شک نیست که این دعا توسل صرف است
و نیز بصحت رسیده که آن حضرت در وقت وفات والده علی کرم الله وجهه فاطمه بنت
اسد رضی الله عنها تشریف آوردند و بدست مبارک خود وی را لحد داخل نمودند
و فرمودند خداوندا بیامرز مادر من فاطمه بنت اسد را و فراخ گردان بروی
قبر او را بحق پیغمبر خود و پیغمبران پیشینه به تحقیق که تو ارحم الراحمینی و نیز بصحت
رسیده که کوری از ان حضرت خواهش نمود که خداوند او را بینا گرداند حضرت فرمود
که وضو کن و دو رکعت نماز بخوان و بعد از ان دعا کن و بگوی اللهم انی اسئلك
و اتوجه الیك بنبیك محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بك الی ربی
فی حاجتی لتقضی اللهم شفعه فی کور نفرموده آنحضرت عمل نموده در حال
شفا یافت از برکت توسل بان حضرت و نیز بصحت رسیده که چون آدم علیه السلام
از شجره منهیه خوردند و بزلت افتادند روزی بساق عرش بر عرفه های بهشت
و بر پیشانی ملائکه نظر کرد نام مبارک محمد را نوشته دید عرض کرد که الهی این نام
مشرف و معظم نام کدام کس است خطاب شد که نام یکی از فرزندان تست
که اگر وی نبودی ترا و باقی مخلوقات را نمی آفریدم آدم علیه السلام را ذوقی حاصل
شد گفت الهی به برکت نام این مولود مبارک و مشرف که بر پدرش
رحمت فرما و بیامرز خطاب شد که ای آدم اگر محمد را در حق اهل آسمان و زمین
شفیع می ساختی هر آینه قبول میکردم و ترا به برکت این نام بخشیدم و نیز
حضرت عمر رضی الله عنه در وقت خلافت خود بعباس عم حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
توسل جست و استسقا نمود و گفت الهی پیشتر از نیکه باران نمی فرستادی توسل
میکردیم به پیغمبر تو و هر آینه آب میدادی ما را اکنون به نزد تو وسیله بسیار بعم
عم پیغمبر ترا وشفیع میگردانیم او را تا به فرستی بر ای ما باران انتهی اگر تو
گوید حدیث اعمی در حالت حیات آن حضرت بود و نزد ما توسل بعد از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 802 of 1140

وفات ممنوع است جواب گوئیم که دعای توسل اعمی را صحابه و سلف بعد از وفات
آن حضرت استعمال نمودند و عمل بدان در باب قضای حوائج شایع بود و نیز در کتب
وهابیه مصرح است بمنع توسل از غایب و میت و ظاهر آن است که آن حضرت
در حین توسل اعمی حضور نداشته اند و ایضاً در حدیث اعمی لفظ یا محمد واقع
که مشعر بر نداء است و طایفه وهابیه که منع نداء غایب و میت میکنند از نداء
اعمی و نداء صحابه و سلف در وقت قرائت این دعا چه جواب خواهند داشت
و نیز مروی است که بلال بن حارث صحابی در نزد قبر شریف ایستاده شد و گفت
یا رسول الله استسق لامتک نداء آن حضرت اموات را در حین زیارت
قبور شایع و ذایع است و شیخ محمد بن سلیمان کردی از اکابر مشایخ ابن
عبد الوهاب است در شرح ابن حجر حواشی تالیف کرده در رساله در رد وهابیه
ساخته در آن رساله ذکر نموده که ای پسر عبد الوهاب نصیحت میکنم ترا باینکه
نگاهداری زبان خود را از طعن مسلمانان و اگر دیدی شخصی را که معتقد تاثیر از غیر
خدا بود و برای متوسل به خود منزلت تاثیر قرار میداد بر تو باد که نصیحت کنی او را
و زایل گردانی اعتقاد او را و ثابت کنی عدم تاثیر غیر الله را هرگاه منزجر شد مهم
والا قایل شو بکفر او خصوصاً و هرگز راه نداری به تکفیر سواد اعظم مسلمین و در صورت
مخالفت تو از سواد اعظم حکم بکفر شاذ و منفرد اقرب است بصواب از برای آنکه آن
منفرد تابع غیر سبیل المؤمنین است وقد قال الله تعالی ومن یتبع
غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی اه یعنی هر که گرگ آرد زور میشی
که هست از رمه دور انتهی کلامه و اما زیارت قبر نبی صلی الله علیه وسلم به تحقیق
که صحابه و سلف و عموم اکابر بر آن و بر اعظم قربات و افضل مندوبات عمر الله
و احادیثی را که در فضل آن ورود یافته در رسایل علاحده تالیف کردند
حتی که موضع دفن آنحضرت را از عرش و کعبه معظمه افضل تر گفته اند و آن
بر عکس ابن عبد الوهاب و اما دلائلی که ابطال قول وهابیه را در باب حرمت
نداء غایب و میت و جماد می نماید از آنجمله آنست که روایت شده
از آن حضرت که چون بگریزد دابهٔ یکی از شما یان در بیابان ندا کند که یا عباد الله
احبسوا علی و در حدیث دیگر آمده که چون گم شود از شما یان چیزی و در بیابان
یا محتاج معاونت شود پس بگوید یا عباد الله اعینونی و الیه معاونت
میکنند شما را بندگان خدا که نمی بینید آن ها را و می بینند شما را و در حدیث

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 803 of 1140

دیگر آمده که آن حضرت در سفر وقت اقبال لیل میفرمودند که یا ارض ربی و ربک الله
و نیز در حال زیارت قبور میفرمودند که السلام علیکم یا اهل القبور
و بعضی از تشهد ماثوره که در حق هر مسلمان قرائت آن واجب است صورت
نداء در لفظ السلام علیک ایها النبی موجود است هم در حین حیات
آنحضرت و هم بعد از وفات و بالجمله از آنچه ذکر نمودیم معلوم شد که مدار توسل
بغیر خدا تا اعتقاد تاثیر از آن غیر نباشد و نافع و ضار و دانسته نشود محرم
و ممنوع نیست و اگر در منادی و مستعان به من دون الله معتقد
تاثیر گردد بدایره شرک در آید و نیز بمجرد اسناد فعل بغیر خدا کافر نگردد
چنانچه گوید این دوا مرا نفع کرد یا این طعام مرا سیر کرد اند یا این آب تشنگی
ساخت یا دعای فلان مرا شفا داد و امثال ذلک و این اسناد بر مجاز حمل
میشود و قرینه بر مجاز دیانت و اسلام مسلمان است پس تا معتقد تاثیر
حقیقی نشود کافر نگردد و هیچ مسلمانی را بمجرد صدور این کلمات کافر نباید گفت
و احتیاط باید کرد و در آنچه ذکر نمودیم در رد مذهب وهابیه اجمالا کفایت است
و کسی را که طالب مذهب یادت است رجوع بکتب مبسوطه لازم است و چون
ابن عبد الوهاب با اعوان و انصار خود بدعوت مذهب خبیثه قیام نمود و به تکفیر
مسلمانان عالم اعلان و اصرار کرد رفته رفته و یا فینا بر قبایل شرقی استیلا
یافتند و بعد از آن بر ممالک یمن و حجاز و حرمین و بعضی از ممالک شام
تا حدود مصر بر یب تملک یافتند در روز بروز مذهب خبیثه او رواج و انتشار
داشت و باطراف و اکناف مبلغان میفرستاد و عقاید مردم را تباه
میگردانید تا اینکه جمعی از علماء خود را بر آن ترویج عقیده خود بحرمین فرستاد
و مقصود آن که عقاید اهل حرمین را فاسد گردانند و بشبهات و تخیلات اشان
مثل سایر ناس از راه به برند علماء حرمین بر ان معنی وقوف یافته همگی
جمع شدند و بهمراه شان بمباحثات علمی و حجج قویه مناظره فرمودند و بعد
از مناظرات قویه ایشان را الزام و اسکات کرده از مدافعه عاجز
و فساد عقیده شان و ضلالت و غوایت و اشتمال عقیدت شان بکفریات
بر عموم و خصوص واضح و لایح است بعده بدستخط کل علماء بحضور قاضی بلکه
فتوی نوشتند که صاحب این عقاید فاسده که نسبت کفر بر مسلمانان می نماید
و این چنین عقاید شنیعه را دارا است کافر است و هر کس که باین مذهب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 804 of 1140

واعتقاد نسبت نماید کافر میگردد و فتوی مذکور را بطور اعلان جهة باخبری عموم مردم باطراف وجوانب فرستادند ودرین اوقات شریف مکه مسعود بن سعید بن سعد متوفی سنه هزار یکصد شصت وپنج بود شریف مذکور بفرمود قضات وعلمأ جماعه علمأ مبلغین وهابیه را اعلم بحبس فرمود وجمعی گرختند بصد حیلت خود را تا درعیه رسانیدند درصورت حال را بامرا روعیه وابن عبدالوهاب معروض نمودند ایشان بسماع این خبر بغیظ وتعصب افتادند وبا فساد وخرابی ها خود افزودند وامیر مکه ایشان را از وصول ودخول مکه قطعا منع فرمود وبرای اداء حج مانع میشد لیکن ایشان علی الدوام بر قبایل وعشایر اطراف مکه غارت می بردند وقتل ونهب واقع میشد تا انکه در سنه هزار ودو صد وپنج آتش مقاتله ومحاربه درمابین ایشان وشریف مکه امیر غالب بن مساعد بن سعید بلند شد ووقایع عظیمه ومقاتلات شدیده فیمابین فریقین واقع شد وخلق کثیر دران وقایع بقتل رسیدند وساعت بساعت امر وهابیه قوت میگرفت وبدعت ایشان منتشر میشد وقبایل واعراب بوادی که در تحت ایالت شریفه بودند در قید اطاعت آنها می درآمدند واز انقیاد شریف مکه سر باز میزدند بعد در سنه هزار ودو صد هفده لشکرهای بسیار جمع کردند وباجیوش والات عظیمه بسمت طایف متوجه شدند ودرین همین سال طایف را محاصره نمودند ومقاتله عظیم واقع شد اخر الامر بر اهل طایف تسلط یافتند ومردان وزنان واطفال را بقتل رسانیدند واز قتل نجات نیافت الا اندکی وبعد از فراغ از امر طایف قصد مکه معظمه نمودند ولیکن چون ایام موسم بود وحجاج از اطراف واکناف بمکه معظمه بسیار بودند مصلحت ندیدند که درچنین وقت بمکه حمله آرند چون حجاج از اداء مناسک فارغ شدند وهر قومی به بلاد خود رفتند ومکه از کثرت حجاج فارغ شد آن طایفه شنیعه فرصت یافته باعساکر قویه وجیوش عظیمه روانه مکه شدند وشریف غالب باندیشه اینکه جماعت این قوم در غایت کثرت است واهل مکه را طاقت محاربه شان نیست طایف شد واز مکه خروج کرده در جده متحصن شد ومکیان ترسیدند که اینطایفه اگر دست یابند بر ایشان نیز بصورت اهل طایف معامله خواهند کرد لاجار ومضطر شدند واز ایشان امان خواستند ووهابیه امان شان را پذیرفته در هشتم محرم سال هزار ودو صد هفده بمکه درآمدند ومدت هژده یوم در مکه اقامت کردند ومردم را از اعتقاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 805 of 1140

صحیحه سابقه شان توبه میدادند و بزعم فاسد خود ایشان را به تجدید ایمان امر میکردند و از
توسل و استعانت و زیارت قبور ممنوع و تایب میساختند و بعد از فراغ بالشکر
انبوه بجانب جده رفتند و جده را محاصره نمود بمقاتله شدند شریف غالب بمقابل
ایشان برآمد و بضرب توپ و گلوله جمعی بسیار را بقتل رسانید اخر الامر تاب
مقاومت توپ نیاورده بعد از هشت یوم بجانب مکه گریختند و جده را به شریف
غالب گذاشتند و چون بمکه رسیدند ایالت مکه را بشریف مکه عبد المعین برادر
شریف غالب سپردند و شریف مذکور نیز جمعه رفیق یکیان و دفع ضرر این
اشرار شرافت مکه را قبول نمود و با ایشان صورتا بموافقت برامد و وهابیه
جمعی از عسکر خود را برای محافظت مکه گذاشتند و باقی به بلاد خود رجوع نمودند
و شریف غالب با شریف باشاکه از طرف دولت علیه عثمانیه دیعت والی جده
بود متفق شد و لشکری ترتیب دادند و به سمت مکه متوجه شدند چون بمکه
در آمدند عساکر وهابیه را تعقیب کرده از مکه معظمه مایوس شدند طایف را
مقر و ملجا عسکر خود کردند و به قبایل و عشایر نواحی مکه مقاتله و محاربه بنیاد
کردند و امیر طایف عثمان مضایفی وهابی بود وی با جنود خود به قتال ذهب
اطراف اصرار میکرد تا اینکه واپس جمله قبایل و اعراب اطراف مکه را
باطاعت و انقیاد زمره وهابیه در آورد و ممالک متبوعه شریف غالب را
متملک شد و بعد بالشکر چون کوه گرد اگرد مکه را گرفتند و محاصره سخت
نمودند و طعام را بر ایشان بند کردند و راه آمد و رفت قوافل را مسدود ساختند
و کار بر یکیان آن قدر سخت شد که از غایت اضطرار و عدم قوت گوشت
کلاب می خوردند و الحاصل اهل مکه از غلبه فقر و فاقه و شدت محاربه بجان آمدند
ناچار تن بقضای الهی داده شریف غالب را بصلح و تامین اهل مکه اشاره فرمودند
وی جمعی را از اشراف بامر صلح تعیین فرمود و واسطه حصول مقصود ساخت
و در صلحنامه شروطی را که موجب رفق و تامین اهل مکه بود قرار داد و از جمله
عدم خلع شریف غالب بود و وهابیه ملتمس اهل مکه را مبذول داشته
بقرار شروط موضوعه صلح را انجام دادند و در ماه ذی قعده سنه عشرین
بعد المائتین به مکه داخل شدند و مدینه مطهره را نیز متملک گشتند
و بعد از تمکن و تقرر اموال و اشیاء نفیسه را که در حجره شریفه علی ساکنها
التحیه ذخیره و موضوع بود غارت کردند و افعال شنیعه که زبان از ذکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 806 of 1140

میسوزد بعد آن وردند واز طرف خود مبارک بن مضبان را برابل مدینہ امیر گردانیدند
خذلہم اللہ سبحانہ ونعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیات اعمالنا - دیدی
کہ زبد عہدی یار عزیز - از ما بہ برید و بار قیبان دگرد - ومدت ہفت سال
در حرمین شریفین حکومت وہابیہ جریان داشت ومحمل شامی ومصری کہ ہر سال
بزیارت می آمد موقوف نمودند وکعبہ معظمہ را از عبار قیلان اسود
لباس می پوشانیدند ومردمان را بدخول در مذہب خود اکراہ و جبر
می کردند ومردم را بشرب تنباک باقبح وجوہ تعزیر مینمودند وقبہ ہای
کہ بر قبور اولیاء وصحابہ بود منہدم وخراب می ساختند ودرین
اوقات دولت عثمانیہ بوقایع شدیدہ واضطرابات عظیمہ کہ ناشی از
محاربات نصاری واختلاف سلاطین ترکیہ فیما بینہم بود مبتلا وگرفتار
بودند وفرصت مدافعہ وہابیہ را نداشتند تا اینکہ در سنہ دو صد بیست
وشش بعد الالف فرمان ہمایونی از دار الخلافہ عثمانی بوالی مصر محمد علی
پاشا شرف صدور یافت مشعر باین کہ بر سبیل استعجال بقلع وقمع طایفہ
وہابیہ پردازد محمد علی پاشا حسب الفرمان بتجہیز عسکر نمود وجیشی
ترتیب داد وپسر خود طوسون پاشا را امیر لشکر گردانید ودر ماہ رمضان
از سال مذکور از مصر حرکت کردند ودشت ودریا را قطع کردہ بہ ینبع
رسیدند ودر انجا با عساکر وہابیہ مقاتلہ کردند وینبع را از دست
وہابی ہا کشیدند ومتصرف شدند واز انجا بہ قصد مدینہ منورہ چون
بہ صفرا وجدیدہ رسیدند قبایل اعراب کہ در تحت طاعت وہابیہ بودند از
جمیع اطراف جمع شدند وباعساکر وہابیہ متفق گردیدند ومقاتلہ سخت فیما بین
فریقین بوقوع آمد وبالاخرہ اعراب بدویہ کہ در طاعت وہابی بود اجتماع در زیدند
وعسکر مصر را ہزیمت دادند وجفاۃ اعراب تیغ باکشیدہ اکثر مصریان
بقتل آوردند واموال واثاث واداوات عربیہ را کاملا نہب وغارت
کردند وخلاص نشد از قتل وجرح الا اندکی ووقوع انیوقعہ در شہر ذی حجۃ
سال بیست وششم بعد المایتین والالف بود چون خبر ہزیمت بدربار
مصریان محمد علی پاشا رسید بغایت ملول شد واز روی شجاعت ومردانگی ازنو
عسکری ترتیب داد در غایت قوت وعدت وکثرت دلاوران کاری
ومبارزان جنگی تعیین نمود وہژدہ عدد توپ وسہ عدد قنبارہ بہمراہ

عسکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 807 of 1140

عسکر حمل فرمود و در ماه شعبان از سنه بیست و شش بعد المائتین عسکر ظفر را از مصر
حرکت داد و خودش نیز بعد از چند یوم با خواص خود عازم مملکت حجاز گردید و چون
عسکر ظفر اثر از طریق بر و بحر داخل خاک حجاز گردیدند خداوند بر ایشان نصرت
عطا فرمود و بهر موضع که میرسیدند قبایل و بلاد و قری را از تصرف وهابی
کشیده به حیطه تصرف خود می آوردند تا انکه به عون الهی و ثبات قدم و عزم محکم
و تدابیر مبرم در اواخر ذی قعده داخل ارض مقدسه مدینه مشرفه علی ساکنها
الصلوة و السلام رسیدند و اقوام وهابیه را بذلت و مسکنت از بقاع
مقدسه اخراج و فرار مینمودند و خاک موطاء ملائکه کرام را از لوث اقدام
اغیار پاک و صاف گردانیدند و ظاهرا سبب استیلا و غلبه شان بی قتل
و حرب این بود که بنابر استصواب شریف غالب که صورتا اطاعت وهابی
و معنا با مصریان متفق بود اعراب و بدوی هار انصرف مبالغ کثیره و عطیات
جزیله از اطاعت وهابی ها گشیدند چنانچه شیخ الشیوخ حرب را صد هزار
ریله قضی و شیخ دیگر را هژده هزار ریله انعام دادند و علوفه و تنخواه شان را
ماهواره مقرر و متعهد فرمودند و این الطاف و کرامات غیظ و تعصب
اعراب را انشانیده با عساکر مصریه مالوف و متفق گردیدند و در دفعه اول
شریف غالب بآمدن شان واقف نبود و باستشاره شرکت ندشت از ان
سبب جزند است و پریشانی نتیجه نبردند و چون خبر فتح مدینه منوره بمصر رسید
اهل مصر متوالی چند شب چراغان نمودند و توپ ها زدند و شادی ها کردند
و بجمیع اطراف و اکناف روم و غیره بشارت رسانیدند و بعد عسکر منصور
از طریق بحر به جده رفتند و جده را بدون قتال متصرف گشته یکانه که
معظمه رفتند و مکه مشرفه را نیز با اطراف و اکناف و توابع آن باتفاق
شریف غالب متصرف گشتند و عثمان مضایفی که امیر طایف بود و از جمله شجاعان
و دلاوران و دانشمندان وهابیه بود بر هجوم مصریان و اتفاق اهل حجاز قادر
شد بخوف در عرب افتاد و با جمیع عساکر وهابیه طایف را تخلیه نموده و فرار را
اختیار کرد و عساکر وهابیه از هر گوشه و کنار زندگانی را غنیمت دانسته
راه فرار گرفتند و امیر درعیه سعود نام در همین سنه بیست و شش هجری
حج آمده بود حج نموده به طایف رفت و از انجا در درعیه رسید و اصلا از اهل
مصریان و تسلط ایشان تا رسیدن بدرعیه وقوف نیافت و در ماه ربیع الاول

سنه بیست و هشت محمد علی پاشا مذاتیح مکه و مدینه و جده و طایف را با جمعی از اعیان و اشراف بطور بشارت بدار السلطنه روم فرستاد و میان موکب عظیم و اجتماع بزرگ نمودند و مفاتیح اماکن مقدسه را بر طشت های طلا و نقره گذاشته بخورات و عطرها بحضور دولت تقدیم کردند و دار ایشان را بتزیین و شادی ها نمودند و توپ ها زدند و آواز طبل و نای و نوازنده گی ها عالم را فرو گرفت و مبشرین به خلعت و نوازش شاهانه مشرف شدند و دولت علیه در ترفیع رتبه محمد علی پاشا و انواع خلعت و نوازشات دیگر تا حصول غایه کوشش و مرحمت نمود و طوق ها و خلعت های علیحده بوی فرستاد تا بمعاونان و هواخواهان خود عطیه فرماید و در ماه شوال سنه بیست و هشت محمد علی پاشا عازم ارض حجاز گردید و قبل از توجه وی از مصر شریف غالب عثمان مضایفی را که از امرای وهابیه بود گرفتار نمود و زنجیر کرده بمصر فرستاد محمد علی پاشا وی را بدار السلطنه فرستاد و آنجا بقتل رسید و خود محمد علی پاشا به سمت حجاز رفت و در ماه ذی قعده بمکه معظمه رسید و در آنجا شریف غالب را گرفتار نمود و بطرف دار السلطنه فرستاد و شریف یحیی را که برادر زاده شریف غالب بود بشرافت مکه منصوب گردانید و در ماه محرم سنه بیست و نه مبارک بن مضیان وهابی را که از طرف نمره وهابیه امیر مدینه منوره بود گرفتار نمودند و بدار السلطنه روم فرستادند دولت علیه دیرادر امرای اکناف قسطنطنیه بمردم نشان داده و گردش فرمود و بعده دیرا با عثمان مضایفی بقتل رسانیدند و سرهای شان را به باب السرایا آویزان کرد تا مردم را عبرت حاصل شود و شریف غالب را به سلانیک فرستاد و در آنجا بغرت داگرامرا در تا در سنه سی و یک در آنجا وفات یافت و دفن گردید و بروی قبه ساختند یزار و به تبرک و مدت امارتش در مکه معظمه بیست و شش سال بود و محمد علی پاشا بعد از وصول بمکه عساکر خود را به جانب تربه و بیشه بلاد غامد و زهران و بلاد عسیر برای قتال طایفه وهابیه که در آن دیار بودند فرستاد و خود نیز در ماه شعبان سنه بیست و نه بعد الماتین و الالف عقب لشکر روانه شد و چون بآن دیار رسیدند مقاتله کردند و کشتند جمعی کثیر را اسیر گردانیدند بر خی را ویران ساختند بقاع و اماکن شان را و بعده محمد علی پاشا با عسکر خود سالما و فاتحا از آن دیار مراجعت نمود و چون ایام حج بود در مکه معظمه مکث فرمود و ادای حج کرد و تا ماه رجب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 809 of 1140

از سال دوصد سی جای تدابیر امور حجاز در مکه اقامت نمود و بعد از ان حسن بن
در مکه گذاشت و خود در نیمه ماه رجب سنه مذکوره بمصر مراجعت کرد و مدت ا
در حجاز عرب یکسال و هفت ماه شد و در مدت جامعه وهابیه را که در قبایل بجا
و شرق بودند استیصال نمود و باقی ماندگان ایشان الا اهل درعیه در ماه جمادی الاخر
از سنه بیست و نهم هلاک گردید و پسرش عبدالله بامارت منصوب شد چون
محمد علی پاشا بمصر رسید عبدالله ابن سعود به طوسون پاشا پسر محمد علی پاشا
که امیر مدینه مشرفه بود مکتوبی نوشت محتوی بر عقد صلح مشروط با
در تحت اطاعت محمد علی پاشا در آمده بامارت درعیه برقرار ماند چون
خبر مکاتبت محمد علی پاشا رسید به صلح مذکور رضا نداد و لشکری را جهت
پسر خود ابراهیم پاشا ترتیب داد و در اواخر سنه سی و یکم بجانب درعیه
فرستاد ابراهیم پاشا بهمراه عسکر در سنه سی و دوم بدرعیه رسیدند و دو قلعه
عظیمه فیمابین ایشان و عبدالله بن سعود بوقوع آمد تا اخر الامر در ماه
ذی قعده سنه سی و سه بر لشکر وهابیه نصرت یافتند و بلاد شان را
متصرف شدند و عبدالله امیر درعیه را گرفتار کردند و با جمعی دیگر از امرا
شان بجانب مصر فرستادند و چون خبر فتح ابراهیم پاشا بمصر رسید
محمد علی از غایت نشاط حکم فرمود تا یکهزار توپ زدند و شهر را آراستند
کردند و مدت هفت روز مهمانی و طرب داشتند و این محمد علی شاه را
به قتال و استیصال وهابیه دولتی و شغلی عظیم بود و نهایت در اهلاک شان
اهتمامی کرد و خزاین بسیار خرج نمود حتی که شخصی از خدمه وی میگفت که یکمرتبه
اجره حمل اثاثیه عسکری از ینبع تا مدینه مطهره چهل و پنجهزار ریال شد
و اجرت هر اشتر شش ریال بود که نصف آن را امیر ینبع و نیم دیگر را امیر
مدینه مشرفه تادیه کرد و از مدینه منوره تا درعیه اجرت حمل ساما
این عسکر یکصد و چهل هزار ریله و خرج مذکور برای حمل و نقل یکمرتبه عسکری
بود باقی دفعات حرکت را نیز بدین منوال قیاس باید کرد و الله اعلم و چون
عبدالله بن سعود را بمصر آوردند بر مرکب نشانیدند و باطراف مدینه نظار
و تماشای اهل مصر گردانیدند و بعد از ان بحضور محمد علی پاشا آوردند محمد علی پاشا
بتعظیم وی قیام نمود و بر پهلوی خود نشاند و بعد از محادثه و گرم جوشی
و ملاطفت سوال کرد که این تطاول و حرکات ناموضوع تا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 810 of 1140

باعث چه بود جواب داد که امر حرب چنین است والحرب سجال باز پرسید
که فرزندم ابراهیم پاشا را در لاوری چه طور یافتی فرمود بغیر تقصیر نکرد و بذل
همت نمود و مانیز کوتاهی نکردیم ولیکن مقدره خداوند بوقوع آمد پاشا
گفت من امید دارم که خلیفه در حق تو احسان فرماید عبد الله گفت آنچه
تقدیر باشد واقع خواهد شد بعد ازان وی را خلعت پوشانید و به منزل
اسمعیل پاشا در بولاق مصر فرستاد در این اثنا نظرش افتاد که بادی صندوق
صغیری است پرسید که این صندوق چه چیست گفت چیزهای که پدرم از حجره
شریفه اخذ نموده در ین صندوق نمودم و بر سم تحفه نزد خلیفه خواهم برد
پاشا امر فرمود تا سر صندوق را گشادند سه جلد مصحف بغایت اعلی که حشیم
هیچکس مثل آنها را ندیده بود و از خزاین ملوک بود و صد دانه مروارید خلاف
و یکدانه زمرد در غایت نفاست و شرشره از طلا بود پاشا گفت اموال را
که پدرت از حجره شریفه برده در نهایت کثرت بود و این اندکی از انهاست
گفت نعم ولیکن از حجره مبارکه اخذ شده هیچی بقبضه پدرم نرسید بلکه
اکابر عرب و اهل مدینه و اخوات حرم و شریف مکه و غیره برده اند پاشا گفت
راست گفتی بعضی از ان ها را من در نزد شریف مکه دیدم بعده محمد علی پاشا
عبد الله بن سعود را بدار السلطنه روم فرستاد و در ماه ربیع الاول از سال سی
و پنج بدار السلطنه رسید خلیفه وی را در اطراف مملکت گردانید و در آخر نزد پا
همایون وی را بقتل رسانیدند و اتباع او را نیز در اماکن متفرقه مقتول ساختند
و ابراهیم پاشا در ماه محرم سنه سی و پنج بعد از تخریب درعیه و قلاع و قمع طوایف
و قبایل وهابیه بمصر مراجعت نمود این بود آخر قصه وهابیه بطرق اختصار و بود
فتنه ایشان از اعظم مصایب مسلمین و تقصیر نکردند در قتل و غارت
و نهب اموال مسلمانان در یختن خون موحدین و فساد عالم و عالمیان
ولاحول ولا قوة الا بالله و حضرت رسول مقبول از ظهور این فتنه خبر داده بود
چنانچه روایت شده که فرمودند یخرج اناس من قبل المشرق یقرؤن القرآن
لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة سیماهم
التحلیق یعنی بیرون میشوند از جهة شرق قاری قرآن اند ولیکن از چنبر
گردن شان نمی گذرد و بمقصد قبول نمی رسد کشیده میشوند از دین
چنانچه کشیده میشود تیر از مرمی و حلیه و چهره شان تراشیدن است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 811 of 1140

وحدیث مذکور بروایات کثیره ثابت شده و احتیاج بنقل روایات در ذکر روایت نیست
واز قول رسول علیه السلام که فرموده اند سیماهم التحلیق دلیلی است صریح که مورد
این حدیث طایفه وهابیه اند لاغیر زیرا که طوایف مبتدعه دیگر چون خوارج
وغیرهم باین سیما موصوف ومعروف نبودند والتزام تحلیق نمی نمودند
سید عبد الرحمن ابدل که مفتی سید بود می فرمود که احتیاج بتالیف رسایل
در رد وهابیه نیست زیرا که این حدیث کفایت میکند رد مذهب وقمع
سیرت ایشان را والتزام تحلیق بر وجهی که اینها نموده اند هیچ یک از مبتدعین
نکرده حتی که آورده اند زنی زردی کره واجیار اتباع مذهب ابن عبد الوهاب
اختیار نمود وی حکم فرمود تا سر خود را نیز بتراشد زن گفت که هرگاه ریش را
بتراشیدن سر امر منکر مانند باید که مردان را بتراشیدن ریش امر کنند
زیرا که موی سر در حق زنان مثل ریش در حق مردان زینت است و در
آن موجب قبح ابن عبد الوهاب از جواب عاجز ماند وبعده زنان را
بتراشیدن سر امر نکرد واز جمله واهیات وعقاید سیئه ایشان این
بود که منع میکردند مردم را از طلب شفاعت آن حضرت مشهود ومتواتر است
وبرای اهل کبایر نیز شفاعت واقع است واز قرائت دلایل الخیرات
که مشتمل است بر صلوات آن حضرت وبر بیان اوصاف کامله شان
منع بلیغ می کردند واز قرائت درود بر منبر بعد از اذان که معروف اهل
حرمین بود منع کردند حتی آورده اند که کوری بعد از صدور منع از ان
گفت درود خواند وبرانزد ابن عبد الوهاب برده محکوم به قتل شد
وبالجمله افعال واکثر اشان زیاده از انست که در این اوراق گنجایش
داشته باشد والله سبحانه اعلم

در بیان قتل صناجق مملوکین که بر مصر متغلب بودند

بدانکه بر ایلکندگوره سابقا همواره بر مصر تغلب داشتند وظلم وستم می نمودند وباشارا
قوت تسلط بر ایشان نبود تا انکه محمد علی پاشا بولایت مصر متمکن شد وتسلط
پیدا کرد در سنه هزار ودوصد وبیست وشش اکثر ایشان را بقتل رساند
تفصیلش انکه این یک جمعیت وعساکر واتباع کثیره داشتند وعلی الدوام با محمد
علی پاشا معارضه می نمودند وبر قواعد وحالات دون انگار میکردند ومحمد علی پاشا را
قوت آن نبود که با ایشان مقاومت نماید لاجار مدارا وحیاطه می نمود تا انکه از طرف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 812 of 1140

دار السلطنه عثمانیه مامور بارسال جیش در حجاز عرب ای قتال وهابیه گردید وی خواهش نمود
که پسرش طوسون پاشا سپهسالار عسکری جیش مذکور مقرر گردد دولت ملتمس او را پذیرفت
و برد فتق مطلوب وی فرمان فرستاد محمد علی پاشا فرصت را غنیمت دانسته اعلان
کرد که صناجق با عساکر صناجقیه و اتباع خود در قلعه مجتمع اتمام فرمان سلطانی حاضر شود
واز قلعه تا دروازه خارج به سمت حجاز که در نزدیکه غرب بیرون مصر منصوب است
باطوسون پاشا متابعت نمایند وحضور ایشان را به ساعت چهار از سوم ماه صفر
تعیین نمود وعساکر خاصه خود را در برجها و سنگرهای قلعه تعبیه نمود و در بان قلعه را
گفت که چون عساکر صناجقیه تماماً داخل قلعه گردیدند دروازه قلعه را فرو بندد
وعساکر خاصه بعد از بستن دروازه قلعه هجوم آرند وصناجق را با عساکرشان
تقتیل رسانند چون روز موعد شد وصناجق با عساکر و اتباع به قلعه در آمدند دروازه
در قلعه را بستند و عساکر مخفیه از هر طرف فیر کردند و تمام ایشان را بالقتل رسانیدند
واز وقت چاشت تا غروب آفتاب قتال ایشان امتداد کشید و بعد از ان آنچه
از ین ها در مصر مانده بود دستگیر کرده باد یگر مردم صحرا مقتول ساختند و بهتیصال قوم نکوشیدند
نمودند وقصه ایشان دراز است ولیکن ما حاصل او را جهة اختصار ذکر نمودیم و بعد
ازین محمد علی پاشا را حکومت مصر بوجه کمال مسلم شد و دیرا معارض و مزاحم نماند و از سنه
دو صد و بیست تا سنه دو صد و شصت و چهار با یالت مصر بود در ین محمد علی پاشا اصل
خود از بلاد قوله از مردم ارنوط بود چون فرانسیس بر مصر تسلط و تغلب نمودند
و یوسف پاشا با عسکر سلطانی بمحاربه فرانسیس آمد محمد علی پاشا داخل عسکری بود و با انفاق
عسکر یوسف پاشا مقاتله نمود و دلاوری و شجاعت بسیار از وی بوقوع آمد و فرانسیس را
از مصر بیرون کردند دولت علیه بمقابل خدمت محمد علی ترفیع رتبه او نمود تا باندک
وقتی بمنصب قایم مقامی مصر رسید و بالاخره زمام حکومت تمام دیار مصر به قبضه اقتدارش
رسید تفصیلش انکه چون یوسف پاشا با عساکر خود فرانسیس را از مصر اخراج نمود
و خودش داخل مصر گردید بنا بفرمان دولت علیه وزیر مصر محمد خسرو پاشا را با یالت مصر منصوب
کردند و یوسف پاشا از مصر مسافرت نمود و زیرمذکور تا ماه محرم سنه دو صد هژده با یالت
خود مستقر بود اتفاقا مابین وزیر و عسکر مصر بوسطه مطالبه مرتب عسکری و حوایج ایشان
نزاع و فتنه واقعشد و امتداد فتنه منجر باخراج وزیر از مصر گردید چون وزیر از مصر برفت
مردان طاهر پاشا را که قایم مقام مصر بود موقتی الی رسیدن امر و فرمان سلطانی با یالت خود
منصوب کردند و قاضی مصر طاهر پاشا را پوستینی از سمور پوشانیده و بر مسند حکومت نشانند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 813 of 1140

وبعد از شانزده روز از حکومت دی اهالی مصر باز فتنه برپا کردند وطاهر پاشا را کشتند
ودرین ایام احمد پاشا از طرف دولت علیه بحکومت مدینه منوره مقرر گردیده بود وچون
بمصر رسید مردمان مصر بعد از قتل طاهر پاشا دیرا به حکومت خود انتخاب کردند
ومحمد علی پاشا که رئیس اشارت این فتنه ها بود بایالت احمد پاشا رضا نداد وعهدنامه
نمود بانیکه سابقا طاهر پاشا را از حیثیتکه قایم مقام مصر ومحافظ دیار مصریه بود
والی گردانیدیم وایالت او نحوی از صحت داشت واحکامش نافذ می نمود
بخلاف احمد پاشا که از طرف دولت بر ممالک مصریه اصلا تسلط ندارد
وایالتش مقصور بر مدینه منوره است مایان حق آن نداریم که دی را
از ایالت مقرره او منع نموده بر مصر والی گردانیم بلکه بر ما لازم است که بجهت
عسکر او نموده بر مقر ایالتش روانه فرمائیم واین عهد محمد علی موجب اشتعال فتنه
گردید وعسکر مصر احمد پاشا را نیز بعد از یکشبانه روز از مصر خارج کردند بعد
ازین منادی ها ندای تسکین فتنه وارامی اهل مصر وبشارت ایالت ابراهیم
بیک که حاکم ولایت وکبیر صناجق بود در دادند ومحمد علی ابادی در امر
تولیت مصر شارک ساختند ومستوفی مصر را گرفتار نموده سرش را قطع نمودند
وبعد از چندی باز عسکریان از ابراهیم بیک جوانک طلب نمودند واز ین
حیثیت غوغای عظیم برپا شد وفتنه انتشار یافت وعسکریان بحر برای ابراهیم بیک
آمدند واثاث واموالش را نهب کرده اراده قتلش کردند وی از ترسش
فرار نموده واز مصر خارج شد وحل وعقد مملکت بر سبیل استقلال بمحمد علی قرار یافت
درین اثنا خبر ایالت احمد پاشا خورشید حاکم اسکندریه از طرف دولت علیه بمصر رسید
در سال دوصد هژده ماه ذی حجه حسب الفرمان سلطانی احمد پاشا بمصر رسید وبر مسند
ایالت نشست وبعد از وصول مقرر اموال جزیه را از وجه مالیات وخراج سال آینده
مصر بر سر رعایا وداتین واهل کار کین امر بتحصیل فرمود مردمان از تکلیف غیر لازمه فوق
الطاقه دی بجان آمدند وکار بر ایشان سخت شد وبجهت پاشا بهانه بدست بازار ها ودکان ها
بند کردند واطفال شان جمعی به جامع ازهر در آمدند وسر منبر ها بلند شده فریاد وقصور
بخداوند می نمودند ویا لطیف میگفتند چون خبر این قضیه در قریاو مصر بان احمد پاشا رسید
نقیب الاشراف الطلب نمود واعتذار کرد که تکلیف تحصیل اخراج را از مردم رفع نمودم البته
مردمان را باید که آرام سازید وتسلی دهید مردمان را به تبلیغ نقیب الاشراف خوشحال
شده ومتفرق گشتند ابراهیم بیک با بعضی از امرای سابقا گریخته بود جماعت کثیری را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 814 of 1140

از مردم از دشت و صحرا جمع کرده برای مقاتله احمد پاشا و اتباع وی بمصر آمد پاشا نیز با عساکر خود
برآمد و بین فریقین مقاتله عظیمه واقع شد و راه ها مسدود گشت و شرح این قصه موجب
تطویل است و اندرین میان از طرف دولت علیه فرمان مقرری محمد علی به حکومت جده
مبارکه صدور یافت پاشا محمد علی بابدستور قانون خلعت پوشانیده و بوسین
سمور بخشید و عازم ساخت امیر عسکر درحین سواری محمد علی حرکت کرده ازدی
علوفه خواستند وی اشاره به پاشا کرد گفت اینک پاشا حاضر است از من چه میخواهید
این گفت و بطرف سرای خود رفت و در آثار راه بر مردم طلا و نقره نثار می نمود
بعده عسکریان احمد پاشا را تا نماز شام نگاه داشتند و از رکوب منع کردند خود را
خود را بلا طفت رسانید و به قلعه رفت و لکن در بین مردم آوازه افتاد که احمد پاشا را
محبوس کردند و بعد ازان بین مردم شایع شد که احمد پاشا میخواهد که بر مردمان
از قسم نو ایب و مصادرت وضع فرماید پس مردم هیجان نمودند و غوغای عظیم شد
و هر کس سخنی میگفت بعضی میگفتند که خداوندا بین ما و این پاشا ظالم حکم فرما
و بعضی میگفت این ظالم را به حکومت خود ها نمی خواهیم و دیگری میگفت
حسبنا الله و نعم الوکیل و دیگری دعا میکرد که یا منجلی اهلک عثملی و همای رخانه محمد علی جمع
آمدند و شکایت می نمودند محمد علی گفت کدام کس را برای خود والی میخواهید اهالی مصر گفتند
که غیر از تو که آثار عدالت در تو مشاهده میکنیم با حدی رضا نمی دهیم بعد از استماع
و ابا رضا شد و سید عمر مکرم نقیب الاشراف شیخ شرقاوی و برخلعت پوشانید
و منادی به شهر ندا کرد که ایالت مصر مفوض به محمد علی گردید و هو واقعه در یوم دوشنبه
شانزدهم ماه صفر سنه هزار و دویست بیست بود و بعده خبر باحمد پاشا رسید وی گفت
من بامر سلطان والی شده ام و بگفته فلاحین و عامه معزول نمیگردم و از قلعه فرود نمی آیم پس
مردمان استفتا نمودند و بر صحت عزل و نصب محمد علی از علما و مفتیین سوال کردند همگی
مهر و امضا کردند و قاضی حکم نمود و معهذا احمد پاشا در قلعه مستحکم شد و اراده حرب و قتال
نمود اهل مصر وی را در قلعه محصور کردند بعد از چند روز بیرون شد و با علما بحث نمود
و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را استند ساخت علما گفتند
مراد از اولی الامر علما اند و عادت مصریان از قدیم همین بود که جابر ظالم را عزل می کردند
و دیگری را منصوب می نمودند پس معامله احمد پاشا بامثال طول کشید تا اینکه از طرف امر سلطانی
و امر ایالت محمد علی پاشا صدور یافت و تولیت وی صحت پذیرفت و تصویب علما و عموم اهالی
نافذ شد و امر محمد علی پاشا صورت انجام و کمال پیدا نمود و روز بروز کار وی به ترقی و ارتفاع بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 815 of 1140

اگرچه اکثر انقلابات مذکور بتحریک و سیاست او بود تا آنکه با سلطان محمود بنا مقاتله کرد و شام و مکه را
مالک شد چون سلطان محمود وفات یافت در سنه هزار و دو صد و پنجاه و پنج با سلطان
عبد المجید خان مصالحه نمود و شام و حجاز را بسلطان مذکور ترک نمود و سلطان ایالت
اقطار مصر را مودا بمحمد علی و اولادش سپرد و در هر سال چیزی از خراج علی التعیین بدو
مقرر نمود تا سنه دو صد و شصت و چهار بدین منوال بود بعده محمد علی مرض عارض شد و در ناظر
مختل گردید ایالت مصر را به فرزند خود ابراهیم پاشا سپرد و مدت ایالتش چهل و پنج سال بود
و ابراهیم پاشا یکسال ایالت کرد و وفات یافت بعده عباس پاشا بن طوسون پاشا والی شد
تا سنه دو صد و هفتاد پس کشته گردید و سعید پاشا بن محمد علی پاشا تا سنه هفتاد و نه والی
بود بعده وفات شد و اسمعیل بن ابراهیم پاشا والی شد و در سنه نود و شش خلع گردید
و پسرش محمد توفیق پاشا والی شد و تا اکنون که سال تالیف اصل این نسخه است موجود است

ذکر غلبه فرانسیس بمصر

بدانکه مصر قبل از تسلط و تملک عثمانی بدست ملوک جرکسه بود و آن ها مالیک یساری و جرکسی
و ترک و غیرهم داشتند چون دولت علیه بر مصر غالب شد و از دست ملوک جرکسه بیرون کرد
مالیک و اتباع ملوک مذکوره که در رعایت کثرت بودند روز بروز افزون گشته امرشان
قوت میگرفت و تغلب می یافتند و بر اکثر املاک و اراضی و محصولات و خراجات
و گمرکات مصر مستولی گشتند و عصبیت و قومیت شان در تزاید شد و در میانشان
امرا و رؤسا بود و یکنفر امیر کبیر بود که حکمش بنفوذ عامه داشت و در
تحت ریاست وزیر مصری بود و از طرف دولت علیه باشا مقرر
می گردید ظاهراً مطیع و منقاد او بودند ولیکن در باطن اطاعت نمی ورزیدند و در عزل
وی میکوشیدند و بالجمله عزل و نصب والی مصر به قبضه اختیار خودشان بود و محصولات
و مداخل مصر بمصرف ایشان صرف میشد و بدولت چیزی عاید نمی گشت و دولت
نیز با ایشان طریق خودداری پیشه کرده بود و از حیثیت کثرت محاربات
و مقاتلات با نصارا بدفع و قمع ایشان پرداخت می توانست تا آنکه تغلب
ایشان بجای رسید که بر عموم مسلمانان ظلم و ستم می نمودند و دست
تعدی در از میکردند و باطوایف نصاری و یهود و غیرهم خصوصاً تجار
نصاری جور و بیدادی کردند و آوازه ستمکاری شان بر همه اقطار
شایع شد درین اثنا دولت فرنسیس بنصرت عموم اهالی مصر و تبانین قلوب شان
مغتنم دانسته بر ممالک مصر قلع و قمع ممالک متغلبین طامع و جسور گردید و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 816 of 1140

اوهام سلیمان انداخت که غرض و مقصود دولت فرانسیس استخلاص اهالی مصر از دست متغلبین
و برقراری تسلط کامل دولت عثمانی است پس فرانسیس بصورت خفیه و پنهانی که احدی را
اطلاع حاصل نگردد تجهیز لشکر نمود و در ماه محرم سنه هزار و دو صد و سیزده بسمت
مصر متوجه گردیدند و در این سنه ابوبکر پاشا طرابلسی وزیر دوالی مصر بود از سنه
یازدهم بعد المائتین بایالت مقرر گشته بود و ابراهیم بیک و مراد بیک بر متغلبین و ممالیک
و عساکر صناجقه امیر بودند و عامه شان در اطاعت این دو نفر بودند چون خبر
دهشت اثر فرانسیس بمصر رسید و شیوع یافت ابوبکر پاشا در روز شنبه
هفتم صفر از سنه مذکور از مصر برامد و به غزه رفت و از انجا بدار السلطنه
رسید و مصر بدست تسلط ابراهیم بیک و مراد بیک و قضاجق دامراشان ماند
و اهل مصر در وقت خروج ابوبکر پاشا قبل از ان چند یوم خبرهای هجوم فرانسیس را
می شنیدند ولیکن بر حقیقت حال واقف نبودند تا انکه در روز بیستم محرم سنه هزار و دو صد
و سیزده کشتی های جنگی و آب گوت های فرانسیس مشحون به عسکر و الات حربیه و ادوات
جنگی بکنار اسکندریه رسید و نخسته از کشتی ها برامدند و با اهل اسکندریه که از آمدن
شان بکلیه غافل بودند بمقاتله افتادند و چون اهل اسکندریه مستعد حرب و قتال نبودند
اندکی مقاتله کردند اخر الامر امان خواستند و لشکر فرانسیس داخل اسکندریه گردیدند
و تسلط و تملک یافتند چون خبر اسکندریه و استیلای فرانسیس بسمع اهالی مصر رسید اضطراب
در ابراهیم بیک و مراد بیک به تهیه اسباب حرب شدند و لشکر ترتیب داده با توپ های
بزرگ و الات حربیه در موضع جسر اسود معسکر ساختند و اضطراب در هرج
و مرج عظیم در اطراف مصر واقع شد و نرخ اشیاء بلند گردید و در دل
بسیار و طرق بکلی مسدود گشت درین اثنا مکتوبی از طرف فرانسیس
بمصر رسید که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
لا ولد له و لا شریک له فی ملکه اما بعد بر ضمایر اهل مصر واضح باد
که ما جماعه فرانسیس پرستش میکنیم خداوندرا
و احترام میکنیم پیغمبر و قران عظیم انشان را
و البته مسلمان و موحد و محب طوایف مسلمین و محب سلطان المسلمین میباشیم
و برهان و دلیل بر امور مذکوره انکه نازل شدیم در رومیه کبری و کنیسه پاپا که قدوه نصاری
و امام ایشان است و باعث تحریض نصاری بر مقاتله مسلمین او دست خراب و ویران
نمودیم و اهل رومیه مالطه را که معتقد ایشان لزوم محاربه مسلمین و وجوب ایقاع

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 817 of 1140

فتنه بین مؤمنین ست طرد و قمع و استیصال نمودیم و مقصود
مایان از آمدن بمصر نصرت سلطان اسلام و دفع متغلبین بر ممالک
مصریه و منع ظلم و عدوان شان از رعیت مصرست و نمی آییم برای
ازالهٔ دین شما بلکه بقصد تخلیص حق شما اندست ظالمین متغلبین که تسلط
یافته بلاد مصریه و معامله می کنند با ملت فرنساویه و تجار ایشان
به جزای حقارت و ایذاء و تعداء و اخذ اموال و فساد میکنند به بهترین
اقلیمی که مثل وی در تمام کرهٔ ارض وجود ندارد چنان مینماید
که خداوند تعالی و تقدس با تقضاء دولت این طائفه حکم فرموده
و مایان که عبادت خداوند و احترام پیغمبر و قرآن عظیم را از ممالک
بیشتر بجائیم و دارای فضائل و عقول و علومیم و ممالکی که از
علم و فضل و عقل بهره ندارند بلکه بین مملوک و صفات مذکوره
معاندت پیدا شده و عند الله همه مردمان مساوی الرتبه اند و تمیز
بعض از بعض نمیشود مگر بعلم و فضل پس بکدام صفت ممالیک مذکوره
مزیت یافته باشند و شیمبر گردیده باشند و مستحق تصرف بلاد مصر
و اختصاص باشیاء حسنه چون کنیزکان خوبروی و اسپان تازی و
منزل های پرفرح شده باشند و اگر خود را بالفرض مستحق دانند
پس بنمایند حجت و برهانی را که از نزد خداوند با ایشان رسیده و نیز
برای همه معلوم که ارض مصر سالها دارالسلم شهرهای عظیمه و خلیج
های فراخ و تجارت های بسیار بوده و الکنون منع نگشته الا بکثرت
ظلم و طمع و چون خداوند تعالی رؤف و رحیم و عادل ست منتظر
رحمت او باشید و از الکنون امیدوار حصول مناصب بلند و کتساب
مراتب ارجمند از طرف دولت علی الدوام باشید و حل و عقد و
تدبیر ممالک مصریه را اجمالاً بدست علماء و فضلاء و عقلاء خود باید
دانند و البته درین صورت اصلاح حال امت بوقوع خواهد پیوست
ای مشایخ و قضات و علماء و بزرگان شهر برای عموم ملت خود
بنجائید که فرنساویه مثل شما مسلم و موحداند و همواره با حضرت
سلطان عثمانی که سلطان مسلمین ست محبت و اخلاص دارند و
با دشمنان وی دشمنی دارند دام الله ملکه و ممالیک متغلبین همیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 818 of 1140

خلاف ورزی دارند و امتثال امر سلطانی نمی کنند الا بطمع نفسانی
خوش باد بحال آن کسانی از اهالی مصر که با ما اتفاق کنند و با خود فرمایند
بباد اندیش آن بصلاح حال و مناصب بلند خواهند رسید و نیز خوش
بحال کسانیکه در خانهای خود بنشینند و با هیچ یک از فریقین مجادله
میل ننمایند و چون غلبه را بجانب ما بینند بر سبیل مسارعت قلبا
بطرف ما گرایند ولیکن افسوس و ندامت بر کسانی که اطاعت متغلبین
کنند و بجاربهٔ ما برآیند البته خلاصی را بخود تصور نکنند و اثری از خود
باقی نداشته و قریه جاتی را که به سه ساعت مسافت بر طریق مرور
عسکر فرانسه قرب دارند لازم است که وکلای خود را نزد سر عسکر
فرانسه بفرستند تا ایشان را باطاعت و انقیاد و نصب بیرق فرانسویه
که سفید و سرخ و سرمه گین است معرفی نمایند و نیز باید که نصب کنند صناجق
سلطان عثمانی را که محبت مایان است و بر قریه که اطاعت فرانسویه را
ننمایند البته بآتش سوخته خواهند شد و بر مشایخ و علما و قضات
دائمه لازم است که مواظب باشند بر وظایف خود و با اهالی در بیوت
خود مطمئن بنشینند و بر جوامع با دار صلوات بطور عادت خود ها
مشغول باشند و اهل مصر تمامی شکر خداوند متعال را بمقابل انقراض
دولت ممالیک بجا بیاورند و آوازرفیع بگویند که همیشه دارد خدا جلال
دولت عثمانی و همیشه دارد خداوند جلال عسکر فرانسوی را و لعنت کند
خدا بر ممالیک و بصلاح آرد احوال مصریان را و بر مشایخ لازم
است که فی الحال بر کدام ها و خانه ها و املاک متغلبین مهر نهند و اجتهاد
کنند که ادنی چیزی در معرض تلف نیاید انتهی در بیستم ماه محرم عسکر
بنواحی مصر رسید و لشکریان مصر پیش قدمی کرده نزد راحمانیه بدشمن
رسیدند و ازان جانب هزیمت خورده بجیزه آمدند و بازار بقتل و قتالی
واقع شد و مقتلهٔ عظیمی کردند و چون تقدیر الله بر هزیمت مسلمین
رفته بود مراد بیک و اتباع وی بجانب صعید و ابراهیم با جماعت
خود بجانب بر شرقی شام فرار نمودند و بعضی گویند محاربه واقع نشد
بلکه چند فیر تفنگ از طرف طلایع لشکر فریقین واقع شد و اندکی گشت
گردید و مصریان از دیدن کشتیها بود پر از جبه خانه و اسباب و آلات حربیه

اتفاق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 819 of 1140

آن کشتی ها سوخت و اسباب و ادوات حربیه کاملا ضائع شد و عمله سوختند و رئیس ایشان نیز بسوخت مراد بیک چون این قضیه را شنید خوف و رعب بر وی مستولی شد و بجانب مصر فرار نموده و گرانباری و توپ ها را در میدان بر گذاشته رفت و لشکر نیز در عقب وی برگشتند و ابراهیم بیک بجانب ساحل بولاق و مردمان هر سمت حوزه مصر بازگشتند و علماء و رؤساء مصر بهمراه پاشا مشورت نمودند و مصلحت آنچنان شد که از بولاق تا شبرا سنگر ها بسازند و ابراهیم بیک با اتباع و ممالیک بیولاق اقامت کند و مراد بیک در یوم دو شنبه به بر انباه رفت و از انجا تا بقیل سنگر های دراز ساخت و خود با علی پاشا طرابلسی و نصوح پاشا و سائر امراء و صناجق آنجا اقامت ورزیدند و کشتی های کلان پر از عساکر و توپهای بزرگ بر ساحل انبابه تعین فرمودند بر شرقی و غربی از عساکر و توپ و سواران و پیادگان و سنگر ها مملو گشت و علماء و مشایخ و اطفال مکاتب از ابتدار حدوث این واقعه در جامع ازبر جمع شده بودند و ختم بخاری شریف و ادعیات و اذکار و قرارت اسم لطیف و دیگر اشغال مشغول بودند و مع هذا امرار مصر و اعیان مطمئن نبودند و از ابتدار وصول خبر اسکندریه به نفی متاع و اموال خود مشغول بودند و از خانه های مشهوره خود بخانهای مردم غیر معروف میبردند و شب تا صباح بنقل و دفن اموالی گرفتار بودند و مراکب و دواب برای ارتحال و کوچ حاضر ساخته بودند و چون اهل شهر کار ایشان را ملاحظه کردند و اضطراب شان را دیدند بخوف افتادند و رعب و فزع بر ایشان مستولی شد تا اینکه اغنیاء شهر اراده خروج نمودند و اگر حکومت ایشان را منع نمیکرد دیگی از ایشان در مصر باقی نمی ماندند و در روز سه شنبه نفیر عام شد و مردمان مصر دکان ها و بازار ها بسته کردند و همگی ببولاق برای جهاد جمع گشتند و اهل هر صنعت اخراجات خود را جمع آوری کرده بشخصی که متعهد ترتیب و تهیه خیمه و سامان و خوراکه خود نموده بودند داده و بعض مردم که مستطیع بودند بر فقراء مجاهدین تطوعا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 820 of 1140

انفاق میکردند و نیز بعضی اشخاص متمول جماعتی را از اهالی غربیه مسلم باعطائی صلاح و نفقه معاونت مینمودند و بالجمله تمام مردم بهمت و قوت خود را بذل نمودند و صرف طاقت کردند و بانفاق مال بخل نکردند و نفوس شان غیرت و شجاعت مینمودند ولیکن زمانه برایشان موافقت نکرد و فقرا و ارباب اشارت با طبل و نفیر و نای و علم ها و کجکول ها برآمده های هوی میرفتند و اذکار میخواندند و (سید عمر مکرم) که نقیب الاشراف بود بر قلعه برآمده بیرق بزرگ بیرون کرد و بر پیش روی خود برپا نموده با هزاران مردم از عامه که چوب و عصا و نیل در دست داشتند بجانب بولاق روانه شدند و غلغله تکبیر و تهلیل عالم را فرا گرفت و طبل با دنای ها میکوفتند و آن بیرق را مردم عامه بیرق رسول الله میگفتند و در مصر باقی نماند هیچ کس الا زنان و اطفال و اهل زمانت که قادر بر حرکت نبودند و نرخ بارود و اسرب بدرجه رسیده بود که یکرطل بارود بشصت نصف و یکرطل سرب به نود نصف فروخته میشد و اقسام سلاح و انواع آلات نهایت گران شد حتی که اکثر رعایا بچوب با و عصا ها و نبیل ها بیرون می شدند و دیگر سلاح نداشتند و مشایخ در بولاق بزاویه علی بیک در آمده به ادعیه و اذکار مشغول گشتند و عامه مردم در خیمه ها و خانه ها و زاویه ها مستعد مقاتله بودند لخص اینکه از حین تقرر ابراهیم بیک به بولاق و نصب دروازه جنک در بولاق تا هنگامی که هزیمت واقع شد عموم مردم در آنجا مقیم بودند و بشهر باز نمی گشتند الا اشخاصی که استطاعت شب گذاردن نداشتند شبانگاه بمصر میآمدند و علی الصباح در میدان رزم حاضر می گشتند و ابراهیم بیک اعرابی را که محاذی مصر بودند طلب داشت و جائزه و رسوم داد تا در نواحی اشمونین مقدمه عسکر باشند و بسیاری از عرب بحیره و جیزه و صعید و بحیره دقیعان و اولاد علی و قنادیه در نزد مراد بیک جمع آمدند و روز بروز جمعیت زیاده می شد ولاکن خوف بر ایشان بیشتر میگردید و حال فقرا که استطاعت بر قوت روزانه و شبانه نداشتند و اسباب حرب نیز به تعطیل بود سخت تر و تنگ تر میگردید و هم اجتماع

نبذه در شهر شوال سنه ۱۲۱۳ واقع شده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 821 of 1140

خلق کثیر موجب غلاء نرخ می گشت و سبب قطع طریق و تعدی بعض
بر بعض میگردید و حکام و امرا فرصت اشتغال بدفع مفسده
و شرور نداشتند و اعراب بوادی نیز باطراف و نواحی مصر غارت
و تاراج پیش نموده بودند و مردم او باش فرصت یافته قتل
و نهب و غارات میکردند حتی که قطر مصر را گویا که آتش گرفته بود
و عموم مردمان بلاے راہزن و دزد و قتل و غارت و مفسده
و خرابی مزرعه ها مبتلا بودند و عیاذاً بالله من ذالک و امرا مصر تجار
فرنگ را که از مصر بودند در قلعه و خانه هاے خود محبوس کرده
بودند و محلات فرنگیان و خانهای نصارای شام و روم و قبطیان
را برای دستیاب نمودن اسلحه تفتیش میکردند و عامه مردم
اگر منع حکومت نمیبود نصارا و یهود داخله مصر را کاملاً بقتل می آوردند
الحاصل با وجود این اضطرابات قلق مردمان روز بروز جز
وصول عسکر فرنساویه شایع تر می گشت و لیکن سمت ورود شان را
واقف نبودند کسی میگفت که از جانب دشت شرقی میرسد و دیگری
میگفت از جانب دشت غربی می آیند و کسی هر دو طرف را میگفت و
حقیقت برای شان معلوم نبود و امرا و شان نیز همت نکردند که
جاسوسی و طلیعه بفرستند تا پیش از رسیدن دشمن بغبار مصر سمت
ورود شان محقق و معلوم گردد بلکه مراد بیک با عسکر و اتباع خود
در یک دشت و ابراهیم بیک با تبعه خود در دشت دیگر اقامت
می داشتند و منتظر اینکه چه واقع میشود بسر میبردند و هر دو جماعت
از قلعه و حصن و ملجاء دور بودند و این همه از سوء تدبیر و اهمال امرای ما
بود چون روز جمعه ششم ماه صفر رسید عسکر فرانسویه بجر اسود
رسیدند و صبح شنبه با تمام دینار آمدند و درین جا خلقی عظیم از لشکری
و رعیت و دهاقین و مجاهدین مصر جمع آمد لاکن با دلهای متناثره و
عزیمت های شکسته و نفسهای مختلفه و حریص بر زنده گانی و رفاهیت
و تنعم و کامرانی خو کرده و بغرور و تکبر بودند و بکثرت جماعت و اسلحه
خود مینازیدند و شان دشمن نزد ایشان حقیر مینمود و در غفلت و
عدم مبالات و نا ترسی بودند و این امور مذکوره از اسباب هزیمت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 822 of 1140

وخذلان ایشان گردید اعاذنا الله سبحانه واهل مصر گمان میبردند
که عسکر فرانس از جانب دشت شرقی وغربی دارد خواهد گشت
ودر بین ایشان این سخن شایع بود وازین سبب بعضی ببر شرقی
وبعضی ببر غربی اقامت کرده بودند تقدیر خدا آن شد که در وقت
قیلوله جماعتی از عسکریان بر غربی بطرف ناحیهٔ بشقیل که بلده ایست
مجاور انبابه سوار شده بودند که ناگاه با مقدمهٔ عسکر فرانسیس دوچار
شدند وبین فریقین محاربه واقع شد چون فرانسویان اسلحهٔ درشت
وتفنگ های متعاقب الرمی داشتند جماعهٔ سواران بر غربی
بهزیمت جوزدند وایوب بیک دفتردار باجمعی از کشافان وغلامان
محمد بیک الفی کشته گردید وباقی گریختند مقدمهٔ فوج فرانسوی که
شش هزار کس بودند وریسالشان بونابارته بود ولیکن درین وقعه
حاضر نبود وبعد از هزیمت حاضر شد تعقیب عسکر مصری ننمودند
وبسنگرهای مراد بیک قریب شدند درین اثنا فوج مراد بیک
با دشمن مقابل شدند واز طرفین صداهای توپ بلند شد وگلوله
های آتش فشان روی هوا را فرو گرفت وعسکر بحری با فوج انبابه
دیاطی بطرف انبابه برآمدند وبا پیادگان ملحق گشتند وکارزار بخایت
استقامت ادا یافت ومحاربهٔ عظیم واقع شد چون عساکر بر شرقی از وقوع
قتال ومحاربه در بر غربی واقف گشتند غوغائی عظیم درمابین ایشان
واقع شد وفریاد وهلهله وهوی عوام واختلاط مردم بلند شد وصیحه و
نعره یا لطیف دیارب ویا رجال الله اعالم را پر کردانید گویا محاربه
با دشمن بنعره وصیحه قرار گرفت عقلاء ودانشمندان هرچند مردم را
از داد وفریاد منع میکردند ومیگفتند که ای گروه مردمان از غلغله
وفریاد کار نمی آید وکار بشمشیر زدن وتیر انداختن ست نه بغوغا نمودن
ورسول مبارک با صحابهٔ کرام بشیوهٔ محاربه میکردند نه بغوغا وفریاد
عوام هیچ ملتفت نمی شدند واز غلغله وهای وهوی نمی ماندند که بخواند
وکه بشنود بعد ازان امرا بهیم بیک وامرا جماعهٔ بسیاری از فوج
عرضی دشتی قصد کردند که خود را از طریق بحر ببر غربی رسانند
چون بکنار دریا رسیدند کشتی ها کمبود وموضع درآمدن بکشتی تنگ و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 823 of 1140

خلق واز دحام میکردند بهزار گونه زحمت هرقدر که جایافتند
بسمت برّ غربی روانه شدند هنوز به برّ غربی نرسیده بودند که عساکر برّ
غربی هزیمت یافتند وآن چنان بود که بتقدیر الهی بادی غایت تند
وزیدن گرفت چنانچه ریگ وغبار روی هوا را گرفته بود و بر چشم و
روی مصریان میریخت وکسی را مجال نبود که چشم خود را باز نماید
و موجهای دریا در غایت اضطراب شد و فوج فرانسوی که با مراد
بیک مقاتله میکردند بقسمات معلومهٔ خود حصه حصه شدند وجهات
طرف مسلمانرا احاطه کردند وتوپ ها وتفنگ های متعاقب الرمی
را بجانب مصریان ساز نمودند وازیکسو شدت وتندی باد از جانب دیگر
دشمن که مصریانرا مجال حرکت نمیداد وهیچ طرف خود را نمی دیدند
وتمام دنیا از دود بارود تاریک گشته بود وآواز صداهای توپ وتفنگ
گوش ها کر شده بود ومردم بخیال افتاده بودند که قیامت قایم
شده وزمین بزلزله شده وآسمان فرو افتاده الحاصل بمقدار دو
ثلث ساعته حرب بین فریقین امتداد یافت وبعد ازان پیش از رسیدن
ابراهیم بیک عسکر برّ غربی هزیمت خوردند وغرق شد بسیاری در دریا
بجهة احاطه نمودن دشمن بایشان وتاریکی دنیا بعضی ایشان در دست
فرانسیسها اسیر گردیدند سنگرها را مالک شدند مراد بیک باکسانیکه
با او بودند بطرف جیزه گریختند مراد بیک بقصر خود بالا رفته بعضی گرفتاری
خود را در ظرف ربع ساعت انقضا نمود بعد ازان سوار شده بطرف
قبلیه رفت کشتگان وخیام واسلحه وفرشهای بر زمین
افتاده به ترتیکه انبوبه های وی زیر زمین بود وبسیاری مردمان
خودرا بدریا انداختند چون عسکر غربی انهزام یافت فرانسیسها توپ ها
ومدافع خودرا به برّ شرقی گردانیدند وزدند اهل برّ آخر را هزیمت
متحقق گردید درمیان شان غلغلهٔ عظیمی برپا شد درحال ابراهیم بیک
ودیگر امراء وسرکردگان ورعیت سوار شده جمیع اثقال وخیمه ها را
چنانچه بود گذاشتند که باخود چیزی نگرفتند ابراهیم بیک وامراء
جانب عادلیه ورعیت ها بیجان کنده بسوی شهر رفتند فوج فوج شهر
را داخل گردیدند وتمامی شان در غایت خوف وفزع بوده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 824 of 1140

انتظار هلاک میبردند و فریاد مینمودند دیگر یه وافغان تضرع مینمودند
بخدا تعالی از شر این روز دشوار و زنان از خانهای خود با واز بلند
گریه میکردند و این کار پیش از عصر بود چون ابراهیم بیک برعادیه
قرار یافت ابراهیم و امرا که با او بودند بطلب حرم های خود کس فرستادند
زنها بر اسپ ها و قاطر ها و شتر ها و خران سوار شدند و بعض ایشان
مانند کنیزان و خدمت گاران پای پیاده عقب شان میرفتند تمام بزرگان
مردم از مصر بیرون می شدند که بعض ایشان با عیال و بعضی خود
وی نجات یافته کسی از دیگری نمی پرسید بلکه هر کس بخود گرفتار بود
کسانرا در و پسر فراموش داشت در همین شب بزرگان مصر برو
شده بعضی بطرف (صعید) و بعضی بطرف شرق که اکثر بودند رفتند
و کسانیکه قدرت بر حرکت نداشتند انتظار قضا را نموده با نتظار
واقع شدن مکروه نفس های خود را در معرض خطر انداخته در مصر
اقامت کردند جهته عدم قدرت و نا داشتن چیزی که بر عیال و
اطفال خود مخارج نموده آنها را بطرف غربت سیر دهند خود را بقدر
تسلیم نمودند - و لله عاقبة الامور اکثر چیزی که قلوب محزون
مسلمانرا باضطراب انداخته مانا خبری بود که در خفتن
آتش شنیدند و در مردم شایع شد که از سنج بطرف بولاق شتاب
نموده آنرا سوخته اند و دیگر کارانیز چنین کردند و اینکه قسمت اولی -
شان که بدرب حدید رسیده قتل و سوختن و بر زنان فجور و بکارگی
را اجرا داشته اند و سبب آن شناعت این بود که بعضی لشکریان مراد
بیک که کشتی برای جاری نمودن - دشیر مقرر بودند چون قسمت متحقق
شد در کشتی که مراد بیک در آن بود آتش زدند و همچنین که هرگاه مراد
بیک از جزیره کوچید امر بکشیدن کشتی کلالی از پیش روی قصر خود داد
تا اینکه بمصاحبت وی طرف قبلیه برده شود اندکی رفتند کشتی جهته گل آلی
به گل نشست در وی عده زیادی از آلات حرب دیدند که امکان حرکت
دادن ندارد آن را آتش زدند چون شعله آتش از طرف جزیره و بولاق
بلند گردید مسلمانانیکه در مصر بودند یقین نمودند که افرنگیان هر دو شهر
را سوختند پریشان و مضطرب گردیدند علاوه بر آنچه با ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 825 of 1140

از خوف و فزع جزع و ترس بود اعیان و اشراف دافندها و
نقیب الاشراف و بعض مشایخ که قدرت داشتند بیرون شدند
چون عامه و رعیت ها این حال را مشاهده نمودند خوف و دلتنگی
شان زیاده شد اراده شان بگریختن و خود را بایشان ملحق نمودن
محکم گردید خلاصه اینکه تمامی شان نمیدانستند که بکدام طرف و کدام
راه میروند و بکدام طرف میرسند و قرار میگیرند باهم میرسیدند واز
هم سبقت می جستند و بیرون شدند واز هر راه شتابی میکردند و کرایه
خرنگی و استر ضعیف بدو چند قیمت وی رسید و بساری ایشان پیاده
با متاع شان بر سر شان نهاد و زوجه و دی کودک خود را بگردان گرفته
و کسی که قدرت بر مرکوب داشت زوجه و دختر کان خود را بران سوار نمود
خود از عقب میراند و اگر زنان سر و پا برهنه اطفال شان بر شانها
گریان در تاریکی شب میرفتند تمام شب بهمین کار شان بهمین منوال
گذشت و صبح آن هم کسی که قدرت بر داشتن مال و متاع خود داشت
برداشته رفتند چون از دروازه شهر بیرون شدند در وسط بیابان
دو چار عربان و فلاحین گردیدند متاع و احمال شان را چنان گرفتند
که با ایشان چیزی نماند که بآن ستر عورت نمایند یا دفع گرسنگی کنند
آن چیزی را که عربان اخذ نمودند بیرون از شماره بود ازین حیث که اموال
و ذخیره هائی را که دران شتاب از مصر بیرون کرده بودند و چند آن
چیزی بود که در مصر مانده بود زیرا که معظم مال در نزد امراء و اعیان بود و
حریم آن با هم صحبت شان را گرفته بودند و غالب پوشیده حالان و قدرت
دار نمانگان هم بیرون نمودند چیز یرا که در نزد شان بود و کسانیرا که عاجز
بودند از برآمدن و نزد وی مال نبود که حمل و نقل آن متعسر بود بهمایه و
دوست گویده خود داده بود و مانند این از امانتهای حاجیان که
از مغرب بودند و باقی مسافرین همگی آن مال ها رفت و لباسکانی را
که قدرت برداشتن وی داشتند گشتند و یا شخصی را که از نفس و مال خود
مدافعه میکرد قتل نمودند جامه های زنان را کشیده فضیحت و بیحرمتی کردند
که درمیان آنها زنان اعیان بودند بعضی از ایشان بزودی حرکت
کردند که عقب مانده و این خبر بدیشان رسیده بود و بعضی که گذشته و اعتماد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 826 of 1140

بر کثرت وغرت خود کرده بودند تسلیم شدند یا هلاک گردیدند و همان
شب و فردای آن ببد حالی بر ایشان گذشت که مثل آن در مصر اتفاق
نیفتاده بود دنشیده شد مانند این در تاریخ متقدمین چونکه صبح
یکشنبه گردید مقیم های مصر شنیدند که با ایشان چه معامله خواهد شد و
منتظر حلول فرانسیس ها و واقع شدن بدیهاے شان بودند بسیاری
از فراری ها سر و پا برهنه در بدترین احوال باز گشتند بعد ازان معلوم
شد که فرنگیان تجاوز به برّ شرقی نکردند و آتش مذکور از سوختن کشتی ها
بوده در جامع ازهر جمع شدند بعض علماء و مشایخ برای مشوره چنان
اتفاق نمودند که با فرنگیان مراسله نمایند و منتظر باشند تا جواب
چه میرسد شخص مغربی که لغت شان را میدانست بمصاحبت رسول
خود فرستادند آن دو نفر رفته زمانی غایب شدند بعد باز گشتند خبر
دادند که مایان کلان قوم را ملاقات کرده رسالت را بوی دادیم
ترجمان وی مراسله را نخواند دفهماند که مضمون مراسله این
ست فرنگیان با ما چه قصد دارند بزبان ترجمان گفت کجاست
مشایخ و خطباء شما حیرا بحضور ما دیر رسیدند که اسباب آسایش
و آرامی شان را مرتب مینمودیم اظهار ناشاد نمود قاصدان
گفتند که مایان از شما امان میخواستیم گفت سابقاً بشما خط امان فرستادم
مکتوب سابق را مقصود داشت قاصدان گفتند جهة اطمینان
مردم امان جدید میخواهیم ورقهٔ دیگری نوشتند مضمون اینکه بتحقیق
که فرستادیم سابق بسوی شما مکتوب کافی و ذکر نمودیم که حضور ما
بقصد دفع مملوکانیست که با فرانسویها طریق حقارت و خواری را
پیش میبردند و مال تاجران و پادشاه را می گرفتند چون بر عربی واضح
شدیم بیرون شدند بسوی ما مقابله نمودیم ایشان را بآنچه استحقاق
داشتند بعضی را کشته بعضی را اسیر نمودیم و ما در طلب شان نائیم
تا در زمین مصر یکی از ایشان باقی نماند اما علماء و مشایخ و صاحبان رتبه
در رعیت باید مطمئن و در مساکن خود با آسایش باشند و مانند این بنحو
تحریر بود بعد ازان برایشان گفت ناچاریست که مشایخ و علماء بسوی
ما بیایند که برائے شان مرتب نمائیم هیئت مرکب از هفت نفر اشخاص

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 827 of 1140

عاقل تا سر رشته امور را بنمایند چون جواب چنین شنیدند باز گشته مردمان مطمئن گردیدند شیخ مصطفی صادی و شیخ سلیمان فیومی و دیگر با سوار گردیدند و بطرف بیجوافته با ملاقات نمودند در روی شان خندیده گفت شما مشایخ کلانید بوی گفتند که مشایخ کلان از ترس گریختند گفت برای چه میگریزند بآنها بنویسید که حاضر شوند که برای شما دیوان کرا راحت شما و رعیت و اجرا شریعت را فراهم آرد بتعمیل تمایم چند مکتوب بجهت حاضر شدن دامان تحریر نمودند بعد از رخصتی از لشکرگاه جدا شده بمصر آمده مردمان بدیدن شان مطمئن شدند زیرا که مردمان بر عیاب شان ترس و خوف بودند چون صبح کردند امان نامه ها را بمشایخ فرستادند شیخ سادات و شیخ شرقاوی و دیگر با ایشان از مردمان فراری از ناحیه مصر منضم شده بود حاضر شدند هر چه عمر افندی نقیب الاشراف دی اطمینان نیافته حاضر نشد همچنین روزنامه جی و باقی افندیان حاضر نشدند در همین روز طایفه جعیدیه و اوباش مردمان جمع گردیده خانه ابراهیم بیک و مراد بیک را تاراج نموده سوختند و خانه های چند نفر دیگر از امرا را غارت نموده آنچه مال و امتعه و فرش و مس که یافتند بقیمت اندک فروختند

(ذکر داخل شدن فرانسیس در مصر)

در روز سه شنبه فرانسویها مصر را داخل گردیدند (بونا پارته) امیر فرانسیس بقصر محمد بیک که معروف به ازبکیه بود سکنی گرفت امیر محمد بیک در سنه گذشته وی را ساخته مزخرف نمود مال های بسیار در بنای آن صرف نموده و بفرش های فاخره فرش نموده در نزد تمام شدن دسکنای این خانه واقع گردید داخل نشدند و با آنچه خان قصر بود گذاشتند گویا که ویرا برای امیر فرانسیس بنا میکردند همچنین در خانه حسن کاشف ناصریه حاصل گردید چون کلان شان به ازبکیه ساکن شد اکثری شان در بیابان آخر بودند مگر اندکی داخل شهر شدند در بازارها بی اسلحه میرفتند باک نمیکردند با مردمان خنده میکردند ما یحتاج خود را به ثمن غالی میخریدند چنانچه یکی از ایشان ماکیانی را خریده بهای آنرا بصاحبش ریال فرانسی میداد یک تخم مرغ را به نصف نقره قیاس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 828 of 1140

به نرخ بلاد خود میخریدند چون مردم عامه این کارها را از ایشان دیدند با آنها انس گرفته اطمینان برای ایشان حاصل گردید به نانهای بیخته نوعهای عطر تخم مرغ و دجاجه و انواع ماکولات و غیر آن از سکر و صابون و تنباکو و شیر را آن با بردن کرده بهر نرخ که میخواستند با ایشان میسفروختند و دکان با و قهوه خانه ها باز کردند و مردم آرام گرفتند

ذکر ترتیب دیوان برای فصل خصومتها

روز پنجشنبه سیزدهم شهر صفر بسوی مشایخ و کلان شونده گان فرستاده ایشان را در نزد قایم مقام سرعسکر طلب نمود چون حاضر شدند با ایشان در تعیین ده نفر از مشایخ جهت دیوان و فصل حکومات مشاوره نمود اتفاق بر شیخ عبدالله شرقاوی و شیخ خلیل بکری و شیخ مصطفای صاوی و شیخ سلیمان فیومی و شیخ محمد المهدی و شیخ موسی سرسی و شیخ مصطفای دمنوری و شیخ احمد عریشی و شیخ یوسف شبراخیتی و شیخ محمد دخلی و این مجلس را مصطفی کدخدا و قاضی حاضر شوند محمد آغای سلمانی آغات مستحفظات و علی آقای شعراوی والی شرط و حسن آغا این احتساب و اینها را با شارکا ارباب دیوان نمودند زیرا که فرنگیان امتناع مینمودند تقلید منصب ها را بجنس پادشاهان ایشان را دانا کردند که بازاریان مصر بهتر سند مگر از ترکان و محکوم نمی سازد اهل سوق غیر ایشان و اینها که ذکر شدند از باقی خانه های قدیمه اند که بر ظلم دلیری نمی کنند مقرر نمودند و الفقار کدخدا بیک کتخدای (بونابارته) در باب دیوان از مامورین مذکورین سوال نمود از واقع شدن تاراج خانها گفتند آن کار فعل جعیدیه و مردمان اوباش بود گفتند برای چه این کار را میکردند شما را بحافظه خانهای مردم وصیت کرده بودیم گفتند این امر را قدرت منع نداشتیم این کار وظیفه حکام ست بعد از ان بندای امان و گشادن دکاکین و اسواق و منع از تاراج امر دادند نشنیدند و ازین کار باز نه ایستادند غالب بازارها و دکاکین معطل ماند مردمان غیر مطمئن شدند و فرانسیس بالبعض خانه های دربسته که از امرا بود گشاده داخل میشدند چیزی گرفته در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 829 of 1140

آنرا مفتوح میگذاشتند در وقت بیرون شدن طایفهٔ جدید به داخل شده آنچه در خانه بود ببرند بعد ازان لشکریان اندک اندک تا اینکه راه ها را مملو نموده در خانها ساکن شدند بمردمان تشویش نیندانسته خریدنیها را بزیاده از ثمن آن میگرفتند بعد چند روز از تاجران پنجصد هزار ریال فرانسوی بطریق سلف مطالبه کردند تجار در باب تخفیف آن با ایشان مراجعه کردند قبول نکردند تجار بجهول آن شروع نمودند ندای امان برای زنهای امیران زدند و اینکه هر زنیکه در نزد او متاع شوهر آنها باشد آن را حاضر آورند زوجهٔ مراد بیک از جای خود و اتباع خود از زنان امیران به یکصد و بیست هزار ریال مصالحه نمود از مال هائیکه پوشیده اشیاء بسیاری را خارج نمودند بعد ازان از اهل پیشه و بازاریان مبلغی را از مال طلب نمودند آنها عاجز آمدند استغاثه بمشایخ نمودند آنها شفاعت کرده آن مبلغ را دادگذار شدند چون وقت مولود نبی صلی الله علیه وسلم رسید ایشان را بصنع معتادشان امر نمود از نزد خود سه صد ریال اعانه دادند که مجلس شب مولود ساخته شد درین بین کشتی های انگلیز آمده با کشتی های فرانسیس محاربه نمودند کشتی کلانی از انگلیز با سوخت چند روز لودند بعد باز گشتند اما ابراهیم بیک و مراد بیک بطرف غزه رفته بعد ازان بسوی فیوم باز گردیدند و در ماه ربیع الثانی از مردمان قبالهٔ تمسک های املاک ایشان را طلبیده در نزد خود نگه داشتند و بران ملک با مقدار معلوم را از مال نهادند و امر نمودند مشایخ را اینکه بسلطان مکتوب نوشته نمایند مضمون اینکه مشتمل باشد بر ثنای فرنگیان و خوبی اخلاق و اینکه برای سلطان محبت دارند و اینکه قرآن شریف و اسلام را احترام مینمایند چنانچه فرموده بودند بجای آوردند و در عاشر جمادی الاول مردمان را جمع نموده بر املاک شان مالها زیاد از ما قبل مقرر کردند و عامهٔ مردم بشورش افتاده اعلان جهاد نمودند قتال در ایشان واقع گردیده خلق بسیار کشته گردید بعد ازان ندا بامان نمودند بعد ازان جستجوی بسیار کردند کسانی را که فتنه را برپا نمودند کشتند و کیفیت

مجلس وبقیهٔ ترتیبات شان در نظام دولت شان طویل ست
حاجت بیان نیست همچنین آنچه حوادث که جاری شده چون خبر داخل شدن
فرانسی ها در مصر به حجاز رسید شیخ محمد جبلانی مغربی که شخص عالم در مکهٔ
مکرمه مجاور بود برخاست از مردمان نفری جمعه جهاد خاست همراه وی
خلق بسیاری جمعیت نمودند رسیدند به صعید هر کس را که از فرانسیس ها
یافته کشتند با وجود این قدرت بخلاصی اطراف مصر یافتند مقاتله نمودند
تا اکثر شان جام شهادت نوشیدند اندکی از ایشان بازگشت بعد ازان
فرانسیس ها لشکر برای محاربهٔ احمد پاشا جزری والی عکا تجهیز نمودند -
بسیاری از قریه ها شام را مالک گردیده تا احمد پاشا را در عکا محاصره
نمودند بعد از گرفتن عکا عاجز شده از انجا کوچیدند انچه را اهل مصر
از مولد سید احمد وغیره عادت داشتند در محل اجرا گذاشتند -
همچنین بیرون کردن محمل وحاجیان حسب العادهٔ خود را اجرا نموده فرانسیس ها
مزاحم نمیشدند بین ایشان واهالی دریف ها، محاربات زیادی پیش شد دریف
ها را کلا مالک گردیدند امرا را از مملکت ها جستجو کرده بهر کس دست
یافتند می کشتند کشتیها شریف غالب که در آن مال ها وبضاعتها بود
چون بندر (سویس) حاضر شد در عشر آن مسابلت نمودند میان شان و
شریف غالب مکاتبات وهدیه ها حاصل شد شیخ عریشی را قاضی
مسلمانان مقرر نمود که احکام شرعیه را اجرا نماید در سنه چهارده
(دانو برته) بسوی شهر های فرانسیس متوجه شده سر عسکر خود را اینا بارت
در مصر حاکم کرد بعد ازان دانو برته چنان ترقی کرد که بر تمام فرانسیس ها
مالک گردید در ماه رجب سنه چهارده لشکری از طرف سلیم رسید
که لشکر کش آنها یوسف پاشا وهمراه آن نصوح پاشا بود که دبر امبر
والی نمودند واین کسی ست که آنرا ناصف پاشا هم میگفتند از طرف شام
رفتند تا رسیدند به دعریش فرانسیس ها بجاربه شان آماده گی کردند با
لشکر خود به صالحیه بیرون شدند بعد ازان انگلیز در میان افتاده بشرائط
بسیار آنها را مصلح ساخت یکی اینکه فرانسیس ها بعد از سه ماه از
دیار مصر گوشه گیرند درین مدت مردمان مصر به فرانسیس استحقار و
مسخره مینمودند چنانکه بعضی بعضی میگفت سنه مبارک وروز سعید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 831 of 1140

است برفتن این سگان کافران این کلمات را بحضور فرانسیس ها میگفتند و آنها بر مسلمانان کینه میگرفتند تا جایکه نقاب حیا را بالکلیه برداشته سب ولعن و تمسخر بر ایشان زبان درازی میکردند و از عاقبت امور نمی اندیشیدند تا اینکه دانا ترطفل ها کودکان را جمع کرده فرقه فرقه میرفتند و بآواز بلندی سرودند و اخوان و افراد شان را لعن میکردند چنانچه میگفتند ینصر الله السلطان ویهلك فرط الرمان و صبر کردن را قادر نبودند تا ایام مشروط بگذرد و اینکه این کار غیر از حقد و عداوت ثمری ندارد که در قلوب فرانسیس ها محکم میشود فرانسویها در سرشته کوچیدن متوجه بوده شروع بفروختن امتاع ها و آنچه زیاد از اسلحه و دواب بودند و بعضی بندرها را و قلعه را مانند صالحیه بلبیس و دمیاط سوئیس را تسلیم نمودند بعد ازان عثمانی ها بتدریج داخل مصر گردیدند که هر روز جماعتی بعد جماعت دیگر داخل میشد تا وزیر یوسف با ستاد خل بلبیس گردید با امیرهای مصر ملاقات نمود فرانسویها قلعه جبل و باقی قلعه هائی که نو ساخته بودند خالی کردند ازان ها چنان بافر دد آمدند که یکی از عثمانی ها بران مطلع نشد بسیاری از علماء و تجار بسلام در سه ماه رمضان در شهری بلبیس وی را بالضوح باشا والی مصر ملاقات کردند خلعت پوشیده باز گردیدند در ماه شوال واقعه حادث گردید که سبب نقض عهد شد و آنچنان بود که جماعتی از عسکر عثمانی همراه جماعتی از عسکر فرانسوی مشاجره نمودند درین بین شخصی از فرانسوی کشته گردید ازان فتنه برخاست بود دشمن نفر که باعث فتنه شده بودند کشته گردیدند فتنه آرام شد ولاکن فرانسوی ها را گوارا نیامد بنجیله شروع نمودند چون مدت تریب بگذشتن شد ستم روز دیگر اضافه بر اصل مهلت خواستند ایشان را هشت روز مهلت دادند درین روز ها ایستاد کردند چونی و لشکر خیمه های ایشان را کنار دریا متصل باطراف مصر تا دمیاط امتداد دادند بعد ازان بسوی قلعه هائی که دران کسی نبود طرد نمود شروع بآوردن جنجانه و ذخیره و اسباب حرب دبارود و گلوله دیگر مدافع نمودند و دران شب و روز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 832 of 1140

جنی گوشیدند و مردمان ازین کار تعجب می نمودند و شایع گردید که وزیر
همراه انگلیز اتفاق نمود که چون فرانسوی بابطاهر دریا برآیند برایشان
احاطه نمایند فرانسوی با درین رفت. و آمد خود با از طرف عرضی تردد
میکردند درعرض عجایبها د عسکر شان را داوضاع شان را ملاحظه
مینمودند دانستند که ضعیفند و با فرانسوی مقاومت کرده نمی توانند
چون تحقیق نمودند برای نقض عهد و محاربه آماده گی کردند آلات و
اسباب خود را پس قلعه ها برد ند چون امر محکم کار را تمام کردند و
جهات را متحصن و چیزی از لشکر خود را قلعه ها باقی ماندند باقی ها کلا
به بیرون شهر طرف قبة النصر بیرون شدند و در آن نواحی منتشر گردیدند
از ایشان بشهر باقی نماند مگر کسانیکه بداخل قلعه ها و انتخاصیکه به بیت
الانفی و بعضی خانهای اُزبکیه بودند مردمان گمان کردند که ایشان برای
کوچ کردن بیرون شده اند چون روز بیست و سوم شوال سرعسکر ایشان
سوار شده پیش از طلوع بامداد همراه عسکر و مدافع و آلات حرب خود
لشکر خود را چند قطعه نمود بعضی از ایشان را بعرضی وزیر متوجه ساخت
و بعض ایشان بطرف مطریه میل نمودند بیکبار مدافع تیز نمودند طاقت
نماند مسلمانان را غیر از جلا و فرار و طاق و خیمه های خود را ترک کردند
نضوح با شاد کسانیکه با او بودند سوار شده طرف مصر رفتند
فرانسوی با آنها را گذاشته و کسانیکه طرف عرضی رفته بودند آنها را
ملحق شده بعد از چور کردن آنچه در عرضی نا صف باشا از متاع و
غنیمت بود و بان مدافع نضوح باشاه رامیض کرده گذاشتند
بعد ازان طرف عرضی رفته چون نزدیک رسیدند بوزیر کس فرستاده
امر کردند که بعد چهار ساعت کوچ کند وزیر را از کوچیدن چاره نبود
کوچید و فرانسویها در عقب وی لشکرهای وی متفرق و منتشر و شهرها
و قریه ها و اطراف برای جمع آوری مال و ظلم برقرار بودند اما اهل مصر
چون آواز مدافع را شنیدند در ایشان قیل و قال بسیار شد
حقیقت حال را نمیدانستند متحیرانه باطراف نیز می انداختند نقیب
اشراف و بساری از عامه همراه وی بیرون شده بر تل های بیرون
باب النصر جمع گردیدند که بدست بساری شان نی ها و عصا و اندک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 833 of 1140

با اسلحه و بسیاری از طایفه های عامه داود باشی دینک جمع گردیدند بکوچها
میگردند و بکلمات مقفی که از خود اختراع کرده بودند آواز میکردند بر بازارها
می ایستادند بهمین هیئت بسیاری شان از شهر بیرون گردیدند چون وقت
چاشت شد بعضی لشکریان مصر حاضر شده داخل شهر شدند و با ایشان
زخمیها بودند مردم شروع نموده از ایشان سوال مینمودند به جهة آنکه
ایشان را خبر نمیدادند چونکه خودشان از حقیقت بی خبر بودند تا عصر
بهمین حال گذشت که ناگاه جماعتی بزرگی از عامه کسانیکه بیرون شهر
دیرای شان آوازها بود و عقب شان ابراهیم بیک بعد از آن باقی امرا
بعد از ان بضوح ماشا و بادی عدیادی از لشکر و سید عمر نقیب الاشراف
و نصوح پاشا برای مردمان عامه میگفت که نصاری را بکشید و در ایشان
جهاد نمایید چون این سخنان را شنیدند یکمرتبه جوش و غلغله نموده
آوازهای خود را بلند نمودند و شتابان میگذشتند هر کس از نصاری
قبط و شوام مصادف میشدند دیرا گشتند و به محلهای نصاری رفته
قتل و اسیر نمودند بعد نصاری جمع گردیده حرمت خود را میکردند هر چند
قدرت داشتند از فرانسوی ها در دمیها با خود جمع نمودند جنگ بین
فریقین جاری گردید نصاری از طاقهای خانه ها و عرفه ها بر کسانیکه از بیرون
جمع گردیده بودند از عامه میزدند لشکر خود را آگهانی میکردند و دیگران
میزدند خانه ها را میگرفتند و شورش میکردند چون صبح کردند بسوی
مطریه روان گردیدند از آنجا سه عدد توپ خواستند آنها را دران بسته
و مسدود یافتند بعد از مصالحه آن ها را گشادند پاشا امر نمود بکشیدن
توپ ها بطرف از بکیه و از انجا بر بیت الالفی زدند و دران جا شجاعین بهر
دار از لشکر فرانسوی ها بودند و آن ها را نیز به مدافع و گلوله ها زدند
جنگ تا آخر روز بین فریقین دوام داشت بعد ازان حرب ساکن گردید
درین شب به بیدار بودن ندامیکردند و در همین وقت اهل مصر و لشکریان
بتمامی اطراف شهر سنگر میکردند شروع در بناء اطراف دیوار شهر را و محکم
کردن شهر را دادند و مردمان در همین شب عقب سنگرهای خود خوابیدند
چون شب تاریک شد فرانسوی ها مدافع را بهم ها از قلعه ها بر شهر متوجه
ساخته شهر را زیر بمباردمان گرفتند چون ضرب توپ مدبی شد کلان و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 834 of 1140

اجماع نمودند در بیرون شدن از شهر در همین شب از عیش عاجز بودن و نابودن
الت جنگ و از ترسیدنی نی خوراکه گی زیرا که اکثر خورا که اهل آن هر روزه از
قریه ها آن جلب میشد بسا بودی که چون فتنه برپا شدی قوت از بیرون رسیدن
اتفاق نمودند بر سر دون شدن و مردم را باین رای شناساندند بزرگان انها
بتجهیز بیرون شدن را نمود کوچه ها بواسطه از دحام سر دون شدن تنگی
گرفت مردمان با سپ و خر و قاطر و غیره چنان از دحام نمودند که بعضی بعضی
سوار گردیدند در همین شب برای مردمان مشقت و خوف بسیار که وصف کرده
نمی شد عارض شد مردمان از کار و انسرای الخلیل بسوی جمالیه آمده شناعت
نمودند بر کسی که اراده بیرون شدن را داشت دروازه های نصف را بسته
کردند معظم مردمان همان شب را بر تخته های دکان ها در کوچه ها محالات
گذراندند چون روز شنبه شد کلان ها عساکر و بزرگان اهل مصر غیر از ین ضعیف ها
که قدرت محاربه را نداشتند تهیه محاربه را نمودند و بزرگ شان اطرف
ازبکیه رفت و بسیاری در خانهای خالی جای گرفتند و بعضی خلف سنگرها
بودند چند توپ دیگر زیاده از سه توپ سابق گرفتند چون گلوله نداشتند
از سنگ های آهنین دکان های عطاری را جمع نمودند و سنگ ها را که استعمال
نمایند بعوض گلوله ها دمیزدند بانها خوانه سر عسکر را باز بکیه بعد ازان مردمان
مصر اطرف شهر متفرق شدند و در سنگرهای خود برای حراست چنان بودند
که هر کس که نصاری یا یهودی یا فرانسوی را گرفتی بسوی کتخدای ابرد کتخدا
تفتیش گرفته بعضی محبوس و بعضی را میکشت سنگران را جهت ساختن
مدافع حاضر آوردند و کارخانه جهت ساختن اردو و گلوله و غیره لک از
مهمات سرشته نمودند و درین خصوص اهتمام زیاد و مال بسیار خرچ کردند
اما فرانسویها خود را در قلعه ها که محیط شهر و بیت الالفی و انچه متصل آن
بود محکم کردند اما وزیر چون به عرضی کوچیده به صالحیه رسید در رجوع نمودن
با او گفتگو کردند عذر بی استطاعتی را نموده بطرف شام رفت طایفهٔ
از عسکری فرانسوی که عقب امیر رفته بودند پس آمده بیاران که در مصر بودند
ملحق شدند نفس کاشان بواسطه این با قوت گرفت تمامی شان بباب النصر
ایستاده داخل و خارج را منع میکردند این کار را همه بعد از هشت روز شد
از ابتدا حرکت قطع کردند از شهر اشیاء بیرونی را احاطه نمودند به شهر مثل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 835 of 1140

احاطه کردن سوار بند دست را مشقت بزرگ گردید بسیار نمودند فیر کردن را
از قلعه ها بر خوانه ها خوراکه معدوم و نرخ ها گران گردید بهائم هلاک و خانه ها
ویران شد و آواز زنان و کودکان بلند گردید هر ساعت فرانسوی های
خارج مصر به یک طرف از اطراف هجوم می بردند و بعضی لشکر ها را منصرف میشدند
الی ده روز گار بهمین حال بود مصریان برای مصالحه رسولان فرستادند
فرانسوی ها گفتند لابد است که باید عثمانی ها از مصر برآمده به جماعت خود
بروند و آنچه محتاج ایشان باشد میدهیم شیخ شرقاوی و المهدی و سرسی
وقنصولی نسوی ایشان بیرون گردیدند صلح را بهمین قسم تکمیل نمودند چون
مشایخ باین کلام باز گردیدند و لشکر های انتشار یه عثمانی شنیدند و باقی
مردم مطلع شدند بر مشایخ ایستاده شده ایشان را دشنام دادند
شیخ شرقاوی و سرسی را زدند و عمامه های شان را انداختند ایشان را
کلام های قبیح شنواندند و میگفتند که این مشایخ مرتد گردیدند و
فرنسیس شدند مقصودشان خذلان مسلمانان است و اینکه از
فرانسوی ها در اهم گرفته مردمان سفله بسیار زیاد گوئی نمودند بعد از آن
فرانسیس ها احوال فرستادند که باشا و عساکر و مردم بدین مصالحه رضا
نیستند درین میان باران شدیدی شد و تمامی کوچها گل گردید مردم
به تخفیف گل و آب مشغول بودند که فرانسوی ها فرصت را غنیمت
دانسته هجوم بر مصر و بولاق از هر طرف بردند و فتیله ها ساخته بزیت
و قطران تر کرده بودند بر روغن نفط آلوده بر افروختند از قلاع یکسر مدافع
و بم ها را فیر مینمودند و باین قسم هجوم می آوردند که پیش روی شان
مدافع واز پس بارود یه که گلوله های پی در پی را فیر می نمود و طایفه دیگر
بدست شان فتیله ها و مشعله ها بود که بانها شتاف ها و دکان ها و شبکه ها
سراها را آتش می زدند و بهمین صورت اندک اندک حمله می بردند و مسلمانان
طاقت های خود را در مقابله مصروف نموده متزلزل گردیدند و زنان
و کودکان آواز میکردند و خود را آویختند از دیوار ها و شعله آتش از هر طرف
ایشان را میگرفت و باران شب و روز متوالی بود و همچنین بلکه زیاده
در بولاق بود زیرا که ایشان سالها کار کشتند و بلاد شان را انتشار دادند
اموال شان را انجمنه زنان و ذریه شان را اسیر نمودند خلاصه اینکه درین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 836 of 1140

فتنه مردمان چیزی را مشاهده نموده بودند که از ترس آن موی های سفید میگردد
کشته ها در اطراف و کوچه ها افتاده بناها و سراها و قصرها سوخته چون به خذلان خود
یقین کردند بیشتر شان گریخته طرف مقابله فتنه خود را انجات دادند بعد ازان
بر شهر احاطه نمودند و بر کاروان سراها و وکالت خانه ها و بضاعت و امانت ها
غالب گردیده سراها و انچه در وی بود از مال و متاع و زنان و خاتون ها و کودکان
و دختران و کدام ها و آنچه را که در کتابت و خط نمی آید گرفتند و جماعت از
مسلمانان در همین فتنه همراه فرانسیس بد عهد نمود امان برای خود گرفتند و با
مسلمانان بودند چون مسلمانان از حال شان مطلع شدند ایشان را
از اراده بانواع تعذیب عذاب نمودند و بعضی را کشتند شیخ عمر را
بموالات فرانسیس ها متهم داشته و انیکه بسوی شان طمعه امنفرستد
ازین سبب طایفهٔ از عسکر داوباش بر وهجوم نمود سرای وی را غارت
وی را با حریم و اولادش سر و پا برهنه کشیده در حالیه حاضر آوردند
اهانت بلیغ برای وی حاصل گردید سخنان درد آوری از مردمان عامه
شنید چون او را به نزد کتخدا ایستاده کردند کتخدا را این حالت به ترس
انداخت غمناک گردید وی را بخوبی و رضامندی خود طرف وعده داد وی را
احمد بن محمود محترما با حرم وی بدار خود برد و اکرام و اعزاز نمود در نزد
وی اقامت نمودند تا فتنه منقضی گشت درین بین جماعت از امرا
و رئیسان در بین مسلمانان و فرانسوی ها رفت و آمد می نمودند و در باره
مصالحه سعی میکردند تا بست و ششم ماه حال بهمین طور گذشت
تا انیکه مردمان از گرسنگی هلاک گردیده تمنای آمدن فرانسوی ها
و خارج شدن عثمانی ها را نمودند بعد ازان صلح تمام گردید بر انیکه
حرب موقوف باشد و بعد سه روز مهلت عثمانی ها بیرون شوند
بعد ازان بیرون شدند و کوچ نمودند فرانسوی بان ها توشه و دواب
و شتران که لازم شان بود دادند و ابراهیم بیک و امیرها و ممالیک او
همراه بعض رؤسا که از انجمله نقیب الاشراف و محروقی رئیس التجار
سنه ۱۲۱۵ بود بیرون شدند امامراد بیک در صعید بود بین او و
و فرانسیس ها مصالحه شده بود مدت حرب و محاصره باسه روز مضا
سی و هفت روز شد فرانسیس ها مصر را اول های ذوالحجه سنه ۱۲۱۵

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 837 of 1140

داخل گردید ضبط نمودند مردمان را ایمن ساختند و برانچه عثمانی ها از مدافع و قنبارها
و بارود و آلات حرب که ساخته بودند غالب گردیدند در عصر همان روز مشایخ
سوار شده در نزد کلان فرانسیس آ رفتند چون نشستند برای شان در قهوه
کشید و ظاهر ساخت که در وی نوشته بود که نصرت از جنان ——
خدا میست که میخواهد که منصور عمل نماید بشفقت و مهربانی همراه مردم بنارد
علی ذلک اراده دارد سر عسکر نیکه انعام عفو تمام نماید بر اهل مصر اگرچه خلقیه
نمودند عثمانی ها را بر جنگ ها دامر نمود ایشان را به مشغول شدن بمعاش
وصنایع خودها بعد اعلام نمود بر ایشان انیکه فردا بوقتی در قبة النصر حاضر شوند
بعد ازان از نزد وی برخواستند بعد در بازارها و کوچه ها گردیده پیش روی
شان جارچی که بامنیت رعیت ندا میکرد و اطمینان میداد و در فردا
بسوی قبه نصر رفته سماط ضیافت بزرگی را گسترده سه روز شهر را آیین
بستند بعد از چند روز ایشان را بداد از بکیه آ حضور داد چون رسید
حصهٔ طویلی در دیوان خانه بیرون نشستند بعد از جمعیت ایشان را
بدرون بردند اندکی نشستند که سر عسکر با ترجمان خود برآمد و جماعت از
اعیان وی همراه بودند کرسی در وسط مجلس برای او نهاده شد بروی
نشسته و ترجمان به پای ایستاده سر عسکر با ترجمان خود بر سخن درازی
بازبان خود گفت بعد ازان ترجمان بانچه سر عسکر گفته بود ایشان را
خبر داد حاصل گفته ها انیکه سر عسکر میگوید که چون ما درین شهر شما حاضر
شدیم نظر کردیم که اهل علم و اناتر مردمان و خلق هم بایشان اقتدا دارند
و برای امر شان فرمان بردارند بعد ازان شما محبت را برای ما ظاهر نمودید
و ما ظاهر حال شما را صادق دانستیم شما را اختیار نموده تمیز از غیر دادیم
وجهة سر رشته امور و صلاح جمهوری برای شما دیوانی مرتب نمودیم
شما را باحسان مخصوص خارج اطاعت را برای شان گستردیم شما را در نزد
مردم مسموع القول و مقبول الشفاعه قرار دادیم با اظهار نمودید که رعیت
شما را منقاد و بامر و نهی شما رفتار می نمایند چون عثمانی ها حاضر شدند بقدوم
شان فرحت بر نصرت شان اقامت نمودید از انجا نفاق شما هویدا گردید
برای وی گفتند که ما بامر عثمانی ها قیام نکردیم مگر بامر شما که گفتید که ما و شما
در حکم عثمانی میباشیم ٭ شهرها و مال ها برای عثمانی ها گردیده خصوص که او سلطان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 838 of 1140

قدیم دیوانی است باین عادت که چون فرمانده لشکری بر غلبه و ظفر گردد
با علم ندانشستی خود اندر میان شان دیدیم و امکان تخلف نداشت بعد
گفت برای شان که رعیت را چرا از قیام و محاربه شان منع کردید گفتند ما را
امکان نبود در حالیکه قوت بغیر گرفته بودند شنیدیم در وقتیکه ایشان را بالصلح
اشاره نمودیم با ما از ضرب و اهانت چها کردند بعد ازان گفت که هرگاه
شما قدرت بر تسکین فتنه نداشتید ریاست شما چه فائده داشت و منفعت
شما چه میباشد و ما غیر از ضرر از شما دیگر عائد نیست زیرا که چون دشمنان
حاضر شوند با ایشان ایستاده بر ضرر ما سعی میکنید چون رفتند نسبوی ما عذر
کنان پس میگردید جزای شما کشتن و سوختن و اسیر نمودن زن و اولاد است
مثلیکه با اهل بولاق نمودیم لکن چون شما را امان دادیم امان را نمی شکنیم
شما را نمی کشیم اما از شما مال میگیریم مقصود اینکه از شاده هزار هزار فرنگ
از هر فرنگ بیست و هشت نفره که دران دو هزار هزار فرنسه که ازان ها
پانزده حزنه رومی که سیزده حزنه مصری شود که از انجمله پنج لک فرانسه
که بر شیخ سادات از همین چهصد هزار سی و پنج نیم هزار خاصه است و پنجاه
هزار بر شیخ جوهری و بر شیخ فتوح برادر وی پنجاه هزار و بر شیخ مصطفی صاوی
پنجاه هزار و بر شیخ العنان دو صد و پنجاه هزار این مبلغ را بر وی و کسانیکه
با عثمانی ها فرار شده بودند مثل سید عمر مکرم نقیب الاشراف و مرادی انچه
از مبلغ مذکور باقی ماند بر اهل شهر توزیع و تقسیم نمایند و بگذارید در نزد ما
پانزده نفر از خود ها بطریق گروی تا اینکه این مبلغ را ادا نمایند این کلمات را
بیان کرده از کرسی خود فورا برخواسته همراه یاران خود بدرون رفت
و در ب بین را بسته نمود و پهره دار بر در ب دیگر ایستاده مردم را از بیرون
شدن منع میکرد جماعت مبهوت گردیده در روی های شان بر افروخت
بعضی بطرف بعضی متحیرانه نظر کردند و افکار شان حیران گردیده
غیر از بکری و مهدی کسی ازین امر خلاص نشد زیرا که انچه برای بکری
حاصل شده بود در صحایف شان ثبت بود و مهدی هم با ایشان مداهنه کرده
بود خواندی را به حضور شان سوخته بودند غیر از بوریا دیگر چیزی بخانه اش
نمانده زیرا که نقل داده بود انچه باین دار بود بسرای که در حرفشی داشت
خلاصه اینکه جماعت در حیرانی و مدهوشی بودند و هریک از روی نابودن خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 839 of 1140

مینمود تا نزدیک عصر بر این حال بودند تا اینکه اکثرشان بر جامه های خود بول کردند
و بعضی شان از سوراخ های مکان بیرون میشدند بعضی شان داخل بر نصاری
قبط گردیده خود را در پناه شان می نمودند کسانیکه با ایشان بود واز روسا
شمرده نشده بود آن ها را بیرون کردند چنان شتاب کنان بیرون شدند
که بعضی شان کفش های خود را گذاشته برهنه پا بیرون میشدند با وجود این
خلاصی نفس خود تصدیق نکردند نصاری و مهدی در تقسیم وتوزیع
مال وتدبیر وترتیب آن مشاوره کردند تا اینکه بر اصحاب حرفه وتجار
وتمامی مردمان تا اینکه برقرار داد نیه توزیع نمود وبهر طایفه مبلغ را
معین کردند مثل سی هزار فرانسه وچهل هزار وبر مالیات اراضی
واملاک اجرت سال کامل را معین نمودند بعد ازان طلب اذن کردند
برای مشایخ خالصی که بران ها چیزی از مال نبود که متوجه شوند هر جا
که میخواهند ومشایخ محبوس را اجاعت از لشکریان ملازمت نمایند
تا مطلوب منه را ادا نمایند اما صادی وفتوح وجوهری ایشان را انجا نه
قایم مقام محبوس ساخته غنائی گرنجیه وی را نیافتند داران سوختند وبا آن
آن را بر شیخ السادات اضافه نمودند مجلس برهمین قرار گذشت بعد ازان
سر عسکر سوار شده درهمان روز بسوی وجیزه رفت یعقوب قبطی را
که نصاری بود بر مسلمانان وکیل کرد که هرچه خواهد بکند وفرود آمد
شیخ السادات تا سرای خود سوار شد همراه وی ده نفر از عسکریان رفته
بدرب سرای آن نشستند چون حصه از شب گذشت ده نفر عسکری
دیگر حاضر شده او را سوار کرده به قلعه بردند ودر جای دیگر محبوس ساختند
بعد ازان مردمان شفاعت وضامن وی شدند که بسرای وی فرود آورده
شود تا اینکه مال مطلوب منه را تحصیل کند در نزد وی شش هزار درهم
ریال موجود شد آنچه از اسباب ولباس وزیور ها که موجود شد
قیمت کردند پانزده هزار ریال گردید که جمله بیست هزار ریال شد
بعد ازان سرای وی را تفتیش نمود گوشه های سرای وی را حضر نمودند
تا اینکه کنیف ها را گشادند چیزی نیافتند بعد ازان وی را بخانه تاجر مقام
نقل داده ضرب واهانت نمودند زوجه وپسران را در نزد آغات نقشاده
ودیعت گذاشتند بعد ازان مشایخ که شیخ شرقاوی وامیر ومهدی وغیرش

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 840 of 1140

در نقل دادن نزد وجه وی بخوانه فیومی شفاعت نمودند بعد ازان مراجعت و شفاعت
در باب عزامت شیخ فتوح وصاوی واقع گردید بر هریک پانزده ریال
مقرر باقی را بر افراد عامه رد نمودند اما جوهری مخفی گردیده نیافتند سرای
ان را تاراج نمودند بعد ازان با فراد عامه یعقوب قبطی را مقرر نموده
ویرا لشکری دادند که جوهری را پیدا نمایند بوحشت افتادند مردمان
باین حادثه چنانکه مثل این را ندیده بودند در ایام از نزد مردم تمام شده متاع
های خود و انچه نزد ایشان بود می فروختند کسی موجود نمی شد که به خرد اثاث
و فرش و لباس انکهترین قیمت و جمیع انچه در نزد شان بود از اسپان
و خران و قاطران هم برای شان دادند و مسلمانان از سواری اسپ
مانع شدند مگر پنج نفر را که شرقاوی و مهدی و امیر و فیومی و ابن
محرم بودند نصاری شتوام و قبطی بر مسلمانان برزدن و دشنام تطاول
میکردند و در هر وقت در مطالبه شدت و معین ها و عسکری ها را به طلب مردم
میفرستادند و بر سراهای شان هجوم می نمودند و میکشیدند مردمان را
تا اینکه زنان اکابر و اصاغر را دستگیر نموده حبس مینمودند و کسانیکه می
یافتند جهته فرار اگر بختن بر قریب و خویش وی و زوجه وی قبض مینمودند
یا دار وی را غارت میکردند اگر چیزی نمی یافتند غرامت ویرا بر ابناء
جنس وی و هم پیشه های وی رد میکردند الحاصل نصاری بمقصد خود
کامیاب و کینه های خود را ظاهر نمودند فریاد می نمودند که ملت اسلام
منقضی و ایام موحدین گذشت کاتبان و مهندسان و بیابان گردیده
مالیات املاک و عقارات و وکالت خانه ها و حمام ها باسامی صاحبان
و قیمت آن ها را تحریر نمودند بسیاری مردمان از شهر بیرون شده و اران
گوشه گرفتند بسوی قریه ها و ریگزارها رفتند دکان ها متقفا و عقل ها مختل
محل مصیبت ها عمیق و مطلب ها عظیم امر بزرگ و کار کلان گردید لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم شیخ سادات تا اخر شهر صفر سنه پانزده
محبوس ماند بعد ازان رهائی دادند بخوانه خود فرود آمد بعد ازین که بردی
بسته شده بود بر حصص و املاک خود مالک گردید و همچنان اطراف حریم
وی و حصه ها که بر زاویه اسلاف آن وقف شده بوی داده شد و بروی
شرط کردند که همراه مردم جمعیت کند و بدون اذن ایشان بطرف سفار نشود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 841 of 1140

در امور معاش خود اقتصاد ورزیده اتباع خود را کم نماید در شهر ربیع الاول
از سنه مذکوره ندا نمودند که کسیکه از ترس از مصر گریخته اگر بعد از سی و دو
روز حاضر نشد سرای وی غارت و وجود آن یافت در جمله مذبوحین شمار
میرود چنان کار بر مسلمانان دشوار و نفس های شان تنگ گردید که بادی
شبیه دار شان غارت میشد نه شفیع که شفاعت آن قبول دهد متکلم که
سخن آن مسموع گردد بر مسلمانان خواری و مذلت فرود آمد که مژانسویها
و اعوان و انصار شان از نصاری شهر اقباط و شامیان در ومیان
تا انیکه بامور بعضی مسلمانان به برخواستن در وقت مرور این تا انیکه اگر
از عظماء شان کسی بر او برفتی و مسلمانان بقدوم آن برخواستی فوری
اعوان باز گردیده وی را گرفته بقلعه برده حبس می نمود چند روز حبس
بوده بعد ازان بشفاعت بعضی اعیان رها میگردید هرچه که مال مطلوبه
بود گرفتند انچه باقی نماند برای مردم چیزی مگر بردی اسیلا نمودند و انچه باقی
ماند بر زارعین و مشایخ قریه ها و شهر ها بتقسیم نمودند بتفصیل کل آن مبلغ
همیشه مردم در شدت و کرب بودند تا انکه حکم نمود حق تعالی انچه مقدر نموده
بود و اذن به بیرون شدن شان و گذشتن از دولت شان داد.

ذکر بیرون شدن فرانسیس از مصر

در اخرهای شوال سنه ۱۲۱۳ از مولینا سلطان سلیم امر به تجهیز لشکر از بر و بحر
صادر گردید لشکرهای بیابان بمعیت یوسف پاشا اما لشکران بحری را
انگلیز تعهد نمود بعد ازان در اوایل ذی القعده جماعت انگلیزها با کشتی ها
بسوی بندر اسکندریه برآمده و جماعت از انسان بسوی خشکه ظاهر
شده با امیر اسکندریه و کسانیکه از فرانسیس ها بادی بودند محاربه نمودند
بعد ازان در اوایل ذی القعده خبر ها بفرانسیس ها بمصر رسید بانیکه یوسف
پاشا و لشکرهای او به عریش رسیدند مشایخ و اعیان را بمصر جمع کردند
و برای شان گفتند که وی مسلمانان را دوست میدارد و بالطبع با ایشان
مایل است خصوصا علماء و اهل فضایل که به خوشی شان خوش باشد و شان ناخوش
میشود دوست نمیدارد بر ایشان مگر خیر را لکن سیاسته الاحکام اقتضا میکند
بعضی امور مخالف مزاج را و الان رسیده است باکه یوسف پاشا
و عسکرهای عثمانی باین طرف حرکت نمودند لازم شده امر نمودن بعبور بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 842 of 1140

بعضی اعیان وایشان در نزد ما بلکه در نزد شما از قانون محاربه بهست باید شما و ایشان
مکدر نباشید باین سبب از مایان غیر از اعزاز و اکرام چیزی نیست هر جا شما باشید
بعد ازان مجلس خاتمه یافت بر تعویق چهار نفر از مشایخ ایشان شیخ شرقاوی
و شیخ مهدی و شیخ صاوی و شیخ فیومی در ساعت چهار از شب ایشان را
به قلعه بالا بردند و اکرام نمودند و این چهار نفر از اهل دیوان که جهة فصل
قضایا در مصر مرتب شده بود و شیخ الامیر و شیخ بکری و شرنبی هم از اهل
دیوان بودند ایشان در دیوان بکار سابق شان مقرر داشتند بعد ازان
در بیابان اسکندریه محاربه بین فرانسوی ها و انگلیز ها قایم گردید در چهار دهم
ذی القعده هزیمت بطرف فرانسوی ها بود و جماعتی بسیاری از ایشان
کشته گردید و ایشان را بداخل اسکندریه دفع نمودند فرنسیس ها
کسی را فرستادند که از سنگر های انگلیز ها کشف نماید سنگر ها را در نهایت
خوبی و محکمی دیدند بعد جنگ دیگر پیش شد از فرنسیس ها پانزده هزار
کشته گردید از مصر لشکر ها به بندر خواستند انگلیز ها بندر های آب شور را
را گرفتند تا نیکه راه ها اسکندریه غرق گردیده تمام لجه دریا گردید که باقی
نماند برای ایشان راه رفتن مگر از طرف عجم در حالتیکه انگلیز از طرف غربی
پیش روی شان سنگر نمودند و در همین سال طاعون در مصر واقع گردید
که خلقی بسیاری مردند از جمله ایشان مراد بیک در چهارم ذی الحجه از سنه
مذکور در صعید مرد و بیشتر همراه فرنسیس ها صلح گردیده بود و بر امارت
صعید داده بودند و مراد بیک از غلامان محمد بیک ابی الذهب
و ی مملوک علی بیک و علی بیک غلام ابراهیم بیک کتخدا مراد بیک را
در سنه ۱۱۹۳ یکهزار یکصد و شصت و دو هجریه بعد ازان آزاد کرده در نزد
وی ترقی نمود قطعات جلیله مملکت ابوی بانام داد و بر اقران وی
تقدیم نمود چون محمد بیک مولای وی بامارت مصر منفرد گردید مراد بیک
و ابراهیم بیک کلان تر امیران مستشاران بودند نه غیر شان برای
شان مال ها و ملک ها و ضیاع های بسیار فراوان گردید چون محمد بیک
فوت گردید در سنه ۱۱۹۲ ریاست مصر بایشان رسید لکن ابراهیم
بیک مقدم و مراد بیک مایل لذات و ملاهی و هر یکی را مملوک ها بودند
که ایشان رئیسان و امرا بودند وفات ابراهیم بیک بقله ۱۲۳۱ گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 843 of 1140

ذکر اخبار رسیدن از استعداد فرانسیس

در خامس محرم ۱۲۱۳ نقل دادن آب درآمد و قوت بالا به قلعه که در مصر بود و همچنین بارود و گلوله ها و قنباره و بمب ها و آنچه فرش و امتعه که در سور و خانه های شهر بود نقل داده به قلعه بردند و به قلعه های خورد غیر از اسباب حرب چیزی باقی نماند بعد زیت فروشان را خواسته دو صد قنطار زیت بر ایشان لازم نمودند تمامی شان از دکان های خود جهته حاصل کردن برآمدند و هم خارج شهر سنگر ها وضع نمودند و خندقها حفر کردند و نفر برای کار خواستند چنان بودند که هر کس را میگرفتند و بکار می انداختند سنگ های کلان و کشتیها را به بحر انبابه می انداختند تا اینکه کشتی ها را از گذشتن بسوی شان مانع آیند و طرق را از جزیره از جهته بحریه ویران کردند زیرا که خبر بایشان رسید که لشکرهای انگلیزان از برزخ قدوم می آرند و اینست که قریب به رود فرعونی داصل شدند و لشکرهای شرقی به انها رسیدند و اینکه طایفه از انگلیز در طرف اسکندریه است و حرب قایم با اسکندریه فرانسیس ها محصور بداخل اسکندریه و انگلیزان و عثمانی ها از خارج محاربه مینمایند و دیگر اینکه انگلیزان در اماکن که فرانسیس ها نفوذ داشتند نشستند و از هر ناحیه راه بر ایشان قطع گردید و بندر آب های دریای شور را غیر از جسر مقطوع رها کرده اند تا اینکه آب باسیلان و زمین های محیط اسکندریه لای گردیده و امرا که به صعید بودند از فرمان فرانسیس بگر برآمده اند و مکتوب ها که بعد مراد بیک بایشان فرستاده بودند همه را استرداد نمودند اخبار ها متواتره بقدوم انگلیز ها و عثمانی ها بر حمانیه رسیدند و اینکه ایشان قلعه و انچه نزدیک آن از حصون است مالک گردیدند و دیگر اخبار رسید که رشید و دمیاط را مالک شدند روز دوشنبه ۲۰ محرم خبر رسید که وزیر به جوه داصل شد مشایخ دیوان را طلبیده در نزد قایم مقام و برای شان گفته که دشمن نزدیک شد امید میکنم که شما بر عهدی که با فرانسیس ها نموده بودید ثابت باشید و اینکه اهل شهر در رعیت را نصیحت نمایند زیرا که رعیت بمنزله ولد و شما به مرتبه والد میباشید بر والد نصیحت و تربیت اولاد شان واجب و لازم است بر راه مستقیم تا اینکه در ان خیر و صلاح باشد زیرا که ایشان اگر بر هدایت دوام نمایند برای

بجرانبه = بحیره
رشید = رشید
دمیاط = دمیاط
جوه = جوه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 844 of 1140

شان نجات و خیر حاصل میشود و از هر شهر محفوظ می ماند و اگر از ایشان خلاف صادر شود
آتش بر ایشان فرود آمده مال های شان تاراج و سراهای شان سوخته میگردد
و اولاد شان اسیر و یتیم میگردد و مال ها را لازم گیرید و همچنین افراد یکه بر آن
طاقت ندارند دید آنچه حاصل شد در وقایع سابقه از آن کارها حذر
نمائید زیرا که شما نمی دانید عاقبت را و شما را به مساعدت خود تکلیف نمی نمائیم
و در حرب با دشمنان با معاونت نکنید و سکون و آرامی را از شما میخواهیم
نه دیگر چیز به سمع وطاعت اجابت نمودند و بر ایشان بهمین مضمون ورقه
خواند و امر نمودند به ندا کردن بر مردمان همچنین و اینکه بایشان هرگاه آواز
مدافع را از طرف جیزه شنیدند پریشان و مضطرب نشوند که آن جشن
و عید بزرگان شان است و امر نمودند اینکه فردا اعیان و تجار و بزرگان
اصناف و ریش سفیدان محله ها در دیوان جمع شوند که این ورقه بایشان
خوانده شود چنان کردند در آخر شهر محرم بایشان اخبار آمد اینکه وزیر به
شلقان رسید و لشکرهای انگلیز نیز رسیدند باز مشایخ را به دیوان جمع کرده
و ایشان را دانا کردند که زمین مصر ملکیت آن به فرانسوی ها قرار گرفت
باید اعتقاد شما همین در ذهن های شما محکم و مرکوز باشد چنانکه بوحدانیت خداوند
جل جلاله اعتقاد دارید و این عقیده گان او و قربشان شما را فریب ندهند
زیرا که چیزی از دست شان برنمی آید و این طایفه انگلیز مردم خارجی حرامیند
صنعت شان اندختن عداوت و فتنه است و عثمانیها با ایشان فریب
خوردند زیرا که فرانسوی ها دوست های خالص عثمانی ها بودند خواستند که بین
آن ها و عثمانی ها عداوت و فتنه به نیندازند و شرور برپا کنند و دیگر اینکه
بلاد شان ضیق و خربره شان خورد است اگر بین او و فرانسوی راه رفتن
از خشکه می بود هر آینه اثر و ذکر شان محو میگردید از زمانهای دراز در حال خود
فکر نمودند که چه چیز است شان بیرون شدند از وقت بیرون آمدن شان
بسوی بیابان سه ماه است هنوز باز نرسیدند فرنسیس در نزد قدوم نمودن
شان به هژده روز رسیدند اگر در ایشان همت و شجاعت بودی باید به مثل ما
وصول نمودی از این نمط کلام بسیاری گفت در سوم ماه صفر لشکرهای عثمانی
به عادلیه رسیده در شرقی دسبوی انها به در طرف غربی ایستاده شدند مقاتله
بین ایشان و فرنسیس قایم گردید نصرت نصیب عسکر سلطنت عالیه گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 845 of 1140

وصلح منعقد گردید بر اینکه فرنسیس ها از مصر برآمده و مصر را تسلیم دولت علیه نمایند
بتجهیز بیرون شدن را نموده در اخر صفر با نیت بیرون گردیدند چون مصالحه
منعقد گردید مشایخ که در قلعه بطریق گروی نگهداشته بودند رها کردند که ایشان
شیخ شرقاوی و مهدی و صاوی و فیومی بودند که مدت حبس شان در قلعه
صد روز بود لشکرهای فرنسیس ها براه رشید و ابی ایقر مسافرت کردند شیخ
شرقاوی در تاریخ خود و حقیقت حال فرنسوی هائیکه حاضر مصر شده بودند
گفته است که آن ها طایفه اند از فلاسفه اباحیه طاغیه که ایشان را انصاری
کاتولیکیه میگویند به ظاهر عیسی علی نبینا و علیه السلام را متابعت مینمایند
ولی منکر بعث و در آخرت و منکر بعثت انبیاء و رسل صلوات الله علیهم اجمعین اند
میگویند که خدا تعالی یکی است لکن معطل و عقل را محکم مینمایند و میگویند که
خود مدبرین که تدبیر احکام نمایند و به عقول خود ها وضع نمایند آن ها را شرایع
می نامند و میگویند که رسول ها محمد صلی الله علیه وسلم یا عیسی یا موسی علیهم السلام
آن ها جماعت عقلا بودند در شریعت شان قوانین هائیست که بمناسبت
اهل زمانه عقلهای خود وضع نمودند از همین جهته در مصر و قریه های کلان آن
دیوان ها مرتب نمودند که سر رشته مناسب اهل بلاد را به حسب عقول خود
بنمایند و درین کار برای مردم مصر رحمت خداوند تعالی بود زیرا که ایشان
از همین جمله دیوانی که در وی جماعت از مشایخ بود مقرر کردند در بعض
اشیاء که لایق بشرع نمود بان مراجعه میکردند سبب انقیاد و اطاعت
اهل مصر و قریه های آن ایشان را این بود که از مقاومت جمعه گرخیتن
ملک های که با ایشان الات جنگ بود عاجز آمدند ناچار منقاد گردیدند
و اینکه فرنسیس ها در وقت قدوم خود خط ها نوشته در شهرها متفرق ساختند
که ما نصاری نیستیم زیرا که بوحدانیت خدا تعالی قایل بودند و نصاری
قایل به تثلیث اند و اینکه ایشان محمد صلی الله علیه وسلم و قران شریف را تعظیم
و احترام مینمایند و عثمانی ها را دوست دارند و درین دیار نیامده اند
مگر محض جهته طرد نمودن ملوک ظلمه که مال های مصریان و مال های تاجران را
تاراج میکردند به رعایا در هیچ امری تعرض نمی نمایند لکن چون بمصر داخل
شدند بر غارت نمودن اموال ملوک اقتصار نکردند بلکه رعایا را نیز
غارت نموده جماعت را از مردم کشتند چون ایستادند بر ایشان اهل مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 846 of 1140

طلب نمودن تفریدتاوان ابرخوانه ها از ایشان قریب هزار نفر را کشته بعضی
آبروی های مردم را در مصر و قرار دیدند زیرا که هر قریه را که محاربه می نمودند
مال ها را اغارت و زنان را اگر فته مردان را می کشتند لهذا علما مصر سیزده نفر را تعیین
نمودند سوار ه اسپان خود داخل جامع از هر یه گردیدند یکروز و بعضی شب
ثانی را امکث نمودند در انجا بعضی علما را کشته مال بسیاری غارت نمودند سبب
وجود مال در جامع این بود که مردمان گمان کردند که لشکر داخل جامع نمی شوند
ازان حیث در جامع متاع های خانه های خود را انداختند آن ها را همراه
خانه های که دور جامع بود غارت نمودند و کتاب های که در خزانه بود
نمودند باعتقاد انکه در خزانه کتب مال است و یهود انکه با ایشان بطریق
ترجمانی بودند کتاب ها و مصحف های نفیسه را اخذ کردند خروج ایشان
به همت مولنا سلطان سلاطین الارض مولانا السلطان سلیم خان
لازال محفوفا برعایته الحنان المنان و به تدبیر وزیر اعظم آن امکث
بونابرته امیر لشکرهای فرانسویه در مصر هفت ماه بود بعد ازان بمقاتله
احمد پاشا جزار به عکا رفت بعد بسوی بلاد فرانس متوجه شد در مصر
از طرف خود نایب گذاشت چون بونابرته به بلاد فرانس رسید
دیرانا پلیون میگفتند در اصلاح خلل خود بوی استعانه نمودند بعد ازان
جیوش خود را بمحاربه ایطالیا و نمسا سوق داد بر ایشان غالب گردید
در سنه ۱۲۱۹ وی مدار کافه فرانس امپراطور ایستاده نمودند غارت را
در بلاد اروپا اند احت دیار وسیه و نمسا و انگلیز و بروسیه محاربه نمود
که وقایع آن طویل است شها کتابی تالیف شده است بعد ازان تمامی
ملوک اروپا جمعیت نموده اتفاق بر محاربه فرانس نمودند لذین سبب
به فرانس شدت های عظیم رسید از کثرت محاربه ملول شدند بعد اتفاق
به خلع بونابرته نمودند لوی هجدهم را خواستند تا انکه بر ایشان
پادشاهی نماید بونابرته دانست خود وی استعفا نمود و این کار
سنه ۱۲۳۰ بود لویز هجده هم را پادشاه جزیره الب را به بونابرته دادند
گفته اند تملک نماید بعد از یکسال به پاریس آمد لویز هجدهم گریخته عود
به انکلترا نمود دولت ها بمحاربه بونابرته ایستاده شدند لویز را بسوی
ملک فرانس باز آوردند کار های جاری گردید که ذکر آن به طول می انجامد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 847 of 1140

اخر الامر ملک را برای پسر خود میخواست دول متحده قبول نکردند که از سلاله وی در ملک های هند بعد بونابوته به رشوت رفته از حکومت انگلیز خواهش نمود وبرادر بلاد خود بطریق همان قبول نمایند اولاد ویرا باین خواهش اجابت نمودند بعد بسوی یکی از بندر های انگلستان بکشتی سوار شده رفت پیش از نیکه بخشکه نزول کند حکومت انگلیز بوی فرستاد وخبر دار کرد که دول متحده ویرا اسیر می نمایند بعد وی را به جزیره هولاند روان کردند اسیر ماند تا هلاک شد سنه ۱۸۲۱ وعمر آن نجاه وچهار سال وهر اینه باز میکردیم باتمام کلام برانچه در بقیه زمان سلطان سلیم خان شد.

ذکر خلع سلطان سلیم

سبب این بود که سلطان سلیم میخواست که جونی های لشکر های قدیمه را متلاشی نموده بجای وی عسکر جدید بر طریقه افرنجه اقامت دهد زیرا که لشکر های قدیمه ارکان سلطنت را به عصیان وعدم انقیاد خود لرزه آورده بودند زیرا که در سال گذشته فرقه ینکچری را نظام جدید منظم کرده بودند از ین سبب لشکر قدیمه شورش وغوغای عظیم در سطنطنیه برپا نمودند که کلام بذکر آن طویل میشود یک مرتبه همه عصیانی شدند وبا ایشان در منع نظام جدید عطاء الله افندی شیخ الاسلام قدیم مقام صدر اعظم متفق بودند امر ایشان قوی گردید وبرایشان گفت که روا نیست که عساکر اسلام مانند کفار باشند چون نظام جدید را احداث نمودند مشابهت بکفار شد ند این حجت در سینه های شان قوت یافته گفتند باید دید تا انکه نظام جدید را متلاشی نمایم واز روی راه که طهارت ایمان را بافعال شنیعه خود فاسد نمودند وبر تلاشی نمودن وجانات لشکر های قدیمه باهم قسم نموده انتقام گشیدن فیضان عساکر انقشاریه که ارکان دولت عالیه بودند وبعد ازین سخن بروان نمودند ورقه که در ان نام های بعضی از اشخاص دولت که عزم کشتن شان را داشتند این ورقه مفتی عطاء الله افندی فرستاده بود گرفته میخواندند اشخاصی را که اراده قتل شان را داشتند نام می بردند بعد از ان اشخاص را تفتیش نموده بعضی را یافته کشتند اکثر شان مخفی شدند وخواجه یهود ونصاری وخلق بسیاری را کشتند وهفده مرد از اعظم مردان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 848 of 1140

دولت حاضر آوردند خون سه روز در قسطنطنیه جاری بود بعد به طلب سلطان
سلیم تصمیم نمودند و اراده گرفتن کردند تا انکه وی را خلع نمایند و چنان
میگفتند یا ایها السلطان المغشوش بهذه التعالیم فراموش
نمودی که تو امیر المؤمنین می باشی عوض انکه اعتماد نمائی بر خداوند قادر و بزرگ
چنان خدائیکه یک ساعت لشکری کثیر العددی را هلاک مینماید اراده دارد
انکه مشابهه نمائی اسلام را به کفار و بغضب آوری خداوند جل جلاله را
چه گونه روا است که تو امیر المؤمنین باشی و حمایت کننده دین باشی
پس عسکریان که محافظه تخت تو اند بر تو اعتماد ندارند و مملکت مضطرب
گردیده بر تو واجب که ملاحظه نمائی و بر هر چیز شرف ایمان را افضلیت
دهی و بعد کلام کثیری قرات فتوی جاری گردید مضمون فتوی انیکه سلطان
که مخالف شرع شریف باشد یا ترک داده میشود بر تخت سلطنت خود
یا نه جواب کلا یعنی نه چنان است بعد از ان قاری گفت معلوم گردید
در نزد شما که عزل چنین سلطان واجب است پس قول شما چیست
ایا تسلیم می شوید برای او که بکند آنچه مخالف اسلام است لشکریه
یکمرتبه هم آواز شدند که کلا ثم کلا قبول نمیکنیم وی را به سلطنت خود
باید معزول شود باسم سلطان مصطفی ابن سلطان عبد الحمید هم آواز
شده گفتند زنده باد — سلطان مصطفی مفتی را به نزد سلطان سلیم
فرستادند که از سلطنت خود بدون مقاومه فرود آید مفتی سر انکنده
نزد لل چو سلطان داخل شد گفت یا مولانا من بحضور شما بر سالت
امده هستم آمدم امید دارم که جهة تسکین هیجان فتنه قبول نمائی
و بر مسامع شریفه مخفی نیست که لشکریان قدیم با سلطان مصطفی ابن
عم شما اند اظهار نمودند الان راه بسوی مقاومت نیست پس تسلیم شدن
بامر خدا تعالی از هر چیزی موافق تر است بر سلطان سلیم بدبری
ازین ها حدیث دیش از کلام مفتی ظاهر نشد از سلطنت در
ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ مدت سلطنت سلطان سلیم هژده سال و
هشت ماه چون در مکان منفرد بطریق خلوت میرفت با سلطان
مصطفی ملاقات نمود که وی قدوم می آورد که بر تخت سلطنت وی
به نشیند برای وی گفت یا اخی حق تعالی مرا از عرش عظیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 849 of 1140

برای اینکه تو بروی بنشینی زیرا که من اراده دارم وضع تنظیمات بجهت تقویت مملکت ودین وصلاح حال عسکر چنان عسکری که تعلیم را نمی دانند وقوانین را ترک می کردند عسکر بر من شوریدند وبعض رجال دولت متفق شدند وارسال نموده از من تنازل از تخت سلطنت نمودند وباسم تو نداکردند این منم که میگذرم بتمام رضا و بانفراد عیش میخایم اما تو نیکبختی از تو خواهش میکنم که با ایشان بحکمت که لازمه بیکو کاران است معامله نمائی سلطان مصطفی بکلام سلطان سلیم اراده داشت که با وی معانقه نماید ویرا به معانقه خود قدرت نداد حون سلطان سلیم بمکانی که اراده وضع آنرا دران جا داشتند رسید سلطان محمود برادر سلطان مصطفی را دران موضع یافت که با وی اثار رقت وذلت بود چون سلطان سلیم را دید وی را ملاقات نموده درحالیکه چشمان وی اشک میریخت دست وی را بوسید سلطان سلیم هم بگریه شده در همان موضع نشستند ودر زمان دراز باهم سخن میراندند وهمچنین در امر که محکم کننده ارکان دولت ودین بود باهم مکالمه میکردند انچه از امر سلطان سلیم و سلطان محمود دلبود همین بود

ذکر ولایت سلطان مصطفی بن عبدالحمید

اما سلطان مصطفی بمجرد رسیدن به پیش روی عسکر بقدوم وی فرحت بی اندازه نمودند ووی را بر تخت سلطنت نشاندند و بسبب این حادثه عظمی وفتنه نظمی ترس برای جمیع اهل قسطنطنیه حاصل وده کان با مقفل گردید وخوف در دل تمام مردم حاکم شد بعد از ان توپ شادمانی را اذیر کرده برای علامت جلوس سلطان مصطفی ودر منبرها باسم وی ندا کردند ومفتی شیخ الاسلام وقائم مقام موسی باشا پیش شدند بجماعتهائی که جمع شده بودند در میدان آت میدان و مردم را خبر دادند که سلطان مصطفی خبر داده بود باطل بودن آن چیزها یکه سلطان سلیم بان متهم بود از وضع نظامات جدید وبر گردانیدن عوائد قدیمه را چون تمامی این حدیث را شنیدند متفرق شدند وبعد از انکه سلطان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 850 of 1140

مصطفی بر تخت نشست زمام احکام را بدست قائم مقام
کوچک موسی پاشا تفویض نمود و ایضاً بمفتی شیخ الاسلام
عطاء الله افندی بردند چون این خبر بصدر اعظم چلبی مصطفی پاشا که
رئیس لشکر هائی که جهة قتال روسیه برآمده بودند بود رسید به
واسطه این امر غمناک گردیده غضب شدیدی نمود خود او و
کسانیکه از عسکری با او بودند که از جمله ایشان مصطفی پاشا یرق دار
بار روسیه صلح را منعقد نموده بلشکر بازگشتند تا تدارک این امر
را نمایند و لعاکر انقاریه که به قسطنطنیه بود آدم فرستادند و
بایشان گفتند که ما بمدد شما آمدیم و با تمام رعیت شما تکلیم تا اینکه
باین سخنان مطمئن شوند و داخل شوند قسطنطنیه را مگر بعد از میثاق
مصطفی پاشا یرق دار اراده نمود ارجاع سلطان سلیم و گرفتن
سلطان مصطفی را از صدر اعظم مساعدت را طلب نمود بردی
انکار کرد از خوف بدی آخر کار پاشا یرق دار غضب شدید نمود و امر
بحبس وی داد خبر سلطان مصطفی رسید مردان را فرستاد
که سلطان سلیم را بقتل رسانند بر سلطان داخل شدند که وی
نماز عصر را میخواند صبر نکردند که نماز را تمام کند بردی جستند و آن را
بزمین انداختند پس برخاسته حمله کننده بر ایشان مانند شیر
و انداخت ایشان را و خود وی قوی بود بنهایت تعب بردی تغلب
نموده ویرا خفه کردند تا اینکه مرده وی را بر داشته بزودی
پیش روی مصطفی پاشا انداختند و این در سنه یکهزار و دویست
و بیست و سه عمر سلطان سلیم چهل و هشت بعد ازان خوانان
خود را فرستاد تا برادر وی سلطان محمود را نیز خفه کردند بعد ازان
یرق دار هجوم آورد با جماعت شتاب کنان جهة رهائی دادن سلطان
سلیم پس یافتند وی را که کشته گردیده او را مرده یافتند یرق
دار گفت شما را لازم ست که سلطان محمود را که گانه وارث تخت
سلطنت و بقیه آل عثمان ست خلاصی بخشید سپاهیان بحضور
سلطان مصطفی رفته خواهش سلطان محمود را نمودند سلطان
محمود وقتیکه سپاهیان سلطان مصطفی عزم کشتن او را داشتند از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 851 of 1140

دست شان گریخته بام سرای بالا رفته خود را میان اسیران مخفی نمود در حالیکه دستش را سیاهی سلطان مصطفی سنجر مجروح کرده بودند نفری برق دار بعد از تجسس او را بام یافته زینه نهاده کمیدان سرای فرود آمد چون نظر برق دار به سلطان افتاد مسرور گشته برخلاصی سلطان محمود از دست برادرش سلطان مصطفی اثنای خدا را گفته قدمهای سلطان محمود را بوسه داد

(خلافت سلطان محمود ابن عبدالحمید)

سلطان محمود وقتیکه نزد آن جماعت رسید او را بر تخت سلطنت نشانیدند و تکفل امور پادشاهی را باو سپردند سلطان محمود بعد از جلوس بر اریکه حکمرانی به شئون خود احکام نمود که سلطان مصطفی را حبس کنند و مصطفی پادشاه را که مشهور به برق دار بود صدر اعظم گردید او را مرجع امور عامه نمود صدر اعظم اراده کشیدن انتقام را از کسانی که باعث قتل سلطان سلیم میباشند در رزیده بودند نموده عساکر زیادی ترتیب کرد ارباب حل و عقد مملکت را طلبیده دلایلی راجع باحتیاجات خود در تعلیم و تربیه عساکر و اجراآت امور سلطنت اظهار داشته و از آنها استشاره نمود و شان بیانات و مقتضیات صدر اعظم را تصدیق نموده و با او پیمان کردند که در تمام مسائل و اراداتی که صدر اعظم راجع به ترقی امور مملکت و آسایش رعیت بنماید با او موافقت کنند و صدر اعظم بعد از حصول پیمان بترتیب یک عسکر و اجراآت امور باصول و طرز جدید شروع نمود در این حال یک حصه از اهالی اظهار مخالفت نموده و تظلمات بدی راجع بصدر اعظم در خاطر پرورانیدند تا آنکه علناً صدر اعظم را طعن زده و آزاکار میگفتند اعلان ها در بازارها اشاعه نمودند حتی بدرواه خود صدر اعظم نوشتند که مرگ این نزدیک است و عنقریب بسزای خود میرسد انقلابات داخلی و اختلافات هر روزه گرفته حصه مخالفین صدر اعظم اسلحه برداشته و برای کشتن کسانی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 852 of 1140

که تعلیم جدید عسکری را می آموختند اقدام نمودند این اقدامات عساکر
را به دو دسته تقسیم نمود دسته طرفدار تعلیم و دسته دیگر بر
خلاف آن گردیدند آنانی که طرفدار تعلیم بودند متفرق شده فرقه مخالفین
بر آنها هجوم برده خانه های شان را آتش زدند و تلفات زیادی
بآنها رسانیدند صدر اعظم محاصره شده مخالفین بر انها قلعی ریختند و
صندوق های بارود را که در داده قلعه بود حریق نمودتا اینکه صدر
اعظم مرد و در نتیجه نفری زیادی قتل و عمارات کثیری محروق گردید
صدر اعظم قبل از مرگ خود بصورت خفی عائله و کنیزان خود را بیرون
نموده بود لهذا بعد از مرگ مصطفی پادشاه صدارت عظمی از یوسف
پاشا محول گردید همچنین عطاء الله افندی از رتبه شیخ الاسلامی عزل
و بجای آن عرب زاده محمد عارف افندی نصب گردید واقعات فوق
در سال یکهزار و دو صد و بیست و سه هجری نبوی صورت وقوع
گرفته بود درین حال سلطان مصطفی که محبوس بود فرصت را غنیمت
یافته مکتوبی بقصد بر انگیختن و شورش عسکری نوشته و اداره های
نصب خود را واپس سلطانی نمود مکتوب مذکور بدست یکی از علماء
افتاده و آنرا نزد شیخ الاسلام برده شیخ الاسلام علماء را جمع
و راجع باینموضوع مشوره نمودند بالآخر رای عمومی بران قایم شد که
تا سلطان مصطفی زنده باشد دفع این شورش کرده نمیشود بهتر
آن است که ادعای سلطنت آنرا از نزد سلطان نمائیم لهذا قلیب
افندی قاضی اسلامبول را برای عرض اینموضوع بحضرت سلطان
محمود انتخاب کرده و او را مامور این امر گردانیدند که رفته اراده
علماء را معروض و قتل سلطان مصطفی را استدعا نماید.
قلیب نزد سلطان رفته کیفیت را بحضور عرض کرد سلطان گفت
اجرای این امر محال است من هرگز بکشتن برادر خود اقدام نمی نمایم
خاصه در حالیکه بناکشتن آن اختیار و تسلط هم دارم درین
امر مجلس بزرگی انعقاد یافت قلیب راجع بچشم پوشی اهالی مجلس
سلطان عرض کرد که در حدیث آمده است (وقتی که دو خلیفه بیعت شوند
یکی از ایشان را بکشید) سلطان بنابر غم برادر خود از سخن سخت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 853 of 1140

رنجیده در روی خود را در حالت قهر جانب پنجرهٔ کمر در آن جا باز بود نمود
یک سکوت را اختیار نمود فلیب با خود اندیشید که از سکوت پی با قرار
برده میشود بنا بر کسی را جانب رئیس بندی خانه فرستاده پیغام کرد
که سلطان بقتل برادر خود فرمان داد علی العجاله سلطان مصطفی را
بکشید رئیس بندی خانه باجماعتی از اعوان خود برای قتل سلطان
مصطفی شتافت سلطان مصطفی چون آنها را دید از مصیبت قتل خود
دانسته خود را بفرشهائی که در آن جا بود رسانید رئیس و اعوان او را بنا
میخواستند از خانه خارج شوند که نظرشان بفرش افتاده و سلطان
مصطفی را در آن پوشیده یافتند سلطان مصطفی را از فرش برآورده
و آن بیچاره را در همان جا خفه نمودند در همین حال علمائی که فلیب را
بحضور سلطان فرستاده و در قتل سلطان مصطفی اتفاق کرده
بودند چون باز آمدن فلیب قدری طول کشید گمان کردند که
سلطان مصلحت او شان را قبول نکرد و استرداد نموده است لهذا
همه برای تائید و تصدیق قول فلیب عازم حضور سلطان شدند
چون بجلس سلطان احضار یافتند قبل از آنکه سلطان عرض کند
نظر سلطان محمود از پنجره بر برادر او افتاد که با یکحالت دهشی
مرده افتاده است از سلطان محمود از مرگ برادر خود اندوهناک
گردیده قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردیده برای حاضرین
گفت برای احضار سامان و لوازم دفن برای ترتیب عساکر و
فرستادن آنها باطراف مسارعت ورزید و کوشش کنید چه
امروز غم برادر خیلی درد آلود کرده و حیات مرا تلخ گردانیده است
چون سلطان سخن را بدینجا رسانید علماء دانستند که سلطان
مصطفی کشته شده و تقدیر نرسب مقتضیات شان آمده از ادعا
که داشتند سکوت نمودند بقای عمر و دولت سلطان محمود دعا
و بقتل برادر آن مرثیه و عزا کردند این قضایا در ماه جمادی الاول سنه
یکهزار و یکصد و بیست و سه واقع شد مدت سلطنت سلطان مصطفی
یکسال و دو ماه و عمر آن سی ساله بود چون امر سلطنت بوجود سلطان
محمود قرار گرفت شورش و انقلابات وخیمی از هر طرف بر پا شد و لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 854 of 1140

روسی بجانب طونه شتاب داشته پیش قدمی کردند سلطان به مدافعه آنها قیام ورزید و حرکت آنها را مانع شده نتوانست درین حال دولت فرانسه طرح میانگری را انگیخته باصلاح دولتین برآمد ولی سلطان مداخلت فرانسه را قبول نکرد زیرا از شروط سری که با آنها بسته بود خوف داشت هم درین اثنا ناپلیون پادشاه فرانس با سکندر پادشاه روسیه در تیلست که مشوره خانهٔ بزرگی بوده و اختیار تقسیم دول اروپائی را داشت مشوره داشتند تا اینکه شهرهای دولت عثمانیه را نیز قسمت میکردند سلطان محمود با یکعزم متین بمقابله روس ها دوام کرد ولی غلبه جانب روس ها بود چنانچه برائسلا و قلعهٔ اسماعیل تغلب کرده بمقابل عساکر عثمانی سنگرهای سخت و مقامات مهمی اتخاذ کردند و عساکر عثمانی رخ بانحطاط گذاشت درین حال کوکب اقبال عثمانیان طلوع کرده و نسیم فتح و ظفر الهی بر آنها وزیدن گرفت یعنی دولت فرانسه اظهار مخالفت با دولت روسیه نمود ناپلیون شاه فرانس در سنه یکهزار و دوصد و سیت و هشت جانب روسی حمله آورده و آنها را مجبور نمود که عساکر خود را از خاک عثمانی خارج نمایند و طرح مصالحه را فیمابین دولتین عثمانی و روسی قائم گردانید سلطان محمود نیز بنا بر رفع اغتشاش ——— وغیره و حصول امنیت مصالحه را منظور نموده این شورشات در سنه یکهزار و دوصد و سیت و شش بود که سلیمان پادشاه والی بغداد اظهار مخالفت نموده و سلطان محمود بقتل آن آدم فرستاده بود

(بحث جنگ موره)

در سال یکهزار و دوصد و سی و هفت اهالی یونان بر مقابل دولت علیهٔ عثمانیه اظهار مخالفت نموده بر مورته حرکت و بذریعهٔ کشتی های خود بحر بهجوم آورده شروع بقتل و غارت کردند حرکت یونانی ها بر دولت عثمانی گران و دشوار آمده برای دفع و سرزنش کردن و در سلسلهٔ انقیاد و اطاعت آوردن آنها عساکر خود را سوق داد از مقابلهٔ طرفین جنگ مدهشی برپا گردیده محاربه بسخت واقع شد سلطان محمود برای محمد علی پادشاه مصر پیغام داد که برای محاربه یونانیها لشکر بفرستد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 855 of 1140

محمد علی پادشاه پسر خود ابراهیم پاشا را که مشهور به بایست و پنجهزار لشکر دار بود با کشتی های بحری بمعاونت فرستاد ابراهیم پادشاه به موقع آمده و قوای عسکری خود را با عساکر دولت عثمانی ضمیمه کرده آتش جدال افروخته بروایت حرب افراختند روسها مضطرب شده از راحت و آرامی خود ناامید گردیده از دول اروپائی استمداد نمودند فرانسه و انگلیس برای اصلاحیت فیمابین دولت عثمانی و یونانی کوشش کردند ولی سلطان محمود دعاویه آنها را اجابت نکرد تا انکه قوای بحری روسی هم با آنها یکجا متفق گردیده بابراهیم پادشاه پیغام دادند که عساکر خود را از جنگ معطل نماید ابراهیم جواب داد که من بتعطیل حرب قدرتی ندارم تا زمانیکه اجازه سلطان نباشد درین اثنا برکشتی های دولت عثمانی و محمد علی پادشاه آتش زده آنها را سوختاندند این جرگه بسلطان محمود رسید مجبور گردیده دعاویه دول متحده را اجابت و مصالحه را به شرط های خصوصی کتبی برآرامی جنگ و دفع رومی بابود قبول نمود این واقعه در سال یکهزار و دو صد و چهل و یک بوقوع آمد.

(ذکر گشته شدن لشکر انقشاریه)

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک سلطان محمود اراده نمود که لشکر های خود را بطرز جدید تعلیم بدهد و عزم نمود که برای پریشان شدن لشکر انقشاریه و خراب نمودن جاهای آنها تجویزی نماید لهذا سلطان محمود ضرر هائی را که ازان ها صادر گردیده بود و انقلابی را که بر علیه دولت عثمانی انگیخته بودند و بعضی از سلاطین را که کشته بودند اظهار نموده برای سلیم پادشاه صدر اعظم فرمان داد تا علماء را بمجانه شیخ الاسلام جمع و آنها را از احکام پادشاهی دانسته گردانند صدر اعظم احکام پادشاهی را بجا آورده و علماء نیز آنرا قبول نموده و باجرای آن عهد و میثاق نمودند در زمره حاضرین جماعتی که بعساکر انقشاریه طرفدار و در باطن با آنها یار بودند قضیه را به لشکر انقشاریه اطلاع و آنها را ازین امر خبردار گردانیدند لشکر انقشاریه باطلاع قضیه بمجانه صدر اعظم و بعضی علماء رو

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 856 of 1140

اعوان دولت سلطانی هجوم برده با آواز بلند میگفتند که امروز
روز کشتن علماء و اهل دولت ست امروز روز کشتن کسانی است
که سررشته تعلیم جدید را بر ما گذاشته اینرا میگفتند و هر که را با ادویها
مصارف می کشتند و خانها را چور و بناها را آتش میزدند صدر اعظم
گریخته نزد سلطان محمود رفته فلان قضایا را بحضور سلطان
معروض نمود سلطان بصدر اعظم امر داد که توپچیان و باقی
لشکریان اسلام را بدرب سرایا حاضر آورده ایستاده نماید
دران روز جماعتی بزرگ از علماء و اعیان دولت جمع شده انتظار
سلطان را میبردند چون سلطان برآمد اول شروع بسخن نموده
ایشان را بکلمات هنجار آوری خطاب کرد که از دیاد عزت
شان شده در اجرای احکام پادشاهی و امتثال اوامر آن
در موضوع ریختن خون سپاه انکشاریه باهم قسم کردند از بیرون
کردن خرقه متبرکه نبوی صلی الله علی صاحبها استعانه نمودند تکه
بذریعه آن جمعیت نموده بر باغیان هجوم آورشوند سلطان خاست
که با این مردمان همراهی کند بعد ازان علماء و امراء دولت حضور
سلطان را میان مردمان نه پسندیدند در کوچه های شهر منادی
فرستادند که مردمان را بجمع شدن تحت خرقه شریفه ندا کنند وقتی
که مردمان انکشاریه خبر شدند برای جمع آوری انکشاریه آواز
کرده جمع شدند اهل اسلام در میدان سرایا شتاب نموده
فوج فوج حاضر شده بمقاتله شروع کرده سلطان خرقه شریفه
را بشیخ الاسلام قاضی زاده طاهر افندی سپرده خود شخصاً
پس آمده بر تخت سلطنت نشست سپاه پادشاه صدر اعظم پیش روی
نفری که از پنجاه هزار زیاده بودند میرفت الله اکبر گویان به توپ و
تفنگ بر انکشاریان هجوم بردند تمام روز زار و زار هولناکی
بود از انکشاریه بعده ده هزار نفری را کشتند باقی ها بطرف چادری
با خود گریخته قلعه بند شدند عساکر و اهل اسلام بالها کرده
بر سر شان هجوم برده آتش بجانهای شان زده نیاری
شان را سوختند بقیه السیف گریخته آنها را تعقیب نموده گرفتار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 857 of 1140

کرده کشتند نعش های شان را در آب میدان انداختند بعد
ازان سلطان علماء و وکلاء دولت را بحضور خود خواسته جامه
های خون آلود پادشاهان بزرگ را که کشته بودند بآنها نشان
داد سلطان از علماء طلب خون سلاطین را سوال نمود علماء
گفتند که دیت خون هر سلطانی بیست و پنج هزار نفرست بعد
ازان امر سلطانی باستیصال انقشاریان آستانه علیه و
دیگر اطراف صادر گردید عدهٔ بسیاری از ایشان کشته گردید دولت
و ملت از ظلم آنها آسوده گردیدند بعضی درویشان بکطاشیه به
انقشاریان ملحق گردیده بودند بعلت اینکه در تکیه های درویشان
کارهای بدعت و حرام خود را اجرا میداشتند درویشان
نیز با آنها مددگار بودند سلطان بکشتن اکثر شان و خراب نمودن
تکیه های شان امر داد بعد ازان دولت به تغییر نظام جدید و تعلیم
آموختن آنها صرف مساعی کرده انقشاریان را از بیخ کندند درین
مدت سلطان محمود عمامه و عبا را گذاشته بلباس اروپاییان
با نظام جدید ملبس شده در تغییر لباس بگفته اهل تسنیه غضبناک نمیکرد

ذکر محاربه با دولت روسیه

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه عساکر روسیه بعزم جنگ همراه
دولت عثمانی حرکت کرده در نهر طونه هجوم آورده از انجا گذشته
بطرف اناطول رفت دولت عثمانی سپاهی را تحت قیادت
سلیم پادشاه صدراعظم برای مدافعه و جلوگیری آنها اعزام نمود
با یکدیگر ملاقی شده جنگی سخت واقع گردید روسی ها غالب گردیده
لشکری عثمانی شکست خوردند لشکر روسی بطرف شمله تقدم
کرده سلیستره را محاصره نموده بر شهر ادرنه غلبه بردند سلطان
را خشم آمده سلیم پادشاه را معزول نموده حکم بفرار آن داد عوض
آن محمد عزت پادشاه صدراعظم گردید بعد ازان بعضی لشکر
های سلطان بطرف کوه بلقان رفته روسیه ازدیدن این حال
محاصرهٔ شهر شومله را واگذار ساختند لشکر دولت بر سلیستره
غلبه کردند لشکرهای روسیه که در اناطول بودند پیش قدمی کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 858 of 1140

قرص دبایزید و طراق و زمین روم را متصرف شده صالح پادشا
را اسیر نمودند در حالیکه عدهٔ شان یک لک و شصت هزار مرد جنگی
بود شهر ادرنه را بمحاصره سختی محاصره نمودند تا بران غلبه کردند درین
وقت ارکان دولت عثمانی متزلزل و پریشان گردید مگر اینکه
سلطان محمود با اینهمه خطرات و پریشانی ثبات قدم و قوت
خود را ظاهر میکرد دولت اروپا در صلاحیت طرفین مداخله نمود
این مصالحه را با شروط آن تمام گردانیدند انعقاد این معاهده در سنه
یکهزار و دو صد و چهل و پنج بود نتیجهٔ این مصالحه و شروط استقلال
روسی ها و تنزل سلطان از اقلیم سرب و افلاق و بغدان که برای
پادشاهان عثمانی بود و نیز از بعضی جزیره هائی که بساحل بحر طونه
بود و بعضی زمین های اناطول از تصرف سلطانی گشیده زیر
دست پادشاه روسیه باشد و نیز تاوان جنگ که عبارت
از یکصد و بیست ملیون پوند فرنگ باشد دولت عثمانی بدهد
بعضی مؤرخین گفته اند که خیلی عجیب می آید خواننده را که چگونه دولتی که
بر تمام دول عالم زیادتی کرده و ترس او بر دل تمام پادشاهان
افتاده برتری و تعالی خود را استمرار نکرده بیکبار مجبور شد که تن
دهی کرده این شرائط ناگوار را قبول کرد و وقتیکه بدیدهٔ انصاف
نظر کرده شود دانسته میشود که سبب این چیز دیگری است
زیرا دولت عثمانی چگونه طاقت دارد که آسیب های سخت و
گذار شات خوفناک را تحمل نماید با وجود نقصانهای داخلی بسبب اهل
بغی و فساد و گم شدن الهاوارکان دولت بتزلزل نشود بلکه بر ثبات
خود ادامه داشته باشد جای تعجب است و قادر بر قوتی یا بدیگر سببی هم
نباشد که پس بحال اولی خود رجعت نماید ثانیاً نظر خود را بجلدی که از
دست سپاه انقشاریه بدولت عاید شد و هنوز نظام جدید مرتب نا
شده شناسائی بعالم محاربه پیدا نموده که از ایشان کار گرفته شود
که جنگهایی دریی شد اعجب این است که این دولت با وجود اینهمه
مشکلات چرا از پنجه قطع نگردید و اینقدر توانائی داشت که با استقبال همه خارجیها
ثابت ماند این دلیل بزرگیست بر عظمت و بلندی دولت علیهٔ عثمانی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 859 of 1140

سخن بعضی مورخین بنهایت رسید مؤلف میگوید در قوت دولت عثمانی سترالهی
است و آن سر برکة النبی صلی الله علیه وسلم و روحانیت و دین وی صلی الله
علیه وسلم است برای محکمی ملت و اهل دین آن والله سبحانه اعلم

ذکر غلبه نمودن فرنسیس ها بر اهل جزیرها

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج فرنسیس بقوت و زبردستی خود بر جزیره
های مغرب غلبه آوردند بهانه اینکه اهل جزیره کشتی های تجارتی ما را تعرض
مینمودند چون این خبر به باب عالی رسید طاهر پادشاه هیودان پادشاه
را فرستاد که میان احمد پادشاه حاکم جزیره و فرنسیس ها اصلاح نماید
وقتیکه هیودان پادشاه بجزیره رسید ظاهر شد که بجنگ فرود آیند فرانسیس
ها او را مانع شدند پس بقسطنطنیه مراجعت کرد جزیره های مذکور از
وقتیکه بتصرف سلطان سلیمان آمد زیر حکم دولت علیه بود چون
مدت بسیار گذشت حاکمانی که در انجا تغلب نموده بودند رشت میبردند
لاکن خراج را بدولت علیه تادیه میکردند ظاهرا زیر فرمان دولت
و باطنا سرکشی میکردند زمانیکه دولت تعلیمات جدید را برای لشکر جدید
ایجاد کردند حاکم جزیره ها از تعلیم دادن لشکریان خود بطرز جدید ابا
نموده درین فقره امر سلطان را قبول نکردند بعضی گفته
اند که سلطان محمود خود فرنسیس را بر والی جزیره مسلط کرد
که آن را تادیب و سرزنش نماید فرنسیس با لشکر زیادی آمده
جزیره ها را محاصره کردند تا اینکه علی پادشاه حاکم جزیره
را با خود گرفته بردند جزیره ها را تصرف نموده به لشکری خود
محکم کردند دوباره تصرف دولت علیه نیامد تا امروز تصرف
دولت فرنسیس است و همان قرار باقی مانده

ذکر محاربه محمد علی پادشاه مصر با سلطان محمود

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت محمد علی پادشاه مصر
برای تصرف نمودن شام بلشکرهای خود را از راه خشکه
و دریا بسر عسکری پسر خود ابراهیم پادشاه بطرف شام
متوجه نمود ابراهیم پادشاه رفته اکثر عکارا محاصره نموده آنرا
فتح کرد انتقام خود را بواسطه عداوتی که بین او و عبد الله پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 860 of 1140

عکا بود ظاهر ساخت ابراهیم پادشاه غزه و یافا و حیفا
که میان راه او بود نیز فتح کرد چون این خبر بدولت علیه رسید
غضب شده به محمد علی پادشاه آدم فرستاد که لشکرهای خود
را پس بخواند هرگاه همراه عبدالله پادشاه عکا دیگر گفتگوی
دارد بباب عالی بمشوره خانهٔ دولت حاضر شود که بقرار
قاعده دربارهٔ شان حکم شود محمد علی پادشاه حکم سلطانی
را قبول نکرده دولت هم بواسطهٔ نافرمانی به تنزیل رتبهٔ او از اولاد
مصر فرمان داد بعد ازان حکم دولت برای پادشاهی
حلب صادر گردید که سپاه را برای جنگ ابراهیم باشا
بن محمد علی باشا فراهم آرد حسین پادشاه حلب با سپاه
فراوان از آستانهٔ علیه برآمده به بیرون طرابلس شام با
یکدیگر ملاقی شدند جنگ بین فریقین واقع گردیده حسین
پادشاه شکست خورد ابراهیم باشا بر اقطار شامیه غلبه
برده عبدالله پادشاه عکا را دستگیر کرده با سکندریه
نزد پدر خود فرستاد وقتی که ابراهیم پادشاه به
(دارایا) نزدیک دمشق رسید علی پاشا وزیر
دمشق باستقبال آن اعلان جنگ بیرون شد علی پاشا
نیز شکست خورده اهل دمشق بطلب امان بیرون شدند
ایشان را امان داد بعد ابراهیم پادشاه بطرف حمص
آمد میان او و شاه حلب محاربه چسپید آن روز
جنگ سخت واقع گردید که دران روز مردمان بسیار کشته
شدند پادشاه حلب را شکست داد خلص اینکه
بر تمامی آن مواضع تغلب نموده تمامی آنها را
آرام و مطمئن ساخته داخل حلب گردیده آنچه در حلب
بود از خزاین وغیره بوی تسلیم شد بعد ازان بطرف
انطاکیه رفت در بین انطاکیه محاربه کرد بعد ازان
بطرف بوغاز بیلان چون خبر آمدن لشکر مصریان به
رسید رشید پادشاه صدر اعظم را باپاهی فراوان فرستاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 861 of 1140

که با لشکر مصریان بجنگد به قونیه بهم رسیدند لشکر دولت
شکست خورد رشید پادشاه صدر اعظم را اگرفته بحضور ابراهیم
پاشا آوردند ابراهیم پاشا بجرد دیدن صدر اعظم اعزاز و اکرام
نموده واگذارشد این فتنه ها و جنگها تا سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و پنج طول کشید بعد احکام سلطانی برای حافظ پادشاه در امر مقاتله
ابراهیم پادشاه صادر گردید حافظ پادشاه باسپاه برآمده قریب
مرعش بهم رسیدند مقاتله جاری گردید اول شکست بواسطه تنگی جاده
و شکه ها بر لشکری ابراهیم پاشاه افتاد بعد که ابراهیم پاشاه همراه
لشکر از آن تنگنای برآمدند سیل بلندی که مقابل لشکر حافظ پادشاه
بود برآمدند بگلوله های بسیار فیر کردند تا اینکه جنگ از طرف حافظ پاشاه
معطل شده لشکر او متفرق شدند بعد بر ایشان هجوم آورده آلات
حرب را واگذار شده بطرف مرعش رفتند از هر دو طرف نفری زیاد
مقتول شدند این واقعه از مشهورترین وقایع بود ابراهیم پادشاه
شکستیان را تعقیب نموده بسیاری اطراف آن شهرها را فتح
خبرهای این واقعات هشت بعد از فوت سلطان محمود بقسطنطنیه رسید از
فتوحات سلطان محمود یکی این بود که مردمان وهابی وخارجی را از مکه و
مدینه منوره کشیده حرمین شریفین را از وجود خبیث اینها پاک کردند
این واقعه در نزد ذکر سلطان سلیم بن سلطان مصطفی بیان شد در
ابتدار مقاتله همراه وهابیان دران وقت بود تمام آن در وقت سلطان
محمود بود دیگر از فتوحات معنوی سلطان محمود این بود که برای اهل حرمین
غمخواری و معاش بسیار از طرف دولت مقرر بود مگر وظیفه و معاش را بجوف
چیز جزئی مردمان اغنیا گرفته میبردند برای فقرا چیزی نمیرسید لهذا فقرای
حرمین خیلی پریشان بودند از طرف سلطان محمود امر صادر گردید که
سر شته سابق را محو کرده اموالی را جدیداً تحریر دارند که در آن برای
فقرای حرمین باشد این کار در زمان او جاری شد
سلطنت او قبه پر نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود الی
سید تا خدیجه الکبری رضی الله عنها و گنبد تا
الله علیه وسلم و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 862 of 1140

درجده بود و بقعتهٔ وهابی ها خراب شده بود تجدید و مزین گردانید
و نیز وهابی ها در مدینهٔ منوره قبور بسیاری اصحاب و اولیا را ویران
کرده بودند سلطان مذکور از نو ساخت این ترتیبات در سنه
یک هزار و دو صد و پنجاه و یک بود و همچنین برای علما و خطبا حرمین
شریفین و خدام مشخدمین شرفین مانند امام و موذن و فراش
و جاروب کش و دربان ترتیبات وظائف نمود بعضی را ماهانه
بعضی را سالانه زمین ها خریده وقف کرد که غلهٔ آن هر ساله
بمصرف آنها برسد پس ترتیبات سلطان محمود دو هم حسنه جاری گردید
در وقت ترتیبات مدبر و مدبریت در حرمین شریفین گفته که سابقا
بنود بعد ازان ولد سلطان محمود سلطان عبدالمجید ترتیبات پدر خود
را جاری داشت زود هست که ذکر ترتیبات او در نزد ذکر خودش
بیاید مدت سلطنت او سی و دو سال و عمر آن پنجاه و پنج سال
بود وفات آن نزدهم ربیع الاول یکهزار و دو صد و پنجاه پنج بود

(ذکر سلطنت سلطان عبدالمجید)

سلطان عبدالمجید بعد از فوت پدر خود سلطان محمود بتخت سلطنت
جلوس نموده تجهیز سپاه برای محاربهٔ محمد پادشاه مصر نموده لشکر را
بیرون کرد انگلیزی را مدد کاری نمود زیرا دولت انگلیز برادر او
سلطان محمود نیز استمداد خود را در وقت محاربات عرض کرده
بود سلطان قبول نکرد بعد از فوت او سلطان عبدالمجید چون
ناچار گردید کمک انگلیز را قبول نمود سلطان عبدالمجید
لشکرهای خود را بطرف شام روانه کرد لشکری ابراهیم
پادشاه را شکست داده از شامات رسید تا خاک
مصر بطرف مصر و اسکندریه حرکت نماید تا اینکه محمد علی
پادشاه را از مصر بیرون کند دولت انگلیز واسطه
شده هر دو دولت را با هم مصالحه نمود باین شروط
که اسکندریه و مصر و اطراف آن برای
محمد علی پادشاه واولاد او باشد برای آن خراج معین
کردند که همه ساله بدولت عبدالمجید خان بپردازد و اینکه دولت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 863 of 1140

شام و حجاز بسلطان برقرار باشد مدت تصرف سلطان عبد
المجید سواحل شام را قریب به نه سال گردید در مدت سلطنت
خود با دولت فرانس و انگلیز اتحاد محکم نمود برای دولت علیه
قانونهای جدید که مبنی به تنظیمات جدید بود بسط کرد
امر سلطان در اجرای قانون جدید در سنه یکهزار و دو صد پنجاه
و پنج صادر گردید این تاریخ همان تاریخ جلوس سلطان
عبدالمجید بود

ذکر جنگ سلطان عبدالمجید با روسیه

در سنه یکهزار و دو صد شصت و نه در میان سلطان عبدالمجید
و روسیه به سبب اختلاف قومی بین طایفه روم و لاتین در قدس جنگ
بزرگی واقع شد که آن جنگ مسمی به قرم بود و باعث اختلاف
مذکور نفس پرستی و ملاحظه شخصات آن اقوام بود که هر کدام
هوای ریاست و تولیت عبادت خانه قیامه
غیره مقامهای متبرکه را بسر می پرورانیدند این
خیالات زشته بقدر بزرگ شد و عاقبت بمنازعه و مجادله
قرار گرفت در سنه یکهزار و دو صد شصت و هشت دولت سلطان
برای خاموش ساختن این نائره آتش خانمان سوز چاره
جوئی میکرد چرا که دولت روسی بحافظه حقوق مردمان
روم معاونت می کردند و دولت فرانس برای
لاتین مساعدت بکار میبردند لهذا سفیر انگلیس برای مصالحت
و موالفت بین دولتین متخالفتین داخل اقدامات
شد اما فرانسه آن ترتیبات و شرائط را قبول کرده دولت روسی
قبول نکرد زیرا مطلب شان تنها مراعات حقوق روم ها نبود
بلکه جریان مقاصد طبعی شانرا در نظر داشتند و آن این بود که در سایل
النطاع دولت عثمانی را از قطعه اروپا قسم آدرند تا در گرفتن
اقلیم های عثمانی خوب موفق شوند امپراطور روسی
دفعتاً نام این منازعه را برای اجرای مقصد
خود موقع مستفیدی دانست و سفیری بطرف قسطنطنیه در مقابل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 864 of 1140

سلطان عبدالمجید فرستاد و بیشتر ازان یکصد و چهل و چهار هزار
نفر لشکر بطرف شهر طونه روانه کرد تا اینکه در موقع لزوم و ضرورت
حاجت حاضر باشند چون سفیر به قسطنطنیه رسید مقابله را با فواد پاشا
وزیر امور خارجه ترک کرده در آن حضور شاهانه سلطان عبدالمجید
حاضر شده عرض مطلب نمود اینکه برای امپراطور نقولا جائی
متبرکه داگذار شود و اینکه تمام اهل روم که تابع دولت عثمانی بودند
سخت حمایت امپراطور باشند دیگر رئیس کلان قسطنطنیه و باقی افسران
طوائف انتخاب و منصب شان مفوض برای امپراطور باشد علاوه
اینکه لشکری دعوا اینکه برای شان لازم باشد از نظر امپراطور
بگذرانند سلطان عبدالمجید این مطالب را ناگوار دانست
زیرا بناموس و ریاست دولت مضر و به قوانین دولت مخالف
بنظر می آمد سفیر روسیه مایوس بازگشت و امپراطور نقولا از خبر
ساخت نقولا بغضب شده فرصت یافته سپاهی را که در نزد
نهر طونه برای این روز تهیه گرده بود امر داد که از نهر طونه عبور
نموده براطراف حمله برند لشکریان برامارت افلاق و بغدان
هجوم برده بر آنجا غالب شدند چون سلطان از ورود
لشکرها آزادانست که مقصد روسیه اظهار جنگ بوده
بعد ازان سلطان تهیه لشکر نموده بسر کرده گی عمر پاشا
مجری بمدافعه روسیه فرستاد چون دول اروپا بمطالب
روسیه پی بردند انگلیزها بردسیا، نشانه برای
عقد نمودن مجلسی جهت توافق بین دو لشکر در شهر ینا بر
پا نمودند که دران مجلس شخص معتمدی از طرف دو
دولت حاضر باشد تا امر مصالحه میان هر دو دولت
انجام یابد سفیری از جانب روسیه و یکی از
طرف دولت دران مجلس شامل گردیدند انعقاد این مجلس در سنه یکهزار دو صد و چهار
بود این مجلس بخواهش سلطان خاتمه نیافته مصالحه واقع نگردید سلطان اعلان جنگ داد
سلیم پاشا لشکری روسیه را که در اطول بودند در چند موضع شکست داد عمر پاشا
در روم ایلی بر آنها هجوم آورده یافت اما جهاز بحری روسیه که در بحر اسود بودند بر جهاز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 865 of 1140

عثمانی غالب شده بعد از جنگ سخت آن ها را تعقیب نمود که آن جهاز مرکب از هفت
کوت دو دباخور و سه کشتی جنگی بود دولت انگلیز و فرانسه دیدند که این محاربه
برای عثمانی نتیجه خوبی بخشید بمعاونت سلطان عبدالحمید علان جنگ با روسیه
در سنه ۱۲۷۰ برافراشته اسباب و آلات حرب را ابتداء بمیدان جنگ حاضر
کردند باقی دول اروپا برای طرفی خود را حمایه میکردند انگلیز کشتی های خود را
بطرف بحر بلتیک برقلعه بومارسنده غلبه بردند از انجا بر جزیره اند
پیش شدند مگر قلعه آن بسیار محکم بود قدرت بر تصرف آن نداشتند
سیوا سطپول که بزرگترین محکمه های روس و معتمد ترین مواضع در بحر اسود
بود انگلیز و فرانسه لشکرهای خود را به عده شصت هزار به آن طرف متوجه
گردند که اکثر سپاهیان فرانسوی بودند در نزد قلعه بویاسر ایا نزول کردند
در بین که طرف سیوا سطپول میرفتند بلشکر روسی تصادف نمودند هر دو
فریق بهم جنگی سخت کردند آسیای حرب بر ایشان دایر گردید روسیه
شکست خوردند روسی هائیکه سابق سلیستره را محاصره نموده و قدرت
به فتح آن نداشتند در این حال لشکرهای عثمانی از شهر سلیستره برامده بر ایشان
حمله کرده نصرت یافتند آن ها را تفرقه کردند تا اینکه نا امید برگشته مدیگر ها
منضم شدند روسیان برای کمک رسانی قلعه سیوا سطپول که روسیه
تمامی قوا و مهمات خود را بآن طرف متوجه نموده بود قصد کردند در این حین
لشکری از انگلیز بلشکر از روسیه در بالاکلا بهم ملاقی شدند انگلیزان غالب
شدند بعد از اینکه نفری بسیاری از روسیه مفقود شدند سپاهی دیگر از
روسیه که عده شان شصت هزار بود و انگلیان را محاصره داشتند از موضع
حصار خود برآمدند لشکری عثمانی و انگلیس و فرانسویه بر ایشان داخل شده
بین ایشان معرکه شدید خسرانی دایر گردید محاربه به شکست روسیان
انجام یافت به حصار درون شهر پناه بردند در این وقت برای دول
متحده قوتی نماند که بر سیوا سطپول استیلا یابند با اینکه در قوه حربیه بسیاری
هجوم و آلات حربیه خود زیادت میکردند آن را از تصرف روسیه بگشند
و یا اینکه مساعد اینکه از داخل شهر ها بوی میشود بازدارند عساکر متحده بزحمت
افتادند خصوص انگلیز در زمستان سنه هفتاد و دو هول ها و سختی ها را مشاهده
کردند که زبان از وصف آن عاجز است زیرا مرض ها و دردهای را که در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 866 of 1140

برعسکر شان افتاد که بسیاری از ایشان هلاک گردیدند زیاده آنچه از گرسنگی و سردی
آن شهرها و بخارهای بدبوی کهاز نعش کشته ها و حیوانات متصاعد گردید اما دولت
ایطالیا لشکری به عدهٔ پانزده هزار تهیه نموده بعد از نیکه انگلیز مبلغ یک ملیون
لیره بطریق اعانه برای شان متعهد شده خود ها را بدول متحده منضم ساخت
مردان ایطالیا در ان موضع به شجاعت و ثبات قدم مشهور شدند در همین این
وقایع امپراطور نقولا در سنه ۱۸۵۴ هلاک گردید پسر او سکندر ثانی بجای او
نشست و همچنین در خلال این کارها واقعه ها که بین روسیه و عساکر متحده
واقع شد که مغلوبیت طرف روسیه بود جیوش فرانسوی بر قلعه ملاکوف
مستولی شدند چون برای روسیه قدرت نماند که مرکزهای خود را محافظه نمایند
در شام آن در قلعه سواستپول را واگذار شده رو بفرار گذاشتند عساکر
متحده به قلعه داخل شده مالک گردیدند در نیوقت مخابرات مصالحه هر طرف
بلند گردید در مجلس در پاریس در سنه ۱۸۵۶ منعقد گردید که دو نفر از
هر یک از دول متحده ششگانه که انگلیز و فرانس و عثمانیه و مساوی بروسیا
و سردنیه باشند در ان محفل شامل باشند که مصالحه را جاری نموده شروط
مصالحه را امضا کنند مصالحه شان بر سی چهار شرط متضمن بود که اخص آن
شروط این بود که باید بر آورد دولت علیه مانند باقی دول اروپا امتیاز ات
قانونی و تنظیمات سیاستی باشد دیم مانند باقی دول در مملکت خود استقلال
داشته باشد و اینکه بحر اسود از جولان کشتیهای جنگی از هر جنس که باشد فارغ
باشد غیر از دولت عثمانی و دولت روسیه که آن ها داخل نمودن اندکی از
کشتیهای خود جنگی را در بحر اسود برای محافظه کردن بندرهای خود حق دارند
و اینکه برای دولت روسیه و عثمانی ترسانات بحریه جنگی در کنار بحر اسود نباشد
و دیگر شروط بعد از ان لشکرها بمواضع خود رفته جنگهای که غیر از طمع دیگر
باعثی نبود باتمام رسید در سنه ۱۸۷۲ فتنه کلانی بین اهل مکه و عساکر دولت
بواسطه منع از فروختن غلام ها در مکه مکرمه واقع شد که به قبضه نمودن شریف
عبد المطلب بن غالب امیر مکه مکرمه و تولیت شریف محمد بن عون خاتمه یافت
کلام در ان طویل است و در سنه ۱۸۷۴ هفتاد چهار فتنه در جده میان
اهالی جده و نصاری انیکه در جده بودند بسبب اختلاف بعضی اهل کشتیها در وضع
بندرچه های اسلام یا انگلیز در بعضی کشتیها کلام در اینجا نیز طویل است و در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 867 of 1140

سنه ۱۲۷۷ فتنه عظیمی بین دروزی ها و نصاری در کوه لبنان حادث گردید که آخر کار بین فریقین بمحاربه شدید نصاری بواسطه اختلاف دیگر بودن شان ازین حادثه نتیجه بد یافتند در فوز بران غالب شدند باب عالی فواد پادشاه برای تمهید امور و انتقام کنندگان فرستاده فرانسه ده هزار لشکری برای محافظه و منع تعدی اعزام نمود و همچنان باقی دول امر نخبه بعضی کشتیهای جنگی ارسال و بعضی نوآبی برای اصلاح حال و تمهید امور و اجراء آنچه لازم باشد فرستادند دولت علیه باتفاق دول وضع نظامات جدیده را برای اهالی جبل و اینکه احکام جبل برای مشیر از طایفه نصاری که از غیر اهالی جبل باشد مستحسن فرمود تا اینکه در آن امتصرف بوده راسا به باب عالی مخابره کند مستصرفیت برآداود پادشاه ارمنی نامزد گردید از خیرات سلطان عبدالمجید و فتوحات معنوی آن تجدید مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره زیرا مسجد بنا غایت بلند و سقف آن از چوب بود بمرور ایام خرابی حاصل شده بود سلطان عبدالمجید در سنه ۱۲۷۰ امر به هدم و تجدید آن نمود آن را منهدم ساخته از نو آباد کرد سقف آن را قبه دار و ایوان دار ساختند مسجد حرام بعد از چهار سال بنای او تمام شد بقسمی آمد که مانند آن دیده نشده برای سلطان در اماکن متبرکه عمارت های بسیار است دیگر اینکه میزاب رحمت را تجدید کرد در سنه ۱۲۷۵ سلطان عبدالمجید در هفدهم ذی قعده سنه ۱۲۷۷ در حینیکه عمر وی چهل سال و مدت سلطنت او بیست و دو سال و شش ماه بود وفات کرد رحمة الله علیه.

ذکر سلطنت سلطان عبدالعزیزخان

بعد از سلطان عبدالمجیدخان برادر آن سلطان عبدالعزیز بن سلطان محمودخان دوم به سلطنت مقرر گردید در سنه ۱۲۷۸ اهالی جبل اسود طریقه نافرمانی را اظهار داشتند لهذا سلطان عبدالعزیز به سرکوبی آن لشکر فرستاده آن را شکست داد باطاعت سلطان در آمدند در سنه ۱۲۸۳ بیماری از دروزیان جزیره که بعد و بیماری از بندقه اظهار بغاوت نمودند دولت سلطان برای سرکوبی آن لشکر ها از راه خشکه و دریا باتفاق لشکریان مصری که باسلطان معاونت میکردند میان آنها و باغی ها جنگ سختی واقع گردید درین جنگها فتح و نصرت

بطرف لشکر سلطان بود بعد ازان باغی ها را تحت فشار گرفتند تا پس باطاعت رجوع
کردند در سنه ۱۲۷۹ سلطان عبدالعزیزخان بعنوان سیاحت بطرف شهرهای
مصر رفت در وقتیکه ولایت مصر تعلق باسمعیل پاشاه بن ابراهیم پادشاه بن
محمد علی پاشاه بود باز در سنه ۱۲۸۴ بطرف پاریس پایتخت فرانس بسیاحت رفته
از آنجا به شهرهای انگلیز گذر کرد درین مسافرت بر شهرادر نه دلعزاد که سلطان
بدولت سرب دمسا بخشیده بود مرور نمود چون آن شهرها را خیلی آباد و محکم دید
از دادن خود به شیمان شد اما پشیمانی فائده نکرد در وقت دادن این دو شهر
خود سلطان بقرار گفته معترضین که این شهرها خراب و ویران است بخشیده
بود در سنه ۱۲۸۹ فتنه عظیمی در شهرهای عسیر حادث شد دولت سلطان لشکری را
به تحت قیادت ردیف پادشاه فرستاد تا انیکه بکوه ها بالا شده و با اهالی
کوه ها داخل محاربه شدند تا بالاخره اهالی مذکور را شکست دادند چنانچه
امیر آنها محمد بن عایض بن مرعی و بسیاری از قبیله آن اکشتند و بعضی را
باسارت برده و به آستانه علیه فرستادند پس شهرهای عسیر همه تحت
تصرف دولت علیه آمد و به ولایات صنعا و یمن وصل گردید و نیز
درهمان سال در بین دولت (انگلیس) و (فرانسیس) فتنه بزرگی
پیش شد تا انیکه اهالی فرنسیس شکست خورده و پادشاه شان ناپلیون
دوم گرفته شد تشریحات انمسئله پیشتر ذکر شده و در سال سنه ۱۲۹۳
۱۷ جمادی الاول سلطان عبدالعزیز از سلطنت عزل و بعد پنج روز
فوت گردید این سلطان مرحوم عمر او ۴۸ و مدت سلطنتش شانزده
سال و چهار ماه بود مرحوم درگاه خداوند رحیم باد.

ذکر سلطنت سلطان مراد خامس

سلطان مراد خامس بن سلطان عبدالمجید پسر سلطان محمود دوم بعد از سلطان
عبدالعزیزخان بر تخت سلطنت تقرر یافت اما از سببی که در عقل او خلل
پیدا شده بود بنا به فتوی شیخ الاسلام افندی معزول شد و ملت برای برادر
آن سلطان وقت مولانا سلطان عبدالحمید دوم بیعت کردند سلطان
مراد خامس بعد از عزل خانه نشین شده و کمتر از یکهفته از ایام معزولی خود تو
گردید بعضی گفته اند خود او نفس خود را کشت، بر انیکه رگ دست خود را
خون جاری شد تا فوت گردیده، سنه ۱۲۹۸ جماعه از وزیران مانند مدحت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 869 of 1140

پادشاه و محمود پادشاه داماد سلطان عبدالحمید خان و نوری پاشا داماد سلطان
مذکور بطرف حجاز بیرون شدند و با آنها جماعت هم بودند که از جمله شان شیخ الاسلام
خیرالله افندی بود در سنه ۱۳۰۱ در قلعه مذکوره فوت شدند عزل سلطان عبدالعزیز
باعث شورش ها و پریشانی های زیاد گردید کسیکه در عزل سلطان عبدالعزیز
محکم ایستاده گی کرد حسین عونی پادشاه بود باوجودیکه سلطان در ترقی داد
ترفیع رتبه نموده بود که رئیس تمام لشکرها و پیش قدمی تمام منصبداران
بود بگمان اینکه سلطان بار دیگر داخلت نموده میخواهد دار السلطنه را
بتصرف روس ها در آرد بعد ازان عونی پادشاه مذکور باد یگر اشخاص کوشش
نمودند تا سلطان معزول شد بعد ازان حق تعالی مقدر کرد که حسن هر کس نام
شخصی حسین عونی را کشت سبب این بود که سلطان عبدالعزیز خواهر حسن
هر کس را بنکاح گرفته بود وقت عزل سلطان حسن را اغیرت گرفته قصد کشتن
حسین عونی را نموده پی جستجو شد معلوم کرد که در سرای صدر اعظم محمد رشدی
پادشاه است بران داخل شد چنیکه باوزراء جهه بعضی کارها مشوره میکردند
همراه حسن یکجهت تفنگچه شش لوله بود در میان خانه بطرف نفری فیر کرد نفری
زیاد کشته شد که از انجمله یکی حسین عون پاشا بود که کوشان بمعزولی سلطان
بوده در حیات خود کامیاب نشد و الله غالب علی امره بعد ازان حسن
هر کس را گرفته کشتند

ذکر سلطنت سلطان وقت طول الله عمره

السلطان المعظم المفخم سلطان سلاطین العرب والعجم حایز العلم والسلاح والکرم المتشرف بخدمة
حلیته والجوهر صاحب السیف والقلم ظل الله فی العالمین غیاث بنی آدم نعته الله علی العتاد وضله
علی الحاضر والباد نامی الحق والدین ویمن بخته سید المرسلین الخصوص بالسبع المثانی
امیر المومنین مولانا السلطان الغازی عبدالحمید الثانی اعز الله سریر الملک والخلافة وجود
واغدق علی العرب والعجم افاضله وجوده وانفق فی جمیع البلاد ایامه والحکامه وافشی فیها الرایة
الربانیة عدله واغلاظه ایده بتاییدک وایده بتاییدک واجعل سلطانه الی آخر الزمان کما ان بنی
مسلسلة الی منتهای الاقدار مسمره علی سریر الخلافة الامامیة الی آخر الزمان آمین یا رب العالمین

چون برادر او سلطان مراد خامس معزول گردید مردمان در سوم شعبان ۱۲۹۳
بوی بیعت نموده به تخت سلطنت نشست مملکت بوجود او تازه گردید
مردمان مسرور شدند صیت عدالتش مشرق و مغرب را گرفته از نورش
جهانی روشن شد از حوادث جدیده که در اول سلطنت او حادث گردید
این بود که بعضی نصاری شهر روم ایلی که تحت اطاعت دولت علیه بودند
و سرپیچی نامیده میشدند به سلطان موصوف بنای بغاوت را گذاشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 870 of 1140

مولانا سلطان لشکری را به جنگ آنها مهیا نمود اگرچه انقدر ضعیف بودند که حاجت زحمت
لشکرکشی نبود مگر دولت روسیه همراه آن ها معاونت کرده به بسیاری چیزها
ایشان را امداد می نمود تا انکه فتنه انتشار یافته وسعت پیدا کرد طایفه
نصاری که قریب شان بودند هم بعلت هم مذهبی بآن ها مددگار شدند تا انکه
میان دولت علیه و روسی جنگ واقع گردید نصاری بدولت روسیه
متفق شدند دولت بمدافعه این فتنه لشکری بسیار و خزینه بی شمار صرف
نمود - اما تقدیر الهی به شکست مسلمانان رفته بود لشکر اسلام شکست
خورده اکثر آن ها در بلونه بسبب محاصره کردن روسیه بلونه را محصور
گردیدند و بسبب نارسیدن غله بواسطه برف و سردی هوا کار
شان دشوار شده از جمله محصورین وزیر عثمان پادشاه غازی قوماندان
لشکرهای بلونه بعد ازان عثمان پادشاه غازی همراه دیگر بندی ها بعد
از عقد مصالحه رها کرد — روسیه در نیواقعه بسیاری از شهرهای
بزرگ را متصرف شدند تا به ادرنه رسیدند سخن درین فتنه ها بسیار است
که رساله جداگانه تالیف گردیده خیر ایما بخی گری دولت ها برای
عقد مصالحه این فتنه ها خاتمه یافت بشرط انیکه هرچه دولت روسی تغلب
نموده و بدست او دست متصرف باشد علاوه بران دولت علیه تلفات
جنگ را که چیزی بسیار است بدولت روسیه به پردازد و الا ادرنه و تردیک
آن اعالی دار السلطنة بدولت علیه باقی بماند این شرط ها که بدولت
اسلام پیش شد بعد از عزل سلطان عبد العزیز بود این معاهده در سنه ۱۲۹۵
بود لاحول ولا قوة الا بالله تا در سنه ۱۲۹۶ دولت جزیره قبرس را بانگلیز داد
باین طریق که بدست آن ها باشد موقتی بشرط انیکه خراج که از ان
حاصل میشود همه ساله بدولت به پردازند درین کتاب گذشت اول وقت صحابه که حضرت معاویه ایشان را
مسلمانان و نصاری قبرس را چند مرتبه گذشت اول وقت صحابه که حضرت معاویه ایشان را
فتح نمود بعد ازان متصرف مسلمانان و نصاری بطریق نوبت جاری بود در سنه ۱۲۹۶
اسمعیل پادشاه مصر از سلطنت معزول گردید سبب ان بود که در سنه ۱۲۵۵
عقد مصالحه بین محمد علی پادشاه و مولانا سلطان عبد المجید باین قسم منعقد گردید
که بعد ازو تصرف مصر برای اولاد او باشد چون سلطنت به اسمعیل پادشاه رسید
وی خواست که مصر بتصرف اولاد خود او نه برادر و برادر زاده او باشد درین مسئله ایشان

رفته بمقصد خود کامیاب شد که تصرف مصر برآمد و اولاد کلان او بعد ازان برآکلان تر
اولاد او باشد در آنوقت صدر اعظم دربار السلطنه محمد رشدی پاشا پشوائی بود بعد
خدا تعالی تقدیر نمود آخر امری را که اسمعیل پادشاه اجرا نموده بود اولین
چیزی شد در مضرت او زیرا در سنه ۱۲۹۶ قرضهای دولت ها را بودی ثابت
زیرا که آن دولت بیگانه قرض در غیر محل آن صرف میکرد رفته رفته قرض او بسیار شد
قرض خواهان مشورت کردند که برای وفای قرض خود خراج مصر و محصولات آنرا
اخذ نمایند چون اسمعیل پادشاه مشاهده نمود عزم نمود که باخود قوتی کسب نماید
که بذریعهٔ آن قوت قرض خواهان دول را مانع شود همراه علماء و اهل مصر عهد
و پیمانی را عقد نمود که کارها تمامی بدست علماء اهالی مصر باشد و بمشورت
آن ها سر رشته شود چون انگلیس و فرانس وغیره این قوت را دیدند در عزل
او کوشیدند مولانا سلطان عبد الحمید هم بآن ها متفق شده او را در سنه ۱۲۹۶
معزول و پسر کلانی او محمد توفیق پاشا را بسلطنت منصوب نمودند بانچه پیش تر
مقرر شده بود که برادر با خود و اولاد آن ها را مجبور نموده بتصرف مصر را باولاد
کلان خود میخواست به محمد توفیق پادشاه داده شد خود او با عائله خود بطرف
ناپول که از شهرهای ایطالیاست تشریف برد از خزاین مصر برآمد و معاش
مقرر گردید در سنه ۱۲۹۷ دولت فرنسیس بر تونس و علاقه آن حمله کرد و حیله غالب
گردید سبب این بود که دولت فرنسیس لشکری زیاد آماده و اظهار کرد که مقصد
ما آنست که نافرمانان را سرزنش و بعضی قبیله های عرب که از آن حمله
قبیلهٔ خمیر بود آرام نمائیم دولت فرنسیس با لشکریان خود به قبایل
عرب رسیدند همراه آن ها جنگ نموده بر آن ها غالب شدند بعد
از هزیمت عربان سپاهیان خود را جمع آوری نموده بطرف تونس
رفتند کسی برمدافعه آن ها قدرت نداشت تا به تونس رسیدند
اهالی تونس شورش سخت نمودند بعد ازان همراه اهل تونس مصالحه نموده
طایفهٔ از لشکر خود را به تونس داخل کردند الی حاکم تونس را
ظاهراً بر تصرف او باقی گذاشته باطناً بر حکم ها و محصولات
و خراج ها تصرف میکردند قرضهائیکه بر حاکم تونس بود
مطالبه کرده تمام امورات متصرف شان شد لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم در سنه ۱۲۹۸ در ولایت مصر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 872 of 1140

میان محمد رفیق پادشاه و عرابی پاشا که رئیس لشکرهای محمد توفیق پادشاه بود فتنه و فساد
گردید شورش بسیار شد درین بین انگلیس با لشکرهای دریائی خود بمعاونت محمد توفیق
پادشاه در اسکندریه آمده با محمد عرابی پادشاه جنگیدند انیواقعه در ماه شعبان در مصر
سنه ۱۲۹۹ بود شورش بسیار ظاهر گردید که کلام بذکر آن به طول می انجامد خلاصه آنکه
غلبه برای محمد توفیق پادشاه و معاونان او گردید اسکندریه را تصرف نمودند عرابی
پادشاه با مردمان که همراه او بودند بمصر رفت بعد ازان انگلیز با لشکر خود برای محاربه
عرابی پادشاه بمصر رفت عرابی پادشاه را از کشتن بخشیده با همراهان او اخراج
بطرف جزیره سیلان که از علاقه ملیبار از شهرهای هند است کردند در ان جزیره
ثابت بوده وظیفه برای شان مقرر کرد که کفایت شان را مینمود بعد ازان
انگلیز بر اطراف مصر غلبه آورده لشکرهای خود را در آنجا ماندند
که محمد توفیق پادشاه را معاونت میکنم میگفتند مقصد
ما نیست که بر مصر تغلب نمائیم چون در مصر سرشته امور کامل شود
بیرون میشویم بعد ازان که جای گیر شدند بیرون نشدند
در سنه ۱۲۹۷ در سودان شخصی مسمی به محمد احمد ظاهر گردیده گفتند
که وی محمد مهدی است یا قایم مقامی است که طلب اظهار حق نمود
ادعای مهدیت نمیکند میگفتند وی سید حسنی است پیش از ظهور
خود مشهور بصلاح بوده از مشایخ طریقت طریقه وی طریقه شیخ
سمان بود اول ظهور وی این بود که چون تابعان و مریدان او
بسیار شدند میان او و عاملان سودان که از طرف محمد توفیق
پادشاه بودند اختلاف واقع گردیده فتنه وسعت یافت چند
مرتبه باهم جنگیدند تا اینکه غالب گردیده بر بسیاری از شهرهای
سودان متصرف شد اکثر اهالی را از شهرها کشیدند و قتیکه انگلیز
داخل مصر شد قصد نمود که همراه آن به جنگ همرای شان
لشکرهای مصری نیز بودند خلاصه آنکه میان انگلیس
و محمد احمد واقعات بسیاری واقع گردید که سخن بذکر آن طویل
میگردد در تمامی این واقعات غلبه برای محمد احمد بود بعد محمد
احمد گروفان دنقله و خرطوم و بربره و دنقله و غیر آن را متصرف
گردید مردمان زیاد را کشتند که شمار آن ها معلوم نیست امر محمد احمد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 873 of 1140

با انگلیسان خیلی عیب مینمود که انگلیس با لشکری بسیار و آلات و اسلحه بی شمار
که کسی قدرت مقابله را با او نداشت به جنگ محمد احمد می آیند محمد احمد
با لشکرهای سودانی که همراه شان بغیر از شمشیر و سر نیزه و کارد و دیگر
چیزی نبود بر لشکرهای انگلیس هجوم آورده به چونی ها و لشکرهای آن ها
مقابل شده از توپ ها و تفنگ ها و آلات ناریه و دیگر اسلحه
شان باک نمیکردند اکثری شان را متفرق میساختند و یکدسته
از انگلیس ها که لشکر مصری ها را از سواکن کشیده بودند و خود شان
به عوض شان در انجا مقیم شدند محمد احمد مردی را عثمان ذقنه نام
بر سواکن حاکم نموده عثمان ذقنه با لشکریان خود برای محاصره کردن
سواکن و بیرون کردن انگلیس ها رفت پس انگیز همواره لشکر
و اسباب ها بسیار بطرف آن بیرون شدند عثمان ذقنه با لشکر
سودان بران ها هجوم برده انگلیز ها را شکست سختی داد بسیاری
آن ها را کشت تا در سنه ۱۳۰۲ انگلیس ها با هفتاد کشتی هم از لشکری
و اسباب و الات جنگ و خوراکه به جنگ عثمان ذقنه آمدند
عثمان ذقنه بمقابل شان در بیابان قریب سواکن برآمده
انگلیز ها را شکست داده بسیاری را کشتند مال ها و چهارپایان بیاد
غنیمت گرفتند تا اینوقت که ماه ذی حجه سنه ۱۳۰۲ عثمان ذقنه
و لشکر سودانی اد در گوشهای سواکن بودند و سواکن را که لشکرهای
انگلیز و مصری در ان هست محاصره دارند گفته اند که عده لشکرهای
محمد احمد به سه هزار بود اما ادعای مهدیه بعضی گفته ادعای
مهدویه کرده بعضی فرموده اند که ادعای اظهار حق و اقامه شریعت
نموده اما ادعای مهدیت نکرده میگفت من آمده ام که برای تقویت
اسلام انگلیس را از مصر بیرون کنم والله اعلم به حقیقة الاحوال لکن
شخصی نیکوکار و آراسته به شریعت بود بعضی مردمان بر وی عیب
کرده خلاف این اوصاف را بوی نسبت دادند چنانچه گفتند
که از اتباع او فساد بسیار ظاهر گردید که غیر از چور و غارت و کشتن مسلمانان دیگر
مقصدی نداشتند و در وقت تغلب بر کروفان و خرطوم و غیره مسلمانان
زیادی را معدوم کردند که در جمله شان علماء و زهاد و اطفال و زنان بیگناه بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 874 of 1140

یعنی بجواب گفته این کار را بعضی از لشکریانی او که محمد احمد امر نداده بآن راضی
نبود کرده اند حقیقت بخدا داند معلوم است و نبی صلی الله علیه وسلم فرموده اند
لتنصرن اخر هذه الامة بالسودان یعنی اخر این امت را باسلطه سودان
نصرت می یابند یحتمل که سودان همین ها باشند و احتمال دارد که غیر این ها
باشند و نصرت مسلمانان در اخر الزمان ماخوذ است از گفته خازن که در
تفسیر قوله تعالی ثلة من الاولین وثلة من الاخرین آنچه را که بغوی
باسناد ثعلبی از عروه بن رویم روایت کرده قول خازن را قوی میگرداند
که چون آیه ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین یعنی جماعتی از اولین
و اندکی از آخرین از دوزخ نجات می یابند نازل شد حضرت عمر رضی الله عنه
بگریه آمده گفت یا رسول الله ما ایمان بخدا آوردیم و رسول را
تصدیق نمودیم و اندکی از ما نجات می یابند بعد ازان این آیت نازل شد
که ثلة من الاولین وثلة من الاخرین عمر رضی الله عنه را خواسته
گفت بشارت باد مر ترا که آیت به قرار از روی تو نازل گردیده
بعد ازان عمر رضی الله عنه مسرور گردیده گفت رضینا بالله وصدقنا
نبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند از آدم علیه السلام تا این دم یک جماعت
و از نیوقت تا قیامت یک جماعت است و کامل میکنند این جماعت را مگر
سودانی از شر چرا انکه لا اله الا الله میگویند خطیب شربینی در
تفسیر این آیت خازن را موافقت کرده جلال الدین سیوطی در تفسیر خود
که مسمی بدر منثور است ذکر نموده که عروه بن رویم از جابر بن عبد الله از
رسول الله صلی الله علیه وسلم و همچنین ابن مردویه در ابن عساکر روایت نموده اند
مگر در تفسیر در منثور که نبی صلی الله علیه وسلم در اخر حدیث فرموده اند که امت
من یک جماعت اند و تکمیل آن نمی شود مگر بهیکه یا یک نجوا هیم از اهل سودان از شر شرک
شهادت میدهند ان لا اله الا الله وحده لا شریک له پس احتمال
دارد که مصداق آیت و حدیث شریف اهل سودان انیکه تابعان محمد احمد و عمان
دقنه باشند و یحتمل که غیر آن مگر آنچه را نبی صلی الله علیه وسلم که مخبر صادق است
خبر داده البته واقع شدنیست ابن مکرم افریقی در کتاب خود
مسمی بلسان العرب در بحث خروج مهدی حدیثی را ذکر کرده و گفته که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که در اخر زمان خروج ننماید شخصی که مسمی باسم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 875 of 1140

غضب بهت اصحاب آن سر و پا برهنه و عاجز خود را از دربار سلاطین محافظه نمود
از هر طرف مردمان مانند ابر تیره به نزد او می آیند خدا تعالی میدهد ایشان را
مشرق و مغرب ممکن است که آن ها کسانی بودند که با محمد احمد اطاعت
نمودند بسیاری از علماء که در خروج مهدی رسالها تصنیف کرده اند یکی از
علامتها ظهور او خروج اهل سودان را بیان فرموده اند از انجمله جلال الدین
سیوطی و علامه ابن حجر و علامه سید محمد بن رسول برزنجی است جلال الدین
سیوطی در رساله مسمی به عرف وردی فی علامة المهدی حدیثی بیان فرموده
وقتیکه بیرون میشوند اهل سودان و عرب را طلب میکنند بانکه میان اردن
یا دیگر زمینی جمع میشود در ین وقت سفیانی با سه هند و شصت سوار
خروج نموده بدمشق می آید یکماه نگذشته که از مردمان کلب سی هزار بادی
بیعت میکنند سفیانی با تبعه خود بقصد کشتن مهدی میشوند بامر حق تعالی
زمین در ایا لشکریان او فرو می برد احادیث که ذکر سفیانی بان شد
بسیار و مشهور است ابن حجر در رساله خود مسمی به قول مختصر فی اخبار مهدی
منتظر ذکر کرده که از علامتهای ظهور مهدی بیرق ها ایست که روی می آورند
از جانب مغرب و خروج اهل مغرب بطرف مصر از علامه های خروج
سفیانی میباشد این علامات در وقت مهدی است طرف سودان
نسبت بمصر مغرب گفته میشود احتمال دارد که همان سودان تابعان
محمد احمد باشند و احتمال که غیر آن باشند و الله اعلم و از علامه های ظهور
مهدی بیرق های سیاهیست که از طرف خراسان ظاهر میشود در کتاب
اشاعت گفته امکان دارد آن بیرق ها باشد که در زمانه مهدی عباسی این
منصور بیرون شده باشد و یحتمل که دیگر بیرقها باشد که در وقت مهدی منتظر
بیرون شوند در کتاب شجرة النعمانیه تالیف صلاح الدین صفدی چند
عبارت مذکور است که قوت و سلطنت دولت عثمانی را الی ظهور مهدی
نایده میدهد و انیکه دولت عثمانی مدد و معاون آن مال و آلات جنگ و عده
خود ها میگردند پس بر هر مسلمان دعا دولت عثمانی واجب و کسانیکه با دولت
سرکشی دارند باغی و محاربه بان ها لازم است و مجاهدت در محکمی دولت و
اساس آن و یاری دادن بایشان در اظهار شریعت و احیاسنت و میراندن بدعت
و دعا نمودن که حق تعالی توفیق خیر دهد ایشان را بر هر کس متحتم مولف میگوید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 876 of 1140

ما توفیق شان را با مر خیر و کار های نیک و هم باقی عمر را و قضات و عمال شان را از خداوند
سوال میکنیم این شخصیکه در سودان قائم شده و مسمی به محمد احمد است اگر بر سلطان
طغیان نموده سرکشی کند یا غی گفته می نشود مقاتله با وی واجب است اگرچه
از نکند مهدی بودن خود را و الا امکان دارد که خدا یتعالی دیرا برای کشیدن
انگلیسان از مصر یاری نمودن دولت عثمانی برانگیخته تا نیکه معاون سلطان بود
از جمله رعایای او باشد و همچنین یاری دهنده منتظر باشد انچه جلال الدین سیوطی در رساله
خود در بحث علامت های مهدی ذکر نموده و حدیثی را از نعیم بن حماد بن قبیل
روایت کرده که موجود میشود در افریقیا امیری که دوازده سال امارت نموده
بعد ازان فتنه ها ظاهر میشود بعد ازان متصرف میشود افریقیه را شخصی که پر
میکند او را از عدل بعد ازان میرود آن شخصی بطرف مهدی و باو وی
اطاعت نموده از طرف او بمقاتله ها میرود مؤید این قول است یحتمل که ان
شخص همین محمد احمد باشد و یحتمل که غیر آن باشد و الله اعلم کسانیکه
شهرت دادند که محمد احمد مهدی منتظر است از تابعان او بودند برای
رغبت و فرمان برداری مردم شهرت داده اند اما خود او ادعای مهدی
بودن نکرده بلکه بقول بعضی که گفته اند ما بین واسطه از خود او شنیدیم که میگفت
من مهدی نیستم اما برای ظاهر کردن شریعت و اقامه حق آماده شده ام و اگر
خود او ادعا مینمود که من مهدیم امر مشکل است زیرا که مهدی منتظر او ادعا میکند
بلکه بیعت را قبول نمیکند مگر بکره چه جای انکه در حصول بیعت مقاتله کند تا انکه
او را بکشتن میرسانند و آن چنانست که حق تعالی بعضی خواص خود را بر مهدی و علامات
او مطلع میگرداند وی مردمان را بطرف وی دلالت میکند مهدی از ایشان میگیرد
چند بار آن را انگهد اشته بزور بیعت میکنند و ظهور مهدی در وقتی میباشد امر دین
بی خلیفه مانده این قول از حدیثی اخذ شده که حاصل میشود خلاف در وقت فوت کردن
خلیفه و آن حدیث در باب ظهور مهدی صحیح ترین حدیث است اما الان بر امر دمان
مولانا سلطان عبد الحمید خان بن سلطان عبد المجید خان خلیفه و بیعت آن در گردن
مردمان ثابت و رشته سلطنت او بهترین دولت های اسلامیست که متقیم شریعت مطهره و محب
صحابه و اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم ناصر اهل سنت و جماعت و تمامع اهل بدعت است
که خروج از بیعت یا ترک اطاعت او نمودن جایز نیست اللهم ابده دولته
و خلد سلطنته کسیکه از بیعت او ابا نموده بادی خروج کند اگر باغی و تجاوز کننده شریعت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 877 of 1140

ونیز از علامتهای مهدی منتظر انکه از اولاد فاطمه ظهور و بیعت آن در مکه مکرمه میان رکن
واقع میگردد و انکه ظهور و بیعت آن در غیر مکه باشد صحت ندارد مولانا جلال الدین
سیوطی در اخر عرف الوردی گفته در علامتهای مهدی انچه قرطبی که ظهور مهدی
از مغرب میباشد باطل است چه علامه علقمی و علامه صبان بر بطلان قول قرطبی
امام سیوطی را در رساله که بعلامات مهدی تصنیف نموده و قرطبی را
تخطیه کرده است متابعت نمودند در ظهور مهدی از مغرب حکم بطلان
کرده اند بعضی کلام قرطبی را بر غیر مهدی منتظر محمول داشتند بعلت انکه
بسیاری از کسانیکه ادعای مهدیت نموده ظهور شان از مغرب
بوده مثل محمد بن تومرت و عبید الله عبدی بانوی ملوک افریقیه و مصر
و خلقی بسیاری غیر ازین دو نفر نیز ادعا نمودند که مهدی مغربی و غیر
مغربیست قول شان وجه دارد که مهدیها بسیارند مگر مهدی منتظر
یکی است که آن از اولاد فاطمه و ظهور آن از مکه مکرمه در حالیکه مردمان
بی خلیفه میباشند بدون رضا و رغبت بوی بیعت میکنند برای رهای
نفسانی بیعت نمیکنند مردمان را به حصول بیعت مقاتله نمیکنند در زمان
او خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام است که عیسی علیه السلام
با مهدی صحبت میدارد از چیزها یکه دلالت دارد بر انکه مهدیها بسیار
و مهدی منتظر یکیست قول علامه ابن حجر در صواعق محرقه است که وی
حکایت میکند گفته کسی را که مهدی از اولاد عباس است یکه پدران او
نام آن محمد مهدی بن عبد الله الحضور بنا بر احادیث که مذکور است که مهدی از اولاد
عباس عم النبی صلی الله علیه وسلم است این شخص گفته که محمد مهدی از نکوترین خلیفه
بنی عباس است و مهدی میان عباسیان مانند عمر بن عبد العزیز است میان
خلفاء بنی امیه ابن حجر قول این شخص را توجیه نموده میگوید امکان دارد که این
مهدی عباسی غیر از مهدی منتظر باشد نه برا آن از اولاد فاطمه و در زمان او
خروج دجال و نزول عیسی است که باهم جمع میشوند یا حدیث ابدیگر طریق تاویل
نموده که مهدی منتظر از طرف پدر از اولاد فاطمه و از جانب مادر از اولاد عباس است
که مادر مهدی یا مادر بعضی پدرهای او از اولاد عباس میباشد و کلام ابن حجر که در رساله
علامات مهدی گفته و دلالت میکند بر بسیاری مهدیها و یک بودن مهدی
منتظر نزد او که فرموده کلامیکه عقاید را محکم و ثابت میگرداند نا احادیث صحیحه است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 878 of 1140

که مهدی منتظر آن است که در زمانه او دجال خروج نموده عیسی علیه السلام از آسمان
نزول میکند و هر جا که مهدی ذکر شود همان مراد است آنچه که قبل مهدی منتظر است
یکی از آنها مهدی موعود نیست مگر بعد از مهدی امیران صالح هستند
نه مانند مهدی پس در حقیقت مهدی آن شخص اخیر است و غیر از این هر کسیکه
رسالها در علامات مهدی تصنیف کرده اند از سخنان شان مفهوم میشود
که مهد بها بسیار و مهدی منتظر یکی است سبب متعدد بودن مهدی این بود
که محمد بن حنفیه و عمر بن عبد العزیز و محمد ملقب به نفس الزکیه بن عبد الله جعفر
بن حسن المثنی بن حسن السبط را مهدی میگفتند اگر کلام قرطبی را بر غیر مهدی
منتظر یعنی انانیکه از مغرب برآمده اند حمل نمایم امکان دارد اما حمل آن
بر مهدی منتظر یعنی انانیکه از مغرب برآمده اند حمل نمایم امکان دارد اما حمل آن
بر مهدی منتظر که وی از نکه مکرمه است تا الی الان ظاهر نشده است باطل است
چنانچه سابق تذکر شد که از نکه معظمه در حالیکه مردمان بی خلیفه میباشند ظهور مینماید
همچنین هیچ نیست قول کسیکه میگوید که ظهور مهدی منتظر از ماسه مغرب
میباشد چنانچه ابن خلدون در تاریخ خود تنبیه نموده که گفته کسی که قایل مهدی
منتظر از ماسه مغرب است باطل دلیلی بر آن قول نیست زیرا که این قول
مردی صوفی مسلکیست که به سوس اقصی بیرون شده قصد مسجد ماسه را نمود
و ادعا کرد که وی مهدی منتظر است بر مردمان تلبیس نموده دلهاشان را از خدا
ملوکرد و آن ها را ادا نسته کرد که مهدی منتظر از مسجد ماسه میباشد مردمان
بر مانند پروانه دور آن اجتماع نمودند پس طایفه بر بر از فتنه ترسیده
کسی را به قتل او بر انگیخت در فراش خود کشته گردید حاصل انکه از احادیث
نبوی صلی الله علیه وسلم و تصریح علماء ظاهر میشود که مهدی منتظر تا حال ظاهر
نشده علامات بسیار در ظهور آن ذکر کرده اند که بعضی گذشته و بعضی
باقی است از بزرگتری علامات او اینست که حق تعالی اصلاح میکند آن را
در ان شب که موجود میشود از اولاد فاطمه رضی الله عنها یعنی طلب
بیعت یا مهلت بر او بیعت نمیکنند بلکه از ترس کشتن بیعت مینماید و خصوصیت
از نکه مکرمه و بیعت میان رکن و مقام مردمان بی خلیفه میباشند و در تعیین
خلیفه اختلاف دارند پس همین اشیاء از قوی ترین علامات مهدیست غیر از انها
دیگر علامات بسیار است کسانیکه رساله ها در تحقق علامات مهدی تالیف نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 879 of 1140

ذکر کرده اند مگر همه آن ها اشیا گانی است و بسیاری آن اختلاف شده مانند
اسم آن و اسم پدر آن و موضع ولادت و مقدار عمر و مدت ماندن در دولت
ظهور از انجمله اختلافی که در مقدار عمر و مدت ظهور است که بعضی گفته اند
در سن چهل سالگی ظهور و بعضی بیست و بعضی هژده و بعضی غیر ازین گفته اند
مدت ماندن بعد از ظهور را بعضی هفت سال و بعضی نه سال و بعضی چهل
و بعضی بیست و بعضی غیر ازین مزموده اند و نام نیز مختلف است
که بعضی محمد و بعضی احمد ذکر کرده اند و آنکه حسنی است یا حسینی یا از اولاد
عباس است بعضی از علما هر سه را جمع نموده که از طرف پدر یکی از حسنی
یا حسینی و از طرف مادری دیگری از اولاد عباس است و احادیثی که در ظهور
آن وارد شده بسیار است بعضی ازان متواتر و بعضی حسن و بعضی صحیح
و در میان احادیث ضعیف هم هست لکن بواسطه بسیاری آن ها و کثرت
راویها بعضی به بعضی قوی گردیده فایده نقص نمیدهد تا خروج آن
از اولاد فاطمه و جهان را از عدل پر میکند مقطوع به است علامه سید محمد
رسول برزنجی در آخر کتاب اشاعه تصریح کرده است که تعیین سال ظهور آن صحیح
نیست زیرا که اخبار از غیب است و استثنای غیب خاصه عالم الغیب والشهادة
از شارع در تعیین سال ظهور آن نص وارد نشده و بعضی علمای متقدمین گمان
و تخمین تعیین سال ظهور نموده بودند و ان سال ها خروج نکرد علما موصوف
در گمان خود خاطی شدند از فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که نشان مهدی
میشود که خدا تعالی اصلاح میکند مهدی را در شب پس میشود و خود مهدی
نمیداند که من مهدی منتظرم پیش از اراده نمودن خدا تعالی ظهور آن را
از استن رسول الله صلی الله علیه وسلم رسالت خود را پیش از وقت باوجود
مخلوقات بود تا انکه جبرئیل علیه السلام در غار حرا حاضر شده به پیغمبر گفت اقرا
باسم ربک الذی خلق مؤید این قول است اگرچه پیش ازان خوابها
میدید برای تاسیس رسالت و تقویت قلب مبارک اما نمیدانست که مراد از
خوابها تاسیس رسالت است چنانچه هر وقت که خبر نبوی صلی الله علیه وسلم خوابی میدید
روبه خود خدیجه رضی الله تعالی عنها را ازان خواب خبر داده از حال خود شکوه مینمود
خدیجه رضی الله تعالی عنها سخنی را برای تثبیت و تقویت قلب مبارک بیان میکرد
چنانچه در کتب احادیث واضح است پس هرگاه رسول خدا ندانند که من پیغمبر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 880 of 1140

ظاهر شدن و گفتن جبرئیل علیه السلام مهدی منتظر بطریق اولی نمیدانند اگر من مهدی منتظرم
مگر بعد از اراده کردن خدا یتعالی ظهور او را از این جهة خود را از بیعت مردم منع
می نماید تا انیکه تهدید بکشتن میشود و بزور بیعت میکنند این سر گفته نبوی
صلی الله علیه وسلم است که یصلحه الله فی لیلته یعنی خدا یتعالی در یکشب
او را اصلاح میکند تا انیکه دانسته شود از این سخن که وی بهدیت خود نمیداند
مگر وقت کردن حق تعالی ظهور او را پس هر کس که ادعا میکند که من مهدی منتظرم
بیعت را بنفس خود خواهش کرده با همراه مردمان در امر بیعت مقاتله میکنند آن
مخالف تصریح نبی صلی الله علیه وسلم است در زمانه پیش از این مردمان بسیار این دعوا را
نموده به ثبوت نرسید ایشان را با خلفا جنگها و وقایع بسیار واقع شد چنانچه
در کتب تواریخ مذکور است مؤلف میگوید نا مهاد وقایع شان اختصارا در رساله
مستقله جمع کردم تا کسی که بران وقف شود بداند که اشخاصیکه دعوی مهدیت
کردند دعوای شان ثابت نشد ثابت نمیشود مگر برای کسی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خبر داده زیرا که وی صادق و مصدوق و بهوای نفسانی نطق نمیکرد علامه ابن
خلدون در تاریخ خود کلامی ذکر نموده که فائده های اردو متعلق این مبحث
خلص آن را جهة تکمیل فائده ذکر مینمائیم حاصل کلام انهیکه کسانیکه مدعی این
دعوست یا از جماعه موسوسین و یا دیوانه گان اند علاج آن ها اگر احدث
فتنه نمایند قتل است و الا ایشان را مسخره نمایند که سر برهنه براه و بازار
گردانیده شوند یا از کسانی اند که ادعای ریاست و پادشاهی دارند که
این دعوا را وسیله تملک گردانیده از انچه که ایشان را از هلاکت و کشتن پادشاه
در نزد احدث فتنه عاید شود غفلت می ورزند گاهی بعضی از صالحین برای
اظهار حق چنین دعوا نموده به خیال افتاده که وی مهدیست گمان خود خطا
شده لوازم دعا یحتاج الیه در اقامت حق و امر معروف و نهی منکر فرو گذاشتند
زیرا که حق تعالی فتنه انگیزی را بروی فرض نکرده بلکه حق تعالی بقرار قدرت
بنده امر فرموده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای منکرا
فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه یعنی کسیکه منکری را
دید باید آن را بدست خود تغییر دهد و اگر قدرت ندارد بزبان و اگر نمیتواند بدل
بد برد احوال پادشاهان و دولت ها قویست در انحد که آن را متزلزل
و بنای آن را ویران ساخته نمیتواند مگر مطالب قویه که دارای آن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 881 of 1140

حمیت قبائل و عشائر باشد حال انبیا علیهم السلام چنین بود
که در دعوت بطرف حق بیشتی عشائر و قبائل بود باوجود دیگر طرف
حق مؤید بودند زیرا حق تعالی کار ها را بقرار عادات اجرا میدارد
انه حکیم علیم هرگاه کسی باین روش رفتار کرده محق باشد
از عصبیت بر او مقصور در زمین هلاک فرو میرود و اگر از زمره مستبصرین
بوده در بدء ریاست ساخته باشد لائق است که او را موانع
منع و مهالک قطع نماید زیرا که امر حق تعالی بدون رضا و اعتقاد
و اخلاص برای او و خیر خواهی مسلمانان تمشیل نمی شود درین
امر هیچ مسلم و صاحب بصیرت شک و ریب ندارد هرکاری که کافه
خلق بران اجماع کنند پشتیبان وی را نا چاریت در حدیث صحیح وارد
شده که ما بعث الله نبیا الا فی منعة قومه یعنی فرستاده نشده
هیچ پیغمبری مگر در شوکت و قوت از قوم او هرگاه در انبیا را و لی از مردمانند
چنین باشد پس بغیر ایشان چه گمان داری که فوائد شان مردان
پشتیبان از غالب شدن قطع نکردد در اکثر احوال شورش کننده
گان و فقها که بتغیر منکر از عامه اقامه دارند از انچه ذکر شد غافل نیستند زیرا
که بسیاری از عباد و سالکان دین برای تغییر منکر و نهی آن دامن
معروف نزد امرا جابر رفته امید ثواب بر فعل خود میدارند
اتباع و متشبثون آنها زیاد شده غوغا و فتنه برپا می شود نفس
های خود را در معرض هلاکت می اندازند اکثر شان دران راه مزدرین
هلاک میشوند نه ماجورین بلکه بسیاری شان ادعای مهدی مینمایند
با اینکه دعوای شان صحیح نیست بسیاری از عامه و گمراهان از کسانی
که بعقل خود مراجعه نمی کنند که هدایت شوند و نه ایشان را
علمی که فائده بر دارند مدعیان این دعوی را اجابت نموده
اجابت میکنند چون شهرت ظهور فاطمی را شنیده حقیقت
امر را ندانستند و اکثری شان در مملکت قاسیه و اطراف آبادیهای
افریقیه و مغرب اند و بسیاری از کم بصیرتان را می یابی که
قصد رباط بجایه را نموده زیرا که دران مغرب از مشهین کده الله بودند
اعتقاد شان اینکه آنها بدعوت فاطمی قیام دارند برای زعم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 882 of 1140

خود مستند ندارند مگر دور بودن از قاصیه از مرکز دولت و بیرون
بودن یا سه از نطاق قاصیه گمان های شان در ظهور فاطمی ازان
موضع قوی گردیده زیرا که از رتبه دولت دیار خاست حکام دور
غیر از محض گمان دیگر محصول ندارند گاهی بسیاری از ضعیف عقلان
برای تلبیس ادعائی که از وسواس وحمق برای شان پیدا می شود
قصد آن موضع را نموده اند یا دشاهان و رئیسان اکثری شانرا
کشتند بعد ازان ابن خلدون گفته که جزو اد مرا شیخ من محمد ابراهیم
ابلی که مردی از متصوفه معروف به توزیری با دل سنه صدو
هشتم در عصر سلطان یوسف بن یعقوب مرینی بر باط ماسه خروج
نموده از مردم کداد دکزولة اهالی سوس بسیاری تابع وی گردیده
امر وی بزرگ شد وتا اینکه رود سای مصامده وعمار شان
از وی رسیده سکسوی نام شخصی را بر وی گماشت تا شب وی
را کشته کار وی انجام یافت همچنین در عماره در آخر سنه هفتصد درده
نهم شخصی معروف به عباس ظهور نموده ادعای مهدی منتظر کرد جمعی
انبوه از عماره وی را متابعت کرده شهر فاس را انقلبیه داخل گردیده
بازارهای اورا سوخت بطرف شهر مزمه کوچیده در انجا نشست
شده کار او انجام نیافت از همه نمط بسیاری شنیده خبر داد مرا
شیخ مذکور بغرسیه مثل این واقعه چنانچه گوید که وی در راه حج مردی
از اهل بیت ساکن کربلا مصاحب شده شخصی متبوع ومعظم بوده
شاگردان بسیار داشت مردمان از شهرها وی را بنفقات بسیار مدد
میکردند در میان راه صحت محکم گردیده بعد ایام امر شان منکشف
گردید که ایشان از وطن خود کرده قصد مغرب دارند که ادعای مهدی
منتظر را ظاهر نمایند چون به مغرب رسیده شکوه دولت بنی مرین را
معاینه نمود در آنوقت امیر مسلمانان یوسف بن یعقوب بود به تلمسان
منزل داشت آن مرد یاران خود گفت باز گردید که ما غلط کردیم این
وقت وقت ما نیست این سخن دلیل ست بر اینکه آن مرد دید
که امر دعوا تمام نمی شود مگر به پشتیبان کافی برای اهل وقت چون
دانست که وی دران وطن غریب و بیشوکت و قوت بنی مرین را دران

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 883 of 1140

وقت کسی مقاومت کرده نمی تواند از اهل مغرب لهذا بطرف حق انصاف
رجعت نموده از طمع خود دست شست و بردی باقی ماند که چنین نماید
که شوکت فواطم قریش تمامی رفته خصوص در مغرب مگر بعقب در زمان
او نگذاشت که باین گفته قائل گردد که وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
درین زمانهای قریب در مغرب از داعیان حق و قیام به سنت دعوی
برانگیخته شده که دعوت فاطمی و غیره را اظهار نمی کنند یکی بعد از دیگری
تخریص مینماید باقامهٔ سنت و تغییر منکر دین را اعتنا میفرمودند بیشتر
اعتنا را و در انابت راه ها و اصلاح حال رونده گان زیرا که بیشتر
تبه کاری عربان در راه بود زیرا که در فساد راه خوبی معاش شان
بود در تغییر منکر بقدر استطاعت میکوشید مگر لذت دینی در ایشان
محکم نشده بود زیرا که مقصد از توبهٔ عربان در رجوع شان از سناهی همان
دست کشیدن از چور و غارت بود زیرا که ایشان نتیجهٔ توبه خود
و اقبال بطرف دیانت را غیر از نهب و غارت نمیدانستند زیرا که
معصیتی که بدان اشتغال داشته و ازان توبه مینمودند همان کارها
بود آن شخص دعوت کننده و جهان خود او برپا کننده سنت را می بینی
که در فروع اقتدار و متابعت تعمق ندارند دین ایشان محض
اغراض از لغی و جور و فساد است بعد تطلب دنیا و معاش متوجه
بودن کمال مقصد شان میان این طالب دنیا و شخصی که اراده
اصلاح خلق را دارد فرق بسیار است و اتفاق شان مجتمع برای
اول رنگ در دین مستحکم نشده اغراض نمودن از باطل تحصیل نمیشود
حال صاحب دعوت با ایشان در استحکام دین خود و ولایت خود
مخالف است نه از بابین او چون هلاک شود امر ایشان تحلیل و
شوکت شان متلاشی میگردد این کار برای مردے از عرب
از قبیلهٔ سلیم قاسم بن مره نام در صد هفتم در افریقیه واقع گردید بعد
ازان برائے مردی از بیابان ریاح که در دیانت از شخص اول
سخت تر و در طریقت بنفس خود قائم تر بود امر هر دو شان انجام
نیافت بعد ازان مردمانی بهمین دعوت ظهور نموده خود را بانها شبیه
نموده تلبیس کردند اسم سنت را ادعا میکنند لاکن بر سنت نیستند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 884 of 1140

مگر اندک برای شان و مابعد شان کار سر انجام نمی شود اول
این دعوت در ملت اسلامی در بغداد چنیکه فتنه بین امین و مامون
پسران هارون الرشید واقع گردید و این کشته شد برادر دید چون مامون
سنجاران بعد از قدوم آوردن بغداد تاخیر نموده کشیدن خلافت را
از بنی عباس مقصد داشت تا اینکه خلافت را به علویین انتقاب
دهد ازین سبب علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق رضی الله عنهم
ولیعهد خود ساخت ازین حیث فتنه بابا ری در بغداد پیدا شد
بنو عباس جمعیت نموده روی بدی را بر مامون گشادند بردی
برخاسته او را خلع نموده به عموی او ابراهیم بن مهدی بیعت
کردند ازین سبب هرج و مرج افتاد و قتل و غارت در بغداد
بسیار شد دست بدی مردمان فاد پیشه و سپاهیان بر اهل
عافیت و اغنیا دراز گردیده راهها را قطع کرده دست های شان
از هر گونه مال مردمان پر گردید تا اینکه بیازار میفروختند اهل بغداد
این امر را در نزد حکم مرافعه برده استغاثه نمودند چون کار حکام
ضعیف گردیده بود انصاف ندادند بعد ازان اهل دین و صلاح
جمعیت نموده بر منع فساق و منع تعدای شان عقد نمودند ازمیان
ایشان مردی معروف بسخالد در بوس در بغداد برخاست مردمان
با امر معروف و نهی منکر دعوی نموده خلق بسیاری دعوت او
را اجابت کرده مذبذبه شان همراه اهل فساد مقاتله کرده بر ایشان
غالب شد بکشتن و زدن ایشان دست را گشاد بعد ازو مرد
دیگرے مشهور به سهل بن سلامه انصاری باین کار قیام نموده
قرآن شریف را بگردن خود آویخته مردمان را با امر معروف و نهی منکر
و عمل بکتاب الله و سنت نبی آن صلی الله علیه وسلم دعوت
میفرمود کافهٔ مردم از شریف و وضیع از بنی هاشم وغیره او را متابعت
نموده بر قصر طاهر فرود آمد اهل دیوان را گرفته در بغداد گردش کرد مردمان
سفاک و فاد پیشه که عابرین را سم و کاروانها را منع میکردند
مانع شد قائم اول محمد خالد باشد باد گفت که من بر سلطان عیب
نمی گیرم سهل گفت من با هر کس که مخالف کتاب و سنت باشد بادی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 885 of 1140

مقاتله میکنم هر که باشد این واقعه در سنهٔ دو صد و یک بود ابراهیم
بن مهدی بعد از انکه بنو عباسی با او بیعت کرده بودند بر وی
آشفت لشکری بمقاتله وی تجهیز نمود بر وی غالب شده او را
اسیر نمود امر وی بزودی منفصله شده خود از سجاد یافته
رفت بعد از وی بسیاری از موتسوسین که خود را ریاکننده حق
گرفته دلوازمات و محتاج آن را از شوکت و قوت ندانسته و به
عاقبت امر و تامل کار خود نپرداخته بعمل او اقدار کردند بعد ازان احادیث
بسیاری در شان او آمده و بیشتر شان ضعیف ست ذکر نموده
گفته که سخن چیکه در نزد تو قرار گرفته مذعن باشد که دعوت دین و
ملک کامل نمیشود مگر بوجود شوکت قویه که ظاهر نماید و با مخالف مدافعه
کند تا انکه امر خدا یتعالی دران کامل شود این سخن را بیشتر بدلیل های
قاطعه بیان کردیم امروز قوت و شوکت فاطمیین بلکه از تمام
قریش از جمیع آفاق متلاشی گردیده طائفه ها بے دیگر پیدا
شده که قوت و شوکت شان بر قریش بلند میکند مگر چیزی که در حجاز
مانده که در مکهٔ مکرمه و ینبوع و مدینهٔ منوره از طالبی ها نسل حسن رضی
رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه بن جعفر دران شهر ها غالبند و جماعت
ها بے متفرقه اند اگر ظهور مهدی صحیح شد ظهور دعوت او
وجه ندارد مگر اینکه از ایشان باشد و حق تعالی دلها بے ما
شان را الفت دهد تا انکه برای او قوت و شوکت حاصل شده الهام
کلمهٔ خود را نموده مردم را بران کلمه متفق سازد اما بدیگر وجه این کار
تمام نمیشود چنانچه از دلیل ها صحیح که پیش ذکر کردم واضح ست کلام ابن
خلدون تمام شد مؤلف میگوید در بسیاری رساله ها بی که در شان
مهدی تالیف شده دیدم که امر مهدی کامل و تمام نمیشود مگر بقیام
نمودن بشریعت غرا و انکه میباشد مهدی مانند انچه بودند بران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدون و دیگر اینکه میرزد حق تعالی
بر خلق بوری را بیرکت مهدی تا انکه متابعت میکنند در جمیع افعال
و اقوال و سیرتها و احوال بوی اقتداء مینمایند تا انکه حال ایشان
مانند حال و وصف ایشان مانند صفت اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 886 of 1140

میباشد زیرا که مطابق الناس علی دین ملوکهم مردمان بر دین مقتدایان
خود میباشند هرگاه خلیفة المسلمین بر شریعت استقامت نماید و مانند
خلفاء راشدین بگردد تابعان شان نیز مستقیم میشوند و اگر خود زاهد
نماید همه زاهد میگردند بلاک امر دکار عمده زهد در دنیا و عدم
انبساط است در وی از مثل هائے قدیمه است که الناس علی دین
ملوکهم سبب این مثل را چنین ذکر نموده اند که ولید بن عبد الملک
بن مروان به بنائے عمارت ها خیلی متوف بود مردمان در زمانه او
به تشیید بنا همت میگماشتند و بتعمیر قصر ها متوجه بودند دران خصلت طول
امل و غرور بود بعد ازان برادر او سلیمان بن عبد الملک بن مروان
ولایت یافت وی به بسیار خوردن و انواع و الوان اطعمه حاضر
نمودن مشغول بود مردمان هم در زمان او بتوسط انواع ماکولات بریکدگر
فخر نموده در لذت شهوات فرو رفته بودند درین خصلت اعظم بلیات ست
بعد از سلیمان پسر عم وی عمر بن عبد العزیز بن مروان والی آگردیده
ملجا به خلفاء راشدین شد همت او در استغال بطاعت و عدل و اقامت
دین مصروف بود مردمان نیز در زمانه او بکثرت طاعات و فعل خیرات
مشغول بودند بعد ازان فرمودند که الناس علی دین ملوکهم پس خلیفه
اعظم قدوه برای جمیع مسلمانهاست که بفعل او اقتدا مینمایند که باکمال سلاح
ایشان است و انتظام امور و اتفاق ایشان ست زهد دلی رغبتی در دنیا
و گرفتن از دنیا بقدر ضرورت و حاجت و زیادتی که بدون رنج و مشقت
حاصل نمی شود ترک کردن زیرا که دوستی دنیا سر جمله گناهان و
بلیه و زهد در دنیا پنج هر خصلت سنیه ست زهد عامه ممکن نیست اگر
بعد از زهد خاصه زیرا که عمده و مقتدا به خاصه میباشد مراد به خاصه
ملوک و سلاطین و امراء و قاضی ها و علماء میباشند اولی ترکیکه زهد
را طلب نماید خلیفه کلان ست که حق تعالی او را برای اصلاح دنیا و
دین و احیاء شریعت و قتال کفار و دفع مفسدین مقرر نموده امام
طرطوشی در کتاب خود مسمی به سراج الملوک فرمود که خلیفه هرگاه در بیت
المال عدل نماید خود را با مسلمین در گرفتن از بیت المال بقدر حاجت مساوی
سازد مسلمانان تمامی لشکر اسلام میگردند انتهی کلامه

حاصل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 887 of 1140

حاصل اینکه هرگاه زهد در دنیا نموده بقدر حاجت و ضرورت اقتصار نماید
در جمیع احوال همین رویه را مرعی دارد و وزراء و امراء قضات و علماء
بلکه جمیع مردم از مرد و زن و فقیر و غنی متابعت وی را مد نظر میگیرند
چون اینکار حاصل شد اقامت شریعت و امر معروف و نهی منکر
آسان گشته تمامی برای اتحاد کلمه و اجتماع بر راه شریعت مطهر
متوجه میگردد باین سبب سنت ها که محو گردیده پس احیاء و زنده
و بدعت ها کی منزله رفع میشود مردمان بر جهاد کفار و بر قتل بر طاعت
اقبال میورزند زیرا که کفار بواسطه رعیت مسلمانان بر دینشان رغبت
نمودن معاصی را برای حصول دنیا بر مسلمانان غالب گردیدند
منکر را از خود دور نمی کنند زیرا که اکثر منکرات ذریعه حصول دنیا
است ازاله آن مخالف غرض آنهاست که ایشان بصدد استدلال
استقامت ایشان مانند آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب
شان بران بود ممکن نیست مادامیکه چنان نباشد امری برای شان
مستقیم نخواهد شد از سیدنا ابی بکر الصدیق رضی الله عنه بصحت رسیده که
بسیاری در خطبه ها و مجالس خود میفرمودند که ان هذا الامر لا یصلح
آخره الا بما صلح اوله و لا یعتمله الا افضلکم مقدرة و املککم
لنفسه یعنی این امر را که اسلام باشد اصلاح نمیشود آخرش مگر بچیزی
که اصلاح شد باو اول آن و بر نمیدارد این امر را بهتر خلافت و مالکیت
مگر افضل شما از روی قدرت و مالک تر شما نفس خود را این عبارت
نص صریح است بر اینکه بر مسلمان راست و درست نمیشود تا اینکه
بوده باشند مانند صحابه رضی الله تعالی عنهم مادامیکه خلیفه اعظم در
دنیا انبساط و کامرانی نموده از بیت المال هرچیخواهد اضافه بر قدر
ضرورت بگیرد و در بخشش هرچه خواهد بهر که باشد نماید قواعد شرعیه
را مرعی نداشته بمسلک خلفاء راشدین رفتار نکند مردمان نیز
متابعت وی را نموده حصول استقامت برای ایشان غیر ممکن و اتحاد
کلمه و انتظام امر شان ممتنع خواهد بود نه امر بمعروف و نهی منکر نموده
تمام ایشان طالب دنیا شده بشهوات نفسانی لذت یاب میگردند بلکه
برای تحصیل دنیا مرتکب انواع خطاها میگردند زیرا که حق تعالی عادت خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 888 of 1140

را بین بنده گان جاری نمود که مردمان بر دین ملوک خود میباشند پس بعده استحاد و اتفاق مسلمانان همین است و بس اما در زمان مهدی رضی الله عنه دی بمسلک خلفای راشدین رفتار نموده در دنیا بی رغبت از بیت المال بمقدار ضرورت چیزی نمیگیرد مردمان بزمان دی هم بطریقه دی عمل مینمایند ازین جا ظاهر شد که هرگاه خلیفه اعظم در دنیا زیاد نموده در بیت المال عدالت ورزد بقدر ضرورت ازوی اخذ کند بی زیادت برای او و خدم او و اتباع او و از خدمه آنقدر باشد که ضرورت او را کفایت کند کاتبه وزراء و امراء و قضات و علماء و جمیع ابرار و اخیار و پیران میکنند چه خلیفه این بیت المال مسلمانان است در چیزی تصرف نمی کند مگر بحسب مصلحت که نفع آن برای اسلام و مسلمانها نمایان باشد دی مثل قیم مال یتیم است که بدون مصلحت ظاهره دران مال تصرف نمی کند اگر او را مال خاص باشد از گرفتن مال مسلمانان استعفاف میورزد چیزی نمیگیرد و اگر او را مال نباشد بقدر حاجت و ضرورت میگیرد چنانچه فرموده است خدا تعالی مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ هرگاه خلیفه چنان کند وزراء و امراء و قضات و علماء و کافه خلق بوی تقدا نموده دلهای شان متحد شده کلمه شان یکی شده بر گردن طاعات اقبال و گردن گناهان اعراض تلذذ شهوات را ترک مینمایند بعد ازان اتفاق شان بر نصرت دین کامل گردیده تمام شان برای نصرت اسلام لشکر میگردند و عزم شان بر قتال دشمنان دین از کفار قوی میشود هرگاه خلیفه در مال مسلمانان انبساط نماید وزراء و علماء و قضات نیز او را متابعت کرده دلهای مسلمانان بر اینکه مال ها و جان های خود را در مقاتله کفار بذل نمایند خوش میگردد و قتی بیند که پادشاهان شان مساوات را رواج میدارند بنصرت صحابه رضی الله تعالی عنهم بر کفار فتح نمودن شان شهرهای فراخ را با اتحاد و اتفاق آبادی شهر بود مگر بسبب اینکه در جمیع شیونات امراء با ایشان مساوات مینمودند هرگز افتراق کلمه و بی الفتی دلها حاصل نمیشود مگر وقتی که پادشاهان در مال های مسلمانان استبداد نموده انبساط ورزند بر بقیه مسلمانان خود را بلند شمرده خراج گیران را بسیار کرده بگرفتن مالهای مردم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 889 of 1140

و در غیر محل صرف نمودن ظلم کنند بر مسلمانان تمیز و رفع بمال
ای که ائمه ایشان گرفته اند بغیر حق دشوار آید کسی گمان نکند که خلفاء
راشدین بهیچ یاری نمازی و در دوره شهرها را فتح کرده بر کفار غالب شدند
بلکه آن همه بسبب تهذیب در دین و عدم انبساط در دنیا و عدل در بیت المال
و حرص بر مساوات برای مسلمانان بوده بهمان اسباب قلوب
بقیه مسلمانان خوش گردیده مالها و نفسها و اولاد خود را بذل نموده
با کفار جهاد و شهرها را فتح نمودند تا اینکه غازیها برای غزا از مال خود
تجهیز کرده اگر قدرت نمیداشت غیر خود را هم از مال خود مجهز مینمود و نفوس
شان بدین کار رضامند بوده از رفتن بیت المال ابا می نمودند
اگر قدر تجهیز غازیان شان وفا نمیکرد زیرا که آنان امرا خود را
میدیدند که در جمع شیونات با ایشان مساوات دارند هرگاه خلیفه و
وزرا و علماء باین شیوه رفتار کنند از مسلمانان زیاده گیری و حواله با
رفع شده چور حکام نفی میشود زیرا که حکام باین سبب چور مینمایند
که در مال مسلمانان فراخ دستی نموده بآن لذت گیرند چون حکام و
رعایا در حقوق مساوی باشند در بیت المال معادله نشود نفوس
اغنیاء بادل بفقراء سخاوت ورزیده با ایشان مواسات میکنند
مردم برای حق منقاد شده از نفوس خود انصاف داده خصوماتی که در
بین خود دارند قطع و مرافعه شان بسوی حکام کم میشود کمال محبت
و الفت بین شان حاصل شده هر شقاق و اختلاف رفع میشود هر
گاه خلیفه در بیت المال عدل نموده در ترک انبساط دنیا بطریق نبی صلی
الله علیه وسلم رفتار نماید و رویه خلفاء راشدین رضوان الله تعالی
علیهم را پیش نهاد خود سازد آن خلیفه قدوه مسلمانان میباشد
رای او مانند مزد کسی است که بر قرار او عمل نماید از مسلمانان آن
خلیفه سبب اتحاد و اتفاق و باعث الفت دلهای مسلمانان و نصرت
یافتن بر قوم کفار میگردد و در این خصلت رضای خداوند و رضوان
در دنیا و حیات النعیم حاصل گشته روشنی چشم نبی صلی الله علیه وسلم
میشود زیرا که وی با مسلمانان رؤف و رحیم است اگر خلیفه چنان
نباشد محال است که چیزی از نعمتها برای او حاصل شود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 890 of 1140

زیرا که با او معامله میکنند آنچه که او میکند و انبساط در دنیا
از بزرگ ترین اسباب فسق است که آن موجب هلاکت خدای
تعالی فرموده وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا
فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا یعنی چون هلاک اهل
قریه اراده نمائیم مردمان آسوده حال را امر مینمائیم تا فسق میکنند
بعد ازان عذاب بر ایشان ثابت شده هلاک میسازیم ایشان را بهلاک
کامل عمده و موقوف علیه این امر عدم دراز دستی و فراخی ست
در دنیا خلیفه را هم در سلوک این طریق مشقت و تنگی و منع از ادراک
حق و تعویقی حاصل نمیشود زیرا مقصود خود را از اکل و شرب و نکاح
و دیگر مباحات بجمال راحت و تلذذ حاصل میدارد حاصل
کلام اینکه استقامت خلیفه تا اینکه در عدل بیت المال تا اینکه خلفاء
راشدین رضی الله تعالی عنهم باشد سبب بزرگ در اتحاد کلمه مسلمانان
و اجتماع شان در جمیع احوال همین است و عدم عدل او در بیت المال
سبب افتراق مسلمانان در حال و مآل است اگرچه را و روزها روزه و شبها
را قیام نماید و بدون استقامت خلیفه و عدل او در بیت المال تنها
خلفاء راشدین رضی الله عنهم برای مسلمانان امید فلاح نیست و اتحاد و اجتماع
برای شان حاصل نمیشود حال برای تو اندکی از زهد و عدم انبساطی که
از حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین بوده ذکری
نمائیم تا بدانی که انتظام امور مسلمانان بدون آن محال و اتحاد
شان بدون سلوک آن راه جنگ است و جدال
خاتمه نسئل الله حسنها درین خاتمه ذکر مینمائیم آنچه از رسول الله صلی
الله علیه وسلم و خلفاء راشدین اقتصاد و خوابی اخلاق بود
ذکر آنچه که از حضرت صلی الله علیه وسلم اقتصاد و مکارم اخلاق
بود رسول الله صلی الله علیه وسلم حلیم تر و شجاع و عادل تر و عفو
کننده تر مردمان بود زنی را که مالک راقبه آن یا در نکاح آن معصوم
هرگز مساس نکرد مگر اینکه مجرمه وی بود سخی تر مردمان بود که درهم
و دینار نزد او شب نمی ماند اگر چیزے از حاجت زیاده شدی
و کسی را نیافتی که بوی اعطا نمودی و شب شدی بمنزل خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 891 of 1140

آرام نمیگرفت تا اینکه محتاج رسانیده خود را ازان رهانیدی
از انچه او را خدای تعالی میداد غیر از قوت سال فقط از آسان تر
چیزی که می یافت مانند خرما و جو دیگر چیزی نمیگرفت باقی را در راه
خدا مینهاد سوال را رد نمیکرد بعد ازان بر قوت سال خود عودت مینمود
و ازان ایثار میکرد پس بودی که پیش از گذشتن سال بقوت خود محتاج
میشد اگر چیزی نیامدی گوش خود پیوند و جامه خود را رقعه زدی در خدمتهای
خانه با اهل خود موافقت و گوشت را همراه شان ریزه کردی چیانک
ترین مردمان بود جائیکه چشم مبارک را بروی کسی نگه نمیداشت -
دعوت غلام و آزاد را اجابت مینمود هدیه را قبول میکرد اگرچه جرعه
شیر و ران خرگوش بودی و ایشان هدیه مکافات مینمودند ازان میخورد
و از صدقه اجتناب میکرد از اجابت کبر و متکبرین ابا میکرد غضب
برای پروردگار می نمود نه برای نفس خود حق را جاری میکرد اگر
چه ضرر آن بروی یا اصحاب عاید شدی کمک خاستن از مشرکین
بروی عرض کرده شد با وجودیکه چنان در قلت بودند که بکمتر
احتیاج داشتند قبول نکرده گفت من از مشرک کمک و معاونت
نمیخواهم از فضلاء و خیار اصحاب او شخصی را در میان یهود گذاشتی
برایشان که حیف و امرحق را زیاده نکرده صد شدت گرفت با وجودیکه
که اصحاب برای تقویت به یک شتر محتاج بودند گاهی تنگ از گرسنگی
بر شکم می بست گاهی انچه حاضر شدی تناول میکرد انچه موجود شدی
رد نمیکرد از طعام حلال هرچه موجود شدی میخورد اگر خرمای بی نان
و اگر گوشت بریان و بانان کندم و جو اگر حلوا یا عسل بودی میخورد
اگر شیر بودی بی نان تناول کرده بان اکتفا نمیکرد اگر حریره یا خرمای
تازه بودی تناول میکرد تکیه کرده بر خوان طعام نمیخورد دستمال
با طن قدم وی بود از نان گندم سه روز متوالی سیر نخورده تا اینکه
خدای را ملاقات کرد اینها همه از فقر و بخل نبود بلکه ایثار می نمود
زیراکه وی پادشاه عرب و عجم بود طعام دلیمه را اجابت میکرد
مریض ها را عیادت و جنازه ها را حاضر میشد بر دیدمیان دستمال
بدون پاسبان میرفت از مردمان متواضع تر بود صاحب وقار تر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 892 of 1140

شان بود بی کبر و بلیغ ترشان بود بی تطویل نیکو ترشان بود در بشره
چیزی از امور دنیا در را به هول نمی انداخت هر لباس را که یافتی پوشیده
چنانچه یکبار شمله و یکدفعه بردیمانی و یکمرتبه جبه پشمی آنچه مباح بودی میپوشید
انگشتری نقره را گاهی بانگشت دست راست و گاهی بدست چپ میپوشید
غلام خود یا غیر را ردیف خود می ساخت هرچه را یافتی سوار میگردید چنانچه
یکدفعه اسب دیگدفعه شتر و یکدفعه قاطر سیاه رنگ و یکدفعه دراز گوش
و گاهی پیاده پای برهنه بی رداو عمامه و کلاه میرفت بیماران را در
اقصای مدینه عیادت میفرمود طیب را دوست داشتی بوهای رديه بد
بد میبرد با فقرا جلیس و با مساکین همکاسه گی مینمود اهل فضل را در اخلاق
شان گرام و اهل شرف را بزرگوئی کردن برای شان الفت میداد صله
رحم بجای می آورد بر کسی جفا نمیکرد عذر را قبول میکرد گاهی مبالغه میفرمود در
مزاح خود حق میگفت خنده بدون قهقهه میکرد لعب مباح را مشاهده
میکرد انکار نمی نمود با اهل خود مسابقه مینمود آواز بر وی بلند نمی شد صبر
میفرمود برای وی شتر زاییده و گوسفندان بود که از شیران قوت خود
و اهل خود می ساخت وی را غلامان و کنیزان بود در خوردن و پوشیدن
بران ها ترفع نمیکرد وقتی بدون از ذکر و عمل خدائی یاد اشتی وی
لابدی بودی او را بروی نمیگذشت بوستان های اصحاب خویش رفتی
مسکین را جهت فقر و افتاده گی تحقیر نمیکرد از پادشاهی بیم نمیداشت
این دان که برای خدا برابر میخواند حق تعالی سیرت فاضله و سیاست کامله
بروجمع کرده بود با وجودیکه امی بود نه بخواند و نمی نوشت در بلاد جهل و
صحراهای بی گیاه نشو و نما یافته در چرانیدن گوسفندان اشتغال
داشت یتیمی که پدر و مادر نداشت حق تعالی جمیع خوبی های اخلاق و طرق
حمیده و اجبار اولین و آخرین و آنچه در وی نجات و رستگاری
آخرت و غبطه و خلاصی در دنیاست ملزوم واجب و ترک فضول
را تعلیم داد حق تعالی ما را به طاعت خود در امر آن واقتدار نمودن بفعل
وی موفق گرداناد آمین یارب العالمین رسول الله صلی الله
علیه وسلم هرگز طعام را عیب نگرفته اگر خواستی خوردی والا
ترک کردی اگر شخصی را طعنه فرمودی دیرا مبغوض خویش نمیداشت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 893 of 1140

خانه خود چنان پاک تر از عاتق بود از ایشان سؤال طعام و اشتهای طعام
برایشان نمینمود اگر دیرا طعام آوردند میخورد و آنچه میدادند قبول و
آب میدادند می آشامید بسا بود که بر خاسته خود ذنی و آشامیدنی را
بنفس خود میگرفت اکثر طعام آن آب و خرما بود آنها را الطیبین
می نامیدند حین غیر نیجه تناول میکرد دوست تر طعام نزد وی آن
بود که دست بالسیار دراز شدی چون سفره رسیدی میگفت اللهم
اجعلها نعمة مشکورة تصل بها نعمة الجنة تزد یک خود دو
به سه انگشت میخورد گاهی با نگشت چهارم استعانت مینمود بدو انگشت نمیخورد
میگفت این خوردن شیطان است طعام بسیار گرم را نمیخورد و
می گفت وی بی برکت است حق تعالی ما را آتش روزی نکرده دیرا
سرد نمایند دوست تر طعام نزد وی گوشت بود میگفت گوشت
سامعه را قوت میدهد و سید طعام دنیا و آخرت است اگر سؤال
نمایم پروردگار خود را که هر روزه گوشت برایم عطا فرماید هر آینه میدهد
ثرید را با گوشت و کدو میخورد کدو را دوست میداشت میگفت
این درخت برادرم یونس علیه السلام است عائشه رضی الله تعالی عنها
میفرماید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفت یا عائشه چون دیگ
پیختند کدو در وی بسیار اندازید که کدو قلب حزین را محکم مینماید گوشت
مرغی که برای او صید میشد میخورد خود نمیخرید و صید نمی کرد دوست
داشت که برای او صید کرده شود چون آورده شدی تناول میکرد
کاسه را با نگشتان مبارک می لیسید میگفت کدام برکت در آخر کاسه
است انگشتان را از طعام چنان می لیسید که انگشتان سرخ میگردید
دست خود را پیش از لیسیدن بمندیل پاک نمیکرد و میگفت دانسته نمی
شود که در کدام طعام برکت است چون از طعام فارغ شدی میگفت
اللهم لك الحمد اطعمت فاشبعت واسقيت فامرويت لك الحمد غير
مكفور ولا مودع ولا مستغنى عنه چون گوشت و نان را خوردی
دست های مبارک را خوب شستی بعد ازان بزیاده گی آب
بردی مبارک مسح کردی آب را به سه دفعه آشامیده بهر دفعه
بسم الله گفتی و در آخر آن سه بار الحمد لله فرمودی آب را بمکیدن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 894 of 1140

میخورد نه بدان نهادن ظرفی بحضور مبارک آوردند که در وی عسل
و شیر مخلوط بود یا شامیده گفت دو شربت در یک شربت و دو نان خورش
در یک ظرف بعد ازان فرمودند که آن را حرام نمیگویم لاکن فخر کردن
و فرد افضول دنیا حساب دادن را بد میشمارم تواضع را دوست دارم
گفت کسی که برای خدا تواضع نماید حق تعالی درجه او را بلندی گرداند
جامهٔ سبز او را خوش آمدی جامهٔ سفید اکثری لباس آن بود جامهٔ
وی کلی بر چیده فوق کعب بود ازار ازان فوق تا نصف ساق
پیراهن مبارک تکمه بسته نبا بودی که در نماز و غیره تکمه را باز مینمود
گاهی کسا را تنها میپوشید که غیر آن نبود و پیراکسا عمدی بود که آنرا پوشیده
میگفت من بنده ام مانند بندگان میپوشم برای او دو جامه مخصوص
جمعه بود گاهی ازار تنها پوشیدی هر دو طرف آن را باین گفتن مبارک
گره زدی و با بهمین هیئت مردمان را در نماز جنازه امامت دادی
گاهی در خانه یک ازار بخود پیچیده نماز کردی هر دو طرف او را مخالف کردی
آن جامه بود که روزها با ازواج مطهره میخوابیدند و بسیار بودی که بشب
بیک ازار نماز خواندی بعضی جامه را که طرف رانهٔ آن باشد بر خود روا
نموده باقی آنرا بر بعضی ازواج انداخته بهمین طور نماز گذاردی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را کسا سیاه بود به شخصی بخشید ام سلمه رضی الله
تعالی گفت پدر و مادرم فدای تو باد آن کسا را سود را چه کردی گفت
بشخصی پوشانیدم ام سلمه رض فرموده که هرگز چیزی از سفیدی تو بر سیاهی
گلیم نیکو تر ندیدم انس رضی الله تعالی عنه فرمود رسول صلی الله علیه وسلم
دیدم که بر ما نماز ظهر میکرد در شمله که هر دو طرف آن گره زده بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم مهر استعمال میفرمود بعضی اوقات
بیرون میشد در انگشتری او نخی بود که برای یاد آوری چیزی معمول است
بسته بود بر مکتوب یا بآن خاتم مهر میکرد و میگفت خاتم بر مکتوب
بهتر است از تهمت کلاه را زیر عمائم می پوشید گاهی بی عمامه گاهی
کلاه را از سر مبارک کشیده پیش روی خود پرده نموده بطرف آن
نماز میگذارد گاهی که عمامه نبودی عصابه بر سر و جبههٔ مبارک
می بست آنحضرت صلی الله علیه وسلم را عمامه بود که سحاب نامیده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 895 of 1140

میشد به علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سنجیده بود چون علی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ دران عمامہ حاضر شدی میفرمودند کہ انا کم علی فی
السحاب یعنی علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شما را در سحاب مدحون عمامہ را پوشید
ابتدا از جانب راست کردہ گفتی الحمد للہ الذی کسانی ما اواری
بہ عورتی واتجمل بہ فی الناس چون جامہ خود را پوشیدی از طرف چپ
آغاز کردی و چون جامہ نو پوشیدی جامہ کہنہ را بمسکین دادہ فرمودی
مسلمان کہ مسلمانی را از ریا دوتی جامہ بپوشاند و آن پوشاندن محض برای
خدا باشد آن شخص در حرز و حفظ خدا باشد آنقدر پوشیدہ شدہ زندہ باشد یا مردہ
باشد فرش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از چرم درون آن لیف خرما درازی آن
دو ذرع و پہنائی آن یک ذرع و نصف برای وی عطائی بود کہ ہر جا نقل نمودی فرش
کردہ میشد دولائی کردہ زیر پای مبارک انداختہ میشد بر بوریا یکہ تخت آن غیر
بوریا چیزے نبودی خواب میکرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر گرفت
خواب را عیب نکرد اگر فرش میکردند بر وی میخوابید والا بر زمین میخوابید
برخاستن و نشستن شان بر ذکر خدا بود اگر نشستن شان چنان بود
کہ ہر دو ساق را نصب نمودہ بہر دو دست آنہا را نگہ میداشت مجلس وی از
مجلس اصحاب شناختہ نمیشد زیرا وی صلی اللہ علیہ وسلم بہر جا مجلس بنہایت
رسیدی می نشست ہرگز دیدہ نشدہ کہ پای مبارک را در مجلس اصحاب دراز کردہ باشد اگر نشستن شان زود بطرف قبلہ بود کسی را کہ بروی
داخل شدی اکرام مینمود تا اینکہ گمان بردی کہ جامہ خود را برای کسیکہ
بین ایشان قرابت و رضاع بنود ہموار کردی و آن کس را بروی نشاندی
تا اینکہ شخص داخل را بر بالینی کہ زیر شانہ مبارک بود اختیار کردی
اگر آنکس اختیار نمودی بروی تاکید کردی تا جائی کہ سر گوشی نکرد
او را کسی مگر اینکہ گمان میکرد کہ من بزرگ ترین مردمانم بہ
سوی آن تا اینکہ بہمہ ہمنشینان خود نصیب او را از توجہ مبارک
میداد تا اینکہ مجلس او سمع و حدیث و محاسن لطیف و
توجہ ہمہ بسوی او بود و مجلس او با این ہمہ اوصاف مجلس حیا و
تواضع و امانت بود قال اللہ تعالیٰ فبما رحمۃ من اللہ لنت لہم ولو کنت
فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک یعنی برحمت خدا تعالیٰ با

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 896 of 1140

ایشان نرمی نمودی اگر درشت خوی بودی همه از اطراف فرار میشوند اصحاب خود را برای اکرام بکنیت شان میخواندند تا دلهای شان میل یابد کسی را که کنیت نبودی و یرا کنیت نهاده بآن کنیت میخواندند زنهائی که برای شان اولاد بود کنیت باسم اولاد شان مینهاد وزنی که ولد نیاورده بود استدعا برای او کنیت مینهاد کودکان را نیز برای تسلی شان باسم کنیت میخواندند دورترین مردم از روی غضب سریع تر ایشان از روی رضا بود مهربان ترمردمان و خیر مردمان و نافع ترمردمان برمردمان بود در مجلس وی صوت ها بلند نمیشد چون از مجلس خود برخاستی میگفت سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا الٰہ الا انت استغفرك واتوب اليك بعضے علما رزیاد ——— کردن این آنرا مستحب دانسته اند وصلی الله علی سیدنا محمد النبی الامی وعلی آله وصحبه وسلم چون روی کار نزول کردی آن امر را به خداوند تفویض نموده از حول و قوت خود تبرا میجست و طلب از ال بدان میکرد و میگفت اللهم ارنا الحق حقا فاتبعه وارنا الباطل باطلا واررقنی اجتنابه واعذنی من ان یتبین علی فاتبع هوای بغیر هدی منك واجعل هوای تبعا لطاعتك وخذ ما نفسك من نفسی فی عافیة واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنك انك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم چون حضرت علی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را صفت نمودی میگفت جوادترین مردمان بود از روی کف به سینه فراخ ترین مردم و بهر لهجه صادق ترین و به طبیعت نرم ترین و به قبیله بزرگ ترین مردم بود کسے که او را بداهتاً دیدی ترسیدی و کسے که همراه او خلطیت نمودی دوست داشتی و وصف او نمی گفت پیش ازان و بعد ازان مانند او ندیدم در اسلام هرگز چیزے از دسوال کرده نمی شد مگر میداد مردے وی را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 897 of 1140

سوال او در اینقدر گو سفند بوی داد که میان دو کوه را مسدود کرد آنشخص بسوی
قوم خود رجوع کرده میگفت اسلام آرید که محمد صلی الله علیه وسلم تقسیم میکند
که از فاقه نترسد علانیه بدهد که نزد او هزار درهم بحضور شان آورد و شمار
بر بوریا ریخته بعد ازان بطرف آن برخواسته قسمت نمود سائل آرزو مکرد تا ازان
فارغ نشد مردی آمده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی خواست آنحضرت
فرمودند در نزد من چیزی نیست بار اتابع باش چون برسد ازانجا عمر رضی الله عنه
گفت یا رسول الله حق تعالی ترا بر چیزیکه قدرت نداری تکلیف نفرموده
نبی صلی الله علیه وسلم را این سخن ناخوش آمد آن شخص فرمود انفق
ولا تخشی من ذی العرش اقلالا یعنی ببخش از خداوند ذی العرش
اندیشه کمی را منمای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم نمود چنانکه سرور در
روی مبارک پدید رسید چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از غزوه حنین
مراجعت نمود اعرابی آمده وی را سوال مینمود تا بنکه آنحضرت آنا چار
بدرختی نمود ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم افتاده گفت ردای مرا بدهید
اگر بر آمن به شماره همین شاخهای درخت چارپا بودی بر شما تقسیم میکردم
بعد ازان مرا بخیل و کذاب و کم دل نمی یابید صلی الله علیه وسلم سیرتهای
نبی صلی الله علیه وسلم که دران محاسن صفات او مذکور است طویل است در همین
کفایت است والله سبحانه وتعالی اعلم

ذکر انچه از اقتصاد و حسن سیرت که از ابی بکر رضی الله عنه بوده

چون بعد از وفات نبوت نبی صلی الله علیه وسلم به ابو بکر رضی الله عنه بیعت کرده
شد در وقت صبح خلافت بر دار بر بازوی خود اندخته برای فروختن
جانب بازار میرفت عمر رضی الله عنه بوی تصادف نموده گفت کجا اراده
داری گفت بازار عمر گفت چه میکنی امر مسلمانان را که تولیت نمودی گفت
از کجا عیال خود را اطعام دهم عمر رضی الله عنه گفت برو که ابو عبیده چیزی از بیت
المال برایت مقرر نماید زیرا که نبی صلی الله علیه وسلم فرموده که برای هر امت
امینیست و امین این امت ابو عبیده رضی الله عنه است بعد ازان
ابو عبیده برای معاش یکنفر مهاجر نه اعلی و نه ادنی بالباس تابستانی و زمستانی
اندازه فرموده و گفت چون آنها را کهنه کردی رد میکنی و عوض آن بما میگیری
در روایتی روزانه نصف گوسفند و خرج عدد خت مقرر کرد در روایتی آمده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 898 of 1140

مخارج او را به هزار و پنجصد درهم قیمت کردند و در روایت دیگر آنکه عمر بن الخطاب رض و علی بن ابیطالب رض هم درین موضوع مذاکره کردند بمثل آنچه ابو عبید گفته بود و مقرر نمودند در روایت دیگر آمده که چون عمر و علی رضی الله عنهما آن را فرض نمودند ابو بکر رضی الله تعالی عنه فرمود که شما و مردیدا از مهاجرین نمیدانم که باقی مهاجرین بگفته شما رضا میدهند یا نه ابو بکر رض رفته بر منبر بالا شد مردمان را جمع نموده بایشان خطبه خواند بعد ازان معاش مقرر کرده عمر رض و علی رض برای شان گفت مردمان گفتند رضائیم ابن سعد از میمونه رضی الله عنه روایت کرده است که ابو بکر رضی الله تعالی عنه چون خلیفه گردید دو هزار درهم برای او گردنهیدند بعد ازان دیدند که آن را در عیال آن را کفایت نمیکند بر اصل پنجصد درهم افزودند یا شاید مقدار اول یکهزار و پنجصد بود در هر سال بعد ازان بران زیاده نمودند تا بده هزار و پنجصد رسانیدند ابن ابی دنیا از ابی بکر بن حفص روایت کرده است که گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه در وقت احتضار به عائشه رضی الله تعالی عنها گفت ای دختر ک من تولیت امر مسلمانان را نمودم اما برای خود دینار و درهمی نگرفتم از علوفه طعام شان خوردیم و از درشت لباس شان پوشیدیم در نزد ما از مال غنیمت و بیت المال مسلمانان چیزی باقی نمانده نه کم و نه بسیار مگر این غلام حبشی و این شتری و این قطیفه مجرد چون مردم این ها را به نزد عمر رض بفرست طبرانی از حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما روایت کرده که چون ابو بکر رضی الله عنه محتضر شد گفت ای عائشه شتر ماده که از شیر او می نوشیدیم و کاسه که در وی اضطباع مینمودیم و قطیفه که آن را می پوشیدیم به بین که با آنها نفع بر سید شنیدم تا انکه امر مسلمانان را ولایت میکردیم چون فوت کردم آن ها را بر عمر رد نمای چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه وفات کرد عائشه رض آن ها را بر عمر رضی الله عنه رد نمود گفت رحمک الله یا ابا بکر عنه به مشقت انداختی کسیکه بعد از تو آید و در روایتی عمر رضی الله عنه گریست تا انکه اشک او به زمین سیلان کرد و میگفت حق تعالی ابو بکر را رحم کند برنج انداخت کسی بعد از تو آید این سخن را تکرار کرده امر نمود که آن ها را به بیت المال سپرد کنند عبد الرحمن بن عوف منجو است که اشیاء فوق را عمر رض به عیال ابی بکر سپرد بدهد برای عمر گفت سبحان الله از عیال ابی بکر غلامی و شتری و قطیفه مرده سلب بنمائی که قیمت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 899 of 1140

آن پنج درهم است اگر امر نمائی آن ها را به عائله ابی بکر رد نمائی عمر گفت نه قسم
بکسیکه محمد صلی الله علیه وسلم را براستی به خلق فرستاده این نمی باشد در ولایت
من و ابو بکر از عهده این کار بیرون نمی شود من او را تقلید ننمایم در روایتی
آمده که عمر رضی الله عنه گفت قسم برب کعبه که ابو بکر در حیات خود بان
گنهگار نگردیده من بعد از موت او چه گونه متحمل آن گناه شوم یعنی ابو بکر
در حیات خود امر بردن بعائله خود از خوف گناه نفرمود من بعد از موت
او چه گونه متحمل گناه شوم بعد ازان گفت رحم الله ابا بکر خلیفه بعد ازان خود را
به زحمت و مشقت انداخت و در روایتی که ابو بکر وصیت نمود
که بعد وفات او جمیع آنچه از بیت المال برای نفقه خود گرفته بود پس رد کرده شود
و دیگر روایت اینکه چون او را وفات حاضر شد وصیت نمود که زمینکه
داشت فروخته شود ثمن آن به عوض آنچه از مال مسلمانان گرفته داده
شود و روایت شده است که زوجه او خواهش حلوا نمود ابو بکر گفت
ما را چیزی نیست که بان حلوا بخریم گفت از نفقات یومیه خود چیزی
کم میکنیم در چند روز آنقدر میشود که بان حلوا بخریم ابا بکر گفت چنان
کن آن زن چنان کرد در روزها بسیار چیزی اندکی جمع گردید نزد
ابا بکر آورد که بان حلوا بخرد ابو بکر رضی الله تعالی عنه آن را گرفته
تسلیم بیت المال نموده گفت این از نفقه ما زیاده آمده بعد ازان
بعد اندازه آنچه هر روز زوجه آن جهت حلوا زیاده آورده بود از نفقه خود کم
کرد ایام گذشته را از ثمن ملک خود به بیت المال داد رضی الله عنه
مسعودی در تاریخ خود مسمی به مروج الذهب در وصف ابو بکر گفته که
وی زاهد ترین مردمان و متواضع ترین در اخلاق و لباس و طعام و شراب
خود بود لباس او در ایام خلافت شمله و عبا بود سرداران و اشراف
عرب و پادشاهان یمن که با حله ها و بردها طلا کار و تاج و کمرهای مرصع در نزد
او قدوم آوردند چون لباس و تواضع و رفتار او را مشاهده کردند وقار
و هیبت او را دیدند بر روش او رفتار نموده آنچه بر بدن شان بود کشیدند
از پادشاهان یمن کسیکه بطریق وفد نزد او آمد ذوالکلاع ملک حمیر بود که پادشاه
هزار غلام بدون اقوام او و تاج و حله ها و بردها مذهب بود چون ابا بکر را
بدان صفت دید آنچه از لباس و غیره که بروی بود انداخته خود را بلباس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 900 of 1140

ابوبکر ملتبس گردد تا آنکه دیده شد که روزی ذوالخلاع در یکی از بازارهای مدینه بر
شانهای او حلهٔ گوسفند بوده میگذشت اهل قبیله او فریاد زده گفتند
ما را در میان مهاجرین و انصار فضیحت کردی گفت شما میخواهید چنانکه
در جاهلیت ملک جبار بودم در اسلام نیز جبار باشم نه قسم بخدا اطاعت
پروردگار بدون تواضع برای خداوند در دنیا نمی باشد ملوک دیگر که
از اطراف بر وی وارد شدی بعد از تکبر تواضع مینمودند و بعد از تجبر
خود را ذلیل می شمردند کلام مسعودی تمام شد چون ابوبکر رضی الله عنه
وفات کرده دفن شد عمر امصار را خواسته و اهل بیت المال شد
که از انجمله عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان رضی الله عنهما بودند
چون بیت المال را کشادند دینار و درهمی نیافتند بعضی گفته اند که دیناری
یافتند که از خریطه افتاده بود ابوصالح غفار فرموده که عمر زنی
کوری را در مدینه منوره شب تعهد و تعاهد میکرد به حاجت آن زن
قیام مینمود یکشب آمد دیگری را یافت که بر وی سبقت نموده اراده
آن عاجزه را اجرا میدارد عمر انتظار کشیده تا بداند که آن کیست
معلوم کرد که آن شخص ابوبکر رضی الله عنه بود که آن زن را پنهانی می آمد
اشغال آن را برآورده میرفت در زمانیکه خلیفه بود عمر گفت قسم
بعمر من که تو همسی که باید چنین کنی چون امر خلافت باو تولی نمود
طایفه عرب مرتد شدند بنهای شمشیر خود را کشیده بطرف ذی القصه میرفت
شد علی بن ابیطالب در نزد وی حاضر شده مهار شتر او را گرفته گفت کجا
میروی ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم میگویم بتو سخن را که رسول الله
صلی الله علیه وسلم میگفت ——— روزی عمر
بر او گفته که شمشیر خود را بغلاف کن و ما را بنفس خود مصیبتناک
مساز قسم بخدا اگر اگر بقوت تو مرا باب شوم نظامی برای اسلام باقی
نمی ماند بعد از آن لشکر را با خالد بن الولید فرستاده خود باز گشت
ابن اثیر گفته که ابوبکر را کله گوسفندی بود که بشب می آمد برای او چرانده
شدی بسا بودی که خود برای چرانیدن آن با بیرون شدی برای قبیله
گوسفندان شان را میدوخت چون خلیفه گردید دختریکه از ان قبیله
گفت حالا نمی دوشد برای ما لهای سرای ما را چون ابوبکر رض شنیده گفت بلی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 901 of 1140

قسم بعمر من که آن بار ابرای شما می دشم امید دارم که امری که در دی داخل شوم
تغییر نیابد بعد ازان برای شان میدوخت این کار در وقتی بود که در بلند یهای
سنگر از مدینه منزل گرفته در نزدیکی خود حبیبه بنت خارجه هر صبح پیاده
بمدینه میرفت و گاهی پاسپ خود سوار شده بمدینه می آمد بامردمان نماز
میگذارد چون نماز خفتن را خواندی پس بمنزل خود رجعت میفرمود بهمین حال
بعد از ینکه بیعت به خلافت او شده بود شش ماه دوام نمود بعد ازان
منزل را بمدینه نقل داد ابن اثیر گفته که در بعض ایام خلافت خود وقتی به بازار
رفته خرید و فروش میکرد چون دیدکه او را از کار باز میدارد گفت ای مردمان
همراه تجارت باصلاح نمی آید عیال از فراغت برای مردمان و نظر در حال شان
نمودن دیگر کاری صلاحیت ندارد بعد ازان تجارت را ترک نموده
آنچه که مال مصلح او و عائله او بود از مال مسلمانان روزانه خرج میکرد و آنچه
که بآن حج و عمره نمود بعد ازان وصیت نمود که زمین او فروخته دمن
او عوض آنچه از مال مسلمانان گرفته داده شود در خلافت او معدنی در بنی
سلیم مفتوح شد میان سابقین اولین متاخرین در اسلام بالسویه تقسیم
نمود و امین آزاد و غلام و نر و ماده مساوات را تعلیم فرمانشد بوی گفتند سابقین را
بر قدر مرتب شان تقدیم نمای گفت آن ها برای خدا اسلام آورده مزدشان
بر خدا است که آن ها را در آخرت کامل میدهد این دنیا محل تبلیغ است و بس
در زمستان گنبوتهای بسیار خریده بر بیوه زنان تقسیم میکرد چون اسلام
آورد چهل هزار دارائی داشت تمام آن را بمحصولات تجارتی خود در راه
خدا تعالی نفقه نمود در اول اسلام هفت نفر غلام را که اسلام آورده بودند
در راه خدا تعذیب میشدند خریده آزاد کرد که از انجمله بلال و عامر بن
فهیره رضی الله عنهما بودند ابوبکر رضی الله تعالی عنه جواد ترین صحابه بود زیرا
که وی تمام مال خود را بحضور پرنور آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده برای
خود چیزی باقی نگذاشت خودی گفتیم بر خود پیچیده بود و ابوبکر را میگفت
زیرک تر از بیرکیها تقوی و احمق حمق فجور و اصدق صدق امانت و اکذب
کذب خیانت است چون طعام خوردی و دانستی که شبهه ناک است بر زدی
کرده از شکم خود برآوردی و گفتی اللهم لا تواخذنی بما باشرته العروق
و خالط الامعاء یعنی خداوندا آنچه را در عروق مباشرت و به امعاء مخلوط گردید

یعنی بار خدایا الخ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 902 of 1140

مرا موخذه منمای شعرانی در طبقات گفته و بود رضی الله تعالی عنه که میگفت ان هذا الامر لا یصلح اخ انتهی چون این سخن یکبار ترجمه و توضیح شده حاجت تکرار ندارد میگفت رضی الله عنه چون بنده را عجب داخل شود به چیزی از زینت دنیا حق تعالی وی را بغضب خود گرفتار میکند تا ازان زینت مفارقت نماید و میگفت رضی الله عنه ای معشر مسلمین از حق تعالی شرم دارید قسم بخدا یکه نفس من بید قدرت اوست که من سر پوشیده به قضای حاجت میروم از شرم خداوند جل شانه میگفت کاشکی من درخت بودی که بریده و خورده شدی گاهی کنار زبان خود را گرفته میگفت که کاش مرا باین موارد انداخته چون مهار شتر از دست او افتادی شتر را خوابانیده مهار را گرفتی بوی گفتند که چرا مارا امر نمی کنی میگفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا فرموده که از مردم چیزی سوال نکنم برای صحابه میفرمود که من تولیت امور شما را بعهده گرفتم از شما بهتر نیم باید مرا معاونت کنید چون دیدید که در کار مستقیم مرا متابعت و چون دیدید که می لغزم می شوم خلاف در زنید چنان خوف بروی غالب بود که از دهان او بوی جگر بریان مشموم میشد چون بیعت کرده شد رضی الله عنه مردمان را خطبه خواند حمد و ثنا گفت بعد ازان فرمود که ایها الناس امر شما را تولیت نمودم بهتر شما نیستم بدانید که قوی تر شما در نزد من ضعیف است که در ایجی ضعیف میگیرم و ضعیف شما در نزد من قویست که او را میرسانم من متابعم نه مبتدع اگر به احسان رفتم مرا متابعت کنید و اگر مثل کردم مرا راست نمایید ابوبکر رضی الله عنه شراب را در اسلام و جاهلیت ننوشیده و هرگز بت را سجده نکرده چون حسن بصری قول ابوبکر را شنید که گفته من بر شما والی گردیده از شما بهتر نیم گفت بلی مومن بهضم نفس خود را میکند روایت شده که ابی بکر بر درخت مرغی بر درخت نشسته دید گفت خوشا بحال تو ای مرغ طیران نموده بر درخت می نشینی و از میوه میخوری بر تو حساب و عقاب نیست کاشکی من مثل تو می بودم قسم بخدا که دوست دارم که درخت میبودم در کنار راه و شتری بر من عبور کرده مرا میخورد و بمعده میگردانید بعد ازان پشک بیرون میکرد و بشر نمی بودم که مورد حساب و عقاب میشدم ابن سماک و حافظ سلفی و غیر آن روایت نموده اند که ابوبکر رضی الله عنه بعد از بیعت و بعد ازینکه علی و اصحاب او بیعت نمودند سه روز ایستاده بمردم میگفت اگر کسی کاره باشد بیعت شما را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 903 of 1140

اقاله میکنم در هر روز یکی پیش از مردم برخواسته میگفت نه ترا اقاله ونه اقاله
تو را قبول میکنم رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا پیش کرده کیست که ترا
مؤخر کند مقصود از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش کرده یعنی در نماز وقتی
که فرمود مروا ابا بکر فلیصل بالناس یعنی ابو بکر را امر نمایید که بمردم
نماز گذارد بعد از فرموده علی صحابهؓ گفتند که چه گونه رضا باشم بامر دنیای
خود کسی که رسول بامر دین او خوش کرده بود در روایتی آمده که ابو بکرؓ
سه روز از مردم محجوب شده روز یکبار برآمده میگفت بیعت شما را
اقاله کردم هر کس که میخواهید بیعت کنید علی بن ابیطالب رضی الله عنه
میگفت نه ترا اقاله میکنم ونه از تو طلب اقاله می نمایم قد ملک رسول
صلی الله علیه وسلم امرنا فمن ذا الذی یوخر حاکم از عبد الرحمن بن
عوف روایت نموده که ابا بکرؓ در خطبه خود بعد از بیعت میفرمود که قسم
بخدا که در امارت نه روز و نه شب هرگز حریص و راغب نبودم و باز قسم
به خدا که در دعا امارت از خدا سوال نکردم و مرا در امارت رحمت
نیست مگر از فتنه ترسیدم امر بزرگی را بگردن انداختم که طاقت آن ندارم
مگر به تقویت الهی مقصود از فتنه آن بود که بعد از فوت نبی صلی الله علیه وسلم
دیدکه مردمان در امر بیعت اختلاف نمودند مهاجرین میخواستند که خلیفه
از ایشان و انصار اراده داشتند که خلیفه ازان ها باشد ابو بکر رضی الله عنه
ترسید که مبادا فتنه واقع شود چون ابو عبیده و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما
بیعت مردمان را از وی مطالبه کردند از خوف فتنه قبول کرد و نیز در خطبه
خود فرمود مادامیکه من در اطاعت خدا و رسول او باشم مرا اطاعت کنید
چون عصیان خدا و رسول از من دیدید اطاعت من بر شما لازم نیست
پیش از بیعت دست ابو عبیده و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما را گرفته
مردمان گفت یکی ازین دو مرد بیعت نمایید در اوقات ایشان کلام در میان
ذکر کرد عمرؓ گفت قسم بخدا اینک کلام ابی بکر مرا بدنیا مانده مگر همین کلمه زیرا
که برای اینکه گردن من زده شود بدون گناه پیش برده شوم برمن بسان
تر است از اینکه امیر شوم بر قومیکه ابو بکر در میان شان باشد ابو عبیده
گفت دانسته ولایت نمیکنم این امر بر تو که تو بهترین مهاجرینی در صورت
که نماز اهم ارکان دین است تو در ان خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم

کیفیت ابو بکرؓ را هر نمایید

کیفیت اقاله بیعت کردن

بود فرشتگان بر دیدن بیعت کردن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 904 of 1140

ترا ای ابا حنیفه جمع نمی شود در دل مسلمانان حب من و بغض ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
ابو حنیفه از خواص و ملازمین علی کرم الله وجهه بود و همان سخنیست که ذکر کرده است
ابو حنیفه بر تفضیل ابو بکر و عمر رضی الله عنهما از علی که در زمان خلافت خود بر منبری
کوفه میگفت هفتاد نفر از صحابه وی و بعضی هشتاد و چند نفر از علی روایت
کرده اند امام احمد رضی الله عنه روایت کرده است که ابو بکر رض بعد از خلافت
به یکماه بمردمان ندا کرد که الصلوة جامعه چون مردمان حاضر گردیدند بر آنها
خطبه خواند بعد ازان گفت ای مردمان خواهش دارم که این امر را دیگری
کفایت کند روایت دیگر آنکه ای مردمان کرها این امر را متحمل شدم
ارزو دارم که غیر من متحمل و کفیل این امر گردد زیرا که اگر شما مانند که رسول الله
صلی الله علیه وسلم عمل میکرد و بکرم وحی الهی و معصوم بود از من طمع نموده بان
تکلیف سازید از عهده من نمی آید که من آدمی و یکی از شما هم بهتر از شما نیستم
پس منتظر حال من باشید اگر میل کردم مرا راست نمایید انام مالک گفت ابدا
کسی لایق امامت علیا شد مگر بهمین شروط عثمان بن عفان رضی الله عنه
کاتب ابو بکر بود و بسا بود که زید بن ثابت و عبد الله بن ارقم و حنظله بن
ربیع رضی الله عنهم کتابت نمودند چون ابو بکر بمرض موت خود مبتلا
گردید عمر رضی الله عنه را خلیفه کرد برای عثمان فرمود که در خط استخلاف چنین نوشته
کند بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عاهد ابو بکر بن ابی قحافة فی آخر
عهده بالدنیا خارجا عند اول عهده بالآخرة حیث یؤمن الکافر و یوقن الفاجر و یصدق الکاذب انی استخلفت بعد
عمر بن الخطاب فاسمعوا له و اطیعوا و انی لم آل الله و رسوله و دینه
و نفسی و ایاکم خیرا فان عدل فذلک ظنی فیه و علمی به و ان بدل
فلکل امرء ما اکتسب و انی لا ارید الخیر و لا اعلم الغیب و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون و السلام یعنی این عهد نامه ایست که عهد
کرده است ابو بکر بن ابی قحافه در آخر عهد خود بدنیا که بیرون میرود و اول
عهد ایست باخرت که در وی داخل میشود چنان خبرت که از بیعت آن
هر کافر مومن و هر فاجر موقن و هر کاذب صادق میگردد من خلیفه گردانیدم
بعد از خود عمر بن خطاب را و بر اطاعت نموده قول او را بشنوید من خدا
و رسول و دین و نفس خود و شما را تقصیر نکرده خیر را ملاحظه نمودم اگر موافق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 905 of 1140

گمان و علم من بر قرار نماید مدعا حاصل و اگر عدل را تبدیل کرد هر شخصی مکافات کسب خود را
می یابد من اراده خیر داشتم عالم الغیب نبودم زود است که بدانند ظالمان
که بکدام جای باز میگردند بعد ازان کتاب را خواسته مهر کرد و عثمان را
امر نمود که همراه کتاب بیرون رفته بمردم بخواند ابن عساکر از یسار بن حسین
روایت کرده که شخصی خود ابوبکر به روزن نزدیک شده گفت ای مردمان
بشخصی که این عهد کرده ام رضا هستید در روایتی آیا رضا هستید بشخصی
که من خلیفه کرده ام و خویشاوند من نیست مردمان گفتند رضا ایم ای خلیفه
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب گفت رضا نمیدهیم مگر عمر بن
الخطاب باشد ابوبکر فرمود آن عمر است علی بیعت کرده باقی مردمان
نیز بیعت کردند بعد ازان بالا کرد ابوبکر رضی الله عنه دست خود را و دعا کرد
باین کلمات که بار خدایا اراده ندارم باین خلافت مگر اصلاح و تخفیف
فتنه را بر ایشان چنانچه میدانی رای خود را انچه مسلمانان گوشان
نموده بهتر و قوی تر شان را بر ایشان والی ساختم و حریص تر بر رشد شان را
خلیفه کردم حاضر شد مرا از کار من انچه حاضر شد خدا خلیفه من باش
در ایشان که ایشان بندگان تواند و نواصی شان بدست تست اللهم
اصلح ولایته و اجعله من خلفائک الراشدین و اصلح
له رعیته از جمله وصیت های ابوبکر برای عمر در وقت خلیفه نمودن
این بود که گفت ترا بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم خلیفه کرده ایم
بعد ازان ویرا به هیچ کاری توصیه نمود و گفت یا عمر خدا را به شب
حقیت که بروز قبول نمیکند و بروز حقیت که بشب قبول نمیشود
حق تعالی بدون ادای فرایض نافله را قبول نمیکند ایا ای عمر نمیدانی
که موازین کسی در روز قیامت ثقیل میشود که متابعت حق را نموده
ثقیل سازد زیرا در میزان نهاده نمیشود مگر ثقیل و موازین کسی
خفیف میشود در روز قیامت که متابعت باطل را نموده خفیف
سازد و حق میزان است که در وی نهاده نشود مگر باطل خفیف آیا
نمیدانی ای عمر که نزول آیت رجا برای آنست که مومن را رغبت و ترسناک
باشد رغبت نکند در آرزوی برخدا تعالی که منفعت دنیا نه تر
بهیبت که خود را به تهلکه نیندازد آیا ندیدی ای عمر حضرت ابوبکر صدیق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 906 of 1140

فرمودای عمر حق جل و علی اهل دوزخ را بهزشت ترین کردار شان بیان کرده
چون ایشان را یاد می آوردم میگویم امید دارم که از جمله شان نباشم
و نیز اهل جنت را بجنت انیکه از بدیهای شان تجاوز نموده باحسن اعمال
ایشان را بیان فرموده هرگاه ایشان را یاد آور میشوم میگویم کجاست
عمل من تا عمل ایشان پس اگر وصیت مرا محافظت کنی هیچ غایبی ترا از مرگ
دوست تر بنظر نمی آید وحال انیکه ترا ازان چاره نیست واگر وصیت مرا
ضایع نمودی هیچ غایبی دشمن تر از مرگ ترا انجا طرح نمی رسد با انیکه مرگ را
عاجز ساخته نمی توانی بعد ازان دست بدعا کشود و فرمودای بارخدایا
اراده ندارم بامر خلافت مگر اصلاح امت را و می ترسم از واقع شدن
فتنه برایشان و کردم انچه را تو میدانی و خوض کردم در امر امت فکر خود را
بهتر و قوی تر دحریص تر ایشان را در هر ارشاد والی برایشان گردانیدم وای بار
خدایا بجا آوردم از او امر تو انچه حاضر شد مرا پس خلیفه باش مرا ایشان
بندگان تو و ناصیه ایشان بدست تست وای بار خدایا به صلاحیت دار
ولایت او را و بگردان او را از جمله خلفاء راشدهٔ خود و آرامش گردان
رعیت آن را ابن سعد و حاکم از عبدالله ابن مسعود رضی روایت میکنند
که گفت فرمایت مند ترین مردم سه کس اند که از ایشان فرمایت نظهور آمده
یکی حضرت ابابکر صدیق در باره خلیفه گردانیدن حضرت عمر رضی الله عنهما
دوختر شعیب علیه السلام غیال حضرت موسی علیه السلام که گفت یا ابت استاجره ان
خیر من استاجرت القوی الامین یعنی ای پدر من اجیر نمای این
شخص را که قوی و امین و بهترین اجیران است دیگر عزیز مصر که در باره
حضرت یوسف علیه السلام برای عیال خود گفت اکرمی مثواه یعنی گرامی
دار جای او را زهری نقل میکند چون حضرت عمر رضی الله عنه بامر و استخلاف
حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه نشین خلافت شدند امر خلافت را
بدرستی تکمیل داده فتوحات در زمان خلافت شان بحدی رسید که بعد
ازان مانند آن مشاهده نشده ازان جمله شام عراق مصر روم میکند
فارس وغیره است و نیز امام بخاری و مسلم حدیث را که بسیاری فتوحات
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه دلیل باشد روایت میکنند که فرمود صلی الله علیه وسلم
رایت کانی انزع بدلو علی قلیب فنزعت منها ماشاء الله ثم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 907 of 1140

اخذها ابوبکر فتزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له
ثم اخذها عمر ابن الخطاب فاستحالت غربا فلم ار عبقری یفری فریه
حتی ضرب الناس بعطن — ترجمه فرمود در خواب دیدم که میکشم بدلو آب را
از چاه کشیدم آنمقدار آب که خدا خواست بعد ازان حضرت ابوبکر دلو را
گرفت پس گردید دلو بزرگ و ندیدم مرد نیک قوتی را که عمل کند عمل آن را
تا انیکه سیراب شدند و خوابانیدند شتران خود را از شرح مسلم مینویسد
که در همین حدیث اشارت است بخلافت حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه
و کمی مدت خلافت شان و اشارت است بخلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه
و درازی مدت خلافت شان و به بسیار شدن فتوحات و ظهور و اتساع
دوایر اسلام و سودمند شدن مردم و به بنا نمودن شهرها و ساختمان نمودن
دفترها در زمان خلافت شان القصه یکی از بزرگ ترین فضایل حضرت
ابابکر صدیق قتال عربی بود که بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتد شده
از خود زکواة را منع کرده بودند فرمود که قسم بخدا تعالی هر آینه جهاد
میکنم ایشان را تا ماد امیکه قوت گرفتن شمشیر در دست من باشد اگرچه
منع کنند از من و بند شتر یا بزغاله را از انچه که بزمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم ادا میکردند حضرت عمر رضی الله عنه از برای حضرت ابابکر صدیق
فرمود که چگونه مقاتله کنیم مردم را و حال انیکه فرموده رسول صلی الله علیه وسلم
امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله فمن قالها عصم منی ماله ودمه الا بحقها
وحسابه علی الله تعالی ترجمه امر شدم انیکه مقاتله کنم مردم را تا ماد امیکه
بگویند لا اله الا الله و محمد رسول الله و کسی که این کلمه را بگوید
نفس و مال آن محفوظ می ماند مگر بحقی که حقوقی بر نفس و مال آنها باشد و حساب
حسن و قبیح عقیده شان بر خدا تعالی است حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه فرمود
قسم بخدا که مقاتله میکنم کسی را که در فرضیت صلوت و زکوة تفریق کند
زیرا زکوة حق مال است و رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمودند الا بحقها
یعنی مگر انیکه حقوقی بر مال آن ها باشد حضرت عمر فاروق رضی الله عنه فرمود قسم
بخدا تعالی نیست مگر انیکه گشاده کرده است خدا تعالی سینه ابی بکر را برای
قتال و بر حقانیت رای آن معترف شدم سید محی الدین ابن عربی

در کتاب مسایره می نویسد که حضرت ابابکر بعد رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مردم
طلب زکوة کرد مردم امتناع نموده کافر شده گفتند ما زکوة خود را بمحمد صلی الله علیه وسلم
میدادیم چه رسیده است ابن ابی قحافه را که ما را بدادن زکوة مسئول میسازد
قسم بخدا که هرگز بوی چیزی نمیدهیم ابوبکر رض نمیدانست که از صحابه مشوره خواسته
همگی رای دادند که این وقت باید هر کس شخصادین خود را انگهداشته مردم را
بانچه اختیار نمودند واگذار شود بخیال اینکه بر کسانیکه مرتد شدند قدرت
نخواهند داشت ابوبکر رضی الله عنه بعد از شنیدن رای شان گفت اگر کسی را
باخود متفق نیابم به تنهائی با ایشان جهاد میکنم تا بمیرم یا ایشان را بطرف اسلام
رجعت دهم اگر از من زانو بند شتری را که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
میدادند منع نمایند با ایشان مقاتله و جهاد میکنم تا بخدا ملحق شوم ابوبکر رض
همواره جهاد کرد تا انکه مردمان تمامی بسوی اسلام باز گردیدند چنانچه
بیرون شده بودند داخل شدند حضرت خالد بن ولید را بجانب قبیله
بنی اسد و غطفان فرستاد انچه بعد از قتل و اسارت که باقی ماند باسلام
عودت نمودند ثانیا حضرت خالد رض بقیادت عده بسوی یمامه بمقاتله مسیلمه
کذاب که مدعی نبوت بود فرستاد حضرت خالد در اخیر روز محاصره
داشته وحشی قاتل حمزه آنملعون را بقتل رسانید علاء بن حضرمی را در سال
دوم خلافت خود بجانب بحرین که اهل آن خوی ارتداد را مشرب خود ساخته
بود سوق داده همچنان عده که بعد از قتل و اسارت باقی مانده باسلام مرجعت
نمودند و ایضا عکرمه بن ابی جهل را با جمعیتی بطرف عمان و مهاجر بن ابی
امیه بطایفه وریاد بن لبید انصاری بطایفه دیگر هر یک را بسمت فرستادند
مظفر و منصور مرجعت نمودند الحاصل هنوز که حضرت ابابکر از غائی آید رود
دسپای جاده انی را قدم اندود ساخته بود تمام قبایل عرب عودت نموده
سر بجاده اسلامیت فرو گذاشتند بعد اولین لشکری را که به فتوحات تجهیز نمودند
فتوحات شام و قتال روم بود تا انکه در شب وفات حضرت ابابکر صدیق بلاد
شام فتح گردید بیهقی و ابن عساکر از ابی هریره روایت میکنند که گفت قسم
بان خدائی که نیست غیر ان اگر ابوبکر صدیق خلیفه نمی شد بعد از رحلت رسول
صلی الله علیه وسلم کسی الله تعالی را بمعبودیت نمی شناخت این سخن را دو مرتبه بوی
تکرار نمود تا انیکه از برای او گفته شد که یا ابا هریره مگو این گفته را ابا هریره گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 909 of 1140

حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم عدہ عقصد کس را در تحت قیادت اسامہ بن
زید تجہیز نمودہ امر متوجہ بجانب شلم فرمودند ہنوز کہ متوجہ سیر نشدہ بودند
آنحضرت ﷺ از ارفانی رحلت نمودہ دار جاودانی را مسعود ساختند صحاب
کرام در نزد ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ گرد آمدہ فرمودند کہ جیش اسامہ را
از رفتن روم باز دارید وحال آنکہ عربہای اطراف مدینہ منورہ از اسلام
عودت نمودہ مرتد شدند ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمود قسم بخدا
نیست عنیران باز نمیگردانم لشکری را کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم متوجہ ساختہ وانمی گشایم لوای را کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بستہ باشد بعد ازان اسامہ رضی اللہ عنہ را فرستاد
اسامہ رضی اللہ عنہ بہر قبیلہ کہ ارادہ ارتداد را داشتند میرسید
اہل آن قبیلہ قوت وشوکت آن را دیدہ برخود میگفتند
کہ اگر اسلام قوت وشوکت نمی داشت این گروہ بمتابعت
بیرون نمی شدند لکن ما بایشان مقابلت نمیکنیم تا باہل روم
ملاقات کنند اسامہ رضی اللہ عنہ رفتہ رفتہ با اہل روم ملاقی شد
آنہارا مقتول و منہزم ساخت سالم مراجعت نمود انانیکہ ارادہ
ارتداد را داشتند بر اسلام خود ثابت گردیدند علماء کرام
کثر اللہ امثالہم این فرمودہ حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ را
دلیل بہ بزرگی علم شان آوردند کہ فرمود قسم بخدا تعالی
کہ مقاتلہ میکنیم کسی را کہ تفریق کند بین صلوۃ وزکوۃ و انیکہ
قسم بخدا تعالی اگر منع کنند از من انچہ را کہ بزمان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم می دادند اگرچہ زانو بند شتری باشد مقاتلہ میکنیم
آنشان را و نیز علماء برانند کہ حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ
اعلم صحابہ کرام رضی اللہ تعالی عنہم بود زیرا کہ در حکم مسئلہ کہ بر ایشان
واقع شد توقف کردند گمراہی بکر را حکم کردہ و بر دیگران ظاہر شد
بر حکم آن تصویب رجوع نمودہ بردانائی آن مقر شدند
و نیز باین فرمودہ شان را کہ بر آینہ جہاد میکنم مرتدین را تا قوت
گرفتن شمشیر در دست من باشد دلیل عظمت شجاعت و تصمیم رای آن
گرام شمردند و نیز ثابت گردانیدن جمیع اصحاب بعد از رحلت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 910 of 1140

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دلایل شجاعت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ
محسوب میگردد و این قصہ مشہور است ذکر آن باعث اطالت است
و ابن عساکر از حضرت علی کرم اللہ وجہہ روایت میکند کہ حضرت علی
رضی اللہ عنہ در روز وفات حضرت ابابکر صدیق داخل شدہ
و حال آنکہ پردہ بر جنازہ وی پوشیدہ بود فرمود
کہ دوست نمیدارم آنکہ ملاقات کند خدا تعالیٰ نامۂ اعمالیکہ
بہتر باشد از صحیفہ این مرد پوشیدہ و روایات متعددہ ازان
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحت رسیدہ کہ فرمود — لو وزن ایمان
ابی بکر بایمان الامۃ لرجحہم — یعنی اگر وزن کردہ شود
ایمان ابوبکر بایمان تمامی امت ترجیح می یابد و فرمود حضرت
عمر ابن خطاب رضی اللہ عنہ روایت کردہ است ابو یعلی
از حضرت علی رضی اللہ عنہ کہ فرمود بزرگترین مردم در اجر وی
مرد در جمع کردن قرآن شریف حضرت ابابکر است زیرا
کہ در قتال اہل یمامہ جمع کثیر از صحابہ کرام رضی اللہ عنہم شربت
شہادت نوشیدند فرمود کہ می ترسم از انکہ آتش قتال در معرکہ
قاریان کلام ایزد متعال شدہ بسیار یا از قراء کہ در سینہای
مردم است محو و نابود سازد آنرا رد فرمود ثابت را
بجمع آوردن و نقل دادن قرآن از رقعہا و شاخہای گوسفند
و از کتابہا و آنچہ در محفظہ اصحاب کرام ضبط بود ہمہ را
در یک صحیفہ نقل دادہ تا انیکہ در زمان خلافت حضرت
عثمان غنی رضی اللہ عنہ جمع کردہ شد ہمان کہ حضرت عثمان
از صحف حضرت ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ ضبط جمع فرمود
و دیگر از فضایل حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
تصرف دادن بیت المال است از برائے این امت
یعنی ابی عبیدہ بن جراح امام بخاری و مسلم از جابر رضی اللہ
عنہ روایت میکند کہ فرمود صلے اللہ علیہ وسلم لو جاء
مال البحرین اعطیتک ھکذا وھکذا وھکذا یعنی اگر
آمد مال غنیمت از جانب بحرین بتو میدہم ای جابر اینقدر اینقدر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 911 of 1140

اینقدر به مشت مبارک اشاره کرده میفرمودند چون مال غنیمت از جانب بحرین
بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد حضرت ابابکر فرمود اگر کسی
در نزد رسول صلی الله علیه وسلم قرض یا وعده داشته باشد در نزد
من بیاید و بگوید جابر میگوید که در نزد ابابکر فتنه قصه را بعرض
رسانیدم حضرت ابابکر فرمود بگیر مقدار را پس بقدر گرفت بعد در هم شد
حضرت ابابکر دو مقدار دیگر که جمله هزار پنجصد درهم شد بهته انصار
وعده آن حضرت صلی الله علیه وسلم برایم بخشید و اصحاب کرام از برای او
در مرض موت او گفتند ایا از برای تو طبیب را استخوا هیم فرمود که طبیب
در نزد من آمد و گفت من فعل کننده ام آنچه را اراده دارم ایشان
مراد او را دانسته سکوت را اختیار کردند و سبب مرض آن این بود
که یهودی طعام شان را زهر آلود کرده بود و بعضی گفتند در طعام
که هدیه آورده شده بود همراه حارص ابن کلاه که طبیب عرب
بود مشغول خوردن شدند حارص دست از طعام کشیده از برای
ابوبکر گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم دست از طعام بکش
که این طعام زهر آلود است این مقدار را که خوردیم یکسال بعد بمیت
آن با مضرت می بخشد همین بود که بعد از یکسال در یک زمان
وفات یافتند و در روایت دیگر حارص بن کلاه گفت که قسم بخدا
که این طعام مسموم است و یکسال بعد من و تو در یکروز وفات
خواهم نمود چون دست از طعام کشیدن همیشه علیل بوده تا اینکه
در روز موعود فوت گردیدند و گفته شده است که سبب
فوت آن زهر مار بود که گزیده بود پای مبارک آن را در غار
حرا چنانچه اثر آن قبل از وفات طغیان کرد یمکن
که این هر دو وسیله شده باشد حاکم از ابن عمر رضی الله
تعالی عنهما روایت میکند که فرمود سبب فوت ابابکر رحلت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که او را محزون و غمناک ساخته
جسد مبارک او را نحلیل نموده تا انکه فوت گردید رضی الله تعالی
عنه حاکم از شعبی روایت میکند که فرمود چگونه توقع کند کسی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 912 of 1140

ازین دیار دنی که بهترین عالم صلی الله علیه وسلم و خلیفه برحق آن ابابکر صدیقؓ
مسموم گردیدند القصه مشار مرض ابابکر صدیق رضی الله عنه این است که در هفتم
ماه می آید یوم دوشنبه هشتم جمادی الثانی سیزدهم از هجرت که روزی بسیار
سردی بود غسل کرده تب بر ایشان عارض گردید و ایشان را از برآمد
منع و بستری ساخت در انقضای پانزده روز روز دوشنبه ۲۲
همان سنه فوت گردیدند مدت عمر شان شصت و سه و خلافت شان
دو سال و سه ماه و ده روز شد و نقل شده است که عایشه رضی
در زمان شدت مرض ابابکر صدیق رضی در برابر سر مبارک شان
نشسته این تمثال میخواند لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی
اذا حشرجت یوما و ضاق به الصدر قسم بعمر تو که بی نیاز نمیگرداند
مال میراثی از جوان — زمانیکه نفس به غرغره افتاد و سینه را تنگ سازد
ابابکر رضی الله عنه فرمود نگویید این سخن را لکن مرا این بگویید و
جاءت سکرت الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید یعنی آمد
سختی مرگ بحق این است آنچه از آن کناره میگرفتی بعد ازان فرمود باین دو
جامه که در من است بشویید و مرا بدیشان کفن کنید زیرا که زنده بسوی
جدید محتاج تر است از مرده و آخر سخن شان این بود توفنی مسلما والحقنی
بالصالحین یعنی ای بار خدایا بمیران مرا مسلمان و ملحق گردان مرا به نیکو
کاران چون حضرت ابابکرؓ فوت گردید مدینه منوره از گریه و فزع
بار نجاح آمده بماند و در وفات آنحضرت بر مردم وحشت و پریشانی دید
حضرت عمر فاروقؓ جنازه شان را خوانده شب در حجره مبارکه نبی عایشه صدیقه
در جنب رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن شان نمودند محب طبری در
ریاض النضره می نویسد که روایت کرده امام ابوبکر محمد بن عبد الله
الخوارزمی و ابن سماک از اسد بن صفوان که دریافته بود رسول
صلی الله علیه وسلم را در حین رحلت گفت زمان فوت ابابکر صدیقؓ
مدینه منوره مانند روز وفات رسول صلی الله علیه وسلم از بسا گریه و فغان لبریز شد
حضرت علی کرم الله وجهه در روز وفات حضرت ابابکر صدیق فرمود انا لله وانا الیه
راجعون قطع شد خلافت نبوت تا آنکه بر در خانه که جنازه ابوبکرؓ در آن گذاشته
و پرده بران پوشانیده بود ایستاده فرمود رحمک الله یا ابابکر تو کنی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 913 of 1140

محل انس والفت وراحت ومعتمد بهترین عالم بودی توئی که مجلس
اسرار نبوی واهل شور مصطفوی بودی توئی که اول قوم در اسلام
وخالص تر ایشان در ایمان ومحکم تر آنها در یقین وترسگار ایشان
مرضای راد بزرگتر ایشان بودی از روای منقبت در دین خدای تعالی
واحتیاط کننده تر بودی برسول صلی الله علیه وسلم وایمن تر ایشان
براصحاب رسول صلی الله علیه وسلم ونیکوتر اصحاب بودی ازروی
محبت وبسیارتر آنها بودی ازروی منقبت وبلندتر ایشان ازروی
مرتبه ونزدیک تر ایشان ازروی وسیله ومشابه تر ایشان بپیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بودی ازروی خاموشی اشرف واکرم ایشان
بودی درنزد رسول صلی الله علیه وسلم بمنزله خیم دگوش بودی ونو
آنی که ظاهر گردی صدق پیغمبر خدا را زمانیکه کفار او را تکذیب کردند
نو آنی که جل وعلی در تنزیل خود ترا صدیق نامید وفرمود
وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ آنکسی که آمد بصدق
یعنی محمد صلی الله علیه وسلم وآنکسی که تصدیق داد او را یعنی ابابکر صدیق
رضی الله تعالی عنه مراد ست — وابن عساکر از علی ابن طالب کرم
الله وجهه روایت میکنند که حضرت علی رضی الله تعالی در تفسیر این
آیت چنین فرمودند وازین قبیل آیات کثیره در شان حضرت ابابکر صدیق
رضی الله تعالی عنه آمده بعضے ازان آیات این ست که حاکم وطبرانی
روایت میکنند اینکه حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه هفت نفر
غلام که بحیث اسلام خود معذب بودند خریده در راه خدا تعالی آزاد
گردانید از نزد حق جل وعلی شانه وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي
را تا آخر سوره در شان آن نازل گردانید ابن جوزی گفته ست اتفاق
علما بر آن ست که همین آیت در شان ابابکر رضی الله تعالی عنه نازل
شده وبوده ست پرهیزگار تر آن از سائر امتان وپرهیزگار تر دلیل
افضلیت ست بمفاد اِنَّ اَفْضَلَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ بتحقیق
شریف ترشما درنزد خدای تعالی پرهیزگار ترشما میباشد پس افضلیت
ایشان از سائر امتان از آیات کثیره ثابت شد ونیز احادیث بسیار
صریح در تائید اینکه سورهٔ واللیل اذا یغشی در شان حضرت ابابکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 914 of 1140

صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ وامیہ بن خلف نازل گردیدہ
است امیہ بن خلف بلال رضی اللہ عنہ را بجہت اسلام او در دلخ
اذیت و عذاب میکرد حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ او را خریدہ در
راہ خدای تعالیٰ آزاد گردانید بعد حق تعالیٰ این سورہ را در شان
آن وامیہ بن خلف نازل گردانید قولہ تعالیٰ اِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی
یعنی سعی حضرت ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ بلال را خرید و آزاد کرد
و سعی امیہ بن خلف کہ بلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بجہت اسلام
آوردن آن اذیت و تعذیب نمود از یکدیگر دور است بعضی را ثواب
و کرامت و بعضی را عقاب و ملامت مکافات میدہم این است فامّا
مَنْ اَعْطٰی وَاتَّقٰی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی فَسَنُیَسِّرُہٗ لِلْیُسْرٰی بدرستی
ہر کہ داد مال خود را در راہ خدای تعالیٰ و پرہیزگاری کرد از ترک کبائر
و تصدیق کرد بقرآن و نبوت توفیق آسانی میدہم او را در راہی کہ
سبب آسانی و راحت باشد در شان حضرت ابابکر صدیق است
رضی اللہ تعالیٰ عنہ وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰی وَکَذَّبَ بِالْحُسْنٰی
فَسَنُیَسِّرُہٗ لِلْعُسْرٰی مراد امیہ بن خلف است ترجمہ وآن کس کہ بخیلی
کرد بدادن مال در راہ خدای تعالیٰ یا در گفتن کلمہ ولی نیازی کرد و
تکذیب کرد وعدہ علی را بآسانی او را مشقت می اندازیم و در آیات
بعد ازین ہم امیہ بن خلف مراد است وَسَیُجَنَّبُہَا الْاَتْقَی الَّذِیْ
یُؤْتِیْ مَالَہٗ یَتَزَکّٰی ترجمہ و دور داشتہ است کنارہ دہم از آتش دوزخ
پرہیزگارتری را کہ میدہد مال خود را پاک میکرداند نفس خود را
حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ مراد است وَمَا لِاَحَدٍ عِنْدَہٗ
مِنْ نِّعْمَۃٍ تُجْزٰٓی اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْہِ رَبِّہِ الْاَعْلٰی و نبود جہت
کسی را در نزد او جزا دادن رضی اللہ تعالیٰ عنہ نعمتی کہ مکافات شود لیکن در خریدن
بلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ آزاد کردن آن جویندی رضای پروردگار
برتر خود را اراده داشت این آیت دلالت میکند بکمال خلوصیت
ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و لہٰذا بعقب آن میفرماید وَلَسَوْفَ
یَرْضٰی یعنی بزودی باشد کہ بر خدا ثوابی و خوشنود گردد و
ست وعدی بلند تر از تو چیزی و بعد از جناب خداوند کریم دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 915 of 1140

از جملہ آیاتی کہ دلالت بر فضیلت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ دارد ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته و ایده بجنود لم تروها یعنی دوم دو تن بودند نصرت داد خدای تعالیٰ او را وقتیکہ ہر دو در غار بودند دران ہنگام پیغمبر خدا از برای یار غار خود یعنی ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند اندوہگین مشو بدرستی خدای تعالیٰ بہمراہ ما میباشد اجماع کردند مسلمانان بر اینکہ مراد صاحب کہ در آیت ذکر شدہ ست ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میباشد این جہت است کہ منکرین صحبت ابابکر صدیق را با رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در غار باجماع کافر دانستند ۔ و رحمتی کہ سبب آرامش او در ایشان نازل گردانید و قوت داد خدای تعالیٰ رسول صلی اللہ علیہ وسلم را بلشکری کہ نمی دیدند و از جملہ آیاتیکہ دلالت بر صحت خلافت حضرت ابابکر میکند فرمودہ خدای تعالیٰ ست وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ترجمہ وعدہ فرمودہ ست خداوند کسانی کہ از شما ایمان آوردند و عملہای شایستہ کردند ہر آینہ خلیفہ گردند بدیشان در روی زمین چنانچہ بامتہای پیش خلیفہ میگردانید و ہر آینہ جای دہد بدیشان دین ایشان چنان شخصی را کہ رضائے او باشد و ہر آینہ مبدل کند خوف زیادشان را بامنیت زیرا کہ خلیفہ ہا ای پرستش میکنند خدای یگانہ را و چیزی بخداوند شریک نمی نمایند ابن کثیر میگوید این آیت مطابق بر خلافت حضرت ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میباشد ابن ابی حاتم از عبد الرحمن بن عبد الحمید ہروی روایت میکند کہ ثابت خلافت حضرت ابی بکر و عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہما درین آیت ست وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الآیہ و نیز از جملہ آیاتی کہ دلالت کنند بر خلافت ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میباشد این ست قل للمخلفین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 916 of 1140

من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا
حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما بگوای محمد صلی اللہ علیہ وسلم از برای بازماندگان
اہل بیابان زود است کہ خوانده شوند یعنی از طرف حضرت ابابکر صدیق
رضی اللہ تعالیٰ عنہ گروہی کہ صاحب کارزار ند مراد تکلمان
مسیلمہ کذاب ستد گفته اند مراد اہل فارس وروم خواہد بود کار
زار کنید و بکشید ایشان را یا اسلام بیاورند و یا ادای جزیہ را
اختیار کنند پس اگر فرمان برداری کنید خدای تعالیٰ از برای شما
مزد نیک عطا میفرماید و اگر روی بگردانید چنانچہ اعراض کردید
پیش از سفر حدیبیہ عذاب میکرداند شما را خدای تعالیٰ عذاب
دردناکی روایت کرده است ابن ابی حاتم و ابن قتیبہ رح کہ ہمین آیت
حجت است بر خلافت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و مراد بقوم
کہ درین آیت ذکر شده بنو حنیفہ کہ بعد از خلافت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم متابعت مسیلمہ کذاب را اختیار کرده مرتد
شدند و آن کس کہ مخلفین اعراب را دعوت بقتال کرده الی بکر
صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بوده است شیخ ابوالحسن اشعری کہ
امام اہل سنت است میفرماید اینکہ ابوالعباس بن شریح را اشتباہ
کہ میگفت کہ خلافت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در قرآن شریف
در ہمین آیت است زیرا کہ اہل علم اجماع کردند بر اینکہ بعد از نزول
این آیت کسی سلیم از حضرت ابی بکر دعوت بقتال نکرده و اول دعوت
آن قتال مرتدین و مانعین زکوٰۃ بود و این اجماع دلالت میکند بر
صحت خلافت و فرضیت اطاعت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و نیز حق جل و علا میفرماید فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا یعنی
اگر اطاعت کنید مسیلمہ را پس شما را خدای تعالیٰ مزد نیک و نیز خبر داده است
بکلام خود فان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا
الیما یعنی اگر روبگردانید از اطاعت بمانند پیش عذاب میکند شما را عذاب
دردناکی حق جل و علا روگردانندہ اطاعت را وعید بعذاب کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 917 of 1140

ابن کثیر و بعضی از مفسرین بر آنند که مراد بقوم که در آیت ذکر شد فارس و روم میباشند در بینصورت نیز حضرت ابابکر صدیق اول کس ست که تجهیز لشکر و دعوت بمقاتله ایشان نمود اگرچه تمام امر بدست حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان غنی رضی اللہ تعالی عنہما اختتام یافت ولی هر دو شعبه خلافت الی ابکر صدیق رضی اللہ عنہ بودند و اگر گفته شود که مراد بداعی که در آیت ذکر شد رسول صلی اللہ علیه وسلم میباشد حمل بدین زیرا که آیه شریفه مِنْ قَبْلِ ذٰلِكَ لَنْ تَتَّبِعُونَا ایما می آورد یعنی پیش ازین ایشان را دعوت بجهاد به کردیم متابعت نکردند و از همین جهت ست که مخلفین از اعراب در زمان حیات رسول صلی اللہ علیه وسلم بجهاد نرفتند و اگر مراد بداعی حضرت علی کرم اللہ وجهه گرفته در زمان خلافت شان از برای طلب اسلام بالکل مقاتله اتفاق نیفتاده بلکه مقاتله شان برای تحقیق امر امامت و رعایت حقوق آن بوده پس تحقق شد که همان داعی که در قرآن کریم ست چنان داعی ست که اجر حسن باتباع آن و عذاب الیم بمخالفت آن مسطور دیگی از خلفاء ثلاثه ست اول واصح و اساس ایشان حضرت ابابکر صدیق ست پس لازم آمد صحیح بودن خلافت آن بر هر تقدیر و نیز ازین قبیل آیا نکه دلالت بر فضیلت و صحت خلافت حضرت ابابکر صدیق ست بسیار ست در اینجا ذکر آنها باعث اطالت میگردد اگر کسی زیادت وقوف را اراده داشته باشد در کتب تفاسیر و احادیث مراجعت کند و روایت ست که ابوبکر رضی اللہ عنه در خطبهای خود میفرمودند باین مضمون کجا ست قاضیان نیک رای که بتوان خود تکبر میکردند کجا ست پادشاهانی که در بنای شهرها و قلعه ها و دیوارها میکوشیدند کجا ست کسانیکه در میدان حرب غالب می بردند و بدلاوری دیگران حرب را انجام میدادند زمانه همگی را مضطرب و زیر و زبر شان و هلاک گردانید و همگی در قبرهای تاریک جا گیر شدند چون حضرت ابابکر رضی اللہ عنه قتال اهل ردة را اراده و بعد ازان قتال اهل روم را در ضمیر داشت از اهل مکه دباقی مسلمانان طلب نفیر و امداد کرده و بدیشان نامه نوشت و نامه این بود بسم اللہ الرحمن الرحیم من عبد اللہ ابی بکر الی اهل مکه وسائر المؤمنین فانی احمد اللہ الذی لا الٰه الا هو واصلی علی نبیه محمد صلی اللہ علیه وسلم اما بعد فانی استنفرت الناس الی الجهاد وقد کتبت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 918 of 1140

الیکم والی المسلمین ان تسرعوا الی ما امرکم ربکم تبارک وتعالیٰ
انفرو خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل اللہ
ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون وهذه الایة انتم احق بها واهلها
واقل من صدق بها وقال لجعلها من ینصر دین اللہ فاللہ
ناصره ومن بخل استغنی اللہ عنه واللہ غنی حمید —
فسارعوا الی جنة عالیة قطوفها دانیة اعد اللہ للمجاهدین
والانصار ومن اتبع سبیلهم من الاولیاء الاخیار و
حسبنا اللہ ونعم الوکیل ترجمہ بدین مضمون از طرف بندہ خدا
ابی بکر بطرف شمایان اہل مکہ وباقی مؤمنان واضح خاطر میدارد کہ
اوّلا پروردگار خود را حمد وثنا میگویم وبر پیغمبر خدا محمد مصطفیٰ صلی اللہ
علیہ وسلم درود میفرستم وبعد اینکہ ہلگی را اعلان جہاد نمودم وشما و
باقی مسلمانان نامہ فرستادم تا در بجا آوردن امر پروردگار خود سرعت
وشتابی نمائید چنانچہ فرموده است باخفت وگرانباری بجہاد بیرون
شوید وبصرف کردن اموال ونفوس خود در راہ خداوند جہاد نمائید اگر
بدانید درین کار خیر دنیا وآخرت شماست وشمایان اہل مکہ بدین آیت
شریفہ احق واليق واوّل مصدقین وقول بحکم آن نموده شما میباشید ہر
دین خدا را نصرت دہید خداوند ناصر اوست واگر براہ خداوند بخیلی کنند
خداوند از وی بی نیاز است وخداوند غنی وستوده است نامہ را مہر
نموده بعبد اللہ بن حذافہ سہمی رضی اللہ عنہ دادند کہ برساند نامہ
را گرفته رفت وبشہر مکہ رسیده اہالی را خاسته فریاد برآورد مردمان
جمع گردیدند نامہ را بدیشان تسلیم نمود چون نامہ را خواندند وبسمع
قبول استماع نمودند سہیل ابو عمرو وحارث بن ہشام وعکرمہ
بن ابی جہل ودیگران ہمہ گفتند دعوت خدای خود را البرو چشم قبول
داریم وبقول پیغمبر خود محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم تصدیق داریم و
عکرمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ پسر ابو جہل گفت تا چند نفسہای خویش در انبیم دا قوام
مایان بغرا سبقت وپیش دستی نموده خود را در زمرہ سابقین داخل کردند
وہر کس بصدق واخلاص کار کند البتہ نجات یافته بہرہ ور میگردد
واگر مایان از زمرہ سابقین واپس ملندیم از فرق متابعین چرا واپس

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 919 of 1140

سابقان سابقان اند و لاحقان لاحقان امید داریم کہ فی الحال در
جملہ غازیان نوشتہ و محسوب گردیم بعد عکرمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن ابی جہل
در قبیلہ بنی فجزوم بیرون گردید و عموی وی حارث بن ہشام بہمراہ ثمان
بیرون شد و باہالی شہ کلیم بدیشان مجتمع گردیدہ قریب بیصد مرد شد ابوبکر
رضی اللہ عنہ بجہان باہل طائف نامہ نبشتہ روانہ فرمود آنہا چہار صد
مرد بیرون گردیدند و بعد از فراغت از قتال مرتدین باہالی یمن نامہ نوشتہ
روانہ فرمود و صورت نامہ چنین ست بسم اللہ الرحمن الرحیم
من خلیفۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی من قرء کتابی
من المؤمنین والمسلمین من اہل الیمن سلام علیکم اما بعد
فانی احمد اللہ الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو فان اللہ
کتب علی المومنین الجہاد وامرہم ان ینفروا خفافا و
ثقالا وجاہدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل اللہ فا
لجہاد فریضۃ مفروضۃ وثوابہ عند اللہ عظیم وقد
استنفرنا من قبلنا من المسلمین الی جہاد الروم بالشام
وقد سارعوا الی ذالک وشکروا ومن جوا وحسنت
فی ذالک نیتہم وعظمت فی الخیر حسبتہم سارعوا عباد
اللہ الی فریضۃ ربکم والی احدی الحسنیین اما
الشہادۃ واما الفتح والغنیمۃ فان اللہ لم یرض من عبادہ
بالقول دون الفعل ولا یترک اہل عداوۃ حتی یدینوا
بالحق ویقروا بحکم الکتاب او یؤدوا الجزیۃ عن ید
وہم صاغرون حفظ اللہ لکم دینکم وہدی قلوبکم
وزکی اعمالکم ورزقکم اجر المجاہدین والصابرین
والسلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
از طرف خلیفۂ رسول اللہ بہریک از مؤمنان ومسلمانانی کہ این
نامۂ من بدیشان خواندہ شود سلام بر شما باد بعد بطرف شما
حمد وثنا میگویم خدائی را کہ غیر از وی دیگر خدا نیست دانستہ
شما باد کہ خداوند بر ذمۂ مؤمنان جہاد را مقرر کردہ فرض نمودہ
است و مسلمانان را امر نمودہ است کہ سبک و گران بایجہاد بیرون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 920 of 1140

گردیدند چنانچہ فرمودہ است تبارک و تعالیٰ انفروا خفافا
وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل اللہ
بجہاد بیرون گردید سبک و گرانبار و جہاد نمائید در راہ خدا
بصرف کردن اموال و نفوس خود ہا بنابرین جہاد فرض مقدرہ
است و در نزد خداوند ثواب عظیم دارد و مسلمانان را خاستہ
بجہاد در و میان شام فرستادیم براہ خدا شتابید
دشمن بجای آوردند و با وجہ خوب از نیت خالص
بیرون گردیدند و خصلت شان در کار خیر عظیم
گردید ای بندگان خدا بفرض پروردگار خوشنا بید
واز دو خوبی یکے را پیش نہاد خود بگیرید یا شہادت
و یا فتح و غنیمت و خدای تعالیٰ بمحض قبول از بندگان
خود راضی نمیشود تا از قوہ بفعل نیاورند دشمن را فرو
گذاشت نمی کنند تا براہ حق گردن نہادہ ایمان آورند
و بحکم کتاب اقرار نمودہ جزیہ را بحالت ذلت و خواری
ادا نمایند ——— خداوند دین شما را محفوظ دارد
و دلہای شما را براہ ہدایت مستقیم داشتہ و عمل ہای
شما را پاک گرداند و مزد واجر جہاد کنندہ گان و صبر
کنندہ گان را بشما روزی کند والسلام علیکم والسلام
و برکاتہ و نامہ را بدست انس بن مالک ارسال فرمود
انس گفتہ است پاہالی یمن رسیدہ جناح جناح وقبیلہ
قبیلہ رفتہ نامہ ابوبکر رضی اللہ عنہ بدیشان خواندم
چون از خواندن نامہ فارغ شدم میگفتم الحمد للہ واشہد
ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ بسم اللہ
الرحمن الرحیم اما بعد بطرف شما من ایلچی فرستادہ
مسلمانان میباشم وچون می آمدم مسلمانان بلشکرگاہ ———
جمعیت داشتہ از رفتن شان بجہاد چیزی مانع نشود مگر انتظار
شما یان ای مسلمانان رحمت خدای بر شما باد بطرف
برادران خود شتاب نمائید و خود را برسانید و تمام کسانی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 921 of 1140

که بروی نامه خوانده میشد و از من این مقوله را می
شنیدند بوجه خوب اجابت میکردند و می گفتند
همین است که رفتیم همچنین وظیفه و کار خود را می نمودیم
تا به ـــ پادشاه را خبر رسیدم چون نامه را بوی
خواندم و این مقوله را ادا نمودم آب و یراق خود
خاسته و در ساعت به میان قوم ایستاده گردیده
و در امر تاخیر نمود و حکم باجتماع لشکری کرده جمع
های بسیار بروی گرد آمدند از اطراف یمن و در کار
مسارعت گردند چون اجتماع مردم را دید در وسط شان
ایستاده حمد و ثنا خداوند گفته و درود بر پیغمبر خدا فرستاده
بعد گفت ای مردمان محض فضل و مرحمت و نعمت خداوندی
ست درباره شما که حق تعالے بشما پیغمبری فرستاد و بر
شما کتابی نازل فرمود و پیغمبر احکام کتاب را
بوجه خوب بشما رسانیده راه راست را بشما تعلیم
داد از مفسدات شما را منع فرمود و چیزے که
هیچ علم شما نمی رسید بشما تعلیم داد و چیزی که رغبت
ـــ ندا شتید شما را رغبت و میل داد الحال -
برادران صالح شما بجهاد مشرکین خاسته اند و بطاعه
گرفتن اجر عظیم شما یان را خوانده هر کدام شما که می خواهد
بهمراه من بجهاد بیرون گردد در ساعت بسیاری
از اطراف یمن به جهاد بیرون گردیده به طرف
ابی بکر رضی اللہ تعالے عنه قدوم آوردند
پس رضی اللہ تعالی عنه گفته است ما و ا -
پس گشته چند روز از اردو سبقت نمودیم
ابو بکر رضی اللہ تعالے عنه بشهر مدینه بود و
لشکری بر حال خود بودند و ابو عبیده به
اماست لشکر مقرر بود که قبیله حمیر به همراه
عیال و اولاد خود ها بخدمت ابو بکر رضی اللہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 922 of 1140

عنہ رسیدند ابوبکر رضی اللہ عنہ بقدوم شان خوش
حال گردید و چون ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
دید کہ اہل حمیر بہمراہ عیال و اولاد آمدند روی
باصحاب نمودہ فرمود شما نگفتم کہ اگر قبیلہ حمیر
بہمراہ اولاد و عیال آمدند بدانید کہ حق تعالیٰ
مسلمانان را نصرت داد و مشرکین را دادہ اجل
خذلان گردانیدہ الحال ای مسلمانان مژدہ
دہ باشید کہ نصرت خداوند شامل حال شماست
گردید انس رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتہ است کہ
قیس بن ہبیرہ بن مکشوح مرادی کہ از جملہ
سواران شجاعان عرب در ہاشمکن جا داشت بود و از اشراف
و با شدت شان و از اقوام وی ناوی جماعہ
کثیرے بودند قدوم آوردند بخدمت ابوبکر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمدہ سلام نمودہ گفت تا کی
فرستادن لشکرہا را می تعالیٰ ابوبکر رضی اللہ عنہ
فرمود با انتظار قدوم شما را داشتیم قیس گفت ما ان
آمدیم ہر کدام کہ اول آمدند در حق ہدر کہ رد از فرمایند
این شہر جاے اقامت نیست ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ
عنہ بیرون گردیدہ پیادہ میرفت یزید بن ابو
سفیان را خاستہ تو ابوی منعقد گردانیدند و زمعہ
بن اسود بن عامر را از بنی عامر ابن لوی خاستہ
وحیلت ہا نمودہ فرستاد و ابوبکر رضی اللہ عنہ
پیش از فرستادن نامہ ہا خطرہ غزای رومیان
بدل وی افتادہ در قلب خود پنہان میداشت و
بہیچ کس اطلاع نداده بود در بن میان شرجیل بن
حسنہ رضی اللہ عنہ آمدہ گفت ای خلیفہ رسول اللہ می
خواہی بطرف شام لشکر بفرستی گفت آری خطرہ
بدل خود دارم لاکن بہ کسی اطلاع نداده ام این

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 923 of 1140

سؤال تو محض از خطرهٔ قلبی خود خواهد بود گفت
آری در خواب می بینم که شما بهمراه مسلمانان
بالائے گوهی می باشید و بهمراه ایشان پیاده
میروی تا به خیمهٔ بلندی که در بالائی کوه بود بالا شدی
بجماعهٔ مردمان نزدیک گردیدی و همین اصحاب همراه
تو می باشند بعد از همان خیمه بزمین نرم ریگ ناک
فرود آمدی که قریها و چشمه ها و کشت ها و قلعه ها بود و
فرمودی که ای گروه مسلمانان قصد کنید غارت
ها بر بالائے مشرکین زیرا که من نصرت و غنیمت را
از برای شما ضمانت میکنم و من هم در میان آنها
بودم و بهمراه من بیرق بود و بهمان براق متوجه
جانب قریه شدم و اهل قریه از من طلب امان کردند
ایشان را امان دادم بعد ازان آمده ترا در
حصار بزرگ که از برای تو فتح شده بود و بر تو
فرش در آنجا گسترانیده و محفل در آن جا آماده نمودند
دریافتم بعد ازان کسی از برائے تو گفت
که از خدا می تعالیٰ فتح و نصرت را مسئلت
نمای حق جل و علیٰ ترا اجابت میفرماید بعد شکر
بر دردگار خود را کرده و عمل بطاعت او بدار
بعد همان شخص سورهٔ اذا جاء نصر الله تا آخر برای
تو قرائت نمود شرحبیل رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرماید که درین
زمان چشم های ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ را اشک گرفت
و فرمود که کوه را که در بالائے آن می رفتیم تا به خیمهٔ
بلند رسیده و بر مردم نزدیک شدیم تعبیر این است
که لشکر ما را مشقت تمام فرا میگیرد بعد ازان غالب
میشویم و کار ما بلند می شود و اینکه دیدی فرود آمدن
ما را از خیمهٔ بلند بدین ریگ زار و کشت زار و چشمه
سار تعبیر این است که کار ما از مشقتے که دران بودیم بآسانی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 924 of 1140

مبدل میگردد و گفته من که قصد کنید غارت را بر ایشان تعبیر این است که توجه مسلمانان به شهرهای مشرکین و امر کردن من ایشان را به جهاد فی سبیل الله می باشد و اما همان بیرق که به همراه تو بود و بقریه از قریه جات مشرکین توجه نمودی و ایشان را اماکن دادی تعبیر آن است که تو یکی از امیرهای مسلمانان میگردی و فتح می کند خدای تعالی بردست تو و اما همان قریه را که فتح کرد خدای تعالی بردست من همان فتوحاتی است که حق جل و علی مرا روزی می گرداند و اما همان تخت و محفل که بر او نشسته دیدی اشاره بر این است که حق جل و علی مرا بلند و مشرکین را پست میگرداند و اما قرائت سوره اذا جاء نصر الله و امر کردن من بطاعت پروردگار به گمان که مرگ من است زیرا همین سوره زمانی که نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم دانست که رحلت آن نزدیک گردیده بعد ازان از دیده های مبارک حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه اشک جاری گردید و فرمود که هر آینه امر بمعروف و نهی از منکر کنم و مقاتله میکنم کسی را که ترک کند امر خدای عز وجل را و آرا استه می کنم لشکرها را بآن کسانی که در تمام دنیا از خداوند جلت عظمته تا اینکه بگویند که خدای یکی است و ادا کند جزیه را و حال اینکه ایشان خار و ذلیل باشند زیرا تا هنگامی که مرا پروردگار بمیراند هیچ قصوری از طرف من نباشد و در رسیدن من بجواب مجاهدین نقصان واقع نگردد بعد ازان حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه امیرها را امر کرده بجانب شام فرستاد عبدالله بن ابی اوفی رضی الله تعالی میفرمایند که چون حضرت ابابکر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 925 of 1140

صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ارادہ بتجہیز لشکر بجانب شام
نمود حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت طلحہ و
و حضرت عبد الرحمٰن بن عوف و حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت ابی عبیدہ
بن جراح و سعید بن زید رضی اللہ تعالیٰ عنہم در رؤساء مہاجرین و
انصار از اہل بدر و غیرہ را در نزد خود طلبیدہ و من در میان ایشان
بودم ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ نعمت ہای بیکران
خداوندی را باعمال حسنہ مکافات کردہ نمیتواند کرد پس از
برای خدای تعالیٰ است حمد کثیر و مکافات نعمتی کہ دادہ است
شما یانرا از جمع کردن شما یان بر دین واحد و اصلاح
نمودن عداوت ہای زمان جاہلیت و راہ نمابودن بدین اسلام
و حمد باد مر خدای را کہ خطر است شیطانی کہ مغضی باشد از
شما یان منع نموده و شما یان نیز از خود منع دارید و حال
طایفہ عرب را کہ از یک پدر و مادر اند ارادہ دارم اینکہ بر هم
ایشان را از جانب زدم بسوی شام اگر کسی از ایشان
ہلاک گردد شہید میشود و در نزد خدای تعالیٰ مر نیکو کاران را
مرتبہ است و کسی کہ زندگانی کند از ایشان در راہ دین خود
بداغہ میکند و سزاوار است از جانب خدای عز و جل
ثواب مجاہدین را رای من ہمین ست کہ گفتم و میچ یک رائی
را کہ با من موافقت کند حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ
تعالیٰ عنہ برخاستہ حمد خدا و درود مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم
را گفتہ فرمود حمد باد مر خدای را کہ خاص میکند از مخلوقات
خود کسی را کہ بخواہد و قسم بخداوند ما مان ہرگز کار خیر را پیش
دستی نکردیم مگر اینکہ تو ما را سبقت کردی ذالک فضل
اللہ یؤتیہ من یشاء ترجمہ این فضیلت از جانب خداوند
است میدہد او کسی را کہ بخواہد بتحقیق میداند خدای تعالیٰ کہ من
ارادہ دارم آنچہ تو در این امر گفتی و رائے ہمین است
کہ ذکر کردی و قضای خداوندی نیز در گفتہ تو موافق آمدہ
و خدای تعالیٰ ترا براہ راست ثابت گردانیدہ بفرست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 926 of 1140

به جانب ایشان سواران و پیاده گان و لشکران عقب
بعقب وا بدرستیکه خدای عزوجل ناصر دین خود و عزیز-
دارندهٔ اسلام و اهل اوست و وفا کننده است آنچه
وعده کرد است رسول خود را بعد ازان عبد الرحمن
بن عوف رضی الله تعالی عنه برخاسته گفت ای خلیفهٔ-
رسول خدا دم و بنو الاصفر شر حدیث بسیار محکم و ناجیه
ایست بسیار سخت گمان میکنم اینکه داخل شود سواران
بآسانی رائی من این ست که سواران را در اطراف ایشان
بغارت و چپاول بفرستی و بعد ازان نیز بجانب دیگر بهمین
منوال تا از اطراف و جوانب ایشان غنیمت
حاصل کرده مراجعت نمایند این امر باعث مضرت دشمنان
و تقویت لشکر مسلمانان میگردد بعد اقاصی اهل یمن
و مضر را در نزد خود طلبیده اگر اراده غزا را به نفس
خود داشته باشی خوب والا دیگری را که اراده دخواهش
تو باشد با ایشان بغزا میفرستی بعد برجای خود نشسته
و سکوت کرد و بزرگواران اهل شور نیز ساکت شدند
حضرت ابابکر رضی الله تعالی عنه رو به جانب
ایشان آورده فرمود شمایان درین خصوص چه رائی می
میدهید حضرت عثمان رضی الله عنه از جای برخاسته
حمد و ثنا ادا کرده و درود مصطفی صلی الله علیه وسلم
را بجا آورده فرمود میدانم که از برای اهل همین
دین بنهایت مشفقی چیزی را که از برای عامهٔ ایشان
رشد و صلاح باشد قصد و امضا نمای درین خصوص
مظنون و متهم نیستی حضار عالیمقدار از مهاجرین و-
انصار فرمودهٔ حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه را
تصدیق کرده و فرمودند آنچه مصلحت میدانی حکم و
امضا نمای ما یان سمعا و طاعتا فرمان بر داریم و
امر ترا مخالفت نمی کنیم و متهم نمیداریم فکر ترا ازین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 927 of 1140

قبیل سخنان و امثال آن در مجمع صحابہ کرام تذکار یافت حضرت
ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ از حضرت علی کرم اللہ
وجہہ پرسید کہ یا ابا الحسن توجیہ را ای میدہی علی
فرمود کہ تو شخص مبارکی و آثار میمنت از ناصیہ
تو ہویدا است اگر نفس خود یا دیگرے را بجہاد فرستی
انشاء اللہ تعالیٰ نصرت می یابی حضرت
ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ از برای حضرت علی
کرم اللہ وجہہ گفت بشارت باد ترا بخیر
از کجا دانستی و شنود از رسول صلی اللہ
علیہ وسلم شنیدم کہ فرمود لا یزال ھذا
الدین ظاھرا علی من ناواہ حتی یقوم
الدین و اھلہ ظاھرین یعنی
ہمیشہ ہمین دین غالب است بر کسی کہ دشمنی کند او
را تا اینکہ دین و اہل آن غالب شوند بعد ازان
ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت چہ عجب نیک
حدیث است یا ابا الحسن مرا خوش وقت گردانید حق
تعالیٰ ترا خوش وقت گرداناد در دنیا و آخرت بعد
ازان ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میان مردمان
برپا ایستادہ حمد و ثنای خدا را بر زبان راند
بعد ازان گفت ای مردمان حق تعالیٰ
بہ سبب اسلام بر شما انعام و در جنگہا
شما را غالب گردانیدہ و شما را بہ سبب
ہمین دین بر تمام ادیان بزرگی بخشیدہ خود
را برائے جہاد آراستہ و مہیا دارید کہ عزم
دارم شما را بطرف شام بغزای روم بفرستم
و بر شما یان امیرہا مقرر نمایم امیر بر رد گل از خود
را اطاعت نمودہ امرار خود را مخالفت نکنید نیت
و خصلت و طعمہ خود را نیک نمایند برائے حق تعالیٰ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 928 of 1140

یا رو ناصر کسی است که پرہیزگاری و نیکوئی کند عبداللہ
بن ابی ادفی گفت چون سخن خلیفہ تمام شد ہمہ
مردم سکوت کردند قسم بہ خدا کہ از ترس
غزا کردن زدم کسی ابو بکر رضی اللہ عنہ جواب
نگفت زیرا از کثرت شمارہ و غلبہ شان
معلوماتت داشتند بعد ازان عمر بن الخطاب رضی
گفت ای معشر المسلمین چرا جواب خلیفہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم را چیزے نگفتید و قتیکہ شما را
بہ طرف حیات شما دعوت کرد خالد بن
الولید بن العاص بر پای خاستہ بعد از حمد
و ثنای خداوند روی بہ طرف ابا بکر رضی گردانیدہ گفت
ما امر ترا مخالف در روگردان نیستیم تو صاحب
اختیار و ناصح و مہربان مائی چون خواندی اجابت
نمودیم و چون بفرمائی می رویم ابو بکر رضی اللہ تعالی
عنہ از گفتہ او خشنود گردیدہ برائے خالد دعا کردہ
گفت جزای خیر دہد خدائی تعالی ترا ای
برادر کہ اسلام آوردی برضا و ہجرت نمودی
برای ثواب بجہت احراز دین خود و اطاعت خدا
و رسول و اعلاء کلمۃ اللہ از کفار مکہ گریختی برو بجنگ
و جہاد کفار رحمک اللہ بعد ازان بخانہ رفتہ
شمشیر را حمائل کردہ زرہ پوشیدہ کلاہ خود را بسر نہادہ
نیزہ بدست گرفتہ سپر بدوش انداختہ بہ کمال
غیرت و مردانہ گی با قلب پر از حرارت
ایمانی آن شیر بیشۂ شجاعت یعنی پہلوان
رشید خالد بن الولید پس داخل مسجد
شدہ بر ابو بکر و باقی یاران سلام کردہ
گفت قسم بہ خدا اگر سر مرا کسی ببرد یا مرغ
مرا از بین آسمان و زمین برباید بہتر است بسوی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 929 of 1140

من از آنچه تاخیر کنم یا امر تو را مخالفت نمایم قسم بخدا که در دنیا راغب و برقرار
حریص نیستم بدانید که من شهادت میدهم بر اینکه نفس من و برادرهای من
و اعوان من و متابعان من در راه خدا جل جلاله مجبوبند که با کفار در راه دین
محاربه نمایند تا اینکه حق تعالی ان ها را نصرت دهد یا شمشیر ایشان را هلاک
گرداند ابوبکر رضی الله عنه فرمود امیدوارم که شما از خیرخواهان و نصیحت
کنندگان حق تعالی در بنده گانی وی باشید در اقامه نمودن حکم کتاب خدا و متابعت
کردن سنت نبی او صلی الله علیه وسلم پس خالد رضی الله عنه بار او ان ها اولاد
و متابعان و اهل بیت خود بیرون شد اول کسیکه در تهیه لشکر عجله شد
او بود بعد ازان بلال را امر فرمود که میان مردمان ندا کرد که ای مسلمانان
به جهاد دشمنان بطرف شام بیرون شوید بعد بسوی یزید بن ابی
سفیان و ابوعبیده بن الجراح و معاذ بن جبل و شرحبیل بن حسنه
کس فرستاده خواست چون حاضر شدند گفت میدانید شما را باین طرف
متوجه گردانیده ام و بر این لشکر شما را امیر میگردانم و با هر یک انچه لشکر قدر
داشته باشم میفرستم چون با دشمنان ملاقات و اتفاق بمقاتله نمودید
امیر شما ابوعبیده بن الجراح باشد اگر ابوعبیده بن الجراح نبود و جنگ
پیش آید امیر شما یزید بن ابی سفیان شود بعد ازان اشخاص موصوف
با دیگر مردمان رفته خود را برای جهاد آراسته کردند خالد رض بن سعید
که از عاملهای الحضرت بود از امارت استعفا نمود ابوبکر رض وی را عفو
فرمود بعد ازان مردمان همه روز بلشکرگاه ده و بیست و سی چهل و صد
جمع میشدند تا اینکه جماعت شان بسیار شد روزی ابوبکر رض با صحابه رضی الله عنهم
بیرون شدند آمدند تا بلشکرگاه رسیدند ابوبکر رض لشکر را عده دیدکه زیاده
ازان لازم نخواهد به صحابه خطاب نمود که برای فرستادن همین لشکر چه مصلحت
می بینید که بطرف شام بفرستم عمر رضی الله عنه گفت این عده لشکر را
برای بنی الاصفر کافی و مصلحت نمیدانم بعد ازان از باقی اصحاب خود
رای خواسته همه مثل عمر رای دادند ابوبکر گفت مصلحت اینست که
باطراف بنویسیم و مردم را به جهاد ترغیب نمائیم تا حاضر شود عده
که صلاحیت مقابله بنی الاصفر را داشته باشد دیگر اصحاب رای او را
پسندیدند ابوبکر رض مکتوب برای اهل یمن فرستاده ایشان اجابت نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 930 of 1140

متوجه جهاد شدند چنانچه بتفصیل آن سابقا ذکر شد که لشکر را اطراف شام
فرستاده و فتح و نصرت یافت اول لشکر یکه بعد از وفات رسول انام صلی الله علیه
وسلم فرستاد لشکر اسامه بن زید بود صحابه امارت او را حقیر داشته برای
عمر بن الخطاب گفتند که خدمت ابوبکر رفته بگوئی که یکی از ما را که از اسامه
کلان تر باشد امیر نماید وقتیکه عمر این سخن را با ابوبکر رض رسانید ابوبکر برجست
و ریش عمر را بدست گرفته گفت ثکلتک امک یعنی مادر بفراق
تو بگرید یا عمر شخصی را که آنحضرت امیر کرده بود من امیر مانی که وی را معزول کنم
بعد ازان ابوبکر بیرون شده در معسکر آمده لشکر را فوج فوج نموده
خود پیاده و اسامه بن زید سواره بود اسامه عرض کرد یا خلیفه
رسول الله یا تو سوار شو یا من پیاده میروم ابوبکر گفت قسم بخدا و ندکه نه من سوار
و نه تو پیاده میشوی بگذار که قدمهای من در راه خدا گرد آلود شود زیرا که غازی را
بهر قدم هفتصد نیکی و هفتصد درجه بالا میرود و هفتصد گناه ازوی محو میشود
اسامه در وقت باز گشتن خود توصیه نمود که خیانت نکنید و غدر در مال
غنیمت نه نمائید و زدی و مثله نکنید طفل صغیر و زن را و شیخ پیر را نکشید
درخت های خرما و درخت های میوه دار را قطع نکنید و نسوزنید گوسفند و گاو
و شتر را مگر برای خوردن ذبح نکنید چون به آنجاهیکه خود را در معبدها
برای عبادت محبوس گردانیده اند مرده آن ها را به عبادت خواهای
شان متعرض نشوید و بر قوم که از گروه شیطان و عابد صلیبند و میان سرهای
خود را تراشیده اند و بر دایره در سر خود را ترک کرده اند مانند دستمال
به شمشیرهای خود بزنید تا مسلمان شوند یا جزیه را بدهند
بطریق حواری شمارا بخداوند سپردم بروید بنام خدا یا یزید بن ابوسفیان
در نزد وداع همینطور معامله کرد که با اسامه کرده بود همراه یزید در وصیت
زیادت نمود انیکه چون فتحی بر خود و اصحاب خود تنگی مکن بر قوم و اصحاب
خود غضب منمائی مشوره کن ایشان را در تمام کارها عدل را اختیار و ظلم را
ترک کن زیرا قوم ظلم کننده بر دشمنان خود نصرت نمی یابند چون با دشمنان
خود ملاقات نمودید در وقت محاربه پشت نگردانید چون نصرت یافتید
زنان و کودکان و پیره های فانی را نکشید و چارپایان را فانی نکنید وقتیکه عهد
نمودید فریب نکنید مصالحه نشکنید در وصایای خود برای خالد بن الولید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 931 of 1140

گفت چون به عون خداوند برای کشتن اهل ردت برویدوزمین دشمن را داخل
گردید از خوردن آن سرزمین پرهیز نمائید زیرا من بر حمله بردن شما امین
نیستم توشه را ظاهر در نهمایان را پنهان دارید مجروح را نکشید زیرا
بعضی مجروح از جمله مقاتلین نیست در خوانهاد اخل مشوید که عرب را
فریب است سخن زدن را کم کنید زیرا چیزی که از برای تست محافظه اجرا
نمی شود ای خالد کار ظاهر لشکریان وغیره را تعقیب نمای امر پوشیده را
بخداوند تفویض نمای ترا بخدای که ودیعت را ضایع نمی کند سپردم
اسامه سابق تر از لشکرهائیکه ابوبکرؓ تجهیز نموده رفت به قبیله قضاعه
که مرتد شده بودند رسید آن ها را سرکوب نموده غنیمت گرفته بازگشت
مدت غیاب اسامه چهل روز بود تنفیذ لشکر اسامه از بزرگ ترین
امور برای نفع مسلمانان بود که بدل می پرورانیده بازدشتند ابوبکر بن
عیاش گفت از اباحصین شنیدم که میگفت مولودی بعد از نبیین
بهتر از ابوبکر متولد نشده زیرا در مقاتله اهل ردت بمنزله نبی از انبیاء
ایستاده است انس بن مالکؓ گفته صحابه قتال مانعین زکوة را مکروه
شمردند که اهل قبله اند ابوبکر شمشیر خود را قلاده کرده تنها بیرون شده
صحابه غیر از بیرون شدن بعقب او چاره ندیدند این دلیل روشنی است
بر شجاعت ابی بکرؓ بعد ازان علی را داد که خود او برگشته لشکر فرستاد
سابقاً ذکر شد که عمر رضی اللہ عنہ نیز از کسانیکه در قتال اهل ردت توقف
داشتند بود بعد ازان حق سینهٔ عمرؓ را مثل سینهٔ ابوبکر منشرح ساخت
که گفت والله ایمان ابابکر بر ایمان تمام امت ترجیح دارد بسبب
مقاتله با اهل ارتداد و از مقولهٔ عمرؓ چنیکه ابوبکر اراده مقاتلهٔ مرتدین را
داشت این بود که یا خلیفه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با مردم لفت
و نرمی نمای که وحشی اند ابوبکر گفت از تو امید نصرت داشتم مرا بخلاف
آن آمدی عجب در وقت جاهلیت سختی و در وقت اسلام سستی
کننده تکلیف مینمائی مرا که بشعر بافته یا به سحری مفتر ابا ایشان لفت
تمام کلاغم کلا دین تمام و وحی قطع گردیده آیا چیزی را از دین کم کنم
و من زنده باشم قسم بخدا اگر تمام مردم مرا عیب نمایند و مرا تعقیب
نکنند به شخصی خود با ایشان می جنگم بعض اصحاب به ابوبکر گفتند با عرب ها

نرمی کنید تا این امر گشاده شود زیرا این امر شدید الغور و مفضی بهلاکت بدون
دلیل است اگر یکطایفه از عرب مرتدی شوند میگفتم با یاران خود همراه شان
مقاتله کن حالا عرب همه متفق و همدست شدند زیرا بعضی مرتد و بعضی مانع
زکوة که مانند مرتد است و بعضی متوقف نظر میکنند که کار مسلمانان با مرتدین
چه میشود یکقدم پیش و یکقدم پس میروند و نیز با بوبکر گفتند مردم به مالهای
خود بخل میکنند کاشکی صدقه همین سال را ترک نمائید عیینه بن حصین فزاری
و اقرع بن حابس از اشراف عرب با بعضی مردمان بر مهاجرین داخل شده
گفتند عامه مردم غیر از ما که بر اسلام ثابت مانده ایم مرتد شدند از اسلام
دعزم دارند زکواتی را که برسول او امیکردند نهند اگر ما را قدری مال دهد
که ایشان را دلالت و استمالت نمائیم مهاجرین و انصار برای بکر داخل شده
گفتند مصلحت است که عیینه و اقرع را اطعام کافی بدهی که فرقه قوم عرب را
دلالت کنند و اسامه را باز گردانی زیرا ما امروز کم معلوم میشویم طاقت
مقاتله عرب را نداریم ابوبکرؓ به ایشان گفت غیر ازین دیگر مصلحت نمی
بینید گفتند نی ابوبکرؓ گفت همه علم دارید که امر پیغمبر به مشوره کردن است
در ان کاریکه از بین نرفته باشد و بان آیات قرانی نازل نشده باشد
حق تعالی شما را بقرار فرموده آنحضرت بر گرامی جمع میکنند و من هم یکنفر از شما یم
با شما مشوره میکنم نگر کنید بر انچه رای عمومی قرار گردد بر محکم ترا مری اجتماع
نمائید حق تعالی شما را توفیق میدهد من چنان مصلحت نمی بینم که بر
دشمنان خود سخت میگیرم سیکه بخواهد ایمان آرد و سیله بخواهد کافر شود
دیگر اینکه بر اسلام کسی را رشوت ندهید دیگر اینکه آنحضرت پیغمبر خود صلی الله علیه
وسلم نمائید و جنگ نمائید دشمن اسلام را چنانچه وی میکرد قسم بخدا
اگر یک زانو بند شتر را که در عهد آنحضرت میدادند حالا منع نمایند با ایشان
مقاتله میکنم تا از انها گرفته مستحق ان برسانم فکر من همین شما مشوره نمائید
هدایکم الله و قتیکه کلام وی را شنیدند گفتند رای تو بهترین رای ها است
ورای ما تابع رای تست بعد ازان برای تجهیز اسباب جنگ کمر بست عبد
بن مسعودؓ گفت اولا رای وی را قبلا بد میدانستم در اخیر رای او را
تحسین نمودیم ابوهریره گفت اگر ابوبکر خلیفه نمی شد کسی حق تعالی عبادت
نمیکرد روایت کرد دار قطنی که ابوبکر برای مقاتله مرتدین شخصا بر دابه خود سوار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 933 of 1140

شده علی رضی الله عنه دی را به نصیحت پس گردانیدند مذکور شد حاجت گرارنیست
وصحابه ازین ثبات ابو بکر ثبات بزرگتری دیدند ثبات روزی وفات
آنحضرت بود که مردم قدمهای شان لرزیده وعقلهای شان مختل شد
بعضی فوت پیغمبر را شک بودند تا اینکه عمر فاروق در آن وقت حاضر بود
شمشیر گرفته ایستاده شد گفت منافقین گمان میکنند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فوت گردید قسم بخدا که فوت نشده قطع میکند در آنوقت
ابو بکر در بلندی های مدینه منوره بود و بعضی مردم خبر دیده و بعضی
متحیرانه نشسته ابو بکر از منزل خود برآمده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
داخل شد که پرده روی مبارک اندخته بود ابو بکر پرده را از روی مبارک
دور کرده پیشانی مبارک را بوسه زده گفت پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله در زندگی و مردن پاک بودی آن فوت که خدا تعالی
بر تو فرض کرده بود پیش آمد مرا نیز نزد پروردگار خود یاد آور بعد ازین
پس جامه را بر روی مبارک هموار کرده از خانه بیرون شد که عمر همراه مردم
سخن میگفت ابو بکر وی را خاموش کرد روی بطرف مردم کرد چون
مردم دانستند که ابو بکر است عمر را گذارشده روی بطرف ابو بکر
نمودند ابو بکر رضی الله عنه بعد از حمد و ثنای خداوند گفت ای مردم اگر
کسی محمد را عبادت میکرد اینک محمد صلی الله علیه وسلم فوت گردید و اگر
خداوند را عبادت میکنید وی زنده است که هرگز نمیمیرد بعد ازان
آیه وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ
أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ
فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ را خواندی گویند
قسم بخدا مثل این آیت را مردم نشنیده بودند مگر از ابو بکر و نزول این
آیه شریفه بیکشنبه سال سوم از هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود سبب اندوه
شان بفوت آنحضرت فراموش کرده بودند عمر گفت قسم بخدا این آیت
از زبان ابو بکر نشنیدم مثلیکه پاهای من قطع شود تحمل نکرده الی
افتادم چون آگاه شدم که پیغمبر فوت گردیده در صحابه همین
وتزلزل بود تا اینکه تثبیت نمود آن ها را ابو بکر که خطبه خواند
دلالت وتثبیت نمود تا صحابه بعقلهای خود آمده حقیقت کار را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 934 of 1140

همین ثابت بودن ابوبکر دلالت دارد بر اینکه وی محکم ترین صحابه بود در رای خود
وکامل تر ایشان بود از روی عقل و علم براز در مسند خود از علی بن ابیطالب رض
روایت کرده که بکروز برای یاران خود گفت مرا از دلاور ترین مردمان خبر دهید
مردم گفتند تو نی گفت هرچه که منم با کسی مبارزه نکردم تا از وی انصاف
نگرفتم مرا بدلاور ترین مردم خبر دهید مردم گفتند نمیدانیم علی رض گفت دلاور
ترین مردم ابوبکر بود زیرا روزی بدر خیمه خود دید که عرب اورا عریش گویند
برای آنحضرت گرد انیدیم و گفتیم کیست شخصی که همراه رسول الله
صلی الله علیه وسلم باشد تا اینکه کسی از کفار بوی نزدیک نشود قسم
بخدا که غیر از ابوبکر کسی جرأت نکرد از ایمان که وی شمشیر خود کشیده
در نزد رسول صلی الله علیه وسلم ایستاده بود که کسی بوی نزدیک نشود دلالا
به شمشیر زده میشود پس ابوبکر رض شجاع ترین مردمان بود و نیز علی رض فرمود
که پیغمبر خدای را صلی الله علیه وسلم در مکه قبل از هجرت دیدم که یکی میگشد
و یکی میزد و میگفت تو آنی که خداهای متعدد را یکی گردانیدی علی گفت
قسم بخدا که نزدیک نشد کسی از ما مگر ابوبکر رض و میزد یکی او میکشید یکی را و میگفت
ایا میکشید شخصی را که میگوید رب من خدا است بعد ازان علی رض ردای را
که بر ابوبکر بود بالا کرده چندان گریست که ریش مبارک او تر شد بعد ازان
علی رض فرمود ایا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر رض باز مردم سکوت
کردند علی گفت چرا جواب نمیدهید مرا قسم بخدا که یک ساعت ابوبکر رض بهتر است
از مؤمن آل فرعون زیرا ایمان خود را پوشید و ابوبکر رض ایمان خود را اظاهر
میکند پس همین روایات که ذکر شد و ثبات او در روز وفات آنحضرت
و ثبات او از برای مقاتله اهل ردت همان چیز است که وا دار نموده است
اهل سنت را بر اینکه ابوبکر شجاع ترین مردمان بعد از انبیا صلوات الله علیهم
اجمعین میباشد براز در کتاب طوریات از امام محمد باقر بن زین العابدین
بن الحسین بن علی رضی الله عنهم روایت کرده که گفت شخصی برای علی بن ابیطالب
که می شنوم در خطبه خود میگوئی خدایا مرا اصلاح کن بانچه که اصلاح نمودی
خلفاء راشدین را خلفاء راشدین کیانند چشمان مبارک او از اشک سیلان
نموده گفت آن ها که دوستان نامند ابوبکر رض و عمر رض امامهای هدی آشیخهای
اسلام مردان قریش مقتدای مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسیکه بان ها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 935 of 1140

اقتدا کرد خود را حمایت نمود و کسیکه ایشان را متابعت کرد براه راست هدایت شد
کسیکه بآن ها تمسک نمود از گروه حق تعالی است گروه حق تعالی ستگار نهند
بیهقی از شافعی رضی الله عنه روایت کرد که مردمان در زیر پرادیم اسمان بعد از
رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر از ابو بکر شخصی را نیافتند که گردن های خود را
نهاده اطاعت کردند ابوزرعه دی و دارقطنی روایت کرده اند که بعضی
بر نفری میگذشت که شیخین را دشنام میداد این کس نزد علی رض آمده گفت
اگر آن ها نمید انستند که انچه اظهار دارند تو در دل داری هرگز چنین جرات
نمیکردند علی رض اعوذ بالله و رحمهم الله گفت فرود آمد دست آن مرد را
گرفته بمسجد برد و به جمع شدن مردم امر داد چون مردم جمع گردیدند خطبه
بلیغ خوانده گفت چه باعث است مردم را که برادر های پیغمبر ص و بروایت دیگر
رفیق های پیغمبر را به بدی یاد میکنند که آن ها سادات قریش و پدر مادر
مسلمان ها بودند و من بیزارم از انچه ایشان ذکر میکنند و بر ایشانست
عذاب الهی که صحبت نمودند رسول خدا را بوفا امر معروف و نهی منکر
می نمودند و حکم میکردند و عذاب می نمودند کسی را که مخالفت میکرد
الحضرت هیچ رای کامل مثل رای ایشان نمید انست و هیچ محبت را مانند
محبت شان زیرا محکمی عزم ایشان را امید انست تا انحضرت صلی الله علیه وسلم
از دنیا رحلت کرد از ایشان راضی بود و مردمان نیز از ایشان راضی
بودند و از زندگانی خود از امر و رای انحضرت تجاوز نکردند نه در حیات
و نه بعد از حیات بهمان حال فوت شدند رحمهما الله تعالی قسم بخدائیکه
ظاهر کننده دانه و خالق نطفه است که دوست ندارد ایشان را مگر مومن
و دشمن ندارد مگر شقی و بدبخت حب ایشان ثواب و بغض ایشان عذاب
بعد ازین ذکر کردار نمودن پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر را که بامردم
نماز گذارد و مرتبه علی را نیز میدانست بعد بیعت خود را با ابو بکر
بیان کرد و خلیفه ساختن ابو بکر عمر رضی الله عنهما ذکر کرد آگاه باشید
که بغض داشتن آن ها را کسی بمن رسانید که فلان مبغض آن هاست
او را حد و درهٔ افتراء میزنم اول کسیکه باعث بر سخن زدن در باره
شیخین بود عبد الله بن سبا یهودی که بظاهر اسلام آورده باطنا بر یهودیت
خود قایم بود به اسلام آوردن تفرقه نمودن مسلمانان را مقصد داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 936 of 1140

چنانچه وزیر یهود دین عیسی علیه السلام را تفرقه نمود همچنین تمسک انداختن را
اراده داشت چرا که طعن زدن بر اصحاب طعنه بر شریعت که از ایشان بامت
واصل شده و قتیکه عدالت ندانشتند بنا بزعم رو انقض اعتماد بصحیح بودن
چیزی از قران و شریعت نمیشود چون خبر ابن سبا بحضرت علی کرم الله وجهه
رسیده او را احضر کرد از انچه بنسبت بعلی گفته بود از وی پرسید ابن سبا
منکر شد و برا به شهرهای دیگر فرار نمود گفت تا من زنده باشم بامن در یک
شهر نباشد دار قطنی از طرق بسیار روایت کرد که به علی رسید که شخص
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را عیب میکند اشخص را خواسته عیب گفتن شیخین را
بروعرض کرد تا وی نیز اقرار کند اشخص نیز کی کرده منکر شد علی رض فرمود قسم
بخدائیکه محمد را بحق فرستاده اگر انچه رسیده بود من از تو می شنیدم یا اگاه
میشدم بر تو یا ثابت میکردم بر تو چنین و چنان فعل می نمودم بعضی از دلیل های
اهل سنت و جماعت بر صحت خلافت ابی بکر رض اقرار نمودن علی بران است
که دار قطنی و ابن عساکر و غیره روایت کرده اند که علی رض و قتیکه مقیم بصره
بود دو نفر بحضور او برخواسته گفتند که ما بان را از سیرت که بدان رفتار
می نمائی ما را خبر ده که ولایت داده شدی بر امت یا عهدی بود از رسول الله
صلی الله علیه وسلم که با تو عهد کرده بود ما بان را سخن گوئی زیرا تو معتمد و امینی
بران چیزی که شنیدی گفت اگر عهدی از انحضرت صلی الله علیه وسلم در امر خلافت
من می بود هرائینه ترک نمیکردم میباشم اول کسیکه تصدیق نبی صلی الله علیه وسلم
نماید نه انیکه اول کسیکه تکذیب وی کند اگر تصریح در خلافت من میبود منبر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم به شیخین واگذار نشده در امر خلافت میجنگیدم لکن
انحضرت صلعم کشته نگردید بغته وفات نکرد بلکه در مرض خود چند شبانه روز
درنگ کرد مؤذن آمده او را بنماز واقف کرد ابوبکر را بامر امامت مردم مقرر
نمود مرتبه مرا میدانست در ان وقت من حاضر بودم و مریض نبودم باوجود یکه
بعضی از ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم انحضرت را از امر نمودن ابوبکر منع کردند فهرا
گفت که شما صواحب یوسف اید ابوبکر را امر نمائید تا بمردم نماز گذارد بعد از وفات پیغمبر
ما بان در حال خود نظر کردیم کسیرا که پیغمبر ما اختیار نمود در نماز که بزرگترین امور دین
و قوام امت نیز اختیار کردیم که دو نفر از ما مخالفت نکرد همه بیعت کردیم الحق که
در امر خلافت مستحسن بود در روایتی که در نزد بایک کلام شد که مخالفت از دو نفر

صادر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 937 of 1140

صیادر نگردید پس حق ابوبکر را اراده کرده اطاعت نمودیم و در لشکر او غزا کردیم
انچه مرا میداد میگرفتم چون بغزا منفرستاد غزا میکردم و در نزد او مردمان را
بدره خود میزدم چون ابوبکر از میان مارفت عمر رضی الله عنه خلیفه گردید
وی نیز بان طریق که ابوبکر خلافت میکرد بیعت نمودیم او را مخالفت نکرد
از وی دو نفر استحقاق او را داشته با لشکرهای او غزا کردیم انچه میداد میگرفتم چون
بجهاد منفرستاد میرفتم بحضور او مردم را بدره خود میزدم چون آن فوت
گردید قرابت و سبقت و بزرگی در خواطر من گذشت گفتم خلافت ازمن
تجاوز نخواهد کرد مگر ازین مسئله احتیاط داشتم که خلیفه هر کار یکه میکند
در قبر ملحق میشود خلفا را دیدم که نفس خود و اولاد خود را از خلافت کشیدند
اگر لحاظ خلافت دستی میبود باید خلیفه ولد خود را جای نشین میکرد امر خلافت
بین چند نفر وضع شد که ازان جمله یکی من بودم گمان کردم که از من
عدول نخواهد کرد عبدالرحمن بن عوف از مایان عهد گرفت بر یکه اطاعت
کنیم کسی را که حق تعالی بر ما والی گردانیده دیدم که عهد برای غیر من گرفته شد
به عثمان رضی الله عنه بیعت کردند اطاعت خود را بر بیعت خود سابق
تر یافتم من نیز بیعت نموده حقوق او را ادا کردم و اطاعت او را لازم
دانستم با لشکر او غزا کردم بداد او قناعت میکردم اگر به غزا فرستادی
غزا میکردم در نظر او مردم را حد میزدم چون عثمان شهید شد دیدم که آن
دو خلیفه که خلافت را بواسطه امامت گرفته بودند گذشتند و بمن طوعا
بوی بیعت کرده بودم شهید شد مردم حرمین و کوفه و بصره بمن بیعت
نمودند دیدم شخصیکه نه قربت او مثل قربت من و نه علم او مانند علم من
و نه سبقت او مانند سبقت من و حقدار تر از وی بودم برای خلافت
حرکت کرد یعنی معاویه از طرق بسیار بطریق صحت نقل شده که بعد از
فوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس عم النبی برای علی گفت دست
خود را هموار کن تا تو بیعت کنیم و کسی مخالفت نکند علی از ین سخن ابا
نمود اگر چنان بودی که نفس بر خلافت او بودی هر آینه قبول میکرد و تاخیر
نمی فرمود با وجودیکه همراه او عباس و زبیر و بنو هاشم و غیر آن بودند
از هر بدی این قول شیعه بدتر است که میگویند علی نص مهد است
لکن محض برای تقیه پوشید پاک است علی از ین فعل حاصل انکه اخبار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 938 of 1140

در روایات بر صحت خلافت شیخین از علی رض و بر فضلیت شان که خیر امتند ثابت شده
باطرق و روایات بسیار که اشخاص ثقه روایت کردند از انجمله محمد حنیفه پسر علی رض
وغیره اگر شخصی تتبع روایات مذکوره بکند بصادر شدن همین اقوال از حضرت علی
یقین کرده از شک و شبهه خلاص میشود حافظ ذهبی گفته که این روایات
بحد تواتر رسیده از هشتاد و چند نفر از اصحاب روایت شده حضرت علی
در خلاد ملا این سخن ها را بیان فرموده بلکه در خلافت خود بر منبر کوفه بهمین مضمون
خطبه خوانده بحضوری بسیاری از صحابه رضی الله عنهم از همین سبب ائمه اربعه
چهارگانه و ائمه حدیث مثل صاحب بخاری و مسلم و باقی اصحاب کتب شش گانه
حدیث وغیره و اکثر سلف و باقی اهل سنت و جماعت به اعتقاد داشتن
و صحیح دانستن خلافت شیخین بر از علی اتفاق نموده اند سفیان ثوری فرمود
کسیکه بگوید علی در خلافت از ابی بکر حقیقتاً خطا کرده است ابی بکر و عمر و مهاجر
و انصار را گمان نمی برم که عمل او بآسمان برده شود باهمین اعتقاد دارقطنی
از عمار بن یاسر نیز چنین روایت کرده و از علی نقل نشده که گفته باشد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت او نص فرموده تصریح کرده باشد بلکه چون ازوی
پرسیده شدی انکار میکرد و چون رد نص علیه اللعنه بر کار این امر و بر نکار
اقرار صحت خلافت شیخین از علی رض سبب کثرت روات و تواتر قادت ند
زیرا خلافت شیخین و اطاعت علی خلافت شان را ظاهر بود که غیر از جاهل به ثار
و شخصی مبهوت ستیزه کننده انکار نمیکرد گفته اند این اقوال را علی رض جهت
تقیه فرموده اند این سخن شان در رفع و افترا است چه قدر تفاوتیست درین
مورد قوله تعالی الا لعنة الله علی الکاذبین ایا چگونه توهم میکند شخصی
که ادنی عقل و فهم داشته باشد تقیه را بر مرتضی علی رض با انیکه حق تعالی و پر اعقل
وافر و شجاعت کامل داده بود که غیر از خداوند از کسی ترس و ملامت کسی
پرواند اشت چه گونه این سخن ها را عاقل میگوید که وی در خلاد ملا در زمان
خلافت خود بر منبر کوفه حالیکه از روی امارت و جاری شدن حکم قوی بود
و هم این سخن ها بعد از مدتی از فوت شیخین بود ایا از چه می ترسید که تقیه
میکرد سبحانک هذا بهتان عظیم و از قبیح تر افترا آشان اینست که
میگویند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم به خلافت او وصیت کرده بود اصحاب
مخالفت کردند و علی نیز این امر را می پوشید و از ترس وقوع فتنه سکوت نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 939 of 1140

زیرا آنحضرت صلعم فرموده بودند که بعد از ایشان فتنه واقع نشود که شمشیر ها کشیده
وخون ها ریخته شود این سخن شان کذب و افترا و حماقت و جهالت است
چه قدر گمراهی بزرگیست چه گونه مستقل و متصور میشود که علی را ولایت و امارت
توصیه فرموده باشد بعد ازان او را از ریختن خون کسی که از قبول حق سر زده باشد
منع کرده باشد اگر چنان بود چرا شمشیر در صفین و قتال خوارج میکشید
باوجودیکه امیر خصما و اهل بیت و اصحاب او شمشیر کشیده مقاتله میکردند
وجلادت و مبارزه نمود هزارها را از مقاتلین خود حق تعالی وی را از
مخالفت وصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم پناه دهاد وچه گونه تصور میشود
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ناکشیدن شمشیر بر کسانیکه رفضه علیهم اللعنه
بگمان فاسد خود ایشان را کافر و مرتد و بدترین انواع کفر ظاهر میدانند
باوجودیکه حق تعالی واجب گردانیده محاربه و جهاد را با نصاری بعضی
ائمه اهل بیت نبوی صلی الله علیه وسلم فرمود که چون گفته این گروه گمراه را
ملاحظه کردم غیر از نیکه هوای شیطانی دیده شان را کور کرده که بر مفاسد
گفته های خود باک ندارند و عار و رسوائی که از بغاوت شان سر میزند
تامل نمیکنند و از نیکه نسبت علی رض را بغیر و خواری ننمایند بلکه این عار را تمام
بنی هاشم ملحق می سازند باوجودیکه بنی هاشم اهل امداد و شجاعت و غیرتند
دیگر چیزی نیست بلکه ازین قول شان لازم میشود نسبت نمودن
تمام اصحاب را بر این امر شنیع چه گونه تو هم میکند شخصی عاقل بر نیکه صحابه
بر نص خلافت علی رض اطلاع داشتند بدان نص عمل نمیکردند حالانیکه صحابه اطوع
ترین مردم برای حق تعالی و محکم ترین شان از روی وقوف بر احکام الهی
و دور تر مردم از نفس و هوا بودند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده خیر القرون
قرنی ثم الذین یلونهم یعنی بهترین مردمان قرنها قرن من بعد ازان
کسانیکه عقب ایشانند پس چه گونه باشد این امر در ایشان باوجودیکه
در میان ایشان عشره مبشره اند و بعضی از ایشان ابو عبیدة بن الجراح است
که امین امت است بقرار فرموده آن سرور لکل امة امین
وامین هذه الامة ابو عبیدة ابن الجراح چه گونه درین بزرگواران
باوجود این فضائل گمان کرده شود که بانچه در نزد شان از رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثابت شده ترک عمل نمایند زیرا این کار خیانت نمودن است

بقیه هر نوع را ایضاح و این
ایضاحات ابو عبیده بن جراح
صفحه ۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 940 of 1140

در دین پس این افتراء و کذب بے انسبت بایشان نمودن شرعاً و عقلاً و عادتاً
جایز نیست زیرا از نسبت نمودن افتراہا بذوات محترم شان تکذیب
آنحضرت ﷺ که شہادت بخیر و خوبی داده ثنای شان را گفته لازم می آید
و تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر است و واقع شدن کذب از پیغمبر محال است
زیرا که صدق پیغمبر بمعجزه ثابت شده پس آنچه مقتضی بسوی کذب نبی باشد
نیز محال است و چگونه از صحابه این امر متصور شود که آن حضرت فرمودند
لا تجتمع امتی علی الضلالة اگر وقوع این افتراها از ایشان روا باشد
امان و اعتماد در تمامی امور یکه از ان حضرت نقل شده از احکام و قرآن
رفع میشود و یقین بهیچ امری از امور دین حاصل نمیشود زیرا اصول دین
و فروع آن از صحابه بامت رسیده و پوشیدن نفس انسبت به حضرت علی
نمودن نهایت نقصان است زیرا ازین نسبت کم دلی و ظلم و خیانت
و پوشیدن حق اعاذنا الله تعالی لازم می آید و بهمین گفته و مقاله قبیحه شان
بعضی ملحدان نسبت نمودن علی رض بکفر سند گرفته که وی حق اگر خلافت
خلافت باشد کتمان نمود همه این اقوال دروغ و بهتان است چگونه
میگنجد برای کسیکه ادنی ایمان داشته باشد اینکه نسبت علی رض و باقی اصحاب را
به پوشیدن نفس نمایند با اینکه غیرت ایشان برای دین پیغمبر ﷺ و سختی غضب
شان نزد هتک حرمات الله مشهور بود تا اینکه پیش روی مبارک مقاتله
و پدر پسر را و پسر پدر را بجهت رضای خداوند بقتل میرسانیدند پس شخصیکه
ایمان بخداوند داشته باشد ادنی نقصانی یا سکوت را بر ایشان نسبت
نمیکند زیرا که حق تعالی ایشان را از هر پلیدی و نقصان پاک نموده و شهادت
بصدق شان داد که اولئک هم الصادقون و نیز خبر داد که حق تعالی
از ایشان راضی شد که رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم
و ایشان وعده حسنی نموده که جنت باشد بقول خود که وکلا وعد الله
الحسنی و نبی صلی الله علیه وسلم بهر خیر و برکت و خوبی شان شهادت
داده تا حال وفات آن حضرت از ایشان راضی بود بر چیزی از افترآت
رافضیان و غیره اقدام نمی ورزد مگر شخصی که در ازل حق جل و علی گمراه نموده
داغ خذلان بر پیشانی او نهاده تا به خسران عظیم رجوع نموده در آن دوزخ
شود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 941 of 1140

شود که بدجائیست دو نرخ از خداوند نبی نیاز سلامت خود و باقی مومنان
انکه بچه این اشرار بدبخت دران افتاده اند مسئلت میکنم بدی دقیق
گفته اینطایفه اشرار را به بین که میگویند که صحابه بتصریح امر بر خلافت علی رض داشته
لکن بسبب عناد و مکابره انقیاد نکردند ازین قبیح تر انکه حضرت علی رض خلافت
تقیتة ترک داد تمام این سخنان دروغ و افترا بود که مخبر بکفر صحابه رضی الله عنهم
میشود اعاذنا الله و جمیع المسلمین من هذه الکلمات القبیحة بیهقی
از امام حنیفه روایت کرده که گفت اصل عقیده شیعه سراه داشتن صحابه است
تصریح بر شیعه نموده زیرا که بدی عقیده شان از رافضیان کمتر است زیرا
که رافضیان قایل بکفر صحابه اند زیرا گمان شان صحابه بطریق بستر نه کار
نص صریح نمودند که خلافت علی رضی الله عنه باشد ابو کامل که رئیس فضیه است
بران زیادت نموده که قایل بکفر علی شده که دی آن ها را بکفر شان باز کرده
که امر امامت خود را ترک کرده از علی رض بتواتر نقل شده که وی بصحت خلافت
ابی بکر رض و عمر رض و انکه ایشان افضل این امت اند اقرار نموده و نیز متواتر
نقل شده که عمر رض علی رضی الله عنه را داخل مجلس شوری نموده و علی رض قبول
نمود ملحد انکه طعنه در دین و قران زده اند سند شان یاوه سرایی های
شیعه ها در رفض است زیرا که دین و قرآن شریف که بما رسیده از راه
صحابه است رض از جمله طعن ملحدان اینست که میگویند و بقران شریف
اعتراض می نمایند که چگونه خدا تعالی میگوید که کنتم خیر امة
یعنی در علم خدا تعالی شما بهترین امت ها بودید چه خیریت است که همه شان
بعد از فوت پیغمبر خود بنا بگفته رافضه کافر شدند مگر شش نفر و مانند آن رفضه
سبب ارتداد را به گمان باطل خود ابا کردن صحابه را از قبول نص بر تقدم و
خلافت علی رض میدانند چون بکلام اینها نظر نمائی میدانی که ماخذ ایراد و اعتراض
ملحدین نقط کلام رفضه است قاتلهم الله انی یؤفکون زیرا که اینها
برین دین پاک از یهود و نصاری و دیگر فرقه ها گمراه مضر تراند از علی رض
صراحة نقل شده که فرموده است این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق
میشوند بدترین آن ها طایفه ایست که ادعای محبت مرا داشته امر مرا
مینمایند مشتمل بودن کلام شان بر افتراء و کذب و اختیار نمودن تمایل
و بدعت ها و عناد ها تا انیکه ملحدان بذریعه سخنان شان بر طعن دین و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 942 of 1140

مسلمانان قدرت یافتند دلیل روشن بر بدی آن ہاست — قاضی ابوبکر باقلانی فرموده که از ین سخنان رفضه و عقیده باطل شان ابطال دین اسلام بالکلیه لازم می آید زیرا هرگاه اجتماع صحابه بر کار بخصوص ممکن باشد — نقل در وغ و اتفاق بر کذب هم از ایشان محال نیست پس ممکن است جمیع احادیث را که صحابه نقل کرده اند در وغ باشد باوجودیکه حق سبحانه ایشان را از در وغ پاک گردانیده و نیز باید انچه باقی امت ها از رسل و انبیا نقل نمودند در وغ باشد برزعم رافضیان چه هرگاه در وغ و افترا در ین امت که بهترین امم است ادعا نمایند درباره باقی امت بطریق اولی ممکن و جواز دارد پس نگر نمای که این چه مفسده ها که مرتب نموده اند تا انبیه — ملاحده ملاعنه اساس یاوه گوئی ها را بران نموده اند و چگونه افتراها ست هلاک گردانیدشان را خدا یتعالی — بیهقی از امام شافعی رحمة الله علیه نقل نموده که گفت از اهل هوا کسی سخت تر بدر وغ گفتن از رفضه نیست دار قطنی از عمار یاسر رضی الله عنه روایت کرده که گفت هر کس بگوید که علی رض به خلافت از ابی بکر و عمر رضی الله عنهما حق دار تر بود حقیقتا ابوبکر و عمر و جمیع مهاجرین و انصار را مخالفت کرده است — امام مالک رحمة الله علیه فرموده از قول حق تعالی در شان صحابه رض که فرموده لیغیظ بهم الکفار معلوم میشود که طایفه رفضه کافرند زیرا که صحابه آن ها را بغیظ و خشم آورده اند هر کس که بر صحابه غیظ نماید بیشک کافر است این آیت ماخذ و دلیل است در اثبات کفر آن ها ازهمین سبب شافعی رحمة الله علیه در یکی از دو قول خود امام مالک رح در تکفیر رفضه موافقت کرده جماعتی از ائمه نیز امام مالک را متابعت نمودند ابن اثیر در تاریخ خود مسمی به کامل در بیان حوادث دو صد و نود و شش در نزد ذکر ابتدا ء دولت عبیدیین تصریح نموده که چون حق تعالی سید الاولین و الاخرین سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم را بر خلق فرستاد این امر بر یهود و نصاری و روم و فارس و قریش و باقی مردم عرب گران و دشوار آمد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم به سفاهت و بی عقلی هوشیاران کرده دین ها و خدا های شان را عیب کرده جماعات آن ها را متفرق گردانید به براندازش رسول و دین اسلام اتفاق و اجتماع نمودند حق تعالی شر ایشان را از جیب خود کفایت نموده رسول خود را بر ایشان نصرت و کسی که هدایة

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 943 of 1140

نصیب او بود ایمان آورد و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دار فانی انتقال نمود باز نفاق بین شان پیدا شده بعضی از مردم عرب بگمان اینکه صحابه ضعیف شدند مرتد گردیدند تا اینکه ابوبکر رضی الله تعالی عنه با ایشان جهاد نموده مسیلمه کذاب را کشت مرتدان را بدین باز گردانیده با اهل فارس و روم جهاد و غزا کرد چون ابوبکر وفات کردند مردمان بگمان افتادند که بفوت وی اسلام و اهل آن ضعیف میشود تا اینکه عمر ابن الخطاب خلیفه گردیده خوار و زار و برهم گردانید فارس و روم را در شهرها و ممالک شان استیلا یافت منافقان خفیه ابولؤلؤ مجوسی را فرستادند تا او را به شهادت رسانید بعد ازان منافقان مطمئن گردیده خوشوقت شدند که نور اسلام و چراغ دین بفوت او گل میشود چون عمر در وقت فوت خود عثمان را خلیفه کرد فتوحات آن زیاد و ممالک اسلامی وسعت یافت در امر شهادت او نیز مداخله کردند تا شهید شد بعد ازان علی کرم الله وجهه بر سریر خلافت نشست بهر وجه بامر ولایت قیام نمود چون دشمنان دین از برانداختن دین اسلام بزور و غلبه مایوس شدند به وضع نمودن حدیثهای دروغ و به شک انداختن مردمان ضعیف العقل و نادان در امور دینیه شان شروع نمودند چنان امور دینیه که محکم و مضبوط ساخته آن ها را محدثین و حکم نمودند به فساد احادیث صحیحه بتاویلات فاسده خود و طعن بران باز زدند و تشیع خود را اظهار نمودند که یعنی گروه اهل سقیم اینکه مال خود را بوشیده مردم عامه را فریب میدادند اصحاب ایشان در شهرها متفرق شده اظهار زهد و عبادت نموده خلق را باظهار دین فریب میدادند حالانکه ایشان برخلاف دین عقیده داشتند طعن صحابه را بسیار نمودند زیرا که میدانستند که طعن صحابه طعن شریعت است زیرا که از صحابه شریعت بمردم رسیده برای اینکه متابعت شان را نمودند مال های بسیار میدادند تا اینکه مذهب باطل خود را آشکارا گردانند ما نمایند ازین بیانات دانسته شد که همه گی و تمامی اساس مذهب شان طعن صحابه که مستلزم طعن شریعت است قاتلهم الله انی یفکون و چون کلام طویل است باید باتمام کلام که تعلق به خلافت ابوبکر رضی الله عنه دارد و ذکر بعضی از خوبی ها و حسن سیرت و دست بجوع نمائیم یکی ازان فضایل آنست که گفته اند روزی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 944 of 1140

خطبه خوانده حمد و ثنای خداوند و درود پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته بعد ازان فرمود
که بدبخت ترین تمام مردمان در دنیا و آخرت ملوک و پادشاهان است مردم سری
خود را بطریق تعجب بلند کردند گفت چیست شما را که تعجیل مینمائید به طعن زدن
من بعضی از ملوک کسان اند که چون پادشاه شدند حق تعالی میل شان را از انچه
در دست ایشان است برده میل شان به چیزیست که در دست غیر ایشان است
حق تعالی باشب نیمه عمر شان را کم میگرداند و ترس را در دل آن ها مستولی میگرداند
که مبادا این مملکت از دست من برود ناچار بر مال قلیل مردم حسد و بر ایشان بسیار
شان خشم میکنند از فراوانی دل تنگ شده لذت حیات ازوی قطع میشود از کار
خود عبرت نمیگیرد با مردم دانا مجالست نمیکنند که از ایشان چیزی بیاموزد ایشان
مثل سرایند که بظاهر شان مردم فریب خورده در واقع هیچ نیست بظاهر
مسرور می نمایند و در باطن اندوه گین چون از سلطنت افتاده آب
زنده گانی فرو رفت تاریکی در روشن گردید حق تعالی با او به سخت ترین حساب
محاسبه مینماید عزت او را در آخرت کم میگرداند که او عزت خود را در دنیا دیده است
باید که مردم فقرا کسانی اند که رحمت الهی شامل حال ایشان است و آگاه باشید
که مؤمن کسیست که بکتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم کند بدانید
که شما امروز در زمان خلافت نبوت و طریق مستقیمید زود است که بعد از
من ملوک را معاینه کنید که بسان مار و عقرب بیش میزنند و ستیزه مینمایند
و به بینید مرد های بسیار بخل کننده و خون ناحق را مباح
کار های باطل رواج یافته مسجد های خود را لازم گرفته مشورت را از یکدیگر
در قرآن طلب نمود جنگ در طاعت و عبادت زنید بعد از مشوره کار های
شما باید بعزم متین باشد عقد و بیعت شما باید بعد از بسیار گفتگو و مناظره ها
باشد چون باین صفت بودید که شهر ها جستجو و طلب نمودید حق تعالی
برای شما فتح میکند زود است که حق شهر های خود را برای شما مفتوح نماید
مانند شهر های نزدیک در بعضی خطبه های خود فرمود که حق تعالی محمد صلی الله
علیه وسلم را رحمت برای کافه مردمان و حجت و هادی شان فرستاده
در وقتیکه مردم در بدی احوال و تاریکی جهالت بودند که دین شان بدعت
و دعوت شان افترا و کذب بود حق تعالی بذریعه محمد صلی الله علیه وسلم
دین را عزت و غلبه داده میان دلهای شما الفت انداخته شما را بیکدیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 945 of 1140

مهربان گردانید پس ای مسلمانان بسبب نعمت خدا یتعالی برید گر برادر گردید
و فرمود که وصیت میکنم شمارا به ترسیدن از خدا یتعالی در هر امر و حال که وی
بزرگ است و وصیت مینمایم شمارا در لازم گرفتن صدق در هر چیزیکه دوست میدارید
باید بد میشمارید زیراکه در ای سخن حق و راستی خیر و خوبی نیست زیراکه
شخصی که سخن دروغ میگوید بگفته خود فخر میکند کسیکه بدروغ فخر کند هلاک
میگردد به ترسید از فخر کردن چه جای فخر کردن است برای کسیکه از خاک
پیدا شده پس خاک میشود امروز زنده است فردا مرده باید که درین هر
روز زنده گی عمل نیکو کند و خودرا از جمله مرده ها محسوب دارد هر چه که برشما
پوشیده است یعنی هر امری که برشما پوشیده شد علم آن را به حق تعالی حواله نمایید
که به حقیقت آن داناست از برای نفس ها خود نیکی ها و خیرها پیش فرستید
که بی کم و نقصان به شما میرسید ای بندگان خدا از خداوند تقوی نموده
ملاقات وی را انتظار برید و از گذشته گان عبرت گیرید که شما هم میروید
از ملاقات کردن پروردگار و خراداون بگناهان صغیره و کبیره ناچار یست
مگر آن گناه را که خدا یتعالی برشما پوشند زیراکه خداوند بسیار بخشنده
و مهربانست بر بندگان خود از نفس های خود بترسید از نفس های خود
بترسید از خداوند یاری و نصرت خواهید زیراکه بازگشت از معصیت
و قوت بر طاعت نیست مگر از طرف خدا یتعالی بعد ازان این آیت را
خواند که ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علی محمد عبدک
ورسولک افضل ما صلیت علی احد من خلقک وصل لنا
بالصلوة علیه والحقنا به واحشرنا فی زمرته واورد نا لحوضه
اللهم اعنا علی طاعتک وانصرنا علی عدوک در خطبه دیگر بعد
از انکه حمد و ثنای معبود را نموده گفت شمارا بتقوای خدا وصیکه بروی
تاگویید چنانچه سزاوار است و از انکه خوف و رجارا باهم مخلوط نمایید
و تضرع و الحاح را در سوال خود جمع نمایید زیراکه حق تعالی باین سبب
بزکریا علیه السلام و اهل بیت او ثنا گفت که انهم یسارعون
فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین
یعنی آن ها در خیرات مسارعت نموده ما را به رغبت و خوف خوانده برای

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 946 of 1140

خاشع میباشند بعد ازان گفت اعلموا عباد الله حقیقتا حقتعالی نفس های شمارا
بحق خود گرو گرفته و برین گروی بهمان شمارا اخذ و به قلیل فانی کثیر باقی را
عوض داده این کتاب خداوند است در میان شما که عجایب آن فانی و لو
آن منطفی نمیشود بگفته وی اعتماد نموده از کتاب او نصیحت گرفته برای روز
تاریک در دی نظر نمائید که حقتعالی شمارا برای عبادت خود خلق و کرام
الکاتبین را بر شما موکل کرده انچه میکنید میدانند ای بندگان خدای
بدانید که شام و صبح در معرض اجلید که علم آن از شما پوشیده است
اگر قدرت دارید که چون اجل شما در رسد و شما در عمل خدا باشید اگرچه مقدور
نیست مگر بعون الهی در خالص نمودن عمل خود پیش از رسیدن اجل خود
سبقت نمائید اگر در اعمال خود اهمال ورزید به بدی اعمال خود واگذار
میشوید که قوم های بودند که مردن و اجل را برای غیر خود میدانستند زنهار
که شما مانند شان نباشید فالوحا الوحا النجا النجا که در عقب
شما جوینده است که امر دی نافذ و سیر آن سریع است اخر دعای ابو بکر رض
در خطبه وی این بود اللهم اجعل خیر ایامی یوم القاک یکبار خطبه خواند گفت ایها الناس
شما این آیت را قوله تعالی یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم
لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم را میخوانید و بر غیر تاویل آن تاویل
میکنید من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که مفهوم او چنانست

که عمل به معاصی نماید در میان ایشان کسی که قدرت بر کار داشته موجود باشد
و کار نکند آگاه باش که شک نیست که عذاب از حقتعالی بر ایشان عام میکند
از کلام اوست رضی الله عنه که برای خالد بن الولید گفته از شرف بگریز
که شرف ترا تعقیب کند و بر موت حریص باش که حیا برای تو انعام شود چون
اهل یمامه بعد از قتل مسیلمه کذاب بطریق وفد نزد او آمدند برای شان
گفت صاحب شما یعنی مسیلمه چه میگفت از انچه وحی بر خود گمان میکرد
گفتند یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را اعفو فرموده بگذار گفت چاره
نیست باید بگوئید گفتند میگفت یا ضفدع کم تنقین لا الشراب
تمنعین ولا الماء تکدرین لنا نصف الارض ولقریش نصفها
ولکن قریش قوم لا یعدلون یعنی ای ضفدع چه قدر نقانق میکنه شامیدن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 947 of 1140

منع و نه آب را بکدر می سازی برای ما نصف زمین برای قریش لکن قریش
قوی اند که معادله نمیکنند ابوبکر رض فرمود ای شما را این سخن از زبان الله و پیغمبر
نمی برآید بکجا برده بود شما را از جمله دعای حضرت صدیق رض این بود که
اللهم انی اسئلک النصف من نفسی والزهد فیما جاد ذ للکفاف
چون قوله تعالی من یعمل سوء یجز به نازل شد ابوبکر رض گفت یا رسول الله
بعد ازین آیت خلاصی کجاست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بیامرزد ترا
خدا یتعالی ای ابوبکر ایا تو بیمار نمی شوی ایا ترا آزاری نمیرسد آیا غمناک نمی شوی
این همه چیزیست که جزای بدیها میشود چون صدیق رض کسی مدح کردی میگفت
خداوندا تو دانا تری من از نفس من و من بخود دانا ترم از ایشان بگردان مرا
بهتر از انچه گمان میکنند و بیامرز از من انچه ایشان علم ندارند مرا انچه میگویند
مواخذه منمای حضرت صدیق از جناب نبوت مآب روایت کرد که گفت از
حق تعالی عافیت را سوال نمایید که کسی را بهتر از عافیت داده نشد مگر یقین مراد
به یقین عافیت قلب است از مرض جهل و شک پس عافیت قلب از عافیت
بدن اعلی تر است از کلام اوست که منصور مود کسیکه قدرت مگر به دارد گه به
نماید و کسی قدرت ندارد بزور خود را اگر به آورد یکبار مرغی را دیده گفت کاشکی
من مثل تو می بودم و از جنس بشر نمی بودم امام غزالی در کتاب احیاء العلوم
گفته که تمام آنچه ابوبکر رض در ایام خلافت خود گرفته بود شش هزار درهم شد
آن را به بیت المال تاوان داد یکمرتبه از کسب غلام خود شنوشید از غلام خود
سوال کرد گفت از کهانت کسب نمودم نگشت خود را بدنان خود در آورد
قی نمود چنان در قی مبالغه میکرد که گمان میشد که نفس وی بیرون میشود بعد
ازان گفت خداوندا از انچه داخل عروق و روده ها گردیده از حضرت تو
معافی میخواهم چون رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده گفت ایا نمیدانید
که در شکم صدیق داخل نمی شود مگر طیب — روایت شده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده که آیه ولمن خاف مقام ربه جنتان
در شان ابی بکر صدیق رض نازل شده وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که بنده میان دنیا و ملاقات خداوند مخیر کرده شد آن بنده جانب لقای را
اختیار کرد ابوبکر رضی الله عنه از شنیدن بگریه آمد زیرا ازین گفته
نزدیکی اجل آنحضرت صلعم را فهمید این معنی را غیر از ابوبکر رض کسی از صحابه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 948 of 1140

حاضرین ندانستند بعد ازان آنحضرت فرمودند که باش هر یکی خود یا ابابکرؓ در میان
مسجد نبوی صلی اللہ علیہ وسلم از سرآهای اصحاب دریچه ها بود که ازانجا بنماز حاضر
میشدند چون مسجد مشغله میشد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که هر دریچه هست
بسته نمایند مگر دریچه ابوبکرؓ این حدیث اشاره است به خلافت او بعد از
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که از انجا برآمده مردم نماز گذارد بعد ازان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که نمیدانم شخص که افضل باشد نزد من از ابوبکرؓ چون
مریض شد بمرض موت سلمان فارسیؓ بروی داخل شده گفت یا ابابکرؓ
مارا به چیزی وصیت فرمای که بعد از تو عمل نمائیم فرمود که دنیا بر شما مفتوح
خواهد شد باید ازان زیاده از حاجت و کفایت نگیرید و بدان که هر کس
نماز صبح را بخواند تمام روز در عهد و ذمه الله تعالی باشد هوش دار که عهد
و ذمه خداوند را شکنی که داخل دوزخ شوی عایشه رضی اللہ تعالی عنها
در وقت احتضار پدر بزرگوار خود تحسرًا این شعر را خواند — شعر

وابیض یستسقی الغمام بوجهه — ثمال الیتیمی عصمة للارامل

سفید رویکه ابر بوجاهت دعا کند — غمخوار یتیمان چاره بیوه زنان

ابوبکر رضی اللہ عنه سر الاکرده گفت نیکه گفتی صفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نه از من
سعید بن مسیب گفت که وقتی که ابوبکر رضی اللہ تعالی عنه محتضر بود جماعة الصحابه
نزد وی آمده گفتند ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزی مارا بیاموز
که توشه آخرت ما باشد ابوبکر فرمود کسی که این کلمات را بخواند و بعد ازان
بمیرد روح آن را حق تعالی در افق مبین جای دهد گفتند افق مبین
چیست گفت زمین هموار یست رو بروی عرش مجید که در ان
ریاض و بوستان و جوی های آب روان و درخت ها ست روح اورا
حق تعالی در ان سرزمین بهر روز صد بار شامل رحمت میسازد کلمات
اینست اللهم انک ابتدات من غیر حاجة بلا الیهم
ثم جعلتهم فریقین فریقا للنعیم و فریقا للسعی فاجعلنی
للنعیم ولا تجعلنی للسعی اللهم انک خلقت الخلق فریقا
و میزتهم قبل ان تخلقهم فجعلت منهم شقیا و سعیدا و غویا
و رشیدا فلا تشقنی بمعاصیک اللهم انک اعلمت لکل
کل نفس قبل ان تخلقها فلا محیص لها مما علمت فاجعلنی ممن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 949 of 1140

تستعمله بطاعتک - اللهم ان احد لا یشاء حتی تشاء فاجعل مشیتک
ان شاء ما یقربنی الیک اللهم انک قدرت حرکات العباد
فلا تحرک شیئی الا باذنک فاجعل حرکاتی فی تقویمک اللهم
انک خلقت الخیر و الشر و جعلت لکل واحد منهما اهلا یعمل به
فاجعلنی من خیر المقسمین اللهم انک خلقت الجنة و النار
و جعلت لکل واحد منهما اهلا فاجعلنی من سکان جنتک
اللهم انک اردت بقوم الهدی و شرحت به صدورهم و اردت
بقوم الضلال و ضیقت به صدورهم فاشرح صدری
للایمان و زینه فی قلبی و کرّه الی الکفر و الفسوق و العصیان
و اجعلنی من الراشدین اللهم انک دبرت الامور و
جعلت مصیرها الیک فاحینی بعد الموت حیوة طیبة
و قربنی الیک زلفی اللهم من اصبح و امسی و ثقته و رجاءه
غیرک فانت ثقتی و رجائی و لا حول و لا قوة الا بالله

ابابکر گفت تمام این ها در کتاب خدا یتعالی است - ازوی روایت شده
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسیکه چیزی از امر مسلمانان را ولایت
کند بعد ازان بطریق محابات شخصی را بر ایشان امیر کند لعنت خدا بر
و بست و قبول نمیکند خدا یتعالی فرض و نفل او را تا انکه داخل جهنم شود او را
خدا یتعالی در جهنم کسیکه قرق خداوندی داده شد وی خیانت کرد
و یا شیئی را بغیر حق گرفت پس بروی لعنت خداوند باد - هم روایت کرده
که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده امری میداشت میگفت
اللهم خیّر لی و اختر لی - و دیگر روایت نمود که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که سلطان عادل متواضع رحمت خداوند و نیزه اوست
در زمین در هر شب و روز عمل شصت صدیق برای او رفع میشود همچنین
روایت شده که آنحضرت فرمودند قوم که جهاد را ترک نمایند
حق تعالی عذاب را در ایشان عام میفرماید و هم روایت شده
که آنحضرت فرمود که نظر کردن بطرف علی عبادت است روزی
آیت را از کلام الله ازوی سوال کردند گفت کدام آسمان مرا سایه
خواهد فکند و کدام زمین مرا گذار خواهد شد که از خدا چیزی دانسته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 950 of 1140

بگویم در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة فرموکه زیادة
برجنت نظر کردن بسوی الله تعالی در وقت عزا پرسی شخصی میگفت همراه
مصیبت صبر و همراه جزع فائده نمی شود موت نظر باقبل خود دشوار
و نسبت بما بعد خود اسان است سخت تر چیزیکه یاد آورید نایافتن آنحضرت
آن را یاد آورید که مصیبت شما صغیر و مزد شما بزرگ گردد چون بر میت
نماز جنازه خواندی میگفت — اللهم هذا عبدک اسلمه
الاهل والمال والعشیرة والذنب عظیم وانت غفور رحیم
روزی کسی غضبی شدید نمود ابو برزة الاسلمی گفت بفرمای تا گردن
این را بزنم ابو بکر رض فرمود وای بر تو بعد از رسول الله صلی الله علیه
وسلم این فعل را کسی حق ندارد وی فرمود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفته اند که خالد بن الولید شمشیریست از شمشیرهای خدا تعالی کشیده
نمی شود مگر بر کفار و منافقین وروایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت ای خدا یا دین اسلام را به عمر بن الخطاب عزیز گردان و همچنین
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر من در میان شما مبعوث
نمی شدم عمر ابن الخطاب مبعوث میشد سیرت و خصلت ابابکر رض طویل است در همین قدر
که ذکر یافت کفایه است مقصد از تمامی مذاکرات این کلمات هر عدل در بیت المال
و بسلک خلفاء راشدین خلیفه اسلوک نمودن لازم است این خصلت در دیگران
حاصل نمیشود مگر باعراض کردن از صحبت و نیلچانچه خود ابابکر رض گفته که خسران مانچه
اولین کرده اند به اصلاح می آید حافظ ابن قیم از زید بن ارقم روایت کرد که گفت
ابو بکر رض آب خواست آبی که عسل در ان مخلوط بود آوردند چون بدهان خود نزدیک کرد
گریست و کسانیکه با او بودند بموافقت او گریستند چون سکوت کرد آنها هم سکوت
کردند بعد ازان بگریه عود نمود تا انیکه گمان کردند که کسی را سوال کردن قدرت
ندارد بعد ازان بخود آمده روی خود امسح کرد سبب گریه را ازوی پرسیدند گفت
روزی همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم دیدم میگوید دور شو از من دور شو از
من هیبت که چیزی را از خود دور نماید هر چند نگریستم چیزی را ندیدم گفتم چیست
یا رسول الله صلعم گفت دنیا است که خود و نعمتهای خود را بر من عرض میکند و من از خود دور
کردم دنیا گفت قسم بخدای که اگر از من اعراض نمیکردی کسانی بعد از تو از چشم خلایق
نمی شدند حال ترسیدم که این دنیا است بمن لحق شده سبب گیه همین بود و بس عبد الله

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 951 of 1140

بن زبیر برای ابوبکر رض بر مرض او داخل شد فرمود که ابوبکر گفت اگر یکی از شما برای گردن زدن
پیش آورده میشود و غیر حد بهتر است از انکه در موج دشنامدری کند حسن بصری رح
فرمود چون ابوبکر رض بمرض موت خود ثقیل گردید مردمان بروی مجتمع شدند گفت
انچه بر من نازل شده دیدید حق تعالی بین های شما را از بیعت من برهاد ذمه مرا
از عقد بیعت شما خلاص کرد امر شما را در فکر دم کسی را که میخواهید بر خود امیر گردانید اگر در
حیات من بر اخود امیر بگیرید دوست تر دارم از انکه بعد از من اختلاف نمایند
همه برخواسته یک گوشه شدند برای شان در امر خلیفه انجام نیافته باز گشتند و
گفتند رای ما رای تست ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر گفت شاید
بعد از من اختلاف نمایند گفتند نه حضرت علی گفت یا خلیفه رسول الله رض انچه را
رای میدهد امضا نمای زیرا ما امر ترا سامع و مطیعیم گفت بعد از من اختلاف
خواهید کرد گفتند نه گفت بر شما لازم است عهد بر ضا همه گفتند آری گفت
مرا در نصرت دین خدا و بندگان او را با هم بگذارید یعنی مهلت دهید
تا برای نصرت دین و بندگان خدا در رای دفکر زنم - بعضی گفته اند
که فرمود انچه می بینند مرا حاضر شد از شخصیکه قایم بامر شما بوده جماعت را
فراهم آرد ظالم شما را از ظلم منع کرده ضعیف را نیکی از قوی
لابد است اگر میخواهید شما خود شخصی را انتخاب دارید اگر میخواهید این را تفویض
فرمایید قسم بخدا که بخیر نفس خود و شما تقصیر نمیکنم و بروایت که گفت آیا
برانکه خلیفه برای شما تعیین نمایم راضی میشوید قسم بخدا از خویشاوندان
و اقربای خود کسی را بر شما متعین نمیکنم گفتند بلی هر کس را
که معین نمائی رضا میدهیم پس جماعت را از ایشان خواسته یا هر یک
علیحده خلوت کرد و استمزاج حاصل نموده هر یک به خلافت عمر ابن الخطاب رض
رای دادند وی قبول نموده عثمان رض بن عفان را به نوشتن استخلاف خط امر نمود
بعد از نوشتن و مهر کردن عثمان بن عفان را حکم کرد که با مکتوب برآید و بمردم
بخواند ابوبکر رض پیش از خواندن خط گفت آیا کسی را که من خلیفه کرده ام خوش و رضا
میباشید همه گفتند آری علی رض گفت رضا نمی باشیم مگر که عمر بن الخطاب رض باشد ابابکر رض
گفت آن عمر است علی رض گفت ای خلیفه رسول الله رض رای خود را امضا نمائی که درین
رای غیر از خوبی چیزی نمیدانیم عثمان و سعید بن زید و اسید بن حضیر و عبد الرحمن از مهاجر
و انصار گفتند که تو عالم تر از مایی بحال وی و آن عالم تر است از مایان بکار ملک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 952 of 1140

بعد از تو دانکارهای خوب را ضی انکارهای ناشایسته منصوب میباشد حال پنهانی دی
بهتر مینماید و در میان نامی باشد از دی قوی تری هرگز بر ولایت این امر نمیباشد بعد از
گفتهٔ ابوبکرؓ عثمانؓ نوشته را خواند از انچه در صحیفه بود همه خورسند و راضی شدند
عاصم بن عدی گفت ابوبکر در حال مرض خود مردمان را جمع نموده امر نمود که دیرا
بر منبر بالا کرده خطبه خواند آخر خطبه که بعد تفویض خلافت بعمر بن الخطاب همین بود
بعد از حمد و ثنای خداوند گفت ای مردم از دنیا بترسید بوی فریب نخورید که دی
فریب دهنده است آخرت را اختیار نمایید آخرت را دوست دارید ز برا که دنیا
و آخرت بمنزله دو ضره اند که بمحبت یکی دیگری خشمناک میشود بدرستیکه این امر خرد را بقسم
اول در اصلاح میشود این امر را برداشته نمیتوانم مگر افضل شما به قدرت و مالک ترشما
نفس خود را و سخت ترشما در وقت سختی و نرم شمار در وقتی نرمی و دانا ترشما برای صلاح رعیان
و مشغول نشود کار رای غیر مقصود به حوادث عظیمه و از تعلم گرفتن علم شر منکر امور بدیهیه
متحیر نشود و از اندازه هیچ چیز نظلم و تقصیر تجاوز نکند و خشم را بفرو خوردن و بردباری آهسته
طاعت باشد انشخص که موصوف باین صفات است عمر بن الخطاب است بعد ازان از منبر فرود
آمده داخل سرای خود شد رضی الله عنه کسی دی اگفت بخلیفه کردن عمر بن الخطاب پروردگار را
چه خواهی گفت که غلظت و درشتی او در مشاهده میکنی ابوبکرؓ گفت مرا بنشانید بعد ازان
فرمود مرا از خدای تعالی بیم میدهید نومیدم بلی هر کسیست که درین امر ظلم کرده باشد
میگویم بار خدایا بخلیفه کردم بر ایشان افضل و قوی تری شان را در اجرای احکام و روایت
دیگر میگفت ایامی ترسانید میگویم عامل گردانیدم بر ایشان بهتر و دوست دارنده تر ایشان
مر خدا یرا زود هست که بینید و فهمیده از دی مفارقت کنید صاحب کنفا ذکر نمود که عمر رض
از امر خلافت امتناع نموده گفت طاقت قیام نمودن بامر مردم را ندارم ابوبکرؓ به این خود
عبد الرحمن خطاب نموده گفت مرا بالاکن و شمشیر مرا حاضر کن عمر گفت یا رسول الله
مرا عفو نمی فرمائی گفت نه بعد ازان امر را مجبورا قبول نمود بعضی روایت کرده اند
که عمر گفت بامر خلافت احتیاج ندارم ابوبکر گفت تو محتاج بیستی خلافت بوجود
تو محتاج است خلافت را تو نه نخشیدم ترا به خلافت بخشیدم باوجود این ترا
از نفس تو بیم میدهم که نفس امارهٔ بالسوء است دی ترسانم ترا از مردم زیرا
که مردم باندازهٔ ترس و تقوی تو از خدا یتعالی دی ترسند باید که رضای الله تعالی را
بر هوای نفس خود اختیار نمائی ابو عبیدهؓ بعد از توجه بشکر بقتال روم که دی
امیر لشکر بود مکتوب باین مضمون خدمت ابوبکر رضی الله عنه فرستاد که هرقل

لا شاورها فاعاشیها فانها ان
مشورہ کرو بندہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 953 of 1140

ملک روم بانطاکیه که از قرای شام است نزول فرموده اهالی مملکت خود را برای مقاتله
جمع آوری نموده مردم بسیار بادی جمعیت نموده مصلحتا شمارا دانا گردانیدم
که هرچه رای عالی باشد تعمیل شود والسلام ابوبکر رضی الله عنه نوشت اینکه مکتوب
شمارسید بر مضمون آن دانسته شدم انچه از امر هرقل و نزول آن بانطاکیه تحریر
فرموده بودید آن شکست او و یاران او و نصرت الهی و فتح است برای قوی دلی
مسلمانان اما خواستن او اهل مملکت و جمع شدن ایشان این فقره ایست که ما
و شما میدانیم که مانند قوم گذشته قومی از مملکت خود برامده سلطان خود را ترک
کرده بی مقاتله با ایشان قومی ملاقی شده از مسلمانان که به شمشیرهای خود با ایشان
جهاد می نمایند چنان مجاهدینکه دوست دارند مرگ را چنانچه دوست دارند انسان
زندگی را در جهاد خود امید اجر عظیم دارند جهاد فی سبیل الله را از دوست داشتن
دشمنان دختران باکره و سره اموال خود را دوست تر دارند یکدیگر از اینان در وقت هیجان
و غزا از هزار نفر مشرکین بهتر است با لشکریان خود ایشان املاقات نماد متوحش میباش
کسانیکه از مسلمانان از تو غائبند با خود در کرمای من همراه گرا برمردان بی دل ملک
میرسانم تا کافی شد زیاده نخواسته باشی والسلام مولف فرموده که گفته ابوبکر رض
که منزله او بانطاکیه هزیمت اوست می شاید از لفظ انطاکه لغت اعطی است
اخذ نموده باشد یزید بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهما بابی بکر رض نوشت اما بعد
هرقل ملک روم چون خبر رفتن ما بطرف او باو رسیده حق تعالی خوف ما در دل او
انداخته بازگردیده بانطاکیه نزول کرده امیر لشکر جند خود را بر لشکر شام مقرر فرموده
بمقاتله مایان امر داده به آمدن طرف ما مستعد میباشند معاهدین ما از شام خبر دادند
که هرقل اهل مملکت خود را جمع کرده رسیدند که خار و خاشاک را دم میکشند
رای خود را در باره ما تعجیل فرموده بامر خود ما را ماموردار تا اینکه اطاعت فرمایم
زیاده نصرت و صبر و فتح و عاقبت مسلمانان از درگاه خداوندی مسئلت
میداریم والسلام ابوبکر رض چون مطالعه کرد جواب آن را نوشت که اما بعد
مکتوب تو رسید که در وی تذکار یافته بود که ملک روم بانطاکیه بازگشته حق تعالی
رعب و خوف در دل او انداخته از جماعه مسلمانان ترسناک شده بلی چنانست
زیرا حق تعالی و تبارک وله الحمد در غزوات که با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم
ما را بر ایشان بذریعه رعب نصرت میداد و به سبب ملائکه کرام خود تقویت
میفرمود این دین که امروز مردمان را بان مینخوانید همان دینست که بر عرب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 954 of 1140

نصرت داده شد قسم به پروردگار تو که حق تعالی مسلمین را مانند مجرمین نمیگرداند و نه کسی
که شهادت دهد که آن لا الہ غیره مانند کسیکه بادی خدایای متعدده عبادت ورزید
و بعبادت الله متدین شود چون با ایشان ملاقی شوی بانفری خود با ایشان مقا
تای مطمئن باش که ترا خوار نمی سازد زیرا که حق تعالی مارا خبر داده که
بسیاری لشکری اندک بر لشکری بسیار باذن خدا یتعالی غالب شده اند من
باوجود گرفتاری اینجا مردمان در اثر مردان مدد رساننده شمایم تا انیکه کفایت
نموده محتاج انسانی نشوید انشاء الله تعالی و السلام بر آقا صد او گفت او را
خبر ده که مدد برای مسلمانان بسر کرده گی هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و سعید
بن عامر الجمحی رسید چون رسول با مکتوب نزد یزید قدوم آورد یزید لشکریان را
جمع نموده مکتوب مرغوب را بر مجاهدین قرأت نمود مسلمانان از شنیدن
مضمون آن بشارت یافته مسرور شدند بعد ازان ابوبکر هاشم بن عتبه را
طلب نمود وی برآمده برای بر سلام کرد ابوبکر همراه هزار نفر او را مالک ابی عبیده
فرستاده هاشم با سپاهیان همراه صدیق وداع نموده بیرون شده بطرف ابو
عبیده رفتند چون بروی قدوم آوردند مسلمانان از دیدن شان خوشحال
گردیده یکدگر را بشارت میدادند سعید بن عامر را خبر رسید که ابوبکر اراده دارد
که ترا مالک لشکر مسلمانان بفرستد وی بسیار مسرور گردید چند روزی گذشت
ازین خبر اثری نشد خود برخواسته بحضور صدیق آمده گفت یا ابابکر قسم بخدا که من
شنیده اراده نفر افرستادنی مرا کردی بعد ازان سکوت نمودی میدانم برادر با
من چه خیال شنیده یا خلیفه رسول الله اگر مرا خواهی که دیگری را بفرست مرا
با او منضمه کن و اگر کسی را نمی فرستی من در جهاد رغبت تمام دارم
از دل بده که خود را بایشان ملحق ساخته بمسلمانان برسم زیرا که ملک روم
لشکر فراوانی بمقابله مسلمانان فراهم آورده ابوبکر رضی الله عنه گفت رحمک الله
یا سعید بلال را امر نمود تا انیکه بمردمان ندا کند که جمع شوند و با سعید بن
عامر طرف شام برای جهاد بروند هفتصد مرد هادی به چند روز جمع گردید
چون سعید اراده برآمدن نمود بلال رضی الله عنه گفت یا خلیفه رسول الله صلی الله
هرگاه مصاحبه مرا ازاد نمودی نفس خود را مالک شدم بعد ازان بسوی امری توجه
میکنم که مرا نافع باشد مرا واگذار که در راه خدا جهاد نمایم که جهاد را از بودن اینجا
دوست تر دارم حضرت صدیق فرمود که خدا شاهد است که ترا بجهت رضای او ازاد کردم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 955 of 1140

و مکافات و شکر آن را از تو تمنا دارم روی زمین فراخ است برو بهر طرف که میخواهی
و دوست داری بلال گفت یا صدیق رض گویا از سخن من ملول شدی و در دل خود چیزی را
جایداری فرمود نه قسم بخدا که هیچ در دل من نرسیده و دوست نمیدارم که بسبب هوا
و آرزوی من آرزوی خود را ترک نمائی چگونه آرزوی خود را طالب باشم که آرزوی تو
در طاعت پروردگار است بلال گفت یا خلیفة المؤمنین اگر میخواهی همراه تو باشم
ابوبکر فرمود بدان اگر هوای تو در جهاد است هرگز تو را مانع نمی شوم و ترا باقامت
اینجا تکلیف نمیدارم زیرا که ترا برای اذان مؤذن تعیین نموده بودم اگر بروی از فراق
تو ملول نمیشوم چه هجر تفرقه وجدائیست تا روز قیامت یا بلال هر جا باشی عمل صالح
نمای تو شیوه تو در دنیا اینست که مادام الحیوة ذکر خدا کنی تا حق تعالی ثواب آن را
برایت نیکو گرداند بعد ازین توصیه با بلال گفت حرک بک ربک تعالی فی الدارین خیرا
یا دلی بغنی وای برادر دینی قسم بخدا چیزی که مرا خوشوقت می سازد صبر است
بر جور و استقامت بر عمل بعد از آن گفت برای غیر رسول مؤذنی نمیکنم
همراه سعید بن عامر رض برآمده سعید بن عامر و همراهان او مأمور گردیدند که رفته
با یزید بن ابی سفیان ملحق شوند بلال در شام بقصد جهاد مقیم شده در دمشق فوت
گردید رضی الله عنه بعضی گفته اند در شصت بیستم یا بیست و ششم در حلب فوت شد
یکمرتبه جهة زیارت بمدینه منوره قدوم آورد اهل مدینه از وی خواهش کردند که اذان
بگوید گفت بعد از آنکه برای رسول الله ﷺ اذان گفته بدیگری مؤذنی نمیکنم
چون مردم الحاح و مبالغه را از حد زیاده کردند به مسجد نبوی بالا شده که اذان
بگوید مردان مدینه زن و مرد و کلان خورد در استماع اذان وی جمع گردیده
گفتند که بلال مؤذن النبی صلی الله علیه وسلم اذان میگوید بیائید که بشنویم
چون بلال رض شروع اذان نموده الله اکبر گفت مردان زمانه آنحضرت ﷺ را
یاد آورده بگریه در آمدند چونکه اشهد ان لا الٰه الا الله گفت مردان از حسرت
دلتنگ شدند چون اشهد ان محمدا رسول الله گفت چنان غریو و فریاد از مردم
بلند گردید که زنان و پردگیان از خانها برآمده شیون و فریاد کنان
میگریستند آن روز در مدینه منوره ذی روح نماند که از فراق آنحضرت ﷺ
نگریسته باشد مثل روز فوت رسول صلی الله علیه وسلم دلها پر اضطراب و سینه ها
کباب شد چون بلال از مسجد نبوی فرود آمده گفت خوشا بحال چشمی که در فراق آنحضرت ﷺ
حضرت گریه نماید تا از آتش دوزخ خلاص شود گویند یکدفعه بشام اذان داده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 956 of 1140

همچنین روزی بر باشد بود ابو بکر علی و جمیع اهل بیت را بسیار دوست میداشت که زوجیت
شده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که نظر کردن بعلی بن ابیطالب عبادت است
مثل این حدیث عبد الله بن مسعود نیز روایت کرده صاحب صحیح بخاری در صحیح
خود از ابی بکر الصدیق حدیثی روایت کرده که ابو بکر گفت که صله قرابت رسول الله را
از صله قرابت خود دوست تر دارم ابو الشیخ از ابو بکر روایت کرده که فرمود ای
مردمان شرافت و فضیلت و منزلت برای رسول و اهل بیت و ذریه او ست باید
سخن های باطل شما را از راه نبرد ابو بکر در اکثر کارهای خود برای علی کار میکرد در وقت غزا
و جهاد علی را بر فتن اجازه نمیداد برای فایده گرفتن از رای و مشوره او و عمر و عثمان
هم اجازه نمیداد جهت یاری خواستن از هریک در تدبیر امور مسلمانان هیچ کار را
بدون از مشوره انجام نمیداد — جلال الدین سیوطی گفته که ابو بکر در تموز وقت
گرمی روزه نفل میگرفت و در زمستان میخورد جهت که روز تموز بر نفس دشوار است
میگذرد دعای او این بود — اللهم انی اسئلک الذل عند النصف من
نفسی و الزهد فیما جاوز الکفاف در کتاب احیا آورده که ابو بکر با کمال
حال خود از دنیا بودن آن می ترسید شک نیست که نابودن مال دنیا اصلح است
از وجود آن زیرا که خوبترین احوال دنیا دار آنست که از حلال پیدا کرده موافق
شرع خارج کند با وجود آن طول حساب و انتظار در عرصات قیامت و پیرا مجازات
و اگر با حساب همراه او مناقشه شود بتلای عذاب میشود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم عایشه رضی الله عنها را وصیت فرمود که اگر میخواهی بمن داخل شوی
از مجالس اغنیا حذر نمای و پیراهن را از خود کمتر تا آن را رقعه نزنی ابو بکر رضی الله عنه
ابو بکر رضی الله عنه خزینه داری بیت المال را برای ابی عبیده بن الجراح که امین امت
بود مقرر نمود سابق ذکر شد که مال بحرین آمد و برامیان مردم قسمت کرده فرمود
کسی باشد که او را وعده یا دینی در نزد رسول صلی الله علیه وسلم باشد بیاید تا آنچه
من بوعده وفا نایم و دین را ادا نایم جابر بن عبد الله برخواسته گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم آنحضرت بمن وعده داده بود که چون مال بحرین آمد بتو اینقدر
و اینقدر و اینقدر امید هم یعنی سه کف ابو بکر گفت بگیر آنقدر گرفتم چون شمردند
پنجصد درهم شد هزار پنجصد درهم مراد از جهت وفائی کردن بوعده آنحضرت ابو بکر
از همان اول چیزی برای خود برنداشت اینقدر در توصیف وی کفایت است
والله سبحانه تعالی اعلم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 957 of 1140

ذکر اقتصاد و حسن سیرت سیدنا عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ابن سعد از احنف بن قیس روایت کرده که بر در سرای عمر بن الخطاب نشسته بودیم گیزی از انجا گذشت گفتند این سریهٔ امیر المؤمنین است عمرؓ این سخن را شنیده گفت سریه امیر المؤمنین نیست و حلال نیست بوی بلکه مال خدا است گفتند برای امیر المؤمنین چه قدر حلال است گفت حلال نیست مگر دو حلهٔ زمستانی و تابستانی و انچه که حج و عمره بجای آورم و آنچه که قوت من و عیال من شود مانند یکنفر متوسط الحال از قریش که من یکنفر بیاشم از مسلمانان سعید بن منصور و ابن سعد و غیره بروایات مختلفه از عمرؓ روایت کرده اند که وی فرموده که من خود را در مال بیت المال مانند ولی یتیم شمرده ام اگر غنی بودم ازان اجتناب دارم اگر فقیر شدم بقدر معروف ازان نفقه کرده بعد اگر متمول شدم پس رد میکنم و اتفاق کردند که در بعضی سالها هیچ از بیت المال نگرفت تا انکه محتاج شده فقیر گردید باصحابهؓ مشورت کرد که آیا مرا روست که چیزی از بیت المال بگیرم علیؓ گفت بگیر از بیت المال مقدار صبح و شام را وی قدر نفقه صبح و شام را میگرفت جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا گفته است که در ابتدا ولایت عمر رضی اللہ عنہ بود محمد بن ابراہیم بن سعد گفته امیر المؤمنین عمر بن الخطابؓ رضی دو درهم نفقه او و عائله اش بود یکبار جهد و مشقتی بعمل محتاج شد در بیت المال کوزه عسلی بود باصحابه مشوره کرده بعد از اذن آن را استعمال نموده گفت بدون اذن بر من حرام است اگر نان جو را با روغن زیت میخورد جامه خود را پیوند می زد خدمت خود را شخصا میکرد و میگفت بلذتهای دنیا عادت و اعتیار نکنیم برای خیر آخرت و قتی والله مانند حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہما ندیدم و جرب بشیر بن اتناول فرمائی بر حریر استبرق و دیبا قوی تر میگردی گفت همه شما درین رای متفق اید گفتند بلی گفت نصیحت شما را دانستم لکن از دو صاحب خود مفارقت کردم می ترسم اگر بطریق ایشان رفتار نکنم با ایشان واصل نخواهم شد مقصود از دو صاحب حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابا بکر رضی اللہ عنہ بود تقریبا پنجاه نفر از صحابهؓ روزی در مسجد اجتماع نموده گفتند که زهد و تقوی این شخص را مشاهده نمائید که حق تعالی شهرهای کسری و قیصر و طرف شرق و غرب را بروی مفتوح کرده مردم های عجم و وفد های ملوک به حضور ش می آیند وی جامه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 958 of 1140

رقعه دار و بکاسه چوبین طعام میخورد بیائید تا بگوئیم که لباس و طعام خود را تغییر دهد
تا هیبت و شکوه اسلام بنظرشان ظاهر شود همگی گفتند که جرأت این مکالمه را
علی بن ابیطالب خسر او دارد که دختر خود ام کلثوم را بنکاح وی در آورده علی رض
گفت من گفته نمیتوانم مگر مصلحت من است که این سخن را ازواج النبی صلی الله
علیه وسلم امهات المؤمنین بگویند که آن ها بردی جرأت کرده میتوانند احنف
بن قیس گفت عائشه و حفصه رضی الله عنهما کیفیت را عرض کنند هر دو حاضر شدند
عائشه رض گفت من همیشه را میگویم حفصه گفت قبول نمیکند باید مگر نشوی
هر دو بحضور شان نزد رسول الله رفتند عائشه گفت یا امیر المؤمنین اذن میدهی که تکلم نمایم
گفت بفرمای یا ام المؤمنین گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم برحمت و رضوان
الهی پیوست که بدنیا مائل نبود و دنیا هم از وی اعراض کرد ابوبکر هم همین خصلت
وی را تعقیب کرد الحال حق تعالی گنج های کسری و قیصر روم را بر تو گشاده
افاق به نزدت بار کرده آورده شد مشرق و مغرب دلیل تو گردیدند حق تعالی
زیاد کند قاصد های عجم و رسولهای عرب بر اطراف خدمت می آیند و تو در جامه
مرقع ملبس و بکاسه چوبین با مهاجرین و انصار طعام میخوری میخواهیم که هیبت
و حشمت تو در نظر مردمان زیاده باشد چه میشود که جامه مرقع را بلباس نرم تر
و قیمتی تر و کاسه چوبین را بدیگر ظرف بدل نمائی چنانچه رسم ملوک است
فرمای امیر المؤمنین عمر رض از شنیدن این سخن گریه در آمده بسیار گریست
بعد ازان فرمود تر اسنجاوند قسم میدهم که علم داری که رسول صلی الله علیه وسلم
ده روز یا پنج روز یا سه روز ازان گندم کسیر خورده باشد یا میان دو طعام جمع
کرده باشد و یا برخوانی که قدر یکشبر مرتفع بود طعام خورده باشد گفت بعد ازان
گفت شما هر دو زوجه آنحضرت و امهات المؤمنین میباشد شما را بر تمام مسلمانان
حق است خصوصا بر من آمده مرا بدینار عیب میسازید میدانم که رسول الله
صلی الله علیه وسلم جامه پشمین می پوشید که اکثر اوقات پوست عید مبارک
از خشونت در شتی آن بخارش می آمد و میدانید که بریک لای جامه پشمین خوابش
میکرد ای عائشه پلاس در خانه تو بود که بروز فرش شما و بشب نالین شما بود که منخفتید
تا آنکه اشری بوریا بر پهلوی مبارک دیده میشد ای حفصه یاد داری که بمن رض
گردی که یکشب پلاس را دولای کردم آنحضرت نرمی آن را دریافته و برا خواب برد
انشب بیدار نشد مگر به اذان بلال رض فردای آن فرمود چه کردی ای حفصه دوش فرش را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 959 of 1140

دولای کردی تا نیکه مرا تا صبح خواب آید اخر مرا بدنیا چه نسبت و دنیا را بمن چه علاقه
مرا نه بزمی فرش مشغول کردی ای حفصه میدانی که رسول صلی الله علیه وسلم با شکم
گرسنه راکع و ساجد و تمام شب گریه و زار کنان بود تا به جوار حق پیوست باد و حکم
وی از جمیع گناهان مغفور و معصوم بود البته عمرؓ طعام خوب و لباس نرم را
استعمال نمیکنند تا رویه صاحبین خود را رفتار کرده باشد ابدا میان دو طعام جمع
نمیکند مگر روغن و آب را و نمیخورد گوشت را مگر ماه یکمرتبه عایشهؓ و حفصهؓ
بعد از شنیدن این مقالات از نزد او برآمده بحضور صحابه ماجرا را بیان کردند سیرت
وی رضی الله عنه چنین بود ملاقات کرد خدا عزوجل را عمر رضی الله عنه میگفت کسیکه تولای
امری مسلمانان را بدوش گرفت وی مانند غلام شان است نصیحت و ادای امانت
مولا بر غلام واجب و لازم است بسال رمادة مبنوره قحط واقع گردید آن
سال را عام رماده میگفتند عمرؓ دران سال گوشت و روغن تناول نکرد انسؓ گفت
در ان سال یکمرتبه شکم عمرؓ قرقر میکرد شکم خود را با انگشت زده میگفت غیر ازین در نزد ما
چیزی نیست که ترا خوشنود سازد ازین جهة رنگ مبارک تغییر خورده بود روزی
کسی در حقارت طعام وی سخن می زد گفت وای بر تو طیبات خود را در دنیا
نخوردم و بآن لذت نگیرم هرگز نمیخورم روزی پسر او عاصم گوشت میخورد گفت
شخص را از اسراف همین کافیست که هرچه آرزو کند بخورد برخوردن خرما مداومت
میکرد نه بر خوردن گوشت میگفت از مداومت گوشت بترسید که وی مانند
شراب عادت میشود که نفس را از وی منع کرده نمیتوانید جعفر بن ابی العاص گفته
همراه عمرؓ طعام خوردم گاهی نان و روغن زیت گاهی نان و شیر گاهی نان و گوشت خشک
اعلی و بهتر نان خورش او اگر خوردی گوشت تازه بود وی میگفت آرزو را غربال
میکنند که همه آن طعام است یکمرتبه نان خشک وی را آوردند به سختی میخورد
گفت بخورید مایان عذر میکردیم اخر گفت چرا نمیخورید گفتیم یا امیر المؤمنین شما
این نان را میخورید و مایان هریک در منزل خود ازین بهتر و خوبتر طعام
میخوریم حفصه روایت کرده که یکروز بر عمر داخل شدم شوربای خشک با چیزی
روغن زیت مخلوط آوردم گفت ای دخترک من دو نان خورش در
یکظرف والله نمی چشم ابدا تا خدا یتعالی املاقات کند از عبد الله پسر وی
روایت شده گفت روزی بر طعام نشسته بودیم عمر رضی الله عنه برما داخل
شد و مرا بر صدر مجلس جا بدادیم بسم الله گفته لقمه در دهان نهاد به لقمه دوم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 960 of 1140

گفت درین طعام مزه روغن غیر گوشت را می یابم عبد الله گفت یا امیر المؤمنین
به بازار برآمدم یکدرم گوشت خریدم بسیار لاغر بود یکدرم روغن گرفته بریان
ریختم ثانی الجمله شوربای شد فرمود که دو طعام در نزد رسول صلی الله علیه وسلم
جمع نشد مگر یکی را میخورد و یکی را صدقه میکرد عبد الله گفت یا امیر المؤمنین اگر
من بعد دو طعام جمع شد ما نیز چنان میکنیم جابر رضی الله عنه گفت روزی
عمر رض در دست من گوشت دید که نخوانده می بردم گفت چیست در دست تو
ای جابر رضی الله عنه گفتم گوشت را آرزو کردم و بخریدم عمر رض گفت هر چیزی را
آرزو بردی مخری از این آیت قوله تعالی اذهبتم طیباتکم فی
الحیوة الدنیا واستمتعتم بها بمنزلتی یعنی بردید خوردید شما نعمتها
خود را در دار دنیا و نفع گرفتید بان و امروز که دار آخرت است زان محروم
خواهید شد یکمرتبه بر آتش گوشت آوردند که بان چربی و روغن بود از خوردن
آن امتناع نموده گفت هر یک از ین دو نان خورش است دو نان خورش
بیکجا چگونه خورده شود و میفرمود که من نیز میتوانم که بره را حاضر کرده برایم
بریان نمایند و مغز گندم را برایم نان به پزند و مویز را آورده برایم نبیذ
بسازند تا اینکه بخورم و بیاشامم قسم بخدا که طیبات خود را با آخرت باقی
میگذارم چرا که شنیده ام که حق تعالی فرموده اذهبتم طیباتکم
فی الحیوة الدنیا واستمتعتم بها و بود رضی الله عنه که می پوشید
در عین خلافت جامه که پیوند زده شده بود یعنی بچرم
و در روایتی مرقع به انبان در بازارها بان میگشت که در دست
وره بود مردمان را تادیب میکرد خسته های خرما را از راه میچید تا
بان مردمان و حیوانات نفع بگیرند انس رضی الله عنه گفت دیدم
در پیراهن میان دو شانه عمر رض که چهار پیوند داشت ابو عثمان
نهدی گفت که بر جسد عمر رض ازاری دیدم که از چرم پیوند داشت
علی رضی الله عنه گفت در طواف کعبه عمر رض را دیدم که ازار پوشیده بود
که بیست و یک پیوند داشت میان آن بعضی از چرم بود حسن رض روایت کرد
که عمر رض خطبه میخواند برای مردم دیدم بر ازار او دوازده پیوند بود بعضی از چرم
و قتیکه حج میگذارد سایه نمیکرد خود را مگر بردائی خود یا بر درخت فرش می انداخت
تا سایه میکرد و جامه نفقه آن شانزده دینار بود هنوز میگفت در نفقه ما کردیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 961 of 1140

نافع عیسی رح روایت کرده که بمعیت عمر رض بسرای مالهای زکوة داخل شدم که عثمان رض و علی رض نیز بودند عثمان رضی الله تعالی در سایه نشست علی رض بر سر آن ایستاده گفته عمر را بوی میرساند وخود عمر رض در آفتاب که گرمی بکمال شدت بود ایستا بردی دو جامه سیاه که یکی را لنگ دیگی را سر پیچیده بود شترهای زکوات را خاسته رنگ و سن هر یک را نوشته میکرد علی رض بعثمان رض گفت که مصداق فرموده حق تعالی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ این شخص ست عمر رضی الله عنه روزی بخطبهٔ خود گفت قسم بآن کسی که محمد صلی الله علیه براستی بخلق فرستاده اگر شتری در اکناف ولایات سامان خود را ضائع و هلاک گرداند میترسم که در قیامت من ازان مسئول باشم روزی دیگر در خطبه گفت ای مردمان نفرستادم عاملان را بر شما برای آنکه بزنند شما را یا در دناک کنند و یا مالهای شما را بگیرند بلکه جهته آن فرستادم تا امر دین و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم را بشما تعلیم کنند هر کس بغیر آن گفته من عمل نکرده باشد بمن بگوید قسم بکسی که نفس من بقبضهٔ اوست ازان عامل قصاص میگیرم سلام بن مسکین گفته وقتیکه عمر رض محتاج شد از نزد عبد الله بن مسعود که خازن بیت المال بود قرض گرفتی بسا بود که خازن بیت المال برای گرفتن قرض می آمد عمر رض او را بکسی حواله میداد که قرض او را بدهد یا بارسیدن میعاد تنخواه مهلت میخواست چون وقت آن میرسید معاش خود را گرفته قرض را ادا میکرد سالم بن عبد الله رح روایت کرده که چون عمر رضی الله عنه مردم را از کاری نهی کردی اهل خود را جمع کرده میگفت که مردم را از فلان و فلان کار نهی کردم و مردمان بطرف شما مانند مرغان بطرف گوشت نظر مینمایند قسم بخدا که اگر کسی را از شما بآن چیز مشغول بینم هر آینه دو چند او را تعذیب مینمایم محمد بن سیرین گفت خسروی رح از مکهٔ معظمه آمده چیزی از بیت المال طلب کرد عمر رض قهر کرده گفت اراده داری که ملاقات کنم خدای را و از ملوک خائن باشم بعد ازان از اصیل مال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 962 of 1140

خود که حصهٔ آن از غنائم می شد ده هزار درهم داد و میفرمود محبوب
ترین مردم نزد من کسی است که عیب های مرا بگوید راوی گوید وقتی
عمر رضی الله عنه مال غنائم را بین مردمان تقسیم میکرد دخترک
صغیر وی داخل شده درهمی از آن برداشت عمر رضی الله عنه
در عقب وی میدوید تا آن دخترک بخانه داخل شده درهم را
بدهان خود انداخت عمر رضی الله عنه انگشت را بدهان دختر انداخته
بیرون کرده میان مالها انداخت و آن دخترک میگریست بعد
ازان گفت ای مردمان بدانید که عمر و اولاد او را زیاده حق نیست
بر آنچه برای مسلمانان قریب و بعید میباشد روایت شده است
که ابو موسی اشعری رض روزی بفرمودهٔ امیر المؤمنین عمر رض بیت
المال را جاروب میکرد از میان خاکها درهم یافته پسر خلیفه
میگذشت ابو موسی رض آن درهم را بوی داد عمر رض درهم را نداشت
پسر خود دیده پرسید از کجا است گفت ابو موسی رض بمن داد عمر رض
گفت یا ابا موسی رض در مدینهٔ منوره از خاندان عمر و اولاد او کسی
را حقیر تر و خوار تر ندیدی و اراده داری که از امت محمد صلی الله
علیه وسلم هر احدی مرا بمظلمه آن مطالبه کند آن درهم را با دوی
که حلال گفته میشد به بیت المال رد کرد ترسید که مبادا دخلی
باشد یعنی اگرچه آنقدر شرعاً حلال گفته میشود لاکن عمر رض برای
استبرار دین خود و اقتضاء تقوی نمود تا اینکه قول نبی صلی الله
علیه وسلم دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيبُكَ یعنی آنچه ترا بشک
می اندازد ترک کن باآنچه یقین داری و گفته آنحضرت صلی الله
علیه وسلم من ترك الشبهات استبرء لدينه عمل کرده باشد
طارق بن شهاب گفته وقتیکه عمر رض بشام قدوم آورد که غیر ازار و ردا
و عمامه و موزه دیگر چیزے با و نبود چون آب رسیده موزه های
خود را کشیده به بغل گرفته و مهار شتر بر گردن افگنده می آمد
مردم گفتند یا امیر المؤمنین الآن ترا لشکر و بطارقه شام ملاقات
میکنند تو بهمین هیئت پاشی عمر رض عنه فرمود که ما قومی بودیم ذلیل
و خوار حق تعالی ما را ببرکت اسلام عزیز گردانید عزت خود را بغیر از

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 963 of 1140

اسلام طالب نمیباشم راوی گفته که عمر رضی الله تعالی عنه روزی
بر منبر میگفت ای گروه مسلمانان چه میفرمائید اگر سر خود را بطرف
دنیا میل دهم سر خود را کج کرده از میان مردم شخصی ایستاده
شده شمشیر خود را کشید گفت میگویم بهمین اشاره بقطع کردن سر
او نمود عمر رض گفت رحمک الله الحمد لله که در رعیت من کسی هست
که اگر کج شوم مرا راست میکند گویند ازین جامه های مخطط
آورده شد یکی را بر مردم تقسیم کرد و بر برای خطبه خواندن
صعود نمود بازار ورداء ملتبس بود بعد ازان گفت بشنوید رحمکم الله
شخصی ایستاده شد گفت نمی شنویم عمر رضی الله عنه گفت چرا یا
عبد الله آن گفت برای اینکه بما هر یک یک جامه دادی و خود
دو جامه پوشیدی امیر المومنین گفت کجا شد عبد الله بن
عمر رض عبد الله گفت حاضرم گفت یکی ازین دو جامه از کیست گفت
از من عمر رضی الله تعالی عنه گفت ای مرد تعجیل کردی زیرا جامه یکه
خود را می شستم جامه عبد الله را عاریت گرفتم بعد ازان آمرد
گفت حالا بگوی تا بشنویم وقتیکه از سفر شام بازگشت از روزی از مردم
تنها میگشت تا اخبار مردم را معلوم کند که در حق وی چه میگویند
بخانه پیره زنی آمده ویرا گفت عمر رض که از شام آمده با مردم چه طور
معامله میکند آن پیرزن گفت خدای تعالی او را از طرف من
جزای خیر ندهد گفت چرا چنین میگوئی ای برتو پیرزن گفت بخدا قسم
از هنگامی که خلیفه گردیده تا امروز مرا یکدرهم و دینار نداده عمر رض
گفت وی حال ترا نمیداند که درین موضع میباشی زن گفت
گفت سبحان الله گمان نمیکنم کسی که ولایت نماید و ازمابین
مشرق و مغرب بیخبر باشد بعد ازان عمر رضی الله تعالی عنه بگریه
شده گفت واحزناه واحضوماه هر کس از تو دانشمند تر است بعد
ازان امیر المومنین گفت ای زن دعوای ظلمهائی که بر تو شده
بر من بفرست به بیست و پنج دینار درین مکالمه و منازعه بودند
ناگاه علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما داخل
شده گفتند السلام علیک یا امیر المومنین چون زن دانست که امیر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 964 of 1140

المؤمنین است دست بر سر زده میگفت واسوءتا امیر المؤمنین را روی
بروی دشنام دادم عمر رض گفت ای مادر بر تو باکی نیست رحمک الله
بعد ازان قطعه کاغذی را طلبیده بران نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
این وثیقه ایست که خریده است عمر بن الخطاب از فلانه ظلمهای
او را که از ابتدای ولایت عمر امروز بر وی شده به بیست و پنج دینار
پس هر چه ادعا کند این زن در محشر بحضور پروردگار عمر رض از وی بری
و خلاص است علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود رض بران وثیقه شهادت
خود را نوشتند عمر رض آن خط را گرفته بعلی بن ابی طالب داد گفت
اگر پیش از تو وفات کردم این وثیقه را در کفن من بگذار او زاعی
گفت عمر رض در شب تاریک بیرون شد ابو طلحه رض دیده وی را
تعقیب کرد دید که عمر رض بخانه داخل شد چون صبح شد طلحه بآن
خانه رفت پیر زال کوری بجای افتاده را دید از وی پرسید بچه جهته
می آید ترا این مرد گفت از فلان مدت آمده تعهد و تخجواری میفماید
و از خانه من پلیدی را دور میکند طلحه میگوید بدل خود گفتم گریه
کند بر تو مادرت ای طلحه ببین که چه قدر زحمات است که عمر رضی الله
عنه میکشد از محمد باقر بن زین العابدین بن حسین بن علی روایت
شده که مولای عثمان بن عفان بمن گفت همراه عثمان بن عفان در خانه
بلند بودیم روز بنهایت گرم بود عثمان رضی الله تعالی عنه
شخصی را دید که دو شتر ماده را بسرعت میراند از غایت گرمی در روی
زمین مانند پروانه حرکت میکند عثمان رض گفت چه حال است این
شخص را که شکی در مدینه بایستد تا هوای سرد شود بعد ازان برود
چون نزدیک شد بمن گفت ببین کیست چون نگریستم عمر بن الخطاب
بود گفتم امیر المؤمنین است عثمان رضی الله عنه برخاسته سر خود را از
روزن بیرون کرد تا مشاهده کند باد سموم وزید پس عثمان سر خود را
بخانه کرد تا اینکه عمر رض برابر وی رسید بعد ازان گفت یا امیر المؤمنین
چه چیز ترا درین گرمی بیرون کرد گفت دو شتر ماده از شتران صدقه از
گله مانده بود خاستم که آنها را بگله برسانم که مبادا اینجا ضایع شوند
و در نزد حق تعالی مسئول باشم عثمان رضی الله تعالی عنه گفت یا امیر المؤمنین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 965 of 1140

بسایہ فرمای شتران من بجگہ میرسانم گفت بروید بسایہ خود درفت
عثمان رض گفت نزد من کسی ہست کہ آن را کفایت کند تو بسایہ خود
باشید ورفت عثمان رض گفت کسی کہ دوست دارد قوی دابین را بہ بیند
باین شخص نظر نماید شافعی این روایت را در مسند خود ذکر کردہ
وقتیکہ عمر رضی اللہ عنہ لشکر را برای فتح عراق تجہیز نمود سعد بن
ابی وقاص رض را برانہا امیر گردانید بعد از فتح قادسیہ سعد بن ابی
وقاص خبر فتح وعدہ لشکریان و اسیران را نوشتہ بذریعہ قاصد بعد
بن عمیلہ فزاری نام خدمت عمر رض فرستاد و عمر رض ہر روز از شہر
مدینہ بیرون شدہ خبر قادسیہ را از سواران میپرسید تا نیم
روز توقف میکرد بعد ازان بمدینہ باز میگشت روزی شخص شتر
سواری را دید کہ بشتاب می آمد نزد او رفتہ گفت ای مرد
از کجا میائی شتر سوار توقف نکردہ گفت از قادسیہ و شتر خود را
بسرعت میراند و عمر رضی اللہ عنہ بر کاب وی میدوید و خبر میپرسید
شتر سوار گفت حق تعالیٰ مشرکان را شکست داد و مسلمانان فتح
کردند عمر رض از شنیدن این سخن مسرور شدہ پیش روی شتر
میدوید و میپرسید شتر سوار بوی اعتنا نمیکرد کہ وی را نمی شناخت
ہمچنین بود تا داخل مدینہ شدند مردمان درین ہنگام السلام
یا امیر المؤمنین میگفتند آن شخص چون شنید دانست کہ امیر
المؤمنین ست منفعل شدہ بقدم اعتذار پیش آمدہ گفت چرا نفرمودید
کہ من امیر المؤمنینم تا اینقدر گستاخی و جرات از من بظہور نمی آمد امیر
المؤمنینا از جناب ما معافی ہیچ اہم عمر گفت باک نیست برتوای
برادر من احنف بن قیس گفت ما را عمر رضی اللہ عنہ در سریہ بطرف
عراق بیرون کرد حق تعالیٰ عراق و شہرہای فارس را بر ما مفتوح
کرد جامہ ہای سفید فارس و خراسان را رسیدہ پوشیدیم
چون بر خلیفہ قدوم آوردیم بعض دیدن از ما اعراض کردہ با ما سخن
نگفت بر مایان بسیار سخت آمدہ شکوہ کردیم بعبد اللہ پسر وی
عبد اللہ گفت عمر رض از دنیا روی گردانید خما لباس پوشیدید کہ
نہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پوشیدہ و نہ خلیفہ بعد او

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 966 of 1140

بمنزل های خود آمده آن جامه ها را گشودیم بجامه های معروف
خود بحضورش آمدیم بر پای خاسته سلام گفت و یک یک را
معانقه کرد گویا پیش ازین ندیده بود بعد ازان مالهای غنیمت
را تقدیم کردیم بالسویه میان ما تقسیم کرد در جمله مال های غنیمت
نوعی از انواع خبیصه بود یعنی طعامیکه از خرما و روغن میسازند
زرد و سرخ عمر رضی اللہ عنہ ازان چشیده گفت چون آن
را خوش مزه و خوش بوی یافت ای گروه مهاجرین و انصار
این طعام ست که پدر پسر را و پسر پدر را بآن میکشد بعد ازان
امر نمود که با اولاد کسانیکه در غزا شهید شدند برده شود و برای
خود چیزی از مال غنیمت نگرفت هم احنف رح روایت کرد وقتی
که عراق فتح و خزائن کسرے بسوای او بار کرده شد خازن
بیت المال گفت این اموال را داخل بیت المال کنم عمر رض
گفت قسم بخدا تا کرقسمت نکنم بخانهٔ خود داخل نشوم فرش
ها را در مسجد هموار کرده مال را ظاهر کردند عمر رض چیز بزرگی را از
طلا و جواهرات دیده فرمود آنکسی که اینها را داده است امین است
صحابه رض گفتند تو امین خداوندی عمال تو نیز امینند بعد قسمت کردو
ازان چیزی بخود نگرفت در صحیح بخاری آمده که فرمود رسول خدا
که این مال دنیا تر و تازه و شیرین ست و اللہ تعالیٰ فرموده زُيِّنَ
لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ یعنی زینت داده شده است برای مردمان
دوستی آرزوها عمر رضی اللہ گفت خدایا طاقت نداریم که بزینت های
دنیا خوشنود نشویم مگر از تو توفیق میخواهیم که در مصرف آن نفقه
کنیم بعد آن اموال را قسمت کرده از جائی خود برخاست دارقطنی
نیز در فتح عراق و اموال غنیمت چنین روایت کرده ——
اختصار از تکرار شد چون مالهای بسیار پیا نزد —— دی آورد
گریه میکرد و میگفت حق تعالیٰ دنیا را از نبی خود و صاحب او بر طرف
کرده و برای من فتح نمود میترسم که این در حق من استدراج
باشد شافعی رحمۃ اللہ علیہ روایت کرده که چون مال های عراق
آورده شد خازن بیت المال گفت اینها را داخل بیت المال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 967 of 1140

نکنم عمر رضی اللہ عنہ گفت نہ قسم بر رب کعبہ تا تقسیم نکنیم آنہا را بزیر
سقف خانہ آرام نمیگیرم امر کرد تا بمسجد نہادہ چند نفر حراست
نمایند آنہا از مہاجرین و انصار چون صبح شد با عباس بن
عبد المطلب و عبد الرحمن بن عوف آمدہ فرش ہا را از روی
اموال پس کردند اموالی را دید کہ ہرگز ندیدہ بود از طلا و یاقوت
و مرجان و مروارید کہ می درخشید عمر رضی اللہ عنہ بگریہ درآمد
یکی از اصحاب گفت قسم بخدا کہ امروز روز گریہ نیست بلکہ روز
روز شادی و مبارکباد است عمر گفت قسم بخدا بہ فکر آنم من
رفتہ ام در ہیچ قومی این مال بسیار نشدہ مگر اینکہ عذاب سخت
بین شان واقع گردید بعد ازان روی طرف قبلہ کردہ دست
ہائے خود را بالا کردہ گفت بار خدایا پناہ بجویم بتو از اینکہ اینہا
در حق من استدراج باشد زیرا کہ گفتہ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ یعنی درجہ درجہ میگیریم ایشان را از
جائیکہ علم ندارند بعد ازان قسمت کردہ برای خود چیزی نگرفت
از جملہ اموال غنیمت عراق فرش گرانبہائے کہ آنہا را بہارستان
و قطیف نیز میگفتند آن یکفرش کہ طول آن شصت زرع و پہنائی
آن نیز شصت زرع بود اکاسرہ و ملوک فارس این را جہت زمستان
ساختہ بودند کہ گل در ایام حین معدوم میشد و آنرا گسترده
بالای آن شراب می آشامیدند گویا از کثرت گل ہای مصور
ہا میان بوستان بودند کہ راہ ہا در آن مصور بود نگین ہا
مانند جوی ہای روان زمین آن مذہب دیگر نگین ہا مانند در
کنارہ ہای آن مانند زمین با مزروع سبز و خرم سبزہای بہار
درختان مصور بود برگہا از حریر و شکوفہ ہا از طلا و نقرہ و میوہ
اینہا جواہر و مانند آن چون سعد بن ابی وقاص در وقت تقسیم غنائم
خاست خزائن تقسیم کردہ خمس قطیف را بہ بیت المال روان کند تقسیم
آن برابر نمودہ بمسلمانان خطاب کردہ گفت آیا رضا و خوشی
میشوید کہ چہار حصہ دیگر را نیز بخدا امیر المؤمنین بقرعہ تقسیم کہ ہر جا بخواہد
صرف نماید زیرا کہ تقسیم آن بالسویہ نمیشود و نسبت بہ یاران قلیل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 968 of 1140

بیاشند در مدینہ منورہ جای را میگیرد ہمہ گفتند راضی شدیم
خوشوقتیم آنرا بہمراہ اموال غنیمت فرستاد امیر المؤمنین بعد از
تقسیم اموال در باب تطیف مشورہ کرد بعضی بتقسیم و بعضی بگذاشتن
و برخی برای وی تفویض دادند علی بن ابی طالب رض گفت نگذارد
ست حق تعالیٰ علم ترا جہل و نہ یقین ترا شک از دنیا و ہیچ چیزی
حاصل نیست مگر آنچہ دادی و گذشتی و پوشیدی و خوردی
و یا خوردنی و فانی نمودی اگر این را بفردا گذاشتی کسی میگیرد
کہ آنقدر را استحقاق نداشتہ باشد عمر گفت راست گفتی و مرا
نصیحت کردی آن را قطع کرده قسمت کرد در سیرت الحلبیہ گفتہ کہ
یک قطعہ ازان بعلی ابن ابی طالب رض رسید کہ آنرا بہ بیست ہزار
دینار فروخت و عمر رضی اللہ عنہ چیزے برای خود نگرفت دقتی
کہ عطا ہا را برای مہاجرین اولین مقدر کرد برای پسر خود عبد اللہ
کہ از مہاجرین اولین نبود سہ ہزار و باقی ہا را چہار ہزار مقرر داشت
گفتند عبد اللہ نیز از مہاجرین اولین ست گفت این ہمراہ پدر خود
ہجرت و دیگر ہا بنفس خود ہجرت کرده اند این مساوی آنہا نمی
باشد یکرتبہ مالہا را قسمت میکرد از برای حسنین رضی اللہ تعالیٰ
عنہما ہر یک ہزار درہم و بہ پسر خود عبد اللہ پنجصد درہم داد گفتند یا امیر
المؤمنین عبد اللہ پسر تو پیش روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در زمانی شمشیر میزد کہ حسنین رض کودکچہ ہای مدینہ بازی میکردند
ہر یک را دو چند پسر خود میدہی گفت پدر ایشان بیاید پدری مثل
پدر آن ہا و مادری مثل مادر شان و جدی مانند جد شان و
جدہ مانند جدہ شان و عمولی مثل عموی شان و خالوئی
ہیچ خالوی شان و خالہ مانند خالہ شان ہرگز نخواہد آورد
پدر شان علی مرتضیٰ مادر شان فاطمہ رض زہرا جد شان محمد مصطفی
صلی اللہ علیہ وسلم جدہ شان خدیجۃ الکبریٰ عموی شان جعفر
بن ابی طالب و خالوی شان ابراہیم ابن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم و خالہ شان رقیہ و ام کلثوم بنات رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ مانند آنہا نیست صلہ مہر مالی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 969 of 1140

برای اقارب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از غیر آن بیشتر بود
رہبری گفتند زمانیکہ فتوحات عراق رسید مردم مجردی از نبی ہاشم
نماند مگر ابنکہ عمر رض وی را از آن نوبی خادمان را خادم فرستاد
از محمد باقر بن زین العابدین روایت شدہ کہ جامہ ہای یمن آوردہ شد
وآن را عمر رضی اللہ عنہ تقسیم کرد جامہ بقدحنین موافق یا مدینہ
حاکم یمن نوشت ابنکہ دو جامہ بقدحنین موافق ساختہ بفرست
حاکم موافق نوشتہ امیر المومنین ساختہ روان کرد عمر رضی اللہ
عنہ بر آنہا پوشانید وقتیکہ جمع کرد دفترہا وعطاہا را مقرر نمود
ابتدا بہ بنی ہاشم کرد عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما روایت
کردہ کہ وقتی شتری خریدہ بہ علف زار فرستادم چون فربہ
شدہ آوردند درمیان عمر داخل شدہ شتر را فربہ دیدہ پرسید کہ از
کیست گفتند از پسر تو عبد اللہ گفت بچ بچ ای عبد اللہ نیرا امیر
المومنین عبد اللہ چون شنیدم دویدہ آمدم گفتم چہ حال
ست ترا یا امیر المومنین گفت چیست این شتر گفتم شتری از اغر
بود خریدم بعلف زار فرستادم طلب کردم آنچہ دیگر
مسلمانان طلب میکنند گفت بلی بگیر ایند شتر پسر امیر المومنین
را دسیر کنید شتر پسر امیر المومنین زا ای عبد اللہ راس مال
خود را بگیر باقی را بیاور تا بہ بیت المال مسلمانان گذارم
چنان کردم بدیگر روایت آمدہ کہ نصف ربح آن را گرفتہ
در بیت المال نہاد گویا جریمہ گرفت نصف فائدہ را باجتہاد
خود قیمت علف چرا مسلمانان را بعضی گفتہ اند کہ این شتر
مشترک بود میان عبد اللہ رض و برادر او عبید اللہ رض کہ ہر دو
برادر قیمت شتر را از ابی موسیٰ خنیکہ والی عراق بود گرفتہ بودند
کہ آن مال را بہ عمر رضی اللہ عنہ در مدینہ بدہند و بآن تجارت
ہم خواستہ بودند ابو موسیٰ اذن تجارت دادہ بود با وجود
آن آنچہ فائدہ کردہ بودند عمر رضی اللہ عنہ داخل بیت
المال کرد برائے ایشان گفت فائدہ شما از من حاصل
شدہ یعنی این مال کہ بشما دادہ شدہ و بتجارت مارذون شدید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 970 of 1140

بواسطہ کہ پسران امیر المؤمنین میباشید قتادہ رضی اللہ عنہ
گفتہ وقتی کہ عمر رضی اللہ عنہ رسولی بطرف ملک روم میفرستاد
زوجہ وی ام کلثوم بنت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ دینار قرض نمود
بآن عطر خریدہ درشیشہ کردہ بزوجہ ملک روم فرستاد
وقتی کہ قاصد از روم پس می آمد زوجہ ملک روم نیز چیزی جواہر
بام کلثوم فرستاد چون رسول آورد زوجہ عمر را آنہا را وی
فرش ریخته بود ناگاہ عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ داخل شدہ پرسید
کہ اینہا چیست واز کجاست زوجہ وی کیفیت را بیان کرد آنہا را
گرفتہ داخل مسجد شدند اکردکہ الصلوٰۃ جامعۃ چون مردم جمع
شدند بر ایشان کیفیت را گفتہ جواہر را نشان داد گفت شما
چہ رائی میدہید ہمہ گفتند ما ام کلثوم را مستحق میدانیم زیرا کہ
این ہدیہ ایست از طرف زنی کہ بروی عشر و خراج و جزیہ نبودہ
دخلی از احکام رجال بآن تعلق نگرفتہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ گفت
زوجہ زوجہ امیر المؤمنین رسول فرستادہ امیر المؤمنین
را حلہ کہ سوار گردیدہ حق مؤمنین اگر مؤمنین نبودی این ہدیہ
وی را کامل نمی آمد چنین رائی میدہم کہ آن بہ بیت المال
تسلیم شود راس المال او را بدہیم جواہر را زوجہ عمر رضی اللہ عنہ
خود یک دینار داده باقی را بہ بیت المال تسلیم کرد روایت
شدہ است کہ عیال ابی عبیدہ برای عیال پادشاہ روم ہدیہ
فرستاد مثل ہدیہ کہ گذشت عیال پادشاہ روم بمضمون
هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ مکافات از انچیزی
جواہر فرستاد صورت معاملہ بحضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسید
جواہر را از عیال ابی عبیدہ گرفت و بفروخت ثمن ہدیہ او را داد
و باقی را بہ بیت المال تسلیم نہاد حضرت عمر رضی اللہ عنہ را
چیزے مشک آوردند امر نمود کہ تقسیم کردہ شود در میان مسلمانان
و مبارک بینی خود را بند نمود گفتہ شد کہ چرا بینی خود را بند نمودی
فرمود انتفاع از مشک بوی آن است ان بدماغم نرسد و نیز
حضرت عمر رضی اللہ عنہ یکروز بخانہ خود داخل شد بوی مشک

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 971 of 1140

بمشام او رسید فرمود که این بوی که بمشام میرسد از چه سبب
است زوجهٔ او گفت که امروز چیزے مشک را از بیت المال
فروخته و بدست خود وزن نموده بعد از فراغ وزن انگشتان
خود را بر جامه های خود مالیدم حضرت عمر رضی اللہ لباس ها
را گرفته بآب شست بوی آن زائل نگردید بزمین میمالید و آب
میریخت تا بوی آن زائل شد روایت شده است از سفیان
بن عیینه از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنه که در کوفه بود بعد از
فتح عراق بحضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنه نوشت که اجازت بدهد
او را به بنا خانهٔ جهة نشیمن حضرت عمر رضی اللہ عنه در جواب نوشت
که بنا کن خانه که بپوشد ترا از آفتاب و محفوظ دارد ترا از باران
روایت شده است از ابی عثمان النهدی که در زمانی که همراه عتبة
ابن فرقد بآذربایجان بودیم حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنه
مکتوبی فرستاد مضمونش اینکه یا عتبة ابن فرقد این مال از
رنج تو در رنج پدر تو نیست از طعامی که در منزل سیر میخوری
مسلمانان را در منازل ایشان سیر گردان و لازم گیر پرهیز
کردن از تنعم و هیئت و خصلت اهل شرک و پوشیدن لباس
ابریشمین زیرا که رسول صلے اللہ علیه وسلم از لبس ابریشم
نهی فرموده روایت کرده است ابن سماک از ابی جعفر محمد الباقر
رضی اللہ عنه که حضرت عمر رضی اللہ عنه را در راهی از راه های
مدینه با علی و حسین رضی اللہ تعالیٰ عنهم ملاقات اتفاق
افتاد حضرت عمر رضی اللہ عنه را گریه زیاد دست داد حضرت علی
رضی اللہ عنه فرمود چه چیز بگریه آورده است ترا یا امیر المؤمنین
فرمود کدام کس سزاوارتر است از من بگریستن یا علی امر
امت تفویض بمن شده حکم میکنم و نمیدانم که آیا گناه کارم
یا نیکوکار حضرت علی رضی اللہ عنه فرمود سخن او ندکه عدل می
کنی در فلان کار و فلان کار لیکن سخن علی رضی اللہ عنه تسکین
گریه او نشد بعد ازان حضرت حسن رضی اللہ عنه شروع در سخن
نمود در بیان ولایت و عدل آن سخنان او نیز منع نکرد او را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 972 of 1140

از گریستن حسین رضی اللہ عنہ سخن گفت مثل حسن رضی اللہ عنہ
قطع شد گریۂ او و فرمود شما شہادت مسد سبد لعدل بن
حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود شما شاہد باشید و من نیز
ہمراہ شما شاہد میباشم روایت شدہ است از شعبی
رضی اللہ عنہ کہ علی بن ابی طالب باہل نجران گفت کہ حضرت
عمر رضی اللہ عنہ سر دار امت بودہ امری را کہ عمر رضی اللہ
عنہ قرار دادہ است ہرگز تغییر نمیدہم و نیز از شعبی روایت
شدہ کہ علی بن ابی طالب داخل شد کوفہ را و گفت نمی گذارم
عقدہ را کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ بستہ نمودہ باشد و روایت
شدہ است از حسن بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نشنیدم کہ
مخالفت کردہ باشد علی یا تغییر دادہ باشد چیزی را کہ
عمر وضع کردہ بود او را و روایت شدہ است از زید بن
علی بن حسین رضی اللہ عنہم کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ مشابہ
بود بعمر رضی اللہ عنہ در سیرت و روایت شدہ است از ابی
انحاف کہ حدیث کرد او را شعبی گفت نشستہ بودیم علی را کہ
گریہ آمد او را گریہ شدید گفتہ شد کہ ہیچ چیز بگریہ آورد ترا یا امیر
المؤمنین گفت یاد آوردم برادر خود را کہ ہمین برمن راہ شایندہ
است بر من حبیب من و برگزیدہ من و خلیل من و صاحب
من عمر ابن الخطاب و یک مرتبہ گفت کہ ارادہ خیر نمود عمر بہ پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم ارادہ خیر نمود خداوند بعد ازان بگریہ درآمد
و حضرت علی میفرمود وقتی کہ ذکر کردہ شود صالحین بیاید بعمر
رضی اللہ عنہ و حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود رسیدہ است
بمن کسی کہ فضیلت دادہ باشد مرا بعمر رضی اللہ عنہ مگر اینکہ
زدم میزنم او را حد افترا کنندہ و حضرت علی رضی اللہ
عنہ یک مرتبہ خطبہ خواند مضمونش اینکہ خداوند
گردانیدہ است امر را بعمر رضی اللہ عنہ در شان مسلمانان
بعضی از مسلمانان راضی بودند و بعضی در خشم بودند من بودم
از کسانی کہ راضی بودند قسم بہ خداوند کہ جدا شد عمر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 973 of 1140

از دنیا تا آنکہ راضی شد از وی کسی کہ ناخوشنود بود و غالب
گرداند حق تعالیٰ بہ اسلام عمر اسلام را و او را و راقیم دین گرداند
و بنا دحق را بر بان او نطق میکند و خداوند در قلوب
مؤمنین محبت او را انداخت و در قلوب منافقین
و کفار ہیبت و ترس او را سیرت و روش آن مثل
سیرت و روش آن حضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس کدام
یک مانند میشود او را روایت کردہ است بخاری از
ابن عباس رضی اللہ عنہما وقتے کہ وفات کرد حضرت
عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و پردہ رزدہ شد قبر او حضرت علی
رضی اللہ عنہ بر قبر وی بایستاد و گفت کہ نیست بر روی
زمین مردے دوست تر بر من کہ ملاقات کند خداوند
را بصحیفہ اعمال خود از ہمین پردہ رزدہ شدہ زیادہ
شدہ در روایت ابن السماک کہ بعد ازان گریہ نمود
حضرت علی تا آنکہ تر گردید ریش او باشک چشم او
در روایت دیگر آمدہ کہ علی رضی اللہ عنہ فرمود رحم کند
خداوند ترا یا ابن الخطاب آیا ت خداوند را عالم و حق تعالیٰ
در سینہ تو عظیم بود و میترسیدی خداوند را و نمی ترسیدی
مردمان را در راہ خداوند بحق سخی بودی و بباطل بخیل
و گرسنہ بودی از دنیا و سیر بودی از آخرت
روایت شدہ است از اوس بن حکیم کہ دیدم علی رضی اللہ
عنہ را در وقت موت عمر رضی اللہ عنہ یا یاران انداخت
سر خود را بعد ازان بالا نمود و سیر نمود و اعمراہ برد
شد سنت و باقی گذاشتہ شد فتنہ کہ بمن می رسید
و بجداوند کہ ابن الخطاب خلاص شد از شر
فتنہ و روایت شدہ است کہ وقتے ملک الموت
داخل شد بر عمر را جہت قبض روح وی شنید حضرت عمر
کہ ملک الموت میگفت این بیت امیر المؤمنین
چیزی در وی گویا قبر است حضرت جواب داد کہ یا ملک الموت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 974 of 1140

کسی را کہ تو خلیفہ باشی خانہ او ہمچنین است روایت کردہ
است ابو یعلی از عمار بن یاسر رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرمود
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرا جبرئیل فی الحال
گفتم یا جبرئیل فضائل عمر را بمن بیان کن جبرئیل فرمود
اگر بحدیث کنم ترا بدرازی بقای نوح در قوم خود یعنی
ہزار سال خلاص نمیشود فضائل عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و بدرستی کہ عمر حسنہ ایست از حسنات ابی بکر رضی اللہ
تعالیٰ عنہ و بسیار باشد کہ عقول کوتہ اندیش دوری بجوید بسیاری
فضائل عمر رض را مگر کسی کہ صاحب بصیرۃ باشد و بنظر امعان
و تحقیق نظر نماید در چیزہائی کہ خاص نمودہ است بانہا
عمر را رضی اللہ عنہ در فضائل نفس او و چیزہائی کہ جاری
کردہ است خداوند بدست او و چیزہائی کہ حاصل شدہ است
بر اسلام و اہل اسلام بسبب او از عزیز کردن خداوند
اسلام را در ابتدا بسبب اسلام او و از بسیاری فتوحات
کہ فتح نمود خداوند بر دستہای او تا آنکہ علم بسیار شد و فراخی
پیدا کرد اسلام و بسیار شدند مسلمانان واضح و مبین میشود
ہر خیر و نفع کہ واقع میشود از وقت خلافت عمر رضی اللہ تعالیٰ
عنہ تا یوم القیامۃ تمامی آن از فضائل عمر است رضی اللہ
عنہ و از حسنات اوست و میفرماید خداوند برای عمر رض مثل اجر
جمیع مسلمین و فضائل عمر رض بسیار است کہ امکان ضبط و احصار
ندارد اگرچہ درنگ کند کسی بقدر مدت بقای نوح در قوم خود
روایت کردہ است عبد اللہ ابن الامام احمد در زوائد المسند
از انس بن مالک رضی اللہ عنہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم فرمود بدرستیکہ امید دارم محبت داشتن امت ابی بکر
و عمر رضی اللہ عنہما را مثلی کہ امید دارم محبت ایشان در گفتن
کلمہ لا الہ الا اللہ و بیرون کردہ است ابو ذر الہروی کہ فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عمر رض ہمراہ من است و من ہمراہ عمر میباشم
و حق بعد از من ہمراہ عمر است ہر جا کہ باشد و این قول آنحضرت مثل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 975 of 1140

قول اوست در شان علی رضی اللہ عنہ جائی کہ فرمود حق دائر است بہمراہ علی ؓ ہر جا کہ میگردد پس ہر یک از عمر و علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما حق بودند از جہتی کہ با حق بودند بہمراہ خلفاء ثلاثہ کہ قبل او بودند یکی را منازعہ نمود زیرا کہ حق بودن ایشان را عالم بود پس او بہمراہ ایشان بود وقتی کہ نوبت خلافت بخود حضرت علی رسید و منازعہ کردہ شد در خلافت مقاتلہ نمود ہر کس کہ منازعہ می نمود بہمراہ او پس صحیح نیست کہ نسبت دادہ شود بعلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ سکوت او در زمان خلافت خلفاء ثلاثہ محض تقیہ بودہ حمایت کردہ است خدا او را از محابات کردن در دین خداوند و اللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم گفتہ است مسعودی در کتاب خود کہ مسمیٰ بہ مروج الذہب است در صفت عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ بودہ است تواضع کنندہ در شت لباس شدید بود در ذات خداوند مقتدا بکردہ عاملان او در جمیع افعال او و خوی خصلت ہر یک از عاملان او مشابہت داشت او را خواہ غایب بود خواہ حاضر و بود کہ پیوشید جبہ پشمین کہ پیوندان چرم بود و مشتمل بود بر آمادہ کردن لشکر و بر میداشت خیک را بازار گی مقدار خیک و بیشتر سواران او شتر سوار بود و بار او بستہ میشد بہ لیف خرما و ہمچنین بود عاملان او با اینکہ فتح کردہ بود بسیاری را از بلاد و اموال شان وسعت یافتہ بود بشہر حمص سعید بن عامر بن خذیم جمحی از جانب او عامل مقرر بود وقتی کہ عمر رضی اللہ عنہ بشام قدوم آورد اہل حمص شکایت از سعید بحضرت عمر نمودند و مسئلت میکردند عزل را حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود خداوندا ضایع مگردان فراست من را در بارہ سعید چہ شکایت دارید ازوی گفتند بیرون نمی شود از خانہ تا روز بلند نشود و ہر گاہ شب کسی استغاثہ نماید اجابت نمی کند و در ہر ماہ یکروز اصلا بیرون نمیشود حضرت عمر فرمودند بیاورید او را در نزد من چون سعید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 976 of 1140

و مردمان جمع گردیدند حضرت عمر فرمود چه عیب میگردید گفتند
بیرون نمیشود از خانهٔ خود تا روز بلند نشود حضرت عمر فرمود چه
میگوئی یا سعید فرمود یا امیر المؤمنین نیست اهل خانهٔ مرا
خادمی تا آرد خانهٔ خود را خمیر میکنم و پخته می کنم بعد ازان وضو
میکنم و بیرون میشوم بسوی ایشان گفت ای مردمان دیگر
چه شکوه دارید و چه عیب میگیرید گفتند اجابت نمی کند شب گفت
چه میگوئی یا سعید فرمود که مرده میداشتم ذکر کردن عمل شب
را بدرستیکه شب را مخصوص به جهة پروردگار گردانیده بودم
و روز را برای ایشان گفت چه عیب میگیرید گفتند در هر ماه
یکروز بیرون نمیشود سعید فرمود آری خادم ندارم جامهٔ خود
را می شویم تا خشک می شود شام میگردد حضرت عمر رضی اللہ
عنہ فرمود حمد باد مر خداوند را که ضایع نگرد فراست و دانائی مرا
در بارهٔ تو بعد ازان فرمود یا اهل حمص چه میفرمائید گفتند
ما نمیخواهیم غیر او را باقی گذارد او را بر ما یان یا امیر المؤمنین
فرمود وصیت کنید با و بخیر دینکوئی را بعد ازان عمر رضی اللہ
عنہ هزار دینار برای سعید فرستاد که یاری بخواه با اهل خود به
همین دینارها عیال سعید فرمود که نی بازگردان خداوند ما را
از خدمت تو سعید فرمود آیا ندانستیم دینارها را بکسی که در وقتی
که محتاج تر باشیم یا ورد یعنی در روز قیامت عیال
او گفت چرا اندهی بعد ازان دینارها گوربین همیانی ها نمود و
بدست کسی که بر وی اعتماد داشت داد و فرمود که این همیانی
را به فلان بدهٔ و این همیان را به یتیم آل فلان و این
همیان را به مساکین آل فلان و بر چیزی اندکی باقی
باقی ماند داد بدست عیال خود و فرمود این را نفقه کن و
باز آمد سعید به خدمت خود عیال وی فرمود چرا نفرستادی
ازین دنانیر که خریده شود خادمی برای ما فرمود که
زود دست که یابد ترا محتاج تر وقتی که احتیاج داشته
باشی یعنی روز قیامت یعنی این قصه را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 977 of 1140

چیزی زیاد نموده است که فرستاد عمر رضی الله عنه هزار دینار بسوی سعید آمد بخانه
خود اندوهناک و بدحال عیال وی فرمود آیا امری حادث شده سعید فرمود
سخت تر از امر حادث گردیده و فرمود پیراهن کهنهٔ خود را حاضر کن و
پیراهن را قطعه قطعه نمود و درین هر قطعه چند دینار نهاده و تفریق نمود
درین مساکین و فقراء بعد ازان شروع نمود به نماز و گریه تا صبح بعد
ازان فرمود که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود که داخل
میشود فقرای امت من قبل از اغنیاء به پانصد سال تا آنکه شخصی از اغنیاء
داخل میشود درمابین فقرا گرفته میشود دست او و بیرون کرده میشود
بعضی قصه را چنین روایت کرد چون حضرت عمر رضی الله عنه سعید را
براهل حمص عامل مقرر نمود فقر و فاقه او شدید شد اخبار فقر و فاقه او را
مردمان نمودند حضرت عمر رضی الله عنه از حال او خبردار شد چهار صد دینار
برای او فرستاد و نوشت به تاکید و قسم که صرف کند به نفس و اهل خود
چون سعید مکتوب عمر رضی الله عنه را مطالعه نمود درهم اندوه زیاد برای او
پیدا شد چون عیال او آثار حزن و پریشانی را مشاهده نمود فرمود
نفس من فدای تو باد چیست که ترا اندوه ناک و پریشان حال می بینم
شاید که وفات امیر المومنین ترا رسیده باشد گفت بزرگ تر ازین بمن رسیده
عیال فرمود که رخنه های دار اسلام خالی رسیده فرمود ازین هم حادثه رسیده
عیال وی فرمود چیست آن فرمود مبتلا شدم بدنیا و صحبت کردم پیغمبر خدا را
و بدنیا مبتلا نشدم و مصاحبت کردم ابا بکر را مبتلا نشدم در صحبت عمر رض
بدنیا مبتلا شدم بدانکه بدترین ایام من این عمر است عیال وی گفت چه بدبست
پدر و مادر من فدای تو باد سعید فرمود از تو می ترسم عیال فرمود که مرا قصد
داری فرمود آری عیال فرمود تو از طرف من ایمن باش بعد ازان
سعید فرمود که امیر المومنین چهار صد دینار فرستاده و تاکید نموده که برتو
و بر خود نفقه کنم و من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمودند
که فقرای مهاجرین داخل میشوند بجنت قبل از اغنیاء ایشان به چهل تیر تا بخداوند
که دوست ندارم که مقابل چهل تیر راه نعمت های عظیم داشته باشم و از جماعه
اول که داخل بهشت میشوند تاخیر و حبس شوم عیال فرمود که دینار ها در دست
توست بهر طریق که میخواهی فعل کن فرمود خرقه پاره در نزد تو موجود میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 978 of 1140

پیراهن کهنه آورد سعید قطعه قطعه نمود در بین هر قطعه چهار الی ده دینار بسته نمود
همگی را در بین توبره انداخت و بیرون شد بباب قریه حمص و برای مردمان
یک یک قطعه را داد و قطعه اخر را همراه توبره بیکی داد پس ازان عم و اندرون آن
زایل شد در احیت جست و ذکر کرده است حافظ ابو نعیم قصه را در حلیه گفته است
خالد بن معدان که عامل مقرر نمود عمر ابن الخطاب رضی الله عنه سعید بن عامر جمحی را چون
عمر رضی الله عنه قدوم آورد حمص را فرمود یا اهل حمص چگونه یافتند عامل خود را شکوه
نمودند از سعید بسوی عمر رضی الله عنه و اهل حمص را کوفه صغرا میگفتند
از جهة شکایت ایشان عاملان را گفتند چهار چیز ازدی شکوه داریم بیرون
نمی شود از خانه تا آفتاب بلند نشود گفت عظیم کاری است دیگر چه عیب
دارد فرمود شب احدی را اداد رسی نمیکند فرمود این هم کار عظیم است
فرمود دیگر چه عیب دارد گفتند در ماه یکروز بیرون نمی شود فرمود این هم
عظیم است دیگر چه عیب دارد گفتند بگرد بته در بین مخلوق می افتد گویا
مرده است یعنی بیهوشی می آید بردی حضرت عمر رضی الله عنه سعید را
با مردم جمع نمود فرمود خداوندا ترا آی مرا در باره سعید خطا مگردان
امروز چه شکوه میکنند گفتند بیرون نمی شود تا روز خوب بلند نشود
سعید فرمود که بخدا وند قسم که نکرده میدانستم اظهار را اهل مرا خادمی
نیست تا خمیر میکنم و نان پخته میکنم وضو میکنم بعد ازان بیرون میشوم
بسوی ایشان روز بلند میشود حضرت عمر فرمود چه شکوه دارید دیگر گفتند
احدی را شب اجابت و فریاد رسی نمیکند فرمود بدمی پندارم که یاد نداشتم
یاد کردن عمل شب را روز را از برای ایشان تعیین نمودم و شب را بخدا و بنده
خود عزوجل فرمود دیگر چه شکوه دارید گفتند در هر ماه یکروز بیرون
نمی شود بسوی مایان در همان روز سعید فرمود مرا خادم نیست و جامه
بدل ندارم جامه خود را می شویم و می نشینم تا خشک شود می پوشم
آخر روز گفت دیگر چه شکوه دارید گفتند می افتد در بین مردم فرمود جای
که قریش حبیب انصاری را در مکه گرفتند و اندختند و گوشت جان ادرا
بریدند و بعد ازان او را بدار کشیدند حاضر بودم بعد ازان قریش گفتند
یا حبیب دوست نداری که محمد در جای تو باشد حبیب فرمود بخداوند
که دوست ندارم که من در خانه تو باشم و خار در بدن محمد صلی الله علیه وسلم بخلد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 979 of 1140

هر وقت که همان روز بیادم می آید که او را یاری نداد م و من مشرک بودم از خداوند
عظیم ایمن نیستم گمان که خداوند مرا ازان گناه نمی آمرزد پس می افتم و بیهوش
میشوم عمر رض فرمود حمد باد مر خداوندرا که کم و کوتاه نگرداند رای مرا در باره
سعید بعد ازان حضرت عمر هزار دینار برای وی فرستاد که یاری فقرا خود
باین دینارها عیال او فرمود حمد باد مر خداوندرا که بی نیاز گردانید ما را از حمد
تو بر عیال خود گفت آیا به بهتر چیزی صرف کنم میدهیم دینارها را بکسی
که بیاورد ما را در وقتی که ما بان احتیاجی داشته باشیم عیال فرمود
که نیک کاری است بعد ازان مردی را از اهل خود که اعتماد تمامی بروی
داشت به خواند و فرمود که این همیانی ما را به بیوه زنان آل فلان تسلیم کن
و یتیمان آل فلان و مسکینان آل فلان و مبتلای آل فلان به بر باقی ماند دینارها
به عیال خود داد و فرمود این را انفقه کن بعد ازان بمحل خود رجوع نمود
عیال او گفت چرا نخریدی از برای ما خادمی فرمود که می آید ترا وقتی که
محتاج تر باشی ظاهر این است که قصه یکی است اختلاف بواسطه این است
که راویان قصه را بمعنی نقل نموده اند و نیز روایت است که عمر رضی الله عنه
براهل حمص مکتوبی فرستاد مضمونش آنکه فقرا خود را بنویسید چون
اسامی فقرا را نوشته کردند عمیر بن سعید را در جمله فقرا نوشتند و عمیر
در انوقت بعد از پدر خود امیر بود چون عمر رضی الله عنه اسامی فقرا را خواند
اسم عمیر را خواند فرمود عمیر کیست گفتند امیر ما بان است فرمود آیا او فقیر است
گفتند اهل بیتی ازان فقیر تر نیست حضرت عمر فرمود که عطا یعنی معاش او
از مال بیت المال است چه میکنند گفتند بیرون میکنند و چیزی بر خود
نمیگذارد حضرت عمر رضی الله عنه صد دینار بروی فرستاد تمامی را بر مردم
داد عیال او گفت یک دینار برای ما بان هم میگذاشتی فرمود اگر اول میگفتی
هر آینه میدادم ابو طالب المکی این حکایت را در قوت القلوب
ذکر نموده و نسبت حکایت را به عمیر بن سعید داده حضرت عمر رضی الله عنه
نوشت به سعید بن عامر که بیاید بمدینه منوره چون سعید به مدینه منوره
آمد حضرت عمر رضی الله عنه غیر از نیزه و قدحی دیگر چیزی همراه ندید فرمود
غیر از نیزه و قدح دیگر چیزی نیست فرمود که ازین بیشتر چه باشد در نیزه
توشه خود را برمیدارم و در قدح اکل و شرب مینمایم و در کتاب احیاء

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 980 of 1140

نسبت این قصه را به عمیر بن سعید داده و گفت چون عمیر بن سعید امیر حمص در نزد
عمر رضی الله عنها آمد عمر فرمود چیست همراه تو از دنیا فرمود عصای من که تکیه
میکنم بران و مار را بدان میکشم اگر ملمات شوم او را و ایمان همراه من است
که طعام خود را در میان او می افکنم و کاسهٔ من همراه من است که در میان او طعام
میخورم و سر خود را و جامهٔ خود را در ان می شویم و به همراه من ظرفی است که آب
اشامیدن و وضو بجهت نماز در انست و هر چیز که بعد ازین ها از دنیا باشد تابع
اینهاست حضرت عمر فرمود راست گفتی رحم کند خداوند ترا چنین بوده تا امرا
وقت خلافت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه بعضی از عاملان عمر رضی الله عنه ده درهم
از بیت المال گرفته خانه بنا نمود محض جهت قضای حاجت چون خبر به عمر رسید
عزل نمود و فرمود که موضع نیافتی که قضاء حاجت نمائی که مال بیت المال را
در خانه قضاء حاجت صرف مینمائی و چون حضرت عمر رضی الله عنه عامل مقرر مینمود
مال عامل را نوشته میگرفت تا مال او معلوم شود و هر گاه عاملان خود را چون
زیادتی از امانت ایشان مشاهده میکرد که بتوسیند مال های خود را بنصف مال ایشان را
میگرفت و به بیت المال مسلمین می نهاد از جهت احتیاط و خلاصی ذمه ایشان
و عاملان در این حضرت رضی بودند و این امر را از خود مهربانی میدانستند از جانب
عمر رضی الله عنه وارد شده که بعضی علماء که عمر رضی الله عنه فرمود
تا مال عامل مستحق شمرد و نصف آن کافی است عامل انسبت
بعمل ایشان مقدر به نصف نمود بطریق اجتهاد و از جمله عاملان و سلمان فارسی
بر مدائن مقرر بود مردی داخل شد دید که خمیر میکند گفت این چه کار است یا ابا
عبد الله فرمود خادم خود را جهت شغلی فرستادم پسندیدم انکه او را بدو کار
امر بفرمایم و لباس پشمینه می پوشید و حمار را بدون پالان سوار میشد
و نان جوین میخورد و عابد و زاهد بود و قتیکه مختصر گردید میگریست و میفرمود
که شنیدم رسول خدا را که در غزوهٔ عقبه یعنی کوهی است که گذشته نمیتواند از آن
مگر سبک گیرندگان می بینم همین مکاها را نظر کردند تا فتند در خانهٔ او مگر اندک
چوبین و مطهره و کوزهٔ و از جمله عاملان حضرت عمر رضی الله عنه ابو عبیدة ابن جراح
که بر شام بر جمیع لشکرها مقرر بود لباس پشمینه می پوشید و طعام های درشت
می خورد پس عیب گرفته شد بر وی و گفته شد که تو در شامی و اطراف
دشمن هاست تو تغییر داده از هیئت کار خود را اصلاح کردان تا ترهبت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 981 of 1140

که ترک کنم چیزی آنکه در زمانه رسول خدا میکردم حضرت عمر رضی الله عنه در شام بخانه
او داخل شد نیافت چیزی غیر از زین اسپ او و پالان اشتر او و شمشیر و نیزه او
و کوزه و آفتابه او حضرت عمر فرمود کجاست متاع تو یا اباعبیده که نمی بینیم
گفت ندارم چیز یا کتاب و تو امیر شامی آیا در نزد تو طعام است اباعبیده برخواست
بسوی طبله و بیرون نمود پاره های نان را حضرت عمر رضی الله عنه گریه نمود
حضرت ابوعبیده گفت یا امیر المؤمنین کفایت میکند از دنیا چیزیکه برساند
تا بوقت قیلوله حقیر شمرد حضرت عمر رضی الله عنه نفس خود را از زهد نسبت
با بی عبیده رضی الله تعالی عنه و روایت شده است که حضرت عمر رضی الله عنه
به همیان نمود چهار صد دینار و از برای غلام خود گفت این ها را با بی عبیده
ببر و در خانه او یکساعت باش چون دینار را با بی عبیده داد اباعبیده
جاریه را طلب نمود و فرمود این پنج دینار را به فلان و هفت دینار را
بفلان بده و همچنین تا خلاص گردید دینار ها غلام پس آمد و صورت واقعه را
به عمر رضی الله عنه بیان نمود حضرت عمر برای معاذ نیز مثل ابی عبیده دینار
به همیان نموده بود فرستاد بسوی معاذ او نیز مثل ابی عبیده فرستاد
که دیناری باقی ماند عیال معاذ فرمود که بخداوند ما نیز مسکین هستیم
برای ما هم بده دینار را بسوی او انداخت غلام پس آمد و عمر را خبر داد
به فعل معاذ عمر رضی الله عنه فرمود ایشان برادران بودند و عمر را بحضور عمر
ایستاد و فرمود همین دو بیت را یا عمر انجی جزیت الجنة یوم
تکون الاعطیات ثنیه والواقف المسئول بینهنه اما
الی نار واما الی جنة بعد ازان حضرت عمر رضی الله عنه چندان گریه
نمود که ریش مبارک او تر شد و از برای غلام خود فرمود که قمیص مرا بیار
دیگر والیوم به خداوند که غیر این قمیص دیگر چیزی ملک نیستم و حضرت عمر رضی الله عنه
در ایام خلافت خود میفرمود که کیست که بگیرد از من خلافت را به همراه
چیزی که مربوط بخلافت میباشد یعنی عدل نمودن و مال بیت المال را نفقه
نمودن و داد مظلوم از ظالم گرفتن و حضرت عمر رضی الله عنه میفرمود ای
کاش من خلق نمیشدم و ای کاش از مادر تولد نمی شدم و من شیئی نمی بودم
و دستها میسا ییدم و مرتبه پر کاهی از زمین برداشته بود و میگفت ارزو
میکنم که من مثل این میبودم و بدست مبارک خود جراحة شتر را معالجه مینمود

بقیه ای عمر رض جزیت الجنة یوم تکون الاعطیات ثنیه والواقف المسئول بینهنه اما الی نار واما الی جنة

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 982 of 1140

و میگفت میترسم که سوال شوم که چرا باحوال این حیوان متوجه نشدی و به علاج
نه پرداختی و دست مبارک خود را نزدیک باتش میبرد و میگفت یا ابن الخطاب
ترا باین اتش صبر است و گریه بسیار میکرد تا انکه بر روی مبارک از بسیاری
جریان اشک دو خط سیاه مشاهده میشد و نیز حضرت عمر رضی الله عنه میفرمود
آرزو میکنم که گوسفندی میبودم و اهل من مرا بقدر وسع فربه میمودند
ذبح میکردند مرا و میخوردند و مرا از خود بیرون می نکنند و بشر نمی بودم
و نیز هنگامی که آیتی از قران استماع مینمود از خوف بر زمین می افتاد چنانچه
بیهوشی می آمد او را و بیماری عارض میگردید تا چند روز که او را مردمان
عیادت میکردند و میفرمود رضی الله عنه که کسیکه خوف خداوند داشته
باشد بخشیده نمی آید و کسی که اعتراض کند از عقاب خداوند ضنع نمیکند
هر چیزی را که اراده کند و اگر قیامت نمی بود بر خلاف انچه شما می بینید
واقع میشد یکمرتبه حضرت عمر رضی الله عنه سوره اذا الشمس کورت را
قرائت مینمودند رسید تا قوله تعالی واذا الصحف نشرت بر زمین
افتاد و بیهوش شد و یکروز در کوچه مرور میکرد که شخصی در حویلی خود نماز میکرد
و سوره والطور را قرائت مینمود حضرت عمر رضی الله عنه توقف نمود
و استماع قرائت میکرد نماز گذار این آیت را خواند که ان عذاب
ربک لواقع ما له من دافع مضمونش انکه بدرستیکه —
عذاب پروردگار تو واقع شونده است نیست کسیکه عذاب از برای
دفع نماید حضرت عمر رضی الله عنه از مرکب خود فرود آمد و پشت خود را بدیوار نهاده
نمود زمانی مکث نمود بعد ازان بخانه خود رجوع کرد از خوف همان آیت یکماه
مریض گردید که مردمان به عیادت وی می آمدند و سبب مرض آن را نمیدانستند
و چون حضرت عمر رضی الله عنه زخم زده شد و یقین موت خود را دانست
میفرمود وای بادر مرا اگر پروردگارم بر من رحم نکند و قسم بخدا نمیخورم
که دوست دارم انکه بیرون شوم از دنیا برابر که ثواب داشته باشم
و نه گناه و نیز فرمود که از جای طلوع آفتاب تا جای غروب او همه ملک من میبود
همه را فدیه خوف وقت رفتن از دنیا میدادم یکروز حضرت عمر رضی الله عنه
از مسجد بیرون گردید جارود عبدی همراه وی بود که هر دو در راه میرفتند که بر
کناره راه عیال ایستاده حضرت عمر رضی الله عنه بر عیال سلام کرد و عیال جواب

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 983 of 1140

سلام باز داد بعد ازان فرمود که یا عمر درنگ کن که چند کلمه همراه تو سخن میزنم حضرت عمر رضی الله عنه فرمود بگوی عیال گفت وقتی بود که ترا در بازار عکاظ عمیر میگفتند و به همراه صبیان در هم می افتادی چند روز نگذشت که ترا عمر نامیدند چند روز نگذشت تا اینکه امیر المومنین نام نهاده شدی به ترس خداوند را در باب رعیه و بدان که کسی به ترسد موت را از فوت امور می ترسد حضرت عمر رضی الله عنه گریه آمد بعد ازان چاردد گفت که ای عیال برامیر المومنین جرات نمودی و او را بگریه آوردی حضرت عمر رضی الله عنه فرمود یا جاردد بگذار ایامی شامی را این خولی بنت حکیم است که خداوند جل شانه بر لعد سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ در شان او نازل نموده تفسیر آیه همکه به تحقیق که شنید و خداوند قول زن را که همراه تو گفتگو میکرد در شان شوهر خود و شکوه میکرد بحضرت خداوند و سبب نزول آیه اینست که خولی با شوهر ان اوس این الصامت اظهار نموده بود و گفته بود که تو مثل مادر منی خولی بحضور آن سرور آمده از حکم استفسار نمود سرور کائنات فرمودند که حکم این قوا حرمت مؤبدست چنانچه عادت ایام جاهلیت برهمین بود که هرگاه کسی زوجه خود را اظهار نمود حرام میگردید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تهاون نیز همین حکم فرمود خولی سر بآسمان نموده شکوه میکرد از تنهائی او فقر و فاقه خود و از کودکان که از شوهر خود داشت جبرئیل امین نازل شد و آیه را بر رسول خدا خواند که حکم ظهار اینست هرگاه شوهر اراده و عزم وطی نماید کفاره بدهد به تفصیل که در قرآن و کتب فقهیه مذکور است پس خداوند که قول او را شنید و عمر نزد او تر است که قول او را بشنود ابن سعد میفرماید که حضرت عمر رضی الله عنه سرای بنا نموده بود که در ان آرد و سویق و خرما و کشمش و چیزهای که محتاج الیه مردم میباشد در ان مهیا بود بجهت اعانت و یاری دادن منقطع را و در بین طریق مکه و مدینه چیزیکه اصلاح باید حال مسافرین را مهیا ساخته بود و مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم را توسیع نموده و فراخ نموده و بسنگ فرش نمود و همچنین مسجد کعبه را توسعت داده و فراخ نمود و یهود را از حجاز بارض شام فرستاده و اهل نجران را بکوفه فرستاده و ایشان از ظلم مولی عمران الخطاب رضی الله عنه که یکمرتبه همراه عمر رضی الله عنه بیرون شدیم در موضع بطرف پشت مدینه آبی دید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 984 of 1140

فرمود یا اسلم بطرف آتش نظر نمای شاید قافله باشد که ایشان شب و سردی ایشان را ضرر رسانیده باشد گفتم نمیدانم یا امیر المؤمنین فرمود همراه من روانه شو بسوی ایشان بیرون شدیم و میدویدیم چون بدان موضع رسیدیم دیدیم که زنیست اطفال خود دارد و دیگ نهاده آتش میکنند و کودکان وی گریه میکنند حضرت عمر رضی الله عنه فرمود السلام علیکم ای صاحبان وشنائی دمکرده شما که اهل را بگوید عیال رد سلام نمود و گفت وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته نزدیک آی به نیکوئی یا ترک کن آمدن خود را حضرت عمر رضی الله عنه فرمود چرا کودکان گریه میکنند عیال فرمود که از گرسنگی حضرت عمر رضی الله عنه فرمود این دیگ چیست عیال فرمود که در میان دیگ آب است که می جوشانم شاید که تسکین خواطر کودکان شود تا خواب شوند و خداوند در بین ما و بین عمر خطاب است یعنی خداوند حال ما را از عمر خواهد پرسید حضرت عمر رضی الله عنه فرمود خداوند بر تو رحم کند عمر از حال تو چه خبر دارد عیال فرمود که عمر متصرف امور رعیت است و از حال ما غافل میشود اسلم گفت که روی آوردم به عمر و فرمود که همراه من برو هر دو رفتیم تا سبزای که در وی آرد نهاده بود بیرون نمودیم یکعدل آرد و به روغن حضرت عمر فرمود که بار کن در شانه من گفتم که من برمیدارم فرمود که تو بر می داری گناه من را ای بی در در شانه او بار نمودم و رفتیم بسوی عیال و عمر رضی الله عنه میدوید رسیدیم در موضع عیال فرمود بار را نزد عیال قدری روغن در دیگ انداخت و برای عیال فرمود آرد نیز در میان روغن بینداز و من آرد و روغن را در میان دیگ حرکت میدهم تا آمیخته شوند گاه طعام دیگ امی جنبانید و گاه آتش را امید میدمید قسم بخداوندی که دیدم امیر المؤمنین را که میدمید در آتش و دود از میان موهای ریش او بیرون میشد تا دیگ پخته گردید دیگ را پایان نمود و بر عیال فرمود که چیزی بیار عیال کاسه آورد عمر رضی الله عنه طعام را در میان کاسه ریخت و فرمود که بخورید شما بان و من طعام را هموار می نمایم تا سرد شود بعد ازان بنهان نمود خود را از عیال و حرکت و جنبش میداد خود را مثل حرکت شیر گفتم یا امیر المؤمنین خلقیت تو باین امر نشده عمر رضی الله عنه بقول من التفات نمود تا دیدم اطفال را که میجهند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 985 of 1140

حضرت عمر رضی اللہ عنہ برخواست و خندہ مینمود و حمد خداوند را میگفت دست
بگردن یکدیگر انداختند و بمدینہ آمدند و فرمود یا اسلم گرسنہ گی دشمن است دیدی
ایشان را که گریہ میکردند دوست آنست که جداشوم ایشان و بشان خندان
باشند روایت شدہ است از عمش که آوردہ شد بحضور عمر رضی اللہ عنہ بیست
و دو هزار درہم از جائے برنخواست تا تفریق نمودہ در اہم را در بین مسلمانان
و بر آخود چیزی نگرفت و چیزی را که خوش میکرد از مال خود صدقہ میکرد و اکثر
اوقات شکر صدقہ میداد گفتہ شد از برای او که چرا شکر صدقہ بسیار میدہی
فرمود که من شکر را دوست میدارم و خداوند فرموده لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون تفسیر آیہ شریفہ هرگز نہ نیکی نمیرسید تا نفقہ
نکنید از چیزہای که در نزد شما عزیز است و دوست دارید او را و حضرت
عمر رضی اللہ عنہ در موضع که شتران صدقہ جمع میکردند همراه دره خود می آمد
کسی را که روز پیاپی گوشت میخرید او را دره میزد و میگفت چرا شکم خود را
پر نمیکنی از برای همسایه و پسر عم خود یکروز در خروج او بسوی نماز جمعہ تاخیر شد رکعت
از آنکه بیرون شد عذر نمود مردمان را که حبس نموده است مرا جامه من که می ششتم
و دیگر جامه نداشتم که بپوشم تا زار او پیوندد شت از آنبان بگیرا تا بپوندد جامه
او را احباب بنمودند چهار ده قطعه بود از آن جمله یکقطعه چرم سرخ بود و رنگ عمر رضی اللہ عنہ
سفید بود و گاه سرخی بالا می آمد در رنگ او گندمی شده بود عام الرماده از جهة آنکه زیت
می خورد در همان سال ماده چون قحطی و گرانی یاد واقع شده بود گوشت و روغن و شیر را فروخت
بموافقت کرد سنگان مسلمانان و قسم خورده بود تا آنکه قحطی دور نشود غیر از زیت دیگر چیزی
نه خورد و قحطی و غلا مدت نه ماه بماند و زمین مثل خاکستر سیاه گردیده بود از آنرو عام الرماده
نامیدند و در ایام جوع و گرسنگی بسخانه ها می آمد و میگفت که کسیکه محتاج باشد بیاید
بسوی من و دعا میکرد که خداوندا امت محمد را بدست من هلاک مگردان و از سخنان
اوست که میفرمود که کسی که از خداوند خود خوف داشته باشد هر چیزی که نفس او خواهد
نماید فعل نمیکند و اگر خوف و ترس قیامت نبودی چیزی امی گفتید امر بر خلاف آن می بود
و از کلام اوست رضی اللہ عنہ که حساب کنید نفس های خود را قبل از آنکه حساب کرده شوید
در روز قیامت و وزن نمایید عملهای نفس خود را پیشتر از آنکه وزن کرده شوید و بدانید که
حساب شما آسان است هر گاه تقصیری نموده باشد متوجه شوید که تدارک آن بنماید
فردا که حساب و وزن اعمال نمایید تدارک حال نیست و بآن خدائیکه محمد را مبعوث نموده بحق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 986 of 1140

که اگر شتری بر کنارہ نہر فرات از من کسی اعراب کند بیم آن دارم که خداوند مرا سوال کند و چون عمر رضی اللہ عنہ زخم زدہ شد طلب کرد قدری شیر چون شیر بیاشامید از جراحت آن شیر بیرون گردید فرمود اللہ اکبر جنین ہای دی شامیگفتند اور افرمود دوست دارم آنیکہ بیرون روم از دنیا مثل آن کہ داخل شدم کہ نہ گناہ داشتہ باشم و نہ ثواب اگر از جای غروب آفتاب تا جای طلوع آفتاب از من میبود ہمہ را از خوف ہول رفتن خدا میدادم و در ہمان روز جوان مجوسی عمر رضی اللہ عنہ آمد بشارت باد کہ خوش باش یا امیر المومنین بہ بشارتی از طرف خداوند کہ ترا ہم صحبتی رسول کریم روزی گردانید و مقدم گردانید ترا در اسلام بعد ازان دالی گردانیدہ شدی و عدل نمودی بعد ازان شہادت نصیب تو گردید حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود دوست دارم آنیکہ جمیع انہا کفاف من میگردید کہ نہ اجری میبود مرا و نہ ثوابی چون جوان باز گردید عمر رضی اللہ عنہ دید او را کہ ازار او بزمین میرسد از درازی امر نمود کہ باز گردانید غلام را فرمود یا ابن اخی بالا کن جامہ خود را بدستیکہ بالا گردانیدن جامہ بقا آن بیشتر است و پرہیزگاری ترہست در نزد خداوند و در روزیکہ عمر رضی اللہ عنہ زدہ شد حضرت علی رضی اللہ عنہ و ابن عباس رضی اللہ عنہ می آمدند و عیادت میکردند خدا او را ابن عباس رضی اللہ عنہ ثنا میگفت کہ چنین و چنین بودی و عدہ بخیر میداد او را از جانب خداوند عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ در من وعدہ کہ خیر از خداوند بمن برسد کفیل میباشی ای ابن عباس حضرت علی اشارہ نمود بابن عباس کہ بگوی آری کفیل میباشم ابن عباس گفت نعم کفیل تو میباشم حضرت عمر فرمود کہ فریب دادہ نمی توانی مرا تو و یارانت و در روایت دیگر آمدہ است کہ فرمود یا ابن عباس مغرور کسی است کہ فریب میدہد شمایان او را اگر روی زمین از طلا بودی و ملک من بودی فدیہ میدادم ہمہ را از ہول مطلع قبل قسم بخداوند دوست دارم کہ از دنیا بیرون روم برابر کہ نہ فائدہ باشد مرا از حسنات و نہ ضرر باشد مرا از سیئات صحبت رسول کریم بر من باقی بماند روایت شدہ است از ابن عباس رضی اللہ عنہما وقتیکہ زخم خورد عمر رضی اللہ عنہ داخل شدم بروی گفتم بشارت باد ترا یا امیر المومنین خداوند بواسطہ تو شہرہا را آباد و از انفاق فتنہ خلاص گردانید و بواسطہ تو بسیاری روزی را نصیب مسلمانان ساخت فرمود یا ابن عباس امارت ثنا میگوئی مرا گفتم در امارت و سوای آن از فضائل گفت قسم بخدائیکہ نفس من در قدرت اوست کہ دوست دارم کہ بیرون روم از دنیا اندکی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 987 of 1140

باشد مراد نه ثوابی و حماد بن زید میگوید که فرمود ابن عباس رضی الله عنهما که چون زخم
زده شد عمر رضی الله عنه نزد یک او بودم پوست بدن او را مس نمودم
و گفتم گوارا باشد ترا پوستی که نمیرسد او را آتش دوزخ بسوی من بهیبت
نظر نمود که حصه خود را از نظر او گرفتم پس فرمود چه علم داری که پوست مرا
آتش نمیرساند گفتم یا امیر المؤمنین نیک مصاحبت کردی رسول خدا را
و او جدا شد از تو در حالی بود از تو بعد ازان صحبت نمودی مسلمان را بوجه نیک
حق صحبت را مراعات نمودی اگر جدا شوی از ایشان ایشان نیز از تو راضی میباشند
حضرت عمر رضی الله عنه فرمود صحبت رسول کریم مهربانی از جانب خداوند بود
جلت عظمته که بر من عنایت فرموده بود اگر از ما فی الارض چیزی از من
می بود از هول عذاب خداوند فدیه میدادم قبل ازین که به بینم عذاب
خداوند را عزوجل صالح ابن کیسان گفت که فرمود ابن عباس رضی الله عنهما
داخل شدم بر عمر رضی الله عنه ایامیکه زخم خورده بود و بر پهلوی خود بر بالشت
چرمی افتاده بود و اصحاب نبی جماعتی در نزد او بودند مردی گفت یا عمر
باکی نیست امروز ترا عمر رضی الله عنه فرمود اگر امروز باکی نباشد فردا باکی
هست زنده گانی را نصیب ازلی است و موت را مشقت هاست
و دوست داشتم که نفس من از شما نجات داده شود فرمود از امر شما الگرم مثل
فریق که جنت و نار را مشاهده میکند و باحوال خود مشغول است و ترک کردم
شکوفه حیات دنیا را شما را بحال خود گذاشتم نپوشیدم که کهنه کرده باشم از لباس
دینار او میوه های شما در غلاف خود باقی و تازه است نخوردم و نه چیدم میوه
و اگر چیدم برای شما چیدم و ترک نکردم درهم غیر سی و یا چهل درهم بعد ازان بگریه
در آمد و مردم نیز بموافقت او بگریه در افتادند گفتم بشارت باد ترا یا امیر
المؤمنین حضرت رسول کریم و حضرت ابا بکر هر دو وفات یافتند
و ایشان از تو راضی و خوشنود و مسلمانان نیز از تو راضی و خوشنود اند
عمر رضی الله عنه فرمود بخداوند فریب میخورد کسی را که شما مغرور میگردانید
او را بدان و آگاه باش که اگر بین مشرق و مغرب مال و ملک من
می بود هر اینه از هول فتن همه را فدیه میدادم شاید از عذاب خداوند
بر هم حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما منتظر باید که چون موت
پدرم را حاضر شد بیهوشی آمد سر او را در کنار خود گرفتم فرمود که سرم را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 988 of 1140

برزمین گذار شاید که خداوند چنین مرا که برزمین مشاهده نماید رحم برپچارگی
وذل وافتقار من نماید سر اورا برزمین نهادم که رخساره های مبارک برخاک بود
وفرمود وای برعمر ووای برمادر عمر که اگر خداوند مغفرت نکند عمر را مرا برحوال
پدرم رحم آمد گفتم ای پدر زانوی من برزمین برابر است سر تورا برزانوی
خود گذارم فرمود که سرم را برزمین گذار مادر نباشد ترا مثل که ترا مرمیکنم
سر اورا برزمین نهادم رخساره بخود را برخاک چسپانید وفرمود ویل بادر
مرعمر ومادر وی را اگر نیامرزد خداوند عمر را وعفو از سیئات نکند بعد
ازان فرمود که چون موت من تمام شود بشتاب به ببرید مرا به جفره که برمن
گنبد ابد اگر آن برمن خیر باشد زود تر بخیر برسم وهرگاه خیر نباشد زود تر
از رقاب شمایان خلاص شوم پس از وصیت گریه نمود گفته شد که چه چیز بگریه
آورد ترا یا امیر المومنین فرمود که میروم بجناب قدس الهی ونمیدانم که بجنت
میبرد مرا خداوند یا بدوزخ عاقبت معلوم نیست ازان جهته میگریم
عروه بن الزبیر میفرماید چون حضرت عمر رضی الله عنه زخم زده شد مردمان
گفتند که خلیفه بعد از خود گرفته فرمود که اگر ترک کنم شمایان را بدرستیکه
بهتری از من ترک نمود شمایان او اگر خلیفه بگیرم بهتری از من بعد از خود
خلیفه گرفت یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر عبیده بن الجراح حیات
میداشت خلیفه میگردانیدم وی را اگر خداوند سوال میکرد از من در باره
خلافت او جواب میدادم که از نبی تو شنیده بودم که میفرمود که عبیده
بن الجراح امین امت من است واگر سالم مولی حذیفه در حیات بودی
او را خلیفه میساختم اگر پروردگارم در خلافت او سوال میکرد جواب
میدادم که از پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم شنیده بودم که میفرمود
که سالم چنان محبتی بخدا وند دارد که اگر از خدا وند نترسد معصیت
نمیکند چه جای اینکه بترسد خداوند را مردمان گفتند که چه میشود
که بعد از خود عبد الله پسر خود را خلیفه خود گردانی در اسلام قدیم است
وسزاوار خلافت است وبردی فضایل تمام است فرمود که بس است
آل خطاب مرا که یکنفر از ایشان را خداوند از احوال عدل وادرسی
برامت محمد صلی الله علیه وسلم پرسید وهر آینه دوست داشتم که بیرون
شدمی از دار دنیا برابر نه گناه میداشتم ونه ثواب بعد ازان مردمان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 989 of 1140

دوباره بسخن در آمدند در تعیین نمودن خلیفه فرمود که بعد از سخن خود عزم نمودم که مردی را
مقرر نمایم که باعث کند شما را بر حق و اشاره بحضرت علی نمود باز پس مصلحت
دیدم که تحمیل خلافت بر کسی نکنم بعد ازان اهل شورای را که اسامی شان
به تفصیل ذکر میشود ایشان را خواند غیر از علی و عثمان همراه هیچیک سخن نزد فرمود
یا علی شاید این قوم قرابت ترا بر سول کریم و فضلی که رسول کریم دختر خود را بتو
تزویج نموده و فقه و حکمت که خداوند بر تو مهربانی نموده بدانند اگر تو خلیفه
شدی از خداوند خوف کن و عدل و داد را پیشه خود گردان بعد ازان متوجه
عثمان شد فرمود یا عثمان شاید که قوم دامادی ترا به پیغمبر خدا و کلان سالی
و شرف فضل ترا شناسند و ترا بر امر خلافت مقرر نمایند و هرگاه امر
خلافت بتو تفویض گردید به ترس خداوند در این امر خلافت و نبی معظم
بر رقاب مسلمانان باز نگردانی بعد ازان امر خلافت را شورا گردانید در بین
شش نفر که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وفات یافتند و از ایشان
راضی بودند چنانچه ابن عمر و غیره روایت کرده اند و ایشان عثمان و علی و طلحه
و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم است و شورا
اینچنین نمود که خلافت از بین شش نفر بیرون نشود هر یکے اتفاق کردند مردم بر وی
خلیفه باشد و اگر اختلاف در قعشد هر یکے اکثر مردم بر وی راضی باشند خلیفه وست
و اگر نفری هر طرف مساوی باشند حکم سازید عبدالله بن عمر را هر یکے را تعیین نمود
خلیفه است و اگر مردم بحکم او رضی نشوند قول جماعه که عبدالرحمن بن عوف از اهل
ایشان است مقدم است بر قول فریق دیگر و امر نمود که عبدالله را همراه خود حاضر
مجلس نمایند که تعزیه او نیز نشود و باز خلافت اهل باشد چون مردمان بیرون
شدند تعرض نمود که اگر علی را خلیفه نمایند طریق حق را ایشان سلوک میکنند پسر وی
عبدالله نمود که چه چیز مانع است که علی را خلیفه خود نمی گردانی فرمود که نمیخواهم
اینکه تحمل نام خلافت را در زندگی مردن شخصی روایت شده است که حضرت
عمر رضی الله عنه بر عبدالرحمن بن عوف خلافت را عرض نمود عبدالرحمن فرمود
یا عمر اگر از تو مصلحت می جستم در امر خلافت مصلحت عبد نیست فرمود
فتح عبدالرحمن گفت هرگاه
عبدالرحمن و عبدالله که عمر رضی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 990 of 1140

میفرمود اگر عثمان ولایت داده شود مردی است نرم خوی و اگر علی ولایت داده شود
پس شخصی فقیه و عابد است سزاوار تر است بانکه باعث کند مردمان را بر راه حق
و اگر سعد را ولایت بدهند او نیز اهل این امر است و اگر او را والی ساختند
پس اعانت نماید والی بان بدرستیکه عزل نه نمودم او را بسبب ضعف و خیانت
و نیک صاحب رأی است عبد الرحمن بن عوف قول او را بشنوید و او را اطاعت
نمائید و در روایت دیگر آمده است که عمر رضی الله عنه فرمود که در خلافت ازین
شش نفر که رسول کریم وفات یافتند و از ایشان راضی بودند مستحق تر
نمیدانم و فرمود که عبد الله همراه ایشان حاضر باشد و در امر خلافت دخل نداشته باشد
و اگر امر خلافت به سعد رسید و خلیفه شد فبها و اگر خلیفه دیگری تعیین باشد از وی
معاونت بخواهند بدرستیکه عزل نکردم او را از امارت کوفه بجهة ضعف یا خیانت
بعد ازان فرمود که وصیت میکنم خلیفه که بعد از من است به پرهیزگاری
خداوند و وصیت میکنم او را مهاجرین و انصار و نیز وصیت
میکنم خلیفه را نیکوئی با اهل امصار چون عمر رضی الله عنه وفات نمود و بعد از
دفن وی در جوار پیغمبر خدا و ابی بکر در حجرهٔ بی بی عایشه رضی الله عنها اصحاب شورا
فارغ شدند و مجلس کردند عبد الرحمن بن عوف فرمود که اختیار را به سه نفر
بدهید که هر کس را تعیین نمایند وی خلیفه باشد و نیز فرمود که امر خود را بعلی تفویض
نمودم و سعد فرمود که امر را بدست عبد الرحمن بن عوف دادم و طلحه فرمود
که امر را تفویض به عثمان نمودم بعضی میگویند که طلحه در آن زمان حاضر نبود بعد از
تمام بیعت بحضرت عثمان آمد چنانچه در ما بعد بیان میشود بعد ازان علی و عثمان
و عبد الرحمن بن عوف هر سه خلوت نمودند عبد الرحمن فرمود که خودم
ارادهٔ خلافت ندارم از شما هر کدام که مردم تفویض خلافت را باو نمایند
و او ابراء میکنند باید بهتر مردی را باقی مانده خلیفه سازد و حریص
باشد بر صلاح حال امت حضرت علی و عثمان سکوت ورزیدند
عبد الرحمن بن عوف فرمود که اختیار را بمن بدهید خداوند و دین اسلام
بر من لازم گردانیده اند که فکر و اجتهاد نمایم بهتر یکی از شما و نفر را خلیفه
گردانم حضرت علی و عثمان فرمودند که اختیار بدست تو است بعد ازان
خطاب نمود هر یک را بفضل و حکمت که در وی وجود داشت و هم از هر یک
عهد و پیمان نمود که هر یک از شما را که خلیفه گردانم باید که عدل کنید در رعیت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 991 of 1140

امت احسان فرزید کہر یک از شما کہ خلیفہ تعیین نکردم باید کہ در اطاعت
خلیفہ جدو جہد نماید و قول او را بسماع قبول استماع نماید ہر یک بر این
مضمون عہد کردہ نعم گفتند بعد ازان بہ ہمراہ علی خلوت نمود و فرمود یا علی
اگر ترا خلیفہ نسازم آیا بعد از خود کدام کس را مصلحت میدانی در امر
خلافت فرمود کہ عثمان را مصلحت میدانم کہ خلیفہ باشد بعد ازان
بہمراہ عثمان نیز خلوت نمود و فرمود کہ ای عثمان اگر ترا خلیفہ گردانم
خلافت را کدام کس مصلحت میدانی فرمود بہ علی بعد ازان مردمان
تفریق گردیدند و عبد الرحمن بن عوف تا سہ شب مردمان را
مشورت مینمود و در جای اجتماع مردم میرفت و از سرور ان
لشکر و اشراف مردم استفسار میکرد و غیر ازینہا از باقی مردم
جماعہ جماعہ و تن ہا تنہا میدید و بیان حال می پرسید کہ بروی
حال کشف شود کہ در خلافت رضای مردم در بارہ کیست
تا آنکہ بہ نزد عیال ہا ے پردہ نشین میرفت و در مکتب ہا تا از
صبیان سوال میکرد و سواران و اعرابی ہا کہ در مدینہ می آمدند
می پرسید تا سہ شبانہ روز بدین امر قیام فرمود و گفت ندیدم کسی را
کہ قایل شدہ باشد کہ حضرت علی بر عثمان مقدم باشد بر خلافت مگر
مقداد و عمار کہ ایشان اشارہ بہ تقدیم علی بر عثمان میکردند و بعض از علماء
میفرمایند کہ سبب در آنکہ جمیع مردمان راضی بودند بر آنکہ عثمان بر علی
مقدم باشد این است کہ عثمان خوی نرم داشت و متواضع بود و علی
رضی اللہ عنہ مشابہ بعمر بود در شدت و چون مدت خلافت عمر رضی اللہ عنہ
کہ عبارت از دہ و نیم سال است گذشت و شہر ہای بسیار فتح نمودند
و مال و غنای ایشان زیاد شدہ بود دوست داشتند کہ بعضی امور
در بارہ امت تخفیف شود از چیز ہای کہ عمر مقدر نموده بود و چون شدت علی
دیدہ بودند یقین داشتند کہ ہر گاہ وی خلیفہ باشد چیزی تخفیف
نخواہد شد مثل روش حضرت عمر بہ ہمراہ مایان روش میکند
و شاید کہ شدت آن بیشتر شود سبب نمودم عثمان را بر علی ہمین وجہ
اختیار نموده اند نہ آنکہ در بارہ علی طعن رزنہ باشند یا آنکہ از اخلاق
وی چیزی ناپسندیدہ باشند و یا آنکہ شکوہ نموده باشند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 992 of 1140

که عدل نمیکند وهمین سبب لایق است که بگوئیم وحمل نمائیم رای مردم را
در باره تقدیم عثمان بر علی که وجه دیگر لیاقت ندارد بر صحابه رضی الله عنهم
اجمعین واز چیزهای که علماء تواریخ در شرح همین قضیه ایراد وبیان
نموده اند فهمیده میشود که هریک از علی وعثمان وباقی اصحاب شورا
که ذکرشان بر سبیل تفصیل گذشت رغبت داشتند برانیکه خلیفه باشد
اگر این قول صحت داشته باشد حمل میکنند رغبت هریک را
بر خلافت بدین وجه که هریک اراده داشت که قیام بعدل نماید
ودر اقامه دین وقیام بامور مسلمانان به پردازد که هریک
ازین ها را ثواب عظیم در نزد خداوند مقرر است نه انیکه
غرض ایشان از امر خلافت بهره نفس وهوا بوده باشد محبت
ریاست وجاه که محفوظ گردانیده است خداوند ایشان را
وشخصی که ایمان کامل داشته باشد در باره صحابه انچنین گمان را
نمی نماید زیرا که هریک بر قیام بعدل واظهار حق نهایت ساعی
بودند چنانچه آیات قرانی خبر میدهد که فرموده رضی الله عنهم
ورضوا عنه واحادیث نبوی صلی الله علیه وسلم نیز شهادت
میدهد که صحابه تمامی ایشان به صفات پسندیده مزین بودند
پس به ترسید از گمان بد در باره ایشان ظلمی وگناهی که در حق یکی
از ایشان صادر شود آمرزیده نمی شود چنانچه احادیث کثیره
در ابواب آمده است حاصل قضیه انیکه عبد الرحمن بن عوف
سه شبانه روز کوشش زیاد نموده وسعی بلیغ به کار برده تا انیکه در سه
شبانه روز چشم آن نجوب پوشیده نشده وهمیشه در نماز ودعا
وفکر واستخاره مشغول بود واز صاحبان فکر وعقیده سوال میکرد تا انیکه
از زنان که در خانه ها می بودند سوال مینمود کسی را که برابری کند
در خلافت نیافت در روایتی آمده است که در شب سوم
از برای مسور بن مخرمه رض که خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف بود امر
نمود که زبیر وسعد بن ابی وقاص را بخوان که بیایند چون
هردو آمدند همراه ایشان خلوت نمود وبا ایشان
مشوره نمود در امر خلافت بعد ازان ایشان رفتند فرمود که علی را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 993 of 1140

بخوان مسور گفت بفرما ید که علی را بخواندم و همراه علی تا پاره از شب
گذشت راز میگفت و از جمله سخنانی که همراه علی گفته بود این است
که اگر خلافت بتو تفویض نشود کدام کس را سزاوارتر میدانی فرمود
عثمان رض چون علی رض بیرون شد فرمود که عثمان رض را بخوان -
عثمان رض را طلب نمود آمد و همراه وی سخن میزد تا آنکه مؤذن در
صبح اذان گفت و ایشان تفریق شدند و از برای وی نیز مثل
علی رض فرمود که اگر امر خلافت از تو گردانیده شود کدام کس را لیاقت
خلافت میدانی فرمود علی ابن ابی طالب و از برای زبیر نیز چنین
فرمود رای به عثمان داد و از برای سعد هم فرمود او هم اشاره
به عثمان نمود و همچنین مهاجرین و انصار را که مشاورت جست تمامی
اشاره به عثمان نمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہم و روایت دیگر آمده
است که مسور بن مخرمه رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید شب سیوم از وفات
امیر المؤمنین بود که عبد الرحمن در خانه من آمد و من در خانه خود خوابیده
بودم فرمود که خوابیده یا بیدار نخداوند که سه شب است که نخوابیده
ام برخیز و علی و عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہما را بخوان که بیایند مسور
فرمود که ای خالو کدام یک را پیشتر طلب کنم عبد الرحمن فرمود که در
پیش کردن یکی را بر دیگری اختیار از تست فرمود رفتم نزد علی گفتم خالوی
من ترا میخواند وی را اجابت کن علی رض فرمود که همراه من دیگری
را خوانده یا من را تنها خوانده ست گفتم آری عثمان رض را نیز خوانده
است فرمود در طلب کدام یکی از ما دو نفر را مقدم کرده ست جواب
داد که در تقدیم کردن ترا بر عثمان یا عثمان را بر تو بمن اختیار داده
من اول نزد تو آمدم همراه علی رض بیرون شدیم آمدیم تا بدا عثمان رض
رسیدیم علی رض در آنجا نشست و من داخل شدم بر عثمان و وی نماز
بامداد را می خواند او را خواندم سخنانی که علی رض با من گفته بود او نیز فرمود
همان جواب دادم بیرون شدم و هر سه نفر بر خالو یم عبد الرحمن داخل
شدیم و وی نماز میگذارد چون از نماز فارغ شد راوی بر علی و عثمان
رضی اللہ تعالیٰ عنہما نمود و فرمود که من از مردمان سوال نمودم در امر
خلافت کسی را نیافتم که مستحق خلافت باشد و برابر باشد شما را در این امر بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 994 of 1140

ازان از هر یک عهد گرفت که اگر خلیفه نماید او را عدل نماید و
در صلاح حال امت کوشد و اگر دیگری را خلیفه نماید هر آینه بشنود
قول خلیفه را و اطاعت وی نماید هر دو بدین طریق عهد نمودند و هر
سه بمسجد رفتند و عبد الرحمن مردم را اطلاع داد و مردم همه حاضر مسجد
گردیدند مسجد از بسیاری مهاجرین و انصار و غیره تنگی نمود و عثمان
رضی الله تعالی عنه چون نهایت حیا داشت آخرترین مردم نشست
و عبد الرحمن شمشیر در گردن نمود و عمامهٔ رسول کریم را بر سر نهاد
و بر منبر رسول کریم بالا شد و بر درجه که رسول کریم می نشست
ایستاده شد و دعا نمود دعا در ازا که مردم نشنیده بودند او را بعد
ازان فرمود که ای مردمان سوال کردم پنهان و آشکار یک یک
و دو دو جماعه جماعه دریافته یکی از شما را نیافتم که برابر شود علی و عثمان
رضی الله عنهما را بر خیز ای علی رض و نزدیک آی بمن حضرت علی برخاست
و در زیر منبر ایستاده شد عبد الرحمن دست وی را گرفته و فرمود که آیا
بیعت می کنی مرا بر کتاب خداوند و سنت نبی ص و عمل ابی بکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما حضرت علی فرمود که بر قدر طاقت و قدرت خود بیعت میکنم
دست او را رها نمود و فرمود بر خیز بیا بسوی من ای عثمان دست او
را گرفت و فرمود یا عثمان آیا بیعت میکنی مرا بر کتاب خداوند و سنت
نبی و فعل ابا بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما فرمود آری حضرت عبد الرحمن
روی بسقف مسجد بالا کرد و دعا نمود که خداوندا بشنو و شاهد باش سه
مرتبه این قول را تکرار نمود و فرمود که خداوندا چیزی که در رقبهٔ من
است در گردن عثمان انداختم بیعت نمود عثمان رضی الله عنه را و
مردمان فرو ریخته بیعت میکردند عثمان رضی الله تعالی عنه را تا اینکه
در زیر منبر حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه پوشیده شد از سبب
هجوم مردمان بعد ازان عبد الرحمن بر منبر بالا شد و بر درجه
که رسول کریم می نشست نشست و حضرت عثمان رض را بر درجهٔ پایان
تر نشاند و مردمان او را بیعت می نمودند تا اینکه حضرت علی رض نیز
بیعت نمود اولا و بعضی گویند آخر از مردم بیعت نمود و تفصیلی که درین
قصه بیان نموده ایم صحیح است در ولایت عثمان رضی الله تعالی عنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 995 of 1140

چنانچہ علماء محقق اہل سنت و جماعت کہ سید شریف طاہر بن ہاشم
باعلوی در کتاب مسمی بہ مجمع الاحباب ست چنین ایراد و بیان
نمودہ و فرمودہ کہ فریب خوردہ بیچارہ ای کہ روافض بیان میکنند کہ اصل
ندارد و حق سبحانہ عالم تر است و اللہ اعلم ـــــ بعضے از اہل بدعت
بواسطہ پلیدی طینت بر حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ اعتراض نمودہ از
کہ چرا عباس عموی رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در جملہ اصحاب شورا
داخل نکردہ اہل سنت و جماعت جواب دادہ اند کہ حضرت عباس بہ
حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما دوستی تمام داشت او را داخل نکردہ است
او را در جملہ شورای و در امر خلافت بنا بود کہ پیش بودن در اسلام
آوردن و حضرت عباس اسلام آوردن او از ین جماعہ مؤخر بود و
حضرت عباس دیگی از صحابہ عیب نگرفت بر عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر اینکہ
حضرت عباس رضی اللہ عنہ را داخل شورای نگردانیدہ چون
علم تمام داشتند کہ این امر را کسانیکہ در اسلام سابق بودند مستحق
ہمین است عذر حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام محمد بن حسن
میفرماید کہ سعید بن زید را داخل در شورای نکردہ با اینکہ وی یکی
از عشرہ مبشرہ بودہ و جہش اینکہ وی پسر عم عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
بودہ ترسید کہ اگر داخل کند او را در ان سعید خویش و قریب او بودن دوستی
گفتہ شود و دوست نداشت اینکہ قلادہ کند خلافت را بہ پسر خود و یا خویش
خود پس بنظریق افعال از احتیاط و پرہیزگاری وی بود رضی اللہ تعالیٰ
عنہ بعد ازان، مردمان تا شش سال اول در خلافت عثمان رضی اللہ
تعالیٰ عنہ نہایت باتفاق و اتحاد بودند و دوست داشتند عثمان
رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بیشتر از اینکہ دوست داشتند حضرت عمر رضی اللہ
تعالیٰ عنہ را جہت نرمی و رفق او بعد ازان در شش سال آخر اختلاف
واقع شد و باعث اختلاف جماعہ بود کہ در اسلام سابقیت
نداشتند و اصل در اختلاف پیدا کردن عبد اللہ بن صباء یہودی
بود ظاہرا اسلام آورده بود و در باطن نفاق تمام داشت و
غرض آن واقع ساختن فرقت و جدائی در بین اہل اسلام بود
و مسلمانان را در شبہہ انداخت کہ عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمہ جا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 996 of 1140

اقارب و خویشاوندان خود را بر امصار عامل و مأمور مقرر ساخته با
اینکه حضرت عثمان اینها را باجتهاد خود مقرر میکرد بواسطه اینکه اعتقاد
نمود که خویشاوندان او قیام بعدل بیشتر مینمایند پس اعتراض را
مجال نیست علاوه بر اینکه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم
بر این امور خبر داده بود پس وقوع این امور معجزه بود مر رسول کریم
را چرا که پیش از وقوع خبر داده بود پس مثل خبر او واقع شد و
تمامی وقوع امور بقضا و قدر خداوند بود تا شهادت نصیب عثمان
رضی اللہ تعالیٰ عنه شود و ثابت شود قول رسول کریم که خبر داده بود
که حضرت عثمان رض کشته میشود و وی مظلوم است و در رسول مبارک
صلی اللہ علیه وسلم در شأن عبد الرحمن بن عوف فرموده که عبد الرحمن
امین است در آسمان و امین است در زمین این قول رسول کریم
دلیل روشن است بر صحت فعل عبد الرحمن که عثمان رضی اللہ تعالیٰ
عنه را خلیفه نمود و بر علی رضی اللہ عنه مقدم ساخت و باجتهاد خود
عمل نمود و گفته که طلحه را حضرت عمر رضی اللہ عنه از اصحاب شوری
گردانیده و او حاضر نبود روزی که مردم همراه عثمان رض بیعت میکردند
حاضر شد گفتند که عثمان رض خلیفه شد و مردم برای وی بیعت می
دهند فرمود که کل قریش بوی راضی اند مردم گفتند آرے همه
رضا مند ند در نزد حضرت عثمان رض آمد عثمان رض فرمود که یا طلحه رض
تو بر سر امر خود مقرر میباشی یعنی هرگاه خیال خلافت داری
خلیفه باش طلحه رض فرمود که اگر من از خلافت تو سر باز زنم تو خلافت
واگذار میشوی فرمود آرے فرمود که جمیع مردم بر تو بیعت داده
اند طلحه رضی اللہ عنه فرمود که من هم راضی می باشم درون نمی
گردانم از چیزی که جمیع مردم اجماع کرده است و طلحه رض نیز بیعت
نمود چون عمر رضی اللہ عنه امر خلافت را در اصحاب شوری تفویض نمود
قرض خود را حساب نمود هشتاد و شش هزار دینار یا درهم قرض دار
بود و اینها را بر فقراء و مساکین تفرقه کرده بود و خود و آن یک خاجی
که روغن و خرما باشد ازین در اهم نخورد و جامه نخود نساخت جامه
جامه او پیوند از چرم داشت و در سرای خانه آن از برگ خرما بود مال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 997 of 1140

مذکور را در راہ خیر صرف محتاجین نمود چون ایام حیات گذشت
و نزدیک بود کہ وفات شود پسر خود عبد اللہ و دختر خود حفصہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہما را طلبید و فرمود کہ از مال خدای قرضدارم و دوست
دارم کہ بخداوند خود ملاقات میکنم از مال او چیزی در گردن
من نباشد چیزی مال کہ دارم بفروشید و بقرض خواہان بدہید
اگر قرض ادا شد و باقی ماند پس قبیلہ بنی عدی را سوال کنید اگر
تمام نشد مقصد حاصل و ہر گاہ باقی پس از قریش سوال کنید
و از قریش تجاوز نکنید بعد ازان عبد اللہ داری کہ بمدینہ بود و او
را دار القضا می نامند از جہت آنکہ ادائے دین از ثمن او دادہ
شد برای معاویہ رض فروخت و بغابہ مال داشت آن را نیز بفروخت
و ادای دین نمود و حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نفقہ بسیار میکرد
بر فقرا و محتاجہا و چون در بیت المال چیزے نمی بود قرض
می گرفت و صرف فقرا میکرد خصوص در عام الرمادہ زیرا کہ
عمر رض را خوش می آمد کہ غمخوارہ گی در شان فقرا و اہتمام
بحال ایشان نماید در روایت شدہ ست از زید بن اسلم کہ روایت
کردہ ست از پدر خود کہ در سال رمادہ عرب از ہر طرف از
شدت گرسنہ گی و قحط کہ در ان سال بود روی بمدینہ آوردند
و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ چند نفر را بر اطراف شہر مدینہ
مقرر نمودہ بود کہ طعام در میان ایشان تقسیم نمایند و چون
شام می آمدند خبر میدادند کہ چند نفر در نزد ہر کدام بودہ کیست
امیر المؤمنین امر نمود کہ حساب نمایند نفری ہا کہ در نزد شان
طعام خوردہ اند چون شمارہ نمودند تقریباً ہفت ہزار نفر شدہ
بود و فرمود کہ بشمارید عیال ہا و صبیان و مریض ہا کہ نیامدند و طعام
نخوردند شمارہ ایشان بہ چہل ہزار رسید چند شب بعد مردم
زیادہ شدند تا اینکہ نفری شام نان میخوردند عدد ایشان
بدہ ہزار نفر دیگران بہ پنجاہ ہزار رسید و گرسنہ گی عام الرمادہ
در نہایت شدت و بسیاری قحط بود کہ مثل آن دیگر دیدہ نشدہ
بود و باد خاکہا را از زمین بہوا میبرانید مثل خاکستر دیدہ میشد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 998 of 1140

ازان جہة عام الرمادہ نامیدہ شد واین قحطی دگر سنہ گی در
سنہ ہجدہم از ہجرت بود و نہ ماہ قحط درنگ نمود تا اینکہ وحش ہای
کوہ در موضع ہای آبادانی و نشیمن مردمان جہة طلب چیزی کہ بخورند
می آمدند و گوسفند ذبح میکردند از بدبوئی آن خوزدہ نمیشد و عمر
بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قسم خوردہ بود کہ روغن و شیر گوشت را
نخورد تا اینکہ فراخی شود در میان مردمان علام وی بیازار رفت
دید کہ ظرفی از روغن و مشک از شیر بیازار آورده اند خرید بہ چہل
درہم و ہر دو را بخدمت حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آورد و این
امر در ابتدا در وقت شدت قحط دگر سنہ گی بود و فرمود یا امیر
المؤمنین حق تعالیٰ مردمان را زنده گذاشت و ترا از قسم تو خلاص
گرداند و اجر عظیم تو داد در بازار ظرف — روغن و مشک
شیری آمده بود ہر دو را خریدم بہ چہل درہم برای تو آوردم حضرت
عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ ہر دو را صدقہ کردان بدرستیکہ
بد بینند ارم اینکہ چیزی بوجہ اسراف بخورم و چگونہ غمخواری
رعیت میشود کہ چیزی کہ آنشان را از مشقت دخاری میرسد بر
من نرسد و در زمان قحط بامیر ہای شہر ہا نوشت و فریاد رسی
می خاست درباره اہالی مدینہ و گرداگرد مدینہ واز ایشان مدد
می طلبید اول شخصی کہ فریاد رسی نمود عبیده بن الجراح بود کہ چہار
ہزار راحلہ طعام بار کرده از شام بمدینہ آمد حضرت عمر رضی اللہ
عنہ او را مقرر نمود کہ این طعام ہا را درین قریہ ہای اطراف مدینہ
تقسیم کن و باز گرد و برو بعملی کہ بران مقرر میباشی بعد ازان بیائی
مردمان طعام آوردند و اہل حجاز مستغنی گردیدند و عمرو بن العاص
بحر قلزم را اصلاح نمود و از انجا طعام بمدینہ فرستاد تا اینکہ
نرخ طعام در مدینہ مثل نرخ مصر از ان شد اہل مدینہ بعد ازان
مثل عام الرماده در گر سنہ گی دیگر ندیدند تا اینکہ دریا بر ایشان
بند شد و قتل حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ واقع شد بعد
ازان ذلیل شدند و مردم و حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ مثال
محضور بودند کہ امداد بدیشان نمیرسید اہل متی از قبیلہ — م

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 999 of 1140

صاحب خود را که بلال بن حارث بود فرمودند که هلاک شدیم
گوسفندی برما دیج کن بلال فرمود که گوسفندها از لاغری جوزده
نمیشود آخر آثار کید نمودند یک گوسفند ذبح نمود پوست را
کشیده که استخوان او سرخ میزد از شدت لاغری بلال ندا
کرد که یا محمداه بعد ازان رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را در
خواب دید که بلال را میفرماید که بشارت باد ترا برحیات برو
نزد عمر رضی الله تعالی عنه از طرف من بروی سلام برسان
دیگوی که من عهد کرده بودم ترا در عهد محکم بودی فالکیس الکیس
یا عمر بلال آمد تا بباب عمر رضی الله تعالی عنه رسید از برای
غلام عمر رضی الله تعالی امر نمود که اذن میخواهیم که داخل شوم بر
عمر رضی الله تعالی عنه بجهة خبری که از رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم بدان آورده ام غلام بخدمت حضرت عمر رض آمد و
کیفیت را باز گفت عمر رضی الله عنه فزع و فریاد برآورد و فرمود
ای غلام برو ببین دیدی یا نه غلام فرمود که ندیدم پس داخل
کرد او را و خبر را بحضرت عمر رضی الله عنه بیان نمود بعد ازان
حضرت عمر بیرون شد و مردمان را ندا کردند و بر منبر بالا رفت
و فرمود که گفتم میدهیم شما یان را به خدائی که راه نماینده است
شما را بدین اسلام آیا خبری که شنیدند و مرضی شما نباشد بر
من دیده اید مردمان فرمودند که ندیدیم بعد ازان خبر بلال را
بردم از گفت مردمان دانستند و حضرت عمر رض از شدت
فریاد بخود مقصد خبر را ندانسته بود مردمان فرمودند که غرض
ازین خبر اینست که تو در استسقاء تاخیر نمودی از خداوند
طلب باران کن برمایان بعد ازان بخواند مردم را به جهة طلب
باران دعا است عموی رسول کریم نیز بیرون شد پیاده
و خطبه کوتاه بر خواند و نماز خواند بعد ازان خود را بر زانوهای
خود انداخته و دعا نموده مضمون دعا اینکه خداوندا مدد
کاران ما عاجز شدند که مدد و یاری ایشان بما نمیرسد و از قوة
عاجز شدیم و نفسهای مایان عاجز گردیده نیست بازگشت ما از معصیت و

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1000 of 1140

روی آوردن بطاعت مگر بفضل تو خداوندا آب ده ما را و زنده
گردان و باقی دارنده گان و شهرها را بعد ازان دست حضرت
عباس را گرفت و اشک چشم حضرت عباس بر ریش مبارک او
میریخت و فرمود که خداوندا نزدیکی میجوئیم بسوی تو بحرمت عموی
نبی تو و باقی ماندهٔ پدران نبی تو و گلان ترا ن مردان او زیرا
که خود فرموده و قول تو حق و ثابت است که وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا مضمون آیهٔ شریفه اینکه حضرت
خضر حضرت موسیٰ را فرمود که این دیوار از برای دو یتیم است در مدینه
و پدر ایشان صالح بوده راست کردم تا اینکه ویران نشود انما حاصل قصه
در تفاسیر مذکور است خداوندا چنانچه حفظ کردی آن دو یتیم را بسبب
سبب صلاح پدر ایشان محفوظ گردان امت نبی خود را بسبب عموی او
زیرا به سبب عموی خود عباس ما را دلالت بتو نموده و بسوی تو
بطلب شفاعت آمدیم و آمرزش میخواهیم بعد ازان روی نمود بر
مردمان و فرمود که آمرزگاری بخواهید پروردگار خود را بدرستیکه
خداوند آمرزگار است و حضرت عباس عم او در ازگردیده بود و
ریش مبارک او سفید گردیده بود ایستاده شد و از چشم های مبارک
اشک فرو میریخت و ریش مبارک بر سینهٔ او حرکت میکرد و
میگفت که خداوندا نازل نمیشود بلا از آسمان مگر بگناه و دور نمی
شود بلیه مگر بتوبه و مردم روی آورده اند بر من بجهة اینکه من
به نبی تو نزدیکم و این است که دست های ما بگناه دست و پشانی
های مایان بسوی تو بتوبه است خداوندا تو چرا نسوزانیده ترک
کهن گشده را و مگذار شکسته را بموضعی که ضایع شود بتحقیق که بفریاد
آمدند صغیران و بزم گردیده است کلانها و بلند شده است
آواز مردمان بشکوه او تو عالم بنهان و آشکاری خداوندا بی
نیاز گردان مردم را به بی نیازی خود پیش ازانکه ناامید شدند
و هلاک شوند زیرا که تو نمیدهد نمیشود از رحمت تو مگر قوم کافر
پارهٔ ابر پیدا شد و فرمود که ای مردمان سیراب میشوید سیراب میشوید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1001 of 1140

بعد ازان ابر پیش آمد و باد حرکت داد ابرا بعد ازان ابر ریزان
شد بخداوند که مردم از جای خود دور نشده بودند که از شدت
باران خود را در پناه دیوار میگرفتند و ازار های خود را می چیدند که
تر نشوند مردم رجوع بعباس نمودند و اطراف او را احاطه میکردند
و میگفتند خوش باد ای آب دهندهٔ حرمین شریفین فضل بن عباس
بن عتبه بن ابی لهب برخاسته این چند بیت را در فضل حضرت عباس
بیان نمود. بعمی سقی الله الحجاز و اهله عشیة یستسقی
بشیبه عمر توجه بالعباس فی الجدب راغبا الیه
فما رام حتی اتی المطر و منا برسول الله فینا تراثه
فهل فوقها للفاخر مفخر حاصل ابیات اینکه خداوند
بحرمت عموی حبیب خود اهل حجاز را آب داد در شایکه حضرت عمر
بموی سفید او توسل مینمود بباران و متوجه گردید بعباس در
حالت قحط و تنگی رغبت میکرد بسوی وی و دور نشد عمر رض
تا اینکه باران آمد و رسول خدا از میان مایان مبعوث شد و
وارث آن در مابین مایان است غیر ازین ها دیگر چیزی هست که
بدان فخر نمائیم زید بن اسلم از پدر خود روایت میکند که در ایام
حضرت عمر رض مایان میگفتیم که اگر حق تعالی عام الرماده را دور نکند
از اندوهی که حضرت عمر رض دارد بارهٔ مسلمانان دارد می میرد
ابن شهاب میفرماید که حضرت عمر رضی الله عنه در عام الرماده
دعایش این بود که خداوندا بکردان روزی ایشان را بر سر کوه
حق تعالی دعای او را برای او و مسلمین اجابت نمود در روزی
ایشان میرسید و وقتیکه باران نازل گردید گفت الحمد لله قسم
بخداوند که اگر حق تعالی دور نمیکرد این گرسنگی را اهل یمنی
را ترک میکردم مگر اینکه بقدر عدد ایشان همراه ایشان از قفار
داخل میکردم نبود که دو نفر از گرسنگی طعام هلاک شوند که یک
نفر باقی ماند و روایت شده است از انس رضی الله عنه که حضرت
عمر رضی الله عنه بعاملان خود نوشت زاهدهای هر جا را تحریر
نموده بفرستید خداوند بر زاهدین ملائکه را مقرر نموده که دست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1002 of 1140

خود را بر دہان زاہد با میگذارند سخن نمیزنند ایشان مگر بچیزی کہ
خداوند مہیا کردہ است از برای ایشان و خداوند در قلوب بندہ
گان ہیبت شدید از طرف عمر رضی اللہ عنہ انداختہ بود در روایت
شدہ است از قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ کہ حضرت
عمر رضی اللہ عنہ در راہ میرفت و چند نفر از اصحاب نبی صلی اللہ علیہ
وسلم در عقب او بودند ناگہان چیزی سخت طراد رسید التفات
بر ایشان نمودہ ہمہ از خوف بر زانوہای خود افتادند و فرو
تنی میکردند حضرت عمر فرمود خداوندا تو میدانی کہ خوف من
از تو بیشتر است از خوف ایشان از من و چشم ہای او میریخت از
گریہ کردن و حضرت عمر رضی اللہ عنہ میفرمود اگر خوف حساب نمی
داشتم امر میکردم کہ گوسفندی برایم بہ تنور بریان کنند و روایت
شدہ است از سفیان کہ فرمود گاہ حضرت عمر را اشتہا میشد چیزی کہ
قیمت آن یکدرہم بود تا یکسال تاخیر مینمود و انس رضی اللہ عنہ -
می گوید روزی دیوانہ ای در بین من و عمر رضی اللہ عنہ حائل و پردہ
بود کہ می شنیدم از وی کہ بر نفس خود خطاب میکرد امیر المؤمنین
بخ بخ قسم بخداوند ملت یا ابن الخطاب یا از خداوند خوفتر میکنی
میکنی تا از عذاب رستہ شوی یا اینکہ خداوند ترا عذاب میکند
یک مرتبہ عمر رضی اللہ عنہ بزیارت ابا الدرداء رضی اللہ عنہ
رفت ابا الدرداء فرمود کہ یا عمر یاد داری حدیثی را کہ حضرت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم ما را حدیث نمود فرمود کدام حدیث ابا الدرداء
فرمود این است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ باید کفایت کند ہر یک
شما را از دنیا بقدر توشہ شخص سوارہ باشد یعنی چون شخص
سوار بطرفی میرود توشہ اندک ہمراہ خود بر میدارد عمر رضی اللہ
عنہ فرمود آری حدیث را یاد دارم ابا الدرداء فرمود کہ یا عمر بعد
از رسول صلی اللہ علیہ وسلم فعل نکردیم قول او را و تا صباح ہر
دو نفر با یکدیگر سؤال و جواب میکردند روایت شدہ است از نافع
رضی اللہ عنہ کہ عمر رضی اللہ عنہ دعا میکرد و مضمونش اینکہ خداوندا
واجب گردان از برای من محبت خود و دوستی دوستان خود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1003 of 1140

دوستی مرا دیاری دادن مرا و خلاص گردان مرا بدشمنی دشمنان
خود از آفت با خداوندا بسیار گردان برای من دنیا را که سرکشی
و طغیان نمایم و کم مگردان بدرجه که فراموش سازم ترا بواسطه
تحصیل دنیا زیرا که دنیای اندک که کفایت کند بهتر است از بسیاری
که باز دارد بنده را از خداوند خداوندا پناه میگیرم تو از اینکه
مبادا غافل مرا مواخذه گردانی یا من غافل شوم یا اینکه امر از
غافلین بگردانی و روایت شده است از قیس بن حجاج که چون
شهر مصر فتح شد اهل مصر بخدمت عمرو بن العاص آمدند که والی
مصر بود و بیان نمودند که نیل مصر را عادتی است که آب آن
جاری نمیشود تا وقتیکه عادت آن اجرا نشود عمرو بن العاص پرسید
که عادت آن چیست گفتند که چون ماه بونه داخل شود دوازده
روز بگذرد دختر بکری را پیدا می نمائیم پدر و مادر او را راضی
میگردانیم دختر را جامه های فاخره و زیورها ی خوب پوشانیم
او را آرایش میکنیم و او را در دریا می اندازیم بعد از ان آب آن
جاری میگردد عمرو بن العاص فرمود که در اسلام این طریق
نمیباشد بدرستیکه اسلام ویران میگرداند چیزی که پیش از
اسلام بوده ماه بونه و مسری و ابیب را صبر نمودند آب نیل
جاری نگردید مردم قصد فرار نمودند چون عمرو بن العاص
این امر را مشاهده نمود کیفیت را نوشته بحضرت عمر رضی الله
عنه فرستاد حضرت عمر رض نوشت در جواب عمرو بن العاص که نیک
فرمودی و بجا رسیدی در فعل خود که اسلام ویران میسازد
امری را که پیش از اسلام بوده و رقعه نوشت بخود در دریای نیل
و در میان خطی که بعمرو بن العاص نوشته بود گذاشت و نوشته
بود بعمرو بن العاص که در بین کاغذی که برای تو فرستادم رقعه
خاص بدریا نوشتم او را در دریای نیل افکن چون کتاب عمر
رضی الله عنه بعمرو ابن العاص رسید رقعه که بدریای نیل نوشته
بود برداشت و قرائت نمود مضمونش اینکه بسم الله الرحمن الرحیم
از جانب بنده خدای عمر امیر المؤمنین بسوی دریای مصر اما بعد ان

ماه بونه و ابیب و مسری نام ماه های آنایم است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1004 of 1140

ای رود نیل اگر تو از طرف خود جاری میشوی و بارادهٔ خود میروی
هرگز جاری مشو و اگر خداوندی که واحد است و قهار است ترا جاری می
گرداند پس از خداوندی که واحد و قهار است سؤال میکنیم که ترا جاری
و روان گرداند رقعه را بدریای نیل انداخت و دران وقت اهل
مصر تهیهٔ فرار و جلا ساخته بودند زیرا که مصلحت ایشان بدون روان
شدن دریای نیل صورت نمیگرفت چون صبح از خواب بیدار شدند
در همان شب موازی شانزده زرع آب جاری شده بود حق تعالیٰ
بکرامت عمر رضی اللہ عنہ این عادت سیئه را از اهل مصر رفع نمود این
قصهٔ مذکوره از جملهٔ کرامات وی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و از جملهٔ
کرامات حضرت عمر رضی اللہ عنہ بیهقی روایت کرده است و ابو نعیم و
غیر ایشان نیز روایت نموده اند از نافع و نافع از عبد اللہ ابن عمر
رضی اللہ عنہ که فرمود حضرت عمر رضی اللہ عنہ لشکر بطرفی فرستاد
و بر لشکر شخصی را که ساریه بن زنیم نام داشت امیر لشکر مقرر نمود
بعد ازان که لشکر بطرفی که روانه شده بودند رسیده بودند روز
جمعه بود که حضرت عمر رضی اللہ عنہ خطبه میخواند ناگاه درمیان خطبه
فرمود که یا ساریه الجبل معنی آنکه ای ساریه بکوه بالا رو کسی
که گرگ بچراند گویا ظلم مینماید سه مرتبه این کلمه را تکرار نمود مردم
بطرف یکدیگر التفات نمودند که درین خطبه این کلمه یعنی مناسبت ندارد
حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود که ازین قول عمر رضی اللہ عنہ چیزی دانسته
میشود چون از نماز فارغ شدند از حضرت عمر رضی اللہ عنہ سؤال
نمودند فرمود که درین خطبه در دل من افتاد که مشرکین برادران ما را
شکست داده اند و هرگاه برادران ما بکوه بالا روند راه از یکطرف دارد
مقاتله کرده میتوانند و هرگاه از کوه بجاوز کنند همه هلاک میشوند
پس کلمه که شما از زبان من شنیدید بیرون شد بی اختیار من بعد از
یکماه قاصد آمد و فرمود که آواز عمر را شنیدیم که میفرمود الجبل بکوه
بالا شدیم حق تعالیٰ بر ما فتح داد و در روایت دیگر از ابی نعیم عن
عمر بن الحارث رضی اللہ عنہ که فرمود که حضرت عمر رضی اللہ عنہ
یوم جمعه خطبه میخواند ناگاه درین خطبه فرمود یا ساریة الجبل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1005 of 1140

دو مرتبہ یا زیادہ این کلمہ را تکرار نمود بعد ازان تمام خطبہ را خواند
بعضی از حاضرین فرمودند کہ عمر رضی اللہ عنہ را دیوانگی عارض شد
بعد از نماز عبد الرحمن بن عوف بر عمر رضی اللہ عنہ داخل شدہ
حضرت عمر رضی اللہ عنہ طبع او با عبد الرحمن خوش نیشد فرمود کہ تو
دہان مردم را در بارہ خود گشادہ نمودہ کہ این کلمہ را در میان خطبہ
فرمودی و آواز کشیدی کہ یا ساریہ الجبل چہ افتادہ بود در دل تو
عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ بخداوند مالک نبودم نفس خود را دیدم
برادران را کہ در نزدیک کوہ مقاتلہ مینمودند کہ از پشت سر و از جانب
پیش روی ایشان دشمن حملہ آوردہ بودند پس بی اختیار گفتم کہ یا
ساریہ الجبل شاید کہ بکوہ بالا روند و از شر دشمن ایمن گردند بعد
ازان ساریہ کہ امیر لشکر بود قاصد فرستاد و نوشتہ بود کہ روز
جمعہ ملاقات نمودیم دشمن را مقاتلہ نمودیم نزدیک شد نماز جمعہ
شنیدیم کہ آوازی می آید کہ یا ساریہ الجبل بکوہ بالا شدیم حق
تعالیٰ شکست را بدشمن انداخت و قتل نمود ایشان را و در روایت
دیگر آمدہ است کہ رسولی از طرف لشکر آمد حضرت عمر کیفیت حال
را سوال نمود رسول فرمود یا امیر المؤمنین شکست خوردہ بودیم
کہ ناگاہ آوازی شنیدیم کہ سہ مرتبہ فرمود کہ یا ساریہ الجبل پشت
خود را بر کوہ زدیم پس شکست داد ایشان را خداوند و آن کوہ
نہاوند بود کہ در زمین عجم است و امام مالک در موطا از نافع از
ابن عمر روایت میکند کہ عمر رضی اللہ عنہ از مردی سوال نمود چیست
اسم تو فرمود جمرہ نام دارم فرمود پسر کیستی جواب داد پسر شہاب
فرمود از کدام وطنی جواب داد کہ وطن من حرقہ میباشد گفت
بکدام جای حرقہ نشیمن تست جواب کہ بحرہ گفت بکدام موضع حرہ
فرمود بذات لظی عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ برو و اہل خود را در
یاب کہ تمامی سوختہ اند ان مرد بخانہ و اہل خود رجوع نمود دید
کہ جملہ سوختہ اند روایت کردہ است ابن عساکر از طارق بن شہاب
کہ مردی بحضور عمر رضی اللہ عنہ حدیث مینمود بعضی سخنان
او را میغرمود کہ بند کردان زبان خود را بعد ازان نیز سخن میزد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1006 of 1140

تا اینکه عمر رضی الله عنه میفرمود بشنو کن خود را ازین سخن خود
همان شخص که سخن میزد میگفت که تمامی سخنان که گفتم حق
و صدق بود غیر همان سخنان که فرمودی حبس کن و باز دار ازین
سخن و نیز ابن عساکر روایت کرده است از حسن بصری که اگر شخصی سخن
گوید کسی بداند که این در دروغ میگوید آن کس عمر بن الخطاب است
رضی الله تعالی عنهما روایت کرده است بیهقی در دلائل از ابی بدیه
الحمصی که فرمود خبر دادند حضرت عمر را که اهل عراق امیر خود را را
محاصره و محبوس نموده اند بیرون شد غضب ناک تمام خواند
و درین نماز از ریشانی بروی مبارک واقع شد چون نماز تمام
نمود فرمود خداوندا برمن مکر و حیله نمودند جزای مکر و حیله
برای شان بفرست و شتاب کن بر ایشان و علام مغفی را امیر
گردان که عذر و شفاعت نیکوکار را قبول نکند از گناه کار
تجاوز نکند و اراده داشت از غلام مغفی حجاج بن یوسف را که وی
ظالم مشهور است این کهیعه میفرماید که هنوز در آنوقت حجاج تولد نشده
بود و علی رضی الله عنه میفرماید که خداوند حق را بر زبان عمر رضی الله عنه
گردانیده است تا اینکه گمان میشود که ملکی است که بر زبان او نطق
میکند و عبد الله بن مسعود میگوید که اسلام عمر رضی الله عنه
فتح بود مر مسلمانان را و هجرت او مدینه منوره نصرت بود و خلافت
وی رحمت بود و بتحقیق که ما خود را دیدیم که توانائی نداشتیم که در
نزد خانه کعبه زاد الله شرفها نماز گذاریم تا اینکه عمر رضی الله عنه
ایمان آورد بعد از ایمان چنان مقاتله نمود که ترک نمودند کافرین
را تا که روبروی خانه کعبه نماز میگذاردیم و حذیفه رضی الله عنه
می گوید که چون حضرت عمر رضی الله عنه اسلام آورد دین اسلام
مثل مرد روی آورنده بود که آنانی تا نزدیک شد و چون عمر
رضی الله عنه وفات یافت دین اسلام مثل شخصی که پشت
گردانده که میرود که هر ساعت دور تر میشود و در روایت صحیح
آمده است از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود حق تعالی حق را بر
دل و زبان عمر رضی الله عنه نهاده است و او فاروق است که خداوند به

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1007 of 1140

سبب او تفرقی گردانیده از یکدیگر حق و باطل را و عبد اللہ بن مسعود میفرماید که چون حضرت عمر وفات نمود نه عشر علم از دنیا رفت و یک عشر ازان باقی ماند و اگر علم او را در یک کفه میزان گذارند و علم جمیع زنده ها را در کفه دیگر میزان نهند علم او بر علم همه ترجیح دارد گفته شد که چنین سیگوئی و حال که جمله صحابه حیات دارند چگونه علم وی بر علم جمیع صحابه زیاده است عبد اللہ فرمود که من علم فتوا و احکام شرعی را اراده ندارم علم بذات و صفات خداوند را اراده دارم و او بدین علم بر همه فوقیت داشت و امام محمد غزالی رحمة اللہ علیه در احیاء العلوم میفرماید که مشهور شدن عمر رضی اللہ عنه بواسطه سیاست او بوده و فضل و بزرگی او بواسطه علم باللہ بود چون وفات یافت نه حصه علم باللہ برفت و قصد وی در ولایت و عدل و شفقت نمودن بر خلق خداوند تردیک گردانیدن خود را بخداوند بود و روایت شده است از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنه که هجرت نکرد کسی از مکه بمدینه مگر به پنهانی غیر از عمر رضی اللہ عنه چون اراده هجرت نمود شمشیر خود را در گردن خود قلاده نمود و کمان خود را برداشت و تیر با در دست گرفت و آمد بحرم کعبه و اشراف قریش با طراف خانه کعبه بودند طواف نمود دو رکعت نماز بمقام حضرت ابراهیم ادا نمود بعد ازان آمد در جماعه پائی که قریش جماعه جماعه نشسته بودند فرمود شاهت الوجوه معنی آنکه پراکنده باد رویهای شما هر کس اراده دارد که مادر او بنا بودن او گریه کند و فرزندان او یتیم گردد و عیال او بیوه شود در پس این وادی بیاید و من را ملاقات کند کسی جرأت ننمود که عقب او رود سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنه میفرماید که من دانستم که فضل و بزرگی حضرت عمر بر مایان بجهته این بود که او از مایان زاهد تر بود در دنیا و روایت کرده است بخاری از ابی سعید الخدری که فرمود شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیه وسلم که فرمودند بدین مضمون در خواب دیدم اشخاصی را که پیراهن ها پوشیده داشتند بعضی پیراهن های شان کوتاه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1008 of 1140

تا بسینهٔ شان بود و بعضی کوتاه تر ازین و عمر بن الخطاب بر ایشان
بلندی داشت که در زمین نشیده بیشتر اصحاب پرسیدند که یا رسول
الله تاویل این خواب چیست فرمودند مشغولی در دین و فتوحات
دین است عمر بن الخطاب صاحب فتوحات دینی میباشد و از ابن
عمر رضی الله تعالی عنهما روایت شده است که میگفت از پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود در خواب می بینم که قدح
شیر پیش من آوردند خوردم تا اثر آن را از بیخ ناخن های خود
ظاهر یافتم باقیمانده را به عمر ابن الخطاب دادم اصحاب از
تاویل خواب پرسیدند فرمودند تاویل آن علم است و از سعد
بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه روایت شده است که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعمر بن الخطاب فرمودند سوگند بخدائی
که نفس من بقبضهٔ اوست که شیطان از هیبت تو در راه پیش
روی تو آمده نمی تواند آن راه را واگذارشده بدیگر راه می
رود روزی عمر رضی الله تعالی عنه بجهة عمره نمودن میرفت پیغمبر خدا
بوی فرمودند ای برادر من ما را از دعای خود فراموش مکردانی
عمر رضی الله عنه فرمود شنیدن این کلمه پیغمبر خدا از ملوکیت
تمام دنیا من مسرور تر گردیدم و امام مالک در کتاب [illegible]
بوصف عمر رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که در یک سال
چهل هزار شتر بغزا فرستاد بعضی را یکنفری سوار نموده بطرف شام
بغزا روانه میفرمود و بعضی را دو نفری به یک شتر سوار نموده بطرف
عراق بغزا روانه نمود و اول کسی که مردمان را بجهة نماز تراویح
جمع نمود و نماز تراویح را مروج ساخت عمر رضی الله تعالی
عنه بود و علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه چون در ماه رمضان
بمسجدها می گذشت و قندیل های چراغهارا در مسجدها میدید
بحق عمر رضی الله عنه دعای خیر نموده میگفت حق تعالی قبر عمر را
پر نور گرداند چنانچه مسجدهای ما را بروشنی چراغها منور گردانیده
است و از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت شده است که
جبرئیل علیه السلام روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمده گفت سلام خدا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1009 of 1140

به عمر گویند وی را خبر بدهید که رضای عمر در حکم و غضب عمر حکم خداوندی است
علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود از غضب
عمر بترسید که حق تعالی از غضب عمر غضبناک میشود غضب عمر بعینه غضب خداوند
رئیس منافقین عبد الله بن ابی که وفات کرد پسر وی جباب نام
که مؤمن صادق بود چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نام آن را تغییر داده
عبد الله نام نموده بود و ند نخدمت پیغمبر خدا آمده درخواست نمود که بر پدر
وی نماز جنازه خوانند شاید ببرکت نماز پیغمبر حق تعالی بر پدر وی رحم
فرماید پیغمبر بجهة خوشی دل پسر آن پیش شدند که نماز جنازه خوانند عمر
رضی الله عنه جامه پیغمبر گرفته گفت یا رسول الله این منافق است در فلان
روز چنین و چنان کرده است و در فلانه روز چنین و چنان گفته است چگونه
بر منافق نماز جنازه میخوانید پیغمبر رحیم دل جامه خود را از دست عمر کشش
داده خلاص کرده پیش شدند که نماز خواندند حق تعالی آیت کریمه فرستاده
فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره آیت
شریفه موافق رأی عمر رضی الله تعالی عنه نازل گردید ــــ روزی منافق
و یهودی باهم دعوی و خصومت داشتند یهودی بمنافق گفت بخدمت
ابی القاسم میرویم و بحکم وی راضی میگردیم منافق گفت بنزد کعب بن
الاشرف میرویم چونکه کعب ابن الاشرف رئیس یهودیان و بعضی
حکمهای خود رشوت میگرفت یهودی گفت مطلق بنزد کعب نمیروم بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفته چون حق بطرف یهودی بر علیه منافق حکم فرمودند
از انجاکه بیرون شدند منافق گفت پیش کعب میروم یهودی امتناع
نموده گفت بنزد عمر بن الخطاب میرویم و بحکم وی راضی میشویم منافق رضا داده
بخدمت عمر رضی الله عنه رفتند یهودی گفت بدا این منافق چنین دعوی دارم
و بخدمت پیغمبر رفته بر علیه منافق حکم نمودند این منافق بحکم پیغمبر رضا نداده
گفت پیش کعب بن الاشرف میرویم من امتناع نموده با وی موافقت
ننمودم در اخر اتفاق نمودیم و محاکمه نزد تو آوردیم عمر ردی بمنافق کرده
گفت سخن یهودی راست و حق است منافق گفت اری راست است
بعد عمر رضی الله عنه در خانه داخل شده شمشیر خود را از گرفته از خانه بیرون
گردیده شمشیر بگردن منافق زد که سر آن بمیدان افتاد و فرمود جزای کسی

ایضاً در نماز گذاردن بر منافقین که مرده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1010 of 1140

که حکم پیغمبر رضا ندهد همین است و حکم من در حق وی چنین بعد اقوام منافق جمع
شده شکایت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانیدند و طلب قصاص کردند و عذر
خواهی کردند که صاحب ما منافق بود و مراد ایشان آنکه عمر تا بید حکم شمارا داشت و بسیار
در دعوی خود بخدمت پیغمبر الحاح کردند نزدیک شد که شری حاصل گردد
حق تعالی فعل عمر را تائید نموده خون منافق را هدر و پوچ گردانید در خصوص
آیت شریفه نازل گردید قوله تعالی الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا
بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی
الطاغوت تا آخر آیت بدین ختم گردید قوله تعالی اولئک الذین
یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم
قولا بلیغا این آیتها تائید فعل عمر رضی الله تعالی عنه میباشد وچون
عبد الله بن ابی منافق گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز
منها الاذل یعنی اگر بشهر مدینه واپس آئیم عزیز تر ذلیل تر را از شهر
بیرون خواهد نمود مراد ببرید خود را داشت و مراد بذلیل پیغمبر و اصحاب را
عمر رضی الله عنه این سخن را شنیده خواست که برود و عبد الله بن ابی
منافق را بکشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عمر را منع فرمود و گفت مردم
نگویند که پیغمبر اصحاب خود را می کشد حق تعالی دل عمر و خوشی ان
آیت شریفه نازل ساخت قل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون
ایام الله الخ و نیز بابکان ایلچی روم بمدینه آمد و ترجمان ایلچی
بمؤمنین بگوئی که بخشند و درگذرند از کسانیکه امید واری
روزهای خیر از طرف خدا ندارند تا زمانیکه حق تعالی
جزای کار و کسب هر قومی اعطا فرماید و دیگر بعد از غزوه
بدر در حق اسیران بدر هریک از اصحاب چیزی مشورت
میدادند و کشتن و فدیه گرفتن هر یک چیزی گفتند عمر
رضی الله عنه باکشتن اسیران مشورت داد و ابو بکر رضی الله عنه
فرمود یا رسول الله این اسیران همه قوم و خویشاوندان شما
میباشند اگر از ایشان فدیه گرفته شود و گذاشته شوند شاید که حق تعالی
اینهارا هدایت نموده بدولت اسلام مشرف شوند پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مشورت ابو بکر را اکثر فرموده اسیران را از کشتن آزاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1011 of 1140

نموده فدیه بدیشان مقرر فرمود که آیت کریمه نازل گردید ما کان لنبی
ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الاخرة والله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق
لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم آیت شریفه تائید مشورت
عمر رضی الله عنه آمده عمر رضی الله عنه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رسیده دید که پیغمبر و ابو بکر گریه می نمایند عمر گفت یا رسول الله
مرا بگریه خود خبر نمائید اگر بمن گریه آمد من نیز با شما بگریه مشغول
گردم و اگر گریه بمن نیامد خود را بحجته گریه شما گریان بگیرم
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود با مریکه دیروز بمایان حادث
شد گریه میکنیم و در واقعی آمده است که پیغمبر فرمود با مریکه
خلاف مشورت تو نمودیم نزدیک است که بمایان شتری
عارض گردد بعد حق تعالی امر فدیه را امضا فرمود آیت فرستاد
قوله تعالی فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا واتقوا الله ان الله
غفور رحیم ترجمه یعنی از مالهای غنیمت خداوندی حلال
وطیب بخورید و تقوی پیش نهاد خود نمائید خداوند شمایان
مهربان و آمرزنده شماست دیگر وقتی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بخانه کعبه طواف میفرمود عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله
چه شود که مقام ابراهیم را بخود جای نماز طواف گیریم آیت
کریمه نازل گردید که واتخذوا من مقام ابراهیم
مصلی یعنی مقام ابراهیم را بخود جای نماز طواف مقرر
نمائید این آیت کریمه نیز از جمله آیتهای موافقات رای عمر
رضی الله عنه نازل گردید و عمر رضی الله عنه بارها به پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میگفت بخدمت شما مردمان نیک و بد میرسند
اگر عیالهای خود را امر حجاب فرمائید خوب خواهد شد آیتکریمه نازل گردید
واذا سالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب و دیگر چون میان
عیالهای پیغمبر گفتگو و عتاب بسیار واقع میشد یکروز عمر رضی الله عنه آمده عیالهای را زجر
و توبیخ نمود و گفت اگر پیغمبر شمار اطلاق دهد عیالهای بهتر از شما خداوند به پیغمبر خود
عوض میدهد بدینقرار آیت کریمه نازل گردید عسی ربه ان طلقکن ان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1012 of 1140

پیدا له ازدواجی امکن — و دیگر عمر رضی الله عنه شراب را خوش نداشتی و
میشمرد و از خدمت خداوند حرمت شراب را مسئلت میفرمود حق تعالی آیت فرستاد
لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری عمر رضی الله عنه بدین کفایت نکرده گفت خدایا
در خصوص شراب بیان شافی کرامت فرمای که آیت کریمه نازل گردید قوله تعالی
انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون حق تعالی خمر را حرام نمود این هم نیز موافق مرغوبیت ای عمر رضی الله عنه
گردید شعبی روایت کرده است که چون مردمان گفته های عمر رضی الله عنه شنیدند
و کارهای او را دیدند که در بازارها پیاده میرفت و در راهها بهر طرف میگردید و در
قبیله های مردمان رفته مردمان را فیصله می نمود و تعلیم احکام شرع بمردمان
میفرمود ابو بکر و پیغمبر صلی الله علیه وسلم را یاد کرده میگفتند
پیغمبر با طوار ابو بکر رضی الله عنه از همه دانا تر بود و ابو بکر با طوار
عمر از همه بهتر میدانست مردم ابو بکر و عمر را در اطوار از باقی
مردمان جدا محسوب می نمودند ولکن از نرم دلی ابو بکر و شدت
عمر رضی الله تعالی عنهما بخوف بودند ابو بکر رضی الله عنه با نرم دلی بجای
مناسب قوی تر اصحاب بود و در جای مناسب نرم دل تر ایشان
بود و عمر رضی الله عنه در جای مناسب نرم دل و در مقام
شدت قوی تر همه شان بود — روزی احنف بن قیس بهمراه
جماعه عراقیین بخدمت عمر رضی الله عنه در روز بسیار بشدت گرما
رسیده که عمر رضی الله عنه رداء خود را بدور سر پیچانده از شترهای
زکوة یک شتر رم خورده بود امیر المؤمنین عمر در پی آن شتر بشتاب میرفت
فرمود ای احنف جامه را بیند از و بیا با امیر المؤمنین اعانت
کن که این شتر گرفته شود که از شترهای زکوة است حق یتیمان و مسکینان
و زنان بیوه است شخصی گفت ای امیر المؤمنین خدا ترا بیامرزد بندهای
مال زکوة بسیار است چرا تعبی فرمائی تا این کار را بکنند عمر رضی الله عنه گفت کدام
بنده است که از من بنده تر باشد از احنف بن قیس روایت شده است
که امیر المؤمنین فرمود هر کس متولی امر مسلمانان باشد آن شخص بنده و خدمتکار مسلمانان
میباشد آنچه بر بالای بنده از خیر خواهی و ادای امانت مولی لازم است بر والی امور
مسلمانان همچنین حقوق مسلمانان لازم میباشد و نیز عمر رضی الله عنه فرموده است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1013 of 1140

هر کس شخصی را بجهت دوستی خود بمنصبی عامل نماید آن شخص بخدا و رسول و مسلمانان خیانت کرده باشد و اگر شخصی ناجر را بداند که ناجر است و بجای عامل مقرر نماید همچنین است و چون مسلمانان سواد عراق را فتح نمودند عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفتند این ولایتها به قهر و غلبه فتح کرده است بر رؤس غازیان و دلاوران تقسیم شود امیر المؤمنین مزمود مسلمانی که بعد از شما بیایند بهانها چه میرسد از ان می ترسم که میان شایان در خصوص آنها فساد پیدا شود و بمقاتله انجامد امر فرمود که اهل سواد را بار اضی شان مقرر دارند و بر دست شان جزیه مجهز کنند و بار اضی شان خراج بگذارند و بین مسلمانان حاضرین تقسیم نمود تا مسلمانان بعد نیز برسد و بهره در گیرد و چون عمر رضی الله عنه به شهر مکه بجهت حج قدوم آورد بعض مردم از دست ابو سفیان عرض کردند که آب را بند کرده بمردم نمیرسد امیر المؤمنین دره خود در دست گرفته بسر آب آمد دید ابو سفیان سنگهای بسیار بر آب مانده است با بو سفیان فرمود این سنگها را بردار دو سنگ را برداشت باز فرمود ابو سفیان دو سنگ دیگر برداشت تا انکه پنج سنگ یا شش سنگ را برداشت بعد امیر المؤمنین بحرم شریف آمد و گفت الحمد لله الذی جعل عمری یامر اباسفیان فیطاع ازامام حسن بصری روایت است که بدروازهٔ امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سهیل بن عمرو و حارث بن هشام و ابو سفیان بن حرب و جماعهٔ از رئیسان قریش حاضر آمدند و صهیب و بلال و جماعه از همین غلامان آزاد کرده که در غزوه بدر حاضر بودند بدروازه آمدند از طرف عمر رضی الله عنه بدین غلامان اذن دخول آمد و بدان رئیسان اذن نیامد ابو سفیان گفت چنین روزی را گاهی ندیدم که این غلامان بدربار اذن یابند و ما یان متروک گردیم بطرف ما التفات نشود سهیل بن عمرو که عاقل تر شان بود روی بدیشان کرده گفت بردی شما یان غضب مشاهده میکنم این امر جای غضب نیست بنفسهای خود بغضب شوید همین غلامان و شما یان باسلام خوانده شدید آنها شتاب نموده اجابت کردند و اسلام آوردند شما یان تاخیر نمودید در قیامت حال شما چه خواهد بود که همین غلامان پیش خواسته شوند و شما متروک گردید و در روایتی آمده است که هرگاه حال شما در دروازه عمر رضی الله عنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1014 of 1140

چنین باشد در بهشت مسلمان شما همچنین خواهد بود همگی نشستند و در امر تاخیر
اسلام آوردن خود با گریه در آمدند آواز های شان گریه بلند شده
عمر رضی الله عنه آواز گریه شان را شنیده بدیشان اذن دخول داد
در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه هر یکی از اصحاب که پیشتر اسلام
آورده بودند بلند مجلس از آنها بود اگر از دیگران آمده پیشتر می نشست
اگر از پیشینیان اسلام اگرچه غلام آزاد کرده بود که می آمده مردم پایین
تر نشسته وی را در بلند مجلس جای میدادند همچنین دیگران پایین نشسته اگرچه
از اشراف قریش بودند سابقین فی الاسلام در صدر مجلس
می نشستند از امام حسن بصری روایت است جماعه آب داشتند شخصی
تشنه از انها سوال آب کردند ادند تا از تشنگی مرد بر همه جماعه عمر رضی الله عنه
تا دان دیت گذاشتند از انها دیت گرفت از انس بن
مالک رضی الله عنه روایت است که در مجلس امیر المومنین عمر رضی الله عنه
بودیم شخصی از اهالی مصر آمده عرض نمود ای امیر المومنین این موضع
مقام دادرسی است استدعای عرض رسی دارم عمر رضی الله عنه گفت
چه عرض داری بگوی آن شخص گفت عمرو بن العاص حاکم شهر ما
مصر سواران را سان میدید اسپ خود گرفته آمدم چون مردمان
همه حاضر شدند محمد پسر عمرو بن العاص آمده اسپ مرا گرفته گفت
سوگند برب الکعبه که این اسپ من است من فریاد بر آوردم
که این اسپ از من و ملک من است پسر والی تازیانه بر دشت
مرا زد و گفت من پسر والی و بزرگ زاده یلیاشم من بخدمت
به عرض آمدم عمر رضی الله عنه هیچ تکلم زیاده نکرده گفت بنشین
بعد بعمرو بن العاص والی مصر نوشته فرمود بمجرد رسیدن نامه
بهراه پسر خود محمد نام حاضر می شوی چون نامه بمصر رسید عمرو بن
العاص پسر خود را خواسته که علی یا خیانتی کرده که امیر
المؤمنین در خصوص تو نامه نوشته است پسر وی فرمود
کاری نکرده ام هر دو پدر و پسر برخواسته بخدمت امیر المؤمنین
آمدند انس رضی الله عنه فرموده است سوگند بخداوند روز
دیگر بخدمت عمر رضی الله عنه حاضر بودیم که عمرو حاضر گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1015 of 1140

امیر المؤمنین بگوشه رچشم نگریسته که پسر وی آمده یا خیر دید که پسر وی
عقب پدر خود است امیر المؤمنین صدا زد که کجاست شخصی مصری
شخص برخواست وگفت آنجا حاضرم ای امیر المؤمنین حضرت امیر
فرمود دره را بگیر و بزن پسر والی بزرگ زاده بزن پسر بزرگ زاده را
بزن پسر بزرگ زاده را ——— شخص مصری دره را
گرفته پسر والی مصر را زد بعد حضرت امیر فرمود دره را بر پیشانی
عمرو پدر وی بگذار سوگند بخداوندی که محمد ترا زده است به تسلط زیاد
پدر خود زده است عمرو گفت ای امیر المومنین اول شخصی مصری
زده است بعد محمد پسر من زده باشد امیر المؤمنین فرمود چنین بست
اگر پیشتر پسر ترا میزد تو پسر را از شهر مصر نمی خواستیم چقدر مردم را
بخود خدمت گار و بنده میدانید مادرهای مردم بچه های خود را بنده
نزائیده اند ازاد زائیده اند بعد امیر المومنین بطرف شخص
مصری التفات نموده گفت خواطر جمع برو براه راست اگر
بسر نوگاری شد بمن نوشته نامے وقاعده عمر رضی الله عنه
چنین بود هر جا عاملی مقرر می فرمود دستور اهل بدان نوشته
میداد و جماعه مردم انصار را بدان شاهد میگرفت که شتر بادی
و اسپ بید و سوار نشوند و نان غربال زده نخورند و جامه نازک
نپوشند و بعرض های مسلمانان دروازه و پهره دار نداشته
باشند بعد میفرمود خداوندا تو شاهد باش که بدینقرار مقرر نمودم
از امام حسن بصری رحمه الله روایت شده است عمر رضی الله عنه
میگفت اگر زنده بودم میروم انشاء الله تعالی یکسال در میان
رعایا سیر مینمایم و گردش میکنم سبب اینکه از راههای دور
عرض مردم بمن نمیرسد خود ایشان بمن رسیده بیتوانند و عاملها
هم حوایج خود ان و متعلقین خود ها را بمن نمیرسانند بطرف شام
میروم دو ماه اقامت مینمایم بعد بطرف شهرهای مصر رفته دو ماه انجا
اقامت میکنم — و از زهری روایت شده است عمر رضی الله عنه
شخصی تمیمی را از سبب که از حروف قرآن بسیار مسئلت مینمود و اختلاف
میکرد چنان تازیانه زد که خون از پشت وی روان گردید از نعمان بن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1016 of 1140

بشیر رضی الله عنه روایت است که از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شنیدم
که میگفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که بر شکم خود خرقه می چید
و بسته مینمود از گرسنگی | و از هشام بن عروه رضی الله عنه
روایت است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرمود شخصی را دیدید
که حقوق نماز را ضایع میکند یقین بدانید که دیگر حقوق الله را زیاده
تر ضایع کرده است — و از یحیی بن جعده روایت است که عمر رضی الله عنه
فرمود اگر سه چیز نمی بود وفات در سیدن بخداوند را دوست میداشتم
یکی آنکه در راه خداوند سیر مینمایم دیگر آنکه روی خود را
برضای خداوند بسجده میگذارم و دیگر آنکه بهمراه جماعه مجلس
میکنم که سخن خوب را بمثل حرمای خوب فرا میگیرند و از علی رضی الله
عنه روایت شده است که وقت وفات عمر رضی الله عنه گریه مینمود
اصحاب گفتند چه سبب است گفت بموت عمر رضی الله عنه گریه مینمایم
که موت عمر رخنه ایست در اسلام که تا قیامت بسته نخواهد گردید
و علی رضی الله عنه فرمود که ابوبکر بسیار نرم دل و حلیم بود و عمر بنده
مخلص و خیرخواه مردمان محمد الله بود حق تعالی خیرخواهی عمر را نماید
مایان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم به جمعیت تمام می گفتیم
که آرامی و عافیت بر نطق زبان عمر است و میگفتیم که شیطان مقرری
عمر از هیبت آن ترسیده نمیتواند که دی را بگناه وسوسه
کند — بشخصی پیش عمر بن الخطاب رضی الله عنه در باب شخصی شهادت
داد عمر رضی الله عنه بوی گفت مردی بیاور که تو را بشناسد و تزکیه
نماید رفت شخصی را آورد گفت که این شاهد خوب آدم است عمر رض
بوی گفت تو همسایه نزدیک آن میباشی و رفت و آمد آن را
میدانی گفت نه فرمود همراه این شخص سفر نموده ای که در سفر طبیعت و خوبی
اخلاق معلوم میگردد گفت نه بادی سفر نکردم فرمود بهمراه وی معامله بیع
و شرا نموده ای که پرهیزگاری مرد به بیع و شرا معلوم میگردد فرمود گمان
میکنم که وی را در مسجد دیده که کلام الله میخواند و سر خود را پایین و بالا
میکند و آواز خود خوش مینماید گفت میگوئی خوب آدم است گفت آری چنین
دیده ام گفت برو تو این شاهد را نمی شناسی بشاهد فرمود برو شخص شاهد که ترا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1017 of 1140

خوب بشناسد و تزکیه ترا بوجه خوب بنماید — حضرت بی بی عایشه رضی الله تعالی
عنها فرموده است هرکس ابن الخطاب را به بیند یقین میکند که این شخص محض
بجهة منفعت اسلام خلق گردیده است — واز لاحق ابن حمید روایت است
که عمر بن الخطاب عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و عثمان بن حنیف رضی الله
تعالی عنهم را بطرف کوفه فرستاد عمار بن یاسر را بر امامت نماز و سرداری
لشکرها مقرر کرد و عبد الله بن مسعود را بر قضاوت و بیت المال و عثمان
بن حنیف را بر مساحت کردن زمین های خراج مقرر فرمود
و برای شان در هر روزی یک گوسفند مقرر کرد که نصف آن
وکله و دل و جگر برای عمار بن یاسر رضی الله عنه و نصف دیگر
میان دو نفر دیگر را وی گفته است طعام یاد من نمانده است که
چقدر مقرر کرد بعد فرمود شمارا بمنزله والی مال یتیمان مقرر نمودم
که حق تعالی در حق وی فرموده است والی یتیم اگر غنی باشد طریق عفت
پیش گیرد و اگر فقیر باشد از مال یتیم مزد خود را بخوبی بدون اسراف
فرا گیرد و موضعیکه از وی روزیک گوسفند گرفته نشود بزودی مخروبه
خواهد گردید — و در عام الرماده اول قافله که قدوم آورد عمر رضی الله عنه
زبیر رضی الله عنه را خواسته فرمود برو و این قافله را به بر به جد باهالی نجد
تقسیم نمای هر اهل بیت هر قدر که توانائی داشته و اگر استطاعت
نداشتند هر یک از اهل بیت یک شتر همراه باران و بگوی شترها را
بکشند از پشم آن دو گلیم تیار کنند و پیه های آن را روغن کنند و گوشت
آن را خشک کنند و آردها با یکدیگر خلط کنند و بخورند تا خداوند باران
مجدد ارزوی مطر فرماید زبیر رضی الله عنه عذر خواست بعد طلحه را خواست طلحه
رضی الله عنه نیز عذر آورد بابو عبیده رضی الله عنه امر نموده بقرار فرموده تقسیم
نمود چون واپس آمد عمر رضی الله عنه هزار دینار بوی فرستاد ابو عبیده گفت ای
ابن الخطاب این عمل خیر را که کرده ام بر آ تو نکرده ام که اجره بگیرم محمد الله عزوجل
در عمل محض الله چیزی فرا نمیگیرم عمر رضی الله عنه بدیشمون جواب فرمود که ما و شما
تابع افعال و طریقه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیاشیم بعضی کارها و جایها که پیغمبر
میفرستاد بها چیزی انعام و عطا میفرمود ما قبول نمیکردیم و مکروه می شمردیم ازین کار
ما انکار نمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کار را سرزنش میفرمود و میگفت هر قدر

عام الرماده سالی است
در زمان خلافت عمر رضی الله عنه
که مردم از بیابان و بادیه
از خشکی و بی آبی
گرسنه گی بلاکت گردیدند
چون زمین بر بنگ خاکستر
سرخ دیده بود از ان جهت
عام الرماده میگفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1018 of 1140

از مال دنیای سوال و خواهش تو بطرف تو بیاید بگیر آن مال را و صرف حاجت خود کن و اگر نیاید در پی
دنیا حرص کمن و نفس خود را بمشقت دنیا جمع دنیا میندار از الحال تو نیز این مال اگر بکار های
دینی و دنیوی خود اعانت نموده صرف نمای ابو عبید رضی اللہ عنہ قبول نموده و آنها
تا ما خیرات نمود وقتی که مالهای غنیمت مملکت عراق را بخدمت امیر المؤمنین عمر
رضی اللہ عنہ آوردند که تاج کسری و زیور های دست کسری در ان ما لها بود و پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم بسراقہ بن مالک در عام الهجرة وعده داده بود قصه این چنان است
در سالی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مکه هجرت نمودند بطرف مدینه و بهمراه
ابو بکر رضی اللہ عنہ در راه میرفتند سراقه بن مالک در زمان جاهلیت از نزد
کفار قریش متوطنین مکه عهده بردار شد که میرود پیغمبر را از راه میگیرد و اسپ خود را
سوار گردیده آمده چون نزدیک پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رسید هر چهار دست و پای
اسپ آن بزمین فرو رفته بند ماند سراقه از خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم طلب
امان کرده عقد توبه نمود چار دست و پای اسپ آن از زمین بیرون گردید پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم بسراقه عرض اسلام نمود از ایمان آوردن ابا کرد پیغمبر بسراقه فرمود ای
سراقه حال تو چگونه خواهد بود وقتیکه تاج کسری پرویز ابن هرمز و زیور های طلای دانه
نشانده آن را در دست کیی آن وقت سراقه رفته در سال هشتم هجرت بموضع جعرانه
اسلام آورد چون غنیمت های عراق آمد و تاج و زیور های آن را آوردند عمر رضی اللہ تعالی عنہ
فرمود سراقه بن مالک را بیاورید که تاج و زیور ها را بپوشد و معجزه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بوعده آن متحقق گردد سراقه را آوردند و جامه های کسری ابوی پوشانیدند و شمشیر کسری
بوی حمایل نمود و تاج و زیور ها را بوی پوشانیدند و بوی خرمود با دار بلند بگوی
اللہ اکبی الحمد للہ الذی سلبهما کسری و البسهما سراقة بن مالک
بن جعشم اعرابیا من بنی مدلج و سراقه را بدین حال بشتر سوار نمود و در تمام شهر
مدینه بسبب ظهور یافتن معجزه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وی را گردانیده طواف
وقتی که غنیمت های بسیار عراق را آوردند عمر رضی اللہ تعالی عنہ فرمود خداوندا علم
دارم که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بسیار دوست میداشت که مال دنیا بوی برسد
تا در راه تو و بر بنده های تو صرف نماید لکن بمحض شفقت و اختیار تو بوی نرسید
الحال که مال دنیا را می بینم خداوندا از تو می ترسم و بتو پناه می جویم از اینکه
مکر و استدراج بعمر باشد بعد آیه شریفه را خواند قوله تعالی بل تحسبون
انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1019 of 1140

از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت است گفت از مملکت عراق از طرف
ابو موسی اشعری والی آنجا هشتصد هزار درهم بخدمت امیر المؤمنین عمر رضی الله
تعالی عنه آوردم پرسید چه مقدار آورده گفتم هشتصد هزار درهم عمر
رضی الله عنه گفت هشتاد هزار درهم گفتم هشتصد هزار درهم عمر رضی الله عنه
گفت تو گفتی هشتاد هزار درهم آورده ام هشتاد هزار درهم میدانی چه مقدار
از بسیاری که گفتم تعجب مینمود بعد شمار نمودم صد هزار و صد هزار و صد
هزار تا هشتصد هزار شمار نمودم گفت وای بر تو آیا همین حلال است
گفتم آری حلال و از حلال پرسید از تعجب بسیاری آن بود که اینقدر
مال بسیار طیب و حلال شد محل تعجب است شب را عمر رضی الله عنه
برقت گذرانیده تا اذان صبح داده شد عیال وی گفت ای امیر المؤمنین
شب خواب نکردی فرمود چگونه عمر بن الخطاب را خواب
ببرد و از وقت ابتداء اسلام تا الحال چنین مال نیامده است میترسم
که عمر هلاک شود و این مال را انچه وی سر ساله باشد نماز صبح چون
خوانده شد جماعه اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم جمع گردیدند عمر رضی الله عنه
بردمان گفت امشب مالی آمده است که از اول اسلام تا الحال چنین مالی
نیامده است و در بیاب فکری نموده ام شما مشورت بدهید رای
من اینست که مکمل بمردم بدهم اصحاب گفتند رای امیر المؤمنین بعد ازین
مردمان در اسلام بسیار داخل میگردند و مال بسیار خواهد شد اگر بدانرا
بدیشان داده گردد هر وقت که بسیار شود مردمان و بسیار شود مال
بدین قسم بدیشان داده شود مشورت بدهید بکدام یک ابتداء
نمایم علی و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما گفتند تو والی مایان بوده
بنفس نفیس خود ابتدا کن عمر رضی الله عنه گفت نه بلکه بموی رسول
صلی الله علیه وسلم حضرت عباس رض ابتدا نمایم بعد هر کدام که قرابتی
برسول الله صلی الله علیه وسلم باشند بعد هم آمدن همین مال
سبب تقدیر مستمری گردید و دیوان مقرر کردن که همه ساله بریشان
برسد مستحقان را نوشته نمود و دیوان مقرر فرمود اول سیکه دفتر
و مستمری مقرر کرد عمر رضی الله عنه بود اول اعتبار تقدم و تاخر بود بعد اعتبار
مقدار که بهر کدام چقدر مقرر شود — اعتبار تقدم و تاخر و فتر از مقدار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1020 of 1140

که ابتدا بنی هاشم و بنی المطلب ابن عبد مناف را جمیعاً داد بعد بنی عبد
شمس بن عبد مناف بعد بنی نوفل برادر پدری هاشم بود فقط بعد عبد
العزی و عبد الدار را داد که پسران قصی بن کلاب بنی اسد ابن عبد العزی را
که قوم بی بی خدیجه رضی الله عنها بودند مقدم بجهه خویشی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بدیشان بعد پسران زهره بن کلاب بن مره را عقب عبد الدار خواند
بعد بنو تیم و بنی مخزوم را از عقب شان بعد برابر داد سهم و جمح پسران
هصیص بن کعب و عدی بن کعب و عمر رضی الله عنه از عدی بود صحابه
گفتند بعدی اسد اکنید گفت بنفس خود ثابت بنمایم بهر جای
که در اسلام داخل باشم و امر ما و بنی سهم واحد بود میان سهم و جمح
نظر کنید میان سهم و جمح بنی جمح را مقدم نمود بعد بنی سهم را دفتر جمح
و سهم یکی گردید چون ازین خلاص گردید باواز بلند تکبیر گفت بعد
گفت الحمد لله الذی اوصل الی حظی من رسول الله
صلی الله علیه وسلم مقدار که بنفس خود مقرر کرد در جای مقرر
کرده کی ذکر خواهد گردید بنجا امقام ترتیب در تقدم و تاخر است
بعد بنی عامر بن لوی و بن فهر را خواست و ابو عبیده بن الجراح
از بنی فهر بود دعوة دی بعد از بنی عامر واقع گردید چون بنی عامر
خواسته شد ابو عبیده رضی الله عنه گفت تمام مردم پیش از من خواسته
میشوند عمر رضی الله عنه فرمود ای ابو عبیده چنانچه من صبر کردم تو نیز صبر
نمای یا بقوم خود بگوی تو را بر خود مقدم نمایند اگر مقدم نمودند امتناع شان
نمیکنم اگر میخواهی ما و بنو عدی ترا بر خود مقدم بنمائیم ابو عبیده
گفت صبر بنمایم دیگر حاجت بذکر ترتیب قبیله های عرب چه میباشد
کلام دراز میگردد همین ترتیب تا زمان خلافت بنی العباس باقیماند
بعد در خلافت مهدی بن منصور میان بنی سهم و بنی جمح گفتگو واقع
گردید چند فرقه شدند مهدی بنی عدی را بر انها مقدم نمود و بنو هاشم
و بنو مطلب بنا بر ترتیب عمر رضی الله عنه یکمرتبه میباشند سبب انکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند ما و بنو المطلب مثل شئی واحد میباشیم
اگر هاشمی من ترمیبود بر مطلبی مقدم مینمود و اگر مطلبی من ترمیبود دی را
مقدم می فرمود و همین ترتیب تا خلافت عبد الملک بن مروان باقیماند

بقیه فرمای واگذاشته
بن خطیب را از بنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم
۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1021 of 1140

وعبدالملک بنی هاشم را بر بنو المطلب مقدم مینمود بعد عمر رضی الله عنه
بعد از ترتیب قبیله ها در دفتر باقربیة پیغمبر صلی الله علیه وسلم شروع
در تقدیر مستمری نمود که بهر یک چقدر مقرر نماید تفاوت را بسابقیت
اسلام مقرر نمود و ابوبکر رضی الله عنه نظر بسابقیت اسلام مقرر مود مسلمانان
همه در قسمت برابر بند چند مرتبه عمر رضی الله عنه در بیاب با بوبکر رضی الله
عنه گفتگو فرموده قبول ننمود و میگفت فضیلت شان نزد
خداوند است و دنیا چیزی نیست چون خلافت به عمر رضی الله عنه
مقرر گردید سابقان اسلام را فضیلت داد و بعکس برآ نهرد و خلیفه
انکار نمی نمود چرا که این کار شان اجتهادی بود صفوان بن امیه
وحارث بن هشام وسهیل بن عمرو که در سال فتح مکه شریفه در آخر زمان
ایمان آورده بودند مستمری را نگرفتند و گفتند هیچکس را ما یان از خود
بزرگ تر نمیدانیم عمر رضی الله عنه گفت بسابقیت اسلام شما مبدهم
نه بشرافت ظاهری شما گفتند قبول داریم و مستمری مقرره را نگرفتند و حارث
وسهیل بهمراه اهل وعیال خود بار فته بطرف شام بجهاد مشغول گردیدند
وعمر رضی الله عنه برای اهالی غزوه بدر سان پنجهزار بهر یک مقرر نمود
و بعد از ایشان تا صلح حدیبیه بهر یک چهار هزار مقرر فرمود و تا خاص
بعد حدیبیه تا زمان قتال اهل ردت سه هزار سه هزار مقرر نمود
بعد با هل قادسیه و اهل شام دو هزار دو هزار مقرر نمود و شخاصیکه
بشجاعت شهرت داشتند و در واقعه ها بلیه ها دیده بودند دو هزار
و پنجصد داد بعضی مردم گفتند که با هل قادسیه هم هزار و پنجصد داده
شود فرمود بدرجه ما ضلان کسی را ملحق نمی سازم بد عمر رضی الله عنه
گفتند مردم دور و مردم نزدیک را برابر داده گفت آری آنها
که جویلی شان بموضع عزانزدیک ست بزیادت اعطا لایق تر
میباشند سبب آنیکه دشمن بدیها زیاده تر حمله میکنند و در یها
خوف تلفات زیاده تر است میان سابقین مهاجرین
و انصار تسویه نمودیم و با آنیکه انصار سراهای شان نزدیک بود
و مهاجرین از دور آمده بودند چیزی نگفتند و برای اشخاصی بعد
قادسیه و غزوه یرموک هزار هزار مقرر فرمود و برای بعد شان

اجتهادی بود یعنی
برای او اجتهاد ابوبکر
رضی الله عنه خان قرار
گرفته بود و در بعد
قسمت بود ۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1022 of 1140

پنجصدی مقرر کرد و باشخاص بعد شان سصدی مقرر فرمود در
هر طبقه میان قوی و ضعیف و عرب و عجم نشان تسویه ننمود و باشخاص
عقب شان دوصد و پنجاه و عقب تر شان دا وصد مقرر فرمود و بعباس
عموی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال دوازده هزار درهم مقرر نمود و چهار
نفر که بغزوه بدر بنود ند امام حسن و امام حسین و ابوذر غفاری و سلمان
فارسی را رضی الله عنهم موافق اهل بدر اعطا فرمود و بر از دوجه ها
رسول الله صلی الله علیه وسلم ده هزار ده هزار مقرر نمود کمر ازواج
که ابتدا رشان ملکیت بود مثل صفیه و ماریه دو جویره عیالهای پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفتند که پیغمبر ما را بدیشان در قسمت فضیلت نمیداد
تو نیز میان مایان تسویت نمای عمر رضی الله عنه چنان نمود به بی بی
عایشه رضی الله عنها بحجته محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدان دو هزار
اضافه داد لکن حضرت بی بی از باقی زنان اضافه نگرفت و زنان اهل بدر را پنجصد
پنجصد داد و زنان اشخاص بعد را تا صلح حدیبیه چهار صد و زنان بعد را
تا زمان قتال اهل ردت سیصد سیصد و زنان اهل قادسیه را دو صد دو صد
بعد میان باقی زنان تسویه نمود کودکان را برابر صد صد داد بعد شصت
مسکین جمع نمود و بدیشان نان پخته مقرر کرد چون حساب نمودند
حاصل دو جریب گردید برای هر یک شان و بعیال وی در ماهی
دو جریب مقرر فرمود و جریب بکیال مقدار چهار قفیز است
قفیز بکیالی است که هشت نمک میگیرد و نمک پیمانه است که یک
صاع و نصف میگیرد دو جریب نود و شش صاع است که چهل و هشت
صاع از خود وی باشد و چهل و هشت صاع از عیال وی باشد بعض اصحاب
مشورت دادند اگر چیزی در بیت المال ذخیره بماند بحادثه جدید
عمر رضی الله عنه فرمود این کلمه ایست که شیطان بدهان تو القا
کرده است خداوند امرا از شر این کلمه نگاه دارد و این سخن فتنه
ما بعد است ذخیره من ذخیره خدا و رسول است ذخیره من طاعت خدا و رسول
فرمان برداری خدا و رسول است که بدین درجه رسیدیم و در روایت
گفته است که مال عراق بعمر رضی الله عنه رسیده قسمت نمود شخصی نزد او آمده
گفت ای امیر المومنین اگر مقدار ربانی میگذاشتی که دشمنی می آمد باحادثه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1023 of 1140

و نازله پیدا می شد بکار می آمد عمر رضی عنه گفت قاتلک الله این کلمه ایست
که شیطان بر زبان تو نطق کرده است. دلیل واضح خداوند بمن تلقین کرده است
امروز تا فرمانی خداوند را نمی نایم چیزی ذخیره می نایم که رسول الله صلی الله
علیه وسلم ذخیره کرده است — بعد عمر رضی عنه رو بمسلمانان نموده
در شان خود گفت من مرد تاجری بودم گذران عیال من از تجارت
من حاصل میگردید شما مرا بامر خود مشغول نمودید در این حال چقدر برای
من حلال خواهد بود هر یک چیزی زیاد گفتند و علی رضی عنه خاموش
بود روی بعلی نموده گفت یا ابا الحسن چه میگوئی علی رضی عنه فرمود هر قدر
که اصلاح تو و عیال تو باشد بدون اسراف زیاده برای تو حلال است
مردم گفتند علی چه گفت بقول علی رضی عنه کار نمود مرتبه احتیاج
عمر رضی عنه اشتداد کرد جماعه صحابه گفتند عثمان و طلحه و زبیر که بهمسری
گوئیم که از طرف ما خبر نشود پیش حفصه دختر وی آمدند و کیفیت را گفتند
وی را سپردند که از طرف ما نگوئی بی بی حفصه رضی عنها ملاقات
حضرت عمر نموده کیفیت را گفت عمر رضی عنه بغضب آمده گفت
کدام شخص گفته که تو بشان بدر روز بیاورم بی بی گفت خبر نمیدهم عمر
رضی عنه گفت تو میان ما بان منصف باش لباس رسول الله
در خانه تو چقدر بود گفت دو جامه سرخ رنگ داشتند که در مجالس اجتماع
می پوشیدند عمر رضی عنه فرمود کدام طعام را به پیغمبر می دادی گفت قدری
نان جوین بود از تحت خیک قدری چربی و شیرینی بوی می مالیدم میخوردند
بکدام فرش می نشستید گفت بلیم غلیظی داشتیم در تابستان بوی
می نشستیم و در زمستان نصف آن را زیر بود و نصف بالای خود طبقه دوم
عمر رضی عنه گفت ای حفصه بانها بگوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زیاده خرجی را بکسی نداده است و همین عادت را تبلیغ کرده است
تا آخر و کنند بخداوند که من هم زیاده خرجی را بکسی نمی دهم و همین تبلیغ است
تا آخر مثل من و مثل هر دو صاحب من مثل سه نفر میباشند که برای میروند
شخص اول توشه گرفت و راه طی نمود و بمنزل رسید شخصی دیگر عقب او
را گرفت خود را بمنزل رسانید شخص سوم که بعقب آن میرود اگر راه
آنها را لازم گرفت و بتوشه آنها راهی گردید بمنزل رسیده با نها ملحق

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1024 of 1140

خواهد شد و اگر بغیر راه آنها مطلق بمنزل نخواهد رسید و تقدیر ستمری دفتر بنا
گذاشتن سنه پانزدهم هجری بود و عمر رضی الله عنه زمانی که بشام رفته بود
بموضع جابیه خطبه خواند و فرمود حقتعالی مرا خزانه دار این مال گردانیده است
و قسمت کننده آن ملکه قسمت کننده خداوند است و من ابتدا
باهالی پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده ام بعد باشرف مسلمانان بعد از واج رسول الله
صلی الله علیه وسلم مقدر کرده داد غیر جویره و صفیه و ماریه بعد که بنی تیم عا
فرمود که پیغمبر میان مایان معادله نمود عمر رضی الله عنه نیز تعدیل
نموده همه ازواج طاهرات برابر داد بعد ابتدا دبهما جرین و انصار
نمود که آنهارا از سراهای شان نظلم و ستم بیرون کرده بودند
بعد بشریف ترشان هر کدام که در هجرت کردن شتابیده بودند در عطا
نیز مقدم شدند و هر یک در هجرت تاخر کرده بودند در عطا نیز
متاخر گردیدند و هیچکس وی را ملامت نکرد زمانیکه بشام قدوم نمود
مردمان پیش وی می آمدند و وی بر شتر خود سوار بود گفتند
ای امیر المومنین اگر باسپ خوبی سوار گردی که عظماء مردمان و اشراف
بخدمت شما ملاقی میگردند عمر رضی الله عنه گفت امروند بیر شما را
در زمین نمی بینم امروند بیر شما در نجاست و اشاره باسمان نمود راه شتر
مرا واگذارید که برود باری بمنزله رسید ایستاد و یاران از وی منزله متفرق
شدند فرمود همین است دنیای شما که بدان حرص دارید
و فرمود فکر نمودم اگر اراده دنیا کردید باحسرت ضرر دارد
و اگر اراده آخرت نمودید بدنیا ضرر دارد هرگاه
امر همچنین است بدنیای فانی ضرر رسانید
و آخرت خود را راست کنید از علی ابن ابیطالب
رضی الله تعالی عنه روایت است که فرمود خدای
عزوجل ابابکر و عمر رضی الله عنهما را دلیل گردانید بر والیان
ما بعد شان که از آنها سبق گیرند سوگند بخداوند که سبق سخت است
و بوالیان ما بعد خود ما زحمت سخت مقرر نمودند - از امام مالک رحمه الله
روایت است که اهل سلف چنانچه سوره قران را باولاد خود تعلیم میدادند
ابی بکر و عمر را تعلیم میدادند از شعیب ابن حرب روایت است که مالک گفتم مرا پسری
و صیت نا گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1025 of 1140

بحب شیخین ابی بکرؓ و عمرؓ وصیت مینمایم گفتم حب آنہا را بسیار دارم گفت چنانچہ بایمان تو امیدواری دارم بحب آنہا نیز امید داری ترا دارم تقدیر مستمری عمر رضی اللہ عنہ غیر تقدیر ابو بکر رضی اللہ عنہ بود ابو بکر رضی اللہ عنہ میان مردمان تسویہ مینمود بسبب تسویہ اسلام دنبال زیاد کہ می آمد بہر یک بیست بیست درہم قسمت مینمود و اگر چیزی زیادہ میماند بخدمتگاران آن شان نیز بخدر بیست درہم میداد و میفرمود خدمتگاران شما اند خدمت شما را مینمایند و معالجہ کار شما را میکنند اندک چیزی بدیشان میدہم چون فتوحات در زمان خلافت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ زیاد گردید و اموال بسیار آمد عمر رضی اللہ تعالیٰ فرمود در خصوص تقسیم مال ابو بکرؓ رائی داشت و من رائی دیگر دارم و بہمچنین تفاضل میان مردمان مقرر نمود چنانچہ پیش ذکر گردید و گفت گاہی اشخاصیکہ بہراہ پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مقاتلہ مینمودند بہراہ اشخاص بعد بر ابر نمیدانم و میان اسامہ بن زید و عبد اللہ بن عمر تفاضل داد چنانچہ باسامہ چہار ہزار مقرر کرد و بعبد اللہ پسر خود سہ ہزار گفتند چرا باسامہ ہزار زیادہ دادی و وی را بر پسر خود فضیل دادی فرمود نہ پدر عبد اللہ بر پدر اسامہ فضیل دارد و نہ عبد اللہ بر اسامہ پیغمبر خدا پدر اسامہ را از پدر عبد اللہ بیشتر دوست داشت و اسامہ را از عبد اللہ و بہ پسران مہاجرین و انصار دو ہزار دو ہزار مقرر نمود عمر بن ابی سلمہ ربیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمد عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود بدین ہزار درہم زیادہ بدہید بہ پدر وی ابی سلمہ دو ہزار مقرر کردہ ام و بمادر وی ام سلمہ ہزار مقرر کردہ ام ہر کدام کہ مادر آن مثل ابی ام سلمہ باشد بوی ہزار درہم زیادہ میدہم طلحہ بن عبید اللہ برادر خود عثمان را ورد بوی ہشتصد درہم مقرر نمود نضر بن انس بن النضر آمد فرمود بوی دو ہزار مقرر کنید طلحہ گفت برادر من و نضر بن انس بکدیگر چہ میباشند برادر من ہشتصد دادی و بنضر دو ہزار فرمود پدر وی انس بن النضر را در غزوۂ احد بلائی شدیم در زمانی کہ مردمان رفتند و شیطان فریاد میکشد کہ محمدؐ کشتہ شدہ است انس بن النضر مرا گفت حال

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1026 of 1140

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چہ قسم شد در جواب گفتم مردمان میگویند
کشتہ شدہ ست انس بن النضر ثمش خود کشید و غلاف آنرا شکستاند
و گفت اگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کشتہ شدہ ست خداوندی لایموت
ست کارزار نمود تا کشتہ گردید اگر مادر برادر تو عثمان مثل پدر وی
میبود برایش مثل این مقدر مینمودم فرزندان کہ از شیر خوارہ گی خلاص
میشدند بدیشان خرج مقرر مینمود بعد تغیر دادہ از زمان ولادت
مقرر نمودہ قصہ این چنین بود کہ قافلہ طعام بمدینہ آمد پیش از انکہ
بشہر داخل شود آفتاب غروب نمود شب قافلہ بیرون شہر ماند
خبر بعمر رضی اللہ عنہ رسید بعبد الرحمن بن عوف گفت از ذان بدین قافلہ
خوف میدارم بیا برویم و پاسبانی قافلہ را بنمائیم بہر او عبد الرحمن بن
عوف بیرون گردیدہ آنہا پاسبانی قافلہ میکردند شب برخاستہ
نماز تہجد میخواندند عمر رضی اللہ عنہ شنید کہ بچہ خورد در شہر گریہ میکند
بعبد الرحمن بن عوف گفت نگہبانی قافلہ را بنما کہ بہ بینم بچہ خورد بچہ
سبب گریہ میکند بطرف خیمہ آمدہ مادر وی گفت از خدا بترس و مرا بہ
بچہ خود ایذا مکن این بگفت و واپس بجای خود آمد باز شنید
کہ بچہ گریہ میکند آمدہ مادر وی را مثل سابق منع فرمود و واپس
بجای خود آمد بعد در آخر شب گریہ بچہ را شنید آمدہ بمادر وی گفت
وای بحالت بد مادری ترا می بینم تمام شب بچہ تو قرار نگرفت مادر وی
ندانست کہ خلیفہ ست گفت ای بندہ خدا بچہ را پیش از وقت از شیر
باز گرفتہ ام بیقراری مینماید عمر رضی اللہ عنہ گفت چرا پیش از وقت
از شیر باز میگیری گفت عمر ربچہ ہا بعد از شیر باز کردن خرج مقرر میکند
ازین سبب از شیر باز میگیرم گفت بوی خرج مقرر شود عمر رضی اللہ عنہ
گفت چہ مقدار مقرر میشود مادر گفت فی ماہ اینقدر اینقدر عمر رضی اللہ
عنہ گفت شتابی مکن و پیش از وقت بچہ را از شیر باز مگیر بطرف عبد الرحمن
بن عوف واپس آمدہ و گریہ میکرد و میگفت وای بحال عمر چہ
قدر پسران مسلمانان بدین سبب مردہ باشند بعد نماز بامداد را
خواندہ فرمود اعلان نمائید کہ پسران را پیش از وقت از شیر باز
نگیرند کہ من بعد در زمان ولادت بہ پسران خرج مقرر مینمایم در تمام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1027 of 1140

شہرہا مکتوب نوشت کہ ہر پسری در اسلام متولد گردید از زمان ولادت
بوی خرج مقرر شود و عمر رضی اللہ عنہ از طرف خلاط و ندیسیار شدید
الخوف و قوی الکرجار بود ترس و امیدوی برابر بود وی گفت اگر
از آسمان ندا شود کہ باکش داخل نمیگردد مگر یکنفر میترسم کہ من
خواہد بودم و اگر ندا شود بہشت داخل نمیگردد مگر یکنفر امیدوارم
کہ من باشم و در زمان خلافت خود نہ شب خواب میشد و نہ روز-
مگر قدر اندک و میگفت اگر شب خواب شوم نفس خود ضائع-
میسازم و اگر روز خواب شوم رعیت من ضائع میگردد روزی سورہ
اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ میخواند تا بدین آیہ رسید وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ
بیہوشی بوی آمدہ افتاد کہ چند روز مردم بعیادت وی می آمدند
مرثیہ بعبد الرحمن رض بن عوف آدم فرستاد کہ مبلغ چہار صد
درہم بطریق سلم روانہ کن عبد الرحمن رض گفت از من سلم میخواہی
بیت المال پیش تست قرض میگیر بعد واپس میدہ قرض را تحویل کن عمر رضی
اللہ گفت میترسم کہ اجل من برسد تو دیگران بگویند قرض
را ترک کنید و از امیر المؤمنین واپس بگیرید و در قیامت از من
گرفتہ شود لاکن از تو قرض بگیرم می آئی و از میراث من قرض خود
میگیری از عبد اللہ بن مسعود روایت است میگفت اگر کلبی را بینم کہ
عمر رضی اللہ عنہ را دوست دارد من ہمان سگ را دوست میدارم
و کاشکی بخدمت عمر رضی اللہ عنہ مشغول میبودم تا وقت مرگ خود و
فراق امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ بہر کس تاثیر نمودہ تا در خان ہیزہا
و ہجرت عمر رضی اللہ عنہ نصرت دین بود و تسلط وی برای مردمان رحمت
خداوند بود روزی عبد اللہ پسر امیر المؤمنین عمر رض در مسجد الحرام
نشستہ بود کہ عبد اللہ ابن مسعود با وی گفت ای ابا عبد الرحمن
راہ راست ہمان راہ بود کہ پدر تو داشت تا در بہشت داخل گردید
و پروردگار خود را دید درین سخن عبد اللہ بن مسعود سہ مرتبہ سوگند
یاد نمود روزی معاویہ رض بصعصعہ بن صوحان گفت صفت بای امیر
المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را بیان کن صعصعہ گفت
برعیت خود بسیار باخبر بود بنفس خود عدل مینمود کبر نداشت

و اذا الصحف نشرت یعنی وقتیکہ نامہا
ران گردد و بخلق عرضہ شود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1028 of 1140

معذرت ہر کس را قبول میفرمود از عرض خواہ محجت نمیشد در بان نداشت
بہر کار راہ صواب پیش میگرفت ہیچ کس بدی نمیکرد رفیق شخص ضعیف
بود درشت گوی نبود اگر وقت خاموش بود از لہو و لعب دوری مینمود
بعمرو بن العاص کہ والی مصر بود روزی مکتوب نوشت چنان رعیت
خود گذران نمای کہ امیر تو خوش دارد از عبداللہ بن عباس رضی اللہ
عنہما روایت ست کہ روزی عیینہ بن حصن پیش عمر رضی اللہ تعالیٰ آمد و
گفت ای ابن الخطاب سوگند بخداوند نہ بما چیزی عطا میفرمائی و
نہ میان ما عدل میکنی عمر رضی اللہ عنہ بغضب گردیدہ خواست کہ
بادی در افتد حر بن قیس گفت ای امیر المؤمنین خدای تعالیٰ بہ پیغمبر خود
گفتہ ست صلی اللہ علیہ وسلم خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ
عَنِ الْجَاهِلِينَ مردمان را عفو کن و بخوبی امر فرمائی و از جاہلان اعراض
کن این شخص از جاہلان ست سوگند بخداوند کہ چون آیت کریمہ را شنید -
ایستاد و ہیچ عرض وی نگرفت ہر وقت کہ غضبناک میشد اگر آیت کریمہ می
شنید جای بہ جای می ایستاد و از امام حسن بصری روایت ست کہ
گفتہ ست صورت مثالی اسلام در قیامت می آید مردمان را تفحص میکند
تا بعمر رضی اللہ عنہ میرسد رو بدرگاہ خداوند مینماید میگوید ای پروردگار
من من پوشیدہ و خار بودم ہمین شخص مرا ظاہر نمود و تو از ہمہ دانا تری
امام حسن بصری گفت ملائکہ می آیند و دست عمر رضی اللہ عنہ وی را گرفتہ
می برند و مردمان در حساب خود مشغول میباشند از عبداللہ بن عمر
رضی اللہ عنہما روایت ست میگفت عمر ۳ قاعدہ داشت مردمان را از
چیزی منع می نمود اہانی و تعلق خود را جمع میکرد و میگفت مردمان
را از فلان چیز و فلان چیز منع کردم و مردمان بطرف شما می بینند مانند مرغان
کہ بطرف گوشت می بینند اگر شما بکاری افتادید مردم ہم می افتند و اگر شما
خود نگاہ داشتید مردم ہم میترسند سوگند بخداوند ہر یک از شما را
آوردند کہ در منہیات افتادہ بود بسبب نزدیکی آن شخص بمن عذاب راہ حق وی
دو چند خواہم نمود ہر کدام خواہد بیفتد و ہر کدام میخواہد خود را نگاہ دارد
از نصر بن حصن عبری روایت ست کہ ابو موسیٰ اشعری رضی اللہ
عنہ شہر بصرہ بر سر مایان والی بود در وقت خطبہ حمد و ثناء خداوند یاد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1029 of 1140

مرحبا و اهلا

نوازندہ برای ساز دیگر

بمنود و دُرود بر پیغمبر میگفت و شروع نمود بحق عمر رضی اللہ عنہ دعا
می نمود دیدم ابو بکرؓ را ذکر نمود بخشم شده برخاستم و گفتم چرا صاحب
دی ابو بکرؓ را یاد نمی نمائی مگر عمرؓ را بر ابی بکرؓ فضیلت میدهی ابو
موسیٰ جماعتی را جمع نمود و مکتوبی را بشکایت من نوشته بامیر المومنین
عمرؓ روانه کرد که حجۃ بن محصن عنزی در خطبه بمن تعرض میکند عمرؓ
رضی اللہ عنہ نوشت دی را پیش من بفرست مرا روانه فرمود رفتم و
دروازهٔ عمرؓ را کوفتم بیرون گردیده گفت کیستی گفتم منم ضبۃ گفت لا
مرحباً ولا اهلاً یعنی خوش آمد مسافر برای تو نیست در جواب
گفتم مرحبا از طرف خداوند ست و اهل و مال ندارم ای عمرؓ بچه سبب
بدون گناه و بدون امری ایذاء مرا حلال دانسته مرا از شهر من
زحمت داده خاستی عمر رضی اللہ عنہ گفت چه متاجره میان تو و عامل
من شده بود گفتم الحال ترا خبر دار میسازم ابو موسیٰ عامل بصره
چون خطبه خواند حمد و ثناء خداوند را گفته درود بر پیغمبر فرستاده شروع
بدعای تو نمود مرا بخشم آورده برخاستم و گفتم چرا صاحب دی ابو بکرؓ
را یاد نمی کنی مگر عمرؓ را بر ابو بکرؓ فضیلت میدهی بلی ابو موسیٰ جماعتی
جمع کرده شکایت دی را نوشته ست عمر رضی اللہ عنہ بگریه درآمد و
میگفت سوگند بخداوند تو از ابو موسیٰ موافق تر و راست تر میباشی و
خوب گفتی خداوند ترا بخشد این گناهی که در حق تو کرده ام می بخشی
گفتم ای امیر المومنین خداوند ترا بخشد باز عمر رضی اللہ عنہ بگریه درآمد
و میگفت سوگند بخداوند کار یکشب ابو بکرؓ و کار یک روز ابو بکرؓ
بهتر ست از عمرؓ و آل عمرؓ اگر میخواهی آن عمل شب و روز دی را بگویم
گفتم آری بفرمای گفت کار شب دی آن بود زمانی که پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم از دست مشرکان گریخته از مکه شریفه بیرون گردید
در شب بود و ابو بکر رضی اللہ عنہ با دی بود گاهی پیش روی پیغمبر
میرفت و گاهی از عقب و گاهی در طرف راست و گاهی در طرف چپ پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت ای ابو بکرؓ درین افعال تو چه حال ست
که می بینم ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت یا رسول اللہ فکر میکنم که پیش روی
کمین نکرده باشند پیش روی میروم و یاد می آورم که از پی سر نیایند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1030 of 1140

در پی میروم دگاهی بیین تو بیاشم دگاهی بجانب چپ بر تو ایمن نیستم
پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین شب سیاه بر اطراف نشان پای میرفت
که آثار قدم بزمین ظاهر نگردد تا اینکه پای مبارک بلغزد چون ابو بکر رضی الله
عنه دید که پای مبارک ایذا رسد پیغمبر را بشانه خود گرفت و بر خود سخت
گرفت تا بدهان غار رسید پیغمبر را از شانه خود فرود آورد بعد لغت سوگند
سخت الهی که ترا بحق فرستاد بغار اندرون مشو تا من داخل شوم و ببینم که
در غار چیزی نباشد اگر مردی باشد بمن برسد بغار اندرون شد چون هیچ
چیزی ندید پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بر داشته بغار اندرون شدند در غار
سوراخی بود و مار خورد و بزرگ دران سوراخ بسیار بود ابو بکر رضی
الله عنه پای خود را بسوراخ غار گذاشت که مبادا بیرون شود و ببیغمبر
صلی الله علیه وسلم ایذائی برساند ماران سر فرو کرده بپای ابو بکر رض
نیش میزدند و اشکهای ابو بکر رضی الله عنه از زیادت درد بر رخسار وی
میچکید و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود ای ابو بکر رض غمناک مباش
خداوند همراه ماست حق تعالی آرامی و اطمینان را بر ابی بکر رض نازل فرمود
این قصه شب ابو بکر رض بود و قصه روز آن چنان است زمانی که پیغمبر
خدا صلی الله تعالی علیه وسلم وفات گردید و بر مردمان قیامت شد
عربان از دین باز گشتند بعضی گفتند نماز میخوانیم و زکوة نمیدهیم من نزد
ابو بکر رض آمدم و بخیر خواهی در نصیحت تقصیر ننمودم و گفتم ای خلیفه رسول
الله بر مردمان الفت بده و بدیشان آسان گیر برای من گفت عزت
در زمان جاهلیت و خواری در زمان اسلام محال است چگونه بر مردمان
الفت بدهم پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم وفات گردید و وحی بر
داشته شد سوگند بخداوند اگر زانو بند شتری در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم میدادند الحال ندهند با ایشان کارزار میکنیم بدیشان
کارزار نموده ایشان را براه راست باز آورد سوگند بخداوند که
ابو بکر رضی الله عنه در آن روز که نشان قیامت بود خوب گفت و
خوب راه رشد و صواب پیش گرفت روز خوب ابو بکر رض همین
قصه بود که بیان کردم بعد بابو موسی مکتوب نوشته وی را ملامت
نمود او را عمی گفته بود و بخشی که خلیفه منصور را موعظت مینمود شنیده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1031 of 1140

که عمر رضی الله عنه میگفت اگر بز غاله در کنار دریای فرات ضائع شده تلف گردد میترسم که مسئول شوم چه جای کسانی که بفرش من نشسته باشند واز عدالت من محروم گردند یزید بن جابر از عبد الرحمن بن عبد انصاری رضی الله عنه حدیث کرده است عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرد انصاری را عامل زکوة گردانید بعد از چند روز وی را دید در بی عملی خود نرفته است عمر رضی الله عنه گفت چرا نرفتی نمیدانی که مرد وزری بر مثل جاد کنده گان راه خداست گفت نمیدانم مرد خود را گفت چه گفته است گفت شنیده ام پیغمبر خدا بدین مضمون گفته است هر والی که با مور مردم ولایت داشته باشد در روز قیامت دست وی بگردن وی زنجیر میباشد عدل وی آمده خلاص مینماید به پل آتشین ایستاده میگردد پل آتشین چنان وی را فرا میگیرد که عضوها را زایل میکند واپس آورده حساب از وی می خواهند اگر اگر نیکوکار بود به نیکوئی خود نجات یافت والا پل آتشین وی را گرفته در آتش انداخته هفتاد خریف در آنجا میباشد عمر رضی الله عنه گفت از که شنیدی گفت از ابو ذر و سلمان آدم فرستاده آنها را خاسته از ایشان سوال نمود گفتند آری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیده ایم عمر رضی الله عنه گفت واعمراه کدام والی حقوق ولایت را ادا میکند ابو ذر رضی الله عنه گفت آن والی که خداوند نفس وی را تزکیه نموده باشد وروی وی را السجده زمین چسپانیده باشد عمر رضی الله عنه منديل را بروی خود گذاشته بگریه در افتاد و فریاد کشید تا مرا بگریه در آورد عمر رضی الله عنه گفت امر مردمان را اقامه و استوار نمی نماید مگر شخصی که عقل آن محفوظ باشد و دانشمند بود بر سر آن کسی اطلاع نیابد و در کار خداوند از ملامت ملامتگر نترسد وایضاً فرمود امیران چهار قسم میباشند امیری است که نفس خود را خوار میدارد و عامل های خود را چرا امید بد و باز خاست کرده نمیتواند این امیر بر کنارهٔ هلاکت است مگر خداوند بروی رحم کند و امیری است خار میدارد عامل ها را و نفس خود را چرا امید بد این است حطمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق وی فرموده است ضرالرعاة

شرالرعاة الحطمة یعنی بدترین شبانان آن است که در میان رعیت باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1032 of 1140

الحطمہ این امیر تنہا خود ہلاک است وامیری است کہ خود و عامل ہای خود را چرا امید ہد ہمگی ہلاک میگردند وایضاً عمر رضی اللہ عنہ گفتہ است اللھم ان کنت تعلم انی ابالی اذا قعد الخصمان بین یدی علی من مال الحق من قریب او بعید فلا تمھلنی طرفۃ عین وخلیفہ منصور بسیار ہیبت ناک بود ہیچکس جرأت نداشت کہ وی را موعظت نماید بمثل موعظت اوزاعی وجرأت اوزاعی ازین سبب بود کہ وی را طلب نمود واز شہر شام بغداد نزد خود حاضر نمود واز وی سوال کرد کہ او را موعظت نماید اوزاعی گفت یترسم کہ بشنوی وعمل نمائی ربیع وزیر منصور ہر اوزاعی نعرہ زد ودست بشمشیر برد منصور وزیر خود را منع نمود وگفت این مجلس ثواب است مجلس عقوبت اوزاعی گفتہ است کہ دل من قرار گرفت وخوشوقت شدم وبخاطر جمعی موعظت زیاد نمودم ودر سخن تطویل نمودہ مبالغہ کردم از جملہ موعظہ ہا این بود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است ہر بندہ کہ بوی موعظہ دینی گفتہ شد نعمتی است از طرف خداوند کہ بوی سبقت کردہ است اگر موعظہ را قبول نمود شکر نعمت بجای آورد والا حجت خداوندی بوی تمام گردید ہم گناہ وی زیادہ میگردد وہم عذاب خداوند بر وی زیادہ میشود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است ہر والی کہ بظلم رعیت خود از دنیا رفت بہشت بروی حرام است وہر کس از سخن حق بدارد خداوند او را بد می بیند ان اللہ ھو الحق المبین خداوندا کہ دلہای رعیت را در شان شما نرم گردانیدہ وامور رعایا را بشما سپردہ است بہ سبب قرابت شما بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر بر رعایا بسیار مہربان بود وہر چہ مال دنیا بدست وی می آمد بر درم مواسات نمودہ بیدریغ میداد ہم در نزد خداوند ستایش میشد وہم مردم وی را ستایش مینمودند مناسب تو این است کہ در بارہ رعایا ایستادہ باشی ومیان آنہا معدلت قائم داری و پردہ ناموسہای شان باش دروازہ بروی عرض خواہان نبندی واز انہا حجاب نگیری بفراوانی نعمت شان خوشوقت گردی وزحمت و سختی رعایا را مکروہ شماری ای امیر المومنین در شغل کار خاصہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1033 of 1140

خود از حقوق عامۂ مردمان باز نمائی تو خلیفۂ روی زمین میباشی احمر و
واسود و مسلمان و کافر رعیت تو و زیر حکم تو میباشند میباید هر
یک از رعایا حظی از معدلت و احسان تو فراگیرند حال تو چه خواهد بود
زمانی که مردم در قیامت مبعوث گردند و کنیز کان نبی دریی آمده هر
یک از بلاهای دست تو شکایت نمایند و از ظلم های تو فریاد
وفغان کنند ای امیر المؤمنین بدست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
تراشۂ چوب خرما بود که بدان مسواک مینمود و ترس میداد منافقان
را جبریل علیہ السلام آمده گفت این تراشۂ چیست که دلهای امت
خود بدین شکنجه بندی و دلهای شان بدین سبب از خوف پر
شده است آن شخص چه حال خواهد داشت که پرده های امت
را پاره کند و خون های شان بریزد خانه های شان خراب کند
و از دست وی فرار شوند و دلهای شان پر از خوف باشد ای
امیر المؤمنین پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بچان اعرابی بدون قصد
خدشه نموده بود خدا جبرئیل علیہ السلام آمده گفت ای محمد تو بسیار
و متکبر فرستاده نشده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعرابی را خواسته
فرمود خدشۂ خود را قصاص بگیر اعرابی گفت پدر و مادرم فدای تو
باد ترا بجل کردم و گاهی قصاص نخواهم گرفت اگر مرا بلاکت نهائی
پیغمبر درباره اعرابی دعای خیر نمود ای امیر المؤمنین در باره نفس خود
باریک بینی کن و امنیت نفس را از پروردگار خود طلب نمای
و میل بطلب بهشت داشته باش که فراخی بهشت برابر آسمان ها
و زمین ها است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود باندازۂ
یک کمان از بهشت از دنیا و ما فیها بهتر است ای امیر المؤمنین
اگر ملک به پیشینیان باقی میماند بتو نمیرسید و بچنین نیز بتو باقی
میماند و نه بغیر تو ای امیر المؤمنین میبینی که بدر کلان تو عباس
در تار و پود این آیت شریف چه فرموده است مَالِ هٰذَا الْكِتٰبِ لَا
يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَّلَا كَبِيرَةً اِلَّآ اَحْصٰهَا چیست مراین
کتاب را که نمانده است صغیره و نه کبیره را مگر اینکه در وی نوشته شده
است صغیره قسم و کبیره را ضحک فرموده است علم مالی که بدست ملکوت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1034 of 1140

میکنید و سخن ہای درشت کہ بزبان ہای خود میگوئید چہ جزا و مکافات
خواہد دید ای امیر المومنین میدانی کہ از جد تو عبد اللہ — در تنزیل
این آیت چہ آمدہ است یا داؤد انا جعلناک خلیفۃ فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الھوی فیضلک عن سبیل
اللہ ای داؤد ما ترا خلیفہ گردانیدیم در روی زمین پس حکم کن میان
مردمان بحق و راستی و پیروی ہوای نفس مکن کہ ترا گمراہ میشوی از راہ
خداوند حق تعالیٰ در زبور فرمودہ است یا داؤد اذا تعد الخصمان
بین یدیک فکان لک فی احدھما ھوی فلا یتمنین فی
نفسک ان یکون الحق لہ فیفلح علی صاحبہ فامحوک من
نبوتی ثم لا تکون خلیفتی ولا کرامۃ ای داؤد چون بنشینند
مدعی و مدعی علیہ پیش روی تو آرزوی تو بطرف یکی از انہا نشود
خواہش نمائی در دل خود حق را بدین شخص بدہم و این شخص بر شخص
دیگر غالب شود کہ بیرون کنم ترا از پیغمبری خود بعد ازان نہ خلیفہ من
میباشی و نہ بزرگی ترا باشد یا داؤد انما جعلت رسلی الی
عبادی رعاۃ کرعاۃ الابل لعلمھم بالرعایۃ ورفقھم بالسیاسۃ
لیجبروا الکسیر ویدلوا الضئیل علی الکلاء والماء ای داؤد
پیغمبر ان را بہ بندہ ہای خود فرستادم بسان چوپانہا مثل چوپانہای
اشتر بانان را سبب اینکہ بمراعات بندہ با دانا ترند و بسیاست بندہ ہا
میدانند شکستہ گان را جبیرہ میکنند و اشتر لاغر را بگیاہ و آب میرسانند
ای امیر المومنین در دنیا بامری مبتلا شدہ کہ اگر این امر را با کسمانہا و
زمینہا و کوہ ہا حق تعالیٰ میفرمود بیتر سیدند و مطلقا این امر را قبول و
برداشت نمیکردند ای امیر المومنین جد تو عباس از پیغمبر خدا
التماس کرد کہ مرا بمکہ یا طائف یا یمن امیر مقرر کن پیغمبر بعموی خود فرمود
ای عباس ای عموی رسول اللہ نفسی را کہ زندہ کنی و بدست تو ہدایت
شود ترا بہتر است از امیری کہ حق آن بجای نیاوری این سخن را بہ
عموی خود محض بجہت خیر خواہی و شفقت فرمودند و بعموی خود گفت در
روز قیامت من کہ پیغمبرم از تو چیزی دفع کردہ نمیتوانم زمانی کہ پیغمبر
وحی آمد و انذر عشیرتک الاقربین پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود

ری

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1035 of 1140

ای عباس عموی پیغمبر وای صفیه عمهٔ پیغمبر خدا وای فاطمه دختر محمد از شما
چیزی دفع کرده نمی توانم شما بعمل خود بیاشید ای امیرالمؤمنین
روزی جبریل علیه السلام بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت جبر
منفخهای آتش دوزخ را آورده ام که بر آتش میدمند مانده ام که تا زمان قیامت
افروخته است پیغمبر فرمود ای جبریل وصف آتش دوزخ رایسان کن
جبریل فرمود حق تعالی امر فرمود هزار سال آتش دوزخ میسوخت تا رنگ
وی سرخ گردید و هزار سال دیگر میسوخت تا رنگ وی زرد گردید
و هزار سال دیگر میسوخت تا رنگ وی سیاه گردید الحال رنگ وی
سیاه و تاریک است نه پاره های آتش آن روشنی دارد و نه زمانه
آن زوال دارد سوگند بخدائی که ترا بحق و راستی فرستاده است
که اگر یک حامه از جامه های دوزخ با بالای روی زمین ظاهر گردد
همه از تاب آن می میرند و اگر یک دلو از شربت دوزخ در آبهای
زمین ریخته گردد هر کس بچشد هلاک میگردد و اگر یک درعه از زنجیرهائی
که خداوند یاد کرده است بر کوه های زمین نهاده شود همگی کوه ها
بگداز می آید و بر جای نمیماند اگر یکمردی با آتش دوزخ داخل گردد
بعد ازان بیرون شود در زمین آید همه اهالی زمین از بدبوئی آن
هلاک میگردند و خلعت و استخوان آنها بریان میشود پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بگریه در آمد جبریل علیه السلام بسبب گریه پیغمبر
گریه در افتاد جبریل علیه السلام گفت ای محمد گریه میکنی حق تعالی
گناهان سابق و لاحق ترا آمرزیده است پیغمبر گفت آیا بنده شکرگذار
نباشم ای جبریل تو چرا گریه میکنی لقب تو روح الامین است و بر
وحی خداوندی امین میباشی جبریل گفت میترسم مبتلا شوم چنانچه
هاروت و ماروت مبتلا گردیدند همان ابتلای هاروت و ماروت مرا
مانع میشود ازینکه تکیه بمنزلت خود نزد پروردگار نموده از مکر وی ایمن
گردم پیغمبر و جبریل بگریه در آمده گریه مینمودند تا از آسمان ندا آمد
ای جبریل و ای محمد حق تعالی شما را بامان خود در آورد ازینکه نا
فرمانی کنید و معذب شوید و خدای تعالی محمد را بر باقی پیغمبران
فضیلت و بزرگی داد چنانچه جبریل را بر باقی ملائکه فضیلت دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1036 of 1140

ای امیر المؤمنین سخت ترین شدت ها بحق خداوند قیام نمودن است
و بزرگ ترین کرم در نزد خداوند تقوی است و هر کس طلب عزت به
فرمان برداری خداوند نماید حق تعالیٰ بوی رفعت و عزت میدهد و کسی
بنا فرمانی خداوند طلب نماید حق تعالیٰ وی را ذلیل و خوار میگرداند
و همین است نصیحتهای من والسلام علیک اوزاعی از جای بر
خاست خلیفه منصور گفت کجا میروی اوزاعی گفت باجازهٔ امیر المؤمنین
بطرف اولاد و وطن میروم انشاء الله تعالیٰ خلیفه گفت ترا اجازه
دادم و نصیحت های ترا ممنون گردیدم و قبول کردم و خداوند توفیق
دهندهٔ خیر است و یاری دهنده و از خدا می خود یاری میخواهم و توکل
بخدای خود دارم وهو حسبي ونعم الوكيل خلیفه گفت
مرا از نصیحت های خود فراموش مدار چونکه تو مقبول القول میباشی
و نصایح برای خدا میکنی اوزاعی گفت انشاء الله تعالیٰ فراموش
نمیکردانم بعد خلیفه منصور امر کرد که اخراجات رفتن اوزاعی را
بدهید اوزاعی مال را قبول ننمود و گفت احتیاج هم ندارم و نصیحت
های خود را بمتاع دنیائی نمیفروشم خلیفه منصور طبیعت اوزاعی
را دانسته گفت خیر است ابن الهاجر روایت کرده است که خلیفه منصور
چون بمکه مشرفه بحج آمد عادت داشت که آخر شب را از دار الندوه
بطواف آمده طواف مینمود و نماز میخواند و کسی بحال وی نمیدانست
شبی وقت سحر بیرون گردیده طواف مینمود شنید مردی در نزد ملتزم می
گوید خدایا بسوی تو شکوه میکنم از ظهور بغی و فساد در روی زمین و
از ظلم و طمع که باعالی میشود خلیفه منصور در رفتن خود مسارعت کرده
تا تمام سخنهای وی شنید خلیفه منصور از طواف خلاص شده
رفت و در گوشهٔ مسجد نشسته آدم فرستاده آن شخص را طلب فرمود
قاصد آمده گفت امیر المؤمنین ترا خاسته اجابت کن دو رکعت
نماز طواف خوانده استلام رکن نموده بهمراه قاصد نزد خلیفه آمده
سلام کرد خلیفه منصور وی را گفت چقدر سخنها از تو شنیدم که می
گفتی از ظهور بغی و فساد و از ظلم و طمع مردم بحق خود نمیرسند و گوش
های مرا پر کردی از دست تو مرنجل و مضطرب گشته ام شخص گفت

چون صبح طلوع نمود
بدار الندوه واپس
میگشت موذنان
آمده بروی سلام
ملقنده واقامت
ماز گفته شده بود
نماز می گذاردم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1037 of 1140

ای امیر المؤمنین اگر مرا امان دہی تمام سخن ہا را بتو میگویم و
الا کار بسیار دارم حاجت بگفتن نیست خلیفہ گفت ترا بنفس تو امان
دادم ہر چہ میخواہی بگوی گفت شخصی کہ از طمع حق را بسجدار نمی رساند و
ظہور بغی و فساد را اصلاح نمیکند تو میباشی خلیفہ گفت وای بر تو چگونہ
طمع و حرص دارم و طلا و نقرہ تمامی بدست من است و حلو و حامض
روی زمین بقبضہ امن گفت ای امیر المؤمنین ہیچکس باندازہ تو حرص
و طمع ندارد کہ حق تعالی امور مسلمانان و مالہای شان را و حقوق
شان را بقبضہ مراعات تو داده است و تو از امور و حقوق شان خود
را غافل ساختہ و مالہای مردمان را جمع مینمائی و میان تو و اہل حقوق
حجاب ہای کج و خشت پختہ است و دروازہ ہای آہنین و دربانہای
یراق دار مقرر کردی و خود را در میان قصر ہا و عمارتہا بزندان
نمودی و عامل ہای خود را در جمع اموال و گرفتن خراج و محصولات
بالا نہایہ سیرستی و وزیر ہا و معین ہای ظالم فراگرفتی اگر کار ہای خیر
را فراموش کنی بیاد تو نمیدہند و اگر یاد کنی بکار خیر اعانت تو نمیکنند
و عملہ را تماما بظلم کردن بر مردمان قوی گردانیدی بہ تنخواہ
بسیار و یراق و ازار مردمان وا مرکردہ کہ بحجلس تو اندرون
نگردد مگر چند نفری نام گرفتہ فلان و فلان و آنہا را امر نمی کنی کہ بداد
مظلومان و عرض خواہان بیچارہ و گرسنگان و برہنگان و
ضعیفان و فقیران برسند و ہمگی بہمین مالہای تو حق دارند و چند
نفری کہ خالص بحجلس خود مقرر کردی و آنہا را بر بالای رعایا
اختیار دادی و امر کردہ کہ بحجلس تو بیحجاب و اجازہ بیایند
چون ترا می بینند کہ مال ہای بسیار جمع کردہ و باہل حقوق ستم
نمی کنی می گویند کہ خلیفہ بنفس خود بخدا خیانت میکند چرا مایان نبینیم و
ہمگی کار ہا را بہ ما سپرده است میان خود ہا مشورت می کنند
کہ از جز ہای مردمان پیش تو ہیچ نگویند مگر ہر چہ دل آنہا می
خواہد و ہر عاملی کہ مخالف امر شان خیال داشتہ باشد او
را از منزلت وی می افگنند و اندازہ وی را خود تو خوردی
سازند ہر گاہ بمیان مردم شہرت یابد کہ چند نفری ہستند کہ ہر کار

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1038 of 1140

میخواهند میکنند مردم آنها را عظیم میدانند و از آنها میترسند
و هرگاه از عاملان تو که بدار الخلافه بیایند تحفها و مالها و هدیه ها
بدیشان میدهند تا آنها را بظلم رعیت تو باقی گذارند بعد ازین درجه بدرجه
مردمان صاحب قدرت و ثروت بر عیتهای تحت خود با همین ظلم و مردم آزاری
ها را میرسانند شهرهای خداوند همگی از حرص و طمع و بغی و فساد پر میگردد و
همین طایفه همگی مسلط و شریکان تو میگردند و تو غافل از حال آنها
میباشی و اگر ظلم رسیده بیاید میان تو و او حائل میگردند و اگر خواهد
که آواز خود بلند نماید و ترا ظاهر دیده قصهٔ خود بگوید دری را منع میکنی و
شخصی را مقرر مینمائی که ظلم را دیده برای تو رساند چون آن شخص بیاید
بنابر آن تو که ظلم را برای تو بگوید اندوی سؤال و التماس میکنند که
مظلمها را بتو نرساند و آن شخص هم عرت آنها را نگاه میدارد و
قول آنها را اجابت نموده از ترس آنها نمیتواند برای تو بگوید مظلوم
مدام به پیش دری می آید و پناه داری گوی میکند و شکوه مینماید و عور
رسی ازان شخص میخواهد آن شخص دری را دفع مینماید و امروز و فردا می
کند اگر ظلم رسیده کوشش تمام نموده و بیرون گردید و خود را بوجهی
نزد تو ظاهر نمود و پیش روی تو فریاد برآورد ضرب سخت میخورد
تا اینکه عبرت دیگران گردد که فریاد ننمایند و تو می بینی و بدنمی بری و
و آنان را منع نمی کنی بر همین کیفیت ها چگونه اسلام و اهالی آن
باقی باشند و باقی بمانند و تا چند بدینحال باشند پادشاهان بنوامیه
قاعده گذاشته بودند که اگر مظلوم بدانها عرض می آورد خود یا دشاهان
عرض آنرا دیده انصاف و عدل در حق وی بجامی آوردند و از شهرهای
اگر شخصی می آمد که بدروازهٔ تسلط شان میرسید ندا مینمود
یا اهل اسلام فوراً نزد وی آمده مظلمهٔ شما را بتسلط پادشاه رسانیده
داخل انصاف میگردید ای امیر المؤمنین زمانی سفر
کرده رفتم مملکت چین باری بپادشاه آن قدوم نمودم گوش
پادشاه شان گران گردیده بود ازین سبب گریان بمینمود وزیران گفتند
سبب گریان چیست خداوند ترا نگریاند میگفت به سبب اینکه گوش
من گران شده است گریه نمیکنم ازین سبب گریه میکنم که مظلومی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1039 of 1140

بدروازہ آمدہ فریاد میکند و آواز آن نمی شنوم بعد گفت اگر گوش من گران شدہ است چشم من نرفتہ است میان مردمان اعلان نمائید ہیچکس جامہ سرخ نپوشد مگر ستم رسیدہ تا دانستہ گردم بوی چون بہ چشم خود بہ بینم صبح و شام بفیل سوار گردیدہ میگشت تا اینکہ مظلومی را دیدہ وی را با انصاف برساند ای امیر المومنین فکر کن کافر مشرک چقدر مہربانی بمشرکان دارد و رفیق شدہ در مملکت خود خود را از حمت میدہد و بداد مظلومان میرسد و تو خلیفۂ وقت مومن باللہ و پسر عم پیغمبر خدا بمسلمانان مہربانی پیش نمی کنی و رقت و رحمت بخود قرار نمی دہی کہ بداد مظلومان برسی و حقوق شان را ادا نمائی مالہا را جمع کنی از سر سبب بیرون نخواہد بود یا میگوئی بہ پسر خود جمع مینمایم خدای تعالیٰ تبو عبرت نشان دادہ است کہ طفل صغیر از شکم مادر خود می افتد و در روی زمین ہیچ چیز خبر ندارد و اشخاصی کہ مال دارند البتہ بی سبب بکسی خیری نمی دہند و بخیلی میکنند حق تعالیٰ از الطاف بیزوالی بدان طفل صغیر لطف مینماید و رنجبت مردمان را بہ طرف آن طفل زیادہ می نماید و تو نمیدہی بلکہ خداوند تعالیٰ میدہد بہر کسی کہ میخواہد و اگر میگوئی مالہا جمع میکنم تا تسلط خود محکم نمایم این کیفیت را ہم حق تعالیٰ بتو عبرت نشان دادہ است کہ پادشاہان سابق اینقدر طلا و نقرہ جمع نمودند و نظام و لشکرہای بسیار یکدرہ با آنہا فائدہ ننمود وقتی کہ ارادۂ خداوند بطرف شما رفتہ بود با ضعف و قلت شمایان خلافت بشما قرار گرفت و اگر میگوئی مالہا جمع میکنم کہ ازین منزلتی کہ دارم زیادہ منزلت حاصل نمایم سوگند بخداوند کہ از منزلت حالیہ کہ بتصرف تو میباشد فوق ازین منزلتی نیست کہ حاصل نمائی مگر منزلت روحانی کہ بعمل صالح حاصل میگردد پس ای امیر المومنین رعیت نافرمان خود را زیادہ از گذشتن می توانی عذاب نمائی خلیفہ گفت نہ گفت چہ میگوئی در جواب پادشاہی کہ اینقدر بتو انعام فرمودہ است و ملک زیاد دنیاوی را عطا کردہ است و حق تعالیٰ بندۂ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1040 of 1140

نافرمان را بقتل عذاب نمی کند بلکه بعذاب دائمی معذب مینماید و آنچه
اراده بدل خود داری و اعضای تو نهانی فعل کرده است همه را
خدای تعالی می بیند و میداند چون خدای ملک الحق المبین است
این ملک دنیا را از دست تو انتزاع نماید و ترا بحساب بخواهد آیا
ازین اموال که جمع نموده و بخیلی کرده نگهداشته عذاب خداوندی
را از تو دفع خواهد نمود خلیفه منصور بگریه درافتاده گریه سخت نمود
تا اینکه آواز وی بگریه بلند گردید و بعد گفت کاشکی خلق نمی
گردیدم و معدوم میبودم و گفت چگونه بخیال خلاصی نمایم که اینقدر
ملک دنیا بمن داده شده است و تمام مردم خیانت کار میباشند گفت
ای امیرالمؤمنین اقتدا با ماجهای دانای مرشدین بجای خلیفه گفت
آنها کجا میباشند گفت علماء این وقت — که همگی فرار کرده اند
از خوف تو که آنان را باعث مشوی بظهور قتل عالمین خود انحال
دروازه ها را بار کن دروازه ها را سخت مکن و بداد مظلومان برس
و از مردم بظلم چیزی مگیر حلال و طیب بگیر و براستی و عدل قسمت
نمای ضامنم که اگر بخته گان واپس بیایند بر اصلاح امور تو و
رعیت تو معاون تو گردند خلیفه منصور گفت خدایا مرا
توفیق کرامت فرمای که بگفته این مرد عمل نمایم مؤذن ها
آمدند سلام داده نماز بر پا گردیده خلیفه بیرون شد و نماز بدیشان
خواند بعد برای حاجب خود گفت برو آن شخص را
بیاور اگر نیاوردی ترا گردن میزنم بنهایت خشم نمود
حاجب بیرون شده بطلب آن شخص بهر طرف می گشت
و تفتیش مینمود تا آن مرد را دریافت که نماز میخواند نشست
تا از نماز خلاص گردید بعد حاجب گفت از خدا نمی ترسی
گفت چرا گفت خدای را نمی شناسی گفت
می شناسم گفت برویم نزد خلیفه
اگر ترا نبرم مرا می کشد شخص گفت نمیروم حاجب
گفت مرا می کشد گفت نمی کشد حاجب گفت
چه کیفیت ست شخص گفت چیزی خوانده میتوانی حاجب گفت نه خواندن نمیتوانم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1041 of 1140

شخصی از توشه دان خود درقی نوشته بیرون نموده گفت بگیر در جیب خود
نهای که این دعا فرج است حاجب گفت چیست دعا فرج گفت دعائی است
که تو آنرا بین در نمی یابند مگر بشنداد حاجب گفت خداوند ترا رحمت نماید
ممنون تو د احسان توام اگر وصف و فضل این دعا را بگوئی شخص گفت
هر کس اینه دعا را صبح و شام بخواند گناهان وی محو میگردد و دایم مسرور
میباشد و خطیئات وی بخشیده میشود دعای وی مستجاب میگردد
در روزی وی فراخ میشود و هر چه خواهد میشود و بر دشمن نصرت
می یابد و در نزد خداوند صدیق مکتوب میگردد و از دنیا شهید میرود
دعا اینست ـــ اللهم کما لطفت فی عظمتک فصرت
اللطفاء و علوت بعظمتک علی العظماء و علمت ما تحت اخمص
کعلمک بما فوق عرشک و کانت وساوس الصدور کالعلانیة
عندک و علانیة القول کالسر فی علمک و انقاد کل شئی لعظمتک
و خضع کل ذی سلطان لسلطانک و صار امر الدنیا و الاخرة
کله بیدک اجعل لی من کل هم امسیت فیه فرجا و مخرجا
اللهم ان عفوک عن ذنوبی و تجاوزک عن خطیئتی و سترک
علی قبیح عملی اطمعنی ان اسئلک ما لا استوجبه مما نصرت
فیه اعدوک امنا و اسئلک مستانسا انک المحسن الی و انا
المسئی الی نفسی فیما بینی و بینک تتودد الی بنعمتک و اتبغض
الیک بالمعاصی و لکن الثقة بک حملتنی علی الجرأة علیک فصل
بفضلک و احسانک علی انک انت التواب الرحیم ـ حاجب گفت
گرفتم و در جیب خود نمودم هیچ غم نداشتم غیر امیر المومنین چون بنزد خلیفه
رسیدم سر خود بالا نموده طرف من دیده تبسم نموده گفت جادو خوب یاد
داری گفتم ای امیر المومنین سوگند بخداوند جادو یاد ندارم بعد حکایت
خود را بخلیفه تمام نمودم خلیفه گفت درقی که داده است بیاور بعد خلیفه
نگریده در افتاد و گفت نجات یافتی و امر داد که دعا را بنویسند و ده هزار درم
من اعطا فرمود بعد گفت می شناسی آن شخص را گفتم نه گفت آن شخص خضر علیه السلام
بود ـ و از ابی عمران جونی روایت است گفت چون ولایت خلافت
بهارون الرشید قرار گرفت علماء بنزد وی آمده مبارکباد ی بخلافت دی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1042 of 1140

خلیفه درهای خزانه را گشوده بهر یک شان جائزه های خوب میداد و پیش از خلافت
خود هم با علماء و زاهدان مجالست داشت و عبادت و اخلاص ظاهر مینمود
و همراه سفیان بن سعید ثوری قدیما عهد برادری بسته بود سفیان خلیفه را
ترک داد و پیش وی نیامد خلیفه هارون بزیارت وی شوق نمود تا با وی
خلوت کند و باهم متکلم شوند سفیان نزد خلیفه نیامده بموضع خلافت
وی پروا ننمود به خلیفه هارون این امر سخت آمده بسفیان مکتوب
نوشته ارسال نمود بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله هارون
الرشید امیر المومنین الی اخیه سفیان بن سعید اما بعد
الرشید امیر المومنین بطرف برادری سفیان پسر سعید اما بعد
یا اخی قد علمت ان الله تبارک وتعالی واخی بین المومنین
ای برادر من دانسته میباشی که خداوند تبارک وتعالی عقد برادری بسته میان مومنان
وجعل ذلک فیه ولله اعلم انی قد واخیتک مواخاة لم احب
وگردانیده است برادری او شخص مومن و بمنفعت مومن و بدانکه من با تو عقد برادری بسته
حبلک ولم اقطع منها ودک وانی منطوٍ لک علی افضل المحبة
رشته تورا وقطع نمایم دوستی تورا و من شامل تو میباشم بطریق بهترین دوستی
والارادة ولولا هذه القلادة التی قلدنیها الله لاتیتک
وارادت واگر همین قلاده که خداوند مرا قلاده کرده است نمی بود هر آینه خرید
ولوجوا لما اجد لک فی قلبی
سجدت تو می سیدم بسبب انکه در دل خود محبت تو میابم بدان یا ابا عبد الله
که همه برادران من و تو بزیارت من آمده و مبارکباد سلطنتم را گفته اند
و من ابواب بیت المال را گشوده اترا محبوب ترین اموال برای
شان عطا نمودم و انتظار ترا کشیدم و تو نیامدی در حالیکه دلم بلقای
بهجت افزایت شایق بود اشتیاق نامه بسویت نوشتم ای اباعبد الله
محقق است که انچه در فضایل مومن و ثواب زیارت و ملاقات
آن آمده است میدانی پس بورود نوشته ام به نهایت تعجیل و شتاب
باید متوجه شوی چون نامه بپایان رسید همه حاضرین ابو سفیان ثوری را
می شناختند و حشم و هیبت او را امید داشتند پس گفت شخصی از در
در آید تا نامه را او بسپارم شخصیکه او را عباد طاعتی می نامیدند از در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1043 of 1140

در آمد خلیفه گفت ای عباد نامه هزار ابردار و بسمت کوفه روانه شو
چون بکوفه رسی سراغ قبیله بنی ثور کن و از انجا سفیان ثوری را جستجو
کن چون بحضورش رسیدی نامه را بنه و آنچه بفرماید در گوش دل
جا بداده حفظ کن خفی و جلی نکته هایش را بر خزانه حافظه ات کاهد
تا نی کم و کاست بر من بیان کنی عباد نامه را برداشته رو براه نهاد
تا اینکه وارد کوفه گردید پس سوال کرد از قبیله موصوف مردم انجا
راه نمایش کردند پس سفیان ثوری را جست گفتند که در مسجد است
عباد میگوید پس از ان بسوی مسجد متوجه شدم چون مرا از دور دید
از جای برجوست و گفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
پناه میگیرم بتو ای خداوند از آینده که می اید بدون خیر نیز عباد میگوید
که از رویت آن شخص صدمه و هیبتی در دلم افتاد پس برامد و مرا دید
که بدر مسجد فرود آمده ام نماز ایستاد با وجودیکه وقت نماز هم
نبود من اسپ خود را بدرب مسجد بستند داخل شدم درین حین نشستگان
او نشسته و سرها فرو انداخته بودند چون دفعتا که بر ایشان سلطان وارد
شود و ایشان از هیبت و خوف آن ترسان باشند بر ایشان سلام کردم
کسی از ایشان بر من اعتنا نکرده سر بالا ننمود و بسر های انگشتان رد سلام نمودند
من همچنان ایستاده ماندم و کسی بر من تکلیف نشستن نکرد بر من یکسان زده
و هیبت عارض شده چشم خود را بر ایشان دوختم در دل گفتم که همان نماز
گذار سفیانست پس نامه را بسوی او انداختم چون دید برهم لرزید و از من
استبعاد کرد مثلی که آن نوشته ماری بود که بر محراب او افتاد پس
رکوع و سجده کرد و سلام داد و دست خود را در استین داخل کرده بر عبا
چیده گوشه نامه را گرفته بدست خود در داد و بسوی کسی که در پس
پشت او بود انداخت و گفت این نوشته را کسی از شما نخواند چرا که
من استغفار میکنم از نیکه مساس کرده ظالم را عباد میگوید یکی
از حاضرین نامه را گرفت و بگشاد مثلی که بترسد از ماری که دست او را
بگزد پس مهر نامه را برهم کنده قرائت نمود سفیان متوجه شد و متعجبا
تبسم میکرد چون نامه بپایان رسید گفت در پشت نامه این ظالم
بنویسید حاضرین گفتند اگر بگاغذ جداگانه بنویسید بهتر خواهد بود زیرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1044 of 1140

که او خلیفه است و حرمش لازم بنظر می آید گفت نه بلکه در پشت کاغذش
بنویسید اگر این کاغذ را از درک حلال حاصل کرده باشد زود است که مزد
داده شود و اگر از درک حرام کسب کرده باشد زود است که جزا داده
شود و مساس کرده ظالم در نزد ما نماند و مفضی برضا دین ما نشود پس آن
شخص که نامه را گرفته بود گفت چه چیز بنویسیم سفیان گفت
بنویسید بسم الله الرحمن الرحیم از جانب بنده گنهکار سفیان بن
سعید توری بسوی بنده فریفته بازرد های نفسانی یعنی هارون الرشید
چنان بنده که سلب کرده است حلاوت ایمان را اما بعد نوشتم
نامه بسوی تو و آگاه میکنم ترا بر اینکه قطع کردم رشته محبت و دوستی
و تو شاید ساختی بر اینکه تصرف کردی در بیت المال مسلمین بانفاق
بغیر مستحق و جریان آن بدون محل چنانچه ظاهر است از مصداق نامه ات
که امر غیر مشروع نمودی و از ان اظهار ابتهاج و خورسندی هم میکنی و تو
از من دوری زیرا که بر ضرر خود شاید ساختی و زود است که بمعیت
اخوان خود که استماع نامه ات را نموده اند بر تو لوای شهادت کنم
بحضور خداوند جل شانه ای هارون ظاهر است که همین تصرف تو در
بیت المال مسلمین بدون مرضای ایشان است یا راضی شده اند بان
تصرف تو مخالفة القلوب و عمال و مجاهدین فی سبیل الله و مسافرین
و نیز حفاظ قران شریف و اهل علم و یتیمان و بیوه زنان که مصارف
و مستحقین بیت المال اند یا راضی شده است برین تصرف تو خداوند
که خالق رعیت توست بیت ای با امساک گر انفاق به
مال حق را جز بیاد حق مده پس کمر بند ای هارون و مستعد باش
بجواب دهی مسلمین و ستر حال خود چرا که زود است که بحضور حاکم
عادل حاضر شوی بیت چون هوید اشود سرای هفت
چه جواب خدای خواهی گفت مصیبت رسانیدی بر نفس
خود از انکه دور کردی حلاوت ایمان را و شیرینی علم و زهد را و لذت
قران و صحبت اکابر و عظام را و راضی شدی بر اینکه نفس تو از نفوس
ظالمه باشد و امام الظالمین باشی ای هارون نشستی بر سریر دیبا و شدی
حریر و بر ابواب قصور تعلیق حجب و سرادق نمودی و خود را رب العالمین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1045 of 1140

تشبیه کردی و عساکر خود را برابوب خود نشاندی که ظلم نمایند و انصاف
نمی کنند حمزه می اشامند و شار بین آن را تغیر میکنند زنا مینمایند و زنان را
حدی نمیزنند و زدی میکنند و قطع ایدی زدان نمینمایند آیا همین احکام
بر تو و ایشان نیست پیش از انکه حکم کنی بر دیگران ایا تو و اعوان تو ان
زمره اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم مجموع نمی شوید
ای هارون فردا که منادی از جانب خداوند ندا کند احشروا الذین
ظلموا و ازواجهم کجا ستند ظالمان و اعوان ایشان پس پیش اند
ترا در نزد خداوند دوستنهایت بنده کرده باشد در گردنت و باز نکند
ان را اگر عدل و انصاف تو ظلمه دور تو باشد و تو ایشان را پیشوا
باشی بسوی دوزخ ای هارون من از تصور احوالت به تنگی خناق گرفتار
شده بمرگ رسیدم و تو در قیامت حسناتت را در میزان غیر و سیات
غیر را در میزان خود مشاهده میکنی چنانچه عاقبت و پاداش حکم
همین است و سیئات غیر به سیئاتت افزوده ترا بلا بلا و ظلمت
بر ظلمت افزوده شود حفظ کن وصیت مرا و پند پذیر از موعظه
من و بداند که من در نصیحت تو هیچ حدی را فروگذاشت نکردم
پس بترس از خداوند در رعیت خود و رعایت کن جانب
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را در حق امت او نیک کن
خلافت را بر ایشان و بداند که خلافت اگر بغیرت پاینده بودی
برای تو کی میرسید و بر تو نیز پاینده نبوده باز نصیب غیر خواهد
شد بیت اگر دنیا بکس پاینده بودی ابوالقاسم محمد زنده
بودی دنیا چنین است که نقل میخورد بیکی بعد دیگری و بعضی از ایشان
زاد آخرت جمع کرده سعادت دارین می یابند و برخی
عمر را بر باطل گذرانیده خسر الدنیا و الاخره میگردند و من
می پندارم که تو از طایفه ثانی خواهی بود پس پرهیز و باز به پرهیز
از انکه نامه بفرستی بسوی من که ازین پس هرچه نویسی جواب
از من نخواهی دید والسلام عباد میگوید چون نامه باخر رسید
پراکنده و ناپیچیده و بی مهر بسوی من انداخت من نامه را
برداشته رو براه کوفه نهادم و موعظه او در دلم تاثیر کردند اکردم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1046 of 1140

فدا کردم که ای اهل کوفه که میخوره مرد یرا که گریخته است از خداوند
بسوی خداوند اهل کوفه باد رهم و دنانیز زیاد جمع شدند گفتم مال
احتیاج ندارم جامه پشمینه درشت ولباس پاره نرند میخواهم پس
البسه کهنه و پاره برایم آوردند جامه های فاخره که در نزد خلیفه بود
بودم کشیده آن جامه های کهنه را پوشیدم اسپ خود را که در اصطبل
موجوده خود بار کرده کشانیده رو براه نهادم تا اینکه پیاده
و پا برهنه بدرب خلیفه رسیدم دربان خلیفه برمن آشفته تر نمود
بعد نه مانی اذن دخول یافته داخل شدم خلیفه چون مرا بان حالت
دید برخواست و نشست و باز برجوست و نسرودی زدن شروع
نمود و واویلا و واحسرتا گویان میگفت که منعت کرد رسول و زیان کرد
مرسل چه نسبت مرا با دنیا و سلطنت و از من بزودی زایل خواهد
شد پس نامه را همچنانکه بمن داده شده بود برگشته بسوی خلیفه
انداخت سپس بزاری و فریاد کنان نامه را میخواندند بعضی مصاحبین
او گفتند ای امیر المؤمنین سفیان بر تو جرئت کرده است اگر اذن
آهن مغلول و بزندان محبوس نمائی تا برای دیگران عبرت شود از مصلحت
دور نخواهد بود خلیفه گفت ترک کنید مارا ای بنده گان دنیا مغرور
کسیست که هلاک کرده اید او را سفیان شخص گمانه است بگذارید
او را با شان او پس از آن نامه سفیان را خلیفه دائما در پهلوی
خود داشت و در نزد هر نمازش میخواند تا اینکه از دنیا رحلت نمود
رحمة الله تعالی رحم کند خداوند بر بنده که نظر کند بر نفس خود و بترسد
از خداوند در او چیزیکه پیش کرده میشود در او از عمل او چرا که انچیز
بروی حساب کرده میشود و بهمان چیز جزا داده میشود و خداوند
ولی التوفیق است انچه ذکر شد عادت و خصلت علما بود در زمان سابق
و نهی از منکر و عدم اعتنای شان بخشم سلاطین چرا که ایشان خود را بفضل
خداوندی سپرده اند در اضی شده اند بحکم او تعالی و بر نیکه روزی کند
ایشان را شهادت چون نیات و عقاید خود را خالصانه ساخته اند
قول صادق شان قلوب قاسیه را نرم ساخته موثر می افتاد
عصر حاضره السنه علما را احرص طمع بند ساخته ساکت کرده اند و نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1047 of 1140

اگر حرف زنند اقوال و احوال شان باهم موافقت نمی کند و ظاهر کلام شان
مخالف باطن شان بظهور میرسد اگر رویه صدق را پیشنهاد خود ساخته
عزم ایفای حقوق علم را بنمایند هر آینه برعزم خود ناخواهد شد پس علت
فساد رعایا فساد ملوک است و علت آن فساد علما و علت آن حب
مال و جاه کسی که مطلوب جاه بود بر امر معروف از زال قادر نیست پس بر امر
معروف ملوک و اکابر چگونه قدرت خواهد داشت و الله الموفق
وصف کرده است حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حضرت عمر
رضی الله عنه را و فرمود که عمر در شامی است از آن که نمیگیرد او
در دین خداوند ملامت کنند و باین سخن که عمر قول حق را ترک کرده
هیچ کس صادق نیست اشاره است حضرت عمر رضی الله عنه
یکبار سهواً شیر اشتر زکوات را پس چون خبر شد که شتر بر کلو کرد
آن شیر را قی نمود روایت کنند که از بحرین که موضعی است
برای حضرت عمر رضی الله تعالی عنه مشک آوردند فرمودند میخواهم زن
باشد که وزن کند این مشکها را تا تقسیم کنم در بین مسلمین بالسویه
عیال شان عاتکه نام گفت من خوب وزن میکنم حضرت عمر رضی الله عنه
سکوت کردند و باز تکرار کردند حرف خود را و عیال شان نیز حرف
خود را تکرار نمود حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند دوست ندارم که تو وزن
کنی مبادا که مشک بر کفه ترازو ریخته و بکوی که در ان اثر غبار خواهد بود
پس مساس کنی آن را پس بهمین مسح ترا زیادتی برسد بر مسلمین
حضرت عمر رضی الله عنه قبل از خلافت خود زنی داشتند که آن را نهایت
دوست میداشتند چون بر مسند خلافت قرار یافتند آن زن را
مطلقه ساختند که مبادا بر امر باطل شفاعت کند و من اطاعتش
نمایم حضرت عمر رضی الله تعالی عنه سایلی را شنیدند که سوال میکرد
بعد از شام فرمودند برای یکی از اقوام او که نان شام دهید این
سایل را پس شام داد او را باز دیگر بار شنیدند که سوال میکرد
برای همان شخص فرمودند ایا نگفتم که نان شام دهید این سایل را
گفت نان شام دادم او را حضرت عمر رضی الله عنه نظر کردند بر بطن
سایل تو بره پرنان دیده اند فرمودند که تو سایل نیستی بلکه تاجری دنیوی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1048 of 1140

از دستش گرفته در پیش اشتران بگوت پراکنده ساخته سایل را تعزیر کردند
و گفتند از حد تجاوز کن از بجا ظاهر شد که باعدم احتیاج سوال حرام است
و گرنه سایل موصوف را تعزیر نمی کردند و توبره او را نمی گرفتند زیرا
که وارد شده است شرع بتعزیر حرام خوار و سبب گرفتن توبره او این بود
که آن نانها را بدون حق جمع کرده بود زیرا که کسی که داده بود آن نان را
محتاجش پنداشته است و حال آنکه محتاج نبوده است پس آن نانها
مجهول بوده که صاحب آن شناخته نمی شده و حکم این چنین مال بر
امام است که بر مصالح مسلمین صرف کند ـ برای حضرت عمر رضی الله
عنه یکشبی آب سرد که مخلوط بعسل بود در روز تابستان آوردند
گفتند که دور کنید از من این آب را و بر من عمل اقتدا کردند بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم چرا که ایشان وقتیکه بمسجد قبا آمدند این جماد در نزد ایشان
شربتی از شیر که مخلوط بعسل بود آوردند و رسول صلی الله علیه وسلم
قدح را از دست خود نهادند و نخوردند و فرمودند که این را حرام
نکردم لیکن ترک کردم از جهة تواضع برای خداوند جل جلاله حضرت
علی رضی الله عنه برای حضرت عمر رضی الله عنه گفتند اگر اراده کنی که بکنی
شوی در رفیق خود را بردار از خود پیراهن را و کهنه ساز ازار را
و پینه نه گفش را و نخور کمتر از سیری و حضرت عمر رضی الله عنه
فرمودند خشن پوشی کنید و به پرهیزید از زینت عجم که کسری
و قیصرند و کسیکه خود را بزینت قومی مزین بسازد نیست از
ایشان است حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که مراد رفیق
بودند که اگر من به غیر مسلک ایشان بروم برای من غیر
طریق ایشان رفتار میشود و بخداوند قسم است که صبر
میکنم بگذاره ایشان که سخت است تا درک کنم همراه ایشان
خوبی و افراحی معیشت را در آخرت ـ حضرت عمر
رضی الله عنه فرمودند زهد در دنیا آسودگی قلب
و جسد است به بعضی از اصحاب فرموده اند متابعت تا می علوم
نمودیم در امر آخرت نافع تر از زهد ندیدیم حضرت عمر رضی الله
عنه بنهایت حضرت علی رضی الله عنه را دوست میداشت و تا می

اہل بیت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم را محبت تمام داشتہ از حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در محبت اہل بیت اخبار زیاد آمدہ است
بعضی از اخبار اینست کہ چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند
کہ ہر کہ من مولای او ہاشم پس علی مولای او ست حضرت ابابکر
و حضرت عمر رضی اللہ عنہما گفتند ای ابن ابیطالب گردیدی مولای ہر مومن و مومنہ
حضرت علی رضی اللہ عنہ بر یک اعرابی حکم کردند و اعرابی بحکم شان راضی
نشد حضرت عمر رضی اللہ عنہ او را قہر کردند و فرمودند وای بر تو ای
بدبخت حضرت علی مولای تو و ہر مومن و مومنہ است وطبرانی
در احادیث خود گفتہ است کہ برای حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودہ اند
تو تعظیمی برای حضرت علی رضی اللہ عنہ میکنی کہ برای دیگری از اصحاب
النبی صلی اللہ علیہ وسلم نمی کنی حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند کہ او مولی
من است و مراد مولی در حدیث مذکور ولایت است در محبت و قرب
و اتباع است چون گفتہ خدای تعالی ان اولی الناس بابراہیم
للذین اتبعوہ وھذا النبی والذین امنوا یعنی قریب تر
بابراہیم آن کسانی ہستند کہ متابعت کردہ اند او را و این نبی
و مومنون پس مراد بولایت قرب شد روایت کردہ است ابن
سعد از ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ گفت کہ گفتہ است حضرت عمر رضی اللہ عنہ
کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ حکم است برحق نیز روایت شدہ است
از سعید بن مسیب کہ گفت حضرت عمر رضی اللہ عنہ کہ پناہ
میگیرم بخدا از کار دشوار کہ گشاینده او ابوالحسن رضی اللہ عنہ نباشد
روایت کردہ است ابو یعلی از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ گفتہ است
حضرت عمر رضی اللہ عنہ کہ برای حضرت علی رضی اللہ عنہ سہ خصلت
دادہ شدہ است کہ اگر یکی از ان سہ بر من میبود دوست تر
داشتم از اشترہای سرخ مو از ایشان سوال شد کہ آن کدام است
گفتند نکاح دادن بنت خود را رسول صلی اللہ علیہ وسلم براو و سکنای او در مسجد
کہ روا نیست از برای من و دادن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیرق را
برای او در خیبر روایت کردہ ابو یعلی وطبرانی آنکہ حضرت عمر
از حضرت علی رضی اللہ عنہما بنت شان ام کلثوم رضی اللہ عنہا را کہ دختر حضرت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1050 of 1140

بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا بودند بنکاح خواستند و گفتند کہ شنیدم از رسول
صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر سبب و نسبی در قیامت قطع میشود مگر سبب و نسب
من و ہر اولاد دختری عصبہ او قوم پدری اوست غیر از ولد فاطمہ کہ من
پدر و عصبہ اویم و نیز گفتند حضرت عمر رضی اللہ عنہ اگر صحبت ہزار رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم داشتم دوست دارم کہ ہر او صحبت سبب و نسبی
ہم داشتہ باشم و قصہ نکاح کردن حضرت عمر رضی اللہ عنہ بنت حضرت علی
رضی اللہ عنہ را ائمہ بطرق کثیرہ روایت کردہ اند کہ یکی طبرانی
و بیہقی و دار قطنی است اگرچہ طرق حدیث ندکور روایت شدہ است
از اکابر اہل بیت بعضی ایشان امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ است کہ روایت
کردہ است از پدر خود محمد باقر و آن از پدر خود زین العابدین رضی اللہ عنہم
اینکہ حضرت علی رضی اللہ عنہ نگاہداشتہ بودند دختران خود را برای برادر زادہ
خود جعفر بن ابو طالب کہ یکی بعد دیگری پس روزی حضرت عمر بحضرت علی
رضی اللہ عنہ ملاقی شدند گفتند ای ابا حسن بنکاح دہ بنت خود ام کلثوم را
برای من کہ ام کلثوم بنت فاطمہ رضی اللہ عنہا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم باشد حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمودند کہ من ایشان را برای برادر زادہ
خود نگاہداشتم حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند بخدا و ند قسم است کہ کسی نیست
در روی زمین کہ انتظار بکند صحبت او را چون انتظار من حضرت علی رضی اللہ عنہ
فرمودند کہ او صغیرہ است حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند کہ این عذری
نیست از برای تو دو تو منع مرا ارادہ داری و اگر چنین است پس
نصرانی است و اسبوی متابعت نمیکنم و در روایت دیگر است کہ چون گفتند
کہ او صغیرہ است حضرت عمر رضی اللہ عنہ گفتند کہ مرا حاجتی بخانہ داری نیست
لیکن شنیدہ ام از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر سبب و نسبی در قیامت
قطع میشود مگر سبب و نسب من و ہر اولاد دختری عصبہ شان قوم پدری
شانست مگر اولاد فاطمہ کہ من پدر و عصبہ ایشانم پس دوست دارم
کہ مرا با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبب و نسبی باشد و بروایت دیگر آمدہ
کہ مرا با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صحبتی بودہ است پس میخواہم ہمراہ
صحبت نسبی ہم باشد حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمودند کہ از برای من ہیچ
چون از ایشان اذن بگیرم جواب خواہم گفت و روایت دیگر است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1051 of 1140

که از برای من دو شیر اند تا طلب اذن کنم از ایشان یعنی حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین رضی الله عنهما پس طلب اذن کردند از ایشان و ایشان هم اذن دادند
از برای ایشان و در روایتی آمده است که چون طلب اذن کردند از حضرت
امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما و گفتند که من بدینجا نیامدم از اینکه بجا آرم
امری را بدون مصلحت شما پس حضرت امام حسین سکوت کردند
چرا که حضرت امام حسن از ایشان بزرگ تر بودند پس حضرت امام حسن رضی الله
عنه حمد و ثنای خدا را بجا آورده گفتند ای پدر بزرگوار کیست بعد
از حضرت عمر رضی الله عنه که مصاحبت کرده باشد رسول الله صلی الله
علیه وسلم را و وفات شده باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و راضی باشند از وی بعد از ان اختیار کرده باشد خلافت را
و عدل کرده باشد حضرت علی رضی الله عنه گفتند راست گفتی لیکن بد
می آید مرا از اینکه قطع کنم امری را بدون مصلحت شما پس
حضرت علی رضی الله عنه برای ام کلثوم رضی الله عنها گفتند
تا نزد امیر المومنین بروی و بگوی پدرم سلام میگوید و میگوید که روا
گردانم حاجت ترا و در روایت دیگر آمده است که حضرت علی رضی الله عنه
برای ام کلثوم رضی الله عنها جامه دادند و فرمودند که برای امیر
المومنین بگوی که این همان چیز است که پدرم از برای تو گفته است
پس ام کلثوم جامه موصوفه را برده وصیت پدر را برای حضرت
عمر رضی الله عنه گفتند ایشان فرمودند که برای پدر خود بگوی که
تحقیق راضی شدم من راضی شود خدا تعالی از وی که پارسای
بزرگ است چقدر یک است و چقدر حمیله است این جامه دوست
خود را بر ساق ام کلثوم رضی الله عنها نهادند و در روایت دیگر
آمده که ام کلثوم رضی الله عنها را بسوی خود کشیدند ام کلثوم رضی الله
عنها گفتند اگر امیر المومنین نمیبودی دماغ ترا می شکستم پس ام کلثوم بیرون
شده آمدند بسوی پدر خود و قصه را برای پدر خود بیان کردند و گفتند
فرستادی مرا بسوی شیخ بدی حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که ای دختر من
او شوهر ست پس نکاح دادند ام کلثوم را برای حضرت عمر رضی الله عنهما
حضرت عمر رضی الله عنه در مجلس خود آمدند که میان وضه و منبر ست فقیلته

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1052 of 1140

در انصار حاضر بودند برای شان فرمودند نزدیکی یعنی برای من دعا کنید باتفاق در بین ما
و وجود بین گفتند مرا ای که امیر المومنین وصلت کردی گفتند بنکاح گرفتم ام
کلثوم بنت بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را و تکرار کرد حدیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم را که گذشت و پنجاه هزار مهر برای شان گردانید
و ولد آوردند زید و رقیه را و از عقب شان ولد دیگر نشد پس فوت شد
حضرت عمر رضی الله عنه پس ام کلثوم پسر عم خود عون بن جعفر بن ابیطالب
رضی الله عنهم را بنکاح گرفتند و ایشان هم فوت شدند باز برادر شان
محمد بن جعفر رضی الله عنهم را بنکاح گرفتند و ایشان هم فوت شدند باز برادر
شان عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم را بنکاح گرفتند پس ام کلثوم رضی الله عنها
بنکاح ایشان فوت شدند و ازان سه شوهر خیر و لد پیدا ورد ند
صحابه کرام رضی الله عنهم اتفاق کردند بر اینکه حضرت عمر رضی الله عنه
بکمال زهد و ورع و عقل متصف بود و اصحاب میگفتند که عمر رضی الله عنهم
بصفت کرم متصف است که نکال از وی دور است و بکمال عقل موصوف
که خدعه از وی بعید است روایت شده است از حضرت عمر رضی الله عنه
گفته که گفته است رسول صلی الله علیه وسلم از اشراط من کسانی
هستند که میخورند نعمت های گوناگون را طلب میکنند انواع طعام
و لباس را تکلف میکنند در مورد ین سخن حضرت عمر رضی الله عنه
داخل شدند بر رسول صلی الله علیه وسلم و ایشان صلی الله علیه وسلم
خواب بودند بر سریری که بافته شده باد از پوست خرما پس
نشستند و دیدند در جنب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر بوریا را و اشکهای
شان فرو ریخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند چه چیز گریانیدترا
حضرت عمر رضی الله عنه گفتند یاد آوردم کسری و قیصر را و چیزی که داشتند
از ملک و ترا بر سریری دیدم که بافته شده است به بوریا و تو رسول
و برگزیده خدائی رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند ایا راضی نیستی برینکه
از برای ما آخرت باشد و از برای ایشان دنیا گفتند راضی هستم یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس فرمودند اهل دنیا چنانند و اهل عقبی چنین — هر که در دنیا
فانی زاد عقبی جمع کرد قسمت امروز خورد و دل ز فردا جمع کرد
بر خانه ابی ذر رضی الله عنه شخصی داخل شد بر اطراف خانه او نظر کرده گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1053 of 1140

یا اباذر در خانه تو متاعی نمی بینم و اثاث البیتی مشاهده نمی کنم حضرت اباذر
رضی الله عنه فرمودند از برای ما خانه ایست که متاع صالح خود را در ان
میفرستیم پس آن شخص گفت تا که در دنیا باشی متاعی اندکی ترا لازم است
فرمودند صاحب منزل ما را فرد نمیگذارد که در مانده شویم و در نزد ما فقر
و فاقه بدرجات از غنا و ثروت محبوب تر است منعم از خواب
عدم تیره روان برخیزد هر که شب سیر خورد صبح گران برخیزد حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم از سفر باز آمدند و بر منزل فاطمه رضی الله عنها داخل
شدند بر در سب منزل کشان پرده و بر دستهای شان دو چوری نقره
دیدند برگشته داخل خانه نشدند پس داخل شد بخانه شان ابو رافع
رضی الله عنه در حالیکه فاطمه رضی الله عنها میگریستند رافع سبب گریه را
پرسید فاطمه رض گفت آنحضرت به خانه من داخل شد باز گشت معلوم است
که از من تقصانی رسیده باشد رافع از حضور مبارک علت رجعت
پرسید فرمودند از جهت چوریها و پرده چون حضرت فاطمه رضی الله عنها از
علت رجعت خبر یافتند همان پرده و چوریها را بدست حضرت بلال رضی الله عنه
خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادند و وصیت نمودند که بین ایشان
صدقه کرده ام پس صرف کنید بهر مصرفی که منجوا هید فرمودند بفروش و بقیمت
ایزا باهل صفه پس فروختند چوریها را بدو نیم درهم و قیمت را برای اهل
صفه دادند پس ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم بخانه شان داخل شدند
و فرمودند ای فاطمه پدر و مادرم فدای تو باد نیک کردی و شیوه دیانت را
بجا آوردی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بدر خانه عایشه رضی الله عنها
پرده دیدند پاره کردند و فرمودند هر وقت که این را به بینی ما را بیاد می آری
بفرست این را بسوی اهل فلان شخص که فقیر است تا جامه نماند حضرت عایشه
رضی الله عنها شبی برای رسول صلی الله علیه وسلم فرش نوی انداختند و عادت
ایشان صلی الله علیه وسلم این بود که دولای بر عبا منجوا هیدند پس همین شب را تا صبح از
پهلو به پهلوی دیگر میشدند چون صبح شد برای عایشه رضی الله عنها فرمودند پس بده
عبا و کهنه را و بردار این فرش را از نزد من که شب مرا بخواب نگذاشت همچنین
کسی بر آر رسول صلی الله علیه وسلم پنج یا شش دینار شب داد پس همان شب پیشان در
خواب نبرد تا اینکه در آخر شب دینار ها را از خانه خارج ساختند و حضرت عایشه رضی الله عنها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1054 of 1140

بفرمایند که پس خواب شدند بعد از اخراج دنانیر تا آنکه شنیدم من آواز خوب شان را پس در خواب گفتند چه گمان میکرد محمد به پروردگار خود اگر ملاقی میشد خدا او را بهم در نزد او می بود حسن بصری رضی الله عنه فرمودند یافتم هفتاد نفر را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که نبود یکی از ایشان را اگر کجا مه او نهاد یکی از ایشان در میان خود و زمین چیزی هرگز و وقتیکه خواب میشدند جسم خود را بر زمین می نهادند و جامه خود را بالای خود می پوشیدند و نیز حضرت حسن رضی الله عنه فرمودند که داخل شدیم بر صفوان بن محرز او در خانه بود از زنی آبستن شده بود برادر و قریب بر سقوط شده بود کسی بر ایش گفت چرا اصلاحش نمیکنی گفت بسیار مرد است که مرده و این قایم بوده بر حال خود رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند کسیکه فوق از بنای لازمه خود بنا کند روز قیامت تکلیف میشود باین که بردارد آن را به پشت خود و در خبر است که هر نفقه اجر داده میشود برای بنده مگر آن که در آب و گل انفاق کند قوله تعالی تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا گفته اند مفسرین که این علو و فساد ریاست است و تطاول در بنیان رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند برای مرد یکه شکایت میکرد از ضیق مکان اتسع فی السماء یعنی فراخی کن در جنت و نیز فرمودند صلی الله علیه وسلم که هر بنا وبال است بر صاحب خود در روز قیامت مگر آن بنائیکه بعلت دفاع حرارت و برودت باشد حضرت عمر رضی الله عنه در راه میرفتند قصری دیدند که از کچ و خشت پخته بنا شده بود پس تکبیر گفتند و فرمودند گمان ندا شتم که در این زمان کسی باشد که بنا کند آنچه بنا کرده است هامان برای فرعون فاوقد لی یا هامان علی الطین یعنی برافروز برای من ای هامان بر گل یعنی خشت پخته بساز برای من و اول کسیکه خشت پخته ساخت هامان بود که برای فرعون ساخت و اول کسیکه بنای خشت پخته و کچ بر آن ساخت فرعون بود که او را جبابره می نامند و بخشت آراسته و زر اندوده بعضی اهل سلف جامعی او را بعضی مهندس دیدند و فرمودند دیدیم همین مسجد را که بنا شده بود از چوب خرمای خالص و بعد ازان دیدیم هر زمانه دیگر که بنا شده بود گل دای و بعد ازان در این حال می بینیم که بنا شده است بخشت خام پس صاحبان چوب خرما از صاحبان گل بهتر بوده اند و صاحبان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1055 of 1140

گل از صاحبان خشت خام بہتر ند و در اہل سلف کسی بود کہ سرائے خود را در عمر خود چند بنا میکرد و باز منہدم میشد و بعضی از اہل سلف بودند کہ چون حج یا غزا میرفتند خانہ خود را منہدم میساختند یا برای جوار خود می بخشیدند و چون باز می آمدند خانہ دیگر بنا میکردند و خانہ ایشان از علف و پوست پوشیدہ بود و در زمان ہم عادت عرب بلاد یمن ہمین است و از تفاع بنای سقف بیوت شان قدر یکقامت و یکفرسخی فوق آن بود — حسن رضی اللہ عنہ فرمودند چون داخل شدم بخانہ ہای رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست خود را بسقف آن ہا رسانیدم ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرمودند قومی می آیند کہ بلند میکنند بنای خانہ را و دعوی دین داری میکنند و استعمال میکنند اسپ ہا را و نماز میخوانند بقبلہ شمایان و میمیرند بغیر دین شمایان حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا فرمودند جای خواب رسول صلی اللہ علیہ وسلم نالینی بود از چرم کہ جوف آن مملو از پوست درخت بود حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند کہ من باکی ندارم از اینکہ صبح کنم غنی یا فقیر نمیدانم کہ کدام از ایشان برای من خیر است و حضرت عمر رضی اللہ عنہ میفرمودند کہ مبتلا نشدم بہ بلائی مگر کہ از خدا ندیدہ بر من چہار نعمت بود یکی اینکہ آن بلا در دین من نیست و دیگر اینکہ بر من از آن بزرگتری نیست — دیگر اینکہ امیدوارم ہمین بلا و دیگر اینکہ امید دارم کہ آخرت شنیدہ شد از حضرت عمر رضی اللہ عنہ کہ میگریست بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و میگفت پدر و مادرم فدای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیخ درخت خرمائی بود کہ خطبہ میخواندی برادر مردمان را ہرگاہ مردم زیادہ شدند ترفتی بر راتا اینکہ بشنوانی مردم را پس نالہ کرد چوب خرما از فراق تو پس نہادی برادر دست خود را و ساکن شد پس امت تو سزاوار ترند بنالہ کردن از چوب خرما چون در شدی از ایشان پدر و مادرم فدیت یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم بتحقیق رسیدہ است فضیلت تو در نزد خداوند اینکہ خیر داد ترا بعفو قبل از اینکہ خبر دہد ترا بقہر و فرمود عفی اللہ عنک لم اذنت لہم عفو کرد خداوند از تو چرا اذن دادی مر ایشان را — پدر و مادرم فدای یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم رسید فضیلت تو در نزد خداوند اینکہ فرستاد ترا اخر انبیاء و خاتم الرسل و ذکر کرد ترا در اولین ایشان پس گفت وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیّٖنَ مِیْثَاقَہُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُّوْحٍ الآیہ پدر

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1056 of 1140

و مادرم فدیت یا رسول الله صلی الله علیک و سلم رسید فضیلت تو در نزد خداوند تا کی
اهل نار دوست دارند که اطاعت کنند ترا و ایشان در اطباق دوزخ عذاب
گرده شوند و میگویند یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا کاشکی ما اطاعت
میکردیم خدا و رسول را پدر و مادرم فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر
بودی موسی ابن عمران که خداوند او را سنگی که روان میشد از وی
جویها پس نبود عجیب تر از انگشتان تو که میرجهت آب از انها صلی الله علیک
پدر و مادرم فدیت یا رسول الله صلی الله علیک اگر سلیمان بن داود را
خداوند باد داده بود که صبح آن یکماهه راه و شام آن هم یکماهه راه بود پس
عجیب تر نیست از براق تو و وقتی که رفتی برا و سوی آسمان هفتم پس خواندی
نماز صبح را با ما صلی الله علیک پدر و مادرم فدیت یا رسول الله صلی الله
علیک و سلم اگر چه او عیسی ابن مریم را احیای موتی داد پس عجیب نیست
از کوسفند مسموم و دستیکه بسخن گفت ترا و گفت از برای تو گوشت مسمومم
مخور زیرا که من زهر آلوده ام پدر و مادرم فدیت یا رسول الله صلی الله علیک
و سلم بتحقیق دعا کرد نوح علیه السلام بر قوم خود و گفت پروردگار من بگذار
بر زمین از کافرین یک ذی روح را و اگر تو دعا میکردی بر ایشان هر آینه
هر آینه هلاک میشدیم همه ایشان پامال شد پشت تو و خون آلود شد روی
مبارک تو و شکست رباعیه تو و گفتی تو مگر خیر را دعا نکردی و گفتی خدایا
بخش از برای قوم من زیرا که ایشان نمی دانند پدر و مادرم فدیت یا رسول الله
صلی الله علیک و سلم متابعت کرد ترا در کمی سن و قصور عمر تو زیرا که متابعت
نکرد نوح علیه السلام را با کثرت سن و طول عمر او زیرا که بر تو اتهام
آوردند جمعی عظیمی و به نوح علیه السلام طایفه قلیلی پدر و مادرم
فدیت یا رسول الله صلی الله علیک و سلم اگر مجالست نمی کردی مگر
کفو خود را باید مجالست نمی کردی مارا و اگر بنکاح نمیدادی
مگر کفو خود را هر آینه بنکاح نمیدادی برای ما آزاد و لاد خود و اگر
تناول طعام نمیکردی مگر با کفو خود هر آینه طعام نمیخوردی
همراه مایان پس بتحقیق قسم بخدا است که نشستی با ما و نکاح دادی بما
و نان خوردی همراه ما پوشیدی پشم را و سوار شدی مرکب را و سوار کردی
با خود دیگری را در پس پشت خود و نهادی طعام را بر زمین و لیسیدی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1057 of 1140

انگشان خود را از جہۃ تواضع حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند
مردیست کہ بیرون میشود از منزل خود و برادر از گناہ مثل کوہ تہامہ
ست چون از عالم پندی میشنود میترسد و رجوع میکند از گناہ خود
و میگردد بسوی خانۂ خود در حالیکہ نیست بر او گناہی پس دور شوید
از مجلس علماء و حضرت عمر رضی اللہ عنہ برای ابی موسیٰ اشعری رضی
اللہ عنہ میگفتند ذکر کن برما پروردگار ما را و ابو موسیٰ خوش صوت
و خوش قرائت بودند پس میخواندند ابو موسیٰ رضی اللہ عنہ تا
اینکہ نزدیک شد کہ نماز بمیان آید کسی گفت ای امیر المؤمنین
وقت نماز شد فرمودند آیا ما در نماز نیستیم و این اشارہ ست
بر قولہ تعالیٰ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ نوشتند حضرت عمر رضی اللہ عنہ
برامرای عساکر خود کہ کہنہ بپوشید و خشن پوشی کنید از اشیاء
پوشیدنی حضرت عمر رضی اللہ عنہ عزم کردند کہ اسپ خود را ہدیہ
بدہند برای فقراء کسی از ایشان ہمان اسپ را بسہ صد دینار خرید
شد پس سؤال کردند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ آیا بفروشیم
این را و قیمت آنرا اختر خریدہ ہدیہ نمایم و یا این را ہدیہ کنیم رسول
صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را از فروش او منع کردند و فرمودند
کہ اسپ را ہدیہ کن پس خود ہمان اسپ را ہدیہ نمودند از این جہۃ
کہ قلیل خبیث بہتر ست از بسیار پست و گفتند حضرت عمر رضی اللہ
عنہ چون برسد یکی از شما را دولتی از برادر شما پس نگاہداشت
کند آنرا این متاع کیابی ست از عبد الرحمن بن عوف روایت
شدہ ست کہ بیرون شدیم شبی ہمراہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ
در مدینہ و در بین رفتن چراغی بر ما ظاہر شد بسوی او رفتیم چون
نزدیک رسیدیم دربی دیدیم کہ بستہ ست بر قومی کہ از برای
ایشان صوت ہا بود حضرت عمر رضی اللہ عنہ دستم را گرفتہ فرمودند
آیا میدانی این خانہ کیست گفتم نہ گفت این خانہ ربیعہ من امیہ بن
خلف ست و ایشان بشرب خمر مشغول بودند پس فرمودند چہ
میگوئی گفتم در بین باب میگویم کہ آیا اقدام کنیم بر امری کہ خداوند
او را منع کردہ ست قال اللہ تعالیٰ وَلَا تَجَسَّسُوا پس باز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1058 of 1140

گشتند و ترک کردند ایشان را و این دلالت میکند بر وجوب
ستر و ترک تتبع و گفتند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای حضرت
معاویہ رضی اللہ عنہ کہ تو اگر از پی بروی عیب ہای مردم را
بفساد اندازی ایشان را باز دارد خود را کہ بفساد اندازی ایشان را
گفتند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای طائفہ کہ ایمان
آوردید بزبان و داخل نشدہ ست ایمان در دلہای شما غیبت
نکنید مسلمانان را و — نکنید عیبہای ایشان را کسی کہ جستجو کند عیب
ہای برادر مسلمان خود را جستجو میکند خدا عیب ہای او را تا اینکہ
فضیحت او را اگرچہ در میان خانۂ او باشد حضرت عمر رضی اللہ عنہ
شبی شبروی میکردند در مدینہ شنیدند آواز مردی را در خانہ کہ
خوش آوازی میکرد پس از دیوار فرود آمدند بر او در نزد او
زنی یافتند و کوزۂ پر شراب گفتند ای دشمن خدا آیا گمان کردی
کہ خدا پردہ داری میکند ترا و تو مشغول معصیت او باشی گفت
ای امیر المؤمنین تعجیل مکن کہ من اگر یک گناہ کردم تو سہ گناہ کردی
خدای تعالیٰ گفتہ ست **لا تجسسوا** و تو تجسس کردی و گفتہ ست
خداوند **ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها** یعنی نیک
نیست اینکہ بیایید خانہ ہا را از پشت آن و تو از دیوار آمدی بر من و
گفتہ ست خداوند **لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستاءنسوا**
وتسلموا علی اهلها یعنی داخل نشوید بر خانۂ کہ غیر خانۂ شما باشد
تا اینکہ مؤانست کنید و سلام کنید بر اہل آن و تو داخل شدی بر
خانۂ من بیدون اذن و نی سلام حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند آیا
تو خیری ہست کہ عفو کنم ترا بہ سبب آن گفت یا امیر المؤمنین بخدا
قسم ست کہ اگر عفو کنی مرا دیگر بچنین فعل نمیکنم پس عفو کردند او
را و بگردان شدند نیز حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند کسی کہ نفس خود
را در مقام تہمت بیاورد کسی کہ سوء ظن کند بروی ملامت نکند
او را و ایشان گذشتند بر مردی کہ برپشت راہ بازنی حرف
میزد پس بالا کردند درّہ را گفت ای امیر المؤمنین این زوجۂ من است
گفتند چرا با او سخن نمیگوئی جایگہ مردمانست نہ بیند و گفتند حضرت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1059 of 1140

عمر رضی اللہ عنہ منع نمیکنند نکاح را مگر عجز یا فسق و بودند کہ بسیار بہ
نکاح میگرفتند و میفرمودند کہ بنکاح نمیگیرم زن را مگر جہتہ فرزند و
حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند داده نشده است بعد از ایمان بخداوند
نعمتی بہتر از زن صالحہ بنکاح گرفت مردی در عہد حضرت عمر رضی اللہ
عنہ و آن شخص خفا کرده بود در ریش خود را چون خضاب او دور شد
اہل آن زن او را در نزد حضرت عمر رضی اللہ آوردند و گفتند کہ ما این
مرد را جوان پنداشتیم و با و عیال دادیم چون خضاب از ریش او دور
شد معلوم شد کہ پیرست حضرت عمر رضی اللہ عنہ او را بدره دردناک
ساختند و گفتند فریب دادی قوم را حضرت عمر رضی اللہ نہی میکرد از
ازگرانی در مہر و میفرمودند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بعضی نساء شان
ده درہم مہر داشتند با اناث بیت و آن اناث دلست آسی بود
و کوزگاد با کینی بود از جہت کہ جوف آن پوست درخت بود دویم
دادند برای بعضی از زنہای خود بدو پیمانہ از جو و برای دیگری
دو پیمانہ از خرما و دو پیمانہ از نلخان و خطبہ خواندند حضرت عمر رضی اللہ
عنہ بسیار و نہی کردند از گرانی در مہرہا و گفتند رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بنکاح گرفتند و بنکاح ندادند بنات خود را بزیاده از
چہار صد درہم اگر گرانی در مہر زنہا خوب میبود پیش قدمی میکردند
ایشان صلی اللہ علیہ وسلم در آن پس گفت کہ برای شان چگونہ نہی
میکنی و خداوند گفتہ است و آتیتم احداہن قنطارا قنطار یعنی
زر کثیر پس گفتند حضرت عمر برای خود ہر کس از تو فقیہ تر است ای عمر
تا اینکہ زنہا ہم در روایت دیگر اینست کہ فرمودند زنی دانست و
خطا کرد عمر رجعت کرد کہ عیال حضرت عمر رضی اللہ عنہ بر ایشان در سخن
برای او گفتند بر من رجعت میکنی ای گنده بغل زن گفت ازواج
رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر ایشان رجعت کرده اند و آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم بہتر از تو بودند حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند تباه
شد و زیان کرد حفصہ اگر رجعت کرده است بر رسول صلی اللہ علیہ
وسلم پس داخل شدند بر حفصہ رضی اللہ عنہا و گفتند عزہ میکند بنت
ابی قحافہ چرا کہ او دوست رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و ترسانند حفصہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1060 of 1140

رضی اللہ عنہا از زینب در کلام رسول ؐ روایت شدہ است کہ زنی
از زنہای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہاد دست خود را بر سینہ
ایشان صلی اللہ علیہ وسلم پس بداد او را و اما داد رسول صلی اللہ
علیہ وسلم فرمودند ترک کن آنرا جز اکہ زنہا ازین بیشتری کنند روزی
در میان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عایشہ رضی اللہ عنہا کلامی
واقع شد تا انکہ حضرت ابابکر رضی اللہ عنہ را خشم ساختند رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ تو حرف میزنی با من حرف زنم حضرت
عایشہ رضی اللہ عنہا گفتند سخن زنہ دنگویید مگر حق را حضرت ابابکر رضی اللہ
عنہ سیلی بروی عایشہ ؓ زدند کہ دہان وی پر خون شد گفتند ای
دشمن نفس خود آیا رسول صلی اللہ علیہ وسلم غیر حق را میگویند پس
عایشہ رضی اللہ عنہا بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پناہ گرفتند پس
پشت نشان شدند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند ما ترا
برای این کار نخواستیم و تو زدن را اراده نداشتیم عایشہ رضی اللہ
عنہا باری برای رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حالت غضب گفت تو کسی
باشی کہ گمان میکنی کہ رسول خدائی پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم تبسم کردند و تحمل کردند این سخن را از روی حلم و کرم در رسول
صلی اللہ علیہ وسلم برای حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا امید غفلت من
میشناسم غضب ترا از رضای تو حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا گفتند چہ
میشناسید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند چون راضی باشی بہ
خدای محمد قسم میخوری و چون غضناک باشی بخدای ابراہیم قسم میخوری
حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا فرمودند راست گفتید اسم شما را در حین
غضب ترک میکنم نہ دیگر چیزی را گفتہ اند اصحاب کہ اول محبتی کہ واقع شدہ است
در اسلام محبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم است برای عایشہ رضی اللہ عنہا
بود در رسول صلی اللہ علیہ وسلم برای عایشہ رضی اللہ عنہا میفرمودند کہ
من برای تو چون ابی زرع باشم زرع غیر اینکہ من طلاق نمی کنم ترا و
گفتند رسول صلی اللہ علیہ وسلم برای زنہای خود کہ اذیت نکنید مرا در
عایشہ رضی اللہ عنہا چرا کہ بخدا قسم است کہ نازل نشد بر من وحی در
حالیکہ من بلحاف یکی از شما یان باشم مگر بلحاف عایشہ ؓ انس رضی اللہ عنہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1061 of 1140

گفتہ اند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم رحیم ترمردم بودند بر زنہا و بچہا
و مزاح میکردند ہمراہ زنہای خود و فرود می آمدند رحمت عقول
ایشان در اعمال و اخلاق تا اینکہ روایت شدہ است از ایشان
صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسابقہ میکرد با عایشہ رضی اللہ عنہا در دو دن
گاہی ایشان صلی اللہ علیہ وسلم سبقت مینمودند و گاہی حضرت عایشہ
رضی اللہ عنہا سبقت مینمودند و رسول صلی اللہ علیہ وسلم میفرمودند
کہ این بار سبقت تو بآن مرتبہ سبقت من مساوی شد و در خبر است
اینکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مزاح کنندہ ترمردم بود با
زنہای خود حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا گفتند شنیدم صوت مردمی
را از حبشہ و غیر حبشہ و ایشان لعب میکردند در روز عید پس گفتند
از برای من رسول صلی اللہ علیہ وسلم آیا دوست داری کہ لعب
ایشان را ببینی حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا فرمود گفتم بلی یا رسول اللہ
صلی اللہ علیک وسلم پس کسی فرستاد رسول ایشان آمدند
پس ایستاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در میان دو در ب
و دراز کردند ہر دو دست خود را و نہادم ذقن خود را بر دست ایشان
و ایشان شروع کردند بلعب خود ہا و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
میگفتند بس است ترا و من سکوت میکردم کہ ببینم دو مرتبہ یا سہ مرتبہ
ایشان فرمودند آیا بس است ترا و من سکوت کردم پس گفتند
ای عایشہ بس است ترا گفتم بلی پس اشارہ کردند بسوی ایشان و
رفتند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکمل المؤمنین ایمانا
خلقا و الطفہم باہلہ یعنی کامل ترمؤمنین بہتر ایشانست بخلق
و مہربان ترایشانست باہل خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بہترشما بہترشماست باہل خود و من بہترشمایم باہل خود
و در روایت دیگر بہترشما بہترشماست بزنہای خود و من بہترشمایم
بزنہای خود حضرت عمر رضی اللہ عنہ ہمراہ خشونت خود میگفت
کہ می شاید از برای مرد کہ در اہل خود باشد کودک باشد و چون
التماس کنند اہل او چیزی در اعطای آن مرد باشد یعنی باجرأت
و قوی دل باشد و گفتند حضرت عمر رضی اللہ عنہ مخالفت کنید زنان را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1062 of 1140

که در مخالفت ایشان برکت ست وگاهی گفته شده ست مشاوره کنید
با زنان و مخالفت کنید ایشان را و پند دادند حضرت عمر رضی الله عنه
زن خود را که در کلام مراجعه کرد و گفتند تو گر نعمتی در خانه
اگر ما را با تو حاجتی باشد وگرنه نشسته باشی چنانچه هستی فرمودند
رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدم در شب معراج قصری در بهشت
و در کنار آن جاریه گفتم از کیست این قصر گفتند از برای عمر پس اراده
کردم که نظر کنم بسوی جاریه موصوفه پس یاد آوردم غیرت ترا ای
عمر پس گریستند حضرت عمر رضی الله عنه و گفتند آیا با تو غیرت میکنم
یا رسول الله صلی الله علیک وسلم و حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند
عاری دارید زنها را از زینت که لازم بگیرند در خود خانه نشینی و
پرده داری و زنها را زینت نپوشید و این را گفته اند ازین جهته که زنها
چون از زینت عاری باشند رغبت بخروج نمیکنند در جامه مهنه و
پاره حضرت عمر رضی الله عنه حکمی در میان زن و شوهری فرستادند
پس حکم برگشت و اصلاح امر شان نشد پس دره را بسر حکم
موصوف نبالا کرده و گفت خدا میگوید اگر اراده اصلاح کند حکم
پس توفیق میدهد خدا ایشان را باصلاح در بین ایشان پس حکم موصوف
برگشت و نیت را نیک کرد و لطف کرد بر ایشان تا اصلاح شدند
حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند نمی نشیند یکی از شما از طلب رزق و
میگوید اللهم ارزقنی و میداند که آسمان ذهب و فضه نمی بارد پس
کسب لازم ست تا حصول رزق از طلب حلال شود حضرت عمر رضی
الله عنه فرمودند بیچ موضعی را نمیخواهم که در آن اجلم فرا رسد مگر
موضعی که در آن طلب قوت نمایم برای اهل خود و بیع و شرا نمایم و
حضرت عمر رضی الله عنه در بازار میگشتند و بعضی تجار را اره میزدند
و میفرمودند که در بازار ما بیع نکند مگر فقیه و آنکه فقیه نباشد سود
میخورد اگر خواهد و اگر نخواهد حضرت قتاده رضی الله عنه گفته اند چون
عمر رضی الله عنه بشام قدوم آورد طعامی از برای شان آوردند
که قبل ازان مثل آن طعام را ندیده بود فرمود چون این از برای
ماست از برای فقرای که مرده اند و از نان جو سیر نشده اند چه خواهد بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1063 of 1140

خالد بن ولید رضی اللہ عنہ فرمودند از برای آن فراخت ست حضرت عمر
رضی اللہ عنہ خوش شدند و از خیم های شان اشک آمد و گفتند اگر بهرهٔ ما
این طعام باشد و ایشان بجنت رفتند پس ما را بسیار دور گذاشتند حضرت
عمر رضی اللہ عنہ بر بنائی گذشتند کہ از سنگ و گچ بنا شدہ بود پرسیدند
کہ این بنا از کیست کسی گفت از یکی از عمال تست کہ در بحرین ست پس مال
آن عامل را همراه او تقسیم کردند و میفرمودند کہ از برای من بر بر خانهٔ دو این
ست کی آب و یکی گل کہ خیانت او را ظاهر می سازند و حضرت عمر رضی
اللہ عنہ چون برایشان الچی از نزد عمال شان میرسید از احوال
ایشان و نرخ ولایت شان و از شارسایانی کہ در ان ملک داشت می
پرسید و از امیر شان سوال میکرد کہ آیا ضعفا بر ان داخل میتوانند شد
یا نه و آیا مریضان را عیادت می کند یا نه اگر می گفتند کہ این خصائل را
را دارد پس حمد خداوند را گفته شکر میکردند و اگر میگفتند نه
عزل میکردند او را و میگفتند کہ مثل سلطانیکہ عمال ظالم را بردی
کار می آورد مثل کسی ست کہ بر گوسفندان خود گرگ را شبان
بسازد و مثل کسی ست کہ سگان گزنده را بدر ب خانهٔ
خود بند و پیش گذاشت کہ مال عمال را همراه شان نیمه
می کرد و نیمهٔ آنرا بہ بیت المال می سپرد همان مالی را
کہ نیمه میکردند کہ ظاهر می شد کہ بعد از عاملی حاصل
کرده اند و قبل از ولایت از انها گمان نداشتند حضرت
ابا هریره رضی اللہ عنہ را بہ ولایتی عامل ساخت واز
برای او مالی یافت گفت این مال را از کجا آوردی حضرت
ابا هریره حضرت ابا هریره رضی اللہ عنہ گفت کہ چهار-
پایان من بچه آورد و تجارات من منفعت کرد و یک
قسمتی از مال غنیمت نیز دارم گفتند کہ نیمهٔ این مال را تسلیم
بیت المال کن گویا حضرت عمر رضی اللہ عنہ می گفتند عامل
مالی را کہ از درک غیر رشوت تحصیل کند اگرچه حرام
نیست لیکن نیمهٔ آنرا هم استحقاق ندارد چرا کہ عامل را
جهه عاملی قوتیت بر تحصیل حلال کہ غیر آن را میسر نیست داین

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1064 of 1140

ماخوذ است از فعل حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم در
صحیحین مذکور است کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ابن
اللتبیہ را بر صدقات ازد عامل مقرر فرمودند چون خدمت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مراجعت کرد بعضی اموال
را نگاہ داشت کہ این از من است کہ بعضی احباب برایم ہدیہ
داده اند آنحضرت صلی اللہ علیہ فرمودند چرا در خانہ پدر و مادرت
نشستی کہ برایت ہدیہ می آوردند اگر راست میگوئی پس
خطبہ خواند و گفت بیست عاملی از عمال من کہ بگوید این حصہ
از بیت المال است و این از خودم کہ ہدیہ داده شده ام
چرا در خانہ پدر و مادر خود نشستند تا برایش ہدیہ بیاورند پس بہ
خدائی کہ نفس من بدست اوست کہ نمیگیرد یکی از شما بان
چیزی را بغیر حق خود مگر کہ روز قیامت آنرا بر او حمل کرده می
آورند پس می آید یکی از شما بان روز قیامت کہ بر او اشتری
باز کرده است کہ آواز میکند یا گاوی کہ بانگ میکند یا
گوسفندی کہ بجاست می افگند بعد ازان بالا کردند دست
خود را تا اینکہ سفیدی زیر بغل مبارک را دیدم پس
گفتند اللھم بلغت یعنی ای بار خدایا من تبلیغ کردم
و حضرت عمر رضی اللہ عنہ میفرمودند عمال را چون می آیند
بر زر داخل شوید تا اینکہ نپوشند چیزی از اموال خود را
عتاب بن اسید رضی اللہ عنہ گفت بخدا وند قسم است کہ چون
والی مکہ بودم ازان پیدا نکردم مگر دو جامہ کہنہ کہ بازاد
کرده شده خود کیسان دادم و نیز حضرت عمر رضی اللہ عنہ
میفرمودند رحم کند خدا بہ بندہ کہ عیب برادر خود را برای
او بنماید و ایشان برای سلمان فارسی با لحاح تمام گفتند از
من بتوجہ ـــ رسیده است کہ ازان طلب عفو کنیم حضرت
سلمان گفتند شنیده ام کہ برای تو دو جامہ است کہ یکی را بروز
میپوشی و یکی را بہ شب و نیز شنیده ام کہ در یک خان
دو نان خورش می نہی در حین نان خوردن حضرت عمر رضی اللہ عنہ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1065 of 1140

این دو را بس کردم که در ثانی نخواهم کرد آیا دیگر چیز شنیدہ یا نہ و اینکہ فرمودند جہ موافقت اسلمان بود و گر نہ این دو ہم واقعی نبود حضرت عمر رضی اللہ عنہ از کسیکہ از شام قدوم آورده بود سوال کردند از برادری کہ در شام داشتند و عقد اخوت با او محکم بسته بودند گفتند آن برادرم چون است و چہ میکند گفت او برادر شیطان است حضرت عمر رضی اللہ گفت چرا او مرتکب کبائر است یا اینکہ شراب می خورد حضرت عمر رضی اللہ گفت چون میرفتی مرا مخبر بسازی تا نوشته برایش بفرستم پس نوشتند بسم اللہ الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا الہ الا ہو الیہ المصیر پس ازین نامہ عتاب و ملامت آمیز چون نامہ بر آن شخص خواندند گریست و گفت راست گفته است خدا نصیحت کرده است مرا حضرت عمر رضی اللہ عنہ پس از اعمال زشت خود تائب شد حضرت عمر رضی اللہ عنہ عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما را دوست میداشت و با او مشوره میکردند و مقرب میداشت او را و مقدم میکرد او را بر جمیع اشیاخ پس عباس برای عبد اللہ پسر خود رضی اللہ عنہما گفتند من می بینم کہ عمر رضی اللہ ترا با اشیاخ مقدم می کند پس حفظ کن از من پنج کلمه را پیچ سر او را افاش نسازد و پیچ کس را در نزد او غیبت من و او را بد دروغ تجربه نکن و در پیچ کار نافرمانی او را من در پیچ امر با او خیانت نکن تعلبی گفته است هر کلمه ازین پنج کلمه بهتر است در نزد من از هزار کلمه حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند سه چیز است کہ ترا شدید می کند دوستی برادر ترا اینکہ چون ملاقات کنی اول او را اسلام نمائی و اینکہ جا بدہی او را در مجلس و توسعه کنی و اینکہ بخوانی او را به بهتر اسمای او حضرت عمر رضی اللہ عنہ روزی همراه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1066 of 1140

حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم خندیدند تا اینکہ ثنایای مبارک
شان ظاہر شد حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند پدر و مادرم
فدای تو باد از چہ خندیدی گفتند از حال دو مردیکہ روز جزا در
نزد خداوند حاضر میشوند از امت من یکی میگوید الٰہی مظلمہ
مرا ازین شخص بگیر خداوند میگوید مظلمہ برادرت او گفت آن
شخص میگوید الٰہی از حسنات من چیزی باقی نمانده است
پس خداوند برای مظلوم میگوید چہ میکنی با برادر خود کہ از حسنات
او باقی نمانده میگوید خدایا از سیئات من بروی بگذار درین
کلام چشم های رسول صلی اللہ علیہ وسلم اشک ریزان
شده فرمودند کہ این روز عظیم است کہ مردم بحمل اوزار خود
احتیاج دارند گفت خداوند میگوید برای مظلوم بالاکن سر را
و ببین در جنت کہ چہ می بینی میگوید یارب شہرہا از نقره و
قصرہا از طلا مشاہده میکنم کہ زیور ناگست برواریده آیا از
برای کدام نبی است این ما این و قصور یا از برای کدام
صدیق است یا از برای کدام شہید است خداوند میگوید
برای ہر کہ قیمت آنرا بدہد میگوید خداوندا کیست کہ قیمت
اینہا را مالک باشد خداوند میگوید تو قیمت اینہا را مالکی میگوید
بچہ چیزی پروردگار خداوند میگوید بہ عفو برادر
خود میگوید الٰہی عفو کردم او را پس خداوند میفرماید
بگیر دست برادر خود را و داخل کن او را بہ جنت پس
فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بترسید از
خدا و صلح دہید آنچہ را در بین شما واقع میشود از خصومت
چرا کہ خداوند در روز قیامت در بین مؤمنین اصلاح
میکند روایت شده است کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ
شبی شروی میکردند در مدینہ منوره مردی را با زنی
در عمل نامشروع دیدند چون صبح شد برای مردم گفتند کہ اگر
امام مرد و زنی را بر عمل فاحشہ بہ بیند و ایشان را حد بزند
شما چہ خواہید گفت مردم گفتند تو امامی و تو میدانی حضرت علی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1067 of 1140

رضی اللہ عنہ فرمودند تو حق اقامت حد را بر آنہا نداری
زیرا کہ خداوند امین نگردہ است بر این امر کمتر از چہار
شاہد را پس قدری سکوت کردہ باز حرف خود را دو
بارہ گفتند و مردم نیز ہمان حرف سابق را گفتند حضرت علی
رضی اللہ عنہ ہم سخن خود را تکرار کردند پس حضرت عمر رضی
اللہ عنہ بقول حضرت علی رضی اللہ عنہ رفتار کردہ ایشان
را رہا کردند و تردد شان براین بود کہ آیا امام بعلم خود
حکم کردہ می تواند یا نہ ازین جہت در مقام تقریر سوال میکردند
و خبر از فعل شان نمیدادند تا اینکہ قاذف گفتہ شوند و مختار
در نزد فقہا ہم رای حضرت علی است کہ امام در حدود برای
د علم خود حکم کردہ نمیتواند زیرا کہ گفتہ اند قاضی برای خود
حکم کردہ نمیتواند استفاکردہ است حدود را بروایت
کردہ است کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ صدقہ گیرندہ
گانرا فرستاد کہ اموال صدقات را بیاورند ایشان
دیر کردند و مردم احتیاج زیاد داشتند ہرگاہ
صدقات را آوردند در حالیکہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ
ازار کردہ بود جامہ کہنہ را تقسیم کردند صدقات را د
می گفتند این حصہ از آل فلان و این از آل فلان تا اینکہ
روز نیمہ شد و گرسنہ شدند پس داخل خانہ خود شدہ
از خوراکہ خانہ خود خوردہ گفتند کسی کہ مال صدقہ را در
شکم خود داخل کند دور میسازد او را خداوند از رحمت
خود علامہ طرطوشی در کتاب خود کہ مسمی بہ سراج الملوک
است گفتہ است خلفاء عدل میکردند در بیت المال و رعیت
ہمان لشکریہا بودند و ہمین سیرت رسول اللہ علیہ وسلم است
وجوع رسول صلی اللہ علیہ وسلم از سیری شان زیادہ بود و قوت
شدند در حالیکہ زرہ شان برای چند صاع از جو گرو بودہ چون عدل
در بیت المال نشود ملک ضعیف میشود و اعداء قوت می یابند
ہرمز یکی از ملوک فارس بود او را مسلمانان اسیر کردہ نزد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1068 of 1140

حضرت عمر رضی اللہ عنہ را دید کہ بہ پشت افتادہ و
سنگ ریزہ ہا را برای خود بالین ساختہ بود و سیر
اوشان ہم در نزد او بود گفت از برای او عدل کردی
وایمن شدی پس خواب شدی روایت شدہ ست از زید
بن ثابت رضی اللہ عنہ گفت کہ دیدم حضرت عمر رضی اللہ
عنہ را کہ در گردن او خیکی بود و در میان مردم میرفتند
گفتم چہ رسیدہ ست ترا یا امیر المؤمنین فرمودند سکو
کن میگویم ترا پس رفتم ہمراہ او تا اینکہ ریختند خلق
آب را در خانہ عجوزہ و باز گشتیم بسوی منزل او باز از آن شیوہ
از وی پرسیدم گفتند کہ رسولان ملک فارس و روم در نزد
من آمدند و گفتند خدا ترا خیر دہد ای عمر کہ اجماع کردہ اند مردم
بر علم و فضل و عدل تو چون ایشان برآمدند بر من عجبی آمد
پس بر خاستم و بر نفس خود این اہانت را نمودم باز دیگر
نیز عمر رضی اللہ عنہ خیکی بگردن نمودہ در میان مردمان
میرفت کسی علت آنرا پرسید فرمودند کہ نفس مرا عجب آمد
پس خوار کردم او را کعب الاحبار برای حضرت عمر رضی اللہ
عنہ گفت کہ ما شما را در کتاب خود دیدیم کہ بدربی از دربہای
دوزخ ایستادہ و مردم را از دخول در آن منع میکنی پس
چون مردی ہمیشہ مردمان ہجوم می آورند بدوزخ تا روز
قیامت و کعب الاحبار یارسائی بود از یارسایان یہود کہ خداوند
او را در زمانہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ بدایت کردہ بشرف اسلام
داخل شد و در نزد او علم بسیار بود از توراۃ و کتب بنی اسرائیل
در نزد او بود و در توراۃ صفات نبی صلی اللہ علیہ وسلم و صفات
خلفا و اصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مذکور بود و پس
از کوائف این نیز در توراۃ داخل بود پس ہمراہ اصحاب آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم می نشست و آن چیزہا را برای ایشان
بیان میکرد و اکثر آنچہ را برای شان خبر میداد اثر
آن را میدیدند و از حوادثی کہ در مستقبل خبر میداد حضرت عمر رضی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1069 of 1140

الله تعالی برای او گفتند که ما را بترسان ای کعب از برای
حضرت عمر رضی الله عنه گفت عمل کن عمل ترسناکی را اگر
در قیامت عمل هفتاد نبی را بیاوری حساب بهداری عمل ایشان را
از آنچه می بینی تو از خوف قیامت عمر رضی الله عنه سر خود را
زیر ماتی فرو برده بیهوش شد پس بهوش آمد گفت زیاده
تر بگو ای کعب گفت ای امیر المؤمنین اگر باز شود از جهنم
قدر دماغ گوی در مشرق و مردی در مغرب باشد میجوشد
دماغ او تا اینکه عرق آن سیلان میکند از حرارت
آن باز بیهوش شد عمر رضی الله عنه باز بهوش آمد پس گفتند
ای کعب زیاده ازین بگوی بر ما گفت ای عمر دوزخ در
روز قیامت یک نفس میکشد پس هر نبی مرسل و ملک
مقرب فرو دمی آید بزانوی خود از خوف تا اینکه فرو دمی آید
ابراهیم علیه السلام و میگوید الهی نفسی نفسی دعا میکند از تو مگر نفس خود
را حضرت معاویه رضی الله عنه برای صعصعه بن صوحان
گفتند که توصیف کن از برای من حضرت عمر رضی الله عنه
را گفت او عالم بود در رعیت خود و عادل بود در حکم خود و
عاری بود از کبر و قبول کننده بود مر عذر را سهل الحجاب
بود در رسیدن داد خواهان و در ب او مصون بود از
ظلم فکر کننده بود برای صواب و رفیق بود برای ضعیف و
دوست بود از برای قوی و جفا کننده نبود از برای اقربا
روایت شده است از سلیمان بن داود علیهما السلام
رحمت و عدل نگهبانی میکنند ملک را روایت کرده اند عمر رضی
الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که گفته اند چون ملاقی
شوند دو مسلمان با هم و سلام کنند بر یکدیگر و مصافحه کنند
در بین ایشان صد رحمت نازل میشود از برای شروع کننده
تو د رحمت و از برای آخرده رحمت باری ملاقی شدند عمر
رضی الله عنه با ابو عبیده رضی الله عنه پس مصافحه کرد با حضرت
ابو عبیده با حضرت عمر رضی الله عنهما و بوسه دادند دست شانرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1070 of 1140

دہر دو باواز بلند بگریستند حضرت عمر رضی اللہ عنہ باری رکاب
زید بن ثابت را گرفتند از جہت علم تعظیم علم شان و گفتند
ہمچنین کنید باز ید و امثال او از علما از حضرت عمر رضی اللہ
عنہ برای عمال خود نوشتند کہ امر کنید اقربا را کہ زیارت
یکدیگر را و مجاورت باہم نکنید زیرا کہ در مجاورت خوف
مزاحمت در حقوق ہست و با باشد کہ مورث وحشت بگردد
و مفضی بقطع رحم شود حضرت عمر رضی اللہ عنہ سیر فقند سوی
قبا و عوالی در ہر شنبہ و جستجو میکردند عمل بندگان را چون
بندہ را در عملی میدیدند کہ فوق از طاقت او بود ان عمل را
از وی منع میکردند و میفرمودند کہ بہرۂ خود را از عزلت
نگیرید کہ عزلت آسودگی ہست از قرین بد روایت شدہ ہست
از شافعی رضی اللہ عنہ کہ ترش روئی با مردم مورث عداوت
ہست و انبساط با ایشان مفضی بر مقارنت سوء پس
در میان منقبض و منبسط باشید یعنی شیوۂ اعتدال را
پیشنہاد خود سازید حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند کہ از
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ بد ترقوم قومیست
کہ امر بمعروف و نہی از منکر نکنند و فرمودند رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کہ ہر آینہ امر کنید بمعروف و نہی کنید از منکر
و اگر نکنید خداوند اشرار شما را بر شما مسلط می کند پس
بزرگان شما دعا میکنند و اجابت نمیشود و فرمودند صلی
اللہ علیہ وسلم ای مردم خداوند میگوید امر کنید بمعروف
و نہی کنید از منکر قبل از انکہ دعا کنید و اجابت کنشود ابو
درداء رضی اللہ عنہ گفت امر بمعروف و نہی منکر کنید و گرنہ
خداوند بر شما سلطان ظالم مقرر خواہد کرد کہ بزرگ شما را
کبیر شما را و رحم نکند بر صغیر شما و بزرگان شما دعا کنند و اجابت
نشود و طلب آمرزش کنید و خداوند با مرزد شما را و طلب
نصرت کنید و نصرت ندہد شما را رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
کہ اعمال نیک در نزد جہاد فی سبیل اللہ چون آب دہان است

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1071 of 1140

درجنب دریا و اعمال نیک و جہاد فی سبیل اللہ در نزد امر بہ
معروف و نہی از منکر چون آب دہان است نسبت
بدریا و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ خواص بگناہ
عوام معذب نمیشوند مگر کہ گناہ را بعوام بہ بینند و قادر بمنع
آن ہم باشند و منع نکنند حضرت عمر رضی اللہ عنہ روزی
عطایای مردم را میدادند مردی آمد کہ ہمراہ او کودکی
بود عمر رضی اللہ عنہ برای او گفتند کہ کسی را بدیگری شبیہ تر
ندیدم از اینکہ تو نسبتی باین ولد مرد گفت من حدیث
آنرا برایت میگویم ای امیر المؤمنین من ارادہ سفر
کردم و مادر این بچہ حاملہ بود برایم گفت کہ میروی و مرا باین
حالت میگذاری گفتم مافی بطن ترا بخدا و ندا مانت سپردم
و من بسفر رفتم چون باز آمدم مادر این پسر مردہ بود در خانہ نشستہ
بودم ناگاہ آتشی در قبر آن زن مشاہدہ کردم گفتم این آتش چیست
مردمان گفتند این آتش از قبر عیال تست کہ ہر شبی می بینیم گفتم
بخدا قسم کہ دمی صائمہ و قائمہ بود پس کلنگ را گرفتہ قبر او را
شگافتم دیدم کہ این پسر در میان قبر میخندید دی را بر گرفتم آوازی
شنیدم کہ این ودیعت تست و اگر مادر او را ہم امانت می
سپردی زندہ می یافتی حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ این پسر
شبیہ تر است بتو از کلاغ بہ کلاغ دیگر حضرت عمر رضی اللہ
عنہ و بقیہ اصحاب گرام عادت شان این بود کہ در طہارت
باطن خود از اخلاق ذمیمہ مبالغہ تمام میکردند و در
طہارت ظاہر مبالغہ مینمودند تا اینکہ حضرت عمر رضی اللہ
عنہ از کوزہ نصرانی وضو ساختند بعضی منافقین مردمان
را امامت میدادند و غیر از سورۂ عبس دیگر سورہ را نمی
خواند چرا کہ در سورۂ موصوف عتابست برای رسول
صلی اللہ علیہ وسلم حضرت عمر رضی اللہ عنہ منافقی را کہ
ہمین شیوہ داشت قصد قتل او نمودند حضرت عمر رضی اللہ
عنہ باری با سپ خوش رفتار سوار شدند بزودی فرود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1072 of 1140

آمده دم بآن اسپ را بُریدند چرا که در نفس خود خوشی یافتند
از جهة خوش رفتاری او حضرت عمر رضی اللہ عنہ باری از
مردی شنیدند که این آیت را میخواند اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
لَوَاقِعٌ مَّالَهُ مِن دَافِعٍ چون این آیت بگوش شان رسید فریاد
زده بیهوش افتادند پس ایشان را اصحاب شان برده بمنزل
ایشان رسانیدند و تا یکماه مریض بودند و میفرمودند -
چون یکسی چیزی میدهید غنی بسازید او را و اهل یک خانه را
یک گله گوسفند که ده یا زیاده بود بیکبار می بخشیدند و باری
برای اعرابی اشتری با دلدآن بخشیدند اعرابی گفت که خدایا
فضیلت بگردان در نزد بزرگان ما حضرت عمر رضی اللہ عنہ می گفتند که عمال
مفاخره میکنند باهم صلهٔ رحم میگوید من بهتر شمایم برای حضرت
عمر رضی اللہ عنہ یکی از اهل کتاب گفت که اگر این آیت بر ما
اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ
لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا فرود آمدی روز عید ما میبود حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند که روز
آنرا روز عید می شمردیم حضرت عمر رضی اللہ عنہ گفت که روز
نزول همین آیت بر ما دو عید بود یکی جمعه و دیگری عرفه که -
رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حین نزول همین آیت بعرفات ایستاده
بودند ایشان میگفتند که حجاج و کسانی را که حج دعا کنند در ذی حجه
و محرم و صفر و بیست روز از ربیع الاول مغفور خواهند بود و ایشان
حج کردند چون استلام حجر را نمودند گفتند من میدانم که تو سنگی و
نفع و ضرر رسانیده نمی توانی اگر رسول صلی اللہ علیہ وسلم ترا
بوسه نمیداد من هرگز ترا بوسه نمیکردم بعد ازان گریستند تا آواز -
شان بلند شد چون نظر کردند حضرت علی رضی اللہ عنہ را دیدند گفتند
در اینجا سیر بزرگ اشکها و مستجاب میشود دعاهای مردم حضرت علی رضی اللہ عنہ
فرمود که این سنگ نفع و ضرر میتواند رسانید گفت چگونه گفت خداوند
چون میثاق بنی آدم را گرفته نوشت و آن نوشته را این سنگ فرو برد پس این
سنگ بر مسلمین بوفا و بر کافرین بانکار شهادت میدهد پس حضرت
عمر رضی اللہ عنہ گفتند خداوند باقی نگذارد مرا در قومی که تو در انها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1073 of 1140

بناشی ای ابوالحسن همین جنه است که علماء گفته اند مستحب است بر طواف کننده
که در حین استلام محجر بگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک وعهدک باین شاره
میکنند بان مثالی که آن سنگ فرو برده است حضرت عمر رضی الله عنه گفت
می ترسم که کثرت مقام بکه معظمه ساقط کند هیبت بیت شریف را از
دلهای مسلمین پس گفتند چون حج نمودید ای اهل یمن بیمن خود بروید
وای اهل شام بشام خود بروید وای اهل عراق بعراق خود بروید و از انجا
قصد کردند بمنع مردم از کثرت طواف و گفتند می ترسم که آنچه پیرامند
مردمان باین خانه و هیبت آن ساقط شود و فرمود عمر رضی الله عنه قصد
کردم که بشهرها بنویسم از تارکین حج که استطاعت هم دارند حبس نمایند
بگیرند حضرت عمر رضی الله عنه گفتند که رسول صلی الله علیه وسلم هرگاه که
دستهای خود را بدعا بالا میکرد پس فرود نمی آورد تا آنکه بر روی خود میکشید
و حضرت عمر رضی الله عنه میگفتند ای مردم بر شما باد علم که بکسبی مباهات نمایند
علم را چرا که از برای خداوند جل جلاله ردائی است که دوست دارد
او را کسی طلب کند باندک از علم خدا او ندی پوشاند او را برد او خود
پس چون گناه کند نا سه مرتبه او را عتاب میکند تا رداء خود را از وی نکشد
و حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که موت هزار عابد صائم النهار و قائم اللیل
سهل تر است در نزد من از موت عالمی که دانا باشد بحلال و حرام خدا و نه
و نیز گفتند کسیکه حدیثی بشنود و بشخص بحرف او عمل کند پس بر ای محدث
مثل مزد عمل کننده است و نیز فرمودند مخوف تر بر ای امت منافق
علیم است که من از وی خایف ترم از هر بلیه گفتند آن کیست که هم منافق
باشد و هم علیم فرمودند آن علیم اللسان است و جاهل القلب و العمل
و نیز فرمودند چون عالم بلغزد بلغزد بلغزش او عالمی بسیار و نیز فرمودند سه
چیز است که دین بان منهدم میشود یکی از ان سه دلت عالم است
حضرت عمر رضی الله عنه از حذیفه بن یمان رضی الله عنه سوال میکرد که آیا
در من چیزی از نفاق هست حضرت حذیفه رضی الله عنه استبعاد
میکرد و میگفت که نیست چون بجنازه خوانده میشد می دید که حضرت
حذیفه رضی الله عنه هم حاضر شده اند یا نه اگر ایشان حاضر نمیبودند بر
میت نماز نمیخواندند و گرنه نمیخواندند و حضرت حذیفه رضی الله عنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1074 of 1140

صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود در منافقین اهل فتنه باد بخبازه
منافق حاضر نمی شدند و حضرت عمر رضی الله عنه میگفت کسب میکند مرد
چون فضیلت علمی که بان بصحبت خود را بسوی خوبی بخواند و از بدی
دور کند تمام نمیشود ایمان مرد و ثابت نمی شود دین او تا کامل نشود عقل او
و نیز میگفتند تعلیم بگیرید علم را و تعلیم بگیرید از برای علم سکینت و وقار
و حلم را و تواضع کنید بر کسی که از وی تعلیم میگیرید تا انیکه تواضع کند بشما
و بیاموزید علما باشید که ثابت نشود عمل شما بسبب جهل شما و نیز فرمودند
که مرد نیست که پیر میشود در اسلام و کامل نکرده است نمازی برای
خداوند کسی پرسید که این چگونه است فرمودند که تمام نکرده است
خشوع و تواضع نماز را در آن در دل خود را سوی خداوند و نیز فرمودند
که ما استان را در زمانه رسول الله صلی الله علیه وسلم می شناختیم و ایشان
رضی الله عنه ملامت ملامت کننده کان در راه خدا نمی ترسیدند و انکار منکر را
ترک نمی نمودند و نصیحت مسلمانان را فرو گذاشت نمی کردند و حضرت
عمر رضی الله عنه باری خطبه جمعه را میخواندند پس حضرت عثمان رضی الله عنه
داخل مسجد شدند حضرت عمر رضی الله عنه از دیر آمدن شان بدبر دند
که چرا صبح بمسجد حاضر نشده اند پس گفتند ایا این [illegible]
ای عثمان حضرت عثمان رضی الله عنه گفت چون اذان صبح را شنیدم
وضو کردم و برآمدم ازین زیاده معطل نشدم حضرت عمر رضی الله عنه
گفت وضو کردی یعنی غسل نکردی با انیکه میدانی که رسول الله
صلی الله علیه وسلم بار ابر غسل امر میکردند حضرت عمر رضی الله عنه
باری نماز شام را تاخیر کردند تا انیکه ستاره برآمد بکفاره آن
بنده ازاد کردند و کسی از حضرت علی رضی الله عنه سوال کرد که جهد
بلا چیست که از ان پناه میجویند گفت جهد بلا کثرت عیال و قلت
مال است و باری حضرت عمر رضی الله عنه خطبه خواندند و گفتند ای
مردم بر من زمانی گذشت که قراءت قرآن شریف اراده رضای
خداوند را داشتند و درین زمان قومی می بینم که قرآن میخوانند دارادم
شان مردم دنیاست پس اگاه باشید در اعمال خود ارادهٔ رضای
خدا را بکنید اگاه باشید که ما ازین پیش نزول وحی امور را امید انستیم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1075 of 1140

دشمار اآگاه میکردیم ورسول صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بودند وخبر را
میشنفتند وحی قطع شد و ایشان صلی الله علیه وسلم بدار بقا رحلت
نمودند حال کسی را که از وی اعمال نیک به بینیم ودر وی گمان نیکی میکنیم
وکسی که در وی اعمال سوء به بینیم در وی گمان بد میکنیم و او در اد شمن
سیداریم پوشیده گیهای شما در میان شما و پروردگار شماست اگاه
باشید که من عمال را میفرستم که برای شما دین شمارا تعلیم دهند و سنن
در بین شما ترویج دهند و ازین جهة نمی فرستم که شمارا بزنند و اموال شمارا
بگیرند اگاه باشید که اگر از عمال این کار را به بینید او را نزد من بفرستید
سوگند ای که نفس من در دست اوست که قصاص شمارا ازوی خواهم
گرفت پس عمرو بن عاص برخواست وگفت یا امیر المومنین خبر ده
مرا اگر عاملی را فرستاده باشی و مردی را از رعیت تو تادیب کند
بضرب وتوبیخ تو ازوی قصاص میگیری گفتند سوگند انکه نفس من بقدرت
او دست که قصاص میگیرم ازوی بتحقیق که رسول صلی الله علیه وسلم را
دیدم که قصاص میگرفتند از خود وخطبه خواند حضرت عمر رضی الله عنه
چون خلافت را اختیار کردند وگفتند ای مردم من شمارا دعوت کنندام
پس ایمان بیاورید خدایا من عظیم مرا بر اطاعت خود نرم گردان
بموافقت حق بجهة اقتدار وجه خود و امور آخرت و بر من رضی کن
غلظت ولذت را بر اعدای خود و اهل الدعارة والنفاق برزجر عدل
که تجاوز از حد نمایم بر ایشان خدایا من بخیلم مرا سخی گردان در توان
معروف را از روی عزم وقصد بدون اسراف و ریا و سمعة گردان
مرا که طلب کنم بعمل خود ذلت ترا دوار آخرت را خدایا روزی کن
بمن فروتنی وترسی را بموجب آلهی من بسیار غافل و فراموش
کارم پس الهام کن بمن ذکر خود را در هر حال و بیاد ده بمن مرگ را
در هر وقت خدایا من ضعیفم در عمل بطاعت تو پس روزی کن برای
من نشاط را در طاعت خود و قوت را بران نیت حسنه که میسر
نمی شود مگر بعزت و توفیق خداوندی خدایا ثابت کن مرا بیقین
و نیکوئی و تقوی و بیاد ده مرا از حاضر شدن در حضور تو و حیا از تو
در روزی کن بر من خشوع را در آن چیزیکه راضی میکند ترا از من در محاسبه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1076 of 1140

بانفس خود و اصلاح ساعات عمر مرا و حذر را از شبهات الٰہی روزی کن بمن
تفکر و تدبر را و چیزیکه زبان من از کتاب تو میخواند در روزی کن فهم را
در آن و معرفت را بمعانی آن و نظر را در عجایب آن و عمل را باحکام آن
مادام حیات من انک علی کل شئی قدیر و بود آخر کلام حضرت عمر
رضی اللہ عنہ که بآن تکلم میکرد دانسته میشد که از خطبه فارغ شده است
الٰہی ترک کن مرا بذلت دیگر مرا در فریفتن نفس و مگردان مرا از غافلین
و بود کاتبان حضرت عمر رضی اللہ عنہ زید بن ثابت و عبد اللہ بن ارقم
و عبد اللہ بن خلف خزاعی که او را طلحة الطلحات میگفتند که بر دیوان
بصره بود و از برای او ابو جهیر ابن ضحاک کاتب شد بر دیوان کوفه و نجا
بود تا آنکه عبد اللہ بن زیاد والی شد پس ابو جهیر را معزول کرد
و در عوض آن حبیب بن قیسی را مقرر نمود و روایت شده است
که حضرت عمر رضی اللہ عنہ زنی را خواستگاری نمودند از قبیله الفحیفه
و مغیره بن شعبه هم او را خواستگاری نمود پس او را بمغیره بنکاح
دادند رسول صلی اللہ علیه وسلم برای اقوام آن زن گفتند که آیا
بنکاح عمر ندادید با آنکه او بهتر اولاد قریش است از اول تا آخر مگر آنچیز را
که عطا کرده است برای رسول خود صلی اللہ علیه وسلم و از حسن بصری
رحمه اللہ روایت شده است که گفتند فضل
اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم بآن نیست که آن در نماز گفتند تر
ایشانست نماز را و روزه دارتر ایشانست لیکن فضیلت او بر ایشان
که وی زاهد تر اصحاب است در دنیا و سخت تر ایشان است در امر بمعروف
ابن عباس رضی اللہ عنہما گفته که روزی بیرون شدم عزم منزل حضرت
عمر رضی اللہ عنہ را داشتم در حین خلافت بایشان ملاقی شدم در حینیکه
سوار بود بمرکبی که فسار آن ریسمان سیاه بود در آن حضرت عمر رضی اللہ عنہ
کفش های پینه کرده بود و به پای شان ازار کوتاهی بود و قمیصی بود
که ساقهای ایشان ظاهر بود پس به پهلوی ایشان رفتم و ازار شان را
بالای ساقهای شان پایان مشاهده نمودم خندیدند و گفتند که این ازار
اطاعت تر همیکند و ساقهایم را نمی پوشد تا آنکه در عالیه که موضعی است
رسیدند قومی آنجا طعامی برای او از نان و گوشت پخته بودند او را

دعوت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1077 of 1140

دعوت نمودند وی روزه داشت طعام را بسوی من می انداخت
و میفرمود هم از جای من بخور و هم از جای خود.

ذکر مقتل حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه

امام حسن رضی الله عنه گفته که مغیره بن شعبه غلامی داشت نصرانی و در دین
مجوسی بود که او را فیروز ابولؤلؤ میگفتند و در فن نجاری هر در صنعت
آسیا سازی قابل بود و حدادی را نیز بغایت خوب میدانست
از ثقل مقرر ده که مولای او بر او نهاده بود در نزد حضرت عمر رضی الله عنه
شکایت نمود و درخواست کرد که بمولای او در خصوص حرف زند
تا در خراج مقرره او تخفیف دهد حضرت عمر رضی الله عنه پرسیدند
که خراج مقرره تو چند است گفت در روزی دو درهم گفتند حرفت
داری گفت نجاری و نقاشی و حدادی گفتند درین صناعات تو را
زیاد نیست شنیده ام که تو اگر بخواهی آسیای بادی بسازی میتوانی
گفت بلی اگر سلامت ماندم آسیائی بر آیت بسازم که در مشرق
و مغرب در بیت او مشهور شود از نزد حضرت عمر رفت حضرت عمر رض
گفت هر آینه وعده کرد مرا غلام الآن فردا آن کعب الاحبار نزد
حضرت عمر رضی الله عنه آمد و گفت یا امیر المومنین من میدانم که در سنه
می میری گفتند از چه میدانی گفت این را در کتابی که در نزد من است
دیدم گفتند در کتاب باسم عمر ابن الخطاب دیدی گفت نه یا امیر المومنین
بلکه شمایل و صفات ترا دیدم و اجل تو نزدیک رسیده است حضرت عمر رضی الله عنه
در دی بجان خود نمیدند چون فردا شد باز کعب آمد و گفت دو روز
از عمر تو باقی مانده است باز فردا آمد و گفت دو روز گذشته
و یکروز از عمر تو باقی مانده است چون صبح شد حضرت عمر رضی الله عنه
بسوی نماز بیرون شدند چند نفر را بصفها موکل داشتند که چون صفوف
برابر میشد تکبیر میگفت پس ابولؤلؤ دو خنجری ساخت که دو سر داشت
و هر دو طرف او سر بود که دسته او در وسط او بود حضرت عمر رضی الله عنه
بخواب دیده بودند که خروس سرخی او را سه نوبت زد تاویل کردند
بر اینکه مردی از عجم ایشان را سه نیزه خواهد زد و اکثر اوقات سوره
حضرت یوسف یا سوره نحل را در نماز صبح میخواندند یا مانند این سوره ها

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1078 of 1140

در رکعت اول تا انیکه مردم جمع میشدند در همین روز ابو لؤلؤ برای شان کمین کرد در مسجد در بین انبوهی مردم و ایشان را مهلت داد تا انیکه تکبیر گفتند و در اول نماز صبح شدند پس در بین نماز ایشان اسه نیزه و بعضی گفته اند که شش نیزه زد که یکی در زیر ناف ایشان و قصد که همان ضربت باعث قتل شان شد چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ حدت سلاح را حس کردند افتادند بگیرید سگ را که بر من جنایت کرد و در روایتی دیگر گفتند کشت مرا یا خورد مرا سگ پس موج خوردند مردم و سرعت کردند بسوی او و آن کافر بهر که میرسید از چپ و راست او را بخنجر میزد تا انیکه سیزده نفر را زخم زد که هفت نفر ایشان مردند تا انیکه مردی بدو رسید و او را از پس پشت کاهد شت و بعضی گفته اند که بروی بر پس انداخت پس چون گرفته نتوانست کار در بر حلق خود فرو برده خود را کشت چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ افتاد گفت آیا عبد الرحمن بن عوف در میان مردم است گفتند بلی در نجاست پس او را اگر فتند بدست خود و گفتند پیش شو و برای مردم نماز بخوان پس عبد الرحمن بن عوف بر آمد مردم امام شده نماز خفیفی خواند پس حضرت عمر رضی اللہ عنہ را بدوش خود بمنزل شان بردند پس پرسیدند که کدام کس مرا ضربت زد مردم گفتند ابو لؤلؤ غلام مغیرہ بن شعبہ گفتند حمد میگوییم خدا یرا که نگردانید مرگ مرا بدست مردی که دعوی اسلام را داشته باشد پس اذن دادند بمردم و مردمان در نزد شان رفتند در بین میان کعب الاحبار هم داخل شد چون چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ او را دید این شعر را خواند شعر

وراعدنی کعب ثلثا اعدها ——— ولا شک ان القول ما قالہ کعب

یعنی وعده کرد بمن کعب سه روزی شمردم ——— و شک نیست که قول قول کعب بود

وما جزعی من الموت انی لمیت ——— ولکن جزعی الموت یتبعہ ذنب

و نیست بر من ترس موت چرا که مردنی ام ——— ولکن ترس گناهان پی در پی است

پس وصیت کردند بگردانیدن خلافت را در بین شش نفر که بعد از مشورت برای یکی از آنها داده شود و سخن در میان خود بسیار بقا خواهد کرد و میان دانی نمودند پس بر آمد پسر خود عبد اللہ گفتند بر ما بین که چه مقدار دین داری

فرمود

۱۰ فی جلد ثانی ۱۲ قم (د ۱۲)

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1079 of 1140

پس حساب کردند و گفتند هشتاد و شش هزار قرض دارد پس حضرت عمر رضی الله عنه
گفتند اگر مال آل عمر این قرض را وفا کند ادا کنید و اگر نکرد از بنی عدی بن کعب
سوال کنید و اگر مال ایشان وفا نکرد پس از قریش سوال کنید و از ایشان
تجاوز نکنید پس ادا کنید از من این مال را بعد ازان گفت برو بسوی
عایشه ام المومنین رضی الله عنها بگوی که عمر برای تو سلام میگوید
و امیر المومنین نگوی چرا که من امروز امیر نیستم و بگوی عمر طلب اذن میکند
از تو که دفن شود همراه صاحبان خود پس رفت در منزل حضرت عایشه
رضی الله عنها و سلام کرد و اذن دخول خواست و داخل شد دید که حضرت
عایشه رضی الله عنها نشسته بود و میگریست پس گفت عمر بر تو سلام
میگوید و اذن میخواهد که با صاحبین خود دفن شود حضرت بی بی فرمودند
که من این مدفن را برای خود نگاه داشته بودم پس امروز برای
حضرت عمر ایثار میکنم چون باز گشت کسی گفت این عبد الله که از نزد
عایشه رضی الله عنها آمده است دران زمان عبد الله به نزد حضرت
عمر رضی الله عنه رسید گفت مرا بالا کنید مردی ایشان را بالا خود نگهبه داد
برای عبد الله گفت ——— چه خبر آورده گفت آنچه دوست
داری یا امیر المومنین اذن داد ترا عایشه رضی الله عنها حضرت عمر رضی الله عنه
گفت الحمد لله هیچ امری بر من مهم تر ازین امر نبود بعضی گفته اند که چنین
فرمود وچون که قبض روح من شود مرا ببرید و بگوئید که عمر از تو
طلب اذن میکند ای عایشه پس اگر اذن داد مرا در مدفن صاحبان
من دفن کنید و اگر رد کرد پس رد کنید مرا در روایت دیگر اگر اذن
نداد دگر دارید مرا در مقابر مسلمین چون فوت شدند ایشان را بیرون
کردند و صهیب بن سنان رومی بر ایشان نماز خواند بعد بردن ایشان
و طلب اذن کردند برای ایشان از عایشه رضی الله عنها و عایشه ایشان را
اذن داده در حجره او بکنار حضرت و حضرت ابو بکر دفن گردید
در روز چهار شنبه ۲۶ ذی الحجه سنه بیست و سه از هجرت زخم خورد و صبح
روز یکشنبه اول محرم سنه ۲۴ بیست و چهار از هجرت بعمر شصت و سه سال و چار
ماه دفن گردید مدت خلافت ده سال و شش ماه و هشت روز بود در تاریخ
این وردی آمده است روز فوت حضرت عمر رضی الله عنه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1080 of 1140

گذشت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند میان شما و فتنه دروازه محکم
بسته شده است تا وقتیکه عمر میان شما باشد چون عمر رضی الله عنه از شما جدا
شد آن دروازه فتنه گشاده میشود چنان شد که آنحضرت فرموده بودند
حقیقتا تمام فتنه ها بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه ظاهر شد بعضی
به بعضی پیوست گردید که تا روز قیامت امتداد دارد ذکر فضایل عمر
رضی الله عنه نهایت رسید اگرچه اندک بیان گردیده لکن قلیل نشانه
نشانه بسیار و مشت نمونه خروار است

ذکر اقتصاد و حسن سیرت سیدنا عثمان رضی الله عنه

حضرت عثمان رضی الله عنه زاهد در دنیا و راغب در آخرت و عادل رعیت و مال
بود برای شخصی خود از بیت المال چیزی نمیگرفت زیرا وی غنی و غنای
آن مشهور بود در زمان حیات نبی صلی الله علیه وسلم و بعد وفات آن
بسیار نفقه کننده و جوان مرد که در نفقه کردن میان قریب و بعید
فرق نمی کرد حق تعالی آیات ذیل را در باره او نازل فرموده قوله تعالی
اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا یُتْبِعُوْنَ مَآ اَنْفَقُوْا
مَنًّا وَّلَآ اَذًی لَّهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ
یَحْزَنُوْنَ و قوله تعالی اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اٰنَآءَ الَّیْلِ سَاجِدًا وَّقَآئِمًا
یَّحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَیَرْجُوْا رَحْمَةَ رَبِّهٖ و قوله تعالی رِجَالٌ
صَدَقُوْا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ الی آخر الآیه روزی حضرت عثمان رض
خطبه میخواند بروی ازار بود درشت عدنی قیمت آن چهار یا پنج درهم
بود عثمان رضی الله عنه مردمان را مانند طعام امیران میداد و خود بخانه
رفته سرکه و روغن زیت تناول مینمود حسن بصری فرمود داخل مسجد
شدم عثمان رضی الله عنه را دیدم که بر زمین نشسته بردای خود تکیه کرده
بود دو سقا خاصه نزد وی برآوردند میان شان حکم کرد عبد الله بن سلام
گفته روزی جمعه عثمان رضی الله عنه را بر منبر دیدم که خطبه میخواند جامه پوشیده
که چهار درم قیمت داشت از حسن بصری رحمة الله علیه پرسیده شد
که ردای عثمان رضی الله عنه از چه چیز بود گفت قطری گفتند چه قدر قیمت
داشت گفت هشت درهم بسیار متواضع بود که حسن بصری گفته عثمان
در حالیکه امیر المومنین بود در مسجد خوابیده ردای وی لین بود مردمان

بعد دیگری آمده نزد او می نشست خود او برخواسته مانند یکی از آنها بود خثیمه گفته حضرت عثمان رضی در مسجد یک لحظه خوابیده بود تنها کسی نزد او نبود بدیگر روایت خثیمه فرمود که عثمان رضی را دیدم که از خواب چاشت برخواسته نشان سنگریزه ها در پهلوی او بود میگفتند این امیر المومنین است عثمان وضوی خود را به شخص خود ولایت میکرد بوی گفتند بعضی خدام را بفرمای تا وضوی ترا کفایت کند عثمان رضی گفت چنان نیست بلکه شب برای استراحت شان است عثمان رضی عنه از وقتیکه اسلام آورده بود هر جمعه یک غلام آزاد میکرد اگر بجمعه غلام نیافتی به جمعه دیگر دو غلام آزاد میکرد — علامه ابن حجر در صواعق محرقه آزاد کرده های حضرت عثمان را دو هزار و چهار صد غلام تعداد نموده — از تواضع آن یکی این بود که غلام خود را در ایام خلافت خود ردیف خود می ساخت و عیب نمیدانست حضرت عثمان رضی عنه روز را روزه و شب بطاعت قیام داشت مگر اول شب اندکی خواب میکرد در هر شبی قرآن شریف را بختم و گاهی در یکرکعت ختم میکرد چون بر قبرستان گذر کردی چنان میگریست که ریش مبارک ترشدی عثمان رضی از عشره مبشره به جنت و از صحابه که رسول صلی از وی راضی بوده و از جمله سابقین در اسلام بود که بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارثه ایمان آورده بود رسول صلی الله علیه وسلم به جنت و زهد وی شهادت داده بود چنانچه بصحت رسیده که آن حضرت فرمودند رحمک الله یا عثمان که از دنیا تمتع نگرفتی و دنیا از تو فایده برنداشت

فتوحات در زمان خلافت او بسیار شد چنان چه افریقیه و سواحل اردن و سواحل روم و اصطخر و فارس و طبرستان و سجستان و غیر ذلک مالهای صحابه چنان بسیار گردید که کنیز بوزن خود و اسپ بصد هزار درهم و یکدرخت خرما بهزار درهم فروخته میشد حسن بصری روایت کرد که روزی در غیر ها در زمانه عثمان رضی عنه بسیار بود و گفت مردمان در غزوه تبوک گرسنه گی رسید عثمان رضی آنقدر طعام خرید که تمام لشکر را کفایت کرد ابو یعلی از جابر روایت کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند که عثمان بن عفان دوست خدا و رسول در دنیا و آخرت است ابن عساکر از جابر روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که عثمان در جنت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1082 of 1140

وهر نبی را رفیق است رفیق من عثمان است در جنت و هر آینه داخل میشود بشفاعت
عثمان بهفتاد هزار کس که مستحق دوزخ باشند بهبهشت بی حساب ابو یعلی
از انس روایت کرده که اول کسیکه با اهل خود بطرف حبشه هجرت کرد
عثمان رضی الله عنه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که رفیق عثمان در
خدا یتعالی است زیرا که عثمان رضی الله عنه اول کسیست که همراه اهل
خود بعد از لوط علیه السلام هجرت کرده است وقتیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دختری خود ام کلثوم را بنکاح عثمان در آورد بآن گفت
که شوهر تو عثمان در میان مردمان به جد تو ابراهیم و پدر تو محمد بیشتر شبیه است
دارد دیگر فرمود که سخت ترین مردمان از روی حیا عثمان بن عفان
دیگر فرمود آنحضرت که حق تعالی بمن وحی فرستاده که بنکاح بدهم عزیزترین
خود را به عثمان بن عفان یعنی رقیه و ام کلثوم را و گفت عثمان صاحب
حیاست حیا میکند از وی ملائکه آسمان و گفت که عثمان مشابهت دارد
به پدر ما ابراهیم و گفت بنکاح ندادم بنت خود ام کلثوم را به عثمان مگر بوحی
از طرف آسمان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که یا عثمان این جبریل است
آمده خبر میدهد مرا که بنکاح داده است خدا یتعالی بتو ام کلثوم را بمثل
مهر رقیه و صحبت رقیه ترمذی از عبد الرحمن بن جناب روایت
کرد که گفت حاضر شدم نزد آنحضرت که مردم را به غزوه جیش العسرت
تحریص میفرمود عثمان بن عفان گفت یا رسول الله من دویست
شتر با جهاز آن در راه خدا یتعالی میدهم ثانیا تحریص نمود عثمان
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بر من سه صد شتر با جهاز آن
لازم است که در راه خدا یتعالی بدهم آنحضرت فرمودند که بر عثمان
گناه نیست هرچه بکند بعد از امروز از عبد الرحمن بن سمره روایت
شده وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش عسرت را مینمود
عثمان رضی الله عنه هزار دینار آورد و در کنار آنحضرت ریخت آنحضرت
بدست خود آن را گردانیده میگفت عثمان را ضرر ندارد آنچه عمل نماید بعد
از امروز این قول را تکرار میکرد حذیفه گفت که دینار عاده هزار بود
که رسول صلی الله علیه وسلم بدست آن ها را منقلب کرده میگفت یا عثمان
ترا خدا یتعالی از آنچه پوشیدی و ظاهر کردی و از آنچه که باشد تا روز قیامت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1083 of 1140

آمرزیده بعد ازان عثمان رضی الله عنه بآنچه بعد ازین میکرد چندان باک نمیداشت
واحدی روایت کرده سبب این نفقه آیه الذین ینفقون اموالهم را
در شان عثمان رضی الله عنه نازل گردانی سعید خدری رض گفت شبی از شبها
انتظار کشیدم رسول صلی الله علیه وسلم که تا بمیدان بقیع عثمان را مغفرت
ومیگفت خداوندا از عثمان بن عفان راضی شدیم تو نیز ازوی راضی باش
بغوی از جابر بن عطیه روایت کرده که گفت آنحضرت بیامرزد ترا خدای تعالی
یا عثمان از ما تقدم و ما تاخر و از خفیه و علانیه و آنچه ثابت است
تا روز قیامت — امام احمد از مادر عمرو که زن راست گوئی بود
روایت کرد گفت از پدر خود شنیدم که میگفت عثمان دو مرتبه جیش
عسرت را بمال خود مجهز نمود وچون به بیعة الرضوان رسول الله صلی الله
علیه وسلم امر نمود عثمان را بطرف مکه فرستاده بود در وقت
بیعت فرمودند که عثمان در حاجت خدا و رسول است یکدست خود را
بدست دیگر زده نیابتاً از جای عثمان بیعت کرده بی شک دست آنحضرت
برای عثمان بهتر از دست صحابه بود برای شان — ترمذی از ابن عمر
رضی الله عنهما روایت کرد که گفت ذکر کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم
فتنه را و گفت کشته میشود این مرد یعنی عثمان در آن فتنه ترمذی
وابن ماجه وحاکم از مره بن کعب روایت را بصحت رسانیده اند
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنه را ذکر میکرد که نزدیکست
آن فتنه مردی که روی خود را در جامه پوشیده بود گذشت آنحضرت
فرمودند این مرد در آن روز بهدایت است پیش روی آن مرد ایستادم
دیدم عثمان بن عفان است به خدمت آنحضرت عرض نمودم که این
کس عثمان است گفت بلی — ترمذی روایت کرده که آنحضرت
برای عثمان گفت می پوشاند ترا خدای تعالی پیراهنی اگر منافقان
بقصد کشیدن آن پیراهن ترا قصد نمایند زنهار مکش ان را
تا انکه به نزد من بیائی پس چنینکه منافقان خواستند که وی را از خلافت
خلع کنند عثمان رضی الله عنه بسبب این حدیث ابا نموده گفت
رسول الله بر من عهد کرده من بران عهد صابرم ابی هریره گفته عثمان
روز دفعه جنت را خریده بود وقتی که در وقتی کندن چاه رومه دلوی در بخیر جیش

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1084 of 1140

عسرت کیفیت چاه است چون رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه آمدند
غیر از چاه رومه آب شیرین نبود آنحضرت فرمود کسیکه چاه رومه را
خریده دلو آن برای مسلمانان جاری سازد برای آن چاه
بهتر نیست در جنت عثمان آن را به چهار هزار درهم خریده برای
مسلمانان گردانید دیگر انیکه زمینی پهلوی مسجدی نبوی صلی الله
علیه وسلم بود آنحضرت فرمودند کسیکه بخرد این زمین را که مسجد
فراخ گردد مانند آن زمین در جنت توی داده میشود عثمان آن
زمین را خریده مسجد را فراخ کرد آنحضرت فرمود رحم کند حق تعالی
عثمان را که حیا میکنند از وی ملائکه آسمان ساخته گی کرد جیش
عسرت را و مسجد را فراخ نمود ابی فرت گفت عثمان را
غلام بود روزی دیر آمد گفت یکرد زگوش ترا فشار دادم بغیر حق حالا از من قصاص
بگیر غلام را مجبور نمود که گوش مبارک او را گرفت بعد ازان فرمود قصاص
در دنیا گرفته شود آسان تر است از قصاص آخرت بصحت رسید
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وزن میشود ایمان عثمان با ایمان
تمام امت ایمان عثمان بر ایمان امت زیادت میکند طبرانی
از معاذ بن جبل رض روایت کرده است که گفت آنحضرت دیدم
که نهاده شدم در یک پله و امت من در پله دیگر برابر آمدم آنگاه بعد
گذاشته شد ابو بکر در یک پله و امت در دیگر پله ابو بکر با امت برابر آمد
مساوی شد همچنین عمر و همچنین عثمان هر یک با امت برابر آمدند
ابن عساکر از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که قسم بخدا که شعر
نگفته است ابی بکر رض نه در جاهلیت و نه در اسلام و نوشیدند ابو بکر
و عثمان شراب را در ایام جاهلیت ابو نعیم روایت کرده که آنحضرت
برای عصمت بن مالک فرمودند در بهشت با من میمیرم و ابو بکر
و عمر و عثمان هم میمیرند اگر تو قدرت داری که بمیری پس همچنین
ابن عساکر از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت قائم
بعد از من در جنت و بعد از وی نیز در جنت و سوم و چهارم در جنت
ابن عساکر از انس بن مالک روایت کرده که گفت آنحضرت شفا چه اگر است
که جمع نمیشود محبت آن ها در دل منافق و دوست ندارد آن ها را مگر مومن

صادق ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ علیؓ آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جنازہ
مردی را و نماز نخواند برادر وی گفته شد که یا رسول اللہ ندیدم
تراکه بر جنازه شخصی حاضر شده نماز نخوانی گفت این شخص مبغض عثمان
بود آن را حق تعالی مبغوض داشت از ان سبب نماز نخواندم امام
احمد و بخاری و غیره از انسؓ روایت کردند که گفت روزی آنحضرت
با ابوبکر و عمر و عثمان بر کوه احد بالا رفت آنکوه لرزه کرد آنحضرت کوه را
بقدم خود زده گفت ثابت باش ای احد که بر تو نبی و صدیق
و دو شهید است بر کوه حراء نیز این قول را انکرار کرد از ابی
ذرؓ روایت شده که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سنگ ریزه ها را بر
کف مبارک گرفت تسبیح گفتند چنان آواز شان را مانند زنبور
عسل می شنیدیم چون ابوبکر گرفت هم بتسبیح میگفتند چون عمر و عثمان
گرفتند هم آواز تسبیح شان شنیده میشد و قتیکه بدست ما رسید تسبیح
نگفتند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که حق تعالی دوستی
ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بر شما مانند نماز در روزه و زکوة و حج فرض
گردانیده کسیکه منکر فضیلت آن ها باشد نماز و روزه و زکوة و حج
او قبول نمیشود رسول صلی اللہ علیہ وسلم ابی موسیٰ را خبر فرمودند که عثمان را بسبب
مشقت ها و آفتهای که بوی میرسد بجنت بشارت ده چون وی را خبر
داد عثمان گفت خدا یاری دهنده است آنحضرت فرمودند که من و هر چیز
یار من نور ها بودیم در جانب راست عرش پیش از خلقت آدم علیه السلام
بهزار سال در خلافت ابی بکرؓ در مدینه منوره مردمان را تحطی رسید قافله
عثمان تقریبا هزار شتر که همه بار کندم و زیت و شیر بود از طرف شام
رسید مردمان تجار نزد عثمانؓ آمده گفتند بطریق مرابحه یکدرهمی بر پنج درهم
میدهیم عثمان گفت عیب است بکسی میدهم که یکدرهم مرا در هم بدهد
شما شاهد باشید که انچه این قافله آورده همه را برای خدا صدقه
نمودم زهری گفته که عثمان را نسبت به عمر قریش دوست تر داشتند
چرا که عمر سخت گیرنده بود بر آن ها چون خلیفه گردید عثمان رض
یک یک را ملاقات کرده با هم انقال داد عثمانؓ صاحب حلم
و محبوب قریش بود چنانچه در عرب مشهور بود که کسی بکسی میگفت ترا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1086 of 1140

چنان دوست میدارم که قریش عثمان را عثمانؓ را بر طلحه بن عبید الله پنجاه هزار
درهم بود روزی طلحه گفت هر روز که موجود کردم مال خود را بگیرم
عثمانؓ گفت آن برای معاونت و جوانمردی تو از تو باشد عثمان
برزعیت خود بسیار شفیق بود چنانکه گفته است سلیمان بن موسی که عثمان
خواسته شد بسوی قومی که مشغول امری بدی بودند پیش از رسیدن
او قوم تفرقه شدند عثمانؓ آن فعل شنیع را دید حمد خدا را بانیکه قوم را
گرفتار امر بد ندید برزبان راند و غلام را آزاد کرد و نیز بسیار
ترسناک بود که اگر بر قبرستان گذر کردی چنان گریستی که ریش
مبارک از گریه تر شدی و میگفت کاشکی بمیرم و هرگز زنده
نشوم رسول بوی خبر مود که یا عثمان زود است بعد از من بخلافت
الوده گردی زنهار مقاتله نکنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود هر آینه که عثمانؓ فوت شود بلائکه استقبال بروی نماز گذارد
روزی عثمانؓ بر رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد که پای
مبارک منکشف شد بورود عثمانؓ پائے خود را پوشید
بوی گفتند که ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم داخل شدند پای
خود را پوشیدی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من شرم
میکنم از کسیکه ملائکه آسمان از وی شرم میکنند عثمانؓ ازین
حیث ذو النورین میگفتند که دو دختر نبی صلی الله علیه وسلم بنکاح وی
در آمده کسی نبود که سترة یا جامه برائے دو دختر پیغمبر فرستاده
باشد غیر از عثمان اول آنحضرت صلی الله علیه وسلم رقیه دختر خود را
بنکاح عثمانؓ داد چون فوت کرد دیگر دختر خود ام کلثوم را
بوی داده فرمود ندا گر سوم دختر میبداشتم به عثمان رضی الله عنه
میدادم علی رضی الله عنه فرمود که از آنحضرت شنیدم که میگفت
در نزد من ملک از ملائکه بود گفت عثمان شهید است که او را
قوم او می کشند و من حیا میکنم از این از عمر گفته که آنحضرت
فرمودند ملائکه از عثمان حیا میکنند مثل حیا کردن از خدا
و رسول آن امام احمد روایت کرده که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود این کس مظلوم کشته میشود اشاره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1087 of 1140

به حضرت عثمان رضی الله عنه کرد. انس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روایت کرده که خدای را شمشیر است در غلاف تا عثمان زنده
باشد چون کشته شود آن شمشیر برهنه میشود که تا روز قیامت
به غلاف نخواهد شد. در شفا قاضی عیاض ذکر شده که آنحضرت
فرمود که عثمان در حالت قرأت قرآن کشته میشود
و خداوند در پیراهنی می پوشید و قوم او را اراده کشیدن
آن پیراهن را دارند و در وقت خون بر این آیت سبقت
کرد قوله تعالی فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم هرگاه وی را محاصره کردند جماعتی از صحابه مانند علی ابن
ابیطالب رضی الله عنه و عبد الله بن عمر رض و ابو هریره رض ازوی
اجازه مقاتله خواستند عثمان رض روی گردانید اجازه
مقاتله نداد علی رضی الله عنه گفتند گان حضرت عثمان رضی الله عنه
لعن و طعن میکرد و میگفت بار خدایا من تبرا میکنم بسوی تو از خون
عثمان رضی الله عنه و رفته بود عقل من روزی که قتل عثمان
قسم بخدائیکه عیزاد مستحق عبادت نیست نکشتم من عثمان را و نه
آرزوی کشتن وی را داشتم عبد الله بن عامر رض گفته روزدار
همراه عثمان رضی الله عنه بودم گفت قصد کن بر هر که مصلحت
میدانند مرا هم سمع و طاعت است برای اینکه دست خود را نگهدارند
و بیرق خود را بیندازند سمره گفته اسلام را قلعه محکمی بود قوم عثمان رض
رخنه بسیاری در قلعه اسلام بواسطه کشتن او انداختند آن رخنه ها بسته نمیشود
تا روز قیامت ابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایت کرده
که عثمان را دو خصلت بود که ابو بکر رض و عمر رض را نبود یکی صبر وی
تا کشته شد دیگر اینکه مردمان را بر قرآن شریف جمع کرد
روزیکه وی را محاصره کردند بیست غلام داشت با اسلحه بر دروازه
خود استند مقاتله کنند عثمان رض آن ها را منع کرد منع نمی شدند حرکت هر که
اسلحه خود را بیندازد بر فضا مذا آزاد باشد غلامان اسلحه را انداختند منع
شدند چون شهید گردید خزاین آن را تفتیش کردند صندوقی یافتند
یافتند قفل زده آن را گشادند صندوقچه چوبی یافتند که در آن ورقی بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1088 of 1140

بران نوشته که هذا وصیت عثمان بن عفان اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان الجنة حق والنار
حق وان الله یحیی من فی القبور یوم لا ریب فیه ان الله
لا یخلف المیعاد وعلی هذه الشهادة نحیی وعلیها نموت وعلیها
نبعث انشاء الله حاکم از عبد الله بن مسعود روایت کرده
که گفت چون بعثمان بیعت شد ما هم بیعت کردیم زیرا وی بهترین کسی
بود که باقی مانده بود از یزید بن ابی حبیب روایت شده که من
رسیده که تمام سوارانی که عثمان رضی الله عنه را محاصره نمودند
دیوانه شدند حذیفه گفته که اول فتنها قتل عثمان و آخر آن خروج
دجال است قسم بکسیکه نفس من بقدرت اوست نمی میرد کسیکه در دل او
ذره دوستی کشنده گان عثمان باشد تا انکه تابع دجال نشود
واگر دجال را در نیافت در قبر خود بوی ایمان می آرد ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده اگر باز خواست خون عثمان را مردمان نمیگذارند بسنگ تا امتحان
از آسمان زده میشدند وهم ابن عباس فرموده اگر از آسمان به عوض یاران
در قتل عثمان خون باریدی هنوز کم بود وهم ابن عباس فرموده که حضرت عایشه
واصحاب او در حق علی رض واصحاب او نقشها دارند که غالب میشوند زیرا که حق تعالی فرموده
قوله تعالی ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف
فی القتل انه کان منصورا آخر خطبه که حضرت عثمان بر منبر خواندند
که ای مردمان خدا تعالی دنیا را برای آن بشما داده که آخرت را بان کسب نمایید
نه اینکه بدان مایل شوید دنیا فانی و آخرت باقی است زینهار
که شمار را دنیا فریب ندهد و از آخرت باقی مشغول نسازد از چیزیکه
باقی میماند بر دنیای فانی اختیار ننمائید بازگشت همه
بسوی خداوند است از خداوند بترسید زیرا که ترس خدا سپر بست
مر عذاب خدا را و وسیله بست در نزد باریتعالی و بترسید از عبرت
خدا جماعت و اتفاق را لازم گیرید و با یکدیگر دوستی کنید آن نعمت
خدا را یاد کنید که با هم دشمنان بودید و نعمت
خداوند است که اسلام با هم برادر گردیدند و حق تعالی بین دلهای
شما الفت انداخت عبد الله بن سلام گفت برادر خود عثمان را وقت محاصره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1089 of 1140

او آمدم تا بر او سلام کنم خون داخل شدم عثمان گفت مرحبا
ایها الاخ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بجواب دیدم در ین شب
در همین خانه خود مرا گفت یا عثمان قوم ترا محاصره کردند گفتم آری
گفت ترا تشنه گردانیدند گفتم بلی دلو پر آبی بمن داده گفت یا شام
آشامیدم تا سیراب شدم چنانچ میان سینه و کتفین خود
مشاهده می کنم بعد ازان گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم اگر
میخواهی ترا نصرت دهم واگر میخواهی در نزد من افطار نمای من
افطار کردن نزد رسول اصلی اللہ علیه وسلم را اختیار کردم پس
عثمان رضی اللہ عنه در همان روز شهید گردید عبد اللہ بن سلام
برای سبکه در وقت خون آلوده نمودن عثمان رضی اللہ عنه حاضر بود
گفت چه میگفت عثمان رضی اللہ عنه در وقت زخم خوردن گفت
شنیدم که سه بار گفت خدایا امت محمد را جمع گردان عبد اللہ بن
سلام فرمود قسم بکسیکه نفس من بقدرت اوست اگر عثمان تفرقه
امت را دعا کردی امت محمد صلی اللہ علیه وسلم هرگز تا قیامت
جمع نمی شد ثمامه بن حزن قشیری گفته که روز دار نزدیک عثمان
شدم چون مردمان بوی نزدیک شدند گفت شما را بخدا و اسلام
قسم میدهم که شما میدانید زمانیکه رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم بمدینه نکنوره آمدند آب شیرین غیر از چاه رومه نبود آنحضرت
صلی اللہ علیه وسلم فرمودند کیست که بخرد چاه رومه را و دلو آن
را با دلوهای مسلمانان دائر دارد از چاه او رومه بهتری در جنت
بیابد من چاه رومه را بمال اصلی و شخصی خود امروز مرا ازان
و از آب دریا نمیدهید همه گفتند بار خدایا چنان است بعد ازان
گفت شما را بخدا و اسلام قسم میدهم که میدانید که جیش عسرت
را بمال خود تجهیز نمودم گفتند چنان است گفت شما را بخدا و اسلام
قسم میدهم که میدانید که مسجد نبوی صلی اللہ علیه وسلم بر
زبان آن تنگی میکرد آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم فرمود کیست که بخرد
زمین آل فلان را تا زیاده کند آن را در مسجد برای وی ازین
زمین بهتر است در جنت من بمال خود آن زمین را خریده در مسجد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1090 of 1140

کردم امروز شما یان مرا از دو رکعت نماز دران مسجد منع میکنید
گفتند چنان ست باز گفت قسم میدهم که نمیدانید که من و رسول
صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہم در کوه اُحُد بودیم بزلزله شد تا
اینکه سنگ ها از وی سقوط کرد آنحضرت کوه را بقدم خود زده
گفت آرام شو که بر تو نبی و صدیقی و دو شهید ست گفتند بخدا که چنان
ست بعد ازان عثمان رضی اللہ عنہ سر بالا کرده گفت خدایا چه قدر شهادت
میدهند قسم بر رب کعبه که من شهید می شوم شیخی از قبیله ضبه روایت
کرد که عثمان رضی اللہ عنہ را مجروح گردید خون بر ریش مبارک جاری بود میگفت
لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اللهم انی استعدیک
علیهم و استعینک علی جمیع اموری و اسئلک الصبر علی ما ابتلیتنی
محب طبری در کتاب ریاض نضرت گفته که طائفه شیعه چند مسئله را اختراع
و افترا نموده آنها را سبب طعن عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنه گردانیدند
و عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنه ازان بیزار میباشد از انجمله می گفتند
عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنه برای پسر خود دختر حارث بن حکم را بنکاح
داده صد هزار درهم از بیت المال بوی داد حقیقتاً درین گفته کاذبند
زیرا عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنه از مال خود داد آنچه داد خود وی مال
دار بود که میان عرب به عثمان غنی مشهور بود و نیز افترا می
کنند که دختر خود ام ابان را بمروان داده صد هزار درهم از بیت
المال جهیز داد هم دروغ محض ست اگر بوده باشد بطریق صحت
از عین المال خود او بود و دیگر میگویند عشر بازار های مدینه را
به حارث بن حکم داد این هم دروغ ست بلکه صحیح این ست که
وی را در بازار های مدینه برای اینکه مردم در کیل ها دوزن
هاستم و خیانت نکنند محتسب ساخت دو روز یا سه روز درین امر
مقرر بود بعد ازان معزول شد سبب عزل اینکه مردم ازوی
نزد عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنه شکوه بردند که خسته های خرما را
برای خود میخرد و مردم را از خریدن منع میکند ازان سبب برای
شتران مردم چیزی نمیماند حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنه فورا
وی را توبیخ نموده معزول کرد با وجود یکه حارث از اقوام او بود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1091 of 1140

ازین مسئلہ کدام عیب راجع بعثمان رضی اللہ عنہ میشود بلکہ عین عدل
و انصاف بود دیگر آنیکہ طعن میزدند کہ عثمان رضی اللہ عنہ
خویشاوندان خود را بر جا حاکم میکرد و این مسئلہ ہم موجب طعن نیست
زیرا وی باجتہاد خود آنہا را عادل میدانست و میدید کہ در اظہار
عدل با وی موافقت دارند اگر عدل نکردہ باشند و خلاف رائی
عثمان رہ سلوک نمودہ باشند و عثمان رضی اللہ عنہ را تظلم نرسیدہ عثمان رہ
درین اجتہاد خود مورد طعن نمیشود و ہمچنین جمیع کارہا را کہ عثمان رہ بقصد
عدالت میفرمود از راہ اجتہاد مجتہد اگر در امری خطا شود ماجور است
مورد طعن و تشنیع نیست چنانچہ مذاہب اہل سنت و جماعت ست چون
منافقین حضرت عثمان رضی اللہ عنہ را محاصرہ کردہ کشتند بعد ازان
مردمان و کسانیکہ گشندہ عثمان رہ نبودند بہ علی رہ ابن ابی طالب بیعت کردند
فتنہ در میان صحابہ رہ واقع گردید بعلی رہ گفتند تا بیعت نمیکنیم تا اینکہ
قاتلان عثمان رہ را بما تسلیم نمائی کہ از ایشان قصاص گیریم علی رہ فرمود
اوّل بیعت نمائید بعد ازان قاتلان او را تعقیب نمودہ مطابق شرع
از آنہا قصاص میگیریم قبل از بیعت قصاص گرفتن دشوار است
زیرا با آنہا قبیلہ و عشیرہ شان جمع شدہ فتنہ برپا میشود سبب اختلاف
کہ باعث بر مقاتلہ صفین و جمل گردید ہمین بود کہ دو فرقہ شدند
ہر یک بمدعای خود دلائل و براہینی اثبات مینمودند در نزد بعضی
دلائل معارضہ کرد خود را از ہر دو فریق گوشہ گرفتند مانند سعید بن
ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر و اسامہ بن زید و محمد بن سلمہ وغیرہ
بن شعبہ رضی اللہ عنہم امر میان مردمان پوشیدہ ماند تا زمانہ ائمہ
اربعہ بعد آنہا بہ حجت ہا و براہین نظر کردہ حقانیت علی کرم اللہ وجہہ
ظاہر گردید و خطا طرف دیگر اجتہادی بود در خطا رخود کہ کار ہی شود
زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کسیکہ در امری اجتہاد
نمود بحق برسد برای وی دو اجر و کسیکہ خطا شود یک مزد دارد پس
حکم بکفر کار ہی یکی ازینہا جائز نیست از ہمین سبب اہل سنت و
جماعت از مشاجرات کہ در بین اصحاب رہ و تابعین واقع شدہ
صرف نظر کردہ سکوت نمودند و اختلاف آنہا را بہترین محامل حمل

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1092 of 1140

وتاویل نمودند از جهة حسن ظن بایشان چرا که خدای تعالی بر آن
ثنا گفته و بصدق آن ها شهادت داده و بانکه خداوند از ایشان
وایشان از خداوند راضیند خبر داده و همچنین احادیث بسیار
در فضیلت آنها وارد شده پس عیب گفتن و طعن زدن موجب تکذیب
آیات قرآنی و حدیث نبوی و تکذیب هر دو کفر است نعوذ باللہ من
ذالک الاعتقاد و این معایب درباره شان موجب فسق است
و آن مستلزم سقوط احکام سنت و شریعت از درجه اعتبار است
زیرا شریعت را صحابه از آنحضرت نقل نموده اند این سخنان را
ابطال شریعت تلویح میدهد بخلاف آنچه که بر اجتهاد حمل شود بقرار
مذهب اهل سنت و جماعت و این مذهب حق و مخالف آن گمراه و باطل
است و سبب چنگ درین مذهب رد از بدعت و ایجاد بسنت
یافت انچه که ثبوت قول اهل سنت را میباید دانست که علی رض از
ابو سلامه دلیل میخواست انتقام گیرندگان خون عثمان رض را
گفت ای ابو سلامه برای این قوم ز غلب خون عثمان طلبی
نمایند دلیلی مشاهده میکنی گفت آری ابو سلامه گفت به
تاخیر این قضایا دلیل هم تراسخا ط میرسد علی رضی اللہ عنہ گفت بلی
تمنی وقتی که درک آن بدرستی نشود حکم احوط و اهم از
روی نفع آنست که تاخیر شود ابو سلامه گفت فردا حال
ما و ایشان چنیکه در مقاتله پیش شویم چه خواهد بود علی رض
گفت امید دارم که هیچ کس از ما و ایشان بحه دل خود
را برای خدا پاک داشته نشود مگر اینکه داخل
یکند او را خدای تعالی در بهشت

سید نا عثمان رضی اللہ تعالی عنه در روز جمعه نزدیم
ذی حجه سنه ۲۵ از هجرت شهید گردید بعضی
گفته اند قتل او بایام تشریق بود عمر مبارک او هشتاد
و دو سال و بعضے هشتاد و هشت برخی نود
سال گفته اند قصه محاصره وی دراز و در لوازیخ
مفصلاً مذکور است حاجت بذکر آن نیست

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1093 of 1140

ذکر اقتصاد و حسن سیرت سید یا علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ

علی رضی اللہ عنہ در دنیا بسیار زاہد و بی رغبت بود چنانچہ عمر بن عبد العزیز گفتہ کہ علی رض زاہد ترین صحابہ رض بود و سفیان بن عیینہ نیز چنین فرمودہ و عادل در بیت المال بود کہ بغیر از ما یحتاج اہیچ چیزی نمیگرفت بہ زہدی در دنیا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اشارت داد و کہ حق وی را بزہد مزین گردانید عمار بن یاسر رض از نبی صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ کہ فرمود یا علی حق تعالیٰ ترا زینت دادہ کہ بندگان خود را بآن مزین نگردانیدہ کہ دوست تر باشد نزد وی و آن زینت بزرگان و دوستان اوست و آن زہد است در دنیا کہ نہ تو بدنیا رسیدی و نہ دنیا بتو و مساکین را دوست داری تابع بودن شان را و آن با با مامت تو راضی امام احمد احمد از علی بن ابی ربیعہ روایت کردہ کہ ابن تیاح نزد علی رضی اللہ عنہ آمدہ گفت یا امیر المومنین خزانہ از صلاء و نقرہ مملو گردیدہ اللہ اکبر گویان از جای برخاستہ با ابن تیاح روان گردیدند بسر مال رسیدند در میان مجمع بمال خطاب کردہ گفت ای طلاء نقرہ غیر مرا فریب دہید بعد ازان تمام مال را بمردمان تقسیم کرد کہ در بیت المال درہمی نماند بعد از ان بیت المال را آب زدہ جاروب کردند در انجا دو رکعت نماز خواند روایت دیگر از امام احمد اینکہ چون علی رض داخل بیت المال شد نظر او بمال افتاد گفت باوجود احتیاج مردم بودن این مال را مصلحت نمیدانم آن را بر محتاجین تقسیم نمودہ در موضع آن نماز خواند برای اینکہ آن خانہ در قیامت شہادت دہد ابو رافع آزاد شدہ علی رضی اللہ عنہ خزانہ دار بود روزی بر ابو رافع داخل شد دختر ابو رافع را دید کہ بمروارید ہا خود را تزئین نمودہ شناخت کہ مروارید بیت المال است گفت از کجا ست ای دختر این مروارید ہا دست ترا قطع می کنم ابو رافع جریت علی رض را دانستہ پیش رفتہ گفت یا امیر المومنین من او را بدین مروارید ہا مزین کردم علی رض گفت ای ابو رافع فاطمہ بنت النبی صلی اللہ علیہ وسلم را بنکاح گرفتم فرشی کہ بران خواب نمائیم نبود

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1094 of 1140

مگر پوست گوسفندی که بران شب خواب و بروز شتر خود را دران علف
میداد یم غیر از فاطمه خادم نبود هارون بن عنتره وی از پدر خود
روایت کرده که گفت داخل شدم به خورنق در زمستان به نزد
علی رض و بروی قطیفه کهنه بود گفتم یا امیر المومنین حق ترا و عائلهٔ ترا
در بیت المال استحقاق داده و تو این سختی را بر خود گرفته گفت رض
گفته شما را اعتبار نمید هم قسم بخدا این قطیفه است که از مدینه با آن
بیرون شده ام یحیی بن آدم گفته که عمرو بن سلمه را علی رضی الله
عنه بر اصفهان عامل گردانید عمرو با مال ها و جنگهای پر از روغن
و عسل از اصفهان آمد ام کلثوم دختر علی رض نزد او شخصی فرستاد
که چیزی ازان روغن ها و عسل بفرستند وی یک ظرف عسل با خیک
روغن فرستاد فردای آن علی رض آن خیک ها و ظرف ها را شمار کرد
از هر یک یکی کم آمد علی رض پرسید عمرو گفت موجود است حاضر میکنم
امر را پوشید علی رض وی را قسم داد که چه کردی عمرو گفت بام کلثوم
فرستادم علی رض بسوی ام کلثوم فرستاده هر دو خیک را گرفت
دید که اندکی از خیک ها کم شده انگشتر را خاست که آن کمی را قیمت
نمایند بسه درهم قیمت کردند سه درهم را ازام کلثوم گرفته تسلیم
بیت المال نمود خیک ها را تقسیم کرد عاصم بن کلیب از پدر خود روایت
کرد که مال اصفهان آمد آن را علی رض قسمت کرد بر هفت سهم که مصارف
صدقه هفت است دران میان نانی را یافت هفت قسمت نموده
قرعه انداخت تا نصیب اول داده شود سفیان گفت علی رض خشت
خام پانخته را برخشت دیگر نهاد و نانی را بر نانی دیگر الی جان تمی
از پدر خود روایت کرد که غلهٔ زمینی که در مدینه داشت و زراعت
می شد به انبان می آوردند روزی شمشیری را بیرون کرده
بپازار فروخت گفت اگر بر چهار درهم قادر می بودم این شمشیر
خود را نمی فروختم و گفت که علی رضی الله عنه بر منبر می گفت که
میخرد از من این شمشیر را اگر قیمت یک ازار می داشتم شمشیر را
نمیفروختم مردی بسوی وی برخاسته گفت بسلم میدهم ترا قیمت
ازار شاید این دفعه غیر از مرتبهٔ اول باشد علی رض میگفت من مال را

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1095 of 1140

برای مسلمانان محافظه می کنم علی رض مال را از کسی که نمی شناخت نمیخرید چون پیراهنی میخرید بدست خود اندازه میکرد زیاده را قطع کرده میگفت الحمد لله الذي كساني من فضله از عبد الله بن ابی هزیل روایت شده که دیدم علی رض را که بیرون شد و بروی پیراهن درشتی بود که آستین آن را می کشید تا ناخنها میرسید وچون رها میکرد به نصف ساعدی ایستاد در یک روایت آمده که علی بن ابی طالب رض را دیدم که از مسجد کوفه بیرون شد و بروی ازار وردائی بود ازار آن تا نصف ساق بود در بازار گذر میکرد و با آن دره بود مردمان را بتقوی و صداقت و خوبی معامله و برابری پیمانه امر میکرد ابی سعید ازدی رض گفته که علی بن ابی طالب را در وقت خلافت او دیدم که در بازار ندا میکرد کیست که بفروشد پیراهن را بسه درهم مردی گفت نزد من است آن پیراهن را آورد و علی رضی الله عنه کسبه درهم گرفت و پوشید از سر انگشتان - چیزی زیاده شد علی رض به صاحب پیراهن امر کرد تا زیادت را قطع کند از ابن عباس رض روایت شده که علی رض در حین خلافت خود پیراهنی بسه درهم خریده آستین آن را از جای بند دست قطع کرد از ام سلامه رض روایت است چون دیرا از لباس امیر المؤمنین علی رض سؤال کردند گفت لباس آن کرباسهای سیلانیه و کرباس جامه درشتی است از نبیه و غیره از زید بن وهب روایت شده که عبد بن نجد علی رض را در لباس او سرزنش کرد علی رض گفت چه حال است ترا لباس من از کبر دور تر و بمتابعت سزاوار تر است که مردم بمن اقتدا کنند در لباس بوی گفته شد که چرا پاره و پیوند می زنی جامه خود را گفت تا اینکه بترسد دل من و پیروی کند آن مؤمن برانبانی که آرد خود داشت و خوراک وی رض بود مهری نهاد و می گفت دوست ندارم که داخل شود شکم مرا مگر آنچه من میدانم شعبی گفت علی رض زره خود را که مفقود شده بود نزد نصرانی یافت همراه نصرانی در زمان خلافت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1096 of 1140

خود بحضور قاضی شریح رفتند علی رضی اللہ عنہ به پهلوی قاضی
نشست گفت اگر خصم من مسلمان می بود باوی برابر می نشستم
علی رضی اللہ عنہ گفت زره من است نصرانی گفت زره
من است امیر المؤمنین را تکذیب نمیکرد قاضی شریح
گفت یا علی ترا شاهد است گفت نیست وخنده میکرد بعضی
گفته اند ابن خود حسن و مولای خود قنبر را شاهد آورد قاضی
شریح شاهدان علی رض را قبول نکرده گفت حسن پسر تست وقنبر
آزاد کرده نصرانی زره را گرفته رفت اندکی نگذاشت پس آمده
گفت این حکم مانند احکام انبیا است که امیر المؤمنین با من
بحضور قاضی خود رفته قاضی حکم علامتی او کرد بی شک
این دین حق است نصرانی اسلام آورده اقرار نمود که این
زره از علی است روزی واقعهٔ صفین از نزد افتاده آن زره
را با یک اسپ بوی بخشیده همراه علی رض بمقاتلهٔ خوارج
رفت علی رض را دیدند که بیکدرهم خرما گرفته در میان ردای
خود برداشته بود بوی گفتند آیا بر نداریم از تو گفت صاحب
عیال حق دارتر است به برداشتن آن و در روایت
دیگر از صاحب کمال از بیم که نفع بطرف عائلهٔ خود بگشد
چیزی نقصان نمی کند از نبی صلی اللہ علیه وسلم مانند آن به
صحت رسیده که آنحضرت چیزی را میخرید و آن را خود بطرف
خانه میبرد هرگاه رفیق وی میگفت که من بردارم رسول اللہ
صلی اللہ علیه وآله وصحبه وسلم میگفت که صاحب عیال حق
دارتر است به برداشتن آن حسن رض بن علی رض بر استر خود
سواره میرفت بر سائل که نزد وی بارهای نان بود گذر کرد آن
سائل وی را بخوردن نان دعوت کرد از استر خود فرود
آمده در میان راه نشسته با او طعام خورده گفت حق تعالی اکبر
کننده گان را دوست ندارد حسن صالح گفت در نزد عمر بن
العزیز زاهدان را مذاکره میکردند عمر رض گفت زاهد ترین مردمان
در دنیا علی بن ابی طالب رض علی رضی اللہ عنہ برای عمر رضی اللہ عنہ میگفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1097 of 1140

اگر ارادہ داری کہ خود را بصاحبان خود واصل گردانی از دنیا
خود را از دنیا کوتاہ گردان از سیری کمتر بخور و جامۂ خود را پیوند
بزن و هم گفش خود تا بایشان برسی در خلافت حضرت عمر رضی الله
تعالی عنه از حضرت علی رضی الله تعالی عنه قدر را تحاف
را در بیت المال پرسیدند گفت آنقدر کہ او را و عیال او را
طعام و چاشت کفایت کند و آن قدر کہ در زمستان و تابستان
از جامۂ میانہ بپوشد عمر رضی الله عنه بقول او عمل کرد
چون او خلیفہ شد گفتہ های خود را قبول نمیداشت. امام احمد
از عبد الله بن زبیر رح روایت کرده کہ گفت روز عید اضحی بر
علی رضی الله عنه داخل شدم بمن گوسفند قسمت کرده بیامان
آتش آوردند کاشکی از گوشت مرغ الی من آوردی زیرا
کہ خدای تعالی مال ترا بر تو بسیار گردانیده علی رضی الله عنه
گفت یا ابن زبیر از رسول خدا شنیدم کہ میگفت حلال نیست
از مال خدا برای خلیفہ مگر دو کاسہ کہ یکی را با اهل و عیال
خود صرف نموده دیگری را پیش مردمان نهد گفتہ کہ علی رض
وقتیکہ امیر المؤمنین بود دیدم کہ در بازار میرفت با مردمان
چرکین و غبار آلود مصافحہ میکرد گرایان را بنهانی زر میداد
را معاونت مینمود و این آیت میخواند قولہ تعالی تلک الدار
الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في
الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين ارای مطر بصری روایت
شده کہ گفت روزی علی رض در خرما فروشی رفت دید کنیزکی آنجا
ایستاده گریه میکند امیر المؤمنین گفت چرا میگریی ای کنیز
گفت مولا مرا یکدرهم داد کہ خرما بخر از این مرد خرما خریده برده
مولا خوش نکرد پس او برگردم خرما فروش قبول نمیکند علی رض گفت
ای مرد خرمای خود را قبول کن و درهم را بوی بده کہ کنیز بوده
اختیار ندارد خرما فروش مدافعه میکرد شخصی آهسته بوی گفت
با امیر المؤمنین مدافعه میکنی چون مرد است کہ امیر المؤمنین است
در حال خرما پس گرفته درهم کنیز گفت راداد بعد ازان خرما فروش

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1098 of 1140

به امیر المؤمنین گفت از من راضی باش گفت از تو چرا ممنون باشم
حقوق مردم را ادا میکنی امام تا نند روایتی که سابق شد روایت کرده
کرده که علی رض هر جمعه مال بیت المال را تقسیم میکرد تا تمام شد
بعد ازان خانه را آب و جاروب زده نماز کرد اعلی رضی الله عنه چون
به بیت المال داخل شدی بطلا و نقره نظر کرده فرمودی کرای سفید و
زرد غیر مرا فریب دهید که من شما را سه طلاق دادم روزی نزد وی
فالوده آورده گذاشته شد علی رض گفت این خوش بوی و خوش مزه
و خوش رنگ است مگر من بدمی پندارم که نفس خود را باکن عادت
دهم نخورد ازان قصه جدا شدن عقیل برادر حضرت علی رض و پیوست
شدن بمعاویه رض مشهور است این قصه را بسیاری از محدثین بروایات
باهم قریب آورده اند از انجمله در روایتی آمده که علی رضی الله عنه به
برادر خود عقیل از جو اینقدر میداد که فی الجمله کفایت عائله او
را میکرد روزی اولادش خواهش حریس کردند هر روز از
خرج خود کم کردند تا چیزی جمع گردید نزد عقیل که باکن خرما و روغن
خریده طعام ساختند علی رض را هم دعوت کردند چون علی رض
حاضر شد طعام را آوردند علی رض عقیل را ازین طعام پرسید
عقیل کیفیت را بیان کرد علی رضی الله عنه فرمود آیا اینقدر طعام
باقی شما را الکفایت میکند گفتند آری علی رض همان مقدار را از مقرره
شان کم کرد گفت روا نیست که از معاش شما زیاده بدهم عقیل
بغضب شده علی رضی الله عنه آهنی را با آتش سرخ کرده چنیکه
عقیل غافل بود بر شانه او نزدیک کرده عقیل آه گفت علی رض گفت
ازین آتش جزع میکنی و مرا با تش دوزخ نزدیک مینمائی -
عقیل گفت میروم نزد کسی که مرا گندم و طعام و خرما بدهد بعد ازان
به معاویه رض پیوست اگر دانید خود را معاویه رضی الله تعالی عنه
گفت اگر عقیل نمیدانست که من از برادری علی رض بهترم هرآینه
بار من ایستاده نمی شد و برادر خود را واگذاری نمی شد عقیل رض
گفت برادر من برای من در دین بهتر است و تو در دنیا من دنیا را
اختیار ننموده خیر خانه را سوال میکنم روایت دیگر است که عقیل رض

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1099 of 1140

از حضرت علی رض سؤال کرد که من محتاج و فقیرم مرا چیزی بده که
که کفایت کند گفت صبر کن تا موعد وظیفهٔ مسلمانان برسد معاش
ترا نیز همراه شان میدهم عقیل رض در بین موضوع بسیار الحاح
میکرد شخصی گفت دست عقیل را گرفته ببازار برده بردکان ها
ایستاده کرده بگوئی که قفل های دکان ها را شکسته آنچه در دکان
ست بردارد عقیل رض گفت میخواهی که اهل بازار مرا دزد بگیرند علی رض
گفت ای عقیل رض تو میخواهی مرا دزد مال مسلمانان گردانی که
مال شان بغیر حق بتو دهم عقیل گفت نزد معاویه رض میروم علی رض
تو میدانی و کار تو عقیل نزد معاویه رض رفته از وی سؤال کرد و برا
صد هزار درهم داد بعد ازان معاویه گفت ای عقیل رض بر منبر بالا
شده آنچه علی رض با تو معامله کرده و آنچه من ترا متصرف ساختم
بردم بیان نما عقیل رض بر منبر بالا رفته بعد از حمد و ثنای خداوند
گفت الی مردمان شما را خبر دار سازم بر اینکه من معاویه رض بر
دین قصد نمودم وی مرا قرض دار خود ساخت بروایت دیگر
اینکه عقیل رض را قرض لازم شد نزد علی رض بکوفه آمد علی رض ابن خود
حسن رض امر کرد تا وی را بوشانید چون شام شد بوی نان و نمک
و سبزی آوردند عقیل رض گفت نانی که من دیده بودم که خود تناول
میکردی این نیست علی رض گفت همان است بعد ازان عقیل رض
گفت قرض مرا چه معالجه میکنی علی رض گفت چه قدر است گفت
چهل هزار درهم گفت چهل هزار درهم نزد من نیست صبر نمائی تا وظائف
مقرری ما برسد عقیل رض گفت بیت المال نزد تست مرا بموعد
وظائف تاخیر مینمائی گفت مرا امر مینمائی بر اینکه مال مسلمانان
را بتو بدهم و مسلمانان مرا امین گردانیده اند عقیل رض گفت
پس نزد معاویه رض میروم که قرض مرا ادا کند گفت اختیار داری
نزد معاویه رض رفت معاویه رض فوراً پنجاه هزار درهم بوی داد
بعد از چند روز پنجاه هزار دیگر داد تا صد هزار درهم کامل گردید
عقیل رض نزد معاویه رض چند روز اقامت نموده بعد ازان خدمت
علی رض آمده همراه معاویه رض در مقاتلهٔ صفین حاضر شد مقاتله نکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1100 of 1140

نصیحت برادر خود علی رض و تقویت دادن بوی فرو گذاشت نگر عقیل رض
بسیار سریع الجواب بود چنانچہ روایت شدہ کہ روز مقاتلہ صفین عقیل رض
با معاویہ رض بود معاویہ رض فرمود باک ندارم کہ ابو یزید با من بست
عقیل بداہتاً گفت من روز بدر نیز با شما بودم چیزی را از شما دفع
کردہ نتوانستم عقیل رض را در حاضر جوابی اخبار بسیار است در مطولات
مذکور است علی رض بعد از غارت شدن دار عثمان رض درخور اکہ خود
نہایت اتاتل میکرد تا حرام بہ شکم وی داخل نشود یعنی مبادا
ازان مال مخلط شود علی رض طعام خود را از ترس شبہہ مہر میکرد علی رض
بیاران گفت آیا میدانید آتش دوزخ بر کہ حرام گردیدہ گفتند
بفرمائید گفت بورع ضیعت و آسان گیرندہ و نیز فرمود از موجبات
مغفرت بر پرس سلام دادن و خوش سخنی است روزی آنحضرت
بر علی رض وقت مرض آن داخل شدہ گفت بگوی اللّٰھمّ انی اسئلک
بعجز عافیتک او صبرا علی بلیتک او اخرجنی من الدنیا الی
رحمتک فانک ستعطی احدایھن وقتی دو مرد را دید کہ باہم
مقاتلہ می کردند میان آنہا جدائی کرد ناگاہ آواز واغوثاہ شنیدہ
طرف آواز شتابان شد گفت رسیدم مردی مردی را محکم گرفتہ
فریاد میکند گفت چہ خبر است گفت جامہ ازین مرد خریدم بہ ہفت
درہم بشرط اینکہ پارہ دیوسیدہ نباشد دیدم کہ جامہ پوسیدہ است
قبول نکردم وی را محکم گرفتم کہ دراہم مرا بدہ مرا بر زمین زدہ بہم
مالید امیر المؤمنین گفت چہ میگوئی زنندہ گفت راست میگوید
گفت بقرار شرط بوی بدہ بعد برای شخص منصرف گفت از وی
قصاص بگیر گفت اگر عفو کنم بہتر نیست امیر گفت اختیار است
بعد ازان امیر گفت این شخص را گرفتند و سوار نمودند
مرد مرکوب دستہای او را گرفت چنانچہ کودکان بلعبتی را بہ پشت
میکنند وی را پانزدہ درہ زدہ گفت برای اینکہ حرمت این
شخص را دریدہ علی رضی اللہ عنہ فرمود نیز عدل کردن پاشاہ و حلم
وی چیز در نزد الٰہی محبوب تر و از ظلم کردن و بردہ دریدن
چیزی مبغوض تر نیست و نیز مسفر مود کہ امر معروف را باہل ا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1101 of 1140

غیر اہل آن پرسان اگر وی اہل آن نباشد تو اہل آنی کہ تبلیغ کنی
از کلام اوست کہ سر عقل پا بعد از تدبیر دوستی کردن با مردمان
در ساندن امر معروف بہر نیکوکار و بدکاری است از فرمودہ
اوست کہ گفت یحیی بن ذکریا علیہما السلام از نان جوین سیر
شدہ خواب رفت تا صبح از درد خود باز ماند از طرف حق تعالی ایوی
عتاب شد کہ یا یحیی سرای را از سرای من و همسایہ را بہتر از من
یافتی قسم بعزت من اگر بجنت فردوس واقف شوی شجرہ ہای
تو بلند آرد و نفس تو محو از آرزوی آن می شود و اگر از دوزخ اما خبر
شوی لحوم تو میگداز د و خون از چشم تو عوض اشک روان
میگردد و عوض جامہ نرم پیوستہ پوشیدی از ترس دوزخ ہم دی
فرمودہ کہ حق تعالی انعامان دین را بچیزی کمتر از باقی مردمان
مؤاخذہ میکند و ہم ایشان را باحوال مردمان بقبر میفرماید تا
با غنیاء بدان اقتدا کرد فقراء تسلی شوند و ہم دی فرمودہ جامہ
درشت بپوشید از جامہ عجم پرہیز نمایید و ہم دی فرمودہ
ہر کہ بر دش قوم بدون مصلحت رفتار کند از ہمان قوم محسوب
می شود و نیز فرمود کہ آنحضرت فرمود بدبدترین امت کسانی
است کہ بعشرت شادمانی و بہ طعام ہای رنگارنگ و جامہ ہای
ملون خوی کردہ در سخن چاپلوسی میکنند علی رض خورد تر اولاد ابو
طالب بود در سن و بہترین شان بود از روی خیرت و بزرگی
آنہا چہار تفر بودند طالب رض جعفر رض عقیل علی رض رضی اللہ عنہم
ہر یک از دیگری بہ دہ سال کلان تر بودند چنانچہ طالب از
عقیل بدہ سال کلان تر ہمچنین باقی بعضی جعفر را بر عقیل
مقدم نمودہ اند عقیل و جعفر و علی با دو خواہر خود ام ہانی و جمانہ
از یک پدر و مادر بودند بعضی گفتہ اند جمانہ تنہا از یک مادر بود مادر
آنہا فاطمہ بنت اسد بن ہاشم پدر آن ہا ابو طالب بن
عبد المطلب بن ہاشم فاختہ نام آن بندہ بہت دلگیر آن ہا ہای
اسلام آوردہ و ہجرت کردہ رضی اللہ عنہا شوہر ابن ابو وہب
بن عمیرہ بن عمر و مخزومی در شرک مرد حارث شوہر ام سفیان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1102 of 1140

بن حارث بن عبد المطلب اسلام آورده و هجرت نمود در مدینه منوره
در زمان آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم وفات کرد رضی اللہ عنهما و در
اسلام و صحبت شان شکی نیست اما کطالب اسلام آوردن او معلوم
نشده بعضی گفته اند وی راجز ربوده زیرا طالب بروز همراه کفار
قریش بجاربه برآمده بود خبر آن معلوم نشد علی رض را حق تعالی علم
بسیار و کشف معلومات عطا کرده بود ابو طفیل گفت نزد علی رض حاضر
شدم که خطبه میخواند و میگفت از کتاب خدای از من سوال
کنید قسم بخدا هر آیت را از آیات میدانم که در شب نازل
شده یا بروز در هموار ی نازل شده یا بکوه اگر بخواهم تنها از تفسیر
یک سوره فاتحه هفتاد شتربار میگردانم زیرا که با صحت رسیده
که آنحضرت ص فرمودند انا مدینة العلم و علی بابها
یعنی من شهرستان علم و علی دروازه آن شهر را از دروازه آن
داخل شوید ابن عباس رضی اللہ عنهما گفته علم کلی از علم رسول
اللہ صلی اللہ علیه وسلم و علم رسول ص از علم حق تعالی است علم
من و باقی با نسبت بعلم علی رض نسبت قطره بهفت دریاست و
گفته شده که عبد اللہ بن عباس از فراق امیر المؤمنین چنین
گریست که چشم او از کار رفت و می گفت علی رضی اللہ عنه را
نه حصه از علم داده شده بود و در حصه دیگر هم با مردم شریک
بود معاویه رض مسائل را بحضور علی فرستاد جواب میخواست
علی رضی اللہ عنه هر چه سوال می شد جواب کرده میفرستاد
چون خبر فوت علی رض بمعاویه رض رسید گفت فقه و علم بموت وی
فوت گردید عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه از مسئله مشکلی که
ابو الحسن در آن حاضر نبود دی پناه میخواست چنانچه در حرب مشهور بود که چون مشکلی
پیش آمدی که او را کاشفی نبودی میگفت قضیه لا ابا الحسن لها یعنی این قضیه علیت رضی اللہ عنه از خطا پرسیده خواهد آید
و از اصحاب نبی صلی اللہ علیه وسلم کسی از علی رض عالم تر نبود گفت بخدا قسم از علی رض کسی عالم تر نبود فضائل علی رض
بسیار است فضائل آن را مردان جمع کرده اند نمود مجامع تراجم اوصاف او آن چیزی است که ضرار صدائی
در وقت سوال نمودن معاویه رض توصیف کرده است معاویه رض گفت یا ضرار علی رضی اللہ
را بهمین صفت نمای ضرار گفت ای خلیفه دستار من بدار و مرا عفو فرمای معاویه رض

حلیت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1103 of 1140

گفت چاره نیست باید توصیف نمائی گفت قسم بخدا که علی رضی الله عنه
قوی بود در گفتار و حکم وی بعدالت علم و حکمت از اطراف دجوانب او روان
از دنیا و آرایش او گوشه گیر انس بشب و وحشت شب داشت بسیار
عبرت گیرنده و دراز فکر بود از لباس آنچه کوتاه و از طعام آنچه درشت
بود وی دوست داشت دقیقه از وی سوال میکردیم ما نندیکی
از ما پاسخ جواب میداد چون طلب آگاهی میکردیم ما را آگاه می
گردانید سجدا قسم با وجودیکه بهم قریب بودیم از هیبت او قدرت
بر سخن زدن نداشتیم دین را بزرگ میداشت و بمساکین نزدیکی
میجست شخص قوی در اد عای باطل خود بوی طمع نمیکرد و ضعیف از
عدل او ناامید نبود شهادت میدهم بخدا که در بعضی مواضع قیام
که شب پرده های خود را آویخته علی را دیدم که ریش مبارک
را بدست گرفته بخدا و ندی نالید بنالهٔ حزین و می گریست بگریه
اندوهناک و میگفت یا دنیا غیر مرا فریب ده بسوی من تقدم
و شوق میکنی من ترا سه طلاق دادم از من دور شو با
خود میگفت عمر تو کوتاه و خطر تو بسیار و ای از دوری سفر و کمی
توشه و وحشت راه معاویه رضی الله عنه ازین سخنان بگریه شده
گفت رحمک الله یا ابا الحسن بخدا قسم که همچنان بودی معاویه
بضرار گفت اندوه تو بفراق او چه طور بود گفت ضرار گفت غمگینی من
مانند غم زنی است که ولد آن در پهلوی آن ذبح شود حسن بصری
را از علی بن ابی طالب پرسیدند گفت قسم بخدا علی را تیز
رسائی از تیرهای خدای تعالی او د ربانی این امت با این فضل
و سابقه او و آن قرابت او با رسول الله صلی الله علیه
وسلم از امر خداوند غافل و در دین خدا کاهل نبود عزیز
گردید کسی که وی را مدح و خوار گردید شخصی که وی را قدح
کرد فضیلت علی رضی الله عنه را این قول نبی صلی الله
علیه وسلم من کنت مولاه فعلیاً
یعنی کسی را که من مولا باشم علی مولای اوست و دیگر
گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم که گفت یا علی دوست ندارد ترا مگر مومن

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1104 of 1140

دشمن ندارد ترا مگر منافق کافی ست اول کسیکہ بعد از خدیجہ الکبری
رضی اللہ عنہا ہمراہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم نماز خواندی بود
کہ پسر سیزدہ سالہ بعضی دہ سالہ گفتہ اند بود حضرت عمر رضی اللہ عنہ
گفت علی رض بر ما حکم میکند ابن مسعود گفت داناترین مردمان بعلم
فرائض علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بود علی رضی اللہ عنہ شق کردن
علوم و دقت نمودن دران و بصیرت در علم حساب و دقائق آن بسیار
داشت گویا بسوی غیب از پردہ نازکی میدید بسیاری حکمہای
آن چون بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسیدی آن را امضا می
کرد بسا بودی کہ احکام وی را شنیدہ سکوت کردی از جہت رسیدن
او بحق در مسئلہ ہای دقیق خیلی دقت میکرد و مسئلہ را حل مینمود
ازین جہش رضی اللہ عنہ گفتہ دو کس دارای پنج نان و یکی دارای سہ
نان بود با ہم نشستہ میکردند شخص ثالث بران ہا گذر کرد ہنوز شروع
بخوردن نکردہ بودند وی را با نشستہ تکلیف کردند آن شخص نشستہ
با ایشان نان خورد بعد از ان برخاستہ ہشت درہم کشیدہ بایشان
داد گفت بگیرید عوض آنچہ خورده ام و رفت صاحب پنج نان گفت پنج
درہم از من کہ نان من پنج بود و سہ درہم بقدر نان تو از تو صاحب نان
قبول نکردہ گفت منا صفہ باشد با ہم مجادلہ کردہ بحضور علی رض رفتند
علی رضی اللہ بصاحب سہ نان گفت آنچہ رفیق تو با وجودیکہ نان او
زیادہ بودہ بر تو عرض کردہ قبول کن و راضی باش گفت راضی نمی شوم
مگر بحق خود علی رضی اللہ عنہ گفت حق تو از ین دراہم یکدرہم میشود و تو
بہ درہم رضا نمی شدی آن مرد گفت سبحان اللہ خود او مرا سہ درہم میداد
و تو اشارہ بگرفتن سہ درہم نمودی حالا میگوئی یکدرہم می شود گیفت
را بیان نمای علی رضی اللہ عنہ گفت ہشت نان با عتبار سہ
نفر بیست و چہار ثلث می شود و معلوم نمی شود کہ کم یا زیاد
خورد آن مرد گفت بلی گفت تو ہشت ثلث خوردہ و نصیب تو سہ
ثلث بود و رفیق تو ہم ہشت ثلث خوردہ و حق آن پانزدہ ثلث
بود آن شخص ثالث نیز ہشت ثلث خوردہ بیست و چہار کامل
شد اما ہفت ثلث از نصیب رفیق و ثلث از نصیب تو خوردہ پس ہشت

درہم حق او یکدرہم حق تست آن متحیر شدہ گفت الان راضی شدم از سخنان دی
انیکہ میگفت اول فایدہ کہ صاحب علم از برکت علم خود می بیند اینست کہ تمام
مردمان مددگار او می شوند در دفع نمودن مردمان نادان را۔ اما شجاعت دی
پیش شدن او بجنگ عمرو بن ود کہ در پہلوانی و دلاوری مشہور زمانہ
بود بہ شجاعت دی دلیل کافیست ۔۔۔ ابن اسحق روایت کردہ کہ عمرو بن
ود روزی جنگ خندق بمبارزہ بیرون شد مبارز خواست آواز
کرد کہ کسی ہست کہ بجنگ من بیرون شود علی رض برخواست و بردی خواہش
بود آنحضرت فرمودند این عمرو بن ود است دوبارہ آواز کرد آیا مردی
نیست کہ بمقابلہ من بیرون شود کجاست جنت شما کہ میگفتید کسیکہ
کہ از ما کشتہ شود داخل جنت میشود چرا اگر جنت میخواہید بمقابلہ من
بیرون نمی شوید باز علی رض برخواستہ گفت من بجنگ پیش میشوم
یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آنحضرت فرمودند بنشین این عمرو است
سہ بارہ آواز کردہ این رجز را خواند۔

لقد بحت من الندا بجمعکم ہل من مبارز ۔۔ و وقفت اذ جبن المشجع
موضع قرن المأجز وکذلک انی لم اذل مسرعا قبل الہزاہز
ان الشجاعۃ فی الفتی والجود من خیر القرائز ۔۔ علی گفت یارسول
صلی اللہ علیہ وسلم طاقت بمن نمانده مرا اجازه نمای کہ بجنگ این کافر اقدام
کنم رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند این عمرو است امید کہ اگرچہ عمرو
باشد بعد ازان آنحضرت اجازه دادند علی رض مسرورانہ بیرون شده
بمقابلہ ایستاده شده شروع بہ رجز خواندن نموده گفت

لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ۔۔ ذو نیۃ وبصیرۃ والصدق منجی کل فائز

لاقی الہزاہز ۔۔۔ من خرقۃ بجلادیقی ذکرہا عند الہزاہز

عمرو گفت تو کیستی گفت علی گفت ابن عبد المناف کہ آن ہم ابیطالب
بود گفت آری عمرو گفت ای پسر برادر از عموہای تو کسی از تو کلان تر
نیست زیرا من ریختن خون ترا مناسب نمیدانم کہ پدر تو برادر پدر
من بود علی رض گفت من ریختن خون ترا مناسب میدانم عمرو بنضبت شده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1106 of 1140

از اسپ فرود آمده شمشیر خود را که مانند شعله آتش بود کشیده نزد علی رضی اللہ عنہ
آمد برو حمله دیگر سواره پیش آمد علی گفت چگونه با تو مقاتله کنم من پیاده
و تو سواره عمرو از اسپ خود فرود آمد بغضب شمشیر را بالا کرد بر فرق امیر زد
امیر سپر بر سر گرفت شمشیر آن ملعون از سپر گذشته بسر مبارک رسیده
چیزی مجروح ساخت درین هنگام حضرت امیر بعون الهی و قوه حیدری
ضرب شمشیر گردن آن ملعون را انداخت جسد خبیث او بر خاک غلطان گردید
علی رض آواز خود را به تکبیر بلند کرد آنحضرت و صحابه که آواز تکبیر را شنیدند دانستند
که علی رض بر عمرو غالب گردیده وی را کشته است بعد ازان علی رضی اللہ عنہ
تکبیر و تهلیل گویان نزد آنحضرت رسید آن سرور حمد و ثنای خداوند را
برزبان رانده سر و روی مبارک علی رض بوسیده وی را دعا کرد درین بین
عمر رضی اللہ عنہ گفت چرا از رهی او را که در عرب مانند آن زرهی نیست نگرفتی
حضرت علی رض گفت وقتیکه من او را زخم زدم عورت او مکشوف شد
ازان شرمیده گذشتم و گفته نه که علی رض از گرفتن اسباب او تبرا کرد
و گفته اند که در ایام جاهلیت چنین رسم بود که قاتل کالای مقتول خود را
نمی گرفت ـ قصه علی رض در فتح خیر چنان است که آنحضرت فرمودند فردا بیرق را
بکسی میدهم که خدا او را و او خدا را دوست دارد و گریزنده نیست
حق تعالی بدست او فتح میکند و همچنان شد که خیبر بدست علی رض فتح گردید
ابو رافع از داد کرده آنحضرت فرمود وقتیکه علی رض آنحضرت بیرق خود را داده
بطرف خیبر فرستاد همراه او رفتم چون قریب خیبر رسیدیم مردمان خیبر
بمقاتله بر آمدند امیر المومنین علی رض با ایشان مقاتله کرد مردی از یهود شمشیر
حواله حضرت علی نمود که سپر از دست او افتاد علی رض دروازه آهنی را که بر
قلعه خیبر بود بدست خود کنده سپر میکرد و بادی مقاتله مینمود تا حق تعالی
آن قلعه را فتح گردانید بعد از مقاتله آن دروازه را به پس پشت خود
انداخت که مسافه دوری آن هشتاد شبر بود ابو رافع گفته باچند نفر
که از انجمله هفت نفر عیال بود هر چند کوشش کردیم منقلب کرده نتوانستیم
جابر رض فرموده که به چهل نفر امتحان کردند برداشته نشد در کروایت
از بیهقی که بعد از فتح هشتاد نفر جمع شده بودند تا وی را بجای او بگذارند
در کتاب شرح مواقف مذکور است که علی رض فرمود من دروازه خیبر را بقوه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1107 of 1140

جسمانی خود نکندم بلکه بقوه روحانی و امداد یزدانی کنده ام و بود علی چون بر او غالب آمدی و برا شکستی چون خود سوار تقدم میکرد او را گشته از هم جدا میکرد زرهی طرف سینه آن بود پشت نداشت سبب آن پرسیده شد گفت من هرگز از محاربه پشت نمی گردانم که محتاج برزه باشد در حدیث آمده که ضربات علی کار بود یعنی یکزدن بود که احتیاج بضربت ثانی نداشت چون از بلند شمشیر انداختی یکدفعه پاره کردی و چون بعرض انداختی یکبار قطع کردی از شجاعت وی این بود که روز خیبر اول برادر مرحب و ثانیاً خود مرحب که در شجاعت مشهور بودند کشت قصه چنان بود که اول بمبارزه برادر مرحب بیرون شد چون وی را کشت خود مرحب که در اهل خیبر کسی از و شجاع تر نبود که در جنگ هاوی مقاومت کند بیرون شده و این رجز را میخواند

قد علمت خیبر انی مرحب ـــــ شاکی السلاح بطل مجرب

یعنی تحقیق دانست خیبر که من مرحبم ـــــ کشنده سلاح و پهلوان آزموده ام

اضرب احیانا وحینا اضرب ـــــ اذ الحروب اقبلت تلهب

گاهی میزنم گاهی وگاهی میزنند مرا ـــــ وقتیکه جنگها شعله در گردد

ان حامی للحمی لا یقرب

بدرستیکه خیبر غرق میشود بهر کس که نزدیک او میشود

در حالیکه دو زره فوق هم پوشیده و دو شمشیر حمایل کرده و دو عمامه بسر بسته فوق آن مغفر سنگ سوراخ کرده و خود پوشیده نیزه سه سنان دار بدست گرفته بمبارزه علی کرم الله وجهه بیرون شد و علی رضی الله عنه بجواب رجز او این شعر را خواند

انا الذی سمتنی امی حیدره ـــــ ضرغام اجام و لیس قسوره

من آن کسم که مادرم مرا حیدر نامید ـــــ شیر بیشه دشیر نرم

در دایی این مصرع چنین گفت.

کلیث غابات کریه المنظره ـــــ عبل الذراعین غلیظ المقصره

مانند شیر بیشه ها ـــــ قوی بازو و کلفت کردن

اوفیهم بالصاع کیل السندره

دهنده تر ایشان بصاع پیمانه سندر

کذا فی نسخه ما و فی بعض النسخ کیل السندره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1108 of 1140

مقصد ازین شعر علیؓ این بود که مرحب بخواب دیده بود که شیری بران حمله نموده
و حضرت علیؓ بالهام خداوندی دانسته بود خواست که آن خواب را بیاید
مرحب دهد تا خوف در دل او جا گیرد القصه چون بیکدیگر مقابل شدند
مرحب شمشیر کشیده خواست بر علیؓ ضربت رساند علیؓ پیش دستی
کرده چنان به ذوالفقار بر سر او گوفت که سپر و سنگ و کلاه خود و هر دو عمامه را
قطع کرده بسری وی رسیده پرده سر را شکافت بدندانها گرسی رسیده
مرحب بر زمین افتاد بعد ازان مسلمانان بر کافران حمله بردند هشتاد نفر
از کفار ناکشتند باقی ها گریختند بطرف خیبر و مسلمانان ایشان را تعقیب
نمودند ضرار بن حمزه صدائی از عیان علی بود وقتیکه امام حسن بن علیؓ
خلافت را بمعاویهؓ واگذار شد و بیعت وی کامل گردید از حضور معاویهؓ
عزلت گرفته عبادت میکرد وقتی او را کار ضرور پیش شد که از حضور
معاویهؓ ناچار شد که وی را بطریق ایلچی گری فرستادند چون بخدمت معاویهؓ
رسید گفت ای ضرار علی رضی اللہ عنہ را صفت نمای گفت یا امیر المومنین
مرا عفو نمای گفت قسم میخورم که بر تو ضرر نرسد ضرار او صاف سابق را
بیان کرد آنحضرت فرمودند که قران همراه علی و علی همراه قران است
از یکدیگر جدا نمی شوند تا به حوض کوثر برسند و نیز فرمود که نظر کردن
بطرف علی عبادت است و نیز فرمود که علی پیشوای نیکوکاران و قاتل
فاجران است کسی که وی را نصرت دهد نصرت می یابد و کسیکه وی را
اهانت نماید خوار میگردد و هم فرمود که عنوان نامه مومن حب
علی بن ابیطالب است رضی اللہ عنہ و نیز گفته که دوستی علی گناه را چنان
میخورد که آتش هیزم را و نیز فرمود که نیک بخت کامل است که دوست
داشته باشد علیؓ را در حیات و ممات و نیز فرمود کسیکه علی را دوست
داشت مرا دوست داشت و کسیکه مرا دوست گرفت خدا را دوست
داشت و کسیکه علی را دشمن گرفت مرا دشمن گرفت مرا دشمن گرفت
گویا خدا را دشمن گرفت نعوذ باللہ من ذلک و نیز فرمود که علی بر جنت
مانند ستاره صبح بر اهل دنیا می درخشد ابن عباس رضی اللہ عنہما
فرمود که صد آیت از قران در شان علی بن ابیطالب نازل شده که از جمله
این آیت است اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1109 of 1140

الرحمن وفا محمد بن حنیفه نرموده که مومن گفته نمیشود شخصیکه در دل او
باشد و چون آیه و تعیها اذن واعیه
نازل شد آنحضرت فرمود خدایا بگردان گوش علی اذن واعیه گوش
نگهدارنده وحی الهی علی رضی الله عنه فرمود که بعد ازین دعای آنحضرت
چیزی را فراموش نکردم فضایل حضرت علی و باقی خلفاء راشدین
بسیار است که تالیفات علیحده دارد مقصد از تعریفات
و توصیفات شان بیان عدالت نمودن شان است در بیت
المال و تمامی آن بزرگواران که فتوحات نمودند عدالت در بیت
المال است قصه شهادت حضرت علی طویل است در تواریخ
مفصلا مذکور است حاجت بذکر آن نیست شهادت ایشان در بغداد هم
رمضان سنه چهل از هجرت عمر آن شصت سه سال چون از ذکر
خلفاء راشدین فارغ شدیم ذکر فضایل عمر بن عبد العزیز که در
بیت المال تعادل میکرد مناسب بود که تحریر شود الآن
بذکر آن شروع کرده میشود بتوفیق الله تعالی

ذکر اقتصاد و حسن سیرت عمر ابن عبد العزیز

عمر بن عبد العزیز عادل و پرهیزگار بود در بیت المال از بیت المال
روز دو درهم نفقه میگرفت رجا بن حیات گفته که جامه های
عمر بن العزیز هنگام خلافت او به دوازده درهم قیمت شد
که تمام آن ها از لفافه و قمیص و سراویل و کلاه و موزه های آن دوازده درهم
قیمت داشت مانند عمر بن الخطاب رضی الله عنه پیراهن پیوند دار میپوشید
سعید بن سوید گفت عمر بن عبد العزیز را دیدم که بر دامان پیراهن
میگذارد پیراهن مرقع را پوشیده که پس و پیش آن جیب دار
شخصی و پرا گفت ای امیر المؤمنین خداوند بتو داده است
چرا جامه خوب نمی پوشی عمر سر فرو انداخته اندکی سکوت نموده
بعد ازان سر بالا کرده گفت بهترین پرهیزگاری میانه روی است
در وقت داشتن و بهترین عفو در نزد قدرت است عون ابن
معتمر روایت کرده که عمر بن عبد العزیز نزد زوجه خود فاطمه بنت
عبد الملک آمده گفت ای فاطمه گویند هم داری که انگور نخورم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1110 of 1140

فاطمه گفت که تو امیر المومنین داری فاطمه از کجا دارد عمر گفت این احوال با
در دنیا از نخیر هاد و زخ در آخرت بهتر است ابو امیه حفص غلام عمر بن
عبد العزیز گفت روزی نزد بی بی خود رفتم مرا نان عدس
داد گفتم هر روز عدس میخوریدیا مخصوص من است گفت ای پسر این
طعام مولائی نیست از وقت که امیر المومنین گردیده و خلافت
باو سپرده شده چون خلیفه گردید از دفن پسر عم خود سلیمان بن
عبد الملک فارغ گردید اسپ های تازی بازین و لجام مرصع نزد
او حاضر آوردند که سوار شود از سواری استنکاف نموده گفت فاطر
من کافیست تمام اسپ ها را با زین و لگام فروخته سپرد بیت المال
کرد و همچنین هر چیز یکه از لوازم خدمتگذاری او بود فروخته
تحویل بیت المال کرد و هم پرده ها دیوان خانهای پادشاهی را
از هم جدا کرده و فرشهای دیوان خانه را حکم فروش داده
قیمت آن را به بیت المال مسلمانان سپرد — عبد الله بن مبارک را
چون زاهد میگفتند مغرور زاهد من نیستم که دنیا مرا ترک کرده زاهد
عمر بن العزیز است که او دنیا را ترک کرده و دنیا نزد او می آید ابن
سیرین را وقتیکه از طلا که از آب آهو است سوال میکردند
میگفت آنها را امام مهدی یعنی عمر پسر عبد العزیز منع فرموده
مسلمه پسر عبد الملک گفت در وقت بیماری عمر بن عبد العزیز بعیادت او
حاضر شدم دیرا به پیراهن چرکین دیدم بخواهر خود فاطمه گفتم چرا
پیراهن امیر المومنین را نمی شوئی مرتبه دیگر رفتم دیدم که همان
پیراهن بر جسد او است نا شسته بخواهر خود عتاب نمودم که چرا
پیراهن او را نشستی گفت ای برادر قسم بخدا که امیر المومنین را
غیر ازین دیگر پیراهن نیست — قیس بن جبیر فرمود که عمر عبد العزیز
در بنی امیه مثل مومن آل فرعون است میمون پسر مهران
گفت خداوند مردمان را هر وقت به بی بعدی بخواری کرده و این
مردمان را به عمر عبد العزیز بخواری حسین قصاب گفت در خلافت
او گرگها را در صحرا دیدم که با گوسفندان بیجا بودند گفتم سبحان الله
گرگ با گوسفندان غرض دارنیست چون شنیده گفت از وقتیکه

این

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1111 of 1140

این مرد صالح بر مردمان خلیفه گردیده گرگ بگوسفندان ما تعرض نیست
مالک دینار فرموده زمانیکه عمر عبد العزیز خلیفه گردید شبانان گفتند یارب
کدام شخص صالح خلیفه گردیده که گرگان مزاحم گوسفندان ما نمیشوند
سبب که وی عدل نموده گرگان به گوسفندان ظلم نمی کنند
و در یکجا می چرند بعد از مدتی شبی دیدند که گرگ خود را بگوسفندان
انداخت گفتند رای ما اینست که آن شخص فوت گردیده اینواقعه
در شب فوت عمر عبد العزیز واقع گردیده بود بعضی علمای عصر
عبد العزیز بوی نوشتند که شهر خرب گردیده اگر اجازه امیر باشد
که چیزی مال برای مرمت کاری و آبادی شهر حکم داده بجواب شان
نوشت که شهر ها را بعدل و دور نمودن ظلم آباد و مرمت کاری نباید
که آبادی مملکت بعدالت است و بس ازوجه وی فاطمه بنت
عبد الملک بن مروان دارای زیور و جواهرات بسیار بود که از خواهر
پدر خود آورده بود چون خلافت به عمر عبد العزیز رسید بزوجه خود
فاطمه بنت عم خود گفت حالا مختاری که مرا اختیار میکنی یا جواهرات
که پدرت بغیر حق گرفته بخزانه آوردی زیرا من بدمیدانم که من و تو
در زیور ها در یکخانه با شیم فاطمه گفت ای امیر المومنین ترا بر ضعاف
این ها اختیار میکنم عمر امر نموده آن مال را به بیت المال سپرد چون عمر
عبد العزیز فوت شد یزید بن عبد الملک برادر آن زن خلیفه گردید
برای خواهر خود گفت ای فاطمه اگر میخواهی زیور های که عمر از تو بغیر حق
گرفته و تسلیم بیت المال نموده پس بر آیت بدهم فاطمه گفت نه
نفس نخود را در حیات خلیفه بان ها خشنود کردم بعد از فوت خلیفه خود نه
بان خشنود شوم یزید آن زیور ها را گرفته بین اهل خود تقسیم کرد زمانیکه
عمر عبد العزیز خلیفه گردید از بنو اعمام و خویشاوندان خود مال گرفته
و زمین بسیاری را گرفته داخل بیت المال نمود گفت این ها را بغیر
حق گرفته بنو امیه جزع و فزع نموده نزد فاطمه عمه اورفتند که با خلیفه کلمه
نماید و میرا باصلاح آرد فاطمه در خواسته گفت ای امیر المومنین
در بین امور است با من حرف بزن که چرا چنین کردی عمر گفت حق تعالی
محمد صلی الله علیه وسلم را رحمت بخلق فرستاده نه بعذاب بعد از آن خدا در

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1112 of 1140

برد وی جوی آبی بر آمد دم بزک کرد شامیدن همه علی امویه است
بعد ازان خداوند حضرت ابو بکر را خلیفه گردانید آن نیز بهمان روش رفتار
کرد بعد ازان حضرت عمر رض خلیفه شد آن هم روش هر دو را سلوک
نمود همین جوی روان بود تا انکه یزید و مروان و عبد الملک و هر دو پسران او
ولید و سلیمان خلیفه گردیدند چون خلافت بمن رسید آن جوی
خشید که اصحاب را سیراب نکرد تا انکه باز گردد بران همدگر بود
فاطمه گفت بس است من قصد داشتم که با تو از ین بیشتر سخن زنم
اما چون مقصد تو همین است جای سخن دران نیست آمده بنو امیه را اطلاع
عمر خبردار گردانید بعضی گفته اند که فاطمه گفت بنی امیه چنین و چنان
میکوئید چون امیر المؤمنین این سخنان را به فاطمه گفت فاطمه گفت
ترا از روزی از روزها می ترسانند که وی را میکشیم امیر المؤمنین
گفت غیر از روز قیامت از دیگر روزها نمی ترسم پس فاطمه باز گشته
بنی امیه را خبر داده گفت خود شما این مار را بسر خود آورده اید که دختر
از اولاد عمر بن الخطاب رض گرفتید که وی بطریقه جد خود رفتار میکند همه
سکوت نمودند زیرا مادر عمر عبد العزیز مادر عاصم و مادر عاصم دختر عاصم
ابن عمر بن الخطاب رض بود و هم او خصه بود در وقتی صغارت از زدن
اسپ رندی او مجروح گردید پدر او خون را پاک کرده میگفت اگر تو از
بنی امیه باشی چه قدر نیک است زیرا عمر بن الخطاب میگفت از اولاد
من شخصی که اسم است تمام زمین را از عدل پر میکند و آن عمر عبد العزیز
بود بروایت دیگر حضرت عمر رضی الله عنه میگفت کاشکی میدانستم
آن صاحب زخم را از اولاد خود که دنیا را از عدل چنانچه در اول بود
مملو میکند عبد الله بن عمر میگفت مایان میگفتیم که دنیا نمیگذرد تا خلافت
نکند از اولاد عمر رض مثل عمر و عمل نکند مثل آن بلال پسر عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما نیز بر دی خود زخم داشت گمان میکردند که شخصی
موعود همان است ذو الثدیین را که عمر رض گفته بود همین کس خواهد بود
بعد ازان معلوم شد که آن نبود بلکه عمر عبد العزیز بود که بر رفتار عمر
رفتار میکرد — عبد الله بن مسلم از پدر خود روایت کرد که نزد
عمر عبد العزیز رفتم در شب نزد او کتاب بود نوشته مینمود و امور

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1113 of 1140

مسلمین را املا خطا میفرمود چون کاتب فارغ شد آن چراغ را خاموش
و چراغ خود را که سه پایه نی داشت و قطعه گل فوق آن بود آورده
روشن کرد چون متولی امر خلافت گردید منادی را امر فرمود که در کوچها
و بازارها ندا کند که هر که را نسبت بخلیفه ظلمی شده نزد من حاضر شود
یهودی از حمص رسید از اهل حمص نزد او معروض داشت که یا امیر المؤمنین
از تو حکم خدا را سوال میکنم گفت چه مقصد است گفت عباس بن ولید
ابن عبدالملک زمین مرا بزور گرفته عباس در مجلس نشسته بود خلیفه
بوی خطاب نمود که چه میگوئی گفت زمین را من امیر المؤمنین ولید
بن عبدالملک داده و حکم آن را من نوشته عمر گفت ای یهودی
چه میگوئی یهودی گفت من از تو حکم خدا را سوال نمودم عمر گفت
بی شک مناقشه حکم خدا بهتر است از کتاب ولید بن عبدالملک خلیفه
گفت ای عباس خیز و زمین یهودی را بده عباس آن زمین را رد
کرد بعد ازان عمر عبدالعزیز شروع کرد در اموالیکه خلیفه های بنی
امیه از مردم گرفته بودند به صاحبانش مسترد میکرد عمر پسر ولید بن
عبدالملک شنید که امیر المؤمنین اموال انعام خود را گرفته به بیت
المال تسلیم میکند بوی مکتوب نوشت که ای عمر عبدالعزیز برگذشته
گان عیب گرفتی و بخلاف رفتار شان سلوک نمودی و باد لاذشان
بدی کردی ازین قصه گرفتن اموال شان را نمودی ترک اموحد کردی
که صله رحم باشد قطع نمودی مالهای قریش و میراث شان را سپرد
بیت المال نمودی باخبر باش که ترا باین رد یه واگذار نمیشوند ترا
خواهند کشت والسلام چون امیر المؤمنین مکتوب عمر بن الولید را
خواند در جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از طرف بنده آل
عمر امیر المؤمنین بجانب عمر پسر ولید بعد الحمد والسلام اما بعد ای
عمر نوشته تو بمن رسید از مضمون آن اطلاع شدم اول از تو سوال
میکنم که تو پسر ولیدی چنانچه گمان میشود یا در تو بنانه بنت سکون
در بازار حمص گردیده بدکان ها سر زده داخل مسجد خداوند
داناست که چه کرد و نبان دیرا از مال غنیمت مسلمانان جزیره برای
پدر تو هدیه داد بتو حامله گردید پس به امت محمول و بدست ولد که تو باشی

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1114 of 1140

بعد ازان نشو نما یافتی تا چنین جبار و سرکش شدی که می پنداری از انچه ترا
و این بیت ترا محروم کردم از نال غنیمت خداوندی که حق ذی القربی
و مساکین و بیوه زنان است از جمله ظالمینم ظالم تر و ترک کننده تر
عهد الهی از من کیست که ترا بزرزنان گواه گیرد و سفاهتت بر لشکر
مسلمانان والی گردانید که برای خود برایشان حکم میکنی مقصد پدر تو در چنین
ولایت عیز از محبت پدر فرزندی چیزی نبود وای بر تو وای بر پدر تو
خصم های شما در قیامت چه قدر بسیار خواهد بود چه گونه پدر تو
از دست خصمان خود نجات خواهد یافت ظالم تر از من و تارک تر عهد
خداوند از من کیست که قره بن شریک اعرابی جای ابر مصر والی نموده
در لهو و لعب و شراب نوشی وی را مجاز فرمود و کیست که عالیه بربیدا
سهادر حمس حمص عرب مقرر کرده بگذارای بانه اگرد و حلقه شکم را
برچیده قناعت میکردی و غنیمت مسلمانان را با اهل آن رد میکردی
من برای تو فرغت یافته شما را بر عقل و هوش می نهادم همیشه حق را
ترک کردید بعد ازین امید ندارم که شما چنان باشید بلکه چنان
می بینم که کسی ترا لفر و شد و ثمن ترا بین یتیم ها و مساکین و بیوه زنان
بعوض حق شان تقسیم نماید زیرا هر یک در تو حق دارند والسلام
علینا و علی عباده الصالحین و لا ینال عهد الظالمین — عمر عبد العزیز
پیش از خلافت شخصی صاحب خیر و علم و صلاح و عبادت بود مگر در خوراک
و پوشاک خود بسیار متنعم چون خلافت را تولیت نمود تنعم را ترک
نموده و خشن پوشی اختیار کرد چنانچه پیش از خلافت نمیخورد مگر بهترین
طعام و نمی پوشید مگر بهترین جامه را چون حله بهزار دینار میخریدند
به برکرده پسند نمی کرد میگفت این درشت است چون جامه خوب
نرم آورده شدی بدست خود مساس کرد میگفت حیف که درشت
بعد از یکه ظریفه گردید خشن پوشی نمود چنانچه اگر جامه درشتی بوی
دست زده میگفت چه قدر خوب بود اگر نرم نمی بود سبب این از
پرسیده شد گفت مرا نفس شوقناکیست هر جامه را که دیدی به بهتر
آن مایل شدی چون ظریفه شدم نفس من شایق جنت است
این ها در نظرم هیچ است هیثم بن عدی گفته برای فاطمه زوجه عمر عبد العزیز

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1115 of 1140

کنیزی خوب صورتی بود عمر پیش از خلافت آن را دوست داشت از روی
خود خواهش کرد که آن کنیزک را بوی بدهد فاطمه از دادن کنیز امتناع نموده
بود چون خلیفه گردید فاطمه آن کنیز را به بهترین لباسی آراسته برای عمر
در نزد طلبیده برده بوی داد گفت این کنیز برای تست وقت خود را
بوی خوش دار بقول فاطمه مسرور گردیده آثار خوشوقتی بر روی او
ظاهر گردید چون با وی خلوت کرد کنیز را مایوس نمود از وی پرسید
پیش تر از که بودی و متصرف فاطمه از کجا آن جاریه گفت مولای
من در کوفه از طرف حجاج بن یوسف عامل بود حجاج مال در گرفت
من نیز در میان اموال او دختر کی صغیر بود م حجاج مرا بعبد الملک بن مروان
فرستاد وی مرا بدختر خود فاطمه بخشید گفت آن عامل چه شد گفت فوت
گردید گفت از وی پسر نماند گفت آری گفت حال او چیست گفت
به سختی گذران میکند عمر عبد العزیز به عامل خود نوشت که فلان بن فلان را
بطریق شتاب بفرست چون قدوم آورد گفت هر چه حجاج —
از پدر تو تاوان گرفته بود بردار تا مال خود را گرفت کنیزک را نزد امیر المومنین
بوی داده گفت اینک تو و کنیز تو شاید پدر تو وی را داد لی گردیده باشد
و بر تو حرام گردیده احتیاطا طی نکنی گفت این کنیز از تو باشد گفت
من بوی حاجت ندارم گفت وی را از من بخبر گفت از آن کسانیکه نفس خود را
از هوا باز دارد نیستم کنیز را آن جوان گرفته رفت کنیز گفت یا امیر المومنین
وجد و محبت تو با من کجا شد گفت همچنان بر حال خود است بلکه زیاده
تر گردیده گفته اند که محبت آن جاریه همیشه در دل عمر عبد العزیز شعله میزد
تا وفات کرد مسلمه بن عبد الملک بن مروان متنعم و خوش
گذرانی بود که هر روز هزار درهم خرج سفره داشت روزی
عمر عبد العزیز او را به ناشتا دعوت کرده طعام برای او مهیا نمودند
عمر عبد العزیز فرمود که طعام را معطل کرده عدس پخته را
مقدم کنند لکن آوردن عدس اهم تاخیر کردند تا اینکه
مسلمه را گرسنگی بسیار رسید عمر به خادم گفت وای ترا ابا سعید
گرسنگی صبر کرده نمیتواند هر چه دارید بیاورید عدس را
آوردند مسلمه از آن ها بسیار خورد تا میسر گردید بعد از آن طعام

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1116 of 1140

مهیا کرده را حاضر کردند عمر گفت یا اباسعید بخور گفت بس کردم عمر گفت
یا اباسعید طعا میکه دود انبک قیمت دارد تراکفایت میکند و تو روزی هزار
درهم بر اسفره خود خرج میکنی مسلمه توبه نموده عهد کرد که دو مرتبه بخیال
خود نکند مسلمه بن عبد الملک روزی بعیادت عمر عبد العزیز بمرض که در آن
فوت گردید داخل شد گفت یا امیر المؤمنین چرا وصیت نمیکنی گفت مال
کجاست که وصیت نمایم مسلمه گفت این صد هزار تو بخشیدم در آن وصیت
نمای عمر گفت وصیت دیگر هست گفت آن چیست یا امیر المؤمنین گفت اندرجا
گرفته بخیر روی نمای مسلمه کرده نموده گفت ای امیر المؤمنین لهای سنگین مرا نرم
گردی و در عاقبت مرد مان دوستی مرا اندختی و در زمره صالحین نام ما را بیاوگا
گذاشتی در روز قیامت مسلمه گفت که اولاد من از دو حال بیرون نیست
یا مرد متقی خواهد بود حق تعالی برای او مخرج از طرف خود میگرداند یا مرد
فرو رفته در معاصی خواهد بود من در اعصیت خدا ندهم قوت نمیدهم بزرگ
دیگر اگر اولاد من صالحین باشند فالله یتولی الصالحین و اگر غیر من
باشند من پشتیبان مجرمین نمیگردم چون موت گردید رحمه الله تعالی ترکه او
به هفده دینار رسید به پنج دینار کفن خریدند دو دینار موضع قبر او را
گرفتند یازده پسر از و مانده بود و ده دینار ترکه آن یازده را هم کردند به هر یک
از پسران او نه درهم صحیح رسید هشام بن عبد الملک نیز وفات کرد
از وی نیز یازده پسر ماند چون مال او را تقسیم کردند بهر یک پسر او
هزار هزار دینار رسید و قتی دیده شد که یکی از پسران عمر عبد العزیز
دیگر روز صد سوار تجهیز نموده یعنی همه را از خود سپه و یراق داد
و یکی از پسران هشام را دیده شد که سوال میکرد و مردمان بوی تصدق
میکردند سلیمان بن عبد الملک خوارج را بسیار میکشت و عمر بن
عبد العزیز به حبس شان رای داده تا هیکه توبه نمایند و از کشتن نهی مینمود
یکبار خارجی بحضور سلیمان آمده بوی گفته یا فاسق این الفاظ
سلیمان انگفته او بر آشفت گفت عمر عبد العزیز مرا از کشتن
خوارج منع میکرد حاضر نمایید و یرا حاضر کردند سلیمان گفت مقوله
خارجی را بشنو خارجی گفته خود را تکرار کرد سلیمان به عمر خطاب کرد
در باره این چه مصلحت می بینی عمر عبد العزیز سکوت کرد سلیمان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1117 of 1140

گفت ترا بخدا تعالی قسم میدهم که مرا برای خود خبر دهی عمر گفت ای من آنست
که تو نیز دشنام دهی چنانچه ترا دشنام داده سلیمان گفت دیگر چیزی
نیست گفت آری سلیمان بزدن گردن خارجی امر داد و برا کشتند
چون عمر عبد العزیز از نزد سلیمان بیرون شد خالد بن ریان کلان پاسبانان
(کوتوال) وبرا اتصادف کرده گفت ای عمر چگونه با امیر المومنین میگوئی
تو نیز و برا دشنام ده چنانچه ترا دشنام داده قسم بخدا ترسیدم که حالا
امیر المومنین میگوید گردن عمر را بزن گفت مسکردی اگر میگفت گفت بلی
قسم بخدا چون خلافت بعمر منوض شد خالد آمده بجای صاحب حرس
کوتوال ایستاده شد عمر گفت ای خالد شمشیر را بگذار بعد ازان گفت خدا
خالد را برضای تو خوار گرداند وی را ابدا ترفع مده بعد ازان بطرف
کلان های پاسبانان نظر کرده عمرو بن مهاجر انصاری را خواسته گفت
ای عمرو خداوند جل وعلا میداند که میان من و تو غیر از قرابت اسلام
چیزی نیست مگر شنیدم که تو تلاوت قرآن شریف را بسیار مینمائی
و دیدم ترا که در موضع نماز میگذاری بگمان اینکه غیر از خداوند کسی ترا
نه بیند و دیدم ترا که نماز را خوب ادا میکنی شمشیر بگیر و هر که مرا تو بینی
تمای حق تعالی بدعای عمر عبد العزیز چنان نام خالد بن ریان را از زبان
محو نمود که کس نمیداند که وی زنده یا مرده است یحیی بن یحیی فرمود
من شریفی که یکباره گی ذکر او محو و گمنام گردیده باشد مانند خالد
بن ریان ندیدم که مردمان میگفتند خالد بن ریان چه شد مرده است
یا زنده تا در گمنامی مرد وقتیکه عمر عبد العزیز خلیفه گردید میمون
بن مهران را گفت اعوان که بوی عماد نایم چگونه مرا میسر شود میمون
گفت یا امیر المومنین دل خود را باین امر مشغول مدار زیرا تو مانند
بازاری به بازار هر کالای که خرید داشته باشد مردم از اطراف
می آورند چون مردم از تو خیر خواهی شناختند همان نصح و خیر
خواهی را بتو تقدیم میکنند بهمین طور شد هر شب علماء و فقهاء را
در نزد خود جمع کرده از موت و قیامت مذاکره نمود میگریستند
گویا جنازه پیش روی شان بود و بود رضی الله عنه میگفت مرا
در امور غیر از مواقع قضاء خداوند از روی نیست و هرگز در هیچ حالت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1118 of 1140

از امور دنیا نبودم که غیر آن را اتمنا کرده باشم بوی خبر رسید که پسر او نگین یاقوت
درهم خریده که بوی مهر میکند امر بفرو ختن و تصدق به ثمن آن امر داد و فرمود
که چگونه درهم نگین خریده بروی نقش کند رحم الله امرا عرف نفسه
از او رائی نقل است که عمر عبد العزیز به همنشینان خود گفت هر کس خواهش
مصاحبت مرا دارد باید دارای پنج خصلت باشد برچیزی را از عدالت
که بر سیده ام دلالت نماید بر کار خیر من معاون شود حاجت کسی را
که قدرت رساندن ندارد بمن برساند احدی را در نزد من غیبت
نکند الا آنچه که از من و مردم تحمل نماید اکنون هرگاه چنان بود بیاید
والا از صحبت من به حرج خواهد افتاد و از دخل شدن بر من ضرر
خواهد دید زهری گفته علماء در نزد عمر عبد العزیز نشانند شاگردان بودند
میمون بن مهران گفت معلم العلماء فرمود عمر عبد العزیز را آمدم تا وی را
تعلیم کند از وی جدا نشدیم تا تعلیم گرفتیم از و چون از عدالت و انچه
شنیدی که با اهل امیه معامله کرد آنها شخصی را مقرر کردند که او را زهر داد
بوی گفتند خود را ادرک نامی گفت قسم بخدای ساعتی را که زهر داده
شدم می شناسم اگر مساس گوش من فرضا سبب شفای من باشد اجرا
نمیکنم شخصی که وی را زهر داده بود سوال نمود وی اقرار کرد گفت چه قدر
بتو دادند گفت هزار دینار گفت بیار شخص آورد گرفته تسلیم بیت المال
کرد گفت از پیش روی من دور شو آن را تعذیب نفرمود مردی
به نزد هشام بن عبد الملک آمده گفت یا امیر المؤمنین جد مرا عبد الملک
چیزی تلک بخشید ولید و سلیمان هم او را بر قرار داشت چون
خلافت به عمر عبد العزیز رحمة الله علیه رسید آن را از من کشید هشام
گفت مقوله خود را دوباره بگوی وی تکرار کرد همچنان عمر عبد العزیز
رحمه الله گفت هشام گفت ای مرد بخدا قسم که از تو عجیب مشاهده نمیکنم
کسیکه بر تو ملک بخشیده و سانیکه او را بر قرار داشتند ترحم یعنی
رحمه الله نمیگوئی و عمر عبد العزیز که ملک را از تو کشیده نمیگوئی انچه را
عمر کرده ما امضا نمودیم سفیان ثوری و امام شافعی و بسیاری از
ائمه گفته اند خلفا پنج نفر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر عبد العزیز
رضی الله عنهم چون سلیمان بن عبد الملک تعهد خلافت را بوی

تفویض

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1119 of 1140

تقویض کرد و عمر عبدالعزیز را بامود و برابر بیعت کرده نمود و بزور بیعت
گرفتند چون از بیعت فارغ شدند بر منبر بالا رفته گفت من به امر خلافت
بدون رای خود و مشوره مسلمانان مبتلا شدم انچه از بیعت من بر
رقبهٔ شماست خلع کردم برای خود دیگری را اختیار نمائید مسلمانان
بیکبار آواز کردند که یا امیر المومنین ترا به یمن و برکت بر خود اختیار
نموده در امر خود بتو رضا مندیم چون غلغله آواز مردم را شنید و رضایت
مردم را دانست حمد خدا جل جلاله و درود پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
بر زبان رانده گفت شمارا بتقوی خداوند وصیت مینمایم تا انیکه
این امت در پروردگار و پیغمبر و کتاب اختلاف نمی ورزند بلکه در هم
و دینار اختلاف میکنند قسم بخدا اگسی را به باطل چیزی نمیدهم و حق کسی را
منع نمیکنم بعد ازان آواز خود را بلند کرد تا همه مردم را شنوانیده
گفت ای مردمان کسیکه اطاعت خدا را نماید طاعت او واجب و کسیکه
خدا را نافرمانی کرد اطاعت او لازم نیست اگر من اطاعت خدا را نمودم مرا
اطاعت کنید و اگر نافرمانی کردم مرا برگردن شما حقی نیست بعد ازان
فرود آمده بسرای خود داخل شد — فاطمه بنت حسین بن علی بن ابیطالب
رضی الله عنهم چون عمر عبدالعزیز بسیار ترحم میگفت سبب آن پرسیده شد
گفت در زمانیکه امیر المومنین بود بروی داخل شدم غلامان حفص
که نزد او بود بیرون کرد تا انیکه در خانه غیر من و او کسی نبود بعد ازان
گفت قسم بخدا که بروی من اهل بیتی دوست تر بسوی من
از اهل بیت شما نیست تا انیکه از اهل بیت خود نیز
دوست تر دارم حاجتی نماند که او انکرده باشد — امام محمد باقر
بن زید العابدین رضی الله عنهما فرمود که عمر عبدالعزیز نجیب
بنی امیه و بروز قیامت امت واحده مبعوث می شود از
عساکر روایت شده گفت چون عمر عبدالعزیز خلیفه گردید
میگریست گفت یا فلان در خود می ترسم و غضم در دوستی
دنیا چگونه گفت دوست ندارم گفتم مترس که حق تعالی ترا
معاونت میکند در بعضی خطبه های خود میفرمود ایها الناس
کتابی بعد از قران و نبی بعد از محمد صلی الله علیه وسلم نیست من

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1120 of 1140

حکم کننده نیستم بلکه اجرا کننده احکام متبوع نیستم بلکه پیروم از مهدی
شما بهتر نیستم لکن من گمان بابه ترشما هایم مردی گریزنده از پادشاه
ظالم ظالم نیست و طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست
بعضی علماء تابعین گفته اند عمر عبد العزیز همان مهدی است که نبی
صلی الله علیه وسلم خبر داده که زمین را از عدل پر میکند لکن صحیح
که جمهور علماء بر انند انست که وی مهدیست از مهدیان زیرا مهدی
منتظر از اولاد فاطمه و با عیسی علیه السلام یکجا میشود و خروج
دجال در ایام او میباشد و این سخن از بزرگترین علامت های اوست
کسانیکه قایل به مهدی بودن عمر عبد العزیز شدند بکثرت مال و زهد مردمان
در دنیا بزمانه او استدلال کرده اند که این از علامات مهدیست معمر
بن راشد گفت عمر عبد العزیز بدو فات کرد تا آنکه مرد بمال بزرگ نزد ما
می آمد میگفت این مال را هر چه صلحت میدانید صرف کنید
مصرف نمی یافتیم تا آن مرد همراه مال خود باز میگشت مردمان را از غنی بی نیاز
کرده بود و گفتم گویند از جمله مهدی منتظر نیست اگرچه
بسیاری از علامات مهدی منتظر در زمانه او وقوع یافت عمر عبد العزیز
کثیر العبادت و زهد و خوف و گریه بود عطاء بن ابی رباح گفت مرا فاطمه
زوجه عمر عبد العزیز حدیث کرد که بر عمر داخل شدم دیدم بر مصلای خود سر بزانو زده
نهاده اشک بر رخساره او سیلان میکرد گفتم یا امیر المومنین آیا چیزی
حادث شده گفت من امر امت محمد صلی الله علیه وسلم سیاه
و سرخ آن را بگردن گرفتم در فکر گرسنه و مریض افتاده
و برهنه محنت کش و مظلوم بی کس و غریب اسیر
و پیر کلان سال و شخصی عیال مند بسیار و کم
مال و مانند این در اقطار زمین و اطراف شهرها فکر کردم
و دانستم که حق تعالی مرا از ایشان می پرسد بروز قیامت ترسیدم
که برای من حجت ثابت نشود ازان جهت مرا گریه آمد عطا خراسانی
گفت عمر عبد العزیز غلام خود را امر کرد که چیزی آب برای او گرم کنند
رفت آفتابه آبی در مطبخ بیت المال گرم نمود چون دانست
غلام را امر نمود که یک درهم هیزم خریده بتسلیم بیت المال کند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1121 of 1140

مردی از اهل بیت او سیب خوش مزه و خوشبوی نزد او هدیه آورد
عمر گفت چه قدر خوشبوی دینکوستای غلام بگیر بمسی که آورده
پس بده دیگری که هدیه تو در نزد ما موقع محبت واقع گردید عمر و بن
مهاجر دران مجلس بود گفت یا امیر المؤمنین مرد پیر عجم و از اهل بیت
تست و تبور سیده که آنحضرت هدیه را قبول کرده میخورد عمر گفت وای
بر تو هدیه عهد آنحضرت هدیه بود حالا رشوت ست بگول میگوید
اگر قسم خورم که زاهد تر و خوفناک تر برای خدا از عمر عبد العزیز ندیدم
هر آینه صادق قسم اسعید بن ابی عروبه گفت چون عمر عبد العزیز یاد موت
کردی مضطرب میشد بنو مروان روزی جمعیت نموده به عبد الملک
پسر عمر عبد العزیز گفتند به پدر خود دیگری پیشتر از تو خلفا برای ما چیزی
میدادند و موقع حقوق ما را می شناختند پدر تو از انچه در دست است
ما را محروم ساخته برد رخود آمده او را خبر داد گفت برای ایشان بگوی
انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم یعنی من میترسم
اگر نافرمانی پروردگار خود را نمایم از عذاب روز بزرگ ارطات بن
منذر گفت به عمر گفتند بر طعام و شراب خود حارسی مقرر نمای عمر
گفت خداوندا اگر میدانی که من بغیر از روز قیامت میترسم
از خوف ایمن بگردان عامل خراسان بوی نوشت که اهل خراسان
رعیتی شان خوب نیست غیر از شمشیر و دره بدیگر چیزی اصلاح نمی
شوند اگر امیر اجازه دهد عمر بوی نوشت اما بعد نوشته بودی
که اهل خراسان رعیتی شان خوب نیست آنها را اصلاح نمیکند
مگر شمشیر و دره دروغ گفتی رعیت را عدالت و امور حق باصلاح
میدارد با ایشان بعدل و حق رفتار نمای والسلام و بود
رضی الله عنه چون سخنی را بر کاتب خود املا نمودی که کتابت
کند میگفت اللهم انی اعوذ بك من شر لساني یک مرتبه گریه
شدیدی نمود که فاطمه زوجه او با تمام اهل سرای بگریه در آمدند
اما کسی سبب گریه را نمی دانست چون از گریه خاموش شدند
فاطمه گفت پدرم خدای تو یا امیر المؤمنین سبب گریه چیست
گفت یاد مرگ آمد و قومیکه از حضور خداوند باز گردیده دو فرقه شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1122 of 1140

فرقه بطرف بهشت و فرقه بطرف دوزخ میروند بیحد گفته فریاد نمود
بیهوش شد و وقتی کفی از خرما را گرفته به سلمه بن عبد الملک گفت
آب بالای خرما خوب است گفت آری گفت آیا می بینی که مردی
کف خرما تناول نموده آب بران بیاشامد تا شام او را کفایت
کند گفت آری گفت بچه سبب داخل دوزخ شود سلمه گفت بر
مراجعین موعظه بموقع نیقاد پسر سلیمان بن عبد الملک نزد مراجم
که غلام و حاجب عمر عبد العزیز بود آمده گفت مرا با امیر المؤمنین
حاجت است اگر برای من اجازه بخواهی حاجب اجازه خاست پسر
سلیمان بر عمر رو داخل شده گفت یا امیر المؤمنین ملک خراز
من گرفتی بمن رد نمای عمر گفت معاذ الله ملکی را که در اسلام
گردانیده ام پس رد نمایم پسر سلیمان نوشته از آستین خود
گفت این کتاب من عمر رضی الله عنه آن نوشته را خواند گفت
پیشتر از تو این ملک از که بود گفت از فاسق بن حجاج عمر
رضی الله عنه گفت آن بد عوا کردن از تو حقدار تر است گفت
این از بیت المال مسلمانان بود گفت پس مسلمانان نزدیکتر
نه تو کتاب مرا پس بده گفت عنید هم اگر این نوشته را نمی اوردی
ترا مسئول نمیداشتم هرگاه آوردی ترا که طلب باطل می
کفی چنین واگذاری شوم ابن سلیمان بمریه شد مراجم گفت یا
امیر المؤمنین این پسر سلیمان ست که بادی چنین رفتار
میکنی گفت ای مراجم از نفس خود مجادله میکنم من برادر مانند
پدر خود شفیقم وی رو به سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما نوشته کرد اگر چیزی از خصائل عمر بن الخطاب
را سحریر نموده بمن بفرست سالم بجواب او نوشت که عمر بن
الخطاب و غیر زمانه تو بود بزمانه ابو بکر که ساعد و معین دولت
بر اسورحق اگر تو بزمانه خود مانندی که عمر رضی الله تعالی عنه
در زمانه عمل می کرد تعمیل داری تو از عمر بن الخطاب
فاضل تری گفت دفعه غلام خود را فرستاد که برای
او چیزی بخرد گفت بریان کند غلام به شتاب بریان کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1123 of 1140

آورد عمر رحمہ اللہ تعالیٰ گفت چہ قدر بزودی آوردی گفت بمطبخ
بیت المال بسیار کردم در آن وقت عمر عبد العزیز مسلمانان
را از مطبخ بیت المال دو وقته طعام میداد گفت ای پسر
من این گوشت نصیب تو بوده نه از من عمر عبد العزیز را لجه بود
که در ان پیراهن موئی و زنجیر بود و بدخل خانه او خانه بود که
در آن جا نماز میگذارد کسی اجازه دخول نداشت چون
آخر شب شدی در آن خانه داخل شده آن لجه را گشاده پیراهن
موئی را پوشیده زنجیر را بگردن انداخته تمام شب را نماز خواند
می گریست تا صبح طلوع میکرد بعد ازان پوشیده به بچه می
بست امام غزالی در کتاب احیاء العلوم خود فرموده کنیزک عمر
عبد العزیز روزی بر وی داخل گردید ما بروی سلام کرد
بعد ازان برخاسته به مسجدی که در خانه خود داشت دو
رکعت نماز ادا کرده او را خواب گرفت در خواب اندی درنگ
کرده بیدار شد گفت یا امیر المؤمنین عجب خوابی دیدم امیر
گفت چه دیدی گفت آتش دوزخ را که بر اهل خود جوش
و خروش میکند دیدم که پل صراط بر منتهی او گذاشته شده
امیر گفت بگوی گفت دیدم که عبد الملک بن مروان را آوردند بر
صراط روان گردید اندک انگذشت از صراط بدوزخ میل کرد
عمر عبد العزیز گفت بگوی گفت بعد ازان سلیمان بن عبد الملک
را آوردند وی نیز بر صراط مرور کرده نتوانست بجهنم افتاد
گفت بگوی گفت بعد ازان ترا آوردند عمر فریاد زده بیهوش افتاد
آن کنیزک بطرف او برخاسته بگوش او میگفت یا امیر المؤمنین
والله ترا دیدم که بسلامت گذشتی همواره آن پیر ست ندا
میکرد و امیر المؤمنین فریاد میزد و پای خود را بر زمین میکوفت
عمر عبد العزیز عدی بن ارطاة را که در بصره والی نموده بود
و میخواست او را معزول کند بوی نوشت اما بعد مرا بجامه
سیاه و رها کردن طرف آن را پس پشت خود و مجالست نمودن
با قراء فریب دادی و خیر را برای من ظاهر نموده گمان مرا در باره

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1124 of 1140

خود نیک گردانیدی حقیقتاً بر آنچه از من میپوشیدی حق تعالی
مرا مطلع گردانید والسلام فضیل بن عیاض گفت بعضی از عمال
عمر عبد العزیز از مشقت عمل خود بوی شکوه نمودند عمر بوی نوشت
که ای برادر بیدار خوابی اهل دوزخ را در دوزخ و خلود ابدی را
رایاد آر و از اینکه از نزد خداوند بر ذمهٔ تو چیزی بگردد و لازم شود
و خاتمهٔ کار تو به نا امیدی کشد خائف باش چون عامل
مکتوب را خواند عاملی خود را واگذارشده زمین را نوردیده تا بر
عمر مقدوم آورد گفت چه کار بامدنت باعث شد گفت بمکتوب
خود دل مرا کشیدی ابداً بولایت عودت نمی کنم تا اینکه به
خدای عزوجل ملاقات نمایم چون عمر عبد العزیز خلیفه گردید
سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رض و محمد بن کعب رض در حالیکه
امیر غمگین و محزون بود داخل شدند یکی از آن دو نفر گفت
گفت مرا پند دهید یکی گفت یا امیر المؤمنین حق تعالی کسی
را بر تو فوقیت نداده بخود در ضامده که یکی از مخلوق خدا از تو مطیع
تر باشد و یا بشکر از تو اولی تر عمر چنان گریست که بیهوش
شد چون بهوش آمد گفت بگوی یا ابا خالد رضا نیستم که
فوق من باشد قسم بخدا که از دی بجمال ترسم و حذر دارم و
بجمال امیدوار کی امیدوار و بجمال دوستی محبت و بجمال
شکر گذاری شاکر و بجمال سپاس گذاری حامد این همه
فوق الطاقهٔ من است و هر آینه در عدل و نصفت و زهد
در دنیا و رغبت در آخرت و دوام آن را تا بخداوند ملحق شوم —
کوشش نمودم تا بهر راه بخدا یا بندگان بخدا و با فائز
رستگار شوم بعد ازان گریه کرد تا وی را غشی آمد دیگری
گفت یا امیر المؤمنین مردمان را سه قسم گردان کلانان را به
منزلهٔ پدر و میانه را بمنزلهٔ برادر و خوردان را به منزلهٔ فرزند
بدان بر پدر خود نیکی و بر برادر صله و بر فرزند مهربانی کن زیاد
مولی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت یا امیر المؤمنین
مرا از حال شخصی که یکدشمن شدید الخصومه داشته باشد خبر کن گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1125 of 1140

حال او بدست گفت اگر دو باشد گفت بدتر ست گفت اگر سه
باشد گفت درین زمان عیش او گوارا نخواهد بود گفت قسم بخدا
ای امیر المؤمنین کسی از امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم
نیست مگر خصم تست عمر عبد العزیز چنان گریست که از گفتن خود
پشیمان شدم ازانی نعیم روایت ست که گفت عمر عبد العزیز
را در جائی نشسته دیدم گفتم ترا چه اینجا نشانده گفت انتظار جامه
های خود دارم که شسته شود پوشیده به منبر برآیم گفتم چیست
آن جامه ها گفت پیراهن وازار وردائی که قیمت همه چهار ده
درهم ست اسماعیل بن عیاش گفت از عمرو بن مهاجر پرسیدم
که عمر عبد العزیز در خانه چه می پوشید گفت جبهٔ سیاه اسبرداز
میفرمود رضی اللہ عنہ چیزی را از دنیا ترک نکردم مگر افضل
آنرا در دل خود یافتم که آن زهد و نعمت دینی باشد احمد
بن ابی الحواری گفت ابا سلیمان دارانی و ابا صفوان راشنیدم
که در عمر عبد العزیز و اویس قرنی مناظره داشتند ابو سلیمان
گفت عمر عبد العزیز از اویس قرنی زاهد تر بود ابا صفوان گفت
چرا گفت عمر عبد العزیز دنیا را مالک گردیده در آن زهد نمود
ابا صفوان گفت اگر اویس قرنی مالک میگردید
مانند عمر عبد العزیز زهد میکرد ابو سلیمان گفت امتحان
کرده را بدون تجربه شده نمردان عمر عبد العزیز دنیا بدست او جاری
شده زهد نموده از دنیا اعراض کرد اویس قرنی دنیا با و اقبال
نکرد معلوم نشد که اگر دنیا بوی روی می آورد زهد می نمود یا نه
شخصی که دنیا بوی روی آورده و در دل او موقع ندارد افضل است
از کسی که دنیا بدست او نیامده اگرچه در دل او موقع نداشته باشد
در زینهٔ سرای عمر عبد العزیز خشت متحرک بود که در وقت صعود نمودن
و فرود آمدن عمر می لرزید غلام وی آن خشت را بگل محکم کرد چون
عمر بزینه بالا رفت آن خشت را ندیده گفت آن خشت متحرک
چه شد گفت دیدم که در وقت بالا رفتن و پایان آمدن متوحش
میشدی آنرا بگل محکم کردم گفت آنرا بقرار سابق از متوحش

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1126 of 1140

بکن زیرا من در زمان خلافت خود بخداوند عهد کردم که تا خلیفه باشم
خشت بر خشت نگذارم نه پخته و نه خام و میسر شود که مراد را امور آزادی
نیست مگر موقع قضای الٰهی یعنی مگر آنچه را خداوند بر من مقدر کرده به
روایت دیگر اینکه بهیچ حالتی نیستم که غیر آن در نظرم پسند آید از
دعای وی این بود اللهم انی اطیعك فی احب الاشیاء عندك
وهو التوحید واعصیك فی ابغض الاشیاء عندك وهو الشرك
فاغفر لی ما بینهما یعنی بارخدایا ترا در دوست ترین اشیاء نزد تو که
توحید باشد اطاعت نموده و در دشمن ترین اشیاء که شرک است نافرمانی
نکردم مابین این دو را ببخشای و مرا با آن بیامرز از کلام اوست که
ذکر خدای عزوجل بزرگ و فکر در نعمت های خداوند افضل عبادت
است از دعای وی این بود که خداوندا کسی را که اصلاح امت محمد
صلی اللہ علیه وسلم مربوط بآن باشد باصلاح آر و کسی را که هلاک امت
آنحضرت بهلاک وی باشد هلاک نمائی باحجاج ظالم بغض بسیار
داشت و میگفت بر چیزی از حجاج حسد نبردم مگر بانیکه قرآن و اهل
آن را دوست داشت و در وقت وفات خود گفت خداوند المرا بیامرز
زیرا بنده گان تو گمان میدارند که مرا نمی آمرزی چون عمر عبد العزیز را
را موت حاضر شد گفت مرا بنشانید و برانشاندند گفت بارخدایا امر ترا
تقصیر و نهی ترا عصیان نمودم ولاکن لا اله الا الله بعد ازان سر خود
را بالا کرده نظر تیز نمود گفتند چرا به شدت نظر مینمائی گفت مردمانی مشاهده
میکنم از جنس انس و جن نیستند بعد ازان گفت تلك الدار الاخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا بعد ازان گفت
لا اله الا الله لمثل هذا فلیعمل العاملون یوسف بن ماك گفت
خاك را بر روی عمر عبد العزیز برابر میکردیم ناگاه رقعه افتاده که بران نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم امان من الله تعالی لعمر بن عبد العزیز وبنیه
روایت است که مردی در شام شهید شده هر جمعه در خواب می آمد همراه پدر خود تا سه
میزدیک جمعه غائب شده نیامد بعد ازان در جمعه دیگر بخواب او در آمده گفت
ای پسرک من از من تاخیر نمودی تا تلف تو بر من بسختی گذشت گفت ای پدر
دران جمعه شهدا را مامور شدند که عمر عبد العزیز را پیش باز نمایند من هم ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1127 of 1140

رفته او را ملاقات کردیم ازین سبب از خدمتت دور ماندم وفات او
در سنه ۱۰۱ یکصد و یک از هجرت و عمر او سی و نه سال و چند ماه مدت خلافت
دو سال و پنج ماه بود رضی الله عنه مؤلف کتاب گفته مناقب وی بسیار
است تنها رساله در اوصاف او تالیف نمودم سابقا در مناقب سلطان صلاح
الدین ایوبی تذکار یافت که وی زاهد و میانه رو بود در دنیا چون وفات
کرد غیر از چهل و هفت درهم و یک دینار از و چیزی نماند و هفده اولاد نر و ماده
از و باقی ماند و هم در مناقب سلطان نور الدین محمود بن زنگی ذکر شد که وی
میگفت بیت المال اموال مسلمانان است و من خازن ایشانم خیانت نمیکنم
و زوجه او کم نفقه شد از بیت المال نداد از سه دکان که داشت از مال
خود خریده بود بوی داد از تمام این ها دانسته شد که ملاک و موقوف علیه تعلم
کار ها عدل در بیت المال و میانه روی است خلفاء راشدین و سلطان
نور الدین و سلطان صلاح الدین هر چه را فتح کردند و حق تعالی ایشان را
انهین بنده گان قادر ساخت همه بذریعه زهد و اقتصاد در دنیا و عدل در
بیت المال بود علامه قطبی در تاریخ خود گفته که چون حق تعالی باهل زمین
فضل و احسان را اراده نمود و ظهور عدل و فضل را برای تکریم و اجلال
شان مقدر کرد و بالفاظ ظلم و فتنه ها و رفع مواد فساد و محنت ها و تاکید دین
اسلام و تقویت اهل سنت سنیه که بر طریق روش سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم
متمسکند و برپا کردن شرع شریف بر رغم ملحدان حکم فرمود در افق خلافت عظمی
آفتاب ایالت عثمانی را طالع و از ادوج آسمان سلطنت کبرای کمال سعادت خاقانی
را ساطع گردانید که ایشان را بر سریر ملک نشانده اعظم ممالک اسلام را به
تصرف شان آورده و بر دست آنها مملکت های بزرگ را مفتوح و بذریعه
شان امن و امان را بر عالم نشر ساخت لازالت دولتهم باقیة الی آخر
الزمان کما علمت تمام شد در مناقب شان از محاسن صفات و زهد و عدل و
جهاد و فضلهای خیرات اشعار ذکر نموده که عقول از ان بحیرت می افتد بسیاری
از انها در ین کتاب پیش گذشت کسیکه در سیرت ملوک و سلاطینی که بعد از خلفاء راشدین
بودند تامل نماید برای وی کمال یقین حاصل میشود که بهترین دولتهای اسلامیه
میان عالمها بعد از نبی صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین رضی الله عنهم دولت
عثمانیه است زیرا ایشان متصف بصفاتی بودند که بیشتر از دول اسلام بدان متصف

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1128 of 1140

نبودند و جامع فضائل بودند که غیر ایشان بمرور لیالی و ایام ندیدند از ان
جمله اینکه برای شان فتوحات واسعه و غزوات مشهوره ست چنانکه دایرهٔ
اسلام بفتوحات شان وسعت و علم و امن و امان میان مردمان انتشار
یافت دیگر اینکه عقائد شان صحیح مطابق عقیدهٔ اهل السنة و جماعة که در ان
مبتدع و خارج از طاعت نیست دیگر اینکه ناصر مذهب اهل سنة و قائم به
شعائر دینند در تمام شهرهای اسلامی خصوص در حرمین الشریفین که سر چشمهٔ دین
و اساس آن و مطلع نور و چراغ دین ست زیرا با اهل حرمین وظائفی که
بآن قوام دین ست مؤلف نموده اند و مظهر شعائر ائمه اربعه که مذاهب
اهل سنت و جماعت بایشان منحصر ست میباشند برای اشخاصیکه قائم بوظائف
دینند مرتبها و انعامهای بسیار از اصناف نقدی هائیکه باعث کثرت خیرات
ست و همچنین برای اشراف و سادات و علماء و صلحاء ابرار انچه را که کفایت
کند مقرر و مرتب نمودند که بدان معیشت نمایند تمامی را بر قیام عبادت
و اشتغال بعلوم نافعه معاونت کردند و آنها با دای شکر خداوند ودعا
های خیریه در مساجد و جامع قیام نمودند از محاسن جلیله و مناقب اثیلهٔ شان
شان اینست که کفرهٔ فجار و مبتدعهٔ اشرار را بذریعهٔ عساکر و خزائن خود در اقطار
زمین دفع نموده راه حجاج و زوار و تجار و مسافرین را امن کرده غایت
کوشش خود را در نصرت اسلام و نگهداری دین مبذول داشتند پس بر
مسلمانان واجب ست که در تشیید دولت و تثبیت قواعد سلطنت شان
سعی و بذل دوام توفیق و نصرتیکه بآن تائید مملکت شان باشد دعا نمایند و
چنان بگویند اللهم وفقهم لکل خیر وادفع عنهم کل مکروه وضیر و
وفق سائر الوزراء والامراء والقضات والعلماء والعمال وانصرة
الدین وحق تعالی بر این عصر حمید اسطار رشتهٔ مروارید یکتای دولت عثمانیه
بوجود شخصی ازان منت نهاد که بذکر او در حرمین الشریفین منبرها و مناره ها
مشرف شده و مساجد آن را تعمیر نموده تا اینکه مصداق قوله تعالی
انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر گردید السلطان
الاعظم والخاقان الاکرم الافخم خیر خلفاء الرحمن اشرف
سلف آل عثمان السلطان ابن السلطان ابن السلطان الملاذ
المنصور المظفر المعان السلطان الغازی عبد الحمید خان

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1129 of 1140

ابن المرحوم مبرور سلطان الغازی عبد المجید خان ضاعف الله
السلطنة بمزيد وفاض عليه من فضله ومجوده واد امره له
النصر والتمكين [illegible] الامين كه از حين ولايت تا
[illegible] وكارفرمائي [illegible] است كه زبان بيان از وصف
آن عاجز است [illegible] تعمير نمود باطن آن عمارت را
بسنگهای مرمر بطريق منظم [illegible] العام عيشار بر مبارزين
آن بذل نموده كه بدل آنرا در دنيا [illegible] آن عمارت در سنه ۱۲۹۹
هزار و دويست و نود و نه از هجرت سيد البشر صلی الله عليه وسلم بود و از آنجا
خيرات جليله از صدور امر داشت بوضع مطبعه در مكه مشرفه برای طبع كتب علوم
تا اينكه انتشار علوم در موضع هبط وحی كه مرجع خصوص و عموم است بسيار شود
تا باين سبب ثواب نشر علوم و تاييد قواعد دين كه هر دو از فروض عين اسباب
تاييد و تمكين است برای او حاصل شود اساس مطبعه مذكور سنه ۱۳۰۰
هجری بوده وزير معظم و مشير مفخم دولت لو السيد عثمان نوری پاشا والی
ولايت حجاز و شيخ حرم محترم اتفاق امر او را نموده و بوضع آن قائم گرديده
كمال اجتهاد و سعی را در آن بلند دل فرمود تا اينكه كامل و مسلمان ابو السعود
مشهور گرديد لازال فعله مبرورا و سعيه مشكورا شويكی زاده سيد
عبد الغنی افندی دمشقی بمديريت آن مطبعه مذكوره قيام نموده مردمان
از تمام مواضع برای طبع كتب علوم درين مطبعه رجوع نموده كه در آن زبان
عربی و تركی و هجادی كتابها طبع ميگردد به اين سبب بر جميع مطبع
فائق آمده از خداوند ندود ايم اين سلطنت سنيه و توفيق آن بهر خصلت
مرضيه مسئلت مينمايم و زيادت توفيق را بر دوام زمان استدعا مينمايم
تا اهل ملت بذريعه اين دولت به اعلی مقامات استقامت و
احسان نائل گردند و آنچه از سيدنا ابی بكر رضی الله تعالی عنه پيش كلام
سيد كه لا يصلح آخر هذه الامة الا بما صلح به اولها
به سبب اين دولت محقق شود از حضرت الهی برای جميع مسلمانان توفيق
و اعانه و اخلاص و قبول و خوبی خاتمه را به جاه سيدنا محمد صلی الله عليه
آله و اصحابه الكرام سؤال ميكنم و سلام على المرسلين و الحمد
لله رب العالمين اتمام فتوحات اسلاميه يوم سه شنبه [illegible]

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1130 of 1140

محرم الحرام سنه ۱۳۰۳ از هجرت النبی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم
تمت بعون الله وتوفیقه ترجمهٔ جلد ثانی فتوحات اسلامیه مسمی بتواریخ اسلام
یوم چهارشنبه غرهٔ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۴۹ قمری مطابق اول
برج میزان سنه ۱۳۰۹ شمسی وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
واصحابه اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین

الطبع

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد بتائید
عنایات ایزدی وتوفیق الطاف خداوندی بطبع جلد ثانی تاریخ فتوحات
اسلامی در دورهٔ درخشندهٔ فرمانفرمائی اعلیحضرت امجد اشرف محمد نادرشاه
غازی بحسن توجهات جناب جلالتمآب عبد الرحیم خان نائب سالار وکیل
نائب الحکومهٔ هرات کامیاب آمده ونواسیم آنرا بسایهٔ طبع ونشر این مجلد
دیباچهٔ سجدیدی سرگذشته های عالم اسلام خدمتی بارباب اتقان
وهدیهٔ باصحاب علم وعرفان تقدیم داشته وبرای افغانستان وافغانیان
از عصر درخشان نادری که دورهٔ طلوع سعادت وبختیاری ماست یادگاری
گذاشتیم تاریخ طبع کتاب بمناسبت تصادف ووقوع بعصر اعلیحضرت شهریاری
فتوحات اسلامیه نادری گذاشته شد بترجمهٔ علماء کرام هرات و
وتصحیح اذل فضائل اگاهان آخندزاده ملا عبد الغفور خان سلجوقی وحاجی ملا
محمد صدیق خان وحاجی ملا تاج محمد خان تحت نظارت فرزند ارشد نائب سالار
موصوف آقای عبد السلیم جان وباهتمام آخندزاده ملا فخر الدین خان
سلجوقی مدیر مطبعه وتصحیح ثانی حاجی ملا تاج محمد خان در مطبعه تعلم بریک خیابان
آخندزاده ملا سید محمد خان وآخندزاده ملا محمد امان وآخندزاده ملا عبد
الفتاح خان سلجوقی کاتبان مطبعه ومیرزاده دین محمد خان مرتب وعزیز الله
معاون مرتب وخلیفه غلام حسین هراتی استاد طبع ومحمد رحیم معاون
صورت انتظام وسمت اختتام پذیرفت دانایان اگر زلتی در ترتیب
کلام یابند وسخن پژوهان اگر لغزشی در ترکیب کلمات بینند
بقلم اصلاح تصحیح خواهند فرمود العذر عند کرام الناس مقبول

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1131 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	اسم مؤلف	دجلان	دحلان
۱	۸	نظارت	نظارت
۲	۲	دجال	ودجال
۶	۹	پادشاها	پادشاهان
۶	۳۴	نیمت	قیمت
″	۳۳	دزبه	دزیه
۷	۱۴	جاشد	باشد
″	″	حین	همین
″	۱۵	سیرت ر	سیرت را
″	۱۶	تخلت	تخلف
″	۲۴	ارسحال	ازسحال
۱۰	″	فزاعت	فزاعت
۱۱	۲	تیر	تیز
″	۹	.بی سرتی	بی سیرتی
″	۲۸	ادزبایجان	ادربایجان
۱۴	۲	اویل	اوایل
۱۵	۲۶	قبصه	قبضه
۱۶	۲	ادم	مردم
″	۲۶	که براسده	که برآینده
″	۲۷	برآخود در شهرستا	برآخود در شهرستا
″	۲۸	پنبان	پنهان
۱۰	۲۹	بتار	بتاتار
۲۹	۲۶	جاری	طاری
۳۲	۱۷	ماه	آمدند
۳۳	۱۶	دیزل	ویذل
″	۲۵	ایشان کاهای	ایشان کارهای
۳۵	۱۹	رادالله شرفا	زادالله شرفا
۳۶	۳	برلزه	بزل زله
″	۴	شه	شهر
۳۶	۸	نموده	نموده
″	۴	به لرزه دادرد	درادرد
″	″	تو نموده	توبه نموده
۳۹	۹	فرداب	فردای

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۱۵	دل زه	زلزله
۳۹	۷	گذار	گذار
۴۴	۲۴	مرض صرع	مرض صرع
″	″	طلا	طلا
″	۲۶	لاکو	هلاکو
۴۵	۵	اسلامی چشم	اسلامی چشم
۴۷	۶	کیعاخان	کیقاخان
۴۸	۲	نمیدانست	نمیدانست
″	۱۲	پیرس	ببرس
″	۲۶	اسم احمد	اسم ان احمد
۴۹	۱۲	الطاهر	الظاهر
۵۰	۱	ابقاخان	ایغاخان
″	۸	گتخاتو	گتخاتو
″	۱۸	صرحاب	صرصای
۵۱	۱۹	انامه	اقامه
″	۲۸	شش و پنج	شش صد
۵۴	۱۰	مفروض	مفرواس
۵۶	۱۶	که ازهمه	که آب ازهمه
۵۷	۱۲	گرفته	رسید
۵۸	۱۹	مسلمان	مسلمانان
″	۲۰	گذاشت	گذاشتند
″	″	مسلمانان	مسلمانان را
۶۲	۱	بروزدی	بروزدی
″	۱۷	وان ها	وآن ها را
۶۳	۲	شدند	نمودند
″	۸	نصارا	نصارا را
″	″	پرده	برده
۶۴	″	سوخت	سوخته
″	۲۳	محمه	خیمه
″	۲۵	جلب	سلب
۶۵	۹	باشکرگاه	بلشکرگاه
″	۲۵	همین فزیاد	همینکه فریاد
۶۶	۱۹	منعسم	منضم

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1132 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۶	۲۱	ملعا	ملعا
۶۷	۵	داخت	درساخت
〃	۲۳	عللان	عجلان
۶۸	۵	مینایند	مینماید
〃	۵	تصمم	تصمیم
〃	۱۱	اجابت	اصابت
۷۰	۶	توشه	راحله
〃	۹	کند سلطان	کند خبر سلطان
〃	۱۰	این مسئله اهمو	این مسئله عمی
〃	۲۷	کرام	الکرام
۷۱	۱۷	نداند	ندانند
〃	۲۶	دمد	دمد
۷۲	۵	دادید	بدارید
۷۳	۱۹	سبنی	بهمنی
〃	۲۴	دیولدها	دیوارها
〃	۲۵	برسد	بزنند
〃	۲۶	ومرواش	دم داش
۷۵	۸	تعلقه	بقلعه
〃	۱۳	افتفاض	اقتضاض
〃	۲۰	بدر	بدم
۷۷	۲۱	صیغی	صیفی
۸۱	۱	بالغ شد	بالغ میشد
〃	۱۴	بال	مال
〃	۲۲	جیول	جبال
۸۲	۵	نمود	نمودند
۸۵	۱۸	ماعوصه	ماعوضه
〃	۱۶	قبرس دراز	قبرس گرفتار
〃	۲۸	عشکری	عسکری
۸۷	۲۴	اسیر	سیر
۸۸	۳	اوقاق	اوقاف
〃	۵	ازطغرل	ارطغرل
〃	۱	تبع	تبع
〃	۱۰	وند	وفد
〃	۱۳	امن	این
۱۰۲	۲۵	معزور	معذور

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۲	۲۸	لبن است	این است
۱۰۷	۱۶	انراز	آنرا از
۱۰۷	۱۷	جاثت ها لفر	جاثت های کفر
۱۰۸	۷	مفتوح خواهد	مفتوح خواهد شد
۱۰۹	۹	سنه	درسنه
〃	〃	بفرای	بفرای
〃	۱۱	مالای	مالک
〃	۱۴	بجنگ	بجنگ
〃	۱۷	مسیحیان بدشت	مسیحیان را
〃	〃	پادری	پادری
〃	۲۲	دلاتن	اتن
〃	۲۶	سینوب	سینوب
۱۱۰	۵	بنی عسال	بنی عثمان
〃	۹	ازین دیار	باین دیار
〃	۱۶	پسرد	سپرد
۱۱۱	۳	ان ها	ان ها را
〃	۲۸	مرد	فرد
۱۱۲	۱	نقشه	نقشه
〃	۷	بالولوبا	بدولوبا
〃	۱۴	حکومت	ثابت
〃	〃	دجله	دجله
۱۱۳	۱۸	بای	برای
〃	۲۸	ست	گرد
۱۱۴	۳	بلی باشا	علی پاشاه
〃	۲۴	سپران	بپسران
۱۱۴	۱۵	ادات	ادات
۱۱۵	۶	سیاف	سخاف
۱۱۷	۵	چرا	چرا از
۱۱۸	۷	وصی	وصیتی
۱۲۰	۵	مخالف	نخالف
〃	۶	رض	زحف
۱۲۳	۱۳	بطرتین	بطرف
۱۲۴	۵	مجل	محل
۱۲۵	۲۰	ازدب	اردب
۱۲۸	۱۹	سنه	درسنه

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1133 of 1140

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۱۰	عثمان ری	عثمان نوری پاشا	۱۶۲	۷	ماع محمد خان	پاچ محمد خان
۱۳۰	۱۴	آمور	امور	۱۶۳	۱۹	کارزا	کارزار
۱۳۱	۲۲	خداند	خداوند	۱۶۴	۲	ربیع الاول	ربیع الاول بود
۱۳۲	۱۲	درمصر	دمصر	〃	۱۲	چند نفر	صد نفر
۱۳۴	۵	اوما	روما	〃	〃	اسیران	امیران
۱۳۴	۶	ستر کان	شرکان	〃	۱۳	بسیر رسید	میرسید
〃	۷	الونا پارته	بوناپارته	〃	۲۸	حافظ یوسنه	محافظ می بود
〃	۱۳	کمرح	یفرح	۱۶۵	۱۱	ابرا نمود	ابراز فتح نمود
۱۳۶	۲	دراول	دلال	〃	〃	تانیسره	تامیسره
۱۳۹	۹	ربیع الاول	ربیع الاحز	〃	۱۴	بدون	بدان
۱۴۰	۲	تصودان	قپودان	۱۶۶	۴	مشارله	متارکه
〃	۱۶	پاسپاه	پاسپاه	۱۶۹	۲	وتایم	تایم مقام
〃	۲۷	بندوقیه	بندقیه	۱۷۰	۲۸	دحیل	رحیل
۱۴۴	۲۵	نعب	نقب	۱۷۲	۴۷	زور	روز
۱۴۷	۵	حرما	حربا	۱۷۳	۱	طلب	قلب
۱۴۸	۱	اظهارا	اظهارا	〃	۴	عمان	ارکان
〃	۱۶	رودهای دران	دودهای اهلا	۱۷۶	۲۰	دلک	کک
۱۴۹	۱۷	کنواج	افواج	۱۷۷	۲	شته	کشته
〃	۲۶	ازیعنی	ازپیر خود یعنی	〃	۱۶	نوبه	توجه
۱۵۰	۷	پرتقال	پرتقال	۱۷۸	۵	ادیع	پرچ
۱۵۱	۶	ایست	اینست	〃	۱۲	قراق	قزاق
〃	۲۳	العرام	العزام	۱۷۹	۱۱	شیخ الاسلام	شیخ الاسلام
۱۵۳	۵	بتلاج	بتاج	〃	۱۹	احمال	اعمال
۱۵۴	۱۹	برای	بنای	۱۸۱	۲	اقتناد	اقتصاد
۱۵۵	۲۱	عان	بنان	۱۸۲	۴	دلپرس	دلپنوس
۱۵۶	۹	طوع	طلوع	〃	۷	ده	داده
〃	۱۰	خراب	غروب	〃	۱۹	کرده	نکرده
۱۵۷	۲۲	کامل	نصارا	۱۸۳	۱۳	فرق	قزاق
۱۵۹	۱۹	فارس	قارس	۱۸۴	۲۴	ازمانده	پای مانده
〃	۲۱	دواس	بداس	۱۸۵	۶	وده هزار	کهده هزار
〃	۲۲	کامل نموده	کامل دو نمده	〃	۲۳	وازدل	اردل
۱۶۰	۲۱	مسرود	مسرور	۱۸۷	۱۶	قیول	قبول
۱۶۱	۸	جانت	خیانت	۱۸۹	۲۲	نه سب	بسنب
〃	۲۲	برده خورد	زده خورد	۱۹۱	۱۵	برسایند	برسانند
۱۶۲	۴	قلبه ها	قلعه ها	۱۹۲	۲	خنگ	جنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1134 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۲	۲	رت	برت
〃	۱۴	حاکم	حکم
۱۹۷	۲۶	صرد	طرد
۱۹۹	۱۱	شاهانیه	شاهانه
۲۰۱	۸	فتح	فتح
۲۰۳	۲۰	قیومت	تیومیت
۲۰۴	۲۶	نصه	قصه
۲۰۵	۴	مصی	مصر
۲۰۸	۱	دارفیت	درازفیت
۰	۲۱	کسری	بسوی
۲۱۰	۲۶	خسروانی	اخبسوانی
۲۱۲	۵	درصورت	وصورت
۲۱۷	۲۰	ازپیچ	ازینبوع
۲۲۴	۲	نفرنمایند	نظرنمایند
۲۲۷	۹	دار	دراز
۲۲۸	۵	اشارت	اسارت
۲۳۰	۱۲	نصیب	تقصیب
۲۳۱	۱	بکرچه	بکریه
۲۳۳	۹	بامتاع	وبتاع
۲۳۵	۶	تاهم	تانیم
۲۳۶	۳	چنین	پخته
۲۳۹	۱۵	چنان امرود	چنان مزود
۲۴۳	۵	گار	کار
〃	۸	نیومی	نیومی
۲۴۵	۱۲	بداد	بدار
〃	۱۶	باسخن	سخن
〃	۲۳	خارج اطاعت	خارج از طاعت
〃	〃	شان	شما
۲۴۶	۱۰	بمودیم	نمودیم
۲۴۸	۱۹	دیمان	دنالمان
۲۵۱	۱	شهر	شعر
۲۵۳	۹	دررحرت	بعثه راحرت
۲۵۳	۱۳	توانون	قانون
۲۵۵	۴	انقلبیه	انقلیزیه
۲۵۶	۲۴	باحدیث ها	ازین حدیث ها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۷	۷	بکلام سلطان	بکلام او ملتفت نشد
۲۶۰	۶	واده	درون
۲۶۱	۱۷	اندوناک	اندوهناک
۲۶۲	۱۱	عثمانی رح	عثمانی رح
۲۶۳	۱۲	جرکه	خرکه
۲۶۴	۴	مصارف	مصادف
۲۶۹	۱۵	هشت بعد	هشت روز
۲۷۰	۱۰	عبدالحمید	عبدالمجید
〃	۹	گفته که	گفته شد که
۲۷۱	۲۱	وامو	وامور
۲۷۲	۲۸	بهره	نفرت را
۲۷۳	۱۶	بدیگرها	بدیرجا
۲۷۴	۲۱	برسانات	ریعنی سنگرها
۲۷۵	۲	یلجانابودن	یلجانابودن
۲۷۶	۵	وطعزاد	وبلعزاد
۲۸۳	۹	با	با
۲۸۴	۳	کی نشود	کی شود
۲۸۷	۹	دیکی	ادیکی
۲۸۸	۲۷	منزلزل	متزلزل
۲۸۹	۲	مهدی نمایند	مهدویت
۲۹۰	۸	ایشان	انگی
〃	۲۵	یاران	بیاران
۲۹۲	۱۷	مردمان بام	مردمان را
〃	۱۸	دعوی	دعوت
۲۹۵	۲۰	هرسلمان	امرسلمانان
〃	〃	نیشود انیکه	نیشود مگر انیکه
۲۹۶	۱۷	کردن	ازکردن
۲۹۷	۵	دوب	خوب
〃	۲۵	درین	دراین
۳۰۳	۵	عورتی	عورتی
〃	۸	شد	شده
۳۱۳	۲۰	هیزگاری	پرهیزگاری
۳۱۴	۳	بجنت	بجیث
۳۱۷	۲۵	تصویب رجوع	تصویب درجوع
۳۱۹	۲۰	شیدن	شیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1135 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۰	۱۴	باین	این
//	۱۹	ارتجاح	ارتجاج
//	۲۵	بسیا	بسیاری
۳۲۱	۳	ترسکا ایشان	ترسکار ترایشان
۳۲۲	۲۴	جوئیدی	جوئیدن
//	۲۸	ت	نیست
۳۲۳	۲۲	خلیفه های ر	خلیفه هائی که
۳۲۸	۱۴	و بحکمه	یا بحکم
۳۲۹	۱۸	خاسته اند	برخواسته اند
۳۳۰	۶	ستر کین ها	مشرکین
//	۱۵	یامی نمائی	یا خیر می
//	۲۵	شرحل	شر حبیل
۳۳۳	۲	زسه	زسپر
۳۳۵	۲۶	پروردکار	پروردگار
۳۳۷	۸	عث شد	باعث شد
۳۴۱	۲۲	مسلمانان	مسلمان
//	۱۹	اند مرده	اندجون مرده
//	۲۶	نمورید	نمودید
۳۳۹	۳	زیر	زیرا
//	۶	نمی شود	می شود
۳۴۱	۲۱	شاکرین خواند	شاکرین را خواند
۳۴۲	۱۲	دید	دیدم
//	//	میکشد	میکشید
۳۴۳	۴	سول	رسول
۳۴۵	۲۴	یا	ایا
۳۴۶	۲۱	ازیشان شد	ازایشان رهی شد
//	۲۴	ایشان	ایشان رهی شد
۳۴۹	۵	سخر	مسخر
//	۷	سیعه	شیعه
//	۱۵	قران	قرآن
//	۲۴	فرقه ها	فرقه های
//	۲۵	صراحة	صراحتا
۳۵۱	۲۳	بسیار	بسیاری
۳۵۲	۲	سری	سر
//	۳	کسان	کسانی
۳۵۲	۹	جالست	مجالست
//	۲۰	نمود	نموده
۳۵۳	۲۸	برای	برای ما
//	۲۵	نامند زیرا	دمیت میکنم زیرا
۳۵۴	۱۴	حصه	خطبه وی
۳۵۸	۲۳	خودا	خودرا
۳۵۹	۲۷	نمد سم	نمی میتیم
۳۶۰	۱۰	ونرم شما	ونرم ترشما
//	۱۵	غلظیت	غلظت
//	۲۰	بامر مردم	امر مردم
//	۲۱	پارسول	یاخلیفه رسول
۳۶۱	۱۵	منزله	منزل
۳۶۲	۹	عامرالجمی	عامرالجعفی
۳۶۷	۳	زارکنان	زاری کنان
۳۶۸	۲	بریان	بران
۳۶۹	۱۷	شد	شدی
۳۷۱	۳	سر	دسر
۳۷۷	۶	بفرسد	بفرستید
۳۹۱	۱۳	اظهار	ظهار
۳۹۳	۳	ایشان	ازایشان
//	۲۸	تدارک امحال نیست	تدارک انحال نیست
۳۹۴	۶	جوان حضور	جوان بحضور
۴۰۵	۷	باتی	باقی
۴۰۶	۶	مرادمان	مرادمانی
۴۱۷	۸	سلمی	بسلمی
//	۱۲	خواندند	خواند
۴۲۴	۲۶	والا	دبالا
۴۲۶	۲	جمع دنیا	دجمع دنیا
۴۳۲	۱	مطلق	مطلقا
//	//	ستری	مستری
//	۱۹	باسرت	باخرت
۴۳۶	۸	خوالت	خوالت
//	۵	بادی	بادی
//	۱۹	عنه دی	عنه الزنه دی
//	۲۳	تماد خود	شانفر خودرا

http://hdl.handle.net/2333.1/h70rxxv9 Image 1136 of 1140

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۰	۱۸	هرکس	هرکس
۴۴۵	۲۷	خوز	نزد
۴۴۶	۳۰	آود	اورد
۴۴۰	۱	لفاف	زفاف
۴۶۱	۵	عنا	عنا
۴۶۳	۶	یکفری	یک نرجی
۴۶۵	۲۵	من	بن
۴۶۶	۱	ترک	ترک
〃	۷	نکنید	نگویید
〃	۲۱	اپا تو	اپا در تو
۴۶۷	۱۵	تهی	نهی
〃	۲۲	اعیان	وعیال
۴۷۲	۳	ازه	ازد
۴۷۵	۹	سوید	نشوند
۴۷۸	۲	ازجهة علم تعظیم	ازجهة تعظیم علم
۴۷۹	۱۲	نسته	نشسته
〃	۱۵	دمی	ردی
۴۸۰	۲۲	نمیکرد	نمیکردم
۴۸۱	۴	هیئت	هیبت
〃	۳	کسی طلب	کسی که طلب
۴۸۲	۸	اهل دستها	واهل قتها
۴۸۳	۱۷	ابتقا	ابتغا
〃	۲۶	بغیرت	بعزت
۴۸۴	۹	چپر	جبتره
۴۸۵	۷	قفل	ثقل
〃	۲۳	سر	تیز
۴۸۶	۱	راوز	روز
۴۹۹	۲۸	مجلی وحل	محلی حمل

آنچه از طبع مانده و بسهو کاتب تغییر یافته بود و بنظر رسیده تصحیح شد امید از جناب قارئین کرام اینکه اگر خطائی یابند آنرا بقلم عفو تصحیح نمایند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب. العبد المغفور حاج محمد [illegible] خط [illegible] حاجی